بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر چه دریافتست ژرف و شناختی شگرف که حقیقت پذیرا افقه رس و روشن ضمیران صبح نفس که باریک بینان
جداول آفرینش و پیکار کشایان توده دانش و بنیش اند در ترکیبی و پیکر هیولای نقدی گرانمایه و گوهری
والاطبع که در کالبد قیمت نگنجد و میزان قیاس بر نسنجد و بملیاک لفت رنیاید و از تمیایش اندیشه بیرون باشد غیر از
سخن که نسیمیست متحرک و هوای متموج نیافته او چرا چنین نباشد که انجام دار الملک معنی بی دستیاری آن
امکان نپذیرد و معموری خراب آباد صورت مددگاری آن در اندیشه نگنجد **مثنوی** انچه سخن بود که شد آشکار
پرده برانداخت ز هژده هزار + نیست درین دم به پرستیش + لیت حریفی نر برستیش + کارکشا اوست درین
کارگاه + صدر نشین اوست درین بارگاه + هرچه درآمد بدل اهل هوش + دل بزبان گفت و زبان در گوش
از در دل هم بدر دل رهش + ناطقه و سامعه جولانش + ماد سخن راسگاه هوش + مشرق و مغرب زبانست و
گوش + چنانچه بپایه والای آن نردبان آسمان توان رسید بپای بلندای خرد در سپهر ناپیدای طبیعت آن قدم
نتوان زد آتشی مزاجیست با دنهاد خاکی طبیعتی است آب نما هنبش آتشکده دل اوج پروازش نزمگاه دهواگری بازار
باآب آرامگاهش صفحه خاک مرتبه شناسان صوف غربت فراخور و دریافت خود چنانچه سپه سالار انجمن
معنی بل خلقت صدق دل دانستند موبد موبدان آتش آتشکده خاطر الوالابای ضمیر انگاشتند خامه سخنی که زیب
فهرست نسخه مفاخر و زینت دیباچه مجموعه معالی باشد یعنی مدح که خجی آسمان زمین و حمد داد اجان و تن آفرین

مبلغی فیاضست چراغ روشنائی ساخته در رفت و در وب عرف همه باطن وظاهر کوشید اگر سنتظمان کارگاه قضا و قدر

فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهائی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود بندد آنگاه در فلاح

دیگران کوشش نماید و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکثر که در سلسلهٔ نظام کون و فنا دانان هم گزیر نیست آورده اند

اگر فرمانرواست اصلاح دیگران بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاس بانی است و غرض از

سلطانی نگاهبانی همه و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامر من لله الامر اقدام نماید پس نهانخانهٔ دل خود را از غبار

خواهش گرانپای و خشم سبک سر پاک سازد تا باین زیست در شاد بستایش دادار بیچون و پروردگار درون

و بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن بانیجا رسید عقل سرگردان را منزل در دور نمود اندیشه را

وقت بقدر خوش شد خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ ساز راه و

نوید وصول خوشوقت گشته بود که ناگاه دل دوربین را بازیالی اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی

نه آنست که صفات کمال او را دریابد و آنرا بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهای او انتهای قدم را در شمار

آورد و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش شد تا این را از حوصلهٔ بشری برتر دانند

و از پس ماندگان پیشگاه سپاسگذاری باشد یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثنا خوانی الهی نام نهد و از تاریکی

راه و باریکی مقصود افکار خاطر گردد و طبع حیله جوی این را غنیمت دانسته از حمد باز ماند و آغاز در آنچه حیله ساز

وقت آنرا مقصود وا نموده است نماید بلکه مراد از حمد آنست که این نفس سپاس دوست خود آرای

خودفروش را بر آستان بندگی در پایهٔ نیاز و سرافکندگی دشته از طاق نظر خود باین خویش افکند تا معنی

بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او لوتی و بی سرمایگی پیرایه گیرد تا شایستگی کنار

مقصود را سزد و بحمد دادار جان آفرین گراید و چون این متاع گذاشتنی در تنگنای حوصلهٔ بشری فراوان علی الخصوص

در معاملهٔ جای این راقم بی اندازه است چرا از حمد ایزدی بار ما از شکر سرمدی بتقاعد کنم همان بهتر که از

آفت مکر اندوزی این خودسرائی برآمده خود را آماده بسپاس بلند اساس گردانم از آنجا که مقصد بلند بود

و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمیداد و دل بله فهم از حیرت سر بر نمی آورد نه فطرت

میگذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید بدستیاری حرف چند در پیشگاه ثنا خوانی خداوندی جل جلاله

در آمده باستعارات مستعار و عبارات متبذل خرسند گردد و بهر سپاس دو جهت راضی میشد که مثل

دانایان کم حوصله دل از جست و جوی او باز داشته لب از گفتن او بندد و بتنبیک اقرار ناقص که در معامله

بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز را نموده خود را از نیک اندیشان خیال کند زمانی دراز درین اندیشه

ماندم نه سر خروشیدن بود نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فرمانروای ازلست نوری از روشنائی کشود

ج اول

ودل هرزه گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد پیام آگهی بگوش توفیق رسید کای نقش طراز نگارستان سخن کتاب تصنیف
نمیکنی که دیباچه را بجمال آرایش دهی حال فرمانروای زمین وزمان گوهر تاج پادشاهان مینویسی وسپاس ایزدی بتحریر
میبرد وبنیایش خدای بتصویر می آید حمداً ما حمد کمی باید چه مصنوعات صانع بکمال حمدیست از دادار پاک که بزبان بیزبانی
اداشده آگاه دلان آباد باطن را بدریافت این پذیرائی نور مطلق میگرداند وبسایهٔ بلند پایه حامدیت که بالذات
منصب والای بزرگ نهاد وجوب وجود ست میرساند وپیدا ست که در عالم عنصر عظیم تر اثری وشریف تر گوهری
از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه که سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست
نشان نداده اند ویقین که کار جهانی بهتی سپردن ومهم عالمی بتنخفیف گذاشتن جهان معنی در وبنهادنست بلکه جان جهان
معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمائم نسائم بهارستان معنوی داشته بر سر پیکار مردانگی
سربلند باشد سیما خدیو زمانی که با این دو حالت شگرف از سرچشمهٔ باطن سیراب دل وشاداب خاطر شود خاصه
آن قبله گاه خداآگاهان که بتائید ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ آمیز نگارین خانه معانی وبزم افروز
شبستان حقائق شده محرم خلوت کدهٔ شهود وانیس صفوت سرای وحدت گشته بخت بیدار بر تخت اقبال نشینند
وفرمانروائی صورت ومعنی وعقده کشائی ظاهر وباطن بدو تفویض یابد چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی وفرازندهٔ
لوای ظل اللهی زمان مسعود ماست که مجموعهٔ نقشبندان فهم وخرد بل کارنامهٔ صنعتگران ازل وابدست با چنین
اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تگاپو سرگردان مانده از شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت
وامید سرمایهٔ سعادت جاوید میسر شد دیدهٔ امید روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت دامن
مقصود بدست افتاده چهرهٔ مطلوب در نظر آمد سبحان الله آنچه سرشت بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک
برای زیور کتاب می آرند ودرینجا کتاب را برای ثنای ایزد جان آفرین می آرایند در صحائف جهانیان حمد بطفیل
مقصود بر زبان میرانند ودرین شگرف نامه مقصود بالطفیل ستایش مینگارند در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار
بود ودرین تازه بارگاه خرد شاهراه ثنا خوانی کردارست سوابق در محامد الهی بسخن التجا میبرند ودرین دیباچهٔ بدیع
رقم بالسان کامل که پادشاه حق پرست ست پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجوئی وخدایابی او نقاب
ازمیان ظاهر وباطن برخاست ودر فرقه ارباب تجرد واصحاب تعلق محبت پدید آمد وحجاب از پیش صورت ومعنی
مرتفع گشت غفلت که راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعوریست تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی
میکرد امروز طیلسان تحقیق بدوش گرفته از مسترشدان درگاه است خود پرستی کور باطن که خداپرستی گذاشته خلق پرستی
کردی چشم بینا یافته سر افگنده وشرمنده بعبادتگاه ایزدپرستی درآمد حسد ناتوان بینی که با دمالیخولیا در سر وسودای جنون در دماغ
داشته با دادار دانای توانا دم منازعت ومسارعت میزد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عظمت

وطبقهٔ مساعدان جنود دولتست در طلب که صحت ابد همان تواند بود از لنگی به یکی آمده هم مقصودی وهم قاصدی مینماید
وچرا چنین نباشد که درین زمان دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی چهره کشای
صورتی حقیقی ست وچگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی قاسم ارزاق بندگان
الهی باریک بین دقائق موشگافی صاحب عیار جواهر صرافیست تا در عالم وجود پیشوای ارباب تجرد که ولایتش
خوانند ومقتدای اصحاب تعلق که سلطنتش نامند جدا جدا بود درمیان نوع کشاکش اختلاف بواطن آسرایمه داشت
امروز که از بلندیابی پیش بینی وفراخ حوصلگی وشمول مهربانی وعموم قدردانی وکمال ایزدشناسی این دو منصب
گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت ومعنی ست باین گره کشای کنوز خردمندی وکلیدداری خزاین خداوندی عنایت شده
اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آینه اندکی از بسیار از مکمن البطون بمامن ظهور آمده باشد سبحان الله که این
شعشعهٔ عالمگیر بنفس نورانی کیست وقدم میمنت سرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت وحقانیت بادشاه
عالم پناه زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف سپاه مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی یگانهٔ درگاه صمدیت
مقرب بساط احدیت گوهر معدن شاهنشاهی قبس خاتم یداللهی فروغ خاندان گورگانی + چراغ دودمان صاحبقرانی
صاحب سریر بیچونی + وارث سریر همایونی + مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد کشورستانی + غرهٔ ناصیهٔ صبح هدایت
قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت + گرامی ساز گوهر آدم + ولیعهد نیر اعظم + انتخاب مجموعهٔ قضا وقدر + مقدمهٔ جنود فتح وظفر
لب لباب امتزاج لیالی وایام + زبدهٔ نتایج عناصر واجرام حشم جهان جود وافضال + خال رخسار سلطنت واقبال
قوة الظهر شخص خلافت + بسر قد الصدر عدل ورأفت + فروزندهٔ گوهر بخت بختیاری + فرازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری قدردان
جوهر خردمندان + قیمت شناس گوهر همت بلندان + گره کشای کار فروبستگان + مرهم بند ناسور دل خستگان صاحب
روشن رای جان بخش جهان پیرای روح مصور وعقل مجسم + عالم جان وجان عالم + روشن ضمیر حق بین طریقت پسند حق گزین
هشیار خرام دوام آگاهی + بیدار نشین تخت صبحگاهی + یکتای خلوتکدهٔ نور + نور افزای نهانخانهٔ حضور + عارف اطوار سبل +
کامیاب صلح کل + مورد غرائب کرامات + صاحب اعالی مقامات + محرم اسرار سفیدی وسیاهی + مظهر حقائق کونی و
الهی + بینای روابط التقییدی والاطلاقی + دانای رموز النفسی والآفاقی + منهل متعطشان زلال وصال + مقصد متحیران طریق
کمال + مظهر نکات شگرف ومعارف گرامی مورد علوم لدنی ورموز الهامی + محفل آرای سفر در وطن + شمع افروز خلوت
در انجمن + زودرس دیرگیر + بسیار بخش اندک پذیر + دیدبان سفینهٔ کن مکن + سفینهٔ دریای بی سروبن + دقیقه شناس
حفظ مراتب + موی شگاف تقسیم رواتب + فرخنده رای خجسته منظر + فرخ طالع بلند اختر + بردبار گران سنگ + صاحب
عالی فرهنگ + خرد آرای تجرد نواز + دوست پرور دشمن گداز + ملک گیر عالم آرای + عدو بند کشورکشای + صاعد ارایک
عظمت وجلال + رافع وسائد حشمت واقبال + پاسبان دولت ودین + نگاهدار تخت ونگین + طرازندهٔ هفت اقلیم

برازندهٔ تخت و دیهیم، شهسوار صف شکن، شاهباز شیر افکن، مجاهد میدان جهاد اکبر، مبارز جولان هفت کشور، پشتیبان سلطنت و ریاست، مؤسس ارکان تربیت و سیاست، معتصم عروهٔ وثقی عقل کامل، مستوثق حبل متین عدل شامل، در روی بزمگاه تمام نظر، و در دل رزمگاه تمام جگر، در بزم عشرت ابر دریابار، در رزم نصرت دریای خونخوار، در میدان جرأت سیف مسلول، در جولان جلادت رمح مصقول، دریای موج انگیز عالم عطا، سحاب آتشبار نیسان وغا، انفاسش مجمر گردان بزم روح، الطافش مروحه جنبان جمیع فتوح، عدلش را اعتدال فروردین از طبع خورده، انگیز خلقش نسیم روی بهشت از خنده لب ریزه عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض، و ممتحن عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار، موتمن مظاهر فر جمشیدی و شکوه فریدونی باطنش، دانش سقراطی و بینش فلاطونی مظاهر و باطنش مرتاض، چشم و دلش با مبداء فیاض، دل را با زبان دمساز ساخته، وحدت را با کثرت انباز کرده، بیداریش در پاس نفس گذشته، همتش پای بر هوا و هوس مانده، صدق معامله‌اش و کالنجه تلبیس و تدلیس را انداخته، عیار دانشش قلب زر اندود را از زر و گوهر آمود جدا ساخته، جلباب تحیر بر مفارق عزائم دریده، طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیده، شعشعهٔ جبروت از پیشانی عاطفتش لمعه ظهور بیرون داده، بارقهٔ لطف از لوائح قهرش زبانه نور برکشیده، صولتش جگر سنگین جانان گداخته، هیبتش زهرهٔ آهنین جگران آب ساخته، دلتنگی روزگار را گره ابرویش، کشادگی زمانه پرتوی از شگفتگی خویش، دعای بقایش بر زبان خرد و بزرگ مقام گرفته، مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته، بلندی نامش ناموران اکناف را پست کرده، تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده، طنطنهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده، کوکبهٔ جلالش اندیشهٔ ملوک طوائف فراز نموده، صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده، آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده، صلای عطایش از اقصای شش جهت گذشته، درگاه والایش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته، دولت روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده، طالع همایونش دیباچهٔ سعادت ثابت و سیار نموده آن شهنشاه آسمان پایه، چتر اقبالش آسمان سایه

مثنوی

چمن آرای دانش و فرهنگ / پایه افزای افسر و اورنگ

حضرتش قبله‌گاه حق طلبان / رافتش چشمه‌سار تشنه لبان

نه فلک بر مراد او دوار / هفت اختر بکار او سیار

مهر و کینش به بزم و رزم درون / جام لبریز ده بباده خون

آسمان جلوه زمین تمکین / صاحب عقل کل جلال الدین

این جهان کهن از و نو باد / کوکبش آفتاب پرتو باد

تخت قدرش بدولت ازلی / شخص بختش کشاده پیشانی

زیرپا کرده از نک اندیشی / تخت شاهی و قطع درویشی

بزم ساز جهان بهشیاری / پاسبان جهان به بیداری

بیم خاقان ز گرمی خویش / وهم قیصر ز چین ابرویش

نور خورشید ذات و ظل اله / گوهر تاج و تخت اکبر شاه

این تهیدست که از بی سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستادن داشت بیمن این نیت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفرینده شد بوالعجب خزینه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیاگر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم دست نوال

کشودم و در خزینه کشادم نیکبخت بودم دولتمند شدم حرف سرا بودم ثنا خوان گشتم بر آستانه مجاز و حقیقت کشودم
ساده لوح بودم نکته نگار شدم در مراد که بر روی من فراز بود از کشایش ایزدی باز شد سر افگندی بسر فرازی بدل
گشت ناکرده من بکرده مجری می شد و ناگفته من بگفته مودی گشت از بار عام بدولتسرای خاص آورده من بی زبان
را زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان سر الطاف
عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعاے والانژادان قدسی و صاحب نوامیس الهی که در شبستان
عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بهانخانهٔ عدم فرو رفته اند چه طریق عوام و چه بآئین خصوص مزین گردانند این
مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم و دعاے گروهے که در پیشگاه دریافت این کس بزرگی و خداشناسی جا دارند
بعبارتیکه دل خواهد ادا نمایم لیکن چون این بی برده حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته رائی در بارگاه سلطنت راه
یافته سفارش سپه سالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که تکلیف پیکی آن دولت را رحمت پذیر فرمان روای زبان گرداند
هر آینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند شعر چه یارا سها را که رخشنده مه را ✤ سفارش بخورشید انور نویسد ✤ همین رفعت
قدر او بس که خود را ✤ دران حضرت از ذره کمتر نویسد ✤ در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش
نه بخشیده اند و قدرت سفارش مور چه نداده از چون منی بر در مانده پل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن درگاه
استدعای رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و اگر از نافهمیدگی زبان جرات دراز سازد در عدالتگاه تمیز سخته
نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنا براین خاطر را ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم
که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت منوال بادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیا
را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب رزم و نشر الف
عبادات و لطائف عادات این برگزیدهٔ الهی را بی شائبهٔ تکلفات نثر پردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت
و ارادت و نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده هر چند یکی
ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از انجا که مقصد بلند و همت کوتاه بود این دولت میسر
و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق
مخلوق سپاسگزاری حق خالق نیز بجاے می آری اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا میکنی در معنی بحمد
خداے جهان آفرین قیام می نمائی روز بروز این عزم مصمم می شد و اسباب نیکبختی آماده میگشت تا آنکه از بارگاه افضال
بخصوص تربیت این نظر کرده و عموم مهربانی مستعدان سعادت برین قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص
و وابسترین قوافل ارباب سعادت نظر بعز مراد ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل مانده و آئینه
هفت طراز عقیدت بر شهر ده هزار عالم افشانده پرتو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فتوحات

دولت افزای مارا نخانهٔ صدق نگارش نماید چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید واقعه نویس جلائل آثار ساخت یا زبان عجمی را فصاحت گفتار کرامت کردنی نی سخن را بال وقلم را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ جان بخش رسانید یا ناموس اکبر از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی ونهایت جست وجوی در جمع کردن جرائد احوال وصفائح واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم ومدتی از ملازمان درگاه وقدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار وجوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم وبقید کتابت می درآوردم وباطراف ممالک محروسه که بأخذ قدیم درستی وراستی متیقن بعضی ومظنون برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات ویادداشتهای خود را ببارگاه حضور فرستادند هرچند این داعیهٔ سعادت افزا اتمام انجاح نیافته بود واین آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آورده‌ها آنچه مسوده رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند وانچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمهٔ این کتاب گرامی سازد وآنچنان تفصیل که از دقایق حقائق احوال وجزئیات امور هیچ فروگذاشت نشود آن را بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهیست از اندیشه که مکنون ضمیر بود بازمانده مسودات را ساده از آرایش نقش ونگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود واز سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم وازان صحائف دولت تحقیق تواریخ بسی از سوانح نمودم گرامی ذخیرهٔ جاوید فراوان رفت تا اکثری از مناشیر معلی که از ابتدای اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال ست سجود واقطاع شرف نفاذ یافته بود بچنین وجه منتقل بهت درآمد وبسا مضامین مقدسه او سرمایهٔ این شگرفنامه گشت ودلکش بلیغ بجا آوردم تا بسیاری از عرائض که اعیان دولت ومنتسبان عتبهٔ سعادت شرح سوانح اطراف مملکت وتفصیل سواد اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معانی شد واز اسباب تشخیص وتحقیق خاطر مشکل پسند گشت وهمت گماشتم که مسودات وبیاضهای هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد وآن نیز ذخیره برای شادابی وسیرابی این گلشن دولت برگرفتم وبا این همه اسباب وگنجوری خزائن مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل وخراب ست واختلاف وتناقض در اخبار وآثار شائع بآن بسنده نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظهٔ کاملهٔ جزئیات وکلیات وقائع وسوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بود تا امروز که ببالای خرد قبلهٔ بالغ نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شنودهای خویش نموده در مجالس متعدد بصحت رسانیدم وشبهات وشکوک را بکزلک تحقیق وایقان محو کردم وچون باطن را اطمینانی پدید آمد خاطر اخلاص منش را بذل مجهود کارفرمای این سلطنت عالی گردانیدم امید که بتائید اخلاص این خدمت بانجام رسانم وانچه از عجائب این نوباوهٔ چمن کائنات

و فهرست کارنامهٔ مکنونات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلان را شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و درد شناسان را سرمایهٔ مزید آگاهی شود سبحان الله چه دولتست که عبادت الهی را در پردهٔ خدمت بادشاهی بجای می آورم و دستور العمل صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کافهٔ خلائق از بادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولت ابدی خود میگردانم و چون درین کتاب که محمدت نامهٔ ایزدیست هر زمان نام والاشکوه این بادشاه آفاق بتصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم و از بادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمیکنم و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آن قدسی نژاد را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته اشارت مینمایم و از جد گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از ولادت سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائر مرات نظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن الیقین که غیب نمایان استتار الهام و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج ابای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال و اجتماع و استقلال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پردهٔ سرای بطون ببارگاه ظهور نماید و یکتائی از برگزیدگان نهانخانهٔ عدم بر ملا اعلی وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد و چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد و انانیت عظمی در هر سر و انصاف نایاب و محبت ناپدید و خواهش در فربهی و شهوت در روز افزونی خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروائی که بتائیدات ایزدی مؤید و بسعادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد که لائق افسر شاهی تواند شد اینچنین گوهری بها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات استعداد خود فائز گردد و دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که مقدار مدت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود و چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت دیوان زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیان را بدستیاری

ج اول ۱۰

تائید الٰہی بر فرق ہمت گرفته فرق عالمیان را از فنا دنگاه می دارد و کار جهان و جهانیان را بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشهٔ بشری و دائرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشندلان کار آگاه زمان ما این عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز میگرایند و این طائفه را همین دولت بس که بسعادت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک رتبه چنین خدیوی اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والا قدر بتعظیم قدرت الٰهی دانسته به پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که سرآئینه مشتمل گردآوری رضای ایزد بیچون ست مصروف داشته اند کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر و روشنضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد به‌رهنمونی ستارهٔ سعادت داند که چندین هزار سال بطناً بعد بطن در عهد تربیت در آورده حضرت آلنقوا را طراز هستی بخشید تا شایان آن نور عالم افروز که شرح آن شمهٔ میثاق داستانهای باستان و کتابه‌سبانی تواریخ راستانست گردید و شناسد که همان نور که بی وسیلهٔ بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ باطن قدسی مواطن حضرت آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانه یزدان پرست دادار پرست ظهور میکند **شعر** چندین زمان بگردد چندین قران براید + کاین اختر سعادت از آسمان برآید + سنت قدیم و عادتیست معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در هر زمان پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان بخت بیدار را منوید قدوم هدایت اقدام او مسرور میسازند چه هر امری در تحقق وقتی مرصود و عقدهٔ زمانی مخصوص محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میگشایند و مواجه روزنهای شبکهٔ ادراکات میدارند گاه در عالم شهود می نمایند و گاه در عالم مثال که تمثالیست از عالم ناسوت جلوه میدهند تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزائیست و تشوق دولت آرای و هر آنچه بعد از کشش و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آنرا لذتهاست که در غیر اینمعنی صورت نه بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آن حضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری تارک انکسار غبار آلود میداشتند و فرق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده و روی امید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقت طالع همایون و عمر روز افزون عبارت از آنست میفرمودند که **مثنوی**

خداوندا بنور شمع ذاتت	بگوهرهای دریای صفاتت
بپاکان که چون گل پاک رستند	درون از چشمهٔ خورشید شستند

ج اول

که تاج دولتم را گوهری بخش ٭ سپهر رفعتم را اختری بخش
زماهی ده شبستان مرا نور ٭ که ظلمتهای عالم را کند دور
زخورشیدی برافروزان نجومم ٭ که افتد نه سپهر اندر سجودم
بقائی ده بجان غم پذیرم ٭ که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزیکه حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند شرفست که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانی ست که از زیب عنایت ایزدی مستضی گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصاً چنین نادرهٔ ذاتی کامل و حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب اولیا گویند لائقست و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را اب الآبا و جد اعلی نامند بنفس امر موافق و هر آینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوار ترست و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرارتر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبدا فیاض زمانی سر ببالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پردهٔ خواب سعادت احتجاب که خلوت خانهٔ غیب عبارت از آنست مشاهده فرموده که حق سبحانه خلفی نامدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایام اضاءت یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آن حضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کامهٔ رنانهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و منائر بآن سیر بلندست و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص در میان آوردند بلیت این خواب که از دیدهٔ جان پرده بود ٭ خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود ٭ از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعهٔ سعادت افزا خوشوقت شده چنین تعبیر نموده اند که ایزد تعالے دولتی عظیم متو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شده که در زمانیکه حضرت مریم مکانی خلدت ظلال اجلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود لبا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه دستور حلی پوشان سرادق عفت است که نزدیک پیشانی آئینه می بندند و کوکب اقبال بزبان حال

این ترانه می سرائید **بیت** براه بخت نهادم جبین ظلمانی + هزار آینه آویختم به پیشانی + روزی در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودجی سیر فتند در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است از آنجا که طبیعت درین حال بشربتهای سیخوش و میوهای شیرین و ترش راغب میباشد بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرموده اند که از آن باغ انبه چند بیارد خواجه انبه چند آورده بدست مبارک ایشان سپاد که در نظرش پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آئینه بسته اید فرمودند که من آئینه نه بسته ام از کجا میگویند خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان سے یابد تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد و بعضی از محرمان درگاه الهی این را نقل میکنند و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الهی که از جبهه انور می تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از نه الله ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انکگی آن حضرت مشرف ست شنیده شد که بیشتر از آن که باین دولت کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم بمن روی آورد و در میان کنارم در آمد پنداشتم آفتاب عالمتاب در کنار من افتاد غریب حالتے روی نمود و عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد و چاشنی آن لذت هنوز سو بمویم را فرو گرفته است و از آن وقت بتاثیر آن صبح جلال و جمال و گل این شگوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه باین خدمت والا که مایه دولت و دین و نیابت سرفراز گشتم و بسجدهٔ شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم **مصرع** دولت آنست که بی خون دل آید بکنار + سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال که در بر گرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیله من می پرورد هرگاه آن حضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد و با قبیلهٔ خود در روشناس هفت اقلیم شدم دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بوده شنیده شد که در نزدیکی طلوع نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانهٔ مسقف که در پهلوے مشبک داشت عشرت پیرای بودند و حرف نمودار ولادت اشرف در میان بود ناگاه از مشبکه آن دولتخانه اشعهٔ نور الهی تابیدن گرفت چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نور جهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شگفت و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارین سرای عزت و اقبال نور پرودی بخت روشن سازی قدم در دائره وجود خواهد نهاد که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازند و این خاندان والا و دودمان عالی را از سرفرازی و رونقی پدید آید و شبستان عالم را از پرتو جهان افروز

ضیای و بهای تازه روی نماید دیگر میر عبد الحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر بر داشته بودند که الحمد لله و المنة که چراغ خانواده سلطنت ما بتازگی روشن شد من سر این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین نشاء خواب و بیداری چنان نمودند که ستاره نورانی از فلان جانب و اشارت بمعموره که مولد اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را انور او فرو گرفت من از روی تفحص ضمیری می پرسیدم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر که از سطح غبرا که این نور جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته در تحت و تصرف و تسخیر او در آید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و در روز ازین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روی ملاحظه بوقت آن معاینه روحانی و رویای صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یکوقت بود و بزرگی را که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد نموده آگاهی چرا کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتی از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه رو ندهد و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست اما پاک سیرتان دوربین الحق قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شده که این پرتو آن نجم عالم افروز است و آن مژده این نیر ظلمت سوز و بر دریافتهای دولت دوام ملازمان این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای استبعاد نیست و بر نکته دانایان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویای قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحب قرانی فرود آورده از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر بدر آمد اشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کرده که جد هشتم آنحضرت است اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهر است که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که با کلیل فرمانروائی سربلندی یافته باشند و بتکای دولت آرائی ارجمندی ندیده از وادی تعبیر و اشارت مثالی دور است بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدرند و مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیت وجود ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبر است که از جیب آن برجیس سعادت سر زده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرت است از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که نور این شهنشاه گیتی افروز در جبهه حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن درمیان این هژده کس ببزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسله علیه این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت

ایزدی را غلعت گرانمایه سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند متفحصان دقایق آثار صدق این معنی مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گزارش خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر کدام روزگرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و عبرت مطالعه نموده عهد خلیفه زمان را دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آفرین برین دریافت کند. هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزه عظمی ازین گزیده ترچه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقایق شده است و خرد نکته دان من مهبط این دقایق ربانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشوارهای گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پسند یادگار میگذارم

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی

ظهور نتیجه آمال از مشیمه ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب تقدس احتجاب تجرد انتساب ولیه عصر رابعه دهر صاحبه روزگار کامله آموزگار + قدوه طاهرات + اسوه زاهرات + صفیه صافی نیت + رضیه وافی طویت + ملکه قدسی ملکات مالکه سماوی برکات + صفوت زمین و زمان برکت کون و مکان + موجه دریای قدم + صدف محیط کرم + چراغ خاندان دولت + فروغ دودمان هدایت + سراج حطیم عبادت + مشکوة حریم سعادت + ناصیه طاعت ایزدی + باصره سلطنت سرمدی قائمه سریر سمو + قاعده کرسی علو + خاتون مشکوی رحمت + بانوی حجله دولت + نقاب گزین هودج عزت + رفعت بخش طیلسان عصمت + عطیه والای عالم بالا + خزینه رحمت ایزد تعالی + نعمت کبرای مائده ربانی + دولت عظمی موهبت آسمانی + نقطه دایره فضل و افضال + دره فاخره دولت و اقبال + شگوفه بهارستان عدالت + لوحه نگارستان جلالت + بارقه انوار ولایت و ولا + نایره نیر عظمت اعتلا + زبده سیاسن کبتی و وهبی + نخبه مکامن سری و قلبی + واسطه عقد دانش و آگاهی + رابطه انتظام سلسله کونی و الهی + شجره طیبه صفوت و صفا + ثمره مکرمه کرامت و اصطفا + مرات حقیقت نمای وجه یقین + مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین + اصل و اصول دوحه برومندی + نخله سرو روضه ارجمندی + مستوره معجر حلم و حیا + مخدره مقنعه عزت و کبریا + ذریعه انجلای نور غیب و شهادت + وسیله انکشاف صبح دولت و سعادت + پرده نشین سرادقات آسمانی + حضرت مریم مکانی + عصمة الدنیا والدین حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها نقد پاک قدوه اولیای کرام + قطب اقطاب عظام + سیاح بیدای ناسوت + سباح دریای لاهوت + مصباح مکامن روح + مفتاح خزاین فتوح + گلچین بساتین تجلی + نخلبند ریاحین معنی + امام صومعه ریاضت + ساقی میکده افاضت + دریادل مرحله تجرید + دریانوش مصطبه توحید + مستغرق

ج اول ۱۵

بحار مجاہدهٔ مستهلک + بوارق مشاهده + مشعله دار شبستان طریقت + قافله سالار شاہراه حقیقت + اکمل مظاهر
تجلیات ذاتی + اجلای مجالی انوار صفاتی + صراف سرائر اصحاب کشف و شهود + نقاد ضمائر ارباب وجد و
وجود + سیار مشاهدهٔ قلوب و ارواح + نظار بواطن قوالب و اشباح + واسطهٔ انجلای غمام ظلام + وسیلهٔ
انجاشی ارقام آثام + عارف روابط استزاج ظهور و بطون + کاشف لوائح اسرار بروز و مکون **قطعه**
قطبی که بقطبین فلک داشت پیام + شیران هوس را باد ب کرده بجام + دربیشهٔ دل هژبر مست خرام
دریاکش عشق زنده فیل احمد جام + قدس سره اتفاق افتاده بحسب ارتفاع شعری شامیه که سی و شش درجه
بود بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چارم
موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال نهصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم
هلالی ششم ماه کاتک سال هزار و پانصد و نود و نهم هندی شانزدهم تشرین الاول رومی سال هزار و هشتصد
و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت
انحصار امرکوت که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بست و پنج درجه و طول آن از جزائر خالدات
صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب عالی روی توجه بتسخیر ولایت تته داشت و هودج اقبال دران حصن
دولت و حصار سعادت بخت قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرائب امور که قریب
بزمان ظهور نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد مولانا چاند منجم
که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم بادشاهی بر عتبهٔ عفت بود در اضطراب در آمد که الحال
وقت نحوست دارد بعد از زمانی ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد
حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست مقارن
این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری
این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایه از ان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود
خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در طبیعت
نماند و چون ساعت مختار رسید از بهر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند که الحال
حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لائق نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت
خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درهمین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت
و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط
بگستردند جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم بادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق

لے زنان پردہ دار و درون آینده در رونده مثل محلداران وغیره ۱۲

محمل کردند ابدی می هوس را وسمۀ طرب دادند گوش بشارت بگوشوارۀ مراد برآراستند چهرۀ آرزو را گلگونۀ عیش زدند ساعد بتارا یارۀ مقصود بستند پای رقص بخلخال جلوه درآوردند بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند و زمزمۀ مبارکبادی برکشیدند مروحۀ جنبانان صندلی ساعد بعطرآمیزی هوا تیز گشتند نخلۀ سایان عنبرین موی زمین آمازه رو کردند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی شوق را آبروی تازه دادند زعفرانی لباسان نوش خند بزعفران پاشی سیمبران را درزر گرفتند گلبویان سمن عارض بصندل کافورآمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در جوانب بساط بخور انگیز کردند از عود سازهای عنبرآگین سرپوش برداشتند خنیاگران پرده ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیدند شعر هم از هندی زنان نازک آواز + چو طاوسان هند جلوه پرداز هم از چینی نوازان سبکدست + ز ساغرهای بی می گشته سرمست + هم از قانون نوازان خراسان + دل آشکل پسندان پرده آسان + هم از دستان سرایان عراقی + نواساز نوید عمر باقی + الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان شجر و نهال در غایت قرار و آرام و محفلی چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشائیان ملا اعلی و اسطۀ حس بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه تر زبان گشتند بیت اینجه مستی است که بی باده و جام ست اینجا + باده کز جام ننوشند حرام ست اینجا + خوانهای میوۀ رنگارنگ کشیدند و مائدهای نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهای رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند از شگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برای مقصود قدسیان عالم بالا شمه بازگویم که پس از چندین تکاپوی و جست و جوی نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهد بطون صنائع و خلوات قدسی بمنصۀ ظهور بدائع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملا اعلی و کامروائی روحانیان تجرد نژاد از اندازۀ گویائی بیرون ست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسنگ درمیان داشت برسانیدن این مژدۀ جانفزا و نوید دلکشا شتافتند. و فردای آن شب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود و قریب نیمروز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش هوا بود و آبهای نغز و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند
مثنوی تازه درختان بفلک چتر سای + سایه فگن بر سر ظل همای + غلغل مرغولۀ مرغان راغ + ریخته بر بزم نوای فراغ + ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی گرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدرخانی بلندنامی داشت ازین سیاهی که روسپیدی کونین در و مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس سانید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد

تراامیر شہر ار سازیم **بیت** پادشاہان جہان راسزد از ہفت اقلیم ❊ مژدگانی چنین مژدۂ اقبال دہند ❊ ازین جانب نیز چابک روان باد رفتار از غایت شادی عنانہا از دست دادہ پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت ہم نزدیک رسیدہ از غایت شوق بآوازہای بلند شہریار جہان و جہانیان را بشادمانی جاوید مژدہ دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رسانند کہ سپیدہ دم صبح مراد برحسب آرزو دمید و سروبن بہار اقبال بر طبق امید سر برزد ہمان لحظہ آنحضرت سر سجدۂ شکر بدرگاہ خداوندگاری ماندند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند **بیت**

تاج رفعت بر سپہر و روی طاعت بر زمین ❊ پای دولت بر سریر و فرق منت در سجود ❊ بعد از ادای وظائف شکر بمعسکر والا شتافتہ بیارگاہ سپہر کارگاہ در آمدند جہان را جشن عشرت و آئین دولت تازہ شد و نقارۂ عیش و شادی بآئین نشاط کیقبادی بلند آوازہ گشت بارگاہی ترتیب یافتہ بآئین ہمایونی دلکش تر از جشن گیو مرثی و بزم فریدونی **رباعی** ای دیدہ بیا قدرت بیچون بنگر ❊ وین نرگسہ از درون و بیرون بنگر ❊ گر ذوق تماشای دو عالم داری ❊ آرایش این جشن ہمایون بنگر ❊ جہان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش کردہ را بیاد آورد **رباعی** ساقیان دست بجام می بعش کردند ❊ خضر تشنہ این چشمہ آتش کردند ❊ این چہ می بود کہ ساقی بقدح ریخت **فرو** ❊ کہ مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند ❊ مطربان بستان سرا و مغنیان جادو نوا سازہای گوناگون نواختن بنیاد نہادند و پردہای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست برشتۂ مقصود در زدند عود نوازان غمہای جہان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستن نائیان گرم نفس نفسہای راست آہنگ برکشیدند غجکیان دلہا را بزلف مطلوب در آویختند دائرہ دستان آئینۂ اقبال در پیش رو نہادند ظریفان شگرف از رنگ آمیزی ظرافت نکتہ سنجان سحر پرداز زبان سخن آفرین بستند ندیمان نادرہ حرف در بذلہ گوئی لبہای مجلسیان را در قہقہۂ شوق در آوردند سپہ سالاران جہانگشاہی و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوائف اعاظم و اہالی و افاضل و موالی مراسم تہنیت و تعظیم بجا آوردند و دانش منشان اسکندر پسند و اصطرلاب دانان رصد بند کہ علی الدوام از ہمنشینان محفل نہانی و ہمرازان اسرار آسمانی بودند زائچہ طالع مولود ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساختہ از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچہ رقمی ازان جداول بر صفحۂ اجمال کشیدہ می آید معروض داشتند و آنچہ حضرت جہانبانی جنت آشیانی کہ در علوم ریاضی پایۂ بلند داشتند و ضمیر بارکت بین آنحضرت آئینۂ دلگشای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجائب و استخراج مآثر طالع این کارنامۂ ایزدی فرمودہ بودند با آنچہ دانایان دیگر از تاثیرات بسائط افلاک و نتائج اجسام و اجرام

ج اول ۱۶

بی ربوز غیبی برده بودند مقابله فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گزارش یافته آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و ودیعی سعادت و صفائح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویای صدق پیرای ظهور پیوست تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از شرائف این نام بدائع انتظام یکی آنست که خدمه اخوی اعظمی جامع الکمالات صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و تصاعد ارتباط و انتساب ظهور می یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر رباعی

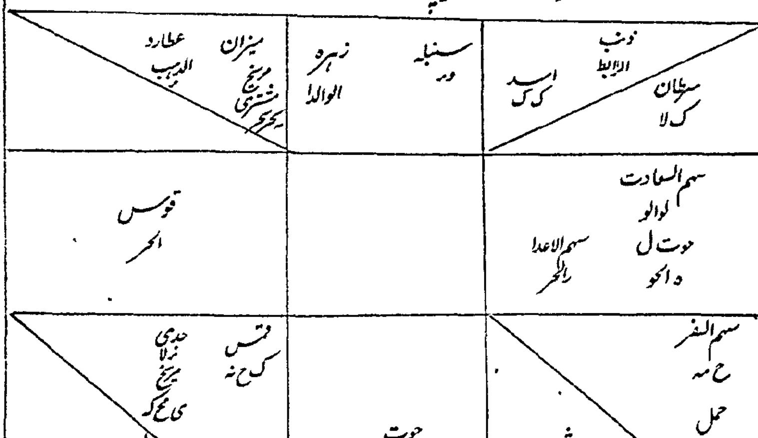
نوری که ز مهر عالم آرا پیداست + از جبههٔ شاهنشه والا پیداست + اکبر که به آفتاب دارد نسبت + این نکته ز بینات اسما پیداست + انتهی کلامه

و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و ترکیب حروف و طبائع آشناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از لفظ و امتزاج بالفاظ آگاهند ازین حروف بیست و هشتگانه ابجد هفت هفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سائر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسمی بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری در آن ناقص نبود و عنصری مکرر نباید هر آینه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاة الیست که اورا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام است و در ضمن این نکته دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شده که این سعد اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبی ست دشمن بالای خود را که آتش ست برمیدارد و با که بادیست دشمن پایان را که خاکست پراگنده میکند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات بسی بهره مند گردند

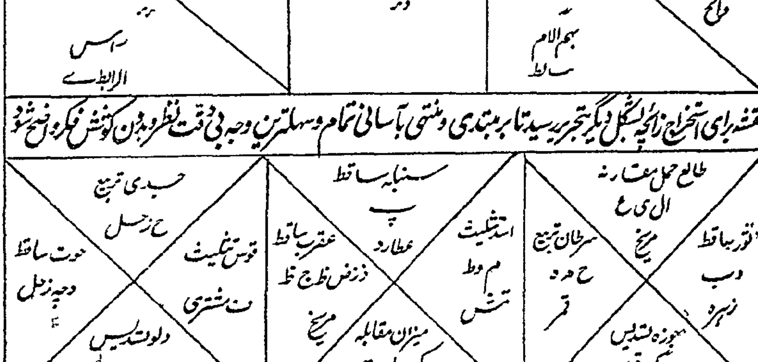
ذکر صورت زائچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان سنج رصد بند + نگاهی کن بعقل چرخ پیوند + بسنج این طالع صاحب قران بین + سعادت نامهٔ هر دو جهان بین

تماشا کن درین فرخنده منشور سعادت پرسعادت نور ریز که در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عظمت قباب ساخته بودند و او خیابان معسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج کورگانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد و خصوصیت زایچه قدسی این است



نقشه برای استخراج زایچه بشکل دیگر بتجربه رسیده تا بر مبتدی و منتهی بآسانی تمام و سهلترین وجه بی دقت نظر و بدون کوشش فکر واضح شود



اگرچه سنبله برج ذوجسدین ست مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی ست و ثبات در عناصر بارض منسوب و این دو دلیل ست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین زایچه اشرف بمنزله سعد اکبر ست چه مشتری که سعد اکبر است

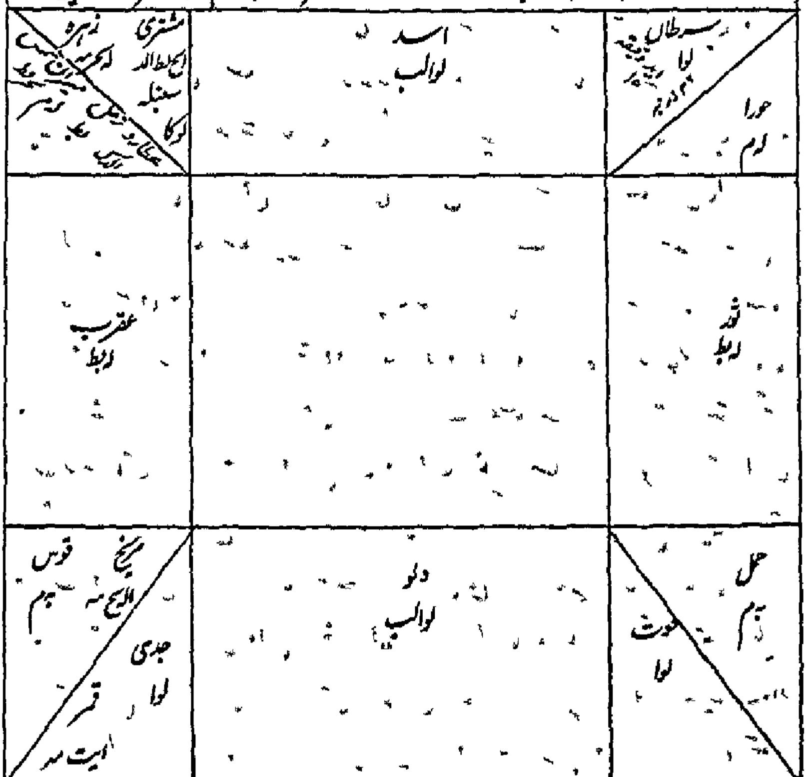
ج اول ۲۰

باوست وعطارد کوکبی ست که باسعد سعدتر گردد وزهره که سعد اصغرست درخانهٔ اوست چنانچه عطارد درخانهٔ زهره است
که میزان باشد ومنسوبست بعقل ودانش وفراست وکیاست وآن هم بحسب تسویه دیم بحسب برجیت درخانهٔ دوم است
که تعلق باسباب معاش وقوام زندگانی دارد افاضهٔ کمال عقل ودانش برخداوند طالع کرده که درامور معاش ومعاد
عالم رابنور عقل بیاراید وعقدهای دین ودولت رابسر انگشت خود بگشاید وزهره که بسعادت ومیمنت مشهور وبعیش
وطرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق وسرور ومواد ذوق وحضور آماده میدارد دوازعجائب
آنکه صاحب طالع درخانهٔ معاش نشسته وصاحب خانهٔ معاش درطالع وهردو سعادت ذاتی وعرضی دارند وایام
زندگانی رابعیش وکامرانی انتظام می بخشند ومشتری که سعد اکبرست ومنسوب بعدل ودیانت وعلوهمت
واستقامت طبع وتعمیر عالم نیز درخانهٔ دوم ست ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت وکامرانی و
بروجه اتم تا عاقبة العاقبة مقارن حال فرخنده مآل آنحضرت میدارد وعطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنة
باسعد اکبر سعادت کبری یافته وسعادت برسعادت افزوده ودلالت کرده برآنکه صاحب طالع بعلوهمت وسمو منزلت
برهمه فائق باشد وباربابِ عقل ودانش واصحاب فطانت وذکا مجالست نماید ودانشوران روزگار ودانایان
هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند وهنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان
رفیع او بندند وآنچه درضمیر الهام ور دداو پرتو حضور اندازد موافق عقل ومطابق نفس امر باشد وابواب نصفت
ومعدلت برروی عالمیان کشاده درجمیع امور حفظ مراتب دیانت وصیانت نماید ودراختراع مبانی عمارات
عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد ودران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی وخرمی وصنایف
آزادگی وبیغمی بگذارند وازجملهٔ غرائب آنکه زهره درخانهٔ عطاردست وعطارد درخانهٔ زهره وسه سعادت جمع شد یکی سعادت
مشتری ودوم سعادت زهره سوم سعادت عطارد که ازسعدین کسب کرده واین بغایت نادر افتد ونیر اعظم عطیه بخش
عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرمای جلالت واقتدار وشوکت واعتبار درخانهٔ سوم در
برج ثابت مرافع رفعت وجلالت وعظمت وشوکت موهبت نموده وچون ازهبوط برآمده رو بشرف دارد شرف نفسش
روزافزون ساخته وچون ناظرست بخانهٔ نهم که خانهٔ سفرست همواره درسفر رایات فتح وظفرش سربلند بوده از
آسیب وآشوب زمان درکنف حفظ وحراست روشنی بخش جهان باشد وخانهٔ سوم که باقربا نسبت یافته عقرب ست
ازاقارب عقارب خبر داده وزحل درانجا آن نزدیکان دور را نحوست ونکابت بهاویهٔ ضلالت وهلاکت
رسانیده وقوس وحوت رابع ست وآن خانهٔ عواقب کارها ومشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد ومتصل
است بعطارد بسعود ودرصد خود وشلثهٔ خودست درهرکاری که توجه فرماید بآسان ترین روشی انصرام یابد و
عاقبت کارش بکامروائی باشد وخانهٔ پنجم که خانهٔ فرزندانست جدی است وآن برجیست بسیار فرزند ومریخ که

کواکب سیاره است در انجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست و از جلائل امور آنکه این کوکب اثبتش
در بیت الشرف ست در درجهٔ مثلثه و دریجان و ادرجان و اثنی عشریه خود از عمر دراز برومند گرداند و از بسیاری اولاد
و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار کامگار اعتضاد بخشد و سپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد
و از جملهٔ اتفاقات حسنه آنکه در زائچهٔ طالع حضرت صاحب قرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته و حکمت
تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زائچهٔ قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقران
که این کوکب والا در بیت الشرف ست با قوتهای که گزارش یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان
و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد و ایما مینماید ازینکه صاحب طالع هرچند دراز عمر شود جاه
او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که بواسطهٔ تاثیر علویات و سفلیات ست زائد النور آمده بدولت روزافزون
رهنمونی مینماید و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست و مربی بدن در خانهٔ پنجم ست متصرف از مریخ بتثلیث زهره و بواسطهٔ
دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانهٔ ششم دلوست منسوب بلشکر و صاحبش که زحل ست در سوم
واقع شده که خانهٔ اعوان و انصارست و راس در وست لشکریان را از خیل مخلصان و فدائیان داشته و تدسابع حوت
بدرجهٔ هفتم که حد زهره است و از مثلثه و ادرجان اوست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتگاری
ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکوخدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانهٔ هشتم حمل ست صاحبش مریخ که سعادت
مذکوره دارد و ناظر الطالع بنظر تثلیث ست اشارت بر حمایت الهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطره خانهٔ
نهم خانهٔ سفرست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد و موجب ازدیاد
ملک میگردد و سهم السعادت در وتد عاشر ست که خانهٔ دولت و اقبال ست و صاحبش مسعود ناظر بتثلیث و همچنین
سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزائن روزگار را در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ
اقتدار او درآورده خانهٔ یازدهم که خانهٔ امیدست صاحبش قمر زائد النور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع
سبب حصول امانی و آمال شده و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری
اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد هر بدولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده بادیه فنا سرگردان ساخته
صاحبش که نیر اعظم ست در خانهٔ سوم که جای اعوان و انصارست جای گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان
ساخته در سلک بندگی و جانسپاری درآورده و از غرائب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت ست
جوزاست که خداوندش صاحب طالع ست و مقرر که هر صاحب طالع می خواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند
لیکن بواسطهٔ موانع از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست
هرگاه که دولت در خانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ✤ ✤ ✤

تصویر زایچهٔ طالع آسمان سیر حضرت شاهنشاهی مجملی از احکام بطرز اخترشناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت ست و کمال غلبه و استیلا و ثبوت و استقلال دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشترست صاحب طالع واقع شده و این نکتهٔ مبینست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوائم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد پنجهٔ قهرش دست گردنکشان بر بسگال تا بعث دهد و آوازه کوس نبردش زهرهٔ صفدرشکنان شیر مرد را آب سازد و صورت زایچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتک رای که از ملازمان عتبهٔ شاهی بود رقمزدهٔ کلک تصریح میشود



باوجود کمال بی تعینی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش میتابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد و در کتب احکام این طبقه مقررست که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گناهگاران باشد و آیینی

عدل و انصاف گراید و کارهای بعقل قوی و رای متین خود سر انجام دهد و بسفر مایل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب
فرزندان ارجمند رضا جوی شود و چون مشتری و زهره در خانهٔ دوم فراهم آمده صاحب طالع ذو الفنون هنرمندی و انواع
دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد ست بعطیهٔ حسن صورت تناسب ترکیب عنصری و
سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام سرکار
از روی شایستگی ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایهٔ حسن و جمال
اهتمام نموده و نیر اعظم در سوم ست هرچه خواهد از کارهای بزرگ بی ملاحظهٔ کسی بجا آورد و توانا باشد و برادران
بپایهٔ او رسند بلکه بنجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطارد
در سوم ست هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد مشقت کش و دشمن کش گردد و در الهیات
و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد و چون در میزان ست مشهور آفاق گردد و
کارهای پسندیده فراوان سید رسته باشد و در ازمنه ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صائبه و افکار
دقیقه نماید و زحل چون در سوم ست آسایش و آسودگی فراوان بیند و خدمتگاران رضامند بحساب داشته
باشد و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند و چون در میزان و در شرف است صاحب خزائن عالم شود و چون
در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتاب ست خزاین بیکرانش مدتهای مدید و عهدهای دراز برقرار ماند و سفرهای کول خواه
بکامرانی و کامستانی کند و از و بزرگتر در روی زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند
هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سیاه و کمال دولت و جاه بی مشقت و تردد او حاصل
آید و بدولت و اقبال دیرگاه بماند چه ازین لطفی ترکوکبی نیست بسط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد
زمان از عطیه‌های اوست و نیر اعظم و زحل و عطارد در یک جا اند دوست پرور و دشمن کاه باشد و آئین
دوستی و دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس ست جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلثهٔ طالع در بیت دوست
خود ست دوستی قوی حال که آن سعد اکبر ست اندیشها و غمهای طوائف عالم دور کند و خوشدل و کامروا
باشد و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان و پرتو شهرتش عالمگیر گردد
و صیت عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند و از و اندیشه ناک بوده
مطیع و منقاد گردند و چون در خانهٔ مشتری ست و نیر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سر بر خط فرمان او باشند
و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم ست دشمنان او بزرگان باشند اما با وجود رسند
و تاب بارقهٔ قهر و عظمت او نیارند و همیشه دوستی او را ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق او از آفات
سلامت بمانند و چون در جدی ست دو بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و چند او ند طالع را موافق

مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر
طائفه را به نیکوکاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید بر آمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند و چون مشتری
بر و نظر میکند قدرت و قوت بادشاهی او زیاده از اندازهٔ قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون
زهره ناظر ست عاطفت بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند و از رضاجوئی فرزندان نیک نهاد
کامران شود و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائچهٔ قدسی میکنند نیز ایراد
مے یابد چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع میشود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه
بدامن عافیت او کمتر رسد چون در عین قوت بوده شهادت متراز و سعادت شرف داشته باشد بادشاهی
بزرگ یابد و لطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان مسرت آرای گردد و چون
درین زائچه دوازدهم قمر مریخ ست حصول این معنی بروجه کمال رو دهد و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم
صف شکن و دشمن شکن باشد و بر هر کس نظر خشم انداز دگداختهٔ سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم نیر اعظم اسم
کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی بادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال بود و در جمایت
دلیران نبرد و مردان مردستوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد و پای وقار در دامن تمکن و بردباری
کشیده دارد و در زائچه توهم و شائبهٔ تغیر بساحت احتیاط او راه نیابد و درین زائچهٔ مقدس ورود سعدین در دوازدهم
اتفاق افتاد افاضهٔ سعادت می نماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد در سوم واقع مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت
عظمی رساند چنانچه درین دیباچه پرتو سعادت ظهور داد و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر باشند بر کشور گشائی و فرمانروائی
مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند و اگر خط طالع یا قمر در نه برج باشد و چهار
کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ
اقتدارش استمرار پذیرد و درین طالع باوجود بودن خط طالع و بودن قمر در نه بهر خود قمر را پنج کوکب ناظر نیر اعظم سعد اکبر
سعد اصغر زحل عطارد و درین زائچهٔ قدسی صاحب طالع در خانهٔ سوم ست مولود اقدس را اگر برادری باشد دیر نماند
و دوستان جان سپار بهم رسند و نیکوکار و بخشنده و قوی حال باشد و بسلطنت پی گزند و سعادت بی منتها بهره مند
شود و صاحب دوم در سوم واقعست کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین دولت
و حکمت کند و بداندیشان را تنبیه فرماید و ازین اندیشه پیرامون ضمیر والاش نگردد و صاحب سوم در دوم ست
بیچارهای از پا افتاده را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند بمهربانی پیش آید و سائر نیک اندیشان از فیض
انعام و احسان او بهره مند گردانند و از حدائق افضال و اکرام او ثمرات بر چینند و مقرر ست که اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیه
رسد چنانچه در زائچهٔ مقدس صاحب سوم سعد اکبر ست هر آینه دلالت دارد بر خلافت کبرے و ایالت عظمی و

صاحب چهارم که مریخیت در پنجم جا گرفته پدر والاقدر از وجود اشرف او مؤید بتائیدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتریست در دوم ست خزاینش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم ست نکات موسیقی و دقائق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شگاف باشد و صاحب ششم زحل در سوم ست بعضی از ملازمان درگاهش اندیشهای ناشایسته پیش گیرند و پامال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم ست امور شوکت و ابهت بتدبیر صایب خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جای کند که مرا برادری نشد که در خدمت من سربلند شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم است بتدبیر والای خود اموال فراوان و خزائن بی اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست او فتد و صاحب نهم مریخ در پنجم در خانه مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند و یا دو دشت قوی داشته باشد و هرچه با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و بآئین نیکو در رعیت پروری و معدلت گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شود و متادب بآداب اطاعت و رضاجوئی باشند صاحب دهم زهره در دوم ست بوالدین و بزرگ سالان خویش باادب و رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بمحنت و مشقت اذیت و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمهٔ صدای کوس دولت و غلغلهٔ هیجای عظمت او سراسیمه و پراگنده گردند و خائب و خاسر روی بفرار اشتخانه فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود مسعود بادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در جدی که خانهٔ زحل ست وقوع یابد و درنه مهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد و اطراف ممالک او بدریا منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او امتداد یابد و نیز مقررست که چون در زائچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلائل درین زائچهٔ مسعود رقم ظهور دارد

ذکر زائچه سعادت ارتقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سالیکه قدوهٔ علمای روزگار و نقاوهٔ دانشمندان آموزگار فسطاس دقائق علوم اقلید مغالق فهوم مرتقی مدارج عالیات متین حقائق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی پرده شگاف روابط انور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقای اوج بلند پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی راقم این شگرفنامه مذکور ساخت که زائچه طالع مسعود مختلف بنظر میرسد مامول آنست که ایشان نیز بموداری صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند خدمت امیر

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

دائرهٔ شهر که بهندی نو انس گویند

	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
گهری	۳	۲۲	۲۳	۱	۱۹	۱۳	۲	۶	۳
پل	۰۰	۴	۳۰	—	۴۰	۲	—	۴۴	۲۱

مثلثهٔ آتشی مثلثهٔ خاکی مثلثهٔ بادی

حمل اسد قوس جدی ثور سنبله میزان جوزا دلو

مثلثهٔ آبی سرطان عقرب حوت

طریق حساب نه بهره شکوه است یعنی در زائچهٔ سوال یا زائچهٔ مولود نظر کنید که کدام کدام کواکب در کدام مثلثه و درجه و درجات افتاده تمامی درجات را از برج اول آن مثلثه تقسیم ... کرده ... دیدم که در زائچهٔ مولود این کواکب درین برج ... درجات آمده اند

آفتاب عطارد و ... مثلثهٔ ...

در سرطان سرطان زحل مریخ زهره مشتری

۱۳ درجه ۲۵ درجه ۱۱ درجه ... درجه

چونکه سرطان اول برج مثلثهٔ آبیست شمار او از دست و ۱۳ درجه ... دائره ...

ازکمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار داده‌اند چون باعتماد محرر متقدمین

زائچه‌ایست صورت آن را بالموذجی از احکام ایراد مینماید

مرکز طالع اشرف درین زائچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوار ثوابت و سیارست بیست و هشت درجه سی و شش دقیقه اسد ست و قائم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانهٔ نیر اعظم ست هیچ کوکبی صاحب شرف خانهٔ او نیست و حامی حیثیت و رب مثلثه اش سعد اکبر ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و توجه دو ریحان

مریخ ونه بهر مشتری و آ درجان و هفت بهر مریخ واثنا عشریه قمر و وبال زحلست واین درجه مذکرست و نیره وازنحوست خالی
ومستولی برین طالع نیر اعظم ست بنجومی از شرکت زحل وزهره در برج سنبله در بیست وشش درجه و بیست وسه دقیقه وسی و
هفت ثانیه وسهم الولد لقولی در بیست وچهار درجه و بیست وسه دقیقه وسهم المال در بیست وپنج درجه و هفده دقیقه وسهم
موت الاب در بیست وچهار درجه و بیست وسه دقیقه وسهم الاخوة در هشت درجه وچهل وهفت دقیقه وسهم عدد الاخوة
در چهارده درجه و دوازده سنبله ست **مرکز خانهٔ دوم** بیست وهشت درجه وچهل وسه دقیقه سنبله است خانه و
شرف عطاردست وحد زحل ورب مثلثه اش قمرست بشرکت زهره وخدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان زهره
ونه بهر عطارد و وادرجان قمر واثنا عشریه نیر اعظم ست بهر وهبوط زهره و وبال مشتریست ومستولی برین خانه قمرست
واین درجه مذکرست خالی از ظلمت و نور و نحوست وسعادت ومشتری در پانزده درجه وسیزده دقیقه وسی و
هفت ثانیه وعطارد در بیست وپنج درجه و بیست وچهار دقیقه میزانست وسهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه
وسه دقیقه وسهم النصرة والظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست وجزو اجتماع در بیست بیست وچهار دقیقه
میزانست **مرکز خانهٔ سوم** بیست وهشت درجه ویک دقیقه میزانست وخانه زهره است وشرف زحل وحد
مریخ ورب مثلثه اش عطاردست بشرکت زحل وخدمت مشتری و وجه مشتری و دریجان ونه بهر واثنا عشریه
وهفت بهر عطارد و وادریجان وهبوط نیر اعظم و وبال مریخ ست ومستولی برین خانه زحل ست واین درجه مونث
است و هیضه و خالی از نحوست وسعادت و زحل در ده درجه وچهل دقیقه وسی وسه ثانیه عقربست وسهم الغیب
در هفده درجه و پنجاه دقیقه وسهم السعادت بر قول بطلیموس ومحی الدین مغربی در سیزده درجه ونه دقیقه وسهم
الاصدقا والنجر وسهم العبید لقولی در بیست وسه درجه و دوازده دقیقه وسهم الامراض لقولی در هفده درجه و بیست و
یک دقیقه ونیر اعظم در صفر درجه وچهل وپنج دقیقه و پنجاه وهفت ثانیه عقربست **ذکر خانهٔ چهارم** بیست و هفت
درجه و بیست ویک دقیقه عقربست واین وتد قائم ست وخانه مریخ وحد زحل و وجه واثنا عشریه و وبال زهره
ورب مثلثه مریخ است بشرکت زهره وخدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری ومستولی برین
خانه مریخ ست واین درجه مذکر و قیمه وخالی از نحوست وسعادت ست وسهم سفر البر در دوازده درجه و بیست
وهشت دقیقه قوس ست وسهم الخصومات در بیست وهفت درجه وسی و دو دقیقه عقربست **مرکز خانهٔ**
پنجم بیست وهفت درجه ویازده دقیقه قوس ست خانه ونه بهر مشتری وشرف ذنب وحد مریخ و وجه زحل
ورب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس وخدمت زحل ست و دریجان شمس و وادرجان زهره واثنا عشریه
مریخ ونه بهر مشتری و هفت بهر زحل وهبوط راس و وبال عطاردست مستولی برین خانه مشتریست بنجو شرکتی
از زحل واین درجه مذکرست وقیمه وازنحوست وسعادت خالی سهم السلطنة والملک در بیست وهشت درجه

۲۸ برج اول

وسی و نه دقیقه قوس است سهم الدجاجه والنسر الطائر در بیست و پنج درجه و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه
ثانیه و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی ست **مرکز خانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل و
هشت دقیقه جدی ست خانهٔ زحل ست و شرف و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت
مریخ و در یجان و نه بهر عطارد و دادرجان و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهر و وبال قمر ست مستولی برین خانه
مریخ ست بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکر و تیره و نحس ست و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و نه
ثانیه دلو ست و سهم الحبس والاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی ست و سهم موت الاخوة در
دو درجه و یک دقیقه دلو ست **مرکز خانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو ست خانهٔ احد و
اثنا عشریه زحل و رب مثلثه اش عطارد ست بشرکت زحل و خدمت مشتری و درجهٔ قمر و در یجان زهره و دادرجان و نه
بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس ست مستولی برین خانهٔ زحل ست بشرکت عطارد و نحوشرکتی از مشتری
و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت ست سهم الالفة والبقاء والثبات والمحبة در بیست درجه و هشت
دقیقه جدی ست **مرکز خانهٔ هشتم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوت ست خانه و نه بهر مشتری و شرف زهره
و حد و وجه و در یجان و دادرجان و رب مثلثه اش مریخ ست بشرکت زهره و خدمت قمر و حد و هفت بهر اثنا عشریه
زحل و هبوط عطارد ست مستولی برین خانهٔ زهره است بشرکت مریخ و نحوشرکتی از قمر و این درجه مذکر و قیمه خالی از
نحوست و سعادت ست و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است و سهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه
دقیقه حمل ست **مرکز خانهٔ نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل است خانهٔ مریخ و شرف نیر اعظم و حد زحل و هبوط
دادرجان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثه اش مشتری ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و در یجان و نه بهر و
اثنا عشریه و هفت بهر مشتری ست مستولی برین خانهٔ مریخ است بشرکت مشتری و نحوشرکتی از زحل و این درجه مذکر از
و تیره و از درجات ابار ست سهم الولد المذکر لقبولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور ست و سهم سفر البحر
در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور ست **مرکز خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه
و بیست و یک دقیقه ثور ست خانه و دادرجان زهره و شرف و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ
و در یجان زحل و نه بهر و هفت بهر عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ ست مستولی برین خانه زهره است بشرکت تام
و قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و تیره و خالی از نحوست و سعادت است سهم السعادة بر قول غیر بطلیموس و
محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا ست و سهم العقل والنطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا ست
و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا ست و سهم الولد المذکر لقبولی در بیست و نه درجه و چهل
دقیقه ثور ست و سهم الورع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه و سهم الاعداء لقبولی

۲۹
ج اول
سید محمد صادق علی صاحب

دربیست وپنج درجه وبیست وهفت دقیقه جوزاست مرکز خانهٔ یازدهم بست وهفت درجه ویازده دقیقه جوزاست خانه ونه بهر عطارد ورب مثلثه اول وست بشرکت زحل وخدمت مشتری وشرف راس وحد وریجان زحل ووجه شمس وادرجان مشتری واثناعشریه وهفت بهر زهره است واین درجه مونث وقیمه وخالی ازسعادت ونحوست ست سهم عواقب الامور وسهم التزویج درچهارده درجهٔ سرطان ست مستولی برین خانه عطارد ست بشرکت زحل مرکز خانهٔ دوازدهم بیست وشش درجه وچهل وشش دقیقهٔ سرطانست خانه ووجه قمر وشرف ونه بهر ودریجان مشتری وحد ووبال زحل ست ورب مثلثه اول مریخ ست بشرکت زهره وخدمت قمر وادرجان واثناعشریه وهفت بهر وهبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر ست بشرکت مشتری ومریخ وزهره وزحل واین درجهٔ مونث وتیره وخالی ازسعادت ونحوست است وذنب دربیست وهفت درجه وبیست ونه دقیقه وسیزده ثانیه اسداست وسهم العلم والحلم والغلبه والنصرة درهیجده درجه وبیست ودو دقیقه وسهم الولد لقبولی دردو درجه وچهل ونه دقیقه و سهم الخوف والشدت دربیست ودو درجه وپانزده دقیقه وسهم الحیات دردو درجه وچهل ونه دقیقه وسهم الاب سیزده درجه وبست ودو دقیقه اسدست ودرین زائچه هیلاج اول جزو اجتماع مقدم ست پس سهم السعادت پس درجهٔ طالع وکدخدا اوّل از ممر هیلاج اول زحل ست پس مشتری از ممر سهم السعادة اول مشتریست پس زحل واز ممر درجهٔ طالع اول شمس ست پس مریخ

شرح احکام این زائچه بدیعه که هیکل بازوی انجم وافلاک وتعویذ تارک قرون و ادوار ست

چون اساس زائچه قدسیه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام این زائچه مقدسه ناگزیر ماست **احکام خانهٔ اوّل** چون مرکز طالع از اسد ست که خانهٔ نیر اعظم ست دلالت میکند بر علو فطرت وبها وبودن هیکل مقدس قوی وتوانا وبزرگی سر وفراخی پیشانی وکشادگی سینه وقدرت وبسطت وشهامت وعظمت وهیبت وحسن منظر وقوت دماغ وچون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه وشرف عطارد ست که درخانهٔ زهره در دوم طالع ست ومتصل بمشتری ودرحد ومثلثه خود است باید که درهمه امور مالی وملکی بنفس نفیس خود باز رسد وتدبیرات درست در سرانجام مهام خود نماید وچون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم ست بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان وبعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد وچون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل ست بادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع وچون صاحب مرکز دوم که عطارد ست متصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال وملک بآسانی دست دهد وبودن طالع وسهم السعادة وجزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر وامتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد ست متصل بشمس والتربش از میزان که خانهٔ زهره است واو در طالع است که خانه وشرف عطارد ست دلالت کند برآنکه مال و

ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و یا بنده منصب بزرگ پادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد با و مقوی این معنی ست و برانکه وزرا بقوت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان نماید چون صاحب دوم در طالع است خزاین بیحساب او را جمع شود و چون مشتری در پنجخانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در رضای خدای نگاهدارد و نظام احوالش روز بروز دولت افزا تر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی است چنانچه فرزندزادهای گرامی را دریابد این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است و در شرف هرگز نقصانی به خزاین معموره او نرسد و هیلاج که جز و اجتماع مقدم است درین خانه است مقوی این معنیست و کدخداه که زحل هست و در شرف خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیه عمر مقدس از ممر دو کدخداه و سوم که مریخ ست از عمر طبعی که صد و بیست سال ست متجاوز باشد و بودن قمر مستولی برین خانه مویدی دیگرست برای اساس این سعادت **احکام خانه سوم** چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام کجبهتی نباشد اما چون آن مرکزی که صاحب طالع در وست خانه مریخ و مثلثه و حد و وجه او در جان و در هیجان اوست و او در پنجم طالع ست که خانه فرح و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و او در جان صاحب طالع ست اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد و چون اوائل سوم که تعلق ببرادران دارد مورد سطوت نیر اعظم ست دلیل ست برانکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشد و از پیمانه غصه شربت واپسین درکشند و اواسط و اواخر سوم که تعلق باخوان و انصار دارد محل سهم السعادت بقول بطلیموس و نیز وجه نیر اعظم ست و او شریک کدخداه است دلیل است برانکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در آداب و نیکخواهی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانه سوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانه فرح و خانه زحل که کدخداه مقدم است و آن نیز در شرف خودست دوستان همه باشکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخداه است و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب سوم در پنجم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرائب آنکه سهم الغیب باتفاق و سهم السعادة بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی دریکجا جمع شده که درجه پنجم عقرب است که داخل خانه سوم است و این در طوالع کمتر افتد دلالت قوی میکند برانکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و هر آینه دلیلی مبین ست بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد. **احکام خانه چهارم** چون صاحب مرکز این خانه مریخ ست و در شرف و وجه و مثلثه خود و حد مشتریست و او مستولی ست برین خانه دلیل است

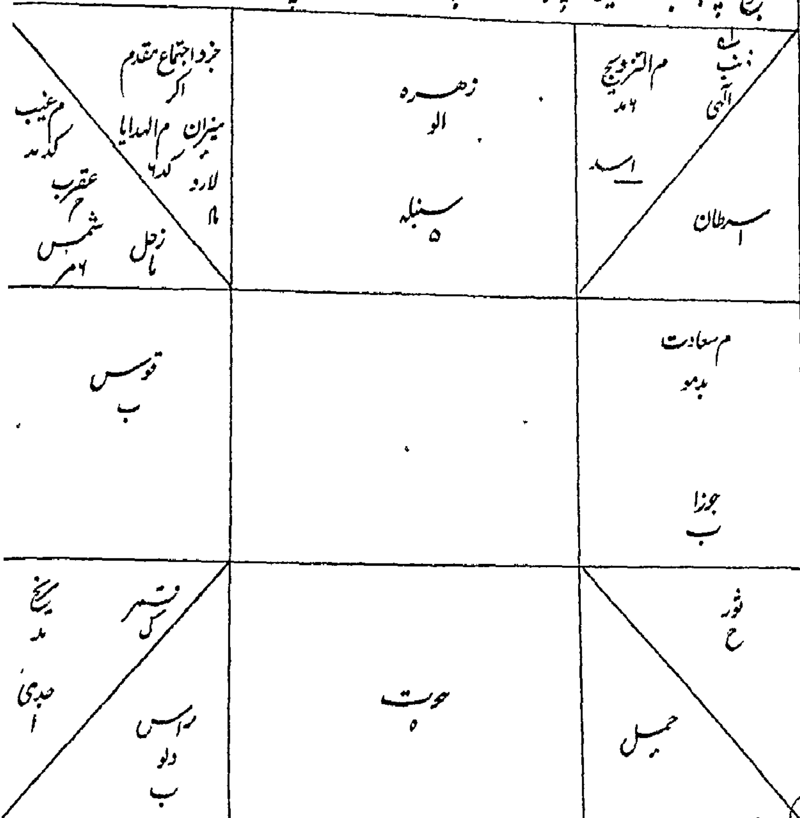
برآنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف درآید و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد و هر چه در تصرف او درآید پایدار بود و چون هشتم چهارم باعتبار این درجات که از اول عقرب است جوزاست که صاحبش در تحت شعاع نیر اعظم مختفی ست دلالت کند برآنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده قدم بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانه از برج قوس ست و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حق گزار پدر باشد و از ملک پدر روزی مند گردد **احکام خانهٔ پنجم** چون صاحب اکثر خانه سوم که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف ست دلیلست بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانه زحل ست که در شرف و مثلثهٔ خود کدخداه ست و مشتری که در وجه و مثلثهٔ خود ست و شریک با کدخداه و صاحب مرکز این خانه ست دلالت کند برآنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند و نسر طائر که بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره ست درین خانه ست دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت ست **احکام خانهٔ ششم** چون صاحب این خانه که زحل ست در شرف خود ست و زهره ست درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و اگر احیاناً اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بی شائبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی برین خانه مریخ ست بشرکت زحل و زهره در شرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند **احکام خانهٔ هفتم** چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرف ست صاحب طالع را در اوائل جوانی پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خاندان فرماندهان هند باشند و چون زحل در بیت دوم ست و وکیل باشد برآنکه این عصمتیان شادروان عفت از احکام مالگزار و خزانه معمور ساز او باشند و چون سهم الالفة و المحبة درین خانه ست دلالت بر مزید التذاذ در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوت ست که خانهٔ مشتری و شرف زهره ست **احکام خانهٔ هشتم** چون مرکز این خانه از حوت ست و صاحب او مشتری در دوم ست در حد و مثلثهٔ خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف ست دلیلست بر عدم خوف و خطره و تحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن **احکام خانهٔ نهم** چون مرکز این خانه در برج حمل ست و خداوند او که مریخ ست در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهای دورش متضمن تسخیر ولایتی باشد **احکام خانهٔ دهم** چون مرکز این خانه از ثور ست که خانهٔ زهره است و مستولی برینخانه و در طالع ست دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر ست و قمر ناظر باو و بطالع

بالنظر تمام دوستی و چون سهم السعادت بقول جمهور درینخانه است دلیلست بر کمال سعادت و ازدیاد دولت
و آنکه اکثر اوقات در سر انجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل و النطق درین خانه است دلیلست
بر آنکه عقل و سخن او بادشاه عقلها و سر دفتر سخنان باشد و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان
باشد احکام خانه یازدهم چون مرکز این خانه جوزا ست و صاحبش در دوم که بیت المال ست دلالت کند بر آنکه
امیدهای او تا بجایی که در مال و ملک خود کند بحسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیلست بر آنکه او را دوستان بکدل
باشد و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست
بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت زاید احکام خانه دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطان است
و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهیکه حسب
طالع ازان رهنامن شود و بودن ذنب دران خانه در درجهٔ اول مقوی این معنی ست و چون سهم العلم و الحلم درین
خانه است دلیلست بر آنکه صاحب طالع بوجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد و کرم و بردباری
و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال قرین القرون و دهور ممتد دارد که
صفات خلق عظیم که اصل خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب جذب خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب
و انتظام ضمایر خواص و عوام ست بحمد الله و المنة در مجموعهٔ اخلاق مهذب این مودب دبستان کبریای احدیت
بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاینست و از اصل فطرت و مبدء طینت باین عطیهٔ والا و موهبت خاص اختصاص
یافته و از روی تحقیق آن همه شمائل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف ملکهٔ آن ذات سماوی برکات گشته
ازین سر چشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست **شعر** همیشه تا که ز افلاک
انجم اند پدید * همیشه تا که بر ارواح قائم اند اجسام * مباد خیز بهوای تو گردش گردون * مباد خیز برضای تو جنبش اجرام
اینست انموذجی از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت
و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آئنه دفاتر بهم رسد و صحائف ساخته گردد **شعر** نمیرسد ز شمار
دقائق شرفش * مهندسان رصد بند را بجز تخمینش

صورت زائچه اقدس منقولی از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه بخط افادت و افاضت پناه نخبهٔ رشد
عهد مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بود بنظر در آمد آن زایچه نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیوت و احکام چه بجهت اعتبار

مستخرج وجه باعتبار آنکه این زائچه برخلاف زائچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی ست ++++++++



بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود

حضرت شاهنشاهی گروهی از دانش منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگری سنبله قرار میدهد بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین وارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قائل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده و بطلیموس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و دو بست سال دور تمام سازد و طائفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت غموض و دقت انظار ست و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده اند و بسبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانیکه مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند لیس در وقت تعیین

بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود محاذی و متقابل جزئی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج ازان جزء انتقال نموده بموضعیکه صورت سنبله دران زمان دران موضع بوده استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین ست که مبنی ست بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید باعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسدست بموضع سنبله و مقدار مابه التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و ازانجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولیکه در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر حکما برانند بضرب هفتاد در هفده و بقول بطلیموس که در صد سال قطع یک درجه باشد فاصله درمیان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقائق معانی و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و مواد اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده چنانچه نموده اند بوضوح می پیوندد که منشاء اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قائل نباشند چنانچه در آخرین دفتر مشروحست بلکه حکمت آلهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم اندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب ست که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت نشینان نکته دانی ثانی اسکندر یونانی بودند با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند و همچنین سائر رموز شناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند با وجود اتقان قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت آلهی حقیقت زائچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی از زائچهای طالع را کالنموذجی در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود اگرچه زائچهای باهم اختلافی دارند اما در دولت آرایی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتضای صورت و معنی تهنیت مینمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زائچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تامل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص در ها بسته از کمال شوق برقص می در آمدند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری صدر نشینان بارگاه

ذوق حقیقی وچاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وجدان وعرفان الهی لذت پذیر باشند چه اگر به
دریافت این لذات بیخودی کنند واز فرط طرب وانشراح زمزمه وجد وحال نکشند چه صعود بر مدارج علیای
این کمالات عین معرفت الهیست وحضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت ذاتی لوارق واردات
وحالات آتیه وکمالات وسعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی بهر شاعر ادراک میتافت وجمیع آن انوار
قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرآت زائچه بدیعه معاینه میشد وبارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع
این نیر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضی امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیز بینان جداول
احکام بوضوح می پیوندد وچون این دو سعادت نامه گرامی مقابله نموده عطیات کواکب وسعادات علویات
را میزان تامل بر سنجند دریابند که زائچه صاحبقرانی چه خبر میدهد واین زائچه های قدسیه از چه آگاه میسازند سبحان الله
با وجود تباعد مستخرجین از روی زمان ومکان وحال وتخالف ضوابط هر یکی از صحائف طالع فرخنده مطالع که صورت
گزارش یافت توافق دارند که این مولود بپایه اعلی مراتب کونی والهی رسد وذات مقدس او مجموعه مکارم
صوری ومعنوی گردد از اقسام کمالات وملکات قدسی وکامروای صورت ومعنی وسلطنت ظاهر وباطن
وانواع حالات جهانبانی ودرجات فرمانروائی ومدارج علیای حق پرستی وخداشناسی ودرویش پرستی وغریب نوازی ودرازی عمر وصحت
بدن واعتدال مزاج وممدوح عوام وخواص بودن ومشکور صغیر وکبیر شدن وکمال آگاهی وخبرداری از احوال
عالم وضبط ممالک وحفظ مسالک وسائر امور ملکداری وجهانداری واز غرائب آنکه جملگی این حالات که رموز دانان
تنجیم بتفکر وتامل بآن پی برده اند ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحه پیشانی احوال
آن حضرت میخواندند اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز وقصور اعتراف مینماید بیت ای صفات
تو ترا بنهان از بیان انداخته ٭ عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته

تصویر اسامی دایه های سعادت پیرای وقوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی

همان زمان که آسمان بفر ولادت عالیش بر زمین حسد برد وزمین بمقصد گرامیش بر آسمان فخر جست روز افزون
نورانی شد پایه دانش وبینش بلند گشت ودست سایه پروردان سعادت پرتو ولبن بدهان پاک ذهن
عنصر قدسی وگوهر قدوسی آن حضرت که بسرچشمه نور الهی ودریای معرفت ازلی شست وشو یافته بود
وانوار قبول واقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت که شیوه متصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست
اغتسال واصطفا یافت دایه های معتدل مزاج روح امتزاج بقماط سعادت ارتباط که از پردهای پاکان
پاکیزه بود پیچیده آن پیکر ربانی وهیکل آسمانی را بحسن ادب وکمال احترام در کنار وکتف قدسی بآن پاک ذیل

نها دند و لبتان مهربانی بنوشیدن لبش داده بشیرهٔ جان پرور شیرین کام ساختند شعر شیر ز بهر لبش انگیختند * شیر و شکر
را بهم آمیختند * شیر نه از دایهٔ امید خورده * کاب ز سرچشمهٔ خورشید خورده * چون از نقاوهٔ دودمان سعادت شمس الدین
محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال
از سر الفت مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش
عصمت سرشت او که امروز بجیجی انکه بلند خطاب است بسعادت خدمت دایگی آن نوباوهٔ بهارستان خلافت و
اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ سرابستان عظمت و جلال مجمر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد بنا بر آن حضرت
مریم مکانی قدسی ارکانی آن مائدهٔ سماوی آسمانی را طلب داشته آن مولود فیض ورود را در ساعت مسعود بکنار آیه
او درآوردند و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی پایه نشده بود عفت مآب دایه بهاول که خدمتگار خاص حضرت
جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول او شیر داد تحقیق آنست که اول شیر والدهٔ ماجده قدسیه
میل فرمودند پس ازان فخر النسا انکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد پس آن بهاول انکه دریافت این
سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت یافت ازان پس حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت
ازان پس عصمت مآب جیجی انکه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد و از پس او کوکی انکه کوچ توغ بیگی و از
بی بی روپا گرد آوری این خدمت شایسته نمود و آنگاه خالدار انکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص
یافت و در آخر آن عفت قباب پیجه جان انکه والدهٔ شریفهٔ زین خان کوکه باین دولت بزرگ استعداد یافته سرمایهٔ
بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت
ایزدی در اختلاف این طبقات ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیده تناسب
اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد یا برای آنست که بر متبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار
فیض ایزد نیست نه ازان باب که تربیت صوری بمدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان
پیدا که در چه پایه است و بلندی رتبهٔ قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه و از غرائب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در
بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم دلهای دانا را گل گل شگفته ساختند
متفرسان زیرک طبع تبسم را فاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال
دانستند بعد ازان بگهوارهٔ [illegible] از پیکر خیال که نجاران سر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ
گل بیکدگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن گوهر یکتای نه صدف را بخوبترین وضعی آرام داده
بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش در آوردند و بهیئت انس و آرام تام خجسته آغاز شایسته فرجام خالق ذو الجلال و الاکرام
موافق تالیفات موسیقی سرائیدند عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان فراهم

آرندگان دائرهٔ کون و مکان اندکام روا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بآن جگر گوشهٔ آسمانی باین تهنیت بلند آوازه گشتند **شعر** کای شرف عقل مسلم ترا + دور شهنشاهی عالم ترا + روی زمین همچو تو باغی نداشت + طاق فلک چون تو چراغی نداشت + قلزم ابداع بسی موج داد + تا گهری چون تو چراغی نداشت + قلزم ابداع بسی موج داد + تا گهری چون تو بساحل فتاد + خامهٔ تقدیر بسی نقش بست + تا ز قضا همچو تو نقشی نشست + نسخهٔ کون آیت تعلیم تست + جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموجب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوٹ و قران سعدین

چون چشم جهان بین و دیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در حصانت حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوٹ سراپردهٔ اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند **شعر** عهد گهواره ناگذشته هنوز + بخت والاش کرده تخت نشین + چشم نگشوده و بدیدهٔ دل + دیده در انتظام دنیی و دین + دست نگشادهٔ و دولتش خواهان + که جهان را کند ز زیر نگین + ناشگفته گلش یکی ز هزار + عالم از باغ دولتش گلچین + چون تخت روان حضرت شاهنشاهی گنج روان معرفت آلهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سائر اکابر و اهالی متوجه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند **بیت** میرسد موکب شاه دو جهان دنبالش + میرود قافلهٔ شوق باستقبالش
و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال که همانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قولیت و سعادت دارین در ذات او مطوی که هر چند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معائنه میگردد و مسرتی تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقائق رموز آلهی و دریافت حقائق کنوز آسمانی چه عجب از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل آلهی که نسخهٔ دیباجهای بدائع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی آدم ست انجلای انوار را چه غرابت و در ساعتی که سعادت قران سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور مورد النور مستسعد گشتند و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمباس پای سریر فرسای حضرت جهانبانی به نیت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت پذیر شد و از کمال عطوفت

و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دوجهانی و دیباچهٔ دولت جاودانی ست بوسه دادند و گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند ؛ بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی بادای شکر گذاری حضرت باری عز شانه و جل برهانه مقرون ساختند و فرق فرقد سای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی نیاز فرود آوردند **شعر** نه تنها سجده و سر زمین بدم بود ؛ که هر موی تنش در سجده خم بود ؛ حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت بادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنم گشتند **شعر** اینست امانت الهی ؛ زین گنج بخواه هر چه خواهی ؛ اینست که در دلش نهادند ماهیت کنه حق کماهی ؛ اینست که کعبهٔ درش را ؛ گیرند شهان بقبله گاهی ؛ اینست که پای دولت او ؛ رونق ده تخت بادشاهی ؛ صفحه خوانان هیات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند و قیافه شناسان هیکل انسانی بنظر تامل و تدبیر مطالعه نمودند **قطعه** چه دیدند دیدند نقشی که هرگز ؛ ندیدند در جدول آفرینش ؛ ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند ؛ زهی نور دانش زهی چشم بینش ؛ انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرایش لامع ارقام ظل اللهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلایل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جبههٔ ذاتش هویدا توم صاحبقرانی از صدا و احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نهادش مبرهن رسوز دوربینی از تیز بینیش واضح اطوار دور اندیشی از نگاه بلندش لائح

ذکر بعضی از تواریخ بدیعه ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصائد تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رسانیده کامیاب جائزهای گرامی گشتند از انجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود **رباعی** چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ؛ آیات ابداع به تفسیر نوشت ؛ از بهر ولادت شهنشاه جهان ؛ تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت ؛ و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقات که یکی از فضلای عصر یافته بود **شعر** لله الحمد که آمد بوجود ؛ آنکه از کون و مکان منتخب ست ؛ بادشاهی که زشاهان جهان ؛ اکبرش نام و جلالش لقب ست ؛ شب و روز و مه و سال میلاد ؛ شب یکشنبه پنج رجب ست

شکر گذاری مؤلف این شگرفنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این شگرفنامه در نهانخانهٔ عدم بی مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزد پرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کردهای چشم التفات و تربیت ست و صد شکر دیگر آنکه بیشتر از انکه زایچهٔ قدسی بنظر در آید و بدقائق سرا لطف

وبدائع جلائل ارقام آن اطلاع یابد کمال ایزدشناسی وملک آرائی کاز پایهٔ شناخت منجم فراترست دریافته پرستار قدرت ایزدی بود ولله الحمد ثم لله الحمد که شل انامل الکلام حسام المعجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی درحسرت صاحب وقت که انتظام سلسلهٔ صورت ومعنی را ازان گزیر نمیباشد بنیست چنانچه نگاشتهٔ قلم حقائق رقم اوست

شعر گویند که هر هزار سال از عالم ✦ آید بوجود اهل وفای محرم ✦ آمد زین پیش ومانزاده زعدم ✦ آید پس ازین وبا فرو رفته بغم ✦ وبطرزی دیگر میگوید

رباعی هر یک چند از خسان جهان سر آید ✦ روشن جانی زآسمان زیر آید ✦ خاقانی ازین جنس درین هر محوی بر ره منشین که کاروان دیر آید ✦ وباقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمان فرمای کل وعقده کشای سبل گشته از دولت توجه والتفات عالی مزاج زمانه عشوه ده دانا فریب افهمیده خاطر راکه سرگردان بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده درنشاه تعلق خرّ بتحصیل خشنودی او که عین رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد ودل را از قیود تعلقات وتقیدات دنیوی آزاد ساخته نه درحسرت گذشته ونه در آرزوی آینده دلخراش ست چنانچه شرح احوال خودرا از استسعاد ملازمت واستظلال بظلال رافت وعاطفت وسربلندی از اوج عزت وارجمندی بعز معرفت درمحل خود رقم زدهٔ کلک عرض خواهد گردانید

۱۳

ترتیب انساب معالی القاب وتنسیق اسامی گرامی ابای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام واجداد گرامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت ومراتب عظمت باآبای علوی توامانند وهمه شاه وشاهنشاه وپادشاهی بخش وپادشاه نشان آمده اند وبدانش خدا داد وبینش حق بین چنانچه مقتضای عدالت وانصاف ست در انتظام عالم وعالمیان بوده طنطنهٔ نام نیکو راکه عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند باین ترتیب ومنوال ست ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن النکیر بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتومین خان بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا بنت جوبینه بهادر بن یلدوز بن منگلی خواجه بن تیمور تاش واز نسل قیان بن ایل خان بن تنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن کن خان بن اغوز خان بن قراخان بن مغل بن النجه خان بن کیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوق بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که تا یلدوز که جد بست وپنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط ومسطور

وبالستة مستحفظان ارقام دهور محفوظ ومذکورست واز سنگی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر درنیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد واز ایلخان تا آدم که بیست وپنج تن اند وارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که بادل انصاف گزین ودانش خداداد تتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسای سخنان رست راسرمایهٔ دیانت وپیرایهٔ امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست تنها پوشیده نیست که انچه بر صفحات مسامع الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدمیان راهفت هزار سال میگویند آ[دم] صلی الله ... کرشایستگی قبول عقول وافکار دانایان که تماشائیان بهار وخزان این چهار چمن وپرده شناسان زیر وبم این هفت انجمن اند داشته باشد ندارد ودر امثال این امور عقل دوراندیش دوربین از رستیهای دریافت گاه انکار میکند وگاه از احتیاطکه موقف اطمینان ومجلس ادراکست دررد وقبول آن توقف مینماید وبدستیاری فروغ جهان افروز خرد ومددگاری نقلهای معتبر وخبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمهٔ هندی وخطائی وغیر آن که از جولان حوادث مصون مانده وبنای قواعد نجوم واحکام ارصاد وغیر آن بر آن نهاده وشواهد صدق وسداد از نتایج آن پیدا واز ضبط تواریخ متواترهٔ حکمای این اقالیم وآثار تلاحق افکار این طبقهٔ مرتاض علیه مفهوم میشود که این عالم وعالمیان راابتدای واین مظاهر اسمای وصفاتی راابتدای پدید نیست یامعنی قدیم چنانکه اکثری حکمای متقدمین برانند یامعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدیم میزند گروه سیورها که بریاضت وتجرد وحکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند زمانه راکه بزبان هندی کال گویند بردو قسم منقسم ساخته اند یکی اسربنی یعنی زمانیکه آغازش بشادمانی گذرد وآخرش باندوه انجامد دوم اوت سربنی یعنی برعکس اول وهرکدام ازین دو قسم رابشش حصه جدا ساخته اند وهر حصه راآره می نامند وهریک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه آره قسم اول راسکهمان سکهمان بتکرار این لفظ می گویند یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت وفرح بر فرح می آرد وامتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگراست ونام آره دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی وفارغبالی ومدت او سه کوراکور ساگرست وآرهٔ سوم به سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه وبدحالی طاری شود وامتداد این آره دو کوراکور ساگراست وآره چهارم به دکهمان سکهمان مشهورست یعنی دراوقات اندوه وغم خرمی وبیغمی روی دهد ودرازی این آره یک کوراکور بچهل ودو هزار سال کم ست وآرهٔ پنجم دکهمان ست برخلاف آرهٔ دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست ویکهزار سال ست وآرهٔ ششم دکهمان دکهمان ست برخلاف آره اول ومدت او نیز بیست ویکهزار سال است وآسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اول قسم دوم درنام ومدت متحدست باآرهٔ ششم قسم اول وآرهٔ دوم قسم دوم نیز متحدست باآرهٔ پنجم قسم اول وسوم دوم بچهارم اول مطابق ست وچهارم دوم بسوم اول موافق ست وپنجم دوم دوم اولست وششم دوم عین اول اولست والحال بزعم ایشان

ج اول

از آره پنجم قسم اولی دو هزار و کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک لکهه خوانند
و ده لکهه را پربوت گویند و ده پربوت را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را یک کهرب و ده
کهرب را یک نکهرب گویند و ده نکهرب را مهاسروج و پدم می خوانند و ده پدم سنکهه باشد و ده سنکهه را اسمدر
گویند و کورا کور نامند و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکمی یک پسر
و یک دختر بوجود می آمد چنانچه در میان عوام ما هم اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سر انها
که به جگلی موسوم اند چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای خردان دیار دهلی سطبر ست و می گویند که موی طفل جگلی هفت
روزه که بغایت باریک ست تجربه بمشابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض
و عمق آن چاه کروه باشد پر ساخت و بعد از گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را از ان چاه برآورد تا تمام
آن چاه خالی شود این مقدار زمان را که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلوپم گویند و هرگاه ده سمدر که شرح آن
گفته شد از پلویم گذرد یک ساکر شود و کمیت ادوار مذکوره باعتقاد این مردم از حیطهٔ بیان احاطهٔ تبیان افزون
و گمان این جماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دار الملک
کمون بعالم ظهور می آیند و سپری میشوند که نام اول آدنات ست و رکهوناتهه هم میگویند و روایتی دیگر ستور اول
این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساکر ست و نام آخرین مهاویر ست و مدت رواج احکام او بیست هزار سالست
که امروز دو هزار سال از و گذشته است و اعتقاد این جماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم
بوجود آمده اند و چندین بار خواهند آمد و براهمهٔ هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند برانند که
مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور ست دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف
ست جگ گویند درین دور اوضاع جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست و ضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر
راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مینمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال ست و در دور
دوم که مسمی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست درین زمانه سه حصه از چهار حصهٔ
اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی ست و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست و دور سوم که
بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست و درین هنگام دو حصه از چهار حصه
روش جهانیان راست گفتاری و درست کرداری ست و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سال ست و دور چهارم
که به کل جگ شهرت دارد و مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال ست ازین دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان
بر ناراستی و نادرستی ست و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سال ست و این گروه جزم دارند که هر یک چندی حضرت
هستی بخش جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرد نهادی و دانش نژادی را از مکمن ستر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد

ج اول ۴۲

ازساحت غیب وعدم بجلوه گاه شهادت ووجود می آرد واو وسیلهٔ آفرینش عالم میسازد واین بزرگ را برهما نام باشد واعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سی صد وشصت روزست وهر روزی مشتمل بر چهار دور که مذکور شد وهر شبی بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطورست وبزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم البشری احاطهٔ آن نسکیند ومیگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمای حالی هزار ویکم ست واز عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال ونیم روز گذشته است وراقم این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود ترجمانی مردم دانشورست گوی نکوکار ربوده از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته وانچه در تصانیف شیخ ابن عربی وشیخ سعدالدین حمویه که از کبار اولیا واعاظم اهل کشف ووجدانند در شرح روزهای الهی وروزهای ربانی منقولست ازین عالمست چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست وهر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال ومؤلف نفائس الفنون آورده که در تاریخ ختائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که هفتصد وسی وپنج هجریست هشت صد وشصت وسه هردن ونه هزار وهشتصد سالست وهر دن پیش ایشان ده هزار سالست وامثال این روایات وحکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحتی داشته باشد وآدم بسیار بظهور آمده باشد چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند وشیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتهٔ ربانی که هفت هزار سال باشد ومدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکی منقطع شود وآدم دیگر خلعت وجود پوشد وپس از درازی سخن وکوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه ودو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست اکتفا بکتب وتواریخ مبسوط نکرده درین شگرفنامه درآرم تا باعث مزید آگاهی شود واین فروغ شناسائی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمالی که شیوهٔ راقم ست گزارش کنم

ذکر احوال آدم علیه السلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزار سال وکسری بخشش قدرت کاملهٔ ربانی بی رابطهٔ صلب پدر ورحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد وبقدر استعداد قابلیت جسم بروح از مبداء فیاض فائض گشت وبلقب انسان وموسوم بآدم شد در زمانیکه اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود وزحل در انجا ومشتری در حوت ومریخ در حمل وقمر در اسد وشمس وعطارد در سنبله وزهره در میزان وبعضی گفته اند که دران هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند وظاهر این کلام بضابطهٔ اهل هیات ونجوم درست نباشد چرا که در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل وشرف عطارد در سنبله است وعطارد از نیر اعظم بیش از بیست وهفت درجه دور نباشد پس در حین شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد وهمچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیر اعظم واقع نشود وهمانا که نظر این گوینده بران مقرر منجمین افتاده باشد که عطارد با هرکه بپیوندد حال او گیرد پس می توانند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتصال

داشته باشد و او دراز بالای گندم گون مجعد موی زیبا روی بود و در درازی قامت این ابو الآبا اختلاف کرده اند
بیشتری بر آنند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از ضلع یسار او حوا را بوجود آورد و با او ازدواج داد و از و فرزندان پدید
آمد و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند که اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد
نیست اما مردم معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن تقدر
می ایستند منقولست که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزند ها بهم رسیده بود و فرزندان بی واسطهٔ او چهل و
یک تن بودند بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولی نوزده دختر و شیث از همه بزرگتر بود و بعضی گفته اند او را در تصنیفات
و غیر آن از علوم غریبه تصانیف ست چنانچه علامهٔ سهروردی در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان
افتاده بر سر کوه سرانديپ که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و الکنون تقدمگاه آدم مشهورست
بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد از و بیک سال و بقولی هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد و شیث
که خلیفه و وصی او بود او را در جوار آدم دفن کرد و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی در آورد و
بعد از ان در کوه ابو قبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه دفن کردند **شیث** اشرف فرزندان
بیواسطهٔ آدم ست بعد از سانحه هابیل سعادت ولادت یافت آورده اند که هرگاه حوا حامله گشتی پسری و دختری
آوردی مگر شیث که او را تنها زاد و اقلیمیا خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم بهزار سال رسید
او را ولیعهد خود ساخت و همگنان را بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی
برای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت در طوفان نوح
جز اولاد او کسی نماند و او را اوریا و اول گویند و اوریا بزبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی
اشتغال میفرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده
در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهان را بدرود کرد
و بعضی بر آنند که او نبیرهٔ آدم ست پدر او صلحا بود و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائی ندارد **انوش**
در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود گروهی از گزارندگان سخن بر آنند که مادر او
قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود و او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای
خلافت شد و اول کسیکه درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود گویند ششصد سال کامروائی سریر اقبال داشت
و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال بطور قاضی بیضاوی
ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد **قینان** از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت
و فراخ حوصله تر بود و این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنا بر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت

و بر شاهراه متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی برانند که ششصد و چهل سال آب زندگانی میخورد و طائفه برانند که قریب صد سال فراهم آورد پریشانیهای روزگار بود مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود چون عمرش به نهصد سال رسید او را بجای خود دست نشین ساخت و او سی صد سال فرمانروائی گیتی یافت عمر او نهصد و بیست و شش سال بود یا هشت صد و چهل یا هشتصد و نود و پنجسال برد رشیدترین اولاد مهلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت رودها و جویها او پدید آورد و نهصد و دو سال و بقولی نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان خانوادهٔ اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند اخنوخ که با دریس مشهورست فرزند گرامی برد اشت که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچکترین اولادست اما بفرهنگ و رای از همه بزرگ و به بخت و دانش از همه بیش بود و بعد از شیث سکه تجدید نوامیس نمود اوست و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود و برخی سی صد و شصت ساله گفته اند در مراسم سلطنت و دقائق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جامع علوم و صنائع را با آدم نسبت میدهند اما بقول اشهر علم اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او از طاریمون مصری که او را اوریای ثانی میگویند دانش آموخت و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است و او را اوریای سوم نیز میگویند و او را پایه بلند در خداشناسی میسر شد و بهفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچکترین آن شهرها مدینه رهاست که از شهرهای خراب است بعضی آن را داخل حجاز میدانند و این شهر تا زمان هلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و سرگروهی از مردم و هر طبقه از آدمیان پرورشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافت آنها هدایت نمود آورده اند که در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بیشتری از دریافت فیوض انفسی و آفاقی ازو محروم بوده آداب شکرگزاری آن نورالانوار بجای می آوردند رهنمونی کرد و آنرا سرمایهٔ دولت صوری و معنوی میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل قبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص ست علی الخصوص تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب سیاره که فیض پذیران خوان انوار اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاه خود میرسند آنرا گرامی شمرده شکر بدائع آفرینش ایزدی بجای می آورد و آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم و آلای حق میدانست و همگی روزگار او بجد بستاری ارواح علویه و اجرام مقدسه میگذشت و گنبدهای اجرام مصری که به گنبد هرمان مشهورست بنا کردهٔ اوست و در آن بنای عالی جمیع صنائع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود مرقوم است که یکی از

عظمای دولت ایران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابو معشر
بلخی آورده که هرامسه بسیارست اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که آن ادریس ست و اهل فرس
برانند که نبیرهٔ کیومرث ست و دوم هرمس بابلی ست که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورس
از شاگردان او و بسعی این هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت وطن او
مدینه کلدانیین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتندی سوم هرمس مصری استاد اسقلینوس او نیز در جمیع علوم
خصوصاً در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدی و مولد هرمس الهرامسه مدینه منیف که الحال بمنات
اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینة الحکما گفتندی و بعد از ان که اسکندر این را
بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آن را با سکندریه آورد از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است راستی در وقت
غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او از ین سرای غم پیرای در تواریخ حکایتی
بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی در ان وقت هشتصد و شصت و پنجساله و بقولی چهارصد و
پنجساله و نزد گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار
می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلائق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بصد سید او را پسری
آمد لمک نام کرد و بعد از ان دویست و نود سال دیگر زیست لمک در علو مرتبت و سمو منقبت یگانه عهد بود
بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود و گروهی او را لمکان و
لامک و لانخ نیز گویند نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد و او مجدد
رسوم عبادت و مشید اساس داد ار پرستی گشت و قضیهٔ دعوت خلائق بر خداپرستی و نافرمانبرداری قوم او و سنوح
طوفان و غیر آن مشهورست و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفان که پیش از ین آدم مشهور بظهور
آمده بود چنانچه علامه سهروردی میگوید که آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم
در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند و بعد از ین سبب
بعد از بر آمدن جائیکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد و سوم طوفان زمان موسی که خاص اهل مصر
بود اگرچه نقل پرستان روزگار که در نقل طوفانی سکنند آن دو طوفان را هم بهمه عالم نسبت میدهند مثل اسرائیلیان
باشد چه هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجود است از ان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در
اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا هفت کس نوح و سه پسرش یافث و
سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و
اراضی سودان را بحام عطا نمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی این

مواضع از اولاد ایشان شد و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است عمرش چون بهزار و شش صد سال رسید یا بهزار و سه صد سال درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دو بیست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال زیست و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه ساله یا صد و پنجاه ساله یا دو بیست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلائق نشست و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود اما حام را نه پسر بود سند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند سند و کنعان را ذکر نکنند و نوبه را پسر حبش میگویند و سام را نیز نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم ست و اسود که مداین و غیره از بنای اوست و اهواز و پهلو پسران اویند و فارس پسر پهلوست و لفین که شام و روم پسران اویند و لوج که در میان مورخان از و خبر نامی نمانده و لاود که فراعنه مصر از نسل اویند و عیلم که عمارت خورستان کرد و خراسان و تنبال پسران اویند و عراق پسر خراسانست و کرمان و مکران پسران تنبال اند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند و لود که آذربیجان و اران و ارمن و فرغان پسران اویند بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و لوج و لاود را ذکر نکرده اند و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست یافث ارشد اولاد نوح ست سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی باو می پیوندد و نسبت تمامی خانان بلاد شرق و ترکستان باو میرسد و او را ابو الترک گویند و بعضی مورخان او را الونجه خان میگفته اند در هنگامیکه یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده یافث از پدر التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد نوح سنگی را که خاصیت او در دن باران بود باو داد و چنان نمود که اسم اعظم بر و خوانده ام بجهت این مصلحت که ساده لوحان پی بآن نبرده از صواب دید او بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بر و خوانده و اکنون آن سنگ در میان ترکان بسیار است آنرا جده تاش گویند فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گویند و او بآن حدود رفته صحرا نشینی اختیار کرد و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابر بعنایت ایزدی در باریدن می آمد و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند و آئینهای شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان تواند شد و هم مسرت افزای خاطر بلند همتان صحیح الافطرت تواند گشت در میان آورد و از و یازده پسر ماند ترک و چین و صقلاب و منسج که او را منسک گویند و کماری که او را کیمال نیز خوانند و خلج و خزر و روس و سدسان و غز و یلج و در بعضی کتب هشت پسر مذکور ست خلج و سدسان و غز را یاد نکرده اند ترک بزرگترین فرزندان یافث بود و ترکان او را یافث اوغلان گویند و هوشیار دلی و کارگزاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست و او در مردی و مردانگی و مراسم پرورش یگانه ادوار بود در جائیکه ترکان او را ایسیقول یا ایسیکول مینامند و چشمهای آب روان سرد و خوشگوار و گرم عافیت بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه پدید آورد و از پوست بهائم و سباع لباس پوشید و دو شنگ نخت

منهج اول

در زمان او ظاهر شد و در آئین او آن بود که پسر را غیر شمشیری میراث ندهند و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستانست و عمر او دویست و چهل سال بود **النجه خان** بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانهٔ زندگی ترک پر شدن گرفت او بمشورت بزرگان بتخت سلطنت نشاند و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت گستری روزگار گذراند و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود **دیب باقوی** بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد **کیوک خان** فرزند رشید اوست پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد **النجه خان** پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد و ترکان در زمان دولت اوست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند و چون مدتی بران بگذشت او را دو پسر بیک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار و چون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان بایکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون این سلسلهٔ علیه را بتاتار و شعب هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکر او را سطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد **مغل خان** فرمانروای دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلک بندگی در رضا جوئی او در آمد و همه در نیکو خدمتیها کوشش میکردند و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان و آخر آنها ایل خان ست و مغولان تقوز را ازین گرفته اند این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و او را جهان آفرین چهار پسر داد قراخان اذرخان کرخان اذرخان **قراخان** هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت **اغوزخان** فرزند گرامی قراخان ست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه گزاران سخن چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول این چندانی اقبال نمی نماید و او باتفاق فرمانروائی خرد دوست و خداپرستی معدلت گستر بود و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم نفر منک درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرف در آورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او در آمدند و ترکان را بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبان زد مردم ست مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قارلغ و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد کن آی یولدوز کوک طاق تنگز سه بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را اوچوق و فرزندزادهای او به بست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی ترکان

از نسل این بزرگان اند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان با یران درآمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی برانند که ترکمانان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقول است که اغوزخان بعد از آنکه تسخیر عالم نموده بیورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان و دولتمندان و امرای اخلاص اندیش و سائر بازماندگان را بنوازشهای پادشاهانه بنواخت و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت رهنمون باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست که ترکمان برانغار گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که جوانغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست چپ هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع کرد **کن خان** بموجب وصیت بجای پدر نشست و در فرماندهی و جهانداری باخرد و دوربین خود و تدبیرات صائبهٔ تبل خواجه که وزیر اغوزخان بود کامروا شد و با برادران و فرزندان و برادرزادها که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیر و دار سلطنت مددگار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خان را ولیعهد خود ساخت و درگذشت **آی خان** به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خوش آراسته بود و دانش را با کردار نیک فراهم آورده **یلدوز خان** پسر مهین و جانشین او بود در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت **منگلی خان** پسر دوست آرای او بود و بعد از و بر سریر فرماندهی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش ایزدشناسان امتیاز یافت **تنگز خان** بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت **ایلخان** پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی با و ارزانی داشت و خود بعذرخواهی ایام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست **قیان** فرزند دلنشین ایلخان است که بمقتضای خواهش حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد چون ایزد دانا جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور در مسند آفاق این حال قصهٔ ایلخانست که چون نوبت سرآرائی باو رسید بآئینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد و دلهای پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه طور بن فریدون ترکستان و ماوراءالنهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار والغور با ایلخان نبرد عظیم کرد و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت ایلخان فدائیانه جنگ کردند و بسیاری از ترکان والغور و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ طور و تاتار مقاومت نکرده فرار

اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و پاره‌ای از راه رفته در نشیبی فرود آمدند و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او تکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چون شب درآمد آن چهار کس خود را بکوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از کریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاری که در دو چشمهای خوشگوار و میوه‌های فراوان بود بنظر درآمد ناچار آن مواضع نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند و گویند این واقعه هالیه الغبه هزار سال بود از گذشتن اغورخان دانا دانند که درین قضیهٔ بدیع تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فذائیت بجای آید و هم مراتب غربت و غزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی اوست و هم سرمایهٔ این معمورت نائمهٔ ایزدیست جامع مدارج اطوار کونیه شده و قدردان طبقات انام که باین حالت باشند گشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز گردی از نامردی پیرامون حال مقدس او نگردد و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد و قبائل پدید آمد و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طائفه که از تکوز بظهور رسیدند به درلگین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه قون بودند که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر درنیامده و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمیناً در آخرهای زمان انوشیروان قیات و درلگین بجهت آنکه زمین ارکنه قون را گنجایش این مردم نماند بود ارادهٔ برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهیکه معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم گوزن و دمها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از ان که آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرق ست و از آبادانی دور دور آن هفت هشت ماهه راه ست سرحد شرقیش تا سرحد خطای و غربی آن تا زمین الیغور و شمالی او پیوسته با قرغز و تلنگالست و جنوبی آن متصل با تبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست بهائم و سباعست **تیمورتاش** از نسل سعادت اصل قیان ست بسروری و فرماندهی سربلند بود **منگلی خواجه** گرامی فرزند تیمورتاش ست سرفراز تاج دولت و سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت **یلدوزخان** خلف بزرگ منش منگلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلگین بامارت و سرداری سرفراز بود و بعد از قیان فرزندان ایشان بطناً بعد بطن در ارکنه قون سروری قبائل داشتند یلدوزخان بمددگاری بخت

ج اول ۵۰

کوکب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود و او اولوس مغل را آبادان ساخت و فرمانروای والاشکوه شد
و نزد قوم مغل آنکس درست نسب و شایسته خانی باشد که نسب خود را بیلدوزخان رساند جوبینه بها در پسر رشید
یلدوزخان است بعد از پرشدن پیمانهٔ عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت حضرت عصمت قباب
قدسی نقاب آلنقوا دادار بدایع آفرین هرچه از مکمن خفا بمجلای ظهور آرد بسیاری از عجایب امور را
مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی که در نشاه کثرت و لباس تعلق ستون این بنای عالی اساس است از دریافت
آن باز میماند چه اگر این طور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت نبودی و هیچ کاری نپرداختی مبدع جهان آرا اگر پاره‌ئی
از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایب مقدرات الهی محروم نمانند
پرده چند از روی مقدسات مکامن غیب برمیدارد و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت
نهاده تقدیر است همان دید را پرده شناسای میگرداند و پس از آن از آفت عامه الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از آن
آگاهی غفلت زدهای این جهان است آفرینش دیگر بظهور می آرد و نقاب احتجاب اندکی بر برشته رنگ آمیز تعجب
میگرداند از انجمله احوال بدایع طراز حضرت النقوا است وا و دختر قدسی اختر جوبینه بهادر است از قوم قیات از نسل
برلاس از زمان خردی تا سن بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانه
روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خردپرور خداپرست بود انوار خداشناسی از
چهره اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین مراقبات احدیت مظهر
تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید او را چنانچه آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین
به ذو بون بیان که فرمان فرمای مغلستان و پسر عم او بود پیوند کردند و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمانروائی الهی
ساختند از انجا که او همسر نبود بملک نیستی شتافت حضرت آلنقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی نیز گشت
و بضرورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سرآرائی الوس خود متوجه شد شبی آن نورپرورد الهی بر بستر استراحت پهلو
نهاده و بر چاربالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن
سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد و آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن نور آبستن شد سبحان الله
نفوس قدسیهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب
و سائر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند و بیشتر از آنکه این نور اقدس
از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین
آبا و اجداد او را بطن ببطن در مدت دو هزار سال در آن کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس می ساختند
و هم مرتبهٔ انسانی را جامع مراتب کونی و الهی میگردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه

یلدوزخان را ازکود بشهر آورده سر برآرای گردانیدند تا نوبت این سلسلهٔ مقدسه بحضرت آلنقوا رسید آن نور آلهی بسیا نجی
چندین بزرگان دین و دولت بواسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد ا
سیر و مدارج مختلفه از خدر مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشاه صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون تجردی
باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده آرائی و زمانیان با درد چشم و زحیر باطن پرده درست با نجا
بر سر سخن رفته باز گویم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور
روشن شد و زبان زمان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضمارت میافت آنانکه از بال همت بلند پروازی فرموده از اسباب
پرستی گذشته مسبب بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت آلهی بدیع و بعید نمیدانند و مستبعد عادت پرست
ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم نهاده اند لیکن لقلا وزی بخت بیدا
از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند آنها نیز در مبادی حال توقفی نمیکنند خصوصا فرزندی مادر و پدر که آدم اول باشد قبول
کرده اند و فرزندی مادر که حوا نام پذیرفته اند و فرزندی پدر تنها را چگونه قبول نکنند فکیف که مثل این واقعه در قصهٔ
عیسی و مریم متیقن آنها باشد **بیت** حکایات مریم اگر بشنوی ٭ ز آلنقوا همچنان بگروی ٭ لیکن مبدع جهان آرا که از
عنفوان ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام سیده بمقتضای تضاد و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را
بدانش و الا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها
میکوشد همان طور گروه انبوه آدم صورتان از کم بینی و کوته یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی تصرفی اختصاص
داده سرگرم کار میدارد و اگرچه در هر دو طور پیمانهٔ استعداد پر میشود اما بسا حکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد بنابر
آن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد و همواره بیدولتان تیره رای سنگ
تفرقه در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم می شتابند و مصداق آن حال این سانحهٔ
نورانی ست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد ظاهر پرست که از دولت حقیقی بی نصیب اند
و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند و آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این
نابینایان بی سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت فرمود که اگر ساده لوحی
ناقص عقلی که از بدائع قدرتهای آلهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلیهٔ سوء ظن افتد و آئینهٔ دل را از زنگ
خیالات فاسده تیره رنگ سازد هر آینه از عقوبت آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت اذهان
ایشان را ازین دغدغه واپردازم و نظر برین مقدمه ضرورست که بیداردلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص منش
در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل ایشان بنور واردات آلهی و مشاهدهٔ
انوار غیبی بروشنی گراید و منطقهٔ او بام از درون این تیره جایان بیرون رود و بنابر آن چند گاه پاسبانان بیدار دل

و خرد پروران و در بین حوالی خوابگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده بر هم ترندناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهی ست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوریکه بانوی سراپرده عفت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بحجرگاه در آمد غریو از حاضران آنگاه برخاست بختی در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه خیز فرو نشست و چون ایام آبستن سپری شد سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی و تمامت قوم قتقین از نسل او پدید آمد و دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجیوت از وی منشعب گشت سوم بوذنجر قاآن ست و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان از بزرگترین اقوام دانند **بوذنجر قاآن** جد نهم چنگیز خان و قراچار نویان جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت آن زمین را زینت داد و سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و زمانی دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید و او با ابو مسلم مروزی معاصر بود و چون رخت هستی بربست از او دو پسر ماند بوقا و توقبا

بوقا خان پسر مهین اوست که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویان ست بموجب وصیت بجای پدر نشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از او خوشوقت شدند **ذوتمنن خان** پسر رشید او ست پدر چون با آگاه دلی زمان گذشتن دریافت او را ولیعهد و جانشین خود کرد و او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود او را نه پسر بود و بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم در کمین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند او را بقتل رسانیدند قائدو خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قائدو خان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند **قائدو خان** بعد از چندین وقائع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود و قصبها آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست ملک را بی و جهانبانی باستقلال کرد و چون از عالم درگذشت از او سه پسر ماند **باینسنغر خان** بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت **تومنه خان** پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت با و سپرد و مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار را و بسیاری

از مملکت مغلستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام ترکستان در هیبت و عظمت مماثل او نداشت او را دو خاتون بود از یکی هفت پسر آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد ازین توامان یکی را قبل نام بود که جد سوم چنگیز خانست و دیگری قاچولی نام داشت **قاچولی بهادر** جد هشتم حضرت صاحبقرانیست مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود فرزرگی از چهرهٔ او میتافت و شکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید شبی بخواب دید که از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد و باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین پی در پی سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک از انها ناحیتی روشنائی پذیرفت و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طائر اندیشه را پرواز میداد تا گهان باز خوابش در ربود و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود و تمام جهان را ضیا و رونق بخشید و از و چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هر یک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن ماند و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند صبحدم صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود درآورد و او را فرزندان پدید آیند و هر یکی حکومت ناحیتی داشته باشد و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری و سروری کند و از و فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جانبی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبل خان مسلم باشد و قاچولی سپه سالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند و عهد نامه بخط الغوری درین باب قلمی فرمودند و هر دو برادر بران خط مهر نهادند و بآل تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی که مقصود از جنس این سلسلهٔ ایشانند بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر عدلت بودند و بعد ازین گروه والاشکوه مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند چنانچه باستانی نامها ازان آگاهی می بخشند و حکمت الهی که در ظهور نشاه جامعیه مراتب کونی و الهی بچندین میانجی کار فرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوهٔ کائنات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اوست بوده روز بروز اسباب آن را سر انجام میداد و برای جامعیت و شناسای قدر خدمت و لذت سربراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشاند تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسلهٔ علیه در آید و سرمایهٔ جمعیت مراتب برای

حضرت شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بهادر قبل خان ولیعهد شد اگرچه بظاهر مراعات کلانی سن شد که منظور والشوران میست اما در معنی کارفرمای قدرت آلهی نشاه جامعیت سرانجام داد چون تومنه خان راستارهٔ حیات در مغرب فوت متواری شد قبل خان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت و قاچولی بهادر بموجب وفا العهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت درآمده بآئین دوستداری و شاه نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبل خان از دار الفنا هستی بدار الامان نیستی خرامید قوبلیه خان که در میان شش پسر او شائستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپه سالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود و قوبلیه خان به پشت گرمی اینچنین مهربانی که هم عقل خداداد داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التانخان حاکم خطای کشید و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردان کارتواند بود کرده بر لشکر خطائی شکست عظیم انداخت و مجملی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند. و همواره محرک سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذراندند چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبل خان بیشتر هراسان گشت بوسیلهٔ فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قبل خان را استدعای آمدان خطا نمود و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است دار و گیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت و نقش صحبت دلپذیر نشست و از انجا که کالای عیش و عشرت به یورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التانخان که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایسته گفته التانخان را متغیر گردانیدند التاخان از وداع پشیمان شد و کس فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لائق نمیدانم خان خطا جوشیده لشکری نامزد کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگردانند قبل خان بخانهٔ دوستی سالجوقی نام که در سر راه ماوای داشت سردار لشکر خطا را فرود آورده قرار داد که برسیگردم سالجوقی پنهانی گفت که معاودت مصلحت نمیدانم من اسپی دارم تیزگرد و دور رو که هیچکس با ان نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است قبلخان برین رای عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت خود شتافت و فرستادهای خطائی چون آگاه شدند چابک دستان تیزپای از عقب درآمدند و جز در یورت خانی بجای دیگر نپیوستند قبلخان این بدی ایشان را گرفته از هم گذرانید درین اثنا پسر کلان او قین برقان که بحسن صورت بی همتای روزگار بود در حوالی دشت هم تکی غزالان داشت ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التاخان بردند و خان بانتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند قوبلیه خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمیع لشکر با همت گماشته متوجه التاخان شد و نبرد عظیم در پیوست و شکست غریب خطائیان را داده اسباب و اموال

ایشان را تباراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت
بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید و چون در عهد او هیچکسی را یارای آن نبود که با او دعوی
مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین
نام مهابت فزا سکوک ساختند و درین زمان قاجولی بهادر که هم برادر جانسپار و هم بهادر سپه سالار متوجه عالم لقا شد
ایردمجی برلاس پسر ارشد قاجولی بهادرست که در مسالک فرسنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت
بعد از پدر طغرای سپه سالاری بنام او سربلندی گرفت و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک
و تدبیر عظام امور کوشش می نمود و اول کسیکه بلقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع باشد نسب
نسب تمام الوس برلاس باو میرسد و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سولین بیسوکای بهادر که پدر چنگیز خان
است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و درین هنگام
ایردمجی برلاس بشهرستان لقا اساس اقامت نهاده از و بیست و نه پسر یادگار ماند سوغوجیجن در میان فرزندان
گرامی ایردمجی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد کارساز و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از زدی
سال نیز بزرگترین اولاد بود و جای پدر عالی قدر گرفت یعنی شهریار و بصورت سپه سالار بود و بیسوکا بهادر را جهان آرای
سوغوجیجن لشکر بر سر تاتار کشید و خان و مان و دولت ایشان را پی سپر غارت ساخت و بیاری یزدان و نیرو فیروزبختی
فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه یلون یلداق شدند و چون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در ستم ذیقعده
تنکوزییل سال پانصد و چهل و نه هلالی خاتون وی اولون انگه که آبستن بود فرزند گرامی نزاد بیسوکای بهادر گفت که از رموز
حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستاره دولت است که در نوبت چهارم
از جیب قبلخان برآمده بود اگرچه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که درین محمدت نامه ایزدی سخن از آن میرود احتیاج
بذکر تموجین نیست که از شعب این شجره قدسیه است لیکن چون پرتوی از نور مقدس النقوا ئی بود مجملی از ذکر آن
ناگزیر افتاد طالع مسعود تموجین میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس در سوم و ذنب در نهم و بعضی بر آنند
که در سال پانصد و هشتاد و یک که لسبرداری الوس و قوم نیرون رسید سبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند
قراجار نویان فرزند گرامی سوغوجیجن ست بادشاه منش شهریار نشان بود چون در سال تنکوزییل پانصد و
شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموجین سیزده ساله بود و سوغوجیجن که مدار ملک سلطنت
و گیر و دار لشکر و سپاه بر و بود همدران چند روز بار دویی فنا کوچ نمود قراجار نویان ایام صغر داشت قوم نیرون از
تموجین روی گردان شده بمردم تایجوت پیوستند و تموجین محنتها کشید و در بند و بلا افتاد و عاقبت بتائید آسمانی
از آن ورطه های و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تایجوت و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها

کرد وقتیکه سال عمرش از سی درگذشته بود سردار ایل علیه و الوس خود شد بنا بر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراچار نویان پیش آونک خان حاکم قوم کرایت که با ییسوکا بهادر سابقهٔ محبت داشت رفت و کارهای پسندیده برای او بجا آورده و بتدبیر نیکو نمود و رتبهٔ قرب منزلت و علو مرتبت او بسر حدی رسید که مشام جان خلائق از شمامهٔ اتحاد معطر گشت بنوعیکه امرای عظام و خویشان بر وحسد بردند جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکون پسر آونک خان را با خود متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و تقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونک خان را از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و تموچین اندیشه مند گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او از آن مهلکه برآمده دو مرتبه در میدان ایشان محاربات عظیم درپیوست و تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در شهور ششصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروائی و جهانبانی او گذشت بت تنگری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز نجم سعادتش فروزان تر میشد و سال بسال برق دولتش سوزان تر میگشت بر تمام ختای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقین و بلغار و رس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت او را چهار فرزند بود جوجی جغتائی اوکدای تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت دیر غور رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی بآن منوط است برای رزین جغتائی مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی با وکدای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود در شهور ششصد و پانزده لقصد سلطان محمد خوارزم شاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قهرباش رسیدند و چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان کشورکشائی بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خان را با لشکری گران بولایت خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از انجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد و از انجا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنکوز ئیل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد و بپیشتر از آن وصیت کرده بود که چون قضیهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد و در ممالک در دست فتوری نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از آن صندوق نعش او را برداشته روی براه آوردند و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد و چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ آورده اظهار واقعهٔ ناگزیر نمودند و در پای درختیکه بروزی در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک

روزگار را از اشجار گوناگون چنان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین
نتوانست برد و همانا درین معنی سریست بدیع که خرد دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد یعنی چنانچه در زندگانی
حرمت ایزدی بود بعد از آن هم در کنف نگاهداشت آلهی در آمد تا کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نتواند کرد
اگرچه تربت چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن ست لیکن چون فرمانروایان را بیشتر معامله با ظاهربینان
باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی ست و چرا حرمت ایزدی نگاهبانی آنچنین بزرگی نکند که عالمی در سایهٔ پاس او
بود اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمهٔ قهر آلهی بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از
مجالی الطاف ایزدیست چه در محکمهٔ عدالت آلهی که فرمانروائی خلائق پرتویست از آن بیدادی نرود و ستمی لطیفه نیاید و از
امریکه در عالم کون و فساد متکون شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهربینان را بکنه حقیقتش راه نیست و جز
ضمائر بیدار دلان دوربین بحقیقت آن آگاه نی عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود و از سال هفتاد و سوم اکثری
سپری گشته از آن جمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورکشائی منقضی گشت و بملاحظهٔ تاریخ ولادت و وفات او
که در تواریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و
قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مشهوره درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای
قراچار نویان رونق داشت و والا شکوهی را که چنین برادری بجان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال
باشد چگونه با آن همه کشورستانی و سلطنت آرای تارک عظمت باوج علیین نساید شعر قراچار و چنگیز ابن عم اند * بکشورگشائی در قرین هم اند *
و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باوکدای مسلم داشت و مجمل این قصهٔ لشکرشکن آنکه در یورش ختای سی
بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی چنان جلوه دادند که پدرود کردن این جهان سراب نمانزدیکست فرزندان گرامی قراچار نویان
سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد در میان آورد و
خانی را باوکدای مقرر ساخت و عهدنامهٔ قاجولی و قبلخان که بآل تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ بهان
بترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خواند فرمود که بقراچار نویان
بدین وثیقت نامه پیمان بسته بودم شما نیز باین یوسون بسر برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان
و خویشان نوشته باوکدای سپرد و دیار ماوراء النهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد الیغور و کاشغر و بدخشان
و بلخ و غزنین تا آب سند بجغتائی خان مقرر ساخت و پیمان نامهٔ قبلخان و قاجولی بهادر بجغتائی حواله کرد و گفت از
استصواب قراچار نویان تجاوز جائز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست
بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیهٔ قدسیه را جغتائی گفتند و الا جغتائی را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی عشت با
افتخار و مباهات نسبت قرابت و مصاهرت و خانزادهای نوئینان بموجب وصیت عمل نموده سیحانا ابد الله از نسل چنگیز خان

بزرگی دانای چنین نقض عهد شود بایستی که آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنه خان قرین بود با وکتای قاآن سپاد و تربیت و معاونت او را برای نزدین قراچار نویان می سپرد تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد یا آن وثیقت نامه را حاضر نمیساختند تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت و بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخط سهو میشد و عجب از سخن گزینان راستانی که درین باب باشتر حرف سرائی و حرص نکته گیری و دو زبانی بسر وقت این نرسیده اند و همانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس مستغاء سپه سالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاة جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند از قامت این سلسلهٔ عالیه بردارد چنین سهوی و خطائی رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والاشکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسند آرای خلافت گرد مطعون خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس طلیعهٔ دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهیست و چغتائی خان بعد از شنقار شدن پدرش بالیغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر می برد و با آنکه اوکدائی بسال از وی خرد بود در لوازم خدمت و اطاعت دقیقه فروگذاشت نمی نمود و باجبت بیدار وصیت خان را پاس میداشت چون چغتائی خان را مدت حیات بی ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و هشت ماه پیش از اوکدائی خان او در اوائل ذیقعده سنه ششصد و سی و هفتم ازین سرای گذران درگذشت و قراچار نویان بر قرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می نمود و بعد از چندگاه قراهلاکو خان بن مواتکان بن چغتائی خان را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان بن اوکدائی خان بر مسند خانی نشست دست قدرت قراهلاکو خان را از تصرف حکومت و اختیار باز داشته عزل نمود و پیسونکا بن چغتائی را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید پوشیده نماند که اوکدائی قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوجو ولیعهد خود گردانیده بود و او در ایام حیات پدر وفات یافت ولیعهدی به پسر وی شیرامون که از همگنان دوست تر میداشت ارزانی فرمود و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود و بعد از سه چهار سال باردوی والا رسیده مسند آرای سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون پیسونکا بحجاب فنا مختفی شد قراچار نویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن نویان کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بر بست **ایجل نویان** بمزید دانش و فرط خداشناسی از میان دو فرزند رشید کاردان نشان اختصاص یافت و در عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی و کمال توانائی رفعت بخش مقام پدر شد و در سنه ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال مسند دولت

ج اول

متمکن گشت والوس جغتائی در ایام دولت او خوشوقت شدند و چون در میان فرزندان جغتائی خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکوقاآن بن تولی خان بن چنگیز خان برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوجی و جغتائی و اکتائی و تولی امرا و مردم همراه ساخت از الوس جغتائی خان ایجل نویان را با ستدعای تمام برسم سالبورچی تعین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه تبریز با و داد و با آداب بزرگی سلوک نمود **امیر ایلنکر خان** ارشد اولاد ایجل نویان بود چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران بایران نقل کرد او در الوس جغتائی خان قائم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان ازین جهان نظر فریب اید رود کرد دوا خان بن براق خان بن موتو ابن مواتکان بن جغتائی خان بن چنگیز خان باو رسیده بود او را امیر الامرا ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را باو مسلم داشت و او چنانچه بمقتضای دانش و بینش ست در رواج کار مملکت کوشید و او مهلت عمر احمدی در امد **امیر برکل** عظیم قدر قوی حال بود چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بی مواسا در گذشت از وهمین یک فرزند ارجمند ماند و او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت و فارغ البال در حدود کش میبود و در گرد آوری رضای ایزد تگاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جهت و جو مینمودی و در ان نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست **امیر طراغائی** فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانی ست از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال و میافت و آثار عظمت و جلال از ناصیه اطوار او می درخشید و آن بزرگ منش برادری بود خرد هیبت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعه بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار همواره روی نیاز بر آستانه ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبه صمدیت بود خصوصاً قدوه اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میداد و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را از صفای باطن نظر بر او کرده صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراسته و لهذا درین پنجاه و دو تن که سلسله علیه شاهنشاهی بآن انتظام دارد عبرت بخش هوشمندانست ایزد متعال رتبت و حکمت و سلطنت و ولایت و عطوفت و رافت و چندین جلائل نعوت و شرائف صفات را امانت سپرده سر انجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی

نموده مگر از قاجولی بهادر هفت شخص نهنگ را ازین سلسلهٔ قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود آورده رتبهٔ سپه سالاری و
شاهنشاهی داد تا این مرتبهٔ تابعیت را در لباس متبوعیت دریافته سامان کارخانهٔ جامعیت بر وجه دلخواه صورت داد
و آن بزرگان والاشکوه که در ارکنه قون بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگرچه
اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آنهم بسبب حراست غیرت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور آورده و اکنون که
مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قریب بالفعل مهیا شد که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار
تابعیت که برای قومنه خان بظاهر درین سلسله درآمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور آورد
که قابل و لائق سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقران طرازندهٔ هفت اقلیم و فرازندهٔ تخت
و دیهیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکانست و آن والانژاد عالی قدر در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد
و سی و ششم سیچقان ئیل بطالع جدی در ظاهر خطهٔ کس که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر و ستر مصفای حضرت
عفت و برکت مرتبت صفوت و طهارت منقبت عصمة الدنیا والدین تگینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاد و
جهان افروز گشت و این قطب دائرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب قابلیت که از بطن هشتم قاجولی
بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نموده و بقول یکی از مورخین رؤیای صادقهٔ قاجولی بهادر بظهور پیوست و بدر یافت
الای خردمند درین امر و آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستارهٔ نخستین ست چنانچه سابقا پرتو اشارت بر تعین
تافت درین زمان مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در ماوراء النهر ترمشیرین خان بن دوا خان
بن براق خان بن سوون تو ابن سوکان بن چغتائی خان فرمانروائی داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از
وفات سلطان ابوسعید گذشت و بدین واسطه هرج و مرج تمام دران سرزمین بظهور آمده بود و امیر صاحب قران
از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود و در سیچقان ئیل هفتصد و شصت و
دوم امیر طراغائی ازین مرحلهٔ رحلت فرمود و از وی چهار پسر و دو دختر بود صاحبقران و عالم شیخ و سیورغتمش و جوکی قتلغ
ترکان آغا و شیرین بیکی آغا و چون عمر گرامی صاحب قرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت
عقل خداداد که مورد الهام ربانی ست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفت صد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل
در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورکشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید و مدت
سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین
و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورکشائی
و دانش فراخ حوصله در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار درآورده رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ
هفت اقلیم سربلندی داد هر که سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود بقدم اطاعت پیشوا آمد گل سعادت از فرق

بخت او شگفت دهر که شآمت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد و کشان کشان
بپای سنگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید و روز دوشنبه ذی قعده هفت صد و هشتاد و
نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا عنان عزیمت بجانب ملک
فارس منعطف ساخت و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از
تربیت یافتگان آن حضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود و دشت قبچاق را
که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت
دیگر بایران نهضت فرموده در هفت صد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد و آل
مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرز و بوم بوقوع آورد
و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بیخار ساخت و بعد از ان به نیروی دولت و اقبال
فتح بغداد کرد چند نوبت بگرجستان درآمد و همعنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را
جسر عالی بسته عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم شام اقدام فرموده صبح
اقبال بدمانید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای تافت انگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا
لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در ذل قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانستان
نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکه مصاف آراسته و لوای نبرد را بمهجه فتح حمایل
بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شاهسوار میدان شکوه بود
جنود مجنده فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم
بایزید بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و
اعزاز در زیردست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از آنجا بآذربایجان مراجعت فرمود و یکسال و ششماه دران
حدود بعدل پیرائی مشغول بود و سلاطین و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان
از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سائر فرمانروایان آنجد و اعلام هواخواهی در
میدان اطاعت برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنام آنحضرت
خوانده شد و در ذیقعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بی توقف و اهمال در
همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غرهٔ شهر محرم هشتصد و هفتم از راه نیشاپور
بماوراءالنهر ظلال اقبال گسترد و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت فزای ارباب همت
و سماح باشد ترتیب داد جهان بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد و در شب

چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ ست بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بصحت سرای جهان باقی تاخت و نعش عرش پایه آنحضرت بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان آرای گفته اند شعر

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود + در هفصد و سی و شش در آمد بوجود + در هفصد و هفتاد و یکی کرد جلوس + در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود +

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر میرزا او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود و از دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود و بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود چهاردهم رمضان هشتصد و نه بدست پیر علی تار که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ ست که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحب قرانی در ربیع الاول هفت صد و نود و ششم در پای قلعه خرباتو درگذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا ست که مجملا احوال سعادت اشتمال او که درین سلسله علیه مقصود بالذات ست مذکور خواهد شد فرزند چهارم میرزا شاهرخ ست که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود و بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانی فرمانروای بالاستقلال شد و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف در آورده چهل و سه سال سلطنت کامرانی نمود ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفت صد و هفتاد و نهم ست و در صبح یکشنبه نوزدهم سلطانی بیست و پنجم ذیحجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت

جلال الدین میرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهی

ولادت گرامی او در هفت صد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربیجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این ممالک بالکل بعهده اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن گرفته بر گشته بود که اسپ رم خورد و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روی رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرائید لیکن غباری ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از سنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذراند و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود در بیست و چهارم ذیقعده هشتصد و دهم در محاربه قرایوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا

سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرزا الغ بیگ میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن میرزا عمر شیخ میرزا ابن امیر تیمور گورکان است و الده ماجده اش مهر نوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمائل علیه او دریافته بود بمیرزا الغ بیگ گفته اند و جلائل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده با داب برادری سلوک میفرموده و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری که عالم را بدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیگ رسیدن آمده اند میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کرده انداجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشود روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجا میکند میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما میکند آداب جهانبانی و گیتی از صحبت ما فرا میگیرد و اکثر میرزا از روی کمال دیده و دریافت بیان حال نموده اند **سلطان ابوسعید میرزا** سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت شد و مدت هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان متصرف درآورده و در آخر با عراق نیز در حیطه تسخیر درآمده بود چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان گوشه نشین همت می طلبیدند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع آذون حسن آق قویلو رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان لشکر بر سر او کشید آذون حسن حیله در صلح زد فائده نکرد تا گذرها را از آمد و شد غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهار روز شب این خاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراگنده شد و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن درآمده اند و بعد از سه روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است و آن بی حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را بهانه خون گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است **عمر شیخ میرزا** پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلان تر ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل بآن میرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بجهت طوی از دره گز گردانیده بردند پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت آذرجند بایشان داده اند و امرا و نواب مقرر ساخته

تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانید بولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت
شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا
که بکار روانی میفرمود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت
کرده اند آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست
و در میان ولایت ما و دشت قپچاق سد مدید شده با هتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قپچاق نتوانستند که سر بغی و عناد
بردارند و دست فتنه و فساد بکشایند و با فراغ خاطر کمر همت در جهانگشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را
که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بر آن
ولایت دست نیافت و بجمعیت آن ولایت خدشه آسیبی و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج
و سخن گستر بود و توجه تمام بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب
نظم و تواریخ توجه میفرمود و در ملازمت او اکثری شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک
محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد همت بلند از لوح حال او
میتافت و جمال اقبال از جبهه جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملکداری و رعیت پروری و آداب فرمانروائی
و معدلت گستری در از منه و اعصار معاول و مساهم نداشت سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت
همنشین گردانیده مسند آرای سلطنت بود چنانکه یکبار کاروان ختائی در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود
برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این حادثه معلوم آن والاهمت
عدالت منش گشت وا زوفور جمعیت آن قافله آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال
ننمود و ارباب دیانت تعین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد و باصحاب امانت و دیانت سپرده تا جمیع وارثان را
از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن
بادشاه درویش منش بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود و دریوزه همت از در دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص
بولایت پناه هدایت انتباه ناصر الدین خواجه عبید الله که بخواجه احرار مشهورند و بعد از پدر عالیمقدار در اندجان که پایتخت
ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود چند نوبت
بر سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت جغتائی خان و الوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریب داشت
استدعا نموده آورد و در هر بار که می آورد ولایتی عطا نمی فرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت و در نوبت آخر
تاشکند را با و داد و تا ایام تاریخ نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان جغتائی بود و خانی
الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند

وسلطان محمود خان مذکور باهم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف
شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قصهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت
که باخسی مشهورست یکی از بلاد هشتگانه ولایت فرغانه است و میرزا عمر شیخ آن را پایهٔ تخت خود ساخته بودند و این شهر
بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و
نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور
آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد
که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حضیض سفلی نهادند و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند
سن گرامی آن حضرت سی و نه بود ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم ست و
در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش
ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار مشهورست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده غربی او که
سمرقند و خجندست کوه ندارد و غیر ازینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریای سیحون که بآب خجند مشهورست
از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که اکنون بشاهرخیه اشتهار دارد
میگذرد و از انجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود و هیچ دریائی همراه نمیشود و پایان ترکستان در ریگستان
فرو رفته غائب میگردد و درین ولایت هفت قصبه و قصبست پنج بجانب جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال
او از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجندست و از قصبات شمال اخسی و کاسان و آن
گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین
محمد بابر بادشاه بودند بعد از ان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان مغل قوم و سوم
ناصر میرزا بدو سال خردتر جهانگیر میرزا مادر عصمت سرشتش اندجانی بود غنچه چی امید نام و از همه دختران عفت قباب
کلانتر خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلان بودند در ان هنگام که
شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پرده نشین محفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز
بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی میفرمودند
که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هر چند تصریح کردیم
بعد از مدتی بجا آوردند دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر یادگار
سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچه چی بود دیگر رقیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراقوز بیگم میگویند
و این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس آغا دختر خواجه حسین دختری شده بود در صغر سن حلت نمود

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه

بادشاه چار بالش هشت منظر شهریار سماوی سریر علوی افسر بلند اختر همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آسمان حوصله زمین وقار شیر دل اقلیم شکار عالی فر والا شکوه بیدار مغز دانش پژوه صفدر هنر پرور دولت رفیع قدر قوی دولت دریا دل گوهر نژاد بادشاه درویش نهاد مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود بی تعینی و آزادگی با تقید عالیشان و سطوت عظمت از لائحه انوار او پرتو ظهور میداد فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال و میثاق فتوت ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و خدر مطهر افتخار عفائف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت سعیر عفت طیلسان دختر دوم یونس خان خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسنبوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن میسون توا بن موانکان بن چغتای خان بن چنگیز خان و مولانا حاجی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته شعر چون در شش محرم زاد آن شه کرم + تاریخ مولدش هم آمد شش محرم + هر چند این تاریخ از غرائب اتفاقات ست و فکر را در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که بر اهل حساب عدد خیر ست فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز در تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب میگردد و یکی از غرائب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و میات آن در یکمرتبه اتفاق شده و بر لسوبیت سالوک انوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی در وی ودیعت نهاده اند امثال این بدائع در باب او دوی مید هد قدوة اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر مشقت و تردد و تحمل که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تهور که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطره خود روا داشته اند مقدور بشر نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چار باغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه ششم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند و در محل رسیدن بدروازه

شیرم طغیای جلو آن حضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شده که بطرف اوزکن و آن دامن کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا توام با قتدار و شوکت تمام می آمد مبادا امرا غدری نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت با وسلم دارند اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود النجه خان یا سلطان محمد خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب عالی نمازگاه رسیده بود که خواجه محمد برکاب بوس والا مشرف شد و بمقدمات معقوله آنحضرت را مطمئن باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند در ینولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بیکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان پدید است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و سلوح و باد در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بتنگ آمده و از داعیهای سابق مایوس شده و صلح گونه در میان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی ترددات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد از این خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت و همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین جغتائی و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بنیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش و سوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کامبخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادق نیست ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که هیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با معدودی متوجه بدخشان و کابل شده اند چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود

بخدمت شتافته اند و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این سیه دولت سر حلقه بی اعتدالان بود بایسنقر میرزا
را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این هر دو میرزا عم زادهای آنحضرت میشدند و در هنگام
قزاقی که عبور موکب عالی در بدخشانات شده بود آثار بی آزرمی و نامردمی از و بظهور آمده در هنولا که چهرهٔ اعمال در آئینه
مکافات دید و دولت از ان بی سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام
انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود و او پنج شش قطار استر و شتر
از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق
میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عم زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود طنطنهٔ نهضت
رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ
رخصت یافت کابل و را و اخر ماه ربیع الاول سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد بعد از ان
آن حضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و
از انجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قبائل افغانان سواشنکت والاتاغ تاخته
بکابل مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار
و شهر افتاد و خانهای موضع پغمان تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روزی یک دو
مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم فرو ریخت درمیان پغمان و بیک توت پارچهٔ زمین که عرض او
یک کشته باش انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد و از استرغچ تا میدان که
قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شگافت که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از
سر کوهها گرد باد ها برخاست و درهمین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان
لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و
سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد و آنحضرت
در محرم نهصد و دوازده بکمک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین
میرزا رسید حضرت فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنگاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند
و بیشتر از انکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نا معامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و
مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند دوشنبه هشتم ماه جمادی الآخری سال مذکور آنحضرت را
در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا

آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده و معاودت موکب عالی را لائق حال ندانسته در هشتم شعبان این سال متوجه الملک
کابل شدند و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین دوغلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده
بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را بزرگی برداشته کابل را قبل دارند و در میان مردم عوام این خبر را شائع کرده اند
که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا بابای لشاغری و امیر محب علی خلیفه
و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند
بمجرد استماع این واقعه پرتال داسباب را بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت سپرده با معدودی از عقبه مندو کوه
که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان هر یکی از صولت صیت قدوم موکب عالی
بگوشه اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان سببی خود که باعث برداشتن
خان میرزا بودند آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند و از روی تمکن و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان
در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن
و چه حد سر از حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند و برای
تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده
آنحضرت باشد آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و آنحضرت از آنجا که
معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت
آوردند و گفتند ای جان مادر برادر گناهگار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا را بلطف در کنار گرفته
انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بودن در فتن مجبر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود
قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه
شده اند و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا
سعادت ملازمت دریافت و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده
بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند و او بعد از سرگذشت بسیار
زبیر راعی را کشت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه تصرف او در آمد و همواره تارک سعادت بزمین فرمانبرداری
می سود تا آنکه در سال نهصد و شانزده عرضی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ کشته اند مناسب آنست
که باینجانب نهضت فرمایند بنا بر آن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت عالی فرمودند و با اوزبکان
محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سوم منتصف شهر رجب نهصد و
هفده بدولت و فیروزی سمرقند را التسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه گستر بوده اند و در صفر نهصد

و هیچ بیم در کول ملک بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم زخم رسید و عنان
جنیبت جهان نورد بحصار شعلطف ساختند بار دیگر باتفاق نجم بیگ دریای قلعه غجدوان باوزبک نبرد قوی دست
داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنهر را برطرف کرده تسخیر ممالک
هندوستان را پیش نهاد همت والا ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند و بجهت سنوح دواعی
مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جکدلیک از خیبر گذشته به جم نزول اجلال
نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق نگار آنحضرت نوشته اند که چون از کابل آبشش نزول
در راه کرده با دینه بود رسیده شد ولایت گرم سیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر
در نظر آمد گیاه و درخت بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی داد
و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط بوسی استسعاد یافت در منزل جم مجلس کنکاش
منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلابست بکدام گذر رسیده بگذرد و بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در
توقف افتاد بجانب کهت توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنگش و بنور را تاختند و از آنجا عیسی خیل رفته بچند
منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرمود و کنار دریا گرفته
بچند منزل مخیم اقبال شد و از آنجا بجدود حوکی نزول اجلال دی نمود و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت
گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی و نهصد
سیزده از راه خورد کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی مندراول بعزم شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت
دست داد و از عزم بکرم و نورکل نیز عبور واقع شد و از کرد عالی نشسته باردوی ظفر قرین رسیده براه بادیج ظلال افضال
بر ساحت کابل انداخته و بر سنگی که بر بالای بادیج واقع شده تاریخ این عبور را فرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم غیبی
هست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا می گفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه
گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذیقعده این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در جدول التفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سوم روز دوشنبه غرهٔ محرم سال نهصد و بیست
و پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاءالدین
سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف درآورده
بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را
غریبی با آنحضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خوشنودی آن حضرت نثار
کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت را

۱۷

ج اول

یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود طاوس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زئی
بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار کشود و عسرت غله نیز دران مساکن وحوش روی داده بود و در اصل یورش
هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند هر چند استعداد و سرانجام سفر
هندوستان نبود امرا هم باین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زدای سواد هندوستان متوجه شدند
صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسپ و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را بجاله گذارده نزدیک
کجه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند
آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود
عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه و بجهت
دلاسای عبدالرحیم شقاولی را ببهره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند و آخرهای روز خود بدولت و اقبال
در شرقی بهره بر کنار آب بهت نزول فرمودند و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهره گرفته هندو بیگ عنایت فرمودند
سربراهی این برای رزین او قرار گرفت و خوشاب بشاه حسن سپرده بکمک هندو بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت
پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرمانده هندوستان میکرد فرستادند
که نصایح ارجمند نماید دولت خان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد جمعه
دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاول گرفته بموجب الهام غیبی
هندال نام نهادند یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیگ را بسرانجام بهره وداع کرده خود بصوب
کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیگ
از بی پروائی بهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش بتسخیر لاهور فرموده
مراجعت نموده اند و از تاریخ فتح دیبالپور که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است
چون هر کاری در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف میبود و سست رائی امرا و همپائی برادران
سبب ظاهر میگشت تا آنکه مرتبه پنجم بر بنمونی توفیق ایزدی و سپه سالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو
که نیر اعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت شگاف سواد عالمی تواند شد پای عزیمت در رکاب
توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض
فرمودند و چون این یورش شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف
اولیای دولت قاهره بود و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمد و بعز بساط بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیگ هم از غزنین دررسید

ج اول

روز سعادت آستان بوسی دریافت و غرهٔ ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده شان را دیدند دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن تسلیم عرض در آمده و از بالای جبلم از آب بهت در روزی واقع شده و نزدیک بهول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و در روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهولپور آبادان سازند و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسد و چون آن حضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سائر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعهٔ ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار رکول فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبد العزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتساب فرمودند بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت عالی بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند آنحضرت حصار فیروزه را بالواح و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل پیش می آید و تنها یک شترسواره مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابران روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق قدم بودند از غول هم یونس علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که یا میری نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند و این بهادران شیر دل طلب دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکاریان فرقهٔ مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروهی عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و در اردوی معلی بیاسا رسیدند و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گروه تنها سامان نمایند و استاد

علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را از زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند بایکدیگر اتصال دهند و در میان
هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز
این معنی سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت با جنحه اقبال سایه گستر گشت
و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و توره ها که ترتیب یافته بود
پیش غول استقرار گرفت جوانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش کروهی
شهر عرصه نبرد آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کار آگاه بکنار
اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر
گران و فیلان پرشکوه متوجه معسکر معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب داده و میدان معرکه را بصفوف آنچنان بیاراستند

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید و بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید مقدمات آن را
ترتیب دهد و اسباب آنرا سرانجام نماید از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی است
که با وجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون در پیش بود با خاطر مطمئن
و دل آرمیده توسل بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت
بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اونک غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش
و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبدالله کتابدار قرار یافتند و بر دست
چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر
قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانغار حسن تدبیر و لشکر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی
شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی
در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و
عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر
بهادران نامی قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد
در اوج برانغار ولی شرمل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلانش تولقمه متعین گشتند و در اوج جوانغار قراقوزی و ابو المحمد
نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول هم تولقمه قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ زن
بود پای استقلال در عرصه نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت

وشهامت دادند شعر دلیران ایستادند پا کرده سخت * بستادن درآموختند زایشان درخت * تا آنکه بعد از حملهای عظیم
وصدمهای قوی تائیدات آسمانی همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته
شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود سلطان ابراهیم نادانسته
در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال بادشاهی شدند واین قوافل شهرستان عدم
بدرقهٔ سپاه منصور و شعلهٔ تیغ جهانگشای بمنزلگاه فنا پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار
کس کشته افتاده بودند آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات اقبال شعله افروز نبرد
شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح
بزرگ که کارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد و خردمند تا در سخن بچه آئین از عهدهٔ تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه
بیرونست در زمانیکه سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و دارالمرز و
خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروائی باستقلال نداشت رایان
در اجها جابجا پای ثبات بافشرده بایکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار
جوشن پوش برگستوان دار بتسخیر هند آمده درانوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان گفت
نبود و خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام
فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول سیال
آنحضرت که جای ایستادن نوکران است شش فرسخ بود و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده
هزار سوار احاطه میکند پس نوکر نوکر هفتاد و دو هزار بوده باشد و در عرضش که محل ایستادن نوکر نوکرست دو گروه بوده
و مخالف ایشان ملوخان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت از اردوی ظفر قرین حضرت
صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده اند و آنحضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته اندیشان کم همت
حرفهای نامناسب شنیده اند و به نیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرائط احتیاط مرعی داشته فرمان
دادند که از شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن خندق کندند و از پس آن از قسم گاو و گاومیش
بسیار مقابل یکدیگر داشتند گردنهای ایشان بچرم گاو بر هم بستند و خار خسک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیادهها
روان آنرا نگاه دارند تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند و همراه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که بنام
گیتی نوازان هندوستانست درین فتح بزرگ که از جلائل عطیات والای ایزدیست از سپاهی و غیر آن از دوازده
هزار زیاده نبود و غریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود و باز آن ولایت فائده معتد عائد نمیشد
که بمدد خرج لشکر تواند بود بلکه بمحافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده میشد

ج اول ۷۶

و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت و تصرف او بود و حکومت
خلاصهٔ ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال می‌نمود بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را
پیش برده اند کارشناسان فراخ حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند آری ذات مقدس که حامل
نور جهان افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طلوع انوار فتح آئینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیان را بانعام عام صلا دادند و اولیای دولت قاهره را
در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری که بر همم عالیهٔ سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع
بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فزونی تواند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که ببرکت وجود سعادت پیوند
حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد که باسه هزار کس
از مثل سلطان سکندر سوار که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند و ازین بدیع تر
کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی ست که بتائید ایزدی هندوستان را باندک مردمی از دست چندین
سران گردن کش چنان برآورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لال است چنانچه مجملی ازان در جای خود
رقم پذیر خواهد شد **شعر** کرم بخت امیدواری دهد + فلک فرصت و وقت یاری دهد + بگرمی هنگامهٔ رستان
طرازم همه داستان داستان + درین جدول دیر پایندگان + کشم نقشی از بهر آیندگان + و در همان روز
فتح بموجب فرمان بادشاهی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر
یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره که پای تخت
سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودائع ایزدی اند باشاعت انوار
معدلت اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم
بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزائن و دفائن آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت بادشاهی
استمالت نمایند و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند
و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست
و یکم این ماه بر دار السلطنت آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند و جمیع
خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف بادشاهی نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والا والده
و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را شمول عنایت ساخته اموال و خزائن خاصهٔ ایشان را بایشان مرحمت فرمودند
و اضافهٔ آن هفت لک تنگه سیورغال از کمال اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد و همچنین اقربای او بمراعات و وظائف
و ادرارات بادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی

جنت آشیانی که پیشتر بدار السلطنة آگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت مثقال وزن داشت و تخمین مبصران جوهر شناس بهای آن نصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانه سلطان علاء الدین بود که انا ولاد و بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او در آمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفائن که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد و یک خانهٔ خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سائر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود تبعلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ نوازشهای گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از اردوی معلی تا اردو بازاری از فضیلهٔ وافر بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساخته اند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و درآرامی تمامی آن خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیده اند و برای جمیع منتسبان و دودمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود و نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان شد که تمامی متوطنان کابل و صدره دورشک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره مند شدند

شعر

زافشاندن دست گوهر نثار * نشاطی نوانگیخت در روزگار * خوش است ارمغانی که آید ز دور * که مه ریزه ریزد از چرخ نور * و مقرر است که داد اجهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر ملکی از بر گشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دوربینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از انجمله این سانحه غرابت انتماست که با وجود فتح چنان و بخشایش چنین قلت مجالست علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل را قاسم سنبلی داشت و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهول پور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تتارخان سارنگ خانی استحکام داده بود و راپری را حسین خان لوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت مینمود و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط ساخته داشت

وقنوج وسائر بلاد که آنطرف دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود بسر کردگی نصیر خان لوهانی ومعروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت ومنازعت داشتند وبعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده بکد وکوح پیش آمده وبهار خان پسر دریا خان را که بادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند ودرین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا وشائبهٔ سموم وو با ضمیمهٔ کوته حوصلهای اردوی معلی گشت وجمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند واز ظهور ارباب خلاف وناسازگاری هوا وناروائی راهها ودیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت وفقدان اجناس پدید آمد وکار بر خلائق دشوار شد اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل وآن حدود دادند ویکه جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت رفتند اگرچه اکثر امرای قدیم کهنه سپاهیان سخنان غیر ملائم در حضور وغیبت میگفتند وبعبارت واشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدور بینی بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان وتربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بی مزه کهنه عمله روزگار بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی وولی خازن وعجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک ومراتب خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت رای او برگشت وطرز او دیگرگون شد از همه بیشتر چه بتصریح وچه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت وارکان مملکت را طلبداشته انواع نصائح خرد پسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرموده ومخطورات ایشان که متضمن چندین ممنوعات بود از پردهٔ خفا بیرون دادند ومکرر بر زبان اقدس رانده اند که اینچنین ملکی که بچندین سعی واهتمام بدست آورده باشیم باندک تعبی وکلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم ونه آئین سائر هوش پذیران ودولتمندست شادی وغم وفراخی وتنگی باهم میباشد چون این همه محنت وصعوبت نهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمه افزا نگویند وهر که میل رفتن ولایت داشته باشد وخواهد که جوهر بی حقیقتی خود را ظاهر سازد مضائقه نیست برود وما تکیه بر همت والاکه مؤید بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل وتدبر قبول واذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت بادشاه فرمودند سخن بادشاه بادشاه سخنانست واز مغز دل وصمیم جان سر رضا بر زمین حکم وفرمان نهاده بر اقامت قرار دادند وخواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آن حدود فرمودند وارمغانی وسوغات که بجهت شاهزادهای کامگار ودیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیده اند وغزنین وگردیز وهزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد ودر هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند ومیر میران نیز رخصت کابل یافت ودر روز پنجشنبه ستم ذی الحجه خواجه مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد واز صحائف جنات طا

پیداست هر که نیکو اندیشه اقبالمند ست کارها بشورت خرد خرده دان نماید هر آینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرات این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که در چنین تذبذب خاطر سپاهی و قرونی مخالف توسل بهمت کشورکشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه برکشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان ست مستقر سریر خلافت فرموده و بنیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام انتظام این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند ازانجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورد و کرام زیاده از حالت خود رعایتها یافت دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمودخان لوحانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فائز گشتند بفیروزخان از جونپور یک کرور تنگه و چیزی جاگیر مقرر شد و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و بمحمودخان از غازی پور نود لک تنگه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنگه تنخواه شد در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دارالخلافت آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عالمهٔ خلائق ریخته و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آن حدود نامزد شد و چون پیش ازین آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مذکور و کته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه با برادران و ملا اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دو آب بایلغار فرستادند جمعی که پیش لشکر ظفرقرین میرفتند بمن بجنگ پیش آمده شکست خورد و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید*

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرقیه بر ذمهٔ اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشا را بانتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران که بهار هندوستان ست و زمان طراوت و نضارت با نبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوهٔ کشورکشایان و جولان با دپایان در آمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب رویه بجانب رانا سانکا که استیصال او که بس قوی شده بود و تازگی حصار کهنبار را بقبض خود در آورده کلهٔ گوشهٔ نخوت کج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند

ولبعد از کنگاش با امرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عزا
بجابل سیف ستاد ولاف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و از نیکه چندگاه عرضه داشت او
نیامد یا قلعه کهندار را از حسن و امد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته ناد و تنخواهی او مشخص نمیشود
بالفعل بجانب او نباید شتافت و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت
کار او دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس
متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند
که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باعتضاد اقبال روزافزون بادشاهی این مهم چنانچه
پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد آن حضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روی و کشادگی
پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآیین لائق نطاق همت باقدام خدمت بستند
و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و
امیر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیر قلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهولپور و آن حدود تعین شده اند که
آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر میانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت
جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار بمعسکر والای آنحضرت رساند و سید مهدی خواجه
جاگیردار اٹاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعلی میر آخور با سایر عساکر که بدفع
قطب خان افغان که در حدود اٹاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند
روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعده بساعت سعد قرین از دار الخلافت آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند
و از انجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن
گرفت نصیر خان که در جاجمو لشکری فراهم آورده نشسته بود از یازده کروهی رایات نصرت اقتران فرار نمود و از
آب گنگ گذشته بولایت خرید در آمد و موکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام
نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور و آن حدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم
ملک ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سروانی
که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت
جهانبانی پیوست او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او تبارک
سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور و شش لک
تنکه زیاده از ان تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خانجهانی

۸۰
ج اول

ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافه آگره بسعادت و معنی کامگار و کام بخش بودند تا آنکه در محرم سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند و ولادتش در بیست و سوم شوال سنه اثنی و ثلثین و تسعمایه واقع شده بود و در سنه اربع و ثلثین و تسعمایه پیش از آنکه بنظر عاطفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد *

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا با لشکری گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است و باین خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار تعیین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعه بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبه جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت بشمول الطاف پادشاهی شده از صدمه حوادث ایمن گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله باورچیان قصدی کرده بود بخیر گذشت و بدنیتان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را باوده تعیین فرمودند و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوبه کالپی انداختند و بتقدمات امیدبخش او را در سلک بندگان درآورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و درهمین نزدیکی خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام سرفراز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرائض می آمد از شورش رانا سانگا و جرأت پیشانی او و بیکار خبر میرسید

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانگا و رایات فتح افراختن

دولت مندی که خردوالاراکه ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال
اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هر آینه نقد آرزوی او در کنار نهند و کار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته
کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که هر چند
دولت افزود هوشمندی زیاده شد و هر چند اسباب هستی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب
کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سر موی از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند
و درینولا که رانا سانگا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از
دائرهٔ اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت همعنان عنایت خاص ایزدی را حصار
ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم
جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب ساختند
و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار با لشکری گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند
تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و شکر خان خنجوبه بشهادت رسیده و امیر کته بیک زخمی ست درین منزل چهار
روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصهٔ مندهاکر که در میان آگره و سکری ست نزول اجلال اتفاق
افتاد در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبهٔ سکری که بعد از اداء شکر
این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا بعجم ساخته شکری بشین منقوطه نام فرموده اند و الحال همین دولت روز افزون
شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش دلهاست مشهور ست آبی دیگر نشان نمیدهند دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده
این آب را متصرف شود بنا بر این اندیشهٔ صائب روز دیگر بآئین عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد ساربان را
جهت تعیین جای دولت خانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول فتحپور که غدیریست پهناور و آبگیریست دریا صفت
جای شایسته قرار داده آن عرصهٔ دلکشا مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از آنجا کسان بطلب مهدی خواجه و سائر
امرا که در بیانه بودند شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت زبان گیری فرستادند
صبحگاه فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت
مابین شش ده کروه باشد و درهمین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سائر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت
آستان بوس سربلند شدند درین ایام هر روز میانه قراولان چپقلشها می شد و بهادران کار طلب داد دستبرد داده
مورد آفرین بادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری سنه نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از
سرکار بیانه حوالی کوهی که در دو کروهی مخالفان مخیم سرادقات اجلال بود رانا سانگا با لشکر گران قدم پیش نهاد
و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار

وکروری ده هزار سوار اعتبار میکنند ولایت رانا سانکا به ده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سران و سروران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند چنانچه سلهدی حاکم رایسین و سارنگ پور وغیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت در اول و ودی سنگه باکری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار سوار و بهار مل ایدری چهار هزار سوار و ترپت باڈا هفت هزار سوار و ستردی کیچی شش هزار سوار حاکم چربل و پرم دیو حاکم میرتهه چهار هزار سوار و نرسنگ دیو چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه ساخته بود مجموع جمعیت کرده مخالف بدولک و یکهزار سوار کشیده چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید ترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاهی در غول متمکن شد و دست راست آن چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بدست چپ علاؤالدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ ادر قوج بیگ و شیر افگن ولد قوج بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و برانغار بوجود دولت پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد و در یمین نصرت یکمین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران شور آئین تعین شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر همه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جامه دار نامزد گشتند و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میر آخور و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارگی و جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاؤالدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند و جهت تولقمه تردیکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب برانغار تعین یافتند و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان بادشاهی در طرف جوانغار نامزد شدند و بطرز خرم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نموده بزنجیر اتصال دادند و جهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام بادشاهی بالهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و تواچیان و یساولان

را باطراف وجوانب رمانه میکرد و احکام واوامر مطاعه در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران میرسانید و چون
ارکان لشکر بآئین شایسته قائم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت
نماید و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهد از روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت شعر

شب و روز درهم در آمیختند | سیاه از دو سو جنبش انگیختند
سم بادپایان فولاد نعل | بخون دلیران زمین کرده لعل
دهاده برآمد ز هر دو طرف | دو دریای کین بر لب آورده کف
جهاندار در موکب خاص خویش | خرامنده بر کبک تاخ خویش

در برانغار و جوانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاده جوانغار مخالف بجانب برانغار جنبش
نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورده چین تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفته و مردانه دستبرد
نموده مخالفان را برداشته قریب بعقب غول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی
از غول حضرت جهانبانی ارابها را بپیش آورده به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف را درهم شکست که
زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران زدوده و جود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده بر باد فنا داد و چون
زمان زمان افواج اعدا از پی هم میرسید حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکمک سپاه منصور
میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یونس و قوام بیگ را فرمان شد و دفعه هند و بیگ و قوچین مامور شد
دفعه محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس ایشان
دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکمک مامور شدند و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر
آورد و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضی را به تیر باران بلا زمین دوز میکردند و برخی را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند
و مومن آتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آئین شتافتند و ملا محمود و علی آتکه باشلیق ملازمان
خواجه خلیفه بکمک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ
جنگ و شاه حسین بارگی مغول غانچی دست بمجاربه کشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان
بکمک ایشان رفتند و همه بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند لوای
گیرای کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمهٔ امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند شعر گره بر گره دست
پیکان زنان ✤ زره بر زره پشت روئین تنان ✤ ز بس سو سنانهای خارا گذار ✤ فرو بسته راه سلامت بخار
درخشنده شمشیرهای بنفش ✤ ز دیده بصر می ربود از درفش ✤ غبار زمین کاله بر باد بست ✤ نفس در درون گلو
راه بست ✤ و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان خاص بادشاهی که در پس
ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان گذاشته
از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارهٔ والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آئین چون شیران

زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شپاشاپ تیر بافلاک رسانیدند و
نادر العصر علی قلی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود و در انداختن سنگ ضرب زن و تفنگ کارنامها بجای
رسانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند و آنحضرت
خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر
عالیه این معنی را مشاهده نموده تموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند
و در آواخر روز نائرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه نصرت قرین میمنه و میسره لشکر خذلان اندوز
را ربوده و رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بنحوی صولت صدمات دلاوری بران گروه پریشان
روزگار تاختند که همه این تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانب راست و چپ غول پادشاهی
حمله آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات همت والا پای ثبات و قدم استقامت استوار
داشته لطمات نبرد و صدمات مردان مردکار بردند و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان
سیه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته روبگریز نهادند و ازین مصاف مردآزمای نیم جانی
بسلامت بردن مفت خود دانستند نسائم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار وزیدن گرفت و غنچهای نصرت
و تائید از اغصان توکل و تردد بشگفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت
و خون گرفته چند که بقیة السیف بودند رخسار همت غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب هزیمت
از میدان نبرد پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند حسن خان میواتی بضرب تفنگ
در گرد فنا رفت و راول اودی سنگه و مانک چند چوهان و رای چندر بهان و دلیپ رای و گنگو و کرم سنگه و دیگر
بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر
اقبال نیست و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علیخان و بعضی دیگر را بتعاقب رانا سانگا تعیین
فرمودند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیهٔ علیا سجدات شکرگزاری
حضرت باری عز اسمه که کشاد و بست صوری و معنوی باز بسته سلسلهٔ تقدیر اوست بجای آورده بنفس نفیس یک
کروه از جنگ گاه مخالفان را بر بده پیشتر بردند تا آنکه شب درآمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت
بر دوستان همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند و بعد از گذشتن
ساعتی چند از شب بمنزلگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی رفته بود که آن مخذول دستگیر شود اکثر مردم که در پی
گریختگان نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیاوردند آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود بایستی کس نگذاشته بازا
خود بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح پادشاه اسلام یافت و میر گیسو از کابل

نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات سفر مانده که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح دیپال پور شده بود که در وسط شهر ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشورکشائی روی نمود تعاقب سانگا نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دو آب سر فتنه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود و کیچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد اعدا و تاب مقاومت نیاورده برکران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید آن شوربخت روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد و خزائن الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهانگیر حضرت گیتی ستانی به مستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیه لازم بود و وقت مقتضی ارسال نهضت و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان در آن خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال همایون قرة عیون السلطنة والخلافة ابو النصر نصیر الدین محمد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و در همین روز توجه والا باستیصال بن افغان که در زمان آشوب انالکهنو را محاصره نموده گرفته بود مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو المحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کرانی و تاتار خان خانجهان را به محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت موکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت و آن حضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دار الخلافه آگره را پایه آسمانی بخشیدند و در نه صد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند و لوازم فتوت بجای آوردند و چون خبر متواتر رسید که میدانی رای حاکم چندیری جمعیت میکند

ورانا نیز استعداد و بیکارمی نماید و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین لسعادت شعاعت افزای
متوجه چندیری شدند و شش هفت هزار جوان جان نثار کارگزار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر
چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ
این تائید الهی ست و بعد از حصول این امول چندیری را با احمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و
یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات
بصورت چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی آنرا محکم ساخته و آن سیه بخت آمده محاصره نمود شبی یکی از نبیرگان او را در خواب بصورت
مهیب ظاهر شده تهدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضای او مستولی شده
تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود در اثنای راه سیاه اجل بر و تاخت آورده ازین عرصه او را انهزیمت داد و
عساکر فیروزی مند از آب برهان پور میگذشت بمسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند و
ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند و قلعهٔ شمس آباد را از ابوالمحمد نیزه دار بزور گرفته اند بنابرآن عنان
عزیمت آنسو منعطف شد و جمعی از بهادران کار طلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سپاهی زبان گیران
پسر معروف از قنوج گریخت و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج
بطرف شرقی گنگ بجنگ گذر بندی نشستند رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید و در روز جمعه سوم محرم سال نهصد و سی و پنج
میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت
استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات جاه و جلال شد و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت
و مان سنگه فرموده متوجه دار الخلافت شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافت آگره بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد
دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرائض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند
مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیه یادگار طغائی در خانهٔ حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام آنرا الامان نهاده اند چون این
لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتی ناسنجیده می شد خوش نیامد و نیز چون بی استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد
رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مثمر سعادات صوری و معنویست و نارضامندی باعث صد گونه
ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن نوبادهٔ سلطنت را ازین جهان گذران از آئین
نارضامندی دانند و پیش مزاجدانان روزگار چه دور باشد و بالجمله چون دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد
با ساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تقصیهٔ ملک شرقی
اطفای نائرهٔ تمرد ارباب عصیان کنگاش فرمودند و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات

عالیات میرزا عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده در
خدمت جهان عظیم تقدیم رسانند بموجب این قرارداد دوشنبه هشتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود به
سکار بست و حسولپور توجه فرمودند در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهادر راگرفته سر شورش دارد از سکار جمعیت
نموده بدار الخلافت آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند
درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را بخود همراه
ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در ساعت منشور عنایت
شرف صدور یافت که اگر کار از مصلحت نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند و در فرمان
عطوفت نشان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که انشاء الله سبحانه چون کار
هندوستان را که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه
ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای آن حدود نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه
هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و درین روز ایلچیان نصرت شاه
والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و نوزدهم دوشنبه جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا
عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره
خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود غازیپور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول اجلال و حلول اقبال
فرمودند و در انجا ولایت بهار به میرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده
بجهت دفع شر بین و بایزید بجانب سرو از نهضت اتفاق افتاد مخالفان با فواج قاهره جنگ کرده شکست
یافتند و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه دار الخلافه آگره شدند
و در اندک زمانی عرصهٔ آن مضرب اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه بیکبار شوق
محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بی اختیار عنان تماسک از
دست داده و بدخشان را به میر سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبله
اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند چنانچه در یک روز بکابل رسیده میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه
بملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان
میبرد هر چند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غائبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را
مشاهده می نمودم اما رتبهٔ عیان را حالتی ست که بیان بکنه آن نتواند رسید و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان

رخصت فرمودند و از انجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافهٔ آگره که از فر پایهٔ اورنگ بادشاهی سجده گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب بدخشان از مطلع خشان سر زده بر منوال انجم سعادت فروزان شد دلها گلشن و دیدها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران عیدیست اما آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوسته بود و آنحضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روداده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند و آن حضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند و بارها بزبان مقدس ایشان میرفت که همایون مصاحب بی بدلیست و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون انبدر بدخشان و متوجه هندوستان شدند سلطان سعیدخان که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد و با این همه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان اویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام رشیدخان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از آنکه او به بدخشان آید میرزا هندال به بدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعیدخان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیده که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معاملهٔ نافهمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نه پسندم و امتثال حکم حضرت را چاره نیست بنابر آن میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر لغایت عجب نمود اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود و الا ما از دست خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گزارش یافت و چون میرزا سلیمان به بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده

خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند به سنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود
رخصت فرمودند و تا ششماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال ایشان طاری شد
و رفته رفته باشتداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و از انجا
بکشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که زیر پای تخت حاضر بودند باستنباط
افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند
و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زائله رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی دران طرف آب
جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجات میفرمودند میر ابو البقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید
که از خرد پروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای صدری از معالجهٔ آن عاجزند چارهٔ کار چنین
دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستان کشورکشای فرمودند که بهترین
چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریف تر از من همایون چیزی ندارد من خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد
خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت
و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود از انچه از
بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بی بها که از مواهب غیبی
در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آن را بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا
چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنم که کارش بر و سخت شده و طاقت از ان گذشته
که بی طاقتی او را توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد انگاه بخلوت مناجات درآمده شغل خاصی که
این طبقهٔ قدسیه را میباشد بجای آورده سه بار برگرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند چون دعوات ایشان
بعز اجابت پیوسته اثر گرانی از خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد
و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزائد و تضاعف
گرفت و آثارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان
دولت و اعیان سلطنت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بر دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی
خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و
قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصائح بلند و وصایای گرامی که سرمایهٔ
دولت ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای

الهی ور عایت رعایا ونگهبانی خلائق و عذر پذیرفتن مقصران وگذراندن جرائم گنهگاران ورعایت خرم کارآگهان
وازپا انداختن سرکشان وستمگاران رهنمونی فرمودند وبرزبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد
برادران نکنید هرچند سزاوار آن گردند واحق پاس انفاس وصیت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در اشتداد مرض حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی میرخلیفه از انجا که عالم بشریت ست بواسطهٔ توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه یافته بود
کوتاه اندیش گشته میخواست که مهدی خواجه را بسلطنت بردارد وخواجه نیز از تیره رائی و بدمستی وناسعامله فهمی بخود خیال باطل
راه داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت آخرالامر بوسیلهٔ درست گویان دوربین میرخلیفه براه راست آمد
ازین اندیشها باز آمده خواجه کور را حکم فرمود که بدربار حاضر نشود ومنادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود وبتائید الهی کار بجای
خویش وحق بمرکز خود قرار گرفته وبتاریخ ششم جمادی الاولی نهصد وسی وهفت درچهار باغیکه برلب آب جون
در دارالخلافه سرسبز کرده آن بهار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند فضلای عهد در تواریخ ومراثی آنحضرت
قصائد وتراکیب گفتند از انجا مولانا شهاب معمائی این مصرع تاریخ یافته مصراع همایون بود وارث ملک وی
محالست که کمالات ذاتی وصفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را
که اول بخت باشد دوم همت ارجمند سوم قدرت کشائی چهارم ملکداری پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف
همت بر رفاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی هشتم ضبط ایشان از تباهی بتمام وکمال بروجه مستوفی داشتند
ودر فضائل مکتسبه متعارفهٔ رسمیهٔ روزگار نیز سرآمد بودند وآنحضرت را در نظم ونثر پایهٔ عالی بود خصوصا در نظم ترکی و
دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت وعذوبت واقع شده ومضامین تازه دران مندرجست وکتاب مثنوی
که مبین نام دارد تصنیفی ست مشهور ونزد زباندانان این لغت بمزید تحسین مذکور رساله والدیهٔ خواجه احرار را که
قدوانه الیست از بحر معرفت درسلک نظم کشیده اند وبغایت مطبوع آمده وواقعات خود را از ابتدای سلطنت خود
تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح وبلیغ نوشته اند که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم وقانونیست در
آموختن اندیشهای درست وفکرهای صحیح برای تجربت پذیران ودانش آموزان روزگار آن دستورالعمل دولت و
اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی وچهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر
وکابل مراجعت فرموده بود میرزاخان خانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمه نمود تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان
رشحات سعادت فائز شود وگنج پنهان او در نظر بهیدستان دانش آشکارا گردد وآنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه
والا داشتند وهمچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از انجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست رباعی
درویشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل وجان معتقد ایشانیم * دورست مگوی شاهی از درویشی * شاهیم

ولی بندهٔ درویشانیم ✤ واین دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست شعر ہلاک میکندم فرقت تو دانستم ✤ وگرنه رفتن ازین شهر می توانستم ✤ تا بزلف سیهش دل بستم ✤ از پریشانی عالم رستم ✤ و آنحضرت را در عروض رسائل شریفست واز انجمله کتابیست مفصل که شرح فن تواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند وسه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک والده اند واز اجلهٔ اهل صحبت وارباب قرب واصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند یکی میر ابو البقاست که در علم وحکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی بد و واسطه علوم متعارفه ورزیده بود وحدت طبع داشت واز نظم وانشا آگاه بودند و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعری میگفت دیگر سلطان محمد کوسه خوش طبع وشعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت مغز رسیست دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص از علم وفضل وشعر نصیبه وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق ویمنت دست ومزید توجه ممتاز بود دیگر سرخ وداعی کهنه شاعری بتعین بود بفارسی وترکی شعر میگفت ودیگر ملا بقائی بود در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت ومحرمیت ورزانت عقل واستقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت از فضائل وکمالات خصوصاً طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید ومنظور ناظر الدین خواجه احرار در خوش صحبتی وفضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر خواند میر مورخ داد فاضل وخوش صحبت بود وتصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر وخلاصة الاخبار ودستور الوزرا وغیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ واهل نشست بود در سنجیدگی اطوار وشایستگی فضائل ممتاز بود برادرش کیچک خواجه مهردار ومعتمد خاص واهل نشست بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین شگرفنامه احوال سلسلهٔ علیه حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران باز مانده شروع در بیان اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند وباختتام سرگذشت این بزرگان جمع را اماده احوال نویسی بزرگ دین دینی وخدیو صوری ومعنی میسازد

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی

مظهر کرامات عالی مظهر الهامات متعالی رافع سریر خلافت عظمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان ✤ موسس قوانین نصفت وعدالت ✤ مرتب براهین عظمت وجلالت منبع عیون رافت

واحسان مورد انهار علم وعرفان ابر بدار صفوت وصفا بحر مواج فتوت ووفا جوهر گزین حقیقت شناس
کثرت آئین وحدت اساس هم بادشاه درویش لعاب هم درویش بادشاه خطاب چمن پیرای نظام
دین ودنیا بخل بند بهار صورت ومعنی کرسی کره اسرار ابدی وازلی عضادهٔ اصطرلاب حکمت علمی وعملی در صعاب
ریاضت ومنازل افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت ومسالک همت اسکندر ثانی گوهر هفت دریا
وفروغ چهار گوهر مطلع انوار اعظم ومشرق سعد اکبر همای آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون
بادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله گویا نفس قدسی ونور قدوسی نقاب بشری وجلباب عنصری آمده
بود ند میدان عبارت رنگ پوی آمد اشهب سنگ در سنگ جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ فرسنگ الحمد لله
که نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسلهٔ علیه باز داشته در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنون شروع مجملی از وقایع
بدایع حضرت جهانبانی جنت آشیانی مینمایم که هم مقدمهٔ نزدیک مقصد شده در بین منت وهم شرح احوال پیر دیار شاه
مرا متضمن هم خدای مجازی این خدیو الهی را پرده کشای کرده تشنه لبان وادی نادانی را بزلال معرفت سیراب میسازم
وهم خود آتش تشنه جگر بساحل دریای شرح شمائل قدسیهٔ این کامل الذات نزدیک میگردانم حاشا حاشا بیان کمالات
این جوهر فرد کجا از شکل منی آید ثناگوی اوشکل اولی نتیجه بدیهای های آن گوهر یکتای دریای معرفت را شکل کجاست
سخن خود را آبی میدهم و برای خود کاری میکنم دل را آشنای معرفت سازم وزبان را جلای معنی میبخشم ای جویای دریافت
سوانح آگاه باش وبذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه
ذیقعده نهصد وسیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد
وآن عفت پناه از دودمان اعیان واشراف خراسان اند وبسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند واز بعضی
ثقات شنیده شد که نسب عالیه ایشان چنانچه نسب والدهٔ ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی
قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدسه منتهی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتیکه بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا
نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد در آورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت
سلطان همایون خان یافته وشاه فیروز قدر وبادشاه صف شکن هم کلمهٔ خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران
میشود که افاضل عصر یافته اند وخواجه کلان سامانی گفته شعر سال مولود همایونش هست * زاد که الله تعالی قدره
برده ام یک الف از تاریخش * تا کشم میل دو چشم بد را * جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی نهصد و
سی وهفت در دار الخلافه آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اقدس شده وبعد از چند روز سیر دریا فرمودند و
سفائن طرب در بحر شوق در آورده یک کشتی پر از زر دستان روز انعام فرمودند وباین زر بخشی بنای دولت را اساس
زرین نهاده آری کسی که فرمانروای جهان گردانند اول داد ودهش را با وکرامت فرمایند شعر نه هر مرد سرفراز

کند ٭ سزد آن شد که مردم نوازی کند ٭ دد و دام را شیر از آن گشت شاه ٭ که مهمان نواز است در صیدگاه ٭ و یکی
از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سن اشرف به بیست و چهار رسیده بود
آثار بختیاری و کامگاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا و انوار سروری و سروری از لائحهٔ مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعهٔ بزرگی
و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف آلهی بودند و همین نور بود که در فتوحات
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود
که از صدف مهر عفت آلنقوا در نقاب مواليد از اصداف و لالی شاهوار نمودار گشت و همین نور بود که بر جبین آن اغرخان و النجای آرایش شد و همین نور بود که
از آدم تا نوح باندازهٔ استعداد نورافزای بود و انس ارسوطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و حصار بیرون است هر کس را قوت
شناخت کنه اینمعنی نیست و قدرت دریافت این دقائق نی و مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی که در چندین
دهور و اعصار بروشنی خاص لباس مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکست که بظهور اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای
صوری و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس
فراهم آمده همگی همت عالی بصرف رضاجوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال و وقار پیوند
داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود نینداختند و خود را در میان ندیدند و لهذا بیمن نیت درست و همت
بلند بهر کاریکه متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت
را با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصهٔ ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت
سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود چون در متابعت مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند
غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف بلکه دخور تفضل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت
حقیقی همان تواند بود آن خود عطیهٔ الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از نعیم
آن سوائد میراث بهره نرسیده و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند محال جاگیر میرزا
کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند
و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم
افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان
میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف بود
و از کوته نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاند کمر خدمتگاری بر میان سواقف نبست و آنحضرت بدولت و
اقبال بعد از پنج سال شهنشاه بتسخیر قلعهٔ کالنجر متوجه شدند و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه
تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او

داشته او را بخشیدند و از انجا علم مراجعت برافراشته متوجه قلعهٔ چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی سجراست او اشتغال داشت بعد از قضیهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بداندیشی پسر نابرخوردار او پرشد شیرخان لغبون و فتانه کوچ او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود بزنی خواست و باین حیله چنین قلعهٔ عالی را بدست آورد شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان را فرستاده در گریزت سخن سرا شد آن حضرت زمانه سازی فرموده سخن او را قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را بخدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب بادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت واستکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته در ملازمت بوده دائم خدمت کردی و در هنگامیکه رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و در سنه نهصد و سی و نه که بمن و بایزید از گروه افغانان فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند بایزید در مبادرت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنهٔ ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و همدرین سال قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرمودند نام آنرا دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آن را شهر بادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته برکنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند و او بتائید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتاد محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس از چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر ساخته از بند برآمد و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معمورهٔ دلکشای هندوستان که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود و به بازوی دولت و نیروی اقبال و تسخیر نمودند

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شتقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی بیحوصلگی میرزا عسکری قندها

سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش برد هر گاه تاج دولت تبارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی وصیانت الهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه را جز تباهی شدن چه گریز و چنین روایت کنند که دران ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ ازراه مکر و تلبیس شبی اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود ازار دو میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید و با هم صحبت دوستانه میداشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان عمدهٔ او بجایگیر رفته بودند گرفته دربند کرد و کسان خود را در دروازهای قلعهٔ لاهور تعین کرد و بتعجیل لطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر این معنی بود الغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را ازبند برآورده عذرخواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول او نکرد و ازو رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را به پرگنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف در آورد و ازراه گریزی ایلچیان را فرستاده اظهار عقیدت و خلاص نموده استدعای مقرر داشتن اینحال کرد حضرت جهانبانی نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج خیز بود اینحال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری و پاس نصایح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی مقرر داشتند و فرمان معلی در مسلم داشتن کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترادف شکر آنها بجای آورد و پیشکش بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسائل مفتوح داشته مدائح حضرت جهانبانی گفته فرستادی ازانجمله دفع این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد **غزل** حسن تو دمبدم افزون بادا ✤ طالعت فرخ و میمون بادا ✤ گرد کان ازره لیلی خیزد ✤ جای او دیدهٔ مجنون بادا ✤ هر غباری که زراهت خیزد ✤ نور چشم من محزون بادا ✤ هر که گرد تو چو پرکار نگشت ✤ او ازین دائره بیرون بادا ✤ کامران تا که جهان راست بقا ✤ خسرو دهر همایون بادا ✤ و همانا که دعای او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دائرهٔ اعتبار بلکه از دائرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گزارش یابد و بالجمله آن حضرت بمقتضای رأفت ذاتی نظر بظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند و بمحض التفات جایزهٔ غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد و در نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بهزاره جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمد و قندهار ازو تغیر کرد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح غزیمت مراجعت بمستقر خلافت

ج اول ۹۶

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در سنه صد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار
شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبه کنار که در حدود کالپی ست
رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعه چیتور نموده جمعی کثیر همراه تاتار خان کرده است و او باندیشهٔ
تباه خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشارهٔ بخت بیدار در جمادی الاولی سنه صد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان
گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشهٔ بلند پروازی
بیهوده و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجردانه میگشت و تجشم
عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شد دیده بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاه
نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد و آنمعنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد چون تاتار خان آمده
او را دیده همواره مقدمات باطل خاطر نشان میکرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وا می نمود و سلطان بهادر
چندانی مقید نمیشد تا آنکه روزی پوست کنده تاتار خان گفت که من تماشاگر دستبرد این سپاه شگرف بوده ام
لشکر گجرات حریف ایشان نیست من تدبیر و حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب
خزائن گشاده زربخشی کردی و ازین جنس لشکر که حاکم مندوی بود داشت تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود درین اثنا
محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او بودند از بندخانه برآمده بگجرات رفت و والی
آنجا بمقتضای سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت داشته در مراعات احوال او پرداخت حضرت
جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که بمقتضای مواثیق و عهود دانسته که جماعهٔ که حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیده
بآن صوب گریخته اند گرفته بدرگاه معلی فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد
سلطان بهادر از معاملهٔ نافهمی یا مستی و بنا در جواب نوشت که اگر بزرگ زادهٔ بما پناه آورد و بقدر رعایتی یابد بقاعدهٔ
محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعهود و مواثیق مضرتی نمیرساند چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان
ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلاطین زادان بتقریبات
از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و آنمعنی اصلا باعث فتور در مواد مودت نگشت حضرت جهانبانی
منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پیمان غیر ازین نیست
که امری که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد بفعل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و
این دو بیت در آن جریدهٔ اقبال درج بود ∴ ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق ست ∴ طوطی کلک از زبان
تو با دل موافق ست ∴ درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ∴ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ∴ زنهار
صد هزار زنهار بندها را بگوش هوش شنیده آن مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از ترتیب او باز داشته

دران ولایت نگذارند والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاءالدین
وامثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایهٔ قبول آن خبر دیگر بود و این طرز دیگرست وشاید از جرائد تواریخ
معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مائل نبودند
چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلائر گریخته پیش او رفتند آنحضرت
چندین مرتبه او را بنصائح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد و آنچه مقدور همت بود
بظهور رسید سلطان بهادر از تنک شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت درین میان تاتارخان سخنان دور از
کار که فریبندهٔ کوته اندیشان بود بسلطان بهادر میگفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت
و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست شده است و آنچنانکه سلطان دیده بودند نمانده بنابر تسویلات
فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات که حاصل کرور
معمول دهلی ست بقلعه رنتهنبور فرستاد که بصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نو خرج کرده شود و سلطان علاءالدین
پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که در آن ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک بنیانی و طائفه
از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت بجانب نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید
لشکر خود را متفرق ساخت هر چند تیز هوشان کاردان گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید سود نداشت نیامد و نیز
بی ہیمنتی پیمان شکنی را بر مزد تصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند فائده نکرد و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان
دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرتی ندارد و نتائج نقض عهد بسلطان عاید
نخواهد شد تاتارخان را بالعزیمت بی اصل روانه سمت دهلی ساخت و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ
قلعهٔ چیتور پیش گرفت تا هم این قلعه را بکشاید و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان سند دیو شیده نماند که
سلطان علاءالدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود بعد از قضیهٔ سلطان سکندر
با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در حدود سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاءالدین خطاب خود ساخت
و باتفاق جمع از افغانان دور روی متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار آمد و نزدیک هودل چون هر دو فوج
بهم رسیدند سلطان علاءالدین بمقاومت جنگ صف در خود ندیده شبیخون آورد و کاری نساخت دختران زده
بازگشت و از راه سالوسی و بد درونی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم سپاهی از لشکر منصور بود و تاتارخان بگجرات
شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر
او آگاهی یافته ببدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد و از انجا
ببلوچستان پیوست و از ان دیار بگجرات شد القصه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده

بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغان وغیره بر و گرد آمد تا آنکه آمده بیانه را گرفت و چون بحضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند این خبر رسید عنان توجه معروف ساخته در زودترین هنگام بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فخر علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال تباه دهلی رو به می آید در معنی استیصال فوجهای دیگر است پس همان بهتر که همت بر دفع این فوج گماشته شود و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا شده نزد چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی به سه هزار سوار کشید چون تاتار خان تمام این لشکر اختیار کرده بود مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت نه رای جنگ کردن آخر دست از جان شسته در سنه اول بمعرکه در آمده و چندانکه توانائی داشت دست و پا زده آخر کار بیاست و پا شده هدف تیر بلا گشت و بعلت تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمده و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خود بخود پراگنده شدند

ذکر نهضت[23] حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد ناگزیر اسباب آن را آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و فزونی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران پی جهتی لنقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور ناملائم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد و بنابر آن نهصد و چهل و یکم در اوائل جمادی الاولی بقاعده دولت و بدایت اقبال سیاحت مسعود پای عزیمت در رکاب نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه رایسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرائض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و مانده پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود و الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید ناشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصور بسلطان بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود بعضی بر آن شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمی رسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته روبروی لشکر پادشاهی شویم صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته با صابت رای و تدبیر منزلت گفت مناسب آنست که کار قلعه را که نزدیک رسانیده ایم بآخر رسانیم و ما که

ج اول ۹۹

بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد، و اگر باید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این رای پسندیده خاطر
سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه در سوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور
را مفتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد مخیم سرادقات اقبال عرصه اجین بود چون جسارت سلطان بهادر
بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیز تر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که
کلانی و پهناوری دریائی بود از دو جانب این لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی سچکه بهادر و جمعی و
میان هراول سلطان بهادر سید علیخان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت کارزار پیوست و مخالف را
شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان و صدر خان با و گفتند لشکر ما تبازگی فتح چیتور کرده و
هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده و بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ
باید شد رومی خان که توپخانه حوالهٔ او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم با وجود چنین استعداد
آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح
دور دست را کار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر
برهمین قرار ایستادند همواره هنگامهٔ جنگ گرم میشد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه
روزی جمعی از بهادران و یکه جوانان بزم باده پیمائی گرم کرده بودند و هر یکی سر خوش گشته سخن از مردانگی میراند
یکی را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت در آمد که از گذشته تا کی حرف سرای شود امروز غنیم در برابر است متوجه او
باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و بی آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می گسار که قریب دو بیست
کس بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات تا قریب چهار هزار
کس بیرون اردو آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که یکدفعت دریا یا دو گجراتیان
را دل از دست رفت و انهزام یافته باردو در آمدند و این بزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند صیت
این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن قلعه ارابه خویش کم کسی بر آمدی و پیوسته
سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله میزدند تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید
رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرات پیش نهاده بر آمد و از این طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند
دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر پادشاهی را بمجرای توپخانه
رسانیدند و یکبار توپها را آتش دادند آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار
بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند در همان روز بروز کار گجراتیان
به بیم و هراس بیشتر می کشید و بیدولتی را اسباب آماده تر میگشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم

شوال مذکور سلطان بهادر خود دیوان شده لفرمود تا تمام ضرب زنها و دیگهای کلان را پُر دارو کرده آتش دادند

تا همه درهم شکستند چون شام در آمد سلطان بهادر با میران محمد شجاع و پنج شش از نزدیکان خود از قرحه سراپرده

بر آمده رو بجانب آگره کرده بجهت بی غلط کردن بجانب مندو روانه شد و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو

باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب

لاهور رفت آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی

ظاهر نمود و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور تباشیر فتح غیبی داشتند

تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی مند

باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت کشودند و اسباب و اموال و فیل و اسپ فراوان بدست در آمد

و خداوند خان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص

فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ را با لشکران عقب لشکر

گریخته فرستادند آری هر کس که به تیر درایان نشیند تیر درای کشود خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان

که قبله صدق و سداد باشد شعبده بازانه پیش آمده نرد مخاوعت بازد و هر آینه او را چنین روز پیش آید مجمل آنکه

چون صدر خان و عماد الملک از انجا روان شدند راست بقلعه مندو در آمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب

عساکر منصوره آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند و در قلعه مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریخته

بملازمت پیوست و خلعت سرفرازی یافت و روز چهارم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه

جولی میسر بقلعه مندو بر آمد و سخن صلح در میان آورد که گجرات و چیتور کما الحال بدست آمده بسلطان باشد و مندو و

آنچه رود بما از مان حضرت جهانبانی متعلق شود و مولانا محمد پیر علی از طرف حضرت جهانبانی و صدر خان از طرف

سلطان بهادر در نعلچه سنبل باهم نشسته قرار دادند در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند

که از عقب قلعه سپاه نصرت قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه

بر آمدند و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازه قلعه که دران سمت بود کشودند و اسپان در آورده سوار

شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند خبر بصاحب مورچل که ملو خان مندو و والی بود و لقب قادر شاهی

داشت رسید خود را بر اسپ گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادر شاه بیدار شده

در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد و به چاری بیرون شتافت و در اثنای راه بهویت رای ولد سلهدی که از جمله

مجلسیان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون به دروازه سر میدان رسیدند از سپاهیان نصرت قرین

قریب دویست سوار روبروی آمدند سلطان خود اول برایشان تاخت و چندی دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکسته

با ملوخان و بیک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونگیر آمد و اسپان اطنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت و در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود لوری نام اوزبکی که از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت خان از کهنه عملگی شنیده را نا شنیده انگاشت تا اگر سلطان نیم جانی بسلامت بر دو تا رسیدن بقلعه جاپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسید از خزائن نفائس آنجا انچه توانست به بندر دیپ فرستاد سخن چون باینجا رسید اندکی از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستی نموده بالای قلعه مندو رفتند و اینچنین کارنامه جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر در آمدن جنود اقبال در درون قلعه مندو و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند و از دروازهٔ دهلی در آمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم اعیان عنانش گرفته بجانب سونگیر بردند و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد بعد از آن حکم بمنع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را پیش صدر خان و سلطان عالم فرستادند این کاردانان نصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده بود او را پی کرده رها کردند و اشفاق خسروانه در بارهٔ صدر خان بظهور آمد و بعد سه روز از این فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی مآثر بجاپانیر نزدیک شد بجانب دروازهٔ هیلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروه دورهٔ اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر که بجانب شکر تلاوست بیرون آمده بجانب کمبایت فرار نمود و در شهر با شارت او آتش درگرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فرونشانند و میر هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود جاپانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت و صد غراب جنگی که بخیال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیپ رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از انجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند سلطان چون بدیپ در آمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان بازگشته بکمبایت آمدند و بتائیدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات روی نمود و آنرا که با خدای بازگشت ست و معیار آن نیت درست هر آئینه مقصود او در کنار او شوند.

ج اول ۱۰۳

و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و با سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی جنگ عظیم
کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ
استحکام داده بود تا هشت ماه نگاهداشت درین اثنا میرزا کامران با استعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میان میرزا
کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزلوار خان را که از امرای کلان قزلباشیه و آتالیق میرزا بود در جنگ
دستگیر کرده بقتل رسانید و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نمود
بجدود لاهور رسید و شورش میرزا محمد زمان بر طرف شد و شرح این داستان اقبال بر سبیل اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته
بود که محمد زمان میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون بشار الیه
بجدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران
متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالیست آنجا باید شتافت میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده
بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد میرزا محمد زمان سراسیمه و از چاره
کار خود غیر از آنکه باز بگجرات رود ندید محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت و درین سال میرزا حیدر گورکان از
کاشغر براه بدخشان سر کرده میرزا کامران را در لاهور دریافت در بهار دیگر شاه طهماسپ خود بجدود قندهار آمد و
خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشکخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مفاتیح قلعه و کارخانها را
پیش شاه فرستاد و گفت شایان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و دولت
حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نمی ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن خود را بکناره داشتن مناسب میداند و
خود براه تته و آچ بلاهور آمد و میرزا کامران بیکباره کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را میرسانیدم
و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم بیورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت
سربراهی مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار
گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف
شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود و بکجا کشید همان بهتر که ازین دست باز داشته برشتهٔ مقصود
پیوندم القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بجدود کمبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد که از
اعیان سلطان بهادر بودند در نزدیک کوکی واره بسر می بردند بکولیان و گوران آن سرزمین قرار دادند که بموکب
حضرت جهانبانی بمردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری
اقبال آنکه پیرزنی ازین معنی خبردار شده خود را بحوالی سراپردهٔ بادشاهی رسانید و بایکی از نزدیکان درگاه گفت که
حرفی ضروریست میخواهم بی واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکند و آثار راستی از پیشانی حال او

ظاهر بود رخصت باریافته قرار داد شبخون را بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید گفت پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجائزهٔ این دولت خواهی او را از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و بر هر دو موکل گذاشتند و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند نزدیک سحر یکبار پنج شش هزار جبل و گوار بر سراپرده های دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند کواران آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود داشتندی تلف شد از انجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهی موجود است القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران جلادت آئین روبروی بی اعتدالان آورده بشستهٔ تیر همه آن بیدولتان سیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیرزن سفیدروئی یافت و بکام خود رسید و سطوت غضب بادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کمبایت نافذ گشت و بعد از ان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اختیارخان که از قاضی زادهای قصبهٔ نریاد بود که از قصبات آن ولایت است و زیر شده و کاردانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجا آورد و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه می بردند و مردم قلعه طنابها فروهشته زر بپایان میفرستادند و متاع بالا می کشیدند چون مدت محاصره بدور و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند و محلیکه جای درامد عساکر ممکن باشد می جستند یکمرتبه از طرف هالول که باغستان بود سیرکنان پیشتر رفتند جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند بنظر اشرف درآمدند حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را نمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندست در نهایت همواری که برامدن بران در کمال دشواریست بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصلهٔ یک گز چپ و راست در دیوار کوه فروکوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند سی و نه نفر برامده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برایند بیرامخان بموقف عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرامخان حضرت جهانبانی

ج اول ۱۰۵

خود بدولت واقبال صعود فرمودند وآنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سیصد جوانان را از سلم فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که مورچالها تعین یافته بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو نیاورده بودند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیبهٔ تیر اهل قلعه را بی پا ساختند وازآگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت واقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد واختیار خان از جائی که بود بالاتر بر سر کوهچه که آنرا مولیه گویند برآمده متحصن شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند او باوجود دانش و سرآمدی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت واز شعر و معما نیز بهره مند بود در مجلس عالی بخدمت نشستن در جمیع مجلسیان دانشور سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبهٔ سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این اول هفته مه صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندی در تصرف اولیای دولت درآمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده و عاملی که بمراسم تحصیل قیام نماید ازو چاره نیست اگر کسی تعین شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بر آیند سلطان بهر یک از ملازمان خود که ازین مقوله حرف گفت همه را خاموش میبافت عماد الملک قدم جرأت پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد بازپرس آن نباشد عماد الملک با دویست سوار متوجه احمدآباد شد در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار بر او گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی باو میداد در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد مجاهد خان حاکم جوناگر با ده هزار سوار آمده باو پیوست و در آن ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ جانپانیر و بدست افتادن اسباب و اموال فراوان ببزم خسروانی اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض دور و یه جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب میبافت و از جلائل شرائط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعین فرمایند تا همواره از نشست و برخاست و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد که پدر و مادر اندیشهای تباه است نگاهبانی نماید علی الخصوص وقتیکه خدیو زمان را کثرت مشاغل پردهٔ جزئیات امور کشیده باشد و کار آگهان فرموده منهیان راست گفتار درست کردار تعین نماید تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد این جماعه بمسامع اقبال میرسانیده باشد و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطهٔ دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و بادهٔ تقرب از هوش برده در پای غرخسران ابدی اندازد و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید چنانچه درینولا سانح شد شرحش آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت روزافزون بود چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد که بسبب سرنوشت داخل بار یافتگان حواشی

مجلس عالی شده بودند از کتابدار و سلحدار و دوات دار داشال آن اتفاق نموده بباغستان هالول که بوی گلهایش
سودای جنون را تازه سازد و هوای دلکشایش خون خفته را بجوش آرد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند و در عالم
سرخوشی که رخت عقل و هوش را یغما داده بودند کتاب ظفرنامه در میان داشته مبادی احوال نصرت قرین حضرت
صاحبقرانی می خواندند که آن حضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی
دو تیر فرا گرفتند و یکجا بسته بهر یکی دادند که بشکنند هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فائده نکرد و چون آن تیرها از هم
کشیده بهر یک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها شکستند آنحضرت فرمودند که ما چهل هم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم
بهر جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد بآین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه ملک گیری شده بودند
آن بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکی از آن چهل تن لشکری بود از تایید آسمانی قیاس بر
محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند خود ها را چون شمردند چهار صد بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون
اتفاق را در عدد چهار صد اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمم ساختند در آن بیستی ساحت فراز و نشیب
اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هر چند از این نزدیکان دور نشان جستند اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر خیال
فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعین فرمودند در اندک زمانی آن بخت برگشتهای اجل رسیده
را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند روز سه شنبه بود که آن حضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده
بر کرسی قهر و غضب نشستند و زمرهٔ گناهگاران را گروه گروه می آوردند و در حق هر طائفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای
کمال عدالت حکم میفرمودند بعضی را دست بسته پامال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده
بودند به برداشتن بار سر از تن اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بدست و پا کشتند
و فرقه که از خود بینی گوش بر او امر پادشاهی نداده بودند گوش و بینی را جا نیافتند و طائفه که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا
نهاده بودند نقش انگشت در مشت ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید امام که خالی
از سادگی نبود در رکعت اول سورهٔ الم ترکیف خواند بعد از فراغ سلام حکم گردون انتقام بنفاذ پیوست که امام را
ته فیل اندازند که او عمداً سورهٔ فیل را بکنایه خوانده و این عدالت لطام فرود آورد و فال بد زده است مولانا محمد بر غلی
عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند اما چون سورهٔ آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب
در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیهٔ ضمیر قدسی تافت و اشتعال نایرهٔ غضب تسکین
پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقت و بکا گذرانیدند و بعد از انصرام این امور تردی بیگ خان را در چانپانیر
گذاشته رایات نصرت را متوجه احمد آباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز
دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد میان قصبهٔ نریاد و محمود آباد با میرزا عسکری که هراول

بود وچند منزل پیشتر می آمد روشنتر وشده جنگ عظیم درپیوست وشکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا وقاسم حسین خان
وهندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند وعلم دولت را افراشته طنطنهٔ وصول کوکبهٔ عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند
که اینک موکب جلالی رسید این سخن گفتن وصدا بگوش اعدا رسیدن وفتح یادگار ناصر میرزا وشکست مخالفان معاً روی نمود
یادگار ناصر میرزا چون ازهمه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی وچندی دیگر تردد نمایان
کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برد درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید
درین اثنا سطوع رایات پادشاهی وفتح برفتح روی نمود دران هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر واز
چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یانی او جواب
داد که اگر آن غلام مشهور یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد واگر او خود نبوده است ظاهراً یک حرکت
مذبوحی دیگر محتمل است بتحقیق آنمعنی مردم متعین شدند وکس زخمی که درمیان کشتها نیم کشته افتاده بود ازیشان تفحص
پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب والا شکوه کوچ کرده پیشتر نزول اجلال فرمود ومیرزا عسکری
با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت وچون این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید
که اگر تمام اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد که بیساولان بر سر هر دروازه شهر باشند وغیر از میرزا عسکری
ومردم او هیچکس دیگر را اندرون نگذارند وچون بسعادت کوچ فرموده درحوالی سرکیچ که معموره ایست دلکش نزول اجلال
فرمودند روز سوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر درآمدند وبعد ازان در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته
سرانجام شایسته دادند وهندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که هرجا احتیاج کمک شود خود را آنجا رساند وپتن را بمیرزا
یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان را بروچ ونوساری ونبارسورت عنایت فرمودند ودوست بیگ
ایشک آقا کنبایت وبروده یافت ومحمودآباد بمیر بوچکه بهادر اختصاص گرفت وچون انتظام مهام گجرات صورت
بست بدولت واقبال متوجه مندو دیب شدند در وقتیکه موکب عالی از دندوقه که ده سی کروهی احمدآباد است گذشته
بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از پایه سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان
حدود سر بغی وتمرد برداشته دست افساد گشاده اند واز مالوه نیز سرعان آمدند که سکندرخان وملوخان خروج کرده
بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند واو اموال خود را گذاشته باوجین آمد وجمیع سپاهیان که درین صوب
جابجا التعیین بودند در اوجین فراهم آمدند وارباب فتنه بجمعیتی فراوان آن شهر را محاصره نمودند ودرویش علی کتابدار حاکم اوجین
نیز بزخم بندوق درگذشت وباقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده
چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقر اورنگ اقبال کردند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود وهم ولایت گجرات که بتیغ
مفتوح گشت بضبط درآید وهم نائرهٔ فتنه وفساد که در حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته منطفی شود بنا بر آن گجرات را

بمیرزا عسکری دگر دهی از امر اسپرده عنان معاودت معطوف داشته بکهبایت نزول فرمودند وازانجا برووده وبرو،
وازانجا بجانب سورت تشریف عتبهٔ اعلیه اقبال نموده ازان راه بسیر اسیر وبرهان پور توجه فرمودند وهفت روز
برهانپور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند وازپهلوی قلعهٔ اسیر گذشته مندو رامخیم فتح واقبال ساختند وفتنه اندوزان
بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هریکی بگوشهٔ خزیدند وآنحضرت را آب وهوای ولایت مالوه مطبوع
اقدس افتاد واکثر ملازمان رکاب دولت اجایگیر دران ولایت فرمودند ودرها کامرانی وکام بخشی برروی روزگار ...

24 گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بحال فاسد

بزرگی که قدر دولت ونعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هرآینه بدست خود تیشه برپای خود زند وبزور خود در
هاویهٔ هلاک افتد ومصداق این مقال احوال میرزا عسکری وامرای گجرات ست که از تنگ حوصلگی باندک کاینات
اندیشها بخود راه دادند واززیست ناشایسته اول گرد خلاف دریکدیگر پدید آوردند وغبار نفاق ساحت احوال
ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی ورومی خان
که صفر نام داشت وقلعهٔ سورت بنا کردهٔ اوست بایکدیگر اتفاق نمودند وولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خان
خویش قاسم حسین خان اوزبک بود برآوردند وعبدالله خان آن نواحی را گذاشته ببروج آمد ومتعاقب آنجا
بندر سورت نیز گرفتند خان جهان ازراه خشکی روانهٔ بروج شد ورومی خان ازراه دریا برغرابهای جنگی سوار شده
باتوپ وتفنگ ببروج آمد قاسم حسین خان دست وپا گم کرده بچاپانیر شتافت وازانجا باحمدآباد پیش میرزا عسکری
وهندو بیگ آمد که کمک گیرد وسید اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتاب خانی داشت کمبایت را بتصرف
درآورد ویادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمدآباد رفت ودریاخان ومحافظ خان از زیستین برآمده پیش سلطان
به دیپ میرفتند پتن را خالی یافته متصرف گشتند واز کمال بی اتفاقی وبی تدبیری حال بآنجا رسید که غضنفر نامی
از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت ومحرک آمدن سلطان شد ونوشتهای
دولتخواهان اوپی درپی رفت تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت ونزدیک سرکیچ فرود آمد عسکری میرزا و
یادگار ناصر میرزا وهندو بیگ وقاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار عقب اساول روبروی سلطان رفته
فرود آمدند تا شبانه روز مقابله داشتند وازانجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند ونه سودای پاک از تهور رای
واندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند وانواع خسران روی داد نمک خوردن وکاسه بر سر
خوان شکستن ودرمحل تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر وساحت کم خدمتی پیمودن ظاهرست که بچنین روز نشاند سبحان الله
گرفتم که دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها ودرخراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد معامله دانی وسوداگری

که رایج این چاربازارست و چرا از دست داد و بود تقدیر القصه سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه مندی داشت و گرشته
متعاقب روان شد سید مبارک بخاری هراول سلطان بود نزدیک بلشکر بادشاهی رسید جنبا ول یادگار ناصر میرزا
بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم بمحمود آباد استاد
و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل بای داده بود از آب مهندری که پیش راه بود بی محابا
گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بچانپانیر رسید تردی بیگ
خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود بازگشت روز دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسده بتردی بیگ خان پیغام فرستادند
که پریشان آمده ایم و لشکر بدحالست از خزائن قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که لشکر بهم و انجا انفس راست
کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم و بمندو که معسکر والاست قاصد شویم روز میرسد عرائض میفرستیم تردی بیگ قبول
این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزائن را متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود
اگر بهادر دستی یابیم بهتر والا چون حضرت جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است و صدد دار الخلافه آگره خالیست
بآن صوب توجه کنیم تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید
برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که باز بیرون
تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم او بر منصوبهٔ ایشان اطلاع داشت جواب آن چنانچه بایست داد و
صباح آن توپ انداخت میرزایان بخیال فاسد از انجا کوچ کرده از راه گهاٹ کرجی بطرف دار الخلافه آگره روان
شدند و تا لشکر فیروزی مند در حدود چانپانیر بود سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی چانپانیر است نگذشت و
چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید و بر خیالات واهیهٔ ایشان مطلع شد از آب گذشته بسر
چانپانیر آمد و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت
در مندو بشرف بساط بوس مستسعد گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزایان بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی
بملاحظه آنکه میرزایان بی اعتدالی نموده بدار الخلافه پیشتر روند از راه چیتور بالغار نهضت فرموده و از اتفاقات حسنه
آنکه در میان راه در نواحی چیتور رسیدند میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضای
عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را عذرخواه گناه ایشان ساخته اصلا
بر رو نیاوردند و فیض احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از ناسازگاریهای زمانه که باعث
توجه موکب عالی حضرت جهانبانی ازین دیار بحدود آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاه راه اطاعت
انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابقا گزارش یافت درین ولا بازار بی سعادتی ذاتی از
کنج خمول برآمده سر بشورش برآوردند و همانا که جمعی برای نابینا ساختن او تعیین شدند شرائط احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند

و پرگنهٔ بلگرام تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در انجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند میرزا هندال

که در آگره بود بدفع این فتنه برآمد و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون

رواج کار فتنه سازان حق ناشناس بشعلهٔ خس ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح

وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده بار دوا آمد و در انجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و درین

اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه آگره رسید مخالفان ادبار منش باز جنگ اقدام نموده شکست یافتند

و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت و چون موکب والای حضرت جهانبانی بآگره رسید

بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعهٔ سندور را خالی یافته دلیرانه درآمد و قادر شاه نیز بمند و متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز

از برهانپور آمد و سلطان بهادر قریب دو هفته در جاپانیر بوده باز به دیپ رفت چون بانظار سطوت و جلال حضرت

جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت از و برگشته بود کاریکه برای سود خود می اندیشید سرمایهٔ زیان او

میگشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصور و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسان را با تحف و هدایا پیش وزری فرنگ

که از امرای بنادر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان

بدیپ آمد وزری با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ آمد احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون درین سلطان از مدد ما مستغنی ست مبادا

بعد از دیدن بغدر پیش آید خود را مریض وانمود کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام چون صحتی رو دهد بخدمت میرسم سلطان از

شاهراه احتیاط بیرون آمده در سوم رمضان نهصد و چهل و سه او اخر روز با معدودی بر غراب سوار شده بپرسش

وزری رفت بمجرد تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده فی الحال بازگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون

اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر بنادری چند از و بگیریم بجای خود است وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که اندک قدر

توقف نمایند که بعضی تحف بنظر در آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد قاضی

فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روی بی تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد و از غراب

ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و

رومی خان هر دو در آب انداختند رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقهٔ دریای فنا

شد و همراهان سلطان نیز ضائع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی میگفتند سری برآورده

بساحل نجات افتاد و بعد از آن در گجرات و دکن هر چند گاه آوازهٔ ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن

شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که او ست و با او چوگان باخت و از دحام بر گرد او شد از بن هجوم نظام الملک

ملاحظه نموده قصد او کرد و همان شب از سراپردهٔ او غائب شد مردم خرم کردند که نظام الملک او را ضائع ساخت روزی

میر ابوتراب که از اکابر گجرات ست نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت

دران ایام در دکن بود بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود بعضی سخنان که درمیان من و او گذشته بود غیر او کس نمیدانست مذکور ساختم و نشانها درست آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت بارها چون سلطان آنروز بآب فرو رفت و منتسبان او بجاک نشستند محمد زمان میرزا جامه کبود بمصیبت سلطان پوشیده در لباس رزاقی خزاین گجرات بعضی را بدست تصرف خود درآورد و بعضی بدست فرنگ درآمد و خردی لنجار رفت و خود را باماده سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت وگاهی زرهای خطیر پنهان ویوشیده بدایشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند و مدتی بلوندی همانجا بسر برد تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد و از انجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجملی در جای خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن تقریبات از تذییلات مقصوده و محسنات کلام است در نوردیده شروع در اصل مقصود می نماید چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند. و باج و خراج رسم سرمایه امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود بپرداخت همت خسروانه بر سر انجام تنبیه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآن صوب معطوف دارند و برخلاف سابق ممالک آنمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت مملکت داری هویدا باشد و تبدل احوال و توسط اختلال تباهی احوال ایشان را دنیا بدست بسپارند و خاطر اقدس از استحکام این صوبه فارغبال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او تجدد و تشرق بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله که پیشنهاد خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود و بجهت دواعی مذکور در پرده توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند. ذکر احوال **شیرخان** و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود و نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم شیرخیل و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ میکرد و در زمره سوداگران تعینی نداشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود و پسرش حسن تقرب رشد می پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد مدتی در پیش رایمل جدبالیسال درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی

شرف امتیاز دارد نوکری میکرد ازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیر خان لوحانی که از امرای سکندر لودی بود رفته ملازم شد و بخدمت کاردانی خود را از همسران گذرانید چون نصیر خان درگذشت پیش دولت خان برادر او کمر خدمت بسته ازانجا در سلک ملازمان بهن که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند منسلک شد و کار او بقدر رشد پیش آمد اکثر سر انجام مهام به تدبیر او صورت می یافت و فرید پسر او از زیاده سری و بدنهادی پدر خود را رنجانید و جدا شد و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود و چندگاه در اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس تقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر جهان بین حضرت بر او افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این افغان و اشارت لغزید فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت و آن دو دیگر را نوازش فرمود فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود درین اثنا پدر او را اجل در رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سهسرام و جنگلستان جونه که پرگنه ازان است بسیار راهزنی و دزدی مقدم کشی سر فتنه برافراشت و باندک زمانی بر دو پایه بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبیده او آنرا دستمایه فساد ساخته در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود و در اندک فرصتی بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند درین میان بهار که یکی از امرای لوحانی بود درخت زندگانی بربست و کسیکه سر رشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود شیر خان با اوباشان خود بایلغار خود را رسانید و مال فراوان بدست آورد و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد و بر سر الغ میرزا که نزدیک سرو بود ناگهانی ریخت بحیله پردازی برو غالب آمد و ازانجا برگشته بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پٹنه رفته آنحدود را متصرف شد و در سورج گنهه که سرحد ملک حاکم بنگاله است بالشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت و آن حدود را نیز متصرف در آورد و تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل مینمود و مدتی مدید محاصرهٔ گور داشت و از غرائب تر آنکه شیر خان منجمی ممتاز شنید که راجه ودیسه دارد او را طلب نمود که چون خیالهای فاسد و عزمهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد راجه او را رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد قضارا آنچه نوشته بود همانطور بظهور آمد **شعر** شنیدم ز دانا که دانش بسیت ❊ ولیکن پراگنده با هر کسی است ❊ و درین ایام که رایات نصرت بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سری را از اندازه گذرانیده است مجمل مبادی احوال شیر خان و خاتمه کار و خاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گزارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای

حضرت جهانبانی نقش بست میر فقیر علی که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دار الملک
دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافت آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار
ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نور الدین
محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ نکاح او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق
صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بجاگیر او مقرر گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات
سرادق عصمت براه کشتی بشرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم بیگ چابوق
و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان قوچ بیگ و تردی بیگ اتاوه و بیرام خان و قاسم حسین
خان اوزبک و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ
و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از راه بحر و بر لشکر فیروزی
اثر میرفت و آنحضرت خود گاهی در کشتی نشسته و گاهی بر اسپ سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ
چناره که شیرخان در انجا بود معطوف داشتند و از انجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون کوکب عالی نزدیکی چنار رسید گرد خجلت بر جبین و
عرق حیا بر رو از گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه آنکه پیش ازان که میرزا از گجرات بیاید همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت
معصومه سلطان بیگم که زوج میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی
عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلی
رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یکروزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب
اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده
دریافتند و میرزا را از روی احترام باردوی معلی آوردند و آن روز میرزا بموجب فرمان بادشاهی بخیمهٔ خود فرود آمد
و روز دیگر بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نمود و بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه
در یک مجلس بخلعت خاصه و کمر شمشیر و اسپ سرفراز شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیآت را بحسنات خریداری
کنند و بدیها را در عداد نیکویی بشمار آرند در کارخانهٔ کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان بشر
هر چند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر باشد و این صفت نسبت بسلاطین که ظل الله اند مناسب تر و مطابق تر
که در گذشتن از گناهان ضرری بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمیرساند و نامرادی که شرمندهٔ افعال ناشایسته
است او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات می بخشد ملخص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان
بزرگ که بخشش سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکویی پیش آمدند والحمد لله که حضرت
شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی ست و در اجرای

سیاسات چندان بملاحظه رسانیده اند که هیچ بادشاه والاشکوه از دور آدم تا اینَدم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه
درین شگرفنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند و به نتایج این شیمه کریمه بر عمر و دولت
آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان
پسر خود را با جمعی در قلعه چناره گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت
و مال بسیار بدست آورد و چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناره نزول اجلال فرمود
رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانه روزگار
بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته بمنصب میرآتشی سربلندی
داشت بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهای بخته بر روی تخته آنچنان سطح مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف
و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که
باتش زدن آن نقب زمین و زمان در لرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از انجا فرار نمود و سایر اهل قلعه امان
طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت در آمد و امان یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی
قول رومی خان را معتبر داشته باو بخشیده بود اما موید بیگ دولدی که از نزدیکان بساط عزت بود دستهای
ایشان فرمود که بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهی ست و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملاطفت
فرمودند رومی خان بعواطف شاهانه اختصاص یافت و اعتبار و جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی
خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر
ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده
از شیرخان استغاثه نمود و این معنی ضمیمه بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت آنحضرت او را بتفقدات
خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش والا مصمم گشت جون پور
و این حدود را بمیر هندو بیگ که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند و چناره به بیگ میرک عنایت شد و سامان و سرانجام
این دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه پتنه مضرب خیام گردون قباب شد
دولت خواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این
موسم موقوف دارند و در آئین ملک گیری بروش فیروزی یافتن بر حصول مامول هر آئینه اقرب خواهد بود چه عبور
سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی و والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض
اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را هنوز درست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال و سهولت
خواهد بود آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت گنگش او حکم بنهضت رایات جهانگشای

فرمودند در بهاگل پور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانند که از آن طرف
آب میرفته باشند چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیر خان که خود را بعد از پدر
سلیم خان نام نهاده با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار
کس آمده قصبهٔ گدهی که بر شاه دروازهٔ بنگاله است مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیر خان
باستماع توجه رایات عالیات جنگ را هیچ وجه بخود قرار نداده راه حیله پیش گرفت که چون موکب عالی به بنگاله
در آید از ین راه به بهار و آن صوب رفته شورش افزاید و هم اموال بنگاله را بجا منی رساند و جلال خان و جمعی را
نزدیک گدهی گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد من بشیر پور بر سم ایلغار خود را بایشان
رسانند و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی از بهاگل پور ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ
و بیرم بیگ و سنال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک پنج شش هزار کس تعین فرمودند
چون عساکر پادشاهی بنواحی گدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته برسر اردو آمد این مردم
خود را است نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قائم سازند لشکر مخالف بسیار
و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه بیرامخان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم
گسلانید و چپقلشهای دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد و کار ها بر حسب دلخواه
انتظام نیافت مبارز علی خان مهادنی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند چون این
خبر بمسامع قدسیه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند درین توجه کشتی بحر آرا که بجهت سواری خاصه بود در
کهلگام غرق شد و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تیره روزگار رسید این سیه بختان فرار نمودند آنحضرت میرزا
هندال را که زینت و بربنیه با و نامزد شده بود بموجب التماس رخصت فرمودند که بجاگیر تازه خود رفته بسامان لائق
از آن طرف بنگاله در آید و حضرت جهانبانی از انجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتائیدات الٰهی در سال نهصد و چهل و
پنج فتح بنگاله شد و شیر خان با سائر افغانان خلاصه خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهارکند بچه رهتاس آمده بر و بهار رهتاس
را متصرف شد

گرفتن شیر خان قلعه رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بچه رهتاس که
قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم
او را بیاد داد و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم که مردمی بجای آری و اهل و عیال
مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی بصد زبان نیرنگسازی و چاپلوسی راجهٔ ساده لوح
بفریب آن شعبده باز قبول کرد این بیگانه ملک آشنائی ششصد ڈولی سرانجام داد و در هر ڈولی دو جوان مسلح
را در آورد و باطراف ڈولی کنیزان را گماشت و باین حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی

رادران قلعه گذاشته دست فتنه درازکرد وراه بنگاله مسدود ساخت وحضرت جهانبانی هوای بنگاله راخوش کرده بعیش وعشرت نشستند وعساکراقبال ملکی معمور وسیع رادریافته اسباب بی پروائی راسرانجام دادند ودرین ایام میرزاهندال بموافقت اصحاب نفاق وارباب فتنه اندیشهای تباه بخودراه داده بی رخصت عالی درعین برشکال باران متوجه دارالخلافه آگره شد هرچند مناشیرنصیحت فرستادند سودمند نیامد پس ازروزی چند دردارالخلافه آگره آمده اسباب شورش راترتیب میداد ودرخلوت خانهٔ دماغ بی فرازدی سودای سلطنت می پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته درفتنه وفساد کشود وآماده بنارس امحاصره کرد وباندک فرصتی بنارس رادرتصرف خود آورد وحاکم آنجا راکشت وازانجا روانه جون پورشد جونپوررا بابابیگ جلائر پدرشاهم خان داشت که بعدازفوت میرهندو بیگ باومکرمت فرموده بودند درقید ضبط درآورده درمقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسرابراهیم بیگ ازاوده عزم بنگاله کرده میرفت آمده همراه شد پیوسته اطراف وجوانب قراولی میرفت وطلبگار نبرد وپیکارمی بود چنانچه این خبرراشنوده بدوسه هزارکس ایلغارکرده رسید ویوسف بیگ سپاهی لشکررادیده مستعدجنگ شد وبهمراهان کثرت مخالفان وقلت خودراگفتند فائده نداشت ودرنواحی جونپورمردانه شربت دالبسین درکشید مخالفان روزدیگرآمده جونپوررا قبل کردند بابابیگ جلائردرنگاهبانی دادمردانگی وکاردانی داد وحقیقت احوال میرزا وامرانوشت وعرایض متواتر نیزبدرگاه معلی ارسال داشت میرفقرعلی ازدهلی بدارالخلافه آگره آمد ونصائح بمیرزاهندال بظهورآورد وبعدازگفتگوی بسیارمیرزاراازآگره برآورده آنطرف آب گذرانید ومحمدبخشی برآن داشت که آنچه دروقت گنجد امدادمیرزانماید که بزودی بجونپورخودرارساند وازانجا فقرعلی رخصت گرفته بجد ودکالپی رفت که یادگارناصرمیرزا استعدادلشکرسازد ودرحدود کره میرزایان باهم اتفاق کرده پیشتر روانه شدند درین اثنا خسروبیگ کوکلتاش وحاجی محمدبابا قشقه وزاهدبیگ ومیرزانظر وجمعی دیگرازناهنجاری وشورانگیزی ازبنگاله فرارنموده پیش میرزانورالدین محمد که اورادرقنوج گذاشته بودند آمدند ومیرزا آمدن ایشانرا بمیرزاهندال نوشت واستدعای استمالت ایشان نمود میرزاهندال نوشتهای التفات مصحوب محمدغازی توغبائی که ازمعتمدان میرزا بودفرستاد وشرح آمدن امرا بیادگارناصرمیرزا ومیرفقرعلی نیزنوشته روان ساخت وامراخودپیش میرزانورالدین محمد انتظارجواب نبرده بکول که درمواجب زاهدبیگ بود آمدند فرستاده ازراه خبریافته نزدایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگرروی بندگی بادشاه نداریم اگرشما چنانچه خیال کرده اید بنام خودخطبه می خوانید درملازمت شمابوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم والا پیش میرزاکامران میرویم وآنجا کامروای ودوستکامی درکنارماست محمدغازی توغبائی آمده پیغام امرا بمیرزا رسانید وگفت که یکی ازدوکارناچارست یاخطبه بنام خودبایدخواند وامراراطلب داشته نواخت یابهانه امرا

را گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسودای محال میخارید این معنی را از مغتنمات دانسته بوسیلهٔ مواعید لطف تمام ارکان
عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون بنارس و جون پور و اکثر ممالک علیه
حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادهٔ طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هند و متفردان احوال
عواطف بادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را بدار الخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از
خیالات فاسده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکدل و یکزبان سازد و در چنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست
و فکرهای ناسودمند پیش دارند و نزدیکست که میرزا هندال را از جادهٔ قدیم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا
هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد شیخ سخنان سنجیده دولتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمت
که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسپ و یراق
جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی بمعذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب اجناس و اثاث فراوانست
همه را بخواه سرانجام میدهم چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نور الدین محمد از قنوج بالغار آمد و همانا که امرا قرار
داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ امرا شد و مرتبهٔ دیگر محمد غازی توغبالی را پیش امرا فرستادند
امرا همان سخن را معاودت نموده گفته اند و قرار داده اند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را که فرستادهٔ
بادشاه است و صلاح کار برهم میزند علانیه بقتل رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از بادشاه یکرو شده اید و ما بخاطر
جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نور الدین محمد
داعیهٔ ناخجسته منعم شد و میرزا نور الدین محمد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانی
که نزدیک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرای مخذول العاقبه آمده میرزا را دادند و در ساعت نحس و وقت
اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و بیشتر کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار آغا والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و
بیگمان دیگر نصیحت کردند سودمند نیامد و زبان حالش این مضمون میسرائید ٭ باد است نصیحت کسان در گوشم ٭
اما بادی که آتشم تیز کند ٭ چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت قباب جامهٔ کبود در بر داشت
میرزا گفته باشد که در چنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید آن عصمت قباب از راه دوربینی
فرمودند چه می بینی من ماتم ترا میدارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب
گم کرده کمر بهلاک بسته محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتید دربارهٔ من چرا توقف دارید میرزا او را استمالت نموده همراه
گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیهٔ ناگوار شنیده از حدود کالپی براه گوالیار ایلغار کردند و خود را بدار الملک
دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعداری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز آباد است رسیده بود
که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دهلی رسید میرزا و امرا انگاشش کرده بطرف دهلی متوجه شدند اکثری

از جاگیرداران خرد اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی
در قلعداری کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقع نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شد
چون بحدود قصبه سنپت رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران چون قریب بدهلی
رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا همان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی بتقدیمات
هوش افزای میرزا کامران را باگره روانه ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود را قرار نداده بالور رفت میرزا کامران
باگره آمده از عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن کدبانوی
سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد میرزا بآئین لائق
پیش آمد و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند
که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت میسر نیامد فی
الحاصل چون بیامن تائیدات آسمانی ملک بنگاله بیت اولیای دولت ابد پیوند در آمد و پای تخت آن ولایت
مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب
غفلت بر روی روزگار خود گشادند و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان که همیشه فسحت آباد
عالم از ان قسم بیباکان خالی نباشد سر آشوب و شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده ستمگاران فرو بسته
را بالا کند و اختلال در مبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بمعسکر اقبال نمیرسید و اگر اندکی از بسیار
معلوم یکی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشسته بود که
حرف نا ملائم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود در رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولتخواهان حقیقی که
صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان
خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران تمام زمین در زیر سیلاب بود
و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعا هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس
دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ میفرمودند آن بیدولت روش کهنه عمله باطل اندیش در میان آورده
ارادهای تباه پیش گرفت و از تیره رائی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر
قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشته و در عین باران مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر
خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دار الخلافه آگره
شنود از جونپور دست باز داشته متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو
شده از راه جهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید و اگر نقش چنین نشیند و متوجه دار الخلافه شوند

وقابو باشد از عقب درآید و قصد شبیخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی بنرجن رسید شیرخان که لشکر و
بی سرانجامی اردوی معلی معلوم کرده شیرک شده با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک نزدیک
لشکر از هر طرف قابو می طلبید و هیچکس را مجال آن نبود که از نیرنگسازی غنیم واقف شود ابن علی قراول بیگی رفته خبر مشخص
آورد و بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر
خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله فروز نائره غضب پادشاهی شد
از کمال سطوت قهرمانی توجه بجانب او منعطف ساختند هرچند معروض شد که درچنین وقتیکه بی سامانی عساکر اقبال
که بادیه پیمای چندین مسافت بعید راههای جنگل پیموده اند در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و
عرصه اقبال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است لایق دولت آنکه درجائی طرح اقامت انداخته سرانجام
لشکر نموده عزیمت دفع فتنه گزیده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب
مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمیست قدیم و قاعده مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه
بیکی مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی گشوده درکشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا از جانبر دو تبادل
آن ستم پرداخته کار باعتدال آید بنابرآن چون طلوع کوکب روشنی افزای جهانیان که از جیب قابلی بهادر در عالم
تمثال آگاه دلان رانمود شد دولت انتظار سرفراز گردانیده بود نزدیک رسید هرآینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر
روی نماید چهره تامل خردپروران دوربین خراشیده نگردد لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره رای
ناشسته روی چنین امور بظهور آمد بنابرآن برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی
واقع شد و در موضع چوسه از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل افتاد در آنجا سیاه آبیست کنباس نام درمیان دو
لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمودند هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قراولان
طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود و افغانان از هر طرف بقتل میرسیدند تا آنکه
مدت تمایل و تقاتل بامتداد کشید و برادران گرامی که هریکی کشایش اقلیمی البس بود از کوتاه بینی اندیشهای دور از
کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فائض نگشتند و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتی مساعد روزگار
دولت ایشان نشد هرچند مناشیر نصیحت آمانقش آن الواح آگهی درضمائر این آهنین دلان صورت نمی بست شیرخان
از روی روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد و گاه اندیشه فاسد جنگ در عرصه خیال جولان
میداد تا آنکه بفریب فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود دو منزل عقب رفته
نشست و عساکر پادشاهی که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات مکرافزائی آن حیله اندوز واقف نشدند و پس
رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امری می خواهد که ظاهر شود بقدر بی پروائی بارکان کارآگاهی ملحق میگردد و ازین سبب

در شب اثنا نگاهبانی تنها و فی عظیم راه می یابد تا شبی که با تیش محمد زمان میرزا بود از و غفلتی تمام واقع شد آن روبه
که فرصت را در کمین بود دستگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد لشکر خود را سه توپ داشت یک توپ
خود و یک توپ جلال خان و یک توپ خواص خان لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن است و مجال جیبه
پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند سررشته تدبیر از دست
رفته بود در وقت سواری بابای جلایر و تردی بیگ قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که زود در رفته مهد علیا
حاجی بیگم را برآرند آن دو وفاکیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزت شربت گوارای شهادت در کشیدند در پهلو
بدبختی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپرده عزت توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بر
توانستند آمد و از انجا که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن مآل بود ساحت حریم حرم عفت را عواصف خیال
بد اندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست
و نفوس ناموس الهی از تقدیس خانه رفعت بدورباش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوت خانه عصمت
نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت پرده
با آبروی تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگ
دریا نورد بآب زدند قضارا از آب جدا میشوند مقارن انحال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود
خضر راه ایشان گشت و بدستیاری شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا
از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای و عنایت و مرحمت بجای آورد
با او وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینیم تا نیم روز ترا پادشاهی دهیم و این قصه پرغصه در نهم
صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ بر گذر جوسه از مکمن تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد علی
و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری
و معدودی الغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران بآستانبوس عالی سرفراز شد
و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والده ماجده او شرمنده و سرافکنده از الور آمده ملازمت نمود آنحضرت
بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بروی او نیاوردند و تفقدات بی پایان که از اندازه بشری
زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می
و در سرانجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف ممالکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف میشدند
درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعده گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش
ملک مروت و احسان بودند چون سقای بنوا را از دور دیدند فی الحال خبر وعده خود را بسر برده فا جای دادند و

تخت سلطنت را بجهت آن خضرراه خالی ساخته سقار الموجب عده او تاتیمور زیر تخت نشاندند و تخت نشین مالک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام واوامر بادشاهی که ظرف گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز اورا بلندی بخشیدند و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او و قبیله او برداشتند هر حکمی که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقاظهور یافت با مضا مقرون گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آزار جوئی را بهانه پدید آمد و بعد ازین قضیهٔ روباه بازی شیر خان قصد بنگاله کرد و تا حد و د بهار آمده متوقف شد و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعین کرد و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست داد و داد جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدم شجاعت پیمود تا از انجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقشبند صورتی دیگر بود تمامی امرای بنگاله در دفع فتنهٔ اتفاق شایسته نمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روی گردانیده بزمینداران پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست بر آمد و جمعی کثیر بصحرای نیستی شتافتند شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بجد و جهد نو آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود در آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خرد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آنجا و بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیرمردان معرکهٔ دلاوری در برابر آن روبه صفتان حیله گر در آمده جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه آگره بسر انجام سپاه نصرت قرین و گرد آوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرائر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزلال نصائح شستند چهرهٔ صفا بهیچ وجه روی ننمود و چندانکه زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینهٔ روزگار او بهیچ روی پدید نیامد و در چنین مهم عالی که با وجود خلاف بواطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش بود در چنین هنگامی که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود و از دولت تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب رویه در حیطهٔ تصرف داشت با چنین بادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متغیر و مقصر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف ورزید و ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کردار بر و عاید ساخت چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از ان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گزارش یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد مصرع خواجه میگفت آن فال شد راست ❊ بیماری چند فرسخ پیش او آمد و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه نگشته بمسالک ناخشنودی

منعم و بیر ضیای منفصل خود اصرار و تردید اولا خواجه کلان بیگ با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و روی از قبلهٔ آمال گردانیده از
دنبال او خود روان شد و وبال و خسران را که جلب حضرت دوست و جذب منفعت دشمن باشد باعث و بالی
گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و اینچنین قابوی از دست میدهی مردم خود را
همراه کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم بادشاهی را بدراهی داده همراه خود ببرد و میرزا حیدر
بن محمد حسین گورکان که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود همراه میرزا کامران بدار الخلافه آگره آمده
شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود بنوازشهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه
ساخته او را بهمراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عذرخواهی شد و از بی فکری
حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است
و اگر ارادت اخلاص است این نسبت با پیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و مردانگی است خود باید همراه ما شوی
که ما بر سر غنیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا
لاهور را امن تصور کرده خیال فاسد است چه از باز پس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود کنج سلامت
نشیمن توان یافت و نیز امر از دو بیرون نیست اگر ما را فتح است شما را چه رو دهد که از آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوان
برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذاً بالله حال بر خلاف انیست بودن شما در لاهور محال
خواهد بود و هر کس که این لنگاس بمیرزا کامران داده و مانعش خبط یافته یا خیانت ورزیده و حق را از پوشیده و
از راه خوشامد در آمده است الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب
عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را با سلیقگی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت
و خود توفیق خدمت نیافت

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیرخان و رجعت مرا بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافت

چون کارآگاهان بدایع طراز هنگامهٔ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر ریزند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است
نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرای اتفاق از چنین برادران گرامی نگذاشت و جمعیت را بتفرق ساخت
و آنحضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت
اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آماده نشست آنحضرت

با سپاه معدود خود اراده عبور از آب فرمودند و در اندک زمانی برگذر بهوجپور پل بسته شد و جمعی از یکه جوانان تیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده بآب زدند و مانند شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده بر موداعی مراجعت عزم اردوی نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را که در جنگ چوسه بجانب فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را بسر پل رسانیده قواعد آن را درهم شکست درینوقت از اردوی معلی توپی رها کردند که توامم فیل گردباز را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود هزیمت یافت و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته به قنوج روان شوند بملاحظه و تانی کوچ بکوچ میرفتند در اثنا در راه کشتیهای مخالفان نمودار شد توپی از توپخانه بادشاهی سر دادند کشتی کلان مخالفان درهم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از شتتار شدن آن حضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفت بالظهور آوردند چنانچه بیانی بی معنی گزارش یافت چون ستیزه باطل بی رونق و بهانباشد ستیزه کار با ولی نعمت کام روانه کارنا ساخته باز بعتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت بتقدیم رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کرده ایشان را ناکرده انگاشته بمراحم بادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند چون در سرشت اصلی این ناسپاسان ناسپاسی نهاده افتاده بود باز درین دولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند و راهنمای گریختگان دیگر شده راه گریز بی دولتان نمودند و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را یکنار کشیدند رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان منتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتیکه از پرده غیب چهره گشا باشد جلوه ظهور نماید و اگر درین مقدمه تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت به همین عزیمت که سد راه رفتن مردم نماید پل بسته عبور فرمودند پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت فرمودند شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب افراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف بر آمده کارزار میکردند درینولا تحویل سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلندی که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد طلب کردند تا سراپرده ها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت که صباح که روز عاشوره است افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق بر آمده

پیش آمد بجنگ پردازند و اگر بجای خود مانند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت با آن داعیه سوار شدند و صفها آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که سرکارداران توپخانه بودند هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند و قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری برانغار سر کرد و یادگار ناصر میرزا جوانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت در ان روز مرا جانب چپ خود که یمین به یسار آنحضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و از بنده تا حد جوانغار قول بیست و هفت امرای توقدار بودند شیر خان نیز پنج توپ ساخته برامد دو جوق که در کمیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رامی حسین جلوانی و جماعهٔ کرانی مواجههٔ یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و چپقلشهای غریب بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاد جوانغار بادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد چون شیر خان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد حملهٔ افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند آنحضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هر چند حسابی نیست که بادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت و جلادت و حدت شجاعت میگذارد که عمل بر قانون شود چنانچه دو نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند اما برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در دائرهٔ ثبات نگاه نداشته از ذخائر تقصیرات خود ذاهل شدند و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی که بدیدهٔ حقیقت بنیان مشاهدهٔ آن توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم بر نفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شدند همانا که بخاطر غیور عبور کرده باشد که بپای مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را بسر منزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا با دشمنان دوست نما و با ایشان بنفاق در ساختن و نرد دردو بدل بحریفان کجباز باختن از آنکه با این بی آبرویان خورده شود و سرانجام اولی چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور داشت بعضی از دو تنگ یکجهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور بر آوردند اینحرف نظر بوسائل عالم اسباب میگوییم والا در عالم تحقیق برارندهٔ ایزد جهان آراست چون صعود کوکبهٔ ایجاد و علو طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدائع آفرین اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گروهی از خردمنشان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار است نه از قسم پاداش کردار چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث

روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است و نسبت بعوام بجای زنگار طائفهٔ از روشن ضمیران پاک سیرت را منظنه آنکه این سانحه
نقش ترتیبی ست چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را بپایهٔ بلند سریر سلطنت نشینند او را جامع مراتب گردانیده از شادی و
غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض میگذرانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود و برخی از تیز بینان
عرصهٔ شهود بر آنند که غرض ازین ابتلا آنست که سنت الهی بر آن رفته که هرگاه سعادتمندی را عطیهٔ عظمی کرامت میشود
و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آن وقت مورد محن و مصرف فتن میسازند و گرد نقصی
بر اذیال جاه و جلال او می نشانند تا چون بدرجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه پسند عین الکمال
او گردد و در روشن تر بیان کنم که چون آوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که طینت قدسی زینت حضرت
آلنقوا حامل آن گشته بود و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه گر شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد منظرات
خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف ترتیب مییافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی از آن نور که وجود
اقدس حضرت شاهنشاهی ست قریب شد قضیهٔ نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای
کارگاه ابداع چنین کارفرمائی کرد اکنون از پرده کشائی باز آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکستی که قدستی
جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد امرای بی جنگ رو گردانیده
شتافتند جزای کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند و سفائن حیات خود را بمکافات
نادرستی بموج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و
بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه مینمودند چون کناره بلند بود در راه بر آمدن میسر نمیشد یکی از سپاهیان از غرقاب
نجات یافته در انجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و درمعنی بدستیاری سعادت جاوید انی بخت و
دولت بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنیست
از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان
میرزا کامران آن حضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت و باین نیت اسپ
خود را پیش کشید و بمواعید الطاف بادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی از انجا متوجه دار الخلافه
آگره گشتند و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند چون بحدود موضع بهنگالور رسیدند اهل آن قصبه راه خصومت
و فرودست بمردم پادشاهی بسته در مقام بی هنجاری درآمدند چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او مینمودند
حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا رفته
باین گروه شقاوت پیشه دستبردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقاوت منشد
فراهم آمده بود چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا تیمی چند انداخته

میگوید که از بی اتفاقی شمایان کار بانجا رسید هنوز متنبه نمیشوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان فرا نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از کوران بی سعادت بقتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا عسکری که شکایت ناک آمده بود سعادت بار یافت شد و از انجا حضرت جهانبانی التفات فرموده باگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک برهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر بر داشته صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع که از سادات صفوی بکمال علم و عقل منفرد بود باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا کامران را تعقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک درآمده کمر بندگی و خدمتی بر بندد هم آینه رخنه فتنه بسته میگردد و باین عزیمت صائب از انجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل رفت و میرزا هندال بالور رفت و نیز دهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساحت دهلی سعادت رکاب بوسی دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور از انجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت اقدس دریافتند و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اجلال فرمودند اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت بستند و ابواب شقاوت بر خود گشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در سلخ صفر موکب والا بسهرند رسید در نهم این ماه میر فقر علی در اثنای راه محمل حیات بربست و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب دار الدولت خان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد و آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی که دلگشاترین منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا در باغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانه امیر ولی بیگ نشست و در سنه دولتمند سعادت منش شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود آمد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سائر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمیشدند و کمر صدق بر میان همت نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش میکردند و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق و میر ابو البقا داخل کنگاش میبودند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند آنحضرت در هر باب نصائح بلند و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طائفه که از جاده قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان

روشن ست علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده هیجده پسر کامگار نهال گذاشت با چنان دولتی مستقل و سامانی موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیامن دولت معدلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته بشاهی بیگ انتقال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا بایقرا بافواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بی اتفاقی تمامی آن از حیطهٔ تصرف برامده بدست چندین ناکسان در آید دانایان شما را چه گویند اکنون درین باب سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلائق سربلندی حاصل آید و موجب گرد آوری رضای ایزدی گردد و هریک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهدی قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس حرف سر گشتگی میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من میرسد آنست که بادشاه همه میرزایان جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم و بجامی رسانیده باز آمده ملحق گردم و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان صورت نمی بندد و مناسب آنست که بجد و در رفته آن ولایت را بدست آریم و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک با حسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سرهند تا کوه سارنگ دامنها را مستحکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را تخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظ از آن نیست چهار ماه باید که شیر خان برسد و باگرد و نهاد و ضرب زنها که مقتضای محاربهٔ اوست بکوهستان نیتواند رسید و در اندک فرصتی لشکر افغانان ویران خواهد شد و چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد و هرچند گاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصائح ارجمند میفرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود برگشت و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا در اپید ان میساخت بظاهر دم از موافقت میزد و میگفت بفلان مسعودی برایم و از یکدلی و یکرنگی به پیکار مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس مخالفت را استوار تر میساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبد الله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد استحکام دهد و پیمان صحبت باو بندد و کام خود را در مدد دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشته که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد ازین که تو جوابی آمده قدم پیش می نهاد و این قضیه را از مساعدت بخت خود میشناخت و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا

کار من لیس ترا فتد و از جمعیتی که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس سید اشت درین اثنا رصدر پر غدر که از فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان که مدار رشد او بر روباه بازی بود صدر را گرم دریافت و از فرده نااتفاقی از یکدل بهزار دل شد و جواب او را موافق مدعای میرزا بگفت و این بید دولت تحریص پیش آمدن مخالف نمود و مقدمات خذلان درمیان آورد شیرخان حیله سازی را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته بازگردد میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید و دران روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای کوته اندیش خام طمع باز همان بی سعادت را پیش شیرخان فرستاد درین مرتبه این نمک بحرام بکنار دریای سلطان پور رسیده حرف نادولت خواهی درمیان آورد و شیرخان را از گذشتن آب دلیر ساخت و درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی بنواحی آب سلطان پور تعین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جلیده بیگ برادرزاده من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود بشهادت رسید و اخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که پایاب بود عبور فرموده کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافته میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماگری و رملی جاک و جمعی از امرای کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که باشنائی میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود درآرند و هر چند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نه بست و در وقتیکه میرزا سند خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافت آگره توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری بیا سلیقی باباجوجاک که از عمده های میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که بمدد امرای کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند باباجوجاک در رفتن مساهله نمود تا آنکه قصه پرغصه گذر جوسه که چشم زخم دولت ابد پیوند بر زبان عام افتاد و مشار الیه فسخ عزیمت نمود و امرای کشمیر در دامن نوشهر و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر امری میبودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مرغبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی میرسانید و خاطر اقدس را روز بروز بسیر ملک دلکشای کشمیر شوق می افزود درینولا بموجب آن رخصت دادند که اولا میرزا با جمعی بنوشهر رود اگر امرای کشمیر که بهواداری ترغیب رفتن کشمیر میکردند آمده بپیوندند سکندر توپچی با مردم خود که جاگیردار نزدیک آنجا بود و دست آمده ملحق شود و چون بعینه رسند امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکمک رساند و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمسامع علیه حضرت جهانبانی خود بدولت

و اقبال متوجه آن صوب گردند و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبد الحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا از حدود ملتان جمعیت تفرقه شنیده بر لب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب سنه خمس و خمسین و تسعمائة که حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند خواجه کلان بیگ که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه شد و سکندر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید و در رجب سنه مذکور که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی باغوای بیگ که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آن حضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبد الله با چندی از افغانان رسید قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند و عبد الله تیره بخت که نفسی چند از عمرش هنوز مانده بود بشفاعت بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمیدانستند که چه کار کنند و کجا روند از بخت و سعادت جدا و همصحبتی دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه مقصود را پی نبرده با هم متحیر میگشتند و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند و به تخمین و قیاس راهی می‌رفتند آب نایاب و غله هیچ جایی بید رفته تحمل و زاد و توکل طی منازل و قطع مراحل میکردند تا آنکه روزی آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در پای حلب میرسند حضرت جهانبانی میر ابو البقا را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس مجلس والا بود پیش میرزایان فرستادند تا ملازمت قرین موکب اعلام دهد و بسخنان سعادت بخش خرد افزا گفته میرزایان را باستلام عتبه علیه هدایت بخشد میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند و خواص خان و فوجی عظیم افغانان از دنبال می آمد حسب تقدیر لشکر ظفر قرین نجایت اندک بود بجنگ گیری نمیکرد و در اواخر شعبان که اردوی والا بماچه رسید امیر سید محمد باقر حسینی که دیباچه سادات و علمای هند بود رحلت نمود و همانجا مدفون شد و آنحضرت بر فوت او تاسف عظیم فرمودند و چون عالم کون و فساد نشاه ایست گذشتنی و گذاشتنی خیالبتنا که شیوه بالغ نظران مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه که از زمینداران و اعیان آن سرزمین بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب بیک بکاول و کچک بیگ فرستادند و او را بخطاب خان جهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله باردوی معلی امر فرمودند بخشوی لنگاه استقبال فرستادها نموده تسلیمات بجا آورد و باحترام پیش آمد اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما در آنچه مامور شده بود فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید هم پیشکش لائق فرستاد و هم سوداگران را سر راه کرد که از اقسام اجناس

بمعسکر والا آورده فروختند وکشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند ویادگار ناصر میرزا کم
هراولی پیش پیش میرفت و در بیست وهشتم رمضان نهصد وچهل وهفت رایات عالی که بسه روز دیگر رسید وپیش از آن
بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را که انتسابی باین دودمان عالی داشت وبفضائل ومکارم متحلی بود بمنصب صدارت
ممتاز فرمودند وچون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بسه روز دیگر منزل شد قصبهٔ لوهری که در کنار دریای
سند روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی که حوالی آن قصبه در
نزاهت ولطافت عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در انجا التعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت
جهانبانی رونق پذیرفت وسائر بساتین ومنازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چهار
پنج کروه گذشته فرود آمد وبعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد ویادگار ناصر میرزا نیز بعد از و بآن جانب آب منزل
گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری
نمود وکشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد واین شاه حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون ست که
چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بجد و دسته وبکر افتاده تمامی این ناحیت را
در تصرف خویش در آورد وچون موکب همایون بقصبهٔ لهری نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند
که آمده احراز سعادت آستان بوس نماید وقلعه بملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرزا
شاه حسنم مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست وبی رخصت او قلعه سپردن هم
سزاوار امثال این ضعیف نباشد آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد
بودند پیش میرزا شاه حسین بهته فرستادند ومواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستادها را باز دا
دید وشیخ میرک که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران بود وجماعهٔ ارغون از قدیم بشیخ مذکور ارادت واعتقاد داشتند برسم رسالت
با پیشکش لائق مصحوب ایلچیان بادشاهی بدرگاه معلی فرستاد وعرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد وولایت
جاجکان در معموری وآبادانی وکثرت زراعت وبسیاری غله ممتاز ست مناسب دولت آنست که عنان عزیمت
بآن صوب منعطف سازند وآن را در تصرف در آرند که هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود وهم من بخدمت نزدیکی
خواهم شد ودولت بمن قرین وسعادت همنشین آمد که آنحضرت بانجه دو نزول اجلال ارزانی داشته ومبر و در تدریج
دغدغها از خاطر زائل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد ومعروض داشته که چون من بشرف بساط بوس
مستسعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت خواهد در آمد وبعد از انتظام مهام
آن سائر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناحق شناس حقوق را العقوق مبدل ساخته از در مکر وتزویر در آمده
سخنان راست نما را جلوه میداد آن حضرت میرزا هندال را بجانب پاتره آن حدود تعیین فرمودند تا هیچ شششش با خود

درنزهت گاه لهری بسر بردند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال بیورت‌ها و سه ودیا تر تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت فزاپایه سعادت اورا سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی ست نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده تر میگشت که بفیض قدوم آن نور پرور دیده انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن دُرّهٔ اکلیل خلافت ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریف ترین زمانی و نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش می درخشید بآیین پادشاهی و روش بزرگی در حبالهٔ عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینهٔ انعام نقدها بر فرق روزگار ریختند دلها را بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند و خواجه معظم برادر حضرت مریم مکانی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجای آوردند از انجا بعنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مدتی حدود بکر مخیم سعادت بود در فته رفته از بید ولتی زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت روداد پیوسته در خواطر میرزایان که همرکاب و همعنان بودند اندیشهای سست و فکرهای نادرست که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع تواند بود میگذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا که پیوسته درباطن داعی مخالفت بود به تحریک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت بر جناح قندهار رفت و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید چون این خبر بمسامع قدسی آنحضرت رسید روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میرزا پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاه خطا بمسلک مستقیم صواب آورد و میر بسعادت رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمونی کرد و بدین عقیدت و آیین حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمتگاری و جانسپاری ثابت قدم باشد مشروط بانکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از و باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و موضع لوهر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده بودند با و تعلق گیرد روز چهارشنبه میر خدمت رسالت تبقدیم رسانید و مراجعت نمود مردم بکر از رفتن میر واقف شده جمعی را بر سر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روداد و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان گذشت که از مخالفت های دسر کشیهای برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بدمددی یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و

چنانچه این کالفتهای روی نمود همه یکطرف و واقعه میر یکطرف بلکه آن حوادث طرف این نمی تواند شد و الحق هرگاه
همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل
حق شناس ودیعت نهادهٔ دست قدرت بود در چنین مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولتست قرین عقل
کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند و هر آئینه در امثال این سوانح دانش ربانی که بسا مردم را پای صبر از جا می برد
و هوشمند خداپرست با عقل خداداد مشورت فرموده برضا گرایید و اگر بواسطهٔ هجوم عوام و استیلای طبیعت بآن مرتبه
نتواند رسید جزع و فزع که شیوهٔ دلبستگان عالم صورت است گذاشته بتنگنای شکیبائی در سازد لله الحمد که آنحضرت
اگرچه بمقتضای بشریت در اول حال قدری مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل بطرزی که بالغ نظران
خداشناس درگلستان رضا و تسلیم گلدسته بند شیوه چنین باشند بسوانح کونی خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند
و بدیدهٔ حقائق بین تماشاگر شقائق این حدائق شدند بعد از پنج شش روز این سانحهٔ عبرت بخش یادگار ناصر میرزا
از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت آن حضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند
درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که آنچه التماس نموده بموقف
قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند و الی تته مدتی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او
از چراغ صدق بی فروغ بود پرتو وقوع نیافت تا آنکه حضرت جهانبانی بکره آن حدود را بیادگار ناصر میرزا
مکرمت فرموده غرهٔ جمادی الاخری نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند و آنچنین ولایت خراب
که بیامن عدالت بادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده بود بمیرزا داده
بیشتر عزیمت فرمودند نزدیک قلعهٔ سیوان فضیل بیگ برادر منعم خان و برش بیگ برادر بزرگ شاهمخان و جمعی دیگر
تا بیست نفر بکشتی سوار پیشتر رفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالفان
تاختند و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه در آمدند چندی ازین شیران بیشهٔ مردانگی نیز بقلعه در آمدند چون از کمک تا امید
بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ سیوان
را محاصره فرمودند پیشتر از آنکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرمایند محافظان حصار حدائق و عمارات حوالی قلعه را
ویران ساخته بودند در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد
از امتداد محاصره و عدم رسیدن غله بعسکر اقبال فرومایهای بی حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان را
که گمان حقیقت بآنها برده میشد پای صبر از جای لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی
برفاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا
شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده می خواهند که خود را بکناره

کشند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرگروه آنها بود مقید ساختند سخن باین سر منزل رسید و رشته شرح شمه از
احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لهری را جای اقامت خود ساخت دو
مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی
قابوچی و شیر دل که هر دو با منعم خان قرابتی داشتند مردانه شربت شهادت در کشیدند بار سوم دلیرانه از کشتی برآمده در
یک زمین جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردی نمودند که قریب سیصد چهار صد کس مخالف
بقتل رسیده آن ریگ تفسیده بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت که دیگر اراده
پیشدستی نکردند و میرزا شاه حسین بیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد و با برقلی سردار
خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ندارم صبیهٔ خود را بتو نسبت میکنم و خزاین بتو میگذارم و روزی چند
که از حیات مستعار من باقیست رایگان از دست منیدهم و باتفاق ملک گجرات لتسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح
را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد اگر ذره
از مروت و شمه از فراست در جبلت او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هم مرکز قدم در دایرهٔ بیوفائی نمی نهاد و به
سخنان غرض آمیز عذر اندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت و رزی خود را سر بلند میداشت و چون حضرت
جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حالکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند
تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر ظاهر نموده پیش خانهٔ خود
بیرون فرستاد و در روان شدن بر همان خیال خام تعلل و اهمال می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبد الغفور
را که از نسل مشایخ ترکستان بود و آنحضرت او را یکی از میر یالان خود ساخته بودند فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی
بیارد این بی سعادت چنانچه گفته مصراع کین ره که تو میروی بترکستانست ❊ کجروی کرده بر عکس عا چند این
سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه بین کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیش خانه را
که بیرون فرستاده بودند برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان
بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم
ذیقعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که با خواجه
حالکم تته گندم و باله که از زمینداران دولتخواه بودند و در کشتی بهم رسانیدن غیر آن دولتخواهی ها بموکب عالی نموده بودند
گرفته پیش حالکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس آنها را بجریمه توفیق این خدمت بقتل رسانید و آنحضرت این عمل
ناشایسته او و مثل آنرا گذرانیده همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام
تدارک در آید چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت

آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از معتمدان خیراندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داده الواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و درشت گفت که کدام راه و رسم مروت و شرم و آداب و ادب و آزرم از عالم برافتاد و چنین سبکسری کردن و باولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت رواست **شعر** نکوشلی زد آن سپهدار که اندازه کار خود نگهدار ٭ بپایه قدر خویش نه پای ٭ تا بر سر آسمان کنی جای ٭ هر مرد که شغل خویش نگذاشت ٭ بر خود زهر چه در جهان کاشت ٭ امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندلهری باز آورد و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای حکمت الهی و دقائق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام میباید در دیار سند نقش مراد نشست و عیار جوهر نامردمی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدمردی برادران و بیخردی اقربا و ناساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدا زنند و حلقه کعبه مراد و سررشته دامن مقصود بدست آرند تا آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویه فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین جهان پرآسیب و جهانیان پرفریب برکران باشند جمعی از همراهان خیراندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقاران عنان رفاقت بودند و الحاح و زاری در خواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت در آنست که در ظل سایه همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفس راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و سامان دار و ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان ست صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآن صوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید از افعال شنیعه خود واقف گشته مسلک هدایت پیموده باشد و از آیین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید و در آن فرمان عطوفت نشان این بیت زده کلک عنایت شده بود **شعر** ای بر جنازه چو شمع و چراغ دگران ٭ سوختم چند شوی مرهم داغ دگران ٭ میرزا غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد همان خام طمعی طریق بی وفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از آنجا هیزدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه دیراول نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساحت واصل پور مضرب خیام رفعت اعتصام شد و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راه و ربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لائق آداب

خرم باشند بوقت عرض میرسانیدند و پیوسته بمضمون احتیاط که عنوان منشور دولت آگاهی ست میدادند تا آنکه سمند
که از هوشمندان سرآمده بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات ضمیر خاطر او اطلاع یافته معاودت نموده
بعرض اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهیدی دهد اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد چون رایت
اقبال نزدیک بولایت او رسید سنکاهی ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده
الماس گران بها را در مقام جستجوی خریداری در آمد چنانچه از اوضاع او بوی خبر استشمام نمیشد حضرت جهانبانی فرمودند
که باین مشتری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گران بها خریدن بهم نمیرسد یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که
رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد یا بعنایت بادشاهان والا میسر میشود و بالجمله از آمدن این فیروز اندیشه مند
شدند و بر دریافت سمند تحسین نمودند باز از روی حزم و احتیاط که دام کار فرمانروایانست علی الخصوص در وقت
تنگدستی رایمل سونی را فرستادند که بسارعت خود را آنجا رسانند و آنچه بفروغ فراست دریابد بعرضه داشت نماید اگر مجال
نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد و علامت
خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد موکب عالی از قصبهٔ بهلودی که در سی کروهی جوده پور که موطن مالدیو
ست دو سه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایمل سونی رسید و انگشت خنصر را
گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بخت تیره روزگار
مکر و غدر است و جمعی کثیر العنوان استقبال تعین کرده خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب
بهلودی منعطف گردانیدند اگرچه گروهی از مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری
بود آخر بواسطهٔ اطلاع بر بی سامانی سپاه و قلت لشکر از نیت اصلی برگشت یا بواسطهٔ سوء عهد خداع آمیز شیر خان و
ملاحظهٔ استیلای او یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده ورق
اخلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدء تا مختتم اظهار بندگی نمودن و مراسلهٔ عبودیت فرستادن بالکل مبتنی
بر نفاق و شقاق بود القصه چون دران هنگام جهان آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کار که پیش
گرفته میشد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می آمد و چون در اندودی این سیاه
ناسره بمحک تجربه رسید و غدر این نادرست در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی
دیگر از ملازمان موکب مقدس حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلی پای جرأت نهاده
دست اضرار رسانند و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند و آنحضرت باسعد و دی از
جانسپاران حقیقت کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ جلایر و روشن بیگ و لدبا جلایر
و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا به بیست نفر نمیرسید دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشهای

وفاکیش واز طبقهٔ اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا چاند منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند چون موکب عالی از بهاودی گذشته بتالمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امرائی که بدفع این مردم تعین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده باعقل خداداد و خرد مادرزاد در جوع فرمودند شیخ واکثر از عقائف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ با سه چهار دگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی در آمده بود تا ختند تا ختن همان بود و در دم همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتائید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند غرهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و ازار اجپیت مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافتند گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند برای جیسلمیر که رای لون کرن نام داشت از بیدولتی در مقام بی مددی شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب پادشاهی که محنت چول کشیده و از بادیهٔ سراب درین مرحله خراب رسیده بود از بی آبی در آزار باشند شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بی شکوه را شکست دادند و از انجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض انحصار امرکوت گشتند دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر اجلال و مخزن گوهر اقبال ست شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه رانا پرسار نام داشت قدوم عالی را پیرایهٔ افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده وران زمانه گشت آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگانه در کارخانهٔ تکوین حامله بودند روزی که در حولی در آمده گرم رفتن سیل اقدس تا تار شد دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصی انبان پر از جواری بفروختن آورد چون او را در بارگاه مقدس حاضر ساختند در مقام بر آوردن شدند ناگاه از میان آنطرف انار کلان سیراب بدید آمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند روزی چند دران سرزمین دلکشا توقف اتفاق افتاد و درینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر مال و منال و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابد قرین بهم رسانده بودند درچنین عسرت و شدت از آنحضرت با وجود اظهار طلب دریغ میداشتند باتفاق رای امرکوت گیر اندند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت ذاتی غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام بر داشته قسمت فرمودند و اکثر آنرا بصاحبان پست فطرتان تنگ حوصله باز دادند سبحان الله ازین برکات ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردن ابنای زمانه در قید اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت

واخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار بادنی درجهٔ اخلاص مشرف نمودند و از مال که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند درچنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز محقران و در ایستادگان بارگاه عبودیت را صفت جانسپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص ست اگرچه درمقام عتاب و خطاب شنید با تکلیف خاصان درگاه و مقربان پایهٔ اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیدهٔ ازلی را برای انتظام احوال جهانیان و جهان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد چون حضرت جهانبانی را داعیهٔ پیش رفتن در ضمیر صائب تمکن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظهٔ اختیار ساعت سعادت آثار غرهٔ رجب نهصد و چهل و نه بهودج عفت محمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانسپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار جان آفرین سپرده بدولت و اقبال بیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان شب انتظار باز بود و در ناامیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی روکشی نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور ربانی ور دو آلهی چنانچه بسمت گزارش رفت از بطن کمون بعالم ظهور آمد تا همه غمهای جهانیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که آبله زده کلفت بود مرهم آسایش یابد و آشوبخانه صورت نظام گردد تفرقه زار معنی بجمعیت گراید نظارگیان قوت از تماشای فعل کامروا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند خرد را صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عدالت را پادشاه رستین باشد عطوفت را جوهرشناس خورده بین ظهور کند قدردانی را بازار رواج گیرد صلح کل را امیاجی دانش نواز پیدا شود ظاهر را آینده و باطن را نماینده گردد الحمد لله که بحسب امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان را برآمد و آبروی زمینیان بیفزود و چون این بارقهٔ طلعت والا سعه گیتی افروز از آسمان قدس دران گلزمین پرده کشائی نمود مژده رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی نظیر این لائحهٔ غیبی نگران بود ازین مژدهٔ جانبخش بیکدل هزار دل شده سجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شگفاند و در تهیدستی ناکامی هزاران کام در کنار نهاد بجای آوردند و درون و بیرون جشن شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و هیچ این جشن حالی که عید آسمان و نوروز روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه این اثر رنگ معنوی در نگارش بدائع واردات و شرائف واقعات جلائل فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و هرچه غیر این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبی است و سیرا

سخن و پیوند معنی بران باعث و المنة لله که احوال گرامی این سلسلهٔ ابدی اعتصام نیز از آدم تا ایندم بطناً بعد بطن
اجمال گزارش بپیاید و تا سیر و نقاب از چهرهٔ تفصیل بگشاید القصه از انجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام
عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص آن معنی ست در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو دیوپال دو سیرت قدر این
دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد ناگزیر بار التماس جان‌سپاران بارگاه سلطنت
متوجه سند شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هر چند رای جهان آرای
برین نبود بهر حال برحسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بآنجا رسید معلوم شد
که ارغونیان در قصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که با تجدد
بجان‌سپاری نام و نسبت و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت
با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون پشت شیخ علی بیگ به
منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد شیر مردانه نهاد و بانگ کسی داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق
و منهزم ساخت تباشیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عبرت شده در
قصبهٔ جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبهٔ رفیع عتبه ورود هودج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت
شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان
کلام شد و چون این معموره برکنار آب سند واقع شده و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند
امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده بود چندگاه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق
افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد و آن جماعه شکستهای درست میافتند
شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجهٔ شهادت رسید روزی شیخ علی جلایر
و تردی بیگ خان و جمعی تباخت ناحیتی نامزد شده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند تردی بیگ
خان در جنگ مساهله نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم که بساط بزم شیرمردان بود شکفته
شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی ازین واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی مور دیگر
درمیان آمد لاجرم دل از حدود دیگر سرد ساخته ارادهٔ توجه بجانب قندهار مصمم ساختند درخلال این ایام هفتم محرم
نه صد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد
و موجب انس و الفت گشت و از غرائب آنکه چون مشارالیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد
پیش از آنکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین

متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی ست و چون ظاهر شد که بیرام خانست غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزی دران گلزمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قصبهٔ نامرضیه قنوج جانسپار بیاکرده سنبل روبه افتاد و براجه مترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبهٔ لکنور التجا برد و مدتی در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیر خان برخاسته دید و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت و درمیان سخنان اظهار نمود که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند بیرام خان در جواب گفت چنین ست هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهان پور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیر خان که از گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت وجیه نمودی داشت گرفت بیرام خان از نیکذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست می خواهد که فدای من شود زنهار دست ازین باز دارید و همان معامله که ع مرا بگذار و دست یار من گیر درمیان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را پیش شیر خان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت رسانید و بارها شیر خان میگفت که همان زمان که بیرام خان دران مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند فهمیده بودیم که با ما نمیسازد و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از انجا بولایت هر دوار شتافت و از انجا زیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم شرف ولادت

صحیفهٔ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل عبارت ازوست چنان ثبت افتاده که چون جهان آرائی را از افراد کائنات جلوه گاه کثرت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش بنهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارقات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد بهر زبانی انها منهی غیب باشد که بیانگ بلند طنطنهٔ مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند و باظهار این معنی سعادت فزای جهانیان گردد و از بدائع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت

واقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاهی که پرتو تباشیر صبح دولت بود عفت قباب
جیجی انگه آن نوباوه باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت نقاب باتهم انگه و جمعی دیگر آرزوی خاطر داشت و این
که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میرغزنوی سحر مسکینه که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر از
شیر دیگری میل نفرمایند بغایت دلتنگ بود درین اثنا و قتیکه کس آنجا حاضر نبود آن حضرت خلوت دیده متکلم
شدند و زبان کرامت بیان خود به تسلی خاطر محزون جیجی انگه بسخ وا رکشودند و فرمودند که خاطر خوش دار که نیر آسمان
خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز ما را آشکارا نکنی و اینها
اسرار قدرت الهی بیوقت شهرت ندهی چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج ست جیجی انگه میگفت مرا
این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد و عقد اندوه بیکبار از دل من کشوده گشت و ازین رهگذر که کفایت جنان
نور پرورسے و حضانت چنان فیض گستری بی مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله بمن شد
انشراح خاطر یکی بصد و صد به هزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از بیش بر روی روزگار من کشوده
میگشت و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روی
آورد و این راز سر بمهر را پنهان میداشتم تا آنکه آن نونهال دولت سرآرای ملک کشورکشائی گشته روزے
از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند در انجا ماری بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد
که ارباب تهور را دل از جای رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بی اندیشه که بخاطر عاطر
رسانند ید بیضا نموده متوجه مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان
برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب بمن آمده نقل کرد دران وقت این راز
سربسته و سر پوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند خود درمیان آورد و گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجاز
را نموده بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست چه هر فعل را وقتی ست و هر قوتی را محلی این راز سربسته را
تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد بلکه مدعیان بسخافت عقل من نسبت
میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ می نمود و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون
از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز کشودم که آن نشانهٔ خردسالی بود و این نمونه کلان سالی ای فرزند گرامی
ازان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرفنامه ابوالفضل این دو قضیه را اگرچه
مردم ثقه شنیده بود اما ازان عفت مآب بی واسطه نیز استماع نمود و انچه راقم از کمالات قدسی و خوارق
عالی ازین نور پرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود سنجیده از اندازهٔ بشری و حوصلهٔ انسانی بیرون
الحق انچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر ست و انچه این مسکین مشاهده نمود عبرت افزای ارباب

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و ازان حدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت لم یزلی برین رفته که بادشاهی که خلعت والای دولتش را بطراز خلود و بقا مطرز سازند
و قوائم عظمت سریر سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشید و موزر گردانند بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انتما
پیش راه او می آرند و فی الحقیقه آن نمو دیست بی بود و عقده ایست عاقبت محمود که کوته نظران آنرا از اسباب منقصت
داشته در حیز اعتبار می درآرند و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میسازند و دولتمند
را آنچه ناملائم طبع پیش راه آید آنرا از متممات کمالات می شمارد و بند و لبس خسران دین و دنیای خود دانسته بگریبان
اندوه فرو میرود و در جبت کواکب که سرآرایان هفت اقلیم افلاک اند نمودار یست ازین حال و تمثالیست ازین
نقش هر چند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد و در حقیقت آن پرده پیش نیست که بر چشم جهانیان
فرو هشته میشود و منقصتی بآن بارگاه عالی نمیرسد چون بظاهر سبب می شود تند باد سطوات الهی عاقبت غبار را
سرگردان ساخته بخاک سیاه می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم را هم بریست مشعله در دست چه همان نسبت
و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق ست همان نسبت و حالت در تتق مغرب حاصل و همان حالتی که در حین سمت الراس
و زوال نصف النهار ست بی نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت بر آرایان
خاکی نژاد و ساکنان مشتی گل محیل ست و الا ذروهٔ جلال او ازان مقدس ترست که اندیشهای ارباب نقص پیرامون
آن تواند گشت بنا برین مقدمات هر که بصاحب دولتان تاجدار و تاجداران صاحب اقبال بداندیش بود بسوء انجام
کار نکال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و مرات اینحال واقعه غیرت افزای
حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که در اندک فرصتی دامن اقبال آن حضرت که غبار آلود حوادث بود بسرچشمه
افضال شسته و شویافت جمیع کافر نعمتان بسزای نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان
برق قهر الهی سوخته شد و نشان هستی این بید ولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب و متاعب عسر و
موارد و مطالع یسر جا بجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش مییابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی
را باطن قدسی بظاهر از طرز دنیاوی ناپایدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی بر خاسته بخاطر اقدس رسید
که با کامران صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان
درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق و شغف هوا و اوج عشق را زیر
پر و بال همت گیرند چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل بکعبهٔ گل نیز برده صورت را

بمعنی متحد سازند وهمچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورت کدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند تا آمعنی باعث تالیف قلوب
شود وموجب هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم ته آمعنی را دریافته سعادت
خود دانست وعرضه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقای مطالب پر کشاده بود ونظر دور بین
از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد ارغونیان که کار بر ایشان
تنگ شده بود از مژدهٔ صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند وآمعنی را نهایت مطلب دانسته ونعمت غیر مترقب شناخته
پیشکش فراوان فرستادند وانواع معذرتها خواستند وآن حضرت بدولت وسعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از
قصبهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری توجه موکب بادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران
وبدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجه اردوی معلی شد که بپا مردی شقاوت رخنه در دستگیر
کند درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود وچندگاه وکالت میرزا کامران باو تفویض داشت وشیخ
عبد الوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفته اند
خبر موکب عالی شنیده در قلعهٔ سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی امیر الله دوست را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند
او از بی سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذرا آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند چون موکب عالی بحدود دشال
که از قندهار قریب سه فرسخست نزول نمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود وجایگیری آن حدود
داشت بزبان گیری کسان گذاشته بود دو کس از ملازمان بادشاهی را که پیشتر بسر چشمه رسیده بودند دستگیری کرده برد
یکی از آن دو کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قرائن احوال دریافته
واز زبان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته مقتضای
صلاح وقت رفتن قندهار بر طرف ساختند وبجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند ما بندهٔ محمد ولیسی
رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت
که برادر کم مهربی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ ونصائح آگاهی بخشیدند اما گوش حق شنو کو ودل دانا کجا که درست فهم
کند آن نصیحتها را نا شنیده انگاشته بیشتر از بیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان ومهدی قاسم خان
وجمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درینصورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب
عراق توجه فرمایند وحوادث عظیم روی دهد ابو الخیر وجمعی از اشرار العقبی از سخنان خوش آمد خانه برانداز که بظاهر صورتی
دارد وبباطن خرخرابی وویرانی ننفیر آید گفته گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمم ساختند صبح آنروز که شام آن ادبار او بود
میرزا بخیال فاسد متوجه مستنگ شد یکی از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است جینی بهادر
اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود ودرین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی

امیدانم و بکر آمده شد کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید جاگیر دار این حدود بوده است او را فرمودند
که پیشتر رفته باش و راه سر کن او اظهار کرد که باتوی من زبونست میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان
او بود اشارت کرد که اسپ خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد چینی بهادر که سابقا
در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت از انجا پاره راه پیشتر آمده جلو ریز
خود را بجا در بیرام خان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت
جهانبانی آمده از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تردی بیگ خان و
بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا
نمودند آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند و سزای کردار در کنارشان نهند بیرام خان
بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمیتابد کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده
خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصان جان سپار راه دشت پیش
گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده آهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق
گشتند خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت
و حراست الهی است غبار آسیبی بدامن اقبالش نمیرسد بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را موجب
عالی رسانید این سعادت مندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند قدری راه طی شده بود که تیره
تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس وی نمود بیرام خان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا
عسکری دارد بر ضمیر انور لایح است درینوقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسنده خود در خیمه نشسته تفصیل
اموال و اشیای اردوی معلی را می بیند لائق دولت آنست که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه
رسانیم و کار او بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک پرورده این درگاه اند ناگزیر آماده ملازمت
اختیار می کنند آنحضرت از روی حساب و معامله این کنکاش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیراندیشی بگرد این داعیه
نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهادیم و راه دراز پیش گرفته فسخ آن نمیکنیم محمد و حضرت شاهنشاهی را در
پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافات است سپرده و هدایت ازلی را بدرقه راه ساخته و عنایت ابدی
رفیق گاه و بیگاه کرده بر توسن همت زین دولت بستند و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند
میرزا عسکری که باندیشه تباه نزدیک بمستنگ رسید میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت
جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور رسید
می خواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی بسخنان واهیه او

ج اول ۱۴۳

متوجه ناشده گرم رفتن می شوند میرزا عسکری متعاقب سیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو
را محافظت نمایند و بگذارند که کسی از اردو بجای رود و حقیقت خبر کردن جیجی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی
را از میر ابوالحسن صدر تفصیل معلوم کرد تردی بیگ خان و سائر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا
بمردم معتمد خود سپرد کوته اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم بیند لیشیده راه نامردی و بی آزرمی پیش بیگیرد در بیخ
تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق
روزگار پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن بادشاه آمده
بودیم چرا ایشان راه چول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند
میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکاب خانه بمیرزا ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود با یک دو نویسنده بعضی
از اسباب که از سرکار بادشاهی آورده بودند میدید و می نوشت و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان
بتفرس صائب دریافته معروض داشته بود فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود بار دیگر
سوار شده آمد و بر در دولت خانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک بیک از خرد و بزرگ گیراند تردی بیگ خان
را بشاه ولد سپرد و هر کدام از مردم و ملازمان بیوفا را بمردم خود حواله کرد و به قندهار برد و جمعی کثیر را بقین و شکنجه
هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان
گناه را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر دی از زلزل پاداش نام تهند هنوز گنجایش ندارد شعر

اگر بد کند مرد بد روزگار ✤ نکو گردد از پند آموزگار ✤ سر انجام راز آشکارا کند ✤ همان گوهر خویش پیدا کند ✤

بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت برآراید
و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشد لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهد
و از غرائب مبشرات غیبی و تفاولات آسمانی که در نیولا النسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا
عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش
عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هر چند دی توجه بجانب آن حضرت کرد و در مقام شگفتگی در خنده
آمد آنحضرت که در آن هنگامه مجموعه کمالات سالخوردان جهان بودند با وجود خردسالی اصلا شگفته نشدند و بقبض
خاطر از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود میرزا طرلق شده گفت که میدانیم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از
زمانی انگشترین میرزا را که در گردن او حمائل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال نی نی بلکه بدستیاری
اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد دقیقه شناسان
محفل این معنی را بتفاوت بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار

فنهال الهی آب رفته بجوی آید و از انجا حضرت شاهنشاهی مؤید بتائید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار
شدند در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال آنحضرت می درخشید و انوار خداشناسی
از لایحه اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوه حضرت آمده
بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه میرسانم میر مذکور جواب گفت که چون حضرت بادشاه خود
بروند همانا مصلحت در گذاشتن بود و نیز بی حکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت
دارم که درچنین ایام تنهائی لوازم خدمتگاری بجای آرم و میخواستم که اینخدمت نیز تقدیم رسانم اکنون که مرا باین سعادت
سرفراز نمیسازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند که بحضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل ماه سعادت
بود به بهادر داده او را باین دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را نیز دهم رمضان نهصد و
پنجاه به قندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا و جیجی انکه و انکه خان بدوام خدمت
کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضۀ انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی
نشو و نما یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام مینمود
بظاهر نگاهبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای
آن جهان سعادت بیشتر میدید هر کرا تائید الهی پرورش نماید و در حدثات نور پرور دایزدی باشد بداندیش را در حق
او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت
پدری و رأفت مادری باید که تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش میدهد تا دوربینان ملک دانائی را پایه
ارادت محکم تر شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن
ظاهر گردد و از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص دران هنگام که حضرت
جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال و سه ماهه بودم نیک بخاطر دارم روزی ماهم انکه والده ادهم خان
که بخجالت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود به میرزا عسکری معروض داشت که رسم ترکان آنست که چون
فرزند از زمان روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از
سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید اکنون حضرت جهانبانی نذارند
شما بجای آن پدر بزرگ اید مناسب آنست که این شگون که بمنزلۀ چشم زخم است شما بجای آن آرید میرزا در ساعت
دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پای در آمدم میفرمود که این زدن و این افتادن مشخص مرا الحال
است و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند راه رفتن
و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است کسی را که در نزهت سرای دل چراغ عرفان افروخته باشند صد مثل اینها

وزیاده ازان چه دور نماید چون سر رشته سخن بدینجا میکشید برای سیرابی سخن از بقیه سرگذشت شیرخان ورفتن میرزا حیدر بکشمیر وحال میرزا کامران که بکابل رفت ومیرزا هندال که بقندهار شتافت ویادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند ناگزیرست تا جویای آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیاردلی ونیک عملی سپری کند پوشیده نماند که شیرخان از آب پیاده گذشته باهستگی قدم پیش می نهاد وباچندین اسباب نبرد بملاحظه تمام میبود وهراس عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند ودغل بازیهای تدبیر نمائی او بیکبار هیچ برآرند جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود ودر احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت بعد از چند روز که بی اتفاقی میرزا کامران ومخالفت سائر برادران بر نزدیک ودور بوضوح پیوست بلاهور آمد واز انجا تا خوشاب رفت ودر بهره وآسخدو در روزی چند بود ودو کس بطلب سلطان سارنگ گکر وسلطان آدم که از زمینداران معتبر آنحدود اند فرستاد وچون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند واز دولت این دودمان عالی عمری کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیرخان از انجا بستیا که از محال منسوب گکرانست شتافت وجمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی داده لشکر افغانان را شکست دادند وافغان فراوان در بند ایشان افتاد وبعد فرو رفت شیرخان می خواست که خود بر سر ایشان رود با هواخواهان خود مشورت کرد همه صلاح دران دیدند که کار این گروه که کوهها محکم در میان قلب دارند بتدریج وتدبیر باید ساخت ومناسب آنست که درین حدود لشکری گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور شده باشد وهم در حدود ولایت گکران بوده دست تاخت وتاراج دراز کند وقلعه مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود تنگ آمده سرگردنکشی فرود آرند وخود باز گشته بسامان وسرانجام مملکت وسیع هندوستان بپردازد بنابراین مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت وباگره آمد واز انجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابو القاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از بی آذقی آمده دید شیرخان در مقام ضبط وربط شد وتمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل وهفت اقطاع قسمت کرد وداغ اسپ سپاهی درمیان آورد واندکی از تدبیرهای بسیار سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروز شاهی تفصیل یافته است بعمل آورده واز انجا بر سر پورنمل راجه قلعه رایسین وچندیری رفت وبعهد وپیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد وبسعی بعضی فقیهان گمراه وسفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید واز انجا باگره آمد وبعد از حکام بنگاله سراها در طرق ومسالک بفاصله یک کروه بنا کرد وبعد از بیماری جانکاه که در آگره بر وطاری شد بر سر مالدیو که حاکم اجمیر وناگور وبسیاری از محال وامصار بود لشکر کشید وکار آن حدود دلفریب وفسون ساخته بنواحی جیتور ورنتهور شتافت وآنجا نیز نیرنگسازیها نمود تا نگاه مایان آن قلاع کلیدها را فرستادند

وآنجا جمعی گذاشته درمیان ولایت دهندیره درآمد وازانجا روی التفات بکالنجر آورد وآنرا محاصره کرده ساباطها
بر دمشرف ساخت ونقبها زد ودهم محرم نهصد وپنجاه ودو بشعلهٔ آتشی که خود افروخته بود از دود آه مظلومان
بسوخت وتاریخ سوختن او از آتش دریافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار حصین جان از چار دیوار عنصر برآمد
اما قلعه بدست افتاد پنج سال ودو ماه وسیزده روز بر تخت حکومت هندوستان کرد وبعد ازو جلال خان
پسر خورد او هشتم روز جانشین پدر شد واسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست واو هم در ناشایستگی
اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع منش در جنب شعشعهٔ بهجه جهان افروز رایات
این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم نمودی بود داشت حکمت عامضهٔ ایزدی بجهت
مصلحتی چند که در مکامن علم او منطوی بود روزی چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت وروزگار از ننگ وجود
این موبدان ستیزه کار وارست وصورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد
چنانچه سمت گزارش یافت چون بنوشهر درآمد امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و
راه وروش درآمدن کشمیر وگرفتن آن را مجدداً خاطرنشان نمودند میرزا تکیه بر نصرت ایزدی ودولت بادشاهی
نموده بر طی عقبات کشمیر قدم پیش نهاد درین اثنا تفرقه در معسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه
کلان بیگ بسبیل چه دنیای میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد ومظفر توپچی خود را آلوده ساز ننگ شده
غیر از چندی از ملازمان قدیم میرزا حیدر وجمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما چون
در کشمیر اختلاف واختلال عظیم بود وبیرج وبیرج مجدد بپشت گرمی مرغبات کشمیریان در بیست ودوم رجب نهصد
وچهل وهفت از عقبهٔ بنوج درآمد وبی جنگ وجدال تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل
خالی بود وامرای آن ملک استغلاب در تصرف خود داشتند وهریکی از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست را طلا
کرده خود ملک را تابع میکردند درین زمان نازک شاه نام شخصی باسم بی مسمای حکومت اختصاص واشتهار داشت
وبا این حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتفاق وتدبیر عقل ورای نباشد هرآینه کار ملک باین سرحد کشد موسم جاده لود
وباران باشته ادمی باریه کاجی چک چون رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب وخداع
که کشمیریان ازان گزیر ندارند از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود
چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد وطرح دیگر خیال کرده
خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد وباین وسیله خود را مقبول ساخته عادل خان وحسین سروانی وجمعی دیگر
را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد ودرین اثنا ابدال ماکری که استظهار او بود بعلت استسقا درگذشت ومیرزا حیدر
اهل وعیال خود را در آندرکوت که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند وپیش میرزا مردم کم ماند

وتا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتایید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان چه از افغانان ککی و چه از کشمیریان بی حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی مبتنی بود کاری از پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهی دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا در آمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود می نماید آنست که یکباری میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر از راه دره لار بکشمیر آمده و در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح غیبی دست داد ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود و آن عرصهٔ دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آمد و مجملا صورت ظاهری آن مملکت که تماشاه دنیائی اوست معنی پیدا کرد اما بواسطهٔ تعصبهای خنک بی نمک میرزا که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگیست متاع معنی کشمیر که عالم یکرنگی و دینداریست کسادی یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت را تاثیر عظیم ست سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر میباشد امید که بهمین انتشار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خداشناسی بی شائبهٔ تکلف و تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد و یمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف میساخت همانا که بازمایه مدارائی میکرد بندبی اخلاصی را رواج میداد و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام مقدس آنحضرت جهانبانی ساخته سر بلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبخون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی شده مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت ست عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خودزیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو بازوی بختیاری ست از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای در آمده بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عمدهٔ این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها از و جدا کردند و مردم کار آمدنی او را متفرق ساختند طائفه را بجانب تبت و برخی را بجانب بکلی و چندی را بطرف راجوری فرستادند و عیدی رینا و حسین ماکری پسر ابدال ماکری

خواجه حاجی بقال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعی کثیر بخود همداستان
کرده بر سر میرزا روان شدند غازیخان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و قریب خانپور که میان میره پور و
سری نگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا شبیخون آوردند میرزا نزدیک خانهٔ خواجه حاجی رفته بود تا قرابتها
را که در بند بود خلاص سازد که بدست کمانداری حیات را سپری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او نادانسته
رسید چون مجملی از حال میرزا حیدر گزارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش مییابد در آن ایام
ناساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدائی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بحدود خوشاب
رسید سری و سروری را رنجه داشته و زمانه لعبت باز را انجام خود دیده ناشته خطبه بنام خود ساخت هر که خرد دوربین
و مصاحب مصلحت اندیش و همنشین دلسوز نداشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته از وی بظهور آید نه حق
صحبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگران را نیکی خود انگارد و تخم بدی در زمین نیکان افشاند ظاهر است
که از آن کشت دکار چه بر دود و درخت امیدش کدام میوه مراد بار آورد روزگار بی عاقبت اندیش را بقائی
نه و دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون منار برفی زود از هم
پاشد و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم بر هم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل
زود زوال و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال و بالجمله از راه ونگوت تا کنار آب سند رسید و در آنجا محمد سلطان و
الغ میرزا بحدود ملتان خود در کشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند گرفت برخاسته بر کنار دریا میرزا کامران را دیدند
و میرزا مدتی آنجا توقف نمود و چون عسرت غله بطغیان کشید بالبته از آب گذشت از آنجا بکابل آمد و ابواب
کامرانی بر روی روزگار خود گشاد و بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر می برد و مثلی که از جمشید مرویست که تا تیر از بیشه
نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود و تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد در این واقعه بظهور آمد غزنین و
آنحدود را بعسکری میرزا داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد و خواهش متابعت
خواست که سکه و خطبهٔ او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید میرزا کامران از این معنی
در تاب شد و لشکر ببدخشان برد و در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا سلیمان چون آثار ضعف
خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و سکه و خطبه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از
محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و مقصود در واگشته مراجعت نمود در این اثنا خبر رسید که
هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا
شش ماه محاصرهٔ قلعه نمود و از بی آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه اسپرد و میرزا کامران قندهار
را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال را بهمراه خود آورد و روزی چند در محبت داشته باز بمقتضای

برادری ونفاق درلباس اتفاق معموره جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهورست میرزا داده حاکم سند نیز اطاعت نمود وروزگار اسباب غفلت را آماده میکرد تا آنکه میرزا سلیمان سرانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد ونقض عهد نمود میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد ودرحدود اندراب جنگ درپیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد وآمد وشد آذوق راهها را مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت ناامید شد ونیز از بی آذوقی قلعه کار بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس ومیرزا عبدالله وجمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه بمفدهم ماه جمادالثانی یافته بود میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم درقیدگاه میداشت وچون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست وروزگار را بغفلت میگذرانید نه یاد معبود میکرد ونه داد مظلوم میداد تا آنکه کوکبهٔ اقبال فلک صعود حضرت شاهنشاهی ارتفاع یافت وبدولت وسعادت آمده سزای او را درکنار او نهادند چنانچه گزارش می یابد هر که بولی و والی نعمت خود طریق بی حقیقتی سپرد ومسلک بی اخلاصی شتافت سرآینه درهمین نشاه پاداش اعمال خود دید وهم برهمنوال ست احوال میرزا سندال که چون درچنان وقتی با چندین فتنه وفساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بی وفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد و باحترام دریافت وآن ملک را بمیرزا سپرد وروزی چند برنگذشته که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد ومیرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی عن کردن که انجام حال بیوفایان چه بآغاز کار ایشان مردود دلهاست موشتند جزای این حق ناشناسان مهیا شد تا بسزا یافتن کمتر ازین آئی

دران ایام تیغ جهانبانان مشهود وهم دست هجری در شبخون که کشمیریان آورده بودند میرزا سلیمان چون آثار ضعف نگاهبان دولت ست عدول نموده بمقتضای اسانت ومیرزا کامران بعضی از که دو بازوی بختیاری ست از دست داد مکرر نمود درین اثنا خبر رسید که برپا شد واین گروه خراب باطن نفاق سرشت از آن آورده متوجه قندهار شد وتا وعمده این کار آن بود که لشکر میرزا را حیلها از دو قلعه اسیر دو میرزا کامران قندهار تبت ودرخی را بجانب بکلی وچندی را بطرف را ازین چند در محنت داشته بازمقتضای

نشوران افسانه وافسون بیاراید بنابرآن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در
ران قلعهٔ قندهار را در محاصره تنگ آورده بود آمده میرزا را دید و بهمراهی میرزا بکابل آمد و میرزا
لم‌ته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا
مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد حالم‌ته ایشانرا با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت
رکرده دران حدود بودند بآئین لائق روان ساخت و خطائی یا عمدی که واقع شد آن بود
بیابان بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین
حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند معدودی
جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند

...فدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

...خ پیمای بیهنا قدمی چند زده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از میرود مجملی از احوال
...اسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود و بیدرقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طی صحاری
...لفته آید و آن چنانست که آنحضرت چون بمنت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول
...دند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین چول
...افله سالار راهزنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم
...وانان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود
...ت اگرچه بسعادت ملازمت فائز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای
...ود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت
...ا پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته
...ن و هرچیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه انثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی اورا
...سامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانی
...نبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصائح دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند و بیوفائی دنیا و بی اعتباری
...ن دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تکاپوی این بازداشته متوجه مقصد حقیقی
...ارباب همت را سزاوار تواند بود میساختند و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب
...ز در تراندست گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بی همتا پردازند لیکن

برادری ونفاق درلباس اتفاق معموره جوی شاهی که اکنون نسبت بنام خلالت انتظام حضرت شاهنشاهی
یافته بجلال آباد مشهورست بمیرزا داده حاکم سند نیز اطاعت نمود وروزگار ساب غفلت را آماده میکرد تا آنکه میرزا
سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد ونقض عهد نمود میرزا کامران بار دوم لشکر
بآنصوب برد ودر حدود اندراب جنگ درپیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران
تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد وآمد وشد آزوق راهها را مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا
کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت ناامید شد ونیز از بی آزوقی قلعه کار
بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس ومیرزا عبدالله وجمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری
برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه سفدهم ماه جماد الثانی
یافته بود میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم درقیدگاه میداشت وچون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست و
روزگار را بغفلت میگذرانند نه یاد معبود میکرد ونه داد مظلوم میداد تا آنکه کوکبه اقبال فلک صعود حضرت
شاهنشاهی ارتفاع یافت وبدولت وسعادت آمده سزای او در کنار او نهادند چنانچه گزارش می یابد هر که
بولی وولی النعمت خود طریق بی حقیقتی سپرد وبمسلک بی اخلاصی شتافت هر آینه درهمین نشاه پاداش اعمال
خود دید وهم برین منوال ست احوال میرزا هندال که چون درچنان وقتی با چندین فتنه وفساد از ملازمت حضرت
جهانبانی راه بی وفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار
بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد وباحترام دریافت وآن ملک را بمیرزا سپرد ودر روزی چند برین نگذشته بود
که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد ومیرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد ومقرر است
که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار گرفته در انتظار
جزای این حق ناشناسان میباشند تا بسزا یافتن که اقتضای عدل حقیقی ست شکرگزار ومسرت پذیر شوند که هم
سرمایه عبرت جهانیان میشود وهم دست آویز ندامت بی سعادتان میگردد واز انجمله چون یادگار ناصر میرزا که از فنون
وفنون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در ان
حدود بود آخر بروظاهر شد که حرف وحکایت حاکم تته از صدق وصفا فروغی ندارد وهمه آن مقدمات حیله پیوند
متبنی بر کذب وسفاهت ست ناچار از ان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد هرچند هاشم بیگ که از
دولتخواهان راست گو وهواپرستان رضاجوی او بوده گفت که رفتن بجانب کامران وگذاشتن ملازمت حضرت
جهانبانی پسندیده نیست ودنیا جای مکافات ست اندیشه آن باید کرد از انجا که امریست ثابت هر که را روزبد
پیش آید عقل او تیره گردد وبآزار ولینعمتان جرات نماید ونصیحت خیراندیشان با دشمر ده بگوش هوش درنیارد و

سخنان سنجیده دانشوران افسانه وافسون پندارد بنابرآن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانیکه میرزا کامران قلعهٔ قندهار را در محاصره تنگ آورده بود آمده میرزا را دید و بهمراهی میرزا بکابل آمد و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد حاکم تته ایشانرا با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند بآئین لائق روان ساخت و خطائی یا عمدی که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپ افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از ده سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند صدودو جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند

33 نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمای به پیما قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از سیر و مجملی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود و بید رقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید و آن چنانست که آنحضرت چون بمنت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را نجلاب چولی شرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین چول پرهیم ملک باتی بلوچ که قافله سالار راهزنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید و از ان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود بجا خطهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فائز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت و هر چیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی اورا نوازش فرموده میر سامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانی که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصائح دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند و بیوفائی دنیا و بی اعتباری سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تکاپوی این باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود میساختند و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتای بی همتا پردازند لیکن

مردمی مروت نمیگذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند واین گروه
وفاکیش ازان رهگذر دست ازخدمت باز نمیداشتند که چون ذات کامل که شایان خلیفگی حق ست ودر نظام
معموری ظاهر وباطن او بوجود آمدن درادوار وقرون بشکل یکبارگی دست ازجهان باز دارد وسلسلهٔ
سلطنت ابدقرین را منقطع سازد همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن باحق بظاهر باخلق بوده بمقتضای نشاه
جامعیت کار فرماید والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال
حاصلست باوجود پرداختن بگیر ودار عالم ملک وشهادت استغراق بحر امواج عالم جبروت ولاهوت برنهج مستوفی
میسر وقدم همتش برصعود مدارج علیا مقرر وسلم القصه بمقتضای ارادهٔ ازلی وفتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز
بفرمانروای ایران وعنان عزیمت بصوب منعطف داشتن درضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق
موروثی منظور داشته لوازم محبت وفتوت بتقدیم رساند هرآینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش
بدست آورده شود والا در اختیار انزوا مشرب مروت بی اختیار باشد بنابرین روز پنجشنبه غرهٔ شوال نهصد وپنجاه
مکتوبی مصحوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا وقدر که چندین مصالح وحکم در هر کاری
ودیعت نهاده اند سببی انگیخته آمد که بملاقات گرامی زودی میسر آید ومجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت
درضمن آن مرقوم ساخته بودند **شعر** که گذشت ازسر ما آنچه گذشت * چه بدریا چه بکهسار وچه دشت
آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده
عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است مبادا این حدود بربندد وکار از
علاج بگذرد واگر بالکای سیستان که آنحدود که بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هرآینه از اندیشهٔ آسیب این گروه
بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت ارباب اخلاص وکثرت اصحاب خلاف وشقاق منظور
داشته وتوقف دران ولایت از طریقهٔ حزم که راه خرد پرورانست دور دانسته بسیستان نهضت نمودند واز آب هیلمند
عبور کرده بکنار کولی که این آب بآن در می آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم
گرامی دولت ناگهانی شمرده بآیین نیکبختان ملازمت کرد وبوظائف خدمتگاری وآداب میزبانی اقدام نمود وروزی
چند دران سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند وبرای تسلی خواطر
همراهان وفا اندیش خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقادیر بودند واز انجا بدولت درسیستان
نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والدهٔ وعورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش عروج
اقبال ومحمل اجلال ایشان همراه بود فرستاده وجمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت اندکی ازان بجهت
انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانیدند ودرین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدین

والدهٔ وی را در آمده بود تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف شد آنحضرت از و در باب مذهب و ملت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانیدند که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب فریقین بمطالعه میرسد آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و مثوابست و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد آنحضرت این سخن بسیار خوش آمد از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز این دولت متقاعد ماند و در ینجا حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد و قلیه بیگ حاکم قلعه بست نیز احراز سعادت خدمت مینماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت خواهند رسید و تمدنا روآن حدود در تصرف اولیای دولت خواهد در آمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آید بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمه همت علیا لازمست این گروه که ازین سفر مانع مے آیند بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جا کرده بود سخن او بمعرض قبول پیوست و برین کنگاش عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد بسیار اقرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده می خواست که از راه تیش کیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون سیر شهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب سودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طهماسپ رسید مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوشوقت شده خواست که سایه فر همای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جا می دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامه افتخار خاندان خود سازد بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در سنه بالوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود

شعر همای اوج سعادت بدام ما افتد ✤ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد ✤

و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی و تذکار صحبت قدیمی نموده جانب تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام و ولات بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری که موکب همایونی نزول فرماید شرف روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفور استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه خواه که تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لائق نظر قبول اشرف

گردانید و منشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند بجنس در سلک تحریر درآورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بران دیباچه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از آداب فتوت فرو گذاشت ننمایند

فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون عرضه داشت او که در ینولا بصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امانت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لائح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامگاری دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و نصفت بادشاه بحرین و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوه و قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانبانان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون بادشاه خلد الله تعالی غره حسب الامال یوم المآل نوشته بودند
تائید کرده شده از نزد خدا ۱۲

چگونه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود
مژده ای پیک صبا کز جز مقدم دوست * خبر تا رسیت بود ای همه جا محرم دوست * باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم * بنشینم بمراد دل خود همدم دوست *

اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی داشته بداند که بمشتاق این خبر خجسته ولایت سبزوار از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مالوجهی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد تعیین نماید که باستقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لائق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عبایهای زربافت و زردوز که لائق اسپان سواری آن بادشاه جمجاه باشد بربالای اسپان مذکور نهاده همراه اسپ را بدو ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر جامه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری

مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام بنواب همایون مارسیده وبجواهر نفیس لطیف مکمل بود مع شمشیر طلا و کمر
مرصع جهت فتح ونصرت وشگون آن بادشاه سکندر آئین فرستاده شد وموازی چهار صد ثوب مخملی واطلس فرنگی وزربفت
مرسل گشت که یکصد وبیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت ست تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب
وغالیچهٔ مخمل ودوخوابه طلاباف نمد تکیه کرکی استر اطلس وسه زوج قالین دوازده ذرعی کوشکانی خوش قماش ودوازده
بادر قرمزی سبز وسفید فرستاده شد بطریق احسن رسانند وروز اشربهٔ لذیذ ولطیف سرراه نموده بانانهای سفید که با
دغن وشیر خمیر کرده باشند ورازیانه وخشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آنحضرت میفرستاده باشد وجهت مقربان
مجلس عالی ودیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال می نموده باشد وآنچنان قرار دهد که فردا در منزل ومقامیکه نزول نمایند
روزنه چادرها و خرگاههای لطیف سفید ومنقش وسایه بانهای اطلس ومخمل ورکابخانه ومطبخ وجمیع کارخانهای ایشان را
ترتیب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت واقبال نزول فرمایند شربت گلاب
وآب لیمو خوش طعم ساخته وبیرف وبیخ سرد کرده بکشند وبعد از شربت مرباهای سیب شکان شهدی وهندوانه وانگور
وغیره بانانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند وسعی کنند که اشربهٔ تمامی در لشکر آن سلطنت پناه دارند گلاب
وبرف شب داخل نمایند وهر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربهٔ مقرر دارد که میکشیده باشند وایالت پناه قزاق
سلطان وامارت مآلی جعفر سلطان وفرزندان وقوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند
باستقبال فرستد ودران سه روز اسیران ولشکریان مذکور را از نگ برنگ بنظر درآورد ودوسیان توسچاق وتازی
مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست وسروپای آن هزار کس نیز رنگین پاکیزه
ساخته باشند وچنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت وعزت بلب ادب ببوسیده
لوازم خدمت نمایند که در سر سواری وغیره ناگاه میانهٔ ملازمان امرا وملازمان آنحضرت گفت وگوی واقع نشود
بهیچ وجه از وجوه آزردگی بنوکران بادشاه نرسد ودر وقت سواری وکوچ لشکر امرا از دور ودر فوج خدمت کنند
ووقت کشتک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی که قرار یافته باشد تردد نمایند ودوکتک خدمت در
پیش گرفته بنوعیکه در خدمت بادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند وآنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته
باشند وبهر ولایت که برسند بهمین فرمان ابوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید ومهمانی بدین دستور
بجا آورد که مجموع طعام وحلاوه واشربه کمتر از یکهزار ودوپانصد طبق نباشد وخدمت وملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد
مقدس معلی مزکی بتعلق بدان ایالت پناه دارد وچون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار ودویست طبق طعام الوان
سوای خوان بادشاهانه باشد ودر مجلس عالی آن بادشاه گرامی کشیده شود وهر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه سراسب
پیشکش نماید که سه اسپ خاصگی باشد ودیگری با میر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود وپنج دیگر امرای مخصوص

بهرکس لائق باشد بدهند ونه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند وذکر نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب
وهریک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان وفلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هرچند بد نماست لائق خواهد
و بد نخواهد نمود وهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را سرور دارند وانچه نهایت غمخوارگی وجهتی
باشد بظهور آورند وخاطر آنجماعت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری وغمخوارگی که درین نوع
اوقات لائق وخوشنماست مسرور گردانند واین دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد ازان انچه لائق
باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه وپالوده که از قند ونبات طبخ نموده باشند ومرباهای
متنوع ورشته ختائی خاصه که بگلاب ومشک وعنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند وحاکم ولایت بعد از مهمانی وخدمات
مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات همراه رفیق خدمت وملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق
خدمت وملازمت نامرعی نگذارد وچون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه یکی از اویماق تکلو کاردان
خود را درخدمت فرزند اعز ارشد سعادت بار گذارد که از شهر وخدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر
وولایت وسرحدها از هزاره ونگدری وغیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کویکی آن ایالت پناه
آنرا همراه برداشته استقبال نماید وچادر وسایبان واسباب ضروری از شتر واستر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی
آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید وچون بملازمت آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای
بسیار رساند ودر همان روز که بملازمت ممتاز گردد تبرک وقاعده لشکر وارد ونزول نماید وآن ایالت پناه بخدمت
ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که از اطلس
وکمخای یزدی وداراییهای مشهدی وخافی باشد مخلع سازند ومجموع را بالاپوش مخمل بدهند وبهر نفر از لشکریان و
ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند وطعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سرانجام نمایند ومجلس ملوکانه بدارند که
زبانها بتحسین آن گویا باشد وآفرینها بگوش عالمیان رسد وتفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نمایند ومبلغ
دو هزار وپانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف
ضروریات نماید وانچه نهایت بندگی وخدمت باشد بجای منت داشته بظهور آورند واز منزل مذکور تا شهر بچهار روز
بیایند هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند وباید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و
خدمتگاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند ولشکر آنکه این نوع پادشاه که هدیه ایست از هدایای
الهی مهمان ما شده در ملازمت وخدمت انچه نهایت تردد باشد بجای آورند وتقصیر ننمایند که هرچند انواع جانسپاری
وخونگرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود وچون قرب الشهر خواهند رسید مقرر دارند که امرا
درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طیبی وبالای شتقالی اصفهانی که

درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گلزمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضاجو بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه سر کوچ و سد هم خاطر اشرف را بهر بابی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا الشهر خواهند آمد حضرت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعزار شد را العزمیت استقبال از منزل بیرون آورده و سر و پای که در نوروز پار سال بدان فرزند ارسال داشته بود دیم پوشانند و یکی از سفید ریشان دادیماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب وارد و چادر و شتر و اسپ گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شده ندارد و نیز کوچ کنند و ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان لبان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن بادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه از اسپ فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز کرده و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته رکاب آن بادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشد که اگر بادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتوانند داد آن ایالت پناه جواب لائق عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند بادشاه را سهمانی نماید بدین دستور که چون جاشتگاه نزول نمایند فی الحال سی صد طبق طعام الوان بطریق ماحضر مجلس آیین آورند و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان با طبقهای لنگری که مشهور است بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد از آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس اسپ لائق و رعنا از طوائل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب با قیاقچی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر چاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خافی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه بادشاه خواهند بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هر کسیکه قابل آن مجلس تواند بود در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که تواند

شکسته بسته باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و تا ازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ حلمی و حلیه و فراخور آنکس از الوان مخمل و زنار و تکمه کلابتون و طلا بافت بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر حجت اثر آن فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جداجدا سیر و سر و پا و اسپ فراخور هر کس بدهد و انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی وغیره که بغایت لطیف باشد و سی صد تومان زر نقد و سی کیسه با قماش گوزیشنا و بلبشکری بهر نفری سه تومان تبریزی که شش صد شاهی باشد بدیشان بدهند و سه روز در سیر خیابان و کارزرگاه و سیر منظر موده باشند و درین سه روز از در باغ چهار باغ شهر که منزل بادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی و آیین شیرین بندند و بهر صنعتگری یکی از امرای مذکور را شریک سازند تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون بادشاه آن مرز و بوم را بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول بشهری که آن نور چشم عالمیانست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چار باغ فراغ خاطر روی نموده باشد چار چیان اطراف شهر و محلات و حوالی و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار بنمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در سر دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس و فرش انداخته باشند عورات و پیکها بنشینند و چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گویی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن بادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آن حضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان برابر باشد روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشند که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکن نواب همایون ما دران بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی نزول ایشان فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بوده باشد روز اول فرزند بطعام داد مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تهیه مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معز الدین حسین کاتب دار السلطنه هرات مردی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روز

که آن یالفصد کس استقبال نمایند تا آنروزی که بشهر درآیند روزنامچه منقح نوشته به ثبت و مهر آن ایالت پناه رسانیده
و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گرداند
که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه
و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سرراه نمایند اول پنجاه چادر و بیست سایبان
و چادر بزرگ الابته که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود و با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت
زوج قالی پنج ذرعی نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش
سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر و تنقوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر
شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب و یک قطار شتر و
یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و توشیخ ذکر شود در
ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نمایند و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهادکه
پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند انتهی چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی
با فرستاده حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد و حقیقت مغتنم دانستن مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت
را که معدن مروت بودند از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در
رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزل ازین نواحی که نزول اجلال می نمودند یکی از مشاهیر
اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بسعادت مقربان بساط اقدس ملازمت میکرد و صیت موکب پادشاهی ابواب
شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین بهرات آمده
انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند محمد خان اعلام
نمودند که وصول موکب عالی نزدیک است محمد خان با اعیان امرا مثل ولی سلطان و شاه قلی سلطان و
اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سائر اعزه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و در پل
مالان که سیرگاه مشهور هرات است بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح
شوق و آداب تواضع که جوهر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان
تا باغ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف هر رو آمده منتظر باشند
و چون رایات پادشاهی بمنزل در قرار رسید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام
بظهور رسانید و بآئینی که مامور بودند شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب
سعادت شدند و قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرای

که سه چهار فرسخ مسافتست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند و اجتماع خلائق بشادمانی
بر نهجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد غرۀ ذیقعده نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود
فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا نظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق که در
خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل
آمد و الحق بسیار و بتاثیر خواند مطلعش این است **شعر** مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد ✽ همایون کشوری کان
عرصه را شاهی چنین باشد ✽ و چون باین بیت رسید **شعر** ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم ✽ که آئین
جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد ✽ حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و انعامها در دامن امید
او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند آنجا
توقف اتفاق افتاد و هر گاه آن حضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی
بجای می آورد و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد و هر روز مقامی مشهور سیرگاه عشرت سرای کارزرگاه نشاط پیرای
ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرمودند
در هر گلزمین صحبتهای رنگین میداشتند و درهمین ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری
قدس سره بعیت نیاز فرمودند تجرد منشان خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و
خوش فهمان روزگار و فضلای نامور از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای
نشت گاههای عشرت افزای اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین وزا رحمند
احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات بادشاهی شده حضرت
ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون
نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آنجا داشت با اکابر سادات آنجا به استقبال مشرف شد و آداب
خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علی ساکنها التحیه فائز گشتند
و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان
که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیشوا آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم
رسانید و آنحضرت سیر کان فیروزه که در آن حدود است فرمودند و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان رسیدند
و از عجائب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی در آن تعبیه کرده اند که هر گاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد
در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانه
قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیای چند انست که بحیات ادراکات افهام و اوهام احاطه آن نتوان نمود

آنگاه از دامغان ببسطام توجه ارزانی داشتند و روضهٔ مقدسه سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر راه بود عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند و از آنجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی ست قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسل می جستند و بظاهر و باطن از طوایف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل میرسیدند حکام و اکابر آنجا می در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلایل هدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق میرزا قلی برآمد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین که در آن نزدیکی پای تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت مند شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند روزی چند در آنجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبد الغنی که کلان تر اهل آن دیار بود و در اوائل شاه آنجا می بودند منزل گزیده شد و از آنجا بیرام خان را پیش شاه فرستادند موکب شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت نمودند و از آنجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود چون موکب عالی بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند در جمادی الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده با مراعات قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرائط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت مدید بتا نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند اول مجلس آرای آن نگارخانه خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره کشا گشت و محفل پادشاهانه انعقاد یافته و بقانون بزرگی و لوازم پرسشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص مع اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط کشودند و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده در باب ملاقات این دو شهریار کامگار چنین گفته

مثنوی

دو صاحبقران در یکی بزمگاه ٭ قران کرده باهم چو خورشید و ماه ٭ دو نور بصر چشم اقبال را ٭ دو عید مبارک مه و سال را ٭ دو کوکب کز ایشان فلک است زین ٭ بهم هر یکی عرصه چون فرقدین ٭ دو چشم جهانی بهم همعنان ٭ بهم چون دو ابرو تواضع کنان ٭ دو سعد فلک را ست یک برج جای ٭ دو والا گهر را یکی درج جای ٭ شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانه کشورکشائی گردانید و هر قصوری و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی در میان آمد از ناسازگاری و بی اتفاقی برادران بی اخلاص بوده و شما را در آن اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران امری عظیم است که کارها بسته

کشاده گردد اکنون ما را برادر خرد تصور فرموده ممد و معین دانند که منت بر جان خود نهاده آنچه شرائط امداد و لوازم اعانت و استمداد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آن قدر کمک که در کار باشد سر انجام نمائیم و اگر خود ما را باید رفت بطریق کمک رویم و بسیار از سخنان حقیقت پیرای که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد فرمودند و چند روز جشن خسروانی داشتند حضرت شاه هر روز خود بهمه کار و بار و رسیده مجلس غیر مکرر می آراستند و زینت افزای می گشتند و هر روز در صداقت و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرائی که چنان شاهی بذات خود مباشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند و خرگاههای منقش و خیمهای معلی چه مقدار نصب میشد گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر که نظر کار میکرد در ان سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند و چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا که امریست ضروری بچه آئین خود توجه میفرمودند و از اسپان عراقی چند بازینهای مطلی و مرصع و عبائیها و زین پوشهای فاخر و استرهای برذعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع بسیار از قسم نر و ماده و با پوشتهای گرامی و چندین شمشیر و دگر خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلتاده و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین به بساطهای اعلی که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود و سائر اسباب پادشاهانه پاپ پاپ بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی در روز جشن عالی بالماس گرانبها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دو دو دست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند و بی شائبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بمالک شاهی تا زمان برآمدن بهر اسم و رسمی که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شد و از انجا متوجه سلطانیه شدند و در آنجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات قران سعدین باغوای بعضی از اهل فساد غبار خاطری از جانبین حادث شده بود و آن کدورت بامتداد نکشید و بزلال صفا مصفی گشت حضرت شاه هر روز اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند از انجمله جهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمه که او را ساوق بلاق گویند که اول منزل ییلاق یلق ست شکار مجتمع شد حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در بلده آمدن اسپ تاختن و شکار انداختن را گردانیدند و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بهرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد و از امرای شاهی شل عبدالله خان استجلو که بداماد شاه والاشکوه

شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و جندی دیگر نیز بموجب حکم در آمدند و بعد از زمانی رخصت عام در دادند هر کس از سپاه و لشکریان بگرفتن و کشتن شکار اشتغال نمود درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا بد بود در میان شکارگاه دانسته تیری بر وزد و او رخت هستی بر بست و بملاحظهٔ خاطر میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت و بعد از ان عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی و نیز شطرنج اوقات گرامی صرف شد و درین روز که بازار قبق گرم بود بیرام بیگ که بخطاب خانی و حاجی محمد کوکا بلقب سلطانی سرفراز شدند و در آخر آن مجلس طوی دوازده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند با طومار اسباب کارخانها که بهمرکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند اسامی آنکه درین کمک عالی مقرر شدند بدین تفصیل است میرزا مراد بداغخان قاجار لله میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فره یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا ملتانی سلطان محمد خدابنده سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد بوبیر میرزا تهمتن میرزا ولد بوحید سلطان شیبانی علی قلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا میر جهانشاه میرزا شهسوار شاه یزدی بیگ کچل استجلو علی سلطان چلاق خواهرزادهٔ محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش اغلی استجلو و صافی ولی سلطان خلیفهٔ صوفیان خلیفه روملو علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کتابدار قاچار و سی صد قورچی خاصه بسامان شایسته نیز تعین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت که آخر منزل ییلاق سرلق است سوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند و در عرصهٔ دلکشای میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق است شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند و بمتابعت مبادرت جسته با حسن وجوه و احسن آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتداء السنة سنیهٔ حضرت صاحبقرانی از انجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان شد و حاجی محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافت بجهت سامان سرانجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی بآب هلمند رسید شاهزاده عالیقدر با لشکر مقرر در رکاب ملازمت نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشاے تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تا لسیدی که میرزا میرانشاه بر رودخانه که از دامن سهند تبریز مے آید

بسته اند. باستقبال آمده عز بساط بوس دریافتند حاکم شهر بموجب فرموده شاهی شهر را آئین بسته در نظر انوار آن حضرت جلوه داد و لوازم مهمانی تقدیم رسانید. و گرگ دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز معروف و مشهور بود و درین وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی در گرد آمد و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن شهر را که از آثار قدیمهٔ سلاطین ماضیست و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند و مجدداز آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ افلاک و گذشتگیهای عالم بی ثبات و گسستگیهای جهان بی بقا در سجاط حقائق آثار آوردند و در گرد آوری همای آفریدگار سخنان حقیقت تبیان بر زبان اقدس راندند و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند. و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند رباعی افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد ✣ وز دست اجل بسی جگرها خون شد ✣ کس نامد از آن جهان که تا پرسم ازو ✣ کاحوال مسافران عالم چون شد ✣ ملا قطب الدین جلنجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود و نادره کار سحر آفرین خواجه عبدالصمد شیرین قلم تبریز درین مدینهٔ علیه بملازمت استسعاد یافت آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و او از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزیند و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاول نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند از آنجا که توجه اقدس باصطرلاب و کره و سائر آلات رسدی درجه کمال داشت بیگ محمد آخته بیگی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره تفحص نماید آن ساده لوح کره چند را با مادیانها آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبهٔ ستماسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالی مقدار داشتند باسائر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشته از آنجا بخلخال و از آنجا بطارم آمدند و از آنجا بجز بیل رسیدند و چون هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص آنار بیدانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار باردوی معلی خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقاید دولت و متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورده در روز مهمانی شدبازان آمده کاربرداز مهیا کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از بیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات لائقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و از ین نواحی بجهت طلب شاوردی که بهرات نوشته بودند عبدالفتاح بکه گیراق را فرستادند و مشار الیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و از همین حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکره کتاب تاج

درمیان آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا که بملازمت میرسیدند
و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغولی حاصل میشد مولانا جمشید معمائی که مجمع فضائل بود مکرر بشرف بساط بوس
رسید روزی ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت آورد ـ که دل از عشق بتان گه جگرم می سوزد
عشق هر لحظه بداغ دگرم مے سوزد ❊ همچو پروانه بشمع سر و کار است مرا ❊ که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ❊ آنحضرت
که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند نیکو تصرفی فرمودند که ع میروم پیش اگر بال و پرم می سوزد ❊ مولانا از اکسیر اصلاح
آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد و از مشهد بکاروانسرای طرق و از آنجا براه قلعه گاه بسبستان نزول اجلال
فرمودند و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند و از آنجا بگرم سیر رود اقبال ومی نمود
میر عبدالحی گرم سیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش و عذر جرایم تقصیر و خجالت
سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و از آنجا که خطاپوشی و عطاپاشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت
بود معذرت های او بسمع رضا مقبول شد و بمزید عنایات مشمول گشت چون سخن باینجا کشید ناگزیرست از آنکه مجملی
از اعیان که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید سر حلقهٔ حقیقت گذاران وفاکیش که چون همواره
ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان ست دیگر خواجه معظم ست که نسبت اضافی اخوت
آنحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود رفته رفته سفاکی و بیباکی او
بافراط کشید و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب
والده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان
موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی ست او برادر کوکیست که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود
و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه مکرر میگفت که پادشاهان را اینطور خدمتگاری باید در روز قبق اندازی
او قبق زد و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت بود درین راه با دیگر جواهر
سپرده بودند دران ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چندی روز در بند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت دیگر حسن بیگ
است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم الطبع
و خوش خلق بود و محرم در گذر جوشا غریق رحمت شد دیگر خواجه مقصود هروی ست او مردی پاک طینت پاکیزه روزگار
بود با امانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود
علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بود و التزام خدمت داشت و ازو دو فرزند سعادتمند ماند که نسبت کوکلتاشی
بحضرت شاهنشاهی دارند یکی سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید
و دیگر زین خان کوکه بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از

منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقائق سیاق وحقائق علم حساب وقوف تمام داشت واز قصص وتواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست ومنصب مشرفی دیوان یافت وبعد از ان مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت ودر آخر عمر که قوی وحواس او اختلال یافته بود باستلام عتبهٔ والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سباق فرسان قلم وحساب بود وخط شکسته را بغایت درست می نوشت ودر کفایت اموال ودرایت محاسبات موشگافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند ودر عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید وبخطاب خواجه جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی ست او نیز بعلم سیاق ممتاز وبحسن کفایت موصوف بود وپیوسته باشتغال مهمات دیوانی صنوف کاردانی بظهور می آورد دیگر درویش مقصود بنگالی ست او از زیارتگاه هرات ست مردی ساده ضمیر درست جوهر بود ورا در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند واز تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو عنایت خاص داشتند وبعد از ان بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت وعمری دراز در طبقه دعاگویان میزیست دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت وجلادت امتیاز داشت وخدمات پسندیده کرده بود بواسطهٔ آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی بود وحرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بیباک آن جوان را در مواضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی کشتند وچون میان علی واو شکرابی بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند وچون کابل مستقر سریر سلطنت شد بآستان بوس فائز گشت دیگر علی دوست یاربیگی ست پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در هرات بخدمتگاری وجانسپاری اهتمام داشت ودیگر ابراهیم ایشک آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولیست که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی میگفت مردی وارسته پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک میگفت خدمتگار شایسته بود دیگر مولانا نورالدین که از هندسه وهیأت واصطرلاب خبری داشت همراه قاضی برهان خافی بشرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت واز مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود وحضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جاله بان بود در بدخشان خدمت جاله بانی داشت ودر هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر بحر شد وبر کنار آب جون منزلی دلکشا داشت وهمانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید

دیگر حیدر محمد اخته بیگی ست از خدمتگاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکنه است جوان مردانه صاحب قبضه بود و در هرات قبق اوز و دیگر سید محمد قانی هرولیست در بکر چندروزا ورا امیر عدل ساخته بودند از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود و بیت ملک دلنشین می خواند رفته رفته داخل ایچکیان شده بود و در عهد دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سهر ندباغی مطبوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بود دیگر ولد امیر حسین و این هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف توشکچی ست که در سلک ممالک بود دعوی سیادت میکرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تیمور شربتچی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبدالوهاب صاحب طباق دیگر حاجی بهادر دیگر توکل یالش نویس زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و مواقف ابتلای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانند **شعر** ندانم رفیقان چه واپسند + که مردان ز خدمت بجائی رسند.

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

34

چون آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و حدود و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسائم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امید امیدواران شکفتن گرفت و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد **شعر** فیاض ازل ز فیض بی اندازه + ملاحت ز مقدمش بشهر آوازه + شد کشت امید نا امیدان خرم + شد باغ مراد نامرادان تازه + میرزا کامران ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت درین هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود از سر آغاز بد معاملگی پیش رفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن پرورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آن حضرت با نزدیکان خود کنگاش نمود جمعیکه عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لائق نیست

مناسب آنست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک سد آن نونهال دولت را با عزاز و احترام
پیش ایشان باید فرستاد و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود و بعضی دیگر گفتند که لائق
دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست ندهند چه آن امور که از شما سرزده است روی آن
نمانده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا برای صواب نمای عمل نکرده حضرت شاهنشاهی
را در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت همشیرهٔ قدسیهٔ آن حضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد
غزنوی که بخطاب آتکه خانی سرافراز بود و ماهم آنکه والدهٔ ادهم خان و جیجی آنکه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از
ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد
ایزدی را میرک می خواندند و همشیرهٔ شریفه را بیچه میگفتند چون بقلات رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند از فر بزرگی
و شکوه دولتمندی که از ناصیهٔ اقبال آن حضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب
بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه
شنید فی الحال از انجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت
و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده می فرمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده
حیران صنع الٰهی بودند از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده بودند دران خانه چراغ گل شد و خانه تاریک
گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند انکها و دایها باقسام
مهربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ نور ضمیر نورافروز
چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت
و این دلیلی بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل
نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را انجا دید

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بیدار بختی نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو رستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظارهٔ پیشانی نورانی آن حضرت
که فر دولت و سعادت جاودانی از ان میتافت از نامساعدی سعادت در هم شد و چون ایزد جهان آرا سرشت
خاطر اولیای دولت میخواهد و اسباب شگفتگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد هر چه میرزا
آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشته برای مباهات خود

حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقاً دران جا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف و معمول است ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقارهٔ دولت جهانگیری و کشورستانی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دولتسرای ایشان بلند آوازه ساختنی آن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد بتصور آنکه میرزا ابراهیم بیک سال ازان حضرت بزرگترست و بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقاره را معلق بشرط زور آزمائی کشتی گرفتن داشت که هر که غالب آید نقاره از و باشد آنحضرت که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دیدهٔ ازلی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود خوشحالی شده باعث غم افزائی میرزا گردیده و ببازوی قدرت که بقوت سماوی موید و مستند بود با وجود صغر سن که امثال این امور دران حالت بس بدیع نماید بالقای الٰهی و تعلیم ربانی بی محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیرمردانه قدم پیش نهادند و بقانون بند آموزان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی بود که بر سطح قمهٔ غبرا و زیر قبهٔ سپهر خضرا نواخته شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را بجهت امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فال الهامی خجسته فر گرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این صدای دلکشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا از بسکه طریق شده بود دنبال او آتش کینش برضاعت مرادنمود و نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد از آن جمله آنحضرت را که هنوز هنگام از شیر بازگرفتن نشده بود فرمود که از شیر باز دارند ازین غافل که شیرخوار مرضعهٔ عنایت ایزدی و کامیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حراست یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرمسیر و فتح قلعهٔ بست [36]

برمترصدان اخبار و مستبصران سوانح که دیدهٔ خبرت کشاده و سرمهٔ عبرت کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات عالی حضرت جهانبانی و ملک ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از تکیها بجهت تسخیر قلعهٔ بست که داخل ولایت گرمسیر و متعلق به قندهار است تعین فرمودند شاهم جلائر پدر تیمور جلائر و میر شانخ که دران حدود از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند و فوج بادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود و در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله او را بجای پدر کلانی برداشته در لوازم خدمت

بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند وحقیقت درگذشتن علی سلطان وبرداشتن پسر او برجای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود نشان سید در رفته زفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جایی نرسید تحصنان قلعه فریاد الامان برآورده در تضرع وزاری کشودند بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند وچون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت واقبال درون قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند وشاهم علی ومیر خلنج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند وآنحضرت بموجب رأفت ذاتی جرائم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند ودرهمین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانه خود گرفته می خواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه سجده نموده بقصد او رخصت گرفتند هرچند حضرت جهانبانی را کذب این خبر وعزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیلهٔ خبر رسانان درست سخن متیقن بود ونیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمی خواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینها الحاح بی گرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیشدستی نمودند چون از کمال عجلت بی تزک بحواشی قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد وجمعی برآمده جنگ کردند وضرب زنها را وتوپها را از بالا سر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه وغیر ایشان بباد فنا رفتند وگروهی زخمی برگشتند خواجه معظم وحیدر سلطان وحاجی محمد بابا قشقه وعلی قلی ولد حیدر سلطان وشاه قلی نارنجی وجمعی از بهادران جغتائی ودلاوران قزلباش داد دلاوری ومردانگی دادند وغنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیک که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد میرزا سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کیست وحقیقت لشکر ما را میدانند سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود بلکه کمک ایشان در کمین گاهها خود را نگاه داشته باشد که کار ما را بسازد ما بازی نمیخوریم وقلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی مؤید ومعاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست وفتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود درروی داد ودران روز از اهل قلعه بابای سهرندی که از یکهای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار ومحاصره کردن وفتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد

تقدیم رسانید و بعد از پنج روز از ین قضیهٔ مسرت اثما در روز شنبه هشتم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب النظار تقویم بود بدولت و سعادت با موکب اقبال و عساکر نصرت مآثر بحوالی حصار قندهار رسید و در ضلع دروازهٔ ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچالها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جا بجا تعین شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند تا یک روز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلیخان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر و کوچه بند بود بردند و کارهای نمایان نمودند حیدر سلطان از همه پیش تاخته بود و از غرائب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در مزارات ایستاده تیراندازی میکرد حیدر سلطان نبرد خواست کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر به بغل او رسیدن همان آسمعیل سلطان جاسیکه میرزا کامران بکمک فرستاده بود در برج اقچه که در برابر مقابرست پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد و با وجود آن قدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بتعرف گفته که این مرد که از دست او نیزه افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان بمشهد طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانیکه آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد و درین نبرد مرد آزمای اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن اینحال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور پیش کوهی که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا اخته بیگی و لذین الدین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعین شدند قدری جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شده بسیاری از مواد استعداد و آلات ادوات حرب و مواشی و روایات بدست اولیای دولت افتاد و بقدر عسرتی که در اردوی ظفر قرین شده بود به یسر مبدل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در محاصره اهتمام نمود بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه یافت که منشور نصایح شاهی را با فرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیلهٔ نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش ست ظهور یابد بنابراین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بکتل دغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین ست رسید جمعی از هزاره‌ها سر راه گرفتند آخرهای روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزاره‌های بیدولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین

بیدولتان راه نیستی پیش گرفتند چون بیرامخان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرامخان را بردند
میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید باندیشه صائب او چنان رسید که این دو منشور دولت امیرزا
کرشته باشد دادن مناسب نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد بسیار دور که آزاد انش درست و بختی بلند
باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد و میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد در ین
اثنا این دو مثال اقبال گذرانید و آن فکر صحیح او وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف بادشاهی
و هدایای شاهی را بآئین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت
و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار
ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد از انجا
بیرامخان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت شاهنشاهی که جایهای مقدس رونمای
او سر و شد آنحضرت در باغ مکتب پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی می بودند با هم بیکه انکه آنحضرت بود آن نور پرور دالهی را از درون بیرون آورد و در سید ها آئین بندگی
ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت
بیرام خان و سائر همراهان را انبساط عظیم روی داد و مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آن حضرت ظاهر بود
جلا بخش بصر و بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز بجا آوردند و از انجا رخصت یافته میرزا هندال را که در
منزل دلدار بیگم والده ماجده خود میبود دیده بخشم نگاه میداشتند دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسپ
خاصه که بمیرزا نامزد شده بود رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم
مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از انجا برآورده
در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآرا است برده بودند بیرام خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت
و از عنایت و التفات بادشاهی و شاهی آنچه آورده بودند رسانیده خوشوقت ساخت و از انجا مرخص شده
بجلگه سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و ادا العفو تقصیرات و محوزلات و انواع نوازش
بادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سائر بزرگان بآئینی که خردمندان را سزد و لائق حزم بیدار باشد
یکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و آنچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت
و وفا تواند بود بجای آورد میرزا کامران بیرامخان را یکماه بیشتر نگاهداشت که نه در خود قوت مقاومت مییافت
و نه از بی توفیقی بصوب خدمت میتوانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر درمانده بود تا آنکه بعد ابرام
بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بنابر صلاح

آنکه میرزا عسکری را که در گفت من نیست رفته نصیحت فرمایند و قتن چار را از و گرفته بما زمان حضرت جهانبانی سپارند و در
باطن آنکه میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده و در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را
ضروریت پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا
بکار آیند و چون میرزا عسکری از جادهٔ انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هواداری میرزا کامران
بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف
حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار
آن شصت گز است بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند
چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند و از راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزی حضرت جهانبانی صحبتی خاص ترتیب داده
بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایتی کشوده و از هر سو سررشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات دلاویز
و نقلهای نشاط افزای گذرانیدن گرم داشتند از اکسیر سخنان داوران نقد ارباب شجاعت را عیار می افزودند و
تنک مایگان مردانگی را سرمایهٔ همت بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق بیاد آوردند که آیا
آن تازه سروجویبار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان بیخرد و بداندیشان تیره
رای را در بارهٔ آن گلبن سعادت چه خیال و با دلی دو نیم و خاطری پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کام بخش سرگشتگان
بی قرار است دست نیاز کشاده بدعای برخورداری و جان درازی آن شجرهٔ طیبهٔ سلطنت مشغول شدند و باین مضمون
گره کشای آینهٔ دل گشتند اشعار خدایا تو آن گوهر شاهوار ✤ ز آسیب بدگوهران دوردار ✤ ز دریای دانش و آبرو
ز خورشید بینش باو آب ده ✤ بسی دور زد بر فلک آفتاب ✤ که این نیر آمد برون از نقاب ✤ بسی گرد انجم نظرهای سعد
که این مه ز طلعت برانگند جعد ✤ بسی چرخ زد آسمان بلند ✤ که آفاق زین نور شد بهره مند ✤ فروغ ازل باد منظور او
بینا و تاریک دل نور او ✤ و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زایچهٔ طالع آن بلند بخت خجسته روزگار که لوح محفوظ اسرار
غیبی ست طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی
خانهٔ اعدا و ناکامی بدخواهان و کج اندیشهای نابراستان از آن دیباچه سعادت معاوم فرمودند و با نبساط سر آورده
بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر از این دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نور پرورد الهی خوشوقت
شویم و همین طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام
فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرحلها هر روز و هر شب تغییر میداد که مبادا
جمعی از مرحل خود حرف یکجهتی در میان انداخته خللی در مبانی نگاهبانی اندازند و چون محاصره باستداد کشید و از ملازمان
پادشاهی کسی آمده ملحق نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی

از روزنامچهٔ احوال ایشان خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از ان مورچل که مخیم اقبال بود عقبی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته این مقدار که سنگ دستی میرسد و آنجا را چهار دره سیگویند مورچلی مستحکم ساختند جمیع آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند و دائره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و به هزاران اضطرار و بیقراری معروضداشت که چون حضرت عفت قباب تشریف مے آرند تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید که بوسیلهٔ ایشان خاطرجمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه داشت خود را مصحوب میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاده حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جای داده چندروز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تیره رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب و میر امتحان آمدند باز از سر نو آئین مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدسه مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود و نصائح گرامی بهیچوجه درنگرفت و بهمان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از فرط عناد حضرت معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته بار دوی معلے جهانبانی تشریف آورند برپیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الٰهی که متکفل مهمات ارباب توسل ست نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند درین میان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از نبائر دختری سلطان حسین میرزا و شیر افگن بیگ ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از سادات بنی مختار سبزوارند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریختهٔ آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته بیکس می سپرد چون نوبت شیر افگن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق آن جماعه الغ میرزا گرفته بدر آمده دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده در میانهٔ هزاره افتاد و بعد از چندروز غارت زده پیاده و آبله پا رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد از ان دوده بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد و عبدالغنی اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد و قزلباشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده بودند و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید ساکنان قلعه در بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می انداختند که کار قلعه نشینان دشوار شده در گیر و دار خود مردانه باشید و در قلعه گشائی

کمر همت محکم بر بندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر
میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان و پیاده ها از بالا می افتادند اول خضر خواجه خان
نزدیک بمور چلیکه مخیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی
افتاد و بعد از آن مؤید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمده بشرف زمین بوس سربلند شد بعد از آن اسمعیل بیگ
که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنگاش مسلّم بود رسید و ابو الحسن بیگ برادرزاده
قراجه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت و دو سه هزاره
را در پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شدند که چون کار از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن
در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنا بر آن خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار
بوده روزگاری بسر برد صبح آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار
کرده است جمعی بتفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل می کنند
که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی که بجهت گرفتن من تعیین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه
سگی جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت از ترس دم نمی زدم چون شب در آمد من از زیر سنگ بر آمده بپای
خود شتافتم چون دولت روزافزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد و بر متعصبان روشن گشت
که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص بنیاد نگاهداشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب
غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن اولاً التماس نمود که قندهار را باولیای دولت
می سپارم مرا راه بدهید که بکابل روم حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند و خیال خام او صورت نه بست بضرورت
حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناهان نمودند و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمان
عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت
آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوف
عزت بودند و امرای جغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم
بادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه
شده بود قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت
قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده مخفوف سرادقات التفات
و مشغوف جلائل عنایات سازند و برین مقدمه اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجا می آورده حکم فرمودند که
شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگی امر بنشستن اصدار یافت بعد از آن محمد خان

جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی تا سی کس را شمشیر و مرکش در گردن کرده بکورنش
آوردند ازین مردم مقیم خان را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاه دارند و آنرا آخر روز
تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشا داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند
و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها به نغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته
میرزا عسکری در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باختتام و بلوچیان فرستاده بود بمجلس احضار نمودند
ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای
وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد چند روز
در بند پند پذیر گردد و روز دیگر ماهچه رایات فتح شب افروز تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتائی
و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سه شبانروز بفر مقدم همایونی آن بلدهٔ فاخره مورد امن و
امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال بچهار باغ
حضرت فردوس مکانی که در کنار ارغنداب واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار آن استلذاذ و
استظلال نمودند و دران منزل دلکشای تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران بود بمتصدیان
اشغال نوشته بنظر اقدس درآوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در بنا ورده بهادران سپاه که رقم تهیدستی
بر ناصیهٔ احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا
کامران رسید میرزا متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ
خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جای نالائق نگاهداشت
و از امرای خود کنگاش طلبید که درباب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا عبدالخالق که بمیرزا نسبت استادی داشت
و بابوس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار
بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علی و میر ارتیشکانی و تبر علی بلوچ و جمعی
دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته میرزا کامران پیغام کردند که اگر
میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد والا این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک
بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابراین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بپایه منار
بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان باقی مانده
است ستوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در رستاق رخصت یافتم مراجعت
لائق نمیدانم چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نمود

نموده آید وخود بسرعت متوجه بدخشان شد برسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این
احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران
را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا
کسی در گرد او نماند بضرورت او استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیارد و
بوعدهٔ موکده قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و همچنین من بعد هم هرچه بتصرف درآید سوم بخش از آن تو باشد
و باین قرارداد میرزا را که بچشم نگاه میداشت رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود بزبانی
قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بیدرقهٔ سعادت متوجه ملازمت حضرت
جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود و سررشتهٔ صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان
او کسیکه بر بود او را منظور داشته حرف راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشم خبرت از بد غفلت
جوشیده بود و سیل بیداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس
امر نداشتند و این از دورنگی بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظهٔ خاطر میرزا میکردند
و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه یقین ایشان بود که از خودرای صلاح کار اصلا قبول نشود و بیست مجرد
اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قائل خواهد گشت حق دولتخواهی و
شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته توقف نکنند و باهمال و اهمال نگذرانند
که ضرر آن در بال بجال همه عاید شود و خسران این اهمال بروزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجهٔ خیانت که نکوهش
که اعظم خیانات و اقبح جنایات ست روی دهد و خیال بیدیانتی و خوشامدگویی که نیل بیدولتی و بی سعادتی ست بر جبین
حال و مال ایشان نمودار گردد شایسته آنست که این طائفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایم منافر
طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چین فیض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند که هرچند
بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والا حبابان تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان
راه سپرده میشود لیکن در معنی هم برای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و
آخربینان محمود القول و الفعل مینماید القصه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان
سعادت افزا اغلاط بر غلط روشی میداد .

38

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار به تسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت
فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام باباحسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند پیوسته ترتیب
مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر میتافت و با دولتخواهان دوربین و جانسپاران اخلاص منش
همواره مطارحه نموده می شد قزلباشیه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده بر جای بی رخصت رفتند و بعضی
برخصت آرامی جدا شدند بداغ خان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و
تطاول بر رعایا و احشام میکشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال میکردند وضیع و شریف شهر داد کنان
و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر آشنا
آزرده میشود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیدادگران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد
لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند و چون یورش
کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری منازلی چند
از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بسخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم اما از جائیکه مردم خود
را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم گزیری نیست بداغ خان از نامعامله
فهمی خود ابا و امتناع نمود و بر طریقهٔ اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد
امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست
تا بهر شغلی که روآریم فارغبال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبارآلود شود
لاجرم حرکات ناستودهٔ ایشان را به تمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان
نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار
سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال باکمال آن نور حدقهٔ خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع
فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و ابتغای
این امنیت بظهور میرسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و
مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد و اهل و عیال و اسباب و برتال
درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید پسر شاه رحلت نموده قندهار به ترکمان واگذاشتن مناسب دولت
نیست خصوصاً چنین جمعی خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و باآنکه
مامور شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از نشاء باده
غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته

نقاب بی آزرمی پیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و
مساکین شهر که اولین عطیهٔ ایزدیست کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد
و چون ازینجا تا کابل مسافت بسیارست و حشام هزاره و قبائل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرسنگ این راهها
شده اند خصوصا با میرزا کامران سخن در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند
نخستین کارست و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل و عرف و عدل
بداغخان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه
موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت و چون
شاه والاگهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی
محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقا بیکطرف گشتن از تمامت
خالی نیست اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بی اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم چه درین
صورت مردم بداغخان ضایع خواهند شد و این معنی در نظر اولی اهل روزگار بد نماست همان بهتر که بوسیلهٔ عقل و اندیشه
تدبیری باید اندیشید که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید بنا بر آن کس پیش بداغخان فرستادند که چون بتسخیر کابل میرویم
میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از و جمع باشد مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول آن معنی کرد و مقرر شد
که دلاوران کاردیده و بهادران معرکه آزموده در حدود قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان وقت یافته بپایمردی
همت و دستیاری جلادت بقلعه در آیند بیرم خان و جمعی دیگر بطرف دروازهٔ کنکان مقرر شد و الغ میرزا و حاجی محمد
و جمعی بجانب دروازهٔ ماشور تعیین گشتند و مؤید بیگ و جمعی بجهة دروازهٔ نوجای یافتند و این شیران بیشهٔ شجاعت
شبا شب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازهٔ
ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف بار درون قلعه میرفتند خود را در پناه شتران در آورد و شیرمردانه ناگهانی خود
را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد او جواب داد که بموجب فرمودهٔ بداغخان
میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فائده نکرد و در مقام بستن شد حاجی محمد دست دربان را
بشمشیر قلم کرد و چندی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش می آمدند و بقتل رسیدند
و بیرم خان از دروازهٔ کنکان خود را درون انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و قزلباشان
فرار نموده بارک متحصن شدند و بفیروزی حضرت جهانبانی خود از دروازهٔ کنکان بدولت و اقبال در آمده ببرج اخته صعود
فرمودند و آن شهر سعادت آیین بفر ورود عالی مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد و ازین نزول رحمت
و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی بر آمد و بداغخان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمد

سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آنحضرت او را مخفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرام خان
عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را
از او گرفته به بیرام خان سپردیم تعلق بشاه دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر حانبخشی و عطوفت بادشاهی نشناخته
فرار نموده بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ فلان کس است اگر کس تعیین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد
حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعیین فرمودند فرستادها او را از خانهٔ همان افغان از زیر پلاس بر آورده
بدرگاه معلی آوردند و آن حضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
که در باب کافهٔ برادران بالخصوص فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتازگی درگذشتند
و او را بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت
تیری بالغ میرزا مقرر شد و پرگنات لهور وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیگ و قلات
بشیر افگن و شال بحیدر سلطان مرحمت فرمودند و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جایگیر کردند و خواجه جلال الدین
محمود را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیر اندند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام
قندهار فراغ یافت و از ماثر صوابدید بادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج
عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از فیوضات
نامتناهی و نعم غیر مترقب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران سودای دل خواه کرده اسپان عراقی
از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال یتافت کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر
اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آن را بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند ما شد رضا داریم و سرمایهٔ
سعادت خود میدانیم زهی دولت ما که باینقدار امداد خود را از زمرهٔ دولت خواهان درگاه عالی سعد و دسازیم حضرت
جهانبانی این معنی را از مؤیدات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند و التماس ایشان را بذیروهٔ قبول موصول داشته حکم
فرمودند که به قیمت دلخواه فروشندگان تمسکات ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ
کوهی که نزدیک باباحسن ابدال است بر آمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و حیدر محمد اختهبیگی فرمودند که اول
بجهت اصطبل خاصهٔ شریفه اسپان جدا کنند و بعد از آن برای امرا و سائر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند دلهای سوداگر
و سپاهی معمور و مرفه شد و ده بیک هزاره چون می خواست که بتحبات مالی و جانی سرفراز گردد بجانب قلعهٔ تیری که حشم
او آنجا بود شب راه سر کرده برد و چون موکب عالی بدان حوالی رسید کلانتران احشام اسپا و گوسفند لقدر حال
پیشکش آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی النگهای دلکشا داشت چند روز جهت نزهت
خاطر و ترتیب باغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و بامتداد کشید.

و بر جمت جاوید پیوستند آن حضرت قواعد عزاداری بجای آورده متمسک بحبل المتین صبر که شان عالی منشان آگاه دلشان والا دانشان خبرت سرشت ست نموده جهت ترویح روح آن مخدره مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لائق خانواده سلطنت تواند بود بتقدیم رسانیدند و از انجا بر منهونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنه کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار با آئین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آن حضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند و مقدمه آمدن او باعث تسلی خاطر مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطه اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب وقت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوائل بهار و سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آنحضرت در مواجهه جمعی فرمودند و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیله میر سید برکه گفته فرستادند که با وجود آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود اینمعنی بخاطر آورده اید زمین را در نوردید و بالشمار ارزانی داشتیم این زمستان را در انجا بآسایش بگذرانید و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده دل بر گشایش کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق آق سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بوده آمده بآستانبوس سربلند شد و استسعاد بمراسم بابوس نموده بمدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی تمان وارقندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص توپچی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه را بجائیکه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکنه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افگن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و بتائید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس منصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه بردی خان که گردیز و بنگش و نغز با و متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آورده و مستمال عنایات

بیگران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بالتفات خسروانه سرفراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند و درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسر آن سلطان را که در تعزیت پدر بودند برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراجه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال بادشاهی و نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کروه را مفاصله میان افواج قاهره بادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه بادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب می برد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر در یافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی پابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند که در آنجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی رسد و همه را استمالت عنایت بادشاهی سازند و میرزا هندال و جمعی را بتعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بمعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کورگه اقبال بلند آوازه کردند و کوکبه دارائی آنحضرت کوکبه حشمت را بسپهر مکوکب رسانیدند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نه صد و پنجاه و دو تائید آسمانی فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلائق گشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را اگر یافته بود و دیگری این مصراع عربی جنگ گرفت ملک کابل از وی؛ چون بیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت بتازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را نهزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را که در آن زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بودند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت

بجای آوردند و درازای این خجسته دولت و عطای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص
و عوام کشادند صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت
و اعیان مملکت و کافهٔ سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت
شدند و دست تمنا بدریوزهٔ دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا درخواستند و
آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان کشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای
خالق و دلاسای خلائق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و مؤید بیگ بود که از اعیان
سلطنت و صدرنشینان بارگاه عزت بودند و درهمین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم بیگ باتفاق مقدم بیگ
می خواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران برساند این معنی برخاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر
اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند

آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آیین بستن بآیین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که بتقریب انگیخته هنگامهٔ زربخشش گرم سازند
و بروشی که از خشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ ماند عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست
بر دلها باز داشتن است در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال بتازگی وزیده و گلستان
مقصود از سر نو شگفت مراسم ختنه آن نوبادهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته و آستان
بخشایش عالمیان افروزند اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز شعر
بنفشه سر برآورد از لب جوی ✽ زمین بست از ریاحین عنبرین بوی ✽ نسیم صبحگاه از مشکبوئی ✽ هزاران نافه در
برداشت گوئی ✽ باراسته باغ که بغایت دلکش و دلکشاست نزول دولت فرمودند و بجهت فرید گردآوری دلها
و رسم شکرگزاری حضرت مولی اشت اسباب عیش و عشرت کشودند و آیین کیکاؤسی و کیقبادی تازه ساختند
اشارت شد که حضرات بیگمان به تفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب فزا آیین بندند و امرا و اعیان
و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران
شهر و بزرگان عمده فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش
دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی شد که وصف آن از اندازه

بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و بیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد معلی موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران لمعان فر آلهی از ناصیهٔ احوال متلالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقات عفت جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سائر مقدسات در آمده بی تشخیص و تعیین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بخشش پادشاهی بران رفت که آن نور حدقهٔ سلطنت والده ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه عفائف بشناسد آنحضرت بنور آلهی بی مزاحمت سهو و خطا و بی کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ مقدسهٔ خویش و در آغوش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف که حیرت فزای عقول و افهام ظاهر بینان تنگنای عادت بود غریو از حاضران بساط قرب بر آمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرور و اعجوبهٔ کارگاه تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفرس روحانی و تعلیم ربانی ست که بوسیلهٔ این نوباوهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد و چون تامل کنند بعد را چه گنجایش که درین ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبدا حاصلست و انوار خاصه وجود تکمیل صورت عنصری و تقلیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نما و بر دوربینان عالم اسرار مختفی نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاء عنصری و مواد هیولانی مولود نماست اما از بدو فطرت و اصل پیدایش آبا و امهات از مآثر تولید اویند و او در مسالک معنی و مکامن باطن ابو الاباست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانیان اولا و بجهت گرد آوری پراگندگیهای روزگار ثانیا بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنه سور آداب شکر گزاری نعمت بخشش صورت و معنی بتقدیم رسانیدن گرفتند هر روز بروشی تازه و آئین شایسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجا می آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب

عام بادشاهی کامیاب سعادت میشدند از انجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بجهت قندهار از میرزا کامران جدا شده چنانچه نگاشته آمد به بدخشان رفت و از انجا کاری نساخته متوجه بازمت حضرت جهانبانی شد و وقتیکه موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا العبارت احتمال شد و روزگار بقندهار رسید بیرمخان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از انجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبهٔ قدسیهٔ حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیرگشت و درین آیین حضرت آیین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت آوان پیرایش حدیقهٔ دولت اقبال بود در ساعتیکه کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضهٔ نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان الهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران کشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم بادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد امرا ساچقها بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات گرامی سرافراز شدند و در عین آیین بندی آن حضرت بجهت تنشیط خواطر و التیام قلوب که رکن اعظم ملکستانی و فرمانروائی ست متوجه خواجه ریگ روان شده شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال بنظر اعتبار نظر سران را در زورحدامی فرمودند و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد ازان بسیر ارغوان زار خواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حال هریک و انعامهای لائق هرکدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند از انجمله غزنی و آن حدود بمیرزا هندال و زمین داور و تیری و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را فراخور حالت در تبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سرآرای ملک صورت و معنی شدند و طوائف انام در سایهٔ افاضهٔ رافت مرفه الحال شده همنشین باطمینان گشتند و از جملهٔ قضایا که درین آیین بندی چهره کشا گشت آمدن ایلچیان شاه والاقدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لائق و سرگروه آنها ولد بیگ بود و آنحضرت ادرالعواطف خسروانی نوازش فرمودند و دیگر رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معلی از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت باعرضه داشت و پیشکش و میرزا انچه در نیامدن خود معروض داشته بود بلغز قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن او صادر گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در توجه بسعادت ملازمت منحصر دارند و از جملهٔ وقایعی که متصل بانقضای ایام آیین بندی وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلخ

بزمین داری وحقیقت ورزی ممتاز بود ونزدیک موضع دوکی که از توابع واعمال هندست اقامت داشت انها
صدق وفرق اخلاص سعادت آستان بوس دریافت وشمول عواطف خسروانه شد دوکی را با و مکرمت فرمودند
ودرهمان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوائف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد
الطاف ساخته ولایت شال ومستنگ عنایت فرمودند واین واردان را کامروا ساختند زود ی رخصت حقیقت
نمودند که مبادا امزاج وحشت برطبیعت این روستا پروردان مستولی شود وآب وهوای طول مکث بحال ایشان
گوارا نیاید واز جمله سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت ونادرستی درون
عنایات سابق ولاحق را در هم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد واز روی مکابره برجاده بد درونی وعناد استاد
وبرگفت سیه بختان که عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد
چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید واز مخبران صادق اللهجه ثبوت پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای
معتبر بود واز کثرت درین کنگاش که مورد مفاسد بود محرمیت ومشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی
تحقیق معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر آشفت مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند ویادگار
ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش آنکه بارها گمان آن بود که درین مرتبه
بتازگی از عظائم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی وحال را تلافی
کنی کفران نعمت را هم حدی واندازه می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهی بسکوت وگاهی بانکار وتجاهل
عارف میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی ومعاتبات بادشاهی ابراهیم ایشک آقا جمعی را فرمودند که او را
مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند. واز جمله وقائعی که دران ایام
حادث شد فوت چغتائی سلطان ست که جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن صورت وسیرت یگانه روزگار
وبنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ وبحسن التفات منظور پدرش بود وشداید اینجهان را بر خاطر اقدس بغایت گران آمد
اما نظر بر قهرمان الهی که بقا را خاصه ذات واجب وفنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل سست اندیش در اندر
خود بمامن رضا وتسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته **شعر** سلطان چغتی بود گل گلشن خوبی ✽
ناگه جانش بسوی جنان راهنمون شد ✽ در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ✽ دلها زغمش غنچه صفت غرقه بخون شد ✽
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ✽ در ناله شد وگفت گل از باغ برون شد ✽

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان وفتح آن ولایت وانچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سر از فرمانبرداری پیچیده اندیشه سروری در دسترس میدهد و ازین خیال تا کجا برنج اندرست ع زهی تصور باطل زهی خیال محال * بنابران حضرت جهانبانی اوایل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود و بیکی از ملازمان درگاه مرحمت فرموده بودند و میرزا در تصرف خویش در آورده و چون در حساب و معامله بدخشان تمام میرزا میرسید آنحضرت می خواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغییر داده بیکی از ملازمان عالی جاگیر نمایند و بر آنچه آنحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه ممالک وسعت پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نائره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنه کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار بر آمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمودند رای جهان آرای بران قرار گرفت که با وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاص بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند که فتیله فتنه و شراره از زندگیست که دود و ما نها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض بود امضای فرمان این مصلحت باو مرجوع شد شاره الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز کنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت از ساده لوحی در گذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بچله کمان خدنگ اجل رسانید چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت ببدرقه توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون رایات نصرت بجد و اندراب رسید. و باغ علی قلی اندرابی مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدی بخت نا فرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندرابست فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر بسامع علیه رسید پیشتر از انکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کارزار را پیش فرستادند و در میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ دبدل راسخ بوده میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیراندازان از انطرف داد مردانگی و کمانداری میداد میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان جنگهای نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر در رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ و دوغان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلی السلاک داشتند بواسطه افتادن اسپ بر زمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی

از فدائیان رکاب دولت و نبرد آزمایان کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد فواق و لطفی سهرندی و
سلطان حسین خان و محمد خان جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی
نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیر با علم
کردند و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده
راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کارزار و
هژبران بیشهٔ کارزار قدم بمیدان فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند
که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی کشود میرزا سلیمان را پای ثبات
برجا نماند و از راه نارکی و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس و اوس سلطان که از
نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده آستان بوس پیوستند میرزا هندال و جمعی از بهادران اکثر
گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آنحضرت
بآئین بزرگی از راه کتل شاشان بدرهٔ خوست در آمدند میرزا سلیمان با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب
کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرزبوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند
آنحضرت هر کدام را فراخور قدر مستمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و بتقریب میوهٔ پنج شش روز
در خوست عشرت پیرای گشته کام بخش خلائق بودند و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درشک شدند و
دران حدود شکار کنجشک مدام که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بجلاوکان نزول اقبال اتفاق افتاد
و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از آب آمویه گذشته
با چندی دران حدود سرگردان بود و از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران
شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود و ظاهرا ازو حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود
دوغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در بازار
کشم بخنجر رسیده گردنش زدند آنحضرت را ازین خودسری ناپسند آمده آنها را گیر اندند و بعد از چند روز بشفاعت
حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطایای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیای دولت
صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکاب دولت
تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای
بران قرار گرفت که بجهت فرید سر انجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود تا بدین
عزیمت صائب متوجه آن حدود شدند چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعهٔ ظفر است نزول اجلال شد مزاج

صحت امتزاج آن حضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شده و باین تقریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد
در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده
گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته گذاشته آمدن گرفتند و میرزا هندال از محال خود باندیشهٔ ناصواب
باتفاق امرای دیگر برآمده تا سر آب کوچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند قراچه خان باتفاق
جمعی از یک جهتان آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته
در خرگاه خود در آورد و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود و در حضور اقدس
غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمیرفت روز پنجم که عنفوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکه بکورنش
درون آمد چون نظر آنحضرت بر وافتاد میر از اضطراب با در مقام فدا ساختن خود شکرانهٔ صحت بظهور آورد آنحضرت
فرمودند که میر خدای مرا بخشید میرزا بر هم زدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمه بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراچه خان
را طلب داشته مرحمتها فرمودند و از شناخت حق خدمتش اظهار خوشنودی نمودند و در همان لحظه منشور عنایت بنام
دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سروبن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی رقم زده التفات
ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن
نور پرور دالهی شود و سبب بر هم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه افزای
انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید از رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت
رفع کلفت نمود و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نائرهٔ آشوب فرو نشست میرزا هندال
مراجعت نموده بجای خود شتافت و هر کس بجای گیر خود معاودت نمود و از سوانح که درین سال واقع شد گشته شدن
خواجه سلطان محمد رشید است که از منصب وزارت داشت و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق جمعی از
اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بدمذهبان ناقص اندیشه
و تیره خردان سفاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمشاقات لفظی رنجیده اند به مشام جان ایشان را
از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبری و نهال فهم و ادراک ایشان را از نهار معرفت ثمری در میان آورده بنیاد
را لتعصب دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه
کشادن از آب شمشیر نادانی شربت واپسین افطار داد و از قهرمان بادشاهی که امنوذجیست از عقوبات
الهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن بی اعتدال متعین
شدند و فرمان قضا اجرا بمتصدیان مهمات ممالک که مقر آن بد اختران بود مثل محمد علی طغائی و فضیل بیگ
وجمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع

برمضمون فرمان عالی خواجه معظم وهمراهان اورا آورده مقید ساختند وچون در موضع شاخدان آثار صحت مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر در محفه محفوف الطاف الهی نشسته متوجه قلعه ظفر شد مولانا بایزید که از طبابت بهره‌مند بود و بمعلمی حضرت شاهنشاهی نامزد وجد او در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشت از جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده وتدبیرات شایسته بتقدیم رسانید وچون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید واز تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایه عیش وعشرت بدست آرزوی جهانیان درآمد وحسب الحکم خانه کان عمارت یافت واکثر اوقات دران منزل صحت فزا بوده کامروائی وداد بخشی فرمودند وازانجا شیر افگن ولد قوچ بیگ اکا وضحاک وبابیان عنایت فرموده رخصت فرمودند واز فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جاگیر تو خواهد شد وآنحضرت لشکار رستاق دل که نزبان بدخشان شکارگاه نیکوئیست انبساط میفرمودند واز هیبت اقامت آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت اوزبکیه با جمعهم جمع شده اندیشه‌مند بودند وهیچ تدبیر موافق جنگ نمی‌نمود

پرده کشائی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران وتسلط او بر کابل

قانونیست قدیم وعادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را بر فراز مسند فرمانروائی جهانبانیان جاوید وبر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد وجهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجهت او آماده عالم غیب ست در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن ومطرح تواردا صناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه لطف وقهر وبسط وقبض وسرور وغم نگاهدارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی وشناسندگان داستانهای دیرینه روشن ست وچون ذات قدسی وواردات این مجمع بحرین جلال وجمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانائی ست وایزد جهان آرای بی‌منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد دانا دل وروشن‌ضمیر دوربین آفریده است ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف وقهر آموختن ومتاع نفسانیت وبشریت سوختن بود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله وآثار اسمای متضاده بمقتضای کمال واکمال پرده کشائی داشت لهذا سنوح این وقائع در عنفوان صغر سن بظهور آمد که دران وقت خاطر قدسی با تاثر از دریافت ناملائم فراغ داشت واز ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از افاضات تعلیم واضافات تفهیم ست ودر دیده بصیرت حقیقت شناسان از

فیض دادن ۱۲ نسبت کردن ودادن ۱۲

قسم اشراقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و هرگاه یکی از دورماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخی به بلا بکاسش ریزند بیشتر چین شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند و مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این تمثال حال میرزا کامرانست که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و ابد برگزیدهٔ حق پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد و جان و مال و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد مجملاً درین هنگام مسرت که وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغ بالی بستانسرای عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دار السلطنه کابل ریخته و آنرا در تصرف خود آورده و شیرافگن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت غمخوارگی سکنه و رعایا که بدائع و ودائع جهان آفرینند و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد نباید و سوم از ممر طغیان میرزا و امور مرتبه بران برهم زده گشت و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لائق بظهور آوردند و راقم این شگرفنامه ابوالفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از سمت امتداد طول کلام نموده بجانب غرض می شتابد بنابرین مجملی الطریق جملهٔ معترضه تحریر می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا بالتسلیم القیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته و در تیه اضطراب اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اثری از میرزا پدید نشد و گردی از راه او برنخاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آن دیار راجنت یاوری کرد قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را بر و نگشودند هر چند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید از آنجا بجانب خضرخان هزاره شتافت خضرخان اوّل و رسوم مهمانی بجا آورده میرزا را بتیری آورد و از آنجا بزمین داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور و آن حدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند و علم و نقاره و تومن طوغ ضمیمه تفضیل ساخته او را بدان صوب تعیین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرامخان صادر شد که یادگار ناصر میرزا

که بدولت خواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزمند با ردوی میرزا رسید هزاره پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکناره کشید و بجانب تکیناباد بشاه حسن ارغون التجا برد و میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس احرام بست و در دار السلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود درآورد و روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنوده و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تته کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن متوجه کابل شد چون قندهار باهتمام بیرم خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بیباکی شتافت و بجد و دقلاب بجمعی از افغانان سوداگر که اسپ می برده اند رسید و از بی اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد و از انجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ مست طارح فح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید اول بدروازه طاقیه درآمد از محمد طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت که در آب و آتش حمام است همانا که اینجا نیز نشاه بدمستی او را انجام غفلت کشیده بود علی قلی لعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد و میرزا او را باب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود موجب قرارداد گشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد و دران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتند و صبح باز آمدید میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان آتکه حضرت شاهنشاهی را بآیین بزرگی و تمکین نزد بزرگان پیش میرزا کامران آورد و میرزا بدیدار آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع مهربانی کرده آنحضرت را که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد چون میرزا کامران

کابل را در تصرف خود آورد و انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دست تطاول کشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل که غلامان خاص بادشاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین ولد میر خلیفه که حضرت بجازت خود طلبیده بودند و جاگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود با استحکام ترمین داو را اعضای محسنه او را قطع کرد و بنا خوشترین وضعی در جنگ اجل داد و چوچک بهادر را که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد و از انجمله شیر افگن رخنه ابداع آورد و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را تبز و بر جدا ساخت و حقیقت سفله طبع تنگ حوصله با اندک گمان فایده خاک روزگار در کاسه طمع خود کرده راه بی حقیقتی پیمودن گرفتند و بهانا عمده سبب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد چه دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرائط حزم بجای نمی آورد و فضیل بیگ نیز در شهر بر آمد خود دکان علیحده برچیده گمان استقلال می برد و با یکدیگر از کوتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند چون کابل بتصرف میرزا در آمد پیوسته در پی جمع سپاهی و سر انجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود و ولد بیگ ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پر نور خود بزم افروز میرزا بودند معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی آمدند و جرئت یافته مردم اطرافی که در معنی بیگانه اند و کانچه جاری ای آمدند بریکدیگر میگرفتند ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که باشی جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بنزرگی برداریم ولد بیگ که مرد دنبر دنبود ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را باین فضولی چه کار و چون سررشته هر کاری بوقتی خاص بازبسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد

نهضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن

چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره و شتافته اطفای نائره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زده تیه آوارگی را بتازگی خان و مان کرامت فرمودند و همان محال که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند

و قندوز و اندراب و خوست و لمر دو غوری و آن حدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بمبدرقهٔ توفیقات آسمانی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام شد و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هرکدام بجا و مقام خود آرام گرفتند در تمام توران از هراس موکب عالی بیغمی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گردآوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از انجا براه کوتل شبرتو گذشته بگوبل ریگ عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اجلال روی نمود شیرعلی که خود را از معتمدان و دبیریان میرزا میگرفت تنگی آب دره را عظیم محکم کرده بود اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراجه خان فرار نمود و چون اردوی ظفرقرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس مانده دست درازی نمود و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکد مجدده منظور نداشته از بخت برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حدود ده روز توقف فرموده در تمکین خواطر متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بی سرمایهٔ حقیقت کوشیدند و به پیمان و عهود خاطر وامانده ایشان را بجای آورده مجلس کنگاش منعقد ساختند رخصت یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که میرزا کامران شهربند کرده خود متحصن شده است لائق آنست که از کابل گذشته بجدو و لوری و خواجه بسته نزول اقبال واقع شود تا از وقوع بعسکر فیروزی پیر سیده باشد رای همه برین قرار گرفت و از زمه سوار دولت شدند بندر رسی که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بسیار بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی انخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار گرفته الیق دولت آنست که همت گماشته شهربند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آمد بهتر و اگر نه هم مردم از ما جدائی نشوند و هم از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل میشود حاجی محمدخان را طلب داشته این مکنون خاطر را با او درمیان آوردند او برین رای صائب آفرین کرد قرار برین اندیشه یافت حاجی محمدخان و جمعی براه کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال باز بایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بجدو و دیه افغانان نزدیک روضهٔ بابا شیر رسیده بود که شیرافگن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سرگروه بجنگ آمد چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم بادشاهی را قدم تمکین برجای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراجه خان و میربرکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی

تاریخی و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بستد گروه گمراه را تنبیه نمایند این جماعه بمقتضای اشارت
مقدس چون خبردار شدند و میرزا که از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که انان راه تعیین شده بودند بوقت
رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاده شیر افگن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت
بودند می خواستند که او را روزی چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان دارند بموجب التماس
قراجه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان که از کافر نعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید
و آن حضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب گریختها نموده بدروازه
آهنین خود را رسانیدند و میرزا خضر خان و جمعی از غونیان راه هزارجات گرفتند و شهربند بتصرف اولیای دولت
قاهره درآمد و آن حضرت آنروز در باغ قراجه خان نزول اجلال فرمودند و خیلی از مفسدان بسر انجام که بهنگام
بدست اولیای دولت اقبال بودند بیاسا رسیدند شیر علی بیراهه بقلعه درآمد و متنظر بان قلعه را اطمینانی حاصل شد
و حضرت جهانبانی از انجا سیر باغ دیوانخانه و ارته باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرف است نزول اقبال
فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده سر میدادند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند
مهدی خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلائی او و جی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور
فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روبروی
دروازه پای جای اردوی معلی بهبیند که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است در محاصره قلعه بیشتر توجه نمودند
و مرچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازه
ارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم بادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت نیاورده رو بقلعه گریختند درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش نمایان کرد و بدست راست او
زخم کاری از دست شیر علی رسید درین زد و خورد مردم بادشاهی زور آورده شیر علی را درون قلعه گریزانند حاجی محمد خان
را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت
کس پیش او فرستادند که سوار شده بمرچلها خود را نماید بموجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد
یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت آورد
شیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت ورزا و را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند آنحضرت
جانبخشی فرموده بزندان خانه فرستاده محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای پهلوان دوست میربر بودند و احوال هر
کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص
دارند بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین

پابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایات گشتند و در عین جنگ جبل قافله کلان از ولایت بجاریکاران آمد و آسیب اسباب بسیار در ان قافله بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و تصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستادند سر راه بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود و هم حال ما به تباهی میکشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورد و لشکر را بسرکردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد را بان خدمت تعیین شد که آن ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند و کار خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و با ایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مرحلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام سوار و مداخل اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سائر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نمودند خواستند بقلعه در آیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیر علی باهم گفتند و گو در آمدند تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من پیش راه آمد هر چند بجیب و راست نگاه کردند راهی که توانند بقلعه در آمد نیافتند سرگردان شده خود را بکناری کشیدند و منتظر فرصتی شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی باقی صالح از پایه جوانان مردانه حصاری بود بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازه آهنین آورد و بگزاف گفت که بیک حمله شیر علی را ازین دروازه درون می آرم چون دروازه کشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش بخرمن هستی او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر علی از در آمدن قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و حسن بیگ و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دلدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند که بپا مردی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند فرستادها در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر بادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد و فرستادها مظفر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و از سوداگران تاراج شده که التجا بدرگاه مقدس آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسپ خود شناسد بگیرد و اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این باعث

تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر مرچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری عنود و بیچارگان بستر ضلالت شود میرزا کامران چون از همه دروازه تدبیر آمد و شد بنود و از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی راهی نکشود همت ناقص خود را بسیاست کوچکان معصوم و طفلگان بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که هفت ساله و دوم پنجساله و سوم سه ساله بود بعذاب تمام برخاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مرچل قراجه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراجه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید یا مرا راه دهید تا بدر روم یا پادشاه را از محاصره برخیزانید و گرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت قراجه خان که در آنزمان وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت در عرصهٔ تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت ست ازین اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی در راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات تو همان می تواند بود تا آنچه از خیرخواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگرنه ما را بکشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن بآسانی میسر آید آنحضرت قراجه خان و مصاحب بیگ اطلبیده بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند و بعنایتهای تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن محمد قاسم موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار رنج حسد بود و هر مخالفتی که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد و معنی آن ستیزه و مخالفت با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود و چنین ستیزه کار هر کاری که اختیار کند لامحاله هیچ وجه راست نیاید و پس در افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیاوی او شود ❊

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بیخردی برای محافظت خود آن نوباوهٔ بوستان سلطنت و باکورهٔ بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در جایی مقابل که از قدر اندازان لشکر منصور مورد ملخ را عبور دشوار بود نگاهداشت این چه آدمیت و مرومیست و آئین کدام ددی و دیوسارست زبان گوینده این چگونه لال نشد و دست برندهٔ این کار چرا از کار نرفت که آن دوحهٔ اقبال را باین نیت برگیرد و باین قصد بنشاند چینکه حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند نه بیند جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبی تواند دید ولی که از انداز

حسد یا بمال غم بوده با خداهی بزرگ در منازعت باشد سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون در یابد بکیر
راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت
و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاهداشته متکفل صلاح
احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت بسزای اعمال و جزای افعال
خویش نرسانند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش
روزگار بوده و در خاک نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه در گزارش آورد و کردارهای
ناهموار ان ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهد تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت عبرت سایر ناحق شناسان
گردد هر آئینه چون بدیده بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات که بمدارج مراتب بظهور آید در اعقاب و ایلام
سخت تر و جانکاه تر است و چون این امر ناپسندیده ازان طائفه بیباک بظهور آمد دست قدر اندازان در لرزه
شد و تیرها براه اعوجاج رفت و فتیلهای تفنگ افسرده گشت سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج
خود برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله آنچه بدکاران تبه رای آنرا منقصت
خیال کرده در ستیزه میکشایند آن وسیله کمال و دست آویز راحت میشود چنانچه اینحال مصداق آنست اول
در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایه خجالت
بداندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون شود و ثانیا باعث ظهور چنین خارق عادت
گردد که آتشها سردی نماید و فتیلها در نگیرد و چون سنبل خان انظر بسقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی
را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب الهی
کنند و سر این معامله بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده در ساعت دست از
توپخانه باز داشت و فرقه متفرقه باغیه مانی از شدائد توپخانه عالی نجات گونه یافتند هرجا که حفظ الهی حارس
برگزیده او شود میکائید بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگرچه بیخردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما
حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا
هرکس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله بنقصان این
عمل او وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه بود گردانیدند و دوربینان حقیقت شناس
اینحرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان
سیستانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرامخان خویشی داشت
از قندهار از بدخشان بملازمت شتافتند آنحضرت مور چل این مردم در جانب دروازه بارک عنایت فرمودند

واین جماعت سعادت منش درآداب خدمت کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از
پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون اندیشهای او نادرست آمد از راه روباه بازی نشق چاپلوسی و گربه لابگی
زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد و بوسیله قراجه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی
دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل
حق گزار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جائزه این ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال
در حمایت مروت آن حضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را بپایه قبول داشته در مهام اهتمام
سخت گیری تجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و قراجه خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال
از مشرب عذب اخلاص بهره تمام نداشتند بقصد گرمی هنگامه خود که شعار کهنه عمله آشوب طلبست نخواستند که
میرزا بجا از دست آید از تنگ اخلاص و حقیقت چگویم که آن گوهریست بی بها و جوهریست کمیاب اگر در تورانیان که
دائم آنجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که در گرو سود و زیان ظاهری خود است نداشتند تا پاداش
نیکی بنیکی میکردند این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند ازین زبونتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری
و خونریزی ناحق آماده ساخته باندیشه تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود و روزی فراخ سرمایه آشوب فتنه گشتند
چه عقلها هم آغوش ایشان بود چه خیالها هم زانو داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص میدانستند که چه دولتها در دست
هر آینه این نوع بجز دمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبری نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبری
نرسید و اگر گوش هوش ایشان این راهی شنود کاشکی وبال دل آزاری دانستندی تا تنبیه نیز چنین بربهای خود بدیدندی
باری این جماعه کفکری نادرست میرزا را رهنمون شدند و گفته فرستادند که باید که در قلعه میباشی و بکدام امید بدرگاه می آیی
روز بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میشود باید که زودتر خود را از فلان مورچل و برجل حسن قلی آقا نشان دادند میرزا
میرزا باشارت این جماعه از دروازه دهلی برآمده از همانجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و
پنجاه و چهار طریق فرار سپرده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه کاری
توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند خود بتائید ایزدی
بدار السلطنه کابل که از وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی
سور کرامات نامتناهی اقبال و استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات
عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی
در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی
روشنی پذیر گردد و کدام رحمت ازین بالاتر که بوصال چنین جگرگوشه دل چنین صاحبدلی آرام گیرد و بشکر سلامتی ذوات

تو رسیده و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص تقسیم رسید و بر دلهای افگار خلائق که از آسیب حوادث خونابه دم بود مرهمی تازه نهاده آمد و هر یکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت و پراگندگیهای دلهامی در دمندان بفراهمی بدل شد و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند حاجی محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند اما بافسون و افسانه کهنه عمل بید ولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم بدست اولیای دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی باز پرس شد و یکیک فراخور جریمه بسزا رسید از انجمله سلطان قلی آتکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو و مولانا قدم ارباب جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و بمردم خود قرار داد که بکوه آلفت رفته پناه میگیرم لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم و خود بعلی قورچی آخر شب از راه سنجد دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهی پیشگرفت میرزا بیگ که معتبران میرزا بود و شیر علی با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی که شعار بدگوهر انست نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد دیگری از قلقچیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه میشوید و اشارت بمیرزا کرد اگر نسبت نبوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بصرفه گوئی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی سرانجامی شمایان اندیشه مند شده باین روش میگذرم اگر در شما سامان جنگ می بود کی چنین میگذشتم آن دیوانه با سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست درآمد و میرزا القدر سامانی بهم رسید و شیر علی را در آنجا گذاشته به بدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که اگر آنها باعانت و امداد کمر موافقت بر بندند ایشان برهنمونی عقل صائب دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران بیدرقه اوهام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برد و کمک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراچه خان را به بدخشانات تعیین فرمودند رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سائر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراچه خان به بدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد در انجا شیر علی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه در پیوست و جوانان بسیار از طرفین کشته شدند از انجمله خواجه نور که از بهادران کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا میرک مبارک که از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر بیدرقه اقبال محصوران

قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت افتاد و درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از
بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشتاب جبال بازگشتند و قراجه خان بصوب کابل روانه شد و حضرت جهانبانی
هیج و میج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون غوربند مضرب خیام
تشرف احتشام شد قراجه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب قراجه خان در مراجعت
بتاراج ایماقات رفته بود رخصت دار السلطنه کابل گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد آنحضرت
بجهت خاطر او از غوربند کوچ کرده بموضع کالبار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر و
شکار داشته باشند و بعد از آنکه قراجه خان آمد و اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده
بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی باین یورش نرفته بود کوتل هندوکوه را برف سنگ
راه شده شورش عجیبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود به تقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت
تقسیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند

بمکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام رو نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الهی که لوح محفوظ مشق رقوم ازلی و ابدیست و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال
مکتب تعلیم اندیشند و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و
اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آرند و بتدریج و ترتیب خاص بسیر در مسالک
تا ترعقول فرمایند و از هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز
شده بود بآئین رسم و عادات آن آموخته درسگاه الهی و رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آوردند
و ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهر بینان بآموزش
فرستادند اما درین دور بینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزگاری بردند از غرائب آنکه حضرت جهانبانی
که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقائق نجوم میرسیدند باتفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب دانان
وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آن حضرت تعیین فرموده بودند که در ادوار و اعمار مبهم نتواند رسید چون ساعت مختار رسید
آن مودب بآداب الهی بلباس بازی در آمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند و باآن توجه و اهتمام بادشاهی چندی بهر
تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که این
خداوند خرد والا که مخصوص تعلیم ایزدیست بعلوم رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس
بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این بادشاه دانشوران از قسم موهبتی ست نه از جنس مکتسبیست باوجود این معنی

برضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه ازانچه رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده و چه ازان نکات اسرار که از
مبدء فیاض بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فائز گشته جلوهٔ ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت
و صاحبان علوم ظاهری و نوازشان صنائع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس میر سند از شناسائی خود سر
خجالت بگریبان تامل فرو برده حیران می مانند القصه چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندنی زیب تر
از ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش اخوند حمل کرده در تغیر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول
ساخته خدمت او را بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام آئین پرورد
ایزدی محل انعکاس نقوش مداد عقلی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی درین ایام
سعادت فرجام در دار السلطنهٔ کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورکشائی بیورش بدخشان تا آخر رسانیدن
کار میرزا کامران مبذول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال ناامید شده بخیالات
فاسد متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف درآرد چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا نیک
پیش آمده نگاهداشت و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم داشته مردم معتبر را
باستقبال فرستاد میرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان
آمد میرزایان بقرار داد خود بجد و جهد تنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد پیر محمد خان
جمعی را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود میرزا بجد و جهد کشم و طالقان آمد و رفیق و خالق بیردی را با جمعی از
چغتائی و اوزبک بر روستاق تعین کرد و از غایت قلعهٔ ظفر و خمنلنگان رسیده آمد میرزا سلیمان و ابراهیم میرزا جمعیت
کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعهٔ ظفر و خمنلنگان رسیده با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و
بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بجد بکوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنهٔ کابل مسند آرای
باطن انور بودند و قرارداد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهای ملازمان
را بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمیافتند این یورش در پردهٔ تعوق و توقف می ماند و درین ولا که قراچه خان
خدمات شایسته بجا آورده مورد عنایت بغایت شده بود ازانجا که ظرفش تنگ بود و بادهٔ فراوان پیمانهٔ
حوصله اش لبریز شده حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد
و تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال طول تماشای بی اعتدالست سختانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاه
غرور بزبان آورد از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجائزهٔ نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص
یافته بود و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش فرستند تا گردنش زنم و منصب او بخواجه قاسم
تولکه عنایت فرمایند چون امثال این امور بحضرت جهانبانی که معدن عدل و رافت بودند صورت نمیافت از انجا

که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست و از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برد و بجانب
بدخشان روان شده و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم
خواجه و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب دادهای او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان
بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده
این بخت برگشتگان را که از قبله سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت
توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان نهضت
می آید دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان
یکدیگر شتافتند و نزدیک به نیمروز که ساعت مسعود درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند شوکت شدند
از آنکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بچنداول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردی نمایان نمودند و آخرهای
روز در سر جوی سوری بقراچه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان حائل این تاریک دلان
در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند جمعی که تعاقب این فرقه
بخت برگشته کرده بودند مراجعت نمودند در قراباغ بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و رای جهان آرای
حضرت جهانبانی بر آن قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید از آنجا سامان و سرانجام یورش [illegible] نموده
متوجه بدخشان شوند و کوته اندیشان فرار نموده تمر علی شغالی را که وکیل قراچه خان بود درین خبر گذاشتند که در آن
حدود باخبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد و چون از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند حضرت
جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعی ازین شوربختان را که
حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته بجرائم نمک بحرامی سر برافراشته بودند لقبهای مناسب حال نهادند چنانچه قراچه را قرابخت و
اسمعیل را خرس و مصاحب را منافق و بابوس را دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند
که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود خود را بعتبه بوسی رساند
درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور
که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان میتافت مشورت میفرمودند جمعیکه نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین
داشتند برفتن قندهار ترغیب میکردند تا آنجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی
که منشور فرزانگی بطغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان که موافق رای جهانگشای پادشاهی بود اهتمام مینمودند
روزی از محمد سلطان پرسیدند که توچه میگوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده
است همانا که در آمدن تجلد و پیشدستی نماید چنانچه بخاطر میرسد که اگر موکب پادشاهی پیشتر از کوتل هندوکوه

گذر بفتح از جانب اولیای دولت است و اگر نه نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهدهٔ همگنان شده اگر او مغرور است ما بدرگاه الٰهی نیازمندیم و این بیت برزبان حقیقت بیان راندند بیت مبادا کس بزور خویش مغرور ٭ که مغروری کلاه از سر کند دور ٭ و فرمودند توقف ما چه صورت وارد انشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود ٭

نهضت موکب جهانگشا حضرت جهانبانی جنت آشیانی ببدخشان و فتح و فیروزی و رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین بر همه امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و پنجاه و پنج ساعت مختار بآن صوب صواب مآب همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از انجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین سرمنزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هواخواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که درحد و بنگش بود نیز بآستانبوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شده و درهمین میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس مفتخر گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت و از عجایبی که ثمرهٔ رسان فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود که دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت در آفتابه خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر آن مرغ سیاه و آن مرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما بر آید و آواز کند نشان فتح و اقبالست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمده و هما وار بال زنان بر کتف عز و شرف نشسته سایهٔ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگزاری فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند و از سوانحی که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بیامن اقبال روزافزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهیر سید تمر علی شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی پنجهیری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالی جنگ مردانه کرده بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی پنجهیری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمان حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواهان ساده لوح بفکر نافقس منیدارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ در آمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دستبردی عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستان بوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود و سر تمر شغالی را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرفراز نموده رخصت دادند منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا اتر انشاخت و دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است

چون رایات نصرت شعاع بآنحدود رسید بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایات بسیار
فرموده فرزند خواندند و جلائل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر
و نظام مهام خبردار و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود
طالقان رسید باستلام رتبهٔ عالی مبادرت نمایند و حضرت مهد علیای مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیدهٔ سلطنت
و گلبن بهار خلافت از موضع گلبهار رخصت دار السلطنهٔ کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد
فرموده بهمراهی حضرت قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت
کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان پنجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین
سلطان و تردی بیگ و محمد قلی خان برلاس و علی قلی سلطان میر لطف و حیدر محمد جوبلی برسم منقلای فرستادند
بمجرد آنکه فرستادها از کوتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طائفه که در قلعهٔ اندراب
بودند روی گریز نهادند و بموجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بجوست شتافتند که اهل و عیال این جماعه
تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست بادهٔ غرور بجدود قلعهٔ ظفر بود و امرای
فرار نموده در طالقان هرچند بمیرزا در حفظ مسالک و سد طرق کابل اهتمام می‌نمودند بجائی نمیرسید و ملا خرد زرگر که دران
ولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درینباب هرچند کوشش عظیم نمود سود مند
نیفتاد آخر قراجه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطالقان
آورد که مبادا لشکری از کابل دررسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست
رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورد و بطالقان برد همانا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند و چون رایات
عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر در آورد
حضرت جهانبانی میرزا را به تفقدات گوناگون عزت بخشیدند از انجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و
مجملی ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدن سپاه نصرت قرین به بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در انجا
رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته درستی غرور پیوسته بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا
هندال برآوردن اهتمام مینمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت شبی آنکه
شبی پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند و آویخته خود را در جوی آب انداخت و یکدست او شکست و بکمند کشیدند خود
دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آوردند آنحضرت نظر از اعمال ناشایستهٔ او دیده از تقصیرات او رقم عفو کشیدند
و خلعت خاصه کرامت نموده غوری را نامزد فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه
کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی و سرراهی یافته بودند چندین تقصیرات عظیمه که هر کدام مستوجب

سیاست بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند چه در میزان قدرشناسی اسباب بخشش را از ابواب گزارش
افزون یافتند و بعد از آنکه میرزا هندال بتوجهات بادشاهی معزز شد پس حکم جهان مطاع بصدور پیوست که حاجی محمد خان
و جمعی دیگر برسم منقلای پیش روند و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه مؤید دولت خداداد بود
عدول ننمایند و در لوازم نیکو خدمتی تقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی بقدر اخور همت و خدمت بآرزوی خود بهره مند گردد در
اواسط جمادی الاخری نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیان که از مواضع اندرابست مضرب سرادقات مجد و جلال گشت
قاضی اندراب و مردم توقبائی و سایقانچی و بلوج و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف
آستان بوس دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از انجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطالقان روی نمود
و اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند بمیرزا هندال و امرای
که همراهش تعین شده بودند حکم معلی شد که از آب بنگی گذشته دستبردی شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران
از حدود قلعهٔ ظفر و کشم بالغار خود را باین گروه و خیم عاقبت رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که
آنرا خلسان میگویند در میان این مردم جنگ ... شد و هنوز موکب بادشاهی از آب نگذشته بود و بقدر مسافه
در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب
گذشت و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند میرزا کامران با معدودی بر سر جهان بلندی ایستاد
درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند
بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب چجبه است نیمکروه از انجا آسیائی بالاترست و آن زمین
سنگلاخ ست عبور از انجا بسهولت میسر لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجه گشتند چون نزدیک بتایل رسیدند
شیخم خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند بجمعی از طولقطاران که در هر جلوه میرفتند حکم شد که این جرائم
گریزپای را بزنند چندان بمشت لگد زدند که بر نظارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلق ببدن نماند آنگاه اسمعیل بیگ
دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جانبخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند و باو
سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعی از
فدائیان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه پیوست فتح الله از اسپ جدا شد و مقارن اینحال کوکب بادشاهی
که بمقدمهٔ جهانگشائی او طلیعهٔ کشورستانی ست پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار
نموده خود را بقلعهٔ طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر بادشاهی دست بتاخت و تاراج
شد و بر اسباب کارقلیچیان نزاع کشید آنحضرت حکم هرل فرمودند یعنی انچه هر کس را بدست افتاده باشد و دیگری
طمع دران ننماید و درین فتح هیچکس را سر موئی زخم نشد مگر علی قلی خان را که زخمی باو رسید و اسحاق سلطان و ترددی بیگ

ولد پیک میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور برده بودند دستگیر شدند و نیز امیر ابدال
و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعداد
متخلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جواد بی منت و مفیض
بی منت ست بتقدیم رسانیدند و روز دیگر لشرائط محاصره پرداخت مرحلها قسمت فرمودند روزی از مورچلی که
بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بنا و قتا بمردم قلعه می انداختند بندوقی
بمبارز بیگ رسید قالب تهی کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و برزبان اقدس
گذشت کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او میشد و آنحضرت بمقتضای برادری بل بموجب رافت عام
با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعویذ
بازوی دولت و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصایح بزرگانه
این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بدخوای عزیز جنگ از تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و
آزار مردم بیشمار ست باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته می شوند **شعر**
بود خون آن قوم در گردنت ✤ بود دست آن جمع در دامنت ✤ همان به که بر صلح رای آوری ✤ طریق مروت
بجای آوری ✤ و مصحوب نصیب مال این منشور سعادت فرستادند چون میرزا مست غفلت رو گردانیده
اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادات لوایح مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت
این بیت برزبان راند **شعر** عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ✤ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد ✤ نصیب مال
حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه سانید حکم بضبط مرحلها شد و درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام
عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاکر خان ولد ویس خان قبچاق
با مردم کولاب نیز آمده عساکر ضمیمه اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی
اولیای دولت کشوده تر می گشت و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شده و کارهای بر وی تنگتر می گشت تا آنکه از
اقسام حیله گری و کید ورزی نا امید شد و از کمک پیر محمد خان اوزبک که از کوتاه بینی چشم امید داشت مایوس شده
بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر بر کنار گرفت
و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استعذار پیش آورد و روزی عریضه تحریر
بسته برار دوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را انداختم دیدم آنچه دیدم
اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده
خود را مستحق خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر عرب

یکی متخصص شود و میر از جملهٔ سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی با و توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام بوده لشکر دعا را آرایش میداد چون عرضه داشت او بمسامع غز و جلال رسید میرزا طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص و السلامة فی التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص ست و سلامت در اطاعت و انقیاد سلام ست بر کسیکه راه راست را پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هر چه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی از انجا که کرم و مروت و لازم ذات قدسی بابرکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصارهٔ حنظل طعم تلختر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی که میرسید و میرزا چون از صداع بدمستیهای خمار خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم پیش افگنده تقصیر میگفت و هر چه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفتند چارهٔ این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمان دریابید میرزا از راستی یا حیله پردازی روان شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود میدانست که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست ایستاد و بمیرزا گفت چون شما عزم آستان بوس قدم نهادید از دائرهٔ عناد بر آمدید و از بغی نجات یافتند اکنون لائق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبهٔ آن حضرت بخوانید و غائبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارید که از قدیمان منست میخواهم که تلافی بانچه او کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبد الباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از انجا سوار شده بباغیکه در ان نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلها برطرف شد و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا بامعدودی که مقرر شده بدر رود و تا بر آمدن از قلعه محافظ حدود گردند و علی دوست خان باربیگی و عبد الوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سیهرندی و جمعی را تعیین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند بموجب قرارداد میرزا بر آمد و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کامران سوار میرفت و این را بمیرزا ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آورند

چون بسمع مقدس جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده داشته اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت
و تنک مزاجی بیرخصت برخاسته بجا بود و گشتم رفت و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی تو این بیجرئتی میرزا بهم رسید
فرمان عطوفت که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادن و چون
برخی از شب گذشت قراجه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن
فرود آورند و گناه او را بخشیده بزمین بوس مقرب ساختند و بترکی گفتند که عالم سپاهی گریست امثال این خطر باشند
آمده است و در پایان دست چپ تردی بیگ خان آماده حکم شد که بایستد و بعد از آن مصاحب بیگ اترکش و
شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلان است خردان چه گناه دارند همچنین
سایر امرا نوبت بنوبت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت
و سرافگندگی آمده کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد و بچه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد و روی
جمعی از دست قدرت سیاه کرده باشد از ما چه باید رسید و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت
این بیت را در آن مجلس خواند بیت چراغی را که ایزد برفروزد ٭ هر آنکو پف زند ریشش بسوزد ٭ و تمامی امرا تخصیص
قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر از آنجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که
النگی دلگشا بود نزول اجلال واقع شد روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت
نموده بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قصه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا عبدالله زبان را
بشکر پادشاهی الله اکبر داد و از چندین بی ادبیها که از حوصله میرزا بیرون بود و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب
او شد میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبدالله
گفت اکنون فرصت کاری که پاداش آن تواند شد در دست هست اگر بجای آورند چه شود میرزا گفت آن کدام است
گفت امروز بجائی هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد مناسب آنست که با معدودی دو الغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم
و سجدات شکر تقدیم آورده عذر گناهان بخواهیم و خدایات پسندیده بجای آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودی
روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد بساط بوس را بملازمت فرستاد و از آمدن خود خبر ساخت حضرت جهانبانی از
آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار
و بالتو بیگ توابچی بیگی و تاخچی بیگ و جمعی دیگر بروند و بعد از آن قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر
سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند و سوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال
نمایند و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند صباح آن اقبال نوئی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان مرتبه
لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران

بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره تتقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم بعد از آن از روی فرط رأفت وشفقت میرزا را در بر گرفت و گریه های زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بشرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و ترکی فرمودند که نزدیک نشینید و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعی از نزدیکان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ اخته در دنگل قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام یافت قاسم چنگی و کوچک عجگی و مخلص قنبری و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سائر این گروه جاد و منش نزدیک بتوره نشسته نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاهم بیگ جلایر و تولاک قوچی و جمعی دیگر عقب قورجای یافتند و میوه و طعام گوناگون بآداب بادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هر که یکبار تاریخ بغض مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا را بنده باشد که برابر پدر و اند بغض داشته باشد میرزا بی درهم شد و گفت پس مردم مرا خارجی تصور میکرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت و حضرت جهانبانی نواد در کلمات گوهر افشان بودند تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک دولت خانه ایستاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی درمیان آورد حضرت فرمود که موکب منصور بناری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید و ناری موضعیست از بدخشان که یک راه بر بلخ دارد و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب درمیان بسر چشمه کشاله نزدیک آب شکسته نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند و دران سر منزل عبرت افزا حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سابقا رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خط فرمان نهاده اند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درباب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و آمدن برادران و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آن را بر تخته سنگی نقش فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهت گاه رسیده بر سنت سنیه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درانجا نیز ثبت فرمودند واین هر دو تاریخ از دو بادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگار است و از انجا بموضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشهور بکولابست تا سرحد موکب قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر الامرای میرزا کامران

مقر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه
میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه آنچنین جابخشی جنابان مضائقه نکرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از
پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا سلیمان مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکش و ناری را بمیرزا هندال
مکرمت فرموده شیر علی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را شمول تفقدات بادشاهی
فرموده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسله صورت است درمیان آورده
هرکدام را بجدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت برادری پیاله شربت طلبیده آشامیده
اندکی ازان تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش باخشای دیگر
بخورند و پیمان یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی با وجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بستند و
هرکدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران
و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطومن طوغ اختصاص یافتند و میرزایان ازین منزل بجاگیر خود رخصت گرفتند و موکب
عالی متوجه خوست شد و در انجا که نزهت گاه حضرت بود دو روز اقامت فرمودند و از راه بریان متوجه کابل شدند و بریان
قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز بتازگی نظر تعمیر انداخته
نام آن را اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر برا حکم شد که شکست و
ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا بامر قسمت کنند ده روز آن حدود معسکر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان
در یکهفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت پیک میرک را حاکم آنجا ساخته
گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه جمع شد بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل و خرج این کان
برابر نمی آید و از انجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام محل سرادق دولت اختصام شد و اوایل زمستان که زمین
از برف بنیاد روی سفیدی کرده بود عرصه حدود دار الملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فروغ بها یافت و بجهت
اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران تهنیت
و سعادت در مقدم آن حضرت ست اقبال و استقبال فرمودند آتکه خان و جمعی از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف
شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبهه ایشان
میتافت مبتهج و منبسط گشته ناصیه اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند و در جمعه دوم رمضان که وقت
مختار بود بفتح و نصرت سایه ورود بر شهر انداخته اند و بر زمین نیاز جبهه سای گشتند و عزالنفس مبارکباد از اولیای دولت
رسیده و در منولا سمند راز کشمیر مرقعه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آنولایت بدرگاه معلی آورد و در عرضه داشت تعریف
و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت و در التماس سیر و گلگشت

همیشه بهار آن عرصهٔ دلکشای مبالغه پرداخته در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همت جهانگشای نموده بود و آن حضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطنی بتسخیر هندوستان آن دیباچهٔ هوشمندی ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره تمشیت امور ممالکت و تقویت مهام دولت بطرزی که دواعی اوقات مستدعی بوده مصالح ممالک مقتضی برای اصابت همت گماشتند از انجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بود ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید در اوقات غربت که سوهان زن ناهمواریهای نفس است از ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه شده در میان هزاره ها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای ناسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید و در همین ایام تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت است فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را جد کرده بر سر هزارها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره رهزنی و غارتگری اشتغال دارند نماید و از بی تدبیری که منشاء آن غرور جوانی و جنون پندار باشد آئین پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام شمشیر و اپسین درکشید آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آن حدود بجاگیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانی آن حدود رخصت فرمودند و درین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بنوازش مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت میرزا عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود آستان بوس استسعاد یافته منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و مرتبهٔ او را بلند ساخته لعفت قباب گلچهره بیگم که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال روی نمود شهیدان میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از انتقام که در جاگیر او بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیر زد و میرزا در آن عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ و رجوع عالی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا به کابل

هرچند در تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور همت ملک کشائی از واجبات اقبال روزافزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنزا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قائم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوائل سال نه صد و پنجاه و شش که هوا بهار رو باعتدال آورده بود بالتو بیگ را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته این معنی را سرمایه سعادت دانسته هنگام وصول رایات عالی بجو و بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب اقبال گرداند و سناشیر سطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه بزودی خود را رسانیدن شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالی شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند ابکولاب فرستادند که میرزا کامران را بار دوی معلی رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان حال بود و از بی رشدی او خواجه غازی مهمات را بکار روائی خود پیش گرفته بود خواجه مقصود قلی که رانق و فانق مهمات میرزا کامران بود و چندی دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهت تشخیص معامله تعین شدند و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه بود محصل این مهم شد و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای متغلب را گیرانیدند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعین نمودند و خواجه سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خان ممتاز بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد و بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریه این یورش موکب عالی باستالف نزول اجلال نمود و درینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید از راه پنجهر عنان عزیمت معطوف ساخته اند راب برانجیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلیکه حضرت صاحبقرانی در انجا اساس نهاده بودند سه روز بر سم تبعیت آنحضرت کامروائی فرمودند و از انجا بتاریخی اتفاق منزل افتاد و از کوتل ناری گذشته بسیر دشت نیل برکه بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی این گلزمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولی سپاهی آن دیار نیز کند و از نواحی لغلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و

وحاجی محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کار طلب اپیشتر روانه فرمودند که ایبک اکه از توابع بلخ است و بخوبی دافزونی میوه وخوبی آب وهوا امتیاز دارد از اوزبکان متخلص سازند و در اثنای آن شیر محمد یکینه که یکی از لیسا دلان بود بلنگی به تیزی زده بمازرمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکر بازدن بلنگ را خوب نمیدانند ومعروض داشت که چون مرام میرم اغلن مقید ساخته پیش کیستن قره حاکم بلخ آورد و در چجکتو بیمنه استعداد رفتن هری می نمود شخصی بلنگ زده آورد بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باق اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی امثال ایل میرزا و حسین سعید بی و محمد قلی میرزا و جوجک میرزا بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود که در ان حدود لوازم احتیاط بجا آورد رسیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بغیر از در آمدن در قلعه ایبک و مستحکم کردن چاره دیگر ندیدند آن حضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مرحلها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده باستانبوس والا استسعاد یافتند و ایبک بدست اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند اتالیق موقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست آنچه بخاطر تو رسید بی ملاحظه بعرض رسان مشارالیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمد خان بدست افتاده اند اینجماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بی جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آئین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تری باشد این گروه را امان داده ایم خلاف این چگونه در معدلت سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد اتالیق معروض داشت که اگر این کنگاش درست در رای متین راه نمی یابد ایشان را پس مرا نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم اینجانب بملازمان درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی و ارادت قیومی بر خلاف این دو شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل غرمیت آراسته تر نمود و چند روز اقامت واقع شد اگر چه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حسابدان از روی یقین میگفته اند که اگر این توقف نمیشد پیر محمد خان طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود و هر آینه مستاصل میشد یا حسب دلخواه صلح میکرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آن جماعت فرصت یافته بکمک غنیم آمدند و امرای اوزبک را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از

علم گذشته درمقام باباشاهو نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که بسر منزلیست مشهور معسکر دولت آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی رقاص سلطان وشاه محمد سلطان حصاری برآمده اند آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و درمیان قراولان اندک جنگی شد. و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری باگروه انبوه برسر اردوی معلی تاخت وجوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی وشیر محمد بکنه ومحمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده ترددپسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد ومخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند. واوبکین اغلان که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان وسید محمود بکنه مناقشه شد هرکدام نسبت این دستبرد بخود میکرد وحضرت حقیقت حال از اوبکین استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول باشمشیر این مرد از اسپ جدا شدم وچون خود را راست گرفتم وایستادم این مرد دیگر ایما بسید محمد بکنه کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعراض فرمودند که او انداخته محمد خانست تو بمیروقی کرده که برصید دیگری شمشیر انداخته جلدو را بمحمد خان عنایت فرمودند واوبکین را به پیر محمد آخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند وباوجود آثار فتح ونصرت امرای نفاق سرشت بی اخلاص اظهار بیدلی میکردند وهمواره خبرهای راست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند ودرمیان خود شهرت میدادند اگرچه هر نقیضه که بمیرزا نسبت کنند از بس کج بادهٔ قابل بود راست مینمود اما اینجا خلاف واقع سخنان بر وی می بستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نمود وتمام وکمال آمادهٔ جنگ ومستعد پیش دستی شدند عبدالله خان پسر عبید خان غول شده بود وپیر محمد خان برانغار وسلطانان حصار جوانغار وآنحضرت نیز لشکر را بجا بجا نصب فرموده قلب الوجود اقدس برفعت بخش شدند. ومیرزا سلیمان ادرین برانغار ومیرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند وقراچه خان وحاجی محمد خان وتردی بیگ خان ومنعم خان وسلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرر شدند وبعد از نیم روز تسویه صفوف وآراستگی افواج باتمام رسید وتا شام جنگ عظیم درکار بود وجوانان نبرد آزمای عرصهٔ همت بیهوده داد دلاوری داده هراول مخالف را برگشته راندند واز جوئبارها گذرانیده رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه درلباس وفاق خلاف مصلحت را درنظر جلوه دادند ودوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوته بینان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند ونگذاشتند که از جوئبارها بگذرند وسخنان نادرست کم همتانه درمیان آوردند گاه از کمی لشکر خود وبسیاری سپاه مخالفت وگاه رفتن میرزا کامران بکابل واندیشه اسیر شدن اهل وعیال سپاهی وگاه انتظار بردن تقریب میرزا کامران وامثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت را تحریص می نمودند وآخر بهزار مجاهده بالنفس خود باین راضی شدند وبجانب دره گز که از جاهای محکم است شتافته روزی چند درآنجا باشند واز دیهات آن حدود وجمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح

سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل مارا باین جانب رفتن مناسب وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه تا ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد و تائیدات الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت هم رکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال برا قبال بیش می آید بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشت خواطر جمهور بی علاج شده بانصوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را از بی اتفاقی ارباب نفاق هیچیان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول که از آب گذشته داوزبک را رانده در شهر بند در آورده بودند فرستادند و میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران نامی را جنداول تعین فرمودند چون همگی نیت ناحق شناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقا قاروبکابل داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد مردم روی در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود جمعی دیگر از مقربان را جهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعین فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فائده مند نیفتاد و الحق رقم نشتیه حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب جفاپیشگان بمحفوظی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردد چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان آفرین آئینین نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد عبرت و خبرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد چه اگر این واقعهٔ ناملائم بظهور نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراء النهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندی و سرانجام این ممالک که مامن متوجهات هفت اقلیم ست در حجاب تاخیر افتادی و بالجمله چون مخالفان ازین قضیهٔ نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم خوردهٔ خود را انتظام داد و بتعاقب در آمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ که وصف کارنامهٔ قتال روزگار را دیباچگی بخشد بظهور آوردند و در آن بیشهٔ شیران نبرد رخش جهان گرد زرین لگام که لتسر الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر سروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید و اکثر همراهان آثار بدبختی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی و دون همتی هر طرف پراگنده شدند تفصیل عمدهای موکب عالی رقمزدهٔ کلک بیان میگردد میرزا هندال میرزا سلیمان قراچه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلیخان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبدالله خان اوزبک حسین قلی مهردار محب علیخان میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان

ست صاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله شیرازی عبدالوهاب
باقی محمد پروانچی خالدی * و بعد از سه روز بر سر تخت چهارچشمه اتفاق نزول افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمان که
براه رست افتاده بود خبر موکب معلی یافته ملحق شد و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات
تتق عصمت که در دار الامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند و رشید خان
حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خیر مقدم اشرف را
نگاشته بودند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضای طبیعت فتح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت
و دولتخواهی را بالکلیه فروگذاشت و بسیاری از همراهان راهمت یاوری نکرد لاجرم این سفر بخاطرخواه احباب دولت
میسر نشد بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند که تسلی بخش خواطر محبان
تواند شد و آن مفاوضهٔ قدسی سمت اندراج یافته بود و از آنجا شب در میان غوربند نزول دولت کرده شب دیگر
بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از آنجا بقراباغ و از آنجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی
کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایت شدند و از آنجا بسعادت
و مسعود به چتر اقبال سایه گستر دار الملک کابل گشتند و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال به قندوز شتافت
و منعم خان نیز همراهی میرزا به قندوز آمده از راه بهیم بکابل رسیدند و شاه بداغ خان که داد جلادت و مردانگی داده بود
در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه
محمد امین کتنگ ایشان نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعی دیگر از
اوزبکیه که او را ایک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم بادشاهی
بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده بمردم بادشاهی که پیش او بودند بسلوک آدمیانه روانهٔ دار الملک کابل ساخت
و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهام دین و
دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و
خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن او را بر طرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبد الصمد و
میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته
مشمول عواطف بیکرانه گشتند. و خواجه سلطان علی که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب
وزارت سرفراز ساخته دیوان خرج گردانیدند و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون
حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیدند کولاب را با و مرحمت فرمودند
و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند فرصتی نگذشته بود

که میرزا اینجا کریم بیگ بدساوکی نموده او را از انجا اخراج کرده و آنچنان بخششی و الا را برطاق نسیان نهاده اندیشهای
تباه بخود راه داده متردد فرصت بود در هنگامیکه حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرا بودند همیشه بوعدهای
دروغ آمدن خود را معروض میداشت و آنحضرت از صفای طویت و نیک گمانی که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است
سخنان نا راست او را راست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بخاطر غدار خود
مصمم ساخت و اندیشه لغی و فتنه که مخمر طینت او بود بظهور رسید و بتحریک سلسله مکر او امرای تنک مایه اخلاص و تنگ
حوصلهٔ ارادت دران یورش چنانچه گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چون آن حضرت مراجعت نموده ظل عدالت
بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان
بی جنگ از طالقان بقلعهٔ ظفر شتافت میرزا کامران مابوس بیگ را طالقان سپرده خود متوجه قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعهٔ ظفر مانده خود را بتنگ بدخشان کشیدند و بموضع جرم
رفته منتظر بادشاه آلهی نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بخوبی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد و میرزا
هندال او را از راه فریب دوستی تمام در آمده حرف یکجهتی در میان آورد میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات
عهد خود ایستاد و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه
فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت با وزبکیه متوسل گشته از ایشان کمک خواست
و جمعی کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال و یاری دادن مخالفان
که در سعی رهنمونی بشاهراه مقصود است تدبیری پسندیده انگیخت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود
نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بروش پخته کاران آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمدا خود را
بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق
نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند
و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن اینحال خبر رسید که جاکر بیگ کولاب را محاصره دارد
و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرف
خود آورده و اسحق سلطان را که با او متفق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده و از کار قندوز
ناامید گشته لسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجانب کولاب شتافت جاکر بیگ خود
را بکناره کشید میرزا عسکری بر آمده میرزا کامران را دید و میرزا موی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد
و نزدیک شاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید بیرتا ولی آمده بودند گذر آشنا بار دو میرزا
افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل با معدودی بطالقان آمدند و

وسید مذکور بحقیقت کار آگاه شده لنراق را با عزاز تمام مصحوب متعاان خود پیش میرزا فرستاد و از هر باب تاراج یافته معاودت
خواست میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت الستة متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در بدخشان ندیده
بجهت متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشید و از انجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن کابل یا
رفتن بجد و دیگر قرار دهد چون امرای نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریص آمدن کابل میکردند و از فرط
فریب فنون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروضداشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته
عذرخواهم و دست آنحضرت را از سر گیرم امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف بادشاهی بعفو مقرون گردد شعر
بازآمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم + گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم + امید که در مرتبه بوسیلهٔ نیکو خدمتی از بار گران شرمندگی
نجات یابم آن حضرت از صفای طینت مس زر اندود او را بعیار زر خالص فراگرفته بصدق مقرون داشته

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بجد و دکابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دوربین بموقف عرض رسانیدند که
پال سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه
بتجربه پیوسته لائق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون
زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین استقبال او برا صل نماید هرگاه و اندیشهٔ این کار کرده شود
از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان ناشده راه یکجهتی پیش گیرد و
بعز بساط بوس استسعاد یابد هر آینه بفنون و بصنوف عواطف بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه
نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکن ست ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آن حضرت را از استماع
این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط شعبان
پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والا گوهر گرامی مخفر یعنی
حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسند گزین چاربالش عافیت
ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان
روشن برهان که پیوسته انگیختن شورش پیش نهاد همت فتنه سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات
حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند که ما جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم بیکجهت بادشاهی

را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد بو العجب کاری که از کمال نا انصافی آنچه از اقران و همسران نجو درد امید ارند از عهد شکنی و نادرستی و بد اندیشی همه آن را بی محابا بحساب ولیعهد خود نمیسپرند و چشم نابینای خود را بر قبح آن نمیگشایند بلکه آن قبائح را از محسنات می شمارند و از تدبیرات و گربزیهای خود حساب میکنند هر چند اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته اینچنین نرد دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجبا و صد هزار عجب این چه تیره دلیست و اینچه خیره رائی انگاشتم که جلائل خوبیها و شرائف بزرگیهای این ذات قدسی در نمی یابند معامله فهمی رسمی چه باشد آنچه از ملازمان خود توقع دارند با آن مقدار احسان خود ها که مورد چندین الطاف و عنایات اند که یکی از آنها تمام عمر برای حق گزاری کافیست با چنین صاحب و ولی نعمت بر خلاف آن سلوک میکنند و از بیفکری و بدرائی در برابر چنین پیش می آیند آری کسیکه بمخالفت و شرارت سرشته شد ظهور امثال این امور از و چه بعید و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چه طرب چشم اخلاص این قوم بسبل نفاق بی نور شده و سینه محبت این فرقه بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت و قدر احسانهای ولی نعمت را کی توانند ادراک کرد چه جای شکر آن نعمای نامتناهی توسن نفس اماره این خودکامان نه آنچنان خود سریست که بزور بازوی سرزنش بلجام ادراک توان کشید و به نیروی سرپنجه نصیحت عنان آنرا توان تاب داد باری بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده قراباغ مخیم موکب مقدس ساختند و از آنجا بچاریکاران و از آنجا بآب باران نهضت فرمودند اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسپ راندند و جمعی از ملازمان که در نواحی بودند از ملاحظه نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن داری گشتند آن حضرت را این روش ناپسند آمده پسندیده نیامد بجهت سرزنش این فرقه تفرقه آئین شرح اخلاص جانبازان فدائی شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن رکاب او بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامی و جانسپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند بر زبان اقدس راندند مگر آن صالح آن حضرت در حق بندگان خود در امر تربیه و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه القصه قراجه قراخبث و مصاحب منافق دگر و دیگر که شعله افروز شراره شرارت بودند بواسطه بی واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه در میانست و شعاب جبال متعدد و میرزا با معدودی خواهد بود و دولتخواهان جانسپار را براههای مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و همگی خیال این اندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند تدبیر این حرام نمکان شوربخت بر صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود

وچلپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان
فرستادند و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را براه سال النگ تعیین فرمودند و قراچه و مصاحب و قاسم حسین
سلطان و جمعیکه در ملازمت اقدس مانده بودند روزنامچهٔ احوال اقبال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا
کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا درین مرتبه
جز نیت خدمتگاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامهٔ اهل نفاق
که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان
بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان
از راه ضحاک و بامیان بجانب دره قبچاق که از توابع غوربند است توجه نمود و لیس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را
هراول ساخت و خود غول شد و مجموع مردم خود را دو توپ کرده روان شد نیمروز یکی از رعایای آن حدود
از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رسانیده قراچه که سر فتنهٔ بداندیشان بود بعرض رسانید که بحرف
وحکایت امثال این مردم گوش داشتن و براراجیف دل نهادن سوجب تفرق خاطر و باعث توهم آن جماعت
میشود و اگر موجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه بلانت
متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او متواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق
و تیره دلی این ناموافقان تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفگنده و در خاطر اقدس خبر گمان نیک امری
دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعیکه همراه سوار شوند
و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند و اندک فرصت معرکهٔ قتال گرم شد میر محمد آخته که از فدائیان
درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهاسی جان سپار پیشتر روان شدند و میر محمد آخته که تشنه جگر زلال جانسپاری بود
قدم در دایرهٔ دار وگیر آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که در سر این کار رفت دیگر میرزا قلی خشتی
را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بیدولت برآورده در اثنا دمام کشاکش و هجوم کشاکش
زخمی از اسب جدا شد بپرسش دوست محمد او بکام دشمن نتوانست دید بضرب تش دوید و در حیات پدر کار تتمیم او اتمام
ساخت و آن مقدار تردد و جیتلیش نمود که خود هم متحمل و متماشی گشت و حضرت جهانبانی سر بلندی بر آورده و اندازهٔ
گاه سپاه موافق و مخالف مینمودند تا آنکه از طرز گشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان توپ توپ جانب
مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و صلابت
فطری در جوش آمد سنان جانستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود به فوج مخالف تاختند و فوج دشمن از
هیبت آن بادشاه الاشکوه متفرق شد از گوشهٔ تیری بر اسب خاصه رسید و بیک بابای کولابی دانسته یا ندانسته از

عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر بر جانب انداختند و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرده بستر کاهی که بفرحت خان مشهور ست آمده آن بیدولت گریزاند میرزا انجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس در آورد و آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا انجات عنایت فرمودند درین اثنا عبد الوهاب که از پیادگان معتبر بود آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است انا زل ازال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالامال ست و گاهی از گردش چرخ دولاب تهی گشته روی بزیر شاردن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسلهٔ درویشی و بادشاهی و مرتب دایرهٔ سفید و سیاهی ست بستگیها را کلید کشاد گیها داشته و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنه سراب فیافی طلب نگردند بسیرابی چشمهٔ مقصود نرسیدند مصداق این حال و منطوق این مقال واقع ایست که درین روز بتاریخ احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شده آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبد الوهاب و فرحت خان و محمد امین و سبد بخان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند محمد امین و عبد الوهاب حکم شد که چند آولی کرده حی آمده باشند و بواسطهٔ ضعف بسیاری تردد و آسیب زخم جیبه را از بالای والاشی خود برآورده بسبد بخان سپردند او از ساده لوحی جیبهٔ خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روز می شاه بداغخان و تولک قوچین و مجنون قاقشال که مجموع آن ده نفر بودند بجهت ادلی و خبرگیری کابل روبه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکی برنگشت و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگی سرفراز شد و جمعی از معتبران را طلبداشته کنگاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جایگیر او بود و نفاق را پخته از دیگران در کانون دل سپیداشت رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نداشت و گروهی از دستیاران رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل مصلحت دانستند و طائفه از بهادران جانسپار فراخور پردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله ست و مدهوش غفلت ست و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری و فدائیان عرصهٔ حقیقت گزاری در قدم حضرت هستیم دیگر کدام روزبکار می آئیم لائق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دار الملک کابل شویم امید واثق که بی رفتن بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از ترتیب یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت

شاهنشاهی نوشته باو سپردند که بهر وضعیکه تواند رسانند و زبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی تو دادند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید هر چند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود درچنین وقتی جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بی ثباتان سپردنست و صلاح کار بدخواهان مقاس لعل آوردن و همه بکنایه و صریح معروض داشتن که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد و خود می خواهد که جاسوس در خانه و فریب ساده لوحان عقیدت شود آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند و جمعیکه نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست برمیان وفاورزی بستند و درین راه بعد از سه روز کلانتران ایماق و تولکچی و سانقاچی که دران حدود توطن داشتند از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور انها بود پیشکش آوردند و درچنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی سبزواری سید سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخر پای فرخنده کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند و روداد این فوز علیه مقدمه فتوحات آسمانی شد و سوداگران هوشمند غنایمت این معاملات و امداد نجیبین و الاحضرتی را سرمایه سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب پیشکش نمودند و آنحضرت این را از تاییدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیا بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند و نخش هر کدام از میرزایان بخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مورد موکب اقبال شد طاهر محمد نبیره میر خرد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از حسنی که داشت یا از سامانی که نداشت آداب ضیافت عرق شرمندگی را از چهره عبودیت نتوانست پاک کرد و از انجا شب در میان کنار آب بنکی نزول دولت فرمودند و دران منزل از ان طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه هست چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید و از و بپرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان شما از پادشاه چه خبر است او جواب داد که من فرستاده نظری سال النکم که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند دیگر کسی ایشان را ندیده مردم میرزا کامران جبه خاصه پادشاهی که دران روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا این واقعه خرسپاکرده و نزدها از رسته حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می شناسی بعرض رسانید که فراز دیده نمی مانا گفته اند بر و بنظری خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده شد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده

خدمات پسندیده بتقدیم رسانده روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اویخلخان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و از انجا باندراب مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید پیشتر از آنکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا بر آمدن او از کابل که مقدمهٔ جزای کار او ست ناگزیر ست تا تشنه لبان بادیهٔ سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند بادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آن چنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادی در روش غم از مکمن البطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی با تمام مخلصان جانباز متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیلهٔ او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده می دیدند و آن معاملهٔ نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوشوقت گشته دست جفا بر اهل وفا که بکمال اعتصام بذروهٔ اخلاص بادشاهی داشتند کشاده و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قرابخت را زخمی پیش میرزا آورده میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال و ذخامت مال او پرسید جواب داد که بابا سعید نادرسته زخمی بمن رسانده آخر تبفقدات ناپایدار آن مکار بیوفا را تسلی داده بعد از ان حسین قلی سلطان مهردار که از مخلصان فدائی بود بابا دوست لیساول و جمعی گرفته آوردند و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینهٔ اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و حیات شتابی را بنقد وفا مبیع نمود تا ابد باین سعادت سر بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت و تاخچی بیگ که از امرای معتبر چغتی در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند بملاحظه او را به تیغ گذرانید بعد از ان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی شگفته شده بسر دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کردند قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی دران روز داده بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را دامنگیر ست پناه بمبهنه کوه برده ایستاد و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد و درینجا شخصی جبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورده میرزا ازین آوردن جبه اندیشهای تباه بی ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و از انجا کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانی قلعداری اهتمام نمود و هر چند میرزا او را بمواعید کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی گسیخت تا آنکه اراجیف جانکاه را در میان شهرت داد و جبهٔ آنحضرت را فرستاد و بعهد و پیمان و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داد و قلعه را گرفت و آن نوباوهٔ چمن کائنات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بروایح اقبال روزافزون مشام امید روزگار

راعطر می بخشید و انوار خلافت ایزدی از مرات ناصیهٔ اقبالش میتافت از نافهمیدگی و کوتاه بینی مقید نساخت اما حمایت ایزدی که مقارن احوال آنحضرت ست برسم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی معنی در کنف حمایت و از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد میرزا کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می نمود و میرزا عسکری را جوی شاهی که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهورست جایگیر کرد این موضعیست دلکشا و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوب گردانیده معمورهٔ والا گردانید غزنین و آن حدود را بقراجه خان داد غوربند و آن نواحی بالیسین دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود و با ولیای دولت بادشاهی در مقام گرفت و گیر شد خواجه سلطان علی دیوان را مقید ساخت و دست تطاول کشاده بزور و زجر از مردم نقد و جنس گرفته و در سرانجام بیسرانجامی خود شده و پیوسته از توجه موکب بادشاهی اندیشه مند بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات بر قراجه و خواجه قاسم بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی سامانی که سر بی سامانیها باشد بهم رسانید غافل از اینکه **شعر** درم بزور ستانان و زر بزینت ده * بنای عمر کنانند و بام قصر اندای * قریب سه ماه باین حال گذرانید تا آنکه طنطنهٔ نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده با استعداد تمام روان شد بابا جوجک و ملا سقائی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش بمشابه هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم با جهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که ایزد بخشش جهان آفرین بخشیهای کونین را که در ذات اقدس ودیعت سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را از توتیا چه فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح قدسیهٔ حضرت جهانبانی در رشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیرست

48

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال به کابل

چون بسعادت روزافزون و همت جهانگشای عرصهٔ اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آن حضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند

چنانچه نگارش یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده باخاطری حق‌شناس و نیتی نظام بخش از راه کوتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند چون گروهی از منافقان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت جهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده بر زمین طبیعت فرو گذاشته سوگندی که در نظام پریشان سلسله صورت معتبرست درمیان آورده درمیان آن شدند که هر گروه را بطرزی مخصوص سوگند دهند که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارنده صور حقائق آشنای قلم صنع الهی ست و پدید آرنده اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع ست لیکن می خواهیم که دلهای اهل روزگار که خبر سبب در نظر ندارند لمحه بحقیقت گراید و چهرهٔ راستی در آئینهٔ احوال ایشان جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه عقل ادب‌شناس داشت و نه دل اخلاص گزین بعرض رسانید که بطوری که حکم می شود همه سوگند می خورند لیکن آنحضرت هم به قسم یاد کنند که آنچه ما دولت‌خواهان از عالم خیراندیشی صلاح دولت در کاری ببینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته گوش بعمل در آرند میرزا هندال که از عالم عقیدت بهره ور بود از ملک معامله فهمی نصیبه داشت گفت حاجی محمد اینچه طرز حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدنست هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان نگفته اند آنحضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد هر طور که حاجی محمد خواهد از عالم نیکخواهی بعرض رساند آن چنان کنیم بعد از تشیید مبانی عهود و تأکید معانی میثاق از انجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک بپنج اشترگرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نامعامله فهمی آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد چون مسافت اندکی ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را که از اجلهٔ سادات ترمذ بود پیش میرزا فرستادند و نصایح ارجمند که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند خلاصه‌اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگی دور ست حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود حقوق قدیمه و جدیده را مرعی داشته طریق مصالحت و سبیل مخالفت پیش گیر و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزین سید آداب رسالت را بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندهار بآنحضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی و راستی را آهنگ مصمم ست و میخواهی که از راه یکجهتی صبیهٔ رضیهٔ خود را در حبالهٔ ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در آری تا کابل را بایشان عنایت فرمائیم و ما و تو از روی وفاق و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را

کہ محل شرور و آفات شدہ مقام امن و امان سازیم ہم کابل در معنی از ما و تو باشد و ہم ہندوستان میرزا میخواست
پذیرای نصایح ہوش افزای گشتہ مواعظ دولت افزای پادشاہی را بگوش جان جای دہد لیکن قراجہ قرابخت کہ مدار
کار و بار میرزا برو بود قبول نکرد و گفت سر ما و کابل القصہ درین روز چون لشکر ظفر مقابل میرزا بود کہ تجارب دانایان
اختر شناس مواجہہ این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادن است میرزا بلطائف الحیل جنگ را بروز دیگر
می انداخت و لشکر فیروزمند خواہان جنگ بود لیکن حاجی محمد خان میخواست حضرت جہانبانی مراعات خاطر او نمودہ
در جنگ توقف داشتند و دولت خواہان حساب‌دان ہمت در نصرت بستہ عرصہ آرائی نبرد را سعی می نمودند کہ درین
اثنا خواجہ عبدالصمد و جمعی دیگر کہ در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتادہ بودند فرصت غنیمت دانستہ بشرف
ملازمت پیوستند و تذبذب و برہم خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند چون از روز گذشتہ بود کہ قدم توفیق
در رکاب عزیمت آوردہ بتسویہ صفوف و ترتیب آداب جنگ از میمنہ و میسرہ و قلب و مقدمہ توجہ نمودہ سامان
شایستہ فرمودند غول عساکر والا بوجود مقدس بادشاہی مجد و جلال یافت و برانغار باہتمام میرزا سلیمان رونق
پذیرفت و جوانغار بحسن اتفاق میرزا ہندال صورت گرفت و ہراول شجاعت و دلاوری میرزا ابراہیم منتظم شدہ و التمش
تبرد حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بہادران کارآزمای مستحکم گشت و از انجانب قلب میرزا کامران بود و میمنہ میرزا عسکری
و میسرہ آق سلطان و ہراول قراجہ خان افواج طرفین مثال دو کوہ آہنین در جنبش آمدہ نزدیک ہم شدند
مہتر سباکہ و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب کہ بضرورت بعد از قضیہ قبچاق ہمراہی میرزا اختیار کردہ بودند
چادر زیر کپہ راندہ داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نزدیک جوی سوری اول میرزا ابراہیم از فرط دلاوری پیشدستی نمود
بعد ازان سائر افواج قاہرہ متعاقب در آمدند و سپاہیان جانسپار از جانبین در آویختہ بحملہای مردآزمائی سرگرم
کارزار شدند درین اثنا سر قراجہ قرابخت بریدہ پیش رخش جہان نورد آوردند و ہمگنان از شرارت آن منافق
فتنہ انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد کہ سر شوریدہ این حرام نمک را از دروازہ آہنین کابل بیاویزند کہ موجب عبرت
خودسران نفاق پیشہ گردد و آنچہ او بزبان خود فال زدہ بود کہ سر ما و کابل این قول بفعل آید و از ثقات چنین مسموع
شدہ کہ مخذولی از مخاذیل میرزائی این فتنہ اندوز را گرفتہ میخواست کہ جہت عذر تقصیرات پیش حضرت جہانبانی آورد
کہ قنبر علی سہاری کہ از ملازمان میرزا ہندال بود و در قندہار قراجہ برادر او را کشتہ بود از عقب میرسد و طائفہ او را
برداشتہ شمشیر بر فرق او میزند و می شگافد و سر او را بریدہ بملازمت می آورد درین عرصہ دار و گیر و مصاف دار و برد کہ اولیای
دولت آخرین کار دل بستہ بجانبازی کمر ہمت بستہ بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاوردہ رو بفرار نہادہ و از
کوتل بادیج بجانب افغانستان آوارہ شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نہادہ اموال و اسباب فراوان بدست
آوردہ و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قہرمان گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت بر روی فرو ہشتہ و

ندامت را شفیع خود ساخته بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند. و میرزا عسکری بدست
بهادران عسکر اقبال افتاد چنین فتحی که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه تواند شد بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی
نمود و سرمایهٔ هزارگونه شادمانی شد اما خاطر قدسی مناظر از رهگذر آن گوهر تاراج شهریاری و اکلیل تارک تاجداری
یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن درّ الاقبال
عالی شکوه را همراه آورده است و باطن اقدس از توزع و تفرق بهیچگونه تسلی نمیشد تا آنکه حسن آخته آن گلبن
گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس در آوردند مقدم آن نور دیده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته
بر سلامت حال و حصول آمال سجدات شکر بجای آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نور پرورد الهی را در بر گرفتند
و بعد از ادای آداب شکرگزاری بصدقات و خیرات که شکر عملی است اقدام فرمودند و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ایتام
را بالفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بندهای جان سپار را چه از رهگذار کامیابی دیدار آن قرة العین
خلافت و چه بعنوان جلدوی نیکوخدمتی به تفقدات خسروانه پایهٔ اعتبار بلند ساختند و بزبان مقدس حضرت جهانبانی
گذشت که بعد از این در هیچ یورش ازین نوبادهٔ چمن خلافت جدائی نگزینیم که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت
و میمنت منطویست و درین یورش این فتح ارجمند را میامن قدوم گوهر والا میدانیم و مقارن این حال سر طراز
دو شتر صندوق بار بی ساربان در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس اسبی گیرد اسپ از آن اوست و اگر این دو شتر
باشد پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانید و ببینید که درین صندوقها چیست
اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه بادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق
بود دیباچه هزاران شادمانی شد و خواجه قاسم میر بیوتات که افروزندهٔ آتش فتنه بود در اشتعال نائرهٔ این قتال
باتش اعمال سوخته تسکین سورت شور و شر گردید و دران روز فتح و فیروزی در باغ چارکاران محفلی آرای
عیش و عشرت بودند چون بمیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت کشوده گشت و شورانگیزان فتنه اندوز
سزا یافتند بساعت خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادت جاودانی شد اول در ارک
کابل نزول سعادت اتفاق افتاد مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دریافته شادکامی ها بظهور رسانیدند و
بعد از آن بباغ سعادت باغ را به قدوم میمنت بخش طراوت بخشیده در آنجا بسر انجام ولایت و رعایت رعیت
و مراعات نیکوخدمتان یکدل و بر انداختن منافقان دورویه اهتمام فرمودند. دینار بیگ و حیدر دوست و مغل قابچی
و مست علی قورچی را که بکرات ازان حرام نمکی ظاهر شده بود صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند و
همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند و میرزا سلیمان را مشمول شرایف عنایات ساخته رخصت
بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاه داشته بعد از تمهید بساط سرافرازی متقدمات

مواصلت اختصاص بخشیده به بدخشان فرستادند. و مقرر شد که در زمان مسعود بآیین شایسته عفت قباب بخشی بانو بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ خاندان خلافت است لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید و ضمیر جهان آرای تمشیت انتظام مهام جهان را پاک داشته هرکدام از ملازمان عتبهٔ خلافت را بفنون مهربانی شرف اختصاص بخشیدند

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهی

دریننولا که بتائیدات الهی دارالملک کابل مقر اریکهٔ سلطنت و مهبط انوار خلافت شد بحیثیت انبساط خاطر موضع چرخ را که از مواضع لهوکر است نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند کارشناسان آگاه دل ازین حلیهٔ علیه بفر بانبرداری چنین فال زده کوس شادمانی برچرخ نهم آوازه بلند کردند و وکالت درخانه که اعظم نوبتها و اشرف خدمات است بحاجی محمدخان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند اما از آنجا که او از تنگ حوصلگی بدست شجاعت و مغرور اعتبار شده بود اندیشهای نادرست او را همواره در زندان غم میداشت و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار که کار ستان است بظهور می آورد و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله که جهانی بیکران بود میگذرانیدند چه نیت خیر آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انسانی را که دست پرورده صنع یزدانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است بهر لغزشی از پای نتوان افکند علی الخصوص کسیکه در میان اقران به فزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات و کمال و صنایع شریفه امتیاز داشته باشد اما آن گوهر بیدولت از تیره بختی و بیخردی این رازبوبی انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت و آن حضرت همواره اغماض فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله دران ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر که سررشتهٔ نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است کشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سرآرایی فرماندهی و فرمانروائی بوده میرزا کامران بعد از شکست از مواضع اشترگرام بدترین حالیکه از نتایج ناحق شناسی توان شمرد و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت با بخت نفرکرد آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمر تاش آتکه و قتلق قدم و علی محمد و جوکی خان و ابدال و مقصود قورچی با شش از جانب ده سبز خود را سراسیمه درمیان افغانان کشید و میرزا هندال و حاجی محمدخان و خضر خواجه خان و جمعی که بتعاقب آنها شتافته بودند اهتمام لائق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند و میرزا باندیشه آنکه مبادا کسی اشناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بجناب محمد تمر راوی که از ارباب معتبر لمغانات است رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد و میرزا ازین حوادث که هریکی نزد هوشمند تازیانه الیست قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبه نشد و باز بسر

غفلت خود شتافت و طایفه از سپاهیان آدم صورت که نه دل حق شناس داشتند و نه چشم حیا سرشت و همیشه کار
ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق
را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد در چنین وقتی که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود حاجی محمد خان بی رخصت
برخاسته بغزنین رفت حضرت جهانبانی بمقتضای یگانه سازی و کمال قدردانی این چنین حرکت شنیع را ناکرده انگاشته
التفات نه فرمودند و بجهت دفع و منع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبهٔ علیه مثل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قیدوق
سلطان و جمعی کثیر از بهادران جانسپار تعین نمودند چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درهٔ علیکا رود
علیشنگ کشید امرا بتعاقب افتادند میرزا آن حدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد و دیگر ایشان و گروه
چندی که بر او گرد آمده بودند یا از هم پاشیدند و افواج قاهره از موضع غزه و شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمودند و چون
خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید اشتیاق میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی
نسبتی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیه
میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن
می شود و میرزا سلیمان از اتفاق و التیام بتازگی استحکام یابد و میرزا عسکری را باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند
و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محل سفر حجاز رساند و میرزا سلیمان مقدم فرستادهای گرامی
داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت
میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود رفته از نتوانست داد و نزاد و مراحله ناشکیبائی قدم در مرحله
این سفر دور و دراز نهاد و در سال نه صد و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانهٔ عمر او پر شد و مسافت زندگانیش
آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را آمدن مقدسات بیگمان و رسیدن ارکان دولت
و کلا انسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آینده ها را با احترام باز گردانید

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی با طفای نائرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

از آنجا که عادت را طبیعت خامسه گفته اند هر که بعادت بد معتاد شد مثل کژدم از نیش زدن بی اختیار است فکیف جمعی که
در نهاد خود بد اندیش شرارت انگیز واقع شده باشند و در مزاج ایشان با طبیعت عادت نموده باشد بنا بر این مقدمه
حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مائل گشته حرکات ناخوش خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید
و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباش که نیک از بد جدا نتوانستند کرد بخود همراه ساخته در مقام تاخت
و تاراج در آمد و حضرت جهانبانی که آرام بخش زمین و زمان بودند فرونشاندن این شورش را از عبادات دانسته

عزیمت توجه بر اصل قرار دادند خواجه اختیار و میر عبد الحی را که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که
منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بد اندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشید و تا متوجه شدن و قدم در
رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسانید که میرزا کامران با چندی از اوباش بی سر و پا قلعه اکه نزدیک
حیار باغ در حوالی جلال آباد است محاصره نمود و آنحضرت آمدن حاجی محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب
جلال آباد توجه فرمودند میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نمود و باز خود را البرز درها کوه کشید و از آنجا راه
بنگش و گردیز شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکی داشت و سرگذشت حاجی محمد
آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادهای
بادشاهی را بحرف و حکایت نادرست و وعدهٔ آمدن دروغ رخصت داد و قاصدی میرزا کامران فرستاد که تا چند
در کوه و دشت سرگردان باشید زود خود را باینجا رسانید تا باتفاق کاری ساخته آید قضا را بیرمخان که از
قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان مذکور توقان بود باستقبال رفته گریزانها
محبتی نمود که بهانهٔ ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید و خان متوجه قلعه بود و میر جلیش که همراه حاجی محمد خان بود
اشارتی بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کید او مطلع شده عذری دلپذیر پیش آورده فسخ رفتن قلعه نموده
بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر
برآمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کامران خود را بجلد
کابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران بیک منزل کابل رسیده رسیدن خانخانان
و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغانات کشید روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین
بکابل درآید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل باو مفوض بود نگذاشت که درون قلعه درآید و بخان در
پیغام داد و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد و بهانهٔ شکار قراباغ روان شد و از کوتل منار گذشته خود را
ببابا قوچ قار رسانید و از دامن کوه بهزدی و للندر بطریق ایلغار بغزنین شتافت مقارن اینحال رایات نصرت اعتصام
حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود و بیرمخان
بلثم بساط بوس سربلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که لشکری در باید که بتعاقب میرزا می‌نمایم تا یکبارگی
خلق از تفرقه هر روزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت برین شد که از حاجی محمد
خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد آنحضرت بشهر نزول ارزانی داشته بیرمخان را بحاجی محمد تعین فرمودند و چنان
ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود دیده از روی کاربینی و بهرنگی که باید حاجی محمد را بیاورد بیرمخان
بتدبیر شایسته او را بجود در دام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع گلکار آمده خانخانان را دریافت و

خانخانان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروای جرم‌بخش عذرخواه آورده استعفای جرائم او نمود و بعد از آن بچار و پنج روز بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد با وجود آنکه تبازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند آن قبایح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه تر گام جرأت نهاد و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس آزرده ساخت و آن حضرت بخلق عظیم و فیض عمیم در گذرانیدند و چون رایت اقبال بجلال آباد رسید میرزا به تنگیهای کنوز فور کل گریخت و هر کدام از اتباع او دران فرصت بند اند و زبگوشه خزیدند خانخانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعین فرمودند میرزا کامران بودن در حدود کنوز کل بخود قرار نداد و بجانب نیلاب شتافت و خانخانان مراجعت نموده در درگاه زمین بوس کامیاب شد و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش شاه محمد که در بد آموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد تواند شد حکم گرفتن فرمودند و این دو برادر حق ناشناس که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت می نمودند گرفتار ادبار خود آمدند آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست فطرت در مدت ملازمت بطوع یا اکراه خدمتی که کرده باشند در طوماری بقلم آرند و یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد نامه اعمال حسنه ایشان نانوشته ماند و از سیئات آنچه در محضر تحریر آرد صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد سبحانه الله یک آدمیست که از نیکو خدمتی سر افگنده و لرزان میباشد که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد یا ساده لوحی را بطنه خدمت فروشی یا بدمستی در حق او استوار گردد هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه این کار فراوان نزدیک آدمیست که ناکرده را بهای کرده بفروشد و بدکرداری را به نیکوکاری آرایش داده و از آبله طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خود رائی می در آید و چون باین محاسبه حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد که این بیدولت سزاوار یا دافراه بدیهای خویش اند وقتست که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود لفس بهیمی و سبعی را که در تجربه هیولانی انسانی ایشان سریان داشت به بند کمند از پیکر آدمی صورت انسلاخ داده بمحل لائق فرا دادند و ایشان را بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین بهادر خان قرار یافت و تتمه جاگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان دران حدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و در اوائل موسم بهار که هنگام اعتدال امتزاج عناصر بود افغانان بی اعتدال که همواره دران حدود تمرد سر بر داشته فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند جمعی بدرگاه دولت بملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرفراز گشتند و گروهی بوسیله عرائض و پیشکشهای لائق در زمره اهل اطاعت

درآمده و گرد فتنه و آشوب میرزا فرو نشست حضرت جهانبانی از راه باد پنج آب باران نزول سعادت فرمودند
دران شب که موکب عالی بنواحی بادپنج نمود برف و باران عظیم شد جمعی را آسیب رسید و بعد از استیفای سیر شکار
دارالملک کابل مستقر دولت شد بیرام خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت
والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام خان مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و طوبان و لهوگر بمیرزا هندال
مکرمت فرمودند و قندوز که میرزا داشت بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت و جوی شاهی و آن حدود بخضر خواجه خان قرار
یافت پیشتر از آنکه میر برکه بآنجا رسد میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان به فسون و فسانه گرفته بود میر برکه برگشته بکابل
آمد و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا را شفیع معامله او ساخته آن محال را باو گذاشتند و درین ایام نوباوه
خواجه عبد السمیع شاه ابوالمعالی در مجلس معلای پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات
ترمذ انتساب مینمود و حسن صورت ننگ سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می انداخت و بیباکی در چیها
او محمول میشد و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه مجملی از بدمستیهای و سربدرفتگیهای
او در جای خود گزارش خواهد یافت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسکین شورش میرزا کامران بار دیگر و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و گمنامی بسر میبرد تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده از خبر شورانگیزی او برهم خورده
پیدا کرد و از صادر و وارد بمسامع علیه رسید که باز از حدود نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه افغان باشش در حدود
جوی شاهی سر فتنه برداشته است آن حضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران شرف یافته بحکم
یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرفراز گشت و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان
شکرپیرای گرد آمدند و حضرت بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا
کامران بناکامی خود را بگوشه‌ای کشید و در زمانیکه رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید حیدر محمد آخته بیگی با اکثر
از کیمای اخلاص پیشه بمنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آب که در میان سرخاب
و گندمک واقع است فرود آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت جنگ صف نمیدید بر و شبیخون آورد حیدر محمد
از روی نهوری خود داد دلاوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود و زخمهای نمایان که طغرای سرخرویی صوری
و معنوی باشد بادرسید و ثبات پای نموده جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری

نساخته سراسیمه بازگشت و بعد از چند روز که موضع جیرپار که از تومن نیک نهارست مضرب خیام دولت شد از انجا
که حزم و احتیاط از لوازم آگاهیست مرچلها قسمت شده و خندقی و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخرهای روز دو
افغان خبر آوردند که امشب میرزا قصد شبخون دارد حضرت جهانبانی آیین آگاهی بجا آورده هر جا مردم تعیین فرمودند
شب یکشنبه بیست و یکم ذیقعده نه صد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان
بر اردوی ظفر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار دولت شده ایستادند و غره جبهه
عظمت و درهٔ افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند ملازمان عتبهٔ علیه هرکدام که در مرچل خود
قواعد حراست و مراسم شجاعت تبقدیم رسانیدند و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام کشادند و آتش محاربه و قتال
اشتعال داشت و در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب لیساول که در یلچار ها گشته اهتمام میکرد تیری باو رسیده
شهید گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آئینه دار عالمست از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین
را پرتو شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت و سپاه خصم هزیمت را
غنیمت شمرده هرکدام پریشان و پشیمان گوشه و کنار بدر رفت و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشت لوای
جمعیت بر افراختند خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرود کردن میرزا هندال خراب آباد
جهان را بمسامع عز و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت آری رسم اینجهان
فانی همین است که اگر نفسی بشادی بر آید زمانی دیگر دود اندوه از سینهٔ سوختگان عالم بر آرد **شعر** فلک آتشی از
صبح روشن نکرد * که شام از شفق خونش بدامن نکرد * نه شادی را دران محال مهلتی و نه اندوه را دران رخصت
اقامتی میرزا ازین جهان بی ثبات گذاشتنی و ازین سرای بی بقای گذشتنی در گذشت اما سعادت شهادت دریافت
هم نیکنام ملک صورت شد و هم در عالم معنی بلند پایه گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین
دولتهای پایدار بخشد آنحضرت که معدن حق شناسی بودند از فوت چنین برادری ارجمند آن مقدار متحسر و متاثر
شدند که بعبارت و اشارت در نیاید و از انجا که خرد دوربین قرین روزگار آنحضرت بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گرائیده
بنزهت سرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند و شرح این سانحهٔ جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبخون اهتمام مرچلها
کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست و در هر مرچلی چندان افغان پیاده هجوم آورده
بود که بگفت درنگنجد و جمعی کثیر از افغانان درون مرچل میرزا در می آمدند شب تاریک بود میرزا بدفع این گروه
سیه روزگار اهتمام مینمود مردم سراسیمه بخبرداری اسپان خود شتافتند و درین اثنا میرزا خود در دو سه افغانی شد و
نورم کوکه و چندی دیگر شرمندهٔ نامردانگی و خجلت زدهٔ شرمندگی گشتند و کار از تیر و کمان گذرانده بیکی بنفس نفیس
آویخت و بزور بازوی همت آن از مادر مدبر را انداخت و برادر آن تیره بخت جرنده نام افغانی از قبیله مهمند

به پیکان زهرآلود میرزا را مسافر ملک تقدس ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بدگوهر شصت آویزی که شستهای خاصه میرزا در آنجا بودند گرفته پیش میرزا کامران برد و دانست که باکه نزد بیدولتی باخته است و تقریر واقعه نمود میرزا را که نظر بران شصت آویز افتاد دانست که قضیه چیست دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است القصه روح میرزا دران تاریکی شب بنا دانستگی بعدم آباد شبگیر بلند کرد و همان طور قالبش افتاده بود درین بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را نظر درآمد که افتاده قلماقی سیاه در بر دارد چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجه نشد باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بود دیگر بار ملاحظه میکند میرزا را می شناسد از روی صبر و آهستگی که شعار خردمند است میرزا را برداشته بخرگاه ایشان آورد و در آنجا از دربان سپرد و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه جانکاه کوشید تا درچنین شورش آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند و اظهار کرد که میرزا تردد بسیار کرده اند و ضعف دارند و لقدر زخمی رسیده کسی درین نواحی شور و غوغا نکند و خود بر بلندی برآمده از جانب میرزا مبارکبادی فتح میرساند و برخاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتو ازین معنی تافت القصه تابوت میرزا در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند و در گذرگاه نزدیک بمرقد مقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپایان پای آنحضرت مدفون ساختند و ملا خردرز گر که از منتسبان میرزا بود مرثیه گفته مطلعش اینست **شعر**

شبی خون جگر بر مردم چشم شبخون زد ✤ سیاه دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد ✤ **مصـ** هندال محمد شه فرخنده لقب ناگه ز قضا شهید شد بر دل شب ✤ شبخون بشهادتش چو گردید سبب ✤ تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب ✤ و میر امانی منجم بطریق تعمیه این تاریخ گفته **رع** سروی از بوستان دولت رفت ✤ ولادت میرزا در نهصد و بیست و چهار بود و درین باب گفته اند **مصرعه** کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال ✤ و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا بهبود برج اقبال فرمودند که خاطر جهان پیرا یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بفر موکب عالی مهبط امن و امان ساز

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی وارتفاع منزلت بعضی سعادت‌مندان دولت بخدمت والا

چون آثار بزرگی و فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نوباوه شجره سلطنت و اجلال و گلدسته حدیقه خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از صغر سن و ریعان حال ظاهر بود درین زمان که از عمر ابدپیوند آنحضرت سال دهم بود جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر آن نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و ربط امور مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوی

استعداد آرای کل باشند و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامی که در ملازمت حضرت
جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن نور دیدهٔ دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود
میرزا هندال حاضر شد و از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان شاهی
آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاؤل جسته ایام تاجداری و فرماندهی شاهنشاهی
را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند حق جل و علا ازین این خجسته عمل میرزای فرخنده مال ابدرجهٔ شهادت
که عمر باقی و عیش ابد عبارت از انست سربلند گردانید و حضرت شاهنشاهی که نور پرور دالهی اند در گردآوری دلهای
مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد
و بمسرت جاوید کامیاب شدند **شعر** الهی تا جهان را آب و رنگست ✤ فلک را دور و گیتی را درنگست ✤ ممتع
دارش از عمر و جوانی ✤ ز هر چیزش فزون ده زندگانی ✤ و عمده ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی
بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علی خان ناصر قلی
خواجه ابراهیم مولانا عبد الله آدینه تقبائی سمانچی قرغوجی جان محمد تقبائی و تاج الدین محمود بابیگی و تیمور تاش و مولانا
که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو تمام توجه داشتند و میر جمال که آن
نیز از نظر کردهای میرزا بود دیگر خالدین دوست سهاری بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود لیکن چون در تفالون
تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند و را از خبث طینت همراه نساختند و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک
ملازمان میرزا بود اما بواسطهٔ آنکه قند وزرا بتو السنت نگاهداشت مژده و نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت
همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت ست ازین مردم هر که نیک سیرت پاک طینت
خیر نهاد بود کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد علیه خود رسید و امید چنانست که دران نشاه نیز فرخنده عاقبت و نیک
سرانجام باشد و هر که بدگوهر بود پرده از کار بر داشته شد و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت
و چون موضع بهبود مخیم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را
برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت فرمودند که دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی
نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته دران حدود کامیاب نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشتند
و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود و میرزا از بی استطاعتی هر روز مهمان قبیله میشد و هشت زمینداری
پناه میگرفت و از شقاوت فطری در حجاب پندار مانده و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمتی محروم ماند
همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد و در بولا طائفهٔ ظاهر بینان که در ملازمت و خدمت حضرت
شاهنشاهی بودند از دانش آباد باطن غافل بوده گلهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و آنحضرت باوجود

آگاهی و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاء ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصایح و مواعظ که مدلول آن محض رأفت و عاطفت منصب ابوت باشد بر وجه تنبیه و احتیاط رقم زده کلک عنایت فرمودند چه تربیت یافته دبستان ایزدی را بنصیحت جهانیان چه احتیاج و خدا آموز را بامثال این پندنامها چه رجوع و در آن منشور علوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود **شعر** غافل منشین نه وقت بازیست * وقت هنرست و کارسازیست اول پیش ملا عصام الدین درس می خواندند آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود و ملازمان عتبهٔ حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند آنحضرت او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند و او نیز بغایت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرورد خاص خود را آنچنان خواسته که بتعلیم صوری رسمی آلوده گردد خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمیساخت و ظاهر بینان تقصیر ارباب تعلیم فهمیدند و ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم خیر اندیشان نیکذات بودند سخن شکوه بدرجهٔ قبول نمیرسید تا آنکه در نیولا از پرتو اشراقات الهام ربانی چنان بخاطر رسید که بجهت تعلیم آن ادب آموز مکتب ربانی قرعه در میانه ملا عبد القادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید اندازند بنام هر که برآید او در آخوندی متفرد بوده بسعادت این خدمت سربلندی یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنام عبد القادر افتاد و فرمان سطاع بر عزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبد القادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیین معلم درینجا از باب رسوم و عادات است نه از قسم اکتساب کمالات و اگر نه دانش پرورد ایزدی را بتعلیم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدس متوجه بتعلیم صوری نبود و عمده حکم و مصالح بی میلی آنحضرت بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست دادالهی ست که تکاپوی بشری را در آن مدخل نبوده و آنحضرت در آن زمان بخوری ظاهری و فراوانی دولت صوری اختصاص داشته از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل عارف نمودند اکثر اوقات ببازی می پرداختند و در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند بطوریکه دوربینان روزگار را بران نظر نمی افتاد و از آنجا که همت بلند نسبت نقاب کمال خود را از امور عظیمهٔ ظاهری میساختند و دل در کاری می بستند که اگر پیش اهل ظاهر حسن آن هویدا نمی بود اما اهل معنی از آن حکمتها می دریافتند از انجمله پیوسته بخلقت شتر عجیب فطرت نظر گماشته تفرج گری عجائب قدرت میکردند و در شکل و شمایل اعجوبه شتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظارگی و تماشائی بودند و در اطوار سلوک درویش نهاد و از بارکشی و بردباری و فطر رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگر چه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت بر خار خوردن و صبر کردن بر بی آبی اندیشهای معنوی در صورت بازی و پردهٔ مجازی می فرمودند و همچنین خیل خیال بر عشرت اسپ تازی که اعظم اسباب ریاست و سرفرازیست می گماشتند و گوی کمالات و هنر پردازیهای صوری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند و گاه از بال کشائیهای همت در فضای حق شناسی

کبوتربازی بخاطر ملکوت مناظر آورده جهت دلربائی دلهای رمیده دانه می افشاندند و از شوق و وجد ظاهری این
مشتی بال و پر مواجید ذوقی شهودی ارباب کمال بی پرده شوق پرواز عالم معنی می نمودند و از طیران این طائران اوج
علو دل بر بلند پروازیهای تیزپران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند و گاه
بسگ دوانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند بصورت سگبازی بود و بمعنی نفس آرائی بظاهر دل بسگ بسته بودند
و بباطن در اخلاق ملکی او حاضران بساط را راهبر میگشتند و هر چند در پردهٔ بیگانگی تگاپوی میفرمودند و خود را بلباس
ظاهر ارباب میداشتند اما خوشبوئی و روشنائی را نتوان پوشید پیوسته فرایزدی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت
میتافت و شمائل بپیشوای صورت و معنی از چهرهٔ نورانی آن برگزیدهٔ حق هویدا بود روزی بدامن کوه سفید سنگ کشکار
اشتغال داشته بدست هر یکی از خدمتگاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تستاول باشند و چندی را بالای
کوه تعین فرموده بودند که آهوان را رانده به بیابان آرند و چون آهو به تستاول آن رسید جمعی که بسگ نفس شوم
گرفتار بودند از کوتهی دریافت صغر سن صوری را پیش نظر داشته بخوردی مشغول شدند و سگان را بوقت نگذاشتند
چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بسته در تمام
لشکر بگردانند و چنان بر مسند قهر نشستند که کهن سالان کاردیده شنبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند چون این
واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی
رسیده کامیاب دولت جاودانی می شوم شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی به بنده حکم فرمودند
که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکند و در چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند
روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند و در باطن مقدس شان ملاء اعلی
در گفت و شنود دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می درآید چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید بظهور میرسد
و گاهی در همان حال که اندکی از بسیار گفته اند از زبان گوهرافشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه خلاصهٔ معمورهٔ عالم
را در حیطهٔ التسخیر درآرم و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم خان مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این
سخن بگوش هوش رسید فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد آنجا نتوانستم استاد گوشه رفته متحیر بودم و
چند مرتبه بدستور مذکور حرفسرائی میفرمودند و در آن ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی
چنان بود که هرگاه کسی از خوشامدگویان تیره رای که خبر سود و زیان خود نشناسد بلکه وجود را در زبان خود واند اظهار
کردی که عنقریب بادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمانروای زمان گردند بغایت ناخوش می آمد و میفرمودند که اینها
بعقل ناقص خود خود را دولتخواه می نمایند حاشا که از دولت خانه دولت خواهی خبری داشته باشند بشنقار شدن
حضرت جهانبانی بد من می اندیشند و سود دنیاوی مراد در زیان دین می اندوزند بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته

سر شورا فزائی دارند و چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هر کس با خدای مجازی درست معامله نباشد و در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنا بر خرد والا و طینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را دو با بجمله بزرگی و بختیاری از نظر نماند و لیود و نشست خاست آنحضرت میرزا خشید آنچه بزرگان تجربه آموز لیعنی فکر و نظر در باید و بدست آرند این پرورش یافته نظر ایزدی را بادنی توجه توجهی در بدیهه میسر بود و هر دانش و حکمتی که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رسد این مظهر غرائب قدرت ربانی تا تامل و تفکر دست میداد حکمت بالغه این نور باصره خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت و بر استقامت طبع و متانت دانش این نوریه و سد آهی ثناخوان بود و تا هنگام ظهور خلافت مظاهر و مکامن متنوعه متحجب و مختفی بود همواره درین حصن حصین معنی حرز الهی از وصمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست می کردند *

53

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمینگاه فتنه میرزا کامران بود و فرار او به هندوستان

چون در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید و صولت سرما بانتها پیوست و معلوم شد که میرزا کامران با معدودی در قبائل افغانان بسر میبرد اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده و صلاح دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند و فرقه از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا بهار رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد و قبائل افغانان تباخت و تاراج روند سرآینه مصلحت وقت خواهد بود و تا این گروه بدانند که سرمایه فتنه و فساد ند تنبیه براصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران درین طائفه پنهان میگردد و اسباب تفرقه را آماده میسازد و بیست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر کنده می آید حضرت جهانبانی زا این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بیدرقه فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند جمعی از بهادران تهور و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد فواق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بیایشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر بگروند و در ان شب هوا القدر برودتی داشت و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم درمیان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند چون قبائل جابجا پراگنده فرود آمده بودند

معلوم نمیشد که میرزا درکدام قبیله باشد. درا ثنای این تردد ما هم علی قلی خان و بابا خزاری که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد سند راوی میرفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که درکدام قبیله است نام سایاآن را و غلط انداخته غیر قبیله که میرزا درانجا بود نشان داد بابا گفت او ترسیده است نمیداند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من سرگروه میبرم در اول صبح صادق پیش روان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت تاراج پرداختند و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند زن و فرزندان قوم فتنه بنا در ابند کردند و در خیمه که میرزا بخواب رفته بود چندی از بها دران در آمدند و شاه قلیخان نارنجی از مدعیان این معنی ست که در آرنده آن خیمه من بودم و دو کس دران خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگر بصد اهتمام خود را بیرون انداخت چون پرتو صبح دریده دری در آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیک ملوکست که میرزا را با و رابطه نظری بود و چندی از افغانان اوباش شل تنبیع یو کرانی و ملک سنگی و چندین دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوائی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب اموال بدست اولیای دولت افتاد و پیشتر از انکه رایات اقبال برسد فتحی چندین روی داده و میرزا بخود بودن آن حدود نداده متوجه هندوستان شد و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بعنایت ایزدی فتحی غریب که مقدمه فتوحات تواند شد میسر آمد ازین سرزمین ظفر آئین دوست کام مراجعت نموده بمنزل بهبود ورود اقبال فرمودند و چون بیقین پیوست که میرزا بجالیکه سزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود برآمده متوجه هندوستان شده است حضرت جهانبانی ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا که بهار چمن آرایش طرب فزای خاطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند چون ایام شگوفه بود و آغاز کوکبه بهار و طراوت خیابان و لطائف جویبار گره کشای ضمائر جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی اندرابی بدار الملک کابل فرستادند که آن شگوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مستورات سرادقات عفت بحضور اقدس آوردند تا بوسیله مشاهده بدائع نوبهار و مطالعه صحائف گلزار لسرایر دو شناخت نقشبند ازلی محرم گشته اساس شکر تمهید دهند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات بشرف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند و آنحضرت شکر مواهب نامتناهی که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی ست بجای آوردند و بعد از بسط بساط انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته بمسعودترین ساعتی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند

توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون حضرت جهانبانی روز بروز لایحه رشد و کاردانی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی مدا فزونی می یافتند درین ولا که زمان آسایش روزگار بود درای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوبادهٔ

چهره نمود نمت را لباهر روزی چند از خود جدائی تجویز فرمایند تا هم عیار بزرگی این گوهر والا گرفته آید و هم فراخی حوصله
سپهر وسعت معلوم همگنان شود و هم در آداب فرمانروائی ورزش بهم رسد چه در هنگام صغر سن دانشگاه دریا مرحبائی
هر که هوشمندی را پیشرو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید و بزرگی خود را منظور داشته بجز داد و مهربان نسبت
نصفت و معدلت نسپرد و با تصال معنوی اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد هر آینه آن ذات
بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود و چون جلائل صفات مذکور از لوحهٔ پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوائل سال
نه صد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند اتکه خان و خواجه جلال الدین
محمود و تمام ملازمان میرزا هندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند سر رشتهٔ سر انجام جمیع
مهمات صوری برای رزین خواجه مفوض بود مدت شش ماه با آگاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوای صورت
و معنی ناصیهٔ اقبال ظاهر و لائح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که در سن بزرگی از سالخوردان جهاندیده
پدید نیاید از آن جوان بخت فرخنده طالع بظهور می آمد و پیوسته بنیت درست از حق پرستی گرد دلهای گشتند
و همواره در گرد آوری پراگنده دلان سلسلهٔ صورت توجه عالی می گماشتند و پیوسته در استرضای طائفه که در شهرستان
تجرید تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق شناخت ایزد کمر اجتهاد بربسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از رحمت و
الم و شیخ و ذم اهل عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند آهنگ میفرمودند در غزنین در آن زمان
بابا بلاس از مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود و دوام محو استغراق بوده در کنج عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد مکرر بدیدن
او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانهٔ تقدیس پیشوای صورت و معنی از سواطع پیشانی مطالعه نمود و بپادشاهی ظاهر و
باطن تهنیتها می فرمودند و بشارتهای طول بقا و مژده های علو مراتب میداد و چون خاطر اقدس از سیر و تفرجات و تلون
و نضارت های گوناگون بکمال انبساط و نشاط و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بمستقر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل
انتظام بخش مهمات بودند و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده لمحه از روز و شب بطالت و تعطیل مصروف نمیساختند و با وجود
داد بخشی و دلجوئی شکسته دلان و سائر کاروبار سلطنت بملاحظهٔ مزید شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجه میداشتند روزی
بجاده دره که موضعیست از مواضع دلکشای کابل برسم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر از اسپ جدا شدند عنصر مقدس
آنحضرت آزردگی تمام دریافت ازانجا که هوشمندی قرین دولت وارجمند لیست از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب
حضرت شاهنشاهی سر اصدار فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد که جمیع سعادت در قدمش تعبیه نموده اند
عنصر قدسی آنحضرت اکمال صحت عافیت کرامت شد

۵۵

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب

گردنکشان و لوای عزیمت افراختن بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران و مراجعت بکابل و دیگر سوانح

در زمستان اواخر سال نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش بر وجه مصمم گشت که آن حدود به نسبت کابل قشلاق گرم سیر است و در ضمن این تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزمند اثر نیز سطوی ضمیر جهانگشای بوده بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت قبیله افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان برمزیدی بود و شیخ شاه افغان که از حمق و نادانی گمان دانائی بر خود کرده در اضلال گمراهان بود و از صدمات افواج قاهره بادشاهی فرار نمود با جمعیت خود بر سر فت منعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دوچار شد جمیع اموال و اسباب او نصیبه این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکر که سر و سردار گروه گکران بوده عرضه داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باین حدود آمده است و مرا که هوای دولتخواهی در سرست نمی خواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد اگر اینجد و مخیم سرادقات اقبال گردد او را بشرف بساط بوس مشرف ساخته جهت تدارک جرائم گذشته ملازم عتبه دولت گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکران را طوایف بسیارست و در مابین آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبتی داشت آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت و بعد از و ملک کلان پسر او جای پدر شد و بعد از و پسر او بیر نام کلانی اولوس خود یافت و بعد از و تتار ناظم قبیله خود شد و او را با شیر خان افغان و سلیم خان پسرش منازعت عظیم روی نمود و او خود را از منتسبان این دودمان میدانست چه در زمانیکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی لتسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده و خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود علی الخصوص در جنگ رانا سانکا جانفشانی نموده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکر متابعت بنفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکر جوکی خان که از خدمتگاران میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضه داشت میرزا مشتمل بر حریب زبانهای بی ته گذرانید محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی است جوهر همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بسته و از جهت سیرابی تشنه لبان

این داستان گرامی از آدم تا اینده که عهد ولیعهد عالمیست از سلسلهٔ علیهٔ این دودمان خلافت بطفیل او آرد
مجملی از ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است اگرچه این شگرفنامه پایهٔ بلندتر
که اشال این امور دران اندراج یابد اما برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی است بر مسامع
مستمعان این سوانح غیبی که هریکی از ان اعظم مناقب قدسیست پوشیده نماند که چون میرزا کامران در آن سحرگاه که
در پیش بداغ شکست یافته بهزاران تگ و پوی خود را از تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت دیگر بخود
قرار بودن نداد و از تباهی خرد که نتیجهٔ حق ناشناسی است با وجود چندین ادبارات که هریکی هادی شاهراه سعادت تواند
بود خود را بجا از ست اینچنین خدیو مهربان بسیار بخش نرسانید و درین هنگام که باستی گرد ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ حال او
نشست و بوسیلهٔ عجز خجالت خود را با آستان بوس مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود از بخت واژگون متوجه هندوستان
شد که پیش سلیم خان پسر شیرخان که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت و سرجوش غرور آشفته دماغ بود رفته کمک ادبار
خود آورد سبحان الله چه حقاست اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده چنین دوست بزرگوار تباه سازد و خوار بهانه خود
قرار داده پیش آورده خواهد که بمددگاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای
نادرست میرزا برین آورد و با معدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان
فرستاد و او در نواحی قصبه بن از قصبات پنجاب بود فرستاده آنجا رسید و اداے رسالت نمود سلیم خان
انجاح مرام میرزا از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت
و قرار داد که در همان حدود بود انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و ترتیبهٔ تعین سکیم هنوز فرستاده نرسیده بود که
علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد بعد از درازی سخن که کوتهی از ان لائق چون میرزا بجبار کروهی بن رسید
پسر خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان لودی و جمعی از امرا را باستقبال فرستاد و بروشی که لائق دشمنان سگان
درگاه نباشد میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت همراهان میرزا بابا کوچک بودند
و ملا شفائی و بابا سعید قپچاق و شاه بداغ و عالم شاه و رحمان قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد اسپ و تمر تاش
و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادباریافتهاے روزگار که نامهای اینها نابرده به و چون کردار حق ناشناسان
و اندیشهٔ کافر نعمتان بر صواب نیست و عاقبت وخیم دارد هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود میرزا از بدسلوکی
این گروه بیدانش آزرده بود و همواره در خلوات شاه بداغ را که تحریص و ترغیب در آمدن گروه بود سرزنش کردی
و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را که چشم نگاه میداشتند و پیوسته اظهار رخصت
میکرد و صورت نی بست بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد باندیشه آنکه در یکے از قلاع حصینهٔ هندوستان
مقید سازد میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داده

۱۵ ای ارادهٔ سلیم خان بود که میرزا را در یکے از قلعهٔ هندوستان مقید کند ۱۲

جوکی خان را که از معتمدان میرزا بود پیش راجه بکهو که در دوازده کروهی پاچیواره بود فرستاده در استخلاص و استعانت زد
داد و فرستاده را بشایستگی پیش آمد و پناهی بمیرزا قرار داد در روز یکشنبه از آب پاچیواره گذشت میرزا در جامه
خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته بباباسعید قرار داد که تا زمان دراز چیزی میخوانده باشی تا مردم میدانسته که میرزا
در خواب است و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی افگنده از طرف سراپرده بدر رفته بمامن قرار داد و شتافت و راجه
او را بآیین لایق دید و چون خبر آمدن لشکر به تفحص میرزا شنید پیش راجه کالور که دران نواحی محکم ترین محال بود فرستاد
و او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشهای
زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او درآید میرزا ازین سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شد و نزدیک بود
که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی که اسپ جلاب بود بجانب کابل روان شد و
باندیشهای ناصواب سلطان آدم ککر رای دید که شاید این جماعه را بجد و متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد و او
دولتخواهی درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا
نیز چون علامات نومیدی از چهرهٔ احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه احتیاط
عرضه داشتی ارسال داشت و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت که شاید ککران را در فتنه اندازی خود متفق سازد صورت
نیست از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مفری نداشت و نیز از حراست این قوم و از واماندگی خویش بدر رفتن
را دشوار میدانست ناچار همت در همراهی این گروه دل بسته روزگار میگذرانید و نمیدانست که دولتی را که تائید
ایزدی آرایش دهد و حمایت الهی نگاهبانی نماید بدخواه تیره رای هر اندیشه که در حق او نماید خاسر و خائب گشته
در نکال ابد فرو ماند و هرچه از سود خود اندیشه زیان بیند و مصداق این حال احوال میرزا کامران است چنانچه مجملی
گزارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت ککران
مصمم شد و خواجه جلال الدین محمود در حراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمود
و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کمر عزیمت
بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رساند و عالم را از شور و شر او امین سازند و چون اعلام نصرت اعتصام
بحدود سنار رسید قاضی حامد را که قاضی اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایهٔ قدر او را بادراک
بساط بوس سربلند گرداند و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و شقاق از آئینه دل او بزداید
خاطر نشان سازد و بعد از آنکه رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم ظهور نیافت همانا که
اندیشهای زمیندارانه ناصواب پیرامون خاطر او میگشت آن حضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان
دلاویز دلاسا نمود و بیشتر بملازمت آورد و بمیرزا نیز سخنی چند که راهبر سعادت او بود رساند و مکنونات ضمائر ایشان

را از چهرهٔ حال آگهی نموده و حقیقت خبایای سرایر را معروض داشت و منعم خان رفته کارنامهٔ دانش خود بظهور آورد
و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراه خود در نواحی پرباله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت
و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند و میرزا کامران با وجود چندین جرائم که هر یکی مستوجب عقوبت
عظمی تواند مشمول التفات انواع شد جمیع امرای دولت خواه و دانشوران خیراندیش بوقت عرض رسانیدند که اگرچه
مقتضای حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عاطفت والا همین تقاضا میکند که گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو
پوشد اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت
او از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود شایسته دوراندیشی و دوربینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد
بر آسایش چندین خلائق که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند نگزینند اگر جهت جبر خاطر شکسته دلان و
اندمال جراحت سینه ریشان نقش فاسد ظالمی از نگارخانهٔ عالم محو سازند دیوار معدلت را چه اختلال خصوصاً در ضمن آن
صلاح هزاران کار مندرج باشد هر آینه محو ساختن این صورت بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام
کل خواهد بود و آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که با هیچ بهیو باز مجال او پرداخته کرده را ناکرده انگارند کار از اندازه
گذشته و طاقتها طاق شده لائق بحال اخلائق آنست که او را مسافر بملک عدم باید فرستاد تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند و نامهٔ اعمال
او سیاه تر نگردد چه همه میدید میگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال خلائق در معرض نهب و غارت حادثات آمده و عرض و
ناموس عالمیان بباد فتنه رفته و جان چندین مردم خاک بها گشته و جوهر اخلاص که زیور اعناق زمرهٔ خواص ست در
غبار آشوب ناپدید شد اکنون صلاح وقت ست که چنین کسی را که از چنگال وبال این عقوبات خلاصی بخشیده خلائق
را در ظل معدلت آسایش بخشند حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین امر اقدام نفرمودند
که آن مبدع جهان آرای با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نماید البته مبنی بر غرضی و مصلحتی ست و با این همه باریکبینی
نصائح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند امرا بنابر آنکه از انواع
خونریزی و فتنه انگیزی ازان سفاک بیباک دیده بود و مکرر ملتمس خود را اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده سجلات
مفتیان مسجل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند حضرت جهانبانی
آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات احوال خود را مطالعه نمود و گفته فرستادند که درین مردمی امروز
بر قتل من مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز نشانده اند حضرت از عرق مهربانی بحرکت آمده گذاشت که با هجوم عام و حصول چندین
بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدتی مدید سر بگریبان تأمل و تفکر داشتند عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در چشم او حکم خاص واقع شد
و او را از نظر انداختند و بجهت این کار علی دوست باربیگی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند اینها بخیمهٔ میرزا در آمدند میرزا تصور
کرد که بقصد کشتن می آیند در ساعت مشت کشیده دو بر علی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده اضطراب

از برای چیست برمقتضای عدالت که شما پیش ازین سید علی وجمعی دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید بچشم خود آن مکافات
را ببینید میرزا که این سخن شنید حکم آن حضرت را بدیدهٔ قبول کرد و دراز کشید تا آنکه میل کشیدند ومردم چشم میرزا که دیدبان
دل غفلت سرشت او بودند از بینش معزولی ساختند واین مخلصان فرمان بر جهت احتیاط بیشتر هم بیشتر زدند میرزا بشکر آن
جانبخشی دم نزد آنحضرت از عطوفت ذاتی رفتها فرموده بیشتر روان شدند وبا سخنان بلند مهر افزای بر زبان حقیقت
ترجمان گذرانیدند واین قضیه در اواخر سنه صد وشصت بوقوع آمد وخواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه نیشتر یافته
بود ومیرزا همان روز کس پیش منعم خان فرستادند که میخواهم که بهر زبانیکه دانی وبهر روشی که توانی بیک ملوک [illegible]
من از حضرت التماس کنی آنحضرت همان لحظه التماس میرزا را امیدوار داشته روانه خدمتش ساختند ومیرزا کمال توجهی
که باو داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد واین بیت خواند **بیت** هر چند که چشم من بر جنت پرده
کشیده است * بیناست بچشمی که بسی روی تو دیدست وحضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ
بیراه جانوهه که سنگر کرده بودند مصروف داشتند وآن بی سعادتان گردنکش گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل
داشته وبهادران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانهٔ عدم آواره گشتند واز عساکر اقبال خواجه مهدی قاسم وجمعی دیگر
بپایهٔ شهادت سربلندی یافتند وچون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود مصمم
وامرا مصلحت وقت نمی دیدند وبچاه وزندان تشبیه داده درمذمت کشمیر سخنان میگفتند که شاید خاطر را
ازین یورش باز آید درینوقت که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده
سلیم خان باستعداد فراوان متوجه پنجاب شد وازین طرف استعداد جنگ چنانچه باید وشاید بعمل نیامده اگر بیشتر
رویم ولشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن وبکشمیر در آمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد ودرین
صورت اگر افغانان تیره رای سر دریا استحکام نمایند کار بکجا می انجامد لائق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بازگردند
وچون اهل نفاق از میان ما دور شده اند متوجه دار الملک کابل شده ودر اصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت برکاب
نصرت در آورند وبه نیروی اقبال روزافزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآورند آنحضرت بعد از
استماع این سخنان اصلا گوش بر کنگاش مصلحت مبنی گزارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی را بجهت حراست
دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند وخود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند
که نهضت فرمایند ببد آموزی امرای سوداگر مزاج که جز بمنفعت خود نظر نمیداشتند اکثر ملازمان وسپاهیان امرا صاحبان
خود را گذاشته متوجه کابل شدند ودر ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا دیگر کسی نماند ازین حرکت شنیع که از راه اخلاص
والقیاد بس دور بود جمعیت آباد خاطر اشرف مشوش گشت وجمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را
بگردانند واگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند ودرین اثنا تفأل از قرآن مجید جستند قصهٔ یوسف صدیق برآمد

ازرخصت یا نتهای سخن که در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر آن سخنی میکردند و تأملی داشتند خواجه حسین مروی بعرض رسانید
که آنچه در باب کشمیر میگفتند که حکم چاه و زندان دارد درست بوده است چه قصهٔ یوسف ازین هر دو معنی مخبر است روشن چون
بی اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بی اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون کنار
دریای سند مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر
جهان آرای بود مرخص ساختند شبی که رخصت سفر می فرمودند از آنجا که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوشنماست با جمعی از مخصوصان
بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اول این بیت خواند شعر کلاه گوشهٔ درویش
بفلک ساید ٭ که سایه چو تو شاهی فگند بر سر او ٭ و بعد ازین این بیت بر زبان میرزا رفت بیت بر جانم از تو هرچه رسد
جای منتیست ٭ گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم ٭ اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریابد که از شکایت
لبریز است آنحضرت که جهان مردمی بودند اینها منظور نداشته رقتها فرمودند و بزبان الهام بیان گذشت که علم الله عالم الاسرار
و الخفیات آگاه است که ازین کار که نه باختیار من واقع شده بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت
بمن بیشتر ازین شدی میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود بمقدار مراحم خسروانی دریافت و در مقام نیازمندی
و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید که درینجا از چه کسانند و حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان
و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و میر عبدالله و خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران همه گواه باشید
که من اگر بیگناهی خود دانستمی درچنین وقت شریف که آنحضرت تشریف داشته تجمل کردی اما یقین میدانست که مرا استحقاق هلاک
بود جانبخشی کرده رخصت سفر حجاز می نمایند بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر بجا می آرم که هنوز بتقدیر بدی و بدعهدی من
مکافات نفرموده اند و بعد از آن بسفارش فرزندان خود پرداخت و آنحضرت بکشاده روئی و خوشخوئی قبول نمودند
و نظر را مشمول عنایت بادشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار رقت نکند خود را
حفظ میکرد و همین که حضرت متوجه دولت خانه شدند میرزا بهای های بگریست روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه
میرفته باشد منع نیست درین تنهائی همراهی نماید هیچکس اقدام ننمود تا آنکه لاف دوستی میزدند ترک آشنائی کردند چلمه
کوکه که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب خان عالم یافته رخت هستی را صرف کار ولی نعمت
خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید ایستاده بود و در الوس سفر حجاز حضرت و منظور عواطف
خسروانی بود حضرت جهانبانی فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا میروی یا پیش ما میباشی با وجود سبق خدمت درگاه و فرط
عنایت بادشاهانه طریق وفاداری بر لذات صوری مقدم شناخته بعرض رسانید که لائق بحال خود چنان می بینم که درین تاریک
روزهای بینوائی و تیره شبهای تنهائی در خدمت میرزا باشم آنحضرت که محک آدم شناسی و میزان حقیقت سنجی بودند
حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند و آنچه از نقد و جنس

برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند و یک ماه که بآن نسبتی که داشت از خیند مندر برگشته بملازمت رسید و بر خاطر نکته‌دان بغایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتیکه داشت مرود و نظر باشد و میرزا از راه دریای سند به تته رفت و از انجا بمقصد شتافت و سعادت حج دریافت و در پانزدهم ماه ذی الحجه در منا سال نهصد و شصت و چار لبیک گویان اجابت دعوة حق نموده محمل عدم بست چون سلسلهٔ سخن میرزا کامران در میان آمد بدیده آمد آنچه بسر منقود شتافته تحریر میرود که چون موضع بگرام که به پشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعهٔ آنجا را افغانان بدنهاد ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده جمعی از دولت‌خواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام این قلعه مقدمهٔ فتح هندوستانست و امرا که مشتاق کابل بودند بهیچوجه نخواستند که بهیچوجه درینجا توقفی واقع شود حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرموده بپهلوان دوست میر بحکم عالی مرحلها را بجمیع امرا قسمت نمودند و بزودی صورت اتمام پذیرفت سکندر خان اوزبک را آنجا گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان بهجوم عظیم بران قلعه آمدند سکندر خان داد مردانگی و قلعه‌داری داد و افغانان بی‌بهره پریشان گشتند و چون اوائل سال نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکباد بجا آوردند آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است اما قضیهٔ میرزا کامران مبارکبادی ندارد که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم و باولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت و عبدالرشید سلطان حاکم کاشغر که پیوسته بذکر قریب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند و درهمین ایام که آنحضرت مهمات مالی و ملکی اشتغال و بلطف و قهر کار ظالم و مظلوم ساخته در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع دلو از ستر معلی ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر و بعضی ابوالفضائل یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی و مسرت کشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدسهٔ دودمان عصمت خانش صبیهٔ جوجوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند او بزودی آهنگ عالم قدس نمود شعر بود برقی از آسمان کرم * زادن و مردنش بهم نزدیک

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه جمعی از فتنه‌اندوزان از جانب بیرام خان سخنان غیر واقع موقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند

وحکومت کابل را بعلی قلیخان اندرابی تفویض فرمودند و نوزپرورده ایزدی قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت تشریف سعادت رسانی داشتند و وکلای آنحضرت منتظم مهمات غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند وچون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمودند آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرمود کابل را به قدوم همیشه بهشت حضرت آباد و دولت ساختند بیرام خان که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موکب گرامی پادشاهی از نعمتهای عظمی دانسته آداب تشکر بجای آورد و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بود و فرسخی قندهار بموضع شوراندام بشرف زمین بوس سربلندی یافت و بیقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق بر کنار ندمشته و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای دلکشا ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابو المعالی و منعم خان و خضر خواجه خان و محب علیخان میرخلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد آخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروی و مولانا عبد الباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم نیازپاشی دقیقه فرونگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و در این مدت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ بادشاهی درکار بود همه را بیرام خان سرانجام نموده منت برجان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود و همیشه حضرت جهانبانی دران چندگاه در تنزهات حسی و عقلی و ترفهات صوری و معنوی بوده التذاذ میگرفتند و همواره بزم آرای خاطر بخش و عشرت پیرای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت می پیمودند و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد از انجمله بکرر بصحبت ملا زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان سرشکن نفس اماره بود میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند و خواجه غازی که برسالت ایران رفته بود و پیشتر از قدوم موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود بشرف ملازمت سربلند گشت و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف شد و مهتر وزیر که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نموده و عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جلائل التفات شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شوراندام طرح شکار قمرغه افگندند و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد و تفاؤل بصید مرادات گرفتند و از قضایای ناملائم که در قندهار واقع شد کشته شدن شیر علی بیگ بدست شاه ابو المعالی و مجمل از این سانحه آنکه دران نزدیکی شیر علی بیگ پدر پیقرا بیگ میر شکار برخصت از والی ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود و شاه ابو المعالی بدست باده تقرب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دائرهٔ اعتدال بیرون نهاده بدمستیها کردی و از انجا که تعصب خشک

اهل خروج دماغ عقیدت او را پریشان ساخته بود مکرر در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این فتنه را خواهم کشت و آنحضرت از توجهی که داشتند این را مطایبه پنداشته التفات بآن نمی‌نمودند تا آنکه شبی آن مست باده تعصب قصد آن بیگناه کرد و خون آن نامراد بخاک ریخت آنحضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی که ساتر عیوبست آن حضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرامخان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد که بر جادهٔ اطاعت و نیکوخدمتی ثابت قدم است قندهار را که بکنون ضمیر انتقام‌بخش آن بود که به منعم خان مرحمت شود از آن اندیشه عنان گردانیده به بیرامخان مستقیم داشتند و زمین داور از خواجه معظم تغییر فرموده به بهادرخان برادر علی‌قلیخان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرامخان رخصت یافت که بسرانجام این یورش نمود برود و در ترین وقتی خود را بموکب والا رسانید و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می‌آوردند قرین رکاب دولت ساختند و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرور دسپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر تشریف کورنش استسعاد یافتند و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدوم والای آن فرمانروای زمان و سعادت‌بخش زمین فر آسمانی گرفت در ان ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی پایهٔ امتیاز بلند ساختند اگر چه نظر برسم و عادت این نام بران پیر نهادند اما در معنی آن پیر را بدانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند و منعم خان آداب شکر این عطیهٔ عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر در آورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین سال الغ بیگ پسر طبل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث انبساط شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند در اثنای این اندیشه جهانگشا یکی از درویشان که بولایت اشتهار داشت جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاءل گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است و فرمودند که این تفاءل مثل آن تفاءلیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنین است که دران سال که از ما وراء النهر بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور بانذخود رسید سنگی اتا نام درویشی که بشهرت بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرمودند درویش سینهٔ گوسفند را برسم ما حضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آن حضرت بمقربان بسباط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاءل گرفتیم چه خراسان را سینهٔ روی زمین گفته اند دوم عید رمضان بود که بیرامخان بشرف

ملازمت استسعاد یافت و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که با دودمان اشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش تر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افروز که عیارچیان سواران بادپیما و تیراندازان موشگاف سبک رفتند آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را بقبق اندا ختن مشغول دارند و تیزدستی و تیراندازی خود را بظاهربینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دفعه اول قبق را که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند نشانه تیر توجه ساخته حقه گوی زرین را بخدنگ موشگاف دوختند از وقوع این امر عزیز حاضران بارگاه عزت بر امثال این امور در دیده ظاهربین بدیع نماید اما آنان را که با بخت بیدار بدیده معنی تماشای اسرار معنوی آیین خدیو عالم می نمایند از دید امثال این امور چه عجب آنکه معدن نوادر العجیبات معنی باشد از ظهور عجایب صوری چه قدر کار یابد و بیرامخان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید و این مطلع از آن قصیده است

شعر حقه قبق ربود خدنگ تو از کجا ٭ گرد از هلال صورت پروین شهاب جک

و در همین ایام انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد بعرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد خبر گذاشتن سلیم خان و سانحه هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشته کلام بدینجا کشید ناگزیر همت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گزارش یابد تا سخن انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه و دو شیر خان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت پسر خرد او سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت سال و دو ماه و هشت روز بتگاپوی ریاست می نمود بخی اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان پرداخت اما از غلامان شیر خان بود با بلطرانی و گریزیت و تصرف کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را با دائی و اسافل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود در شهور ساخته بود و چون مخالفت با آقای خود هر چند او باطل باشد میمنت ندارد و ارباب خلافت را کار بجایی نرسید و آبائی باطبقه نیازیان که ایالت پنجاب داشتند و سرگروه آن مردم هیبت خان بود زد و گیر در داشت و این مردم منهزم شده در شعاب جبال کشمیر در گوبلاک فرو رفتند و شطری اوقات بنزاع گکران مشغول بود و چون این طایفه از ملازمان این طبقه متعلقه بود و نیز مردم از دولت خواهی این دودمان مقدس میزدند کاری ساخت و دستی بر ایشان نیافت و بنای قلعه رهتاس که اساس آن شیر خان نهاده بود با تمام رسانده و در میان جبال سوالک قال بد بخود زده مانسی و بنای بخود ساخته

قلعهٔ بانکیت بنیاد سهاد و زبهانی دراز از اوباش افاغنه و بد معاشی خود متوهم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد اگرچه بابرهیت
سلوک بنجار میکرد اما سپاهی را بغایت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذیقعده سنه . وشصت بسبب سمت
قرحه که در یکی از اعضای سفلی او اشتداد یافته ماده حادهٔ ردیه بود رخت هستی بربست بونیت او فیروزخان نامی پسر او
که خردسال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارزخان که خالوی این فیروزخان بود این بیگناه را بزاویهٔ عدم
فرستاده خود در حکومت زد و نام خود محمد عادل و پسر نظام خان که برادر خرد شیرخان مذکور است بود از غرایب آنکه
این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر بحکومت رسید و شوهران آن سه دختر بپایهٔ ایالت رسیده اعتلا یافتند یکی
سلیم خان مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگر ابراهیم سور که احوال این دو بر سبیل اجمال مذکور خواهد شد و هیمو که از بدگوئی
و بداندیشی و سعایت در مزاج رؤسای جهان که متفحص احوال جهانیان میباشند خوش می آید بمرتبه که آن خوشی آن
عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر دوربین شان میپوشد از پایهٔ ادنی بمدارج علیا رسیده بود و کالت
این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت
و شورشی در جهان پدید آمد و سخن بانجا گذاشته مجملی از احوال هیموی مذکور بیان را شاداب کردن مناسب نماید
ای جویای بدایع قدرت الهی نظری در انداز و عبرتی از احوال هیمو برگیر او بظاهر نه حسب داشت نه نسب نه از
صورت بهره و نه از سیرت نصیبه همانا که ایزد بیچون او را بجهت کمال معنوی که از دیدهٔ دوربین بالغ نظران روزگار
پوشیده بود بپایهٔ بلند یا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت باری آن بدقیافه کوتاه قد
دراز اندیشه در ریواری که از قصبات میوات است در زمرهٔ بقالان فرومایه منسلک بود از ردی نسب در جماعه
دهوسر که فروترین طائفهٔ بقالان هندوستان اند انتظام داشت در پس کوچها بهزاران بی تمکی نمک شور فروختی
تا آنکه بلطایف الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان که اندکی از احوال او گزارش یافته در آورد و بکار بازار
گریزت رفته بسلیم خان خود را ببدگوئی و کاردانی روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت پیوسته مردم را در بلا انداختی
بظاهر وانمودی که بصاحب خود دولت خواهی میکنم و بباطن برای خود بازار اخذ و جر گرم میداشت و خانهٔ خود را از مال
مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا برای آقای خود اسباب و مال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود
میزد و اینجا بزرگان دینی را بسیار خطا می افتد چه آن گروه فراوان مشغله چون جویای احوال مردم اند بد ذاتان سخن چین را
چه برای دانستن احوال مخفیهٔ مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگرچه عهدی در باطن خود
میکنند که بوسیلهٔ سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود اما این طائفه ظاهرآرای
خراب باطن را دریافته برای فائدهٔ خود بچرب زبانی قصد دولتخواهان می نمایند و این طبقهٔ علیه احیانا بواسطهٔ افزونی
مشاغل از آن عهد غافل شده بگفت و گوی این بدنهادان بدولت خواهان بدگمان شده در انهدام اساس

دولت خود میاوشند و بالجمله این ، بنا دبانک فرصتی از کمال غلط نمائی در خاطر سلیم خان بای گرفت و دو اکثر مهمات
ملکی و مالی دخل پیدا کرد و چون پیمانهٔ عمر سلیم خان پر شد و نوبت ریاست تبه کاران هندوستان بمبارزخان مذکور که پسر
عم سلیم خان بود قرار گرفت این مرد ابجیر از کار جهان یافته جمیع کارخانهٔ حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی
رسید واز مبارزخان که در افواه و السنه بعدلی اشتهار دارد خبر نامی نماند نصب و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفت
واز دوربینی باکه داشت خزاین شیرخان و سلیم خان و فیلخانهٔ اینها را بدست آورده و در پراگنده ساختن اند وختهای
آنها دست دراز کرد و زربند هاسے پست فطرت معاملهٔ نافهم او را پرستش نموده در رواج کار او سعی میکردند تا بعد
روزی چند بخطاب نسبت رائی سرنخوت برافراخت و تخم اسم راجگی بر خود لبسته بهمنامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد
واز تهی مغزی و کوته حوصلگی نام بزرگان بر خود بست و از دوراندیشی نام سلطنت بر عدلی القا نموده با مخالفان او کارها
عظیم کرد و از جرات و جبارئی که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامهای شگرف در مراسم سپکاری او بظهور پیوست و شجاعت
و کارسر کردن زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائی کشید که روی جرات و جلادت بجانب موکب عالی
حضرت شاهنشاهی آورده و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بد نهادانست عیار این قلب گرفته آمد
و بانوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرونشست چنانچه بجای خود گزارش خواهد یافت و چون از هزار یکی
از احوال جنران مآل همون گفته آمد اکنون بشرح تتمهٔ احوال هندمی پردازد که چون مهمات خلق بمبارزخان مذکور قرار یافت
کار هندوستان از آنچه بود بیشتر مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقه موافق داشتند حیف که
در حرام نمکی و کافرنعمتی زندگانی خود را بپرد و کردند اگر این دو کس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی بوده
خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض میشد و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد بود هر آینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیلهٔ خدمات
شایسته زندگانی که بزرگان دانش آن را حیات شمارند یافتندی آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستی و ریاست
عامه که بچنین حرام نمکی بدست آید دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین
نثار می نمایند و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارزخان آنچنان ظهور کرد دیگر کس بکنار احمد خان سور پزنه
سلیم خان که ریاست پنجاب باهتمام او بود مدعی فرمانروائی شد و خویشتن را سکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب
بشیرخان داشت و حاکم بنگاله بود سر بریاست عامه برافراخت و ابراهیم خان سور او هم به نسبت قرابت ایالت
هندوستان را در تلاش شد و شجاعت خان که بسجاول خان در السنه عوام اشتهار داشت در مالوه سر خود سری بلند
کرد و اوباش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب کشادند سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده
قصد دار الخلافه آگره کرد و مبارزخان و ابراهیم نیز به همین اراده برآمدند آخر روباه بازی هیمو مبارزخان شرق رویه
شتافت و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ درپیوست ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت و بیداد

غازی خان سور که بر ولایت بیانه تسلط داشت تقلعه رفته متحصن شد و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ بتصرف او در آمد لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که شر قرویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید و درین هنگام طنطنهٔ توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد تا تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بجراست پنجاب بتعین نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارزخان و هیمو در حدود چپرکته بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی نمود و قضا را محمد خان درگذشت و خزائن شیرخان و سلیم خان بدست هیمو افتاد و در متمتعات جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت و درین میان ادرا با ابراهیم مذکور و سایر مخالفان محاربات روی داد و همه جا غالب آمد و با وجود آنکه سواری اسپ نمیدانست و همواره اورا بر صندوق فیل بار کرده می بردند بوسیلهٔ جرأت و جبارتیکه داشت زرهای مفت بدست افتاده را صرف میکرد و کارهای شگرف که در اندیشهٔ اهل روزگار نگذرد از پیش میبرد چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضرخان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را السلطان جلال الدین ملقب ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت و مبارزخان و هیمو قصد بنگاله داشته شطری از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفاصیل این سوانح که راهی گفتن نکند در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصود اصلی میرود

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن بیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر منتظران بدایع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده نماند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب آن مرکز امن و امان که اندکی بر مزوایا گزارش یافت مکرر بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید یورش هندوستان که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات تتق عصمت را در دار الملک کابل بحمایت ایزدی سپرده و شاه ولی اتکا ولی بیگی را اتکه میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند و خدمات حضرات و مهمات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده در اواسط ذی حجه نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک بآن افتخار نمایند و نظرات کواکب بدان مباهات کنند عنان عزیمت والا الصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ احصا افزون مقدمهٔ جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته با دیای اقبال را بجولان در آوردند

ودر روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب تبرک وتفاول جستند چون امری عظیم از پردهٔ غیب وجلباب خفا جلوهٔ ظهور مینماید منادیان بشارت از انفس وآفاق بهزار زبان بلند آوازه میکردند ازان جمله این شاه بیت قدسی عبارت بر سر صفحهٔ اولی که سرنوشت پیشانی دولت تواند شد عنوانی منشور فتح نمود **شعر** دولت از مرغ همایون طلب وسایهٔ او زانکه با زاغ وزغن شهپر همت نبود اگرچه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت ونصرت حضرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند اما دوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری ومژدهٔ سلطنت عظمی حضرت شاهنشاهی دریافته بر در انتظار طیران علو این طایر قدسی اقامت فرمودند وحضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقای عنایت الهی واستمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده باندکی از مردم که بسه هزار کس نمیرسیدند معاضدت لسیاری از جنود غیبی که بشمار محاسبان عقول نگنجد نهضت فرمودند بیرامخان بجهت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی وسامان یراق خود رخصت یافته بدار الاقبال کابل ماند وحضرت جهانبانی از جلال آباد بآیین عیش وعشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند وسلخ محرم سال نهصد وشصت ودو عرصهٔ بکرام مضرب خیام اقبال شد سکندر خان اوزبک خدمات پسندیده کرده بود مورد جلایل عنایات گشت ودران روز بمنصب خانی امتیاز یافت وپنجم صفر این سال دریای سند که به نیلاب مشهورست مستقر رایات نصرت شد وسه روز درین منزل خاطر کشا مقام بود ودرین مقام عشرت آرای بیرامخان از کابل آمده سعادت بساطبوس دریافت ودرهمان روز مبشران اقبال نوید دولت آوردند تا تارخان کاسی که بالشکری گران بحراست قلعهٔ رهتاس متعین بود وباوجود استعداد قلعه داری واستحکام قلعه بمجرد شنیدن طنطنهٔ ارتفاع رایات نصرت بحدود سند پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است وآنحضرت نظر به نیکوخدمتی های قدیم وجدید بسلطان آدم گکر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از انجا که طالع بلند نداشت عذر از مینا ارانه آورده عرض داشت که با سکندر عهدی شده است وپسر را لشکری نام همراه خود برده اگر من دولت زمین بوس دریابم نقض کرده باشم وهم پسر مراهم هلاکست اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن مینماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند که خود سری چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دورست آنحضرت که معدن مروت وفتوت بودند فرمودند که از قدیم باز سلسله جنبان عقیدت واطاعت بوده است ومجددا خدمتی شایسته چنانچه سابقا گزارش یافت بظهور آورده درین وقت تنبیه او را الایق دولت روز افزون نمیدانیم خصوصا که در ملایمت ومعذرت میزند وچون موکب عالی بسطوت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده هرکدام خود را بناحیتی کشید وموکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش شد هر روز جای دلکشا وسرزمینی نشاط بخش پیش می آمد وبلاد وقریات در ظل عدالت در آمده لذت آرامش ومسرت آسایش درمیافت

وچون سخن باینجا رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی همرهان همرکاب نصرت اعتصام که بتقرب منزلت وعلو مرتبت اتصاف داشتند نوشته میشود ۞ بیرمخان ۞ شاه ابو المعالی ۞ خواجه خضرخان ۞ تردی بیگ ۞ سکندرخان ۞ خضرخان هزاره ۞ عبد الله خان اوزبک ۞ میرزا عبد الله ۞ مصاحب بیگ ۞ علی قلی خان شیبانی ۞ محمد قلیخان برلاس ۞ خواجه معظم ۞ علی قلیخان اندرابی ۞ حیدر محمد آخته بیگی ۞ بابوس بیگ ۞ اسمعیل بیگ ولدی ۞ میرزا حسن خان ۞ میرزا نجات ۞ محمد خان جلایر ۞ سلطان حسین خان ۞ قندوق سلطان ۞ محمد امین دیوانه ۞ شاه قلی نارنجی ۞ توکلخان ۞ کاکر علیخان ۞ باقی بیگ یاتش بیگی ۞ لعل خان ۞ بدخشی بیگ ۞ محمد آخته بیگی ۞ خواجه بادشاه مرلیش ۞ کیچک خواجه ۞ خواجه عبد الباری ۞ خواجه عبد الله میر معین ۞ میر غنی ۞ شاه فخر الدین ۞ میر حسن داعی ۞ خواجه حسین مروی ۞ میر عبد الحی ۞ میر عبد الله قانونی ۞ خنجر بیگ عارف بیگ ۞ خواجه عبد الصمد ۞ میر سید علی ۞ ملا عبد القادر ۞ ملا الیاس اردبیلی ۞ شیخ ابو القاسم جرجانی ۞ مولانا عبد الباقی ۞ افضل خان ۞ میر بخشی ۞ خواجه عبد المجید دیوان ۞ اشرف خان ۞ میر منشی ۞ قاسم مخلص ۞ خواجه عطاء الله دیوان بیوتات ۞ خواجه ابو القاسم ۞ شهاب الدین احمد خان ۞ معین خان فرنخودی ۞ خواجه امین الدین محمود ۞ ملک مختار ۞ وچون موکب جهان آرای بجدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین احمد خان واشرف خان وفرحت خان را بلاهور فرستادند که رؤس منابر ووجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند ومو طنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه وفساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند. وبیرمخان وتردی بیگ خان واسکندرخان وخضرخان هزاره واسمعیل بیگ دولدی وجمعی کثیر را بسر نصیب خان وشیخ بهیه که در قصبهٔ هریانه اقامت داشت رخصت فرمودند وخود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند واعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل وموهبت عظیم برکشودند ووضیع وشریف فراخور رتبه وحالت بمراحم بادشاهی شرف اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستانست بقدوم اقدس بادشاهی فروغ آسمانی یافت وطبقات انام واصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود که عمری بر شاهراه امید انتظار آن داشتند رسیدند ودر اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیبال پور اندیشهای تباه فاسد بخود راه میدهد حضرت جهانبانی شاه ابو المعالی وعلی قلیخان شیبانی وعلیخان اندرابی ومحمد خان جلایر وجمعی دیگر از یکهای کارطلب را بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت واز طرفین بها دران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند وکار بر سید ابو المعالی که بهستی دنیا وغرور حسن مستعار داشت تنگ شده بود که علی خان ودیگر یکهای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوری وجانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند. وگروه متغلبه شکست یافتند وبسیاری را از مجمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند واولیای دولت بفتح وفیروزی مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند سامان سخن

ان می خواهد که مقصود درینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال که بسالیقی بیرام خان تعین یافته بود نوشته قلم وقائع نگار گردد بر متفحصان سوانح تقدیر مختفی نماند که چون بیرامخان نزدیک پرگنه هریانه رسید نصیب خان افغان اندک جنگی درخور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران شیر افتاد و عیال آنها تمام گرفتار شد بیرامخان بواسطه نذری که از حضرت جهانبانی شنیده بود که چون بتائید الٰهی فتح هندوستان میسر گردد مقید نشود و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم درنیاید خود سوار شده عیال افغانان را تمام جمع کرده مصحوب معتمدی پیش نصیب خان فرستاد و از حصول این چنین فتحی که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود تحف و هدایا از فیلان نامی و سائر نفائس غنائم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت جهانبانی فرستاد و شکرانه این نعمت گوارا بجا آورده از انجا روانه پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند و بواسطه منازعتی که در میان لشکر نصرت پیوند پیدا آمد اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند و اندکی از آن سرگذشت آنست که تردی بیگ خان می خواست پیشتر رفته با افغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دولت ندیده رخصت نمیداد تردی بیگ خان بجهت آشنیی بالتوخان را پیش بیرامخان فرستاد بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند بالتوخان آمده پیغام گزاری نمود خواجه معظم سلطان در دست پیش آمده دشنامی چند داد بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری انداخت که بدست بالتوخان رسید چون این خبر بمسامع علیه رسید منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را با فضل خان حواله نمودند او رفته شرائف کلمات و نصائح هوش افزای بادشاهی بامرا رسانید و انجمن صلح و صلاح فراهم آورد و بیرامخان در جلندر طرح اقامت انداخت و هر کدام را پرگنهای نواحی جدا ساخته جا بجا تعین نمودند سکندر خان چون بماچیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روانه شد و سهرند را بتصرف خود در آورده اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد درین اثنا تاتارخان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغانان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن خود را صلاح حال ندانسته بجالندر آمد بیرامخان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده بر آشفت بالیستی پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته در حراست سهرند اهتمام می نمود و ما را خبر میکرد و بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام عصمام لشکر اقبال ابد پیوند بادشاهی نموده از جلندر پیشتر روان شدند چون بحدود ماچیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند چون موسم باران نزدیک رسیده لائق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهد از آب بگذریم بیرامخان و جمعی از دوربینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده از انتخاب گفتند آخر لیعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود تردی بیگ خان و سائر امرا ناگزیر از آب

گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد غول بشجاعت و اخلاص بیرامخان اساس یافت و سرداری برانغار بخضر خان
هزاره مقرر شد و بزرگی جوانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیز دستان جان نثار هراول معین
شد. از انجا که نیت شهریار جهان بر آیین عدالت و سائر مرضیات الهی مقصور بود کار بستان درگاه والا روز بروز
در فتح و نصرت افزونی گرفت افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده بالشکری فراوان از راه سمارت
رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قائم شد دانش پیشهای دودمین لشکر
فتح نزدیک بجری جای جنگ انجو د قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه همتهای کارکشا درین نبرد مردانه
کار پرداز بیا کردند تا آنکه شب در آمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند و اتفاقات حسنه که مقدمه فتح
شد این بود که دران نواحی دهی واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده که خانهایش از خس و
خاشاک بود افتاد و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و تحقیق پیوسته که این تائید الهی بوسیله سعی اهل حال
شد و هرگاه لمعه اقبال درخشد انچه اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند سرمایه زیان آن گروه گردد القصه ازین
روشنائی که طلیعه نصرت بود دلاوران نصرت پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته بخدنگهای دلدوز جانستان
بودند و مخالفان از حال عساکر فیروزمند غافل بوده شست در تاریکی می انداختند تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته
بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود فیل و اسباب فراوان بدست
اولیای دولت افتاد و نفائس غنائم با عرایض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و
نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علیقلی شیبانی که از عقب آمده ملحق شده بود بیشتر با جمعی فرستادند و از عجایب
آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان بالشکر گران و استعداد تمام بجدود ماچیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب
فرمودند که مسافت بسیار است تا رسیدن ما دران لشکر هر چه اراده ازلی رفته باشد بظهور می آید پس همان بهتر که بنیاز
بعتبه کبریا برده مدد بوزه فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد فرمائیم در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی بیشتر دران
موکب عالی مسئلت فرمودند چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید و غنائم فراوان بدرگاه آوردند چون احصار
رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش برجهانیان کشادند چون
سکندر بر سر گذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرامخان از دور عقل و شجاعت
در سهرند پای ثبات ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید و عرایض متوالی بدرگاه والا ارسال
داشته استدعای توجه نمود چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزرده بود بجای خود
چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست تعیین فرمودند و خود
موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور رفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت

بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند و برای صواب اندیش که انتظام بخش زمان و زمین بود مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشند و شب هشتم رجب سال مذکور بود که سواد سهرند بموکب بادشاهی نورپذیر شد و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابله چنین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شده در باغی شهر سراپرده اقبال زدند و آداب نبرد برد و جهیکه سرفراز باشد قرار داده عساکر منصور را چهار قسم فرمودند یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگر باسم والای حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر و دیگری را بشاه ابوالمعالی و دیگری را به بیرام خان معین ساختند و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کر احتیاط و بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند و بهادران جان نثار جانفشانیها می نمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت فنا میکشیدند و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده می سپردند و کوته بینان اسباب بین کثرت مخالفان و قلت لشکر بادشاهی را دیده باندیشهای ناصواب خود دلهای ساده می شدند و دوربینان سبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز بهجت افزوده باعث مزید ثبات پای خلائق گشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند و جان می بخشیدند

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هر چند حضرت شاهنشاهی صغر سن را نقاب خود دانسته پرده آرای می بودند اما ایزد جهان آرا چون می خواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار امور بدیعه که هر یک شاهدیست عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور می شتابد و از جمله خوارق عادات که دران ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطنش مظهر اسرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست بظهور آمد آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر برآمده نظر اقلیم کشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا می فرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در اندیشه کس نگذرد فرمودند که در چند مدت این را مردم تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت که بدوربینی و پیش بینی امتیاز داشتند و بارها ازان نورپرورد الهی خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی کشادند آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می نماید اما حق پرستان معنی بین که سواد پیشانی روزگار روشن دارند این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارد

ودرین ایام خواجه عنبر ناظر که از خدمتکاران قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود وحضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرور دایزدی سپردند پیوسته در ملازمت بوده اوضاع واطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید
واهل هند را پیش آن یگانه روزگار آرایش سیادجون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این
مردم در مزاج اقدس خوش می آمد واول بارکه آنحضرت را بشکار چیته میل شد وچیته شکاری در نظر اقدس درآمد درینجا
بود که ولی بیگ پدرخان جهان چیته که درجنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود فتح باز نام داشت پیشکش
آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد ودوربینان کاردان که نزدیک بساط عزت بودازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات
بی اندازه پی بردند ونگاهبان آن چیته دندو نام شخصی بود که از میمنت قدم وفرط اخلاص بخطاب فتح خان ناموری شد
وامروز که این شگرفنامه بخامه اخلاص شمامه ذرهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد فتح خان در ملازمت حضرت
درمیان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد وآنحضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند وجمال
شوکت را در نقابهای گوناگون مختفی میساختند از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند اما لوامع
خورشیدی وشمائم مشکی را در حجاب نتوان داشت آن روز که بخت مرا بدانش آموزی ودولتمندی می کشید وبسعادت
ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیدهٔ الهی میساخت چه سجدهای شکر بجا آوردم وازین دولت ملازمت چه
کامیابیها داشتم تا مراتب صوری ومعنوی سربلند گشتم وخلوتسرای قدس دل را از خواهش فضول پاک ساختم اکنون
که نوبت شکرگزاری رسید ومیخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم وهم چراغ بینش
در راه باریک روان نهاده آید بی تکلف ازین که در خدمتم ومعاملهٔ دادوستد درمیان ست آزرده ام کاشکی آشنائی
صوری نبودمی ودر سلک ملازمان سناسا نگشتمی تا هرچه گفتمی ونوشتمی ظاهربینان کورباطن این کس را از گروه
خوشامدگویان نداشتندی واز محرومی صوری ظاهر من جهانیان بی مقصود برده کامروا گشتندی سبحان الله سپاسنامهای
باستانی که درباب ارباب تجرد که عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند بلکه لباس مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزی
نداشته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله نافهم بواسطهٔ آنکه درمیان دادوستدی نیست مدح نامهای مذکور را از قسم
خوشامد ندانسته اظهار حق می فهمند وامروز که حال پیشوائی اهل ظاهر وباطن لقلم میرود من بی پرده مزاج زمانه را بازنمایم که
مردم بردوش خاطر باید کشید اما چون نظر من اول بران افتاد که اندکی از بسیار از شکر لازم بجای آرم ازین بار مردم آزار
آزرده خاطر نیستم وچرا باشم وحال آنکه به نیت درست خودکامروا شده مشعله دار شبگیر گرم روان گشته ام وجمعی کثیر پذیرای
حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند اکنون ازین ماجرا که آخر شدنی نیست بازآمده بسر سخن که بودم میروم مجملا قریب
چهل روز حضرت جهانبانی کارفرمای محاربه را چنانچه آئین اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند ولوازم اهتمام بجای
آورده بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتقاد می بخشیدند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که

نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند و ازان طرف کالا پهار برادر
اسکندر بر آمده محاربه بجا آورد هر چند دران روز مقرر نبود که جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امری ایزدی و تقدیر بظهور آمدنی بود
رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف در آمده بعد از شرائط خرم
مردانه ایستادند و نقش مصاف بخواه نشست **شعر** چو کوه آهنین از جای جنبید * زمین گفتی ز سر تا پای جنبید
دو لشکر رو برو خنجر کشیدند * جناح و قلب را صف بر کشیدند * تراک تیر و چاکاچاک شمشیر * درید مغز پیل و زهرهٔ شیر
و بیمن اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و ادو نجاتی فراوان بدست اولیای دولت در آمد
جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شتافتند سکندر با جمعی خود را بدامنهٔ کوه پنجاب کشید یکی از دلاوران خواجه مسافر
خود را در اثنای راه بسکندر رسانید سکندر چون دید که تخصی قصد او دارد برگشت هر چند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد
بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون بر آورد کار بدستان دنیا و مغروران جاه خود این چه
باشد و حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا که بادهٔ مرد افگن است هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند و با
طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد فرمانبرداری سلطان خرد که
بمراد دنیا و دل نیت درست بهم میرسد تا بنیاد کوشش در کار و قرین حال او میشود تا انشاء با وجود ظهور کارهای شایسته
نسبت آنرا بخود روا نمیدارد و کارگر را خبر دار داد که میشناسد و خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی آن
صورت و احراز مراتب سپاسداری بر شکر معنوی اکتفا نفرموده سپاس ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند
اگر چه درین مراتب گذشته که فتح هندوستان شد فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود چنانچه سابقا سمت گزارش
یافت اما هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کاینه بود فی الواقع ازینگونه فتح که یاد کسی با چنین غنیمت گشتنی بود و الا از
درگاه کبریای الهی که جهان در زمان باستانی کمتر نشان داده اند مقابل این فتح باد دبارها از اندازه بیرون شد
ازین جهت که باعث هلاکت گردهی انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت
و از آیات ادبار ارباب خلاف توان دانست اما ازان جهت که تعاقب این فرار نمودها را مانع آید تا بهر حیله کنندی
خود را از مهلکه نجات توانستند داد از قسم اهمال و اهمال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون عنایت ایزدی اینچنین
موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان
جان نثار امتیاز نموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزه خدمت فروشان سخن در میان آوردند که این فتح
بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رسانند شاه ابو المعالی که سرمست
بادهٔ غفلت بود از بیفکری اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود بیرم خان که در آمدن هندوستان را سعی
خود میدانست و تا زمان فتح بر خلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ملک

در استیصال مخالفان اهتمام میکرد چدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد و دور بینان کار آگاه
معنی که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرور دآگهی میدانستند گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته
تماشاهی سخنوران میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را که در روز نوبت منسوبان این نورحدقهٔ خلافت
لمعه ظهور بخشید نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی حقیقت کار آگاه
شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند
وازوقائع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط
خواجه برآمد که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولت خواهی او کرده بود آنحضرت را التفات
بدیع بود از خواجه استکشاف فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این بدولت خواهی بادشاهی اندیشیده بودم
و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید تا این التفات بیشتر مبذول داشته مرا سر براه خدمت شایسته گردانند
حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند و بعد از سامان و سرانجام مهمات سهرند از راه سامانه بدار الخلافه دهلی متوجه شدند
و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابو المعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان برلاس و اسمعیل بیگ دلدی
و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت
دست اندازی کند تدارک آن بوجه لائق نموده آید و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشار الیه تفویض یافت و بجهت خوبی هوای
سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند و درین اثنا عرضه داشت
سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند
مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد باستماع این نوید از سامانه
نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم گڈهه که برسمت دار الملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده
نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شدند و درین روز در اثنای راه حضرت
شاهنشاهی نور پرور و اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوی را بشمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت فزای اهل شکار
شد و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این
سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استفتاح می نمودند
امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پاره را خشک کرده نگاهدارند که چون بعد از رمضان
بحیوانی میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و سجده های شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت
بمناصب اعلی و جاگیرهای لائق شرف افتخار یافتند سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی
مقرر شد و تفاول گیران کار آگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته مجددا بدولت روز افزون آنحضرت

فالی گرفتند بیرامخان را بسرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند و سکندر خان را باگره و علی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه که نزدیک دار الخلافه آگره واقعست تعیین فرمودند میامن قدوم بادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت و طبقات عالمیان و جمهور طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعهٔ دهلی بوده پیوسته بمرضیات آلهی بسر میبردند و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته خسروآرای خلافت بودند و از سوانحی که درین ایام موجب فرحت سپهر و رباطن اقدس شد آمدن شاه ولی اتکه بود از دار الاقبال کابل که خبر سلامتی مخدرات حرم عصمت آورده و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت و مژدهٔ مسرت بخش رسانید که از خدیجه مظهر ماه جوجک بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است آنحضرت ازین بشارت دلکشا و نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال افرخ فال نهادند و شاه ولی را بمژدگانی این عطیهٔ غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند و بمناشیر توجه و التفات سعادت اختصاص دادند و از وقایعی که دران ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای معتبر افغانان انتظام داشت و مجمل ازین قضیه آنست که چون اتکه خان و جمعی از ملازمان بادگاه دولت متوجه حصار شدند در روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند رستم خان و تاتار خان و احمد خان و شیر محمد ستکی و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار بیاراستند و با وجود آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و با اولیای دولت قریب چهار صد کس جنگ عظیم در پیوست و بتائید الهی فتح روی داد و تا هفتاد کس از مخالف در میدان بقتل رسید و رستم خان گریخته قلعهٔ حصار را مضبوط کرد و مجاهدان اقبال بیست و سه روز محاصرهٔ آن پرداختند چون کار بر و دشوار شد قول طلبید و دیده رستم خان را با نامبرده قریب هفت صد کس مصحوب میر لطیف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد و بعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جاگیر مناسب نمایند اما بشرط آنکه از فرزندان خود یکی را در بدرگاه نگاهدارد تا همه مسالک مرحمت مسلوک شده باشد و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته آن ساده مرد کوته اندیش ازین شرط دولت که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت او بود ابا نموده در مقام گریختن شد چون این معنی پیشگاه خاطر مقدس بادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته بتبیک محمد ایشک آغا سپردند و از وقایعی که درمان نزدیکی بظهور آمد قضیهٔ قنبر دیوانه است و اندکی از گفتگوی بسیار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود و وقتی که رایات نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمود این قنبر جمعی از

او باش را گرد خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد و پیوسته غنائم بدست آوردی و بمردم دادی و از روی
کم‌ بَرزیت پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوشتی و از نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرف در آورده و خود در سنبل
نشست پسر خواندهٔ خود را که عارف الله نام نهاده بود به بداون فرستاد دران حدود رای حسین حلوانی که از
اعاظم امرای افغانان بود بی جنگ ویران شد و قنبر از انجا خود را بکانت گوله رسانید و آن نواحی را نهیب و غارت
کرد دران حدود با رکن خان که از رؤسای افغانان بود جنگ بی ترکانه کرده شکست یافت و از انجا به بداون
آمد و هرچند که این دیوانه عاقل پیوسته عرائض فرستادی و اظهار بندگی و نیکو خدمتی کردی اما فعل او با قول او
موافقتی نداشت پا از اندازه گلیم دراز کرده مردم را از منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی تنها مستی
دنیا نداشت سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالت او بود بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانه خود را بتاراج
داده بود و همواره از و حرکات نا منتظم که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر این معنی بمسامع عز و جلال
رسید فرمان قضا جریان بعلی قلیخان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد و اگر سر از طاعت بپیچد تنبیه نماید
درهمین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافت به بداون آمده بود علی قلی خان از مهمات میرت فارغ شده به سنبل
رفت از فراغ مهمات آنجا به بداون آمد هرچند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه
تو بندهٔ بادشاهی من هم از غاشیه داران این سوکبم و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر علی قلی خان بجنگ
آمد چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصن شد و عریضه بدرگاه معلی فرستاد چون احوال او
بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را باستمال عنایات بادشاهی ساخته بآستانبوس سرفراز
سازد پیشتر از انکه قاسم به بداون آید و این مژدهٔ نجات رساند علی قلیخان اورا کشته بود و مجملی ازان سرگذشت آنکه
چون قنبر قلعه را استحکام کرد و محاصره امتداد یافت و کاری نمی کشود علی قلیخان محمدی بیگ ترکمان و ملا غیاث الدین
را پیش او فرستاد او این فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را بنهانی با خود متفق ساخت و بفریب و فسون
مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند علی قلیخان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این واقعه
بر باطن عدالت مآثر بادشاهی گران آمد و فرمان عتاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد که چون اظهار اطاعت
میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را بجنگ رسانید و بعد از انکه بدست آمد چرا بی حکم کشت و آنحضرت مکرر
ببساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را ببینید اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود
اورا نوازش فرموده تربیت عظیم فرماییم و از سوانحی که درینولا بظهور آمد ناسپاسی میرزا سلیمان است و شرح این بطرز
اجمال آنست که چون رایات جهانگشای بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان که اندراب و اشکمش در جاگیر
او بود بحکم عالی سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او برای انتظام جاگیر ماند میرزا سلیمان فرصت را

غنیمت دانسته قصد این محال که بجاگیر تردی بیگ خان بود نمود اولاً از راه کرپرت در آمد که به نیرنگ پردازی مقیم خان را
بخود درکشد چون آن صورت نه بست میرزا پرده آزرم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود مقیم خان ناگزیر اهل و عیال
خود را همراه گرفته برآمد و جنگ کنان خود را از آن مهلکه بیرون آورده بکابل آمد و از اتفاقی که دران ایام پدید آمد کشتن حیدر محمد خان
آخته بیگی بود غازیخان پدر ابراهیم را که سرسری مینماید شرح این ماجرای آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانه فرستادند
غازیخان که حاکم آن حدود بود تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد و بعهود و ایمانی که از حیدر محمد ظهور یافت
اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر بی اعتدالی او را بقتل
رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد و چون دوردست بود و
اوائل در آمد هندوستان سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر نخواهد زیست و الحق تا سپری شدن
او این جهان را همان طور که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان را که میر بیوتات بود
بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان
در رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضیات الهی میفرمودند.

نهضت رایات جهانگشای حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی

درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهش نظام آرای ممالک هندوستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن
گرفت که از باده ناگوار دنیا بدمستی کرده در آزار خلائق میکوشد و در مسالک خلاف حکم بادشاهی سلوک می نماید چون
حضرت جهانبانی را با او توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای نادان
بنیان فرود می آوردند تا آنکه خبر برآمدن اسکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز بیقین پیوست که این سید زاده
مدبست فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده کس خود را بجای او مقرر ساخته است و در خزینه بادشاهی دست دراز
میکند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آئینه صواب نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی مصمم شد که پنجاب که از اعظم
صوبهای هندوستانست بیامن حراست و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نوربرورد
اقبال رونق پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد بحصار رود آنجا دو مرحمت شود و چون درین نزدیکی منیرت عنایت
را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن مناسب دولت هست هر چند لشکر
اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نماید لیکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی نام کنک مذکور ساخته اوائل سال نهصد و
شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس اورنگ هفت اقلیم را زیبد و سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید حضرت

شاهنشاهی اقبال پرور دالهی را بآئین سلطنت وشکوه اقبال تعیین فرمودند و بیرامخان را بصوبت اتالیغ آنحضرت
ساختند و بمعنی ترتیب آن اعتضاد دولت بیامن توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت
واخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند چون موکب قدسی آن نور پرور
الهی بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال که در حصار فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند
و دران منزل سعادت ورود استاعزیز سیستانی که بوسیله حسن خدمت ولطف عقیدت بخطاب رومی خانی شرف
اختصاص یافته بود در فنون آتشبازی و بندوق اندازی قرینه نداشت دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی
دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت ازینجا شده در اندک فرصتی چنانچه در هر فن و هر صنف استاد یک فنداند
استاد این فن بدیع نیز گشتند و کارنامهای غریب که دفترها متضمن بیان آن تواند شد درین روش چون سایر
پیشها ازان مظهر کمالات بظهور آمد و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی شائبه تکلف هر شخصی
که در هر فنون اقسام دانشوری چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنائع پردازان صاحب هنر چه در امور کلی و چه
در اشیای جزوی که سالها سال پیش اوستادان دانا ورزش آن روش کرده باشد چون بشرف ملازمت
این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت می آید و بخاطرش میگذرد
که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین مهارت عظمی کسی را نتواند بود موهبتی ست
خداداد و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه و یک مجلس سیر سفر مایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی آمد حکما و فضلا
و صنعتگران دیگر را کجا حوصله و فا میکند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند این دریافت بلند این حوصله فراخ
در قوت بشری نگنجد بلکه طاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه دارد

ذکر تتمهٔ احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی وشرح بعضی از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت

چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت حضرت
جهانبانی در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند و در تعمیر ممالک
و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر امیفرمودند که چند جای پای تخت ساخته در نظام هندوستان
کوشش میفرمائیم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر جا لشکری بسرداری
یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج کمک لشکر دیگر نباشد و زیاده

از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم و سیفر مودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که
در بار عام شاهزادهای کامگار و مردمیکه در بساط قرب بمزید عنایت سرفرازند بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند
که غالب چنانست که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولتسرای اخلاص نرسیده در بازار سوداگری درمانده سود
و زیانند بدادن مال تنها صید نشوند و تا در جاه و اعتبار ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد و خاطر
فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقائق منیفه توجه داشتی از آن جمله در آن وقت
که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل و قندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته
بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله را که بشرف اخوندی
آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر جهانبانی پرتو می اندازد که از سه کس که درین راه پیش آیند نامهای
ایشان فال گیریم و بنای اساس دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد فرمودند
ملهم غیبی در دل چنین القا میکند بعد از طی اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد چون از وی پرسیدند که چه نام داری
جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری در از گوشی هیزم بار کرده بطریق میبرد پیش آمد چون نامش سوال کردند
گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام شخصی دیگر که پیش آمد سعادت خواجه باشد از
غرائب اتفاقات حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد همان ساعت مردی گاوی چند
می چرانید در نظر آمد چون پرسیدند که نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت از آن کرامت علیا
در تعجب و تحیر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این سعادت اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند
کامیاب دولت خواهند شد و چون این مژده غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار معدلت سرسبز و تازه گشت
اساس انتظام مهام دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان عتبه اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک
محروسه را به سه قسم منقسم ساخت اخوان و اقربای بادشاه و امرا و وزرا و کافه سپاهیان را اهل دولت گفتند چه پیداست که بمساعدت
این طائفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست و حکما و علما و صدور و سادات و مشائخ و قضات و شعرا و سائر
فضلا و موالی اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقه شریفه سبب
استسعاد بسعادت ابدیست و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صوری و اهل نغمه و سازرا اهل مراد نام نهادند که این مراد
جمهور عالمیانست و همچنین بتقسیم ایام هفته پرداخته هر یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند بر نهجیکه
که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلق گرفت و درین روز توجه عالی با ناظمان مناظم علم و عبادات متعلق شدی و جهت
اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوبست بزحل و زحل مربی مشائخ و خاندانهای قدیمست و بمشتری و
آن کوکب علما و سائر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه با اهل دولت و سرانجام مهام بادشاهی و انتظام امور

جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق به نیر اعظم دارد که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت
اوست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و مربی سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند و دران دو روز بعضی
از ندمای و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه
تعلق به قمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با امور بیوتات مناسبتی خاص است و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب
مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام بادشاهی بهره ور می گشتند و از مخترعاتیکه در روزهای دیوان مخصوص بود
یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد و آنحضرت سرآرای فرماندهی گشته بزم دیوانی می آراستند بآواز نقاره
طوائف مردم را آگاهی می بخشیدند و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند
دران روز کیر اقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدره زر نزدیک بارگاه می آوردند تا در بخشش و کامروائی خلق
تاخیری نرود و چندکس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افگنده مسلح نزدیک بارگاه می ایستادند دیگر از جمله مخترعات
آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایه است از سهم السعادة و سهم الدولة و سهم المراد ساخته بود که بهر یکی از ارکان دولت
و غیر آن تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از آن
سهام در تمشیت اموریکه متعلق آن سهم است بروجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد
منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه از شراب جاه بدمست نشده جاده در اعتدال گذارد یا بهوای
غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده همت بر جمع مال مقصور سازد تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفه حال
او کشیده بجزای لائق رسانیده آید و میر آخوند میر مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادة
من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات
و مشائخ و علما و قضات و ارباب درس و علم و تحقیق و استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و
تعیین وظائف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود و سهم الدولة بعمدة السلطنة امیر هندو بیگ
تعلق داشت و رتق و فتق و بست و کشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان
امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بود و سهم مراد و امور بیوتات با میر ویسی
استقرار داشت و او چنانچه باید بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت
میپرداخت و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم و هر کدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن و
اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص ترکش
اقبال بادشاهی بود تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند تیر دهم
متعلق بسادات و مشائخ و علما و تیر نهم متعلق بامرای عظام تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و ایلچیان صاحب منصب

تیر هفتم را لباس انگچیان تیر ششم متعلق بسر خیلان قبایل و تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم بجو بلیداران تیر سوم بجوانان
جرکه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار
سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند آتشی و هوائی و آبی و خاکی و جهت تمشیت مهمات هریک ازین
چهار سرکار وزیری مقرر فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموریکه افروختن آتش را
دران دخل باشد سرکار آتشی میگفتند و بوزارت آن سرکار خواجه عمید الملک قرار یافته بود مهمات کرکیراق خانه و بادرچیخانه
و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و اشترخانه را سرکار هوائی می نامیدند و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله
داده بودند و سامان شربت خانه و توشکخانه و جریان انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی می خواندند و بوزارت
آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم
گردانیده بودند و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره یکی از
امرای را دخل داده بودند مثلاً امیر ناصر قلی میر سرکار آتشی بود و همواره جامهٔ سرخ می پوشیدی و از جملهٔ اختراعاتی که درین
زمان ترتیب یافت یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ در میان آب چون مرتب ساخته در هر یکی ازان
کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیدند و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها
در محاذی یکدیگر وقوع یافت و در میان هر دو کشتی ازان چهار کشتی طاقی دیگر از خیز قوت بفعل آمد چنانچه در میان آن کشتیها
حوض مثمن نمودار شد و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود که حیرت فزای عقل تا دیدگان
بود و در سال نهصد و سی و نه که حضرت از فیروزآباد دهلی با کثر امرا و ارکان دولت و تمامی اتکچیان و اعیان در
کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دار الخلافه آگره گشتند هم چنین بازاری آراسته بر روی آب چون روان بود و هر کسی
هر متاعی که میخواست دران بازار مییافت و بر همین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان باغی بر روی آب
ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسری روان بود و از جملهٔ بدایع مخترعهٔ آنحضرت قصر روانست و آن قصری
بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان نجار اجزای آنرا بوجهی بیکدیگر وصل کرده بودند که هر گاه چشم بران
افتادی می پنداشت که تمامی او یکپاره است و حال آنکه هر گاه میخواستند آن را از هم میگشادند و هر کشوری که میخواستند
نقل میکردند و نردبان طبقهٔ اعلی آنرا بنوعی تراشیده بودند که هر گاه قصد میکردند منبسط میشد و هر گاه اراده مینمودند منقبض
میگشت و از جملهٔ مخترعات عالیهٔ آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال گویا گلی بود که تا یک
حاشیه که برگرد تاج میگردانند مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه آنکه رقم دو هفت بهفتاد
و هفت ست موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در بدخشان اختراع یافته بود چون بدار الخلافه
آگره نزول فرمودند و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در آوردند آنحضرت بغایت پسندیدند و از جملهٔ

مخترعات شریفهٔ آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده هر برج مشتمل بر پنجرها که انوار کواکب دولت از اندرون آن تابان بود و خرگاهی مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت است جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از پنجره معرا بود و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر دائرهٔ اول منسوب بود بفلک اطلس سفید رنگ اقمشه بود و دوم کبود و سوم بمناسبت زحل سیاه و چهارم که محل برجیس ست صندلی و پنجم که متعلق بهرام ست لعل و ششم که خانهٔ نیر اعظم است زرین هفتم که منزل ناهیدست سبزروشن و هشتم که جای عطارد ست سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج ست و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکترست و دائرهٔ نهم که منزل قمرست سفیدست و بعد دائرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتب گشته پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود خود بنفس نفیس دائرهٔ زرین را اختیار می فرمودند و آنجا سرآرای خلافت می شدند و هر طائفه از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دائره که بازای آن نوع کرده شده به نشستن حکم میفرمودند مثلاً امرای هندی را در دائرهٔ زحل و سادات و علما را در دائرهٔ مشتری و مردمی که در دائره می نشستند بانداختن قرعه که در هر جانبش صورت شخصی بر وضعی غیر مکرر مصور بود مامور میگشتند و از دست هر کس هر صورت بر می آمد بهمان صورت دران دائره متمثل میگشت مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می برآمدی ایستادی و اگر نشسته می برآمدی نشست و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط می شد و از شرائف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آن روزست که مربی اوست چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می پوشیدند که منسوب نیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمرست و برین قیاس و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمت میشد یکنوبت چوب بر طبل میزد و اگر تظلم از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردی و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی آثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیارست و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایه آن حضرت همین قدر که ذکر شد بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود در آید ✣

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرات باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب

رخصت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگشت و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش آئینی را که منافی عالم انتظام ست مکروه داشته مذکور مجلس عالی نمیشد و در سنه لا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود از انجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام گیتی ستانی فردوس مکانی می فرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود نکو میفرمودند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر می درآید مرا میل مردن میشود و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آن را مشاهده میکنیم سخن او بیاد می آید که چه خوش میگفت و در همان نزدیکی که متوجه ملک بقا میشوند بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات سحری غیبی دست داده بود و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد رباعی یارب بکمال لطف خاصم گردان ✤ واقف بحقایق خواصم گردان ✤ از عقل جفا کار دل افگار شدم ✤ دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان ✤ و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین می ریخت و تغیر تمام در پیشانی نورانی آن حضرت مشاهده میشد و دران نزدیکی که دهلی مخیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبی بخواب دید که شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را بر میدارد چون بیدار میشوند واقعه را بماهم انگه والدهٔ ادهم خان درمیان می آرند ایشان جمعی از معبران کاردان را طلب داشته استفسار تعبیر مینمایند چون از حضرت جهانبانی می پرسند جواب میدهند که بلای از سر ایشان دور خواهد شد و بعد ازان تا هستگی از تقشیه نا گزیر خبر داده تسلی میدهند و همواره دران ایام سخنان می فرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه آگذاشتنی ست بمشام مشتاقان آستانه عزت میرسید و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت از انجمله در طاقی رواقی که آنحضرت می بودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند شعر شنیده ام که برین طارم زراندود ست ✤ خطی که عاقبت کار جمله محمود ست ✤ و در قرب انتقال افیون کم میکردند تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که بدو سه حب رسد بخوراک هفت روز جدا می فرمودند در کاغذی پیچیده به بندهای خاص نمودند و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین ست و در روزیکه اول منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود چهار حب مانده بود که طلب داشته بگلاب میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه شاه بداغ و علمشاه و بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و چینی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میر بر و مولانا اسد باغ الفش منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد ازان جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب منظر طلوع زهره بود و میخواستند که ملاحظه فرمایند و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را

مناصب علیه امتیاز بخشند و اوایل شام آن روز خواستند که بسعادت فرود آیند چون بزینه دوم رسیده اند مقری مسکین نام اذان بی هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب بتعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرموده اند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید و عصای اشرف لغزیده از پای درآمده بسر آمدند و شقیقه یمنی آزردگی تمام یافت چنانچه قطره چند خون از گوش راست برآمد از انجا که ضمیر علیا داشتند بجهت تسلی و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولی پیش آن نور دیده اقبال فرستادند و از غرایب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز بعضی از بار یافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد و همانا که ازین جهان درگذرد دولتخواهان که در حضور اقدس بودند در اخفای این واقعه هایله کوشیده در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی نمودند و تا هفده روز بوفور عقل این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه و مدبران عتبه خلافت خضر خواجه خان و علی قلیخان و لطف و میرزا خضر خان هزاره و قوندوق خان و قنبر علی بیگ و اشرف خان و افضل خان که در سلک مدبران کفایت پیشه انتظام داشت خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردی بیگ خان که نقش امیر الامرای بر لوح خاطر می نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم خورده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند و هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظار این بودند کام روا شدند و هم کارگزاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند بیت اگر نور وز عالم رفت بر باد ٭ گل صد برگ سوری را بقا باد و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته و از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصرع ثانی را تاریخ جلوس خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود و اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و در ایام اخفای این امر جانکاه یکبار ملا بیکسی را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی که نشیمن آنحضرت بود برآورده روبجانب دریا بمردم نمودند و طوائف انام کورنش کرده از اضطراب و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند و چون این غائله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که لازمه این هنگام ست برخاست اولیای دولت ابدپیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان بواطن کمر سعی بر میان همت بستند و انچه درین وقت تفرقه افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند و در جبر این انکسار و جمع این افتراق انچه مقدور وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابدقرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام نیابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را فروگرفته بود و سبحان الله اینچنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود کجا در دائره وهم و عقل

وعقل دوربین می گنجید که چنین زود از این جهان گذران سفر اختیار فرمایند اما چون وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان تبازگی ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سابقه نبوده لاجرم قصهٔ اظهار کارنامهٔ عیار پیشگی بر زبان دی که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیهٔ ناگزیر اگرچه در چشم ظاهر بینان دست آویز سوگواری و ماتم داری ست اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود چه از وجود باجود این گوهر والای سلطنت تجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خدیو زمان بنقطهٔ کمال رسید و اسباب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت قرعهٔ دولت عظمی بنام این خداوند جهان آمد با وجود ابو الآبائی معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر فرمانروائی زمان را بواسطهٔ درست بینی و نیک طویتی در قید حیات صوری داشتندی بواسطهٔ تبعیت اشرف که در آئین خردمندی لازم ست هر آینه این بزرگ زمانه بتبعیت این نور پدر در فرض عین بودی و چون خلعت پدری خلعتی ست گرامی ایزد بیچون که تابعیت ابنا نزا شایسته نیست بر خود و اما فرزندان خود بندگی آبا و فرمانبرداری بایشان سرنوشت قلم تحریر نشده ناچار مقدمهٔ این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهان را بدرود نماید و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و مقام خود شتافتند و تردی بیگ خان که از اعاظم این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت و اسباب و ادوات سلطنت و دار اعلای بصوب علای شتافته با جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اخلاص و عبودیت کرد و میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران نیز که در آن وقت ملازمت داشت

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس

مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان نهضت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایات اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتکه خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس دریافتند چنانچه ایمائی بآن رفت و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان بادشاهی که کمک شاه ابو المعالی تعین شده بودند مثل محمد قلی خان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود و فرحت خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد و مهتر تیمور شیر تخچی چون از صحبت بدمستانهٔ ناهموار این جوان بی اعتدال به تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی شنیدند بی رخصت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایات گشتند پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه بر آمده بود از شکوه آرای موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید و میر پرست که از لاهور بجهت دفع او بر آمده بود مراجعت نموده بلاهور شتافت و چون بتحقیق پیوست که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده و آنحضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطانپور

رسیده ادراک ملازمت نموده آن حضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی اشارات به نشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و ازانجا که میر تنک شراب مست جرعهٔ دنیا شده بود بعد ازان که رخصت یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگنان است علی الخصوص بخاطر گرامی باشد در قمرغه جوی شاهی بحضرت جهانبانی در یکجا در یک طبق خوردنی خوردیم و شما حاضر بودید لشما الوش دادند پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم نمد برای من جدا جدا انداختند و دستار خوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد آن حضرت که معدن دانش و مروت بودند بمجرد این ادا تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده بود فرمودند که بگو توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را بشما بود مرا نیست عجب که درمیان این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید میر انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه کوه شدند تا استیصال سکندر که در مانکوت و آن حدود می بود نمایند چون بنواحی هرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدی تیز رو رسید و بیرام خان را از قضیه افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که روزی چند دران خطهٔ دلکشا اقامت واقع شود و در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید و فرمان عالی آورد و مقارن این حال خبر قضیهٔ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت دوستداران است از آنحضرت بظهور آمد و آن قدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیال بشری بیرون باشد و بیرام خان و اتکه خان و ماهم انکه دلاویز تسلی میدادند چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلی میدانستند بلکه باعث مزید اندوه میشد و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای احاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد و از قوت سرچشمهٔ رایحهٔ از اخلاص و عقیده و بهره‌مندی دارد چگونه متاسف و متالم میشود و جای آنست که درین باب که در زمان لطف سامان موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلات باشد بر ذات مقدس چنین حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود و این اهتدا ذریعهٔ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد و اگر نه این معنی بودی در وسعت آباد دانش و خداشناسی و حق پرستی این نور پرور اقبال کجا راه داشتی که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رساندی آخر تائید عقل دور اندیش خود بدامن صبر خرامیده در تصدقات و تبرعات که بمسافران عالم بقا سود مند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیها و تاریخها گفتند از انجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه آن غفران قباب ترتیب داد و این چند بیت ازانست

اشعار

را یدل صدای مرگ ترا هم شنیدنی ست ❊ صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنی ست ❊ چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد ❊ میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی ست ❊ این نام

زندگی که بنهادند مر ترا + نام ترا بطرف ممات کشیدنی ست + غره مشو که این گل و بستان زندگی + با دخزان درین گل و بستان وزیدنی ست + از گوش خویشتن شنوی کان فلان نماند + در گوش دیگران خبرت هم رسیدنیست + و میر عبد الحی این تاریخ یافت مصرع ای وای بادشاه من از بام اوفتاد + مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورد ع وصل حق شد همایون پادشه + اما برسم خطی که نام اقدس ابی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید ع همایون پادشا از بام افتاد + این تاریخ یکسال کم ست و تفاوت یکسال و دو سال در عبارات تجویز توان کردند در وفیات و جمعی این مصراع تاریخ یافتند ع وارث ملک جلال الدین باد + کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانهٔ روزگار بیش از انست که تحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایهٔ بلند بود و همواره با رباب حکمت صحبت میداشتند و ممتازان علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب سعادت بودند و آنحضرت را اراده بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رسد خیال فرموده بودند توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از انجا که طبع موزون از خصائص فطرت سلیم ست در خلال اوقات واردات قدسی را از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم میکشیدند و دیوان شعر آنحضرت در کتاب خانهٔ عالی موجود ست و این چند رباعی از ان دیباچهٔ کرامت مرقوم می گردد

رباعیات

ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب + حال دل خود مگوی با هیچ طبیب + کاریکه ترا با آن جفا کار افتاد + بس تعبیه مشکل ست و بس امر غریب + آی دل ز حضور یار فیروزی کن + در خدمت او بصدق دلسوزی کن + هر شب بخیال دوست منشین + هر روز بوصل یار نوروزی کن + آی آنکه جفای تو بعالم عام ست + روزیکه ستم نه بینم از تو ستم ست هر غم که رسد از ستم چرخ بدل + ما را چه غم عشق تو باشد چه غم ست + المنة لله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه که چون سلسلهٔ سموات تائید آلهی و اختصام قدسی دارد و یک سر این سلسله پیوسته ست بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر وجود شاهنشاهی بآئین تنقیح و طرز اختصاص بعبارات تازه که خامه آلود بسجیات قالب انشا نشده انتظام یافت و نگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذرهٔ هوا سرشت ابو الفضل سعادت پذیر شد و لباب موزه نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت کاگران حقائق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند کتابی گردد انتخابی لباب از مغز دانش ع جام می ساختم از خون خویش + دانی خم سر که گنه سینه ریش + هست بهر نکته دقائق لبی + تا ش نسخه بشناسد کسی + اگرچه بنظر مخاطبان رسمی انچه تا حال از سر گذشت بزرگان گزارش یافت طفیلی و امانده سخن سرا بودم اما حقیقت شناسان انجمن تقدس نیکو دانند که درین محدث نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام که سر گریشم مرشاد یک حرف بطفیل بنیاورده ام بیان پردهٔ چند که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اندکرده در سر پرده پردگی و چه بهمت بوده است حاشا کدام پرده و چه پردگی

یک حسن ست که چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا همت در گرو آن حسن جهان افروز روشنی پذیرست

شعر داند از انجا که سخندانی ست ٭ کین چه نمود از سخن رانی ست ٭ مرا که دل یکجا گرد ست کجا خاطر نکوبین

گراید تا تبالیت تاریخ چه رسد چنانچه دو شمشیر در یک میان نه در آید و دو مقصود دیکدل نگنجد پراگنده خاطران هر جائی

را قیاس بکن که این بیدلان خاکسرشت را دل کجاست تا قیاس اشتر ولیکن من مسبب بین را از فراخی حوصله

در مظاهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند و این رمیدهٔ ملک اسباب را بکند ارادت در آوردند

و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعان قضا را که ابواب سعادت را از نیک ذاتی این کس سر انجام میدادند جهان

جهان آرای شهنشاهی را در مظاهر این سلسلهٔ علیه نمودار گردانیدند تا عشق حقیقی آن یگانه درگاه الهی بنگاشتن

این داستان دراز سرگرم ساخت هم هنگام سخنوری گرم شد و هم گلشن نکته پیرائی شاداب گشت و هم فیروزی

در یکتادلی این بادیه پیمای حقیقت نرفت هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق

کمال عروج یافت اکنون انچه آن را مجاز بیان رسمی استطرادی سید اشتند سپری شد و نوبت سخن انچه هر دو طائفه

مقصود حقیقی شناسند در رسید امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم ٭ **نظم**

بانجید	گنجینه کشای کان غیب است انصاف طلب کنم بتحسین	کلکم که سر زبان غیب است زانکس که نگه کند بتمکین	تمت

قطعهٔ تاریخ طبع از شاعر شیرین مقال منشی بهگوان دیال صاحب متخلص بعاقل

شد هجوم مشتری چون جلد اولی طبع گشت حصهٔ اولی از اکبرنامه زیبا طبع گشت		هست اکبرنامه تاریخی عجب مرغوب دل در سن هجری نوشتم عاقلا خوش مصرعه

۱۲ ه‍ ۹۱

خاتمة الطبع

الحمد لله که جلد دفتر اولیه اکبرنامه تصنیف لطیف علامهٔ فهامهٔ ذو الفضل ابو الفضل بمطبع فیض منبع

جناب منشی نول کشور واقع کانپور باهتمام تمام منصرم با کمال **لاله بشیشر دیال**

بماه صفر المظفر ۱۲۹۱ھ ہجری موافق جنوری ۱۸۸۱ع طبع شد

بعون ایزدی اکبر که شهنشاهان همایون فال را به برتری اقبال جلال جهانگیری بخشیده

این دستور العمل جهانگیری که قبل ازین حسب الحکم گورنمنٹ پنجاب جهت سررشته تعلیم آن طبع گردیده بود بدون طبع اهل شائقین تاریخ

اکبرنامه

جلد دوم

تصنیف ادیب لبیب گوی سبق از همه دبیر شیخ ابوالفضل علامی شهره احسن الله تعالی مآله باد و ان مبارک

در مطبع منشی نولکشور که بطبع جهان آرا نقش قبول بر کرسی نشانده انتشار

نموذج دوم ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است وابسته بفرمان روائی بزرگ نهادی باید که بار عالم و عالمیان را بازوی تائید الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود و شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از لوحهٔ احوال او فروغ یابد شاهین ترازوی عدالت ببازوی راستی و استقامت یابد آئین چارسوی سلطنت بدستیاری فکر و رویّت او رونق و بها پذیرد و نقدهای ناب که نقد خزانهٔ آسمان است بسکهٔ عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای شب چراغ که صیقل زدهٔ مهرهٔ انجم است به تاج دولت او سربلندی بیند چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و شش جهت مملکت از ماهچهٔ لوای او تاب گیرد طنطنهٔ کوس هیبتش غریو حوادث روزگار ستیزه انگیز را به پستی و کوکبهٔ سپاه شکوهش عرصهٔ گرد آلود جهان تاریک را مشعله بخشد گرد فتنه را آب تیغ جهانگشای او نشاند و برق حادثه را سحاب چتر گردون سای منطفی سازد و پیش طاق درگاهش قطب نمای بادیه گردان آرزو گردد و بارگاه آستانش قبله گاه زمین بوس گردن کشان پیشگاه نخوت شود و همتش بر آبادی خراب آباد دلها مقصور بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفطور باشد محبتش در نهانخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعا لیش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام کند بلکه صفوف نبات که جلوه نمایان مقام ثبوت اند از چشمه سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضهٔ او نشو و نما یابند و صنوف حیوان که ثابت قدمان مقام استوا اند هم از آثار عدل او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند

نظم

بنو بهار عدالت اگر رسد بگیاه	گیاه نخل شود نخل بارور گردد
فروغ عدل بدان آن اثر بروی زمین	که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد
همیشه تا جانور از وحش و از دواب جهان	بامن و عیش گراید بزیب و فر گردد

چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت به تأثیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و روایح مشکبار جهان آرای از عنفوان صغر او بمشام اوراک عامه عالم انفس و آفاق میرسید و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می درخشید و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می شتافت و آثار تخت نشینی از طرز نشست و پیدا بود و رقوم خاتم فرمانروائی از خطوط دست او خوانده می شد و زمانی که افلاک در چندین دوار انتظار آن می بردند رسید و دورانی که انجم در چندین قرانات جستجوی آن می جستند ظهور یافت انتظام بخشان سلسله کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان سکنه زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال برگشادند نظم

کای گهر بخت بجا تاجم ترا	دور شهنشاهی عالم ترا
گوش فلک بازی گوش نیست	تخت هواخواه قدم بوس تست
بر سر دل تاج شرافت بر تست	خطبه بخود خوان که خلافت ترا

و هنگامیکه سلطان چهار بالش گردون به برج سعادت حوت رسیده و نظر عالی به بیت الشرف انداخته بود که تخت چهار پایه حمل را به جلوس سعادت منور سازد و غبار آلودگان خطه خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند و تختگاه چمن سایبانهای اشجار سایه افکن شوند و خسرو گل با تاج صد برگی مرصع به لعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون خطیبان جلوس بادشاهی طیلسان سبز بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر صد پایه چوبین خطبه شوق بلند کنند سرو و صنوبر که ایستادگان پیشگاه ادب اند سر تعظیم فرود آورند و شمشاد و عرعر که کهن پیران آرزومند اند به برگ و نوای جوانی رسند بزرگان شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در بر پوشند و خردان لاله و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجند و آوازه کوس عدبر تارک فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم انداز و صیت کوس فرخ نو بهار صلای عام بچهار رکن عالم در دهد نسایم فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدائق از ناخلافت الهی بتازگی شگفتن گرفت ماه جبهه نیاز بسجده شکر می برد و بکف الخضیب نور می چید قطب و دیده فرقدان بمیل زرین شعاع سرمه سفید میکشید مهندسان رصد بند مجسطی گشایان فلک پیوند که با اصطرلاب فکر شان راصد کواکب دولت بودند اختراع زیجیکه جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم تائید الطاف ذو الجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال مصرعه بساعتی که بر و آسمان نجود کند بد در عیدگاه خطه دل گشای کلانور مصرعه

با قبله اقبال دهر در سر تدوره جشنی عالی و مجلسی والا که غیرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب دادند مثنوی

دل افروز جشنی شد آراسته	درون و برون هر دو پیراسته
سراپرده‌های مکلل کلاه	کشیدند بر دوره جشنگاه
ز بس سایبانهای زرینتار	هوا بود چون پرده زرنگار
ز بس نکهت بزم میرفت دور	فلک نافه مشک بگشاد از بخور
نمودند پیش این سبز کاخ	بساطی چو میدان همت فراخ
گران تا گران فرش آن سرزمین	پرند خطا بود و دیبای چین
فلک اگر فتند در زر ناب	که خورشید نیست جز جشن نیلی قباب
بزرگان درگاه برخاستند	عروسانه تخت برآراستند

که دو شیر سلطنت ابد قید ... بشاه جوان بخت بند عقید
زمان میسد بپرده در پرده پیام ... که ای بخت با تخت دولت بنام
کسی می نشیند بر اورنگ شاه ... که خواهد با و بخت بردن پناه
دو عالم بیکجا فراهم کنند ... به پیوند جاوید محکم کنند
شهی میکند بر سر تخت جای ... که خواهد شدن تخت ازو [illegible]

نگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی قریب لسنت الله جمعه بیست دوم دو پاس از وسط سوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سوم قمری و دهم اسفندار مذ ماه جلالی سال چهارصد و هفتاد و هفتم پانزدهم تیر ماه الهی یزدجردی سال نهصد و بست و پنجم چهاردهم شباط ماه رومی یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آوازه مبارکبادی از شش جهت برخاست منبر آسمان منظر بخطبهٔ اقبال سر بلندی گرفت و درجات رفعت بمحامد و معالی ارجمندی یافت اشعار ایزد کنون بفرق خدیو جهان باری که پیش ازین بسر آسمان نهاد ✤ آنرا که در نهاد بود قوت چنین ✤ بار دو کون بر سر او میتوان نهاد ✤ بشاه جهان که بار جهان بر سرش رسید ✤ بنهاد بار بر سر و منت بجان نهاد ✤ هر چند خطیب بصورت پایه پایه فرود آمد و معنی مرتبه مرتبه بلند پیشد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامع افروز شد و بنام اشرف اعلی گوهر بر گشت دعا از چپ و راست برخاست و نوای تسلیم و رضا بکرّوبیان بر آمد پیرایه بندان کارخانهٔ سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب انداختند خطیب را در زر گرفتند و گنجینه داران بارگاه خلافت از یمین و یسار گوهر افشانی و زرپاشی کردند نقشبندی که یکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت ✤ گهر طبق طبق و زر سپر سپر میریخت ✤ همان روز طغرای فرمان روائی بالقاب حضرت شاهنشاهی رفعت یافت و منشور کشور کشائی بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام آن روز جهان افروز که فی الحقیقت نوروز بهار دیم دولت بود سکهٔ سلطنت و نور دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود بمعیار او کمال یافت رباعی چون سکه بنام شاه پیراسته شد ✤ در چشم ستاره قدر مه کاسته شد ✤ دینار بسرخ روئی افروخته گشت ✤ درهم به سفید روئی آراسته شد ✤ زان زمان خوانهای زر و سیم در دامن امید روزگار ریختند و نفس نفیس گنجینه های انعام در کنار آرزوی عالم افشاندند صدای نفیر شوق و سرور تازه شد و کوس عیش و شادی بلند آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت رسید تخت مربع نشین انجمن رفعت شد تاج بسر بلندی جاوید سرافرازی یافت نگین بطغرای جلال رسید چتر سایهٔ دولت بر آفاق گستر و لوا طراز لوای علی تور یافت کوکبه را کوکب مراد در خم چوگان آمد تیغ در خلوتگاه نیام آرام گرفت خنجر از ترددی آسود و کمان از کشاکش روزگار نجات یافت تیر از جانب دوزی اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته به خطیب منبر سلطنت گفت اشعار

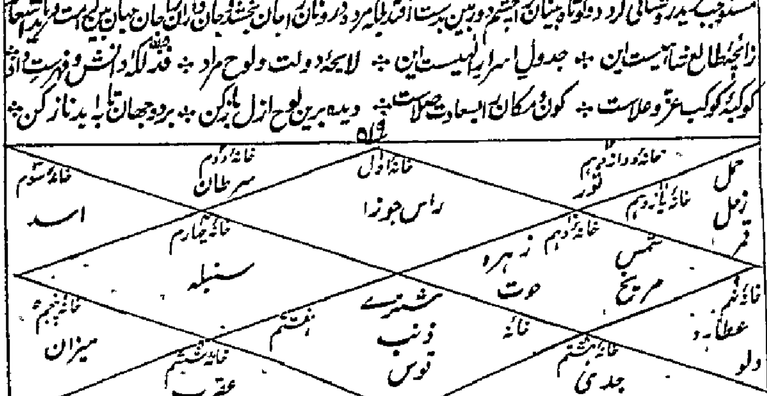
وارم خطاب خطبه سرائی بمدح شاه ... الکین گوهری که بگنجد در زبان
شائسته بی بها گهر گنج شاه را ... الیست بلند ساخته اندیشه منبرم

جهان که آهوی دام جستهٔ شیر شکاران این بیشه است صید دولت او شده نفس افتخار بر آورد که شعر طالع مرا چو بسته

بفتراک دولتش ❊ کس چون گمان برد که شکار مخترم ❊ اقبال که سپهسالار آن قهرمان سلطنت است شکرگویان تعداد نعمت نمود شعر کز خاک برگرفته خاقان اعظم ❊ بر آسمان کشیده دارای اکبرم ❊ در حضرتش بنظار پاس اکرم ❊ وز دولتش بصورت و معنی توانگرم ❊ از فیض دست این همه سیراب گلشنم ❊ وز بزم او ست این همه لب زیر ساغرم ❊ دولت که رنگ آمیز صورت خانه گیتی است بر سر یکرنگی آمده زبان کشاد که شعر رخسار من تا دورنگی منزه است ❊ الماس ابیضم من و یاقوت احمرم ❊ باغ فریب چشم ملک نقش مفرشم ❊ عطر دماغ روح قدس دود مجمرم ❊ تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش ❊ مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم ❊ آسمان منطقه مرصع نجوم برمیان بسته رقص کنان آواز برداشت که شعر دارم نه طاق چاکری و طوق بندگی ❊ در حضرتش صبا و خراین بیت زیورم ❊ فتح است بر جنود مخالف صف مرا ❊ کز خیل بندگان خدیو مظفرم ❊ سعادت که هواخواه دولتخانه سلطنت است بزبان حال کرد که شعر بر بام و قبله من آستان او ست ❊ کز شوق آفتاب صفت روبه خاورم ❊ آید مگر کلید عنایت بجیب من ❊ بر آستانه سلسله بر پای چون درم ❊ جمیع سران و سرداران و سپه کشان و سپهسالاران و سائر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر آن والا دودمان بیعت کردند و پیمان هواخواهی موکد بایمان الٰهی ساختند اعتضاد دولت قاهره بیرم خان خانخانان به القاب اشرف وکیل السلطنت شد حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی درایت و کف کافی کفایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سائر بزرگان سلسله جغتائی چه آن جماعت که بشرف بساط بوس حضور استسعاد داشتند و چه آن سپه کشان که در اطراف اکناف به تسخیر ولایت و فتح ممالک تعیین بودند هر یک بیش از پیش زواخور حالت و استعداد و لیاقت بعنایت پادشاهی خاص شده به تربیت خاص اختصاص یافت

تصویر زائچه طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

صورت زائچه طالع جلوس اقدس نقش پذیر پرکار صدق و رقم آرای خامه سیاه و ساختن از لوازم وقت است تا بنیاد دلها مستوجب نیز روشنائی گردد و کوتاه بینان ابی چشم دوربین بهت زاقتد لکه مردم درون آرمان بخشند جان و دلان جان جهان بین کیمیا فریاد شعر زائچه طالع شاهنشاهیست این ❊ جدول سرمایه الٰهیست این ❊ لایحه دولت و لوح مراد ❊ فذلکهٔ دانش و فهرست داد ❊ کوکبهٔ کوکب عز و علاست ❊ کون و مکان السعادت صلاست ❊ دیده برین لوح ازل باز کن ❊ بر دو جهان تا بابد ناز کن ❊



ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدائع لطایف ملحوظ شده اول آنکه در وتد عاشر که بیت السلطنت است نیر اعظم افتاده نوری نماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانهٔ عاشر است و انکاه چنین صلاحی که بقدوم آن نگارنده گیتی شده باشد و امام ابو المحامد غزنوی که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده که در واجبست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانهٔ نیر اعظم است و المنته لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر نا شر انوار سعادت و اقبال آمده اشعار

شاهی که مراد بخش امید بود ٭ رخشنده دلش بنور جاوید بود ٭ چون پرتو او جهان نسازد روشن ٭ آنرا که مربی چو خورشید بود

خانهٔ دوم که خانهٔ مال ست سرطان اتفاق افتاده و نیر اصغر که صاحب خانه است در خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید است فوق الارض وقوع یافته دلالت کند بر آنکه مقالید خزاین و کنوز عالم بی سابقهٔ مشقت بدست گنجور اقبال او درآید و خانهٔ سوم که تعلق بخویش و پیوند دارد اسد است و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر جمیع اقربا مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شاهانه باشند و خانهٔ چهارم سنبله که آنرا وتد الارض خوانند و منسوب ست بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت السفر است دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات مملکت محروسه خانهٔ پنجم میزان است که خانهٔ فرزند و عشرت و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده بران که فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند و در سایهٔ دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور بزلال افضال لبالب باشد و قوافل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گشایند خانهٔ ششم عقرب که خانهٔ عبید و خدم و امراض است صاحب او مریخ در خانهٔ سلطنت واقع شده علامت است بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان وفادار و خدمتگاران جان سپار مشتری اگرچه در قوس ست اما بحسب تسویت البیوت بخانهٔ ششم نثار سعادت جاوید میکند خانهٔ هفتم قوس و تد غارب نظیر طالع خانهٔ اعدا است چون بحسب تسویت البیوت از کوکب سعد خالیست مقهوری اعدای دولت ابد قرین دلیلیست قوی خانهٔ هشتم جدی است متعلق بمواریث و صاحب خانه در یازدهم دلیلیست برین که سعادت موروثی قرین حال کمالات فواتی باشد خانهٔ نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوب ست و عطارد که صاحب طالع است آنجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده و افاضهٔ انوار دانش میکند و مخبر است از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و موافقت آن تقویت دولت شعر

شاهی که بعقل و فنون خوی همیش ٭ در راه خدای رهنمون خوایش ٭ هرچند که سایهٔ خدا نیند شهان ٭ او نور خداست سایه چون اندیش

خانهٔ دهم حوت که آنرا وتد عاشر خوانند خانهٔ سلطنت و امهات است نیر اعظم و زهره و مریخ آنجاست همیشه ایام سلطنت بعیش گذرد و اسباب بهجت و شوکت صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی درجات بدولت او بمراد رسند خانهٔ یازدهم حمل منتسب بر جا و امید قاست بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر زائد النور آنجاست هر امید که بخاطر اقدس رسد بزودی بهبود برآید و دوستان بوسیلهٔ این دولت عظمی کامران شوند خانهٔ دوازدهم ثور ست و آن خانهٔ اعدا است از کواکب خالی افتاده و مریخ

از دهم بانظار دشمنان دین و دولت بصمصام سیاره‌ی خون آشام شوند نیر اصغر در حمل که خانهٔ شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن تصریح کرده اند که وفد انچه جلوس اختیار قمر کرد واسطهٔ افاضهٔ انوار استارهٔ اجرام علوی بر اجسام سفلی در حمل با مدین یس معتبر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته و خانهٔ طالع هوائیست و اینها دلالت بر عساکر نصرت قرین و برمز عظمت و شوکت بادشاهی میکنند و سهم السعادت قوی حال است چه در اسد که خانهٔ نیر اعظم است سرطان نکاشته خامه فراغت نموده بودند تحقیق دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق بیعت است در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاعد است روز بروز امور ملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد ولیبقی از بیت الطالع در خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و اینهمه دلائل ساطع است بر کشایش کار بطریق بهبود و افزایش دولت به نیل مقصود و بشرح لطائف این زایچه و بدائع آن از حیطهٔ تحریر و تقریر بیرونست دقایق شناسان جداول آسمانی و درجات و آنان صفایح سطرلاب دانی بزیج فکرت و تقویم فطنت میدانند که از زمانی که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت که لب لباب آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته چنین ساعتی بزرگی بزرگ بخش که چندین سعادت ابدی در ضمن آن مطوی است معلوم که چند گذشته باشد و یکی از سنجیده ساسلهٔ نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته اشعار از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد ٭ و ز سکهٔ عدل کار زر چون زر شد بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه ٭ تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ٭ و مصرع جلوس خداوند عالم پناه نیز مشعر برین سال سعادت انتظام است و عبارت کام بخش نیز تاریخ این زمان سعادت توامان است که مولانا نوال ترخان نکاشته خامه فراغت نموده بود

ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهی

بر ضمائر صافی دروئان انصاف پذیر پوشیده و نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسلهٔ عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ صورت نه بندد و تعیین وقائع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهور و تخصیص و تشخیص یابد و سنت ازلی جریان یافته که بعد از چندگاه امری عظیم را مبدء تاریخ سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بر آن متبنی گردانند و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی و افزونی خجستگی سزاوار آن بود که غرهٔ جبههٔ مرادات بنهایت و مقدمهٔ ظهور سعادات نامتناهی گردد بالهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود و بموافقت آرای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند این سر دفتر سنین و شهور را مبدء تاریخ جدید ساخته نور افزای آسانی و آسودگی گشتند و چون نوروز جهان افروز مقارن و متقارب جلوس اشرف از جلائل نظرات تربیت نیر اعظم این کسر را که هزاران فتح در ضمن آن چهره کشاست عنوان ایام نوروزی و دیباچه فرخی و فیروزی دانسته مبدء تاریخ گرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند

حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال و بالقای ربانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و دبیران سعادت رقام در مناشیر و دفاتر مثبت و مرقوم گردانیدند و اسامی ماه های این تاریخ را همان اسامی مشهور مشهور و فارسی معتبر داشتند و بلقب الهی و اردی بهشت ماه الهی نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب آذرمزد ❊ بهمن ❊ اردی بهشت ❊ شهریور ❊ اسفندارمذ ❊ خرداد ❊ امرداد ❊ دیبادر ❊ آذر ❊ آبان ❊ خورماه ❊ تیر ❊ گوش ❊ دیمهر ❊ مهر ❊ سروش ❊ رشن ❊ فروردین ❊ بهرام ❊ رام ❊ باد ❊ دیبادین ❊ دین ❊ ارد ❊ اشتاد ❊ آسمان ❊ زمیاد ❊ مارسفند ❊ ایران ❊ و چون در بعضی ماهها دو روز از سی زیاده بود آنرا روز و شب نامزد کردند و بسیامن توجه شاهنشاهی ایام مسترقه برافتاد و ماه چون سال شمسی شد و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که در سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده باشند لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی از ماه های الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی و سال دوم سال اردی بهشت الهی و عمده مؤسسان این تاریخ قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد و اگرچه اساس این تاریخ در سال نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الهی خواهد بود و ثبت این واقعه شریفه در سال جلوس لایق نمود امید که چون دولت و اقبال این سلسلهٔ ابد پیوند از شعشعهٔ الهی ست فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهان مطاع که از تحریرات راقم این دیباچه سعادت ابوالفضل ست بعد از تأسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود اینست

فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و آغاز ایام حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سائر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والا معروف آنست که کافهٔ انام از خواص و عوام که بدایع و دایع غیبی اند در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و رقبهٔ عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست زده بران نهاده اند و در جمیع ادیان با آنکه قباحت و وقاحت آن بابلغ وجوه دانسته اند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی بدرقهٔ دلیل قدم ننهند و در مشارع مقاصد خود تقیراً و قطمیراً بی اضاءت حجت شروع نمایند و ضمیر اصابت تدبیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره در حقائق علمی و دقائق حکمی نظر می اندازد و لعنایات هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید ست و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن

ج دوم

و صفای عقیدت محفوظ و بهره‌مند درین ولا چون جمهور بر تقاویم مستفاد قدمای هند که بزبان این طائفه پتره گویند بفتح بای
فارسی و سکون تای مثناة فوقانی و فتح رای غیر منقوطه و های مختفی افتاد و درین اوراق کاتب مشاهده نمود که مبدء شهور
قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان افزایش ظلمت است و آنرا بزبان هندی کشن پچهه گویند و این سیاه‌دلان
بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند و با آنکه بطلان این عمل بی حاصل و عدم
استناد آن بدلیل روشن‌تر از آنست که باستدلال احتیاج افتد و از معبره متدینین این طائفه چنان بمسامع عز و جلال رسید
و مطابق آن کتب معتبره قدیمه خود را بنظر صواب بین در آوردند که مبدء شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن شدن
اینجانب ماه که بجانب ناسپت بوده که آنرا بلسان ایشان شکل پچهه نامند و از زمان بکرماجیت بواسطه شیوع نامستمعان
و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده است و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور کنند
از اجل بدیهیات است بنابران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم مستخرجان کل ممالک
محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقه انیقه شکل پچهه نهند و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمهر اشرف
اقدس مزین فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند
که بر خاطر الهامی ماثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود
بنوعیکه احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن
مدت چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار داد تا مبدء معین باشد تعیین این مدت متعسر بل متعذر خواهد بود و پیداست که هرگاه
ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب تیسر و سهولت بر جمهور اهل عالم کشودنست و بر دانایان
موافق اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است
که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس را تجدید می ساختند و معامله گذاران روزگار را از
مضائق حیرت نجات می بخشیدند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احباست نزدیک
بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده
چنانچه در تقاویم مسطور و مزبور است نوشتن و گفتن آن در مشارحات معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که مدار
معامله بر ایشانست بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگ
تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است و از آن باز تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات
و دکن تاریخ سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است
که یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد از و ابتدا میکنند و حالات رتبت
هر کدام معلوم دانایان وقائع و دانشوران آثار است و مشخص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق

اساس نیست اگر بمقتضای عموم رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخی مجدد شود که هم آسانی خلائق در آن باشد و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد هر آینه مبرات و حسنات این امر راجع بحال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب متین زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورگانی مصرح است که مبدء تاریخ شهود امری عظیم گردانند مثل ظهور ملتی تو بر تو یا حصول سلطنتی عظیم المنته لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظائم امور و جلائل وقائع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان دارد اما اگر آن حضرت مبدء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت نمود که از اکبر نعم الهی و اعظم آیات نامتناهی است که از آن هنگام سعادت تا امروز بیست و نهم سال شمسی سی ام قمری میشود فرمایند هر آینه بوسیله این امر خیر مراسم شکرگذاری نعمتهای عظیم بتقدیم رسانیده و هم انجاح مقاصد طوائف عالمیان بحصول انجامیده باشد و ایضا در ضمن این عمل خبرگیری ایشان رفع اشکال تاریخ هجری که از روز هجرت خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه استیلای اهل عدوان که محل توهم نقصان تعلیل الفطرت قلیل الکیاست است لازم می آید چنانچه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود و کار باین درجه مشکل نشده بود بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طائفه که در معاملات کار بر ایشان مشکل باشد بدین وسیله از صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ما وراء النهر و خراسان و عراق و غیرها ساری و جاری است و تمسک تمشیت عالی روزگار و متدینان هر زمان بآن تقاویم رایج بنا بر تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر ملتمس ایشان بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبدء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی تمادی را گشایند و از معدن اشرف فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب تیسر گشایند و در تقویمهای هندیه که تواریخ مختلفه آنها خصوصا تاریخ بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود و این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ متنوعه آنها بر طرف سازند و چون در تقاویم متعارفه هند سالهای شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد و چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاری و سپاسداری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مراتبات روحانی بجهت سرور جمهور خلائق و خوشحالی طوائف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده عید و نام نهاده اند و در آن ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مائده تفضیل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروبه و دلهای محزونه اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده اند بنا بر آن بعضی جشن های عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور واضح النور بوضوح خواهد پیوست از چندین هزار سال در بلاد مشهوره معروف است بل تا در این هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقائق آئین بوده است درین معیار بواسطه

موز تشییع اقبال می بود و بجهت ابتغای مرضیات الهی و انتشار آثار عدل درآن ایام مسرت فرجام رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق احسن رایج گردانند و در معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند ایام تفصیل ایام یاد ایام نوروز نوزدهم فروردین ماه الهی سوم اردی بهشت ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم مرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی نهم آذر ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست سوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه و لله تحمد برا بالا مر المطاع

ذکر اعاظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس اقدس حضرت شاهنشاهی

درین هنگام خجسته که روز اول دولت و سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بار امش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود و ولایت کابل و غزنین و سائر آن حدود از هندوکوه تا آب سند به نیابت شهرت دار و بهوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمره سرکرده های این دولت ابد قرین بداد و عدل ممتاز بود و انتظام داشت و محمد حکیم میرزا و محمد زاکت نثر اوج عفت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال بودند و قندهار با توابع و لواحق که بجایگیر بیرام خان طراز اختصاص داشت باهتمام شاه محمد قولاتی که علم شجاعت می افراخت از حوادث و فتن بر کران بوده مورد امن و رفاهیت بود و دهلی دار الملک دهلی سابقا تفصیل گذارش یافته و دار الخلافت آگره و آن نواحی بحکومت اسکندرخان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل بتدبیر علی قلیخان شیبانی بود و سرکار کالپی بسرداری عبدالله خان اوزبک انتظام می یافت و انتظام سوات ملازمان ترددی بیگخان بود و قیاخان در کول جلالی و آنحدود داوام خدمت بجا می آورد و حیدر محمد خان بیانه بود و اجرای احکام پادشاهی هیمو و تاتارگی مناشیر عاطفت بهر یکی از ملازمان حدکاو معالی شرف صدور یافت که هرکدام را بنوازش خسروانه سرافراز ساخته محال جاگیر برقرار گذاشتیم تا عیار اخلاص و نیکوخدمتی هرکدام بظهور آید آنزمان در خور همت والای شاهنشاهی بمراتب مدارج کمال خواهیم بر آورد و هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضا آن سیکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را بی آن حضرت نظارگی نباشد چه وجه نیت دوراندیش حق گزین آن بود که در لباس بی توجهی بمعیار مردم گرفته اندازه حال هر کس به بهترین وجهی در پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد یا چون مدرکه کوتاه آن مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشت ناگزیر بجهت آسودگی جهانیان چنین بسر می بردند یا برای آنکه دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبارآلود خود را از بداندیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند یا برای آنکه چون نظر دوربین آن نگین خاتم خلافت بمراتب منتهای معنوی افتاده بود نظر بر ملک ظاهر نیانمی انداختند یا بجهت مصالحی دیگر که بالغ نظران دوربین بسر وقت آن توانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرامخان سپرده خود بامری چند که پرده کمال آن حضرت تواند شد و ظاهر بینان نا شناسای دقائق آن تواند بود اشتغال داشتند

گرفتن شاه ابو المعالی و بزندان تادیب بند کردن

چون مشیت جهان آرای ایزدی که انتظام بخش سلسلهٔ صوری و معنوی است خلعت سلطنتی را خواهد بدین اقبال پیوند دو لطراز ثبات مطرز ساز د رخنه گران ملک و فتنه سازان روزگار را بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن براندازد و ازین شورش انگیزان آشوب پیشه امری چند بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق اینمعنیست که در آغاز صبح دولت ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی سربلندی یافت و اورنگ سلطنت از عظمت آنحضرت پرتو سعادتمندی گرفت مدهوش باده و همی و خیالی شاه ابو المعالی که از خودپرستی حسن و بدمستی دنیا جوهر دماغ او پریشان شده و پای اعتدال او از مسالک ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بدر روزگار جا بجا گذارش یافته کلک تفصیل شده درین هنگام که فرمانروای زمان بشاه راه عالم لقا شتافت و گیتی دوران با چندین جلباب خفا و حجاب استتار رو از شورش و آشوب دلهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق چون این خمارآلود باده و پیرین رقم خوان تقویم پارین را اندیشه‌های تباه پریشان تر ساخت و سودای سری مالیخولیائی نیز وری بیشتر موجب فساد دماغ و تهیج مواد جنون او شد مست بود و سگ دیوانه گزید دیوانه بود و نیش عقرب خورد و نیز بعضی از اهل عمله دنیا که از بدنهادی جز صلاح خود نه بینند حاشا حاشا بلکه جز فساد خود و در اندیشه تباه نگذرانند از تیره رائی و کوردلی حق از باطل نشناخته از اسباب مزید بدمستی او بودند و همیشه دار وی بیهوشی در باده غرور او می ریختند درین میان بیرام خان خانخانان که زمان مهام کارگاه سلطنت را بدست کاردانی خود گرفته ناظم اشتات امور بود و اول خدمتی که بعد از جلوس بدپیوند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد و زنجیر گردن این بدمست دیوانه بود و شرح این سرگذشت آنکه چون آن شعلهٔ خس زاد و سودا در سر پیچیده و کله گوشهٔ شعورش از باد غرور کج شد آثار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد روز سوم از نوروز جلوس اشرف در همان ساحت دلکشای مجلس عالی ترتیب داد ند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر اورنگ سلطنت نشستند و سران و سروران جهان کشای بآداب خدمت جا بجا ایستادند و این بدمست را پیش از انکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که جشنی عالی انعقاد یافته و مهمات ملکی و مالی در میانست آمدن ایشان ضرور آن بدمست خودپرست عذری چند بدتر از گناه بجهت نا آمدن خود تمهید نمود از انجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیامده ام و بر تقدیر آمدن سلوک حضرت شاهنشاهی بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست و امرا چون پیش خواهند آمد چون مبالغهٔ عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت تقرب به بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آن حضرت بیان نمود و آمدن خود را بشرطی چند دور از کار که چون سودای خام او ناپخته بود و شروط ساخته حاضر شده بجانب

دست راست حضرت شاهنشاهی نشسته وقت آن شد که مائده نعمت و سماط افضال گسترده شود چون
شاه ابو المعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچی که از چابکدستان قوی بازو بود دستهای اقبال
تیز دستی کرده از پس درآمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت و دیگر ایستادگان پایه سریر والا نیز درین خدمت با او
همدستی کرده کار از پیش بردند شاه ابو المعالی از فرط حیرت بی دست و پا شد و سر رشته طاقت از دست داد و
مردمی که همراه او بودند چون اکثری از قدیم در سلک دولت خواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش از تحریک او
فراهم آمده بودند جان نو و زندگی تازه در عداد بندگان بی واسطه درآمده باستمال عنایت بادشاهی گشتند و او را در زنجیر
کرده در دوام اقبال افتاده بود در آئین سلطنت و قانون نصفت قید و زندان را از آن جهت مستحسن داشته اند که عیار
شور بختان فتنه انگیز گرفته شود و چه آدمی که طلسمیست بدیع نما و معمائیست پس مشکل کشا بیک ناخوشی که از وی بظهور آید
بهدم خانه بنا باید فرستاد که این بنای عجائب نما را جز بید قدرت ایزدی تعمیر نیاید بنابران دانش پیشه‌های
انتظام بخش در انهدام و انعدام این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند مصرع که نتوان سر رشته پیوند
اما آدمی که حقیقت بدگوهری و بد درونی و شورانگیزی و فتنه اندوزی او بارها بامتحان رسیده باشد بندخانه زندان را
بوجود او آلودن سزاوار کارآگاهان نیست لیکن ایزد جهان آرا چون پیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کمال
رحمت و وسعت عفو فرموده است سر رشته تدبیر از دست چنین تیره اندیشان گسسته ابقای این جوان معامله
نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهری داشته باشد بظهور نیاید
اگرچه در حقیقت اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودن است لیکن چون لطفیست بصورت قهر در چنین موسم
نوروز اقبال بظهور نیامد و این دیوانه فتنه انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را
به پهلوان گل گز عسس لاهور سپردند و آن معامله نافهم از بی پروائی یا بداندیشی در نگاهداشتن آن بدمست فتنه اندوز
احتیاط ننمود تا آنکه از قیدخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید ساختند پهلوان
از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از زندان جسمانی خلاص کرد و منعم خان که فرمانروای کابلستان بود آن سرزمین
او مفوض بود باستماع این خبر خوشحال شده میر هاشم برادر ابو المعالی را که کهمرد و غوربند و ضحاک و غیر آن بجاگیر او
مقرر بود بلطائف الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزای
اینوقت ارسال منشور اقبالست بدار الامن کابل چون خواطر قدسیه اولیای دولت از مهمات ضروری اینجا فراغ
یافت استیصال اسکندر که در کوهستان سوالک بسر میبرد و این یورش دولت انجام در اصل از واردات ملکی و ملی بجهت
آن بود بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس یاد بیگمان حضرات میفرمود و نیز
اولیای دولت برای دل نهادیها در آن جان سپار که تازگی در هند درآمده بودند قرار دادند که جمعی از امرا

ج دوم

قدیمی و معتمدان درگاه را به کابل باید فرستاد تا اول حضرات بیگمان ثانیا اهل و عیال سائر ملازمان عتبهٔ اقبال را بزودی در ممالک وسیع دلکشای هندوستان آورند تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشهٔ رفتن ولایت که خو کرده اند یقدرسے باز مانند بنابراین اندیشهٔ انتظام بخش محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب هدایای گرامی بجهت تقدیم ارجمند روان ساختند و روز پنجم از جلوس ابد قرین لشکر بارا در سایهٔ رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست مستمال فرموده بآئین شایسته بجانب کوهستان سوالک که آنرا سیاجبل گویند نهضت عالی فرمودند

آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول

چون روزگار سلطنت معدلت افروز این نور پرور الهی رونق گرفت و عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکر گذاران انبساط ربیعی کردند و ملک صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبارکبادی آمد و بعد از بست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهار شنبه بست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت و سه نور روز هلالی نوروز جهان افروز شد و سلطان خاور بار رایات عالم آرای بمحاذات حمل آمد اشعار

جهان شد تازه از باد بهاری	زمین از ابر و افزود باران
گل از گل تخت کاوسی برآورد	بنفشه پر طاوسی برآورد
خورِ خرم نهاد خرمی دوست	به گلها بر درید از خرمی پوست
ز هر شاخی شگفته نوبهاری	گرفته هر گلی بر کف نثاری

نیر اعظم چنانچه افسردگی های روزگار را طراوت تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی رسانده مستبصران آگاه و مستعدان رموز شناس را ابزاران نوید جان پرور آورد و ملک صورت ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر همرنگ باطن گشته روشنائی بر روشنائی افزود و کسی را که پرورش یافتهای این نور افزای انجمن صورت و معنی تهنیت گویند دانا داند که چه یمنتها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در باستانی نامها آثار آن مذکور است پس اندازهٔ سعادات حقیقی و مجازی نور پروری که تهنیتا و را بی واسطه بشری بذات انور بزبان فعلی که بهار جهان آرای عبارت از انست فرماید که تواند دانست و مقدار برکات این عطیهٔ علیا که یارد شناخت و چون قرارداد و انش منشان حال و گذشته انست که هرگاه امری جلیل القدر رفیع الشان را مبدء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند بنابران چند روز پیش از نوروز داخل نوروز اعتبار کرده مبدای تاریخ الهی ازین نوروز سعادت افزا قرار دادند چنانچه در منشور سابق به تفصیل گذارش یافت و هرجا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلکشای معتبر است و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهی که در مفتتح این سال مقدس بظهور آمد بخشش باج و تمغاست مقدار آن که تواند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزونست گیتی خدیو به شکرانه عطیات الهی اینچنین مواهبت کبری فرمودند

و قوافل دلهای سوداگران که فیض رسانان بارگاه تعلق اند و خواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت الهی اند
بوسیلهٔ این عطیهٔ والا خویش وقت شد و این سانحهٔ خجسته مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطهٔ نقاب
اندوزی فرمانروایان زمان و حرص افزای کارپردازان سلطنت وزری چند اختلالی درین اساس خیر راه یافت چون
نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود با وجود آنکه چندگاه این عنایت علیه در پردهٔ تعطیل و تأخیر ماند
برکات و مبرات که نتایج این کردار شایسته بود از کارگران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهور داشت لله الحمد امروز
که جهان آرای خلافت خود بخود کل مهمات سلطنت میرسد و عیار جانبیان گرفته هرکدام را در خور استعداد کام و سپارند
این هیمن عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند از بندهای زبان آور فواید و منافع عظیمهٔ این باب العبارات
فرمینده بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از روی آشنگی بواسطهٔ محض تحصیل رضامندی
ایزدی حکم برین عطیهٔ دولت اساس فرموده بود مسموع نشد و طبقات عالم از عهدهٔ شکر این یک عاطفت از هزاران
عواطف نمی توانند بر آمد ایزد تعالی باندازهٔ برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس که بوسیلهٔ این
عنایات مورد رفاهیت اند در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشاد و از سوانح
آنست که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نموده
بشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد اعز او میر غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب خانی
سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهیست همراه بود میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان
قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن
زبان زدهٔ روزگار بود همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالیان هر طائفه او را مطعون میداشتند
چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبهٔ ومهری انداخت بهادران نصرت پیوند و غازیان صف شکن
که بسرگردگی پیر محمد خان برسم منقلا پیش میرفته اند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده بدستیاری ثبات پای تدبیرات
صائبه بتقدیم رسانیدند لیکن چون اعتماد این گروه بالا شکوه بر اقبال الهی بود و اعتضاد سکندر بر محض تمویه جنگ متشخص
شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و سپاه ظفر رکاب هم‌عنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش
و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود جهان آرا
بود و اکثر زمینداران آستان بوس دار السعادت پذیرگشته سر انجام شرف روزگار خود نمودند از آنجمله دهرمچند
راجه نگرکوت که بوفور اعتبار و مزیت جمعیت کلاه تفوق بر اقران کج می نهاد بسر نوشت دولت ازلی سعادت
زمین بوس عتبهٔ عالی دریافت و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و بشرائف توجهات
شاهنشاهی شرف اختصاص یافت و از سوانح نصرت انتما که دران زمان بظهور آمد واقعهٔ محاصره نمودن حاجی خان

نارنول بوده است و شرح این قصه آنست که چون قضیهٔ ناگزیر شنقار شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجیخان که از غلامان رشید شیرخان بود با جمعیت فراوان محاصرهٔ نارنول نمود و راجه بهارمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد پایهٔ قدر او از جمیع راجه‌ها و رایان هندوستان گذشت و فرزندان و نبائر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه مجملی در هر جا گذارش خواهد یافت دران ایام همراه حاجیخان بود مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا متحصن شده و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد و راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی درمیان آمده بصلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روان ساخت درینولا که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروائی شدند و مهمات دار الملک دهلی برای صوابدید تردی بیگ خان قرار گرفت خان بآئین شایسته بر سر حاجیخان رفته نارنول را از و متخلص ساخت و بتعاقب آن ناعاقبت اندیش بمیوات رفت و آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بشجاعت و دانش اساس انتظام آرای گشت و درهمین ایام شیخ گدائی کنبوه پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده دراک ملازمت نمود و چون در زمان غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجا آورده بود درینوقت که عنان اختیار بدست بیرام خان بود بپاداش آن پایهٔ شیخ روی در افزایش نهاد و بمنصب صدارت سربلند شد و درمیان اقران بتعظم و ترفع زندگانی کرد و چون ایام باران نزدیک رسیده بود و بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندهر خیم سرادقات اقبال شد و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت و تا قریب پنج ماه موکب مقدس دران عرصهٔ دلگشا نشاط پیرا بود و ایلچیان عبد الرشید خان والی کاشغر رسیده باستسعاد زمین بوس نمودند و شرائف تحف و هدایا بنظر اقدس درآورده مشمول عواطف ظل الهی شدند و مجملی ازین قضیه آنکه عبد الرشید خان پیوسته سلسلهٔ قرب و قرابت صوری و معنوی را بحسن وسائل تحریک مینمودند و اساس مبانی یکجهتی باین دودمان عالی نموده پناهی برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مروت و فتوت بتقدیم میرسانیدند از آن جمله دران هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبد الباری را که از خواجهای سلسلهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند درینولا مشار الیه باستلام عتبهٔ اقبال معزز گشت و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجا آورد و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند خواجه عبد الباری پسر خواجه عبد الکافی است و او پسر خواجه عبد الهادی و او نیز خواجه است و او بی واسطه فرزند خواجه احرار است قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین ست و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خرد خواجه عبد الهادی پسر خواجگا خواجه است و میرزا شرف الدین حسین بمناسبت همراهی خواجه عبد الباری آمده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا را از جانب مادر نیز امتیاز تمام دارد چه والدهٔ میرزا کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی ست و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیهٔ قدسیهٔ حضرت خاقان سعید

سلطان ابوسعید میرزاست و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شده بمرتبهٔ امیر الامرائی رسید چه بانسب صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن گردانیده و ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدعی پایهٔ بلند اخلاص شد این درگاهیست که اینجا یکدرهٔ اخلاص را بجهانی برابر میسازند اندیشهٔ تباه سنگ راه تونشود و نکوئی که زیاده از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدنست چه عدالت را امکان نیست دیگر تفضل را پایگاهی دیگر اگرچه در امثال این امور از ین خدیو صورت و معنی اقتباس افزودن عیار گرفتنی است بباده نامرد افگن مردساز و نیامالت او را دانستن و اصالت صوری صد خدشه در راه باخود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی می باید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند بود لهذا چه عالی نسبان خاندان دنیا در درگاه معلی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند و چون خاک این آستان دولت پناه عیار جواهر جهانیانست در اندک فرصتی نیکی و بدنهادی بظهور آمد و بمجازات آن رسیدند آنانکه پاک درون بودند و از اصالت معنوی بهره مند و زبرون پایهٔ ایشان افزود و آنانکه طراز صفائی ظاهر را روپوش خبث باطن ساخته گندم نمائی و جو فروشی میکردند عاقبت کار بانواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دار شده است اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلائق کشاده خواهد کرد و درین هنگام که جالندر مخیم سرادقات عزت بود کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ که برادر خورد سلطان آدم گکر است به پشت گرمی دولتخواهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی گشته در جرگهٔ امرا انسلاک یافت و در جنگ هیمو و مانکوت و غیر آن خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت

ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت

درین هنگام سعادت پیرا که موکب معلی در جالندر نظام بخش جهانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان مسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کومک شد و تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر دهشت اثر شنقار شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت اخلاص کم نشان میدهند و چه از معاملهٔ نافهمی و نادانی آنها که از پایهٔ سوداگری فرود آمده خسران خود طلب نمایند و چه از بدذاتی و بدبینی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش که جز سود نمائی نقد نظر کج نشان نمیدهد و تحریض حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزای اتفاق او صورت نه بستی و میرزا که چکی را در ابر جود مسلط ساخته بود و محض کوته اندیشی غافل از آنکه سریر خلافت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان برداری و بندگی سر و تن حضرت شاهنشاهی که خدمتش سرمایهٔ بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی ست بیرون آمده سر طغیان برداشتند و میرزا سلیمان نظر بر هرج و مرج زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان که پردهٔ جمال جهان آرا بود انداخته مدعی سلطنت شد

در زمانی که موسم حق گذاری و پاداش نعمت رسیدگی بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیله خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد و به نیت درست و
عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان ناقدان بصر رسانده کامیاب صورت و معنی شود از فرط تیره رائی و نافرهنگی
از بی حقیقتان ناحق شناس گشته دوا تر جلایل احسان را باب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بالعقوق
مبدل ساخته راه بی آزرمی پیش گرفت از کوهستان بدخشان لشکرها پراگنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد
خاطر حق ناشناس خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر میرزا ابراهیم ولی نعمت مشهور
در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطه مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات
عفت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیره های گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید و لوازم
سوگواری و سائر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین وانماند اما حقیقت کار آن بود
که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود رنجیده برآمده بود بدین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم و با
رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت و در نواختن گروهی بر انداختن
گروهی دیگر استقلال تمام یافت حسد پیشهای تنگ حوصله سخن ساز از بدذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خاطر
میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر خرد بیگم را که مردم او را
متهم میداشتند بهانه گرفته کشت بیگم رنجیده بکابل آمد چندگاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود بعد از آن
میرزایان از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال
کابل اطلاع یافته گرفتن آنرا بخود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را بسهولت چهره گشائی کرد
لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهر بین را مجال آن نمی شد چون حادثه ناگزیر ظهور یافت این دو نعمت
کافر نعمت و مربی را بهی راهبر سالک مسالک وبال و نکال گشت منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای
عقل دور اندیش خود جنگ صف قرار نداده و بسر انجام اسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر تحصین نهاده به تعمیر
و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه میرزای فتنه سگال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیز و حقیقت شورش
انگیزی و حسد اندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر
کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوائل سال اول الهی که اواسط بهار بود آمده کابل را محاصره نمود و در صدد اول آثار تسلط
و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان جرأت نشان هنگامه کارزار
گرم شد و آتش گیر و دار زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان به پای قلعه رفته داد دلیری
و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند و اخلاص نشان کابل در محافظت قلعه کمال

اهتمام بجا آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بی اعتدالان می نمودند و بهادران شیردل چابک پای
از قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این نبردآزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال ابدپیوند حضرت شاهنشاهی
داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین این طبقه راه نمی یافت چون
حقیقت حال بوسیله عرائض منعم خان مکشوف ضمیر جهانتاب شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی بعرض رسانیدند
که همان مردم که بجهت آوردن حضرات سرادق عصمت رفته اند برای این کار کفایت می کنند و منور رای جهان آرای
بجهت اهتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان قرار بفرستادن کومک نداده بود که بتائید الهی کار کابل و کابلیان از
فتنهٔ میرزا نجات یافت و گروهی که بجهت آوردن حضرات مقدسات بیگمان رفته بودند اگرچه شریک معامله نشدند اما چون
نزدیک نیلاب رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث کلفت متحصنان و برهم زدگی خاطر مخالفان گشت
میرزا دست در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش آمده قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت و از سعادت
ذاتی و بخت مندی آخرهای عمر بملازمت و تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبهٔ اقبال شد چنانچه
بمحلی از آن در جای خود ایراد یابد برسم رسالت فرستاده فنون تزویر در میان آورد و مشار الیه کاردانی خود را
بتقدیم رسانید کاری نساخت منعم خان برای نزدیک خود نگاهداشتن رسول را صلاح دولت دانسته رخصت نداد و
داد و در مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانی آذوقه و فزونی عقیدت اهل حصار خاطرنشان او شد
و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که با وجود کمال بی سامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین خلاف واقع خاطرنشان گشته
کمال استعداد و فراخی احوال قلعگیان نگشت و الحق بهمین تدبیر دوراندیشانه کار شگرف باتمام رساند بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را
رخصت داد و پیغام داد الحمد لله که من با چنین خدیو زمان اعتقاد دارم در درون حصار آن قدر مردم با اخلاص مردانه هستند
که بیرون شده جنگ میتوانم کرد لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد شکر که آذوقه و سامان قلعه داری سالها سرانجام
یافته است و با اینهمه لشکر هندوستان که از مور و ملخ فزونست با استعداد تمام بهم خواهد رسید از این اندیشهٔ ناصواب گرد
و خود را بکافر نعمتی انگشت نمای خاص و عوام مساز و نیل بدنامی بر خسارهٔ دولت مکش ارباب شجاعت را بوعده توان
فریفت چه جای آنکه این گروه والاشکوه بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فراتر شده بآسمان اخلاص سربلندی
یافته باشند این طائفه تدبیر را چگونه بافسون و افسانه از جای توان برد میرزا که بامید بیوفائی ساکنان آن مرزبوم
و کم آذوقی اهل قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی ناامید شد نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت از همه راه گسسته و ناامید
گشته دل بر صلح نهاد و قاضی خان را باز بقلعه فرستاد و مشار الیه چون شامت احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود
بشرایط عظیمه در صلح زد منعم خان که دل بر گشته شدن نهاده بود و رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان نموده بصلح راضی شد
فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح آن ساخت که خطبه بنام آن کم‌نام کوته حوصلهٔ بی‌ادب معامله نافهم خوانده شود

ومنعم خان درینجا مسلک حق را به تدبیر منافقان مخلص نما گذاشته قرار برچنین سوی ادب داده شهر دیگر آنکه آبروی آب باران به بدخشان تعلق بوده بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی از مساجد بحضور چندی از مردم خطبه را بروشی که قرار یافته بود خوانند میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را باب باران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود برگشتن میرزا همان بود و برخیزانیدن مقیم بیگ همان بمیامن اخلاص بندگان درست پیمان کابل از چنگال چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر یافت میرزای ناحق شناس برای ادبار خود خمیرمایه سرانجام داده به بدخشان رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که متکفل اشتغال شاهنشاهی بودند چه بواسطه وفور ناز و نعمت هندوستان و چه بجهت سائر عزیمتهای ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابدقرین که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود همچنان در اهتمام پاداش بی ادبی بود چنانچه شکستها و نکبتها مرتبه بمرتبه بمیرزا روی داد و ایزد منتقم میرزا را که سر از اطاعت درگاه ولی نعمت پیچیده بود و سر افگنده بآستان بوس درگاه خلائق پناه آورد و اگر چه منتظمان صوری کارخانه سلطنت در سزا دادن میرزا را اهتمام نمودند کارفرمایان معنوی در کار خود بوده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش یابد آخر کار چون کابلیان در حمایت ایزدی از حوادث ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که موکب عزت حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم و سائر مخدرات بارگاه عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان شدند و بخیر و سعادت بهادراک صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده بر نعمای صوری و معنوی بحمدلت شکر ایزدی بجا آوردند چنانچه تتمه حالات و اتعات بیرم بحجاز و جمال افشر زده قلم وقائع رقم خواهد شد

استماع خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع اجلال و نهضت موکب اقبال بدفع فتنه آن سیه روزگار نکبت مآل

هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن آرای زبر بهم زدگی کابل همچنان نگرانی داشت که خبر رسیدن هیمو سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود و دوانیدن از احوال او گذارش یافت و جنگ نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جای رفتن ایشان و به تصرف در آوردن دار الملک دهلی بتاریخ روز سی و یکم مهر ماه آلهی موافق هشتم ذی حجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و مجملی از این سر گذشت آنکه هیموی سیه بخت تیره روزگار را با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا غالب آمد و سلطان محمد را که در بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود شکست داده مرحله پیمای ملک نیستی گردانید و با تاج کررانی و رکن خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد و در بست و دو معرکه با مخالفان مبارز خان نبرد کرده غالب آمد از غلبه هایی که او را روی نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داد و در نیافت که اگر باطلی بر باطل تری از خود بیشی جوید و کامروا گردد باعث دلیری آن نمیشود که خود را بر کوه آهنین اساس حق زند و در نیافت که حضرت جهانبانی بتائید جنود آلهی فتح هندوستان فرمودند و او را بشاغل دیگر مشغول داشت و اندیشه باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای

حضرت شاهنشاهی رونق گرفت خاطر از مخالفان خود پرداخته با استعداد فراوان از لشکر گران و فیلان جنگی از
حدود شرق مبارزخان را که اندکی از احوال او سابقاً ایراد یافت در چنار گذاشته متوجه دهلی شد امرای
نصرت قرین که بسرکارها و صوبها نامزد بودند صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی بیگ خان ناظم آنجا
گشته استعداد پیکار می نمود و هر کدام از باقی که تسلی بخش برهم زده خاطر روزگار تواند شد فراهم آورده سامان
کارزار میکرد و اکثر جا افغانان تیزدست از اقطار مملکت گرد آمدند مگر علی قلیخان شیبانی که بحدود سنبل
بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبت اشتغال داشت نتوانست خود را با ولیای دولت ملحق ساخت و مجمل
احوال او آنکه شادیخان که از امرای بزرگ مبارزخان بود و اکثر پرگنه های سرکار سنبل در حوزهٔ تصرف خود داشت
علی قلیخان درین سال که مبدأ تاریخ الهی است و امید که بسعادت نامتناهی مقرون باشد بمدافعهٔ او توجه نمود
و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبت خان و لطیف خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد که از آب
رهپ گذشته منتظر آمدن او باشند و اینجماعت از بادهٔ مردانگی از تدبیر و احتیاط که نخستین پایهٔ هوشمندی است
باز داشته بشادیخان که ماهی بهم ایشان ریخته این ناعاقبت فهمان بی توزک جنگ کرده عنان البتا از دست دادند
و لطیف خان با جمعی در رهپ فرو رفت علی قلیخان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال کمک او بودند مثل
مجدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه مشورت کرده بآئین شایسته بقصد شادیخان روان شد
همان روز که قرار یافته بود که صباح آن از آب رهپ عبور کنند نوشتهٔ تردی بیگ خان رسید که هیمو با استعداد تمام
می آید مناسب وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه روزگار را اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه
این حدود شوند علی قلیخان از آن کار دست باز داشته روی بدهلی آورد و پیشتر از آنکه بدهلی رسد بموجب
سرنوشت که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند یا بمداخلهٔ اندیشه های تباه مولانا پیر محمد شیروانی حاشا حاشا که مخلص
آنکه امرای خودفروش خودستا را آنتی بر خدیو جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت کاملهٔ این خدیو اورنگ
اقبال تا فتح هندوستان از نیروی تائید بازوی دولت این موید تائیدات سماوی گردد امرای عظام جنگ عظیم کرده
پای ثبات از دست دادند و دهلی که پای تخت هندوستان بود بتصرف هیمو درآمد و سرمایهٔ مستی و نخوت افزائی او
گردید مجملی ازین سانحهٔ عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبهٔ آن سیه بخت بر مخالفان مبارزخان که سرگشتگان مرحلهٔ ادبار
بودند او را در اندیشه های تباه انداخته بود درین هنگام که واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی در اقطار ممالک
انتشار یافت از کوتاه بینی زمان هرج و مرج خیال کرده آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی
که تائید ایزدی متکفل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو زمان است پای دلیری از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید
آن ظاهربین نادرست صغر سن این بزرگ عالمیان را که پردهٔ نورانی بر بزرگی آن فرماندهٔ روزگار انداخته بود و سرمایهٔ

مزید دلیری خود ساخت و فور خزانه و کثرت لشکر و سائر اسباب جنگ که گذاشته چندین فرمانروایان هندوستان
بود موجب مزید جرأت و جسارت او گشت و بر آمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب زیادتی
غرور آن تیره رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد ضرب زن متوجه این داعیهٔ نا صواب
گشت تردی بیگ خان در دهلی لوازم ثبات پائی و مراسم حقیقت اندیشی بجا آورده تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخت
و اکثر امرا که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام این معرکهٔ اقبال نمود و هم دل خود را در شجاعت فروغ
افزایش داد و هم درمانده های دل داده را دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه آلهی سال اول موافق روز سه شنبه
غرهٔ شهر ذیحجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با چنان استعداد نزدیک بدهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد
امرا و خوانین با هم جمع شده صحبت کنگاش و بزم مشورت آراستند جمعی از شیر مردان از روی احتیاط و طائفهٔ از تیره دلان
از راه بی دلی بجنگ راضی نمیشدند سخن ایشان آن بود که لائق دولت آنست تا آن زمان که موکب اقبال شاهنشاهی بیاید
بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم و گروهی جنگ را با آمدن علی قلیخان و امرای آن حدود
موقوف میداشتند طبقهٔ از بهادران جان بناموس ده که معرکهٔ رزم در نظر اخلاص گزین شان از عشرتگاه بزم خوشتر بود
میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم که گفته اند **بیت** زمانه از آن کس تبرا کند ٭ که او کار امروز فردا کند
آخر مصلحت برین رای قرار یافت و همه دل بنهادهٔ جنگ شده کمر همت بستند و روز آدینه بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق
روز چهار شنبه دوم ذیحجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بشهامت تردی بیگ خان انتظام یافت
افضل خان و اشرف خان و مولانا پیر محمد شروانی که برسم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام مهام ملازمان
عتبهٔ اقبال یا با رادهٔ شرارت و برهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگ خان آمده بود همدرین جا قرار یافته بودند
حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان باربیگی و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندر خان
و جمعی دیگر جوانغار را زینت داده جویای جدال بودند و عبد الله اوزبک و قیاخان و لعل خان و جمعی دیگر هراول بوده معرکه
آرائی میکردند و از جانب مخالف نیز بروشی که سزاوار نبرد باشد فوجها آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای
مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته کارزاری نمودند جان نثاران تیزدست هراول و جوانغار عساکر اقبال
شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای
مردانه و نبردهای صاحب همتانهٔ این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثناخوان بود و زبان زمانه در ثنا نیان
صدای هزار آفرین داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تا چهار صد فیل نامی از ضمایم غنایم گشت و
ورای حسین جلوانی که از عظمای رؤسای مخالف بود غرقهٔ بحر فنا شد و زیاده از سه هزار کس درین نبرد مردآزمای از
مخالفان تیره بخت بمغاک نیستی فرو رفتند هیموی مغرور که تهور را با خدیعت جمع ساخته بود از راه کج بر ... رفته

ج دوم ۲۴۳

فیل گزیده با جمعی از فدائیان جان برزده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یافت تا ختن به انتظار بود درین هنگام که
عساکر منصور فتحی چنین نموده در پی گریختها شتاب داشتند و گروهی در غارت مال و نهیب اسباب کوشش مینمودند
تردی بیگ خان که بساط آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی همراهان خواجه سلطان علی که بافضل خان رسیده بود
و میر منشی که با شرف خانی امتیاز داشت و جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد هیموی فتنه ساز وقت را غنیمت دانسته
بر فوج میدان آرای تاخت دیگر هیچ کس کمر داشتند همت شان یاوری نکرد و مولانا پیر محمد شیروانی نیز بر رای
شکست هنگامه سپه سالاری تردی خان مسلک فرار اختیار نمود تردی بیگ خان را که ایام مکافات بی اخلاصی
زمان سالف نزدیک رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندید و کاری چنین پیش رفته و فتحی چنین رو
داده بر صورت عکس ظاهر شد هر که از بسته رائی چنین بی راه رود و اخلاص و عقیدت یکسو معامله سوداگرانه از دست
دهد و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت صاحب خود است ننماید هر اینه در همین هنگامه جهان
صورت چرا گویم که خونش ریخته شود که آبرویش ریخته گردد چنانچه صورت حال این زندگانی دوست عبرت بخش
ارباب هوش شد مرا درین گفتگوی فطرت بلند مخاطب نیست آن گوهر بی بهای کمیاب را چون در خاک انداطلبگار
باشم این قدر معامله نافهم نیستم لیکن میگویم که بتواتر گفت دانشوران خردپرور تجربه شریف و وضیع پیوسته است که
گریزنده بیشتر زخم میخورد از آن شیردلی که تلاش پیکار دارد و دوست داران زندگی و گریزان مردگی زودتر
پایمال هلاکت میگردند از حریفان مرگ و بی باکان جنگ آدمی اگر اندک حسابی نگاه دارد و در هنگام غم ذخیرهٔ
و در موسم شادی بدمستی ننماید هر اینه روز بد نبیند جمعی از محاسبان روزنامچه اعمال رسیدن تردی بیگ خان
به عاری چنین از قسم مکافات بی اخلاصی او که با حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مبادی یورش ایران بظهور آورده
خیال مینمایند حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت کجا گنجایش تواند
چون خدیوزمان را که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس خوبروئی دیده در نظر نمی آورد و میخواست که
خود آرای بوده بزرگی نماید ایزد جهان آرا آن خودپسند را چنین سزا در کنار نهاد و های های این چه کوتاه بینی است بلکه کارگزار
قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بدمستی هیمو را افزایش دادند تا آن بدست پندار پرست در نظر
کوتاه نظران جهان که عالم ازین طبقه مالامال است بزرگ نماید انگاه او را گرفتار گردانیده بخاک نگونساری افگند تا خواری او
سرمه چشم کوته نظران گردد و بجلالت حالت این خدیوزمان اندکی وارسیده در امتثال احکام او که وسیله انتظام صوری
معنوی است بیشتر اهتمام نمایند و بالجمله هیموی که لشکر انبوه خود را برهم زده و گریخته می دید ظهور این واقعه بدیع را
از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی خان نموده در میان جنگ گاه غرور افزائی نموده میدان آرائی کرد و بهادران
صفدر که از پس گریختها شتافته بودند چون مراجعت مینمودند حیرت زده براه تردی بیگ خان می شتافتند و هیمو قید

بدار الملک دهلی آمده شورافزای گشته بدمستی را با دیوانگی فراهم آورد چون این قضیهٔ نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خرد دوربین این را در نظر نیاورده طرز دانان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال را به بلیغ گیتی مطاع اصدار فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت سعود نهضت فرموده سزای آن مغرور تیره رای را در کنار او نهاده آید و چهرهٔ قار بادشاهانه بگلگونهٔ رضا و تسلیم برافروخته سایهٔ التفات بر تمام اشغال جهانبانی انداختند و چون خاطر جهان گشای از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از بهادران اخلاص گزین را با شیخ خضر خواجه خان که از نسل فرمان روایان مغلستان بسعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در امرا رفیع قدر شان عظیم داشت برای انتظام پراگندگیهای پنجاب و دفع فتح سکندر رگذاشته قلع و قمع هیمونی بداندیش پیش نهاد همت جهانگشای ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانبانان مراسم عید بتقدیم رسانیده بساعت سعد روز بهمن دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه که عید قربان بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرا در باب دلدهی و ثبات پای شرف اصدار یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که موجب سرنوشت ایزدی است از کمین بیرون می‌شود نباید دل از دست نباید داد که کارفرمای بدایع رنگ آمیزی میکند از فرط احتیاط استعداد در ساحت قصبهٔ تانیسر فراهم آمده تا رسید وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر قبای دولت ازلی از انجا نهضت فرموده در آبان ماه الهی موافق روز جمعه هیزدهم این ماه عرصهٔ سهرند مخیم سرادقات اقبال شد و امرای انهزام یافته و علی قلی خان شیبانی پیش از رسیدن منشور دولت با مجد و دستور ند آمده بودند بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند و از سوانح کشتن بیرام خان است تردی بیگ خان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردی بیگ خان را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر بر انداختن بیرام خان از مخیلات خود داشته در کمین فرصت مقام داشت و تعصب مذهب این بر انداز را هر کدام از متممات دین دانسته ضمیمهٔ بر انداختن یکدیگر ساخته فرصت می‌جست و با وجود چندین مخالفت که منشای آن نافهمیدگی است و سرچشمهٔ آن ناتوان بینی و حسد با یکدیگر از راه مکر و تدبیر توقان و تواقات به ترکی همزاد را گویند بیرام خان این وقت را که تردی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و هنگامهٔ محبت تازه ساخته بسعی مولانا پیر محمد خان شیروانی بخانهٔ خود طلبیده او را در خرگاه گذاشته خود بهانهٔ طهارت بیرون رفته و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطان علی و میر منشی را که گمان اتفاق و زرداری داشتند با خنجر بیگ که قرابت قریب به تردی بیگ خان داشت گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم که خرد دوربین را آن پی برو خود را بظاهر از سرانجام مهام ملکی بی‌پروا نموده بشکار مشغول بودند یا بری آنکه از بداندیشی کوتاه اندیشان زمانه ایمن بوده در یافت مراتب نیکوخدمتی و مدارج اخلاص عالمیان بروجه احسن در پیشگاه دل

دقیقه‌شناس صورت بند و فنون بداندیشی های نادبستان روزگار بر خاطر نورپذیر بی منت دیگران روشن شود آنروز که این واقعه بظهور آمد آنحضرت برسم عادت بنخچیر امی ولکشای سهرند بشکار باشه عشرت پیرای خاطر مقدس بودند چون صورت حال بمسامع علیه رسید از فزونی خرد کارشناس دقیقه‌دان تغیری بر ظاهر آنحضرت صورت پذیر نشد و مکافات آنرا بایزد توانا حواله فرموده بی چنین شکایت فنون تقادیر ایزدی را تماشائی گشتند و شبانگاهان که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادق عزت رسیدند خان خانان مولانا پیر محمد شیروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیری از من غیر از دولت‌خواهی درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیک درین جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدمنشی عار گریختن بر خود پسندیده است و بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنان است که از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بود اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است متمشی نمی شود و ازین گستاخی نموده رخصت نگرفته ام بنهایت شرمنده ام و سبب این جرأت آن بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع عطوفت اند هرآینه بکشتن او راضی نمی‌شدند و درین صورت که منع این کار متیسر از آن خدیو جهان بظهور می آمد خلاف آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون بردن بود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد لشکر میشد امید که بنظر عفو منظور گردد تا موجب عبرت سائر بدورنان دلیر تقصیر گردد آن خدیو جهان و جهانیان معنی فرستاده بیرام خان را نوازش فرموده معذرت خان خانان را بمحض عواطف کارآگهانه پذیرفتند و باطن او را بمآثر رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال فتنه گماشتند

انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی برسم منقلاى

چون شهپر رایت گیتی آرای پرتو فتح بر حوالی ساحت پیرای کرونده انداخت حکم جهانگشای شد که لشکری آراسته از بهادران جان بناموس داده برسم منقلای از پیش موکب معلی روانه سازند لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علی قلی خان اندرابی و حیدر محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال و بسیاری از مجاهدان و مبارزان را به سرگردگی علی قلی خان شیبانی پیشتر روان ساختند و بیرام خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید محمود بارهه و از ان جهادگران با دیگر بهادران معرکه دیده کار طلب همراه ساخت که هراول منقلای بوده هنگامه دلاوری و جانفشانی گرم سازند و عیار مردانگی و کارگزاری از یکدیگر گیرند و این دولتمندان در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده برانغار و جوانغار و قول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و اوچی و التمش را بآئین جهانگیری و آداب صف‌آرائی ترتیب داده هر خاره را بفروغ خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنائی بخشیدند و افواج قاهره را بلمعان سیوف نبرد آزمایان

جنگ و ست کارشناس اعتضاد کرامت فرمودند و گیتی خدیو از سرانجام کارگاه اسباب که بهمین طبقه الیست تقریر اما
ارباب ریاست عظمی او سنجیده خصلتی ست توکل اساس اقبال مند را دل در نیازمندی ایزد جان بخش بر آرنده
مقصود نگارند اسباب بسته با خاطری آرمیده و پیشانی کشاده و دلی نیاز گزین و عزمی درست و رای راست
و حوصله فراخ و دستی قوی و پای استوار و همتی والا و فطرتی عالی و تدبیری صائب و چهره برافروخته و لبی خندان
پای دولت در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند و درچنین موسم که عنفوان شباب طغیان طبیعت است خدیو والا
پیوسته بدوربینی و فرمان پذیری خرد خرده دان ملک آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی و پردهٔ صغر سن داشته
نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده بی مداخلهٔ قاصد و پیغام سخن ساختگی حرف سرایان غرض آلود
عیار راستان درست بین و مخلصان حق پسند میگرفتند و دارو مدار اشتغال بادشاهی العاشقالش سپرده برآمد
مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خرد آفرین می بودند و دانشوران رسته
اسباب سست مسبب شناس بی لغزیدن خرد والای این اورنگ نشین خلافت و بزرگی حالت کبرای این برگزیدهٔ کونین
برده خود را از اسباب عظیمه چون گویم فاعل حقیقی نظام کارخانهٔ سلطنت سپید استند لهذا روز بروز کار آن یگانه
معبود حقیقی در ظهور روشنائی بخشید و حال آن ساده دلان حق ناشناس در گو ظلمت رفته عیار مسهای برآمد و در گرفته
چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت قرین بر سخن سنجان نکته رس روشن خواهد شد و خلاصهٔ حقیقت کار آنکه نور پرور
که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته دل را در روشنائی پرستش ایزدی نورانی سازد نور افروز کارگاه ابداع
تعهد مهمات کلی و جزوی او را بکرامت علیای خود تفویض فرمود و در اشتغال صوری دلتنگ ندارد و آرزوی او بر آیند
آنچه در حاشیهٔ خاطر فیض گزین او نگذشته باشد و بجو صادر وزگار رنگنجد ساخته در کنار دولت او نهد و او را اورنگ نشین
ملک صورت و معنی گردانیده پیشوای صفوف ظاهر و باطن گرداند و بر خاکساری مدبری که نامیای نکبت و ادبار
آتش دولت او را فرو نشاند پردهٔ پندار پیش دیدهٔ بصیرت او فرو آید و در تاریکی انکار و ظلمت خلاف در آمده بتکاپوی
خود در غلاب هلاکت فرو رود و چنانچه از حال شگرف حضرت شاهنشاهی خاطر نشان منکران بادیهٔ گمراهی و دلنشین اغماض
تیره رای که با این دولت ابد پیوند انتساب داشتند گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محل خود گذارش یابد
و اندکی از خسران زدگی میرزا سلیمان که اراده مخالفت نمود و با ده هزار کس به تسخیر کابل آمد و منعم خان خان خانان آنجا بود
همت علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی حراست آنجا نمود و رایت اخلاص برافراشت معلوم هوشمندان آگاه
میشود که هرگاه میامن برکات قدسیهٔ این خدیو صورت و معنی در دوردست آن کرد حال نزدیکان ناخجسته عاقبت
که از سیه بختی بانفس مقدس آنحضرت اندیشهٔ ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خودسران مغرور را آگاه
آگاهیست سرگذشت همه که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان گرانی عظیم پدید آمد

ودراکثر ممالک خصوصاً در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر از زر نشانی می یافتند از غلهٔ اثری نمی دیدند آدمیان
دست بطعام خوردن یکدیگر شدند جمعی باهم پیوسته مردم تنها را می ربودند و غذای خود می ساختند اگرچه این بلا پاداش
اعمال جمهور مردم بود تا دو سال کشید اما یکسال صعوبت تمام داشت همانا که در روی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد
تا بیامن جلوس مقدس بر اورنگ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان الله زهی قانون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین بر نخیزد که چندین حکمت در آن تعبیه نباشد
و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود پس وقایع و سوانحی که متضمن جنبش عالمی
باشد اندازهٔ مصالح و اسرار آنرا که در طی آن مکنون است که تواند گرفت و از آنجمله است این بزم رزم نما که هم نظام
ظاهر را از اسباب والاست و هم بهترین وسائل هدایت گمراهان بادیهٔ غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت
کبری آنکه هیموی سیه بخت از فراهم آمدن اسباب جهانگیری چنانچه اندکی از آن گذارش یافت پیوسته در نخوت و پندار
بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیهٔ تردی خان واقع شد لشکر هندوستان را دل پس
قوی گشته در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بود و شورش غرور در سر نیت و فضیع افتاد و خیالات فاسد
بخود راه میداد چون خبر نهضت رایات اقبال که در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو توپخانهٔ گران خود را که در
کیفیت و کمیت بسیار بود به سرگردگی مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبهٔ پانی پت
که قریب سی کروه دهلی باشد فرستاده خود در استعداد پیکار شد و سخن الطرش را دنیافته بود که عساکر نصرت طراز باستعجال
خواهند آمد شیردلان هنگامهٔ منقلای آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از تیز دستان نبرد دوستان چون
لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و ساتجی خان پیشتر فرستادند که دست جرئتی نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را
نوشته فرستاد علی قلی خان شیبانی نیز خود را ملحق ساخت و غازیان چابک دست بنیروی اقبال شاهنشاهی لشکری را
این دولت خطے اگرچه کار شیران تقدیم رسانند خیال باید کرد که شیران بالمقتضای چنین استوار چه کارهای شگرف
که بجا می آورند خلاصه توپخانه را بتصرف درآوردند و پیش آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور بی جنگ راه گریز
پیش گرفتند و هیموی خون گرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داده دست راست بشادی خان
کاکر شورافزای گشت و دست چپ را باهتمام خواهرزادهٔ خود رمیه نام که از دلیران بیباک بود سپرد و خود به نخوتی تمام
و استعجال غریب روان شد و فیلان کوه نمود اژدها دم که اندوختهٔ چندین فرمانروایان هندوستان بود و برای
عبرت ظاهربینان کوته اندیش بسر نوشت آسمانی پیش این بی بهرهٔ صورت و معنی گرد آمده همراه گرفت از آنجمله پانصد
فیل سره که هر کدام در تیز پایی و چیره دستی علم بود و در مستی و دلیری کارنامهٔ روزگار و بدین این قوی هیکلان سبک روح را

دویدن نتوان گفت که اسپ عراقی دونده هرچند که گرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت والحق بر فیلی ازین فیلان نامی برای برهم زدن فوجی گران پسند بود و بتخصیص برهم زدن هجوم سوارانی که اسپان شان برگزین صورتی مهیب و پیکری بدیع ندیده باشند وصف این جبال دونده کجا بر رشتهٔ باریک عبارت درآید عمارات عالی را بجنبشی ویران سازند و درختان قوی ابیاری از بیخ برآرند و در هنگام نبرد و کارزار به خرطوم ثعبانی اسپ را با سوار از زمین بردارند و بهوا اندازند بیت نرم روند و گهی که حمله برند چو سرمه سوده شود زیر پای شان کوه سندان ٭ و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید خلاصهٔ سخن آنکه با سی هزار سوار کار طلب از راجپوت و افغان که بارها کار کرده سرمایهٔ مزید نخوت و استکبار او می شدند بآئینی غریب متوجه شد و فیلان را بکجیم و سلاح آراسته رعد اندازان تفنگ انداز را بر پشته پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آماده نبرد شد و همه فیلان را بر وشی که در روز هیجا آرایند و بر خرطومها و دندانها حربها تعبیه کنند آراسته فیلان تجربه دیده را به مردان نبرد و فیلبانان تهور پیشه سپرده هر کدام را جای و مقام مقرر گردانید فیل غالب جنگ نام که از فیلان سرآمد نامی بود بحسن خان فوجدار مقرر گردانید و فیل گج سنگار که در هزار مثل او یکی کم بهم رسد بسواری هیکل خان معین ساخت و فیل جور نبیال که از فیلان نخ بر دست بود باختیار خان داد و فیل فوج بدار را بلشکرام خان نامزد کرد و فیل کلکی که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره رای خود بران سواری میکرد درین روز برای سواری جا بن نام فیلبان داد و باین فوجداران که نبرد آن پیشه و غا بودند از معتمدان شیر خان و سلیم خان بسا بر کشیده کامی خود استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب آرای پیکار با سبب پیشه های ظاهر بین بکار آید با خداپرست سبب بر انداز که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رسانند بلکه آن همه اسباب و آلات از ضمائم سپاه تات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت گردد و بنقد مصداق این معنی همین قضیه بدیع است و شرح این اقبال بدیع تماشا آنکه بتاریخ روز دیباذین بست و سوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد را که بر سم منقلای پیشتر می آمدند چون سجده و قصبهٔ پانی پت اتفاق نزول افتاد قراولان در رهین رسیده خبر رسیدن مخذول و شرح کمیت لشکر و استعداد آن تبه کار بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و بیقین پیوست که آن سیه کار آشفته روزگار خود بسر انجامی که دارد دلیرانه قدم می نهد و پیش از رسیدن این قضیه مذکور چنان بر السنه روزگار افتاده بود که هیمو لشکر گران را بسر گردگی شادیخان کاکر پیشتر فرستاده است امرای نصرت پیوند از چندان حساب نمیگرفتند و دل بر اقبال روز افزون بسته متوجه پیش بودند چون آمدن هیمو با آن استعداد بیقین پیوست از انجا که بر اعتقاد معنوی خود نظر نینداخته بودند بوسیلهٔ حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکرها از ان مردم خالی نباشد

یلان آن لشکر باشد و مذبذبی در خواطر اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضداشت
نموده بدرگاه نصرت پناه فرستادند و خود با آماده جان نثاری شدند درین گروه والاشکوه سپاهی ده هزار کس نبود
اما پنج هزار مرد نبرد شاید که باشد بهادران فیروزمند و دلاوران اخلاص پسند آمدن غنیم را نزدیک دانسته
از روی فرد و دربین و حوصله فراخ که درچنین وقت هزاران لشکر کار گذار ظفر انگیزتر است از فراوانی ظاهر مخالف و فراوانی
صورت غنیم بنظر در نیاورده و چنانچه رسم سعادت کیشان بخت بلند است که کار امروز بفردا نگذارند بی شائبه توقف
و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شائسته داده و جویای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوه شهامت سکندرخان
و جمعی دیگر از نبرد آزمایان نامور آراسته گشت و میسره بشهامت عبدالله خان و طائفه از فدویان جان بناموس
باز رونق گرفت و غول بشجاعت علیقلیخان شیبانی تائید یافت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاردان
بآرایش هنگامه هراول معین گشتند چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در دراز و رفتنی در پهنا واقع شود
تا سخن شاداب گردد ای جویان اخبار عبرت بخش سررشته سخن را نگاهداشته ساعتی گوش بمن دار که آن زمان که حضرت
شاهنشاهی بمقتضای رای جهان کشای امرای نامدار را برسم منقلای از پیش روانه فرمودند بعساکر فتح و جنود اقبال
رسوم نامدار فرمان روائی و لشکرآرائی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند درین روز
بهجت افزا که نوروز فرخی و فیروزی است رایات اقبال از قصبه کرنال تا قصبه پانی پت ده کروه باشد نهضت
فرموده پنج کروهی پانی پت نزول اجلال فرمودند و از نزدیک رسیدن غنیم منقلای در اردوی معلی خبری نبود
و هنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نفشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش سایر اخبار
ناخوش باهم رسید و چنان ظاهر شد که جمعی را مگر پای از جای لغزیده باشد اما هنوز بازار کشش و کوشش گرم است
موکب عالم آرا در همان زمان آهنگ رزم فرموده آماده نهضت پیش شد و در ساعت بهادران عقیدت مند
و دلاوران اخلاص گزین را یرلیغ والا صادر شد که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت انتظام
باشند و اندک فرصتی بساز و پیرایه که درخور آفرین صاحب اقبالان باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آنحضرت چهره
وقار بادشاهانه بجز سندی افروخته مغفر اقبال ایزدی بر سر و جوشن حراست الهی در بر مسلح و مکمل گشته پای دولت در
رکاب عزیمت نهادند بیرام خان خانخانان در پیش صفها و گرد قسومات و تومنات می گردید و در حفظ توزین
و برد و نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جای خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و
قهر رسانده بزم رزم را ترتیب می بخشید و بعد از ترتیب لشکرها و استمالت دلها و فرمان فرمای جهان آئین
کشورگشائی و تاکنون جهان آرائی تکاور باد پیمای جهان پیما را برانگیخته نهضت فرمود و چون صبح لوای جهان کشای
پرتو وصول نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت و گروه جوانان و بهادران سیم

مژدهٔ فتح میرسانیدند و شاه قلی محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و شرح دیباچهٔ این نصرت علیا و موهبت عظمی که کارنامهٔ اقبال تواند بود بر سبیل اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد که رایات اجلال و دراست و چندی از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان رسانید باین خیال که چون آن مردم که خلاصه و چیدهٔ تدبردار و دیگر کار دشوار بر و آسان گردد و برافزونی لشکر گران و بر فراوانی فیلان مست اعتماد نموده بغروری از اندازه بیش قدم در پیکار نهاد و از نشاهٔ مستی غرور نتوانست یافت آنرا که بفیلبانان اعتضاد باشد بر آنکه بر فیل اعتماد دارد هر آینه غلبه رو دهد بس آنکه با مبدع فیل از نهانی دارد استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با او چه سودمند آید بهر حال آن نخوت گرفتهٔ شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیز گشت و دلیران از جانبین کوششهای شگرف نموده مانند رعد در نیستان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر می تاختند و داد دلاوری و جانفشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم می رسانیدند شعر دو لشکر چنان بر هم آمیختند که از آب آتش بر انگیختند ٭ تو گفتی هوا لاله کار و همی ٭ ز پولاد بیجاده بار و همی ٭ اگرچه بهادران لشکر منصور در ثبات پایی و جان نثاری تقصیر نمی کردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزید چندی از شیران بیکار یعنی لشکریان شیر شکار که غبار معرکهٔ نبرد را گلگونهٔ عروس فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال میدانستند و آب زندگانی از چشمهٔ تیغ خون آشام جسته شاداب مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و لعل خان بدخشی چون دریا فتند که اسپان در برابر فیلان نمی توانند آمد کند آوان شده با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جستجوی شکار بحریف رسانیده دست برد می نمودند و سواران گران رکاب را از خانهٔ زین انداخته بخنجر نعل بادپایان آتش کردار کار تمام میساختند و گروه گروه فدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده داد کارزار میدادند علی قلیخان شیبانی که لشکر قول بحسن اهتمام او رونق داشت در جائی واقع شده بود که جری کلان در پیش داشت که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران پرخاش جو و مردان شیر حملهٔ قول بر جای خود پای ثبات افشرده قابوی تاختن می جستند و چندان تحمل کردند که فیلان از اطراف و جوانب قول گذشتند بعد از عقب مخالفان درآمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند و هیموی تیره بخت بد روز خود بر فیل هوائی نام که از فیلان سرآمد او بود مغرور نفس و هوا سوار و نظر بر دلاوری پردلان تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن داشت چپقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیدهٔ عبرت دیده جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته هر تردوی که در حوصلهٔ طاقت داشت و هر تهوری که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر ساخته حمله های قوی و جرأت های عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر گردون شکوه را از پای درآورد و بهگوانداس که از برکشیدهای او بود و در کار نبرد از تیز دستان امتیاز داشت پیش او پاره پاره شد و شادیخان جنگ کرده پایمال بادپایان موکب اقبال گشت ناگاه در اثنای گیرو دار تیری از کمانخانهٔ غضب الهی بچشم هیمو رسید و کاسهٔ چشمش شگافته از پس سر او

گذرا شد همانا که با پندار ودود مغز و آن سیه بخت تیره درون همان بود که از آن او دزن برآمد جمعی که از حواشی او تک و تاز نمودند
چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت سست کرده دل از دست دادند بیدست و پا شده دیگر کمر طاقت نبستند
و شکست بر لشکر او افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق بیخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند و درین هنگام
شاه قلی خان محرم با چندی از شیر مردان کارزار بفیلی که هیمو بران سوار بود رسید و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است
قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق الجائی از جمله غنایم خود سازد فیلبان بیچاره که نه مغفر حقیقت داشت نه جوشن شجاعت
از بیم جان صاحب خود را نشان داد شاه قلیخان از نوید این عطیه عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان بخت
انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد و چون از
مهب عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سیه روز تیره روزگار یکبارگی
پشت داده نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشه شجاعت فیلبانان را از قله آن کوه ها بضرب تیر و قوت گرز نگونسار
میساختند و پیلان کوه منش را چون باد صرصر میراندند جائیکه سطوت اقبال روز افزون صف آرای هنگامه نبرد باشد
شیر مردان صفدر را از گریز اگر چاره نیست آنچنان حیوانات بیخرد را کجا شکوه همت میماند امرای نصرت قرین از
چنین فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای شهریاران والاشکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالی قدر خواهد بود
در تقدیم مراسم شکر تیز در رگاه الهی تیز گشتند و سایر عساکر فیروزی مآثر در کشتن گریختها و جمع غنایم اهتمام داشته از کشته
پشتها و از غنایم خرمنها آماده و مهیا ساختند تا پنج هزار کس در میدان افتاده بودند که بحساب در آمد و از آنها که در
گریختن در راهها پایمال شدند که شمار نتواند کرد دو تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و طایفه
از بهادران نصرت قران گریختها را تکامشی کرده بسیاری از مخالفان را به تیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایه
سریر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای زمان ازین عطیه کبری آداب سپاسداری بجای آورده هر کدام از مبارزان
عساکر منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشید و در اثنای آنکه هر یکی از بهادران نیکو خدمت بدولت
حضور رسیده کامیاب میشد دولت میگشت شاه قلی خان محرم هیمو را بسته بدرگاه خلایق پناه آورد هر چند از سخن
پرسیدند از جهالت بسخن نیامد یا توانائی سخن سرائی نداشت یا مغلوب خجالت بوده سخن را بر خود نپسندید بیرام خان خانخانان
از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیله این از مدارج ثواب و جزا
فرمایند آن خدیو خردمندی و خداوند خردمندان که صغر سن با انقاب دانش خداداد و دانسته در پرده بیگانگی بوده از
شورش انکار منکران و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند برای هدایت ارباب استعداد بر زبان حقایق ترجمان گذرانیدند
که کشتن گرفتاری اسیری همت علیا رخصت نمیدهد همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز بر چنین کارها
ثوابی مترتب نباشد هر چند دولتخواهان ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد

بنازم این دریافت بلند را که در بطون اوراق و اوقات آن آفاق از ان اثری نیست اما دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانند که این خرد در نور آباد خاطر مقدس ذات پاکی که بی وسایط بشری و وسائل بالکی از حضرت دادار دانش آفرین و انا نواز نور پذیر معرفت حقیقی شده باشد پدید باید چنانچه از صفحه پیشانی این تخت نشین صورت و معنی روشن است و سینه بر معاملهٔ جهان ظاهربین پیداست که هرگاه بزرگ نهادی خداشناسی در پایهٔ محبوبی ایزدی رسیده باشد و داند که خلافت تنها گزیدن خود را بر تیغ زدنست چه بی سعی بشری قهرمان صبح کل او را بخاک مذلت و مغاک هلاکت می اندازد چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این پادشاه سعادت اساس ظاهر میشود او را کجا فرصت آنست که بتوجه معنوی باطنی در خاکساری و فنای ارباب خلاف پردازد و بر تقدیر فرصت زمان رخصت خرد و همت والای او کجا تجویز آن میکند که دامان اقدس باطن او بچنین غبارے آلوده شود و هرگاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون آنچنان خون گرفته ناپاک کجا و آن شخص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار در چه پایه آخر بیرام خان خانخانان چون دانست که آنحضرت متوجه این معنی نمیشوند خود را از ان باز داشته بمقتضای عقیدت موروثی که از راه تقلید پدران و اوستادان در آدمی جای کرده سبز پشتی میکند خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و شمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمودی با صاحب حوصله دو بینی در ان درگاه بودی تا او را در بندخانه داشته مستعد ملازمت عتبهٔ اقبال ساختی الحق بس نیکو و شایسته بود و همتی بلند داشت هرگاه تربیت اینچنین بزرگی یافتی چه کارها که از و بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی دآگاه ظاهربینان سر او را بکابل فرستادند و تنهٔ او را بدار الملک دهلی برده بر دار عبرت کردند عالم از شور و شغب او بیاسود و جهانیان را آسودگی و خرسندی پدید آمد

و از بدائع کرامات و غرائب خارق عادات حضرت شاهنشاهی

که درین سانحه از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنت دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند و در تصویرخانه بموجب اشارت عالی مشق تصویر میفرمودند و نادره کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم که از بی بدلان این فن اند در ملازمت بوده راه در و شغل این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانهٔ حضرت جهانبانی آن نسخهٔ جامع الهی بجهت تشحید خاطر بتصویر توجه نموده صورت آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساختند بطریقی که عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود دیگی از دولت یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت هیمو ست و حال آنکه در آن وقت نام و نشانی از هیمو نبود و مستمعان حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن باز ماندند و در ان روز که بیرام خان التماس مینمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر بگذرانند بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور را در آن روز ساخته ام و بند از بند جدا کرده ام و اشارت بهنگام

که تصویر فرمودند سبحان الله دران سن دریه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این اقبال و دولت فزا افزوده
آری امروز و فردا و دی حاضر و غائب پیش آشنایان ظاهر باشد اما پیش نور پروردان ایزدی که گوهر پاک
این شاگردان حق و استادان عقل مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده در خدمت حال ست
و غائب چون حاضر در شرف حضور کسی که خدا را حاضر داند دانستن غائب چه کار حاشا حاشا آنجا غائب نباشد
سالک شاهراه ارادت ابو الفضل که راقم این دیباچهٔ افضال ست روزی صورت این تحفهٔ کرامت بنیاد از آنحضرت
پرسید فرمودند که ملهم غیب خبری بزبان ما داده بود و سر این کار او بهتر داند در خشیدن نیر حقیقت آنچنان و پرده گزیدن
این چنین قوی حوصلهٔ عالی نظرتی که با چندین خمخانه های اقسام بادهٔ هوش ربا که پهلوانان راه را نمی انسان بیدستی
میرساند یکی می آغاز جوانی دوم بادهٔ دولت صوری سوم شراب سطوت معنوی چهارم بادهٔ حسن ظاهری پنجم
مدام لطف باطنی بهوش والا بوده خود را ندیده دیده با لی الطی نماید مقصود او با عاشق او گردانند و دولت را
ملازم آستان امید او سازند که سعادت شبانه روزی این عتبهٔ اقبال بیاد ندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته باشند
یا از روی انس مخاطب ساخته حرفی فرموده که بدست لشو و دو رشستع خاست و گفت و شنید پا بر کشیده های و انفز
روشن نماید بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازهٔ حوصلهٔ کسی که چندین بادهٔ مرد افگن بکار برد و هوشمندی او
روز بروز افزون گردد که توان شناخت لیکن سعادت پیوند آگاه دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت
حق باشد و چنین فتوحات عظمی او را با سهل وجوه دست دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرف و مهمی بدیع
در روزگاران کمتر روی نماید و یکی از غرائب کرامات آنکه درین اثنا که از قصبهٔ جلندر بجهت تسخیر هندوستان و
استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد روزی بمیر آتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرت خاطر و تماشای
مردم اقسام آتشبازی سرانجام نماید و درانمیان صورت هیمو ساخته بدارند و پیکر و در آتش اندازند کارپردازان
کارگاه اقبال در اندک فرصتی گلزار آتش سرانجام داوند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند در ظاهر
هنگامهٔ بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری کسیکه در لباس نشاط و بازی چنین کار
والا سرانجام نماید او را نزیبد که با چنین مردم در پرده در آمده جمال معنوی خود را نماید و در کار خود بصورت بی پروا
باشد و بی شایبهٔ تکلف درین مراتب که والا نژادان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند
هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه پردانندهٔ داستانهای پاستانی باندک تاملی ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه این آ
سالفه که فرمانروایان دادگر قصد هندوستان کرد تدبیح یکی از اولیان هند باین شجاعت و داعیه و تدبیر نبود بلکه
در سرانجام ملک خود درمانده بودند بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دوده دست را اندیشه مند بوده سرانجام
یورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت و الحق آنچه هیمو را بخت مساعدت کرده بود فرمان فرمایان هندوستان را

دران اوقات میسر نبود از هجوم سپاهیان کارطلب و فراوانی مبارزان کارزار و افزونی اسباب توپخانه که جز در ممالک روم ازان نشانه نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت نامه حضرت صاحبقرانی که در هند بظهور آمد شرح ملاحظات سپاهیان آن لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان میکند و بتفاخر مرقوم میسازد که صد و بست فیل جنگی دران جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت درآمد و بر تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آن زمان روشن است که به نسبت هیمو کدام پایه داشت و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گزارش یافت هزار و پانصد فیل بدست فرمان پذیران بارگاه والا درآمد سائر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد و کمیت خزاین و سائر اسباب و آلات فرمانروائی خود کجا بشمار درآید و این میدان فتح و نصرت همانجای میمنت گستر است که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بسلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر شده و درین روز بهجت افزای که بتائید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دار الملک دهلی از آسیب اوباش تعیین فرمودند و او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت و نا ظم پراگندگیهای ممالک شد و غنایم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال ازینجا نهضت فرموده بساعتی که اخترشناسان کاردان گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت قدس ساحت دار الملک دهلی انداخت و بنور معدلت و زیور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر اشراف و هنرمندان هر فن نادره پردازان هر صنعت طائفه طائفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر مبارکباد کشادند و مجنون خان قاقشال حسن اخلاص راجه بابهمل را که در محاصره مشاهده نموده بود بعرض مقدس سانید و بمقتضای التفات ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس عبودیت نمود روزی که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم یکسو میشدند و بیتی این فیل مست بطرف راجپوتان میدوید این طبقه را چون اعتصام کامل بر اخلاص خود بود استاده ماندند و این استادن بنظر بلندبین حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد و استکشاف از احوال راجه فرمودند و بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید شکر ایزد جهان آرای که هندوستان را بلکه جهانیان را سری پدید آمد که بزرگی او را دفترها بسند نیاید و دانش او را کتابها کفایت نکند بمیامن عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتی خاص یافت و حق پرستان دادار بنده را اعتقادی قوی بدست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجهای انعام در دامن روزگار افشانده شد عاطفت شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جان سپاری

جولان همت نموده بودند باصناف نوازش سرفراز گردانید شریف و وضیع و خرد و بزرگ بجزایل عطایا کامیاب گشتند
ازانجمله علی قلیخان شیبانی بخطاب خان زمانی سرفراز گردیده سرکار سنبل را باسائر پرگنه های میان دوآب بجاگیر او
مقرر ساخته جهت انتظام مهمات آنحدود رخصت فرمودند و عبدالله خان اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب
ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را بخان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شیروانی را بلقب ناصر الملک
ملقب ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند و قیا خان بانتظام ممالک دار الخلافت آگره وآنحدود و نامزد شد
رای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر جهتی فرستاده نظام بخش و آرام ده عرصه دلکشای هندوستان
شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر سر کردن امتیاز
تمام داشت در الور وآنحدود بوده دم خودسری میزند و نیز پدر و زن هیموی سیه بخت و سائر اسباب و اموال او
دران سرکار است ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کارآگاه باین خدمت تعیین فرمودند حاجی خان
از صدمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد و از آنجا بحدود قصبه دیوتی ماچاری که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند جای مستحکمی بود و تردد و کارزار
بسیار شد پدر هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بسوی دین خود راهبری نمود آن پیر کهن سال
جواب داد که هشتاد و سال است که درین کیش ایزد خود را پرستارم درینوقت ترک دین خود چگونه کنیم و بمجرد بیم جان
نافهمیده چگونه در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا فتح نموده
با غنایم فراوان و پنجاه فیل آمده استلام عتبه اقبال نموده مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از قصبه الور آمده
بجانب اجمیر وآنحدود روان شد که ما منهی برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذاشته آماده جنگ و ستیزه گردد
رانا که زمیندار بزرگ بود و پسر آن رانا بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور که مذکور شد پیکار نموده شکست
یافته بود از و چیزها طلبید و تکلیفهای مالایطاق نمود ناگزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم رو داد از حاجیخان
مذکور و مظفر خان بیروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا مغرور بکثرت لشکر بود
شکست یافت و حاجیخان آمده اجمیر و ناگور وآنحدود را بتصرف خود آورد و چون استیلای حاجیخان بمسامع علیه رسید
محمد قاسم خان نیشاپوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین
فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی و میان دوآب از خس و خاشاک معاند و مخالف رفت و روب یافت رای جهانگشا
چنان تقاضا فرمود که توجه التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته آید تا آن ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است
از غبار ارباب فتنه و فساد شسته و شو یابد درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکندر سور در نواحی
لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف

احوال مرقوم صحائف اجمال شده بود که چون موکب اجلال از عرصهٔ جالندر بجهت استیصال هیمو دهلی رویه نهضت فرموده بود دافعهٔ اسکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود و اسمعیل بیگ ولد علی قلیخان میر لطف و شاه قلی نارنجی و خالق بردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند و درین وقت که غوغای هیمو سرمایهٔ آشوب روزگار شد و برامر چنین شکستی در حدود دهلی روی نمود ملا عبدالله سلطانپوری که از گریز رو بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود از فتنه اندوزی که در سر داشت و آب روی که در نهاد او بود بظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین وانمود و در باطن با افغانان سری داشت بسکندر مقدمات نوشت و او را اغوای برآمدن از کوه کرد سکندر جمعی از اوباش افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را باخود فراهم آورده از کوه برآمد و در پنجاب توجیه مال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملاعبدالله یقین شد او را بالقیین و شکنجه پاداش نمود و نیمه تن او را در زمین کرد و بعضی از زرهای او که گور کرده دست بخل بود از زمین برآورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبهٔ چمیاری رسید و فاصله قریب ده کروه مانده دو هزار کس گزیده و خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده با جمعیتی فراوان رو برو شد و جنگ عظیم در گرفت و آن مردم را برداشت خضر خواجه خان استادن را اصلاح وقت ندانسته پای هزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مغتنم وقت دانست و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجالة الوقت سکندر خان را که بخان عالی امتیاز بخشیده بودند سیالکوت داده و در اجاگیر کرده بودند پیشتر باستعجال تمام روانه ساختند که بامداد خضر خواجه خان باشد

توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سکندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت

چون از صادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر لشکر فراهم آمده تا آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بآن صوب منعطف نفرماید عقدهٔ این کار مشکل بآسانی کشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیهٔ هندوستان را موقوف داشته ارادهٔ یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و از تفاولات بدیع آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفاؤل نمودند اتفاقاً این بیت برآمد بیت سکندر را نمی بخشند آبی * بزور و زر میسر نیست این کار دل معتقدان دوست مخلصان دوربین را اعتضادی تازه روی داد و خاطر ناظران را از این بشارت ثبات پائی بهم رسید آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین است دوربینان انجمن معنی آرا نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیدهٔ ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای اهمی روزگار فارغ بال میگردانند و گروهی را که دولت بالغ نظری نصیبه نیست درچنین اوقات که خواطر با اضطراب میگراید باستمال این تفاؤلات مسرت بخش

دلهای پریشان را اطمینان می بخشند لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوئینان عظام
و سائر بهادران اخلاص گزین و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب
آسمان قباب باشند و چون این یورش عالی بروجه دلخواه سرانجام یافت خاطر نکته دان از جمیع مهمات ملکی جمع
فرموده با آنکه لشکر سرما کمال طغیان داشت بتاریخ بیست و ششم آذر ماه الهی موافق دوشنبه چهارم شهر صفر
سهدی قاسم خان ابجر است از دهلی گذشته برهنمونی طلایع اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل شکار
کنان آهسته آهسته این یورش انتظام بخش سفر می نمودند هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت
و شادمانی که ناگزیر نشاط تعلق است سرانجام مییافت و عالمیان از اقطار عالم بمیامن آثار مکرمت و انوار
معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال میساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار
روزی نبود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده و پیشانی نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی نمی ساختند
و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانه بیرام خان خانخانان از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود
بتاریخ ششم دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شد نام او عبدالرحیم نهادند و مجملی از مقدمه
احوال آنکه در ان ایام که حضرت جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند برای
تسلی زمینداران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت میکردند از انجمله جمال خان عم زاده حسن خان میواتی
که از زمینداران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشته و او را دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را
در حباله عقد خود در آورده او را بمفاخرت و مباهات عز امتیاز بخشیدند و همشیره خرد او را در عقد بیرام خان خانخانان
مرحوم خود را بلاهور فرستاده بود و درین هنگام که همت علیه متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسید و شگون گرفته
عشرت افزا گشت و پیرامن جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آوردند اختر شناسان بزرگی و شایستگی او را
از دلائل زائچه طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده بپشت گرمی
اخلاص خود قدمات عالی بتقدیم رساند و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا رسد و سواد خوانان صحائف پیشانی سطور
عقیدت از خطوط ناصیه حال او خوانده بشرفهای گرامی مسرت بخش دلهای اخلاص سرشت شدند و الحق توجه حضرت
شاهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت است بمان طور بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد و آثار افزونی
اخلاص از پیشانی او خوانده میشد و حقیقت آن مجملاً در هر جا در محل خود نگاشته قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندر
مخیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان که دران ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک
که مفر معهود و مستقر مقرر او بود کشید که روزی چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و موکب ظفر نشان بداعیه
صواب انتما که یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود دفع او را پیش نهاد همت جهان کشا ساختند و دشواری راه

ملک دولت بود در راه گوش کرده سند که از نسل خواتین میوات زنی که بعقد خانخانان بود پسری تولد شد و نامش عبدالرحیم نهاده اند ۱۲ محمد صادق علی

وصعوبت جا در پیشگاه نظرت عالی نموده بعزمی درست و قصدی جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک که عالمی است دیگر و گریزگاه خود سران و گردن کشان ممالک هندوستان توجه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دسوهه نزول اجلال فرمودند و از انجا انتصای دلکشای قصبهٔ دمهیری بورود موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد

آغاز سال دوم از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور اول

دران منزل فیض محمل سرمایه هستی و رونق جهانیان و پیرای آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را نفحات ربیعی طراوتی نو و نضارتی تازه رسانید و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را تربیت خاص شرف سعادت داده حیاتی بتازگی می بخشد و الا پایهٔ آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر از انست که مکان از خطاب بیت الشرف آن روشنائی بخش انجمن هستی داده آید و بالجمله این نیر گیتی آرای در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل و دقیقه شب چهارشنبه نجومی بست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از چشمهٔ حوت به نزهتگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد

نظم

شکر انصاف بر زبان بهار	گفت بلبل چو مردم هشیار
عنبرین گشته از نسیم صبا	از مشام زمین مشام هوا
دشتها پر ریحان بی بالین	باغها پر عروس بی کابین
راغ پر تختهای سقلاطون	باغ پر فرشهای بوقلمون
مرغ نالان فراز گلبن و گل	مست بی مطربان بلغزل

همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالی دلیلیست واضح بر حصول مقصد و مژده ایست بغایت روشن که کار پیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت یابد چنانچه بتقدیر وقوع این یورش و ادبار سکندر درین معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک فرصتی فرار بر قرار اختیار نموده بقلعهٔ مانکوت در آمد و حضرت شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه دران هنگام که اسکندر از هول موکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک در آمده بود و قصبهٔ دمهیری مخیم سرادقات اقبال گشته پیوسته خبر می آمد که مطلب آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاهای تنگ در آورد و دران تنگناهای قلب کمر اهتمام بستیزه بربندد و حضرت شاهنشاهی گوش برین سخنان نه نهاده به آئین شایسته بیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران کار طلب بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی به نیروی تائید الهی بسیاری از اجماع آن کوه را تادیب و تنبیه لائق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای وقت شمردند و کوهستانیان بدگوهر که باندیشهای نادرست با سکندر جمع شده بودند جدا شدند و سنگ تفرقه در جمعیت آن بی سر و پا افتاد و بی جنگ فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلاوران چابکدست بتعاقب این گم گشتگان بادیهٔ ادبار

بشتابند و به نیروی بازوی اقبال سر این مدبران را بدست آورند و جمعی از دلیران لشکر یلغار کرده به بعضی از ایشان
اورسیدند و اسکندر ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعهٔ مانکوت که سابقا برای روز
خود آماده داشت انداخت پیش دستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نمودند و از تحصن آن مدبر عرض
بارگاه اقبال داشتند و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعهٔ استوار که سلیم خان در هنگامی که بقصد استیصال
گروه گکران رسیده خائب و خاسر برگشته بود این قلعه را الطرز غریب بر فراز کوهها که متقارن هم بوده اند بر سر کوهچه قلعه
بسنگ و ساروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر بیننده یک حصن زیاده در نمی آید حاصل آن جای که اساس این چهار
حصینه نهاده اند در حد ذات خود جائیست بنهایت محکم لشکرها را بآن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بهم رسانیدن
آن یافتن لب و شوار آبهای گوارا فراوان دارد و از وقتی چند آنکه خواهند فکیف که در چنین مکانی که قلعه خدا آفرین و
حال او باشد قلاع حصینه بران اساس بنا یابد و مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون بعنایت الهی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب مفری و مأمنی باشد و بخراب آباد و باطن او
میگذشت که لاهور را ویران ساخته انجا آبادان سازد و لشکری انبوه را آنجا گذارد تا در آن مأمن بسر برده محافظت
آنحدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن شهریست بنهایت بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم که
باندک توجهی لشکرهای عظیم را از آن جا توان سرانجام داد و یراق فوجهای در ساعتی از آن مهیا توان کرد مبادا
عساکر اقبال این دودمان ابد قرین آنجا رسیده و استعداد فراوان بهم رسانند کار از علاج بگذرد پیش از آنکه این
اندیشه بعمل آید پیمانهٔ زیست ناپایدار از تنگنای هستی برآمد و بالجمله چون فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع
اقبال رسید از انجا که عزیمت سلطانی تلو احکام یزدانیست حضرت شاهنشاهی بعزمی درست و رای روشن
و نیتی حق پسند به تیغ خویش منظور داشته آسایش جمهور عالمیان را وجه همت جهانگشا گردانیده متوجه محاصرهٔ
آن قلعه شدند تا شر آن فتنه انگیز را از سر کافهٔ انام دور ساخته دولت آرای باشند و بیرق سطاع از مکمن سطوت
ارتفاع یافت که بخشیان لشکرآرای بآئین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره قلعه را از روی
تمکین مرکزوار در میان گرفته دائره محاصره بر دور آن کشیدند و همواره بآداب قلعه گیری و مراسم تردد و شجاعت گستری
پرداخته داد جانسپاری میدادند و ادهم خان که در بساط قرب شاهنشاهی اختر بلند داشت روز اول در پای
قلعه رفته دست بردی شگرف برروی کار آورد که کارنامهٔ شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه عساکر
نصرت قرین بپای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان که سنجق شجاعت بر کاخ بهرامی می افراختند
کمان دعوی بر پشت طاق استکبار نهاده از حصار برآمدند و شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت دروازهٔ
جولان غرور نمودند ادهم خان یکه تازی نموده شیرمردانه تنها میان آن گروه درآمد و بقوت دست همت

ذره در بازوی شجاعت چند مرد نبرد ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانیدند و همچنان بپا دیانی و چابکدستی بازگشت بصدای آفرین و احسنت سربلندی یافت و همچنین هر روز سران جنگ دوست و زبردستان کارطلب از مورچلها خود پیش دستی کرده دست بردهای نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آئین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ هیچ متنفس را پیرامون قلعه گشتن نمیگذاشت و دران تنگنای ادبار آنچه از دست و بازوی این مشتی تیره روزگار می آمد بجا می آوردند اما با صاحبان اقبال مؤید ستیزه چه حاصل و بوالیان والا طبع عربده را چه فائده بیت تا تیغ برهنه اسیم در دست قضا نه شد کشته کسی که خویش را بر ما زد و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد انست که بهادرخان برادر خان زمان که در زمین داور گرد فتنه و فساد انگیخته بود و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته شرمنده و سر افگنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرفراز گشت و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان خانخانان بسزای اعمال ناشایسته او در گذشت و نهادند خانخانان اگرچه مهربانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب نخوت بدکاری سرانجام داد و خطوفت اصلی آنست که آدمی را به بدکرداری سزا داده نوعی تربیت نمایند که دیگر پیرامون بدی نگردد و مجملی ازین قضیه آنکه چون رایات نصرت پیرایهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرمودند قندهار که بجاگیر بیرام خان مقرر بود با تمام شاه محمد قندهاری که از عقل و اخلاص مورد اعتماد بود و آرایش داشت و زمین داور بداوری بهادرخان تفویض یافته بود چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادرخان از بدنهادی ذاتی بجوش آمد خیال گرفتن قندهار در سرش افتاد اول خواست که از راه مکر و فریب کار نعمتی کرده قندهار را بتصرف در آورد و ازینجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد ازین اندیشه تبه کاری نکشود و شرح این سرگذشت آنکه بهادرخان این راز را بافرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او بود در میان نهاد و بتدریج چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانهٔ او پنهان ساخت و بروز معهود قرار یافت که این مکین گردها برآمده کار نگاهبانان دروازه را بانجام رسانند و بهادرخان نیز از دروازهٔ ماشوره در آید و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود و در روز موعد که این پنهان شدها بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب ازین غدر خبردار شده بجارسیان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند پیشتر از انکه بر سر این گروه بداندیش رسند خبردار شده سراسیمه بدروازهٔ ماشوره شتافتند دروازه مقفل بود چون کلید ها بامی داده بودند اقتدار بر شکستن قلعه نیافتند چندی حرکت مذبوح کرده بخندق نیستی در آورند و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر دار آمدند و جمعی گریخته در خانهای شهرپناه بدذاتان دوری مختفی شدند و باندک فرصتی شاه محمد تگاپوی نموده همه را بیاسا رسانید و بهادرخان تیره رای چون درین حیله اندوزی کاری نساخت درین مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نمود و او باش واقعه طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آمادهٔ جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان را دور

خیال میکرد استحکام قلعه داده ملتجی بفرمان روائی ایران شد و نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب آنست که جمعی فرستند که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار بایشان سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره بسرداری علی یار بیگ افشار فرستاد و بهادرخان ازین لشکر خبری نداشت ناگهان بر سر او ریختند و جنگ سخت در پیوست دو بار اسب این بخت برگشته از پا افتاد آخر کاری نساخته رو بگریز نهاد و توانست که بزمین داور و آمده بود بسر برد و شاه محمد کوکلتاش و را توانع نموده و عذرها در نادادن قندهار در میان آورده خالی باز فرستاد و بهادرخان خائب و خاسر شده ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون این درگاهیست ظل عتبهٔ کبریا اندک پذیر بسیار بخش و از عفو را درین درگاه روز بازاریست لیس کرم گناه چنین بزرگ بخشید بسولتان بجاگیر او مقرر شد و جاگیرداران سولتان که محمد قلی خان برلاس بود ناگور را آنجه و دریافت و بهادرخان را از روی مراحم خسروانی سرداری یکی از مورد علیها فرمودند کارهای گرامی بنسبت گرامی این دودمان عالی ارکان از و بظهور آمد القصه هرچند تحصنان قلعه در نگاهبان اهتمام بیشتر میکردند بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز بجد تر میشدند و در برآوردن سرکوبها و سابات و سائر اسباب قلعه کشائی اهتمام عظیم مینمودند درین هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات عفائف قدس و شرائف سرادق جلال از خطهٔ دلکشای دار الاقبال کابل بپارگاه عرض رسید که با قوافل شوق در رواحل شغف بنواحی لاهور رسیده انتظار اشارت عالی میبرند

ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل
و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش از آنکه خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بخیال کابل بموقف عرض رسید بمقتضای فطرت شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی بران تافته بود که مهد معلی و ستر عزت حضرت مریم مکانی و دیگر پرده نشینان حرم قدس بوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند چنانچه پیشتر ایمای بدان رفته بود ولیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفائف روی در پردهٔ توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت انفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنهٔ میرزا سلیمان پردگیان حریم احترام را تحت ظلال محفهٔ مقدسهٔ حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد و بعد از آنکه گرد فتنه و غبار آشوب میرزا سلیمان بسحاب تائید ایزدی فرو نشست و ضمائر اولیای دولت ابد پیوند ازین ممر مطمئن شد چنانچه بسمت گذارش یافت حضرات سرادق عفت چه بمقتضای ایمای نذر که از حضرات شرف ظهور یافته بود و چه بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان جانسپار که در موکب ظفر اعتصام بودند

در سایهٔ محفّهٔ محفوف الکرامهٔ آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنهٔ هیموی بی‌بخت که آن جهود
زبان زد و واقعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی‌آمد تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان
نهاده سر هیموی را آورده از دروازهٔ آهنین دار الملک کابل آویخته نقارهٔ شادی بلند آوازه گردید و بعد از ادای
شرایط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه این صوب صواب شدند منعم خان که ممالک کابل بتقصیرات او
انتظام داشت نیز افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات داعیهٔ هندوستان
تا هم در راه بدرقهٔ این قافلهٔ معلی شود و هم در هندوستان خدمات شائسته بتقدیم رسانند رونق افزای کار خود گردد
و کابل را بکاردانی و سربراهی محمد قلی خان برلاس که بطریق کومک از درگاه معلی آمده بود سپرد و میرزا محمد حکیم با والدهٔ ماجده
و همشیره‌های اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در دار النشاط کابل ماندند و بخواجه جلال محمود بجوق ایلچی حکومت
غزنین قرار یافت چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف افتاد
درین اثنا منهیان درگاه قضیهٔ استیلای بیرام خان و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند بنا بر آن منعم خان فسخ
عزیمت هندوستان لائق حال خود دیده حضرات را بدرقه شده از کوتل شاره گذرانید و از آنجا رخصت گرفته
بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان
اقبال در ملازمت حضرات بودند و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلیخان از رخصت هندوستان داد و بعد از آن
امرا و سائر جان سپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحلهٔ عزم و عنان قافلهٔ توجه
بمستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی که دران راه بموجب تقدیر ازلی رو نمود آنست که دو همشیرهٔ اعیانی
حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کتل شاره این جهان گذران را بدرود کردند
و حضرت مریم مکانی و سائر حضرات بیگمان از رحلت این جگر گوشهای دولت روزی چند بسوگواری پرداخته
رضا بقضاهای آلهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد و بعد از اتمام
آداب این واقعهٔ ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژدهٔ قدوم حضرات سرادقات عصمت در حوالی حصار
مانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی از این نوید دلکش و بشارت جانفزا سلسله جنبان عشرت و
انبساط گشته عصمت قباب ماهم انکه مادر ادهم خان را که بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی
داشت و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکوخدمتی بتفرق سنت میسپرد
باستقبال محفهٔ مقدسهٔ حضرت مریم مکانی و دیگر عفائف سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب در دار الملک
لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت حضرات
عفائف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون ساحت نواحی مانکوت مورد خیام دولت گشت

حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خان خانان را بخدمت محاصره گذاشتند
و در یک منزلی حصار سعادت قران سعدین میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان آرای
حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی و خوشحالی
از طرفین بوقوع پیوست و صباح آن روز بهزاران کامیابی و کام بخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و
حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی و متعلقان عساکر
نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند و آرزوی مقدس شاهنشاهی را که از امتداد محاصره دلتنگ بود
از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان اخلاص منش انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی را وسیله فتح
و فتوح دانسته تازگی در اهتمام افزودند و از سوانحی که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت آن بود که
خان زمان را که سجده و سنبل رفته بود بوسیله اقتضا داین دولت ابد قرین انتساب او باین درگاه سعادت قران
فتوحات عظیمه روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت اخلاص در نیافته بود حاشا حاشا از و تا اخلاص بسیاران فرسخ
راه است و مضمون نوکری و آقائی ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه و تی که بهر بادافی را از آن
گزیر نیست ادراک نکرده بود چنانچه مجملی درین شگرفنامه احوال وخیم العاقبت او رقم زده کلک وقائع نگار خواهد شد
و آنچه درینولا برکت انتساب صوری او در امور و خدمات لائقه گردانید یکی جنگ رکن خان روحانی است که
از امرای بزرگ مبارز خان مذکور است که نبرد مردآزمائی نموده او را شکست داد و اکثر مردان حدود سنبل و
گردن کشان آن نواحی را تا لکهنو ایل گردانید و همچنین از کارهای شگرف که دران ایام از و بوجود آمد بدافعه
حسن خان بچکوتی است و مجملی ازین سرگذشت بدیع آنکه حسن خان مذکور از زمینداران مشهور هندوستان است
هم از روی خویشان و برادران و نوکران امتیازه داشت و هم از روی اعتبار فرمان روایان هند در جاهای مستحکم بوده
پیوسته اندیشهای تباه بخود راه میداد و درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مالکوت مشغول بود
این کوتاه اندیش مغرور وقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد
و جلال خان سوار را که یکی از سرداران کلان افغانان بود باخود همراه ساخت چون اندیشه تباه او معلوم خان زمان
با امرای بادشاهی که دران حدود نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو محاربه پیش آمد و بهادران این لشکر فیروزی
کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کم
زیاده نبود و تائید دولت خدا داد با وجود آن حال که اندکی از اطوار سرداران آنها نوشته آمد بمحض میامن انتساب
این دولت ابد قرین ظفر یافته کامروا شد غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس بدست اولیا افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت
و از فیلان نامی که بدست افتاده بودند سبدلیا و دلسنکار بود که با صورت و سیرت سرآمد بود و صف شکنی سعدالله و

و هم در گرم روی صفت یکتائی داشتند و منظور نظر مشکل پسند گشته در حلقهٔ فیلان خاصهٔ شاهنشاهی داخل شدند

چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بدذاتی او بظهور پیوست و از سر آن گروه بی اخلاص گشت کارهای او را خاطر اخلاص گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصهٔ منعطف داشتن اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیاخان است مجمل این داستان مسرت انجام آنکه قلعهٔ گوالیار که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است در استحکام نظیر خود کمتر دارد در تصرف مبارزخان عدلی بود و از جانب او بهبل خان نام از غلامان سلیم خان شیرخان بحکومت آن قلعه کلاه کج می نهاد و راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند با راجپوت بسیار بگرد آن آمده حصار به تنگ آورده بود و قیاخان از آگره متوجه گوالیار شد و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورده و دلاوریها بتقدیم رسانید قیاخان داد شباتپائی داد و چپقلشها مردآزمائی نمود و نصرت از همت جهانگشای شاهنشاهی یافته غنیم را بر داشت و بسیاری را روانهٔ عدم آباد کرد و بمحاصرهٔ قلعهٔ گوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت افزا که در اثنای محاصرهٔ مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالله مغل که با حالات موصوف بود بحبالهٔ عقد آنگوهر یکتای خلافت درآمد بیرام خان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در خانهٔ میرزا کامران بود و او را از کامرانی سیدالست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصرالملک ورا آگاه ساخت که توقف در امثال این امور لغایت ناخوش است و لفروغ خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند این داستان را باینجا گذاشته بسر مقصود می شتابد و تتمهٔ سرگذشت محصوران قلعهٔ مانکوت مے نویسد

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلائل تائیدات ازلی و میامن توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع متعلقات صوری و معنوی است گشایش کار در دادگاه ایزد جهان آرا بمقتضای نیت علیا استکفل مهمات منصوبان این خدیو صورت و معنی ست در کاری که نفس مقدس متوجه باشد خیال باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح چنین قلعه ایست که سد سکندری پهلو میزد و صورت گشایش در اندیشهٔ دانایان نمیگذشت و القصه لوازم محاصره که بخیال کس نمیرسید بروجه احسن سرانجام یافت و مورچلهای از هر جا پیش رفته در چند جا سرکوبهای قلعه بر آوردند و از میان مورچلی که باهتمام کاردانی ناصرالملک بود از همه مورچلها پیشتر رفت و راه در آمد و برآمد زندانیان قلعه بسته شد سکندر بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراگنده دل گشت هباوجود پراگندگی چون واقعهٔ طلبان فرصت فتنه و شور مبارزخان عدلی که مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است میطلبیدند

ج دوم ۴۴

که شاید سر بر داشته از ممالک شرقیهٔ هندوستان دهلی رویه متوجه شود و کار قلعه نا تمام ماند و او را فرصت شورش مملکت
آسوده و بیدا آید دل از قلعه داری بر نمیداشت لیکن چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش نمیرود و مبارزخان را
پیمانهٔ زندگانی پر شد و نمونه ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله صدرخان نام ملقب جلال الدین بر خود
بسته دعوی بزرگی نمود و بقصد انتقام پدر خود که مبارزخان در جنگ او را بر خاک نیستی انداخته بود متوجه شده جنگ
عظیم کرده نصرت یافت و مبارزخان عدلی دران جنگ گاه کشته شد و چهار سال چیزی ایام حکومت او بود بنازم چه
دولتی است عظیم و عنایتی است کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب بر هم زدن مخالفان می شوند و مخالفان
در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند و معاضدت این دولت جاوید می نمایند چون این خبر به متحصنان قلعه رسید
یکبارگی پریشان خاطر و پراگنده باطن گشتند سکندر استعلای اعلام دولت روز افزون و شکست بر شکست خود را
چون مستبصرانه و کار آگاهانه دید ناامیدی بروز آورد و بی اختیار در سلک نهاریان در آمد و بدست عجز و اضطرار
جمعی از معتمدان کاردانا نرا فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه
قبول به قلعه روانه سازند که خاطر بقرار مرا تسلی پذیر عنایت ساخته ضمیمهٔ شکسته فیروزی گردانند آنحضرت که معدن مروت
و مردمی اند از روی مراحم سید بیگ اتکه خان را که بوفور کاردانی و اعتماد از پیش قدمان بود باین کار فرستادند سکندر
از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش نداشته ام و طریق کوتاه بینی سپرده ام دیگر مرا آن حالت نمانده
که بسجدهٔ آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه بسپاس الطاف بادشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم
لایق حال منست اکنون پسر خود را به بندگی میفرستم و امیدوارم که مرا جای نامزد شود که روزی چند آنجا بوده خود را
آماده سعادت آستان بوس گردانم و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت
برندارم و طوق این احسان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر فرستاده را الغریب ملاحت
در مراسم خدمت رضامند ساخته بنا بر الملک نیز که وکالت خان خانان داشت بلکه وکیل السلطنت بود از تحف و تنسوق
ارسال داشت و مشار الیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر رشته خلاصهٔ التماس او را بوساطت خانخانان
معروض بساط اقدس شاهنشاهی ساخت و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خانخانان را به قبول
مقرون داشته بموجب قرار داد خریده و بهار که بخشیده و جاگیر او مقرر ساختند و او پسر عبد الرحمن نام را مصحوب خانخانان
که از امرای معتمد او بود به درگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شایسته انها باعث مزید توجه شاهنشاهی نسبت باو
شود و بموجب حکم بادشاهانه قرار داده از قوه بفعل آمد و پیشکشهای گرامی با چند فیل گزین که شایستهٔ بارگاه عالی
تواند بود ارسال داشته بتاریخ پانزدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را باولیای
دولت قاهره سپرد و حضرت شاهی رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیدند و از سواد صحائف اعمال او اغماض عین فرموده او را

راه داوند که از زندان حصار بیرون رفت بهزار بیم و ترس خود را بخرید به بهار رسانند و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت
و چون فتح قلعهٔ مانکوت بخوب‌ترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر از زنهاریان قهرمان سلطنت شده سهر
بسلامت بر درحراست آن به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت و باستصواب مشیر اقبال موکب
عالی به فتح و نصرت بتاریخ شانزدهم امرداد ماه الهی موافق دوم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن
کوه سوالک بعرصهٔ دلکشای لاهور نهضت فرمود تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافت آگره
نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از نافهمیدگی و بقدر نعمت نارسیدگی خاطر بیرام خان برهم خورد و شرح این اجمال
آنست که در اواخر ایام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خانخانان راه یافته بود و دملی چند پیدا شده که
سواری اسپ نتوانستی کرد و دران ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی موطن
توجه عالی بجنگ فیل مید اشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شکرف را متضمنست روی التفات
می آوردند روزی در میان دو فیل بادشاهی که فتوحا و لکنه نام داشتند جنگ بامتداد کشید اتفاقاً آن دو فیل
جنگ کنان قریب بخیمهٔ خانخانان رسیدند و هجوم خلائق و ازدحام تماشائیان و غوغای عوام باعث توهم
و توحش خانخانان شد و واهمه اش بران داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز
نیز ضمیمهٔ پریشانی خاطرش شد خان خانان یکی از محرمان خود را نزد ماهم انگه فرستاده پیغام داد که درین آستان جهـ
سطاف بجز دگمان تقصیری ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی آید فتنه سازان چگونه گناهی به من
اسناد کرده باشند که موجب اینهمه بی عنایتی شده باشد که فیلان مست را بجای در سر من روان سازند ماهم آنکه بمقدمات
تسلی بخش تسکین خاطر شورشش یافته او نمود در مقولاً ازین خدیوجهان که خود را در لباس بیگانگی داشته در اخفای
احوال توجه میفرمود چنانچه سر این را در خور دریافت خود پیشتر ازین از دل بکاغذ سپرده امر بدیع بظهور آمد که موجب
حق شناسی طائفه از نیک نهادان گشت و تفصیل این سانحهٔ هدایت بخش آنست که روزی شاهنشاه جهان آرا
از دیدکوته بینان بتنگ آمده در جوش شد و قوت غضبی از طینت فراقی باعتدال آفریده که ودیعت نهاده دست
قدرت است رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عتبهٔ اقبال که پیوسته در رکاب سعادت اعتصام بودند
دل گران فرموده جدا شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلوه دارد
امثال این مردم که وحدت گاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبارآلود نمیکرد و باز داشته یگانه و تنها
بباطن با خدای خود به نیاز و بظاهر از مردم خشم آلود از معسکر اقبال بیرون آمدند از اسپان خاصهٔ حضرت
شاهنشاهی طرفه اسپی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیش کرده بود و در تیزی و تندی مثال نداشت
و در بدخوئی نیز نظیرش پدید نبود و هرگاه واشدی کس پیرامون آن نتوانستی گشت و بدشواری بدست آمدی

آنجهان پهلوان الهی بمقتضای قوت و عظمت فطری پیوسته بر وسوار گشتی درین تهاروی بران رخش سعادت پیوند
سوار بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند چون پارهٔ راه طی شد
ناگهانی بحال آن رخش اقبال متوجه ناشده بکاری فرود آمدند و بوضعی خاص با خدای خود هم راز گشتند آن تکاور آتش خوی
بادپیما برسم عادت خود تندی ساکرده گرم دویدن شد تا آنکه از نظر دوربین آنحضرت پنهان گشت چون باز خاطر مقدس
میل سواری فرموده در ملازمت کسی نه در خدمت اسپی لختی در اندیشهٔ این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسپ
از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده و بآرامش سنجیده در ملازمت آنحضرت رسیده ایستاد و آنحضرت در شگفت
غریب مانده بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسپی که عادت او باشد که بآسانی سواری ندهد و در دواشدن
آن باشد که بدشواری بدست افتد و ناگاه چنین صحرائی شده باشد و از نظر غایب گردد محض توجه شاهنشاهی خود
آمده بآرامش تمام سواری دهد که هرگز بآسانی میسر نمی شد از عجائب تصرفات این سریرآرای دولت تواند بود آری
کسے را که ایزد بیچون در نوازش باشد و متکفل این کارها شود در وسعت آباد خاطر او از تنهائی چه اندیشه باشد و اگر
ذات مقدس را چنین نتایج بخشد چه دور اگرچه بظاهر چنان می نماید که داد ار خرد آفرین جمال آرای آن بادشاه صورت
و معنی را برخود دشمن بسیار ساز دلیکن از روی معنی برای رهنموئی ظاهر پرستان مختصر بین چراغی چند در شاه راه هدایت
می نهد تا چنانکه او را خداوند صورت و بادشاه ظاهر میدانند و بهتر و بیشتر از آن فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی
او را رضا جوئی حق پنداشته گلشن سرای سعادت جاوید رسند زهی بزرگی که حالش چنین باشد و زهی دولتمندی
که او را چنین آگاه سازند و چه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده در خلاب
نادانی فرو رود و چه باطل پیدولتی که با وجود یافت این پایه ارجمندی راه نفاق و خلاف رفته با خدای جهان آفرین
ستیز نماید سخن کوتاه که گفتار شگرف را نهایتی نیست و گیتی خدیو ظهور این عارفه غیبی الهام ربانی دانسته فسخ عزیمت
تنهاروی فرموده باز بدل گرمی و نوازش نو بنیان اخلاص پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرموده سایهٔ التفات
بران حدود و انداختند و جهانیان را فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بست و پنجم امرداد ماه الهی موافق یازدهم
شهر شوال پیشتر از رسیدن اردوی ظفر قرین جریده بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت آرا گشتند و پیوسته بانبساط
شکار اشتغال فرمودند و بعد از چند روز اردوی معلی بتمام و کمال رسید خانخانان از فنون فرمان برداری سلطان
واهمه باز بر سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین محمد خان اتکه گله مند شده اظهار نمود که همچنان که چهرهٔ اخلاص
و عبودیت من در بیرون و درون حالی از غبار ریو و ریا مصفاست نظر رحمت و التفات آنحضرت از نسبت بخود بروجه
اکمل اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمی بردم اما چون گاه گاه حضرت اعلی التفات می یابم از نتیجه غیبت و سعی
سعایت شما میدانم از من چه واقع شده که کمر بعداوت من بسته اید و تشنه خون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرید

وکار بجای سیر سانید که قصد جان من میکنید شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب شده جمعی را بنحوی متفق ساخته
با خویش و پیوند خود پیش خانخانان رفت و بعهود و مواثیق در میان آورده سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز بپایان
بیعت شما نگشاده ام و نخواهم کشود تا آنکه خانخانان را دل بجای آمده شورش او قدری فرو نشست و از سوانح
آنکه بهادر خان ابوالبیان رخصت فرمودند که جاگیر خود را که نو یافته چنانچه سابق ایمای بدان رفته سرانجام دهد و هم
با وجان آنجه بود را که سر تمرد بر داشته بودند تنبیه نماید بهادر خان دران ولایت دلکشا رسیده لوازم مردانگی بجای آورد
و جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمد و زیاده از اندازهٔ تاب و توان خود کوشش مینمودند تا مدت یک ماه آداب پیکار
از جانبین بتقدیم میرسید و چون سایهٔ اقبال این خدیو جهان پرتو توجه بر حصول امنیت او انداخته بود بمیامن توفیقات
ایزدی فیروزمند گشت و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب استغنا بر آمده خود
ناظم پراگندگیهای عالم شوند بیر امتحان که پیوسته لاف عقیدت و می پروه از روی برداشتن گرفت و او را سالک این اندیشه
و آنکه بی راهه رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافتند آن بود که فیلان بادشاهی را خواهی نخواهی بامرای اعتبار کرده
تقسیم نمود تا آنکه خیلی از فیلان خاصهٔ بادشاهی را که پرده عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بود و ندگرفته بهانه
بمردم می سپارد و از ان حضرت جدا ساخت آن خدیو جهان نمیخواست که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کار با وقت خود
باز بسته است و هنوز آن زمان رسیده بود اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد و سبحان الله این چه وسعت حوصله و این
چه اندازهٔ مدارا ست در انگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبداء غلیان قوی غضبی ست آری
بزرگی را که جهان آفرین در کنف حمایت خود بپرورد و انها از وجه بدیع باشد و درین هنگام که عرصهٔ لاهور بفروغ قدوم
عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر بزمین بوس رسیده بنوازش بادشاهی
اختصاص یافت و چون در عنفوان برآمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی در فتح هندوستان ملازمت
دریافته بود و توهمی بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود که مثل میرزا کامران را که سرمایهٔ چندین شورش
و آشوب بود گرفته سپرده بود چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته عزالیمن او بدرگاه معلی می آمد و درینولا که عالم
بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود درآمد که هر جا سری و سرداری باشد
موی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان بوس
گریبان گیر شد و از وحشی طبیعتی خود التماس نمود که چون بملازمت سرفراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نبرند
و بمآثر الطاف خلائق نواز از جا و مقام خود جلا و وطن نشوم و یکی از معتمدان پایهٔ سریر والا مرا گرفته بدرگاه معلی برد
عواطف شاهنشاهی بپاداش خدمت شایستهٔ او فرموده جمیع ملتمسات او را بدرجهٔ قبول ارتفاع داد و تیمور خان
جلائر باین خدمت اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده بسجدهٔ درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده

از آنچه در حوصلهٔ خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد، از سوانحی که در ایام توقف عالی در لاهور عبرت‌بخش
ارباب تمرد شد یاسا رسیدن تخت مل زمیندار موست و مجملی ازین قضیه آنکه این زمیندار از شوربختی که و دانست
بسلطان سکندر همراه شده موجب ضلالت او گشت و از آنجا که رسم بیشتری از زمینداران هندوستان است
که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاهبانی میکنند و با هر که غالب شود افزا باشد با او همراهی مینمایند و در هنگام شورش
روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زد اقطار و اکناف هندوستان گشت سکندر سور را بفساد
برداشته آن گمراه همراه گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد و درین هنگام که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نموده کار بر
متحصنان قلعه باضطرار کشید بوسیلهٔ حیله‌های زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت بیرام خان چون بر حقیقت فساد او
آگاهی داشت او را بسیاست رسانید و بجای او برادرش تخت مل را که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود مقرر ساخت
از آنجا که آئین همت والای شاهنشاهی آنست که خود آینده‌ها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ
میباشند و فطرت بلند که بهزاران مروت و فتوت سرشته است تجویز آزار این طبقه نمی فرماید ظهور این قضیه
ملایم طبع اشرف اقدس نیامد اما چون نقاب از جمال جهان آرا بر نداشته بودند بظاهر چندان توجهی نفرمودند
و چون خاطر جهانگشا از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهارده روز که دار السلطنت لاهور از فر نزول سپاه
منصور غیرت افزای سپهر والا بود در شرائف اوقات بفارغ البالی و نشاط رانی مصروف بوده بظاهر در لباس
بی پروائی بکاری اشتغال داشته و در معنی در غایت پروا بوده عیار ارباب اخلاص گرفته می شد چون کارپردازان
کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده
در ساعتی میمنت بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق سه‌شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت
اعتصام بجانب دار الملک دهلی اتفاق افتاد و از جملهٔ سوانحی که در عرصهٔ قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات عالی بود روی نمود
پیوست تکیهٔ انعقاد خانخانان بیرام خان بود بعصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در عهد جهان آرای خود آن عفت نقاب را که خواهرزادهٔ آنحضرت و صبیهٔ میرزا نورالدین محمد بود نامزد
بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتای فطرت را که با اصالت نسب و جلالت حسب از
مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت ممتاز بود به بیرام خان بسپارند و مرهون وقت مانده بود تا درین هنگام
که عرصهٔ جالندر از ورود مواکب عالی مهبط انوار شد خان خانان خاطر بر سر انجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت
شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی پروائی درآمده و راه مدارا می سپردند
باستصوای آن التماس اشارت فرمودند و آن خدر معلی از دواج روی داد و تمام مستورات سرادق سلطنت
خصوصاً تکیه با هم آنکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت

میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و او پسر خواجه حسن که بخواجه زادهٔ چغانیان شهرت دارد و بخواجه زادهٔ میر و خواجه عطار اند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاء الدین اند که خلیفهٔ اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زادهٔ چغانیان به نسبت دامادی سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا اختصاص داشتند و پشه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سوم بیرام خان که در عقد سلطان محمود میرزا بود و دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نور الدین محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت اند انتساب فرمودند و سلیمه سلطان بیگم که به نیک سیرتی و پاکدامنی و فطرت عالی امتیاز دارند ازان قدسیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله چه عالم تقلید است از اینکه سلطان محمود را در باب خواجه زادهٔ چغانیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشد برای چه حضرت فردوس مکانی پیروی آن نمود و نسبت بمیرزا نور الدین محمد کنند و بچه سبب اکنون به تبعیت گذشتها این نسبت صورت بندد

آغاز سال سوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خورداد از دورهٔ اول

المنة لله که هیکل سال دوم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشدلی آویزهٔ گوش روز و زیور روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید و کوکبهٔ بهار سال سوم الهی بسواطع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بست و هشت دقیقه از روز جمعه بستم جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم به برج حمل تحویل نمود و عالم صورت را چون جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نضارتی بی اندازه بخشید دل بستگان عشرت بظهور شعشعهٔ سعادت آئین نشاط از سر گرفتند و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب آمانی و آمال دردمیدند اشعار

و باغ عالم از بوی بهاری ۔ هوا را سوخته عود قماری

زمین را مشک پیمودن بخروار ۔ هوا را غالیه سودن بصد وار

ز مشک افشانی باد طربناک ۔ عبیر آمیز گشته نافهٔ خاک

نیاورده ز نرمی تاب مهتاب ۔ ز لاله خون چکیده زهمن آب

بنفشه بر چشم بدیه تعجیل ۔ کشیده در بناگوش چمن نیل

پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی استجار سعادت آثار جدا الوق الهی یعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه گستری دار الملک دهلی از قصبهٔ جالندر در جلوهٔ اقبال آمده شکارکنان و نخچیر افگنان نهضت فرمود چون از دریای ستلج که قصبهٔ لدیانه بر ساحل آن واقع شده عبور موکب عالی اتفاق افتاد مستبصران کار آگاه خبر آوردند که حاجی خان که اندکی از احوال او سابقا گذارش یافت با فواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند دم مساوات و مساهمت میزند بنا بر آن توجه جهان کشا بران قرار یافت که موکب اقبال تا حصار رفته نظام کار نبرد رفتهای نکرده رساید اگر جمعی دیگر را برای استظهار

آنجماعت باید فرستاد فرستاده خاطر عالم آرای را از آنجهت و بالکل جمع نمود بنابرین اندیشه صواب انتما
جمیع اردوی معلی بسرکردگی ناصر الملک حصار رو به روانه شد و حضرت شاهنشاهی بجهت احیای آداب
مستحسنه و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که زیارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شوند چه در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی
از ملازمان درگاه نعش مقدس را برداشته بسهرند آورده بودند و تا حال آن صندوق قدسی را محفوف
استار خفا ساخته در انجا بودیعت گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این امنیت بحصار رفته
روشنی افزای اردوی معلی گشتند و بیرام خان خانخانان نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه بود و درینولا
که رایات اقبال در حصار بود میان ناصر الملک و شیخ گدائی نزاعی و نقاری بهم رسید و چون بیرام خان رعایت
احوال بسیاری نمود جانب او گرفت ناصر الملک و زمی چند خاطر غبار آلود ساخته بدرخانه نیامد و در اندک زمانی
جمعی از نیک ذاتان در میان آمده صلح دادند و چون طنطنه عساکر نصرت بحاجی خان و آنمردم رسید بی جنگ از هم
متفرق گشته هر کدام بجای رفت و حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشاپوری را بمهم
متکفل انتظام اجمیر شد و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی را به تسخیر جیتارن فرستادند بهادران
نصرت قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردن کش را به تیغ عدم راهبری نموده آن قلعه را
متصرف شدند و عرصه آنجا و از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد

نهضت موکب گیتی گشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند

چون خاطر جهان گشای از مهمات آنجا فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شد و منزل
بمنزل داد دولت و عشرت کنان راه سپردند بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الآخری
لوای گیتی آرای سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر آداب استقبال
مبادرت نموده غبار موکب جهان نور را پیرایه آبروی سعادت خود ساختند انوار نصفت و عدالت لمعات
رافت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت و بدستیاری تدبیر اقبال کار سپاهی و
رعیت تازگی انتظام گرفت و دران ولا خان خانان با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته دو روز در دیوانخانه
شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات مالی و ملکی که دران بارگاه دولت قراری یافت
بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و بدانچه فرمان گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست و از بدایع وقایع
که سپهر خیال باز این پرده بوالعجبی بر آورد داستان عشق و عاشقی علی قلی خان زمان با ساربان پسری بود و بوسیله
آن جوهر بدگوهری او روشن گشته نفرین جهانیان را مورد آمده و تفصیلش بطرز اجمال آنست که در عهد دولت

حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانے بجمال حسن صوری وجمال ظاهری انگشت نما بود
و درسلک قورچیان خاص انتظام داشت و خانزمان بآن ساربان پسر بمقتضای خباثت ذاتی وخیانت فطری
نظر شهوانی برو دوخته واین طغیان طبیعت شهوانی وغلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر می برد وبعد از واقعه
ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوشحال بیگ که او نیز داخل قورچیان بود درحالند رآستان بوس
حضرت شاهنشاهی سرفراز گشته درجمیع قورچیان می بود درین حال خانزمان از بیدولتی وبه رای کسان فرستاده
اغوای او نموده آن بی جوهر معنی که مغرور حسن بی مدار صورت بود واین نقش مراد ومنصوبه بخت انسته گریخت
چه درین درگاه که بازار حسن معنوی گرم است به برکت حسن معنوی لطف صورت را جامی هست بسند امثال این مردم
بی معنی ظاهر آرا را که مرج نرسند وکجا بنظر التفات شاهنشاهی میرسند وبالجمله آن بیدولت بخیال فاسد از
دولتخانه اقبال گریخته خود را پیش خانزمان رسانید وبازار حسن فروشی گرم ساخت واین کافر نعمت را که بدمستی
ولاوری ودنیاداری ضمیمه بدنهادی او شده بود از شورش طبیعت کار برسوائی کشید چنانچه خباثت او رانتهی
از تیرگی دل عظمت سلطنت وشکوه دولت را منظور نداشته برناپاک رگان آلوده دامن اسم بزرگی راند
بادشاهم میگویند آن بیدولت نیز گفتی وکورنش وتسلیم بجای آوردی واز فزونی منتهای گوناگون که اندکی گفته آید
راه سعادت گذاشته بی راهه ادبار رفتی وبلای عظیم تر فراهم آمدن خوش آمد گویان نزد او بود که لئن
کج شان جز بر منفعت خود شان نیفتادی وپیوسته بدین جهت جمیع بدبهامی او را توجیه نیک کرده در
افزایش کار خود می بودند وهرگاه بدذاتی در پایه بلند باشد وبدمستی چنین روی دهد وارباب صحبت از گروه
خوشامدگوی خانه برانداز باشند ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد وحال ومآل او بخسران انجامد
چنانکه مصداق این احوال وخامت مآل علی قلیخان ست وچون بی آزرمی وبی حیائی این بخت برگشته بمسامع
اقبال رسید بر تیغ موعظت ومنشور حکمت فرستاده بنصایح وال لوازم بزرگی بجا آوردند وحکم عالی شد که درگاه ما
دریای عفو واحسان است آدمی زاد از فرمان برداری آن وصحبت بدذاتان خوشامدگوی که مغلوب سلطان
شهوت وغضب بوده مورد انواع ذمایم میشود واکنون از مردمی وحقیقت ونمک شناسی وعقیدت واخلاص حرف
گفته نمیشود سررشته حساب را که سرمایه نجات عموم مردم است بدست داشته از کرده پشیمان شده نیکوخدمتی را
تدارک کردار ناشایسته خود نمای وآن ساربان پسر را بدرگاه فرست تا کرده ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی
سربلند گردانیم واگر بخرد می وبیشرمی پذیرای احکام بادشاهی نشوی سزای تو درکنار تو نهاده آید که باعث عبرت
سایر کوته اندیشان زرمست گردد ودرین اثنا که بدمستی وبدگوهری علی قلیخان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت را
جهان آرای اقتضای کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین را درنزدیک او جاگیر کرده شود تا از انفراد واستقلال آمده

پرده ناموس او دریده نگردد و از آن جهت قصبهٔ سندیله را السلطان حسین جلایر جاگیر فرموده آن بدگوهر این قصبه را از
پیش خود با اسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک که با وی قرابت نزدیک داشت داده بود و سرکار و سرجماعهٔ به بدعملی حرام نمکی
موصوف با تشدید روان او را گذرا نسعادت بی بهره میگردند ولهذا اسمعیل خان پرگنهٔ مذکور را نداده بمنازعت
برخاست سلطان حسین خان مذکور به پشت گرمی چنین خدیو اقبال از وی بزور گرفت و او پناه به علی قلی خان برده لشکر
بسیار بر سر آورد و سلطان حسین خان بهمین مردم خود به مدافعه آنها بر آمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود
با وجود کثرت مخالف فیروزمندی یافت و جمعی کثیر به بدترین مردنها که در حرام نمکی جان دادن است بخاک نیستی برابر
شدند و تشاد و بدانع بلافی که از خویشان نزدیک علی قلیخان و از شجعان نامی زمانه بود به بهانهٔ عدم شتافت علی قلیخان
بمقتضای شرارت ذاتی و به نهادی خود میخواست که آمده بسلطان حسین خان روبرو شود و یکبارگی از پردهٔ آزرم بر آید
روسیاه ازل و ابد گردد جمعی از خیرپروران دوربین او را از آن اندیشهٔ نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات
ناشایستهٔ او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چارهٔ کار خود کوشش نمود لیکن چون دولتمندی نداشت آن
ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد و از سائر امور بیدولتی دست باز نمیداشت بباطن در اندیشهٔ تباه و بظاهر شروع
در ملایمت نمود و ناصر الملک پیوسته کوشش احوال خسران مآل او کرده بود در فرستادن لشکر بسر او و تنبیه کردن او
اهتمام نمودی و بیرام خان خاطر علی قلیخان نگاه داشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را نا کرده می انگاشت
دوستان در خانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند و آن نکوهیده اعمال چون از کردار خود باز نتوانست آمد خود را بحیله و تزویر
و برج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرخانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش درخانه را علاجی تواند
دران ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود و از صمیم قلب لوازم دولتخواهی
بجا آورده ملاحظهٔ خاطر بیرام خان نکردی روزی برج علی که از مدهوشان مجلس علی قلیخان بود پیش ناصر الملک رفته
سخنانی که از اندازهٔ او بیرون باشد در میان آورد چنانچه دل حق شناس ناصر الملک بغضب در آمد نفر مود که برج علی را
خوابانده چوب زدند و از برج قلعهٔ فیروزآباد دهلی او را بزیر انداخته در خندق نیستی فرستادند میگفت که این مردک اکنون
مظهر اسم خویش گشت و بیرام خان ازین معنی بغایت آزرده شد و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت
و از سوانح دولت افزای که در دار الملک دهلی درین ایام رو نمود بپایهٔ قتل رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ
که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال برسم اجمال آنست
که پیوسته دل باطل او آگندهٔ نفاق بود و سرشته و بخبث و خباثت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
و چه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده ازو بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی
او را مصاحب منافق میفرمودند چنانچه سابقاً گذارش یافته و درین ولا شطری از اوقات پریشان را در صحبت شاه ابو المعالی

گذرانیده در تبه رائی می بود و لحظه ای از اوقات خود را بجد و شرفیه بسر نبرده از مصاحبان مجلس خباثت عمل گشت
و پسر خود را مصحوب او ساخت و چون پیمانهٔ عمر او به پرشدن نزدیک رسیده بود باندیشهٔ تباه از آنجا بدهلی آمد در اثنا
بیرام خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت از قدم گاه بر آمده متوجه پیش بود که کار او ساخته
و قدمش بعدم فرو رفت و باعث برین امر ماهم الملک بود و باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قطعهٔ تومار
بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته انداخته شود تا به نقشی که از پردهٔ غیب بظهور آید و بر روی افتد آنرا فرمودهٔ الٰهی
دانسته کار بندیم و همچنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را به مزار رسانیدند و از
وقایع ناشائسته که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق ست و مجملی ازین سرگذشت آنست
که او پادشاه قلی بود و تواضع بی تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته همه جا پکوس درگاه
میخواهند بنابران اکثر برکشیده های این دولت علیا او را دوست نمیداشتند و با این حالت عیب هزل در مزاج
که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطائبه میکرد و بحرفهای دور از کار در لباس ظرافت
و ظرافت که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند بسر می برد و هیچ کس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو
نداشت درین هنگام که غزنین باستصواب محمد قلیخان برلاس باو مفوض شد در باب غزنین فرصت دانسته هم
خاطر منعم خان را شوراندند و اندیشهٔ انتقام دیرینهٔ او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر
بیرام خان شده او را در کشتن مستعد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب را
منظور داشته پندهای کار آمدنی را بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند و سود و زیان خود را
از ملاحظه انداخته در بر آمد کار ارباب استعداد شوند خواجه چون فسخ عزیمت هندوستان نمودن منعم خان در
مقام کینه کشی در آمدن او شنود در اندیشهٔ دراز فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب
بی پروائی و بیرام خان در نهایت استیلا هرگاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهت حرفی نا ملائم که ازو
رسانده بودند او را فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب غضب گشته ملاحظهٔ
حضرت جهانبانی نکرد و امروز که حال بانجا رسیده باشد و خدیو زمان در نقاب بی توجهی چگونه پیش آید و ستم پیشهای
تیره درون چه سعایتها که ننمایند و شدت منعم خان که برای العین ملحوظ او میگشت بودن کابل و دیدن او را بخود
قرار نمی داد و بیوفائی نکوهیده ترین عادتها پیش او بود و بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابد قرین رو تافته بجای
دیگر رود و منعم خان جمعی را به تسلی او فرستاد و بعهد و پیمان او را آورده مقید ساخت و بعد ازان باشارت او نشتری
در چشم او زدند چون تقدیر نرفته بود در روشنائی چشم اخلاص بین او تباه نشد و پس از چند گاه که او را کور دانسته
دست ازو باز داشته بودند بنگش و به بسرگرزگی یکی از تنگ شیبان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد

خود را باستانهٔ دولت رسانده هر امر ناگزیر که از دشمنان و بدباطنی در پای قدم صاحب باشد منعم خان آگاه شد
چندی از تیزرویان عرصهٔ تفحص فرستاد و او را با برادر خردش جلال الدین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت
و در فکر و اندیشهٔ این بود که چگونه دفع کند آخر شبی جمعی را بر سر آنها فرستاد و خون آن دولت خواه را برای غرض شوم
خود ریخت و بیرام خان نیز فرمانی درست کرده بکشتن او فرستاده بود و حضرت شاهنشاهی که برای مصلحت آن ایام و
چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند از استماع این قصه خروش باطنی فرموده مکافات آن را چون سائر امور با ایزد هستی بخش
جهان آرا تفویض فرموده بجز صبایه که داشتند بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر را بار برای نظام صورت و معنی دیر دارد

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده گزین حضرت شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده مهمات مالی و ملکی بعاشقان آن
واگذاشته هر روز پردهٔ تازه بر روی احوال دولت افزین خود انداختی و دیده دوستان خود آرای را باین طرز
بدیع معیار گرفتی در آن هنگام که در کابل نقاب آرائی میفرمودند بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودندی که در آن حدود
جانداری کلان تر از وی نبود و گاهی برای تشحید خاطر جهان آرای بسواری اسپ و شکار سگ اشتغال داشتندی
در ینولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت
و سیرت از جانوران بدیع ست اگر از روی کلانی بکوه تشبیه کرده گروهی را که ندیده باشند شناسائی بخشم کجا یک
نساخته باشم آن حسن صورت کوه و آن رفتار کجا و اگر سرعت تندروی او را با نسبت دهم آن خشمگین و وقت
و بر هم زدن ثابت قدمان حوصله برد چون گفته آید در وی و در یافت و فراست اگر با اسپ مانند گردانم
بیان واقع نشده باشد شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل باکتابی علیحده باید که مردوار بی تکلفات انشا
فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کار غریب که از قرار واقع گفته آید کفایت نمی کند با خرد راست
و عمری دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوار شده باشی ج
بر هم زدن داشته بر برای شناخت بدایع این خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد و با اینهمه خود او شنید
بدید آمده برای تعیین لطف تحمل و قوی او را به بیند و کارنامهای او را از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی از بسیار او را
تواند نوشت که حسرتی در دل آواز کوتهی بیان نماید مرا که این شرایط بواقعی دست نداده بعبارت آرائی سخن را
چرا دراز کنم و از مقصود که درین گرفتارم دارم چون باز مانم همان بهتر که بهمین قدر از عجائب مخلوقات اکتفا نموده
رونق افزای کار خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیب پیکر بدیع هیکل افتاد سزاوار توجه دانسته
پردهٔ تازه برای خود سرانجام فرمودند و در معنی ایزد جهان آرا آغاز جمال جهان آرائی این یگانه عتبه کبریای خود
فرمود و به تعداد اسباب ترس و بیم ظاهربینان خلق پرست گردانید تا باین خدیو صورت و معنی گشته عنان

ج دوم

ویریشان اندیشه نبوده با از اندازه خود بیرون ننهند چه ماهران این فن و استادان این صنعت اینچنین بر وستی آرام خود نتوانند ساخت این پهلوان آلهی با این دلیری و دلاوری زبون خود سازد وهمانا که از ملاحظه باید کرد وارباب معنی خدا پرست را نیز عنفوان دیده وری و دریافت عجائب این برگزیدهٔ ایزدی شد چه این کارهای که در کالبد گفت در نیاید و ترازوی قیاس ظاهر پرستان از این اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سوار بهای فیلان سرمست او کش فیلبانان رباید بدخوی که اسپیش جگران این فن از تصور آن بهره میگیراند و از ذات مقدس ترا دیدن گرفت در این هنگام کر فیل بدست بدخوی فیلبان خود را گشته چندین خون کرده آشوب شهر گشته باشد این تائیدیافتهٔ آلهی در حمایت ایزدی درآمده چنانچه در میان چمن و صحن خانه خرامد پای عظمت آرای بر دندان فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجنگ فیلان مست عربده جوی می آرد و در عین جنگ انداختن فیلان مست فیلبان فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظری درآید آن شیر آلهی از آن فیل بر جسته بران فیل دیگر سوار می شود این گروه حق پرست را سرمهٔ روشنی افزای از دید این حالت بدست می افتد چه رسیدن نزدیک این عفریت پیکر جز حمایت ایزدی میسر نشود و نکیعت سوار شدن این و باز آنرا به تندخوئی داشتن و با فیل دیگری که مثل او باشد جنگ انداختن از ظهور این عجائب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی درآمدن گرفتند بخاطر کسی نرسد که فیل را زین میکنند و آلت و اسبابی چند تعبیه می نمایند تا سواری میشود ریسمانی در گردن او حلقه طور که باعث زیب و زینت او باشد می بندند و نزدیک بگردن نشسته پا را با آن ریسمان اعتماد می بخشند من چه میگویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات از من نمی آید اگرچه در واقعه نویسی ظاهر بین اند که از درازی نشاه را مقصود یکسو شده به پهنا میروم اما کارشناس معنی گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون ننهاده از کم فرصتی تافته می شتابم از جمله حمایات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته ششدری را در تعجب و بختی را در حسرت نایافت ایام گذشته آورد و طبقه را در آفرین گری و دانش خود بود هوش افزای گشت آنست در این هنگام که در دار الملک دهلی مسرت پیرای خاطر اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی بر فیل لکنه نام که مظهر قهرمان جلالی بود در عین بدمستی و بدخوئی و آکنده دماغی بدولت و اقبال سوار شده بفیلی همتای او جنگ انداختند که کار آگهان از حیرت افزود و فیل لکنه که آنحضرت بر وسوار بودند غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او رسید و ناگهان پای او که ستونی عظیم را ماند در کوی تنگ و مغاک عمیق فرو رفت و دران عربده و بدمستی که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حمله های عظیم و حرکت های عنیف نیاز و در این اثنا پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود چه قاعده است که بر دنبال این کوه پیکران یکی از شیر دلان کاروان سوار شود و او را بزبان هندی پهوی گویند تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده بر زمین افتاد در این وقت که غریو که از کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص بگداز میرفت ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای

موج دوم ۵۶

حضرت بر ریسمان گردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شد و آنحضرت بدستی که کمند همت بر فلک می انداخت
بمحکم تائید الله در اصابع رحمانی آن بود ریسمان را مضبوط گرفتند و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروهٔ
وثقی عنایت ازلی واثق دانسته قوی دل و مطمئن خاطر بودند و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان
انداخته بود و فیل از غایت قوت و صلابت پای خود را ازان مغاک می کشید و کوشش های غریب نموده از
هر طرف بپا و بزمین می رسانید از یک طرف غریو عالمیان و از یکجانب کششهای فیل و برآمدن شخص قدسی نژاد
آنحضرت در چنین وقت که خاطر روزگار آشفته است جمعی از فراخ حوصله های درست اخلاص تیزهوش برجای
آمده و آنحضرت را از فیل جدا کردند و دل برهم زده عالم آسوده و جان از جای رفته دوران قرار گرفت نشنیده ایم که این
جمال آرای در صورت تهور بی واسطه ارادت این گزیده خود بظهور می آرد تا دراز اندیشه های تباه کار را بدین چنین
نگاهبانی کوتاه دست سازد یا آن خدیو ظاهر و باطن بادشاه صورت و معنی بتائید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته
چنین جلوه میکند تا کوری ناتوان بینان خلافت آئین و نور افزای مخلصان ارادت گزین از یک کار شگرف
از مکمن بطون بمیامن ظهور رشتابد و باندک فرصتی که آنحضرت خود را فراهم آوردند فیل باهتمام خود از مغاک پای
خود برآورده و شروع در بدمستی نمود و آنحضرت بهمان کشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر باز برهمان فیل سوار دولت شده
محفوف حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند بیرام خان خانخانان از شنیدن
صورت اینحال که جانهای آرمیدهٔ عاکفان عالم قدسی را در کشاکش بی آرامی انداخت و باستلام پایهٔ سریر والا
رسید و بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشاندند و بیان ملأ اعلی و
مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیلهٔ تربیت این بزرگ
آفاق از ایزد بسیار بخش مسئلت نمودند بر مستبصران آگاه پوشیده نماند اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت
و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت داده اند دلسنگار نام داشته که بیرام خان خانخانان آنرا
با دیگر فیلان از جملهٔ غنایم ماچیواره بدرگاه گیتی پناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت
جنت آشیانی آن فیل سعادتمند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری
آنحضرت بآن سرحد نبود که تنها بر فیلان والاشکوه توانند سوار شد بران فیل که کمال اعتدال داشت سوار
می شدند و فیلی که در مرتبهٔ اول بی دستیاری فیلبان تنها بران سوار شدند فوج شیراز نام داشت و آن فیلی بود
که آنرا نیز حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچیواره
بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت شاهنشاهی بران فیل والاشکوه تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی
که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده اند دمودر نام داشت که حضرت به بیرام خان بخشیده بودند و چون بندگان

حضرت شاهنشاهی از ساحت دلکشای دهلی بسیر قلعهٔ سلیم گڈه که بر کنار دریای جون واقع شده میرفتند آن فیل را
در میانهٔ راه در سایهٔ درختی بسته بودند ازبس که جوهر اصالت داشت در عین مستی فیلبانان را انداخته و راه بند
گرفته بدین او می نهادند بندگان حضرت را خوشخوئی آن فیل خوش آمده باو توجه فرمودند و بر ماده فیلی که پهلوی او
بسته بودند سوار شده برگردن او سوار شدند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بر او سوار شده با فیل مست
دیگر جنگ انداخته جهلیه نام داشته و آن در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوٹ بوده بعد از آن که جنگ در میان آن
دو عفریت هیکل امتداد کشیده بود و منسوبهٔ شطرنج هر دو را قائم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند و در آن هنگام
سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد این بر دستی آن حضرت در سواری فیلان
مست بجائی رسید که بر غیل بدمست که فیلبانان کار کرد در سواری آن پشت دست بر زمین عجز می نهادند
آن مؤید مظفر بی تحاشا سوار می شد و بجنگ فیلان مست میگذاشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده بر
فیلان مست فیلبانان کش مردم ربائی که بکوب شهر می و آشوب لشکری میرسند باشند سوار شده جنگ انداخته
باشند ایزد و تعالی این تائید یافتهٔ ازلی را در قرون و دهور بر اورنگ کامرانی کام بخش جهانیان دارد
و از سوانح دولت افزا آنست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد
و رشاد از ناصیهٔ او پیدا بود و با سائر خواجهای بزرگ بزرگ منش که در قصبهٔ تلوندی جاگیر داشتند و میرزا حسن
ترمذی و قرابهادر کاشغری بر سر راجه کپور چند که در قلعهٔ جمو متحصن شده بود تعیین شده بودند این گروه نیک
خدمت بآئین شایسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند و با عدای دولت قاهره جنگ عظیم
کردند و بپایمردی سعادت سرنوشت همت خداداد فتح بزرگ روی نموده و غنائم فراوان بدست افتاد
و چون جوهر نیکو خدمتی و حق گذاری را اعتبار گرفته آمد

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال

چون عرصهٔ دلکشای دار الملک دهلی بمیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت شش ماه مامن عدل
و رافت بود و مهمات آنحدود بروجهی که ملهم دولت تلقین فرمود انتظام یافت رای عالم آرای که پرتویست
از شعشعهٔ فروغ مهر عالم افروز و نوریست مقتبس از سرچشمهٔ انوار الهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت
دار الخلافت آگره که از رشک آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت ست نهضت فرماید
و خاطر دریا نثار به نشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود و صاحب اهتمامان آن مهمات در دریا چندین کشتی
و زورق را زیب و رونق دادند و نشیمنهای چوبین بر القماشهای فاخر بیرون و درون گرفتند روز شنبه
بست و ششم مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بست و ششم ذیحجه آن شهنشاه دریا دل و دریای بی ساحل

بکشتی نشست و مختصر آبی آن دریای محیط بخشید و دیگر امرای عالی قدر و مقربان سریر والا و سایر بزرگان دولت
که سامان سفر دریا کرده بودند با کشتی که کار نائره او وارا جرام تواند بود بکشتی نشستند گویا دریا آذین بسته بود و ندیالاله
و نسرین از آب سر بر آورده بود و بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدار الخلافت آگره آورده و کشتیها را
دریای ساختند و در آن راه دلگشا روی انبساط بشکار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا دریاییست
از جواهر معالی لبالب و جنبش کشتی باده موج خیز بذل و عطا بود تا آنکه بمقتضد سیم آبان ماه آلهی موافق یکشنبه
هفتدهم محرم سال نهصد و شصت و شش مهچه رایات صبح تباشیر شاهنشاهی از مطلع آفاق شهر آگره طلوع
نمود و آن مصر جامع دولت و سعادت را مرکز دائره تخت و مطلع نیر بخت ساحت و حضرت شاهنشاهی
ارک شهر را که بیادلگده اشتهار داشته به نزول خاص پایه آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان
سعادت را جا بجا منازل تقسیم یافت اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت و سعادت دران گل زمین
طرح اقامت انداخت و راندک فرصتی به برکات توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار هفت اقلیم شد
شهری در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و فواکه خراسان و عراق مملو
دریای جون که آبش در سبکی و گوارائی کم نظیرست از میانه شهر روان از دو جانب ملازمان عتبه اقبال منازل
دلکشای و بساتین دلکش ترتیب دادند که لقب گفت در دنیا پدید و از کمال شرافت و جلالت بتازگی دار الخلافت
و مرکز السلطنت شد و چون کواکب سعود و نظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی ناظر است و ظهور
تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم هر آئینه فتوحات مقدر غیبی و پرده کشای مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب
هر کدام از آنها بهر وقتی که تعلق یافته لامحاله بهمان وقت صورت گرفتنی ست و هر امید که بوساطت سعی و کد بال
و اسطه جد و جهد موعد و جود گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستنی و ازین قبیل ست سانحه دولت انتما که بعد از آمدن
رایات جلال بدار الخلافت آگره پرتو ظهور یافت و فتح قلعه گوالیار بآسانی روی داد و شرح آن بر سبیل اجمال
آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیا خان و فوجی از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند
لیکن چون آن قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه الیست از فرمان دهان زمان پیش و از ثریست بدیع از
کار آگهان قدیم که گرفتن آن به نیروی بازوی صورت نه بندد و جز بقوت اقبال روز افزون چنین حدیقو صاحب
اقبال کار بسته آن نکشاید با وجود سعی مبارزان جهان کشای کاری از پیش نرفته بود و در ینولا که دار الخلافت آگره
رایت فتح آیت گشت حبیب علی خان و مقصود علی سلطان و جمعی کثیر را بکومک قیا خان تعیین فرمودند بهیل خان
در آداب قلعه داری و دقیقه نا مرعی نمیگذاشت جمعی از راه نمایان دولت مندی که با و نسبت خیر خواهی داشتند
نصائح ارجمند در میان آوردند که هر چند قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیا ست اما بتائید الهی و اقبال آسمانی

چه کار کرده آید خصوصاً وقتیکه پناهی نمانده باشد که پشت گرمی آن کاری تواند کرد و دست و پای توان زد
و چون سخن بنهایت درست بود و پایهٔ راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در همین ماه آلهی موافق ربیع الآخر
حاجی محمد خان سیستانی بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافتهٔ او را استمال ساخته بملازمت حضرت
شاهنشاهی آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را باولیای دولت سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود دانست
و آن حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال درآمد آنحضرت او را به تفقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت
و جاگیر سرفراز گردانیدند و الحق بایفای وعدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و براستی و درستی
آن معدن بزرگی عموم خلائق را عقیدهٔ دیگر پدید آمد و سرگردانان بادیهٔ حیرت را اعتمادی تازه بهم رسید
و بر همگنان متیقن شد که هرچه درین کارگاه عالم پناه قرار یابد بی شائبهٔ فتور و غائلهٔ تغیر سمت ظهور خواهد یافت و هیچ تنگ
حوصلهٔ کوته اندیشی را راه بدکرداری نخواهد بود و حشیان بیابان ناجنسیت الیشت قوی شده براهبری
به نزهت سرای مواست کرد که درگاه هست جنس و غیر جنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند هر که به پیمان درست با دلی
اخلاص گزین و خاطری نمک شناس و باطنی معامله دان قدر تربیت داند از گزارش قهرمان سیاست نجات یافته
بنوازش خسروانی امتیاز می یابد و از مآثر اقبال روز افزون که درین سال فرخنده فال سانح شد کارزار نمودن
کمال خان گکر و ظفر یافتن اوست و شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دار الخلافت آگره مخیم نشاط رایات
سلطنت شد بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که آنرا میانه گویند در حدود سرونج که در صوبهٔ مالوه داخلست سر
بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند آنحضرت کمال خان گکر را که آثار جرأت و شجاعت از پیشانی
احوال او پیدا بود و لیاقت این خدمت داشت باین کار فرستاده و عیار سعادت او را گرفتند او جمعیتی لائق فته
برد مردانه نمود و مظفر و منصور باستلام عتبهٔ علیه مشرف شد و باصناف عاطفت خسروانی خلعت امتیاز یافت و
و فتحپور هنسوه و بعضی محال دیگر بجاگیر او مکرمت شد و از سوانح آنست که ادهم خان و جمعی را بر سر هتکانت فرستادند
و شرح این اجمال آنست که هتکانت در نزدیکی دار الخلافت آگره از و مستحکم تر جای نیست و زمینداران آنجا از طائفه
بهدوریه و غیر آن به بسیاری و مردانگی امتیاز دارند و همواره با سلاطین هند سرکشی کردندی بیرام خان چون همیشه
از ادهم خان متوهم بود اندیشید که آن محال بجاگیر او مقرر شود تا باین وسیله از درخانه دور گردد و هم متمردان آن ناحیه
سزا یابند و بیک خیال دو کار شگرف بتقدیم آید بنا بران اندیشه آن را بجاگیر او مقرر داشته رخصت دادند و بهادر
و خان جهان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادق خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیر خان و جمعی از
بهادران را درین لشکر نوشتند و بتائید الهی آن ملک بعمل درآمد و ارباب تمرد سزای لائق یافتند و از وقائع آنکه
شاه محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرام خان باو مفوض بود آمده بسعادت آستان بوس سربلندی یافت

سابقاً بقلم وقائع گذارش یافت که چون بهادرخان برادرخان زمان راشاه محمد قلاتی به پیوستن بوالی ایران دلشکر آوردن منکوب ساخت بر پیمان خود نه ایستاد و بنابرآن حاکم ایران برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسین بیگ ایشیک آغاسی استجاو لله میرزا و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد و شاه محمد بپشت گرمی اقبال شاهنشاهی بلوازم قلعه داری اهتمام نمود و محاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه شبی اندرزانه توپچیان از مبارزان رستم آئین برآمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند و اورا زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از درازی سلطان حسین میرزا کار نا ساخته از پای قلعه برخاست حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد تا بهر نوعیکه باشد قلعه قندهار را در تصرف درآرند علی سلطان کلاف این نزد و بود آمد و کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و به تیر تفنگ بندوق مسافر ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران افتاد هرچند کومک ظاهری از خدیو زمان نمیرسید اما زمان زمان تائید ایزدی دستگیری میکرد چنین لشکرها بر هم میزد سلطان حسین میرزا را که نه روی بازگشتن و نه رای بودن بود بهرحال سراسیمه در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید درین میان شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده ایستادگان پایه سریر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی سفر موده کچون فتح هندوستان فرمائیم قندهار را بشاه میدهیم خوب واقع نشده است که او باین مردم جنگ کرده و کار تا باین حد رسانیده و مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد بنا بر لوازم مروت و مردمی را که سلوک از اینجانب در چه پایه و پاداش حق و نگاهداشت نسبت از اینجا در چه مرتبه بنابر حکم عالی مشار الیه قندهار را به سلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالم پناه شد و درین سال استسعاد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدائع سوانح تجرد گزیدن و جوگی شدن شاه قلیخان محرم است چه قبول خان نام پسری که قتولت رقص و انستی بادی می بود و او علاقه خاطری باو داشت حضرت شاهنشاهی چون این طرز را از امرای ملازمان خود و از هیچکس نمی پسندند هرچند که یکبار نمی باشد چون متضمن ناخوشی چندست که اهل بدهوش بهتر دانند رای جهان آرای مطلقاً تجویز امثال این امور نمی فرماید آن مغلوب الطبیعت ازین کار باز نماند آن پسر را از و جدا فرموده به پاسبانان سپردند شاه قلیخان از غواشی بشریت تنگی بحوصله خود راه داده بنخان دمان آتش در زد و لباس جوگیان پوشیده و گوشه گرفت بیرم خان در دولا سای او غزلی گفت و در زمانی که و تلافی سعی کرد و باز بتوجه شاهنشاهی بحال خود آمد و از کرده خجالت مند گشت و ملحوظ الالتفات بیکران شد و از عجائب سیاسی ذات قدسی ازین زمان عشرت افزا آنست که خدیو مقدس بجد و مسند آگره در شش کروهی دار الخلافت آگره است بنشاط شکار مشغول بودند که چیته قصد آهو بره کرد و او را بدهن گرفته روان شد

تا در آن آهو بره از مهر و محبت فطری بیتابانه خود را بران دشمن قوی زوچیته که غرور صید افگنی در سر داشته می خواهید بیندمه آن ماده آهو لیطاهر و توجه عاطفت سرشت شاهنشاهی آن چیته بحال تباه بخاک مذلت افتاد و آن آهو از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر صحرا نورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرائی میخواست اما حکمت الٰهی در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی در دار الخلافت آگره بهمه رود در لباس بی توجهی بود و عیار اہل روزگار میگرفتند و پیوسته بشکار چیته و آهو و جنگ فیل و سائر اشتغال صوری کار ظاهر بین آنرا از اسباب بی پروائی دانند و هوشمند دوربین آنرا نقاب جمال جهان آرا شناسند اشتغال میفرمودند و ایزد بیچون روز بروز بتدریج شائسته نیر اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور لامع تر میساخت و آنچه آنحضرت آنرا نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال آرای ابداع آنرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش داشت و همواره شکوه و سطوت بادشاهی بی دورباش صوری پرده کشا بود و شرح جزئیات این امور را دفاتر و اسفار متکفل نتواند شد و ذره خاک نشین ابوالفضل که بر اه استعجال افتاد و محاربات و وقائع این خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کار آگهان پرسیده فراهم می آرد منتظری در تعجب سخن طرازان کاردان این دولت ابد قرین فرو می رود که اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلائل احوال و غرایب سوانح خود را نمی نویسانند این کاردانان قدر شناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیه این دولت خداداد را باهتمامی لائق فراهم نیاورده اند و مع هذا این شوریده خاطر را که سر و برگ نشاط ظاهر نداشته مامور انواع احکام پادشاهی بوده خدمت گذاری رائی وضع منتی عبادت شایسته خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع بسر می برم کجا فرصت و کو وقت که به تفصیل آن پردازم آری اگر ایزد عمری شائسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی بادشاه صورت و معنی خود را به تفصیل ادا کرده درین لباس پرستار ایزد خود باشم و بالجمله با آنکه فرمانروای زمان در نقاب بی توجهی بسر می برد روز بروز از اقطار عالم اہل فطرت و ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سائر صنعت گران هنر آفرین گروه گروه آمده و مقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الٰهی شده هر طائفه پیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته مغتبط شده اقبال می شدند و باغستان دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود

آغاز سال چهارم الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال چهارم از دور اول

شکر فیاض بی همال و مفضل بی اهمال که سال سوم از تاریخ الٰهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت باغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دوم جمادی الآخر سنه نهصد و شصت و شش نور اکبر و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت چون ملک و معنی انضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اہل روزگار کشاده شد اسباب انبساط

در چشم جهانیان جلوه داده آمد که چون سلطان بهار جهانتاب عالمگیر شد و طنطنهٔ موکب خسرو گل گوش زمین و زمان باز کرد و فیض نوروزی روح نباتی با جساد و قوالب خاکیان در دمید فصل ربیع روایح و فوایح مغز پرور با فلاکیان تحفه فرستاد و نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه و کبک خرام تدرو آموخت هوای عالم افسردگان خاک را نشاط و اهتزاز آب بخشید و قطع بسیط غبرا فرش اطلس و اکسون و تار و پود سبزه و گل بدل شد گلگونهٔ مرغان چمن بدل آتشین نفس خورده گرفت منقار عنادل گوشمال موسیقار داده و لاله بر منقار طوطی دسبزه بر دم طاوس خندهٔ نشسته سرمهٔ بینش در چشم نظارگیان کشیده نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند شکوفه و سنبل پرده گشای اسرار سفیدی و سیاهی شدند شقایق و یاسمین نکته گذار حقایق کونی و آلهی گشتند

اشعار

به لاله ز فردوس جان آمده — ز رضوان به گلشن سلام آمده
شده مشکبو غنچه در زیر پوست — چو تعویذ مشکین به بازوی دوست
هوا بر سر سبزه میز تخت سیم — مراغه همی کرد برگ نسیم
به هر شاخ مرغ ارغنون ساخته — به هر نغمه کامین برانداخته
نشسته در آرایش روزگار — فزوده بهار دگر بر بهار
شده جلوه گر نازنینان باغ — رخ آراسته مرغکی چون چراغ
برون کرده سوسن زبان خموش — همی کرد هر دم تقاضای نوش
به هر چشمه منقار بط آب گیر — چو مقراض زرین بقطع حریر
غزل خوانی بلبل صبح خیز — تمنای میخوارگان کرد تیز

و درین سال خجسته حال که عنوان صحیفهٔ اقبال است همت جهان گشای اقتضای آن فرمود که تشکر شایسته بجا آورده ترفیه قعین فرموده لکنو و محال متعلقهٔ علی قلی خان را ازو گرفته او را از غفلت آگاه ساخته شود اگر بروش سعادت پیشه های اخلاص پسند سلوک پیش گیرد و محل عقیدت مقصد روانه سازد و آن سایبان بسر را که سرمایهٔ نخوت و غفلت است بدرگاه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولت خود گرداند مرا کیه مشمول عواطف شاهنشاهی شود و بجنود اقبال این دودمان عالی جوئیر و آشمدر و در رفته تادیب افغانان که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند نماید و برای خود جا پیدا کند درین صورت هم خدمات شایسته سابق او منظور شود و هم دیوانه خیر سیاهی او را درین ته هم گذرانده مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ یافته که افواج قاهره بر جاگیرهای خود متصرف شده سرانجام و سامان خود نمایند و هم ممد و معاون علی قلی خان باشند و اگر آن بد مست شور بخت قدر این عنایت بداند سزا دادن و دفع او نمودن سرمایهٔ اسباب نظام جهان و پیرایهٔ عبادت جهان آفرین دانسته شود و بنابرین اندیشه قیا خان کنک و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر و شاهم خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و حلیمه خان و کمال خان گکر و جمعی از بهادران اخلاص اندیش را رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لکنو و سائر محال که ملازمان عتبهٔ اقبال سپرده متوجه پیش شود و عبدالله خان اوزبک که سرکار کالپی باو مقرر بود و منشور عاطفت سرفراز گشت که در آمدن کومک شریک بوده لوازم دولتخواهی تقدیم رساند چون هنوز پردهٔ بی آزرمی علی قلی خان نگیبا رنگی

در رسید و نشده بود و روزی چند دیگر بایستی که پرداز کار او برداشته شود سخن شنید و لکنو آمده در اسعد ایران سایر لشکر فیروزی اثر
سپرد و خود کمر همت به تسخیر جونپور و ولایت پیش بست و ابراهیم که در پیش ایمائی از و رفته درین هنگام که مبارز خان فرورفت
و هیمو نابود شد او حرکت المذبوحی نموده و در جونپوری بود مشار الیه بی جنگ از و جونپور گرفت و ملک وسیع بسیامن
اقبال شاهنشاهی بدست او در آمد و او را در آن حدود مبارزات و محاربات روی داد و کار یکه بصورت شایستگی از و بظهور
آمد آنکه شاهم را از پیش خود راند اگر این کار از صمیم خاطر شاهی بود بایستی بدرگاه معلی می فرستاد باری بهر نحو که بود آن
سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده غرائض و پیشکش بدرگاه معلی فرستاد و از سوانح بدایت
ابتدا که راهنمای سرگردانان بادیهٔ انکار تواند بود و درین سال بظهور آمد کشته شدن ساربان پسر مذکور است
چون ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این خدیو آفاق است هر چند که مسند آرای خلافت خود در پردهٔ
بی توجهی بسر می برد و کار فرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفان دولت ابد قرین را یکیک بمغاک هلاک برده
هر کسی را برنگی خاص سر امید بندگاه اولیای دولت را قوت و اقبال می بخشند و این گروه عالی شکوه را از سبب
آن بیگر دانند چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانکوٹ و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده بصحرای آوارگی
میرسانند چنانچه از جانب کشتن میرزا سلیمان معلوم میشود و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می
اندازند تا یکدیگر را قصد کرده به فناخانهٔ ادبار میرسانند چنانچه قضیهٔ این ساربان پسر است و تفصیل فرو رفتن او
بمغاک نیستی که مهین منصوبه بساط اقبال تواند بود آنست که چون علی قلی خان صورت اطاعتی نموده به تلبیس او را
از پیش خود روزی چند دور داشت آن سفله تهی سیان پریشان خبر پیوسته دران نواحی به بدمستی گذراندی تا آنکه
روزی به قصبهٔ سرهرپور رفت که در جاگیر عبد الرحمن بیگ پسر موید بیگ دولدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی
جنت آشیانی انتظام داشت و این ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبد الرحمن مذکور علاقهٔ معشوقی داشت بر و
که خبائث ماوراء النهر نه سوزی و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی راه بی حیائی و بی آزرمی سپرده با هم نرد دوستی با
باین نسبت بخانهٔ او آمده و یاد آرام جان کرد و خواست که آرام جان را باز گردانیده بگیرد و قضیهٔ آرام جان آنست
که او از لولیان بود و علی قلیخان بشوقی تمام که سرچشمهٔ اش طغیان شهوت است آن لوچه گرد را که هم آغوش هزار
کس بود دل برده گردی معنی را با و پیوسته عقد بست و در سلک زنان خود انتظام داد و از بی باکی و بی آزرمی در
مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب آن زنک را نیز حاضر ساختی تا گویندگی و نغمه سرائی کردی سرمایهٔ
فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را با و تعلق خاطری کما ینبغی بالرابطهٔ نفسانی شهوانی بهم رسید و چون
علی قلی خان مغلوب هوا و هوس بود نوکرانه با و سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را سه حصه بخش کرده یک حصه
در بالیست خود صرف کردی و دو حصه به آن روستاپسر واگذاشته خدمت نمودی شبی آن سفله بدست

خود را درمیان آورد و علی قلی خان بی حمیت آن زن نکاحی خود را بدو بخشید و شاهم بیگ مدتی شهوت رانی نموده دل سرد
گشته از روی مستی و بیخبری این فاحشه طبع بی آزرم را که بزنی برداشته بود و بر تیجیکه خود گرفته بود به عبدالرحمن بیگ بخشید
واو آنرا زن خود ساخته در پرده ستر و احتجاب میداشت درینولا که شاهم بیگ میهمان او شده در عین مستی و بیهوشی
یاد آرام جان نموده و اظهار بی آرامی نمود و قیاس حال عبدالرحمن برابر حال علی قلی خان نموده توقع آن داشت که آن جان
باو باز دهد عبدالرحمن بیگ بواسطه حمیتی که داشت از قبول این معنی سرباز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیگ که باوجود
بدرنگی او در را آشفته دماغ داشت و تحکم و سرکشی معتاد بود در غضب آمده حقوق آشنائی و دوستی یکبارگی
فراموش کرد در لطیفه که بنای آن بر هوا و هوس باشد همین قدر ثبات دارد القصه شاهم بیگ در شورش درآمده
عبدالرحمن بیگ را بربست و لولی را از خانه او برآورد و در باغی که نزدیک بخانه او بود برده مجلس شراب و نغمه
گرم کرد و درین اثنا مؤید بیگ برادر عبدالرحمان بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده بر در باغی که آن
سفله بدست بود رسید مردم او در مقام مدافعه شدند و باهم جنگ در پیوست ناگاه در آن زد و گیر تیر و بدل
تیری بآن سفله خون گرفته رسید و مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی خلاص شد عبدالرحمان بیگ از بند نجات یافته
رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و این کار شایسته را که […] اتفاق ازو بظهور آمد
بعنوان خدمتی لایق بفروخت و بهمین قدر که او سبب این معنی شده است نوازش یافته میان امثال و اقران
ممتاز گشت و علی قلیخان از شنیدن این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت
و بی اختیار تعاقب عبدالرحمان بیگ نموده تا کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر شد که او نیز گذشته است
نا امید برگشت و لاشه آن ساربان پسر را بجونپور برده در کناره کول آب دفن کرده بر سر مزار او عمارت عالی
اساس نهاد و بی سعی فرمان پذیران اخلاص شد فتنه مبین فرو نشست از پی مرکه بازرگ کرده الهی و آنگاه چنین
فرمانروائی که تمامی انسیان جهان بصورت و معنی در فرمان پذیری او تکاپوی دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند
بدست خود دشنه هلاک بسینه خود زده باشد و همان که دانا هنجار او برای دفع او کافیست تا وقوع این سرمایه مزید
آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می شتابد
و در جای خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انتما که درین سال بهمت ظهور یافت کدخدا ساختن
ادهم خان بود و شرح آن بر سبیل اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عفت قباب ماهم انکه فرزندان
او بود متوجه کدخدائی ادهم خان که پسر خرد ماهم انکه است شد و بتفحص و تامل دختر باقی خان بقلاقی که از قدیم پرورده
میرزا هندال بود نامزد ساختند و در اندک فرصتی لوازم این جشن را درخور عاطفت خود بظهور آورده بایتی جسته این
اتفاق والا دست بهم داد و همت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و آبرو از مرحمت تقریب طلب است

اینچنین جشن دلکش را و استادهٔ هنرپروران مکارم گردانید

مقید ساختن بیرام خان ناصر الملک پیر محمد خان را

چون سرای دنیا عبرت بخش دیده وران دوربین ست هرچه بظهور آید هنر اندان حکمت و معدلت دران ودیعت نهاده دست قدرت است دیده باید که ببیند و در دار العدالت داور حقیقی در چار سوی پرشور و شر هیچ دولتی سپری نمی شود و هیچکس را از آسمان عزت بزمین مذلت نمی آرند مادام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد و لهذا درین هنگام که بیرام خان را پیمانهٔ دولت نزدیک بپر شدن رسیده بود فتوری در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشه های بی سعادت که بمعنی با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند و از کوته خردی بشادی دیگران اندوهگین میشوند و بغمگینی وماندهٔ دیگر شادمانی میکنند خاطر بیرام خان از پیر محمد متنفر شد و او از فرط عقیدت و اخلاص سراسیمهٔ دولتخواهی و کار گشائی بود و سرانجام مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتماد بر درستی و دوستی خود داشته بی چین پیشانی دل و بی گره ابروی عنصری خدمت گذاردی و چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوائف عالمیان میباشد از همین معنی دل بی حوصله های حسد آلود خون میگردد و دانهٔ تیره رائی مصدر اقترا و بهتان گشته کار شکنی می نمایند خاطر بزرگان بواسطهٔ افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص بگفتگوی مگس طبیعتان برهم خورد پیر محمد خان نیز ملاذ و معاذ جهانیان شد و حسد پیشه ها را خون در جوشش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی اهتمام بستند بیرام خان که روز انحطاط او نزدیک بود و سر رشتهٔ تدبیر که میر سامان آدمی همان تواند بود از دست خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانهٔ او در توهم شد و بی امری که مستوجب عزل باشد باغوای حسد پیشه های ناتوان بین بحرف و حکایات نادرستان غرض گو مخلص اعتبار داده خود را از پای انداخت و تقریب اقدام برین امر مجدد آنکه دران هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان بود از روی نادانستگی گفت خبر کنم خانخانان از همین معنی متغیر شد و ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد و باوجود آن خانخانان که بدرون خانه درآمد همراهان او بدرون کمتر توانستند رفت خانخانان زمانی بود و بچین درابرو بیرون آمد و در فکر ناصر الملک شد و غرض گویان کلفت این واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدهٔ آنها شیخ گدائی بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبد الله بخشی خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاد و پیغام داد که تو کسوت طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی چون در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایهٔ ملائی بمعارج سپه آرائی آوردیم و چون تنگ حوصله

بوده است از تنگ شرابی بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج آن بدشواری می توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشید و در گوشه نشینی و حلقه نظاره و دو گر بابا جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسیار می ورزید و به اصلاح مزاج خود که هم صلاح دولت ست و هم مصلحت روزگار بپردازی تا بعد ازین بر هر چه رای مصلحت اقتضای ما درباره تو قرار یابد بران عمل نموده شود پیر محمد خان بمجرد شنیدن این بشارت چون آزاده مرد بود بگشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و بشگفتگی خاطر انزوا اختیار نمود و بعد از چندروزی بسعی بداندیشان رای بیرام خان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستند و برین اندیشه جمعی را همراه ساخته بلار القلعه بیانه فرستاد و از انجا بوسیله مردم متوسط الاحوال در شرارت و خیریت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد چون مشار الیه براه پور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه داشت و در احترام او میکوشید درین اثنا نوشته میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشد توقف نماید و انتظار سانحه غیبی برند و مشار الیه از آنجا معاودت نموده بنواحی زنبور رسیده بجهاین آمده اقامت گزید و آن مکان را مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرام خان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان وجمعی را فرستاد که او را دستگیر کردند چون این فوج نزدیک رسید در میان بها دران طرفین بقدر جنگی در پیوست و چون شب در آمد مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت و اسباب و اشیای او بدست این فرستادها در آمد القصه بیرام خان بواسطه بی پروائی خود و اغوای حسد پیشه های کوته اندیش چنین مخلص کاردانی را از میان بر کناره ساخت و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و داروگیر خانه سلطنت به بیرام خان سپرده در سر خلوت سرای خاطر مقدس حیار جهانیان میگذشتند سنوح این قضیه که مبنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده مکافات آنرا به ایزد کارساز گذاشتند و به افزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرمودند نظارگی تماشاگاه عالم بودند و بعد از پیر محمد خان منصب وکالت بیرام خان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت اگرچه این اسم بر او اطلاق شد اما شیخ گدائی که بصدارت امتیاز داشت وکیل معنوی بود و جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرام خان بی استصواب او نمیکرد او هم از ابنای دهر و افگن دنیا از جا در رفته به احوال مساکین و ضعفا نمی پرداخت و تکبر بنیاد افگن قدیم دولتهاست تا بنو دولتان چه رسد پیش گرفته اسباب نکال خود و مربی خود سرانجام نمود باندک فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علی خان است به تسخیر قلعه رنتنبور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و متانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت جهان خان نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی بلند آوازه شد این غلام سیه بخت بدولت نگاهداشت قلعه را از اندازه قوت خود دور دیده تا این اندیشه نادرست

که بدست اولیای دولت قاهره نیفتند بدست رای سورجن که از ملازمان بیه تا او دیشنگ بود و دران نواحی تمکن و
توطن داشت فروخت و سورجن دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد و مواضع و قریات اطراف را
به تسلط و تحکم از مردم گرفت درینولا خاطر اقدس به تسخیر آن توجه فرموده حبیب علی خان را با دیگر سرداران کاردان بهادران
جنگجو فرستادند این لشکر اقبال رفته کمر همت به تسخیر آن بست و به آئین شایسته محاصره کرد و هموار آتش پیکار در ارتفاع
بود و زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب می شد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بمیامن توجه اقدس شاهنشاهی
بوقت دیگر باز بسته بود در قرب این حال تفرقه بیرام خان بظهور آمد و کار آگهان دولت مهمات ضروری بهتر ازان
دانسته بآن پرداختند و از سوانح آنست که شهریار پردهٔ آرا بسیر گوالیار تشریف بردند از انجا که همت والای حضرت
شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوبست در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار چیته میل
فرمودی و آنرا نقاب جمال جهان آرای خود گردانیدی درین ایام عنان عزیمت جنوب رویه بتقریب شکار
داشته عرصهٔ گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند در اثنای شکار بعضی آهوبانان و مقربان قبا
شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور هند بود از گجرات گاوان بی بدل که لایق کارگاه
شکار پادشاهی باشد آورده اند بنا بران حکم مقدس نفاذ پیوست که سوداگر انرا بهای دلخواه داده گاوان مذکور را
باید گرفت درین اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمد و خویشان او بهتر ازین گاوان دارند اگر در وقت
مراجعت از شکار از منزل او عبور فرمایند هر آئینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهد کرد بنابرآن
بظاهر باندیشهٔ این حیوان و بباطن عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ بصوب منزل او عبور فرمودند شیخ گرد موکب
عالی را سرمهٔ دیدهٔ افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز آفت بیرام خانی دانسته جمیع گاوان را که بمردم شیخ منسوب بود
با سائر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرده اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت
شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بید الله داده و گنجور گنجینهٔ اسرار
صوری و معنوی بوده و در اختفای حالات و واردات فرو کوشیده دست همت را از تهی دستان باز داشته
تماشای رنگ آمیزی عالم بودند برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی شیخ دست خود دراز کرده دست مقدس آن
حیاپرور دا الهی گرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مروت و حیا چیزی بهای آن نداده
تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت شاهنشاهی مکرر در محافل عالیه میفرمودند که چون شب بمخیم اقبال آمده بزم جام
و باده ترتیب داده سرگرم نشاء نشاط بودیم و بر طریق گرفتن گاوان و طرز درازدستی شیخ خنده ها داشتیم شعر
دلق طمع کمند ها دارند چه درازدستی این کوته آستینان بین سبحان الله این مرد ساده خود آرای دران پایه و قدردانی
و مروت و مردمی حضرت شهنشاهی درین مرتبه که با وجود آنکه مکرر از عوام الناس بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه

عوام از عمل ناشایستهٔ خود پشیمان نشده و باین بی روشی مباهات میکنند گوش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و
این شیخ برادر خرد شیخ بهلول ست که سابقاً مذکور شد که میرزا هندال او را به قتل رسانید و این دو برادر اگر چه از فضائل
و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوات اسما اشتغال مینمودند و آنرا دست آویز
جاه و اعتبار خود می ساختند و بصحبت سلاطین و امرا بوسیلهٔ ساده لوحان زود فریب سیده متاع و لایت
و به لطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت انتساب حضرت جهانبانی جنت
آشیانی می بود چون آن حضرت را توجه ضمیر بدعوات بود شیخ را باد عای ادعیه عزت میداشتند و شیخ نیز در خلوت خود
با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطهٔ عقیدت و گاه رابطهٔ ارادت انتساب داده تفاخر می نمود می
و در هنگام فتنهٔ شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را سپری کرده بود و اهل روزگار
این خاندان را از منسوبان این دولت ابد قرین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان به گجرات رفته بود و چون
سواد اعظم هندوستان از شعشعهٔ تیر اقبال شاهنشاهی روشنائی گرفته دائرهٔ امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد خود
به دار الخلافت آگره به مجلس اقدس مشرف شد و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدائی که با او عداوت قدیمی داشت
بتازگی کمر تعصب بر بست و رساله او را که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی نسبت داده بدعویهای غریب جذب خواطر
ساده لوحان طلب را سرانجام میداد بنجان خانان رسانده خاطر او را برو متغیر گردانید و او بوسیله بعضی مردم
از آسیبهای خانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد تا آنکه در سوم اردیبهشت ماه الٰهی سال هشتم موافق دوشنبه
هفدهم رمضان نهصد و هفتاد سیاه فر بلک نیستی شد و از قضایائی که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادر خان است
برادر علی قلیخان با عساکر فراوان به تسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتیست خوش هوا و بسیار چشمه و پر حاصل بجکو
شجاعت خان که بزبان عوام اهل هند بسجاول خان مشهور است استحکام داشت و بعد از و پسر او با بهادران ملک
متصرف بود و در ایام تسلط سلیم خان نوبتی سجاول خان بدرخانهٔ سلیم خان رفت بعد از چندی از توهمی بخاطر خود را
دبی وداع خود را بمالوه کشید و سلیم خان بالشکر گران انجا رفت که سجاول خان را بدست آورد و او پناه براجه دونگر پور
برد و سلیم خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاد و بعهد و پیمان پیش خود آورده تمام سرکار مالوه را بمردم معتمد
خود سپرده و جاگیر کرده سجاول خان را همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت به او داده بود و بعد از آنکه نوبت حکومت
به محمد خان عدل رسید او بتازگی حکومت مالوه به سجاول خان داد و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود و بعد از و پسرش
باز بهادر بجای پدر حاکم شد درینولا که خاطر جهانگشا در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود و با انتظام ممالک
مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد احراز دولت آستان بوس
که اکسیر حصول مقاصد است خواهد نمود و الا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر لازم
ظالم و نامنصف ۱۲

درین سرورستان اندیشهٔ جهان آرای بهادرخان را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک‌کشای فرستادند که
این نهضت سعادت پیوند از قوه بفعل آید و غمخواری و غمگساری زیردستان ستم دیده که بر ذمت همت سلطنت
واجب است بتقدیم رسد بهادرخان روی تسخیر بآن ولایت نهاد و چون قصبهٔ سیری مورد لشکر فیروزی گشت
برهم خوردگی کار بیرام خان که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد روی داد و بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادرخان
و آن لشکر را بازگردانید و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد

آغاز سال پنجم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول

باز بهار دلکشا با هزاران جهان آرائی آمد و سال پنجم الٰهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امرداد است
بمجد و جلال آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه عربی بعد از چهار ساعت و ده دقیقه سیزدهم جمادی الآخر
نهصد و شصت و هفت بر تو مسافات به برج حمل انداخته برانتی راتبه خواران سماط عنصری صلای روز نوروزی
در داد و گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدائق سلطنت
درآمد نورسان سرابستان جوانی را روز بازار افزایش پیدا شد و سودای مزاجان والهی جنون اجو سر دماغ
روی بشورش نهادند شعر

بساط از گل سبز و گلشن شده کشاده گل لعل جلباب نور	چراغ گل از باد روشن شده نظاره کنان چشم نرگس ز دور شده فرش گل منبر بوستان	بنفشه سر زلف را خم زده زآواز دراج و رقص تذرو بصحرا برون آمده دوستان	گره در دل غنچه محکم زده سبک گشته در خاستن پای سرو

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار و پرده از روی کار بیرام خان برداشتن

درین سال فرخنده که عنوان جمال ازلی و عنفوان پرده برانداختن آن مجموعهٔ نقشبندان ازل و ابد بود
باغ عقل گل کرد و غنچهٔ تدبیر شگفت جهان منتظر را امسال آغاز برآمد کام شد و اسمان گیرند و امیر و نوید
نتایج تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت آسمانیان زمام اوپر کنار نهادن شروع شد بیننیان از کل مقصود
از جیب امید برآمدن بنیاد کرد و از آنجمله بیرام خان که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یگانهٔ
روزگار میدانست و از هجوم خوشامدگویان او را با خود این عقیده بود که بے وجود او انتظام مهمات هندوستان
صورت ندارد و از تیره رائی هم صحبتان کوتاه بین براهِ رفت و خجلت زده اعمالی که از و نبایستی سرزد گشت
باستانی که هرگاه داد از بدائع آمد انجمنهای که او داند یا مصلحت‌هایی که اندکی با آن دانا نیز لیاقت بی فرقی را در اندازد

دراز اندازد و نخستین او را مستعد امری چند گرداند که فروغ رضامندی الهی بدان شسته باشد پس آدمی که در عالم اسباب جان خود

جاه و سیه پر خرد را که مهین ترین عطیه ازلیست بهره مند دانسته پیروی آنرا سرمایه استرضای الهی داند اول چیزیکه مردم فرمانروا

مشغله را اهتمام باید نمود آنست که در صحبت خود خوشامدگویان را بار ندهند و کمتر و بهتر اگر احتراز کلی بوضع روزگار دشوار باشد ناگزیر

از روی بصیرت و بصارت یکدوئی را از ملازمان و آشنایان برگزینند تا در خلوات کلمه حق را که بس تلخ میباشد و در مذاق

و طبایع اکثری ناگوار می آید میرسانیده باشند که خوشامدگویان زیاده از صد و افزون شغله را فرصت تمیز حق از باطل و

صواب از خطا کمتر دیده که کامروائی هوش ربا از صد هزاران کامروائی میباشد که افراخ حوصلگی پایه هوش بر جا دارد

چنانچه این عطیه عظمی و مایده ازلی نصیبه خدیو خداپرور زمان مسعود ماست که هر چند کامروائی بیشتر و جهانگیری افزون

پایه آگاهی برتر و رکاب تمکین گران تر و خوشامدگویان اگر چه درین درگاه والا بکام خویش میرسند اما شهریار و انش پژوه

سررشته تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی میگذرانند تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمی شود و هم خوشامدگوئی را اثری

پدید نمی آید هیچ سیدانی که در پاسبانی زمانه از بی توجهی فرمانروایان خوشامدگویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند

و خراب نشدند آری بموجب حکمت ازلی در کارخانه انتظام از خوشامد ناگزیر است لیکن همان قدر که بیش خرد نستحسن باشد

و آن منحصر در آنست که در اصول معاملات فروگذاشتی نرود و عقل گره گشائی را که سلطان ملک بدان فرمانروای عالم

اشباح است یکبارگی از دست ندهند تا خود آتش غضب اگر فرمان بران اوشند از بی پروائی فرمان و انشوند قطعه

جا هست دو دیده بینا و جانها	تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش	چندین چراغ دارد و بیراهه میرود	بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
دشمن چشم آن بپسند که بخرد	با نفس خود کن مراد موافق خویش	و از امور نالایق که ناشی از مصاحبت بیرام خان ظهور یافته	

کشتن فیلبانان خاصه شهنشاهی بود و مجملی ازین قصه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبانان کرده

یکی از فیلان بیرام خان متوجه شد و آن چنان زد که روده های فیل بیرام خان برآمد بیرام خان مغلوب غضب شده

آن فیلبانان را بسیاست رسانید و چنین کاری که بیرون از حساب آداب و اخلاص بود و خود در امور دلفریب ارباب

غیرت ساخت و ازین بدیع تر آنکه روزی یکی از فیلان خاصه شاهنشاهی بمستی کرده خود را در پای جولی انداخت

بیرام خان بر کشتی سوار بوده سیر میکرد و این فیل از طاعت فیلبانان بدر آمده بود و روی بجانب کشتی بیرام خان آورد

و بالکی غریب بر جانبان گذاشت عاقبت فیلبانان بر فیل غالب آمد و بیرام خان آسیب آن حیوان ناشناس پا

ماند چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود بیگناهی فیلبانان برای دلجوئی و دلدهی فیلبانان را

بسته پیش بیرام خان فرستادند خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده بود او را بسیاست رسانید هیچ ملاحظه نکرد

که این فیلبانان از قبایل دین و دولت اوست و باز آن حضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع

نظر ازین اندیشه سعادت افزای نداشت که بر دست چه گرفتن خصوصا بر حیوان بدمست آنگاه چنین حیوان

عظیم که پیشتری در حالت بدمستی از فرمان سرپیچید حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال این امور
ناشایسته که اندکی از بسیار نوشته آمد بهمان دستور خود در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و چگونگی
همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانند قدمی نهاد و سالک
راه معامله دانی شوند و این گروه بدستسری و سروری شده توفیق اندیشهٔ درست نیافته روز بروز بدتر
می شدند تا زمانی که بدبینی این ستم اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت صوری که ملک خدیو زمان را
از و باز داشته خوشامدگویان خود بخش کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس نیز رسید و چون حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بیرام خانرا باسم اتالیقی برده بودند بارها بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسم است که بیان
راجوانان دولتمند بابا گویند خان بابا میگذشت آن جهان بزرگی پاس آمیغی داشته امور ناشایسته را
میگذرانیدند و بسیر و شکار سرگرم بوده و سر تسلیم بر زمین رضا داشته ایزدی چون خود رامی پرستیدند تا آنکه کار از اندازه
بیرون برده باتفاق شوره بختان خوشامدگوی معامله نافهم مثل ولی بیگ ذو القدر و شیخ گدائی کنبوه اندیشه های تباه
بخاطر آورده خیالات خام بخین گرفتند و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر خدایع این گروه کافر نعمت گاهی
پیش از آنکه آن گروه گمراه بدکردار خیال فاسد خود ظاهر سازند از بسته خود را در میان اخلاص پیشه های یکجهت
مثل با هم انکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتی بود و ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه
قرب در میان آورده بخاطر فوردهٔ دان رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرا بر داشته فکر او رنگ آرائی فرمایم
و بیرام خان و خوشامدگویان مجلس او برانشای لا لق در کناره نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی دراز در حسرت کار
خود باشند سبحان الله بآن استیلای بیرام خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف کجا بخاطر بشری
امثال این اندیشه ها راه می یافت اما چون ایزد جهان آرا میخواهد که از صد هزاران پردهٔ جمال این برگزیدهٔ خود
یک دوئی را بر داشته پردهٔ تاز و بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سر فرمان دهی و فرمانروائی و او رنگ
کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال بکرمت فرماید ناگزیر در چنین هنگام امثال این خواطر قدسیه و واردات الهامی
بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آئین راه یابد و دفعهٔ این کنکاش دولت افزا در بیانه که برسم شکار تشریف عبور
فرموده بودند اتفاق افتاد و ملازمان عتبهٔ اقبال چه از روی ضیق معیشت ظاهر که از ستم شرکی بیرام خان کار این
پادشاه قلیان چون حال پادشاه زمان بعسرت میگذشت و چه بفروغ اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاص
اندک آن بسیاری نمود در اندیشهٔ صواب پیوند اهتمام نمودند و باهم انکه این راز سربسته را بشهاب الدین احمد خان
که حاکم دهلی بود و برای و تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز در میان آورد و تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین
ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الآخری نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان

ومستوجب امان امن و امان است از دار الخلافت آگره نهضت فرمودند و شکار کول و آنحدود مظاهر ساخته از آب
چون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد و در آن شب خون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبیل مسرت آمد اعلی خاطر اقدس لمع تدبیر
و چون پیوسته بیرامخان اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمود و همواره بدان ایشان
آن مجلس او را در پیش نظر داشتند بموجب استشاره عقل دوربین میرزا را از آن روی آب طلب داشته درین شکار
که دیباچه مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عصای کور باطنان مرحله عدوان و عناد دست آویز راه کوبان بادیه
فتنه و فساد نشود و ادق تدبیری شایسته بود و همان طور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بودند بعمل در آمد و صباح
آن بیدرقه اقبال روزافزون بقصبه جلیسر نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد محمد باقی
بقلانی خسر ادهم خان آنجا بود و ماهم انکه او را طلب داشته محرم راز گردانید آن فرومایه بی سعادت از دولت اتفاق
حرمان جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را به بیرامخان فرستاد و چون وقت سپری شدن استیلای بیرامخان نزدیک
بود و سر آن کار آگاه اقبال شاهنشاهی نقشبندی این منصوبه الهی بودند بیرامخان این سخن را مثل سخنان ائمه دی عمیق
دانسته اندیشه را بآن راه نداد و رایات عالی از آنجا شکار کنان و نخجیر افگنان بر ساحت کول جلیل اقبال انداخت
و چون حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از آنجا رسیدن ایشان را که بتقدیر تکسری طاری
مزاج اقدس ایشان بود تقریب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبه خورجه شده بسرای تهکیل در دو سعادت
ارزانی داشتند درین منزل شهاب الدین احمد خان با سایر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت
و سور و التفات شاهنشاهی شد و از آنجا بقا بدولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین
ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری عرصه دار الملک دهلی بتقدوم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و
جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خداداد رهنمونی مخلصان
درگاه نموده بر کارهای شایسته داشتند و بمخصوصان عتبه اقبال و قدیمیان این دودمان عالی مناشیر مطاع
شرف صدور یافت که چون بیرامخان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف مینمود او را از نظر انداخته
بدهلی نزول اقبال فرمودیم هر که بحضرت ما روی اخلاص دارد و با معامله فهم است و نجات خود میخواهد و وصول
بمقصد اراده دارد و برسیدن بدیع گیتی مطاع متوجه درگاه خلائق پناه گردد که هر کدام را بمراتب والا و مناصب
گرامی سرفراز فرمائیم که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین ما ست خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت روزافزون
اتصال بخشد از آنجمله شمس الدین محمد خان اتکه که در بهره بود منشور سلطنت شرف صدور یافت که چون بمضمون
فرمان اطلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیرزا محمد خان خان کلان سپرده بزودی متوجه
بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال نصرت قرین برین منوال است

او بر مضمون اخلاص کامل آنچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان درباب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت را از اطراف واکناف احرام این کعبهٔ اقبال بستند چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی پایهٔ رفعت او از مدارج امید گذشت و در خور اخلاص والا امراتب علیه که در ساحت و هم نگنجد رسید و علم و نقاره و تمن توغ بیرام خان را به او عنایت فرمودند و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوض گشت نو نیازان درست نیت و کهن سالان راست عقیدت نیکو کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت می شدند شهاب الدین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعهٔ دهلی و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت در اندک زمانی آوازهٔ تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرام خان بگوش نزدیک و دور رسید و در هنگامهٔ او فتور راه یافت و مردم از وجدا شدن گرفتند و اول کسی که از خانخانان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورد و از پیش قدمان شاه راه استقامت گردید قیا خان کنگ بود که در امرای کاردان و جان سپاران قدیم انتظام داشت و بعد از او مردم یکیک و دو دو و سرکرده متواتر و متوالی به آستان معلی میرسیدند و باهم اتکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات را بعرض اقدس رسانده متکفل وکالت بود و هرکس روی اخلاص بعتبهٔ سعادت اختصاص می آورد باستصواب اینها بمناصب والقاب و جاگیرهای لائق و رعایت های مناسب سربلند می شد

بیدار شدن بیرام خان از خواب غفلت و چارهٔ کار اندیشیدن و راه صلاح گم کردن

ازان هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از دار الخلافت آگره به شکار اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک دهلی بیرام خان باآن همه دانش و فطانت غافل از آنکه قرعه اش برعکس برآمده گشته و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده همچنان بادلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کمال نشئهٔ غرور اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتو می انداخت چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آن زمان که مناشیر استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و غلغلهٔ تغیر مزاج اقدس بکاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانهٔ سلطنت شد و از سر رشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد و خبر از میرزا ابو القاسم گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبهٔ اقبال فرستاده لوازم فروتنی و نیازمندی بانواع تقصیر معذرت پیغام داد که بافسون حرب زبانی کاری تواند ساخت و نمیدانست که کارفرمای ابداع در اظهار این خداوند ما از پرده برآمده جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان ظهور آورد و منتظران ملاء اعلی تماشای قدرت بوده

ج دوم ۵۵

در افزایش پرستش اهتمام نمایند و زمینیان امید وار کامروائی صورت و معنی گردند و هر گاه معامله چنین باشد

افسون و افسانه نتیجه دهد جز خسران دین و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند از شنیدن

سخنان هوش افزا شرمنده و سرافگنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون سیدا نستند رخصت هم از

درگاه الهی نیافتند حقیقت احوال از نوشتهٔ اینها و از متصرف شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شد و سر رشته

از دست او گسیخته گشت گاه بران می شد که هنوز که هجوم عام نشده بسرعت خود را برسانم و علاج واقعه نمایم باز چون

تامل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود و پیش برد او میگرفت و گنش رفتن بلباس دولتخواهی

نیکو نمی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود عاقبت همین معنی قرار داد که طلبیدن هواخواه

بر دوش افگنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را بعتبهٔ نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال اعیان

هوشمند بمسامع اقبال رسانند جمعی رای چنان دادند که بیرام خان بهر وضعی که بیاید خدشه و فریبی در ان ضمن ملحوظ است

بیشتر از انکه بیاید بجانب لاهور نهضت باید فرمود و قرار ملاقات نداد چه جنگ ظاهری را اسباب فراهم نیامده

بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد و اگر بیرام خان بلاهور آید بکابل باید رفت و جمعی آماده جنگ بوده رفتن

حضرت شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بسیار آن شیر بیشهٔ دولت و اقبال و آن خدیو عالم

صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر نبرد و کارزار دادند و ترسون محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند

که بیرام خان را از آمدن ممانعت نمایند و نگذارند که بلباس دوستی پیش ما آید که درین مرتبه او را نخواهیم دید و هنگام

چون این راه که پیش گرفته بود مسدود یافت در اندیشهٔ دراز فرو رفت که بطرز یکبار رفتن منافی و مخالفت و اکوته

دائمی نیست اگرچه ولی بیگ و شیخ گدائی که سر بید و لتان بودند کوشش در نیکار تباه نمودند و برین میداشتند که زود

باید رفت پیش از انکه هجوم عام شود و کار را بخواه نخواه خود باید ساخت لیکن همان ملاحظه بموجب سعادتی که داشت

بجنگ قرار نمیداد و در معنی همه از دورباش اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی بود و نیز بخاطر مغرور او راه

نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان بی او کار از پیش رود پس همان بهتر که در لباس دوستی کار دشمنی کند

تا یکبارگی رقم بدنامی جاودانی بر صحیفهٔ احوال خود نکشد جمال جهان آرای معنوی حضرت را نمیدید و حاشیه گردان

بساط عزت را رونق افزای سواد هندوستان نمیدانست بنابران پرده از کار خود بر نمیداشت بلکه از چهره

مردم رفتن دریافته در مقام رخصت میشد و دامی رنگین خیال کرده بود و گاه بخاطر خود این رساندی که چون

بهادر خان را بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام و هنوز آن ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود را آنجا بدو

رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرصت کار طلبیم و بعضی اوقات اندیشه را چنان جولان میداد

که دار الخلافت آگره را گذاشته از راه سنبل شاهم قلی خان را بخود متفق سازد و بولایت افغانان در آمده دری حشید

محمد صادق

دران حدود اسباب جمعیت سرانجام دهد گاه اسم تجرد بخود انتساب کرده میگفت که همه وقت داعیهٔ ترک و تجرد گریبانگیر
من بود که بقیهٔ عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم درین ولا که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ملک
شده باشند کدام توفیق ازین بالا که نیت صمیمی قدیمی خود را از قوه بفعل آورم از درگاه الهی استدعای رخصت نمایم
و یکی مقصود آنکه شاید درین صورت بر حال من بخشیده مرا بگردانند آخر مصلحت خود را برهمین عزیمت قرار داده بهادر خان را
که متوجه مالوه شده بود برگردانید و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داد و در رخصت مردم ابهم اندیشه میکرد اگر
مخلص و یکجهت من خواهند بود دیر امثال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسب ست و اگر سر جدا شدن دارند
قطع نظر از آنکه همراه داشتن این قسم مردم بکارے نمی آید در رخصت این قسم مردم شرط نیکنامی سرانجام کردن و آهنگ
تجرد خود را خاطر نشان همگنان نمودن است بارے باز از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیت حج را گفته و بباطن
اندیشهای کج بخود راه داده اول پسر اسکندر افغان را با غازی خان تنور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند
و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بجد و الور شتافت که از انجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار از
تدبیر بگذرد ناگزیر بجهت ریاست سامانی شایسته وقت سازعت ترتیب نماید چون این اندیشهٔ نادرست بعرض
اقدس رسید از انجا که شیمهٔ کریمهٔ این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است رسوائی بیرام خان را ناپسندیده
فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و دران پندنامهٔ هوش افزا که بجنس در نظر آمد و از جمله
عبارات این بود شما بجمعی که بسبب این رنجش و آزار شده اند مشورت نموده به مآل حال ملاحظه ناکرده باغوای ضلها
انها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ولایتها شده آید و ولد اسکندر را و غازی خان را رخصت کرده آید که رفته در
ناحیتی شورش نمایند و مهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده آید که متوجه لاهور شوم
قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر ندهی و بتاتار خان پنج هیه پیغام نموده آید و باطراف و جوانب خبرها فرستاده آید که از هر طرف
خلل اندازند و خود متوجه الور شده آید که از انجا بلاهور روید اگرچه یقین ماست که از انجا که کمال اخلاص شماست
بخودی خود مطلقا بهیچ یکی ازین امور راضی نبوده باوی نشده آید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را
باینجا رسانیده اند اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با آن همه اخلاص و ارادت
و دریافت انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنتهای عزت و دولت نامی را که بواسطهٔ اکرام و احسان این دودمان
عالیشان در اکثر معمورهٔ عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته درین آخر عمر به بغی برآرید و از خدای خود
درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز میداریم
و خیریت شما را میخواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقدهٔ تاخیر و توقف است اگر شما
در یکحد دو سرحدی و ولایتی ارزانی داریم که آنجا رو بدارید باب اغراض باز بساختن خواهند رسانید که سبب

ج دوم

زیادتی آثار خاطر اقدس خواهد شد نوعی که عرضه داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید و کسان فرستید که وجوه نذری که در سهرند و لاهور گذاشته آید بار کرده با یتامی رسانند بعد از انکه بهدایت و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید در نعوت بوجه احسن ملاقات نموده بد انچه خاطر شما خواهد اراده نماید مضافا که شخواهیم فرمود و سوابق خدمت شما را ملاحظه نموده بیشتر از بیشتر خاطر جوئی خواهیم نمود چون بشناست آن جماعت مهم باینجا رسید که نام نیک شما در میان خلق به بدی کشید و با این معنی راهی نیستیم که شما بدنام شوید زینهار که قدم در راه و ناده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشوید و چون بدولت تا از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید بیرام خان که با ساده لوحی و ناواری عقل معاش بخود اعتقاد از خود بیش داشت از باده کامروائی هوش ربای فریب خورده خوشامدگویان بود با این منشور بزرگانه که تعویذ بازوی هوشمندان و تمیمه گردن دولت منشان تواند شد راه و نیافت چون گوئی که در بیراهه روی تیز تر گشت و ما هم آنکه با فزونی اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دستگاه افزا خود گردانیده در دلاسای آینده با ودل دهی جمهور خلایق اهتمام مینمود و روز بروز از اطراف ممالک امرا و یکه جوانان ضمیمه موکب معلی می شدند و از جمله سوانح آنست که ما هم آنکه بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادر خان برادر علی قلیخان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه بادشاهی التماس نموده آنحضرت مقتضای وقت را پاس داشته این خلعت و اخره که برهر قدر است نباید بعبارتی پوشانید اگرچه فهم بیشتهای معامله مدان برکنه کار نارسیده سخن دراز گردند و لیکن ظاهر حق بجانب آنها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم قوت کامل و تجربه تام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کد فراوان در کار است و با این صفات کمال آزادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد و گذشته پدر خود را که بکار ولی نعمت می آمده باشد بد اندیش نموده در رواج کار او کوشد و با این همه حالت که عطیه الیست عظمی با جهانیان صلح کل داشته باشد چه بادشاه زمان که ایزد جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را با وی سپارد و ترتیب چندین طوایف متباینه و طبقات ملل و نحل برای بردین او مفوض میگرداند اگر وکیل آن خدیو عالم آرا نشان چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته کجا رعایت حال میتواند لیکن در نفس الامر سخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار برای مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر از ان دفع شور و شر نیز مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیا خان کنک و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم

شد و بودند رای جهان آرای اطفای نائرهٔ آشوب این فتنه اندوزان و را بمنصب وکالت سرافرازی بخشیدند تا بپایان
بواسطهٔ خدمات مستحسن قدیم او بهرایچ و آنحدود داد و رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی دیگر را روزی چند مقید ساخته
وسزای اعمال شان داده گذاشتند و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگامهٔ این
بداندیشان افتاد بهادرخان را اتاوه جاگیر کرده رخصت فرمودند و درین ایام هم که اسم وکالت بر بهادرخان اطلاق
یافته بود در معنی خدمت وکالت ماهم انکه میکرد ای صورت پرست بر ظاهر چه می بینی درین کار حضر باید و حوصله و آگهی
این دو صفت ماهم انکه را بروجه کمال بود مصرع ای بسا زن که نهد گام جوانمردانه

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنهٔ بیرام خان و دیگر سوانح دولت افزای

دادار جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمان را از نقاب اختفا و احتجاب برآورده جمال آرائی فرماید بر آئینه عقلای
زمانه را در مسالک مخالفت آنچنین والاشکوهی رأی تیره و بخت خیره گردد و لهذا بیرام خان با هجوم خرد پیشها بر کاریکه
اندیشید صورت نه بست با چار بتاریخ روز ایران سی ام فروردین ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دارالخلافه
آگره برآمده متوجه الور شد و چون بشهر بیانه منزل کرد شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در
قلعهٔ بیانه مقید بودند ایشان را از آنجا برداشته رهائی داد اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهائی دادن
امثال این شورانگیزان آزموده جز سر دادن فتنه امر دیگر نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرام خان از دارالخلافه آگره بسمع
اقبال رسید و چنان نمودند که او اراده آن دارد که ازان راه غلط انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرای جهان اقتضا کرد
که رایات جهان نورد از دارالملک دهلی نهضت نصرت فرموده عرصهٔ حدود ناگور و آن نواحی مخیم بارگاه اقبال گرداند تا بیرام خان پای
ثبات دران حدود نتواند فشرد و اگر داعیهٔ آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت
نه بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهان کشائی از دارالملک دهلی
نهضت اقبال فرمودند و ازانجا که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والاشکوه است با چنان نصایح بخت آور که سابقا
ایراد یافت اکتفا نفرموده در منزل اول امیر عبداللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستادند تا بیرام خان را
بحقائق مواعظ هدایت نماید خلاصهٔ سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تو درین دودمان عالی قدر معلوم جهانیان است
چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار بود و دیر تو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم و جمیع مهمات سلطنت
بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم درینولا که به نفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری
متوجه شده ایم لائق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از معطیات الهی
دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند وقتی دامن از شغل مهمات فراهم چیده و بسعادت حج که همیشه ادراک

آن دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق اجرای این سعادت می نمود متوجه گردد و از ولایت
هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد باو مقرر می فرمائیم که سال او حاصل آن را فصل بفصل سال بسال به سرکار او رسانند
و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه الهی سنه مذکوره موافق سنه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقبهٔ جهم
نزول اقبال فرمود و درین ایام شاه ابو المعالی که سرمایهٔ فتنه و فساد بود و باندیشه های تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون بیرون
کاری نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد ولیکن هر که با برگزیدهٔ خدا اندیشهٔ تباه کند خود را بدخواه
و کارش روز بروز خراب تر شود و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابو المعالی از بند پهلوان گل گز کوتوال
لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال برسم اجمال نوشته می شود که چون شاه ابو المعالی بنیرنگ ریو و مکر و تزویر خود و
بی پروائی پاسبانی و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیلهٔ میر یوسف کشمیری که خدمت او میکرد
خود را بولایت گکران رسانید کمال خان میندار آنجا مقید ساخت از حیله سازی که داشت گریخته بنوشهر که قصبه ایست درمیان
منیبر و راجوری رفت و کشمیریان که از غازی خان حاکم کشمیر شوریده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان اوباش پیشه بی حقیقت
که دائم کار شان واقعه طلبی و کافر نعمتی ست تا سیصد کس جمع شد و کشمیریان هم تا بهفتصد هشتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایهٔ
نخوت و پندار او شدند شمسی ملک چادوره و خواجه حاجی که پیشتر از ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز بود و سینهٔ کا (؟)
این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازی خان مذکور او را کور ساخته بود و با جمعی از سرداران
کشمیر مثل فتح چک و هبوبت و موسویت برادر زاده های دولت چک مذکور و لوهر و انگر خواهرزادهٔ دولت چک
و یوسف چک که غازی خان مسطور او را نیز کور ساخته بود ولیکن به تزویر کشمیریان سلامت مانده بود
و محمد خان ماکری بیدرملشیر که احال در ملازمت است گرد او مجتمع شدند و از راه پنج براه کهاوره و بدوامی مخفی (؟)
که آنرا بزبان کشمیری اکو دیو گویند یا رموله رفت و از آنجا بسوی پورستافت و از پیش گذشته و بلتدی (؟)
موضع بتن بغازی خان مذکور جنگ شد و چون از قبلهٔ اقبال پشت داده آمده بود او باز با درونه آورد
و کار نساخته سیال تباه از راهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمده نزدیک بود که بدست کشمیریان
در آید که یکی از بهادران چغتائی که همراه او بود از اسپ فرود آمده سر تنگی را گرفت و تیراندازی میکرد
تا زمانیکه تیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده از هم گذرانیدند و ابو المعالی فرصت یافته
خلاص شده دامنهٔ کوه گرفته بسیالکوت رسید و آشفته و پریشان و تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت
و شورش را طلبگار می بود تا آنکه بدیبالپور که در آن وقت بجاگیر بهادر خان برادر علی قلی خان مقرر بود
رفت و تولک نام از نوکران بهادر خان که سابقهٔ آشنائی با وی داشت پناه برد و مدتی بخانهٔ او پنهان بود و اسباب فتنه گری را
سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از دل میرسی (؟) که شوهر خود داشت پیش بهادر خان رفت

و گفت که شوهر من شاه ابو المعالی را در خانهٔ خود پنهان داشته و داعیهٔ کشتن تو دارد بهادر خان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابو المعالی را بدست آورد و تولک را همانجا بقتل رسانید و شاه ابو المعالی را مقید ساخته پیش بیرام خان فرستاد و بیرام خان او را به ولی بیگ سپرد که از راه بکر بگجرات فرستد ولی بیگ او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود و شاه ابو المعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و دیوانگی که در سرش بود حرکت ناشایسته مصدر شده خونی کرد تا آنکه از آنجا باز گریخته به بار شرقیه گذر کرد و به علی قلی خان پیوست که شاید که بوسیلهٔ آن بد درون فتنه اندوز کاری می تواند ساخت چون آن کافر نعمت در خود گمان سرکشی و سر دردی می برد شاه ابو المعالی را جای نداد و او را پیش بیرام خان فرستاد در زمان تذبذب حال بیرام خان رسید بیرام خان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه در نزول الطالع واژگونه بجانب الور میرفت او را از قلعه بیانه بند گسل کرده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت و رایات فتح آیات شاهنشاهی بجهجهر رسیده بود که آن بدست بی ادب از بیدولتی سوار آمده کورنش کرد آنحضرت آن دیوانه خیره را بزنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازد و آنچنان فتنه اندوزی را در این مرتبه نیز آن خدیو صورت و معنی به گنگشهای کنند عمله روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند بایستی که جان معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادند حاشا حاشا آن بدگوهر نکو هیده ذات را از بار گردن نجات نه بخشیدند برای آنکه هر چند نفس خبیث را علاقهٔ جسمانی بامتداد کشد از و اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر از این گفتگو باز آمده لبستر مقصود میرود بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرام خان را روز بد پیش آمده دولت از و رو گردانیده بود هر نصیحت اگر چه بظاهر قبول میکرد اما بباطن نعل واژگونه میزد و درین روز که عرصهٔ جهجهر مخیم سرادقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشار الیه هنوز بگجرات نرسیده بود که برهمزدگی دولت بیرام خان شنود چون هواخواه این درگاه بود برسم استعجال روان شده احراز زمین بوس نمود آنحضرت نوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایهٔ عزت او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبهٔ جهجهر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام خان

چون باز رهگذر بیرام خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بجهت این کار نهضت موکب عالی مناسب علو شان شاهنشاهی نمود رای جهان آرا اقتضای آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشند که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد آواره این سفر غفلت داده خود را به پنجاب که معدن مواد اسباب است ساند سرمایهٔ شورش گردد هر آئینه این مبارزان اخلاص پیشه لنفاق همت بسته سزای او را در کنار او نهند و گرنه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند و ناگور را تسخیر دو سپاه گیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام

بآئین شائسته متوجه این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنهٔ پسر سکندر روغان سیخان
که بیرام خان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بیدولتان باتفاق شهرستین در صوبهٔ سنبل فتنه انگیز شده بودند
فرستادند و او بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشت و عساکر فیروزی مآثر را بجهت آرایش ممالک و
آرامش فتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت فرموده بست و هشتم اردیبهشت ماه الٰهی موافق
چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی را بفروغ مهچهٔ رایات آسمانی بارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت مکرمت
بر روزگار کشادند و اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند بیرام خان در سرکار میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره
در لشکر او انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامهٔ او فرونشسته مردم از وجدا شدند نیز از ولی بیگ یا ور پسر او
حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که خویشی به بیرام خان داشتند و شاه قلی خان محرم و حسین خان چندی دیگر گسستی یافتند
و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج و بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند کوچ بکوچ متوجه الصوب شد
بیرام خان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد و دل را از ریاست وا پرداخته عرضداشتی
مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاده دردمندی جدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت
حرمین شریفین نمود و چندین فیل و من طوغ و علم و نقاره و سائر ادوات امارات را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد این
بالتفات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی همتا پیش فرستاد تا شاید از راه نیازمندی کاری تواند ساخت بارها
که بیکارسازی ادبار دشده بودند نوشته فرستاد که برای چه تصدیع خود میدهید من خود از دنیا و کاروبار آن دل سرد
شده و امور اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده امرا فریب خورده بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت
زمین بوس مشرف شد و بر جهانیان کمال ظهور یافت که بیرام خان بسفر حجاز روانه گشته در همین زمان شیخ گدائی
فتنه اندوز خائب و خاسر برگشته بدرگاه عالم پناه آمد هرچند سزاوار سیاست بود بعنایت پیش آمدند و در بنیان
بساط عزت گوش بر آواز داشتند که مبادا فریبی باشد و از یک ناحیتی سر باز کشد که تدارک آن مشکل باشد درین میان
ناگاه آوازهٔ انحراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان بدنیت قدری
خوشوقت شدند که یارب هرگز این گمراهان بمقصد خود نرسند

یعنی صریح ورزیدن بیرام خان و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن

خان خانان بواسطهٔ رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد و بیکانیر رفت و رای کلیان مل
که کلان تر آن سرزمین بود و پسر او رای رایسنگ که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد و در جرگهٔ امرای کلان است
آمده بیرام خان را دیدند بیرام خان که جای توقف نداشت مقامی دلپذیر یافته چندی روز در آن گل زمین گذرانید و درین
فرصت بود که شاید از جای فتنه سر کند و چون باقبال پادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود بر خلاف آن ظاهر شد بایستی که

آبله پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه اماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر می نهاد لیکن چون در نفس امساره

مرد بود فریب خورده بعضی بدسگالان شد و مغلوب غم و غصه گشت با غرور و پندار در سر افزوده با تفاق شوریختان تیره درون

بسمت پنجاب متوجه شده دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نموده با مرای سرحد نوشته داد

که متوجه سفر حجاز بوده ام لیکن چون معلوم شد که در تغیر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص با هم انکه دم

استقلال میزند برآورده مرا بخود منسوب میگرداند اکنون همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگی رخصت

گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال این مقدمات و همین نوشته مردم را طلب داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت الاهی

شاهنشاهی بخطاب مظفر خانی اختصاص یافت پیش درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب بود تربیت کرده فرستاد

که او را بامیدواری تمام آورد و چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت الاکه داشتند نصیحت نامه نوشته پیش میرزا خان

فرستادند که اگر بخت در دولتمند خواهد بود و پند پذیرای این نصایح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید

آگاهی و پند پذیری هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنس سمے نویسد

فرمان جلال الدین و الدنیا اکبر بادشاه غازی

خان خانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است

و حقوق خدمات شائسته او درین درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت دستگاه طیب الله ثراه بواسطه صدق

نیت و اخلاصی که از و مشاهده نموده بودند او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی مارا

باو تفویض فرموده بودند بعد از انکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند و او از

روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جان سپاری در میان بسته متعهد مهمات سلطنت آن خدمات و نیکوئیها که

که بظهور میرسانید زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را چنان بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی بران متصور

نتواند بود چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد با آنکه درین پنج سال چندین امور ناشائسته از و بظهور

که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه بزرگی و دانائی از میان اینهمه مردم فاضل

و قابل با حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نموده با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود و در کشتن

مناشیر مهر میکرد او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی در محافل خبیث مماثل او را بر جمیع سادات

صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که نا بر ملاحظه عظمت شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردیم تقدیم

داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین میزد مذلت و خواری این فرقه شریفه را عمدا بجو

می نمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و منظور نظرها است برین طائفه که تربیت الهی دارند ترجیح داده از راه

مقدسه این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده بود که سوار پیش آمده بما مصافحه می نمود

و نوکران فرود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی و خانی و علم و نقاره و جاگیرهای معموره
و ولایتهای پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت
و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس همه
آنها داشت و از ملازمان و خدمتگاران بابری که سالها با امیدواری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت
شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه معیشتی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سواریها در ملازمت میباشند
و خود را بهزار محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز سقیفها ساخته بجنون آنها آشفته بود و انواع بی اعتدالی
و بی اندامی مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خون و دزدی و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد
بواسطه میل و مداهنه همه را درمیگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزے واقع می شد یا کسی بهتان میکرد
در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر نمی نمود و تا خیر شدن انواع جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی از کمال نادانی و
حماقت خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر و لنگ ساربان و از
ساده گی آن طائفه را راسته گو دانسته تربیت مینمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده
فرمان را نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او شنیده
تغافل نمود و لنگ ساربان در پیش همین بحضور او آنچنان لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و
ولی بیگ را خود میداند که درمیان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بی شائبه خدمتی و اصالتی
و حالتی بهمین نسبت که با ما داوست آورد و بر امرای عظام گذرانید حتی بر سید قلی میرزا که بعلو سعادت و انتساب
سلطنت ممتاز بود و تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت میرغی نیچه نزده در برابر اسکندر خان و بهادر خان جدا خلعت
را رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داد و خوانین عظام را بجاگیرهای ویران خرسند ساخت و در بین اوقات اکثر
مجالس از و چندین امور سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر ما می شد چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را
دولتخواه و خویش این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار او را عین
خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم درمیگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او
بسخن همین جماعت باغیه قصد دارد که معدودی چند که با همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این
شرارت از دار الخلافت آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و باو نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده
که بخاطر اشرف قرار می یابد که او درین اوقات ملازمت تواند نمود و اگر چه از و آزار بسیار یافته ایم اما او را هنوز همان
خانخانان میدانیم و میگوئیم جهت تسلی خاطر او سوگندهای غلاظ یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس نداریم و چون
بتمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده و عیالی که داشته باشد عرضداشت نماید

ج دوم ۸۳

بنوعیکه لایق دانیم حکم فرمائیم چون بتفصیل اوقات عرض مینمود که وقت شده است که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت
پردازند تصور چنان بود که بشنیدن این خبر تیره اختر سر بر گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد چنان
بوقت عرض رسید که از کمال میل و توجه که برین امور داشته دوار و تموج نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سال
است که در ذمه اوست من المهد الی اللحد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعت غش و مفتن دارد
که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و
بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خساست خودپسندی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده
و بولد اسکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و تتار خان پنج بهیه را نیز کس فرستاده که او در دامن کوه آمده
خرابی و دست اندازی کرده از ان حدود در آید و خود خیال لاهور کرده که در ان حدود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق
مخالفت سپرده در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را که برافروخته فروغ ازلی بر افراخته
دست قدرت است بدم سرد منطفی سازد و ما که پرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیداند بیت
چراغی را که ایزد برفروزد ٭ هر آنکس تف کند ریشش بسوزد ٭ چون نظر با آن همه اخلاص و اعتقادی که از چهره احوال
و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور مبنی بر تزویر و راند و دروغ مینمود و مینمایند و باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت یافته
این دودمان عظیم الشان است و اطاعت حکم ما برو واجب و لازم بر سبیل حجت فرمودیم که خود را از پی افعال و اعمال
گذرانیده این جماعت مخذول العاقبت را که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان
آورند مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده ایم و هر چه
عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول از صوابدید او در گذشته ایم او هم این حکم ما را سمعاً و طاعتاً انقیاد نموده تخلف نورزد
که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف برو صاف ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت که
میل ملازمت داشته باشد و قید اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز
خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام او که سالها باخلاص و
ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و دیار منتشر شده به بغی و عناد و فساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره قراچه ها
محشور نگردد و بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگر نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل
و کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آرد و بدولت و اقبال
با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت قلع و دفع او متوجه شده بعنایت الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد
امید است که درینحالت که عنوان اقبال تعلق با او گرفته ادبار او دست فتح عظمی روی دیده او مغلوب عساکر
اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد و بیدولتی را از همیشی استدلال نمی نماید که او درین پنجسال محروم نبود را چگونه رعایتها کند

که بروز واقعه بکار آید و از کوته اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت الهی است هرگاه آن عنایت شامل
نوکر بیدولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که آنها را که فرزند و برادر میگفت هرگز با ایشان گمان بدالی
نداشت برهنمونی سعادت اکثری از وی جدا شدند و آنانکه مانده اند یکیک جدا شده بدرگاه معالی می آیند و رفته رفته
او را تنها خواهند گذاشت دریغ تمام غیر تسلیم و رضاجوئی چیزی فائده ندارد بیت سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع
که هرچه حاکم عادل کند همه داد است :: خانخانان که روز ادبار او نزدیک رسیده بود و مانند شب تاریک ادبار
بسر می برد ازین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود و نیند پذیرفت چون گویم که باعث مزید شورش او
گشت لیکن دانا داند که بسعی خود در مهالک بی ناموسی شتافت و بالجمله از پرگنه بیکانیر متوجه پنجاب گردید چون دران
حدود قلعه تبرهنده که سپاه گیر شیر محمد دیوانه بود رسید عبد الرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال در ان قلعه نزد
شیر محمد که از مخصوصان او بود گذاشته از انجا بگذشت و شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را بهتر دانسته از وفا دور
و تمام اسباب و اشیا را که در تبرهنده گذاشته بود متصرف شد و اهل و عیال را بملازمت آورده و درویش محمد اوزبک
مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز کمر همت بدولتخواهی نفس الامری بست
و بیامن توفیق صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی باززد و چون نزدیک تهاره رسید میر
مغل تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد ولی بیگ به تهاره آماده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را
هرکس خواهد که فرونشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند و چون هنگام ادبار بیرامخان بود در هرچه
بسعی و خودی اندیشید زیان می دید و چون غرض پرده دیده مصلحت بین ست صلاح کار خود ندانسته اسباب
آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندهر روان شد شعر

چون غرض آمد هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرامخان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی جهانگشت و اشتعال نائره محاربه میان لشکر اقبال و بیرامخان و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود خبر عزیمت بیرام خان از بیکانیر بجانب پنجاب
معروض ایستادگان بساط جلال گشت عزائم بادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدرست بران قرار گرفت که لشکری
شائسته فرستاده سر راه بیرامخان را بگیرند تا در نواحی الاسور غبار فتنه نتواند انگیخت جمعی از کوته اندیشها برین بودند که
حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال تعین باید کرد حضرت شاهنشاهی
بمقتضای وقت قبول هر دو رای فرموده قرار بران دادند که افواج قاهره پیشتر رود و بعد ازان آنحضرت نیز متوجه شوند
بعد از درازی سخن با هم اتکه شفقت مادری منظور داشته ادهم خان را نگاهداشت و شمس الدین محمد خان اتکه و پسران

ج دوم ۸۵

یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشاپوری و علی قلی خان میر لطف و حسن خان خویش شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خانخانان را مانع آمده نگذارند که بپنجاب در آید و شمس الدین محمد خان اتکه را که از امرای عظام تکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای ممالک کشای خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط اساسان یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی و آیینه یورش نصرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود وجه همت علیا شد و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبد المجید را که بشرف دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایه اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرفراز ساختند و حکومت دار الملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت فرمود گوش هوش خواجه را بنصایح بادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح مالک بود باز کردند و فرمودند که مغرور خرد و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی خود منحصر دانی و مزد خدمت را عنایت و تربیت ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را به سجدهٔ آستان عالی نورانی ساخت و دل در خدمت و بآیین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد القصه چون شورش بغی بیرام خان در میان آمد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی بیگ صادر شده چند روزی او را بادهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود بادهم خان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود و بتاریخ ششم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده از دار الملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نیت حق به مجرد توجهی کارهای شگرف که در اندیشهٔ روزگار نگذرد تمشیت می یابد هرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق این مقال تازگی آنکه فرستادهای اعلاحضرت که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم واقعه طلبان کمینه عمله باشند نپرداختند و تا پرگنه دکدار از نواحی پرگنهٔ جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت در رکاب داشته عنان سرعت باز نکشیدند و در ظاهر کوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بیرام خان بستند بیرام خان در گرفتن جالندر را اهتمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت اتکه خان را در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیگ و اسمعیل قلیخان و حسین خان و یعقوب سلطان و سنبر تلخ و گروهی از مقهوران را مقدمه ساخته و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و از بنجانب شمس الدین محمد خان به پشت گرمی اقبال روزافزون شاهنشاهی صفوف نبرد را بمردان کار و بهادران کارزار بیار است و دلاوران جنگجو و پردلان پرخاش خو را دلداری داده روان شد قول باخلاص و اهتمام او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشاپوری استحکام گرفت و چون برانغار

بشهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت و علی قلی خان اندرابی و قیا خان صاحب حسن و بعضی از کار طلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شگرف گشتند و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و محمد یوسف خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان غول و التمش ایستاد چون اتکه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع پیکار نحوی دل جمعی بهم رساند با بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر پادشاهی بود که اکثری از بدنهادی و بد دلی و دو زبانی نوشتهامی فرستادند و چون دو لشکر در موضع گوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوائل ذیحجه بهم نزدیک شد کوشش های دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار فوجی پیش از غلیم چیان روی تهور بجنگ آورد که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان با بسیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از نفاق و بیدلی مردم حیرت افزا بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی مینمودند درین هنگام که مردم بیرام خان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند و بیرام خان با فوج خود بخیال نصرت تختر کنان می آمد فوج اتکه خان که در پناه پشته ایستاده بود پیدا میشود و بیرام خان بمدافعت پیش می آید که اول فیلان را که سرکرده آن فیل تخت روان بود میراند و خود از عقب آن روان میشود ناگاه اقبال پادشاهی و تائید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد کشود میان این فوج شائسته پایه بود و فیلان مذکور دران جمجمه می درآیند و بجو دو رستمی مانند و مبارزان لشکر نصرت قرین بتیر زدن فیلبانان متوجه میشوند و به محض امدادات غیبی تیری بر فیلبان آن سرکرده فیلان می رسد و او از گردن فیل آویزان می شود و بیرام خان چون می بیند که حال فیلان که اعتماد او بود چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان آمده شالی پایه را دست راست داده از جانب خشکی بیاید و بتازد و اتکه خان از دوربینی و پیر دلی داعیه بیرام خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد و یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم خاک بی ناموسی بر فرق روزگار خود بیخته رفته اند چه وقت تاختن است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روزافزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز ما را ای گریز نیست امروز روز جان فشانی است یا جان ستانی و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکتا دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران یکجهت آماده نبرد شد و در زمانیکه بیرام خان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل درآرد این ناموس طلبان نبرد دوست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرام خان تاختند مردمی که همراه بیرام خان بودند این انحراف را فرار اندیشیده برهم خوردند بیرام خان ناچار برگشت و خجلت زده ادبار شد و بتائید ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و عمل پای وا دادن چنان برچنین نصرتی که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام از مخالفان تیره بخت چه آنانکه بتعاقب گریختها شتافته بودند و چه جمعی که همراه بیرام خان در پیکار بسته بجائی پراگنده شد و عساکر نصرت اعتصام

تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمهٔ تیغ خون آشام ساخت و گروهی را زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کرد
و مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نمودند اسمعیل قلیخان را زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که
زخمی در نیشکر زاری مختفی است او را نیز دستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد و یعقوب
و احمد بیگ و بسی از اعیان مخالف گرفتار کمند مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد
و اتکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از پس رفتها بسیار نشتافت سعادت شاهنشاهی محض تائیدات غیبی اینچنین نتیجه که
عنوان فتوحات تواند بود و از مکمن اقبال بظهور رسید حضرت شاهنشاهی العزمی درست رای راسخ و خاطر خرسند متوسل
بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا و بظاهر صید کنان و شکار افگنان نهضت سیفر می‌نمودند در نواحی سهرند منهیان اقبال
بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیا رسانیدند و جهان برهم خورده بتازگی آرام یافت لوازم
شکر و سپاس بوقوع رسید و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلها را فراخی
مشرب پدید آمد ساده دلان هیچدان را سر رشتهٔ دانش بدست افتاد و دولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه
وقت از ستم تنگدلی ناحق شناسان نجات یافت خردمندان را افزایش دریافت نصیب گشت دولت روی نمود اقبال
چهره کشا و عالم طراوت تازه یافت زمین و زمان نضارت نو گرفت کور باطنان حسد پیشه در مغاک خاکساری فرو رفتند
خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر جوان شد انصاف بزاد معدلت آشکاره گشت یک پرده که از جمال جهان آرا
خود حضرت بوزمان دور انداخت دیدی که این حال که چسان شد حال بزرگان جهان و پایهٔ بزرگی در چه مرتبه رسید ازین
قیاس باید کرد که اگر پرده چند لطیف‌تر ازین از چهرهٔ مقصود بردارد و جلوهٔ چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که بظهور
نیاید اما بهانا که رخصت اظهار ندارد و یا نظارگی در نظر دوربین او در نمی‌آید عمر باد دولت و اقبال بماناد که جهان را چنین خدیو
بس کمتر بدست افتاده است محرر این دیباچهٔ اقبال ابوالفضل نقشه معمور بر آورده معروض میدارد که اگر تملقی نبودی و لباس
نوکری نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در رسمیان مخلوطم از ینکه کور باطنان ناتوان بین این حرف را
از قسم خوشامد دانند بیشتر ازین حرف سرائی نمیکنم و این اندیشه در فطرت خانهٔ من نیست چه آنجا رسمیان آلوده راه نمی‌یابند
از طبیعت میگویم نه از فطرت بیت کی گذارد آنکه رشک روشنی ست * تا بگویم آنچه فرض گفتنی ست * چون عرصهٔ سهرند
مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه آستان بوس بود با دیگر امرا مثل مقیم خان
خویش تردی بیگ خان و قاسم خان میر بر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه مرتبین مولانا
عبدالباقی صدر و ملا آخر زرگر و پاینده محمد و شگاول و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد منشی
با جمعیت فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه سیزدهم ذی الحجه بشرف بساط بوس
سرافراز شد و مشمول تربیت شاهنشاهی گردید و بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خان خانی خلعت افتخار در بر کرد

ج دوم
۸۸

ج دوم ۸۹

وباقی امرا و سرداران هریک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بدیع سربلند گشتند و درهمین منزل دلکشا شمس الدین محمدخان اتکه و سایر مخلصان نیکو خدمت که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرفراز گشته بتفقدات شاهنشاهی بر سر امتیاز یافتند و جامهٔ داتوی و جابهٔ فتاحی بیرام خان را به اتکه خان مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بیدولتی چند که در عرصهٔ نبرد دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلی و حسین خان و احمد بیگ ترکمان و دیگر افراد زنجیر در پای و غل در گردن با غنایم فراوان بنظر اشرف درآوردند و علمی که برای روضهٔ رضویه مشهد مقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق فرستادن نیافته بود و انیجا بود و در و آن علم سعادت از فواتح تقالات شاهنشاهی شمردند و محمد قاسم خان نیشاپوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر اخوند و جمعی دیگر را که پیشتر از خبر طغیان بیرام خان رخصت ملتان کرده بودند و ملتان از محمد قلیخان برلاس تغیر یافته بجاگیر این مردم مقرر شده بود و درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبه عالی شد بموجب قرارداد آن جماعت را به ملتان روانه ساخته و از گرفتاران ولی بیگ که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد سر او را بجهت عبرت خلائق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامیکه بوسائل مقربان لبساط عزت نجات یافته دیگربار به تقدیم مآثر عبودیت و اخلاص مدارج ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هریکی بجای خود گزارش خواهد یافت بجان شد هرکه بدخواه تر بود و فتنه انگیزتر همان را دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیگ که سرمایهٔ فتنه و فساد بود و چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیدهٔ راست بنیان درست کردار شد بهادر خان را از بخت برگشتگی آنچه سرمایهٔ هدایت و سعادات باشد موجب مزید غوایت و گمراهی او شد و چون سر بیمغز ولی بیگ را تواجی به پرگنه اتاوه که جاگیر او بود رساند فساد درونی و بیدولتی باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت رسانید و از آن بیدولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد برخی چند همرهان محضر گزین او را بدیوانگی منسوب شدند حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت لیس هانا او را از دیوانگی بهشیاری آوردند و چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بی شائبهٔ مداهنت و مسابله بودند اینچنین معامله ناحق شناسانه را پوشانیدند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم بیخودی می اندیشند اما در دیدهٔ تحقیق این قسم اعمال از زناد و لتخواهی عظیم است چنانچه باندک تاملی معامله فهمان دقیقه شناس سر این کار بظهور می پیوندد

ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال بیرام خان تحقیق شد و اتکه خان بشرف بساط بوس عز سعادت یافت رای جهان آرای اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسم نشاط شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه و هم ورود میمنت به شهر لاهور مسجد به مقدم گرامی آنحضرت رونق و بهای پذیرد و بنابرین اندیشه در داب انتها عساکر فیروزی آثار

بسرکردگی منعم خان دران حدود گذاشته نهضت عالی فرمودند و بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم ذیحجه
نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بتشریف ضیافت و جلائل جشن پیرایه
بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و
عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه نجابت بابو و برادران مرحمت شدند و درین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود
خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بتایید اقبال متوجه
لشکری که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرام خان

چون بتحقیق پیوست که بیرام خان پیش راجه گنیش در تلواره که درمیان کوه سوالک جای مستحکم است پناه جسته
و دران جبال متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی هژدهم مهر ماه الهی موافق سه شنبه دویم محرم سال
نهصد و شصت و هشت هلالی بتایید توفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند که بی مداخله مکر و تزویر ارباب اغراض
آن مهم بانجام رسد و جهان بمیامن دولت ابد پیوند آسودگی بیند از روی تعجیل در ماچیواره انتظار موکب
عالی می برد که گیتی خدیو با عزمی حق اساس کوچ بر کوچ سایه عاطفت بر آن حدود انداختند منعم خان و سائر
بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و از انجا بتایید توفیق ایزدی
متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در وقعه تردی بیگ خان فرار نموده جلا
اختیار کرده بودند بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی از
دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیشدستی نموده بی تحاشا به تنگنای کوهستان در آمده داد دست برد
دادند و بسیاری از جنود هنود و روسای ایشان از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراختند میان
این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین جلایر
از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت و بتایید الهی شکست بر راجها افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند
و بسیاری ازین سیاه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات
بنواحی کوهستان به بیرام خان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت و ندامت کشید
و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذرخواهی درآمد که از وقوع
بعضی امور که بطریق اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع آمد عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر زمین دارم
اگر بدامان اقبال خطر از عفو پاک فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز من ست و خاک
آن آستان جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عرضیه او را گذرانید و زبانی نیز خلاصه مقصد را

معروض داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رأفت عام و عطوفت خاص و شکرانهٔ چنین موهبتی عظمی
عذر ناسموح اورا اصغا فرمودند و از آنجا که فطرت عالی از عفو التذاذ می یابد کشاده پیشانی و شکفته خاطر به
سامی جرائم او رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطان پوری را با چندی از مقربان بساط
مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرام خان را بنوید عفو و مژدهٔ التفات مطمئن ساخته بعتبه بوسی آورند
فرستادها بشرایط موعظت بجای آوردند لیکن تسلی بیرام خان نشد و گفت که من آنچه کردهٔ خود خجلت زده و سر افگنده‌ام
و مستوجب هرگونه سیاست گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما
از بزرگان جغتائی و سائر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و
عهد موکد درمیان آرد و بوسیلهٔ او میتوانم از عصیان بغی برآمده سجدهٔ آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل کرده
بقیهٔ عمر را در امکنهٔ شریفه گذرانم و بدست آویز تضرع و تخشع در تدارک و تلافی جرائم و آثام خود بکوشم چون بحر احسان
در جوش بود این ملتمس او بقبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبهٔ حاجی پور که نزدیک دامنهٔ کوه و
درمیان آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را
فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با چندی
دران تنگنای وحشت که پناه برده بود رفتند هجوم زمینداران شده بود و جمعیتی که درمیان زمینداران هندوستان
مقرر است کشته شدن را قرار داده ایستاده بودند فرستادها مسافت را طی کرده در قلعه که بیرام خان بود رفتند
چون نظر بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش بجای آمد و دانست که آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانیدند براستی
واقع بوده است از روی امیدواری پیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رقت نمود و منعم خان بمواثیق و ایمان اطمینان
نموده بیرام خان را متوجه عتبهٔ عالی ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان آویخته بنیاد گریه و زاری
کردند که غدر است زنهار شما نروید منعم خان و سائر فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمند نیامد و چون که ایشان را
اندیشه از خود بود و لهذا چون منعم خان گفت که شما امشب درهمین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع گردد
متوجه ملازمت خواهید شد این هر دو کس بیرام خان را گذاشته و از همراهی تخلف نموده ماندند و بیرام خان متوجه عتبهٔ
اقبال شد لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار می بردند واقعه طلبان حرفها گفتند که این اعجوبه پیدا
شد و غریو از لشکر پادشاهی برخاست و خوشحالی روی نمود و فتنه اندوزان را روز وبال آمده روی سیاه گشت و از آنجا
روی بدرگاه معلی آوردند و در آبان ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت شمشیر و پاک در گردن انداخته سجدهٔ ندامت
و خجالت بجای آورد و سر خاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سرور و چه از شرم گناه و چه از
شوق عفو بهای های بگریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس سر بیرام خان را از زمین عجز برداشته

در آغوش کرمت گرفتند و فوطه از گردن او بر داشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بزبان مدعا پذیر پرسش احوال فرمودند و بقانون که در ایام وکالت جای بیرام خان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرام خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر و منزلت مقام گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحهٔ پیشانی او بتجلی زائل گشت اما همان سخن است مصرع اگر گناه نبخشند شرمساری هست آنگاه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره که در بر کرامت پرور داشتند به بیرام خان التفات فرمودند و از روی خوشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دوراندیشی که اساس هر کار دار و مدار املاک سلطنت بر آنست ترسون محمد خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور مراجعت نمودند در یکی از روزها بیرام خان زبان طعن کشوده بحاجی محمد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت و بی وفائی هیچکس آنقدر کوفت نیست که از تو این همه حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آن همه دعوی اخلاص فرزندی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیده بر روی ولی نعمت رفتید من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرام خان شرمنده شده هیچ سخن نگفته و از ثقات شنیده ام که بیرام خان پیوسته درین راه ازین سخن نفس الامری اظهار دردمندی کردی لله الحمد که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر نشان جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته از گرداب باغی بر آمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفت هم زمان او موقع پدید آمد همه بنیان را سرت روی داد عزیمت ازخان اعظم اتکه خان منظور آمد چون خبر از بعضی سوانح مبدا بجنس آنرا درین اقبالنامه در آورد تا سرمایه عبرت اهل هوش شود عرضداشت کمترین بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بدرجه عرض میرساند که چون این دولتخواه در دهلی بشرف آستان بوسی و بندگان عنایت و التفات بیدریغ بادشاهی این دولتخواه مبذول داشته انعام و لقاء و تومان طوغ بیرام خان سرفرازی داد و حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت فرمودند واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایت سرفرازی خدمت بتقدیم رساند که هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت دولت شنیده نباشد و خبر رسید که حرام خوران و فتنه جویان سجنگ و خبر بیرام خان را در نواحی فیروزپور آورده اند حکم شد که ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت اقرار داده بعرض رسانند دران مجلس کتابت بیرام خان که بدرویش محمد خان فرستاده بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بندهٔ آنحضرتم اما میخواهم که انتقام خود را از دولتخواهان آنحضرت بگیرم بعد از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید جهت دفع بیرام خان می گفتند چون دران دو روز اسباب حشمت خان مذکور

باین دولتخواه عنایت شده بود و بجود قرار داد که مصدر خدمتی لائق گردد در مجلس بحضور ارکان دولت که خرد و کلان
حاضر بودند دراز نفسی و فضولی کرده داد طلبید که مهم بیرام خان بعون عنایت الهی و بتوجه ناتنا هی بتقدیر رسید که هر جا در جور
یار دبر و شود اگر پای کم آرد از کنیزان و خواهش کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرام خان مهم کلانی است
مادام که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال ست چون ارکان دولت چنین مصلحت
دیدند بنده زیاده بران درازنفسی نکرده بمخادیم عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان
ولاهور متوجه اند میتوانند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر رود و هر چیزی که ظهور یابد بدرونه بر دوز عرض نماید
نماید واجب العرض بنده دولتخواه درجهٔ قبول یافت حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه بیرام خان شود و نیز حکم شد
که هزار کس کومک نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار روز در نواحی رهتک پرگنه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون
کیفیت را بمخادیم عرض داشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند چون اکثری از کهنه سواران درمیان بودند
از انجا که خیالات سپاهگری است هر یک را اندیشهٔ نیز بخاطر میرسید چون آب زلالی موسم باران نیز درمیان بود چند روز
در رفتن توقف شد و مردم والده را واسطه ساخته صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که اتکه خان هر روز دو کروه کوچ
کرده از ترس پیش نمیرود داد دست او کاری نمی آید جاگیر و علوفه او را تغییر باید داد والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظهٔ خاطر و حق
خدمت بیست ساله منظور نداشته هر چیز میگفتند بعرض رسانیدند چنانچه بحضرت واضح است فرزند عزیز محمد کتابه و
سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت که ای زاده بختان مردم مار اهلاک کرد هر چه نصیب شما بوده باشد همان
خواهد شد بهر حال بتعجیل متوجه مهم دفع بیرام خان شوید این دولتخواه دانست که غرض چیست توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر
دولت بادشاهی کرده متوجه بیرام خان شد اکنون که مهم بیرام خان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانها
که همراه او بودند بقتل رسانیده و اقربای او را بنام دستگیر کرده بدرگاه آورد و عیاذاً بالله اگر مهمات برعکس می شد معلوم بود
که کار بکجا می انجامید و حقیقت آن مهم را بیرام خان خود نیز بعرض رسانیده باشد و بعد از فتح بیرام خان هر یک از دولتخواهان
که دران معارک بودند و خدمت هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بعنایت والتفات بادشاهی سرفرازی یافتند و نوکران
دولتخواهان که در جنگ بودند یک کس ایرسید و نشد که جان محمد سلطان بهسودی را که دو روز در قلعهٔ جلندر بود سفارش نموده
خطاب خانی گرفتند و بغیر او همه دو چند از تر و خود سرفرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرفراز شدند چون بعد از همه بیت
باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد که در چنین معرکهٔ کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند آن بود که روز اول جنگ کرده اند
که نام اتکه خان را در فرمان بنویسند عالم پناها این دولتخواه از بیگه چشم داشت مادری دارد و غیبت میکنند خدا روا دارد که این
دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان بکف دست نهاده و فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بیرام خان
دو ده بیست از قربان او و ملازمان و سلطانان او در آمده شمشیر زند و هیچ یک از امرای عظام از پرگنهٔ خود بکومک بیایند که مردم

همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را بیرام خان عرضه کرده باشد انچنین سلوک با این پیر غلام کنند و جماعه تورچیان بیرام خان که بجاسوسی بملازمت حضرت گذاشته بود و بدولت آن حضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه بیابند و یوسف محمد در برابر بیرام خان و بهبیت خان و سلطان او درآمده شمشیر رسانده و آنحضرت خطاب خانی عنایت کردند محمد امیر همراه او را که پروانه برآورده بود او را ایم تن نمودند و بنده را که بخطاب خان اعظمی سرفراز ساختند یک کرور جاداد و عنایت کردند محمد امیر جمل ملک فیروز پور دادند عالم پناها همه مردم این دولت خواه عمریست با برادران و فرزندان با امید واری خدمت میکنند والحال بدولت آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی سرفراز شده‌اند چون علم و نقاره و طومان تومغ بیرام خان را باین بنده عنایت فرمودند بعد از فتح بیرام خان جامه داقو و خلعت قناعی و اسباب حشمت را عنایت کرده مرتبه دادند امیدوار

که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافت آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از انجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن

چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر را دو کان بر هم زده آمده هر یک سر افگنده بگوشه رفتند و بتائیدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافت آگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل ناظمان حال و آینده تواند شد و چون رایات اقبال بسهرند نزول اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمت دهلی روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی آثار گشت چابکدستان عرصهٔ شکار بعرض رسانیدند که درین نواحی جیشه‌های یوز است که آنرا بزبان هندی چیته میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیع ترین فنون شکار است بر ضمیر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه تماشاگری این بساط انشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاط گاه باطن به ترتیب این کار شرف اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات آن سر انجام داده کوهی چند که آنرا بزبان هندی اودهی گویند بطرز خاص کندند و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلی متصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی بیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس صید فرمودند درین مرتبه بود و در روز پانزدهم آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلگشای نزول سعادت فرموده سرمایهٔ آسایش جهانیان شده بود و از سوانحی که درین اوان بظهور پیوست فرستادن جمعی است بسر کردگی

ابو الفتح برادرزادهٔ منعم خان بصوب کابل و شرح آن برسم اجمال آنست که در آن هنگام که بمقتضای فرمان شاهنشاهی
منعم خان متوجه پایهٔ سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرد و در تقویت و تمشیت مهمات او
حیدر محمد اخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات آنحدود را انتظام دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل
مشربی جانبین ناسازگاری پدید آمد در ینولا که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرمود عرضداشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه
آمد نارضائی حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد را منشور طلب صادر شد و بجهت
کومک غنی خان و اعانت او شکون پسر قراجه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان جمعی کثیر را
بسرکردگی ابو الفتح برادرزادهٔ منعم خان بکابل روان ساختند فرستادها رفته روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب
امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطهٔ دلکشای دهلی افاضهٔ عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الٰهی
موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی تصمیم عزیمت بدار الخلافت آگره نمودند و از دریای جون بر کشتی سوار دولت شده توجه
فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش کشتیها و زورقها سامان و آرایش داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ
از راه خشکی متوجه آنسمت گشت و روز فروردین نوزدهم دی ماه الٰهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافت آگره
مستقر رایات جلال شد و ریاض اعمال ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت یافتگان روزگار را مرهم شایسته پدید آمد
روز بازار عدالت گرم شد و بوستان بخت در کنار گرفت مستعد از وقت خوش شد نهال دولت در بالیدن آمد غنچهٔ
اقبال شگفتن آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در تربیت ملک صوری و معنوی در نقاب بی توجهی توجه فرمود درون
قلعه که بهترین منازل آن شهرست اقامت واقع شد و بتازگی طرح منازل دلکش صورت بست عمارت عالی اساس یافت
و خانهای بیرام خان به منعم خان خانخانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران عتبهٔ خلافت و سائر اعیان
درگاه بر کنار آب جون دو طرفه عمارات خاطر کشا اساس نهاده زینت آرای شهر شدند و در خلال این حال منعم خان خانخانان
جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود آنحضرت نمود و ملتمس منعم خان درجهٔ قبول یافته وثاق او
از پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت خان خانان در مقام خدمت نقد جان برکف ایستاده شرائف نفائس
پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس درآورده مجلس آرای شد و از سوانح عبرت افزا که درین ایام سمت ظهور یافته
سعادت نشان بخت او را سرمه دیده در کشید کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان
پناه است از انجا که نیت حق اساس شاهنشاهی پیشطاق ذروهٔ اقبال است پیوسته هر که دم منازعت و مخالفت زند تا
آنحضرت بدار اگر راند و بظاهر در فکر آن نشوند کار فرمایان ابداع سزای او را در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند
که تنبیه سر بشورش بر داشتن و علم تکبر افراختن آنست که او را سزای لائق داده در مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب
غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمانست چون در مبادی سلطنت آنحضرت

حرکتی نالایم بظهور آورد که پیشتر گذارش یافت ایزد جهان آرا اجزای آنرا در کنار نهاده انچنین شکستی عظیم پیش او آورد
و آرزومند این درگاه ساخت و عرضداشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که بمزید کاردانی امتیاز داشته فرستاد درین ایام
ایلچی مذکور بدار الخلافت آگره رسیده منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او رخصت یافته
بشرف زمین بوس سربلند شد و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر اقدس در آورد و خلاصه مضمون عرضداشت
شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم والتماس امداد و اعانت در انتقام اعادی بود
و کیفیت این تاجری برسم اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنوان دولت ابد قرین بی راهه فتنه تخم
ادبار خود کاشتند اگرچه ایشانرا در محاربات الوس نکبه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث مزید غرور ایشان شد
از انجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب تمرخان حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده
تاخت نمودی تا آنکه پیش ازین سانحه که شرح داده آمد شکر بر سر حصار برده قلعه بیرونی را متصرف شدند تمرخان
در ارک متحصن شده روزگاری بحیل میگذرانید و انتظار کومک از یکیه که از اطراف و جوانب طلب داشته بود
می برد و میرزایان آمدن کومک اقریب دانسته از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال پنجم الهی
موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از لوک و ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند کار آگهان
دوربین باین لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرونست چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده و سرداران
ایشان بیش از سرداران ما مبارزان کارشناس لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند
که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه در بدخشان از دو کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم
و در لشکر عظیم پیر محمد خان و چندین سلاطین نژادان دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود و هرچند حسابدانان
سخنان موجه گفتند چون مدهوش باده پندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن
اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله آنست که کاربرداران ابداع میخواستند که سزای اعمال ناشایسته اینها که نسبت
حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدهند تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در گوی هلاکت انداختن
و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت هم کس بطلب کومک خود روان کرد و هم ایلچی معامله دان
پیش میرزایان فرستاده دم مصلحت زد و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان به میرزایان گذارد و میرزایان
میرزا بیگ برلاس را که از معتبران قدیم بود برسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک پیر محمد خان بدهد و اساس صلح برای
قطع خصومت مستحکم کرده آید و خود چون از ولایت بدخشان برآمدند قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب
نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده ایم دیگر آنکه ایماق بلخ را که بالا رویه او بجانب خراسانست رفته بخود همراه سازیم
و بدست خود در آوریم آنزمان کار بلخ بآسانی صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط

ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد و آخر باین نیت که امسال کوه گرفته بلخ را پس گذاشته بسهولت چنین ظاهر
خراسان رو به راه رفته ایماق صحرانشین آنجا را بدست آورند درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد و
پیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است و شرح این قضیه آنست که میرزایان خراسان رو به چول کرد
که بیابان چاریک موسوم است از چشمه گازران گذشته پیش رفته بودند و هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ
از منزل پیر محمد خان مهم سازی کوتاه کرده برآمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او میزند که با چه زبونی داریم که
ولایت خود رسیده و باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روزگذرانیدن و جمعیت خود فراهم آوردن بود و کوکی
که کوکب سید چنین بی را به سر رفته سر راه میرزایان گرفته چون میرزایان این خبر می شنوند گفتگوی در میان می آید مردم کاردیده میگویند
که مناسب آنست که از پیش شده بالغار برباط سیرنوه دار درآییم و ازبک عقب می ماند اگر جنگ شود هم خوب است روبرو
رفتن مناسب نمی نماید میرزایان قبول این معنی نکرده روبرو آمده اند و ازبک استعداد تمام کنار چشمه گازران که مابین افتاده است
فرود آمده پیش خود را خندق ها بریده دیوار کرده به بندقچی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ می شوند میرزایان بسرعت فوج را
گروه و غافل ازین استحکام میرزا سلیمان از پایان رو به این آب و میرزا ابراهیم از بالا رو به نزدیک بسر چشمه میرسند میرزا سلیمان
بغنیم رسیده کاری نمیسازد و چون جای کار نمیداند بر میگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان و آن حدود
رفتن باین شداید گرفتاری چه نتیجه دهد باز برگشته باهتمام تمام از جرما پیش ولایت برآمد و از ازرق غنیم گذشته سیاب و
که بدخشان رو به است روانه میشود و مردم بسیار ضایع میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده می تازد اما کاری نمی تواند ساخت
عنان گرفته می ایستد به تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادنست
پدر شما بدر آمده رفت میرزا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از بهادران میگویند که برآمدن بس دشوار است
مناسب آنست که همین جا جنگ بکنیم تا هرچه پیش آید محمد قلی درشتی میکند و میگوید که مقرر سپاهیان است که هرگاه سپاهی از غنیم
تفنگیان جدا شود دیگر بدست آوردن او دشوار است برای چه بی تقریب میرزا در هلاکت می اندازید بعد از گفتگوی بسیار
میرزا از انجا برآمده مراجعت می نماید و در ولایت غنیم می افتد جرام را از خود جدا می سازد و سر و ریش تراشیده با معدود
راه پیش میگیرد که شاید باین طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند اسپان از راه می مانند پیاده شده دو روز
دیگر قطع مسافت مینمایند و بازیابوی بهم رسانده بموضعی میرسند که فکر خوردنی کنند درین اثنا برادر کل کافر میرزا را شناخته
و باتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان می برد و چند روز مقید میدارد و حق آنکه خلاص می سازیم حباشتا و رنها
بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می آید پیر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال می نماید تاریخ این قضیه کور اک
گشت یافته اند کوراک نام جلادی بود و میرزا سلیمان کو نخل امید بد تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا
ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست بیت رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل بد آمدم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل

و از سوانح آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطهٔ خوابی که دیده بود پیوسته متر صد گزندی بوده در امید و بیم می‌بود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدم و آن حسن منظر را استاده کرده در حیرت شده مستغرق آن فرایزدی شدم گاهی آرزوی آن صورت بخاطر میرسید شبی در عالم مثال که تابع عالم خیال است دیدم خود را بآنصورت یافته بشگفتگی میگفتم چون دست بر روی محاسن خود می‌بردم همه را لبو سیده می‌یافتم که از هم میریختند تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه ریخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود همانا که گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازان جرها می‌گذرد و براه جس و بیابان مخمور متوجه بدخشان می‌شود و بمیانه احشام هزاره جات باسعد و دی افتاده ترددهای نمایان میکند و داد شجاعت داده کشته می‌نازد چنانکه سی و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته‌اند و خود تاخته منجات خود را جسته است و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنیدند و ابواب اندوه بر روی روزگار گشوده گشت علی الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان ویس قبچاق و مادر میرزا بود در ماتم دراز افتاده جامه‌های کبود پوشید و تا بود بآن لباس گذرانید

و یکی از فضلا این رباعی گفته بود رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی	از سایهٔ خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی	افسوس که از دست سلیمان رفتی

آری هر که قدر صاحب زمان نشناسد و از بادهٔ ناگوار دینی چنین بدست شود او را چنین روز پیش آید این اولین نیز نیست که پیش آورده اند گوش هوش دارد که در مواقع و قایع ادبار میرزا سلیمان را خواهم نگاشت تا سرمایهٔ عبرت ارباب هوش شود خلاصهٔ سخن آنکه دران روز که منعم خان خانخانان بزم نشاط آراسته بود و ایلچیان را از نظر گذرانید و چون الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذشتهٔ میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است معذرت پذیرفته مد هالی العطوفت پرسیده در آمد کار میرزا مرحمت ها فرمودند و سخنان بلند بظهور آمد و تمام آن روز بهجت افروز بنشاط صوری و معنوی گذشت و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبهٔ اقبال نهادند و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند از انجمله قدوم برکت لزوم معارف ایاب حقائق نصاب خواجه عبد الشهید است پسر خواجه عبد الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و ایشان پسر خواجه ناصر الدین عبید الله اند که بخواجه احرار مشهور اند خواجه عبد الشهید با راستگی ظاهر آرایش باطن و هنگیر همت حق شناس بود و شرف وصول بمجلس اشرف اعلی که اکسیر سعادات صوری و معنوی است دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس آموز مکتب خانهٔ الهی است باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی سر دفتر موالی ماوراء النهر که عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بود و نیز بادراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند بود و اگرچه در دقائق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض ننموده بود اما علومی که در ماوراء النهر متعارفست بپایهٔ عالی آن رسیده علم را وسیلهٔ شور و شغب

گردانیده بود و درین ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت به پرتو التفات حضرت شاهنشاهی
اضاءت یافته در قبضهٔ اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود و اقسام طبقات انام و هنرپیشه های هر دیار آمده کامروای
صورت و معنی گشتند و بیامن توجهات ظل الهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کارپردازان را بازار رایج گشت و این اساس
بلند بنیاد و آمد و بهار دنیا آراسته تر شد ارباب ملل را اعتضاد و بهم رسید و اصحاب نحل را کساد برخاست خلق پرستان را چشم بینا
بدست افتاد و خداپرستان را صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت و از سوانح قصهٔ ازدواج
میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از نقوش ظاهر سرائر باطن در می یابد پیوسته گروهی را که بمزید خدمت و ازدیاد
عقیدت بنظر اقدس می درآیند و بزرگی نسب ظاهری ضمیمهٔ علو حسب معنوی میشود بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده پایهٔ اعتبار
بلند میسازند و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه مستبصرانه احوال میفرمایند چه نیت حق اساس شاهنشاهی آنست که مبادا
مزوری لباس راستان پوشیده در صف خاصان درآید و به تبه رائی او در ارکان سلطنت قصور و فتور رود و همان طور که رسم
کاردانان باستانی است که از هر کس خواهند پردهٔ شگاف راز دل کردند باده بعقل رباء در کام هوش او ریخته مست گردانند تا آن
تنگ حوصله از مستی هر چه از مکنونات خاطر خود آن بیرون اندازد مصرع مردان بباده تجربه کردند مرد را چون اندیشه
باشد چنین باده دادن بفتوای دانش اندوزان درین محفل ثواب و چنین عقل مزور را از پای انداخته عیار او گرفتن لازم درین
جهان آرائی است همان طور دیدن و آئین این شهنشاه جهان آرا آنست که چون میخواهد مدارج احوال و اخلاق یکی بداند
باده دنیای مردافگن سرشار داده او را دیوانه دنیای مستکاره میسازد و بدیدهٔ بصیرت مطالعه صحائف احوال او می نماید
کوته نظران که نظر شان بر مقصود نیفتاده در کوی آباد غفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز می سازند که بی تجربه چندین
اعتبار دادن برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند معنی را مرآت احوال دانسته ثنا گر این عیار گرفتن اند از آنجمله
میرزا شرف الدین حسین را که نسب صوری از اشراف کبار بود آنحضرت بنظر ترقی بخش دیده بلندمرتبه ساخته بودند تا اعتضاد
سلطنت گردد و از آنجا که فرط اعتبار میرزا مشاهدهٔ عالمیان بود و بعضی از اولیای دولت قاهره که نظر شان جز بر علو مراتب ظاهر نیفتد از
درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین عصمت ثمرهٔ قدسیه سلطنت بخشی بانو بیگم را که همشیرهٔ حضرت شاهنشاهی بود
بآئین بزرگان در حبالهٔ ازدواج میرزا درآوردند و باین نسبت علیا پایهٔ اعتبار میرزا از اندازه افزودند و در آن نزدیکی
او را رخصت سرکار ناگور و آنحدود که جاگیر او نامزد شده بود فرمودند و از وقایعی که درین سال سمت ظهور یافت فرستادن
میرزا را ابهادر خانست که برادر میرزا حیدر گورگان بود به تسخیر کشمیر چون در آئین معدلت گستری و قانون کشورکشائی امر است
لازم که هر گاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکامروائی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد و
بر عیت پروری و غمخواری ستم رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد خدیو زمان را که ایزد توانا قدرت تصرف داده کارفرمای
جهان و جهانیان گردانیده است لازم است که بجهت سپاسداری ایزدی در استیصال آن متسلط متغلب کوشیده ملک آن

آن مرز و بوم را ابر درفشان غیرت بهار ساز و آنرا دیباچهٔ عبادات گزیده قلمرو نماید بنابرین مقدمهٔ حق سال
درین سال فرخنده چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب پیشه بیدادی غازی خان حاکم کشمیر بمسامع اعلی
رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر که عارف آنجا بود جمعی از لشکر آراسته
متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکومک او نامزد شدند درین ایام غازی خان پسر کاجی چک فرمانروای کشمیر بود
که بعد از پدر بریاست کشمیر با ورسید و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی چک است چون پیمانهٔ عمر حسن چک لبریز
شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس یا از جهت انتظام دنیا زن حامله او را بالعقد خود درآورد و بعد از دو
سه ماه از انعقاد غازی خان متولد شد القصه قرابهادر چون کاردان و کارطلب بود بعد از مکث طویل متوجه
این خدمت شد و در شدت گرما براجوری رسید و نصرت خان و فتح چک برادرزادهٔ دولت چک و لوهر دانگری
و یحیی زینا برادر عیدی زینا و یوسف چک پسر ریگی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را انتظام
نصرت خان و فتح چک و لوهر دانگری بصوب کشمیر گسیختند و سه ماه بجهت آمدن کومک در موضع لالی کوهر نزدیک ...
توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمله بودند دیر تر رسیدند درآمدن بکشمیر ازین قسم نیست که باین سهولت و گرانباری
میسر شود چه مسالک آن ملک از آن قبیل است که اگر چند روز پیشتر از درآمدن بیگانه والی آنجا واقف شده تنگیها
راه بگیرد اگرچه لشکری از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود غازی خان که آمدن
لشکر شنید و چند ماه بدین گذشت استحکام طریق و مضائق را استحکام داد که مزیدی بران متصور نباشد پیاده های
خود را از کریوه های مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرابهادر در نزدیک اجوری بعد از مقابله و محاربه چند روز شکست یافته
برگشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرد و موسم تب لرزه و آغاز باران و نارسیدن کومک عمدهٔ اسباب
این شکست شد و درین روز جنگ غریب در پیوست از یکطرف تبر داران و از دیگر طرف تیراندازان دست برد نمودند
و مردم بادشاهی اگرچه کم بودند اما بجنود تائید آسمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام رستم دلی
ترددهای نمایان که کارنامهٔ دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری مقدر نبود و کارفرمایان کارگاه
اقبال فتح این ملک و لکشا موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال جهان آرای خود
برداشته انتظام مهمات را بی شرکت ارباب عزیمت و عناد نماید درینگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد
قرابهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعهٔ دائره نزدیک اجوری درآمد و کوچک بهادر را تیری
رسید او را زخمی گرفته پیش غازی خان بردند چون رستمی او مشاهدهٔ کشمیریان شده بود غازی خان او را استمالت
گردانیده بارباب علاج سپرده علاج سودمند نیامده بی علاج راه نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرابهادر از آنجا
برآمده بنوشهر رسید و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافت آگره

حد لباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلائل نعم آلهی بودند که روز بروز آثار اقبال و میامن دولت
بظهور می آمد چه بهر طرف کشایش ملک می شد و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج
فوج بهم میرسیدند دولت در افزایش و بخت در آرایش و عقل در دوربینی و مردم در عقیدت گزینی اتباع امثال این بدر
کتر اعتبار در راه چنین روی نماید در آن بزم مقدس چه پایه داشته باشد و در آن حریم معلی چه غبار گزند انگیزد و آز سوانح آنست
که خبر درگذشتن بیرام خان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس منبع فتوت و مردمی است با وجود آن سر گذشتها که اندکی
از بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت بخش تاسف فرمودند نمیدانم این واقعه یادداش اعمال گذشته اوست یا بمنود باطن او
غبار آلود و اندیشهای تباه بود و یا دعای او باجابت پیوست تا آنکه آن نیک مرد را عنایات ایزدی از بار گران خجالت رها
ساخت و الحق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطهٔ بد مصاحبی که بدترین آفت آدمی زاد است اول
حسنات او بنظرش افتاد و از فزونی خوشامد مستی افزود چه هر که نظر بنیکیهای و هنرهای خود دارد و در پیشگاه خاطر او بازار
خوشامدگویان گرم گردد و خوشامد بکه باو رسد آنرا بیان واقع اندیشیده خودپرست خودآرای شود لهذا بیرام خان را چون این
حسن معنوی خدیو زمان که در پردهٔ صغر سن عدم اشتغال بمهمات ملکی بود پوشیده ماند و از جستجوی عیب دیگران بمطالعهٔ
عیوب نفسانی خود نپرداخت و از خوشامدگویان خانهٔ او آن قدر خراب نشد که از راست کرداران معامله نافهم کوته اندیشان
کوته عقل او بودند باری بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود و نقلاوزی دولتمندی
کارش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین زندگانی از در پشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و بخشایش
استسعاد یافت و بادشاه جهان از و راضی و خوشنود گشت و با عزت و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه
زیارت اماکن شریفه شد و چون بشهر پتن که نخستین شهر گجرات و پیش ازین بنهروالهٔ موسوم بود رسید چندی روز در آن
ساحت دلکشای بجهت آسایش محل اقامت کشاد و دران ایام حکومت شهر بموسی خان فولادی بطریق استقلال
تعلق داشت از طوائف افغان بر سر او فراهم آمده شورافزای آن دیار بودند از آن جمله مبارک خان نوحانی که پدر او
در جنگ ماچیواره بسرکردگی بیرام خان بقتل رسیده بود و آن دیوانه افغان را دران وقت انتقامی بخاطر رسید و قصد بیرام خان
کرد و نیز زن کشمیری سلیم خان پسر شیر خان با دختری که از و بود درین قافله همراه بیرام خان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار
یافته بود که بیرام خان آن دختر را به پسر خود بگیرد و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند بیرام خان درین ایام که در آن
بار اقامت کشوده بود همواره بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسر کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهر است
و نشیمنی در میان دارد که بکشتی آنجا میروند رفته بود در هنگامیکه از کشتی برآمده سوار می شد آن جاهل ناحق اساس باسی چهل
افغان بیدولت بقصد بیرام خان برکنار کولاب آمد و چنان نمود که بدیدن آمده بیرام خان آنجماعت را طلبید چون آن
بی سعادت پیش رفت بی محابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشت بیرام خان زد که از سینه اش برآمد و بیدولتی دیگر شمشیری

برسر انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمهٔ الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه آرزوی آن می بود و بدعای سحری میخواست از اهل الله استدعا می نمود فائز شد روزی در عین ایام مهمات و یکی از سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که بنیت شهادت نواب فاتحه میخوانیم بیرام خان تبسم کرده گفت میر این چه اضطراب است و چه غمخواریست ما شهادت میخواهیم امانه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه ناپسند متحیر و متوحش شده هرکدام بجانبی شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و در روز بادلست و دوم بهمن ماه الهی موافق روز چهاردهم جمادی الاول نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت اشعار

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام	در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش	گفتا که شهید شد محمد بیرام

و بعد از آن بسعی حسین قلی خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و دران حادثهٔ غریب اوباشان بی اعتدالان فتنه دست تاراج باردوی بیرام خان دراز کرده در تطاول چیزی فرونگذاشتند و از هول این حادثهٔ عظمی در مردم آنجا جرم منشا مروی داد محمد امین دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق بیرام خانست و دران هنگام چهار ساله بود با والدهٔ و بعضی خدمتکاران ازان حادثه کاه برکناره برده باحمدآباد روان شدند و جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافته مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی دیگر بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلائق پناه روان شدند و پیش ازانکه بآستان بوس رسند خبر حادثهٔ بیرام خان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از کمین اعزاز عز ورود یافته بود و در هنگام مزاولت ماتم زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امید آنرا چاره دگر آمده حامل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت چندی از حقیقت کیشان چون بابا زنبور یادگار حسین آن نوباوهٔ اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوائل نهصد و شصت و نه در دار الخلافت آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را که آثار سجابت و حقیقت از سطور ناصیه‌اش پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایهٔ تربیت خود پرورده گرفتند و باندک فرصتی بخطاب میرزا خانی اختصاص بخشیدند و روز بروز آداب ورزی و بزرگ منشی از نشست و خاست او بظهور آمدن گرفت و بتدریج بمدارج عالی رسیده بپایهٔ اسنای خانخانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش یابد و در اواخر این سال دولت آغاز بانجام عصمت قباب ماهم انکه که کمال رابطهٔ صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت و درین ایام بهرکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدانش و بینش او مفوض بود عزیمت کدخدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی یقلانی را با دهم خان نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف مادر

ترتیب دهد برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای پرداخت و چنانچه آئین بزرگ همتان
والا فطرت باشد سامان این طوی داد و هنرمندان چابک دست آئین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزئین مجالس چابکدستی
و هنرنمائی بجا آوردند بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن
نگارستان عشرت را ضیا بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل افروز بهروزیه بطرزی خاص مرتب میشد و مواد بهجت و خرمی
بخاص و عام مهیا میگشت از سوانح نعم افزا آنست که درین ایام تیره چند از جدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد و
مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکم قدیر که تندرستی و بیماری با ثر
مشیت اوست و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویت او مقتضای مصالح و حکم بنده را که خواهد بپایهٔ والای بزرگی رساند
بگلشن سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند بیشتر ازان بجهت مزید آگاهی یا بجهت دفع چشم بد او را مورد آلام
منافر طبیعت سازد تا بپاداش آن تصاعد بر مدارج اعمال نموده بمسرت ابدی فائز گردد بنا برین مقدمهٔ خرد پسند درین ایام
بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری گرم شد و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نمود و اهل اخلاص را چه گوییم که چون
دلها خون شد و جگرها گداخت سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چندروز آبلهٔ چند که سپند
گزند را ماند بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ ساخته خود چنانچه باید فرمود و در اندک فرصتی آن جوشش فرو نشست
و آن نقاط گزند محو شد و صحت کامل روی داد و عالم جان تندرستی یافت خواطر افسرده نیک اندیشان جهان را طراوت پدید آمد
بجهت سپاسداری عطایای الٰهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید احتیاج از ملک درویشان برخاست آرزو از دلهای
نیازمندان فرو نشست و لیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

بر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لائق و طاعتی واجب است و عبادتے که بر ذمت گرامی خانوادهٔ سلطنت لازم است
و شکریکه فرمانروایان دادگر بآن مامورند آنست که پیوسته در اندیشهٔ آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف ترفیه حال
زیر دستان و شکسته پایان سازند و بار گران سایهٔ ستمگاران و فتنه سازان از سر این سوختگان بردارند و لاتدبیرات
لائقه تعیین منهیان درست گفتار نیک اندیش نمودن و اگر چنین گروه دیر بهم رسند افراد مختلف رای متعارف یکدیگر بمیر سے
خرد و بین تقرر داشتن و باین طریق انیق احوال خرد و بزرگ جهانیان دانستن و تا تمیا نظر را تفرس که فروغ الٰهی دارد و بکار بردن
و در لطف و قهر ملاحظه درست فرمودن و ثانیاً بهر روشنی که ارباب خرد والای شان فرماید به نیروی نظر دوربین بحوصلهٔ
فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشند قوت و قدرت دادن و پایهٔ اعتبار شان
افزودن و پاسبانی اعتبار خود کردن و در هنگام بندگی بچشم خردی ندیدن و با گروه اهل اخلاص در خور حالت هر کدام پیش آمدن
و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوس خود فساد را اصلاح دانند بعد از نصیحت تادیب مناسب

فرمودن و فرمان و بان والا چنانچه این سنجیهٔ عالی اساس در معموری الکائی خود معروف دارند جهان طور
در ولایات دیگر همت معدلت پژوه گمارند و بنای تسخیر ملک و جهان کشائی را برین بساط آگاه اساس نهند تا از ورزهٔ
از نتایج این ملکات در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی پدید آمد و چون این حسنات جهان آرائی در ذات مقدس
شاهنشاهی فطری است نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی داد و در ابتهاج بر عالمیان کشود و تقدیری می توجه
بانتظام کارگاه سلطنت آوردند و بداد و دید عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه و
بیدادگری های باز بهادر که حقیقت احوال مجملی پیشتر گذارش یافت بعرض مقدس رسید معدلت شاهنشاهی مقتضی
آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدست حق ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق آن دیار را که ودایع الهی اند از
آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید بمتکفلان اشتغال سلطنت یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری گران از امرای
ارادت کیش شجاعت پیوند باین خدمت علیا کمر همت بر بندند و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشه صواب اساس کارپردازان
سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر سال پنجم الهی مبادی نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان
و قیا خان کنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علیخان و حیدر قلی خان و محمد قلی توقبائی
و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سانجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر و محمد علی سلدوز و میرم ارغون و شاه فنائی
و دیگر بهادران اخلاص اندیش و تکچیهای عقیدت گزین را بسرکردگی ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده انصاف
داد و دهش نمایند و مرهم جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و
تدارک ایام بیهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته بآستان بوس عالی سربلند سازند تا بدانچه لائق حال او باشد مخصوص
گردد و اگر بالغزبادهٔ بیخبری او را نگذارد که بشاه راه اطاعت و خدمت شتابد بسزای او را در کنار او نهاده حال او را سرمایهٔ عبرت
سائر گردن کشان خود سر گردانند عساکر منصوره نطاق همت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و بآئین شایسته
قدم درین شاه راه ماندند نه چنان تیز میرفتند که اردو بازار بی نوا ندرسید و چنان مکث هم نمیکردند که کسی را در حق این طائفه گمان
خویشتن داری بخاطر رسد **شعر** رهرو آن نیست که گه تند و گهی آهسته رود ٭ رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول

درین ایام دولت ابتسام کوکبهٔ موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد و علم صبح نوربهاری آئینه نمای
چهرهٔ دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب سه شنبه عرفی و دو شنبه حقیقی بیست و چهارم
جمادی الاخری سال نهصد و شصت و هشت قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در مملکت افزائی
شاهنشاهی در آمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوهٔ انبساط نمود و تمام

بساتین درو باغ عشرت بچید **شعر**

بادشگیری نسیم آور و باز چو بیا	ابر نو روزی علم افراشت باز ... سایه مرحبا بوی که عطارش نباشد در میان	آیت چوگان بشارت ... هوا جند القیصی که نقاشش نباشد ...	وآن چو پیلان ج ابر کش جزان ...

اجرام علوی کون و مکان را با امتداد ظلال سلطنت روز افزون بشارت امن و امان داده‌اند و او ایساوی زمین و زمان را الفتح ممالک تجدید نوید اقبال آرائی رسانیده دعا کرده بود که تسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک آن ولایت رسیدند و بدهوشی و بدمستی باز بهادر که متغلب و متسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست ترتیب صفوف نبرد و تزئین افواج بنحو لائق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند برانغار بهرداتگی عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد و جوانغار بشهامت قیا خان گنگ و دیگر بهادران کارکرده رونق گرفت هراول بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت و این باز بهادر از بیخردی ذاتی و بی جوهری فطری بمهمات ملکی و مالی نپرداختی و باده را که حکمت اساسان قدرت معین نشاط شخص قرار داده و بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت به بعضی طبایع و امزجه تجویز فرموده‌اند از متاعم لذات بیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته پیوسته بآن اشتغال نمودی و نغمه و اسباب طرب که دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار خلائق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده‌اند این منسد مدبر آنرا از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی که عدل مدار دبان گذراندی و به نخوت و مستی و تکبر ستانه اسباب بی سعادتی سرانجام میدادی غافل از اینکه که گفته‌اند بیت در این مجلس چنان کن پرده سازی * که تا پید شحنه در شمشیر بازی * و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود رسید آنزمان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته با غبار آلودگی و سیه روئی از سارنگپور برآمده سه کروه پیشتر منزل کرد و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب را بس با تیره وجود خود را زانده و ساخت سلیم خان خاصه خیل که حاکم رای سین و چندیری بود کارفرمائی دست راست را باو مقرر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید و تاج خان خاصه خیل و صوفی را که دود تهور در دماغ داشتند هراول گردانید و لشکرها از طرفین بمفاصله دو سه کروه آمده برابر هم نشستند و پیوسته دلاوران رزم آزموده از جانبین لوازم نبرد بجای می‌آوردند و مراسم احتیاط را از دست خرد کاردان لازم ساخته آداب سپاهگری بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرزدانان اخلاص منش که بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد مترددان علی الخصوص نقل غله که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند بستی و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و محمد علی سلدوز و سانچی خان و محمد خواجه کنگایی بود و پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد و بالضرورت جنگ در پیوست و چپقلش عظیم دست داد

و چون خبر تاردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان ککر و جمعی کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند
اگرچه اول بار آدم بیگ آمده جنگ ستانه کرد و لشکر منصوره را برداشت اما صادق خان و جمعی بمقتضای
کاردانی و فراخ حوصلگی جری را گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت بهم رسیده هنگامه مخالفان را
برهم زدند و میان قیاخان و سلیم خان چپقلش شد قیاخان مظفر و منصور برگشت و صادق خان و قیاخان
باهم ملحق گشته باز بهادر را که روبروی خود را برداشته صف آرائی عسکر و بر داشتند یکپاس و چیزی از روز گذشته بود
که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت و غنچه نصرت از گلبن امید شگفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و
حسن نیت فدیو زمان چنین فتح شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد و باز بهادر خمار آلود
مذلت رومی بجانب خاندیس آورده بطرف برهانپور شتافت و جمیع اسباب و اموال و حرم خانه او با اکثر لولی
زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد و آن بی‌دولت در حین عزم
مقابله عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستانست چندکس اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتران داشته بود
و قرار داده که اگر خبر شکست من شما را تحقیق شود تمام زنان و پاتران مرا تیغ بیدریغ گذرانند تا بدست بیگانها اسیر نشوند و چون
صورت بدبختی باز بهادر در آئینه مراد نمود اگشت آن دیوتژادان بموجب قرار داد نقش چندی ازان لعبتان پری پیکر
را بآب تیغ از صفحه هستی بالکل شستند و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بگزلک بیداد محو ساختند و چندی زخمی شده
رمقی از حیات بردند و جمعی را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشمشیر در رسیدند و آن تیره بختان از آن قدر فرصت
که بران بیگناهان دست توانند یافت و سر دفتر آن زنان و پاتران ... نام بازنینی بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم بود
و باز بهادر با او علاقه غریب داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دلی خالی کردی و بیداد گری که در پی هستی آن نازنین
تیغ بیداد حاکم کرد و بر سر آن جمیله آمده زخمی چند کاری بر وزد و در آنوقت عساکر اقبال در آمد و آن طاوس نیم بسمل نیم جان
بدر برد و بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد و فاتح خزائن و حرم خانه و پاتران و لولی زنان که نغمه حسن و حسن نغمه
ایشان در آفاق انتشار داشت و داستانهای ناز و کرشمه این دلربایان را در کوچه و بازار هندوستان میگفتند خود را سراسیمه
و شتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد و کسان
بجستجوی روپمتی فرستاد و چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوش آمد و پیاله زهر هلاهل بدوستکانی باز بهادر
مردانه در کشید و ناموس او را نهان خانه عدم همراه برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاء مستی
ذاتی او افزود و از باد غرور که منشاء آن نادانی و بیخردی است کلاه نخوت او کج شد و دماغ او رو به پریشانی آورده
پیر محمد خان که واعظ ملغز او بود هر چند در مقام نصیحت شد سود مند نیفتاد و خود در پاداش اینچنین فتحی بزرگ در مقام
سپاسداری در آمد و لوازم شکر گذاری باندازه قدرت بتقدیم آوردن گرفت و بجهت نشاط خواطر اولیای دولت

جشنی ملکش ترتیب داده بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان عتبهٔ اقبال که همراه بودند بخششها کرد آنگاه جمیع آن ولایت مفتوح
شده قسمت یافت سارنگپور با چندی دیگر پرگنه‌ها با دهم خان که سرداری صوری داشت اختصاص یافت و مندو و اجین به پیر محمد خان
که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار هندیه بقیا خان مفوض گشت مندسور و آنحدود به صادق خان نامزد گردید
و عبدالله خان بجایی که جاگیر او بود مراجعت نمود ادهم خان جمیع ظرائف و نفایس اشیاء و ذخائر و دفائن آن
ولایت را که گرد کردهٔ روزگار آن بود و چندین پاتران و لولیان مشهور که در گنبد گردان آوازهٔ خوبی و صیت رقاصی
آن لعبتان پری طلعت پیچیده بود و چندین سازنده و نوازندهٔ نادره کار را پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت
مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنائم اقبال جدا کرده با عرائض فتحی بدرگاه گیتی پناه فرستاد و از جلائل فتوحات
که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانانست اگرچه علی قلی خان زمان از مشرب
عذب اخلاص بی نصیب بود بلکه از معامله دانی رسمی و فهمیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از
قدر عنایت و ملاطفت شاهنشاهی غافل بود و از گرم روان کوی بی راهی بود و لیکن چون پرده از کار او
برنداشته بودند خود را از منسوبان این دولت ابد قرین ظاهر میساخت اما بمیامن اقبال روز افزون بهر کاری
که عزیمت مصمم میداشت کامروا می شد و درینولا که بیرام خان از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش
فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را که بعدلی اشتهار داشت بسری و سروری برداشته شیرخان نام نهادند
و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند خان زمان ارادهٔ مخالفان تحقیق
را دانسته در سر انجام استحکام قلعهٔ جونپور شد و امرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهی بخشیده غیر از سکندر خان اوزبک
و جمیع امرای آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلائر و میر علی اکبر
و کمال خان گکهر و دیگر جاگیرداران آنحدود فراهم آورد و چون غنیم بسیار و قوی بود قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و
پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره بخت فرصت غنیمت دانسته با
لشکر گران و استعدادی تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفتند
در روز سوم مدهوش بادهٔ غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد
سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلیمان و سلیم خان کهرواره و جوهر خان
و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازهٔ لعل فرستادند و حسن خان بچکوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری اوباشان
زیادت سیر بدست چپ بجانب شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان زمان بتوزک یاسای لشکر منصور
پرداخته آمادهٔ پیکار شد و بآئین شایسته هنگام رزم آراسته کرد جوانان دل بر کف جان بتلف داده از هر طرف
برآمده چپقلشهای مردانه بجا آوردن گرفتند بهادران والاشکوه پیشدستی نموده بر سر حسن خان بچکوتی رسیدند

وا دا زصدمات تیراندازان موشگاف غارگر یختن را بر خود پسندیدند درین اثنا شیرخان با جمعی از دلیران جنگجوی بسیار بنیروی مردانه نمود و این گروه نصرت یافته را بر داشته تا بکجیای شهور آورد و افغانان تیره رای آنرا فتح شمرده روی بکریز متوجه طرف دیگر شدند درین میان خان زمان جمعی از یکه تازان کار نامه را پیش گرفته کار از دست شده را و پیش برد و از ستم بخت تیر زده و تیر زده و در آمده هنگامه سالاران افغانان را پریشان ساخت و بتائید الهی که موید این دولت ابد پیوند است درماندگی فرمتی فتحی بزرگ روی داد و غنائم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت در آمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاک باطنی و درست نیتی شرف مستند بمحض انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع گردانند اندازه فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین کوشش نماسد که تا بچه درجه خواهد بود

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن آنجا و رجوع بمستقر خلافت

ایزد جهان آرا بر گاه قوائم دولتی را بتائید آسمانی استحکام دهد بد اندیشان او را بهر طریقی از پای در آورد و گستاخی جو فروش را باعدای ظاهر و باطن در اندازد تا فاعتدوا الاهم فالاهم را مرعی گردد اول بی سعادتان صورت و معنی را پایمال خاک مذلت ساخته آواره خراب آباد عدم گرداند و ثانیا بی دولتان معنوی که از روی باده بازی در لباس دولتیان اخلاص در آمده کار دشمنی سر انجام دهند در غبارستان مغاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلیخان را سرمایه بدمستی افزود و غنائم این فتح آسمانی را که هدیه الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد خاطر جهان کشای شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او به دیوانگی نکشد لیکن اصلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار که از مواهب الهیه بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار دارد و نظر دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت نقش نهایت رای اندیشد اقتضای آن فرمود که نخستین یکران عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کار آن تیره رای از چاره نگذرد و گفتی درین اندیشه صواب نمای بودند که صادق خان خود را بعتبه دولت پناه رسانید از حقیقت کار آگهی بخشید و آن عزم مسعود مصمم تر گشت و متکفلان اشغال سلطنت بسر انجام این یورش اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرموده تماشای آن ملک دلکشا و انتظام مهمات آنجا و دلنشین آن بخت بلند دوربین گشت منعم خان خانخانان و خواجه جهان و جمعی از در دار الخلافت گذاشته بی آنکه با مرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش هفتم اردیبهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجلال بتخت گاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورکشائی نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت عالیا ساختند چون نزدیک قلعه نرور که رای حرب عالم آنجا بود عبور موکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهان کشای بتسخیر آن نه انداخته پیشتر نهضت فرمودند رای حرب قرب موکب

نصرت قرین شنید پیشکشهای لائق مصحوب مردم کاردان فرستاده آداب بندگی بجای آورد و چون ساحت حوالی قلعهٔ
کاکرون که از قلاع حصینهٔ ملک مالوه است محل ورود موکب عالی شد بظهور پیوست که باز بهادر آن را یکی از معتمدان خود
سپرده و عساکر اقبال هنوز دست به تسخیر آن نکرده اند چنانچه بعرض مقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دارد روز دیگر
موکب سعادت محیط آن قلعه شد و بهادران ملک کشای فرمان پذیر گشته آن نگین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست
که رایات شاهنشاهی با قبال روز افزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از آنجا که کاردان و دوربین بود بدستیاری
سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سرفراز و دولتمند شد و بنوازش شاهنشاهی فتح آن
دانحضرت خالدین را بحراست آن حصن حصین گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند و شب همه شب قطع فرموده
صبحگاه که هنگام کشایش دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه دور و دراز با چندین
نشیب و فراز بالشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه بست و هفتم شعبان
همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ کاکرون از
سارنگپور بر آمده دو سه کروهی راه قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هر چند با هم آنکه قاصدان تیزرو
فرستاده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آماده مراسم شایسته گردانند اما النفار آنحضرت آنچنان
بود که مسرعان خیال همرکاب آن تواند گشت تا بقاصدان سبک رفتار چه رسد ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاکرون
رو میآمد که از دور گرد کوکبهٔ جهان تاب موکب عالی نمایان شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال آن شب در رکاب ظفر انتساب
رسیده بودند اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدیس چندان
جمعیت انبوهی روداده بود که در نظر همگنان از اندازه و شمار بیرون می نمود و چندی از لشکر گزین ادهم خان که پیش پیش او می
آمدند ناگاه بموکب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار خود را از اسپ انداخته روی ادب
بزمین خاک بوس نهادند ادهم خان که مردم خود را چنان دست و پا گم کرده دید که سراسیمه خود را از اسپ انداختند حیران
که یارب چندین اعزاز و اکرام از زنان او کیست و درین تعجب اسپ تیزتر راند تا قدری قریب شده نظرش در شعشعهٔ
جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بزمین ادب فرود آمد و روی بندگی
بر خاک نیاز نهاد و بر رکاب بوس عالی سر بلند شد و از آنجا که آئین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را
بنوازشهای گرامی اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا همراهان او استمالت تمام یابند و هم دیگر مقربان
بساط قدس که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از آنجا بر خنگ اقبال سوار دولت شده روی
توجه بسارنگپور آوردند و در آن مصر سرور منزل ادهم خان السعادت درود اقدس غیرت پیشطاق سپهر ساختند ادهم خان بر بساط
بندگی ایستاده اجناس نفائس و لطائف بنظر اقدس می در آورد و لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازهٔ حال

بیرون نهاده بود و باطن انور که جام حقائق نمای الٰهی است باو نمی شگفت آئین اخلاص آنست که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی و روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محو سازد من چه میگویم اخلاص گوهریست بی بها بهر سر نباشد و بهر دل نسپارند حساب دانی کجا رفت و طرز سوداگری چه شد در برابر چندین تربیت عاطفت مدار چه تزویر و تلبیس آراستن کدام معامله گذرانست مرکز ازتیه رائی بی وفا در بساط پاکبازان باخت هر آئینه خاک زیاره کاسه سر خود کرد چون ادهم خان تملقات مرائیانه میکرد خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط نمی یافت و هر کاریکه میکرد دلپسند دیده باطن اثر نمی آمد از انجمله لباسها حاضر ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری بر دامن ضمیر مقدس معنی از رهگذر او نشسته بود بر لباس تکلیف او پرتو توجه نمی افتاد ادهم خان ازین ممر در دام اضطراب و اضطرار می طپید و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته تضرع و تبتل مینمود آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و آزرم اند بر پریشانی حال او بخشوده و بزرگی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون دران روز پردگیان سرادق عفت عقب مانده قرین موکب اقدس رسیده بودند آنحضرت دران شب بر شبستان خانه ادهم خان تکیه فرمودند و آن بی سعادت بدنیت در کمین بود و منتظر فرصت می بود که شاید آن قدسی نظر را نظری بر حرم خانه او افتد و آن مدبر این معنی را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است ازین خیال خالی چون راه قطع فرموده بودند بر بستر راحت ممتد فرمودند و آن خرد پرور عفت سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی یافت حرم خانه شوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی همواره آن قبله گاه صورت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای قدرت فرصت نیافت و دور باش سلطنت صوری و معنوی دران تنهائی محافظت فرمود روز دیگر باهم انکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد ادهم خان برهنمونی آن کدبانوی کاروان از خواب غفلت بیدار شده و قدوم خدیو جهان را اشرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود و مجموع انچه از سرکار باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق باتمام حرمها و پاتران و لولیان بنظر اشرف گذرانید و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را باو عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد ششم خرداد ماه الٰهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافت آگره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود و به پنبانچور موسوم بود ادهم خان اندیشه ناصواب بخود راه داده و خجلت زده ازل و ابد گشت و چون خاطر ماهم انکه پیش آن قدردان خدمت و جوهر شناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند و تفصیل این اجمال آنست که از انجا که نادانی و کور باطنی ادهم خان مقرر بود با جمعی از خدمتگاران والده خود که خدمت حرم سرای میکردند در ساخته وقت کوچ دو جمیله نادره از حرمهای باز بهادر که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی چنین نقش بر آب زد که در چنین وقتی که هر کس بر اراده کوچ سرگرم است هیچ یکی پی بسر رشته این کار نخواهد برد و بدین خیال

چنین خال خیانتی بر ناصیهٔ دولت خود پسندیده و داغ آن لعنت ابدی بوده شرمندهٔ جاودانی گشت چون این حرکت
شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چابکدستان بجستجوی گم شدگان بشتابند طرز دانان
بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیز روان خدمت و دست و تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته
آوردند و ماهم انکه بملاحظهٔ آنکه هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته
خواهد شد و نفاق پیشش از پرده بیرون خواهد افتاد بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند که سر بریده آواز نکند خدیو
زمان که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز برنداشته بود دانسته آن طور جریمهٔ عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده
انگاشت بنا بر آن حوصلهٔ دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده
انگاشته بودند تا نوبتی که نوید نزول موکب عالی بامرا و ممالک مالوه رسیده بود و هر یکی از محل خود روی اخلاص بآستان ملایک
مطاف آوردند و درین روز که عرصهٔ بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علیخان و
دیگر امرا و سرداران رسیده و بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند و حضرت شاهنشاهی همه را بمزید مراحم و جلائل الطاف
اختصاص بخشیده پایهٔ سعادت آنها را بلندی دادند و ادهم خان و پیر محمد خان با سائر امرای مالوه بزمین بوس رخصت
سرفراز گشته بجاگیرهای خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت
مراجعت نمود و گیتی خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکارافگنان برسم یلغار نهضت عالی فرمودند چون ماهچهٔ رایات
عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعهٔ نرور انداخت در اثنای راه ببرے که پلنگ گردون از مهابت آن زهره
نداشت بود با پنج بچه از بیشهٔ خود برآمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت اسد اللهی
در بازو و ... حراست ربانی همراه دارند بی محابا تنها پیش شتافته بآن شیر آهنین موی آتشین خوی متقابل شدند از
مشاهدهٔ این موی از تن نظارگیان برخاسته بود و عرق از مسام بینندگان روان شد و آن حضرت بچابکپائی و سبکدستی
بر سر او رفته بیک حملهٔ شیر شکارانه بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند شعر

کسی را که ایزد کند یاوری	که یارد که با او کند داوری	اگر حمله بر شیر درد آورد	بآسانیش پوست از تن درد

و سبعی بآن شدت و صولت درنده بآن عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی بازو بسماک و خون افتاد و غریو از چهار طرف
برخاست و آن اقل سباع بود که آنحضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچه های آن بر اجمعی از جوانان دلاور
که قرین رکاب عالی بودند به تیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جملهٔ سوانح اقبال پادشاهی که دران راه بظهور رسید آن بود
که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی پایهٔ قدر افزودند القصه جهان آرای دادگر بعد از طی منازل و قطع مسالک
روز دوشنبه بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت
و اقبال دار الخلافت آگره را بورود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخته ابواب کامبخشی بر روی ذره گشادند

ج دوم ۱۱۱

این یورش عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید شانزده روز در رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودن و هفده روز در بازگشتن بتختگاه درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی نمودند
و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند.

شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود

چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که فرمان روایان را دگر هر قدر که قدرت بشری و فا کند بی مداخلهٔ ریا و اغراض نفس خود مستقل مهمات شده بدیگری نگذارند چه ضرر خورده بهین تجویز نائب و وکیل در مهمات خلائق جای می فرماید که آن کار خود نتوانند و بیشتری از بزرگان معامله نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از وفور دانائی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصلهٔ بشری گنجایش داشته باشد خرسندی ایزدی را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس می رسند و چون یکی از عمدهٔ مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلائق است و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت فساد بیشتر ظهور دارد و چه این شغل اکثری با ارازل و اسافل و ادانی که بیشتری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم رسد درین حیز دوران از دون همت کجا چشم داشته آید آن حضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته توجه میفرمایند با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس فرمان روایان جهان آرای در هزار حصار آهنی بوده ناظم معاملات باشند خدیو زمان ما تکیه بر حفظ الٰهی کرده و همت از تجرد گزینان خداپرست خواسته بلباس اوقات بطرزی که احدی نشناسد و ملتبس بلباس کس نداند برآمده سیر میفرمایند و بر خبایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالمیان اهتمام دارند و بتوجه خداشناسان صحرا نورد که نشان حمایت الٰهی ست از خطرهای این راه چون سائر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند شعر

حمایت را کهن دانان درویش ❊ ز صد سد سکندر قوتش بیش ❊

و چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر ناغبار آلود حقیقت گوش هوش دار که در قصبهٔ بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده رسمی است در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته بانبوه فراوان بآن موطن می برند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافت آگره دران موسم برآمده نزد آن شهر احیای چند شب میکنند و ازدحام عظیم می شود و مردم از صنایع و طالع فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابوالفضل روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید که شبی که در نواحی دار الخلافت آگره این هنگامه گرم بود بموجب شیمهٔ کریمه بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد و بر شنیدن احوال مردم خاطر تماشائی بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون من بر معنی مطلع شدم بی شائبهٔ مکث و تانی چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم و تغییر روی بوضع غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشائی بوده نظارگی فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغییر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم ور دی بادشاه را نیست و من بآهستگی ازان معرکه برآمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز

¹ مو بمو مشابه و ممثل شاه بست

در مین نقل این حکایات غریبا نقل تابل فرموده تعجب افزای شدند و الحق چنین کاری شگرف نهایت بدیع بود و آن از برکات خیلی

عظمی آنکه درین ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه شغالی غزالی را قصد کرد و نزدیک بود که قوی ضعیف را

آسیب رساند بادراکه بوبه حقیقت کار آگاهی یافته در شتک اضطراب بر آمده همت گماشته بجانب او دویده بکرات حمله

شیرانه بر آورد شغال را روز تیره شده خود را در گول آبی انداخته آب را حصار نجات خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بران

تافته بود از حاضران بارگاه حضور بر آمد در نیولا که رایات اقبال شاهنشاهی بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرموده اگرچه ظاهر

باقسام شکار خصوصاً شکار چیته که از بدایع الهی است میل فرمودی و آنرا پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سر انجام ملک

و تسخیر ولایت و بر آوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و بر انداختن بدگوهران نفاق پیشه و سیار سرکی گرفتن

و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همت گماشتی و دقیقه از دقائق کلیات معامله فروگذاشت نشدے

تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت اشکار آن دیار منعطف داشته توجه بآنحدود و صلاح دولت نمود

یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافت

بردیده وران دوربین که بعض از انداز دریافته و شناسای امزاج روزگار متلون شده تماشای این بزم و لکش مینمایند پوشیده

نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان کاروان و جمع شدن اسباب دینی بذواتی که باصالت

معنوی اتصاف دارد و به نیک ذاتی و خیر اندیشی موصوف بود پیوسته روزنامچه احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی

نیازمندی میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت بود و حسن عقیدت و لطف خدمت را از متممات

شکر دانسته در مراسم یکجهتی می افزاید هم باخالق متضرع تر میگردد و هم باخلق متواضع تر میشود و هم باصاحب در یکرنگی

اخلاص می افزاید هم بانوکر از روی قدردانی حسن سلوک بیشتر مینماید اما شخصیکه از آدمیت جز صورت بهره ندارد

و از اصالت جز اسم نصیبه او نیست خلاف اینهمه نتیجه میدهد باندک اعتبار و بر آمد کار پایه خود را بر طاق نسیان نهاده

اول روش سلوک خود را باهستی بخش خود فراموش میکند و دوم با ولی نعمت و صاحب خود که خدای

مجازی ست طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشه های تباه بخاطر میگذراند سوم با همراهان و همنشینان خود را

تعظیم پیش گرفته مستانه میخرامد چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف سلوک میکند آن بیدولت بزعم باطل خود

اسباب بزرگی خود را ترتیب میدهد و انادانکه برای ادبار و هلاک خود معرکه می آراید و مصداق اینمعنی مجدداً

حال علی قلی خان است که بخطاب خان زمانی اشتهار دارد چه شجاعت صوری که هزار مرده بنجر در آن شریک

غالب اند آنرا سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شده استیلای خود را که پرتوی از اقبال حضرت بود

بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه سابقاً ایمای از بدمستیهای او رفته است در نیولا

کمپسر عدلی را که جمعی کثیر از او باش افغان بر او گرد آمده بودند جنگ کرده شکست داده غرور آن بدگوهر افزوده و غریب

که چه دوانه روی کار او یکبارگی برداشته آید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که بر سم شکار آنحدود توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت دران بد سرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده بزمین بوس موکب عالی مبادرت نماید قلم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرمائیم که نهالیست که ما کاشته ایم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدن است که آدمی زاد معجونیست از مستی و هشیاری سرشته و اگر سعادت همعنان او نگردد و احراز دولت ملازمت نماید پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجهٔ او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم را از دست ستمگاری چند خلاص کرده شود و بنا برین اندیشه انتظام بخش روز شهریور چهارم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذیقعده نهصد و شصت و هشت قمری بدرقهٔ جنود تائید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافت بمعین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان عتبهٔ اقبال در رکاب نصرت نطاق خدمت بر میان همت بسته بودند و آن حضرت بطایف شکار و بیان پاک کردگار افاضهٔ انوار معدلت فرمود بآئین تماشا منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبد الله خان اوزبک بوسیلهٔ مقربان بساط اقبال التماس نمود که سرافرازان ملک صورت و معنی پرتو التفات بجال فرومایگان انداخته کلبهٔ این طائفه را بفر مقدم عالی عزت دائمی و فخر ابدی کرامت فرمود اگر آنحضرت مرا این سرفرازی بخشد از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد و آن جهان مروی ملتمس او را بدرجهٔ قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنائی سپهر برین بخشیدند و آداب عبودیت بتقدیم آورد و تمام آن روز آنحضرت در منازل او که بر کنار دریای جون واقع شده بود جشن آرای بوده بخرمی و خوشدلی گذرانیدند و از آنجا عنان توجه بصوب شهری کره که بر کنار آب گنگ است منعطف ساختند و چون ساحت بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت بشکار آن نواحی توجه فرمودند و روزی چند دران گلزمین طرح اقامت اتفاق افتاد و خان زمان و برادرش بهادر خان چون هنوز زمان پرده دری ایشان نرسیده بود از خواب غفلت بیدار شده متوجه استلام عتبهٔ عرش ارتفاع شدند و دران منزل بدولت آستان بوس سربلند گشته نفایس آنحدود را بطریق پیشکش بنظر اقدس در آوردند و فیلان مست نامور مثل دلسنگار و پاته و دلیل و سبدلیا و چاک موهن که هر یک از آنها آسمانی بود در عالم خود از ضمایم آن پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجلت زده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای دیدهٔ سعادت خود ساختند و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق آگاه خود اعمال ناشائستهٔ گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان که شجرهٔ بدایع انسانی نهال برومند ایزدیست در برانداختن اشجار بنیاد چه باخوشیها که روی نمیدهد پدید است که از پا انداختن چنین درختی چه ثمره خواهد داد همان نزاعت و خجالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عنان بخشش خود را بجوش آوردند و هم دریتولا عبد المجید آصف خان را با بسیاری از مبارزان بصوب پلته بر سر راجه رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و غازی خان تنور و جمعی ادبار زدها که بآن حدود رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستد و خود نطاق اطاعت و نیکوبندگی بندد و ازو استمالت ساخته معاودت نمایند

چون موسم برسات درمیان درآمد راجه در مقام سجود اطاعت ایستاد و مجاهدان اقبال گرفته سجا[؟] گیرای خود آمدند و بعد از انکه بست و زد درکرده معدلت آرای بودند و خاطر انتظام بخش از مهمات آنجا وجمع شد طنطنه رجوع بسریر گاه خلافت بلند ساختند و این دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بی اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روزه قطع مسافت دور و دراز فرموده روز خجسته شانزدهم شهریور ماه الٰهی موافق جمعه هفدهم ذیحجه نهصد و شصت و هشت قمری بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند و در یکماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهار ده روز و بودن بست روز و آمدن ده روز و چون سایهٔ چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصهٔ دار الخلافت مبسوط گشت عالی همتان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت و استفاضهٔ انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هر کدام درخور استعداد خود کامیاب سعادت گشت عدالت را روز بازاری دیگر پیدا شد جهان را بهاری تازه روی داد و زمان و زمانیان را انشاطی خاص در سر افتاد و اولیای دولت در اکناف و اقطار ممالک سر خدمتگذاری پدید آمد از هر طرف احرام حریم عزت لبسته متوجه استلام آستانهٔ اقبال شدند و در اواخر آبان ماه الٰهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و عبادات تعضا شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و تشریف پیشکش باندازهٔ اخلاص خود گذرانید و بجلائل تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال شد و با هم انکه بحسن خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنت باستقلال می پنداشت از منعم خان آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانخانان که بنظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت نیز بر بیهودگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و با حسابی مشاغل دنیوی کجاست که وجود چنین شخصی که بار مشاغل کسی را برداشته بر سر خود نهد و متکفل اشغال مهمات گردد از اعظم عطیات الٰهی دانسته شکر بجا آرد تا درین هنگام که خان اعظم بر شد و باخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت منعم خان با هم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای آورد و دیده چنین افکار درون و آزرده دل گشتند چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیدهٔ دانشوران حق پرور است که دیگری که ناظم این کار تواند شد بظهور نیامده باشد و رضای ولی نعمت در سر براهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال مفوض باو باشد و چون بلسان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمتگزاری سرکن کار را بهم رسید دیگر آزرده بودن و بی رابطه رفتن و خود را مغلوب خواهش داشتن است بلکه خویشتن را از پای انداختن و بدست خود خراب ساختن و از سوانح ارتقای اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سر بر زد چشم ساده لوحان مستعد سعادت گشته آینست

ج دوم ۱۱۵

کہ چناوڑه که حصنی ست حصین تبصرف اولیای دولت درآمد والحق فرمان دهان گیتی آرای را بزور لشکر و فزونی تیر گستر پیش انداند
چه بیرونیان را از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد و درونیان را از بسیاری ماکل و مشارب احتیاج به بیرون نشود و مجملی ازین سانح
دولت افزا آنست که چون پسر عدلی آواره بادیهٔ ادبار شد قلعهٔ چناوڑه که مسکن و ماوای او بود بدست فتو نامی از خاصه خیلان او درآمد
و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن میکوشید در ینولا که رایات اقبال از قصبهٔ کره مراجعت فرموده بدار الخلافت
نزول اجلال فرمود خواجه عبد المجید آصف خان تسخیر آن نامزد شد فتو چون از سعادت بهره داشت و قدری بحساب و معاملهٔ سید
دانست که روز ادبار افغانان رسیده است ناگزیر پی را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه
جهان پناه معروضداشت که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین بوس عتبهٔ اقبال رساند هر آئینه بجمعیت قلعه را باولیای دولت
سپرده خود را بستهٔ فتراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس او بموقف قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را
بدستیاری مراسم خسروانی بملازمت آورده و پیشانی سعادت او را بسجدهٔ درگاه گیتی ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایهٔ او را بنقد
گرامی افزوده مرتبهٔ امارت کرامت فرمودند و بحراست آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر شد و از سوانح که درینولا بظهور آمد سوای
حضرت شاهنشاهی ست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او و از جان بخش جهان آرا روز بروز بروشنی نو و طرز تازه ارتفاع
مدارج علیای این دولت ابد قرین میفرماید و مراتب کمال صوری و معنوی این یگانهٔ بارگاه احدیت را خاطرنشان ظاهر بینان
کوتاه نظر میسازد و تدبیر ترفان لشکریانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرائی صورت بکار میبرد چون بمشیت ایزدی پردازش جهان
جهان آرای برداشته میشود بفروغ تدبیر دوراندیش خود پردهٔ چند لطیف تر و بدایع تر ترتیب میدهد هم تماشای فنون نقاد
ایزدی میفرماید و هم انتظام جهان بنحو بهترین میدهد باطن غبار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهانیان میگردد و در ظاهر
شکار و جنگ فیل که نادان آنرا از قسم بی توجهی بامور سلطنت انگارد و دانا آنرا زبدهٔ حکمت عملی شناسد متوجه میباشد در بیان
تماشای غلط انداز بینان معمد را مرهٔ چندی شود که عادتیان صورت پرست را بی اختیار بشاهراه عقیدت آورده سالک
دریافت حقائق معنوی میگرداند از آنجمله قصهٔ بدیعه مذکور است و شرح این واقعهٔ عبرت بخش گوش کشا آنست که هوائی نام فیل
دالاشکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت در تیزگردی و تندروی و بدمستی و بدخوئی بروزگار همپای بود و فیلبانان زبردست
تجربه کار که در سواری امثال این فیلان عمر در آن گذرانیده اند بدشواری سوار شدندی تا بجنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصهٔ
دلیری و شیر شکار بیشهٔ دلاوری روزی در میدان چوگان که بیرون قلعهٔ دار الخلافت آگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند
بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غایان آشوب بی محابا به نیروی قدرت معنوی سوار شده کارپردازیهای خبرت بخش
بظهور آوردند و بعد از ان بفیل دیگر رن باگهنه که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله دانان حاضر
حالتی گذشت که بر مجلس گذار و چون ناظران بارگاه حضور را از امتداد این حالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض نداشتند
بی تابانه از روی حیرت زدگی خاطر چارهٔ این کار دران دانستند که اتکه خان را که صدرنشین بارگاه اقبال است آورده بالتماس

واستدعای او آنحضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهرهٔ شیردلان آب میشد بگذرانند اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سررشتهٔ صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون داد خواهان ستم رسیده زاری و الحاح میکرد و خرد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس را که سرمایهٔ امن و امان عالمیان ست از جهان آفرین میخواستند چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب اتکه خان افتاد فرمودند که اینهمه تنگدلی نباید کرد اگر ازین طرز باز نمی آئی همین زمان خود را از بالای فیل می اندازیم اتکه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی ملاحظه باطن شورش زده را بظاهر آرامیده فراهم آورد و شاهنشاه شیردل تمکین دولت بآن کار عبرت افزا اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی معنوی و نیروی اقبال آلهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب آمده رن باگه جهل آئین تاب تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد و هوائی پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده در پی گریخته را گرفته باد آسا می رفت و آن کوه وقار بر آن تباب نشینی تماشاگر شئون مشیت ایزدی بود آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده در عبور ششم برکنار دریای جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم جسری که از کشتی سرانجام یافته بود رن باگه از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت و فیل هوائی که آن شیر بیشهٔ اقبال بر او سوار بود از پی او بر آن جسر بر آمده و دید کشتیهای جسر از آن گران سنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا می شد و از دو جانب جسر ملازمان عتبهٔ اقبال خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذشته آن روی آب رسیدند و درین زمان که امر غریب را نظارهٔ بینایان تماشا کردند در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را که با آتش هم خو و با باد هم تک بود نگاه داشتند و فیل رن باگه که جان خود را تنگ دید بدر برد و عالمی را جان نو بتن درآمد و خاطرهای پریشان تازگی جمع شد و دلهای بی تمیز ده اطمینان یافت بعضی کوتاه اندیشان کم بین بخاطر میرسانیدند که درین زمان و زمین را مگر نشاء در سر است و این کار از نتائج آن تواند بود در ساعت ازین خیال و ازین کار بازآمده دریافتند که از فنون عقل بدائع نگار آنحضرت ست که نمونه از اعجوبه نمائیهای نگارخانهٔ باطن بظهور آورده بی راهه روان تیه نادانی بشاهراه دانائی میخوانند تا بینایان را چشم می بخشد و دیده وران را سرمهٔ جواهر در چشم میکشد بارها در خلوت انس که این راقم سعادت پایه یافته بدولت خطاب استسعاد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است اینکه دیده و دانسته بر فیلان مست خونخوار سواری میشویم با آنکه پیش از آن بساعتی فیلبان خود را بپایان آورده و باعث خرابی بسا بناهای انسانی شده اند وجه نیت و قبله همت آنست که اگر در نارضامندی ایزدی دانسته قدمی نهاده باشیم یا بدلبستگی نفسی در آنچه مرضی او نباشد بر آورده آن فیل کار ما تمام سازد که در بی رضای آلهی بار هستی نمیتوانیم برداشت سبحان الله این چه بیدار دل و چه محاسبه با خود میرود و باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان سررشتهٔ معنوی بوده بظاهر با خلق و بباطن با خالق و در یک زمان ناظم هستان صورت

بمعنی گشته پیشوائی این دو گروه والامیده باید عشرت گزینان این دو نشاء گوارا شده و اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن بگانه
و از سوانح رسیدن ادهم خان بسعادت زمین بوس مرکز مقدس در هنگام که دار الخلافت آگره بفروغ سعادت شاهنشاهی
رونق و بها یافته بود در آیینه رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد خان شیروانی باستقلال
باشد و ادهم خان بخدمت حضور سعادت یابد منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت ادهم خان امتثال فرمان واجب
الاذعان حکم الهی ست نموده ممالک مالوه را به پیر محمد خان سپرده و به عزیمت آستان بوس آورده دراندک زمانی
بر سبیل استعجال رسیده استلام عتبه علیه نمود و مشمول عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر او هم آنکه از مفارقت فرزند
گرامی خود بتفرقه مند بود فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور
رعایای صوبه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشتند و هم ادهم خان از اسباب بیخردی باز
داشته آمد اولا از بیداد دین و بال نگاهبانی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر اقدس گشت و در خلال این ایام
بمقتضای شیمه کریمه خود پیوسته بظاهر شکار پرداختی و بباطن باخدا بوده صید قلوب فرمودی و اساسهای عالی
در هر کار نهادی و آیین های درملک و دولت ترتیب دادی و با وجود عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان سابق
درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبه احوال نفس نیافته اند آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب
خداشناسی گردانیده لمحه ازان ذاهل نبودی و کامروائی و سرآرائی و دوست نوازی و دشمن گدازی که هر یک
در بزرگان گذشته ساغر هوشربای جرعه بدمستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید
دریافت و از دیاد خردمندی و فزونی هوشیاری و فراوانی حاضر دلی میشود بجهت مصالح الهی در حکم نامتناهی ایزد
بیچون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین خود پوشیده میداشت چنانچه بارها
این معنی در زبان خردی که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات دولت
صوری و معنوی بود و زاویه انزوا اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول
دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب فطرت است خود تیز دریافتم بجهت آنکه حسن جهان افروز معنوی
این خدیو زمان بر دو پوشیده بود و آنچه از خود دش ایستی جست و بکار اهل عالم پرده هدایت سراسیمه گردان بادیه
ضلالت نمود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته درد طلب الهی که صحت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر اقدس
گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد نشاط است از اسباب در طلب ساخته تنها راه دشت
و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که بیشتری ازین بزرگان معنوی در لباس
تنها نشانی اند جستی و با هر ژنده پوشی از جوگی و سناسی و قلندر و سائر مفردان خاک نشین تجرد گزینان بی تعیین صحبت داشتی
دار پیشانی اطوار و ناصیه کلمات او مغز معامله حال او دریافتی همان طور از اصحاب عمائم و ارباب تقدم که پای بند

سلسلهٔ علم و جاه و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند طلبگار حق بودی و با آنکه تا سرگی و قلبی مزوران این طبقات دنی آنرا بوصلهٔ فراغ خود میبردی و تلبیس این ملبسان را خاک پوشش کرده آبروی این منتسبان حق را نبردی با وجه این بوجه گره ذهنی و فتوری در طلب آن شهریار جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جستجوے طبیبان نفوس که راهنمایان طریق یافت مقصد اند بیقرارتر شدی بیت سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ۔ وانچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد ۔۔ اگر شرح همین باب کرده آید کتابی علحده باید نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارش یابد پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس اقبال بقصد شکار از دار الخلافت آگره بعزیمت فتحپور ره بریده و از نزدیک مندا کر که دیهی است در میان راه آگره و فتحپور بعبور اشرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بار بار ذکر جلائل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن گرفتند آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب بسافران ملک تقدس نیز توسل جستی و استمداد همت نمودی شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبهٔ توجه گریبانگیر شد

ذکر مجملی از احوال خواجه معین الدین چشتی قدس سره

خواجه از سیستان است و داود اسنجری نویسند که معرب سنگری است در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر وی افتاد و از میامن نظر او در طلب دامن گیر همت خواجه شد قطع تعلقات صوری نمود و بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در هرون که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان هرونی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و به هشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معین الدین سام از غزنین بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمده و در اجمیر که رای پتهورا فرمان روای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده و با نفس ایشان را مجاهدات عظیم روی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقول است اما کدام خارق عادت روشن تر از مخالفت خواهش این نفس بو الفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه رجب یا نصد و بیست و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید گنج شکر که در پتن آسوده اند مرید خواجه قطب الدین مذکور آمد و شیخ نظام اولیا که پیر امیر خسرو است دست ارادت بشیخ فرید داده اند سخن کوتاه

کہ بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجہ برخاستہ اند قدس اللہ اسرارہم و بالجملہ چون باطن
قدسی مواطن شاہنشاہی جویای مراتب حق شناسان و طلبگار مدارج حقیقت ساسان ست در عین شکارگاہ
عزیمت سیر معنوی مصمم شد و ہر چند معتصمان رکاب اقبال در نارفتن ببعد راہ و ناایمنی آنحدود و لعبیہ فراوانی ارباب
تمرد و فتنہ کور ساختند چون شوق قاید را او بود گوش قبول بران ننداختہ بیشتر توجہ عالی مرعی داشتند روز شہریور
چہارم بہمن ماہ الٰہی موافق چہارشنبہ بیستم جمادی الاولی یا سعدودی از مقربان بساط حضور کہ در شکارگاہ ہمعنان
بودند متوجہ اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت کہ سرادقات عفت را از راہ میوات باہم انکہ سرکردہ باجمیر آورد
بموجب فرمان معلی باہم انکہ بطرز مامور بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد چغتی خان
کہ در بساط قرب راہ سخن داشت حقیقت دولتخواہی راجہ بہارہ مل کہ در الوس کچھوا ہہ کہ گروہی عظیم از راجپوتانند
ریاست داشت بعرض اقدس رسانید کہ راجہ بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و پیوستہ در آداب دولتخواہی
این دودمان عالی بودہ خدمات شائستہ بتقدیم رسانیدہ است و در دہلی ادراک آستان بوس نمودہ خود را از ہیچ
فتراک علوی اعتصام میداند و مدتی است کہ از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا متوہم شدہ بشعاب جبال متحصن است
اگر پرتو تیر التفات شاہنشاہی بر ساحت احوال او افتد و او را از خاک بر داشتہ از شدائد روزگار نجات بخشند شایان
خدمات او بنظر اقدس کہ اکسیر سعادت است پسندیدہ آید و مجملی از قصۂ ستمزدگی او آنکہ چون میوات و آنحدود
بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد میرزا قصبۂ انبیر را کہ در ولایت ماڑوار کہ جای بودن بزرگان راجہ
بہارہ مل بود خواست کہ بتصرف خود درآورد و دو زمین لشناسو جا پسر پورن مل برادر کلان راجہ بہارہ مل از شرارت ذاتی
و طلب ریاست خود میرزا را دیدہ و مقدمات شور انگیز در میان آورد و میرزا بر سر ایشان لشکر کشید و چون وقت تنگ بود
و جمعیت چندانی نداشت صلح کوتہ کرد و مبلغی بر سر ایشان مقرر ساختہ پسر راجہ بہارہ مل جگنات و راج سنگ
پسر آسکرن و کنگار پسر جگمال برادر زادہ ہای راجہ را گروہ گرفتہ کہ بزبان ہند اول گویند از اینجا متوجہ اجمیر و ناگور
شدہ است و درین سال عزم مصمم داشت کہ لشکرہا فراہم آوردہ استیصال اینجماعت نماید چون حکایت دولتخواہی
این گروہ قدیم الاخلاص بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاہنشاہی رخصت آوردن راجہ داد و چون
موکب اقبال بدیوسہ نزول اجلال فرمود و از صیت موکب جہانگشای شاہنشاہی اکثر مردم این قصبہ فرار نمودہ
نمودہ بودند آن حضرت فرمودند کہ ما را بحر عنایت و رافت نسبت بجمہور عالمیان امری دیگر متصور نیست باعث
ویرانی این گروہ چہ تواند بود ہمانا کہ این صحرانشینان وادی توحش از آزاری کہ از میرزا شرف الدین حسین کشیدہ بودند
بران قیاس نمودہ ہراسان شدہ اند آخرہای روز جیل پسر روپسی برادر راجہ بہارہ مل کہ کلان تر این سرزمین بستہ مدد
بوسیلہ مقربان بارگاہ اعلی دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید کہ پسر کلان تر این قصبہ

سعادت ملازمت دریابد حضرت فرمودند که آمدن او محبوب نیست باید که رای مقدم گرامی بار عطیهٔ عظمی الهی
دانسته خود را از استلام عتبهٔ علیه ناچار دلیسی خود آمده خاک آستان اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید
و بنوازش پادشاهی سربلندی یافت و روز دیگر چون قصبهٔ سانگانیر مضرب خیام جلال شد چغتی خان راجه بهاره مل را
با اکثری از خویشان و اعیان قوم بقیر راجه بهگونت داس پسر بزرگ راجه که بر سر عیال گذاشته بود آورده به بساط بوس
عالی سرفراز گردانید و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین
جوهرسنج مشاهده فرموده بلطائف الطاف امید خاطر او کرده پایهٔ قدرش افزودند راجه از درست
اندیشی خرد و سربلندی بخت اندیشید که خود را از زمرهٔ زمینداران برآورده از مخصوصان این درگاه سازد
برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیهٔ بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیهٔ او می درخشید بوسیله
محرمان عتبهٔ خلافت داخل پرستاران سرادق اجلال سازد و از آنجا که غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی
است ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتی خان رخصت فرمودند که رفته سرانجام
این نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان اوست نموده بزودی بملازمت آورد و یکی از سوانح دولت افزای
سعادت روزافزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرامیدگی جمهور متوحشان آن دیار شد سزا دادن
چیته بانان است و تشریح آن برسم اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکی از نقابهای جمال جهان
آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساختی و اکثر به تماشا شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور
شده پای یکی از افراد را بزور کشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز او بگوش بندگان حضرت رسیده
حقیقت حال ظهور یافت آن دادگر بیدادگان از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته آوردند و حکم
بریدن پای او نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش پدید
افتاد و این معنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید و آسایش و آرامش دران مملکت پدید
چون قصبهٔ سانبهر موکب آیات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لائق گذرانید
حضرت شاهنشاهی جگنات و راج سنگ و کنگار که میرزا بگرو نگاه داشته بود طلب نمودند تا یکبارگی خاطر راجه بهاره مل از عقده
برآید میرزا قبول این معنی نمود اما وقت را بهانه میگذرانید و حضرت آنرا راست پنداشته مترصد آمدن آنها بودند و هم درین
منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و از آنجا موکب عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت مسعود
دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمودند و زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب
دولت گشتند و باهم انکه محل اقدس بآئین لائق از راه میوات در اجمیر آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت
درای جهان آرای تقاضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود و شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته

باو مفوض شده بود برای انصرام مهم مذکور نادانه استدعای آن نمود که حضرت بشکار آنحدود نهضت فرمایند و چون ناگزیر این اندیشه خاطرنشان او شد درین خیال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امراکه دران حدود جاگیر داشته اند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان و شیخ محمد حسین و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافت آگره شدند و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گرفته باسبے مذکور را حاضر سازد و چون رایات اقبال نارسیده سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا جگنات و راج سنگه و گنگار را بملازمت اقدس آورد و راجه بهاره مل بصدق منشی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوب ترین جمعی سامان نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را محفوف سرادقات مخفهٔ عفاف درین منزل گرامی بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآئین بزرگانه رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یک روز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد و همان جا میرزا شرف الدین حسین را شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک خرام گران قدر سوار شده ایلغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رتن پور افتاد راجه بهاره مل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شد و مان سنگه پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بهاره مل درین مرتبه پرتو نظر سعادت اثر سرفرازی یافته بشرف خدمت دائمی ممتاز شد راجه بهاره مل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را بمقدم اقدس سربلندی بخشند تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد چون آنحضرت عزیمت وصول بدار الخلافت مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود افاضهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را بشمول اصناف عنایات ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مان سنگه و جمعی کثیر از اعزه و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بتایید اقبال آن راه دور و دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده شبانه در روز اسفندارمذ پنجم اسفندارمذ ماه الٰهی موافق روز جمعه ششم جمادی الاخری بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بقدوم مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیهٔ اقبال فروغ انجم یافت و اردوی معلی بآئین شائسته منزل بمنزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گزاری الٰهی بجا آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمانروائی نشسته دقائق ملک آرائی بظهور آوردند گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد از انجاکه اقبال روزافزون رونق افزای سلطنت عظمی ست هر روز که نو میشود دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع پدید می آید چون نیت فرمان فرمائی زمان نیک اندیشی است نتائج آن عائد روزگار سعادت پذیرش می شود هر طبقه درخور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب استعداد میگردند

آغاز سال هفتم الٰهی از مبداء جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول

درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای بهار شد و معمورهٔ چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم

ومنوّر عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه اتفاق افتاد و قوت نامیه در اهتزاز آمد و فیض بر عالم تازگی باز شد و موکب خسرو گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و راغ نوای بار بدی و سرود نکیسائی بلند ساختند ابر بهاری نورسیدگان عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد شعر

شکر عدل بهار پیش آمد	دل گل داد و برزبان گیاه	در پی نقشهای جان آویز	اختران نقشبند و رنگ آمیز
شاخ مانند عقد پر لولو	غنچه مانند نافهٔ آهو	وازین تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش	

عالم عنصر را چون باک معنی فیض خاص رسید و ظاهر بهرنگ باطن گشت عنفوان توانش و آگاهی انتظام یافت و سال محمد که سال هفتم از الهی است آغاز شد و دست قدرت از چهرهٔ اقبال پرده بر انداز گشت امید راست بنیان درست کردار کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزد متعال فوات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز کامروای صورت و معنی گرداند و سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم از تخالف و تنازع رئیسان متفرقه روزگار مصئون مانده بعدل داد این یگانهٔ آفاق و شایستهٔ خلافت کل نضارت و نضارت یابد و حقیقت اسباب انتظام سلسلهٔ کونی و الهی بظهور آید و عبارت کبری که کثرات ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است تقدیم رسد هم باک بیالد و هم معرفت افزاید یکجهتی روی دهد اخلاص رواج یابد گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند بظهور عرصهٔ تمیز بیرون خرامند مستعدان را روز بازار گرم شود و مستعدان بمتاع نقد مقصود بدست آرند و از جلائل عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داد منع بنده بود عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان در آمده بودند از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند و بفروخت و تصرف آن اشتغال می نمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد و هر چند جمعی از وحشی مزاجان معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ نخوت ساخته بجنگ پیش آیند بمقتضای اقبال روز افزون شکست یابند اهل و عیال این گروه از صدمات افواج گیتی کشا محفوظ باشد و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ تبد نکنند و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانهٔ خویشان و اقربای خود روند و از اجلهٔ بواعث برین معدلت آنکه خرد پژوهی سریر آرای فرمان دهی درین معامله امعان نظر فرمود و نگاه ژرف انداخت که هر چند کشتن و بستن و زدن متکبران نخوت سند و تادیب و تنبیه گردن کشان نافرمان شنو از لوازم دارو گیر ملک تعلق است و حکمای انصاف گزین و صاحبان نوامیس در آن اتفاق دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تا و بیان آن متکبران اندیشیدن و بیرون شدن از قانون معدلت است اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر

و اگر پدران طریق مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب پیکار نیستند و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد حقیقت اساس آنکه بسا حرص منشان کوردل بمحض تخیلی واهی یا بمجرد افترای بداندیشی یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم اهل نموده دست تاراج می‌کشایند و در هنگام بازپرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکیم علی الاطلاق بر ترک این عمل نفاذ یابد دیگر اهل بدگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نمیشود و چون نیت والای شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود و بیامن و برکات آن جمیع وحشیان متمردان اقصای هندوستان حلقهٔ ارادت در گوش انقیاد کشیده و از جملهٔ اسباب نظام عالم گشتند هم کار دین منتظم شد که خلاصهٔ آن معدلت آرائی و هم مهم دنیا انتظام یافت که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان است و از نتایج الطاف سوانح فتح قلعهٔ میرتهه است به نیروی عساکر اقبال پشت [illegible] که ایزد نگار نشین خلافت را ایزد جهان آرای نیتی کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد و در مقیاس قیاس نیاید و دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درست تقویت بخشد هر کاری که پیش نهاد همت عقیدت گزین خود سازد بنیکوترین وجهی انجام یابد و کاری که فرمان دهان روزگار را بدشواری دست ندهد او را بآسانی میسر گردد نمی‌بینی که منسوبان ظاهری که از دولتسرای اخلاص بهره ندارند چون بکاری در می‌دارند و توانا محافظت نسبت صوری این برگزیدهٔ خود فرموده ایشان را کامروا میگرداند و مصداق این حال قصهٔ فتح نمودن شرف الدین حسین میرزا است قلعهٔ میرتهه را که در آغاز این سال فرخ فال صورت بست صورت این واقعهٔ دلکشا آنکه سابقاً رقمزدهٔ خامهٔ وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیهٔ اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعهٔ میرتهه و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از امرای عظام را بکومک او همراه ساختند و دران هنگام قلعهٔ میرتهه در تسخیر تصرف رای مالدیو بود که از راجهاو رایان باسم و رسم هندوستان بمزیت اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت و او این قلعه را بجیمل نامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده بود و اسم تام راجپوتی را که در جرأت و همت پیش دست این طبقه بود و با پانصد راجپوت چیده بکومک جیمل گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دار الخلافت آگره سایهٔ نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجدداً دران حدود بشرف رکاب بوس سعادت پذیر گشته بود و پشت همت او باقبال ابدپیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر کشید و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بآن قلعه رسیده همچنان گرد راه بر جبین و بادپایان در آب و آتش غرق سلاح تردد پوشیده و علم تهور برافراخته بی محابا بپای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار بیم خزیده مجال سر برآوردن نداشتند درین میان از دلیران کارطلب چهار سوار یکه تاز بجنبش همت پای جرأت پیش نهاده تیری چند بر دروازهٔ قلعه زدند ناگاه راجپوتان

از صدمهٔ تیر پیدا شده و بنا بر اتحاد برآمده کنگرها پیش رو ساخته سر بسینا از خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و دمن
جوشان از بالا ریختند از آن میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند و دو سه تن زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین حسین
و دیگر امرا اصلاح در استادگی ندیده و قبضهٔ سر رخنه مقام کردند و جابجا منازل گرفتند و به تبیر قتال در مقام است مدد و او
قلعه‌گیری شده و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچه‌ها را با آئین شایسته تقسیم نمودند و از اعراب قلعه
نقب انداختند قلعه‌نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامهٔ پیکار را گرم داشتند گاه‌گاه در کمین فرصت نشسته و
پای جلادت از دروازه بیرون نهاده و بقدر همت دست تبرد نموده باز خود را به درون می‌انداختند تا آنکه نقبی که تهیهٔ آن
رفته بود و اندازهٔ روی تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شده رخنهٔ عظیم در حصار افتاد بهادران
عساکر اقبال را کار از کارگشاده یافته پیش دویدند راجپوتان تنیز و جوی دست از جان شسته گرم قتال گشتند مد او
نظیم مقاتلهٔ قوی اتفاق افتاد و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند
مجاهدان غازی جرعهٔ شهادت کشیده حیات ابد یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابهٔ ممات چشیده دست جان
گشتند چون پردهٔ شب در میان آمد هر کس بمورچهٔ خود بازگشت و مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند تا حصار
که به نیروی دولت کشاده باشند به حیله مدبران نتوان بست در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و قلعه بر ایشان
زندان گشت هر چند جمعی پایان آمد و از روی عجز زنهار میخواستند و راه بیرون شدن می‌جستند میرزا شرف الدین حسین
راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار دادند که از اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند
چون قبول عجز زنهاریان از ادب ملک‌گیری ست بموجب قرارداد بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند
و وزیر و گیر چکیال نیم جانی گرفته بدر رفت دیوداس از سیه‌بختی و تیره رائی دل بیرون خود نهاده و از روی عناد جمیع اسباب
سوخت و چون مار زخم خورده پیچیده و از آتش درون بر افروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهار صد و پانصد سوار از پیش عساکر
قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مثل جمیل و لون کرن سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین
گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته‌اند قرارداد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان
امان ثابت نماند و این طور بد دردمندان تیره‌بخت از اسلامیت گذاشتن چنین و قتیکه مغلوب شده باشند از دور اندیشی
دور است میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد و در قول خود ایستاد و جوانغار شاه بداغ خان
و عبد المطلب پسرش و شیخ محمد حسین مقرر شد و برانغار جمیل و لون کرن سوبه و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب
دیوداس در آمدند دیوداس چون بر نهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زد و جنگی
بهم پیوست که از داستان رستم نشانی بر روی کار آورد و یاد آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد و پایان کار
از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند و عساکر منصور به فتح و فیروزی مراجعت نمود

ج دوم ۱۲۵

و بعضی گفتند که دیو داس ازین جنگاه زخمی بدر رفت و بعد از دوازده و سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام
بر خود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند و مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث کشته شد والقصه باقی راجپوتان
نیم جانی ازان معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند و قلعه میرتهه با تمامی آن ولایت بتصرف اولیای دولت ابد
پیوند درآمده داخل ممالک محروسه شد

چشم فلک ندیده به بینایی خویش	این فتحها که شاه جهان راست پیش	از فتح کاسمان ...	چون بنگری متقدم فتح دیگرست

جنگ برونکه که حضرت شاهنشاهی به نفس نفیس خود فرمودند

داد ار داد گر سزای هر کرداری را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته جهان
آراست دانا دل دوربین بسر آن معنی تقرری وارسیده در افزایی دانائی میباشد و نادان تیره خاطر در شورستان
صحرای ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد چنانچه حال روز جهان افروزست که چشم
صحیح المزاج از صورتش مزید دانائی گشته اولا بانواع نعم ایزدی شناسائی می بخشد و ثانیا بمراحم شکرگزاریش بینا
گرداند. بیونید و تر و جوینده تر میگرداند و بوم نهادان شوم را که بیمار و بدانند باعث مزید نابینائی گشته کم نام مول
نادانی و نابینائی میسازد و شب که نقیض روز است معین دیده وری پست فطرتان کوتاه همت بوم صفت در پرده
کم بینی میگردد و کوتهی سخن سکنهٔ قریات قصبهٔ سکیت که از دار الخلافت آگره ترتیب سی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی عدیل
ندارند علی الخصوص هشت موضع آن پرگنه که مشهور با تهکینه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بیباکی و بی اعتدالی
چشم روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلب شدیدهم محال و مساکن قلب دانند و تیمور کوته که نادان آن را مردانگی شمارند بسیت
میکنند همواره حکام و عمال آنجا و از بیدادی آنها فریاد داشتند تا آنکه درینولا رایات جهانگشای شاهنشاهی برسم
شکار متوجه سمت این قصبه شد دران هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی مقرر بود و یا په نام برهمنی بوسیلهٔ دادوان
باریافته شرح بیدادی این متمردان بعرض اقدس رسانید که بیگناه پسرم را کشته و اسباب و اموال تجارت برده اند پادشاه
صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت گردانیده باستماع نالهٔ مظلوم بقهرمان جلال در جوش
آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح تأدیب آن فرقهٔ متمرده متوجه میشویم سحرگاه بهمین مردم معد و بشکار توجه فرمودند و جمعی را
پیشتر روانه ساختند وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید جمعی که پیشتر متوجه شده بودند آمده بعرض
اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش سطوت معدلت برافروخته تر شد
و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جان سپاران تعاقب نموده بهر تنگنائی که متمردان پناه برند دست باز داشته از پی شتابان
باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی می رسیدیم و آنحضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجه بجولان درآوردند در اثنای راه قراولان
میر شکار رسید که من از پی ایشان رسیدم یکی که به پیکار من ایستاده به تیغ آبدار بر خاک فنا نشست و دیگری را الفتراک بست

بادشاهی مقید ساخته آورده ام چون سر احکام عالی بود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم حضرت از آنجا گرم تر خرش سعادت راندند
یک و نیم پاس روز گذشته بحوالی موضعی دیگر که پرونکه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده
پناه باین موضع آورده اند آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی از آن مردم آمده ملازمت نمود و آمادن آن متمردان را
انکار میکرد و حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تیره رای را براه راست رهنمونی نماید
چون پیمانهٔ عمر این بدمستان جام خودسری پر شده بود و دور مکافات اعمال چند ساله در رسیده موضع خود را محکم ساخته
بجنگ و عربده ایستادند مقرر است که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در [illegible] بیشتر از هزار کس نمی باشد و دوش شب
که حکم بر تعاقب گریختها شرف صدور یافته بود بهادران جان سپار هر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس
در رکاب دولت سعادت حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان از چهار هزار کس
بیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جان سپاری و جان فشانی داده کامیاب
صورت و معنی گردند که معرکهٔ زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت
کمتر سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس درآمد که از شدت مواد آتشی که در اطراف [illegible] افتاده بود
جمعی از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدر رفتن برده طلبگار گوشهٔ عافیت اند قهر بادشاهی بجوش آمد جای که آن گروه را
قدرت بایستی فرمود و بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود در آن وقت که بدولت و اقبال بر فیل [illegible]
نام سوار دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل
کوه شکوه را راندند از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه افروز گشت که نقل این سرگذشت میفرمودند چون فیل در تنگنای [illegible]
بنظر در آمد که جبیه پوشی بر سر بالای بام بر آمده چون رستم خان هم همان طور جبیه در بر داشت بخاطر اقدس چنان گذشت که مگر
او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک آن بام رسانیدم و درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید و
حمایت ایزدی که جوشن مبارک شاهنشاهی است و همواره نگاهبانی میفرماید بیشتر از بیشتر محافظت می فرمود چون
نزدیک رسیدیم ظاهر شد که آن جبیه پوش مقبل خان بود که بالا رفته یکی از گردن کشان کشتی میگرفت و میخواست
که او را از بام بر زمین اندازد و جمعی از بی اعتدالان بمدد او دویده بودند که کار مقبل خان را اتمام سازند درین اثنا حضرت
شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید بنده علی قوربیگی منعم خان برادر کلان
سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد و آن بی دولتان فرار نمودند و [illegible] کار خنیم را تمام کرد و درین وقت دست فیل
بادشاهی در چاه خانه فرو رفت چنانچه جبار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بود و آمده بر بالای حضرت افتاد
و آن حضرت بزور بازوی ید اللهی فیل را از آن مغاک بر آورده سعی داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط
شده بودند رسانند درین زمان هیچکس از ملازمان در رکاب نصرت نبود غیر از راجه بهگونت داس و راجه [illegible] تا در هنگام [illegible]

تشکی راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند مبارز شمشیر کشیده انداخت صدمه بر حلقهٔ آهن که دندان فیل را بجهت نمود و استحکام می پوشانند رسید واز مهالک گریز بر آهن شرار جست و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را در سم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بامی پسر پانزده ساله از اضطراب خود را بر فیل پادشاهی انداخت جهار خان مذکور میخواست که از هم گذراند حضرت به عطوفت ذاتی او را نگاه داشتند چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند که فوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار تحیر ایستاده اند از اینجا نهضت فرموده بقصد دیواری فیل راندند راجپوتی تیر اندازی میکرد و هفت تیر بر سپر خاصهٔ شاهنشاهی رسید که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و دو تیر در سپر بند شد و نگذشت حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبان میگرد و علاو سخان فوجدار حضرت را نشناخته از در تعریف کنان فریاد میزد که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را امنمودند دآن سعادت مند را شکر گزار آداب بندگی ساختند و مقارن این حال تاتارخان نزدیک آمد که پادشاهم درین تیرباران کجا میروند جهارخان با و اعراض میکرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است آخر حضرت شاهنشاهی همچنان فیل سوار دیوار را انداخته درون حویلی درآمدند و سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند و جمعی کثیر ازان سرکشان بیباک بقتل رسیدند و جمعی در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ سقف خانه را شگافته آتش درزدند و دود از دمار آن تیره بختان برآوردند و نزدیک هزار کس بفروغ شعشعهٔ آتش قهر الهی بعدم خانه شتافت و کیانی نمانده که ازین عبادت کبری فراغ دست داد و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیدهٔ عبرت باز گشت

تعیین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیده های خود را خاطر نشان جمهور عالمیان ساخته سبب دولت روزافزون او را ترتیب دهد و هم مفیض سمت عامه شده کافهٔ خلائق را که نه عقل دوراندیش دارند و نه دیدهٔ دوربین براه راست آورد در بعضی از ناحیت های ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد لاجرم جهانیان آنرا برسم و عادت و اتفاق محمول نساخته بر بدائع عقل دوراندیش اعتراف نمایند و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منتظم ساختن صوبهٔ مالوه ست بار دیگر و شرح این سانحهٔ اقبال آنست که چون ادهم خان بموجب اشارهٔ شاهنشاهی روی توجه بدار الخلافت آگره آورد مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود آواره آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که نشاء تهور داشت و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد و باز بهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده دربرابر آمد و پیکار درگرفت باندک زد و گیر شکست یافت و غنائم فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از انجا متوجه تسخیر قلعهٔ بیجاگده شد در انجا اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود و همت در استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در حد ذات خود برفعت و متانت علم است و آن

بامتداد کشید جوانان کارطلب مثل جبی دیوانه و یارعلی بلوچ والم کلتاش و مولانا محتشم و ملک محمد میرزا آفاق تهور
می ورزیدند خود را بدروازه رسانده داد جلادت میدادند و روزی محمد کاتب هم جست و چابک تاخت و موجب
تحسین همگنان گشت تا آنکه سحری خسروشاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه فراز شد
و دویست جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق برآمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده دست
خواب غفلت بوده بودند آغاز دمیدن صبح اقبال بود که مخالفان واقف شده روبجنگ آوردند و صحبت نبرد در میان آمد
و جوانان نبردآزمای آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق شدند
درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند تیری باو رسید و بعدم شتافت
همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جانبازی کرد و مردانه فرورفت جمعی کثیر علف تیغ شدند
و بقیة السیف امان یافته از ان ورطه جان بدر آمدند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت درآمد و پیر محمد خان چندی
بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور روی عزیمت آورد و باندک جنگی آنرا داخل ممالک محروسه ساخت
و از انجا معاودت نموده باز بقلعهٔ بیجاگذه آمد و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالی خاندیس میران مبارک شاه پناه برده
و میران لشکر خود را با او همراهی ساز و پیر محمد خان زوائد اسباب را در قلعه مضبوط کرده تا نبرد جوانان کارطلب همراه گرفته ایلغار
نمود که ناگهانی باسیر و برهانپور رفت کار آنجمله بانجام رساند از آب نربده گذشته چهل کروه یک شب راند و در دو کروهی
اسیر قلعه بود و در انجا فیل مستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورد و فیل را از ضمائم غنائم گردانیده میران از
قلعهٔ اسیر جمعی را بجهت محافظت قلعچه فرستاده بود و در وقتیکه پیر محمد خان قلعچه را فتح کرده متوجه برهانپور بود در خاندیس
که جای نشین حاکم است ناگاه لشکر عظیم از دور سیاهی کرد و پیر محمد خان خسروشاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته پیش
آن مردم فرستاد و نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراگنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند صبح
آن روز به برهانپور درآمده دران شهر عظیم نهیب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هر کس افتاد و میران در
قلعهٔ اسیر محکم بود و پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که باز بهادر با لشکر جاهلی
نزدیک رسیده چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار بیجاگذه رفته بود و چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان
با معدودی تیزدستی نموده بتسخیر اسیر و برهانپور رفته است دراندیشهٔ دراز مانده متوجه آن صوب شد و درچنین وقتی
که مردم غنائم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند جمعی متفرق شده که خبر باز بهادر شائع گشت پیر محمد خان ارباب
خبرت را طلب داشته مجلس آرای تدبیر گنگاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست چه کارهای
عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و همه کس گرانبار غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را
طرح باید داد از آب نربده بگذریم و بشادیانه رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه روز فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر

رسیده بود پیر محمد خان سخنان صدق آئین ارباب خبرت را گوش نکرده مل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی بجای
نیاوردند و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلوی پیر محمد خان را گرفته از جنگگاه بعنف بر آورد که دیگر
چه جای توقف است چون بکناره نربده رسید نزدیک شام شده بود هر چند همراهان گفتند که غنیم در راست امشب اینجا
باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود مسرعان اجل بیقرار ساخته او را بر آن داشتند که از آب نربده باسپ شنا کرده بگذرد
هم اوز عنان تدبیر از دست رفت و هم سخن حسابی خیر اندیشان بگوش هوش او جا نگرفت همچنان سواره بسراسیمگی خود را بعبر نربده
در آب نربده انداخت اتفاق درمیان آب قطار استری تیز میگذشت نزدیک رسیده باسپ او پهلو زد واسپ نیز چون
عقل او از جای رفت پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که نزدیک او رسیده بودند از بد درونی در بر آوردن
او از آن ورطه هلاک دست وپای نزدند بمجازات ستمهای که درین یورش کرده بود و یا بمکافات اعمال که بر محاربه تردی بیگ خان
بظهور آورده بود یا بواسطه امری دیگر که هم غیب دان داند غریق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوان مرد
عالی همتی را این واقعه پیش آمد شعر بجائی که تقدیر زور آور است ÷ توانا تر از ناتوانا تر است ÷ چو زور آورد روز در تیرگی ÷
دو چشم جهان بین کند خیرگی ÷ و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت بی راهه تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد
قیا خان گنک و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان و جمعی از امرا که در آن صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده و متوجه درگاه
گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت و باز بهادر بر مالوه دست تصرف یافت اقبال جهانگشای
شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی قدر که بوفور شجاعت حسن تدبیر و باکمال شهامت شمول عدالت
داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند بنابر آن عبد الله خان ازبک که در سلک خانان سپهداران بزرگ منش
السلاک داشت وپیشتر هم آنجا رفته بود و لطرز آنجا آشنا شده بتسخیر مالوه مامور شد و بحکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست
و دار وگیر برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که برشید کاردانی از وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود
بخطاب خانی سرفراز فرموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جاگیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نماید
و جمعی کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دلکشای آن ولایت را
از خس و خاشاک اغیار پاک سازند عبد الله خان همان جا بوده در ملک گشائی کمر بندد و معین خان رعایا و باقین و سائر سکان
آن ملک را از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و تلافی تفرقه که از مرور مواکب جهان نورد
راه یافته باشد پرداخته با امرا و سائر ملازمان بادشاهی که باین خدمت تعیین یافته اند بآئینی که صلاح دولت ابد قرین باشد
تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیا متوجه شود بموجب حکم معلی عبد الله خان با امرای عظام بسامان شایسته
در اوائل این سال بدولتی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد و باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد
و تاب مقاومت از خود منتهی ندیده بیرون یافت بیش از آنکه لوای جنود دولت و سایه امن و امان بر آن بلاد اندازد

ولایت مالوه را بچندین حسن سرگذاشت گریزگاه عافیت شتافت رعب صولت دولت شاهنشاهی مهابت
شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی زنجبان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آئین
در هراس آمده بیقرار نگردند از بی ثباتی امثال این حکام چه عجب بی آنکه تیغ صاعقه ریز بلا گردد و تیر باران فتنه بار
لشکر ظفر قرین بولایت مالوه در آمد جمعی از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری
از لشکر او را بقتل آوردند باز بهادر خود را در پناه تنگناهای پر درخت انداخته عمری بآوارگی بسر برده خیمه گاه التجا
بر ناماوی سنگ کوه روزگارے میگذرانید چون ظلطنهٔ غریب پروری و صیت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول
عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد
آستان معلی رسیده بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت چنانچه در محل خود معروض مستمعان این روزنامچهٔ اقبال
خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه بتازگی در قبضهٔ تصرف و حیطهٔ اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان
بموجب حکم اقدس بشهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود و بر وسادهٔ حکومت بر طریق استقلال متمکن گشت و بلاد
و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم یافت و اولیای دولت و جمیع سارنگپور و دیگر
محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند و معین خان بعد از سرانجام ولایت و انقسام جاگیر روی توجه باستان بوس
عالی آورد و در شاه راه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد و مورد مزیت قدر و علو
حال گشت و از سوانح آنکه راجه گنیش زمیندار نندون که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است
بر سر جان محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه بهرکه که در آن نواحی بود و از تنه رای آمده او چون در اصل بدنهاد بود و توفیق نیکو
کرداری نیافت بلکه مال و ناموس خود درین کار بر باد داد و اسباب و اشیای او بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت
بدست آن مردم در آمد و چون خللی و خلل در اشت اثری از وی پدید نیامد غالباً تنگ چشمان بی سعادت بطمع مال او را
پنهان خانهٔ عدم فرستاده باشند و همانا که ایزد بیچون نزلی بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است چون بامرای
پنجاب این خبر رسید خان کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بر سر او رفته تنبیه لائق نمودند و او آواره شد و بوسیلهٔ
راجه تودرمل بدار الخلافت شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کارش بسر شد و از سوانح آمدن ایلچی
فرمان روای ایران شاه طهماسپ صفویست چون رسمیست قدیم که بزرگان دولت منش از برای تحصیل مبانی دینی و دنیوی
و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال مند بخت دار انتساب جسته مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند
و اگر بسبب طالع خداداد انتسابی متحقق است در تشیید قواعد آن انتساب میکوشند و سرمایهٔ نظام دولت خود با طرح نو
بدیع سرانجام میدهند و لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسپ که ایران بمیامن معدلت او دل افروز است بموجب
ارتباط قدیمی که از زمان سابق در میان این دو دودمان عالی ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت توثق داشت

ج دوم ۱۳۱

پسر عم خود سید بیگ ابن معصوم بیگ را که در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود بجهت پرسش و تهنیت
ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده
تحف و هدایا از اسپان شهاوان عربی و بادپایان عراقی و رومی و نفائس اقمشه و بدائع اشیا مصحوب او ساخته بود
چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندی از امرای عالیشان باستقبال رفته او را باعزاز و اکرام
در منزل لائق فرود آوردند و مبلغ چهارده لک دام نقد که موازی هفصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم
اقامت فرستادند و بعد از چند روز که از ماندگی راه برآسود رخصت بار و شرف کورنش یافته بقرب بساط اقدس
معزز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه یاد تمام محبت و اخلاص نگارش یافته بود
بدو دست ادب پیش آورده بر گوشه تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لائق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی
از کمال مسرت و انبساط بزبان تلطف و تودد احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازشهای بی اندازه مخصوص ساختند.

سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از یگانهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای
سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح بی غرض او باشد آنگاه
حوصلهٔ فراخ که تاب برداشت چندین ناملائم روزگار داشته باشد کرامت میکند تا بمعاونت فراخ
حوصلگی از دیدن ناملائم سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهر بی بهای معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک
میزان داشته بی گرانباری اغراض نفسانی معاملات کارخانهٔ ایجاد دریافته باطن مقدس او دار العلم سازد
بسا دانایان که در عیار دانش قصوری نداشته اند و در هنگام حوادث از کوته حوصلگی تنگدل شده عنان تمکن از دست
داده اند و در جولانگاه تمیز از پا می افتاده و چون شناخت و برداشت بر وجه لائق صورت بست آثار معدلت
از قوت اعتدال که ودیعت نهادهٔ دست قدرت است بی تفکر و تامل بظهور آمدن میگیرد و سپاس الحمد که این جلائل
نعوت و شرائف صفات فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفادهٔ بشری
از دانش خانهٔ افاضهٔ الهی فائض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته بایک
بی تعینی زیست مینماید و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجام پردهٔ چند دیگر است که دیده دراز بینان
بآن پی نتوانند برد اما مشیت الهی غالب است چون خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشند
نقاب آرائی حسود کند هر آئینه او را چهره گشای اعمال عالم آرای گرداند تا دور ماندگان قربگاه سعادت
بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند و تمثال یعنی اظهار جلالت افاضهٔ عدالت حضرت
شاهنشاهی است که بآئین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دار الخلافه آگره بوقوع پیوست و شرح

این واقعه آنکه ادهم خان پسر خرد ماهم انگه که نه عقل درست داشت و نه بخت سعادتمند مست جوانی و مدهوش دولت شده بود و بر شمس الدین اتگه خان خانخانان که بر جای بیرم خان در مسند وکالت نشسته حسد میبرد و منعم خان خانخانان که نیز بعد ازین جای دارد پیوسته مقدمات و واسطه ها که کسی کمتر پی برد در میان آورد و ادهم خان را برفتنه و غدر تحریک مینمود تا آنکه روز شنبه دوازدهم رمضان که هنوز اعتدال ارو بهشت در بسیط زمین سرایت داشت و روز دوازدهم خورداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان دور سبز در دیوان در دولتخانه بادشاهی منعم خان و اتگه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از دل اعتدال ترناگهان دران بارگاه دولت در رسید و حاضران مجلس تعظیم او برخاستند و اتگه خان نیز نیم قیامی نمود و پیر در رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه اتگه خان شد و خوشم اوزبک که از لئیمان او بود و دیگر بیباکان که بر این خیال کمر فتنه چست بسته بودند خشم آلود اشارت کرد که چه ایستاده اند خوشم بی دولت خنجر کشیده زخمی بسینهٔ آن مسند نشین وساده سعادت رسانید اتگه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازهٔ دولت سرای بادشاهی شتافت بمتصل آن خدابردی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید از بن غائله ها ماتم غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشتی غریب در آن فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خون گرفته با وجود چنین بیباکی گستاخانه باندیشهٔ تباه که بدستیاری آن راه گذر بیابد متوجه حرم سرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت بدولت بیدار خواب کرده بودند آن سیه بخت تیره رای اندر دولتخانه ببالای صفه که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود نعمت خواجه سرای که نزدیک در بار ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن مغرور سردانگی و مستعجل مردگی هر چند با آن خواجه سرای درشتی نمود که بگشاید صورت نبست و ایستادگان حواشی عتبهٔ سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدست را در مرتبهٔ اول که با اتگه خان آن معامله کرد سزای کار او را در کنار نهند و بار دیگر بیهوشی و بد دلی حاضران آن بساط چه گویم که درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشید قصد درون سرادقات اقبال دار دهیر خویش نمیر پزند و بیباک مذلت بر ابرنمی سازند و اگر آن جمعت در نها دشان نیست چرا هجوم تمام نموده نمیگیرند این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت در بی توفیقی این گروه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خرد و بزرگ و دانا و نادان شود با آنحضرت ازین غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی از پردگیان سراپردهٔ دولت اطلاع نداشت آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمودند رفیق شناس صاحب چهار منصب که از قدیمیان درگاه والا بود حقیقت ماجرا معروض داشت حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیدند و اندر رفیق اشارت بتعالخون آلود آن مرحوم نمود و باز چهان حرف مکر ساخته است حضرت شاهنشاهی بعد سال چشاید نموده تبر یزان جابان افروخته اند و از الهامات ربانی از جانب در دانه که آن بخت برگشته ایستاده و خیالات فاسد بخود راه میداد بر نیامده و اندا و دیگر بر آمده اند و در هنگام

برون شدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتگاران سراپردهٔ عزت شمشیر خاصه را بدست اقدس داد آن حضرت شمشیر گرفته روان شدند چون خلیلی از آن فتنه سیر فرموده بطرفی دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه لاده ایکه مارا چرا کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت و گفت تفحص کنید و غوررسی فرمائید و اندکی تلاش شد ناظران حرافت دریافته را چه نگوهش کنم که هیچ نکوهش در خور شان نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشته و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند درین اثنا آن مردود ازل دست ابد دست از آن حضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عفریت پیکر معلق زنان افتاد و از هوش رفت در پیولا فرحت خان و سنکرام هوسناک دراینجا سعادت حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید این دیوانه سر را به بندید آن دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت آئین شرف اجرا یافت که آن پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند این مردم از کوته اندیشی و ملاحظه که بی ملاحظگی از آن هزار بار بهتر چنانچه لائق باشد نه انداختند نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن سرگشته سخت بر گشته را باز بالا آوردند در مرتبه چون موی کشان آوردند بموجب امر بانفاذ باتمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خودسر شکسته مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز آن سفاک بی باک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت مشت آن جهان پهلوان آلهی چنان رسیده بود که جمعی ازین آگاه نبودند بزخم گرز انتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که در اینجا بودند از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعهٔ پدر گرامی آگاه گشته با اتکه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان و ماهم انگه گرفت ازین غافل که خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انکه را منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاست گاه قهرمان سلطنت بکیفر رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از ثنای بشری بود خاطرنشان عالمیان شد جهانیان را اعتقادی عظیم بهم رسید ستم پیشه در شبستان خمول پنهان شدند ستم رسیدهٔ روزبازار خوش پدید آمدند وادی فلالت راچه اثر و دانائی بیرنگ راه نهادند بیرونگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده بیشتر راه اخلاص متعهد می شدند و اتکه خیل منعم خان نسبت ادهم خان قرب و قرابت ماهم انکه در برابر داشته این سخن از اراجیف پنداشته در کمین انتقام بودند اما چون بر زبانها افتاده بود و بوسیلهٔ مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیا را هم چنان مرده بما نمایند تا خاطر بشری از دغدغه برآمده مرهم پذیر جراحت گردد آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشان را موقف قبول داشته و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دید و شورش خاطر

این طبقهٔ دولتخواه و سلسلهٔ سعادت منش فرو نشست و هزاران سپاسداری و شکرگذاری بجای آوردند و عالمیان یکبارگی از شور و شرارت انگیزان کور باطن نجات یافته در دامن آسودگی و راحت رحل بیغمی گشادند الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان بتحسین زمینیان پیوند داند که از حقوق آن ادا باید و الا فرات خانوادهٔ انسانی را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی تواند کرد و هم سیاست کبری است که نور آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد دلها بنور ارادت و شعشعهٔ اخلاص نورانی میگردد و هم کور باطنان سبل رسیده را دارو ی بینش است و هم تیز بینان ره پذیرفته را سرمهٔ نور و هم لنگان عرصهٔ عقیدت را پای طلب است و هم شست قدمان راه ارادت را عصای همت هم لشکر شکسته دلان را حصار آهنین است و هم خاندان ناشکیبائی را پاسبان بیدار و با آنکه حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انکه در منزل خود بر بستر بیماری افتاده بود چون شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید فرموده اند مهر مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد آن حضرت ماهم انکه را که دیدند فرمودند که ادهم آتکه یار اکشت ماهم او را مقصاص رسیدند آن عاقلهٔ روزگار معروض داشت که خوب کردید لیکن ماهم انکه را یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد دران حال بی بی نجیبه بیگی از دست ادهم خان از خانهٔ ادهم خان آمده صورت واقعه را با ماهم انکه گفت ماهم انکه پرسید که بچه طریق کشته شد گفت نشان زخم گرزی بر روی او پیدا است دیگر نمیدانم و آن از هیبت حضرت شاهنشاهی بود که بقوت تائید غیبی در مرتبهٔ اول بر روی او رسیده بود ماهم انکه را چون بتحقیق پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون او به نهران زخم جان ستان مجروح شد و رنگ اندرونش رفت و خواست که بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده بسخنان دل آویز تسلی بخش قدری تسکین نموده اجازت رفتن نفرمودند تا فرزند بی اعتدال خود را بان نمط نه بیند و بموجب حکم عالی همان روز آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی درگرد آوری خاطر آن عجوزهٔ دانش سرشت نصایح بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند آن عاقلهٔ ماتم رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی در داده بخانهٔ خود آمده بسوگواری نشست و ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت روی در تزاید آورد و ارکان عافیت در تزلزل آمد و بعد از این واقعه بچهل روز در تیرماه الهی موافق شهر شوال بمقدس سرای نیستی شتافت و خاطر مهر پرور و مهربانی گزیدهٔ حضرت شاهنشاهی از قضیهٔ آن عفت قباب نهایت اندوهگین شد و عظیم رقت فرمودند و بآئین اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بسعادت خود هم قدمی چند برقت تمام مشایعت این نعش فرمودند

اعیان سلطنت و بزرگان دودمان عالی به لوازم تعزیت و آداب معایبت پرداختند و بموجب عنایت اقدس حضرت عالی اساس بر سر مزار ادهم اتکه و ادهم خان بنا کردند و همچنین در ماتم داری خان اعظم اتکه خان و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و تربیت اینها عقیدت طراز و ارتفاع مدارج این سلسله اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند شعر اگر زینسان عزاداری کسی را برون میل خواهد شد لیبی را به و در روز دیگر از سنوح واقعه خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر سنگ راهی و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را با نامه عاطفت و منشور استمالت فرستادند تا این متواریان سلطان و اهمه را مطمئن ساخته باستلام قوائم سریر مرحمت سربلند ساخت و بافاضه عنایت شاهنشاهی عرق خجالت اینها آبروی کونین بدل شد

تربیت فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات باو تفویض نمودن

حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که سنوح این سانحه ناگوار بسبب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود بموجب شناخت طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان بانتظام مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیدند اگرچه پیش آمدهای بخود مغرور را روز بازار کساد پیدا شد تا مستعدان اخلاص منش که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند از فروغ دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از آنجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سراست و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از بی توفیقی یا بدمستی یا بدنیتی در معموری خانه خود کوشش نموده گنجهای خود سامان می نمودند و در تحصیل خزانه معموره شاهنشاهی تا به تعمیر و تکثیر آن چه رسد اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده پوشی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بدست نمی افتاد ازین مقوله حرفی نمی فرمودند و در آن باب قانونی انتظام نمی یافت و با وجود آنکه منسوبان بیوتات عالی منتقصه ها و شدند تمامی رسید گره کشای این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی کشاده و خاطر شگفته تماشای فنون تقادیر مینمودند در بنولا که سنگی بشیشه اعتبار بزرگان آمد و بعضی از ارباب درایت و اصحاب خدمت پیش آمدند خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان پسر شیر خان افغان بجوهر رشد بهره داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در سلک ملازمان عتبه اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاد و او مزاج اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن بتمهیدات معقول عرضه داشت و آن حضرت پایه شناخت ورا دریافته کلمات هوش افزا فرمودند و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود و برو مسلم داشتند و چنانکه رای جهان آرا

شاهنشاهی در بهم رساندن خزانهٔ معموره اندیشیده بود اعتماد خان بحسن تردد و لطف کفایت بجا آورده آغاز
این کار در اواسط این سال بظهور آمد تقدیر با یان نادرست دست کوتاه کرده تیره رایان خود خواه کناره گرفته
پای در دامن عزلت کشیدند و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد
دولت و قوت بازوی سپاه است بر وجهی که لائق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدائع نوادر
و غرائب احکام که هر کدام دستور العمل خاصیت عالمیان باشد روز بروز از خدیو زمان بظهور می آمد اندکی
از بسیار که در رواج و رونق خزینهٔ عالیه بخاطر اقدس گذشته بود اعتماد خان بعمل آورد چه کارها می شگرف
که بظهور نیامده چگونه این مهم از پیش رفت اگر همچنین فرمان پذیران عتبهٔ خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی
دریافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساحت این ربع مسکون که عبارت از معمورهٔ عالم است بتصرف اولیای
دولت می در آید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی چه چیزیست بس مختصر شائسته کمال توجه ندانسته همواره
دل در مرضیات الهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصه دریافت شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر
که در پیش ظاهر بینان از اعاظم امور است باندک توجه صورت دلخواه بستی و همانا حکمت الهی را درین کار نظرهاست
سوانح گریختن منعم خان ست و دستگیر گرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی سبب آن این بود که آدمی زاد را او امر غریب بدنهاد است
اول طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم دوم عقل دوربین کارشناس و بیشتر آدمی از بی پروائی گرفتار اندیشه
تباه شده خرد را که کارفرمای صلاح اندیش ست معزول ساخته فرمان برداری طبیعت میکند که کاری که دشمن
بصد تگاپوی تزویر نتوان ساختن سامان داد بیک بی فکری برای خود بهم میرساند و مثال این حال تباه رائی خانخانان
منعم خان ست که با وجود جلائل عنایت بادشاهی که پایه افزای سلطنت او بود و از انجمله طلب آوازه کابل بعنوان
چندان اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر التفات عالی و منصب وکالت و حکومت کل قدر این
نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخار خار این بیم که در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزی
این آتش متهم میداشتند با خود قرار بودن نمی توانست داد چنانچه دران روز هم فرار نموده بود و اگر چه بعد از آن بود
که بعد از این واقعه از معامله نافهمی بر خود این معنی را بسته بود که حل و عقد کارگاه این دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات
ملکی و مالی بی شرکت احدی بحیطهٔ اختیار و اقتدار او باشد و این معنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای خام می پخت
و عزیمت ناصواب مصمم می ساخت که از درگاه گیتی پناه که وطن گاه سعادتمندان هفت اقلیم است گریخته خود را
بعشرت آباد کابل که پسرش غنی خان درانجا حاکم بود برساند و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ
باشد تا آنکه در امرداد ماه الهی باین نیت نادرست از دار الخلافت فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم
میر بر همراه او بود چون این قضیه بمسامع علیه رسید آن را وقعی ننهاده فرمودند که منعم خان جائی نمیرود زود خواهد آمد

هر چند ساعیان فرصت جوی وقت یافته در ضبط اموال و اسباب او بأبیا و تصریح عرضداشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی خواهش ارباب سعایت بصورت نبست خود بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست و او ملازم این درگاه تنگ دلی او را برین داشته به نادولتخواهی اگر نیامد اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یکی پیرامون خانهٔ او نگردد و قضا را بعد از تگاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنهٔ سروت که در جاگیر میر محمود منشی بود و اتفاق عبور ایشان افتاد و قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای بادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیهٔ حال ایشان پیداست باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساختند و سید محمود بارهه که از مبادی خدمات پسندیده در جرگهٔ امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود و دران نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاهی یافت آمد و منعم خان را بخانهٔ خود برد و وقت را غنیمت داشته در آداب مردمی و خیراندیشی کوشید و با عزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد و آن حضرت بر خلاف اندیشهٔ مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان که هرگز زمانه ازان تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند و بهمان نمط منصب والای وکالت و خطاب خانخانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه فرمودند دل برهم خوردهٔ او را اطمینان حاصل شد فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفتند و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود بر تارک کسی که تیغ سیاست متوقع جهانیان بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن تان سین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی و تفصیل این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی ست چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هر فن را گمان آن میشود که ذات مقدس غیر این فن بامری دیگر توجه نفرموده و همگی فطرت عالی صرف این کار شگرف شده و آن حضرت در دقائق موسیقی چون سائر فنون دانش چه از اقسام نغمات و شعب فارس و چه اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل یگانه اوارند چون صیت نغمه پردازی تان سین که از کلاونتان گوالیار در صورت و عمل منفرد زمان بود بمسامع علیه میرسید و مذکور مجلس اقدس می شد که او از زاویهٔ آسایش خیال کرده در پیش رام چند راجهٔ پته بسر می برد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال باشد جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بود بجهت آوردن تان سین با منشور استمالت پیش راجه فرستادند راجه بالتفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت رسانید و مقدم فرستاده را پیرایهٔ سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و بآئین پسندیده تان سین را سامان لائق نموده خال رخسار پیشکش خود خیال کرد و درین سال بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود انعام

در دامن امید او ریختند و کلاه عزت او از همگنان بر افراختند چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدولت ملازمت حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافت و در نغمه سرائی و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد

آغاز سال هشتم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی آبان از دور اول

درین ولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته دستداران این مشرب را انبساط بخشی بود نغمه مستقدم نوروزی بدلکشائی و جان افروزی بلند آواز شد و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت شعر

وقت است که بوستان ز نو جوش زند
از آتش گل که باد صبح افروزد
صد نغمه تر بهار بگوش زند
خون در رگ مرغان چمن جوش زند

طبائع مرکبات بفیض جان پرور بسائط در اهتزاز نشو و نما آمد سرود مرغان چمن در گوش گلهای بهار پیچید ساقیان وقت جرعه شوق تازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بمضراب منقار بربط نوا زنی آغاز نهادند شعر

بر شاخ مرغ ارغنون ساخته
بهر نغمه گلبن سر افراخته
از آن نغمه کو غارت هوش کرد
مغنی ترنم فراموش کرد

نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب سنه نهصد و هفتاد به برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان الٰهی که سال هشتم از مبدأ تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد و در مفتتح این سال فرخنده بتائید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت ابد قرین است خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگ راجه رام چند و غازی خان تنور نصرت روی داد و ملک پته بدست تائید یافتهٔ او مفتوح گشت و شرح این قضیه دلکشای آن است که خواجه عبد المجید دیوان را که از وفور کاردانی بخطاب آصف خانی خلعت امتیاز یافته بود و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره که ولایتی است وسیع جاگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی و کار طلبی خود در مقام آن شد که ملک پته را که ملکی است بسر خود بتصرف در آرد نخستین بر امچند که از راجهای نامور ممالک هندوستان است پدر بر پدر فرمان روائی آن ملک کرده اند نصائح ارجمند پیغام داد که کلاه خود سری را از تارک نخوت نهاده حلقهٔ عبودیت در گوش اطاعت افگنده در سلک خراج گذاران ممالک محروسه در آمده کامیاب امن و امان گردد و غازی خان تنور را که بنیروی فتنه و بار سلک بغی پیموده پناه با و برده است بدرگاه گیتی پناه که مأمن عالمیان است فرستد رام چند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته بود نصائح آصف خان را گوشوارگی گوش دولت نساخت و از آشفتگی دست پنبهٔ غفلت ساخت و صرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت ناچار از سخت برگشتگی آمادهٔ جنگ شد آصف خان که بتائید یافتهٔ سطوت دودمان این دولت بود با سامان شایسته بر سر او رفت و او با اتفاق غازی خان تنور و لشکری انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران و بهادران جانبین دست

از جان شسته دل در ناموس بسته بهنگامهٔ کارزار گرم کردند شعر

دلیران به تیر و کمان ساختند	همه نیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پر زلزله از ستیز	شد از خاک و خون بادها سنگ ریز

بعد از زد و گیری بی اندازه آصف خان غالب آمد و غازی خان تنور را با بسیاری از سرداران نبرد طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و راجه رام چند شکست یافته بقلعهٔ باندهو که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنائم بی پایان بدست اولیای دولت قاهره در آمد درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که راجه رام چند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار بدریافت دولت زمین بوس داده است او را از زمرهٔ بندگان عتبهٔ مقدسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور اقبال آصف خان از انجا مراجعت نموده بجاگیر خود آمد

ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل و سوانحی که روی نمود

چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل و آسخرود و استخبار سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر ابو بوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و شیخ صیدی ماهی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عفت قباب ماه چوچک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در برآوردن او از عشرت سرای کابل بکمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند و منعم خان را اتالیق میرزا حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در گربزت و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادرزادهٔ خود پیوسته پیچتاب داشت و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود و با این همه سرمستی ریاست او را از پای اعتدال انداخته بود و بد مصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است بکمند ادبار او را از فراز سعادت به نشیب شقاوت می کشید از انجمله میر امانی و کل بابا بخزرهٔ گوی و ترا از خائی سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه آنجماعت مهد علیای بیگم را با خود متفق ساختند و در اوائل شهریور ماه الهی سال هفتم غنی خان بسیر فالیز بجانب مهر رفته بود شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی او بستند و اوشیل آراسته در برابر دروازهٔ دهلی آمده بر پشتهٔ سیاه سنگ ایستاده کاری نتوانست کرد پهلوان حیدری کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر کاری بسازد و نام برده جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین بودی مردم از ستمگاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بود و اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روی و اگر میخواهی که باز بریاست این ولایت برسی بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا بموجب آن عمل نموده آید درین گفتگوی بود که مردم از و جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او باستناد کشید دانست که رفتن درون شهر

صورت نمی بندد و نیز و یکیست که گرفتار شود و آخر های روز برهنمونی حمزه عرب و میر مغیث الدین نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین امر سرگذشت تولک خان قوچین است و شرح این قضیه برسم اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و اعتبار او را نمیمهٔ شقاوت ذاتی شده بود و سود خود را در زیان دیگران و آشتی را در ستیزه کاری و هرزه درآئی بسر بردی و پایهٔ قدر و دم ندانستی و بدمستانه سلوک کردی از انجمله تولک خان قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودی بسببی گرفته با جمعی خویشان او در بند کرد بیت

بد با تو نکرد هر که بد کرد به خود

آن بد به یقین بجای خود کرد به خود تا آنکه بعضی از ارباب صلاح درمیان آمده خلاص کردند و تولک خان ازین بی آبروئی که روی داد بموضع ماماخاتون که بجاگیر او مقرر بود در رفته و پای جرأت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام می جست درخلال اینحال قافلهٔ از جانب بلخ می آمد غنی خان خبر قافله به جا بهی کاران شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب سیر خواجه سیاران که سرمنزلیست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و آنجا بزم بدمستی ترتیب داده و ترانهٔ خودپرستی ساز کرد چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت نیم شبی بر سر غنی خان که خبر دل شراب و تن بخواب داده بود در رسیده بخت بکام و صید بدام یافت او را و شکون پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید و بسر رشته زبانی دل شوریدهٔ خود را که از آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بگمان آنکه چون حاکم را بقید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت از اسپ عنان تاب شده و احشام کابل را بنحو و متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابل است فرود آمد فضیل بیگ ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند و تولک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد و دست او بشهر نمی رسد بجمعه قانع شد و حرف صلح و تقسیم ولایت درمیان آورد و فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادرزادهٔ خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد و از معمورهای بنات تا حد ضحاک و بامیان که قریب بنجس کابل است باو مسلم داشت و الغای نائرهٔ آشوب کرده غنی خان را از جنگ او خلاص کرد شعر

در اندیشه‌ای حکیم از کار ایام	که یاد آرش عمل یابی سرانجام
سلامت بایدت کس را میازار	ادب داد عوض تیز است بازار

غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت و بجمعیت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاد و شاه راه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نمود چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و در قریب بموضع ترالة که از گذرهای آب غوربند است لشکر کابل بدو رسید و جنگ در پیوست آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار معدودی از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد و با بلسے قوچین

به تمهید بنیاد مستحکم ترشح از سر نو برداشت ام محمد صادق علی

وسکین توچین وچندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند واز انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد وبسالار
تحکم وترفع مبسوط ساخت ودست تطاول بر رعایا وسائر اهل شهر دراز کرد وبخودرائی وخودآرائی پرداخت
تا آنکه حقیقت بی سامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود وپروای آن نکرد ومردم میرزا وسائر اهل کابل ازین ممر
تنگدل شده وباتفاق فضیل بیگ وپسرش ابو الفتح کمر همت بدفع او بستند اتفاقاً در همان ایام در قریهٔ
معموره فالیزها بکمال رسیده بود وهوای سیر فالیز از خاطر او سر برزد وغافل از آنکه گفته اند مصرع تو خربزه
خور ترا بفالیز چه کار ❊ چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد وشب آنجا توقف کرد
ابو الفتح بیگ ودیگر مأموران شهر فرصت یافته میرزا حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقاره ونفیر
بلند آوازه کردند وغلغلهٔ عظیم از وضیع وشریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی
که همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طوری دیگر نشسته ابواب بروی او
مسدود است ومداخل مخالفت مفتوح وکاری از پیش نمی تواند برد واگر نزدیکتر آید محتمل که همراهان
که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته بروند یا که دستگیر کرده ببرند حیران ومضطرب بر پشتهٔ سیاه سنگ
شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توپی بجانب او انداختند بحسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از
مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغ حسرت وحرمان وهزاران درد آرزو وارمان دل از خان ومان وحکومت
کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد وبعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا ماه چوچک بیگم
مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند وچون نظرش از سرمهٔ بینائی بهره
نداشت ابو الفتح پسرش به نیابت پدر مهمات ومعاملات فیصل میداد واو را هم چون شایستگی بزرگی نبود وعقل
دور اندیش معامله دان نداشت در تقسیم جاگیر وقطع معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسر می برد واز
همه بدتر آنکه جاگیرهای چیده را برای خود وموافقان مقرر ساخت وجاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد
کرده مظالم غریب برای خود سامان نمود از انجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است
داد وبابوس بیگ را مقید ساخته باو سپرد واو تمام اموال واسباب باقی مانده او را گرفته بناکامی گشت وهر که
نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رود ونه دیدهٔ بینا که از دید احوال دیگران
عبرت گزین شود ونه مصاحبی خیر اندیش دوربین که بسخن او اقتدا نماید هر آئینه درین سرای مکافات سزای
لائق در کنار او نهاده آید لهذا چون دو سال ازین معامله گذشت والدهٔ ماجدهٔ میرزا وملازمان قدیمی تاب
این ستم شرکی وستیزه کاری نیاورده کمر عزیمت بستند وجماعت از آن مردم مثل شاه ولی اتکه وعلی محمد اسپ
ومیرم خویش شاه ولی ومعصوم کابلی وشیدو ترک وعیدی سرمست وجمعی دیگر در قصد پسر فضیل بیگ هم داستان شده

ج دوم

متر صد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه او را بدرخانه طلبیده در خرگاهی که صحن دیوان خانهٔ چهل ستون نصب
کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش در آوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشانوش بود و درین اثنا
چند نوبت ابو الفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس بتملق مستانه از مجلس بر آمدن نگذاشتند و این بدست خون گرفته
بیخبر از سنگ اندازی دوران چون وقت بدردی شب کشید و کیفیت شراب زور آورد و فرورفتگی خواب با وهم آغوش
شد جمعی که خون ریزی او بخود مخمر ساختند بودند شمشیرها کشیده بخرگاه در آمدند و بضربات تیغ جان ستان کار او را تمام ساختند
و میرم بهادر خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرده جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغلهٔ عظیم در
کابل افتاد چون سرگذشت ابو الفتح بتفصیل بیگم رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود بمد میرزا سنجر پسر خضر خان
هزاره که پسر این سنجر سکندر نام با او نسبت دامادی داشت بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند و باین
اندیشه بر آمد لیکن از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده و از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده آوارهٔ صحرای عدم
ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را ابخیرودی عادل شاه خان خطاب کرد و
حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خانخانی داد و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد و از خودسری
بیخردی لقبهائی که پادشاهان به بندهای خود کرمت فرمایند دادن گرفت و بسعی خویش در فنای خود اهتمام نمود و در
اندک فرصتی بیگم قصد غداری او فهمیده بغدم آباد فرستادند و برای رتق فتق خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت
حیدر قاسم کوه بر را که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت سیر این سخن بدرازی کشید و بجا چون شرح
بر آوردن غنی خان و کیفیت بی سر و سامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی
رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را آتالیق میرزا حکیم ساخته روانهٔ کابل باید نمود که هم
انتقام پسر خود کشد و هم مدارک پریشانی احوال کابلیان نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنا برین
اندیشهٔ صواب انتما منعم خان را که بر سر راجه مذکور تعیین فرموده بودند از اتاوه بازگردانیده باین خدمت عالی رخصت
فرمودند و چندی از امرای مثل محمد قلیخان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان تکدری و حسن خان برادر
شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و دیگر جوانان نیز تعیین شدند منعم خان چون از ابتدائی قدر
دولت حضور نمی شناخت و پایهٔ عنایات شاهنشاهی نیک در نمی یافت و از کابلیان اعتبار نمیگرفت این نقش را
نوازی عظیم دانست و به مجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد
رسید و چندان توقف نکرد که امرای کومک تمام باو ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی
از و پیدا نمود و بیگم باستماع آمدن منعم خان باعیان کابل کنگاش قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده بسر کرد

همراه گرفته متوجه پیش شویم که در یلغایات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم ازان چه بهتر و گرنه گریخته خود را
بقبائل مهمند و خلیل میرسانیم و ازانجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوریم و خود را بجماعت درگاه والا
می سپاریم و گرنه خانخانان بسیاستهای گوناگون انتقام برادر و پسر و برادرزادهٔ خود خواهد کشید چون منعم خان
خانخانان بده غلامان رسید خبر آمد که عبدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست تمر بیگ و خواجه کلان
و جمعی را بر سر عبدی فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصرهٔ جلال آباد
شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید جبار بردی بیگ را که در زمرهٔ نامداران حضرت فردوس
مکانی السلاک داشت و درویش شده عمری میگذراند و درین سفر همراه شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید
بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیموریکه از
فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندکی است لفروانا ندارند که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود و کار دراز شود
خانخانان بکوشش خود و باهتمام حیدر محمد خان که هر دو حاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت
درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود نجنبیدند و تاشلاان
جمعی که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابو المعالی توپچی که کابلیان با و خطاب رومی خانی داده بودند در گرد
اسپ خود تعبیهٔ آتشبازی کرده بود تیری ازان بچلمهٔ حصاری رسید و از هم گذشت چون از کشته شدن خواجه کلان
دل بامی داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند و نزدیک چهار باغ در مقام
خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجازات و مکافات نادانستن قدر حیان نعمتی و باد افراه غرور که نکوهیده
ترین خصلت انسانی است شکست بر منعم خان افتاد و جمعی بی حقیقتی نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب
منعم خان بتاراج رفت بایزید بیگ که یکی از معتمدان منعم خان است تقریر میکرد که مقدار سی لک تنگه از جنس و نقد همراه
من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشد منعم خان بال و پر ریخته بگرام آمد
و چند روز در انجا بوده صلاح کار خود می جست آخر یاری تواچی باشی را با عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده
التماس نمود که روی آمدن بعتبهٔ علیه ندارم امید که رخصت مکهٔ معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را دران ارض مقدس
پاک ساخته شایستهٔ آستان بوس گردم و چون از بی طالعی قدر عنایت بادشاهی ندانستم دیدم انچه
دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون در من بی سامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قدری جایر
مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس دریافت و چون عرضداشت را روانهٔ درگاه ساخت در بگرام
نتوانست بود و ازانجا بکنار سند رسید و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حد ولایت گکران آمده نفسی راست کرد
و روزی چند دران حدود توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمی گری بجای آورد خانخانان در مقام حیرت آمده

ج دوم ۱۴۵

نزدیک فتح شده‌ای بودن برداشت سراسیمه روزگاری میگذرانند حضرت شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع بر حقیقت
احوال وتافت بر خلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده و نصایح گرامی و مراحم گرانمایه اورا
از کلفت برآوردند و در جواب عرضداشت او در باب جاگیر پنجاب حکم مقدس نفاذ پیوست که از روی عواطف
پادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از جاگیر پنجاب نیست از سرکار حصار فیروزه و سرکار اٹاوه و خیرآباد و شاه‌پور
و کلانور و جلندر و اندری و غیر آن تغییر نداده ایم و اگر معامله‌ای پرسش گران در میان نمی‌بود در لاهور هم هیچ
سهمائکه نمی‌رفت اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان بعنایات پادشاهی مستظهر
شده متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی واواخر نهصد وهفتاد قمری بشرف
بساط بوس استسعاد یافت و عاطفت شاهنشاهی او را مشمول بحر مرحمت و مغمور بر و امتنان ساخت واز چهره
حالش گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید منعم خان شناسای
مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتن کابل از سویدای دل برآورد و یکدل و یکروی گشته کمر همت
بخدمت والای شاهنشاهی بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را میخواست و او از ناشناسی نابسامانی
دل نهاد اینجانمی شد آخر بپیرایهٔ صلاح خود دریافته بصد نیاز مندی معتکف عتبهٔ اقبال شد و سعادت کوکب بخششش
روز افزون گشت و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود واز سوانح آنست که خاطر عشرت پیرای حضرت
شاهنشاهی متوجه شکار جانب متهرا شد با جمعی از خاصان بآنصوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه
شد از آن جمله روزی هفت شیر شکار آن شیر شکار شد پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند و یکی را آن
سرمایهٔ افتخار دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت و دیگری را جمعی از بهادران
بیدل اتفاق نموده بدست آوردند درهمین شکار عبادت با عشرت یک رنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف
عرض مقدس رسید که از دیر باز است که در هندوستان رسم شده که این طبقات که در معابد بجهت اقسام عبادات
و تقربات می آیند حکام آن سرزمین باندازهٔ حالت و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند و کرمی نامند بفتح کاف و
سکون را شاهنشاه خرد پژوه از فراخ حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامی آن نقود را که کرورها میشد بخشیدند
و چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته بمنع آن یرلیغ مقدس بممالک محروسه صدور فرمودند زبان پاستانی اندازان
بعضی و حرص اندوزی طائفه بمحض تقلید از وادار پرستان چنین خواهش بیجا می نموده اند و بارها بر زبان اقدس
گذشت که هر چند بطلان گروهی مشخص گردد چون بی راهه رفتن بران جماعت مشخص نیست در هرچه آنرا به توجه
بعتبهٔ کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جهان آفرین میشاینده چیز خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده
خرد فرخنده دانسته که هر آئینه آن نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از شکار و اپرداخت

عزیمت آن شد که این هژده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را به دار الخلافت آگره رسانند این همت بزور اقبال با مخلصان قدم همت در راه نهاد یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و یوسف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و شتم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقهٔ دیگر از ارباب اختصاص امرا در گرفتند ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر همپائی نتوانست کرد

فتح ولایت گکران به نیروی همت عساکر اقبال

چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بو العجب کار آنست که انتظام مهمات ملکی و مالی بادشاهان والاشکوه به نیت درست و اندیشهٔ راست که تلوی عالم علویست منوط و مربوط میباشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید و همت را بر رفاهیت خرد و بزرگ گماره و همواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را برآورده خیر گرداینده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و با قسام محنت و انواع بلیت گرفتار گشته سر در کتم عدم فرو برند و هرکه را شهرستان باطن که نمونهٔ ملک سماویست باندیشه های تباه و خراب باشد هر آئینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا و نهال اقبال او چون سایهٔ درخت زود زوال باشد اگرچه هوشمند دانادل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین محمدت نامهٔ آگهی رهنمونی عامه است بجهت تربیت سرمهٔ بینائی غبار آلوده چشمان کوتاه بین که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم از پریشانیها تیره باشند بجای دور زمان گذشته نمیرود و واقعات قدسیه خدیو زمان خود را رقم زدهٔ کلک تمثیل همگر داند و مجدداً آنچه درین سال مبارک بظهور آمده و موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دید و وری کوته نظران گشت تسخیر ملک گکران است که میان دریای سند و بهشت در شعاب جبال و اطلال و اغوار واقع است چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکر گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند چون جز ظاهر آرائی پیشه نداشته اند و نیات ایشان بصحت نپیوسته بود مراد شان بر نیامد و این عقده باهتمام شان کشوده نشد چنانچه ایمائی بدین در پیش رفته است و اکنون که عالم بحسن نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی آمدند این کار بزرگ که از فرمان فرمایان هند پیش نرفته بود بوسیلهٔ اهتمام اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت و آن ملک بتصرف اولیای قاهره در آمد و شرح این کبری آن است که چون الوس گکر پیوسته لاف دولتخواهی میزدند و آن

معدن مروت و فتوت جز چشم التفات بران ملک نمی انداخت هرچند در آداب خدمت آنست
که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گسسته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند سلطان آدم و
کلان تران آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند اصلا لوازم خدمت بجا نمی آوردند
لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود داشته چندین تقصیرات
ازین طوائف میگذرانیدند و ازان باز که اورنگ جهانبانی بفرذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش
پذیرفت کمال خان بمقتضای سبق خدمت و سابقهٔ عبودیت این دودمان عالی که نقش ضمیر این مردم
بود و روی ضراعت بدرگاه معلی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین بوس والا مجدد
تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود و پرتو عنایت بروتافته جاگیرهای لائق یافت
هنگام محاربه خان زمان که با پسر عدلی روی داد در سرکار لکهنو پرگنه هنسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر
او بود و نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و دران جنگ مردآزمای
از و کارنامها بظهور آمد و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست کردار بعرض اقدس رسید
بموجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات فرمودند
که کمال خان خدمت خود را بجای آورد و اکنون وقت عاطفت ماست بهر مقصدی که داشته باشد
کامیاب خواهد شد درینوقت سعادت پرتو بوسائل و اتفاقات بساط قرب معروض داشت که عاطفت
حضرت شاهنشاهی درباره من زیادت از حالت من بظهور آمده است اکنون از مواطف بادشاهانه
بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم که تا تصفیهٔ ناکامی مرا در پیش آمده و در عهد سلیم خان اقدام
ملک موروثی مراعم من آدم متصرف است و ازین غم هزاران عقدهٔ غم در دل دارم و شرح این قضیه
مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسر
کمال خان بدست افتادند سارنگ را بقتل رسانید و کمال خان را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین
فطرت ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت آن سر زمین بدیگران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت
و چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعی های بلیغ در گرفتن این ملک نمود و سود مند
نیامد و از غرائب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندان خانه را کاواک
کرده و پر دارو ی تفنگ ساخته آتش دادند قوت آتش باروت و زور آورده که خانه را از جای کنده و با زندانیان
بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت کمال خان دران میان بود و قادر بی‌کمال او را ازین آسیب محفوظ
داشت و در گوشهٔ خانه که او بود دودی ازان آتش نرسید و چون سلیم خان برین حراست ایزدی آگاه شد

عهد گرفته او را خلاص ساخت و از آن وقت سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت و او
روزگار بناکامی میگذرانید تا هند او اکل آدم گگ آرائی حضرت شاهنشاهی خود را بسته فتراک دولت ابدپیوند
ساخت و عمری کمر اخلاص بسته غرصهٔ جان سپاری پیمود و چون شجرهٔ ناکامی خود عرض داشته التماس وطن
قدیم نمود حکام گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صدور یافت که ولایت گگران آنچه سلطان سارنگ در تصرف
خود داشته و اکنون سلطان دو بخش ساخته یک بخش را بدو مسلم دارند و بر دیگری کمال خان متصرف گردد
و باین مضمون مناشیر سعادت بخان کلان میر محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و شریف خان
و جان محمد خان بهسودی و راجه کیپور دیو و راجه رام چند که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت که
اگر سلطان آدم در این حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در کنار
آن بیدولت نهند تا عبرت جمیع صحرا پروران وحشی سرشت گردد و کمال خان به نیل منتهای آمال
از عتبهٔ علیا به پنجاب آمد امرای عظام بر طبق فرمان اقدس بسلطان آدم گزارش حکم عالی نمودند آدم و پسرش لشکری نام
که حل و عقد کار و بار پدر با و بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و راضی
نشدند که از این تسلط استعاری که فرود آیند و کمال خان نیز بملک موروثی خود کامیاب گردد امرا از فرط احتیاط
صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجدداً منشور عدالت معنون بطغرای جلال و جمال رسید که چون آدم
آدم در مرتبهٔ اول رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد نه نموده بود با وجود آن از آنجا که شمول عنایت بادشاهی است
اگر نیمی از ولایت را به برادر زادهٔ خود گزارد نیمهٔ دیگر را باو گذارند و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد تادیب او نموده
کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده بولایت گگران
در آمد آدم همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شد و در حوالی قصبهٔ هیلان جنگ عظیم در پیوست و هر چند
جرأت و جلادت در سرشت طبقهٔ گگران مرکوز است قتال و جدال دست داد اما از آنجا که همواره تائیدات ازلی قرین
موکب اولیای دولت ابدپیوند است شعشعهٔ تیغ نصرت بنام زنگ زدای معرکهٔ ظلام گشت و آن وحشی نژادان
سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و باقبال شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات عظیمت تواند بود دست داد
سلطان آدم بدست هزبران عساکر والا دستگیر شد و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه از خیل
گم گشتگان بود در اندک فرصتی او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گگران که هیچ یکی از فرمان روایان هندوستان
تسخیر نموده بود و همت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بتازگی رسیده بود
امرای عظام تمامی ولایت گگران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت باستقلال متمکن ساختند و سلطان
آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند کمال خان از آنجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت

ارکان بود بدولتی که در خیال او نمیگذشت کامیاب شد لشکری را سپاهی که دل از اینجا خود خجلت برتافت
و سلاطین آدم را مقید نگاه میداشت تا حیات طبعی سپری کرد اگر حکم پادشاهی را که آئینه از دار دانش سماویست
گردن می نهادند باین روز بد گرفتار نمی گشتند و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا
نمی شدند از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرآت حکم الٰهی ست اساس زندگانی خود
و بنیان مان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس شاهنشاهی
استسعاد یافت الحمد لله که بیامن اقبال روزافزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز
چنانچه آثار افزونی دولت و کشادن ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها و ارزانی نرخها بظهور می آید طبقات
طوایف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز
بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند از آنجمله درینولا از حدود کاشغر سلالهٔ اصفیا خواجه معین
آمده بود و بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبد الله
که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و پسر بی واسطه هدایت مآب ناصر الدین خواجه عبید الله اند و خواجه خاوند محمود
از برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم
متعارفه قدم در غربت نهاده و بپای همت بعد از سیر عراق و خراسان بکشمیر اندر رفت و بعد از استفادهٔ
علوم حکمیه در حوزه درس علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در قریات
ما ورالنهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طرفان بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت حالات آنحضرت بدار الخلافت آگره رسید و بتوقیر و تعظیم
پادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت و در ایام تفرقهٔ هندوستان بکابل آمده اقامت فرمود و خواجه را
دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر
رفته معزز و موقر بودند و عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان رودخانهٔ سنگ یشب که بسنگ یشم مشهور است
بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار پسر خود میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنید درین
سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارت کعبهٔ آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین حسین
از ناگور که از جملهٔ جاگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافت
آگره رسید بموجب اشارهٔ والا اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی
بنفس نفیس بقصد پیشوائی برآمدند و خواجه را از ین اجلال و اکرام کامیاب سرمدی ساختند و بعزت تمام
بدار الخلافت آورده بورود منازل احترام فرمودند و بمکارم شاهنشاهی مراسم درویش نوازی بتقدیم رسید

۱۴۹

ج دوم

و خود را از اخلاص ساخت و از آن پس بنظر اقدس در آورد و مدتی پدر و پسر مشمول عواطف قرب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا
آمدن بعد دست میرزا شرف الدین حسین است از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان الهی و فرمان فرمایان
دیده ور دل در ولیشان درویش نژادان را بانواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که هم بهوش
دارو و هم مردافگن است سم نوش دارو و اهلیت گاه بملاحظهٔ انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطهٔ عیار گرفتن جوهر
حقیقت خود شان نسبت باین طائفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیدهٔ انصاف نظارگی شوند بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد
که عنایات و مراحم شاهنشاهی که به نسبت این پدر و پسر بظهور آمده هر دو امر مذکور منظور نظر دوربین بوده است و لهذا
در اندک فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین برداشتند و حقیقت سبک حقیقتی و
بی جوهری او بر عالمیان بظهور پیوست و چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت این دولت ابد قرین را از تیره درونان بد نیت
پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد نقشی که بهزار تدبیر نگاشته لوح وجود نشود خود بآسانی صورت می‌بندد و
اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبهٔ اقبال رفته در وادی ادبار میزنند از آنجمله حال خسران مآل میرزا شرف الدین حسین
است که از بادهٔ مردافگن دنیا ثبات پای نور زیده از جای رفت و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد
و بتاریخ بست سوم مهر ماه الهی بتوهم محض و اقتضای خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبهٔ قدسیه که ملاذ بزرگان
هفت اقلیم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجاگیر او مقرر بود شتافت لعفی تاریخ این سانحه آتش صفر یافته بود
و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند و هر چند منشای این توحش و رعب از همدمان
و همنشینان او استکشاف فرمودند غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد که بر زبان حقیقت گزار
گذشت که ما اراده تربیت او بیش ازین داشتیم اما حوصلهٔ تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت و عیار جوهر
حقیقت او گرفته آمد آنگاه صلاح دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را
بر سرکار ناگور تعیین فرمایند که مبادا خواجه زاده بدست بی جوهر بهجوم خوشامد گویان خانه برانداز فتنهٔ در آن ملک پا کند
و غبار انگیز تفرقهٔ خواطر سکنهٔ آن ولایت گردد و چون پایهٔ قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن ست و برانداختن
سلسلهٔ کافر نعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن بلکه آن سیه درونان تیره رای را شمع
هدایت در شاه راه گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذو القدر را که در پیشگاه بساط قرب معزز
بوده و فائق مزاج ذاتی و آداب خدمتگاری امتیاز داشت پایهٔ اعتبار افزوده به منصب خانی مفتخر ساختند و جاگیر
میرزا شرف الدین حسین را باو مکرمت فرموده گوش نصیحت نیوش او را نصایح دولت آور خرد افزا پرداخته بجانب ناگور
که مقر و مفر میرزا بود وداع فرمودند و جمعی از مخلصان صفاکیش مثل اسمعیل قلی خان و برادرش محمد صادق خان و محمد قلی
توقبای و میرک بهادر و چندی دیگر از بهادران جان سپار را بکومک او نامزد ساختند و حکم معلی شرف نفاذ یافت

که سهو و خطا لازم نشأهٔ بشریت است اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلت زده باشد
او را در استمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند و اگر دواعیهای مدبرانه کافرنعمتانه در دل داشته
در خیال افساد باشد سزای او را در کنار او نهند تا معنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد حسین قلی خان
اهل و عیال خود را بقلعهٔ حاجی پور فرستاده آمادهٔ این خدمت عالی شده بآئینی شایسته متوجه ناگور گشت
چون لشکری مؤید باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصت سرانجام فتنه که اندیشیده بود بدست
نیفتاده و ناگزیر قلعهٔ اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور که بتصرف خود آورده بود
رفته انتهاز فرصت می جست جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که را دپاک کرده پیشتر
متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد و بعهد و قول داخل عساکر منصوره شد حسین قلی خان قلعه را بمردم معتمد
خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدین میرزا که دین و دنیا را پشت داده بود در روی بر روی ایستادن را
بخود قرار نداده از ممالک محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد و قلعهٔ میرتهه که از
محکم ترین قلاع آنجاست و جبل باستصواب میرزا آنجا سپرده بود نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب
فرمان بادشاهی آن قلعه بکمال بیر چون خاطر اولیای دولت ابدپیوند بنحوی از کار میرزا شرف الدین حسین
جمع شد همت در تسخیر قلعهٔ جوده پور که مستحکم ترین قلاع آن ملک است بستند و شنیده شد که رای مالدیو
از اعاظم راجهای هند بمرتبهٔ جاه و افزونی لشکر و بسیاری ولایت ممتاز بود و جای نشست او این قلعه بود
و بعد از انتقال او از حصار هستی چندرسین پسر خرد جانشین او شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصرهٔ
او پرداختند و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل عسکر اقبال شد و از آنجا باستلام عتبهٔ عالیه
که بوسه گاه سرفرازان آفاق است سربلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر را
همراه ساخته بکومک حسین قلی خان فرستادند بتائید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و از سوانح آنست
که پایهٔ قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفرخانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه
چون بیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و رزانت رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی
سلسلهٔ ابدپیوند سلطنت انتظام تازه گرفت و خلاصهٔ امور جهانبانی و نقاوهٔ مهام جهان کشائی سامان و
سرانجام یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار و جامعیت مراتب کونی و الهی و عدم ملال در اشتغال
بمهمات صوری و معنوی و نا احتیاج بمشاوری بود نه بیرون وکیل بجهت پرده گزینی و اختیار رسم پیشینیان که مسرهٔ
چشم عوام است و بجهت دوربینی و مزید احتیاط رای جهان کشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند
والای دیوان بوجود مردی اخلاص نهاد و خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس همچنان

در انقلاب بی توجهی که بهمین طرز عیار گرفتن جهانبانان است بود و مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی بر سیاق حق و سیاق صواب نمی یافت و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت قرشی طراوت پذیر و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی ترتبی گزیده تر نگ نه دامی جوهر استعداد او شد خواجه بمرجع این خدمت سربلندی یافت و متکای دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز به پیرایهٔ این منصب والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را و خود مستعد و خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کاربردازیهای نمایان بظهور آورد و در ترویج معمورآباد خزانه که راس المال سلطنت ست و ترفیهٔ احوال رعیت و انتظام سپاهی چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت او به رتبهٔ امارت کشیده بوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرام خان بود و در هنگام تفرقهٔ او درویش ازبک خواجه را مقید ساخته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد هرچند کوتاه بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلائل و براهین اهتمام داشتند اما آنحضرت که جوهر شناس نقود انسان اند در خواجه استعداد کار دریافته جان بخشی فرمودند و چندگاه عمل داری پرگنه پرسرور بار مفوض شد و از حسن کفایت بمرتبهٔ دیوان بیوتات رسید و از انجا باین مرتبهٔ عالی استعداد یافت بنازم جوهر شناسی ناقد و دوربین را

که از خاکستان لعل و یاقوت برون می آرد و آنرا پیرایهٔ تخت دولت می سازد

آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن

چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطر نشان خرد و بزرگ گرداند و پایهٔ اعتلای اعلام دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم تماشای ظاهر سرانجام دلپذیر یابد و هم گمراهان بادیهٔ ضلالت اهتدا بشاه راه سعادت یابند لاجرم پیشتر از آن بدخواهان این دولت را بگونستی و نشیب زبونی درآورد و چون افسرآرای سلطنت سر امعدن مروت و مردمی گردانیده از مثلا و عفو جرائم خویش وقت دارد ناگزیر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام خود ایشان در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سخن بدیع که جز دانا بآن پی نبرد حال خسران مآل شاه ابوالمعالی ست که نه حد مرتبهٔ خود می شناخت و نه قدر عفو بادشاهی میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گزارش یافت که این بدمست تیره رای مکرر مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلائق او را بمکهٔ معظمه فرستادند در بیوت الله اماکن شریفه که باستی حسنات تحصیل کردی سترهٔ شرارت را در خرمن اعمال اندوخته و مورد سیات گشته با ترهات اندیشهای

ج دوم ۱۵۳

نادرست بممالک محروسه که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی و فساد طرازی در گجرات توقف ناکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین را که او بار یافته دین و دولت بود دریافته در نفاق خود تیزتر شد و در تخیل باطل سری و سرکشی بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته با سی صد کس خوب خود را همراه او ساخت مثل یار علی بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان ولایت شوری و آشوبی انداخته فتنه برپا کند و قرار داد که اگر در همین جا مهم پیش رفت من هم خود را میرسانم و اگر اینجا کاری از پیش نرود خود را بکابل رساند و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت جویی شود و شاه ابو المعالی بسبب بطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین قلیخان و سایر امرا آنجا بود و چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دست برد نیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلی خان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب آنجا رسیده بودند و این جوان پریشان مغز سخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نارنول تافت و در آن هنگام نارنول از تغیر خالصهٔ شریفه بشجاعت خان مقرر شده بود و قویم خان پسر او حکومت آنجا داشت و میر کیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانهٔ بادشاهی را که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطهٔ اختلافات کمانشگان معمول و معزول لوازم احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که ناظمان مهمات آنجا در خواب غفلت بودند آن کافر نعمت با چندی از اوباش رسیده آمد قویم راهمت یاوری نکرد و عار گریختن بر خود پسندید و میر کیسو توفیق جان نثاری یافته گرفتار شد جزوی از نقود بدست آن مدبران قلاش افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این بدبست آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلی خان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا آسیبی بعروق او که در حاجی پور است رسد فرستادها باهتمام خود را چون بسعد و حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن سخت برگشته بجانب نارنول شتافته است بآن صوب متوجه شدند احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را به معسکر اقبال رسانیدند و چون بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزادهٔ محمد برادر ابو المعالی که او را بر زبان حامه شاه لوندان میگفتند و از جانگیر خود برآمده بدیدن برادر می رفت دوچار شد و این طور صیدی در قید اولیای دولت درآمد تا ابو المعالی رسیدن بهادران نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نمود و دلاوران با صولت کوه صلابت تیزتر راندند چون بمقام دهرسو رسیدند دو شتر بار زر سفید که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست مردم اسمعیل قلیخان و احمد بیگ افتاد و میان قلیچیان زر دست بر سر آن نزاع شد و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفتگوئی پدید آمد و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبهٔ دهرسو فرود آمدند و احمد بیگ و سکندر بیگ بواسطهٔ عجال

خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلی خان
بهمراهی ایشان مقید نشده الغار کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراء النهریان عار بی حقیقتی و ننگ بیوفائی را از تیره رائی
گزیده اندیشهٔ غدر ری بخود راه داده و دانه قلی نام حرام نمکی جدا شده به تعجیل پیش رفت و خود را با ابوالمعالی رسانید
کیفیت حال را خاطر نشان کرد ابوالمعالی در میان درخت زاری توقف نموده انتهاز فرصت می جست بمجرد رسیدن
این دلاوران حقیقت گزین از کمین گاه برآمده تاخت و آن نفاق پیشه های بیوفا بموجب قرار داد خود همه متفق
شده برو نمی صاحبان خود شمشیر کشیده و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر را از مخالفان
بد اندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت واپسین شهادت کشیده نیک نام ازل و ابد شدند و شاه ابوالمعالی
از آمدن عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در پرگنهٔ جنجهنون رسید شقدار آنجا دروازهٔ قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد
و فدائی راه نمک شناسی شد ابوالمعالی از اینجا بحصار فیروزه آمد بایزید بیگ ملازم منعم خان در خواست آن قلعه
اهتمام مستحسن بجا آورده و آن سگ دیوانه از آنجا هم خائب و خاسر شده براه کابل دویده روان شد و درین اثنا
موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای متوره که در پانزده شانزده کروهی دار الخلافت آگره است
نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کج روی بدکرداری او بعرض مقدس رسید و در ساعت جمعی
از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان و تاتار خان و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بید دولت
نهاده تا او را نیاورند پای از تکاپوی او باز ندارند تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان بآسایش گرایند

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی و بچتر سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بگل برگ عنصر شاهنشاهی و بشیم سعادت قران گذرانیدن و قرین صیانت ایزدی بودن

چون در جمیع اطوار آرایش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصهٔ نیت
در معاملات عرفیه مثل شکار و غیره آنکه بر حقائق احوال خلائق بی مداخل اصحاب غرض و شوائب
ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و مقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بر وجه دلخواه صورت بندد
درینولا که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بیست و هفتم دی ماه الهی موافق شنبه
بیست و سوم جمادی الاولی موکب گیتی کشای بجانب دار الملک دهلی نهضت فرمود و روز مار اسفند بیست و نهم
دی ماه مزبور موافق بیست و پنجم شهر مذکور آن بلدهٔ فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی
از فر سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روزافزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار نفتنه انگیزی
نتوانست داد باز آوارهٔ کابل گشت و فتنه که بر مدد چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام

دولت روزافزون دست بدامان فلک زند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسان
کمین جوئی و فرصت طلب است پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خداشناس را از ان بداندیش چشم زخم
برسد و بحفظ الهی از مکارهٔ آن محفوظ بود و سعادت ازلی در ترویج حق برغم بداندیشان اهتمام فرماید
و سنت الهی بران رفته که هرگاه خواهند یکی را بشادی های بی منتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند
و مرتبت های ارجمند ارتفاع بخشند نخستین او را امور دانده ئی و مظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی
بیشتر او نماید و آن غم سپند جمال جهان آرای او باشد و آن ظلال این معنی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک
دهلی نزول اجلال فرموده مسرت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه
بیست و هفتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیاء قدس سره توجه فرموده بودند از انجا مراجعت
نموده روی بمخیم اقبال داشتند چون بچهار سوی شهر آن شهسوار دولت رسیدی یکی از غلامان گرفتار
کافر نعمت نزدیک مدرسه ماهم انگه ایستاده بود چون ازان بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرمودند تیر غدر از کمان
فتنه کشیده کرده بجانب آن قبلهٔ عالم که پشت و پناه دولت و اقبال است انداخت چنانچه برکتف راست آنحضرت
رسیده قریب بیک وجب نشست غریو از نهاد زمین و آسمان برخاست جان نثاران بر سر آن خطا بین
کج نظر ریختند و میخواستند که تشخیص حال نموده آن بی دولت را بتحاکی فنا نشانند اشارهٔ عالی بنفاذ
پیوست که او را از زندان زنهم گذرانند که مبادا جمعی از خانوادهٔ اخلاص را درین امر متهم گرداند در ساعت
آن خون گرفته را پاره پاره ساختند هرچند خاطر صاحب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر بین تیره تنگ
شده در چاره سازی اضطراب داشتند اما آن بادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده تسلی آن
اخلاص نهادان میفرمودند و مقربان رکاب جاه و جلال باشارت معلی تیر را برآوردند و از زبان اشرف
شنیده ام که می فرمودند که نخست چنان متخیل شد که مگر از بامی نادانسته شخصی ریزهٔ سنگی انداخته باشد با وجود
چنین زخم بکمال ثبات ورزیده بدستور سابق بر سمند گران رکاب سواره بدولت خانه توجه فرمودند و چون
حراست ایزدی و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد حاذقان
عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص خضر خواجه خان و حکیم عین الملک باهم اتفاق
نموده آن جراحت تازه را بخشک بند قرار دادند هر روز فتیلهٔ تازه می نهادند تا آنکه در یک هفته روی باندمال
و التیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود و از غرائب امور قضیهٔ مینگ بادشاهی است و آن ماده سگی بود
معهود نام درین برآمدن از دار الخلافت اگر در محل مقدس می بود از تاریخ سانحهٔ این قضیه تا ثانیه آثار
ملال و وحشت ازو بظهور می آمد و هنوز ازین قضیه خبر نرسیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن

و آشامیدن باز داشته بود و مظهر چنین حقیقت و وفاگستر آدمی هر کرا نظر بر جمال جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور از و بدیع نیست علی الخصوص از سگ که بحقیقت و وفا مشهور آفاق ست چه دور باشد اگر چه حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت آن ندادند که تشخیص حال این تیره کار نموده آید اما این قدر مشخص شد که این بیباک آهنین دل از غلامان پدر میرزا شرف الدین حسین بود و قتلق فولاد نام داشت و آن نمک حرام او را از جالور باندیشه تباه همراه شاه ابو المعالی ساخته بود و چون او از هندوستان فرار نموده کابل رویه می شد این بی سعادت را باین کار فرستاد و برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد غافل ازین معنی که هر کرا ایزد بنده نواز نوازد اندیشه تباه بید ولتان را در سرادق صیانت او چه مجال گذار باشد بلکه هر چه از بداندیشی بخاطر شان راه یابد وبال و نکال آن هم درین نشاء بآنها رسد و چگونه رسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال و خان و مان را فرصت دهد چنانچه دیده وران انصاف منش کرد نامچه سلطنت بی گزند این خدیو مقدس مستبصرانه مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خداداد را نیکو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته مغاک نیستی فرو رفته اند اگر یک یک بشمارم دران باب کتابی علیحده باید پرداخت اگر چه درین شگرفنامه در هر جا ایمائی بحال این گروه نافرمان و مکافات اعمال شان رفته چون صحت کامل وار د مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الاخر موکب عالی بدار الخلافت آگره نهضت فرمود و باهستگی منازل قطع می شد با آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام شده بود بملاحظه آنکه هنوز قدری روی زخم تازه بود و تاب حرکت سواری اسپ نداشت بیشتری در سکان کشتی براست آرام گرفته طی مراحل میفرمودند و چون ظل چتر نور پرور بر ساحت حدود دار الخلافت آگره شعشعه افزا شد عالمیان بفر قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی بتازگی جان تازه یافته بفروغ اخلاص شتافتند و بدولت استقبال فائز شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات معدلت سمات شکر مواهب الهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری بدولتخانه مقدس نزول سعادت فرمودند و بهمش اشتغال نموده در مبانی سلطنت و رعیت پروری قوانین منقح نهاده جهان آرای بودند و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از مکامن قوت بمواد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای همیگشتند و سیه روزگاران مدبر بسزای خود یافته بکتم فنای شتافتند و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار یافته بود

آغاز سال نهم از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال اول از دور اول

در قرب این هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان روزگار بتازگی برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهار نشاط افزای در آمده تهنیت بخش ساحت عنصر مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت و بست و هفت دقیقه از شب شنبه بست و هفتم رجب نهصد و هفتاد و ...

ودیگر نیر عالمتاب به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم از طراوت تازه گرائید شعر

دوران بهار رنگ بو داد	گلدسته بیت ز نو داد	گل کرد بهار عشق و سالان	خورشید و باغ عشق باران
سیراب هوا چو مغز دانا	وز باران چو طبع دل آنا	تر زانکه شد دل پر حکایی	کز مغز خرد چکید معانی

واز جلائل بخششهای والای حضرت که در عنفوان این سال دولت افزا ظهور آمد بخشیدن جزیه است
در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار آن مبلغ را کرورها گرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام
عالم بود و در اقتضای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان
روزگار و ظهور چندین منافع و گفتگوی بسیار از نامعامله فهم آئین فرمان معلی تمشیت یافت و ازین عطیه
کبری هزاران منار و گنبد بر گردن کشان روزگار سرانجام پذیرفت و در زمان پیش که منتظمان سلسله
صورت تجویز این نموده بودند بواسطه آن بود که از معاودات صمیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند
برای انتظام ظاهری عدر آمد حاجات خویش معاوضه آن مبلغی قرارداده جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود
خویش گردند یا منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای
زمان آنانکه در کیش دیگر اند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته
در ارتفاع مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس آن بمحض تقلید است
وارادت و عقیدت در آنها نقد بر آن گروه سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس نموده در قتل و
اهانت این طائفه کوشیده آید و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج منتظمان و معاونان
بمصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش وسعتی در معاش پدید آید امروز که هزاران گنج در خزینه انتظام
بخش جهان پدید است و هر یک از ملازمان عتبه اقبال را غنائی و توانگری عظیم حاصل چگونه منصف دانای
ممیز دل برگرفتن این مال نهد و بصلاح موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی
است شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی بنیت تباه کابل رویه رفت و عسکر
منصور که بتعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این بی سعادت
از اواسط سند عریضه و اشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوجک بیگم والده
میرزا حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران احوال خود را ضمیمه
آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید شعر ما برین در نه پی عزت و جاه آمده ایم * از بد حادثه اینجا
به پناه آمده ایم * و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای عریضه و مضمون او با مردم اعتمادی خود کنکاش نمود
جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بدولت خیانت عد مشورت نموده خاطرنشان بیگم کردند

ج دوم ۱۵۷

که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است و فرمان روایان مغلستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند گرویده اند از آنجا
دولت آنست که چون او پناه و باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش باوج عزت
و احترام رسانند بحدی که در نظرها عزیز و گران قدر شود و دختر نیک اختر خود را که همشیرهٔ میرزا حکیم است با او نسبت کنند تا او این خانه را
از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را آبرو و تیره خیر اندیشی و مصلحت گزینی اند نایرهٔ التفرقه را مانع ساخته بجانب سبب
و وفا بیت آورد دل ساده بیگم از سخنان فریبنده این مردم بر این اندیشهٔ نادرست مایل گشت و کلمات نادرست ترجمان درخواست
شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آورد و ندیل آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی عرضداشت نمایند او را
پیش خود با فخر نسا بیگم بعقد نکاح صورت دادند و آن سلالهٔ دین و دولت را با آن نادرست خوی بد اندیش پیوند کردند
و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت نا عاقبت بخیر نقد حیات
خود را از جیب ابا کم کردند و تفصیل این اجمال آنست ابوالمعالی که همواره از کوته خردی و تنگ حوصلگی و سایر خصائل
ناهنجار و از قبح شمایل او ظاهر بود و چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیراهن حوصلهٔ خود نگنجید و از
مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود و از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلا
حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایهٔ بیگم پند پذیر نمی شد و رایحهٔ حق شناسی و حقیقت در زمین انداز و بظهور آورد و بعضی
مفسدان تیره رای مثل شهکون پسر قراجه خان و شادمان که سابقا از بیگم رنجشی داشتند در ضلالت با ابوالمعالی پیوند
و چنان وانمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست اگر
اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه ترا ضایع خواهند کرد و صلاح کار تو آنست که پای
جرأت در میان نهاده پیش دستی کنی و میرزا حکیم را که هنوز خرد سال ست موافق ارادهٔ خود و نشو و نمای تا همه کارها این
اطاعت بر خط متابعت تو نهند آن نکوهیده سرشت نا عاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باین چنین
کاری ناپسندیده اقدام نمود و کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوق
داد و احسانهای تازه بیگم را پشت پا زده بقصد خون که بدترین انواع عقوق است در کمین نشست الحاصل
آن بیدولت شهکون و قاضی زاده ملقب بخبیثه ما ورالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد و ابوالمعالی از راهی
و آن دو بی سعادت از راهی دیگر بدرون خانه در آمدند جماعه از عورات در آنخانه بودند بغلط با نوعی از خون ناحق
ریختند و چون ظاهر شده که خطا کرده اند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالی کشیدند
و بقصد اتمام مقصود ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بردی ظالمان بر بست ابوالمعالی
باتفاق این دو بی سعادت در را شکسته باندرون در آمده بیگم را بشهادت رسانیده باین تیره رای رایت
ظلمت ظلم برافراشت و این سانحهٔ عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد

و ایلغار خونریزی ماه بیگم به تفحص میرزا حکیم شتافته او را از میان حرم و ساکنان آورده در بوتخانه سجاده خود جا داد
و مردم بدر خانه میرزا فرا خواهی ستم را بی پیشوا برگشتند روز دیگر حیدر قاسم کوهبر را که پدر بر پدر ملازم دودمان
عالی از آدم امی بزرگ بود و او و چون او برو خانه میرزا بمنصب وکالت یافته کار کردار مهمات ملکی بود و خواجه
خاص ملک و لیو رنی و دیگر را بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید کرد و ترددی محمد بیابانی و باقی قاقشال و
حسن خان و محسن خان برادر شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابو المعالی کردند سعیدی
بدست از میان این جماعت خبر با ابو المعالی رسانید او با موافقان و ملازمان خود و سلاح پوشیده آماده قتال
شد و آن غیرت مندان از روی قدرت و استیلا اندرا در باب ابو المعالی پیش قدم
و در میان این فتنه جنگ نشست و کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند جماعت ابو المعالی
غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت بین الفریقین فرو هشته هر کدام را بجانبی متفرق
ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند و سیدانیان طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن روی بجلال آباد
آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که در بند بود نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و ماجرای کابل و فتنه انگیزی
آن بی دولت بمیرزا سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت میرزا حکیم با وجود خردسالی از واقعه والده خود
سراسیمه و غمناک گشته به تعلیم و لتخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده بیاره جویی انتقام شده استدعای
آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره
کمند طمع آن بر با دمیر و آرزوی حکومت آنجا بالی سپاه با هم و خیالات او بود پیش نهاد همت خود ساخت و لشکر و حشر
بدخشان جمع کرده با اتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد و ابو المعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده و از جای رفت و لشکر
احشام کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بیخردی بخود متفق انگاشته دست آویز خود دانسته پیش رفتن نمود و پیش
از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسید پیش دستی کرده از شهر بر آمده بکنار آب غوربند رفته و سر پل را گرفته بر ساحت انتظار
نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بر سر پل رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده
صفها آراستند در خلال این حال فوجی از جماعت کولابیان از جانب میمنه سپاهی کرد ابو المعالی از سپاه
کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت و بعد از در آویختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان به ابو المعالی
رسید او میرزا حکیم را در غول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک هزیمتیان رفت درین حین قابو مردم
میرزا حکیم وقت را غنیمت دانسته جلو اسپ میرزا را گرفته تاب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند
و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراگنده شده هر کدام روی بجانبی نهاد و ابو المعالی چون باز آمد و بر حقیقت
حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطرار دل از معامله جنگ برکنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشانیان

ج دوم ۱۵۹

پاپای مردی بهمت تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران با آن مدبر بی‌باک پیوستند و او را
دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان باستبشار تمام میرزا حکیم بکابل در آمد و بعد از دو روز
آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد میرزا فرمود تا آن نمک بحرام حق ناشناس را روز آدینه
غرهٔ خرداد ماه الٰهی موافق چهارم رمضان بکمین مکافات از حلق بر کشیدند و قصاص نموده اند اشعار

بچشم خویش دیدم در گذرگاه — که زد مرغی بجان موری راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت — که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات — که واجب شد طبیعت را مکافات

وهنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگونساری
چندروزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد و اما بغیر از ظهور جوهر بی جوهری امری دیگر بر آن مترتب
نگشت و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه
مدفون ساختند بحمد الله که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود بمغاک هلاکت شتافت
هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را با این مذلت و خجلت آن نیست و نابود گردانند اگر از چنگال اولیای
دولت بدر رود دستبردیان اقبال مخالفان را بر او گمارند تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او بر آرند
بعد از آن میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد و بیگم
خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد و امید علی
نام که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود ببدخشان مراجعت نمود
حرم بیگم سعی بود که میرزا حکیم را همراه به بدخشان برد و کابل را به بدخشیان سپارد میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که
مجادلهٔ الوقت صورت نیکنامی ندارد و بمرور ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر
کرد و جاهای چیده را بآنها داد و یک حصه بنوکران میرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطئه گرفتن کابل دانست

فتح ولایت گذهه کتنکه بتیغ همت خواجه عبد المجید آصف خان

خواجه عبد المجید آصف خان اگرچه تاجیک بود و از طبقهٔ اهل قلم اما باعتضاد این دولت ابد قرین کارها از و
بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند ای هوشمند آنها که تصحیح ذات بسلسله نمایند بکار جامه آیند
خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات میگویند و بالجمله
آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد مرد دولت ابد قرین توفیقات الٰهی مساعی روزگار
دولت گشته فتح ولایت گذهه باندک جولان اهتمام او میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک وسیع هندوستان
ملکیست که آنرا گوندوانه گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گوند و آن گروهی بیشمارند بیشتری در صحرا بسر برند

و جهان جا توطن گزیده در مآکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند و آن قومیست فروتر و اهل هند آنجماعت را بیرون نهند
و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند و مشرق آن ولایت متصل است بر تینپور که داخل ولایت جهارکند
است و مغرب آن اتصال دارد به رای سین که از مضافات صوبه مالوه است طول آن صد و پنجاه کروه باشد
و شمال آن ولایت ملک پنه است و جنوب آن دیار دکن است عرض آن هشتاد کروه باشد و این ملک را ولایت
گدهه کتنگه گویند ملکیست وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح القول
روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گدهه آبادان بوده و از آنجمله گدهه شهر کلان است و کتنگه نام موضعی بوده است
و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته و دار الحکومت آن بلاد قلعه چوراگدهه است و والی آن ولایت در زمان باستانی یکی نمی بود
بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر می بردند و امروز که آن ملک بواسطهٔ حوادث روزگار آن نظم و نسق نماند چندین
راجه امثال راجه گدهه و راجه کرولا و راجه هربا و راجه سلوانی و راجه دانگی و راجه کتهولا و راجه ملدهو و راجه منولا و راجه بوبار
و راجه لنجی و بیشتری در آن ملک پیاده جنگی باشند سوار کمتر و از اول ظهور اسلام که فرمان روایان والا شکوه تسخیر هندوستان
کرده اند با وجود امتداد عهد دولت ایشان لا فتح هیچ یکی از تخت نشینان بر گرد شرفات آن قلاع متین چیده
نشستن نتوانست پرید و نیال سمند خیال این جهانکشایان در فضای تسخیر آن ممالک نتوانست تا بعهد سعادت سمای شد
که آصف خان جاگیردار سرکار کره گشت و فتح ولایت پنه نمود با لت آن ملک بدرگاه ... تام ... گشت
رسید بود ز شجاعت و تدبیر و منشا پایه بلند داشت و بوسیله این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلمرو ساخته بود و از سردم
پیاده و فوج که آنجا بوده اند شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بوده از آنجمله شش هزار نشین و دوازده هزار
موضع بود و دیگر اهل و مطیع بودند و کلان تران الوس نام شیوه داری او میکردند او دختر راجه سالباهن راجه راته و مهوبه از
قوم چندیل است و راجه مذکور پسر امن داس لیت نام نسبت کرده هر چند او از قوم اصیل نبود لیکن چون دولت صوری داشت
و راجه سالباهن از روی بیش آمده بود ناگزیر این نسبت تحقیق گرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون در فتح
رای سین معاونت شایسته بجا آورده بود مرتبه اش افزوده و بخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشیده بود و او پسر
امن داس و او پسر سکه من داس و او پسر گورکدن داس و پسر کهرجی است اگر چه از قدیم بزرگی در خانه حاکم گدهه بود
لیکن چندان اعتباری نبود این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان چیزی میگرفت و تا صد سوار
و دو هزار پیاده و داد او فراهم آمد و پسر او گورکدن داس تدبیرات پدر را بکار برده رتبه خود افزود و پانصد سوار و شصت هزار
پیاده را جمع شده از قوم راجپوت بسیاری از سوار و پیاده نگاه داشته او را دو صد صاحب کار گزار داشت و بهم رسید
یکی از دست کهرجی از ستان جمیر بود دوم از ذات ... بفروغ مشغول شان ریاست عظیم آن ملک یافت و بعد از و
حکومت آنجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از و بامن داس مذکور کالنی آنجا قرار گرفت این امن داس

١٦١
دوم

بدذات بدکردار حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خسران ابدی سرانجام دادی پدر شفقت
حسن عطوفت او را چند گاه محبوس داشت و باز بعهد و پیمان برآورد و آن بی سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته
پیش گرفت و گریخته پیش برسنگ دیو چند راجه رام چند راجه پته رفت و راجه او را پسر خواند و برسنگ دیو بملازمت سلطان
سکندر لودی می آمد او در اثنای این پریشان پدر راجه راچند که آخر در سال بود و گذاشته متوجه شد او در اسپهار رشک ظاهری بهم رسانید
پدر او را چون داس چون ازین بی دولت ناخشنود بود ولی عهدی خود را به پسر میانی خود جوگی داس مقرر ساخت و او
نسبت برادر کلان را منظور داشته قبول این معنی نمیکرد که با وجود برادر کلان این امر بنام من شایسته سعادت نیست
امن داس بیدولت تیره رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی را اعتبار میدهد الغار کرده بدزدی در خانه پدر خود آمده
پنهان شده بالاتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم باو نسبت داشت شبی فرصت جسته قصد او کرد و مردم هجوم کرده او را
مقید ساختند و کس پیش آن پسر میانی فرستادند او قبول این معنی نکرد که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من
نمی آید و چون او خسران ابدی برای خود سرانجام داد و دزدی او را چه پیشم هر چند مبالغه کردند سودمند نیامد و تجرد گزیده
راه صحرا گرفت و آن ذو صاحب حقیقت اندیش بر جاده وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند بلکه حقیقت حال را
براجه برسنگ دیو نوشته تحریص گرفتن این ملک کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بآن ملک
رفت و امن داس در شعاب جبال متحصن شد اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از
نادلستگی و خبط دماغ قصد یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم چون راجه آن ملک را تسخیر نموده بکسان خود
گذاشته مراجعت نمود امن داس مذکور در اثنای راه با معدودی آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او را
بخشش نموده همان ملک را باو سپرد او همیشه گریستی و از کار بد خود بر خود نفرین کردی و معلوم نیست که این معنی از ابلهی یا از
او بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می ساخت چون به نیستی خانه شتافت نوبت حکومت
به دلیپ پسر او رسید او هفت سال سری کرده جهان را پدرود کرد و چنان مسموع شد که شنکرام را پسر نمی شد از گوبند داس چهوا
که از ملازمان او بود خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل در درون حرم من بکند اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود
آنرا بنام خود منسوب گردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد گوبند داس مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد
آنرا راجه به پسری خود برداشت نام او را دلیپ نهاد و رانی درگاوتی را باین دلیپ نسبت کردند و چون دلیپ را عمر
سپری شد پسر او بیر نارائن پنج ساله بود رانی درگاوتی بالاتفاق ادهار کایته دیوان بر تمشیت امور راجگی بر دولت یعنی بزرگی را
خود متکفل شده در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیداشت بعقل و دوراندیشی خود کارهای غریب کرد با باز بهادر
و میان آنها محاربات عظیم دست داد و بهمه جا غالب آمد تا بیست هزار سوار خوب در جنگها همراه داشتی و تا هزار
فیل نامی پیش او جمع بود و خزائن راجهای آن ملک بدست او فتاد و تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته شکار کردی

وجانوران شکاری را به بندوق زدی وعادت او بود که هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده و آب نخورده
تا او را به بندوق نزدی و در بزم و رزم از و در هندوستان و ترکستان عدیل و همتا نه است لیکن عیبی بزرگ داشت
که هجوم خوشامدگویان بکامروائی صوری مغرور بوده لوازم اطاعت عتبهٔ شاهنشاهی بجا نیاورد ی چون آصف خان
ملک پتنه را فتح کرد و رگاوتی مذکور به لشکر و شجاعت و عقل خود مفتون بود و از چنین همسایه اندیشه نمی نمودی
آصف خان در ایام قرب و جوار ابواب ملائمت و موانست مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد
و تاجران هوشمند بولایت او می فرستاد و انکشاف مداخل و مخارج آن را بواقعی می نمود و چون بر حقیقت وفور جمعیت
از خزائن و دفائن آن عورت اطلاع یافت هوای کدخدائی آن مملکت در خیالش افتاد و میل آغوش عروس
آن بلاد در خاطرش جنبید در بدایت حال بلهو و لعب پیش آمده دست بنهب و غارت شاهد پاکیزه میکرد و شرح
در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد میشد و تا درین سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سواره و پیاده وفر اوان
بعزم تسخیر گذهه کمر عزیمت چست کرد و بصحب علیخان و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشال و بهادر
و آن محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران آنجا و دیا مرعالی همراه او شدند و رانی سست باده غفلت بوده بکامرانی بسر
می برد ناگهان خبر رسید که عساکر قاهرهٔ بادشاهی بدموه رسیده و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست لشکر
تفرقه در هنگامهٔ غرور او افتاده لشکر او بجهت گردآوری دیامتی رسانیدن عیال خود متفرق شده زیاده
از پانصد کس پیش او نماند بمجرد استماع این واقعه رانی از جرأتی که داشت متوجه عساکر منصوره شده از
راه تهور که بیشتری از غرور خیزد کارزار را استقبال کرد آدهار که متکفل اشتغال حکومت او بود از متفرق
شدن لشکر خود و فزونی لشکر بادشاهی چنانچه خیراندیش دولت گوید پرده از چهرهٔ سخن برداشته گفت
رانی جواب داد که این بر هم زدگی لشکر از بیوقوفی تست و من سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصلهٔ
فطرت من گریختن کی گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است پادشاه دادگر اگر خودی بود دیدن من
ضرورتی داشت اکنون آن مردم قدر مرا چه دانند همان بهتر که به مردانگی فرو شدم تا چهار منزل و بروی لشکر
منصور آمد آصف خان که با آن تندی و تیزی میرسید در دموه توقف کرد بارانی هم تا دو هزار کس فراهم آمد
اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه از آئین
شجاعت و فرزانگی ست روزی چند در جاهای مستحکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقهٔ لشکر با جمعیت
گراید رانی این سخن را استماع نموده متوجه درخت زار شد و مغرب رویهٔ گذهه بر آمد بجنب تا بر شمال رویهٔ گذهه
بدرخت زار در آمده آهسته آهسته دران میعاد می‌رفت تا آنکه بموضع نرهی که مشرق رویهٔ گذهه است رسید
و آن جائیست راه بر آمد و در آمد بس دشوار از چهار طرف کوهها سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد

کورنام و یک جانب او دریای خونخوار نربده می رسد و کریوه که از گذشتن آن آب واقع است بعد از عبور
از آن کریوه بآن موضع رسیده می شد بس تنگ و هولناک آصفخان که خبر آمدن او رانی شنیده بود و
توقف کرده بود یکبارگی از رانی بی خبر شده هرچند بجستجو کسان را فرستاد چون ملک غریب بود اطلاع بر
احوال او نیافت آخر خود را بگده رسانیده مواضع و قریات را بعمل خود آوردن گرفت و چون از رانی اطلاع
یافت جمعی را که در گده گذاشته بود بدنبال او شتافت خبر به رانی رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلب داشته مشورت
نمود که اگر جای دیگر صلاح میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود در خاطر من خود خواهان جنگ است تا چند بپناه
به رخصت خواهم برد هر که میخواسته باشد برود رخصت است که جنگ من شق ثالث ندارد یا بعدم فرو رفتن است
یا نصرت مند شدن آخر مردم او که تا پنج هزار کس جمع شده بودند دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سر کریوه را
که محل در آمد است نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران بزور گرفتند و ارجن داس که فوجدار فیلان بود داد
مردانگی داده بعدم پیش گرفت. رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ با آیین لائق
آهسته آهسته می آمد و دلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیز جلوی مکنید و نگذارید که حریف در میان آید
تا آنکه بسرعت آماده جنگ او شده لشکر را برداریم همچنان که اندیشیده بود لشکر در آمد جنگ عظیم در پیوست و از
طرفین بسیاری بخاک افتادند تا سی صد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه در کشیدند و رانی غلبه کرده
تعاقب کنان بیشتها نمود و از کریوه بر آمد بعد از آخر شده اعیان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود
که صلاح چیست هر کس بقدر دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب آنست
که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم و اگر این را قبول نمی کنید همین جا که آمده ایم شب برده فردا
آماده جنگ باشیم و گرنه صباح این سر کریوه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت و به توپخانه استحکام خواهد داد
و کار آسان شده مشکل خواهد شد رای هیچکس بر آن قرار نگرفت آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که
آمده بود برگشته رفت و بپرسش ماتم رسیدهای خود پرداخت و چون شبانه آمد به بعضی از یکجهتان خود اندیشه
شبخون در میان نهاد هیچکس به اهتمام همت خود نیافت چون صبح شد همان طور که رانی به رای صائب خود
دریافته بود لشکر آمد و آصف خان با توپخانه خود آمده سر کریوه را محکم کرد عساکر منصوره در کوه در آمد رانی
باستعداد جنگ بر فیل گران سر سبک پای سار بان نام که سر آمد فیلان او بود سوار شده بر آمد و بآرایش
صفوف پرداخت و فیلان مست را هر جا در مقام خود باز داشته آماده پیکار گشت و بعد از التقای افواج
کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه بیرساه پسر رانی که همه را جنگی بر دل بود حملهای مردانه نمود و کارنامهای
غریب بجای آورد و شمس خان میانه و مبارک خان توغ دست بردهای دلیرانه کردند تا سه پاس روز بازار

زد و خورد بنوعی گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود سه بار راجه پرساه فوج فیروزی
را تیر برداشته در مرتبه سوم زخمی شد رانی چون بر حال پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود که او را از
رزمگاه برآورده بمامنی رسانند فرمان پذیران او امتثال امر نموده او را بگوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر
از معرکه برآمدند و فتوری عظیم بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سه صد کس پیش او نماندند اما او در عزیمت
وهنی پدید نیامد و همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمان خانهٔ قضا
بشقیقهٔ او در راست آمد و از روی جرأت آن را بزور کشیده بیرون انداخت و پیکان آن درون ماند و بر بالا
و مقارن آن تیری دیگر بر گردن او رسید آن را نیز بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی برو استیلا
یافت چون رفته رفته بهوش آمد آدهار که از قوم بگهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او سوار
بود او را مخاطب ساخته گفت همگی نیت از تربیت و رعایت تو آن داشتم که یک روز بکار آئی امروز آن روز است
که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننگ گردم و بدست مخالف در آیم حق نمک بجای آر و باین
خنجر آبدار کار من بساز دل یکجهت او برین سنگدلی قرار نداد و گفت دست مرا کجا توانائی آنست که باین کار پردازد
دوستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از کار چون تواند کرد از من این قدر می شود که ترا از معرکه جنگگاه
بیرون برم چه برین فیل باد رفتار اعتماد فراوان دارم رانی از استماع این سخن که از نرم دلی خیزد برهم شد
و دشنام داد که بر من چنین عاری میپسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بر بست و جمعی کثیر از
یکجهتان او درین وفاداری فروشند خصوصاً کنور کلیان بگهیلا و چکرمان کهرجلی و خان جهان و کست و مبارک تیمن
بوفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتحی بزرگ که طراز فتحهای شگرف
تواند شد بظهور پیوست و تا هزار فیل و غنائم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع
داخل ممالک محروسه شد مدت حکومت رانی مذکوره شانزده سال بود چون برق حکومت رانی فرو نشست و در عین
حکومت رانی دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت والا نژاد بیخت آصف خان بعد از دو ماه که خاطر از میانهٔ ولایت
جمع نموده روی بتسخیر قلعهٔ چوراگده آورد و آن حصار مملو بشرائف دفائن و نفائس جواهر بود که عمرهای دراز راجهای پیشین
در جمع آن سعی ها نموده بودند و آنرا سرمایهٔ استداد خیال کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد
سپاه نصرت رایات بعزم تسخیر آن حصار زرین کمر همت بست و در هوای آن خزائن دست از جان شسته در خدمت
آصف خان شتافت پسر رانی که از جنگگاه برآمده بود و در آن قلعه تمکن داشت با آمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد
و باندک جنگی قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه فرو رفت و بجهت انتظام مهم جوهر بهوج کایته و میان بهیکاری رومی را
مقرر ساخته بود چه رسم راجهای هندوستان است که در چنین وقائع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جای

بیتی بدو زشت بفحوای صدق انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی مال و اولاد شما از وبالش در بلاست چنانچه نظامی ترجمه این گفته شعر بدانش

تنبیه میکنند و عورات راخواهی نخواهی آورده میسوزند و آنرا جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس بودند
این خدمت بتقدیم رسانیدند و هر که از کوته عقلی تقاعدی نمود بموجب رسم ایشان بجوج مذکور از هم میگذرانیدند و از عجایب
قدرت آنکه بعد از چهار روز که دران محوطهٔ آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون در آنرا کشادند
دو کس زنده برآمد که چوبی بزرگ حائل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه پراگدهٔ
که برای راجه آورده بودند و هنوز بآن نرسیده بود و این دو زن که از ان طوفان آتش زنده برآمده بودند بزمین بوس
عتبهٔ شاهنشاهی آبروی دولت یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و من آن
و جواهر و لآلی و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفائس و اجناس خارج از
اندازهٔ حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جملهٔ اموال خزائن چوراگده
که آصف خان تنها بران دست تصرف یافته بود صد دیگ پر اشرفی طلائی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ
احصا و احصا بیرون بود و چون آصف خان را بمساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود چنین
دولتی روی نمود و انچنان مکنتی میسر آمد که صاحب خزائن و جواهر بیقیاس شد رتبهٔ اعتبارش زیاده از انچه دلتش و گنجایش سید
چون عقل درست نداشت این بادهٔ هوش ربا و حوصله او را نا هر ساخت یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ از ان نفائس
اجناس و شرائف جواهر که لائق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بمعرض ارسال نرسانید و ندانست که این جواهر
و لآلی را اقبال تماشا نارند دولت دانسر سعادت که شناخته خود را درمیان دیده غبار او بار برفرق عزت خود بخت از
آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود بلکه از رقوم انصاف حرفی ملکه نقطهٔ بران ننهاده از جملهٔ هزار
زنجیر فیل که بدستش افتاده بود همین دویست فیل بر رسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد دیگر همه نفایس و لطائف را خاک پوش کرد
و بر وسادهٔ حکومت کره گدهٔ تکیه زده عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهان بخش نظر بران سابقه
نفرموده از خیانت او اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات جلائل مرتبه بسوم تقصد تادیب علی قلی خان زمان بصوب
جونپور اتفاق افتاد آصف خان را بحضور طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال نموده متوجه آستان بوس شد و در
حینی که عرصهٔ جونپور مخیم موکب منصور بود سعادت استلام عتبهٔ قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه بجای خود در قم پذیر خواهد شد

اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصب والای سلطنت در بازپرس معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته
داد مظلوم دهند و با داشش مظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت
نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند و اگر عیاذا بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن
آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض احوال ستم رسیده دلیری نمانید لله الحمد که این سجیهٔ علیا در فطرت ذات مقدس

شاهنشاهی بدان گونه است که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پروری شاهنشاهی
نقصانع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس و دیعت نهادهٔ دست قدرت است طبقات عالم به پشت گرمی این شیمهٔ کریمه
همواره در عافیت آباد مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند
در اوائل این سال الٰهی و اواسط نهصد و هفتاد و یکم که عنوان نامهٔ عدالت روائی و عنوان دیباچهٔ داد و دهی
بود خواجه معظم که برادر اخیافی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت
صوری دارو بیهوشی آن بدست بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشائسته میساخت در زمان
سعادت آئین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون وقت مقتضی مدارا بود آنحضرت لغات مهد مقدس فرموده از وی
میگذرانیدند چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدی دیوان آن حضرت کرده و به تیغ بی اعتدال
خون آن طور عزیزی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد و باز بشفاعت مقربان
بساط اقدس بار یافت و مجدداً مصدر اعمال ناپسندیده شد تا آنکه او را اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت
بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد و همان زمائم اخلاق را بر روی کار آورد و روزی در دولت سرای
شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود
بی جهتی جنگ کرد و بتقریب حکایتی بر سر او دوید و او را درشت و لگد گرفت و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتی
پیش آمده دست بکار و برد و باز او را اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود در روزگار بد سگذرانید
و از بدخوئی و پریشان حالی آنجا نتوانست بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و در اول مرتبه که دار الخلافت آگره
مستقر اورنگ خلافت شد بدولت ملازمت سربلندی یافت و بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شد و از آنجا که
نهاد او به بی اعتدالی سرشته بود و بعد بیباکی و بی ملاخلگی سابق پرده کشای جوهر فطرت خود گشت بر امتحان
درین مقام بود که او را بولی بیگ بسپارد که از راه بگجرات روانه سازد که درین اثنا تفرقهٔ او روی نمود و خواجه
بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدست خوی بد خود گرفتار بود و بعد بی اعتدالی
پیش زیست میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که اردو بیگی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرادق آسمان
مکان حضرت شاهنشاهی نیز پایهٔ اعتبار داشت و زهره آغا دختر او در خانهٔ خواجه بود و پیوسته از ناجنسی و بدخوئی
در زندان بلا بوده آزار می کشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که در پرگنه رود و دخترم را همراه برد
و از بدخوئی و بدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند و مکرر این حرف بر زبان آورده در دار الخلافت
از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بوده مرتکب این امر نمی شد اکنون او را که بجاگیر برد حال چه خواهد بود
آنحضرت بزاری آن عورت قدیم الخدمت ترحم فرموده تسلی بخش خاطر بی قرار او شدند و بر زبان اقدس

گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت و چون بر سر راه آمده ملازمت کند
نصیحت او کرده مما جزه ترا از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آنحضرت از ارک شهر نهضت اجلال بر کشتی سوار شده
از آب جون عبور فرمودند و بجانب خانهٔ خواجه معظم با مخصوصی چند که از بست کس زیاده نبود روان شدند از انجمله
رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان و مقبل خان و شمال خان و پیشرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر
از خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستادند
که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بشاهراه استقامت آورند و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن
روان شدند که خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه بی اعتدال از
طاهر محمد خان و پیشرو خان شنوده که حضرت با شردی آب گذشته اینها را فرستاده اند بشورش در آمده میگوید که
من پیش حضرت نمی آیم و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود زهره آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید
که خنجر کشیده کار آن عاجزهٔ حیا سرشت را تمام میکند و سرمایهٔ خسران ابدی خود سرانجام میدهد و سر از روزنهٔ خانه بر آورده
جائی که رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد و با بانگ بلند میگوید که من خون او ریختم رفته بگو رستم خان خنجر خونین را
برداشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی چون برین ستیزه آگاه شدند به سطوت قهر و صدمت غضب جوشیده
بدرون خانهٔ آن بی اعتدال در آمدند و آن دیوانه شمشیر حمائل کرده و دست در قبضهٔ شمشیر زده روبرو پیدا شد
بندگان حضرت از قهرمان عتاب فرمودند که این چه روش است دست بر قبضهٔ شمشیر داری اگر حرکت نمی دانسته
باش که چنان بر سر تو خواهم زد که بپرواز خواهی آمد آن دیوانه صولت عظمت شاهنشاهی را دیده دست و پا گم کرده و در سطوت
پادشاهی فرو رفت حاضران بساط اعلی آن دیوانه را مقید ساختند و یکی از گجراتیان شمشیری در کمر عقب خواجه ایستاده
در کمین فتنه بود آنحضرت از چشم و روی دریافته به قتلق قدم خان فرمودند که بزن آن دقیقه شناس بیک حرف مکنون ضمیر
اقدس را دریافته تیغی بسبک دستی زد که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش شد و آن قامت بی هنجار تا دیری بر سر پا
ایستاده بود و خون سیاه از عروق گردنش تیز تیز می رفت آنگاه از خواجهٔ بی اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه را بچه گناه
بسختی آن سفاک بیباک زبان بسفاهت و بدزبانی بر کشاد تا آنکه بلکد و مشت او را خاموش گردانیدند و موی کشان
و لگد زنان در یاره روان کردند و دریای غضب آن محیط عدالت در جوشش آمد بموجب حکم معلی ملازمان او را
که همواره در بد مستی و آشفته دماغی هم کاسه بودند دست و گردن بسته غرقهٔ گرداب مجازات ساختند و آن بدکردار بیدولت را
هر چند در آب غوطه داده می آمدند سخت جانی نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد و سب بزرگان دین را سرمایهٔ آزار خاطر پادشاهی
دانسته در ان اهتمام می نمود هر چند بیقین همه بود که درین ورطات قهر بلطمهٔ موج فنا هلاک خواهد شد اما او از سنگدلی
و سخت جانی زنده ماند بمقبل خان یساول سپردند و او آن آشفته مغز را بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت و در آن

مجلس مالیخولیا برابر درآورد و لقیسا دو ماغ از عالم رفت و در ظاهر قلعه پشته الیست تا آنجا مدفون شد و از آنجا به ملک آورند

سبحان الله زهی اقبال فتنه سوز و عدالت آشوب گداز از آنجا که منتهای نیت حق اساس جز ظهور انوار عدل و نصفت و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بسیاس این نیت همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزائیست و از سوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علی قلیخان زمان ست بر فتح خان تبتی و شرح این داستان آنست که فتح خان و حسن خان برادر او و ملو خان و جمعی کثیر با لشکر آراسته از قلعهٔ رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی اعمال متعلقهٔ خان زمان را در تصرف آورده و پسر سلیم خان را که آواز خان نام داشت بسروری گزیده سر شورش برداشتند خان زمان و دیگر امرای آن حدود مثل بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان متوجه اطفای نائرهٔ فتنه شدند چون افغانان بر زور بودند خان زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محل اندیهاری بار قلعه اساس نهاده استحکام داده بود و در نولا مولانا علاء الدین لاری و ملا عبدالله سلطانپوری و شهاب الدین خان و وزیر خان از درگاه معلی آمدند چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بعضی از چند رهنمونی خان زمان بشاهراه سعادت نموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده در مسالک عقیدت راسخ گردانند و سلیمان کررانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود خطبهٔ شاهنشاهی خوانده او را بجمال الطاف بیدریغ گردانند و اگر مصلحت وقت باشد باستان بوس این درگاه که اکسیر ملت صوری و معنوی ست رسانند این فرستادها در این قلعه بخان زمان رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنی تقویت او فرموده او را در چنین اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند روزی این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند که افغانان تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست معرکه بر هم زن را پیشوا خود ساخته متوجه قلعهٔ خان زمان شدند و او نوجها آراسته معرکه آرائی میکرد که مهوره نهادان بدسرشت مذکور در رسیدند بحمله اول افواج خان زمان را بر داشته در هم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان مشغول شدند درین هنگام که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود و اقبال روز افزون شاهنشاهی حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع نگاری درآمد و تجلی ازین نادره کاری انست که خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعهٔ خود در کمین فرصت بود که کاری بسازد و یا گوشه گیرد و حسن تبتی با تجمل بخت بلند نام سوار شده با جمعی رو برو شده دم فرار نمود و او با چندی که مانده بودند قرار مردن بخود داده و یکی از بروج آن قلعه رفت و یکی که دران تعبیه کرده بود نیاق کرد و پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان می آمد توپ اسرداد و سر دادن توپ همان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت و این فوج رو بگریز نهاد و تائید ایزدی مقارن این عطیهٔ الهی کوه پاره نام فیلی که بیرم خان حبشی که بهادر خان را بجالوتیق میکرد داده بود در نهایت مستی طافو تقید بسلاسل عربده جوئی بود و در اثنای انهزام فوج خان زمان فیلبانان افغان آن را کشاده سوار میشدند که او در مقام بدمستی درآمد و یکی از فیلان افغان را که دران نزدیکی بود بر خاک هلاک انداخت و شورشی غریب پدید آمد افواج

۱۲۹ ج دوم

افغانان این را شور عساکر اقبال دانسته فرار نمودند و افغانان که دست بتاراج برداشته بودند یکبارگی سررشتهٔ تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند باستماع این تائید غیبی فرار نموده بازپس رسیده بتعاقب افغانان تیره بخت نمودند و غنائم و از فیلان نامی بدست افتاد و بمحض اقبال شاهنشاهی چنین فتحی عظیم روی داد و بعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان بعجز اعتراف نموده روی بسجود نیاز آورد و از زبانیه فرستادهای شاهنشاهی را باحترام تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون فضائل و حاوی اقسام فواضل ساخته است هنروران هفت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی توجه باین درگاه مقدس آورده کائنات سرور میکردند و از عجائب آنکه دانش اساس هر حکمتی و فنی از حکمت الهی تا دردو گری که در کار خود یگانهٔ عصر باشد چون بصحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن تحقیق دران هنر و پیشه می شنود که از استادان این فن بگوش او نرسیده باشد و تفقیه خود میکند که پیوسته از ذات گرامی معروف همین است و بس فراخی حوصله و بزرگی حال دران پایه که از مرتبهٔ اعلی تا بدرجهٔ اسفل در خور مخاطب بی کلفتی صعود و نزول فرموده مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند از انجمله سید اجل امیر مرتضی که از اسباط علامهٔ جرجانی بود و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت بعتبهٔ علیا که کعبهٔ وجود و برکات و منبع فواضل سعادات است گشود و بآئین لائق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان که قدر شناس جوهر انسانی اند آمدن میر را مغتنم دانسته بجلائل مراحم و جزائل عطایا اختصاص بخشیدند. ❊

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان یلغار فرمودن و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون همت والای سلطنت توفیق موقت است که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت مستحضر باشند و تجسس خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از خوشی سر در دور رفته باشند تا بیشتر از انکه کارشان و حال آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر و لمعان رای چارهٔ آن نموده آید والمنة لله که این شیمهٔ عظیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بروجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه دانا در دریافت آن عاجز آید پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و هر چند بشکار و مثال آن بظاهر اشتغال دارند اما آن را پردهٔ احوال خود ساخته لحظهٔ وقت گرامی از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند و لهذا چون در ینولا بمسامع اقبال رسید که عبدالله خان اوزبک که نمک پروردهٔ این مائدهٔ اقبال است در مالوه سر شورش دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را میخواهد بر اندازد و کفران نعمت ورزد بنابران شکار فیل بهانهٔ پیش نهاد عزیمت ساخته

یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و بتائید الهی روز بهرام بستم تیر ماه الهی موافق روز شنبه بست و یکم ذیقعده در موسمی که فیلان کج خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند زمان از مستی چکیده و سیلاب بهاروان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند و از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر جناک برق نمیشدند رایات عالی بجانب نرور و سیری که بیشه های فیل دارد نهضت فرمود و چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود و بجهت عبور اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی خلائق بخیریت گذشت و دران هنگام که حلقه های فیلان خاصه از ان دریای طوفان خیز مستان میگذشتند فیلی لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی بآب فرو رفت و از انجا عرصه گوالیار مخیم موکب اقبال شد و از انجا فضای جان پرور سفر بخیام فلک ارتسام گشت و چون بیشه فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نمود و ملازمان عتبه اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع و منقاد را همراه او کردند و طنابهای سطبر استوار که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس بنفاذ پیوست که هرجا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرائی از ماندگی دست و پا گم کند انگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یکسر طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند و آن فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لائق بفیل صحرائی از راه ملائمت قریب تر شوند و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و منشای اعمال رام شدن هر وحشی ملائمت و احضار آنچه ملائم طبع اوست از کاه و دانه و آب تواند بود از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل ست که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر از و بالک او مامور و منقاد خود سازند و شر او را از خود دور دارند و باین تدبیر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و بالجمله آن حضرت بتوجه فیل بند شیر شکار در بیشه نرور ترتیب آئین شکار فرمود و مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب تیر اندران بیشه نشاط افزا در آمدند آن روز بعد از تکاپوی عظیم جستجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند و هنگام بستن او هم بسر تلای کتابدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر ماشی یافت اما افتان و خیزان بسلامت برآمد فردای آن روز عید قربان بود و منعم خان خانخانان که درین شکار دلگشا شرک و ار قرین رکاب سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند روی بآن کعبه اقبال آورده زمین بوس مبارکباد بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت التفات عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق آوردند و بهر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان شد بعد از سعی تمام گله فیل ماده که دو سه فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه کرده

آنهم در شکارگاه حضرت ظهور کرده دیگرین را میسر نشده که ناگاه گله فیل ماده با دو سه دیگر نر نمودار شد ۱۲ محمد صادق علی

باآئین معهود مجموع آنرا که شه فیل بود صید اقبال فرمودند روز دیگر در سرادق اجلال بوده بانتظام بخشی ملک و صید
معنوی پرداختند صبح سوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده دران بیشه که از تراکم اشجار روزن تابها
اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان لگهٔ فیل که از هفتاد زنجیر زیاده
بود بعبور اقدس افتاد انبساط عظیم فرموده تناول بر صید مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع
فیلانرا به بیشهٔ پر درخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند و بر هر فیلی چندکس دیده بان نگاه داشتند و طنابها
از اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز پی سپر آدمی نشده بود و چابک روان وهم و خیال ازان عبور
ننموده بودند دران شب پورود موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بغداد خلافت شده بود و فراشان
کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بستر الهامی
زنگارنگ درگرفتند و آنحضرت بدولت واقبال بر آن مسند نشاط بسریر عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط
قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر
و حلیمه خان که بخان عالم مخاطب شد و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد
و دیگر مقربان و مخصوصان در حواشی آن نشیمن قدس دور زدند روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز
بر سریر افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صبح مشغول بدام و ساغر مراد بکام بران تخت سعادت بدولت
نشستند و حاضرانرا از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصهٔ امیر حمزه
از دربارخان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقهٔ فیل با طناب بسیار از اردوی
معلی رسیدند بشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو که شدت سرکشی و صولت زورآوری داشتند
هر فیل را در میان دو فیل بادشاهی بطنابهای محکم بربستند و بآئین شائسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی
معلی آوردند و طنابها چون کمند عیاری بران کوه هیکلان انداخته بآئین شائسته مقید ساختند و بجهت سامان
این کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور
مرکوز بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از امتداد برق و باران و انسداد خلابها و سیلابها و وفور
گل و لای لنج و کثرت گو و مغاک که در زمین مالوه می باشد کار بر گرم روان شاه راه اقبال دشوار شده بود
اسپان چون اسپان آبی شناکرده می آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بعد
دشواریها ساحت ظاهر قصبهٔ رنود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت باریدگی دو روز متوالی دران سر زمین
که دیه فیوض آسمانی بود مقام شد و ازان منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از
کثرت وحل و خلابها و پایان آتش خو می را پا می تا سینه در وحل فرو میشد و شتران سبکپای راهنوردی شان

گرانی بسیار و بهزار جر ثقیل جنبش میکردند درین روز خیام مواکب منصوره که بپایان بهارها را از ازدحام تنگ داشت و عقب
ماند بغیر از خیمهٔ سراپردهٔ بادشاهی و یک خیمهٔ خانخانان و خیمهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا
خیمهٔ هیچ یکی از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم یک روز در اینجا نیز مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت بجانب
مندو افراختند و فضای ظاهر قصبهٔ کهراره به پنج منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین مراحل چاروا [illegible]
نیافته بودند اما سبزه های تازه و تر که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت از فرط طراوت
و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبائع حیوانات برده بود همه سر در سبزه زار فرو برده و ازان علفهای
خوشگوار سیر میشدند و دران سبزه زار شرق گستر مستانه گام میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق
شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل نشاط آرا گذاشته و چندی دیگر از امرا را بران گماشته خود
همعنان دولت و همرکاب اقبال بر توسن سبک خرام بصوب مندو که مستقر آن خودسر بود ایلغار فرمودند و در
اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبدالله خان را که از اعمال ناشایستهٔ خود متوهم و خائف
است نوید عنایات بادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتی شود و بجناح تعجیل از
قصبهٔ کهراره ببلدهٔ سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و بست و پنج کروه مالوه که از چهل کروه معمول دهلی زیاده
مسافت دارد در چنین آب و گل بیک منزل نهضت والا فرمودند و بحدود سارنگپور محمد قاسم خان نیشاپوری
که حکومت آن نواحی باو تعلق داشت بتارک ادب شتافته دولت استقبال دریافت و ازان حضرت
التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بهفتصد اسپ و استر از خود
و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و اکثر امرا و ملازمان موکب والا که درین یورش نصرت انجام
بتدریج میرسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شد و هنگام ظهور سفیدهٔ صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب
ظلمت است بدولت سوار شده متوجه اوجین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بوده گشتند و عرصهٔ
آن شهر میامن قدوم موکب عالی غیرت افزای آسمان شد و چون هوای دیار پور و رود موکب والا نیز
گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای او معروض داشتند و بعرض پیوست
که هرچند این مخلصان دانشور گرم نفسی کردند باطن نفاق گرای او در نگرفت و هیچ گونه تسلی نیافت و دست
و بار خود از قلعه بیرون فرستاد تا شام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعضی
ملتمسات داشت گفتهٔ ایشان را از سر خود واکرد و مثل آنکه ضرر مالی و جانی باو نرسد و ولایت مندو بدستور
سابق باو مفوض باشد و تنکری و بیردی و خانقلی و الیسان بختی را باو همراه گذارند منعم خان خانخانان توقع
بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات خود کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت قلم عفو بر جرائد جرائم

او کشید و ملتمسات او را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق و عهد و انجاح مقاصد و مطالب
باز مصحوب اعتماد خان و دربار خان مقرر ساختند و درین هنگام که ظلال جلال بر سواد ملتان قصبه بار گستر زند ملک
این قصبه بمعسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین تورمکی عبدالله خان انواع ستم بر
دختر نابالغ من کرده مرا تاراج برده است حضرت بزبان ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر
ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را بسیاست عظیم خواهیم رسانید و از غرائب و ربیعی حضرت شاهنشاهی
آنکه اول کسیکه گرفتار شد و بسیاستگاه عدالت سزای خود یافت او بود و درین شهر بموقف عرض معلی رسید
که چون خبر ایلغار موکب عالی بعبدالله خان رسید از انجا که خائن خائف است هلاک خود را یقین دانسته
و خویشتن را مغلول و مقید شحنهٔ قهرمان غضب شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورده و از سند بجانب توانی
شتافت و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از صوب سند مصروف فرموده همت بر تعاقب آن
مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل میر معز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه فخر الدین
و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قتلق قدم خان و خرم خان و قلیج خان و اعتماد خان و
حبشی خان و چندی دیگر را برسم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس
با چندی از مقربان سریر اعلی در ایلغار شتابنده تر گشتند و آخر روز دین بست و چهارم امرداد ماه الهی موافق
بست و ششم ذیحجه وقت شام بموضع لوانی نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود
شب بدولت و اقبال در انجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان که برای رهنمونی آن
گمراه نامزد شده بودند رخصت یافتند که آن گم شدهٔ بیابان نادانی را بنصایح هوش افزا سالک مسلک شاهراه
سعادت گردانند و صبح آن از لوانی پیشتر نهضت واقع شد و در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند از انجا که روز
ادبار او ست حرف موعظت را بر خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا قائد فتح و نصرت
نام بردها را که برسم منقلای نامزد شده بود بموضع باغ هدایت نمود و از انجا معلوم شد که آن شوریده بخت
بنه و بار خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضا را مردم هراول بواسطهٔ نشیب و فراز زمین از پیش
یکسو افتادند و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه قلی خان محرم و سمانجی خان و خواجه
عبدالله و میرزا علیخان و سید عبدالله پیش رفته کار طلب نبرد شدند و غنیم را بشیمهٔ تیر گرفتند و عبدالله خان
تیره رای غافل از جنود غیبی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ آمد و با همراهان خود گفت که موکب عالی در
چنین وقتی از راه دور ایلغار کرده و بکس کم رسیده است و ما مردم بسیاریم و بر زد و برد همت بسته متوجه
شکار شوید و باین اندیشهٔ ناصواب روی بجنگ آورد و با آن جماعت راه ستیزه و کارزار پیش گرفت و این

ج دوم

موبدان اقبال داد دلاوری وجانسپاری داده معرکه نبرد آراسته بودند که سه دیان چابک دست

حقیقت حال بعرض اقدس رسانیدند ورایات اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود درین مدت خاکسار سلطان

از نامعامله فهمی وغرور دانش ناقص خود حرف باز ایستادن از ایلغار بموقف عرض رسانید قهر بادشاهی

در جوش آمده دست بشمشیر کردند واز کمال غضب بجانب او متوجه شدند وآن بی عقل از اسپ پیاده

شده در دست وپای اسپان لشکر اقبال پنهان شد وحضرت نیز بدولت از اسپ فرود آمده باو رسیدند

وشمشیر بر او انداختند چون آن تیغ کماندهٔ هندوی بود تا بدم نرسید ومهر بادشاهی چون او را بر خاک

مذلت افتاده دید ودیگر محافظت فرمود ودست از و باز داشت والحق این غضب لطف سرشت

بادشاهی بر جای خود بود تا هر کس رتبهٔ خود دانسته درخور آن عرض نماید چه مقرر خرد دوراندیش است

هر که نوکری را شایسته باشد خدمت حضور را نشاید وهر که ملازمت حضور را درخور بود ولائق بساط عزت

نباشد هر که سزاوار بساط اقبال شود درخور نشست نتواند بود وهر که بدولت مجالست امتیاز یابد

رخصت سخن ندارد ودانگاه بتجدید عالم وهر که حرف رخصت سخن منزلت یافته باشد شایسته نیست که

در مطالب بادشاهی مخالفت نماید مجملاً جرأت در تعیین مقاصد ارجمند بادشاهان وخلاف رای این

بزرگان رفتن ناستودهٔ خرد وناپسندیدهٔ خردمندان است مگر وقتیکه این بزرگان عالی نهاد یکی از

دوربینان بساط عزت را بدریافت خویش این پایهٔ عالی داده او را در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند

آن زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند هر آئینه حق خدمت بجا آورده باشد

وبالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را که طراز فتح ونصرت بران معقود ومربوط بود حرکت داده وظلال

اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گستردند وخود بدولت وسعادت بجولانگاه نصرت در آمده وبجای رسیدند

که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت ومحافظت ایزدی از سهام حوادث سپرداری میکرد وبدست راست

حضرت خانخانان منعم خان وبدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند ودرین هنگام که نائرهٔ پیکار

اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی شد که نقاره فتح بلندآوازه سازند وحضرت خانخانان را مخاطب

ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت ودر مقام آن شدند که عنان رخش اقبال

سبک بگذارند خانخانان بزبان عجز عرضه داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است اما جای پایه تازی

نیست اینکه مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام تاختن شدند

اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت وحضرت بر و اعتراضی شده بیشتر توجه فرمودند درین وقت

شکوه بادشاهی وحملهٔ معرکه آرای شاهنشاهی که کوه تاب آن نیارد برای العین دیده وپای از جا او ل

ج دوم ۱۷۵

از دست داد و فر الهی و شکوه ایزدی که همعنان این شهسواران میدان همت بود آن بی دولتان سیه گلیم را برشته
زیر و زبر کرد و چندی از مردم معتبر عبد الله خان بقتل رسیدند و بسیاری ازان تیره بختان بهزاران خواری و نگونساری شتافتند
توی دستان معرکهٔ اقبال شدند و فتحی که کارنامهٔ ازمان و ادوار است محض جنبش اقبال بظهور پیوست درین ورزش فتح
معلی انچه از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقیدت گزین همپائی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند از سپهسالاری
زیاده نبود و مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری
و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخر الدین و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان
و شاه قلی خان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان و رحمن قلی خان قوش بیگی و خرم خان و قتلق
قدم خان و خواجه عبد الله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری و مطلب خان و جنیتی خان
و راجه تودرمل و رای تبرداس و خاکسار و وزیر جمیل و مراد بیگ با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه
درچنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمده لشکر غنیم انچه رو برد با ستعداد و استحکام آمده بود و از هزار سوار زیاده بود
به نیروی تائید ایزدی فیروزمندی روی داد جائیکه اقبال بکار خود درآید کثرت عدد را درجهٔ اعتبار نماند و زمانی که
کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر توانند در آمد القصه بعد از انهزام آن منکوب
الهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت شب دران منزل قرار گرفته چندی از سرداران جان سپار را
بسرگردگی قاسم خان نیشاپوری بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند چون دران شب باران عظیم باریده جمعی که نامزد
این خدمت شده بودند نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه را قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده
کسان بمردم پیش فرستادند بهر نوع که باشد دست جلادت از آستین جرأت کشیده بجاره بپیش آیند جانسپاران گام
سرعت زده روی همت بشاهراه اطاعت آوردند و صباح روز اشتاد بست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه
بست و سوم ذیحجه رایات همایون در مبادی شهر سوم بآلی رسید حکیم عین الملک که براجه آلی معرفتی داشت رفته
او را بشرف ملازمت آورد و او دستمال شده بمبارزان عقیدت منش پیش ملحق شد و درین روز که زمان نقد عیار
کاردانی و مردانگی و عقیدت مندی مردم بود تیموری که شتر دلی نمود و خدیو جهان او را اسپ خاصه مرحمت فرموده
بخبر آوردن پیش تعیین کردند آن بی جوهر را همت یاوری نکرد و بیاری دروغ را عذر ناسموع خویش گردانید پاسی
از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شد و چون هوا گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند
و خوش خبر خان را تعیین نمودند که بزودی رفته از مردم پیش خبر آورد همان جا دولت تشریف داشتند که خوش خبر خان
مژدهٔ نصرت سندی اولیای دولت رسانید و خلاصهٔ سخن آنکه زمینداران آن ناحیت از روی دولتخواهی به
لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره بسوران می انداختند و نزدیک بود که جانانه

ازان منیمو دبرآوردوی عبدالله خان می ریزند وآن سیه روی بی حمیت سراسیمه شده زنان خود را در صحرا پر تافت
و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصاً حرمها و فیلان او را گرد آورده دران
منزل توقف نمودند و میر معز الملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تاخت کرده دیگر این بیدولتان را تعاقب نمود
و این مؤیدان اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او را جدا ساختند میر معز الملک و چندی
زخمی شده سرخ روی گشتند و آن بی سعادت خائب و خاسر نیم جانی ازان مهلکه مردآزمای بیرون برد و چون هنوز نفسی چند
ازان تیره بخت باقی بود به روز سیاه و روزگار تباه خود را بسرحد گجرات انداخت و چون حکم گیتی پناه بود که آن عرصه جولانگاه
جنود اقبال گردد لاجرم عساکر منصور بالفتح و الاقبال دران نصرت گاه توقف نمود چون این بشارت بمسامع علیا سید
بمعنانی اقبال و همرکابی نصرت متوجه پیش شده بآن سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکر الهی بجا آوردند و امرای
اخلاص اندیش به بساط بوس حضور بلندی یافتند و غنائم فراوان از حرم و فیل و اسب و دیگر نقود و اجناس و نفائس
اسباب و اشیا که بدست اولیای دولت تا هر افتاده بود بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت ازانجمله فیل آب روپ
و گج گجهن و سمن بود که هرکدام منشای کمال توجه عالی شد و الحق هر یکی کارنامهٔ آفرینش بود حضرت شاهنشاهی شکر موهبت
ایزدی نمود و ازهمان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب سند و بلند آوازه کردند و آن مسافت را سه منزل
کرده تا بیست روز مار اسفندیت و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هفتاد و دو قمری منازل
دلکشای قلعهٔ مندو را بمیامن نزول عالی مورد و فود سعادت ساختند و ازانجا فتحنامه ها بممالک محروسه خصوصاً
بدار الخلافت آگره که خواجه جهان و مظفر خان آنجا باهتمام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب
یک ماه دران سفر سعادت دستکام بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه
معلی را بقدر تردد و خدمت پایهٔ قدر افزوده کامیاب دولت ساختند ازانجمله مقیم خان که درین یورش
اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید و چون طنطنهٔ انتصاب رایات
نصرت آیات در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را بار کرد تمامی سران
و سروران آنحدود جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران بزمین بوس والا
تارک سعادت خود را افسر دولت دادند و دران مقر جلال معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان منهزم
شده پیش چنگیز خان که در آنولا در گجرات مرتبهٔ بزرگی برداشته بود رفته است رای جهان آرای اقتضای
آن فرمود که یکی از کاردانان بارگاه مقدس پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر منکوب را البته بدرگاه
معلی فرستد یا ازان ملک نیز آواره سازد لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند چنگیز خان منشور
عالی را تا قریب جانپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجا آورد و پیشکش لائق با عرضداشت تذلل

مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من بنده باوشاهم و از فرمان پذیری گریز ندارم از انجا که حضرت خطاپوش عطاپاش اند اگر درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد آنزمان ناگزیر آن بی سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از یک روز که رایات اقبال ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک با پیشکش چنگیز خان او را بزمین بوس والا نمود و از جمله سوانح آنکه خان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبد الله خان که او را در سرکار مندیه گذاشته بود معروض شد که هنوز همانجا در ورطهٔ امید و بیم مانده است اگر بنوید جان بخشی سربلندی یافته در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از مکمن افضال صادر شد و آن منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستان بوس شد و سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه مقرب خان که یکی از امرای دکن بود و از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بطرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار مندیه بجاگیر او مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام بامتداد سنین داد و دار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند از کمال اطاعت و خلاص عرضداشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرائف پیشکش را نثار موکب عالی ساخت و بوسیلهٔ مقربان بساط قدس معروض پایهٔ سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیهٔ خود را در سلک پرستاران حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این نسبت ظل عنایت آنحضرت را مامن حوادث ابدی سازد و از انجا که کام بخشی شیوهٔ حضرت شاهنشاهیست ملتمس میران را درجهٔ قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا را که از معتمدان بارگاه قرب بود همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلائل تشریف و شرائف انعام روانهٔ آنحدود کردند اعتماد خان چون قریب بقلعهٔ اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران بتارک ادب شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیهٔ عفیفهٔ خود را بآئین گزین و آرایش شایسته روانهٔ سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب والا از سند و نهضت فرموده بیک منزلی نزول اقدس نموده بود بزمین بوس عتبهٔ علیا سربلندی یافت و آن صبیهٔ قدسیه را بسرادقات عظمت رسانید و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت بحسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح آنکه از انجا که

عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی منظور بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان خزانچی و پاینده محمد بیگ سیه و
خدا بیرومی یتیم را با منشور عاطفت بحدود دونگر پور فرستادند که بازبهادر حاکم مالوه را که دران نواحی سرگردان
بادیهٔ حیرت و غربت است استمال ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرستادها نوید بخش نوازش بادشاهی شدند
بازبهادر این معنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت چست کرد که متوجه آستان بوس
گردد درین اثنا خواجه سرای بی عقل او از دار الخلافت آگره آمد و بعضی سخنان دورازکار که شعار هرزه گویان
بیدولت است گفته او را از شاهراه دولت باز داشت و چون سواد سیه گلیمی هنوز از طالع او بر نداشته بود و ید
بی اختیار شده بعذر تی چند ناسموع از احراز سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی
را بوقت دیگر باز بست و واردان اقبال را با عرضداشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانهٔ درگاه معلی ساخت این
فرستادها در دار الخلافت آگره بشرف آستان بوس استسعاد یافتند القصه قریب یک ماه قلعهٔ مندو در ظلال رایات
عالی مهبط انوار جاودانی گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از عقدهٔ ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شد
و بیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را
موافق باشد یعنی اواسط شهریور ماه الهی اواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافت آگره عنان توجه تافتند
چون ساحت قصبهٔ نعلچه مخیم موکب عالی شد قرابهادرخان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور بحکومت
مندو مقرر ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هر کس درین ایلغار از همراهی
موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهرهٔ خدمت پسندیده است مجازات و مکافات او همان است که
در مندو همراه قرابهادرخان بوده بخدمت آنجا و قیام نماید و چندگاه از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بتقریب انتظام
این مهم دران منزل توقف اتفاق افتاد و روز سوم در مین بارگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دار الخلافت
بلندآوازه ساختند و همان سیلابها ممر موکب عالی شد و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست
سوار می شدند و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری و معنوی میداشتند روزی بر فیل
کهاندی رای که در بدمستی و زبردستی و خودسری و بدخوئی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند
آن فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی پای ثبات برجای نمی ماند از روی اختراع
عالی گهباکه سپر زده نوک آنرا در سر فرو برند و دسته اش بر پشت فیل استحکام دادند و گهباکه دیگر بر دست تائید یافته
خود داشته در وقت سرکشی بر سر او می زدند و باین روتعبیهٔ قدرت او را از حملهای بدمستی باز داشته روی براه
می آوردند و باین فر و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران صفوف عزت که ناظران بدائع
قدرت بودند در مقام حیرت آمده و این معنی را محض تائید الهی که این فیل نامور فرمان پذیر تقدیر او ست دانسته زبان

اخلاص بدعای دوام دولت ابدقرین کشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلاب ریز بمدد
ایزدی مخیم عساکر فتح شد و از انجا چهار منزل کروه بسارنگپور نزول اجلال فرمودند و یک هفته دران بساط نشاط گستری
و کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساحت قصبهٔ کهیرار را مورد گیتی نورد ساختند و در دو منزلے
آن کوهستانی غریب و بیشهٔ انبوه پیش آمد و دو روز آن برجیان شکار را دران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود
در آمد و از انجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبهٔ سیپری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل شوق افزا قراولان
عرصهٔ شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم و دران گلهٔ فیل میگردد و حضرت شاهنشاهی بشوق شکار
درهنگامی که خسرو خاور بمحیط ابیض صبح در پیچید متوجه این صید شدند تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم
انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس درآمدند از انجمله یک فیل
کلان خوش سیمی پدید آمد شیران عرصهٔ شجاعت تمامی آن بیشه احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود دران
آن گله بجانب اردوی ظفر قرین باشارت عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیلی ازان میان از گله برآمده
روی بسواران کرد و لشاه فخر الدین رسیده او را از اسپ انداخت و متوجه اسپ شد و میرزا را افتاده گذاشت
درین اثنا بهادران نیز دست در رسیدند میرزا از غایت اضطراب سر رشتهٔ عقل از دست داده انگشت بر دهان
نهاده اشارت بخاموشی نمود و مدتی این ادای میرزا موجب انبساط طبایع بود و آن روز گلهٔ فیل از میان بدر رفت
و همگی توجه مقدس بگرفتن فیل نر کوه شد تا آنکه او را بکمند در آوردند و همان زمان بعظمت خداداد شاه
فیل را اعتبار نموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند محرر این کارنامهٔ قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار
آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیل صحرائی نبود از حکام آن ممالک سرکشیده برآمده بود و حضرت شاهنشاهی
نام آن را کهیری سنگ نهادند روز دیگر هم آنجا اقامت فرموده در دنبال گلهٔ فیل تکاپو فرمودند ناگاه پنج فیل
فیل نمودار شدند و متوجه صید و قید آن شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل را ازان میان بروش معهود بسته مسرت
پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبهٔ سیپری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم
لوازم تکاپو و دیده وری بجا آورده در پیدا کردن آن گلهٔ فیل که باین حدود پی آن گرفته اند کمال اهتمام نمایند آخر روز بود
که یکی از وحشی نژادان آن صحرا که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانهٔ مقدس آمده ازان گلهٔ فیل نشان داد و این
کس راجه جلکمن راجه ونديره بود بجهت آنکه اردوی جهان پیما راگذر بر ولایت او نیفتد آن گله را از آنجا رانده بودند
و نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر کنند که جلکمن از روے
دولتخواهی قراولان بترتیب شکار گذاشته است چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار
دولت شده روی بقطع مسافت محدود آوردند تا آنکه آن بنظر اقدس درآمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بودند دران

میان فیلی مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت بهادران پنجاب بهجوم برق کردار از اطراف در آمده رااند
گرفتند و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و باده‌های فیلان از گله جدا شده قصد دلاوران اقبال مند میکردند
درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان سفید بخشی را از اسپ انداخت و زیر دستانه زیر کرده بر در
نشسته مالش داد و نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند آن ماده
فیل او را بدندان و خرطوم گرفته دوید چون سواران نزدیک تر شدند او را انداخته تیزتر شد انداختن همان بود و برخاستن
و دویدن او همان آمیغی باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش
نمی ماند و با لجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود و حکم مقدس نفاذ پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه
شریفه آورده بآن جنگ اندازند و او را ازین سرکشی فرود آورند جهیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند
حمله‌های عظیم و صدمه‌های قوی در میان آمد چون جهیرون تردد بسیار کرده پدر روی خود گردانید و بعد تدبیر آن فیل صحرائی
را از و باز داشتند درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب و طریقی انیق رسید که با سهل وجوه شکار فیل توان کرد و آن
چنین بود هرگاه گله فیل نمایان شود سواران تیز دست از دور گرد کنند چندانکه فیلان را بران مردم نظر نیفتد
بآواز طبل و آگاه نماینده باشند که جمعی در عقب اند و دو فیل انس گرفته را فیلبانان ایشان بطوری که نمایان نشوند
سوار شده بمحکمه که میخواسته باشند برده آن فیل را در قید آورند آهسته آهسته می رانده باشند تا از تقاضای که در طبیعت
جانداران سرشته اند هر آئینه آن گله فیل آن دو فیل را دیده راهی میشود و تبعی خویش در اینجا در آمده پا بند میگردد
و چون چنین تدبیری شایسته که تا حال بسیاط ترجیح یکی از بزرگان نگذشته بود مخطور باطن اقدس شد باعث انشراح
عظیم گشت و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف و جوانب در آیند و آن فیل صحرائی را
با آن گله در میان گرفته راه آردوی معلی سپرند امر فرمان پذیر گشته دامن خدمت بر زدند چون بقلعه سیپری رسیدند
گله را بدرون قلعه راندند چون تمامی گله با آن فیل بزرگ بقلعه در آمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی کردن گرفت آنحضرت
بجهت تادیب او فیل کهاندی رای را که عدیل او بود آورده بآن بد مست صحرائی روبرو ساختند این دو کوه متحرک
بصدمات جنگ در هم آویختند و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم بودند و قریب بآن رسید که کهاندی رای غرور فیل
وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بمشاعل صواعق کردار کهاندی رای را از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی
بعد ازینکه کوه شکن دیوار سنگین حصار شکسته راه صحرا پیش گرفت آنحضرت یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز
کوکلتاش را با جمعی فرستادند که آن فیل را که مانده شده است مقید گردانند و خود به نفس نفیس توجه عالی بر بستن
گله فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب فیل صحرائی در آمدند و اشارت عالی بران تافت که فیل
رن جهیرون که از فیلان مست زبردست بود و در حلقه فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بران فیل بگیرند

با این دو کوه پیکر یکجا شده در هم آویختند و چون فیل صحرائی جثهٔ عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود و فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختی بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابها و زنجیر قوت را بستون های دست و پای او حلقه ساخته بستند و بآهستگی رام کردند و رفته رفته در حلقهٔ فیلان خاصه انتظام یافت و کج نهی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و هنگامهای انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ارتسام بمستقر خلافت گرم تر فرمودند و در موکب برسمت نزول گوالیار اتفاق افتاد و تمامی عظما و کبرای دار الخلافت ملتمس قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابد پیوست شنیده و مسرت کنان بلوازم استقبال شتافتند و بقوای اکرام و اجلال او را که ملازمت نمودند و بانظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند و در زمیاد بیست و هشتم صفر ماه آلهی موافق سه شنبه سوم ربیع الاول ظلال ورود بدار الخلافت آگره گسترد و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلائق را بشکر این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت اشاعت انوار عدالت فرمود آنحضرت بر وسادهٔ عیش و متکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی و پایه افزای دین و دولت بودند از مآثر الطاف و آوازهٔ جان بخش جهان آفرین دو گوهر یکتا از یک منبع ظهور کرد و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود و دو چشم سرور جلا یافت و دو گوشوارهٔ اقبال در غلا گرفت و دو عقد ثمین درخشید و دو بازوی قوی پدید گشت و دو پارهٔ مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن با شارت در آمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاهزادهٔ قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شگوفهٔ دولت شگفت و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را بصدای نشاط خواندند آواز کوس شادی در تتق گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت عالم شعر چنان گلبانگ تهنیت در گوش بر جهت که سرافسر و هوش از هوش بر خاست و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ عشرت را فال بر سعادت دو جهانی گرفته آداب شکرگزاری بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن و دیگری را میرزا حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت شعر

شد شاه یگانه را دو فرزند خلف	آمد دو گهر ز درج مقصود بکف	دوران پی تاریخ ولادت بنوشت	همچون دو ماه روی ز اوج شرف

و این دو گوهر یکتای دریای قدس بعد یک ماه و ولادت باز بقیمت سرای عالم قدس و نزهت آباد متقام غیب خرامیدند و نقد حیات خود را نثار پدر والاقدر کردند آنحضرت از رحلت این دو باکورهٔ قدسی سرشت قدری قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه دوربینان بارگاه کبریا را در قضای مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چارهٔ دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معمورهٔ نو چمن انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است

[illegible]

معمار کارخانهٔ بدایع عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را مشیت کامل
و قدرت جامع چنان خواسته است که نه همان شهر کمال آسمانی گردانند بلکه هر مکانی خیال جمالی از مسرح ایجاد آنجا
ممالک آرائی سازند بنابرین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای آنحضرت بآراستن و پیراستن مواضع عالی کاکرائی
توجه فرمود و آن گل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظیر بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز
دارد و از دار الخلافت آگره یک فرسنگ راه است و در شمول اندیشه چنان بود که هرگاه موکب عالی برسم
سیر و شکار از شهر بصحرا می برآمد دل جهان منزل آنحضرت اکثر می بآن ناحیه وا کشش میکشید و دران سرزمین تا
بساط شکار گسترده و میش و بسیر وحش و طیر دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف می پرداخت درین هنگام که رایات
اقبال از سیر ممالک هند مراجعت فرموده مستقر خلافت تمکن شد معمار همت عالی اساس اقتضای آن فرمود که
دران فضای دولت افزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند بنابران در ساعت مسعود و طالع
ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را از ... مهندسان سحرپرکار و طراحان جادو خیال منازل رفیعه و عمارات
خاطرنشین که قوالب ارواح شوق توانند شد طرح انداختند و در اندک فرصتی بنایان چابکدست معماران کارآگاه
بطوری که مرکوز نگارخانهٔ ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبهٔ
علیا بمقدار حال و فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معمورهٔ جلوه
نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معمورهٔ قدسی و باکورهٔ غیبی را نگرچین نام
نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی و بیشتری دران ایام چوگان بازی گوی عشرت از اقبال می ربودند و بسیر و شکار
داد خوشدلی و کام ستانی میدادند و درین سال ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسپ با گلدستهٔ تهنیت و دیگر
تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورد سلطان محمود بکری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاد
که منصب خان الارخانی که خاصه خاقانی باشد از درگاه معلی یابد چون امرای کلان تراز و بودند که از مرتبه شناسی
و دید حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر رسا بندی کامروای این امنیت نگشت مبلغهای زر برسم پیشکش
بشاه غفران پناه فرستاد که شاید بوسیلهٔ سفارش شریف ایشان این دولت روزی گردد و شاه ملتمس او را قبول فرموده
اشارت گونه بدان رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت آرائی بودند و اهل
استحقاق بودند رواج سفارش خصوصاً که مشتمل منعم خان باین منصب والا اختصاص داشت بنابران استدعای
شاهی را معذرت خجسته فرسوده آمده را بآیین بزرگان رخصت فرمودند

التجای میرزا حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال

ج دوم

در مطاوی احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت
خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدس
انداخته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورده
میرزا حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدری پی برارادهٔ میرزا
سلیمان می بردند اما چون امری در از کار بود و یقین شان نمی شد تا آنکه میرزا سلیمان بهانهٔ مردم پیش آهنگ
برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت دفعهٔ عبدالرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه شکری بیرو
توش بیگی را با جماعتی روان ساخت کابلیان گمان خود را الیقین دانسته در معالجهٔ کار اهتمام نمودند عمده ارباب
اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی با سائر میدانیان و خواجه
خضر و یار محمد آخوند و فیروز و خلیفه عبدالله بودند حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا که
از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان بتنگ بود این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت غزنین
که میرزا سلیمان بقرا ابراهیم و ابن حسین کابلی داده بود آنرا تغیر داده بقاسم بیگ پروانچی داد و بنگش که متعهد بود در از حد اد خواجه
کشیده تنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد که متعهد بود در اتابیلاب که میرزا سلیمان بقاضی خان و سفید خان و مبارز خان
و بهاء الدین خان داده بود دگر فته منجالصّهٔ خود مقرر ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسست
همه را از آن ولایت بیرون آورد اهل بدخشان منکوب و مخذول روانه ساخته بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غایبانه
در کوتل هندو کوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کار کابل بود ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت
میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعهٔ کابل را بباقی قاقشال
سپرد و اطالله از مردم کارکرده تجربه یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان براه
جلال آباد و پشاور روی عزیمت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز در آن منزل
مقام کرد که لشکر از ترده سفر برآساید و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف
داشته از دو منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم بدکه رسید خبر غلط
شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت و دختر میرزا سلیمان که
در جلال آباد بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراه میرزا حکیم شد و در جهد و دلیا دل آمده
ملاقات کرد و عذر تقصیرات خواست و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه اینجا بود واست
و آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید و از انجا به علی مسجد و از انجا به پشاور در نواحی قبیلهٔ
حبیب فرود آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود

و میرزا مرسواری او راد یده وداع کردند و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه نیلاب شد درین اثنا
خاکی گلبان که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود آمده خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید هم بگمرا
با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه این حدود ست میرزا حکیم باستعجال از آب سنده عبور نموده عرضداشتی
مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی
فرستاد و سرگذشت کابل و ستمندی خود را معروضداشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود و خود
بر کنار سنده ساگر توقف کرد و چون دران ایام حکومت صوبهٔ پنجاب برای رزین و عهدهٔ اخلاص میر محمد خان
برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود مقصود جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان
قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان
چون گذشتن میرزا حکیم را از آب سنده شنود مایوس گشته از پشاور برگشت و از راه گریه متوجه جلال آباد شد و دراثنا
راه با افغانان شنواری جنگ نمود و جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب آمده و بازاری بتاراج رفت
و هارون شنواری که کلان تر این قوم بود و بعد م خانه شتافت و در جلال آباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد
و از روی استیلا رفته محاصرهٔ کابل کرد و متحصنان قلعهٔ کابل لوازم حقیقت و مراسم کار آگاهی بجا می آورده در استحکام
قلعه اهتمام تمام نمودند و درهنگامی که لشکر حیش از فرور و حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود ایلچیان میرزا حکیم
رسیده بوسیلهٔ اتقان پایهٔ سریر سلطنت بسعادت آستان بوس سربلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیه
رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشهٔ نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد و چون خلاصهٔ اسباب
تفرقهٔ میرزا از نابودن اتالیغ خردمند خیراندیش بود حضرت شاهنشاهی از فرط دانش انتظام بخش که شهرستان مروت
و مردمی است فکر اتالیغ فرموده قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر و اعتبار و امتیاز تمام داشت باین منصب والا
اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را
بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل
توقف نماید و امرا بجاگیرهای خود باز گردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلی خان برلاس
حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و مهدی قاسم خان و حسین صوفی سلطان و جان محمد بهسودی و کمال خان گکر و خواص
محمد خان و محمد قلیخان و کلان تران آن دیار عز اصدار یافت که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی
او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی
وافی از خزانهٔ عامره با دیگر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت و
چون مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند

قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوستند و بوصول تفقدات بادشاهی
و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر اتک بنارس گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان
و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت آباد برشادر بمیرزا رسیدند و هر یک از امرا فراخور حالت خود
پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انوار تفقدات بادشاهانه که بر وجنات احوال میرزا تافته بود
مهمات میرزا رونق و طراوتی یافت که هرگز میرزا در خواب و خیال در نیامده بود پذیرفت و از نو قدرت
و استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد عنان مبادرت باز نکشیدند چون
میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود میر محمد خان او را در مساقی ترنابی و عاقبت نیک
را بنصیحت فرستادند او از بی‌دولتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون آن خود سر گرفته بال بر جان خود
نبخشود بهادران لشکر منصور به تسخیر حصار متوجه شدند یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجه مردی
و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل آسان کشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و بقدم همت و علو
نهمت بر ساباط قلعه کشائی طریقه عروج پیش گرفته نردبانهای رفیع بر تیغ مرتب ساختند و بر دیوار آن قلعه
نصب نموده شروع در بر آمدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق
قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمربستگان قلعه کشا حمله می آوردند
و خاک و خاکستر عنا بر سر ساعدان در زور فتح می بیختند اما آن دلاوران را غباری بر آئینه دل نمی نشست
و احیاناً اگر عاجی این ساباط را زخمی ساخته پایان می انداختند آن چنان شوق قلعه کشائی نداشتند که از
ملاحظه حال آن ستوه گشته ممتنع شوند بلکه جرأت بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده پای همت بر پله
نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یکساعت بخوبی مفتوح شد و قنبر مذکور
با سه صد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست و طعمه تیغ هلاک گشت و دو نفر از اهل سپاه
را بر بالای زبر سهمدار و تا واقعه احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان بی دولت را یک یک چنانچه دیده اند بمیرزا
سلیمان خاطرنشان کنند و سر قنبر را بار مغانی کنگر قلعه کابل فرستادند و باقی قافلتان مردم کابل
ناهموار وانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی
نسبت بمیرزا و مژده فتح حصار جلال آباد و صیت سلطنت و وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار
او از جا رفت اما بتکذیب این خبر دلهای برهم زده مردم خود را تسلی میداد که این حرف تا ملائم کابلیان
است اصلی ندارد تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان نمود و میرزا سلیمان
و حرم بیگم را از آن خبر سر رشته صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بدحال در باغ

جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان کنکاش نموده بعد از زد و بدل قرار بر فرار داد و زد و دیگر
میرزا سلیمان نعل واژگون زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعهٔ جلال آباد رو نهاد و بخواجه
ریواج آمده و شهرت داد که بجنگ میرزا میروم و چون شب درآمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت ببدخشان
آورد و در هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و پرتال بدخشیان را برد و بعد از آن
بمحنت بحالی که کس مبیناد خود را ببدخشان رسانید عساکر نصرت اعتصام بجلدی که رسیده بود که خبر گریختن
میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل درآمد و اهالی آن خطهٔ سعادت کامیاب دولت
از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغلهٔ شادی و طنطنهٔ آزادی بسپهر والا رسانیدند و جمهور خلایق
و جمهور رعایا آیین بهی تازه کرده بدعای دوام انتساب رایات اقبال که ظلال دولتش بر دور و نزدیک
سایهٔ عدل گستر است ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کام ستان
عیش شدند بعد از چندی میر قطب الدین محمد خان بسر غزنین که وطن مانوس او بود رفت و کمال خان را
همراه خود برد و در آن خطه که مولد و منشای او و تمام قبیلهٔ سعادت نژاد او بود بخوشی و خرمی بسر آورد و تمام
اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقدات کرد و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت و اسباب
ذکر جمیل است طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تیره رائی وکالت میرزا را
بنحو صلاح اندیشید و در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و سکینه
بانو بیگم همشیرهٔ خرد میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه
هندوستان شد و بمدرقهٔ قطب الدین محمد خان باستلام عتبهٔ علیا سعادت پذیر شد و چون سعادت
ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بودند و او را عقل مصلحت بین می افزودند ملازمان اخلاص مند
سعادت منش هم میرسیدند در پیولا که بیامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت و
خان کلان پسر برای مصالح آنجا اشتغال داشت متفتنان کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی
شدند و حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معامله رس بهره ور بود فرزند داشت همواره گوش بسخنان ایشان
میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود و براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی
طبیعتش متغیر میشد و کار بشدت میرسانید بنابرآن او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نه نشست و
میرزا محمد حکیم نیز اگرچه اظهار بیعت کوته نمیکرد اما بسیاری از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان
سرانجام میداد ازین قسم یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر می برد و میرزا همشیرهٔ خود را که سابقا
والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بود بی استصواب حضرت شاهنشاهی وی گشت

و مساعت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات خانهٔ میرزا را
از پیش خود سر انجام نمودن گرفت و اموری که با و مناسب نبودی می ساخت و اکثر مردم در خانهٔ میرزا سخنانی که ملایم
طبع خان کلان نبود میگفتند و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردی مزاجدان و دقیقه سنج باریک غور بود و درد روز نامچه
امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد از نامساعدی بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی و مصلحت
دید دولت دانست آنچنان روز بد پیش آمد و چون دانست که عاقبت بناخوشی خواهد کشید نظر بپیش بینی انداخته در شبی از شبها
بی آنکه کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان پیش گرفت و عرضداشتی متضمن حالات دار و گیر
در خانهٔ میرزا و وقایع هست و نیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان اگر
برای آسودگی خویش چنان بیراهه رفت بایستی که از روی مزاج دانی روزگار و نفس شناسی عالم خواجه حسن و یار محمد
اخوند و نیروزه و چندی دیگر را مصحوب آمرا بهندوستان میفرستاد تا هم کار میرزا بفساد نمی رسید و هم خود بچنین
حال بمعاودت میکرد و لیکن چون مشیت الهی برامری میرود و پیشتر از آن عقلای دور اندیش را بینادانی منسوب
میگردانند و آن مکنون عالم مشیت در جلوه گاه ظهور می شتابد و الحق پیش بینان ملک دانائی را در امثال
این امور جز تماشائی بودن و بر فنون تقادیر آلهی آگاه شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیج خان است
بر رهتاس باستمالت فتح خان مجملش آنکه در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدایع
آفریدگار رهتاس نام مصئون از وهم اختلال بر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج کروه زیاده
و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه و بیشتر ارتفاع باشد و از غرائب آنکه بالای قلعه با آن بلندی هر جا که دو گز
بکاوند آب شیرین می برآید و از مبادی بنای این قلعه هیچ فردی از فرمان روایان بران استیلا نیافته مگر شیر خان
که بتزویر در لباس زنان جمعی را در آورده متصرف شد چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت و ازان باز بدست
فتح خان تبنی که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیم خان بود افتاد و به پشت گرمی آنچنان قلعه با سلیمان که حکومت
بنگاله یافته بود دم مساهمت و منازعت میزد و از دوربینی پیوسته بارسال عرائض خود را از دولتخواهان این دولت
می شمرد و در ینولا که آثار بی سعادتی از احوال علی قلیخان زمان بدور و نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیج خان را
پیش فتح خان که پیوسته بارسال عرائض نیاز اظهار بندگی میکرد فرستادند که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را
بر جادهٔ اطاعت و خدمت راسخ گرداند و متذکر سازد که چون رایات بحدود جونپور رسد احراز دولت ملازمت
نموده نقد عقیدت خود را بعیار حضور اشرف رسانده سرگی جوهر خود را خاطر نشان دور و نزدیک نماید قلیج خان بسرعت
هرچه تمام تر برهتاس رفت و او را بر جادهٔ مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسن خان تبنی برادر خرد او را بملازمت آورد
که برای العین جلائل مراحم خسروانی را دریابد در ان ایام که موکب مقدس از شکار فیل از کره و نزول که شرح آن

عنقریب گزارش یابد مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بودند و بجبین بوس معلی سرافراز شدند
و حسن خان شمول عواطف شاهنشاهی گردید و در اوائل این سال عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهرهٔ حضرت
جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغائی و والدهٔ حضرت ایشان بودند و الاتان نیز از بطن مطهر مقدس ایشان بکرامت
ظهور آمده بود بموجب رخصت شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آن حضرت بانواع احترام لوازم این عزم را
بر وجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت از آن قدسی سرشت نمیخواست اما ارادهٔ
باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز آمدن فرمودند و جمعی کثیر را بهمین وسیله کامیاب این سعادت شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب سرهند بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری می پردازند بیننده چنان خیال میکند
که مگر جز این کار اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسلهٔ
ظاهر و باطن اند همیشه ظاهر را چون ظاهر پرستان صورت بین و باطن را چون خردمنشان معنی قبله آراسته میدارند
درینولا فضای خاطر آرای خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی موافق رجب رایات عالی را بجانب نرور
کرنبرهٔ نهضت دادند و بجاذبهٔ سامان شوق بجانب دهول پور شتابان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود
فیل سوارانه دریای چنبل با مواکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت
چون عرصهٔ حواشی نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند که در بیشهٔ نرور چند گله فیل میگردد
امر عالی شرف صدور یافت که آن دو حهها در همان ساحت دلگشا مقام نمایند حضرت شاهنشاهی با بعضی از
ملتزمان رکاب عزت بآن بیشه درآمده و دور دوران بیشهٔ بی سر و بن تکاپو نموده بگلهٔ فیل رسیدند و آن را بآئین
سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده فیلان خوشی را درمیان گرفته بار دوی عالی درآوردند و آن پیرایهٔ شکار نشاط
قرین آنست که روزی در بیشه آمده . و در هر شکار اشتغال حضرت بنظر مقدس برآمد دهانی که قریب هفت گز اکبرشاهی بود
افتاد که بعضی از این فیل را که نزدیک بیاده آهو باشد فربه دیده بود . ما بقی را در فرو بردن بود و ازین صورت بدیع نظارهٔ گاه گاه
تقاضا فرموده آن موذی را از هم گذرانیدند و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را باز یافت و در روز دوران
مرحلهٔ دلگشا منتظم امور جهانبانی بوده لشکر خان بسر بخشی بولایت گرده پیش آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگی دیگر
نفائس امتعه که به نیروی اقبال پادشاهی در جنگ رانی بدست او افتاده بود آنچه لائق درگاه معلی باشد بیارد و فرمان
عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکر خان خدمت او بتقدیم رساند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند
و بساط شکارگاه را بور نورد نشاط پیرای آئین بستند

آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین یعنی سال دی از دور اول

درین شگفته زمان خجسته زمین که هوای شوق در سفر اقبال پیموده بود نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد و تقدم نور روز جهان افروز به خجستگی فیض بخش عالم و تماشاییان گشت چنانچه چمن عالم ببالیدن درآمد و گلهای صد برگ انبساط بشگفتن گرفت

اشعار

گل بدین شد که پر از برگ برون آید باز	از تماشاگری سبزه و گل می بایند
تا کند بال فشان همره بلبل پرواز	که ره عشق بهر گام نشیب ست و فراز
گوییا مقدم شاه است که انداخته اند	
غنچه های سحری هم شگفت از شاخ	بنده گو صبا غنچه این باغ شوم
از پی رنگ گل و پای سمن پا انداز	
جبرئیل بدین عالم حسن چنگل باز	صندلیان لب انگه بجموشی مساز

بعد از گذشتن شش ساعت و بیست و یک قیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان هزار و هشتاد و دوم هلالی تحویل نیر اعظم منور عالم به بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند یعنی سال دوم از دوره اول بخرمی و شگفتگی شد و بر بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود و آن حضرت در همان مرغزار دلگشا که نقشبندان بدائع نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نورد هامون پیمای رسیده مژده عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه ایست بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوشوقت شده همان آیین و دستور شتافته بیدار آرزو فرمودند فیلان را شکار کرده بعسکر دارالاوستادند و خود بدولت و اقبال آن شب در آن بیشه کام ستان شوق بودند و فردای آن روز بار دوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در هشت کروهی موکب عالی بیشه ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل بخود کامی در آن میگردد و بندگان حضرت انبساط تمام فرمودند همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه پیکران رسیدند بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت بانو رراندند و همی شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند و بحکم التقدیر که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی حوضی بزرگ که این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد کنده و از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خوبان دریا آشام را از چشمه سار فیض که تشنه تا فیل را آغاخته کفیل است شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان را بطناب زنجیر و کمند مدارا صید فرمود چندی را بطرف نربد و چندی را بطرف گوالیار و بسیاری را بار دوی معلی روان ساختند و بتقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار بانو خیم بارگاه اقبال بود و الحق از سنوح این سانحه نشاط افزا که درین عرصه دلگشای هندوستان تردیک بآن نشان نمیدهند انواع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقدس روی داد چه تدبیر والاست و چه رای عالی که خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید در آورد و از آنجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی کرهره مقام داشت عنان تاب گشتند و قریب بست روز آن سرزمین جولان گاه موکب عالی بود و چون ایام انتزاج

تقصان پذیر بود و بموارد وی بحرارت داشت و بالخاصیت آب و هوای آن ولایت گرم سیر فیل نیز موافق مزاج
و طبایع آدمیان نبود و اکثر اهل اردو را قدری تغیر مزاج و تکسّر طبیعت بهم رسید آن حضرت نظر مرحمت بر عموم خلایق
انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبهٔ اقبال را بشکار بقیهٔ فیلان گذاشتند و بدولت
و اقبال شکار افگنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند و آنجا بواسطهٔ مخالفت هوا و کثرت
قطره بقدر حرارتی طاری مزاج اقدس شد و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سرشت تافت
و آن اختلال باعتدال مبدل شد و نبض اقبال باستقامت گرائید و مزاج نشاط بانتظام پیوست بعد از پنج و شش روز
از حصول شفا موکب عالی متوجه دار الخلافت آگره شد و بساعت سعادت پیرای بآئینی که گزین انجم و افلاک بود
ظل ورود و نور نزول بران شهر اقبال انداخت و از سوانح اوائل این سال میمنت افزا بنای قلعهٔ رفعت اساس
دار الخلافت آگره بتائید معمار اقبال است بر ضمائر رقم سنجان هندسه ادراک و جدول شناسان مقرنس افلاک
مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود مقدس شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین
و زمان میفرماید پیوسته ضمیر خورده دان دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکامن قوه بمظاهر
فعل آمده رنگ آمیز دولت گردد دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی و آب [illegible]
بکمال آن رساند و اسباب امیری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال و اقوات و حراست ناموس
نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید بنابران درینولا
دار الخلافت آگره را که بمنزلهٔ مرکز هندوستانست بجهت مصالح ملکی و مالی باساس قلعهٔ عالی که در خور آن باشد
و لائق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعهٔ پیشین که بر ساحل دریای
جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطهٔ توالی نوائب زمان و تمادی حوادث روزگار ارکان آن باختلال
انجامیده برداشتند و دران محل منیع حصن حصین و حصار متین از سنگ تراشیده اساس نهند که چون بنای
دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال مؤید پایدار باشد بنابرین درین ساعتی
که ثبات کار و اساس حصار را مختار بود مهندسان علوی قیاس و معماران دانش اساس طرح این بنای اعظم
کشیده و کار حفر از هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز باد شاهی مقرر شد و ارتفاع
آن بشصت گز رسید و مشتمل بر چهار دروازه که بمیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز
سه هزار و چهار هزار کس از بنایان چابک دست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار
میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیدهٔ سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینهٔ گیتی نما و در رنگ گلگونهٔ رخسار
اقبال تواند بود بنان باهم وصل یافت که سر موی را در درز آن راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال

مدیده در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز با هتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بحر

بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود

که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعفت و رافت مخصوص باشد نامزد گردد تا همواره بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام

عتبهٔ علیا استسعاد یافته درخور حالت و استعداد بوظائف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند

باین طریق خواطر این طبقهٔ قناعت گزین که انکر عاینه بجمعیت گرایند و بدجمعی در اطوار عادات و عبادات خود

ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگرچه این گروه

در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین طائفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشتر ند ناگزیر کسیکه

متصدی مهمات این طبقه باشد اول باید که سیرچشم بود تا این منصب عالی را وسیلهٔ اخذ و جبر نسازد

و در مال فقیران دل نه بندد و اگرچه بر حق هر کس نظر از داشتن خود را مسخرهٔ خاص و عام گردانیدن است و

چه بی سعادتی که از برای معدهٔ حرص خود را خوار که سیر گشته خود هم باید که کاردان مردم شناس و شناسای

مراتب دانش باشد تا بسفارش ستمگران و مشاطگی مردم نافهمیدگی اخود ترجیح مرجح واقع نشود و هر کدام

درخور استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد و سوم میرزا الطبیعت باشد تا از فایت شرافت

ببطالت و کسالت گذرانند و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه چهارم ورزشی باشد که روز را از شب نشناخته

انجاح مهام مستمندان و محتاجان را گزیده ترین عبادت شناسد چون این اندیشهٔ حق اساس پیرامون

خاطر مقدس گذشت و جویای انچنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد یا آهنگ آراستگی داشته

درتکاپوی اهلیت بقرار باشد شدند مظفرخان که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او می شد از سخنان

مداحان نادرست و حرف سرایان ظاهربین از جا رفته باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته بموقف

عرض مقدس رسانید و آن خدمت شریف را برای او التماس نمود خدیو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی

که در حق مردم بغیر از گمان نیک نمیفرمایند بر دانش مظفرخان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد کردند

و او دکان خود را بتلبیس و تزویر آراست و خدیو زمان که بدار الامن حسن ظن آرامش داشته نشاط آرای

بودند توجه فرمودند و در اندک فرصتی بهجوم خوشامدگویان غرض آلود و استیلای نادان کوتاه بین

طالب علمی او بملائی فرجسته آمده و علم ظاهر او به علم باطن تبدیل یافت او بیک واسطه پسر شیخ عبدالقدوس است

که اهل هند را با و گمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک

جوهر عالمیان ساخته است عیار این مرد نیز گرفته آمد و پرده از کارش برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد.

قوله درین سال دهم جلوس حضرت شاهنشاهی مطابق ۹۷۳ هجری در ... اکبرآباد و قلعهٔ ... در مدت پنج سال صورت اتمام یافت ... سه کرور روپیه صرف شد ... ۱۹۴ ح دوم

نهضت موکب مؤید شاهنشاهی بدفع فتنهٔ بغی خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال که دران یورش عالی روی نمود

بر باده کشان خمخانهٔ هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد مصرعه کانچنان را آنچنان تر میکند اگر آدمی سعادت مند ست فراهم آمدن امور دنیوی درو موجب افزایش سعادت و موجب آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایهٔ هزار نیکی میسازد و برای زینت حال و ذخیرهٔ سفر آخرت اسباب ترتیب میدهد و اگر پیشانی بخت یکی سیاه باشد و در فطرت بدگوهر و تیره درون هر آئینه دنیاداری او سبب هزاران خسران و نکال گردد و آن بدنهاد مدبر پیوسته ذخائر دنیا را سرمایهٔ هزار وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین آزار جهانیان سازد و روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و پای ضلالتش فشرده تر گردد نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت داند و در غرور حالت گاه در سکر و تزویر رونه گاه گذارد و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زند مصداق اینحال احوال خسران مآل علی قلی خان زمان ست از آغاز در آمد هندوستان و زنگ زدای این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی دتوع می یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شنیع گشتی و از تنگ ظرفی آثار بدمستی بظهور آوردی چنانچه نبذی ازان رقمزدهٔ کلک وقائع نگار شده و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانده از صفوت ذات رقم زلات ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت را ندانسته اسباب شورش و آشوب سرانجام دادی چون بمسامع قبال رسید که اسکندر خان اوزبک سر بمیغ بغی و طغیان را می خارد و ازان اغماض فرموده در هنگامی که رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت نرور نهضت والامی فرمود اشرف خان را مصحوب فرمان قضا امتثال بر استمالت و تفقد نزد اسکندر خان فرستادند تا او را بشرائف الطاف شاهنشاهی امیدوار کرده ساخته بآستان بوس والا سربلند سازد و از اندیشهٔ تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت گرداند اشرف خان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندر خان بود رسید اسکندر خان باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام دریافت و بآداب تعظیم پیش آمد بمنزل خود برد و چون بر فحوای امتثال عالی وقوف یافت در مقام فرمان برداری آمد از روی ظاهر در استعداد و دریافت ملازمت شد و مدتی ممتد بدین حیله گذرانید و در باطن باتفاق پیشه باخیال دیگر می پخت عاقبت کار با اشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان چون آق سقال یعنی ریش سفید ماست و قرب و جوار دار درفته او را می بینم و باتفاق او

بدرخانه متوجه میشویم بدین عزیمت از اوده بسر بریه که جاگیر ابراهیم خان بود رسیدند و از انجا پیش علی قلی خان شتافتند و مجموع این جماعت تیره باطن خیالات دوراز کار پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باظهار عصیان خفی و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند و باخود درمیان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه داده و ما وجوق می شویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته دراشجد و خلل می انگیزند و علی قلیخان و بهادر خان برادرش از جانب مانکپور بر مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنجاست رفته نائرهٔ شرارت اشتعال میدهند و باین تدبیر شاید کاری از پیش رود و چون فکر ناقص و رای علیل این سخت برگشتگان را برین سودای فاسد آورد و اشرف خان را درمیان خود بآئین محرمان پاس میداشتند و باین راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان بسمت لکهنو و علی قلیخان و بهادر خان بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون جمعیت عصیان حرام نمکان و اتفاق این شورسختان با یکدیگر امرای آن سرحد مثل شاهم خان جلائر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خالداره و جلمه توراجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل اسد و کدا علی توپکچی و خان تلی ساربان و یوسف طغائی و دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و میانهٔ ایشان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبهٔ همکاره آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه بر فوج سپاه ابراهیم تاخته چندی را برزمین ادبار انداخت و در عین تاخت و باخت اسپش سکندری خورد و از پشت زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند و شاهم خان و شاه بداغ خان اگرچه از معاینهٔ حال محمد امین قدری دل بباد داده بودند اما چارهٔ کار آن بود که فدائیانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش و کشش نمایند بی اختیار پیش آمده نبردی مردانه می نمودند چنانچه جلادران کار طلب از جانبین در جنگگاه افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نیمکار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجرای را معروض عتبهٔ والا داشتند و علی قلی خان و بهادر خان عنان عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه دراشجد و و نهیب و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لائق حال ندیده بقلعهٔ مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت آصف خان بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان خود را بحراست ولایت کده هه باز داشته و بسیاری را از مردم کارکرده همراه گرفته در کره رسید و در سنجا از اموال و اشیا که در جوار کره بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخش کرد و مجنون خان را بنقد گران مند مساعدت نمود و چون مجنون خان باعانت آصف خان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه

ج دوم ۱۹۴

بیرون میفرستادند تا با افواج علی قلی خان نبرد مردانه می کردند و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال
بوسیلهٔ نامهای چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و درین هنگام که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده بودند
مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون دفع فتنه و فساد شوریده بختان موجب آسایش
عموم برایا و باعث آرامش کافهٔ خلائق است هر آئینه عزیمت این کار پیشگرفت و آنرا بعمل مقرون داشتن بر ذمت والای
فرمان روایان عالی شکوه بموجب فرمودهٔ سلطان خرد که نایب دار القدرت الهی ست امریست از جمیع فرائض مفروض تر
و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها برگزیده تر چون مضمون عرایض آمرا متضمن بر طغیان عصیان این سیه بختان
پریشان روزگار بذروهٔ عرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشائیست چنان اقتضا
فرمود که درخت خار دار اهل بغی و عصیان را پیش از آنکه سر بهوا کشد و پای استحکام فرو برد بتیشهٔ تدبیر و تیغ صرصر
طیش از بیخ و بن باید بر کند بنا برین حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت و بمقتضای آنکه تاخیر در
امثال این امور رنگ دیگر پیش از آنکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد منعم خان خانخانان را با بسیاری از بهادران برسم
منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس سامان مهمات سپاه
ظفر پناه و تهیهٔ حشم نصرت پیوند می نمودند در اندک فرصت لشکرے آراسته شد که شبدیز تیزگام اندیشه در میدان
تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایهٔ سنجق گردون سای فراهم آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان
سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ عرض درآمدند و نظاره دربین ازانجمله ده هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند
و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار الخلافت آگره به ترسون خان تفویض فرموده روز تیر سیزدهم
ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند و چون موسم
گرمای صفر طلب بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکرد تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان
که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت دران منزل رسید و بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیا خان که از طالع نامجسته
در زمرهٔ عاصیان درآمده بود درین هنگام چون دولت ازان تیره بید ولتان روی گردانید بوسیلهٔ شفاعت خانخانان جبهه
پایهٔ سریر والا استسعاد یافت از انجا که شیوهٔ جان بخشی فطری آنحضرت ست جرائم جرائم او بگرداب عفو انداخته بپرسشهای
تفقد آمیز نوازش فرمودند و از بارگاه تفضل دل داده بپایهٔ اعتبار سابق رسانیدند و از انجا بعرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده
دو روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد و درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه بخت با آنکه لمعات
نهضت موکب والا در گوش او پیچیده همچنان قدم شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است از استماع این جرأت جسارت
قهرمان قهر شاهنشاهی و سطوت سطوت ظل الهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را بخود بنفس نفیس در کنار او
نهند بنا برین اندیشهٔ صواب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته نیم شب بجولان آ

ج دوم ۱۹۵

بهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند و یک شبانروز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت و روز آینده که سفیدهٔ صبح از افق شرقی برآمد غبار موکب والا زینت و زیبائی لکهنو برخاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد و حکم والا ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزلهٔ هراول بوده پیشتر می رفته باشند و اسکندرخان که از تیره بختی منحزی و تیره دلی در لکهنو پای ثبات فشرده بود از خبر ایلغار بادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سر بر آسایش گزیدند و چندی از بهادران کارطلب را بتعاقب آن نامرد فرمودند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته بهر که ازان مدبران سرگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسهٔ سر او میکردند و سکندرخان نیم جانی بسلامت برده رانده و ماندهٔ خود را بعلی قلیخان و بهادرخان رسانید بهادران را ماندگی اسپان باعث بر ایستادن شد علی قلی خان و بهادرخان که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شده و پای ثبات خود را متزلزل یافته از محاصرهٔ مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند و بنه و بار خود پیش انداخته از گذر نرهن از دریای گنگ عبور کردند و آنروی آب بر زمینهای تغلب پناه بردند و موکب مؤید آن قدر در عرصهٔ لکهنو قرار گرفت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاد و رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته پیوسته طی مراحل مینمود و آصف خان و مجنون خان و دیگر امرا که با علی قلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت بتارک اخلاص شتافته در ورود منزلی جونپور بسجدهٔ درگاه سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس درآوردند و از آنجمله پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفائس آن ولایت بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعهٔ توجه شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و ازان وقت که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهی تسخیر ولایت گرهه کرده و بر خزائن و دفائن چوره گره متصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده بود که توجه اشرف را شایده بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه رزمخواه بنظر اقدس درآورد و از انجاکه اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوهٔ مرضیهٔ حضرت است استدعای او پایهٔ قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت حال و عرصهٔ آمال او بجو بترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور بر سریر چهارم نورافزای عرصهٔ غبرا شده و سپاه ظلمت شب راه گریز گرفت آصف خان لشکر خود را قریب پنجهزار سوار در عرصه چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی دولت ارباب کرم کشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی شده فردای آن روز که سی و دوم تیرماه الهی روز جمعه چهاردهم ذیحجه بود لوای موکب والا اظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت

ج دوم ۱۹۶

و منازل رفعت اساس درون ارک بوده و اقدس دولتخانهای سعادت و اقبال شد و توجه عالی بر اصلاح
آن ممالک که از دست برد ظلم آن مفسدان بی اعتدال خراب آباد فتن شده بود بیر تو انداخت و چون علی قلیخان
و دیگر اهل بغی و عصیان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار آورده از آب گنگ گذشتند آصف خان را
با بعض از امرای نامدار و سپاه کار طلب چون مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان
فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت تورباد شاهی باهتمام وزیر جمیل مغفرز گشت که تا تائید
عساکر منصوره باشند تا آمر الوازم کورنش و آداب تسلیم تقدیم رسانیده سرگرم خدمت باشند
علی قلیخان و امرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور رو بروی آب جا بجای قلب رفته مستحکم شدند و با افغانان
سیه بخت چون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله باو رسیده بود و فتح خان تبتی و حسن خان برادر او که ایالت
رهتاس داشتند استظهار نمودند و این طبقه سیه روز در مقام استمداد شده بر گریوه عناد و طغیان ایستادند
رای دولت افزا مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کررانی به بنگاله فرستاده او را از
مساعدت و مظاهرت علی قلی خان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت روان کردند
که بکاردانی و سخن پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمعی از خودسران افغان که
باین طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علی قلیخان روانه ساختند و چون حاجی
محمد خان را با علی قلیخان سوابق روابط بود بمقتضای رابطه قدیم و بطمع آنکه از موافقان باشد یا شود بعزت
و حرمت پیش آمد چو آثار نومیدی از نقوش پیشانی او خواند از انجا که بی دولتی دامن گیر او بود او را مقید
طور گردانید و حاجی محمد خان سر رشته حقیقت و بندگی از دست نداد و پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش
هوش او زدی و انصاف آنکه توقف حاجی محمد خان در میان باغیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور
محظوره و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت کار او را بوالده خود همراه ساخته
بعتبه والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشته خامه عرضه گردد و از سوانح فرستادن حسن خان
خزانچی ست بولایت اوڈیسه که در اقصی سمت شرقی و جنوبی سواد اعظم هندوستان فتح شده پرتو لوای
همیشه یکی از سلاطین بران سواد نتافته و همواره فرمان روایان ولایت اوڈیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند
خصوصاً راجه که درین هنگام فرمان روای اوڈیسه بود و ازان مدت که فرقه افغانان دست استیلا بر بنگاله
دراز داشتند پیوسته نخلبن تمنای فتح اوڈیسه در ریاض همت خود می نشاندند و لیکن درخت امیدشان بارور
نمیگشت چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست و شکستهای بی حد و مر و بیشه های سخت
چندانست که دست تصرف باد شاهان بآن مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین بی سیر عساکر شدن

۱۹۷
ج دوم

متعسر است بلکه هر گاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه و براجه جگنات می برد والی بنگاله ابر دستی
نمی تواند نمود چنانچه ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور است براجه جگنات پناه آورد و آن راجه باتی
از اودیسه را بدین مساعدت داد هر چند سلیمان کررانی با آن تسلط جهد نمود دفع او نتوانست کرد
بلکه پیوسته از و هراس مندی می بود درین هنگام که بلدهٔ جونپور مورد موکب والا گردید فهمیهٔ
صواب نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب فردا را از روزنامچهٔ امروز استخراج می نماید
چنان اقتضا فرمود که یکی از طرزدانان پایهٔ قرب را پیش راجهٔ اودیسه فرستاد تا بجلایل الطاف مستظهر
گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیهٔ
احوال او پیدا بود باین خدمت اختصاص یافت و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل
خود نداشت با و رفیق ساختند و این هر دو باتفاق عازم اودیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن التفات
شاهنشاهی بتارک ادب سعادت استقبال فرستادها دریافت و مراسم تعظیم و تکریم وارد آن دولت
را بتقدیم رسانیده بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات لائقه اقدام نمود و کمر بندگی بر میان جان بسته
معروض داشت که سلیمان اگر حلقهٔ غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد و پایهٔ آداب عبودیت
نگاه ندارد و اساس ارتباط و اسعاد لعلی قلیخان در میان نهد من با جمعیت خود ابراهیم را که خصم
دعوی دار اوست پیش کرده بر سر بنگاله می آرم و کارپردازی بر روزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع
شورسختان و فتنه انگیزان شود و راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر آداب خدمتگاری و مهمانداری
بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانه درگاه معلی ساخت
و دران هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ نگرچین معدلت آرا بود
و حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه مکند دیو که رای پرمانند نام داشت بسعادت زمین بوس بلندنام
شدند و از سوانح درین هنگامی که رایات اقبال در جونپور استقرار داشت گریختن خواجه عبدالمجید
آصف خان ست سبحان الله مستان دنیا که خرد صلاح بین ندارند بسعی خود در هلاک خود می کوشند و آنرا
از تدبیر می دانند و یکی از اعاظم بلیات آنست که با وجود مستی و مدهوشی و قدر نعمت ناشناسی بر دولت
خود چون بید می لرزند و باندک توهمی از جا می روند کاری که هزار دشمن برای شان نتواند اندیشید بیک
چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را شتاب زدگی و سبکسری پیش آمد که برفع خجالت
آنرا تدبیر مدبران روزگار مفید نیاید و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن زلات رخسار خجالت او را از
غبار جرائم پاک سازد نشان انفعال باقی نماند غرض از تمهید این مقدمه صواب مشحون آنکه آصف خان

ازدرگاه والای شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایهٔ عالی اختصاص یافته مجددا بایالتی لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود وازانجا که خیانت گزینان اندوب این گیرپاش بحرف وحکایت فتنه اندوزان تهی مغز از جای رفته و محافظت رتبهٔ خود ننموده بتوهم واهی گریخته بجانب گڈه رفت ومجمل این قضیه آنکه ازان هنگام که آصف خان ولایت گڈهه مسخر ساخته بر خزاین چوراگڈه متصرف شد وازکوتهی خرد و خست نفس وکفران نعمت از بادشاه و مربی و ولی نعمت که بدولت او از قلم تعلم رسیده بود پوشیده آنرا ذخیرهٔ ادبار خود ساخته بود و همیشه بخود توهمی راه میداد و هرچند آن معامله نافهم متصدیان اشغال سلطنت رشوتها فرستاد اما ازانجا که معدهٔ طمع این حریصان جز خاک پر نسازد سود مند نیامد همواره سخنان تباه معانی بر مرز و ایما میگفتند ودر نیولا که لشکر شائسته بنظر اقدس آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان بی معنی درحرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند و دوستان ناقص ذرک معامله نافهم و فتنه اندوزان سخن ساز دو رویه یکی را هزار ساخته بآصف خان بمبالغه میرسانیدند تا در شب سوم مهر ماه الٰهی موافق یکشنبه بستم صفر نهصد و هفتاد و سه بخیال فاسد و هوس مالیخولیا با برادرش وزیر خان وبعضی ازمردم موافق بقصد ولایت گڈه که جای هست قوی خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود و یکسر تا بمقصد عنان باز نتافت صباح دولت خواهانی که همراه او نامزد بودند ازصورت حال مطلع شده معروض درگاه والا ساختند وعرضداشت این مردم در صحرای دلگشای جونپور وقتیکه حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کامستان بودند بوسیلهٔ ملازمان رکاب دولت بذروهٔ عرض رسید حضرت باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را بایالتی آن لشکر نامزد ساختند وشجاعت خان را با چندی از بهادران کار طلب بتعاقب آصف خان تعیین فرمودند شجاعت خان بمانکپور رسیده متفحص احوال آصف خان شد آنجا خبر یافت که بقصبهٔ گڈه رسیده در صدد آنست که خود را بگڈه رساند شجاعت خان کشتی ها راگرد آورده خواست که از آب بگذرد وسپاه منصور بر کشتیها برآمد وازانجا بآصف خان از آمدن شجاعت خان خبردار شده با لشکری که همراه داشت برگشت که برلب آب سرراه بر شجاعت خان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند آصف خان راه ممانعت پیش گرفت درمیان او وجمعی که درکشتی بودند هنگامهٔ نبرد گرم شد و آنروز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود وچون حجاب ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصف خان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده شبا شب راه گریزاگریز پیش گرفت و بامدادپگاه شجاعت خان خبر گرفتن آصف خان شنید بسرعت تمام درکشتی نشسته ازآب عبور نمود وجلوریز دریافتن شتافت بگروهی از عقب ماندهای آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو درکمال تعسر است عنان مراجعت تافته متوجه زمین بوس والا شد ودر جونپور باستلام عتبهٔ قدسیه سربلندی یافت واز سوانح فرستادن قلیج خان ست بار دیگر برهتاس

سابقاً سمت تحریر یافت که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیچ خان را فرستادند که او را بلوازم
بندگی راسخ گرداند و متقرر سازد که چون رایات عالی بجدو د جونپور نزول اقبال فرمایند متوجه ملازمت گردد
و فیل بخت بلند را همراه آورد و در نیولا که جونپور مستقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را
بشاهراه سعادت رهنمونی نماید و باعث مجد د آنکه قبل از آنکه رایات والا از دار الخلافت بنهضت در آید
سلیمان فوجی بقلعهٔ رهتاس فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علی قلیخان تواند بدست آورد لشکر
سلیمان باستظهار علی قلی خان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا بلشکر سلیمان که بدان
مشغول بود رسید و دست از محاصره باز داشته پا از دائرهٔ قلعه گیری باز کشید فتح خان که خبر دوروئی
و تزویر کاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرد آوری ذخیره و آذوقه
اهتمام نموده کام روا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیچ خان بملازمت آمده بود فرستاده
پیغام داد که من از ممر آذوقه و ذخیره دل بجمع ساخته ام اکنون تو بهر وضعی که میسر شود خود را بقلعه رسان
که وقت تست حسن خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله انداخت بعرض واقفان بساط اقدس
رسانیده که یکی از خاصان درگاه معلی بمن همراه سازند که آنجا رفته باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای
قلعه بآستان عالی آورده بنا بران قلیچ خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیچ خان حکم والا را کاربند شده
برهتاس پیوست فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملائمت های منافقانه بتقدیم آورد اما بمقتضای شقاوتی
که در سر داشت بمواعید کاذبه وقت میگذرانید قلیچ خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده
مراجعت نمود چون فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت دران هنگام توجه بتسخیر آن
پرتو نینداخت و از سوانح این یورش آنکه چون مدت مدید علی قلیخان حق ناشناس در برابر لشکر
فیروزی اثر نشست و جز خاک خذلان بر سر خود نه بیخت درینوقت که زمان پشیمانی و شرمندگیست
آن مدبر مخذول در لغی و عناد که سرمایهٔ بیدولتی ست بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعی را
از خود جدا ساخته بولایت سروار فرستاد که از ان طرف این شورپشتان فتنه اندوز در میان ولایت
در آمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان
و قیا خان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلیمه خان و محمد امین دیوانه
و بیگ نورین و سلیم خان و قنقوی افغان را بسرکردگی میر معز الملک تعین فرمودند و پرتو حکم معلی بران تافت
که لشکر منصور سر راه بر ارباب عدوان گرفته نگذارد که گرد فتنهٔ این تبه کاران بر دامن آنجا د نشیند
افواج قاهره همت بدفع اعادی گماشته تا پرگنهٔ خیرآباد عنان مسارعت باز کشیدند حضرت شاهنشاهی

ج دوم ۲۰۱

سودای فاسد علی قلی خان را چنین علاج فرموده بخاطر مطمئن متوجه الهاباس شدند علی قلی خان که در فرستادن و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که فتوری در عساکر نصرت مآثر راه خواهد یافت از آن داعیه باطله ناامید گشت و بخیال ناصواب دست در مکر و تزویر زده اوگلبی سمرقندی نام عورتی را که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت پیش منعم خان فرستاده تدبیر کار آشتائی تقدیم نمود و بعد از ان دیگر مردم کاردان روان ساخته دم مصلحت زد منعم خان خانخانان از ساده لوحی بکنگش کمنه عملها از استیصال معاندان دست کشیده و سخنان مزور او را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضداشت فرستاد و بافراط الحاح التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال مروت و فتوت هر چند بعین الیقین بددرونی و فتنه اندوزی علی قلی خان را میدیدند ملتمس خانخانان را بموقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که مراحم خسروانی را خاطر نشان نماید و بر حقیقت اسرار صحبت آگاهی یافته دقائق آنرا معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعم خان باین عاطفت کبری اختصاص یافت بعلی قلی خان نوشت که مناسب آنست که با یکدیگر بی قاصد و پیغام صحبت داشته در تاسیس مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون دران ایام شهرت یافته بود که بعضی از بهادران خلاص منش شاهنشاهی چون عادل و جمال خان بلوچ قرار داده اند که کمین بوده کار آن مدبر را بانجام رسانند علی قلی خان از آمدن و دیدن منعم خان ملاحظه عظیم داشت و میخواست که معامله مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد منعم خان قبول این معنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد که درمیان دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح نمایند بنابران علی قلی خان این مژده را فوز عظیم دانسته اهل و عیال خود را در رهان محکمه گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر چوسا شد و بمقام بکسر که از طرف آب گنگ بود رو برو ی اردوی خانخانان خیمه زد حسن خان بتنی و سلیمان شکلی و کالاپهار از امرای افغانان همراه او بودند و بارسال رسل و رسائل تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد بمقتضای قرارداد روز دیگر ازان طرف علی قلی با سه کس محمد یکی شهربار شکل که از طلب سفر گروش بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد میرآب و یک تورچی او که آهوی حرم نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خانخانان شد و ازین طرف خانخانان نیز بر کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان محمد قنوق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علی قلی شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها درمیان جزیره آب نزدیک بهم رسید علی قلیخان برخاست و گفت کیفیت الیغ سلام علیکم و جسته تنها خود را بکشتی منعم خان انداخت و با یکدیگر مراسم معانقه بجا آورده نشستند زمانی صحبت گرم ساکوس گذ

دیاره ور خوکر خدمت فروشی گذرانده و لختی در عهود و ایمان زبانی صرف شد بعد از ان قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی
بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضداشت نماید که آن حضرت خواجه جهان را که مدار مهمات
سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر علی قلی خان بالکلیه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم استحکام دهد
و باین قرار داد از یکدیگر جدا شده هر کدام باردوی خود آمد و این واقعه در اوائل دی ماه الٰهی بظهور پیوست میرزا
غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستاده های بارگاه مقدس رسانید
حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علی قلی روز دیگر منعم خان بجمعی
مخصوص از آب گذشته بخانهٔ علی قلی خان رفت شاهم خان جلائر و میر منشی و حیدر محمد خان آخته بیگی و کوچک علیخان
و تیموریکه و جمعی همراه بودند علی قلی جشن بزرگ کرده مراسم میهمانی بجا آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان
بمنزل خود آمد و بعد از ان خواجه جهان تنها عذر نمود و صریح گفت که علی قلی جوان بی اعتدال است و من ناخوش رفتن
خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار بجد باید گروی برای ما بگیرید تا هم بروم منعم خان ابراهیم خان اوزبک را
بگروی از علی قلی خان طلبیده آورد و روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علی قلی صحبت داشتند و روز دیگر
در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند و مجنون خان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند
و میان ایشان و علی قلی آشتی دادند هر چند سخن در رفتن علی قلی دراز کشید فائده نکرد و از حیلهٔ تلبیس که در سر داشت
باستان بوسی قرار نتوانست داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد
درین مرتبه والدهٔ خود را و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست می فرستم و بعد از تقدیم خدمات لائقه باستلام عتبهٔ علیا
مشرف خواهم شد بعد از گفتگوی بسیار همین معنی قرار یافت روز دیگر علی قلی والدهٔ خود و ابراهیم خان را با فیلهای
نامی خود مثل بال سندر و اجیله که از فیلان مست زبردست مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میر بادے
و نظام آقا فرستاد و حاجی خان سیستانی را که مقید طوق بود نیز فرستاد خانخانان و خواجه جهان افواج قاهره را بر کنار
آب دریا مستقابله گذاشته والدهٔ علی قلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلی نهادند بیارگاه مقدس
رسیده خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیلهٔ شفاعت او
بر جرائم گوناگون این شوربختان قلم عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس گذشته که اگر چه ظاهر آنست که این واژگون
طالعان بعهد خود وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جاگیرهای ایشان بدستور پیش
مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی در نخود و بسیر و شکار مسرت پیرای خاطر باشد علی قلی از آب گنگ
باین طرف عبور نکند و چون دار الخلافت آگره مستقر رایات اقبال شود وکلای ایشان آمده اسناد جاگیر خود را درست نمایند
و بموجب آن مناشیر اقبال محال جاگیر خود را متصرف شوند خانخانان از ظهور عنایات بادشاهانه تارک مفاخرت

باوج عزت رسانید و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آورند و مژده عفو گناهان آن پرورده علی قلی خان

که در حریم حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر نوید بخشایش بود رسانید و چون معامله این

نابرخورداران بی دولت پر تلبیس بود چنانچه بر آگاه دلان معامله رس پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست که حقیقت

بد دروی این طائفه کافر نعمت بر ساده لوحان زمان خاطر نشان شود و بعد از چند روز که اینها بسعادت زمین بوس

عز امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار بیاریافتگان درگاه معلی رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون

بهادر خان و سکندر خان باغوا و صلاح دید علی قلی خان گرد خلاف و عناد بسر کار سرشار انگیختند و در مقام بغی و عصیان

ایستاده دست بفتنه و فساد گشادند ناگاه درین اثنا بآئین شائسته فوجی بزرگ از مواکب عالی رسید و از استماع

شکوه این فوج دست و پا گم کرده خود در امر او ن میدان نیافتند و بی اختیار شده در مکر و تزویر زدند از روی ظاهر

بمیر معز الملک و امرا پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابله عساکر منصوره آمده خیال محال جنگ داشته باشیم التماس ما

آنست که واسطه شفاعت زلات و جرائم ما گردید و فیلان نامی که باقبال بادشاهی بدست آمده و طبع اقدس بدان رغبت

دارد روانه درگاه معلی می سازیم و چون بظهور رسد که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است ما هم بدرگاه

جهان پناه رفته سجدات عذر خواهی تقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک و سائر امرا چون رنگ میری و تزویر این گروه

عاقبت نامحمود می دیدند داغ رو بر پیشانی خواهش آن مدبران نهاده جواب نوشتند که تا آثار و جرائم شما

از ان قبیل نیست که جز بلطوفان خونی شمشیر آبدار از جریده روزگار محو توان ساخت بهادر خان باز بمیر معز الملک پیغام کرد و

درخواست کرد که اگر تجویز نماید یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود میر معز الملک قبول این اراده

نمود و با معدودی از اردو برآمده رفت و بهادر خان از آنجانب با چندی پیش آمده میرزا دریافت و مقدمات

از جانبین در میان آمد چون آثار حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت لیکن بحرف و حکایت روزگار

میگذرانیدند چون سرگذشت حال بمسامع اجلال رسید حکم والاشرف نفاذ پیوست که لشکر خان و راجه تودرمل با مردم

خود در لشکر منصور رفته اگر صلاح حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس آن

جماعت باشد از فضل و رحمت بقیاس ما نا امید نسازند و این دولتخواه سپاه نصرت قرین پیوسته بآن بیدولتان

پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود اگر از لوامع صدق ضمیر است دارد بعزم درست

و خاطری مطمئن متوجه آستانه بوس گردند و گرنه وقت گذرانیدن و دست در حیله زدن کار مردان نیست چون

دل شان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمون شان نشده دولت یاوری نکرد و از مدبری خود در نواحی

خیرآباد پای ضلالت بپای جرأت را در دلیری فشردند و عساکر دولت را چون حقیقت الحاح علی قلی و عالمخان زمون

شاهنشاهی معلوم نبود و لشکر پیش در مسارزت مساهلت نموده بود و راجه تودرمل و لشکر خان قرار جنگ داده ترتیب

صفوف و تسویه افواج همت گماشتند قول بمعز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان
و محب علی خان فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار به جلادت قیا خان و حسن اخته و شیر سلطان و راجه بیربل
و کرمسی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی از جان سپاران ترتیب یافت و جوانغار بباقی خان و شاه بداغ خان
و مطلب خان و فتو و ناصر قلی اوزبک و چندی از دلیران نظام پذیرفت و هراول بمحمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی
و مغل قدم خان و شاه فنائی و صدر جهت اوزبک و قلماق بهادر و طائفه از مردان کار رونق گرفت و التمش بجان عالم
و هند و مغل و رای سال دورباری و رای بیراس و داون خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت از انجانب
باغیان سه فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان و فوجی بسرداری محمد یار ابو الزاوی
سکندر در هراول مقرر ساخته آماده جنگ شدند در میانه هر دو هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول مخالف
غلبه گونه جسته بود که مردم التمش داد دلاوری داده هراول را بر داشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق
لمعان بر خاک هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان پایمال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده
عربده بود دگر داد بار بر روی دولت خود بخشید پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد و افواج قاهره کامیاب
نصرت و اقبال از دنبال هزیمتیان در آمده هر کس از آن تیره روزگاران سخت برگشته میرسید بخونش بخاک
میریختند تا بر لب سیه آبی رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیه آب زده از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری
از سیه کاران او در آن ظلمت آباد فرو شدند و افواج قاهره که سکندر را هزیمت دادند بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار
پراگنده شدند بهادر خان که با جمعی در کمین بود درین زد و گیر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسید و جنگ در پیوست شاه
بداغ خان از اسپ جدا شد و بقید مخالف در آمد و عبد المطلب پسرش توفیق نیکو خدمتی نیافت و ناصر قلی و جمعی از کافر نعمتان
تباه خرد خاک سیه بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند بهادران افواج را بر داشته متوجه قول شدند و قول
بی جنگ سر رشته تدبیر را از دست داده عار فرار اختیار نمود و محمد باقی خان ببهانه حفظ اسباب و القاس اموال خود را
بکناره کشید و بعضی از روی نفاق و حرامنمکی جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند و از شومی اینها لشکر فتح کرده را شکست
افتاد و راجه تودرمل و قیا خان و اعتماد خان با مردم التمش جدا شده در میدان ایستادند چون لشکر بر هم خورده بود کاری
بسر انجام نشد غرور را این نتیجه است این شعار ناپسند نمی بینند که خدیو زمان با علم الیقینی چگونه مدارا می فرمایند مر کرا
کردار چنین باشد انچه بیند از خود بیند و روز دیگر سپاه پراگنده فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شدند و مراتب آن لشکر
عرضداشتی محتوی بر حقائق سرگذشت بآستان معلی روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت
حال مطلع شد نظر از انجا که مجددا از جرائم ایشان گذشته بودند چنین جریمه عظیم را ناشده انگاشته آمرا را طلب داشتند
و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند

دیگهبتان اخلاص مند باوجو ظهور چنین حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند و آز سوانح آنست که درین هنگام
که رایات جلال در جونپور انتظام بخش جهانیان بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بی مغز خود را برداشته
در مقام تاخت و تاراج شد و زود سزای کردار خود را یافت این مدبر بی سعادت از خدمتگاران
خواجه معظم بود و بعد از آن به بیرام خان پیوست و بیرام خان بواسطه حسن صورت این بخرد را که از
زمرهٔ ادانی بود بتقرب خود امتیاز داد و در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسالک
بی حقیقتی گشت چنانچه مجملی از آن در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر
انوار عدالت است هر چند آن بی حقیقتی در دولتخواهی آن حضرت بود اما چون این سجیهٔ دنیه در آدمی
نکوهیده ترین صفات است پسند طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در قصبهٔ سامانه
بسر می برد درین ایام که علی قلی خان و جمعی کافر نعمتی نموده بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه نائرهٔ افساد شد
این خون گرفته بدولت جمعی از اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست فتنه برگشاد و ملا نور الدین محمد ترخان
که فوجدار آنحدود بود و پیر دوست محمد نام شخصی را در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه مینموده باشد
روزی آن بخت برگشتهٔ ناهموار این دوست محمد را برسم مهمانی بخانهٔ خود آورده در اثنای صحبت پیمان
سوهان میکرد و مجلس میداشت که ناگهانی تیر از خانهٔ کمان نهاده بر سینهٔ آن بی گناه زد و کار او تمام کرد و اسباب
و اموال او و آنچه در آن پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنهٔ مال نیز شتافت و شقداران پرگنه را که سنجاق التمغه
شریفه منسوب بودند نیز کشته از اموال آنچه در آن پرگنه بود بدست آورد و اوباشان حادثه دوست واقعه طلب گرد
او بیشتر شدند و در میان ولایت محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نور الدین جمعی را با خود متفق ساخته کمر همت
بدفع او بست در موضع دنهوری که در حدود سامانه است آن دیوانهٔ بی سامان بعشرت مشغول بود و رسیدن
ملا نور الدین شنوده و از آن اعتباری نگرفته با معدودی متوجه او شد و لفوج ملا تاخت در اثنای تاختن
اسپش بتنهٔ درخت رسیده افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانهٔ بی دولت را بقتل رسانید
و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضداشت او بموقف عرض مقدس رسید و مورد
عنایات خسروانی شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چناره نهضت فرمود از آنجا که فطرت
قدسی آثار حضرت شاهنشاهی بر عفو جرائم و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست بوسیلهٔ الحاح و شفاعت
منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرائم و آثام علی قلی خان و سائر ارباب عصیان کشیده هوای سیر
بنارس و تماشای قلعهٔ چناره که از قلعه های مشهور هندوستان است از خاطر جهان کشای سر زد
و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دی مهر پانزدهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سوم جمادی الثانی سال

بجانب جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود و چون بسه منزلی شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ
جلوه‌نماست نزول اجلال پرتو انداخت افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود
واقع شد و آن دو روزی اردوی ظفر را حکم توقف در آنجا نموده با خاصان رکاب مقدس بتفرج چناره توجه فرمودند و درون
و بیرون قلعه را بنظر اصلاح انداخته مسرتهای ظاهر و باطن گشتند درین میان قراولان نشاط پیما نوید حضرت
آوردند که از بیشه‌های فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال
صید ساخته با بعضی از ملازمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی در آن بیشه‌ها تکاپو فرمودند و بجد
دو کروه جستجو کرده بتکاپوی فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بر آن تافت که ملازمان بساط منصور از هر جانب
درآمده این کوه منظران را گرد کردند بدستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال بود و از فیل والا شکوه او در میان
گرفتند گردنهای این وحشی طبیعتان را طناب مدار بستند و فیلان اهلی هم‌رنگ ساخته بجانب چناره مراجعت
نمودند و از آنجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده باردوی معلی که منتخبی است از هفت اقلیم ورود سعادت
فرمودند و از سوانح ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی است بر سر خان زمان از آنجا که وجود مقدس حضرت
شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست از میدان فطرت بلسان تقدیر و بیان مشیت آمده هر چه از حقایق کونی
و الهی است پیش از آنکه جلوهٔ ظهور یابد انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می اندازد چنانچه در آن وقت
که منعم خان زبان تضرع گشوده شفاعت جرائم علی قلیخان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما تو عفو نمودیم
اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد چه در آن هنگام که بموجب
استدعای خانخانان بعلی قلی خان و بهادر خان جاگیر مکرر میشد قبول التماس او مشروط باین بود که تا موکب
اقدس درین حدود باشد خان زمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسد وکلا
بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفاتر عالیه بگذرانند و بر جاگیرهای خود متصرف گردند درین وقت که رایات عالی
بجانب بنارس و چناره ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت علی قلی خان همان روز از آب گذشته بمحمد آباد
رسید و کسان را بیلغار غازی پور و جونپور روانه کرد موکب معلی از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال
فرموده بود بعرض مقدس رسید که آن بی سعادت برخلاف شرط رفته عدول از جادهٔ حکم اشرف نموده
از آب گنگ گذشته است قهرمان قهر بهانگداز شاهنشاهی بجوش درآمد و رقم بیدولتی این سیه‌بختان که
اغماض نظر از آن شده بود در پیشگاه باطن اقدس که آئینهٔ گیتی‌نمای دولت است جلوه‌گر شد و در مقام سطوت
منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه‌بختی آن تیره روزگار را بر زبان اقدس آوردند خانخانان از کمال
انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته در رشتهٔ جواب گسسته یافت و خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونت داس

وجمعی دیگر از امرای حقیقت آساس را برابر دوی نصرت طراز گذاشتند که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علی قلی خان شب دیبادین بست و سوم بهمن ماه آلهی موافق شب شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت آورده بطریق ایلغار راه نورد نصرت شدند و قرب گزینان بساط اقدس و سائر فدائیان موکب معلی گرد پیش چتر والا بوده و بر یکدیگر مسابقت نموده گوی سرعت از شمال و دمبا ربوده بودند جعفر خان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی پور تعیین فرمودند این بهادران چون بدروازهٔ قلعهٔ غازی پور رسیدند بیدولتان آنجا آگاه گشته از برجی که متصل دریای گنگ بود خود را در آب انداختند و بمحمد آباد رسیده علی قلی خان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون برلب آب سروار رسید کشتی چند که برکنار آب برای چنین روز آماده میداشت با جمعی که با او بودند در آمده جان سراسیمه را بساحل سلامت برد و موکب مقدس آن شب که روان شد از دریای جونپور بر فیل سواره عبره فرمودند و آخرهای شب زمانی بر فیل توقف نمودند سحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که با ردوی او پیوستند آن بدنهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا بهر راه میرفتند فیل تحت اوست بود بدست در آمد و از اینجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان وجمعی را پیشتر رخصت فرمودند روز بیگاه شده بود که ازین پیش فرستادها خبر رسید که علی قلی در مقام گذشتن از آب سروار است چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک ماند و سواری موقوف شد سحر بدولت شدیدیز اقبال بر انگیزاندند درین روز آوازخان پسر اسلام خان و برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن تدبر بساحل آب رسید کشتی ها پر از اشیا و اموال علی قلی خان تحقیق کرد و موکب معلی ساحل آب سروار گرفته نهضت فرمود و عساکر نصرت بهمگی بوادی و بیراهی را در نوردیدها ران گم گشته صحاری او بار نشانی پیدا نشد و چنان از ثقات استماع افتاد که علی قلی بی خبر در محمد آباد بود اگر همان شب که رایت اقبال بآن حدود رسیده بود راست رانده بمحمد آباد میرفت آن بد بر بدست می افتاد و همانا که منعم خان این نرد دغل باخت و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد اول نگذاشت که همان شب بر سر او بروند ثانیا او را خبردار ساخته گریزاند و معلوم شد که علی قلی از راه های تیر درخت بقلعهٔ جلوپاره رفته فرود آمده است شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بروی نیاوردند و روز دیگر موکب مقدس بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و گذرگاه معلوم نبود که آن دریای زخار را عبور توان کرد از روی آب در برابر جلوپاره نزول اجلال فرموده بند و قتها از طرفین سر دادند چون علی قلی دانست که گیتی خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند بودن را نجو قرار نداده پیشتر روان شد

و روز دیگر موکب اقبال ازان منزل کوچ نمود و کنار دریا گرفته بقصبهٔ مئو نزول اجلال فرمود درین راه بیسب درخت زاری پی سپر مواکب جهان نورد شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان می شدند و جوانان جهان قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف می در آمد و بسیاهیان سخت انداز اشارت عالی میشد که بخدنگ سندان دوز و سنان شعله کردار از پای انداختند و در وقت مرور اردوی عالی شکوه جانوران دریائی بشکل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان می شدند و چون از دور گرد عساکر برمیخاست بآب می خزیدند و بعضی جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ برانها کارگر نمی آمد بالجمله موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادر خان درین فرصت بجونپور رسیده مادر خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید ساخته قصد آن دارد که باردوی معلی رفته دست برد می نماید بنابران موکب مقدس از ساحل آب سرو سجانب معسکر اقبال عطف عنان فرمود و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنهٔ ایلغار موکب عالی بتعاقب علی خان بسکندر خان و بهادر خان رسید و قضیهٔ گرفتاری والدهٔ علی قلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند و دانستند که اشرف خان لشکری چندان ندارد و گرفتن قلعهٔ جونپور بغایت آسانست از جای خود گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نموده بود دروازه را سوخته درون شد و طائفه نرد با نهاد بود اقلعه نهاده آمد اشرف خان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه درآمده بودند بهادر خان اشرف خان را گرفته مقید ساخت و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد و باوجود آنکه جونپور عهدی در جاگیر او و برادرش بود و چندین سوالط با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان داشت همه را پایمال افساد کرده دست انداز غریب نمود و بسیاری از تاجران را تاراج کرده به بنارس شتافت و آنجا هم قدری دست بغارت برد و از آنجا بمدن بنارس که بنرمانیان مشهور بود رفت و درانوقت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علی قلی معاودت نمود سکندر و بهادر در راه گذر نرهن که مفر معهود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند چون علی قلی از صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر او چنانچه گزارش یافت بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سرو ار عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه اردوی معلی شد که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیهٔ بساط جمعیت آن رسد و شوریختان باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از اینجا پرتو توجه بجانب جونپور تافت و روزی که قصبهٔ نظام آباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان شدند و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی ازان منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور از فر نزول موکب والا پایهٔ بلند یافت چون این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت و تساهل عظیم از ملازمان عتبهٔ

اقبال در استیصال ارباب بغی انبعوث آمد ای عالم آرای درین شهر اقامت انداخت تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه بر آید و آسودگی

در عالمیان شیوع یابد و بموجب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارات عالی بنیاد

انداختند و بر زبان اقدس گذشت که تا غبار هستی این ظالمیان از روی ایجد دبر نخیزد و پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود

و جمعی از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانیده اند بتاریخ رسانیدند که بیلغار معسود داخل موکب معلی گردند و

بتازگی افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعیین فرمودند و حکم معلی شد که تا علی قلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند و چون

حقیقت احوال علی قلی رسید میرزا میرک رضوی را که از همنشینان خاص او بود بآستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی

خود نموده و برای هر کدام از تقصیرات خود معذرتی گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم خان خانخانان را بران داشت

که باز در مقام استشفاع شد خانخانان که مزاجدان بساط اقدس بود جرأت برین امر عظیم نتوانست کرد بنابرین جمعی از ارباب

عزت را که حضرت شاهنشاهی از دور خداپرستی احترام آن طبقه میفرمود مثل میر مرتضی شریفی و ملا عبدالله سلطانپوری

و شیخ عبدالنبی صدر بخود متفق ساخته پیش آورد و این جماعت بنابر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در پایهٔ سریر معلی

زبان شفاعت کشاده بعرض مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند و آن معدن مروت هر چند

میدانست که باطن ایشان صاف نشده است و ازین مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذرانیدن است

خاطر این معاملهٔ فهمان را رعایت فرمود و مجدد از تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطیکه از قبایح اعمال و ذمائم افعال

خود توبهٔ نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و همواره بر شاهراه دولتخواهی و جان سپاری

ثابت قدم باشند و چون آثار شد ظاهر گردد محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر

آداب شکر بتقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علی قلی خان رفته مبانی

او را بتوبه استحکام دهند و نوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند و بخود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت جونپور فرموده

موکب دولت را بعزیمت معاودت منعم گردانیدند و روز دوشنبه بیست و چهارم اسفندارماه الٰهی موافق دوشنبه یازدهم

شعبان نهضت رایات جلال از جونپور بدار الخلافت آگره اتفاق افتاد و اردوی معلی بیک هفته از جونپور بپایهٔ مانکپور

آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگزاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز بر آنجا

دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی بآئین لائق عبور فرمود و درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه

دار الخلافت بود منیبا کرانی برادرزادهٔ سلیمان پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت

آغاز سال یازدهم الٰهی از مبداء جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم بتازگی روی باعتدال آورد و طبیعت

عنصری قوت نو گرفت اشعار

خاک چمن شد ز ابر مشک تتاری
از پی دوشیزگان حجلهٔ گلشن

آتش گل تیز کرد باد بهاری
آب صفت خاک کرد آینه‌داری
غنچه و نرگس رسیده‌اند فراهم

قرصهٔ کافور نیست شاخ شکوفه
دور نظر با نیست حسن ستیزی
گوش که دل ابدست غ یده سیاهی

سنبل مشکین بسوخت عود قماری
وقت گل افشانیست یادگاری

نسیم بهار چون سروش غیب نوید بدید از نصرت و اقبال داد و درهای فیض یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد و بمژدهٔ تازهٔ فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه هشتم شعبان نهصد و هفتاد و سوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن بیست سال یازدهم از مبدای جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو سه روز عرصهٔ شهر کره جولانگاه موکب اقبال بود و دران فضای جان افزا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبایع شد آنجا خانخانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهم خان زمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته بخالی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آنجا بهمرهی عنایت الهی روی عظمت و اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا بدار الخلافت آگره نزول اجلال گسترده پایهٔ آن زمین سعادت زمین را از آسمان گذرانیدند و چند گاه در مرکز دول کامیاب عشرت گشته بمعمورهٔ نگرچین که دران ایام متوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت بنیان را بپرتو نظر سعادت پیرای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر برگشیدهای خود منظور داشته بدار الخلافت توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در کره تا آمدن فرستادها توقف کردند آن مردم چون نزدیک بمعلی رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد و روشی که مخلصان درست را سزد پیش گرفته تسلی اینها نمود و بعهد و قسم که دست آویز ارباب نفاق نموده از دورویان سیاه درون بر جادهٔ دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند و منعم خان و مظفر خان از مهمات آن حدود پرداخته کوچ برکوچ متوجه استلام عتبهٔ علیا شدند و چون بقصبهٔ اٹاوه آمدند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان در وراه یافته بود ایلغار نموده پیشتر بآستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دورویی این بزرگان زمان را به بیانی واضح خاطر نشان ساخت بعد از ان منعم خان و سائر امرا بدرگاه معلی پیوستند و لشکر خان را از بخشی گری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان ازو گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان که مکافات اعمال شان بود سرمایهٔ مزید هشیاری منعم خان شد و پایهٔ اعتبار مظفر خان بلند گشت و بوسیلهٔ مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت شاهنشاهی خود بذات

اقدس متوجه انتظام مهمات و انساق معاملات شدند و بمیامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت حسام
طراوتی دیگر پیدا کرد و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا را بنسبت ملازمان عتبهٔ اقبال
لما به ساخته توجه در جمع پرگنات انداخت و بحکم والا مظفرخان جمع رقمی قلمی را که در زمان بیرام خان بواسطهٔ
کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار میداشت آنهمه در دفاتر عایا مسلسل مانع بود و
دوست افراز تغلب متقلبان زر بنده شده بر طرف ساخته و قانون گویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بتمیم
نود حال حاصل ولایات را خاطر نشان کرده جمع دیگر قرار دادند اگرچه در نفس امر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع
پیش اگر آنرا حال حاصل تام نهند دور نیست و چون رشتهٔ دل که در آخرین دفتر این دیباچهٔ اقبال بشرح
سمت تحریر یافته بظهور پیامد بود در ینولا بجمیع امرا و ملازمان عتبهٔ اقبال تعین نوکر مقرر گردانیدند که هرکدام
بندکس را نگاهداشته منتظر خدمت باشند و عوام سپاهی که بامرا مقرر شد سه قسم بود قسم اول را جهل و
هشت هزار دام سالی تعین شد و قسم دوم را سی و دو هزار دام قرار یافت و قسم سوم را بیست و یک
هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک که ادبار یافته بگجرات رفته بود چنگیزخان
بمقتضای قرار داد که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را از پیش خود راند و از بدبختی
متنبه نشده سرگردان بادیهٔ ضلالت شده بازبجی و مالوه آمده سر بشورش بر داشت شهاب الدین احمد خان
پیشتر ازین بسر انجام مهام ولایت مالوه نامزد شده بود لشکری شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک
بود که آن شوربخت را دستگیر سازد و بهزار کلفت خود را به علی قلی خان و سکندر خان رسانید و از انجا
بستیاری ادبار بگو نیستی فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان تورچیست و شرح این سرگذشت
آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است جمیع طوایف عالم خصوصا مقربان بساط
عزت را میخواهد که ازین دولت نصیبی داشته باشند چون بمسامع اقبال رسید که جلال خان جوانی
صاحب حسن نگاهداشته در مقام بی اعتدالی است این معنی بمزاج اقدس گران آمد او را از وجد زساختند
آن سبک سر از جادهٔ خرد رفته شبی آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و
می کثیر بتعاقب او نامزد شدند و آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی آوردند تا دیب
نو بحال او فرمودند مدتی در جاوخانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف خسروانی
بی او را که دران وادی بی بدل بود یاد کرده بنوازش سرفراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن
مدی قاسم خان است بحراست ملک گدهه پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان
هنگام خدمت و وقت کار کفران نعمت ورزیده مسالک بی حقیقتی شد و درین ایام که موکب

عالی از جونپور مراجعت نموده بسریر گاه خلافت رسید ضمیر ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از
کبرای امرا و قدیمان صاحب اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گڈهه فرستادند که انتظام آن ولایت
نموده آصف خان را که مرتکب چنان قباحتی گشته بود بدست آورد مهدی قاسم خان بآئین شائسته کمر همت
بسته قدم همت در راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال رسید آصف خان خبردار شده بچنانچ تحسر و تأسف
دل ازان ولایت برکنده آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسم خان
بآن ولایت معمور درآمده باستقلال تصرف نموده بدنبال آصف خان شتافت و علی قلی خان که همیشه
در تدبیر موافق ساختن آصف خان بخود بود این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت و شروع در
نقض عهد نموده آن ساده لوح بی خرد از راه رفته و باتفاق برادر خرد و نه بیرخان بجونپور شتافته
علی قلی خان را دریافت و مهدی قاسم خان ناظم امتثال ولایت گڈهه شد و از سوانح آنکه اگرچه حضرت
شاهنشاهی در پردهٔ بی توجهی سیر مینمایند و هر زمان برای خود پردهٔ لطیف سرانجام مینمودند در معنی اگر
نگرچین تخت نشین دولت و اقبال شدند هم بجهت مصالح ملکی که دانا دانند و هم برای نشاط صوری که عامه فهم
رای جهان آرای بچوگان بازی که در معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانیست اشتغال فرموده در هنگام ابتهال
خاطر گوی عشرت از عرصهٔ روزگاری ربوده بظاهر بزم نشاط و هنگامهٔ بازی آراستن بود و بباطن مشغول
حق بودن و کار جهان ساختن و درین کار شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند از انجمله
گوی آتشین بود بوسیلهٔ لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست میداد و چوگان
هلالی گوی از کواکب می ربودند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بمعنی اسپان را دست و پا راست میشد
و مردم را توانائی قطره و ثبت که ناگزیر نشاء سپاهی گریست بهم میرسید و از سوانح درگذشتن یوسف محمد خان
کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز از این جهان گذران از فرط باده پیمائی روز خرداد موافق پنجم ذی القعده
پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت و از غرائب آنکه روز دیگر که نعش او را
از نگرچین بدار الخلافت آگره آورده بدن او گرم بود حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت
و مردمی متاسف شده بفنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبائی ماتمیان دل پای داده شدند
و لوازم رافت و عاطفت بظهور آوردند و از سوانح این واقعه آنکه بیشتر سمت تحریر یافت که او بجراست
و حکومت گڈهه تعیین شده بود که آصف خان را ازان حدود برآورده بران دیار متصرف شود و چون آن ملک
بی سعی بدست او افتاد از نرمی ملک و خرابی آن نتوانست سامان آن کرد وحشت بر مزاج آن خان غالب
تا آنکه در اواسط این سال بی رضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد بر گاه لب منابت

معنوی قرب بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند سودمند نیامد نزدیکی اماکن شریفه که بوسیلهٔ
آن بزرگان معنی صورت عزت و اعتبار یافته اند چه گشاید سیما که بی مناسبتی نارضامندی چنین صاحب
اقبال ضمیمهٔ حال او باشد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک
فرمودند شاه قلی خان نارنجی و کاکر علی خان را با جمعی از بهادران اخلاص گزین بآن حدود تعیین
فرمودند و فرستادها رفته پراگندگیهای آن را نظام دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند

نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنهٔ میرزا حکیم و دیگر وقایع اقبال

درینولا که نامه جبین نشاط گاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که میرزا حکیم باغوای
کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نمط است
که میرزا سلیمان ازان باز که از نهیب صدمهٔ شاهنشاهی فرار اختیار کرده ببدخشان مراجعت نمود همیشه
اندیشهٔ آمدن کابل داشته درینولا چون بیقین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت شاهنشاهی هیچکس
در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم با چهار م لشکرها را فراهم آورده روی امید بهمان آرزو بجانب کابل
نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بوده
سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کابل بود از کابل برآمده لشکر ورده و غوربند رفت میرزا سلیمان
بکابل آمده محاصرهٔ قلعه کرد و بعد از چندی روز کمتر قدرت خود را از کنگرهٔ تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت
که در غوربند و آن نواحی است خواست که بوسیلهٔ تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای ناصواب
حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم
برسالت تعیین کرده پیغام داده که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر بوده اید خصوصاً که نسبت وصلت ضمیمهٔ
آن شده باشد تمامی خاطر متوجه آنست که بکمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد
درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ما تا ... شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که
از اختلال و انحلال مصئون باشد درمیان آید میرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریهٔ قراباغ
که در دوازده کروهی کابل است او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم گردید
معتمدان خود را بیشتر فرستاد که شروط و عهدی بی شائبهٔ مکر و فریب درمیان آرند چون فرستادها تبلیغ رسالت
نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و عمل
بقول موافق گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی مقرر ساختند
که میرزا در ابتدا باغ تحریک نموده به بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی بکمال

وثوق بر بند بیگم ثبات خدع را دانسته تا ... پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا حکیم
قرار آوردن او بقراباغ داده ام صلاح آنست که شما آمده و بعض سپاه را در کنار قلعه گذاشته با سپاهی
از سپاه بایلغار خود را در حوالی قراباغ رسانیده در کمین گاه وقت باشید که چون میرزا برسد شما از آن جا آمده
دستگیر می کنید میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بمهم آورده بمحاصره
کابل گذاشته شبا شب خود را رسانید و قریب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستادهای میرزا حکیم
از پیش بیگم که سوگندان غلاظ شنیده باز گشتند نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد
و ماجرای مجلس و انشراح خاطر نشان میرزا نمودند تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم بهیچ شدند مگر باقی قاقشال
که از رفتن مانع بود و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه
بجنگ میرزا سلیمان در آرد و بسوگندان دروغ که دام فریب است در کمند دشمن اندازد و هرچه آن غدار اندیش
اندیشیده بود بـــاقی قاقشال پوست کنده میگفت و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندی
از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا
سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده و خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا
سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت منتظر ایستاده است و من امشب بهمراهی ایشان
آمده ام میرزا از شنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا
سلیمان خبر یافت که میرزا حکیم برین خیال مطلع شده خود را بر کنار کشیده تعاقب نموده بعضی از مردم
میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و از آنجا در دنبال ایشان تگ و دو گرفت باقی قاقشال با برادران عقب میرزا
بتعجیل میراند و کار بجائی رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست یابند
باقی قاقشال و برادران بپای مردی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین
طریق میرزا را از خطرگاه غدر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سنجد دره تعاقب کرد چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت
بناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد میرزا حکیم چون شب آمد
در یکی از دره‌های غوربند بسر برده کسان بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش
او آوردند و از آنجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندوکوه قرار گرفت روز دیگر از کتل گذشته بمرغ و لیرف
که بتصرف اوزبکان بود رسیده از آنجا یک دو منزل پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند اراده
کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ برند و از و کومک طلبند لیکن باقی قاقشال که در آن پیش دست بود
راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه معلی می برم خواجه حسن با جماعت ببلخ رفت و باقی قاقشال با برادران

وجمعی که با ایشان اتفاق داشتند از انجا بازگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد و از انجا براه ایسا و بحراد
بجلال آباد عبور افتاد و از انجا بپرشاور و از انجا بکنار آب نیلاب آمد از آب گذشتند و از انجا
عرضداشت تضرع طراز متضمن شرح تفرقه‌گردی نموده بود مصحوب معتمدان روانهٔ آستان اقبال ساخت
و در معمورهٔ نگرچین که نزول اجلال غیرت افزای عالم قدسی بود ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس
دریافتند و عرضداشت میرزا بذروهٔ عرض اقدس رسید و انجا که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان
والاست خبر فتور کابل عرضهٔ عرصهٔ اجلال شده بود و دران هنگام فریدون خال میرزا در ملازمت اقدس
کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا
خردسال و دل پرو است او رفته منتظم مهمات باشد و میرزا را بشاهراه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد
و محافظت نماید که مردم فتنه‌اندوز بمجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول بمیرزا آمدن میرزا سلیمان
بکابل اتفاق افتاد و آن وقایع پیش آمد و درین وقت که ایلچیان میرزا حکیم آمدند آنحضرت بمقتضای عطوفت
فطری و شفقت رحمی خوشخبر خان را که از یساولان بارگاه قرب بود با نقود وافر و اجناس وافی و خلعت و اسپ
خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده
دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی
که دیباچهٔ اقبال جاودانی بود دولت پذیر شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجا آورد و بعد از چند روز فریدون
که پیش از خوشخبر خان بموجب رخصت خالی آمده بود رسید و آن کوتاه فکر مقدمات دور از کار که در واهمهٔ هیچ
خردمندی راه نیابد بمیرزا گذرانده و مانده با انجا آمده بود و ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس غیر واقع جلوه داد
و سبیل گرفتن لاهور بآسانی خاطرنشان کرد و باین قدر اکتفا نموده میرزای خردسال را بگرفتن خوشخبر خان
اغوا نموده میرزا اگرچه از حرمان دولت آتش خیال فاسد فریدون را دانست که راهی بجائی دارد اما رضا
بگرفتن خوشخبر خان نداد و شبی طلب داشته وداع کرد و دران هنگام یکی از نویسنده‌های بیدولت سلطان علی نام
که از مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود و آن نامراد را لشکر خان خطاب داده بودند و حسن خان برادر
شهاب الدین احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می برد آن دو بی سعادت سخنان شورافزای فتنه‌انگیز
گفته در فساد و افساد بفریدون شرکت می جستند تا آنکه میرزا حکیم که بعقل دوربین داشت و دل حقیقت گزین
از سخنان این گزاف‌گویان از نیلاب گذشته پای جرأت و روی عصیان بسمت لاهور آورد
و مردم میرزا بهره و آن نواحی دست انداز کردند و چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین خان
و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را

بعتبهٔ مقدس عرض داشتند و نائرهٔ غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت
و باجتماع بعضی از عساکر اقبال پرتو اشارت تافت و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب که شاید بفریب و فسون امرای
پنجاب را تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز
دیگر بکنار قلعه رسیده صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال ابدپیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد
جلالت و جلادت داده از فرط تیردلی بضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را پیرامون قلعه گشتن ندادند و هر روز بهمین
نمط آئین قلعه داری استحکام داده بکمال شجاعت و حقیقت سجایی آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانخانان را
بحکومت دار الخلافت آگره که مرکز دائرهٔ سلطنت بود تعیین فرموده مظفر خان را بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در
روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سوم جمادی الاولی نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت
اعتصام آورده سمند اقبال را جولان دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بهار می نمودند بعد از
ده روز دار الملک دهلی بظلال رایات اقبال نور پذیر شد و بطریق معتاد و آئین مسعود زیارت مراقد منیره
فروشدگان ملک معنی فرموده و مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت
ساخته روی توجه بروضهٔ فائض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حریم مقدم مراعات آداب نموده
عزیمت پنجاب وجههٔ همت علیا ساختند میرزا حکیم که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر می پخت و فکر بیهوده
داشت بمجرد صیت نهضت مواکب معلی سراسیمه روی بفرار آورد تا ساحل نیلاب باز پس ندید و آنروز
که معسکر اقبال بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود منهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند و موکب عالی از دریا
گذشته روی سعادت بلاهور آوردند و امرای پنجاب بتارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند و بعنایات
سعادت انتساب منتصف بهمن ماه الهی موافق رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق افتاد و منزل
مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزت و مطالع کوکب اقبال شد و فروغ امن و امان
از کران تا بکران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان آداب جانسپاری تقدیم
رسانیده بودند به پیشگاه تحسین درآمده بپایهٔ ترقی ارتفاع نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که تعاقب کابلیان
نموده سزای لائق در کنارشان نهاده آید اما از انجا که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است
بر کوتهی خرد میرزا حکیم بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا را نامزد
فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند
بیفزایند که درین صورت اخراج میرزا بر وجه احسن میشود و این دولت آساس حکم عالی را کار بستند و
متوجه خدمت شدند و آن حضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر اقبال

بکنار سند هر رسیده مراعات احوال رعیت نموده و از اینجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه
شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه در ان هنگام بقصد میرزا حکیم الغار کرد محمد قلی شغالی را با جمعی کثیر محاصرهٔ قلعهٔ
کابل گذاشت معصوم خان چندی از فارسیان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامهٔ تهور نمایند این دلیران
عرصهٔ نبرد با محمد قلی دست بردی نمایان نموده او را هزیمت دادند و اشیای بدخشان بغنیمت بردند و تفرقهٔ عظیم در اهل محاصره
افتاد و محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که درین یورش همراه بودند بچار دیوار باغی که دران نواحی بود در آورده خود را مضبوط
ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرد کرده خبر بمعصوم فرستادند که اگر کریم نواختی شتابی و مدد رسانی از شما را دسیله کرده ایم دستگیر
کردن آسان است او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این سلوک با ایشان از آئین ادب بعید است مگسان
خود را طلب داشت میرزا سلیمان از شنیدن ترو از غدری که بمیرزا حکیم اندیشیده بود محروم و ناپوس باز بحوالی کابل آمده در مقام
محاصره شد و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد در میان نبرد سپاه میرزا
ناست و باگونه در مردم و اسپ نیز افتاد تا گزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیلهٔ قاضی خان بدخشی مختصر چیزی که
دست آویز مراجعت در وکش معاودت باشد گرفته اول حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت و از عقب او
خود هم بشتافت و مقارن آن حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان دست ها بر در
گریبان فرو برده خسر مسار خیالات فاسد نشستند و موکب معلی که کوکبهٔ حشمت و اجلال در لاهور برافراشته سای
عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد و جشن
والای وزن مقدس نیز در همان ایام مسعودی ترتیب یافت و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معهود وزن
همایون شد و خیرات و مبرات بتجدد و بزرگ رسید و فرمان روایان اطراف و اکناف خصوصاً حکام سامان و
زمینداران سمت شمالی فرق ضراعت و جبههٔ اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای
گرامی می افشاندند و گروهی که دران فرصت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد فرزندان
و خویشان با ایلچیان کاروان فرستاده عرض اطاعت مینمودند و درهمین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان
والی تته عرضداشتی متضمن بر دفور بندگی و فرمان برداری با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشته
و خلاصهٔ مضمون آنکه بدر من از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد اکنون
من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثبات قدم ان ذروهٔ انقیاد ام در ینولا سلطان محمود بکری جلادت
توسد و حکم معلی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بند کشید و بواسطهٔ وثوق اعتصام بعتبات دولت
ابد قرین دستی برین حدود نتوانست یافت و پراگنده گردید امیدوارم که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در
خیل بندگان هواخواه ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمعیت من ننشیند عرضداشت او بوساطت

مقربان بساط اقدس بمسامع اجلال رسید و موافق اراده والتماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان
ازمکمن سطوت واجلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون ننهد و از حدود متعلقه بباقی خان عنان خیال کشیده دارد
وایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند واز سوانح آنست که چون همای چتر سپهر ظلال
حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافت آگره بدرگاه
معلی رسید باینمضمون که پسران محمد سلطان میرزا والغ میرزا که بنظر تربیت از سائر ملازمان عتبهٔ اقبال ممتاز بودند
ودر سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده وپای طغیان فشرده بر قصبات وحواشی دهلی درازدستی نموده‌اند
وبنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی برآمد که آن مدبران را بدست آورد کوته‌بینان اینمعنی را شنیده براه
فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ
بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانست و والدهٔ محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزا است میرزا در زمان
فرمانروائی خود محمد سلطان میرزا را که نبیرهٔ او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا چون
تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیوست و منظور نظر عنایت
ورعایت شد وچون اکلیل سریرآرائی بحضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم
وعواطف میداشتند واو را دو پسر بود یکی الغ میرزا ودیگری شاه میرزا وهر دو در سلک ملازمان آنحضرت
کامیاب دولت بودند با وجود آن چند دفعه آثار خلاف وعصیان ظاهر کردند وآنحضرت بموجب مکارم ذاتی
رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت واز و دو پسر ماند سکندر میرزا و
محمد سلطان میرزا وبعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایهٔ تربیت بر پسران
او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا ومحمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند وچون اورنگ
خلافت بشکوه جلوس بقا پیوند حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد آنحضرت بر محمد سلطان میرزا با نبائر و
عشائر او نظر عنایت انداخته کامروائی فرمودند چون محمد سلطان میرزا پیری دریافته بود از سپاهی گری
معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند که در همانجا آسوده بوده باشتغال
دعا مشغول باشد واز و در کبر سن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا
چهارم عاقل حسین میرزا واز آنجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت از دور ونزدیک
کافل مهام طبقات عالمیان است هر کدام از این میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لائق مکرمت فرموده بودند
در جمیع یورشها قرین موکب معلی کامیاب سعادت میگشتند خصوصاً در یورش جونپور ملتزم رکاب
مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا از آن یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده

بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایرهٔ شورافزای میرزا حکیم از
دار الخلافت آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا
لوای بغی و طغیان افراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی
دست بتاراج دراز کردند و جاگیرداران آنجا جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند و چون ایشان را طاقت
مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و بجهت این خود سران کج رو آن بدنهادان
شورش طلب راه ست نیامد چه از فساد جوهر عقل هر کدام را سری و سروری در دماغ پیدا و از انجا بازگشته
قصد میان دوآب نمودند گذر ایشان به پرگنهٔ نیمکار افتاد یار شاهی خواهر زادهٔ حاجی خان سیستانی که جاگیردار
آنجا بود و بمدافعهٔ آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدی چون در مقام سخت گیری ایشان بود و هلاکت این
گروه در گرو وقت دیگر شد و یار شاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و
دیگر اشیا بدست این بیدولتان بی راهه رو افتاد همچنان تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتار خان
دهلی را مضبوط کرد و منعم خان از آگره بمدافعه برآمد آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوب
شتافتند در قصبهٔ سنپت بمیر معز الملک که به پنجاب احرام ملازمت بسته میرفت دوچار شدند و اسباب او را
غارت نمودند و منعم خان از تعاقب به اصلاح وقت ندید برگشته بدار الخلافت آگره آمد و این جماعت رفته
مالوه را متصرف شدند و دران وقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات
در سلک ملازمان رکاب دولت انتظام داشت و اماداو خواجهٔ بادی که بخواجهٔ کلان اشتهار داشت
اجین را استحکام داد و اتالیقی جند که همراه او بودند برآمده بمیرزایان ملحق شدند و انچه در بساط خواجه
بود بغارت رفت و خواجه بملاحظهٔ بزرگ زادگی بسلامت ماند در هندیه قدم خان برادر مقرب خان
دکنی بود و محمد حسین میرزا رفته آنرا محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعهٔ سنتواس بود و حسین خان خواهر زاده
مهدی قاسم خان از شایعت مهدی قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته می آمد بسنتواس رسیده بود که عزیمت
میرزایان بظهور آمد او نیز در سنتواس پناه برد ابراهیم حسین میرزا بمحاصرهٔ آن پرداخت و درین اثنا
محمد حسین میرزا هندیه را متصرف شده قدم خان را کشت و چون سر او را کنار قلعهٔ سنتواس آوردند
مقرب خان بیدست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز بدر آمد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد
حسین خان قبول ننمود درین هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علی قلی خان بودند آمد و بشرف رخصت
استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد که محمد سلطان میرزا
را لشکر اعظم پور بقلعهٔ بیانه برده محافظت نماید

آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول

درین هنگام که عرصهٔ لاهور پور دو موکب معلی گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگرد آوری خواطر اشتغال داشته
صید قلوب می فرمودند فیوضِ بهار احاطهٔ روی زمین کرد و نسائم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدائق و بساتین
جولان گاه نظارگیان بدائع صنع شد و شقائق و یاسمین بجلوه های مستانه کمند بر انتظار دیده وران انداختند شعر

برخیز که جلوه کرد طاوس بهار		برخاست ز طرف باغ گلبانگ هزار		بر سبزه تر فتاده بر سوگل سرخ		یا بر سر پر خود نهاده طوطی منقار

بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم
و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول
آغاز شد و بجهت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی شکار جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است بظهور آمد
حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور یکطرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور برانند
و هر ضلعی بیکی از امرای عظام سپردند و بخشیان و تواچیان و سزاولان الهی افزوده بهر جانب سزاولی سیکرده باشند
و چندین هزار پیاده از قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکاری معین ساختند و در پنج کروهی لاهور صحرای
وسیع چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار ـــ انتخاب کردند در مدت یک ماه که امرا و دیگر خلائق
از خواص و عوام سرگرم راندن شکار می بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بمعموری ظاهر و باطن اشتغال
فرموده معدلت را بلند اساس می ساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه در انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید
و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآئین شائسته شکارگاه رسیده بر دور جرگه گردیدند
و بنظر شمول آن دائرهٔ انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند هر کس از بزرگان دولت و سائر ملازمان بساط عزت
درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام شتافته بود نوازش آفرین یافته کلاه گوشهٔ مباهات براوج اعزاز رسانید آنگاه
پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن شیر صید آهو خرام را در نخجیرگاه جلوه دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و
ضرب بندوق بنیاد شکار کردند در آغاز عزیمت شکار و در جرگه که پنج کروه بود و زبر و زبر قمرغه بلیش می آمد و دائره تنگ تر
میشد درین میان گاه بجولان رخش گرم رو شکار را از زمین می ربودند و گاه بکمند اندازی آهوان برق پای ابلق
می کردند و از انبساط طبیعت نشاط پیرای انواع شکار افگنی بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش
در میان قمرغه درآمده در رکاب سعادت بود و امرا در پیش حرمِ جلیلهای خود سراپرده ها کشیده روز بفروغ دیده و شب
بمشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و هنگامهٔ طرب گرم بود بعد از آن
که حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت و اقبال باقسام شکار کامیاب عشرت گشتند بامرای عظام و محرمان
حریم قدس پرتو اشارت تافت که در صیدگاه درآمده شکار مراد کنند و مرتبه مرتبه ملازمان عتبهٔ والا موجب حکم اقدس

در میان آمد تا آنکه کار بجدی رسید که آحاد و افراد از پیاده و سوار در آمده کام ستان عرصهٔ شکار گشتند و از عجایب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بکری از یساولان بارگاه مقدس بدستی کرده بیکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود و آن کس در کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال بادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقلیچ خان دادند که این خودسر بی اعتدال را از بار گردن نجات دهد بمنشار الیه دو مرتبه آن الماس پاره را برو انداخت و سر موی آزرده نشده بر زبان تقدیر بیان گذشت **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ٭ نبرد رگی تا نخواهد خدای ٭ و ازین معنی سر قضا دریافته جان بخشی فرمودند اما بجهت تنبیه و عبرت بی اعتدالان موی سرش تراشیده خر سوار بر گرد شکارگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفر خان است و آوردن وزیر خان برادر آصف خان را در بساط مقدس و درخواست گناهان او و برادرش نمودن و بپایهٔ قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون آصف خان باضلال بخت در کمند خدیعت و دام صحبت علی قلی خان و بهادر خان افتاد آخر ناخوشی صحبت او خوش نیامد و از تکبر بیجا و ترفع بی معنی خاطر او رمیده شد و باینحال علی قلی در اموال او چشم طمع داشت آصف خان منتهز وقت بوده فرصت می جست که از وی جدا شود و درین اثنا علی قلی آصف خان را همراه بهادر خان فرستاد و وزیر خان را پیش خود نگاه داشت وزیر خان حقیقت را به برادر خود نوشته سوگند قرار قرار داد آصف خان بموجب قرار داد شبی از بهادر خان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت و وزیر خان نیز از جونپور بر آمده بهمان راه شتافته بود و بهادر خان از حال آصف خان آگاه شده تعاقب کرد نزدیک بقلعهٔ چناره با آصف خان رسید و میان ایشان جنگ در پیوست آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادر خان او را بر فیل عماری دار انداخته روان شد و مردم بهادر خان از پی آنچه غنیمت متفرقه شده بودند که وزیر خان و بهادر خان پسر او رسیدند و خبر گرفتاری آصف خان شنوده خود را ایشان رسانیده کردند درین هنگام که مردم بهادر خان پراگنده شده بودند رسیده داد جلادت دادند بهادر خان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و اشارت کرد که آصف خان را که بر فیل می آوردند از هم بگذرانند نگاهبان یک دو شمشیر حوالهٔ او کرد سر انگشت دست او جدا شد و بر بینی او زخمی رسید که ناگاه مردم وزیر خان زور آورده آصف خان را خلاص کردند و بجانب کره آمده آرام گرفتند و درین کارزار بهادر خان پسر وزیر خان داد مردانگی داد و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت آصف خان از زمان گذشته ندامت کشیده و این همه حوادث و نکبت را از مآثر حرمان آستان معلی دانسته با گرد خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد و وزیر خان برادر خود را پیش مظفر خان و قتیکه بموجب اشارت عالی از دار الخلافت آگره متوجه پنجاب میشد

۲۲۱
ج دوم

فرستاد و وزیرخان بدهلی آمده مظفرخان او را بعد الطف خسروانه استمالت گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت شاهنشاهی بشغل صید افگنی منشرح و منبسط بودند بحال عرض یافته در خواست تقصیرات آصف خان نمود و آنحضرت ذیل عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند که کمر استظهار بسته در حدود مانک پور باتفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال بمستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرماید دولت زمین بوس دریافته مشمول عواطف بی منتهای شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب عالی بعد از انصرام مهم عشرت انجام شکار قمرغه معاودت فرمود و بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است و بمهابت عمانی میگذرد رسید حضرت شاهنشاهی رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان توکل بدست داده بدریا سر دادند و آن بادپای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت و ملازمان موکب والا ملتزمان رکاب مقدس که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند اسپ سواره خود را بآب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوش خبرخان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصهٔ لاهور منتصب شد شرائف اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که جود اقدس بآن منظور است مصروف بود و از سوانح گریختن محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه آوازهٔ که جوانان موکب معلی به بسالت و تهور علم امتیاز می افراختند و پیمانه بدمستی را برداشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد در این ایام که عرصهٔ لاهور معسکر اقبال بود در عالم بیخودی بیکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار بود دوچار شده تیری از کمان خانه بی اعتدالی برکشیده بجانب او انداخته چون جرأت معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در موقف شفاعت آمده زبان تضرع برگشادند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص جان بخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از ادبار بخت خویش بیراهه سعادت همان شب فرار نموده پیش علیقلی خان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنست جنید کررانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود و از مندول که بجاگیر او مقرر بود بتوهم باطل فرار نموده بجرات رفت انانکه در نهاد بیدولت آمده اند هر آئینه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند و بزعم خود در افزایش خویش میکوشند و بعضی بر کاهش خود افزوده خود را بیجا و بیدولتی می اندازند در این هنگام که همت جهانگشای از تنظیم مهمات پنجاب پرداخته پرتو توجه اقدس بر مراجعت می تافت عرائض دولتخواهان خصوصاً عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافت آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست که علیقلی خان و بهادرخان و اسکندر خان بازه سر از خط بندگی پیچیده و باعلاء اعلان بغی و طغیان گردن برافراشته اند و غبار انگیزی میکنند

مادهٔ از دیاد مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته از بیخردی و بی دولتی خطبه که سرنامی طرازان را نزیبد بنام میرزا خوانده اند این تیره‌بختان سخت برگشته از شعشعهٔ ضیاافزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسدهٔ خود میرزا ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند بادشاهی عطیهٔ الیست الهی که چندین هزار شرط گرامی تا در فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود و محض نسب و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت نکند و بر هوشمندان پیداست که نبذی از آن صفات قدسی فطرتی والا و عطوفتی عالی و حوصلهٔ فراخ و بردباشتی فراوان و دریافتی بلند و گرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست و جدی عظیم و عملی شائسته و فکری عمیق و تغافلی مستحسن و عذرپذیری لائق است و با این مآثر کمال که از بسیار اندکی در داستانی نامهای حکمت پروران بالغ نظر بسیط مذکور است مادام که موصوف این نعوت جلال را دانش بر خواهش آز و غضب ناشائسته غالب نباشد سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد بارسیدن این پایهٔ بلند مادام که بصلح کل نگرایده طوائف انام و طبقات ملل را در روا آئینه نبوده به یک نظر تربیت و عاطفت نگاه نکنند در خور این ریاست عظمی نگردد و بحمد الله که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن ملکات قدسی است شرح جلائل خدیو عالم را دفترها کفایت نکنند ذکر تقریری چگونه ایفای آن تواند کرد هرچه داری بده و دیده بخر و شمائل جهان آرای بادشاه صورت و معنی را نظاره کن تا بدانی که بادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعتدال گران آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بجهت مهم سازی جاگیرهای علی قلی و بهادر به درگاه معلی آمده بود و بخان باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر اراده و توجه بدار الخلافت نمود که سزای ارباب بغی و فساد فرمایند بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند و پرگنهای آن ممالک به آئین شائسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند و منتسبان آن سلسلهٔ حقیقت کیش و سائر سپاهیان جان سپار تقسیم نمودند و مهمات کلی و جزوی آن سرحد را برای رزین میر محمد خان مفوض فرمودند و روز تیر سیزدهم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافت ارتفاع فرمودند چند اشت دولت خان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل تیکنجن و فیل بیجانه که فیلان نامی بودند در یک روز سقط شدند جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شد آنحضرت بزبان مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم که آن دو برادر بدبخت برگشته درین یورش نگونبختی خواهند شناخت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دید است و چون رایت اقبال بجدود سهرند نزول اجلال فرمود مظفر خان بیحوصلگی چه گویم بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان آرای عطوفت پدری و رافت اتالیقی بظهور می آرند و مردم را از امور ناشائسته نگاه داشته

در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش فرمایند درینولا بمسامع علیا رسید که مظفرخان بساده روئی قطب خان نام علاقهٔ خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده بنگاهبانان سپردند که مبادا مظفرخان درین دام فریب در بادیهٔ عظیم افتد آن زنبیته خرد از کوته حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر مرحمت و تربیت بادشاهی ندانست و حضرت شاهنشاهی که میزان تمیز و قدردانی بدست قدرت کامل خود دارند این همه نادانی و بی تمیزی او را منظور نداشته بتفقدات خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتگار را پیش او فرستادند و بمدارج گرامی هدایت فرمودند و تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته مسرت پیرای عالمیان بودند و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسر مخیم موکب اقبال شد دران منزل منازعت و مجادلهٔ طائفهٔ سناسیان بخونریز انجامید و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کول آبیست که دریاچه توان گفت سابقاً آنجا فضائی بود وسیع کورکهیت نام که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آن را بزرگ میدانند و طوائف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمعی عظیم انتظام می یابد و درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و در میان سناسیان دو طائفه اند یکی را کُر نامند و دیگری را پوری بر سر جای نشستن در میان این دو طائفه گفتگو شده بود و تجرد گزینی اکثر این مردم بواسطهٔ آنست که دنیا از ایشان پشت داده است نه ایشان از دل سر گشته اند و لهذا پیوسته آزمند بوده و مغلوب شهوات و غضب و شره و حرص میگردند و باعث نزاع آنکه طبقهٔ پوری در کنار آن کول مکان معین داشته اند که درین مجمع نشسته دام گدائی می گسترند و زائران این اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل دران کول می آمدند بآن گروه تصدق گویان چیزی میدادند درین روز گروه کُر بتسلط در آمده جای پریان گرفته بودند و این جماعت را تاب مقاومت کُران نبود که جای خود را توانند نمود سر حلقهٔ ایشان کیسوپوری نام در قصبهٔ انباله بآستان معلی آمده دادخواهی نمود که طائفهٔ کُران بتغلب آمده جای ما را گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می بندیم یا خون خود را بر خاک میریزیم یا این قطعهٔ خاک از ینها می گیریم و گروه کُران بعرض اقدس رسانند که اینجا موروثی اینها نیست چندگاه ایشان می نشستند دیگر ما می نشینیم و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود و چون موکب معلی بتهانیسر نزول اجلال فرموده در سر گذنا رفته هر چند جواهر نصایح و مواعظ برین نفوس معطله افشاندند حکم لآلی انداختن بر خاک داشت بجوهر بطالت و ضلالت ایشان پیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدت الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پامال نفس و هوا بوده سالک براهٔ شقاوت بودند رخصت مجادله یافتند تا باین روش سزای اعمال نکوهیده خود یافته متنبه شوند و اتفاقاً دران روز از آن گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آورده بودند و از جانبین صف آراسته کرده اول از هر طرف یک معروفی

پیش آمده دویده و جنگ شمشیر کرده و باز تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیرباران کردند بعد از آن گروه پریان بسنگ دستی پیش آمدند چون پریان کم بودند حضرت چند نفر از مردمی که جنگ سنگ دانند و تیمپا توران چیرهٔ هندوستان که همواره از آن طبقه چون نائره طبقات در حواشی موکب معلی می باشند اشارت فرمودند که کومک پریان باشند در حمله پریان بر کنران موافقت نمودند آنچنان زور آوردند که کنران تاب معاودمه نیاورده روی گردان گردیدند و پریان از دنبال در آمده جمعی کثیر از آن خاکستریان را بر باد عدم دادند و به پیرو سرحلقهٔ ایشان که آتشنام داشت رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند و دیگران پراگنده شدند و خاطر اقدس را که رنگ آمیز کارگاه تقدیر است از تفرج آن لعبتی عظیم روی نمود و فردای آن روز از عرصهٔ تماشا نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد آنجا میرزا میرک رضوی که در لاهور اوراسجان باقی خان سپرده بودند در کمین غفلت و فرصت بیبوده از حبس فرار نمود و جان باقی از دنبال او بگام جستجو شتافت و چون بدست نیاورد وادیم تقصیر بدرگاه معلی رو سفید نتوانست شد و حضرت شاهنشاهی بآئین مقرر بزیارت مراقد اولیای آن مقام فیض انتما توجه فرموده همت خواستند و افاتحه خیرات بمجزویان حواشی آن بقاع شریف فرمودند و تاتار خان که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس گردانید که محمد امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود بقصبهٔ کهوج پور رسیده و شهاب الدین خان ترکمان جاگیردار آن قصبه چند روز بمنزل خود نهان کرده و بمساعدت اسپ و خرج پیش ارباب بغی و عصیان روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی که نوار سطوتش جز بر افق عدالت نتابد بلندی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی با حضار آن بیدولت در بارگاه عدالت مامور امر عالی شد و روز دیگر از اینجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصهٔ پاول مخیم اجلال شد شاه فخر الدین بزمین بوس سربلندی یافته آن بی سعادت را بموقف اجلال آورده او را بجس چغتائی سپردند و در همان منزل بیاسا رسید و چون نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافت آگره پیچیده شعشعهٔ مهر رایات والا بر آن شهر دو تافت خانخانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شد و بآداب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقائع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طومار عصیان علی قلی خان و بهادر خان و دیگر مخالفان که بتازگی سر زده بود فرو خواند گستکه مبدای فطرت بد نهاد و بی جوهر افتاد او را مرحمت و نصیحت سودمند چون گویم که زیان کار آید و مدارا و موعظت اشفقت و حسن جوانی فرو آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بد درون را جز حبس و ضرب چاره ندیده اند و چون این علاج بد بران خراب باطنان بیدولت کارگر نکند بعدم خانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی بر حال آنها سید انند مشکلان اشتغال سلطنت و بار یافتگان حریم قرب بستر تیغی نرسیده خدیو زمان او را در مرتبهٔ اول

نگذاشتند که چارهٔ آن بیدولتان بظهور آید و باطن مقدس را بر سر تدارا آورده بر داشتن پردهٔ کار را در
توقف ماندند درین هنگام که موکب معلی باطفای نائرهٔ فتنهٔ محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون این خبر
بعلی قلی خان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این بیدولتان بخیال فاسد خود اینچنین وقتی را فرصت انگاشته
خیالات فاسده برانگیختند علی قلی خان از جونپور روانهٔ قصبهٔ سرهرپور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر بود شد
و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده بر آمده و جمیع فتنه سرشتان دران قصبه فراهم آمده
قرار دادند که علی قلی خان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را تصرف نماید و بهادر خان
بکره و مانک پور در برابر آصف خان و مجنون خان رود و اسکندر خان و ابراهیم خان سرکار اوده و آشحدود را
متصرف گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علی قلی خان بداعیهٔ شور افزائی بسرکار قنوج روان شد چون
جاگیرداران آنحدود را سرداری که با و اتفاق نموده مقاومت بآن فتنه انگیز توانند کرد نبود خود را بقنوج کشیدند
و علی قلی خان گرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان که جاگیردار قنوج بود در قلعهٔ شیرگره
متحصن شد و خلائق غبار آلودهٔ تفرقه گشتند و عرائض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود آمد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دار الخلافت آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان در معرکهٔ فتح

چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی دست حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت
حق اساس بر خلاف اکثرے از فرمان روایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال میفرمایند
و شادمانی خویش را در رفاهیت خلائق میدانند آرے گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین
تاجداریست که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیازمندی درگاه صمدیت داشته در لوازم داد و دهش
تکاپو نماید و راحت جهانیان را آسایش خویش داند و هر که از فرمان برداری اینچنین سریر آرای اقبال
سرباز کشد هر آئینه در هلاکت خود اهتمام نموده باشد خصوصاً کسیکه پروردهٔ نعمت این دودمان والا باشد و سبب
دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیلهٔ این خاندان فراهم آورده چه نامردمی و نامردانگی و نامعامله فهمی باشد که آن
اسباب بزرگی را در بغی ولی نعمت خود صرف نماید هرگاه فرمان روای روزگار چنین و مخالف دولت این
طرز لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته در هر نهضتی نصرتے کرامت فرماید و نمودار اینمعنی واقعهٔ علی قلی خان
و بهادر خان است و استیصال این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال
از یورش پنجاب مراجعت فرموده مستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علی قلی خان
و بهادر خان و سائر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نوائر فتنه

وجهه همت علیا شد و منعم خان خانخانان را بدار الخلافت آگره و حراست آن سعید و مقرر فرمودند و دو هزار فیل جنگی
بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند پیشتر از آنکه موکب مقدس نهضت فرماید قیا خان و مظفر مغل و میرزا قلی
و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را که بسرعت شتافته معاونت میرزا یوسف که در قنوج متحصن است
نمایند و خود بدولت و اقبال روز اشتاد بیست و ششم اردی بهشت ماه الٰهی موافق سه شنبه
بیست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آوردند و بدست اقبال عنان نصرت گرفته سمند
همت جهان کشای جولان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه سکیت
مخیم موکب نصرت شد علی قلی خان که بر ساحل گنگ بگذر قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته و نشقاق و عدوان
آمیخته بود باستماع صیت نهضت اقبال روی گریز بجانب مانک پور که برادر او بهادر خان و ابراهیم خان
و مجنون خان فتنه انگیز بود آورد و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده
کوچ بر کوچ نهضت میفرمودند و چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس را سردار ساخته
و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و حسن خان و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی
و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کارگزار همراه او کرده روز دیبدین
بیست و سوم خرداد ماه الٰهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی القعده از همین منزل بر سر اسکندر خان که در اوده دست
فتنه کشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره و مانک پور آوردند و چون قصبه رای بریلی
مخیم اقبال شد عرائض آصف خان و مجنون خان بعتبه مقدس رسید باین مضمون که علی قلی و برادرش بهمت
حدود کرا الیا دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای بر ایلغار قرار گرفت
و بیشتری از جانفشانان موکب معلی چه از روی پست فطرتی و چه از جهت کسالت و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهت آنکه
کار آن تیره رایان بانجام نرسد یا بازار خود فروشی آن بی سعادتان گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه
دانا دل پروا از کار هیچکس بر نداشته عنان توجه بدست توکل سپرده شب زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الٰهی
موافق یکشنبه بیست و نهم شهر ذی القعده از قصبه مذکور ایلغار فرمودند و از غرائب آنکه از رای بریلی راه متعارف
بواسطه تعدد گذاشته راه میانه که بنسبت آن راه نزدیک بود و با وجود آنکه بی آب نشان میدادند اختیار فرمودند
و از چشمه سار تائیدات غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راه ها پیش آمد چه پیشتر از آن
باران رحمت باریده کولابها پر ساخته بود و تمام شب و نیم روز در راه رفته بمانک پور نزول اقبال فرمودند و حسب حکم
جهانگیر وار آنجا بلوازم خدمت بپرداخت و عساکر فیروزمند بواسطه آنکه اول شب کوچ شده و کم کسی را از این ایلغار
آگاهی بود و درخت زار و میان آمد متفرق شده از راه راست بر کرانه افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام

نوشته بود ... که آنکس را که ایزد تعالی تائید داده باشد از کمی لازم چه اندیشه و در اثنای راه نزدیک مانک پور آصف خان بسجده عبودیت نورانی ناصیه گشت و همان زمان رخصت پیش یافت تا باردوی خود که در برابر خان زمان ست انتظار برد زمانی نگذشته بود که هتوامیور دکان قاصدان تیزرو و مسرعان اعتباری بود خبر آورد که علی قلی و بهادر در حدود پرگنه سنکرور دریای گنگ را پل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده با آنکه معدودی بملازمت رسیده بودند تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده بیشتر متوجه شدند راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی از سرا اردوی معلی گذاشتند که بعرصه قصبه کره برده نگاهدارند و از ده شیخان که از مضافات مانک پور است آمده خرامی روز یکشنبه از دریای گنگ فیل سوار گذشتند و چون اوائل موسم باران و فصل طغیان آب بود دران هنگام که بندگان حضرت فیل در آب راندند جوش و خروش غریب از عالمیان برخاست چه گذر از چنین آب خونخوار از محالات بود و بمحض کرامت شاهنشاهی این بحر زخار آن معدن ولایت را گذرانید دفعةً از پایاب گذشتند و ... این معنی را از دلائل نصرت و مقدمات اقبال دانستند دران زمان که موکب معلی از دریا عبور فرموده بود یازده کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس بودند میرزا کوکه و سیف خان کوکه و رستم خان و شجاعت خان و خان عالم و خواجه عبدالله و دربار خان و شهاب خان و سید جمال الدین و عادل خان و دلاور خان و چند حلقه فیل همراه رسیده و درین روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود قعر دریا باقدام فیلان پیموده شد از فیلان نامی خدا بخش و دیان سندر با طوفان مستی در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند و این دو فیل در دلیری و تیزری و جنگ آوری و صف شکنی انگشت نمای دیده وران بودند و چون موکب معلی از آب گذشته بخرام خواران نزدیک رسید فیل خدا بخش از مستی فرود آمده روی بهشیاری نهاد و فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن چنین فیل مست مبشر فتح و نصرت است که فتح و نصرت همعنان هشیاران و کار آگاهان وقت است و دیگر آنکه از هشیار شدن فیل ما را اعتماد بر فیل و مستی او نماند و منحصر شد توکل ما بر عون الهی و هرگاه توکل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد والحق ازان مظهر کرامات دو نکته بلند بوجود آمد که عنوان نامهٔ الهام تواند بود و چون شب در آمد بر کنار دریا بخت بیدار آسایش گرفتند و مخالفان تیره رای بمسافت یک کروه فتنه گستر بودند آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همان جا توقف صلاح دیدند و همان زمان مجنون خان و آصف خان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان و جمعی برین بودند که بی توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها باید شتافت آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دائره گردانند درین هنگام رفتن لائق نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و آزرم روی بیشتر کار میکنند رای او پسندیدهٔ خسرو کامیاب

شد و نصایح بلند و سود آمده بار رخصت دادند و حکم شد که در پاسی دو بار خبر بجا برسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود و از اینجا بدر روند علی قلی و بهادر که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آن شب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود و بباده پیمائی و شاهد پرستی و بازی شطرنج سرگرم بودند و باین لفظ صریح بر شکست خود فال میزدند و عجب تر آنکه دران شب مردی نزدیک چادرهای این مستان رفته فریاد بر داشت که ای جمع بد سرانجام واقف شوید که حضرت بادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گذشته با لشکری بی پایان رسید و چون پیمانه هستی آنها پر شده بود و از رایات اقبال را آنه تدبیرات آصف خان و مجنون خان دانسته در غرور افزودند و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود و اندیشه آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم تا سه چهار هزار سوار مشخص است باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه اندازد تا کار به پیکار نکشد و نمیدانست که جنود غیبی همرکاب گیتی خدیو است و بالجمله صبح روز بار اسفندیست و نهم خرداد ماه الهی موافق دوشنبه غره ذی الحجه که در حقیقت غرهٔ نصرت بادشاهی و مطلع عمر سیه بختان بود آنحضرت جیبه طلبیده در درع تائید غیبی در آمدند و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت در جوانغار آصف خان قرار گرفت و محب علی خان و طائفه از بهادران از پیش قدمان هراول شدند آنحضرت بر فیل بال سندر نام سوار شدند فرمودند میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال بمحل ارودی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند یرلیغ مطلع عز نفاذ یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج باعتضاد چنین قوی پشت شده طلبکار نبرد گشت و بمردم عقب تقید جنگ شدن گرفت و بعد از زمانے آصف خان را نیز حکم شد که با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر بادپای نصرت سواری فرمود و آن بیدولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس دران لشکر ورود اقبال دارند و مقدمات جنگ را بر تهور آصف خان و مجنون خان فرود می آوردند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی است و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آورده اند علی قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند و مخذولان ابدی قرار بجنگ دادند و باین خیال فاسد صفوف راست کرده جمعی از تیر دلان معرکه آرا را بر هراول و قیمی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب بپانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند و تا پانصد فیل هم رسید و فاصله در میان فوج پیش و موکب مقدس بکهتر ساند بابا خان قاقشال که سردار مردم او

بود و با آن جماعت پیوست و معرکهٔ تیغ و تیر گرم شد و بتائید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته برد
و افواج قاهره از پی درآمده این مدبران را تا صف علی قلی خان رسانید و اهل ادبار در گریختن
سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه دران گریختن اسپ یکی از آن
مخذولان چنان بر اسپ علی قلی خان خورد که دستار از سر شوریدهٔ او بر زمین افتاد و علی قلی خان حیران کار
شده بهادرخان را در برابر باباخان قاقشال فرستاد و بهادرخان خود را بسپاه اوچی رسانیده سرگرم کارزار
شد و زمان زمان علی قلی از بهادرخان خبر گرفته تازه بتازه کومک وا نه میکرد و باباخان غنیم را تیز رو
دیده عنان گردانید و بهادرخان از دنبال شتافته خود را با مجنون خان رسانید و درین میان تیر
تیری خورده چراغ پا شد و بهادرخان را بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند و زیر جمیل
او را گرفت و از بدذاتی و آزمندی چیزی گرفته رها کرد و درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان
مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره همراهان بهادرخان را در میان گرفته تیرباران
کردند و درین زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان دست بگریبان
رسانده جان ستانی میکردند و علی قلی خان مغرورانه بر جای خود ایستاده و از حال بهادری پرسید فیل مست
چتر انند نام از فیلان پادشاهی بر فیل کج بهنور از فیلان خاصه که از مستی فرود آمده بود دوید کج بهنور فیل
خود را در میان صفوف مخالفان کشید و مخالفان فیل اودیه نام را برابر چتر انند دوانیدند و چتر انند کج بهنور را
گذاشته بر اودیه دوید و بیک صدمهٔ کوه شکن او را بر خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بر آن مدبران حرام
روی آورد و اکثر اعیان و ارکان شرارت ملت شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند و خس و خاشاک
هستی ایشان بآتش قهر الٰهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروهی که گریخته
از ان نبردگاه اقبال بدر رفتند در راه بدست رعایای زبون که بآتش تعدی این ستمگران جگر کباب
بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و از میان ظفر بر حدیقهٔ دولت
بگوهر افشانی درآمد عرصهٔ نا درو از غبار فتنهٔ ارباب طغیان تصفیه یافت و از شفق عواطف الٰهی پیکر فتح
و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سواره از سر گذشت
علی قلی و بهادر می پرسیدند درین هنگام نظر بهادر بهادرخان را دستگیر کرده در ردیف خود سوار ساخته
ببساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تفقد بر گشادند که بهادر ما بشما چه بد کرده بودیم که اینهمه
باعث فتنه و فساد شدید او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت
و بیان عذر نبود و بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال همانا آن

بیدولت را در نفس الامر حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم نشده بود و الا یالیتنی حرف ندامت بر زبان او گذشتی
و هر که از چنین بزرگ کردهٔ خدا روی گرداند هر آئینه دین و دنیا از و پشت دهد و خراب ظاهر و باطن گردد و حضرت
شاهنشاهی با وجود چندین فتنه و آشوب او نمیخواستند که به نشیب نیستی فرستند بعد از شدت التماس و کثرت
الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بنسی داس کنبو مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند
و مقارن این حال بهادران نصرت قرین شهبایه کل را که از معتبران علی قلی بود گرفته آوردند و بسعی ملازمان رکاب
معلی سر آشفتهٔ او نیز بخاک افتاد و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علی قلی خان می پرسیدند جمعی میگفتند که از عرصهٔ نبرد بدر رفته
است و طائفه بر آن بودند که خرمن هستی او سوخته شد درین اثنا یا توفوجدار سیه بخت را آوردند چون کاوش
احوال او شد بر زبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان بادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلبانان را بیان کرد
بموجب حکم معلی تمامی فیلان فوج هراول را حاضر ساختند و آن شخص فیل یک دندان نین سکهه نام را دیده گفت این فیل
است که علی قلی را کشت آنگاه حکم مقدس شد که هر که سر مغولی از حرام نمکان بیارد یک مهر طلا یابد و هر که سر
هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد عوام ازین سرها بسر دویدند سرها می آوردند و زرها میگرفتند و چهره شناسان
ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علی قلی را که در پای درختی افتاده بود آورد و با این طائفه شبهه و شک میکردند درین میان
ارزانی نام هندوی که صاحب اختیار علی قلی بود و در خیل اسیران جنگ تهمان اقبال سراسیمگی و آشفتگی چشمش
که بر سر آن تیره بخت افتاد آهی سرد از سر درد بر کشیده و پیش آمده آن سر را بر گرفت و سخت بر سر خود زد و چنان
بوضوح پیوست که بآن مدبر بخت برگشته تیری از غیب رسیده و میرزا بیگ قاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلی قلی
رسید القصه از رسیدن تیر آن مدبر بحال تباه در جان کندن بود که سومنات فیلبان فیل نین سکهه را القصد او راند
علی قلی فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر که ترا رعایت خواهند کرد فیلبان
حرف او را از نشأهٔ خانی دانسته فیل بر و راند و او را از زیر دست و پای فیل بلکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت
بادشاهی پایمال ساخت یکی از پیادگان بگرفتن اشرفی سر او را جدا کرده می آورد و در راه آن سر را غلام غالب از و
کشیده و خود بنظر اقدس در آورده انعام گرفت آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده
روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که دران مصاف مردانه جانسپاری
و حق گذاری کرده بودند بازدیاد مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و سر علی قلی و بهادر مصحوب
عبدالله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی که وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دار الخلافت
آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتح نامه‌ها فرستادند هم سرمایهٔ مزید شکر اولیای دولت قاهره شد
و هم پیرایهٔ عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامهٔ اقبال روزافزون تواند بود

در عرصهٔ قریهٔ شکراول از مضافات الهاباس روی نمود و آن را مصرعا مع ساخته فتحپور نام نهادند و مبارک
فتح اکبر مبارک تاریخ دولت آئین است و از شرائف سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این
حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خان را بحکومت دار الخلافت آگره گذاشتند بازار هرزه گویان
تهی مغز گرم شد و متمردان مفسد از مدد و سر کشیدند منعم خان که بپدر و استاد و مرشد راقم این شکرفنامه
ابو الفضل عقیدت داشت آمده استمداد همت نمود آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان
فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعای او مقرر شد
که امشب بطریق خاص صوفیهٔ علیا توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده آید صبح آن
بشاشت غریب در جبههٔ شریف ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علی قلی و بهادر را بزودی آورند که امشب چنان
نموده اند منعم خان از استماع این مژده دلگشا خوشوقت شد و آداب شکر بجای آورد و اندکی فرصتی نگذشته بود
که سر این دو نمک حرام شور انگیز آورند آری از مستوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجیب ظهور معنی
چه دور و چون بمیامن تائیدات سماوی که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است چنین فتح
دولت پیرای روی نمود همان روز موکب معلی باله آباس که بعضی بیدولتان در انجا دود غبار انگیز فتنه بودند
نهضت والا فرمود شامگاهان ساحت آن سرزمین نور و مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت شب
دران عرصهٔ دلگشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته بعلی قلی پیوسته بودند مثل شیخ یوسف جلی
دستگیر شدند دو روز ببعضی مهمات آنجا پرداخته روز سوم روی توجه بجانب بنارس آوردند و آنجا بسیاری
از لشکریان علی قلی و بهادر مثل مرتضی قلی زمین بوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرائم این جماعه طراز
عفو یافت و زنان و پاتران بهادر خان بدست اولیای دولت در آمدند و خواجه عالم خواجه سرا آنجا ایسر
فتراک سعادت شده بمدارج قرب ترقی نمود و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه بسته بودند
از سطوات غضب حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را بجراست و حکومت جونپور
فرستادند و قلیچ خان و طائفه را بسر پور تعیین کردند که بنه و بار بعضی از اوزبکان آنجا بود و بعد از انکه سه روز بنارس
مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف دادند روز دوم ساحت آن شهر مور و موکب معلی
شد و مردم علی قلی که دران بلده فراهم بودند انوار سلامت بر ساحت احوال آنها یافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی
در آمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای آنحدود که لکدکوب آشوب بودند باستمال عواطف
شاهنشاهی شده سر بفراغ بالی بر داشتند و از انجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار بلده کره
نهضت فرمودند اردوی بزرگ آنجا بود و سه روز این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر کره رسیدند دران

هنگام پیش از چهار پنج کس در رکاب نصرت اعتصام نرسیده بودند بدولت و اقبال بکشتی عبور فرموده درون قلعهٔ کره را
بفرّ نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند نزدیک بانک پور خوابگاه عالم گریخت و باز بدست افتاد و دران شهر منشور طلب
منعم خان خانخانان از پیشگاه عاطفت اصدار یافت و جاگیرداران آنحدود بجاگیرهای خود رخصت یافتند
و بجهت پدری نصیحت پذیر گشتند و چندی از بدنهادان فتنه سرشت که از آستان مقدس گریخته پیش این مدبران
نخوت منش رفته همواره در شورش میزدند بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل جان قلی اوزبک و یارعلی و خوشحال بیگ
که یک چند در سلک قورچیان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و علم شاه بدخشی و میرشاه بدخشی و بخشی
جامه خان کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان عرصهٔ قهر شده پایمال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی را
که در مخصوصان علی قلی انسلاک داشت و از آن درگاه مقدس گریخته در کره گرفتار شده بود با مجرمان دیگر پاکنده و دوشاخه
در میدان معدلت آورده تمامی آن فتنه اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند بعد از آن فیلی را باو سردادند فیل
او را بخرطوم پیچیده پاکنده و دوشاخه در زیر دست و پامالش گونه میداد و ازین سو بآن سو می انداخت و چون
اشارت صریح بسیاست او نرفته بود فیل مساهله و تعلّل میکرد تا پنج روز هر روز او را آورده در
سیاستگاه تعذیب میدادند آخر بقرب سادات انتساب و شفاعت مقربان بساط عزت رقم جان بخشی
بر حال او کشیدند و در همان ایام جی تواجی شاه نادر خواجه را که سرآمد دولتیان بود بدرگاه معلی آورد
و بسیاست رسید منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس بدار الخلافت آگره بمخیم اقبال که در نواحی قصبهٔ کره
بود رسیده بزمین بوس سربلند شد و از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازی پور
تا کنار آب جوسا باو تفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آنحدود شد و موکب معلّی
بدولت و اقبال روز محشر شانزدهم تیرماه الهی موافق شنبه بیستم ذی الحجه بمستقر خلافت توجه فرموده کوچ بکوچ
نهضت عالی میشد آنحضرت شکارکنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند و بهر ولایت که موکب مقدس
میشد بافاضت عدل و احسان مورد سرور میگشت و در قصبهٔ کوره که در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او
جشن عالی ترتیب یافت و در قصبهٔ اتاوه شجاعت خان را باین دولت کامیاب ساختند و همچنین جابجا ارباب
اخلاص باین مقصد ارجمند فائز میگشتند تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد
و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص گرفت
و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم مورد امن و معدلت گشت و احوال افواج قاهره که بر سر اسکندر
بسرکردگی محمد قلی خان برلاس رفته بودند برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز آذر دی بهشت سوم تیرماه الهی موافق
یکشنبه هفتم ذی الحجه بمساحت شهر اوده رسیدند اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعهٔ اوده متحصن شد

امرا محاصرهٔ آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند و در پهلوی شهر تلی بلند که سرک و دوارهٔ امرا بر او سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با انبوهی از بند و قیان بران بلندی بر کرده بضرب تیر و تفنگ هیچ کس را پیرامون شهر نگذاردند محمد قلی خان برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند و بپای مردی بلادت آن گروه خود سر را پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه اعدای سر از دروازه نمیتوانست برآوردند یکان خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت این معنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیشتر از آنکه بعد از لشکر فیروزی اثر رسد نوشته رای بیتر داس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی قلی و بهادر و راجه تودرمل رسیده بود اما عموم خلق از بسکه این بیدولتان از سر خرمی بنداشتند این خبر را ساختگی پنداشتند و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مختفی داشته و از راه مکر و تزویر در آمده رحمان قلی قوش بیگی را طلب کرد که بعضی سخنان میخواهیم بگوییم اولیای دولت قبول این معنی نکردند آخر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود پیش امرا فرستاد امرا روشنی دل نموده دریافتند و قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان رفته و قرار داد و را خاطر نشان کرده بیاید همان روز هر دو باتفاق رفته بازگشته آمدند که اسکندر را از گذشته ندامت دارد و متشبث شده است که بوسیلهٔ اولیای دولت احراز سعادت آستان بوس نماید و میخواهد که اول تنها در جائی که قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشتهٔ پیمان را بسوگند محکم گرداند قرار یافت که صباح روز عید قربان است این امنیت بحصول انجامد و بالجمله اسکندر متذبذب گشته اولیا را بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از دروازهٔ قلعه که بجانب دریا بود بدر رفته بکشتی چند که برای روز ادبار خود آماده داشت عبور کرده و نیم جائی از آن گرداب خطر بر بر چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور در شهر در آمده کوس نصرت بلند آوازه کردند و چون کشتیها را این طرف نگذاشته بود و بتقریب جمع کردن کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام و عبور من از آب از ترس مردم بود اکنون استدعا آنست که محمد قلی خان و مظفر خان و راجه تودرمل بکشتی نشسته در میان آب آیند و من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود مطمئن ساخته روی بدرگاه عالم پناه آورم این سه بزرگ ملتمس او را بالقبول مقرون ساختند و از انجا اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی در آمده صورت ملاقات را بکشتی بر آب و دیگری بر باد زد و اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم آن تمامت باشد در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود نایستاد و گفت درین ولا چون مصدر تقصیرات شده ام دلیر در بساط بوس ثابت نمانده

بدرگاه معلی نمیتوانم کرد مناسب آنست که بوسیلهٔ استعفای جرائم جاگیر مرا بحال خود گذارند و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند تا بدست آویز نیکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود بارندگی براه ادبار دو منزل دورتر رفت و عذر طغیان آب بر ساحل دریا درمیان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی و روباه بازی ازین بی دولت امری دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده سر در دنبال آن بی سعادت نهادند و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ گورکهپور رسانید و انجا سلیمان قلی نامی از اوزبکان که از علی قلی خان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان حکومت آن گذر داشت کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هرچه تمامتر گذرانید امراء خبر قهرمان اقبال شاهنشاهی او را نجات داد امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده چون حکم درآمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضداشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس درآمدن بآن ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافت آگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضداشت اولیای دولت رسید و بمسامع اقبال پیوست و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیة السیف را از ممالک محروسه برآورده اند درین هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت کوشند و سرکار اوده را بجاگیر محمد قلی خان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستانه بوس گردند چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمد قلیخان را بدارائی آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار الخلافت ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بفتح قلعهٔ چتور

سرکشان گردن فراز را از پا درانداختن و صدمت انتظامی را که گزیده ترین عبادات پیشگاه کثرت تواند بود رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن است و خدیو زمان توفیق این معنی یافتن و پایهٔ خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایهٔ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و بعد الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجهٔ مالیخولیای سروری گردن کشان فاسد دماغ اهتمام روزافزون دارند و تائید الهی قرین ذات مقدس بوده باندازهٔ حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند درینولا که ساحت دار الخلافت بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت هنوز عساکر اقبال از گرد راه و ترددگاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسر محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامع اجلال رسید که ازان باز که سر از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آوارهٔ ملک ادبار شده اند بعد از درازی و سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را

خالی یافته بآنجد و در رفته اند و اوباش کوته اندیش را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقهٔ رعیت میکوشند
خدیو زمان را که دانای اسرار نهانی و معدن رأفت و مهربانی ست بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان
اگر بجهت ملاحظهٔ حال سپاهی اغماض نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه باصفای نایرهٔ فتنه و شورش
وبذات اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت
نیست که بدفع ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد و در آئین سلطنت مبرهن است هر کاری که بسخن ساخته شود
بتیغ نباید پرداخت و هر امری که بدلاوری امرای اوسط دادنی گردد بخودبینان بزرگ نباید حواله فرمود و همواره در رواج
امور پاس دین سلطنت نمودن که عبارت از قدردانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال است و اگر بنابرین قانون
خلافت باین کار ملازمان عتبهٔ اقبال نامزد میشوند سران و سروران ملک سعادت دوجهانی را در فرمان بردای
بادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردند اما بجهت گرد آمدن ریزه سپاهی که وجود این
گروه ناگزیر این مقصد است دیرتر صورت می بندد کار اندک بسیار می شود و آئین سلطنت تاخیر در امثال این امور
بر نتابد بنابران شاهنشاه عالم دانای روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چارهٔ این کار فرمودند و توجهی در ضمن بی توجهی
و پروائی در پردهٔ بی پروائی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده بباطن همت در دفع این شورش بستند و روز رشن
هژدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بست و پنجم صفر بشکار پرگنهٔ باری که اکثر اوقات بآنجد و بشکار چیته و آهو نشاط
میساختند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص و خدمت دوستان بیک جهت بی غوغای طلب بطور خود
حاضر شوند و سائر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بدیدایشان چون مشغول نباشند سر آئینه بآسانی جمع خواهند شد
و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را گزین گرده باین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشهٔ صواب نما از مستقر
خلافت برآمده و عرصهٔ باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهول پور دگوالیار که بالوه رویه است شکار کنان
عنان عزیمت معروف داشتند و امرا و سائر ملازمان عتبهٔ اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده فوج
فوج میرسیدند اگر رؤس ملازمان درگاه که ملتزمان عرصهٔ شکار اند فراهم آیند تسخیر عالمی کفایت میکنند و اگر بهادران
بادشاه شناس جمع شوند احصای آنرا که تواند کرد و هر گاه نوکر نوکر هم گرد آیند اندازهٔ آنرا که تواند گرفت چون
دهول پور مخیم سرادقات عزت گشت سکت سنگ پسر رانا اودی سنگ در رکاب قباب ایستاده بود آنحضرت
چه از روی انبساط و چه ازان رهگذر که مغروران فتنه اندوز مالوه بخواب غفلت روند خطاب کرده فرمودند
رانا تا حال که اکثر زمینداران و بزرگان هند بآستان بوس سرفراز شده اند آمده احراز این دولت ننموده است
میخواهیم که بر سر او الیلغار فرمائیم و سزای او را در کنار او نهیم تو چه خدمت خواهی کرد زمانی امتثال این مقدمات
از روی شگفتگی به پسر رانا میفرمودند و او منافقانه تقبلات می نمود و آخر آن کج فهم بیدولت بسر معامله نرسیده

و هزل راجه نصیحه و قرار اختیار نمود و از بی دانشی بید نامی ظاهری گریخت و در رسوائی حقیقی افتاد چه آن نادان را این توهم شد که بندگان حضرت در برده این خنکار سزای او نا خواهند داد و من بدنام میشوم کاورنه حضرت را بر سر پدر خود آورد و ندانست که جز صورت سلطنت میست و این دولتمند خدا پرور دست که منع امثال این زمینداران بی سعادت خود ستوجه شود و در نیافت که بر تقدیر تحقیق اینعنی گریختن از چنین اقبال خود را در بادیهٔ ادبار انداختن و از بدنامی بید نواسته تنتافتن است و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمد و هزل صورت جدگرفت و الحق چنین بایستی که از آغاز جلوس برادرنگ شاهنشاهی اکثری از سرافرازان هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت بهیچ یکی از سلاطین فرود نیاورده تارک عبودیت بزمین بوس انقیاد آوردند مگر رانا او دیسنگ که زین ممالک رای ازو تیره رای تر و خود آرای تر نبود و آن تهور سرشت بی اعتدال که شوریدگی آبای او ضمیمهٔ بدمستی او شده بود بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمان برداری از درگاه معلی تافت بفزونی مال و ملک و بسیار راجپوتان فدائی و سائر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشته همت جهان کشا بتادیب او مصمم شده و اول مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و بتائید اقبال روی توجه بتسخیر ولایت هندواره آورده بجولان نصرت بولایت او درآمدند چون عرصهٔ ظاهر قلعهٔ سیوی سوپر که صیت شهرت او دران ولایت بلند است مخیم اقبال شده بظهور پیوست که قلعه خالی است و پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعهٔ رنتنبهور متوحش شده بار رعایا خود را بر کنار کشیده اند حضرت شاهنشاهی خلوی قلعه را تفاول بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز دران ساحت دلگشا نزول اجلال داشتند و از نواحی و حوالی آذوقه بآن قلعه سامان فرموده تهور بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین فرمودند و از آنجا بشش منزل قصبهٔ کوتا که از مواضع محکم آنحدود است مخیم سرادقات فتح ساختند و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند و از آنجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعهٔ کاکرون نزول فرمودند و از سوانح آنکه نکته طراز حکمت اندوز سحر پرداز بدایع نگار برادر بزرگ عنصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از خلوتکدهٔ عزلت ببارگاه خدمت گیهان خدیو بلندی گرای آمد و بفنون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت آن نوبادهٔ گلستان دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند نگارستان کثرت در وحدت پدر بزرگوار تحصیل مراتب دانائی کردی و اندک فرصتی در دبستان حقیقت او ده که مجمع بحرین نظرات مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است بپایهٔ والای الهی جلوهٔ ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت زبان او بسحر کاری سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت را چون عالم معنی فرو گرفت و از آنجا که سجیهٔ قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت کشیده در پاس انفاس همت گماشته

و بجمعیت پرو نشینی درس علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته و اشتی بمیامن نفس کبرا سے او در
شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند خواهش طبیعت و تماشای رنگینی این عالم دانا فریب آبروی نداشت
و همگی اوقات گرامی نفس پیرامی و دانش گزینی و آراستگی کردار گذشتی و آن پیر نورانی با آنکه بر مکامن مقدس خدیو
صورت و معنی بی پرده از اعتقاد گزینان اخلاص گرای بود گوهر یکتای محبت را ببازار نیاوردی و با گران بهای
آن متاع گزین و گرم بازاری این نفس فاخر و ممیزی مشتری بجلوه گاه فروخت نیاوردی و از انجا که دیدن او
دیدن کثرت آرزوی وحدت بود از کثرات وحشت گزیدی منتسبان آن یگانه پرستان ایزدی را از این حقیقت بسیار
حقیقت راتبه رسیدی و ازین رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه آمد و شد نبود و با آنکه بسیاری
از هم پیشها بوسیلهٔ آن گروه انبوه از بر و تمندان صورت حسد برده افترا ها کردی و شورشها انگیختی و از فنون بر بست
شهریار حقیقت پژوه در گونا کامی فرو شدی اصلا خاطر او با ختلاط نیک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چارهٔ
این کار راه اسباب نرفتی درین نزدیکی که خدیو جهان بتسخیر چیتور عزیمت داشت ذکر نور افزای چراغ بینش اشرف
برادران بمسامع همایون رسید اشارت عالی باحضار آن گلدستهٔ هنرمندی شد طبقه از بد نهادان کوته اندیش
برحقیقت حال آگاهی نیافته این طلب عاطفت را بعنوان مطالبت عتابی وا نموده بر تبلیغ متاع بحاکم دار الخلافت
ارسال داشتند شب آبان دهم مهر ماه الهی موافق چهار شنبه بستم ربیع الاول برخی از ان نیلی قبای سپرے
شده بود و آن دیده ور تماشای نو خاستگان بزم چمن تشریف برده جمعی از نزدیکان آمده حوالی منزل گاه مارا قبل
کردند و همانا طائفه از بد گوهران فرومایه که آنفسیده و لان بیگستان حسد اند ضمیمهٔ خباثت شده آن عنوان نادان را
بر آن داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت و در فرستادن معذرت خواهد جست و همگی اندیشهٔ
این فرومایگان آنکه زمانی آزار برسد چون معلوم شد و از حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود و از دیر حاضر شدن
آن فیض پذیر مائم نیافن علی الاطلاق نزدیک بود که حیلا اندوزی و شرارت افزائی صورت راستی گرد و در د
به بی آزرمی آورد درین اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفت و آن گروه غرق خجالت شدند
چون ابواب مکاسب مسدود بود سرانجام خور شوار شد و بسعی تلامذه و اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت و در
همان دامن شب سنگ تفرقه افتاد منسوبان این دودمان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند و بدلدهی آن
رموز دان آفرینش چارهٔ ناشکیبائی دست داد فرمودند که نخستین چهرهٔ خاطر من بمقتضای نشاء بشریه از سخن سازان
بد گوهر غبار آلود گشت و گرنه خاطر حقیقت آموز شگفتگی دارد و جز فرخندگی و نشاط چیزی ازین سانحه بغم نما متفرع و مترتب
نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی آید و قفل شادمانی کشوده گردد نخستین جرعهٔ دُرد می که بکام این نادان محفل دانش
رسید این بود و پس از سپری شدن روزی چند مژدهٔ غریب نوازی خسرو آفاق رسید و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد

این قصیده را در آن نزدیکی در ستایش نعمت رسیدگی اختتام داده اند قصیده

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی | رسید همچو سعادت کشاده پیشانی
زمی چو خلق عزیزان بخاطر از دوری | لبی چو دست کریمان گهر افشانی

بسر گرفت چو همت بلند پروازی | بپا گزیده چو دولت طریق میانی
هجوم کرده برو آشنا و بیگانه | چو میزبان توانگر بروز مهمانی

کمر بچستی و چابک روی ببسته چنان | که دور منطقه گرد سپهر دورانی
نموده تهمیر والای او زبان کلاه | تذرو اوج عنایت ببال جنبانی

بفرق بسته ز دولت خجسته منشوری | که همچو عقل مبارک نموده عنوانی
خطی که یافته در بارگاه جهانبانی | ز قهرمان خلافت خطاب ربانی

مبشر این سعادت مدرکان که بخوان | نجات نامه خود ای حزین زندانی
مر التفات او شد از و دیگر ارزانی | چه بیقراری با صد قرار ارزانی

دلم ز جنبش بگلشن در اهتزاز آمد | چو از تحرک ناقوس روح نصرانی
ببوسه کردم پایش نگار ناقل آن | که کار گردد دشوار در قدم رانی

بذوق من طلب با گمان او نمود | چو سیر سالک تعویق جذب رحمانی
از آن زمان چو نسیم گر بوی آرام | سفینه دلم از موج خیز طوفانی

هدایتم سخن را بیمار افزودنی | شقایق نفس را صباح ریحانی
گهی چو دهر سراسیمه گردانم قبل | بر ظنون و شکوک علوم ایقانی

چرا بود متخالف رسوم اسلامی | چرا بود متشابه حروف فرقانی
زبان کشیده بلا اقتضای دریا | شمود و کذب دعوی گران جانی

اگر حقیقت اسلام در جهان اینست | هزار خنده کفرست بر مسلمانی
گهی چو عقل فرو در فتنه گرد ز بیم | رموز حکمت و آباد ویران یونانی

چه کرده است تخیل متکلم اول | چه گفته است ز نفی تو حجم ثانی
چه حکمت است الهی که مرسم ساز | از و بلوح هیولی نقوش یزدانی

ولی فروع حقیقت چگونه برتابد | دلم نگشته بمشکوات فرس نورانی
کدام ره نطبیعت که طبع دریابد | ز گرم و سرد و تر و خشک و دشتی کانی

چسان شناخته دانا ملمس نبض | مزاج جوهر دل از عروق شریانی
کدام ره و بر بانی که از ریاضت آید | شوم دقیقه شناس سپهر گردانی

چراست گنبد پنجم سپهر بهرامی | چراست منظر هفتم رواق کیوانی
گهی گرفته بلبشمیدن جواهر نظم | ز لفظ و معنی بر تقسیم میزانی

ورائع طبع مسطر بسطر فردوسی | صناع فهم مشرف ببیت خاقانی
گهی تامل انشای تر رفته فرو | بمغز جان زده گلدسته گلستانی

گهی بفکر ستنا با این گمان که مگر | کند بجوهر فولاد طبع سوهانی
زبان پراز سخن معرفت ولی کلام | سرم تهی نه ز ماخولیای پنهانی

نمود جلد مرا عقل چه پلینه وری | نهاد مغز مرا داغ عشق صنعانی
نظر طلایه رست جناح مجنونی | خرد مقدمه ساز قیاس برهانی

بوارق نظر عشق ز جهان سوزی | نشانم گل دانش بعصفر گردانی
ز جان چگونه بیکیان صد گرفتاری | ز دل چه لافم یک عشق و صد پریشانی

خلید در جگرم همچو موی شیر تهان | که گر ز چشم غزالان کنند مژگانی
پدر که دیر بماناد ظل عاطفتش | نمیگذاشت مرا از سبق غزلخوانی

دران مقام که از اهتمام تربیتش | چو اوشوم مگر از عالمان ربانی
نصیحتش همه کامی ناشناخته جو | بگیر لقمه حکمت ز خوان لقمانی

نمان هوای پری پیکران حسن بهای | زبان زوی تو بربود خیال شیطانی
خوری از جبین عشقان مسجد بمکین | بنای پیند در آتش کشد بویرانی

چه حالت است لت از کجا و عشق کجا | جفا مکش که نیاید ز شستشو سندانی
ز عشق هندنژادان دل ترا گشاید | کلید کعبه بچو تحلیب رهبانی

میان عقل و جنون بود سیرم القصه | که بود دانشم آمیخته بنادانی
ز خواب غفلتم آورد و به بیداری | سماع صیت قدوم برید سلطانی

چه سحر بود ندانم که از نتیجه آن | دلم برست ز اندیشه های نادانی
تبارک الله ازان جذبه که بوعرا | ز سنگلاخ غمم افکنده در تن آسانی

ج دوم

۳۴

بسوخت از همه خار و خس ادبی / نسیم لامعهٔ بارقات سبحانی
چو نوح گشتم طوفان بُرد دریا / چو خضر بود مرا رهنمای بیابانی
روان چو شخص تمنا شتابزد / ز پای دل گسلانید بند گسلانی
بنوک خامهٔ اندیشه ام دران یافت / بسیج مدح شهنشه طراز سبحانی
خبر ببارگه شهریار شد کاینک / رسید بر در فردوس مرغ بستانی
کشید تاید دولت زمام طالع من / بسوی بارگه حضرت جهانبانی
جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین بنهادم / همین نه با دهوی تن فصل روحانی
ز بارگاه جهانی که بود در شهرش / متاع لطف و عنایت بصد فراوانی
ز اهل دانش و بینش ستاده گرداگرد / نشسته خسرو والا بتخت یونانی
تبارک الله ازان حلقهٔ لطافت طبع / درخت خاک در و کرده عود هندی بانی
به پیش پایهٔ اورنگ شاه بنشستم / زبان ناطقه لبریز از ثناخوانی
یکی ز روی تحیر که کیست این ساحر / که میکند سخنش لولوی مرجانی
کدام مرغ نوا گر بتازگی برخاست / که تازه کرد صفیر هزار دستانی
طراوت نفس از گرمی جواب برفت / که بود بر لب تشنه ز زلال فیضانی
زبان به پیش من آن کشود کای طوطی / ریاض نطق ترا از که بود رضوانی
پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم / کرامی سپهر مطیعت بامر اذعانی
و گر سبب طلبی استاد من پدر است / چه حق که نیست بمن زان بزرگ حقانی
رسید و مرض جبل تا لقا هست طبع / بدر دهای درون نم نموده دربانی
کدام پی بره راست برده از نظم / که نیست در قدمش خطو نامی عربانی
بعرض شاه رسانده کای نهاد / حدیث طائفهٔ شعر نیست پایانی
همه حکیم مزاجان پاکدل بودند / وجود داده طهارت لوث عصیانی
همه بشیمه جان حافظ و بترنما / همه بذات خدا باقی و ز خود فانی
قیاس کار ز شهنامه اش بگیر که هست / بزور بازوی او رستم سجستانی
اگر بدور شهنشاه نکته دان بودی / بتیرگی نشدی روز او شبستانی
میر سلا زان چمن آرای گلشن معنی / که در حدیقه اد نقطه کرده سنائی

شدم سوار سبک گام توسنی چالاک / اگر کردی از سر رخش سپهر جولانی
ز فرط عشق چنان می شتافتم که مگر / شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی
درین که تا بچه صورت قرار گیرد کار / همه تصور و تصدیق من پریشانی
سواد موکبش از دور ناگهان بنمود / اگر گشت دیدهٔ من زان سواد نورانی
خطاب شد که بلطف کمال رسانند / بآسمان سعادت نه تیرهٔ ظلمانی
نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی / بچشمه سار رساندم نشانهٔ عطشانی
چگویم از در دولت سرای اقبالش / نمونه عجب از بارگاه یزدانی
مجاوران حواشی آن رفیع مقام / ساکنان سموات کرده حیرانی
فروغ بخش شبستان هند اکبرشاه / چراغ بارگه دولت تمرخانی
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس / شکفته دل بنشینی ز شوق بنشانی
فشاند گوهر حسنت بر سر سخنم / سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی براه تعجب که این شکرف نگر / پدید شد ز کدامین سحاب نیسانی
زبان بیست خیالان دراز شد بر من / که داشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی
بگونه گونه تفقد شهنشهم بنواخت / که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی
سواد شهر خیال ترا که داد ضیا / اساس نظم بلند ترا که بنیانی
امان عهد تو هست از دو مهربان منت / که لوح ابجد اداب دوست طولانی
زبان بذوق سخن تا فراخ شدست / بنعمت پدرم بوده تیز دندانی
دگر بگفت کزین ناظمان معنی سنج / به پلهٔ که نهادند جنس رجحانی
کدام راه نوردست ملک معنی را / که بینش متحیر به تیه حیرانی
سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند / که سر ز وازلب شان نکته های معانی
کشیده نقش حقائق بدور اندیشی / نموده درک حقائق تیز اذهانی
علی الخصوص سخن آفرین خطهٔ طوس / که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی
در و جز این نتوان یافت هیچ نقص کلو / بروزگار غلامان نوح ساغانی
دگر قدح کش غزنی که سیده جان را / شراب معرفتش نشئه های روحانی
حدیقه ایست که گر بود مکان / بصد بهار نگلی زان حدیقه بستانی

[illegible]

مسرای و سویدای دل رقم کردن | لطیفه های حقایق نگار شروانی
ز سحرکاری گنجور گنجه خیز مپرس | که داشت کاتش بر گنج غیب فیضانی
ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید | ز برق فکرت او شعله های نیرانی
ظهیر مرتبه بان را نگر که بود از و | بساط عالم معنی بتازه الوانی
سخن شناسان طلاق سنجیش حق است | ببین که معنی والاش نیست طغیانی
دوای درد دل عاشقان ز عطار است | که دست روح قدس شکست دکانی
نشاط خیز بود بلبلان معنی را | به بوستان گلستان از خوش الحانی
ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن | که ملک گیریش ایرانی است و تورانی
دماغ سوخته را روح تازه میسازد | طراوت سخن نخلبند کرمانی
غرض شمار اساطین معنی است ارنه | گذشته اند بسی چون فصیح لبنانی
خوش نوای معارف طراز جامی | که محو بود بحسنش نقوش اکوانی
سها معینا و بعد از وی کسی نگذشت | ز نظم و نثر و ختم شد سخن رانی
یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند | کشیده بر سر خود طیلسان کتمانی
کنون هم از شعرا بیشماره اند ولی | گزیده و بر ملکی گیر و دار سکبانی
بچشم خیره سیه کار نقش سطر وی | بنفس تیره گل اندود جاه خذلانی
گهی درشت ادای نرلب بیان گرم | که لفظ برتن معنی نمود ختنانی
تراش کرده خزف ریزهای خام و بر | شماره قیمت خیر و زنه بدخشانی
چو ریگ خاک نشان همچنان بریده خشک | بهفت دریا اگر نظم شان بجنبانی
سواد نسخه گفتارشان بچشم خیال | سیه گلیمی خر بیرتان ملتانی
دلی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید | ز خیر زاران طلبد لالهای نعمانی
چو کس نماند بعالم سزای تکسیم امروز | که تازه کرد سخن را بتازه دیوانی
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن | ز دل کشایش و از من کلید جنبانی
نگار داشت صورت نگار لوح و قلم | زبان کلک مرا از صریر بیتانی
بکفت خیر و علم از قلم بکلکش کام | مسلم است ترا کشور سخن رانی
چه جادوی است بهی رنشانه کلمت | که رنگ سیمرو از کار نامهٔ مانی

نقاد سخنش تحفة العراقین است | سزد که دست بدستش چو گل بگردانی
بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد | تخیل تقیبی نقش قسمه آنی
رسانده گرمی معنی حکمت نیرش | مزاج مدعیان را بجوش بحرانی
که بود هویدا دقیقه های کمال | که شهره شد بجهان سر سپاهانی
تبارک الله از آن خسروان که حکومت | بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی
شکرفشانی سعدی ببین که شیره روح | نمود بر شکر طبع او مگس رانی
ز خسروان معانی جدا است خسرو هند | که برد آنکه سخنی نمود سلطانی
نکات حافظ معجز بیان چو برگویم | لسان غیب نهاندش بسی و حقانی
بر ترتیب است کم از نیز نگی و طلبی | سخن سرای اخیکتی و دادبانی
پسند طبع حریفان حرف سنج نبود | بجو دلی که بود در حدیث سلمانی
ز نیش لطافت الفاظ نکته آمیزش | بود معانی صوت غبار خشتانی
با و حدیث حریفان برابر آورد ان | بود حکایت شبدیز کاو دیالانی
وز آن صباح که این نکتهای بشت نشست | به جای شعر فغانی و نظم بهانی
بهیچ کلک سخن ماند تنک جو مهر | بخاک ریخته صد آبروی بی نانی
بچار سوی بلاست کرچاک شهر | اسیر هیچ و شرای متاع خسرانی
گهی خیال خنک ده جهان گرم | چو آب سرد نگر یابد زمستانی
چنان درشت که هرگز بمل نه شوند | حدیث شان بشنوم اگر چه بیانی
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر | که در شمار نیاید متاع تالانی
بکلک آمرن نی نی ز نیجای ملک | کشیده بر ورق حق خط بطلانی
بروی شان در گلزار بسته گلشن گل | بخاک ریخته گلها ز پاک دامانی
غریب ملک معانی درین رباط خم | ز کاروان سخن با تمام سامانی
بهشتیان لطافت سمن فکرت یکا | معاینه همه جو درست کنند نمانی
حدیث من بشهنشاه بنده پرور گو | چو با خدای کلام کلیم عمرانی
زبان بنکته سنجیان کدربی نظم | فرزدقی تو از آنی است دستانی
رسید حاکم ز نکته سنجی شعرا | بعرض ما برسان آنقدر که بتوانی

زبان وری که دگر یا تو در سخن پیچید / سر ز ودیدست ادب کردنش بپیچانی
چگویم آنکه چو از خاک بر کشید مرا / سرم بلند شد از باد پای چوگانی
چگویم آنکه ز لطفش چه طرف بر بستم / ز هر چه لازمهٔ خانی است و ترخانی
بکی معلمی شاهزادهای عظام / که بر نهال ادب میکنند عیبانی
دگر طراز برند امید شاه مراد / که دامن فلکش میکنند گریبانی
ولی ز روی حقیقت بنزد شان بودم / چو بلبلی ز پیر ادب کودک دبستانی
بلوح عقل کسی را که چشم دل باز است / خطاست دیده بسوی حروف بستانی
دوم سجود ارادت که زینهار من آن / بانحطاط کشیدم قوای حیوانی
جهان پناه شها آفتاب قدر شها / که جان عالم امر و زنده عالم جانی
بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر / ز هر چه عقل بسنجد هزار چندانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا / ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
گران نیاید اگر بر مسامع اجلال / حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
بآسمان که ز روی ارادت حرکت / حکیم تیز نظر گردشش بجولانی
بانتظام عناصر که بر صحیفهٔ کون / همی کنند منظم وجود ارکانی
بهیکل تن آدم که عالمی ست صغیر / کزان حواس قوی را رسید [illegible]
بخاک ناصیه آرای سجده های نیاز / که می برند ریاضت کشان رهبانی
بنکته سنجی توحید بو اعرابی / بحرفه پوشی تجرید پیر خرقانی
خدای عز و جل بر درخت تجلی کرد / که قبلهٔ من و رویش ازلی آنی
خداشناس بکمال تو می شناسد و بس / که قبله گاه امید خداشناسانی
چرا نه قبلهٔ اقبال من شود حرمت / که روی دل تو دارند قاصی و دانی
دقایق نعمت شرح کی توان و انشا / بقیه حرف نیاید امور وجدانی
بکعبه که من احرام طوف آن دارم / گل بهشت کند در رهش مغیلانی
پی خلیدن دلهای حاسدان دارد / خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی
بجنبش قلم کلک همگنان نرسد / لوای شاه کجا و عصای چوپانی
بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه / بروح آنچه رسد از شراب ریحانی

چگویم آنکه ز برترین لباس ولا / بزر گرفت سراپای من تو ریحانی
چگویم آنکه ز گنجینه های انعامش / سفید و سرخ چه [illegible] سیمانی
در دولت از در اقبال تا بمن بگشود / کشید طالع [illegible]
نخست حضرت سلطان [illegible] / که جلوه خردش موهبت [illegible]
دگر جهان ادب دلنباک شفقت / کواکب نثرش میکنند [illegible]
ز بی فلک منشان که کمال عقل کنند / در انتظام جهان با بهم [illegible]
چرا بجای سویدا [illegible] مداد / ولی که از لمعات هدایت لمعانی
باسمان کرم هر یکی ازان [illegible] / بفرق طالع من منتهی ست [illegible]
سخن درست بگویم که هفت ابنا را / بهمین [illegible] و جانی که جان جانانی
بروز عید ظهور ولایت [illegible] / که نخجیان فلک افکنند قربانی
ز رامش ورت آنکس که با محمل ست / بفرق منت بازار بتو پشیمانی
بآن خدای که در ذات شان تعبیه کرد / لطافت ملکی با کمال انسانی
بارتسام کواکب ثابت و سیار / همه به بحر فلک قطره های امکانی
باجتماع موالید کز تقلب حال / همی کنند بهم [illegible] ولدانی
بگرمی نفس صادقان که [illegible] / بعهد روز ازل نادرست پیمانی
بگرد راه سلامت [illegible] منزل بس / بید رقان سلوک طریق [illegible]
که معتکف نشدم از برای [illegible] / بحضرت تو که با بخت و تخت شاهانی
عبادتی است بروی تو سجده و دین / که در سجود ادب قبله گاه کیهانی
سجود بندگیست [illegible] / درین سخن نبود اختلاف دیانی
بشکر نعمت تو [illegible] / حدیث کفر چرا به که حرف کفرانی
[illegible] آثار و پود معنی و لفظ / [illegible] نهادم لباس [illegible]
ز شام تا به سحر میخلد بسینهٔ من / عروس حجلهٔ خاطر بنا [illegible]
صفیر قدس برآید ز طایران خیال / چو نخل قلم [illegible]
بنکتهٔ نمکین کز قلم برون ریزم / رسد دوات مراد [illegible]
ز منتهای اهل صد قدم نهم برتر / عنایت و کرمت گر کنند اعوانی

	برآر آرزو بیم اشجنان که خود دانی		ز بان خواهش من از ادب نمی جنبد	

کجا بود مرا شادابی سخن پیرائی بکجا آورد القصه چون گیهان خدیو را درین یورش نیت حق اساس مبنی بر عموم عاطفت بود بی آنکه اهتمام بجمیع لشکر پاشکوه و امرای والا شکوه که خدمت را از اکمل عبادات خود میدانسته اند در ملازمت جمع آمدند و آمده دولت معلی از هجوم عساکر فیروزی سند عالی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده متوجه تنبیه و تادیب رانا شوند و گروهی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند فرقه این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان آتا و شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان این کار بر ذمت همت آساس مرجوع داشتند و این مردم از حوالی قلعه کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همت شتافته تا حوالی اجین عنان کشش عزیمت نگشتند و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزی سند بآن حدود آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیلش آنکه درین وقتی که خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید که از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می آید الغ میرزا که برادر مهین بود و سر تخمیر شر میخارید بر خاسته بیش ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که در اجین بودند رفت که یکجا شده در تدبیر ادبار خود کوشش نمایند و چون بآن شوربختان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه کاکرون رسید از راه سراسیمگی در آمده روی بهند آوردند درین اثنا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصور از پایه همت خود برتر دیده و بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از آنکه محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات مثل چانپانیر و بروج و سورت یافته حکومت آنجا میکرد متوسل شدند و انجام سلوک ناهنجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات بمغاک هلاکت بفرق خود بیختند چنانچه شرح این کارنامه اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره صوبه مالوه را از غبار این سیه روزگاران معقی یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و سرادق نصرت طراز متضمن اولیای اهل بغی و آوارگی آن طایفه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

	محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را	

و دران هنگام که موکب مقدس را تقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف افتاد آصف خان و... که درین حدود جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم رانا بود و بشجاعت راوت بلوی استحکام داشت بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با آنکه بحسب ظاهر از عساکر منصور کمتر همراه بود بر سر تایید الهی دریافته و بجنود معنوی اکتفا نموده بیشتر نهضت فرمود که شاید رانا کمی عساکر اقبال شنیده و از شعاب جبال بیرون آید و کار او باسانی ساخته گردد و آن سیه بخت چون دانسته بود که او باب

ج دوم

قلعه گیری همراه موکب معلی کمتر است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس بتسخیر قلاع نخواهد تافت پرین خیال ناسد اساس نهاده قلعهٔ چتور رکه گمان کوتاه بینان کسند استیلا بکنگر رفعت او نتواند رسید مضبوط ساخته اند و چند ساله ترتیب داده و پنج هزار راجپوت شجاعت سرشت را از ناموران ناموس پرست دران قلعه گذاشته و اطراف نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود را بتنگنای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعهٔ چتور نزول اقبال فرمود رای جهان کشای از این که سر بدنبال آن خون گرفته نهند و بکوهستان تکلیف در آیند صلاح دولت ندیده بالهام اقبال بتسخیر قلعهٔ چتور را که آساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد همت والا ساختند و روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر بحدود قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند درین وقت شدت عواصف ریاح و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو ابر و رعد جوش و خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور نمودار گشت شعر

کمی قلعه بر روی آن کوهسار | بر آورده سر تا بچرخ چهار

برو مرغ اندیشه را راه نی | کس از کار و کردارش آگاه نی

رای گیتی کشا بر محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمانی ارتفاع و حصول مواد تنبیه متحصنان قرار گرفت بنابرین اندیشهٔ بلند روز دیگر ازان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه که این قلعهٔ والا شکوه بر قلهٔ آن است نزول اجلال فرمودند و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور کوه را بنظر بلند بین که ادوار افلاک را احاطه نموده نظارگی گشتند و ارباب مساحت که همیشه در رکاب نصرت اعتصام می باشند آنرا زیاده از دو کروه پیموده اند و از مابین کوه که آمد و شد خلائق میشد به پنج کروه میکشید توجه بتسخیر آن گماشته بخشیان عظام را حکم بر تقسیم مورچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود آمدند و عساکر اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلی جدای یافت و بدین اسلوب در مدت یک ماه تمامی دور قلعه راجنود نصرت فرو گرفت و درین هنگام برخی از امرا بنهب و غارت ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آنجا دستوری یافتند آصف خان را با جمعی از امرا بشهر رامپور تعیین فرمودند و او رفته آن را بکلید تیغ بکشود و مورد آفرین شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب اودیپور و کوهستان نشان میدادند حسین قلی خان را با لشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند حسین قلی خان بشهر اودیپور که دار الامارت رانا بود رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار گردن کشان بر آورد و هر جا نشانی از متمردان در نواحی اودیپور و کوهستان کومل میر شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش بار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد و در جستجوی رانا تکاپوی عظیم نمود چون ازان گم گشتهٔ تیه ادبار نام و نشان نیافت بموجب حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سر بلند شد و درین ولا که موکب والا بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت بمسامع علیا رسید که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدو نگر پور آمده و مقارن آن حال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای لائق بپایهٔ سریر اعلی رسید از انجمله فیل دریائی

اگر گوشهای دراز مفرط داشت و حرکات عجیب از و سر میزد حضرت شاهنشاهی آینده‌ها را بنوازش تلقّی فرمود و
حسن خان خزانچی را با منشور استمالت همراه آن جماعت ساخته رخصت دادند و درینوقت او را سعادت همراهی
نمکرده که بدولت آستان بوس کامیاب گردد حسن خان در دار الخلافت آگره از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت پذیر
شد چون عزیمت خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوربینان است بیشتر شد
بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه بی جاوی بآن قلعهٔ آسمانی شکوه رسیده می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند
چون خان عالم و عادل خان لیکن همان طور که زمینیان را دست بآسمانیان نمیرسد سودمند نمی آمد و آنحضرت پیوسته
بقدغن تمام بهادران تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند بلکه داخل تهور است که ارباب دانش
آنرا از اعتدال بر کران دانسته از اخلاق ذمیمه می شمارند لیکن این مردم که مغلوب تهور بودند گوش بر نصایح خردفزا
نکرده پیوسته بر گرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان نبردگاه گونه زخم بر رخسارهٔ شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن
مردآزمای جام خوشگوار شهادت میکشیدند چه تیر و تفنگی که این صفدران می انداختند سطح باره و کنگره خراشیده میگذشت و
آنچه از سیه بختان می آمد باسپ و مردم میرسید و کاری ساخته نمی شد بنابران حکم معلی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب
اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار مجوف سازند و بر دار و ی تفنگ ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا
داده مردان کار طلب در آیند و از یک طرف به ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت
باین دوام بدیع کمر همت بستند اگرچه مورچل بسیار بود چنانچه دور آنرا غازیان عقیدت مند جدا جدا پناهی برای
خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصهٔ حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازهٔ لاکهوته
بود و صاحب اهتمامان این حسن خان چغته و رای پتر داس و قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و کبیر خان بودند
و نقابان خاراتراش ازین طرف بازوی همت بنقب قوی ساختند و مورچل دیگر با کاروانی شجاعت خان و راجه تودرمل
و قاسم خان میر بر و بحر مقرر بود و درین مورچل از یک تیرانداز مسافت در عین بارندگی از کمر کوه که قلعه بر قلهٔ آن بود
اساس ساباط نهادند و مورچل سوم بعهدهٔ اهتمام خواجه عبد المجید آصف خان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت
منش نامزد بود و چون در آوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول میکشید دیگی بزرگ که نیم من غلولهٔ او بود بحضور
اشرف ریختند چون اهل قلعه بران حال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود مطلع شدند و دود حیرت از دماغ
آشفتهٔ ایشان پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشان ست که روز بروز سامان می پذیرد و ناچار دست در حیله
و تزویر زدند و دفعه ساند اسلاحدار و مرتبه صاحب خان را فرستاده آیین تضرع و زاری پیش گرفتند که خود را در سلک
فرمان برداران درگاه معلی انگاشته پیشکش هر ساله قرار دهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیدند
و باین قرارداد عنان ازین شغل تافتن صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول این معنی نفرموده خلاصی سا منحصر در آمدن آنها

هر چند بزرگان آن ردی معلی از تردد داعی بتنگ آمده در برخاستن ازین مهالک کوشش نمودند فائده مند نیفتاد آن بدنهادان
قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران سجن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامهٔ نبرد گرم ساختند توپچیان
جا بکدست در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر گلکاران و مزدوران تیرباران میکردند و کارگذاران سپر با از چرم خام
تعبیه پناه کرده در ساختن ساباط تیزدستی و پخته کاری می نمودند و با اینهمه احتیاط هر روز قریب دویست نفر بخاک فنا
می افتادند ... با احتیاط ... انجام ... اساس نصرت را انقیاد و انعام
در دامن امید میریختند و زر و سیم خاک بها شده بود و از دو طرف لطوری که توپ کار نکند دیوار رنگین عرض ما پیچ
بر آورده برای هلاک آن افاعی منشان عقارب سرشت می پوشیدند و از دیگر طرف نقبچیان فولاد چنگ کار پیش برده
از دو جای نقب را بپای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را متصل با هم مجوف ساختند در یک مجوف صد و لست من دارو
تفنگ انداخته بودند و در مجوف دیگر هشتاد من و حکم مقدس بنفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کار طلب
مسلح و مکمل بترصد بایستند که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشد تیزدستی نموده قلعه را بتصرف در آرند و روز اسفندارمذ
پنجم دی ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الاخری بار و تهارا آتش دادند آن برج از بیخ بنیاد کنده با تمامی سپاه
آن سیه بختان که بر سر آن بجنگ سر گرم بودند بهوا گرفته متفرق و متلاشی شد و فتیلهٔ مجوفهٔ دوم آتش نگرفته بود که افواج ظفر لوا
دیوار قلعه را پراگنده دیدند بی تشخیص و ملاحظه از پیش رو برو گرفته بر منفذ آن دویدند که خود را اندرون اندازند یکبار
در مجوفهٔ دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت پیوند که رو بدر آمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره رای
که آمادهٔ مدافعه بودند همه یکبارگی دران صدمات در آمدند و از تند باد حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح و ابدان شان
افتاد و سر رشتهٔ انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگی آورد و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عظیم
تا بپنجاه کروه و بیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد و منشای این خطا آن بود که راه فتیلهٔ این دو جای مجوف یکی ساخته
از یکجا آتش دادن قرار داده بودند و همچنان کردند یکی دیرتر آتش خورد و بهادران نبرد سر رشتهٔ ملاحظه از دست داده
تاختند و پیشتر ازان چون حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیای حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشت
که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا فتیله یکی دیرتر رسد و آسیبی روی نماید و همین قضیه
مستقبله را بچشم دوربین دیده بودند کبیرخان و سائر متصدیان این مهم اندیشیده خود را القوی نمودند و بسرعت از یکجا
بدو محل آتش دوید لیکن در وقت کار چون تقدیر برین رفته بود تدبیر سودمند نیامد و روی داد آنچه روی داد قریب
دویست کس از لشکر منصور عروج بجناب تقدس نمودند ازان جمله صد کس نامی بوده باشند و ازین صد کس نزدیک
بست کس بادشاه شناس و از ناموران این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران
نظر عاطفت اثر آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی که از عنفوان جوانی در جرأت

شعلهٔ آتش بود و دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا و یزدان قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ

برادران شیر بیگ یساول باشی و میرک بهادر و جمعی قریب چهل کس که در دره‌های کوه برای خود پناه اندیشیده

فرصت‌جوی بودند خاک و خشت بسیار از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران

چنین از هم گذشتند و از جانب مخالف بآتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند

و چون جنگ‌مبارزان نبردآرای این سانحه معلوم شد خود را رسانیده در رزد و گیر گشادند و مخالفان تیره‌رای از

یک طرف جان می‌سپردند و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد می‌نمودند بالجمله ... دیوار ... پیش

بهمان ارتفاع برآوردند و در همین روز در مورچل آصف‌خان نقب افروختند آتش خوب درنگرفت و از مخالفان تا

سی کس بعدم فرو شدند و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیبی نرسید اما کاری هم نتوانستند از پیش برد هرچند

جای آن بود که قلعه‌نشینان ادبار چشم عبرت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون در لشکر اقبال امری که اظهار

سرمایهٔ شماتت کوتاه‌بینان تواند شد بوجود آمده بود این معنی را دست‌آویز نخوت و استکبار ساختند همت خسروانی

این را باعث مزید توجه دانسته پیشتر از بیشتر توجه فرمود این طبقه اگرچه در نفس امر باجل خود فرو شدند و پیمانهٔ هستی

این گروه پر شده بود اما پایهٔ اخلاص و رتبهٔ سعادت ایشان افزود اگرچه اهل قلعه شماتتها بظهور آوردند اما توجه

حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه و نه بتدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت و نیز تیزجلوان عسکر اقبال را

هدایتی شد که تیزدستی در امثال این امور برنتابد صبری و سرانجامی باید چه مضبوطی آن گروه والا یک طرف و محکمی

قلعه یک جانب و آذوقه یکسو و مردان جنگی جدارای شاهنشاهی بانتظام مهام ساباط که بهترین روشهای قلعه‌گیری

است قرار گرفت و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار شگرف اهتمام رفت و آنحضرت بارها بساباط و نزدیک بقلعه تشریف

بندوق‌اندازی فرمودی و نمایان نمایان رد و انداختی روزی آن نیر بیشهٔ عظمت گرد حصار میگشت چون نزد

مورچل لاکوته عبور اقدس افتاد غازیان نصرت اعتصام پناهها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت

در پناه دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق‌اندازی می‌فرمودند و ملازمان عتبهٔ دولت کمرخدمت بسته

شرف حضور داشتند و بنده واسطه جلال خان ایستاده بود و سر خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر سر نگاه قدرانداز ان

قلعه میکرد و فدائیان درگاه که در آن مورچل اهتمام داشتند از قدراندازی و کم‌خطائی یکی از توپچیان قلعه که در

مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود شکوه میکردند که بسی از غازیان این مورچل را آسیب رسانده است ناگاه همان

بندوقچی کم‌خطا سر جلال خان را پیش نظر داشته بندوق انداخت و از میان گوش گوشت او گذشت و چندان

آسیبی نرسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آن قدرانداز خود بنظر در نمی‌آید اگر خود را

بنماید انتقام تیر از و میکشیم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود و بندوق سر راست کرده انداختند و فرمودند

که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او میگیرم انداختن همان بود و اندان روز گذشته باد رسیدن همان اگرچه
دران وقت بیقین نه پیوست که آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فروهشتن بندوق رسیدن
بصاحب او قیاس میکردند و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق بادشاهی کار آن مدبر را ساخته بود
و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بود و باقبال روزافزون اهل آن مورچل ازین کارنامهٔ بادشاهی
آسوده شدند و همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پا می انداخته بخراب آباد هلاکت می فرستادند
و روزی در مورچل جانب چتور منی که کوهچه ایست نزدیک بقلعه بنفس مقدس آمده اهتمام اتمام کار داشتند
و در محالی که بندوق و توپ کلان می آمد آهسته می گذشتند چون اعتماد بر محافظت و معاونت ایزدی بود
غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بآن توپ بست کس
از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند روزی بندوقی سبحان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود رسید
و از جبیهٔ جانهٔ او گذشته چون بجانهٔ پایان رسید بصیانت الهی از رطوبت عرق سرد شد و موجب تقویت
ارباب جاه گشت و روزی بندوق بلطف خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت پیرای بسیاری از همال
این حمایات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد و سرمایهٔ مزید عقیدت اصحاب
اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح مغالق مقصود و مصباح مکامن تقدیر است علی الخصوص هرگاه
چنین صاحب اقبال دل در کار و شعار بندد هر چند از اندیشهٔ اهل روزگار بیرون باشد بمیامن بدایع تقدیر
آن کار بآسانی برآید از آن جمله بمقتضای همت والای شاهنشاهی که ترجمان تائید ازلی است کار ساباط باهتمام
راجه تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر بخوبترین وجهی اتمام یافت و بربالای ساباط منازل و مواقف دلکشا
ساخته شد آنحضرت پیش از اتمام آن دو شبانه روز در همانجا بوده بتوجهات عالی اهتمام میفرمودند و
مجاهدان اقبال مند دل بر قلعه کشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از آنجانب نیز دلیران ولادر بجا
مینمودند و آنحضرت بنفس مقدس دل در پیکار بسته داد بندوق اندازی می دادند و نشیمن سطح ساباط کرده
تماشای دلیران پردل و شیران زنجیرگسل میفرمودند و درین دو شب و یک روز این شجاعت مندان بنابر
مشغول پیکار بودند که خواب و خور پیرامون شان نمی گشت و طاقت متردان طرفین طاق شده بود تا آنکه
در محرم پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق صبح سه شنبه بست و پنجم شعبان آن قلعهٔ فلک اساس مفتوح شد و شرح
این سانحهٔ بهجت بخش دولت افزا که فتح نامهٔ اقبال تواند بود آنست در شب گذشته که صبح نصرت در پی داشت
از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامت شکست
حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری از دیوار

ج دوم

۴۸/۴

استوار قلعه را ویران ساختند و داد جان فشانی و جان ستانی دادند و بعضی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه در شگاف دیوار هجوم آورده بکثرت جان بباد فنا می دادند و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پُر می ساخت‌ (؟) ساختند که در حین رسیدن غازیان تندخوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد درین اثنا بنظر اقدس آمد شخصی جیبه (؟) بر از میتی (؟) زره بر که بعلامات سرداری بادی بود در شگاف گاه آمده اهتمام می نمود اما معلوم نمیشد که کیست دران هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سیکرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداخته‌اند و بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شادی و سبکی دست که در حین زدن نخچیر ظهور می یابد در می یابم که غالباً بندوق من باین مرد رسیده باشد خان جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب مکرر اینجا آمده اهتمام میکند اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از مخالفان کسی نمانده است و مقارن این حال از درون قلعه از چند جا آتش برخاست ایستادهای پایهٔ سریر اعلی دران باب خیالها میکردند راجه بهگونت داس معروض داشت که این آتش جوهر است چه رسمی است در هندوستان که چون کاری چنین پیش می آید خرمنی از صندل و عود و غیر آن در خور مکنت سرانجام میدهند و اقسام هیمهٔ خشک و روغن مهیا می سازند و معتمدان سخن شنو سنگدلان دل بر جا را بر عورات خود میگذارند همین که شکست متیقن میشود که مردان کشته می شوند آن سنگین جانان آن بی گناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر می سازند و الحق آن صبح که نسیم فتح و دولت وزید مشخص شد که بندوق شاهنشاهی بجیمل سردار قلعه رسیده و کار او و قلعه ساخته بود و آن آتش جوهر بود که در خانهٔ پتا از قوم سبسودیا از خواصان رانا و در خانهٔ راتوران که سردار صاحب خان بود در منزل چوهان بسر گردگی ایسر داس جوهر عظیم شد و تا سه صد زن در آتش ادبار آن سرکشان سوخت و هر چند آن شب در شگافگاه کسی نماند و از کشته شدن جیمل هر یک از دست داده خود را بکنج ادبار کشید اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران صف شکن و غازیان بجان بناموس داده را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور بوارق صبح با عتضاد جنود اقبال درون قلعه در آیند و چون سفیدهٔ صبح دولت دمید از اطراف و در ملچارهای خود جوانان کار طلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه در آمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سررشته تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته میشدند و حکم معلی بنفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان چابک دست آزموده را در آورند اول کر و باز و جهو کر تا سر دیوار آمده ایستاد و بعد از ان مدکر آمده در آمد و پس از ان فیل جلبیه و سبدلیه و کادره در آمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون شد شعار

همه نامداران آهن قبای	همه آهنین چنگ فولاد کای	کمینها گرفتند و صف ساختند	دو لشکر سناها برافراختند

۲۴۹ ج دوم

یلان را ز خون لعل تیغ ستیز — یکی جان سپارد یکی در گریز
نباشند خرطوم فیلان بتیغ — تو گفتی همین بار بارد ز میغ
سپه‌ها ابر برزند پیل دمان — همی تاخت آورد بر زد کمان
بتیغ و سنانها یکی کینه توخت — گهی دل دریده گهی سینه سوخت
ز خنجرش لاله نگارنده بود — ز درع یلان حلقه بارنده بود

و هنگام سپیدهٔ سحری که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار و دولت متوجه قلعه شدند و چندین هزار کس از جان فشانان دلاور در رکاب عزت پیاده بودند و از غرائب آنکه ایسرداس چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد چون نامش گفتند در ساعت ستهورانه تیز دستی نموده بیکدست دندان او گرفت و بدست دیگر جمدهر زد و گفت مجرای من پیش آن قدردان جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیان کارنامه های بظهور آمد از انجمله راجپوتی دوید شمشیر بخرطوم او انداخت قلم کرد و او با وجود خرطوم بریده که زندگی دشوار است عربده های آسمانی برانگیخته درگذشت تا سی کس مردانهٔ نامی را پیشتر از شمشیر رسیدن انداخته بود و پانزده کس را بعد از زخم رسیدن و از فیل مدهکر نیز کارهای شگرف پدید آمد و مردانگیهای غریب کرد و از غرائب امور آنکه فیل کاتره چون درون قلعه در آمد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه روبروی جمعی کثیر از خون گرفتها که تن بهلاک داده بجانب شکافگاه می آمدند دوید کوچه تنگ بود همه را بیکحال تباه پایمال کرده متفرق ساخت و بتائید غیبی چنین مهمی عظیم روی داد و عظمت خان که بر وی سوار بود زخمی شد بعد از چند روز از آن زخم درگذشت حضرت میفرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تائیدات ایزدی بودیم فیل سبدلیه درون قلعه در آمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دوید شمشیر انداخت اندکی بر وی رسید او پروا نکرده او را بخرطوم پیچیده انداخت درهمین اثنا دیگری روبروی او شد و سبدلیه باو روی آورد و شخص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت والحق بسیار خوب جنبید و آنحضرت میفرمودند که در عین زد و گیر از بهادران که من او را نمی شناختم بنظر در آمد که راجپوتی از مفاصلهٔ دیوار خرد او را بجنگ خود طلبید و او نیز بگشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که آنرا هم نمی شناختم معاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد و او باهتمام منع کرد که رسم دلاوری و آئین مروت نیست که او مرا به پیکار خواسته باشد و تو بمددگاری من بیائی بصد اهتمام او را از آمدن باز داشت و خود کارزار نموده کار او را تمام کرد میفرمودند که هر چند از این مردانه بمروت نشان جستم پدید نیامد همانا که از مردان غیب بود که تائید این بزرگ صورت و معنی پیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت اوئل فتح تا پنجاه فیل و اواخر تا سه صد فیل درون حصار در آمده اعدا را پایمال ساخت میفرمودند که نزدیک به بتخانهٔ گوبند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل سوار شخصی

پایمال ذیل ساخته و در خرطوم پیچیده بحضور پر نور اقدس آورد و بعرض اشرف رسانید که نام این را انسید انم اما از ران
این حصار مینماید جمعی کثیر در گرد او جانفشانیها کردند آخر ظاهر شد که بتا بود که پایمال مذلت و هلاکت گشت و بین هنگام
که ملازمت آورده بودند در متفرقه مانده بود بعد از زمانی در گذشت راجپوتان جنگجوی که دران قلعه فراهم آمده بودند
قریب هشت هزار کس بود اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگاهبانی و خدمت گزاری دقیقه فرو گذاشت نمیکردند از
چهل هزار کس زیاده بودند زمانی که رایات والاالقلعه در آمد اهل قلعه بعضی در بتکده ها بخیال شرافت مقام و تائید صنام
افسرده منتظر جانفشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل خود و بر سر جبل ایستاده ترصد هلاک می بردند و جمعی شمشیرها برهنه
علم کرده و نیزه ها کوتاه گرفته رو بغازیان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران غزا پیشه ناوک دل دوز و تیغ
معرکه سوز و سنان صف شکاف کار آن سیه بختان را تمام میساختند و جمعی که بتکده ها و خانها قدم جبل را نبات داده
غازیان اقبال مند را دیده بپای تهور بیرون می دویدند و به بهادران نا رسیده بصدمات قهر سجاک و خون ابر ریختند

شعر چنین نه زعهاد جهان کس شنید	نه از کاروانان گیتی شنید	چگویم از آن جنگ و آن کارزار	که یک شمه نتوانم از صد هزار

و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بد اختران بود و بسطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مدبران
بسوخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش بتاریخ سوم
محرم نهصد و سوم هلالی که سلطان علاء الدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا بجنگ نمی پرداختند
از قتل ایمن مانده بودند و در ینوقت لانهایت سنتره و بر خاش تقدیم رسانیدند بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت
این گروه و فائده نه بخشید حکم قتل عام شد و جمعی کثیر در بند بهم افتادند و از غرائب آنکه فهرشاهنشاهی به بند و چیان
تندرا ندازکم نما بر قلعه فراوان بود و هر چند تفحص بسیار شد از آنها نشانی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران
بلباس مکر و تزویر از قلعه جان بسلامت بردند و طریق بر آمدن چنان بود که چون عساکر نصرت اعتصام دست
غارت کشاده در بستن و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بند و چیان که تا هزار کس بودند اهل و عیال خود را
چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و بر جویندگان آنها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیاده های
عساکر اقبال بند کرده جمعی را اسیر میبرند و در چنان هنگام چنین تدبیری شایسته کرده نجات یافتند اگر چه دران روز
هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذرے نبود که از کشتها پشتها نداشت اما در سه جا مخالفان بسیار کشته شدند جمعی کثیر از
راجپوتان در خانه رانا که دران قلعه بود گرد آمده فرو شدند و این بد نهادان دفعه دفعه دو دو و سه سه کس بر آمده
جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در
دروازه که رام پوره نیز گروهی انبوه شده گردن هستی خود بر باد دادند و فتحی عظیم که طراز فتحهای دولت افزا تواند شد
از کمین اقبال بظهور آمد و گردن کشان هندوستان را یکبار گی سودای نخوت از سر بدر رفت و بروشنی خاص

بندگی از سر گرفتند و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی تواجی هیچ یکی جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی
ادای سجدات شکر نموده همعنان نصرت و همرکاب فتح بعد از نیمروز بارُدوی مقدس متوجه شدند و تا سه روز دیگر
بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبد المجید آصف خان مکرمت فرمودند و چون
در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضهٔ منورهٔ خواجه معین الدین چشتی
قدس سره که در اجمیر نور گستر است توجه فرمایند زمانی که از قلعهٔ چتور مراجعت فرمودند پرتو ضمیر آن شاه سوار دولت
بایفای نذرے که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود تافت و تا اُردوی ظفر قرین پیاده آمدند و روز دوشنبه
نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه بست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اُردوی معلی
همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم
شوق راه قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص را از سعادت
موافقت گزیر نبود و چندی از خاصان حریم عزت در سایهٔ حضرت پیاده میرفتند چون قصبهٔ ماندل مضرب خیام
اقبال شد شکوه قراول که پیشتر باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رسانیده بود بسرعت آمد و از منزویان
تجرد گزین آن روضهٔ مقدسه عرائض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب درآمده فرموده اند
که بادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد
بهر سوئی که دانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند اگر او قدر بزرگی خود دانستی کجا نظر بر من
خاک نشین کوی طلب انداختی چون این عرائض بسامع اقبال رسید آنحضرت از ان منزل سوار دولت شدند
و روز آسمان بست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطهٔ اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال
گشت و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند و بی آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند
از گرد راه بطواف روضهٔ قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان
آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و تا ده روز دران خطهٔ فیض انتما متوجه مبدای
فیاض بوده باستفاضهٔ انوار صوری و معنوی استلذاذ داشتند و از جملهٔ سوانح اقبال که در ایام محاصرهٔ قلعهٔ چتور
روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله بتازگی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و بمنعم خان خانخانان
ملاقات نموده گرگ آشتی کرد و شرح این سرگذشت آنست که از ان باز که مبارز خان که بعد ازین بعدلی نام زد زبان
شهرت است کافر نعمتی نموده مدعی فرمان روائی شد تاج خان کررانی با برادران گریخته به بهار آمد چه دران
ایام که محمد خان حاکم بنگاله سر شورش داشت و چه بعد از دور زمان بهادر پیوسته بکر برنت و نفاق رواج
بخشید و تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد از مدتے بهادر نیز بمرگ طبعی درگذشت برادر خرداو

جلال الدین عوض ریاست بنگاله وبهار کرد تاج خان وبرادر او گاه در مخالفت وگاه در موافقت بسر می بردند وطرح آشتی وآشنائی بخانخانان انداخته نفاق آرامی بودند وبعد از سه سال گذشت بسیار جلال الدین نیز درگذشت وریاست بنگاله وبهار بتاج خان قرار گرفت وبعد از اندک فرصتی که بفنون رنگ ریو تاج خان بر ولایت بنگ وبهار استیلا یافته بود رشته هستی بر بست وسلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله وبهار رو آشد وو استقلال یافت وبا خانخانان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و استقلال غریب بهم رساند افغانان بی سر همه گرد او فراهم آمدند وخزینه جمع کرد وفیل فراوان بدست آورد وچون خان زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور وآن نواحی بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین نگاشته قلم وقائع نویس شده بعد زمانیه که اساس نهاده خان زمان بود واسد الله خان حراست آن از جانب خان زمان داشت در شولا که کرسی حیات اوریخته شد اسد الله از سخافت رای کس پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلب داشت که زمانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فروشد وخانخانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را استمال گردانید وچون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیر گشته آنجا را القاسم موشکی که از خانخانان سپرد وخود پیش خانخانان آمد ولشکر افغانان که بسخیال زمانیه آمده بودند بی بهره بازگشت لودی که بعقل وتدبیر وسعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز داشت ووکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود چون خانخانان را مرد آهسته صلاح جوی مصالحه طلب دانست طرح دوستی افگنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید ومیان او ومنعم خان تحف وهدایا ورسل ورسائل جانی رابطه بهمی استحکام گونه یافت ودرین وقت که رایات جهان کشا بتسخیر چیتور نهضت فرمود وسلیمان در مقام تسعیل رابعد الیسه وابراهیم شد وچون از منعم خان خانخانان خاطر جمع نداشت در عین هنگام فرصت که رایات جهان کشا بتسخیر قلعه چیتور متوجه بود بوسیله لودی متحرک سلسله یکجهتی شد که خاطر از وجمع سازد وطرح مصافات انداخت وبعد از مراسلات اتحاد ومفاوضات یکتا دلی قرار داد که خانخانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس الرابطه را استحکام دهد وخطبه وسکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خانخانان را رای بر آن قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را انتظام بخشد هر چند خیرخواهان دوربین ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده باسه صد کس گزیده خود ومحب علی خان وابراهیم خان اوزبک ولعل خان بدخشی وکوچک علی خان پسر میر سلطان ویس قبچاق ومیر هاشم برادر ابو المعالی وهاشم خان ومتعلقان این مردم که مجموع هزار کس باشند بپتنه روان شد لودی آمده رسم تعظیم واحترام بجای آورد وبعد از ان بایزید پسر کلان سلیمان آمده پیشکش کرده که در پتنه ماند سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت اول خانخانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبید

و محفلی آراسته ترتیب داد و روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجا آورده و منبر را بنام مقدس سربلند گردانید و نقود را
بسکهٔ قدس افتخار بخشید و پیشکشهای لائق داد و جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند که رایات عالی
بتسخیر چیتور مشغول است و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند خانخانان را که گارش با نجام رسانیدیم تا پای تخت
کسی که مدافعه نماید نیست لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده گفت که با چنین
صاحب اقبالی که سال بسال لمعات دولت افزائی او بر ممالک می تابد در مخالفت زدن از عقل و دوراندیشی
دور است و دیگر آنکه خانخانان یکی از بنده های تربیت کردهٔ دست بزرگان تائید یافته ایزدی امروز بر هر مسکین
که نظر عاطفت اندازد خانخانان میشود از قصد این مردم معدود چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین دارید
چگونه این اراده تمشیت خواهد یافت اگر چه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما سائر افغانان که مدهوش
بادهٔ جهل بودند این سخن گوش نکرده در فتنه می زدند منعم خان این خبر شنیده بلطائف حیل از دو می خود گذشته
بالنگش لودی با سعد ودی جریده برآمد بعد از انکه بسیاری از راه طی شد افغان تیره رای اطلاع یافتند و
چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملائمت کاری دیگر پیش نگرفتند بایزید و لودی جریده پیش خانخانان
آمده اعزاز و اکرام بجا آورده برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامهٔ چیتور رسید
و موجب هزار گونه تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در انصرام مهمات
خود اشتغال نمود و ملک اڈیسه که بتخانهٔ جنگنات در انجاست بتقریب گرفت و راجهٔ آنجا را امید عهدی گشت
ابراهیم مذکور که نه عقل درست داشت نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براجهٔ مذکور پناه برده اندیشهٔ سروری
بخود می برد بقسم و تزویر او را بچنگ آورده بعدم خانه فرستاد و منعم خان نیز بسالم السلطنت بانتظام معاملات خود
پرداخت اشعار رای دیده کشای دوربینان سرمایهٔ تهی نشینان هندستی که فتنا نفس خود رای در مطرح کسل بی سروپائی
بیاوری اقبال وزافزون سخن بدین جا رسید و لختی بار دل آسکی بروی آورد و امید که بفروغ افزای بسیج سعادت دل را
روشنی تازه و زبان را نیروی نو پدید آید و نفس نفیس فتنا از دشوار آسانی و شایستگی پذیرد **شعر**
مراچون هاتف دل پد بساز برآورد از رواق همت آواز بده بهار نو برآر از چشمهٔ نوش سخن را دست بابت تلمه در گوش

آغاز سال سیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور دوم

درین هنگام عشرت ابتسام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعهٔ چیتور در عرصهٔ اجمیر فیض بخش عالمیان بود
موکب نور و زسعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرف خانهٔ حمل ارتفاع گرفت و حصول غنچهٔ
تیز دستی نسیم بهار کشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای روضهٔ اعتدال گشتند اشعار بگسترده فرشی بدیبای چین
برو بنگر هفت کشور زمین چو در آن بزمگه شادی آراستند مهان را بخواندند و می خواستند و بنمودند و فرمودند کام

گزیدند باز وگرفتند جام باده و بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و
هفتاد و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین که سال اول است
از دورهٔ دوم شد امید که هزاران دوره قرن بعدل این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آنحضرت
بدولت و اقبال بعد از تمام لوازم طوی و انصرام جشن نوروزی روز اسفندارمذ نهم فروردین ماه الهی موافق روز
دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطهٔ اجمیر مستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات انبساط
شکار نهضت فرمودند در اثنای شکاره قراولان رکاب اقبال نشان بیشهٔ شیر دادند سلسلهٔ شوق حضرت شاهنشاهی
بشکار آن مفترس بجنبش درآمد شیرشکارانه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب تیزرو برون دوید
مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بسخن نگه جان ستان بزمین دوختند حضرت شاهنشاهی آن
تیزدستی را نپسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از بیشه برآید بی حکم مقدس کس گرد او نگردد حضرت درین
حرف بودند که شیری دیگر بهتر از همگی مثل شیر نخستین برآمده روبروی حضرت خرامنده گشت ملازمان رکاب دولت را
از مشاهدهٔ اینحال موی بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت
سواره بشست شیرشکار نگریسته تیری بر و زدند و شیر از فرط تهور و غرور شاهی همچنان بر صلابت خرامان بر بلندی
برآمده خشمگین نشست آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند و دلاوران شیرافگن بر دور او دایره کشیدند حضرت
بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او پوست مال رفت درین وقت
شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در صدد آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابو می طلبیدند و بهر جانب که آن
حضرت توجه میفرمودند شیر همان جانب رو میکرد و قابو چنانچه باید دست نمیداد از زبان مقدس شاهنشاهی
شنیدیم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته چنین که بشکار شیر
برآمده اند هر کس که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود نگاه شیر بجانب او می بوده میفرمودند
که چندین مرتبه بالنفس مقدس متوجه شکار شدیم این معنی مشاهده شد و تجربه پیوست القصه چون قابو بدست نیامد
بدستم خان فرمودند که پیشتر رو تا نگاه کردن جانب تو قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که معاتب
شده بود دانست که همانا حکم پیش رفتن ملازمان رکاب معلی شده از عقب حضرت او هم تیر و کمان در دست
روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید تیر در آمد و بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمد و دو پنجه خود
بر انداخت آن زبردست توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر
بخنجر برد چون تقدیر بامری دیگر رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد تا گسیختن بند شیر دست عادل را خایید بعد ازان
خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر انداخت بار دوم دست راست او را بدهن گرفت درین اثنا دلاوران با جمهور

از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم زخم شمشیری رسید و آن بهادر شیر دل
مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در جان کندن بود عاقبت بهمان زخمهای عنیف رخت هستی بسعت آباد عقبا
رئیسه در دار الخلافت آگره درگذشت و همانا این مکافات بی ادبیست که با پدر خود کرده بود و مجملی ازین سرگذشت
آنکه آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر و کار داشت و آن غفلت منش دل بمرگ نهاده تن باز نمیداد و پدر او را ازین کار
ناشائسته باز میداشت مدودی آن بی اعتدال از نصیحت پدر بشورش در آمده شمشیری باو حواله کرد فی الواقع
اگر در باز پرس الهی و در انصاف گاه ایزدی عادل بهمین سزا از وبال آن کردار بر آمده سود برده باشد آنچنان
جریمهٔ عظیمه را کجا امثال این امور پاداش تواند شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را که در نواحی
الور نزول فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند
و از انجا شکار کنان روز اسفندارمذ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم شوال ظلال اجلال بدار الخلافت
آگره انداختند و جهانیان بنشاط ابد و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی
القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین الشریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنهٔ گرامی رجوع
بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبلهٔ جان و دل و بادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح
انتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعهٔ چیتور تواند بود و موجب عکس
مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع فتنهٔ میرزایان رو بولایت مالوه آوردن تفصیل این سرگذشت
اقبال طراز آنکه موکب جهانگشا بعد از فتح قلعهٔ چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود بر ضمیر مقدس شاهنشاهی
بالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از سران و سرداران را که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت
پذیر نبوده اند یا دیر تر رسیده بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور که سنگ راه موکب امن بوده نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشهٔ
صائب صادق خان و بابا خان قاقشال و سمانجی خان و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان سیهاری
و دیگر امرای عظام را بسر کردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند عساکر اقبال
قدری راه طی کرده بیش و پس میرفت سرعان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا
جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند و حصار اوجین را که اعظم
امصار آن ولایت است در محاصره دارند و ازین هجوم غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد سر بر کرده و سرگذشت
این مشتی شرارت انگیز آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعهٔ چیتور از نواحی قلعهٔ کاگرون شهاب الدین
احمد خان را با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستادند میرزایان نسیم کوکبهٔ
اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره از حوصلهٔ طاقت بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند

و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعهٔ چانپانیر و سورت و بهروچ کوس سلطنت و
استقلال میزد پیوسته ندیم او دران وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتماد خان میخواست که لشکرکشی آمدن میرزایان را
غنیمت دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکهٔ نبرد گرم کرد و اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را
متصرف شد و چون از میرزایان این پیکارهای نمایان سر بر زد چنگیز خان تفقد نموده در حوالی بهروچ ایشان را بجاگیرهای
مناسب ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست تطاول دراز کردند و از خود سری
بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بی اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیز خان بدفع اینها لشکری گران فرستاد
در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابلهٔ چنگیز خان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند
و آنجا هم بساط امنیت نوردیده بقصد مالوه برآمده در حواشی اجین بساط فتنه گستردند مرادخان جاگیردار اجین و میرزا
عزیزالله دیوان سرکار مالوه پیش از آن بدو روز بر مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس
قلعهٔ اجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت
و قانون عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت افواج قاهره که بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور پیش شتافته اند دفع
این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرای کاربند حکم بادشاهی چندی شده بصوب مالوه عنان تافتند
و در حین اشتداد باران عرصه پیمای همت شدند و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی مثل قلیج خان و خواجه
غیاث الدین علی قزوینی که بخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط حضور جدا ساخته ضمیمهٔ عساکر نصرت قرین
فرمودند و چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بوده بسامان شایسته بامرا
پیوست و در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره
پای تمکین از دست داده از پای نشناخته بروز روزگار سیاه مندو رویه فرار نمودند مرادخان و میر عزیزالله
دیوان و سائر امرای عظام عنان همت بتعاقب مصروف داشتند و میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از
مندو برآمده سراسیمه خود را بآب نربده زدند و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبارمند رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند
و دران نواحی خبر قتل چنگیز خان بغدر جهجهار خان حبشی و تفرقهٔ گجرات شنیده آنرا امری عظیم خیال کرده روی ادبار
بآن سمت آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو وقتی دیگر بود
الی حکم مقدس زیاده برین اقدام نموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر خود ماندند و دیگر امرا مثل
اشرف خان و قلیج خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی همعنان نصرت و اقبال متوجه آستان بوس
مقدس شدند و در دار الخلافت آگره بزمین بوس معلی سربلندی یافتند و بواسطهٔ آنکه بمسامع علیا رسانده بودند
که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاهل و تساهل نموده اند روزی چند بمعاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت

که سخن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان رانده و مانده بمیان
جوقی باد باش بگجرات رسیدند ولایتی از حاکم خالی یافته قلعهٔ چانپانیر دستوری بی جنگ و جدل گرفتند و ابراهیم حسین میرزا
بقلعهٔ بهروچ رسید رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانهٔ او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه
محاصره کرده تا دو سال بر دور او نشستند و رستم خان همواره از قلعه برآمده می تاخت و کارنامهای رستمی بجای می آورد
چون بی سر بود و از امداد و اعانت نا امید در صلح زده قلعه وا داده و بغدر و مکر ارباب شرارت جانش نیز از حصار تن
برآمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان درین شگرف نامهٔ اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح
خواهد پذیرفت و از سوانح آنست که امرای اتکه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده دارائی آن دیار بحسین قلی خان که از
نیکو خدمتی سنجان جهانی ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر ضمائر دیده وران دوربین مخفی نماند که نخلبندان معانی پادشاهی
بباغبانی نسبت داده اند چنانچه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و بر داشتن آن در جائی و نشاندن بجای
دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار
بدسرشت و قطع غصنات ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی و متمتع کردن بمیوه های گوناگون
و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن که در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد همچنان
پادشاهان دوربین دادگر بتهذیب و تادیب سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند
و لوای هدایت می افرازند هر جمعی با هم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم در فور از جهتین ظاهر شود
اولاً بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ آن اجتماع را متفرق می سازند هر چند
امرے نا ملائم از آن کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایهٔ جمعیت است چه از آشوب بادهٔ هر دانگی و بیبا
و بدمستی تنک شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست خصوصاً وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان
و تبه کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز بنا برین تمهید دانش تائید رای مملکت آرای
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص منش اتکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش
آنحدود بودند تغیر محال نموده بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در
سوابق ایام چه در آن وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه در آن زمان که میرزا حکیم با سعد و دسے محاصرهٔ لاهور
نموده سخنان غریب در بارهٔ این عقیدتمندان مذکور ساختند در پیشگاه باطن مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی
و الهی است همگی آن سخنان بفروغ صدق روشنائی نپذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که واجب دین سلطنت
است قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعهدهٔ
بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند و در آن هنگام که موکب مقدس فتح قلعهٔ چیتور کرده بمستقر اورنگ

سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان بتارک ادب شتافتند
در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد و هفتاد و شش بدار الخلافت آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند
و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد
و سرکار قنوج بشریف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان آن رفعت پیوند و منتسبان این قبیلهٔ جلیله بجاگیرهای
شائسته ممتاز شدند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال خود گذاشتند
و آن ولایت بحسین قلی خان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند و دران هنگام که موکب جهان کشای بعزیمت
فتح قلعهٔ رنتهنبور داعیهٔ نهضت داشت از گرد راه رسیده غبار آستان معلی سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت و درین یورش
دولت افزا بدوام خدمت همعنان سعادت بود و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر
خلافت ورود اقبال فرمود با برادرش اسمعیل قلی خان بانتظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال پیرای
شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس یافت و رای جهان آرای
اقتضای آن فرمود که مظفر خان را مهمات ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار بیرون ست بخالصات شریفه چنانچه باید
نمیتوانست رسید لائق دولت آنست که یکی از کاردانان رعیت پرور دیانت منش جدا آورا بخصوص این خدمت
عالی گردانید که همگی همت را مصروف این کار ساخته انتظام شائسته نماید بنا برین اندیشهٔ دولت افزا شهاب الدین احمد خان را
که از صفات مذکور بهرهٔ عظیم داشت بجهت خالصه نامزد فرمودند او بسی شائسته این خدمت را بخوبی انتظام داد
و چون خالصات بسیار دیانت کیشان عنان گرفتهای کم تصرف کم پیدا می شوند و ضبط هر ساله را که متضمن اخراجات
فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود بهر طرف ساخته تشخیص قرار داد و بجد و داد رسیده متغلبان را از پای انداخت

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور

مالش گردن کشان عصیان سرشت که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند چون ترتیب
فرمان برداران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار اند بر دست اقتدار سلاطین والا شکوه که
در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین عبادات فرشته تعلق است والمنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای
شاهنشاهی این گزین ستوده را همواره پیش نهاد همت جهانکشای داره چنانچه بسپاس اقبال روز افزون آنحضرت
درین زمان عرصهٔ گلگشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان تمرد پیشه صاف تر جلوه می نماید چون قلعهٔ
رفعت اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت پایمال عساکر اقبال گشتند توجه اشرف
بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور که عدیل اوست پرتو انداخت و چون مکرر امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند
و هر مرتبه امری که سبب توقف این کار شگرف باشد پیش آمده بود تا که سببان کارگاه تقدیر عطیهٔ فتح آنرا

به نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بازبسته بود لاجرم بالهام دولت تیر این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطلع توجه آن حضرت سر برزد و روز آذر نهم دی ماه الٰهی موافق دوشنبه غرهٔ رجب نهضت رایات عالیه بتسخیر این حصار والاشکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن خلوتیان حظائر قدس مرور از راه دار الملک دهلی روی نمود و دران امکنهٔ متبرکه استفاضهٔ انوار فرمودند خصوصا بمرقد معطر سریر نشین سلطنت صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را تفقدات خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزائل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان تهی دستان شهر را بعطایای جلیله گرانبار ساختند و در حوالی قصبهٔ پالم که در نواحی شهر واقع است طرح شکار قمرغه فرموده انبساط خاطر پرداختند و دران عرصهٔ نشاط اموردانواع انبساط گشته داد شکار صوری و معنوی دادند و از انجا شکارکنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و در شهر الور ظلال معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان دادند و از قضایای عبرت بخش آنکه در حدود قصبهٔ لال سوت فیل نهسک که از فیلان نامی حلقهٔ خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید و آن فیل را بدو ندان خود چنان برداشته که موجب تعجب نظارگیان شد و اثر زور بسینهٔ آن فیل نامی رسید و بعد از دو روز رخت هستی بربست مادهٔ فیل او تا سه روز ازین روی گرد آب و دانه و علف نگشت هرچند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه بروز سوم از فرط اندوه جدائی مصاحب خود جان داد و در البطه را هرگاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی بر سلسلهٔ قیاس با دم صعود تا آن بی معنی گشته که این گروه را پایه از جمادات فرودتر است و بالجمله ارباب معنی را از دید این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان مکتب خانهٔ اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل روز ایزان سوم بهمن ماه الٰهی موافق سه شنبه بست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعهٔ رنتهنبور مخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه درمیان کوهستان واقع شده و باین تقریب میگویند که همه قلعها برهنه اند و این جوشن پوش و نام اصل این قلعه رنتهنبور است و رن نام کوهچه ایست بلند سر کوب آن و باین ترکیب نام مزد زبان شهرت گشته این قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگر ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده شعر

یکی کوه دیدند سر بر سماک — نه از رنج دست کشش آب و خاک
ثریا در و پایهٔ اولین — برو بند حصاری که از روزگار
ندیده گیتی حصاری جز این — نگرده برو مرغ فکرت گذار

و دران ایام رای سرجنها دا بر آن قلعه دست تسلط داشت و بانواع وجوه وجهات استحکام آن نموده د سامان و سرانجام آن داده و از تبه رائی آمادهٔ جنگ شده مدار نخوت خود را بر آن سنگ پاره نهاده بود حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون تنگی که مضرب خیام اقبال بود برآمده از مقربان بساط قدس تماشای کوهستان

توجه فرمودند بربالای رن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین نظاره کردند و صورت فتح آن را در آئینهٔ خیال درآورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند اشعار

چنین گفت خان خردمند روان	کرای ناموریادگار جهان
بتوفیق یزدان جان آفرین	درانداز م این حصن از بن

و بموجب حکم گیتی کشای بخشیان کار آگاه دوره آن کوه را که قلعه بر قلهٔ آن اساس یافته مورچل بمورچل بر عساکر فتح تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد موج خیزی و سیلاب بیزی نمودن گرفت و راه در آمد و برآمد بر اهل قلعه بسته شد که باد را در آن تنگنای مجال گذر نبود متحصنان سرگرم توپ اندازی شدند هنگامه آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان سینه سخت اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان ست بدرگاه معلی از سفر حجاز او از شورش دماغی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی اگر ولایت گدهه که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرده و خجلت زده از راه عراق بقندهار آمد و از انجا در حوالی رنتهنبور بدولت بساطبوس استسعاد یافت و اسپان عراقی و دیگر نفائس امتعه بنظر اقدس درآورد و از انجاکه شیمهٔ کریمه حضرت شاهنشاهی آنست که در برابر گناهگاران خود شرمگین میباشند آثار مروت و فتوت بظهور آورده بتفقدات گرامی خلعت امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو و آن حدود بجاگیر او مقرر ساخته باز مرتبهٔ امارت او سفوس داشتند

آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردبهشت از دور دوم

درین هنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهنبور بود کوکبهٔ لشکر بهار بلند شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله فشان گشت اشعار

نوبهاری چو طبع برنایان	تازه تر از دماغ دانایان	آتش افشان ز گل چمان چمن	تازه جولان سپاه سرو سمن
شبلستان ز هر طرف انبوه	طرب انگیزتر ز سایهٔ کوه	لاله در دست چون بدست آید	رعد در ابر چون یکو صدا
	بادلبریز فیض صبح کنان	عطر پیچیده در دماغ جهان	

از میامن شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و ششم بر شگفتگی شرف گاه انداخت و سال چهاردهم که سال اردی بهشت الهی است از دور دوم بخرمی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتگی گل اشارت نوید فتح بعالمیان در داد و مرغان چمن بر غولهٔ نشاط فتحنامهٔ اقبال برخواندند چون بعد از عمق دامعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسل ساباط که سرکوب

گردن کشان باشد امکان پذیر نیست باندیشهٔ اقبال اساس قاسم خان میر بر و بحر بتاسیس مبانی آن عمارت
مامور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر محکوم حکم معلی گشت
کارپردازان کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک دروازه بنیاد نهادند بنایان چابکدست و خاره تراشان
سخت بازو و حدادان و نجاران و سائر عمله و فعلهٔ عمارت کمر همت درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری
همت این دو اخلاص پیشه سعادت گزین کار بسیار پیش رفت و رفعتش بجهار دست گریبان شد و عرض بتهای چند
که هر یکی را بر زمین مسطح بدویست جفت گاو بهزار جرثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ شصت منی علاوه هفت چرخ
سی منی سیخور در چنین کوهستان پرنشیب و فراز بآن راه های مارپیچ که بهر پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد بهمت عالی
حضرت شاهنشاهی که عقده کشای صوری و معنوی است کهاران آهنین بازو و جمالان سنگین دوش برده بر بالای
کوه چیترن که مورچل بادشاهی بود و محاذی قلعه نگاه داشتند و بموجب حکم معلی آغاز انداختن کردند و عربیت
بنیاد برانداختن نمودند در برانداختنی صدای آن در کوه پیچیده صخرهٔ ستار اگوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه
می افتاد و خانها بگرد می رفت سورجن را از صورت این دو حیرت از دماغ برخاست و گرد از دمار او سر برزد
آبروی غرور او ریخته شد و آتش پندار او فرو نشست در سلخ ماه رمضان که غرهٔ فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی
گذشت که اگر اهل قلعه امروز بزمین بوس نیایند فردا که عید ست قبق ما قلعه خواهد بود سورجن از سطوت عظمت
دل پای داد و توسل بشفاعت مقربان بساط قدس جسته پسران خود دودهه و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و ایشان
بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبههٔ ضراعت بر آستان صدق گذاشتند
و استدعای عفو جرائم پدر کرده التماس سجده درگاه نمودند از انجا که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش
است گوش امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و ضاعت عفو پوشیده کامیاب اعمال پیش پدر رفتند
و از غرائب امور که دران روز بظهور آمد آنست که چون پسران سورجن را بخلعت پوشاندن از پرده سرای
بادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه آنها بود خیال نیک ضمیمه سودای ذاتی او شد
باندیشهٔ باطل چنان دریافت که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن انفاذ یافته است از هواخواهی بشورش در آمده
در مقام کشیدن شمشیر شد بیاکداس سکروال نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد
آن اجل رسیده شمشیر با و حواله کرد آن سره مرد از جای نرفت و بموعظت در آمد که کار من بهلست آشنای یکدیگر
ایم ازین شورش بگذر که غلط دانسته و کج رفته آن عربده کار درین مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتخانهٔ بادشاهی
دوید و پورن مل پسر کانه سخاوت را شمشیر رسانید و یکدو کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب
بداونی را که دران حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم کرد درین اثنا یکی از مظفر خان

رسیده او را از هم گذراند حضرت شاهنشاهی را سنوح این قضیه موجب تعجب شد پسران سرجن اگرچه تقصیری
نداشتند و معاتب نشدند اما نخجل در بار گران خجالت فرو رفتند و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده
مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند و بشارت اقبال گوش هوش او را شاهراه توقل سرور ساختند سورجن حوصلهٔ
خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گران بار عزت گردد معروض داشت که اگر یکی از خاصان بساط قرب دست
اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان بوس سربلند سازد و کلاه گوشهٔ سعادت مرا از
حضیض مذلت باوج عزت رساند موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی
فرموده ملتمس او را بموقف قبول بلندی بخشیدند و حسین قلی خان را باین خدمت مامور ساختند حسین قلی خان
چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و بآئین آداب بخانهٔ خود برده لوازم اکرام بجا آورد
و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه سوم شوال از قلعه
برآمده ناصیهٔ نیاز بآستان معلی آورد و پیشکش گران با کلیدهای قلعه که از زر و سیم ساخته بود نثار درگاه معلی ساخت
و مشمول جلائل الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان در آمد و بوسیلهٔ خاصان بساط عزت التماس نمود
که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود برآورد و آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لائق تارک امید
براه دار الخلافت گذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدس باشند آنحضرت بنده نوازی فرموده
ارادهٔ او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات و امن وافر آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند
و حکم معلی به برخاستن عساکر نصرت اعتصام نافذ شد و سرجن لب زیر دعا و ثنا بقلعه در آمده تا سه روز اموال و احمال
و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با غبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی بمهتر خان
که از خاصان عتبهٔ عبودیت است و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعهٔ سپهر ارتفاع که در زمان
والا شکوه را بامتداد ایام شهور میسر نشده بود و سلطان علاء الدین بیکسال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده
دست تصرف بران یافت حضرت شاهنشاهی را بتائید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر آنحضرت سوار
دولت بران قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند و غلغلهٔ الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچید و لوای
مبارکبادی از مقدسان عالم علوی بلند شد شعر در هر طرف که چشم کشائی نشان فتح ٭ در هر طرف که گوش نهی
مژدهٔ ظفر ٭ چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعه و تحقیق و
و اتساق آن حدود بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر خان باردوی بزرگ
از راه راست روانهٔ مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدس
روی توجه بخطهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ منورهٔ فیض بخش معینیه آورده و هر روز بشادانی شکار پرداخته نهضت

میفرمودند تا آنکه عرصهٔ دلکشای آن شهر متبرک بمیامن نزول اجلال مورد و نمود برکات شد و آنحضرت
باداب انکسار زیارت مرقد مقدس نموده استفاضهٔ انوار فرمودند و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران
آن بقعهٔ شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته که موکب معلی دران دار الکرامت بود هر روز بزیارت و استمداد همت
توجه مینمودند و در زواب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و
دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافت آگره تافتند چون عرصهٔ قصبهٔ ابیسر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس
که آن قصبه موطن و مسکن او بود بقدم اخلاص پیش آمده بلوازم ضیافت پرداخت و بجلائل پیشکش سربلند
سعادت گشت و موکب معلی از ان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود و در اثنای راه خبر پدرود کردن
دربار خان این جهان گذران بمسامع اجلال رسید که در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافت
گرفته بود بسر نوشت آسمانی دران مصر اقبال درگذشت و از انجا که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و مرکز
و فطرت اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر مهربان گران آمد
و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال این امور شائسته است همچنین ناشکیبائی و بی آرامی در عالم تعلق
پسندیده آنگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص پرآئینه این معنی زنگ زدای جوهر عقیدت شد و آن مخلص وفاکیش
نزدیک بپای سنگ پادشاهی که سابقا بر سر آن بنا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان او بشمول
عواطف شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را القرون و دهور بر مسند
دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهارش نگذارد

اشعار

خدایا تا قمر دست آسمان را	الهی زین بادشه خالی جهان را	فلک چون خاتمش زیر نگین باد	کلید عالمش در آستین باد

و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل بروز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذیقعده بر
دار الخلافت آگره ظلال جلال گسترده و در مرکز ارک شهر در بنگالی محل که مجددا اساسش بمعماری همت بلند
سر بفلک کشیده و ارکانش بمهندسی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند و ابواب معدلت و
مکرمت بر عالمیان کشوده بهجت آرای گشتند

تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره

نسائم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای بساتین مراد در تبسم آید و اغصان فتح باثمار افضال گرانبار شود
و اذواق عشره کامیاب گردد و از چهار رکن دولت منادی کنند و از شش جهت اقبال نوید شادی رسانند
و مصداق این معنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و نهم صفر نهصد و هفتاد و هفت
منهیان اقبال نوید فتح قلعهٔ کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه ایست بر کوه اساس یافته در رفعت

ومتانت باشیلی حصار سپهر همسنگ اشعار

همه امروزش از پس فردا	تا ببالا ز قعرش بینند	بر فرازش اگر کنند دعا	راه جوید اجابت از پی آن

و این قلعه را راجه رام چند والی ولایت پته متصرف بود در ایام ادبار افغانان از بیجلی خان پسر خوانده بهار خان
بنقدی گران مند بدست آورده در تحت تملک و تسلط خود داشت درینولا که افواج ظفر لوا بتسخیر قلعه رنتهنبور
نهضت تسخیر نمود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر امرا که بسمت شرق جاگیردار
بودند رفعت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهان کشای شاهنشاهی بهمتی عالی و خاطری مجرد بتسخیر قلعه کالنجر نمایند
امرای دولت ابد پیوند امتثال منشور مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را محاصره کردند و کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند
چنانچه هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمیتوانست کرد چون طنطنه فتح قلعه چیتور و رنتهنبور در گوش گردن کشان آفاق
پیچیده بود هر کرا دیده دوربین بتوتیای هوش قدری بینائی داشت بغیر از آنکه سر استکبار بر زمین اطاعت نهد
گزیر نبود راجه رام چند که بپرتو از جوهر شعور داشت خبر وصول موکب مقدس بمستقر خلافت شنیده امان طلبید
و قلعه را بملازمان عتبه اقبال سپرد و مقالید قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب وکلای معتمد باستان معلی ارسال داشته
داب مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی از مکمن غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید و این دوراندیشی و پیش بینی او
بموقع استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول گشتند و حکومت و حراست آن قلعه بمجنون خان قاقشال مقرر شد
و بپاس اقبال شاهنشاهی چنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان پیش هرگز بر فراز کنگره علوی او ننشسته
بی محنت نبرد و پیکار مسخر اولیای دولت شد و از سوانح آنکه رسول راجه کچلی که در اقصای هندوستان نزدیک
ولایت پلسپا است بزمین بوس درگاه والا سر بلند شد و انواع اخلاص مندی آن راجه بموقف عرض مقدس شاهنشاهی
رسانید این راجه بمال و ملک در میان زمین داران آن ناحیت علم تفرد افراخته و بواسطه آنکه وقتی از
تجرد نژادان عالم انفراد یکی از فرقه جوگیان سعادت یافته است در سالی یکبار بلباس آن گروه در آمده
در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم امثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی مشاهده نموده
در سلک مخلصان و معتقدان در آمده و پیوسته از مسافران احوال گرامی پرسیدی و همواره در مقام آن
بودی که نفائس اسباب آن دیار و خلاصه اموال خویش را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن
بواسطه بعد مسافت و توسط جزائر و جبال و سنگ براه شدن مدعیان و اعدا او را این امنیت دست ندادی
و کسی از مردم او این سفر دور را که در میان دشمنان براه آمد و رفت اختیار نکردی درینولا وزیرزاده او از درست بینی
و بی تعلقی همتی موهوم خویش این خدمت را متکفل شد اگرچه بسامان و سرانجام اسباب و اموال قطع این راه
بالفعل صورت نمی یابد اما مردانه همت درین کار می گمارم و بتگاپوی هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم

هم حق صاحب خود گذارده و شرح ارادت آید میکنم و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت عزیمت نمیدادند آخر کار خواهی نخواهی آن سعادتمند بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد را چه گفت اگر چه بهترین متاع عالم اخلاص حقیقی ست بران درگاه میرسانید لیکن ادای حق نشئه تعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان درگاه برند چه نما و چه قدر داشته باشد خصوصاً آنچه تو درین صورت تحفه توانی برداشت و از مهالک اخطار طریق محفوظاً چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کاردیست ساخته حکمای پیشین این دیار که بطلسمات و نیرنجات کار پردازیها کرده آنرا بانجام رسانده اند اگر چه بحسب ظاهر نمودی و مالیتی ندارد اما خاصیت او آنست که هرگاه او را با ماسے مساس نمایند رفع شود این نادره وقت را بتو میسپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه می بری تا وسیله یادکردن گردد آن ایلچی حق گذار بآن راه آمد و مدتها دور دور بساط عزت میبود و راه عرض نمییافت تا آنکه بوسیله راجه بیربر حقیقت او بعرض اقدس رسید و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلبداشته کامروا ساخت و او بعد از زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس در آورد و محفوف عاطفت گشت بعد از ان رخصت گرفته متوجه بوطن شد و آن کاره امروز در خزینه موجود است و بارها از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدم که میفرمودند از دویست کس متجاوز اند که کارشان بمردن افتاده بود بسبب مساس این کاره صحت یافتند و مبدع جهان آرا چنین قدرت کامله خویش را بارها ظهور بخشید کسی را که نیت والای و همت عالی باشد ایزد جهان بخش جان آفرین از روی که در باطن فیض ماثر او بر سد بی منت کسی در کنار دولت او نهد چه جای دولتی که خواهان باشد دانا داند که چگونه آن مراد آراسته باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامیست که شهریار گیتی آرا همواره بنعت نیازمندی از درگاه الٰهی دریوزه مینمود درین سال فرخنده آن امنیت بظهور آمد و خدیو جهان جهانبانان کامیاب خرمی شادی

ولادت سعادت پرتو دری جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم

خدیو جهان نگارنده صورت برارنده معنی چون نشاء ظاهر و باطن را کامروا گشت برای شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق از ان گزیر نباشد جویای فردی از نوع شد هر چند بیشتر جستجوی نمود کمتر یافت مبشران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند که چنین شخصی که بهر بانی آن خلاصه مکنونات را سر از خود بدید باید آورد و بتگاپوی همت از ایزد جان بخش جهان آرا التماس کرد تا هم رموزدان بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب بار در خور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار اداوار تربیت یافته انظار قدسیه الٰهی بذات اقدس بادشاهی

رسیده است سرو برنا تا تکون نهد و این سلسال افضال چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد و طبقات انام
درخور استعداد خود از موائد و فوائد صوری و معنوی بهره‌مند گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند بادشاه خداپرست
که از ایزد جز او مسالت نمودی در مقام خواهش این عطیهٔ والا شد تا دادار بزرگ که ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت فرموده
آنچه در حوصلهٔ روزگار نگنجد باین یکتا بندهٔ خود بخشیده است و دانای دوربین داند که چنین یگانهٔ جهان اگر از ان همه دادار
مهربان خود طلب چگونه گوهری والاکرامت خواهد فرمود دراندک زمانی دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد و از انجا که شیمهٔ
کریمه این شهنشاه حقائق پناه آنست که با وجود گنجوری خزائن بی منتها معرفت ایزدی از درویشان و تجردگزینان
و خداشناسان که دست از همه باز داشته همه مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات
اهتمام دارند استمداد همت می‌نمایند و لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهر پیست گرامی بجای آورده همواره گرد دلهای غبارآلود
صحرای طلب گشته منتظر همت‌ها مانند و اگر می دارند درین ولا چون انوار خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کشی و حقیقت ورزی
شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فر مقدم شاهنشاهی دار الخلافت گشته مسمی بفتحپور است می‌تافت و بوسیله شیخ محمد بخاری
و حکیم عین الملک و جمعی از مقربان سریر خلافت که راه سخن داشتند بمسامع اقبال رسیده بود رای جهان آرای مقرر گرفت
که مطلع نیر اقبال یعنی بعضی از منسوبان سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب و جوار شیخ آرامش دهند و در ان فضای
رفیع محل بادشاهی آساس عالی پایه با شیخ بزرگوار نیز همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبدا فیاض شود و برکات قرب
و جوار او در ظهور این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه پیشتر ازین شهریار دادگر را فرزندی
چند عنایت کرده برای هزاران حکمت که یکی از ان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل آن گوهر بی بها باشد برگرفته بود و عوام
تهمت آن را بر مکان انداخته حرف سرائی دهرزه درآئی می‌کردند آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که تغییر مقام
و تبدیل مکان محض خموشی هرزه‌درایان هنگامهٔ عام نهاده آید بنا برین اندیشه نظام بخش حق اساس چنانچه بمسامع
اقدس رسانیده بود تحقیق پذیرفت و همواره از خدای بسیاربخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای
آن گوهر یکتای خلافت می‌بردند تا آنکه در دار الخلافت فتحپور بطالع بست و چهار درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری
از روز رشن هژدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غرهٔ ماه آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی مطابق
یازدهم بهمن ماه سال نهصد و سی و هشت قدیمی یزدجردی مصادف روز دین بست و چهارم شهریور ماه سال چهار صد
و نود و یک جلالی و موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غرهٔ غرای دولت و اقبال بود
بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهان خانهٔ صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق
اقبال طلوع نمود شعر باغ مجد و معالی گل نشاط شگفت ٭ نهال دولت و دین را بری پدید آمد ٭
منهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را در دار الخلافت آگره بمسامع عز و جلال رسانید روزگار

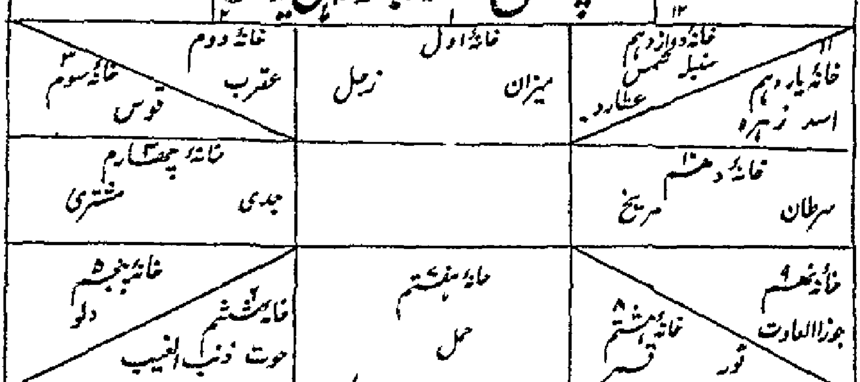
صلای نشاط عام در داد و نغمهٔ انبساط در مغز زمانه پیچید اشعار

دوران بنشاط مجلس آراست ‌‌‌ ساقی بنشست و شیشه برخاست
بزمی ز بنای عمر خوشتر ‌‌‌ ساقی ز حریف جرعه کش تر
بستند بهر نگار آئین ‌‌‌ شد انجمنی بهار آئین
گل سر زد و بوستان برافروخت ‌‌‌ شمع آمد و دودمان برافروخت
شد بخت چو مغز عقل هشیار ‌‌‌ برخاست جهان بخت بیدار
جنبید صبا بگل فشانی ‌‌‌ برخاست زمین بآسمانی
شاه آمد و دوست کام بنشست ‌‌‌ در بزم بنقل و جام بنشست
هم تاج بر آسمان بیفگند ‌‌‌ هم ناصیه گرد بر زمین بند
در داد صلای کامرانی ‌‌‌ برخواند جهان بمیهمانی
ساقی سر آبگینه بکشاد ‌‌‌ گنجور سر خزینه بکشاد
از بس که فشاند بر جهان دُر ‌‌‌ شد دامن و جیب آسمان پُر

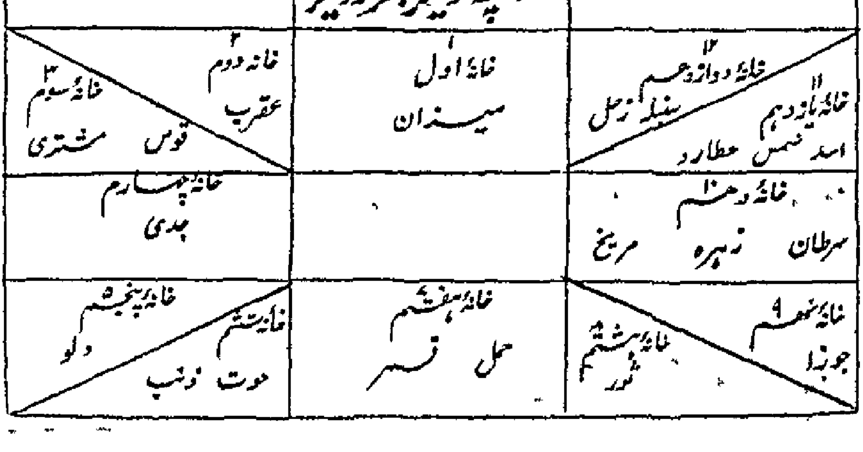
از جملهٔ مآثر شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بسلاسل جرائم محبس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل قیود یافتند عشرت را روز بازار دیگر آمد اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ آنست که با طبقات انام و طوائف عالم در خور فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود تا عالم بنظام آید و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است ظهور گیرد و هر که از پاستانی نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمان روایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عامهٔ از نتایج عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته اند و الحق آن بدایع را کس کمتر می دریابد و از ینجهت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد و لله المنة که حضرت شاهنشاهی بمحض تائید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر پرست بوده بمدد توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خدا داد خود نرفته با هر طائفه بل با هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده بساط می آرایند چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه می شود چون گویم بلکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهان را بجز این در یافتی و شعر فتی نیست و لهذا درینولا که ایزد متعال چنین عطیهٔ والا کرامت فرمود بایستی که بسرعت هر چه تمامتر رفته پا انداز دیده از فیض بخش خویش آن مولود مسعود را پذیرای نورانیت فطری که ودیعت نهاده دست غیبی است گردانیدمی لیکن چون عموم خلائق این دیار را رسمیست قدیم که هر گاه ایزد جان بخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید او را دیر تر بنظر گرامی پدر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازهٔ دریافت عامه را منظور داشته در توجه بفتح پور توقف فرمودند و آن نوباوهٔ چمن اقبال را دران مولد شریف داشته بزرگان با عقل و حوصله را بسر براهی مهمات آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات معنوی و صوری این گوهر والای بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشد

وبرکات انفاس قدسی شاهنشاهی به پیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند
و بموجب اشارات عالی اختر شناسان حکمت گزین و دانایان صناعت تنجیم قوی آبای علوی و مواد امهات
سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زائچهٔ طالع همایون بموقف عرض مقدس رسانیدند و چون درمیان منجمان
یونان و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقع است بهر دو روش زائچهٔ سعادت استخراج را
رقم زدهٔ کلک سخن آرامی سازد اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد خاطر همچنان گرم نشاط تعلق باشد که زبان
مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت خود انیسر نو استخراج زائچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی
احکام این دیباچهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد تا دستور العمل زائچه نویسان روزگار شود و اکنون که
بفرض وقت و واجب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانروزی اوقات خود مصروف
آن دارد چنانکه دل میخواهد نمیتواند پرداخت کجا فرصت آنست که بمشاغل دیگر پردازد و چون زائچهٔ مولانا چاند
منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است اعتماد در اشائسته تر بود ورا پیشتر ایراد نمود +

زائچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان



زائچهٔ دیگر بطرز دیگر



و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصائد پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش منشان مصرعه
دُرّ شهوار درج اکبر تاریخ این ولادت میمنت التیام یافت و شخصی از فضلا دری برج شاهنشاهی
موافق این لایحه بهجت بخش اندیشیده عزیزی گوهر درج اکبرشاهی را مطابق این عطیه دولت بخش
خواجه حسین مروی قصیده بنظر اقدس درآورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی
است و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت و با وجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش منسلک

از جودت نیوه بیتی چند ازان نوشته آمد

اشعار

شکر الحمد ایزدی جاه جلال شهریار	گوهر مجد از محیط عدل آمد کنار	طائری از آشیان جاه و بخت آمد فرود	کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه نمود بر دو چمن	لاله زین گونه شکفت از میان لاله زار	شاه شه سلطان که باز آسمان عدل و داد	باز دنیا زنده شد کز [illegible] ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد پدید	وان نهال آرزوی خان شاه آمد ببار	شاه اقلیم وفا سلطان ایوان بنا	شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	بادشاه ملک و کامجوی و کامگار	کامل و دانای عادل عدل شاهان جهان	عادل اعلی اعاظم بی بدیل روزگار
سایه لطف آله آن لائق تاج و نگین	بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	مجلس پیرا سمارچا یبن چراغ و سوز	موکب پیرا سماک [illegible] نیز دار
نیر برج وجودی گوهر دریای جود	از هوای اوج دلها شاهبازی خوش شکار	بادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام	هدیه ارکان گرامی بازجوی گوشوار
کس نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی	هرکه دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار	مصرع اول ز بهر سال جلوس بادشاه	از دوم مولود نور دیده عالم برآر
تا بود باقی حساب ذره های ماه و سال	وان حساب از سال و ماه و روز دوران بیشمار	شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم	روزهای بیحساب سالهای بیشمار

و از سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف و مشارب متنوع
اگرچه بظاهر مسرت پیرای خاطر اقدس خود میباشند لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میفرمایند هم عیار جوهر مردم
گرفته میشود و هم خبایای ملک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را وسیله چندین شناسائی ساخته بعبادت حقیقی
اشتغال میفرمایند از انجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد و بجهت صید کردن او دستها ترتیب یافت و روش چنان بود
که چون خبر افتادن چیته در وادی میرسید در ساعت بر گلگون باد سرعت سوار شده بآن سرمنزل شوق میرسیدند و آن
مناسب چیته را ازان مغاک برآورده بماهران این فن می سپردند و درینولا ببساط نشاط خبر رسانیدند که در حدود
گوالیار است چیته زبردست دران افتاده و روز اورمزد غره آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری
بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز نکشیدند و بر سر چاه او رفته خود بنفس نفیس این چیته را بسته
بیرون آوردند و هم درینولا خبر رسید که در حرم سرای مقدس دختری والاگهر خجسته اختر روز امرداد هفتم آذر ماه الهی
موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کمون بنزهت سرای ظهور آمد نام خجسته ورود را خانم نهاده مسرتهای شایان
فرمودند امید که آثار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روز

ج دوم ۲۷

که انبساط شکار فرموده نشاط پیرای خواص و عوام شدند رایات سعادت بمستقر سلطنت بر افراشتند چون موکب مقدس بحوالی دار الخلافت آگره رسید بعرض اقدس رسانیده دیو سلطان پسر دربار خان که چون دیو در خونریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بود و همواره مصدر شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب اصلاح پذیر نمیشد در حدود قصبه پهرخود که ممر رایات عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشهٔ تباه در سر دار و بموجب حکم مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بچنگال خوار سپردند و در محبس بعدم خانه شتافت و عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود دار الخلافت آگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال

فرموده در لوازم جهانبانی و آداب جهانداری اهتمام فرمودند

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافت باجمیر و کامیاب شدن آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطلب صوری و معنوی

چون شعار اقدس بادشاهی استمداد همت از بزرگانست دران هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد خود رفته بود که چون این امنیت بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافت آگره پیاده بزیارت روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در رجب که ماه عرس گرامی ایشانست این نیت از مکامن قوه بفعل آید و چون اینچنان گوهر شب تاب درج خلافت بر ساحل امید آمد الفای نذر و رازشناسی حق گذاری و وفا بعد از لوازم سپاسداری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمائی و بیابان نوردی نهادند و بادیهٔ شوق را روزی ده دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند

تفصیل منازل قدسیهٔ شاهنشاهی باین نسق و ترتیب بود

از دار الخلافت آگره که کوچ رایات اقبال شد در ساحت موضع مندآکر نزول اجلال فرمودند و از انجا بقصبهٔ ... اتفاق منزل افتاد و از انجا از خانوه گذشته نزدیک ببجونه مضرب خیام اقبال گشت و از انجا بمنزل کردهه نزول رایات دولت شد و از انجا بقصبهٔ بسادر ورود موکب جلال روی نمود و از انجا بمنزل توده فرود آمدند و از انجا موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت و از انجا کسهار نشیمن اتفاق نزول افتاد و از انجا بدیسه آمدند و از انجا از هنس محل گذشته نزدیک بیهول محل مهبط رایات اجلال شد و از انجا بکانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک نیوته نزول دولت شد و از انجا موضع جهاک نزدیک معزآباد عساکر فیروزی مآثر آسایش گزیده و از انجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا موضع کچیل ورود موکب اقبال گشت و از انجا بقصبهٔ

قدسیهٔ خواجه که در اجمیر واقع است توجه فرمودهم از گرد راه بمرقد منور رسیدند و جبین اخلاص بران سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی چند دران مقام کرامت شرائف اوقات را بالعبادات و برابرات معمور داشته بتبیین تیقظ و انتباه مقرون بودند و زمرهٔ عاکفان زوایای مرقد اطهر را بالصلات و ادرارات بهره مند میگردانیدند و چون همواره در اوقات تقسیم نذور که مبلغ وافر بود جمعی که دعوهٔ فرزندی خواجه داشتند و عمدهٔ تولیت بایشان مفوض بود و در یا سمت این طائفه شیخ حسین داشت تمام زرهای نذر را متصرف میگشتند و میان او و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت روضه و اوقاف بودند در دعوهٔ فرزندی تکذیب میکردند و این گفت و شنید مدتی درمیان بود و آنحضرت خاطر اشرف را بتحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از فرد و تبع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند بعد از پیروی بسیار ظاهر شد که دعوهٔ فرزندی اصلی نداشت بنابران تولیت آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناظم بقعهٔ متبرکه و ترویج مآثر مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرمودند و عمارت عالی بنا از مسجد و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر از مستودعات نذور قدم عزلت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الٰهی موافق رمضان این سال ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز دران خطهٔ دلگشا بزیارت اولیا داد و دهش شغل فرموده مسرت پیرای خاطر خویش و بیگانه شدند

آغاز سال پانزدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور دوم

درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصهٔ دهلی استفاضهٔ انوار غیبی و استنارهٔ فیوض سماوی مینمود بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیهٔ نورسیدگان عالم نباتات را بالش در آورد و باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران بدایع گره کشائی دلها جنبید ابر بهاری چون سینهٔ دریا دلان والاگوهر بترشح فیض علوی غبار ساحت جانها فرونشاند شعر

کدام گل بشگفت و چه مرغ ناله کشید ... که جان بچشم دوید و نظر بگوش آمد
معاشران چمن را چه جای پیغام است ... که با هزار زبان وقت در خروش آمد
اسیر نشئهٔ مرغم که در نظارهٔ گل ... دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد

و بانوار سعادت بعد انقضای دو ساعت و بست و سه دقیقه از روز شنبه سوم شوال نهصد و هفتاد و هفتم سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل بر برج حمل انداخت و سال پانزدهم الٰهی از مبدای جلوس شاهنشاهی که سال خرداد است از دور دوم آغاز شد و اقبال را روز بازار دیگر بتازگی نمودار گشت و درین عنفوان بهار بجهت التقدیم حق گذار

وادای سپاسداری بتفرج ونظارهٔ منازل ومبانی که درسوالف ازمنهٔ اساس نهادهٔ فرمان روایان خیراندیش است توجه فرموده عبرت پذیر گشتند وبرخاک نشینان آن اطلال زرفشانی کردند وازانجا بزیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله گاه ارواح واشباح پاکانست عنان توجه تافته استفاضهٔ انوار ملک وملکوت نمودند وازان منظر قدسی عزیمت دار الخلافت آگره نموده ازدریای جون عبور دولت فرمودند وساحت قریات وقصبات آنروی آب جولانگاه موکب معلی شده چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای درمهتاب شکار آهو فرمودند وبهزاران شوق وانبساط قطع منازل میشد تا آنکه روز باد بیست ودوم اردی بهشت ماه الٰهی موافق روز سه شنبه بیست وششم ذیقعده دار الخلافت آگره مورد سریر اقبال گشت واهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند ودرمفتتح این سال فرخنده آثار شجاعت خان که ازاعظم امرا البشر الف قرب اختصاص داشت وسائل دولت انگیخته داعیهٔ ضیافت شاهنشاهی نمود وباین طریق طلبگار آئین بزرگی شده پایهٔ اعتبار خود افزود وچون امنیت ادبساع اجلال سید ازانجا که بنده نوازی وکام بخشی سجیهٔ علیای شاهنشاهی است قبول مسئول فرموده درزمان مسعود منزل اورامطرح انوار اقبال ساختند واوسجدات اخلاص بتقدیم رسانیده درآداب انجمن آرائی نهایت اهتمام نمود وازفرط عقیدت واخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد وآنحضرت یک شب ویک روز درمجلس بهار آئین بعیش وعشرت صوری ومعنوی کامستان بودند وبه بخشش ونوازش پرداختند

ولادت سعادت افزای واسطهٔ عقد دولت ورابطهٔ سلک اقبال شاهزادهٔ شاه مراد

ازانجا که آبای علوی وامهات سفلی درکامروائی حضرت شاهنشاهی اند درهر بهاری گلی تازه ازچمن اقبال میشگفد ودرهر دوری اختری سعادت گستر ازافق خلافت طلوع میکند چون شهنشاه مفضل که ابو الآبای دولت واقبال است خواهش فرزندان ابدپیوند داشت ایزد بیچون دراین عطیه راکشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت وتواتر وتوالی این نعمت روزافزون که اعظم عطیات آسمانی ست بهجت پیرای باطن اقدس شد وتازه بتازه اعتضادی قوی واستظهاری عالی که معین سلطنت وظهیر خلافت تواند بود ازمنظر قدس ارتفاع قصر دو بر چهار رکن عالم وشش جهت کون اشعهٔ این معنی تافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک بختیاری را بجمیع سعادات وصنوف عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی ازافراد کمل سلاطین را درخواص اطوار واوضاع ازتعرّز در حقائق دنیا ودین و مراتب حق پرستی وخداشناسی رتبهٔ مشارکت وحد مشابهت نیست ازانجمله درین سال خجسته بعد ازگذشتن پنجاه ودو پل ازشب آسمان بیست وهفتم خرداد ماه الٰهی موافق پنجشنبه سوم محرم نهصد وهفتاد وهشت هلالی مطابق بیست ونهم خرداد ماه سال چهارصد ونود ودو جلالی ملکی مصادق هفدهم آبان ماه سال نهصد وسی ونه قدیمی یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال یکهزار وهشت صد وهشتاد ویک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان

و قوس بطور حکمای هند فرزندی فرخنده اختر نور گستر که انوار بخت بلندی از لوحهٔ پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال مورود جوار گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت شگفت و در ساعت سعادت پرتو نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت مثبت شد و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آئینهٔ خیال روزگار صورتش انطباع نیابد ترتیب یافت و بنشاط عالم صلای عام در دادند و بنقد مراد دامن ایام گرانبار ساختند شعار

ازین عشرت که دوران بارور شد	طرب را رونق بازار دیگر شد	بهار آمد بعشرت پای کوبان	زبان صبحگاهی جای دیوان
بفرمود آسمان کاسور بر سور	جهان زد سکه نو بر علی نور	صبا بجهر مبارکباد برخاست	که از جیب سحر شیخ شاد برخاست
بهار شادمانی آبرو یافت	که آب از چشمهٔ سار آرزو یافت	امل از منت دریا آب میخورد	که قفل گنج گوهر تاب میخورد
	زسطر افشان که موش از دست شد	طرب سرمست و عشرت مست شد	

سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند

و زائچهٔ سعادت ارقام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد

زائچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان

خانهٔ اول ۱ — جدی
خانهٔ دوم ۲ — دلو الغیب مشتری
خانهٔ سوم ۳ — حوت ذنب
خانهٔ چهارم ۴ — حمل
خانهٔ پنجم ۵ — ثور
خانهٔ ششم ۶ — جوزا جزو اجتماع شمس
خانهٔ هفتم ۷ — زهره عطارد سرطان
خانهٔ هشتم ۸ — اسد قمر
خانهٔ نهم ۹ — مریخ سنبله
خانهٔ دهم ۱۰ — میزان زحل
خانهٔ یازدهم ۱۱ — عقرب العادت
خانهٔ دوازدهم ۱۲ — قوس

زائچهٔ دیگر بطرز دیگر

خانهٔ اول ۱ — قوس
خانهٔ دوم ۲ — جدی
خانهٔ سوم ۳ — ذنب مشتری دلو
خانهٔ چهارم ۴ — حوت
خانهٔ پنجم ۵ — حمل
خانهٔ ششم ۶ — ثور
خانهٔ هفتم ۷ — زهره شمس عطارد جوزا
خانهٔ هشتم ۸ — سرطان قمر
خانهٔ نهم ۹
خانهٔ دهم ۱۰ — زحل سنبله
خانهٔ یازدهم ۱۱ — میزان
خانهٔ دوازدهم ۱۲ — عقرب

ج دوم

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانخانان از جونپور
بطلب التفات دولت آستان بوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال مآثر

و چون در اواخر ایام بهار که هنوز روایح ریاحین در گریبان روزگار پیچیده بود و نسائم بساتین
از دامان سپهر آویخته گلبنی نو از سر ابستان سلطنت شگفت و سر و بنی تازه از بهارستان خلافت بر دمید
بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی زیارت روضهٔ مقدسهٔ خواجه معین الدین قدس سره
مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد و روز آبان دهم مهر ماه الٰهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی
بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود و موضع منداگر مخیم اقبال شد و منعم خان
خانخانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خدیو معلی از ان منزل تا اجمیر کامیاب
بدائع نشاط خصوصاً عشرت بیرای شکار بوده منزل بمنزل بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند
چون عرصهٔ اجمیر بظل چتر اقبال شاهنشاهی نور پذیر شد روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده
معتکفان آن حواشی و منتسبان آن دیار را بجلائل ادرار و انعام توانگر ساختند و صلای افضال خیلی
عام شد که هیچ فردی از ین سماط احسان محروم نماند و درهمین ایام سعادت انتظام حکم رفعت
اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران
دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود درآوردند و در ساعت مسعود که ثبات کار را شایسته باشد آن
عمارت والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده
در اندک فرصتی کار بسیار پیش بردند و مورد آفرین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر دولتخانهای
فلک اساس ابداع یافت و بفرخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی
صورت اتمام یافت و در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند بورود
مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و چنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان
خلافت و سائر ملازمان رکاب نصرت اعتصام تقدیر اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساختند
و از میامن قدوم اشرف در فرصتی قلیل چنان شهری عظیم صورت نمود و پیدا گردید که در آئینهٔ خیال مهندسان
جادو کار تمثال آن صورت نتواند بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح و اساس این عمارت شگرف
بجهت مصلحت ملک و صیت معدلت و دریافت حقائق احوال و مالش ستمگاران و غمخواری مظلومان
و برآوردن مستعدان و معموری عالم که خلاصهٔ عبادات شاهنشاهی تعلق است سیر و شکار را پردهٔ این کار

ساخته روز رام بست و یکم آبان ماه الٰهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده
متوجه صوب ناگور گشتند و روز اردی بهشت سوم آذر ماه الٰهی موافق چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخری
عرصهٔ شهر ناگور را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایهٔ سعادت
دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش فرموده منزل او را بورود مقدس
سربلندی دادند و گنجینهٔ مباهات دائمی در دامن آرزوی او نهادند و در همان روز نظر دریا گشای حضرت شاهنشاهی
بر گولابی افتاد و بعضی از اعیان شهر بدولت استقبال برآمده بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری
این شهر بسه گولاب بازبسته است یکی گیدانی نام دارد و دیگری شمس تلاؤ و این بکوکر تلاؤ مشهور است و چون بهم ور
اکثری بخاک انباشته شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میروند بنابر عموم شفقت
حکم مقدس بر حفر کوکر تلاؤ که در اصل فسحت تمام داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق کاردانان
دولت پیوند مساحت آن نموده بامرا و سائر ملازمان درگاه قسمت نمودند و دانشوران جدآور باهتمام این کار تعین
شدند و بذره توجه خاطر دریا مقاطر آن چشمهٔ سیراب دریاچه شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را
شکر تلاؤ نام نهادند و وجه تسمیهٔ اول آنست که کوکر بزبان هندی سگ است و این حوض را با او نسبت کنند
و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنای معیشت آن سگ را که پیکر هوش بود پیش یکی از دولتمندان
گرو گذاشته قدم بغربت نهاد و تا بتگاپوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب روزی کشاده گردد فرصتی دراز بران
گذشت روزی آن سگ از مردمی که داشت بر سر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته
بدان سرزمین رسیده بود و آن سگ آگاهی یافته لابه کنان در قدم صاحب خود آمد و از غایت شوق جانفشانی نمود
و بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت مندی در ان زمین حوضی اساس نهاده بآن منسوب گردانید
و چون موکب معلای شاهنشاهی نظام بخش و معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران اینحدود ذوق
ادب شتافته بسجدهٔ درگاه مقدس سربلندی یافتند از انجمله چندرسین پسر مالدیو که از اعاظم زمینداران هندوستان است
باین دولت والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای رایسنگ نیز
از سعادت مندی که داشت ادراک این عطیهٔ کبری نمود و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت
و بختوری بوسیلهٔ باریافتهای سخن معروض داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش آرزو است
که صبیهٔ برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای بادشاهی گردد خدیو سلطنت برای انبساط خاطر او و اطمینان
گروهی انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوستند آن هودج نشین عفت را بآئین بزرگان بسرادقات عصمت درآوردند و از
سوانح مسرت افزا آنکه باز بهادر بتارک اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و بتوجهات شاهنشاهی

از گرد آلودگی ادبار بر آمده پرتو سعادت یافت بلکه او را ولادت ثانی روی نمود داراب که ز بالوه بر آمد چون روی از اقبال برتافته بود و آبروی او ریخته آمده عمری دربدر شد اول پیش بهرجی بوز میندار بگلانه رفت و از آنجا پیش جنگیزخان شد بعد از آن بشیرخان فولادی توسل جست و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از همه جا خسر آن زده برآ پناه ترهد و چون سرگردانی و خاکساری این خمار آلود بادهٔ دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت فراوانی بران داشت که یکی از ملازمان عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرمایند بنا بران حسن خان خزانچی باین خدمت مامور شد و بنوید عواطف بادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه مقدس آورد و مخفوف انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از باریافتهای محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول هر رای بزرگ جیسلمیر که نطاق ارادت بر میان جان بسته دخواهش آن دارد دختر او که پرده نشین عفت است در سلک خدمت گزینان مشکوی اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطهٔ موانع سعادت حضور را احراز نمیتواند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی از منظوران بارگاه معلی رخصت یابد تا آن دو بار رسیده او را بنوید توجه و التفات کامروای دولت گرداند و آن خلوت گزین عصمت را بآئین بزرگی بدولتسرای تقدس آورد و فرهنگ افزای اورنگ نشین الا اینجا که کامروای حاجتمندان و گره گشای بسته کاران خوی و عادت است این ملتمس بدرجهٔ قبول رسید و راجه بهگونتداس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عواطف خسروانی اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از این خانه راجه این کار را بانجام رسانید و ناصیه سای عتبهٔ دولت گشت و آن قدسیه نیک اختر در حرم سرای عشرت افتخار دائمی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت از اینجد و فراهم آمد از فرط ایزد شناسی و تقاضای جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضهٔ فیض بخش شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب است مصمم شد صادق خان و پیک نویسان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن اینجد و نموده بآن صوب نهضت فرمودند

ذکر مجملی از احوال حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سر شکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان خان بزرگ قاآن و الاجنگیز خان یکی از اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمد و در قصبهٔ قصور اقامت کرد و سلطان بلبن مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نموده شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی خلیفهٔ خواجه معین الدین را که از کتابت بمکتوب و از نقش بنقاش روی آورده بود گذر بر و افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و ستایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند شعلهٔ طلب افروخته و زبانهٔ شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از صیام خلاص و دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و خدیو خداشناسان بظاهر نشان ...

در سر و باطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند در اثنای راه در حدود تلونڈی رای علاء الدین نزدیک
دریای ستلج که آنرا در آن سرزمین ہرہاری نامند سانحهٔ عبرت بخش روی داد و مجملی از آن قصه آنست که قراولان
خبر گاه گور خر آوردند شہریار شیر شکار با سه چهار از شکاریان خاص متوجه صید افگنی شد چون آن صحرا نزدیک رسید
پیاده شده توجه فرمودند خطا در اول بار یک گور خر را زد از صدمهٔ صیت بندوق آن گله رمیده به دور دشت شتافت
آن جهان پهلوان الٰهی بندوق در دست پیاده با همان سه چهار قراول در صحرای تفسیده ریگین گرم رفتن شده و
با قدام همت در اندکی فرصت آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند و یکیک را بندوق
از هم بگذرانیدند و در پی آن میشتافتند چنانچه سیزده گور خر آن روز شکار فرمودند در هر مرتبه که یکی شکار میشد دیگران
دورتر میشدند درین هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمد از آب نشان پدید نبود و چون پیاده عزیمت نخجیر افگنی داشتند
نزدیکان شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظهٔ صیدگاه قدم از جایگاه خود بر نداشته بودند و خدیو جهان
چندین کروه راه آمده بار یافتهای حضور هر چند تکاپو مینمودند نه از آبداران خاصهٔ شاہنشاہی خبر مییافتند و نه از آب
نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدس را یارای گفتار نماند و درچنین هنگام که زهرهٔ مخلصان
آب میشد راهنمایان بارگاه مقدس آبداران خاصه را در بیابان بی سر و بن رهنمونی کردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید
و دل مخلصان بنشاط آمد و همانا که پیغام الٰهی بزبان حال خاطرنشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات
مقدس گشته پاسبانی خویش بهتر ازین نماید که آن در معنی نگاهبانی عموم خلائق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت
عطایای الٰهی است شعر نخستین فطرت پسین شمار :: تو ئی خویشتن را ببازی مدار :: و از سوانح آنکه قبول خان را
جلال زمیندار بهر از روی بدطینتی از هم گذرانید او بفروغ شمشیر جان آن ناحیت را ایل ساخته بود
و این زمیندار از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و آن ترک ساده لوح بی آنکه نگاهی ژرف در معامله او نماید
و تفرس دور از خطوط پیشانی او کند مجهول حرفهای زراندود بیگانهای آشنارو از راه رفت و بصلاح دید آن زمیندار
سپاهیان او بجاهای دور رشتافتند و یادگار حسین پسر او بجدعه نوشهر رفت و هر چند دوربینان راست بین گفتند که هم
مردم را از خود جدا نباید کرد و چون امری مقدر بود سودمند نیامد پسر او را از راه کرزت از نوشهر بتنگنای صبر و مخالفان
سر تنگی گرفته بسیاری از مردم را عرضهٔ تلف گردانید و یادگار حسین زخمی بر حساب مرد با افتاد زمینداری مهربانی کرده
او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان که آن مردم درین بلیه گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبول خان آمد و او
از شجاعتی که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته روز رام بست و یکم بهمن ماه الٰهی موافق
چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود بر آمده مردانه فرو شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید شحنگان جهان منشور والا
عز اصدار یافت که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان تیز دو دوست تعیین نماید و حسب

حکم سعی پیکار گزینان چابکدست بآن ناحیت شتافته در خرابی آن تمردنهادان نخوتمند کوشش نمودند و آن کل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند

آغاز سال شانزدهم از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیراز دور دوم

درین بهجت وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید بالش الطبایع و امزجه در داد فیوض علوی بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه شگفتگی گرفت طبیعت روزگار باعتدال گرائید سحائب افضال چون دیده مشتاقان بباریدن درآمد ینابیع احسان چون دل عارفان بجوشیدن گرفت سبزه بساط ضمیر آئین گسترد و چمن بالطیلسان ریحانی جلوه نمود غنچهای زمردین تنگ گلهای لبشدین نام بیرون دادند اشعار

ابر با برق جهانتاب رسید	سبزه در آبا بکمر آب رسید	سرو بار آیت کاوس نمود	لاله با افسر داراب رسید
	گل بباغ آتش گوگرد افروخت	آب نعزیده و چو سیماب رسید	

و بعد سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال نهصد و هفتاد و هشت نیر عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتو محاذات ببرج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید و جو و فلک چون اخلاق حمیده گیتی خدیو صفا آگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی جلوس ابدپیوند یعنی سال تیراز دور دوم شد و در اوائل این سال بهجت افزا اعلام مخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خدا پرست بآئین بزرگان بروضه قدسیه شیخ فرید ورود سعادت فرموده استمداد همت نمودند و منسوبان آن مبارز نفس اماره و ساکنان آن حواشی فنون افضال و احسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضات ظاهری و باطنی ساحت این تقعه فیض بخش معدلت آرای بودند و از امور یکه درین ولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی است که ماهی گیران آنجه و از تیزدستی بآب فرو شدی و بدست دامن گرفتی مانند آهن ینجها ترتیب داده بودند که آنرا بی خطا ماهی از آب برآوردی و از سوانح رخصت گرفتن محب علی خان و میر خلیفه تسخیر ته است بسعی ناهید بیگم و شرح این برسم اختصار آنست که پیشتر ازین علت تباب ناهید بیگم که حبالة عقد محب علی خان بود رخصت گرفته بدیدن والده خود حاجی بیگم شتافت پیشتر از وصول او میرزا عیسی رخت هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار از غفلت فطری که قدرشناسی از نتائج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم سلوک ناملائم کرد و بیگم آزرده شد و بدگوهران آن دیار که عمده آنها جان بابا و سکین ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند او ازین آگاهی یافته در استیصال این طائفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدست افتادند جان بابا را بگونه نیستی فرستادند و حاجی بیگم محبوس شد تا درگذشت و ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر از انجا برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود بکری سخنان یکجهتی درمیان آورد و گفت اگر محب علیخان و مجاهد خان پسر او باندک کس باین مدد آیند من همراه میشوم و تتمه سخن اولیای دولت میشنود و بیگم سخنان مدارائی

۲۷۹
ج دوم

رفع الوقت زار است انگاشته بدرگاه والا آمد والتماس رخصت این نامبردار نمود چون الحاح بسیار کرد
رخصت یافته متوجه شده نشدند تا هم بیگم دختر قاسم خان کوکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی شد بهانا که در محاربه عبیدالله خان که در زمان ظهور مطلب در جلوه گاه
باقی بود و ظاهر برای امری بزرگ آید در زمان مساعدت نمود و حضرت فردوس مکانی بدست غنیم
می در آیند این مردانه حقیقت سنج پیش آمده میگوید که بادشاه منم این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید باین
نیرنگ وفا بادشاه را از آن خطرگاه جان خلاص میسازد چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند
آنحضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر مقیم میرزا پسر میرزا ذوالنون است بمیرزا حسن
پیوسته بود از آن میرزا عیسی و دختر او را لعواطف بزرگانه تربیت فرمودند و محب علی خان پسر خلیفه که مخلصانه
آداب خدمت بجا آوردی عقد یگانگی بستند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود
بر زبان رفته در این کار همراهی نمیتوانم کرد معاودت نمایند و اگر بجد باشند که بتته روند از راه جیسلمیر متوجه شوند محب علی خان را
حال دگرگون شد نه روی برگشتن بود و نه رای پیش شدن چون سعادت در نهاد شان بود و اعتقاد چنین بزرگ سگالی حسن
همت در تسخیر بکر و دل در محاربه با سلطان محمود بستند و در حدود قلعه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوسته کدام دولشکر محب علی خان
و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند و سلطان محمود دیاد و هزار کس انجام نموده فرستاده بود تائید ایزدی
که کافل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه پیکار نصرت یافتند و آن
شکست یافته هزیمت رفته بقلعه مذکور متحصن شدند و این بهادران فیروزمند بمحاصره آن پرداختند و درونیان از سطوت
عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون آن قلعه به نیروی شجاعت بهادران اخلاص مند بدست آمد و اسباب
جمعیت منتظم گشت کمر همت بسته متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از آنجمله
مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی بمحب علی خان ملحق آمده دید و باعث
دوری آن بود که بدنژادان آن جو یاربیگ و علی پسر او را بیکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند
و آن ساده لوح بی تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد و او را اخلاص درست نبود و از عرض و ناموس اندیشیده
مفارقت جست و محب علی خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید و مردم او را که سگ نمکدان آلایش بودند تسلی نموده
بمحاصره بکر پرداخت و بمحض انتساب این دولت روزافزون آن قلعه مفتوح گشت چنانکه در جای خود مجملی نگاشته آید
و چون قدری مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن شهر فیض اساس توقف فرمودند
و چون بیامن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردیبهشت ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ذیقعده کوس رحلت
بلند آوازه کردند هر روز طرزی خاص طرح شکار میشد بروش مخصوص در نقاب مسرت آئین عبادت بجا می آمدند روزی در اثنای راه

قراولان خبر چیته چند آوردند تا از عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شد و به پرشش چیته را آن روز بطریق شکار آمده
بدام قید در آوردند از انجمله [illegible] کلی بود که از سرآمد چیته‌های شاهنشاهی گشت و چون رایات اقبال بسمدود و
دیبالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که این محال بجاگیر او مقرر بود التماس قدوم عالی نمود و شهریار جهان آگاهی
ملتمس آن پروردهٔ جویبار عقیدت را بموقف قبول داشته منزل او را بورود نور و محفل سرور گردانیدند و او بمقتضای
اخلاص خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود و از آنجا که درستی نیت طراز عقیدت او بود و سید نسبت
که ضیافت بنده‌های معامله‌دان عبارت از آنست که اندکی از داده او را پیش او آورند این بزم عشرت دلخواه انتظام
یافت مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصرعه تاریخ این هنگامهٔ شادی افزا یافت مصرع مهمان
عزیز آمد و شه و شهزاده و از آنجا متوجه پیش شدند و شکارکنان و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الهی
موافق پنجشنبه بیست و دوم و بیجه ظاهر دار السلطنت لاهور مستقر رایات اقبال گشت و حسین قلی خان لوازم بندگی
و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید و بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که بتازگی ساخته بود قدوم گرامی ارزانی داشتند
و سرمایهٔ افتخار جاودانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پردهٔ سیر و شکار بآئینی شایسته سرانجام یافت خاطر
اشراق مآثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت فرمایند تا بذریعهٔ ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت
آن دیار معمور و انوار امن شود و هم درین سیر حقیقت مناط طواف روضهٔ معینیه قدیمه رسد بنابرین [illegible]
واخر خرداد ماه الهی موافق اوائل محرم سال نهصد و هشتاد و نه هلالی متوجه آن صوب شدند روز [illegible] دوازدهم تیر ماه الهی
یکشنبه غرهٔ صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکر خان
فرمود و با وجود منصب میر بخشی و میر عرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه براه محض حقانیت او را از [illegible] برداشت و
مجملی ازین سانحهٔ هدایت بخش آنست که لشکر خان راستی و نیاز از منهج اعتدال باز برد و معدود با عمال ناخوش گشت و از
بیخردی در روز روشن مست بدرگاه معالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است آمده عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال
بمسامع قدسیه رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدم اسب بسته گردانیدند و چندین
نکوهش بزندان فرستادند و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکر خان را بدو مکرمت فرمودند و از آنجا که
بدایع تربیت شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن مسجون اعمال خویش در دار الخلافت فتحپور بوسیلهٔ شفاعت
مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو عالم با آنکه موسم باران بود و هر روز بمقتضای عزائم پادشاهانه کوچ سفر می‌فرمودند و
شکارکنان بصوب اجمیر پیشتافتند و روز خر یازدهم امرداد الهی موافق سه شنبه غرهٔ ربیع الاول آن خطهٔ دلکشا نزول اقبال
فرمودند و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشی بطوف روضهٔ معینیه توجه فرموده استمداد همت نمودند و ایزد خویش را پرستش
خاص کرده نیاز مندی را با سربلندی همقرین گردانیدند و مبدعان قضا و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت

صوری و معنوی او را روزافزون گردانند نظر و بینش او را از مراتب بزرگی بازدارند و تشنگی رضامندی الهی افزون پدید آید و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانموده جویای سرچشمهٔ مقصود سازند و باین طرز حق پسند از فیض بی منتهای مبدء فیاض هر زمان او را اتیهٔ تازه رسد چنانچه این حالت والا طراز احوال گیتی خدیو زمان ماست و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروائی منتظران این روضهٔ روح افزا بسوب دار الخلافت توجه فرمودند و بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال روز آسمان بست و هفتم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار ظل اللهی گشت و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزدیک برکات فرمودند طبقات انام که ستم رسیدهٔ انتظار دریافت آستان بوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت آنست که سیکری را که از مضافات بیانه بود مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است چنانچه پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشند و مستعدان زمان را کامیاب دولت میگردانند همچنان در افزونی و رونق زمین کوشیده هر جا را باندازهٔ حال آن ترتیب فرموده زمین و زمان را افزایش میفرمایند از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت یافتند و نفس عارف ربانی شیخ سلیم گیرا شد خاطر اقدس میخواست که این سرزمین که میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشند در ینولا که رایات جهان کشا درین مقام گرامی رسید همان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس بنفاذ پیوست که کارپردازان سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و ملازمان نامی برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمانی ارتفاع برد و ر آن از سنگ و آهک کشند در اندک فرصتی شهری بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت و بقاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظر فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت و سواد اعظم در هم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت آنحضرت نام آنرا فتح آباد خیال فرموده بودند که بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح آنکه مظفرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او که دران نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود ورود دولت فرموده میمنت بخشند و او را باین عاطفت والا مباهات مؤید کرامت فرمایند چون این داعیهٔ دولت افزا بموقف عرض مقدس رسید از آنجا که کام بخشی و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی است ملتمس او رفعت قبول گرفت و روز دیادین بست و سوم دی ماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافت آگره شدند منازل او بمیامن قدوم شاهنشاهی نورافزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد افزایش انبساط شد و نشاط در بالش آمد و از آنجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت والی شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بی سفارش احدی کامیاب صورت و معنی شدن گرفتند

لله الحمد که دوربینی قدرت نگاهی وکمال آگاهی خدیو معلی بازار بدگوهران طمع اندوز را در کساد وارد و هم این گروه بدنهاد دبگول اعتباری فرو میشوند و هم طائفه که بجرب زبانی راه سخن پیدا میکنند نوبت سخن انها نمیرسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت را که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند فرط توجه شاهنشاهی نیز بیکار دار دو از فروغ نور جهان افروز خاطر مقدس گیتی خدیو دکانچه ریا و بازارچه تزویر کساد یافته چرا گوییم کان گروه هیچنین مشعل هدایت بر حقیقت بدکرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت منشان در آمده اند و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایه حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند و شهریار خردپژوه بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازه هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی بهم آمیخته

شعر

هیچو زروان تا گریز هیچو خرد کامبخش | هیچو قضا کامران هیچو قدر کامگار

آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم

درین نوبت سعادت پرتو کز زمان افزایش معنی داشت بالش صورت نیز روی نمود کوکبه موکب بهار زنگ زدای آئینه زمین و زمان شد و نوروز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز گشت فیض ربیع در رگ و ریشه حیات سرایت کرد نسیم صبح بارواح نباتی هم آغوشی نمود سائبان ابر مدرار بطناب باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار اتصال آبروی یافت هوای گلستان کیفیت باده در طبایع آمیخت زمزمه مرغان چمن سامعه را از زخمه بریشم زنان آباد ساخت

اشعار

باد سحر مست وزیدن گرفت | غنچه لب صبح مکیدن گرفت
دائره بستند صبوحی کشان | شیشه گشادند شکرافشان
نکهت گل فتنه گلزار شد | بلبل ازین رایحه بیدار شد
جنبش سنبل شکن اندر شکن | جلوه نسرین چمن اندر چمن
بوی گل صد چمن انگیخته | خمکده در کام قدح ریخته
میکده در میکده مستان عشق | دائره در دائره دستان عشق

زنگ زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نهم ظل نور ببرج حمل انداخت آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد امید که بیمامن عدالت شاهنشاهی این دور و قرون و دهور پیوند یابد از سوانحی که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن منعم خان خانخانانست سکندر خان را بدرگاه والا و موجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بی سعادتی ذاتی که طالع واژگون خوانند ازین دولت خداداد روی گردانید و با علی قلی خان بدنهاد هم داستان شده سر بشورش بر داشت چون علی قلی را آن پیش آمد که نگاشته شد و آن شورش فرو نشست اسکندر خان از تیره رائی و بدسرشتی پیش سلیمان افغان رفت و چندگاه دران حدود بسر میبرد و افغانان کوته حوصله بودن

اورا درمیان خویش مناسب ندانسته درکمین او شده بودند از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته منعم خان بلغار نموده
آنجا آورد که ازین بناد ابستگی شد آنچه شد ازان خجلت زده ام افغانان نادرست پیمان سلیمان اوزبک را
از هم گذرانیدند اکنون در خیال من آن است اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات
اینجهان و هم زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشتهٔ او را با عرضداشت خویش بپایهٔ سریر اعلی
ارسال داشته استمزاج نمود خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار گردانید
خانخانان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین رأفت عالی سجود شکر بظهور آورد و اسکندر خان را
پیش خود طلب داشت اسکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان
از سیاستگاه ایشان برآمد خانخانان لوازم اکرام و احترام بجا آورد و برای تسلی خاطر این پناه یافتها را همراه گرفته
عزیمت درگاه مقدس نمود در اوائل تیرماه الهی بسجدهٔ عبودیت نور افزای ناصیهٔ سعادت شد و بذریعهٔ شفاعت او
جرائم ارباب ندامت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خانخانان را بعنون
عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند و سکندر خان را سرکار لکهنو مکرمت فرموده همراه او
گردانیدند و از سوانح ایام که بهار اقبال دولت است آنکه فرمان روای توران عبدالله خان اوزبک از عظمت
سطوت و شکوه این سلطنت عظمی حاجی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاده و او با نامهٔ فراعت و محبت و تنسوقات
آن دیار بسعادت بار یافت و همگی مضمون آن مفاوضه آنکه رابطهٔ خویشی پاستانی را بیاد داده دوستی جدید پیرایهٔ آن
گردانند تا بتقدیم استظهار چنین فرمانروای باسلاطین توران پیره دستی روی دهد و تا نیاز از صدمات افواج گیتی گشا
بربام عافیت خواب گوارا تواند کرد و برای مزید احتیاط و اهتمام بجهت منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه
تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود تا این منظوران درگاه خسروانی در تاسیس مبانی مودت و ترصیص آن توجه
گمارند شهریار هشیار خرام دوربین فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفائس هندوستان
برسم ارمغانی همراه گردانید و از سوانح از نظر افتادن مظفر خان ست در هر زمانی با وجود طلوع نیر هدایت شاهنشاهی
بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ بیگانگی بر جمال جهان آرای خویش فرو می هلند درین ایام بساط چوپر بازی را نقاب حسن معنوی
گردانیده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته بودند و آئینهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام
فرموده جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند جشنهای عالی و بزمهای دلکش ترتیب
می یافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد و خدیو دانش در لباس لعب و هزل
کار جد کرده شناسائی جوهر طبقات مردم میکنند روزی مظفر خان از بدمستی دنیا و تنگ حوصلگی درین معرکه بازی
که معیار حوصلها بود از بسیاری پای دادن و دوام حضور مصدر حرکات ناشائسته شد آنحضرت او را از پایهٔ اعتبار

انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خمار بے اعتباری و غربت حال فساد یافته او با صلاح انجامد

نهضت موکب جهان نوردشاهنشاهی بتسخیر دیار گجرات

گیتی خدیو خداپرست پیوسته نظام نشاءِ ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته بی غبار آلود اغراض بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میدانند همواره اهتمام را از مهم شناخته در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار توجه والا میگمارند و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک انگیختن غوررسی و غمخواری ستمرسیدهای روزگار میفرمایند و لهذا در هر ناحیتی فرمان روایان آنجا در هشیاردلی و رعیت پروری همت گماشته اند با وجود حصول اسباب تسخیر آن عمل دران نمی بندند هرچند بر پیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است پیداست که بهر مقدار وسعت در ملک افزاید هر آئینه کثرت جهان روی دهد و حذرت قهرمان یکی از والاتر اوان داوگردد آرد و عبادت کبرای این نشاء بمنصه اعلان شتابد لیکن وجه همت حقیقت اساس چون تیمار حال عموم برایا و شمول خصوص خلائق ست که و دایع بدایع ایزدی اند باین عبادت توجه میفرمایند اما چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت است مرتبه مرتبه ولایات را از فرمان روایان عدالت دوست خالی میگرداند تا شهریار حقیقت پژوه با تصوب توجه بادشاهانه گمارد و آنجا و را الفروغ معدلت خویش روشنی بخشد تا هم تفسیدگان بادیه حوادث در ظلال عاطفت در آیند و هم وحدت قسری که توام وحدت ارادی است دلخواه صورت بندد و هم در ظاهر بینان که عالم ازان پر باشد مشعله اخلاص افروخته گردد چه در استعدادات طبقه انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت ایزدیست جل جلاله طائفه ایدین فروغ خردمندی و طرز نشست و برخاست از بخشش و بخشایش و اغماض نظر از زلات مردم و آگاه دلی بی بزرگی خدیو جهان برده او را یگانه درگاه الهی می شمارند و خدمت او را عبادت ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص می افزایند و گروهی را که نظر برین کردارها نمی افتد از فزونی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهر بر بزرگی معنوی او گرویده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمره مخلصان جان سپاره میگردانند و لهذا درین هنگام که ملک مالوه از غبار مگس طبیعتان شورانگیز پاک شد و کوردلان فتنه اندوز در گوشه نیستی و ناکامی فرو شدند همت جهانگشای شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات و اصلاح فترات آنجا مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای آن دیار بکمال رسیده بود ازان باز که سلطان محمود از بی پروائی دشمنان چرب زبان هنگامه آرائی را بدرود گرفت و از بدرونی ملازمان تیره رای کسه خود را در زیان صاحب ولی نعم میدانند رخت هستی بر بست چنانچه مجملی ازان در حال صوبه گجرات نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آن دیار خصوصاً سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک در خودکامی شدند و برای آنکه بمعنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم سری بر و اطلاق کردند و چون او نیز بسن تمیز رسید از هم گذرانیدند و نتو نام پسرکی بی جوهر را که از اراذل زادهای دیار بود بر دا...

ای پدر کس یافته خانه و حرم زاده و زناده یعنی فرزند و نسل ان چنانچه صاحب برهان نوشته درین صورت معنی این باشد که طفل خانه بود از زمانه خبر نداشت و احمد اعتماد [illegible]

بفرزندی سلطان محمود شهرت داوند و خطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند
احمدآباد که دار الملک گجرات است و کنبایت و بسیاری از ولایت تصرف اعتماد خان درآمد و سرکار پتن
بموسی خان و شیرخان فولادی قرار گرفت و سورت و بروج و برود و چانپانیر بچنگیزخان پسر عماد الملک مقرر شد
و دندوقه و دولقه و غیر آن بسید حامد نبیرهٔ سید مبارک رسید و جوناگڑه و ولایت سورتهه بامین خان غوری معین
گشت و اعتماد خان بکریزت آن شغالهٔ خردسال که ایش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از استیلای
متغلبه مور د انواع ظلم گشت و بایکدیگر این سران بی سر منازعات کردند درینولا که چنگیزخان درگذشت باغوای
شیرخان فولادی نخوانده احمدآباد گریخته به پتن آمد و شیرخان فولادی با جمعی از او باش بگرفتن احمدآباد لشکر کشید و اعتماد خان
در احمدآباد متحصن شده بمیرزایان التجا آورد و هنگامهٔ شورش گرم شد و باز از فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس
شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان
و فتو و راجه بیربر و جمعی کثیر را به پنجاب فرستادند که کمک حسین قلی خان بوده آماده کار باشند که مبادا حکیم میرزا باغوای
کوته اندیشان موکب مقدس دور دانسته از اندیشهٔ شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع باسم
حسین قلی خان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدین چند زمیندار آنجا
از بدخدمتی و بدنیتی مقید است و اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند با لشکر
اقبال که دران ناحیت تعین اند محاصره نموده بزور بگیرند و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین جدا جدا
تعیین فرموده روز بهرام بستم تیرماه الهی موافق سه شنبه بستم صفر از دار الخلافت فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی
فرمودند حوالی دابتر مخیم سرادقات نصرت گشت و از سعد التهای که درین روز ظهور یافت تنبیه فرمودن بابا خان
قاقشال ست و مجملی ازین عدالت آنکه شهباز خان که امیر توزک بود و در ترتیب یساول اهتمام میکرد آن ترک
معامله دان نخوت مند باد در افتاده بدرشتی پیش آمد چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید
بجهت تادیب او و اصلاح سائری را به روان سیاست عظیم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی درچنین لشکر
بزرگ که بچندین صاحب اهتمام کارگزاری رو توزک شائسته بدشواری پدید آید بآسانی تحقق گرفت و از سوانح
عشرت افزای غرابت بخش آنکه درین هنگام که قصبهٔ سانگانیر مضرب لوای ظفرقرین شد بدستور معتاد بشکار
توجه فرمودند و دران ایام چون بشکار چیته عشرت افزای بودند هر گروهی را چیته ها داده رخصت فرمودند و خود با جمعی
از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند اتفاقاً در شکارگاه چتر نجن نام چیتهٔ خاصه را بآهویی سر دادند
ناگهانی در پیش خندقی پیدا شد که پهنای آن بست و پنج گز بود آهو مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده خود را ازان خندق
پهنا ورگذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان وتیره بجستی و چالاکی ازان خندق گذشته آهو را در ربود و از نظارهٔ اینحالت

شگرف نزهت‌طراز آن بارگاه حضور برآمد و باعث توجه غریب و انبساط بلیغ گشت خدیو عشرت دوست پایهٔ آن چیته را افزوده سردار چیته‌ها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او و عشرت مردم در پیش او نقاره می‌نواخته باشند در روز گوش چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع‌الاول بآئین مقرر از نگار یک منزل اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضهٔ متبرکه شدند در اثنای راه قراولان عرصهٔ شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیریست قوی هیکل که همواره در کمین مترددان این راه بوده قصد میناید از انجاکه استیصال آزار رسانان لازم آئین سلطنت است شهریار شیرشکار متوجه دفع او شدند و بروشی دل گزین آن درندهٔ قوی پیکر را افگار فرموده متوجه آن خطهٔ دلکشا شدند از برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت آداب نیازمندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید و دریای افضال بجوش آمد طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر برگرفتند و روز دیگر تماشای قلعهٔ اجمیر که بر قلهٔ کوهی واقع است متوجه شدند و دران عالی‌مقام بزیارت سید حسین خنگ سوار که در زبان عوام از اولاد امام زین‌العابدین است پرداخته تبرک جستند و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب‌الدین غوری است هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نموده او را بشقداری اجمیر گذاشت و او آنجا نقد حیات سپرده بزر ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در دو طلب پیراسون خاطر مقدس میگردد نظر بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند و روز امرداد ماه الهی موافق شنبه دوم ربیع‌الثانی خان کلان را با بسیاری از امرا چون اشرف خان و شاه قلی خان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان و قلیچ خان و صادق خان و شاه فخرالدین و معید و محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلی خان توقبائی و خرم خان و بیگ نورین خان و بیگ محمد خان و محمد قلیخان و حامد خان کلان و مطلب خان و سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و بهادر خان سیرم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع‌الثانی خود بدولت و اقبال از خطهٔ فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و هم امرای پیش در کارطلبی جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند و هم گجرات بزودترین اوقات در حیطهٔ تصرف اولیای دولت درآید بهترین وجهی تمارک احوال ستم‌رسیدهای آن دیار صورت بندد و مواکب نصرت‌لوا در دو منزلی ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والاگوهر رسید و نوید فتح و فیروزی رساند

ولادت سعادت‌افزای گلدستهٔ بهار اقبال شاهزادهٔ سلطان دانیال

بر ضمائر دقیقه‌سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باریک‌بینان روابط اصلاب و ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسلهٔ علوی و سفلی چون گیتی خدیو را باقبال روزافزون و دولت ابدپیوند اختصاص بخشند کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت‌پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانند هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدائق امید شگفانند و هر شام خجسته اختری

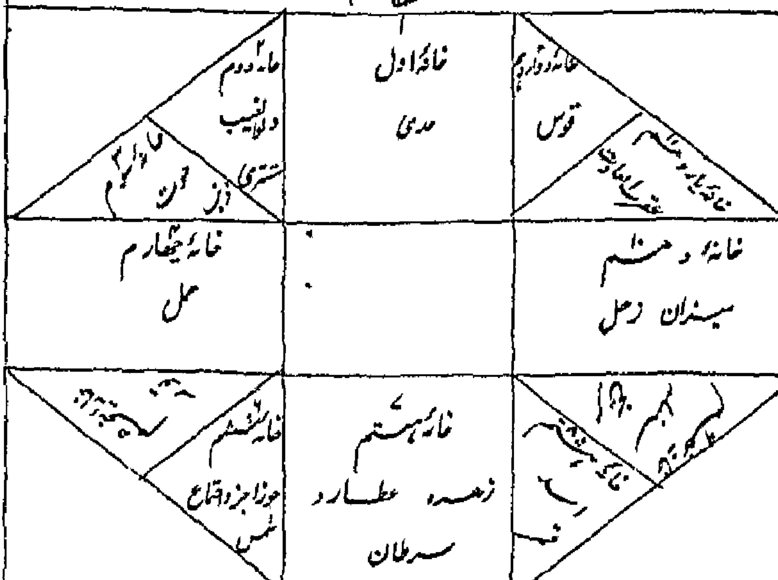
عالم افروز از مشارق آرزوی او طالع سازند از آنجا که تائید یزدانی در بارهٔ شاهنشاه عالم افزون از اندازهٔ دریافت بشری است چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلی است فراهم آورده در کنار اقبال قدسی اعتصام او نهاده است ناخواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس او ساخته خواستها را چه گنجایش آنکه پرده نشین جلباب توقف گردد و لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی انتزاع و دولت بی انقطاع را که ایجاد بنی نوع انسان عبارت از آنست بموجب دلخواه مکرمت فرمود دوم مرتبه گوهری بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند دران هنگام که موکب معلی از اجمیر بهفت سفر مودیگی از پردگیان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود و نقل و حرکت مزاج آن عفت سرشت بر نمیتافت تیمن و تبرک جسته خانهٔ امن منتسبان بروضهٔ منیفهٔ واعی معتکفان بقعهٔ قدسیه دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیهٔ حال او میتافت خالی ساخته در انجا گذاشته بودند موکب اقبال پیوند در حوالی بیلوداد منافات رفتی از سر کار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بست و هفتم شهریور ماه الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحسب رویت و شب سوم از روی اصطلاح بطالع حمل بمحاسبهٔ حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطهٔ فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بست و شش درجه است داداره جان آفرین جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت فرمود و بطلوع این کوکب نورانی منت بر انفس و آفاق نهاد کیهان خدیو از استماع این نوید سرور پیشانی صبح پر نور را زمین سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور این امر را مبشر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن سرای عشرت شدند خلائق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال از دهن عالی بخت

گلی شگفت جان پرور درین باغ	که بویش صد گلستان را کند داغ	ازین شهنشاه دین کازاد برخاست	ز هفت اختر مبارکباد برخاست
خدیو از سر طرب را بال و پر داد	صلای می بهفت اقلیم در داد	نشاط آویخت از تار ترانه	نوا پیچید در مغز زمانه
کرم کز همت والا نظر داشت	نثار احباب از پیش بر داشت		

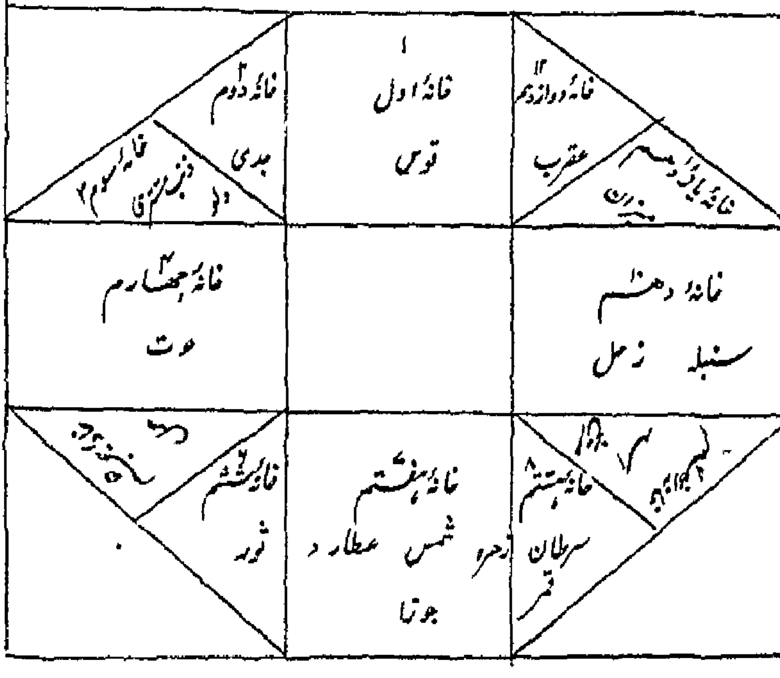
مولد گرامی را که خانهٔ شیخ دانیال بود منظور داشته و ستمداد تا ... از حضرت دانیال اکبر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال برلوحهٔ دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپذیر در رشتهٔ نظم کشیدند و تاریخهای نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات گشتند و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان قدس یکماهه شود مهد دولتش بقصبهٔ انبیر برده بحضانت سعادت نشان رای کوچ راجه بارهمل در آرند امید که این سرو بن خلافت تا استداد و ادوار در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابد پیوند باشد اکنون که توفیق ازلی بدرقهٔ راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی همرا

از قلم من بیقرار ترسید ار د صورت زائچهٔ سعادت ارتسام این مولود مسعود بحساب یونانی و هندی درین دیباچهٔ اقبال نگاشته نامه تحقیق کرده و استخراج احکام آنرا بدیده و دران دقائق اخترشناسی میگذارد

زائچهٔ طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس



زائچهٔ طالع سعادت افزا بحساب خردپژوهان هندوستان



۲۹۰ ج دوم

وبالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کبری روز اسفندارمذ پنجم مهرماه الٰهی موافق چهارشنبه پنجم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد وظاهر قصبهٔ ناگور مضرب خیام معلی گشت حالا نمهٔ المنته که هفتم اردیبهشت سال چهل ویکم الٰهی مطابق جمعه بیست وهفتم شعبان هزار وچهار شکر وکارگری قرنی از دولت ابدی اعتصام وبرسخی نیرنگ سازی اقبال سی سالهٔ کشورخدای

اشعار

شمع شبستان آفاق شاه دیهیم وخرگاه ‖ بادشاه زمانه اکبرشاه

کز خوش روز بخت روشن باد ‖ وز بهارش زمانه گلشن باد

به نیروی اندیشه سخن سنج وتکاپوی خامهٔ آسمانی خرام حسن انجام پذیر رفت بساز بان روایان والاشکوه بتفصیل این تجلی آفرینش یاد آوردهٔ دبستانچهٔ داستان سرائی شاداب گردانید ستودگان شادخواب نیستی را زندگانی جاوید چهرهٔ نشاط افروخت

اشعار

صد شکر که این نگارخانه ‖ بگرفت نگار جاودانه

آنرا که سری بنکته دانی ست ‖ داند که چه ریزش معانی ست

اگر نگاه بینش شوریده سخن شیتن انتهای خود را شایان این کار بزرگ ندانستی وگفتار دانا پذیرفته از سر انجام شغل شگرف دل برگرفتی

اشعار

چو طبعی نداری چو آب روان ‖ مبر دست سوی نامهٔ خسروان

دهان گر بماند ز خوردن تهی ‖ از آن به که ناساز خوانی نهی

لیکن فرمایش شاهنشاهی ونیرنگی والا اخلاص نظر فطرت را بر مناظر اقبال کشودند وچیره دستی هرا از من برگرفتند آغاز آگهی بتازی زبان خوی گرفت زبان پارسی کمتر سرائیدی گلگشت بهار معنوی وتماشای سر البستان حکمت نظری وعملی از همه پرداخته دل گردانید خاصه از شنودن دیو افسانهای کهن برکناره زیستی ونقد حال ازینهای نو نوید دادن زبان سترگ اندیشیدی درآن فروغ شناسای کاخستان نقل خراب درنظر آمد وفراخنای تاریخ سرا اجوانگاه فارسان حقیقت چه که شائسته نگاه سعادت گزینان عالم صورت نمی نمود ناگزیر مردم زاد آنست که جواهر گرانمایهٔ انفاس رائگان از دست ندهد وبیهنج سرای زندگانی بفرمان پذیری خدائگان خردآباد دارد نه آنکه روزگار به بدمستی گذارد ولی بهاگوهر زندگی بخذف ریزهای ناسزا فروشد آز مندان تباه سرشت وهرزه درایان شوریده سر بکام روای خود نادرست گفتارها درآوردند وشرم از روشنان ابداع برگرفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانیدند وپژشکان نا آزمون وچاره گزینان بی سرانجام در پذیرای نیکوئی وپرهیز از تباه کاری داستانهای بیم وامید پرساختند تلخ داروی ناراستی وآمیزه زهر گیاهی نادرستی مداوای نفس بوقلمون ومالیخولیای آخشیجی انگاشته در فراخنای غم درآمدند وبسا گنب گرفتاران خیال پرست اندیشهای تباه وارادات آسمانی پنداشته یافه درای درآمدند واز تارلج آگهی وشورش ورازنفسی تخیلات بازرم بگفتار دل آویز حقیقت برآمیختند وفراوان راستی پیشگان سعادت آمود وساده لوحان خیراندیش سخن سرا بهر زلف قدم گذاشته از کوتاه بینی وناشناسائی یاوه سرائی نمودند وبتکاپوی سلیم دلان حق شناس حکایتهای ترفند درمیان آمد واز سپری شدن دورها وکهن گشتن نامهای بیغوله گزینی خرد وهنگامه آرائی طبیعت طوفانهای فتنه برخاست وسیلابهای آشوب برجوشید گروها گروه مردم دگوناگون ادا

از برخواندن نوسوده کتابهای باطل آمیز نکالهای سترگ اند وختند و در زیان زدگی جاوید افتادند و از غنودگی بخت و خوابیدگی خرد سجای گوهر یکتای شناسائی که شورشگاه صورت و معنی از و آرام پذیر دو نیز گهرهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فراگیر و آمیزه تباه برگزیدند و بخشش پوشی و خاک افشانی آن نیز نور افروز را غبار اندود ساخته معمر سعادت خراب گردانیدند و شگفت تر آنکه دران تفسیده دشت بی تمیزی که پناه آسایشی پدیدار نیست بخواهشی سخت سموم جان فرسای او را سرمایهٔ شاد خواب میسازند و در ظلمتگاه غفلت فروشده بنیاد شادی و غم را برخوابهای پریشان می نهند

اشعار

ببیعات چگونه سر کند کس	زه بر دم تیغ و پای از حس	هم پاشنه ریش و هم کف ماس	چون پای شم پشت الماس

درین تیرگی دل و کشاکش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید و بیاوری فطرت گوش هوش کشوده آمد طنز آسمانی لطمهٔ بر نفس سگ گرای زد و بزبان بی زفانی آند ززمرائی فرایش نهاد پور مبارک ترا که در آن زمستان نیک اندیشی گزین منزلی داده اند در برچه افتاد و چشم آهوبین چرا باز شد تا چند خورده گیری و ناسزا گوئی و گوهر نکوئی خاکپوش ناشناسائی گرد و از ین که در صنعت گری دستی نیست عامه دار هر چند ندانند بگبین توزی برخیزند و زبان و دل بنکوهش برآلایند را دبی دانشی می سپری و شرف بخشی بکار نمیر و داگر فروغ حکایت و برتو نقل نبودی چندین چراغ دانش کجا افروخته شدی و قدسیان عقل خرد پژوهان باستانی بماکی رسیدی سخن که نقش نشست بر هوا و بادیست گره زده کوتاه عمر بودی و فیض سابق بلاحق پیوند نیافتی کارشناسان دوربین از شغلهٔ نیایش این والا بخشش بران عیوب نگاهی نیفگنند تا بگفت و شنود چه رسد شعر کمال صدق و محبت به بین نقش گناه که هر کبی هنر افتد نظر بعیب کند و چرا بر پیشگاه خاطر که چشمه سار فیض ایزدی است سر آمیختگی معقول با منقول پوشیده ماند و هشیار دل ملال برگرفته زبان بنیاره برکشاد آگاه نمی که همت بلند و فطرت عالی پیوسته کمیاب بل نایاب اند اگر در اساطیر پیشینیان یکی همت درست حقائق نگاشته آمدی میانه روان دشت دریافت و واپس ماندگان بادیهٔ جویائی که جهان هستی مالامال این گروه است پاشنی لذت برنگرفتی و باستانی نوشتها در نهانخانهٔ خمول فرسوده گشتی همان نادیده پرداز بجای چنین شگرف آمیزشی بر روی کار آورد و نیرنگ سازقدرت بر تختهٔ ابداع چنان نیرنگ دلفریب آمیزش بست تا هم خال عین الکمال خود تژادان معنوی باشد و هم راحله روای پردگیان غیبی تواند شد مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع بیم و بها در شناخت آدمی و طرق معموری ملک و راست منشهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم دلیهای بزرگان روزگار و حلقهٔ اقبال ناممکن جنبانیدن و بهیچ خرسند بودن بسیاری از دودمان عقل شهادت و سائر طرفگیهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون بگذارشی روح افزا و روشنی دلنشین تاریخ نامها باز گوید اگر دیده ور بکار رود و نگاهی بسزا کرده آید عمرها ام که دانش پژوهان کردار دوست دل آرزوی آن فروشده و اندبستا دنت

ج دوم ۲۹۱

وسرمایهٔ جاویدزندگانی فراهم آید و نیز شاید عرفان اگرچه فروغ خرد بر منشهٔ پیدائی نشینند و پردگی شبستان معنی ابدا برتو
آن گوهر شب تاب برخ برنکشاید لیکن آن کارپرداز حقیقت مایهٔ روشنی از راه حواس برگیرد خامه از دریچهٔ چشم و روزنهٔ
گوش پذیرای فراوان نور گردد واز دید و شنود آثار پیشینیان افروزش یابد و پیرایهٔ حسن گوزافزون اندوزد و نیز
در عطارخانهٔ روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بدست افتد و چنین معجون دلکشا ناگزیر نشاط تعلق هما نا سرتابی
همت ازان بود که بوالعجب خاطر همواره جوش وارستگی برزند و دست تهی و دست خالی پژوهش نماید و بدین هنگامهٔ
داستان طرازی که بهمین دست آویز تعلقیان ست کجا فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علائق نظارگی شود
امروز که از آویزش درونی باز داشته نزهتگاه صلح کل می برند و از نشیب لا تا تقید بر فرازگاه اطلاق میخوانند
اگر نوید شناسائی بگوش سعادت درآید چه دور باشد و دل ازان رسیدگی باز ایستد چه شگفت حقیقت کار آنست
هرچه دل بزبان گذارد و خامه بکاغذ سپرد همه زادگان ابو آبای عقل اند و نیرنگی این نیرنگ بدایع نگار لیکن آن
گوهر نورانی تکوین را بسر نوشت آسمانی از همنشینی خشم و آز و بسم آغوشی غفلت که فرزند رشید این دو غول راه سعادت
است زنگهای ابدی منشور تو بر تو نشست و می نشیند و ازین نکوهیده آمیزش جا نگزا گوناگون نامها بر آورده
حیرت آمای آسوده دلها گشت و میگردد و آن تیرگی گاه از دیدهٔ حق باز دارد و گاه نیز دریافت را پردهٔ بات تو گرد
لیکن کارگران کردار را از پا افگند آنچه زادهٔ عقل نه دوده رنگ است و سترگی در آن پایه که پردگیان شبستان تقدیر
دریابد و از صفای گوهر و فروغ دیدگان دل بینائی سرائر آید آن نتایج عقل را مکشوف شمرند و اگر زنگ نه دای آن نهد
که نیرنگی آبای علوی و امهات سفلی بگفتگوی دلپذیر گزین مجلی برخوانند و چون و چرا را در بارگاه آن لبنانی بجا ندهند
و بزبان روزگار آن را معقول نامند و ثمرات رنگین خرد را منقول نام نهاده از پیشگاه اعتبار بیرون افگنند هیهات
خاک ذرهٔ امکان اگر دام نیرو که دست تصرف برکشاید و عقل بندگی پژوه را کجا یارا که از خلوت سرای سلطانی بازگوید
شگرف کاری ایزدی همال و رنگ آمیزی چهره کشای تقدیر است هشیوار مردشناسد که شر و خیر برابر و غالب شرنیسان
شر خالص در خلوتکدهٔ محال باشند نیز هستی که خیر محض و نور بحت است جز بر خیر غالب نتابد خاطر سودای کج گزات
ازان اندیشه برآمد و زبان هرزه لای را شگرف پای بندی باز داشت پس از درازی داستان و کوتهی سخن خاطر
از گوناگون آویزش قدری آرمیده تنگی حوصله را چاره گر آمد و ازان نفرت برکناره شده بیزشکی مردم روی آورد و
بمشاطگی صورت و معنی پای همت افشرد و ستردن نقش نا سزا اگر بروقت اندیشد عزیمت چنان بود که در آئین نقش نو دیا
نمطی چند پرداخته آید تا شناسائی فروشان و آگهی طلبان هنگامهٔ گفت و شنود را بدان برآرایند و ریاضت کیشان نیم
جوی نفس معرفت پژوه ساخت گزین اسباب آهنگی سرانجام یابد و بیس آن سلسله چند که پای بند بادیه پیمای سیمای تواند
فراهم آید و خداجویان محال پژوه را از کاهش روزافزون بر کناره مانده نیرو نی پیرایهٔ نفس نیرنگ ساز دست دهد

وندایا بآن بسیج خرسند اند اندیشه نازه وا باز آمده بنارسائی گرایید و شناسای گردند که آستانه کبریای ایزدی بالا تر از آنست که طایران بلند پرواز اوج امکانی بآهنگ آن بال کشایند و معامله آمده زان هماسوی دنیا سود و زیان را بدان ماسا نهاده از سرآسیمگی بی سر و بن برآیند و پا از گلیم حوصله بیرون نهاده هرزه کار و یاوه دران شوند لیکن از هشیار دلان گرامی فرزانه سازی که ناگزیر سعادت پژوهان بیدار بخت است باخود می سرائید هشت هزار سال سپری شد که شورش بی تمیزی بلندی گرای است و آشوب ناشناسائی کومه را سرگردان وار دام و نه که سرآغاز دوره دیگر است دبیر مزای ابداع بر رسم پیش نقاب بافی گروها گروه میکند یا پرده بی رائی بر داشته رهنمای نزهتگاه حقیقت میگردد از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهش می نمود و از کنایه روزنگار نقش آگهی می جست ناگاه خط نومیدی از ناصیه زمانه برخواند و در پیشگاه پیش چنان نمودند که سپهر شعبده راد و در چند دیگر در کار است و از کج گرائی و درازی امل در کمین آن وقت نشست تا کالای سعادت پرتو انداخت و خاطر از هرزه سگالی باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر نگشته و مرا پیشه شنگ خود در گردانیده اند نگیهان طبیب گفت چون خموشی تهی سیان و هشیاری جنون آسا حلقه خای در دل هوش که کلید کارداانی خطاب اوست قفل دولتخانه حق پژوهی و سعادت هر گروه در گرو اندیشه درست و نیت نیکو خاطر از آن بسیج برگرفت در خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد بر مزاج زمانیان نامه بطراز د و رموز حقیقت بزبان گومگو برگذارد و گوی که آویزه گوش صاحبدلی گردد و کوتاهی ختمی سرانجام یابد اشعار

بود در اندیشه سخن دیر باز … کز دل دانشور اندیشه ساز
بیخبران را دهم آگاهیی … حکمت پوشیده بصحرا نهم
تازه کنم شرط نکوخواهیی … رخت گرانمایه بسودا دهم

درین هنگام فرمان روای اعظم شاهنشاه عالم بنگارش گرامی احوال دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را نیرو پیدا آمد و بطرز دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر بر ساحل کاغذ افتاد آداب فرمان پذیری بجا آمد

وتختی سپاس نعمت رسیدگی گذارش یافت اشعار

گرچه همی خواست سخن کام خویش … الیک گرو بود بهنگام خویش
هین که رسید آن نفس جان نواز … کان نفس انجان شود جلوه ساز

بیشتری حرف گذاران باستانی و بسیاری زمانیان خامه پرداز زبان یکتائی دارند و سخن سرائی بیک آئین نهاده طرز دست فرسوده روزگار روا نمایند هیچگین بسیج بر آرایش الفاظ باشد و معنی را پیرو لفظ دانسته یا در دن ردی نگاه بود و دو سجع گوئی و فاصله آرائی سرمایه فصاحت اندیشند و همان یادگار شعر را پیرایه نثر شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آئین ترصیع و روش تجنیس مدار باشد و یا فقیاره اقتباس و براعت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه و گذارش الغاز گرامی انفاس بگذر و محسنات بدیعی را دستمایه بلندپایگی سخن انگارند و بر مزایای بلاغت و جلائل معنی نظر بسته برخی قدم فراتر نهاده در جولانگاه معنی جالش نمایند و تدقیقات خیالی و تخیلات واهی تنخواه آن عرصه پندارند

ج دوم ۲۹۳

پیچش عبارت و دوری استعارت که نشان نکوهیدگی شناسندگان صواب اندیش باخود دار و دبیر انگیام اندیشند و دشوار فهمی تازه طرح که اکسیر دانائی ازان برسازند از نخستین شکل شناسی باز دانند گروها گروه عامه غیر او شتان وست زده زد و فهم میوشند و بر هر دو طرز دیر آشنا زبان پیغاره کشایند بفرمایش دل و یا وری همت و تنومندی بخت بیدار درین همایون نامه سخن سرائی را کاخ دیگر برافراخت و گزارش را خراش تازه پیش گرفت و بآموزگاری خرد و رهنمونی روشناسان ابداع گزین روشی دست با فطرت آمد گوهر خود را بصیرفیان دیده ور رسانید و تفته دلان بادیهٔ جویائی را قطرهٔ آبی طراوش نمود شعر

طلسم خویش را در هم شکستم | بهر حرفی طلسمی باز بستم
اگر من جان مجوهم تن اینست | بدان تا هر که وا رسد وید هم دوست
و گر یوسف شدم پیراهن اینست | ببینید مغز جانم را درین پوست

ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر پدید آمد آنانکه رخ زدهٔ پندار و غارتکردهٔ تقلید نبودند چشم بینا کشوده در جستجوی سخن دلپذیر و دل سخن پذیر خاک بیزی نمودندی و از کشش روزگار و درازی زمانه در تکاپوی افسردگی راه نداوندی دست مزد خود گرفته هنگامهای شادکامی برافروختند و آفرینها نموده غرقهٔ خوی شرمندگی گردانیدند و درماندگان خارزار طبیعت از نارسائی فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش بکوکانی بدکانچه مالوف داده و اندر سر شورش برداشتند و کالا ناشناسان ناتوان بین چند در جانکاهی و دل گزائی نشستند و زبان طنز کشوده غبار آمای ساده دلها گشتند اشعار

من خاک رهٔ گهر شناسان | کام روز بر غم ناسپاسان
این گنج گهر چو بر گشاوند | انصاف گزین نظر گشاوند

دیده وری را با من نظر خیراندیشی بود و بچشم دوستی نگریستی باندرز گوئی درآمد و از روی مهربانی بر گفت چندین آزرمی بری و سخن بدین گونه چرامی نگاری از هزاران یکی پدید آید که این شگرفنامه درست برخواند و به نیرنگی تازه نمط آگاهی پذیرد و تا نیروی حقیقت شناسی از که امید داشته آید و سکه دانای بلند طرح یا کلی پرده اندازی کاربردار و همان بهتر که آیین نوائین لبساط در نوردید بزبان روزگار سرآید و مائدهٔ افضال برای عموم مردم سرانجام دهد ازین کارشناسی نفسی برآسود و از آن معرگزینی جوش لشاط برزد و فرخی ذات او مرا پاسخ آورند درج حقیقت برکشادم راتبه خواران عوام را روزی فراوان ست قدسی نزل برای یگانه وقت آماده میگردد و مرا هنگامه چکار کالای آسمانی ارمغانی یکتای ملک آگهی آرایش می یابد گروها گروه عامه چه پیوند بیت

غلیواز را با کبوتر چه کار | شهباز ملک درخور ست این شکار
گزاردهٔ حکمت پژوهان دید در نیز یادمی افتد عزیمت راستر کی تنومندی میبخشد مردم را از چهارگونه نگذرد نخست آن عنادگزین ظلمت آمود که واگویه را آمیختهٔ شنوائی نکرد و ندو از دریچهٔ گوش بصفو تکدهٔ دل نبرد و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد و اگر پذیرد بکار نیایدش

دوم آن تیره سرشت بدگوهر که بیدانشی خود را دانائی انگارد و در رنجوری دشوار درمان عشرت تندرستی نماید سوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیو بند ناتوان‌بینی و شیفته‌حال نادانی وارسته بدرد جویای تنومندی دل و لیکن از دوری بخت ونیلکاری اختر ادراک معنی بلند نتواند و پردگیان شبستان خرد بدو کمتر روی نمایند چهارم آن فروهیده مرد فرخنده طالع که با ذخیره شناسائی فطرت بالادست و همت عالی دارد و بژرفائی دریافت پیمایش میرود و آنامی سوزکار آن سه کس جز خموشی نه گزیند و درج گویائی جز بدین جوهری حقیقت پژوه نگشاید تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگهی همگنان را در گیرد و پور خرد چه ژاژخائی و هرزه چرامی درائی ازین که سخن را بدست باقی تازه در آورد می‌بونه بر عیار زمانیان سرائیدی ایشمه زبان فروشی چیست و سر استکبار برافراشتن چرا هر چند راستی گذارش می‌باید و بسیج خودستائی نه همان بهتر که پیکر غرور آسا از صفحهٔ هستی بزدوده آید و باطن صافی باین ناسزا گفت دامن آلوده نگردد شعر

شوغرق آب ‌خبرهای ناخوش	انگهدار بر جا نگه پای خویش		در این ورطه کشتی فروشد هزار	که پیدا نشد تخته‌ بر کنار

حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیاری سخن و والا رتبگی او در آن دانند که درین بارگاه شکرف پنج چیز گران ارز فراهم آید نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو انداخته نزول سعودی فرماید دوم گوید و پیوند شیبی پردگیان مغفوت سرای ضمیر را بپیرنیان حروف درآورده آن روحانی نژادان را باین عنصری پیکر طرزی برآمیزد که بسان جان و تن بو العجب همجوئی آغشته گردد سوم تازه نمطی دلپذیر بر غم زده گوش ابر افروزد و جان را بیالاید چهارم نغلیندی و مرتبه آرای معنی را بگزیده جای باز دارد و لفظ پهلو جوی را فرا گذارد و دو دستان را بپای ستگاه آورده و با آرایش صورت و معنی شاهد سخن را پیرایه بندد پنجم لفظ پیرای عبارت را از دیر فهم و نکوهیده تکرار دور دارد و خنک و گران پیکر در آن انجمن بار نیابد همانا که دست فرسود روزگار نباشد بگرم خوئی و آشنا روئی گلگونه آراید و این هنگامه نیکوئی زمانی انتظام گیرد و سخن را والا پایگی و رتبتی دست دهد که عزم درست و یکتائی اندیشه و جستجوی سخت و یاوری تنومندان خرد یکجای فراهم آیند و نیازمندی بر دوام و عنایت واداد بیهمال قره تعالی و ستاده وش باشند هر کدام شرائط بسیار و لوازم فراوان با خود دارند و شمارهٔ آن گرامی نامه بر نتابد و گذارش آن در تنگنای زیست نگنجد لیکن دمساز دستیار ناگذاران وقت از فروغ آگهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نمایند و از راه دوستی بیچاره سگالی همت گمارد همانا سبب چنین فروهیده مرد اکسیر دانائی و یکجا ساز آن شش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که دل پراگنده و خاطر گرو هزار جا گذارنده بطرز فارسی کم آشنا و رهنمای حقیقت نایاب چگونه آرزوی دل بانجام رسد و کجا امید شائستگی داشته آید خامه درین هنگام معانی آفرین سخن طراز میزان دانش فسطاس حقائق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی که پایهٔ پدری داشت ازین آشوبگاه عنصری بآرامگاه قدسی چالش فرمود

ونا طور رهٔ سخنوری بسوگواری نشست هر احال هراسیمه تر شده دل سلسلهٔ هوشمندی گسیخت از پیام ایزدی بیدایی روی نمود و دریشانی دراز افتاد

اشعار

وای برین دانش اندیشه هیچ | سینه تراز علم و معلوم هیچ
هیچم و اندیشهٔ من هیچ نیز | نیست زمن گرچه سخن هیچ تیز

دیدهٔ آهو شناس بدست آمد و سرجیب شرمگینی فرو برد در سرآغاز جریدهٔ اقبال بسیج خاطر آن بود که چون داستان نگاشته آید مهیر ایشان آن پیشوای سخن سرایان غاز و حسن انجام برگیرد ناگاه معمیبت جانگزا روی آورد و مرا آن پیش آمد که کس را روزی مشواد چنانچه از بی مایگی و کم حوصلگی صفیری جیشانند و دبرخامکاری خود آگهی دادم

اشعار

سخن بنیاد رخامی سخن منگر | که سوخته دلم از مرگ تو در خاکم
شکسته دل تر از آن ساغر بلورم که | در میانهٔ خارا کنی زدور رهان

تا سال دلیهم نگاهی بر نگاشته بیچیدان محفل دانائی فرموده بودند لیکن سخنان که دل آسمان پیوند ایشان تسلی داشت داین حیران دبستان هوشمندی خرسند که زمانه چنین نیرنگی نمود و برروز جانکاهی نشاند مرا زندگی دشوار و دل از رنگینی اسباب افسرده تر گشت افسون مهربانی شد یو آگهی طلسم دانای قافله سالار صورت و معنی از ان رمیدگی باز گرفته از سر پای بند تعلق گردانید و باشورش ضمیر و برهمزدگی باطن نگاشتن گوهرین نامه همت بر گماشت لیکن از دشوار کاری و تلخکامی زمان زمان تازه دل شوریده را پراگنده تر ساختی و نو نو سراسیمگی شهرستان اندیشه پدیرائی آوردی چرا اگر دلفرقه بر تخیر دوعزیمت را پالفز دنا گوناگون آشفتگی و اختلاف عزایم و آلا دانشی که از سه روچهره در نماید نا پدیده هنر بانی که در مراتب آگهی نسبت نه همی داشته باشد نقاب گزین کاشکی در قحط سال مردمی دستیاری بودی که زبان افسردگی خاطر و شولیدگی صفحه توانست نگاشت که آلوده رسم زار پیشین نباشد و اگر این مایه دانشی نبود بنا نا الگزیرکه در نوشتهای دل پراگنده ناخنی بند کند بر ستردن نقشی و آوردن لفظی و پیدا ساختن معنی توانا باشد و اگر بیانه با نجم رفتی که چنین کسی ناگذران که از فروغ آگهی و نیرومی دلیری آهو شناس گرداند هر گاه در مکامن ضمیر آهنگ مرار شتکی در از فزون دگوناگون مشاغل باهم آمیختی هنگامه آرای صورت و دمسازه محفل آمو دیر ده نشیمن انچه دل بدست سپارد و با تعلیم بار نو لیسد چه مایهٔ آرنج داشته باشد از انجا که اندیشه صافی بود و سپاس ایزدی در افزایش و ارادت درست و همت شاهنشاهی دستگیر در ان تیرگی کشاکش نیر اقبال پرتو انداخت و نیرومی گرم روی کرامت فرمود

اشعار

اینکه مراهست بخاطر درون | نقد معانی زنهایت برون
نی ز خود این همه ماند یافتم | کز نظری منعم خود یافتم

غرهٔ آذر ماه سال چهلم الهی که دور تکدهٔ خویش را فراز کرده بردن سه روز نگاشتن گرامی نامه از غیر واپرداخته بود و در ان ستایش دادار بی همال دل ظلمت آمود را چراغی دریوزه میکرد تارک نیاز بر عتبهٔ کبریای الهی نهاده توفیق سرانجام خواهش میطلبید ناگاه صبح دولت چهره افروخت و لمعهٔ نور دران کاخ بی روزن روشنی افزود و چون تامل بکار رفت حیرت رخت بربست شگاف قلم مشرق ضیا و مطلع نور یافت نشاطی سترگ در گرفت و عیشی شگرف روی آورد که در هم

بسته کشایش پذیرفت تن مهرگان سوخته قبای بهار در پوشید و قلاوز مقصود پدیدار آمد دل با هنگ کار افزائی برخاست
و خامه بی دست و پا برنگ نیرنگی دو سو سرای بیان را کار پردازان عزت بدست انشائی سماع برانگیختند و گرم
فرمتی گنجور گنجینهٔ سخن سرائی گردانیده منشور بلندنامی کرامت فرمودند و خطاب نادر الکلامی شمسهٔ پیشطاق گویائی گشت
لغتی سخنان دل آویز آگهی بدنشین وشی نگاشته شد و شکر نعمت رسیدگی پیرایهٔ تحسین یافت از معانی سخن شناسان حق پژوه
گوهرین دفتری انتظام پذیرفت و دولتی سترگ چهره افروز سعادت آمد اشعار

بخت دوید و در دولت کشاد — بیشتر از خواهش من هدیه داد
موج لفوج ز معانی حشر — خوانده و ناخوانده برآمد ز در
بلبل نطق از گل طبعم پرید — پیش دویدند بتان ضمیر
پرده بغیب از سر کلکم درید — خامه درون خواند طلحن صریر

جای آنست که ترانهٔ نشاط بر ساز و زمزمهٔ شادمانی در گیر ولیکن ازانکه همت در نگارش فراوان ترون آویخته باشد
بنگاشتن حال یکی چگونه نهار شکفتی تواند کرد و بکدام دستمایه دل تخم سندی نهاده طرب پیرای گرد خاصه امروز
بسر نوشت آسمانی تازه شورشی در سر افتاده و خاطر سراسیمه را بسیج دیگر پدید آمد تن مدتی و جان صحرائی اندیشه صفرو و لیکن
علاقه گسل نارسائی برادران روزگار در زبان بندی و دل خموشی و شیفتگی باطن در گذارش اقبالنامهٔ روزافزون اشعار

در دا که غم کوه بکاه افتاد ست — معشوق دل سوی چه ماه افتاد ست
این واقعه طرفه براه افتاد ست — درویش العشق بادشاه افتاد ست

همگی تگاپوی اندیشه آنست که چون نیرنگی قرنی چند نگاشتهٔ قلم سوانح نگار آید و حق گذاری آئین خواهش سرور جاوید
بخشد بدستیاری کردار سعادت پرتو چنانچه از پرستاران دینی قدم فراتر ک نهاده در پرستش ایزدی گرم روی دارد
و از کریوهٔ اضافات و نسبت بیرون شده بپایهٔ والای آگهی آرامش گزیند و از کشاکش این دیو لاخ جانگزا برآمده بخلوتگاه
تقدس جاودانی عشرت اندوزد اشعار

رخت بردار زین سرای که هست — بام سوراخ و ابر طوفان بار
پرده بردار تا فرود آرند — کلبه کاندرون خواهی ماند
هودج کبریا بصفهٔ بار — سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

لیکن به هوای این بلند آشیان تیز پروازان عرصهٔ شناسائی را بال همت فرساید تا بهوس گزینان خویشتن دوست
چه رسد از خارستان راه خطرناک گوید و از شهر رهزنان بادیهٔ پر آشوب اندوه نایافت نمایندگان مراحل مراد نگار و
یاد در دشتر دلی همراهان خود بین در نگارین سرای اسباب خرد کنج خمول و طبیعت بر فرازگاه ظهور رنگ آمیزی جهان
صورت دل شکر و انفس پژشک پرده گزین و جان گزائی بدگوهران فرومایه سرباری نحتی بچرب زبانی و برخی بسخاشی
نکوهیدگی را به نیکوکاری فروخته در لباس رهنمونی رهزنی کنند و بیشتر از فریب خوردگی مکر اندوزی بکار یکدیگر برند و از زرون
آو سیان تا بدیگر جانوران چه رسد سرمایهٔ افتخار دانند دلداده های عشوه این جاف جاف دانا رایی تهمتن مال را گجی شمار
شعبده ناکی و فسون سازی کارشناسان زبان اندوز کرا اندازه تواند برگرفت مهین آیشان پست فطرتی است که بکر

و کامرانی مهر این دوست کش دشمن نواز پای بند است و در اقبال این موجهٔ سیمابی سراب کامروای خرسندی ز غفلت آمود
تنها دسانی ست در ادبار این گندم نمای جوفروش پائمال اندوه و دست فرسودهٔ غم نباشد ازین جهت در افروهیدگان
فرهنگ افروز در رموز ستان شناسائی پدر آن لعبت بازنو و زوال خوانند دوم آن بی مایهٔ دانشی که بشدائد این پیر فرتوت
گسیخته رشتهٔ تمیز و انصاف حیرت زدهٔ شادی و اندوه است نه از بسیاری لذات این نمودار بی بود حوصله گسل
سیر و نفس آرزوی او در نشیمن آرام و نه از یکی این نیست هست نما سعدهٔ ماتم او پیرو پای خواهش لنگ این راه معمای
حقیقت به پیری آن بوقلمون معربد گذارش دهند سوم آن کم بین فرومایه که با تیرگیهای بینش در گرداوری خوشیهای
این جهانی که در رهگذر تند باد فنا افتاده از شاهراه راستی بر کناره نمیشود و در چاره سگالی ناملائم روزگار تزویر آمود
دست بدامان مکر و حیله میزند و بدستان سرائی خود در الساحل رستگاری سیر ساند و را بزرگان در اشارات خویش
بندهٔ آن نیرنگ ساز هزار فتنه گویند چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در فراهم آوردن کامهای پیر حوادث
حوادث ساده گزین کج گرایست بزفان حق سرایان تعمیه گو اند و یکتیز این عربده آرای بیوفا ایمار و در صدر
نشینان محفل انصاف پیداست که حال جویای آرامیدگی در شورشگاهی که خوی گزیدهای او چنین بود چگونه باشد
اگر در نمایش این گفتار آگهی اندگروها گروه پاستانی و گوناگون زمانیان نویسد کار بآن رخنه فراهم آید و قلم ره گرای را
در اولین منزل های تگاپو فرسوده گردد اکنون از داستان من لختی برگیر و در چاره گزینی خود پای همت بفشار شعر
حدیث خویش اگر گویم ز آغاز ٭ روم چندان که نتوان آمدن باز ٭ پدر بزرگوار بگوشهٔ انزوا خرسندی داشت و از آشوبگاه
دنیا بر کناره میزیست و با من نظر عاطفت افزون تر از برادران کردی و به نیروی دانش و کردار از سر آغاز نشو و نما
بیچ گرایان دامن آلود راه نداری و همواره بصفای باطن و لطافت ظاهر زبان فصیح و بیان دلکش باندرزهای حقیقت
تیاق داری نمودی بیت ز ابتدا سر مالک و بابک نناز یدم چو طفل ٭ زانکه هم مالک قدیم بود و هم بابای من ٭
و چنانکه علوم ملتبسی نقاب جمال معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواستی و مرا از پنج سالگی روی
در حیرت بود و بدان گفت و شنود هیچ گونه خاطر فرود نیامدی همانا که رهزنی آن رهبر منزل طلبان کمال شمهٔ پیشطاق
فطرت بوده باشد و خطرهای سترگ بادیهٔ سر در گم که مردان مرد را از پای در آرد بصفوتکدهٔ باطن جاگیر چون سال
می افزود و شعور می بالید نفرت دلگزا افزایش میبافت و زمان زمان آویزش بی آشتی گرمتر میشد و از همه وا پرداخته
بد مسازی جنون راه نشاط می سپرد و بخیال فرو شدن دم آسایش بر میگرفت کشش درونی تا قافله سالار حقیقت آشفته
بی سر و دل را پای بند دانشگاه رسمی گردانید و در پانزده سالگی که همگنان را گران خواب غفلت دار دعرصهٔ پهنای
حکمت و فراخنای قرار داد چندین کرد و بیهوده آمد مدارج شناسای رعونت افزود و مستی آگهی شورش افزای گشت
با چنین رهنمای تنومند و دیدبانی بر دوام نفس سرکشی اماره افزونی گرفت بطرزهای گوناگون چهره آرای هنگامهٔ خودبینی شد

بمیامن سرچشمهٔ نظر دنا له بسیاری اسرار اشراقیان دلواد رخفایای صوفیه و بدایع شناختهای مشاءین اندوخت
هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن نیرنگ ساز بوقلمون روی در کمی نهد بهمان آیین خویشتن نهانی
و خود پرستی افزودی با جهانیان پیوند آمیزش گسیخته داشتی وا زبازار روائی دکانچهٔ دنیا ناخواسته بسیج تجرد گریبان دل
گرفتی واندیشهٔ غربت گرامی بسوزش تازه رهنمون گشتی سراسیمگی جنون نبود که از فرمان خرد سرتابیده وبی راهه شتابد
آشفتگی بیروقی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سپرد و در نشیب آباد اندوه وشادی با دل بزرمان و خاطر درزم بسر برد
وتخیل آزادی تحتی با آسایش می درآورد دانه لیست فطرتی که در من بود وکم همتی که در نهاد خود داشتم با کمال دلی گرفتگی
از مدینه و فرط بیابان دوستی بلند پائگی نگارخانهٔ سیمیائی آشوب درون آمدی واز نیرنگی کشاکش باطنی در شگفت
افتادی نارضامندی پیر نور آگین بدان پراگنده خواهشها بس نزدیک باز ماندن شوریده ازان سگالشهای با هم
آمیختن بسیار روز و نفس نفس فرمان پذیری آن یکتای سالک گوهر افزودی و زمان زمان کششهای گوناگون ایزدی دیگر اشتعال

تختی نه که با دوست برآمیزد من
صبری نه که از عشق بپرهیزد من
دستی نه که با قضا درآویزد من
پایی نه که از میانه بگریزد من

تا آنکه سمان درمحفل همایون شاهنشاهی داستان مرا برخواند وستارهٔ بخت بیداری از افق اقبال بدرخشید چاوشان
دولت بپیهم رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگی نفس آن بوالعجب کرامت نقش اعتبار پژوهی آن اشتیاق
ضمیر ستبرده شد و بسیج تجرد چهره دستی نمود و نزدیک آمد که سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد و دیوار بند آمیزش
درهم شکسته راه آزادی پیش گیرد آن روحانی لبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست
واز سرنوشت چهره کشایان تقدیر قدری آگهی داشت بچاره گری روی آورد و بدرس آموزی تعلق درج گوهر گشود
بسحر طرازی وجادو نفسی رهنمای طریقت بدبستان دولت شتافت وبسجود آستان اورنگ نشین فرهنگ آگاهی
ناصیه بخت مندی جلا افزود بی آنکه دادوحرص اندوزی دامن آلای همت شود و در فراخنای آرزستان قدم
جستجوی فرساید وبیشتر ازانکه شرمسار انتظار آید دآبرو بر دربار ریخته گردد بی میانجی سفارش آن واین منت پذیری
فلان وبهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت وا زنشیبگاه گمنامی بر فراز بلند پائگی برآورد وکیمیای نظر خداوند
صورت ومعنی همت را فروغ دیگر بخشید ودل را فراغ تازه پدید آورد وازان بیماری دشوار دوا که پدر با آن سترگ
پزشکی چاره نتوانست کرد تحتی رهائی یافت ازنیروی آگهی با عالمیان قطع یکجهتی ویکسان نیستی گسترده در کمین خویش
منافقانه نشست بسا عیوب نفسانی چهره افروخت وتوانائی ستردن برخی بدست افتاد و در رستخیز دشمنی بدسگالی
برخاست واختلاف گروها گروه مردم دل را ازشغل شگرف باز نتوانست داشت و در بزمگاه باطن گرد فتوری
نیارست انگیخت چندی در همایون محفل کشور خدای هنگامهٔ دانائی گرمی پذیرفت تنقیح مقاصد وتشخیص دلائل را
روز بازار شد از ناشناسائی مراتب حکمت وتهی دستی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که تیزدستی وحیرت بانی

در پایهٔ بلند آگهی جای داشتند کار دشوار گشت گاه بخاموشی زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می اندوختند
و گاه بتعمیه گوئی و هرزه درائی پاسخ می آراستند و از نیروی تائیدات آسمانی چنان کار بند شدی که آن طلسم بگوی
درهم شکستی ناگزیر دست ازان باز داشته بیاوه گذاری پیش آمدند معقولات را مخالف دین شمرده برخی ساده لوحان
ترک آن را راه زدند و از یاوری آن ناشناسان بخرد پیچیده دستی سر بر آوردند بدستیاری روشن ستارگی گشاده پیشانی
ازان پایه والا فروتر شده در سر اثر منقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد و بآئین آن گروه در قرار دادهای پریشان و
اندوختهای نا سره ناخن زدن گرفت گفتگوی ملت و مذهب فراز شد باز پرس اشتباهات را بکامش معتقدات
پنداشته بکین توزی نشستند چندی برین تلبیس عشرت بدنفسی میکردند کهن آشنایان و دیرین دوستان دامن
اختلاط بر چیدند و در شهرستان خود دگر دامو د غربت گشت گاه ازین خلوت در کثرت ترانه برکشیدی و نتیجه خیر پسیجیده
دانسته و زیبایش ایزدی افزودی و گاه آن کوتهٔ امکان و تنگی حوصله با خود سرائیدے که این چه بوالعجبی است باجهانیان
بساط نیک اندیشی و خیر سگالی گسترده دارد و با خود حریفانه نقش ششدر می اندازد و عالمیان در کمین دشمنی چرا نشسته اند
ز تائید آسمانی و روشن ستارگی یا شکر فی روزگار فنا روائی حق پژوهی سرزنشهای آشنا و بیگانه دیافه سرائی دور و نزدیک
و آویزش بدگوهران کوتاه بین تفرقه در جمعیت آباد ضمیر نینداختی از بازار کشادی حقیقت تازه شادی چهره نشاط افروختی

شعر

بصدق مانم و خندم چو مرا در شکنند ✤ کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن ✤ چون سپهر گردان چندی

برین بگذشت در های دولت کشود ند چهرهٔ اعتبار را افروختگی دیگر پدید آمد زر بندگان دنیا ستیزهٔ حسد را
بغش و بی فروخته باندیشهٔ تباه فرو رفتند و از تنگ چشمی و ناتوان بینی به پیکار ایزد توانا برخاسته خسران جاوید اندوختند

اشعار این دو سه نام کنم عهد خویش	می شکنندم همه چون عهد خویش	من بصفت چون سپهر گردون شدم	تا شکنم از شکنم افزون شدم

از آنجا که عزیمت درست بود و عقیدت پایدار حیله اندوزان نافرجام زبان زده چهار سوی صورت و معنی گشتند و بر حقیقت
حال آگاهی پذیرفته در خوی شرمندگی فرو شدند آرزو که ناشناسای نشیب و فراز عالم صحبت این طائفه میخواست را
نفرت می سپردند اکنون آن گروه غنوده خرد بجوئی حیران آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند و او درباره استنکاف
درین تیرگی نیر سعادت بدرخشید و از دم گیرای گیهان خدیو پیشگاه صلح کل در آمد نفس شوریده در صفوت جای آرامش
نشیمن ساخت و برین ترانه حقیقت دامن نشاط بر گرفت اگر جهانیان ترا نکوهیده بغوله دشمنی میگزینند باندازه دانش
براه عبادت می سپرند تو چرا نکوهیده منحرو شی و اگر نیک دانسته آن هنجار پیش میگیرند همانا بیمار حسد اند رنجور کار تندرست
چه بجوئی از نقصان بشری و کوتهی امکان از سراپای خاطر زمزمهٔ خواهش سرائیدے و جوش این آرزو از درون سر بر زدے
چه بودی که دشمن بسا در یافتی که چه مایه آسوده ام و دل از باد افراه چگونه واپرداخته تا تن چاپلوس و زبان لابه گر بغند خواهی
بفرستادی و بیرون هم رنگ درون ساخته از کشاکش دوروئی باز رستی کاش خیر اندیشی که در حق بدخواه داری پایه بر

مرا که راه مداهنه نداند و دست طفل مشرب حقیقت مدان من بماند می تا بنقد از دوستی رنج نبرد می اشعار

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش	چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش	کس دشمن من نیست منم دشمن خویش	ای وای من و دست من و دامن خویش

در حال ستایش کنندگان و بدگویان خویش از دوم منزل گذشته بسوم گذاره میکند امید که دیگر باز نگردد و تقلا از مژی سخت بیدار بر نزهتگاه چهارم شرف اختصاص یابد و هم آسایش برگیرد و از انباز گیری ایزد بهمال گسوی شود و بیشتری با نخستین گروه دوستی ورزند و با سینیان بر خلاف گرایند طالقه صورت راد نظور این دو سوش ستایش اند و بیالایند و شناگری رون رانش را آموده گردانند فکوش آن سنگ پروش بهند برسخت تا بید یافتگان سماوی را نیرنگی ابداع در نظر آید آن هر دو را یکسان انگاشته پذیرای دگرگونگی شوند و بیا باشند که نفس بوقلمون اشکلی در میان آرد و چنان وا نماید که نا سزا گویی تو که راه حق سپری ناخوشنودی ایزدی خود را خواه ریب خورده بکین تباه سرایان برخیزد و از شاهراه سعادت برکناره افتد و چون اماره نویسی روزگار خویش کند پدید آید که بسا باطل اندوزان بدکار تر را آویزشی نداده و بنا لعبت آرای آن خودستای خویشتن بین است رتبه والا آنست محمدت گوی را که سرمایه رعونت انتظام سید به آیین دشمنان پیش آید و نکوهنده عیب نمای اندوهگی دار و بو که بدین طرز آگهی بر فراز مقصود جای گیرد و از گزند تشنیع انای خانگی رستگاری یابد بدستیاری فطرت تند بی افتاری دل یکسر زبانی با ازان نفرت باز آمده با خود در آویخت و جنگ بی آشتی در میان آورده کار از سر گرفت اشعار

دست گریبان بخود در زین کنم	سر ز گریبان که بیرون کنم	چاک دهم پرده سامان خویش	تو که زنم دست بدامان خویش

همواره لطمه نکوهش بر خویشتن میزند و بشیه زبانی نفرین خود می سراید هرگاه یکتای سبحانه وجود که پاستانیان نیروی سودی دریافته اند ترا از سعادت نشئی و بیدار بختی بچراغ قندیل روشن چگونه دچار تنگدلی از که گر بختم کنج خمول بیطلبی در مانده کجا دست خواهش میکشائی گرفتم ازان آگهی نصیبه نداری تا تیر شناسای فروغ کردار نمی بخشد از نیک اختری و ارجمندی دل آن حق پژوهی و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائی و فصل خصومات دوست و دشمن ناو بیگانه نسبتی دارند تا خوشنودی عالمی و رضامندی جهانی دران عربیت غبار تواند انگیخت دوستگان دریا نزدم نی کام بر نتوانند گرفت تا بدیگران چه رسد چالاک تنهائی شتافتن چیست و از گمنامی چه می اندوزد چه گوید و چه نویسد اشعار

هم دامن وا شستن بلا بر ا	چو دامن سر زلف عذر گرفته	از آمیزش عالم و اهل علم	همان نفرت طبع عنقا گرفته

سپیت کار آنست که تگاپوی آدمی سودمند نیاید تا نگاشته بسیطاق سرنوشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته شد نیرنگی آمیزه اجرام علوی و اجسام سفلی علاجی توان اندیشید تیر انداز می آسمان را سپر نتوان دوخت شعر
ن سوی جوشن بست کشاد خدنگ چرخ چه غم ور ابحر زه از چه تیجوشن در آورم چه اکنون با نفس نبرد رفته برگ مصارعت آراسته دار و هواخواهان یکدیگر پای حمایت افشرده اند زمان زمان شعبده بازی تازه بکار میبرد فت دخیز شگرف چهره عبرت می افروزد و نمیدانند که انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید

وازین سه تن ایزد شناس باکه جاویدپیوندی دست دهد وشادخواب وا پسین بکدام افسانه قرار گیرد خوبی گره برابرو که گوناگون سرور عالم در محنت کده او را دنیا باز جای کشاده پیشانی که بفراخی انبساط غمگساری جهانیان بردوش همت برگیرد آن تیزرو هشیار خرام از گلخن بیم و بستانچه امید و تماشگاه بستگی و نزهت جای کشادگی فراتر شده پای بند شادی و غم نبود هر لحظه منشور اقامت بمنزلی میرساند و هنوز جای گرم نکرده در دیگر میخواند مصرع ع من بوقلمون روزگار خویشم ٭ باچنین آویزش درونی سجلم اراد تش تلازم نگاشتن گزارنامه است و مخلصان بزم عقیدت بکار دیگر نمی گذارند و چرا نباشد چگونه شگفت نماید از پرستاری تلک آسیه زخارف دنیا در میزان همت وزنی ندارد و رنگ آمیزی عالم صورت را در پیشگاه بینش تدری نناگزیر بسپاس موهبت کبری کلک سرائی کرده جوش مدحت میزند و دل را لختی بگزارش داستان حقیقت جلالی تازه می بخشد نه آنکه هوشمندانه آب ببیر و یزن می پیماید و باد بهاون میکوبد همان بهتر که سرپوش خاطر بوالعجب برنگرفته راز درون برملا نیندازد و آنچه گوش زمانیان برنتابد و بچشم عادتیان درنگنجد و اگو یه لسان زد شعر گر بگویم آنچه از اندیشه در جان منست ٭ یا چو من حیران بمانی یا نداری باورم ٭ ابوالفضل مبارک ضمیر دانش پژوه دار زمزمهٔ پنهانی و گفتار خاموشی چرا سیر آمد حال خویش بپارگاه ظهور می آرائی و در خلوتگاه دل راه بیگانه میدهی چشمهٔ بینش از صفوت کدهٔ باطن تراوش میکند سراب را سرانجام دادن آئین کدام هوشیار است برهمان لطع بندگی پای همت افشرده نیایش ایزدی در ستایش بادشاهی بجا آورده راز گوی تقدس بدستان سرای تعلق برگذار پیام حقیقت دل را از هرزه گرائی باز آورده و عزیمت را تنومندی و دلیری کار افزوده گوهر فطرت دیگر بخشید لله الحمد که نامهٔ از بیشطاق سرنوشت من ، روزگار برخواند و رهی را رهین منت گردانید آنست که مرا بسته فتراک دولت ابدی اعتصام ساخته سوانح نگار بدایع طراز دارد و از حسن طالع این کوکب افق سعادت و اختر آسمان معالی آنچه برزبان قلم می آید و بر صحیفهٔ بیان رقم می پذیرد روز بروز بسمع همایون میرسد و دست آویز این روز افزون نوازش گوناگون میگردد و سعادتمند بنده که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و نشان قبول از درگاه یابد شعر

بحمدالله این داستان نخست	بلطف ایزد بخشنده کردم درست
گرم همت امیدواری دهد	فلک فرصت و بخت یاری دهد
درین جام که دوران سخن خواه بود	سخن از من و همت از شاه بود
باین جنبش کلک گردون خرام	بپایان برم این گرامی کلام

خاتمة الطبع بحمد الله که دفتر دوم اکبرنامه که تاریخ مستند آئینی ست در انتظامات و انضباطات ممالکی و رتق و فتق مهمات ابواب قسم متعلقهٔ سلطنت عرش آشیان جلال الدین محمد اکبر بادشاه هندوستان تالیف ادیب لبیب دستور گرامی شیخ ابوالفضل مبارک علامی بار دیگر بخوش قلمی خوشنویسی گرشن سهائ خطاط الطبع بازه بمقام لکهنؤ در مطبع نامی منشی نولکشور بجاه وست [illegible] طبع

بعون کبریائی که شهنشاهی همایون فال ابد اقبال بر تربیت جلال جهانگیری بخشیده

بر حسب دستور العمل جهانگیری که قبل ازین حسب الحکم گورنمنت پتیاله جهت سررشتهٔ تعلیم ریاست طبع گردیده بود اینک مطبع ... تصحیح ... در

اکبرنامه

جلد سوم

تصنیف ادیب لبیب گوی سبق از همه دبیر شیخ ابوالفضل العلامی ستر احسن الله تعالی مآله باوان مبارک

در مطبع منشی نول کشور بطبع جامهٔ صحیح و نقش قبول آگین سرسبز گردید در لکهنو نشانید

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن تازه سازم بنام خدای	که نامش بمعنی بود رهنمای	بنامش توان زیب گفتار داد	که ما را زبان بهر این کار داد
چه ورزش نهد عقل یزدان شناس	نگردد سخن تا گران از سپاس	ولیکن درین دشت محمل فگن	فرفتند مردان بپای سخن
سخنور که بر آسمان کوس زد	درین سرزمین بانگ افسوس زد		

هیهات هیهات ذرهٔ امکان را که سرگردان بادیهٔ حیرت هیهاتست چه یارا که از دریافت آفتاب وجوب دم زند و کدام نیرو که از تشبیه که گشتگی نغز آگاهی نا سائی بر آید

نه در ما گنجد اسرار الهی	نه دریا گنجد اندر گوش ماهی	نه دانا زو خبر دارد نه اوباش	که حربا نیز کور آمد چو خفاش

لیکن خاکیان سادهٔ لوح هرچه از حروف کمال نامهٔ خویش برگیرند و از رقوم دفتر آگهی برخوانند آنرا سرمایهٔ سپاس الهی گردانند هرگاه داور بیهمال ستایش خود را بشیوا زبانی ابداع میسراید و بزبان آفرینش داستان محمدت برنخواند گرفتم نیروی آسمان پایه ستایش الهی یکی را حاصل آید هر آینه در چنین تابش گاه خورشید حقیقت از چشم و گوش دست باز نداشته نیرگی خود پردازد و از حیرتگاه بیخودی سر آگاهی برندارد و همگی برگزیدگان الهی که چمن پیرایان ریاحین الخلاق و پرده کشایان اسرار انفس و آفاق اند آفرین ازل برایشان باد که درین بارگاه جلال دفتر دانائی خود را آب فراموشی داده خط بنادانی بپسرزند و ورق سخن پردازی در نوردیده زبان بی زبانی کشاده‌اند پس همان بهتر که این بادیه پیمای حیرانی بنگاشتن سوانح دولت جاوید طراز روی دل آورده بیک شغل والا دو کار دشوار را قدری برساند

سبحان الله خدای بی شبه و مثال + کافروخت چو شاه آینهٔ حسن و جمال +

کنهش زبه نگر بیرون عز و جل چه حرفش خط عقل فزون جل جلال • دیده باریک بینش اسطرلاب آفتاب ذات دولت
حق گزینش به خانه سماوات صفات نژاد بزرگ روی خوش خوی نیک پیشانی کشاده قامت معتدل فطرت عالی همت
والانیت صافی پرورده دانش بکمال گردآمدن گوناگون هنر حوصله فراخ آزرم سترگ شجاعت شگرف رای درست
تدبیرگزین بخشش بی محابا بخشایش بیکران افزایش ملاطفت صلح کل انبوهی ملک فراوانی ارباب اخلاص بسیاری
سازان یکجهت فزونی مال فراهم شدن نفائس عالم صفائی ضمیر پاکی آلایش تعلق پیشوای جهان معنی لکنی دلیری چگونه
دریک جای فراهم آید و جان یک تن دوش همت بردار دست سپهر دانش و بینش یگانه اکبرشاه • که همچو صبح بروی
جهان کشاده جبین • شهی که دیده آموزگار دل تعلیم • شهی که یافته از مرشد خرد تلقین • تبارک الله آفریدگاری که
طرازنده اورنگ شاهی مظهر اسمای جمالی و جلالی گردانید و وارث لوای ظل الهی مصدر نعوت مکارم و معالی ساخت
سه خضر سکندر منش چشمه زای • قطب رصدبند مجسطی کشای • مایه درویشی و شاهی دروی • مخزن اسرار الهی در او •
خسرو شاهان توانا تری • نامور دهر بدانا تری • تا شب و روز است شبش روز باد • گوهر شاهیش شب افروز باد •
آگر ستایش را افتان و خیزان ببارگاه مدحت او نرساند گویائی زبان را سعادت نبخشیده باشد و دانائی دل را فروغ
حقیقت ندارد اگر بادست کوتاه بنان و خامه شگافته زبان برسر آغاز آن می پردازد در طوفان شگرفی می درآید
و این خاشاک دیار نمی یابد شرایعت جلاس وشناس مکارم او که سالوم صدرنشینان افلاک ست چگونه در بیان آلودگان
خاک در آید و کرا یارا که از حوصله شناسی قدمی فراتر نهد سزا و ما آگهی آنست که دل ازین برگرفت
بدستیاری بازوی توکل بهمان شگرف کاری پردازد و بپیرای پیام غیبی شده دل را از وسوسه دیو نفس بازدارد و بارگاه
صورت و صفوت کده باطن را بدین جادوی حسال نظرفریب ژرف نگاهان دشوار پسند گرداند و سپاس سرائی
گوناگون حقوق با قدری گذرد و بان شغل وقت آرائی را آگاهی نهد و افسون بیداری خفتگان طلسم هشیاری ستان
بیشطاق هستی آویزد • خیالی درین نامه کردم نگار • که ماند زمن در جهان یادگار • مگر کز تماشای این بوستان •
درودی رسد بر من از دوستان • بدرویزه همت باستان • من و گفتگوی همان داستان • چون برمن تهی دست بخشودند
و ذریعه وکشاد چنان برخاطر صافی پرتو انداخت که هر سی ساله سوانح کشورخدای را دفتری نگاشته سعادت نامه خود را
تازه فروغی بخشد و سخن پژوهان روزگار را از بارگران انتظار قدری سبکدوش گرداند و لختی از نیرنگی اقبال گیتی خدیو نشاط افزای
جهانیان آید و فیض الهی بروز روز نزدیک صلای عام درده ازین روسلسله قرون نامتناهی را از عنفوان هستی خدیو آگاهان
سرآغاز گردانید و بدین خوش آسمان پیوند کوس شادمانی را بلندپایگی افزود • امید که این نامه گرامی گردد • مطبوع جهان
بدوست کامی گردد • از حسن قبول شاه دانش پرور • نامی مانده چنانکه نامی گردد • اگرچه از اورنگ نشینی آن سالار
فرمان دهان و اوگرا اوسط سال هفدهم الهی ست لیکن از هنگام چهره افروزی شاهد آفرینش آغاز قرن ثانی بپیام جاوید

دولت آوردست فرخنده بادیار سپهر مملکت ستانی و از مبدء ولادت آغاز قرن ثانی تا بخت پایدارش افزودهای دولت ماند بلکه باقی تا جهان فانی
صبح سعادتیست این بر روزگار طالع تا باختر گیرد این نور خاوران پس زیر پای بستند کرسی تخت قدرش آنرا که برگزیند تائید آسمانی

آغاز سال شیر دهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال تهیر لوراز دور دوم

درین هنگام سعادت پیرای اشعهٔ رایات سلطان بهار صیت گلگرات طبایع شد چمن را پیرایه سوری و پرنیان سمن آئین بستند باد صبا خس و خاشاک خزان از گلستان روزگار برفت اعتدال هوا چون عدالت شاهنشاهی نیرنگ ساز بدایع نگار و بازیچهای شگرف نادره کاریهای نوشگفت افزای جهانیان شد خواست پریدن چمن از جا بگی خواست چکیدن سمن از نازکی
قافله زن یاسمن و گل بهم قافیه گو قمری و بلبل بهم پس از سپری شدن هشت ساعت و هشت دقیقه شب چهارشنبه ششم ذیقعده نهصد و هشتاد قمری نیر اعظم فروغ افروز عالم پرتو محاذات ببرج حمل انداخت و عالم عنصری فروغ ملک روحانی گرفت از مهین سعد لتهای شاهنشاهی که در عنفوان این سال بظهور آمد بیاسا رسیدن جهجار خان حبشی ست از امرای بزرگ گجرات بود که در جمعیت و نیرو امتیاز داشت چون حمده و بهروج از سایهٔ لوای اقبال روشنی یافت والدهٔ چنگیز خان تظلم و دادخواهی بدرگاه والا نمود که حبشی زبردست براه دوستی در آمده ساغر زندگانی پسر را لبریز گردانید هر چند این سخن مشهور بود و در اردوی معلی البسیاری بر زبان داشتند چنانچه در داستانهای پیشین گزارش یافت لیکن از آنجا که البالغ واقع بدستان سرای نادرستان راست نما شهرت میگردد حزم اندوزی و احتیاط گزینی بکار رفت و فرمان همایون شد که دانشوران کم آزار و کاردانان حق آساس در تشخیص و تحقیق غوری ژرف نمایند و خلاصهٔ پرسش و پاسخ و گزارش شهود پیروپهای آن در موقف عرض اقدس رسانند بندگان سعادت آموز کاربند شده بژرفای آن رسیدند و در فروغ گاه دوربینی و بی غرضی کشور خدای راستی آن دعوی برفراز پیدائی چهره افروخت با شارت همایون سیاست گزاران بارگاه سلطنت آن خراب ساز بنای ایزدی و فریب آرای بی آزرم را در پای فیل انداخته دران هنگامهٔ خاص و عام بسیاسا رسانیدند چون موکب مقدس نزدیک باحمد آباد رسید اهالی و مواجید آن دیار بفرق نیازمندی دولت استقبال دریافته مورد مراحم پادشاهی شدند بست و چهارم فروردین ماه الهی ظاهر احمد آباد مخیم سرادقات اقبال گشت و در ده روز سرانجام ملکی انتظام پذیرفت حراست آن سرزمین که قسلم و سلطنت کبری ست بخان اعظم میرزا کوکه تفویض فرمودند و سرکار پتن بمیر محمد خان اختصاص یافت و دولقه و دندوقه بسید حامد بخاری و ازهمچنین محال دیگر بسایر امرا مرحمت شد

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح گجرات بدار الخلافت آگره

همت والای شاهنشاهی چون از تسخیر این ملک وسیع و تادیب گردن کشان نخوت مند و نوازش مخلصان خدمت گزار و انتظام مهمات این ولایت فارغ شد روز سوم اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه دهم ذی الحجه بلوازم جشن عید پرداخته از راه پتن و جالور بصوب دار الخلافت آگره نهضت فرمودند و چون رایات اقبال بجد و د سدهپور رسید خان اعظم را بتازگی از آداب عطوفت و احتیاط قانون سلطنت نصایح ارجمند که تعویذ بازوی

دولتمندی تواند بود گرانبار دانش ساختند علی الخصوص در فزونی آگاهی و فراخی حوصله و اغماض نظر از زلات مردم و عذر پذیرفتن
گناهگاران و در فیصل خصومات که بغور رسی عظیم رسد و دوست و دشمن در ان یکسان بود سخنان بلند فرمودند و امرا که درین ناحیت
جاگیر یافته بودند درین روز بجلائل تشریف و جزائل انعام اختصاص گرفته رخصت آن طرف یافتند و راجه علیخان نیز
محفوف عاطفت خسروانی گشته بجا بس بازگردید و مظفرخان را ایالت صوبهٔ مالوه داده بآن صوب فرستادند و دیانسنگه
وشاه قلیخان محرم و مرادخان و محمد قلیخان و سید عبدالله و جگنات و راجه گوپال و بهادرخان و لشکرخان و جلال خان و جمعی
دیگر کشمیر را یرلیغ مطاع نافذ شد که از راه ایدر شتافته بدونگرپور و آنحدود روند و از آنجا متوجه دارالخلافت گردند رانا و
سائر زمینداران آن ناحیت را بعواطف خسروانی استمالت داده بآستان بوس آورند و هرکه سر از اطاعت در پیچید
او را پایمال عساکر دولت شکوه گردانند و چون افواج گیتی کشای تعیین یافت شاهنشاه دادگر بخاطری شگفته داد در بیان منزل
بمنزل نهضت میفرمودند و روزی که سروهی مورد موکب مقدس شد رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود
که مادهو سنگه و جمعی را بجهت آوردن نونهال حدیقهٔ اقبال شاهزادهٔ سلطان دانیال که باجمیر ورود دولت فرمودند
فرستادند که آن گلبن بخت بلندی را باجمیر آورده در ظل حضور آن نور افزای سریر سلطنت رسانند و برای سرفرازی
راجه بهگوانداس خواهر سعادت سرشت او را که در حرم سرای مقدس منتجر عزت و افتخار داشت روانه فرمودند تا مراسم تعزیت
بهوپت که در جنگ سرنال شربت واپسین در کشید بتقدیم رسانند و چون رایت اقبال شاهنشاهی بسروهی نزول اجلال
فرمود عرضداشت امرای پنجاب بموقف عرض مقدس رسید که ابراهیم حسین میرزا باندیشهٔ فساد به پنجاب درآمد
و سزای اعمال یافته گرفتار شد و شرح خلاصهٔ این تائید غیبی آنست ابراهیم حسین میرزا که از تیره بختی و تباه رائی با آن
خدیو صورت و معنی با آئین جسارت و خسارت دست و پای تهور انداز و شکست یافت و آوارهٔ دشت ادبار گشته
در مدد و امید با برادران بی سعادت پیوست و اقبال شاهنشاهی تفرقه داران جماعه انداخت چنانچه مجملی گزارش یافت
بجانم طمعی فتنه دارالخلافت روان شد و مسعود حسین برادر خرد خود را همراه گرفت و از نواحی جالور و جودهپور بناگور آمد فرخ خان
پسر خان کلان بحراست آن شهر متعین بود تحصن را صلاح وقت دید و میرزای گم کرده راه سعادت آن شهر را دست انداز
کرده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت نزدیک بود که کار از چاره بگذرد و رای رایسنگه دیرک کولابی و محمد حسین شیخ و جمعی که آن نخلبند
بهارستان اقبال را از دو رویی در هنگام عزیمت تسخیر گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند که اگر کسی از مخالفان
باندیشهٔ نادرست رو باین حدود آورد گرفتار گردانند و رای رام پسر مالدیو که سوجت و آن نواحی بجاگیر او متعلق بود
و نقیب خان ولد میر غیاث الدین علی و طائفه که احرام ملازمت بسته بصوب گجرات می شتافتند این همه اولیای
دولت یکی شده از دنبال میرزای سیه بخت برگشته روان شدند چون نزدیک رسیدند از آمدن افواج نصرت پیوند دست
از محاصره باز داشته تیزتر روان شد و روز سرورش هفدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه سوم رمضان این مخلصان خدمتگزار

بناگور رسیدند و فرخ خان نیز آمده ملحق شد و امرا در تعاقب نمودن این ناعاقبت اندیش اندیشه مند بودند آخر
بسعی رای رایسنگه همه یکدل و یکجهت شده روز دیگر گرم رفتن شدند آخر های روز در حدود موضعی که نام آن کتھولی
بود از مضافات ناگور با ابراهیم میرزا پیوستند چون شب سایه انداخت ناگزیر فوجها را ترتیب داده ایستاده
شدند که اگر عرصهٔ پیکار آراید لوازم آن سرانجام باشد رای رایسنگه با جمعیت خود قول شد و رای رام با مردم
خویش برانغار گشت و میرک خان کولابی و محمد حسین شیخ و فرخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علی جولاق
محمد حسین جاله بان و میر قطب الدین جوانغار شدند قضارا کولابهای آب آن سرزمین بدست غنیم بود پاسی
از شب چون گذشت تشنگی بر مردم هجوم آورد و جماعتی از بهادران مغول بزور بازوی دلیری یک کول آب
را مستخلص ساختند میرزا مردم خود را سه جوق کرده بر سر لشکر منصور آمد نخستین با پیش دستان فوج رای رام
جنگ در پیوست مردم غنیم بقدری استیلا یافته بودند که رای رام خود آمده آن گروه مخذول را از پیش برداشت
و ابراهیم حسین میرزا اول جمعی را از فوج خود ساخته بر سر امرای مغول فرستاد و از ین فوج نصرت اندیش
تیز دستان عرصهٔ شجاعت بر آمده نبرد آزما شدند میرزا بر زبونی مردم خود آگهی یافته بر سر این گروه آمد میرک خان کولابی
داد مردانگی داده نزدیک بود که این فوج سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد و رای رایسنگه با فوج آراسته خود
بمعاونت این جان بلب رسیده ها آمد ابراهیم حسین میرزا تاب صدمهٔ این فوج اخلاص اندیش نیاورده رو بگریز نهاد
اکثر بهادران لشکر منصور بسلامت ماندند نقیب خان را تیری رسید و بخیر گذشت و امرای ظفر قرین ملاحظهٔ شب کرده میدان
فتح را از دست نهادند میرزا را در آن شب غریب خاکساری پدید آمد که اسپ او از آسیب تیر افتاد و بخت او را بباد داد و در آن
خاک و خون میدوید تا یکی از نوکران خود رسیده بر اسپ او سوار شد و با معدودی از آن معرکه بدر رفت و این امرا
اگر روز دیگر هم همت بستندی میرزا بدست افتادی اما همین فتح بسند نمودند و هر کدام بجاگیر خویش شتافت و آن خسران نژاد
صورت و معنی متوجه دهلی شد راجه بهاره مل که در دار الخلافت بود کنکار رو جمعی دیگر را بدهلی فرستاد و جاگیرداران آنحدود
و هر که درین لشکر همراه بودند در دهلی فراهم آمدند آن بی سعادت آمدن دهلی را برطرف کرده بصوب سنبل شتافت
و در آنجا بقدر سامانی بهم رسانید حسین خان که در پتیالی بود با بعضی از رکها و جاگیرداران آنحدود و فا انتظام و جمعیت شده
مقارن این خبر فتح و روان ساختن حضرت شاهنشاهی لشکری شایسته بر سر آن تیره بخت اوراد هم
آورد ناگزیر بناکامی دل نهاده باندیشهٔ نباد متوجه پنجاب شد که خان جهان و سایر امرای پنجاب در تسخیر قلعهٔ نگرکوت
اهتمام دارند شاید جا خالی یافته دست بردی تواند نمود و گرنه از راه سنده متوجه گجرات گردد بنا بر این اندیشه
خذلان طراز از حدود سنبل بجانب پنجاب روانه شد هر جا که رسیدی از درازدستی و بدنفسی دقیقهٔ فرو نگذاشت
حسین قلیخان بمقتضای حکم مقدس نصیحت نامه که در قلعهٔ نگرکوت بودند فرستاد و آنها پند پذیر نشدند و امرای

اخلاص اندیش رفته آنرا محاصره کردند راجه جی چند چون بدرگاه می شتافت از دو پسر پسر خورد را بجیند نام که خرد سال
بود براجه گوبند چند جوان حسیوال سپرده بود درین هنگام راجه مذکور آمده در قلعه در آمد و در لوازم قلعه داری اهتمام نمود و کار قلعه
نزدیک بانجام رسیده بود که خبر فتنه ابراهیم حسین میرزا رسید که ملک پنجاب را فرو گرفت امرای عقیدت گزین خبر
شورش این فتنه اندوز شنیدن حیرت کنکاش درمیان آوردند محب علیخان و میرزا یوسف خان و خرم خان و فتو و طائفهٔ دیگر برآن
قرار گرفت که این معامله را یکسو ساخته ازین کوهستان بمیان ولایت شتافت و پیش از رسیدن آن شور افزا افواج
آنرا آماده کرد خان جهان و طبقهٔ دیگر چون محنت بسیار کشیده کار قلعه نزدیک رسانیده بودند نظر را فراخ تر
ساخته دل بر صلح نمی نهادند امرا گفتند که مقدار و اندازهٔ نفع و ضرر گرفتن و نگرفتن قلعه معلوم اما واقعهٔ فتنه افزای
این مهر سانحه مشترک ست خان جهان گفت بشرطی صلح میکنم که صورت مجلس نوشته هر کدام بمهر خود رسانند که اگر این بر خاطر
مهر ضیای رای مقدس شاهنشاهی نیفتد امرا از عهدهٔ جواب برآیند امرا خط سپرده در صلح زدند راجه آنرا فوز عظیم دانسته
خوشدل گشت و اساس مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد اول آنکه راجه دختر خود را به پرستاری حرم سرای مقدس روانه سازد
دوم آنکه پیشکش لایق سرانجام دهد سوم مردم معتبر نیک خود را از فرزندان و خویشان بخاطر جمع همراه ما سازد که اگر شهریار را این
صلح پسند نیفتد تا زمان بیرون قلعه این مردم در گرو باشند چهارم آنکه چون این ولایت در وجه جاگیر راجه بیربر مقرر شده بود
مبلغی گران مند با و جواب گوید راجه قبول هر چهار شرط را سرمایهٔ سعادت خود دانست خان جهان شرط پنجم انگیخت که راجه گوبی چند
آمده به بندد برای تسلی راجه جی چند برادران میرزا یوسف خان درون قلعه تا آمدن راجه باشند و گرنه میرزا یوسف خان با خرم خان
رفته در قلعه توقف گزیند آخر الامر برادران میرزا یوسف خان را فرستادند راجه فرستاده ها را همراه گرفته بارد و آمد و خان جهان را دید و دعای
شاد و عساکر فیروزی مند در نفع میرزا راهمت بستند و زبانی رفته بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت درمیان آورد که درین هنگام
که تا بر نخیم میرزا بید جگر پنجاب خود و مردم و از فرط شوق ضمیمهٔ لشکر اقبال گشت میرزا بعد و دیالپور تاراج کنان رسیده بود که خبر
توجه نمودن امرای اخلاص گزین شنید حیرت زده تیه خذلان گشت و اندیشهٔ لاهور را از سر برآورده بصوب ملتان روان شد امرای
نصرت مند احمال و اثقال اردو گذاشته جریده روی باستیصال آن فتنه جوی عقیدت اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا
روز گذشته باین قصبه رسیده امروز مقام کرده است امرا بترتیب افواج مشغول شد محمد حسین قلیخان و اسمعیل قلیخان و جمعی
از بهادران در قول جای گرفتند و محب علیخان و میرزا یوسف خان در برانغار مقرر شدند و خرم خان و دوست خان تهار حی شاه غازیخان
تبریزی در جوانغار قرار یافتند جعفر خان و فتو و بعضی دلاوران دیگر هراول گشتند و باین انتظام نصرت پیوند روان شدند آن روز
ابراهیم حسین میرزا باسعود و دی بشکار رفته بود و مسعود حسین میرزا چون آمدن افواج گیتی کشا شنود مستعد جنگ شد و کس
بطلب میرزا فرستاد میرزا بقدم ادبار شتافته رسید و قدری به توزک فوج پرداخته بمبارزت پیش آمد جنگ بر مردم برانغار
لشکر منصور رسید و اندکی هراول و بعض تائید آسمانی نسیم از مهب اقبال وزیدن گرفت و حسین خان که از حدود سنبل

ج سوم

وبعقب او شتافته بود مردانه خود را درین جنگ رسانید مسعود حسین میرزا بدست درآمد و بسیاری از مقهوران مخالفت راه
عدم سان پیش گرفتند امرا ازین عطیهٔ عظمی شکرانه بجا آوردند بسعید خان حاکم صوبهٔ ملتان نوشتند که آنچه بر ما بود بحسب
حسن اخلاص بتقدیم رسید اکنون بمحال جاگیر خود روانه شدیم و آن مخذول با معدودی دران صوبه آمده است باید که
بمقتضای لوازم خدمت گزاری او را بدست آورند تا فتنه‌ها دیگبارگی از هم پاشد ابراهیم حسین میرزا بتکاپوی
بسیار خود را بحال تباه ازین هنگامه برآورده چون بحوالی ملتان رسید بلوچان سر راه او گرفته کار بر او دشوار ساختند
خواست که بجنگ بدر رود و چندی که مانده بودند درانجا بخاک هلاک افتادند و خود زخمی بخانهٔ یکی از بلوچان پناه
برد سعید خان چون بر سرگذشت آگاهی یافت بجستجوی او برآمد و او را در جایی که خزیده بود دلی برده گرفتار
گردانید و حقیقت حال را ببارگاه اقبال معروض داشت چون ایستادگان بساط عزت عرضداشت او را بعرض
مقدس رسانیدند حکم مقدس شد که آن اسیر را بدرگاه والا آورند آن گرفتار کردار خویش پیشتر ازان از زخم کاری که داشت
یا از فرط بیم سطوت شاهنشاهی یا از فزونی خجالت قالب تهی ساخت و روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق یازدهم
محرم نهصد و هشتاد و یک ساحت اجمیر مهبط انوار ظل الهی گشت و آن جویای رضای ایزدی بمقتضای
خداشناسی خود بمراسم زیارت روضهٔ معینیه قدسیه پرداخته منسوبان و واردان آن شهر را انواع مرحمت فرمودند و چنانکه
بساط قرب شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دانیال از پانیر آورده درین شهر فیض اساس بدریافت دولت حضور حضرت
شاهنشاهی شرافت کونین بخشیدند و بعد از یک هفته ازان خطهٔ دلکشا بعزیمت دارالخلافت مرحله بمرحله نهضت میفرمودند
و چون رایات اقبال بحدود سانگانیر رسید عزیمت شاهنشاهی بران قرار یافت که خود با معدودی بطریق الغار متوجه
دارالخلافت شوند و اردوی معلی بآهستگی منزل بمنزل می آمده باشد و در عرض یک روز و دو شب این راه دراز طی فرمودند بقصبه
بچونه که هشت کروهی فتحپور است رسیدند جوتک رای بموقف عرض رسانید که بعد از سه روز ساعت مسعود خواهد شد
آنحضرت بدولت و اقبال بدارالخلافت نزول دولت افزا فرمایند بنا بر آن شاهنشاه جهان آرا سه روز دران قصبه
توقف فرمود و شیخ سلیم و جمیع اکابر و اماجد بدولت استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند

وصول موکب مقدس شاهنشاهی بدولت و اقبال بدارالخلافه

روز دیپادین بست و سوم خرداد ماه الهی موافق چهارشنبه دوم صفر دارالخلافه فتحپور مستقر رایات اقبال شد و طبقات انام و اولیای
جهان از بزرگان روزگار و سایر مردم مرتبه بمرتبه بدولت کورنش سربلندی یافته کامیاب عاطفت شاهنشاهی گشتند و پدر بزرگوار
حیران انجمن هستی شیخ مبارک که در دانائی و ریاضت نفس در عزلت دانره اسیر بود از روی فرط شوق برسم تهنیت آمده برکات اتصال
دریافت و بموقف عرض رسانید که اگرچه عموم خلائق مراسم تهنیت آن خدیو جهان بتقدیم میرسانید لیکن آنچه اکنون
از عالم غیب بر خاطر اخلاص گزین میریزند آنست که آن خداوند عالم مبارکبادی با معتقدان اخلاص نهاد فرمایند

ایزد جهان بخش از فزونی اندیشی و نیک کرداری با چنین حلیهٔ کبری و سعادت عظمی کرامت فرموده که عبارت از آن ذات
مقدس است که از افراح حوصلگی و نیک سرانجامی نشان ظاهر پیشوای نام معنی گردانید چنین فتوحات عالی را چهره گشا ساخت
آن قدردان والا گوهر آن را از این طرز بدیع تهنیت بغایت وقت خوش شد و آن پیر عزلت گزین را باحترام رخصت فرمودند
و بارها این نکتهٔ گرامی را بیاد آورده بر زبان مقدس گذرانند و هم درین ایام عشرت بخش امرای عظام از اطراف مملکت
روی توجه بدرگاه مقدس آورده بمراد خویش رسیدند از انجمله حسین قلیخان حاکم لاهور با اکثری از امرای آن ناحیت
بسجود آستان آسمان پایه نورافزای ناصیهٔ بخت بلندی گشت و مسعود حسین میرزا و تمامی اسیران را که در جنگ بدست
در آمده در پوستهای گاو کشانها را از آن جدا انساخته بودند در آورده بهیئتی غریب در بارگاه حضور آوردند و خدیو [illegible]
بر حال تباه آنها بخشوده در ساعت حکم مقدس فرمود که آن طبقه را از آن لباس برآورند و از روی تربیت و مهربانی هر یک را
بجائی سپردند تا حقیقت جوهر هر یک بتازگی لمعهٔ ظهور بخشید و هم درینولا کنور مانسنگه و دیگر امرا از راه ایدر آمده بشرف آستان بوس
سربلند گشتند و مجملی از حال این فوج نصرت قرین آنست که چون بحدود دونگرپور رسیدند راینه را آنجا از تیره رایی
نخوت پیش آمد آماده پیکار شد و دلاوران لشکر اقبال سزای آن سرکش نموده جمعی کثیر را از هم گذرانیدند و ولایت او
تاراج کردند و از اعیان این فوج نصرت قرین [illegible] رخت هستی بربست و از آنجا بمقتضای فرمان مطاع [illegible]
سو پادشاهی بحدود اودیپور که موطن راناست رسیدند رانا لوازم استقبال بتقدیم رسانید خلعت پادشاهی را بآداب
عبودیت پوشید و مانسنگه را بخانه خود بمهمانی برد و از بدگهری و مقام تمرد در آ خیرخواهان او را نگذاشتند و در روان شدن
درگاه تعلل و مدهاد میان آورده عذرها انگیخت و مانسنگه را رخصت نموده او نیز مدارائی در میان آورده گذاشت و هم
درینولا حسین قلیخان را بخطاب مستطاب خان جهانی سربلند عزت گردانیدند و هر یک را از امرای نیکوخدمت بجلایل
عواطف اختصاص بخشیده نیر اورنگ نشین اقبال بر مسند قدردانی نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید و سلطنت را
بمعدلت آراست و عدالت را به بخشش و بخشایش رونق بخشید و از سوانح دولت افزا که درینولا ظاهر شد توجه جهانگشا
شاهنشاهی بتسخیر ملک بهار و بنگ بود که از استیلای افغانان تبه کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند خان عالم
و اشرف خان و معین الدین احمد خان و قاسم علیخان و میرزا علی و طائفهٔ از امرای سعادت اندوز را بدیار شرقیه
رخصت ارزانی فرمودند و منشور سعادت باسم منعم خان خانخانان شرف صدور یافت که چون رایات عالی بتسخیر
و تنبیه ولایت گجرات اشتغال داشت آن نیکوخدمت مزاج زمانه دریافته راه مصلحت و مدارا سپرد و اکنون که بدولت و
اقبال پای تخت از فروغ معدلت بار روشنی افزای جبین طاق عالمست لائق آنکه بمجرد رسیدن فرمان نصرت عنوان متوجه
تسخیر آن بلاد و تنبیه ارباب خلال و فساد گردد اگرچه جهان امرای اخلاص اندیش که در آن حدود جاگیر دارند بعنایت
روز افزون ایزدی بسند بودند لیکن هر چند افزونی بیشتر کار آسان تر بنا بر آن بسیاری از امرای تعین شدند و از کمال

دو وزیری راجه تودرمل را پیش منعم خان فرستاد و بالهام اقبال که بسیاری از قوانین ملک گیری که زبان او حواله شد و بود و نشان ساز و کارطلبی و اتفاق امرا را نیز دریافته حقیقت حال بعرض مقدس رسانند که اگر همت جهان کشای دران مردم باشد امید که عنقریب آن ملک در حیطهٔ تصرف اولیای دولت آید و گرنه نهضت موکب مقدس از آئین کشورکشای خواهد بود راجه بسرعت شتافته معاودت نمود و حقیقت فراوانی لشکر و آئین یکجهتی و صدق عزایم و علو همم ملازمان عتبهٔ اقبال بموقف عرض مقدس رسانید و موجب اطمینان باطن اقدس گشت

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بار دوم بگجرات برسم الغار و فتح و نصرت مراجعت نمودن

دران هنگام که حضرت شاهنشاهی خان اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمت دار الخلافه فرمودند چون دانست که اختیار الملک در حدود ایدر باتفاق رای نراین زمیندار آنجا که سر بفساد برداشته است و پسران شیرخان فولادی نیز با او همپیمان یکجهتی بسته اند از انجا که مهمات ملکی تاخیر برنتابد باحمد آباد نرسیده از همان راه روانه آنصوب شد و میرزا مقیم که دران نواحی جاگیر داشت از تباهی آن فتنه اندوزان بنهاد جای خود گذاشته باو ملحق گشت خان اعظم در مقام استیصال آن گروه بود که غبار فتنهٔ محمد حسین میرزا بتازگی ارتفاع یافت و اجمال این تفصیل آنکه محمد حسین میرزا از حدود دولت آباد دکن خبر توجه رایات اقبال بصوب دار الخلافه شنیده بحدود سورت آمده گرد شورش انگیخت و قلیج خان متحصن شده لوازم قلعه داری بتقدیم رسانید میرزای شورافزا از انجا دست باز داشته به بروج آمد و از ملازمان بی حقیقت قطب الدین خان گرفت و از انجا بکنبایت رسید و از بیجبری حسن خان بی جنگ آن جا را نیز متصرف شد و حسن خان باحمد آباد رفت خان اعظم سید حامد و سید بهار الدین و شیخ محمد مونگیری و جمعی بکومک قطب الدین خان فرستاد در نبود اختیار الملک و این جماعه که در تنگنای کوهستان بودند باسش باقتضا پیش آمدند خان اعظم جای متحکمی را بنا ساخته نشست این گروه فتنه سرشت دست نتوانستند دراز کرد اندیشیدند که نشستن تا کی و ازان چه سود بر داشته آید کار آنست که بر سر احمد آباد بریزیم که خان اعظم ازان قالب جائی بیرون شتابد بجنگ پیش آیم شاید که کاری پیش رود و اگر نیاید احمد آباد را متصرف شویم و باین عزیمت ناصواب روانه شدند آخرهای روز چون حقیقت رفتن مخالفان بآنصوب تحقیق پیوست خان اعظم تیزدستی نموده احمد آباد رویه روان شد چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبادرت مبادرت نتوانستند کرد خان اعظم شب توقف نکرده هنگام تباشیر صبح بشهر درآمد و درهمین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت و بعضی از ثقال بدست او درآمد و چون تباه حال بود از فوج خان اعظم دور تر گذشته باختیار الملک و پسران شیرخان فولادی پیوست و شرح این عطیهٔ غیبی آنکه قطب الدین خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم به کنبایت رسیدند آن مدبر با آنکه مردم کم داشت زیاده از نقد دست و پا زده بحال تباه شکست یافت سید بهار الدین کارنامهٔ شجاعت بظهور آورده جان نثار شد و امرا شکست دادن او را فوز عظیم دانسته همت در تعاقب نبستند اگر اندکی سعی مبذول میشد آن مغلوب ادبار ابدی گرفتار

میگشت القصه چون آن جماعه بسعادت ملحق شد اهتمام عظیم در شتافتن باحمدآباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته
امیه رو در گفت گو میکردند و این از نتایج اقبال شاهنشاهی بود و خان اعظم درین فرصت باستحکام مداخل و مخارج
و کشش نمود و امرای کنایت نیز رسیدند و بعد از چند روز این شورنجتان مغرور در حدود احمدآباد آمدند و بهر روز پیادگان
در دوست برآمده چیقلشهای نمایان میکردند اگرچه لشکر آن قدر بود که اگر صف آرا شده عرصه نبرد می‌پیمودند اولیای دولت
اسباب نصرت میگشتند اما خان اعظم چون اعتماد بر ملازمان خود و قطب الدین نداشت درین کار مبادرت نمیکرد
در هنگام رخصت خدیو زمین نصیحت فرموده بود که اگر بمقتضای آسمانی تیره رایان فتنه جوی فراهم آیند و هنگامه شورش
گرم شود در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برند پاس این نصیحت اقبال افزای که بتلقین دولت شنیده بود نیز سد
روزی فاضل خان نزدیک دروازه خانپور بر آن مبارز بحسب که جمعی از مخالفان ریخته و بجرد تاختن این فوج
رد گشتند و فاضل خان را زخم کاری رسید چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد و سلطان خواجه از اسپ جدا شده
در خندق افتاده بود از نجابت ساخته نشانده و بر ریسمان بالا کشیدند لیکن چون سرنوشت آسمانی رای همگنان برین قرار گرفت
که با این مردم جنگ نتوان کرد خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح حال بصحوب سلطان خواجه بعتبه والا فرستاده
استمداد ظاهر و باطن مقدس شاهنشاهی نمود چون خواجه بدرگاه والا رسید حقیقت ارتفاع نیافته بر ضمیر قدس
انجلا یافت از انجا که آن معدن مردی و لجه مهربانی از فرط نظر عاطفت بحال میرزا کوکه بود همت جهان‌کشا بران قرار گرفت
که خود بنفس اقبال فرموده بطریق ایلغار توجه آنحدود شوند چون از تنگی وقت فرصت آن نبود که مردم را مهلت سامان و
سرانجام این یورش عالی داده آید در گنجینه گشوده بطرز انعام و مساعدت زرهای وافر در دامن ملازمان عتبه دولت ریختند
و حرم سرای مقدس را با بسیاری از امرای عقیدت اندیش چون شجاعت خان و راجه بهگونت داس و سید محمود بارهه
و رای رایسنگه رخصت فرمودند و بر زبان مقدس گذشت که اگرچه پاس نشانه ظاهر نموده در فرستادن مردم اهتمام میرود
اما چنان میباید نورآگین پرتوی اندازند که هیچکس پیشتر از ما بر سر کار نخواهد رسید و خان جهان و سعیدخان و اکثر امرای
پنجاب را رخصت فرمودند که رفته بجراست آن ملک پردازند میرزا یوسف خان و مخصوص خان را از آن مردم همراه گرفتند
و یرلیغ سطاع شرف نفاذ یافت که مظفرخان امرای مالوه را گرفته خود را زود بگجرات رساند و کنور مان سنگه از گجواره جاگیر
داران آنحدود را جمع کرده بپاسبانی شتابد و راجه بهاره مل و راجه تودرمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و بسیاری
از مخلصان را در خدمت شاهزاده های والاگوهر بجراست مستقر سریر خلافت و این حدود گذاشتند و چون خاطر اقدس
از انتظام مهمات فراغ یافت روز آبان دهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر بقاعده تائید
و بدرقه اقبال بر جمازه جهان نورد نرم رفتار ع کمان گردی تیزرو تیزتر سوار دولت شدند و زمام نصرت در دست
باعتصام حبل متین توکل در راه دور و دراز گجرات جولان جلالت فرمودند و امرای عقیدت گزین خاصان بساط قرب

و سائر خدمت گزاران اخلاص طراز بعضی بر ناقهای بادپیر و برخی بر چوبان آتشین نعل التزام همراهی نموده و چون پاسی
از شب گذشت برای آسودگی گرم روان شاهراه ارادت و عقیدت توده وقفه استراحت نمودند و سحرگاه از آنجا بزودی
ستاره سعادت پیشتر نهضت فرمودند و آغاز صبح دوشنبه بمنزل مانس محل رسیده زمانی توقف گزیدند و از آنجا گرم
شتافته بعد گذشتن پاسی از شب قصبه معزآباد را مورد انوار ساختند درین روز بیاری از ملازمان رکاب سعادت
قوت بدنی یاوری نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید و اندک گرانی در عنصر مقدس نیز پدید آمد و با وجود آن بعد از نیم شب
بر گردون فلک سیر نشسته بسرعت تمام روان شدند **ابیات** میرفت عرابه همتک ابر * نیسان که رود ز عاشقان جیب *
از گرم روی درون و بیرون * پیچیده صدای زنگ گردون * و حکم اقدس شد که اگر بجهت استیلای خواب که ترکیب عنصری
را ناگزیر است بر زبان رود که گردون آهسته برانید نا شنیده انگاشته همان طور گرم رفتن باشید خدمتگزاران امتثال فرمان مقدس
شاهنشاهی نموده گردون میراندند تا آنکه چاشت روز سه شنبه خطه فیض اساس اجمیر مورد موکب کیهان خدیو گشت
آنحضرت بر روضه منوره ورود سعادت فرموده خدای خویش را پرستش خاص نمودند و بر روح قدسی خواجه استمداد و
اعانت نموده منتسبان آن بقعه خیر را به تفقدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند و از آنجا منازل آسمانی ارتفاع را که
دران شهر بجهت نشیمن خاص اساس یافته بود بنزول اجلال کرامت داده استراحت فرمودند و آخرهای روز سوار دولت شده شبدیز
اقبال را تیز راندند هنگام صبح چهارشنبه در حدود میرته شاه قلیخان محرم و سید محمود خان بارهه و محمد قلیخان توقبای که از
پیش فرستادهای لشکر نزول کرده بودند رسیدند و زمانه وقفه فرموده متوجه پیش شدند پاسی از روز گذشته بود که قصبه جیتارن
از قدوم شاهنشاهی پرتو سعادت یافت و پاسی از روز مانده عزیمت رفتن پیش نمودند آخرهای روز خاطر عشرت
دوست میل شکار فرمود مقارن آن آهوی سیاه سیاهی کرد بر زبان مقدس گذشت که اگر این آهوی را چیته سندانک
شکار کند نشان آنست که محمد حسین میرزا بدست افتد باین نیت حق اساس چیته را گذاشتند و آن آهوی شکار
شد و صید نشاط بدام افتاد و نیم شب رایات اقبال بسوجت رسید و تا ظهور انوار صبح پنجشنبه آسایش فرمودند و چون
عالم نورانی شد بجانه زین در آمدند و در هنگام سواری بموقف عرض رسید که محل مقدس و لشکر پیشها در قصبه پالی فرود
آمده است حکم والا شد که ملازمان رکاب دولت اعتصام رائی که در پیش دارند می شتافته باشند و خود با معدودی
از مخصوصان عتبه اقبال متوجه صوب پالی شدند و چون قدری راه سپرده شد بظهور پیوست که آن خبر از کاذب اراجیف
بوده ازان ناحیت انصراف فرموده بروی مطلب آوردند و آخر روز که ملازمان رکاب فیروزی اعتصام در
ظاهر قصبه بهگوان پور فرود آمده از حرمان ملازمت و دیر رسیدن رایت اقبال نهایت توزع خاطر داشتند خدیو
جهان پرور بسایه عاطفت نور گستر شدند و عالمی بیکدل هزار دل شد و جهان جهان شادمانی پدید آمد خاطر جهان آرای
شاهنشاهی آن میخواست که از راه سروهی که قدری قرب دارد موکب معلی بگجرات در آید و خیراندیشان بارگاه خسروی

را

التماس آن بود که را جالوری پی سپر موکب اقبال شود و بخشش این دو تنخواه آن آنکه درین راه ارباب تمرد و عصیان بسیار اند و در رکاب نصرت قرین مردم کم مبادا آویزش آن گروه تاخیر در مقصد رود گیتی خدیو را این ملتمس بموقع قبول نرسید و شکوه قراول حکم شد که او سر روی را نمون گردد نیک اندیشان بساط حضور چون از قبول استدعای خود نا امید شدند شکوه ساختند و قرار دادند که پنهان وانمایند که راه سروهی پیروم و بصوب جالور شتابد باین نیت آغاز شب سعادت متوجه پیش شدند بدرقه راه غلط افتاد و در درخت زار و میلاسی و گل در آمدند مجاوران عقیدت مند را قدری کلفت رسید و بسیاری از رکاب دولت جدا شدند همانا که این بار افزای آن صورت نیافت بود آخرهای شب نزدیک بقریه رسیدند و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است و راه جالور قطع نشو گیتی خدیو در عقب آمدن زمانی در همانجا توقف نمودند و صبح جمعه متوجه پیش شدند قدری راه شتافته بودند بتحقیق پیوست که لشکر اقبال که پیشتر رخصت یافته بود از همین راه گذشته شهباز خان را حکم فرمودند که همراهان رکاب اقبال را آهسته آهسته می آورده باشد و خود با چندی از خواص پیش روان شدند و چون رایات اقبال بحوالی جالور رسید آواز نقاره ارتفاع داشت معلوم شد که از لشکر پیش آواز کوس عشرت می آید و پاسی از روز گذشته بود که بجالور در آمدند امرای کبار بزمین بوس والا سربلندی یافتند و حکم عاطفت شرف نفاذ یافت که اعیان اردوی مقدس هر کدام از همراهان رکاب نصرت را بمنزل خود برده مهمانی کنند و خود زمانی بدرون حرم سرای توجه فرمودند و بعد از زمانی الفرا بزودی بر آمده بار کورنش دادند و سوداگران اسپ را که در اردوی بزرگ همراه بودند با طوایل احضار فرمودند و بهای دلخواه سوداگر گرفته بسیاری را بگرم رفتاران رکاب معلی قسمت کردند و حکم اقدس شد که شاهباز خان و جگمال و خان جالوری بهمراهی اردوی معلی باشند و باقی امرای سعادت منش در رکاب مقدس بوده همعنان اقبال شتابند و چون نیمه از شب گذشت بر باره باد کردار سوار دولت شده تا نیم روز شنبه در گرم روی گوی سبقت از شهسوار فلک می ربودند بعد از آن در موضع پتن وال توقف گزیدند و نفر خستگی و تشنگی ماه جادی الاولی در آن سرزمین دلگشا دیده لختی انبساط فرموده پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند که تا آخر روز یکشنبه استراحت در عدم استراحت دیدند شام دوشنبه رایات جهان کشا که فروغ صبح دولت در جبهه داشت بقصبه دلیه که بست کروهی پتن گجرات است ظلمت زدا گشت و شاه علی کتنا که از جانب خان کلان حکومت آنجا داشت لختی از نا فهمیدگی لشکر بیگانه خیال کرده در قلعه را کشیده چون از حقیقت حال آگاهی یافت بزمین بوس والا سعادت پذیر شد رای همه ملتزمان رکاب نصرت اعتصام بران بود که خدیو گیتی ستان به پتن شتافته یک روز در آن شهر توقف فرمایند تا بهادران عقب مانده نیز خود را توانند برکاب دولت رسانید و آن جهان مردانگی و فرزانگی در آن پایه که رفتن به پتن چه صورت دارد بلکه بخان کلان و جمعی دیگر که در آن بلده اند خبر کردن چه ضرور مبادا بتقاضای کهنه عملگی در تیز دستی و شکیبائی موکب معلی سنگ راه شوند و صیت رسیدن کوکبه عالی التعظیم رسد و خود را یکسو کشند و بساختن آن همت نخش بزبان اقدس گذشت و بسعی و الحاح مقربان بارگاه عزت قرار یافت که حضرت راه پتن را یکسو گذاشته متوجه گجرات شوند و یکی از چابک روان کاردان رفته لشکر پتن را ملحق گرداند خلیفه غیاث الدین علی آصف خان

ج سوم ۱۳

باین خدمت رخصت یافته گیتی خدیو بمعنانی جنود اقبال نیم شب از انجا متوجه پیش شدند و پاشت دوشنبه ساحت قصبهٔ بالیسانه
که نیم کروهی پتن است عسکر فیروزمندی گشت و چنانچه آن خان کلان بالشکر خود و وزیرخان و شاه فخرالدین و طیب خان و کرکار
و دیگر امرا که پیشتر از سنوح قضیهٔ شورش از روی دوربینی تعین شده بودند و چون راه مخوف بود بواسطهٔ احتیاط در پتن توقف داشتند
بدولت زمین بوس تارک سای گشتند و درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب یافت و در قول که محل حضور خاصه است
مرزاخان و شجاعت خان و سید محمود خان بارهه و صادقخان و طائفه از بهادران قرار گرفتند و برانغار بر و بازوی اخلاص خان
کلان و دیگر دلاوران کارطلب انتظام گرفت و در جوانغار وزیرخان و طبقهٔ از دلیران نامور نامزد شدند و محمد قلیخان توقبائی و ترخان
و جمعی از دیگر جانبازان بنزول اشارت عالی شد و خاطر دوربین شاهنشاهی بران قرار گرفت که خود با جوقی از مخلصان عقیدت منش طرح باشند
قریب صد سوار که هر یکی از آن سرهزاران تواند زد ملازم رکاب نصرت قرین شدند (شعر) رمح هر یک شهاب جیبه گسل ، تیغ
هر یک در فرش خاره گذار ، همه رستم کمان و آرش تیر ، همه چابک سوار و شیر شکار ، همه در کار خدمتش کامل ، همه در شغل طاعتش بیدار
آخرهای روز دوشنبه از قصبهٔ بالیسانه نهضت فرمودند و شکونه را که از قراولان خاصه بود حکم شد که بسرعت تمام خود را باحمدآباد رساند
نوید مقدم نصرت قرین را به متحصنان امیدوار رساند و آمادهٔ نبرد گرداند که چون این جنود غیبی نزدیک شود لشکر احمدآباد نیز برآمده متوجه
گردد و تمام شب و برخی از روز سه شنبه مجاهدان دولت در رکاب اقبال قرین گرم رفتار بودند چون پاسی از شب گذشت بموضع
جونیانه که در مضافات قصبهٔ کری است رسیدند آنجا بوضوح پیوست که جمعی از مخالفان سیه بخت بسرگردگی [illegible] شیرخان
فولادی قلعهٔ کری را استحکام داده آمادهٔ پیکار اند و همانا این مدبران را خیال آنست که از پتن خان کلان جمعی را بسرکردگی فرستاده
بنابرین فوجی بیرون آمده صف آرائی میکنند همانزمان بجمعی از دلاوران لشکر منصور حکم مقدس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن
گروه شقاوت سرشت را از خواب غفلت بیدار گردانند در لحظهٔ تیزدستان عرصهٔ اقبال جمعی کثیر را از هم گذرانیدند و طبقهٔ گریخته
درون قلعه درآمدند و بهادران سعادت پیوند در مقام گرفتن قلعه بودند که رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار
آن شهر ربانی وقفه آگاهی فرمودند و خیرت گزینان رکاب دولت را طلب داشته پرسیدند که اکنون این گروه قلعگی شده اند
صلاح دید کار چیست طائفهٔ مغلوب تهور که از حساب دانی چندان وقوفی نداشتند بعرض رسانیدند که بتائید ایزدی گشایش
این قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد آن گوهر یکتای دانائی و کارشناسی فرمودند که گرفتن این حصار مختصر چه خواهد بود آنگه همت
والا بر تقدیم این قصبه آنست که شورافزایان گجرات بدست درآیند اگر توجه بگرفتن این قلعه مصروف شود از انجا که عالم گیرنده است
شاید کار بچند روز کشد و در صورت ظن غالب آنکه غنیم صیت موکب مقدس شاهنشاهی شنیده خود را بگوشهٔ سلامت رساند
و ظاهر آنست که قلعه از آمد شد افواج گیتی ستان که بچشم سپهر مشتقی گشوده گردد در همین اثنا بندوقی بیکی از سپاهیان
که نزدیک آن خدیو معلی ایستاده بود رسید و آنرا اهمیت یاوری نکرده بیدلیها بظهور آورد و چون ملاحظه رفت گلولهٔ بندوق
از جامه گذشته سر و شکم بود بمیامن مجاورت ذات مقدس بخیر انجامید بروز قضا تیر جوشن درد و پیراهن اجل گردید

آخر همه ابلی بران قرار گرفت که بر زبان اقدس گذشت از انجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک خرام گشتند و دو کروه گذشته برای
آسودگی و تقیه استراحت فرمودند شب دیگر میرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا که از عقب می آمدند به مشعلها در رسیدند
متحصنان قلعه این رفوج خاصه شاهنشاهی دانسته بی جنگ بر آمده راه ادبار گرفتند و فرمودهٔ گیتی خدیو بظهور رسید عنفوان
سحر روز چهارشنبه که گیتی انتظام یافته بود جهانگیر جهان نورد بادلی آرمیده و خاطری شگفته بیغتی جوق اساس و کرداب
شایسته متوجه پیش شدند و چون سه کروهی احمدآباد نزول موکب اقبال شد آصف خان را بسرعت روانه آن مصر جامع ساختند
که تبا اید الهی نلال معدلت بر مفارق ساکنان این مرز افگند هیم باید که امرا با دل سپاسگزار رو بخدمت گزین بموکب همایون
پیوندند بهادران اخلاص منش که درین گرم روی چون اقبال همعنان و چون نصرت هم رکاب بوده در اکثر اوقات دولت
حضور داشتند بدین تفصیل اند میرزا خان خلف بیرم خان سیف خان کوکه زین خان کوکه حسین خواجه عبدالله خان جگنات
رای سال جیمل جگمال نیوار خواجه غیاث الدین علی آصف خان راجه بیربر رای پتهه پیچ میر غیاث الدین علی نقیب خان محمد زمان
بهادر خان مالسنگه درباری و فا سید خواجه شیخ عبدالرحیم رامداس کچهواهه راجچند بهادر خان تورداس نوله داس جادون کانه رایب
سرنج بخشی دوار و بهلا هرداس تاراچند خواص لال کلاونت و چون رایات اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجه جیبه پوشیدن
و جیبه بخشیدن شدند از سوانح عبرت افزا آنکه جیمل پسر روپسی بکتر گران پوشیده در نظر اقدس در آمد آن منبع عاطفت را دل
بر و بخشوده از جیبه خانهٔ خاصه زرهی با دکرمت فرمودند و بکتر او را بکرن نبیرهٔ مالدیو که برهنه بود مرحمت نمودند و جیمل چون پیش
روپسی پدر و از حقیقت بکتر که بر و اعتماد داشت می پرسد چون از حال آن آگاهی می یابد بواسطه کوتهی دریافت از عدم توقع
که با خاندان مالدیو داشت و از خوبی که بکتر را بود و از همتی که نداشت کس فرستاده بکتر را طلب میکند قاصد از بی دانشی
سررشته تمیز را گم کرده پیغام گزار میشود و شهریار آفاق از فراخی حوصله قبح آنرا در نظر نیاورده فرمودند که ما عوض آن زره خاصه عنایت
کرده ایم این سخن لطفی ندارد روپسی از نادانی خود جیبه خود را فرود آورده برهنه میشود این کوه وقار و تمکین که بایستی آن
مدهوش معامله نافهمی را ادب فرمودی از قدرشناسی سلاحی که در بر داشتند فرود آوردند که هرگاه ملازمان ما درین نبرد مردانه
خود را برهنگی قرار دهند از مردی نباشد که ما مسلح باشیم در بهگونت داس چون از بیراهه رفتن روپسی خبردار میشود لشکر آمیند
گفته سر به درگاه بسر دست او می انداز و او را سرزنش عظیم کرده در مقام ندامت و معذرت می آرد و سر خجلت در پیش افگنده
بارگاه والا می شتابد و حقیقت ننگ خوردن روپسی را معروض داشته التماس مرحمت می نماید و خدیو عاطفت منش ملتمس او را
از تفضل قبول داده گذرانیدند و از انجا با آئین شایسته روانه پیش شدند در اثنای راه اسپ نورچشما در عین سواری نشست
راجه بهگونت داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشان فیروزمندی بظهور آمد که نزد تجربه کاران هندوستان
هرکدام دلیل متصل نصرت مندیست اول آنکه در امثال این اوقات اسپ سواری صاحب اقبال نشیند دوم
وزیدن باد مراد است از عقب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد سوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که همراه ما میرود

عرضهٔ پسندیده آمد و باعث فتنهٔ خواطر بسیاری از حاضران محفل مقدس شد

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بحوالی احمدآباد و لوای نصرت افراختن و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

در این تحقیق دوست تقلید دشمن اگر در روزنامچهٔ احوال مقدس شاهنشاهی که بر صفحات ایام رقم‌زدهٔ کلک اهتمام ست
نگاهی درست کند و غوری ژرف نماید داند که آنچه این نظارگی انجمن هستی می نویسد از دریا قطره ایست و از بیابان ذره
خصوصا این یورش عبرت‌بخش دولت‌افزا که طراز کارنامهای بزرگان دولت تواند شد القصه بطوطها خدیو جهان بعزم درست
و نیتی حق‌اندیش و توکلی عظیم و همتی عالی و فطرتی بلند با آنکه اگر اندک توجه فرمایند سه صد چهار صد سوار سره بادنی اشارتی
در کمتر فرصتی فراهم آید چنین راه دور و دراز که قافلها بدو ماه و سه ماه قطع کنند چه این مغاک و محال ارباب عصیان را مامن بودی
از ملتزمان رکاب سعادت طی فرموده در عرض نه روز با هنگامهٔ اوباش خلاف‌اندوز که از بیست هزار کس افزون بود پیوسته
روز بهرام هشتم امرداد ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم جمادی الاولی عرصهٔ پیکار را آراسته فیروزمند گشتند و شرح این داستان بدیع
بطرز اختصار آنست که رایات نصرت شعار نزدیک بغنیم رسید و اثری از لشکر گجرات ظاهر نشد بعضی ادبار یافتهای درگاه
عزیمت شبخون را معروض داشتند خدیو عالم را این رای که صورت خدعه داشت پسند نیامد + شبخون بود پیشهٔ بیدلان +
از این ننگ دارند خیل یلان + دل و تائید ایزدی بسته متوجه نبرد شدند حکم نواختن نقاره و انداختن شور شد + زنالهٔ
نبردی برآمد خروش + غلو کوس در گنبد نگند جوش + مخالفان تیره‌رای مغرور بکثرت خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند و آمدن
شیرخان فولادی را منتظر چون موکب معلی نزدیک دریای سابرمتی رسید حکم مقدس نفاذ یافت که فوجها بآئینی که ترتیب یافته
از آب بگذرند امرا انتظار لشکر گجرات برده در پیش شتافتن ملاحظه داشتند درین اثنا قریب سه صد سوار گجراتی که از مقام
سرکنج برگشته بودند نمایان شدند آن حضرت به بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قادرقلی و رنجیت و چندی دیگر از مونگافان کم خطا
اشارت عالی فرمودند که بجانب این تیره‌کاران مدبر بندوق اندازند آن طایفه گریخته مرحلهای خود شناختند و آوازهٔ کرنا و
صدای نقاره دران سرزمین پیچیده بود جوقی از مخالفان تیره‌بخت را گمان آنکه شیرخان فولادی ست که می آید و برمی آید از یمین
اینکه خان کلان بازمتن بقصد کومک خان اعظم میر سید محمد حسین میرزا از این غلغلهٔ هوش‌ربای سراسیمه‌وار خود برسم قراولی برآمد
سبحان قلی ترک و چندی از بهادران اخلاص‌گزین پیشترک از موکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص حال مخالف میکردند میرزا
آواز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود سبحان قلی ترک باندیشهٔ آنکه رعب در غنیم پدید آید و سنگ تفرقه در جمعیت
این گروه افتد جواب داد که ای بیخبر اینک حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با لشکری گران میرسند چه ایستاده و چه می
نگری زود رفته این جمع مدبر را بیک سو راهبری نمای اگرچه دلش از شکوه پادشاهی که پرتویست از فر ایزدی از جای رفته بود اما از ناخیالی
که لیم بخت او را سیاه یافته بود بر زبان آورد که ای بهادر می ترسانی و از خود میگوئی اگر آنچه نموده واقعی ست از فیلان پادشاهی
نشانی بده و از افزونی لشکر آگاهی بخش این چه سخن است که گزارش مینمائی و حالانکه چهارده روزست که سرعان ما

ج سوم ۱۶

پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند چنین پاسخ سر گشت که شهریار جهانگیر در عرض نه روز این راه دراز طی فرموده با فدویان جان نثار رسید آن تیره بخت این ماجرا شنید و صورت صدق خبر و خیال خلع یافته بجانب اردوی خود تاخته تسویه صفوف متوجه گشت و چون علوم رای جهان افروز شد که غنیم از آمدن موکب مقدس در خواب حیرت است از غایت مردانگی و فتوت در کار رزم چندان توقف فرمودند که قراولان چابک دست خبر آورند که غنیم در مقام جبه پوشی و صف آرائی است حکم عالی شد که فوجها از آب بگذرد و هر چند جبهه گزینان کوشش نمودند در آوردن خان کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد و آن مرد از اندیشهای دوررسی عرضه داشت که غنیم بسیار است تا رسیدن لشکر گجرات این طرف آب بودن سزاوار آئین دوربینی ست بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که همگی همت حق اساس در جمیع مواقف خصوصاً درین یورش اقبال بر تائید ایزدیست اگر نظر بر اعتصام سلسلهٔ ظاهر بودی چنین جریده نبایستی تقدم درین راه دراز نهاد اکنون که غنیم استعداد نموده متوجه جنگ است ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق چون تماشای حیرت‌افزای اسباب‌شناسی بر مزاج این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقف گزیدند شهریار گیتی‌ستان را که بر نگاه سید خواست که آن شهسوار میدان مردآزمائی چون از ناصیهٔ احوال این همرهان سبب‌شناس حقیقت حال دریافت دریای جلالت بجوش زده با لهام اقبال دل از همراهی این ظاهربینان پرداخته بمعنای تائید ایزدی سمند جهان نورد را با مخصوصان سعادت‌پیوند که در طرح بهم رکابی آن اورنگ‌آرای اقبال مقرر شده بودند در آن دریای زخار زدند و دیگر به تمکین رای آوری کرده سبک خیز شبدیز را تیز کرد و تف نعل اسپان زمین برفروخت • بدریا شدن چشم ماهی بسوخت • قضا با سر نیزه دانباز شد • نهنگ بلا را دهن باز شد • اسپ انداختن همان بود و پایاب شدن دریا همان هم سرمایهٔ شگفتگی ارباب صورت گشت و هم مقدمهٔ شادمانی نصرت شد درین هنگام ولیمهٔ قدسی را که فرود آورده بر اجه دیپ چند سپرده بودند که بدست داشته همراه باشد طلب فرمودند و نظر اقدس آورد دیپ چند پیش‌بینی ولیمه را در تیر آمیه ماند در راه انداخته بود بر زبان مقدس گذشت که شگون ما خوب شد و پیشگاه ما کشادگی پذیرفت و نوید فیروزمندی رسانید و مقارن این یکی از بهادران تیزدست سر یکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد و آن نیز وسیلهٔ آن فال فتح پیرای شد و شاهنشاه جهان با این گروه عقیدت‌مند پیشتر نهضت فرمود امرای عظام از دید این حال سررشتهٔ حساب‌دانی را گسیخته ناگزیر در گذشتن دریا شروع کردند میرزا از نحت برگشتگی بجنگ ولی‌نعمت و پادشاه وقت برآمد و لیخان پسر حجاز خان حبشی را که معدلت شاهنشاهی در یورش اول گجرات او را بیسار رسانیده بود سردار فوج دست راست خویش گردانید و جمعی فراوان از حبشی و گجراتی را همراه آن سیه‌بخت ساخت و محمد خان پسر شیر خان فولادی را با طائفهٔ انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد و شاه میرزا و بسیاری از بدخشی و ماوراءالنهری را که مغز استخوان آن ناعاقبت‌بینان از انعام نمکی پرورش یافته بود با خود همراه گرفته بعرصه‌گاه محاربت روی آورد و سعی ناگوار خویش در استیصال خود کمر همت لبست و بیکار با خدیو صورت و معنی پیش گرفت خدیو اقبال بیک کروهی دریا بر بلندی برآمده نظارهٔ علامات فتح و نصرت میفرمودند که آصف خان آمد آمد سعادت زمین بوس دریافت و بموقف عرض مقدس رسانید که میرزا کوکه از قرب وصول رایات اقبال خبری نداشت و هر گاه که مژدهٔ مقدم شاهنشاهی بسمع رسید

آنرا از لطائف الحیل میر ابوتراب و ساید دولتخواهان آن مرزبوم میدانست بعد از قسم بسیار خاطر نشان او شد و لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدنست و هنوز سرگذشت خود را تمام بعرض نرسانیده بود و عساکر نصرت قرین پادشاهی نرسیده که فوجهای غنیم از میان درختان پیدا شد آنحضرت بدستیاری توسل ایزدی عزیمت نبرد را نطاق همت بسته پیشتر روان شدند

شهنشاه سرگرم کین برسمند ❊ چو آتش کاز باد گردد بلند ❊ زره در بر خسروی کامگار ❊ ز دریا برانگیخته چشمه سار ❊ یلان گرم کین غرق جوشن همه ❊ نهان همچو در آتش آهن همه ❊ بهر سوی رخشنده زرین علم ❊ شب فتنه را شمع راه عدم ❊ هژبران بجولان عنان در عنان ❊ بدل دوزی هم سنان در سنان ❊ دلیران پلارک زنان جیب شگاف ❊ زمین را بجیپش درآورده ناف ❊

محمد قلیخان توقبای و ترخان دیوانه و چندی از بهادران تیردست که تیراندازان غول و بمنزله هراول بودند پیشتر گرشتافته بعد از اندکی سبارزتی عنان تاب گشتند آن کوه تمکین و وقار راجه بهگونت داس را مخاطب ساخته بجمیع ملتزمان رکاب نصرت اعتصام فرمودند که اگرچه غنیم بظاهر بسیار است اما تاییدات ایزدی کارساز درباره این نیازمند درگاه الهی زیاده از انست که در احاطه انهام بشری در آید طریق همراهان آنست که رو بمعتصم بحبل متین عاطفت ربانی ساخته و شوایب تذبذب و تزلزل در خواطر راه ندارد یکدل و یکرو و یک راه شده پراگندگی ظاهر از دل برکران داشته باین فوج خون گرفته که بیرقهای سرخ دارد همرکاب نصرت بیکبار رسانند که چنان معلوم شد که محمد حسین میرزا نشان فوج خود را بیرقهای سرخ ساخته است و باید که هیچ یک از این دلاوران تیزدست عرصه حضور را جوشش مردانگی اهمال هنجار و کاروانی بر نیاورد چون کار این زیاده تر مشهور ساخته گروه خاکساران بخت برگشته دیگر را آسانی خواهیم برداشت و بسا سخنان خرد پسند دل بخش شجاعت افزا فرموده با هر یکی از مخلصان سعادت مند لشکری ازجنود تایید ایزدی مجده همراه گردانیدند

یکی کارگه ساخت از هوش مغز ❊ ز دیبای دانش بگفتار نغز ❊ رجان پود کرده و زفرهنگ تار ❊ ز اندیشه رنگ زمعنی نگار ❊

محمد حسین میرزا با طائفه از خون گرفتها ادبار مند از کمال نخوتی که داشت از فوجهای خود جدا شده تیز ترمی آمد شاه قلی خان محرم و حسین خان بموقف عرض شاهنشاهی رسانیدند که وقت تاختن است تا این مغرور ادب منزای خود یابد آن کاردان دقائق رزم و بزم را بر زبان گذشت که خردیا برجامی دوربین معامله دان همواره واعظ و نگاهبان کار زار آدمی زاد گشته و امروز عیاناً آن گوهر بی بها گرفته میشود هنوز پله دور است و بظاهر بسیار کم ایم مبادا از راه دور تاختن و از برهم خوردن جمعیت مبارزان پراگندگی پدید آید هم کار شایسته صورت نه بندد و هم جوهر مردانگی این گروه عقیدت مند ظهور نیابد و هم مسالک احتیاط از دست رود و از انجا که تمثیلات حسی معاون تعلیم ظاهر بینان است بر زبان اقدس گذشت که اگر دست فراهم آورده مشت بسته کار فرمایند هر آینه بهتر باشد از انکه با پنجه دست کشاده کار گرایند این مقدمات عقل افزا فرموده از روی دانستگی و آهستگی و پردلی و مردانگی خرامان خرامان نمی شتافتند و نظارگیان بساط عزت هم ملاحظه خردی آموختند و هم مراتب دلیری پذیرفته از یکدل هزاران میشدند و هم اخلاص را پایه فراتر میشد و هم معامله دانی می آموختند

رونق می‌یافت هم خداشناسی بتقدیم میرسید هم خلق ذاتی بظهور می‌آمد تا آنکه فوجهای پادشاهی نیز نزدیک پیوست تا آن
نسق و نظام شتافت بود که می‌بایست پیادلان برالغار با نمک گرمی محاربه عنان گردانیدند و درین هنگام که مخالف نزدیک شد و آن پهلوان
شیر شکار عزم تاختن داشت ایلچیان را تیر بزبان گذشت که وقت تاختن است گفتن همان و تاختن همان آن گیتی خدیو آن
فدائیان کارطلب تیغها آخته تاختند و نعرهٔ الله اکبر و زمزمهٔ سوسن یا معین در زمان و زمین فرو گرفت سر تیغ چون خون فشان
شد و دل تیغ بر ماتش تیغ شد به بر بیهوش زمانه زجوش به بدیه گوش سپهر از خروش به مهابت خدیوی که عرصهٔ نبرد را فرو گرفته بود
گذاشت که حیله پیش تعلیم شود یکدیگر بگیرند و بدل نشد که مردم دست است شاهنشاهی گران پیش دست خود برداشته بردند
پیش حسین میرزا مردم جانب چپ خدیو جهان را برداشته بگمان آنکه میدان بدست او است قدری راه رفته ایستاده با فوج هراول خود
گرمی نیز چیره دستان این حال دلیران نبرد دوست بر آنها یورش نمودند و فوج هراول رسیده داد دلاوری داده و دادند تا ئیدات
ایزدی که همواره قرین این دولت ابد پیوند است درین هنگام جلوه خاص کرد آن بود که کمک با نها که در دولت آتش بانیست
جنوب لشکر اقبال می‌آمد و بکار های جانستان قدر اقدام مجاهدان دولت را آسیبی نمیرسید یکی از آنها در زمرهٔ انداری پیچیده چنان
شوری انداخت که فیلی از فیلان نامور که فوج آرای غنیم بود سراسیمه گردانید و از بیم خودکی او تفرقهٔ عظیم در جمعیت آن بدنهادان
شورش طلب پدید آمده این نیز نسیمه تا نید مبارزان اقبال گشت و قدری راه رفته خسرو آفاق عنان بشدید برکشیده داشت تا
سررشتهٔ حساب دانی استحکام پذیرد و خوب معامله وری دارد فوج غول هنوز نرسیده و فوجهای دیگر با مبارزان طرح لشکر غنیم آویزش
بردند هر یا معرکه تنها در میدان نبرد ایستاده مبارز طلب میکرد و خیرانبار ابیه و نان با ولی از گروه خواص کسی دگر
در ملازمت اقدس نبود مانا که ایزد جهان آرا حمایت خویش بخاطر نشان همگنان فرموده سررشتهٔ عقل مخالفان دوراندیش
میگسلانید و آشکارا باستی که چندین از بهادران اخلاصمند پاس حضور اقدس داشته همراهی آنحضرت را از قبل عبادات آلهی دانم
مهمات پادشاهی می‌شمرند و درین هنگام تمامی نمودند که محمد حسین میرزا با طائفهٔ از ناحق شناسان درین دشت سرآسیمه وار
دزدیده نه بیست ا نشانه در باره تحف و اقدس بانیم و منظر شاهنشاهی کارزار نموده غالب آمدور الفرواس بحواله که سالف
باخود داشت و نظر گیتی خدیو جهان جان نثاری کرده بجای که تنها شتافت محمد وفا که از چیلهای اخلاصمند کم سخن بسیار کردار است
نفروش بود نیز در برابر خدیو جهان داد مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد که از مالدیو نیز رسیده با آن دو در این جا روشنود
چنان جنگ بر جنگیان تیز شد که دست و گریبان هم آویز شده هم خون و خوی با هم آمیختند و دندان بر خم آتش انگیختند اگرچه
درین روز جمیع ملتزمان رکاب نصرت اعتصام کارنامها بظهور آوردند اما این چند کس با آنکه از سرپرآرائی دولت آگاهی
نداشتند در امرای پادشاهی جوهر مردانگی و عقیدتمندی را ظاهر گردانیدند و در اثنای شورش زد و خورد یکی از سیه روزان شوریخت
متوجه آن خداوند جهان شد شمشیر بر سر اسپ انداخت اسپ در چراغ پائی بود که آن شهسوار عرصهٔ اقبال بدست چپ گردن اسپ
گرفته باز داشتند و از روی چستی و چابکدستی برچه را که بدست راست آنحضرت بود چنان حوالهٔ آن مدبر فرمودند که بضرب دست قدرت

از سالم او گذشته فرو نشست و بنیروی تائید ایزدی در مقام کشیدن بودند که دیگر بار کار فرمایان سلطنت آن شکست واد سراسیمه
روی بگریز نهاده بود که سینه بختی دیگر آمده شمشیر بران مقدس شاهنشاهی انداخت نگاهبانان حقیقی از آسیب آن حراست فرمود در
از دورباش فر الهی را و او باز پیش گرفت این بی سعادت اندکی راه رفته بود که بخت برگشته خیره چشمی دیگر آمد نیزه بجانب آن
صورت معنی حواله کرده حیبه بارگو جر برخم برچها ورا مقهور ساخت خدیو جهان از افزونی شجاعت و فراخی حوصله میدان آرا بود و در
چندین ازدحام بدگوهران مقهور کارنامه که طراز کارهای باستانی تواند شد بظهور آورد سه ایل اژدها کش بگزرو به تیر سوار
هزبر افگن و گرد گیر فشارنج خنجر سرفشان فشانند خون گردن کشان گهی ریخت خون و گه انگیخت گرد گهی خست پیل و گهی کشت
مرد و درین هنگام غول پادشاهی به نهبران خاطر در مند نزدیک شد چه سرخ بدخشی از بدذاتی و بخردی زخمی پیش این فوج آن
خبرهای ناخوش از جانب آن سرمایه نظام عالم رسانده بود چون نظر شهریار شیردل برین فوج افتاد از وفور دور اندیشی و
رزم آرائی متوجه غول شده آواز برآوردند که بهادران خود را زود تر رسانده کار این بی سعادتان بانجام رسانند شجاعت خان و
چندی از سعادتمندان آواز آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان ریز متوجه دفع آن تیره بختان شدند و محمد حسین مرزا جمعی را که در آن
عرصه گاه بی آزاری گشته یکبارگی برداشته بیشتر ازین بعضی از کار طلبان محول چون سید محمود خان بارهه ...
و جمعی بیتاب ازین فوج جدا شده نبرد آزمای شدند محض سطوت همت و مدد اقبال شاهنشاهی نسائم فیروزمندی وزیدن گرفت و گل بهروزی
شگفت چنین فتح بزرگ که عنوان فتوحات جهانگشائی تواند شد بظهور آمد و خدیو گیتی ستان مراسم سپاس ایزدی بدل و زبان و
جوارح تقدیم رسانده آهسته آهسته بصوب احمد آباد عنان اقبال تافتند و هم تحقیق مبارزان اقبال مند و هم استکشاف سبب
دیر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات میفرمودند که اللّٰه کلانوت بعرض رسانید که سیف خان کوکلتاش جانفشانی کرده
مسافر ملک تقدس شد آن معدن مهربانی و منبع قدردانی را ازان سانحه اندوه افزا توزیع خاطر دست داد و بفروغ خرد
عالم آرای خویش مشعله اطمینان افروخته در تحقیق این سرگذشت توجه عالی گماشتند آخر چنان روشن شد که سیف خان
در تاختن اول چپقلش رستمانه کرده غنیم خود را منهزم ساخت و بدو زخم نمایان که برو داشت چهره نگار سعادت گشته
اجمیر ـ گویان جو پای رکاب حضرت شاهنشاهی بود حسین خان گفت که چون با او ملاقات کردم مبارکباد فتح
و سرخروئی ایشان را گفته از یکدیگر جدا شدیم و بوقوع پیوست که در حینی که محمد حسین میرزا با چندی از او باش در میدان
سر شورش داشت کوکه با و میرسد و آن یگانه اخلاص بنیاد تمام غیرت و دلیری و بهادری داد و بملک تقدس می شتابد و ازان باز
که جنگ سر نال نتوانست رسید از عقیدت و اخلاص بوسته مرگ خود طلبیدی درین روز همان بار در سر عقیدت منداد چون شنید
که تنها خود را بر فوجی زده سفر و اپسین پیش گرفت این نونهال عقلمندی هستی خود را ازان حضرت دانسته در اخلاص راسخ قدم
بود و والدین این و فا سرشت نیز وسیله این عطیه الهی ذات اقدس را میدانستند و تجملی ازین سانحه هدایت بخش آنست
که والده ماجده او همیشه دختر آوردی و پدر بزرگوار او بمقتضای بشریت آزرده گشتی و شورش نمودی درین مرتبه که در کابل

جلد سوم

باین التماس پرواز بار ورشد برافروخته گفت که اگر این بار هم دختر آید دیگر راه آشنائی را مسدود گردانم آن عفت نهاد پیش
حضرت قدسی نشانی مریم مکانی آمد اظهار گله کرد و رخصت اسقاط حمل نمود تا ازین سرزنش برکناره باشد در اثنای راه
حضرت شاهنشاهی دوچار شدند چون بحقیقت حال آگاهی یافتند باوجود صغر سن فرمودند که اگر پاس خاطر ما میخواهی
پیرامون این کار نگردی که ایزد دانا فرزندی نیک اختر کرامت خواهد فرمود آن عصمت نهاد با وجود رخصت حضرت مریم مکانی
فرموده آن نونهال اقبال را فرد غیبی دانسته ازان عزیمت باز آمد و همچنان که بزبان آن غیب دان دو بود این گذشته بود
بظهور رسید و درین وقت که آن سرور اهل بینش متاسف این سانحه بودند زین خان کوکه برادر خیر و آن نوسفر شاه را بتقدس
کاه بردازی کرده و دو کس از مخالفان را فرود آورد و سبحان قلی ترک راکه در جنگگاه مانع بود همراه برداشته متوجه
پابوس بود که خبر زخمی شدن برادر گرامی شنود و بتاب محبت گشته میشود و را بملازمت میرساند و حال دگرگون می یابد بخشی و غم
وانده فرو میشود و بفنون ملازم خسروانی سررشته عقل رفته را بدست آورده آرامش می یابد و بحکم مقدس عبدالرحمن بیگ
بپاس احوال غم آمده او نامزد میگردد و درین هنگام که خدیو عالم را از گذشتن این جنس مخلص صمیمی و دیر رسیدن میرزا کوکه نفسا سم
ضمیر قدس بود بشیران بارگاه تقدیس برای پاداش خاطر شاهنشاهی مژده برانگیختند و خبر رسانان سعادت پیوند بموقف عرض
رسانیدند که محمد حسین میرزا بدست اولیای دولت دستگیر شد بر زبان اقدس رفت که اگر خبر درست بودی بهیچ تدبیر گرد خود آنچنین
حق شناس خود نمی بودی و در ساخته کوکه باین رنگ تسلی پذیر می شد اما چه توان کرد که عاطفت فطری و رافت کاتبی در
گسستن علاقه از نفس شهپرادو دامی ایستد مقارن این حال آن کافر نعمت خود نشناس حق ندان را بحضور اقدس
آوردند زخمی بر روی ما داشت دران هنگام که این میرزا از شکوه شاهنشاهی و هجوم آوردن بهادران مور زخمی شده راه
گریز پیش گرفت پای اسپش بخاربست فرو رفته بر زمین ذلت می افتد گدا علی از یکه های پادشاهی خود را رسانیده بگوید که بیا
ترا بمیرزا برم و تن در نمی دهد او را بر اسپ خود سوار کرده متوجه بساط خاص میگردد و یکی از ملازمان خان کلان درینگام
سوار ساختن همراه میشود چون بحضور والا آوردند هر دو بر آن تلاش جلدوی خدمت گرفتن میرزا را نسبت بخود میکردند
ایستادهای بساط اقدس از وی استکشاف نمودند آن شوریده بخت چون از خواب بیخردی برخاسته بود حرف راست
بزبان او گذشت که مرا نمک پادشاه دین و دنیا گرفت آن خداوند مردمی چون این شوریده بخت را بدان حال غمگین
دیدای ملاطفت بجوش می آید و بحکم مقدس صادر میشود که دستهای او را از پس گشاده از پیش ببندند و بالتنگه درباری
سپارند و هم درین اثنا شاه مدد آمد که گمیرزا بوده بیده بلتی همسر و بخشو بالقدس آوردند آنحضرت هرچه که
نیروی بازوی تایید در دست داشتند با وجود آن فرمودند همان زبان التفرقیتی نمود و شدند کور بارگاه گرشت
درنگاه نامه سرزال بهویت برادر راجه بهگونت داس از دست او جام فنا کشیده بود و از بدائع عواطف شاهنشاهی
بظهور آمد آنست که شهریار دادگر ایستاده بمحمدت و شکر آلهی بجای می آوردند درین اثنا بقدر شوری شد چون تفحص

...بود و پیوست که محمد حسین میرزا از مانسنگه درباری آب می طلبید فرحت خان چون باین آگاهی یافته بدو دست خویش بر سر
او میزد و شورش مینمود که در کار ام آیین روا است که با چنین نادولتخواهی شورانگیزی آب داده شود و آن سرچشمهٔ احسان و مهربانی
از شنیدن این سرگذشت بفرحت خان اعتراض فرمودند و آب خاصه طلب داشته سیراب عنایتش ساختند و چون بتائید
روزافزون الهی چنین کارنامهٔ حیرت افزا بظهور آمد و میرزا کوکه و لشکر گجرات نرسیده بیشتری از روز گذشت آنحضرت
ازانجا که توقف فرموده بودند بیشتر روان شدند و محمد حسین میرزا را برای رایسنگه سپردند که بر فیل انداخته بشهر آورد و درین هنگام
که اکثری از بهادران تردد و قطره نموده در مقام استراحت شده بگوشه شتافتند و قریب صد کس ملازم رکاب فیروزی نصرت
بودند که ناگاه فوجی سترگ از پیش پیدا شد ریان ازین خبر از کسان ارباب خبرت در مقام قیاس و تخمین شدند جمعی گمان بردند که میرزا کوکه
و لشکر گجرات باشد و برخی خیال کردند که شاه میرزاست آن خود در مبادی پیکار راه گریز پیش گرفته بجانب محمود آباد شتافته بود
بعد از زمانی به تشخیص خسروانی محقق گشت که اختیار الملک ادبار منشی است که بر ناصیهٔ احوال بیشتری از مردم که در رکاب نصرت
بودند چه از بیگدر فرط خیرخواهی شاهنشاهی که کس کم در رکاب دولت حاضر ست و چه از بیدلی طبقهٔ دیگر غبار اضطراب نشست و شهریار
صف شکن لشکر شکار چون شیر سرمست که در جوش جوانی آغاز غرش و مستی نماید شوق و نشاط غریب ظاهر فرمود و همت
در دلدهی و ثبات خاطری اصحاب حضور بیشتر از دفع مخالف بست ع یکی تن که با او بود کردگار ٭ چه باید که اندیشد از صد هزار
چو سرنیزه‌اش واد مردان پاک ٭ دگر از سپاهی دشمن چه باک ٭ و نفس اقدس آمادهٔ پیکار گشته بر خنگ جهان نورد سوار شدند و در همت
بخشی و شجاعت افزائی سخنان بلند بر زبان اقدس گذرانیدند و حکم معلی بر نواختن نقاره و کرنا شرف ارتفاع یافت نقارچی را دهشت
چنان گرفته بود که نه گوش او حکم مقدس می شنید و نه در مقام کار خود می درآمد تا بتهدید بر چه بهوش آمد بنیاد نواختن کوس اقبال
کرد و شجاعت خان و راجه بهگونت داس و چندی از بهادران اخلاص گزین تیز دستی قدری پیشتر شده شروع در
تیراندازی نمودند و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که پی جلوئی کنید و منتظر فتوح غیبی باشید که عنقریب سر او را خواهند آورد و درین
شور و شغب بسعی راجه بهگونت داس و رای رایسنگه نمود تا محمد حسین میرزا را که سرمایهٔ شورش و فساد بود از هم گذراند و آن فوج
که بشکوه نموده هر چند نزدیکتر شد پراگنده‌تر گشت و اختیار الملک جدا شده با معدودی در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطهٔ
هلاکت بساحل نجات کشد از صدمهٔ خار بست زقوم از خانهٔ زین بر روی زمین افتاد سهراب ترکمان که از نگاهیان پادشاهی بود از
دور قصد کرده از عقب او سرعت درین پا لغز رسیده دوش او را از بار سر سبک ساخته درین هنگام اقسام اضطراب بی دلانه
کرد و نامردانه فرو شد و تفصیل حال این بیدولت آنست که بالبسیاری از بخت برگشته‌ها در محاصرهٔ احمدآباد اهتمام داشت
خرسنگ را میرزا کوکه و قطب الدین خان و جمعی بگرفته بود گرفتاری میرزا محمد حسین و نصرت اولیای دولت را شنیده از روی
اضطراب گریزان سرعت کور باطنان را گو چشم جنبش پذیر و کجا دل دانش سگال که صلاح کار خود بینند و سرانجام پیکار نمایند آن
سیه بخت تیره روزگار خود با دویست کس از دست راست موکب مقدس پادشاهی سراسیمه گذشت و فوج کلان او با فیلان

آراسته از دست جیب آنحضرت غبار ادبار بر سر خود ریخته مغاک هان خسران گم شد و بتائید ایزدی بخوبترین وجه صورت

فتح در آئینهٔ مراد جلوه گر آمد کار چندین هزار ساله در یک روز ترتیب یافت چه روز اول عزیمت از دار الخلافه آگره و روز وداع

ملازمان عتبهٔ اقبال سپری شده بود و این روز نصرت را که از مبادی آن نزول اقبال فرمودند حساب نتوان کرد از آنجهه

در معرکهٔ دار و گیر و هنگامهٔ زد و خورد از مخالفان تیره رای ناقابل پنج گروه بودند تا هزار و دویست کس بشمار در آمد آنچه زخمی

بر آمده در مزارع و مراتع حواشی و حوالی معرکه خاک زوایای خاک تند از بانه هر کس متجاوز بود و آنچنانکه زخمی بیرون شتافت

بتکاپوی سعی نیم جانی بدر برد و نیز همین قدر توانند بود زمانه بزبان حال تهنیت گو آمد باین مضمون طنطنهٔ اقبال و ترانهٔ نشاط

ترنم داشت — مخالفان تو اگر یک بیک بدولت تو بزمانه در فتنه آخر الزمان انداخت + یکی بمردوکی را فلاک بخنجر کین +

گلو بریده یکی را زمان و مان انداخت + و همانا که این نظم بدیع مترجم احوال خسران اساس این برادران بدگوهر فتنه جوی

بود ابراهیم حسین میرزا در بند سعید خان بگونیستی فرو رفت و محمد حسین میرزا در نبردگاه اقبال بر نطع بساط قهرمان شاهنشاهی

طعمهٔ تیغ خون آشام گردید و شاه میرزا خاک بی ناموسی بر فرق خود ریخته بیابان نورد مرحلهٔ آوارگی شد و از بهادران نصرت

قرین از جمیع افواج فیروزی مند قریب صد کس شربت گوارای شهادت کشیده باشند سر آمد آن جان نثاران حقیقت گزین

سیف خان کوکه بود و سهراب خالهزاده صادق خان و راگهو داس و ترملی جابار نیز نقد حیات بتقاضای اجل کوشسته نامی سپردند و چون

خاطر اقدس از سانحهٔ عبرت افزای اختیار الملک و اپرداخته توجه بیشتر داشت قدری از روز مانده بود که با فوجی آراسته پدید آمد

دلاوران نصرت اعتصام دستوجه پیش شدند نزدیک بود که بی محابا بایکدیگر در آویزند شیخ محمد غزنوی پیشتر رسیده آمد معلوم شد که میرزا

کوکه است خواطر اولیای دولت یکبارگی بمسرت گرائید و حضرت شاهنشاهی از آمدن میرزا انبساط فرموده انواع تفقدات فرمود

آورده چنانچه پدران شفقت منش افزندان اخلاص مند خود مبیش می آیند میرزای سعادت پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب

مهربانی ساختند قطب الدین خان و سایر امرای گجرات بزمین بوس والا سربلندی یافتند و این گروه تنگر بجان بخشی جگر در لوا توانند کرد

لوازم نیازمندی بتقدیم رسانده بسجدات مخلصانه روشن پیشانی شدند و درین اثنا سهراب مذکور سر آن سرگشته را آورده مورد

استحسان اولیای دولت شد و آنحضرت جبههسای سجده سپاس ایزدی گشته آنچه بر زبان اقدس گذشته بود جلوه های

مظاهر تجلی شد بجهت عبرت عوام و خبرت خواص پرتو اشارت تافت که مناره از سر باغیان مرتفع گردانند و آخر آن

روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمد آباد نزول اجلال فرمودند و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم

شاهنشاهی زینت پذیر گشت و فتحنامها باطراف ممالک طغرای اصدار یافت و منشیان بهزار حیثیت مسرت رسان

جهانیان شدند مظفر خان و امرای صوبهٔ مالوه و راجه مانسنگه را مناشیر توقف صادر شد که چون صورت فتح بخوبترین وجهی

بر صفحهٔ اقبال نقش بست و عزیمت و مراجعت مصمم گشت در دار الخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت و از کنگت

اقبال در آن منازل دلگشا در برآوردن پایهای مخلصان جان نثار و خدمت پذیری بندگان عقیدت مند پرداخته توقف

۲۳ ج سوم

نوال برکشادند بعطایای گرانمایهٔ خسروانی هر یک را عزاختصاص بخشیدند و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند میرزا کوکه نسبت به بعضی از ارباب عمائم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت که این فتنه اندوزان همراه بودند چون در تمیزگاه خسروانی بی تعنعی و بی تصرفی آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهی گشتند از آنجمله از شیخ وجیه الدین که بعلم معقول و منقول منسمت بود و با داب فنا و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت چنان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از خانهٔ این مرد برآمد حضرت از شیخ پرسیدند که شما را با امثال این امور چه مناسبت مولوی بعرض رسانید که آشنایها و شهریها بسبب آن شد که زنان از خانهای خود را با آنها داده بودم چون آثار راستی از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمنی یافت و همچنین فرزندان میر غیاث الدین نادری را آوردند که اموال اغنیا الملک در خانهٔ ایشان بود ایشان نیز بدرستی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند و درهمین ایام شیخ مظفر خویش عبد النبی را که صدر گجرات بود حاضر ساختند پیشتر ازین بواسطهٔ آنکه از آز و آرزو تمویها از مردم گرفتی میرزا او را کتف بسته بود چون بنظر اقدس در آوردند در ظل فتوت آباد شاهنشاهی در آمن سالم ماند و همچنین جمعی کثیر از مخالفان دولت را زخمی بنظر در آوردند از وفور مهربانی خدیو جهان نجات یافتند و بعد از آن بخانهای اعتماد خان گجراتی تشریف برده دارزانی داشته برانتظام روابط آن ملک آئینهای جهان آرائی قرار دادند و ستم رسیدهای روزگار را امیان داده دهش تازه بجازات عمده و شکست و ریخت حوادث تلافی و تدارک یافت و خراب آباد عالم نظارت و طراوت پذیرفت در همان هنگام قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بروچ که شاه میرزا بآنجانب گریخته بود فرستادند که آن آوارهٔ تیه ادبار را دستگیر کرده سزای او در کنار او نهند و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و شکرخان و جمعی کثیر از ملازمان عتبهٔ دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت رانا در آمده جمع گردن کشان آنحدود را مالش سازند و هر که سر از سجود اطاعت پیچیده او را تنبیه و تادیب شایسته از خواب غفلت بیدار گردانند و حکومت شهر پتن بدستور سابق بخان کلان مفوض شد و دندوقه و دولقه و بعضی محال دیگر در وجه جاگیر وزیرخان داده او را در احمدآباد گذاشتند.

معاودت رایات جهان کشا بصوب دار الخلافه

چون خاطر انتظام بخش شاهنشاهی در عرض یازده روز از مهمات کلیه ممالک گجرات فارغ شد روز سی و یکم شهریورماه الهی موافق یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی بقائد اقبال عزیمت دار الخلافه پیش نهاد همت والا گشت و دوران روز محمود آباد مستقر اعلام ظفر شعاع شد روز دیگر قصبهٔ دولقه مخیم سرادقات عزت گردید و درین منزل دلگشا یک روز مقام فرموده میرزا کوکه را بعواطف خسروانی اعزاز صوری بخشیدند و بتلقین نصائح ارجمند اعتبار معنوی افزوده خدمت ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی بخشی را که بحسن خدمت و طلاقت لسان اتصاف داشت و درین یورش خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بخطاب آصفخانی سرفراز ساخته بجهت تمشیت مهمات بخشی گری صوبهٔ گجرات گذاشتند که باستصواب میرزا کوکه رونق این کار را طابگار باشد و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل معنی اختتام پیراسته شد

ج سوم ۲۵

و روز اردی بهشت سوم ماه آلهی بشرف انگار و جه بین متوجه دار الخلافه شده بودند و منزل بقصبه کری نزول اقبال شد
و درینجا بدو مرحله سیت پور محل ورود موکب شاهنشاهی گشت و درینجا بمسامع اقبال رسید که لشکری بسرکردگی راجه
بهگونت داس براه ایدر سرتا ده بودند گذرشان بقصبه دبیکر افتاد و راولیا غلام شیرخان فولادی که در هنگام رفتن رایات
جهان کشا کری را استحکام داده بود با آئین پیش تحصن نموده دم آشکارا بهیزه... دیگر بجهت مراعات احتیاط و تخمیس آنکه اگر
احتیاج بکومک داشته باشد مدد کرده آید تمام حرزیده و چون ظاهر شد که بعون اقبال قلعه مفتوح گشت و راولیا کر بلباس
جوگیان بر دیرفت بدست افتاد روز دیگر رایات اجلال گرم رفتار شد چنین سرو هی معبر اردوی همایون گشت
صادق خان را با بعضی از ملازمان عقیدت مند دران سرزمین گذاشتند که در دیل ساختن متمردان آنجه و دوامین گردانیدن
راه اهتمام نماید و پیوند سروش بهفدهم مهر ماه آلهی بشهر فیض بخش اجمیر نزول موکب مقدس افتاد و شرائط زیارت روضه منوره خواجه
معین حقیقت رسید و نسوبان آن مقام متبرک و سائر غبار آلودگان راه احتیاج از انعام پادشاهی التقاط وافر یافتند و آخرهای روز
دیگر پرتو اطلاع شرف نفاذ یافت که آرزوی بزرگ آهسته آهسته منزل بمنزل می آمده باشند و خود با تکمین کوه بهم تگی صبا و شمال الغایر
بوده بقیه آن روز و تمام شب و تا انجام روز دیگر طی مراحل فرموده نزدیک بکر رسیدند و راجه تودرمل را بسرعت از دار الخلافه طلب
بودند آنجا دولت زمین بوس دریافت و از همان منزل او را بجهت تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضی مهات رخصت فرمودند که بمقتضای
فرور کار روانی بدانچه لائق عدالت و نصفت باشد بملاحظه اغراض بشری و دواعی طمع جمعی منقح قرار داده نسخه آنرا بدرگاه علی
آورد تا متصدیان کارگاه سلطنت موافق آن بسپاهی و رعیت عمل نمایند و بالجمله مبادی شام بموضع هونه کرخانه را داس کچهواهه
آنجا بود زمانی استراحت گزیدند و مراسم بندگی بجا آورده و چون نصف شب سپری شد بر شبدیز برق کردار سواری فرمودند و
شام بقصبه محل رسیدند و توقف نفرموده آن شب نیز چون روز گذشته گرم راندن گلگون شوق بودند در وز یکشنبه در پرگنه تودا
توقف آسایش فرمودند و پاسی از روز مانده بود از انجا سوار دولت شدند تا نیمی از شب گذشته بود که عبور آن عرصه نورد اقبال
بنواحی قصبه لیسا ور افتاد و دران ساحت خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان که از دار الخلافه باستقبال شتافته
بودند سبز بلند کورنش شدند و در رکاب دولت بوده طی مسافت مینمودند و سحرگاه بقصبه بهونه رسیده زمانی استراحت
جستند و از انجا حکم شد که بهادران نصرت قرین که اقبال آساباز م رکاب دولت اند هر چه با نیزه بدست همراه بوده در دار الخلافه
در آئینه بعد از سپری شدن یک و نیم از روز باد پست و دوم مهر ماه آلهی موافق دوشنبه بستم جمادی الاخری جهانگیر جهان آرا متوجه
دار الخلافه شد و دران روز بهجت افروز خلقی انبوه از اعیان دولت و اشراف ملک و سران هر دیار باستقبال شتافته بودند و صحرا
صحرا از خواص و عوام پر بود و آنحضرت پاسی از روز مذکور مانده چون عافیت در جان و روح در تن بدار الاقبال فتحپور آمدند
آب تازه بجوی آمد و عالم گلستان شد حضرات بیگمان و شاهزاده های رفعت پیوند و پردگیان سراپرده عصمت به دیدار سعادت
کامیاب صورت و معنی گشتند و مراسم نیاز بخوبترین وجه بظهور آمده دیده های مشتاقان نور افزا گشت و دلهای منتظران نشاط

جاودانی گرامیده بتائید ایزدی در چهل وسه روز این رفتن بمالک دور دست وجهانگیری وعالم آرائی دعا و وت بظهور آمد
بزرگان مملکت واعیان دولت از اطراف ممالک محروسه نطاق آستان بوس بسته بمطالب خود رسیدن گرفتند و بیاد نگذشت
کر راجه بهگونت داس را بالشکری که از راه دیگر فرستاده بودند خدمات شایسته کرده ادراک دولت آستان بوس نمود و پایهٔ اعتبار
شان در افزایش آمد و پسر تپسنز زمیندار رانا ای امرا نام را بملازمت آورده در سلک عاکفان آستان جلال منسلک گردانید
ورام لیا که در تسخیر قلعهٔ بده نگر بدست افتاده بود نیز بدرگاه معلی آورده مشمول عاطفت پادشاهی گشت و مجملی از احوال آن
مآل این فوج ظفر اعتصام آنست که بنیرو اقبال در اندک فرصتی قلعهٔ متین بدنگر را باستیلای تمام تصرف درآوردند متوطن آن
شد و زمیندار ایدر رای نراین داس راطور بآموزگاری بخت بیدار قدوم امرای بادشاهی را سرمایهٔ افتخار خویش دانسته و
باستقبال شتافته خدمات شایسته بجای آورد و پیشکشی درخور حال خویش بعزم نثار درگاه جهان آرای صورت و معنی سرانجام
داد و چون بحوالی کول کنده که محل اقامت رانا بود مضرب خیام عسکر فیروزی مند شد رانا کیکا اظهار خجالت وندامت از روزگار
گذشته واستاد او در تقصیر خدمت نموده از راه انقیاد و استشفاع راجه بهگونت داس آمده دید و راجه را باین بزرگی بخانهٔ خویش
برده مراسم میزبانی بجا آورد و پسر رشید خویش را همراه ساخت و چنان وانمود که از نامساعدی بخت توحشی بخاطر من راه یافته بود
اکنون بوسیلهٔ شما التجا بدرگاه مقدس می برم و فرزند خود را به بندگی میفرستم و بعد در ایام خاطر جمعی خود را تسلی داده خودهم
بدولت بساط بوس مشرف خواهم گشت و بعد از اندک فرصتی راجه تودرمل نیز از گجرات آمده احراز دولت ملازمت نمود و تهیهٔ
نسخ آن مملکت را بدفترخانهٔ عالی سپرد و در هنگام آمدن رانا او را نیز آمده دید و اظهار چاپلوسی و فروتنی نمود و از سوانح رسیدن
مظفرخان بآستان بوس والا است و بمنصب بزرگ وکالت سربلند شدن از گجرات حکم معلی نفاذ یافته بود که مظفرخان از هر جا که
رسیده باشد برگردانند و چون رایات فیروزی بدارالخلافه نزول فیض انتما فرماید دولت بساط بوس دریابد مظفرخان خالدین و
میرکی خان کولابی و شاه قلی (میندی) و خواجه شمس الدین و جمعی دیگر را از لشکر مالوه همراه گرفته باستعداد شایسته از سارنگپور متوجه
گجرات شد و نزدیک اوجین راجه مانسنگ که از کهچی وارد عزم گجرات داشت پیوست خواجه شمس الدین خافی میگفت که دو سه نفر
از دقائق نجوم اطلاع داشتند میگفتند این لشکر بزودی خواهد برگشت مظفرخان آنها را بجهت امتحان بطور مقید داشته بود
بقصبهٔ دهوپ که برزخیست میان مالوه و گجرات نوشتهٔ آصف خان و قائم علی سیستانی بهم رسید که بمیامن اقبال شاهنشاهی
فتح گجرات صورت دلپذیر بست و اهل تمرد و بغی از فراز استکبار بنشیب ادبار فرو شدند و فرمان مطاع صادر شد که هر جا امرای
عظام رسیده باشند توقف نموده مستعد رفتن دارالخلافه شوند از دقیقه بینی آن دو فرد بجرد گزین تعجبها شد و از نوید فتح و فیروزی
شادمانیها تقدیم رسانیده لشکر نصرت پیوند معاودت نمود و مانسنگ بجاگیر خود شتافت و مظفرخان هنوز بسارنگپور نرسیده
کرده بود که خبر وصول رایات اقبال بمرکز خلافت رسید چنین بتاریخ روز ایزان سی ام آبان ماه الهی احراز دولت آستان بوس
نموده شرف کورنش دریافت و محفوف انواع عاطفت شاهنشاهی گشت و بشرف منصب والای وکالت اختصاص گرفت

۲۶
ج سوم

از روی کارها ان که مودع عقل او بود و تمشیت مهمات ملکی ومالی ثبر رفت نگاهی همت بست چون خدمت مرجوعه روی اهتمام آورده بنیرنگی اقبال شاهنشاهی مورد خدمات خیر پسند گشت آز نامساعدی بخت درانداک فرصتی چشم او فروغ تانیه دولت خداداد را در نیافته خودبین آمد از آنکه اسم وکالت را آن گمان خدیویت بمصالح دولت بر و اطلاق کرده آن سان لوح رفته رفته خود را سزاوار آن دانسته در خودآرائی افزود و بتغافل واغماض شاهنشاهی رسیده بیخود لفطر انداخته خود آرگشت تا آنکه سخن داغ سپاهی درمیان آمد و او چون نشهٔ بدمستی داشت و عقل او زنگ آلود بود بحقیقت معامله نرسیده یافته درائی بیش گرفت واجمال این تفصیل آنست ازبسکه میان آقا و نوکر مخالفات بیشد برخاطر اقدس گران می آمد چه ملازمان دون همت زربنده که از فروغ عقل واخلاص نشیبه نداشت سود خود و زیان دیگران می اندیشید فراوان بی انصافی و بی تمیزی و قدر ناشناسی بسیار داشت و بنداوکر با ندک ناملایمی خاک بیوفائی بر فرق احوال خود انداخته صاحب دیگر گزیدی و از تبه رائی بهیچ بیوفائی نرسید و آقا سر دار نیز مغلوب آز بوده در جمع مال کوشیدی بنذر القبای ناموس بیچاره خیر اندیک نوکر داده بعوض ناموس درهم و دینار فراهم آوردی خاطر جهان آرای شاهنشاهی که تقسیم رواتب و وظائف و ادرارات را که نخستین کار فرمان روایان والاست برای بزرگی شدن خویش ترک کرده بود بران شد که این پرده از پیش بردارد و این معدلت را بفروغ خرد دوربین خود انجام بخشد بنابران آن معامله قانون داغ و خالصه ساختن ممالک محروسه و مراتب پایهای اعیان دولت مقرر فرمودن و درخور جمعیت و خدمت واخلاص و بی غرضی و کارطلبی رعایت کردن در خاطر اقدس میگذشت که از مکامن قوه بفعل درآورد و چون پیوسته مشاغل معنوی فراوان تر از مهمات صوری بود مخاطبی و معاونی لائق این کار نمی یافت و بعضی محرمان بزم مقدس مذکور فرمودی و راجه تودرمل بعرض رسانیدی که اندیشهٔ صواب پیرا مون خاطر اقدس میگردد و از عموم ناملائمه عالمیان چیزی بدلاغ میرسد چون تا هرگاه بیشتری از عساکر نصرت طراز سخن شنوا خلاص گزین باشد و با این صلاح کار این گروه و جهت کرد و لیکن ظن غالب آنست که منعم خان و مظفر خان باین معامله راضی نباشند و درین هنگام که مظفر خان معامله آرای درگاه والا شد با او این سخن درمیان آوردند و او از خودآرائی و معامله ناشناسی در رواج آئین مقدس تساهل

نموده و از نظر عاطفت افتاد

نهضت موکب همایون بار دیگر بصوب بنگ و بهار و سزا یافتن بدمعاشان فتنه شعار

سلیمانی کرانی که آلات جنگ و تجمل و بهار داشت چون پیوسته اندازهٔ حالت خویش دانسته آداب فرمانبرداری بجای آورد سرآرای اقبال همین صورت اطاعت ظاهری را بهای فرمانبرداری باطنی خریدی و آن گروه از عساکر فیروزی شاهنشاهی آسیبی ندیدی درین هنگام که او رخت هستی بربست و نوبت بجوانان شیر درای بدمست که سیه بختی در حفظ نظام مملکت و دندرب با علی الخصوص درین وقت که ریاست آن دیار بداود پسر خردسلیمان منسوب گشت طیلسان تزویر صوری الیشان در پیش بود

ج سوم ۲۸

واوپای از اندازهٔ خود درازکشید واز اسباب شورش آن ناحیت شد چنانچه پیشتر ازین سنبدی گفته آمد همت جهان کشای شاهنشاهی
تنادیب آن گروه و مراعات احوال رعایای آن دیار پرداخت اگرچه پیشتر ازین زمان مستوجب تنبیه شده بود لیکن مقتضای
قانون سلطنت کبری که اهم را بر مهم مقدم ساخته جهان آرای تقدیم میرسد این کار مهم قاری در پردهٔ تاخیر مانده بود اکنون که گیتی خدیو
جهان پرور خاطر از فتنه انگیزان گجرات وا پرداخت روی توجه والا باصلاح ممالک شرقیه و برانداختن گردن کشان نخوت منش
آن حدود آورد بمجرد رسیدن موکب مقدس بمستقر سلطنت لشکرخان میربخشی و پرمانند خویش راجه تودرمل که سربراه نواره
یعنی نظام کشتیهای جنگی شتابد توپخانه و عمدهٔ آن باو بود با نواره فرستادند. و شاهنشاه مجدداً امرای کبار و جاگیرداران
آن حدود شرف نفاذ یافت که بیکجهتی و اتفاق را شیمهٔ خود ساخته از صلاح وید منعم خان خانخانان بیرون باشند و از خصائص دولت خدیو
زمان ما آنست که کاری که اولیای دولت اهتمام نتوانند کرد مخالفان این بارگاه مقدس بتقدیم میرسانند چنانچه بتازگی مصداق
این معنی کشتن داود است لودی خان افغان را که او در گریز دست دراز داشت و در تدبیر دل قوی و نفس ناطقهٔ دیار شرقیه
شده بر آمد کار طوائف افغانان را طلب کار بود بتائید اقبال روزافزون شاهنشاهی از داود که بر داشتهٔ او بود مخالفت کرد
چنانچه پیشتر در ضمن سوانح گزارش یافت که کشتن داود پسر تاج عمزادهٔ خود را بسبب برهمزدگی خاطر لودی گشت و منعم خان خانخانان
ازان واهمهٔ خطیر نجات یافت چون نسبت معنوی باین دولت ابد قرین درست نساخته بود و بظاهر با ولی نعمت خود بر آمده آن همه
عقل و عقیلهٔ او شد و افغانان بهیبت از دو برگشتند و داود بسعی قتلو و گوجر و شمس خان موسی رئی و اسمعیل سلاح دار و جمعی دیگر گدهی را
استحکام داد و در بندل خزینه سلیمان دست اهتمام کشود کلم و مطربان نگس همت بر وگرد آمدند و لودی که بر عقل گراند و تجربه کار خود
آشنایان بحقیقت گزاف گوی خویش در غرور لغزانده بود بناکامی تن داده بقلعهٔ رهتاس متحصن شد داود جمعی را بر سرا و تعین نمود تا نزدیک
رهتاس رسیدند لودی بناگزیر ملتجی بدرگاه معلی شدن استمداد از منعم خان نمود خانخانان هاشم خان و تنکری قلیخان و باری نواحی بلسته
و مولانا محمود اخوند و جمعی را فرستاد که بشمشیر و عقل معاضدت او نمایند بخود هم عزیمت پیش نمود که شاید لودی آمن به بیند و عهد سنگ بهار
با سانی صورت یابد و در بنولا که دار الخلافه از فروغ معدلت شاهنشاهی روشنی افزای عالم بود شرح این سوانح بمسامع اقبال
رسید و بزبان فعل مژدهٔ فتح و نصرت رسانید آنحضرت شطری از توجه عالی را در تحصیل و تیسیر گشایش آن ملک مصروف بود
داشتند اگرچه لشکر انبوه بآن خدمت نامزد بود لیکن همه کس را این حالت نیست که در مراسم خدمت غائبانه برابر حاضرانه
باشند برای تحریض ضعیف اعتقادان و سوداگر طبیعتان که در خدمت بی بها و تردد بی مجرا از ضایع انگارند و در گرو منفعت
نقد باشند راجه تودرمل را که بامانت و دیانت و عنایت و مجرمیت در درگاه امتیاز تمام داشت تعین فرمودند تا در احضار مردم
و دیدن شان لشکر اهتمام نماید و آن دو گروه زر بنده را و راجا سوس خدمت دانسته لکابلی و فتنه اندوزی که شیمهٔ این دو طائفه
است نگرانید و بیکجهتی و چالاکی غائب را چون حاضر دانسته بشمار بندگان اخلاص منش خدمت آرا باشند منعم خان خانخانان در
کنار ترهانی که مجمع آب گنگ و جون و نربدا است رسیده بود که راجه تودرمل آمد و در گرمی هنگامهٔ دولت افزا اهتمام بست

دراندک فرصتی لشکری گران مجتمع شد و ترتیب افواج این لشکر اقبال بر این نسق قرار یافت قول سپه‌سالار به شمشیر خان خانخانان و جمعی از ملازمان عتبهٔ دولت استحکام گرفت مجنون خان و باباخان و طائفهٔ دیگر در انتظام جهات برانغار معین گشتند محمد قلی خان برلاس و قیاخان واشرف خان و جمعی دیگر ناظم جوانغار شدند و خان عالم و میر زا علی و جمعی دیگر بهراولی کارطلب بودند و چون راجه بسان لشکر اقبالمند دید لشکر خان و برخی از ملازمان خانخانان از آب گذشتند تا بنظام بافوجی انبوه از افغانان که قلعه تازه گی ساخته در برابر لشکر منصور بودند فرار نموده و در همین اثنا نوشتهٔ تنکری قلی و آنجماعه که رفته بودند رسید که لودی ما را رخصت داد و خود با داود صلح کرد و اینک با استعداد فراوان بر سر پرخاش و پیکار است اگرچه این خبر قدری بر خاطرها پنهان دشوار نمود اما اقبال ازلی پیوند اسباب فیروزی سر انجام داد و بمسرت آرای شد چنانچه من بعد سدین منصوبه بدیع پدید گردد الغرض لودی را تسویلات داود که بتعلیم قتلو و گوجر بود از راه راست برد و چنین پیغام داد که تو بجای سلیمانی اگر بواسطهٔ حب این خاندان چشم برآمده با نجی حق دولت گذارده مرا ناخوش نیابد و تو در جمیع امور استظهار تمام است در توقف که عساکر والاشکوه بر سر آمده از فرط خیال اندیشی که پیوسته بظهور آورده کرهمت بر پیکار بر بند لشکر و خزانه و توپخانه را تو همراه میکنم و بعد از درازی سخن بوسیلهٔ گوجر میان داود و لودی صورت صلح نقش بست و داود تسلی نموده او را بیشتر از خود فرستاد و بعد از چند روز لودی با تجت برگشتگی آمده روبروی لشکر منصور قلعه ساخته بجنگ و ستیز و پیش آمد و همواره بر کنار دریای سون جنگ کشتی میشد و پیوسته نصرت از جانب اولیای دولت بود بهادران جابکدست از آب گذشته جنگ می انداختند و از اطراف و جوانب مخالفان تنگ و تاز پیش می آمدند روزی جمعی از لب گردگی لال خان از آب گذرانده بر سر چرانده کوت فرستادند و بقدم اخلاص تیز دستی کرده دست برد شایسته نمود و پیاده کشتی مخالف بدست او افتاد و بسیاری از اهل عناد بگرداب فنا فرو رفتند و بسیار لال خان این جان ناپایدار سپرده نیکو خدمت صاحب خود داده سرخروی ازل واید شد و مقارن این حال در میان افغانان چه پدید آمد کشته شدن لودی اشتهار یافت و حقیقت این قصه آنست که چون لودی مطمئن خاطر شده هنگامه سرگرم نشست داود از عقب رسیده بخانهٔ جلال خان کدهوریه آمد و کس فرستاد که لودی و کالو چهول که وکیل لودی بود بیایند که بعضی سخنان پنهانی است لودی بجمعی تمام با چهول روانه شد و کالو بهمراهی نکرد و گفت که مرا از این طلب بوی خیر نمی آید داود در نخستین حال نسبت بلودی لوازم تعظیم بجای آورد و بعد از آن خود برخاست قتلو و جمعی آمده در مقام گرفتن او شدند لودی که شمشیر بدست داشت چون بر کنار غدر راه آگاه یافت شمشیر بقصد قتلو انداخت در این اثنا سپاهیان پاره پاره اش کردند و لودی را مقید ساختند و در افغانان شورش شگرف پدید آمد و همه اعیان در کشتن او اتفاق نمودند داود از وی پرسید که چه باید کرد او چنین پاسخ آرا شد که در عرض ناموس من نیاستی دست انداخت و اکنون که با غوای کوته اندیشان در این بلا افتادم صلاح حال آنست که بنجات مکده عدم آرامش یابم و آن بید ولتان از جبه رائی قصد دولت خویش کرده او را با چهول نهانخانهٔ عدم فرستادند از آثار اقبال خداداد آنکه لودی افغان که بهزار تدبیر در ساختن او از میان دشوار بود باهتمام مخالفان برداشته آمد و اسمعیل پسر لودی که بسیار خرد بود

ج سوم ۲۹

خیراندیشان ادیش خانخانان آوردند وخانخانان بآئینی شایسته از آب سون گذشته واز فرط مراسم حزم وخدک اندازی یافه درایان هرزه گوی کار آسان را دشوار گرفته از کین لودی چنان تفرقه در لشکر مخالف افتاده بود که گر بسالار گران اقبال همت وحوصله را فراخ ساخته تیز دستی مینمودند برودی وآسانی کار بانجام میرسید لیکن چون گشاد این کار در گرو وقت خاص همایون ورود رایات همایون شاهنشاهی بازبسته بود دراز آی جابُکی وچستی هر اهتمام احتیاط و آگاهی افزودند تمام لشکر جیبه پوشیده سوار میشد وراجه تودرمل ولشکر خان واعتماد خان خواجه سرا پیش رفته جلسی نزد دل لشکر نصرت قرین میدیدند وآن زمین را بمردم قسمت مینمودند ودراندک فرصتی قلعه حصین وخندق عمیق صورت میگرفت همچنان تا نواحی پتنه راه حزم واحتیاط می سپردند واز روز افزونی اقبال شاهنشاهی آنکه داؤد با چندین لشکر واسباب جنگ از راه بیدلی رفته درون قلعه پتنه متحصن شد وپای خود بجون گلخانه ادبار گشت وافواج گیتی ستان لشکر اقبال طراز مرچلها قسمت نموده محاصره کردند وعرائض مشتمل بر شرح سوانح تائیدات آسمانی وتفصیل نیرنگی دولت روز افزون نوشته بدرگاه مقدس فرستادند وآن شرائف ارقام سرمایه افزایش شکر ایزدی گشت شاهنشاه آفاق در دار الخلافه آگره طبقات انام را بعوارف خسروانی ممتاز ساخته در عادات وعبادات هدایت منظور بود وهم در بخشش وبخشایش کارنامهای پرداخت واز جلائل سجایای شاهنشاهی که درین اولا الظهور آمد آنست که چون بمسامع علیا رسید که سعید خان گوکلتاش که در نیکو خدمتی واخلاص فراوانی جان فشانی نموده کامیاب ملک بقا گشت وشیخ محمد بخاری که در یورش اول گجرات مردانه ومخلصانه بجای خود گذاشتهاند دست تنگی وتشافت لوازم مبلغهای گرامند ذمه این دو مخلص عاقبت محمود گرانبار است مواهب عاطفت شاهنشاهی ذمت مخلصان فدوی را بادای جمیع آن وامهای گران سبکسار ساخت وخواطر بر هم زده قرض خواهان را نقد جمعیت بخشید واز سوانح جشن ختان شاهزادهای والاگوهر دریا نژاد است از انجا که احیای رسوم باستانیان در نظام نشاء ظاهر گیتی قوی وافقتای آثار پیشینیان در انتظام ملک صورت اصلیست اصیل بنا بر آن اساس ختان شاهزادهای پاک طینت بخاطر اقدس فراهم آرنده جهان صورت ومعنی رسید وکاردانان جاگزین برای سرانجام این انجمن دلکشا نامزد گشتند ابواب خرمی گشوده گشت واسباب شادمانی آماده شد بخشش وبخشایش را بازار رونق افزود وهمت والا اساس بلند نهاد

فرستادن شاهزادهٔ والاگوهر سلطان سلیم بدبستان دانش آموزی

اگرچه آن نور حدیقهٔ اقبال پیوسته در بساط حضور ومحفل قرب شاهنشاهی اکتساب اقسام کمالات صوری ومعنوی میفرمایند وزمان زمان از میامن انفاس مقدسه وتوجهات خفیهٔ آنحضرت خاطر مصفای آن گلدستهٔ بهارستان دولت پذیرای مراتب نور است هم آداب معدلت ورعیت پروری وآئین قطع معاملات که دران آشنا وبیگانه یکسان باشند می آموزد وهم غرائب رموز نفس وبدایع تصفیهٔ خاطر را دانش پذیر میگردد واحتیاج نبود که آن نونهال اقبال را بمکتب سپرده آموزگار گذرانند لیکن چون رسمیست باستانی که بزرگان ودیرین فرزندان مستعد را بتعلیم آراسته ظاهر گردانند

پیراسته باطن منسوب گردانند بنابرآن پادشاه دین و دنیا را بخاطر قدسی مناظر رسید که نو قندیل جلالت گوهر اکلیل خلافت شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان سلیم را یکی از نهمدبان اخلاق منسوب ساخته بخدمت تعلیم مشرف سازد مولانا میر کلان هروی که از فضائل صوری و معنوی اختصاص داشت باین منصب سترگ سربلند گشت و روز خرداد ششم آذر ماه الهی مطابق چهارشنبه بیست و دوم شهر رجب جشنی دلکش آراستند و نفس قدسی سمات آن قرة العین سلطنت که از فروغ تائیدات الهی و روائح توفیقات ایزدی حالت قبول فیض و استعداد ادراکات بلند در و پدید آمده بود آغاز تعلیم صوری فرمودند آغاز این مقصد گرامی بنام مقدس ایزدی فرموده در مجموعهٔ فیض الهی گشودند و پس از آن حروف ابجد که اساس مقدمات علمی و مدار مطارحات صوری بر آنست نموده بشاهراه دانش رهبری کردند و از سوانح مسرت آرای این سال فرخنده ورود بهجت افزای پرده نشین بارگاه عفت کدبانوی دودمان والاحاجی بیگم است این مقدسهٔ سراپردهٔ سعادت ازان باز که از طواف حرمین شریفین تشریف آوردند با وجود فرط علاقهٔ محبت و التفات توجه که بانحضرت داشتند در دهلی اقامت گزین بودند و در جوار روضهٔ مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی سوائد افضال گستردند و در لوازم خیرات و مبرات بسر می بردند بنابر آنکه فتوحات گجرات جشن های والا بظهور آمد آن مخدرهٔ سرادقات کرامت روز بهار سه شنبه بیست و نهم دی ماه الهی برسم تهنیت تشریف آوردند و شهریار قدردان باستقبال شتافته شرائف اعزاز و جلائل احترام تقدیم رسانیدند ایشان دختر طغای والدهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی اند الامان میرزا از ایشان بوجود آمده بود و حضرت جنت آشیانی ایشان را بسیار محترم و گرامی میداشتند از زبان اقدس شاهنشاهی سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف که از ایشان نسبت من بظهور می آمد آن مقدار علاقهٔ خاطر من که بایشان بود از اندازهٔ گفت بیرونست و هرکه بحقیقت آگاه بود ایشان را والدهٔ حقیقی من انگاشتی و از سوانح آنست که سید محمود خان و سائر سادات بارهه و سید محمد امروهه را با جمعی کثیر از دلاوران کارگزار بسر ولایت مدهکر که تیرعنت و تمرد ایستاده بود تعیین فرمودند سادات دادِ مردانگی داده آن ملک را بعمل آوردند و دران نزدیکی بیماری سید محمود خان برگشت و هم درین سال میر محسن رضوی مشهدی که برسم رسالت در یورش اول گجرات بدکن فرستاده بودند پیشکش شهابی حاکم دکن و عرضه داشت او مشتمل بر فرط اطاعت و انقیاد آورده سعادت ملازمت یافت مجمل این مفصل آنست که درین هنگام که محمد حسین میرزا و جمعی از سیه گلیمان ادبار گریخته بدکن شتافته بودند رای ممالک آرای اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان را پیش حاکم دکن فرستاده بنصایح ارجمند بشاهراه اطاعت مهتدی گردانند یا مخالفت فتنه اندوز را بدرگاه والا فرستند یا ازان حدود برآورند برای انجام این خدمت میر مذکور مقرر شد و نظام الملک حاکم احمدنگر اگرچه توفیق آن نیافت که آن سیه بختان را مقید ساخته بسیارد اما این قدر بهره مند سعادت گشت که در ولایت خویش جای نداد و پیشکشهای لائق مصحوب معتمدان خدمت گزین

فرستاده اظهار دولتخواهی نمود چه پیشتر ناشکیبائی دکنیان و تزلزل در اثبات شان بمسامع اقبال رسانید که از صدمات موکب پادشاهی دستوجائی که در نیولا روی داده این طبقه بغریب حالتی مبتلا گشته اند و اسباب و اموال را از بلاد و امصار خویش در شعاب جبال بند اشته نگاه میدارند لیکن بمقتضای آئین شاهنشاه ملک آرا که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند تسخیر دکن موقوف داشته همگی همت خسروانی در گرفتن دیار شرقی و تادیب سرکشان آن مرزبوم مصروف ساختند و چشمداشت چنان بود که از افواج گیتی ستان که بسرگردگی منعم خان به محاصره قلعه پتنه اهتمام دارند چنانچه گذارش یافت این مهم باتمام خواهد رسید توقف فرمودند گوش برآواز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند که خود هم بدولت و اقبال توجه فرمایند عنان عزیمت بآنصوب معطوف گردد و از سوانح آنکه اورنگ نشین فرهنگ آرای مسند اقبال را جلوه داده در بجشن آرائی عید رمضان افاضه انوار فرمودند در آن مجمع بدیع و انجمن عالی بمسامع قدسی رسید که صفوت قباب خواجه عبدالشهید نبیره هدایت پناه ناصرالدین خواجه عبدالله که بخواجه احرار معروف اند بسعادت حضور رسیده اند چون حق اساسی و خواجگی این خواجه آراسته ظاهر مظنون بعضی و متیقن طائفه بود خدیو زمان از فرط یزدان پرستی و دادارشناسی توجه فرموده درویش نوازی کردند و خواجه را از اسافل صفوف برداشته نزدیک خود جای دادند

توجه فرمودن گیهان خدیو بصوب خطهٔ اجمیر

درین هنگام چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو می انداخت که چون خدمت تسخیر ملک بهار و بنگاله از آن گروه صورت نگیرد و تیسیر این مراد و تحصیل این مقصود رایات مقدس را بآنصوب نهضت باید فرمود بنابر آن مدارج توجهات قدسی بظهور آمد و طواف روضه معینیه را ازین باب اندیشیده برای اتمام طرزهای استفتاح و انجام آئینهای استمداد در روز آدر بیست و نهم اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه شانزدهم شوال نهضت موکب اقدس بصوب اجمیر شد و منزل اول در حواشی دارالخلافت افتاد و چهار روز دران مرحله دلکشا توقف فرمودند خواجه عبدالشهید ادراک محفل مقدس نموده رخصت شهر حاصل کردند روزی که رایات جهانگشا بتودن نزول اجلال فرمود میرزا کوکه از فرط شوق و وفور اخلاص بر سبیل ایلغار از گجرات رسید و آنحضرت برای کامروائی او قدمی چند بجانب او شتافته سربلند دولت گردانیدند و مشمول جزائل تفقدات خسروانی ساختند و در روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی در نهضت کروهی اجمیر مخیم سرادقات عظمت شد روز دیگر پیاده بمرقد منوره توجه نمودند و در آخرهای روز بآن بقعه منیفه رسیده لوازم زیارت بجا آوردند و ارباب احتیاج و سائر منسوبان این بقعه گرامی بجزائل عطایای شاهنشاهی حظ وافر برداشتند بعد از استیفای مراسم زیارت بمنازل دلکشا که درین ولا نزدیک باتمام پیوسته بود بفرخی و خجستگی نزول اجلال فرمودند و توجه عالی در برانداختن ارباب تمرد و عصیان و نواختن اصحاب عقیدت و انقیاد مبذول داشتند و رای راماس را که بکارروائی وابستگی اتصاف داشت بدیوانی سرکار اعلی منسوب گردانیدند و حکم مطاع نفاذ یافت که دفترداران بدستور سابق

کسان راجه تودرمل باشند تا مهم دیوانی از دور بودن راجه مختلان نپذیرد و درین حال گشته نیابت هم خدمت گشتی ما اعتبار افزوده گردد

آغاز سال نوزدهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی یعنی سال هفزدو دوم

نیرین موسم که بهارستان معنی و جلوه گری ابو بیست قدوم نوروزی ظاهر را همرنگ باطن گردانید و باطن را از صفای ملکوت فراتر

برپرده تقدس ابو شد اشعار	بازگشته دران شگفته حریم	حجره غنچه از کلید نسیم	گل گلبرگ فشاند و از سر خویش
دلق صد توی کرده در بر خویش	عندلیبان بتسبیحه تهلیل	سبحه گردان ز دل بذکر جلیل	زر و زر خشنده ایل پسری تن نکهت

و چهل و یک دقیقه مطابق هم ذیقعده نور افزای صورت و معنی پرتو خاص برج حمل ناخت و خاکیان افزوده را چون افلاکیان مقدس زیب و زینت تازه کرامت فرموده و آغاز سال نوزدهم از دور دوم بخجستگی و فرخندگی شد آن گوهر یکتای خلافت در روضه منیفه چشتی بزرگ ترتیب داد و مجلس والا انتظام یافت و درین والا که موکب همایون خطه دلگشای اجمیر را بنور معدلت صفائی خاص بخشیده بود بمسامع اقبال رسید که چندر سین پسر راجه مالدیو از بیخردی و بی طالعی راه اطاعت و انقیاد گذاشته دم مخالفت میزند و قلعه سوانه را که محکم ترین قلاع صوبه اجمیر است استحکام داده پناه روز ادبار خویش اندیشیده خاطر جهانگشای از استماع این سانحه بر جابای آن دیار شیو و شاه قلیخان محرم و رای رایسنگه و شمان خان و سلطان و کیشوداس پسران جیمل میرته وال و جگت رای پسر درمسنگ و جمعی از بهادران کاردان برای تنبیه آن نخوت منشان ضرور فرموده رخصت دادند و حکم معلی شد که عتبه اقبال با جلوه گاه عاطفت و بخشایش است آن گمراه بادیه نادانی را اگر چرا خرد در ظلمت آباد ادبارش افروخته گردد و از کردار خویش خجالت زده شود بعواطف خسروانی امیدوار گردانند و فرستاده اختصاص اقبال روز افزون روی بشهر سوجت آوردند که تیره رای مالدیو آنجا دم استکبار میزد از سطوت فوج پادشاهی بقلعه سیوارچی که در تنگنای کوهستان است شتافت امرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه را سوختند و از آنجا با وه گریز در آمد بهادران نصرت قرین آن گروه را از دشت ندانسته گرم تکاپوی شدند تا که چون صورت گرفتاری خویش معاینه کرد دست در دامن عجز زده بوسیله راست کیشان درست اندیش بلشکر منصور پیوست و کیشوداس برادر خود را و ابلش داس پرتهی راج رتهور را برای خدمت گزینی همراه ساخت و خود برای درست ساختن شکستهای خویش رخصت گرفته ماند چون این کار بتائید سماوی از پیش رفت و جمعیت چندر سین فتوری را دریافت امرای عقیدت مند متوجه شهر جهوا شدند راول میگهراج از هواخواهان آن مدبر ریاست آنجا سر استکباری افراخت درین هنگام برخی از ملازمان رای رایسنگه پسر گردگ گوپالداس تباخت ولایت او شتافتند چندر سین سوجا و دیبی داس را با برخی از دلیران بمعاونت راول فرستاد و وقت زمانی که آن فوج بعضی از مواضع و قریات او را تاراج نموده راه معاودت می سپرد راول با جمعیت رسید و عرصه نبرد آراسته شد دلاوران طرفین کارنامهای مردانگی بظهور آوردند سوجا و دیبی داس و مان برادر راول درین مصاف مرد آزمائی بگو نیستی شتافتند و بتائید ایزدی علم فتح برافراخته شد رای رایسنگه از شنید پیکار بدرگاه مقدس روی آورد و پیش از رسیدن او

اقبال روزافزون شاهنشاهی چهره آرائی مراد کرده بود چون راول چنین شکست یافت از سر میراهه رفتن باز آمد سیر خود را
همراه لشکر منصور ساخت و افواج نصرت تائید از انجا متوجه تسخیر سوانه شدند چند رسیدن بودن خود را در قلعه مصلحت نیکنامی دیده
راهتور نیاه بلقای آورد و اولیای دولت بمحاصره آن همت گماشتند چون ضمیر اقدس شاهنشاهی از مهمات این صوبه فراغ یافت
روز امرداد هفتم فروردین ماه الهی موافق صبح چهارشنبه بیست و سوم ذیقعده بهمعنانی دولت روزافزون متوجه دار الخلافت شد
روز رام بیست و یکم فروردین ماه الهی لوای نصرت اعتلا در دار الخلافت فتحپور تابنده انوار فرمود و درین هنگام که آغاز موسم
باران بود عرائض منعم خان خانخانان از سمت ممالک شرقی بعرض رسید که محاصره حصار پتنه بامتداد کشید اگرچه هر روز پیوسته میدان
مردانگی مبارزان طرفین گرفته میشود و نصرت قرین اولیای دولت است لیکن چون از یک جانب قلعه دریاست آذوقه
مدد و نیان را فرو میرسد و سامان قلعه داری بر وجه دلخواه صورتستامی نبارد و لشکر و توپخانه و خزینه و فیل فراوان سرمایه نخوت
آن گروه است و از در آمدن موسم ابر و باران و طوفان خیزی آب و باد خاطر لشکر منصور متزلزل و مضطرب اگر لوای
عاطفت آن خدیو جهانگیر پرتو توجه برین دیار اندازد هر آینه این عقده مشکل بآسانی کشوده آید و دران عرائض لبا
سوانح و وقائع که محرک نهضت والا تواند شد مذکور بود از انجمله شهادت کاکر علی خان و پسر او روای برهنمیم روی
مبارزت آوردند و کارزار نمایان تقدیم رسانیده گروهی عظیم را بصمصام شجاعت کار تمام ساخته خود نیز شربت
شهادت و اپسین در کشیدند و کارنامه تردد خان عالم که سحری از راه دور بجانب پنج پهاری گرم رو گردید و بعقب
دروازه نخاس آمده نمایان تاخت و فیلهای بزرگ و غنائم گرامی بدست آورده مراجعت نمود و حیرت افزای
نظارگیان و شوار پسند گشت و آمدن حسن خان تبتی بیگانگی از قصه بند پتن کردن و شرح این ساخته آنکه حسن خان تبتی
از ابطال روزگار و شجعان زمانه بود بتیمن سعادت و دولتخواهی از مخالفان ادبار مند جدا شده بلشکر منصور پیوست و منعم خان
او را استمال عواطف شاهنشاهی ساخته سرکار سارن بجاگیر او مقرر کرده او برای اطمینان و دلجمعی اولیای دولت
وگرمی هنگامه خود پیوسته در استیمال مخالفان سخنان دلنشین بر دیباچه ظهور می نگاشت از انجمله بعرض رسانید که بنده
که دو کار ناگزیر وقتست تا بتائید آسمانی این عقده مشکل نمای کشایش یابد نخستین بند دریای پن پن را باید شکست
تا درین موسم آبهای که روی باین حدود آورده هر روز در افزونی است در آب گنگ بریزد و گرنه آبها اطراف
قلعه را خواهد فرو گرفت و کار بر محاصران دشوار خواهد شد دوم آنکه بکارفرمائی تدبیر و نیروی تیزدستی حاجی پور را از دست
تصرف غنیم مستخلص باید گردانید که بیشتر آذوق قلعه از آن معمور است منعم خان تسخیر حاجی پور بخان عالم فرمود و او پاسخ آرا
شد که من از بارگاه شاهنشاهی بهرولی این لشکر مامورم و ازین گفتگو معامله در التوا مانده بانجام نرسید و مجنون خان با طائفه
از بهادران بجهت شکستن بند مقرر شدند این مبارزان سعادت پیوند شباشب رفته آن خدمت بطرز دلگزین بتقدیم رسانیدند
و بآئین شایسته عقده این کار کشوده آمد و از نیرنگی اقبال شاهنشاهی آنکه سلیمان و بابو منگلی از کنار امرای غنیم بیابانی

این بندهٔ هوش افزای بوده دران شب بخواب غفلت غنوده و از خجالت کارخیرو آوارهٔ بادیهٔ ادبار گشته روی بجانب کهوره گهات نهادند و چون محاصره بامتداد کشیده بود و عنان همت والا بتسخیر دیار شرقی میلان انعطاف داشت بوصول عرایض منعم خان عزیمت جهان کشا مصمم شد و موکب جهان نورد شاهنشاهی بقائد اقبال از چیتور باگره نزول اجلال فرمود و لوامع اهتمام در انتظام اسباب و مواد این یورش عالی از پیشگاه اجلال تافت و بترتیب و تنسیق کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراع این کارگاه شگرف چابکدستان خدمت گزین مخصوص گشتند بتلقین عقل دوربین مقرر شد که حضرت شاهنشاهی با شاهزادهای گرامی و بعضی پردگیان سرادق عصمت و خلافت و مقربان بساط بزم و رزم بر کشتی نشینند و دیگر عساکر اقبال و اردوی بزرگ از راه خشکی روانه گردد و سرداران کارگزار خدمت دوست که غیبت شان بر حضور چیره دستی نماید با حضار عساکر تعیین شدند و شهنشاه گیتی ستان در دار الخلافت آگره سرانجام این یورش توجه داشته جهان آرائی را عبادت ایزدی شمرده درین هنگام نقشبند این نگارین نامه ابو الفضل مبارک بموجب اشارت عالی و بشارت غیبی بسجده درگاه مقدس شاهنشاهی سربلندی یافت و مجملی ازین سانحه آنست که تا از خلوتکدهٔ بطون بکثرت سرای وجود آمده در پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید و از تربیت پدر صوری و معنوی خود در پانزده سالگی بر فنون حکمی و علوم نقلی اطلاع یافت اگرچه در دانش کشوده و بجنبش حکمت بار داده اما از نامساعدی بخت خودبین و خویشتن آرا شد یعنی در رونق هنگامهٔ خودبابی همت افشرده و هجوم نادانی طالبان نزد او سرمایهٔ افزونی رعونت گشت و از شورش بی تمیزی و بی انصافی این گروه انتشار تجرد و اختیار غربت در سر افتاد اگرچه روزها صومعهٔ خویش را بدرس علوم نور افزائی بود اما شبها راه صحرا گرفته بشوریدگان کوی طلب رسیدی و از ان تهیدستان گنجینه دار دریوزه همت نمودی و اختلاف دانایان ظاهربین رواج باز از تقلیدیان صورت پرست مرا در تنگنای حیرت سراسیمه داشت نه طاقت خموشیدن و نه قوت خروشیدن بود اگرچه تقربات و عظمت پدر بزرگوار بدشت دیوانگی نمی برد لیکن شورستان خاطر را علاج مفید نمی آمد گاه دل بفیض دانایان خطه خطا کشیدی و گاه بمرتاضان کوه لبنان خاطر را میل پدید آمدی گاه شوق بهمزبانی لامهای تبت آرام گسل گشتی گاه همنفسی پادریان پرتگال دامن عزیمت گرفتی گاه همنشینی موبدان فارس و رموزدانی ژند و استا شکیب ربای خاطر شدی چه دل از صحبت ارباب صحو و اصحاب سکر دیار خویش گرفته بود اگرچه بارها طلب من از مصر جامع کمالات صوری و معنوی که عبارت از ملازمت فیض منقبت پدر بزرگوار است تسکین یافتی لیکن چون آن یگانهٔ کارگاه آفرینش در جلباب استتار بود در مراد رسان نمیشد و از نادانی خویش نشاه ظاهر و پدر مخالف عقلی دسته ازان وضع نهایت بیقراری داشت و از صحبت این گروه دوری جستی تا آنکه بخت یاوری کرد و از آوازه دانش طلبی این حیران انجمن هستی مذکور محفل مقدس شد برادران گرامی و دوستان خیراندیش و خویشان محبت گزین دشت گردان همزبان برین شدند که تا احراز دولت ملازمت خدیو صورت و معنی را باید کرد مرا سر این کار نبود والله

سودای تعلق خاطر تجرد گزین را سراسیمه میساخت چه چشم دوربین نکشوده بود و همت گره گسستن سلاسل تقیید بر هم نادانان یک
صورت ظاهر را تغییر باطن و قید را شعار اطلاق می شمرد تا آنکه خدای مجازی پرده از روی کار برداشته رهنمای حقیقت شناسی نگارگاه عیار
تقدیر را روشن ساخته طیلسان پندار از سر کشیده و کمالات معنوی در زنگ نشین اقبال را بعبارات دلپذیر در خاطر نگارنده سطور و
انجمنهای انصاف خاطرنشین گردانید و تقریر تجرد گزین بر دیباچه اعلان جلوه ظهور داد که ایزدپرستی و دادارشناسی این گوهر قدسی نژاد
را کسی کمتر شناسد امروز قافله سالار توافق تعلق و تجرد و مجمع بحرین دین و دنیا و مشرق انوار صورت و معنی اوست اما اکثر منشا
تعلقات صوری مانع وحدت معنوی نیست هم قید ظاهر دارد و هم اطلاق باطن کشایش صوری و معنوی از انجاست
ناگزیر رهنمای او را بر خواهش خویش مقدم داشتم و چون خاطر گنجینه دار معنی من از متاع دنیا تهیدست بود برای پیشکش
درگاه والا آیة الکرسی را تفسیری نوشتم و درین زمان که رایات اقبال بدار الخلافت نزول اجلال فرمود سعادت کورنش
دریافتم و آن نگاشته را دستمایه تهیدستی خود گردانیدم عاطفت شاهنشاهی آن را بحسن قبول پذیرفت و نظرهای خاص بر من انداخت
و بدولت ملازمت که اکسیر اعظم است آن شورش خاطر روی بتسکین آورد و محبت ذات این تقدس اساس یکبارگی دل را
فروگرفت و در همان ایام یورش دیار شرقی پیش نهاد همت والا شد این خاک نشین را فطرت نمیگذاشت که با بزرگان آن
درگاه توسل جدید و عاکفان آستانه عزت را افزونی اشتغال سلطنت فرصت پرداختن بگمنامان کنج خمول نبود از
ملازمت باز ماندم اگرچه اندیشه پیشین در مکامن خاطر جلوه حیرت داشت لیکن رابطه روحانی این بزرگ دین و دنیا از
دل همواره ناخن زدی و چون گیهان خدیو فتح بلاد شرقی کرده بدار الخلافت فتحپور معاودت فرمود پیشنهی ود و دریای آن
دانای نهانخانه اسرار الهی من عزلت گزین را بیاد آورد و بسعادت آستان بوس رسیدم و این سراسیمه گرد تیه حیرت همان را
روبرو افتاد چنانچه مجملی در ضمن سوانح آن هنگام سعادت طراز ایراد یابد و از سوانح آنکه با شجاعت خان مهش خان خانخانان
آمده شرف ملازمت دریافت پیش ازین گزارش یافته که بواسطه تادیب و تنبیه او را مصحوب قاسم علیخان پیش خانخانان
فرستاده بودند خانخانان ازین عاطفت کبری سجده سپاس بجا آورده فرستاده را عزیز و محترم داشته گناه او را درخواست نمود
از آنجا که عفو فرمودن و عذر پذیرفتن شیمه والای شاهنشاهی است ملتمس او را پذیرفته بسعادت طلب اختصاص بخشیدند
هفتم امرداد ماه الهی نه فیل گزین از غنائم خان عالم بنظر همایون گذشت از انجمله گج رتن که فیل والاشکوه بود داخل
فیلان خاصه گشت و در اندک فرصتی و کم زمانی بتوجه جهانگشای گیتی خدیو اسباب این یورش سرانجام یافت و کشتیهای
بدیع پیکر بطراحی فکرت دوربین آنحضرت چنان باتمام رسید که شرح شکوه و تفصیل نمودن آن بگفت در نیاید اقسام
منازل دلکشا و انواع مناظر فرح بخش و حدائق و بساتین که هنرمندان کارشناس در سطح زمین توانند پرداخت در کشتیهای
فسحت فضا تعبیه نمودند و سر هر یکی از آن خانهای آبی را بصورت یکی از جانوران ساخته نظارگیان را پا بالغرض نظر گردانیدند
و متصدیان اشتغال برای هر کارخانه که بمنزله ملکی است کشتیهای بزرگ ترتیب دادند مخصوصان عتبه اقبال نیز در خور

حالت و کثرت خویش منازل حیرت افزا بر سطح آب انتظام بخشیده شگرفی فنون طراحی و نظرفریبی مراتب اشیا خفا و
تعجب افزای رفعت و لطافت ایوانها و تعدد نشیمنها و بوالعجبی منظرها و نفایس پوششهای نوادر مخترعات آرا تقم این منشور اقبال
از قرار واقع که پذیرانیان آنرا از قسم مبالغات و بیرون از اعتدال انگارند. و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی برای ترتیب
و برآوردن از حجاب خدمت سرکردن اردوی بزرگ و سرانجام آن بنام مظفرخان مقرر ساختند و از فنا و جوهر عقل در
قبول این شغل سترگ سخنان بی حساب بعرض رسانده بار دیگر از نظر عاطفت افتاد و این سپردکار به میرزا یوسف خان رضوی مفوض
شد و از سوانح آنکه درین هنگام که رایات همایون متوجه بلاد شرقی بود نا منتظمی صوبه گجرات بسمع والا رسید که پسران
اختیار الملک سر شورش برداشته اند میرزا کوکه را بجلایل تفقدات شاهنشاهی اختصاص بخشیده رخصت فرمودند

یورش موکب مقدس شاهنشاهی از راه دریا بصوب شرقی

دانش پروران انصاف گرای از شناسائی مزاج زمانه گفته اند که این معموره عالم از رهگذر بی توجهی عالی فطرتان انتظام نپذیرد
اگر یکی از فرمانروایان کاردان دادگر قرار گیرد و هر آینه غبار اختلاف فرو نشیند و جهانیان آسایش یابند از بیست
که چمن آرای اقبال زمان پیوسته در شب ملکی و تسخیر ولایتی دیگر است و چون سرانجام این یورش عالی صورت گرفت
شهاب الدین احمد خان را که وکیل دیوان خالصه و رتق و فتق این خدمت گرامی بود در آگره گذاشتند و درین اثنا طیبا معزول
ساخته رای بهگوانداس را استوفی تمام ممالک محروسه گردانیدند و رای پرکوتم را منصب بخشیگری خلعت امتیاز بخشیدند و
پادشاه صورت و معنی دل در خدا و همت در آسودگی خلایق بسته بتائید توفیق ایزدی روز دیبا در هشتم تیرماه الهی موافق شنبه
بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با پادشاهزادهای والاگوهر و مخدرات تتق عصمت در کشتی نشستند و اسامی مشاهیر
مقربان بساط حضور که درین یورش همایون سعادت همراهی اختصاص یافتند بدین تفصیل است راجه بهگونت داس
راجه مانسنگه زین خان کوکه شهباز خان صادق خان قاسم خان میر بحر راجه بیربل جلال خان میرزاده علیخان سید عبدالله خان
مادهو سنگه نقیب خان قاسم خان میر شریف شجاعت خان سید محمد خان موجی حکیم عین الملک پیشرو خان
و از اهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر و حکیم الملک و قاضی یعقوب و برخی دیگر شرافت حضور داشتند از کثرت اقسام
کشتی و انداختن بادبانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدت طغیان سحائب و امطار و تصادم صواعق و درخشیدن
بوارق غریب حالتی نمودار بود روز مهر شانزدهم تیرماه الهی قصبه اتاوه مخیم شادروان عزت گشت در اثنای راه دریا چون
در جوش و خروش طوفانی کرد و برخی از آن منازل دریائی بموج خیز فنا فرو شد روز رام در حد و قصبه کالپی برای مصالح
ملک توقف گزیدند و روز ایزان تیرماه شب بالهاباس نزول اجلال شد و روز دیگر هرمزد امرداد ماه الهی که از آن منزل کوشا
نهضت روی نمود آب بکمال طغیانی داشت و عواصف ریاح در تیزروی کار از افراط گذرانید و یازده کشتی فرو رفت
و نقارخانه نیز آسیبی رسید و بتائید الهی بسلامت برآمد. و چون خاطر جهانگشا میخواست که اغروق و اردوی بزرگ

در بارهٔ جونپور توقف نماید بموجب فرمان عالی محسن خان که حراست آن شهر داشت مرکب سواری براه خشکی آورد
لیکن رای ممالک آرای آقتضای آن نفرمود که از ین مقام سرادق مقدس را روانه سازند و در نزدیکی الهٰ باس
قاسم علیخان از پیش خانخانان آمد بسعادت زمین بوس افتخار یافت و حقیقت استیلای عساکر والا بعرض اقدس
رسانید درین روز حضرت شاهنشاهی حسین خان را یاد فرمودند که درین یورش درد افزا حیرا در رکاب سعادت بیست
بعرض اشرف رسانید که سودائی بر مزاج یابس او استیلا یافته تاختت زیر دستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند
بر مسامع علیا بمعنی گرانی گرد و چون این یورش عالی در میان بود هیچکس تنبیه او تعیین نشد روز بهمن دوم امرداد ماه الٰهی در شهر
بنارس رایت وصول افراخته گشت درین روز نیز آب طغیان داشت خصوصاً نزدیک حصار چنارگره که کارشناسان
بحار و رهراس بودند جمعی کثیر از کشتی برآمده راه خشکی گرفتند خسرو آفاق دل در مشیت ایزدی بسته بهمان طور شگفته خاطر
و گشاده پیشانی بر سر کشتی نهضت می فرمودند و از انجا شیر بیگ تواجی باشی را بر زورقی باد سرعت نشانده پیش خانخانان
فرستادند که نوید قرب رایات اقبال رسانند تا تائید بخش عساکر دولت گردد و سه روز دران شهر دلکش موکب مقدس
توقف نمود و روز دی بمهر آلهی بموضع کودی از اعمال سیدپور که دران منزل آب کودی بدریای گنگ اتصال
می یابد لنگر انداختند و درین روز عبور از اردوی بزرگ بقرب رایات همایون شد میرزا یوسف خان و برخی از امرا
سعادت زمین بوس دریافتند و بیشتر از انکه رایات نصرت شعاع از مستقر سلطنت نهضت فرماید عرائض خانخانان
و دیگر امرای عظام برین نمط می آمد که اگر نهضت موکب مقدس تا جونپور اتفاق افتد هرآینه صلاح دولت است و دیگر
و او و بنا گزیر آواره دشت ادبار خواهد شد بر زبان اقدس میگذشت که این سخنی بیش نیست تا آنکه شاهباز جلال مادر هوای
آن ملک پر و بال بگشاید صید این آرزو صورت پذیر نیست لیکن همت والا نظر بر تربیت بندها بخویش چنان متوجه است
که لوای این فتح از ملازمان عتبهٔ اقبال ارتفاع یابد بنابران بحکم مقدس کشتیها را از راه دریای کودی بالا کشیدند که در جونپور
لختی توقف افتد تا انچه امرا عرضداشت نموده بودند و از بارگاه اقبال جواب صادر شد دلنشین خرد و بزرگ میگردید اجرم
روز سروش هفدهم امرداد ماه آلهی رایات اقبال در حدود موضع بهرایچ از اعمال پرگنه کراکت نزول دولت فرمود
و روز فروردین بموضع یحیی پور از توابع جونپور وقوف معدلت داشت که عرائض اولیای دولت بموقف اجلال رسید
که اگر چتر فلک شکوه شاهنشاهی زود تر سایهٔ عاطفت بر فرق این گروه اخلاص مند اندازد هرآینه این عقدهٔ دشوار بآسانی
کشوده گردد و بموجب استشارهٔ عقل کامل روز دین شاهزادهای اقبالمند سعادت منش و مقدسات شبستان عصمت را
براه آب کودی رخصت جونپور فرمودند و حکیم الملک و شیخ احمد و اخلاص خان و جمعی دیگر از ملازمان عقیدت مند را بخدمت
و ملازمت گذاشته خود علم معاودت افراخته متوجه پتنه شدند تسخیر ولایت بنگ و بهار پیش نهاد همت والا ساختند
و درین هنگام نوید رسانان مسرت بخش فتح ولایت بکرر رسانیده عنوان آرای فتوحات سر گشتند نخستین فرد و تسخیر قلعه بکر

ازملازمان این خدیو صورت ومعنی اتمام یافت دیگر آنکه تفاول بنصرت اولیای دولت که کمرهمت بکشاد ممالک شرقی بسته
بودند پدید آمد بشرح این داستان مسرت افزا آنکه در اساطیر پیشین بتحریر پیوست که محب علیخان ومجاهدخان باستدعاے
ناهید بیگم بجانب تته رخصت یافتند وسلطان محمود اظهار مخالفت نموده فرستادها بیامن تائید غیبی ومساعی همت کارهای
شایسته بجا بیرسانده بمحاصره بکر پرداختند واو متحصن گشته درلوازم قلعه داری اهتمام نمود وازاقبال شاهنشاهی دران حصار
قحط پدید آمد واو بواسطه فرط احتیاط با فرزندیت وفزارت باوجود فراوانی غلهای نوحبوب بیست ساله وسی ساله راکه بمرور ایام
درقلعه فراهم آمده بود بمردم میداد وماده اوجاع وامراض گشت وازغضب ایزدی وبا شیوع یافت وازغرایب اتفاقات آنکه
دران دیار که عارضه ورم پدید آمد هرکس پوست درخت سرس راجوشانده میخورد صحت می یافت وآنرا بوزن طلا میخریدند وچون
زمانه سلطان محمود را ازتنگنای معیشت آورده بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته درشاهراه اطاعت وفرمان برداری
بوده ازروی بخت گذشت برین انچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش شاهزاده والاشکوه سترگ فطرت بزرگ منش خرد پژوه
حقیقت پژوهی سلطان سلیم میکنم وبوسیله آن گوهر یکتای خلافت خود را وابسته فتراک آن دولت ابد طراز میگردانم ولیکن
چون میان من ومحب علیخان غباری پدید آمده در سپردن قلعه باو خبر صورت خواری خود می بینم ونیز کار زار باروی
داده ازآنرا ایمن نیستم امید که یکی از بندگان درگاه رخصت یابد تا قلعه وولایت را باو سپرده ناصیه سای عتبه اقبال
شوم آن معدن فتوت ملتمس او را بموقف قبول ارتفاع بخشید ومیرگیسو را که از قدیمیان کاروان بود فرستاد پیشتر ازآنکه
اوبان دیار رسید سلطان محمود رخت هستی بربسته بود واهل قلعه منتظر آمدن او وچون بآنجا رسید دوست مجاهد قلعه آنجا به انحاصره داشت
دختر محب علیخان سامعه بیگم والده مجاهد آمدن میرگیسو را شنیده برآشفت وازتیره رائی غراب چند را سرمایه پیکار گردانید
واز بی آزرمی کار برو تنگ ساخت ونزدیک بود که میرگرفتار شود خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین احمد بخشی که بامنصبی
آن ناحیت رفته بود ومحب علیخان را بنصایح هوش افزا ازپرخاش بیجا وعروج بی هنجار گذرانید وچون میرگیسو قلعه بسوت
کلید باو سپردند وچنین ملکی آبادان بدست در آمد محب علیخان ومجاهدخان از بدنهادی وخام طمعی ازان ملک برنمیکندند
وبودن هم بی حکم اقدس مشکل محب علیخان را به مصالحت شناخت عاقبت کار میرگیسو بران قرار داد که مجاهدخان بجانب تته رود
ومحب علیخان باره ورا درقصبه لوهری سکونت گزیند وچون بقرار داد مذکور عمل رفت میرگیسو جمعی کثیر را برکشتیها نشانده
برسر محب علیخان فرستاد وتاب مقاومت نیاورده بجانب باتیله شتافت آنید بعمارت شهر درازدستی کرده بود سامعه بیگم
حویلی خود را مستحکم کرده بمحاربه ومدافعه برخاست یک شبانه روز از کمال تهور وکاردانی آن چار دیوار را نگاه داشت ودران هنگام
که کار بران تنگ شده بود مجاهدخان بالیغار رسید ومردم را شکست داد وسه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود
تاوقتی که بکر بسعیدخان قرار گرفت وبرادران اوبآن صوب شتافتند میرگیسو میخواست که از تیره رائی قلعه را محکم سازد
آخر سعادت رهنمون او شد وازان خیال فاسد باز آمده ولایتی که بمیر بیگانه باستقلال داشته غرور افزای بود بجا حیثیتی که دران

سرزمین تنبیه نهاده و اندا باب طاعت و انقیاد را بر سر تمرد و خلافت می آرد و گرنه این مردم کجا و سرکشی و خود فروشی کجا
چون مجملی از این حقیقت غیبی گزارش یافت باز بهمان شاهراه مقصود شتافته سررشته معنی بهم پیوسته میرود روز آبان و دهم امرداد
ماه الهی کشتیهای پادشاهی از آب گووی گذشته بدریای گنگ پیوست و حوالی موضع چونپور مستقر رایات
منصور گردید و میرزا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب همایون ملحق گشت و بعد ازین هرجا که جهازهای پادشاهی
لنگر می نهادند برابر آن مضرب خیام فلک ارتفاع میشد و تمام اردوی بزرگ بآئین عظمت فرود می آمد و روز دیگر آنحضرت
بر فیل مبارک قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند و قریب پانصد فیل بسرگردگی آن شیر بیشه هیجا دران دریا است
موج خیز درآمدند و نظارگیان حیران بران نمودند و بودند در عین طغیان آبها بشمول عنایت ایزدی سلامت روی قرین حال
ایشان بود مگر یک فیل پوسکا نام که دران نزدیکی مست طامع بود بگرداب فنا فرو رفت و روز ماه دوازدهم امرداد الهی
عرصه غازی پور مقر اعلام ظفر قرین شد حضرت شاهنشاهی ازان روز بهجت افروز که عزیمت این یورش فرمودند هر روز
از کشتی فرود آمده بشکار چیته و آهو عشرت پذیر بودند از انجمله درین تاریخ بقرار هر روزه دران نشاطگاه شکار آهوی
بجلوه ظهور درآمد تمام عقل باد سرعت را کشاد فرمودند آهو بره باده بازی ازجنگ او برآمد بیش دستی برباد گرفت درین هنگام
دیگر رسیده کار او را بانجام رسانید آن دوربین سخندان بارگاه قرب فرمودند که درعنوان این عشرت ارجال این نخجیر فال او را
برگرفته بودیم چنان میثاق ضمیر آسمان پیوند پرتوی انداز که او درین مرتبه اسیر چنگال قهر پادشاهی نشد و بار دیگر بسیر گاه
اقبال گرفتار کرد و عاقبت همان شد که بر توغیبی بر مرآت خاطر اشراق پذیر یافته بود چنانچه مشرح آن باسان قلم حوالت
روز تیر سیزدهم امرداد ماه الهی واس پور که بر ساحل گنگ است آرامگاه تختیان ریگ دریا و لشکرگاه کشتیها با دانشمند
اعتماد خان خواجه سرا بهم استقبال موکب منصور بکشتی تیز رو نشسته باحراز دولت بساط بوس سرفراز آمد و حقیقت
موافق و مخالف را بالعرض اقدس رسانید و غنیم را بالغایت قوی وانموده انجمن آرای اقبال برای انبساط دلهای خواص
نوید نصرت و فیروزمندی رسانید و بجهت اطمینان خاطرهای شورین عوام سید میرکی پسر میر عبدالکریم جعفر علی
را طلبیداشته باستخراج احوال این یورش و استکشاف اوضاع استقبال مامور گردانیدند و او بآئین ضوابط این فن
مفردات حروف را استنباط نموده از ترتیب و تالیف این بیت برآورد ❊ بروی اکبر ز بخت همایون ❊ بر دلک
یعنی حروف ابجد مراد از الف با تا تا جیم ۱۲
از کف داود بیرون شود ❊ و در آن ولا که بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرموده یورش ممالک شرقیه سامان میفرمودند
نیز میر مذکور را بجهت تسلی خواطر ظاهر بینان باستخراج مطالب حکم فرمودند میران بیت برآورده بود ❊ گرچه باشد لشکرت
چرا و بیحد شمار ❊ لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار ❊ و روز کوس چهاردهم امرداد ماه الهی که گذر چهالنگاه
جهازهای کوه پیکر شد عرضداشت خانخانان نوید فتح مجدد رسانید و تفصیل این مژده بهجت افزا آنکه بسیاری از ارذل
و اوباش افغانان بسرگردگی عیسی خان نیازی که در کارزار نمودن و کار سر کردن علم بود بر سر مورچل قیاخان نخستیند

و جنگ عظیم در پیوست و از و جلهای لشکر منصور زخمی از تیر و سنان عرصهٔ جلادت خود را رسانید و داد مردانگی داده به نیروی
اقبال شاهنشاهی و ثبات پای قیاخان و رسیدن راجه تودرمل خیم غبار آلود هزیمت گشت و مبارزان دولت گلچین نشاط
شدند و عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکرخان افتاد چون آنکه او را شناسد غبار نیستی بر فرق ادبار خود می بیخت از استماع این مژدهٔ
نصرت که مقدمهٔ الجیش فتوحات تواند بود لشکر اقبال را صیت ابتهاج فرو گرفت و از غایت عاطفت عرضداشت خانخانان را
بمجلس بهشت حضرت شاهزاده های اقبالمند فرستادند که تا گرانی خاطر مقدسه را چاره گر باشد درین روز بار دوی معلی که از راه خشکی
می آمد از نهر کنتباس که بدریای گنگ ملحق میشود گذشت و فیل خاصه غرق شد و این نهر را اهل هند بشامت نسبت دهند
و روز دیگر بر ساحل دریای گنگ مقام شد و به نیروی صاحب اهتمامان بارگاه سلطنت تمامی افواج جهانگشا بسلوت و سلامت
عبور نمودند و روز مهر عرصهٔ موضع دومین از اعمال پرگنهٔ بوجپور بضرب خیام سپهر ارتفاع گشت عرضداشت منعم خان خانخانان
در آمد خلاصهٔ مضمون آنکه رایات ظفر طراز را از راه دریا پائین تر آمدن اصلح است و توجه اردوی بزرگ از راه خشکی مناسب
میداند و التماس نموده بود که لشکر فیروزمندی را درین امتداد محاصره از تواتر امطار و کثرت باران فتوری در ادوات مبارزت
و آلات محاربت راه یافته اگر درین هنگام اسباب از تورخانهٔ خاصهٔ شاهنشاهی امداد رسد از توجه ابدی تائید و نصرت
ملتمس او عزت قبول یافت و اقسام اسلحه و انواع آویزش را فرستادند و روز هژدهم امرداد الهی حوالی موضع لودی پور
نزول اجلال فرمودند و درین روز تیز آب در طغیان بود یکی از کشتیهای چیته خانه فرو رفت و از چیتهای خاصه دو لتخان
و دلرنگ را پیمانهٔ هستی پر شد و کشتی قاضی معسکر و بهگوانداس خزانچی و شیربیگ در موج خیز طوفانی فرو شدند و روز فروردین
نوزدهم امرداد ماه الهی رایت جهانگیری محاذی قصبهٔ منیر علم دولت افراخت و درینجا آب سون بدریای گنگ رسیده گم نام
میشود و روز دیگر کشتیها در همان لشکرگاه داشته حکم قضا امتثال نافذ گشت که صادق خان و شهباز خان اهتمام نموده اردوی
بزرگ را از آب سون بگذرانند و مبلغی گرانمند میر غیاث الدین علی نقیب خان را سپرده رخصت فرمودند که در روضهٔ منورهٔ
مستورهٔ ابرار شیخ یحیی منیری که در قصبهٔ منیر است رفته بمنسوبان آن بقعه قسمت کند و استمداد همت نماید شیخ پسر اسرائیل است از
جملهٔ اولیای هندوستان بنسبت خداشناسی را هم بسلسلهٔ چشتیه میرساند و هم بطائفهٔ فردوسیه می برد اهل زمانه را در حق شیخ اعتقاد
بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند رسیده داشت بملازمت شیخ شرف الدین پانی پتی رسید ایشان از صفای باطن
این آرزوی او را دریافته بمژدهٔ فرزند خوشوقت گردانیدند و فرمودند که نهام مانکی و شیخ اگرچه از کشور هند بر آمد اما سراپای
عالم معنی را با قدام همت سیر نمود و عیوب نفس اماره و فنون تلبیسات او دریافته در تکمیل خویش کمر بسته و سخنان او در طائفهٔ
صوفیه امتیاز عظیم دارد و کتاب معدن المعانی و گنج لامخفی و شرح آداب المریدین از جواهر اقلام اوست و سه مجموعه معارف
و حقائق آگین که بعضی از مخلصان و منسوبان خویش بآئین صحائف و طرز رسائل نوشته است یکی متضمن بصد و پنجاه
مفاوضه است و دیگری مشتمل بر صد و هشتاد نامه و در سومین بیست و پنج مکتوب مندرج و شیخ زمان سلطان محمود را دریافت

و در بدایت حال کوه و صحرا گزیده ریاضتهای سخت کشیده تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ نظام سعادت پذیر شد و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی رفته ارادت آورد و در زمرهٔ مریدان درآمد و در زر رام لسبت و یکم امرداد ماه الهی رایات نصرت طراز از ساحت شیر پور رخشان شد و راجه تودرمل آمده ادراک زمین بوس نمود و حقایق احوال لشکر منصور مشرح معروض داشت و درباب آمدن منعم خان باستقبال و تعیین مسافت راه استمزاج نمود حکم والا شد که چون مهم محاصره در پیش دارد زیاده از دو کروه نیاید و سایر امرا اسجال خویش در مورچلهای خود باشند و همان شب راجه را مشمول عاطفت ساخته رخصت ارزانی داشتند و درین ایام عرب لسپر هاشم خان را که بآداب خدمت ملتزم بود و به نیابت پدر خود عرائض مشتمل بر سوانح بپایهٔ سریر اعلی میگذرانید بخطاب نیابت خان خلعت عز امتیاز بخشیدند

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بظاهر پتنه و همت در کشاد آن بستن

جهانگیر کشور کشای درچنین موسم پرشورش و تواتر باران دائمی و جریان سیلابهای طوفانی بقاید رهنمونی دولت و اقبال راه دریا گزیدند و با خاطر آرمیده و دل عشرت گزین روز بادلسبت و دوم امرداد ماه الهی مطابق چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی بآن منزل مقصود نزول اقبال فرمودند و دو کروهی این مرحله خانخانان کشتیها را باقسام آتش بازیها و توپچیان و رعداندازان آراسته شرف ملازمت دریافت و بجلائل تفقدات شاهنشاهی مخصوص گشت و باشارت عالی متکفلان اشتغال آتشبازی توپها را آتش در دادند علغلهٔ فرع دخان و سحاب صدمهٔ ارتفاع گرد و غبار زمین و زمان را در لرزه آورد و دوان آن حوالی و نواحی چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز اعدای دولت تاریک گشت و این صدای هولناک در دماغ مخالفان تیره بخت پیچید و زهرهٔ دشمنان آب شد و دل بی جگران در اضطراب افتاد نقارهٔ فتح بلند آوازه گردید صنفیر نفیر و کرانای نصرت بگوش هوش زمانیان در داد و در ساعت مسعود روی توجه بساحل آورده سمند اقبال را جلوه دادند و در منزل خانخانان که نشیمنهای عالی ترتیب یافته بود نزول دولت شد و او از شرائف جواهر جلائل امتعه و نفائس اشیا برسم پیشکش و نثار سرانجام داده پرده کشای آداب اخلاص شد و محمد قلیخان برلاس و قیا خان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایر امرای والاشکوه که درین لشکر نصرت طراز بودند بترتیب منزلت و آئین رتبت جبهه سای آستان اقبال شدند و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولت زمین بوس جبهای سربلندی گشتند و هر کدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایات سترگ مخصوص شد و روز دیگر اطراف قلعه بنظر امعان شاهنشاهی که محیط عالم صغیر و کبیر است درآمد و تسخیر حاجی پور را از اسباب کشایش این حصار دانسته همت جهان کشای بر تحصیل این امنیت مصروف داشتند و آن قلعه ایست محاذی پتنه دریای بعرض دو کروه تخمیناً به نهر ازان جوش و خروش در میان این دو شهر میگذرد روز دیگر میرزا علی علم شاهی و سید شمس بخاری با پسران و راجه گج پتی و فوجی از بهادران اخلاص منش سرگروه گی خان عالم تعیین فرمودند که بر کشتیبان دریا توروکشتی سوار شده با توپخانهٔ شایسته آن قلعه را که استظهار فتنه گر است

تسخیر نماید و همدرین روز ایلچی عداوت و بوسیلهٔ خانخانان دولت بساط بوس یافت پیشتر از ارتفاع رایات اقبال درین حدود خانخانان
خالدین خان را پیش او فرستاده نصیحتهای ارجمند بر و بخشوده بود و خاطر نشان او نموده که هنوز سر رشتهٔ کار در دست اوست روزنامهٔ
احوال خود را مطالعه نماید و بنظر تیزرس در نیرنگی اقبال و روزافزونی دولت شاهنشاهی انداخته بر خود بخشاید و سبب خون بسیاری از
جانداران و باعث ویرانی مال و ناموس مردم نگردد مستی دنیا را اندازه ایست چرا بخود نمی آید و خود را بستهٔ فتراک این دولت
خداداد نمیگرداند و پس از تامل بسیار از راه تزویر و حیله سازی مصحوب خالدین یکی از اعیان خود را فرستاده انواع
نیازمندی درمیان آورده و چنان عرضه داشت حاشا که نام سروری بر خود پسندیده بودم که مراد من ورطهٔ پندار انداخته بود
بسزای کردار خود رسید اکنون اطاعت شاهنشاهی سراپای خاطرم گرفته است هر قدر جانگیر من نگردد مشعوف و آن را مایهٔ
سعادت خود میدانم و چون مقتضای خردسالی و مستی شباب از من خطائی بظهور آمده است مادامی که تلافی آن خدمات
شایسته بتقدیم رسانم بسجود قرار آستان بوسی نمی توانم داد شهریار دانش پژوه مکامن درونی او دریافته چنین پاسخ آراستند
که بمقتضای ظلمیت حق اندک پذیر بسیار بخشم جاشنی عفو ما در انتقام نیست اگر واو ودرین سخن سرائی از مشعلهٔ صدق پرتوی
دارد بر عتبهٔ اقبال جبهه فرسای گردد تا بدست تفقد ما گرد ادبار از تارک بخت او افشانده شود و گرنه یکی از سه کار گزیند تا آن بهانه
و جان چندین هزار کس عرضهٔ تلف نگردد نخستین آنکه یک کس او در معسکر اقبال آمده نظارگی شود و یک کس ازین جانب در آن
لشکر مراسم دیده بانی بجای آورد تا هیچکس از طرفین نبردگاه دانسته بدو ما هر دو بمیدان نبرد درآمده بهر صلاح که او داند
باهم آویزش کنیم تا بسر نوشت ازلی و تائید آسمانی هر که فیروز شود ملک از و باشد و اگر همت باین یاوری نکند یکی از
لشکریان خود را که بنیروی مردانگی و زور بازو و فزونی دانش نبرد ممتاز باشد انتخاب کند و ما نیز یکی از زبردستان عرصهٔ
شهامت را که از رزم غازهٔ چهرهٔ او بود در برابر او فرستیم و این دو شیر مرد در آن نبردگاه آورد گاه رسم مبارزت بجای آرند
هر که نصرت یابد لشکر او ظفر طراز گردد و اگر در آن سپاه چنین شیر مردی باشد از جنود فیلان کارزار یکی را انتخاب کند تا ما نیز
فیلی فلک شکوه تمام شدت را بجلوهٔ خاص درآریم هر کدام غالب آید فتح ازان طرف باشد آن افغان بیسرانجام
تاب این شیر شکار عرصهٔ آگاهی زهره دریده و عقل تباه گشته چون زنگارین دلها بود توفیق فرمان پذیری نیافت
و از آنجا که فطرت مدخت هیچ یکی ازان وجوه حق گرامی دل نهاد نشد از سوانح آنکه آن شاه سوار عرصهٔ دولت فیل کوه پیکر
باد رفتار را در جلوهٔ اقبال درآورده تماشای فراز گاه پنج پهاری که در برابر آن حصار است جم عنانی تائید آلهی و قائد
فر ایزدی توجه فرمودند و این پنج گنبد خشتی است منقش که زمان دهان باستانی یادگاری گذاشته اند پهاری بزبان
هندی کوه را گویند یعنی پنج گنبدی که در بلندی پنج کوه مانند و افغانان تیره رای ازلی آزرمی و سیه دلی توپهای سترگ
بسعی خودنگاری سرانجام نموده حضرت شاهنشاهی در حمایت ایزدی تماشای بدایع آفرینش فرمودند و نگاهبان
خدیو هستی و پایهٔ توکل والاتر شان آنحضرت یگانه شد و از سوانح اقبال بدست آمدن جاهی پور مست و اجمال این تفصیل آنکه در

ارادیبهشت پنجم امرداد ماه آلهی چاشتگاه بلند روشن شد که قلزم سپاه از جانب حاجی پور در موج خیز است شهریار نوئینان بموچبل شاهم خان که از انجا آن مصر نمایان بود عنان تاب گشته در حضرت اولیای دولت توجه اثناسم کشا فرموده‌اند اگرچه تردد بهادران جنگجوے چنانچه باید تشخیص نمی یافت اما این قدر پیدا بود که سواطع سنان آتش بار معرکه افروزست و لوامع شمشیر صاعقه کردار مخالف سوز و هنگامی که جنگ تراز و شد و بود و پاسی از روز مانده حضرت شاهنشاهی چندی از نبرد آزمایان رزم پیشه جنگی تا به جنود اقبال فرستادند و قلعه‌نشینان تهور گزین تپنه از شاهرخ این حال چند غراب مبارزت به سر راه داشته آماده پیکار شدند دلیران جنگ آزموده باعث اد تایید آلهی دست جلادت کشاده غنیم را برداشتند و بیشتر از آنکه این فوج نصرت اعتصام بآن لشکر ظفر قرین پیوندد به یمن دولت روزافزون خیابان حصار حصین کشاده شد و شکوه و سطوت شاهنشاهی زهره آهنین جگران آب ساخت و گروهی انبوه از آن بخت برگشتگان آشفته دماغ سنجاک هلاکت غبارآلود ذلت گشتند و تفصیل این اجمال آنکه چون خانعالم باین خدمت سرفرازی یافت جمعی از رود بانان حقیقت دان رهنمای او شدند آخرهای روز دیندین بست و چهارم امرداد ماه آلهی بکشتی درآمدند لهبران تیزهوش کشتیهاے این شجاعت مندان نبرده و دست را بالا رویه برده شباشب بآئینی که غنیم اطلاع نیابد بنهری که از آب گنگ جدا شده متصل بحاجی پور میرود رسانیدند نخوت آرایان قلعه‌نشین در گرداب اندیشه فرو شدند ناچار رختیان دریانورد را توپخانه آراسته در سازرت مبادرت نمودند نخستین ضرب رنهار نبد و توپها را کشاده دادند و شراره این طوفان آتش ارتفاع گرفت و نزدیک بود که صورت استیلا و استغای این گروه بدکار در آئینه اوهام نظارگیان نمودار شود درین اثنا آن غرابهای شاهنشاهی که فروغ نصرت با خود داشتند پرتو فیروزمندی انداخت و یکبارگی پای ثبات آن بداندیشان تبه روزگار بلغزش درآمد لیکن چون از طغیان آب بدشواری کشتیهای لشکر منصور را سربالا می کشیدند کار آن گروه بانجام نمیرسید برهنمونی بشیران اقبال این بانوران را بالارویه بجانب دریا کندک بردند بصوب حاجی پور سر داوند اگرچه از هر از قاحه بارش توپ بود لیکن جائیکه چراغ ایزدی بلشکر دولت مؤید باشد از بداندیشی ذرات امکان چه کشاید نبرد آزمایان جنگجو بزور بازوی تایید یافته آلهی کشتیها برآمده بجولان رخش درآمدند فتح خان پسر غازی مجلس و ابراهیم خان والهدیه سروالی که سرداران این گروه بودند کوچه بندی کرده سرگرم پیکار شدند فتح خان با بسیاری از مخالفان دران هنگامه مرد آزمائی فرد شد و برخی تکاپوی هرچه تمامتر ازان ورطه هلاک بیرون شتافتند بعضی اوباش شهر آتش زده دست تباراج کشادند و قلعه تا به تیه جنود غیبی نصرت اولیای دولت درآمد راجه گجپتی و پیاده ره وان شمشیرباز و میرزا علی بیگ علم شاهی و سید شمس بخاری و پسران او درین نبردگاه بخانعالم همپائی شایسته کردند جمیع بهادران نصرت قرین را دست بکار رسید و به یمن تاییدات سماوی کار دشوار آسانی پذیرفت

مفتوح شدن قلعه تپه بنیروی اقبال شاهنشاهی و فرار نمودن دوده و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر

چون فر آلهی از ناصیه رایات اقبال بران مرز و بوم افتاد و بوارق لمعان عظمت و قدرت بران دیار تافت اساس

مبانی غرور والوس افغانان تزلزل پذیرفت وازسراسیمگی دل گمرهی گزیند. وچون آن پیاپیامهای شاهنشاهی که زهرهٔ آهنین جگران
از نهیب آن آب میشد بآن گروه رسید ووثقای بهادران والاشکوه مخ حاجی پور نمودند داود که سرخوش نشئه غفلت بود بهوش
آمده زمانی در کار خود نگریست چراغ تدبیرش را نوری نماند وشمع ضمیرش را فروغی وازتیرگی بخت راه سعادت را گم ساخته
شب ارادیبهشت پنجم امرداد الهی از دروازهٔ خرد قلعه بکشتی تیزرو براه بنگاله پیش گرفت وگوجرخان که میرشیران آن گروه
بود ازراه دروازهٔ آهوخانه باتمامی فیلان وعموم سپاهیان براه خشکی رو بگریز نهاد ونخوت واستکبار این جماعه یکباره بباد فنا
رفت وصلاح کار در فساد خود دانسته برخی درموج دریا وجمعی در تنگنای طرق وطائفه در گودهای خندق بهاویهٔ فنا شتافتند
وکشتی را از دریا ندانسته جمعی نیوه بقعر نیستی فرو رفتند وطائفه کثرت را از قلت تفرقه نکرده بکشتی غرقه بحر فنا گشتند
وبسیاری از فزونی هجوم در تنه پایمال خاک مذلت یکسان شدند وپیش وان آگذر راه بسته گشت وپس ماندگان را ازدحام
پیش سدراه آمد طائفه ازهول جان فراز ونشیب را یکسان شمرده خود را ازاوج ثریا وقری می انداختند چنانچه خندق قلعه از
اقسام جانداران انباشته گشت آن شب که صبح فیروزمندی را آبستن بود غریب شورشی در قلعه پدید آمد سبب جمعی از
کم نظران معامله نافهم شبخون قیاس میکردند وکاردانان بارگاه مقدس برهم خوردن وگریختن افغانان علم الیقین میدانستند آن
شهسواران اقبال همان زمان دل میخواستند که درچندین هزار فیل بحسن منظر ولطف کردار دشکوه آسمانی وتیزی آتش وسبکی
باد ووقار زمین امتیاز داشت سوار دولت شدند وچون برپیشگاه خاطر اقدس ناکامی گریختن غنیم پیدا نمودند بود وهمت الا اعتنایی
آن نداشت. درهمان ظلام شب نور افروز نصرت کردند خانخانان زمین نیاز بلب ادب بوسیده عرضه داشت که چون علم نور
از مشرق اقبال سرزند عزیمت پیش فرمایند هم پاس قانون حزم واحتیاط بتقدیم رسیده باشد وهم درین فرصت احوال غنیم پرتو
تشخیص روشنی تواند گرفت شهریار دانا ملتمس او را بآرایش قبول زینت دادند وصبح روز اردیبهشت ششم امرداد ماه الهی رایات
نصرت طراز از دروازهٔ دهلی بشهر پتنه سایه افکن شد ونومیتان بزرگ وخوانین والاشکوه وامرای نامدار آداب تهنیت بجای آوردند
وغنائم فراوان از نقد وجنس خصوصا فیلان نامور بدست اولیای دولت درآمد ودو سه ساعت مهمات شهر پرداخته خانخانان
را بسیاری از خدمت گزینان کار دقیقه سنج مقرر فرمودند که بآهستگی وآرامش اردوی سترگ را می آورده باشند وخود
برتوسن صبا که از سرآمد اسپان خاصه بود جلوهٔ اقبال داده با فوجی از بهادران اخلاص طراز براه تعاقب الغار فرمودند که اگر داود از
دریا شتابان بادیه پیما باشد وگوجر که خلاصهٔ فیلان را سرگروه میرود گرفتار گردد وچون بدریای پن پن رسیدند آب درنهایت
طغیان بود خدیو عالم اعتماد بر تائید ایزدی فرموده سمند اقبال را در آب جولان دادند ویاران حقیقت گزین بیتابانه خود را
دران موج خیز انداختند وبمیمنت بخت وهمانی دولت عبور موکب والا شد وگرد آسیبی بدامن هیچ کدام نرسید وباین منزل گزین عرصه
نوکل رسید شهریار گیتی ستان باجمیع لشکر اقبال بتائید دولت پایدار آسانی چگونگی گذار فرمودند وبه تیزپویی که بپای بپوششی گرمی
آیین تگامشی نزدیک قصبه دریاپور که سی کروهی پتنه است شدند یک جلو آمده عنان بازکشیدند وچون روز در جلوه گاه شام بود وخاطر

ملتزمان رکاب نصرت اعتصام منظور داشته در کنار آب گنگ توقف همت فرمود و مجنون خان و شهباز خان و برخی از مردم کار طلب دنبال تیره بختان فرستاد چون قلم تقدیر رفته بود بآن مدبران گریزپای نتوانستند رسید اما بسیاری از آن گروه واژون بخت از سراسیمگی عقل و فرو رفتگی ادبار در دریاچها و خلابها بگو نیستی شتافتند و درین فتح که طراز فتوحات سترگ تواند شد دولیست و شصت و پنج فیل از غنائم غنائم گشت و درین شب که رایات اقبال بکنار دریای گنگ نزول سعادت داشت چندی از کشتیهای افغانان پر اسباب و اموال بباد بانی مراد در حوالی مخیم اقبال پیوست و غنائم فراوان در حوزهٔ تصرف مجاهدان همت گرای درآمد و درین روز فیروزمندی عموم اردو بازاری از نشیب خندق و دریای پن پن و از نهرآبی که در هفت هشت کروهی دریاپور بود و از ساحل دریای گنگ فرو رفتهای آب را بلطائف الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه برآوردند و عامهٔ خلائق این لشکر بزرگ کامیاب خواهش شدند و از نیرنگی اقبال والا و مددگاری بخت بلند و نیرم نیت سترگ شاهنشاهی چنین لشکری آراسته را که داود باستظهار آن همواره از غرور گزافها گفتی و یافه درائی کردی بی جنگ خاک ادبار بر مفارق شان ریخته شد حسین لسپر عدلی که از داود و بی بخت و تیرگی عقل گریخته بغنیم پیوسته بود بدست آمد و بسعی خانخانان بیاسا رسید و بتنویر روشنان سماوی و امداد جنود غیبی چنین فتحی بزرگ که دوربینان عرصهٔ صورت نشوار می اندیشیدند درین موسم باران که غنیم آن را از حصارهای حصین میشمرد و بر وجهی آسان و طرزی دلپسند از پردهٔ خفا بجلوه گاه ظهور آمد و چون خانخانان با روی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت باشارت همایون صنو تنکه و قدس الله اسرار تسنه نزهت سرای خلوت زینت گرفت و انجمن راز خسروانی از غیر پرداخته آمد و دولت نشان خرد پژوه و بخت آوران دیده و شناسان حقیقت بین که بآراستی و درستی و مردانگی و دولت خواهی غازهٔ چهرهٔ روزگار شان بود حفظ مراتب و پاس حد و زبون سخن گزار شدند که هر کدام در خور صفائی جوهر و اندازهٔ دریافت لازم وقت و مستحسن حال را بموقف عرض مقدس که عیار نقود جوهر دانش اندوزی و محک طلای خالص دوربینی ست رسانیدند گروهی که شعاع بینش آنها از مناظر صورت گذر نمی کرد معروض داشتند که تا سپری شدن موسم باران ولایت بهار را که نو تصرف اولیای دولت درآمد از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت و عنفوان طلوع سهیل دل بنهاد تسخیر بنگاله شد و جمعی از تیز جلوی و فرط مردانگی و برخی از کاردانی و معامله فهمی چنان نمودند که بی توقف دست به بنگاله زدن و غنیم را فرصت سرانجام ندادن ناگزیر است و حضرت شاهنشاهی از وفور فروغ تیزبا حسن سخن این گروه را پسندیده همت جهانگشای به تسخیر بنگاله بستند اگرچه خاطر اقدس میخواست که خود بگره گشائی این عقدهٔ مشکل نمای پردازند لیکن چون ترازوی کارشناسی بدست عقل صلاح اندیش بود فرمودهٔ سلطان خرد را فرمان پذیر شمرده توقف فرمودند منعم خان خانخانان انجاح این مقصود و انجام این امنیت را بذمهٔ خود گرفته متدعای این خدمت نمود ملتمس او بمعرض قبول داشته مشمول عواطف خسروانی گردانیدند و بسیاری از امرای والاشکوه و سایر منصب داران و بیگها و بگچها و دیگر جوانان زیاده از بست نز ارکس باسامان یورش و ساز پیکار و سایر اسباب جهانگشائی و ملک گیری همراه

ساختند و برای آسودگی و آسانی کارها در حدود بهار جاگیر فرمودند و جونپور بجاگیر شریفه منسوب گشت و وزارت آن
تفویض یافت و راجه تودرمل را که کاردان عقیدتمند بود علم و نقاره عنایت فرمودند و محفوف عواطف بیکران گردانیده همراه
ساختند و همچنین جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال که درین لشکر نامزد شدند بمنصبهای بزرگ و جاگیرهای سره و اعتبارهای
بلند مخصوص گردانیدند و روز اورمزد غرهٔ شهریور ماه آلهی خانخانان را رخصت بنگاله فرمودند و بجونپور که فرزندان تخت مسند
و پردگیان سرادق عزت آنجا بودند معاودت نمودند و اعیان امرا که بتسخیر بنگاله رخصت یافته بدین تفصیل اند محمد قلی برلاس
مجنون خان قاقشال اشرف خان خان عالم شاهم خان باقی خان راجه تودرمل لشکر خان بابا خان حیدر خان میرزا قلی خان
آلان خان پاینده محمد خان حسین خان حاجی یوسف خان نقیب خان میرزا علی عالم شاهی صالح عاقل وزیر جمیل و آخر روز ظاهر
قصبهٔ غیاث پور بر ساحل دریای گنگ مضرب خیام ظفر طراز گردید و عرصهٔ لوای دولت ابدپیوند چهار روز دران منزل لامع
بود یکی از اوقات خجسته بدیدن فیلان و اودی بصرف شد و میرزا یوسف خان را بآئین پیش اشارت شد که حراست
اردوی بزرگ نموده از راه خشکی شتابد و شب اسفندارمذ نهم شهریور ماه آلهی بر فیل آسمان شکوه جلوه اقبال کرده ازان
مرحله نهضت فرمودند مناشیر لمعان تباشیر صبح کامرانی شدند روز خورداد ظاهر شهر دلگشای دریاپور از ورود رایات والا
نورپذیر گشت و دران فرخنده زمانی خاطر بهجت پیرای را بنشاط جنگ فیلان مست داوری مشغول گردانیدند
و چون در دین سلطنت و آئین جهانداری قناعت در ملک ستانی ناپسندیده خرد تیز و دانش است تسخیر قلعهٔ رهتاس پیش نهاد
همت والا شد آن قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد و چندین دیه بر فراز آن آبادان است و چندین
زراعت میشود و آن قدر از فوق بهم میرسد که تا هامانان (?) را بسند آید و چشمهای خوشگوار فراوان با وجود آنکه بر بالای کوه هیئت
کتابان همسری دارد و در پایین آن آب چاه عمق بسیار پدید آید و دران حصار رفیع باندک کندن آب شیرین لبریز
کند این قلعه را هیبت خان کررانی و پسرش بهادر خان استحکام داده بخواب غفلت غنوده بودند فرحت خان باین
خدمت نامزد شد و مظفر خان را که در روز رخصت امرای بنگ از راه خشکی خجلت زده باردوی معلی پیوسته بود بی آنکه
بسعادت پابوس استسعاد یابد بهمراهی او تعیین فرمودند و حاجی خان سیستانی و فتح خان مسند عالی و خداداد برلاس
و خواجه شمس الدین خافی و باقی خان کولابی و برخی از نبرد دوستان همت گزین را کومکی او نوشتند و این فوج نصرت قرین
را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند و چون خاطر خطیر ازین مهم بپرداخت روز امرداد هفتم شهریور ماه آلهی
از پتنه گذشته در حدود شیرپور نزول موکب منصور شد و آن روز منزل میرزا یوسف خان که از راه خشکی اردوی
بزرگ را سرکرده آورده بود بقدوم شاهنشاهی سعادت افزا گشت و روز دیگر فتحپور بهیه که بیست و یک کروه راه بود مستقر
اردوی ظفر قرین شد و درین آب سون را که در تلاطم طغیان بود عبور فرمودند صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراه اردوی
بزرگ باشد و احتیاط بلیغ نماید که عموم خلائق موکب انجم شمار و سایر منسوبان بیوتات علی الخصوص فیلان خاصه در جای

مناسب از آب بگذراند در روز آذر نهم شهریور ماه آلهی الغار فرموده آخرهای روز بگذر جوسا تشریف آوردند آب گنگ در فزونی عرض و بسیاری عمق و تلاطم امواج بیم آور پردلان بود در حصانت تائید ایزدی بکشتی در آن عبور فرمودند و میرخان بیساول را با جمعی از صاحب اهتمامان جگرین گذاشتند که درین گذر بوده مردم را باحتیاط و اعتدال گذرانند و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثری از تیزروان عرصهٔ سبکپائی در اثنای راه ماندند و آن شهسوار اقبال با چندی از برق رفتاران سعادت منش روز آبان دهم شهریور ماه الهی بخطهٔ دلگشای جونپور نزول اقبال فرمود عالمیان را که ناگاه چشم بر آن جمال جان افزا افتاد غریو از نهاد ایشان برآمد غلغلهٔ شوق و زمزمهٔ شادی بگوش هفت چرخ قدسی رسید شاهزادهای والاگوهر شرف ملازمت دریافته مسرت آرای شدند و مخدرات شبستان اقبال ملتزم مدارج مراتب کامیاب سعادت گشتند ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان آن ملک سجده آستان عزت نموده روسفیدی دو جهان سامان نمودند آنحضرت هر کدام را نوازش فرموده توجه بتنظیم مهام سلطنت و تنسیق جلائل امور گماشته در آن مصر جامع توقف فرمود تا ولایت بهار بدجمعی اولیای دولت از غبار فتنه اندوزان یکبارگی مصفا گردد و باعتضاد جنین شهنشاهی سترگ اقبال ثبات پائی و کارافزائی افواج کشورکشا که بصوب بنگاله رخصت یافته است روی دهد و کشایش آن ملک بروی دلخواه صورت شایسته گیرد و از سوانح آنکه قاسم خان کابلی را که اورا کاسو گفتندی و محمود خان و جمعی از افغانان بداندیش بجد و دجهار آمده شورافزا شدند گیهان خدیو میرزا نوعیلیخان و شاه غازی خان تبریزی را با بسیاری از بهادران خدمت اندیش رخصت فرمودند و حکم شد که محسن خان و سایر جاگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکین شورش و تصفیهٔ آن ملک کمر اهتمام بر بندند نامبرده ها فرمان پذیرفته بسلک نیکو خدمتی بر غرفهٔ اعتبار برآمدند و شورانگیزان فرومایه سرنگون شدند و غبار فتنه یکبارگی فرو نشست و از سوانح آنکه بمسامع همایون رسید که خان عالم باعتماد عاطفت و مرحمت بی آنکه رخصت نامه خانخانان داشته باشد بدرگاه مقدس جبهه سا گشت ازانجا که پاسبانی حکم ناگزیر فرمان روائیست مدور باش عتاب شاهنشاهی دوری گرای شد و طائفه از نیک اندیشان سخن ساز بموقف عرض رسانیدند که او نیز و یار خود را در اردو گذاشته خود بعرض مهمات جریده روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده است اورنگ نشین نوازش پذیر معذرت این گروه صلاح اندیش بسمع قبول پذیرفته بار دادند و او کامیاب آرزو گشته رخصت انصراف یافت و از سوانح این ایام معاتب گشتن صادق خان است و مجمل این منفصل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان که باهتمام اردوی معلی مامور بودند و بهرام بستم ماه آلهی بدرگاه والا رسیدند وچنان روشن شد که لال خان فیل خاصه در گذر جوسا فرورفته است و صادق خان در گذرانیدن احتیاط لائق و جدی شگرف بجا نیاورده از نظر عاطفت افتاد و جاگیر او بخالصهٔ شریفه تعلق گرفت و او را بی آنکه دولت کورنش یابد بصوب ولایت پتنه گسیل کردند و تا گریده فیلی که بدل آن باید التزام شد بنظر اشرف نیاورد بکورنش سرفراز نگردد

توجه نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافت و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات این ملک در پرداخت عزیمت دار الخلافت فتحپور مصمم شد در روز
دوازدهم مهر ماه الهی بساعت میمنت بخش سعادت افزا از شهر جونپور رایت مراجعت برافراشتند و موضع خانپور مخیم
سرادقات اقبال گشته حضرت شاهنشاهی درین منزل توقف اجلال فرمودند که ناگهانی قرین نصرت لشکر بنگاله رسید
و جمهور خلائق اطمینان پذیرفته شدند و اجمال این تفصیل آنکه چون افواج گیتی کشای بعزیمت تسخیر ولایت بنگاله رخصت یافت
نخستین قصبه سورج گده مفتوح شد و افغانان تاب لشکر منصور نیاورده بی جنگ راه ادبار سپردند و بعد از آن قصبه مونگیر
در حیطه تصرف در آمد و راجه سنگرام زمیندار کهرکپور و پورنمل راجه گیدهور و بسیاری از زمینداران آن ناحیت خود را
بفتراک این دولت ابد طراز بستند خانخانان از روی کاردانی لشکر گران را در چنین موسم باران از راه خشکی بآئین شایسته
سه گروه روی اهتمام بفیروزمندی آورد و چون فر توجه شاهنشاهی راهنمای این گروه کارطلب بود هر جا که رسیدند
نصرت روی داد و بهاگلپور و محل گانون که افغان نشین بود باقبال روز افزون بی جنگ بدست آمد و چون موضع
کونده مورد لشکر ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که اسمعیل سلحدار که داود او را از تهی مغزی خانخانان لقب کرده است بالشکر
بسیار آن حصار حصین را استحکام داده مشکل تر آنکه از مورد لشکر اقبال تا گڑهی در زیر آب است و نزول عساکر
گردون شکوه متعذر دار و پوشیده نماند که گڑهی دروازه بنگاله است از یک طرف او کوه سر بفلک کشیده که عروج بآن
بلندی پیاده را دشوار است تا بسوار چه رسد و ازین طرف چندین دریا با گنگ اتصال یافته موج زنان میگذرد و در
میان قلعه متین اساس نهاده حکام آن دیار است و درین مرحله دولت اساس مجمع کنگاش آراسته شد و خرده بینان
کاردیده در چاره گزینی در آمدند رای همه بر آن قرار گرفت که ازین منزل کشایش این عقده را طلبگار شوند زمینداران
آن ناحیت چنین نمودند که در ولایت چلی راجه راهیست نهانی اگرچه چارپای باربردار از آن کریوه راه گذاره نتواند
اما سواران چابکدست را بلطائف الحیل عبور تیسر است مناسب دولت آنکه افواج گیتی کشا دل نهاد گڑهی شده ازین شاهراه
عزیمت ملک گیری نماید برخی از مبارزان همت منش آن راه در آیند هر آینه درین صورت غنیم را الحزم باقی نشده مسالک
فرار پیش بگیرد بنا بر آن مجنون خان قاقشال را با فوجی از بهادران خدمت جوی بآن صوب فرستادند و قیاخان را با
طائفه از مبارزان دولت دوست بصوب گڑهی رخصت فرمودند و باقی اعیان لشکر در مقام رفتن بودند که سطوت
شاهنشاهی غنیم را از پای در آورد و نخستین جمعی از ملازمان خانخانان آنجا رسیده اندکی تردد کرده بیم افزای
آن گروه شدند و چون قیاخان با فوجی آراسته بآن حواشی پیوست یکبارگی از آن طائفه به بر رشته تدبیر
گسیخت سراسیمه وار راه گریز پیش گرفت چنان جائی که بجنگ کمتر دست افتد بتائید الهی بآسان روش بدست آمد
و صباح آنکه مطلع انوار اقبال بود خانخانان رسیده اساس سپاهی بیرونی را بلند گردانید و مجنون خان لقابد نصرت
آن کریوه را در نوردید همان روز ملحق شد زمینداران شایسته دولتخواهی کرده بودند اگر افغانان در حصار محکم شدندی

بآمدن این فوج تزلزل در ثبات ایشان افتاد حتی اما بتوفیق ایزدی بی وسیله کار دشوار آسان شد از نوید فیروزی
اورنگ آرای ستایش ایزدی و نیایش دادار توانا فرموده بارگاه نشاط را فراخ ساخت و از سوانح
آنکه درین منزل نصرت اساس غازیخان بدخشی که از کابل احرام سجده آستان والا بسته بود جلا افزای
جبهه اخلاص گشت او از گروه علم ظاهر خبرا ترک شده بگاشن سرای حقیقت استشمام روایح مینمود و خیره و خواجه
خیل که از مخصوصان میرزا حکیم بود و جمعی دیگر از آن دیار بگرد آوری سعادت ابدی باندیشه خدمت آن آستان
مقدس روی شیرمگین را بدان عتبه اقبال مالیدند و هر یکی زیاده از رتبت بنوازش شاهنشاهی بخت مند آمد
و از آنجا گیهان خدیو تقاضای اقبال باضمیری آسمان پیوند و خاطری سپاس گرای و کرداری خاطرپسند روی از آن فتح
آورده و منزل بمنزل بظاهر در عبادت معدلت و عشرت شکار و بباطن راز پرداز ایزدی بوده در خلوت و در انجمن
میآمدند و روز دیبان بست و سوم مهر ماه الهی اسکندرپور که نزدیک مانکپور است مخیم سرادقات دولت
عرضداشت خانخانان رسید خلاصه مضمون آنکه داؤد راه ادبار پیش گرفت و باقبال روز افزون شاهنشاهی
افواج قاهره بدار الملک تانده در آمده شرح این تائید ایزدی آنست که چون گهری کشایش یافت داؤد دبار صدمات
صدمات لشکر منصور نیاورده روبگریز آورده روز بروز بادیه پیمای ادبار فرار شد و دریای گنگ از تانده بدو شعبه
انقسام می یابد یکی جانب بندر ساتگام که باوڈیسه منتهی میشود و دیگر طرف محمود آباد و فتح آباد و سنارگانو و جهانگیرنگر
و او از راه دریا ساتگام روبه سرعت نمود که بحدود اوڈیسه شاید غبار فتنه تواند انگیخت خانخانان روز سروش
چهاردهم مهر ماه الهی در شهر تانده که مرکز بنگاله است درآمده در رواج و رونق آئینهای معدلت همت گماشت
و منشور عاطفت باسم خانخانان شرف نفاذ یافت و خدمات مستحسن او بتحسین و آفرین شاهنشاهی رسید
و از آنجا بپرده نشینی عشرت شکار بادل سپاس گزین و ظاهر عشرت طلب متوجه پیش شدند و از سوانح این ایام
سپری شدن روزگار خواجه جهان است او بواسطه انحراف مزاج عنصری در جونپور بود بسر نوشت آسمانی درین هنگام
فیل مستی بجانب او دویده و پایش بطناب بند شده افتاد و حال او یکبارگی تباه گشت و حوالی لکهنو بجایگاه هستی
او پرشد و روز اردی بهشت سوم آبان ماه الهی ساحل دریای گنگ نزدیک قنوج مستقر رایات اقبال شد
و چون موکب همایون بحدود پتیالی رسید حسین خان که درین لشکر بمزاج سودای خویش درماند از سعادت ملازمت
محروم بود بدرگاه والا آمده دولت کورنش نیافت و چون بسر منزل دار الخلافت مور و سرادقات جلال شد
عزیمت طواف اولیای دهلی و اجمیر در خاطر خداپرست این یگانه عالم یزدان شناس در جوش آمد و اول آبان
ماه الهی دهلی مقر رایات نصرت اعتصام گشت بشرائط و لوازم احترام گذشتها تبقدیم رسانید و از سوانح آنکه حسین خان
از غلبه سودا اسباب دولت را از خود دور کرده قلندری گزید شاهنشاه قدردان بدارو ی عاطفت چاره گر آمدند

تیری از ترکش خاصه عنایت فرمودند که باختنا و آن جاگیر خود را که بجانب شریفه اختصاص یافته و در تصرف
در آورده و در سرانجام سپاهیان همت گماشته و از این منزل دلکشا از راه نارنول بخطهٔ فیض اساس اجمیر عنان
عزیمت انعطاف یافت و حوالی نارنول در شکارگاه خان جهان که از لاهور احرام آستان بوس نموده بود ناگهانی
در نورستان حضور درآمد و باعث انبساط خاطر همایون شد و بشرائف مراحم شاهنشاهی اختصاص گرفت و هم
در حواشی نارنول خان اعظم میرزا کوکه از گجرات ببال شوق راه دراز طی کرده ناصیه سای عتبهٔ اقبال گشت
و بجلائل عواطف شاهنشاهی سربلندی یافت و اوائل دی ماه الهی خطهٔ دلکشای اجمیر مطلع انوار شاهنشاهی
شد آداب طواف و مراسم زیارت تقدیم رسید و لوازم داد و دهش بظهور آمد و در این ایام که آمد آمد از
قدوم شاهنشاهی خطهٔ اشاعت فیض و کرامت نور بود رای رایسنگه از رقائع سوانح جرین بارگاه مقدس آمده بعرض
عرض رسانید که چند رسین مالدیو در حدود جودهپور از سیه بختی خود سر اسکبار دارد و لشکری که به تسخیر سوانه پای
همت افشرده بدفع او نمی تواند پرداخت اگر فوجی از مبارزان اقبال رخصت یابد هر آینه تنبیه حالی او با صلاح
انجامد ملتمس او بپایهٔ قبول ارتفاع یافت و مخفوف الطاف ساخته بجانب مرجوعه رخصت فرمودند طیب خان
و سید بیگ توقبایی و سبحان قلی ترک و خرم و عظمت خان و سیور داس و برخی از مجاهدان خدمت گزین
را بر سر چندرسین فرستادند آن غنوده بخت از حد و درام پور خود را بکریوهای سخت کشید فوج نصرت قرین
اقبال روزافزون گیتی خدیو را آسان ساز دشوار یها دانسته بآن کوهستان آورد و چندی را دست بکار رسید
بسیاری از ارباب عصیان پایمال شدائد گشتند و آن مرتاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت ادبار
شد و غازیان سعادت اندوز از معامله نافهمی و کوتاه بینی گریختن او را انجام کار دانسته بی طلب بدرگاه معلی
سعادت نمودند چون بمسامع اقبال رسید برای رهنمونی آئین خدمت این بیراهه روان را که مسلک
فرمانی را سپرده بودند از پایهٔ اعتبار بر انداختند و در اندک فرصتی خاطر اقدس از جلائل امور این ناحیت فراغ یافت
روز رام سبت و یکم دی ماه الهی خان اعظم را بجلائل تفقدات اختصاص بخشیده برای انتظام مهمات گجرات رخصت
دادند و خود بتایید اقبال متوجه دار الخلافت شدند و از سوانح آنکه برای شگفتگی ره نوردان طلب آسایش
جگر تشنگان سفر بتبلیغ مطاع صادر شد که از دار الخلافت آگره تا اجمیر در هر یک کروه جای سرانجام داده منارهٔ
بر اساس نهند و آدابشا خواهی آهو رشت بخشند تا گم کردگان راه را دلیلی بهم رسد و واماندگان طریق را قوی پدید آید

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافت

ساحت دار الخلافت بفرخی و فیروزمندی در مدت هفت ماه که از چندین سال ارتاش ملک و انتظام پراکندگیهای
ین و نوازش مخلصان خدمت گزار و بر انداختن ناسپاسان ملک و افزونی معدلت و عموم مهربانی و فنون

عبادت تبقدیم رسانید کشاده پیشانی وا و گستری را روز بازار و آوندار دی بهشت سوم بهمن ماه آلهی دار الخلافت
فتحپور را بقدوم میمنت افزای نورپذیر گردانیدند درین هنگام که دار الخلافت از مقدم گرامی روشنی افزود برای آرایش
ملک معنی عبادتخانه اساس فرمودند که آن خانه رفعت پیرای چهار ایوان داشت شب جمعه را که نمازه اشتهار سعادت
بر رود ارد برای افاضت گزید وصلای عام شد که دران شب نورانی طبقات انام وطوائف مردم از گروه دانش و دهان
صوری و معنوی و آگهی طالبان عموم خلائق و محتاجان هر طائفه در حوالی آن بقعه مقدس گردانید و مراتب نفس دانی
و مدارج حق شناسی بآئینهای مختلف و روشهای متنوع بطرز تنقیح و بیان روشن در منصه ظهور گراید و عیار دانش
و کردار گرفته شود و جوهر آدمیت جلا پذیرد و حق اساسان ببارگاه قبول درآیند و زراندوزان بگنج کساد شتابند بزم
خداشناسی و خداپرستی رونق یابد و در فضای دلکشای آن منزل حق اساس هزاران هزار مستعدان هفت اقلیم
باداب دلنشین آمده انتظار قدوم شاهنشاهی می بردند و گیهان خدیو با پیشانی کشاده و روی شگفته و زلال عاطفت
بران تشنه لبان بادیه انتظار ریخته نقادی فرمودی گروه گروه را سره کردی و طائفه طائفه را عیار گرفتی و هر یکی
از مسکینان گرد آلود تا بعمامه بندان و طیلسان افگنان چه رسد وا رسیده کامیاب آرزو گردانیدی و از ان بار
نظر دور بین خود از هر طبقه جمعی را گزیده در آن انجمن صفا برده اساس بزم حقیقت نهادی و گاه برای تعلم حاضران
بارگاه اقدس بندگان فراجبان آدم شناس را فرستادی و آبدیده دران تامل گزین هر جنس مردم را بگوهر دانش
رسانیدی و آن صیرفی اهلیت بتجدید نظر دور بین در آورده چندی را طلب داشتی و همواره دران انجمن صورت و معنی
چهار بزم والاترتیب می یافت در عبادت کده شرقی نوئینان بزرگ وامرای عالی شکوه که در چهاربستان تعلق فروغ
آگاهی از ناصیه حال ایشان لمعه ظهور داشت جای میگرفتند و در نشیمن جنوبی حکمت پژوهان دین ور از نورپذیران
روزستان اشراق و آرامش گزینان شبستان نظر بدبستان دانش آموزی می نشستند و در انجمن مغربی مهین
نسبان عالی کسب سعادت میکردند و در نزهتگاه شمال صوفیان صافی دل محو تجلیات انفسی و آفاقی می نشستند
و برخی از فراخ حوصلهای بخت مند که بمیامن توجهات قدسی ازین مراتب آگهی بهره مند بودند در هر چهار خلوتکده نور
مشعل شناسائی می افروختند نکات بلند و سخنان دقیق بر زبان مقدس میگذشت و طوائف دانش اندوزان
انصاف گرامی بتقریر تا حد و تحریر مطالب جوهرنمای استعداد می شدند مشکلات طبقات انام را کشادی شایسته
روی میداد و آئینه دانش مستعدان زمان جلا می پذیرفت و تمام آن شب را بچنین طرز خاص پسند عام گزین زنده
میداشتند مراتب قیاسی و مدارج شهودی بعیار می رسید و انجمن آرای حکمت پژوه در جمیع نشیب و فراز صحرای
آگاهی بی فکر و رویت سخنان حقیقت آمود هوش افزا گفته چراغ بینش را نورافزا میشدند و بمیامن توجهات محقق
از مقلد جدا میشد و ناسرگی زراندوزان دانش پرتو انکشاف می یافت و قلب اندوده حافظ که براوج نشسته

که معانی بهمه عیب نهان بینا بوده و اضافت استعدادات از ظلمت خفا بارگاه ظهور می شتافت بل از کوه عدم برفراز وجود جلوه میگردد و درین بهارستان آگاهی محرر این شگرفنامه تجدید ملازمت نموده ولادت ثانی جلوه ظهور داد و اجمال این داستان هدایت بخش که در مبادی این سال دار الخلافت آگره بسجود خدمت ناصیه سای گشت و چون رعونت و النش ربیعی در سر داشت و نیز پدر بزرگوار دل نهاد تو قیع نمیشد از سفر دیار شرق تقاعد ورزید تا آنکه از دیار شرقی مرحمت نامه برادران آمد که شهریار جهان آرا تا یاد فرموده چون ورنگار خانه اسباب کوته دست بود عزیمت خدمت از قوه بفعل نیامد تا آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود و فاتحه سوره فتح را تفسیر تسوید نموده تا آنرا تحفه مجلس مقدس گرداند و چون رایات اقبال باجمیر رسید و مکرر دران بزم دانش این شوریده شورستان هستی را یاد کردند و از ملاطفه گرامی برادر سترگ صوری و معنوی حقیقت روشن شد شوق عتبه بوسی افزود و چون رایات اقبال بفتح پور نزول اجلال فرمود رخصت از والد صوری و معنوی حاصل کرده بفتح پور شتافتم چون دران مسجد جامع اتفاق افتاد و مهربانی نبود که تفقد نماید رعونت نمیگذاشت که وسیله جوید برادر آن فرو بسال و دانش مرا بزاویه خود رهبری فرمود و چون از راتبه خواران مائده معنوی بود ناگزیر خواهش آن سالار معنی پذیرفتم روز دیگر بمسجد جامع که از عمارات سترگ شاهنشاهی است عبور افتاد ناگاه دران انجمن بزرگ گیهان خدیو سایه عاطفت انداخت از دور بدولت کورنش نوربذیر گشتم شهریار قدردان از دور بینی خود نظر تربیت انداخته طلب فرمودند از انجا که حال زمانه و وضع زمانیان بر پیشگاه خاطر مایه ظهور داشت و لبعد مسافت ضمیمه آن خواهش هم نام خویش دریافته انتظارگی بود تا آنکه از فروغ توجه شاهنشاهی روشن شد که بخت من یاوری کرده است و کوکب طالع من از هبوط برآمده پیشتر شتافتم و ناصیه سای آستان جلال گشتم زمانی دران مجمع دین و دنیا باین حیران انجمن هستی خطاب داشتند و حال مرا چنانچه من هم نمیدانستم بخاصان بزم اقدس وا می نمودند کمندی چند درگردن جان افتاد و دل را بکرو کالای بارگاه تعلق بردند اگرچه دو سال دیگر از روی قرب بفعل کردم سرای خاطر گرفته بود و در تنگنای باطن دل شوریده چنین سرایندی که از اینک از اهل مدینه و اصحاب تعلق برآمده در فسحت آباد یکتائی و نزهتگاه وحدت عشرت آموز فطرت میگردم اما عاطفت شاهنشاهی روز بروز مرا از زمین حسی باوج کسی برمی آورد و بمدارج تربیت پایه پایه ارتفاع می بخشید چنانچه کاید بیت المقدس مقصود بدست افتاد و از سوانح آنکه جاگیر منعم خان خانخانان در بنگاله مقرر شد خدیو آگاهی دران هنگام که بصوب دیار شرق نهضت فرمود متوسل او در صوبه بهار قرار گرفته بود و در حوالی مخالفان بنگاله شکست یافت آن ملک معمور و ایمنی گشت خواجه شاه منصور شیرازی را بدرگاه والا فرستاده التماس جاگیر بنگاله نمود عاطفت شاهنشاهی ملتمس او پذیرفت و از سوانح آنکه در اطراف دار الخلافت آگره مشل یافته عنکبوت لیکن بمراتب

ازان گسترده تر بر و تیع و مراتع افتاده و در بعضی جا نیم جریب و بعضی جا کمتر ازان طول و عرض داشت و چنانکه حکمت بالغهٔ ایزدی عفونت هوا را چنین چاره گر آمده عاطفت خود را بر عالمیان جلوهٔ ظهور داد

آیین داغ را رواج بخشیدن و جهانیان را بر راستی و وفا هدایت فرمودن

زینت بخش اورنگ سلطنت فرهنگ آرای بزم آفرینش هیچ ماهی و سالی نگذرد که آئینهای خجسته را جلوه اختراع به فروغ خرد دوربین خویش پایهای آسودگی نهاده جهان آرائی نفرماید درینولا جهت انتظام حال سپاه و رعیت و ازدیاد ملک و مالش دولت نظرهای دور انداخته ضوابط شگرف و قوانین سترگ مقرر فرموده و از انجمله رسم داغ است بر دیدهٔ وران انصاف گزین در نقاب خفا در آید که آدمی پیوسته مقهور آز و مغلوب خشم باشد و از استیلای غضبی و شهوی خرد پژوهان بالغ نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغ والا فروغ خرد خاموش گردد تا بفرومایگان نا بخرد چه رسد و باین حال انصاف و مردی کمیاب چه که نایاب و خدیو آفاق در نقاب بی توجهی هر آینه در بسیاری از گروه آقا و طبقهٔ نوکر شورش حرص و طوفان بی حقیقتی پدید آمد تا بحدی که تعین باشی انچه از درگاه می یافت آنرا از نوکر باز داشته حرص افزای میشد و نوکر خاک بیوفائی بر فرق روزگار خویش بخیته در هر چند بیگی ساختی و هر جای بوده از شره و آزنیا سوده و از هجوم بی انصافان و عموم این بیراهه روی آنکه با آزرم ذاتی و معدلت پژوهی راه سویت سپرده قناعت و حقیقت گزیدی غبار آلود تهمت بودی اگرچه در عنفوان این سال قبل از انکه یورش بلاد شرقی پیش نهاد همت والا بوده نیز این اندیشهٔ حقیقت اساس از مشرق ضمیر صافی پرتو انداخته بود و کارپردازان پیشگاه اقبال شروع دران نمودند لیکن تنسیق و تنظیم این کار سترگ درین هنگام که رایات اقبال بدار الخلافت معدلت آرای شد صورت اتمام گرفت و تنقیح این معامله و تعیین مراتب منصب تشخیص پذیرفته رونق و رواج یافت و نیز رای جهان آرای شاهنشاهی برای انتظام مبانی ملک و آسودگی رعیت ممالک محروسه را بخالصه منسوب ساخت دران هنگام که شهریار معدلت دوست در پرده آرائی عیار مردم گرفتی متصدیان اشتغال سلطنت کمناکی را که مقرر فرمودی بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعهای بحساب افزودی و در نقصان و افزایش آن دست تصرف گشادی هر دل آن گروه بدست آوردی بکام خود رسیدی و هر کرا دل بخیر دادن نشدی حیران مندگشتی و نیز هر که معمور نعمت بود از بی انصافی و حرص اندوزی ناسپاسی کردی و آنکه کم یافتی از بی قناعتی و بی اخلاصی مدرالش نبودی درین زمان که لوامع صبح اقبال در تابش و خدیو اورنگ در برانداختن نقاب بود برخی از توجه والا صید دل این کار فرموده نخستین ممالک محروسه را خالصه گردانیدند امرا و سایر ملازمان درگاه را علوفه نقد مقرر شد و باندازهٔ عقیدت و سرکردن جمعیت پایهای مناسب تعین یافت و کاروانان دیانت مندنامزد شدند که ملک وسیع هندوستان را بقید ضبط درآورده حال حاصل را قرار دهند تا یکبارگی تغلب پیشهها را بازار طمع کساد گیرد با آنکه صوبهٔ بنگ و بهار و گجرات را مقتضای

دوربینی و قدردانی بحال خود داشته بودند و کابل و قندهار و غزنین و کشمیر و تته و سواد و بجور و تیراه و بنگش و سورته و اوڈیسه فتح نشده بود بیکصد و هشتاد و دو عامل عدالت گزین رخصت یافتند که خالصات را حراست نمایند و چون هر عامل را آنقدر جا سپرده بودند که مبلغ کرور تنگه از آن ارتفاع یافتی بزبان روزگار نام کروری شد و درین وقت سرآمد پیشکاران خدمت شهباز خان و خواجه غیاث الدین علی آصفخان و رای پرکوتم و رای رامداس پاس احکام پادشاهی داشته فرمان پذیر بودند باین طرز بدیع هم سپاهی را سامان شگرف و هم ملک را انتظامی شایسته پدید آمد و هم از رذیله خیانت و بتال تحقیقی صیانتی شد و نیز ضمیر اصابت اندیش شاهنشاهی برای افزونی و آبادانی مملکت توجه بتحقیق جریب فرمود و در زمان پاستان آن را از رسن میساختند و در خشکی و تری تفاوت بسیار رو دست آویز ارباب تغلب میشد شاهنشاه حقیقت بین از نی که آن را بزبان هندی بانس میگویند طنابی اختراع نمود و آن را بحلقهای آهنین اتصال بخشیده پیرایه سعادت گردانید و بوسیله این آئین حق اساس سرمایه آسودگی جهانیان پدید آمد و آبادانی ملک افزایش گرفت و راه زیره و ناراستی بستگی پذیرفت و از آئینهای سترگ قرار واقعه نویسی و تعیین نویسندهای هشیار مغز حساب دانست و درین هنگام اقبال التیام خاطر دانش پژوه پرتو انداخت و بفرمان والا این طرز انتظام بخش فروغ رونق یافت و مقرر شد که بامعان نظر و تامل وافر آنچه از بارگاه خلافت لمعه ظهور بخشد در قید تحریر درآید تا کارپردازان سلطنت را اعتمادی شایسته بدست افتد و احکام فرمانروائی را پاسبانی گزیده قرار گیرد و لله الحمد که چنانچه مرکوز مهانخانه قدسی سرشت بود بعملخانه اقبال پیوست و بفروغ این طریق انیق عبادت گزین نشاء تعلق بمقام رسید و تفصیل این آئینهای والا در دفتر آخر نگارش یافته و از سوانح آنکه عفت نهاد عصمت قباب قسیمه بانو عرب شاه در پرستاران شبستان در آمد و جشن بزرگ سرانجام یافت اعیان اکابر و امجاد امرا و سایر ارکان دولت سعادت حضور یافته شادی آموز گشتند بیت

بر بوستان افگند زین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افگند زین شادی کلاه

نبرد آرائی منعم خان خانخانان در اقصای بنگاله و شکست داود و سایر سوانح آن دیار

چون بتائید الهی و امداد سماوی معموره بنگاله مفتوح گشت داود بجانب ساتگام و اوڈیسه روان شد و کالا پهار و سلیمان و بابوی منگلی و برخی از افغانان بجانب کهوره گهات شتافتند و همچنین هر گروهی بطرفی رفته فتنه افزا شدند خانخانان باتفاق راجه تودرمل در تانده که دار الملک آن ناحیت است رحل اقامت افگند و بنظم مهام ملکی و مالی پرداختن گرفت و بیاسالی معدلت آئین شاهنشاهی آشوب بنگاله را چاره گر شد و در حواشی و اطراف آن معموره افواج نصرت قرین تعیین نمود تا یکبارگی آن نزهتگاه از خس و خاشاک مخالفت صفا پذیرد و محمد قلی خان توقبائی و خواجه عبدالله و سید عبدالله خان و قمر خان و قیاقخان و طالب ناصر بیگ و طبقه از مبارزان کارطلب را بسرکردگی محمد قلیخان برلاس بجانب ساتگام

فرستاده کرد و او تودر را از بیست سامان نداده بدست آورده و مجنون خان و باباخان و جباری و میرزا بیگ و خالدین و طائفهٔ
دیگر را آن صوب بکموره گهات رخصت کرد تا شورش آن صوب را فرو نشانند و مراد خان را با گروهی از گزیده مردان دلاور بجانب
فتح آباد بنگاله فرستاد تا آن ناحیت آباد ایمن گردد و اعتماد خان را با جمعی از مجاهدان دولت بجانب سنارگام فرستاد تا دست
ستمگاران حواشی از کار افتد و چون چاره آسودگی عموم رعایای آن دیار انتظام گرفت اشتهار یافت که جنید کررانی که
از درگاه والا فرار نموده بود خاک ناکامی بر فرق روزگار خود ریخته مایوس از گجرات و دکن بحدود جهارکنده آمده و درین
فتنه انگیزی است راجه تودرمل و قیاخان و نظر بهادر و ابوالقاسم تمکین و طائفهٔ از نبرد آزمایان شهامت اندیش بدفع
این شوریده بخت همت گماشتند و بتائیدات آسمانی فرستاده با منصور خدمات شایسته شدند و خیال افغان و دیعت
خانه خاسر رو بدشت ادبار نهادند و قیاقتلالان در حدود کهوره گهات کارزار کرده جوهر مردانگی را بعیار رسانیدند
و غلیم غبار آلود ناکامی بجانب کوچ فرار نموده و سلیمان و تنگلی بلقدم آباد شتافت و غنائم فراوان مبارزان اقبال
اندوخت نورروز زاده افغانان اسیر شد و آن ملک وسیع آباد در تصرف اولیای دولت در آمده و از هیبت
سطوت غازیان همت گزین جنید که از جهارکنده برآمده سر شورش داشت برگشته در خفایای جبال گمنامی گزید و
آن فوج ظفر اعتصام معاودت نموده به بردوان آمده درین هنگام محمود خان پسر سکندر و محمد خان مونه و چندی دیگر
از آن خودسران بادیهٔ شورش در قصبهٔ سلیم پور گرد فتنه انگیخته اند راجه فوجی شایسته بر سر آن گروه تبه کار فرستاده
معرکهٔ جنگ آراست محمد خان بخاکستان نیستی گرد آلود شد و پسر سکندر گریخته آوارهٔ دشت ادبار گشت و درین اثنا
آگهی آمد که جنید از کوه جهول برآمده شور افراست راجه با این کارداران خدمت گزین روی همت بآن صوب آورد
و خود از جهارکنده پیش دار و در رفته بود که شاید با و نبرد دغاباز دو دست آویز شورش بهم رسانده و از خودسری و زیاده طلبی
صحبت بر نیامد راه معاودت می سپرد که آوازهٔ لشکر منصور او را در حیرت انداخت نظر بهادر و ابوالقاسم تمکین و محمد خان
پسر سلطان آدم گکر و امام قلی جولاک و بهارمل گهتری و برخی از دلاوران که پیش پیش فوج نصرت اعتصام میرفتند
از معاملهٔ نافهمی دور رفته بودند و بلوازم هوشمندی بتقدیم نرسید جنید بر سر آنها ریخت محمد خان و بهارمل و چندی دیگر
مردانگی بجا آورده جانفشانی نمودند چون این خبر براجه تودرمل رسید با آئین هوشمندی و طرز نبردشناسان بتادیب آن مدبر
روان شد جنید تاب مقاومت نیاورده بسرعت بجانب جهارکنده گریخت و بعنایت روزافزون ایزدی غبار فتنه
فرو نشست و از سوانح آنکه یار محمد ارغون قراول نزدیک مولیر رفته دست تطاول برآورده و تاراج کشود و اسباب و اموال
بسیار بتصرف او در آمد و ابارکه از فیلان نامور آن دیار بود ضمیمهٔ غنائم او شده و هر چند منعم خان خانخانان آن را
طلب داشت بعذر ریش آمده در حدود جهارکنده شتافته در جمع اموال کوشید و اوباش آن بادیه هرزه گزیده از انجا
شهرمل کهته تاراج کنان بجنگل لوفی و کهنسکر که بنیاد شهر و بار افغانان بود شتافت و در انجا دست برد ناکوئی نمود

وغنیمت بسیار بدست افتاد و همگی نیت آن داشت که از راه جهارکنده بدرگاه والا شتابد و باین ذریعه گرد آمدهای
خود را بامان رساند و چون بتمام باره آمد مجوبیت چوهان و شهاب پسر خودی بجنگل درآمدند و او نصرت قرین همت
در تعاقب بست و مجوبیت از حیله اندوزی آمده دید و بر مکامن حال آگهی یافته در لباس دوستی دشمنی اندیش
شد و جنید بر هنمائی شبخون برد و همگی مال سوداگر و جمیع اسباب این قافله بزرگ بدست آورد و آن غنوده خرد
از خواب غفلت بیدار شد و برهنمونی بخت خود را بلشکر راجه رسانید و از نهیب این فوج اقبال جنید باز بهمان خفایای
کوهستان پناه برد و محمد قلیخان برلاس آن لشکر آسمانی تائید را بنظر هوشمندان معامله شناس سرکرده بصوب داود
مرحله پیما شد چون بلبیت کروهی سانگام مورد افواج گیتی کشا گشت تخیم راپای ثبات بلغزش درآمد بصوب ولیسه
پی سپر راه گریز گشت این فوج ظفر طراز به بندر سانگام رحل اقامت انداخت و بانتظام پراگندگیهای آن ناحیت
اشتغال نمود و درین هنگام مسرعان راستگوی رسانیدند که سرری نفس ناطقه داود نفائس خزینه را برداشته
بولایت جسر شتابان است محمد قلیخان هرچند سرعت نمود سودمند نیامد آن سکپای تمام حیله خود را بامان رسانید و همگی
اندیشه اعیان این لشکر آن بود که درهمین حدود آسایش طلب کردند درین اثنا راجه تودرمل با آن فوج عقیدت منش
پیوست و در توجه بصوب اودیسه و استیصال داود سخنان درست همت افزای اخلاص طراز درمیان آورد و
و نیروی دانش اندوزی و بردباری چاره هرزه درایان نادان کرده بسعی شگرف محمد قلیخان برلاس را باین جنود اقبال
دلیل سعادت گشت و دران هنگام که قصبه سندل پور مورد افواج جهان کشا شد او اسطدی ماه آلهی محمد قلیخان را روزگار
سپری گردید غیر از آنکه زبان افطار پان خورد و حرارتی بروی غلبه کرد سببی دیگر ظاهر نشد برخی از دوربینان عرصه آگاهی این را
از نتائج بداندیشی یکی از غلامان خواجه سرای فراگرفتند و ازین سانحه ناگزیر دران اردو بی انتظامی پدید آمد و بازار واقعه
طلبان روزگار گرمی پیدا کرد و اکثر مردم قیاخان را که سر هرزه درایان بود و از خانخانان رنجیده خاطر سردار ساخته قرار
دادند که از راه جهارکنده متوجه درگاه شوند و فوج جنید را دست آویز کورنش گردانند هرچند راجه تودرمل عقل و اخلاص گستر
بکار برد سودمند نیامد مسرعان فرستاده خانخانان را آگاهی بخشیده چاره بازداشتن این گروه را در فرستادن زربا یکی
از چرب زبانان یکتا دل منحصر ساخت او مبلغ گرانمند مصحوب لشکرخان فرستاده بصلاح دید راجه زر بنده ها را بقدر آرزو اسا
داد و بدوربینی و سعی منعم خان و شاهم خان و خواجه عبدالله و طبقه از دلاوران مذمت گزین نیز درین لشکر پیوستند
و از رسیدن این فوج عقیدت منش انتظام گونه پدید آمد و استیصال داود را بخاطری مذبذب و دلی ناخوش قرار داده
ره نورد شدند داود در انتهای هندوستان شتافته میخواست که در گوشه خمول بسر برد از استماع اختلاف در لشکر منصور
ودل پهلو بهمان خان که ایالت اودیسه از جانب او داشت بقصد پیکار معاودت نمود و امرا از بردوان پراه مداران
کوچ بکوچ بجستجو شتافتند چون پیوسته فضای پیشانی اکثر اعیان این لشکر غبار آلود ناسپاسی بود راجه از دوربینی اندیشید

که اگر حال برین نهج باشد روز نبرد که زمان جوشش دریای عقیدت و شجاعت ست کار چگونه بانجام رسد بهرگونه اگر
خانخانان بپوندد ظاهر و رانست که بدولی و نکوهیده نیتی برخی از معامله فهمان آسیبی برساند این خیال صواب قرین
نگاشته فرستاد و خانخانان از دور اندیشهای کهن سالان روزگار دیگر را نیز بدانیقدر نگاه مستبصر نمی گردد اگر آسیبی
بآن لشکر نصرت اعتصام رسد بهرآئینه کار او بدشواری خواهد کشید درچنین هنگامه نهراولان جهانگیر فرمان مقدس
آوردند و خلاصه مضمون آن منشور دولت آنکه چون تائید سماوی آن ملک معمور در حوزهٔ تصرف اولیای دولت
درآمده و ساکنان آن مرز معدلت روزافزون کامیاب خواهش شدند اکنون راه دیده وری و دوربینی زبونی غنیم
آسان نشمرده همت در استیصال آن فتنه جوی گمارد تا یکبارگی توطن گزینان آن بوم از اندیشه شورش او آسوده گردند
و خانخانان ناگزیر امتثال حکم اقدس نموده بعزم این کار برآمد و بایسر انجام خردپسند در جستجو با جنود اقبال پیوست و او نیز با لشکری
فراوان در حدود هریور که برزخی ست میان بنگاله و اودیسه در استحکام مداخل اهتمام گزیده آمد بسیاری از اعیان لشکر
و عموم سپاهی از کوتهی فطرت و ناشناسائی کار و بداندیشی باطن و کاهلی ذات دل بخدمت نمی‌نهادند و اقتضای
همت این گروه آن بود که یکگونه صلحی در میان آید خانخانان انجمنی از کارآگهان ساخته نخستین مالی چند از دفتر اولیای
شاهنشاهی برخوانده در دلدهی و جگر بخشی استادی بکار برد و پس ازان در گشایش این عقدهٔ مشکل نهی و پاسبانی
ناموس دولت سخن سرای گشت و هریکی باندازهٔ شناسائی و مردانگی و مقدار عقیدتمندی و فراخی حوصله
پاسخ آرای شد و برخی جنگ را مقدم داشته سلامت جوی آمدند و بعضی محاربت را بر مسالمت گزیده زنگ
زدای جوهر مردانگی شدند و طائفه دل بر جنگ نهاده از صعوبت مسالک تامل گزیده بودند و طبقهٔ از فزونی
شجاعت مشکل را از آسان تفرقه ننهاده شوق پیکار داشتند بسعی راجه تودرمل و ثبات پای منعم خان خانخانان همه
را رای بر محاربت قرار گرفت لیکن جویای مسلکی دیگر شدند که عزیمت این کار از دیر دشوار بود الیاس خان لنگاه و
طائفه از دانش منشان خبایای ملک راهی آسان تر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند و جهانگزینان
کارطلب به تسهیل و تصفیهٔ آن طریق رخصت یافتند و بچستی و چالاکی ازان معبر تنگ او ودیسه درآمدند و او و
را آن همه تدبیر در استحکام راه بطلان پذیرفت با خاطری پراگنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام نکروهی تقابل این
دو لشکر روی داد آن عرصه آوردگاه بلمعان سیوف بهادران همت منت آرایش گرفت دلاوران و نام آوران از
هر طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند و نقد مردانگی را بعیار کامل میرسانیدند تا آنکه بمیامن دولت
روزافزون شاهنشاهی روز دین بست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق جمعه بستم ذیقعده داود شکست یافت
و جمعی کثیر بگو عدم فرو شدند و تشریح این کبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزا مصمم
ساخت فوجها برین نسق قرار گرفت قول بفروغ کاردانی او روشنی گرفت لشکرخان و هاشم خان و محسن خان

وبسیاری از مجاهدان نصرت طراز بهمپائی او دل تنها دشنه‌اند و التمش بشجاعت قیاخان و خانزاده محمد پسر کوچک علیخان چشتی و بیرخان بهادران رونق گرفت و فوج هراول بمردانگی و عقیدتمندی خان عالم استحکام یافت خواجه عبدالله و شیرخان و سید عبدالله و میرزا علی علمشاهی و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و بیابت خان و میرزا محمد و خان قلی دیوانه و حافظ کو و شجاع بیگ از پیش قدمان این فوج ظفر قرین بودند و برانغار بنیروی همت و تدبیر شاهم خان جلایر و محمد قلیخان توقبائی و بابا خان و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سید شمس بخاری منتظم گشت و جوانغار به دیده وری و ثبات پائی اشرف خان و راجه و ندل و مظفر مغول و یار محمد قراول و ابوالقاسم تمکین و چندی از مبارزان خدمت دوست مضبوط شد و چون غنیم روبروی افواج کشور کشا آمد هر فوج در ان عرصه مردآزمائی عیار همت گرفته بیشتر و مردانگیها و دلاوریها از جانبین بتقدیم رسید. و در ان تاریخ بواسطه فتور ستاره عزیمت محاربه در سر داشته بدستور هر روز دلیران مست پیکار بودند یکبارگی مخالف صفوف مبارزت آراسته بر آمد در قلبگاه داود بسبب خود اسباب تکال می‌نداخت و میمنه بشوخی سکندر برادر جهان خان تیرگی پذیرفت و میسره از تیره رائی اسمعیل خان کار دشوار بود و مقدمه از زیاده سری گوجر خان روی در فساد داشت یکبارگی روی شورش پدید آمد خانخانان ناگزیر با عتقاد و اقبال شاهنشاهی در ترتیب فوجی ظفر تائید همت بست خان عالم از دلیران شباب و افزونی شهامت سر رشته تدبیر گسیخت و تیز جلوی کرده دور تر شتافت و گروه انجمی دست بکار بردند و معرکه زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهی بر آشفت و درشت گویان پی رو را فرستاد و از عنف باز گردانید و هنوز آن فوج اقبال انتظام شایسته نگرفته بود گوجر فیلان سبکپای تیزرو تمام غیرت را در پیش و تهور گزینان نخوت مند را در پس داشته به پیکار در آمد و چون قطاسهای سیاه و پوستهای جانوران بدندان و سر گردن آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپان فوج هراول را از دیدن اشکال بوالعجب و شنودن آوازهای مهیب روی همت برگشت هر چند فارسان عرصه شهامت کوشش نمودند سود نبخشید و جمعیت دلاوران این فوج را سر رشته انتظام گسیخت خان عالم که بر اسپ آزموده بی پرس سوار بود پای ثبات افشرده داد مردانگی داد و بسیاری از افغانان را علف تیغ جلادت گردانید ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد از سر زین بر روی زمین آمد و از فرو چستی و تیز دستی خود را بر اسپ گرفته باز نهنگانه نبرد را آرایش داد و درین هنگام چشم زخم باو رسید ناگهانی فیل عربده جو بیباک رسیده او را بر زمین زد و افغانان هجوم آوردند و بلند جانی گوی با ئین اخلاص نهاد آن کاردان ناموس جهان صورت و معنی بدست آورد و ازین سودای پر سود نیکنامی ابدی منشور روی داد و چون ناظم فوج را آئین پیش آمد گوجر خان تمامی این جوق را برداشته روی با لتمش نهاد و سپه تن هماخان زاده محمد خان مردانه جانفشانی نموده مسافر ملک بقا شد و آن متهور مدبر این فوج را نیز بیجا ساخته روی بقول آورد و تزلزل در مبانی همت این طائفه افتاد و پای دانش بیابت ایشان آماده گشت منعم خان خانخانان با لشکر خان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان و چندی از نزدیکان خدمت ایستاده دل میداد و همت همراه شیدات

اگرچه بازماندن از توفیق ثبات پائی و نیکوخدمتی نیافتند اما خود به دوستی ناموس مردانه زخمها خورده و زخم فرق و گردن
و دوش بسیار بود و جای از دست نداده و تیغ تیزی درآمده و لشکرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی
شدند و خانخانان پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر بهتر شد اما به بینائی نقصانی رسانید و جراحت گردن اگرچه اندمال
یافت اما آن قدر توانائی ندارم که عقب نیک توانم دید و از ریش و دوش و دست چنانچه باید بسته نمیرسد و با
چنین زخمهای عظیم اندیشه برگشتن پیرامون خاطر او نمیگشت و درین هنگام جمعی از خدمتگاران هواخواه عنان گرفته
برگشتند و گوجر جنبان رانده می آمد تا آنکه بار و بهی لشکر منصور رسید و آن مصر معمور تاراج شد و سرمایهٔ افزایش عزت
و خودبینی گوجر گشت و از پستی و خودنمائی برای دلدهی به آواز بلند سخن سرائی شد که من خانخانان را زخمهای کاری زده ام
این همه استعداد جنگ برای چیست کوشش کنید و کار به آخر رسانید و با همراهان خود از نیرنگی اقبال هراسیده میگفت که با وجود
آثار فیروزی خاطر نمی شگفت و زمان زمان دلبستگی می افزاید نمیدانم که چه از پردهٔ تقدیر بظهور خواهد رسید و انجام کار
چگونه خواهد شد و چون آن ادبارمند از آن روی گذشت اکثر مردم او بتاراج اموال و اسباب پریشان شدند و درین
اثنا قیاخان و لیبرا و خیلی از بهادران که روی برتافته و گریز داشتند برگشته بیکبار درآمدند خواجه عبدالله و شیرویه خان
و سلیم خان و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبار قلی دیوانه و حافظ کوسه و جمعی دیگر بهم پیوسته آب رفته را
بجوی آوردند و عنایت ایزدی که کافل آمال این مهم گشت لمعهٔ ظهور داد و نیرنگی اقبال شاهنشاهی در مقام
دستگیری شد درین هنگام که دلاوران اخلاص گزین و بهادران نصرت اعتصام پای همت افشرده بکارزار
درآمدند تیری از کمان خانهٔ تقدیر بمنشور نیستی رسانیده یکبارگی خون آن خودکام بخاک هلاک غبارآلود ملت گشت
همسران و همبازوان از آوازه ظهور این سانحهٔ جانکاه دل بباد داده راه گریز پیش گرفتند و جمعی انبوه را اجل
از آنکه قالب تهی گشت آبرو ریخته آمد و خانخانان که از لشکرگاه سه کروه پیشتر شتافته بود معاودت نموده روی
بمیدان وغا نهاد و درین شورش بهادران برانغار و جرنغار صف پیرائی نموده نبردآزما بودند که برانغار غنیم
تیزدستی نموده پیش گذشت و همانا خبر استیلای گوجر یافته میخواست که خود را باو رساند که آن قضیه روی داد و
بکار رسید دیگر بخت و طرز چنان نشست که داود و بروی جرنغار لشکر منصور آمد راجه تودرمل به نیروی عقل دوربین
ایستاده فوج خویش را بکار داشت درین اثنا یکی از هرزه درایان خبرهای ناخوش از خانخانان و جانعالم رسانید
پای آتش بر جای ماند پاسخ آرای گشت که پرتو اقبال شاهنشاهی بر سر بندهای اخلاص گزین همت بلند نور
افزاست اگر یکی را روزگار سپری شده پای ثبات دیگری بلغزش درآید چهرهٔ اقبال را از آن چه گزند و مجاهدان
دولت را چه غبار سراسیمگی پیرامون حواشی خاطر گردد هرزه درا خموش و اینگونه حرف بر زبان میار عنقریب نسایم
فیروزمندی از مهب تائید یزدانی وزیدن گیرد و تیر کام روائی از مطلع امید برآید و نیروی سخنان دلبخش هوش افزای

عقیدت آموزان بدگوی را مهر خاموشی بر لب نهاده جواهر نصیحت آویزهٔ گوش هوش گردانید و خود کار فرمای بهادران اخلاص منش شد و بابای کولابی و مقصود علی و میر یوسف آب بارانی و حسین بیگ کرد و جمعی دیگر از تیز دستان پیش قدم این فوج ظفر طراز رفته دست بکار بردند و بیدلان جان بناموس بیکار زار در آمدند شاهم خان جلایر از شنیدن دلیرهای گوجر و برهم شدن فوجها باکثر همت شده در انعطاف جلو بود و سید شمس بخاری و طایفهٔ از دلیران جان نثار کمابیش بزم یکجهتی را گرم داشتند در آرامش دل و عزیمت افزوی نکتهای تلخ شیرین اثر جلوه گاه زبان آورده چاره گر بدند باب یاری این دریادلان نبرد آرای ناموس و دست غبار اندیشه فرو نشست ناموران بر الغار یکدل و یکجهت شده روی بجوالغار غنیم نهادند و هنگامهٔ کارزار آرایش گرفت و جواهر فطرت را روز بازار شد و در اندک زمانی مخالف را برداشته القول رسانیدند و درین هنگام میان راجه و داؤد کارزار تراز و شده بود و برانغار و کوکب ظفر لوای فرا یزدی یکبارگی نمایان شد و شکیب پای آن گروه نخوت گزین گسست داؤد هرچند خبر شکست هراول و التمش و قول عساکر منصور شنود از شکوه اقبال شاهنشاهی از اوریب نبرد شناسان کاروان انکاشته در سنگلاخ بیدلی حیرت داشت که این فوج سترگ نیز زد و یک شد آن ناسپاس دل بهبی آزرمی نهاده بدشت ادبار شتابان گشت و سنگ تفرقه در جمعیت او افتاد و مقارن این حال خبر فرو شدن گوجر رسید و سر رشتهٔ درگریز آورد و سپاه نصرت تیغهای آخته از دنبال شدند و بسیاری از آن بخت برگشتگان

بخواب نیستی غنودند و صحرا از خون کشتها لاله زار گشت

چه مستی که هرگز نشد هوشیار	بهر گوشه مستی بر افتاده خوار
دلیران درو باده خواران بزم	یکی برکه بود گفتی نه رزم

غنایم فراوان فراهم آمد دولت صوری و معنوی روی آورد سعادت دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیاب آبرو گشته بسجده و نیایش نامیهٔ بخت را روشنی بخشیدند خانخانان لیس از چنان نا امیدی بتائید دولت ابد پیوند چنین فتح شگرف ارجمندی یافت جراحات عنصری و ریشهای درونی بمرهم نصرت اندمال پذیرفت اگرچه پیش ازین بنگاله در حوزهٔ تصرف در آمده بود لیکن بشمار آن دیده و رامروز فتح این ملک وسیع روی داده و مواهب عظمی از مکامن غیب بمجلای ظهور رسید شکوه اقبال بالید و مایهٔ دولت بلند شد خانخانان در حواشی آن نبردگاه منزل گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد و در مراتب سپاس دولت روز افزون همت گماشت و روز دیگر از فزونی بدکاری آن گروه کافر نعمت و استیلای قوت غضبی در گرد آوری اسیران آورد و گاه سعی شگرف نمود و آن گرفتاران وشت ادبار را علاقهٔ گسل تن و نفوس شد و از سرهای بی مغز نخوت مندان هشت منارهٔ آسمانی ارتفاع اساس نهاده عبرت افزای نظارگیان شد چون نوید این فتح سترگ و مژده با کش دولت بمسامع همایون رسید سرمایهٔ مزید آگاهی گشت و مراسم سپاس بتقدیم آمد و مراتب شکر بظهور پیوست و مناشیر عاطفت کبری صادر شد و پایهٔ اعتبار مخلصان خدمت گزین بلندی پذیرفت رتبهٔ صورت این گروه ارتفاع گرفت و مرتبهٔ معنی آن طایفه اعتلا یافت و از سوانح آنکه لشکرخان را پیمانهٔ زندگی لبالب گشت از آن زخم عنیف که در روز

بیجا از پای در آورده بود حال او صحت گرائید لیکن از بی پروائی و سهل انگاشتن ایام نقاهت قالب تهی کرد
و از سوانح سپری شدن کار یا محمد خون است او از قراولان پادشاهی بود و بهمت نزدیک گردی در بنگاله نیکوکاری و انجام شایان
خود آرائی برد و به تکاپوی خود اسباب مکنت را فراهم آورد و با سپاه پیکی دم استقلال زد هر چند فیل ایار را که بدست آورده بود
طلب داشت نه فرستاد و اندرزها او را سودمند نیامد درین جنگ نیز از اخذ غنایم با چندی از ملازمان او کار بشورش رسانید چون آن گروه
و او طلبیدند کینه بیشین شرار افروخت بی آنکه غوری در معامله نماید ولگام در رفت کند بسیاست دست غضب برگشاد چندان زدند
که تار و پود هستی او گسیخته آمد اگر چه بجال او ستم رفت اما بسیاری از تبه رایان خودسر را بعادت آباد سخن مشنوی رهنمون شد

آغاز سال بستم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دوردوم

درین هنگام معدلت افروزی و جهان آرائی نشاط افزایان روز جمعه بست و هفتم ذیقعده بعد از سپری شدن
هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آرای جهان بفرخی و فرخندگی پرتو جمال ببرج حمل انداخت آغاز سال ششم از
دور دوم شد و رسم نشاط و شادمانی پایه شمول گرفت و عیش و عشرت صورت عموم یافت و تازگی آنچه در عنوان
این سال فرخنده چهره آرای اقبال شد آنست که داود که افسر فرمانروائی بر سر داشت آن را پای انداز بارگاه
اقبال شاهنشاهی ساخته داخل ملازمان عتبه اقبال گشت

دیدن داود منعم خان خانخانان را و بزم صحبت باهم آراستن

چون تائید جنود سماوی داود خاک بی آزرمی بر تارک روزگار خود بیخته فرار نمود و گوهر با بسیاری از نخوت گزینان
بگوی نیستی فرو شد چنانچه مجمل از آن گزارش یافت خانخانان بصلاح کارشناسان دولت منش شاهم خان جلایر
و راجه تودرمل را بکاشی آن آواره دشت ادبار رخصت داد و قبول خان و محمد قلیخان توقبائی و سعید بدخشی و قمر خان و شاه
طاهر و شاه جلیل و طالب بخشی و بسیاری از مجاهدان عرصه اقبال و مبارزان خدمت گزین را درین لشکر ظفر طراز نوشت و این
جنود نصرت قرین دل نهاد خدمت شده باقدام همت بی سپر راه همت گشتند آن بدست باده کامیابی خمار آلود ناکامی
شده شتابان بکنج خمول و کرنج گمنامی بود چون تغنبه بهدرک مورد افواج کشورکشای شد آگهی آمد که آن تیره رو عرصه ادبار
در عین سرعت جهانگیران پیوست و بدلهی او بقلعه کتک که از قلاع حصین آن دیار است روی آورده و اوباش آن ملک
گرد و فراهم آمده اند و تمامی اندیشه خودسران آنکه اگر لشکر نصرت طراز راگذار باین حوالی افتد عرصه مبارزت آراسته گردد که آن
شکست ناگهانی از عدم محافظت قوانین احتیاط روی داده و اگر توقف نماید در سرانجام اسباب پیکار کوشش رود تا در هنگام مناسب
بلوازم انتقام توانیم پرداخت از شنود این خبر کهن سالان غنوده بخت سراسیمه شدند و فتنه جویان شورش طلب را هنگامه هنگامه
گرمی پذیرفت هر چند راجه تودرمل دانش منشی و عقیدت مندی را بکار برده در تسلی و تسکین این گروه همت بست سودمند نیامد
ناگزیر استدعای حضور خانخانان نمود و صریح نوشت که کار دشوار به نیروی اقبال شاهنشاهی آسان شدن است اگر

باميد اين مردم خودبين روزشمار كارنساز گذاشته شود به آئينه بيشمار كشيد لايق اخلاص و معامله شناسي آنكه اهتمام
اين كار را بر ذمت خود لازم شمرده بي شايبه توقف روي توجه باين صوب آرند خانخانان را با آنكه زخمها اندمال نيافته بود
سبکبار سوار همت بانجام این مامنیت گماشت و به تیزتری جیبی در همان شهر آمد هنگامه فروز خدمت شد از بندگان
تهي مغز را بخشش و بخشایش و ناموس دوستان خودآرای زنجشگاهی نگاه از تبه رائی بازداشته عزیمت پیش نموده با تمکین
کارشناسان خدمت گزین نزدیک آن حصار حصین که افغانان تیره رای تباه اندیشه بودند رسیده پای شکیب این گروه به
لغزش درآمد نه سامان قلعه داری و نه اسباب پیکار و نه جای گریز جنود اقبال فوج در فوج داود به تنهائی گرانده زان حیله منزله
گریزت پیش گرفت و بعجز و زاری گرائیده در مصالحت زد و قتو و شیخ نظام و برخی از اعیان را فرستاد و این فریب کاران جادو
فن بزر و سخن سران لشکر منصور را بصلح آوردند و کم سالان غنوده بخت که از تبه رائی بلطایف الحیل در آرایش هنگامه غنیم
تکاپو نمایند و آن را وسیله مزید اعتبار انگارند داستان مصالحت را غنیمت شمردند راجه تودرمل که بر حقیقت کار آگهی داشت
هرچند دست و پا زد سودمند نیامد خانخانان هاشم خان و قتلق قدم خان را فرستاد و شرایط صلح را تنقیح داد و خلاصه
بیان آنکه نخستین داود آمده بتسلیم نوکری درگاه مقدس نماید و فیلان نامور به پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد
و پس از چندگاه که مورد خدمات پسندیده گردد روی شرمگین بآستان مقدس شاهنشاهی برده زنگ زدای
عقیدت شود و بقید یکی از خویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد تا ملتزم بساط عشرت بوده گرو باشد
داود که کارش باضطرار گرائیده بود همه را بحسن تلقی قبول نمود و سوم اردی بهشت ماه الهی موافق غره محرم مسند و شناسائی
و سه یگانه دولت آراسته گشت و بزم مصالحت زینت گرفت پیشتر از آن بیرون اردوی ظفر طراز جای نزه و دلکشائی
ترتیب یافت و انواع آرایش حیرت افزای نظارگیان آمد و خانخانان با اعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرتگاه
آمده جشن آرای شد اشرف خان و حاجی خان سیستانی شتافته داود را با بزرگان آن لشکر آوردند خانخانان تا گلیم
باستقبال شتافته گرم خوشامد نمود و شمشیر خود را کشوده گذاشت یعنی از سپاهگری برآمدم و خود را با آن درگاه مقدس
سپردم تا بدانچه مصلحت دید ارکان دولت باشد بجای آورند خانخانان آن را بملازمان خود سپرد و پس از زمانی
از جانب عتبه خلافت خلعتی والا داده کمر شمشیر مرصع حمایل ساخت داود بهیئت فروتنی روی خود را بصوب
دار الخلافت داشته سجده ملازمت بجای آورد و نفائس امتعه و شرائف اسباب اندیار و فیلان نامور و خزینه
وافر برسم پیشکش گذرانید و شیخ محمد پسر بایزید را که برادرزاده او بود بخدمت درگاه مقدس همراه ساخت و اکثر
آن روز بخرمی و عشرت آن جشن سپری شد و در هنگام رخصت بعضی محال اوریسه به تیول او وا دادند و او را از تنگنای
زندگی بوسعت آباد انبساط رخصت داده نشاط معاودت کردند و عموم مردم شادمانیها بظهور آوردند مگر راجه تودرمل
که دوراندیشی و راز سنجی پیشه بکار داشت و دران بزمگاه حاضر نشد و بر صلح نامه مهر نکرد و از انجا که دنیا جای باد افراه

احمال است هر کدام بزودترین اوقات بپاداشت رسید و از سوانح شورش کهوره گهات است و اجمال این تفصیل آنکه
در نیوقت که خانخانان با اکثر عساکر والا شکوه بصوب کتک اتفاق افتاد و کالا بهار و بابوی منگلی و طایفهٔ از افغانان
تیره بخت گرد شورش انگیخته بر سر قاقشالان ریختند و این گروه از کم جنگی کرده آبروی حمیت و حیا را نجاک بی ناموسی
انباشتند و افغانان ولایت کهوره گهات را متصرف شده تعاقب نمودند و امرای قاقشال در هیچ جای پای همت
نیفشرده بحوالی تانده عنان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود و بشهر تانده در نیامده از حواشی آن روبروی
غنیم شتافت و مخالف از هجوم او بانش الطرف آب گنگ نخوت آرای بودیده وران لشکر منصور بالاروی
آب جای که دریای گنگ دو شعبه میشود یک جسر بانجام رسانده همت در بستن دیگر گماشته بودند که غنیم را پای
ثبات بلغزش در آمد غبار آلود خاکستان ادبار راه هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکر نصرت اعتصام تا حدود
مالوه شتافت و از انجا که فوج عقیدت گزین بسرگردگی محب خان بولایت کهوره گهات فرستاد و مجاهدان
اقبال آن ملک را تبازگی مستخلص گردانیدند و فتنه اندوزان بزوایای خمول فرو شدند و خانخانان سپاس ایزدی
وشکر پادشاهی بجا آورده معاودت نمود

سوانح صوبه بهار بکار افزای مظفر خان و تبازگی آن ولا را

در داستانهای پیشین گزارش یافت که خدیو عالم بجهت هوشیاری و آگاهی مظفر خان را هنگام مراجعت
از فتح پتنه از کمکیان فتح خان ساخته بی آنکه بکورنش شرف اختصاص یابد بخدمت کشایش قلعه رهتاس
گذاشته بودند و چندگاه از دست خوی نکوهیده در خارستان ناکامی و دشنه بر دل جگر می زد و از انجا که در سرشت
او دو تیمنی نهاده دست قدرت بود به سخنان هوش افزای خواجه شمس الدین خافی از شورش طبیعت بر آمد
دل بنهاد خدمت شد و اندکی از اندوختهای خود بر آورده سامان لشکر نمود و جوینده و سهام را که از افزونی
اشتغال سلطنت بکسی جایگیر نشده بود نیروی شجاعت در تصرف آورد و از روی دریافت بسامان خود
برداخت و آماده آن دیار شد که چون فرحت خان با سایر امرا بگرد قلعه پای همت افشرده بخدمتگری روی عقیدت
آورد از انجا که نیت و عزیمت را اثرهاست در همان چند روز بمردانگی جوهر آوردی نما آمد و اجمال این تفصیل آنکه
روزی بهادر پسر هیبت خان از قلعه رهتاس بر آمده شور افزا شد مظفر خان تیز دستی نموده سزای شایسته در کنار
او نهاد و مال و منال و فیلان او بدست آورد و بمحض این اندیشه حقیقت اساس آب رفته بجوی باز آمد
دنقد و زان حواشی وحوالی لوای اعتبار افراخت و در همان نزدیکی امر المحاصره پرداختند و او بگشاده پیشانی همراهی
فرحت خان گزین انجام آن اهتمام نمود و اندک فرصت گذاشته بود که لمعهٔ عاطفت گیهان خدیو بر ساحت احوال او
بر تو انداخت و از بارگاه خلافت فرمان عنایت صادر شد که اگر او باتفاق سایر ملازمان درگاه میعاد گرفتن

قلعه‌نفررساز و خود دران کارسترگ کوشش نماید و اگر تعهد تواند نمود یا کشایش آن بزمان دراز وابسته داند درا
موقوف داشته بسزا دادن افغانان متمرد بهار که در صوبه بهار فتنه انگیخته اند تگاپوی نمود نخستین بشاهراه خدمت
رهنمون گردد اگر دولت را طلبکار شده والتجا بدرگاه آورند به بخشش وافزایش سربلند گردانند و گرنه مالش بکاران
داده مایه عشرت سایر کوته اندیشان شود مظفرخان از ورود منشور سعادت بهجت نیایش بجای آورده معروض داشت
که اسباب قلعه گیری درین لشکر انتظام نداشت تعهد نتوانست نمود و شایسته دولت ابد پیوند هم آنکه نخستین این
عرصه دلکشا از خار و خس ناسپاسان پاک گردد و پس ازان بادلی نشاط‌مند و خاطری خدمت جوی باتفاق
جنود اقبال باستیصال نخوت منشان تیره‌بخت آن ملک همت گماشت و میرزا دو علیخان و برخی از بهادران
کارطلب که حضرت شاهنشاهی هنگام معاودت درین دیار گذاشته بودند همراه شدند و محسن خان از قاق حرب بهار
وتالقه از سپاه که با نتظام جاگیر منعم خان اشتغال داشتند نیز پیوستند و کارهای شایسته تقدیم رسید و
معامله دانی او اعتبار گرفته آمد و تمامی آن صوبه غبار تمرد گزینان فرونشست و آدم خان متبنی از ابراهیم پور و
دریاخان کاسی از قصبه جسر کانولی جنگ گریخته بجانب بهارکند بی سپری شتافتند و چون کار
دران معموره ماندگان منعم خان بر زور بی مظفرخان حسب بر وحیلی آرزی وداع کردند و چون جاگیر بعد شد
تاکر لیسوب جونده و سهرام معاودت نمود و خداداد برلاس و خواجه شمس الدین موافقت گزیدند و اثنای راه آگهی شد که استکبار
تبهاس آن دو قصبه را متصرف شده اند از آنجا که بخت معاضد و اختر موافق بود کرد اندیشه بر دامن همت او نشست
و با دلی کارطلب روی بان جانب آورده و نفر مرتع شمشیر و نیروی تدبیر آن دو معموره را مستخلص گردانید
و تا باید عقل دوربین خواهش را دربسته منتظر بارقه غیبی می بود و نیندی از اند و تنها لکارمی برد و تباخت و تاراج
همتی برمی داشت ناگاه در بهار شورش پدید آمد و منتظمان آن ملک بفراغت تمام استدعای حضور نمودند
مظفرخان سلوک پیشین را در نظر نیاورده برای برآمد کارصاحب باقدام همت شتابان گشت و خدمات
شایسته بجای آورد و تفصیل این بر سبیل اجمال آنکه منعم خان خانخانان در هنگام عزیمت میان ولایت بهار و
بهارکند عرب بهادر را گذاشته بود درین هنگام حاجی و غازی دو برادر با برخی از افغانان شورافزای از
حد و بهارکند برآمده بر آن قلعه تسلط یافتند و بسیاری از متحصنان شربت والپسین نوشیدند عرب گریخته
برآمد و امرای آن صوبه فراهم شده تسکین شورش را طلبکار آمدند و افغانان در تنگناهای کوهستان شتافته
نخوت آرای گشتند و امرا در برابر شتافته در دفعه تأمل نمودند نه رای برگشتن بود و نه مصلحت پیش رفتن روزی
قریب سی صد راجپوت از ملازمان راجه جگوت داس و غیر او دران کریوه مردانه درآمدند و عاقلانه کارزار کرده
هزیمت یافتند چنانکه رو کان کچواهه و رودیجیان و قریب صد کس از بهادران دران زد و گیر نقد زندگی

بنابر آن جواد (؟) دار ظهور این سانحه نکوهیده امرا را پای ثبات بجنبش درآمد ناگزیر شرمگین از سلوک ناهموار پیشین کار دانان فرستاده از مظفرخان استمداد نمودند و به آئین شرک در اندک فرصتی بالشکر منصور پیوست و درین هنگام که طلیعه ظفر از مشرق اقبال در طلوع بود اعیان لشکر را در عزیمتها فتور راه یافت و بهانا که باعث آن نوشته خانخانان بود خلاصه مضمون آنکه جنید از راه جهارکند بصوب بهار شتابان است لشکر نیروی با بسیاری از مجاهدان پردل تعیین یافته پیشتر از رسیدن کمک در جنگ مبادرت نمود و سانحه کشته شدن محمدخان ککر و تاراج گشتن بار محمد قراول که مجمل گزارش یافت مندرج بود مظفرخان در ثبات پائی و دلدهی کوشیده پاسخ آرای شد که مقتضای عقل دوربین چنانست که این سرگذشت موجب فرید دلیری و افزونی اهتمام در پیکار گردد تا پیشتر از آنکه جنید پیوندد کار این تهورمندان خودسر ساخته آید و معلوم نیست که وه روز دیگر آن مدبر باین نواحی رسد و امید است که در یک روز این غنیم آواره دشت ادبار گردد و بسایه اقبال روزافزون بزرگان لشکر را دل رفته باز آمد و پیمان یکجهتی بسته آماده پیکار شدند و از تائیدات سماوی آنکه طائفه از شناسندگان این مرز راسی دیگر نشان دادند و قرار یافت که روبروی کریوه افواج نصرت طراز روان شود و آن قدر آهستگی بکار رود که فوجی از آن راه به عقب غنیم نزدیک رسد دران هنگام عرصه مبارزت آراسته گردد همه رای بران قرار گرفت سردار قول مظفرخان شد و در برانغار فتح خان را مسند عالی مقرر گشت و بزرگ جنغار فتح خان را ساختند و در هراول میرزاده علیخان و میراحاق جهان و حسین خان آخته و آفاق و باقی کولابی و زهراب ترکمان و عرب بهادر و پیر محمد دیوانه و کوجک قد و زمی بسیاری از پردلان کار طلب معین گشتند و خواجه شمس الدین با برخی از بهادران نبردآزمای ناقر و شد که از راه دیگر از عقب این گروه مخالفت در آید غنیم از استحکام کریوه و هجوم اوباش در کمال غرور بود که ناگهانی رسیدن افواج منصور روبرو آمدن فوج عقب مقارن افتاد و پای شکیبائی این گروه بلغزید و همت در نقاب احتجاب مختفی شد فتح سترگ روی داد و غنائم فراوان بدست آمد دامن اهتمام در تعاقب نمودند و در حدود کریوه رام پور از اعمال جهارکند مخالفان فوجها ترتیب داده برگشتند عمده این گروه نخوتمندان آدم تبتی پسر فتح خان و دریاخان کاکر و جلال خان و حسین خان غازی و یوسف تبتی و عمرخان کاکر و محمود کاسو بودند مظفرخان از روی کاروانی آداب نبرد ملتزم شده میدان آرایش داد

تغیر کوس و برآمد نبرد	برخشید تیغ و بجوشید گرد	سواران بیک جا برآمیختند	پیاده همه در هم آویختند
	ز خون دلیران گرد سیاه	زمین گشت لعل و هوا شد سیاه	

و بهادران حقیقت گزین گرم شگرف کاری بودند که خواجه شمس الدین و طائفه از تیزدستان کارشناس با آئین پیشین از عقب غنیم درآمده داد مردانگی دادند حسین خان غازی و جلال خان سور و جونه که از دلاوران نامی و نام آوران دلیر بودند دران عساکر گاه مردانگی بخاک هلاکت افتادند چون دست مخالف انکار از بپای گرید

راه او باید پیش گرفت و بیامن اقبال شاهنشاهی فتح سترگ چهره افروز شادمانی گشت و مراسم شکر و آداب سپاس
بتقدیم رسید و از پاس لوازم احتیاط سپاه نصرت قرین صلاح در توقف ندیده بفیروزمندی معاودت کردند و هر کدام
بجای خود گشتافته آسایش طلب شدند جنید که عزیمت بهار داشت از شنود این ساخته دولت افزا قدم پیش نهاده
فرصت جو گشت و از سوانح آنکه چند روزی از این نگذشته بود که جنید قابو دانسته در زمینت آباد صوبهٔ بهار شورش
انگیخت امرای آن دیار در شهر پتنه فراهم آمده بیچاره گری نشستند و به مظفرخان مراسلات یکتادلی فرستاده استمداد
نمودند و او باعتضاد اقبال روزافزون شاهنشاهی نمود و متوجه شد از آنجا که ثبات پائی و جمعیت و عقیدتمندی را آثار بدیع
باشد پیش از وصول به مقصد منشور مقدس رسید و پایهٔ اعتبار او افزایش گرفت از سطاوت عاطفت آن روشن شد که
زبان خجسته حقیقت نیکو خدمتی او به پیشگاه ضمیر خلافت پرتو انداخته است و سرکار حاجی پور که در تیول محمد قلیخان برلاس
مقرر بود با و مکرمت فرمودند از این نوید کام فزای گلچین بوستان اخلاص شد و نهال همت بالش در آمد و دل با کشاکش
روی داد و عزیمت اقبال کشود و خاطر کارزار گشت و با جمعی فرخ با مرا پیوست و در استیصال بد نهادان فتنه انگیز پای
جلادت افشرد و آب پن پن را پل بسته عبور کرد و درین اثنا مستعجلان خانخانان رسیدند که در پیکار جنید نشانی و گی
بکار نبرند که قرارداد خاطر آنست که درین نزدیکی بآن رسیده شود و از فتح عزیمت نموده توقف گزیدند و هر چند مظفرخان
داستان موعظت و کارستان معاملت به تنقیح عبارت تفصیل داد سود مند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آلود تر شد و
کارطلبی او وران مایه بود که تنها به پیکار جنید همت بند و که شورش حاجی پور بلند آوازه گشت ناگزیر بصوب عنان عزیمت منعطف
داشت و مجمل این مفصل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی زئی و شهباز خان عزلی و سلیمان پنوار و بهادران آمده میر محمود
را که از جانب مظفرخان در حاجی پور بود از هم گذرانید تا صد کس بنجوالستان نیستی نمودند ناگزیر دست از کار جنید باز داشته
باخداداد برلاس و عرب و خواجه شمس الدین و قلیلی از مجاهدان خدمت دوست بصوب حاجی پور روی آورد با وجود
کثرت مخالف باعتضاد دولت ابد قرین همت در پیکار بست چون رو برو گذشتن متعذر بود از آب گنگ
عبور نموده بقصبه سوانح آمد در میان رود حاجی پور دریای کندک طغیان داشت افغانان از افزونی جمعیت
خود و کمی لشکر منصور مغرور بودند از آنجا که همت تائید تقد و با خود دارد و اقبال با عزائم درست همدوش اسباب
فیروزمندی روی در انتظام آورد نخستین ادی کرن زمیندار چنیارن در سکاست کچهستان در آمد و درین هنگام که از طرف
هجوم اوباش بود و ازین جانب مبارزان خدمت گزین آهنگ گذشتن داشتند و لنگاه حصول این امنیت دشوار
می نمود زمیندار مذکور رهنمای منزلگاه نصرت شد که در گشایش کار مقصود چنین بخاطر میرسد که بالا رویه این دریا
گروهی از خویشاوندان من توطن دارند و کشتیهای استوار آنجا بهم میرسد مناسب دولت آنکه لشکر فیروزی
بهمین دستور در برابر غنیم جلوهٔ اقبال کند و تا خورشید لی سر آید و برخی از تیزروان عرصهٔ جلادت نامزد شوند تا کشتی

گروه را شبا شب از آب بگذرانیم و هرگاه این مبارزان همت منزد نزدیک رسند فوجی آراسته روبروی غنیم
جنگ کنان عبره نماید و در هنگام زد و خورد وصیت آی آی آن تیزدستان معرکه شهامت سنگ تفرقه در جمعیت آبا
مخالف خواسند انداخت بنابرین گزین تدبیر سید مدسر و مرد جنگی بسرگردگی قاسم علی سیستانی و عرب بها در ره نورد
بادیه سعادت گشتند و قاصد ان جاده شناور مقرر شدند که پی در پی خبر گذاشتن و نزدیک رسیدن آن دلاوران
نامور رسانند و چون جهان بضیای نیر اکبر و نور اعظم روشنی پذیرفت آگهی شد که آن جوق بهادران از آب گذشته
نزدیکی گرای اند مظفر خان کشتیها را پر از جوانان نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرگردگی خواجه شمس الدین
و خداداد و بلاس برابر غنیم روانه گردانید افغانان غنوده بخت به بندوق و تیر در آمده شور افزا شدند و درین اثنا
آواز کوس و گورکه آن فوج نصرت اعتصام سامعه کوب مخالف گشت تا گزیر کاروان دل بتاراج داده
رو بگریز نهادند جمعی کثیر غبار آلود شورستان نیستی شدند و حاجی پور مستخلص شد و غنائم فراوان بدست مجاهدان
دولت افتاد و اهل پتنه که از بدگهری تماشای بوده دست از معاونت کوتاه داشتند خجلت زده آمدند و از سوانح عبرت افزا
آنکه چون نیروی دولت ابدی تایید فتح حاجی پور روی داد و پایه حال مظفر خان بلندی گرفت خبر گزاران راستی منش
چنان نمودند که آن طرف نهر بده کنک فتح خان موسی زئی و جلال خان عربی و سلیم خان برمید ستری و جبری و بسیاری
از افغانان نخوت منند فراهم آمده اندیشه شورش دارند مظفر خان از دوربینی و کارطلبی بعزیمت دفع این گروه روانه گشت
چون حوالی آن رود معسکر اقبال شد بالتیه چند از خواص آشناسای حقیقت دریا و جای گذر بر آمد تا به چشم ژرف نگاه
خود مشخص گرداند اگرچه عرض آن نهر کمتر از کرانداز بود اما عمق بسیار داشت و در تشخیص گذرگاه از اطراف قریب
دو بست سوار بنظر در آمد و خواجه شمس الدین و عرب بها در وطائفه از دلیران کارشناس را اشارت کرد که دورتر از
آب عبره نموده این غفلت اندوزان خود سر را سزای دهند این تیزدستان روی بخدمت آوردند مخالفان
ازین اندیشه آگهی یافته در طلب کمک شدند و چون این فوج نمودار شد عنان تاب گشته بیورش خود معاودت نمودند
مظفر خان از شتاب زدگی از آب گذشته بآن فوج ملحق شد و همگی اندیشه آنکه در زیر بار منت خدمت فروشان
نباشد و مقارن آن غنیم که برگشته میرفت از رسیدن کمک روی بجنگ آورد و از کثرت مخالف و قلت مبارزان
ناموس دوست و ناسازگاری بخت و بی یاوری همت سپاهیان این فوج بی زد و خورد شایسته پراگنده شدند لب بار
از سراسیمگی خود را در آب زده بگرداب فنا در ماندند مظفر خان نزدیک بود که خود را دران موج خیز اندازد خواجه شمس الدین
عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد و یکی از تیز روان حقیقت مند را باز و فرستاد که شاید بهادران طلب کار
خود را آلوانند رسانید و غنیم دل در تعاقب بسته هجوم آورد حاجی پهلوان و خواجه شمس الدین و عرب و برخی ازین
همراهان که قریب پنجاه کس بودند برگشته کمانداری پیکار دادند و در تعجیل غنیم فتور می انداختند چنانچه روز بسر بدامن

کشید و کار بر مظفرخان تنگ تر شد درین هنگام اقبال شاهنشاهی بلمعه ظهور داد و فیروزمندی روی آورد و تفصیل این تایید ایزدی آنکه وداد و خبر کشته شدن مظفرخان شهرت داشت هر یکے در مقام شتافتن بناحیتی بود که آن فرستاده رسید دل از پراگندگی باز داشتند و چاره سگالشند خدای داد برلاس و مهرعلی نیل برخے و تیکه بهادر و برخے از دلاوران نبود و تو تریبی همدکس اندو سے پردلی و تیزدستی دریا نوردیده رو براه نهادند و همان قاصد فرود رسیدن این جوق ظفرطراز بسایه اعتصام ایزدی کامروائی نمود عنان کشیدند و گرد آویزش برانگیختند

چنین تا بشب رزم بیکار بود	نه بد دست کز رخم بیکار بود	زمانه تو گفتی بر آمد همے	بهم کوه و دشت اندر آمد همی

درین آشوب جانفشانی و جانستانی که غنیم را با وجود نصرت از افزونی جراحت و ورود چندین و بسیارے تردد طاقت طاق شده بود و صیت کوس اقبال آن فوج نصرت اعتصام یکبارگی دلربای آمد و همعنانی بخت بد و رهنمائی شب ادبار رو بگریز نهادند و بتاییدات سماوی بنسایم فیروزمندی برگلشن آمال اولیاے دولت وزید و چنین فتح پس از چنان شکست روداد و فرخی عید از شدت سرمه دیده وری کشید جان تازه و حیات شایسته و غنیمت فراوان و شادی بیشتر که میسر شد روز دیگر بنگاه افغانان رفته غارت عام کردند و غنایم موفور بدست آمد و شورش بدنهادان یکبارگی تسکین یافت و از سوانح آنکه افغانان مذکور بناه تاج خان نیوار بر ده نفس راست کردند و تدبیر آن بدکیش غبار فتنه ارتفاع گرفت و از افزونی مال و کمی خرد هجوم اوباش بیکار جوی برخاستند مظفرخان به پیر سپری مسلک احتیاط از آب بده کندک گذشته معاودت نمود و در جائیکه سه طرف آب مذکور و یک جانب خلاب عظیم داشت پاے همت افشرد و در جمع سپاهی و فراهم آمدن اسباب سرد چاره گزین آمد آن گروه تهوررا درین معاودت نخوت افزود و روبروی لشکر منصور دائره گزیدند و هر چند بیشتر کوشش رفت خار نا امیدی در پاے خواهش فروتر شد و چون روزے چند نیرنگی اقبال شاهنشاهی چنین ظهور داشت آئین دیگر جمال آرائی کرد و سپاه نصرت طراز افزود و بسیاری از زمینداران آن ناحیت را دولت معاضدت مستسعد و از فروغ خرد و سرانجام میسر و وسیله فیروزمندی دانسته تکاپوی نمودند و کارها شایسته ترتیب یافت و از آنجا که احتیاط گری طراز بخت والا است اندیشیدند که مبادا در هنگام عبور موکب ظفر که تورک سرد و تظلم نمی باشد امرے ناگزیر بظهور آید رائے بر آن قرار گرفت که شبها بعنی از تیز دستان عرصه جلادت دیگاه بسر زمین را خندق زنند و از خاکها آن پناهی سازند تا سپاه نصرت را زمانے متوجه صفدرت بدست آید هیچ کدام درین خدمت بکشاد و پیشانی دل نمی نهاد و خواجه شمس الدین خافی چون حال ترکان را چنین مشاهده یافت دیگر گروه لشکر را سراسیمه دید از روے پردلی و شگفتگی انجام این خدمت را بر ذمه اخلاص گزین خویش گرفت و در اندک زمانے به پایان رسانید افغانان از گرد نزت و خدیعت دائره را خالی ساخته بر غنچه شدند باین خیال که چون جنود اقبال بگذرد غنیم را گر نخستا اندیشیده تا باج آن بپردازد و شاید درین هنگام غفلت دست بردی توان نمود مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعے کثیر از سپاهی وارد و بازاری را تعین نمود که تا درین حال آن تیره رایان منبر فریب آرایند

ودر اتمام این امنیت کوشش بردو افغانان از حقیقت کار آگهی یافته دست از حیلت باز داشتند وچون لشکر نموده بر سر
این گذشتها هجوم آورد پیاده بادل باو داده قرار نمودند واز بیدلی این گروه ضعیف خاطر طایفه از سواران جنگ دست
را نیز پای همت بلغزید واز صدمات گریزند بای شکست هزیمتیان خود را آب زدند قریب صد کس از سوار و پیاده
در موج خیز دریا فرو شدند وخواجه شمس الدین وخدایاد برلاس وچندے از مبارزان ناموس جوے دران محافظت تیرانداز
اشتغال نموده دو مرتبه غنیم را برداشتند وبار سوم که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود تیرے باسپ حسین خان
سرگروه فوج مخالف رسیده بر زمین آمد تفرقه دران جمعیت افتاد وباین شیر مردان آسیبے نرسید وبعد از تکاپوے بسیار
بسعی چابک دستان کارشناس بارحبر عالی با تمام پیوست واولیاے اقبال شکوه تمام تر از آب عبور کردند افغانان پا لغزے
همت گریخته خود را بقلبگاه تاج خان رسانیدند ومظفر خان بعنایت دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزاے نمود
وچون لشکر منصور نزدیک شد منهیان راست گوی آگهی دادند که اکثر اعیان این فرقه گمراه درین نزدیکی جای خندق ملاحظه
میکنند ودر خیال ندارند که فوج ظفر موج باین زودی چندین مسافت دور را به سر اقدام توانند کرد مظفر خان خدایی اوردی
وبرخے از مجاهدان را بحراست اردوی گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت منشان بدکیش نمود وناگهانی بر سر آن گروه استیلا
یافت وباندک آویزش نسیم تاییدایزدی وزید ومخالف گریختن را غنیمت دانست وبسیاری از آن گروه بدنهاد بکوی نیستی
فرو شدند از انجمله سر تاج خان سوار را نادانسته بریده حاجی پهلوان آورد وجمال خان غزنی که از دلاوران نامور بود زنده
بدست آمد وبسیارے اسیر شمشیر وگرفتار کمند شدند وسپاهی شبرنگ بنیروی اقبال روز افزون لمعه ظهور نجشید وظلام شب تراکم
انجار نگذاشت که اعیان دولت برمنازل آن گروه دست برد نمایند ابابیاری از بهادران بآن سرزمین رسیده
غنیمت فراوان بدست آوردند صباح آن روانه یورت ایشان شدند پیش از وصول لشکر ظفر قرین آن تیره رایان خود را
پریشان شدن از سراسیمگی وبیجایگی خود را بدریا زدند وآنچه پناه خود اندیشیده بودند سرمایه هلاکت گشت وجمعے بصد خون جگر از آن
غرقاب بساحل نجات آمدند وآساس وباش بدنهادان برکنده آمد واز سوانح آنکه چون این شورش تسکین یافت سترگی
وجبری با برخے از افغانان اتفاق نموده ولایت تکره را در تصرف آوردند وآن ملکی ست معموری گروه درطول وسعت کرده در
عرض محاذی بنگیر ودر میان دریاے گنگ موج خیز ست مظفر خان از آگهی این شورش وزیر جمیل وخدایاد برلاس وخواجه شمس الدین
ومیرزا جلال الدین وبنیاد خان وتنکری قلی وبسیاری از مبارزان خدمت گزین را همراه گرفته روے عزیمت باستیصال
آن گروه آورد وچون این جنود ظفر طراز بآن ناحیت پیوستند تهور گزینان آن سرزمین آماده پیکار شدند وبنیروی سترگ
رو بیداد فتح خان که سر آمد اعیان آن مردم بود با هفتاد ونه مرد مردانه فرو شد وآن ولایت نیز جزو تصرف در آمد وچون لواے
بخت مظفر خان بحسن اخلاص ولطف تدبیر ارتفاع گرفت منعم خان نخواست که دران حدود باشد نامه تاکید ارسال داشت که بدرگاه
متوجه عتبه خلافت گردد ودرین هنگام که زمان محنت کشی وناکامی روی در انجام نهاده وقت تمتع برداشتن از آن ملک معمور شد

ازین نوشته سراسیمگی رویداد چه حکم مقدس چنان بود که بر گاه خانخانان رخصت کند بدرگاه والا شتابد درین هنگام منشور عاطفت رسید که از بے توجهی صوری همگی مقصود راه منوی اوست ملول خاطر نباشد و التفات معنوی را شامل حال دانسته در خدمات آنجا دو سرگرمی نماید و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمان طلب صادر شود عازم اینصوب نگردد و از فتوح این غیب دانی منظفرخان را اخلاص بلندی گرایے آمد و ارباب صورت را دریچه معنی کشوده شد و پس از سپاس صوری و معنوی در سنه ۹۸۳ حاجی پور آمد بساط انبساط گستر و گلگشت شادمانی از سر گرفت و چون گوهر عقیدت او جلا یافت و از وحشت تفسیر نامعامله فهمی به بستان سرای حسابدانی آمد در اندک فرصتی دولت روز به روزی آورد و سرگرم نیکو بندگی شد و خدیو دوربین خدمتهاے او را پذیرفته اعتبار افزود و حراست آن ملک وسیع از گنده جوسا تا گرهی بتدبیر و شجاعت او تفویض یافت و حکم عالی شد که سپاه آن صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح وبداد بوده کارافزاے شوند و از روے عقیدت و وابستگی پاس قوانین سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت پیرا گشت و از سوانح نوازش فرمودن امراے گجرات است چون در یورش نخستین رایات اقبال سایه معدلت بر آن دیار انداخت این گروه تقلاوری سعادت جبهه ساے نیاز گشتند لیکن از واژونی بخت و بدگوهری ذات چون التجا از صمیم دل نبود و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت از کم بینی و کوته اندیشی جمعی فرار اختیار کردند و برخے در مقام گریز بودند خدیو عالم از وفور مهربانی و قدرشناسی نظر بر حال عموم خلایق خصوص تربیت آن تیره خردان شایسته نیتی را چند گاه از تصرف باز داشتند و درین سال همایون از ورنگ نشین معدلت آثار پشیمانی از ناصیه حال آن طائفه دریافته نظر خاص انداختند اعتمادخان را که بعقل معاش و وفور تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت به مزید عاطفت اختصاص فرموده ریاست در بار مشکوی اقدس باو تفویض فرمودند کما نچه درین بارگاه سترگ که نمونه مشاغل عالم بالاست از تقریر و تطمیر فیصل یابد خصوص معامله جواهر و مرصع آلات بدیده وری و دوربینی و راست اندیشی او قرار گیرد و الف خان حبشی را نواخته به تیول مناسب سرفراز گردانیدند و ملک الشرق بحکومت شهر نامبرا اختصاص یافت و وجه الملک را به سربراهی بعضے خالصات گجرات فرستادند و از سوانح آنکه صادق خان بسجده قدسی جلا افزای ناصیه عبودیت شد و عاطفت شاهنشاهی پوزش لغزش او پذیرفته محفوف الطاف گردانید در یورش بلاد شرقی خدیو عالم او را بپاداش بدخدمتے بدشت غربت فرستادند تا بادافراه آن بهوش گراید و درین هنگام نشیب و فراز روزگار را پیموده روی ارادت بدرگاه مقدس آورد و بسجود ندامت زنگ زداے جوهر اخلاص شد و صد فیل برسم جرمانه گذرانید چون آثار راستی از پیشانے او تابش داشت و نشانهای درستی از دیباچه حال او پدید بود به بخشش و بخشایش بلندی گراے آمد از سوانح کفران نمودن حسین خان و کیفر آن رسیدن است او پیشتر با بیرم خان می بود از آن باز که در سلک ملازمان بارگاه مقدس در آمد از آنجا که دریاے عاطفت موج خیز است و بازار قدردانی گرم تهور او را به شجاعت خریده و خدمت گزینی او را باخلاص مند

گرفته مخصوص انواع عنایات ساختند و با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائی پایه والای
امارت می‌بخشیدند دران هنگام که رایات همایون عزیمت دیار شرقی فرمودند او را ورزاد بار ازان خدمت مشاهده ساخت
وچون روی خجالت بدرگاه والا آورد خدیو جهان به پاداش آن تقصیر از سعادت کورنش باز داشتند هنگام آن بود که
در مراتب صورت ومدارج معنی بنیروی همت خدمت افزای گردد از افزونی سواد و وافزونی بخت سر رشته حساب بخت
واز وفور خواهش متاع دین واسباب دولت را تاراج داده راه تجرو میش گرفت وشهریار خرده دان بادید چنین بیدانشی
بر حال او بخشود ونوازش فرمودند وجاگیر را مسلم داشته بسرانجام واغ رخصت دادند چون از بساط قرب دورتر شد از تیرگی رای
وآشفتگی عقل درتاخت وتاراج آن نواحی دست جراحت برگشاد واز فزونی جنون یا از شغب گریزی که همگی همت درین
تگاپوی تحصیل اسباب دغست وغارت کنان بصوب بسنت پور که از سرکار کماون است شتافت که صیت معاون
ومعموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال انداخته بود وآمیختن رشته تدبیر دران سرزمین جنگ بی تورک
کرده شکست یافت وبه تیر بندوق زخمی شد وپیشتر از آنکه حقیقت حال بسمع همایون رسد بسیل مکافات گرفتار آمد
وچون شورش او بمسامع اقبال رسید صادق خان را با بعضی از سادات باربه وامروهه وطائفه دیگر از مبارزان در تنبیه
اگرچه بواسطه زخم کاری از بدمستی وتخیلات باطل قدری بهوش آمده خمار آلود ولیکن از صیت سطوت فوج نصرت اعتصام هشیار
گشت واوباش بدگوهر از گرد او پراگنده شدند بسعی هواخواهان مصلحت جیان دیگر کشتی سوار شده خود را پیش منعم خان خانخانان
رساند شاید که بوسیله آن سپه سالار جرایم او بلطف ساحت پوشیده آید از حدود گره مکتیسر بکشتی در آمد روی در سرعت داشت
تیر دستان عرصه آگاهی در حدود قصبه مارهره رسیده بدست آوردند وباشارت والای گیهان خدیو بدار الخلافت آگره در منزل
او گذاشته باستیلام آستان مقدس شتافتند ودر اندک فرصت بهمان زخم جانکاه روی در نقاب اختفا آورد واز سوانح آنکه
حکیم ابوالفتح وحکیم همام وحکیم نور الدین فرزندان مولانا عبد الرزاق گیلانی که بحکمت نظر وطالع بینش فراوان سرمه دیده دری
او بود در اواسط امرداد الهی ناصیه فروز عقیدت گشتند بعواطف روز افزون سربلندی گرفتند چون گیلان بدست فرمانروای
ایران در آمد وخان احمد والی آنجا از معامله ناشناسی بزندان افتاد مولانا عبد الرزاق از حقیقت اندوزی وراست کیشی در شکنجه بند
قالب تهی کرد واین جوانان سعادت منش باین درگاه والا پناه آوردند جوهر دانش وبخت مندی ایشان توجهات قدسی افزایش
یافت اگرچه هر سه برادر در کمالات رسمی از ممتازان زمان بودند اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبض زمانه ودریافت روزگار زیاده
سواد پیشانی وبسیار از صفات آدمیت غازه چهره خرسندی او بود

توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت وصدرنشینان سرادقات عفت بصوب حجاز

عصمت نقاب تقدس احتجاب مستوره حجره حلم وحیا مخدره مقنعه عزت وکبریا گلبدن بیگم عمه مقدسه حضرت شاهنشاهی
ازدیرگاه نذر طواف اماکن شریفه داشتند بجهت ناایمنی راه وسوانح روزگار این عزیمت از مکمن بطون بمنصه ظهور نیاید

درینولا که عرصهٔ دلگشای هندوستان دارالامن شد و باشخانهٔ گجرات مسکن معدلت دوستان یکلک ایشان
گشت و امیران جزائر فرنگ که سنگ راه سفرگزینان حجاز بودند ایل و منقاد شدند و طبقات انام اشتمال آگاهی
و دوام دادهی در آسایش آباد ایمنی درآمدند آن نور افروز عصمت نیز شوق از مشرق گریبان ضمیر طلوع کرد
و آن عزیمت ملک آرام گسل خاطر شریف ایشان گشت، چون لوامع حقیقت بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت
باوجود کمال تعلق و فرط ارتباط خواهش خود را برارادهٔ ایشان ترجیح ندادند مبلغهای گرانمند از نقد و جنس همراه ساخته
رخصت فرمودند و باین تقریب برخی از مخصوصان شبستان اقبال را نیز این آرزو شکیب تاش شد بار دو زمین
حق آساس هر یکی را نقد تمنا در کنار ریختند بآرزو سکه دوش گردانیدند و اسامی عفت نهادان که در ملازمت
آن ملکنای عرصهٔ آگاهی توفیق خدمت یافتند نقاوت گزین سرادقات دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و
گلعذار بیگم فرزندان گرامی میرزا کامران و سلطان بیگم حرم میرزا عسکری و ام کلثوم خانم نبیرهٔ حضرت گلبدن بیگم
و گلنار آغاچه که در حرمهای حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و بی بی صفیه و بی بی سرو سهی و شاهم آغا که از
خدمت گزینان مشکوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودند و سلیمه خانم دختر خضر خواجه خان اواخر ماه الهی
این گروه سعادت منش ناقهٔ شوق را محمل بستند و طائفه طائفه مردم کامیاب را دو راحله شده متابعت گزیدند
بجهت تعظیم و احترام بگیرد و این سفرگزینان گلدستهٔ اقبال شاهزاده سلطان مراد را اشارت والا شد که تا ساحل
دریای جنوبی در ملازمت باشند روز نخستین در حوالی دابر نزول سعادت فرمودند و دران مقام درةالتاج
سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثر اعیان دولت رسیده مراسم تبجیل
و تکریم بجای آوردند و ازانجا که خاطر دوربین پیشوای این قافلهٔ سعادت نگرانی داشت که مبادا آن نو بادهٔ
خلافت بواسطهٔ صغر سن درین سفر به آسیبی رسد استدعای باز داشتن آن تازه نهال گلشن حق پسندی
فرمودند و پذیره و قبول رسید بحکم مقدس باقی خان و رومی خان و عبدالرحمن بیگ و برخی از دیده وران
خدمت گزین بارگاه اقبال همراه شدند و فرمان شد که امرای والاشکوه و اعیان هر سرزمین و مستحفظان ثغور
و پاسبانان حدود و دیده بانان و امیران بنادر لوازم بندگی بتقدیم رسانند، از سوانح فرستادن حاجی
حبیب الله کاشی است به بندر گوده درین هنگام که ولایت گجرات داخل ممالک محروسه شد و اکثر بنادر آن
ناحیت بحوزهٔ تصرف درآمد و حکام بنادر فرنگ سلسله جنبان نیاز و نیایش گشتند بسا از بدائع و نوادر هنرمندان
کاربرداز آن دیار خاطرنشان همایون شد بنابران حاجی را که در بارگاه حضور بکاردانی و راست اندیشی و نیکی
از بندگان شائسته بود تعیین فرمودند تا مبلغ گرانمند و گزیده متاع هندوستان را بگوده برده غرائب و عجائب
آن دیار را برای تربیت خواطر باین حدود آورد و بسیاری از دیده وران هنرپیشه را که برسائی فهم و شناسائی کاره

پشتغرق را با جابهم آغوش داشتند همراه ساختند تا چنانکه مصنوعات غریبه آن بلاد را نقل افتد صنایع
بدلیعه آن مرزرا نیز تحویل شود و از سوانح تعیین فرمودن هفت چوکیست اگرچه همیشه ملازمان عتبهٔ اقبال
کشک و اشتی به پیوسته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدے و همواره منتظر فرمان مقدس بوده دوام حضور را
عبادات ایزدی شمردی لیکن ضابطه طریقه تنقیح نداشت درین هنگام که عنفوان ابتسام بهار دولتست بر پیشگاه خاطر اقدس
این هفت چوکی پرتو انداخت جمیع بندگان درگاه را که در بارگاه خلافت سعادت بار داشتند هفت بخش
ساخته هر قسمتی را بکشک یک شبانروزی مقرر گردانیده یکی از بزرگان دولت را سالار آن طبقه ساختند تا بر جمیع
مهمات آنروز آگاهی یافته ناظم اشتات معامله باشد و همچنان یکی از طرزدانان بساط قرب را بمنصب میرعرضی
اختصاص بخشیدند که عرائض و ملتمسات جهانیان را بی ملاحظه اغراض نفسانی در هنگام کشک خود بموقف عرض
رساند و عالمیان را از محنت انتظار و سرگردانی گوناگون اخلاص کند ازین عاطفت کبری طبقات انام بکام
خویش رسیدند و مقاصد خلائق که از شکوه سلطنت ناگفته ماندی بعرض رسیدن گرفت پایه اصحاب عقیدت
سراسر ارتفاع یافت بازار معامله دانان رونق پذیرفت اهل خدمت را روز عیار پدید آمد که اهل نشان را
بدولت آباد و جد هدایت شد و از سوانح هبوط اختر بخت مندی میرزا کوکه است از آنجا که فرط عاطفت پادشاهی
او را از حضیض خسی باوج کسے برآورده بود و بدوام خدمت رموزدان بزم تقدس و مزاج شناس روزگار گشته
از گجرات باستیام طلب فرمودند تا از پیش قدمان رونق افزای معامله داغ گردد و نیز چون تحقیق پیوسته بود
که میرزا سلیمان احرام سجدهٔ عتبهٔ والا بسته است او نیز دران بزم دلکشا شمع بینش را انور افزاید روز آشنا دست
و ششم مهر ماه الهی ناصیه سای آستان جلال آمد و مشمول عواطف بیکران گشت و از آنجا که جوشش اعتبار
پادشاهان هر حوصله برنتابد او از باده کامیابی و دور بودن از بساط عزت و هجوم خوش آمد گویان بیالغز هوشمندی
گشت نخستین در معامله داغ که طراز نظام عالمیان و طرز رهنمائی بیدادگزینی است سخنان درمیان آورد که سوداگر
شهریان معامله فهم بآن نسرایند تا مخلصان صافی گو هرچه رسد و شهریار مهرگزین آئین سلطنت را بادین فتوت
قرین ساخته او را چندگاه از غرفه امارت فرود آوردند و از سیر و اختلاط باز داشته در باغ خودش جای دادند که
درهمان سرای بهجت بوده با مال و منال و اغروق خود نشیند و عبرت از روزگار برگیرد قدر عاطفت و تربیت
شناسد و از سوانح آنکه چندی از نافهمیدگی و تقلیدگزینی ازچنین باده آشامی به بیهوشی گرائیدند مرحمت پادشاهی
چاره گر آمد چون قانون داغ رواج پذیرفت و دکانچه تذویر را کساد پدید آمد اهل جدر از مان خدمت بدست افتاد
و کسل گزینان را هنگام ادبار رسید آنانکه سپاهی داشتند و از دیانت مندی و ناموس دوستی از مال خود بمر
یاری حق نوکر کردی زمان ظهور جوهر فطرت و وقت ظهور راستی این گروه قریب شد و از روی دیده وری

داغ کرده اسباب مزید دولت برای خود سرانجام دادند و ناکسانی که مال بنده بوده بجای لشکر روی آورده اند و حال شان تباه گشت از آنجمله شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معز الملک و قاسم خان کوه بر و دوست محمد بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه را از بساط حضور محروم ساخته به بنگاله فرستادند تا منعم خان خانخانان موافق جمعیت هرکدام دران حدود جاگیر نماید

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاهنشاهی

ازان باز که حضرت فردوس مکانی میرزا سلیمان را ایالت بدخشان عنایت فرموده بودند پیوسته لوازم اطاعت و آداب نیکو خدمتی بجای آورده و ازانجا که کامروائی صورت و همنشینی بد و دوستی خوش آمد چراغ خرد را فرو نشاند لهذا چون میرزا را و تنگنای کوهستان بدخشان آرزوهای مختصر برآمد سررشتهٔ عبودیت از دست داد و از تیرگی رای و واژونی بخت در عنفوان این دولت ابد قرین سر استکبار برافراشت و نام بزرگی بر خود نهاده عزیمت گرفتن کابل نمود چنانچه مجمل گزارش یافته هرچند خدیو عالم متوجه آن نشده و اولیای دولت از افزونی مشاغل ملک وسیع هندوستان بآن نپرداختند لیکن کارفرمایان ابداع در نیرنگی شکوه این دولت پا برجا بوده او را در مدارج احوال و مراتب اوقات شربت ناکامی چشانیدند و برای اهتمام پاداش فطور پایهٔ سترگی عاطفت شاهنشاهی بدرگاه سلاطین مطاف ملتجی گردانیدند و ازانجا که شناوری گلشن سخن سرائی در سرزار چندی ازان حوادث که یکی بعد دیگر از نهانخانهٔ تقدیر جلوهٔ عبرت داد نگارد نخستین آمدن خانم است و غبار افتادن میان او و خرم بیگم بلند شدن و تخم وحشت کاشتن دران سرزمین خرم بیگم دختر سلطان ویس کولابی است از گروه قبچاق بتربیت سلطان محمود و میرزا بلندی گرای آمد و چون این عفت نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند آثار رشد و کاردانی در سرانجام ملک و انتظام سپاهی بظهور آورد و استیلای و بجائی رسید که میرزا سلیمان را که خود از عهدهٔ آن نتوانستی برآمد با و حواله کرد و خانم محترمه خانم نام دارد و دختر شاه محمد کاشغری در حبالهٔ عقد میرزا کامران بود و از کابل عزیمت کاشغر کرد در اثنای راه چون عبور او به بدخشان افتاد و میرزا سلیمان نزاع طبیعت در تحشن آورده در مقام خواستگاری او درآمد خرم بیگم کین او در دل گرفت و لفسون او ستادی پیشدستی نموده او را بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زناشوی داد ازین باز پیوسته بداندیشی را در دل گرفتند چنانچه نتایج آن برخی برسم اختصار نگاشته آید و از وقایع که سلسلهٔ انتظام بدخشان از هم گسیخت آنست که این گروه از بیدانشی دامن عفت خرم بیگم را با حیدر علی بیگ که برادر دوستدار بود گرد آلود تهمت گردانیدند و فرط توجه و مهربانی بیگم تیره رایان بدنهاد را برین شراره خائی دلیر ساخت و میرزا ابراهیم از مستی جوانی محض بدگوئی هرزه درایان فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید و در ندامت جاوید درماند و از اموری که سرمایهٔ خسران ساکنان آن مرز شد تازه لوا

محمد صادق علی

جانگاه میرزا ابراهیم ست چنانچه محملی گزارش یافته از سنوح این فتنهٔ دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان که دران لشکر
بودند کمر عداوت بربست و دشمنی خصوص اجموع کشید با خانم زبان طعنه دراز کرد قدم اوراشوم گرفت و با یلا
در مکالمات رسمی و مطارحات عرفی بطنز گفتی که تو رهگذری بودی ترا بخیال نیکی برداشته تربیت کردیم
نداشتیم که خاصیت چنین داشتی همگی خیال آنکه از سلوک چنین بستوده آمده بکاشغر رود و میرزا شاهرخ را در کنار
عاطفت خود تربیت نماید خانم از اندیشه جدائی شاهرخ میرزا از همه در پرداخته طعنهای جانگاه را ناشنوده
انگاشتی و آنچه افروزینهٔ آتش مخالفت بدخشیان بتازگی شد آنست که میر للطی اتالیغ میرزا شاهرخ و جمعی کثیر
از اعیان بدخشان شیخ بابای والی که از حرص اندوزی و حیله سازی لباس درویشی را زبان گدیهٔ خود ساخته بود و صوفی سلطان
پسر جوجک خانم کوچ عبدالرشید خان کاشغری که با دو پسر خود صوفی سلطان و ابوسعید سلطان بجهت مراسم تعزیت
میرزا ابراهیم آمده بود به بزرگی برداشته بر تزویر جای درویش مذکور که بزبان وقت خانقاه گویند هم قسم شدند که
نقش هستی خرم بیگم از دیباچهٔ روزگار سترده آید و میرزا سلیمان را بعزلت نشین کنج خمول گردانید درین اثنا یکی از محرمان هنگامهٔ
شورش حقیقت را بمیرزا رسانید میرزا بانفاق و قاص سلطان که رهین احسان او بود بصوب فرخار شتافت و خرم بیگم
بجانب کولاب رفت تا سامان پیکار نموده شورش کاشغر را چاره گزینند و چون خانم ازین سانحه آگاهی یافت
در خجالت فرو شد و آن خود سر شوریده باطن را طلبداشته سرزنش نمود و آن جوان بیراهه رو پاسخ داد که
لغزش از اندیشهای تباه میر للطی و برخی از بدخشیان بداندیش آن درویش آراسته ظاهر خراب درونست
جوجک خانم شرمنده با فرزندان متوجه کاشغر شد و حقیقت پاکدامنی خویش و بداندیشی آن فتنه افزایان پراگنده
دل نگاشته معذرت آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقت کار آگهی پذیرفت کاردانان خبر گزین فرستاد
و عذر خواست و استدعای ملاقات نمود جوجک خانم صوفی سلطان و مردم خود را بکاشغر فرستاده خود
با ابوسعید سلطان در ختلان وقفه یگانگی کرده میرزا و خرم بیگم دران سرزمین رسیده بزم دوستی را انتظام
بخشیدند و برای تشیید مبانی یک جهتی خانم دختر کلان خود را با بوسعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند
و بعد از تجدید مراسم یکتا دلی و تازه ساختن پیوند خویشی جوجک خانم بکاشغر شتافت و فرزند خود را بخدمت میرزا
سپرد و میرزا در مقام تادیب فتنه اندوزان بدکیش در آمد برخی را بگوشهٔ نیستی فرستاد و طائفه را بزندان ناکامی مقید گردانید
و آن درویش را با گروهی تشهیر کرده اخراج نمود و طبقه بتگاپوی شگرف از آن دیار راه گریز پیش گرفتند و یکی از
صواد و پریشانی افزای بدخشیان آنکه خرم بیگم حکومت کولاب را بندیم قنوزی تفویض نموده سرمایهٔ شورش
آن ناحیت گشت و این معنی بر لشکر کولاب آمد و از بی باکی حقیقت دا آزرم عبدالغفور پسر جهانگیر علی بیگ برادر زاده
بیگم را که در قراتگین بود برداشته ندیم را از هم گذرانیدند خرم بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق

همراه گرفته بر سر کولاب شتافت ارباب خلاف بقراتکین متحصن شدند بیگم بهمت در محاصره بست و میرزا فولادان
که عمده لشکر بیگم بود از آب گذشته در سد مداخل و مخارج آن ناحیت اهتمام داشت عبد الغفور با برخی از متحصنان بر او
ریخت و روزگار او سپری شد مقارن این کولابیان لشکر بیگم خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود انداخته منهزم برآمدند
بیگم ناگزیر برگشتن و تیز رفتن را صلاح دیده معاودت نمود و او از بدگهری تعاقب شتافت و انجام میرزا شاهرخ سید
از آنجا که قدری از سعادت در نهاد او بود دست تطاول جز بمال و منال دراز نکرد و با عزاز رخصت داد خرم بیگم
از ناکامیهای روزگار بوقلمون سراسیمگی داشت که ناگهانی میرزا شاهرخ غمزدای آمد بیگم فرمودند که شوهر من بدست را
در غنیم گذاشته شتاب زدگی نمود من تراد گروه مخالف مانده از نادانی سرعت گزیدم خدای بر من بخشود و در
اندک فرصتی با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی سبازت بصوب کولاب آورد و عبد الغفور لقر خونبار و
برد و اسباب و اموال اندوخته او بدست افتاد و ازین باعث پراگندگی بدخشیان آنست که ملازمان میرزا سلیمان
از کابلستان چون متوجه میرزا حکیم و بسعی سران آن دیار بحال تباه برآمدند چنانچه ایمای بران رفته میرزا سلیمان
بکابل آمد و چون کار ناساخته برگشت محمد قلی شغالی و چندی را که در خدمت مسایله نموده بودند مقید گردانید و
برخی را بزدن و طائفه را بسرزنش پیش آمد و حاجی تمن بیگ را از تغییر محمد قلی ایالت قندوز داد و قنغیرباجی و یوسف
تحرکی و تیرگچی خاکسار و سعید بیگ پسر او و حاجی فرخی و باقی بیگ و جمعی گریخته پیش حاجی تمن بیگ شتافتند
و آن فرومایه بآن بدخدمتان ناسپاس همداستان گشت میرزا شاهرخ هفت ساله را باتفاق خانم برگرفته
نفاق انگیختند دیگر اندیشه این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم میرزا شاهرخ باز گردد و دکانی سرانجام یابد و ملاذ
بدذاتان رونق گیرد میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شورش طلبان شنوده متوجه نشاندن این غبار گشت و
بدگهران شوره افزا در قلعه رالفراز کرده و لوازم تحصن بتقدیم رسانیدند بقریب چهل روز امتداد محاصره کشید و از جدا گزینی
میرزا سلیمان و تگاپوی برخی از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت و تمامی آن گروه حق ناشناس
گرفتار شدند میرزا آن بدنهادان نکس طبیعت را بند کرده بقراتکین روانه گردانید و از حیله مندی این بدکاران باساکنان
آن قلعه ساخته محمد علی را که ایالت آنجا داشت بی ناموس کردند و هنوز کسی را یکلخت نگرفته بودند که اعیان قراتکین
بآن خودسران تیره رای گفتند که نه در ما کسی شایان سرداریست و نه در شما از دو کار یکی ناگزیر است یا میرزا شاهرخ را
بدست آورید تا در پیش او خدمت گزینیم یا ازین دیار برآمده و اندیشه بخود کنید و کار بآن پایه رسید که این گروه را
دستگیر سازند ناچار آن شورش طلبان بعنوان دریشی ببلخ شتافتند و خرم بیگم حاکم آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای
سزا دادن نمود آن گروه بوسیله شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند و از ناسازگاری و تذبذب برای
حاجی تمن بیگ و چندی برگشته ببدخشان شتافتند و سعید بدخشی فرنگی بردی توش بیگی و جامی بیگ باقی بیگ برخی

دیگر بدرگاه جهان پناه روی التجا آوردند و چون این شورش فرونشست محمد قلی را اعتبار افزوده قند وزر دادند
و شاه طبیب را که بخرم بیگم قرابت قریب داشت اتالیغ میرزا ساختند و از سوانحی که مکافات قدرنشناسی و ناسپاسی
میرزا سلیمان تواند شد آن بود که فتنه اندوزان خیره چشم بار دیگر میرزا شاهرخ را دست آویز شورش گردانیدند و مجمل
این مفصل آنست که فرمان روائی برخی از ممالک توران عبدالله خان بتسخیر حصار پرداخت حصاریان از میرزا سلیمان
استمداد و استعانت نمودند میرزا برای پاس مراسم خویشی تازه و ملاحظه دوراندیشی پیش بینان که مبادا
آن ملک ازان طائفه مستخلص گردد و نوبت پیکار با و رسد عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم
آورده متوجه آن صوب شود در نظم مهمات ولایت و سرانجام لشکر اشتغال نمود و ثغور و حدود خود را بمردم
کاردان تعهد گزین سپرد درین اثنا از شورپشتی و بدنهادی محمد قلی شغالی که بدار معامله بود و در تعهد مهمات
بدخشان دور از حساب بر دیباچه اعلان نهاده و در چنین وقت که اراده رالی باید کرد خواهشهای
گوناگون از بدگوهری چنانچه رسم فرومایهای تهی مغز است بظهور آورد میرزا از دید بدسرشتی او بختی
در حیرت فرو شد و زمانی ذکر ناهنجاریهای گذشته او را الطمه سرزنش گردانید و در همان مجلس معتمدان را
بطلب خرم بیگم فرستاد تا با و افراه آنرا بآن عصمت قباب حواله نماید محمد قلی را احوال دگرگون گشت
و از گریزنت عید و شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد و متوجه قند و ز شد که در استحکام آن کوشیده فتنه
افزائی گرد و خواجه بیگ برادر خرد خود را بطالقان فرستاد که با خانم تجدید عهود سابق نموده میرزا
شاهرخ را بدست آورد و غبار وحشت و گرد شورش انگیزد آن فتنه افزای سلا علی دوست علی که در سرکار
خانم مشار الیه بودند سخن یکی ساخته اندیشه تباه در بر گرفت و خانم و میرزا شاهرخ که بسن پانزده سالگی
رسیده بود بهانه گلگشت از شهر باتفاق برآمدند شاه طبیب ازین برآمدن ناگهانی در اندیشه شده
بسرعت رسیده بدید بانی اشتغال نمود و ملا علی دوست علی و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیر قلی و خانگی
خانه زاد و چندی از بدسرشتان باستصواب خانم قرار دادند که شاه طبیب تنهاست کار او را بانجام باید
رساند اما از سطوت خرم بیگم هیچ یکی را جرات یاوری نکرد و پس از گفتگوی بسیار میرزا شاهرخ باغوای
این گمراهان تیز دوز کرده نام برد با بکار داز بیم گذرانیدند و میرزا از ساده لوحی و مستی شباب بدآموزی تیره
رایان مصدر این کار ناستوده شد و چون خبر گرفتن محمد قلی بمیرزا رسید بسرعت روی بقندوز آورد و محمد قلی فرصت
استحکام قلعه نیافته راه گریز پیش گرفت میرزا قندوز را بتصرف درآورد و چون سانحه شاه طبیب و شورش شاهرخ
میرزا معلوم شد متوجه فرونشاندن این گرد خلاف گشت خانم همان زمان که چنین بیراهی روی داد
میرزا شاهرخ را بصوب هندوکوه گرفته روان شد که اگر ایماق رجوع آورد و محمد قلی ملحق گردد بدخشان معاودت نماید

وگرنه بدرگاه والا شتافته ناصیه سای آستان جلال شود چه خانم از قدیم نسبت خدمت و عقیدت بحضرت شاهنشاهی داشت و بعاطفت خدیو عالم او را استظهاری عظیم بود چون بحوالی هندوکوه رسید ایماق جوق جوق فراهم آمدند و محمد قلی نیز پیوست میرزا شاهرخ مراجعت نمود و باندک سعی اندراب را بتصرف درآورد و از آنجا بجانب کهمرد روان شد میرزا توکلچی حاکم آنجا آمده دید میرزا شاهرخ خانم را درین سرزمین گذاشته بغوری رفت سلطان ابراهیم که نسبت خویشی بمیرزا سلیمان داشت غوری را استحکام داد هرچند پسر او را و بروی آورد که اگر قلعه بسپاری این جگرگوشه تو بخاکستان هلاکت غبارآلود خواهد گشت او چنان پاسخ پیرا شد هر که آبروی حقیقت و وفا سعی خود ریزد خون او ریخته بدور حراست آن قلعه چون اخلاص نهادان پای همت افشرد و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمت آنسو داشت که خرم بیگم ودیعت حیات سپرده بکشم رفته لوازم تعزیت بجای آورده و از آنجا متوجه غوری شد شاهرخ میرزا کاری نساخته باندراب شتافت میرزا بجانب هندوکوه عزیمت نمود تا اموال زن و فرزند ایماق بدست آید جمعیت میرزا شاهرخ پراگنده گردد درین اثنا بمکرافزائی بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محال متعلقه میرزا ابراهیم را واگذارند تا شورش فرونشیند و اتفاق و یکجهتی پدید آید میرزا سلیمان بجواب آن نپرداخت چون مال ایماق بدست آمد جمعیت میرزا اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت و از آنجا بخوست شتافت که تنگ بدخشان را پناه خود سازد و میرزا سلیمان از راه دشت متوجه آنصوب شده و در وقتی که میرزا شاهرخ بیدراهه غوری و قندوز رسید تردد داشت که کدام صوب شتابد ناگهانی فوج هراول میرزا سلیمان بسرکردگی محمد علی رسید و جمعیت میرزا پراگنده شد میرزا شاهرخ و محمد قلی و نور بیگ برادر او و میرزا توکلچی و قلیچ از واژونی بخت برگشته و در مبادرت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را بدداشتند و خود را بکوه کشیده بانجمن سویه روان شدند میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجه حرم شد و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائی و کریوه نوردی و ناکامی بسیار از غفلت نگاهبانان قندوز را بدست آورد چون بنه و بار بسیاری از بدخشیان در آنجا بود مردم میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند و اکثر مردم نامردم اسباب نکال ابدی سرانجام دادند میرزا از مشاهده این حال بتالقان روان شد محمد قلی شغالی و اکثر اعیان بدخشان را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم بگذرانند میرزا شاهرخ از سعادت ذاتی و آزرم طبعی دران تندبادی بی تمیزی و سنگلاخ بی بصری سخن آن تبه کاران بداندیش نشنود بگلشن سرای حقیقت خرامید و در قندوز طرح اقامت انداخت میرزا سلیمان از راه عاطفت مغلوبی فرستاده ولایت میرزا ابراهیم را باو مفوض داشت و روزی چند نگذشته بود که بدذاتان آن مرز و بوم درمیان آوردند که لاابهم سپاهی خیرست و بیم پایست حالا میرزا سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد اگر بیشتر ازان در حیطه طرف بدآورده شود مناسب نماید میرزا شاهرخ از مقدمات این تیره خاطران تکسی طبیعت بر هم خوردگی بهم رسانده متوجه

ج سوم

تالقان شد چون بآن حواشی پیوست هر که با میرزا سلیمان بود از بدنهادی و بی دولتی راه بیوفائی سپرده پیش میرزا
شاهرخ آمد و آن نکوهیده و سرشتان بدگوهر فرصت یافته لسخنان زر اندود در اغوا و اضلال آن
ساده لوح همت گماشتند میرزا با وجود استیلای آن گروه سررشته سعادت نه سیخت و از راه
نیازمندی در آمده استدعای ملازمت کرد میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایه تسکین خاطر
من گردد و پس ازان بدیدار گرامی روشن افزای بصر و بصیرت شوند میرزا شاهرخ این آئینیت
پذیرفت و بآداب خدمت شتافته شرف ملازمت دریافت و چند گاه که در تالقان بودند میرزا
سلیمان از نافزونی داهیه خانم را از پیش خود رخصت نمیداد محمد قلی و برادران او از بدگوهری بمردم
میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندی ازان خودسران تنبه رای راتنبیه شایسته نمود و برای
افزونی احترام و تمهید اسباب دلجوئی جشنی منتظم شد و دران سورگاه ایمان و عهود در میان آمد
و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراه رضاجوئی میرزا بیرون نشتابد و چون پیمانهای تاکید
پذیرفت و سوگندها که آئین رسمیان است خوردند میرزا سلیمان بزبان آمد که در زمان حیات میرزا ابراهیم
داعیه سفر حجاز و طواف امکنه شریفه پیرامون خاطر او میگشت اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد آرزو است
که بخوشحالی رخصت دهند بتقسیمی که بتازگی خورده اند وفا شود میرزا شاهرخ از سعادت و آزرم در قبول این مطلب
والا ایستاد و چون سلطان داهیه ابتلای عظیم داشت هر نیازی که بظهور آوردی آنرا امر دیگر تصور کردی و چون
هیچگونه تسلی پذیر نشد ناگزیر با عزاز و احترام با مال و منال وداع کرد و از انجا بکابل آمد و هنگی اندیشه آن داشت
که بیک رنگی یاد اش میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم میرزا یاوری دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد و اگر در کابل
شورش تواند انگیخت دران هم تکاپوی رود و آنرا ذریعه گرفتن بدخشان سازد و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی
شتافته در انجام مکنون خاطر جستجوی نماید میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیه حال او دریافت معتمدان همراه ساخته
بصوب هندوستان روانه گردانید از حدود بگرام عرضداشتی محتوی بر هزاران خجالت و ندامت بدرگاه والا فرستاد
شهریار فراخ حوصله قدر دان والا فطرت بگشاده پیشانی و شگفته دلی یورش پذیرفته نوازش فرمودند و بامرای پنجاب
منشور مطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه
آقا جان را از ملتزمان بارگاه حضور با نفایس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش شتافته فنون عواطف
شاهنشاهی را خاطر نشان آن بادیه پیمای غربت نماید او بر ساحل دریای سند مسرت افزای خاطر میرزا شد و دل
غم آمود و غمگین او را شادی هم آغوش اطمینان بخشید و همچنان در هر چند گاه یکی از طرزدانان بارگاه اقبال را با نوازشی
تازه بصوب او فرستاده دل میدادند و جان می بخشیدند فرستادها میرزا را العتی در حدود سند و برخی در نواحی بهره

بتعظیم و تجبیل خویش دل گردانید ند و امرا در حواشی و حوالی تحول خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای آوردند و چون نزدیک دار الخلافت رسید نوئینان والا شکوه و امرای بزرگ و ارکان و اعیان ملک بحکم والا فوج فوج و جوق جوق آراسته پذیره شدند و چون در سه کروهی بارشوق کشور گیهان خدیو قدردان اندنور بزرگ منشی و فرط عاطفت بالنصوب مسند اقبال را جلوه داده ند کارپردازان بارگاه خلافت دولت خانه متعلق آن مجامع را آئین بسته بودند عالم را نگارخانه چین ساخته از پیشگاه دولت سرای عزت تا سر منزل فیلان کوه تمثال با دو رفتار بسلاسل طلا و نقره و پوشش های زرین و جواهر گران بها حسن افزوده دو رویه داشته بودند پای نظر از جای میرفت و چشم و دل را حیرت می افزود و در میان هر دو زنجیر فیل یک قلاده چیته بشر الفت جواهر و نفائس لباس بر مسند گردون تزئین جلوه گر بود و نظر فریب دیده بینان میشد و در زیب افزائی مسالک شهر و زینت پذیری مناظر صحرا روز امرداد و هفتم آبان ماه الهی گیهان خدیو بوقار آسمان سمند سعادت جلوه دولت فرمود و کوکبه شاهی و شکوه سلطنت و فر اقبال جلا افزای بینش میرزا گشت از فراز زین به نشیب زمین آمده به پای تارک شتابان شده بینش و دید شاهنشاه والا گوهر نزول مسعودی فرموده کورنش داده میرزا بسجده آستان مقدس ناصیه بخت را ضیای بهروزی بخشید و افزون عواطف سربلندی یافت و یکبارگی اندوه سراسیمه و بهای آشفتگی و غم فزاینده های نا هنجاری شاهزاده زمین و ملال بدلول کج حکیم میرزا و پراگندگی غریب از صفحه ضمیر و همگرای او ستره آمده و از اینجا با دل ستایش گرمی و زبان سپاس گر انشاط مراجعت فرمودند میرزای سراپای شکر سعادت قرب یافته در ظلال موکب همایون ملتزم آداب بندگی شد و شهر بار هشیار خرام قدردان نوازش کنان به بارگاه اقبال آمد جشن والا ترتیب یافت و بزم عالی پیراسته گشت اشعار

عجب بزمگاهی بیاراسته	فراوان در و جشن ناکاسته	بهر گوشه خوبان چین چگل	ربایندهٔ هوش و فریبندهٔ دل

و محفل مقدس بسخنان دلاویز گیتی آرای حکمت پژوه فرهنگ افزای ملکوتیان قدس شده دانش اندوزان دیده وران را حیرت در گرفت رامش گران را نغمه فراموش گشت انجمنی دید که نقش آن در عالم خیال نشان ندهند فرمان روائی در نظر آمد که سترگی شکوه وی در اندیشه مختصر او نگنجد طبقات مردم با لغز نظر و هوش ربای بصیرت شدند و در آن جشن پیراسته شاهنشاهی دریا دل دست نوال کشاده بجز این بخشش میرزا را با جمع داران بزم اقدس بی نیاز گردانید و از اینجا که همگی همت او ایالت کوهستان بدخشان بود به نوید حصول آن امنیت نیز مسرور و مبتهج شد و بر لوح بیان نگارش یافت که خاطر را بنزهت پیرائی اطمینان مسرت بخشد که درین نزدیکی افواج کشورکشای صوبه پنجاب بسرکردگی خان جهان از بارگاه اقبال رخصت خواهد یافت و به تسخیر بدخشان و نواحی در حوزه تصرف او خواهد در آمد میرزا سجدهٔ نیایش بجا می آورده بسرور جاودانی انس گرفت و از سوانح آنکه راجه تودرمل روز دیدن بیست سوم آبان ماه الهی زرنگ زدای پیشانی شد و پنجاه و چهار فیل نامور و جلایل نفائس و یار بنگاله که در جنگ نکروهی و هنگام

صلاح بدست آمده بنظر اقدس درآورد و حقیقت سرگذشت آن ملک را بآئینی که پیشتر گزارش یافته ببیان تفتیح طراز
بموقف عرض مقدس رسانید و محفوف الطاف گوناگون گشت و خدمت مالی و ملکی به رای رزین او تفویض فرموده
مشرف دیوان ساختند و او در راستی و کم آزاری خدمت گزین آمده در بی‌طمعی رواج بخش مهمات شد کاشکی کینه‌ور
و انتقام‌کش نبودی که اندک لاملایمی در کشتزار خاطرش نشو و نما یابد و اگر تعصب دینی غازه چهره فطرت او نبودی
در دولت نخستین چندان نکوسیرتی نه انتهی و با این حال نظر بعموم زمانیان در سیردلی و بی‌طمعی که بازار آن پیوسته کساد
دارد خدمت گزاری کدورزی کاردانی قدرشناسی کم نظیر که بی عدیل بود و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان
آمده استسعاد ملازمت نمود و به منصب والا اختصاص فرموده بهار روستادند از سادات تربت خراسان است
عمش میر عزیز در ملازمت حضرت جهانبانی برتبه وزارت رسیده بود و بمیرزا حکیم نسبت کوکلتاشی داشت و در شجاعت
و کار سر کردن نام گرفت و خواجه حسن نقشبندی از غبار خاطر که دنیاپرستان را باندک توجهی بهم میرسد در مقام استیصال
او شده و از عاقبت بینی بدرگاه والا پناه آورد و بنظر عاطفت ملحوظ گشت و هم درین سال میر سید محمد میر عدل را ایالت
بهکر عنایت فرمودند و از سوانح آنکه جلال خان شربت گوارای واپسین نوشید پیشتر گزارش یافته که او را با گروهی
لشکر سوانه فرستادند چون بمرتبه رسید سلطان و رام سنگه برادران رای رای سنگه و علی قلی خویش شاه قلی خان محرم پیغام داد
که بحکم مقدس همت در استیصال چندرسین بسته ایم او باستظهار کوهستان و دشواری مسالک هجوم متهوران جان نثار
دم استقلال میزند هنگام مدد است جلال خان بسرعت روانه آمد و گشت چندرسین از آمدن این فوج اقبال
بروباه بازی در آمده بنزدیک گاه نشتافت مبارزان اقبال باطن او را اظهار برداشته بر سر او رفتند او در کوه کنوچه پناه
گرفته بجنگ آمد و جمعی کثیر بکوی هلاکت فروشدند و چون آبروی او ریخته شد ناگزیر بکنج خمول در شعاب جبال گمنام
گشت و امرا در قلعه رام گره بصحبت آرای گشتند درین هنگام یکی از حیله سندان گریزت اندیش اظهار آن نمود که
من دیبی داس ام و اوباش گروه فراهم آمدند و بسیاری را الیقین بود که او در جنگ میرزا شرف الدین حسین
در حدود میرتهه رخت هستی بربسته است درینولا آن مدعی چنین نمود که دران عرصه نبرد زخمین بر بستر خاکستان بجای کشتگان
افتاده بودم مرا مهرگزینی تجرد نهادی بر دوش عاطفت گرفت و بزاویه آسایش خود برده بر جراحت من مرهم نهاد
و بطلسم مهربانی و کارشناسی او زخم من اندمال یافت و در ملازمت او بطواف مواطن مقدس و مشاهد فیض مشرف
گشتم اکنون برخصت او باز طیلسان تعلق بر دوش گرفته ام برخی گرویدند و طائفه لطمه انکار زدند و او بصحبت جلال خان
پیوست تا بدستآویز نیکوخدمتی مذکور محفل مقدس شاهنشاهی گردد که ناگاه روزگار نیرنگ ساز مشعبد بازیچه دیگر
بر روی کار آورد و اجمال این تفصیل آنکه درینولا که در جستجوی چندرسین گام تاسیر میزدند آن تزویر پیشه رسانید که آن
گم گشته تیه ادبار در جاگیر کلا پسر رام رای برادرزاده خود رو می بدیوار خمول دارد و فوج نصرت قرین بر سر منازل او شتافت

کلان سید یحیی که بوه انکار التجا برد و بفسون و فریب شمال خان را بخود یکی ساخته در استیصال و پیداش مذکور اهتمام
نمود شمال خان روزی او را بخانهٔ خود آورده در مقام گرفتن شد او بنیروی مردانگی از آن ورطه برآمد و از اعیان لشکر
نصرت قرین مایوس گشته از حیا اندوزی بکلا رفته مصاحب شد بسوز شهریور چهارم آذر ماه الٰهی که سپاهیان لشکر منصور
باطراف شتافته بودند و پیداش را با چندی از تهور گزینان نخوت منددرتگاپوی کینه کشی چراغ منش
فرونشست منزل جلال خان را خانهٔ شمال خان انگاشته به پیکار در آمد او بی‌سازِ جنگ با ورزش های
مردانه نقد حیات سپرد و آن بدگوهر حیله اندوز از انجا بر سر دائرهٔ شمال خان رفت درین اثنا جمیل
با بسیاری از مبارزان کار طلب رسیده آن فتنه را فرونشاندند چون این سانحه بمسامع همایون رسید
سید احمد و سید هاشم و جمعی دیگر از سادات بارهه را بمالش نخوت مندان آن سرزمین تعین فرمودند ستاده
با جواهر عقیدت و کاردانی ابعبارگاه رسانیده مصدر جلائل خدمات گشتند و ارباب عصیان و اصحاب شورش سرنگون نهاد

تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخان جهان

روز ماه هفتاد و بست و نهم آبان ماه الٰهی عرائض حقیقت نویسان آن ملک سید که روز خور یازدهم آبان
ماه الٰهی منعم خان را روزگار سپری شد و داد بدنهادی نقض پیمان نمود و سر بشورش برداشت
و امرا از کم خردی و تبه رائی زحسد اندوزی پای همت نیفشرده بی جنگ از آن ملک معمور برآمدند
و اکنون در خلال طرق سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان اندیشه را می بودن و نمی رفتن بآستان مقدس
دانند تفصیل این داستان عبرت بخش برسم اجمال آنست که چون منعم خان هنگامه آرای صلح گشت
بصوب کهوره گهات شتافته گرد فتنهٔ آن صوب را فرونشاند و از انجا معاودت نموده شهر گور را
که در زمان پیش دار الملک بود آبادان ساخت هم بجهت آنکه کهوره گهات که چشمهٔ زای فتنه اندوزیست
نزدیک عساکر گردون شکوه باشد غبار شورش آنجدود یکبارگی فرونشیند و نیز این جای دلگشا که قلعه
شگرف و عمارات سترگ دارد تعمیر پذیرد غافل از این که بتداول روزگار و خرابی عمارات هوای
آنجای خواص سمیت اکتساب نموده خاصه در زمان سپری شدن موسم باران که در اکثر بلاد بنگاله
آب گردش شود و هرچند شناسندگان حقائق آن مرز گفتند سودمند نیامد دست توکل عام پسندزده
جانی را در گرداب فنا داشت توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که پاس مراتب تدبیر فروغ خرد که نگاهبان
عام اسباب است داشته کارسازی آنرا با ایزد بیچون حواله کنند نه بآن عقل صواب اندیش و اسباب
ظاهر و از این جهت اشرف خان حیدر خان معین الدین احمد خان فرنخودی لعل خان حاجی خان سیستانی
هاشم خان محسن خان حاجی یوسف خان قندوز خان میرزا قلیخان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل بسیاری

از امرای که هر یکی شایسته معرکه آرائی و کشورکشائی بود بر بستر خوابستان هم آغوش نیستی غنودند و شورش قالب
تهی کردن عموم پذیرفت اگرچه دران سال در تمامی دیار شرق تندباد فنا تزلزل در ارکان زندگانی انداخته بود
لیکن دران شهر طور طوفانی داشت خانخانان چون برخلاف رای اکثر مردم کوشیده بود در دریچه خود ایستاده
عبرت میگرفت چون جوشش فنا از اندازه گذشت و از تباهی حال آگاهی یافت در چاره‌گری نشست درین اثنا
خبر فتنه جنید در صوبه بهار شیوع پیدا کرده باعث برآمدن ازان کریوه نیستی بدست افتاد و بعزیمت عبور آن ناحیه
ازان شهر مصائب برآمد شگفت‌تر آنکه دران طوفان وبا که بلای سمیت عموم داشت گرد آسیبی بر دامن هستی او
نشست و بمجرد رسیدن تانده باندک بیماری پیمانه حیات او لبریز شد و ازین سانحه اختلال عظیم در جمعیت آباد لشکر
منصور پدید آمد اگرچه اولیای دولت شاهم خان را بریاست برگرفتند و اعتماد خان خواجه سرا که بعقل و تدبیر امتیاز داشت
طیلسان کارسازی بر دوش گرفت لیکن از بی اتفاقی اعیان لشکر و بهم گرای آمدن پیشتری و کوتهی حوصله عموم مصلحت
بینان و شعله‌افزائی ارباب نفاق کنکشها بالعدد بیکتائی نشست و شمع افروزی خیراندیشان نور یکجهتی نبخشید داود را
از شنیدن این قضایا رنگ بدنهادی بجنبش درآمد جلباب آزرم از دوبر گرفته شکست عهد نمود و لشکر بهادر را در قصبه بدرک
محاصره کرده به پیمان آورد و از هم گذرانید و مرادخان از شهر جلیسر بالغزهمت گشته بی آویزش تانده آمد و درچنین
زمان غبارآلود شورش عیسی زمیندار از بدگوهری بر سر شاه بردی که بسربراهی کارخانه کشتی و توپخانه آن صوبه
مفوض بود گرد پیکار برانگیخت اگرچه پای همت افشرده علم نصرت افراخت لیکن از نوتوهم آن سرزمین اگرنشسته
با توپخانه و نواره بامرای پیوست و بزرگان سپاه نصرت طراز از دلگرفتگی ازان دیار و فقدان خیراندیش دانش اندوز
سررشته کار از دست داده از آب گنگ بصوب شهر گور عبره کردند همگی نیت این کم‌فطرتان تباه‌اندیش آنکه
اندوختهای خود را ازین دیار برآورند و سخن بیرونی آنکه آب را درمیان داده دل نهاد پیکار میکردیم مردم ما سست
و اقشال نیز از حدود کهوره گهاث خواهند همراه شد چون ازان آب گذشتند قتلق قدم مرور نامه ظاهر ساخته بهای
ناخوش از جانب خدیو عالم شهرت داد این از دوستان ناموس و دشمن از جوقه مذکور را دست آویز خود ساخته انداد
بر نیه و ترهت متوجه بهار شدند و چنانکه ملک معمور رواج را بناشایستگی نگاهداشت از دست دادند غریب‌تر آنکه درین
سه هنگام آدم باج میند که فرامین مقدس بخانخانان و امرای بنگاله برده بود از شرارت ذاتی در شد بدگوهران زرین
شورش فیلخانه و اموال منعم خان را بتصرف خویش درآورد و بنزاران ابواب اخذ و جر گشود و بظاهر نمودی که احکام والای
شاهنشاهی در حراست میکوشم و بباطن در آرزومندی فرو شده بزعم خود خانه خویش را آباد و آن بیساخت و ننگ آلودی
سخت اسباب نکال ابدی سرانجام میداد و چون این سوانح بمسامع اقبال رسید بخاطر اقدس چنان راه یافت
که بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمایند تا دران ملک معموره تدارک ایام ناکامی کند و ذخیره شادمانی ایام زندگانی بردارد

ج سوم

واگر با این حال آرزوی سرداری بدخشان و بودن در آن کوهستان در سر داشته باشد باندک توجه حصول آن امنیت
نیز میسر خواهد شد میرزا سلیمان را از تند باد کینه کشی میرزا شاهرخ و فزونی مواسات تنگستان موطن چراغ فکرت تدبیر فرو نشست
واز نوید این عطیه کبری آثار بهجت از ناصیه اطوار او پدید یامد گیتی خدیو بر حال آن ساده لوح بخشوده بمزد پیشتر
خواهش کوتاه او آرام بخشیدند لیکن از آنجا که کتابه پیشطاق جهانداری و فرمان روائی آنست که اهم را بر مهم گزیده سررشته
اساس سلطنت از دست نگذارند خان جهان را که با لشکر نصرت اعتصام بتسخیر بدخشان آماده شده بود بکشایش ولایت
بنگاله و تصفیت آن ناحیت نامزد فرمودند و نصائح خرد افزای سعادت آموز که سرمایه آسودگی جهانیان و
دست آویز رضامندی ایزدی است اختصاص بخشیدند و شب اسفندارمذ پنجم آذر ماه الهی بتفقدات والا
پایه اعتبار افزوده بریاست آن ملک رخصت کردند و راجه تودرمل را که از معامله دانان کارشناس بود نیز همراه
ساختند و بحکم مقدس بنفاذ پیوست که جمیع امرای نیک و زمینداران آن بلاد خان جهان را کار فرمای احکام
خلافت دانسته صلاح دید او را مرعی خاطر همایون انگاشته در کشایش و آبادانی ملک تکاپوی شایسته نمایند و
ایالت پنجاب از تغیر او بشاه قلی خان محرم که در شجاعت نشانان درست اندیش امتیاز دارد تفویض یافت و
خان جهان با ئین بخت مندان عقیدت گزین روی بخدمت آورد و امرای بنگاله در صوبه بهار حوالی بهاگلپور
رسیده بودند که ورود عساکر ظفر طراز شد این سرگشتگان خطرگاه غرض را سراسیمگی افزود بیشتری بر گشتن و همراهی گزیدن
و نه روی بر تافتن و عزیمت درگاه نمودن اکثری نقاب شرم افگنده ناسازگاری آن ملک و مسموم گشتن هوای
آن دیار و فرو شدن بسیاری از مردم بر دیباچه انصلاح نهاده از سعادت تقاعد نمودند و برخی از بدنهادان فتنه اندوز
معامله تعصب بمیان آورده در سرداری خان جهان شروع هرزه درائی کردند لیکن سطوت شاهنشاهی و تدبیر افزائی
راجه تودرمل و فراخی حوصله خان جهان همه مهر خاموشی بر لب نهاده همراهی گزیدند اسمعیل قلی خان با طائفه از دلاوران
کارطلب در پیشدستان لشکر منصور جای گرفت و نیروی تائید ایزدی و کار افزائی و خدمت گزینی این پیشروان
عرصه تیرهلی گدهی که دروازه ملک بنگاله است باندک سعی مستخلص گشت و اباز خاصه خیل که ضبط آنجا باو متعلق بود زنده
بدست افتاد و در کوی نیستی خاکسار شد داؤد از غرور بدگوهرانه خیال آمدن افواج گیتی کشائی را باین زودی نمیکرد
ناگهانی از شکوه و هیبت جنود اقبال در مقام چاره گری شد و به تیزدستی مقام آک محل را که یکطرف او دریا حصاری
میکند و جانب دیگر کوه سترگ عوائق وصول سرانجام داده در پیش خلاب عظیم مسالک طرق را مسدود دارد
برای معسکر گزیده قطع نظر از آنکه پناهی ست استوار معظم ولایت بنگاله را پیشگاه است چنانچه نشینندگان این
مرحله دشوار گزار از آسیب حوادث رستگار اند عموم آن مملکت نیز بتقدیر از پی سپر مواکب اقبال محفوظ میماند
خان جهان با جنود نصرت در برابر صفوف نبرد را آماده گردانید لیکن از عوائق مکانی و زمانی عرصه مبارزت

آراسته نشدن و همواره چپاولگرستان آوردگاه از هر طرف برآمده سرفشانی و جانستانی کردن گرفتند و مایهٔ عیار
گوهر مردانگی افزایش گرفت و از سوانح آنکه در قصبهٔ پتن گجرات روز فروردین نوزدهم دی ماه الهی میر محمد خان
خان کلان را تعلق روح از کالبد خاکی گسیخته بعالم تجرد و جهان علوی شتافت و خدیو قدرشناس مغفرت او
درخواسته پس ماندگان را بنوازش خسروانی غم زدای فرمود و از سوانح رخصت یافتن میرزا سلیمان است بسفر حجاز
از آن باز که میرزا ناصیه افروز خدمت گشت پیوسته محفوف عواطف شاهنشاهی میبود و در محافل قدس
بشر الفت مکارم جلائل عطایا اختصاص میافت از آنجا که پای خاطر او را باو افراد شاهرخ میرزا و خواهش حکومت
کوهستان بدخشان فروگرفته بود گره دل او نیز نمیکشاد و چون خان جهان بصوب بنگاله رفت و در برآمد آرزوهایش
قدری تاخیر شد از واژونی بخت و از شتاب زدگی حقیقت کار در نیافته رخصت حجاز طلبید که شاید از آن راه
خود را تواند بآن زمین رساند و بوسیله کرامت کاری پیش برد آنحضرت پاس خاطر داشته وداع فرمودند
قلیچ خان و روپسی و برخی از ملتزمان خدمت را همراه ساختند که از مجال دشوار عبور بدرقه شده به بنادر
گجرات برسانند و زاد چندین ساله و جهازی شایسته برای او مقرر شد و نامبرده از راه آسایش
و آسودگی به بندر سورت رسانیده روانهٔ حجاز کردند

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر

صدر آرای اقبال شب رسنا دبست و هشتم بهمن ماه الهی از دار الخلافت فتحپور بصوب اجمیر
نهضت فرمود و بهمعنانی تائید ایزدی روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی فیض اساس
خطهٔ اجمیر مخیم سرادقات همایون گشته و بآئین معتاد از یک منزل پیاده روی بمشهد قدسی آوردند و مبلغی
گرانمند بعتبه نشینان آن آستان تقسیم یافت و جلائل وظائف باهل انتظار قرار گرفته آرزمندان را
توانگر دل گردانیدند درین کاخستان صورت بزرگ داشتن گروه ایزد پرست و استمداد همت نمودن
از ایشان و تبجیل منسوبان این طبقهٔ گزیده خصلتی است حق پسند علی الخصوص از پادشاهان والا شکوه
و للحمد که این سجیهٔ ارجمند چون سائر خصال گرامی در ذات مقدس شاهنشاهی ودیعت نهادهٔ دست قدرت است

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

درین بهارستان عدالت افزای نسیم اعتدال ربیعی وزیدن گرفت عالم صورت چون شهرستان
باطن خسرو آفاق طراوت یافت اشعار

شبا لبستو بیاض است ولو ذخیارا	نموده گشت زمین مرغزار عقبارا	کجاست قیس که تا طرفی دهد یارا	نگارخانهٔ چین فصل لیلارا

شب یکشنبه نهم ذی الحجه پس از سپری شدن یکساعت و نوزده دقیقه آن نور افروز صورت و معنی ببرج حمل النظ

خامس اندا خت وآغاز سال سیم از دور دوم پدید آمد بزم سلطنت را از نگارستان حقیقت بهار بحز ان آموزی فروز شادی شد شعر

تبارک الله از جنبش این سپهر	کز الطاف صنعت دراز گهبت تا بجا		سوی پدید دخل تفهیم استادخت	اما بدان طبیعت بدست نشو

در عنفوان این سال فرخنده در افزایش آسودگی عموم توطن گزینان صوبهٔ گجرات ملاطفت والا نگاه تازه فرمودا زان بازکه میرزا کوکه از مساعدت بخت کام هر ذره حکیم آفاق اورا انزا مارت جانه دراشتند بدبستان دانش آموزی فرستاد و در مکامن صفوت باطن آن بود که اگر از غنودگی بخت بیدار شده راه سعادت پیش گیرد بر بیمان تمیز العهد برای حراست آن ملک رخصت فرمایند چون هنگام آن رسیده بود میرزا خان و وزیرخان و میر علاء الدوله و سید مظفر و پیاگداس را که هر یکی در کار خویش نشان ممتاز روزگار داشت بپاسبانی مال و جان و ناموس و دین و فراهم آوردن پراگندگیهای آن دیار رخصت فرمودند چنانچه سپهسالاری فنون عواطف پایهٔ اعتبار ظاهر افزودند و گرانبار جواهر اندرز ساخته رتبهٔ معنوی را افزایش دادند سرداری آن صوبه بنام میرزا خان مقرر گشت و حل و عقد مهمات برای رزین وزیرخان تفویض یافت و امینی آن معمورهٔ دلگشا بعدالت منشی میر علاء الدوله منتظم گردید و منصب جلیل القدر دیوانی بکارگزاری پیاگداس تعلق پذیرفت و بخشیگری افواج کشورکشای آن ناحیت بکیاست میر مظفر قرار گرفت نامبرده‌ها در اندک فرصتی رفته امنی افزای آن دیار شدند و از سوانح دولت فرستادن جنود اقبال بر سر رانا است چون سرکشی و گردن افرازی در کریوت و حیله سازی او از اندازه گذشت همت والا و برانداختن او پرتو توجه انداخت کنور مان سنگه که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایان بارگاه اقبال است در بعضی از مدایح عنایت او بخطاب والای فرزندی اختصاص بخشید باین خدمت نامزد و شد روز دو شنبه بیست سوم فروردین ماه الهی دوم محرم نهصد و هشتاد و چهار از خطهٔ دلگشای اجمیر رخصت فرمودند و غازی خان بدخشی و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و سید احمد خان و سید هاشم خان بارهه و جگنات و سید راجو و مهتر خان و مادهو سنگه و مجاهد بیگ گمنگار و رای لون کرن و بسیاری از بهادران نصرت قرین و دلاوران جلادت منش را همراه ساختند و از فرط مهربانی بآئین اختصار در جوامع کلم و بیان روش آنچه بمراتب کونی و الهی در خور باشد دیباچهٔ نصیحت را نگار بستند و فرهنگ افزائی فرمودند و از سوانح آنکه هم درین ولا میرزا یوسف خان و سید علی و فتح خان و سید عمر بخاری و شیخ محمد غزنوی و سید قاسم را بجانب پنجاب فرستادند که از اسباب افزایش امنی آن دیار گردد و از سوانح گشایش قلعه سوانه است از قلاع نامور صوبهٔ اجمیر در تصرف چندرسین بود و تبهار انجمن در حراست آن اهتمام داشت چون شاه قلی خان محرم و رای رای سنگه با آن جنود اقبال کار را شایسته سر نکردند و اسپان مجاهدان از پای افتاده شتافت تنفیم و علفت حال عموم سپاهی باضطرار کشید نخستین سید احمد و سید قاسم و سید هاشم و جلال خان و شمال خان و بسیاری از مبارزان همت گزین تعیین شوند و در گشادن آن حصار کوشش نمایند و لشکر پیش درگاه مقدس شتابد آمرا

از پیتول خود شتافته در سامان یورش شدند درین میان سانحهٔ جلال خان رو نمود و تمردمنشان آن ناحیت سر
بشورش برداشتند علی الخصوص کله پسر رای رام نبیرهٔ رای مالدیو و بسیاری از سرکشان آن سرزمین در قلعهٔ دیکور
فراهم آمدند سادات بارهه و سائر اعیان لشکر بدفع آن گمراهان وزنشین گماشتند و کار سوانه بتاخیر پیوست بنابران
شهباز خان از درگاه والا تعین شد که آن لشکر را بر سر کار برده خود متوجه عتبهٔ اقبال گردد و چون قریب بآن ناحیت
رسید آگهی شد که لشکر نصرت قرین درگرد آن قلعه عبرت گرای است و از ترددهای پیاپی و آویزشهای سترگ کار نصیب بانجام
شهباز خان با همت اخلاص قرین و دل کارپرداز پیوست بی توقف متوجه تسخیر قلعه شد و عرصهٔ مبارزت به بوارق
سیوف مجاهدان روشنی پذیرفت بتائید سماوی که هم آغوش صافی درونان جد آور است فیروزمندی روی داد
و گروه انبوه بگوی نیستی نگونسار آمدند آن قلعه مفتوح شد و گردن کشان گرفتار گشتند برخی از سادات بارهه دران
تهانه گذاشته روی همت بتسخیر سوانه آوردند و بهفت کروهی آن قلعه سنگین بود دونارهٔ نام چون بر حواشی آن عبور افتاد
راجپوتان الوس راتهور در انجا فراهم آمده نخوت آرا بودند هر چند لشکر براه فرمان پذیری رهنمون شد
سودمند نیامد ناگزیر دل نهاد کشایش گردیدند و باطها اساس یافت در اندک فرصتی بنیروی اقبال روزافزون
آن قلعهٔ حصین نیز کشوده آمد و خون بسیار از تهورمنشان استکبار گزین بنا کستان بی ناموسی ریخته شد و این فیروزمندی
بزرگ مقدمهٔ کشایش سوانه و بیم افزای دلهای وزنشین گشت و از انجا باستظهار دولت ابد پیوند
در گرفتن سوانه پای همت افشرد و لشکر پیش را رخصت درگاه نمود و در ساباط سازی و سرانجام اسباب گرفتاری
این عقدهٔ دشوار نما ظاهر را با باطن یکرنگ گردانید و فروغ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرصتی
متحصنان آن دژ بزینهار برآمدند و آن قلعه را براه آمدهٔ مردان اخلاص گزین سپرده بسجدهٔ عتبهٔ اقبال شتابان گشت و
دران هنگام که رایات همایون در خطهٔ فیض اساس اجمیر ورود و در حمت داشت ناصیه سای خدمت آمده بفنون الطاف
شاهنشاهی اختصاص گرفت و چون مهمات این حدود سرانجام یافت روز خورشید دهم اردی بهشت ماه الهی بهمعنانی
جنود سماوی از اجمیر بجانب دار الخلافت نشاط سعادت فرمودند دست نوال کشاده و چشم عبرت کشوده مرحله آرای
گشتند روز باد بیست و دوم اردی بهشت دار السلطنت فتح پور مستقر اعلام ظفر طراز شد و از سوانح تعیین کردن لشکر بهار است
بر صوبهٔ بنگاله پیشتر گزارش یافت که افواج گیهان ستان بعد از کشایش کهندی در مقام آک محل با غنیم رو بروی شدند و
ازان باز پیوسته سواران نامور که زمان بزمان آمد شد نمودندی در نیولا چنان بمسامع همایون رسانیدند که موسم باران
که دران دیار طوفانی کند رسیده آمد اگر فوجی از لشکر ظفر طراز بتازگی تعیین شود هر آئینه فتح بنگاله دلخواه صورت بندد
بنابران فرمان مقدس بنام مظفر خان و سائر امرای صوبهٔ بهار شرف نفاذ یافت که لشکر آن ناحیت را سرانجام داده
متوجه بنگاله گردند و نیز درین هنگام چون تنگدستی و کم آذوقی جنود نصرت خاطر نشین شد مساعی مال الامال نقد و جنس انعام اختصاص

نظر از ضعیف دلان آن هنگامه چاره پذیر نیست وخاطر ستان غنیم سپاه تذبذب انباشته آمد و نیز درهمین ایام از افواج
گیتی کشای چنین گزارش نمودند که روزی خواجه عبدالله نقشبندی که از فروغ عقیدت نورآگین بود در صوبه چاتگام با برخی
از ملازمان پیشرک رفته طلبگار نبرد شد جمعی انبوه از مخالف در عرصه پیکار پای شکستی نمودند همراهان خواجه را دگر گریز پیش
گرفتند و خواجه پای جلادت افشرده بسیاری را علاقه گسل پیش آمد و آخر نقد حیات در باخته بر آسمان نیکنامی عروج نمود
حضرت شاهنشاهی ازین سانحه ناسپاس فرموده فرزندان و منسوبان او را بعواطف گوناگون مرهم نهند دلهای افگار
شدند و از سوانح فرستادن شهباز خان به سرکوبی است و اجمال این تفصیل آنکه او از زمینداران نامور صوبه بهار است
و همواره بسیار زیان عتبه خلافت همراهی نمودی و در فتح بنگاله خدمات شایسته بجای آورده بود و بتخیل واهی رخصت
گوشه گرفته بولایت خود آمده و در هنگام شورش بنگاله سخنان جهان پناه آورد چون خان جهان با افواج نصرت اعتصام در حوالی
و حواشی سیرت او گذشت از واتر دنی بخت و بدسرشتی ذات کناره جسته توفیق همراهی نیافت چون تقابل جنود اقبال
با مستبد اکشید آن بدکیش فساداندیش رهزنی و ضعیف آزاری را بیشتر طلبگار شد و بدنهادان واقعه جوی گرد او فراهم آمدند
و رفته رفته هنگامه فتنه افزائی او رونق گرفت از تیره رائی و کم بینی راهزنی او نهیب بلاد و امصار کشید و چون حواشی
قصبه آره گرد استیلا برانگیخت فرحت خان جاگیردار آن ناحیت ساعت در پیکار ندیده تحصن گزید و از بدنهادی سخن
باد او دیگر ساخته در انسداد طرق سعی گرامی آمد و پیشرو خان را که از راه کشتی بطریق ایلغار از دارالخلافت
بصوب بنگاله شتابان بود بدست آورده مقید گردانید و از تیرگی رای و خیرگی بخت پای از گلیم خود بیرون نهاد
و از اینجا که آیین مبدعان بارگاه تقدیر است که برخی از ناسپاسان تبه کار را برگشتند تا در افتادن سختی بینند و خرد شکنند
این سیه دل چند روز چون شعله خس افروخته بر معارج بیرائی فرصت دادند و فرحت خان با پسر و قراطاق خان
در پیکار آن مدبران نزد شدند اجمال این داستان آنکه فرهنگ خان و فرحت خان محاصره آره شنود و از تیول خود متوجه
آنصوب گشت و قراطاق خان که در آن نواحی بود نیز پیوست و در قرب آن حصار با نواره آن زیانکار چارسوی
سعادت مبارزت روی او مخالف را شکسته از آب سون عبور کردند و آن خود سر تهی مغز از فزونی غرور با شمول
اوباش روی به پیکار آورده و عرصه کارزار آراسته کرد نخستین فرهنگ خان چپقلشهای مردانه بجا آورده و دو بار شمشیر
بیکنفتی رسانیده نزدیک بود که از آن شراره شورش فرونشیند شمشیربازان چابکدست اسپ را پی کردند و پیاده وار
مردانگی داد و ره نورد بادیه نیستی شد پس از آن قراطاق هم بتکاپوی دلاوری نزد هستی بربست و فرحت خان ازین سانحه
جانگزای آگاهی پذیرفته از افزونی تهوری از قلعه برآمده بآیین دوستداران جان نثاری کرده سفر ملک تقدس گزید
چون حقیقت شورش این بدگوهر فرومایه بمسامع همایون رسید در رام بست و یکم خرداد ماه الهی شهبازخان را که
بحسن عقیدت و خدمتگزاری ممتاز بود و پسر او دفع آن بدکار رخصت فرمودند و حکم والا شرف صدور یافت که

سعید خان و مخصوص خان و سائر ملازمان عتبهٔ اقبال که دران ناحیت اند بسامان شائسته ملحق شوند و از روی یکتادلی و کار طلبی کار او را اسپری گردانند شهباز خان کاربند فرمان مقدس شده بآن حدود شتافت و امر امتثال یرلیغ والا نموده بزود ترین اوقات پیوسته آن ناعاقبت بین استعلای نزولی را ارتقای عروجی اندیشیده نخوت افزای شد و بسیاری از قصبات و قریات را در تصرف آورد و در آهنگ آن بود که بصوب غازی پور رود و که بنه و باروزه و زاد خان جهان در اینجا سکونت داشت و درین هنگام لشکر نصرت قرین رسیده و او را از غروری که داشت برگشته نبرد آزمای شد و بمیامن اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی سزای سزاوار یافت چنانچه مجملی نگاشته آمد و از سوانح فرستادن شهاب الدین احمد خان ست بحدود مالوه بهمت والا که همواره در معموری ولایت و آبادانی دلها و دادهی ستم رسیدها توجه دارد در آسودگی توطن گزینان آن ملک که ولایت ست وسیع و دیار ست دلگشا پرداخت و شهاب الدین احمد خان را که بکاردانی و رعیت پروری ممتاز بود پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاری عز افتخار بخشیدند روز دیبادین لبست و سوم خرداد ماه الٰهی بآن صوبه رخصت فرمودند گوش بختمندی او را بجواهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی و فرو شدن رانا در شیرگرگ گریز

در سوانح پیشین گزارش یافت که رانا از شکوه سلسلهٔ نیاکان خود و سلوک فرمان روایان باستانی عرصهٔ هندوستان نخوت افزودی و مستحکمی جا و فراوانی ملک و افزونی ولایت و انبوهی راجپوتان جان بناموس ده پردهٔ بصیرت او شدی فنون نیرنگی اقبال شاهنشاهی را ندیده از شاهراه فرمان پذیری براه نشتافت چمن آرای جهان کنور مان سنگ را با فوجی اخلاصمند نامزد فرمود که او را از خواب بدمستی بیدار ساخته رهنمای دبستان سعادت پذیری گردد آنرا که سیه کلیمی ازلی باشد هر آئنه اسباب بیداری سرمایهٔ افزایش غنودگی شود افواج گیتی ستان را روزی چند در قصبهٔ ماندل گره بجهت آمدن امرا و فراهم شدن لشکر توقف روی داد و درا ناورین هنگام آگاهی بیدانشی استکبار افزوده بشورش در آمد نظر بر اقبال ابد پیوند ننداخته سردار لشکر منصور را زمیندار زیر دست خود می اندیشید و همگی تخیل تباه او آن بود که در همان قصبه آمده گیر و دار انگیزد ولیکن هواخواهان او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت افزا گردد و چون عساکر گردون شکوه فراهم آمد کنور مان سنگ باعتضاد دولت روز افزون صفوف مبارزت آراسته بصوب گوکنده موطن آن غنوده بخت روانه شد قول را بشجاعت و فرهنگ خویش آرایش داد و سادات بارهه رونق افزای برانغار شدند غازی خان بدخشی و رای لون کرن

مجاهدان جوانغار را اعتضاد بخشید بیگنات دخواجه غیاث الدین علی آصفخان پیش قدمان هراول را نیروی همت افزودند و مادهوسنگه و چندی از نامداران جنگجوی در التمش قرار گرفتند مهنه خان و دلاور خان چنداول را استظهار آمدند و از طرف غنیم غرور افزای قلب انابود دست راست بسرکردگی رام شاه راجه گوالیار استحکام داشت و جانب چپ بکارفرمائی بیدادما از قوم حباله استقرار گرفت و رام داس پسر چیل مقدمه شورش بود و رانا از ظلمت استکبار سر صف آرائی نداشت بسعی دوراندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود روز امرداد هفتم تیر ماه الهی پاسی از روز گذشته بود که در موضع گهنور که دهنه کریوه هردی از اعمال گوگنده است این دو لشکر جنگ دوست هستی دشمن در هم آویختند کوششها و کششها چهره افروز مردانگی شد نرخ جان ارزان و ناموس گران بها گشت **اشعار**

چو یک یک بدیگر در آمیختند ‖ قیامت ز گیتی بر انگیختند
بجنبش در آمد دو دریای خون ‖ شد از موج آتش زمین لاله گون

مبارزان دست راست غنیم دلاوران جوانغار لشکر منصور را برداشتند و دلیران هراول مخالف نیز زور آوردند بسیاری از بهادران عسکر فیروزمندی را پای ثبات از جای بلغزید فیلان نامور از رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند از طرف غنیم فیل لونا معرکه صف شکن آراسته بود جمال خان فوجدار از لشکر منصور فیل گجمکته را روبروی آورد از تصادم این دو کوه تمثال برق کردار تیات پایان دیده وریا در قوائم همت تزلزل افتاد و در هنگامی که فیل لشکر منصور زخمی روی بهزیمت داشت بتائید اقبال روزافزون بندوقی بفیلبان مخالف رسید و دست از کارزار باز داشته برگشت و درین اثنا پرتاب خویش را نافیل رام پرشاد که سرآمد فیلان او بود ساز جنگ کرده عربده افزود و بسیاری از بهادران را پی داشت و درعین پالغز مردانگی کمال خان از لشکر نصرت قرین فیل گجراج را آورده نبرد آزما شد و پنچو فیل رن بدار روبروی فیل رام پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد و نزدیک بود که این فیل آسمان شکوه را نیز پای همت بلغزد در آید بنیروی اقبال روزافزون فیلبان رام پرشاد زخم تیر هلاکت گشت و آن فیل نامی که بارها ذکرش در محافل قدس گذشته بود داخل غنائم شد تا نیم روز عرصه جلادت و شهامت شگفت افزای تجربه اندوزان دیده وربود **اشعار**

بسی یک بدیگر در آویختند ‖ بسی خون نباورد گه ریختند
جگر تاب شد نعرهای بلند ‖ گلوگیر شد حلقهای کمند

رام داس پسر چیل از ضرب دست جگنات بخراب آباد عدم شتافت و راجه رام ساه با سه پسر سالباهن و بهان سنگه و پرتاب سنگه داد مردانگی داده بگو نیستی سرنگون افتاد و درین شرار و افروزی نرد گیر گرمی بوائر اقبال کنور مان سنگه و رانا باهم نزدیک رسیده در کارزار شدند و در پیش نظاره بینان صورت گزین چنان نمود که میدان مبارزت بدست

استیلای مخالفت درآید که بکیبائگی بارقهٔ تائید ایزدی که استظهار این دولت ابدی طرازست لوامع افروز نصرت شد
و از اسباب ظاهر آنکه درین شورش چنداول بافوجی آراسته رسیده آمد و چنان شهرت یافت که گیتی خدیو بر بارهٔ باد پیمای
اقبال بآئین ایلغار سایهٔ سطوت برین رزمگاه انداخت غریو از مجاهدان دولت برخاست و غنیم را که زمان زمان از کار
افزائی صورت رعونت و نخوت افزودی دل از جای رفت و از مهب امداد سماوی نسیم فیروزی بر گلبن آمال اولیای
وزیدن گرفت و غنچهٔ مراد این جانفشانان عقیدت منش بشگفتن درآمد قریب صد و پنجاه کس از غازیان ظفر قرین سرخروی
شده رخت هستی بربستند و از غنیم زیاده از پانصد گزیده مرد غبارآلود خاکستان نیستی گشت از تنیدگی حرارت و واماندگی
آویزش دل در تعاقب ننهادند و کنور بمراسم سپاس دولت روزافزون چهرهٔ بخت افروخته روز دیگر کنده روی آورد
و آن مدبر فرار نموده در تنگناهای کوهستان بگریوهٔ خمول شتافت و لشکر منصور در آن سر جامع اقامت گزیده
عرضداشتی مشتمل بر نیرنگی اقبال ابدی اعتصام و خدمت افزای مجاهدان دولت و دلیریهای ادبار یافتگان بارگاه
ایزدی با جلائل غنائم خاصه فیل رام پرشاد مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی که از جرگهٔ اهل سعادت رخصت این
یورش گرفته بود فرستادند روز ماه دوازدهم تیرماه الهی مژدهٔ نصرت بمسامع همایون رسید اورنگ نشین قدردان
نیایش ایزدی بجا آورده پایهٔ مخلصان جان نثار بلند گردانید و در همین روز سید عبدالله خان را براسپ بام
بدیار شرقی فرستادند که مژدهٔ توجه رایات جهانگشای بامرای آن ناحیت رساند و هم نوید این فیروزی شگرف
نشاط افزای گردد اگر سپاه صوبهٔ بهار بمعاونت خان جهان نرفته باشد بنزاولی نماید

نهضت موکب جهان کشای شاهنشاهی بصوب بنگاله و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

برخی معتمدان درست بین راست گوی از دیار شرقی آمده معروض داشتند که نیر اقبال روزافزون این دولت
ابدپیوند همواره در لشکر نصرت قرین ظهور دارد و چنانچه اسمعیل نام افغانی که داؤد او را خطاب خان جهانی داده بود
در مورچل قاقشالان در کوهستان عدم غبارآلود مذلت گشت و با این حال اعیان لشکر منصور را رای آنست
که بی ورود رایات جهان کشای انوار فیروزمندی از مشرق اقبال تابش کمتر کند لیکن پاس مدارج ادب نموده
این را التصریح نمیتوانند در عرائض مندرج گردانید اورنگ نشین احتیاط اندوز بکارسازان بارگاه والا فرمود که سامان
یورش نمایند که عساکر گردون شکوه از راه دریا بمسالک خشکی بآن دیار شتابد و قاسم خان را بدار الخلافت آگره
رخصت فرمودند که در سرانجام منازل دریا تیزدستی نماید در اندک فرصتی جداوران کارشناس کار چندین ساله را
پیرایهٔ انجام دادند شاهنشاه والا همت در حین شورش موسم بارانی که بسا کوشش منشان بارگاه کارگزاری را به پناه
توقف باز دارد توسل بمبداء فیاض فرموده روز آبان دهم امرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر

از دار السلطنت فتحپور نهضت فرمود اشعار

شاه شد از خانهٔ دولت سوار	خانهٔ دولت شد ازو بختیار	کوکبه چون فلک آراسته	ماه علم را بفلک خم گشته
	هیکل فیلان بزمین خم فگند	زلزله در عرصهٔ عالم فگند	

عزیمت والاآن بود که از دار الخلافت آگره با برخی از خاصان و جایستان بساط تقدس براه دریا توجه فرمایند و سال
گردون شکوه از راه خشکی جهان کشائی و گیتی ستانی نماید هرچند موسم آن نبود که لشکرگران در جنبش آید اما چون خدیو
عالم را نظر بر انتظام ملک و آسودگی سپاه را در دفع مخالف اندیشید آن روز که در حوالی موضع بهار دار از منافات
دار الملک آگره ورود اقبال شد و آن سرزمین بقدوم شاهنشاهی اهتزاز عزت یافت در عنفوان پرده درائی شب
سید حمید الله خان در یازده روز راه دراز پیموده بنیر فرزندی اولیای اقبال و فرو نشستن ناسپاسان نخوت گزین
و کشایش ملک بنگاله مشاعل تهنیت افروخت و بجهت عبرت جهانیان سر داود در جلوخانهٔ بارگاه والا انداخت
غریو از نظارگیان آثار اقبال برآمد و عالمیان را نشاط گوناگون در گرفت حضرت شاهنشاهی در مراسم سپاس ایزدی
همت بستند و کشایش این عقدهٔ دشوار اگرچه در حقیقت امر از میامن توجهات قدسی گیهان خدیو است اما
بر عالم ظاهر فراخ حوصلگی و کارشناسی و دوام جدگزینی خان جهان و راجه تودرمل و اهتمام سزاواران بی روی در
چهره آرائی مقصود از گزیده اسباب توان شمرد و چون لشکر آسمانی تائید با در مرد و آک محل با داؤد مقابله کارزار افتاد
از قلت جاسیدان رزم آراسته نمیشد همواره بهادران هر دو طرف برآمده عنان همت میگرفتند و جوهر مردانگی بازار
می آوردند و همگی اندیشه تباه مغروران نخوت منش آن بود که هنگام رسیدن موسم باران هر آئینه این لشکر روی در پراگندگی
خواهد آورد و داعیان لشکر نصرت قرین که بیشتری از الوس جغتائی بودند میخواستند که این چنین مهم بزرگ بسرکردگی
خان جهان که از قوم قزلباش است سرانجام یابد خان جهان و راجه تودرمل از تائید اخلاص بندی
و مزاج شناسی زمانه هرزه گوئیهای مردم ناشنوده در دلدهی و همت بخشی و جدکار کوشش فراوان بجای آورده
و ناملایم مزاجان را بهای گران خرید و جوهر خدمت بعیار تحسین میرسانیدند و چون از نقوش پیشانی حال
این گروه کشایش مقصود خوانده می شد در آمدن لشکر بهار همت گماشته نوشتها فرستادند در روائی این کار
و برآمد این مهم از درگاه والا استمداد نمودند مظفر خان باندیشهای مختصر کوته نظران روزگار وقت میگذرانید تا آنکه
سزاواران بی روی جدگزین از درگاه رفتند ناگزیر باتفاق شجاعت خان و محب علی خان و معصوم خان کابلی
و میر معز الملک و سمانجی خان و میرزاده علی خان و ترخان دیوانه و سائر اعیان آن صوبه لشکر شایسته سرانجام داده
روی بخدمت آورده در حدود بهار پور مظفر خان رای برقرار داد نخستین شد از سخن آرائی و نکته گوئی با اهل
بزرگان لشکر مقرر ساخت که موسم باران شورش طوفانی دارد و درین هنگام رفتن بآن ملک و کارساختن خود را

ج سوم ۹۳

پای دادن است مناسب دولت آنکه تا سپری شدن زمان بایدن در همین حدود اقامت گزیده شود د
درین اثنا محب علی خان رسید و از آگهی آن بشورش پاسخ آراستند که این بهنزار عقیدت بل معاملت سنجیدگی ندارد
هرگاه فرمان والای دانش پژوه درین هنگام حکم جزم فرستاده باشد که بصوب بنگاله شتافته پیکار آرای شویم دیگر
مصلحت بینی و تدبیراندیشی و توقف گزینی را شایستگی نبود پاس منشور مطاع داشته یکدل و یکجهت روی بنجدست آرد
و کارزار شده بیاوری ایزدی و اقبال پادشاهی بانجام رسانید ازانجا که اندیشه همت افزا سرچشمهٔ عقیدت و اخلاص بود
دلنشین همگنان آمد و آن طائفه سنگ انداز تعویق خواهی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن آن جنود
سماوی تائید کارشناسان معتمد فرستاده مبانی عهد و پیمان استوار گردانند که چون عساکر فیروزی لوا یکجا شوند کارزار را در
نقاب تاخیر نداشته بانجام این کار سترگ پای همت بفشرند که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل نهاد مبارزت
نشده انتظار موکب مقدس شاهنشاهی برند و این لشکر نیز در چنین موسم از پای درافتد بنابران میر معز الملک و دیر جمیل را
فرستاده خاطر ازان اندیشه فراهم آوردند چون نقش تسویف سترده اند تا گذیر روانه آن صوب شدند روز اسفندارمذ
بست و نهم تیرماه الهی لشکر بهار و بنگ پیوسته عشرت اقبال نمودند خان جهان باکابر امرا پذیرا شده لوازم احترام
بتقدیم رسانید و در نشیمن خویش آورده جشن نشاط آراست روز دیگر بمنزلگاه مظفرخان رفته خلوتکده کنکاش را معنی
گردانید بعد از درازی سخن و کوتاهی داستان دل نهاد کارزار شده بترتیب افواج و تعبیهٔ صفوف پرداختند قول
بشایستگی خان جهان آراسته گشت و برانغار لشکر بهار رونق گرفت و در جوانغار راجه تودرمل و جباری
و بابا خان قاقشال و اعتماد خان خواجه سرا و راجه گوپال و جمعی دیگر مقرر شدند و در هراول شاهم خان و مراد خان و
جان محمد بهسودی و اسمعیل ازبک و جمعی هنگامه افروز گشتند و در التمش اسمعیل قلی خان و قیا خان و برخی از مبارزان
قرار یافتند و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند در قول داود جا گرفت دست راست کالاپهار
مقرر شد و دست چپ جنید نامزد گشت در هراول خان جهان حاکم اودیسه و قتلو پرجانش جوی آمدند روز [illegible]
تیرماه الهی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی عساکر نصرت طراز رو به رزمگاه آوردند اگرچه تمام آن عرصه را
آب فرو گرفته راه جسر بر سران نبود بهادران جنود اقبال دامنهٔ کوه پیش نهاد همت ساخته باعتضاد دولت روزافزون
عزیمت ناموس آرائی و جانفشانی کردند رای شایسته پدید آمد و نوید فیروزمندی ازین یافت تا گمان شنود و ترانه
طرب ساز کردند بآرایش صفوف پرداخته جویای کامروائی شدند چون قدری راه بسیر اقدام همت گردید میاه آبی پیش
پیش آمد نه روی گذاشتن و نه رای برگشتن در کمتر زمانی لوامع غیبی چهره افروز شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور
پایاب گشت غنیم بر حقیقت حال آگهی یافته برو را طلبگار آمد بابا خان قاقشال و جمعی بهادران جوانغار جنود فیروزی
از آب گذشته تیردستی نمودند کالاپهار و دلیران فوج مخالف پای ثبات افشرده جوهر مردانگی ببازار آوردند شکار

کارزار گرمی پذیرفت عرصهٔ مبارزت رونق افزود شعار

سنان بر سینه‌ها سرتیز کرده	جهان را روز رستاخیز کرده	ز خون چندان که میدان شد جیحون	ز خون غیرت شمشیر گلگون

از ناسازی بخت با بختان عنان تاب شد متقارن آن جبابره و برخی از دلاوران خدمت گزین پیوسته نیروی معهود بخشیدند آویزشهای سخت تنگ‌نوای جوهر مردانگی آمد نزدیک بود که مجاهدان دولت را توانائی تمت بلرزه درآید لیکن تولیل باهمتی اخلاص قرین و فطرتی شجاعت پیوند رسیده پا افشاران عرصهٔ نبرد را اعتضاد دستگیری اد جان ستانان همت بلند کار از سر گرفته جوشش دیگر کردند و هوش را پیرایهٔ عزیمت ساخته بچپقلشهای حیرت افزای غنیم را برداشتند کالا پیمان زمین نجات در گریختن دیده بهادران پردل میدان و غا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند اگرچه خلابهای عظیم در پیش بود الهی از فوجهای دیگر بیم نداشتند ناگزیر عنان کشیده تماشای جلوهٔ اقبال شدند غازیان برانغار در عیار افروزی شجاعت بودند که غنیم غبارآلود خاکستان دیار گشت و کارزاری سزاوار نگارش بظهور رسانیدند چنانکه شمشیر افغانان بود و سرشناسائی فنون نبرد بتائید آسمانی زمین پیمای خواری شدند باعث آنکه در همین شب که آبستن صبح فیروزی بود توپی از لشکر منصور بر جنید که هر جا پائی غنوده بود در رسید و از سعادت پایه‌ران اوخیرد شکست از والاهمتان هراول سراجخان جمعی دیگر از آب گذشته پیشدستی نمودند تصور منشان هنگامهٔ غنیم را دلیری داد و مبارزان اقبال را برداشتند درین اثنا دیگر غازیان هراول و التمش پیوسته برگشته‌ها را پای مراجعت دادند و قدم جلادت فشرده عیار جان ستانی گرفتند خان جلیل که سرکردهٔ مقدمهٔ غنیم بود بخراب آباد عدم شتافت و سنگ تفرقه در جمعیت مخالف افتاد هنوز جنگ بقبول نرسیده بود که انوار باهرهٔ عنایت ایزدی جهان افروز شد و نیر اقبال شاهنشاهی روشنی افزود سپاه منصور از هر طرف تعاقب گریختگان نمودند و فوجهای مخالف سراسیمهٔ دشت هزیمت گشتند بسیاری از گردنان باد پیما و بادبرد داوریها شتافته در موج خیز طوفانی کالای زندگی را بسیلاب فنا دادند خان جهان بآئین گردیده در جستجوی پیکار راه نوردی بود که عرصهٔ نبرد را آوازهٔ فیروزمندی فرو گرفت گلبانگ تهنیت سوامع را افروزش بخشید از هر جانب صیت نقاره و صدای شادی در داد و درین غلغلهٔ عشرت و ترانهٔ نشاط داد و تباه خرد را بقید آوردند بهانا که اسپ او در خلاب پای بند شد و طالب بدخشی پسر خواجه ابراهیم که از معتمدان میرزا هندال بود از بدگوهری آن سرمایهٔ شورش را از آن عرصهٔ کارزار دست داده گسیل نمود ناگاه یکی از ناشناسان مردسیستانی و حسین بیگ گرد رانگی دادآن بهادران حقیقت گزین او را گرفته آوردند درین هنگام آن بداندیش نیز همراهی گزیده و بغربت ستم شریکی درآمد و از ظهور سیاه‌نامه خجلت آلود گشت خان جهان از آن فتنه اندوز پرسید که آن پیمان که بستی و آن سوگند که خوردی چه شد او جلباب شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیوندی بود با فاتحهٔ آن زمانی فرو آیند تا داستان دوستی سرائیده عهدی تازه و اساس یابد از انجا که گفتار آبادان در تیرگی خرابه کردار فروغ نبخشد خان جهان از وفور کاردانی نیرنگی

حیله اندوزی و فسانه سازی آن بدگوهر فراگرفته فرمودند تا او را از گرانباری سر شوریده و مغز سبکسار گردانیدند و همان زمان همراه سید عبدالله ساخته حقیقت اقبال آرائی عرضداشت و نشد آن فرومایهٔ پیمان شکن ناسپاس را تا مانده که دار الملک آن دیار دست بردار زده نماید

اشعار

هنوزش یک گل از صد ناشگفته است	هنوزش تیغ تیز اندر نهفت است	هنوزش فتحهای عجیب در پیش است	هنوزش تیرها انداز در پیش است

چون حقیقت این فتح بزرگ روشن شد نیایش یزدان ملک بخش و سپاس داد اندیشه و افزا را اساس تازه نهاده آمد باز از بخشش و بخشایش و افزودن مراتب رواج پذیرفت و بنقد سید عبدالله بجزائل انعامات اختصاص گرفت و چندان زر سرخ و سفید در دامن امید او ریختند که نتوانست برداشت فتح نامهٔ نشاط افروز بوا لیان اخلاص گزین ناظمان ملک شرف صدور یافت که چنین عموم خلائق از چنین یورش دور دست هنگامه در ستوه بودند آن جهان آگاه بسرعت مراجعت را پیشرو و فواضل سپاس گزینی دانسته در سنقوان تباشیر فیروزمندی بهمعنانی اقبال روز افزون نشاط معاودت نمودند بدار الخلافت فتحپور سایهٔ معدلت گستردند جشنهای عالی ترتیب یافت بزمهای والا چهره کشا عشرت شد از فروغ عدالت گیهان خدیو و حسن پاسبانی خان جهان و یاوری راجه تودرمل آن ملک وسیع تازه بدست آمده مورد امن و عافیت شد و عموم خلائق با تخالف مشارب و تباین اطوار بنیز هنگام آسایش در آمدند و خاطر اقدس یکبارگی از آن ملک که آنرا از قدیم بلغاک خانه گویند فراهم گشت یعنی همواره از بدگوهران آن مرز و بوم غبار شورش ارتفاع یابد و از سوانح آنکه قطب الدین خان بمرتبهٔ پنجهزاری شرف اختصاص یافت کدام روز که آن کارشناس ملک صورت و معنی منسوبان دولت ابدپیوند را از دور و نزدیک بپایهٔ علیای امارت نرسانند و از سوانح فرستادن فوجی ظفر طراز بسزا دادن داود پسر رای سرجن حاکم رنتنبهور است آن بدنهاد فرومایه بی رخصت بموطن خود بوندی شتافته دست تطاول برگشود و از تنگ نشینی و اگر صفدر خان پهار خان محمد حسین شیخ کاندر رامی جاندون و سلطان جمیل و طائفه از نبرد دوستان خدمت گزین را نامزد فرمودند که آن بدست ناعاقبت بین را خوار آلوده ناکامی سازند و عموم توطن گزینان را حراست نموده استقلال عافیت نمایند

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خداپرست حق سگال روز اسفندارمذ ششم مهر ماه الهی عزیمت طواف روضهٔ فیض بخش خواجه معین الدین چشتی از مشرق خاطر قدسی سر برزد و با برخی از ملتزمان بارگاه تقدس و طائفه از امرای عقیدت منش سمند اقبال را جلو مراد دادند در نخستین منزل میرزا خان بحکم والا از گجرات آمده بسجدهٔ پیشانی و زمین بوس مژگانی افتخار یافت پادشاه دانش پژوه شب مهر شانزدهم مهر ماه الهی در خطهٔ فیض اساس اجمیر نزول رحمت فرمودند مراسم زیارت

ج سوم ۹۶

آن مشهد قدسی بجا آمد و طوائف انام که از اکناف جهان و اطراف عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بودند کامروا
عشرت گردیدند و عموم خلائق و جمهور مردم از موائد افضال بهره وافر و نصیبه وافی برداشتند و از سوانح آنکه کنور مانسنگه
و سائر امرای ایتصوب چهره سای آستان جلال گشته صفا افزای آئینه پیشانی شدند این گروه عقیدت مند بعد از طلوع
لوامع اقبال و فرو شدن ستاره بخت تا در کوهستان هزیمت در کوکند که بنگاه آن شوریده رای بود رخت
اقامت افگندند آن رانده درگاه ایزدی در تنگنا های کوهستان روی در خمول آورد و امرا دوراندیشی بکار برده
در جستجوی او تگاپو نمودند و از رهگذر دشواریابی آذوقه از آن سنگلاخ برآمده در فراخنای صحرا لوای عشرت برافراختند
حیله اندوزان هنگامه ساز چنان بمسامع همایون رسانیدند که در استیصال آن گردآلود خاکستان خواری تساهل ورزیدند
نزدیک بود که امرا در عتاب سطوت پادشاهی درآیند از دیده وری و ژرف نگاهی که آئین والای گیتی خدیو است
پرده از روی تسویل آن سخن سازان بدکیش برداشته آمد و از سوانح آمدن پیشرو خان بدرگاه مقدس و رسانیدن
مژده های فیروزمندی نخستین شکست یافتن گجپتی و رسیدن بهادر او اجمال این تفصیل آنکه از داشونی بخت و
صعوبت مداخل و دشواری مخارج بنگاه را فرمان پذیری گذاشته نخوت آرای شد چنانچه مجملی گزارش پذیرفت در
اندیشه تاراج غازی پور بود که شهباز خان با جنود اقبال رسید اساس ثبات آن تبه کار بلرزش درآمد صلاح کار در گریز
دیده و بصوب گذر چوسا شتافت آورده مبارزان نصرت قرین در تعاقب همت بسته جد گزین آمدند و از آب گنگ
گذشته بعزیمت پیکار پای افشردند بهادران کار طلب تگاپوی تمام کردند همه سفاین بهم ساییده روی در عبره نهادند از نیروی
همت مندی این گروه بدشت انهزام سرگردان شدند و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنت او بتصرف
غازیان شهامت منش درآمد در اثنای راه عبور فوج ظفر قرین بحوالی قلعه مهدانیا و مبارزان گیتی کشا در محاصره آن
پای جلادت افشردند و سنگرام سردار حصار سپردن کلید را دست آویز گشایش مقصود گردانید شهباز خان آن وثیقه را بکار
دانان سپرده سزای گجپتی پیش نهاد عزیمت ساخت آن مدبر بدر خان حواشی بهوج پور که نشیب و فراز بسیار داشت
پناه برد مجاهدان عقیدت گزین هرچند عرصه تیزدستی پیمودند سود مند نیامد آن غنوده بخت از دورباش سطوت
اقبال صلاح درین کار ندید لشکر منصور معاودت نمود و سالک یکه پیش گرفت روز دیگر آن قابوجی فرصت جوی برکنار
رود آمده تا شب گرد پیکار برانگیخت و از سنگلاخی زمین و تنگیهای مرز بهادران پردل را خرد صلاح اندیش
نگذاشت که روبروی غنیم چهره نماید بر رهنمونی سنگرام بغارتگری بنگاه او گام فراخ نهادند و در چندین جا مبارزتهای
سترگ و نبردهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستان روز ناامید شده شبخون آورد و بسعی خویش در
ظلمت آباد ادبار سرنگون آمده غبار آلود خجالت بجگدیسپور که محکم ترین جایهای اوست شتافت و کارافزایان لشکر
نصرت طراز قریب دو ماه در بریدن درخت از آن حوالی تیزدستی کردند به نیروی اقبال شاهنشاهی قلعه مسخر شد

وزد و نهاد آن به سرشت اسیر کمند قهرمان سطوت ایزدی آمد و اوگرد آلود خاکستان بی ناموسی بدی مرغمول آورد واز
سوانح نوزده دن انتش بیستی بیرتر سال است چون پرتو سواطع سعادت که چراغ افروز اقبال روزافزون است گیتی را
آواره دشت ادبار ساخت وبا آنکه شیرکوه آسا ذروی پناه سترگ بود از سراسیمگی و بیم ناکی خانه ناکامی در پای کوهستان
رهتاس شتافته سلیسان حصول بر دوشش گرفت وبیرون سال بلاداده با بسیاری از بهادران شورش منش ورخت از
پشیب فرو از آن حواشی را گوشه اطمینان خود گردانید تیز دستان سرعت مردانگی پی آن مدبر گرفته ناکهانی ریختند وبا جمعی
انبوه بکوهستان فنا فرو شد وغنایم فراوان بدست آمد واز سوانح اقبال افزا گرفتن قلعه رهتاس ست از انجا که فرمان
گزینی وکارافزائی درخدمت نیروشی کلید کامروائی وگره کشای معاقد امور و جلایل مقاصدست که حصول آنرا جهانیان
دشوار پندارند سپاس این کردار گزین قلعه که تسخیر آن بیاوری اسباب پایه تعذر داشت بآسانی روشنی و کثرت سعی
میسر گشت چون گجپتی در خمارستان ناکامی بغمهای گوناگون پایمال حوادث گردید پسر او سریرام با متهوران شوریده
لوازم قلعه داری سرانجام داده در شیرگڈهه نفس گیر استکبار شد شهباز خان با جنود سماوی اعتصام در محاصره
پای جلادت افشرده و در ساختن ساباط و سائر مراسم قلعه گیری اشتغال نمود و بیشتری از سرکشان آن سرزمین
بی سپر شاه راه فرمان پذیری گشتند درین هنگام از رنگ آمیزی اقبال گلی تازه و افروز چمن زار خواهش شد مجمل این مفصل
آنکه در ینولا که این ناحیت از امیری بزرگ خالی بود و رهتاس بدست جنید افتاده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد
چون کار او سپری شد چندگاه باندیشه تباه در حراست آن اهتمام کرد و از فقدان استظهار شایسته با خویشتن سگالید
که ذریعه یکی از مؤتمنان بارگاه دولت بدست آویز چنین پیشکشی خودرا از منتسبان سعادت اندوز گرداند لیکن از وفور
فطانت اظهار نکردی درین هنگام راه داران حواشی حصار آسمانی ارتفاع که بی اتفاق آن مردم نزدیک آن کوه
شدن دشوار باشد از بیم ناکی شکوه لشکر منصور آمده دولتخواهی گزیدند و مظفر خان نیز با عساکر صوبه بهار روی بتسخیر نهاد
متحصنان را پای شکیب از جای رفت بمقتضای جنسیت معتمدان خود را پیش شهباز خان فرستاده امان طلبیدند
او بکشاده پیشانی قبول خواهشهای آن گروه نموده با برخی از دلاوران بسرعت شتافته در آمد و ذروه نشینان حیرت زده
را کامروای مسرت گردانیده سپاس ایزدی بجا آورد و مظفر خان از شنود آن نصرت انبساط بخش اندوهگین باز گشت
واز سوانح کشایش قلعه شیرگڈهه است چون نیرنگی اقبال روزافزون رهتاس بدست آمد توطن گزینان این کوه پایه
را پای همت بلرزید و پیشتر از انکه پرده از روی کار برگیرند سریرام سرگروه این گروه از فزونی هوشمندی شکوه
این دولت ابدپیوند دریافته شهباز خان را دید و کلید قلعه سپرده واز زبونی بخت را چاره گر شد واز سوانح فرستادن
افواج نصرت قرین بصوب جالور و سروهی کامیاب شدن ایشان چون بمسامع همایون رسید که تاج خان جالوری
سر از فرمان برداری پیچیده و دیوره رای سروهی نیز از نادانی پاسبان احکام بندگی نیست نرسون خان و رای

۹۹ ج سوم

وسید هاشم بارهه وبرخی از کاروانان هنگامه مبارزت نامزد شدند که نخستین پیغام نصایح دلاویز وموعظت رهنمای شاهزاده
اطاعت کردند اگر باین طرز ناپسند خرد گزین کار ساخته گرد مسلک پیکار بسپردن احراز رضامندی الهی
اعتنا نکردند واگر نه این فتنه نبردگاه پای همت افشردو مرقی ایزدی منحصر در گسیختن تار وپود هستی آن نقوش شرارت اندوز
دانند مبارزان خدمت گزار در اندک فرصت بجالور رسیدند تاج خان بدست آویز ندامت خود را بفتراک
دولت ابدپیوند بست وچون این کار بآسان روش ساخته آمد عزیمت سرهی نمودند رای آنجا را نیز بخت خفته
بیدار گشت وبارو ی شرنگین منتسبان دولت پیوست وباتفاق تاج خان بعبادت سجدهٔ آستان مقدس روانه شد
وبحکم والا نورسون خان با یالت پتن گجرات شتافت وسید هاشم ورای رای سنگه در قصبهٔ نادوت رخت اقامت
انداخته متمردان آن ناحیت را ایل کردند ومداخل ومخارج را نابسته آمد واز سوانح توجه رایات جهان کشا بصوب گوگنده
است درین ایام که عنوان شعشعهٔ نیر اقبال است چون پرتو ظهور انداخت که رانا در کوهستان جنوبی سر بشورش برداشته
ورا سے نراین داس در قصبهٔ ایدر علم استکبار می افروزد وهمچنان طائفهٔ دیگر اند بدگوهری سفاهت نخوت می خارند
شکار آن ناحیت پیش نهاد عزیمت والا شد روز مار اسفندیست ونهم مهر ماه الهی باشارهٔ ساله طبقات امرا وطوائف ملازمان
که درین یورش سعادت حضور داشتند جوق جوق بزیور ولاد آراسته نظر در آمدن گرفتند اشعار

پلان غرق آهن ز سر تا بپای | چو صورت که گیرد در آئینه جای
چنان مرد خود را در آهن گرفت | که مژگان او شکل سوزن گرفت

درین روز آن شهسوار عرصهٔ الهی مشتری بر نیل بال شد در جلوه اقبال داشت تا آنکه عنوان سواری نشاط افروز شکار بود
وبجز ملازمان خدمت سعادت حضور نداشتند لشکر گران بظهور آمد ور روز سی ویکم مهر ماه الهی بپرستش ایزدی که در انتظام
شبان بصورت سرانجام پذیرد از خطهٔ دلکشای اجمیر بصوب گوگنده نهضت فرمودند چون رایات اقبال بقرب گاه
مقصد رسید بسیاری از نصرت گزینان آن مرزجبه سای عبودیت گشتند رانا از سطوت شکوه شاهنشاهی در
کوهستان خمول فرو شد از راه دیده وری ودور اندیشی قطب الدین خان وراجه بهگونت داس وکنور مان سنگه با
برخی از منتسبان بارگاه خلافت رخصت یافتند که در خلال جبال در آمده آن کریه نشین بدکیش را بدست آورند
وقلیچ خان وخواجه غیاث الدین علی آصف خان ومیر غیاث الدین علی نقیب خان وتیمور بدخشی ومیر ابو الغیث وقلیچ
وبسیاری از مجاهدان عرصهٔ نصرت درین تاریخ بصوب ایدر فرستادند که آن سرزمین را از خس وخاشاک ناسپاسان
گردن فراز پاک سازند واز سوانح توجه فرمودن اورنگ نشین اقبال بیورش حجاز وبالتماس اعیان دولت فسخ
آن عزیمت نمودن طائفه از لوندان ملک ساده لوحی بی تابی شهسوار تقدس را در عبادات جسمانی خاصه طواف
مشاهد در دست بتازگی سامعه افروز آن پویای بادیهٔ طلب گردانیدند شهریار خدا دوست را بمقتضای سرانجام
اسباب نثار جامعیت عزیمت این سفر دامنگیر همت شد منظور آن بارگاه سلطنت ودانش نشان

بزم اقدس پرستشهای نشاء تعلق و تجرد را اندکی رسا ختند و بنظر بدی که حق اساسان ر استی اندوز بعرض دارند بموقف
عرض مقدس رسانیدند که برخی از حقیقت اندوزان والافطرت که بنسبت این طائفه تقدسی امتثال این امور واو شته اند
مشروط بآنست که از ان کرو فتوری بنسبت آبا در تربیت پدر بدی نشیند سر برآرای معدلت بمقتضای دریافت
والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص مندان یکتا دل نقش آن داعیه از لوحهٔ خاطر ستردند و چون صورت
لزومی انعقاد یافته بود در رای صواب اندیش بران قرار گرفت که یکی از درست کرداران معامله دان بآن دیار
فرستاده شود تا همچنانکه بآن بازگشت معنوی نشان نجم حقیقی رو ده آید باین ادای نیابتی پاس ظاهر نیز شده باشد
سلطان خواجه نقشبندی را که از صفات مذکور نصیبه فراوان داشتند در تاریخ مذکور امیر خارج گردانیده رخصت ارزانی
داشتند و مبلغ شش لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمهٔ انفضال گشت تا الفروغ دیده وری مراتب تماشائیان
احسان دریافته بخشش ستوده نمایند و عامهٔ عبرت گزینان این راه دراز را بجزائل انعام بی نیاز گردانند و حکم مقدس
شرف نفاذ یافت که تجرد منشان آن مرز را که از شغل پیراستن نفس ذو فنون فرصت مکاسب و حرف ندارند و سائر
احتیاج مندان قناعت پیشه آن بوم نگاشته قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقح بدرگاه والا آورد و غرض ازین اندیشه قدسی آنکه
هر سال یکی از آگاه دلان بارگاه اقبال بدان دیار رفته عموم محتاجان آن ناحیت را از مائدهٔ احسان شاهنشاهی
چون آرزومندان سائر اقلیم احتظاظ وافر بخشد و درین قافلهٔ سعادت اصناف آدمی علی الخصوص منتسبان
خانوادهٔ نظر و اشراق و منتسبان صبح استدلال و شهود فراوان بار دولت بستند بر گزینین و فور برکات طلب
از هندوستان عزیمت آن صوب نکرده بود سعادت یار کوکه و شاه خواجه و ملک محمود بیاره قاضی عماد الملک
و مولانا عبدالرحمن واعظ و ملا عبدالله وفادار و خواجهٔ اشرف و خواجه حسین علی فرخاری و مولانا فصلی نوشاد و شاه میرزا
و جمال خان بلوچ ره نورد غربت گشتند و از وفور عاطفت فرمان مطاع شد که امرای رخصت یافته بدرقه باشند
سران کاروان بزرگ از راه کریوه هلدی با لشکر منصور با کنده شتافت و از تنگیها و عقبها گذشته به بنواره رسید.
از انجا قطب الدین خان و راجه بهگوانداس و سائر لشکر فیروزی که باستیصال رانا تعین شده بودند بآن خدمت
معاودت نموده بصوب کوکنده روانه شدند و چون بموطن آن شوریده بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت
اعتصام بکوی خمول فرو رفته طیلسان خفا بر سر گرفت و افواج ظفر طراز که بصوب ایدر رخصت یافته بود در ملازمت
این سفر گرایان قدسی مقام منزل بمنزل گام عافیت زده روز امرداد هفتم آبان ماه الهی بآن حوالی پیوستند نخوت آرای
آن سرزمین خود را بتنگنایهای کوهستان کشید و جمعی از راجپوتان تهور منش بمعابد و منازل پای جلادت افشرده
قرار مردن دادند طائفه از بهادران نصرت قرین مثل هره بهان و عمر خان افغان و حسن بهادر باستیصال آن گروه
شتافتند تیره بختان غنوده رای تیغها آخته و برچها راست کرده بعرصهٔ جان فشانی تیزدستی نمودند بسیاری از مجاهدان

دولت صاحب تاب گشته روی گردانیدند نام برداجو هر ثبات پائی را بازار شگفت آورد و هنگامه افروز حیرت
شدند نعیم خان و حسن بهادر شربت گوارای والپسین نوشیده بنزهت سرای آسایش خرامیدند و آن گردن کشان
بی دانش در گونیستی نگونسار افتادند و آن شهر با غنائم فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد و امرای صائب تدبیر
در حراست و عمارت بار معدلت کشادند و از انجا قاقا چاج بصوب گجرات عزیمت نمود و تیمور بدخشی با جمعی از
اعیان در خدمت بدرقه سعادت اندوخت از پی موسمی سفر دریا در احمد آباد توقف گزیدند و از سوانح آنکه شهریار
دوربین خواجه شاه منصور شیرازی را که دانای رموز حساب دانی بود بمنصب والای وزارت سترگ بخشید در
پیشین زمان باسراف عطریات شرف اختصاص داشت از تیزی فهم و جوشش رشد با مظفر خان آویزش
زمانی کرد و حرمان گرامی شد و پس از ناکامی بسیار بمنعم خان پیوست و دران هنگام که بکارسازی بنگاله بدرگاه مقدس
آمد از نقوش پیشانی او رقوم کاردانی ظاهر شد و پس از سپری شدن روزگار منعم خان راجه تودرمل بجهت محاسبات
سرکار بقید مذلت کشیده مسلسل گردانید بزم آرای سلطنت از دور قدردانی منشور مطاع فرستاد و طلب فرمود در
درین ایام که عنفوان ابتسام بهار دولت است بجبین سائی آستان مقدس جلاافزای ناصیه بخت مسندی آمد
وبی سفارش نزدیکان بساط حضور پایه اعتبار خواجه ارتفاع یافت و روز کوس چهاردهم آبان ماه الهی خواجه را باین پایه
والا اختصاص بخشیده بلند مرتبه گردانیدند اگرچه از علوم رسمی بهره نداشت لیکن در گروه نیک سخنان بشیوا زبانی
و شگرف کرداری سرآمد یکتایان روزگار بود و با چنین نیروی سترگ از فراخ حوصلگی چهره سعادت افروخته داشتی و از
سوانح آنکه چون حوالی قصبه موهی مخیم سرادقات اقبال شد شهاب الدین احمد خان و شاه فخر الدین مشهدی و شاه
بداغ خان و طالب خان و سائر امرای صوبه مالوه بناصیه سائی آستان مقدس سربلندی یافتند و هرکدام باندازه
جلای گوهر اخلاص مشمول عاطفت گشت روزی چند آن سرزمین شعاع دانش حقیقت آمود شاهنشاهی روشنی پذیرفت
و حال ساکنان آن مرز انتظام نیبه یده گرفت و از دوربینی و کاردانی بهادران محمد قلی خان بدخشی و شریف خان اتکه
و مجاهد خان و سبحان قلی ترک را با برخی از کارطلبان در قصبه موهی جای دادند و عبد الرحمن مؤید بیگ و عبد الرحمن
جلال الدین بیگ را با طائفه از همت مندان در مداریه گذاشتند همچنین در محال دیگر مردم مردانه کارکرده تعیین یافتند
تا هرگاه آن بدکیش فتنه اندوز از کریوه خمول برآید بباد افراه رسد و چون خاطر اقدس از مهمات این حدود و دایره دارات
روز مهر شانزدهم آذر ماه الهی از ان منزل فیروزی از راه بانسواله بصوب مالوه نهضت فرمودند و از سوانح معاتب
شدن قطب الدین خان و راجه بهگونت داس است و تفصیل این اجمال آنکه بزرگان دولت جنود اقبال را بهر کوه
بنگاه را نا هنگامه آرای بودند چون از ان شوریده حال نشانی پدید نیامد از شتاب زدگی بی آنکه حکم قدسی طراز شرف
صدور یابد بمجرد شنیدن توجه رایات نصرت روی بدرگاه مقدس آوردند و از انجا که پاسبانی احکام سلطنت نخستین

بر زبردست فرمان روایان والاشکوه هست و پایه بر صفایح خواطر خدمت پذیران نقش لزوم دارد و این وجوه دولت
گورنش نداده خجالت آلود عتاب گردانیده و چون نقوش ندامت از خطوط پیشانی پذیرایه درست خوانان این
روشن شد گفتار کوته رسانی و اعتراف غرش تصدیق فرموده رخصت بار دادند و از سوانح آنکه در هنگام عبور موکب
آسمانی سپه حواشی اوده پور عرائض حقائق گذاران صوبه گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طائفه از معامله
ناشناسان درعموم مهرایان تا فاد حاجیان شکی انداخته از هنگام بنادر فرنگ بیمناک ساخته اند هر چند حضرات قدسی
آستان خردافزا نصیحت میفرمایند و اعیان دولت دلدهی میکنند اطمینان خاطر عامه صورت نمیگیرد و ایضا
ناطمنت این گروه غربت گزین و رانیجو اند بناکامی گذشت بنابران قلیچ خان را که برخی از بنادر گجرات در تیول
او بود باسپاهی از لشکر ایدر طلب داشته رخصت آن دیار فرمودند که بر ساحل دریای شور رفته خدمت پذیری
و نیایش گری آن گروه بیگانه را بر موجب طلوع اندازد تا ضعیفت دلان آن قافله بطمعه آرامش در آیند به زبردست
اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی این خدمت انجام گرفت نقاب گزینان بارگاه عصمت در جهاز سلیمی
عشرت گرامی آمدند و سلطان خواجه با سائر اعیان در جهاز الهی بار سفر بست و حکام نصاری و بزرگان سرزمین
قدوم گرامی را محترم داشته سرمایه سعادت جاوید اندوختند و از سوانح آنکه چون شعشعه رایات همایون بر
حوالی بانسواره و پرتو شکوه انداخت راول پرتاب بزرگ آن ناحیت که همواره دم استقلال و استکبار زدی
و راول اسکرن مرزبان ڈونگرپور و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجده خجالت بتقدیم رسانیدند از انجا که
شیمه مقدس گیهان خدیو عذر پذیری و عاجز نوازی است شرمندگی کم خدمتی را بافروختگی کارگزاری گرفته
جان و ناموس و ملک آن گروه را در حمایت معدلت و رافت درآوردند و بتفقدات خاص بلندی گرای
آمدند و از سوانح آنکه میرزاده علی خان بسجود و نیایش جلاافزای پیشانی شد و شصت و پنج فیل از جمله غنائم
دیار شرقی بنظر عالی درآورده و حقیقت بدایع آن مرزستان و نیکوخدمتیهای جان سپاران سعادت گزین
بتفصیل معروض داشت و موجب سپاس داداری همتا گشت و از سوانح آنکه افواج نصرت لوا العبوب
کوکنده نامزد شد درین هنگام بمسامع همایون رسید که رانا باز کریوهای سخت و تنگنائیهای دشوار عبور را
سر اسباب سرکشی انگاشته بنا د اندیشی ست روز دین مصر پانزدهم دی ماه الهی راجه بهگونت داس
و کنور مان سنگه و میرزا خان و بیرام خان و قاسم خان میر بحر و طائفه از بهادران کارشناس را روانه
آنحدود گردانیدند به توجهات والای شاهنشاهی ساحت آن ملک از خارستان تمرد پاک ساخته بفرمان پذیران
انصاف منش پرایه دادند و از سوانح آنکه در نواحی بانس واله راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرای
از بنگاله کامیاب خدمت آمده و ناصیه سامی عتبه اقبال گشتند جلائل غنائم آن دیار را که از انجمله

صوبه مصارد چهارخیل نامور بود در پیشگاه مناظر قدسی آورده ستایش بزرگی دولت روزافزون درکلمرو

اولیای عقیدت و ناکامی اعدا و پاک شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش همه متوطن گزینان آن بوم

گزارش نمود و پرستش و نیایش ایزدی افزودند و از سوانح آنکه در حدود دیبال پور رحمن قلی خان

قوش بیگی از سفر حجاز آمد و بسجدهٔ خلوص عقیدت پرستش قدرت حقیقی الهی نمود عرائض اشراف

و سائر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بنظر عاطفت سربلندی یافت روزی چند آن سرزمین

بجهت مصالح ملکی مخیم سرادقات اقبال بود و از سوانح فرستادن راجه بیر بر و راجه لونکرن بدونگرپور

است اجمال این فصل آنکه رای آنجا از بختمندی بوسیله مقربان بارگاه مقدس عرض داشت که

فرزند او کلیعنت و دانش از ممتازان زمانه است داخل پرستاران مشکوی سپهرمثال گردد هم

گوهر والاسجا خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهاری سترگ بدست آید او رنگ نشین اقبال

بحسن اخلاص او نظر انداخته آن ملتمس را بپایهٔ قبول ارتفاع بخشیدند و آن دو مؤتمن بارگاه خلافت را

رخصت دادند تا بآئین برگزیده آن حجاب نشین حجلهٔ تقدس را بشبستان اقبال رسانند و از سوانح

آنکه روز فرودین نوشته هم استندار از بندهای الهی عرضداشت رای رای سنگه نوید کشایش سروهی و تسخیر

ابوگده رسانیده و بهجت افزای شد اختصار این داستان مسرت آنکه رای سروهی سلطان

دیوره از سخت برگشتگی و توحش ذاتی بموطن جای خود روی ادبار آورد بانشایت همایون رای

رای سنگه و سید هاشم و طائفه دیگر از بهادران خدمت گزین عزیمت تسخیر آن نمودند و آن آشفته رای

تیره روزگار را سرای نافرمان برداری برکنار نهادند نخستین بدان حدود در رفته بمحاصره اوپای

همت افشردند از آنجا که حصار دشوار کشا داشت و عقل حسابدان نبود اعالی جبال را پناه اندیشیده

نخوت غرور افزود و جبارزان اقبال رحل اقامت انداخته از شتابزدگی بآهستگی گرائیدند و رای اسنگه

تیه دیار را از وطن گاه خویش طلبداشت آن غنوده بخت با جمعی از دلیران جنگجو سے در اثنای راه بران

فاطور سخت برخی از راجپوتان ناموس دوست بسرکردگی رای مل همراه اخروق بودند بار جلادت گشود

و جوهر مردانگی را بعیار گاه رسانیدند پیکار سترگ روی داد و از طرفین بسیارے از مبارزان رخت هستی

بربستند و بیامن اقبال روزافزون آن گروه تیره نشین تهور شکست یافته آوارهٔ دشت ناکامی شد

و از سروهی دست بازداشته تکاپوی سخت بابوگده شتافت ولایت بحسن عمل کارگزاران ضمیمهٔ

ممالک محروسه گشت سعادت نشانان خدمت دوست متوجه آن صوب شدند نام این در اصل اربدآچل

است بفتح همزه و سکون را و ضم با و دال الف و فتح همزه و جیم فارسی و سکون لام تبدآول الس

ج سوم ۱۰۴

وتغیر لغات روزگار باین نام خوانند گویند اربدا نام روحانیست که بلباس زنان درآمده رهنمای گمراهان بادیهٔ
طلب فرماید و اچل عبارت از کوه است یعنی آن پیکر قدسی بدان جای نسبت خاص دارد و نزدیک
سروهی است در اقصای صوبهٔ اجمیر گجرات رویه ارتفاع آن هفت کروه باشد و بر فراز
آن کوه‌ها را نادر زمان باستانی قلعهٔ آسمانی پایهٔ آساس نهاده راه برآمد بغایت دشوار چشمهای
گوارا و چاه‌های شیرین واراضی آبادان آنقدر که تحصن گزینان حصن را پسند باشد و انواع
گلها و اصناف ریاحین و هوای نشاط افزا و شوق افروز است اهل ثروت برای تیمن
وتبرک دران نواحی معابد و منازل طرح ساخته‌اند این گروه نصرت طراز باستظهار اقبال
روزافزون بآن قلعه پیوستند و چنین حصار حصین را که فرمان دهان والاشکوه بدشواری توانند کشود
این جوق اخلاص گزین بکمتر سعی بدست آورد و سطوت سطنت شاهنشاهی سلطان را سراسیمه
ساخته نیازمند گردانید بزینهار از ملازمان سعادت شد و کلید آن دژ را سرمایهٔ کشایش گره بخت ساخته
باولیای نصرت سپرد رای رایسنگ بکار دانان آگاه دل گذاشته باتفاق رای سروهی روی بدرگاه
سلاطین مطاف آورد و از سوانح فرستادن جنود اقبال است بصوب خاندیس راجه علی خان حاکم آن مرز
باستظهار سائر حکام دکن در فرمان پذیری و خدمت گزاری قدم سست بر میداشت گیتی خداوند از فور
عاطفت که هنگامه آرای شریف و وضیع و چهره افروز سعادت خرد و بزرگ است از روز بهرام بستم اسفندارمذ
ماه الهی لشکری شایسته بسرگردگی شهاب الدین احمد خان بآنصوب نامزد فرمود قطب الدین خان
شجاعت خان باقی خان تورنگ خان میرزا نجات خان علی دوست خان و بسیاری از مبارزان
والاقدر باین خدمت قرار گرفتند از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان بادیهٔ بیهوشی را بسخنان
دلاویز آگهی بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکوبندگی گردانند و اگر از واژونی طالع گران خواب
بدگوهری باشد گام همت فراختر نهاده بلوامع سیوف هندی زنگ زدای ظلمتیان آن دیار گردند
وآن معموره را بدادگران تامل گزین بی غرض جدکار سپرده پاسبانی عموم رعایا که ودائع ایزدی اند بردوش
فطرت لازم گیرند و از سوانح رخصت فرمودن راجه تودرمل است بصوب گجرات چون بمسامع همایون
رسید که آن ناحیت از بی پروائی وزیرخان غبارآلود ناایمنی گشت کاردان موتمن را رخصت دادند که
بزودی رفته باتفاق اعیان ملک در انتظام کوشد او بقدم سرعت شتافته جوهر کاردانی خویش بجهانیان
نمود و عموم توطن گزینان و واردان آن دیار عشرت آمود عافیت گشتند و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور
شهباز خان از دیار شرقی کامیاب نیکوخدمتی جبهه سای آستان جلال آمد چون کشایش رهتاس و فتح گجپتی

وسائر نیکوکاری بهای او بموقف عرض مقدس رسید حکم والا شد که بقصاص بجراست محب علی خان گذشته روی بندگی بعتبهٔ قدسی آرد و در روز استا و بست و ششم اسفندارمذ ماه الهی جبین عقیدت بعتبهٔ اقبال سوده سر بلندی یافت و بمضاعف انواح مراحم پادشاهی گشت و چون مکنون ضمیر قدسی آن بود که افواج گیتی کشا بصوب دکن زود تر شتافته آن دیار را معمور داشته در مرکز عدل گردانند اشارت عالی شد که سامان لشکر نصرت اعتصام را بمعیار تصحیح رسانند و جنود اقبال استوار اول باشند بحکم والا خدمت بجا آورد و دران هنگام که موکب همایون بدار الخلافت نزول اقبال داشت بسعادت کورنش بلندی گرامی آمد و از سوانح کشایش حواشی ایدر است و آن حواشی بیشتر گرارش یافت که چون رای آن سرزمین را اختر بختمندی در افق ادبار فرو شد بمقتضای آنکه سلاطین معدلت پژوه طبیب وزگار و حکیم آفاق اند فوجی از کند آوران اخلاص گزین فرستادند که اگر سخنان دلاویز اندرز کارگر نیاید نقش هستی او از صفحهٔ کائنات ستره گردانند آن بی دانش از فرومایگی و بدگوهری داستان موعظت را سرمایهٔ اسکبار گردانید و چون قلیچ خان را بخدمت پناه در گجرات طلب داشته و اندیشهٔ تباه افتاد و بسعی خویش غبار آلود خاکستان بی ناموسی شد اجمال این نائید آسمانی آنکه آن دو خیرمایهٔ رعونت افزای شده پرده و بینش او فرو هشتند در کتر فرصتی بیهوشی او بیدستی کشید و از نابینائی نیرنگی اقبال روز افزون بر خصم از تهور گزینان با دیگاد بار را با خود متفق ساخته بآرایش عرصهٔ مبارزت از تنگنای کوهستان برآمد اولیای دولت پیرستاری نیک اختری پیمان یکجهتی و یکتادلی تازه کرده بصوب آن نخوت گزین غرور افزای عزیمت را مصمم گردانیدند شب گوش چهار دهم اسفندارمذ ماه الهی شیرخان را با جمعی از برادران حزم اندیش بپاسبانی اردو گذاشته در نوردیده بیکار شدند در قول خواجه غیاث الدین علی آصفخان با طائفه از سپاهیان رزم آرای پای جلادت افشردند و تیمور بدخشی با جمعی از جنگ دوستان نبرد آزمای برانغار را بشکوه شجاعت مسندی پیرایه داد و میر ابو الغیث با برخی از نگاهبانان ثغور ناموس نیرو جوانغار آمد و میرزا مقیم نقشبندی و تور قلیچ و میره بربان و میر غیاث الله و گروهی از تیز روان میدان و غا در فوج هراول جز بهای جان ستانی و سرفشانی شدند شمال خان و گدا علی و چندی از کارشناسان رزم در کمین گاه جستجوی شتافتند خصم از فرط غرور و حوق شده بهم جلوریزی آمد میرزا مقیم با برخی از غازیان هراول تیزدستی نمود و مظفر خود را از قول رسانید و مردان لشکر منصور بنمایش یکدیگر عنان از دست داده آویزش بیکار نمودند راجپوتان تهور گزین بر چهار دست کرده در هم آویختند چپقلشهای عبرت بخش حیرت افزا روی داد و جوهر همت و مردانگی بمعیار گاه رسید و تابش دیگر پذیرفت

بیاله هر خنجر و نقل تیغ	روان خون چو می تاکر شاخ تیغ	بر خشید تیغ و بجوشید گرد	بغرید کوس و برآمد نبرد

ج سوم ۱۰۵

پور قلیچ با وجود زخم بازو دست از کار باز نداشت و مظفر از هجوم راجپوتان بزمین آمد و پیاده
تیز دستان همت گزین سوار شده و برو آرای گردید و خیره سران وران آورد گاه مردانه کارنامه حیرت
افروز بتقدیم رسانید و درین هنگام زد و گیر فوج هراول را پای همت از جای رفته نا برو پاس ناموس داشته
بجانفشانی ایستادند میر ابوالمقیم و ران گرمی آویزش شربت گوارای واپسین درکشید و قطب خان هم از همراهان
او بآئین اخلاص گزینان نقد زندگانی درباخت و درین هنگام که هراول را آن چشم زخم رسید فوجهای فیروزی
طراز بهم آمدند و دل با قبال ابد پیوند بسته بکارزار در شدند مخالف پای تهور افشرده گرد پیکار انگیخت و باندازه
توانائی جلادت نموده غبار آلود بی آزرمی ردی در هزیمت نهاد اولیای دولت بمیامن تائیدات روزافزون
در نیمروز نا امیدی کامیاب خواهش شده عشرت از سر گرفتند چون داستان نصرت بعرض همایون رسید
جلائل سپاس ایزدی بجای آمد خدمت گزاران همت منش عاطفت خسروانی پایه امتیاز یافتند

آغاز سال بست و دوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال دی از دور دوم

شهریار معدلت دوست در حواشی و مبیال بور عبادت نشاط تجرد و تعلق را در لقاب شکار بتقدیم رسانید
صورت ابعنی مزاج یکتائی میبخشد و ظاهر را پایه باطن میدهد گلبانگ اعتدال یعنی چهره افروز انبساط آمد
نشاط را بارگاه فراخ زدند و هنگامه بخشش رونق دیگر پذیرفت شب دوشنبه بستم ذی حجه بعد از هفت ساعت
و دوازده دقیقه آن فروغ افزای نورستان ایزدی پرتو خرمی بحمل انداخت منانظر صورت را رنگ آمیزی
مطالع انوار حقیقت درگرفت آسمان جواهر پیدائی بارمغانی زمین فرو ریخت و داد نثار قدوم نورسیدگان تنگ
تقدیس هزاران نقش دلفریب بیرون فرستاد گیتی خدیو مراسم سپاس گزاری بآئین تازه پیش گرفت و
وبخشایش را روز بهجت پدید آمد

اشعار

جهان از نقش قدرت شد چو صورتخانه مانی
زمین از نور حکمت شد چو فکر بوعلی سینا
زمین از خرمی گوئی گشاد آئینه بیتابی
گشاده آسمان گوئی شگفته بوستان

نخجستگی سال دهم از دور دوم نوید عشرت جاوید آور د و پیغام نشاط دایم رسانید امید که جمیع منتسبان انفس و آفاق
بمیامن این دولت ابدی اعتصام کامیاب یک نسبتی گردند از سوانح خرامش فرمودن ماهی بیگم است بجهان معنی
آن نونهال گلشن سرای خلافت بیره دل و هراج مرزبان جیسلمیر ست خاک تود دنیا را انبار خانه غم انگاشته
هژدهم فروردین ماه الهی روی از عالم صورت درکشید پرستاران مشکوی اقبال خرمن خرمن سرشک بیزان خروشهای
آتشین و جوشهای جانخراش نمودند حال گیهان خدیو را چگونه نویسیم هرگاه آن سرچشمه مهربانی از فرو شدن فرزندان عموم
اخلاص گزینان باندوه فراوان گراید درین شگرف نگارنده چه تواند گفت که در فوت فرزند خویش بران گیتی
خداوند مهرگرای چه رفته باشد در عنفوان این سال فرخنده کشایش قلعه بوندی ناصیه پیرای دولت شد

و دودا لیسرای سرجن بپا داشت رسید پیشتر فوجی بر سر این فرومایه بکیش فرستاده بودند چون روشن شد که آن
گروه از کارشناسی راه و مدار نمی سپرند روز بهرام بیستم فروردین ماه الهی موافق دهم محرم نهصد و هشتاد و پنج از نواحی
رانتهنبور زین خان کوکلتاش را باین خدمت رخصت فرمودند و رای سرجن که آن مدبر نسبت پدری
و بھوج که پیوند نبیرگی دارد و رام چند و کرمسی و چندی از مجاهدان اقبال را همراه گردانیدند و فرمان
شد که امرا پیشتر پیوسته یکتائی گزینند از راه اخلاص در انجام این کار تگاپوی شایسته نمودند
در کمتر فرصتی قلعه بوندی بتصرف غازیان شهامت گزین درآمد آن گریوه نشین ادبار خود را بتنگناها
کوهستان کشید چون آن حدود از شورش آرامش یافت زین خان کوکه بحکم مقدس بھوج را با گروهی
از مبارزان دولت بحراست آن ناحیت گذاشته باتفاق رای سرجن عزیمت درگاه والا نمود
نخستین منزل شورش آن سرزمین شنوده بجز معاودت چاره ندید اجمال این تفصیل آنکه بیشتری
از سپاهیان آن کوهستان از امتداد ایام بستوه آمده بودند چون کوکه بارهمت بر راحله شوق بست
بدگوهران فرومایه لشکر آوازه رسیدن دودا انداخته دست غارت کشودند و اردو بازار را بسیار
از آن شهر معمور بتاراج رفت و امرا از تیرسائی و ناشناسائی در آهنگ برآمدن شدند کوکلتاش
با پارهٔ زمین و تهی سرگرفت و عزیمی درست برگشته رخت اقامت انداخت بتائیدات ایزدی دودای بیخرد
بدلهای شوق چیره دستی یافت خدمت نمایانه بر ملازمت حضور پایه افزایش گرفت رای سرجن را
پایه قوی از مساله رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد تا بسامانی ظاهر و یکدلی عامه را در
پیشگاه اخلاص قدردی نماید یکبارگی غبار فتنه فرونشست و دلهای رفته بازگشت روز کوس چهار دهم
اردی بهشت ماه الهی قلعه رنتهنبور مضرب خیام نصرت گردید گیهان خدیو از قلعه برآمده زمانی در منازل رای
سرجن وقفه آسایش فرمود و از آنجا متوجه دارالخلافت فتح پور گشت و چون سایهٔ اقبال بر آن حومها
و حوالی افتاد اجلهٔ امرا و اعاظم اهالی و سائر طبقات انام جبهه سای سعادت آمده لوازم نیاز بجای
آوردند و هر یک بعاطفتی خاص کامیاب صورت و معنی شد شب ذرهمی و یکم اردی بهشت ماه الهی آن
مهر دولت از وصل موکب مقدس فروغ تازه یافت معدلت را پایه بلندی گرای شد خداپرستی را پایگاه
دیگر پدید آمد از سوانح آمدن زین خان کوکه بدرگاه والاست و داستان تنومندی او بموقعت عرض مقدس
رسیدن پیشتر گذشت که او در حدود بوندی رحل اقامت انداخته در تصفیه مناهل آن ملک همت گماشت
بسیاری از تیره سپاهی در این هنگام کمیابی اسباب معیشت راه بی حقیقتی سپردند آن غنوده بخت شوریده
بیاران را چون نظر بر نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی نیفتاده بود از فوج نصرت اعتصام حساب نگرفته

نخوت آرای شد گوهری چند فراهم آورده بر فراز کوه اونت گرون علم شقاوت برافراشت آن کوهی است بالا ارتفاع و دشوار صعود همگی اندیشه تباه آنکه فرصت یافته اردوی ظفر قرین را گزندی رساند زین خان کوکه از وفور دانش و فزونی شجاعت مبارزان لشکر را سه فوج ساخته پیشدستی کرده برخی از مجاهدان کارطلب را تحریض بر آمدن آن کوهسار پایه نمود و خود با اتفاق راجی بهوج باستظهار گریوه نوردان همت گزین پای جلادت افشرد پیشقدمان هنگامهٔ مردانگی از تنگناها گذشته نزدیک فراز بودند که مخالف آگهی یافته بسیاری از تهورنشانان پیشتر از خود روانه ساخت شناسندگان رموز رزم در بندوق اندازی شدند و بیامن اقبال روزافزون یکبارگی سه مرد نامی غنیم بکوی عدم فرو رفتند و سائر پیش آیندگان را پای ثبات بلغزش در آمد از ظهور تشعشع تائید یزدانی کوکه تیزتر شتافت و در هنگامی که آن خاکسار با جوقی منصور از گذشتن آن ناموران بشورش در آمده گرد پیکار انگیخته بود با جمعی از بهادران ناموس دوست پیوست و نیروی سترگ روی داد آویزشهای سخت جوهر همت را بپایهٔ ظهور آورد

اشعار

زتیر و سپرها که درکار بود	بیابان نه بستان گلزار بود
درخشنده شمشیرهای بنفش	ز دیده دلیری ربوده درفش

و از بختمندی و نیک اختری غنیم در سنگستان ناکامی آبله پای آمد بصد و بیست تن ناموران مخالف دیران آورده گاه مردانه فرو شدند و با آیین بیدلان آن گریوه نشین اشکبار غبارآلود خاکستان هزیمت شد و چون آن ناحیت از غبار شورش صفا پذیرفت پاسبانی آن برای بهوج سپرده و ناصیهٔ سعادت را بسجود آستان مقدس جلا افزوده مشمول عواطف شاهنشاهی گردید از سوانح جدید انتظام خزانه است بحکم سلطان خرد پاس اموال و افزایش نقود در آیین فرمان روائی از گزیدهٔ عبادات دار الملک تعلق است بنابران صادق خان و خواجه شاه منصور و چندی از کاردانان دیانت منش را که محل اعتماد و قسطاس و قوف بودند از عشرت آباد فتحپور بدار الخلافت آگره رخصت فرمودند که صیرفی تحقیق را بنجر ائین نامه برده عیار راستی خازنان و شرفان و پاسبانان بگیرند بشرف نگاهی فرستادهای پاک گوهری منسوبان این کارخانهٔ سترگ روشن شد و بنوازش اعتبار بلندی گرامی آمد

سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت شاهزاده سلطان دانیال

فرمودهٔ خرد جهان آرا و پسندیدهٔ دانش پژوهان آگاه دل است که بزرگان هشیار خرام بر دیده بانی خود پسند کرده بستان سرای زندگانی فرزندان گرامی و سائر نوخاستگان باغ فطرت را همواره بآبیاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند بنابران سعید خان را که از بزرگی نژاد و دیگر مراتب بایسته بهرهٔ فراوان داشت باتالیقی شاهزادهٔ والاگوهر خجسته طالع سلطان دانیال که از زمان خردسالی نشان فرخندگی از آئینهٔ پیشانی او لامع بود سربلندی بخشیدند او بسپاسگزاری این موهبت کبری بزمهای عالی ترتیب داده پیشکشهای شایسته گذرانید و بقدوم میمنت لزوم شاهزاده منازل او فروغ سعادت گرفت و از سوانح آمدن عرائض نظام الملک دکنی است و بانتسوقات آن دیار مالی خان

گرفتیا اندرزهای گرامی ساخته برهنمائی فرستاده بود و احکام بارگاه سلطنت پذیرفته وفاخان را از معتمدان خود همراه
گردانید و روزی معرمانه دهم بردادماه الهی امرا بدولت کورنش برگذشتند و فیلان نامور و نفائس آن دیار پیشکش
درآمد از سوانح شورش افزودن مظفرخان حسین میرزاست دران هنگام که رایات جهان کشا تسخیر گجرات نمود میرزایان
سزای کردار یافته هر کدام بناحیتی سرگردان بادیه ادبار شدند گلرخ سلطان بیگم الله داد و نفنون کاردانی وجه گزینی آن نورسا
نا آزموده کار را ببلاد دکن برد چنانچه گفته آمد از آنجا که روی از قبله اقبال برتافته بود و کارسازان بارگاه تمنا او را گروه دود
ناامیدی گردانیدند چون دران ناحیت نشان ناکامی در پای خواهش او درآمد برخی از بدنهادان فرومایه گجرات را آن جای
پنداشته بدان صوب روانه شد هرزه درایان شاه نشان بسی کوچه راز زبان درازگشت و چون بمسامع اقبال رسید آنجا
دوربینی و پاسبانی سراسر حزم ناگزیر همت والای فرمان روایان آگاه دل هست روز سه شنبه بیست و هشتم خرداد ماه الهی منشور
مطاع بنفاذ پیوست که امرای عالی شکوه دفع شورش گجرات را بر تسخیر خاندیس و آن ناحیت مقدم دانسته بدان صوب
گرائیدند آن گروه از نابینائی فروغ اقبال روزافزون شاهنشاهی انجام آن خدمت بیرون از حوصله خود دانسته روز
میگذرانیدند و نیز جوشش آرزومندی برین داشته بود که بلطف اللطیفه حرف سرائی از حکام آن دیار زر را گرفته طرح
مصالحت اندازند و بدین خیانت ملکی که در حقیقت بنیاد سعادت فروکندن است خواهند که بام قصر دولت خود
اندایند مستمر عهد رهی و درباطن رهی خیال محال به دوربینیها چنین رمز ناسپاسی داشتند که یرلیغ مقدس رسید
هزاران منت برجان نهاده از آن گروه کامیاب خواهش هر یکی به تیول خویش بازگشت و چون نیت و کردار آلوده بود
خدمت مرجوع بآن گروه انتظام شایسته گرفت و حکام دکن که از توجه جنود گیتی کشا آرام گسل بودند آسایش گزیدند و از
دوربینی آنچه اعیان لشکر را داده بودند پسندیده نکرده نفائس آن مرز را مصحوب طرز شناسان بارگاه سلطنت فرستاد

فیروزی شدن اولیای دولت و لوای نکونامی برافراشتن و نگون گشتن دشمنان و شکست یافتن مظفر حسین میرزا

هر فرومایه بدگوهر که شکایت مال رهنمای بادیه سعادت او نتواند شد بشکوهیده ترین روش غبارآلوده خاکستان هستی
شود و آنرا که ناکامی روزگار ماند بزرگوی حقیقت باشد و از خشم گین بانه بپذیرفته ره نورد و نه هست آباد دولت آید هنگام
سخت گیری از شدائد دنیا جان بسلامت برد چنانچه چهره آرای این مقصود حال مظفر حسین میرزا تواند بود و اجمال
این تفصیل آنکه وزیرخان در انتظام سپاه و آسایش زیردستان و شست بال بدکاران کاربند شایستگی نشسته بیش
از ظهور این سانحه شهریار راجه تودرمل را که در کاردانی و خدمت گزینی و مردانگی از یکتایان جهان هستی بود بان دیار فرستاد
که در رواج و رونق کارا همت گمارد و باوری دیده وری پراگنده گیهای آن حواشی را منتظم گرداند راجه بسرعت خود را
بدان سرزمین رسانیده در فراهم آوردن پریشانیهای آن تگاپوی ستوده نمود نخستین بسلطانپور نذربار شتافته

تنسیق مناسب داد و پس ازان مهمات سورت و آن نواحی را بفروغ معدلت روشنی بخشید و ازانجا شاغل
بروج و برودہ و چانپانیر را انجام رسانیده باحمدآباد آمد و باتفاق وزیرخان حوالی آن مصر سعادت را
بلوامع داددهی می افروخت که شورش فتنه بلندی گرای شد مهرعلی کولابی از نوکران ابراهیم حسین میرزا
بانجی از فرومایگان بدگوهر همداستان شده آن خردسال ناتجربه کار را از مرز دکن بگجرات آورد
و در حواشی سلطانپور شراره فتنه برافروختند برخی از همراهان عارف و زاهد پسران شریف خان از
تیه کاری و تیره رائی داغ بیوفائی در پیشانی نهاده با وی پیوستند و چون بنواحی برودہ رسید داروغه
شهرپای لغز همت شده بیرون شتافت و آن شهر بزرگ بی جنگ از دست رفت بازبهادر پسر بیگار
برآمد از فرومایگی طلازمان ناسپاس کاری نساخت وزیرخان در پیچ آن بود که باحمدآباد تحصن گزیند
راجه تودرمل بنیروی اقبال شاهنشاهی همت در کارگشائی بست و او را از شهر بند بصحرا برآورده آماده
مبارزت گردانید و بادلی کارطلب و خاطری خدمت گزین بصوب برودہ رهگرای شدند چون جاگرد
قصبه اولیای دولت نزول نمودند پای ثبات آن گروه خوابیده بخت بلغزش درآمد دست ازنبرد
بازداشته کنبایت رویه رفتند و لشکر فیروزی بصوب آن دل پای دادها راه آهستگی پیمود و مخالف را از
آگهی حال دل رفته باز آمد در حواشی کنبایت عنان او بازکشیده گرد شورش برانگیخت سید هاشم
عامل خالصه نخستین برآمد و دست بردی ستوده نمود و از فزونی غنیم متحصن شد چون افواج گیتی ستان
نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانب جونه گڈه شتاب آوردند و در حدود دولقه روز مهر ششم
خرداد ماه الهی امرای عقیدت گزین پیوسته عرصه مبارزت را بفروغ همت پذیرائی نور گردانیدند
قلب گاه بشهامت وزیرخان اعتضاد یافت و خواجه یحیی نقشبندی و وجیه الملک و برخی از حقیقت منشان
برانغار آراستند و راجه تودرمل و روپ رای گجراتی و شیخ ولی و بیلگ داس با طایفه
از رادمردان جوانغار را استظهار آمدند و ازانجا که بیدلی و از فزونی ظلمت افزای حال افواج بود
غنیم برگشته پای جلادت افشرد و همگی اندیشه این بدنهادان شورش فتن آنکه بجز رزم آرائی در روبرو
شدن صفوف بیشتر هنگامه افروز ماخواهند شد و برخی نشتابان راه گریز پیمانا وزیرخان و راجه
را با چندی روزگار بپایان میرسد و تمامی همت در چاره گری راجه بسته بودند چه میدانستند که دران
صف هستی دشمنان ناموس دوست بسیار اند بنابران میرزا با برخی از مدبران ناعاقبت بین بجانب
وزیرخان گام سست برداشت و مهرعلی سرمایه فساد با خلاصه تیزدستان تهورمند بصوب راجه آمد

عرصه آرا سے شد اشعار

که از نعل اسپان برآمد شرار	چنان گرم شد آتش کارزار	مبارز برون آمد از هر دو سوی	چو لشکر بلشکر درآورده روی

راجه نیروی ثبات پای چهره افروز نصرت گشت و بهادران اخلاص منش در نشاط جانستانی سپاس ایزدی بجای آوردند
هر ده کس نامی از جانب مخالف بخراب آباد عدم شتافت و از دورباش اقبال شاهنشاهی پس از آویزش بسیار
آبروی او ریخته آمد و بتباه‌ترین روش با غبارآلود هزیمت گردید سپاهیان دست راست با چپقلش شایسته روی
در گریز آوردند و همان طرز پیشهٔ از قول آبله پائی خارستان بی‌دلی شدند و وزیرخان با برخی از حقیقت اشناسان
در صدد جانفشانی شد و نزدیک بود که کار او در نیکوخدمتی بانجام رسد ناگاه راجه تودرمل قنیم را برداشته با هزاران
دل رسید و یکبارگی تار و پود هنگامهٔ مغروران تباه رای گسیخته آمد بسیارے ره‌نورد بادیهٔ نیستی شدند و برخی بکمند دولت
گرفتار آمدند و مظفرحسین میرزا با چندی از بخت برگشتگان بصوب جونه‌گره شتافت **بیت** چنان بازگشتند
هر کس که زیست ✽ که بر زندگی شان بباید گریست ✽ فتحی سترگ عشرت افزای جهانیان گشت غنیمت فراوان
بدست اولیای نصرت درآمد از انجا که پیشگاه نیایش ایزدی بندگان خدمت پذیر سپاس فرمان روایان دادگرست
که پرتو فیض الهی بربام اقبال ایشان فروغ دهد و تا نیاز برکات آن کاخستان آرزوی پیوستگان دولت روشنی
پذیرد و سرنفیده ستایش آمود اقبال شاهنشاهی با گزیده فیلان غنائم مصحوب بهار و روانه ساختند از استماع این موهبت والا
سپاس الهی بلندی گرای شد و عالمیان بهجت آرای صورت و معنی گشتند و هم درین ولا ایلچیان سلطان حسین میرزا
از قندهار آمده بسجدهٔ عقیدت ناصیه افروز سعادت شدند خلاصهٔ سفارت جدید پیوند نیکوبندگی و خدمت گزینی بود
شهریار قدردان فرستادها را کامروای خواهش رخصت فرمود و از سوانح فرستادن سپاه فیروزی برهنمونی راجه مدکرست
درینولا چون آن زمیندار از فراوانی ملک و فزونی تهورمنشان بدکیش و قلعی جا و تباهی خرد و درستی خوشامد شاهراه
فرمان بری گذاشته ره‌نورد بادیهٔ ادبار شد روز آرمزد هژدهم تیرماه الهی صادق خان و راجه اسکرن و موته راجه
و الغ خان حبشی و برخی دیگر از بهادران خدمت گزار نامزد شدند که آن گریوه نشین نخوت را از خواب بیدانشی بیدار سازند
و از سوانح فرستادن رستم خانست بایالت صوبهٔ اجمیر شهریار آفاق بتقاضای دیده وری نقوش رعیت پروری و معدلت
اندیشی از ناصیهٔ حال دریافته سرکار رنتهنبور بتیول او مقرر فرموده بحراست آن صوب رخصت ارزانی داشت
که در گلشن سرای فراخ حوصلگی رخت اقامت انداخته بدستیاری دل و دیده پراگندگیهای آن دیار را فراهم آورد
و از سوانح رسیدن رای لون کرن و راجه بیربر است گزارش یافت که از حدود دیبال پور این دو مؤتمن بارگاه اقبال را
بسرافرازی رای دونگرپور و رای لونکرن رخصت فرموده بودند درین هنگام طرب افزای روز رام بست و یکم تیرماه الهی
مسرت آرای نیکوخدمتی بجبین سائی عتبهٔ همایون ناصیهٔ بختمندی را جلای تازه بخشیدند و آن عصمت اعتصام والاگوهر را
بآئین بزرگان شبستان تقدس همراه آوردند و از سوانح رسیدن ایلچیان شاهرخ میرزاست عفت قباب خانم والدهٔ میرزا

فروغ دیده دری و دوربینی نقوش فرمان روائی معنی و حروف جهان افروزی صورت آرایش آفاق
ناصیه ستایش شاهنشاهی دریافته از صغر سن پیوند عقیدت را استحکام داده بود ولیکن از سرگذشت
میرزا سلیمان بیناگی داشت که بر خاطر حقیقت پیرای گیهان خدیو چگونه پرتو انداز ده و نیز ناخشنودی
آن فرمان فرمای صورت و معنی اختلال در مبانی عشرت و اساس زندگی شاهرخ میرزا انداز داد
مراسم مایه این شورش تصور فرمایند نکال ابدی گرایم و نیز از مکامن ضمیر او بود که عاطفت گیتی
خداوند میرزا را بفرزندی برگرفته سربلندی بخشید عبدالرحمن بیگ و میرزا عاشق عرائض آن پرده نشین
عزت و میرزا شاهرخ را با نفائس جلائل آن دیار در اوائل امرداد ماه الهی با هزاران ضراعت و نیازمندی
ببارگاه قدسی آوردند شهریار آگاه دل از وفور مردمی و فرط مهربانی و محبت دیرین دعا عاطفت تازه
معذرتها پذیرفته نوازش فرمود و کامیاب شادمانی رخصت انصراف شدند هم درین ولا حکیم عین الملک
از دکن ناصیه سای عتبهٔ اقبال آمد او را برهنمائی عادل خان بیجاپوری فرستاده بودند درین هنگام
آن خدمت بجا آورده نیایش را بموقف عرض مقدس رساند و رشید الملک را باعرضداشت و نفائس امتعه
آن بلاد بنظر همایون سربلندی بخشید و از سوانح آمدن ایلچی فرمان روای توران عبدالله خان با نامهٔ
یکتادلی و نفائس تحف و هدایا از شکوه اقبال روزافزون پیشتر ازین سلسله جنبان دوستی شده بود
بنابر تسخیر ممالک موروثی و ظهور حال بیمانهای او چندان توجه نفرموده خرمهای دراز از دوی معالی
تکاپوی داشت چنانکه در نخستین یورش گجرات غبار لشکر منصور بود کارنامه سرسال یورش پاسی
او شد و چون بفیروزمندی بازگشتند بالتماس اعیان دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند و بجهت آنکه
سلسلهٔ مراسلت گسسته پیوند باشد کسی از بارگاه خلافت همراه نشد چون بدان دیار رسید نیرنگی اقبال
صورت و معنی گزارش نمود مرزبان آن ناحیت از عاقبت اندیشی بلابه درآمد و گرم تر حرف نیایش
و نیازمندی سرائید و مدارج مصادقت را بردیباچه ظهور نگاشت و اساس سخن بران نهاده بود که شهریار
جهانگیر از صوب هندوستان یورش ایران فرماید تا بنیروی یکجهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشینان
آن مرز مستخلص گردد خدیو عالم بمقتضای فتوت و مردمی آمده را بفنون نوازش خوشدل گردانید و
رخصت فرمود و میرزا فولاد را با برخی از نفائس هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش بخشیده
پاسخ آرای شدند که آن سلسله را انتسابی خاص بخاندان نبوت است پاس آن داشته اختلاف
آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستانی نمی سازیم و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیر حقیقت اندوز را
ازین داعیه بازداشت و چون دران گلدستهٔ دوستی والی ایران را بعزت یاد کرده بود اندرزهای هوش افزای

به نیکو میدگی آن فرمودهٔ حق سترگ ثابت گردانیدند

نهضت موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

از انجا که یورش فرمان روایان معدلت و بستمایهٔ آسایش عالمیان و روز بازار داوگریست همواره خاطر اقدس بسیر و شکار توجه دارد و علی الخصوص درین ضمن احترام یکی از بزرگان صاحب دل باشد ازین دیدهٔ ژرف حقیقت آساس بآئین هر ساله عزیمت خطهٔ فیض بخش اجمیر مصمم شد و شب بادبست و دوم شهریور ماه الهی سمند اقبال را رهگرای مرقد قدسی گردانیدند از سوانح لبریز شدن پیمانهٔ زندگی شیخ احمد فرزند میانی شیخ سلیم فتحپوریست در تعلقیان روزگار بسا خوبهای گزیده غازهٔ چهرهٔ او بود زبان را شکایت آلود جهانیان نکردی از دیدنا ملائم چندان زبون غم نگشتی با آزرم و تمکین همنشینی گزیدی از دستگیری عقیدت و نیکو بندگی در جرگهٔ امرا انتظام یافت و باتالیقی شاهزادهٔ بزرگ صورت و معنی شهرهٔ آفاق گشت در یورش مالوه هوازدگی دریافت و از ناپرهیزی و نه نیوشیدن سخن پرسش بدار الخلافت آمد و انجام کار او بفالج کشید و درین سال و مه کرایات جهانگشا العصوب اجمیر نهضت میفرمود او را در پیشگاه بینش گیهان خدیو آوردند بسجود نیایش رخصت و پسین گه و چون بخانه رسید نفس آخرین رهنمای منزلگاه نیستی شد و از سوانح آنکه سید حامد بخاری را بایالت ملتان بلند پایه گردانید و پندهای هوش افزا که سرمایهٔ دستگیری بیچارگان و مالش بدکاران و آسودگی توطن گزینان آن دیار باشد فرمود و رخصت دادند داو فرمان پذیر اندرزهای سعادت گشته در تکاپوی آن شد که نیروی کوشش و آگهی قافلهٔ دانش را بمنزلگاه کردار رساند و از سوانح رسیدن راجه تودرمل از ملک گجرات و بفنون عواطف خسروانی مخصوص شدن موکب همایون در حواشی قصبهٔ پشاور نزول سعادت داشت راجه با بسیاری از اعیان دولت آسمان بوس سربلندی یافت و نیرنگی اقبال شاهنشاهی را با هزاران داستان دولت گزارش نموده بسجود ستایش ناصیه افروز بخت مندی شد پسی از بدگوهران شورش منش که سرکردهٔ آنها دده بیگ بود سلسل در پیشگاه معدلت حاضر گردانید چون زندگانی را در خور نبودند بیاسای آن گروه چهره کشائی عدالت شد و به دستور پیشین تنسیق مهمات وزارت برای رزین او تفویض یافت و بمیامن توجهات قدسی براستی و درستی در انتظام امور سلطنت آئین هوشمندانه گرفت

شورش نمودن مظفر حسین میرزا بار دیگر و گرد آمود ناکامی شدن او

میرزا مظفر حسین بیشتر با پاک نهادی و صفائی گوهر همزبانی همراهان تبه رای سرمایهٔ نکال خویش آماده گردانید از انجا که در سرشت او سعادت بود جان بسلامت برد لیکن درین ایام از هجوم شورش منشان بیخرد که سرکردهٔ آنها مهر علی بود عنان نیک سگال از دست داده باز گرد فتنه برانگیخت و بتائیدات سماوی درماندگی

ج سوم ۱۱۲

فرونشست چون راجه تودرمل از گجرات متوجه آستان اقبال شد آن بدکیشان فساد اندیش عبرت نگرفته
میرزا را باز دست آویز تباه کاری گردانیدند نخستین بر بازرگانان کنبایت دست ستمگاری برکشوده مال فراوان
اندوختند وزیرخان باعتضاد دولت ایزدی اعتصام از احمدآباد برآمده بآشوب نشستان آورده در حدود
پیرپور که داستان بی آزرمی همراهان بازبهادر تندغضب در تواریخ همت انداخت او از قصبهٔ سرنال لشعد بسارت
برآمد بیشتری از نوکران فرومایه زربندهٔ بتخیل نادرست جدائی گزیده بغنیم پیوستند وزیرخان از ظهور این سانحه
باندیشهٔ دراز فرو شد و چون اقتوش بیوفائی از ناصیهٔ ملازمان بدگوهر پیدا بود برگشته باحمدآباد تحصن گزید و در بیست و
هشتم شهریور ماه الهی غنوده بختان بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند بسیاری از واقع طلبان
فرصت جوی پیوسته این هنگامهٔ بداندیشی گرم ساخته مگس همتان درون حصار را نیز حال دگرگون شد
وزیرخان بفروغ اخلاص روزافزون بیچاره گری نشست گروهی را مسلسل گردانید برخی را بافسون دلدهی
سرگرم پیکار ساخت چون از کمک ظاهری گسسته امید بود دل بفروشدن گرو کرده انتظار نیرنگی اقبال
می برد و از دورویان درونی در هراس بوده هر روز مرحلی را تغیر میداد و در زمانی که از آویزش شبانروز
بدستور آمده بود تائید سماوی لوامع نشاط افروخت گروه مخالف سگالان ناکامی غبار آلود شدند اجمال
این داستان نصرت آنکه بیست و نهم شهریور ماه الهی غنیم تیره رای سخن با درونیان یکی ساخته هجوم آورد
نردبانها نهاده در صدد برآمدن گشتند چندی از خودسران بکام خویش رسیده دست یغما گشادند برخی
درمیان راه بودند از گشادگاه تقدیر بندوقی بمهر علی رسید و آن سر دفتر عربده کاران بفراش خانهٔ نیستی
شتافت از دیدن نیرنگی اقبال روزافزون یکبارگی آن گروه بی آزرم از عین چیره دستی پای جسارت
از جای رفت با هزاران سراسیمگی بشکوب ناز به بارز روی گریز نهادند از بس که متحصنان بیمناک بودند
بگمان فریب آرائی کسی بیرون نیامد چون پاسی از روز دیگر گذشت حقیقت اقبال گیهان خدیو
بتازگی خاطرنشان دور و نزدیک شد جهانیان بنیایش ایزدی شتافته جلوهٔ دولت بیهمال را طابگاه
شدند مظفرحسین میرزا باغوای کوته اندیشان بدسگال براه ناسپاسی رفت روزگار او را در سنگلاخ
ناامیدی آبله پائی ساخت و از آنجا که او سعادت نهاد بود حراست ایزدی در کنف خویش درآورده
مورد مراحم خسروانی گردانید چنانچه درجای خویش نگارش یابد از سوانح فروغ یافتن ناصیهٔ مظفرنا
بسیچ و آستان مقدس گذارش یافت که بتهمت پاداش کردار او را از بساط قرب دور داشته
بودند از نیک اختری در دشت هولناک حرمان نیایش حضور پیش گرفته در جدگزینی و خدمت افزائی
و فرمان پذیری فطرت را با همت هم آغوش گردانید و جوهر نکوبندگی او چون بعیار صیرفیان بارگاه

ج سوم ۱۱۵

خلافت رسید پرتو عاطفت بر ساحت احوال او تافته فرمان طلب شد بست ونهم شهریور ماه الهی از
صوبهٔ بهار آمده در حواشی بهشت محل سجدهٔ عقیدت روشنی افزای ناصیه گشت نفائس آن دیار برسم
پیشکش بارگاه حضور آورده چهار لک روپیه نقد بآئین نثار گذرانید او رنگ نشین فرهنگ آرای بفنون عواطف
سربلندی بخشید و اعتبار افزود و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که بتقریر و تنظیم مهمات سلطنت وارسیده
پاسبانی احکام معدلت نماید و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور باستصواب او کارنامهٔ خدمت بجای
آورند و بفرخی و فرخندگی چهارم مهر ماه الهی شهر دلگشای اجمیر از ورود رایات همایون نور آگین شد
بآئین بزرگان شرف نگاه بآن مشهد مقدس شتافته ایزد بیچون را پرستش نمودند و منتظران قدوم
قدسی کامیاب خواهش شدند و هم درینولا که زمانه سعادت داشت و روزگار بالش اقبال فرمان پذیران بارگاه
خلافت شهریار والا گوهر را الطاف و سایر جلایل امور برگشیده بجز ائل بخشش و اقبال ارزومندی جهان را بی‌نیاز
گردانیدند نخستین آن دریا نوال عالی فطرت برای گردآوری رضامندی ایزدی خرمن خرمن دامن دامن از زر
سرخ و سفید مکرمت فرمود پس از آن کارپردازان خدمت باشارت همایون طبقات انام را پاس مراتب
داشته زر بخش کردند و بهدرین اثنا از فرط آگاهمندی و فور حق پژوهی بسبب علی خان میر خلیفه که آثار تجربت
و شناسائی از ناصیهٔ حال او پدید بود خلعت فاخره داده اجازت فرمودند که بموارد حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل در
بحسن گراید بموقف عرض اقدس رساند از سوانح فروشدن مجاهد بیگ ست بیره خواجه کلان بیگ در حدود موتا
از مضافات صوبهٔ اجمیر بتهانه داری نامزد بود و کشورمان سنگ و بیشتری از دلاوران آن نواحی بتنگناهای کوه
شتافته بودند در مبادی مهر ماه الهی راجپوتان آن سرزمین چندی از متباریان نوآبادی را آمده دست تاراج
گشودند از بن دلیری آگهی پذیرفته بارنج زودگی جریده بی ساز پیکار بر آمد و کارنامهٔ رستمی را زیر دست ساخته
رهگرای سفر واپسین شد و سرمایهٔ نیکنامی جاوید اندوخت هفدهم ماه مهر الهی بر فراز قلعهٔ اجمیر مسعود اقبال بسود
خنودگان آن سرزمین را دستمایهٔ رحمت شدند و در حواشی مرقد سید حسین خنگ سوار وقوف آمرزش فرمودند
و خاطر عمارت دوست شاهنشاهی چون اختلال مبانی آن حصار آسمانی پایه دریافت کارپردازان بارگاه
سلطنت را اشارت همایون شد که بهمت در تعمیر آن عمارات فرموده را تازه گردانند در کمتر زمانے
بنحو بهترین وجهی صورت انجام گرفت بست و دوم ماه مهر الهی از آن خطهٔ فیض اساس عنان توجه بجانب
میرتهه انعطاف یافت بظاهر نشاط شکار چهرهٔ عزیمت می افروخت لیکن معدلت آرائی و انتظام آن ناحیت
واندوختن مرضیات ایزدی پیش نهاد همت والا بود و چون آن سرزمین مخیم اقبال گشت ضمیر صواب اندیش
در تعیین قافله سالار رهگرایان بادیهٔ حجاز توجه فرمود دوم آبان ماه الهی میر ابوتراب باین گزیده خدمت سرافراز

شمار او از سعادت اسلامی شیراز ست جدش میر غیاث الدین ثبته الله که بسیادت شاه میر مشهور بود و از علوم مکتسبی بهره فراوان داشت در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمد آباد بنام او اساس یافته آمد و بوطن خود باز گشت بار دگر در شورش شاه اسمعیل بحکومت سلطان محمود پیکره با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین بگجرات آمده رخت اقامت انداخت و بنیکنامی روزگارش سپری شد میر ابو تراب فرزند میر کمال الدین دران مرز و بوم اعتبار یافت و ازان باز که گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت در آمد بفنون عواطف ظل الهی اختصاص گرفت و بدولت ارادت چهره افروز سعادت شد درین هنگام که از بارگاه خلافت بدین خدمت شرعی اعتبار یافت پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بجهت محتاجان آن مرز در عهدهٔ کاردانی شد و اعتماد خان گجراتی که سالها آرزوی طواف آن سرزمین داشت نیز رخصت گرفت و از رشحهٔ دریای مکرمت فراوان مردم باگزین سامان محمل شوق بستند شرفا را که پیوسته بارسال عرائض و تنسوقات آن ولایت سلسله جنبان نیکو بندگی اند بیک لک روپیهٔ نقد و شش الف اجناس یاد فرمودند از سوانح تفویض فرمودن ایالت گجرات است برای رزین شهاب الدین خان چون آگهی شد که وزیر خان پاسبانی احکام معدلت را بسزا نمیکند از ناروائی داد دهی آن ملک روی در اختلال دارد رقم عزل بر صفحهٔ احوال او کشیده خان مذکور را که از شناسائی معامله و جدگزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیت پروری بهره مند بود و از مالوه بجراست این ملک بزرگ نامزد کردند منشور مقدس مشتمل بر اندرزهای سعادت شرف نفاذ یافت قاسم خان طاهر خان سیف الملوک میر غیاث الدین علی نقیب خان قمر خان و فیروزه شیخ معظم شیخ جنید برخی از ملازمان بارگاه حضور فرستادند تا آسودگی آن دیار افزوده آید و یرلیغ والا صادر شد که چون مرزبان نو بآن خواشی آید وزیر خان بسجده واید رآمده بانجام مهمات قدر افزای جوهر خود گردد و بندگان خدمت گزین پیش درگاه همایون شتابند از سوانح فرستادن افواج گیهان ستان ست باستیصال رانا بسال مه مذکور راجه بهگونت داس کنور مان سنگ پاینده خان مغل سید قاسم سید هاشم سید راجو الک اسد ترکمان جگسره چوهان برخی از مبارزان عقیدت مند را بانجام این کار سترگ رخصت فرمودند شهباز خان میر بخشی را صاحب اهتمام آن لشکر گردانیدند و انتظام آن برای رزین او باز گشت

تربیت فرمودن فرزندان سعادت پژوه والاگوهر

درین ایام که عنفوان ابتسام بهار دولت روز افزون ست چون از ناصیهٔ احوال فرزندان سعادت منش لوامع آگهی و حق پژوهی بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو ظهور انداخت صغر سن را قدر ننهاده هر یکی را بمنصب بزرگ

اختصاص بخشیدند واز اسپاکه سواران خاصه دواز ده هزار قرار یافت وآن یکه تازان عرصهٔ شهامت را
بزبان وقت احدی گویند وسپاه نوئینان والاشکوه وامرای عالی قدر از پنج هزار افزون نبود
پایهٔ سترگ شاهزادهٔ خردپژوه اخلاص گزین سلطان سلیم ده هزاری مقرر شد وبرزبان گوهرآمود
گذشت که نظر بر وفور رضا جوئی ونیک سیرتی وهشیاردلی وبرد باری تمامی جنود سماوی اعتصام
بآن نونهال دولت وابستگی دارد وشاهزادهٔ عقیدت گزین آگهی منش سلطان مراد بمنصب
هفت هزاری بلند گرامی شد وشاهزادهٔ سعادت پذیر خدمت گذار سلطان دانیال برتبهٔ سترگ
شش هزاری شرف اختصاص یافت بآبیاری افضال بستان سرای دولت نگارین گشت
چارچمن دنیا رار ولوق دیگر پدید آمد در منزل بامرے از اعمال میرٹھ بعرض اقدس رسید که
خرابی کول سرمایهٔ ویرانی این مرزست از وفور مهربانی بآن سرزمین ورود فیض فرمودند کارفرمایان
جد گزین بحکم والا آن را بامر قسمت نمودند ودرکاوش یکروزه طراوت انجام پر گرفت اشعار

درخشنده چون صبح لوح ضمیر	چو آئینهٔ عقل صورت پذیر	زلالش بروشن دلی چون بصر	بهر قطره اش مایهٔ صد گهر

از سوانح فرستادن جوقی از بهادران ست بصوبهٔ اجمیر چون ایستادگان پایهٔ سریر اعلی عرضداشت
شهباز خان برخواندند روشن شد که او در انتظام بخشی از تقصیر خواهان طائفه از کارشناسان همت
گزین ست بنا بر آن شیخ ابراهیم فتحپوری را با برخی از مبارزان نبرد آزمای رخصت دادند که در
حدود ولاولالی رخت اقامت انداخته سرکشان آن سرزمین را رهگرای فرمان پذیری سازد وبیاوری
شهباز خان پای سعادت افشرده در بنیاد افگنی رانا تگاپوی شایسته نماید

	نهضت فرمودن موکب همایون بیورش پنجاب	

چون مهمات این ناحیت حسن اهتمام گرفت عزیمت جهان آرای تصمیم یافت که موکب همایون
یورش پنجاب گزینند تا در نشاط شکار پراگندگیهای آن صوب نیز انتظام پذیرد وعالمیان بفروغ
قدرشناسی بصیرت روز افزون گرایند نهم آبان ماه الٰهی سرادقات عزت بحواشی قصبهٔ باهرت
سایه آرای معدلت شد کشور خدای از خوی کهترنوازی منزل نراین داس برادر رویسی را بفروغ قدوم قدسی
آرایش داد ودر سپاس گزاری ونیایش گری چهرهٔ افروز بخشندی آمد بیست وهفتم آن ماه رایات اقبال بجدو عنبر
نزول دولت فرمود وهمان روز ایلچیان قطب الملک پیشکشهای گزیده بنظر مقدس در آوردند از آن میان
فیل فتح مبارک در بدمستی وعربده ناکی فتنهٔ روزگار بود وچابک دستان این پیشه از سواری بعجز گرائیده بدای چون
در پیشگاه حضور آمد آن جهان پهلوان الٰهی بتیز دستی برفراز آن شد وبزیر پای شکوه در آورده فرمان پذیر گردانید

از سوانح اساس نهادن قلعهٔ مول منوهر نگر ست در ینولا که قصبهٔ عنبر سر از ورود موکب مقدس
رونق و بها یافت بمسامع همایون رسید که دران سر زمین شهریست باستانی از مداول حوادث
تل خاکی از ان شیوا از مانی میکند رای صلاح اندیش بر تجدید آن عمارت توجه فرمود بیست و نهم
آن ماه در خجسته ساعتی بدست همایون اساس آن حصار نهادند و برخی از امرا بانجام این نامزد گشتند
در کمتر زمانی حسن انجام بر گرفت و بامنوهر داس پسر رای لونکرن که زمیندار آنجاست و بنظر
تربیت شاهنشاهی اختصاص دارد منسوب گردانیده مول منوهر نگر نام نهادند و از سوانح پدید آمدن ذو ذنب است
بعد از نشستن نیر اعظم عطا بخش عالم بکرسی مغرب بین روز اراد بست و پنجم آبان ماه الهی هنگامی که نیر اعظم در برج
عقرب سعادت می افزود در برج قوس این نشان آسمان باختر رویه مائل بشمال چهرهٔ تابش افروخت و دنبالهٔ
دراز داشت چنانچه بحدے رسید که در بعضے بلاد تا پنج ماه دیدند اختر شناسان آگاه دل و رموز فهمان این باب
چنین گزارش نمودند در تحتی از مساکن هندوستان غله گرانی پذیرد و از جا بهای خاص نشان
دادند و فرمان روای ایران را روزگار سپری گردد و در عراق و در خراسان گرد آشوب برخیزد
و همچنانکه گفته بودند بی کم و کاست بظهور آمد در همان نزدیکی قافله از ایران رسید برخی
از کاردانان راستی منش بدرگاه همایون شرح گذشتن شاه طهماسپ و کشته شدن سلیمان حیدر
و بسلطنت رسیدن شاه اسمعیل بعرض اقدس رسانیدند اختصار این تفصیل آنکه شاه رضوان
قباب پنجم خرداد ماه الهی سال پیش در قزوین رخت هستی بر بست و سلطان حیدر پسر سوین
بسعی برخے از بزرگان آن سر زمین سلطنت را مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد بسعی
پری جان خانم خواهر نامهربان او را روزگار سپری گشت و اسمعیل میرزا که فرزند دومی بود بست
و دو سال در قلعهٔ قهقهه محبوس برآورده بداوری نشاندند او از تبه رائی اکثر برادران و
بنی اعمام را بفراشتخانهٔ نیستی فرستاد چنانکه در یک روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر خود
بقتل آورد چون سرگذشت ایران بعرض مقدس رسید فرمودند رعایای آن ملک با و افراه
ناسپاسی فرمان روای خود می بینند و نزدیک باشد که این جوان سودائی دل آزار خون ریز را
از بادهٔ دنباله تر گشته پیمانهٔ زندگی پر شود که مزاج روزگار بهستی بر نتابد چنانچه بر لوح زبان گوهر آمود
خلافت آرایش یافته بود بظهور آمد نخستین شاه طهماسپ پیشتر از ظهور این سانحه بعالم قدس شتافت
و پس از ان شاه اسمعیل رهگرای ملک هستی آمد او یک سال و پنج ماه بخون ریزی و
بی آزرمی و بدمهری روزگار گذرانده رخت هستی بر بست بسیاری بر آنند که پری جان خانم مسموم از

ج سوم ۱۱۸

عالم رفت در حیات شاه طهماسپ مدار معاملات مالی برو بود و هنگام حکومت این آشفته بخت جان گزا بیشتر ازان توقع داشت او از خودبینی و خویشتن آرائی با آنکه بسعی او بپایهٔ شاهی رسیده بود رقم عزل بر حال او کشید آن کوتاه خرد بیاد چنین حلوای او غلی کرد ترکیب معاجین از دست او خوردی همدستان گشت شب بهمن روز آذر ماه الهی از سال آینده از حاکم گرجستان ایلچی چند بر رسم ارمغانی آمده بود بدیدن آن میدان چوگان شد چون ذو ذنب سایهٔ نحوست انداخته بود در منزل امان سر اثر منجم ایران موافق دانش منشان هندوستان سپری گردیدند و نیک اندیشان سعادت اندوز داستان اسمانی خوانده استدعای توقف ضمیر سودمند نیامد و از آنجا بمنزل حسن بیگ که نزدیک آن عرصه بود شتافت و بکیفیت معتاد را شربت قزوینی از خانه آورده چنان گذارش نمود که مهر حقه برداشته نیاید چون هنگام ناگزیر رسیده بود و سر رشتهٔ آگاهی گسیخته پاسخ داد اگر از دست والدهٔ حسن بیگ گرفته باکی نیست قدری ازان بکار برد و حسن بیگ نیز داد و از رازداران ایران شنوده آمد که چون لختی از شب گذشت پری جان خانم که خانهٔ او بهمسایگی آن حلوائی پسر بود و شاه دوران چندی را در کسوت زنان فرستاده آن سودائی مدهوش را گلو و بعضی اعضای رئیسه افشرده از هم گذرانید از آنجا که سوزش سودا و سازش واهمه او را در کریوهٔ تنهائی آبله پائی داشت هواخواهان حقیقت منش و خیر سگالان دیده ور که پاسبانان دین و دولت اند در قربگاه سلطنت راه نیافتندی بل سایر زرتشت خدمت دران حواشی قدم نتوانستندی زد از شامت این کردار نکوهیده که در عموم تعلق گزینان بدترین خوی انگاشته نگاه بلا یا شمرند تا بفرمان روایان جهان آرائی چه رسد آن خودکام شوریده رای را ان پیش آمد و ازان طبیعت کده در بسته هیچ تراوشی نمود تا آنکه شب بروز آمد نزدیک بود که روز شب گراید هیچیک را یارای جستجوی آگهی نبود دلیری میرزا سلیمان وزیر و میرزا احمد حکیم و چندی از خادمان نزدیک بآن پیوستند دکتابهٔ پاس ازان پیش طلاق خوانده در را شکستند و آن گسیختهٔ رشتهٔ خردمندی را قالب تهی کرده یافتند خنصر دست راست شکسته بود و پوست پیشانی و بینی خراشیده القصه لطول ما دنیا طلبان بی حقیقت برخی سوگواری رسمی بجای آورده و بیشتر جشنها داشته در پی فرمان روای دیگر شدند چون از فرزندان شاهی کسی سروری را نشاید بود روی بپری جان خانم آوردند او مزاج روزگار دریافته ازان کار سترگ سر باز زد و بسلطان محمد خدابنده پسر بزرگ شاه طهماسپ که از بینائی در شورش شاه خونریز جان بسلامت برده بود رهنمون شد همگی اندیشه آنکه اسم سلطنت بران باشد و معنی فرمان روائی بدو بازگردد میرزا سلیمان بر حیله سازی و مکر اندوزی او آگاهی داشت و از نیک سگالی با دهمزبان نمیشد و از بیم گرفتاری گریخته بشیراز آمد و حقیقت بدکرداری او را روشن ساخته با والدهٔ سلطان محمد خدابنده که مادر حقیقی شاه اسمعیل بود قرار داد که

این شورافزای عربده کار را از سیم پایه گذراند چون سلطان محمد خدابنده نزدیک بقزوین شد پری جان خانم
از سگالش این گروه آگاهی یافته شهر را کوچه بند ساخت شمخال جرکس خالوی او با چندین هزار کس هنگامه آرای
پیکار شد بتگاپوی نیک اندیشان بصلح انجامید و بانوی ایران یورش کنان پذیره گشت فرصت جویان روزبین
هنگام کارروائی یافته خواهش را بگرسی قبول نشانیدند چون نزدیک آردو پیوست چنین گذارش نمودند
که امروز ساعت خجستگی ندارد بموجب آن پرده نشین عزت در حواشی آردو نزول سعادت فرماید و شمخال با
عموم لشکریان در حواشی فلان قریه فرود آید صباح پیش از آنکه بمردم اردو آمیزش گیرند نخستین شمخان بیمن کورنش
خرکائی سرافراز آید و پس از آن سالار سپاه بگزین روشی دیده شود و چنین واستانها بالغرض غفلت گراینده
چون شب طیلسان تحلی برروی روز کشیده امیر اصلان افشار را که از دوستان رسمی شمخال بود برین داشتند
که رفته در خانه تکدهٔ او بزم دوستی آرا یده در غنودن بیخبری کار بانجام رساند و آن زر بنده را حکومت صفاهان
بجلدوی این خدمت قرار دادند آن نافهمیده معنی آشنائی تا بمعموره دوستی چه رسد ساغر زندگی او را لبریز
گردانید و آن حقیقت گزین عراق راهمان زمان سپردند و باندک فرصتی حجله نشین خلوتگاه نیستی شد از سوانح
آنکه دوم آذرماه الهی در حواشی قصبهٔ کوت پوتلی مظفرخان و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور را بحرم لیساط عزت
طلب فرموده در انتظام مهمات سلطنت سخن سرای شدند لباس کارهای تنسیق شایسته یافت سرکار بهار
بشجاعت خان و میر معز الملک و برخی دیگر از ملازمان مقرر گشت و دار الضرب ممالک محروسه را که بعهدهٔ
چودهری گشته بود تقسیم فرمودند صاحب اهتمامی این کارخانهٔ سترگ در دار الخلافت فتحپور بعهدهٔ خواجه
عبد الصمد شیرین قلم شد و در لاهور مظفرخان و در بنگاله براجه تودرمل و در جونپور بخواجه شاه منصور و در گجرات
بخواجه عماد الدین حسین و در پتنه بآصف خان نامزد گشت و در همین روز فرمان شد که روپیه را چهار گوشه مسکوک
سازند نهم آذرماه الهی لوای نصرت اعتصام سایهٔ معدلت بر ساحت قصبهٔ نارنول انداخت از آنجا که فروغ
خداطلبی و ایزدشناسی سرالبستان خاطر اقدس را در گرفته است بمنزل شیخ نظام عزت گزین نزول اجلال فرمودند
شد و آن دکان آرای ساده لوح را نشاط جاوید بخشیدند و بنیروی بخت‌مندی از نا یافت نشان آگهی ملالی بخاطر
قدسی راه نداده جویائی افزودند روز آسمان بست و هفتم آذرماه الهی دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فروغ
سعادت یافت نخستین در طواف مشهد مقدس حضرت جنت آشیانی آداب زیارت شایسته بجا آوردند
و از جوش دریای افضال ساکنان حواشی آن مهبط الانوار کبریز خواهش شدند و از استمداد سائر آسودگان آن شهر
گذارهٔ آمرزش فرموده بدلهای جهان آفرین روی نیاز آوردند و منسوبان بهر بقعه بتجسس فراوان اختصاص گرفتند
سوم دی ماه الهی بمنازل شیخ فرید بخشی بیگی که اکثر نشیمنگاه آن نزهت‌گاه دلنشین بر ساحل دریای جون

و حواشی پرستش جای نیایش گران هندوستان واقع ست بمقتضای التماس آن اخلاص گزین خدمت گزار از پرتو گیهان خوزهٔ نور آگین شد و او را دست مایهٔ سربلندی جاوید فراهم آمد پنجم آن ماه سرای باولی مورد اعلام ظفر قرین شد چه بجهت مشاغل ملکی و انبساط شکار روزی چند توقف گزیده آمد مستمندان آن حوالی از مواید عطایای شاهنشاهی کامیاب گشتند از سوانح رسیدن حاجی حبیب امر است بدرگاه والا پیشتر گزارش یافت که او را با مبلغی گرامند و منت گران آگهی منش روانهٔ بندر گوده ساخته بودند تا بسجدکاری و ژرف نگاهی شرایف نفایع و جلائل مصنوعات آن بلاد را هنگامه آرای این دیار گرداند نهم ماه مذکور با گروهی انبوه در لباس نصاری نقاره و سرنائی فرنگی نواخته باستان بوس درگاه قدسی سربلند آمد و گزیده کالاهای آن ملک بنظر اقدس درآورد و جز دگرفی که بدانش پذیری شتافته بودند هنرها آموخته در عیار نگاه مشکل پسندی آفرینها اندوختند و نوازندگان آن سرزمین با گزیده سازهای آن ملک خاصه ارغنون بدان محفل همایون پیوسته افسون آگهی دمیدند از یک جانب شنوای بینش کشاکش شادمانی داشت و از یک طرف دل تا بخیال دو شادوش نشاط بود درین منزل خواجه غیاث الدین علی آصف خان از ایدر بسجود نیایش سپاس گزار آمد و برادرزادهٔ خود را جعفر بیگ که از عراق آمده بود بسعادت کورنش سرافراز گردانید

نهضت موکب شهریار بصوب اوندچه برای تنبیه زمیندار بسرکردگی صادق خان تهورشعار

هر کرا ستارهٔ بخت فرو شود در روزگار تیرگی گراید نخستین روشنی خرد از و برگیرند تا بسعی خویش آبروی خود را بشورهٔ زار ناکامی بریزد و غبار آلود خواری و خجلت زدهٔ جهان صورت و معنی آید چنانچه حال این زمیندار فرومایه تبه رای است درین روزبازار دیده وری که فروغ معدلت عالم را فرو گرفته آن کوتاه بین کج گرای ثروت صورت و مکنت ظاهر و مستحکمی جا و افزونی گروه تهورگزین را سرمایهٔ نخوت ساخته از شاهراه فرمان پذیری بیرون رفت گیهان خدیو دادگر صادق خان را با لشکری انبوه بآن صوب نامزد فرمود که گر سخنان دلاویز نصیحت نور سعادت نگرد و سزای شائسته در کنار نهد عساکر فیروزی طراز از حد و در ورود استان اندر زد و رمیان نهادند آن شوریده رای شوکید و اندیشه را سودمند نیامد ناگزیر سر انجام جنگل بری نموده بقصبهٔ اوندچه که نگاه آن مدبر ست روی آورد چون بنواحی قلعه که بهره جنود اقبال رهگذر افتاد پرماند بسواد آن بسران آن تیره روز تحصن گزید افواج گیتی ستان آن دژ را حلقه آسا گرد گرفتند و کشایش آن ایش نهاد همت گردانید هر روز برخی درونیان گردمیکار آمیخته بادپیمای هزیمت گشتی زمان زمان آثار فیروزی در معسکر اقبال چهره افروختی در کمتر زمانی پیمانهٔ توانائی لبریز زبان زاری و دامان طلبی برگشودند از آنجا که آئین شاهنشاهی عاجز نوازی و پوزش پذیری ست اولیای دولت پاس آن داشته زنهار دادند نخستین عقدهٔ مشکل نمای این ملک کشوده آمد پای عزیمت

فشرده قدم پیشتر نهادند و ازبسکه آن حواشی درخت زار بود و عبور افواج نصرت اعتصام دشوار غازیان شهامت اندیش یکروز بدرخت افگنی همت گماشته صبح دیگر برهنمائی تائید آسمانی آهنگ پیش نمودند و بدین طرز هوشمندی منزل بمنزل بر دلوره دیده نزدیک آب دست و باره که شمال رویه او نهر چه سستی روی درود و سعادت شد آن کریوه نشین واژون بخت لشکرگران فراهم آورده بر ساحل آن معرکه آرای گشت دلاوران هر طرف روز بروز عرصهٔ نبرد آرایش دادندی و چپقلشهای مردانه که عیار ناموس ازان برگیرند زمان زمان حیرت افزودی پنجم دی ماه الٰهی قرار گذشتن دریا و جنگ صف دادند از نامساعدی جای و ناشایستگی راه جنود فیروزی اعتصام بدان تورک نماند صادق خان باگروهی کار طلبان اخلاص گزین یک جوق شد قاسم علی خان الف خان شیخ فیروز را با برخے از مجاهدان دیده ور پیش داشته روی در جبره نهاد هراول از شورش آتشبازی غنیم متواست گذشت و کار غازیان شهامت بدشواری کشید درین لغزشگاه دلها فوجداران پادشاهی کمال خان و محمود خان فیلان صف شکن را آب نوده جرأت افزا گرد آن لشکر منصور گشتند نخستین صادق خان با طائفه از تیز دستان عرصهٔ شجاعت گزارشده و شنگرف آویزی چهره افروز کند اوری گشت اشعار

همه موج جوشن از خنجر و گرز و تیر	زمین شد بگرداب دریای قیر	تو گوئی بروی زمین لاله رست	بیابان چو دریای خون شد درست

و از انجا که در سواطع تائیدات ایزدی نیروی اسباب کارگر نیاید و نبرد هنگامه حق گزاری از ازدلی تیره رایان باطل ستیز غبار فتور برنخیزد دستبرد های رادمردان حقیقت انداز شکیب ربای اوباش گشت معرکه تیرگی بدگوهران نخوت فروش روی در پراگندگی آورد دیکبارگی آن فرومایه بادیه پیمای هزیمت شد و بسیاری را آب زندگی ریخته آمد جنود نصرت طراز خان و مان او را بیغما بردند و از انبوهی درخت و بیگانگی زمین حال آن بد روز معلوم نشد لختے را آن گمان که بکمینگاه شتافته فرصت جوی است برخی را اندیشه اینکه بر سر اردو شتاب آورده صادق خان این رای برگزیده متوجه معسکر اقبال گردید و فوج هراول را چنداول گذاشته دفعه دفعه مردم را پیش میفرستاد و درین اثنا آن غنوده بخت کالیوه خرد از عقب برآمد و غبار شورش برانگیخت بیشتری ازان فوج یا الغ هزیمت شده روی برتافتند الغ خان با چندی از سپارزان آمده دست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار شد صادق خان با فوجی از بهادران رزم جوی رسیده آن قدم افشران عرصهٔ جانفشانی را غزیمت جان ستانی بخشید ابو المعالی و دیگر برادران بهزاران دل پیوستند و هر یک دل از جان برگرفته بپاس ناموس ایستاد آویزش کند اوران رونقی تازه پذیرفت و جوهر مردانگی زنگ زدای ناشناسائی آمد الف خان ابو المعالی میرزا محمد سلدوز چپقلشهای نمایان کرده سرخروئی کونین بدست آوردند هورل دیو پسر بزرگ آن خوابیده عقل از مسند دمگیج نال بعدم خانه فرو رفت خان جهان برادر آن تبه رای بفیل کوه پیکر درآویخته بر زمین آمد و سپاه بگدستی برجسته جمدهر حواله نمود و کارنامهٔ شجاعت

آراسته خود را ازهمین بد تدبیر ورام شاه پسر آن نخوت گزین نیز بعد از وا ماندگی تردد و رنجوری شگاف سر خویشتن را از ناآورده گاه بیرون انداخت از نیرنگی اقبال روز افزون آن خرابه نشین ادبار خاکسار بادیهٔ ناکامی گشت قریب دویست راجپوت نامی بار روزگار سپری شد و چندین از جان نثاران سعادت گرامی باسیب گاه زخم در آمده بخراست ایزدی صحت آمود عافیت گشتند از سوانح فرستادن قاسم خان ست بایالت دار الخلافت آگره از قضایت آب و هوا اسوم رعایای آن حوالی در سرکشی و مردانگی و جانبازی انگشت نمای عرصهٔ پهنای هندوستان اند از سطوت ظل الهی فرمان پذیر گشته پرستاری کردی درین زمان که موکب همایون نهضت فرمود از بدگوهری و ناعاقبت بینی سر بشورش برداشته بآزار فرودستان چیره دستی نمودند بنابران شهریار معدلت اندوز اد را که براستی و کاردانی و دلاوری از ناموران زمانه بود چهاردهم دی ماه الهی بانده نهای حوصله افزای آگهی افروز گرانبار دانش بآن خدمت رخصت ارزانی داشتند او شناخت را فروغ کردار داده جهانی را نشاط آرامش بخشید از سوانح لشکر کشیدن خان جهان ست بجانب ساگانو که ذخیرهٔ زه و نداد و داؤد بدگوهر در انجا در میبود و چون جمشید نامه خیل با بسیاری از افغانان خیره سر در آن هنگاه سر شورش میخارید چون سیانهٔ ولایت بنگاله از تمرد گزینان تیره رای صاف شد خان جهان بآن صوب همت گماشت متی که گختی اند وختهای گزیده داؤد را فراهم آورده بود از نیکبختی خواست که در سلک بندگان پادشاهی در آید جمشید با سائر افغانان بدسرشت سخن یکی ساخته به پیکار او برخاست پیل آویزش سترگ هزیمت یافته تنگنای خمول گزیده بسیاری از اسباب مکنت بدست او آمد یوسف بلوچ و سرست افغان با برخی از دوستان متی بکین توزی فرصت جوی شدند روزی که آن عربده کار برای دلدهی این مردم بخانهٔ ایشان رفته بود پیمانهٔ زندگی او را بآب خنجر لبریز گردانیدند از نیرنگی تائیدات سماوی بسبارزت اولیای دولت مخالفان واژون بخت باهم در افتاده گرد آشوب فرونشاندند با در داؤد با سالم عروق زنهار خواسته قرار داد که چون جنود اقبال سجده و تا مدهٔ شتابد با منتسبان خود روی نیاز بدرگاه آورد خان جهان لابه گری او را پذیرفته از ساگانو بقرارگاه خود باز گشت و آن گروه پاس همایون داشته خود را بدین دولت ترین پیوستند بست و ششم آن ماه شهریار والاشکوه جریده بشکار حواشی حصار شتافت و از انجا بران مصر جامع سایه معدلت گستر و خانهٔ محمد علی خان سامد و زاد فر قدوم شاهنشاهی رشک افزای سپهر برین گشت و مراسم نثار و پیشکش بجای آمد مسند آرای اقبال اندکی پذیرفته کامیاب عشرت گردانیده و از انجا ظاهر قعبهٔ بانسی مضرب خیام همایون گردید کشور خدای از فزونی نیاز مندی و نیایشگری بقعهٔ شیخ جمال ورود سعادت نموده توجهات قدسی بایزد جهان آرا گذارد و منسوبان روضهٔ بجلائل مواهب اختصاص گرفتند او از جانشینان شیخ فرید شکر گنج ست باشارت پیر درین خطه رهنمای جویندگان الشهور بشناسائی نامزد بود و بهمه بزرگی مولانا محمد امین

۱۲۳
ج سوم

بسجود آستان مقدس دریوزهٔ فروغ ناصیهٔ بختمندی نمود و بزرگ زاده نیز داشت از قریهٔ اقدادر شیراز
بدرس گاه علامهٔ روزگار مولانای میرزا جان برخی از حواشی مطالع و تجرید و عضدی را شناسا آمد و بپیوند اندیشهٔ
اندکی از نجوم و رمل و قدری از تاریخ آشنا شد و بر دلش بیانی چهره افروز متناصر شد و بخیره روئی چربزبانی
خویشتن به بهای سترگ فروختی درین هنگام از عراق روی بدین عتبهٔ اقبال آورد و بدر لیحهٔ مقربان بارگاه خلافت
جبین نیاز بسود و خدیو عالم بحسن ظنی که در بارهٔ سفارش گزاران داشتند پایهٔ اعتبار افزوده همراه شاهزاده سلطان مراد
بخانهٔ شیخ عبدالنبی که مدار طبقهٔ اهل سعادت بود فرستاده گرانبار افضال گردانیدند و بفنون نوازش اختصاص گرفت
چون از فطرت نصیبهٔ نداشت و نسخهٔ همت نخوانده بود و فراخی حوصله ندیافته در اندک زمانی غبار ناسپاسی او
گرفته آمد و زراندوزی او خاطرنشین خسرو بزرگ گشت چنانچه در جای خود گذارش یابد از سوانح گرفتار شدن
مظفر حسین میرزا است هرچند فرومایگان بدگوهر او را دست آویز شورش گردانیدند در کمتر فرصتی بیابان گردخجالت
گشته آبله پای ادبار شد از صوبهٔ گجرات باز بجانب دکن شتاب آورد و در ولایت برار برخی از فتنه افزایان
بدکیش پیوسته هنگامه آراست سپاه آن ملک بجنگ برخاستند و عرصهٔ نبردگرمی پذیرفت و از آنجا که روی از
قبلهٔ حقیقی برتافته بود غبار آمود هزیمت بخاندیس آمد راجه علی خان او را گرفته از تصرف بازداشت چون حقیقت
حال بمسامع همایون رسید فرمان مطاع مصحوب مقصود بنه صادر شد که او را بدرگاه والا روانه سازد از سوانح
آغاز غبارآلود شدن نزهت اعتبار شیخ عبدالنبی چون صفوت و صفائی شیخ بوسیلهٔ ساده لوحان بغرض خاطر
نشان اقدس شد او را از نشیب ناکامی بر فرازگاه عزت آورده نخستین کارسازی ارباب سعادت برسم
استقلال تفویض یافت و بمرور ایام جلائل امور سلطنت بصوابدید او باز گردید درین هنگام لختی از داستان
دکان آرائی و خویشتن داری او بعرض شهریار دیده ور رسید از فرط حزم اندوزی و تامل گزینی تحقیق حال را بعرض
ژرف نگاهی خود گرفتند و بشگرف آئینی رهگرای معامله شدند نه در بارگاه فتوت غبار فتور نشست و نه عام مردم
از آن آگهی پذیرفتند و چون سپهر گردان برین اندیشه چندی گذشت بطرزهای مختلف نشان راستی گفتار بشین پدید آید

شعر اگرچه پنهان کند مرد راز ⁂ پدید آردش روزگار دراز ⁂ از کمال دور اندیشی که ناگزیر آشوبگاه
دنیاست در حدود قصبهٔ کوهانه شیخ فرید بخاری را فرمان شد که چون موکب همایون ازین راه میگذرد خداوندان
شیون رغال این سرزمین را بنظر اقدس درآورد تا در پیشگاه حق اساسی پایهٔ حال هر کس پدید آمد و جوهر شایستگی هر کدام
خاطرنشین یا گردد در کمتر فرصتی پیدائی پذیر فته که از زر دوستی و سفارش پذیری سررشتهٔ کفاف و استحقاق از دست
رفته خدیو عالم از فزونی سردی پرده از روی کار برنگرفته نکوهیدگی کردار را بر هشیاران خدمت نهادند و بر زبان
گوهرآمود گذارش یافت که آدمی از انبوهی مشاغل بهمه نتواند رسید خاصه این شغل بزرگ افزونتر از آنست

که یک تنه تواند پرداخت تا گزیده ورزشی آنست که بهر صوبه سرو مردی متشرع گردد و این قیاس والا ستر گ تقسیم پذیرد که
حق بمرکز خویش قرار یابد و پایهٔ هدی یعنی حق دانی بلندی گراید دران نزدیکی صدارت صوبهٔ پنجاب بمولانا عبد الله
سلطان پوری نامزد شد و باگاه دلان روشن ضمیر پرتو بشارت تافت که چندین اندیانت منشان معامله شناس
پدید آورد که شایانی این کار داشته باشند بعرض مقدس رسانند درین وقت قصبهٔ سنام از فروغ رایات همایون
ظلمت زدای آمد میرزا یوسف خان را بالتشریف خطاب اختصاص بخشیده فرمودند که چنان در پیشطاق ضمیر صواب اندیش
پیدا شد که عرصه جهانگشای کشمیر در حوزهٔ تسخیر اولیای اقبال درآید و از وفور عاطفت آن ملک دلپذیر در تیول او مقرر گردد
بست و یکم بهمن ماه الهی شادی وال مضرب خیام دولت شد و بر جبهه سائی ایستادگان عتبهٔ اقبال اندوز باسے
سعادت افزا فرمود و بسا حقائق کونی و الهی را تراوش داد و نهم اسفندارمذ ماه الهی از نواحی لکهی قیام بوده و جسر بسته
رایات اقبال از آب ستلج گذشت و جهان جهان شکر و عالم عالم جانور با آسودگی و آرمیدگی گذاره شدند
و درین نزدیکی شاه قلی خان محرم از لاهور جبین سای بخشندی آمد و بنوازش پادشاهی اختصاص گرفت از سوانح
فرستادن جنود سماوی تائید ست بصوب بلوچستان چون اعیان آن الوس از دهشت ذاتی و واژون بخت از
فرمان برداری سر پیچیده آداب نیکو بندگی بجای نمی آوردند میرزا یوسف خان و شاه قلی خان محرم و سید حامد و
جمعی زبان و برخی از مبارزان اخلاص منش را رخصت آن سرزمین فرمودند تا نخست باندرزهای هوش افزا رهنمای
سرگشتگان بادیهٔ ادبار شوند اگر داستان پندگزاری سودمند نیاید بلوامع سیوف تیرگی زدای استکبار گردند
دوازدهم آن ماه موکب همایون در حدود پتن نزول اجلال فرمود شهریار هشیار خرام بزیارت شیخ فرید شکر گنج توجه
گماشت برای فیض پذیری و نورافزائی انجمن آگهی انتظام یافت از مبادی شب تا صبح حقیقت روشنی بخشید و بیشتری
از روز دیگر نیز دران مطاف بود و در سوم پیشوائی ملک صورت و معنی بجای آمد مجاوران بقعه و عموم توطن گزینان آنجا
رسیده آسایش گزیدند و درین بزم آگهی صوفی ناصر از بلخ و ملا شفقی از بخارا سعادت حضور دریافتند و معرفت آنرا چون
شعرای این دیار عیار گرفته شد بزبان و گی عمر اشنا ساگشته کار را از سر گرفتند

آغاز سال بست و سوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور دوم

روز سه شنبه دوم محرم نهصد هشتاد و شش پس از سپری شدن پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم فروغ افزای دیده و دل برج حمل انور تجلی
ساخت و عنفوان سال یازدهم از دور دوم نوید فرخندگی آورد زمانیان از اعتدال هوا و خرمی وقت جوش خشنودی
و نشاط گوناگون هنگامهٔ سپاس گزاری آراستند ترانه سنجی بساز آمد طنطنهٔ شادمانی سامعه افروز همگنان شد. اشعار

نقشبند نو بهار آمد بزم بوستان	عطرسائی می‌کند در گلستان باد سحر
گر نسیم مشکبو از غیب می‌آرد عجب	گر شمال جانفزا بر خاک می‌ریزد گهر

در عنفوان این سال خجسته سوم فروردین ماه الهی حوالی خانپور دریای راوی را از فتنه سرانجام داده گذاره فرمودند

زمانیکه رایات همایون پرتو اقبال بر ساحت آن حواشی انداخت از سوانح نامزد فرمودن شیخ ابراهیم است بایالت صوبه دار الخلافت اواز مزاج شناسی عالم صورت و کاردانی ملک نامه بهره برداشت حکم شد که از تعدی لالا و لالی بدان مسند دولت آمده پاسبان احکام سلطنت باشد و بنیروی دیده وری بار فرمان پذیری بر دوش همت گرفته گره گشای بستگیها گردد از سوانح فرستادن شجاعت خان ست بصوبهٔ مالوه چون بمسامع همایون رسید که امرای آن ناحیت خواب آسودگی کرده بنغمهای زیردستان نمی پردازند و بسلطنت دنیا را پیرایهٔ طبیعت ساخته بنا بر او خرد کار دبیگیر نداندازهٔ هرکی اندرزهای بیدار ساز فرموده بمضمون شناسائی گشتند و نامبرده که باوفور مردانگی از معامله دانی و معدلت اندوزی نصیبه داشت بسپه سالاری آن گروه رخصت یافت و فرمان شد که شاه بداغ خان و تولک خان و مطلب خان و عموم سپاه در فراهم آوردن پراگندگیها یکرنگی گزیده بصباحت دید او گرایند از سوانح لخشیدن رخش گیهان خدیو ست شبی از عشرت شکار بصوب اردوی همایون خرامش داشتند شبدیز آن شهسوار سرمدهٔ آفرینش بلغزش درآمد فرهنگ آرامی و دوربین آن را پیغام ایزدی انگاشته سجود ستایش بجای آورد و پرستش الهی را آساس دیگر نهاده شد از سوانح کشایش قلعهٔ کوهلمیر است آن ثرلیست و شوار عبور بر کوه آسمانی پایه را بآئین نیاگان خویش نگاه گردانیده در زمان پاستانی کمتر کسی بر دو دست کشای چیرگی شده از نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی باندک توجهی آرام جای جنود فیروزی اختصاص است چون شهباز خان بادلی کار طلب و نیازمندیت گزین بآن ناحیت پیوست راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه را رخصت درگاه والا از همگی بسیج آنکه مبادا بمناسبت زمینداری باد افراه آن باطل ستیز دیر تر سرانجام یابد خود باشرف خان و غازی خان و میرزا خان و دیگر مجاهدان عقیدت منش روی در کشایش آن حصار نهاد و نیرو افزائی اختر بختمندی کریوهای شگفت و تنگناهای شکیب ربا آسانی گذاره نمودند و در هنگامی که باندیشه بوسه غریب نمیر سید شهباز خان با عزیمت همت آمود بکشادن قلعه پای جلادت افشرد و باچابکدستی و تیزپائی ره نورد تنگیها شد و بنیروی تائید آسمانی دره کیلواره را بتصرف درآورده بهادران ناموس دوست بر بلندیها برآمده چیره دستی نمودند زبان ذره از دید لوامع تائیدات سماوی دل از خود رفت و دست از کار افتاد بست و چهارم فروردین ماه الهی قلعه را گرد کرده کوس شادمانی برزدند و ترانهٔ اقبال برکشیدند از شکوه سطوت غازیان عربدهٔ شهامت پای همت آن شوریده بخت بلغزش درآمد و سراسیمگی افزون تر از پیش او را روی داد از شگرف کاری تقدیر توپی بزرگ از درون حصار شکسته خرمن سامان او را خاکستر گردانید و یکبارگی سررشتهٔ مردانگی گسیخت جریدهٔ سخنهای کوهسار شتاب آورد و بسیاری از راجپوتان نامور بپیشگاه دروازه و حوالی پرستش جای خویش آویزش تهور پیش گرفته بجان ستانی ایستادند و چپقلشهای مردانه نموده بنفر اشخانهٔ نیستی غنودند در عنفوان لوامع صبح دولت آن عقدهٔ آسمانی کشوده گشت و کاری که بجو صلهٔ عادتیان

زمانی درنگی پرتو ظهور داد و چون آن فرجام بدگوهر را در کوهستان بانسواره نشان دادند قلعهٔ رالغازی خان بدخشی
سپرده بآن خدمت گام سرعت برداشت و روز دیگر دررواره و تعاقب نیم روزی حصار کوکنده را بدست اقتدار
درآورد و نیم شبی قلعهٔ اودیپور را متصرف شد و غنائم فراوان مبارزان فیروزی اندوختند سی و یکم آن ماه در
نواحی جنوب آن شهسوار عرصهٔ آگاهی جویای خبر آمد برخی از اندوهی بزرگ بدید باقی والاگزار گشت و پیشخدمتان
رکاب همایون رایشانگی دستمایهٔ دانش کرامت فرمود و دران سو از تاشناسائی نوآموزان خدمت فیل خاصه نیک
نام برفای دریا فرو شد و شهریار ژرف نگاه از فروغ بینش کاهش مال را افزایش عمر انگاشته بزم نشاط آراسته
از سوانح بخشیدن گناه بلوچان ست گزارش یافت که اعیان آن الوس از تیرگی خرد و خوابیدگی بخت چشم بر دوری
راه و محکمی جای انداخته گریوه رو و سپاهی شدند فرمان شد که برخی امرای پنجاب بیورت آن گروه شتافته سزای
سزاوار دهند آوازهٔ افواج گیتی کشای غنودگان پندار را بیگرای نیکو بندگی گردانید از بیمناکی و دوراندیشی کاردانان
تجرد فرستاده جویای زینهار آمدند تا بدان دست آویز آرام بخش جبهه سای عتبهٔ قدسی گردند شهریار پوزش پذیر پیشانی
دنیا زمندی آن رمیدگان دشت بیخبری را بهای خدمت گزینی برگرفت و منشور مقدس بنفاذ پیوست که عساکر
گردون شکوه ازان عزیمت باز آیند از سوانح فراهم آوردن پراگندگیهای سو غال ست پیشتر قناعت گزینان
سعادت اندوز چون زمین کشت و کار یکجائی نداشتند از بی یاوری و کم نیروئی رنج زده گشتی و گاه از انبازی
نهل گذاران خالصه و گماشتگان تیول دار آزرده شدی و نیز گروهی آزمندان بی آزرم نیرنگ حیله سازی
درچند جا زمین گرفتی و اختلاف امکنه را دستاویز خیانت انگاشته در نکال بدی شتافتی کشور خدای معدلت دوست
از دور نور عاطفت حکم فرمود محال ائمه با خالصه و جاگیرها آمیخته نباشد و نیز تعدد مکان را برداشته در
جای گزیده هر کدام تنخواه نمایند کاردانان آگاه دل در هر صوبه و سرکار بعمل عدالت را رونق افزاشتند
بفرمان قدسی زاویه نشینان حق گرامی را چراغ خرسندی افروخت و هرزه گردان بادیهٔ ناراستی بسجادگاه
درستی روی آورده کام از سر گرفتند و پاس حال که بهین عبادت جهان داور گیتی ست بآئین خردپژوهان بجائی آمد
و پرتو معدلت بر ساحت عالم تابش دیگر داد دوازدهم اردی بهشت آب بهت را گذاره فرمود حاجی خان و جمعی
و سایر بزرگان بلوچستان با هزاران شرمساری جبهه سای عتبهٔ خلافت گشتند و پیشانی تضرع و ابتهال بر خاک
آستان علی سودند از اینجا که پاس پیمان سرآمد کارهای تعلق ست جرائم آن گروه تیره رای بخشوده از خاکستان
مذلت برداشتند و هم درین ایام بر ساحل این رود بار راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه از صوبهٔ اجمیر آمده
بسجود نیایش جلا افزای پیشانی گشتند از سوانح ورود حضرت مریم مکانی ست بمعسکر اقبال درین هنگام که کنارهٔ
دریای بهت رایات همایون نزول داشت بموقف عرض رسید که موج آن پرده نشین شبستان تقدس دران حوالی

۱۲۷ ج سوم

پرتو سعادت انداخته و شوق دیدار گرامی قافله سالار راه شهریار قدردان ازین مژده نشاط بهجت افزوده در
لوازم احترام و مراسم تعظیم که تمامه بچهرهٔ تعلق است توجه والا فرموده نخستین بفرمان شاهنشاهی شاهزادهٔ رضاجوی
دانش پژوه سلطان سلیم بدولت پذیره شدن کام عشرت برداشت و بسیارے از نوئینان بزرگ و امراے
عالی شکوه بهمرکابی آن بیداردل هشیار خرم نامزد شدند و پیش آن اورنگ نشین فرهنگ آرای مسند سعادت
خرامش فرموده بزرگ داشت خدای مجازی را سرمایهٔ پرستش دادار حقیقی گردانید از سوانح آمدن پیشکشهای
بنگاله و ولایت کوچ است بدرگاه معلی درین ایام که کنار دریای بهبت مخیم سرادقات مقدس بود خدمتگذاران
فرزدوان حوالی خان جهان را بپیشگاه حضور آوردند تا بمضمون آنکه سپاس نیک سگالی و خوب کردارے
فرمان روای زمان ممالک شرقی آرایش دارد و عموم توطن گزینان این ناحیت بنیایش گیتی خدیو ناگزیر است
دانسته کشاده پیشانی و شگفته دل اندو راجه بال گسائین که زمیندار ولایت کوچ است یگانگی از شعشعهٔ لوارق
جهان افروز گیهان خدیو نورستان فرمان پذیری ناصیهٔ بختمندی را روشن گردانیده نخستین نفائس بنگال
با پنجاه و چهار فیل نامور در پیشگاه خلافت پرتو قبول یافت و پس آن منسوقات بومی را پذیرفته کامیاب مسرت
گردانیدند و پرتاب باره و زنگی که از اعیان بازرگانان تبار بنگاله است سعادت بار یافت و بالیسو باربن خود
این یک اختر می جیبت زده خوی ستودهٔ شهریار گشت و بآراستگی عقل و شایستگی حال در نظر اکسیر آسا گیتی خداوند قبول
یافتند و هم درین ولا عبدالباقی ترکستانی بسعادت کورنش دولت اندوخت چون همواره بحکم والا طرز شناسان بزم
مقدس هر طائفه را بنظر شرف نگاه درآرند بنابران درین هنگام سرمنائی بر سه از نزدیکان درگاه همایون آن بادیه پیمای
شغب پیشه که از حجاز آمده بود دران انجمن آگهی آوردند زمانی بتیز زبانی افسانه گوئی بنیاد کرد و لختی گفتگوی مذهب
و ملت که باحبار نصاری کرده بود گذارش داد و در اندک فرصتی ظاهر شد که بچشم دلیل دیدبانی نمیکند و بعضو نکرده سیاست
گذاره ندارد و از نیک نهادی تهیدستی و زیان زدگی زندگانی گردیده کار از سر گرفت از سوانح رخصت فرمودن
سکینه بانو بیگم است بانذر رز گوئی حکیم میرزا یکی از سکامن ضمیر مقدس درین یورش آن بود که صوب کابل شتافته
میرزای غنوده را بیدار گرداند و پراگندگیهای زابلستان فراهم آورده عموم رعایا را سایه نشین معدلت سازند
و چون نمودار غیبی گره گشای بستگیها آمد نقش آن اراده نیز از پیشگاه خاطر اقدس ستردند از وفور عاطفت پرده نشین
بارگاه عفت را که همشیرهٔ اعیانی میرزاست برهنمونی نامزد فرمودند که بیشتری مردم سخنان حقیقت طراز را ده بینان
و نزدیکان نپذیرند و گفتند و ران خیر بسیج بگوشش در نیاید و از ان شمارے نگیرند و نیز در خلوتگاه باطن آن بود
که اگر میرزا بآن طرز دانا پسند داستان مهر گزینی را آویزهٔ گوش هوش گرداند برای دلدهی و خاطر جمعی او نسبت تازه
چهره افروز گردد هر چند نزد خردپژوهان حقیقت نگاه پیوند نزدیک ستودگی ندارد لیکن دوربینان ملک آگهی

برای مصلحت روا داشته‌اند و شر اندک را برای خیر بسیار پذیرفته از حضرت فرمان شد که اگر آن مقنعه‌گزین عصمت
نشان بهروزی از ناصیهٔ حال دریابد بدیدار مادی فرزند سعادت پژوه گوهر اکلیل هوشمندی شاهزادهٔ سلطان سلیم نوید
شادمانی رسانند نوزدهم خرداد ماه الٰهی از مقام سیدری رخصت ارزانی داشته میر علی خان سلدوز و میرابو اسحق
صفوی را همراه گردانیدند و همدرین روز ایلچیان شاهرخ میرزا دستوری انصراف یافتند و عبدالله خان عابد
خواجه را برای دلدهی و خاطرافروزی بدخشیان دستوری دادند پیشتر گذارش یافت که خانم از جانب میرزا
کاردان فرستاده در ناهنجار بهای آن ملک معذرتی خواسته بود چون بر حقیقت حال آگهی آمد
شورش میرزا از خردسالی و کم تجربگی و کوتاه‌بینی او و هجوم خوشامدگویان بدگوهر و انبوهی فتنه‌اندوزان سخن‌ساز
و کمیابی بود ناروائی دانش پژوهان صواب‌اندیش دانسته پوزش پذیرفتند و لطفهای گوناگون
دلهای سراسیمه آرامش بخشیده شادی آمود گردانیدند و چنان پرتو عنایت تابش نمود که چون آن
پرده‌نشین عصمت شرف دولت حضور دریابد بنوید تازه چهره‌افروز نشاط خواهد گشت و درین والا عاطفت
تازه چهرهٔ نشاط افروخت و برآمودن الوب تلاؤ کوشش فرمودند و در دولتخانهٔ خاص فتحپور حوضی
بیست در بیست بژرفای دو قامت آدمی بسرخ سنگ اساس یافته دیده وران مشکل‌پسند را بالغز نظر
پیشتر ازین یورش همایون چشمه‌سار افضال تراوش نموده بود که یکبارگی خاصان بزم تقدس از صفای
گوهر آب در استگری آبشار بینائی و شنوائی را جلای تازه دادند اکنون نقود گوناگون لبالب شود
تا گنجهای سترگ در پیشگاه پیش نماید و عامهٔ جهانیان از نوال فراوان بهره بردارند درین هنگام کارسازان
بزم سلطنت را در پرساختن آن اهتمام رفت راجه تودرمل بموقف عرض مقدس رسانید که تا رسیدن
رایات عالی انباشته خواهد شد شهده که در دام در آورده اند و قیاس میرود که مثل آن پر آلوده گردد
و از سوانح آمدن شهباز خان است بدرگاه همایون و آوردن دودا پسر رای سرجن گذارش یافت که او را
بایل ساختن گردن‌کشان کوه‌نشین صوبهٔ اجمیر و سزا دادن بدکاران شورش‌نهاد آن سرزمین فرستاده بودند
او خرد را پیشوائی مردانگی گردانید و کردارهای شایسته بجا می آورد و بسیاری نقد زندگانی بغارت داند
و برخی پرستاری و خدمت‌گزینی را سرمایهٔ رستگاری اندیشید و در ظلال امنی برآسودند را ناشگاه تباراج
داده در تنگنای ناکامی خرابه‌نشین خمول گشت بود دودا که همواره از شورپشتی و بدنهادی گرد فتنه بلند ساختی
زینهاری شده را و گرامی فرمان‌پذیری آمد شهباز خان آن لابه‌گرامی را همراه گرفته احرام بارگاه خلافت را
سرمایهٔ بخشندگی گردانید پنجم تیرماه الٰهی در حدود قصبهٔ ستاره ناصیهٔ دولت پژوهی را بجبهه‌سائی آستان
مقدس فروغ تازه بخشید و از روشنی ستاره و بیداری بخت بنوازشهای خسروانه اختصاص یافت

در موج خیز عاطفت تبه حالی او بعرض همایون رسانید پوزش پذیر مهر افسرا پایهٔ قبول داده آن نابخشودنی
را رخصت بار فرمود چون رایات جهانگشا متوجه دار الخلافت شد او را در پنجاب گذاشتند دران
نزدیکی از تباه اندیشی بادیه گرد گریزپائی گشت و نهم ماه موکب والا نزدیک قصبهٔ کهلور دریای چناب را
والا جسری بسته گذاره فرمود و بیست و یکم از حواشی کلانور قنطرهٔ عالی انتظام داده از دریای راوی گذشتند
ازین نواحی وخشوری میرزا بان کشمیر رفت چون علی خان حاکم آن ملک بشاهراه فرمان پذیری نشتافت
شهریار معدلت اندوز بیست و چهارم ملا عشقی غزنوی و قاضی صدر الدین لاهوری را روانهٔ آن صوب
فرمودند تا گریوه نشین آن کهسار را بگرامی بندگی سازند روز دیگر دران خطهٔ دلکشا نزول همایون شد
و گلشن سرای آن مصر اقبال که دران گلزمین تخت دولت بجلوس آن پادشاهی آفرینش فروغ جاوید گرفته
سعادت در دوار زانی داشتند فرخ بزمی آراسته مسرت پیرای گشتند چهارم امرداد ماه [illegible]
از حوالی کهوکروال رایات همایون دریای بیاه را براه پل عبور نمود و درین حواشی سعید خان را بایالت
پنجاب رخصت فرمودند آغاز رسیدن موکب فیروزی اعتصام بدین ملک جمعی انبوه دادخواه آمدند
که شاه قلی خان محرم در بازپرس ستمدیدگان بی‌بهره ناپروائی شده و از بی توجهی پیش آمدن بدگوهران
هنگامهٔ دادخواهی فروغ ندارد اورنگ نشین معدلت آرای سرزنش فرموده دلهای آزرده بدست
آورد و بدکاران تباه سگال تنگنای خمول شتافتند ازان باز ضمیر صواب اندیش آهنگ آن داشت
که یکی از بندگان وا دگرجد گزین بپاس باقی نامزد فرمایند درین هنگام که عزیمت دار الخلافت پیش نهاد
باطن قدسی شد آن خدمت سترگ را بکاردانی و دیده وری آن هشیار خرام عدالت دوست [illegible]
بخشیدند و اندرزهای گرانمایه جوهر هوشمندی را جلا افزود فراوان زر برای درویشان خرسند
و آرزومندان تهیدست مصحوب او بدار الملک لاهور روانه گردانیدند و براجه تودرمل فرمودند
که چنان بمسامع همایون میرسد که در قصبات و قریات پنجاب بسیاری از افغانان بنگاه ساخته اند
اگرچه بظاهر برخی بسوداگری و طائفه بکشت و کار می پردازند لیکن آثار بدگوهری از ناصیهٔ احوال ایشان
روزافزون است و ضعیف آزاری زمان زمان از ایشان بظهور می آید تحقیق آن دیرتر میشود و
زیردستان یکوبجی چیره دستی نمیتوانند نمود بخاطر اقدس میرسد که این گروه انبوه را پراگنده گردانید
و هر طبقه را بصوبه فرستد که خلائق از ستم پذیری سبکدوش گردند و آن طائفه نیز راه آوارگی سپرد بهدرین ولا
راجه بیربر و سید مظفر را بحواشی جالندر رخصت فرمودند که روزی چند در تابستگاه دوری آداب بندگی
آموزند و بغمخوارگی بیچارگان سعادت اندوزند هرکه جویای مدد معاش باشد و نتواند خود را

ببارگاه خلافت رسانید باندازه کفاف از اراضی خالصه بنام او مقرر گردانیدند سوانح نامزد فرمودن محب علی خان میر خلیفه است بدار السلطنت دهلی باسال خردگی منصاحب شعور بود و کاردانی خود از بیر توعقیدتمندی شهر دی بیست و هشتم آن ماه در حدود رحیم آباد سطح دریای ستلج تخته بند فرموده عبور جنود فیروزی علم شد درین روز حاجی خان و سائر اعیان الوس بلوچ از رمیدگی و نادانی راه گریز پیش گرفتند سطوت و شکوه اردوی بزرگ ندیده بودند و از نگاه خود دوری نگزیده مبادا اندست درگاه مقدس بدیشان بازگرد و در منشغله ریاگذشتن پو پای بیراهی گشتند کنورمان سنگه و زین خان کوکه و خواجه غیاث الدین علی آصفخان را بهالی آن وحشت گزینان دشت بی خبری فرستادند از دیر آگهی نتوانستند رسید سخن سازان بدگوهر خیان وانمودند که در راه جویای کام سرعت برنداشته اند روزی چند از دولت بار بازمانده پرده نشین عتاب آمدند از سوانح گذشتن راجه تودرمل ست در صوبه پنجاب چون خاطر شوق پیرای گیتی خداوند رفتن دار الخلافت فتحپور را طلبگار شد برای انتظام جاگیر امرای الوس کچهواهه آن خدمت گزین کارپرداز را رخصت فرمودند و بتوا اشارت والا خیال آلش یافت که برخی از معموره کوهستان شمالی که مرزبانان آنجا ربگرای فرمان پذیری نیستند اگر از اندرگوئی فاشیه بندگی بردوش خجالت گیرند بخشش و نوازش خسروانی آرمیدگی بخشد ورنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده محال و مساکن ایشان بمبارزان دولت را تنخواه نماید در کمتر زمانی فرموده تحسن انجام گرفت و بسیاری بومیان کوه نشین شرمساری عذرخواه حال گردانیده خود را آویزه فتراک اقبال ساختند و چندی سزا یافته آوارگی گزیدند هنگامی که رایات اقبال بمرکز خلافت سایه معدلت انداخته بود راجه بهگونت داس و اوسجود آستان قدسی روشن پیشانی گشتند از سوانح فرستادن فتح خان ست بایالت پهکر در یورش مالوه حدود دیبال پور چنان آگهی رسید که سید محمد میر عدل را روزگار سپری شد جهان خدیو اعتماد خان خواجه سرا را که بعدالت پژوهی و کارشناسی امتیاز داشت بدان ناحیت روانه فرمود از کار طلبی لشکری بصوب سهسوان بر دو چیره دستی نموده بمصالحت بازگشت این مرد هوشمند از خودبینی و ناپروائی دوست تا دشمن نشناختی و چاپلوس مدارای را از حق گوئی تلخ نماجدا نکردی بدگوهران شورش منش بر فراز اعتنا برآمدند و نیک اندیشان راست گذار در نقاب بی توجهی نشستند درین هنگام که رایات همایون پرتو اقبال بر ولایت پنجاب انداخت در مقام آن شد که سپاه او بدرگاه مقدس رفته اسپان خود ایشان خاص آرایش دهد از خردخنودگی بیشین داعیا که بروزگار آن داده بود و سرمایه انجام اندیشید هرچند تهیدستی خود وانمودند دل بنهاد حق گذاری نشد صبح مقصود علی نام نوکری با برخی از بدگوهران فرومایه خواب آلود غفلت را از هم گذرانید جمعی گرفتار شدند و چندی بصوب قندهار شتاب آوردند و اورنگ نشین اقبال فتح خان را که بعدالت اندوزی آراسته بود بپاسبانی آن ملک نامزد فرمود پنجم شهریور ماه الهی عبور موکب والا

نزدیک سهرند اتفاق افتاد دبستان سرای مصر دولت تقدوم شاهنشاهی طراوت بهار گرفت از سوانح دریانورد شدن شاهنشاهی انهجوم مواکب فیروزی وانبوه گوناگون مردم بخاطر عشرت گزین پرتو انداخت که عساکر گردون شکوه راه خشکی سپرد وخود باچندی خاصان بزم عقیدت بدان مسلک نشاط اندوزند چهار دهم ماه ازگذر سلطان پور خضر آباد بمناظر نظر قریب دریای درآمده رهگرای شدند وخلاصهٔ نزدیکان ونقاوهٔ بیوتات بآئینی شگرف سعادت همراهی یافتند اردوی بزرگ و عامه سپاه راه صحرا گرفت نوزدهم ماه ظاهر دار الملک دهلی مورد جنود اقبال شد اورنگ نشین قدردان بزیارت مشهد حضرت جهانبانی توجه فرمودند وپس از زمانی بکشتی درآمده لنگر کشادند چون رعایای آنحدود از عمل گزاران بفریاد آمده بودند مظفر خان وشاه منصور را دران مصر افضال گذاشتند که بداد آنها رسیده بملازمت شتابند

قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطهٔ اجمیر برای زیارت روضهٔ معینیه

آئین چنان بود که سالی یکبار در عنفوان رجب بدان مطاف قدسی نزول همایون شود و بخشش و بخشایش طراز شمول یابد وعبادت ایزدی بدان والا طراز انتظام گیرد بنابران بست وچهارم در حواشی متهره برنگاور بادپای برآمده خرامش فرمودند وبرخی نزدیکان عقیدت گزین سعادت همراهی یافتند درین روز خواجگی فتح الله که از ملتزمان خدمت بود رخصت گجرات فرمودند تا قطب الدین خان اسپار گاه اقبال آورد ازان باز که میرزا کوکه باعتماد وفور مراحم شاهنشاهی کنج نشین آمد همواره مکنون خاطر مهر آمود بهروزی آن سعادت پژوه بود وبدین اندیشهٔ نیکوئی او را درین وقت طلب داشتند که اگر ازان شورش درونی آرامش یافته دستوری بار داده محفوف خسروانی الطاف گردانند از فزونی واهمه ونایابی اندرزگوی همچنان آشفتگی رای داشت بنابران قطب الدین خان که عم حقیقی وپدر مجازی اوست بدان حکم اختصاص گرفت باشد که بمصلحت اندوزی وداستان طرازی او راه سعادت پیش گیرد وشهریار جهان نورد چنان گرم رفتار شد که مسافت افزون از صد کروه در چهار روز پیموده گشت نخست در قصبهٔ حاجی پور بیخانهٔ دودا نزول همایون افتاد در روز دیگر معمورهٔ نگر از فروغ مقدم شاهنشاهی روشنی پذیرفت وپس آن در حواشی قصبهٔ سانبهر ورود آسایش فرمودند بست وهفتم شهریور ماه الٰهی شهر دلگشای اجمیر از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت وخلوتکدهٔ نیایش نورستان آگهی گردید لوازم طواف مشهد فیض بجای آمد ومستمندان منتظر کامیاب خواهش گشتند روز دیگر چون نیم شب سپری شد نه کس از ملتزمان حضور همراه گرفته بودند شبدیز خوشخرام را بصوب دار الخلافت گرم عنان ساختند نورنگ خان شیرویه خان حسین خان مقبول خان فتح اسد شربت دار عبدالله بلوچ هلال آفتابچی شاکر خان آبدار محمود خان خواص مسافت صد وبست کروه در دو روز نوردیده سلخ ماه بدان مرکز سلطنت ورود اقبال فرمودند عالمیان را

نشاط دیگر پدید آمد بستان سرای دولت بسرسبزی تازه چهره افروخت و روشنی افزای دیده و دل شده و هم درینولا که ساحت ممالک هندوستان از فروغ معدلت شاهنشاهی جهان افروز بود از صوبهٔ گجرات عرضداشت اولیای دولت بپارگاه همایون آمد که قوافل حضرات عفائف حظ‌های دریا گذرانده بصوبهٔ گجرات رسیدند چون اسباب سفر خشکی آماده گردد کوچ بکوچ بعزیمت دیدار قدسی ناقهٔ شوق را محمل بسته اند از شنیدن این نوید خاطر مقدس نشاط اندوخت و فرمان مطاع بشهاب الدین احمد خان شرف نفاذ یافت که بزودی سرانجام قافلهٔ شریفه نموده روانهٔ کعبهٔ اقبال سازد

اساس نونهادن بعلو همتی و جمع بودن موبدان هر فرقه در هفته یکروز و کاوش فرمودن در هر باب

اورنگ نشین فرهنگ پژوه از دور حق جوئی و فرط معدلت دوستی نشیمن عالی برای انجمن آگاهی اساس همگی اندیشه و الا آنکه چنانچه درین دولت ابدی اعتصام از ژرف نگاهی و انصاف طرازی گوهر کاردانان ملک صورت تابش ظهور داده بهانه ورزی و سفارش گزینی را بازار گرمی نمانده همچنان خداوندان علم و عمل و منسوبان نظر و طالع را عیار گرفته آید و حقیقت ادیان و ملل و تشخیص مذاهب و مشارب لمعهٔ ظهور بخشد که دلائل و براهین هر یک بر فراز تنقیح شناید و زر سره و کالای ناسره از آمیزش غلط انداز جدا گردد و درینولا که مرکز خلافت از فروغ مقدم شاهنشاهی پرتو اقبال پذیرفت آئین پیشین را سر آغاز شد و صفوت گزه شناسائی شبهای جمعه از نورستان باطن قدسی پرتو یافت بستم ماه مهر الهی دران عبادت جای خلوت تجرد در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند صوفی حکیم متکلم فقیه سنی شیعه برهمن جتی و سیوره چارباک نصاری یهود صابی زردشتی و سائر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن گیهان خدیو بر فراز منبری که آراسته شدن نزهتگاه بیغرضی نشاط فارغ بالی نمودند و بی بیم پرخاش کنان خناجوی گنجینه کشای راز گشتند انصاف طرازان حقیقت بین و هر گروه از رعونت و خودپرستی برآمده کار از سر گرفتند و بدست آویز ژرف نگاهی و تامل گزینی بر مسند بزرگی نشاط جاوید اندوختند از دور قور دیده وری و فرط حق جوئی گیهان خدیو انجمنهای والا انتظام شائسته یافت و هر زمان دل و دیده را نوری تازه و جلای افزود و چراغ شب زنده داری تابش دیگر داد و تاریکی دوستان هنگامهٔ تقلید را شمع تحقیق افروخته شد عیار دو دمان مدرسه و خانقاه گرفتند مفتقران در روضهٔ امید را عروهٔ غنی و دستمایهٔ بی نیازی بچنگ افتاد صیت این طرز دین آرای و دنیا بخش طالبان را از وطن تلخ کام ساخته غربت دوست گردانید درگاه شاهنشاهی موطن مستعدان هفت اقلیم و مجمع دانایان ملل و نحل گشت خدیو حکمت پژوه از فروغ باطن قدسی انجام کار برسائی و دوربینی و بی غرضی و آهستگی خود گرفت و ازین خوی ستوده

ج سوم

که در بزرگان تجرد کمتر یافته شود تا الفرمان دهان عالم چه رسد نقد گوناگون جهانیان را عیار گرفته آمد بسا دم
غبار آلود و شرمساری گشته گمنامی گزیدند و طائفه خردپژوهان دلیل بنده از نشستگاه خمول برآمده بلندی گرای
شدند و عقل را پایه برفراز نهادند و دانش اندوزان را ستاره دولت درخشید در کمتر زمانی به بیامن خوی شایسته
بسیارے بلاهای جان فرسا بگزندهای ناموسگاه رسیده رخت هستی بربستند و برخی نیک ذاتان خجالت زده
کار از سر گرفتند از سوانح تقسیم فرمودن گرامی اوقات درین خجسته ایام برای رهنمونی سعادت پژوهان بخت بیدار
داستانهای هوش افزود دولت افزا بر زبان قدسی گذارش یافت و شبان روز خود بخش فرموده مردم را شناسای
آگهی گردانیدند چون از خواب وا پردازند دست از همه باز داشته ظاهر البیان باطن نیایش پژوه گردانند و خاطر
بیاد کردجان آفرین نور آگین سازند و درنا گزیر وقت شکر تازه زندگانی بجا آورند و سرآغاز را شائسته کرداری آرایند
و درین شغل سعادت کمتر از پنج گهڑی که دو ساعت نجومی باشد برنگذرد و آن را کلید ابواب منافع شناسند
از آنجا که مدار انتظام آرامی کثرت ساخته اند شائسته آنست که لختے ببدن پرداخته آید و بپرستش و تیمار آن قدرے
توجه بر گمارد و درین کار از سه گهڑی نگذرانند و بعد آن بارعام داده ابواب معدلت برگشائیم و در بازپرس
ستم رسیدگان بشهود و قسم که دست آویز حیله اندوزان است اعتماد ننهاد از اختلاف تقاریر و سواد پیشانی پی بردن با
تنگرفت و خدمتهای عالی بی مقصود برده آید و حق بمرکز جای یابد و آن از یک نیم پهر کمتر نباشد و چون عالم العلویت
لختے بعد پرداختن و لشائستگی کار فرمودن ناگزیر زیاده از دو گهڑی بدین نپردازند و چون بمردمه فرماندهی نقش
لزوم دارد عدالت را بارگاه بلند برفرازند و از زبان خموشان بی باور آگهی جویند ناگزیر زمانے بفیل و اسپ و شتر
و استر و امثال آن پرداخت و از تفسیر و تعلیق خبر گرفته به تیمار این مشتی بی تصنع توجه فرمود و چهار گهڑی را بدین کار
جدا گردانید و نیز دو پهر درون شبستان اقبال مهمات پرده نشینان مشکوی دولت و سائر سفائف که روی نیاز
آورند دل نهادن ضروری تا سوتیی بکار رفته باشد و پایه معدلت شمول گیرد و چون اساس این کاخ استخوانی
برخواب نهاده اند بنیت تنومندی که بسپاس گزاری مصروف آید دو نیم پهر را بشاد خواب گذرانند این بیان حقیقت
شرف یافتگان حضور سعادت اندوختند و آئین بخت بیداری بدست در آمد از سوانح فرستادن راست گویان نکته
است بدید بافی خزائن بر بسے غرض آلودگان بدگوهر موقف عرض مقدس رسانیدند که گنجوران دار الخلافت را پای
امانت لغزیده دست خیانت کشوده اند از آنجا که سر انجام جزئیات کارگاه سلطنت تا بکلیات چه رسد نخستین برهمت والای
جهانبان نقش لزوم دارد داورنگ نشین اقبال مظفرخان و خواجه شاه منصور و قاسم خان و چند معامله دان خردپژوه را
بپیروی و شناسائی آن نامزد فرمود و پیمست گزینان در کمتر فرصتے نقد گنجینه را بمحک پیوند و چندے عیار گرفتند
و سخن سازان شورش اندیش بپاداش خویش رسیدند از سوانح آغاز کشادن خزینه اتوب تلا است پیشتر اشارت عالی

برآمدن آن از گوناگون نقود شده بود وچون تکاپوی جدکاران راستی منش مالامال گشت شهریار دریا دل لبت بهم
تیرباد الهی برکنار بآن مسند آرا گشته آغازبخش فرمود نخستین توجه بازدیدنجستانیده بیمال نموده گزین نیایش گری
بجای آورد سپس آن مرور وپیه ودام یگان یگان خود برداشتند وچندی باریافتگان حضور را همان قدر مکرمت شد
راقم شگرف نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گرفت وازان باز هر روز مشت مشت دامن دامن بگروه گروه
مردم بخشایش مهیا گشت از سوانح آمدن عرضداشت خان جهان ست بدرگاه والا چون بفروغ آگهی وکارشناسی
ملک ولکشای بنگاله از خس وخاشاک ناسپاسان رفته آمد ابراهیم تنل وکریم داد موسی زئی پنهان در حدود ولایت
بهاستے بکمینگاه شورش بودند وعیسی زمیندار آن مرز بحرف سرائی روز گذراندے وشاه بردی میر نواره تیر سزا کباب
می افراخت کارگزار خدمت افروز سپاه آراسته روی بالصوب آورد و در نواحی قصبه کوس نولکا مادر داؤد با سائر
اغروق ومحمود خان خاصه خیل مشهور بمتی بسیاری افغانان سرکش بدست آویز زینهار پیوستند بال فراوان
بدست آمد گزین اندوخته‌ها برگرفت میان لولکا ومتی غبار خصومت برخاست خان جهان که در اندیشه فرستادن
فراش خانه متی بود اینجا به عدم گسیل کرد تا بظاهر داد نا سزائی که بدو نسبت میکنند یافته باشند وهم گزیده‌ها در گنج
پنهانی مانند شاه بردی که آواره دشت خودسری بود وانده زهای حقیقت پذیرفته بگرای نیکو بندگی شد وچون قصبه
بهوال مورد جنود آسمانی اعتصام گشت ابراهیم تنل وکریم داد ودیگر افغانان آن سرزمین داستان فرمان پذیری
در میان آوردند وسخن سرائی یکجهتی بنیاد کردند عیسی پنهان کریوه نشین سرتابی بود ونخوت افزودی گران انشای بسرکردگی
شاه بردی ومحمد قلی روانه ساخت دریای کناره شدند دور نوردیده بجد وکشش آویزش سخت روی داد عیسی شکست
یافته راه گریز پیش گرفت ونفائس غنائم بدست مجاهدان دولت افتاد واز آنجا که غرور تیرگی افزای دیده دل است
ناگهانی مجلس آرا در مجلس بیتاب که از نامداران آن حواشی بود ونامزد بود با وجود بیاکندلان نواره آورده
آتش زد و گیرا فروختند مبارزان لشکر فیروزی بالغرض گشته روگردان شدند ودران چپقلش برخی اندر دریا درزان
کشتی گذاشته گرفتار شدند محمد قلی از تیز دستی ومردانگی خود را بسفینه مخالف انداخته نبردآرای گشت وباندازه توانائی
تکاپوی نمود چند انکه دستگیر آمد واز بدایع اقبال روز افزون آنکه در عنان تابی جنود نصرت اعتصام تیاه غازی
زمیندار رسیده دست جرأت وجلادت برگشود ودر نیمروز ناامیدی لوامع نصرت چهره افروز اولیای دولت
گشت با فراوان غنیمت کامیاب خواهش شدند ومخالفان تیره رای در موجه خجالت افتادند متقارن ابراهیم
تنل پسر خود را با گزیده کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد سپه آرای پوزش پذیرفته مساعدت نمود نصیبت پور
که در حوالی تانده شهری اساس نهاده بود علم عشرت وکامرانی افراخته نیایش تائید آسمانی بموقف عرض همایون رسانید
از سوانح برآوردن میرزا عزیز کوکلتاش است از تنگنای حرمان بهمزبانی معامله‌شناسان خوشامدگوی وشورش برنای

ج سوم ۱۳۵

درخارستان خواهش تباه افتاده داد ننگ آرای معدلت دست ازدو فور عاطفت وکاردانی روزی چند از دولت کورنش

باز داشته بدبستان هوش افزائی فرستاد چون از پیشانی روزگار او نقوش پشیمانی برخوانده شد و فروغ پرستاری تابش

ظهور داد دوازدهم آبان ماه الٰهی از راه عاطفت و مهرافروزی از آن ظلمت کده اندرون برآورده بانواع نوازش خجسته اش

بخشیدند از سوانح آمدن راجه مدهکر است بدرگاه والا بیشتر گذارش یافت که او گردمصاف انگیخته غبارآلود هزیمت گشت

وازان پس خجلت زده درتنگنای روزگار گذرانید ـ صادق خان از دور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت

چندانکه از هجوم مبارزان همت گزین کاربرو دشوار شد ناگزیر بعجز گرائیده نیکو بندگیهای پیشین را دست آویز بازگشت

گردانید و بهزاران لابه گری و پوزش آرائی درآمد امرا پاسخ دادند که اگر عرصه پیکار آراسته گشتی گنجائی داشت

که زاری پذیرفته شود اکنون که سرگذشت بموقف عرض همایون میرسانیم او نیز کاردانی آگاه فرستاده تباه حالی خویش

ایستادگان بارگاه حضور را خاطرنشین سازد و باشد که موجه افضال درگیرد و از گرداب ناامیدی بساحل مراد اندازد

بنا بران سوم چندبرا در زادهٔ خود را با پیشکشهای روائی آستان جلال گردانید در حوالی بهره فرستاد تا سعادت باریافتند

بر جان او بخشود و نوازش فرمودند چون نوید جرم بخشی سامع افروز شد بهمرهی اعیان دولت روی نیاز بقبله اقبال

آورد بست و یکم آبان ماه الٰهی صادق خان با سائر سرداران که دران لشکر خجسته اثر در خدمت بودند آمده ناصیه سای

عتبه والا گشت و کریوه نشین استکبار بسجده گزاری سعادت اندوخت خدیو عالم پاس پیمان داشته بگوناگون

نوازش سربلند گردانید از سوانح آوردن مظفر حسین میرزاست بسلسل بدرگاه همایون نگارش یافت که از مسابری

وهمنشینی فرومایگان بدگوهر در صوبهٔ گجرات روی سعادت از بارگاه و اقبال برتافت و چگونه سرشورش برداشت

وچنان آوارهٔ دشت ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد از روی مهربانی و تیمارداری مقصود دنیه را فرستادند که اورا

به پیشگاه حضور آورد مرزبانان آن ملک در سپردن تامل گرامی شد و شهر ظهسا و دراز کار در میان آورد ها از توجه

رایات عالی بصوب پنجاب درنگ سپید و اندیشه ها افتاد قطب الدین خان خواجگی فتح الله را فرستاده اند رزگوی آمد

وآوازهٔ بازگشت موکب مقدس بصوب دار الخلافت جهان را فرو گرفت ناگزیر از ان سگالشهای ناسزا باز مانده

او را مصحوب بندگان بارگاه خلافت روانه گردانید و از دوربینی و حزم اندوزی مطلب خان با برخی سپاه مالوه

تیز دستی نموده همراه شد بست و هفتم آذر ماه الٰهی آن آوارهٔ دشت ناکامی بقدسی بارگاه آوردند گیهان خدیو از فراخی

حوصله و فراوانی رافت بزندان بان حواله فرمود تا اندازهٔ پند پذیری و سعادت آموزی گرفته آید در کمتر فرصتی آثار

نیک بختی از ناصیهٔ حال دریافته قلم عفو برجرائم نامه اد کشیدند و بفنون الطاف ظل الٰهی شرف اختصاص یافت

در روز دیگر قطب الدین خان از صوبهٔ گجرات آمده ناصیهٔ بختمندی را بسجود آستان قدسی جلای تازه داد و بگوناگون

توجهات شاهنشاهی سربلندی گرفت و همدرین نزدیکی راجه بهگونت داس و جگنات و راجه گوپال و جگمال پنوار و چندی دیگر

ج سوم ۱۳۷۱

از مجاهدان دولت بصوب پنجاب رخصت یافتند و هر کدام را گرانبار انعام ساخته بوالا اسپ گرامی خلعت
سربلندی بخشیدند و فرمان شد در لوازم خدمتگاری و جدگزینی آمده از صلاح دید سعید خان بیرون نروند و در انتظام
آن صوبه و آمادگی خود زمانی نغنوند از سوانح فرستادن شهباز خان ست بصوبه اجمیر چون آگهی شد که رانا در ان
حواشی سر بشورش برداشته چهارم دی ماه الٰهی فاضل خان و محمد حسین شیخ تیمور بدخشی و میرزاده علی خان و
بسیاری از مبارزان همت مند را بسرگروهگی آن خدمت گزار عقیدت گزین دستوری کرامت فرمودند تا
آن فتنه اندوز گرامی و سائر سرکشان نخوت فروش از تبه کاری باز آمده سگرای نیکو بندگی گردند و گرنه
خرمن هستی این مشتی ناسپاس عصمت آتشین کردار مجاهدان دولت سوخته گردد و فراوان خزائن همراه کردند
بکمتر زمانی کار آن تیره رای بهنجاری پیوست و کافه خلائق در ظلال عافیت نشاط گزین و سپاس آرای شدند
از سوانح بنیاد نهادن غریب خانها از وفور مهربانی و شمول عاطفت بکارپردازان سعادت گزین فرمان شد که
در اطراف دار السلطنت سراهای فراخ اساس نهند و بسیر چشمان مهربان دل سپرند تا غریبان و مسکینان چهار کنج عالم
بی گرانی خاطر و بازکشی انتظار خانه نشین گردند و تهیدستان بی مایه را خورش و پوشش آماده باشد در اندک زمانے
فرموده حسن انجام گرفت و بینوایان مستمند را در تابش غربت وطنگاه آسایش پدید آمد از سوانح بدرود کردن
خان جهان است منهی سرای را چون از ولایت بهاتی کامیاب خواهش بازگشته بقصبه پور باقامت گشود از
باده هوش ربای خودکامی خاطر اخلاص گزین او قدری غبارآلود شد و از سعادت نهادی پرده آزرم او دریده نیامد
درکمتر زمانی بربستر رنجوری افتاد و تابش تب تشنگی بشکم کشید پزشکان هندی نافهمیده داروی کار دادند و سررشته زندگی
گسیخته آمد یک و نیم ماه دردمندی شکم کشید و شب دیبا در هشتم دی ماه الٰهی رخت هستی بربست کشور خدای از ین
فروشدن تأسف سترگ فرموده و آمرزش او را طلبگار شد از سوانح ناصیه سائی سلطان خواجه است بسجود
عتبه اقبال چون آن بمنصب سالاری حاج اختصاص یافته رخصت آن دیار گرفت مهین بخششهای شاهنشاهی را
تشریف و توسیع رسانید و بومی و بیرونیان آن بلاد را کامیاب خواهش ساخت و کارهای آن سرزمین انتظام داده
با قافله سترگ رهگرای آستان جلال شد و با دل عقیدت گزین و همتی ارادت طراز راه و رانه بتارک شوق سپرده
کیهان خدیو اخلاص دوست عشرت شکار پیش گرفته صحرا را پرتو قدسی قدوم طراوت بهار بخشید و در آن عرصه
دلگشا بزمین بوس مژگانی سربلندی یافت اسپان عربی و سائر نفائس نشد الف آن دیار را بنظر همایون در آورد
و نشاط صید افگنی بجای آمد و پایه اعتبار آن سعادت منش افزوده گشت خواجه بدستگیری پای کشورخدای گزارش نمود
دل و گوش مردم نگارین گردانید و درکمتر زمانی نیکوخدمتیهای خواجه جوهر او را جلا می داده بخشید بمنصب ترخانی اختصاص یافت
و شغل صدارت بشرف نگاهی او بازگشت و از بخت فرخی و اختر سعادتی در صدرنشینان بزم اخلاص جای گرفت

وهمدرین ایام فرمان شد که میر فخر الدین مشهدی که بخطاب نقیب خانی بلندپایگی داشت واز آجین بحکومت پتن گجرات روانه گردد وچون بدانجا رسد ترسون خان را که بایالت آنجا داد معدلت می افروزد متوجه درگاه همایون گرداند آنسوانح فرستادن میر حاج است بزیارت گری دلها چون روشن شد که گلبانگ زربخشی هر ساله از اقصای روم وشام بینوایان آرزومند در جزیرهٔ عرب فراهم آمده اند ودااستان نشاط افزائی وسپاس گزاری بومی وغریب آن ملک بموقف عرض همایون رسید دریای عاطفت بموجه درآمد وبکارگزاران بارگاه خلافت اشارت شد که یکی از سیرچشمان آگاه دل باین خدمت والا نامزد گردانیده دو برابر آنچه پیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند خواجه یحیی را سزاوار دانسته عرضه داشتند بنظر قبول تحسین یافت بست وششم دی ماه الٰهی بقافله سالاری حجاج ورساندن عطایای بزرگ رخصت فرمودند او نبیرهٔ پسر قدوهٔ اصفیا خواجه احرار است وببک واسطه بخواجه عبدالله که تورانیان خواجگان خوانند میرسد اگرچه جولانگاه نظر وطالع کمتر پیموده لیکن قدرے طب وبرخے سخنان صوفیه برخوانده بود ودر راستی ودرستی از یکتائیان روزگار وهمدرین هنگام قلیچ خان را بصوب گجرات دستوری دادند تا در انتظام رعیت وسپاه یاور کارپردازان آن ناحیت باشد وسرمایهٔ افزونی آرامش آن دیار گردد ودر اقطاع خویش نیز آگهی پذیر بوده در آبادی آن همت برگمارد وحاجی ابراهیم سهرندی را بصدارت آن ملک فرستادند او قدر این تربیت ندانسته جوهر دنائت فطری وسفاهت ذاتی خود ظاهر ساخت وبپاداش آن گرفتار آمد چنانچه در جای خود نگاشته آید وهمدرین ایام خواجه غیاث الدین علی آصف خان را بصوبهٔ مالوه وگجرات فرستادند از آنجا که ناگزیر فرمان روائی آن درگاه کاردانان سعادت سگال بهر ناحیتی گسیل کرده از یکرنگی سپاه چراغ شناسائی برافروزند هشتم بهمن ماه الٰهی معامله گذار شیوه زبان را رخصت فرمودند که سپاه مالوه را بداغ رسانده بگجرات رود وباستصواب شهاب الدین احمد خان وقلیچ خان رونق افزای جنود فیروزی گردد

آغاز سال بست وچهارم ماه الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی ماه فروردین از دور دوم

درین هنگام که از فور دیده وری وسامان حق پژوهی اورنگ نشین فرهنگ آرای بهار انفسی را جشن آراسته ربیع آفاقی بزم نشاط گسترد

اشعار

مجلس آرا شود درین موسم	که بابرگ نشاط	گل چمن آرای وشاهنشه جهان پیرای شد	شاه اسکندر منش اکبر که در بزم مراد
همچو خضر از چشمهٔ حکمت قلیح فرسای شد			

روز چهارشنبه دوازدهم محرم نهصد وهشتاد وهفت پس از سپری شدن شش ساعت وچهل وهفت دقیقه روشنی افزای جهان صورت ومعنی ببرج حمل پرتو انداخت دلها جوش حقیقت برزد وپیکرهای روحانی صفا ومعیار گوهر آفرینش گرفت دامن وجیب روزگار از گلهای آرزو بوآمود وهزاران نقش دلفریب پالغز والاگهران دشوار پسند آمد درعنفوان سال مظفر خان را بایالت بنگاله دستوری دادند وغمگساری زیردستان آن دیار

فرمودند چون خان جهان را پیمانهٔ زندگی لبریز آمد با یالت آن ملک مالکشا مظفر خان که از گزین خیها فراوان
بهره داشت نامزد فرمودند با تدرتهای هوش افزا گرانبار گردانیده و سوم فروردین ماه الهی بآنسوی
فرستادند و منصب بخشیگری آن سپاه بر ضوی خان تعلق گرفت و شغل دیوانی بکاردانی میر ادهم و رای
پتر داس مفوض شد و حکیم ابو الفتح را بصدارت و امینی اختصاص بخشیدند و میرزا نجات خان و سید
جمال الدین حسین انجو و بسیاری از ملازمان عتبهٔ اقبال بهمراهی نوشتند و همه را بخلعتهای فاخره و عنایات
خاصه نوازش فرموده شرف رخصت ارزانی داشتند و منشور سپهر مطاع باسمعیل قلی خان نفاذ یافت
که چون مرزبان نو بآن سرزمین پیوند دکشاده پیشانی ولایت باو سپرده خود احرام آستان بوس نماید
تا رنیش سوگواری او بنوازش والا مرهم پذیرد و خاطر بهم زده بآرامش گراید تقیا خان و بابا خان و
جباری و سائر امرای آنصوب فرمان صادر شد که از صوابدید سپه آرا بیرون نباشند و هم درین ایام قدیم
خدامی از نیروی فطرت والا و همت خداداد نقوش جرائم مظفر حسین میرزا را از دیباچهٔ اعتبار سترده بخشایش
و نوازش فرمود از انجا که روز بازار مهر افروز لیست و غرضهای بسری در گونیتی فتنه اندوزی گجرات را
که بخنی در جای خود گذارده آمد نا کرده انگاشتند از سوانح رخصت ایلچی عادل خان بیجاپوری ست اگرچه
از غنودگی بخت فرمان پذیری شایسته نماید لیکن بآئین سائر حکام دکن همواره مردم کاردان و پیشکش
گزین فرستاده خود را مذکور محفل همایون گرداند درینولا نیز یکی از طرز دانان شیوا زبان را با تنسوقات آن دیار
فرستاده بود گشور خدیو از نهاد مهراندیشی و نیک سگالی آمده را کامیاب خواهش گردانیده دستوری
بازگشت کرامت فرمود و حکیم علی را باندرزگوئی او همراه گردانید تا شیر الکلام طیبی بجا آید و لوازم نصیحت سرائی
بتقدیم رسد و باین همه مدارا اگر آئین پیش نگذارد و ره گرای نیکو بندگی نشود چنود فیروزی اعتصام زینت
بمالش بیدار گردانند از سوانح دلستان نشینی و دانش آموزی شاهزادهٔ سلطان مراد درین هنگام که آن نهال
برومند خلافت بهشت سالگی رسید و از بیادیهای پایهٔ تندرستی روی داد و اورنگ نشین فرهنگ آرای
خواست که آن گوهر آگهی پذیرای نقش حروف و معانی الفاظ گردد و سواد باستانی نامها چراغ حقیقت
افروز و پرورش سایهٔ الهی لوح تعلیم در کنار سعادت آمود نهاده بشیخ ابو الفیض فیضی که در دانش و کردار یکتاست
و بخطاب ملک الشعرائی شهرهٔ آفاق اشارت همایون شد که آموزگار نو خواسته بزم اقبال باشد در کمتر
زمانی خواهش برکرسی قبول نشست و دریچهٔ صورت و معنی کشوده آمد و دامن دانش فراخ و روزن نگه
بینائی با فروزش گرائید از سوانح آمدن میر نظام بود الا درگاه پیشتر گزارش یافت که شهریار دیده ور
عبدالله خان و حاجی خواجه را مصحوب ایلچیان بدخشان با آنصوب گسیل فرمود و میرزا شاهرخ

قدوم آیندگان را سرمایهٔ جاوید دولت اندیشید و پذیره را سرمایهٔ سترگ دوست کامی برشمرد چون شاه خانم
بیمار بود و ستارهٔ زندگی او بغروب نزدیک مهمان بیگم دختر خود را و میرزا کوکه که نسبت دامادی داشت
با نفائس آن دیار روانهٔ درگاه مقدس گردانید تا خود را بتازگی بستهٔ فتراک اقبال گرداند و دستمایهٔ بهی
دین و دنیا سرانجام یابد درین هنگام برخی از نزدیکان بارگاه خلافت پذیره شده باحترام آوردند بست
و یکم اردی بهشت ماه الهی آیندگان بخاک بوسی عتبهٔ اقبال روشن پیشانی و آسوده روزگار گشتند
و گوناگون توجهات شاهنشاهی شرف اختصاص گرفتند شانزدهم خرداد ماه الهی وزیرخان بسجود قدسی
آستان ناصیهٔ بختمندی برافروخت و گوناگون نوازش سربلندی یافت چون ایالت گجرات
بشهاب الدین احمد خان قرار گرفت او فرمان پذیر شده خدمت ایدر را پیش نهاد همت گردانید در اندک
فرصتی رای آنجا گردن کشی از سر نهاده بلابه گری نشست آن ملک را بشارت والا بازداده ناصیه سای
عتبهٔ اقبال آمد همدرین نزدیکی آمدن شهباز خان ست در پیشگاه سلطنت چون مهمات صوبهٔ اجمیر انتظام
شایسته یافت و نخوت گرایان آن سرزمین روی درخمول آوردند هر جا مردم کارگزار گذاشته بیست و ششم
آن ماه بزمین بوسی درگاه ناصیهٔ سعادت را جلا افزود

اجتهاد فرمودن گیتی خداوند در حصول امور و آیین باعث پایهٔ فزایش دانشوران افزودن

از انجا که مرادبخشی ستوده خوی آن هوشیار خرام آگاه دل بست و چاره گری و کارآسانی پیشهٔ مشتاق
نگه زاران دوربین آغازشناس انجام رسان پرتو ظهور انداخت که از سپاه و سالاری جهانبان بخت معنی
بدین مایه برآمدن و دل بر دو نهادن پرده آراستن و نقاب گزیدن ست کام شان برآورده شادی آمود
گردانید بیست و ششم شهریور ماه الهی انجمن کارآگهان سامان پذیرفت و سگالشهای دانشوران یکتائی
گرفت که گیتی خدیو امام وقت و مجتهد روزگار است از مختلفات گذشتگان و گروها گروه سخن آرای
حقیقت پژوه انچه برگزیند سائر مردم را پذیرفتن آن خشنودی ایزدی اندوختن باشد و بدین معنی
گزین سجلی نگاشته آمد و آگهی نامه منتظم شد مولانا عبد الله سلطانپوری که بخطاب مخدوم الملکی
سربلندی داشت و شیخ عبد النبی صدر که کوس شیخ الاسلامی بنام او میزدند و غازی خان بدخشی
و حکیم الملک و دیگر بزرگ دانشان روزگار بنقش نگین و دست نگار خود آرایش دادند سرگردانان بادیهٔ
شکوک و اوهام را گردن ارادت بپالهنگ یقین بسته آمد و تاریکستان گمان را پرتو یقین داد و هم درین ولا
فرازمنبر بپایهٔ آسمان شاهنشاهی بلند پایگی یافت و بارگاه دانش سرای سرافرازی دیگر گرفت و
زمان را آسمانی دیگر پدید آمد از انجا که تکاپوی گیهان خدیو آنست که باندازهٔ توانائی شایسته کارها

چنانچه می آید هرگزین کرداری که از بیمن فطرت فروغ بخشد با اندیشهٔ پرستار ... آید بر همانش بیسے

الهی شمرده پذیرای آن شود و درین هنگام بسیج ... آن ... رسد ... آن عبادت بیگری

نگذاشته این کار بزرگ بر دوش همت گرفته اند و باطن نور آگین چنان برانداخت که آن صدر نشینان حقیقت

کار را درین شایسته خوئی نیز پیروی شود و پادافراه کاری اندوخته آید و چون جهان آرائی و معدلت پژوهی

فراوان شغل ایست از دراز گفتاری شناگزیر بسندی گزیده آمد بار یاد در جامع دار الخلافت مجمع آگهی انتظام گرفت

و بار یافتگان همایون محفل گوناگون سعادت اندوختند و خطبها که باشارت والا اشرف برادران شیخ ابوالفیض فیضی

در رشتهٔ نظم کشیده بود و اینست اشعار

بنام آنکه ما را خسروی داد	دل دانا و بازوی قوی داد	بعدل و داد ما را رهنمون کرد	بجز عدل از ضمیر ما برون کرد
	بود وصفش ز حد فهم برتر	تعالی شانه الله اکبر	

از آنجا که اندیشهٔ صافی بود و زبان دلفروز دم گیرا و سخن شایسته سعادت اندوزان نیک اختر را نیروی تائید در بر گرفت

و اذان مرده کشوره ناک زمین گزیده تخم را تباه گرداند خراب درونان تیره رای را دل رنجیده تر گشت و چون رسمی است

باستانی که همواره با خداوندان حق پژوه کالوسیان دیولاخ نادانی یاوه درائی و هرزه گوئی نمایند در بزم نهانی

بیدانشی هر گروهی سرخوشی یاوه گزاری نمودی و آغالش خرابات نشینان دکان هنگامهٔ دانائی و بستان سرائی نادانان و داستان

بد سرشت سرایی آمد از هر طرف گرد شورش برخاست و انجمنهای بدگوئی فراهم آمد طائفه از آن خاکساران غنوده خرد

آن یگانه بنده و ایزدی را تهمت آلود دعوی خدائی کردند و نخستین نا سرگشتن صد گونه سران اید فرو شدند بسا نا غلط اندازی که

خدائی از آن آن بود که چندی از پیش قدمان یکجهتی که بر مشرب نصیر بودند با ذوق حسین منصور غیر معانی را مظهر حق دانسته

سخن سر گشتند و اورنگ نشین اقبال از مسند آرای صلح کامل بی صرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را

چندان سرزنش نفرموده بد نهادان نابخرد را پایی سعادت از جا رفت و از کج گرائی و تباه سرشتی در گلزار باطل پسیچی

فرو تر شدند و برخی از تفته دلان بادیهٔ ادبار را زبان آور شده که خسروزمان را خواهش رخشوری دادار بسیال سرایای

دل بیگر دو دست آویز تخیل این فتنه اندوزان آنکه شاهنشاه حکمت پژوه همواره آئینهای شگرف در میان آورد و

چهار چمن دین و دنیا را شاداب گرداند و در سخنان شک آسود پیشینیان ناخنها زند کالیوه دلان کوتاه بین بدین خیال

در شدند و دیگر خطبه خواندن برخلاف آئین دیهای همت انتشار دن بر همنونی جهانیان یا در تباه اندیشی شد و بسیارے را از کوش

بندگی و ترهات پرستاری باز آمد و سخن سازان فتنه جوی را سوز نشاط پدید گشت چون حقیقت شرارخائیهای بدگوهران

بمسامع اقبال در آمدے از فراخی حوصله و تماشائی بودن نیرنگی ابداع از آن اختیار نگرفته بارها فرمودے سبحان الله

در تنگنای خاطر و انان چگونه می در آید که مکانی حدوث آسود درمانده طبایع نسبت الوهیت بخود دهد و گروهی از نادیان

آفاق که بهزاران شگرف کاریهای اعجاز اظهار نبوت کرده اند و روزگار آن برآمده و دور با سپری شد که درین معنی پرورش
می یابد و روی در افزونی داده و هنوز گردانکار فرونمی نشیند مراجبین سگالش چنان در صنوتکده ضمیر را دیا بد و ظاهرنگاهان
صورت پرست را این تبه خیال چیا سراسیمه دارد و از انجاکه ملامت کشی و طنز پذیری در دلهای صافی فروغ دیگر بخشد
سرزنش آن تیره رایان بوالا فزایی نشاید کرد و طائفه تباه سگالان بآرزوی مشتهر آن خیال که شد رایکه آفاق دین احمدی را
باستیود و میدانستی دست آویز با رودی خراب در و نان زنگین خرد آنکه فسر دلهادار از فراخی شهر سیاه عموم هنوز
و بسلت تثلیت گرویا گرداد آدمی را بدوستی برگزید خامه دانش پژوهان هرکیش و ربا غیبت اندوزان هر دین و مذهب
بهموار و در مطالب دنیا و مقامات حقیقی دلیل پژوهند و از شورش بیدانشی و کم پژوهی گزین پاسخ نیابد خصوصا درین هنگام
فیلسوفان نصاری در محافل همایون گرفت وگیر با تشنقهان روزگار کردند و آویزه دانش گرایی در میان آمده بدنام کنان
دودمان آگهی که بیمایه سازی دانش نابوده را برخود دلسته بودند بشورش برخاستند و از روز بازار داد گری و هنگامه
گرمی تمیز در پیشگاه سلطنت خجلت زده سر بجیب نادانی فرو بردند و در خلوتکده های تیرگی افزای با دمسازان خود سرانگ
که مارا غم دین فرو گرفته و پادشاه وقت را از جانب داری پاسخ بسمع قبول نمیرسد و از بدنهادی آن گزین عقیدت
روشن درون را تهمت آلود گردانیدند و از تیره دلی و آشفتگی پرده دری آغاز بدین نفیند اختند که بزرگ داشت احترام
که ازین قدردان اورنگ نشین نسبت بخاندان نبوت بظهور می آمد از پادشاهان باستانی کمتر گزارش نماید
بسیارے از سادات سعادت اندوز بتوجه آن خدیو اعظم بمراتب عالی و مناصب والا سربلندی دارند و زبان نیاز
با فزایش منزلت بستان سرای اندیشان سرسبز و شاداب میگردد و در فرمانیکه یکی ازین خاندان سرپای اندر
یا نامیه سامی آستان اقبال آید طبقه از کج بینی و بدکیشی آن وفاقی اعتقاد پاک را دامن آلود تشنیع گردانیدند و سنیان
ساده لوح را بهرزه درائی از راه بردند و منشا به لغزش گروه آنکه پیوسته در محافل همایون ادله این دو فریق چون
دلائل دیگر طوائف بر لهجه بیان نگارش یافتی شاهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی بمیل طرف
راجح برگزیدے شعشعه بیانی که باشند بحجت قوی پرنا فرخی باشد از شنوی بر توجه خاطر و تقرب ضمیر وانمودی
و کمی گذارندگان آشنائی و بیگانگی اینان گرد فتور بر نه انگیختی و کوتاه بینان بے تامل از دید مخالفت گزینی دل را
با اندوه بلا ساختی و اعتبار یافتن ایرانیان که بیشترے بدان روش زندگانی نمایند سرمایه بدگمانی دا فروزینه
شورش هر بیهده کاران آمدی و از بیدانشی و تقلید پرستی داستان برگرفتی موافق بیاد نیاوردی و بزرگی یافتن
تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماندے با خود را بنادانی زده بهانه جوی شدے گروہے از
ناپاک طینتی آن قافله سالار خداشناسان را کیش برهمن پنداره زدند سرمایه سگالش نا سزا آنکه شهریار دیده دراز فراخی
حوصله براهبه دانش اندوز را در بساط قرب جای دادی و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکی و فزونی حقیقت

بایه افزودی پذیرای شائستگی تمدن کرم خوئی فرسوده عاطفت بظهور آوردی دست آویز جوشش یافته درایان بدگوهر سه پیشه نشستین افزونی تنا سائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد و از آنجا که هر آئین شائستگی چند با خود داد هر کدام نصیبه آفرین برگرفت و از فرط انصاف گری تکوهیدگی هیچ طائفه پرده باف نیکوان نتوانست شد دوم هنگامه های پیشگاه خلافت رونق پذیرفت و گروها گروه مردم با گوناگون احوال کامروای صورت و معنی گشتند سوم تا دستمزدی و کج گرائی فرومایگان روزگار از خیر سیجی دعوی سگالی گیهان خدیو در کمتر زمانی شرمسار نادانی گشته بیچاره گری را پیدا انشی تکاپوی نمودند و بسیاری بکیفر کردار خویش در شکنجه ناکامی فرو شدند

اثر پذیر شدن شاهزادگان والاشان بمیمن صحبت خدیو زمان

انگشته لشکر که بمیامن نوجوان دانش آرای فرهنگ فروز اولاد و احفاد والا گوهر از فروغ قدسی عاطفت و نجابت طالع بستودگی اخلاق پیراسته اند و بنظر کیمیا ساز شاهنشاهی پرورش یافته پذیرای منت آموزگار و اتالیق نیستند خاصه فرزند سعادت پژوه مناجوی گلدستهٔ بختمندی و فهرست جرائد آگهی سلطان سلیم بختیار که نشاه مهین فرزند گیهان خدیو است در پیروی خجسته خصال آن یکتای ملک و انائی فراوان تکاپوی دارد لیکن شهریار دوربین مدید بانی خو پسند افزوده فزونی از هوشمندان آزرم دوست و خاطر آزرم را نام اتالیقی نهاده سرابستان دولت پیجی شاداب میگرداند زین روی خدیو عالم بیست و دوم شهریور ماه الهی قطب الدین خان را که از پایه ریان بارگاه سلطنت و بزرگان پیشگاه خلافت بود آثار حقیقت و کارشناسی از ناصیهٔ حال او در وش دخیر سیجی و حیا دوستی از نشست و برخاست او پیدا بدین بلند پایگی کامیاب سعادت گردانیدند و بخلعت گرانمایه که درین قدسی دودمان لبس پایهٔ سترگ دار و سرفرازی جاوید کرامت شد و بخطاب بیگلربیگی که عالم افتاب این خاندان والا دست بلند نامی یافت و او بسپاس گزاری این مهین بخشش ترتیب جشن بزرگ سگالی آورد و آرایش بزم همایون اندیشید و استدعای گرامی مقدم نمود و منزل او عقیدت گزین از میمنت قدوم اقدس رشک افزای سپهر برین گشت درین مهبط انوار آلهی بمطرح اشعهٔ ربانی شاهزادهٔ والا گوهر را بپرورش او گذاشته پایه سرمدی و سعادت بخشیدند و پیرایهٔ افتخار گزین سرانجام یافت

جالش فرمودن گیتی خداوند بمحبوب اجمیر

اورنگ نشین فرهنگ آرای پیوسته اند و بر حق پژوهی فقط دیده ورسی بچشم خویشتن فردیا وروده گام آگهی بر دارد و در زمان زمان با سباق احوال کرده چار سوی دنیا را رونق بازار بخشند سرابستان دین را شاداب گردانند و سراپای هر کردار سے بنظر اعتباری در آورده پاس مراتب شناسائی داشته خوانش دار سعادت اندوزی و خیر سگالی برسم طواف مشاهد بزرگان که والا نگهبان حقیقت اندوز بدان گستر گردند نیز

ج سوم ۱۴۳

پردانسته و در ضمن آن چندین حقیقت سعادت چهرهٔ ظهور برافروزد ظاهر بینان صورت پرست را سرمایهٔ نشاط پدید آید
و معنی پسیجان تقدس طراز را گوناگون شادمانی در گیرد درین هنگام که لوامع خداشناسی پایهٔ ظهور گرفت پیکرگزینان روی
در سیرت افروزی داشتند بخاطر بیدار چندان پرتو انداخت که این رسم عادت بی آهنگ گزین عبادتی بر منصهٔ
عیان نیاید ملاحظهٔ مصالح ملکی پیرشهای بادشاهی فروغ بخشد و جویای آن گشتند که اگر چنین باعثی خردگزین
نباشد بخلاف هر سال درین مرتبه عزیمت مطاف اجمیر در پایهٔ توقف افتد و چون روشن شد که نهفت آن عقوب
سرمایهٔ آرایش خلائق و پیرایهٔ نیازمندی گردن کشان ست بست و ششم شهریور ماه آلهی پای اقبال در رکاب
کشورکشائی نهاده رهگرای گشتند و باستوده آئین منزل بمنزل نشاط شکار چهره آرای شد و معدلت را نشاط روائی دیگر
برافراختند گروها گروه مردم کامیاب آرزو شادی اندوختند برخی را مطالب دنیا و مشاغل جهان ظاهر انتظام
گرفت و جمعی امدادات معنوی و خواهشهای عالم باطن سرانجام یافت آن شهسوار عرصهٔ آگهی با ایزد بیهمال بود و ظاهر
راستی گوناگون مشاغل آرا و خاطر خراشش فرمودی ازان باز که داستان تعلق و تجرد هستی غریو نشاط انداخته و سرزشته
آثار پیشینیان دوتائی داره و مراسم این دو آخشیج در یگانه بر ساز ایزدی باین فزونی فراوانی فراهم آمد کمتر نشان و سند
دیده وران هر گروه از دید شگرف آرائی آن یکتای بدائع طراز چنان سر بجیب حیرت فرو می برند که بقالب گفت نگنجد
و بجوصلهٔ سود در نیامده و هر طائفه را دلنشین که همگین والاهمت خدیو عالم بهمین آئین خاص بسر میرود و چنین چیره دستی
از دوام توجه بدان پیشه وی در ظهور داشته و با ایزد تائید چنانچه در آرایش آشوبگاه دنیا شگفت کارنامها
پدید آوردند و فیض آن ها دور و نزدیک رسد افزون تر ازان نادره پرداز بهادر وسعت آباد ملک معنی آشکارا می شود و
شمع رهنمونی سعادت پژوهان دیده ور را افروخته میگردد و بتازگی انچه بتنور قلم چهره کشائی میگرد فرمان پذیری شیر شمرده
است بیست و ششم مهر ماه آلهی رایات اجلال نزدیک حوض خواص خان پرتو اقبال انداخت بوسیان آن
سرزمین نیایش ستوده بعرض همایون رسانیدند که ره نوردی را درین حدود به بیشهٔ هولناک گذار افتاد و درنده
باشتاب فشان گرائی برخواست آن قوی دل خاطر سعادت گزین چاره گر آمد و همان دم خطی بگرد خود بکشید
و رای گیتی خدیو بر زبان آورد و از شنودن نام گرامی برجای استاد و آواز گزند جان شکر رستگاری یافت
آگهی ریزان آن سرزمین تبانه گردن سعادت بکمند اخلاص در آوردند و دست اقرار بر راه یابی طائفه و سرمایهٔ
افزایش عقیدت گروهی سرانجام پذیرفت و چون شگرف کاری اقبال بمسامع همایون پیوست از ستر گی همت
و پرده آرائی حسابی بر نگرفته بر زبان تقدس گذارش یافت اگر براستی پیوند دیگر شکار این جانور نکنیم بیجان شکر
او چه دوستی لغزمائیم بدائع کرامات آن روزگار برتر از آنست که چابک روان عرصهٔ آگهی بساحت کنه آن رسید
و والاپایگی آن وحدت گزین کثرت آرامی ازان دورتر است که بلندپروازان علوی خرام در هوای شناخت آن پر واکشایند

۱۴۴
ج سوم

شعرها ایم و نظاره آفرینش ٭ حیرت زدگان آفرینش ٭ سوم آبان ماه الٰهی سایهٔ همایون چتر بدان شهر سعادت پرتو معدلت انداخت و مراسم دادار پرستی و آداب زیارت بظهور آمد منتسبان آن مشهد و دیگر منتظران آرزومند بگوناگون انعامات شادکام و کامیاب شدند

فرستادن شیخ عبد النبی و ملا عبد الله سلطانپوری بحجاز

از سوانح فرستادن شیخ عبد النبی و ملا عبد الله سلطانپوری بحجاز فطرت گنجینه پرداز شاهنشاهی ان میخواهد که تهیدستان هفت کشور و تنگ سگالان هر دیار از موائد احسان فراوان بهره برگیرند و همواره جویای خیر سگالان آگاه و کارشناسان راستی گزیند تا مصارف عطایا در شهرستان بیگانه تشخیص یابد و بی ستم تنگی و بیش طلبی دراز دستان آن دیار شایسته قسمت پذیرد و پیوسته از جهان نوردان روزگار هر که براستی و درستی امتیاز دارد و برگزیده مبلغهای گرانسنگ والا منایه بنحشش ظل الٰهی شمول گیرد و سپاس بلند اقبالی چهره دولت برافروزد و چون فرودستی احتیاج مندان جزیره نشین حجاز در انزوا گزینان آن دیار خاطرنشین همایون شد هر سال خروارهای زر مصحوب کاروانان سعادت منش روانه ساختی و اندیشه تقدیمی آن که پیوسته دریای بخشش بجوش باشد لیکن چون آگهی آمد که چیره دستان آزومندان مشاهد گرد شورش می انگیزند و قسمت شایستگی نمیکنند و تهیدستان آزرم دوست را بخشش نمیرسیده کمتر بهره مییابند و خیره دریان عربده ناک فراوان میشتابند خدیو خجسته سعادت آرامی قرار یافت که دیگر این والا کرم بظهور رساند تا خیابانسته مساکین هر دیار پنهانی کامیاب عشرت گشته خلود دولت را طلبگار باشند و در ان بلاد نیز همان آئین رواج گیرد و همان آئین گردد با گشتن و خاطرها آزندشادمان گردانیدن دستیه قبول داشته باشد درین هنگام که خرد بلند پایگی یافت و تشخیص اوزبه زاریه ای شیخ عبد النبی و ملا عبد الله سلطانپوری از فسانه طرازی و دستان سرائی پیش آمدن ساده لوحان کارناشناس و مدارای فرمان دهان روزگار به مسند پیشوائی جا گرفته و در نقش پرستی و طبیعت پرستاری گام فراخ میزدند پرده کار ایشان برداشته آمده و دریافته شد که بسحیز او ائل مقدمات رسمی که اشتغال بعفت نشینان بساط تحصیل گرد آورده چیزی بیدوخته اند و لغزیبان آن از وثقل فرو ستمی که آئین بید آنشان هر زه لای است مصرع نشناسند و با این همه تهیدستی از داد پرستی و حق پژوهی کمتر نصیبه بردارند و بزرگی و افزائی دستجوت فروشی را بزرگی حال و گزیدگی منزلت خیال کنند شهریار فراخ حوصله والا عاطفت از آزرم مذاقی و حیای فطرتی نخواست که آن گروه درین عیارگاه دانش و بینش زیاده ازین نادانی و بی انصافی شهره آفاق گردند و برسوائی انگشت نمای خاص و عام شوند منصب میر حاجی اختصاص یافتند و نیازمندان سرزمین را یاد فرمودند و بدین عنوان از قلمرو برآوردند و فرمان شد که پیوسته در ان معابد پیراستن نفس بر وقت پاس اختیارها داشته آمده لوازم آزرم بتقدیم رسید از بندگان آن دو کس این قدر شده

در توقف هزار دستان بکار بروند اندیشهٔ آن پست فطرتان اندوختن درهم و دینار بود نه فراهم آوردن نام و ناموس لیکن گیتی خدیو دانش پژوه چنانچه حکمای مهرگزین بیماران نادان را کام فرجام تلخ دارو بخورش

مید هند دستوری دادند وا فرمودند و بسیارے از هندستان آمده و منتدرا سامان سفر سرانجام یافت و

هیفدهم آبان ماه الٰهی از آن مصر سعادت بدار الخلافت بازگشت شد و راه میوات پی سپر همایون موکب آمد

و راغ و کهسار طراوت بهار گرفت اگرچه بصورت نشاط لشکار چهره می افروخت لیکن در معنی داد ار برستی و رعیت پروری

بجاے مے آمد بیست و نهم حواشی سانبر شهباز خان با برخے جنود فیروزی دستوری یافت که در صوبهٔ

پاسبانی احکام سلطنت نماید و در ایمنی ملک و آبادی ولایت همت گمارد و از سوانح گزند رسیدن زین خان

کوکلتاش بیست و سوم آذر نواحی تیره گیهان خدیو در خلوت سرای تقدس بنیایش ایزدی بود از بنگاه او

غوغای بلند شده فرو نشست بصوبت چوبان ازوا از ون بخت چندے سر از بندگی تافته بدیار بنگاله شتافت

در بنولا که آن ناحیت بدستیاری اقبال کشوده گشت ناگزیر بهمایون درگاه پناه آورد و از انجاکه خوی بد

از نهاد مردم بدشواری رود خاصه که نکوهیده نشمرند زوال پذیرد آن بدگوهر باز بنگاه خود آمده رفته دزد افشاری

و رعیت پروری آزادی پیش گرفت چون آن قصبه از تیول کوکلتاش بود رخصت یافت که او را و دیگر

نخوت آرایان آن مرز با اندرزهای هوش افزا بگرای نیکو بندگی گرداند و هر که از بخت غنودگی سخنان دلاویز

نشنود لفروغ پلارگ هندی تیرگی زدامی استکبار آمد چون بدان سرزمین گذاره نمودند گوهران آن بوم

فرمان پذیری بر دوش کشیدند و همگی گردن کشان بآئین شیر بهنمونی کوکلتاش دولت کورنش یافتند

آن شوریده مغز از تباه سرشتی نتوانست همراهی گزید ازین آگهی فرمان شد که اقطاع داران آن نواحی او را

بدست آورند از بیمناکی در معسکر اقبال آمد و راجه تودرمل و راجه بیربر را پناه اندیشید لطا هر حرف جرم بخشی

درمیان داشتی و ملازمت گیهان خدیو را آرزو نمودی لیکن همواره در کمین کوکلتاش بسر بردی و هرزه درائی

کردی کوکه آندیشهٔ تباه او را بهمایون بازگذارد شیخ ابراهیم بقدسی فرمان آن تیره رای سرگشته را طلب نمود

تا سراپای دل برگیرد و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخے از راجپوتان تهور گزین در بن نزدیکی آمده

عرضداشت کردند که اگر کوکلتاش مرا در زینهار خود گیرد شما در یاوری من پیمان بندید بپارگاه سپهر تمثال تبارک سر

می آییم و رنه آماده شده ام که تقدز زندگانی سپرده آید شیخ بهمراهی کوکه آن وحشت زده بیدانشی را بخویشتن بانی

آرامش بخشیده آورد و خواست که در ساحت قدسی درآید از انجاکه جای و نشان بارگاه بی فرمان مقدس سلاح را

نگذارند خالی دل دست بجمدر او برد و باز داشتند شوریده مغز فریب انگاشته دشنهٔ عربده ناکے برآمیخته

آویزش نمود که کوکه بنیروی مردانگی در آویخته زخمی شد چندے از ملازمان او دستگیر کرده لفرامش خانه نیستی

ج سوم ۱۴۶

فرستاده خدیو مسیحانفس و دیگر نزل گوکلتاش را بفروغ همایون قدوم رشک افزای سپهر برین گردانید و دل
مهر گزین بدم گیرا و زبان عاطفت مرهم بر جراحت نهاد و از میامن توجهات اقدس آن گزیده جان گزا بیماری
پذیرفت و سپاس گزاری نیایش گری بجای آمد بنصرت فیروزی بیست و نهم بدار السلطنت فتح پور
نزول اجلال شد و از روز افزونی دولت پایهٔ حق پژوهی بلندتر گردید و فرمان روائی را بر قدردانی و
کارآگهی اساس نهادند چارسوی دنیا را تازه رونقی پدید و کالا شناسی و گرم بازاری چهره افروخت
طبقات انام و طوائف عالم روی نیاز بوالا آستان آوردند حاکمان اطراف و والیان نواحی
گزین پیشکشها و نثارها روانهٔ درگاه ساختند سعادت منشان انصاف طراز سزاوار دانسته نیایش گزار
شدند و ظاهر نگاهان چاره سگال از ناپاکی راه لابه گری سپردند از سوانح پناه آوردن یوسف خان
کشمیری بهمایون درگاه پدر او علی خان چک مرزبان کشمیر بود چون در تکاپوی چوگان بازی
با سیب پیش کوههٔ زین رهگرای ملک نیستی شد بزرگان آن دیار انجمن ساخته او را بکلانی برگرفتند
ابدال عم او اندیشه سری بخود راه داده بنا مکاری نشست یوسف خان تیزدستی نموده خانهٔ او
گرد گرفت و دران زد و گیر آتش بندوق رخت زندگانی او بسوخت و زمانی هنوز بپایان نرسیده بود
که سید مبارک و ابوالمعالی پسر شاه علیخان و سید رنجک و علی ملک و جمعی دیگر بر آن شدند که یوسف
بن حسین خان که عم زادهٔ اوست بخطاب خانخانانی مامور جانشین گردانند او از دوراندیشی سر باز زد عموم
فتنه انگیزان آن سید مبارک را برداشته آتش شورش برافروختند میدان عیدگاه گردآلود آویزش شد
یوسف خان لشکر آراسته بکارزار برخاست محمد خان که هراول بود پیش از فراوان زد و خورد نقد زندگی
درباخت یوسف خان بآوردگاه نارسیده راه گریز سپرد از کریوه برین حال گذشته در حواشی تهنه دمی
برگرفت بدگوهران نامهای فریب آمیز فرستاده برگردانیدند و در سرزمین مزاج سید مبارک بعزم پیکار برآمد
دوروییان بهرزه سرائی از هنگامه گفت یک گام کردار برنداشتند بسعادت بسیچی از راه قرمز براجه مان سنگ
و میرزا یوسف خان پناه آورد خاصان بارگاه تقدس او را برگرفته از پنجاب رهگرای پیشگاه اقبال شدند بیست و هفتم
دی ماه الهی بسجود آستان قدسی روشن پیشانی ساختند دست عاطفت گیهان خدیو از نشستگاه خاکساری
برگرفت و بگوناگون نوازش اختصاص یافت و همدرین روز پیشرو خان خوبی ناصیه سای آستان جلال آمد
و بنوازش خسروانی سرفراز گردید او را باندرزگوئی نظام الملک دکنی فرستاده بودند و خشنودی را بسر انجام رسانیده و از کاردانی
بسا سخنان نشگرف دلنشین گردانید با آنکه جوهر دماغ او گردآلود سودا بود و دست از آویزش مردم باز داشته
در کنج تنهائی بسر برد سخنت بهوش گرائید و آصف خان را که از معتمدان او بود با تنسوقات آن دیار همراه آن

سعادت گرای گردانید و آینده گان نوازش یافته کامیاب شادمانی گشتند از سوانح نامزد فرمودن عساکر گیتی کشا بتسخیر بنادر فرنگ از انجا که همین فرمان روای ملک گیری و کشور ستانی ست و بدین طرز شکوه آمخته بر پیشانی کثرت قدم و دار آمش وحدت نهد و جان پراگنده روی در انتظام می آرد و امرای صوبهٔ گجرات و مالوه بسرداری قطب الدین خان هشتم بهمن ماه الهی باین خدمت نامزد گشتند و مرزبانان دکن را فرمان شد جنود فیروزی اعتصام رخصت آن صوبه یافته فرنگی گروه را که سنگ راه بادیه نوردان حجاز اند از میانه بردارند این مژدهٔ دولت افزا سرمایهٔ ظهور جوهر اخلاص دانسته هر کدام باشایسته سامانی و گزین سرانجامی بلشکر نصرت قرین پیوند دتا حرف سرائی بندگی همواره از زبان فرستادگان گزارش پیرایه یافت بیقین گراید و فراخور رهنمونی داخلاص بوالاپایهٔ عاطفت اختصاص یابد هم رعایای سمت جنوبی از آسیب موکب همایون سایه نشین عافیت گردند و هم درین روز سرکار غازی پور به معصوم خان فرنخودی مرحمت گشت و خطهٔ دلگشای جونپور را از تغییر او بترسون محمد خان مکرمت فرموده دستوری انتظام آنجا دادند و مولانا محمد یزدی را بصدارت آن دو بنگ همراه گردانیدند و اڈیسه در اقطاع معصوم خان کابلی قرار گرفت سبحان قلی ترک فراز بادیه پیمای استعجال بر بست که او را از بهار باوڈیسه برد و قیا خان گنک را بنواحی بهار آورد و از سوانح باز آمدن میر ابوتراب از حجاز نگاشته آمد که میرزا ابوالانتصب قافله سالاری حاج سربلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بودند در ینولا آگهی آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقش پای نبوی می آرد چنان برگویند این همدست آنست که سید جلال بخاری در زمان سلطان فیروز بدهلی آورد دین پناه هرچند میداند که اصلی ندارد و صیرفیان دیده ور ناسرگی آن وانموده اند از و فور پرده داری همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گزار تبجیل آمد و به همایون فرمان چهار کروهی دار الخلافت توقف گزید کارفرمایان بارگاه سلطنت نزهتگاهی دلکشا بر آراستند شاهنشاه حقیقت پژوه با بزرگ نوئینان و دانشوران بیدار دل دلپذیر شده قدمی چند آن پارچه سنگ را بر دوش آسمان سای نهاده در خرامش فرمود و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بمصیر اقبال آوردند و باشارت قدسی بخانهٔ میر برگذاشتند از فروغ شناسائی و آزرم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله باندیشه آنکه آبروی آن سید ساده لوح سخاک نادانی ریخته نیاید و شناسندگان شوخ طبع لب از خنده نگردند چنان احترامی بزرگ بجای آمد و بنقد کاسه خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت فتنه اندوزان بدگوهر گوهر خجالت فرو شدند و بیمایگان تیره رای که از استکشاف دلائل نبوت و گزارش یافتن شبهه و شکوک آنکه کلامی کتب ازان چه پرست در شورش بودند یکبارگی رسوای بازار شرمندگی آمدند آنان که ازلی دولتی و تباه سرشتی با ظهور دینه اری و یزدان شناسی آن پیشوای صورت و معنی شبستان سرای یافته درائی داشتند زبان زد دین و دنیا

ج سوم ۱۴۸

گشته بزم آرای جهان آگهی را نه آن روز که شوریده مغزان بدکیش کردنی‌ها می انگیختند درنشیب‌گاه باطن پنهانی تعبیه می‌نهادند امروز که گروه باطل ستیز سرگریبان شرمساری دارند نشاط افزای سرکاسرایای خاطرحزین بود و روزبروز نهال دولت در بالش آید و زمان زمان تازه اقبالی نوید کامیابی رساند و همواره ژرف نگاهی بکار رود و نیرنگ تقدیر عبرت افزود

نظم

براه شگرف همه کام زن ... همه خنده بر نقش ایام زن
برآفاق رندانه چشم افگنان ... نمطهای عالم تماشا کنان

نیک اندیش خدا پرست را از غم و شادی چه پروا لیکن مخلصان نوادرات را نیر و پدید آمد و عامه را سپاس از راه آماده گشت از سوانح دوازده بخش گردانیدن سرچشمه‌های هندوستان ناگزیر والا فطرت کار آگاه زیره دستان سعادت گزین مملکت را به بخشش ستایش نوازش فرماید و تباه سگالان گردن کش بفروغ اندرز و لمعان شمشیر چاره وگزیده ملک را پیوندهای شایسته لخت لخت گرداند و بستان سرای آفرینش را نکو نهای شناسائی طرحی گزین اندیشد پاسبانان بسرمنیم حق شناس بسپرده و چار چمن دنیا را از چشمه زار آگهی آبیاری کند و این روی اعبواب اندیشی گیتی خداوند وسعت آباد ملک هندوستان شایسته قسمت پذیرفت و در هر صوبه سپه سالاری و دیوان و بخشی و میرعدل و صدر و کوتوال و میربحر و واقعه نویس نامزد شد و از سوانح قرار و جمع ده ساله از انجا که زمان زمان روزگار نرخ را طرح دیگر انداز دو نشیب و فراز سترگ پدید آور د و آئین بود که هر سال برخی از کاردانان راستی منش تفصیل آن را هر ناحیت روانه ساختی و سال بسال دستور العمل حدادی حقوق دیوانی قرار گرفتی چون ممالک محروسه فراخی پذیرفت و قلم و چندین فرمان و هان والا شکوه درپایگاه معدلت کیهان خدیو درآمد آن نگاشتها بتفاوت رسیدی و سپاهی و رعیت گزند یافتی و خواهش باسے دنیا نصل شورش افزودی و نیز کناره شدن برخی ارز نویسان از راه درستی شهرت گرفت کارپردازان خلافت بستوه آمده بیچاره گری او در ماند شهریار دانش پژوه بابداع این طرز حق گزار گره‌ها گردد و مردم را نشاط بخشید

نظم

رسیده است بجای ہمت او ... ہمه روش که بود مو سبزه در ته پا
بکف پیاله چو گوهر او و خورشید ... به پشت اسپ سلیمان بود دیو پا

و تقاوه این محترع اینست حال ده ساله هر گونه از مراتب کشت و کار و مدارج ارزش شناخته دهم بخش را مال هر ساله مقرر فرمود چنانچه در آخر دفتر این گوهرین نامه مفصل نگاشته آید اگرچه انجام این شغل عالی براجه تودرمل و خواجه شاه منصور حواله شد لیکن راجه بخدمت گزاری شرقی دیار رخصت یافته و خواجه بفروغ خردمندی اشارت والا دریافته گزین نسخه انتظام داد

سرتابی امرای بهار و نامزد شدن افواج گیتی کشا بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار بوقلمون چگونه گزارد و شگرفکاری کهن دیر کدام نیرو نویسد از نکوهیده خویهای او آنست که در پرورش بدسیرتان فتنه اندوز آرایش هنگام کرده با طل ستیزه مت گمارد و

غم افزای نیک سگالان سعادت گزین وجان گرای خرد پژوهان حقیقت پیش راهزاران فن آوردش ودوربینان هشیار خرام در چهره کشائی این نقش بدیع دست جرأت دراز نکرده لب فرو بسته اند وبر نطع آگهی پای خواهش ننهاده زبان چون وچرا نگشاده چنانچه آن رازداران بیدار دل میسرایند نظم

بسی اندیشه کردم پیش وپس را | بحکمتهای او ره نیست کس را
درین بستان زبان باید در گرد | خموشی را بحیرت پیش آورد

اگرچه برباطن والا نگهبانان ملک شناسائی کمتر داروی باشد که پرتو ظهور نبخشند لیکن چون کبریائی ایزدی فرو گرفته از نا پائی سخن نیوشان انصاف طراز خود را بنادانی شهرهٔ آفاق گردانند واز شورش فهماندن گوش آموده گان سیماب غفلت خواب آسایش گزینند ابو الفضل نیز که اندیشهٔ آشوب دوران سنجا طرراه نیابد نیروی فهمانیدن داده اند چرا سر حقه بازی گیتی و دُرّ حقیقت نمائی اشعار

دلی داری از معرفت نکته سنج | ز دریای دلکش فرو ریز گنج
کلید در علم در جیب تست | چو بر خلق بخشائیش عیب تست

همانا گره کشای این معمای دشوار آنکه بینندگان سوانح روزگار کم بین و کوتاه حوصله اند چشم نشان بر نشیب و فراز نیفتد خار پائی را آشوب جهانی اندیشند و گزند شخصی بلای عالم انگارند و گرنه تیزنگاهان حقیقت پژوه روشن دل همچنانکه از رو تحید نیهای زهر گیا و تریاق نشان نشو و نما کشند و در جان دل حیرین و جان شکر جنبش نشاط نماید در آدمیان نیک و بد ظهور و خفای باشد بآئینی که در ادویهٔ جسمانی هرد و بکار رود و در معالجهٔ روحانی این دو گروه مردم در خور باشند و بر سخن شناسان زمانه پیدا که کامروای والا گوهران نیک اختر و تباه سنجان بدکیش افزایش فروغ هستی و سرانجام دادن اسباب یاد آسایش و نیز فراز داشتن فتنه اندوزان جهان آسایش بجهت نگونساری گردانیدن ایشان باشند و گوینده این زندگی نظم

این باده که روزگار دارد | یک مستی و صد خمار دارد
گر برد فراز از نشیبت | هشدار که میبدید فریبت

و بسا این دست آویز خار پیرایی خارچین گوسیت و طراوت افروزی نونهالان سعادت آموده و نیز دانای طرز تعلق شناسند کامیابی دولتمندان حق پرست آرایش جمال است و بر آمد کار شقاوت اندوزان لیطلان نقش زیب و زینت جلال و شناسای خلوتکدهٔ تجرد را الیقین که لطف ایزدی و جمال الهی درین نمودارها شگرف جلوه میدهد امکان بخشش جلال بر نتابد و باطل هیچ آبه محال کنون ازین لوا برکت زار کوهی زبان باز گرفته انموذجی ازین داستان هوش افزا می نگارد با آنکه اورنگ نشین اقبال ترکی عاطفت و افزونی معدلت و آرایش صلح کل فراوان بخشش و بخشایش دارد و مانند ابر رحمت بر کشت زار جهانیان ریزش سودمندی مینماید یکبارگی بسیار رسد از آمرای بهار که پرورده نعمتهای گوناگون این دولت اعتصام بودند بلکه بستان سرای نیاگان این گروه

از جویبار افضال شاهنشاهی سرسبز و شاداب بود در شورستان عصیان افتاده رهگرای بادیهٔ
نخوت گشتند و روزگار زهرخندی نموده هریکی را به برآمد آرزوهای کوتاه رسیدی بخشید. اجمال این مفصل آنکه
اوائل این فرخنده سال گیهان خدیو پاس جهانداری داشته رای پرکهوتم و طیب مجدالدین و شمشیر خان
خواجه سرای بصوب بهار رخصت فرمود که در انتظام آن صوبهٔ معموره جوهر کاروانی بظهور آورند
در آبادی ملک و بیدارداری سپاه و غمخواری زیردستان تکاپو نمایند. آن فرومایگان تنگ حوصله
از بی دانشی رخت اقامت بیغوله انداخته در فراخنای آز افتادند و در معامله‌سازی و جیب
و کار و داغ سخت گیری و خیره روئی پیش گرفتند. از چشم تاریکی خواهش مدارا و پوزش پذیری که جهان
دار و گیر بی او نظام نگیرد از دا و هوش گسل شدند از یکی که بصفوتکدهٔ اخلاص گذاره کردی
تنگنای طبیعت خود دوست را از وسعت آباد جهان عقیدت چاره گر آمدند و چندی که رئیسان جاسوس
معامله بودند پیشین نعمت را جواب داده ناکامی حال گردانیده سر ساحت باطن را خارستان شکوه
ساختند دیگر بازرگانان سواد محنت کشیده ظاهر خود را نیالودند و بسیارے از ان بدگوهران زراندود
سر شورش برداشتند و از پادشاه دین و دنیای خود گشته گردن مخالفت برافراختند نه در خلوتگاه
ایشان فروغ اخلاص و در معامله‌سازی جدائی از سود و زیان و نه عقل صواب اندیش و
نه رای ظاهربین و ته نشین دانا و همت گزین چون معصوم خان کابلی که پتنه و آن نواحی در اقطاع
او بود و سعید بیگ بدخشی و عرب جاگیردار سهسرام و سعادت علی که پرگنه تموا می داشت و حاجی
کولابی و چندی دیگر که تیول ایشان در دلواره بود و سعید بدخشی و پسر او بهادر و درویش علی شجره
که در تربهت و آن حواشی بر خوان نعمت می نشستند و دیگر مردم تا مردم سخت گیریهای کارپردازان
آن صورت و جمعی از خامکاران قسم دوم و چون شاهم خان جاگیردار حاجی پور و میر معز الملک و میر علی
و سماجی خان که پرگنه آره و آن حواشی داشتند بسحر زبانی و حرف سرائی از راه برده شورافزا گشتند
و بدستیاری تباه سرشتی بسرگردگی خود تیره اندیش کج رو و سربراهی طبیعت هوش ربا از پیشطاق
اخلاص سرنگون افتادند که دامن شان بغبار سوداگران خوش معامله نرسید چنان در نشیب آباد
نادانی درشد که ایشان را با گروهی که بایکدیگر جز بمشارکت جنسی مناسبتی ندارند پیوستی نماند شخصے اگر
از دیوارے بزمین آید بخاک برابر میشود و مدهوشی که از نخستین تگ بر فروترین طبقهٔ زیان
باشد اندازهٔ خاکساری او توان گرفت و از شناسائی خراشگاه حواس که بنهایت بدترست خرابی
تلخ نساران مدبر که از اخلاص بر خاکستان تحقیقی آید چگونه گزارش آن در نیروی کلک حقیقت سرا

بوادی جویای آگهی از سگ و گربه و امثال آن که در خسیت انباز یکدیگر گوناگون مهربانی و دستگیری
نگارش ظهور کنند و مبنی نوع آن دوستی و مدا است دارند که سنجیده مردان صفت را بتگاپوی سترگ
برگیرد و مواسا و مدارای همسران صنفی چون ایرانی و تورانی و رومی و هندی ازان روشن ترست که
نگاشته آید ازینجا دیده ور شناسد که بر فطرت آشنایان و یکجانشینان و اسیران فنون احسان
و پای بندان گوناگون نوازش چه کارهای ناگزیر و پاس این مراتب جز هشیار و هشیار مغز دوربین که تواند
و چون رمزی از معدن حقیقت منبع منفوت نگارش یافت اکنون بید ولتی آدم صورتان ناسپاس
آن ملک را ملاحظه کن چون آزمندان معامله‌ناشناس بدان دیار پیوسته در خواهش کشودند کار
بر عموم لشکری دشوار شود آنانکه زر بندگی بجای سازو رانده ختی و در خرج هنگفت و پاره و سامان اسب
درماندند و گروهی که آنرا در کار سپه صرف کردی تنبلی و پرساختن معد حرص آنان بجیر نگاه و نشتافتند
هر دو گروه فتنه اندوز را بهانه یافته در خیال شورش افتادند حجت محب علی خان که از حقیقت و معامله‌شناسی
فراوان بهره داشت و فرمان پذیری سعادت دین و دنیا دانسته بانجام آن کار همت گماشت
و آن مردم را از تته بمحب علی پور که بنزدیکی رهتاس است برده شروع در روغ نمود و بکام ناروائی
آن گروه نافرجام نشست و دیگر امرا بسیاه روئی و خیره‌چشمی گردن افراشتند درین اثنا که محب علی خان
هنگامه داغ گرم داشت قافله بزرگ از بنگاله رسیده درونی آن تیره رایان تباهی گوهر بر ملا افتاد
مظفر خان اندوختهای خان جهان و گزیده فیلان او را و لولکا مادر دادو با سائر اغروق مصحوب
فتح چند منگل روانه درگاه ساخته بود و بسیارے از سپاهی و بازرگان با فراوان خواسته همراهی داشتند
فرصت جویان ناسپاس در کمینگاه تاراج نشستند و در استواری همان یکدیگر تگاپوی نمودند ازین آگاهی
محب علی خان باندرزگوئی شتاب آورد و بو که پرده آزرم شان دریده نگردد دوازبیدانشی و کم بینی در کنفرگاه بعت
رسوائی بیناموسی نیایند در مقام آره با بندگان شرقی دیار پیوست همانا از نا انجامی رسوم خجستگی شورش منشان
دلیری نتوانستند و ازانجاکه عموم کاردانان از چیره دستی فتنه اندوزان در هراس بودند طائفه را بسر گردانی
حبشی خان بدرقه گردانیده پیوست خود بازگشت درین هنگام تباه کاران جلباب شرم برگرفته شهر پتنه تاراج کردند
و سگالشهای آن فرومایگان تنگ حوصله پدید آمد محب علی خان بسیج قلعه داری نموده با طبیب مجید الدین
فرار رهتاس شتافت رای پرکهوتم با آن خیال که معصوم خان فرنخودی را بکار زار در آرزوی لغانی بود
آورد و شمشیر خان بجانب بنارس رفت با آن تعدیر که سپاه راجه تودرمل فراهم نموده آماده پیکار گردانده بالا
عرب عربده جوی در پی آن قافله گام فراخ برزده نوردان قبالهٔ حقیقی بپاس ایزدی از گذر جوسا گذشته بود

بجز قلیلی چند باز پس مانده بدست او در نیامد جبش خان دران عرصه مردآزمایی کارپردازی نموده گرفتار شد
آن شوریده مغز خواست که محب علی خان را نیرو بازوی او همداستان گرداند بصواب اندیشی و درستی
پاسخ گذارد که او را بحضرت سرای خلافت نرفت و هیچگونه یکتایی نگزینید لیکن به پیوند که از محبت او دل برگرفته ام
وازدیرباز اندیشهٔ جدائی در سراپای دل جوش میزند اگر پیمان استوار دلم می بخشد و خواهش من فروغ قبول گیرد
هرآئینه بزمستان رفته عموم در نشینان را جمعیت مند گردانم تا بآسانی بیار زندگی آن مرزبان را بریزد و چهرسا
قلعه بدست آید و پناه حوادث انجام یابد آن دوست دشمن نما بچرب زبانی و افسانه گوئی خود را از ان
خطرگاه برآورد و باقیماند خویش آن داستان سرائی گزارش نمود و جوهر حقیقت دلنشین حیرفیان چاپلوسی
دنیا گردانید درین اثنا سانحهٔ ناگزیر رامی پرکوتم پدید آمد و شکیب پای ضعیف دلان کارنشناس شد او
چون بغازی پور شتافت معصوم خان فرنخودی بهانه سازی و حیله اندوزی پیش گرفت و بدین قرارداد
که در خواجه جی بیار خواهد پیوست او را گسیل کرد آن ساده لوح فریب خورده هرزه گوی شد روی بدان
جانب آورد و در حواشی خطهٔ تکسیر لفراهم آوردن سپاه آن ولایت تکاپو نمود کمال الدین حسین سیستانی
و سید حسین و دوده راج و چندی دیگر از اقطاع داران آن حدود پیوستند روزی بر ساحل دریای گنگ
نشست و شفوی بدن پیش داد و سپهال میپرداخت ناگهانی غرب بسیاری از بستگان
فتنه اندوزیان حدود آمد و نشناسای تابه شده چیره دستی نمود پیوستگان بیدل بهانهٔ آمادگی
خود را بر کناره کشیدند او پای همت افشرده گرم پیکار شد و بسر نوشت آسمانی زخمین بر زمین
افتاد همراهان در کشتی انداخته بغازی پور بردند پس از دو روز جان سپیچی به نیکنامی سپرده روزگار
بسعادت منشی و حقیقت اندوزی برآمد علی خان از ین آگهی بآن شوریده بخت رسید ناورده گاه
افروزش نبخشید جبش خان شهرت آوارای جان سپاری الفشانی در کشید و عرب گرد آلود ناکامی
روی در بادیه هزیمت نهاد و واسطهٔ اسفندارمذ آگهی سرگذشت بمسامع همایون رسید و بیست
وسیوم راجه تودرمل شیخ فرید بخشی مهر علی خان سلدوز راجه اسکرن رای لونکرن نقیب خان
قمر خان شاه خواجه ابوالقاسم ابوالمعالی باقر سفرچی و گروهی انبوه را فرمان شد که بدان ملک
شتافته ناسپاسان بدسگالان را بپاداش افراه رسانند و منشور سپهر مطاع بنام ترسم خان و معصوم خان
فرنخودی و غازی خان بدخشی و رای سرجن و دیگر جاگیرداران صوبهٔ الهاباس و اوده شرف
نفاذ یافت که چون لشکر فیروزی بآن دیار پیوندد بساز و سامان گزین پیوسته به گرای یکتائی و یکجهتی
گرد بند و از صوابدید ترسون خان و راجه بیرون نشوند و اشارت والا شد که صادق خان

دباقی خان و الغ خان حبشی وطیب خان و میر ابو المظفر از نواحی چندیری و نرور نیز بدان طرف
کام همت بر دارند اگرچه کشور خدای نظر بدید بانی ملک صورت هنگامه پاداش را رونق بخشید
لیکن بمقتضای اسپهبدی جهان معنی از سود و زیان روزگار سیاه فارغ بالی دارد و در زمان زبان
از سر ابستان عنان تسلیم گلبن نشاط بمدرین ولا قاضی علی بغدادی که بکم آزاری و کاردانی از یکتایان زمانه بود
بمنصب والای بخشیگری شرف اختصاص یافت از سوانح نامزد فرمودن افواج گیتی کشا
بصوب بدخشان و باز ماندن آن نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاری عقل صلاح اندیش سلطان در
تنومندی و اهمه رخصت حجاز گرفت سواد خوانان ناصیهٔ احوال و کاردانان حقیقت شناس محفل این
دریافته بودند که راه بهانه می سپرد و آن در سر دارد که خود در آن کوهستان انداز و بچیره دستی
یا بدستان سرائی بدست آورد و بکین توزی میرزا شاهرخ عشرت اندوزد و جهان طرز برفراز پیدائی
برآمد از آن طواف گاه بعراق عجم شتافت آورد و خواست که به یاری فرمان فرمای
ایران کام روای خواهش گردد در آن هنگام شاه اسمعیل و شاه طهماسب بمیزبانی آنجا جوش شورش میرزا پاس
بزرگی و الا دودمان نمود مقدم او را ارجمند داشت و برخی سپاه بکمک نامزد فرموده دستوری داد هنوز
خبر شدن بیمانهٔ شاه در رسید کتابه یاس را از پیش طاق آموزگار برخواند ولختی بار آمد و مظفر حسین میرزا
خویشی کرد و در پنجا نیز چون کاری برنیامد روی بکابل آورد و میرزا حکیم پذیرا شد و گرم خوئیها نمود و سگالش
آن ناسپاس آنکه برهنمونی این کهن سال آزمون کار بنگاش ره و به شتافته آشوب هندوستان گردد و میرزا
نشکوه شاهنشاهی که بچشم عبرت بین دیده بود گزارش نمود و او را از تباه اندیشی باز آورد و یورش
بدخشان پیش نهاد خاطر گردانید دهم آبان ماه الهی سال نهصد و هشتاد و هفت در شورش ابر و ریزش
برف راهگرای شدند از این سرگذشت چون بدرگاه والا آگهی آمد از آنجا که شاهرخ میرزا خود را بدین دولت
ابدی اعتصام پیوند داده بود به یاوری او بر صفوتگاه باطن اقدس پرتو انداخت و بسعید خان و راجه
بهگونت داس و مان سنگه و میرزا یوسف خان و دیگر امرای صوبهٔ پنجاب و ملتان مناشیر قدسی نفاذ یافت
که بدان ملک رفته دستگیری نمایند امرا کاربند فرمان شده در سامان سفر بودند که داستان آشتی و باز
گردیدن کابل گزارش نمودند چنبو دفیروزی از آن عزیمت باز مانده عرضه داشتند و اجمال این مفصل
آنست که میرزایان در حدود تالقان گرد پیکار انگیختند شاهرخ میرزا اگرچه پای همت افشرده نبرد آرای شد
لیکن از هرزه درائی دوررویان بدگوهر و کوته اندیشی یک جهتان خیرسگال و کم بینی و ناآزمون کاری خود نتوانست
پیش برد یافه گذاران خدنگ انداز بر زبانها اندوخته که میرزا عماد سر آمد کارپردازان آن ملک با میرزا سلیمان

ج سوم ۱۵۴

یکسان نسبتی گزیده هیچ‌وا بدکار درگرمی زد وگیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد و دولتخواهان صواب اندیش را دامن آلود تهمت گردانیدند وگروهی بدخشیان زبان قدیم پیوسته هنگامه افروز بدگمانی گشتند هنوز گزین آویزشی عیار افزای بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ عنان تافته بقندز شتاب آورد و لشکر زابلستانی که درخارستان خوف و رجا اندوهناک بود ازین ویرانی جلوهٔ نشاط گزیده قدمی چند براه نگاشتی برنداشت میرزا چون بقندز رفت آن دررا محکم ساخته بکولاب شتافت محمد قلی شغالی را از تنگنای زندان برآورده زمام وکالت سپرد و میرزایان بست روز در حواشی تالقان توقف داشتند چون حال شاهرخ میرزا تحقیق انجامید از راه قلعهٔ ظفر و بروستاق آوردند و بحرف سرائی و افسانه طرازی محمد قلی گفتگوی مصالحت درمیان آورد و او با فریدون پیوسته پیوند آشتی داد واز دور اندیشی وحزم اندوزی میرزا شاهرخ دیدن تیار است وبصوابدید خیر سگالان آرامش جوی از تالقان تا هندوکوه که در انقطاع میرزا ابراهیم بود بمیرزا سلیمان مقرر شد و او بدان خرسندی گرفته بکولاب رخصت گرفت میرزا حکیم در نواحی قندز بخواجه چارطاق جهت انجام کار روزی چند توقف نمود چون گفتار نمازه بکردار گرفت بکابل بازگردید

نیرنگی اقبال شاهنشاهی در سرتابی امرای بنگاله و سزا یافتن ایشان

هرکرا ایزدی تائید چهره افروز دولت باشد و کارسازان تقدیر باقبال افزائی در تکاپوی آئینه روزگار پرستاری برخیزد و بآراستن کار همت گمسار و بداندیشان فرومایه را که از روباه بازی و حیله اندوزی بصورت نیک سگالان برآمده باشند پرده از روی کار برگیرد و سر البستان خلافت از خس و خاشاک پاک سازد و حقیقت اندوزان سعادت نسیج را که از نارسیدگی وقت و پیش آمدن بدکاران غبار آلود ناشناسائی بودند بر فراز شناخت کامیاب عشرت گرداند و آبیاری گوهر شناسی گلبن دولت را بیالاند و بیشتری بفراخ ساختن بهروزی و فراهم آوردن اسباب شادمانی و پیش آوردن ناملائم و شکنجهٔ غم درانداختن مردم سر آغاز را بسر انجام رساند آنرا که درستی دریافت با شناسائی کردار هم آغوش بود تلخکامی از نزهت جای آرامش بآشوبگاه بی آرامی برد و بافزونی جاه و فراوانی مال گزندی با آگهی رساند بلکه درین دوزمان آزمودن فرمان پذیری و خدمت گزاری بر سر نهاده نشاط اندوزد و بداستانهای حقیقت نفس یافته درائی رنجوش گرداند و هرکه اصل سرشت بدگوهر و غنوده بخت باشد از شاخسار شناخت برنخورد اگر بهره بردار نسیمی از گلشن سرای کردار بدو نرساند هم درافزونی معیشت چراغ برگذر باد نهاده بهنیتی گراید و هم روزگار ناکامی از شاهراه سعادت برکناره شده بر طریق اعتدالی چنانچه سرگذشت امرای بنگاله ازین آگهی بخش داستان پندگزاری و هوش افزائی کتابه پیشطاق شناسائی سیگر داند از ایمنی روزگار و آبادی اقطاع

و افزایش مال گوهر شب افروز بینائی زملن زمان تیرگی افزای شد از بیداشی و کج گرائی سود خود را در زیان کاری اندیشیده زر اندوختی و سپاه کمتر نگاه داشتی و بنگالشهای نکوهیده بدل راه داده در کمینگاه شورش چشم انتظار گشوده سے دریغ لا که مظفر خان رخصت اقامت انداخت قدر بزرگی نشناخته در انتظام ملک و لشکر نکوشیده و حساب دانی که سرمایهٔ اعتبار او بود از دست داده همواره شبانی دل را چنین آسوده چون گوسپند که ناصیه سرگره زده داشتی بلکه لوح زبان را بحروف شکایت و رقوم آزردگی گردانید دران هنگام که بایالت بنگاله سرفرازی یافت از فزونی عاطفت دیوان و بخشی و امین بیاوری او نامزد فرموده بودند از کوتاه بینی انباز پنداشته برنج در شد و دست از کار برگرفته شکوه فروش آمد و مهات را آن گروه گذاشته خود را از تیمار سپاهی و رعیت باز داشت و در خلوتکدهاچه بنگامها سپاس نعمت رسیدگی نگذارد و گلها سرائید و آن غارت زدهٔ الٰهی نمیدانست که در ملک و دار و گیر هر چند یاور بیشتر و یاری ده افزون ساز و انجام کار را شائستگی دیگر پدید آید همانا آزمندی درونی او را باشوب برد و از تیرگی دل بایست زمان دریافتی گرفتم در سود زیانے رفت و پایهٔ جاه پستی گرائید در چنان فتنه زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود با طیلسان تعلق راه مدارانه سپردن کجا بمنزل رساند دیار بنگاله سرزمینی است که همواره از هوای سفله پرور غرور فتنه بر خیزد از بدگوهری مردم خاندانها بر افتد و دولتها بزوال رسد از ینجا در باستانی نامها آنرا بلغاک خانه نامند سپه آرایند از جاه در مانده دلاسای آشنا و بیگانه نکردی و دیگر کارپردازان حرص اندوز از باره اندوختن گذرانده پیروز شدن هجوم آوردند کاشکی درین آزمندی که خاک بر سر کیبارگی از راه آزرم برکنار نشستی و قدری بهنجار رفته سر رشتهٔ معامله دانی بچیدی هر که خانه زیر دستان خراب سازد و بدین دستمایه نشیمن خویش نگارین گرداند روداد که آبروی بزرگی ریخته آید و بنیاد زندگی برکنده گردد آغاز در آمدن کار فرمایان معامله ناشناسی پیروی نه دختهای خان جهان آویختند اسمعیل قلی خان و سایر ترکمانان پیرخاش پیش آمدند و از انجاکه از کاردانی و عقیدتمندی بهره بود ناملائم برداشته ناشناسی معدهٔ حرص آلود آن گروه را چاره گزیدند و گرگ آشتی نموده بدرگاه والا روی عزیمت آوردند سپس با عموم ترکمان آن ناحیت در زر طلبی و سخت گیری با آئین کارگزار صوبهٔ بهار چیره دستی نمودند چنانچه سر حلقهٔ بدگوهران بلا خان بارها در دل میسرائیدند که تا حال هفتاد هزار روپیه برسم ارمغانی گذرانده ام و هنوز صد سوار بداغ نرسیده تباه تر ازین حال دیگر تیولداران این صوب است چون ناظمان پراگنده دل بار خواهش گشودند از آزروے سیه درونی در آبادی خویش و خرابی دیگران همت گماشتند از دوستان شوریده مغز آثار یافته از بدگوهری و تیره رائی گردن فرمان پذیری برتافتند هشتم بهمن در حواشی دار الملک تانده آب گنگ اگذار نموده جدائی گزیدند

ج سوم

وهفدهم که عید قربان بود ظلمت درون را برون کشیده غبار فتنه برانگیختند گرفتم زیان رواسی عالم
گران خاطرست وباشارت بایون دنانازی سیرودنقد مروت کجا درباختند حقوق نعمت رسیدگی چرا
فراموش شد نمک نشناسی چسان ازپیش نظر نهان گشتند قدسیان اخلاص زاگزند جان گزا چگونه رهگرای
نیستی گردانید دخرد مصلحت آموز بازرگانی از کدام باد بیهوشی گزند سپهر گردان دوره چند گوناگون حکمت
آن بدسرشتان تباه گو پرده می تنید و برخی خیرسگالان عقیدت اندوز را غبار آلود ناشناسی میداشت
چون زمان آن شد که فروغ نیت کیسان خدیو تیر گیبای ملک صورت و معنی بروشنی گراید کارسازان
بارگاه آفرینش آن ظلمت آموزان دورنی را تاب آرزو برگرفتند دو خدای کاخستان عنصری که
عقل صلاح اندیش آرزم را دوست باشد خرابه نشین خمول گردانیدند و آن را سرمایه نوازش بسیاری
گمنامان سعادت اندوز ساختند سرفتنه سگالان بابا خان و جباری وزیرخان جمیل بودند لیکن سعید توقبائی
و میرزا حاجی لنگ و عرب بلخی و صالح میرکی خان و مرتضی قلی ترکمان و فرخ یوز علیغ افروزنده آتش خلاف گشتند
قیا خان داود ولیه و مرادخان از فتح آباد و شاه بردی بسیار گانو حرف یکجهتی درمیان داشتند توفیق نیکو
خدمتی نیافتند با نیروی سترگ گوهر گوهر یادری بیازار نیاوردند نخستین اسباب بیراهه رفتن ثقل کج گراست
پای از هنجار بیرون نهد و سود آذر زیان انگار دو دوم نکوهیده نهانی که تیرگی افزای دل بود و از چراغ
احسان فروغ نگیرد سوم افزایش مال فروهیده و خردمند نیکوسرشت را از جای بر نتابد نهادان مخروجه
رسانید چهارم تباه بسیچی شمس خان درحواشی جونپور بجهت امارت گزاری خالصات آنجا که چندگاه در عهده
او بود توقف گزیدن پیش که پیوند معامله داغ را با غراض اندوزی پیش گرفته بودند چون خطاب سخنگری
بنام آن نکوهیده رای بود درین هنگام طامعان فرومایه گذارطبع بجنبش درآمد تصحیح پیشین نکرده کار از سرگرفت
و بران تنگ چشمان زر بنده دشوار تر آمد در اندیشه تباه سراسیمه گشتند نیم خمول گزینی فروهیده مرد خیرسگال
شورش هنگامه ابکار روانی و نیک اندیشی آن دانادل بیرچشم همت گزین فرونشیند دران بیارسوی گفت وشنود
چنانکه کسی برفرازظهور نبود و غنودگان سرمست آهنگ جستجوی آن گرامی گوهر هم نداشتند دانش پژوهان
بیدار سفر از یادرسی چنین سره مردی نیاز نباشد طبیعت کده آدمی هوا دنگیر و خرد نا چار فارغ خاطر اندرز گوی
باید که از زبان خود نیندیشیده سزاوار وقت بخلوتهای آمیز دخوشامد گزارش نماید بگیر مردم چگونه بمانند
باین خیره بسیچ آرزومند باشند ناگزیره سعادت گزینان سخنور که بدستمایه نیک و الاگهی شناسا گشته از
صوابدید او درنگذرند و پایه جستجو از مدرسه و خانقاه فراتر نهاده در هنگامه ها تعلق و انجمنهای داد و ستد
تکاپو نمایند و بسجولیده سویان برهنه پای دست و برزن نیز دیده وری بکار برده قدم جویایی نفرسانید بوکه

بیگانه آشنا روی دو چار شود و کار با شایستگی گراید یا برآید آرزو و از آشنایان و ملازمان یکدلی گزیند تا بایست
وقت بیاد آورند و اندازه شناخت خود گزارش نمایند و همواره صواب اندیشی او بحسن جزا پیوند و در هنگام
لغزش بگرم خوئی و کشاده پیشانی چاره گزیند[1] کیمیا سازان کارگاه اهلیت بدین شگرف کاری از خاکستان ناکسی جواهر آبدار
بیرون آورند و در تجدید سال حقیقت گزاری بدین شائسته سامان عشرت اندوزند و از گزند روزگار و آسیب آشوب
برکناره نزیند[2] ششم ریختن آبروی خالدین خان جلیسیر میر جمال الدین حسین انجو نامزد کرده از تیول داری او
برگرفتند چون مبلغی برداشته بود مظفرخان سررشته مدارا که انتظام ملک تعلق بآن دارد گسیخته او را در تنگنای
شکنجه بیکدست آویخت[3] و سرمایه بیمناکی عموم زردوستان آمد بجهت آبادی انقطاع[4] و کم نمودن سپاه
باندیشه دراز در شدند و نیز در آن هنگام که خان جهان را روزگار سپری شد اسمعیل قلی خان را برای تسلی
فرومایگان بدگوهر بی حکم مقدس جاگیر افزوده بود مظفرخان هر دو وجه باز خواست و از غنودگی خرد مصلحت بین
وقت را نشناخت هفتم بیاسا رسیدن[5] روشن که از عمل گزاران خالصه بود دامن آلود خیانت بکابل گریخت باشارت
فتنه اندیشان آنجا بنگاله آمد و بشورش افزائی و بدآموزی بر نشست چون بمسامع همایون رسید فرمان شد که آن
تبه کار را از هم گذرانند[6] مظفرخان را از زمان نشناسی در آغاز شورش گسیختن تار و پود هستی او سرمایه نیازمندی مردم اندیشید
و بیراهه سرکشی آن گروه آمد و از دوستی خویش داری بکین توزی برخاستند[7] هشتم کفایت اندوزی تا هنگام
خواجه شاه منصور دیوان چون به نیروی اقبال شاهنشاهی فتح بهار و بنگاله شد نظام بخش جهانیان از کاردانی و
دوربینی از آنکه آن ولایت ماست ناسازگار است و در برخی از محال مردم را نیز طبیعت گزا برای گرمی هنگامه
جنود فیروزی در بنگاله دو بیست و در بهار ده پانزده علوفه سپاه عاطفت فرموده بود خواجه هنگام نشناخته بنگاله
ده پانزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد[8] مظفرخان کاربند حکم شد اماره نویسی از سر سال برگرفت
و طلبگار فراوان خواسته باشد زردوستان فتنه اندوز را بهانه بدکاری بچنگ آمد اگر قدری انعطاف داشتی
از نیایش گوناگون نوازش شاهنشاهی بکار دیگر پرداختی تا ناشناسی و گردن تابی چه رسد[9] نهم آراسته شدن
بزم صلح کل در پیشگاه سلطنت گزارش یافت که اورنگ نشین آن فراخ اقبال از فروغ حق پژوهی دانایان
ملل و نحل فراهم آورده عیار برگرفت و آبیاری بینش آن فراخ حوصله ژرف نگاه چارچمن آشتی روی در طراوت
نهاد فرومایگان سرشت بیگانه ملک آفرینش را تهمت آلود ساخته دستمایه شورش آزارمندی و حرص آمودی
بهانه انگیخته در زیانکاری جاوید فرو شدند[10] چون آزرم دیده عربده آرای گشتند مظفرخان میر جمال الدین حسین خان
رضوی تیور رای پترداس میر ادهم حسین بیگ غتر اغلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس الدین جعفر بیگ محمد قلی ترکمان
قاسم علی سیستانی عوض بهادر زلف علی یزدی یکه امیر سید ابو اسحاق صفوی مظفر بیگ حسن بیگ کرد

دلبساری از بهادران خدمت گزین رو بروی آن گروه باطل ستیز به ساحل دریای گنگ معرکه نبرد آراستند
و شجاعت خان با پیوند خویشی از بیخردی و تیره دلی خود را نرسانید و زیر جمیل بوست و دوروی باختن گرفت آن
گروه نافرجام بر زبان زندگی خود قدرے آگهی یافته سلسله جنبان مصالحت گشتند و اعیان دولت از نظر اقبال
انداخته نوش نمید اشتند و منتظر آن میبودند که یکی از بندگان خیر سگال تنگ گیرها بموقف عرض رسانیده منشور
عاطفت آورد از آنجا که دربارگاه خلافت جرم بخشی را وسیله نمی نمودند پوزش پذیری را بهانه میجویند فرمان سپهر مطلع
در نکوهی پیش مظفرخان شرف نفاذ یافت و آن راهه روان را بنوید بخشش و بخشایش شادی آمود گردانیدند
و در گرمی قاسم نوجه باسپ بام خود را رسانید اولیای دولت را چشم بینش باز شد بلاگیری معذرت گزاری
برخاستند و سرگردانان بادیه خودسری از قدسی مثال تازه جانی یافته جشن نشاط آراستند
چون پای از جادهٔ راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفرخان بمیانجی برخی اعیان لشکر پیمان
نیک اندیشی استوار کند تا به پشت گرمی آن نقش بیم از ساحت ضمیر سترده رهگرای بندگی گردند نخستین
میر ابو اسحاق را فرستاده سرایای خاطر فرا گرفت چون نشان پشیمانی از ناصیه احوال او پیدا بود دیگر روز
رضوی خان و رای پتر داس و سید ابو اسحاق و میر احمد منشی بدلدهی کج رایان شرمسار روانه کرد سران آن گروه
بآئین خاکساران پذیره شده خلوتکدهٔ نیایش آراستند و در توکید مبانی اتفاق و تصفیه مسایل اتحاد سخن طراز
گشتند و از آنجا که سرنوشت ایزدی برخلاف خواهش بود و زمانه رای آشوب داشت انجمن دوستی غبارآلود
گشت و گرد فتنه برخاست نرائن داس کمیت و برخی از راجپوتان رای پتر داس از دل گزاره کرد و قابوی
ازین بهتر از کجا دست دهد آن سزاوار که مشتے ناسپاس را از هم گذرانند یکی از آن میان بارای سرگوشی کرده
آگهی بخشید او از ساده لوحی و آدم نشناسی برضوی خان گذارش نمود آن شتر دل بدگوهر باشارت طرازی
و رمز گذاری سگالش مردمان را دلنشین شولیده مغزان گردانید در کمتر زمانی هرکدام بهانهٔ آن نشیمن گیتی برآمد
سر بشورش برداشتند رضوی خان و سید ابو اسحاق را گرفته آن کارنشناس برده و در راه دستگیر گردانیدند
راد مردان ناموس دوست کارنامهٔ مبارزت پرداخته بوا آسود نداشت از هر طرف طوفان فتنه آتش
بازگشت و غبار دلش بلندی گرفت آگاه دلان بیدار مغز ازین داستان چنان پند برگیرند که پیمان گسیختن و راه
بندگی سپردن و سر از فرمان پذیری برتافتن و جای را از گوشناختن بنگاله آما بلاد گردانیدن و سرمایهٔ زیانزدگی
اندوختن باشند هما نا هنگام رسیده بود که دوروبان نافرجام را برداشته آید و نزهتگاه گیتی از گردهستی تباه
اندیشان پاک کرده و چون بدرگاه والا آگهی آمد باریافتگان بزم همایون عرضه داشتند رای هواخواه احسان
بسیج و درست بینان شرف نگاه بران قرار گرفت که رایات فیروزی اعتصام نهضت فرماید آن غیب‌دان

پیش بین برخی سعادت پذیران محفل مقدس فرمودچنان بر پیشطاق ضمیر آسمان پیوند پرتو می افتد در کمتر زمانی نیکوخدمتی بندگان اخلاص طراز غبار شورش فرونشیند و هر یکی از ناسپاسان فرومایه بیاد افراه خود خاکسار ناکامی آید و جنبش موکب والا پیرایهٔ شرف باطل تیران نگردد و نیز فتنه اندوزان بدسرشت به پشت گرمی مرزبان کابل مینماید و دور نیست که خوشامدگویان یافه درا و هرزه سرایان بی دانش آن سبکسر تباه اندیش را بهندوستان آورند اگر رایات همایون بشرقی جنوب نهضت فرموده باشد عموم رعایا و کافهٔ زیردستان را دران آشوب حال چگونه شود سزاوار آنست که با مرکز خلافت و مسند اقبال وچهرهٔ نیایش داد ار بیهمال فروخته داریم و داد ده بین که خوبی ستوده ماست لشکر غیب انگاشته تماشای نیرنگی روزگار بکنیم هم دیده وری والا نشین جهانیان گردد و هم حزم اندوزی و پاسبانی بگزین روشنی انتظام پذیرفته باشد و درکمتر فرصتی انچه برزبان گوهربار گذارش یافته بود بر فراز ظهور بر آمد و گونه نگاهبان صورت پرست را توتیای بینائی بدست افتاد شعر

	بدین قلبگاه امید و هراس	بدلهای بیدار دارند پاس	

آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور سوم

سپاس و ستایش ایزدی که دور دوم بفرخی انجام برگرفت و سرآغاز سوم چهرهٔ نشاط افروخت جای آنست که زمزمهٔ نیایش جهان آرای جهان آفرین سراید و ترانهای دل افروز محمدت پرداز د لیکن روحانی کدهٔ امکان راکدام یارا و چه نیرو که درین سر البستان همیشه بهار طاؤس خرامی کند و با لطمهٔ حیرت بیش رو وسیلی جهل از قفای کام شناسی برگیرد اشعار

درانجا که هست از خدائی بسیچ	نیایشگری های با جمله هیچ	دلازین سخن تا توانی خمش	قدم بر بلندی پستش دار خوش را

بفروغ فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم نهصد و هشتاد و هشت پس از سپری شدن سی و هفت دقیقه نور افروز شبستان عالم را پرتو خاص برحمل افتاد و عشرت و نشاط را روز نوید آمد گلبن معدلت را گل اقبال بشگفت آسمان بر زمین سعادت بار شد و زمین نیرنگی آسمان برگرفت مثنوی

بهار عقل را پیرایه نوشد	بهشت سرمایهٔ هستی گرشد جهان را تازه شد رسم جوانی	رسید ایام بالیدن جهان را خوش آمد باز چندین زندگانی	زمین سرمایه بخشد آسمان را

ازانجا که آگاه دلان بیدار مغز نقوش انجام از ناصیهٔ آغاز برخوانند و حسن خاتمت از عنوان کار برگیرند لوامع دولت روزافزون این دورهٔ همایون روشن افزای دیده و دل گشت و نوید خرابی پاسبانان بازار ستیز و فروشدن فتنه اندوزان شورش منش رسانید از سوانح بخشیدن تاج و تمغا اگرچه در عنوان اورنگ نشینی بدین مهین بخشش حکم مقدس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینی گیهانخدیو از منهیان

ج سوم

پاسبانان احکام خلافت برفرازروائی بشتافت چه بیماری درازعمرشود ودوالی بیدرمان تکاپوی سرشک مطلع چاره نپذیرد خاصه که تپش ازحیزحرص باشد وافسی طبیب پرده نشین ورین ولابسامن والاهمت بتازگی درنفاذآن سترگ احسان اهتمام رفت وروی درانتظام آورد باآنکه فرمان روائی وسطوت جهانبانی سرکشان روزگار رانیایش ونیازمندی سرافگنده دارد وگیرایارا که ازقویی احکام سرباز کشد لیکن ازوفور مهربانی بسخنان دلاویزآن کهن بیماری راچاره گرآمدند بزبان گوهرآمود گزارش یافت نظام بخشان پاسبانی وکشورآرایان پیش چنین گرفت وگیرابرای آمادگی واسباب جهانگیری وانتظام سلطنت که مایهٔ آرایش عالم وپیرایهٔ انجام فنون عبادات است روا داشته اند امروز که داوار بیهال ملک چندین سلاطین والاشکوه درحوزهٔ اقتدار مادرآورده وخزائن انبوه راگنجور اقبال ما پاسبانی میفرماید چگونه این بازخواست شائستگی داشته باشد وچسان درترازوی سنجیدگی بخته آید عقل حقیقت اندوزان رابدل جهانبانی شمرده دستوری داده اید عن که ازفروغ خیرتسبیح گنجهای سترگ دردست باشد وبدان احتیاجی نے هرآئینه خواستگاری آن نشاهراه فرمان پذیری سلطان خرد کناره گرفتن وبرا وآرستان بقدم ناسپاسی پیمودن بود بنابرین اندیشهٔ صواب اساس یرلیغ سطاع ازمکمن وعنایت شرف صدوریافت ازهمگی تمغا وباج وتمغا که ازخراج اقلیما افزونست گذارند ودست خواهش ازعموم بازرگان کوتاه داشته پیرامون نگردند زهی نیروی دل وهمت که والا بخششهای افزون ازحوصلهٔ روزگار پرتو ظهور رسید وجهان جهان مردم درنشاط جاوید سپاس آرای میگردید کجاست حاتم طائی ومعن زائده ودیگرزرپاشان همت افروز باقدری شناسائی مراتب گرم گشته بسجدهٔ گاه خجالت جبهه سای سعادت گردند شعر بوستی خاق بهار ازخزان همی آرد ؛ بنذل گنج خزان ازبهار میسازد ؛ هرکه دولت پژوهی روشن ستاره که ابرافضال او بدین گونه ریزش کند هرآئینه حسن تقدیرنه مان زمان بهال دولت را بالش دهند کلید جهان کشائی بدست افتد وگنجهای روزگار روی بدان آستان نهد بتازگی چهره آرای این داستان آگهی آمدن مال بنگاله است ببارگاه خلافت گزارش یافت که مظفرخان اندوختهای خان جهان رابابسیاری ازنفائس آن دیار مصحوب فتح چند روانه درگاه گردانید وچگونه از شورشهای بدگوهران فرومایه وبهار بسلامت برآمد درین هنگام بپاسبانی نگاهبانان آسمانی داخل گنجینهٔ اقبال گشت وصد وهفتاد ویک فیل نامی درحلقهای پادشاهی جای گرفت رمزشناسان جدال هستی ترده گشاینها برگرفتند ونقش دولت روزافزون ازدیباچهٔ روزگار برخواندند وزمزمهٔ شادی برکشیدند ازسوانح اختصاص بخشیدن میرزاخان بیرم خان بوالا منصب میرعرضی اگرچه هرروزے ازهفته یکی ازسره بندگان معامله دان باین گرامی خدمت سزاوار است لیکن ازانبوهی حاجتمندان وافزونی کارها

محمد صادق علی

وگرمی بازار آزمندی وافزایش شکوه درگاه همایون بر باطن نورآگین پرتو انداخت که گزین بنده از بزرگ‌زادهای عالی فطرت که شرف نگاهی و کارشناسی و نغزفهمی راستکاری از ناصیهٔ کردار او پیدا باشد رونق افزای این سترگ شغل گردد تا از فروغ صلح کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن شناخته خواهشهای بهنجار بموقف عرض مقدس رساند و در زبان خجسته پاسخ برگیرد و از گداز تیرگی حال که ناگزیر مضطبهٔ دنیا است خواب پسندیده شیوه ملالی بخود راه نداده وقتی دیگر بتکرار آن جرأت نماید که درین جهان پرآشوب بیشتر بمغز کار نرسد و اگر بدان پایه از بیمناکی چیره دستان و اندوختن پاره و ناشناسی وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نماید و نابودهای باطل برفراز ظهور نشاند شهپارهٔ دانش پژوه نشان خوبهای ستوده از لوحهٔ پیشانی آن اخلاص طراز دریافت و تا این عالی خدمت شرف اعتبار افزوده سخت وری که با سترگ رسائی و صواب اندیشی نقش طمع دریا بتر و از دوربینی و انصاف منشی بر در خویش بسند نماید و همواره چنین آئینهای نیکو اندیشد و متقاصد خلایق شایستهٔ مردم بازگذار دهر آئینه جویبار اقبال بشادابی گراید و چمن دولت طراوت جاوید گیرد نظم

خوشا شهسواران آفاق پوی	که در دین و دولت بوند گوی	ز بعض صدر این شهسواران کسیت	که بسیار بستود کش اندکیست
	دو حرف مم بود از ستایش تمام	که افضل بود هست و هم اکبر نام	

از سوانح رسیدن ایلچیان قطب الملک بقدسی آستان اگرچه مرزبانان دکن در لوازم بندگی و فرمان پذیری بشائستگی سعادت نمی اندوزند لیکن همواره بفرستادن عرائض و پیشکشها خود را وابسته فتراک دولت می شمرند درین هنگام والی گلکنده لابه گری و نیایش گزاری نموده عرضداشتی با تنسوقات آن دیار بهمایون درگاه فرستاد از انجا که روزگار افزای و پوزش پذیر ست فرستاده فروغ قبول گرفت و دلهای بیمناک آرامش یافت و همدرین ولا آگهی آمد که عادل خان بیجاپوری سامان نفائس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگان سعادت گزین حکیم علی را که بدانشوری رفته بود روانهٔ درگاه سازد ناگهانی ساغر زندگی او لبریز آمد اجمال این تفصیل آنکه آن رنگین خرد تباه ساز فرمان پذیری شائسته نکردی و همواره بهشیاری روباه بازی از آسیب جنود اقبال کناره بودی و از خودکامی راه سعادت گذاشته الامی گزیده را در نارضامندی ایزدی بکار بردی همواره دامن عفت آلوده داشتی از انجا که از دیرباز روائی دارد هر که گوهر شب تاب خرد بنخاکستان طبیعت برآلاید تگاپوی خرد خرابه نشین نیستی گردد و آن ناجوانمرد بکوشش فراوان دو خواجه سرای را که گمان صفائی داشت از ملک برید که یکی از مرزبانان دکن است طلب داشت چون خواسته نزدیک آمد از بی آزرمی و فرومایگی پذیره شد و در خلوتکدهٔ ظلمت آمود بایکی دست تانزای خواهش دراز کرد آن سعادت سرشت پارساگوهر از بدنامی و ناموس دوستی تن در نداد بدشنه که از دوربینی با خویش نهان داشته بود کار او بانجام رسانید ابراهیم برادرزادهٔ او

۱۶۳

ج سوم

بسعی حکمای متدکر پیشین امیر فتح الله شیرازی و برخی سران آن دیار جانشین شد از سوانح پای بند شدن تیره رای
ملشاه و چندی دیگر بدبستان خندانی آن غنوده بخت تیره روز با برخی از شوریده پشتان هرزه گوی چون میرزکی
و عبدی کور و شهاب بدخشی و کوچک یساول همداستان شده در اندیشه تباه افتاد فرومایگان بد نشناس
نوازش گوناگون بزاویهٔ فراموشی نهاده در فراهم آوردن بدذاتان فتنه اندوز شدند تا هنگامهٔ فرصت تیره‌رای
نموده روی ادبار بصوب ناسپاسان شرقی دیار نهند آگهی آوران راست گذار سگالش بدگوهران باز نمودند
و بموالاشارت چابک دستان خدمت بیشتر از آنکه راه آوارگی سپرند بپرسش گاه معدلت حاضر گردانیدند نخستین
دوربینان انصاف گزین خورده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند سپس از راه حزم اندوزے که ناگزیر
مزاج دانان روزگار بدست شاهنشاه سعادت پژوه بفروغ دیده وری ژرف بجای آورده چون کج گرائی
تباه سنجان فرمایه ظهور گرفت از آنجا که اورنگ نشین هشیار خرام این عنصری رای تباه ایزدی دانسته دیدهٔ آنی
نشاید و در گسیختن پیوند جان و تن تیزدستی نفرماید این گروه سزاوار نیستی را ببند لاغ فرستاد مگر میرکی را که سرمایهٔ
شورش بود و نشان نومیدی از خطوط پیشانی شناخته حکم یاسا شد و بسیارے شوریده مغزان هرزه سگال را
رهنمونی پدید آمد از سوانح سیری شدن روزگار مظفرخان نیرنگ آرای ابداع اقبال روزافزون گیهان
خدیو را چنانچه بفیروزی اولیای دولت خاطرنشین سرخوشان بزم حضور میفرماید بنا در زمانی در شکست
این گروه سعادت گزین چهره افروز میگرداند بنقد یاد افراه بعرش عقیدت نشان سرانجام می یابد و برخے
از نهانخانهٔ دورنگی برون شده بچارسوی رسوائی می نشینند چنانچه سرگذشت بندگان سعادت منش و ناسپاسان
نافرجام بنگاله ازین داستان حقیقت آگهی بخشد گذارش یافت که پاسبانان احکام خلافت درین ملک رفته
چگونه بار خواهش گشودند و از خودبینی و کارنشناسی چسان بخواب پندار غنودند و اقطاع داران آن سرزمین
از شاهراه فرمان پذیری کناره گرفته گرد شورش برانگیختند چون بر ساحل دریای گنگ از دو طرف تیر و تفنگ
پاسخ آرای شد از آسمانی تائید مخالف با وجود انبوهی شرمسار ناکامی گشتی و زمان زمان کاردیروازان سخت گیرا
گران خوابی دیگر پدید آمدے آشفته دلان نافرجام چنان خیال بستند که فوجی بجانب دارالملک تانده فرستاده
جنود بی را دو دله گردانند و با این اندیشهٔ تباه میرزابیگ قاقشال و همزبان با برخے بدگوهران دورتر از جنود
فیروزی اعتصام از آب گذشته بصوب آن مصر جامع غبار فتنه انگیختند مظفرخان و خواجه شمس الدین و
میر رفیع الدین نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ گرد و جوقی بهادران همت گزین بچاره گری گسیل کرد و رسالهٔ
بپای همت شتافته عرصهٔ نبرد آراستند و نیروی سعادت غنیم را گردآلود هزیمت گردانیدند و بسیارے
غبار آمود خرابهٔ نیستی گشتند یکبارگی از عموم گردن فرازان ناسپاس شکیبائی برخاست بزاری گرائیده

زینهاری شدند درین هنگام عذرپذیری بزرگان دولت استکبار افزودند و لابه گری و نیازگذاری سودمند نیامد هرچند آشوب بهار بگوش رسیده از ان حساب برنگرفتی و پیوستن سرکشان آن ناحیت بخاطر رسانیدی از انجا که مستی غرور و خمار ناکامی درپی داشت دران فتنه اندوزان بدگوهران بنگاله پیوسته تبه کاری از سر گرفتند و مغروران بکردار خود درمانده ملک را بپای داوند چون افواج گیتی کشا بصوبهٔ بهار بلند آوازه شد فرومایگان بدسگال درگو حیرت فرو رفتند نه رای آویزش و نه راه گریز درین سراسیمگی سرتابی امرای بنگاله و برخوردگی آن ملک بیقین گرائید میانجی کارشناسان پیمان یکجهتی بسته بآن صوب شتافتند چون رسیدن بدگوهران گرمی پذیرفت بهزاران گفتگوی صواب بسیچان مظفرخان تمرخان و خواجه شمس الدین جعفر بیگ و برخی دیگر را روانه گردانید تا گرهی را که دروازهٔ آن ملک است پاسبانی نماید پیش از رسیدن این گروه بیک و ز سرکشان نافرجام آن جای را گرفته بودند اگرچه مبارزت آرایه گشت لیکن بیشترے از همرهان بسرگردگی تمرخان راه بیدلی سپردند خواجه شمس الدین با چندین از ناموس دوستان کارنامهٔ مردانگی بظهور آورده زخمی بازگردید درین هنگام باباخان قاقشال با بسیاری از بدکرداران سکسر بر اراک محل از دریای گنگ گذشته بشورش افزایان بهار پیوست مظفرخان حسین بیگ عنبر اعلی را با لختی مبارزان حقیقت اندوز فرستاد که سرکاری گنگ گرفته مخالف را راه ندهند و آن رود بیست کرپیشینیان ازان دریا بریده اند بهادران عقیدت گزین دران حواشی بخدمتگری نشستند شبی از طغیان آب و طوفان باد بود و تیاغ داران بر بستر غفلت غنوده کرده خلاف اندیش ازان جویبار گذشته گرد شورش انگیختند و دیگر بدگوهران که در برابر مظفرخان بودند نیز پیوستند اولیای دولت مور چال های آن جانب برهم زدند روی بدین صوب آوردند هر روز دلیران پرخاش جوی عرصهٔ نبرد آراسته گرد امید و هنگامهٔ زد و خوردگی گرمی پذیرفتی جا نهادریاسبانی ناموس فروشدی و گوهر همت را فروغ دیگر پدید آمدی نظم

دریای مصاف گشت چون شور | گشتند مبارزان خروشان
مرغان خدنگ تیز رفتار | برخوردن خون گشاده منقار

شمشیر ز خون چو جام در دست | سیلی که ز بحر عرصه خاک برخاست
خونابهٔ تیغ مغز پالای | سرهای سران فگنده برپای

روزی جوق مخالف از آب گذشته بعنبر اعلی دست استیلا برگشود و خواجه شمس الدین با برخے مجاهدان پیوسته آوردگاه را تازه فروغے بخشید و نیروی اقبال روزافزون دست کشای چیرگی شدند اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگار بسر شد لیکن غنیم گردآلود هزیمت گشت نوزده روز میان این دو لشکر عرصهٔ جانفشانی آراستند و هربار شکست دران گروه تباه کار افتادی از کشایشهای پے درپے تیره رایان بدکیش بستوه آمدند و آوازهٔ رسیدن عساکر گردون شکوه نیز در شکیب بائی یاوری نمود هر روز درایان

باطل ستیز انجمن راز گوئی بر ساخته درمیان آورد هنوز که لشکرهای آسمانی تائید نرسیده حال چنین ست
دران هنگام که افواج گیتی کشا یکجا فراهم گردد کار چگونه خواهد شد ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوب
اڈیسه پناه بریم اگر قابو باشد دست جرأت بهر جانب تیز کشوده آید شب بیستم آبان تباه اندیشی روان شدند
قاسم علی سیستانی جمعی که در آخرین مرحال بودند این جنبش را ویرانی دانسته بچیره دستی کشتی چند برگرفتند مظفر خان
ازین آگهی کوس شادی بلند آوازه گردانید و ازدور اندیشی نقد آرای شد میان آن فرومایگان بدگوهر فریبی
اندیشیده باشند صبحگاه هنبلای مخالف شکیبهای خاص و عام گشت و با دافراه ازمندی و نخوت گزینی
سرانجام یافت اجمال این داستان عبرت آنکه چون بدسگالان سراسیمه شده کشتی را لنگر گشادند قاقشالان
بسیاری از فتنه اندوزان ازان رود بدریای بزرگ پیوستند و چندی سفینه بتاراج رفت ما به
شادخواب غفلت شد چون معصوم بدان جایگاه آمد و از همزبانی که داشت توپی صوب آن مردم
برداد عموم سپاهیان آن بود آل را پای همت بلغزش درآمد و بی آنکه آویزشی رود غبارآلود عزیمت
گشتند زلف علی بدخشی و کوچک قدرزی که عمده این گرده بودند با بسیاری از فرومایگان خاک حقیقی
بر تارک روزگار بیخته بمخالف پیوستند و ناسپاسان غنوده فراهم آمده هنگامه شادمانی آراستند
ازین آگهی مظفر خان را سررشته تدبیر گسیخت از بدگمانی و بیدلی کالیوه شد نه عقل چاره گر زمانی
و نه نیروی سخن شنوی فریادرس هرچند کارشناسان خیرسگال گذارش نمودند که از ویرانی آن جوق
کوتاه بین چه طرف بربندد و ازان چیره دستی چه سود بر دارد سزاوار وقت آنست که پراگنده گیهای
بدلهای دانا راه نیابد و فیروزی چنان شایسته آئین عرصه مبارزت آراید این پندگزاری حقیقت
سرائی سودمند نیامد و زمان زمان آشفتگی حال افزایش گرفت از اختلاف رای و تذبذب عقل
و توهم بیجا دشمن شناسی و دوستداری جان بسیچی کار از انتظام گذشت نخود سرانجام افواج گیهان کشا
نمود و بیکار جوی میشد بر سخن سپاه را بسرگردگی خواجه شمس الدین گسیل کرد که بدان سو شتافته طلبگار
قابو شوند و ناصیه روزگار بر خوانده از حقیقت کار آگهی بخشند جمعی از اندیشه عیال برخی از تیره دلی
توفیق همرهی نیافتند و بسیاری از نکوهیده سرشتی راه بی آزرمی پیش گرفتند هرگاه کارفرما اول
از جا رود و بر فرمان پذیران چه گرفت و گیر باشد خواجه گذارش نمود و قدری راه در نوشته دیدم که از
هر طرف گروها گروه مردم بغنیم در می آیند زمان زمان همرهان جدائی میکنند در کمتر فرصتی غیر از مطلب
خیالتی که رابطه مصاحبت داشت کسی نماند دریافته آمد که عبرت ایزدی لطمه بر روی سیلی از قفا
برگروه خویشتن بین نخوت آرا میزند و نیاز منشی و عجز گذاری شورشیده مغزان نافرجام را سرآغازه

ج سوم ٦٥

محمد صادق علی

دستگیری داشت ناگزیر دل از جان برگرفته بآن تهمتن حقیقت گزین رومی در کارزار نهادم چنانچه آن یکتای عرصهٔ مردانگی زخمها خورده بزمین آمد و زندگانی به نیکنامی افروخت درین اثنا محمد علی ارلات که با او حقوق دوستی درمیان بود در رسیده آمد پنداشتم که یاوری خواهد نمود آن بیوفا سکیمز نیزه حواله کرد و من یکبارگی از پای افتادم نزدیک بود که پیمانهٔ زندگی لبریز گردد ناگاه میرزا احمد که از دوستهٔ امید بودم مرا بمهربانی برگرفته پیش معصوم برد و او دلدهی داده بقاضی زاده سپرد دوران عرصهٔ عبرت فزای پیلی که باز داشته بودند نیرنگی چهره‌گشایان تقدیر را تماشائی بودم و از شیوا زبانی روزگار اندرز می نیوشیدم و پندپذیر رفتم با آنکه آویزشی درمیان نبود و هنگامهٔ ایشان زمان زمان افزایش یافتی بدسگالان ناسپاس شگرف بیمناکی داشتند و تذبذب سترگ شکیب گسل بود ناگاه فوجی بزرگ پدید آمد نزدیک بود که انتظام بدگوهران پراگندگی پذیرد آگهی شد که وزیر جمیل باهنگ دوستی می آید دل رفته بجای آمد و زمزمهٔ نشاط برگرفتند این وزیر بان دور و درین شب که آبستن حوادث بود گزیده مردم همراه خود گرفته در پیکارآرائی یافه درگشت و هنگام کار بهرزه‌گوئی و تراترخائی لبسے دلهای آسوده را برهم زد و آخر خاک آمودی از رمی جوهر خود را برملا انداخت و دیرین حقوق را بر طاق فراموشی نهاده بنعیم پیوست با وجود آن مخالف هراسان بود که انجام کار بکجا کشند و با مظفر خان نبرد چگونه روی دهد درین قلعه‌گزینی آن سپه سالار بتحقیق انجام مبادرت در تشخیص بایست فرصت را از دست داد چندان در گریوهٔ دودلی ایستاده که بجز میر جمال الدین حسین انجو و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و نزدی بیگ یکه آویز و عیسی ترکمان و چندے از ملازمان خیلتاشان همراه او نماندند تا آنکه از واژونی بخت زندگانی نهاد را برفروشدن دلیرانه گزید و نامبردها در شهر نپذتاندن و در آمد و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت خوش خوئی و گرم خوئی بی هنگام چه سود دهند زرافشانی و کالادهی بیوقت چه هنگام آراید آگاه دلان هشیار خرام درزمان بیکاری بیجا کش عافیت دلهای شیرمردان بدست آورده اند و جان گزائی ناکامی بفروغ دل بیشتر شناسائی آمده چاره گزیدند بیمناکان ناسپاس حصاری شدن را به آمد دانسته ترانهٔ کامروائی برکشیدند و از راه دلیری بیهوده بمحاصرهٔ آن پرداختند و چنان گزارش نمودند که اگر به جان نخود بخشوده راه بالیش گیرد او را بپایهٔ والای اعتبار اختصاص داده یاوری نمائیم و گرنه دستوری گرفته رهگرای حجاز شود چون همت جان نثاری نبود پاسخ آراگشت که ناسپاسی و بیراهه روی زیان افزای دین و دنیاست پاسبانی ناموس داشته درماتمی سازند که بدان مشاهد قسمی رفته تاریکی زدای غفلت آید

و بعذر آرای لغزش ضعف گردد بدگوهران شورش منش پذیرفته قرار دادند که سوم بخش اموال او باز گذارند
از آنجا که بر سخن آن گروه اعتماد نبود نگاهبانی قلعه از حوصله بیرون میدید برخی رازداران پنهانی
پیش معصوم فرستاده دستگیر پنهانی دیرین باد داد و بیست هزار اشرفی روانه ساخته استعطاف
نمود چنان گذارد که بسر نوشت ایزدی بشوریدن سرای خرد پژوهان بیدار دل ست اکنون در
پاداشش آن میخواهد که پاسبانی ناموس را بر خود گیرد تا بنگاه آرامش دست زده حوادث نشود و
در گشایش یغما گریبان کشیده نیاید و بدین لابه گرائیده پاسخ دلدهی فرستاد و شبی که آبستن تاراج بود
میرزا شرف الدین حسین از قلعه گریخته بمنزل معصوم فرود آمد گیهان خدیو در اواسط سال پیش
آن سزا در گسیختن تار و پود هستی را خلاص فرموده از راه دریا فرستاده بودند که اگر نقوش پشیمانی
از دیباچهٔ ناصیهٔ او خوانده شود و طرز نشست و خاست او بر تدارک و تلافی آگهی بخشد
دران حدود جاگیر نمایند و گرنه او را روانهٔ حجاز گردانند در خواجه زاده اثری از ندامت پیدا نبود
بلکه پیوسته با فتنه اندوزان هرزه درا انجمن آراستی و در تباه سیجی کالیوه بودی مظفرخان از
فرمان پذیری و خیر اندیشی او را از نادانی گردانیده انتظار گشتی میبرد که این طوفان آشوب برخاست
روز دوم با برخی نگاهبانان بسا ساخته از قلعه فرود شدن گرفت جمعی آگاه شده تیری بر گشودند
زخمی بمخالف پیوست و از بیدلی تخمین گزینان بیمناک ناسپاسی بخشیده ناسپاسان گوهر را
دلیر ساخت سحر دم بدسگالان باطل ستیز پیمان استوار فراموش کرده بشورش برخاستند و آتش
بیشتر دستی نمودند گرد تاراج برانگیختند و هر گروهی از جای فراز قلعه شتافته آن منزل که معمور یغمای گردید
معصوم خان بقرار خود گرائیده حوالی بنگاه مظفرخان آرامش گزیده تا تیره دلان آزمند مفتونگده
ناموس او را غبار آگین نسازند و بیشتر مالها بچنگ او در آمد مظفرخان با چندی از غلامان خود
سلاح پوشیده سراسیمگی داشت نه رای پیکار و نه روی گریز معصوم نابکردنی آمده گرم خوئی در رویان
پیش گرفت و درین هنگام غوغای درون حرم سرای او شکیب با آمد چنان تا لیوی را از دست داده
بدان صوب شتافت آن سرآمد فتنه اندوزان غنوده خرد بیدار گشت جان بیرون برده ستوار
ازین جرات خود را نکوهش کردی اگرچه تهیدستان بی آزرم را جیب آرزو پر گشت و اندوختهای
خداوندگان را بر گرفتند لیکن از شگرفی زمانه میرزا شرف الدین حسین زر فراوان یافت درین
برهم زدگی مظفرخان از دو بنی هشتصد هزار روپیه نکولائی فرو برد تا در زمان تنگ بکار آید آن
نافرجام آگهی پذیرفته به نیرنگ سازی آن بر گرفت و صندوقها به استیگی آمود ساخته دران زرهای

آب گذاشت و آن را بروزگار آن سرمایهٔ شورش گردانید و درین چیره دستی لغمای آن شهر
دران منزل او و بیابانی سیمه و برخی را پای بند ساخته به بندلاخ فرستاد و بسیاری از بدگوهری
خود بغنیم پناه بردند حکیم ابو الفتح و رای پتر داس بنیروی دل و نور خرد از تنگنای زندان رهایی
خلاصی شدند خواجه شمس الدین را سعید بیگ با بن آشنائی نموده در زینهار خود گرفت بنقد آزرم
جایگاهی رستگاری یافت لیکن بشکنجهٔ زرطلبی گرفتار آمد و جعفر بیگ از بذله گوئی و نکته سرائی از آن بازجو
نیز رهائی یافت و طرز فرستادن بدان دیار هم از اسباب نجات شد هشتم اردی بهشت مظفر خان را پیمانهٔ
زندگی لبریز ساخته بقرار مناصب و تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم انجمنها ساختند غرهٔ خرداد
هنگامهٔ ناسپاسان انتظام گرفت و سیه درونان بدگوهر فراهم آمدند بارگاه خان جهان که بجهت پیشکش
آرایش یافته بود بر بائی شد و پهنای آن عرصه را بسائبانهای زرنگار رنگین فرشهای گوناگون آراستند
نخست در مدارج اعتبار و بخش کردن ملک سخن رفت و آویزشهای بدگوهری در میان آمد بدستان سرای
حیله اندوزان فرونشست و هر یک بچیزی خرسند گشته آرامش گزیدند خطابهائی که از پیشگاه سپید دولتی آن
بیسعادتان بر یکدیگر بستند تفصیل آن انگاشتهٔ داستان پذیری سرانجام شد معصوم بر فراز وکالت
نشسته بخان دورانی بدنامی گزید و بابای قاقشال بخان خانی و ایالت بنگاله نامزد گشت جباری بخان جهانی
و سربراهی ده هزار کس قرار گرفت و وزیر جمیل ملقب بخان زمانی و منصب توزک بیگی اختصاص پذیرفت
و خالدین اعظم و جان محمد بهسودی بخان عالمی و عبد الباقی خداوندخانی و میرزا بیگ بهادرخانی و لشکر خانی بجه بیس
و آصف خانی بجعفر بیگ خیال کردند این فروکس بفنون سازی تدبیرپذیر بیرش بوقت دیگر انداختند و عرب بلقب
بشجاعت خانی مخصوص گشت و سعید توقبای را خان ساخته هزاری و پانصدی کردند و بهر یکی جاگیر و علم و
نقاره نامزد شد میرزا حاجی لنگ فرخ برعلیق فریدون تیمور تاش عزیز رستم بیگ محمد توقبای محمد قلی ترخان
حمزه بیگ ترکمان عبد الله بیگ بدخشی قاسم علی برلاس مقصود علی کور عوض بهادر میرزا عرب دوست محمد توکچی
مراد قاقشال تاش بیگ زرلت علی لنگ خدای بردی غضنفر بیگ نوروز بیگ را منصب هزاری دلخواه
و علم و نقاره نامزد ساختند و میر کلان لنگ تیمور تاش وفا بیگ میرزا کیچک یار بیگ بیگ محمد شیرم بهادر
لطیف حسین بیگ لاچین بابا دوست مهر علی محمد بیگ قربان بیگ بخانی و علم و پانصدی مخصوص گشتند
و چندی دیگر او باش را خطاب سلطانی مقرر شد گمراهان بی سر و پا را بخاطر میرسید که باندوختن زر چیره دستی
و والا پایهٔ امارت توان بدست آورد غافل از آنکه ناشایسته بار بزرگی بر نتابد و بی یاوری کارگشایان
تقدیر خیال پیمائی سودمند نیاید

اشعار

خاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند　زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست
گیرم که مار چوبه کنند تن بشکل مار　کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

چون گفتگوی منزلت و اطلاع میرزی شد تسبیح آن نمودند که خطبه بنام میرزا حکیم خوانند بعیش و عشرت پرداختند نیرنگسازی اقبال شاهنشاهی بجلوه درآمد و شورش طوفانی برخاست ابر جوش گردختانی برزد و از هر طرف دوربارش قهرمان ایزدی هنگامهٔ ناسپاسی و بی‌هنجور دیده تاره پود آن بارگاه عالی و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسیخته شخلا بهادر آورد و هر یکی از فرومایگان بجگرافتان و خیزان بگوشهٔ خزید و سعادت تیره‌بان شررت بین نافرجامی بدگوهری آن فتنه اندوزان کتابهٔ تائید سماوی برخوانده ترانهٔ نشاط برکشیدند و سخنسنجان چشم عبرت کشوده مزینهایش دادایمال الظلم

جهان بین که منزلگه امن رو است　شگرفی نه اندازه بیرون در وست
خوشا کو دهد جلوه اندیشه را　کشندزین معانی رگ و ریشه را

درین اثنا امین چتو و فیروزی طراز گرم آواز و شد و از آرایش بزم و آلایش منبر باز آمده در اندیشهٔ دراز در افتادند از بدمستی و تباه بیچی آن ملک بعزیمت شکار آمدند در ظاهر میرزا شرف الدین حسین بسری چهره برافروخت و از راه سعی معصوم و بابا خان و برخی از بدگوهران شورش افزا در آن ملک تمور گذاشتند سخن بدینجا گذشته سرگذشت صوبهٔ بهار تا رسیدن عساکر نصرت قرین می‌نگارد و ناگزیر سوانح نویسی بکار می‌شود و هم در آن ایام که بدگوهران این سرزمین گرد شورش برانگیختند بهادر هنگامهٔ ناسپاسی جدا گرم ساختند و او پسر سفید بدبختی است آن سیاه دل از بدنهادی ناکام از دنگاه خویش برآمد و در فراخنای هندوستان بدستمایهٔ کریزت چهرهٔ نشاط برافروخت درین و لا عمل گزار سرکار ترهت بود که امرای بهار تارک ناسپاسی برافراختند و بر بدگوهری دراسجا گذاشته با سرکشان خلافت گرا پیوست و بیاوری آن گروه نافرجام تکاپو نمود درین اثنا دو دستودامی جوهر دماغ آن غنوده عمل را پریشان ساحت مال خالصه در گرداوری فرومایگان بکس همت بکار برد و جوش شورش زده بنام بزرگی خود معصوم خان ازین آگهی سفید را دستوری داد که آن شولیده و شوریده رای پراباندیشه راه ره گرائی یکجهتی گرداند آن تباه اندیش نصیحت سودمند نیامد از بی آزرمی خدای مجازی راتنگنای زندان فرستاد و در کمتر زمانی از بدمستی و شترد لی آن خیره روی زیاده سرا بسرداری برداشته هنگامه آرا شد درین کشاکش بی راهی آوارهٔ عساکر گردون شکوه ماندی گرفت معصوم خان با بسیاری از باطل ستیزان بصوب بنگاله شتافت عرب را باچندین کج گرایان تباه اندیش در پیشه گذاشت بود که درین صوبه دست برد نماید و تاخت و تاراج همت گمارد شاهم خان از سعادت ذاتی بیان گسیخته سپاهی پور عالم افروخت و بجهت آنکه بسیج او خاطرنشین اولیای اقبال گردید بر سر بهادر فوجی نامزد آن گروه شکست خورده و بازگشتند و نخوت آوازه وود نشد سپس خود لشکر کشید کامیاب فتح آمد و سفید سیه گلیم گوشیتی فرو رفت محب علی خان بنیروی عقیدت بار دیگر به پیکار عرب چیره دستی نمود آن تباه سگال از بیشه برآمد و نبردآرا شد از آنجا که نیت درست نمود و همت اخلاص آمود

برفراز فیروزی برآمده آن شوریده مغز کج گرای خارستان هزیمت گشت وچون شکست یافت بدان شهر رسید
سعادت علی خان که در بدآموزی پیش آهنگی داشت ونگاه با تسنما داو گذاشته بود از نخستمندی از وروی بر تافت
آن خنود و سخت بیورت او رفته آویزش نمود و بکارسازی روشناسان ابداع زخمین راه گریز پیش گرفت و مفارن
این محب علی خان آن شهر معمور را بتصرف در آورد افواج گیهان ستان روزی چند بسر انجام یورش اشتغال
داشتند پس ازان بعزیمتی درست و عقیدت فدل افروز روانه شدند در حدود جونپور ترسون خان صادق خان
غازی خان الغ خان و بسیاری از امرا نامزد لعساکر فیروزی اعتصام پیوستند و فوج را آرایش دیگر پدید آمد
ودر و گروهی غازی پور معصوم خان فرنخودی بار دوی بزرگ پیوست و چون هر زه درائی یافه گذاری او زبان
خرده بزرگ بود چنان مقرر گردانیدند که او به سیم هراولی یکدو منزل جدائی گزیند بنقد از گزند او برکناره باشد و در
پرده آورم جویای شناسائی شدند بر ساحل دریای گنگ از سرگذشت مظفر خان آگهی پذیرفتند و گاه در ایشان
لا یعنی زبان ژاژخائی برکشودند اگرچه برخی را دل باضطراب درشد لیکن دیده وران والا نگاه ژاژخای بیدانش را
اندازه گرفته در نوشتن آن بساط خودسری از کیاست خانه روزگار برخواندند و پذیرای نسیم فیروزمندی از چار چمن
گیتی شده ترانهٔ نشاط برکشیدند و هم درین نزدیکی محب علی خان شاهم خان سهانجی خان باقی کولابی اقبال رسیدند
در حواشی شهر بتینه گزین محفلی انتظام یافت و بزرگان دولت به پیمان یکجهتی و یکتا دلی نشستند ازان خاطر
پرداخته تحقیق سخن در رزم آرائی رفت و هرکدام جائی فتح دانشنا سا آمده با بادی وقت کوشید در قول ترسون خان
راجه تودرمل رای سرجن راجه اسکرن مهتر خان و جمعی دیگر از بهادران عقیدت منش قرار گرفتند و در برانغار محب علی خان
شاهم خان میرزا ابوالمظفر طائفهٔ دلیران عرصهٔ جلادت نامزد گشتند و در جوانغار صادق خان الغ خان نقیب خان
تمرخان جوقی از دلاوران نامور تعین شدند در هراول معصوم خان فرنخودی شیخ فرید بخاری سید ابوالقاسم
سید ابوالمعالی سید عبدالهادی و گروهی از مبارزان شیردل پای همت افشردند و ازانجاکه برخی بزرگان
لشکر را دل دگرگون بود و طائفه از ناسپاسان بعنوان قزاقی میگشتند دور اندیشی و حزم آرائی نموده ازین مرحله
سلاح پوشی درمیان آمد و آماده نبرد بوده ره نوردید در عرب و جبیب و چندی از شوریده مغزان تیره رای که دران
حدود غبار فتنه انگیختی باوازهٔ عساکر گردون شکوه پی سپر تنگنا های خمول گشتند و بدسگالان اردوی بزرگ را
که اولیای دولت ازان اندیشه مند بود قابوی گزندی بدست نیفتاد هفتم لشکر اقبال منگیر نزول سعادت نمود
معصوم خان فرنخودی که از دیر باز بدسگالش تباه جوهر هوشمندی او در ظلمت آمود داشتی در خیال آن شد که راجه تودرمل را
که نظام این لشکر بفروغ تدبیر و شجاعت و اخلاق اوست بازمیگرد و از هم گذراند تا سر از فرمان پذیری برتابند و کامی چند
بفراخ آرزوی خود زند گروهی انبوه ازاد باش که فراهم آورده بود بآئین شایان آراست و چنان خواهش نمود

ج سوم

کوراجه منظر خود درآورد و آن سعادت اندوز آگهی پذیرفته فتنه بندر آراسته بود پردهٔ آزرمی ازو دریده و تا آمدن این
هنگام داشوون سجان بدنهاد بنگاله از گدهی گذشته باندیشه مبارزت نخوت فروش آمدند و گروهی از ذراولان
لشکر منصور با پیش آهنگان مخالفت آویزش نمودند جلال الدین مسعود و جمعی توابچی باشی و چندی دیگر گزین خدمت گزی
بجای آوردند زاینه تو در علباوید و وران آگاه دل و سعادت گزینان بیدار بخت انجمنی ساخته بیچاره گری نشست
بسیاری از نیروی بیزدلی و وید و تیرگی اقبال شاهنشاهی پاسخ گذاردند که همت بازوی تائید آویخته معرکهٔ کارزار
آرایش یابد و برخی ژرف نگاهان هشیار خرام چنان گزارش نمودند امروز تندباد شورش از هر طرف برخاسته و یک
یک اندیش نیک سگال از دوربینی دنیا پیچی باز دانسته نمیشود و از معصوم خان فرنخودی که برگرفته گوناگون جهان
گیتی خداوندیست خاطر آرامش ندارد و حصاری شده راه دوربینی پیمودن سزاواری نماید چندی که بضرورت بدان گروه
تا فرجام پیوسته اند خود را بعسکر اقبال میرسانند و از چگونگی همراهان آگهی بسزاواری میسد بدان کاردانی و حزم اندوزی
آخرین رای بپذیرفتند چون قلعه منگیر گنجایی جنود فیروزی اعتصام نداشت از گذشت آن سرزمین شایسته
حصار گزیدند شانزده امرای خدمت گذار مورچال گرفتند و در فرو بردن خندق و برآوردن دیوار کوشش رفت
در کمتر فرصتی چاردیوار بلند بنا و انتظام یافت حصار شهرپناه ارک گرفت و بیست و چهارم تیره رایان باطل ستیز
بدان حوالی گرد شورش برانگیختند و بتوپ و تفنگ هنگامه پاسخ آرای گرمی پذیرفت همواره جوانان جانکند
از هر طرف عرصهٔ مبارزت آراستی و کارنامهای مردانگی چهرهٔ نشاط افروختی و درین زد و گیر بسیار از گروهی انجم
شکوه خاک حقیقتی بر تارک افشاندند بغنیم پیوستند سرگروه این گروه کبیج کراتر خان دیوانه و همایون قلی شاه دیوانه
بودند از اسبابی تائید کمترزمانی غباری را به روی فرونشست و ازان گروه جوق جوق آمده سجود نیایش
بجای آوردن گرفتند از سوانح نوا حتن و فرستادن میرزا کوکه بشرقی دیار چون رازداران حریم قدس آستان
شرمندگی و پشیمانی کوکلتاش بمسامع حقیقت نیوش رسید گیهان خدیو پوزش پذیرفته بعنوان نوازش پایهٔ اعتبار
افزود و بسترگ منصب پنجهزاری اختصاص گرفت و درین هنگام عرائض مجاهدان فیروزی بدرگاه خلافت آمد
و سرگذشت قلعه گزینی و بدگوهری همراهیان و هجوم مخالفت والتماس کومک تازگی گزارش یافته بود شهریار دیده ور
بسرانجام لشکر اشارت همایون فرمود کوکلتاش از سعادت ورزی و نیک اختری جویای این خدمت آمده بود
که تدارک ایام گذشته چهره افروز نیکوبندگی گردد از فروغ راستی خواهش پایهٔ قبول یافت بیست و نهم بخطاب
خان اعظمی سربلندی بخشیده دستوری دادند سید عبدالله خان قاسم خان میرزاده علی خان عشقی خان
مختار بیگ یوسف بیگ سکندر جلی حیدر دوست قادر علی استاذ کریه قنبر سهاری و دیگر بهادران کارطلب
همراه گردانیدند و در گرایان بادیه خدمت بگرانمایه خلعتها و گزین اسپان سرفرازی یافتند منشور والا نفاذ پیوست

کچون گوکلتاش بفیروزی جنود پیوند و امرای عالی شکوه و دیگر سپارزان سعادت سرشت بفروغ عقل دور اندیش او راه گرای نیکو بندگی گردند هم درین ولا حکیم ابو الفتح بناصیه سائی آستان اقبال سعادت اندوخت برهم زدگی بنگاله و ناسپاسی سپاه آن دیار بشیوا زبانی گزارش نمود و انداختن خود از غرانه ذره پرورد دیده آبایی شدن و بدستگیری قدسی توجه بساحل رسیدن گذارده سجود نیایش بجای آورد و عرضه کرد که میر معز الملک اگرچه نخست از تبه رائی و بدگوهری باگروه شورش افزا یکتائی گزید لیکن از دور اندیش راه جدائی سپرد و شگفت آنکه درین زمان که هنگامه ناسپاسان روی در شکست دارد از سواطع اقبال روز افزون آن تباه بسیج عربده کار در جونپور هرزه درائی میکند و بدنهادان واقعه جو می را فراهم می آورد و مولا محمد تبریزی در زاتر خائی و فتنه اندوزی دوشادوش گام برلب پرتو اشارت یافت که اسد خان ترکمان از مانک پور بآن حدود شتافته زیاده سران آشفته رائی را بدرگاه همایون آورد و آن عقیدت گزین کارسند فرمان شده شایستگان نیستی را بدست آورد و در حدود قصبه آناوه کشتی بدگوهران در ان موج خیز دریای جون فرو شد و عالم تختی از آلایش نادرستان کج گرا پاک گشت و از حزم اندوزی و کارشناسی والا فرمان بخان اعظم مصحوب امیجند شرف صدور یافت که میر علی اکبر برادر خرد معز الملک را از زمانه مسلسل بدرگاه والا روانه سازد اگرچه بهنگامه ناسپاسان در نیامدی لیکن همواره بپیغام گزاری و بیهوده سرائی از درونه شورش شدی باگوکلتاش در مقام سرکشی و حیله اندوزی در آمد از انجاکه معامل دیده و ربلود وستان فروشی سود نیامد رام چند و حیدر دوست او را ببارگاه خلافت آوردند رافت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده بدبستان زندانی فرستاد از سوانح دریده شدن طیلسان تزویر شیخ قطب در قصبه جلیسر از مضافات دار الخلافت آگره زمانه سالوسی آراسته داشتی و راه ساده لوحان زده روزی خود فراخ گردانیدی ناگاه شیخ جمال بختیار بدام تسویل او در آمد و نیرنگی حیله را کرامات اندیشیده در قدسی محفل گزارش نمود و از انجاکه جویای سرو آدم شیوه دوستی گیهان خدیو ستیهیدن و آرزو کردن چون ایزد بیهمال در پاسبانی آن یکتای بزم آفرینش توجه دارد چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت نخستین چندین کار آگهان دیده ور که از نقش کردار بر برونی اندیشه در فن ربایند و رازهای پوشیده از لوحه پیشانی برخوانند باید فرستاد اگر یافت این گروه معاضد افتد رفتن او لبه و معه سزاوار و گرنه دستمایه گردیدن فراوان مردم گردد میرزا خان و حکیم ابو الفتح که در داستان حقیقت آموزی اورنگ نشین فرهنگ آرا دیده بینا را توتیای شناسائی میکشیدند باین خدمت نامزد شدند از دوربینی در است ادمنی برخراسب ظاهر و باطن او آگهی یافته در پیشگاه عدالت آوردند خدیو جهان در یافت ایشان بر ازوی سخت بند خانه زندانی جای داد تا نکوهیده خوی مردم فریب باز ماند و حق هم آغوشی باطل نگردد شیخ جمال سجود نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت و آن تهیدست تزویر فروش شرمسار کردار بیچاره گری

نشست الحمد لله که بسیامن دانای رموز انفسی و آفاقی بسا کمر اندوزان روزگار ترقنده گذاران خیره روی از تیه کاری برآمده ره نورد صفوت سرای سعادت آمدند و از سجاده تلبیس بخاک نیازمندی روی نهاده از خودبینی سجود شتافتند بزرگان آشنائی پیشتر در پیراستن راستان صورت تکاپوی نمودی و از دشواری کاری و ناتوانی بآراستن دروغ زبان معنی کمتر پرداختی امروز از فروغ ایزدشناسی خدیو آگاهی این کار بزرگ تر بانجام میرسد فرو هیده مردم انصاف گزین داند که پیرایش صورت و معنی و آرایش صورت ظاهر و باطن چندین گروها گروه در زمانی باستانی همت یک کس بر تو ظهور گرفته و گوناگون مردم از تفسیده دشت بشهرستان تحقیق نیاسوده زین پیش سخن نقد دریافت مخاطب از خلوتکده اکنون ببارگاه ظهور می آمد امروز باندازه حال متکلم پذیرای فیض میگردد و اشرف برادران در نیایش آن خجسته منش چه خوش می سراید نظم

ساقی قرابه بشکست
باد انش و بغض فلک سیر
بربسته دکانهای تزویر

ساغر شکن حریف مست بد
بگرفته عیار کعبه و دیر
بگشاده ز نقاب خاک کیسر
بر تاج نشانده استغنا

برات عیار قلب کاران
بر مسند کبریا نشسته
بر تخت الفقر بوده خرسند
بر تخت کشیده ارابعینها

نقاد ضمیر کم عیاران
سد بتکده ریا شکسته
الملک بکلیم داده پیوند

سربلندی یافتن شریف خان باتالیقی شاهزاده سعادت سرشت سلطان مراد

کارآگهان بیدار دل و کاملان هشیار مغز یکتائی گزیده آمد و براهین عقلی و عرفی امارت دست یکدگر که کارهای دینی و دنیائی و فیا دارهای صورت و معنی از خرد و صواب اندیش انتظام گیرد و سپس این چراغ آگهی سپاس صفوتگاه آرامش نتوان برد اشعار

چه نیکو متاعیست کار آگهی
گزین نقد عالم سپاهی
جهان آگهی است کاندر جهان
بود آگه از کار کار آگهان

بدوری نکوهیده خویان و آمیزش نیکوان افروزش یابد و ازین نمط زندگانی کامه دل توان برگرفت و صید مقصود بدام آورده در هزاران یکی پدید آمد که بی میانجی پذیرای آن پرتو گردد و از گزند همنشینان بد برکناره زیبد هرگاه یکتائیان تجرد گزین که یکی بسیج ایشان دست از اختلاط بازداشتن است و دل از غیر وا پرداختن براه انتظار آن تابش حقیقت نشسته در آموزش گام همت بردارند و بدلستانی هنگامه شتافته عقل هیولانی را نقوش مینائی آرایش بخشند پیداست که نخستین سعادت کثرت آرا چگونه در گوهر تن ساختن دل بصحبت شائسته سرشتان خرد پژوه آرزو نیه و مسند بنا شد و هرگاه شورش طبیعت نابینا و نیرنگی نفس بوقلمون و نارسائی عقل ددخدای

ج سوم ۱۷۱

ورنگین بساط دانا فریب وانبوهی صورت پرستان خویشتن دوست بی توجهی طبیب انفس فراهم آید جای آنست که دلهای شناسا خون پالاو پاهای طلب آبله ناک گردد و بجستجوی سخت دلی آرامی شگرف پا بی نگاپو نرساید مگر آنکه بخت بیدار باشد و عنایت ایزدی یاور از این آشوب لاخ خطرناک بسعادت جای عافیت رسد و بنزهت گاه رخت اقامت اندازد و نشان بابندگی پیوستن نیک مردان خیرسگال ست تا اولین پایه بدستمایهٔ آموزگاری تن نشین و دوساز تباه برکناره شود و نقشبند نکوهیده سیر تنها از لوحهٔ خاطر سترده آید آنگاه با نیتی صافی و کوشش فراوان بستوده خوهای آراستگی جوید و بو که از بختمندی و ستاره روشنی کامیاب ظاهر و باطن گردد و از همون گروها گروه مردم دگرگونا گون آدمیان ست که بیرایه دولت سرمدی و سرمایهٔ نکال جاوید همزبانان محفل نشین اند فرومایگان زیان زده را از همدمی خردپژوه پابند دین و در شائسته کاران نیک اندیش نشان سیه گلیمی زدوده آید و فر سعادت جلوهٔ بختمندی می نمایند و دولتمندان سوداند و زر را از آمیزش گریزان بد و خراب درونان آراسته ظاهر کار واژون گردد چنانچه کهن نامه بدان شیوا زبانی میکند و دانش گزینان حال زبان گویان گشاده و دراز دیرگاه باگزیرهرکه ومه آنست که بینا گشته دریاسبانی همت گمارد و در کار همنشینان گزین نامل بجا آرد فرمان فرمایان والاشکوه و مسندآرایان اقبال را چه مایهٔ اهتمام درین شگرف شغل خواهد بود و چگونه درین مهم خطیر توجه دائمی مبذول خواهند داشت ازین رو پادشاهان ژرف نگاه گرامی فرزندان از بیم چشم زخم همواره سپند سوزی بکار برند فراوان نیایش دادار بیهمال بجا آرند و در پیشگاه خلافت داشته اندرزهای سعادت افزا و پندهای دل افروز گزارش فرمایند و از مهراندوزی و عاطفت بهرهبانی خویشتن از آفت نکوهیده مصاحب و از دوربینی و ژرف نگاهی بآن دیدبانی پسند لفرموده با پیران اخلاص اندوز روزگار دیدگان خیرسگال را با تالیقی نامزد گردانند تا از گفتار و کردارشان سعادت آموز و خردپیرا باشند و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گرائیده نور بینش افزایند و از زور بالش سطوت هنگام غیب از محفل همایون ناسزائی نتوانند خود در العنوان نیکوئی فروخته نکوهیده خوی به پیشگی راه نیابد المنة لله که درین فرخنده روزگار کشورخدا این ستوده خو را چون سائر گرامی صفات بروجه کمال وارد و ذات مقدس بی آموزش آشیجی از دبستان ایزدی چنون آگهی بذیرد و گزیده از طبقات عالم بدان نزهتگاه تقدس نرسد و پایین والا پایه شناخت و عالی رتبه کاذکر بر بساط نیایش و نیازمندی برنشسته تا قدرا

جهان بوقلمون نماید و از سیماس آن پیکر نورانی تکوین بیگانگان دوران همایون محفل گوناگون
سعادت رسیده سجود سپاس گزاری بجا آرند و عالمیان از اقلیمهای دور دست نور پذیرنده اقبال
شده روی التجا بدرگاه سلاطین مطاف آورند از پنجا پای حق پژوهی فرزندان رضا جو قدسی
توان شناخت و مرتبه حقیقت اندوزی آن والانژادان سخت و رسجو مله قیاس توان آورد نهان
زمان باصناف تربیت عاطفت اختصاص می یابند و بانواع عنایت چهره نشاط برمی افروزند
چنانچه شهریار دوربینش درین بهار دولت تازه توجه بفرزند عقیدت گزین سعادت پژوه سلطان مراد
فرموده هشتم امرداد شریف خان را که باقدم نسبت جوبرخمندی از ناصیه حال او تابش میداد
باین گرامی خدمت سرفرازی بخشیدند بهم آئین خرد را رونق افزود و بهم پایه اعتبار بابرین بلندی گرایید
و بسپاس گزاری این مهین بخشش گزین کشتی اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت دوست
نمود آن کامروای مودت و اخلاص ملتمس او را پذیرفته سرمایه جاودانی مباهات کرامت فرموده چهره
دولتمندی آن فروغ دیگر گرفت

ابیات

بلی محفل عیش وا فروساز	که دوران نیازد بهمدرراز	فراهم شد از شوق هنگامها	که خوانند نقش هنر نامها
	فراوان در دولت و ناز بود	در دولتش بر جهان باز بود	

و از سوانح سپری شدن روزگار شجاعت خان درین ایام که بدگوهران شرقی دیار غبار شورش
برانگیختند برخی مخلصان حقیقت اندوز و سوداگر منشان معامله شناس را از ولایات دوردست
فرمان طلب شد و یرلیغ والانفاذ یافت که امرای گجرات و مالوه از یورش دکن دست باز کشیده
آماده خدمت باشند و جهی یساول بآوردن شجاعت خان روانه شد او اول تیر او از سارنگپور
بخاک بوسی آستان قدسی سپهر آمد و نخستین منزل پیمانه زندگی او لبریز گشت و ستاره پایندگی
بنشیب گاه نیستی فرونشست عوض بیگ برلاس محمد قاسم هزاره بیگ خسرو خداقلی و بسیاری
از نوکران بی آزرم و ناسپاسان پریشان شرح داستان شده حاجی شهاب الدین را لبهرداری
برداشتند گمنامی را بلند آوازگی و خاکبازی را تاجداری نام برنهادند و باندیشه نکال جاوید در
کمینگاه فرصت نشستند پایان شب بیشتر بیرتال لشکر همراه بجهه دبار خالی رو نور دید برخی
گرمی شغل کوچ داشتند بدگوهران بآزرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند فریادی سترگ
برخاست و آوای عظیم در گرفت بسراو تویم خان جوبای آگهی شد و بگزند جان فرسای نقد زندگی
درباخت شجاعت خان بیرون نشناخته زبان پرسش برکشاد و خود را آماجگاه یافته از آن حشمت

و یو بار و آشوبگاه دهشت انگیز بجیبه شتاب آورد استجا نیز لشکر گزندے چند با و رسید هنوز رمقے از
جان بود که پیش خدمتان حقیقت اندوز و نزدیکان کار آگاه را بعماری درانداخته روانه سارنگپور شدند
و از پخته کاری و زمانه شناسی چنان ره نوردیدند که بسیارے زنده انگاشتند و چندی بدان تصور یکگونه
همراهی گزیدند آن دوربینان فراخ حوصله و کارشناسان راست کردار در کمتر زمانی بحصار آن شهرپناه بردند
و مژدهٔ رستگاری بر زبانها انداخته کوس شادمانی بلندآوازه گردانیدند گرد شورش فرونشست و بدسگالان
کناره گرفتند شگفت تر آنکه بنده و بار دران صحرای بی یار و بیابان بی زینهار دست نبردی راه نیافت با
هجوم یغمائیان خیره رو و غارتگران شوریده مغز بعافیت گاه پیوست بیشترے از رسندگان
ناسپاس انجام کار دانسته بدست درازی و کام ربائی گام سرعت برداشته بودند خیر زندگی یاوری
نموده برخے بپاسبانی برخاستند تبه سیجان بی هنجار و کوته اندازان دراز سودای هراس گرفته
راه خمول سپردند در اندک فرصتی بدکاران تباه اندیش بقهرمان معدلت گرفتار آمدند و بگوناگون
بادافراه عبرت نامهٔ جهانیان گشتند عمده اسباب شورش بدگوهری و سیه دلی قلیچیان فرومایه
و سخت گیری و نارسائی آقا و سربازی مواجب سپاهی بحساب بازداشتی و بنکوهیده و دشنامهای نشنیدنی
کردی و ناخوش سخنان قهر برگذاردی اخلاص گزینی و خیرسگالی ناپدید حقیقت گذاری و نمک شناسی
کمیاب و زشت خوی و سست پیوندی را بنیاد مستحکم چرا درین آشوب نزار طبیعت و دهشت سرای
ناشناسی نزهتگاه دل غبارآگین نشود و گلبن حق شناسی بزرگ ریز نیاید بزرگان بیدار بخت
سررشتهٔ سود و زیان بدست داشته سپاس نعمت رسیدگی بجای آورند و از فروغ بینش نیک
از بد جدا ساخته و فراز از نشیب دانسته نخستین آشنائی نکند ردی کرم نیاورند و اگر از نیرنگی روزگار
و سخلبازی زمان میسره ناگزیر رود به گشاده پیشانی و آزرم گزینی ده یابی رود و داد و دهش چنان
فراپیش گیرند که از گرسنگی بیاسایند و سرمایهٔ شورش بدست نیفتد همواره از کارکرد انیان آگاهی بکار برند
و از همزبانان و مسازان پژوهش نمایند بو که بدین آئین از گزند فتنه رستگاری رو دهد و تریاق و زنی
چارهٔ هلاهل بیدانشی و چون ببارگاه خلافت آگهی آمد گیتی خداوند سفر گزین ملک تقدس را خوشنگار
آمرزش آمده در انتظام الصوب توجه فرمود و بفراهم آمدن پراگندگیها شریف خان را روانه گردانیدند
فرمان شد که باز بهادر بوی را و از گجرات آمده بیاوری همت گمارد و دیگر اقطاع داران آن سرزمین
از اصلاح دید بیرون نرفته یکتائی دارند و بهادرین ملا شهباز خان باستان مقدس جبهه سای آمده
بمالش نخوت آرایان صوبهٔ اجمیر دستوری یافته بود و از خدمت گزینی و جدپیشگی او رانا پرتاپ آواره

دشت ادبار گشت و بروز ناکامی افتاد و هر بامداد را شام واپسین شمردی و درود داد و بینائی آبا یا
گشتی بر یورت تیجال سیو دیه تاخت شایسته آورد و بسیاری بداندیشان قالب تهی کردند و بنه و مال او
یغمائی شد و آن حواشی را از بدگوهران پاک ساخته سیه نشین گردانید و سترگ همین در سراپای تیره درون
نافرجام افتاد چون گرد شورش در شرقی بلاد بلندی گرا شد آن گزین خدمت را باندیشهٔ فرستادن آن
دیار طلب فرمودند هفتم تیر بسجود قدسی آستان سود دین و دنیا اندوخت و دران نزدیکی عرضداشت
شرقی سپاه رسید که فرونشستن غبار شورش بی توجه موکب همایون دور مینماید هرچند ضمیر پیش بین
گیتی خداوند آگهی داشت که این خام فتنه را خمیرمایهٔ پایندگی نیست و ناسپاسان تباه اندیش در کمتر زمانی بباد نیست شوند
جنبش رایات قدسی چه بلشکر دیگر آرزومند نخواهند شد برای دلجمعی اولیای دولت و احتیاط گزینی و در فرستادن
جریک الارفت و کارپردازان سلطنت بدان همت گماشتند پانزدهم آن پسندیده خدمت را گرانبار اندرز
رخصت فرمودند پایبوس هنگی سلیم سرمور قاسم بدخشی شیخ آدم نصیب ترکمان شیخ کبیر حکیم مظفر عبدالقدوس
بهادر علی و بسیارے از کارطلبان حقیقت اندوز و هنرپژوهان رزم آرا با فراوان خزینه همراه ساختند آز
سوانح در آمدن مخالف بدست مجاهدان شرقی دیار از فزونی سرتابان و کمی کند آوران اقبال و حصاری
شدن اولیای دولت و نقش دو رویی باختن و دو رنگی نمودن برخی جنود فیروزی مخالف سر اشکبار برافراشت
راه نخوت فرا پیش گرفت چون آذوق مبارزان قلعه نشین از بحر و بر رسید اشت میرزا شرف الدین حسین و
معصوم خان با چندی براه پتنه فرود آمده گذرگاه خشکی گرفتند نوارهٔ خود را دریائی ساخته بستن دیگر مسالک اندیشیدند
چون آگهی آمد که کشتیهای مکروه ازان طائفهٔ واژون بخت دور مانده صادق خان الغ خان نقیب خان با ترجی
بسیارے جابکدستان براه خشکی شتابان شدند و رامی پترداس را با برخی از دلاوران از راه دریا فرستادند
و مهتر خان را با جمعی از آب گذرانیدند که ازان جانب شتاب آورد کارآگهان خدمت گزار نوردیده دست چیرگی
برگشادند نزدیک سه صد کشتی پر از ساز پیکار بتصرف در آمد اولیای دولت را سرمایهٔ نیروی سترگ شد و تیره رایان
فسوده خرد را سرپیشک ادبار رسید و همدرین ولا خواجه شمس الدین خافی از هنگامهٔ ناسپاسان بیرون شده گوهر افروز
یکو بندگی آمد دران هنگام که مظفر خان گردش روزگار سپری شد معصوم خان خواجه را بگمان زرداری در حمایت خود
برفت چون بخورش خوئی و گرم خوئی کارے نساخت بخیره رویان بی آزرم سپرد نزدیکی بود که دران تنگنای شکنجه
قالب تهی سازد و از نیرنگی تقدیر عرب بهادر بپاداش پیشین دوستی برخاست و باندیشه آنکه اندوختها اورا بدستگوی
فراگیرد و پیش خود آورد و بستد از پا گرفته بلابه گری نشست خواجه بهنگام فرصت با چندی سعادت گزینان
بختوران انجمن باطل ستیزان برکناره شد و در قصبهٔ کهرک پور براجه سنگرام پیوست و از راه بستگی و تنگ میدانی

بسپاه فیروزی نیارست رسید لیکن سراسیمگی مخالف را گزین سنی آماده گشت همواره کاروان بازرگانان بشکر
مخالف نزدی برمواشی آن گروه که بیچر ابرآمدی دست بردی نمودی در کمتر زمانی حسن علی عرب فاق دیوانه بهرام
نیشاپوری علی قلی حریز و بسا نیک سگالان پاکیزه گوهر که از بیچارگی بغنیم در آمده بودند خواجه را دریافتند قریب هزار
و دویست کس فراهم گشتند معرکه تباه بسیچان سست پیوند نخست پراگندگی پذیرفت و هنگامه بدسگالان از رونق افتاد
صفات وزیر و از سوانح زنانی شدن شاه منصور دیوان از آوارهٔ نویسی و کفایت اندوزی
در داد و ستد سپاه بار یک بینیها نمودی و کار وزارت یکسو نهاده استیفا پیش کردی وزیر آنست
که بفروغ دیده وری و نیروی راستی پاسبانی مال نماید و در نگاهداشت بندگان خدایگانی همت
برگمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را نشاهراه شمرد و با دوست و دشمن یکسان زیستن
از راست سرائی دارد و بایست وقت سزاوار حال از دست ندهد و زر اندوزی را بهین کارنامه
و بگشاده پیشانی و شیرین زبانی و دل توانگری خاطر مهربان و انصاف پرور و امر زندگی نماید چشم ناتوان بینی
برلسته در فراخ حوصلگی برکشاید و دکان مشکل پسندی و سخت گیری برچیده از جهانیان بازرگانی هنجار را
فراوان نرخ برستاند بو که بدین شگرف طرازی گروها گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون
شده در سر ابستان عقیدت عشرت جاوید اندوزند و مستوفی را خبر لوازم بیک جهت گیر و ناخن زدن
و باقی کشیدن مال و افزودن کارے نباشد و غرض از میانه برداشتن سررشتهٔ امارهٔ تیاق داری نماید خواجه
از جادهٔ خویش پا کشیده کفایت اندوزی پیش گرفت و شورش زمانی و دستبرد روزگار را منظور نداشته
بازخواست بقایا در میان آورد و راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامهٔ نبرد گرم دارند و بازار
سربازی تیز آویزش جانفشانی و دل شکر دهی در میان کارپردازان سلطنت از زیبائی و وقت شناسی در
چنین معرکه زد و گیر و داد و دهش از سر کیسه بربسته مال برگرفته را باز میطلبید این بازیافت راجه توان نام نهاد
و طلبگار را هنگام را از کدامین گروه توان شمرد شهریار معدلت دوست او را از تصرف باز داشته شاه قلی خان
محرم حواله فرمود و منصب والای وزارت بوزیرخان بازگردید مبارزان شرقی دیار ازین سترگ عاطفت
کمر جانفشانی از سر بستند و پای جوانمردی پیشتر نهادند بسیارے از ناسپاسی بنیایش گزاری آمدند بو که
نیز دگرزره نمایند و از آسیب جانگزائی و تباه بسیچی برکناره زیند آز سوانح دستوری یافتن بعقوتگاه عقیدت
گوهر اکلیل خلافت شاهزادهٔ دانیال بصوب اجمیر اورنگ نشین و فرهنگ آرا از دستگاه حق پژوهی
دیده وری بدو گونه ایزدی پرستش کاخ دولت برطراز دو اساس فرخی روز افزون بران نهد نخستین
از دوام آگهی سعادت نامهٔ کردار را فروغ حقیقت بخشد و از دمسازی خرد که خانهٔ خدای این نگارین سراست

ومعامله گذار این چارسوی دادوستد طبیعت را فرمان پذیر دو درین عبادت دگرگونی نیرو دو از انجاکه
اسپهبدی پنجی سر القاب پیشوای جهان معنی ساخته است آنچه ظاهر نگاهان صورت گرا پرستاری دادار
بیهمال شمرند بجای آورده و باندازهٔ مزاج زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد چه همگی مقصود پاسبانی ساده لوحان
کج روی و تباه سگالی و صاف داشتن عرصهٔ جهان از غبار کوته اندیشی و نیایش تکری نزهتهای غنودگان
بیدار دل ازین گونه انگاشته اند اگر توسل بروح آن دادار پرست مطلوب است آنجا دوری و نزدیکی
نگنجد و اگر بزرگ داشت فرسودهٔ خاک در نظر شریک معبودی و بت پرستی درین هنگام که معنی پژوهان
حقیقت انداز افزایش گرفتند و دیده وران گوهرشناس روائی و کوته بینان صورت پرست در
لباس سعادت در آمدند از ساحت اندیشهٔ گیتی خداوند نقش لزوم این گونه عبادت شمرده آمد خاصه
در ینولا بدان حواشی شغل ملک آرائی نبوده بارگاه خلافت گوناگون کار در پیش ناگزیران را عزیمت
باز آمد بوقت گرانمایه را بسزا و ار آن آباد گردانیدند لیکن چون آن مشهد فیض وسیله بخش فراوان
بیند و بسیاری آرزومندان کامیاب خواهش میگشتند بخاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که یکی از
فرزندان والا گوهر بدان قدسی مطاف شتابد و خواهش گران بادیهٔ انتظار را بوادیه رساند نوزدهم
امرداد آن نیر آسمان اقبال را دستوری دادند شیخ جمال و مادهوسنگه و شیخ فیضی و جمال خان و برخی
نزدیکان عتبهٔ دولت را همراه فرمودند چهارم شهریور یکتا خدیو آفرینش را بگوناگون ماتم کشیدند جهانی
ببر نیز بخشایش آمد از سوانح فرستادن حکیم الملک بحجاز از آزردگی دل بدنیا بسته و این اندیشه گرد خاطر
نمیگشت بیاد افراه بعز تهاد دستوری یافت چنانکه وسائل بر انگیخت سودمند نیامد نهم آن ماه بگی اندوختها
روانه شد و چشم حسرت بازپس نگران از سوانح رسیدن شاهزادهٔ والا گوهر از خطهٔ فیض بخش اجمیر در کمتر زمانی
بدان سرزمین کشاده رو و فراخ دامن صلای افضال در داد و عموم تهیدستان آرزومند شاد کام شدند و چند گاه
هشتم بسجده گاه مقدس سختمندی را تابش دیگر شد و هم درین روز یکی بدرگاه همایون آمد شکل گوش داشت
و نه شکاف آن شگفت تر آنکه گفته را بی تفاوت شنودی همانا زمزمه سازان بارگاه تقدیر جلنطله سترگی
این دولت ابدی اعتصام بگوش جهانیان میرسانند و نیرنگی اقبال روز افزون بگوشان روزگار
سامع افروز از اقتضای افزودن اعتماد خان گجراتی از شایسته کرداری که در عنفوان کشایش گجرات بظهور
آورده بود پیوسته خاطر جهان آرای گیهان خدیو یادآوش آن میخواست درینولا که کتابهٔ سعادت پژوهی
و بختمندی از لوحهٔ پیشانی او برخوانده آمد شهریار کام بخش نوازش فرمود سرکار پتن باقطاع او داد و آبادی
خالصات گجرات بدو بازگردید سی فیل و صد اسپ بدو بخشوده دستوری دادند و میر ابو تراب را

ج سوم ۱۷۹

یاوه‌درای گویی و صلاح اندیشی همراه گردانیدند از سوانح بازرسیدن یوسف خان چک بمرزبانی کشمیر بگاشته آمد
از بدگوهری و ناسازگاری بومیان آن سرزمین سپه روز ناکامی نشست و برهنمونی بیدار بخت روی نیاز بپایهٔ
اقبال آورد و سید مبارک نیرنگ دستان سرائی و جادوزبانی فتنه اندوزان ده زبان فراز مسند حکومت
برآمد و پیش از سپری شدن دو ماه بدنهادان بی آزرم و بی نشانان ناهنجار او را از اورنگ نشین خمول گزیدند
و لوهر چک عمزاده یوسف خان را بسرگی برگرفتند چون او جبهه سای آستان قدسی شد بگوناگون نوازشها
برنواخته بکشمیر رخصت فرمودند و فرمان مقدس نفاذ یافت که امرای پنجاب شایسته فوجی همراه سازند
کشمیریان از شادخواب غفلت درآمده بچاره سازی برنشستند از بیم فیروزی جنود بلاو بزسخنان لابه‌گری
نمودند و گزند لشکرآوردن دلنشین گردانیده تنها طلب داشتند بیشتر از آنکه لشکر سرانجام یابد و بی آنکه این راز را
در میان نهند گام سرعت برگرفت در بیرم کله چند نام‌وران ملک آمده دیدند مرزبان نوآگهی یافته شمس چک و حیدر چک
و بسیاری را بچاره گری نامزد گردانید نام بردها با ساز پیکار رو برو آمدند و زخود توانائی آویزش ندیده این
راه گذشته بسوی پورشتافتند لوهر چک با برخی سپاه در برابر آمد چون خلاصهٔ لشکر بدان صوب رفته بود
یوسف تا بو یافته بست و هشتم آبان آب بهت را گذاره کرد و بی سزاوار آویزش فوج غنیم پراکندگی
یافت و لوهر چک بدست درآمد و از پیش بینی نور دیده بگرفت و بدان والا استظهار آب رفته بجوی آمد
و بحکومت کشمیر سربلندی یافت از سوانح ریختن حیدر سین مالدیو آن فرومایه کم دانش با آنکه سعادت آستان بوس
آستان بوس دریافته بود از کوتاه بینی و واژونی بخت سرکشی و خودسری پیش گرفت چنانچه
گذارده آمد از بیناکی سپاه کشورکشا بکنج خمول بسر بر دست و هنگام شورش را طلبگار بود و در شورش از
تنگنا برآمده در برخی محال صوبهٔ اجمیر گرد فتنه برانگیخت قدسی منشور باسم پاینده محمد خان مغل و سید هاشم
و سید قاسم و سائر اقطاع داران آنحدود شرف صدور یافت که راه دیده وری دیگهتی سپرده آن خودرای
شوریده بخت را سزای شایسته درکنار نهند نام بردها پابند حکم والا شده روی بخدمت نهادند آن تیره روزگار
برگشته دولت در برابر جنود اقبال آمده آویزش سخت روی داد و بهزاران زیان زدگی آبله پای بادیهٔ ناکامی گشت

هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار

ازان باز که رو برروی سپاه فیروزی نشستند و پردهٔ آزرم برگرفته کج گرا شدند چنانچه در پیشین
داستان گزارده آمد هر روز ناموس دوستان رزم آرا برا او مردی و کنداوری چهرهٔ نشاط برافروختی
دگر داوری دگاه را آب تازه روی برنشاندی تهورگزینان باطل ستیز را آب روی ریخته شدی بیاوازی
تباه سیجی برخاکستان شرمساری نشستی اگرچه ترسون خان و راجه تودر مل و محب علی خان فرخودی

پاس سپاهگری داشته چالش بیرونی نکردی لیکن صادق خان شیخ فرید الغ خان و دیگر مبارزان
کارطلب تازه جوهرے بازار آورده و هنگامه دار و ستد جانها گرمی پذیرفتے اورنگ نشین
فرهنگ آرای بر نیرنگی ایزدی تقدیر چشم عبرت کشود و گاه از مهر فزونی و خدایگانی نوازش
بر بیدانشی و زیان زدگی نادانان کج گرا بخشودی گاه از غیب دانی نزدیک شدن بادافراه بدگوهران
بشارت بخش و پیش آمدن خیر اندیشان خردپژوه عشرت سپاس بجای آوردی از فرمان روائی ملک معنی
بسا هنگام آن گروه را معذور داشته بی شائبه دگرگونی بیچاره گری دل نهادی لیکن از انجا که سبب آرای
جهان صورت را داد اربهال بر دوش فطرت آن یگانه آفرینش بازگذاشته بود ناگزیر برخی توجه در
فرو نشاندن غبار رسیدگی برگماشت لشکرهای گزیده بسرگردگی ثابت قدمان بزم عقیدت پے یکدگر
فرستاد و فراوان خزینه همراه ساخته دلهای عامه را تازه نیرو بخشود و پیوسته خدمت گزینان پیشگاه حضور
مثل بیشیر خان و جمیل و صالح و زین الدین و تاراچند و دیگر تیزهوشان آگاه دل را باسب بام فرستاده همت
و آگهی فزود و تاب نیروی اقبال گرمی هنگامه مخالفان را افسرده گردانید جمعیت این بی بهر و پایان او بادبرده
بسیلاب نیستی در داد و درین دو ماه که بدگوهران شوریده رای آمده گرد حصار نشستند هر روز ایشان تباه تر
از پیش میشد چندانکه پای شکیب از جاے رفت و از نخوت فروشی که بدیوار بست و خندق پرداختی بدان
روی آورده بودند هرچند خان اعظم و شهباز خان و دیگر امرا بپیوستند لیکن آوازه آمدن فیروزی افواج بیم افزا
تباه بسیچی شد و هنگامه ایشان از آن رونق افتاد احتیاط گزینان دوراندیش که جنگ صف قرار نداده همت
بران گماشتند که از حصار برآمده گوهر را مردی بازار آورند و دانا ورد گاه را بکارنامها کندآوری برآیند
بدگوهران باطل ستیز ازین آگهی روی در گریز نهادند و بیابان آوارگی را با نزدهم امرداد پیش گرفتند
برخی سپاه نصرت اعتصام را آن خیال که راه تردیدے سپردن و بیرون آمدن لشکر بدخلوتی بهادران را
طلبگار غافل ازین دریافت که ناسپاسان واژون بخت را سرمایه توانائی از دست شد و تگاپوی آن زند
که پیش از فراهم آمدن افواج گیتی کشا خود را بناه جای رسانند دیده وران والا نگاه ار و اگرچه از حقیقت
حال آگهی داشتند لیکن از دور سگالی و حزم اندوزی قدم بیرون نهاده و روزے یکدو با هزاران گفتگوی فرو چیده
مردم بعزیمت تگاشی از شهربند برآمد محب علی خان و جوقی مبارزان سعادت سرشت هراول گردانید
از ناسپاسی و احتیاط گزینی گام دو فلی برمیداشتند تا آنکه خواجه شمس الدین که دران کوهستان راه پیوستن
سیچست گذار دو آمد با هزار و دویست سوار رسید و برهم زدگی مخالف گزارش نمود و بر عموم لشکر تباه حالی
و نگونساری غنیم روشن شد و اندیشه کار دیگر در سر افتاد و با فزونی بد سگالی و کمی خیر اندیش و گرم بازاری

دو روئی تائید آسمانی چهرهٔ نشاط برافروخت چون بهروزی و نصرت مندی اولیای دولت و خدمتگذاران
فدایگان پرست بمسامع همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوش نیایش و نیازمندی گردانیدند
و عبادت را با عشرت پیوند خالص کرلیست شد هنگامهٔ کامروائی بندگان بیدار بخت و افزودن مراتب اعتبار گری
پذیرفت چون سخن بدینجا رسید ناگزیر خامه پردازی آنکه برخی حال بنگاله نگاشته آید و عبرت نامهٔ آگهی
پژوهان سرانجام یابد حوادث آن سرزمین چون عیار قلب کاران گرفت و ناراست میزانی پذیره شد
و تنک مایگان تیره رای ارتفاع هبوطی را ارتقای عروجی اندیشیدند طائفه بهمان ملک توقف گزیده
بجاویدی نکال در شدند و بسیارے بزیان گاه بیکار شتاب آوردند چنانچه گذارش یافت قیا خان
در اوڈیسه مراد خان در فتح آباد میرزا نجات خان در ساتگانون حرف نیکو بندگی بر زبان گذاردی
لیکن از فراخنای گفتار بصوتگاه کردار نیم گامی برنداشتی و پیش از آنکه پردهٔ آزرم دریده آید مراد خان بمرگ
طبعی درگذشت مکند زمیندار آن ناحیه پسران او را بمهمانی طلب داشته از هم گذرانید و تیول او برگرفت
قیا خان را روزگار بتنگنای ناکامی کشید و بنوش داروی حیات زهرگیاه نیستی برآمیخت بومیان آن جوهی
چیره دستی یافتند قتلو بر سرزمین میرزا نجات رفت میرزا در حدود سلیم آباد آویزش ناهنجار نموده راه گریز
پیش گرفت و در پناه پرتاب بافرنگی شتافت و دو رویان هرزه کار را زمانه تیزی بسزا داد و با وافراهی در
خور با بای قاقشال را دران نزدیکی سخت بیماری درگرفت و با وجود جانکاه زندگی همزبان را با برسے
بدنهاد ان غنوده بخت بر سر میرزا نجات فرستاد و او از سیاه راه آن چیره دستی قتلو شنوده شتاب آورد
در نواحی منگلکوت آویزش نمود و شکست یافته آبله پای دشت ناکامی شد با بکین توزی هنگامه برآراست
قتلو با فسانه سرائی و حیله فروشی راه آشتی پیش گرفت از انجا که کارسازان ابداع و بینش بینان کارگاه تقدیر
بدخواهان دولت جاوید طراز را بهم سزا امید هند بیماری آن سرگروه شورش و دستمایهٔ دودمان آشوب بدرد
بیدرمان خوزه انجامید هر روز دو سیر گوشت دران ریشگاه نهاده طعمهٔ جانوران ساختی چون از خواب دراز
بیخبری و بیهوشی داروی هستی قدرے بیدار شده بود پیوسته گفتی بدکارے و نمکحرامی مرا بدین تباه حالی نشانده
ناسپاسان بهار جانکاهی او شنوده پراگنده شدند میرزا شرف الدین حسین و جباری بابرخے زیانکار بصوب بنگاله
ره نوردیدند معصوم خان کابلی با طائفهٔ بیخردان و اژون بخت بر رهنمونی زمیندار کیدپور بهار رویه شتافت
عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چندے بیدانشان دل بقزاقی نهادند و بزودی آبروی ایشان بنیروے
اقبال ریخته آمد چودهری برای یاوران بر و مندان خزینه می برد عرب و نورم و چندے دیگر تنگ چشمان
بی سرمایه بتاراج آن گام سرعت بر داشتند آواز کاردانی و آگاه دلی تیز رفتاری نموده بجهارپتنه درآمد تیره بختان

غنوده غرور قلعه را گرد گرفتند بهادرخان بدربانی و تیاق آن همت را هم آغوش عقیدت گردانید و دیده وری را بمردانگی دوش بدوش هم درین هنگام که امرای نصرت اعتصام بنایش فیروزی داشتند و در تعاقب غنیم آهسته آهسته راه می سپردند ازین آگهی راه معصوم خان گذاشته بصوب پتنه روی آوردند و رای بهابران قرار گرفت که افواج کشورکشا بشائسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند و برخی تیزدستان ناوردگاه دلاوری بیشتر شتابند معصوم خان فرنخودی خواهش این خدمت نمود چون راجه تودرمل از بدسگالی اولستوه آمده بود رخصت دادند و درینی محب علیخان و مهر علیخان را با برخی حقیقت نشان ازپی روانه ساخت هنگامی که از نخستین قافله آن شهر گرفته بودند و کار بر دژنشینان دشوار نام برده تا پیوسته دست جلادت بر کشودند فرومایگان بدگوهر شتابی دگان ستیزه کار قدری پیکار نموده غبارآلود هزیمت شدند و قلعه را بایزدی حراست گزندی نرسید معصوم خان فرنخودی اگرچه شائسته خدمت بجای آورد لیکن بی صلاح دید اقبال باندیشهٔ تباه کاری جدائی گزیده روانهٔ جونپور شد در اثنای راه حاجی پور را از گماشتگان بهادر بدست آورد و آن روز که زمانه آشفتگی داشت و غنود فیروز گرم پیکار آن نافرجام از حوالی ترهت برآمد بسیاری معموره بگرفت ازان باز سر کار حاجی پور در تصرف او بود

شبخون آوردن معصوم خان کابلی و بخارستان ناکامی افتادن

دران هنگام که شورش عرب فرونشست لشکر ظفرقرین از سرای رائی روانهٔ بهار شد تا کار معصوم خان کابلی بانجام رسد و سر البستان ملک از خس و خاشاک ناسپاسان رُفته آید از فزونی ریزش ابر و بارش پیاپی در کنار دریای پن پن توقف گزید چون هوا طرازِ اعتدال گرفت راه خدمت سپردند آن بدگوهر از بهار برآمده بدامنهٔ کوهستان شمالی ره گرا شد پانزدهم مهر ساکر نصرت اعتصام بقصبهٔ گیا نزول سعادت نمود غنیم تباه سگال بامدادان ازین سرمنزل برآمده بمعمورهٔ شهر بهر می برگرفت و روز دیگر چهار کروه در نوشته دائره شد و از بسیاری آب سلسلهٔ توزک فرود آمدن از هم گسیخت هجوم مبارزان سعادت گزین و کمی مخالفان کج گرا بسیاری را بخواب غفلت درآورد و آن شوریده مغز در دو فرسنگی نخوت آرا بود هرچند تباه بسیچی در مردم افتاد و کارشناسان آگاه دل و روزگاردیدگان بیداربخت در انتظام سپاه سخن گذاردند سودمند نیامد لیکن راجه تودرمل در یورت خویش و صادق خان درجای خود سررشتهٔ دوربینی گسیخته آماده پیکار بودند آن شب نوبت قراولی الغ خان حبشی و جمعی بود سرگروه بر بستر غفلت غنوده نوکران خواب آلود را بکار آگهی فرستاد از احتیاطهای دوراز کار و آهسته شتافتن افواج گیتی گشا غنیم را دل رفته باز آمد و سر افسرده مغز شورش در شد چون در خود توانائی آویزش و دریافت بوم و بار در ظلمت آباد شب دست بردی اندیشید پاسی از شب گذشته بود با فراوان سبارزان آهنگ پیکار رفت و پیش آیندگان غفلت آلود را

ج سوم ۱۸۳

مالش داده چیره دستی نمود ماه بیگ و چندے حبشیان را روزگار سپری شد نخوت افسرده بر معسکر اقبال دست جرأت برکشود آن سیلاب شورش و طوفان آشوب بسر منزل صادق خان رسید آورد و ثبات پائی نموده دادِ مردانگی داد بهادران ناموس دولت جانفشانی نموده کارنامها بظهور آوردند

دو لشکر نگویم که دو کوه قاف	ستادند در جلوه اندر مصاف	چنان گشت هنگامهٔ رزم گرم	که خاره شد از تیغ فولاد نرم

درین هنگامه تیر آنچه شده بود و گزندی از چهره مینمود و کمال خان فوجدار دو فیل باد رفتار سراپای همت آورد هنگامهٔ کارزار را رونق بخشید بدنهادان فتنه جوی در سراسیمگی افتادند و نسیم فیروزی بر گلبن آمال بندگان سعادت گزین وزیدن گرفت و ناوردگاه را آب تازه رویان گلها شکفت از یک طرف لاورن نصرت پیوند جای فیلان آسمانی شکوه شنگرف کاریها بجای آوردند هر تیرے که بفیل میرسید آنرا محرک تیزدستی دانسته همت افزودی و چابک سواران خلاف گزار بخرطوم درهم آوردے بیک فیل هشتاد و بدیگرے پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده وران کاردان بسیاری بندگان سعادت منش زخمی شدند لیکن بایزدی حراست گزند جانی نرسید و بنیروی سماوی تائید فتحی بزرگ رو داد اگر تنگنای همت را قدرے فراخی بخشیده گام تگاپو بر میداشت غنیم را دور ستیز آخر شدے لیکن آن سرزمین تمام زیر آب بود و عزیمتها در نشیب آباد و رایها شاخ در شاخ جنود فیروزی تا صبح حزم اندوزی داشتند چون نور جهان افروز عالم را در گرفت و از ان آوردگاه بیرون شده نزدیک شهر بهره فرود آمدند با آنکه مخالف ستاره سوخته در سه کروهی نشان میدادند توفیق تگامشی نشد از سوانح پیوستن خان اعظم بلشکر اعتصام از انجا که ایزد بیهمال در اقبال افزائی گیهان خدیو است بیشتر از انکه لشکرها فراهم آید شورش سترگ فرونشست و روز افزونی دولت که همه را انبازگی خاطر نشین گشت و برآمدن گوکلتاش ازان شد که چون از گذر جوسا گذاره نمود سرکشی و مردم آزاری و دلیت اجنبیه باعث توقف آمد و همراهان کوتاه بین پیرایش حال زمیندار را سزاوار تر بازنمودند گوش بر سخنان آن گروه نهاده در مالش آن بدبست توجه نمود و در همان نزدیکی شهباز خان رسید خان اعظم او را از رفتن باز داشت و همان سزای بومی پیش نهاد همت گردانیدند چون کارسازان آسمانی در نمایش نیرنگی اقبال روز افزون بودند شائسته بندگان خدایگانی را صواب اندیش نشد و بانجام خسروی کارهای افشردند جگدیس پور نشگاه آن خودسر بتاراج رفت و درخت زاری که در اطراف آن خلاب داشت هنگامه جاهای سرکشان کج گرای شد تیزدستان عرصهٔ مردانگی رخت اقامت انداختند و بکارزار هر روزه جوهر رادمردی را عیار بر گرفتند درین اثنا از ژاژخائی سخن سازان هرزه لای میان خان اعظم

وشهباز خان غبار روئی برخاست و پرتو گاه یکجهتی تیرگی پذیرفت گوکلتاش دست از کار باز داشته
روی بدان عسکر آورده فردای شبخون هژدهم بدان لشکرگاه پیوست و هنگامه را رونق دیگر پدید آمد
از سوانح فرو شدن سعادت علیخان حرب بها در با برخی شورش نشان و بختی آزرم فروشان بصوب
شهباز خان شتاب آورد و امرا از راه حزم اندوزی و احتیاط سگالی سعادت علی خان قمرخان پاینده
سید حسن رستم را با این حریف فرستادند از رسیدن سبارزان سعادت گزین فرومایگان بدگوهر پراگنده شدند
شهباز خان برای پاسبانی ملک جا بجا مردم گذاشت قلعه گنتت از مضافات رهتاس بسعادت
علی خان پاینده و رستم و روپ نرائن تولی نامزد گردانید عرب و دلپت قابو یافته چیره دستی نمودند
شگرف آویزشی روی داد اگرچه حصار را یتاق داری نتوانستند پاس ناموس داشته جان سپنجی نثار
در باختند سعادت علیخان در آغاز شورش افروزی عزیمت فتنه شد لیکن دانشین نفس بدولت خواهی سپر دعرب
از تباه سرشتی قدری خون او بیاشامید و بلختی از آن پیشانی برآلوده بدگوهری را آب دیگر داد از سوانح
برآمدن بسیاری شورش نشان از صوبه بهار چون خان اعظم بجنود اقبال طراز پیوست عشرت را
بلند پایه شد بدگوهران تنک مایه دل از اندیشه کارزار برگرفته بعد کامی بنگاله روی شتافتند اگرچه
تباه سگالی برخی همراهان و خدودک افزائی نارسایان دانش فروش بنگاشتی نشد و از راه همت افزوزی
و یکتادلی روی بنگاله نیاوردند تا ناسپاسان بال و پر ریخته بیاد افراه رسند و گرد شورش یکبارگی
فرونشیند لیکن از سعادت اختری در انتظام ملک بهار تگاپوی شایسته رفت و دران دیار سترگ آرامشی
روداد هشتم محب علی خان را رخصت دادند و از شهر سهره تا رهتاس بدیدبانی او باز گردید سید منظر میر معصوم
بهکری و دیگر خدمت گزینان کارشناس همراه گردانیدند و آن روز بساحت قصبه گیا مورد جنود فیروزی گشت
و در حوالی راج گرد دست محمد باد دست که از بخت برگشتگی با آن گروه دم یکجهتی زدی از روش ستارگی
شرمگین و پشیمان با ذلت کس آمده پیوست و چون فیروزی لشکر نزدیک غیاث پور رسید آگهی آمد که عرب
ناسپاس از شهباز خان شکست یافته بصوب سارنگ پسی سپرده دست ضعیف کشی و زیردست آزاری
گشاده دارد بنابران شاهم خان را با جمعی دران حواشی جاگیر کرده فرستادند که آوارهٔ دشت ادبار را بباد افراه
رساند و گوشمالی را بدست روزگار دهد و هم درین ولا غازی خان بدخشی را با جوقی مبارزان در بهار گذاشتند چون
آوازهٔ فتنه اندوزی معصوم خان فرنخودی که تیره روزگار پیچیده بود ترسون خان را بجونپور دستوری داده صادق خان
شیخ فرید بخاری الغ خان حبشی طیب خان و برخی مبارزان را بصوب مونگیر فرستادند تا آن نواحی از خس و
خاشاک مخالف پاک گردد و عموم رعایا سایه نشین آسایش گردد خان اعظم راجه تودرمل و دیگر سپاه

سعادت گزین بیتنه و حاجی پور روانه شدند و درین هنگام شهباز خان بیشتر از آنکه امرا پیوندند در پتنه آمد و یکی دیگر برآراست چون دلپت و عرب را مالش بسزا داد و حاجی پور را از کسان بهادر بر منور گرفتند و سخود ز انها است و شگرف نخوت لبریز آمد معصوم خان فرنخودی چون بجونپور رفت بهادر تیز دستی نمود به دست در آورده بود اگر عقل دوراندیش را آشفته نرسیده بایستی با اعیان دولت پیوسته بزم آراستی و لیعوا بد یکدیگر انتظام مهمات نمودی از کامروائی که پارساگوهر نیازمندی و نیایش گری بود او بر خلاف آن گرائید و با و یزدی دشمنی برخاست نخست حاجی پور که از دیرگاه بکو کلتاش مقرر شده بود لختی توقف نمود و بشیرین زبانی و کاروانی راجه تودرمل ازان باز آمد خان اعظم و راجه در حاجی پور رخت اقامت نهادند و شهباز خان در پتنه پیشینیان در سرگرانی و عشوه فروشی و آن تازه دست نورسیده زمان زمان در دکان آرائی و سربراهی بافزود دل منصب و دادن جاگیر بسیارے از امرا ربود و آورد خان اعظم دل از همه برگرفت و راجه کار را در طرح انداخت تمامی مهمات آن صوبه شهباز خان باز گردید هر چند نیک اندیشان روزگار و کارگزاران راست میران در میان آمدند هیچگونه رشته یکجهتی دوتائی نگرفت و راه مدارا سپرده نشد هر چند گذارش نمودند که از نیرنگی تقدیر فیروزی جنود نصیب شده اند و نخواهشها در مانده راه نمی برند ناگزیر وقت آنست که گروهی خدمت بنگاله را بر خود گیرند و آن دیگر از بهار تا دارالخلافت را پاسبانی نماید از آنجا که غرض پرده بر چشم حقیقت بین فرو هشته در آن خوب صلاحیکل در نقاب خفا گفته پذیرائی نگرفت خان اعظم و راجه با برخی امرا بجانب ترهت روان شدند اگر چه عنوان عزیمت دفع بهادر بود اما بنفذ دوری شهباز خان را طلبگار شدند لختے راه رفته غازی خان را پیشتر فرستادند آن شورش سرمعرکه نبرد آراست از نیروی اقبال خاک آلوده ناکامی گشت بنه و بار او بدست در آمد شهباز خان با فراوان لشکر متوجه جونپور شد اگر چه او را نیز جدائی از ان هنگامه و خلاصی از گفتگوی هرزه برین آورد لیکن چنان وانمود که معصوم فرنخودی را رهگرای بندگی گرداند از سوانح سپری شدن روزگار شرف الدین حسین میرزا هر چند سران فیروزی جنود بخویشتن داری افتادند نیرنگی اقبال همچنان چهره کشای دولت بود چون معصوم خان کابلی راه گریز سپرده بنگاله شتافت میان او و میرزا گرد نفاق برخاست و هر یک بکین یکدیگر نشست میرزا از بسیاری مال لغما بهجوم سگ مگسان بدگوهر نغر در در شد آن روباه باز بدستان سرائی و چاپلوسی و لابه گری در آمد و بحیله اندوزی او را مسموم گردانید میرزا محمود نام هندی پسری را از ظاهر پرستی و آدم نشناسی بدوستی برگرفته معصوم او را ابزار نفر ینت و بگفته او آب خشخاش زهر آمیز بخورد میرزا در کمتر زمانی بپاداش کردار نقد هستی در باخت و زمانیان از شرارت او رهائی یافتند از سوانح لبریز شدن پیمانه زندگی دستم خان سال گذشته بجهت

براندهتن سرکشان و نیرو بخشیدن زیردستان صوبهٔ اجمیر دستوری یافت و کارآگهی را بر بیغرضی و جد گزینی
هم آغوش گردانید و درین اثنا اجلال سر بلند و بر سور داس و تلوکسی برادرزادهای راجه بهارمل ازینجا
بی رخصت بدان نواحی آمدند قصبهٔ لونی که بنگاه ایشان بود گرد شورش انگیختند آن فرو هیده مرد پاس خاطر
کچهواهه داشته باندرز گوئی در آمد از انجا که انگاره راسو بان درشت بکار آید و همواره در انرم سا
ملایمت و ملای پناه سرشتان نساخت و سرمایهٔ افزایش بدگوهری شد و سرکشی را سر دیگر برافراختند درین
هنگام باج نیداز بارگاه خلافت فرمان آور و که دستم خان بشیبحست گزار می هم افزائی تباه بیچان
پریشان خرد را براه آورد و اگر پذیرای آن نشوند سزای شائسته در کنارشان نهند او سر رشتهٔ تدبیر گسیخت
و لشتاب زدگی گرائید بی آنکه سپاه فراهم بنگاه آن گروه شوریده سر بشتافت دهم آبان در موضع تهورسی
با غنیم پیوسته عرصهٔ پیکار آرایش داد موهن داس سور داس و تلوکسی بر سر هراول که بسر کردگی مسکین علی بود چیره دست آمدند او در
آویزش از اسپ جدا شده و بیاوری برخاسته دست بکار برد و دستم خان ازین آگهی بیشتر سے همراهان فرستاده
آوردگاه را رونق داد هنگامهٔ جانفشانی و جانستانی گرمی پذیرفت موهن داس و سور داس بگو نیستی فتادند
تلوکسی بطرفی دیگر در آویزه قالب تهی کرد اجلال سرگروه خدا ستیزان جواری نازی پناه ساخته بود یا بی فرصت
یکبارگی از کمینگاه برخاسته دستم خان گویان بعرصهٔ نبرد در آمد او ازین آگهی برافروخته و بکارزار آورد و کمی مردم
در پیشگاه نیتش پوشیده شد آن نافرجام دیو هنجام بیرحم زخم کاری رسانید و او با گزند جان فرسا کار فرمای شمشیر
شده بخاک هلاکت برنشاند و خود در زبان از زدگی حال بر زمین آمد درین اثنا برخی از سپارزان رسیده
بر اسپ سوار کردند چون هنگامهٔ زد و گیر گرمی داشت گزند را انگفت نیاورده و بمردم دل بسیار داده همت بخشید
کندآوران عرصهٔ نیروزی بسیارے را بخاک و خون برانداختند و گروهی غبار آلودهٔ ناکامی گشته راه گریز
سپردند بنگاه سرکشان تیره بخت تاراج رفت بیامن اقبال روز افزون سترگ فتحی چهرهٔ نشاط برافروخت چون خاطر از
آویزش فراهم آمد بهمان نزدیکی منزل گرفت روز دوم هنگام بازگشت در تعبیهٔ شیر پور رخت هستی بربست از حسن اخلاص
و یاوری بخت در نیکو کاری روزگار سپری ساخت جان پیچی نثار کرده سرمایهٔ جاوید نیکنامی اندوخت گیتی خداوند بخشش باندوه شد
و از سپهبدی جهان معنی گلشن سرای تسلیم فراش فرمود و بگوناگون مهربانی دلاویز سخنان بیتابی یادش تفسید درونها و قدری جلوه پذیرفت
بر زبان گوهر آمود گذشت از عنفوان بهار هستی سال بی او بسر برده ایم ازان باز در پیشگاه عاطفت
جای داشت خدمتگاری را با مزاج دانی فراهم آورده بود همگنان دانند که آن پرده نشین عفت چندین
سال بی او بوده است همانا جدائی او بروی دشوارتر باشد سزاوار آنکه او در دلجوئی مادرم خاطر سرانجام دهد
پس گران سخنی گذارش یافت و شگرف نکته بروی کار آمد ایزدی همتا سالهای دراز برا و رنگ آگهی

کامیاب صورت و معنی دارا دوالیس ماندگان سفر گزین ملک تقدس را نوازشهای گوناگون آرایش بخشیده غم زدگان سوگواری را نشاط تازه پدید آمد با نتظام آن ناحیت میرزا خان بیرام خان را فرستادند و سر کار تتمه پور در اقطاع مرحمت ولیساجوا بهر اندرز آویزه گوش هوش او گردانیدند هم درین والا خواجه منصور بعاطفت خسروانی اختصاص گرفت گذارده آمد که چه او را از وزارت باز داشته بدبستان زندان فرستادند چون روشن شد که خواجه را در ان حساب نویسی و باز خواست دیوانی بجز کفایت و دقت اندیشی نشناسی امرے دیگر نبوده باز بهمان منصب والا سربلندی بخشیدند و بشایسته نصیحتها جوهر خرد او تازه جلائی یافت از سوانح فرستادن وزیر خان بصوبه اوده چون آن صوب از بزرگ امیری خالی بود رعیت و سپاه را دستگیری فرمودند و ایالت آن دیار بدو تفویض شد و اواخر ماه روانه گشت و بسیاری بندگان خدمت گزین و پیشکار پرستان درست آئین بهمراهی نوشتند از سوانح سزا یافتن نیابت خان این فرومایه نافرجام پسر میر هاشم نیشاپوری است عرب نام داره از خردی باز در پرستاران گیتی خداوند پرورش یافت و بفراوان اعتبار سربلندی گرفت چندے عمل پرداز خالصه بود و آواره نویسان خرده گیر باقی بر آورده بودند آن زر زننده سرکشی از حق گذاری بهتر اندیشید و بتگاپوی خویش رجا و بدنکال افتاد دست دراز کرد و قصبه را محاصره نمود الیاس خان لنگاه با برخے از نوکران اسمعیل قلی خان عرصه پیکار بر آراست و بر ادمردی شربت واپسین درکشید بسیاری را آرزمی او بادر نیامد و لختی بشگفت زار افتادند کشور خدای ازین آگهی سوم ماه آذر اسمعیل قلی خان عبد المطلب خان شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران اخلاص منش را دستوری دادند و سائر امرای آنصوب را فرمان شد که پیوند یکجهتی نموده گام همت فراخ برزنند و با دافراه ناسپاسی سرانجام نمایند چون فیروزی جنود نزدیک شد بازوی بالا دستی بر گشادند آن باطل ستیز استحکام برخی قلاع داده بجانب اریل شتافت وزیر خان و باقی دلاوران در گشایش آن پای جلادت افشرده و نخست برگرفتن الهاباس همت گماشت اسمعیل قلی خان با دیگر نامورران در پی آن تباه سرشت رهگرای گشت قریب آن کنتت مطلب خان و شیخ جمال بیشتر رسیده آوردگاه را پیروی کند آنجا استوار از هر دو طرف را بمردان جنگجوے باهم در آویختند سبحان خریدار متاع نهانی ناموس شدند دوست و دشمن از وی یکدیگر را آفرین کردند

ابیات

نخستین به تیر خدنگ از دو سوی	بعد شاخ کردند یکبار موی
چو ماندند از تیر جوشن شگاف	کشیدند شمشیر تیز از غلاف

نزدیک بود که گزندی بلشکر منصور رسد ناگاه اسمعیل قلی خان با دلیران نبرد آزما در رسید بسیارے

تفنا ستیزان نافرجام را روزگار آن شوریده مغز بادیه پیمای ناکامی گشت و بغوله نشین دیو سار گمنامی
گوناگون غنیمت بدست آورده و کمتر فرصتی هنگامه‌ی او کسایش یافت از سوانح گیتی خداوند پهلوانان نامور
در پیشگاه حضور باهم کشتی گیرند و پیرایه‌ی خوشدلی برخی ایستادگان بارعام سرانجام یابد روزی جگ سوبها
و هیبت پهلوانی در آویخته حیرت افزای نظاره‌گیان بودند هیبت که از باوری تنومندی بود و در رسم پهلوانی
گذاشته بدیو بازی خود و روز آورده انگشتان حریف از هم درید در اینجا که سرانجام لیفر نخستین بر ذات
مقدس پادشاهان طراز لزوم دارد گیهان خدیو بهشتی حوال آن بیراهه‌رو فرمود از نیروی ظلال ید اللهی
آن عفریت پیکر پسان ناتوان بیهوش افتاد تهمتنان نیرنگ ساز بحیرت در شدند و ظاهربینان صورت پرست
رو در سعنی آوردند

دریدن معصوم خان فرنخودی پرده‌ی آزرم و بخاکستان ناکامی غبار آلود گشتن

گذارش یافت که آن فرومایه براه خودسری شتافته از لشکر اقبال جدائی گزید و بختمندی پای ادبار بزد
بجونپور آمده درگرد آوری بداندیشان تیره‌رای شد مگس نشان زر بنده بر انگبین زر آمو د فراهم آمدند اگرچه زیان
فتنه‌اندوزی از نشیب و خاست او نیز او کشش داشت و حرفهای نکوهیده و در انجمنهای رازگوئی می‌سرائید
امروز که شورش بدگوهران تنگ و بهار فرو نشست و هنگامه‌ی باطل ستیزان پراگندگی یافت زمان آن بود که
بر سیاه کاری خود پرده بافی نماید لیکن از بدذاتی و دیو سرشتی تار و پود آزرم را یکبار از هم گسیخت و بسوگ سرای
سیه روزی در نشست آنرا که هنگام باد افراه در رسد عقل صلاح اندیش باز گیرند و دیده‌ی عبرت نگار مدین گرد
و پندهای زمانه فروغ بینائی نبخشد سود را زیان انگارد و نکوهیده را سزاوار شمرد چنانچه سرگذشت آن
شوریده بخت این داستان آگهی برخواند اقبال افزای جاوید طراز و زبان زندگی سرتابان نافرجام آوازه
آمدن حکیم میرزا بجوانشی پنجاب و عزیمت شهریار دانش خدایدان صوب پوشیده باطن خبث آگین ابرون
فرستاد و حرف ناسپاسی و خودسری از تنگنای سینه بفراخ ساز ظهور آورد و جونپور از گماشتگان ترسون خان
بزور برگرفت زبان دراز در بارگاه همایون بادرنمیش سر که کرد چندین انفعال بانشد چگونه مورد این مایه
ناخوشی گردد چسان مغز حقیقت آثار را بدو د سودای باطل برآمیزد و آنگاه از خردی برگرفته گوناگون نوازش
باشد چرا آواره‌ی دشت بداندیشی شود لیکن چون بخت تیرگی پذیرد و سلامت در نیستی اندیشد و آسایش در
زبان زدگی در برین حقوق را در نهانخانه فراموشی نهد و از نخواهش گراهای و خشم سبکسر در سیه چال ناکامی نگونسار افتد نظم

بهر جا طمع گام محکم زند	طرب خانه‌ی عمر برهم زند
غرض در ضمیری که افشرد پای	اساس وفا را نماند بجای

چون تیره رائی آن نافرجام بتواتر موست عاطفت والا برین داشت که چندی خردپژوهان صلاح اندیش فرستاده

رهنمای منزل گاه سعادت کردند ملشکر نصرت قرین پیوندد باروی نیاز بدرگاه مقدس آورد داستان نصیحت
سرمایه افزایش مالیخولیا گشت عذرهای تباه را دستاویز فتنه اندوزی ساخت از انجا که
هشیار خرامی آیین گیهان خدیواست فرمان شد اگر از بی سرانجامی بدان دو کار همت نمی گمارد
دست از جونپور باز داشته باوجه رود و جاگیر خود دانسته در انتظام سامان شود آن بداختر
رستگاری اندیشیده بدان صوب شتافت بظاهر فرمان پذیرفت و در معنی ناباوه ساختن اسباب
شورش فرصت یافت هرچند اولیای دولت برخی نکوهیده گیهای او بعرض همایون رسانیدند چون هنگام
روز بازار عاطفت بود بسمع قبول نرسید شکونه قراول و چندے نزدیکان را برای پژوهش حال فرستادند
که در بارگاه ادبی بساخیر اندیشان سعادت اندوز از برای بی پروائی فرمان روایان والا شکوه و فتنه سازی
و غرض آمیزی پرستاران حضور دامن آلود تهمت شد و غارت زدهٔ جان و ناموس گشته اند و سودافروشی را
دستمایه ساخته بازار دیگر گرم داشته فرستادگان از خردکوتهی و حرص درازی آن مکرفروش تباه اندیش را
مخلص خدمت گار وانموده برگذاردند آوازهٔ نادرست سخنان قدرے برخود می لرزید اگر یکدولی از
نزدیکان بزرگ منش رفته آرامش بخشید با هزاران متاع نیازمندی جبه سای آستان والا خواهد شد خدیو عالم
از فرخی ذات گذارده حقیقت طرازی پنداشته شاه قلی خان و راجه بیربر بدین خدمت رخصت فرمودند چون
دران حوالی پیوستند از راه دوربینی نامهٔ یکجهتی فرستاده ازین موهبت کبری آگاهی بخشید غنوده بخت آن فتنه
رای از پردهٔ آزرم برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند پیشتر از انکه بسعادت
حضور اختصاص یابند شهباز خان با جنود اقبال پیوسته غبار فتنه فرونشاند و نخوت فروش را آوارهٔ دشت
هزیمت گردانید هر کرا ایزد بیچون سعادت هوش افزای کرامت فرماید درازعمر و فراخ نشاط سازد و بدخواهان
دولت بی گزین تکاپو و غبار آلود ناکامی گردند هر که باز نامهای باستانی برخواند یا بنگاهبانی سخن که کتاب خانهٔ
دل رامی آراید هوشمندانه صحبت دارد پذیرا گردد اگرنه چشم آگهی برگشوده با دل انصاف گرایی برخی حال
گیتی خداوند دریابد و بتازگی سرگذشت نگونساری این شوریده مغزان نافرجام شناسائی بیفزاید از گم شدن
سررشتهٔ کاردانی و ناپدید بودن میانجی آگاه دل و افزونی سخن چینان فتنه افزا و بسیاری حرف سازان
بدگوهر و دوستی خوشامدگوی و عیب پژوهی میان دیگران و میان اعیان لشکر فیروزی بزم یکجهتی چراگویم صورت
نسبت مجلس مدارا که ناگزیر نشاء تعلق است دست بداد و هنگامهٔ اولیای دولت از ان انتظام باز ماند
خان اعظم و راجه تودرمل بجانب ترهت رهگرا شدند و شهباز خان با بسیاری بصوب جونپور گام خدمت
برداشت تسخیر ولایت بنگاله و مالش شورش منشان بدگوهر در نقاب تاخیر افتاد و از دولت روزافزون

انچه از اسباب گزند اقبال تواند شد سرمایهٔ بهروزی و سعادت افزائی گشت چون شهبازخان حوالی قصبهٔ بهنه رسید آگهی شد که عرب بهادر از مردم ترسون خان شکست یافته دران نزدیکی گرد و سرمایهٔ آثار زبردستان پیشو و برخی تیزدستان عرصهٔ جلادت فرستاده سزای شایسته داد و از انجا متوجه جگدیس پور شده بمالش کردن آن سرزمین همت گماشت درین هنگام بپایهٔ یقین رسید که معصوم خان فرنخودی براهبه میرو دنیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته اند تا گزیر بجانب اوده شتاب آورد و نامهٔ هوش افزا مصحوب یکی از دیده وران کار فرستاد خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و نیابت و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود یا پیشتر روانه سازد تا پاره از روی کار او برنیفتد و نکوهیدگیهای او را بشائستگیها برگیرد از انجا که چراغ خرد افسرده بود دو بخت دهمون غنوده اندرز داستان را افسانه پنداشت و یاوه درائی پیش گرفت و بار و بنه از آب سرو گذرانیده تقلب جا فرستاد و خود با بزرگان شورلیده رای پذیرای پیکار شد شهبازخان آماده کارزار گردیده و بگزیدگی رزم آرایی نمود و در قول خود برخی مبارزان سعادت گزین همت آراگشت و در برانغار ترسون خان با طائفهٔ دلاوران نامور چهره افروز خدمت آمد خضر خان بهار خان سید عبدالله خان و قمر خان و چندی دیگر جوانغار را انتظام دادند معصوم علیخان سلدوز جنون خان کوکه میرابوالقاسم میر ابوالمعالی در پیش قدمان هراول جای گرفتند و مفاخر محمد با بسیارے از کارشناسان تا ور در کمین طرح بجو یائی نیکوبندگی ایستادند مخالف تیره روزگار دراز اندیش در قلبگاه گروهی بسر گردگی گروهی منتظم گردانید و دست راست بنا راستی عرب بیاراست و در یسار شاه دانه و مایدے نحوست افزودند میرزا قلی توقبای با جمعی از شوربختان مقدمه او بار شد و نیابت خان را در التمش جای داد و خود را با برخے زیاده سران آشفته رای در کمینگاه خسران بنشست و هم بهمین پاسے از روز گذشته بود نزدیک سلطانپور بلهری بیست و پنج کروهی اوده لشکرها باهم درآویختند و شمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش برانگیختند نظم

بفرق سر یکدگر کوفتند	برزم اندر از کینه آشوفتند
فلک را همی از کینه در خون گرفت	هم خون همه کوه و هامون گرفت

هراول جنود نصرت قرین پیش دستی نموده نبرد آراست و التمش سعادت همپائی یافت آویزشهای سخت غنیم را غبار آلود هزیمت گردانید میرزا قلی بفراشخانهٔ نیستی کام برزد و دنبالهٔ و سرای گمنامی رخت بربست مبارزان برانغار نیز بکوششهای شگرف فوج مقابل بر داشتند درین اثنا معصوم خان بتول رسیده گرد پیکار برانگیخت شهبازخان را دل از جا رفت و راه گریز پیش گرفت برانغار و هراول

ازین آگهی بازگردیدند از شگرف کاری چهره آرایان اقبال آوازه سپری شدن معصوم خان هنگامهٔ مخالف را
پراگنده گردانیدان تهی مغز قدری راه شتافته بمیدان آمد اثرے از مردم خود ندیده بژرفای
حیرت فرو شد ناگهان فوجی آراسته نمودار گشت آن آشفته رای مردم خود اندیشید و شادی نمود
بدان صوب رهگرا شد پدید آمد که فوج جوانغار لشکر منصور است در تباه حالی سراسیمه تر گشت غنقوان
پیکار بنشیب زمینی درخت زار گذاره شدند و از کاردانی و مردانگی جلو ریز غنیم را برداشته بخیمه گاه
مخالف دست یغما بر کشودند و الوس بجکوتی از ان گروه نیز در ان تاراج همرهی نمودند سیلاب ازنگاه
آن فرومایگان بی بنیاد را برداشته کامیاب فیروزی آمدند غنایم بنا و ردگاه رسیده بود که آن عصیان گرا
پیوست هرچند همراهان گذارش نمودند این مردم از حال شهباز خان آگهی ندارند شائسته وقت آنکه
لختی توقف رود و چون حقیقت حال روشن گردد بی آویزش پراگنده خواهند شد گوش بران ننهاده متوجه
پیکار گردید و کار نساخته زخمی دست ازان بازداشت و سربلندی که بحقیقت پستی بود عنان بر کشید اگرچه
میدان بدست مجاهدان اقبال درآمد اما توفیق دستیار نشد که قدمی چند بر گرفته آن درمانده را گرفتار
سازند برگشته بخت آیت نومیدی برخوانده بصوب منزل گاه روان شد و چون ازان اثرے ندید
پامال اندوه گشت با درونی تیره و برونی خراب بقصبهٔ اوده شتاب آورد و جوانغار فیروزمند از دل پای
دادن دیگر افواج آگاهی پذیرفته با کبرپور دوازده کروهی اوده نزول عشرت نمودند شتابندگان چابک دست
بمژدهٔ فیروزی پیش شهباز خان و دیگر اعیان لشکر فرستادند شهباز خان از فزونی واهمه در جونپور سی کروهی
جنگاه عنان کشیده بود و فوج برانغار و هراول در سرهرپور دوازده کروهی میدان توقف داشتند
بمحض اقبال افسر خدایگان که فروغ آلهی تائید است چنان شکستی سترگ بر مخالف افتاد و چون سردار
لشکر منصور از بادهٔ دنیا سرخوش بوده چنین خماری غم افزا کشید بیست و یکم نوید آسمانی سامع افروز شد
گیهان خدیو نیایش ایزدی و سپاس آلهی بر زبان کردار گذارش فرمود شایستگان خدمت را
بنوازش گوناگون سربلندی بخشید سرمهٔ چشم و دل فراوان شد در روشنائی بینش پرتو دیگر بخشید از سوانح
نور فرمودن شاهنشاهی از وفور ایزد اندیشی زمانی نگذرد که بروزگار سعادت آمود دامار و نوایی نفرماید
و در مراتب کردار گذشتگان ژرف نگاهی بکار نبرد همگی همت والا آنکه شورش اختلاف فرو نشیند غبار
آویزش از میان برافتد و در نشوتگاه حضور که بخلوتکدهٔ قدس تعبیر رود از مذاهب گوناگون جهانیان در
ستوده بوده جویای رضامندی آلهی باشد و از نا راست بازی عیاران مذهب در شرین بود و پیشگاه
سالوس کنار گزیند و همواره دل و زبان آگهی جهان آفرینش باین ترانهٔ نیازخوایان مراد بود نظم

آن نقش که دید نیست ما را بنمای	آن حرف که خواند نیست دل را بنمای	یک جلوه از آن حسن تو ما را بنمای	یارب ز درت آشکارا بنمای

بیست و پنجم از السنه پردگیان حقیقت نقاب بر داشته حق را بیارگاه ظهور جلوه دادند و بزبان لوامع طراز گذشت اگر این امنیت انجام پذیرد و در ناگزیر برکارهای رضامندی ایزدی دلنشین همگنان گردد و بکدام دستمایه سپاس آن تواند نمود و بچه نیرو شکر آن بجا توان آورد ولیکن بموجب خرد پروران باستانی اگر همه نتوان کرد همه را نتوان گذاشت بخاطر میرسید که ماه هر کدام باریافتگان باندازه توانائی یک چیز را بر خود لازم شمرد و آن سرمایهٔ سعادت اندیشید و چنان بر پیشگاه خاطر میرسد که چون بزرگان ماه را بر دوازده سال قرار داده در هر سالی یک کار شایسته بتقدیم رسد بتحقیق سال موش بانیاز ارند او در سال گاو کوشش و دو بخشش آن بزرگان را یاوری نماید یا بسال یلنگ گرفتن یوز و صید افکنی او دست خواهش نیالایند بسال خرگوش پرداخته نشود و لوی بسال ماهی همان روش پیش گیرند یا بسال مار را مزاحمت نرسانند یا بسال اسپ نکشند و نخورند و بخشش آن همت برگشایند قوی بسال گوسفند این ماجرا بود و بسال بشکار میمون نپردازند و گوشه را حمله کنند بسال مرغ بسمل نکنند و از هنگامه آویزش نسازند بسال سگ بشکار سگان عشرت نگزینند و در سال خوک آن جانور را فرامشت توجه نگمارند خاصه بینوایان کوچه گرد و بسال آزار نرسانند و نیز بر ماه هلالی بدینگونه شناسند بسالی آرد محرم جاندار نکشند صفر بندی آزاد کنند ربیع الاول سی گزند و مستمندان بانعام اختصاص یابند ربیع الآخر شست و شوی پیکر عنصری ترفه بجویند جمادی الاول بلباس فاخر و بسیج ارشمین نیارایند جمادی الآخر چیزینه بکار نفرمایند رجب باندازه توانائی جیل سال ایم سال خود را دستگیری کنند شعبان هر روز ستمگاری از خویشتن با دیگرے دور نمایند رمضان سی جاماندہ را بخوراک و پوشش یاوری کنند شوال هر روز هزار بار نام جهان آرای جان آفرین بر زبان آرند ذیقعده نخستین شب تر نه دارند و نیز روز چندے مخالفت کیش خود را گرم خوئی و خوش وقت گردانند ذی حجه سی بنا سے خیر اساس یابد این نذر حقیقت فیروز در شنین و شهور معمول باشند و دور بین آگاه دل دانش خدای هنر پروده نیکو شناسد که این بیش گیتی خداوند برای گردنا گزیده مردم ست که راه سعادت گذاشته در گو تقلید و سیه چال بیردی گمراهان فرو رفته اند و جهان پناه او خود بنیاد این منزد و گرنه آن دریای آگهی و گنج خانهٔ دانش را اینچه در سلطنت صوری و خلافت عالم معنی بکار آید در دانش کده فراوان بار در یارست نظم

همان کن که او خواند بخت او	بنه بر سر آسمان تخت او	برآ بنده افسر کار را	خدایا تو این شاه آگاه را

از سوانح سپری شدن روزگار بهادر بسکی او از ناسپاسان سر آمد بنگاله است در اقصای صوبهٔ بهار باتفاق جان محمد بهودی و برخی از روزگار برگشتگان گام تحیر میزد و چون در امرا اغبار دورنگی برخاست و

ج سوم ۱۹۳

محمد صادق علی

توجه جنود ظفر طراز بصوب بنگاله در گریوه تاخیر ماند صادق خان با طائفهٔ بهادران در حدود مونگیر رخت
اقامت انداخت و الغ خان حبشی و بابوی منکلی ابا بکر با قراولصاری در بهاگلپور رفته بساط
غفلت گستردند آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برین گروه چیره دستی نمودند آن جماعت
تاب مقاومت نیاورده و مونگیر بازگشت کردند صادق خان چوقی دلاوران نبرد آزمون را
پیشدستان برافروخته نبرد با آمدها روانه گردانید و با دل نیازمند و خاطر آزاد در روی در پیکار نهادند
میدان مردانگی افروزش یافت و طوفان سربازی برخاست و چپقلش مردان افزود و بیاوری
اقبال روزافزون بهادر را که سرمایهٔ شورش بود و بنگاه آشوب پیمانهٔ هستی لبریز گشت و بنابودمرا
نیستی در نشست و دیگر بدگوهران بصوب بنگاله گریز آوردند و عرصهٔ دلگشای بهار از خس و خاشاک
ناملائم رفت و روب یافت و بجای خار بن مردم گیا بر آمد و عشرت هنگامه پذیرفت

نهضت موکب همایون بصوب پنجاب و ناکامی بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ حوصله سترگ رافت که از نیک سگالی و خیر بسیچی بانیروی والا جازهٔ فتنه اندوزان بدنهاد را
بداد ربیهال گذارد هر آئینه کارسازان نهانخانهٔ تقدیر همت بران گمارند اگر سعادت سرشت
و نیک منش بود از ان نکوهیده طرز برآورده بنیایش گری درگاه گیتی خداوند فرستند و گرنه بر گرد
خواهش پای تباه ساخته ناکامی روزگار سپری سازند چنانچه حال این جوان شوریده مغز ازین
آگهی بخشد هر چند بمسامع همایون انهای ناهنجار پیمای آورسیده بمالش روی نیاوردند و پرستاران حضور
سفر نمودند یادگاریست از حضرت جهانبانی فرزندی توان بهم رسانید بر او در کجا بدست افتد و از باد
پیمائی و بدمستی برنائی و دمسازی خوشامدگویان هرزه لا و ناپدید بودن اندرزگوی دانش سگال
بهمان تباه بسیچی سرگرم بودے و اهنگ آویزهٔ دولت خداداد در خیال نداشتی که آتش بلند زبانه بر
تنگ آب چاره گر نیاید و ناسوز کهن را داروی خواهش مرهمی بکند در ینولا که طائفهٔ بدگوهر بدیار شرقی
گرد شورش انگیختند و فتنها روداد چنانچه لختی برگذارده آمد هر چند اولیای دولت یورش آنصوب را
التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی ناپذیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباه
خواهش بصوب پنجاب گرد فتنه خواهد برانگیخت و بهمان طور پیدائی گرفت و جهانیان را سر منش
بدست آورد میرزا پیشین سال میخواست در عافیت گاه هند غبار آمای دلها گردد میرزا سلیمان
اورا بجانب بدخشان برد و آن چیره دستی سرمایهٔ دلیری و افزونی او شد و در اثر خالی بداندیشان
شرقی دیار سربازی او واسطا آذر جمعی را بسرگردگی حاجی نورالدین فرستاد آن فرومایه آب سند را عبره نموده

میرزا یوسف اقطاع دران نواحی فوجی بهادران سعادت گزین را پاشنافی حسن بیگ وا نگردانید سعید خان
گکر و برخی مجاهدان آن حدود پیوستند و چون در تیز روی لشکر کمتر رسیده بود بسیج آن شد که پس از روزی
چندی پیکار آرایش یابد لیکن اقبال افزایان تقدیر را که توانند عنان گرفت در کمتر زمانی هنگام آویزش سر انجام
پذیرفت مخالف تند باد ادبار غبار آلود هزیمت گشت هنگامی که فوج نصرت اعتصام در مقام فرود آمدن
بود ناگاه گله آهو نمودار شد و حسن بیگ از شوق شکار گریبان همت گرفت بچستی و چالاکی یکی را بر زمین
گردانید و با چندی تیز دستان در پی شتابان گشته از آن طرف مستعجلان جان گزا سر کرده آن گروه را
بسیر و تماشا بر آورده بودند حسن بیگ و نور الدین با هم آویخته کوشش مردانه بجای آوردند از شکوه
اقبال روز افزون آن یکه گوهر زخمی دو دیگر به نهاد و یکبارگی شراره ناسپاسان فرونشست برخی سوی بند
بستخان و سنگلاخ گشتند و بسیاری بکام موج خیز دریا رخت زندگی فرو شستند و خمیر مایه سودا بیان آشوبگاه در حدود
پشاور گزک شاه نشیب آباد سرنگون آمد و از فرومایگان حصار بست سخنی در پیش محمد حسین میرزا آیین
ناسپاسی برگرفت و چون روزگار او سپری شد بهزاران تکاپوی خود را در تباه بسیچی کابل انداخت و قدری
اعتبار یافت اگرچه خدمتگذاران پیکار پرست پاداش نکوکاری یافتند لیکن چون روشن شد که میرزا
یوسف خان در سرانجام سرحد دوربینی و حزم سگالی بکار نبرده است از و تغیر یافته سرزبانی حواشی سند
بکنور مان سنگه قرار گرفت و او برای انتظام آن ملک از سیالکوت روانه شد از دوربینی و کارشناسی جوقی
بهادران بسرکردگی زین الدین بیشتر فرستاد در حدود دراول پندی از رسیدن شادمان بر ساحل سند آگهی آمد
بسرعت رهگرا شد بنیروی اقبال روز افزون آویزش نموده بیاد افراه رسانید چون ساخته نور الدین داد
میرزا از غنودگی خرد عیاره نگرفته او را که شمشیر لشکر خود میدانست با گروهی انبوه روانه ساخت ششم دی
مغرور مردانگی از آب سند گذشته بمحاصره قلعه نیلاب پای افشرد زین الدین سلی و گماشتگان کنور مان سنگه
در استحکام حصار همت بالا حوصله همدوش گردانید کنور چون نزدیک رسید نقش الوفان کچواهه را
سر اول ساخت و سورج سنگه برادر خود را التمش مخالف خواب بیخبری داشت با وازه تیره بیدار شد
جویای پیکار گشت دوازدهم ناورد گاه آرایش یافت بناموس دوستان هستی دشمن با یکدیگر آویزش حیرت
افزا نمودند و نیروی اقبال روز افزون نسیم فیروزمندی نشاط آورد بهادران چپقلش مردانه برآمد راجه سورج سنگه [illegible]
سردار شد و زخمی آبله پای دشت ناکامی گشت و در بهانزدگی آن غنوده بخت را خاک آلود هستی یافتند او پسر
سلیمان بیگ اندجانی است جد او لقمان بیگ منظور حضرت فردوس مکانی مادر او بخدمت گهواره میرزا امتیاز
داشت و از خردی باز همراه نشو و نما یافت از رشد مردانگی و فیروز جنگی با الوس افغان عزت و اعتبار او در کابل

زمین افزود کیوان خدیو از استماع نیرنگ اقبال سپاس ستایش آگهی بجای آورد بخاصان محفل همایون اشارت فرمود حالا زمان یورش بصوب پنجاب نزدیک شد اگرچه معامله هموار گذاران آسمانی بی سعی ما کار ساخته میسازند لیکن انتظام اسباب را تائید دادار جهان آرا امید انیم میرزا از شنود فرو شدن از شادمانی بیتابانه بهندوستان خواهد آمد شایسته وقت آنکه در سر انجام یورش کارگزاران سلطنت اشتغال نمایند و از پیش بینی و معامله شناسی رای رای سنگه و جگناته و راجه گوپال و برخی امرای اخلاص اندوز را با بسیاری فیلان نامور روانه ساختند و با امرای سند فرمان شد اگر میرزا اراده گذشتن آب نماید سر راه او گیرند و پیکار در پیرده توقف اندازند برهنمونی توفیق الهی رایات اقبال درین نزدیکی سایهٔ معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان طور که بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته بود لمعهٔ ظهور داد چهاردهم بهمن خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسامع همایون رسید اخترشناسان آسمانی سیر با شارت والا در اختیار ساعت سعادت افزای انجمن و در انتظام مشاغل دار الخلافت برخی توجه بکار رفت و بجهت آنکه خاطر اقدس از دیار شرقی نگرانی داشت برای آرامش ملک چنان مذکور شد که درة التاج اقبال سلطان سلیم را با برخی از امرای عالی شکوه گذاشته بصوب پنجاب نهضت فرمایند شاهزاده والا اخلاص حضرت مریم مکانی را وسیله عرض ساخته التماس همراهی نمودند شهریار آگاه دل ملتمس را پذیرفته برای آن کار بزرگ گوهر اکلیل خلافت سلطان دانیال را نامزد فرمودند و سلطان خواجه شاه قلی خان محرم شیخ ابراهیم و بسیارے بمنزل گاه بادگاه حضور در خدمت آن رضاجوی ارادت گر قرار گرفتند و چون نحتے ضمیر صافی از آسیب آرائی واپرداخت با خنود سے ایزدی تائید بیست و ششم موافق دوشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و نهم هلالی در زمانی که گزیده منجمان دانش پسند بود و بدان صوب توجه فرمودند اقبال همعنان ظفر همرکاب موکب همایون شده سیارهٔ کامروائی درخشید سپیدهٔ صبح دولت بر دمید آرایش عالم

بجنبید با فلک رزم آزمای	چو سیلاب طوفان بجنبد ز جای	بجنبید از نای علم برکشید	همه دشت در زیر لشکر کشید
خرامیدن بادپایان بدشت	تزلزل درافگند در کوه و دشت	عرق کردن توسنان در شتاب	بطوفان آتش روان کرده آب

دوربینان بارگاه از زبان آوران بی زبان آفرینش مژدهٔ فیروزمندی سامعه افروز گشتند و فالگیران انجمن آگهی در نمودار حسابانی چشم پژوهش کشودند از راه حزم اندوزی و دوربینی جای سپاهزادان اقبال قرار یافت و اسباب پیکار آمادگی پذیرفت کشنک دار ان پنجشنبه و جمعه در ظلال رایت همایون جای دامرای شنبه و چهارشنبه بآرایش برانغار نامزد گشتند و امیران دوشنبه و سه شنبه در جوانغار قرار یافتند و سپاهزادان یکشنبه هراول را اعتضاد بخشیدند و در عنفوان این یورش نوید فتح تازه ظاهر نگاهان روزگار را چون روشنان باطن کامیاب آرامیدگی و نشاط گردانید

فیروزی یافتن اولیای دولت و آوارهٔ دشت ناکامی شدن معصوم خان فرنخودی

شهباز خان از کامروائی و ناکامی که گذارده آمد از شادخواب خودبینی بیدار شده بیزدستی کاردانی هنگامه آرای پیش گرفت

دراد هنجار سپرده درکتر فرصتی آماده کارزار گردید و آن ناسپاس بدگوهر که زمان هشیاری و شرمساری او بود
بخواب گران افتاده و فراهم آوردن فرومایگان نافرجام شده اند و خشنده این دولت ابدی اعتصام را
که از فرصتی خرج شده بار خود که در جهای ما قلب فرستاده بود طلب داشت و در آن اندیشه که سرمایه جمعیت مردم
انتظام گیرد و کار آگهان قضا از خنده لبریز که دستمایه تباه شدن ناموس را خواهان ست مبارزان اقبال توجها
بآئین پیش منتظم ساخته بصوب مخالف رهگرا شدند و آن بی آزرم شوریده رای نیز از بنگاه خود برآمده در خیل
حمایت خان خاص خیل جوهر بدگوهری بیازار آورد و رعب از آب روریختگان دست راست شد و نیابت خان
از نحوست افزائی بسیار و شاد و دانه در مقدمه ناکامی خود طرح شده در هزیمت سراسیمگی می اندوخت
هفت گروهی قصبه اوده بیست و چهارم بهمن ماه مردان سعادت سگال میدان آراستند و بجویای کارزار
ایستادند و آن فرومایه بحیله سازی برنشست در آمدن درنگی نمود و بیشتری گمان بردند که امروز هنگامه
آویزش نخواهد شد چون دو سه ساعتی باشید فرود آمده بسرانجام خندق آئین کوشش از سر گرفتند و درین هنگام آن
دستان سرای غنوده بخت با لشکری آراسته چه پای نبرد شد بهادران اخلاص منش بجستی و چابکدستی
ره در کارزار آوردند نخستین پیش قدمان هراول لشکر نصرت قرین با فیلان کوه پیکر تیز دستی نموده بکوشش
مردانه هراول غنیم را بر داشتند بر انغار مخالف بر جوانغار لشکر فیروزمند زور آوردند و در آخر انغار
دل افروزی و ثبات پای مجاهدان اقبال نزدیک شد که بادیه پیمای هزیمت گردد طرح غنیم دل های دلاوران
را نیز دست داده از نیرنگی تقدیر کار بر دلیران فیروزی فوج قدری دشوار گشت درین هنگام
هراول و التمش لشکر منصور مقابل خود را برداشته همت افزود و از ایزدنا شناسان بدگوهر آبرو
ریخته آبله پای راه گریز شدند و درین تا بنگاه اقبال برانغار لشکر ظفر طراز بر جوانغار غنیم چیره دستی نمود و عرصه
آوردگاه را از آن گروه تباه کردار پاک گردانید برخی از پیلان نامور که در نخستین پیکار بدست مخالف
در آمده بود برگشته کارنامهای نمایان بتقدیم رسانید و فتح و فیروزی را گزین اسباب شد پانزدهم در
از نخست نیرنگ سازی این شگرف کاری تقدیر نشاط افزود و شادکامی را چیره افغان برافروخت آن
زیان زده دین و دنیا بهزاران سراسیمگی بقصبه اوده باز گردید همه اسباب حشمت و فراوان خواسته
که سرمایه هستی بود بدست اولیای دولت در آمد و بیشتری گمراهان با دیده کج گرای از فروغ آگهی راه
سعادت گرفتند و از تنگنای بی سپاسی و سیه چال گمراهی کناره گزیدند شهباز خان فیروزمندی را غنیمت
دانسته از نبرد جایم گام برنداشت همت یاوری نکرد یا دوراندیشی بکار بر دوقت را گنجائی نساند یا
بنزبگان شتر دلان پیش راه گرفت و ازین بازماندن تا هنگام آن دل پائی داده تباه سرشت رستگاری

یافت و کار آخر شد و لختی رود و درازی نها و بهزاران ناکامی بهنگاه درآمد هرچند خواست که دستی
هزار بر دل هزار پاره خود برنهد و پا در دامن شکیبائی و ثبات پائی کشد در خود نیروی آن نیافت ناگاه
ناخوش آوازه از شهباز خان زبان زد از جوقه سازان شد و آن نافرجام لختی بخود گرائید همانا برخی
تیر دستان لشکر منصور کناری از شهر تاراج کرده بازگشته بودند عرب با برخی رسیده در پیکار شد و چندی را
ازین فوج روزگار سپری گشت سگ مگسان شور پشت منش چنان آوازه انداختند که این شهباز خان بود
آن بدگوهر از شنودن این بهجت آمد و در کمتر زمانی آگهی یافته در تنگنای غم فرو رفت و بزنگاه داشت
بیرون و درون شهر ضبط دوباره کوشش پیش گرفت چون ستاره آن ژولیده روزگار نشیب گزیده آرزو نهان
فروتر میشد و هرچه دران سودمی انگاشت زیان میدید چنانچه توپی بر فراز دروازه برده آماده نبرد شد
واز سطوت قهر ایزدی بمجرد گشادیام درهم شکست و نوید ناکامی رسانید دغل دوستان زر شیده پراگندگی
گرفتند و بتباه حالی و سراسیمگی افتاد همراهان پا برجا کم و شکوه افواج گیتی کشا زمان زمان در افزایش نیروی
برآمدن از آن شهر بند حوادث به هنجار نشستن دران تنگنای آشوب از فزونی بنه و بار تار و پود میگسیخت درین
اندیشه جانکاه عرب و نیابت خان و شاه دانه که سرمایه مدهوشی او بودند راه جدائی سپردند و لعل [illegible]
بربسته راه چلیپا در نوشتند آن شایان آوارگی زن و فرزند خود را با آن اندوختهای چندین سال گذاشته
راه گریز پیش گرفت و بختی نشناخته از دوریان باز مانده تنهائی گزید و با هفت نفر چهار ضرب شده دیوانه وار
رو بخرابه خمول نهاد درین ناکامی زمیندار گوالیر پیوست و بحکم پیشین شناسائی بهنگاه خود آورد و آشنارلی
دا بله طرازی از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت و پاس دیرین حقوق را از یاد برده فراقی داده گسیل نمود آن سزاوار
رسوائی گاه خود سوار شدی و زمانی پسر را بران یار کردی و با حالی تباه از آب سرو گذاره کرده راجه مان بومیه آن
سرزمین او را بخانه خود برد و بدستگیری برخاست شهباز خان ازین آگهی داستان امید و بیم گذارش نمود او را
گرفته روانه سازد یا بفراهمش خانه نیستی فرستد براه انکار شتافت و پنهانی او را با آوارگی سر داد و چندی را بدرقه گویان
همراه گردانید و از جواهر که با او گمان میبرد قرار جان شکری داد و از ناصیه حال دریافته فرومایگان را بنزد برغبت
و بخمولستان ناکامی گام فراخ برزد و روز دیگر فیروزمندی شهباز خان با جنود سماوی اعتصام بقصبه او در آمد
همگی زن و زاد و بنه و بار بدست او افتاد و از انجمله صد و پنجاه فیل و دین و دنیا و ناموس آن فرجام فرسود به یغما گشت
و جهانیان را عبرت نامه سرانجام یافت و زیان زدگی ناسپاسی بتازگی دلنشین روزگار آمد در نواحی دار الخلافه
این نوید دولت کوس نشاط را بلند آوازه گردانید و در نشان محفل همایون آنرا افزوده دیگر گشاد اشتهاد دانستند شهریار
خوش خرام نیایش ایزدی بجای آورد و خدمت گزاران عقیدت گزین نوازش سترگ سربلندی یافتند واز

۱۹۹
ج سوم

و فور مردمی فرمان شد که شهباز خان عرض زره و زراد آن عصیان گرا پاس دارد که دران شورش این ناتوان خلوت نشین را چه گناه جهانیان نازش نمایند و با ایزدی نیایش کردار خانه آباد سازند بر زبانها افتاده بود که آن کج گرا از راه دامنهٔ شمالی کوه می خواهد خود را بجا بلیان فتنه اندوز رساند از روی حرم اندوزی قلیچ خان را با برخی تیز دستان عرضهٔ آگهی رخصت آن صوب فرمود دهم اسفندارمذ ساحت دار الملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت و تربت بزرگان آن سرزمین بفروغ نیایش نور آگین شد بیش خانه زیاده از چهار کروه نرفتی ازینجا فرمان شد که شش کروه کم نرود دوازدهم ظاهر قصبهٔ سنبت رایات جهان کشا سایهٔ معدلت انداخت قلیچ خان ازان خدمت باز آمده بسجود سعادت بجا آورد آوارگی و خمول گزینی آن شوریده مغز نافرجام چنانچه گذارش یافت دلنشین شد از سوانح پر شدن پیمانهٔ هستی قیا خان گنگ ازان باز که عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود شورش گشت او با برخی بهادران بجمعیت در ولایت اوڈیسه روزگار گذرانیدے اگرچه همت یاوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبی مینمود درین هنگام که آن ملک از افواج نصرت قرین خالی شد قتلو خان با بسیارے آویزش نموده چیره دستی یافت و او لوازم کارزار بجا آورده حصاری شد و از استداد پیکار و جدائی همراهان بی حقیقت بتنگنای ناکامی نشست و در آخر با برخی از بهادران ناموس دوست آویزهای سخت نموده نیکنامی جاوید اندوخت هفدهم نزدیک تهانیسر رایات همایون نزول اقبال فرمود ازینجا که شهر بارِ دیده ور بر خود کمتر نظر انداز و همواره صحبت آلهی بنده پژوهش نماید بخلوتکدهٔ شیخ جلال که سال خوردِ ایزدی پرستش بود و مردم را اعتقاد ولایت بدو گذاره فرمود شیخ باندازهٔ شناسائی نیایش بجا آورده عرضه داشت امروز آرزوهائے کردم گیرائی اورنگ نشین حقیقت طراز دست آسمان بکام او جنبش نشاط میکند دعاهای صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود و خود را پذیرای آن ساخته بدریوزه گری نشست کشور خدا الختی نکته طرازی دگره کشائی درآمد و سخن سرائی پیش گرفت بسا دلاویز سخنان روشنی افزای صفوتکدهٔ درویش شد در اثنای شگرف نامه با شارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اید و صحبت نیکان روزگار دریافته زنجیر خاطر را پاره باز گوئید و دل سراسیمگی از تفرقهٔ اختلاف نجات بخشند نخستین بآب دیده پاسخ گذارد و پس ازین بیت بر زبان آورد بیت آه زاستغنای دلبر آه آه * کز تعظم بست بر کونین راه * بعد از سوانح سپری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان سکندر ذوالقرنین همواره با خاصان بزم سلطنت گذارش فرمودے ندیمان و بذله گویان دیگراند و کار ایشان جز این نه که باشادابِ نکته نادر حکایتی هرچند فروغ راستی نداشته باشد افروزیهٔ شگفتگی گردند و چراغ

طرب را رونق افزایند گزیدگی دلنشین که خاطران بساط عزت را رسانیدند معرکه خوشحالی آراسته اند
و عروس نشاط را از شناسه نگاری بهر هفته آرایند و اساطین دولت و بزرگان درگاه که بمثابه دست و
بازو باشند دیگر همگی بسیج ایشان سرانجام داروی فساد عالم و تریاک شکسته کاران و مرهم کهن جراحان
روزگار گزیده آن برزبان آورند که پراگندگی زمانه فرونشاند و کار برهم شده فراهم آید جهان آسوده و بار
و شادمانی با ایمنی همدوش گردد اگر خریدار نایاب باشد بخموشی و نیک اندیشی چاره سگالند بارگاه
دولت را سراسیمگی که رسد بیشتر از آن ست که این دو گروه کار خود را واگذارند و نیز هموارست بکار پردازان
دولت فرموده که باندیشهٔ خشنودی ما پا از شاهراه راستی بیرون نهند و درست عیاری جهان
فروگذارند و از تنگ گیری سپاه و رعیت کشایش ما طلبگار شوند و از دو جهان بار و بدستان سرائی خواهد
گنجینه دولت برآمد هر آئینه چیره دستان ملک تقدیر دلهای ما را در کنز رضا بی برگیرند و بدست
قهرمان سیاست ما گردش سپهر گردان بار زده ماند و امروز بتازگی حال خواجه از آن بازگوید آیین
انجام طلبی و آزمندی در حسابات دیوانی جلوه گرفتی و سخت گیری نمودی و نخجواری بندگان پیرامن
خاطر نگشتی همگی بسیج انباشتن خانهٔ خود بود و بآلایش دامان بشیوه ازبانی کار از پیش بیفر یکبارگی فایده زیرا
ناستوده کردار آمد و در گونیستی فرو شدند دانست که قلبکاری در روزبازار پایدار نیست و چراغ آب افروخته
فروغی ندهد بیشتر ازین چند پروانچه بخط منشی میرزا حکیم که در رزمگاه شادمان گرشته شد یافتند تنور
مان سنگه آنرا بوالا درگاه فرستاد یکی از آن بنام خواجه بود خلاصه مضمون آنکه سر الفت یکجهتی و نیک اندیشی
بهم میرسد و سرمایهٔ بالش توجه می پذیرد درین نزدیکی بنتائج آن اختصاص یافت شهریار
فراخ حوصله نظام آفرینش کشاده پیشانی آنرا سازش بدکاران پنداشته بروی خواجه نیاورد و نواحی بنهت
ملک ثانی از قدیمان میرزا با بنه و باره بدرگاه آمد و شهرت یافت او را فرستاده اند که رنجش را بیشتر
خود سازد و باو از مرحبا بلوسی پردازد و صید دلهای ساده لوحان نماید و بدکاران را تیزتر گرداند دار
دوراندیشی و احتیاط گزینی که بازوی دولت است دیار رای پنجهٔ اقبال او را از تصرف باز داشتند
دران روز از خواجه بساسخنان با نب داری لظهور آمد و غبار شورش بلندی گرامی شد در روزگار زبان
و زن پرستار آشوب و زمانه تازگی داشت او را در خلوتکدهٔ قدس طلب داشته آن نامه را
برخواندند چون ستاره بخت در فرو شدن بود با سخنهای او بدگمانی را با ورافتاد و از اختلاط باز داشتند
و دوربینی بکار رفت و نوز دهم ملک علی کوتوال آرد و برخی نوشتها در نظر آورد و تباه سگالی خواجه تباه گردید
از آن نگاشتها معلوم شد که سپاه خواجه از فیروز پور که در اقطاع اوست بمیرزا زبان یکتائی کشوده درین

ج سوم ۲۰۰

نزدیکی بد و خواید پیوست ازین آگهی قهرمان سلطنت شعله افروز گشت و فرمان شد اگرچه خواجه آوردن
دم تعهد نماید و راستی ضمان شود خود همان طور در زندان باشد و گرنه او را آزم گزرانند تا گوشمال
کوته اندیشان راز شود و تنبیه بدگوهران کج گرا گردد او در پاسخ سخنان پوچ گزارش نمود و ضامن نتوانست سرانجام
داد و از راه عاطفت و کارشناسی فرمودند اگرچه خواجه سلیمان که پیوند خویشی والتیام برادری دارد تعهد نماید
پذیرند آن بیدل هول زده را حال دگرگون شد و از بیم جان خود را بر کنار گرفت از اشیاکر روزگار از
ناتوان بینان فرمایه پراشفته بود وقت نازک و بزرگان دولت درمان گذائی او بهانه آرا ناگزیر حکم سیاست شد
خدمت پذیران کار بند شده نزدیک سرای کوت کچهوا بدرختی از حلق آویختند از طبیعت دوستی
و نافهمیدگی تارک و تاجک را وقت خوش شد و نشاط سترگ در آرزومندی مقدس پدید آمد بیشتر آنست چون
سخن سازد و بادسرایان عرض گزار بدین روز نشاندند نظم

تباشی بکار جهان سخت گیر
که هر سخت گیری بود سخت میر
غم زیر دستان بخور زینهار
بترس از زبردستی روزگار

فتنه اندوز بود با عقل معاش ندانست تا بادانی ویرانه خویش خانهای مردم خراب کردی و برای
آسایش روزگار خود گروه بی برگ را بنیاد برافگندی نزدیک مزاج زمانه برنخواندی و هنگام مدارا از
وقت گرفت و گیر باز نشناختی و لیکن چنین اماره نویسی خورده گیر و نکته سنجی بار بردار و شیوا زبانی
مشخص گو کمتر یافته شود اگر قدری نشناختی درگاه ایزدی و لختی اخلاص خدیو عالم و برخی مهربانی
باخلاق و اندکی بی طمع و کم آزاری با او بودی هر آئینه از قهر شاهنشاهی بدین روز نشستی و در این بوادی
غضب الهی گرفتار نیامدی آن قدردان را بار بار بر گوهر بار گذشت از آن روز باز حساب مردم و سررشته
محاسبه بدست نشد اورنگ نشین اقبال انتظام مهام وزارت بقلیچ خان تفویض فرمود حکم شد که زین خان
گوکلتاش و حکیم ابوالفتح نیز بدار الوزارت حاضر میشده باشند و بکار آگهی بجای آورند

بناکامی شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزان آگاه دل و روش شناسان خرام در پند پرای انتظام رد دلیل نخستین در گردیدن بدیوز دگری
صحبت نشناسند بر والاشکوهی که هنگام افزایش ملک و بالش دولت گلشن ضمیر او را آبیاری
معدلت سرسبز و شاداب باشد و آنرا سرمایه نیایش ایزدی ساخته اندیشه و کردار را از زبان زبان
پیرایه سعادت بخشند و خود را امانت دار ایزدی شمرده نگاهبانی سپاه و رعیت کند و خستگان روزگار
گزیده را مرهم بی زبانی او مرهم گزاری بکار برد آئینه خواهشهای او بی منت پذیرای خدمت فروشان
برآید و کارهای دشوار بدلنشین طرازی چهره افروز نشاط گردد چنانچه از دیباچه حال قدسی گیهان خدیو

نابش بیدای دارد و این راقم شرفنامه بختی ازان باز گوید و تازگی زبان زودگی میرزا آگهی بخشد
سعادت پژوه بیدار بخت بی گره دل پذیرا گرد و چون در زمین هند لختی گرد شورش برخاست
و یکچند آتشکده آشوب درگرفت فرومایگان این دیار و هرزه درایان آن بلستان آن جوان آشفته رای را
در خواهش نابهنجار سراسیمه کردانیدند و بر سر فتنه بیشتر فرستاده غبار فتنه برانگیخت و در سیه چال بادافراه
سرنگون آمدند جای آن بود که ازگران خواب پندار برخاسته راه شیر مساری پیش گیرد و بیچاره گر بهاست
لغزش پای خود روآورد و برخلاف آن بقصد پیکار شتافت آورد و چون از دریای سند گذاره نمود
امرای آن ناحیت کارسند فرمان والا شدند و بدار الملک لاهور فراهم آمده قلعه داری را آماده گشتند میرزا
یوسف خان بپاسبانی رهتاس پای همت افشرد و از شناسندگان کسی بدان تباه اندیش ناراست
پیوست تا بروشناسان چه رسد از سیاهی نقش ناکامی بر میخواندند و رعیت را دل بسوی خود نمیدید
زمان زمان ناامیدی اندوهی تازه می آورد و بد روغهای هرزه لایان دلی خوش میکرد و بخیالهای
پریشان روزگار میگذرانید یا دمی بهادون میکوفت و آبی بغربال می بیخت تا آنکه بمحاصره لاهور پرداخت
و با هنگهای بی آهنگ در گشایش گره ادبار شد اگرچه کناره شدن مبارزان والاشکوه نمانی بشادی
می آورد کارنامهای جلادیز ناموس دوستان هستی دشمن بسیار شنوده بود درین هنگام دل بپیکار نهادن
بسیجهای ادبار یاد می افتاد و ادرا دمبدمی تردستی گیهان خدیو بر خود میلرزید لیکن از شنیدن آوازه
موکب همایون دل نیرو میگرفت چون گزیده ساعت آسمانی رسید عنان عزیمت بصوب پنجاب انعطاف فرمود
گوناگون عشرت در مغز روزگار پیچید و زمانه محمدت گوئی اقبال روزافزون برگرفت آسمان زمین خدمت
بوسید بخت و دولت بنیایش درآمدند نظم

جهان بکام و فلک بنده و ملک باقی | امید تازه و دولت قوی و بخت جوان | فتوح سوی یمین و ظفر سوی یسار | سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

گیتی خداوند با خاطر آرامیده و پیشانی گشاده و دلی حق پژوه و قدمی استوار و عزمی شگرف و نیتی والا داد و دهان شکار
کنان خرامش داشت هرچند منزل بمنزل بسر میشد داستان گریز او نمیرسید غباری در شکارگاه ضمیر آسمان
پیوند راه نمییافت و خراب درونان شوریده خرد با آن خیال که در سر اندیشه آوازش دار و نشاط گزیده
سعادت منشان دیده و در راه تخیل فرو شدن او عشرت آمود و آشتی بر زبان گوهربار گذارش یافت
چنان بر پیش طاق باطن پرتو می افکند این همه ایستادا زانست که نهضت رایات همایون باور ندارد و هرزه
درایان تراتر خاطر و دیگر خاطر نشین کرده اند بیشتر آنست که در حوالی سرهند خبر گریز آن پریشان رای بمسامع
همایون رسید همچنان که راز دار تقدیر گذارش فرموده بود چهره گشای راستی گشت همان روز که رایات

جهان پیما از دار الخلافت روانه شد میرزا نزدیک لاهور غبار شورش برانگیخت بیست روز در باغ مهدی
قاسم خان بدستیاری مالیخولیا شادمانی سگالید و بدنگاه وهم را تیر بیجا می انداخت سعید خان و راجه بهگونت داس
کنور مان سنگه سید حامد محمد زمان و دیگر جاگیرداران پنجاب قدرے قلعه را استحکام داده آماده کارزار بودند
چون فرمان بآرایش هنگامه پیکار نبود و بهادران حقیقت گزین در صورت جلوهای خویش باگهی میگذرانیدند کارشناسی
یافته گویان عمامه بند شهر را از اختلاط باز داشتند و از نیروی الهی اعتصام دروازه ها گشوده مبارز خواستی
بارها شیر خواجه و نادر علی ذریچه و میر سکندر را از آن طرف جوشش مردانگی کردند و ملطمهای ید اللهی مالش یافتند میرزا از
ناروائی کار و بستگی مقصود زمان زمان آشفته تر شدے و بهرزه لایان همراه سرگرانی نمودے ناگاه آوازه
موکب شاهنشاهی جوهر دماغ بدپریشان تر گردانید راه گریز را گام شتاب برگرفته یک کروهی بالا رویه باغ
مهدی قاسم از آب راوی عبور نموده و سراسیمه بصوب کابل شتافت دران شب نواحی شاه قلی زمانی بخواب
پریشان بر دو از حدود جلال آباد از دریای چناب گذشته بگراب بسیارے همراهان دران گذاره فرو رفتند و در
نواحی سیهره بهت عبور نموده در موج خیزان هر چندے بسیل فنا در افتادند از گروه قهاره براه کیپ آب سند
عبره نموده بنگاه خود باز گردید چون بمسامع اقبال رسید عاطفت خسروانی در جوش آمد و منشور والا
نفاذ یافت که جنود فیروزی عنان از تعاقب کشیده دارند بساد او شورش آبها کشتی میرزا فرو نشیند
و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد اگر آن غنوده بخت از نارسیدگی شناسای منزلت نشود پذیرای آگهی
نیامد با وجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستی او بسترده ایم تو که بروزگار سعادت پذیر گردد و شاهراه بینش را
دیدبان آید و نیز در میزان قدردانی برادر گران سنگ تر از پسر باشد جانم زمان را که چنین گوهر نیک اندیشی
بپارگاه ظهور آرد و سلطان خرد را براورنگ کامرانی سربلندی بخشد همانا آزرم و مردمی را سر آغاز می نهند
و جاودانی دولت را تازگی می سرایند و دانش والا را ستایشگری نمایند یاران سترگ را باز گوید فطرت عالی را
محمدت برخوانند یا فراخ سازی حوصله را داستان طراز و پس از کوتهی سخن بهزاران نیایش ایزدی بصوب پنجاب
نهضت فرمود تا بمعدلت روزافزون پراگندگی آن دیار فراهم آید و شکستگاران را بمومیائی مهربانی درستی بخشید
بیست و چهارم ظاهر سرهند معسکر اقبال شد گیتی خداوند بباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت از
سوانح تجدید آئین ملک داری از اینجا که شهریار دوربین زمان زمان هشیار خرامی آن را اساسی برنهد و جهان آرائی
عبادت برشمرد در این هنگام طرازی دلگشا سنجام آسمان پیوند رسید یرلیغ والا صدور یافت که جاگیرداران
و شقداران و داروغگان قلمرو عهده ساکنان را بنام و حرفه در قلم آورند و در یکدیگر منتظم گردانند و نگذارند
بی دستمایه پیشه و التزام هنری زندگانی نمایند و دخل و خرج مردم ژرف نگهی کرد بدگوهر و بیگانه اتی فراهم آمده باشد

بکار برند تا یکچند زمانی اندیشهٔ بیرون آرایان خراب درون پیدائی گیرد و قلب کاران از راند و نیز لوز نگاه در آئینه
ازین آگهی روز بازار عافیت شد و فراخنای هندوستان ایمنی سترگ پذیرفت بیست و هشتم حوالی ماچیواره
دریای ستلج راجه سرمالی انتظام داده عبور فرمودند و درین نواحی امرای پنجاب بسجود قدسی آستان ناصیهٔ
سعادت نورآگین گردانیدند بسی بعنایت خاص سربلندی یافت و مکافات نیک کرداری بسپاس گزاری در زمانه

آغاز سال بیست و ششم الٰهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور سوم

علم دولت نو بروز بسپهر برخاست	آمیزش روح القدس از عالم برخاست	چه نوید است که خلد ازین تخیر نشست	چه زمینی است که خیزش بهوا بر خاست

شب پنجشنبه پنجم صفر نهصد و نود هلالی بعد از سپری شدن شش ساعت و بیست و دو دقیقه نوربرداز جهان صورت
معنی و بار خدای عالم پنهان و پیدا ببرج حمل نظر خرمی انداخت و عنصری عالم را چون روحانی ملک نورآگین گردانید
جشن شادمانی آرایش تازه یافت صلای عیش بلند آوازه شد از انچه در سر آغاز این سال خجسته تابش ظهور داد
نهضت رایات همایون بسمت بصوب دریای سند از انجا که پاسبانی عموم خلائق دیباچهٔ فرمان روائی نقش لزوم
دار د بر ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت چنانچه بیاوری تائیدات آسمانی نزهتگاه پنجاب از خس و خاشاک فتنه اندوزان
رُفت و روب یافت نشستنگاه گزینان ساحل سند بآبیاری داد و هش سرسبز گردند و تیمار آفت زدگان حوادث
سر انجام یابد و نیز چندے مزاج شناسان خرد پژوه فرستاده بگزارنمایهٔ اندرزها اصلاح کارمرزا کرده آید سخنان سودمند
انچه در نزدیکی کاوش تاثیر نماید هزار یک از دور کارگر نیاید و آن نیز مکنون خاطر صواب اندیش بود که برکنار دریا قلعهٔ سپهر آسا اساس نهد
و بدخشیان نقد گزین پند سعادت پذیر آیند و بندگان خدمتگزار را بنایے سترگ باشد بدین قدسی سپاه عزیمت
آن صوب فرمودند از سوانح توجه فرمودن گیهان خدیو بتماشای نگرکوٹ چون نیرنگیهای آن باستانی مطاف خاصه
درست شدن زبانهای بریده بسمع همایون رسید سے خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده می در پنلا
که آن سرزمین نزدیک شد و استان شگرف تازگی گزارش یافت پانزدهم با چندے خاصان سلطنت
بعزیمت تماشا راه پیما گشتند و نخستین منزل راجه جی چند مرزبان و شربدولت زمین بوسی سربلندی
یافت چون پاسی از شب درگذشت برای آسودگی مردم در قصبه و لیسه نزول اجلال فرمودند
راجه بیربر تیول دار آنجا بلوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت از دشواری راه و سختی کریوها همرکابان دولت
نخنی پیشانی عزیمت جبین زده بود و از دور باش شکوه خداگانی که زبان بندی عظیمت کسے یارای گفتار نداشت
دران شب روحانی پیکرے که نا در کاری بدو منسوب دارند در خلوتگاه مثال چهره برافروخت و بلند پایگی
گیتی خداوند گذارده از ان بسیچ باز آورد و عنوان صبح آگهی آن نمود دار را گذارش فرموده باز گردیدند و نشاطی همگنان
همه را فرو گرفت کسیان کهوندوال و کانوا هین دریای بیاه را پل بستند و گذاره نمودند هفدهم شهر دلگشای

کلانور از فروغ قدوم گیتی خداوند نور آگین شد و در بوستان آن مصر اقبال گلدستهٔ عشرت فراهم آوردند

از سوانح غبار آلود شدن صوبهٔ بهادر بنجاگستان بموجب چون معصوم خان فرنخودی از سیهٔ بختی روی درادبار آورد و عرب بهادر و نیابت خان ونشاوداده و بسیاری بدنهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند بدان اندیشه که اندوختهای آن صوبه برگرفته دست آویز افزایش بدگوهری سازند و گرد شب و شبگیر کرده خود را بمیرزا حکیم رسانند حکیم عین الملک فوجدار آن حدود آگهی یافته باستحکام قلعه بریلی همت برگماشت و در فراهم آوردن سپاه آن ناحیت کوشش نمود و نام بردها بدان تخیل که حکیم را بخود بار و یاور سازد داستان امید و بیم گذارش نمودند و در کمتر زمانی الفش ناامیدی برخوانده گرد حصار برآمدند و آتش پرگرد و نمود نشر لیستند حکیم بثبات پائی خرد و نیروی گشاده پیشانی فیروزی یافت و دران آشوب شورش شب در آمد تیره رایان بدگوهر روز کوران پی گم کرده انجام کار را بر وز انداختند چون زمین شکستگی در شت و آوازهٔ آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوب بدگوهران فرومایه از گرد قلعه برخاسته قدرے دورتر نشستند آن دانش اندوز کی از هوشیار مغزان را بآئین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه گردانید تا آن سخته کار خود را به پژوهندگان غنیم درگیراند و پس از آزار بسیار باستوار پیمان چنان گذارد که غازیان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده اندیشهٔ شبخون دارند مراسجرگیری فرستاده تدبیر چهرهٔ اقبال برافروخت همه شب گام هزیمت برگرفتند و حصاریان نومید ترانهٔ نشاط برساختند رخسار طرب را گلهای تازه شگفت و کوس شادمانی بلند آوازه شد در کمتر فرصتی بختیار بیگ از بداؤن و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابو الحسن از امروهه و غلام حسین از اسلیم پور و قاسم از لکهنو و مولانا محمودی و ابو القاسم از سنبل پیوستند و شگافهٔ اولیای دولت تازه رونق گرفت حکیم با ملی کاروان جویای پیکار شد سراسیمگان بادیهٔ ناکامی و شوریدگان دیوسار سرگردانی اگرچه ازین نواحی دورتر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برکشاده آزار زیردستان میکردند و زبون کشتی را سرمایهٔ مردانگی پنداشته دراز دستی مینمودند راجه کمادون و رام ساه و مکت سین و راجه کرن و بسیارے زمینداران کج گرا و خودسران تهی مغز فراهم شده شورش برانگیختند حکیم نخست بان گروه تفرقه داران هنگامه انداخت رام ساه و مکت سین و راجه کرن رو نور و نیکو بندگی گشتند و بسیاری اینان نیابت خان نیز بجنود فیروزی پیوست در مدد و اگلی کار طلبان خدمت دوست زود آرائی کرده فلکها تیاق نمودند و پاس حزم داشته نوگرویدگان سعادت را هراول نام نهادند و بحقیقت بختیار بیگ با برخی نامورا ان مقدمه آرای شد سر آغاز پیکار شادمانه بر هراول دست چیرگی نمود و بختیار بیگ با چندے

ج سوم ۲۰۵

از سپارزان عقیدت سرشت دیده وری را بامردانگی همدوش گردانید مجاهدان تیزدست از هر طرف پیوسته داد مردانگی دادند اقبال شاهنشاهی نوید فیروزی رسانید و روزگار شرده آور دغنیم غبار آلود ناکامی دشت پیمای هزیمت شد سید میان و سید مصطفی و بسیارے از غنوده بختان بگوشهٔ نیستی نگونسار افتادند گیتی خداوند در حوالی کلانور آب راوی را جسر آراسته عبور فرمود و از حواشی آن گذشته آب چناب گذار کردند و آب بهت را از میان جیلم و رسول پور براه پل عبور نمودند و در نواحی بهت چندروزه نشستند شکار سیجا آمد و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند درین هنگام که بهار دولت روزبازار داشت و چشمهٔ بخت گشایش روزافزون دهم اردی بهشت دلگشا باغے اساس نهادند همواره خاطر فیض آمود گیهان خدیو بآبادی صورت و معنی توجه فرماید و از فروغ جهانبانی گلشن زمانیان بشگفتگی گراید و شوریده سار دنیا بآبیاری همت کشت زار گردد برسم شکار قصبهٔ تنده عبور واقع شد چون پرورده زمین و چشمهٔ خوشگوار داشت سرابستانی بخاطر آوردند در کمتر زمانی حسن انجام برگرفت و بجهت عشرت پذیری برفراز قلعهٔ آن قصبه که از عمارات باستانی ست چون نظرت بزرگان والا پایه صعود اقبال فرمودند و هم درین ولا قدسی خاطر بزیارت خلوتگاه بالناتهه ثله متوجه شد بکسر تای فوقانی هندی و فتح لام مشدد و های مکتوب کوهی است آسمان پایه نزدیک رهتاس از دیرباز که آغازش پدید نیست او را نیایش کده بالناتهه جوگی دانند و در بزرگداشت آن کوشش رود و جمعی انبوه روی نیاز آورند و در فسر اختناے هندوستان گوناگون رام آزادی روائی دارد و طائفه را جوگی نامند بفتح جیم و سکون واو و کسر کاف فارسی و سکون یاے تحتانی کردار این گروه بر قانون پاتنجل است که لختے ازان در آخرین دفتر گزارش یافته و در ملک نیستی جاوید هستی اندوزند و خلاف آمد عادات فراوان بظهور آید بسیارے سخن سنجی و کم آزاری نامور رویگان تیزرو عرصهٔ آگهی پدید آید بال ناتهه از سرآمد پیش روان این گروه است بباو الف و لام و نون و الف و سکون تای فوقانی و های خفی گویند این برادر رام چندر بود مشهورست که از دوربینی و کارآگهی راه تجرد سپرد و این نزهتگاه براے نفس بوقلمون برگزید کوتهی سخن آنکه گیتی خداوند از کمال آگهی نظر بر فروغ حسن معنی خویش همیداشته پژوهش الهی بنده نمایند و با هر طائفه که گمان خدا یافتگی باشد یا جاهی که مردم بنیان روی نیاز دارند پیوسته ایزدی نیایش بجای آورد و ازین رو بدان خلوتگاه ایزدی برستانیدند و انجمن تجرد نشانان آن نواحی از فروغ توجه گیهان خدیو روشنی پذیرفت ستی و کم

منازل میرزا یوسف خان بقدوم شاهنشاهی جاودانی سعادت گرفت وحصار رهتاس از قلاع ناموت
در انطاع او بود وچون آن نواحی مخیم سرادقات اقبال شد بذریعهٔ باریافتگان محفل همایون این آرزو درخواست
والا عاطفت پایهٔ قبول واقبال گرفت بلوازم نثار وپیشکش پرداخت وجاوید دولت اندوخت وبرای
بهجت افزائی ونشاط افروزی اندکی پذیرش بافت اگرچه رای بیشتر آن بود که شهریار دادگر درین عصر
جامع روزی چند توقف فرماید لیکن باندیشه آنکه هرچند رایات همایون بکابلستان نزدیک تر شود هم زبان
آن دیار ولنخواه صورت نواید یافت بصوب سندساگر که بمیلاب اشتهار دارد نهضت والا شد از سوانح
فرو شدن خواجه عالم خواجه سرا کار گزار این روبه برخی پهلوانان با ابهام او خدمت داشتند در مقام
خربوزه بیگی از آن گروه چوبی چند میزد و بیاداش را بسرانجام میداد آن شوریده مغز بدشته کار او بانجام رسانید
شاهنشاه قدردان آن خدمت گزار دائم حضور را آمرزش خواست واز معدلت اندوزی کشنده بیاسا رسید
دلبسا شولیده عقل را چراغ آگهی افروخت وکج گرایان خودبین را روسیه پدید آمد

رسیدن موکب همایون بر ساحل سندساگر

گیهان خدیو داد دهان نوازش کنان با هزاران شکوه صوری ومعنوی بر کنار آن دریای سند سیزدهم خرداد
نزول فرمود سپاه ورعیت دست آویز نیایش روبدرگاه آوردند وهریک کامیاب گوناگون بخشش و
بخشایش شهریار گشت والوس افغان که زرسیمگان بادیهٔ ناسپاسی اند ناصیه سای نیکوبندگی گشتند از انجاکه
پیش نهاد قدسی خاطر انتظام حال آگهی میرزا حکیم بود منشور عاطفت شرف نفاذ یافت وخیرسگالی واندرزگوئی پرتو
عاطفت انداخت کاردانان آشنا روی عقیدت گزین شیرین گفتار دلاورانه کم آزار دستوری دادند تا نخست
دانش خویش برملا نیاورده سرلیای او را برخوانند وپس سخنان دلاویز نخست آورگذارش نماید بیت
توان ساخت دلهای فولاد نرم ٭ بنیروی پیوند گفتار گرم ٭ اگرچه کج گرائی او در پیشگاه دانش والا آزمون دیگر
خرد پژوهان پیدا بود ولیکن تقدسی خاطر آن میرسد که چون بهادران فیروزی را از تکاپشی باز داشته اند ودرین کالای
گوناگون عنایت مارا ستوده بود که دل آمیز پندها فروغ پذیرش گیرد وبستان سرای حق پژوهی رود ولیکن هرکه
غنوده بخت باشد خرد او در شورستان خواهش یا بندپیش ودانش او واژونی شتاب آورد وخویش را نکوهش
فراوان زیان دین ودنیا گرداند چنانچه زندگانی این جوان خوابیده عقل شیوا زبانی میغنایم وماتم روزگار او بنیاد کرد
خلاصهٔ پیغام آگهی آنکه هرکه بزرگ شکوهی که با والا توانائی وفراوان نیرو دست آزمایش باز داشته به نصیحت طرازی
وحقیقت سرائی همت بر می گمارد و دستمایهٔ او جز خیرسگالی وخلوص عاطفت امری دیگر نباشد سر آئینه سعادت
پذیرایان نیک اختر در پالغز بیداشی بیدار شده بروی شرمگین ودل حق انجمن آرایند وبنمایش ولابه گری درونی

۲۰۷

ج سوم

وبیرونی چاره‌ بر سگالند و بدگوهران تیره‌رای دوران سیه‌چال خطرناک دستان سرای حیله‌فروشی پیش گیرند و بر تبه کامی
خود دستیاران یافته بخت گزارش نمایند اکنون آن برادر که پایهٔ فرزندی دارد دیده‌ بر‌پای شناسائی آید و جاوید دولت اندوزد
سلاطین تژادان والاتبار و بزرگان هر سرزمین از فروغ عنایت ما پرتو میگیرند و با اینهمه نسبت چگونگی و تاکی گریو نشین
ناسپاسی باشد و تا چند بهم نشینی فرومایگان نافرجام در نشیب آباد زیان کاری طفره خواهند و باید که برطینت گس سپرتان
خودک انزاگوش ننهاده باندیشه درست و دل پشیمان و اعتقادی شائسته و خاطرے امیدوار بسجود قدسی آستان
ناصیهٔ ستمندی را برافروزد و تا افسون مهر اندوزی ما خاطرنشین دور و نزدیک گردد و اورور کے چند زندگانی بنساکی
گذراند تا بدنیای او چوام رتبهٔ عقبی بلندی گراید و انجام کار بنیکنامی کشیده شود چه سکین کم روی پای تنومندی از
سپردن بادیهٔ مقصود باز ندارد و بود که بآویزه طائر بخت بر فراز مراد برآید و مردم نژاد باچندے فروغ آگهی چگونه نشاید

غفلت در او فتند و نیم گامی در فراخ پای جستجوی ندارد **ابیات**

پایه بسیار سوی بام بلند	تو بیک پایه چون شوی خرسند	اندرین را اگرچه آن نه کنی		دست و پای بزن زیان نکنی

اگرچه پیش نهاد کامیابی است خود آزموده را چه آزماید و تا چند خود را بردم تیغ بردارد و اگر از شرمندگی و بدکاری
رو بدرگاه نمی‌آرد و از بیمناکی دل بخشد منگاری نمی‌نهد داستان عاطفت روزافزون که از آغاز سلطنت تا حال
که عنفوان بهار اقبال ست بر عالمیان ظاهر بخشش و بخشایش گناهگاران بزرگ دور و نزدیک دلنشین
از انجاکه شولیدگان بادیهٔ ادبار داستان اندرزگران شنوند از غنودگی بخت و نایاوری خرد دلاویز گفتار
آگهی را فسانهٔ بیراهی پنداشت پاسخ گفتار نفروغ گزارش داد و چون روزمردی بود مهرافزائی گیتی خداوند
بروی بخشود و اشارت والا شد و اگر در حرف نیکو بندگی زبان با دل یکتائی دارد و از فزونی و اهمه سعادت
ملازمت را روزی چند قرار می‌تواند داد باید که یکی فرزندان از مصحوب پرده‌نشین عفت صفوت گزین عصمت
بخت منشای بیگم روانه سازد و اگر از تنگدلی و بیدانشی باین هم نگراید خواجه حسن نقشبندی با برخی اعیان آن سرزمین
فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد و بر آئینه درضمیر آهمان پیوند پایهٔ قبول یابد بخشودن و بازگشتن را دستاویزی
سرانجام گیرد و چنان بگوش خوابیده بختان شوریده رای پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد راجه مان سنگه
با جوقی دلاوران با اخلاص بآب سند گذارد و نموده پیشاور شتابد و سرکشان آن ناحیت را براه نیکو بندگی آورد
و از انجاکه همگی اندیشهٔ حقیقت پژوه آن بود که غنوده بیخبری از سکون جنود سماوی تائید پذیرای سعادت گردد و بازگم
تیر اکلیل ابهت و بختیاری شاهزادهٔ سلطان مراد با بسیارے امرای ستوری یافت که از آن آب عبور کرده
باهستگی متوجه ولایت پشاور گردد و اگر میرزا بیدار شده براه فرمان پذیری سپرده بگونا گون نوازش امیدوار
سازد و دگر نه بکابلستان شتابد و برای مزید آگهی فوجها ترتیب یافت و نژده آرائی بگزید و آئین شد قول بوزیر ...

خلافت زینت گرفت میرزا یوسف خان ورای رای سنگ رای درگا گوجر خان سورج سنگ مدن چوہان
شیخ عبدالرحیم مانکا رام چند بہتاکری سلیم خان کاکر علی سید محمد موجی کرم اللہ کنبو پرتھی راج رام داس چوہان
سہراداس سانول داس کلہچواہہ آسکرن گجر دہزارہ بیگ شیخ ولی جلا میر محسن وجمعی کثیر از مبارزان خدمت گزین
ودیگر جوانان دلاور درین فوج فیروزی اعتصام جا یافتند وسید آرائی جوانغار بسید حامد بخاری ومخدوص خان
وسید مہدی وابو القاسم تمکین وعرب وسید حسین وحسن قلی بیگ وعبداللہ بلوچ وطائفہ از مردان نامور قرار یافت
برانغار را قلیچ خان جلال خان شیخ جمال بختیار نور قلیچ میرزا فولاد جمال خان بلوچ شیخ کہا بہ ملک درویش جالوبہ
عالم نوحانی مولانا الہداد انبروہہ شہباز لودی برخے از مجاہدان ناموس دوست رونق بخشیدند راجہ مان سنگ
نورنگ خان نیبر وبیہ خان مادہو سنگ محمد بیگ تکلو مان سنگ درباری جگمال سلہدار بہادر خان تور دار سرجن بہلوان علی
سکت سنگ جگت رای رامچند بہکوانداس شیخ کبیر جبار قلی نصیب دیوانہ وگروہی دیگر از ہنر آزمایان عرصۂ جلادت
بآرایش فوج ہراول پرداختند واز عاطفت فطری ورافت ذاتی بازمنشور نصیحت که حرز بازوی بختوری تواند شد
مصحوب حاجی حبیب اللہ کاشی فرستادند که ہنگام یورش آن صوب میگذرد ولشکر انبوه در تنگنا باقدرے دشواری
میکشد باید که زود ترکی ازان لرزہای فرمان پذیری بجا آرد تا جنود فیروزی از حدود بگرام بازگردد وکار او بنیکنامی
گراید ودر نوازش او دستاویزی سرانجام یابد وہمگی اندیشۂ صافی آنکه مبادا از شکوه فیروزی جنود میرزا آوارۂ دشت
ناکامی گردد ودربیگانگان فرست جوافتد از انجاکه دوربینی شمسۂ پیشطاق اقبال است بکارسازان جدگزین فرمان
که آن دریا بار را گزیدہ جسرے بربندند خدمت جویان کارطلب بگرد آوری کشتیہا تکاپو برداشتند وہفت وزرا مرای
عالی شکوه در ساختن منازل دریامی ہمت گماشتند اگر از واژون بختی میرزا افسانهای ہرزه کاران بگوش درآورده
راه زیان کاری سپرد وازکج گرائی فرموده نپذیرد آن سزاوار که موکب ہمایون نیزبدان صوب نہضت فرماید از
سوانح فرو شدن فتح دست پور علی دوست یاربیگی طبیعت پرستاری کرد وبظاہر پارسا گوہروانمود ے
پیوسته براتم گوہرین نامہ گزار دے ارادت گیہان خدیو درسروار دبموقف عرض رسانید کامیاب
خواہش گردانید چون این سوادخوان پیشانی زبان را بامل یکتائی نمندید اورا پاسخ از سر واکردے
درین ہنگام که رایات اقبال بکنار سند رسید مراد را انجام آن کار سخن گرفت خدیو دوربین آگاه شد
از کمترین پژوہش فرمود سرگذشت بعرض رسانید تبسم نموده تحسین کردند واز خیر اندیشی معروض داشت ازین که شہریار
مہربان دل خود آگہی یافتند باشد که بنیروی این دولت جاوید از ان حال برآید وره گرای سعادت گرد دبگذار دند تا آنکه
روزیی از ناصیۂ حال او نمی تابد لیکن ملتمس پایۂ پذیرائی یافت ارادت این نیاز مند ایزدی عیار مردم برگیرد ودرون
برملا انداز دباین قدسی شست کرامت فرموده این مصرع بزبان خواندند مصرع شست پاک ونظر پاک خطا کی کند

دگرامی اندرزها گذارش یافت اما چون از صمیم خاطر نبود و زبان او با دل یکتائی نداشت در همان دو روز غبار آلود
نیستی شد و گران خوابان غفلت لختی رو به بیداری نهادند و بیکی پیوند طبعی داشت و در نزهتگاه حواشی بادپیمائی
میکرد و شوریدگان رشک بد و پیوسته از هم گذرانیدند گویند مطلب خان چنین بیراهه شتافت و آن جوان را از
حوالی خانه آورده ند و مطلب خان بعقابگاه بازپرس در آمد و تشخیص آن با مدن پدر اد بار گذاشتند از سوانح اساس
نهادن قلعهٔ اتک بنارس مکنون ضمیر جهان آرای آن بود چون موکب همایون بآن حدود رسید عالی حصاری
عمارت یابد در یغولا آنجا که دوربینان گزیده بود ند بچشم حقیقت پژوه پسندیده آمد پانزدهم خورداد بعد از گذشتن
دو پهر و دو گهڑی بدست مقدس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند چنانچه در اقصای شرقی ممالک قلعه است
نام آن اٹک بنارس و بعهدهٔ اهتمام خواجه شمس الدین خانی که درین نزدیکی از بنگاله آمده بود قرار گرفت در اندک
فرصتی بحسن انجام رسید میان ولایت هندوستان و کابلستان برزخی شگرف انتظام یافت سرمایهٔ فرمان
پذیرای گردن کشان آن حدود شد آرزومندان بی مایه را دستاوری پدید آمد و خواسته داران البضاعت
اطمینان سرانجام یافت و جهان نوردان روزگار را ایمنی روی داد

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب کابل

درهمان ایام که ساحل دریای سند مخیم سرادقات اقبال شد آن عزیمت بود که تقلاوزی دولت از دریا
گذشته بزابلستان خرامش رود و بیشتری خاصان جنود فیروزی در بازداشت این یورش دستان سرائی نمودند
برخی از نارسائی و طائفه از تنگ حوصلگی و گروهی از بیمناکی ولایت سرد سیر و طبقه از تن پرستی دهند دوستی و
چندی از زیان زدگیهائی که سفر با خود دارد و بعضی بهواخواهی آن غنوده بخت نافرجام و مدارای گیتی خداوند
دلیر ساز بود عنان گسل گروها گروه مردم بود چون سررشتهٔ ژرف نگهی و دوربینی داشت نیرنگی دوستان
بجائی نرسید دران وقت راقم شگرفنامه را فرمان بود که گذارشهای دولت اعیان را بروشن روشنی بنگارد
و دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند از گفتگوی اینان در شگفت زار افتادی و از نیروی ایزدی
تائید دستان این گروه نشدی موی سفید و ریش دراز نداشت و خرقهٔ زرق آلود کهن سالی رونق
نمی افروخت سخنان والا ویژه نشنوده بکین توزی نشستی و چون پسند قدسی خاطر بود و اندیشهٔ این و آن پیرامون
دل نگشتی و همگی تاخیر در عزیمت شاهنشاهی از آن بود که میرزا را عقل مصلحت بین یاوری نماید و
سعادت اندوزی دستگیری کند او خود از بیهوشی و غنودگی بتباه پسیچی افتادی و غرور افزودی دشمنان
از سخن نرم تو مغرور شدند مصرع وقت باشد که زیان کار بود خوش سخنی ✤ و با آنکه بر پیشطاق
ضمیر آسمان پیوند پیدائی داشت و همواره در زبان گوهر آمود میگذشت خردمندان حکمت پژوه را

آئینی است گزیده و دستوریست شائسته هرگاه بیکسو شدن مزاج از اعتدال طبیعی کار عضوی
بفساد انجامد آن را از بدان جدا سازند تا گزند آن بدیگر اعضا نرسد همچنان در افراد انسانی اگر یکی را
در جوهر سعادت اختلال افتد و مایهٔ پراگندگی آید بر آئینه نقش هستی او از صفحهٔ جهان ستردن سزاوار
باشد لیکن خاطر مهرآمود بهیچیک ترازمی یارست داد و در گذشتن از آب توقف میفرمود و مبادا از
عبور رایات همایون کار زار از صلاح بگذرد و زندگانی این جوان غفلت آلود بسر آید و چون عاطفت
از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید ناگزیر گیتی خداوند برهنمونی خرد والا و پیشروی بخت تاریخ سی و یکم
گذاره فرمود جائیکه دریای سند و رود کابل بهم می پیوندد و مخیم سرادقات همایون شد و اردوی
بزرگ را اوان برتال در کنار سند گذاشتند و حکومت آن سرزمین مقرر شد سرکشان این ناحیت را ایل
ساز و گزیده و جیره سرانجام داد هشتم امرداد حاجی حبیب الله ناصیه سای آستان جلال آمد و
عرضداشت بمسامع همایون رسید اگرچه لختی پشیمانی و شرمندگی خانه نگار او بود و پیمان فرمان پذیری
بسوگندهای استوار کرد و لیکن چون فرموده نپذیرفته بود گفتار او فروغ راستی نداد و پوزش آنگاه
برگرفته آید که گفتار با کردار یکتائی گزیند و گرنه دستان سرایان فریب آرا زبان را بنمایش گری فرستند و عمل بیکاری
بسیاری ساده لوحان باستانی ناشناسائی کارکرد گفتار پذیرفته و بنیان کار می سترگ اندوخته شاید مدارا
آنست که اگر عمل خانهٔ او نگارین تر از گلشن سرای لسانی نباشد کمتر از آن نبود و گرنه گریزت و ابله طرازی
بازار آوردن باشند شاباران شهریار هوشیار خرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزاده بلند اقبال از حوالی کرام
متوجه پیش و ما نیز بیاوری سماوی تائیدات بدان صوب نهضت میفرمائیم نهم رایات جهان کشا ازین منزل
کوچ فرموده کنار آب کابل نزول نمود چون دریای عاطفت در موج خیز بود باز خواجه محمد علی وجیهی را
فرستادند بو که یکی از آن گذاره ها بجا آورد و در زیان زدگی جاوید نیفتد روز دیگر دولت آباد منزل شد
درین روز خسرو آفاق میرزا غیاث الدین علی فروتنی را که در گوناگون تاریخ یگانهٔ روزگار است و نیک ذاتی
و خیرسگالی سعادت پژوه بخطاب نقیب خانی سربلندی بخشید بخلعت فاخر و اسپ خاصه و فراوان خواسته
اختصاص یافت هژده لایان نسبت ساز را زبان بسته آمد و ناسزاگویان جاه جو را رهنمونی شد و درین
سرمنزل شاطری عرضداشت میرزا آورد و پشیمانی از کردار گذشته و پیمان نیکوبندگی از آینده گذارده بود
چون فروغ راستی از ناصیهٔ حال تابش نداشت در صفوتگاه قدسی خاطر جا نگرفت و از آنجا که تامل گزینی
و نگنش طلبی خوی ستودهٔ شاهنشاهی است اشارت شد نوئینان بزرگ و امرای والاشکوه تا بیست کس
انجمن خاص برسازند و از راه دوربینی و کارشناسی سزاوار پاسخ عرضه دارند و نگارندهٔ شگرفنامه فرمان شد

کمدوا بدید هرکس را دلنشین خود ساخته بعرض همایون رسانند فرموده بکردار آمد و هرکس بدستور پیشین
سخن سرا شد و چون سگالش رفتن در سر نمود بخشودن و باز گردانیدن را برگذارند و یکتا مقصود
گوناگون روش برآراستند بزبان راقم گذشت هرگاه لشکری بزرگ سرگردان چنین
بلند اقبال والا شکوه راه دور دست سپرده شد مقصد زیاده از هفت و هشت روزه
نبوده و بارها بخشودن جرائم و بازگشت رایات همایون یکی ازان چهارگانه صورت وابسته شده
چگونه بی آن بمجرد گفتار فرستادگان گمنام و نگاشتهای بی فروغ راستی مراجعت سزاوار بود و نیز
امروز در هندوستان زمان بارندگی است اگر ناسپری شدن در حدود سند توقف بشود چه
لائق است و اگر کوچ کرده آید درین ریزش از زیانی سترگ باسباب سپاهی گری باز گردد و سود
بازنیاورد شائسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد و مالش بسزا یا بخشش نمایان چهره افروزد
و مردم از آمیزهٔ گوناگون عرض برآشفتند و بتباه اندیشی سر فرو بردند سلامت روی از نارسائی
بآئین دوستی گذارش نمود اگرچه دانم که پایهٔ شناسائی بظهور می آید و حق گوئی بر فراز پیدائی
می شتابد لیکن در آشوب گاه تعلق سازش بازمانیان و آنگاه چیره دستی بارگاه سلطنت ناگذار
آن گفتم و در انجمن رازگوئی و صفوت جان کنکش بایست وقت شده چون برخلاف آن گرایان
سرآمد ناخوشیها شمرده اند و بنگاه زیان کاری دین و دنیا چگونه برای ایمنی صورتگاه رود زوال
گزند جان فرسای معنوی دانسته برگزینند چون بجویای آواره راه فضول نمی سپرد امید که گمرهی بهان
نشنیند و گذارده آمد هرکدام صلاح دید خود را بعرض همایون رسانند و از کمترین تا برسند گذارش کنند.
باین قرارداد از هم جدا شدند آن روز را در دسهره و جوشش تپ از کورنش باز داشت برخی
تباه پیچان فرصت جو پیمان یکتائی بستند و گزند اینکس را الفتوی نادرست بر خود گرفتند بسیاری
ساده لوحان راستی منش را بگفتار نارسائی از جا بردند و بعرض اقدس رسانیدند همگی اولیای
اقبال آرای آنست که برحکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گیتی خدیو فرمود فلانی یعنی راقم اقبالنامه
را اندیشه چیست یکی از آنها که بدلیری و چرب زبانی چیره بود عرضه داشت او نیز بدین هنگام
یکتائی گزیده و کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و از تن داری چنین بیراهه رفتند و بآئین سخته
کاران چنین تباه پیچی رفت بندگان ظل الهی برآشفته فرمودند چندین اندیشهای کم بینی بخاطر
نمیرسد همانا امرا از سرمایهٔ نااهلی بیمناکی دارند همه را گفته ماشناگر همیشه بدان صوب
توجه خواهد شد روز دیگر مرا جان آفرین تندرستی داد بی آلایش تا خیر ببارگاه کورنش برد

شد آثار افزودگی از ناصیهٔ مقدس تابان بود و محفل والا آیین دیگر یافت باندیشهٔ دراز در شد و در پژوهش اسباب ژرف نگهی رفت درین هنگام شهریار والا نگاه در پیشگاه ژرف طلب داشته پیش عتاب آلود فرمود و از خلاف همه روزه بانی پرسید روشن شد ناتوان بینان سخن ساز تزویرے ساخته اند و تدبیرے آمیخته باندوهی درافتاد و بسجالتی در شد که هیچ بدکارے رامرساد شورش برنائی و ریعان عقیدت و مستی راستی و هستی دشمنی بجوشش درآورد نزدیک بود خرد و صلاح اندیش بیگانگی گزیند و ناشناسائی هیچ تعلق که نو سفر ناشناسائی مزاج روزگار است دور سپهر سری گرد و که از ستارهٔ روشنی ایزدی تائید مرا از نشیب گاه بی تاملی برگرفت و عقل و دانش بیگال سایهٔ عاطفت انداخت لختے از آشوب دل برآمد و بعرض همایون رسانید آنچه نسبت میکنند بگوش یکی گفته یکی وران انجمن بزبان آورد آن زیاده سرآفرین را برگرفته پاسخ داد خدیو معدلت دوست بیدار طلب داشته پژوهش درآمد چندے که با او همداستان بودند یکے پس از دیگرے راه بی آزرمی شناخت نزدیک شد که جوهر خرد تباه گردد و خویشتن را بگونیستی آرامش بخش شهریار و در بین آثار راستی از لوح پیشانی برخوانده از شورش فرود می آمد و از دلیری بدگوهران افترا پرداز دست گذاری برگرفته حال دگرگون بیشد درین آشوب گاه ناامیدی یکی از شیرمردان راستی نقش برخویشتن بازید و از بسیاری مخالف اعتبار نگیرد و مرا از کم آشنائی گمان راستی هم بد نبود و بزبان آمد دران محفل غلافی بخلاف این گروه سخن میکرد مگر جای دیگر گذارده باشد گره از دل من گشوده گشت و از فراخی حوصلهٔ شهریار دیده ور طومار گفتگوی در نوردید بسپاس آن مهین بخشش ایزدی که داروی این سانحه بدیگرے نگردید بوشگافی گیهان خدیو حقیقت حال خاطرنشان دوربین نزدیک شد از ان خیال عزلت گزیدن و فروشدن باز آمد و پایهٔ پرستاری و خدمتگذاری برافروز گیتی خداوند پرستش گنگش یکسو نهاد و کوچ بکوچ متوجه زابلستان شد چهارم دهم نزدیک بگرام مستقر رایات جلال گشت آن حضرت در گورکهتری که طواف گاه جوگیان است از بانی توقف فرمود درانجا سترک مغاکی است گزاف گویان هرزه لاگذارد و سے اندازهٔ ژرفائی آن کس نشناسد و در میان راه خانه تنگ و مرتاضان باستانی است از دشواری و تاریکی راه فراوان پیچ و تاب بدان نتوان رسید از انجاکه نیایش کدهٔ بزرگان ایزدی بود خود بنور خرد تنها درآمد و چندے از ملازمان حضور یکے از پس دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافت کمترین از انجمله بود شگرف راهی پیش آمد نشسته و خوابیده بدستاویز توکل سپرده شد بسیاری مردان را دل یاوری نکرد و از نیمه راه بازگشتند از انجا بجمانه بکرم آرامش گزیدند و این ولایت را پرشاور نامند و عامه شهر را نیز بدین نام خوانند حکومت آن بیاره علی ناظر بیوتات تفویض یافت

الغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگی توجه بسیج آن بود که مرزبان گرامی حق شناسی گردد و از گفتار نیکو بندگی شایسته گردانید و آرزو
باین ستگی خراش میشد و در هر منزل چندی مقام میفرمودند و شاهزاده والاگهر نیز منشور همایون شرف انشا
میبافت که در رفتار سرعت نموده باشد که سیرت آیین سعادت برگیرد و در زمان کامی زیان زده بدین و
فسخ و آن عنود و صحبت از چهره دوستی و اهمه و همنشینی بدگوهران خوشامد گوی بیگانه قرار دیدن آمده بر پیوست
که همشیره بدنگاه در رفته پورش نماید بدیرای آن نشد و از گنج گرامی خواجه حسن بنوب بدخشان عزیمت گرفته میرزا
بنه و بار خود را بحکمه باز فرستاده و با آهنگ قزاقی آماده شد و چون وانمودند که شاهنشاه والاشکوه در نواحی بکرام
توقف دارند و لشکرها به سرکردگی شاهزاده می آید از سرزه لائی ناشناسندگان اندیشه کارزار در سر گرفت در
ریزش آبروی خویش تگاپو نمود گیتی خداوند از ین آگهی کارشناسائی را با حرام اندوزی همدوش گردانید
و جریده تیزروی قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدید بانی بنه بزرگ اردو گذاشته سعید خان و راجه
بهگونت داس و بسیاری بندگان عقیدت گزین بدین خدمت سعادت اندوختند و فرمان شد که اردو را
منزل منزل می آورده باشند آن روز چون بیگاه شده بود رایات همایون در جمرود نزول فرمود بامدادان
اقبال را گرم رفتار ساختند و صحبت کریوه های کوتل خیبر گذشته حواشی و کناره دریا لختی دم آسایش زدند
آخرهای روز که از آن گرمی فرو نشست با آهنگ شبگیری راندند آن روز در حدود لاچی پور دائره شد صباح آن ظاهر
جلال آباد از ماهچه لوای نصرت نورآگین گشت و میان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند و برای آسایش
رد نوردان درویش خان و شمس الدین کروری را گذاشتند روز دیگر بباغ صفا عشرت اندوختند مواره
تیزروان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزی بهم میرسیدند و از تباه بسیچی میرزا و کارطلبان مبارزان اقبال
آگهی می بخشیدند درین منزل کسی نیامد و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند و دیگر روز رایات جهان گشا
در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجی محمد احدی که از دلاوران نامور بود او را دانسته فرستاده
بودند از نیمه راه برگشته آمد و از نافهمیدگی حرفهای دور از حساب بعرض رسانید و از گزند فیروزی لشکر آگهی بخشید
اورنگ نشین اقبال فرمود هانا این خبر فروغ راستی ندارد و گرنه تا حال از لشکر گران چندین کس رسیده و از دور آنکه نشین
انجمن را زگوئی برآراستند و بایست وقت را طلبگار آمدند جمعی عرض کردند توقف باید نمود تا لشکری که همراه شاهزاده
والاگوهر می آید بپیوندد و چندی بعرض رسانیدند اگر امری ناگزیر شده باشد با مردم کم ایستادن در خور نبود بازگردیده
بار دو پیوست و سپس چون چوپای پیکار شد برخی را که نظر عنایت ایزدی و اقبال روزافزون بود عرض نمودند اگر در
جنگ کمی راه یافته اما چگونگی افزایش دارد و سعادت پذیران حضور بهمه ره ادمردان آزمون کار و جان بازان
اخلاص قرین اندر آن آنست که پیشتر نهضت شود اگر بسرنوشت آسمانی امرے ناملائم سر برزده باشد مخالف

از هیبت موکب همایون پراگنده خواهند شد شهریار دیده وران رای پسندیده با همتی آسمان پیوند و شجاعتی
خداداد و خاطری که همیشه بهار و دلی حق شناس عزیمت پیش فرمود و در اثنای راه چندی کلان تران آن
سرزمین بدرگاه آمده سخنان مهر افزا و صلح افروز گفتن گرفتند شهریار فرمود که از سخنان این گروه ظاهر میشود
که آن جنگ طلبی نمانده و درین روز سرخاب مخیم سرادقات اقبال شد و از دوربینی و کاردانی زود آرائی
گرفته و فوجهای ترتیب یافته قول بوجود شهریار شکار آرایش گرفت جمعی دلاوران ناموس دوست بسرگردگی
زین خان کوکلتاش زیب افزای التمش شدند گروهی فدویان جهت دشمن را بپا شکستگی مطلب خان جوانغار
ساختند لختی بیکپهای فدائیان در هراول نامزد شدند آخرهای آن روز که مجاهدان دولت دل در کارسازی
بسته آماده جنگ بودند از هر سو نوید فیروزی سامعه افروز شد لیکن چون قاصد از قوم افغان بود و عرضداشت
کرم الله کنبو [illegible] گزینان حزم اندیشی را اطمینان شگرف نبود و مبادا که داستان سرایان فریب کار بروز نوید آورده
باشند و گرنه با بستن عرضداشت شاهزاده و اعیان آن لشکر رسیده گیتی خدیو برخی از زمینداران آن
نواحی [illegible] فرمودند و از اصغای سخن سرائی آن گروه مژده فیروزی برگرفت و با شناسندگان خطاب فرمودند
اگرچه از اتفاق روزی دید درونی حقیقت را نمیگوید [illegible] داستان طرازی پیش رو گذاشته اند روزی دیگر چون
سرخاب رایات جهانگشا متوجه جیکدلک بود چندی از تیز روان عرضداشت آگهی آمده عرضداشت شاهزاده
و داستان فیروزی آوردند عالمیان را نشاط فروگرفت و بزبان کردار سپاس ایزدی گذارش یافت

نصرت یافتن شاهزاده شاه مراد و غبار آلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلان هشیار خرام که فیروزی روشن اختری در نزهت آباد نیک سگالی منازل دلگشا سر انجام
داده اند هر آینه بپاس خیر اندیشی کردار شایسته چون دریافت بلند ترین خجسته روزگار میگردد و از بخشش
نهانی ایزدی سترگ جهاداری که در شناوری هر کس نباشد کرامت میشود و گوناگون گزند را گزین پناهی سر انجام
مییابد و در آن زمان نیرنگی اقبال چهره می افروزد و کلید بستگیهای زمانه بآسان دست او در می نهند چنانچه [illegible]
روز افزون شیوا زبانی خامه [illegible] اقبالنامه بدور و نزدیک آگهی بخشد هرگاه بندگان دور دست نیروی
عقیدت از [illegible] معنوی شکرگذاری نمایند [illegible] فرزندان اخلاص سرشت که بصورت و معنی
نزدیک باشند چگونه کارپرداز اقبال نگردند [illegible] دولت جاوید طراز آئین تقدیر چنان است هرکه از غنودگی
و تیرگی ساده اندیشان [illegible] در سر آورد [illegible] کردار شده [illegible] استکبار افراز و آبله پائی [illegible] و دشت زیان زدگی
شنود جهانیان از عبرت تا ما بر سازند و بتازگی این داستان فیروزی از آن برمیگوید و سعادت پذیران بیدار
دل را رهنمونی میکند میرزا که دمسازی فرومایگان بدگوهر که بنای خانه کنانند و بام قصر اندازی او شاهراه

فرمان پذیری برآمد و زمان شورش ناسپاسان شرقی دیار نزهتگاه هندوستان را غبارآمای خلافت گرد هند
وازان روز که شهر مند و باز گردیدگاه طالع را نفرین کرده و زمانی بر گنج گرائی خرد بر فروختی و وقتی هرزه لایان
مجلس را سرزنش نموده و در پذیرائی گفتار بیفروغ خود را در نکوهش داشتی درین سراسیمگی ای آمای موکب
همایون پراگنده تر گردانید نه روی بودن و نه رای آمدن سختن نعمای گوهر مقل که بسجود قدسی آستان ناصیه بخت را
برافروزد و نه در همراهان هوشمند که فرزندان او را ابلاز بست آورد نه همشیره خواجه حسن از همینا کی نافرمانی بدخشان
شتافت فریدون و برخی دیگر که خود را سرمایه شورش میدانستند از ترسناکی دل بنهاد آستان بوس نمیشدند
بختی در اندیشه تفکر و تردد کرده شده و زمانی بدین خیال افتاد که از راه بنگش غبار انگیز هندوستان گردد و چندی
دران فکر شد که حصار کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زاویه نشین خمول آید از شکوه جنود سماوی اعتصام
و تیز رسیدن افواج گیهان کشا هیچ کدام را سرانجام نیارست داد و رعایا شهر بند و آویزه دل نتوانستند که بر
ولی نعمت خود چگونه در فراز کنیم تا از زیر کلید قلعه بار باب شهر سپرند تا نظر همایون در آورد خود با چندی اقبال باغ
شتافت هر کدام بنه و بار خود را گوشهای دور دست نهاده همگی اندیشه آنکه اگر جنود اقبال زور آورد خود را توران
زمین رساند و گرنه در همان نواحی کوه و صحرا در نورد و هرگز درون خرد نبود و از برون دوست تلخ گو نباشد سرآیند
گرد آلود ناکامی آبد روزی در کنار آب غوربند سراسیمگی داشت و بالیست وقت را طلبگار برخی گذاشت نمود
موکب همایون از پرشاور نمیگذرد و در فیروزی جنود یکتا دلی نیست و بهزاران هرزه لائی ازان عزیمت باز
گرم کارزار گردانید و نادان دوستان یافته در اکار دشمنان دانش پژوهش بجا آورد ند فریدون را با بسیاری
همراهان روانه گردانید که در آلنگ سرائی بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیت اهتمام نماید و از پی آن خود هم
ره نوردیده جویای آویزش شد چون جنود سماوی اعتصام نزدیک رسیده بود و لختی لشکر آن پراگنده
قرار داد که خود تا فراهم آمدن سپاهی در سنجد دره باشد فریدون کمینگاهها گرفته اگر تواند بعساکر گردون شکوه
گزندی رساند و حیدر علی را با برخی روانه شهر کابل ساخت تا خاطر ازان وا پرداخته بنا ورد گاه رسد فابوطلبان
عرصه ادبار در بین پدر او که میان دو آب تنجاک ست فرصت جو بودند افواج گیتی کشا از باریک آب کوچ کرده بود
آن آشفته رای سنجار تو رفته برخی شد چون فوجهای نصرت قرین ازان کمینگاه گذشتند سید حامد بخاری و محمود خان
و طائفه بهادران همت گزین که چنداول لشکر منصور بودند سر رشته دور اندیشی از دست داده پیشتر شتافتند و غیر از
سید بهاء الدین و چندی دیگر در عقب نمانده بود شر هم امرداد تیره رایان نافرجام بیرتال دست درازی نمودند
و لختی اسباب یغمائی شد درین اثنا مبارزان چنداول شنوده بعزم پیکار گام سرعت برداشتند بدگوهران
ناسپاس کامیاب نشده براه گریز شدند فریدون بصوب بادام چشمه پناه برد و مردم دیگر بطرف قورقسای العابر

ج سوم ۲۱۶

تیزپائی نمودند و آن روز که آمدی برخی خبرهای ناخوش آوردی چنانچه پیشتر گزارش یافت همانا که نشانے
ازین شورش دیده باشد و در خیال تباه افتاد و شیخ جمال بختیار از نشهٔ دلاوری و کارشناسی با طائفهٔ سست
از راه چنار توت بمنزلگاه شتابد و اگر غنیمے دوچار شود و ستیز روی نماید و در همین روز بمیرزا چنار توت آمد جویای
حال فریدون بود ناگاه فوجی از دور سیاهی کرد آگهی شد که چندے از جنود فیروزی می آیند برخی از دلاوران
تهور گزین را بسرکردگی علی محمد اسپ روانه گردانید شیخ بر سر فالیزی توقف داشت آگهی یافته آوردگاه را
آیین شگرف بست و درین روز زد و خورد فریدون از عقب رسیده آمد غنیم بگمان آنکه کمک لشکر منصور رسید
دست از مبارزت باز داشته دورتر ک ایستاد و بایزدی تائید شیخ آنرا بیگانه شمرده کارزار را بدان صعوبت انداخت
آویزش سترگ روی داد نظارگیان را حیرت فرو گرفت شیخ دولت و شهباز و جمعی بهادران دیده ور
دران نبرد مردانگی داد کند آوری دادند و از مخالف بخته بیگ و غیور بیگ و شادمان پورغلق و ملا عیسوری
راه سردی گرد ند اولیای دولت جنگ کنان بجز و کابل که معسکر شاهزادهٔ والاگوهر بود پیوستند و همدرین روز
شکونه تراول که برای آگهی رفته بود جان نثاری کرد و احمد بیگ و بخته بیگ و زاهد چندی از ترکتاز سے
بازگشته بود و با این چیره مرد میرسند بآیین رادمردان ناموس دوست جان فشانی کرد و هرزه اندیشان باز دل
ازین سرگذشت نخوت افزودند و نیز درین سال میر عبدالله نقد همت درباخت مصحوب او سلقی پیشه نان
لشکر فیروزی فرستاده بود و شیر خواجه و لال بیگ و جمعی در میانه بند و از بیدلی گرفتار شود و در تاراج میرزد
حکیم میرزا با بسیاری ناسپاسان بلندی که نزدیک لشکرگاه اقبال بود فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوت آن گروه
بافزایش را بالش داد لیکن میرزا دل بجنگ نمیتوانست نهاد یک شبانه روز هنگامه بگرفت همانا در
فراهم آوردن سپاهی و رعیت اهتمام داشتند و از دستان سرائی نوشته چند مصحوب یکی از خون گرفتگان بنام
قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علی مردو برخے از الوس چغتائیان فرستادند و در یمینی حرفها
بر ساخته بودند میرزا یوسف خان از فور آشفتگی آن نامها را دران معرکه بدرید و علی مراد گذارنده را از هم گذرانید
رسمیست باستانی که حیله اندوزان مکراندیش درچنین هنگامها امثال این خطها که دلالت بازگشت نماید
ظاهر میسازند کوتاه حوصلگان پریشان رای بندگان یکجهت را گزند جانی رسانیده اند و از بدگمانی اعتبار برگرفته
و دوربینان ژرف نگاه بر فزونی اخلاص آن طائفه بے پرده نوازش افزوده اند چاره سگالان هنگامه خواه
نمیدانستند که اولیای دولت دانش آموز عتبهٔ اقبال اند از چنین تدبیرهای نادرست اثرے در ایشان نگردد و
برنخیزد القصه کابلیان را شکوه عساکر فیروزی سراسیمه گردانید و صلاح کار گذاشته شبخون دل نهاد شدند
دستے بکارزار بروز گرائید شب بستم برفراز آن کوه آتشها افروخته شور و شورش در آمدند و تباه سگالی در

سر گرفتند قراق و امیر خان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعی را از جانب دست راست روانه گردانید. نور محمد خنفری و جماعت پیاده های هزاره او طرف دست چپ فرستاده بود که دران تیره شب گزندی نتوانند رسانید شکوه دولت ابدپیوند ازین گروه همت برگرفت و بهادران فیروزی جنود پا برجائی نموده جولای پیکار شدند و ازین فریب اندوزی و گاوتازی اعتبار نگرفتند بستم امرداد موافق چهارشنبه غره رجب میرزا ازان تنگنا برون آمد و آوردگاه را آرایش داد مجاهدان دولت شگفته دل و کشاده پیشانی بودند در پاسخش این نظم

ز شوریدن ناله گره نای
در افتاد تپ لرزه در دست و پای
ز غریدن تندر فیلان مست
چنان گرم گشت آتش کارزار
گره در گلوی هژبران شکست
که از نعل اسپان برآمد شرار

بساوی تائید که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روزافزون است هنوز نوبت پیکار هیچگی لیران هراول نرسیده بود تا مبارزان افواج دیگر چه سید میرزا دل پای داده را گریز پیش گرفت و اولیای اقبال دولت نشاط آمود گشتند صباح آن فریدون باجوقی اندازه کار نگرفته گرد پیکار برانگیخت از امرای هراول نورنگ خان نزدیک دو کروه آماده بود و باز در آویخت کابلیان قدری دست شوخی دراز کردند فوج نصرت قرین اندکی عقب تر شد قورم بیگ و ترسون بیگ اندجانی ازین گرده بمردانگی فرو شدند میرزا لختی دل یافته ازان کریوه بسحر آمد بهادران نیز دست هراول مثل شاه بیگ کولابی و رفیع رستانی و فتح مبارک جوهر دلاوری ببازار آوردند پیشین چهره افروز نیکنامی شده رخت هستی بربست اشعار

بجنبش درآمد دو دریای خون
شد از موج آتش زمین لاله گون
روارو برآمد ز راه نبرد
چگویم ازان جنگ و آن کارزار
که یک شمه نتوانم از صد هزار
هژبر هژبر درآمد بمردان مرد

و چون آوردگاه دشت بلمعان پلارگ دلاوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره دستی نمایند درین هنگام راجه مان سنگه بجنبش درآمد و نخستین مادهو سنگه و سورت سنگه و بالغه دلاوران تمام جگر را توپ توپ کرده رخصت کارزار داد و فیلان کوه پیکر صف شکن را آئین شناس پیشتر فرستاد ابراهیم خان فوجدار بر فیل خاصهٔ شاهنشاهی رن موهن سوار بود و مبارز خان بر فیل خاصهٔ جگت رای نبرد آرائی کرد و محمود خان بر فیل خاصهٔ کج منگل عرصهٔ جلادت آرایش بخشید و چاند خان بر فیل لکهمی سندر کار طلب شد این فیل اگرچه خاصه نبود فاما درین روز ظاهر گردیده داخل فیلخانهٔ خاصه گردید و حسین خان بر فیل خاصه مکت نام صف آرا گردید و توپهای جانگداز را که بر فراز فیلان داشته بودند بدل شکنی جوش برداند چون این فوج هراول که حکم چندین دیوار آهنی داشت در جنبش درآمد کابلیان را سر رشتهٔ همت از دست رفت علی محمد اسپ

وچندے ہوا خواہان جاویدیرا اگرفتہ رو بدشت ادبار آوردند نسیم فیروزی برگلبن آمال مجاہدان
دولت وزید یکپاس وچیزے از روز گذشتہ بود کہ پرتو اقبال جہان را فرو گرفت وشاہزادہ جوان بخت را
با وجود خرد سالی آن پردلی وتمکین از روزگار میتافت کہ مردان معارک آزما کار طلبی وثبات پائی یادگیرند
از انجا کہ شہرت یافتہ بود وبسیارے برین بودند کہ میرزا از عقب لشکر منصور دستبردی خواہد نمود دیگر نوجیا
در انتظار آن وقت درگذرانیدند وتعاقب بروجہ شائستہ نشد واز برکات نیک اندیشی وخوب کرداری
فتحی بزرگ بآسانی رو داد ودر گریختن وافتادن سپاہی بعدم خانہ شتافت ونا سپاسان کج گرا وہرزہ درایان
یافہ گذار را باد افراہ آمادہ شد ومالشی بسزا یافتن وبدرازنای شرمساری یا فتند لاف درایان بے آزرم
پیوستہ با یکدیگر گذاردے انچہ در معسکر اقبال تورانی وایرانی ہست بی آویزہ خواہد پیوست ورا دمردان راجپوت
وافغانان کند اور اسیری خواہند شد ودیگر ہندو نژادان گرفتار خواہند آمد بدین افسانہ طرازی میرزا غنودہ خرد را
خواب پنداری افزودند فی آن جوان نا آزمون اگرچہ از ملک معنی آگہی نداشت در شناسائی ظاہر آن پایہ بود
کہ ہمین نادرست گفتار از جا شود وہرزہ سرایان شوریدہ سران مایہ بیہوشی نداشتند کہ اخلاص تورانی و
ایرانی کہ ببارگاہ ہمایون دارند آوازہ آن معمورہ عالم را فرو گرفتہ چنان اندیشند وکارنامہای سپارزان
راجپوت ونادر کاری شیخ زادگان ہندی بوم ورادمردیہای دیگر بومیان ہندوستان پوشیدہ باشد ہمانا
ازین ترانہ خانی راہمت افروزی زائلی ولہاو ہم فزائی فیروزی جنود خیال کردہ بودند روزی کہ میرزا از کرم
میگذشت یکی از بہینہ پایان روشن دل گذارش نمود کہ پیکار با فیروزی جنود بحتگی ندارد ہمانا بہتر کہ عنان
کشیدہ نقش این اندیشہ بستر داز خود پسندی وخویشتن بینی نشنود ومیرزا آہنگ تاختن وفرو شدن داشت
درین زمان چندے نزدیکان را خرمن ہستی مالش توپ خاکستر شد قاسم خواجہ جنود فیروزی گذارد ہر وگرد فی
و گریزپائی مردم خود را دلنشین گردانید وجلو گرفتہ خواست کہ از ان ہنگامہ برآورد ومیرزا از انجا کہ زندگی ایستادہ بود
گوش بران ننہادہ سرزنش نمود درین اثنا علی محمد اسپ بیارسی او برخاست میرزا بخشم درشدہ نہیب جانگاہ
دادہ آن سعادت آمود گفت تخت مرالفراش خانہ تیتی روانہ کن آنگاہ بتاز وبدان جان نثاری وخیرسگالی
میرزا بدیرای ملتمس شدہ گام سرعت برگرفت در حوالی کوتل منار برخی سپاہ نصرت طراز در رسید میرزا
افتان وخیزان بقراوان تکاپوی خویشتن را بدر برد وآن روز بقراباغ دم آسایش برگرفت واز انجا بتعجیل
شتافت برخی نزدیکان میرزا کیقباد بقمرزند نخستین او پیوستند واز انجا بغوربند رفت وشاہزادہ
جوان بخت بست ویکم بجایگاہ سیاہ سنگ فتہ انجمن آرا شد وگوناگون مردم نو فرمان روائی حقیقی یافتہ
شادمانی از سر گرفتند وآن نگاہ باستانی کہ نزہتجای دل افروز است بآبیاری معدلت شادابی دیگر

پذیرفت دران هنگام که رایات اقبال از سرخاب عزیمت جگدلک داشت تیز روان خجسته پی نوید فیروزی
رسانیدند و نیرنگی دولت سماوی تائید بتازگی دلنشین خرد و بزرگ شد و سپاس گذاری و نیایش گری را تازه
اساس بنا نهادند روز دیگر باریک آب دائره شد بست و پنجم نزدیک بیجاکف ماهچه رایات همایون پرتو انداخت
رعیت و سپاه زابلستان مرد و زن از هر طرف روی نیاز آوردند و بگوناگون نوازش کامیاب خواهش
آمدند و همدرین منزل کنور مان سنگه و بسیاری مخلصان خدمت گزین ناصیهٔ عتبهٔ جلال گشتند و بالتفات
شاهنشاهی سربلندی یافتند صباح آن قدسی موکب متوجه پیش بود در اثنای راه شاهزاده رضاجوی عقیدت پژوه
و دیگر امرای والا شکوه بعز آسمان بوس سربلند گشتند در جلگه سیاه سنگ که بسفید سنگی روشناس مردم نزول سعادت
شد و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کورنش یافته دولتها اندوختند از خوی ستوده خدیو عالم التفات
افتادند و پاس گذارده اخترشناس آزمون کار داشته روزی چند مقام شد و از همین جا منزل بباغ شهرآرا
و برخی سیرگاههای آن معمر سعادت بعشرت پرداختند و جاهای که در خردسالی دیده بودند بیاد آوردند و
نشانهای خاص گفته پژوهش رفت کم و زیاد همچنان برآمد بهوشیاری و یادداشت گیتی خداوند اعتقاد دیگر شد
و همدرین نزدیکی لشکرخان بقلانی را که از شورش افزایان نامور بود کشاورزان آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند
بپادافراه کردار آموده نیستی شد چون عزیمت آن بود که لختی درین سرزمین که بستان سرای انس و نزهت
جای دل نزهت ایزد پرستش رود و ورزشهای بومیهٔ این دیار مرهم پذیرد فیلان همراه بصوب جلال آباد
روان ساختند سید حامد و سید بهاء الدین و برخی امرا را بدرقه گردانیدند درینولا آگهی آمد که میرزا
سراسیمگی که داشت بهمایون موکب بغوربند شتاب آورد و آن اندیشه در سر اگر فوجی بجویای او در رسد
قلندر آسا بتوران زمین غربت گزیند از افزونی عاطفت لطیف خواجه را با نذر گزاری روانه فرمودند
همگین سگالش آنکه او را الطاف شاهنشاهی دلنشین ساخته بدرگاه والا آورند و در ساعت سعادت اثر
بست و نهم برفراز ارک کابل قدسی نزول شد و سترگ روشنائی آن دیار را فرو گرفت و دران انس جای بارگاه
عشرت زدند و جشن عالی ترتیب یافت همدران سال مه گرامی وزن بهجت افزود و برگزیده کالا برسنجیدند
و جهانیان از افضال پادشاهی نشاط آمود گشتند

بخشیدن گناه میرزا و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خداشناسی و یزدان پرستی همواره در مراتب آرایش جهان و جهانیان و آراستن هنگام بزم
و رزم و برآوردن خواهشها و سزا دادن بدگوهران و نواختن شائستگان رضامندی دادار جان آفرین
طلبگار و هرگز دامن کردار ستوده او بخویشتن بینی نیالاید و از فروغ خیر بسیجی و حقیقت پژوهی پراگند

آهنگهای نیکبختی گراید و خداوندان گیتیهای گوناگون در دوستداری این یکتای جهان آفرینش بی اختیار
هرگاه دیدگاه نکوئی نقش غرض سترده آید بر آئینه چنین بر فراز نیکنامی نشیند و گروها گروه مردم بدستیاری او برخیزند
ازینجاست که بخشودن گناهای سترگ و ولایتهای آباد در پیشگاه همت او قدرے ندارد و ناهنجاریهای
پیشین در عاطفت نداست گزینان حال فتوری نیند از دو هرگاه زبان پیشانی گویای پشیمانی باید در یک
زبان قهر جهان سوز لطف عالم آرا اگراید و بارے بران قدسی خاطر نباشد و چون فرمان روائی روزگار
صوری سلطنت را ثمرهٔ ایزدی پرستش اندیشد او را نخست خوهای گزیده فراهم آید در کمتر زمانے
پیشوائی جهان معنی سربلندی یابد بارها برخے جان نثار اندیشید ند که نوکری را کهین گاه ساخته میرزا را از هم گزیرا
آن هنرآمود حقیقی با وجود شورش افزائی بخموشی هم روا نداشت و برزبان گوهرآمود گذشت چگونه آدمی زاد
نیروی ایزدی تائید را در برابر خواهشهای نفس نیرنگ ساز برگزارد چرا برای آسائش خود جانکاهی و کوشش رود
و از قدرنشناسی یکی از فدویان را روزگار سپری اگر او نیک اندیشیده راه خلاف سپرد و طریق عبادت سپرد
دیگر تیمارنادانی ست رنجوران بادیه بیدانشی را نتوان آزار کرد و درین ایام که موکب همایون در عرصهٔ
دلگشای کابل نزول سعادت فرمود نزدیک بود که طومار زندگی میرزا در نوردیده آید و دران جانکاهے
فرستادگان خلافت مژدهٔ بخشش و بخشایش رسانیدند و آن پراگنده حال گسسته امید را عنایت سعادت افزون
دستگیری نمودند میرزا تلخی خواب و خیال پنداشت و زمانی چغاره گذاری عاشته باور نکرد و چون بر حقیقت کار
آگهی یافت و درگاه پوزش پذیری گشاده دید بازکشای گریه و زاری شد از نارسائی خود و ناساعدی بخت
و بیوفائی همراهان و شرمساری خویش داستان برخواند و چنان پاسخ برگذارد مرا پیشتر بایستی ناصیه سای
آستان مقدس شدے و خاک والا آستان را توتیای دیده و دل گردانیدے اکنون که بدین روز افتاده ام و
هول جان افزوده بکدام دل و چه دستاویز خود را در پیشگاه حضور رسانم و این رفتن چه نماید و چه آرند و
داشته باشد از بخت برگشتگی هرچند بخواجه حسن وا آوردم که بدرگاه همایون رفته عذرخواهی نماید صورت نبست
و از بیمناکی مرا بروز ناکامی بدخشان شتاب آورد و ند لیکن از پیام روح افزا دم آسایشی برگرفتم امید وارم که در یک
مرا از دیدن معاف دارند فرزند خود و میفرستم و چون خاطر تمکین قدرے آرامش پذیرد بسعادت کورنش سرافراز
جاوید دولت خواهم اندوخت و بدین مضمون عرضداشتی مصحوب علی محمد اسپ روانه گردانید غرهٔ شهریور لطیف
خواجه قاضی عبداللطیف بپارگاه حضور آمده حقیقت سراسیمگی را معروضداشتند بر ضمیر قدسی طراز گران آمد فرمان شد
برخی مجاهدان عرصهٔ تیزدستی شتاب آورند تا آن غنوده خرد به گرای نیکو بندگی آید درین هنگام علی محمد اسپ
بوسیلهٔ ایستادگان سریر همایون سعادت باریافت چون انقدیسیان بوالا دودمان بود و طرز دان نیایش گرای

ولا به گرمی او پذیرش یافت گناه میرزا بخشیده آمد و تازگی زابلستان عنایت شد و چون بودن رایات اقبال
سرمایهٔ سراسیمگی میرزا بود در روز دوم ره نورد هندوستان شدند نخست بگذرگاه رفته بروضهٔ مقدسهٔ حضرت فردوس مکانی
دعای آمرزش فرمودند سپس بباغ شهرآرا عشرت اندوختند و آخرهای روز امرای والاشکوه را در خدمت شاهزادهٔ
سلطان مراد فرمودند که منزل بمنزل راه سپرند و خود بصوب جلال آباد که اردوی بزرگ در آنجا بود الغار فرمودند
مخصوص خان و شیخ جمال و راقم شگرفنامه و چندی دیگر سعادت همراهی یافتند آغاز شب نزدیک
بگرامی آسایش گرفتند چون پاسی سپری شد گلگون سبک خرام را تیز گردانید نیمه روز باریک آب از منگ‌نهار
در عنفوان چراغ افروز سمند اقبال گرم رفتار شد بامداد آن نیمه روز ساحت جلال آباد از موکب همایون
پرتو گرفت شاهزادهٔ والاگوهر سر در پالکی مقدس نهاده نیایش بجا آوردند و پردگیان شبستان دولت
انجمن پرستاری نشاط آمود گردانید و امرا سجود عقیدت نموده بسپاس گزاری سعادت اندوختند
هرزه سگالان شگرف ترفندها از جانب میرزا سرائیدی و آوازه چنان بود که رایات فیروزی
عزیمت توران زمین دارد و امرا از بیگانگی چاو شبخون کابلیان لختی اندیشه داشتند که یکبارگی
آن عرصهٔ شهسوار در رسید و در معسکر اقبال سترگ نشاطی پدید آمد و هفتم بصوب هندوستان
نهضت والا شد و ساحل دریا منزلگاه فیروزی گشت گیهان خدیو بار خی پردگیان تماشای
باغ صفا فرمود و شب بار دو در رسیدند روز دیگر شاهزاده و امرا از عقب آمده پیوستند در همین
منزل شیخ فرید از بهار آمد و بسجدهٔ اخلاص ناصیه بختمندی را روشنی داد از ناکامی مخالفان
و صاف شدن آن صوبه از گروه عصیان گرا بعرض همایون رسانید پانزدهم از کریوهٔ خیبر گذشته
بجمرود نزول اجلال فرمودند از سوانح بخشودن گیتی خداوند تباه کاری معصوم خان فرنخودی
ازان باز که در آویزهٔ شهباز خان آبروی او ریخته شد و از گزند آن بومی رستگاری یافت چنانچه
گزارده آمد دران صحرا پرداخته بناکامی میگذرانید و هر روز بیخار زاری پای نگاپو رسن کردی
و بتازه اندوهی سزای بدگوهری یافتی و دین تیره دلی و سرگردانی از ملازمان او مقصود نامی بدو پیوست
و اندوختهٔ روزگار آن شتار گردانید آن شوره پشت بدنهاد را باز اندیشهٔ ناسپاسی کالیوه ساخت
و بشورافزائی و رعیت آزاری و داد برگرفت و در کمتر ماگس منشان زر بنده فراهم آمدند شهر بهرایچ
دست فرسود تاراج شد فخر علی و وزیر خان لختی آویزش بر آمدند و از ناسا عدی ستاره و بدگوهری
همراهان کاری نساختند و آن شهر آباد با توابع متصرف آن بدکار در آمد وزیر خان و مهتر خان و دیگر
اقطاع داران آن ناحیت انجمن یکتائی را فروغ بخشیدند و بیاوری اقبال روزافزون پیکار

آن نافرجام عیبان گرا از بیمناکی نو میوستگان روز در معرکه بوده سرانجام بدکاری نموده و شب
با چندین همزبان از آن رود بیرون شده کنج تنهائی گزیده و در کمتر زمانی بومیان آن سرزمین هنگامه آرای
بندگان خدمت گزین آمدند و نیروی سترگ در معسکر اقبال روشنی افروخت قشبی بنده و بارگشته گریزپای شد
و جنود نصرت اعتصام تا کلیان پور تگامشی نموده بازگشتند آن پریشان سخت شوریده را بے جلوه
شناخت و از گران خوابی بیدولتی دران حدود برشراره افزائی شورش شده و بسیاری فرومایگان بکس خو
فراهم آمدند و قصبه محمدآباد در انبهائی کردند و در اندیشه تاراج جونپور شد شاهم خان از سرزمین و بهادر خان از
غازی پور و قاسم از جلد پور بچاره سازی برآمدند و هنگامه بندگان سعادت پژوه تازه گرمی پذیرفت آن
کج گرا با تزرم ستیزه کالیو و شد بدگوهران نافرجام پراگندگی یافتند و اندیشه‌ها را آب گذشته آب سرورا نگذر
بلدی گذاره نمود چون هر طرف عساکر فیروزی ترانه سرائی اقبال داد بدبختی از آن فتنه اندیشی فرونشست
و بدبستان فروشی روی نهاد خان اعظم میرزا کوکه در حاجی پور بود نیایش نامه فرستاده و زینهارے شد
او پاس دیرین آشنائی داشته مردمی بجا آورد و نقد و جنس و جانگیر یادری کرد و از بارگاه خلافت التماس
بخشش نمود شهریار بخشایش گذار پوزش پذیری و مهرگزینی گو گلتاش را بدان نوازش امیدوار گردانید
و عالمی بشگفت زار شد **بیت** تائب اندر خواب نام توبه نتواند شنید * گر به بیند جشن بازیهای
عفوش گناه * سوانح فرو شدن سید هاشم بخاری در آغاز این یورش میر بحکومت سروهی رخصت یافته
و کمال الدین حسین دیوانه و برخے دیگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدان سرزمین رخت اقامت انداخت
سلطان دیوره بزرگ آن مرز افرمان پذیری برخاست و بدبستان سرائی ره دوستی برگرفت از لابه‌گری
راجپوتان بدگوهر که با او بودے همداستان گردانید و در کمین گزند جان فرسا بنشست درین ایام که
یکمستان اخلاص گزینان دوری داشتند و دران ناسپاس نزدیک آن تباه اندیش نافرجام بران غنوده
حال هجوم آورد و دو تن امرا چندی مردانه فرو شد و نقد زندگی بشائستگی در باخت نحتی که دران آویزش راه بیلی
سپرد نبرد از سید نمود آن کج گرا مالشهای سترگ یافت شانزدهم شهر یور نزدیک بکرام نزول رایات
اقبال شد و آگهی آمد که دریای سند را بآن بزرگی و شوریدگی قاسم خان گزیده جسرے انتظام داده گروها گروه
مردم شادی آموده گشتند و نشاطها برساختند از سوانح سودائی شدن شیخ جمال بختیار موکب همایون آگریوه
خیبر میگذشت از روی بومی باده شنوده بدبختے با کار گرائید و زمانی لغزشهای ناسزا پرداخت برای رهنمونی
و پندپذیری نکوهش فرموده از کورنش باز داشتند از نیرنگی جنون سبکسری نموده اسباب دولت یغمائی
ساخت و از بیدانشی راه بینوائی سپرد و کیهان خدیو از مهراندیشی او را به پندآموزی شیخ عبدالرحیم لکهنوی

وچندی وسازان اورانکو هش فرموده از نظر انداختند بست و دوم دریای سند را از راه پل گذاره فرمودند و هندوستان را بقدوم عالم آویزه بستند پاسبانی دیار سنده باگاه ولی کنوردان هنگه بازگردید تختے دران حواشی شکار قمرغه سرانجام یافت و نشاطها اندوختند هم درین ایام راجه تودرمل ناصیه سای قدسی آستان آمد دستانتظام شرقی بلاد فیروزی جنود نگاپو نمود و چون در صوبه بهار چندان کارے نماند و امرا را توفیق رفتن بنگاله نشد او را بپاسبانی احکام وزارت طلبداشته بودند تازه جانی برگرفته ره گرای بندگی شد غرهٔ مهر بدان سعادت والا اختصاص یافت و دران سال از ساحل دریاے سنده کوچ شد و گیتی خداوند بادلی آسمان پیوند و خاطرے حق آمود در عشرت شکار آگهی می اندوخت و جهانبانی میفرمود بستم از مهر ماه آب بهت از گذر رسول پور بپل عبور فرمودند و بست و پنجم در حدود دهیلان از جوکالی برفراز خبر شده دریای چناب را گذاره نمودند پنجم آبان آب راوی را که پایاب بود گذشته نزدیک دائی دو لتخان لودی مغرب سرادقات دولت شد و درین روز صدور نامزد فرمود چمن زار آمال درماندگان شاداب شد خدیو آگهی نظر برافزونی سیورغال داران و رفاهیت حال این گروه منصب والا از یک کس برگرفتند و بکاردانان سعادت منش سپردند تا رنج انتظار برخیزد و دستان سرائی بیجائی برسد صدارت صوبهٔ دهلی و مالوه و گجرات بحکیم ابوالفتح تفویض یافت آگره و کالپی و کالنجر بشیخ ابوالفیض فیضی و از حاجی پور تا سرو بحکیم همام و بهار بحکیم علی و بنگاله بحکیم عین الملک و پنجاب بقاضی علی بدخشی و نیز بجا بجا در شهرهای بزرگ یکی از دانش اندوزان بی تعصب را سرکردهٔ قاضیان آن ناحیت گردانید تا ازین گروه بزرگ دستار و دراز آستین آگاه باشد و هم درین ایام سپه آرائی پنجاب راجه بهگونت داس آرزوی مقدم قدسی نمود گیتی خداوند خواهش پذیرفته هشتم سایهٔ عاطفت انداخت و بجاوید دولت اختصاص گرفت و بست و یکم دریای بیاه بر راه پل بست و هشتم از ستلج برفراز پل گذشتند روز دیگر ساحت سهرند مخیم اقبال شد و بستان سرائی آن شهر عشرت گزیدند و ازین سرمنزل راجه بهگونت داس و رای رای سنگه و سید حامد بخاری و جگناته و دیگر تیول داران پنجاب رخصت یافتند در حدود پانی پت هفتم آذر شهباز خان بسجدهٔ ارادت سربلندی یافت از ان باز که معصوم خان فرنخودی را که سراسیمهٔ بادیهٔ ادبار گردانید بدار الخلافت فتح پور پاسبانی احکام خلافت میکرد آوازهٔ بازگشت آیات اقبال شنوده برآمد و سعادت اندوخت دهم ماهچهٔ اقبال بدار الملک دهلی پرتو انداخت و بزیارت خوابگاه حضرت جنت آشیانی توجه فرمودند و مستمندان آن زمین کامیاب افضال گشتند و از قدردانی که سرمایهٔ جاوید دولت است

بارام جای مهد علی حاجی بیگم رفته نیایش گری بر و بند و آخر روز آگهی آمد که هودج کبریای قدسی بطراز حضرت مریم مکانی نزدیک رسیده گیهان خدیو پایه شناس پذیره شد و مراسم بزرگ داشت چهرهٔ دولت برآراست در ملازمت آن پرده نشین عفت شاهزادهٔ سعادت پیوند سلطان دانیال بسجود و تعبید (؟) بهیه بختمندی برافروخت سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیاری بندگان اخلاص سرشت جبهه سای آستان اجلال آمدند پنجم نزدیک متهرا مضرب خیام اقبال شد و بدان پاستانی معابد رفته تماشای خنید (؟) و کاهن ملک شناسائی فرمود و زبانی بالتماس متهرادس که از خدمت گزینان شائسته است نزرگاه فروغ قدسی قدم یافت

رسیدن موکب همایون بدار الخلافت فتحپور

گیهان خدیو معدلت پژوه بفروغ خرد پیش بین و رهنمونی اقبال روزافزون گران لشکر هندوستان را بشگفته پیشانی با تباه اندیشهای جهانیان بزابلستان برد و بکار آگهی و حساب دانی حسن انجام برگرفته اندرز گوئی را پایهٔ والا نهاد و تازه گوهر مردمی بظهور آورد و حزم اندوزی با مردانگی دوشادوش ساخت و کرم را بازبزرگ منشی هم آغوش گردانید و دیده وری طرح جنگی اندوخت و جهانی را نزد و آورد و خویشتن را لختی دورتر گرفت و غنیم کج گرا را دلیری نمود و بگزیده آئین بادافراه تیره درایان انتظام یافت چنین پورش بزرگ که فرمان دهان سعت آباد هندرا بخاطر رسید و بود و بهترین روش بجا آمد و گوهر بردباری و فراخ حوصلگی و غیب دانی بهار سوی عالم جلوه انداخت هرچند ناسپاسان شرقی دیار بیراهه رفتند و اعیان دولت نهضت رایات والا بدان سو خواستند و پنجاب گذارد و ملتمس پذیرائی نیافت چندان آهستگی و بردباری بکار رفت که گنهکار فرزانه پیدائی نشست و پراگندگی زمانیان را گزیده چاره و گرمی کرد و قدردانی و مرتبه آرائی افزونش دیگر یافت بتادیب ناسپاس فرزند بزرگ را رخصت نداد و ناموس آرا شد و تنها امرا باز نگذاشته رشتهٔ مرتبه شناسی را دو تائی بخشید و با چندین گناه دستگیر ملک و مال و جان و ناموس میرزا بخشش فرمود و در مدارج رزم و بزم و لوای کوچ و مقام برآوردن خدمتگزاران اخلاص گرامی و مالش بدکاران سرکش بجا آورد و بتایید اقبال روی بستارهٔ دولت نوزدهم پس از ده ماه و نفرخی و فیروزمندی پایهٔ تخت بقدوم قدسی عرش سا گردانید نظم

نسیم خوشدلی از فتحپور می آید
که بادشاه من از راه دور می آید
چه دولت است ندانم که بهر ... .
هزار گونه طرب در ظهور می آید
خجسته باد بعالم قدوم او فیضی
که عالمی بمقام حضور می آید

درین روز بهجت ادچهار گروهی معسکر از دو طرف نوبینایان والا شکوه و امرای اخلاص گزین و دیگر ملازمان بارگاه دولت نظارگی نیرنگی اقبال بودند و فیلان کوه پیکر آراسته ایستاده و شکوه افزائی داشتند خدیو عالم بر فراز فیل فلک آسا بدورباش ایزدی راه می سپرد و شاهزادگان رضاجوی هریکی در جای خود خرامش داشت و برخی

از بزرگان سعادت سرشت از پیسال بیش بود وچالش داشتند و تورپشائسته شوکتی ره گرابود وسپس گوناگون
اعیان دولت بگزیده آرامشی را می نوردیدند آوازه کوس اقبال وترانه هنیاگران جادوکار تازه تازه مژده بهروزی
سیدادو نو نو پیام عشرت میرسانید وگروه گروه مردم بسجود سعادت ناصیه می افروختند وگوناگون خلائق
بردر و بام شهر استاده و دستها برداشته خاو د دولت روزافزون وسپاس گذاری جان ومال نثار میکردند
آخرهای آن روز بدولتخانه عالی نزول سعادت کرده براورنگ سلطنت نشستند وداد دهی ومخلص نوازی
ودشمن گدازی را پایه فرازتر نهادند وافزایش دولت وکامیابی را وسیله پرستش ونیایش گردانیدند وآئینهای
آسودگی وآسایش درمیان آمد از سوانح بپایا رسیدن بهادران نافرجام سیاه روی پورسفید بدخشی از پریشانی
جوهر دماغ رعیت آزاری کرده وشگرف ترازخانه ها نموده چنانچه نخستی گذار و درآمد کوهستان نزهت را
نگاه شورش گردانیده روز میگذرانید وهنگام فرصت برآمده دست لغما میکشاد وچون آن حواشی بجاگیر
غازی خان بدخشی قرار گرفت وخان اعظم بیاوری او توجه نمود او کاردانی را بامردانگی پیوند بخشیده خدمت
گزینی را باگاه دلی بهدوش گردانید شکستها دلشکن یافت وادبار روزافزون درگرفت بنه وبار بتاراج
رفت وزه وزاد بدست اوفتاد ازان روراه گریز پیش گرفت وبلابه گری درآمد غازی خان راآمد دید
چون آثار فتنه اندوزی وشورافزائی از ناصیه گفتار و کردار او پیدا بود پیش خان اعظم بحاجی پور فرستاد وا او
بدرگاه مقدس روانه گردانید درینولا که رایات عالی سایه معدلت بدارالخلافت انداخت آن سیه بخت
تباه سرشت را زنجیر درگردن وکنده درپا آوردند بپاداش افراه رسید از سوانح ناصیه سائی حیدر بدرگاه والا او ز ملک
نشین اقبال از وفور ایزد شناسی از مرزبانان روزگار حرز فرمان پذیری باز خواستی ندارد وتا السخنان لاو
آگهی این خواهش حسن انجام گیر ونیروی شکوه سلطنت بکار نمیدارد بنابرین صالح عاقل را باندرزگوئی یوسف خان
مرزبان کشمیر فرستاده بودند از بختمندی پذیرفته بشکرانه والا عاطفت پسر سومین را باگزیده کالای آن دیار
روانه درگاه والا مقدس گردانید وبگوناگون الطاف شاهنشاهی اختصاص گرفت از سوانح نشاندن
شهباز خان بزندانی وبستان ناگزیران آدمی را آنست که در ایام شکرخندگی روزگار وفزونی دولت آسانی
خویش نماید زیاده از هنگام تنگدستی وغنج آرائی دنیا که دیو سار بر کامیابی رود از جانی نرود وبخیلی بزبان ها
جاویدانداز دچون بنیروی اقبال روزافزون از وخدمات شائسته پدید آمد وبادۀ ونیاز یاد از حوصله کشید
سخنے خودسریا از وظهور یافت ودرهنگام پرسش خودآرائی وخویشتن فروشی درمیان آورد گیهان خدیو از انجا
درداروگیر جهانبانی عنان بازکشید باخرد دوربینی وکارشناسان بی غرض جالقی فرماید درکار این تنگدل بدزبان
ثرو نگاهی فرمود بست وچهارم دی موکب مقدس برسم شکار بجانب نگرچین برآ ماسوم بهمن آن سرمنزل

فیض اساس بقدوم انجمن آرا نورستان ایزدی شد آن روز هنگام تسلیم جوگی بخشیان بارگاه خلافت
او را از میرزا خان که امروز بخطاب عالی خانخانان سربلندی دارد دیابان تر داشته بودند در
امتثال قدسی فرمان بیراهه شتافت و سلسلهٔ ناسپاسی و عقیدت تلاشی را گسیخت جل سررشتهٔ
بازرگانی فرو هشت چون حوصلهٔ تنک شراب شده بود بر لطع بندگی نیارست آرامش گزیده
از ظلال عقل برآمد و پرستار طبیعت شد گیتی خداوند برای پندپذیری و سعادت آموزی برالیال
دربار سپرد و بدبستان معامله دانی برنشاند بامداد از اینجا بدولت و اقبال بدار الخلافت نزول همایون شد
از سوانح سپری شدن روزگار حاجی بیگم ازان هنگام که از حجاز بازگشت فرمود برای حق گزاری نزدیک
مشهد مقدس حضرت جنت آشیانی منزل گزیده و بآبیاری آن روضهٔ قدسی همت بسته بود و آن
خدمت را سرمایهٔ سعادت اندوزی دین و دنیا می پنداشتند آرزومندان آن سرزمین از موائد افضال
آن مهین بانو کامیاب خواهش آمیز گشتند از انجا که چارسوی دنیا اقامت را نسزاوار بود و گذرگاه
بازرگانی نشیمن جای روحانی نباشد آن پرده نشین عزت هفتم از رباط مزدور رخت هستی بربست و ازین
کاروانسرا در هم کشید جهانی را سوگوار برگرفت و روزگار غم آمود شد حال اورنگ آرای
معنی آمود را چگونه برنویسد و چه مایه تواند نگاشت حوصلهٔ زمانیان برنتابد و لقالب گفت درنگنجد
و چرا نباشد که انتظام عالم اسباب را گزیده دست افراز بست و سرانجام این نشاه را مهین دستاویز
هرگاه آن چشمه سار مردمی که یک گونه شائستگی داشته باشد بفراوان اندوه و رشتهٔ یزدانی گسیختن چنین پیوند
جاقی را توان اندازه برگرفت کدبانوی دودمان دولت دریا با نیکو سها بود و از آغاز آگهی شهریار را
فراوان دوست داشتی و دل محبت طراز پادشاهی را نیز پیوندی شگرف بود و ازین درد بی درمان
پردگیان مشکوی اقبال مویه کنان و موی کنان نعرهای دلخراش برآوردند و فریادهای جانکاه برکشیدند
از انجا که اورنگ نشین دادگر را از نیکوسگالی و پسندیده کرداری پیشوای ملک معنی ساخته اند در نزهتگاه
مقدس نالائم نباشد و پیشانی خاطر چین زده نشود و همت والا و حوصلهٔ فراخ نفس قدسی را از دست
ناشکیبا داگرفته بصفوت جای رضامندی نشاندند و باندرزهای هوش افزا مرهمهای گوناگون بر
جراحتهای خسته دلان برنهادند آگاه دل روشن ضمیر نیکو شناسد که کاروان درین سپنجی سرا رو دارند
نخستین قطرهٔ لطیف که از اصلاب آبا بارحام امهات گذاره کند دوم بجهان آسمانی شدن و تن بخاک
فرورفتن سوم نیرنگی حال رندگان ست که درین منقش رباط بغم و شادی گرایند گاهی مردمی بدان روز
نشاندند باسی طبیعت بدین سبکسری دارد و آگاه دل درین شورش پای همت بنشاید و بیچاره گری

خویش و بیگانه تکاپو نماید ناشناسا سار اشوریدگی درگیر و سراسیمگی پراگنده گردانند و از وفور عاطفت قاسم علی خان را
بدار الملک دهلی فرستادند که فنون مهربانی سرآرای سلطنت مینوبان آن پرده نشین کرین تقدس رسانده از
غمزدگی و دل گرفتگی باز آورده تیمارداری برشمیند و انچه درین سفر بذات آن بانوی مینو نگار آید بآئین شائسته
بکار آرد ایزد تعالی پرتوی از بقای خویش بر ساحت هستی این شهریار قدردان هشیار خرام تابان کناد و جهانیان
از فروغ عاطفت معدلت کامیاب زندگی گردند قطعه

مقیم جاودانی باد جاهش | حریم زندگانی آستانش
جمالش باد دایم عالم افروز | نشیبش معراج باد و روز نوروز

از سوانح آمدن معصوم خان فرنخودی بوالا درگاه و اواسط بهمن آن سرگردان بادیه ادبار بدار الخلافت فتحپور
درآمد از آنجا که منور هستی او فرو نیامده بود و روی نیاز بآستان اقبال نیاورد بیرون شهر نزدیک پیر غیب منزل
گزید با وجود چندین جرائم همگی اندیشه تباه آنکه والا شکوه پرستش نماید اگر پشیمانی سراپای خاطر گرفته بودی بدرگاه والا
بر مناک انکسار غبار آلود پیشانی شدی تا ایزد مهال بخشش نمودی و سایه لعاطفت گرائیدی سرگذشت
این جوان غنوده بخت و خرد آنکه چون بیچارگی او را در گرفته بپا بوسی زمانی سلطان اعظم میرزا کوکه پناه برد میرزا از
درست نهادی و ساده لوحی سخنان فریب آمود او را راست انگاشته بدستگیری برنشست و گوناگون یاوری
نموده نقد و جاگیر سراسیمگی او را چاره کرده ولایت مهیسه که دامن کوه بود ضمیمه آن گردانید و قرار یافت
چون رایات جهان کشا هندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا برده پذیرای عاطفت گرداند از آنجا که
بد درون بود و خیالهای تباه در سر داشت رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت و بسیاری از بندگان
بی آزرم نزد او فراهم آمدند میرزا از فرستادن پشیمان شده بچاره گری شتافت و چون نیروی پیکار نداشت دل
از آنجا برگرفت بعزیمت آنکه بهمایون درگاه میرود روانه شد همگی بسیچ آنکه اگر دار و دست او فتد سرشورش برارد
و گرنه ببارگاه خلافت رفته لابه گری نماید میرزا السعی آن بدگوهران فتنه اندوز بی آنکه لشکری همراه سازد
دستوری داده سهو سترگ در کار دولت رفت او در بیراهه رفتن و حیله انگیختن تکاپو نمود لیکن از کمی دست
احراز پیکار و بسیاری اولیای دولت از هر طرف و زندانی بودن والده و همشیره کوچ نتوانست کرد نیستند
برانگیخت و نیارست خود را بگوشه او بار کشیدن ناگزیر بدین مصر افضال پیوست و بخانه پندار افتاد همدرین والا ادا
عبدالسمیع را بتقاضای عسکر والا سربلندی بخشیدند و از اعیان آمد خان است بدانش رسمی و تنقیح تقریر ورا است
اندیشی از یکتائیان زمانه بیشتر قاضی جلال ملتانی باین خدمت اختصاص داشت چون آگهی شد آن مرد مسند را
اغراض دنیوی جوهر دماغ پریشان دارد و چون از راستی و درستی برکرانه میزید و نیز روشن شد که بسیار از خزینه
معموره دست آلای خیانت ساخته بود او را از پایه منصب و اعتبار انداخته رقم عزل بر ناصیه روزگار او کشیده اند

وبملاحظهٔ آنکه برگرفتهٔ بادشاهی در نظر سبکسار نماید بصوب دکن اخراج فرمودند که ازان راه بحجاز رود و آن تنومند ازان دیار توقف گزید و بجان جاذر ورفت ازان باز باین خدمت عالی نامزد نشده بود چون کاردانی و کم سخنی این گزیده آدم دلنشین شد بدین پایهٔ والا سرفراز گردانیدند بست و چهارم خان اعظم از صوبهٔ بهار آمده سجدهٔ اخلاص بجا آورد و بگوناگون نوازش خسروانی اختصاص گرفت

آغاز سال بست و هفتم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور سوم

درین هنگام ابتسام بهار از صورت و معنی غلغلهٔ شادمانی دو دمانی موالید افتاد و سر یکی نیرنگی ابداع چهره افروز کمال شد چمن آرای اقبال را در گلبن خاطر همیشه بهار آراستن جشنهای باستانی گل کرد و آذین بستن جهان صورت دلنشین آمد اگرچه همواره بزرگداشت آن گرامی ایام از صفوت گاه قدسی باطن نژاد منش فرمودے لیکن از انبوهی تقلید پیشگان خرد دشمن و بیدانشی عامه ظاهر نگاه غازهٔ پیدائی نپذیرفتی چون بانستگان تعصب را چشم دل کور و عقل صلاح اندیش زنگار نایافت داشت شاهنشاه حقیقت گزین بر مزاج شناختی جانا خلوتکدهٔ دل بهار گاه نور فرستادی تیزشگان روزگار جهان بانان آگاه دل پرهیز از عبادتے که سرمایهٔ شورش جهانیان گردد ناگزیر دانند تو ارش گروها گروه مردم از میمن پرستشهای ایزدی اندیشه امروز که عقل بلندی گرامی شد و که و مه با جویای دلیل درگرفت پیران روشن ضمیر و جوانان سعادت اندوز خردان بیدار بخت دل گرو بر هان ساخته یقین پژوهند

رای مقدس شاهنشاهی کار آگاه بآئین پیشینان دل نهاد و خرد را بر عادت برگزیده

اشعار

خوشا جنبش ره نمایان دین
که گردند روشن چراغ یقین
درین عرصه زین شهسواران کیست
که بسیار پستو نش اندکیست
خوشا شهسواران آفاق پوی
که دارد بمرغی حق جستجوی
دو حزم بود در نیایش تمام
که عاقل بوصفت است و که نام

از فروغ ایزدپرستی در پیش طاق ضمیر آسمان پیوند از گوینده اعتبارے نگزید نگارنده را چندان ارزش نباشد هر صورت کمتری که گزیده خرد بر گوید روائی یابد و هر بزرگ ظاهری که گفتار را بدان نمط نسراید دست رد نهاده آید و از گوهر فیروزی انصاف اگر گزاردهٔ باستانیان دلبند گردد بر فراز پیدائی بر آید و از اشتباه دیگران نیندازد و فرمان سلطان عقل فرموده ایزدی شمرده در تگاپوی کردار گام فراخ بر زند پیداست که بیدار بخت غنوده نیاموزد و نور از تیرگی نجوید ازین سال آغاز جشن آرائی نوروز و دیگر عیدهای باستانی رواج گرفته و نقد رایج چهار سوی دنیا آمد قدسی نفوس باستانیان را سرور تازه رودے داد بزرگان زمان به پیوستگی سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معنی گشتند و آیندگان آگهی جویرا گزیده ارمغانی سر انجام یافت پرستش الهی بجا آمد و در لباس صورت آرائی معنے بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای مشهور فارسی که حکمای پیشین بر پرستاری آگهی دل آوردن و بمایهٔ انفصال جستن خیال کرده اند رونق پذیرفت چنانچه نبذی ازان در عنفوان این شارستان آگاهی

۲۲۹
ج سوم

ودر آخرین دفتر مذکور چون نوروز نزدیک بود دلفزایش والا کارپردازان بارگاه همایون دولتخانهٔ بزرگ را که در دورآن صد و بست ایوان سنگین اساس یافته آئین بجا بستند و امرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت گرامی درآرایش آن شرف نگهی بجا آوردند زرین پارچهای گران ارز بکار رفت و بگوناگون جواهر بیارا استند بخرمی و خجستگی روز یکشنبه پانزدهم صفر نهصد و نود هلالی پس از سپری شدن چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه شمع شبستان این بلند طارم ببرج حمل را تازه روئی بخشید و زمانه را آغاز شگفتگی برآراست لفرخی آغاز خرداد سال سوم از دور سوم شد شاهنشاه آگاه دل سرافراز و رنگ اقبال برآمد و صورت و معنی را آئینی بر نهاد گوهر شناسائی بر روی کار آمد و کاردانی و مهر اندوزی سرآغاز دیگر شد نظم

یکی محفل عیش دادند ساز
که دوران نیارد بعهد دراز
دوکان هوس از نظر فتنه خیز
چو هنگامهٔ عیش و جشن نشاط
متاع نظر را خریدار تیز
هوس پایهٔ گوهر بان بردی بساط

قفل از گنجینه برگرفتند و نقد امید در دامن جهانیان ریخته آمد و قرار یافت که همه ساله از زمان تحویل تا هنگام شرف جشن آرائی شود و یکی از بندگان سعادت سرشت هر روز کار فرمای همایون سور باشد و درین محفل والا فرمودند امروز هر کدام گزین کار کردے برگذارد و آنرا پیرایهٔ سعادت اندیشند نخست گیتی خدیو را بر زبان گوهر آمود رفت خداوندے بحقیقت جز ایزد و بیهمال نسپرد و بندگی جز مردم زاد این مشتی ضعیف را یارا که نام صاحبی بر خود بندد و این نوع را به بندگی برگیرد و همان زمان چندان هزار غلام آزاد فرمود چنان گذارش یافت گرفتاران هر روز را بدین نام خواندن و پرستاری فرمودن چگونه شائستگی داشته باشند و آن گروه سعادت گرا بخطاب چیلگی اختصاص یافتند و آنچه روشنی پذیران نورستان حضور عرضه داشتند گیهان خداوند پیشتر ازین بیان فرموده بود لیکن از گرم بازاری مدارا و بی انصاف پاسبانان احکام طراز کار کردن گرفت از آنجمله شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم موقف عرض همایون رسانیدند کمتر از دوازده ساله زناشوئی نگیرند آن فراوان وسود و بس ناپدید خان اعظم میرزا کوکه معروضداشت مرزبانان ممالک محروسه در گسیختن تار و پود هستی ابیری ننمایند و تا بعرض همایون نرسد در خرابی این نثار ایزدی دست میالایند یا شرف نگهی و دوربینی که هر دو کامیاب باشند بغرضی و کم آزاری از کجا فراهم آورند میرزا خان خانخانان التماس نمود اگر جان داران ریزه چون گنجشک و ماهی را گرفتار نسازند شائستگی دارد و بکمتر سود فراوان جان بگو نیستی نشاید راجه تودرمل چنان برگذارد هر روز در بارگاه دولت گوناگون خیر پیش شود و قانونی نگاشته آید که امرا نیز هر هفته یا ماه یا سال بجا تهی دستان پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را روزنامچه می آورده باشند راجه بیربر خواهش نمود پیوسته چندین راستی منشان جدگزین در حواشی حال بجاسوسی نگاه نمایند و حال ستم رسیدگان داد

دیگر کارهای ناگزیر از بی آلایش نفسانی بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشته ملتمس قاسم خان آن بود که در گذرهای قلمرو سرای آبادان ساخته شود و سرمایهٔ آسایش سفرگزینان گردد و شیخ جمال بعرض اقدس رسانید که چندی از بیغرضان مردم شناس نامزد گردند که شکستگان کم مایه را ببارگاه حضور آورند و شیخ فیضی آرزو کرد که در شهرها و بازارها برخی کارشناسان مهرگزین مقرر شوند و ارتج هر چیزی بدیده وری قرار گیرد و حکیم ابوالفتح اساس دارالشفا خواهش نمود و راقم شگرفنامه عرضداشت داروغگان هر شهر و تعبیه خانه داران آنجا را نام بنام و حرف بحرف نوشته بفرستند و همواره در خرج و دخل ایشان ژرف نگهی بکار رود و بیکاره و هرزه گرد نکوهیده روش را برانداخته چون از گفتار گیتی خداوند دریوزه کرده بودند جمع گذارده را پرتو پذیرائی یافت جهان افسرده تازه روئی گرفت فیض ایزدی را دربار شد چشم آگهی را سرمه کشیدند زمین بستایش برخاست و آسمان بسپاس گذاری آفرین برخواند و هر روزی یکی از امرای بزرگ محفل افروز شد گیتی خداوند سایهٔ عاطفت بدان نگارین جا انداخته بخشش و بخشایش را بلندآوازگی داد و ستایش ایزدی بشگرف آئین انتظام پذیرفت آن بختمند خدمت گزین اندکی از فراوان داده بادشاهی را پیشکش نام نهاده جاوید سعادت اندوخت و شاهنشاه آزرم دوست پذیرفته و ستایه والاپایگی گردانید و چون هنگام شرف نزدیک رسید دولتخانه خاص را آذین بستند جادومنشان سحرپرداز کارنامها برروی کار آوردند و فرخ روز بازارش روان دانش اندوزان باستانی تازگی پذیرفت و شاهنشاه انفعال دوست را گزین بهانه بدست افتاد و در آغاز این خجسته سال گیهان خدیو بختی در انتظام ممالک محروسه توجه برگماشت و آئینهای ملک و مال را تازه رونقی بخشید راجه تودرمل را خدمات دارالوزارت تفویض یافته بود ولیکن از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی تندروبان دهزبان دل تنها و آن دوربین کم آذر شناسائی موزکاردانیست باشراف دیوان شرف اختصاص یافت و درمعنی پایهٔ وکالت کرامت شد همگی مهمات برای صواب اندیش او باز کردیدند معاملات مالی و ملکی را گزین نگهبانی پدید آمد بمین بخت بیدار دامن خواهش نیالوده بپاست دولت پرداخت نیکنامی جاوید اندوخت بدستمایهٔ توانگردلی بآسانی احکام خلافت نمود و در ناهمردانگی و پرد لی و دلیری و ستان فروشی را بخود راه نداد و از دیده وری و مزاج شناسی فصلی چند عرضداشت تا بتازگی فرمان مقدس نفاذپذیرد و نیروی دیگر بدست آید برای افزایش آگهی رقم زده کلک حقیقت گزار می سازد و ارمغان آیندگان سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل گذاران خالصه و جاگیردار مال و جهات را موافق دستورالعمل باز یافت نمایند و اگر از بدگوهری و ستمگاری از کشاورزان زیاده از قرار برآید از مال واجبی برشمارند و از ستانندگان جریمانه برگیرند و در بابنه حساب کنند و هر فصل ...

۲۳۱
ج سوم

۲۳۴ ج سوم

وارسید و بتیمار زیردستان پردازند و رشتهٔ داد و ستد را دوتائی بخشند بلتمس پذیرائی یافت و بسزای
بدکاران رخصت شد دوم عامل خالصه دو بتکچی دارد کارکن و خاص نویس بیشتری این دو آمده
بیکلاسران راست آمده سرمایهٔ زیان کاری زیردستان میشوند اگر بجای آن دو نافرجام یکی از معتمدان است گرا
نامزد شود هر آئینه ملک آباد و رعیت آسوده خواهد شد دیگر چنانکه آگهی میرسد که در پرگنات خالصه از بعضی سال
بسال کم می آید اگر یکبار زمین کشت پذیر پیموده آید فراخور توانائی رعایا سال بسال زیاده نموده نسق جزودار
دهند و یکدیگر را الضمان داده نوشته برگیرند و در باز خواست راه نکوئی سپرند و نیز زمین افتادهٔ چهار ساله را
سال از قرار نصفی و سال دوم چهارم بخش کم و سال سوم موافق دستور جواب گویند و ناکاشته دو ساله را نخستین
چهارم بخش کم ستانند و در زمین ناکاشته اندک غله باز گیرند چندانکه نیرو می مال گزاری یابند و اگر کشاورزان
پیمانه را یاوری کند از مردم روشناس نوشته بستانند برخی در خریف و لختی در ربیع بازگیرد و در کمتر زمانے
ملک آباد و رعیت آسوده و خزینه فراوان گردد و چون عامل جمع افزاید از کمین بعضی محال باز خواستی نرود
و هر سال حقیقت عمل گزاران بعرض همایون رسد تا نیکوکردار ببخشش و افزونی منصب آبروی تازه بهم رساند
و آن دیگر را بمالش و سزا چشم راستی گشوده آید دیگر چون زراعت استاده باشد چند طناب باندازه زمین
نامزد گردانند و از راه آگهی آغاز پیمایش کنند و نیرنگی کشت و کار هر زمین را شناسا گردد و میانه جا برای خود گزینند
و بآئین پخته کاری خود را بهرجای رسانند و پژوهش حال نماید و هنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب نخستین
تا دو نیم بسوه نابود و هد و در جنگل و ریگستان تا سه بسوه و سیاههٔ ضبط هفته بهفته و روزنامچهٔ تحصیل ماهبماه بدفترخانهٔ
عالے روانه سازد دیگر فرمان مقدس صادر شود زمین آفت زده را تیپ کرده نسخهٔ آن بدرگاه والا فرستند
تا بحکم قدسی کارگزار آید دیگر گروه نشینان تمردگزین قبهاے قلب را پناه جای خرد اندیشیده دراز دستی میکنند
بسپهسالار و فوجدار و صاحب تعل و عمل گذار فرمان شود که یکتائی گزیده چاره گرایند نخستین راه اندرز گوئی
سپرند و اگر سودمند نیاید بمالش لوای چیره دستی برافرازند و آبادی اینان را خراب گردانند و جاگیردار
عوض یابد و مستوفی وجه آنرا باز خواست ننماید و اگر ازین آسانی سیاه زیان زدگی کشد تاوان دهد دیگر
آنچه از رعایا باز ستانند و بفوطه دار سپارند و برعایا قبض دهد و ماهانه عمل گزار چهار مرتبه رسانند
بخش آخرین هنگامے نزد رعایا باقی نگذارد دیگر برعایای اهل چنان بسر برد که خواهش محصل خود را خواسته را
بخزینه رسانند و از سرکشان و گردن تابان ضامن گرفته بخاطر جمع گراید اگر چنین فروهیده مردمی یافته نشود
دیاسبانی خرمنها نموده مال ستاند دیگر توجیه محصل را فراخور کشتکار هر کدام نموده وقت را پس و پیش
نکنند و کشتواری هر موضع بگانه‌ها اسم باسم قسمت نماید و عمال نقد آنرا بدستخط پتواریان بفوطه خانه رسانند

۲۳۳
ج سوم

وا ز شرف نگهی ستم را براندازند و از دیده وری گفتار را بکردار آمیزند دیگر مهر و روپیه و دام آنچه بگرامی نام نقش پذیرند گنجور جمع برگیرد و در برابر سکوک پیشین سنوات بادشاهی را باز دهند تا عمل گزاران و صرافان نو و کهنه برشمرده تفاوت نهند لعل جلالی درست وزن تمام عیار چهار صد دام و روپیه چهار گوشه چهل دام و اشرفی مستوری و روپیهٔ اکبرشاهی که وا ز دست فرسودگی چنین داد و ستد نمایند اشرفی اگر دو برنج تفاوت داشته باشد درست پنداشته به صد دام برگیرند و از سه برنج تا یک سرخ کلسته سه صد و پنجاه و پنج دام و یک سرخ تا یک و نیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام و روپیه تا یک سرخ کم تمام وزن شمرده سی و نه دام و یک نیم سرخ تا دو سرخ نقصان سی و هشت دام و لعل جلالی تمام عیار و وزن و روپیهٔ جلاله اگر تا یک و نیم سرخ بود تا دو سرخ و سکهٔ سنوات اکبرشاهی از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانه گذارد و اگر ازین زیاده و کم باشد تحویلدار جداگانه دارد و مشرف بتفصیل آن از داخل روزنامچه ساخته روز بروز بدفترخانهٔ عالی فرستد و جاگیرداران و خزانچیان و صرافان بشرح مذکور عمل نمایند و دیگر کارپردازان خالصه و جاگیرداران نیکوکار و تباه کردار و فرمان پذیر و سرتاب بحال خود را بشایسته گذارشی عرضه دارد تا پاداش آن سرانجام یابد و رشتهٔ انتظام دوتائی گیرد و دیگر عوض خرچهای باستانی یکدام در بیگهٔ مزروع نیز قرار گرفته امید که ازین وجه بست و چهار دام بکشتکاران مرحمت شود یا بزده سیر آرد و بار و هفت دام و دو سیر یا کم روغن زرد و بهای پنج دام مرد وازده و نیم سیر دانه ستور بقیمت چار دام و هشت دام نقد امین را پنج سیر آرد و نیم سیر روغن و هفت سیر دانه و سه دام نویسنده را چهار سیر آرد و نیم سیر روغن و پنج و نیم سیر دانه و سه نفر دیگر شش سیر آرد و سه پاو روغن و سه دام در ایام ربیعی که روزهاش درازاست از دویست و پنجاه بیگه جریب کمتر نکشند و در ایام خریفی که روز کوتهی دارد از دویست بیگه کمتر نکشند و فصول مذکور بژرف نگاهی طراز آزین گرفت و خواهشهای او پذیرفتگی یافت از سوانح بخشیدن معصوم خان و نیابت خان نخستین از آن باز که در حدود فتحپور منزل گرفت لختے بعشوه فروشی نشست و زمانی در دیوسار حیرت افتاد بدستگیری سعادت سپاهیان رومی بدرگاه حضرت مریم مکانی آورد و آن تبه کار دیگر از واماندگی بعین الملک پیوست و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد و خیال شورش پیش گرفت و چون کارے برنساخت بهانه تلاش عالم لابه گری نمود و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت چون زنهار نامهٔ آن مهین بانوی روزگار در دست داشت بدان تدسی عتبه رسانیدند و از انجا که فرمودهٔ آن پرده نشین اقبال حسن پذیرائی گیرد شانزدهم فروردین این نابخشودنی چند در سایهٔ بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفتند و جهانی بشگفت زار در آمد از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بگشایش بنگاله چون عشرت نوروزی بجا آمد و نیایش ایزدی

بتقدیم رسید بکار ملک پرداختند و در نظام عالم کوشش رفت برحال زیردستان بنگاله بخشوده چنود فیروزمند اعتصام نامزد شد بست و نهم کوکلتاش بپاشلیقی عساکر سماوی تائید دستوری یافت بر ستون خان شهباز خان شاه قلیخان محرم شیخ فرید و بسیاری امرای خدمت دوست را درین لشکر نوشتند و بگرانمایه خلعتها و گزیده اسپان و شائسته اندرزهای صورت و معنی بندگان عقیدت گزین آبادی پذیرفت و بصادق خان و محب علی خان و عموم سپاه صوبهٔ بهار و اوده فرمان شد که آماده و پیکار شده بلشکر نصرت قرین پیوندند درین هنگام آگهی آمد ناسپاسان بنگاله از غنودگی بخت شورش افزوده اند و جباری و ضبیطه و ترخان دیوانه و بسیاری بدگوهران از انجا بصوب بهار آمده رعیت آزاری دارند و حاجی پور و برخی بلاد را بتصرف درآورده اند صادق خان و محب علیخان بیچاره‌گان تباه‌بسیجان تکادو دارند معصوم خان کابلی بیاوری این شوریده هنشان خوابیده بخت کام برگرفته بود بهادر کورره با فوجی افغانان تنلو بحوالی شهر تانده آمد و آن تیره رای بیچاره گری آن ملک برگشت کشور خداکاری که اکنون سرانجام بایستی فرمود از فروغ ضمیر آسمانی پیوند بیشتر از آن برساخته بود و ازین پیش بینی و دورنگاهی مردم را دل و دیده دگر بدست افتاد و از سوانح رود در نقاب کشیدن شمس النسا بیگم درین چمن زار آفرینش از نوباوه‌های بستان خلافت شش ماه عشرت گزین بود و دل معمر آمود شاهنشاهی از دیدار او نور افروز از نیرنگی روزگار بوقلمون سی و یکم قدسی روح او از تنگنای عنصری پرواز نمود و این زندان سرای را گذاشته بنزهتگاه سماوی خالش درود ازین واقعهٔ دل کوب و حادثهٔ جان فرسا پرستاران حرم سرای تقدس را گوناگون اندوه درگرفت و عالمی در گرداب غم سراسیمه شد نظم

ز داغ جهان هیچکس وانبرد | کس این قصه پاره بپایان نبرد
نداردجهان دوستی با کسی | نیابی درو مهربانی بسی

کشور خدا را بمقتضای قافله سالاری جهان تعلق رنجی سترگ پیش آمد و دل از همه برگرفت از انجا که پیشوای ملک معنی است چارهٔ خاطر شوریده فرمود و پردگیان مشکوی دولت برهنمائی آن فرمان روای حقیقت بگلشن سرای شکیبائی خرامیدند و در چمن زار رضامندی آرامش گزیدند

آمدن مهر بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر پردگیان عفت قباب از سفر حجاز

از انجا که پایه شناسی باندازهٔ کردار گزاری سرمایهٔ دولت جاوید و پایهٔ اقبال روزافزون از و برآمد و خواهشهای سترگ و افزایش ملک صورت و خدمت گزینی شائستگان دنیا بساد انش منشان جهان را بخوابگاه بی پروائی برد و در ذات بیهمال شهریار دیده ور مایهٔ دوستداری گرد داز خبر بازگشت این گرامی قافله گوناگون شکرگزاری بجا آمد چون هودج کبریای آن محفه نشین پارسائی بجد و د اجمیر رسید گوهر اکلیل خلافت شاهزادهٔ سلطان سلیم را باستقبال دستوری دادند و هر روز یکی از بزرگان بارگاه والا و نزدیکان محفل همایون را بار تحیت دادی و چون حدود دخانوده بخجسته قدوم پرتو سعادت یافت گیتی خداوند دوم

اردی بهشت روانه شده در اثنای راه خواجه یحیی آمد بسجود اخلاص ناصیهٔ بختمندی برافروخت و عرضداشت
اعیان حجاز با فهرست پیشکشها بنظر همایون گذرانید و بمعانی ایزدی تائید بدان اردوی والا نزدیل نشاط فرمودند
آرزومندان اخلاص گرامی کامیاب شادمانی شدند و بگوناگون پرستش و مهربانی و لهابدست آمد و غمزدگان
تفسیدهٔ دشت جدائی سیراب خوشدلی گشتند و گرامی بدایا در پیشگاه همایون گذشت و یمنتها افزود و آن
شب را بد استانهای دل آویز زنده داشته روز دیگر باشکوه دولت بازگشت شد پردگیان شبستان
دولت سه سال و شش ماه دران سرزمین بودند چون خواجه یحیی خواهش شاهنشاهی بکوشش فراوان بازنمود
ناگزیر ترک توطن نموده درجهاز تیزرو رهگرای بادیهٔ شوق شدند و خواجه با قافلهٔ حاج در حجاز سعی منزل گزید
نزدیک عدن بیشتر کشتیها تباهی شد و هفت ماه آن شورش بود مرزبان آنجا راه آداب گزاری بشائستگی
نسپرد و سلطان مراد فرمان روای روم ازین آگهی غنوده بخت را بباد افراه رسانید دران هنگام که رایات اقبال
بیورش کابل شتافت بگجرات نزول سعادت فرمودند و از پرستش بر و توجه گیتی خداوند بزابلستان
دران دیار چندی توقف رفت از سوانح بخشودن گناه خواجگی فتح الله در خدمت گزارنده دیک راه داشت
و در پرستاری حضور سعادت می اندوخت بهمنشینی بدگوهران فرومایه از دولت روزافزون دوری جست
وا بخت غنودگی آوارهٔ دشت ناکامی شد دران هنگام که گیتی خداوند از کشتی فرود آمده بطواف اجمیر یلغار
فرمود او را باآوردن قطب الدین خان روان ساختند چون فرمان مقدس آن بود که از راه مالوه آورد تا ان اسپاک
کارهٔ انان فرستاده و بمرزبان خاندیس اندرزگوئی نماید و در فرستادن مظفر حسین میرزا داستان امید و بیم برخواند
چون بدان حوالی رسید کاربند فرموده شد و در فرمان پذیری شیوهٔ زبانی نمود و خواجگی بدستان سرائی نیز همراه فرستادهای
برهان پور شتافت پس از انجام آن کار بصوب حجاز شتاب آورد و بهانا ازین آسانی و تنگ حوصلگی بار خدمت
نیارست کشید و از ناشناسائی چنان سترگ زیان زدگی برخود روا داشت سپهر نیرنگ ساز در بادافراه شد
و بهزاران ناکامی گرفتار آمد لیکن از سعادت سرشتی بزشکی هیدهٔ کردار خویش آگهی یافت و در زنهار پردگیان عصمت
که از حجاز می آمدند لختے دم آسایش برگرفت در میولا بیستایش آن گرامی آیندگان بخشایش یافت و دولت روزافزون
برگرفت از سوانح شرمسار آمدن شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطانپوری نگاشته آمد خدیو حکمت پژوه بسیار کری
و دودمان دانش برنشست و زرا ندودگی داستان فروشان بر ملا افتاد و کار بر ایشان دشوار گشت و گوناگون
سراسیمگی در شدند بنیروی آگهی تا نگزیده پاسخی کوهر شناسائی ببازار آورده شدند و فروغ انصاف تا بدستاویز انکار
از سر گیرند و نر همونی سعادت تا از آمیزه برکنار زنید افزونی از همگی لیسیج آنکه کهن طیلسان تزویر رفو پذیرد
و بگرداوری خواستهٔ روزگار آباد می گیرد شهریار آزرم دوست ببهبود اینان سفر حجاز دانسته کام و ناکام

روانه گردانید و بقافله سالاری حاج خوشوقت ساخته پرده بر تباه حالی ایشان فروهشت و فرمان شد که
بی قدمی نشور بدین دیار نیایند ازانجا که درونه ارکین بود درو باد و بازی پیش گرفتند و لابه گریها نمودند بو که ازین عزم
باز دارند اندیشهٔ نا سزا بجائی نرسید و دستان سرائی سود مند نیامد زیان زدهٔ صورت و معنی بآن سرزمین
افترا ساز برگشودند درین اثنا اثر خایان نافرجام شورش فرومایگان هندوستان بهزاران آب و تاب برگذاردند
و یکی را مدد ساخته نشاط ناتوان بینی کردند یا اندیشهٔ تباه و عالم را بکالبد (?) خویش پنداشته در باز گشتن زدند بو که افروزینه گردند
و کام تیره دلان برآید هر چند دوستان و آشنایان مضمون فرمان بادشاهی بیاد دادند و مرزبان آن سرزمین
پاس فرمان گیتی خداوند داشته دستوری نمیداد بنیروی باره ازان دیار برآمدند چون در حدود
گجرات شنودهای دگرگون یافتند و بیاوا افراه رسیدند کج گرایان باطل ستیز کالیوه تر ساختند ناکام
خجالت زده پناه بپیر دگیان دولت بردند چون آمدن تباه سیجان بسمع همایون رسید و سگالش ایشان
شهرت یافت فرمان شد که چندے از تیز دستان عرصهٔ آگهی شتاب آورند و آن بیدانشان نافرجام را
بآئینی که پیر دگیان اقبال پے نبرند بزندانی برنشانند ملا عبد الله از بینائی قالب تهی کرده بود و بدسگال
دیگر را بآن طرز برگرفتند و از معدلت دوستی پرسش رفت جز خموشی و شرمساری پاسخی نداشت
از مهربانی و آزرم منشی او را بدبستان پندپذیری فرستادند و همان جا پیمانهٔ زندگانی او لبریز شد

فیروزی یافتن صادق خان و بگوهستی فرو شدن جبیطه

فرمان روایان پیشین زمان جویای دولت و اقبال بودند و امروز این دو گوهر بختیاری عشق گیهان خدیو
می ورزند و بهنگام طلسم پاسبانی آن دو والا گوهر بخون دل می نگاشتند و در نیایش داری گوناگون بسیج بر می شدند
اکنون این دو پاکباز افسون توجه بادشاهی بر میخوانند و به نیایش و نیازمندی شبها بروز می آرند و ازین رو
که اندیشهٔ تباه دل گرفت یا گام سرکشی برزد و در کمتر زمانی با فراوان زور سرگردان بادیهٔ جانکاهی گردید و فرمان پذیران
نیکوکردار با تنگدستی و ناکسانی کامیاب خواهش چرا گوییم آنچه در فراخنای خاطر دور اندیش شان نگذرد و بکرد آمد آن
شادی آمود میکردند چنانچه داستانهای این شگرف نامه چشم را بینائی و گوش را شنوائی افزاید و بتازگی چهره افروز
مقصود نصرت طرازی بندگان اخلاص گزین و خاکبازی فتنه اندوزان صوبهٔ بهار چون خان اعظم و بسیاری امرای
آن دیار بتهنیت قدسی قدوم نوروزی جشن بدرگاه همایون درآمدند جبیطه با برخے و اژون بختان شوریده رای
از بنگاله بصوبهٔ بهار گرد شورش برانگیخت و تاراز زیردستان دراز دستی نمود حاجی پور را مردم خان اعظم
نیارستند نگاهداشت آن را با بسیاری از پرگنات برگرفت صادق خان در پتنه پای همت افشرد و اقطاع داران
آن صوبه را فراهم آورد و اندیشهٔ دلبسیج آویزش یکتائی گزید و از رادمردان ناموس دوست فوجها آراسته شد

غول بدیده وری او شائسته انتظام گرفت برانغار محب علی خان نیروی بخشید و جوانغار الغ خان حبشی جوپاے
نبرد آمد بهار خان وابوالمعالی و برخی بهادران درپیش قدمان هراول جوپای پیکار گشتند محمد قلی بیگ ترکمان
بآرایش توپخانه پرداخت کج گرایان ناسپاس نیز رده آرائی کرده دلبسته تاوروش شدند خبیطه که شمشیر باطل
ستیزان بود در قلبگاه جا گرفت جباری در دست راست علم نا راستی برافراشت و بدست چپ دستم
و رستم خواهرزادگان خبیطه بخیره روئی برایستادند ترخان دیوانه وسعید بیگ و شاهدانه مقدمه نگونساری آمدند
بندگان سعادت گرا برخے جوانان چابکدست را با توپخانه از دریای گنگ بصوب حاجی پور گذراندند در
ساحل آب کندک حصاری اساس نهاده شد پیوسته از هر دو طرف گزیده آویزشها و سیاد و متاع جان نثاری را
روز بازار دیگر شدے از انجا که گروه اخلاص گزین را بر نیرنگی اقبال اعتقادے سترگ بود بنیروے
فیروزی تباه سرشتان نافرجام با انبوهی شرمسار گریزپای سبک گشتند چون کشاکش این چپقلش بچهل روز کشید
وبوم نهادان بی آزرم بد نورستان روزگاری بر نساختند شورش شبخون پیش گرفتند رادمردان دولت
ابد پیوند بدست آویز مردانگی همت را پایه بالاتر نهادند علی بیگ عم زاده صادق خان پس از فراوان جان ستانی
نقد زندگی بسپرد و بسیارے دست بکار برده ترانهٔ نشاط برکشیدند مخالفان غنوده بخت بادیه پیمای ناکامی
گشتند بامدادان بست و چهارم آمرا نیز از آب گذشته رده برکشیدند و غنیم که از ناگذشتن مبارزان دولت
و حصاری شدن سپاه نصرت طراز نخوت می افزود و بروی درعرصهٔ نبرد آورد نخستین خواهرزادگان خبیطه
از هراول گذشته به برانغار فیروزی درآویختند محب علی خان پای سعادت افشرده چهره کندآوری برافروخت
و هنگام ترازو شدن جنگ هراول غنیم بجوانغار منصور رسید حبیب علی پسر محب علی خان کارزار نموده
حیرت افزای نظارگیان شد نزدیک بود که چشم زخم بآن فوج همگی دل رسد درین اثنا هراول نصرت قرین
پیوسته داد نام وری داد حمزه بیگ غبرا علی و حسن سیانه از قول رسیده آوردگاه را رونق دیگر دادند
خبیطه با فوجی انبوه برابر صادق خان هنگامهٔ پیکار برآراست محمد قلی بیگ و حبیب مرل و بسیاری مجاهدان
بهروزی آویزش را بالاتر نهادند استانه گریا و قادر قلی و چندے توپ اندازان بحکم اندازی سبکدستی نمودند
درچنین آمیزهٔ سترگ و فراوان نبردی غنیم ناگهانی برانغار مخالفت رو در گریز نهاد و در کمتر زمانی تهور گزینان
شوریده بخت غبارآلود خاکستان هزیمت گشتند مجاهدان اقبال ازین آسمانی تائید نخست بحیرت
فرو شدے و پژوهش اسباب کردی زمانی نیرنگی اقبال برشمردے و بسپاس گزاری رو آوردی
ناگاه میرک حسین برادر عزت خان جهانی سر خبیطه آورده نوید شادمانی رسانید بسا نادرگرے تا ختن
قولی از لشکر نصرت طراز بآن گروه خداستیزان رسید و هنگامهٔ بے آزرمان پراگنده ساخت هواخواهان

پیکر بیجان او را برگرفته روانه شدند از سراسیمگی و شتردلی درمیان راه انداخته رو بگریز نهادند نامبرده سرشوریده را
بریده آورد و شکرگزاری اقبال خاطرنشین خرد و بزرگ شد بسجود نیایش بجا آورده اخلاص افزائی اسباب
الٰهی دانستند با آنکه غنیم از پنج هزار پرخاش طلب بیشتر بود و در لشکر فیروزی دو هزار کس هم شایستهٔ
مبارزت نبودند بخیال نظارگیان روزگار نمیرسید که چندی توانند در برابر ایستاد و این سرمایهٔ شورش
از گمنامان الوس مغل است در سپاه بدخشان بسر بردی بهمراهی معصوم خان کابلی چندان آثار تهور ازو
پیدائی گرفت که در کهنه روزگار سرکردهٔ فتنه اندوزان آمد و بسزای ناسپاسی پندنامهٔ بدگوهران شورش افزا
گشت سر او را بدرگاه والا فرستاده حقیقت تائید آسمانی گذارش نمودند و بگوناگون نوازش شاهنشاهی
سربلندی گرفتند چون موسم باران نزدیک بود و شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری را که ملتزمان
بساط قرب بودند بجهت شورش بنگاله و بهار رخصت یافته باز طلبیدند از سوانح بناکام بازگردیدن میرزا خان
از سورت شهاب الدین احمد خان لشکر بسرکردگی میرزا خان که پیوند خویشی داشت بر سر امین خان غوری
بتسخیر سورت فرستاد و او از بی تدبیری و شتردلی کاری نساخت و آسان را دشوار کرده بناکامی برگشت
اگر خرد را که کدخدای کاخستان عنصری است آسیب بیدانشی رسد تندرستی فرمان پذیران این هنگامه [illegible]
نیامد همچنان سپه آرا آگاه بر شناسائی و مردانگی سگالش نرود و از دیگر مردان چه گشاید گیتی خداوند
او را دران خودسری و کارنشناسی سرزنش فرمود و او از سعادتمندی در برابر لغزش حول نیایش گزین
زبان لابه گرا فرستاد از سوانح روان ساختن ایلچی بعرصهٔ دلگشای کشمیر چون صالح دیوانه داستان اخلاص
مرزبان آن ملک بعرض همایون رسانید و بیمناکی او را از رهگذر نا آمدن گذارش نمود اندک پذیر سپاس بخش
بسرافرازی و دلدهی شیخ یعقوب کشمیری را با فرمان عاطفت و گرامی افضال دستوری داد و حیدر
پسر او را نوازش نموده رخصت فرمود از سوانح فروشدن معصوم خان فرنخودی اورنگ نشین اقبال
آن شایان هستی را از افزونی عاطفت بخشایش فرمود و باد افراه کردار او را با ایزد بهمال گذاشت چنانچه
لختی گذارده آمد از انجا که نقش هستی او ستردنی بود کارگران تقدیر بانجام رسانیدند با شکوه پای تخت
و هنگامه آرائی معدلت و عزلت گزینی شورش طلبان بست و سوم تیر نیم شبی از درگاه همایون بهنگام
میرفت چندی بر و ریخته از هم گذرانیدند با فروغ شناسائی ژرف و ژرف بینش شگرف او بجائی برفت
گیتی خداوند بر حال او بخشود و فرزندان او را سایه نشین عاطفت گردانید از سوانح بیمار رسیدن جلا
همچنانکه در دارو خانهٔ پزشکان جسمانی تریاق و زهر بکار رود و نگاه داشت این دو جنس ناگزیر همچنان
در عطار خانهٔ شاهان دادگر که طبیبان روحانی اند پارسا و گوهر بدکیش را پرورش دهند و بدست آویز

تباه سگالان نافرجام نیکوئیهای پیدائی گیرد و بدکاران را سرمایهٔ بدافزاو انتظام فرمان دهان پاستانی
درو دید بانی این مردم شدت نگهی بجا آورده اند و بد و رباش سطوت کوتاه دست سرنگون داشته و هیچ
این گروه آزردی خویشتن دست بگذارند فراوان تامل بکار برده اند و سراپای آن را نیکو فرا گرفته و آنانکه از دیدن
این گروه زیان کار پرهیز لازم شمرند تا بنگاهداشت و پرورش چه رسد هانا بسر این کار بر شدند تا باندازه
نیروی خود تن سرافراخ حوصلگان از شنودن آن درهم شوند و خویشتن را بخورش خشم و رندی و
باهستگی و نمیدگی کار تید یاد افراه گردند چنانچه شنوده خوی شهریار خجسته زمان ماست و با چنین بینگاه آگهی
این گونه مردم در بارگاه دولت راه یابند و آن مایه مدارا رود که از سندان کج گر خود را فراموش کنند و بگوناگون
ستم دست بی آزرمی برگشایند شاهنشاه فرهنگ آرای با این طرز عیار مردم برگیرد و زهر را مایهٔ تریاق بخشد
همگی بسیج پاس اعتدال مزاج روزگار و پرستش دادار بیهمال باشد و تازگی چهره آرای مقصود حال این فرومایه
تنک شراب بدستست دلال پسرے بود به بی آزرمی و درشت خوئی از پیشهٔ بهشت جلالی دولت بار یافت
و شرف اعتبار گرفت و چون هنگام پاداشش نرسیده بود زمانی دراز در راه طبیعت پرستی گام فراخ
زدی در بنولا بسمع همایون رسید که آن سیکسر نافرجام بزن یکے دست خیانت آلوده است و شوی او را
گزند جانی رسانده است آن نزد و رس دیر گیر او را بزندان فرستاد و چون در جویای حق پژوهش
شائسته رفت و گذارده طراز راستی گرفت و بسا ناشائستگیهای او برملا افتاد و سرنامهٔ نکوهیده
کردار او برخواند آمد با تنزمانی دوام و عاطفت سترگ از استماع که روز بازار معدلت بود دستی ام
پاداشش او سرانجام یافت و سخاکستان نیستی غبار گردش تر فت و کج ناروائی گرفت و حق برفراز
پیدائی برآمد جهانیان پندپذیر برفتند و خیره رویان دستان سراسیم زده گشتند سرمهٔ بینائی
فراوان شد و گروها گروه مردم بر حسن روزافزون گیهان خدیو چشم گشودند در بنولا فرمان مقدس
بآمدن تذکرهٔ حکمای پیشین امیر فتح الله شیرازی نفاذ یافت و بخواهش آن نرخ افزای دانش
و بن آرزوی او برآمد از دیرباز بسیج قدسی آستان داشت و روزگار نیرنگ ساز یاوری نمیکرد
و تا آنکه بالتماس عادل خان از شیراز بدکن آمد و چون کار او سپری شد کهن اندیشه نو می پذیرفت
گیتی خداوند از ین آگهی نشاط فرمود و بگوناگون نوازش از آن نگرانی برآورد و مناشیر مقدس
بمرزبانان دکن و اقطاع داران ممالک محروسه نفاذ یافت که در سگالش آن سرآمد دودهٔ آگهی
یاوری نموده رهبری نمایند و گرم خوئی و دل جوئی و گوهرشناسائی ببازار آورند از سوانح برشدن
پیمانهٔ هستی جنون خان کوکه و نهم امرداد به بیماری شکم و درد بواسیر در گذشت شهریار معمور آمود

آمرزش ورا از درگاه ایزدی خواهش نمود و بقدوم عاطفت سوگواران جانکاه را دستگیری
فرمود و بنوازش افزائی واندرزگوئی دلهای شوریده آرامش گرفت از سوانح درهم شکستن
گولاب برفرازکول فتحپور شمالی درگاه حوضی دلکشا مستحکم الانتظام یافته بود و برخی بندگان
عشرت دوست بر حاشیهٔ آن انجمن نشاط داشتند گیتی خداوند بران سرزمین سایهٔ عاطفت
انداخت شاهزادگان سعادت پیوند و امرای عقیدت گرا و دیگر خاصان قدسی محفل فراهم آمدند
و هرکدام بآئین خاص نیایش گزیرا پیش گرفت از انجاکه خرده پژوهان دیده وری و حق شناسائی
جدرا در آئین بازی بکار برند و در طرز بی تعینی عیار مردم برگیرند هنگامهٔ خرمی گرمی پذیرفت برخی
تجویز و طائفه بشطرنج و جمعی بگنجفه پرداختند و هرکدام ببازی خاص چهره آرای عشرت شد
کشور خداوند بهر انجمنی بگونیای حق شناسائی احوال رسید چون شهیدی ملک صورت و پیشوای جهان ظاهر بکمال
داده ایزد بیهمال قدسی پیکر شاهنشاهی را از هرنا بایست بازدارد و هرچند تسبیح مقدس آن بود که تا آید
لیکن آنچه درین نشه بازی نما باشد ناپسندیدهٔ از روز سپری شده بود ناگاه ضلعی ازان دریاچه فرو ریخت
و آب بشورش شگرف طوفانی کرد اگرچه سعادت پذیران حضور از میامن ذات قدسی از گزند رهائی
یافتند لیکن بسیار مردم مابین دران موج خیز آزار رسید و لبی خانهای زیرین را سیل برد با وجود آنکه
خلائق از بادشاه شناسان بجز مددی چیده بان کسی رخت هستی باب خدا شناسامی راز آسمانی آنرا
ایزدی پیغام شمرده از آراستن چنین مکانها دل برگرفت و دانست که ایزد بیهمال از وا این کار کردها
نمی پسندد و بسپاس این باسانی الٰهی دست نوال برکشاد و جهانی را کامیاب خواهش گردانید محفل نشینان
سعادت نهاد هرکدام بیدار شده آگهی را طلبگار آمدند و ذات قدسی را دستاویز رهائی ازین سماوی آسیب
دریافته اخلاص را پایه برتر نهادند و آن پذیرای بندایزدی برای نیایش گذاری و یادکرد همین بخشش قرار
فرمود در مهر ماه شمسی درین روز گوشت غذا نشود و نیز پیمان بستند هر سال آن پیکر روحانی تمثال را دو بار
برکشند چنانچه عنفوان طراز هستی بحساب سال قمری پنجم رجب در روز ولادت بگوناگون کالا می سنجیدند
و آرزومندان روزگار را بی نیاز میگردانیدند همچنان بشمارهٔ شمسی سال برای شادابی نیایش روز آذر
مهر آبان بسنجند و بارگاه خیرات فراخ برزنند دوازده چیز بسال شمسی قرار گرفت طلا ابریشم سیماب
خوشبو مس جسد مکیف روغن زرد شیر برنج آهن اقسام غله و نمک و نیز
بهاداران جان آفرین همان رفت که درین ماه غذا گوشتی نباشد و بشماره سالهای گرامی زندگی از ماه
آذر نیز این روزه آگهی دارند و باندازه سال گوسفند و بز و مرغ جدا جدا بطائفه که جانور پیازاری دادند آید

شد و در ... بمردن ... دل ... سال ...
... بود در ... نهایت ... دل پر ...
... آگاه دل ... سال ... قاعده ...
... دل میباشد ... مردم ...
... سال ... جاری است ...
... گوارا ... ملازمان پادشاه ...

... یک بوده ... آدمی ...
... ذات ... خود ...
... سال ...

وارادت گزینان عقیدت سرشت را فرمان شد که در هر سال شمسی با مولود خود بسپاس گزاری بگزند جان دادی برنیایت پیشکم را مرغون جانور نگردانند و در وزن قمری هشت چیز معین شد نقره پارچه شرب قلعی میوه شیرینی رستنی روغن کنجد و نیز وزن فرزندان رضا جو و نبائر سعادت پیرای سال گره بالی بود درین هنگام شمسی قرار گرفت شاهزاده سلطان سلیم را بجای هفدهم ربیع الاول هژدهم شهریور ماه الهی مقرر شد و شاهزاده سلطان مراد را عوض سوم محرم بیست و هشتم خرداد قرار گرفت و شاهزاده سلطان دانیال را که دوم جمادی الاول بود بیست و هشتم شهریور نامزد شد و از سوانح عیار گرفتن خویشان گویاست و چهارم سال الهی والا محفل انتظام داشت و از هر گونه آگاهی گزارش میرفت بر زبان قدسی گذشت زبان دانی هر گروهی از شنودن بیانی دست و بدو از یاد یکدیگر یاد گیرند اگر از آغاز هستی بر دستی بزرگ شوند که گفتگوی زبانیان بگوش در نشود هر آئینه نیروی گفت نخواهد بود و اگر یکی را چشمه گویائی بر جوشد آنرا ایزدی گفتار دانسته پذیرش نمایند چون نقوش انکار از پیشانی برخی شنوندگان پیدا بود برای دلنشین آن گروه بسر زمینی که اورا بادی نرسد سرای آسایش نهادند و نوزادگان را دران آزمونگاه باز داشتند و راستی کیشان جدگزین پاسبانی نامزد شدند زبانی را نگان زبان بسته دران انجمن نو رسیدگان راه یافتی از انجار دروازه سخن بر آورده عامه کنک محل بر خواندند بیست و نهم بعشرت شکار خرامش شد آن شب در فیض آباد نزول همایون فرمودند و روزی دیگر با برخی مخصوصان آگاه دل بآن عیارگاه عبرت سرا گذاره نمودند صدای از آن خاموش خانه بر نیامد و گفتاری از آن آرامگاه بر نخاست با وجود چهار سالگی از طلسم گویائی بهره نداشتند و غیر از ادای کنگان برفراز پیدائی نیامد آنچه اورنگ نشین فرهنگ آرا بیشتر ازین بچند سال یافته بود امروز خاطر نشین صورت پرستان ظاهر گرا گردید و دستمایهٔ شناسائی گروها گروه مردم شد فرمودند اگرچه گفته روشنی پذیرفت لیکن زبان بی زبانی چنین میسر نیاید عالم آشوب جای نامحرمان است لب فرو بستن آئین حرف سرائی ست جمازهٔ چون و چرائی گرداند و در وازهٔ گفتار با سخن دیوار بر آورد

نظم

نظامی بس ازین گفتار خاموش	چه گوئی با جهانی پنبه در گوش	حکایتهای این شیشهٔ تنگ	همه در شیشه کن بر شیشه زن سنگ

سربلندی یافتن میرزا خان باتالیغی شاهزاده سلطان سلیم

ژرف نگاهان خردپژوه چنانچه آبادی جهان معنی از شناسائی انکار دشمنهٔ طاق نگارین سرای صورت آگاهی برشمرند لیکن نخستین مسبب دانی در سبب صوری چهره افروز و بسین در واسطه آرائی و نگاهداشت این گوهر شب تاب بدید بانی همنشینان سعادت آمود و رستگاران شائسته کردار توانند بود و درین آشوبخانه آدم منزاد را از هیچ چیز گزندی چنان نرسد که از آمیزهٔ بدگوهران فرومایه و چرا نباشد عقل آفت نرسیده

یکی از هزاران پدید آید و خرد بیمار گروها گروه سرکردهٔ انجمن بیدانشان آنکه نداند و بخویشتن شناسائی
سپرده دوم نا بخرد که سود از زیان باز نداند سوم شناسائی که از بیدلی و آزمندی نیروی کار کرد
ندارد و چهارم آزرو بی آزرم با وجود دانائی بدی را بصورت نیکی آراید شایسته نکوهیده و اسناید
وارستگی روزگار پرده بر روی کار بسیاری ازین گروه فرو هشته آید بل در زمرهٔ سعادت سگالان با گاه
علم و عمل صدر نشین باشند پس درین آشوب گاه شورش زار هر یکی از سعادت اندوزان بخت در را
گزیده همزبانی ناگزیر تا بفروغ گوهر آواز تیرگی آمیزش تباه بر کناره زید و ستوده خوها درافزایش نهد
هرگاه تن تنها را چنین دمساز ناگزیر آن بود کد کیا و خدیو محله و رئیس اوده و ارباب شهر و پاسبان ملک
و پادشاه وقت چه باید بدین فرو هیده مرد پارسا سرشت آرزومند باشد و شهای هوش لب
مردم افزودن تراز انست که گذارش پذیرد دوستان این می گوارا از ان بیشتر که بشماره در آیند
بسا هوشمندان بیدار مغز را بخواب ستان غفلت سرخوش گرداند تا بغنودگان بستر نادانی چه رسد
و هرگاه گزیدگان با انبوهی اسباب آگهی بگزین دمسازان نیازمند باشند اندازهٔ آرزومندی
دیگر مردم که تواند برگرفت خاصه فرزندان فرمان روائی روزگار که اگر فرو هیده مردم باو رنباشد
سترگ زیان پدید آید و عالمی با آشوب در شود ازین رو گیتی خداوند در بهروزی شاهزاده والا گوهر
سلطان سلیم تازه توجهی فرمود اگرچه نخستین قطب الدین خان باین چنین منصب والای اتالیقی
سربلندی داشت لیکن چون او درین هنگام بپا یاوری او لکه دور دست قرار گرفت و این نیاگرفت
خدمت دوری راه بر نتابد میرزا جان بیرام خان را که خرد دوربین و اخلاص روز افزون
داشت بدین عاطفت سربلند گردانیدند گوهر دیهیم خلافت را گزین گنجوری پدید آید دوراندیشی
بکار رفت گزیده بنده را پایهٔ عزت افزود آن چهره افروز بختمندی بسپاس گزاری رنگین جشنی
برآراست و آرزوی مقدم گرامی نمود بیست و هفتم شهریور کشور خدا انگارین محفل انور آگین ساخت
و گروها گروه مردم کامیاب عشرت گشتند از سوانح دگرگونگی قدسی مزاج تندرستی چنانچه گروه
پا لغز جویائی را گزندے درخور آگاه ساخته بشاهراه آورند بهشیار خرامان نزهتگاه قرب ازین
ماجرا رو کوتاه بین کج اندیش پاداش انگار دو وید و درژرف نگاه افروزش سند پندارد
ازین ره گذر ستم مهر گیتی خدیو را بی آرامی شکم در در و داد و جهانی را سراسیگی درگرفت
هرگاه بداندیشان ناپارسا گوهر بلغم در شده باشند اندوهناکی نیک سگالان سعادت سرشت
و ناسپاسان رسوم بازرگانی را که اندازه تواند برگرفت و از حال جانکاهی مخلصان حقیقت اندوز

دفدویان یکتای گزین کرایارای شناخت شمر یاری ایزد پرست نظر بر پزشک حقیقی انداخته
بلاروی طبیبان روزگار غمسگالیند وایستادگان بارگاه حضور را بیم اندرز ناتسلی میفرمودپس
از گفتگوی دراز با خلاص گزینان سراسیمه دل بخشود ودستوری مداوا شد یونانی و هندی
بدواسازی برستند بیشتری بر آنکه مبین نگارر و هندیان بدان دل نمی نهادند کارساز
حقیقی در علاج هیچ گزیده وآدمی چه جای پادشاهان را در چنین هنگامهٔ نوساز یکطرف و بی توجهی
گیتی خدیو بدارو پذیری یکجانب از شورش این گروه خویشتن آرا راقم اقبالنامه را دل بجوش آمد
و سررشتهٔ مدارا از دست فروهشته لختی درآویخت و بشیوا زبانی گذارش نمود و گرفتیم همه راستی منش
و سعادت گرامی اند طراز های شاخ در شاخ در روشهای گوناگون را چه توان کرد خاطر بسیار نازک
گفتگوی بیجا چه سود یونانیان میگویند اگر مسهل بکار برد در کمتر زمانی خون پدید آید و کار آسان
بدشواری کشد یکی را کم تعصب نیک ذات و آگاه دل و آزمون کارتر باشد برگزینند و راه
گفتگو در نوردند نزدیک بود که گفته پذیرائی یابد و کار بر یونانی قرار گیرد لیکن چندان از ناتوانی
نگذاشتند چندانکه خون پدید آمد ناگزیر بر طب یونانی مدار نهادند و حسد پیشگان کج گرا زبان بسته آمد و از اول
نشان سود مندی پیدائی گرفت و در کمتر زمانی آن قدسی عنصر بنوبتگاه تندرستی خرامش فرمود و سه روز
غذا و ارد و مزاج قدسی نشده هفده روز خورش بی روغن قدری بکار میرفت و بهمین شماره بدو آمیخته
می آورد پس از یکماه و شش روز آن روز والا پیکر را صحت بر کمال شد عقیدت اندوزان اخلاص
سرشت را تازه جانی نشاط آور دیا زرگانان نیک کردار دکان سپاس گزاری کشوده شد ما مساد سراسیمگی

رباعی عشرت گزین نظم

ای نوبت تو گذشته از پنج و سی	لی نوبت تو سپاه گیتی نفسی	آوازهٔ نوبت بهر کس برساد	لیکن مرساد از تو نوبت بکسی

بآئینی که گذارش یافت آغاز وزن شمسی شد بخشش و بخشایش را روز دیگر پدید آمد از سوانح رهائی یافتن
شهبازخان از تنگنای زندان چون نقوش پشیمانی از ناصیهٔ حال با لغز کرده غفلت بر خوانده آمد از دبستان
بهوش افزا بنزهتگاه نوازش سربلند گردانیده شد و او سپاس گزاری و اخلاص گزینی و نصیحت پذیری را
به بهتر روشی دگزیده آئینی افزایش داد و از نیک سگالی گلچین مراد گشت چنانچه در جای خویش گزارده آمد
از سوانح نامزد فرمودن دیه بانان نا آرزو چون بسمع همایون رسید که از فزونی کار و درازی کاره در خرید و فروخت
ستمگران کجگرا دست خواهش دراز دارند و سرمایهٔ زمان زندگی بازرگانان میگردد از راه معدلت دوستی
و معمر اندوزی گوناگون کالا بطرز دانان راستی منش حواله فرمود تا از دیرباشش آگهی بیداد گران نازجام

بگنج پاکان بزرگ‌نشینان بمیرزاخان دیده‌بانی اسپ بازگردید براجه تودرمل فیل و غله بزین خان کوکه روغن بشاه‌قلی خان
محرم میوه و شیرینی بصادق خان زر و سیم باعتماد خان گجراتی بشهباز خان الغیث بمیرزا یوسف خان شتر
تشریت خان گوسفند و بیزدلغازی خان بدخشی نمک بمخصوص خان سلاح بقاسم خان حقائق بحکیم ابوالفتح
بلکیت بخواجه عبدالصمد چرمینه بتورنگ خان رنگ براجه بیربر گاومیش بشیخ جمال عطریات بنقیب خان
کتاب بلطیف خواجه جانور شکاری بحاجی عبدالله چینی براتم اقبالنامه پشمینه و از مزاج‌شناسی روزگار
فرمان شد که پاسبانان سعادت گرا درین گوناگون متاع از خرنده صد و نیم و از فروشنده صد و یک
ستانند و نیمه بانعام قرار گرفت و باقی خان را طومی بیگی فرمودند از آنچه بطرفین بخشش رود و ده و نیم بدو باز
گردد و بدین گزیده آئین مراسم دیده‌وری بجا آمد و چارچمن صورت سرسبز و شاداب گشت عامه بهنگام
آسایش عشرت گزیدند گوهر بندگان فرمان‌پذیر فروغ پیدائی یافت از سوانح آوردن نورمحمد بدرگاه
از غنودگی بخت و آمیزهٔ تباه درناسپاسان شرقی دیار نام برآورد و بدل‌آزاری رعیت گام فراخ برزد
چون خان اعظم میرزا کوکه رخصت یافته بحوالی جونپور رسید آگهی آمد آن ناحق‌ستیز از بنگاله براه هزیمت
آمده با خواجه عبدالغفور نقش‌بندی همداستان شده گرد شورش برانگیخته است در حدود بیادن
دست بیغما برگشاده از آنجا که کارسازان آسانی بادافراه تباه‌بسیچان سرانجام میدهند بیشتر از آنکه عساکر
نصرت اعتصام پیوند آبرومی آن گروه تیره‌روز برگشته آه شوریده‌رایان پریشان روزگار از آوازهٔ
رسیدن جنود فیروزی باندیشهٔ پیکار در شدند قافلهٔ بزرگ بازرگانان ملک را گذار افتاد بدسگالان گجرا
بتاراج برآمدند سوداگران جوالها را تباه ساخته پای جلادت افشردند و آن بیراهه‌روان در کمتر زمانی
شرمسار هزیمت گشتند از آن پس دوازده کروهی در نزهن پناه گزیده از زیردستان می‌اندیشیدند درین
هنگام فیروزی جنود لوای معدلت افراشت و بر ساحل دریای گنگ بسرانجام جسر و سزای ناسپاسان همت
گماشتند چون پل نزدیک انجام رسید پای شکیب از جای برفت و بزمین‌وار کلیان‌پور پناه بردند د
جانیافتند و از شکوه اقبال روزافزون ناکام بازگردیدند رادمردان کارشناس پی از سخت‌برگشتگان
تیزدستی نمودند عبدالغفور بران شد که از راه هزیمت به بنگاله رود گروه کینه او را با هفتاد کس بکوهستی
فرستادند و عرصهٔ جهان از شورش آن فتنه‌اندوز پاک شد این طائفه دران کوهستان فراوان هستند بصورت
و سیرت قلماق اندلیک سیاه‌فام نورمحمد نورترخان که بیسرا دکیام بود در نواحی جتیادن بدست
مردم خان اعظم گرفتار آمد زنجیر در گردن و کنده در دست آوردند از دادگری و عدالت‌افروزی بیاسا رسید
و فرومایگان بدگوهر را چشم سعادت کشوده آمد و همدرین ولا منزل راجه بیربر از پرتو قدوم شاهنشاهی

روشنی گرفت او در زمرهٔ محرمان حریم انس و دمسازان محفل همایون امتیاز داشت برای او بفرمایش گیتی خدا
سنگین کاخی دلکشا اساس نهاده بودند چون حسن انجام گرفت آن خواهش نمود که بمقدم شاهنشاهی فروغ یمنت
یابد و پایهٔ اعتبار او بلندی گراید و هفتم بهمن شگرف بزمی آراست و بنوازش شاهنشاهی کامیاب خواهش گردید
و هم درین هنگام سپه سالاری صوبهٔ پنجاب برای صواب اندیش راجه بهگونت داس بازگردید سعید خان را
در نواحی سنبل جاگیر کردند و سزا دادن عرب بهادر که در کوهستان آن آفت غبار شورش بلند کرده بود
مامور فرمودند هشتم اسفندارمذ گیهان خدیو بعشرت صید افگنی سواری فرمود و پایان روز در قصبهٔ جکیر درود
همایون شد و گردهی فتحپور بر بالای کوهچه جلمال خوارگزین منزلی اساس نهاده است و بدان نام و نشان
سواد آن تا چشم کار کند سیرهای دلکش بزبان حال ثنای ایزدی برخواند و هوای شاداب آن دماغ هوش را
تر دارد و سه روز دران حواشی نشاط نخچیر نقاب ایزدی پرستش ساخت معاودت اقبال فرمودند

آغاز سال بست و هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور سوم

درین هنگام که زمانهٔ کارگشا استارهٔ راهنمون فروغ یزدان پرستی روز افزون معدلت اندوزی در افزایش
آوازهٔ نوروزی سامعه افروز آمد عشرت و شادمانی چهرهٔ دیگر برافروخت برازندهٔ تخت سیم زینت فیروز
و انجمن نیایش گری را در آرایش ظاهر فراهم آورد چابک دستان جادوکار دولتخانه را از هر چه خوبتر برآراستند
و سرمایهٔ پاکیزگی والا نگهبان دشوارپسند شد روز دوشنبه بست و هشتم صفر نهصد و نود و یک آفتاب عالم افروز
بر فراز حمل نور افروز دو خرمی بهار را سر آغاز چهارم سال از دور سوم پیام جاوید زندگی نشاط آورد عالمیان
ترانهٔ بیغمی برکشیدند گوناگون خوشدلی هنگامه برآراست و تار و زشرف بزمهای والا ترتیب یافت
بخشش و بخشایش را روز بازار شد **بیت** محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین ٭ آخر مراد ملک دل اکرد روزگار ٭
دلی روشن زمانی فسیح وقتی برمراو باید تا لختی ستایش این جشنهای گذارش سیراب یابد من کج مج زبان شوریده
درون بسیار مشغله کم فرصت را کجا یارا که این خواهش دشواری را پیش گیرد **بیت** چه لائق مگسان
است باد بهار ٭ که در ستایش بلبلان کنند تحسین ٭ از سوانح کشایش بنگاله بار سوم سال پیش خان اعظم
میرزا کوکه که از درگاه مقدس دستوری یافت که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته درکنار نهد و همت
تسخیر بنگاله گمارد چون ناسپاسان بهار باقبال روزافزون پیشتر از رسیدن جنود فیروزی اعتصام باد افراه
یافتند چنانچه گزارده آمد صادق خان اسب نام بدرگاه والا آمد و موسم بارش نیز سر راه گرفت دران
سال آن عزیمت بانجام نرسید چون شورش ابر و ریزش باران فرونشست شاه قلی خان محرم
صادق خان شیخ ابراهیم شیخ فرید بخاری رخصت یافتند سزاوار جدکاری و بسا تیول داران صوبه

الہا باس مامور فرمودہ بہمار نامزد گشتند در کمتر فرصتی گران لشکری در حاجی پور فراہم آمد و ہمتہا کشایش کار را
طلبگار شد خان اعظم با بسیاری مبارزان اخلاص گزین راہ گڈھی گرفت ترسون خان شیخ ابراہیم میرزادہ علی خان
سید عبد اللہ خان کجک خواجہ سبحان قلی ترک و دیگر بہادران مصاف پژوہ از آب گذشتہ
ازان سو ہمت در کشایش بستند از بسیاری درخت زار و فزونی جرہا و گلابہا دران راہ سرہ پدید در قریب لشکر
لشکرہا باہم پیوست از حدود دکمل کانو ترسون خان شاہ قلی خان محرم محب علی خان میرزادہ علی خان
شیخ ابراہیم رای بتر داس یک دو منزل پیش جا گرفتند آشفتہ رایان غنودہ سخت در حواشی کاتی گنگ
پای تہور افشردہ آمادۂ پیکار شدند پیشتر ازان میرزا شرف الدین حسین و بابا خان قاقشال و بسیاری
فتنہ اندوزان بدگوہر بفراق خانۂ نیستی در شدہ بودند و ہنگامہ آرای ناسپاسان معصوم کابلی داشت
و قتلوی نوحانی بر ولایت اڈیسہ بدستاویز دستان سرائی چیرہ دستی داشت و برخی از بنگالہ نیز
تصرف در آوردہ معصوم از آوازۂ جنود فیروزی نخست دی دل بصوب قتلو آورد و بنا درست گفتار با ہمان
یکتائی بستند چون امرای نصرت اعتصام در رسند با سامان گزیدہ پیوند دار و چون نخستی دل فراہم گردانید
بکورہ گھاٹ شتافت و جباری و میرزا بیگ و سائر الوس قاقشال را تسلی دادہ ہمراہ گرفتہ برای خاطر جمعی
نہ وزادخود را در بنگالہ ایشان گذاشتہ و خود با گروہ ناشناسان بکاتی گنگ آمد و ہستواری جا و آمادگی پیکار
پای ہمت افشرد نہم فروردین پیش روان جنود نصرت پیوند گڈھی کہ دروازۂ آن ملک است باسانی گرفتند
و بہتیاری اقبال روز افزون امرای والا شکوہ بادلی کار طلب و خاطری سپاس گزین شانزدہم
صف آراگشتند و مورچالہا بر ساحل کاتی گنگ قرار گرفت و کشتیہای پیکار آمادہ شد چون اولیای دولت
قتلو نگرانی داشتند سید عبد اللہ خان میرزادہ علی خان شیخ محمد غزنوی خواجہ عبد الحی و دیگر بہادران نجدت گزین
قریب چہار ہزار سوار را بسر کردگی وزیر خان بجانب باکستہ فرستادند و این فوج نصرت پیوند دوازدہ کروہی
معسکر اقبال بدیدبانی و چارہ جوئی نشست ہر روز بتیر و تفنگ آویزش سترگ رفتی و کار نامصاف
بظہور آمدی و ہرزہ درائی کوچک دلان کارنشناس در عزیمت بزرگان لشکر فتوری رفت و انبوہی غنیم را
گران وزنی پدید آمد چنانچہ جویای کومک شدند و حقیقت عرضہ داشتند شیر بیگ تواچی کہ باستانام رفتہ
بود آگہی رسانید گیتی خداوند را بس شگفت آمد و بر زبان گوہربار رفت اگر خاطر صافی بر تو می افتد کہ بکمتر زمانی
نوید فیروزی جنود سماوی اعتصام میرسد لیکن حزم اندوزی فرمودن و ملتمس ایشان پذیرفتن زیان ندارد
بنابران سیزدہم اردی بہشت میرزا خان زین خان کوکہ اسمعیل قلی خان مخصوص خان مطلب خان
رای سرجن شیخ جمال بختیار شیر ردیہ خضر بیگ میر ابو المظفر میر معصوم بکری و بسیاری از ملتزمان بارگاہ

ج سوم ۲۴۷

حضور را دستوری شرقی دیار یافتند و هر یک را بخلعت فاخر و اسپ خاص سربلندی بخشیدند هنوز
این جنود ایزدی تائید بر نیامده بود که شرذمهٔ فیروزمندی و هزیمت یافتن ناسپاسان سامع افروز گشت و تبارکی
غیب‌نمائی کشور خدا خاطرنشین خرد و بزرگ آمد گروهی بیاشم و طائفهٔ را سر رمه و چندی را عصا بدست افتاد
قریب یکماه عساکر اقبال در مقابل مخالفان شبان روزی بتوپ و تفنگ ناموس آرا بودند و از هر دو جانب
شگرف کاریها بظهور آمدی با آنکه ناامیدی طراز چیره دستی داشت اقبال شاهنشاهی نیرنگسازی در آمد چهارم
هیجدهٔ لوای فتح جهانتاب شد و سرتابان سوخته اختر بادیه پیمای گریز شدند و هر یکی از کارشناس لاابالی
بسر اسیمگی افتاد اجمال نیرنگی اقبال آنکه در گرمی آویزش قاضی زاده که از ناموران گروه بداندیش بود از صوب
فتح آباد آمده پیوست و فراوان کشتی پیکار با شائسته سامان آورده نخوت افزای گروه باطل ستیز شد ناگهانی
توپی بدو رسیده خرمن هستی او را بسوخت معصوم خان کالا پهار را که در نبرد و بار طراز یکتائی داشت
جاگزین او گردانیده و در کمتر فرصتی بهمان طرز غاکباره هستی آمد و نیز میان معصوم خان والوس قاقشال و خالدین غبار
دوئی تیرگی افزود و سرخوشان باده پندار را شگرف خماری کالیوه ساخت کاردانان سخن سرا بعید دلها
نشستند و دلاویز گفتار را دستاویز آن بر ساختند بسیاری بفرمان پذیری سعادت اندوختند نخستین خالدین
آمده بسوگند پیمان آرایش گرفت و پس میرزا بیگ قاقشال و جباری و دیگر مردم غایبانه همان نیکوبندگی
بستند و بر آن قرار گرفت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش نهند و پس از روزی چند بعساکر اقبال
رسیده گزین پرستاری بجا آرند گفتار را یکدار آبادی بخشیدند و مخالفان نخوت فروش بفراوان سراسیمگی دشدند
ناگزیر بدل نرم و خاطر پژمرده رو در گریز آوردند خان اعظم هر چند در تگاشتی مزید کوشش نمود از هرزه گوئی برخی
و بیدلی جمعی پیش نرفت آن بال و پر ریخته برکناره شدند و چون نوید فیروزی رسید نیایش ایزدی بجا آمد و پایهٔ
خدمت گزینان سعادت سرشت بلندی گرائید مبارزان اخلاص منش را که بکومک دستوری بودند باز داشتند
از سوانح پیوستن امرای قاقشال باولیای دولت چون معصوم بادیه پیمای هزیمت گشت به بنگاه قاقشالان
شتاب آورد تا بزه وزاد و گزندی رساند لیکن خود را از آن گروه برتوزد میرزا محمد قاقشال از دوستداری
اندر ابسلامت برده بود قاقشالان در نواحی گهوره گهات استوار جا برگرفته آمادگی پیکار کردند معصوم خان
گهوره گهات را تاراج کرده باویزهٔ آن گروه رو آورد خان اعظم محب علیخان و شیخ ابراهیم فتحپوری
و بانو سنگی و سکندر چلکی و دیگر مبارزان سعادت گرا قریب چهار هزار سوار بسرکردگی ترسون خان
بآن ناحیت روانه کردند هنگامی که کار بر آنها تنگ داشت فیروزی جنود نزدیک شنود و سر تابان
ناانجام راه گریز سپردند بهادران نصرت قرین دل بر تگاشتی نهادند و در گهوره گهات عنان باز کشیدند

میرزا بیگ و خالدین و وزیر جمیل و دیگر مردم پاس پیشین وعده داشته نیایش گری پیوستند و با داراد
معصوم خان را بر خود گرفته از فیروزی سپاه جدائی گزیدند از سوانح آمدن امیر فتح الله شیرازی
و در حکمت نظری و عملی طراز یکتائی داشت اگرچه در دانش گاه خواجه جمال الدین محمود و مولانا
کمال الدین شیروانی و مولانا احمد کرد فراوان شناسائی اندوخت لیکن پایه دانش از بیان
بلند تر نهاد عادل خان بیجاپور بهزاران خواهش از شیراز بدکن آورده و پس از سپری شدن روزگار
او بحکم دیرین آرزو و فراوان طلب بصوب قدسی آستان گام سعادت برگرفت بست و چهارم
این دولت والا دریافت و شهنشاه حکمت پژوه بگوناگون نوازش سربلندی بخشید آن
پایه شناسائی دارد اگر کهن نامهای دانش بنیستی سزاوار شوند اساس نو برنهد و بدان تنها
آرزو نبرد و انصاف پژوهی با چنین شگرف آگهی در کمتر فرصتی جویای ارادت گیهان خدیو شد
و از سعادت منشی کامیاب خواهش آمد و بارها در انجمن میگفت و نازش میکرد اگر بخدمت این
کثرت آرای وحدت گزین نمیرسیدم رهی بایزد شناسی نمی بردم و او را از جستگی ذات [illegible]
جوهر باده حکمت گوارا شده بود دانش رسمی پرده برروی حق پژوهی بهشت پیدا است
که مردم بر دو گونه بود درس آموز ایزدی دبستان که بی آلایش تنگ پایه ای و سعی صفوتکده
خاطر فروغ شناسای نور آگین باشد و آن بروزگاران پدید آید و پیکر پرستان زمانی او را کمتر
شناسند دیگر آن رنج گزین ظاهرگرای بهزاران دوا و برخی اندوختهای پیشینیان فراگیرد
و بینش عامه ازین نیز بگذرد و مر و را فرخندگی روزگار و بیدار بختی مردم گیتی خداوند پیشوای
نخستین گروه است خوشا روشن ستاره که بدین شناسائی جاوید سعادت اندوزد و کردار
نامه را فروغ پذیرائی بخشد از سوانح فرستادن شهباز خان بصوب بنگاله چون معصوم بادیه
پیمای ناکامی شد چنانچه گذارده آمد فیروزی جنود و دفع قتلو را دل نهاد شده بصوب اودیسه
نمود خان اعظم چون هوای آن دیار دل گرفته بود خدمت دیگر ناحیت طلبگار آمد و ملتمس
بدرگاه والا عرضداشت شهریار مهربان دل خواهش پذیرفت و فرمان شد که اگر یکی امرا انتظام
لشکر و آبادی ملک روزی چند تواند بر خود گرفت و باز گذاشته بصوب بهار آمد و در اقطاع
خود گزیند و اگر نه چندی توقف نماید که درین نزدیکی شهباز خان را بدان کار روانه میفرمائیم [illegible]
آن گزیده خدمت را باندازهای حوصله افزا گران بار گردانیدند و با بسیاری از ملتزمان بارگاه
حضور دستوری شد از سوانح جان تازه یافتن نبیره مالدیو در فراخنای هندوستان از حقیقت گذ

وعبـــرت منشی چون شوهر را زندگی بسر آید زن او هرچند بناکامی روزگار گذرانده باشد بشگفته دلی
وگشاده پیشانی خود را باآتش دراندازد و دگاه تردامنی وحیات پرستی ازین باز دارد و خویشاوندان فراهم
شده کام وناکام این شعله برافروزند وپاسبانی آبرو وناموس پندارند وازان باز که این ملک
همیشه بهار بداد گری گیتی خداوند سرسبز وشاداب است در هر شهرے وناحیتی دیده وران
راست گوی نامزد شدند که پیوسته این دو طرز از یکدیگر بازشناسند وآن سوختن بزور را نگذارند
درین ایام چیمل را پیش امرای بنگاله باسب یام فرستاده بودند از تیزروی بے هنجار وافزونی
تابش در حدود جوسا چراغ زندگانی افسرده گشت دختر مونه راجه که همخوابه او بود بسوختن تن خویش
یاوری نکرد واودیسنگه پسر او با برخے از کند اوران بیخرد برین بیداد همت گماشت که در شبستان
دولت آگهی رسید شاهنشه معدلت اندوز باندیشه آنکه مبادا در فرستادن دیگران تاخیر راه
یابد بر تگاور باد پیما برآمده ره گرای آن سرزمین شد وچون از حقیقت کار آگهی نبود سختے زمانه شورش گرفت
سرزه لایان شوریده سر وساده لوحان خیال پرست داستان آویزه گوناگون روشن گذاران گرفتند
وفدویان اخلاص نهاد ومبارزان سعادت سرشت جوق جوق برجوشیدند شورش هنگامها شد
بسلاح پوشی در رزم آرائی پرداختند کوتاه حوصلگان اخلاص گرا کار از دست رفت لختی تیرو سندان
نیکونهاد تگاپو گرفتند دورویان تباه سرشت در نشاط نافهمیدگی یافه وکج گرایان تاریک درون پیرایه ساز
خوشدلی درین تیزروی آمرای کشنگ سم نیاز استند رسید واز پرستاران حضور چندے نزدیک
بقصد مو ستنید از شکوه شاهنشاهی آن گروه را دست از کار رفت دران زمان که آن شهسوار اقبال
بدان هنگامه نزدیک شد جگناث ورائیسال پیشتر رفته سرگروه نادانان آشفته رای را گرفته آوردند شهریار
قدردان پشیمانی از پیشانی آن گروه برخواند ودرچنان جوشش خشم جان بخشوده زندانی گردانید شهریار
هشیار خرام در کمتر زمانی عدالت سترگ ورافت والا وشجاعت بزرگ بجا آورده بآرامگاه آمد گرد شورش
فرونشست وترانه شادی بلندآوازه شد از سوانح فرستادن اعتمادخان بایالت گجرات عنوان گشایش
آن دیار بحکم پیشین وعیده بدین مایه نامزد گردانیده بودند از تباه سگالی وکج گرائی ناسزا اندیشه را بخود راه داد
اقبال شاهنشاهی سلسله برپا نهاده بدبستان زندان برنشاند چنانچه گذارده آمد از فزونی داد ز ملکوت
آن سرزمین را طلبگار بودی چون گیتی خداوند او را نواخت میرابو تراب بکامروائی خویش دران آرزو
گرم تر گردانید شاهنشاه حقیقت پژوه را بسیج آن بود اگر ستوده کاری از نابینه سخت اقـدرے
تابش یابد وخواهش او باشد آن گفته طراز کردار پذیرد درین ولا چون لختی پیدائی گرفت در برآمد درین

آرزوی او توجه فرمودند سپه آرائی و رعیت آبادی آن صوبه بدو بازگردید پایه عالی چهره اعتبار برافروخت
و گفته خود را پاسبانی فرموده امید را بالش درآورد هر چند خیر سگالان دوربین برگزار زدند آن روز که نیر دیرگاه
بود و دوست یاران بگرد فراوان چاره خودسران گجرات نیارستی نمود امروز که عنصری پیکر او در کاهش بود
یکدل ناپدید فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد چون سرنوشت آسمانی رفته بود گفتار دانش
پژوهان در نگرفت و بهزاران شوق پذیرفته روانه گردید میر ابوتراب با امینی آن دیار دستوری یافت
خواجه نظام الدین احمد را بخشی ساختند خواجه ابوالقاسم دیوان شد محمد حسین میر ابوالمظفر بیگ محمد توقبائی
میر محب الله میر شرف الدین میر صالح میر هاشم شاه بیگ میر معصوم بهکری زین الدین کنبو سید جلال بکری
سید ابو اسحاق قنبر ایشک آقا پهلوان علی سیستانی و دیگر مجاهدان اخلاص گرا همراه ساختند هر کدام
بگرامی خلعت و گزیده بارگی سربلندی یافت گوناگون اندرزها آویزه گوش هوش آمد بهفتم تیر خدمت
یافتند و کرم علی داروغه خوشبوخانه را با آوردن شهاب الدین احمد خان فرستادند فرمان شد چون مرز را
بآن بلا درسد او را با سپاه بدرگاه آورد و هم درین هنگام میر شرف گیلانی از جانب نظام الملک و دیگر
ایلچیان حکام دکن بسجود قدسی آستان ناصیه سعادت برافروختند. اقسام پیشکشها گذرانیدند و از
بارگاه خلافت نوازشها اندوختند

آبیاری فرمودن چهار چمن دولت و برافراشتن کاخ جهانبانی

از انجا که ملک فراخ و سپاه فراوان را ره و زافزون و خیر سگالی درکمی و راستی پیشگان دلیر نایاب
و نادرستان چرب زبان و بسیار دستان سرایان بد گوهر فوج فوج و حق سگالان دیده ور خال
خال و در اندک زمانی فراوان فتورے در عزائم راه یابد و تباه کرداری مالش گیر و کشور خدا هر چندگاه
ژرف نگهی را پایه برتر نهد و سرابستان را طراوت دیگر بخشد چنانچه درین هنگام از فروغ دوربینی و
حق پژوهی فرمان دهی را بارگاه دیگر برافراخت و قدردانی را بر فراز شناسائی برآورد و هر کار را
بنام آوران عقیدت گرا و سرچشمان سعادت سرشت حواله فرمود و شکوه شاهنشاهی را تا عطوفت
ابوالآبائی همدوش گردانید نهم الهی انجام لطف و قهر و انتظام بزم کدخدائی دولادت که سرچشمه
بینندگی و پیرایه جاوید دولت است بنوباوه گلشن فرمان روائی شاهزاده سلطان سلیم فرمود
هر چه شاهنشاه را دگر برگذارد آن گوهر اکلیل سلطنت بپیرایه انجام بخشد و بر روائی آن همت برگما
چون وحدت گرایان کثرت آرا از همزبانان خیر سگال ناگذران میرزا خان و شیخ ابوالفیض فیضی و فتح الله
و فارا یاوره و دیدبان گردانیدند سرانجام منزل که بی آمیزش گفتار برابر کارپردازی بزرگ ملکی

جل برخی کارخانه را آن پایه بشاهزادهٔ سعادت پژوه سلطان مراد سپرده آمد بدین سال دربار ی
وکرم اسد و خواجه عبدالصمد شیرین قلم و محمد علی خزانچی در ملازمت آن نونهال اقبال قرار گرفتند پژوهش
دین و مذهب و سره کردن دانش و کالکرد بشاهزادهٔ فرخ فال سلطان دانیال باز گردانید غازی خان بدخشی
ورای سخن و راقم خشکر فنامه بپیشکاری این سترگ خدمت نامزد شدند نخست گزیده آئینی که بر خاطر
آسمان پیوند پرتو انداخته برآموزند و هیولانی طبع ساده لوحان را آن نگارش پذیر دیپس سراسیمگان ج بولاخ
خونخوا زرا بشاهراه ایزدپرستی درآرند و نحالف و خیرات بسلطان خواجه و حکیم ابوالفتح و میر ابوتراب
و قاضی و مفتی باز گذاشتند آبادی ملک و سزاول منصب کارپردازان خالصه براجه تودرمل و خواجه یحیی
و رای درگاو یار علی سپردند آگهی سپاه و تیرا رعلوفه بشهباز خان و جعفر بیگ و علی دوست خان مقرر شد
و دیدبانی نرخ کالا بزین خان کوکه و اسمعیل قلی خان و پاینده خان و خواجه حبیب الله معین گشت خبرگیری الحمه
و دیدوری را قلیج خان و جگناتهه و لون کرن و صالح عادل جمع کردند جیتاق داری مال فروشندگان
و رساندن بنجداوندان میراث شریف خان و راجه آسکرن و نقیب خان و عبدالرحمان موید بیگ سعادت
اندوختند سررشتهٔ خرید و فروخت جواهر و دیگر معدنیات بدست اعتماد خان گجراتی و باقی و حکمال و حکیم
عین الملک و نعمت خان دادند بسرانجام عمارت نورنگ خان و قاسم خان و مخصوص خان و لطیف خواجه
سربلندی یافتند بداوری دادخواه راجه بیربر و قاسم علی خان و حکیم همام و شمشیر خان کوتوال بلندپایگی
گرفتند و گزارندهٔ اقبالنامه نیز بدین سرفراز گردید فرمان شد که گواه و سوگند پسند نکرده از ژرف نگهی بکار
بند کاران لبس تباه و حال این کالیوه ترزرافشانی ستمگر و بلند پایگی او و تهی دستی و بیکسی مظلوم باید
ستی درکار پرسش نیارد و نه اندیشهٔ یاره دلها را از راه برده سر روزی گیرند بکوچه بیدلی برده حق را
پوشیده دارد و در کمتر زمانی جهان صورت گزین انتظام گرفت و ملک معنی بالش دیگر یافت قدردانی
شهریار دیده وررا تازه بارگاهی برافراختند و جوهر آدمیت را در چهارسوی شناسائی عیار گرفته آمد
بدکاران بنشیمنگاه گمنامی در شدند و نیک اندیشگان بر فراز روائی عشرت اندوختند بر بزرگی کارها
بیهوشی بکار برد با هزاران چشم و دل بیداری گزیند بر آئینه دولت بیرستاری نشیند و اقبال بدو را فزون
سنجه شکوهی را ستد لشکرهای انبوه فرمان پذیر جهان کشا گردد و قلم و فرمان و جهان سایه نشین معدلت او آید نظم

زهی باغ دو عالم خرم از تو
اساس زندگانی محکم از تو
سکندر آئینه کیخسرو از جام
سلیمان را نگین بود و ترا دین
تو داری عدل و عهد نگین جام
سکندر آئینه دار و تو آئین

از سوانح فیروز شدن وزیر خان و شکست یافتن قتلوی نوحانی چون ایزدی تائید شکیب ربا سے

ناسپاسان شد معصوم خان کابلی و دیگر سرکشان غنوده بخت راه گریز سپردند چنانچه گزارده آمد خان اعظم
و سایر امرای والاشکوه بچاره سگالی قتلوی حیله پرداز برنشستند و بدستان سرائی و لابه گری گفتار آشتی درمیان
آورد کاردانان سخن سرا بدرگاه فرستاده نیایش گری نمود و پاسخ شد کارگزاران شرقی دیار اگر گفتار او را
با کردار همگنان می بینند در سلک بندگان در آرند و او دیسه را بدو گزارند درین اثنا خان اعظم چون از ان
ملک دل گرفته بود و گرم رفتن شد درخواست که برسیدن فرمان دستوری بصوب اقطاع خویش صادق خان
درین چند روز بار سرداری برگرفت و این کار بزرگ را بنیروی جدکاری برگیرد و از خواهشهای ناروا در
میان نهاد و بوزیرخان رو آورد او بگشاده پیشانی پذیرفت و خود بصوب حاجی پور رهگرا شد از رفتن
قتلوی کج گرا از کوتاه بینی و تنگ حوصلگی سر نخوت برافراشت و انتظام صلح را برگفتار بی حساب نهاد و شتلهای
ناهنجار درمیان آورد و امرا که تن بآشتی داده بودند لختی برآشفتند از حدود شیرپور عطای بر پیکار آن تزویر
پیشه همت برگماشتند و سگالشها در آویزش یکتائی پذیرفت و هم نیز نواحی بردوان لشکرگاه اقبال شد
و آن شولیده مغز نافرجام در شش گروهی روباه بازی را سرآغاز نهاد و نیایش و نیازمندی پیش روگردانید
و آن فسون ساز در گرفت و مدارن دمیدنی پور و دیگر محال بر او دیسه برافزودند و پیمان بست که تماشا
فرمان پذیری بر دوش همت کمر خدمت بر بندد و برادرزاده خود را با گزیده کالا بدرگاه همایون فرستد از ین نیایش
باز باندیشه سرتابی در شد و تباه خواهشی در سر افتاد و بران شد که یکی از سران لشکر را دستان سرائی نموده بچنگ آرد
بو که بدین دستاویز کام دل برگیرد گزارش نموده قرة العین خود را بدرگاه والا روانه سازم صادق خان
جریده از اردو برآید و من نیز با چندی بیرون شوم تا بدیدن یکدیگر دل بآرامش گراید و خلاصه بندگی را بدو سپارد
و از دوربینی خویشتن را برکناره گرفت و شیخ فرید بخشی بدین خدمت قرار یافت از نیک اندیشی و ساده لوحی
باتفاق حسین خان و ابوالقاسم و عبدالهادی و محمود خان خواصه روانه شد چون بقرارگاه رسید نشانی از ان
بدگوهر نیافت از انجا که همواره بنامهای یکجهتی افسون دوستی دمید آن خیرسگال پیشتر روانه شد چند انکه
چرب زبانان حرف سرا منزل گاه او بردند بزم نیایش گری برآراست و زمان زمان نیاز تازه بظهور
آوردن گرفت سبکی اندیشه آنکه چون مردم بجای خود آسایش گزینند شیخ را گرفته بگوشه بر نشانند و بگردگاه
آن کامیاب خواهش گردد شیخ دریافت سرآغاز شب آهنگ رفتن پیش گرفت در جلوخانه بارگی نگاهداشته بودند
و چند چاره بگرفته لختی هنگامه آویزه گرمی پذیرفت و چندی را پیمانه هستی لبریز شد درین میان شیخ بفراز فیل
خود برآمد و از نیرنگی تقدیر فیل فرمان پذیری گذاشته براهی شتافت و از تیرگی شب پی نیارستند برد
شیخ از رود باری گذشته اندیشه برآمدن داشت و از بی گذری حیرت می اندوخت ناگاه چندی بدو رسیدند

وتیر اندازی گزندے رساندند شیخ از فراز فیل خود را بکناره انداخت و برهنمونی کارسازان غیب راه گریز

اندیشید بگوهران که شیخ در عماریست راه بر آمیچیده دران رواروی تا بی حقیقت منش ملازمی پیوست و

بارگی بار دوی بزرگ رسانید امرا از گران خواب بیخبری در آمدند و آویزهٔ آن شعبده آرا در از سودا اندیش گزند

آب دمو درگذشته بد و گروهی رشته آرا اشدند آن فرومایه قلعها ساخته پای تهور برافشرده در حصارے قتلو

با بسیارے پناه اندوخت دیگر جا بهادر کوروه با جمعی آمادهٔ پیکار شد غرهٔ امرداد صادق خان و شاه قلی خان

و دیگر مبارزان سعادت سرشت با دیزهٔ بهادر رو آوردند بسترگ آویزشها آن قلعه کشایش یافت او گریخته

بقتلو پیوست روز دیگر دلاوران ناموس دوست برهنمونی ستاره بدان نگاه هجوم آوردند و تو پها را بر فراز

جاها بر چیدند بتائید آلهی تائید آبروی گروه ناقرجام ریخته آمد و تباه حالی بادیهٔ گریز پیمودند از غنودگی عزیمت و پژمردگی

همت لوازم نگاهشی بجا نیامد و بر کنار همان رود طرح اقامت انداختند دوم آن گرانمایه را که در میزان سپهر

سنجی بهشت چیز برکشیدند و جشن سالگرهٔ قمری آرایش یافت نیازمندان روزگار کامیاب عشرت آمدند

از سوانح پناه آوردن برهان الملک بدرگاه والا او کهین برادر مرتضی نظام الملک است چون نظام الملک را

روزگار سپری شد نظام الملکی بپسر نخستین قرار گرفت ودر معنی مرزبانے بوالدهٔ او بازگردید او بآئین پدر

برهان را بیشتر دوست داشتی و از همه گرامی شمردے چون بو قلمون سپهر چندے دوره نمود دیگو شمش

فتنه اندوزان شورش طلب مادر و برادر پابند گردانید و هرکدام را بذری فرستاد از آزوری دبیدانشی باگذران

وقت را از دست و اهشته فرمان پذیری روحانی گروه را طلبگار آمد و زخام کاری رهنمون و سختی راه غرگی

کالیوه شد از آمیزش خلق کناره گزیده کارها بفرومایه حسین نام بازگذاشت او از خروش بازی بهمزبانی

رسید و از ناشناسائی خطاب آصف خانی یافت بادهٔ هوش ربای دنیا آن تنک شراب را بدمست

گردانید تباه اندیشی فزایش گرفت و خودسری را اساس دیگر برنهاد جهانی بدین خیال که خلوت گزین را

روزگار سپری گشته تا آنکه آن ناسپاس کج گرا به پیکار روآورد و گرد شورش بر حوالی قندهار

بلند شد از ین آگهی آن سودائی برون آمد و از پی او کام بسر گرفت درین هنگام مهان بیاوری قریان

ازان تنگنا برآمده سر بشورش برداشت و هنگامهٔ او باش گرمی پذیرفت چون خرد در زندان و سخت

در خواب بود چشم بر مال مردم دوخت و در آزار دلها گام فراخ برگرفت نظام الملک ازین آگهی بآشتی گرائیده

برگشت و بروزے که میخواست با همه نگر در آید خود را رسانید از دید هنگامهٔ او افسرده شد و با همرهان خود

درمیان آورد دیر باز است خلوت پژوه گشته ام و از آمیزهٔ مردم دل گرفته برادر من طلبگار حکومت است

دست از من باز داشته با و پیوندند چنین گذارند سزاوار آنست که هنگامهٔ زومانگان در هم شکسته آید

آنگاه چنین اندیشها گنجائی دارد و اگر نه کمتر کسی بر حقیقت کار آگهی یابد پیشتر سے زبونی و ناتوان هندی
انگارند از ین گذارش دم نشاط برزد و از پیوند دلها ترانهٔ شادی ساز کرد و با دلی کار طلب و ستیهٔ
درست جویای پیکار شد با آنکه چندے هم تراز و نبود از خیرسگالی و راستی همراهان کار با آویزه کشید
و گروها گروه مردم از برهان باز گردیدند و بی آویزش با دیه پیمای هزیمت گشتن و سختے بیوفی حدود
بیجانگر پناه برد و ناکام باز گردید از انجا پیش عادل خان به بیجا نگر شتافت چون فسون حیله سازی
کارگر نشد بآئین جوگیان با حمد نگر باز آمد و نهاخانه در شده بدست آویزهٔ بدکاران در فریقین دم
و استوار ساختن پیمان بر نشست پرده از روی کار بر گرفته شد بتگاپوی سخت مرزبان بگلانه
التجا آورد و از انجا ناکام به پیش قطب الدین خان بندر باز آمد و بدرگاه والاسعادت اندوخت
و بسجود قدسی آستان پیشانی روشن گشت از انجا که بر گرفتن افتادگان و نواختن محنت
زدگان خوی شهریار داد گر است بگونا گون عواطف ظل الٓهی سربلندی یافت پیشتر ازین
بدو سال یکی را به پیشگاه خلافت آوردند خود را برهان نام کرده بود میر جمال الدین حسین انجو
سفارشها کرد و بالطاف کشور خدا بلند پایگی گرفت درین هنگام هرو درار و بره داشته کا
فرمودند آن بی آزرم سختے در زبان درازی گریخت و بموشگافی و ژرف پژوهی راست برگذارد
من پور فلان دکنی ام که حکیم الملکی داشت ما در نظام الملک مرا بفرزندی بر گرفته بود از دری
و کوتاه بینی لغزشے رفت و از بیمناکی بیجاپار راه بگریز شتافت جویندگان از راه دار الخلافت
آگره گرفته بدبستان زندان نشاندند از سوانح نالش یافتن عرب بهادر نگاشته آمد آن
بدگوهر نافرجام چگونه بناسپاسی در شد و چسان غبار آمود ناکامی گشت ازان باز که از حدود
سنبل آواره شد بصوب بهار گرد شورش بر انگیخت درین هنگام خان اعظم میرزا کوکه از بنگاله
بآن ناحیت پیوست برخے دلاوران را بسر گردگی سبحان قلی ترک بباد افراه او روانه گردانید
و از دور اندیشی غود نیزره گرا شد میان ترهت و چنپارن با پیشدستان آویزه شد و بتانگی
آبروی او ریخته آمد از انجا بجونپور گام خجالت بر گرفت بفرمان شاهنشاهی راجه تودرمل کوردهن
پور خود را بسزای آن باطل ستیز روانه گردانید آن زیان زدهٔ دین و دنیا بتنگناهای کوهستان
در شد و همدرینولا حاجی ابراهیم سرهندی را باندرزگاه زندان بر نشاندند به بی آزرمی و چرب
زبانی چندگاه در جرگهٔ دانش پژوهان در آمد و لختی بصدارت گجرات گام طبیعت بر گرفت
درین هنگام چندی دادخواه آمدند و نالش ستم رسیدگی نمودند چون آزمندی و نکوهیده کرداری

ج سوم

پیدائی گرفت و مردم آزاری و پاره‌بستانی آشکارا شد آن نادرست تباه اندیش را قلعهٔ رنتهنبور فرستادند و رسیده را دل بدست آوردند خواست بکمندی آویخته فرود آید طناب از میان گسیخت و روزگارش بسر آمد

فرستادن میرزا خان بفرونشاندن شورش گجرات

نیرنگ آرای هستی هرچه را گلگونهٔ پیدائی برروکشید حکمتهای آنرا که تواند برشمرد و کدامی نیروی شناسائی آن دست آلای دودمندان امکان نشود تا بمردم زاد چه رسد لیکن دانای روزگار نکته‌ بدان پی برد که باوجود حق پژوهی و نیک سگالی فرمان روای زمان وزیدن تندباد فتنه و بلند شدن گرد شورش برای آن تواند بود که شگرفکاری اقبال گیتی خدا دلنشین مردم آید و زیان زدگی نافرمان پذیری بر روی روز افتد یا آنکه فرومایگان بدگوهر را که از فراخی حوصلهٔ کشور خداوند و دستان سرائی خود در گروه سعادت اندوزان خیراندیش بجا داده‌اند پرده از روی کار برگرفته آید و یا وافزایان چراغ آگهی افروخته گردد با آنکه سعادت سرشتی و نیک پیچی آنان که نقاب آرائی و خدمت فروشی دارند بیشطاق پیدائی نگاشته آید بدین روربینش‌ها نزهتگاه گجرات غبارآلود و شورش شد و آوای هرزه سگالان جهان را فرو گرفت اگرچه سرمایهٔ فتنه‌اندوزی بدگوهری نوکران شهاب الدین احمد خان و قطب الدین است لیکن بی پروائی و کارنشناسی این دو امیر بزرگ دست آویز ناسپاسی شد پیوسته باز از غایان هرزه گو راه مدارا سپردی و سرالبتان عقیدتمندی گرو آسوده شدی از شادخواب غفلت برفراهم آوردن یاوران کجبت که زمان کار افتادگی گوهر حقیقت بیازار آورند همت نگماشتی و شناسائی را بجویائی سپرده مردان حقیقت سگال نفرستادی چو هرزبانی آن دیار باعتماد خان بازگردید زربندگان تباه گوهر جدا شدن گرفتند از رفتن درگاه دسرانجام داغ سر بازکشیدند خواسته پرستی و کم فکری اعتماد خان و دیر رسیدن کومک افزا تا هنجاری آمد فتنه جویان نافرجام بست و سوم شهریور مظفر را برداشته بر احمدآباد چیره دستی نمودند و نیاکان فرومایه را کس نشناسد مردم نتو برخواندی پیشین زمان اعتماد خان آن نام نهاده را بفرزندی سلطان محمود گجراتی روشناس گردانده بود در نخستین یورش گجرات بدست افتاد و پیشتر کرم علی داروغهٔ خوشبوخانه ندانی بود و سپس پیش منعم خان خانخانان فرستادند چون روزگار او بسر آمد بدرگاه بازگردید خواجه شاه منصور دیوان او را دیده بانی مینمود سال بست و سوم از ناپروائی گریخته بصوب بنگاه شتافت و بموی بلبلیه پناه برد قطب الدین خان برسر او لشکر کشید بحوالی جوناگده در حمایت لونیه کاتهی آرامش گرفت و امرا منظر در نیاورده بدو نپرداختند درین هنگام بیاوری ملازمان شهاب الدین احمد خان از آن گوشه برآمده غبار آرامی ولها گشت از آن باز که اعتماد خان از درگاه همایون روانه شد و فرمان طلب

شهاب الدین احمد خان شرف نفاذ یافت نوکران او در تبادبسیجی افتاده بودند وهم از احمد آباد و کمال
روانه شد روز اعتماد خان بشهر در آمد و مسند آرای حکومت شد میر عابد خلیل بیگ میر بیگ یوسف میر بیگ
و چندی بخشی و تورانی جوش بیحقیقتی بر زدند و لعبوب دولقه را و ناسپاسی سپرو ندزان بیشتر که مرزبان بوده
در شد دکمین جان گدازی آن بودند یکی از نمک نشناسی گویای راز گردانید و بجارای بی هنجار خس پوش شد
اکنون اندیشهٔ تباه از سر گرفتند و بدستگیری شورش آورد و شهر حاجی سپاه افروزینهٔ شورش شد و هنگامه
آرائی فرومایگان آمد طریق بدگوهر چندی در بازیگاه خلافت دیوان صدارت بود و در تباد بسیجی میر ابوتراب
پیشاپیش بود بگجرات سخنی اعتبار یافته و چون آن دیار گشوده آمد بدکن نشتافت از آن باز که شهاب الدین
احمد خان بدارائی این ملک نشست بدست آویز پیشین آشنائی بدو پیوست همگی سخن زبندگان بحقیقت
آنکه امروز جهانگیر از دست رفت ناباد الخلافت رسیده نشود و خرچیا در میان نیاید و داغ صورت نگیرد
بلب نانی رسیدن دشوار سان بهتر که تو شوریده مغز را بدست آورده سر شورش برداریم هرچند
خیر اندیشان کارآگاه برگذارند شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا باز گرفته بدنگاه میرد و امرای
کومک هنوز نرسیده آن سردار که او را ازین سفر باز آورند و اقطاع را روز سه چند بدو واگذارند باستی
خزینه برکشاد و چارهٔ شورش سگ نمکشناس نمود یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده است بحستی
و چالاکی کار این مشتی حرام نمک بانجام رسید هیچکدام پذیرفتگی نیافت اعتماد خان پاسخ گذارد که ذقنیا
نوکران شهاب الدین احمد خان بنیاد کرده اند او فرو خواهد نشاند یا جواب خواهد گفت چون سخنی از بیت
ناسپاسان افزوده نمود و آوازهٔ نزدیک رسیدن تو بلند شد ناگزیر نخستین رای دل نهاد و چون اندک
راه سپرده بود پذیره نشد اعتماد خان آن سگالش نمود که خود رفته پیغام گزاری را کوتاه سازد و بهر روشی
که تواند بازگرداند هرچند دیده وران سعادت پژوه گفتند درین شورش شهر را پرداختن کار آسان بر خود
دشوار کردن است سودمند نیامده با میر ابوتراب و نظام الدین احمد شب روی گزید و راه گم کرده بامدادان بکری رسید
شهاب الدین احمد خان پیوست از فراوان گفت بازگردیدن قرار یافت و خواهشها پذیرفته آمد اقطاع مسلم داشتند
و دولک و به مرسم مساعدت گویان افزودند پس از آنکه بیشتری از روز در استواری پیمان و سوگند بسر آمد شهاب الدین
با بنه و بار روانه گردید پایان شب هشت گروهی احمد آباد زین الدین کنبوه و میر معصوم بکری از پیش آمده گذارش نمودند
تو بدان هنگامه فتنه اندوزان پیوست آهنگ کنبایت در سر بود شهر را خالی پنداشته جلوریز آمد و بر
احمد آباد چیره دستی یافت پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر نقد زندگی برباد داده او بجال و ناموس مردم دست
دست یغما برگشاده لختی باندوه و کالیوگی در شدند ناگزیر بیچاره سگالی برنشستند و بعد از گفت و شنود بسیج

۲۵۶
ج سوم

پیکار قرار گرفت تا مداد بیست و چهارم در حوالی عثمان پور بر ساحل دریای سابرمتی فرود آمدند
بشادخواب غفلت غنودند. هرچند پیش بینان درست اندیش باز نمودند ناسپاسان دین فرنگ مصر پراگنده
اند و یکتاکش تاراج درمانده و نمااند آراسته فرومایگان اوباش شهر را برشکنم بیشتر آنست که گرد شورش
فرونشیند و کار ما بمردم گراید آنرا آسان برگرفته دل بدین نهادند و پنداشتند نوکران کهن مرزبان
باستمالت نامهای او خواهند پیوست و هنگامهٔ ناسپاسی پراگندگی خواهد پذیرفت بدین سگالش
اعتمادخان و میرابوتراب از اردو به بنگاه آشنائی شتافتند شهاب خان بنگاشتهای دلاسا
پرداخت چندانکه مخالف خود را فراهم آورده آماده پیکار شد و رده آرائی کرده نافرجام انتظام
گرفت شهاب الدین خان لختے از خواب برآمد و بسرانجام سپاه روآورد و هنگام صف آرائی
مصطفی شیروانی با برخی بدگوهران جوش بیحقیقتی برزد و حاجی بیگ اوزبک پاینده بیگ کش
و صالح قندوزی و غضنفر خواجه و گروهی از روشناسان نزدیک بالصدکس راه بیوفائی سپردند
هنوز عرصهٔ کارزار دست بهم نداده بود از پایان عثمان پور جمعی انبوه پایاب گذشته برآمدند و ریختند
بسیارے بتغنیم پناه بردند و برخے بزه وزادخود درماندند و لشکرے که از هفت هزار افزون بود
بجز چندی از خویشاوندان سرگردان نماند درین سراسیمگی بر شانهٔ راست او شمشیر رسانیدند و وسے
اسپ او را از پای درآوردند ناکام بزمین آمد چندے وفاکیشان حقیقت منش پرواز بارگے
گرفتند و از آن آشوبگاه بی آزرمی بتگاپوی سخت بیرون آوردند از گرم بازاری کسے دنبال
تاراج نشتافت بیست و پنجم شهاب الدین احمد خان و اعتمادخان و نظام الدین احمد و برخے
دیگر قریب سه صد کس برپتن فراهم آمدند مظفر احمدآباد را بکام دل یافته نام بزرگی بر خود بست
و جود درائی و بدمستی پیش گرفت از تباه اندیشی به فراز فرماندهی برآمد فرومایگان نکوهیده سرشت را
القاب امرای شاهنشاهی برنهاد و عابد بدخشی خانخانان خلیل بیگ خان زمان میرک بلاق
اتکه خان میرک بیگ بدخشی خان عالم قربان علی بهارکی کلاخان شاه میرزا نورنگ خان
نوروز قراجه خان محمدامین بدخشی مخصوص خان پاینده محمد بیگ کش خانجهان میرعبدالله
آصف خان و میربخشی صالح بدخشی و مظفرخان و دیوان ابوالوفا افضل خان و مشرف دیوان
شاطر محمد نعمت خان میرسامان و نه ندانست تا عنایت ایزدی یاوری ننماید و گزیده خوبها
فراهم نیاید شب چراغ بزرگی تابش نده بیت آفتابی بباید انجم سوز * بچراغ تو شب
نگردد روز * نام بزرگان بر خردان نهادن خود را یا اینان در نشیب گاه رسوائی انداختن

است چنانچه در کمتر زمانی هر یکی خاکسار بی آب روی ناکام جاوید آمد لختی در گفتگوی منصب و عاطفه سکسری نمودند و زمانی در خواهش بتول آبروی هم ریختند باینده محمد بیک کش و سمک در کمین یکدیگر نشستند و دشمنی بخون ریزی کشید سمک مزور خطی از جانب او بشهاب الدین احمد خان بزنگاشت و مهر دار او را فریفته کار خود بانجام رسانید مظفر بی ژرف نگهی و تامل گزینی غبار آلود نیستی گردانید از نیرنگی تقدیر از دشمنان گزین کار دوستان پدید آمد در همان نزدیکی شیر خان فولادی از سورت آمده پیوست و چون مظفر از قطب الدین خان نگران خاطر بود و همواره نوکران ملکس نش او را طلبید اشتی عابد را احمد آباد سپرده خود بدان صوب بشتاب آورد و شیر خان فولادی را با برخی بدگوهران کج گرا بپتن روانه ساخت و همدرین شورش سید دولت که از خدمت گزینان ملک شرق گجراتی بود مظفر را نادیده با چند اوباش بکنبایت دست یغما برکشود خواجه عماد الدین حسین چهار ده لک روپیه از آن بندر برآورده و تیز دستی نموده بقلعه بهروچ بقطب الدین خان رسانید قریب چهل لک درم بدست آن نافرجام افتاد و برخی از آن فرستاده بدان باطل ستیز گرویده سه گروه آمد و چون سرگذشت بمسامع همایون رسید و از آنجا که قدسی خاطر آئینه غیب نماست بر زبان گوهر آمود گذارش یافت زود که شورش فرو نشیند و ناسپاسان بباد افراه برسند و در فراهم آوردن پراگنده پیمائی آن ملک و غمخواری بومیان آن مرز و مالش سرتابان بدسگال و در بینی ارشاد و گزین لشکرے بدان صوب نامزد شد نیم میرزا سید قاسم سید هاشم شیر و یه خان رای درگا رای لون کرن رای بیان بهادر درویش خان رفیع سرمدی شیخ کبیر نصیب ترکمان و بسیارے مجاهدان بسرگردگی میرزا خان بیرام خان رخصت فرمودند که از راه راست بگجرات شتابند و برا ے بدگوهران تباه سگال همت برگمارند قلیج خان و نورنگ خان را بصوب مالوه دستوری شد تا امرای آن سرزمین گرفته بفیروزمندی جنود پیوندند یکتا دلی و خیر سگالی را دو شادوش داشته چهره نیکو خدمتی بر افروزند و بقطب الدین خان قدسی منشور رسید در یافت اگرچه در حساب دانی او برای فرونشاندن گرد آشوب پسندیده بود لیکن از حزم اندوزی فرمان لشکر نامزد شد اگر با سمانی سرنوشت آن شراره فرونشسته باشد بیاری سپاه زادگان سعادت سرشت سگال از سوانح سپری شدن روزگار جگمال و رای سنگه نخستین برادر رانا پرتاب است دیگر نبیره مالدیو چون اولین بر رهنمونی بخت بسجده آستان روشن پیشانی گشت و بخسروانی سربلندی یافت سروهی و آشهر ود در تیول قرار گرفت سلطان دیوره بر آن سرزمین چیره دست بود اعتماد خان را فرمان شده بود و چون بدان نواحی پیوند و یاوری نماید و آنجا را بدست آورده بدو سپارد و اگر ناگزیر باشد چندے سپاهزادگان آنجا و بکومک گذارد چون بدان بوم پیوست فرمود طراز کردار گرفت و جگمال ببزرگی

درشد. و آن نخوت آرا خود را بتنگنا باز کشید رای سنگه و بیچه دیوره و جالوریان بمددگاری گذاشت چون جنود فیروزی بصوب گجرات رفت آن کج گرای چه شورش از سر در گرفت و بیچه دیوره با بسیارے بیچاره سگالی جالوریان برآمد آن تباه سرشت از راههای نهانی خود را به بنگاه رسانید آن دو مردانه با چندے از شادخواب غفلت درآمده بیمانشانی ناموس آرا شدند. کارنامهٔ دلاوری گذاشته نقد زندگی سپردند
بست و پنجم عید شوال شاهنشاه جهان آرا شادی عام را بر نشاط خاص افزوده بزم عشرت برآراست خنیاگران جادوکار بهوش ربا آوازه مبارکباد دادند و گوناگون پیشگان شگرف کرداری را چهره می افروختند کمانداری تفنگ اندازان موشکافت حیرت افزا بود و گوی ربای تیزدستان چوگان بازعنان تماشائی از دست میبرد گوناگون هنرپیشگان شگرف کرداری را چهره می افروختند و گروه مردم کامیاب خواهش ناگاه در نشاط چوگان بازی راجه بیربر از فراز اسپ بنشیب آمد از سخت افتادگی آگهی از سر رفت گیهان خدیو از سایهٔ عاطفت نواخت و تقدسی انفاس چاره فرمود در کمتر زمانی بهوش و نیایشگری سعادت اندوخت از سوانح سیری شدن روزگار گیسوی خراسانیست خود را بسیادت منسوب کردی چندی شرف بکاولی داشت و لختے حکومت بهکر درین هنگام ناز جام فوجدار میرتهه و برخے پرگنات میان دوآب بود همواره از معامله شناسی با سپاهیان فرومایه گفتگو کردے آنان از حرص اندوزی برآنکه پایه از علوفه نوکران بدگوهر بستانده بدذاتان حق ناشناس را خیال آنکه زیاده از بخشش خویش برگیرند از تیره رائی نه از آزردل بر سیگرفت و نه از همراهی آن گروه ناسپاس فراغ خاطر سیجست ناگه شب بست و چهارم که آبستن عید شوال بود در قصبهٔ میرتهه گفتار در درشتی بر آزرمی کشید و پر سگالی و سرزنش برخے نوکران را از خانه بیرون کرد بامدادان سرخوش باده بعیدگاه رفت موسی بهلیم از آن گروه بنیایش گری درآمد او را از بدمستی زندانی ساخت درین هنگام ابراهیم نارنولی با برخے بداندیش در رسید مدارا از دست داده بنکوهش پیش آمد آن نمک حرام بشمشیر پاسخ آراشد و چندی از دورویان فتنه اندوز بر ورش صلاح اندیشی او را جدا کردند و برخے فرومایگان بخلاصی موسی روی آوردند و تا از ین آگهی بر سر بنگاه ایشان شتافت و آتش در زد و ناسپاسان باویزه برخاستند همراه راه بیدلی سپردند و روزگار میربسر می شد و از بدگوهرے کالبد را چاک کنتر گردانیدند. چون آگهی آمد دیده امساختن بدکاران تباه سرشت رفت بسیارے بباد افراه رسیدند و برخی آواره دشت ناکامی گشتند و داوگری چهره برافروخت

نهضت فرمودن رایات همایون بصوب آله آباد

شاهنشاه آگاه دل بهرگونه گوناگون آگهی بکار برد و در آرامش و پرورش گزین سگالشها فرمایه گرامی انفاس را بشایستگی گذارد و تسود و زیان را تراز وی دوربینی بر سنجامازد و یرکار و بخاطر قدسی بود و تعبیهٔ پاک را که در پیلی

وچون بدو پیوسته جوش یکتائی میرسند و دانشوران هندی بوم آنرا لب بزرگ انگاشته اند دریافت
کیشان این سرزمین را طواف گاه دار الشهری بر سازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی در آنجا
باورنگ دادگری بر نشستن سرتابان نواحی غاشیهٔ فرمان پذیری بر دوش گذارند تا دریای شور
امنی پذیرد همگی قدسی اندیشه آن بود و چون بنیاد آن مصر اقبال نهاده آید بر فراز کشتی بشرقی دیار گذاره شود و نا
سپاسان از آن دیار برکنده آید اگر بآوازهٔ موکب همایون دران بلاد آرامش رو دهد دکن پی سپر فیروزی جنود
گردد و آن سرزمین که آرزومند مرزبان دادگرست بکاردانان معدلت پژوه سپرده آید و چون فراخنای
هندوستان بفرمان پذیران سعادت سرشت آباد گیرد گلگون گیهان نورد بصوب توران زمین خرامش یابد
میرزا حکیم را که از همنشینی و دمسازی خوشامدگویان کوتاه بین بر لطع نیکو بندگی نمی نشیند و پاسخهای ناهنجار
کابلوگی دارد چاره کرده آید میرزا سلیمان و شاهرخ میرزا را که در بدخشان باهم گرد شورش می انگیزند [illegible]
شود ملک نیاگان بدست افتد و گوناگون مردم را شادی یکتائی دریابد و در بینشهای پنجم آبان از دار الخلافت
فتحپور نهضت شد و چون یورش شرقی دیار بآئین آزمون کاران هندوستان بر فراز فیل آسمانی شکوه پذیرد
سه کروه و نیم در نوردیدند دوازدهم نزدیک قریهٔ برولی دریای منازل بقدم شاهنشاهی فروغ اقبال
گرفت و چندی خاصان درگاه نیز سعادت همرهی یافتند بزرگ اردو پی سپر خشکی شد افزون از سیصد
کشتی بجهت نشست خاص و برخی کارخانها آراسته بودند هفدهم برابر قصبهٔ اتاوه لنگر انداختند زین خان
کوکه را در آنجا سر منزل دلگشا دبستان سرائی بود دگرامی مقدم طلبگار شد شهریار کام بخش پذیرای خواهش
شده بدان نزهتگاه لختی آسایش فرمود بیست و دوم نزدیک کالپی وارد شد مطلب خان تیول دار آن
سرزمین بر ساحل دریای جون رنگین بزمی برآراست و بقدوم شاهنشاهی بلند پایگی یافت روز دیگر نزد اکبرپور
بنگاه راجه بیربر گذاره شد بخانهٔ او رفته دیرین آرزوی او برآوردند موکب مقدس داد دهان شکارکنان
منزل بمنزل نهضت میفرمود جهانیان را نشاط کامیابی در میگرفت غرهٔ آذر بدان نیایش جا رسیدند روز
دیگر بخجسته ساعت اساس شهر الله آباد نهادند چهار قلعه سرنگ زدند و در هر کدام دار الشیمنها باز نمودند سرآغاز
جائیکه آن دو دریا بهم پیوسته درنخستین دوازده سرابستان و در هر کدام چندین کاخ دلگشا این سرابستان
خلوتگاه خاص شاهنشاهی بلندگرا شده منزل قرار یافت دوم بیگمان و شاهزاده ها را نیز جا کردند سوم برخی
خویشان دور و خدمتگاران نزدیک اینگاه اندیشیدند چهارم گوناگون سپاه و گروها گروه رعیت را
آرام جای آمد مهندسان تیزهوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی اولین حسن انجام برگرفت و هر
گروهی در خور حال دلگشا خانه بسر برده در اندک مدتی سترگ شهری آباد شد از سوانح رسیدن قدسی [illegible]

مریم مکانی بعنوان یورش بجهت برخی مصالحه همرهی نیارستند کرد در منزل احمل جویائی را برجمازه شوت بستند و با بسیاری از بیگمان و پرده گیان شبستان دولت راه دریا سپروند شهریار قدردان پذیره شد و آداب دانی را رسم نو برنهاد و انجمن نشاط انتظام گرفت و گلشن سرای خلافت آبیاری پایه شناسی شاداب گشت

فیروزی یافتن شهبازخان و آواره شدن معصوم خان کابلی

نگاشته آمد که پس از هزیمت یافتن ناسپاسان غنوده بخت طائفهٔ فیروزی جنود او دلیسه رویه شتافته بر ساحل دریای دسود در آرامش گرفتند و برخی بزرگان گیوره گهاٹ رفته غلامی قاقشالان را سرمایه شدند چون نخستی گذشت معصوم خان با بسیاری فتنه اندوزان از ملک بهاتی با آویزهٔ میرزا بیگ قاقشال برخاست و سید دو تاج پور بر ترسون خان پناه برد از بی آزرمی چندی را بتاراج آن حواشی نامزد گردانید ترسون خان قلعه نشین شد سرتابان گج گرا تا هفت کروهی ٹانڈه ملک ایلغانی ساختند و شگرف شورشی برروی کار آمد شهبازخان ازین آگهی خود در ابیش رو همت گردانید و در سرانجام سزای بدسگالان شد چندی را بر کشتیهای تیز رو روانه ساخت که آمدن او را برگذارند و خود سپاه آراسته از پٹنه برآمد و راه خشکی سپرد و در کمتر زمانے بدان آشوبگاه رسیده و آرامش و دست فروشان خلاف اندوز بازگردیدند و معصوم خان که نزد دریای جمنا رسیده بود و همانجا توقف گزیده از ٹانڈه با مرائی که منسوب او دیسه بودند بر نوشت قتلو را آن نیرو نمانده که با جنود فیروزی درآویزد همان بهتر که برخے باین جانب روانه شوند بنابران وزیر خان شیخ ابراهیم شیخ فرید بخشی سید عبدالله خان بهادر خان میرزاده علی خان بابوی منکلی حسن خان شاه قاسم بدخشی حیدر دوست میر ابوالغیث شیخ محمد غزنوی جلال الدین مسعود کمال الدین حسین سیستانی کیچک خواجه سکندر چکنی ابابکر از مردم جمعے دیگر دفع قتلو بر خود گرفتند شاه قلی خان محرم صادق خان محب علی خان راجه گوپال کمنکهار فرزندان سید محمد میر عدل و چندی دیگر بیاوری شهبازخان رو آوردند شهبازخان دریای گنگ گذارده بمالش ناسپاسان گام فراخ برزد و از ایزدی تائید سه هزار توبچی از ملازمان شاه بردی که دران نزدیکی رخت هستی بربسته بود از بهاتی آمده ملازم شدند و نوید فیروزمندی آوردند سپس ترسون خان و میرزا بیگ قاقشال پیوستند و نیز شاه قلی خان محرم و دیگر نامبردها هنگامه آرای سپاه نصرت قرین شدند درین هنگام آگهی رسید فوجی تیره بختان بسرگردگی بابای بیگری قصبه سنتوس رفته است و نوکران ترسون خان را هزیمت سپرده اند شهبازخان بهار و سکالی برنشست و محب علی خان قاسم خان تیمور بدخشی سلیم خان را روانه گردانید و سپس خود شتاب آورد غنیم بآوازهٔ پیشین فوج راه گریز گرفت فراوان غنیمت بدست مجاهدان درآمد و از انجا آویزهٔ معصوم خان هرزه گرد و شوار عبور

درنوردیده بر ساحل جمنا عنان بازگرفت واژون بخت بکنار دیگر پناه ساخته آماده پیکار بود و اندرزنامه فرستاده
بفرمان پذیری رهنمون شد و شائسته خواهی شاهنشاهی برشمرده بلغزشهای او نکوهشها نمود و بسا دانشهای بهبودآور
نگاشته بیم و امید برآراست دران شبانه روز سه بار پیغام گزاری شد و بگزین پاسخها شرمسار گردانیده ز روی دیگر
امرا هنگامه برآراستند و او و بخشش دریا گذشته کراندازی رسید و پذیرای نیکوخدمتی شد و پیمان نامه بمهر سران لشکر
نگاشته آمد قرار یافت فردا عذر گذشته برخوید و بزم یکجهتی آراسته گردد برخی فتنه دوستان نگاشته پنهانی بیم افزودند
و داستان ترکجی و فروشدن معصوم خان فرنخودی برخواندند آن غنوده بخت فریب را از پند باز نشناخت
سرگذشت را نوشته عذر آراستند شهباز خان برآشفت و با آشنا و بیگانه بی هنجاری پیش گرفت غبار دولی برخاست
و نخوت مایه ناسپاسان شد برادر مردان جنگجو در بارش تیر و تفنگ از دریا گذشته آویزش نمودن گرفتند و هنگامه پیکارگری
دیگر پذیرفت از نیرنگکاری اقبال روزافزون چهارم آذر سرتابان ناسپاس راه گریز نهادند و آویزه فیروزی
دور و نزدیک اثر گرفت درین شباب روی نواره بادشاهی نه پیوست لیکن نرائن بومی و مراد و قاقشال کشتیهای
خود آورده هنگامه آرای فیروزی شدند محب علیخان و سلیم خان سرمور و چندین دلاوران نامور در پی او گام فراخ
برزدند میرزا محمد و رستم و برخی شوره بختان برگردیده کارزار پیش گرفتند شهباز خان ازین آگهی شتاب آورد و دران
هنگام که کار بر پیشدستان تنگ شده بود با جنود سماوی تائید پیوست بزرگ پیکار چهره آرای ناموس شد و بسیاری
بدگوهران بگونیسی نگون سار افتادند فرالغدی گرفتار آمد و شکست درست برین گروه تبه کار رسید و آبله پای
بادیه ناکامی گشتند به تاریکی شب تیر و روزان غنوده بخت رستگاری یافتند پیل برساد و دیگر فیلها و اسباب
فراوان و غنیمت بدست درآمد میرزا بیگ قاقشال و سنگرام و دلیپ شائسته خدمت بجا آوردند بامداد آن جنود
فیروزی رودها و خلابها گذازه شده نزد گهوره گهاث فرود آمدند و لختی آن را شهر بغیای شد معصوم خان با
چندی بولایت بهاتی پناه برد و جباری با برخی بملک کوچ و هر گروهی بکنجی در شد و بسوی شیرپور سرجهه که
بنگاه بسیاری بود گام سرعت برنهادند روز دیگر پیوستند لختی راه قدر او پیشان بدست آوردند و فراوان غنیمت
اندوختند قریب صد و پنجاه کس نامی دستگیر شد در الهٰ آباد این آگهی رسید و گوناگون سپاس گزاری بجا آمد
و خدمت گزاری را روز بازار دیگر شد از سوانح جدا شدن صادق خان نخستین روز که امرا پیوستند درسیاه زاده
فیل صادق خان بسوی شهباز خان دوید نزدیک بود که کار او سپری سازد اگرچه بظاهر آسیبی نرسید لیکن کینه
در دل نشست و از روز بهم شدن هنگامه آشتی و دشمنی بر بالا انداخت و راه ناهنجاری پیش گرفت انیادریا
که کرده بود چشم دیگر داشت از بدگمانی سترگ آشفتگی فرو گرفت درینولا کجانب بهاتی میرفت بعزیمت سجود
قدسی آستان جدائی گزید از سوانح عزیمت یافتن شیرخان فولادی چون عرصه دلگشای گجرات غبار آمای

شورش شد چنانچه گذارده آمد شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد بخشی و برخی اولیاے
دولت در پتن فراهم آمدند و نزدیک بود که بجانب جالور شتاب آورند و ازین ملک کناره شوند
درین رو دلی محمد حسین شیخ ابو القاسم میر ابو المظفر بنیاد بیگ فیروزه میر محب الله میر شرف الدین بیگ
محمد توقبای بلند خان خواجه شیر اسید ابو اسحق و دیگر مبارزان هزار و پانصد کس از کومکی سپاه رسیدند
و هزار کس از شهاب الدین احمد خان از غنیم جدا شده پیوست و مقتضد سوار اعتماد خان لیکن زر بندگان
نورسیده و از تهی دستی بنالش در آمدند و دکانچه خواهش برگشوده یافته درآئی نمودند اعتماد خان
که از پیشین حال بندی گرفته بود زرها داده سرگرم خدمت گردانید و اندیشه برون شد از خاطرها برآمده
درین هنگام مبراولیه خاصه خیل شیرخان در قصبه جوتهانه غبار شورش برانگیخت بیگ محمد توقبای
که دران نزدیکی بود مردانگی را بر کاروانی برآمیخت و به نیروی روزافزون فیروزی یافت شیرخان
ازین آگهی حسین داماد خود را با فراوان مردم روانه گردانید بیگ محمد صلاح در پیکار ندیده پیستمر آمد اولیای
دولت محمد حسین شیخ خواجه نظام الدین احمد میر ابو المظفر سید محب الله را با برخی از مردان آزمون کار
بیاوری نامزد گردانیدند غنیم از شکوه فوج نصرت باز گردید بیگ محمد با چندے تیز دستی نموده بدان
گریزنده گاه پیوست و سخت آویزش در گرفت بسان راجپوتان از فراز اسپ فرود آمده بجانستانی
و جانفشانی پای همت برافشرد نزدیک بود که روزگار او بسر آید خواجه نظام الدین احمد با برخے
مبارزان دررسید و پراگندگی در غنیم افتاد و اقبال روزافزون چهره آرای فیروزی شد اولیای دولت
انجمن شادی برآراستند سپس شیرخان با بسیاری بدگوهران رو به پیکار آورد و لشکرے بازخواهش را
درگشود و نالش تهی دستی از سر گرفت اعتماد خان ناگزیر لختے از را چاره گر شد و خود با شهاب الدین احمد خان
به نگاهداری ایستاد و دیگر مردم را بسرگردگی شیرخان پور خود بنبرد آرائی روانه گردانید در قول شیرخان امین خان
پهاڑ خان و دیگر مبارزان جای گرفتند محمد حسین شیخ میر صالح داعی و چندے دست راست آماده شدند
خواجه ابو القاسم دیوان بنیاد بیگ میرزا خان نیشاپوری سید اسحق حاجی سنبل در یسار ایستادند میر ابو المظفر بیگ
محمد توقبای میر محب الله میر شرف الدین فیروزه سور داس سید مصطفی هراول شدند خواجه نظام الدین احمد
میر معصوم بهکری ایل کهکر طرح را دیده بانی کردند بست و هشتم آبان نزدیک مسانه شهره کروهی پتن درآویختند
دآوردگاه از فروغ هستهار روشنی پذیرفت عیار را و مردی گرفته آمد و فیروزی غمودای دلها شد جوانغار
لشکر منصور را لغزش رفت لیکن حسین خان سردار برانغار مخالف از دست مقصود آقا قالب تهی کرد و کار
دگرگون شد و میسره تباه کاران را طرح در افتاد و آویزش نموده آبروی خود ریخت و قلبگاه ناسپاسان

بی آویزه بادیه پیمای ناکامی گشت و بایزدی تائید و بزاران کوشش و بسیاری زد و کشت فیروزی پیرو زور
خدمت گزاری شد فراوان غنیمت بدست درآمد و بسیاری کج گرایان باطل ستیز به نیستی حال در شدند
کارآگهان راسگالش آن بود که یک جلو باحمدآباد شوند و دشوار کار آنرا آسان سازند لیکن گفتار هرزه لایان
پذیرا شد و عزیمتها یکتائی نگرفت در اله آباد نوید فیروزی رسید و سرمایهٔ کامروائی خدمتگذاران آمد از سوانح
فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربر با وردن راجه رامچند او از مرزبان ولایت پنّه است و از
ناموران فراخنای هندوستان خویشتن را از فرمان بران وانمودے و پسر بزرگ خود را نیز بخدمتگرے
فرستاده بود لیکن از کم بینی بدرگاه والا نیامدے و دوری راه را دست آویز گردانیدے درین هنگام که اله آباد
از قدوم شاهنشاهی فروغ آسمانی گرفت و پیشین عذر را جای ماند و پاسخ آمدن پیدائی نداشت فرمان شد
که فوجی به بیداری آن کربوده نشین خواب آلود روانه شود که جهانبانی خود سری شتابد درین هنگام پوراو بسیاری
خیراندیشان قدسی محفل بعرض همایون رسانید که تا آمدن آواز خویشتن داری و سرتابی نیست از دیرنشینی و
مردم ندیدگی بیمناک بر و چیرگی دارد اگر یک دوئی از روشناسان والادرگاه دستوری یابند بر آئینه
دل یافته بفرق سر می شتابد از انجاکه شاهنشاه دادگر شمشیر را واپسین چاره گردن کشی برشمارد پذیرفته آمد
بست و چهارم کوکلتاش و راجه را رخصت فرمودند که آن وحشت گرا را بر نهار آورند از سوانح درگذشتن شورش
جباری نگاشته آمد که از سپاه بنگاله شهباز خان و برخی امرای بهاتی رویه کارزار داشتند و وزیر خان و دیگر امیران
بصوب اودیسه آماده آویزش بودند و میان ولایت از سبارزان خالی درین هنگام جباری از ولایت کوچ
بگهوره گهات و شولیده سران نافرجام گرد او فراهم شدند تا چیوراز مردم سلیم خان سرمور و پرینه از خولشیان
ترسون خان برگرفت و از انجا ره گرای دار الملک تانده شد حسن علی کوتوال بر بستر بیماری افتاده بود
و شیخ الله بخش صدر دست و پا می میزد و از کم مردمی حیرت می اندوخت ناگهان شیخ فرید در رسید و همی
رو داد و از لشکر اودیسه آزرده بدرگاه میرفت بفرمان والا باز گردید چون بدان حدود پیوست جباری خود را
برکناره کشید شیخ بتاجپور شتافت بدلدهی مردم برنشست و گماشتگان امرا تیول خود چیره دستی یافتند
درینولا بعرض همایون رسید هنگام بارش دریای گنگ طوفانی جوش میکند و فراوان مردم را گزند بسیار
شهریار دیده وربدرازی یک گروه و پهنای چهل گز و بلندی چهارده ذراع بندی استوار اساس نهاد و سرمایهٔ
ایمنی و آبادی جهانیان شد چون دران حدود از خشک سالی گران ارزی بود زندگی نامه گرد ها گرده سرانجام
یافت از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه بوالادرگاه ازان گاه که از بنگاله باز گردید در حاجی پور بسر میبرد
از رسیدن همایون موکب بدین سرزمین آرزومندانه شتاب آورد و چهارم دی ناصیهٔ عقیدت برافروخت

و گوناگون نوازش سربلندی یافت زمیدون برلاس حکیم مظفر خواجه مقیم و جمعی دیگر همراهی او بسجود نیایش نمودند
همدرین ایام سعید خان از سنبل آمده بسجدهٔ اخلاص روشن پیشانی شده بخسروانی توجهات بلندپایگی یافت

نهضت رایات همایون بصوب دار الخلافت فتحپور

چون شرقی دیار بگزین روشی انتظام یافت قدسی بسیج آن بود که بسوی دکن خرامش رود و آن سرزمین از غبار
سرتابی روشنی پذیرد ناگاه شورش صوبهٔ گجرات بلندآوازه گردانید و سختی بیچاره‌گری توجه رفت بدین چنان شد
که بدار الخلافت رسیده از آن راه چالش فرمایند سرآغاز یورش که و مه را آن خیال بود چون میرزا خان
بدان دیار رسد و قطب الدین خان بپیوندد و بشایسته روشی گرد فتنه فرو خواهد نشست درین لا فروشدن
قطب الدین و دودلی رخصت یافتگان بسمع همایون رسید سزای بدگوهران نافرجام و فراهم آوردن پراگندگیها
آن ملک بیش والاهمت شد اجمال این سرگذشت که آبستن چندی ایزدی تائید و نیرنگی اقبال روزافزونست
آنکه چون ناسپاسان شوریده‌بخت آن نزهتگاه را غبارآمای شورش گردانیدند قطب الدین خان را
از ناشناسائی و خویشتن‌داری بچاره‌گری نشد و چندان که امرای پیش گذارش نمودند امروز که گجرایان
نافرجام بر جاگیر و منصب آویزه دارند و نظام در حال شان پیدا نیست آن سزاوار که بچستی و چالاکی روانه شود
هر آئینه هنگامهٔ ناسپاسی پراگنده خواهد شد و دشوار کار بآسانی خواهد گرائید دران عزیمت گرانپائی نمود
و توفیق شایسته کاری نیافت لختی بی‌سروسامانی سپاه درمیان آورد و چندی انتظار رسیدن لشکر والا
برگذارد چندانکه گرد فتنه بلندی گرفت و از بارگاه والا سرزنشها رفت از شاد خواب غفلت درنیامد
و بیچاره‌گری برنشست پیشتر از خود فوجی روانه گردانید این تیزدستان رود بار مهندری گذشته
نزدیک قصبهٔ سرنال آویزش نمودند سپاه آن سرزمین شرمسار هزیمت شد از خودسری و خویشتن‌بینی
بی آنکه قلعهٔ بروج را گزین سامان نماید و زر بندگان را دل بدست آرد هشتم آبان از آن حصار برآمد
هرچند خیرسگالان دیده‌ور برگذارند شورش بزرگ آسان برگرفت برای چیست و بلشکری
تیر انداختن و حراست ناگزیر وقت آنست که برمیدگان دراززبان خواسته و همه دو رستگی نیها
و صید دلها کوشش رود و از آنجا که سرنوشت دگرگون بود داستان آگهی بگوش در نشد چندانکه بیست و نهم
آبان مظفر نافرجام با فراوان لشکر نزدیک رسید و از هر دو فوجها برآراستند درمیان چرکس خان کیر
افغان و بسیارے بغنیم درآمدند قطب الدین با برخی خاصه‌خیل خود را بدیوار بند برده دوره کشید روز دیگر
تیره رایان نخوت فروش گرد گرفتند درین زمان هزیمت یافتن شیر خان بلند آوازه شد و نزدیک بود
که آن بدگوهر کار ناساخته بدان سو شتابد مبادا خود فیروزی بر احمد آباد چیره دست آید از خبر بازگشت

مجاهدان اقبال ازان اندیشه برآمده در گرفتن حصار دلیرتر شد قطب الدین خان از خواسته پرستی و جان دوستی همت جانفشانی نیافت و خیال آشتی در سر گرفت زین الدین و سید جلال فرستاده خواهش را بزبان آورد و رخصت مجاز را باندوخته طلبکار آمد و چون از بینش راه برگرفته بودند نیست که خواسته اندوزی بجهت پاسبانی آبروست و گزین زندگانی همانست که در سر ناموس شود و آئین سپاهی آنکه نیست ناپائیدار را مردانه در کار خدا در بازد و بدین راه مردی جاوید زندگی و دائمی ناموس اندوزد و همانا ستیزه بار تیرگی افزا بود و خردمندی و رهنمون در گران خوابی آن فرومایه باطل ستیز را ازان پیغام گزاری نخوت فرو گرفت نخستین را پایمال فیل گردانید و آن دیگر بیاوری خویشان زندانی شد جای آن بود که ازین شورش به بیداری گراید هستی دوستی غنوده تر گردانید و لیفرمان لابه گری عهدنامه بدست آورد و سپرداز خویشتن را برآراسته پیش آن بدگوهر آمد و جاودانی عار بر خود پسندید سختی پرسش نموده بجهان گرایان سپرد و ستاره زندگی فرو شد جلال الدین مسعود خواهرزاده خود را نیز از هم گذرانید سپس قلعه بروچ را گزوگرفت خواجه عماد الدین حسین با برخی بزینهار درآمد کوتوال راه بیحقیقتی رفته کلید قلعه نوزدهم دی آویزه بران حصار چیره دستی یافت خزینهٔ کنبایت بافراوان مال مرزبان بیغمائی شد از زر پرستی خیال واما وی در سر افتاد مادر وانا فرزند را مسموم گردانید و خاره ناکامی بپای خواهش در شد از تباه سرشتی رعیت آزاری باژ گیری پیشه کرد و هنگامهٔ ناشناسائی گرمی پذیرفت ازین آگهی یورش گجرات پیش نهاد همت والا شد خان اعظم ولایت گده را سپین و آن نواحی در تیول مقرر فرمودند بیست و نهم رخصت حاجی پور یافت که سامان نموده خود را بدرگاه رساند و سعید خان را سه هزاری ساخته حاجی پور و آن حدود جاگیر کردند همدران روزگاران بار نصیحت دستوری یافت دهم بهمن برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند

نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی و شکست یافتن سلطان مظفر گجراتی

درین آشوب جای گیتی که آویزشگاه خواهشهاست هر که بار تعلق بر دوش و افسر گیهان خدیوی بر تارک خاطر از آلایش پاک دارد و صفوتکدهٔ درون را بایزد شناسی و دادار پرستی فروغ بخشد و بآسایش جای صلح کل چهرهٔ نشاط برفروزد ... و رضا عشرت گزیند و بر آسمان تسلیم نیرنگسازی تقدیر را تماشا گراید کارسازان ابداع دولت آرامی آن یکتای ملک آفرینش برخویش گیرند زمان زمان اقبال ببالش درآید دشمن گدازی و دوست نوازی برملا افتد چنانچه گرامی احوال گیهان خدیو چهرهٔ این دلاویز داستان برکشاوند این سانحه آگهی افزای حلقه پرستاری بجد و نزدیک کشد شهریار کارآگاه با خاطر آزاد و دولے نور آسود مرحله پیما بود و دوربینان بزم اخلاص چشم برشگرف کاری اقبال داشته گام فراغبالی میزدند

ج سوم
۲۶۶

ج سوم ۲۶۷

ساده دل عمالن متقیدیت گزین فراوان اندوه میرفیت شدند و یاده گویان لاو بالی از تباه سگالی باده عشرت میسپردند
یکبارگی بیروان فرخنده پی در رسیدند و نگونساری ستربابان کج گرا بر گذاردند عالم طراوت بهاره برگرفت
و تازه دولتی چهره اقبال برافروخت چون سپاه گجرات بدان نافرجام گردید و فراوان مال گرد آورده امرا اندیشمند
اندیشه بردن شدن از آن دیار نمودند و عزیمت جالور در سر گرفتند درین هنگام میرزا خان با لشکر فیروزی
در رسید و سرمایه آرامش چندی بجهت فراهم نمودن امرا توقف داشت و برخی از بزرگ و درایمهای
کارشناسان باهستگی راه می سپرد در نواحی میر محمد خواجگی ظاهر از پیش امرای پتن آمده بر حقیقت حال آگهی بخشید
میرزا خان از کارشناسائی سرگذشت قطب الدین خان پنهان نداشت و از روشن ستارگی طلبگار فیروزی شد
بستم دی لشکر نصرت پیوند بر ظاهر پتن فرود آمد و سپاه آن سرزمین پذیره شد و شادیها اندوخت انجمن آگهی
برساختند و درازگوئی در میان آمد برخی را گفتار آن بود که تا نزدیک شدن فیروزی جنود مالوه در آنجا
اقامت رود و گروهی بر آنکه تا خدیو عالم بدین سو خرامش نفرماید گام برگرفتن راه دوربینی گذاشتنیست و
طائفه تجرد جست و بیاک در آمدن را سزاوار ندانسته میسر انید منظر بر اقبال روزافزون بی سرانجام
ظاهر دل آویزه نهادن گزیدگی را رد چه جای آنکه سامان کارزار آماده باشد و درا و مردان کاردان فراوان
و بسا دلاویز سخنان باز گذاردند از نمونی ستاره و فرخی بخت همه را دل بدین رای شد و عزیمتها طراز
یکتائی گرفت اعتماد خان گجراتی را در پتن گذاشته روبیکار آوردند قافله سالاری آلهی تائید رونمودند
قول بفروغ میرزا خان روشنی گرفت شهاب الدین احمد خان جان درویش خان سلطان راتهور میر ابو المظفر
ابو الفتح میرزا قلی مغول شیخ محمد مغول ترابجری و جمعی از مبارزان کارگزار دران جا قرار گرفتند در برانغار
شیرویه خان محمد حسین شیخ ابو القاسم بنیاد بیگ فیروزه میر هاشم میر صالح و برخی ناموس دوست
مقرر گشتند در جوانغار موته راجه رای درگا تلشی داس جادون بیجا دپوره رای نرائن داس بندارا ایدرود
و دیگر مبارزان دلاور نامزد شدند هراول بپائنده خان مغول سید قاسم سید هاشم رای لون کرن اچیند
اوبسنگ سید بهادر سید شاد علی سید نصیر اسعد و بسیاری کنداوران همت گزین انتظام گرفت التمش با سیدی
رای رام ساه راجه مکت من خواجه رفیع کمل بیگ سر مدی نصیب ترکمان دولت خان لودی سعید خان
کررانی شیخ زین خضر آقا و گروهی پردلان تمام جگر نیرو داوند طرح بخواجه نظام الدین احمد بخشی میر ابو المظفر
میر معصوم بهکری بیگ محمد توقبای میر حبیب الله میر شرف الدین ناهمی بلوچ و دیگر اخلاص مندان
کار طلب شائستگی یافت میان بهادر و اوزبک با گروهی کار آگاه تقراولی قرار گرفت فیلان کوه پیکر
باد رفتار در هر فوجی شکوه دیگر بخشیدند مظفر ازین آگهی با فراوان لشکر با حمد آباد آمده صفها برآراسته

در قلبگاه آن ناسرهٔ بدگوهر پا افشرد و میمنه از شیرخان فولادی نخوت گرفت و در میسره لونبه کانتهی جا یافت و در هراول صالح بدخشی خیره روئی نمود و گذشت شجاعان پورآویزشگاه برگزیده تو پهارا یاد بگیر اسباب آتشبازی شایستگی برچیدند از انجا که ساختگیهای مصلحت آمیز طراز گزیدگی گیرد فرمانی از بارگاه خلافت بر ساختند پذیره شده با داب بر گرفتند خلاصهٔ مضمون آنکه در فلان فرخنده ساعت بمددگاری فیروزی جنود برآمدیم و بر فرزانگان گون جهان نورد برسم لشکر از پیش گرفتیم تا قدوم همایون در کارزار شتاب زدگی نمایند سپس بزد نشاط برآراسته کوس شادی بلند آوازه گردانیدند سراسیمگان مراد دل یافتند و همت منشان را بسیج دیگر شد و غنیم نخوت فروش را بمنار از جا در آورد اقبال باندیشهٔ آنکه مالوه نیز پیوندد و نبردگاه مخالف تغیر یابد و مژده رسیدن همایون رایات بدلها نشیند از رو برو یکسو شده عزیمت سرپیچ نمودند ششم بهمن بدان سر منزل رسیده نادر رو جا برگزیدند یکطرف بشهر پیوسته و دیگر بدریا و آن دلگشا جا را شاخ بندی کرده استوار گردانیدند مظفر از جا گرم کرده بدان سو روانه شد گروهی سخت برگشتگان بشبخون آمده ناکام برگشتند بامدادان لشکر اقبال دور اندیشی کرده خارست را بدیوار گلبن بسیکرد غنیم خار استیز با رایش نادر روشتاب روان شد مبادا رایات همایون پرتو شکوه انداز در یا لشکر مالوه پیوندد و سران لشکر را که دل بمعرکه آرائی نبود چه از ان جهت که چشم براه امرای مالوه داشتند از انکه پیشتری از روز سپری شده بود ناگزیر همت برگماشتند و چهرهٔ ناموس افروزش یافت چون آوازه آن بهر که مظفر با یرسی از عقب نمود از خواهد شد و ره بر رودیار لشکر بدین اندیشه رای در گاباجوق طرح بدانسو فرستادند و دیگر فوجها با ئین قرار نگرفته بود دگام همت برداشتند در راه بزرگ جری در باگ اری بود هراول در گذشتن نخی عنان بازکشید دلیران التمش پیش دستی نموده هراول را همت افزودند چون ازان تنگنای پراگنده گذشتن چند جا هنگامهٔ آویزش گرمی گرفت سرفشانی و جان ستانی آرایش یافت **نظم**

برآمد ز قلب دو لشکر خروش رسید آسمان را قیامت بگوش
زمین گفتی از یکدگر بر درید سرافیل صور قیامت دمید

سید هاشم بارهه جان بنجی بشته جاوید نیکنامی اندوخت پیشتر ازین برگذارده بود که در عالم مثال مژده بشرستین رسید فراوان خون تراوش نمود شگفت آنکه بمژده زخم واپسین خواب درگرفت و خضر آقا نیز چهرهٔ نیکوبندگی برافروخت مبارزان هر دو لشکر درآویختند و برادر بیزدومی فرو شد شعله های پیکار از هر دو سر افروزش گرفت یلان هراول و التمش پراگنده چیقلش داشتند و هر جوقی از بهادران بگروهی درآویخته بود میرزا خان با سه صد جوان و صد فیل چشم بر نیرنگی اقبال روز افزون داشت مظفر با شش هفت هزار کس در برابر آمده نخوت بیفروخت هواخواهان کوتاه بین ملوخان گرفته بسیچ گردانیدن نمودند آن پیش سوار اخلاص سرشت پای همت سخت تر برفشرد و عنان از دست آن اقبال نشناس بازگرفته راه پیکار سپرد و فیلان

صف شکنان را بجوشش در آورد و پیل شیر بار و چندے دیگر تیز دستی نموده شکوه افزودند پیشتر از پیوستن مخالف را پای ثبات از دست شد و با دیر وزی طراز و درایات را بجلوه در آورد و رای درگاه آن ضلع بیهوده در برانگیختن غنیم بیم افزود و بر زبان این دو آن افتاد و فدیو جهان بر انگاره رسید سرتابان باطل ستیز را سراسیمگی فرو گرفت و دل آویزه راه گریز سپردند مظفر بر گریوه غرور خود آرا بود و تباه حالی بادیه پیمای ناکامی شد از راه ممور آباد یعقوب دریای مهندری شتاب نمود و هر گروهی بجای بهشانه گام سرعت برداشت برخی را خون سنجاک آمیخت و بسیاری را آبرو ریخته آمد تا آخر روز هنگامه جانستان گرمی داشت و اقبال شاهنشاهی در چهره افروزی با آنکه فیروزی جنود بیش از ده هزار سوار نبود و از آن جانب قریب چهل هزار سوار و صد هزار پیاده

نظم

بس اندک سپاهی که روز نبرد	ز بسیار لشکر بر آورد گرد
که در جنگ پیروزی از اختر است	نه از گنج و بسیاری لشکر است

از فزونی پیکار و سپری شدن روز از پی گریختگان تگاپو نشد و در همان جلوه گاه نصرت منزل گرفته ایزدی نیایش بجا آوردند با مدادان احمد آباد بزم عشرت برآراستند و بهر کوی و برزن ترانه شادی بلند آوازه شد بست و پنجم در حدود کوره گهانم پور قاصدان فرخنده پی در رسیدند و شگرفکاری اقبال سپاس افزون برگذاردند گیهان خدیو ایزدی نیازمندی را پایه دیگر نهاد و بگوناگون سپاس گذاری روزگار را برآراست غیب دانی شهریار آگاه دل بتازگی خاطر نشین همگنان شد و پرستاران پارساگوهر را گالش عقیدت شاداب تر گشت ساده لوحان بیدار بخت به بستانچه همیشه بهار ارادت عشرت از سر گرفتند فردای این روز دل افروز زین خان گوکلتاش بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت ادیه رام چند از ره گرامی والا درگاه شد گوکه از فزونی آرزومندی پیشتر آمده ام نزدیک آماده سرادقات اقبال برافراختند زمانے در درخت زار آن قعبه که نزهتگاهیست دلگشا بخواهش گوکلتاش فرود آمدند روز دیگر هنگام کوچ کوکه را گذاشتند تا آن بوسیدا بشوید نوازش شاهنشاهی خوشوقت ساخته همراه آید چهارم اسفندارمذ ماه لوای ظل الهی بر عرصه دار الخلافت فتحپور نور افشان شد و گروها گروه مردم شادمانیها بجای آوردند حق پژوهی را بارگاه دیگر زدند و قدردانی تازه آئینی برنهادند و کامیابی دور و نزدیک فرو گرفت مژده جاوید دولت سامع افروز جهانیان آمد

از سوانح ناصیه افروزی راجه رام چند بسجود قدسی آستان چون فرستادگان بدو پیوستند و الا شکوه برخواندند و همین اندرزها گذارش یافت و همین و شها افسون بیم و امید بر دمیده شد از بختمندی و سعادت منشی دیرین غرور از سر نهاد و سگالش سجده درگاه پیشگرفت و دوازدهم بسجود نیایش گری سربلندی یافت پیشکشها بنظر همایون در آمد از صد و بست فیل بست برای دلجوئی او پذیرفتند و از باقی تنسوقات لعل بیش بها ملک و قلعه را بدو باز گذاشتند و همین بخششها پایه او افزودند از انجمله صد و یک اسپ عنایت کردند

از سوانح فرو شدن محمد زمان او عم زاده میرزا یوسف خان است از شورش برنائی و گفتار کوتاه بینان آن ورد بر سرجا بنا که از بزرگ بومیان صوبهٔ مالوه است لشکر کشید او بلابه گری در آمد و خواسته فرستاد و پیمان نیکو بندگی استوار گردانید و از آزمندی و کارنشناسی تازه عهد را فراموش کرد و لتعبیهٔ معبر یه شتافت دست لغما بر کشود و دیوگده را غارت کرد کوتاه فکری را نزدیک بیورت شنوده بدان سو روانه شد کریوه های دشوار گذار پدید آمد با چندے ایستاد و لشکر ویرتال را گذرانید و از خرد غنودگی بباد یه پیمائی برنشست آن بومی قابو یافته در رسید روزگار او سپری گشت و در کمتر زمانے هر که راه بی فرمانی سپرد و سخن بدخواهان بگوش در نیارد و برگفته نه ایستد کار او چنین بسر آید و در زیان زدگیهای گوناگون افتد

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی بار دوم

دلهای فرمان روایان والا شکوه و اورنگ نشینان دادگر که گفتار و کردار را چون صنو نگاه ضمیر فروغ حق پژوهی روشن دارند جائیست گیهان نما خاصه گیتی خداوند ما که از خیر اندیشی و شائسته کاری و فزونی دریافت و فراخی حوصله بزرگان جهان معنی را لبسان برگزیدگان عالم صورت نشاط آمود پرستاری دارد هر آئینه خواهش او ترجمان تقدیر باشد و هر انچه دوربینان هستی گرامی نباشد بآسان روشنی پروانه پیدائی برآید چنانچه تبانگی حال این شوریده برگویده و غنودگان نخوت را افسون بیداری بر وند پس از آنکه آن ستاره شوخته راه گریز سپرد و گزارش شاهنشاه آگاه دل جهانیان را بینش افزود اگر بختے بکامش رفتی گرفتار شدی و آن خار و بن این پیچ برکنده و آمدی از شادمانی فیروزمندی بدان بپرداختند و ژاژ خائی بدگو هران کج گرا سرباری شد یک روز در میان قلیچ خان شریف خان نورنگ خان تولک خان و دیگر سپاه مالوه پیوستند و هنگامهٔ حرف سرائی گرمی گرفت درین هنگام آن تبه کار خود را به نیروی زرپاشی راست کرد و بخبایت رفته از بازرگانان فراوان مال برگرفت زربندگان فرومایه گرد آمدند رعایا فرزند پیشین سلاطین خود انگاشته وفاداری پیش گرفتند هجوم مردم و عنان بازکشیدن فیروزی جنود ان دل پای داده را دلیرتر گردانید و از سر آماده پیکار گردید و میسر آئید که باوازه رسیدن همایون موکب پای همت از جا رفت اولیای دولت از نالش تهی دستی سپاه و یافه درائی بیدلان کارنشناس روبآویزه ننهادند و آرزوی همایون مقدم نمودند و خواهش را فراخ تر ساخته نادرست اندیشها در افتادند کشور خدا انوا نا خرد به بهین اندرزها دل بخشیدیا بهین پندهای گرانبار شناسائی گردانید و بر زبان گوهر آمود گزارش یافت بزودی آن فتنه انگیز خوابیده گریزپای خواهد شد و جنود فیروزی کامیاب نشاط چندے نگذشته بود که غبار شورش فرو نشست و غیب دانی شاهنشاهی خاطر نشین جهانیان گشت والا نعیمتها کارگر آمد امرا دل یافته اندیشهٔ آویزش در سر گرفتند و

بسیاری برین بودند همگان یکدل شده درآوارگی آن نافرجام کوشش نمایند و برخی را رای آن که چون پیش لشکر
محنت کارزار دیده دم آسایش برکشد قلیچ خان و نورنگ خان با شاه مالوه بدین کار دل نهد میرزا خان
و دیگر مجاهدان دولت باحمدآباد رفته در آبادی ملک همت گمارند آخر بدین سگالش یکتائی نمودند و بدفع
آن شوریده سر کام برگرفتند یکه منزل شتافته درگذرانیدن روزگار شدند میرزا خان باقتضای اقبال شاهنشاهی
دل بر بودن نهاد و سید قاسم را که زخمی بود و محمد حسین شیخ شادمان خواجه ابوالقاسم دیوان و برخی دیگر کاردانان
با هر دو هزار کس بحراست آن شهر بزرگ گذاشت با دیگر امرا با لشکر پیش پیوسته بصوب کنبایت که
شورش گاه آن فرجام بود روانه شد آن بدگوهر سید دولت را با برخی ناپاکان و چندی روپیه فرستاد
و پسران اختیار الملک و مصطفی سروانی بجانب محمودآباد و از خودرائی و کوته نگهی آماده پیکار گردید چون
فیروزی سپاه بده کروهی رسید آن غنوده بخت نخوت فروش را پای همت از جا شد و بصوب قصبه
کرنیگاه اجل بر یار بوسیه شتافت لشکر ها پی برده رفت و تولک خان را روانه گردانید که سزای سید دولت
داده باز پیوندد و دیگر سپاه بر مالش آن گروه تباه خواهش همت بر بست تور و هم اسفندار نشیب فراز
پدید آمد و دشوار راه با درنوردیده دلاوران تیزدست با فراوان فداستیز سخت آویزش رفت و یاوری تائید
چیره دست آمدند و از تابش کرباتگی هشتی نشد آن شولیده مغز آب نربده گذشته تو در اقبیه نادوت نخید
و از انجا بکه و چهانیه بر آمد و آن قریه ایست شش کروهی احمدآباد روانه استواری او روزگار سخن پیرا
مشرق و مغرب او کوه آسمانی پایه و جنوب او رودبیتی چون نادوت سر منزل فیروزی جنود شد انجمن
کنگاش برساختند و هر کدام باندازه دانائی در پیش رفتن و بازگردیدن و ایستادن رای برزد و نخستین اندیشه
قرار گرفت و هرزه درایان خموشیدند درین هنگام تولک خان آمد و رمزدانان آگاه شگرف فیروزی
برگرفتند و بینوا فروشدن شمک بهجت دیگر بخشید هر که از واژون بختی و تیره رائی رو می دل ازین دولت
ابد پیوند برگردانید در کمتر زمانی کارسازان آسمانی خاک ناکامی بر تارک روزگار او بیختند و به مغول نیستی
بر نشاندند این تباه سرشت سرمایه شورش بود و در بدگوهری کم همتا چون آوازه افواج گیتی کشا گرم شد
و عساکر گیهان نورد زمین را بجنبش آورد منظفر غنوده بخت نعیر او جرس و آن شوریده را در بروج گذاشته بود
از انجا که دورویان ده دل زبان را بحرف دوستی برآرایند و باطن را آگهی نباشد همواره بیاینده خان
سنعل بکتابه نامها فرستادی برخی بدست نعیر افرستاد و در کمین جای کنداتی نشست دستان سرائی را
در باز کرده خویشتن را انجو رها نمود آن بدگوهر بپرسش آمد و کار او سپری ساختند و سه صد تورانی از همراهان
او به نشیب گاه نیستی در شدند و نیز شکست یافتن سید دولت نوید شادمانی آورد و تولک خان چون او را

بیرون کرده برگردید آن ستیزه روزگار باز کنبایت را برگرفت و بتاراج تلاّ درسو آورد خوجم بردی تهاده را
عرصهٔ نبرد آرایش داد و بیاوری کارسازان اقبال فیروز شد درین هنگام اتالیق بهادر در گریخت درین
فیروزی یورش این اورنگ بی آزرم از غنیم جدا شده بمعسکر همایون پیوست و بیان بهادری و نکوخواهی
برگذارده پاسبانی خود گرفت هرزه‌درا بدسرشتی هیچ کج سگالی هرزه‌گفتی و ساده لوحان را سراسیمه گردانید
روزے کار آزموده بزرگ نبادوت آمد آن قابوچی خراب درون بابرنجے بی سپهر پیرائی شد و آن دیگر را
ببند خانه فرستادند یافه گزاری شکسته آمد رزم آرائی گرمی پذیرفت میرزا خان و شهاب الدین احمد خان
و دیگر رادمردان خدمت گزین آرایش یافت شریف خان نورنگ خان و دیگر بهادران هست غول انغار
برآراستند قلیج خان تولک خان و جاگیرداران مالوه جوانغار را نیرو بخشیدند پاینده خان و رای درگا
و چندی چابکدستان همه دل هراول شدند خواجه نظام الدین احمد میر معصوم بهکری و دیگر دلاوران دکنیک
طرح ایستادند بست و نهم از ادوت بر آمده جویای پیکار شدند مظفر خوابیده بخت از بیم جنود سماوی
اعتصام برکوه بلند سراسیمگی می اندوخت و بسیارے تهورگزینان بیشتر شده آمادهٔ کارزار بودند جوانغار
فیروزی لشکر شگرف آویزه نمود و چند بار یکدیگر را برداشته چهرهٔ رادمردی برافروختند لختے دلاوران هرزه
پیاده شده کارنامها پدید آوردند درین زد و گیر جوقی بهادران برانغار برافراز کوه عالی برآمدند و توپ انداز
و کشاد بندوق شکیب آن نخوت آرا در ربودند پیوست این کاردانان طرح جاے دل گزین بدست آوردند
توپها سر دادند درین هنگام جنگ آموگان پرخاش جو که در برابر جوانغار نصرت اعتصام بودند یکبارگی در تاختند
و بیشترے بخاک و خون آغشته روی درگریز نهادند بسیارے را نیستی سپردند نظم

همه دل خدنگ و همه مغز خاک	همه جامه خون همه کام خاک	یکی درع در بر سر از گرز پست	یکی بر سر افتاده خنجر بدست

آن سرگروه ناسپاسان را نیز دل از جای رفت و راه هزیمت پیمود هنگامی که کار برزور بازو بود سرتابان
کج گرا دست و پا میزدند چون اقبال روزافزون بشگرف کاری درشد سرپنجهٔ توانائی برتافته آمد و برسوائی و
ناکامی سپردند رادمردان چابکدست بسجان شکری درآمدند و در کمتر زمانے نزدیک دو هزار کس را بهستی سرا
فرستادند و پانصد دستگیر گشته بخواب واپسین غنودند خدیو کارآگاه ازین بزرگ فیروزی تازه نیایش نمود
و سپاس گزاری را بارگاه نو برز و خدمت گزاران اخلاص سند را بگوناگون نوازش سربلندی بخشید و
میرزا خان بوالاخطاب خانخانانی و بزرگ منصب پنجهزاری سرافرازی یافت آنرا که نیک سگالی یاد و
کرداری هم آغوش باشد و فراخ حوصلگی با مهربانی دوش بدوش هر آئینه دولت چنین چهره برافروزد
و کارها بشائستگی گراید دران هنگام که شورش گجرات بسمع همایون رسید از امیر فتح الله شیرازی که اختر شناسے

کمین پایهٔ حکمت اندوزی او بود پیش حال دوست و دشمن نمودند از اینجا کارپژوهی رفت میرنجتی در سر
خرامش آسمانی بینش سواری نمود و چنان برگذارد بهانا درین سال دوبار عرصهٔ پیکار آراسته گردد و اولیای
دولت را نشاط فیروزی درگیرد چنانکه گذارش یافته بود طراز پیدائی گرفت و شناسائی رواج دیگر یافت

آغاز سال بست و نهم از مبدای جلوس یعنی سال امرداد از دور سوم

درین سرآغاز رونافزون و تازه کاری دولت ابدپیوند رسیدن نوخواستگان دیرین لقا جهان را نشاط دیگر بخشید و بی برگان آرزو را تازه آب بر روی کار آورد

نظم

شکایتها همین کردی که بهمن برگ ریز آمد	بیا بر خیز و گلشن بین که بهمن در گریز آمد
زرعد آسمان بشنو تو آواز دهل یعنی	عروسی دار داین عالم که بستان بر جهیز آمد

نقشبندان کارآگاه سلطنت در نیرنگی آرایش دولت خانهٔ والا نکهی بکار بردند و نگزین ردستی اساس
آزین برنهادند بست و پنجم اسفندار مذ در بستان سرائی که چهار کروهی فتحپور بفرمایش حضرت مریم مکانی
سرسبز و شاداب است بزم عشرت پیراستند و برخی پردگیان دران روحانی نزهتگاه باریافتند
پس از انکه چهار دقیقه شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول نهصد و نود و دو هلالی سپری شد آفتاب عالم افروز
برج حمل را فروزش دیگر بخشید و گالگونهٔ یکسانی بر چهرهٔ روز و شب درکشید آغاز سال پنجم از دور سوم
عالم رونق دیگر گرفت همدرین روز خان اعظم میرزا کوکه از حاجی پور آمده سجود نیایش بجای آورد
و سرمایهٔ افزونی نشاط گردید پانزدهم بباغ خاطر والا بزمی آراسته شد و گرد ناگرده مردم
کامروا گشتند از زمان تحویل تا هنگام شرف هر روز بزرگ جشنی چهرهٔ نشاط برافروختی و گوناگون کام بخشی
شاهنشاهی که دمه را خواهش برآوردی عنفوان این خجسته سال تاریخ الهی را سرآغاز روائی شد و سرمایهٔ سرور
جهانیان گشت چنانچه گذارده آمد از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال و دیگر مردم بنگاله چون بار سوم
گشایش یافت بدم گیرائی کارآگهان نیک سگال میرزا بیگ و وزیر جمیل و خالدین و فرخ و برغلیق
و چندے دیگر راه دولتخواهی سپردند لیکن نکوهیده کردار خود همواره بیمناک و سراسیمه بودی چون شهباز خان
فیروزی یافت و صادق خان بدرگاه همایون روانه شد نامبردگان پیوستند و آنرا دست آویز بخشایش
برداشتند ازین آگهی سوهن داس را با سپ یام فرستادند که صادق خان را برگرداند و بلشکر وزیر خان
که در برابر قتلو است روانه سازد و زنهاریان را بنوازش خسروانی امیدوار ساخته بدرگاه همایون بیاورد
آن تیزرو درتانده بدو پیوست صادق خان فرمان پذیرش بدان سو شتافت و برای شکیبائی بیمناکان
ترابه پور بزرگ را همراه ساخت درینولا آن گروه برهنمونی بخت بیدار بسجود قدسی آستان سعادت اندوز شدند

شهنشاه پوزش پذیرگشته گوناگون نوازش سربلندی بخشید و هزاران گسسته امید را شادمانی درگرفت از سوانح

سپری شدن روزگار ترسون خان چون شهباز خان معصوم خان را بر شکسته نصرت یافت رو بملک بهاتی

آورد و طوفان جوش رود بار با بحیشم دریا در رود بپامردی اقبال روزافزون گام همت برگرفت بدین اندیشه

که عیسی مرزبان آن ولایت را باز بآن عقیدت گذار روز میگذراند غبار گرفته آید اگر معصوم خان و دیگر ناسپاسان

را بسپارد زان دولت بسیار دهر آئینه یکرنگی دل بزبان پیدائی گیرد وگرنه بیرده از روی کار برگرفته آید و بپاداش

نادرستی خویش رسد بهاتی بپاره های خشی و تا می فوقانی هندی و یای تحتانی زمین نشیب رود چون بنگاله از و بلندتر

است آنرا بدین نام خوانند قریب چهارصد کروه از مشرق بمغرب درازی اوست و از جنوب بشمال نزدیک

سه صد کروه مشرق این ملک دریای شور و ولایت حبشه و مغرب و کوهستان بنگاه کروه کهسن جنوب

تانده و شمال نیز دریای شور و منتهای کوهستان تبت پدر این بومی از راجپوتان بیس است پیوسته زران

زمین رو و زار نخوت فروختی و سرکشی نمودی در روزگار سلیم خان و تاج خان و دریا خان با فراوان سپاه

بدان دیار رفتند و پس از نشگرف آویزش بزینهار آمده دیده در کمتر زمانی باز سر ناسپاسی برافراشت و دا

بدستان سرائی برگرفتند و بنهانخانه نیستی فرستاده عیسی و اسمعیل و پسر او را به بازرگانان فروختند و چون سلیم خان را

بیمانه هستی پر شد و در ولایت بنگاله تاج خان چیره دست آمد قطب خان عم عیسی بنیکو خدمتی تازه روئی

یافت و بسخت تکاپو هر دو برادران را از توران زمین آورد و عیسی به بختگی و آهستگی نام برآورد و دوازده زمیندار

بنگاله را ایل خود گردانید و از بیش بینی و دوراندیشی اگر چه پیوسته با مرزبانان بنگاله راه خدمت سپرد و پیشکش فرستادی

لیکن از دیدن سر باز کشید و از دور حرف بی ردئی بزبان راند و چون ساحل دریای ترود خضرپور معسکر اقبال

گشت از انجا که این گذرگاه در آمدجای این دیار است هر دو طرف آب استوار قلعه اساس داده بود

در کمتر زمانی بسترگ آویزشها آن دو حصار گشایش یافت و بسیار گانو بدست اولیای دولت در آمد و بگزاره

که بنگاه اوست رسیدند و آن شهر آباد و بیغمائی شد و جا بر سرباره سندر که مصری است بزرگ شتاب آورده

و فراوان غنیمت بدست افتاد و از انجا بر ساحل برم پتر ارد و فرود آمد آن بزرگ دریائیست از ختائی

می آید معصوم را باندک جنگلشی که لفراولان روداد شکیب از جا رفت در جزیره پناه برد و نزد یک بود که آن

فرومایه دستگیر گرداند درین هنگام عیسی که بولایت کوچ رفته بود با فراوان لشکر و گزین ساز و سامان در رسید

سرامی بدلاشکر و مقام توتک برکنار دریای مذکور و در برابر شهر کناره سندر پای همت افشردند و قلعه

اساس نهادند از هر دو سو تیر و دریا و ها مون گرمی پذیرفت و هر بار تازه فیروزی چهره گشا برافروختی

و ترسون خان را فرستادند تا سامان لشکر نموده نزد بجسر اپور غنیم را دو دله گرداند از قصبه بجوال و راه بود

یکی از متافغان تیره روز دور نزدیک میرو دو دیگر کنار دریا واین لبس نزدیک بسر نوشت آسمانی ترسون خان
پی سپر این راه شد معصوم خان ازین آگهی با جمعی انبوه تیزدستی نمود شهباز خان محب علی خان راجه گوپال
و کهنکار و برخی دلاوران نامور روانه گردید تیز روی را برای آگهی فرستاد تا پیوستن کومک باستوار جا
پناه برد و باورش نیامد و در غم شهباز خان شد که ناسپاسان فریب کاری درآمده اند بدین بهانه گروهی
از وی جدا ساخته فرستاده چون فراوان کوشش میکند و همراهان سودمندے احتیاط و زبان زدگی
بی پروائی گذارش بنمائید ناگزیر باید سے در جستجوی پناه میشود و گزین جائے بدست می آرد و ازین رو
که آن سخن را هیچ بر نگرفته بود در رنگ نکرده یار دومی شتابد درین اثنا آگهی میرسد که فوجی نمودار است سر رشته
دوربینی از دست داده کومک می پندارد و در سامان مهمانی میشود قدمی چند رفته بود که شورش غنیم عرصه
ایمنی را غبار آماگردانید هر چند سواخوابان برآن شدند که شتاب آورده بدان پناه جاره دو تا مردم آرد و
پیوندند بو که امرای کومک نیز همراه شوند سودمند نیامد با ولی همت ترین و خاطرے آزاد و دل بکارزار نهاد
و برخے سامان نبرد گفته جدائی گزیدند با آنکه بیش از پانزده کس همپائی نکردند عرصه نبرد را بشائستگی آئین داد
فریدون و علی یار را که پیوند خویشی بود در روزگار یاوری کرده جاوید ان ناموس را بنقد زندگی خریدند ترسون خان
زخمی بدست درآمد معصوم خان سخنان مهر و محبت سرائید و با فسون دوستی گفتار خواست که همداستان خود
گرداند از اینجا که اخلاص سرشت بود و بسرزنش و نکوهش پیش آمد بو الا اندرزها پاسخ آراگشت آن بی آزرم تنگ
حوصله از خوابیدگی خرد رهنمون و بیداری چشم سبکسر از هم گذرانید او در پیرایه سری جاویدنگنامی اندوخت از
سوانح فرو شدن دستونته مسعور قهار پسرے بود به ورزینی به آدم شناسی گیتی خدیو مشرف شده همین پایه
نگاری بدست آورد و چنانچه هر خامه نگار او را از کارنامهای بهزاد و پیکرنگاران خطا باز نتوان شناخت
یکبارگی سودائے بردماغ او ریخت و خنجرے بر خود زد و پس از دو روز دام زندگی باز گذارد و نکار شناسان را
دل بدرد آمد از سوانح زخمی شدن سانود داس او برادرزاده راجه گوپال جادو است در جد منگذاران
نزدیک سعادت اندوختی آخرهای روز بیعت کشک رانده می آمد بیجا بجاتی از شورش خشم و ران
شتاب روی بدخواهی کور کمین جان گزای او بود و انگاشته شمشیرے بران حواله میکند و چنان کارگر شود
که پزشکان آزمون کار و طبیبان کهن سال دل بیچاره گری او نمی نهند خدیو عالم از مهربانی دل بمنزل او رفته
سایه عاطفت انداخت و از انفس گیرا او گزند جانی باز رست و پس از سه سال تندرستی گرائید از سوانح
شورش بدخشان و یورش نمودن میرزا حکیم فتنه سازان بدگو هر میان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ گرد دوئی
انگیختند و اینان از بی پروائی و خوشامد دوستی و فزونی و اهمه دوست از دشمن باز نشناختی و با یکدیگر در افتاد

محمد صادق علی

بملک داری نپرداختی سپاهی ناخوشنود و رعیت بیداد کش ولایت خراب و قلاع بیسامان هرکه آسوده
روزگار بینوائی از پیش برانداز تره داکه پاداش بسنگ ناکامی درآید و هرکه پیوند دلهای سترگ نعمت ارجمند
نشمرد در کمتر زمانی آوارۀ دشت زیان زندگی شود و با چنین خوی نکوهیده بشاهنشاه جوان بخت سرنیایش
نافته داشتی و نخوت فروشی و خودبینی زندگانی نمودی فرمان روای توران عبدالله خان اوزبک ملک
یافته ببدخشان آمد و آن ملک کشورکشائی آویزش بدست آورد و میرزایان بصحرای بینوائی افتادند میرزا حکیم
از گران خواب خودرائی درآمد کارآگهان طرزدان فرستاده هنرا ران لابه‌گری نمود خدیو عالم آمدها را کامیاب
خواهش دستوری داد و خلاصۀ پاسخ آنکه میرزایان بدخشان بادافراه ناسپاسی خودمی یابند او برون و درون
خود را بفروغ اخلاص روشنی بخشد چنانچه بر دور و نزدیک پیدائی گیرد هرآئینه دیگران از و اندیشه سند خواهند
واگر پیش ازشناسائی بسیج آن دیار کند نخستین دانشوران عقیدت گرا فرستاده اندرزگری بجای خواهد آمد اگر سود
نیاید مبارزان فیروزی اعتصام و فیلان صف‌شکن و سترگ خزینه و بزرگ توپخانه بسرگردگی یکی از فرزندان
بختور نامزد خواهیم فرمود هنوز فرستادگان بیرون نیامده بودند که سرنداشت دیگر رسید که میرزایان بدخشان باول
پژمان و روی شرمگین پناه بدین جاوید دولت آورده اند فرمان چیست سراسیمه سری خود باز نموده بود
حکم شد که بدرگاه پاپشیمانی راههای گران میخرند میرزایان را نوید شادمانی رساند و خود تکیه بر دولت روز
افزون ما نموده ثبات پائی نماید و هیچ اندیشه بخود راه ندهد سخن همان ست که در پیشین منشور نگاشته آمد
از سوانح فرمان پذیر شدن قتلو کرانی گذارده آمد که جنود نصرت پیوند بنگاله نخستین شهباز خان بصوب لایت
بهاتی شتافت برخی با وزیرخان در حدود بردوان بچاره سازی قتلو برنشست این لشکر از مدارای
بی‌هنجار او روز میگذرانید چون صادق خان پیوست کاربند معامله‌دانی آمد تازه رونق چهرۀ اقبال
برافروخت آن نخوت فروش را پای شکیب از جا شد و برخاسته بسوی او دلیه گام خجالت برگرفت
امرا انگاشتی نموده بتکروهی رسیدند و حال آن شوریده بخت بسراسیمگی کشید در درخت زار دهر پور دم آسایش
برگرفت و از دستان سرائی زر بزاری برانگیخت امرا از آزرم ری و آزار لشکرکشی دل بدان برنهادند پیشتر
منشور را دست‌آویز گردانیدند بدین مضمون اگر آن کریوه‌نشین ادبار خود را بفتراک دولت ابدپیوند بربندد
بگذشته او نگیرند و او دیسه را بدو باز گذارند و بسپاس گزاری برادرزاده را بخدمتگری بارگاه خلافت روانه ساخت
و شصت فیل گزیده با تنسوقات دیگر فرستاده و سعادت اندوخت شیخ ابراهیم فتحپوری اوائل نیز بسجده نیایش
سربلندی یافت و فرستاده ها را بدرگاه همایون آورد چون انجمن آشتی پیراسته شد وزیرخان بتانده بازگردید
و صادق خان بپتنه و هرکدام باقطاع خود هنگامۀ شادی برآراست سیزدهم وزن قمری گیهان خدیو شد

دولکشابزمی سرمایهٔ کامروائی دور و نزدیک گردید از سوانح تازه جان یافتن بیربر عرصهٔ چوگان بازی
آراسته بود و آوازهٔ فیلان شگرف پیکر حیرت افزا ناگاه دل جاچرکه در تیزی و تندی و بدخوئی داد مردم کشی
یکتا بودی سبحان سنگهی پیاده روآورد و درین تگادو او را گذاشته بسوی راجه بازگردید نزدیک بود که
بخرطوم درگسلد شاهنشاه والا نیز از عموم مهربانی و خصوص عاطفت و افزونی شجاعت ترش دولت
تیز ساخته میان آن عفریت پیکر را به در آمد آن خشم آلود پا در رفتار متوجه شهسوار عرصهٔ دلیری
خروش از جهانیان برخاست جگر آهنین دلان آب شدن گرفت و از دورباش شاهی شکوه
یکبارگی بازایستاد و بینندگان را حیرت درگرفت از سوانح درگذشتن غازی خان بدخشی و سلطان
خواجه نقشبندی نخستین کنداوری را چهره افروز دانائی داشت و شمشیر را پایه افزا قلم نخستین
بافرورفتگی و علم زار رسمی از دولت ارادت گیهان خدیو باذانشوران اشراق و صوفیان
صافی نیایش گری داشتی و با وجود بالستگی صوری در وارستگی بهره با اندوختی همواره چشم گریان
و دل تفسیده داشتی چهارم امرداد در قصبهٔ اوده سفر واپسین پیشگرفت بظاهر پیوند زن و بر
خه رش تابنگام رهنمای بادیهٔ نیستی گشتند دوم اگرچه علمی مطالب کمتر اندوخته بود و بر فراز
نشیب علمی بر نیامده لیکن بسیار دلاویز سخنان صوفی‌ها را از بر داشت و از فروغ نظر
شاهنشاهی مزاج شناس روزگار آمد و از ارادت درستی آهنگ نزهتگاه اطلاق جوش برزدی
پانزدهم بضعف معده در دارالخلافت فتحپور درگذشت شهریار مهرآمود از رفتن این دو نیکو
مرد آزرده خاطر و اندوهگین شد فرزندان و سوگ نشینان را بهین اندرزها آرام بخشید و تیمارداری
آن گروه را بر خود گرفت از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه نگاشته آمد که
در الٰه آباد و از جاگیرداری صوبهٔ بنگ و بهار دل کنده بود بنابران رای سین و گدهه و آن نواحی
در تیول او نامزد شده بود سفدهم گرامی اندرزها بدان سو روانه گردید بیست و نهم شهریور باقی خان
برادر ادهم خان راه نیستی سپرد و پس ماندگان او را پرسش و نوازش شاهنشاهی غمگسار آمد
از سوانح ریخته شدن آبروی سید دولت درین هنگام که ملک گجرات لختی شورش داشت
آن ناپارسا گوهر باز بر کنبایت چیره دستی نمود موته راجه سیدنی رای راجه مکت من ادم ساه ادوی سنگه
رامچند باکهه راتهور تلسی داس جادو بهادر الول کهکر ابوالفتح مغول قراچری دولت خان لودی
و برخی دلاوران کار طلب بسزای او نامزد شدند از آن پیشتر که فوج نصرت پیوند در رسد نعایتگری
معموره و بیلاد چشم سیاه کرده بود خواجم بردی باگروهی دلاور عرصهٔ مردمی برآراست داد جنی

آبله پای گریزگاه شد فیل و دیگر اسباب برگرفتند و همدرین ولا عابد میرک یوسف میرک افضل عبدالله حسن
از کوهستان راج پیپلیه برآمده نزد قصبه موندی گرد شورش برانگیختند و رعیت آزاری پیشگرفتند خانخانان
از نواحی مهندری خواجه نظام الدین احمد میر ابو المظفر خواجه رفیع میر معصوم بهکری سلطان راتهور پسر سید هاشم
و برخی ناموران همت منش را روانه گردانید فرستادگان بدولته رسیده بودند که هنگامهٔ آن بدگوهران پراگندگی
پذیرفت و جنود فیروزی بازگردید و نیز درین هنگام بهار خان کهوکهر در حدود پدنگر فتنه را شورش در آورد
قابل خان گجراتی راد هن خان و دیگر اقطاع داران آن سرزمین کارزار نمودند و بسیاری فتنه اندوزان
بگو نیستی در شدند و آن شوریده مغز بکنج ناکامی نشست از سوانح فرستادن فیروزی جنود بر سر سلطان مظفر گجراتی
پانزدهم اردی بهشت خانخانان باحمدآباد آمده بآبادی ملک و دلاسای زیردستان همت گماشت و
پراگندگیهای ستمکشان را بیکجا آورد درین هنگام آن تباه سرشت از تنگناهای کوهستان راج پیپلیه برون آمد و بصوب
پتن روانه شد منصور آقا و برخی دلیران نامور بسرکردگی شادمان بیگ نامزد گشتند او ازین آگهی ایدر رو
گام سرعت برزد و بکاتهیواره پناه برد و از آنجا بندر گوگه بکنج گمنامی درخزید و هر کدام از همراهان خود را گوشه
برگرفت شیرخان فولادی بولایت بکلانه افتاد در پی مرزبان آن سرزمین گرفتن شد و مال و منال گذشته
بحیله سازی براه دکن سپرد و نخت از بخت یاوری بفیروزی جنود پیوستند چون مهدی سلطان برادرزاده
و پسر میرزا مقیم نقش بندی اگرچه نخستین تکامشی رفت لیکن اگر گام فراخ برزدی آن خوابیده بخت دستگیر
شدی از سوانح گشایش قلعهٔ بروج چون از نیرنگی اقبال شاهنشاهی سلطان مظفر بار دوم غبار آلود
گریزپایی شد قلیچ خان نورنگ خان شریف خان تولک خان و دیگر اقطاع داران مالوه بکشودن بروج
روانه شدند سرآغاز فروردین آن حصار حصین را گرد گرفتند و چون بپیچابستی گرائید و کشادن آن دیر کشید
خانخانان شهاب الدین احمد خان با بسیاری از مجاهدان خدمت گزین بکومک فرستاد و آن سرکار را
در تیول او مقرر گردانید امرا کارزار را از سرگرفته سخت کوشیدند دهم محرم سرگروه بند و قیان از قلعه برون آمد
و از ستوه آمدن و غنودن درونیان آگهی بخشید و برگذارد اگر مجاهدان اقبال بدروازه نشانید کیهان خدیو
روبروی ایشان و کار دشوار بآسانی گراید چون آثار راستی از ناصیهٔ گفتار پیدا بود بهمان زمان دل بکار نهاد
گفتار فروغ کردار گرفت و فیروزمندی چهره آرای نشاط شد نصیر ابدستان سرائی از مورچل شریف خان
بدر رفت و چرکس با بسیاری از بدگوهران فرومایه بنگاکستان نیستی فرو شد بیست و یکم مهر منزل راجه بیربر
بفروغ قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خواهش او سعادت پذیرائی یافت جشن والا انتظام گرفت
و کامیاب آمد از سوانح ناکام برگردیدن شهباز خان از ملک بهاتی و چاره نمودن آن چون بدان حدود

رسید بر کنار رود بنار که شعبه ایست از برهم‌پتر بنگاه ساخت و به پیغام‌گزاری اندرزگوئی برنشست و گالش
آن بود که ناسپاسان را بسازد و یارا از پیش خود آواره سازد و عیسی بلابه‌گری درآمد و سخن‌سرائی روزگار
گذرانید و چون پیدائی گرفت که زبان و دل یکتائی ندارد شورش آویزش درمیان افتاد تا هفت ماه زمان بال
فیروزی بلندی‌گرای بود و بدگوهران نافرجام شرمسار ناکامی آن هنگام بود که هردو سو چراغ آگهی برافروزد
و نیایش‌گری پیش گیرند از خردغنودگی تیرگی افزایش گرفت و نخوت بلندی‌گرا شد شهباز خان از خودبینی بدل
آزاری روی آورد و امرا سررشتهٔ مدارا گسیخته بیاوه‌گزاری درآمدند و مخالف نیز تبه‌کاری را برافروز و مرگ
پدید آمد و سرمایهٔ زندگانی گران‌ارز شد غنیم برآنگیر هنگام ریزش ابر فیروزی جنود ناگزیر برمیگردد از نیرنگی اقبال
بارش کمتر شد و تیره‌روز شرمگین برنشست فراوان بیلدار گرد آورد و دو دریای برهم‌پتر را پانزده جا بریده
بار دو سر واد چندانکه مورچلها را آب فروگرفت بزرگ کشتیها ناورد که سرهای آن بس بلند و دراز باشد
و برزبان آن دیار بیاره نامند به نزد قلعهٔ شهباز خان آورد و از هردو سو توپ‌اندازی بندوق‌افروزی شد لختی
پرکندگی در مجاهدان دولت افتاد و از سماوی تائید بسرگروه بندوقی رسید و بنیستی درپیوست آن کشتی چند درهم
شکست یکبارگی آبها رو در کمی نهاد و ناگزیر راه گریز سپردند و فراوان غنیمت بدست افتاد و بسیاری را سیلاب
نیستی برود و بهر مورچل شگرف هنگامه آراسته داد و اقبال شاهنشاهی بآئین دیگر جلوه‌گر شد لیکن برسید حسین تهانه‌دار
ڈهاکه چیره‌دستی نمودند و بدست درآوردند عیسی از گران‌خواب نادانی درآمد و بمیانجی آن گرفتار طرح آشتی
انداخت شهباز خان پذیرا شد و عیسی فرمان‌پذیری را میان بربست و خدمتگذاری را سرمایهٔ رستگاری
اندیشید و قرار داد که بندر ستارگانو را داروغه‌نشین بادشاهی گرداند و معصوم را بحجاز روانه سازد و تنسوقات را
پیشکش فرستد بفراوان مال دلهای امرا بدست آورد و جنود فیروزی بازگردید شهباز خان چون دو نا
گذاشته بجد و بهوال رسید و چشم بران داشت که طراز کردار گیرد بدگوهران لشکر بناسزا گفتارها آن بومی را
دودله گردانیدند چندانکه سخن را دگرگون ساخت و شرطها درمیان آورد سپه‌آرای را دل برآشفت و برگذارد
هرزبان رای شولیدن و نوسخنی سرائیدن آئین آسوده‌دلان درست‌اندیش نبود سخت‌روئی و درشت‌گوئی را
آغاز نهاد و آویزش را آماده شد نوزدهم مهرماه الهی آن کج‌گرای روی به پیکار آورد امرا از کوتاه‌بینی و تباه
سگالی سود او زیان خویش اندیشیدند و شکست شهباز خان را درستی خود پنداشتند نخستین محب علی خان
بی‌آویزه پیغاسران شد و هر یک جای خویش گذاشته بی‌راهی پیش گرفت شاه قلی خان محرم قدری ایستاد
و دست تبردی نمود و از ناهمپائی مردم و زخمی شدن خود بود ال را گذاشت شهباز خان از خواب بیدار سر گرفته
نخستین شناسا می‌پیوند ولرا آمد لیکن پشیمانی بجا سود نداشت ناگزیر بصوب دار الملک تانده ره‌گرای شد

واندوختها بر باد رفت پسران میرعدل و برخی مردم دستگیر گشتند شیخ محمد غزنوی و چندی را سیلاب نیستی برد
گنهگار سید عبدالله خان راجه گوپال میرزاده علی خان و طائفه مبارزان درین بازگشت تا ناهنجارتر خان
دیوانه میرزا محمد و نوروز علی فاقشال هنگامیکه از غارت گری گشته می آمدند در رسیدند و از سخت تیرگی این
گروه را از خود پنداشته پیوستند و باهم در آمیخته گرم پیکار شدند نوروز زار روزگار سپری شد و دیگران نیم جانی
بتگاه و بدر بردند فیروزی چهره نشاط برافروخت و فراوان غنیمت بدست افتاد و امرا این نخ هشت روز نیز پیر چرح
دم آسایش برگرفتند شهباز خان بران بود که ازهمین جا سامان نموده بگرد و بکین توزی برنشیند همراهان از
بدخوئی او بستوه آمده بود و دل بران ننهادند چون بدارالملک ٹانڈه رسیدند وزیر خان بگشاده پیشانی وگرم خوئی
پیش آمد شهباز خان همان پیشین سگالش در میان آورد لیکن بیهاء یکتائی نگرفت و ولهااز دورنگی برنیاسود ناگزیر
پیچ قدمی آستان نمودند ازین آگهی سزاولان چند کار برای بازگردانیدن نامزد شدند و در خودسرزنشها
بکار برده اندرزهای هوش افزا فرمودند سعید خان و دیگر جاگیرداران صوبه بهار و بنگ را فرمان شد
که از روی یکجهتی در سزای آن بومی کوشش نمایند نخستین پیشرو خان و خواجگی فتح الله بدین خدمت برگماشتند
و سپس رامداس کچھواهه و مجاهدان کنبو را بانلخ سخنان شیرین کام ساخته هنگام را گرم تر ساختند شانزدهم آذر
ماه الهی خانه راجه تودرمل از قدوم شاهنشاهی نورآگین شد از دیرباز این آرزو نمودی و آنرا بگزین رد گشتی
برگذاردی درین هنگام پرفروغ پذیرش کامیاب آمد و بسپاس گذاری بزرگ جشنی برآراست از سوانح
فرستادن جگناته بسوی اجمیر آگهی آمد که رانا از تنگنای کوهستان برآمده سر بشورش دارد و بازار زیردستان
دراز دستی میکند از انجاکه مالش بدکاران ایزدی پرستش باشد لشکری بسرکردگی آن سعادت پژوه
نامزد شد و بخشی گری بمیرزا جعفر بیگ بازگردید بست چهارم آذرماه الهی دستوری یافت و بهمین پند با
آویزه گوش هوش برساخته درکمتر زمانی بدیار رسیدند آن بومی کناره گرفت و مرزها برآسودند پس
از روزی چند سید راجو را باگروهی در منڈل گڑھ گذاشته به بنگاه او شتاب آوردند آن کج گرای در خودسری
آویزه ندیده و از گریوه دیگر سر برآورده در ملک ایل نشین شورش انداخت و برخی جا دست تاراج برگشاد سید راجو
آهنگ پیکار نمود بسوی او روانه شد آن نافرجام بسوی چتور بازگردید او سرمنزل که او رخت می بست سید فرود
می آمد اگرچه دست برد نمود لیکن زیردستان رهائی شد و جگناته به بنگاه او تاخته بدین سپاه پیوست
از سوانح ولادت آرام بانو بیگم دوازدهم دی ماه الهی بطالع نوزدهم درجه قوس و بگذارش هندیان یک درجه
و پنجاه و چهار دقیقه آن گوهر شب تاب اقبال چهره افروز هستی گشت و شبستان شاهنشاهی فروغ دیگر گرفت
انجم شناسان ژرف نگاه نوید فراخی برگذاردند و گیهان خدیو آن نام والا بر نهاده طرب پیرای گشت امید که

قدوم آن بانوی خاندان پارسائی را سرمایهٔ افزایش شائستهٔ زندگانی و پیرایهٔ افسرونی دولت گردد

جبین افروزی شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان شاهنشاهی

در انجمنی که کالای خوشامدگوئی گران ارزه باشد و متاع راست گذاری کم ارج هر آئینه کدکیائی آن بزم را داستان راستی بگوش در نیاید و کتاب پیشانی نیارد بر خواندن راستی سرایان دولتخواه تیره روز بی اعتباری نشینند هرزه درایان افسانه گو را روز بازار باشد پیوند دلها را بزرگ دولت چه کمیج برتشمرد و باز گشت مردم زاد لسرمایهٔ خویشتن بینی گرداند مدارا و مردمی را رونا کاسے اندیشند و نشناسند که دران روز خوشخوئی بکار نیاید و زر پاشی سود بر ندید ناگزیر هنگاه حوادث آبی شود و هزاران ناخوشی ره نمای سراسیمگی گردد خردمند بیدار بخت روز ایمنی که مردم چندان نیازے نبود بسا کار افتادگان زندگانی کند در شناسی کوته اندیشی زمان هیچی بخو ابستان بی پروائی لغنود و هنگام خون جگر بالا آید و بیچاره اند و طرفی برنبندد و هرگاه با توانگر خاطرے آزرم دوست فراخ حوصله صلاح اندیش درمیان نبود هر آئینه دوستی بدشمنی گراید و عافیت بسراسیمگی کشد تا لهادست فرسود نیغما آید و خانمانها تاراج رود و عرض و ناموس دست آلای بدگوهران شود و هزاران شورش بار آرد چنانکه سرگذشت میرزایان بدخشان ازان برگوید و غنودگان افسون بیداری برد مدار نکو هیده خوئها بیکدیگر درآویختند چنانچه برخے نگاشته آمد و چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل بازگردید میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت میرزا سلیمان شتابد و در راه یکمهی سپرند میرزا از چیره دستی دا ہمد و دید حال بیوفایان آن سرزمین پذیرفت و پس از فراوان گفتگوی قرار گرفت که او زبک سلطان مرزبان حصار که آئین خویشی و دوستی تازه نهاد جمعی را بیاوری فرستد و درمیان دریای آمویه در گذرگ دریا آب خانه بخش شده یکدیگر را ببینند و پیمان یکتائی را نوعے بخشند و مقرر شد که چهار نهر میرزا سلیمان برگذرد و پنج را میرزا شاهرخ میرزا سلیمان چون بکنار رسید یک نخش گذشته از بینائی عنان باز میکشد نزدیک بود که خدنگ اندازان هرزه لای سنگ راه میرزا شاهرخ گردند لیکن از سعادت منشی و خیر سگالی هشت حصه برگذشت و پس از دیدن بآئین پخته کاران نیایش گری نمود بسر منزل میرزا شتافته دستوری گرفت و میرزا سلیمان بگولاب روانه شد از هجوم بدگوهران که بدی را غازهٔ نکوئی برکشند و خوبی را نکوهیده وانمایند در کمتر زمانی میرزا سلیمان خواهش را فراخ تر گردانید و گرد شورش برخاست و پیام داد که مهتر علی و دوجک و میر عماد را بسپرد و اگر بدین دل ننهد از پیش خود آواره سازد و میرزا ابراهیم دل ننهاد و شور را بغم در کشید

آنان خار ناکامی در پای بکابل شتافتند و میر عماد بگوشه بر نشست در ینولا محمد قلی شغالی که شمشیر
خرد آن مالک بود از پیش میرزا شاهرخ نزد میرزا سلیمان رفت و تباه سگالی را پایه برتر نهاد و چندی
نگذشته بود که مهر علی از زابلستان پیش میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان چون از آن پیشین ترددها
پشیمانی داشت چنان پیغام فرستاد که رضامندی خاطر در سپردن او شناسند میرزا او را همراه
حاجی تمن روانه گردانید حاجی را ملازم و مهر علی را زندانی ساخت شیخ بابای والی را که در پناه بزرگ
دام تزویر بافتی فرستاده گذارش نمود و هنگام آشتی قسمت مالک محمد قلی و حاجی تمن و مهر علی پیش
او بودند اکنون آن سزاوار تالقان و برخی ولایت در بخشش من افزوده آید شاهرخ میرزا پاسخ داد
آیین مردمی و مهربانی آنست که نزد هنگامه یکتایی در گفتگوی بی آزرمان فتنه جوی غبار آلود نگردد
و گروهی که از پیش من بدان آستانه شتافته اند باز گرداند میرزا سلیمان دل بران نهاده بگرمی
آویزش شد و او نیز از مستی برنائی و شورش خودکامی و نبودن مصاحب دانا و ملازم خردپژوه
خیراندیش روانه گردید در حدود درستاق عنان برکشید و غرض (اشت) و لابه گری پیش گرفت بوکه
گرد آویزه برنخیزد و دشمن کامی روی ندهد نزدیک بود که میرزا سلیمان بر روشن سپراسے معامله دانی
چالش نماید تیره رایان فتنه اندوز نگذاشتند از هر سو نشیدند و هنگامه آویزش گرمی پذیرفت از انجا که
پیمان شکنی و پوزش نپذیری خجستگی ندارد دلی گزین نیروی میرزا سلیمان را شکست پیوند حصاریان
پناه بردی میرزا شاهرخ از پی نرفته لختے بکار ملک پرداخت کولاب بمحمد زمان پسر کلان خود سپرد
و مهر علی را اتالیق گردانید و خود دلقند و زر آمد میرزا سلیمان از اوزبک سلطان مرزبان حصار کومک
گرفته روی ببدخشان نهاد و میرزا شاهرخ نیز سگالش کارزار در سر گرفت و برخی تیزدستان یکهت را
بسر گرگی قنغر پیشتر روانه گردانید جیش بیاوری کولابیان عرصه پیکار آراسته گشت میرزا سلیمان شکست
یافته بحصار باز گردید در ینولا ایلچیان شاهنشاه در رسیدند و میرزا شاهرخ را سترگ نیرو چهره برافروخت
دران یورش که کومک همایون سایه معدلت بزابلستان انداخت و میرزا حکیم را در آویزه تیلک اللهی
والا گوهر آمیزه ریخته شد کار دانان تیزدل فرستاده میرزا شاهرخ را که سلسله جنبان عقیدت بود دیرش (؟)
فرمان شد که بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گردد یا خانم والده خود را روانه سازد میرزا
نیایش گری در آمد کار او رونق دیگر گرفت و حصاریان خود را از یاوری میرزا سلیمان برکناره کشیدند
لیکن از نکو هیده همنشینان ملازمت را بخود نیارست قرار داد و در سرانجام آن شد که آن مهین بانو را
بعذر خواهی فرستد و از خبر بازگشت گیهان خدیو بخوری آن پرده نشین عفت را نیز صورت نبست

و میرزا سلیمان از حصاریان نا امید شده خواست که بجرئت دوستی کار دشمنی سرانجام دهد با چندے اوزبکان
بحوالی بدخشان آمد و سخن آشتی در میان آورد و میرزا شاهرخ پذیرا شد و قرار یافت که در همان پیمانگاه
نخستین مراتب دریا یکدیگر را بگذرند بزم دوستی سرانجام یابد و تازه عهدی بر بندند میرزا شاهرخ گفته
بکردار آورد و میرزا سلیمان گذاره نشد و گذارش نمود که بدین سو آمده غبار دوئی بر دارند میرزا شاهرخ
سگالش یافته عنان باز کشید درین هنگام والده میرزا شاهرخ خلوت گزین صفوتکده نیستی شد یکبارگی اندرزگوئی
از میان رفت میرزا بخویشتن بینی و خودکامی در افتاد و حال سپاه پراگندگی گرفت و هزل و بازی
روائی یافت و رعیت بتباه کاری افتاد و میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک فرمان روای
توران رفت بوکه کامیاب خواهش گردد و او لشکر برتاشکند برده بود و سکندر خان پدر او را دریافت
و صحبت بشائستگی در گرفت عبدالله خان ازین آگهی بخیال دیگر افتاد و چنان نوشت که تا آمدن لشکر بند
گردانند میرزا از دوربگاهی دریافت و تیره شبی را دحصار پیش گرفت چندے تیز دستان پیوستند
و به پیروی همت ازان خطرناک جا بر آمد چون عبدالله خان از لشکر باز گردید قل بابا که وکیل و سپهسالار
دوست پیش اوزبک سلطان فرستاد همگین بسیچ آنکه میرزا را بسپرد و پاس مردمی داشته پیش از
رسیدن او ببدخشان روانه ساخت و ناکام از راه قراتگین بنواحی کولاب رسید میرزا شاهرخ
بنیایش گری پیش آمد و پیشین نمط در تقسیم ولایت شد میرزا سلیمان از پخته کاری دل بران نهاد و کشم را
برسم سیورغالی برگرفت و میرزا شاهرخ از بادهٔ خودکامی و ستایش دوستی جز بگفتار چشم نمکندی و سودا پیشانی
بر نخواندی و دوست از دشمن باز ندانستی در کمتر زمانے گفتار فروشان را روز بازار شد و خیرسگالان رتقی
سرائی بگوشه نشستند سر رشته داد و ستد و بست و کشود میر عماد و میر کلان و جوجک بیگ بدست
گرفتند و معاملهٔ بخشیگری ببایزبیگ باز گردید اینان را حرص اندوزی و حسد افزونی کالیوه داشت همواره
گرد شورش بایکدیگر انگیختی و از بے پروائی دهخداوار روزی پیشکاران و کارشناسی خدمتگاران در تنول مردم
فراوان رفت گردش بازار ده فروشی و پایهٔ خرمی گرمی گرفت و بتازگی کولاب را اتفاق در قلی کوکه داند و قندز
بقدر علی بیگ و تالقان بعبدالرحمن غوری بمیر نظام و کهمرد بخنجر علی و اندراب بلطفی کوکه و رستاق بسبب علی
و تعلان به ترزیل و چنین نافرجام زمان عبدالله خان تا بود وانسته ببدخشان در رسید و آن ملک شوارکشائی
آویزه برگرفت همواره از میرزایان بدخشان نگرانی داشت چون دانست که بدرگاه شاهنشاهی بازگشت نمایند
و بایکدیگر آویخته سر رشتهٔ ملکداری از دست فرو هشته اند بعربده کاری بر آمد و پیام فرستاد که غوری
و کهمرد و سیما باز گذارند و ایماق توران که از روزگاران آن بدان دیار بسر میبرند بدین سو فرستند میرزا شاهرخ

بپاسخ نپرداخت و نعبد کار آگهی افزون‌ساز یافته درائی هر زه سرایان بر زبان این و آن افتاد و بود و اهل توران را روزگار سپری گشته قتل بابا چنین خوابشها میشناید بدین افسانه گران خواب بی پروائی نه شده درین حال که دلهای میرزایان خراب تلاطم بی سامان سپاه و در پریشانی دوستان در خرسندی دشمنان کامیاب خواهش غنیم چیره دست رسید میرزایان بسختی گریوه با آبله پا گشتند قورچی از بدگوهری بمخالفت در آمیخت و قند و زکه عمدهٔ آن ملک است بی آویزش از دست رفت و بمجنین تزلزل در برخی اعیان بدخشان میرزا بحقیقی پیوستند و بسیارے بتره درزان خود در ماندند و بنه بار از خدمت باز داشت کولابیان و محمد زمان دل به پیشطاق جانفشانی آویخته پای همت افشردند هرکه در آسودگی بخویشتن داری و طبیعت پرستی بردارد و خوشخوئی و تیمار هر دم پروزنا کامی اندازد و در آشوبگاه و تعلق تنهائی افتد بی یاوری و بی نوائی آورد و پیوند دلها از فراوان توجه در هنگام بیکاری پدید شود و ازین سره معامله جانها در گرو آید و بدمستان دنیا بازار گرم خوئی چه در بازار کار افتادگی بکشایند و دکان مدارا تا این روز بسته دارند و چون میرزایان چنین بسر برده بودند با هر که می پیوستند روی میگردانید تا گزیر از تنگ بدخشان گذشته در بهارک که قلبگاه دیر کشاست دم توقف برگرفتند که نمک پروران یا بجرأت غیرت بجوشش درآیند بیشترے همراهی نیارستند نمود و از سختی برف و باران و برگشتن کهن دوستان دشمنان نیز نتوانستند دمی بر گرفت و غوز را بجد و د جهار مضافات کابل برشتند سگالش آنکه اگر میرزا حکیم یاوری نماید در گرفتن تنگاه تگادور دو واگر نه بدرگاه شاهنشاهی پناه برده آید میرزا سلیمان چون بدرگاه قدسی آستان سربلندی یافت و آرزوی چیره دستی بدخشان را بزیارت گری حجاز فروخت از شرمساری بدرگاه همایون روی نیارستی نهاد و میرزا شاهرخ را آرزوی آن بود که خود را بدولت جاوید طراز پیوندد و چون زمان عافیت با کابلیان نیک پیش نیامده بود و میخواست که میرزا حکیم را نادیده از راه کوهستان روی بهندوستان نهد میرزا حکیم میرزا سلیمان را پیش خود طلبید و احترام کرد و لمغانات فرستاد و دران سرزمین دیهی چند مقرر گردانید و شاه محمد میرزا لیود میرزا شاهرخ همراه بود و میرزا شاهرخ را بدست آورد و نشادمان هزاره سپرد که آواره سازد و نگذارد که بهندوستان رود و میرزا با سه پسر خود حسین و حسن خواهین و بدیع الزمان و والده های ایشان و چندے از ملازمان که بیستی کس میکشید دران تنگنای کوهستان بهزاران دل گرفتگی و در هراز جات می بود و هر بند را آخرین روزگار خود میدانست از نیرنگی تقدیر بدینها افتاد که عبدالله خان شکست خورد و کولابیان چیره دستی یافتند آن هرزه گرد که در اندیشهٔ دیگر بود و براه امید شتافت و میرزا را بصوب بدخشان روانه گردانید از بیم آنکه یاد آن وحشی را

رای دگرگون شود لختی ره نورد دیده بی راهه کام فراخ برزد و در سخت کریوه بیکارکنان بسجد و دکمر دردم آسایش برگرفت صحرانشینان آن سرزمین گرد آمدند و در کمتر زمانی بیدائی گرفت که آن گفتار پیر توراتی دارد و کولابیان بهمان آئین تنگنای محاصره اند میرزا بشتاب تا الغ استوانه شد دران ولا آگهی آمد که کولاب برابر گرفتند و فوج کوچاندن ایماق نامزد کرده است و در همراهان پراگندگی رفت و حال تباه تر از پیش گشت نزدیک بودن روی گردیدن نزدیک بود که بدست مخالف افتند با هزاران تگادو بصوب کابل بشتاب آورد و در سال النگ میرزا سلیمان را دریافت و میرزا حکیم از همان خبر بسوی بدخشان رخصت داده بود و درین منزل چشم براه کومک داشت لختی قدر یکدیگر شناختند و بیچاره برنشستند ناگاه برخی اوزبکان گرد شورش برانگیخت میرزا شاهرخ را دران نزدیکی پسر نشستی چهره کوهی برافروخته بود و بجز آن صحرانشینی گذاشته گام سرعت برداشتند محمد علی و قادر بردی و جهانگیر و الغ بیگ و چندی دیگر از عقب دست و گریبان می آمدند محمد گابان اوزبک در رسید و تاراج برنال جدائی انداخت از نیرنگی روزگار پای تگاو را از جا رفت و میرزا سلیمان بزمین آمد میرزا شاهرخ فرود آمد و اسپ خود را پیش کشید و آن تیز سمر گرانی شد یکی از همراهان پیادگی گزید و میرزا سلیمان را سوار گردانید و میرزا شاهرخ بجا بلدستی بران گریزپا چیره دستی یافت و دران تیزپویگی دوراه پیدا شد و جدائی در میرزایان افتاد غنیم از پی میرزا شاهرخ شتافت صدای پیش آمد میرزا اپل در نوردیده درهم شکست و دم آسایش برگرفت حسن پسر خرد درین روار و جدا شده و زمانه تازه داغی برنهاد درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان بجر است میرزا بشوق راه پیموده بدریافت ملازمت سرتازه اندوخت درین خوشدلی سنید و ک خان از پیش میرزا حکیم در رسید و پیغام دوستی برگذارد و چون نکوهیده خوئی او سپید انستند تازه اندوهی شکیب با آمد آگاه نه که از بارگاه خلافت میرزا حکیم را دران سلوک نکوهش رفته بود و از کرده پشیمانی داشت دوستی پیام باور نیامد چندی را همراه او فرستادند تا از انجام کار آگهی پذیرند و استوار پیمان برگیرند درین هنگام قاصد کنور مان سنگه بمسروانی نوازش امیدوار گردانید میرزا سلیمان که از درگاه والا شرمساری داشت و از میرزا حکیم چشم دستگیری توقف نمود و میرزا شاهرخ بسجود قدسی آستانه رونهاد و والده تواءمین را با یک پسر و چندی از بابریان در صدد و جاری کاران به پژوهش آن خرد سال جدا افتاده گذاشت و خود از راه دامن کوه بکه آمد قافله بزرگ از بیم رهزنان دراینجا سراسیمه بود همراهی گزید عمده میرزا خانزاده خانم و شاه محمد میرزا درین کاردان بودند میرزا حکیم رخصت هندوستان داده بود میرزا بدرستان سرائی شاطی افغان سنگرای آن کریوه سخت گذار شد هر قدر راه که در نوردیدی بدسگالان آن دره تنگنا بار اسنگ آدر و

دشوارتر جاهای تاریکیان پیش راه گرفتند شاطی از بکر اند و زی قنبر بابی و جهانگیر و خنجر علی و یار بیگ و ابدال که هر یکی رستم روزگار بود و بهانهٔ پیغام گذاری پیش آن گروه نافرجام برد و بفریب کاری از هم گذرانید سگالش آنکه تیرگی شب سایه اندازد و دشوار کار بآسانی گراید چون پاسی از روز ماند و لختی از کار آگهی شد کار علی مسجد باز گردیدند و تاریکیان خیرگی کرده بدست اندازی در آمدند از سراسیمگی بازرگانان سپاهی تیز سر رشتهٔ دلاوری از دست بشد مال و جان دست فرسود تاراج آمد میرزا شاهرخ بیاوری همت آویزش نمود و از اسپ بزمین آمد بتوانائی خویش و دستگیری خدنگ بیگ بر فراز نگاور شد و از معرکه بانکهٔ دلاوری بجا آورد و یوزا و بدیع الزمان از اسپ افتاد و بدستیاری جام علی بمنزل رسید و از آن گرید جنگ کنان برآمد و آخرهای شب در و کدم آسایش برگرفت بامدادان چارهٔ کار خود بیمحبت خبر کوهستان بدخشان پناهی نمیدید درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان دران نزدیکی است پدید ارا و لختی آرامش گرفت لیکن از فروشدن پسر نوزاد اندوهناک شد ایماق او را از حقیقت مندی نهان داشته پرورش مینمود بار اول که در لمغانات بهم پیوستند آنرا طلبید رشته در پاسبانی عاطفت میرزا سلیمان گذاشته بود گلے از زندگانی برنجیده در گذشت میرزا حکیم میرزا سلیمان را بدستور پیش بلمغانات فرستاده بود درین هنگام فوجی از میرزا حکیم در پیوست و چنان برگذارد که از والا درگاه شاهنشاهی فرمان رسیده که میرزا شاهرخ بدرقه داده بشائستگی بگذرانند بدین خدمت نامزد شده از بن نوید بختمندی اگرچه لختے دل شاد شد لیکن چندانی باور نیامد تا آنکه از کریوهٔ خیبر گذرانیده باز گردیدند و امرائیکه در حواشی دریای سند بودند بگوناگون تدارک پیش آمدند کنور مان سنگ متقدم راس گرامی شمرد و مهمان داری بشایسته روشے بجا آورد و از اینجا بآسودگی و خرم دلی ره گرا شد و از سلامتی پور جدا گشته تازه مسرتی اندوخت او را دران دو دا دو از یکی بدست آورد و دران روار و بیتابی نظر افتاد و گذاشته بدو شتاب آورد غلامی در کمین بود برگرفته بسال اولنگ رسانید و تاجگان آن سرزمین به پیش میرزا حکیم آورد و نزد و بوالدهٔ خود که از دوری جگر می پالود پیوست درین هنگام که میرزا شاهرخ از آب سند بر گذشت بمژدهٔ این شادمانی خجسته فال برفت میرزا را تیول داران هر سرزمین گرم خوئی مینمودند چون بدار السلطنت لاهور آمد راجه بهگونت داس بزرگ جشنی برآراست و خود نیز همراهی گزید در یک منزلے دار الخلافت فتحپور رضاجوی بلند اقبال شاهزاده سلطان دانیال را باستقبال فرستادند و بسیار سران دولت را همراه کردند بست و سوم دی بسجود قدسی آستان سربلندی یافت و مهمان نوازی را روز بازار دیگر شد و خدیو عالم چون نقوش پیشانی طومار دل را برخواند و رقم فرخندهٔ ذاتی او در نظر در آمد بدست عاطفت برگرفت

نوازشهای سود و ستاره دولت که فرو رفته بر فراز پیدائی آمد و سرکشی از و فاگزینان غربت گرا که شورا به ناکامی درکشیده
بکامروائی نشاط اندوخت اگر در همگین بدخشیان زمانه والانگی بکار رود دیده آید که گوهر پاک آگهی را از آشوبگاه
ناتمیزی جدا کرده اند و اگر دوربینان بارگاه والا اندازه برگیرند ساده لوحی را بدبستان دانش اندوزی سپرده
زهی نیرنگی اقبال که عیار ایزدپرستی و آدم شناسی درین هنگامه همتوری میکرد و ندکار آگهان خرد پژوه
از گزند ناشناسائی رهائی می یابند و ساده لوحان هیولانی نقش را اینجا نگارین دل بدست می آید و گوناگون
شناسائی چهره می افروزد و میرزا بکار کرد روزگار که بیدارساز غنودگان شائسته نهاد است از خواب برآمده
پذیرای سعادت شده بود که بدین دولت والا بلندی یافت از سوانح شکست یافتن معصوم خان کابلی
گذاره آمد که از خودپرستی و ناتوان بینی بر لشکر بهاتی را به پیش آمد شهباز خان با زبان شکوه طراز عزیمت درگاه
درسر گرفت امرای صوبه بهار غیر از محب علی خان به تیز برنشستند عیسی از دوراندیشی بنگاه خویش بگذاشت
معصوم با شارت او بشیرپور میرچه آمد برخی ناسپاسان تا مالده دوازده کروهی ثانده بدست آوردند و زیر خلاف
توفیق یاور نشد که نظر بپیروی دولت روزافزون اندازند هیچ بکار درسر گیرد لیکن از سعادت منشی پای بست
انشر و آن شهر بزرگ را با بسیاری بلا دنگاه داشت سزاولان براست گذاری و تلخ گوئی شهباز خان را
بازگشت و دیگر جاگیرداران بهار را بهمراهی و یکجهتی به رهگرای مقصود گردانیدند فرمان والا شهباز خان رفت
که اگر دیگر سپاه درکار باشد راجه تودرمل مطلب خان شیخ جمال بختیار و بسیاری بندگان کارگذار یکدل را
رخصت فرمائیم عرضداشت که لشکر فراوان است و همه دل بکارگذاری نهاده و شتر و هم دمی به بنگاله درآمدند
و تسخیر ولایت بهاتی پیش نهاد دلیران سرچه پیرامی را سراسیمگی درگرفت بجنگ و درپراگندگی نهاد درکنار آبتبنا
آگهی رسید که معصوم در شیرپور توقف دارد و گذشتن لشکر از آب بخیال نمی آرد شهباز خان بگذاره شدن
و پیش رفتن روآورد و امرا دل بدین ننهادند بکاردانی و جدکاری راه داس و خواجگی فتح الله بهانه درنزے
و گرانپائی کام و ناکام ازان دریای بزرگ برگذشتند چون نزدیک سیدندان شوریده سر آبله پای گریز شد
و چندے دستگیر گشتند فراوان غنیمت بدست افتاد و کامروائی چهره برافروخت چون ملک را گذاشتند
و همه را از پی گریختگان رفتن سزاوار نبود و در ناحیه مال پیشتر از همراهان فروغ یکجهتی پیدائی نداشت
شهباز خان خواست که صادق خان و برخے دیگر را در سیانه بگذارد و خود با چندے پیشتر روانه شود مردم
بدان نگرائیدند آخر شهباز خان و شاه قلی خان محرم با جمعی از بندگان سعادت اندوز در اینجا توقف گزیدند
سعید خان و وزیر خان صادق خان محب علی خان سید عبدالله خان و گروهی دیگر هشتم بهمن روانه
پیش شدند راه اسن و خواجگی فتح الله با مینم اهمری گزیدند چنان می شتافتند که غنیم آگاهی یافته بیرون

شدی چون ملکی بدر رفته بود بدست درآمد و برخے غنیمت اندوختند امر البشیر پور میرچه بازگردیدند و ای
سماوی نیرو غبار دوئی و شورش و دوئی برخاست فیروزی بجلوه درآمد و غنیم بر در ناکامی نشست
از سوانح هزیمت یافتن رستم قاقشال او از سرفتنه گان شورافزاست از دون همتیهای مردم هجوم
فرومایگان کار آن نافرجام بلندی گرفت و درین هنگام که فیروزی جنود در شیرپور برهم
فراهم آمد معصوم بجانب فتح آباد او دلیه رویه شتافت و آن باطل ستیز درین سو توقف نمود
باندیشه آنکه درین صورت سپاه دو لخت خواهد شد بو که دران هنگام دستبردی بکار رود
زان پیشتر که از معصوم آگهی در رسد آن تیره رای بد واز ده کروهی لشکرگاه اقبال شورش اندوزد
شاه قلی خان محرم محب خان راجه گوپال داس میرزاده علی خان خواجه باقر و چندے
دلاوران همت گزین ره گرای پیکار شدند خواجه مقیم که دران نزدیکی بواقعه نویسی آمده بود
با بینی همراه شد آوازه رسیدن نادر دوستان آزمون کار شکیب مخالفت در ربود و امرا
تا شاهزاده پور نگاشتی نموده بازگردیدند از سوانح دوچار شدن فیروزی سپاه از انجا که
تباه بسیجی و غرض پرستی عقل صلاح اندیش را کالیوه گرداند و گوش حقیقت شنو را اسباب غفلت
آگنده سازد قدسی اندرزها سودمند نیاید و پندهاے روزگار چراغ آگهی برنیفروخت شهباز خان
رابد سگالی همراهان بشورش درآورد و راه مدارا بازگذاشت صادق خان دل از کار برگرفت و
بدل شکستگے زبان طلسم ساز برگشود آن گروه اگرچه همت جانفشانی داشتند خرد معامله دان
همراه نبود که دربرآمد کار نزد خداوند و بادشاه خداوند خود خویشتن بینی گذاشته بزم آرای دوستی یا هنگامه
افروز آشنائی هنجار گزیدندی با خود برنیامده در زیربار خواهش ناستوده خشم بی هنگام بودند شاهراه انصاف
یکسو گذاشته بیراهه رفتند اگرچه این گروه حرف خلاف بر زبان می آوردند چون نویسم که فروغ راستی بهره
نداشت همانا درین گلشن شادمانی نعیبه عوام برگرفته بودند در آگهی نا بهاسرائیدگان ترانه اخلاص ابر دو گونه اند
نخستین آنانکه آئین یکتائی را لبسو داندوزی خویش برگزینند بدین روش پایه خودکامی را بلندتر گردانند
واین گروه اگرچه لختے از بزرگان قدم فراترک دارند لیکن ژرف نگهان آگاه دل نام یگانگی برین سوداگ
نندگان ننهند و آن جهت مندی ناپایدار را وزنے نباشد دوم والا نگهان حقیقت پژوه که دل از غرض
دشمن را بفروغ دوستی نورآگین دارند و برگزیدگان دادار را بسروری برگیرند و شگفت تر آنکه این مالا فزا
سرمایه کامروائی چون کشاورز را علف ستور فراهم آید پس از درازی داستان و کوتهی گفتار هنگام مدارا
درشت گوئی و سخت گیری پیش گرفتند در نوا شورش معصوم خان برزبانها افتاد و قرار یافت که

چون غنیم دوجاست فیروزی سپاه نیز دو فوج شده رو در خدمت نهد بستم بهمن وزیر خان شاه قلی خان محرم صادق خان محب علیخان راجه گوپال کجک خواجه و برخی دیگر شکست معصوم خان بر خود گرفته جدائی گزیدند سعید خان شهباز خان بهار خان سید عبدالله خان میرزاده علی خان بابوی منگلی ابابکر از حصه برادران ترسون خان تمر بخشی شاه قاسم و چندی دیگر بدهمان حدود بوده بیچاره گری بدنهادان انصوب بر نشستند و خانگی پرخاش هر روزه یکسو گشت و هر جوقی روی در خدمت آورد و از سوانح فرستادن مرزبان کشمیر پور خود را بدرگاه والا یوسف خان چون خود را پرورده و برکشیدهٔ درگاه والا میداند یعقوب پسر کلان خود را با نفائس آن دیار بملازمت فرستاد که در خدمت حضور سعادت اندوز دو سرمایه پایندگی اندوزد و پیمان تجمل شود بیست و نهم بهمن آمده بدولت کورنش رسید و پذیرای نوازش شد

آراسته شدن بزم کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

آگاه دلان ژرف نگاه و شناسندگان راست اندیش از پاسبانی هیچ چیز نغنوند و نگاهداشت آن مهین گوهرهای ایزدی رضامندی شمرند نخستین استخوانی کاخ مردم را در ایزدی عمارت برشمرده پاس آن دارد و گناهگاران تیره رای را بدرشت گفتن و زدن و آواره ساختن و بند کردن چاره نماید دوم چراغ خرد از تند باد طبیعت پرستی نگاه دارد و گونیای بایست آبادی دین و برون از دست نهد سوم خواسته که برآمد کارهای دینی و دنیاوی بدو وابسته است بشائستگی فراهم آرد و بجای خویش رساند چهارم عرض خواهش و خشم را فرمان پذیر خرد داشته ناموس مردم بتاراج ندهد و بسیاری آبروی نسب که دو سه چهار چمن دولت سرسبز دارد پنجم نسب در پیوند آدمیان پخته را دوتائی بخشد تا فرزندان سعادت سگال چهرهٔ هستی برافروزند زمین شوره و تخم پذیرد از این راستی داستان برگوید لله الحمد که شهریار زمان ما بهمه وارسد و مایهٔ کار آگهی افراخته دارد و خاصه در کار کرد عرض پنجم اگر چون وارستگان تنهائی گزین پیوند یگانگی بکار نرود و هر آئینه سرچشمهٔ گرامی نوا نیاشته گردد و دریای ایزدی فیض که از دیرگاه روانی دارد در برزن او فرو شود اگر گوهر هستائی فروغ بینش نگیرد و در کمتر زمانی زلال زندگانی شور را به گرد واپیچ و بخاطر قدسی رسید که پارسا گوهری در عقد اختر برج شهریاری شاهزاده سلطان سلیم درآورند تا از نوید آن کار آگاه دولت را تازه افروزشی پدید آید درین هنگام بعرض همایون رسید راجه بهگونت داس کچهواهه که از عقیدتمندی بپایهٔ والای عمارت برآمده با گزین نسب شرائف حسب را که ستوده خواهست فراهم آورده دختری دارد گوهر پارسائی پیرایهٔ بزرگ نژادی او ست بسیرت و صورت آراسته آرزوی این خاندان انکه آن پاک سرشت بدان شکوهی مینو مثال پیوند جاودانی یابد شهریار قدردان خواهش

پذیرفت وگروهی را شادی آموده گردانید و از آنجا که پیشینان این راز نهانی بر ملا اندازند و هنگامه آرایند او رنگ نشین اقبال برای جشن آرای کارشناسان جدگزین نامزد فرمود در کمتر زمانی دو تنانه خاص و عام را آئین ببستند و نظارگیان دشوار پسند را دل از دست رفت جشنهای شوق افروز و مجلسهای غم زدا انتظام گرفت و بخشش و بخشایش را روز بازار شد عشرت و شادمانی را پایه بلند گشت رسوم ساچق و نثار و دیگر نیک عادتها بروش بزرگان والاهمت پدید آمد پنجم اسفندارمذ کشور سران و بزرگان دولت منزل راجه را بفروغ قدسی قدوم روشنی افزود و پیوند تلکهتی بگزیده آئین انجام گرفت و همان روز آن پیکر قدسی را بشبستان اقبال آوردند و طرب کده زفاف آراستند قطعه

این دو نهال امید کباد کنند عقد — از برای انتظام دین و دنیا بسته اند
در نگارستان دولت نور چشم شاه را — حجله چون پرده های دیده نگین بسته اند

برادر صوری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم در آورده هر مصرعه آن تاریخ سانحه دولت افزاست قطعه

زهی عقد دریای سلطان سلیم — که پرتو دهد سال امید را
قرانی شده ماه و ناهید را — ز پیوردن آفتاب دو دل

امید که این پیوند جسمانی فروغ افزای اقبال گردد و فرزندان والاگهر دربر خیزند

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی بار سوم

درین هنگام که زمانه جوش نشاط میزد و عالمیان هم آغوش شادمانی قاصدان فرخنده پی از صوبه گجرات رسیدند و نوید تازه فیروزی رسانیدند ایزدی سپاس ابار گاه بلند برزدند و زبان کار کردار و زکا خیرباد عروسی برگذارد بخردی که شکوه افزائی را پیرایه ایزدی نیایش گرداند و زمان زمان درین پایه شهنشاهی آگاهی برافزاید هر آئینه کارگران آسمانی بپرستاری او برخیزند چنانچه دولت شاهنشاهی باز گوید و این شگرفنامه لختی بسراید گذارش یافت که بدگوهران فرومایه گجرات مظفر نافرجام را دست آویز شورش گردانید و با هجوم مردم و فراوانی مال چگونه پی در پی خجلت زده ناکامی گشت وقت آن بود که آن شولیده مغز از گران خواب غفلت بیدار گردد لیکن از آنجا که غرض بینائی بر دو سود را در زیان وانماید روزگار قدر سے کالای دینوی داده برکشید تا از مستی شبیگاه رسوائی افتد آن بخردان را سرمایه بزرگی پیداست فراوان خواسته در خانه بزرگان نیز فراهم آید دستمایه سری و سروری نشود و آن پرتو فرا ایزدی است و نیروی تکاپو بدست نیاید قطعه

سرکشد باسر و در بستان کدو — لیکن این سر برکشیدن سروری است
خود کدامی سر سزای سروری — آسمان داند که از سرو و کدو

چندین خوبی ستوده در مردم نژاد فراهم آید تا شایسته افسر فرمان روائی شود و اورنگ نشینی را سزاوار گرد دشماره آن از من کج مج زبان بر نیاید لیکن لختی برگوید و نمونه بروی روز اندازد نخستین دریافت والاتا مرتبه شناسی فروغ گزار بخشد و حق برفراز پیدائی برآید دوم هنگام داوری خویش و بیگانه دوست و دشمن را یکسان بیند

تا ستم رسیدگان بی زبر روزگار کامیاب گردند و بدگوهران مردم آزار بیغوله نشین ناکامی آیند سوم خداداد دلاوری تا
شکوه ستمگاران از داوگری باز ندارد و هنگام شورشها از جای نرود چهارم جدکاری در جهانبانی شب از روز باز نشناسد
و راحت بر محنت نگزیند پنجم زرپاشی عالی سیم و زر را در پیشگاه خاطر او وزنی نباشد به بخشش و بخشایش جهان زرینه را پرستاری
بدست آرد ششم فراخ حوصلگی ناخوشیهای روزگار بگشاده پیشانی بردارد و از ناکامی و تنگنای غم در نشود هفتم
دگرگونی کیش و مذهب از پاسبانی باز ندارد و دگر باگروه مردم را یکی باشند تا ظل الهی فروغ بخشد هشتم مهر افزونی
از ناخوشی مردم آزرده گردد و بکوشش خوبی و چاره گری نشیند تا سر تابان کج گرا غاشیه بندگی بر دوش کشند
و غبار دوئی از نزهتگاه دولت برخیزد نهم گزیده تدبیرشناسی بکردار رساند و بایست وقت را شایستگی برگزارد
آغاز بدکاری بگشاید و آشوبگاه جهان آرامش پذیرد دهم کم آزی خواهش ناهنجار را از پا دراندازد و از
گزیده خرد برگذرد تا خشم از چیره دستی باز ماند و روز افزون دولت چهره برافروزد یازدهم رای زدن
بروانش و بینش خود اعتماد نکند و از کارآگهان پژوهش نماید و هر کس را از برنگشاید و از دیده ورخیرگال شرم
باز ندارد تا گزند روزگار بدو نرسد و دائمی نشاط جلوه گراید دوازدهم تقلید و شهنی همواره تحقیق و درستی پیشکار
او باشد و دلیل براستی شعار تا از دید فراوان مردم بروشنی خاص انجا نرود و از جستجوی عجب نشکیبد القصه
چون مظفر ازین جوها بهره نداشت و فراوان خواسته او را کالیوه ساخته بود با آنکه دو باره سر بشور لیسنگ او باز آمد
عنان خود باز نگرفت و در افزونی شورش شد آنه و هنجار گشاده هنگامه آرائی بر نشست کس همتان
تر نبده گرد آمدند و در قصبه کوندل پانزده کروهی جوناگده رفته فتنه جوشید با امین خان غوری خام طمع دوستی
انداخت و میان بهستی سرائی زر باگرفتند و پیوستن را بهنگام دیگر انداختند آن بدگوهر بکمینگاه فرصت نشسته بود
و درین هنگام که فیروزی جنود باز گردید و تیولداران آن سرزمین از شورش کمتر چیزی بدست آمد سختی
پراگندگی راه یافت آن شوریده رای قابو دانسته گردن افراخت خانخانان قلیچ خان را با برخی کارشناسان
خدمت دوست بپاسبانی احمدآباد گذاشت و دو فوج را دو طرف نامزد گردانید میدنی رای بیگ محمد توقبائی
سید لاد سید بهادر کامران بیگ ام چند اودی سنگه خواجه بردی و نصرت منداران را در موضع شرله هفت کروهی
وندونه گذاشت شیان بهادر محمود سبزواری شیخ محمد هروی میر محب الله میر شرف الدین بنیاد بیگ بهگونت رای
و جوقی سپارزان کاردیده را در همراهی هشت کروهی شهر بر نشاند و سید قاسم را با سادات باره بار پتن گذاشت
و خود با نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد و دیگر دلاوران نبردآزمون دوازدهم آذر ماه الهی آن بدنهاد روانه
شد او در موربی چشم بر راه زمینداران داشت و هر طرف فرومایگان فرستاده مال می اندوخت و راه چون بیکار
رالیغائی گردانید درین اثنا رسیدن فیروزی جنود بهر پاینها افتاد آن بدگوهر را سراسیمه گردانید بجانب کهری

دراحوت کوٹ که از بزرگ شهرهای گهاٹی واره است شتاب آور دخانخانان اُرد ورا گذاشته تیزروی
پیشگرفت از بیرم گانو تا کهرری شصت کروه آبادی بنود غازیان نصرت قرین آذوق برداشته بهر
شدند آن سرگردان بادیهٔ ادبار نتوانست پای افشرد و بصوب کوهستان باره شتافت آن کوهستانی بلند
نزدیک رباهی شور بسی کروه درازده کروه پهنا آبهای گوارا و میوه های خودرو فراوان در دوار کابیست که هی
شمال رویه اوست افواج گیهان کشا دران نواحی پای همت افشردند و میان ازین آگهی لابه گری پیش گرفتند
وار آمدن آن وا ژون بخت بدانسو و همراه نشدن خود دست آویز دولتخواهی گردانیدند امین خان غوری
که پسر خود را به پرستاری فرستد میر ابوتراب رفته پور او را آورد و نهال آرزوی او طراوت پذیرفت و کلای جام
پیر گذارد ند مظفر نافرجام در چهل کروهی شخوت آرا است اگر برخی تیز دستان نامزد گروند هر آئینه بدست در آید
خانخانان جریده روو رتگاپو نهاد و نشانی از و نیافتند گزارش رفت که ازین سرزمین بکوهستان برره رفته است
خانخانان لشکر منصور را چهار توپ گردانید برخی بسرگردگی نورنگ خان نامزد گرد و فوجی بخواجه نظام الدین احمد
همراه ساخت و لختی دلیران کارطلب پیش یاری دولتخان لودی سرجوستی بگوشهٔ ازان ملک در آمد و راجپوتان
آن مرز سخت آویزش نموده نقد زندگی در باختند دآن آباد زمین نعمائی شد و فراوان غنیمت اندوختند اگرچه
ازان پریشان روزگار نشانی پدید نیامد لیکن حیله اندوزی و فریب آرائی جام خاطرنشین شد همانا آن
شوریده بخت بحوالی ولایت جام رفت و پسر خود را پیش او گذاشته خود باحمدآباد شتاب آورد خانخانان
رفتن او را بدانسو هیچ برگرفت و مالش جام را پیش نهاد همت گردانید و نیز برین خیال که فیروزی سپاه از
شنودن خبر مظفر سراسیمه خواهد شد شور گزینان فراهم آورده پیش آمد و در چهار کروهی از گران خواب خودبینی
بیدار شد و بزاری و لابه گری روی آورد و بمیانجی ورای درگاد کلیان رای خواهشهای او پذیرائی یافت
چنانچه پسر خود را با فیل شترزه و دیگر تنسوقات روانه کرد و در پناه نیکوبندگی درآمد خانخانان از ده کروهی
توانگر که نگاه اوست بازگردیده بصوب احمدآباد شتابان شد و حواشی موربی آوارهٔ فیروزی اولیای
اقبال دولت و آواره شدن آن ناسپاس نشاط آورد آن سرگردان بادیهٔ ادبار بفسون سازی
زمینداران بدگوهر بصوب احمدآباد و زربندگان نافرجام فراهم شدند خوجه که رودهاله بود با لشکر انبوهی
یکجا شد و دیگر جاگیرداران سامان پیکار پیشگرفتند آن شخوت گزین باندیشه آنکه لشکرها یکجا شود و کار بدشواری
کشد خود را نزدیک پرانتی رسانید اولیای دولت صفها برآراستند مدن چوهان رام چند اودی سنگه
سید لاد سید بهادر سید شاه علی بیونت دکنی کیسوداس راٹھور باکه راٹھور و دیگر مبارزان هراول کارنامها
دلاوری بجا می آوردند و درگرمی زد و خورد خواجم هردی با برخی تیزدستان قلیگاه و بپیوست آن شوریده

ج سوم

۲۹۴

راه گریز سپردو اگرچه بسیاری از بهادران لشکر منصور زخمی شدند لیکن سران مخالف مثل قربان علی بهارگی وشیخ عبد الله و صالح سیانه و تیمور حسین و گدا بیگ به نیستی خانه در شدند بنیروی اقبال روزافزون شاهنشاهی فتحی جگر چهره نشاط افروخت و ناسپاسان بدگوهر لختی بکوی نیستی و طائفه در نشیب خمول فرو شدند و شورش بآرامش گرائید گیهان خدیو را نوید شادمانی در خدا پرستی و داد دهی افزود و شگون دیگر بر فرخندگی عروسی گرفتند

آغاز سال سی ام الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور از دور سوم

درین هنگام نشاط افروز که بزم عروسی طرب آمابود و فروغ آذین نظر فریب گلگونهٔ بهار چهرهٔ روزگار برافروخت و گلشن دولت را طراوتی تازه پدید آمد و رنگ نشین اقبال بر فرخندگی همایون جشن مژده دیگر بر گرفت و آئین را نو طرزی برنهاد قطعه

جشن فرخندهٔ فروردین است | روز بازار گل و نسرین است
بچه ماند بعروس عالم | که سبک روح گران کابین است

پس از سپری شدن شش ساعت و پنجاه و هفت دقیقه بفرخی و فرخندگی فروغ افزای شب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد و نود و سه هلالی ببرج حمل پرتو انداخت خدا پرستی را دست باف عشرت جلوه گر ساخت بخشش و بخشایش را بارگاه دیگر زدند سرآغاز این همایون جشن امرای برار بسجود قدسی آستان سربلندی یافتند و بنوازش خسروانی کامیاب خواهش آمدند آن معموره ایست از جنوب دهلی پیوسته بولایت مالوه حال او در آخرین دفتر نگاشته آید در تصرف مرتضی نظام الملک بود با زمندی و بدهم نشینی از کار خود کناره گرفت و سخن سنگری قدسی ارواح برنشست آن کاریست خطرناک وارستگان پارسا گوهر را بر همنونی و دیدبانی راه بیهودگان کمتر دست دهد تا بتردامنان پای بند چه رسد و کمتر زبانی گوهر تابناک خرد بسیچال سودا در افتاد و بزیانکاری دین و دنیا سراسیمه سر شد از پروانیان دل گرفتگی روداد و آمرزش بنا نزدیکی قرار گرفت نزدیکان کار ازبیش خود گرفته او را دستاویز سود مندی گردانیدند صلابت خان چرکس سودا در مزاج او راه یافت و بر سر آن ملک چیره دستی گرفت کنه بدگمانی نهاد و سخت گیریها که آئین بدستان دنیا باشد در میان آورد و در برانداختن تیول داران برار شد میر مرتضی سبزواری که سر آمد آن گروه بود با خداوند خان مشهدی و جمشید خان شیرازی و چینداخان دکنی و شیر خان تونی و دیگر مردم لشکر بافراهم آورده بحوالی احمد نگر شتافت او بسرگرمی پور نظام الملک با ویزش برخاست از هر دو سو بسیارے فرو شدند سرانجام کار شکست بر براریان افتاد و جمشید خان دستگیر شد و فراوان مال او دست داد و ندیار اتی بدولت ران دیار شناختند روی نیاز بدین دولت جاوید طراز آوردند و امرای سرحد ایشان را باز داشته بعرض همایون رسانیدند قدسی منشور شرف نفاذ یافت بارگاه مادر بر روی جهانیان هرکه بناگزیر هم پناه برد کامیاب

خواهش آید درین هنگام بهجت افروز بسجود قدسی آستان رسیدند و تیرگی نخست بر زدوده آمد گوناگون نوئینها یافتند و منصبهای سترگ و جاگیرهای آباد کام دل برگرفتند و هر روز تازه جشنی آرایش میهمانیت و جرایدِ روزنگاره نیکنامی برمیشد یکی از نوئینان بزرگ سرمایهٔ پیرایش آن از اقبال روزافزون دریوزه گردی و شهریار کام بخش که خویش ساز بهار معنی است بقدسی قدوم نورآگین ساختی ببیت شاه بر تخت سعادت بزرگوی و نکته سنج ❊ با دل دانش پژوه و خاطر حکمت نیوش ❊ روز فروردین جشن شرف کشورخدا انجمن والای برآراست و نیایش دادار بیهمال را پایه افزود نظم

بمانا دتا جاودان نام او ❊ همی مشتری باد فرجام او ❊ از و دیدم اندر جهان نام نیک ❊ ز گیتی مرا باد فرجام نیک

درین سور بزرگ بندگان سعادت گرا بافزونی منصب سربلندی یافتند شهاب الدین احمد خان ایالت مالوه کرامت فرمودند راجه بهگونت داس پنجهزاری شد راجه تودرمل چارهزاری شد زین خان کوکه و میرزا یوسف خان دوهزار و پانصدی عبدالمطلب خان هزار و پانصدی راجه آسکرن هزاری حکیم ابوالفتح هشتصدی شیخ فرید هفتصدی میر جمال الدین ششصدی برهان الملک پانصدی و راقم شگرفنامه را بی دست آویز خدمتی بمنصب هزاری سرفراز گردانیدند امید که نیکوخدمتی چهرهٔ سعادت برافروزد و چون شناسای گیهان خدیو برروی روز افتد همگی سران لشکر بوالاعنایتها اختصاص گرفتند همدرین روز امیر فتح الله شیرازی را بامین الملکی بلندپایه گردانیدند و فرمان شد که راجه تودرمل مهمات مالی و ملکی بصوابدید میر روبراه کند کهن معامله‌ها که از زمان مظفرخان تشخیص نیافته بود بانجام رسانند آنچه بعقل دوراندیش رسد عرضه دارد و میر با دلی آزاد روی بدین کار شگرف آورد و بکار آسانی خویش فصلی چند بعرض رسانید از ین پاسخهای رهنمای خود ساخت برای کارآگهی بجنس نگاشته آمد نخستین آنکه آماره نویسان حسابها را تنقیح نداده اند و پاسبانی آیتهای مقدس نشده اساس اینکار را که بر تحقیق و تشخیص است بر قیاس و تخمین نهاده اند دران سال که همگی قلمرو خالصه شد کارگزاران سلطنت از فزونی کار بجز برسیده فراوان بقایا نوشتند و به پنجم و ششم بخش فیصل دراز دستان کام دل برگرفتند و پارسایان بجان کاهی افتادند و آنان را که اندک لغزش رفته بود در فراوان خواهش از دادن باز داشت اگر آواره نویسی از روی شناسائی نوشتی ناخوشیها برافتد دیگر آئین بود که مال ستانندگان بر رعایا یافته بدهند و فهرست بگیرند و نویسندگان مدار حساب بران گذارند اکنون سررشته از دست رفته است هرچه عمل گزاران خالصه بنام کشاورزان مینویسند و آن زار دیوشش خیانت سیگردانند از پیش میبرد و باید که سپس آن دو سند را بکار دارند دیگر حساب نویسی را هر سال کامل می نهند یا نسخهٔ کروری که بادیهایان میصرفه گو نگاشته اند و ازین که

بسیاری زندانی اند داوری آنست که بازخواست راپیوسته سال بی تزویر برنهند دیگر از خواسیدگی
عمل گزار گماشتگان چیره دستی نموده اند و از هرزه گران ناستدنی برگرفته نگاشتهای مخصص و قابض
که بزبان روزگار کاغذ خام گویند و اوراپیواری از قرار واقع همه را واگوید شایسته آنکه هرچه دران نوشته
بنام او باشد جواب گوید و گرفته فرستادگان اگر حاضر نسازد و بازدهد ورنه ستمگر از عهده برآید و هرچه بنام
چیره دستان از قانون گو و مقدم و باکار برآید آنها پاسخ گویند دیگر آنچه ازین گونه زیادتی پیدائی گیرد
آنرا در بقایای رعیتی رانند تا از وجه سال آینده محسوب داشته دوباره خواهش نکنند و نیز از عامل
بار دیگر بخش و بهش نبرد چنانچه سیاق نویسان حال بلبه را که بزبان قلم استیفا فی و اخراجات گویند
طلبدار نیند سوم وجه کسی را خواستگاری ننمایند دیگر نشیب و فراز آبادی بر همگنان روشن است
اگر در موضعی زمین از شیاری شد کاری افتد در جای دیگر بکوشش او آباد میگردد و همچنین اگر
جنسی نقصان می پذیرد و تدارک آن جای دیگر میشود و اهل سیاق تنهاگی را دیده نگاه نظر داشته
بازخواهش میکشایند اگر در جمع مبلغی نگاه رود هر آئینه سرمایه کشاورز آسودگی و افزونی
خواهد بود دیگر مستوفی چهارم حصه عمل گزار را بجهت گذاشتن بقایا نگاه میدارد اگر از دیر اینست
یا سرکشی هرزه گران و تکاپوی عامل سودمند نیامده یا بجهت معزول شدن اوست تا هنگام
او را جرم نباشد و اگر در بازخواست مال مساهله رفته آن جهه را بران باقی نویسند بشرط آنکه بقایا توجیه
نماید دیگر چندی یکونک عامل مقرر میشوند و علوفه معین مدت بروی می نویسند گاهی پیشتر
میمانند و ماهواره آن نیز می ستانند و مجری میشود اگر آن بودن ناگزیر بود بخرج او رانند و بعد
چنین سرگذشت را عرض دارند دیگر اگر طلب حسابی عامل و تابینان بیش از عمل بخرج او
رانده آید هر آئینه معدلت خواهد بود دیگر عمل گزاران پس از عزل برای تحصیل بقایا در پرگنه
میمانند اگر علوفه حسابی آن زمان را و طلب مدتی که نشان عزل باو نرسیده باشد ماهیانه زمان
راه در خرج او مجری دهند از داوری میدانند دیگر اگر ماهواره عامل و تابینان داعی پس از
عزل بری که در درگاه کشاک داشته باشند بتصدیق چوکی نویسان بخرج و باقی او مجری دارند
سرمایه آسایش میگردد دیگر کاه ماهیانه کوکلیان بر بقایای پیشین عمل نوشته اند و بجهت آنکه رعایا
نیستند یا قبول ندارند یا سرکشی میکنند وصول نیافته عامل اگر بکارسازی آنجماعت ماهواره داده باشد
آنرا مجری دهند دیگر بکارگزاران گرفت و گیر نمایند چراغ ضد شناسی کردی و پاسخ آن گروه آنست
که بعرض همایون رسانیده ایم و جواب نیافته اگر واقعه نویسان این سررشته را نگاه دارند جواب را

بو کلاهی ایشان سپارند راه گفتگو بسته خواهد شد دیگر اگر عامل نیمه از پاس زمان کارگر تنخواه یابد
مایهٔ آسودگی خواهد شد دیگر بجهت عمل گزاری بشمار اسواران یا نیمهٔ آن پیاده ستد نشود و عامل پیشتر نگاهداشته
اگر ناگزیر باشد معتبر دارند دیگر قانونگویان را از اوان سود میرسد اگر از هر پرگنه یکی بدرگاه باشد هر آئینه
آگهی مالش یابند دیگر خزینه داران پرگنات را دادنی بسیار است چندی کار آگهان درست کردار
نامزد گردند تا این شغل بانجام رسانند دیگر آنچه عمل گزاران پیشین باقی نوشته اند تحقیق ناکرده نستانند
دیگر هر که اقطاع خویش آباد گرداند یا ملاحظهٔ غله بخش و سراسری زمان زیان زدگی و خرابی محال دیگر اگر
توفیر برآید آنرا در اضافهٔ منصب و علوفه اعتبار کنند دیگر اسپ سپاهی سقط میشود و همان زمان
اسپ دیگر میخرند و تذکره درست مینماید و گاه پس از دو سال یا پیشتر اسپ عوضی برگیرد در نخستین سپاهی
زیان زده گردد و در دوم نقصان مال بادشاهی و نیز از دوردستی اسپ نیاز در داغ رسانید
اگر تاریخ نیست شده است علوفه باز پس گیرند کار دشوار میشود اگر از ناس رالعوض آن دارند و از آن وجه
گلسته نگردد سرمایهٔ آسایش خواهد بود چون این فصول از خیرسگالی نگارش یافته بود پذیرفته آمد حسابها
روبراه شد و بکوشش آن دانای نیکو بسیج دارالوزارت نشاطگاه خلائق آمد از سوانح ریختن آبروی
معصوم خان کابلی هر چند از تباه بسیجی و عرض پرستی در عزیمت امرا پراکندگی راه یافت گاه آن بود که
ناسپاسان نفسی چند بکام دل برنشینند از انجا که سماوی تائیدی هم بود و اقبال روز افزون به بیناکی در افتاد
معصوم بدان صوب که گذاره آمد شتاب آورد از دگرگونی آنها و آوازه رسیدن فیروزی جنود کارے
نیارست ساخت استوار جای برگزیده در اساس برج و باره شد و در مقام ترمهانی که گنگ و جمن
و ساکتی باهمی پیوندد دو قلعه بنیاد نهاد بیگ محمد و الغ و چندے بدگوهران را با برخے زمینداران
در انجا گذاشت و این را در بند اندیشید و خود بستر گ جا گرفت و امرا بشائستگی هنگامه آرای پیکار شدند
عیسی کاردانان فرستاده بلابه گری درآمد چون نشان پیشانی پیدائی نداشت بگوش در نیاورده بر
کشایش قلعها همت بستند سخت آویزش چهرهٔ رادمردی برافروخت و هر بار غنیم بانبوهی راه گریز
سپرد بست و یکم فروردین لشکرے فیروزی هنگامهٔ نبردکشتی برآراست در کمتر زمانی یکی را برکشودند
و بامداد دیگرے را دلیران ناموس دوست غنیم درهم شکسته بمعصوم رو آوردند او تاب نیاورده
دریانوردی پیش گرفت و از هجوم ناسپاسان و شورش دریاکشتی فرو شد بتکاپوی برخی نیمجانے
بکناره برد و بار دیگر آبروی او ریخته آمد و اولیای دولت سپاس گزاری از سر گرفتند از سوانح سزا یافتن
ترخان دیوانه و خاطر اینلاچق از پیشین مالش بکنج خمول در کمین فرصت بودند درین هنگام که امرا شادمانی

خواب بی پروائی داشتند طاهر بتاج پور رفته گرد شورش برانگیخت و تمرد بخشی بیکار ناهنجار کرده شکست یافت و آن باطل ستیز سرمایه بدمستی بدست افتاد و ترخان دیوانه بدار الملک ثانده آمده غبار افزای فتنه شده برخی خانهای بی نسبت آتش درزد شهباز خان قاسم خان محمد خان نیازی جوقی دلاوران را بمالش فرستاد در کمتر زمانی آواره دشت ادبار شد و در ولایت مورنگ بپیغوله تیره نشست و بر فرق آن دیگر نیز غبار ناکامی بیخته آمد از سوانح فرو شدن حبیب علی پور محب علی خان چون امرای بهار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی نام افغانی چندی را آورده و دست بتاراج برگشود حبیب علی از شورش جوانی برجوشیده ساز پیکار ناکرده فیروزی آراستند کارنامه دلیری بجا آورد و نقد زندگی درباخت محب علی خان ازین آگهی کالیوه شد و هر چند در رفتن بیتابی نمود امرای بنگاله نگذاشتند شاد قلی خان محرم را که از دیرباز آرزوی قدسی آستان داشت بمالش آن فرومایگان فرستادند که این خدمت بانجام رساند و بدرگاه بهد در کمتر زمانی با سپاه بادافراه رسیدند و گرد شورش فرونشست از سوانح قرار یافتن بنگاله بصادق خان گذارد و آمده امرای بنگاله از خودبینی و غرض پرستی رشته یکدلی برگسیختند صادق خان با برخی یکطرف را بر خود گرفت و شهباز خان با گروهی بجانب دیگر از آنجا که ناشناسائی در مالش بود جدائی سود مند نیامد و دست از کار باز داشته بکین توزی یکدیگر نشستند از پیشگاه خلافت خواجه سلیمان را باندرزگوئی فرستادند و فرمان شد یک کاره و گروه مخالف فرمودن شایستگی ندارد کاردیدگان خیر سگال انجمن برسازند و در سران سپاه ژرف نگهی بکار برند هر کدام که انتظام بنگاله بر خود گیرد دیگر بصوبه بهار بازگردد و خواجه نخست پیش صادق خان رفت و از خامکاری بی آنکه هر دو طائفه فراهم آید بر خود گرفت و شهباز خان و سعید خان و دیگر مردم ازین درهم شده بی آنکه آن ناحیت سرانجام یابد برآمدند از سوانح آویختن شهباز خان بسنگرام با آنکه سعادت بازنید و خته بهواره با امرای بهار دست از خدمت گذاری باز نکشید و از خوب کرداری راجه تودرمل او را پسر خوانده بود شهباز خان از غرض پرستی در بازگشت بنگاله در برانداختن او شد او بتنگنا در آمده به پیکار نشست چون کار سخت در آستد سعید خان جدائی گزیده بهار آمد شهباز خان پورن مل زمیندار کیدهور را که با او دشمن بود در نوا ساخت و در شکست آن بومی تریار در اندیشید و از نافهمیدگی در کمتر زمانی او را زبدانی ساخت راجپوتی که بیشتر با و بسر بردی و درین نزدیکی از و جدا شده بسنگرام پیوست دهواخواهی او بجان گرای شهباز خان آمد و در کمین آن نشست روزی در نشیب گاه شهباز خان سیکی با پورن مل

حرف سرائی واشت آن سرگذشتهٔ بی آنکه ژرف نگاهی بکار برد بخیال شهباز خان شمشیری حوالهٔ پورن مل از تیز دستی برگرفته اورا از هم گذرانید و شهباز خان غور ناکرده آن بیگناه را پاداش ساخت از سوانح فرمان پذیر شدن عیسی زمیندار از آن باز که بلشکر منصوران گزند رسید که لختے گذارده آمد سترگ بیمناکی داشت و از رسیدن فیروزی جنود کالیوه شد و چون بزرگان لشکر را غرض پرستی از راه برد و از کوتاه بینی بایکدیگر در افتادند آن بومی لختے دم آسایش برکشید و از عاقبت بینی کاردانان پیش صادق خان و دیگر سران لشکر فرستاده لابه گری پیش گرفت و قرار داد که معصوم خان کابلی را بحجاز روانه سازد و خود چون بندگان سعادت سرشت خدمت گذاری نماید و یکی از خویشان را بر آستانهٔ خلافت پرستاری فرستد و گزین پیشکشی روانهٔ درگاه سازد و آنچه دران شورش از لشکر همایون رفته باشد باز سپارد و در سامان این کار بود ناگاه شهباز خان و سعید خان و دیگر امرا چنانچه گذارش یافت برآمدند آن بدگوهر سررشتهٔ پیمان از دست واهشته بدر از خواهشها افتاد و امرا از ناسپاسی برخی ولایت باو بازگذاشتند و او نخستین فرمان پذیری گرفت فیل و توپ و جز آن که بدست او درآمده بود روانهٔ درگاه گردانید و معصوم خان را اگر از بداندیشی گسیل نکرد لیکن قدرے از فتنه اندوزی باز داشت شهریار در بیت پذیرش فرمود لیکن برآمدن امرا بدانسان پسندیده نیامد خواجه سلیمان بعرض رسانید چند آنکه گفتم شهباز خان روزی چند توقف نماید از خشمناکی قبول نکرد و او را همراه ناظر دولت ساخته باز بدان صوب فرستادند تا اکار آگاهی پذیرد و امرا از نکوهش بستر آنماید از سوانح فرو نشستن شورش اولیا می گرداینی درین هنگام که دریا لختے بآرامش بود و امرا بجهت آنکه عیسی قرار داد خود را انجام نبرد در نواحی آدلیه چشم براه داشتند آن شولیده عقل بدستیاری سلیمان شبرنی غبار فتنه برانگیخت و هنگامهٔ افغانان فراهم آمد دست تاراج برگشود و بر صالح پور وزیر خان شتاب آورد و در حوالی بردوان پیکار برگرفت و گزین آویزش نمود بردوان حصاری شد امرا ازین آگهی فوجے روانه کردند و خود تیز ادبی شتافتند پیش فرستادگان چون بنشش گروهی غنیم رسیدند پاره سران تباه اندیش دست از محاصره باز داشته بکارزار برخاستند کند اوران کارآگاه کنار دریای ننگل کوٹ پای همت برفشردند و در همان نزدیکی فیروزی جنود نیز پیوست و ازین که دریا پایاب فیل بود عشرت دیگر روداد درین اثنا ناظر دولت و خواجه سلیمان از بارگاه خلافت در رسیدند و نوید گشایش و بهروزی رسانیدند در کمتر زمانی برابر دائرها دو قلعهٔ گلین برساختند تا هنگام گذشتن مخالف چیره دستی نتواند کرد سی ام خرداد بزم فیروزی و انجمن نشاط آراسته شد

تمام آن سبب ریزش ابر بود بامدادان سپاه در بارش گذاره شدن گرفتند برخی آدم و اسپ را سیلاب بر
و غنیم از کوتاه بینی پرده برکشید صادق خان صفها آراسته بقلعه در شد و خود را بخواب انداخت کار آگهان
برگذاشت تا فوجها از هم نگسلد چون نیمروز سپری شد باطل ستیزان بدان خیال که امروز آویزه نمیشود بنگاه
باز گردیدند درین هنگام صادق خان بسیج پیکار در سر گرفت و با مراگفته فرستاد همگی اندیشه عنان تا بی آن
گروه بود اکنون بکارزار برنشیند دلاوران پذیرفته باویزش درآمدند غنیم با هزاران سراسیمگی دو بخش شد فوجی بر
وزیر خان آمد و فوجی برپیکار صادق خان و محب علی خان غرمنه جان فشانی و جانستانی گرمی پذیرفت
و بلا و مردی را بازار دیگر شد ناظر دولت و سید مبارک و خواجه سلیمان در دست حریفان ناخجیان پیوسته
نمایان کارها کردند و صادق خان بشائسته آئین غنیم جو در را بر داشت و درین هنگام میدانی برگرفت
و شکست که وزیر خان و آن گروه را پای همت از جا نرود و محب علی خان و میرزاده علی خان و کمکب
خواجه جدا شده بدان مصاف پیوستند و در کمتر زمانی آبروی مخالف ریخته آمد و باسمانی تائید بزرگ
فتحی نشاط آورد نزدیک سه صد کس غنیم نیستی سزاوار شدند تا صد کس از غازیان جان اقبال
جان بسپنجی بازسپرده جاوید نیکنامی اندوختند و در نگاشتی هزار کس از گریختگان را روزگار سپری شد
و خاربن فتنه ازان ملک بر کنده آمد زیر دستان بنیایش گذاری نشستند از سوانح فرو شدن
دستم قاقشال نیرنگی اقبال شاهنشاهی باکه توانا اندازه گرفت و شکرنگاری او که بر شمرد آیدان بدگهر
که چاره گری او را سعید خان و شهباز خان و بهار خان و بسیاری مجاهدان دولت بر خود گرفته بودند کاری
از پیش نرفت و امر غسانه چندی میانه مردم نقش هستی ستره آمد چون امرا از تیره رائی آن ناحیه را انتظام نموده
متوجه بهار شدند آن شوریده مغز با بسیاری قلعه مکوره گهات را گرد گرفت ناظر سیف الملک خواجه مقیم جو
کاردانی و شجاعت را بر روی کار آورده شائسته نگاهبانی نمودند درین اثنا بابوی منگلی ادشیر پور مرچه
رسید و بر زبانها افتاد که محب علی خان پیوسته است غنیم از گرد قلعه برخاسته دور برنشست بندگان
حضرت سعادت گزین بیرون شده هنگامه پیکار برآراستند از اینجا که غرور مستان را دو خمار ناکامی
درگیر دولی آزرمان شورافزا دیر زندگی برنتابد آن کوتاه بین راه گریز سپرده با گروه انبوه فرورفت
و فیروزمندی پیرایه شگفت دیده وران گردید فیل ستون گروه با دیگر اسباب برگرفتند و پور او خوش قال
بدست افتاد بها نا سبب برخاستن امرا آن بود که بی دستیاری خدمت فروشان اقبال روزافزون
چهره افروز و بسیاری ناسپاسان را رهنمونی شود و هم درین لاهین بخششی از بارگاه خلافت
بروی کار آمد و فراوان کدیور را آسودگی در گرفت از نیک سگالی گیتی خدیو ارزانی پدید آمد و ازین

ج سوم

دست مزد جهانبانی لختی بر سر نزد گران و دشوار گشت گیهان خدیو از صوبهٔ الهٰ آباد و دهلی در فصل ربیع از
پنج و نیم حصه یکی برعایا بخشش فرمود و از حویلی الهٰ آباد پنج یک و در خریف از صوبهٔ الهٰ آباد و دهلی شش یک
و آن در خالصه هفت کرور و هفت لک و چهل و هفت هزار و شصت و دو دام شد و از اینجا حال اقطاعداران
را لختی توان اندازه برگرفت و همچنین بخشش کشاورزان آسودگی در گرفت و نیایش گری بلندآوازه
گشت شانزدهم تیر قمری وزن گیهان خدیو شد و هشت چیز برسختند آرزومندان روزگار کام دل گرفتند
و ثناگری را دستانها بر ساختند و درین روز شاه قلی خان محرم از بنگاله آمده بسجود والادرگاه روشن
پیشانی گشت دوازدهم امرداد صادق خان با ملغار از بنگاله رسید چون بی طلب آمده بود باریافت از
سوانح آمدن خانخانان بدرگاه عالی اشارت والا رفته بود هرگاه خاطر از گجرات فراهم آید روشناس تقدس
آستان شود چون پیروزی دولت شورپشتان فتنه افزا بکنج خمول نشستند و خرد و بزرگ بآسایش گرایید
هشتم از احمدآباد روانه شد و بیست و چهارم بدولت بارکورنش برافروخت رای سنگ جهاله بسعادت
کورنش رسید سرگذشت او لختی نگارش دارد از زمینداران گجرات است با جام و کهنکار خویش و بادآوری
ماموری در پیشین زمان بخشش عروسی نقاره نواخته ره گرای بود چون نزدیک بنگاه جام پسرعم کهنکار رسید پیغام آمد
در گذر و یا نواختن برطرف سازد و رنه آمادهٔ پیکار شود با آنکه سامان نبرد کم داشت دل با گویزه نهاد و با گرمی
کوشش فیروزی یافت جام بفراموش خانهٔ نیستی در شد برادر کهتر او حاجب بکمین توزی در آمد او نیز
نقد هستی درباخت و با وجود فیروزمندی و نوق شدن غنیم از نیرنگی نیلی سپهر ناپدید گشت رسم راجپوتیت آن
که در وقت هنگام آویزش از اسپ فرود آیند و در تراز بارگی گرم پیکار شوند مبادا اسپ سرکشی نموده
از معرکه برون برد و پیغاره کش همسران گردد با همت را با تیغ آویزه نماند و خویشتن را بنیروی تگاور برکناره
کشد رای سنگه بعد از فیروزی چون بنزدیک اسپان رسید راجپوتان حاجب که بپاسبانی گذاشته بود
دست مردانگی برگشودند و دلیرانه نقد زندگی سپردند او را نیز زخمهای کاری از پا در آورد و نیم جانی
درمیان مردگان نفس میشمرد شبانگاه جوگی را بر او گذار افتاد و بخلوتکدهٔ خویش برده چاره گری گشت و
پس از بهی پذیرفتن بهمراهی او بادیه نوردی پیش گرفت الوس را الیقین که بفرامشخانهٔ نیستی جا گرم کرده اگرچه
برخی از ناپیدائی نعش بگمان زندگی می شدند لیکن زبان او با آئین خویش خود را در آتش افگندند و زن معتاد
او تن بسوزش در نداد و بگذارش دل برنشست در او آخر همین سال دستوری آن آگهی بندهٔ کاردان
پس از نوزده سال بنگاه خود آمد و از سر بار تعلق بر دوش گرفت دیده دران او را آشنا گفتند خامه
آن همخوابهٔ تفسیده جگر و بباد رسید خانخانان بمرزبانی ولایت خود رسید از سوانح فرستادن خان اعظم

برهنمونی دیار گڈھ ورای سین ران حواشی باقطاع او قرار یافت وگرانبار اندرزها بدان صوب دستوری شد همگی قدسی بسیج آسایش زیردستان دکن زیرا که مرزبانان آن دیار بوداگرنه دادگری و رعیت آبادی فزایش دارند مالش آن بدسگالان ستم گرا بگزین روشنی نموده آید و غمخواری مردم زادان سرزمین بسعادت نشان خیرسگال بازبرد و دوازده پیشگاه حضور عبد المطلب خان راجه اسکرن شیرویه خان میر جمال الدین حسین انجو برهان الملک و کنی عبد الرحمان مؤید بیگ حاجی عبد الله کاشغری سبحان قلی ترک علی مراد شیر محمد علی قلی و دیگر رادمردان کارآگاه رخصت یافتند و فرمان شد هر کدام بتیول خویش رفته سرانجام یورش دکن پیش نهاد خاطر گردانند و شهاب الدین خان شریف خان تولک خان رامی درگا سمانجی خان حکیم عین الملک بازبهادر شیخ عبد الله خان مدهکر چگن گشته اس و دیگر امرای آن صوب منشور والاانفاذ یافت که همراهی فیروزی جنود را آماده کردند و حکم شد که آصف خان از صوبه اجمیر با برخی سران آن ناحیت نیز بپیوندد و خواجگی فتح الله را بخشی و مختار بیگ را دیوان آن لشکر ساختند و دانامی روزگار میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله بلندپایگی داده برهنمونی راجه علی خان مرزبان خاندیس فرستادند و چندی کارشناسان آزرم دوست را همراه کردند اگر سزاوار باشد نصیحت گری دیگر هنگام بکار برده نه سازند از سوانح فرستادن شهباز خان از بهار بصوب بنگاله درین هنگام آگهی آمد که او در رفتن بدان خدمت عذر میگذارد و بسبب عرض حال بدرگاه والا می آید کرم الله برادر را در فرستادند که ازین تباه بسیجی باز دارد و لفرمود سرگرم سازد و حکم شد که میرزا یوسف خان از اوده به بهار رفته پاسبانی آن ملک بهمت گمارد

نهضت فرمودن رایات اقبال بصوب پنجاب

هرگاه پرتوی از آفتاب جهان افروز برگیرد و کتابه پیشطاق دل برخواندنی دلنشین سببی بیکجا برنشیند و در هر چندی بتازه نزهتگاه عشرت اندوز و خاصه اورنگ نشینان فرهنگ آرا که آسایش گروها گروه مردم بدیده بانی این خیر بسیجان دادگر درگرو است و پیرایش چارچمن دنیا بسیار وابسته اینان نخستین نشیمن علم را بسیر و شکار ساخته آن از خس و خاشاک شورش رفته آید و بسیار پنجگی برچگونگی روزگار آگهی افتند بدگوهران هیچ کاره در گو ناکامی فرو شوند و نیک اختران سعادت سرشت را بهروزی پدید آید و دوم ایلکامی مخالفت چون بستان سرای مملکت گزین رفت و روپاید و لفروغ معدلت روشنی پذیرد و هم چند گیهان نور دبدان سوخراش نماید آگهی افزاید و ملک فراخی پذیرد انبوهی رو به یکتائی نهد و فروغ ظل الهی جهانیان را درگیرد و ازین رو شهریار دیده ور در هر چندی

محمد صادق

تا هیچ رانشیمن جای خویش سازد و در کاخهای دلنشین و بستان سراهای نظر فریب و آبشارهای سامع فریب
پیش کرد و منازل خیر اساس شد هر کرا نگاه از ظاهر بر نگذرد و از گذاشتن آن نگارین خانها بسیج دشت و
صحرا شگفت زار در شد و درین هنگام که بنبر و غ دیهیم خدا انتصیور رشک افزای ربع نگار بود دیده وران
کار آگاه بر آنکه شاهنشاه را بدان فراوان دلبستگی است بصافی خاطر نخچیر افگنی پیجاب پرتو انداخت تا زبان
زمان سگالش افزایش میگرفت مردم از ناپدید بودن باعث در حیرت و دوربینان آزمون نگار چشم بر سبب
درین وقت آگهی رسید میرزا حکیم مرزبان کابل شانزدهم امرداد رخت هستی بربست و در زابلستان گرد
شورش برخاست سپاه آن دیار از نکوهیده کاری چنان می اندیشیدند که آوازه دشت ناکامی گشته
توران زمین روند از ین گزارش دوربینی گشته خداوندگی چهره برافروخت و بسیاری از سراسیمگی باز
رستند خردپژوهان باستانی دحال بر آنند که ولوای فرمان دهان دادگر برای سعادت عشان الهی گر
و بازرگانان درست اندیش حصاریست آهنین و چشمیت آسمانی و دور و بیان شورش طلب زبان
تباه کار را شمشیریست جان گزا و خنجریست دل شگاف بخصوص کسی که در ان الهٰ آباد جای گیتی آگاه گلهای برگذرد
از دراز دستی زمانه بازرهد و بکار دل برفراز روز بهی نشیند و ناخردی که بدین گروه الهی اعتصام آهنگ
آویزش در سر گیرد یا تباه سگالی بخاطر بر گذراند خود را بر دم تیغ تیز برزند و تکاپوی خویش بروز ناکامی نشیند
بیت: بخت هر کس که سر بخواب کشد * تیغ بر روی آفتاب کشد * آنانکه چشم دوربین باز نگشایند
پندارند که نفرین این بزرگان ایزدی تائید است و اینان از آنجا که بیار یاد افق شمر [illegible]
ننگ گردانند چنانچه از سرآغاز اورنگ نشینی شاهنشاهی هر که از سرشت تباه یا بد سازی تیره دلان کج گرا
نکوهیده اندیشه نمود یا سرتابی پیشگرفت کیفر شایسته سرانجام یافت و بکوشش کارسازان بارگاه
خلافت بغوله گزین تیره روزی گشت چنانچه خوانندگان این اقبالنامه بخواهش گرمی و دلیل نشانند
و بتازگی فرو شدن این جوان اگاهی بخشید و در ناسپاسیهای پیشین چون خردسال و نادیده کار بود
چنان گزندی بدو نرسید لیکن گروهی بدگوهران که او را دست آویز شورش داشتند بگزین بهرا
رسیدند هنگام آن بود که پندی بر گیرند و بنیاد لشکری بر خیزد از سخت غنودگی تباه بینی از [illegible] یابند
و باز غبار آرای نزهتگاه هندوستان شد در زبان زده برگیرد و در آویزه گاه آبروی آویخته آید
شهریار مهربان دل باز بخشوده کابلستان مرحمت فرمود و چنانچه گزارده آید جای آن بود که از
شرمساری سر برندارد و از شاهراه رضا جوئی بیرون نتابد لیکن در سرشت تباه نیکوئی دستمایه
بدکرداری گردد و عاطفت افزونی کج گرائی آرد کارسازان تقدیر او را گرفتار باد و بیابانی گردانیدند آنرا

ج سوم ۳۰۲

چشمه سار بهار بها ساختند
نظم

اگر نگذارند بدو گشت یار	بود بر بشم زن بار عشقه دار	وانکه بهش نخورد آن خود تبر	خوردن می ار چه بهای است سر

از فزونی سودا برنجهای دشوار درافتاد و ساغر زندگی لبریز گشت بار از بزرگی و دودمان سترگی از همنشینی فرومایگان طبیعت پرستار و دمسازی بدگوهران نابخرد از نخل حیات گلی بر نچید و لوی از بهار دولت نشنید و رخت زندگی بربست بازار فتنه اندوزان کساد گرفت و دور ویان فتنه‌افروز بناکامی گرائیدند درین هنگام که زمان شگفته دلی و نشاط افزائی بود گیتی خداوند را غم در گرفت و ناگاه دلی شگرف تقدیر دانسته چاره گر آمد و بیاوری والا گهر سرای تسلیم خراش فرموده بتیمارداری فرزندان او برنشست و بغمخواری خرد و بزرگ آن دیار توجه رفت و چون برخی از ابلی مردم از تباه بسیجی بیمناک بودند چنانچه اندیشیدند که توران زمین پناه برند و فرزندان میرزا را دستاویز خودکامی گردانند فرمان والا بدست ولی بیگ ذوالقدر و فتح الله بسرعت روانه فرمودند تا بیم زدگان گجگرا را بنوازش شاهنشاهی دل دهند و از آن نکوهیده بسیج بازدارند و چنان برگذارند از پیشطاق ضمیر آسمانی پیوند نقوش کردارهای پیشین سترده اند از خاطر دریا بار حرز موجه بخشایش برنخیزد و فرمان شد که کنور مان سنگه با برخی فیروزی جنود زود بکابل رسد و داستان دادگری و مهر اندوزی که بر همه بازخواند و پس ماندگان میرزا و دیگر مردم را از ترک و تاجیک غمخواری کند بنابر پیشین نگاهش و دلدهی کابلیان چون آسمان از آهش دیگران در جنبش خویش دیدند و بسان ستاره آسایش اینان در خرامش خود یافتند و هم شهریور پس از یک پهر و یک گهری از شب شاهنشاه بلند اقبال بر شدیز دولت برآمد و بسیج پنجاب نمود و نزدیک دولت آباد و بارگاه اقبال برافراختند شیخ ابراهیم و برخی خدمت گزینان را بپاسبانی دارالخلافت رخصت شد و دوم بر در سرای بادکتار گولابی که راجه تودرمل ساخته است زمانی آسایش فرمودند راجه رسم نثار و پیشکش بجا آورد و گزین سپاسها برگزارد و ازین منزل خانخانان و دستوری گجرات یافت سی و یکم بدارالملک دهلی نزول همایون شد و بر تربت او لیاء رسیده فیض برگرفتند بیشتر از روز بخوابگاه جنت آشیانی بدادو دهش گذراندند درین روز میرزا یوسف خان بسیجه و آستان اقبال امید بختمندی برافروخت چون شهباز خان را از بهار بشرقی دیار فرستادند میرزا را در بهار جاگیر کردند چون منشور والا بدو رسید مردم را بدان سو روانه گردانید و خود جریده بسرعت گرا آمد و کاربار و براو کرده رخصت رفت بامداد ان منزل شیخ فرید بخشی بیگی از قدوم شاهنشاهی فروغ جاوید گرفت و بکامیاب بیرون رزو شدند رایات اقبال از راه سنیت و پانی پت سیز و هم مهر بتهانیسر در رسید چون تباه بسیجی کابلیان

نختی بلند آوازه شد از فزونی مهربانی میر صدر جهان مفتی و بنده علی همدانی را بدان حدود فرستادند که
تیز تر رفته بدلاویز سخنان چاره بدسگالان غنوده رای نمایند و نیک پسیچان ساده لوح را دلآسائی
بخشند موکب همایون از حدود دشاوه آباد و انباله گذشته بیست و هم برظاهر قصبه سهرند سایه معدلت
انداخت و بدلگشا باغ آن شهر که از طراوت و شادابی آن روزگار حرف سرت نشاط اندیشند
و شگرف انجمن بتازه روشنی فراهم آمد و درین روز آگهی شد نزدیک بود که رانا بدست افتد از بیم
دیر گیری سختی آورد بنگاپور رهائی یافت چهارم جگنا تخته جعفر بیگ سید راجو وزیر جمیل شجاع بیگ
محمد خان جان محمد شیر بهادر بهائی هر کدام با چندے کام فراخ برگرفتند پایان روز بنگاه رسیدند بهانگی از
همرهان غنوده سخت بران آگهی داد رانا بازه و زاد خود دران تنگنا پوده بر خانمان او دست تاراج
برگشودند از درازاندیشی بهمان راه برگردیدن بهبود ندیدند و بصوب گجرات پویه رفت و قدرے
نورویده بجانب دونگرپور باز گردیدند درای آنجا که درروئی پیشه بود یکبارگی دریافتند و مبلغے گرانمند
و چاروائی بسیار ساورئی کوهیان گرفته بازگشتند رانا میخواست از کوهستان برآمده درمیان راه
فتنه انگیزد ناگهان آن سپاه درر سید و بناکام باز پس رفت دهم دینولا دود اپور رای سرجن را روزگار
سپری شد و عالم از آلایش پاک گشت و نیز شیخ اسمعیل را پیمانه زندگی لبریز شد او نبیره شیخ سلیم فتحپوری است
شائستگی از پیشانی او برمی درخشید از همنشینی طبیعت پرستان ناتجربه کار از پارسائی بباده گساری افتاد
چندانکه سودای مزاج شد و بیماریهای سخت روداد نظم

مبادا خردمند مغروق شراب	اگر زین سیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی زند	نه از بهر شوخی و مستی زند

او را از فزونی رنجوری پتفانیسر گذاشته بودند شانزدهم بسختی درگذشت و کار آگهان را پندنامه باز گذاشت
و هم دینولا آگهی در رسید که کنور مان سنگه با برخے جنود فیروزی آب سند عبره نمود و جوقی از لشکر منصور
به پشاور در آمد و شاه بیگ از بیمناکی راه گریز سپرد و الوس افغانان قبیله قبیله آمده نیایش مینمودند بیست و
چهارم از حدود ماچیواره دریای ستلج را بپل برگذشتند و نزدیک قصبه دهکدهار عساکر گردون شکوه
فرود آمد و از نزدیکی دهادیاباد و جالندهر و سلطانپور چالش رفت غره آبان در حوالی جلال آباد دریای بیاه را
بپل بسته فیروزی جنود برگذشت و گیتی خداوند بر فراز فیل عبره نمود و درین روز ششم کلانور مخیم کشور خدا شد
و گلبانگ نشاط که و مه را در گرفت و غلغله شادی بلند آوازه از زمین تا آسمان آمد و در سرخوشی
بیروال و غلغله به نخچیر آنگنی عشرت اندوختند چنانچه آن سرزمین بقدوم همایون فروغ گرفت و دبستان
که با ورنگ نشینی کشور خدای روشناس روزگار است هنگامه نشاط فراهم آمد و ایزدی پرستش اندوزاً

ج سوم

دیگر پیشه دربن روز حکیم علی و بهاء الدین کنبوه را بکشمیر فرستادند یوسف خان مرزبان آنجا پیوسته خود را از برگزیدگان شاهنشاهی نمیداشت و همواره بفرستادن پیشکش خویشتن را بیاد دادی و دوری راه دست آویز نیامدن گردانیدی امسال که به پنجاب رسیدند بتقدس خاطر میرسید که یکی از بندگان فرستاده او را طلبیدارند و آیین نیایش آموزاد برخی برانکه خود این سعادت برانداورد و بسیچ داستان مقدس ناصیه بخت برافروزد یعقوب پور او از اندیشه پژوهش بدیدیگر خیال شد و از آن دوگریخته رو به بنگاه خود آورد و بنابرین نامبرده دستوری یافتند که باندرزهای سعادت افزا رهنمون شوند آن گریخته را بنگوهش بیدار سازند اگر خود این والا دولت نمیندوزد آن آشفته رای تبه کار روانه سازد و از سوانح سپری شدن روزگار شیخ جمال او از بزرگ زادگان هندوستان همشیره او در پرستاران حرم سرای اقبال عزت دار و بمردانگی و آزرم مندی طراز یکتائی داشت از نکوکاری و گزین خدمتی بامارت رسید از فراخ روزی بدسازی بدکاران افتاد و رنگ پذیر نکو میبگی آمد باده پیمائی و هرزه کاری دامن آلای شد و انجام کار رعشه کشید چون روز بروز اعتدال مزاج کمتر شدی و بیماری افزودی او را الموه بیاد گذاشتند ششم ازین کارگاه گیتی رخت برداشت و دیگر اندرزمانه باز گذاشت نظم

درین جهان که عقل باشد هشیار	وین بنگه چنین بدین آیین سپار	هشدار که این حرم بر عقل شکار	هم مال و متاع خانه او در دستار

ناگزیر آدمی زاده آنست که یکی از خرد پژوهان دوربین عالی حوصلگان مهر آیین برگزیند و گفتار و کردار را دستور خویش کند تا بآیین کارآگهان چشم که دست آلای بادگساری شده اند هنگام اندازه خویشتن را در از بکار برده اند نه آنکه خویشتن را بنجورش ادداده سرمایه بدمستی و بدهوش مغزی افزوده اند رایت جلال از حد و دبر سرور چهاردهم دریای چناب را بپل گذاره نمود و نزدیک سیالکوت دائره شد از سوانح سودائی شدن شیخ عبدالرحیم لکهنوی از نکوهیده آمیزش باده نوشی افتاد و از دیرباز ناپخردی از پیشانی او پیدائی داشت درین روز پرده از کار برگرفته آمد در منزل حکیم ابوالفتح هرزه گوی بود از شورش جنون جمدهر حکیم را برخود زد و مردم فراهم آمده از دست او باز کشیدند و در پیشگاه اقبال زخم او را بردوخته بیچاره گری نشستند اگرچه حکیمان آزمون کار عرضه داشتند که جراحت شیخ زاده مرهم پذیر نتیست لیکن گیهان خدیو از شگفته دانی نوید تندرستی برگذارد و طاهر بینان افسون دلدهی پنداشتند و دورنگاهان مژده بهی دانستند دو ماه و چهار روز با آنکه دو سه قاشق شوربا هر روز میخورد هیچ طبیعت اجابت نکرده نبض شناسان تار و ر دوان دست باز داشتند شاهنشاه دوربین نخستین روز عافیت برگذارد و بالوش خربوزه چاره گری فرمود بمجرد خوردن طبیعت گشادگی پذیرفت و روز بروز تندرستی برافزود و چنانکه در کمتر زمانی بحال خویش باز آمد بیست و چهارم نزدیک

رسول پور همایون لشکر فرود آمد صادق خان را ملتان و بهکر اقطاع داد و ازین منزل دستوری یافت بست و ششم
دریای بهت را بپل برگذشتند و درین روز گیتی خداوند بشکار آهوی سیاه جدا شد بیالودگی و خوش منشی و دلیری
آهوی این سرزمین دیگر نشان ندهند یک هفته عشرت اندوخته باز پیوستند هشتم آذر لنگر برهتاس برافراخت
عزت برافراخته آمد درین روز برافراز تله بالنات برآمدند و با برخی ژنده پوشان برهنه پا خلوت داشتند
وازین منزل قاسم خان را بایش دستوری شد که ازینجا تا دریای سند نشیب و فراز هموار گرداند و پس
کوتل خیبر و راه کابل را گردون گزار سازد در کمتر زمانی فرموده بروی کار آمد درینجا فتح الله ولی بیگ
از کابل رسیدند و روشن شد که از نوازش شاهنشاهی زابلستان آرامش پذیرفت و بیم ناکان آن دیار
دل نهاد بندگی شدند از سوانح آمدن قدسی محفه حضرت مریم مکانی از فزونی شوق گیهان خدیو بدار الخلافت در
نیارستند بود شهریار قدردان را ازین آگهی نشاط افزود و یازدهم بنیایشگری پذیره شد و بگونه‌گون
بزرگ داشت بقدسی منازل آوردند و بسیاری را رای آن بود که رایات همایون ازین جا
نگذرد ولیکن چون قدسی بسیج انتظام زابلستان و مالش افغانان بود بیشتر روانه شد بست و نهم
به راول پنڈی دائره شد از سوانح فرونشستن شورش مظفر گجراتی چون خانخانان بسجود قدسی
آستان ره گرا شد آن فرومایه عرصه را خالی پنداشته سر فتنه برداشت و سگالش آنکه بر احمدآباد
دست یغما برگشاید جام به نصیحت گری نشست که زود زود بدان صوب گام نتوان برگرفت و آن
کار سترگ را آسان نتوان برشمرد نخست خاطر از امین خان غوری فراهم آید اگر همراهی نگزیند
مالش او دهد و پس چونه گڑه ستاند من نیز باگزین سامانی خواهم پیوست و بآسانی ملک گجرات
بدست خواهد آمد بدین داستانهای خواب آوران سودائی بر قصبه بریلی تاخت آورد و بر ولایت
امین خان نخستین چیرگی یافت آن بومی بکاربرداران گجرات برگذارد مرا نیروی آویزش نیست اگر
نخستین یاوری شود بآسانی شورش فرو خواهد نشست دوم قلیچ خان با برخی سپاهداران کارطلب
در احمدآباد آماده پیکار نشست سید قاسم و خواجه نظام الدین احمد با چندی تیزدستان عرصه
مردانگی بدان سو نورد دیدند و از کاردانی بیگ محمد توقبائی و امیر محب الله و سید سالم را با گروهی
نبرد آرا پیشتر فرستادند فیروزی جنود سی کروهی رسیده بود که پای آن ژولیده مغز
از جا رفت و یعقوب کاتهی وا ژه شتاب آورد و پیشین نشانندگان چون با امین خان پیوستند
دلی برگرفت و نیروی دیگر پدید آمد گذارش نمود اگر هزار سوار دیگر پیوندد ازین راه از پی
درآئیم و از جانب دیگر جنود فیروزی تکاپوی پیش گیرند بنابران قلیچ خان سید لاد و سید بهادر

نصیب ترکمان ابوالقاسم نمکین و جوقی دلاوران را فرستادند و دیگر سران دولت به اندک گام فراخ برگرفتند امین خان قصبه رابکوت را که پناه جای او بود یغمائی گردانید و آن واژون بخت برون در آمد یعنی سست روزار پیوسته سر به جزیره یا شگفت آورد دراز و بیست کروه و پهنا سی و پنجاه در آخر تابستان بخشکی گراید آب شیرین چون ازان سرزمین بگذرانند شورے گیرد امرا نزدیک مزار داور الملک عنان باز کشیدند در انجا امین خان بآن جوق بهادر پیوست و جام بدست آویزیان آمده دید سر دو زمیندار را دلاسا نموده دستوری بنگاه دادند و فرزندان خود را در خدمت گزینی فیروزی جنود گذاشتند و یکبارگی گرد شورش فرونشست و پس از انجام کار در همان نزدیکی خانخانان رسید و او در اثنای راه لختے بسر انجام مهمات سروهی و جالور پرداخت رای سروهی در کمتر زمانے آمده دید و غزنی خان جالوری بستر تابی نشست چون پای همت افشرده دید رستگاری دشواری نمود بزینهار پیوست چون بنا گزیر دل بران نهاده بود از تصرف بازداشته همراه آورد و جالور را باقطاع دیگران داد با یزدی تائید از خطرگاهی سترگ رهائی یافت نزدیک سروهی هوس پیاده که بابردگیان نشاط شکار برانداز و از دوش برنائی بدین عزیمت لختے از سپاه جدا شد از فزونی تکاپو و گرمی هوا بسایه درختے آرامش گزید ناگاه یکے از شکاریان دست ستم برکشود و گاوے برگرفت راجپوتان آن مرز بآویزش در آمدند خانخانان به پیکار آن گروه برخاست و چندے نزدیکان پیوستند سترگ کارزارے روداد و نزدیک بود که کار دگرگونی شود ودان نومیدی فیروزی یافتند بالشی بسزا دادند و همه ینولا گنهگار زمیندار که رخت هستی بربست و بهار ویرا او جانشین گشت جام اگرچه در مردم ملک افزونی دارد و لیکن او را بزرگ دانند و هنگام جانشینی و دگر کارها ازو دستوری خواهند

آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلی سپاه بدرگاه والا

آوازه داد و دهش شاهنشاهی و حق پژوهی و قدردانی وطن دوستان را اندیشه غربت زنجیر گسل دارد و هیچ روزی نگذرد که گروهی دور دستان سعادت و کورنش یند و زند و بگوناگون خواهشها کامیاب نگردند ازین رو که همه زابل را خواهش آن بود که خود را بدرگاه والا رسانند و ازین دولت ابد طراز کام دل برگیرد لیکن وفاپرستی و نمک شناسی پیش راه میگرفت چون میرزا در گذشت لختے گرد شورش برخاست و هر کسے بیچاره گری خود برنشست فریدون خان میرزا ترکان ساده لوح را از رفتن بدرگاه والا باز داشت همگی گفتار آن نادرست آنکه گنج گرانی میرزا از کابلیان میدانند در باد افراه آن نکوهش و مالش خواهد رفت و از نظر در تباه کاری

محمد صادق

خود سگالش آن بود که بمرزبان توران پیوندد و بفسون طرازی بسی نشناسندگان کم بین را از جا برد و نیرو گیرد
که بیشتر مردم بدگوهر و ندرین اثنا قدسی فرمان پی در پی رسید و هنگامه بدگوهران در هم شکست
آن نافرجام دران اندیشه که خوردان میرزا را گرفته بماوراء النهر گریزد و دوربینان خیرسگال بدیدبانی او همت
گماشتند درین هنگام آوازهٔ فیروزی جنود بلندی گرفت او نیز از بیش پیچ بازآمده به نیایش گری
روی آورد و لیکن از کم بینی و دگرگونی رای بیگ حاجانه اسادی با آنکه کنور مان سنگه رسید و سگالش را
یکتائی گرفت از ساحل سند خواجه شمس الدین برخی دلاوران کارشناس از آب گذشته پیشتر
روان شدند و شاه بیگ از پیشاور بکابل رفت و رعایانه اهل سعادت اندوختند و سپس
چون فیروزی لشکر فراهم آمد و از انجا خواجه شمس الدین و محمد علی و حمزه بیگ و چندی مبارزان
همت منش پیش رفتند راه خیبر که از هجوم تاریکیان کج گرا بسته بود گشایش یافت و ره زنان
فتنه اندوز بکنج ناکامی خزیدند این جوق نصرت قرین بجلال آباد رسیده بدادگری آرامش بخشیدند
علی محمد اسپ و جمعی از کابلیان دولت خواهانه پیوستند بخت نثار بیگم در انجا بود و ازین آگهی نشاط
اندوخت میرزا آن پرده نشین پارسا را با افراسیاب فرزند دوستدار خود بدرگاه والا رخصت کرده بود
تا ببارگاه خلافت رفته نیایش گری نماید و عذر کم خدمتیها برگزارد حسن و حسین فرزندان توام [illegible] نیز
همراه کرد ازین سانحه ناگزیر افراسیاب چون نزدیک بود برگشت فریدون از تباه بسیچی بران شد
که بیگم را نیز بگرداند درینوقت امرای پادشاهی رسیدند و نقش تباه اندیشیها بزدوده آمد و بیست و نهم
مان سنگه به تنجاک شتافت میرزا کیقباد یازده ساله و افراسیاب چهار ساله با بسیاری سپاه پیوستند
و از نوازش گیتی خداوند چهره امید برافروختند بامدادان بکابل در آمدند و گروه گروه مردم را
بگشاده دستی و شیرین زبانی دل بدست آوردند چهارم آذر کنور مان سنگه پاسبانی آن ملک
بجگت سنگه پسر خود و خواجه شمس الدین باز گذاشت و خود با غروق میرزا و سران ملک رو بقدسی
آستان نهاد و بست و پنجم در قصبهٔ راول پندی بسعادت کورنش سربلندی یافت آیندگان را
باندازه پایه نوازش فرمودند بخت افراسیاب و کیقباد والی همشیرزاده میرزا دولت بار اندوختند و [illegible]
فریدون خان و علی محمد اسپ و شاه بیگ و تاش بیگ و قوچین تخته بیگ قاسم پروانه مظفر کوکه جالش بهادر
تاتار بیگ غیور بیگ و الغ بیگ و نور محمد خواجه خضری دوست محمد ترنابی خاکی گله بان آتالیغ قاسم کوکه خواجه
یاقوت اتم بهادر خوشم بهادر حیدر علی عرب قاضی عزت الله فرخ بیگ مصور و دیگر بهادران و یکه جوانان بهر کدام درخور
خلعت و اسپ و خانهای مهر و روپیه بخشش شد و گوناگون عواطف شاهنشاهی در گرفت فریدون را که با ناسپاسی

بپا

ولغتته اندوزی خوگر بود بحقیقتی و شورش انزائی پیشه او بزین خان کوکه سپرده شد تا بتازگی نسخهٔ احوال برخواند و در مآل

اطوار او در یابد و ترمیم دی بجهد و حسن ابدال دائره شد و نزدیک آن بکار رقم نغمه نشاط اندوختند

و درینجا حکیم علی و بهاء الدین از کشمیر آمده سجود نیایش نمودند مرزبان آنجا از فزونی خوشامد گویان

و استواری جا چاره گرامی نیکو بندگی نیامد اگرچه بآئین دوردیان بدگوهر لابه گریها نمودند و لیکن

نه خود عزیمت آستان بوسی نمود و نه آن گریخته را روانه ساخت از بیداگهی پایهٔ او فزود و غضب

بادشاهی که بی هنگام نشود و از چاره نگذرد بجوش آمد فرمان شد که فیروزی جنود او را از

خواب پندار درآورند

نامزد فرمودن عساکر بادشاهی بتسخیر کشمیر

اورنگ نشینان فرهنگ آرا راه همگی آن بسیج که جویبار معدلت روز بروز سیرابی گراید و چهار چمن

گیتی زبان زمان شاداب تر گردد هرچند فراوان ملک بدست یکی از فراخ حوصلگان دادگر درآید

هرآئینه ارز دیگرین روش چهره برافروزد چون قلمرو از آبیاری دیده ور انصاف گزین آباد شود

و که دمه آن مرز سایه نشین آسایش گردند ناگزیر آنکه بکار همسایگان که راه مدارا سپرند ژرف نگاهی

بکار برد و دوربینی بجا آورد اگر بپیشین شست و خاست اینان را بدوستی و هنجار گزینی آورده بآ

و از سعادت باز بربوستان خود نیک سگال دست از مال و ملک باز داشته یاوری پیش گیرند

ورنه آئین دادگری آنکه لختی مالش دهند و بوم بازستانند خاصه غنوده رائی که با گوناگون نوازش

راه پندار سپرد و دل از رعیت پروری برگرفت لطبیعت پرستی برنشیند چون فرستادگان از کشمیر

بازگردیدند و نخوت فروشی و نکوهیده کاری او برگذارند شاهنشاه دیده ور نهم دی میرزا شاهرخ بهادر

و راجه بهگونت داس و شاه قلی محرم و مادهو سنگه و مبارک خان و جلال خان و بسیاری از احدیان

بسرگردگی میرزا علی اکبرشاهی و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر چک و دیگر مبارزان کار طلب را دستوری

دادند و امین الدین بخشی گری اختصاص یافت و همدرین روز زین خان کوکه را بنمونی الوس یوسفزئی

کشایش سواد و بجور رخصت فرمودند این گروه انبوه پیشتر در قندهار و قرابلغ بسر می بردند از آنجا

بکابل آمده دست چیرگی برگشادند میرزا الغ بیگ کابلی بدستان سرائی از هم گذرانید پس ماندگان

از آنجا بلمغانات دم آسایش برکشیدند و پس باشنغر بار اقامت گشودند و نزدیک صد سال است

که در سواد و بجور برهزنی و سرتابی روز میگذرانند درین سرزمین گروهی که خطاب سلطانی داشتند میبودند

و خود را از نژاد و دختری سلطان سکندر می پنداشتند این سرگردانان بسیج چندی پرستاری جا گرم کردند

ج سوم ۳۰۹

وسیله اندوزی راه سپاسی پیش گرفتند و گزین بها بجا از ایشان بدست آوردند و تا امروز برخی ازان
پیش مردم دران تنگنا ها بنا کامی بسر می برند و از وطن دوستی برون شدن نیارند در یورش کابل
کلان تران این قوم جبهه سا ی گشته لابه گریها نمودند و از پیشین نکوهیده کردار شرمساری کشیدند و پیمان
پرستاری بستند و ازان سیان کالو را بفزونی عاطفت پایه افزودند و از تباه سرشتی و غنوده بختی در اندک
زمانی بآئین پیش گرائیدند و براهزنی و خلق آزاری همت گماشتند و آن کالوی تیره روزگار از دار الخلافت
روی بگریز نهاد و خواجه شمس الدین از نواحی اتک دستگیر ساخته بدرگاه فرستاد شهریار مهربان دل بجای
پاداش نوازش فرمودند از انجا که بدسرشت را نکوئی سودمند نیاید بتازگی آن شوریده مغز راه گریز پیش
گرفت و به پیشین ننگاه پناه برد و سرمایه کج گرای دیگر بومیان شد گیسان خدیو حسن خان تبتی راجه بکت سن
چالش بهادر آسکرن سجا بن دهیر ازبان راجچند شیخ کبیر فولاد محمد علی سلدوز کایته سیسو دیه سینا رجند خان
محمد شیخ معروف خانزاده محمد بادشاه قلی عجائب دولت بلوچ محمد سعید یا محمد لیساول کنار و بڈگوجر
میر طوفان رحمت الله عالم یادگار چالتی ملا شیری حسن بیگ کرد امهد بخش میرل شاه محمد عیسی و جمعی دیگران را
بسپه آرائی گوکلتاش دستوری دادند عرب خان جهانی را بخشی گردانیدند همگی سگالش آنکه گروه کجگرا رهنمونی
گردند تیره دلان اندرزپذیر یا دافراه رسند و فریدون خان را از گرفته براقم شگرفنامه سپردند و بدرین
سال اسمعیل قلی خان بپاو چینان رخصت شد چون آگهی آمد که این گروه را ناسپاسی می سپرند و پرستاری
بجای نمی آید آن گزین خدمت را نامزد فرمودند رای رای سنگه ابو القاسم نمکی و بسیاری سپاهیان کارطلب
همراه گردند هاشم به بخشی گری اختصاص یافت و همدرین روز کنور مان سنگه را رخصت کابل شد تا بداد گری
آن ناحیت را آباد سازد سید حامد بخاری بختیار بیگ محمد قلی بیگ و حمزه بیگ و بسیارے دلاوران
نامور همراه ساختند و فرمان شد چون بکریوه خیبر نزدیک شود در زمے چند عنان بازگیرد و تاریکیان
تیره بخت را مالش دهد و چنان سازد که راه ایمنی پذیره و پویندگان را فراغ خاطر باشد و شهریار کشورگشا
دوازدهم چار ماه و یک روز سه صد و پنج کروه و کسرے را در شصت و پنج کوچ درنوردیده در اتک بنارس
بخجستگی در آمد و دادگری و کار آگهی برافروزد بامدادان بمنزل زین خان کوکه و کنور مان سنگه که دران
نزدیکی فرود آمده بودند سایه عاطفت انداخت و بتازگی گران بارهین اندرزها گردانید پانزدهم فریدون خان را
بحجاز فرستادند بو که آلایش بدگوهری شست و شوی یابد و سرمایه سعادت اندوزد و از دریای بهت
بکشتی بر آورده بهکر بردند و از انجا صادق خان دریا ساحت لطواف گاه رسانید هرچند دوربینان
بارگاه عرضه داشتند که چنین شورش منش اگر از بار هستی رهائی نیابد و در زندان دبستان پندپذیری برخواند

گیتی خداوند پاس طلب داشته برگذارده گوش نشان دادند حاجی بیند وکی احد بیگ علی محمد الف احمد قاسم کچک علی
تماقشال و بادعلی بیگ خرم بای میرباقی پیر محمد جلال درویش علی قوش بیگی والتمش بهادر کفشی بهادر
لاله بیگ محمدی بیگ سستان بیگ از بینائی نظر بر پیش آیندگان داشتند چون از
نواخت آن آگهی شد از کابل بسیچ قدسی آستان نمودند لختی سعادت بار اندوختند و خسروانی
نوازش بلندپایگی یافتند از سوانح فرستادن سپاه تا تاخت یوسف زئی شبگاه این گروه
ناسپاس کوهستان سواد و بیجور است و بسیارے در دشت بسر برند از دو سوی دریای سند
و از دو جانب دیگر دریای کابل و کوهستان شمالی درازی آن سی کروه پهنا پانزده یا بست
جلگهای دلگشا و مرزهای نگاه فریب چهره افروز نشاط کدکامیش چون بدین دشت نیرو آرا
بدبیجور شتافت و بست و پنجم گیتی خداوند قرابیگ و ضیاء الملک و برخی بهادران خدمت گزین
را بسرگردگی شیخ فرید بخشی فرستادند و گزین تاختی نموده بازگردیدند و چنان برگزاردند که کار
دشت فراوانست آن سزاوار که فوجی دیگر نامزد گردد و بشایستگی خاربن ناسپاسی برکنده آید
و سپس از طرف دیگر بکوهستان در شده و پیش کوکلتاش روند بنا برین چهارم بهمن سعید خان ملک الشعرا
شیخ فیضی شیر خواجه علی محمد الف قاضی صالح دیوانه فتح الله شربت دار ایوب بیگ یعقوب بیگ
شیخ ابوالبرکات و طائفه دیگر از مجاهدان سعادت اندوز و سه صد سوار نگارنده اقبالنامه را دستوری
دادند و در نخستین منزل که کمترین بودلح رفته بود گیهان خدیو از راه کهتر نوازی سایه عاطفت انداخت
و بگوناگون نوازش سربلندی بخشید و قورخاصه نامزد شد تا بگورنش آن سعادت اندوزد و هنگام
سواری فیروزی جنود در پس آن خرامش نماید و در مقام نزد آن انجمن کارآگهان انتظام یابد
هفتم میر شریف آملی را بهزار بستان فرستادند منصب امینی و صدارت آن صوب بلندپایگی یافت
و دران روز قاسم بیگ تبریزی بمیر عدلی سرفرازی یافت و بر زبان گوهربار رفت که همواره
نیایش ایزدی و رضامندی الهی را ایثار و بینش نماید و شناسائی را با نیازمندی برآمیزد و از تندی و
درشتدلی که لغزشگاه هوشمندانست برکرانه زید چه بسا پارسا گوهر از رنگینی دنیا و شکوه ستمگاران
از حق گزاری باز دارد و دادوری را بگواه و سوگند باز نگذارد و بدرازنگاهی پرسشهاے
رنگارنگ با سوادخوانی پیشانی آمیخته دارد و بزرگ آمیزش را بد داند و آنچه خود نشد بعرض همایون
رساند و تن آسانی را ناروا دانسته گاه و بیگاه بدین کارپرداز داز سوانح فرستادن راجه بیربر
بصوب سواد چون آگهی آمد که اگر کاربه پیش فرستادگان بازگذاشته آید از فرزندی کج گرایان

این ناحیت و دشوارگذاری این تنگناهای کوهستان دیرتر بانجام میرساند بنابران بسیج آن شد
که لشکرے تازه و بسرگردگی یکے از بندگان کارشناسان نامزد گردد و از آنجا که این شوریده
آرسید ورا آهنگ نبرد در سر بود و آرزوی آن سرمایهٔ خاطر را فروگرفته بعرض همایون رسانید
اگرچه خدمت حضور اکسیر بختوریست لیکن میخواهد که پرستاری غائبانه را که آزمونگاه یگانگی
و یکروئی است عیار باز نماید و بتازگی پایهٔ گوهرشناسی گیتی خدیو بروی روز افتد و مرا که از
پیغولهٔ خمول برآورده روشناس روزگار گردانیده اند دوش فطرت قدرے سبکبار آید
و بدین اندیشه دمی را نیرو افزودی که اگر مددگاری زمانه و یاوری سپهر ناوردگاه بگزین
کارے چهرهٔ ناموری برافروزد شائسته بندگی که پیرایهٔ دین و دنیاست بجا آمده باشد
و هم دهان هرزه سرایان ناتوان بین که دروازه های ناسزائی است بسته آید ورنه بسیج
جان‌نثاری را نثار دولت ابد طراز ساخته جاوید نیکنامی برگیرد شهریار آگاه دل نقش راستی از
گذارده برخوانده پذیرش فرمود و در انشاط‌گاه برده نیروی دیگر بخشید برزبان گوهربار
گذارش یافت که چندے از سپاهیان آزمونکار را همراه خواهیم ساخت که ایستادگان کارزار شدن
و بصوابدید آن گروه شود پایان روزگار هنگام دستوری بود و کشور خدا فرمود برپیشگاه خاطر جنان
پرتو می افگند که میان تو و راجه بیربر قرعه اندازند تا بی خواهش یکدیگر ایزدی سرنوشت پیدائی گیرد
و از آنجا که خواهش هر دو بیگزیری بود نقش بسیار برابر گرفت یکبارگی رقم بنام او برآمد و ما هر دو باندوه
دراز در شدیم ناگزیر خار غم بدل فرو شکسته باندرزسرائی خود نشست و آن سزاوار بزم و رزم
بسرنوشت آسمانی دوازدهم بهمن رخصت یافت قاسم خواجه گدا بیگ حاجی سیفندوک احمد بیگ
تاش بیگ خواجه حسام الدین و برخے بهادران ناسور را همراه نوشتند بامدادان خدیو عالم در بازگشت
لشکر بدائرهٔ راجه سایهٔ عاطفت انداخت و نوازشهای گوناگون سرفرازی بخشید در کمتر زمانے
باهم پیوسته دشت را گزین برفت و روبی کردند و هرکه سرکشی پیش گرفت مالش بسزا یافت و بسیاره
نیایش‌گری نمود مال و ناموس او را پاسبانی نموده جای دیگر آباد کردند و خیره‌روزی جنود آهنگ کشایش
نیرو بازوی حمله نهادند چون لختے تنگناها سپرده بمنزل دوک رسیدند افغانان وارون بخت جای
آویزش ساخته پیکار برخاستند و شگرف کارزار چهرهٔ رادمردی برافروخت جمعی انبوه دستگیر شدند
و بسیارے به نیستی گرائیدند نیز خواجه احمد بیگ علی محمد الف ضیاء الدین بهرام بیگ کارنامهای
دلاوری برد هی کارآوردند و چون بیگاه بود احوال پیش پیدائی نداشت برگشته بمنزل‌گاه آمدند

کازین راه بدان مقصد نتوان شد بدشت بازگردانیدند تا از راه دیگر درآیند و هم در ینولا حکیم ابوالفتح
با جوقی بهادران کارآگاه بسواد رخصت فرمودند زین خان گوکلتاش عرضداشت کرده بود که
بایزدی عنایت سخت کریوه ها گذاره شد و بجور پیشتر بسواد بدست درآمد لیکن نزدونی از نگاهداری
لشکرے بستوه آید افغانان در کریوه کراکر میان سواد و بنیر فراهم آمده اگر سخنے کند اوران پیوندید
بشایستگی بازافزاه ایشان سرانجام یابد و همگی ملک بگزین روشی بدست افتد بنابرین نوزدهم حسن بیگ
شیخ عمری احمد قاسم طوفان بیگ ملا خیوری موهن داس باچرو ها و شمشیر بازان بسرکردگی حکیم
دستوری دادند و فرمودند اگر پیشین سپاه در دشت باشد پیوسته بزودی بکوکلتاش رسند و از
کریوه ملکند که نزدیک ترین راه هاست شتاب آرد پایان روز بدایره حکیم رفته جاوید دولت
بخشیدند و همین پندها آویزه گوش هوش شد در کمتر زمانی لشکر بایکجا فراهم آمده بدان راه که حکیم
شده بود کام برگرفتند و هم درین روز آگهی رسید که ایلچی عبدالله خان فرمان روای توران والطربی که
از دیرباز بلخ در تیول او بود بابزرگ کاروانی نزدیک رسیده و ناز رهزنی تاریکیان کریوه خیبر دشوار گذار است
بنابران مبارک خان نوحانی و غازی خان و چندی از رادمردان را بسرکردگی شیخ فرید بخشی بیگی فرستادند
که آیندگان را باسانی برگذرانند از سوانح آرامش یافتن صوبه بنگاله دران هنگام که یورش پنجاب
بخاطر همایون پرتو انداخت آگهی آمد که زبیرخان تنها از مهمات آنجا و نمیتواند برآمد و سرکشان آن مرز
تارک ناسپاسی برافراخته دارند بنابران کیشی برادر شهباز خان را فرستادند و او را از صوبه بهار بدان ملک
رساند بر ساحل دریای بهت بعرض همایون رسید که شهباز خان را آرزومندی سجود قدسی
آستان بیتاب دارد و از مدارای ناهنجار ره گرای بارگاه اقبال است سزاولان جد کار را روانه
فرمودند کام و ناکام او را برگزرانیده بدان خدمت رسانند نزد جونپور بدو پیوسته از ان خواهش
باز داشتند لیکن بهمین ناسپاسی بنگاله برشست و بزبان دلاسا و دست گشاده بعید ولها برداخت
بکمتر فرصتی افغانان کج گرای نیایشگری فزایش گرفتند گردشورشها فرونشست و زیردستان برآسودند
و بکین توزی عیسی بملک بهاتی سپاه روانه ساخت و از نیرنگی اقبال آرای آویزش نشد و ولایتی
که صادق خان باشتی داده بود بدست آمد تا بندر چاتگام توجیرگی یافتند و کار بشایستگی گرائید
عیسی گزین تنسوقات فرستاده بلابه گری پیش آمده گذارش نمود که چون معصوم از واژون بختی
راه ناسپاسی پیموده و بر خویشتن سیلی زد چندے میخواهد غائبانه شایسته پرستاری کند و اکنون پور خود را
بدرگاه سپهر مستند یا سنجر شد بهبود آنست که سپهر را زشتا بدوانه انجاروی نیاز بپارگاه آورد و بسیاری

از افغانان عیسی و قتلو نیز جدا شده پیوستند او دستان سرائی پیش گرفت شهباز خان از ساده لوحی
پذیرفته اوڈیسه را باز داد و بهدرین و لاگزین فوجی بولایت کوکره فرستاد میان اوڈیسه و دکن
ملکیست آباد و ماهو سنگه بومی از بیناکه گوئی دشوار عبور در پیش دارد سر نخوت برافراز مجاهدان اقبال
بدانجا شتافته دست یغما گشودند و غنیمت فراوان اندوختند و از نخجمندی مالگذاری پیشگرفت
و در سایهٔ دولت بیهال آسایش دریافت و نیز مرزبان مکه که نزدیک پیگوست خواسته و فیل فرستاد
داستان یکجهتی برخواند و از نیرنگی اقبال آنکه از امرای بزرگ جز وزیر خان نبود کار با شایستگی انجام گرفت
و نواره که گزین اسباب نبرد کشمیر است بدرگاه والا نبود و چون سپاه نصرت پیوند بکشودن کشمیر دستوری
یافت سران لشکر را همگی اندیشه آن در بود که از راه بهنبر درآیند برای آنکه گران لشکرها ازین راه
بزودی و آسانی خرامش نماید و برخی زمینداران آنصوب سخن یگانگی میگذرانند سگالش آن بود که چون راه
از برف واکشاد و هنگام زمستان بانجام رسد کریوه نوردی پیش گیرند از انجا که پادشاه بدگوهران
برنتابد فرمان شد که درین ریزش برف که غنیم خواب بی پروائی در سر دارد از پکهلی که برف کم بارد
فیروزی جنود میدان مالک ستانند تا گزیر دل بدان صوب نهادند ازین آگهی یوسف خان بنا بکار
در سر گرفت بسیارے کارآگهان را روانه گردانید که نزد دریای نین سکهه حصارے برآرند و در
هر سنگی استوار جائی ساخته آماده آویزش شوند فرستادگان از بارهموله گذشته گروه گذشته بودند اقبال
نوزافزون بشگرفکاری درآمده مرزبان کاشمیر نقش آن سگالش برشکست و رخصت کرده باز گرداند
و از حرف سرای راهزنان کم بین و کوتاه نگاهان زردوست بگران خواب غفلت درشدند و دشوارگذاری
کریوه ها و رسیدن برف و باران و گرم سری بودن فیروزی جنود غنود و تر ساخت خویشتن دوستی و مال
پرستی غبار آلود بی پروائی گردانید هنگامی که کار از دست رفته بود آگهی پذیرفتند که مجاهدان دولت
بکشایش این ملک همت بسته اند و در نزدیک پکهلی رسیده گرد شورش بلندی گرامی شده گوناگون
رایها پدید آمد که دوربینی از دست دهد و در کامیابی اندیشه ناکامی بنماید هر آئینه تیره روز دشمن کامی نشیند
و پای خواهش بسنگ ناامیدی درآید پس از کوتهی دستان آشیمه سری بازش پیکار در سر گرفت و زنان
زمان دگرگونگی را کالیوه تر ساختی درین هنگام که سپاه ایزدی اعتصام نشیب و فراز درنوردیده نزد
بولیاس فرود آید یوسف خان از شادخواب غفلت بیدار برخاست و بیچاره گری ناسپاسی بر دست
و چون بجز نهاری شدن و بکورنش رسیدن دستاویز ملک داری نیافت از کوتل کوارمست بهانه
دیدن ناوردگاه با چندی جدا شده و کاردانی فرستاده راز دل در میان آورد و امرا که از سختی سرما

وگرانی رزق و دشواری راه و ریزش باران بستوه آمده بودند از پیش خود پذیرفته آمده را دستوری دادند
داو با چندی از دم سازان چهار م اسفندار مذ بفیروزی سپاه پیوست امرا گوناگون عذر گذاشت
بجا آورده انجمن آراستند و آهنگ بازگشتن در سر گرفتند چون بدرگاه والا آگهی رسید فرمان شد که آمدن
او پسند خاطر اقدس آمده بخسروانی نوازش سربلندی خواهد یافت لیکن اندیشهٔ بازگشت امرا شایستگی
ندارد و اگر یوسف خان را حیله اندوزی در سر نیست و شاهراه راستی میرود باید که فیروزی سپاه
دران عرصهٔ دلگشا درآید و آن ملک گرفته بدو سپارند امرا کام ناکام قدم پیشتر نهادند و سران کشمیر از دو دلی بخت
و غنودگی رای حسین خان چک را نزدیک کوا اسپت بکلانی برگرفتند و در استواری گروه نشستند
درین هنگام یعقوب پسر یوسف خان بدان هنگامه پیوست و از مرزبان نو دل برگرفته بدو گرویدند
و بر سر گروه آویزش را روز بازار شد با دهو سنگ و امین الدین و برخی از سپاه فیروزی سران گروه
دشوارکشا برگرفتند حسن بیگ احدی و چندی راجپوتان بجان سپاری جاوید نیکنامی اندوختند
و چهل کس نامور از غنیم رخت هستی بربست و پراگندگی دران گروه افتاد و درین اثنا سخن سرائی شیخ یعقوب
کشمیری زمینداران کرناو آمده دیدند و قرار یافت که از بنگاه اینان توجه درون کشمیر درآید و کشمیریان
لابه گری فرا پیش گرفتند و حرف آشتی برگزاردند و گزارش نمودند که مرزبان این دیار رو بدان درگاه
آورده ما بیست سزاوار آنست که گرد آویزه فرونشیند منابر و دراهم بگرامی نام شاهنشاهی چهره برافروزد
سرای ضرب و زعفران و ابریشم و شکاری جانور بسرکار والا باز گردد و بهر کدام داروغه فرستاده فیروزی جنود
بازگشت نماید چون بستوه آمده بودند بکوشش یوسف خان مرزبان کشمیر پذیرفتند و دار و غگی زعفران زار
و ابریشم تعلق بمیرک و دارالضرب بخواجه میرکی و جانوران بملا نظری باز گشت اگرچه شهریار
کشورستان را پسند نیامد لیکن بروزگار سپاه فیروزی و کشمیریان بخشودند و قرارداد و پذیرائی یافت از سوانح
چشم زخم رسیدن بنیکوکاری زین خان کوکلتاش چون بگشایش سواد بجور دستوری یافت نخستین گرفتن
بجور را پیش نهاد همت گردانید سی هزار خانه وار الوس یوسف زئی آنجا بسر برده و از گریوه های دشوارگشا
سر شوکت برافراخته و فیروزی سپاه نیز بجا یکدستی از راه دانش کول درآمد و گجرایان را فرصت گرفتن
را دند چالش بهادر با برخی دلاوران شهر گیر انداز ساختند و بسیاری مالش بسزا یافتند غازی خان
میرزا علی طائوس خان قنغر و دیگر سران زینهار خواسته دیدند و یکبارگی غبار و بنی شورش برکنده آمد از آنجا
آهنگ ولایت سواد شد چهل هزار خانه وار یوسف زئی دران کوهستان بسر برده چون افواج گیهان ستان
برکنار دریا رسید تمو ینشان آن بوم با آویزه یا افشردن هراول لختے و رگذشتن عنان بازکشند و دلاوران

التیش تیز دستی برگذشتند و از دیدن آن دیگران نیز براه سترگ آویزش چهرهٔ راد مردی برافروخت و نعیم
ناکام راه گریز سپرد و کوکلتاش در جکدره میان ولایت بود قلعه اساس نهاد و به مالش دیگران همت گماشت
بیست و سه بار فیروزی یافت و هفت لشکر بر شکست و غیر از کریوهٔ کراکر همه ولایت تیمره همه بدست آمد
لیکن از کوه نوردی و فزونی کارزار سپاه بستوه آمد کوکلتاش خواهش کمک نمود گیتی خداوند
راجه بیربر و حکیم ابو الفتح و دیگر مبارزان را نامزد فرمود چون پیوستند غبار دورنگی برخاست پیشتر
در میان کوکلتاش و راجه گفتگوی تنگ چشمی بود همچنین راجه و حکیم نیز با یکدیگر صفائی نداشتند از نیرنگی
روزگار با فهم عالی و اعتبار سترگ تنگنای حسد در شدند و در بادشاهی عاطفت که دور و نزدیکان
فرو گرفته دارد و انباز نخواهند و آن پایه شناسی بدست گرفته شیفتند یا آنکه این طرز گزیدن بزرگان
رنج دراز درست شده آنست که بدامی اندوه افتادن باید بی همال در آویختن و خود را بپیغاره کش کرده
گردانیدن است از آن باز که فوجهای دشت بکومک کوکلتاش روانه شدند راجه پیشانی سر دل را
چنین آلوده داشتی و با دمسازان خویش مهر ائیدی هنجار روزگار برگشته است بهمراهی حکیم و یاوری
کوکه دشت و کوه پیموده بیشود تا انجام کار بکجا کشد در ره نوردی هر روز بحرف ناسزا باهم در افتادی
چون بکریوهٔ ملکند رسیدند کوکلتاش پذیره شد و گرم خوئیها نمود و خود بر سر آن پیچ بگذراندن لشکر
و جرتال بر نشستند و شب هنگام بروز آورد و حکیم ابو الفتح با چندی بقلعهٔ جکدره شتافت راجه
ازین جدائی برآشفت و باندیشهٔ تباه در شد بامداد آن بدان قلعه فراهم شدند کوکلتاش جشنی برآراست
و قدوم گرامی رسیدگان را خواهش نمود راجه پیشین خشمگین برملا انداخت و بدان انجمن در نشد و
گذارش نمود سزاوار آنست که همگی کارآگهان گرد قور بادشاهی فراهم آیند دراز گوئی و بزم یکجهتی در انجا
آرایش گیرد کوکلتاش خشم فرو برده پیش راجه آمد و سران دیگر نیز پیوستند شائسته آن بود که خدمت قور را
بکوکلتاش می سپردند و در خانهٔ او فراهم شده جالنغی مینمودند باری درین انجمن میان راجه و حکیم از درشتی
بدشنام کشید و به بردباری کوکه نخستے شورش بیگانگی فرو نشست و پس از گذشت تا بایست کوکلتاش
گذارش نمود مهم کوهستان نزدیک است بانجام و سر تابان کراکر و بنیر نیز لابه گری فراپیش دارند لیکن
از دیر باز گشت بکردار نمی آید بیکی کومک از آن بود که جوقی را درین قلعه گذاشته در مالش فتنه اندوزان
حیله گرا زنگا پور رود اکنون باید که لشکر تازه روز این خدمت را بخود گیرد و من با پیشین سپاه میان ولایت را
پاسبانی بکنم یا آنکه بودن جکدره را ایشان بر خویشتن گیرند و من بسزای کوه نشینان بپردازم شوم راجه
و حکیم هیچ یک را نپذیرفته پاسخ دادند فرمان تاخت ملک است نه نگاه داشت همه یکجا مالش [illegible]

ازمیان راه بدرگاه والا می شتابیم کوکلتاش جواب داد ولایتی که بچنین آویزش بدست آمده باشد چگونه
سرانجام ناکرده گذاشته آید شتافتن بدان راه نشیب و فراز پسندیدگی ندارد و اگر آن دزدوش فراپیش
نیاگیرند و برتافتن قرار دهند همان بهتر که از راه آمده باز گردند که آن سو سپه نشین است و غنیم را دست بردی
این را نشنوده بهمان نخستین اندیشه دل نهادند کوکلتاش ازمدارای ناهنجار آئین سرداری یکسو نهاد مباد این تیرگان
شیوا زبان حرفی ناشایسته برسازند و شاهنشاه بسیار منشغل زمانی خاطر گران شود ایشان راهمگی اندیشه آنکه مباد آنچه
کارے از پیش نرود و نه مندگی بار آورد و از نیرنگی تقدیر رفتن بی هنجار قرار گرفت و سخن در آرایش
نوجها رفت راجه و حکیم بهمان اندیشه از سر کردن بر تغار و جرتغار سر باز زدند هرراهی بر تغار
حسن تبتی بازگشت جرتغار بقاضی علی پیش قدمی هراول بحسن بیگ کرد و بگفتگوی فراوان حکیم درالتمش
جا گرفت دوم اسفندارمذ از جلدره بسوب کراکر رو نهادند و پنج کروه راه رفته در موضع کانداک فرود آمدند
و روز دیگر چون راه بس تنگ بود بر تغار را بر چند اول گذاشتند و نیم کروهی در قرار منزل شد و چنان اندیشیدند
که امروز هراول نخست بتاخت پرداخته باز گردد بامدادان چون آن گروه بران کوتل بر آمدند آغاز پیکار شد
و زمان زمان فیروزی چهره برافروختی در کمتر فرصتے تنگناها را در نوشته فراوان غنیمت اندوختند هراول
بندی بدام اقبال در التمش که بیشتر کابلیان بودند داستان نیما شنوده شتاب آوردند و بسیاری از فوجهای
دیگر نیز از پی شتافتند کوکلتاش که از منزل گزیده بود تا چار نو د سیم روانه شد رواروے روش
پیش افغانان آمد از بس دست غارت برکشادند حسن خان تبتی سخت آویزش نموده زخمی کناره گرفت
و کار بر رونگان تنگ نرشد کوکلتاش ازین آگهی عنان باز کشید و پای همت افشرده بکارزار در آمد
آن روز و تمام شب و بیشترے از روز دیگر هنگامه زد و خورد و گرمی داشت چهار نفر گروه را کوکه خود نبود و
آتش برخت هستی در زدند و افغانان نخست از هم گسیختند اگرچه پایان روز فیروزی نشاط آورد ولیکن بار شتر
و گاو بتاراج رفت و آنچه بر فیل و اشتر بود بمنزل رسید روز دیگر شش کروه رفته نزد خانپور فرود آمدند
کوکه چنداول بر خود گرفت و همگی راه جنگ کنان بمنزل پیوست و بدائره راجه بیربر رفته انجمن کنکاش
برساخت و بیشتر گفتگو و نکوهش شتابزدگی و به پیچ خود را شیواز بانی گزارش نمود اکنون صلاح
چیست و چه پیش باید گرفت چون راه کمتر مانده بود و نشیب و فراز آن بنظر نیامد همه پاسخ دادند سزاوار آنست
که گروه گذشته روزے چند بر نشستنگاه این گروه ناسپاس از سر کرده آید کوکلتاش بر گزارد
که تنگناهای پیش دشوارترین جاهاست چنین دیده آبروی خود ریختن است آن در خور که در همین مرحله که نخستین فراخی دارد
و اسپ سرکوب نیست و آب و گیاه فراوان است و از وقت بسیار دیوار بندی سرانجام داده پای همت

برافشاریم و بدگوهران نخوت افزا را که همگی کوه فرا گرفته دارند مالشی بسزا داده آید یا آنکه زه و زاد و فراوان مال
ایشان بدست ماست استمالت فرستاده پیمان فرمان پذیری برگیریم و نوایان بدیشان باز سپاریم و به نغال
چندی رانگاه داریم و اگر این رای هم دلنشین نیست چندانی توقف افتد که بارگاه اقبال آگهی رود و فوجی
از بهادران از آن صوب آمده سر کریوه نگاه دارد از انجا که سرنوشت آسمانی دگرگون بود در سگالش خویش ایستادند
و سود و زیان خود اندیشیدند ششم اسفندارمذ بصوب کریوه بلندری روان شدند کوکه از کار آگهی چنداولی
بر خود گرفت و سخت تر از پیشین روز آویزش پدید آمد چون نخستی را بسپردند روز بیگاه گشت ازو سپه دربا
آغاز بزرگ کریوه دانسته فرود آمدند و از رسیدن کوکه روشن شد که تنگی دیگر باید گذشت تا بسر آن پیچ رسیده آید
و چون سرکوب بان نزدیک داشت در پیش رفتن کوشش نمود و چنان قرار داد که هراول بسر کریوه رسیده
بلند بهار را بگیرد و از دو رو در پایان فرود آید و سرآغاز پرتو صبح آن دشوار پیچ را گزارده بنماید چون از پس
افغانان رانده می آمدند کوکلتاش با برخی دلاوران برگردید و دیگران ازین کوچ تا هنگام پیش شتافتن
هراول نوردیدن کریوه دانسته شتاب آوردند و آئین رفتن از هم ریخت هرچند در فهمانیدن و برگردانیدن
تکاپو شد سودمند نیامد افغانان از هر سو به تیر و سنگ چیره دستی نمودند و از ناشناسائی و سراسیمگی
از فراز کوه به نشیبگاه روآوردند دران روار و دل پای دادگی فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته
افتادند و عالمی نقد هستی در باخت بسیاری ناموس دوست ایستاده مردانه جان نثاری نمودند و برخی
پردلان را ناشناخته کام بر میگرفتند انجام روز برخی دیگر آن کریوه دشوار را گذاشته پائین فرود آمدند
کوکلتاش بران بود که در همان آویزش روزگار بسر آید جانش بهادر جلو گرفته کام و ناکام برگردانید و لختی
آمد و از بیراهی پیاده شد و بصد دشواری بمنزل گاه پیوست و برزبان هرزه گویان بیهوده گزار افغان
از پی می آید بصد بیتابی از انجا نیز کوچ بی هنگام کردند و مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند افغانان
در گرفتن و بخش کردن مال در مانده بودند روز دیگر بسیاری راه گم کردگان را جان از دست بشد
و برخی دستگیر گشتند درین شورش تا پانصد کس را روزگار سپری گشت و آنانکه روشناس گیهان
خدیو بودند راجه بیربر حسن تبتی گدا بیگ راجه دهرمنکد سنکر خان محمد ملا شیری عرب شیخ لکه ملا غیوری
جان بخشی شیخ جنید شیخ حمید قرملی بهادر امان الله سعید هفتم آگهی رسید ازین گزند ناگهانی و فرو شدن
سعادت اندوزان اخلاص نهاد خلاصه سپری شدن روزگار آن همزبان معنی آفرین راجه بیربر گوناگون اندوه
سراپای خاطر اقدس را فرو گرفت و دل از شغل ها بپرداخته آمد چون آن در وابستگی صوری برخلاف وارستگی شیون ستوده باشد
گیهان خدیو با پیشوائی ملک معنی پاس ظاهر داشت و شبانروز از خورش بکیفیت هر رشته میل نفرمود و بتحسین کوشش مریم مکانی

وزارهٔ بندگان عقیدت طراز گرائید قدسی بسیج آن بود که دران کوهستان رایات همایون بر افراخته آید
وآن گروه کج گرا مالش بسزا یابد لیکن بلا به گری اخلاص گزینان سعادت آموده دست ازان یارش باز داشته
نهم گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان مراد را با بسیارے از فدویان کارزار رخصت دادند و راجه تودرمل را
بآن نونهال اقبال همراه کردند و درهمین روز فیروزی جنود دریای سند و رود بار کابل گذشته در مصر دائره
کردند بفرمان والا زین خان کوکه حکیم ابو الفتح و قاضی علی بشکر پیش پیوستند اگرچه در دیده ظاهر بینان شکستی
بروی کار آمد و از ناتوان بینی و کار ناشناسی چشم زخمی رسید لیکن ژرف نگاهان سترگ فتحی را سرآغاز شد
از زمان میرزا الغ بیگ کابلی الوس یوسف زئی که از صد هزار بیشتر است بدست آویز کوهستان دشوار گذار
پیوسته راه زدی و گوناگون گزند بهر رهگذرے رسیدے مرزبانان کابل را نیرو نبود که مالش بسزا دهند
وفرمان روایان هندوستان از فزونی کار و تنگ حوصلگان بدان نپرداختند در نیروی قدسی سگالش آنکه از
مردم آزاری و تباه کاری باز آیند و فرمان پذیری و خدمتگاری فرا پیش گیرند خوی بد که از دیر باز جا کرده باشد
و از نیاکان برگرفته دور شدن بس دشوار و ارمهربان دلی بگسیختن پیوند جانی بگزاید و همین جرم ساکنان را
بیستی جا نشاندی بر نیرنگی تقدیر چشم بر گشوده شگرف کاری اقبال را انتظار بردند چون افواج
کشورکشا بتاخت نامردی فتند کوشش میرفت که در کشتن مردم زاده نهال برومند والا بینای
ایزدی سهمت تیز دستی ننمایند و هر بار به بادران نصرت قرین جوق جوق ازان کج گرایان باحلیت تیز
بدرگاه میفرستادند خلعت و زر داده رها میکردند از انجا که زمان باز از راه رسیده بود و کارسازان تقدیر
چنین نقشی بروی کار آورده بودند پیمانهٔ سیه بختان دران اخلاص مند در نیکو خدمتی لبریز آمد گرم روان
شاهراه خدمت بلند نامی گرفتند و شاهنشاه مهربانی را در مالش ایشان دید و از نیرنگ نگاه عالم
نقش ناسپاسان بآزرم ستیزه ستردن وآن شائسته کوهستان برشمرده و بر سر راست شدن بدنهاد
زمانیان همدوش محال بود و در کمتر زمانی رفت وروب یافت جمعے انبوه را نقد زندگی بتاراج
رفت و بسیارے را در توران وایران فروختند و ملک سواد و بجور و نیز که از روے آب و هوا
و میوه و ارزانی ماند آن کمتر نشان دهند از بدکاران پاک شد از سوانح فیروزی یافتن
کنور مان سنگه چون بعرض همایون رسید که ایلچی توران و نظر بی و قافلهٔ بزرگ می آید و راه خیبر
قدرے از تیرگی گردن کشان ناروان نخود دست شیخ فرید بخشی بیگ را فرستادند که بدرقه شده بدرگاه آورد
چون بجمرود رسید با دهو سنگه و چندے را کنور مان سنگه همراه ساخت این گروه از خیبر گذشت
در حوالی دکه آن کاروان پیوستند مان سنگه با بسیاری از مجاهدان اقبال خود هم بعلی مسجد شتافت تاریکیان مردم را

گم دانسته دران شب تار قلعه جای سی گرد گرفتند و چندی بر فراز و فتر برآمدند را و مردان فیروزی سپاه پای همت

افشرده بر غنیم چیرگی یافتند شاه بیگ خان و یورا و نیز کارنامه بروی کار آوردند بدگهران از گرد قلعه بر خاسته

بجای دیگر جای گرفتند و در کمین بداندیشی نشستند با بدوان دلاوران نصرت پیوند خود سران و بی سران را پا

در آوردند و بسیاری را نقش هستی سترده آمد هنگام سپر آغاز روز آمدن مرزبان کشمیر و در میان آن فرو شدن این

و پایان این مژده شادمانی بعرض رسید روز دیگر قافلهٔ توران آن طرف سند بسرای خیرآباد آمد و ازین آگهی

که فرمان روای توران گزیده کبوتران آن دیار را همراه حبیب کبوترباز که از عشقبازان نامور است روانه گردانید

پیش از آنکه ایلچی بسعادت بار رسد اورا با خیل نشاط طلبید آشفته عشرت اند و ختند همدرین روز لطربی و

فرزندان او قنبر بی و شادی بی و باقی بی بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند و بنوازش سربلندی

یافتند از سوانح باریافتن ایلچی توران بدرگاه والا چون رایات جهانگشای کنارهٔ دریای سند جرس

و آهنگ فرامش زابلستان بیدای گرفت و کوتل که اسپ و شتر بدشواری گذشتی گرد و فن گزار ساخته

و بر دریای سند پل بسته شد شگرف شورشی در توران زمین افتاد و از همناک الغار گیتی خداوند

دروازه‌های بلخ بیشتر بسته داشتی فرمان روای توران عبدالله خان از کار آگهی و اندازه‌شناسی

به نیایشگری درآمد و نیازمندی فرایش گرفت میر قریش را که از بزرگ سادات گیتی است

با اسپان گزیده و شتران تنومند و اشتران سبک رو و جانوران شکاری و پوشینهای

گزین و دیگر نفایس آن دیار روانهٔ والا درگاه گردانید و دلاویز نامه فرستاده سلسله

جنبان دوستی شد چون گیتی خداوند از سرگذشت راجه بیربر نختی دل گرفته بود روزی چند

ایلچی بار نیافت و سرمایه پراگندگی او گشت ازین آگهی برجا آیندگان بخشیده رخصت

بار دادند بیست و یکم در دیوانخانه که دران نزدیکی اساس یافته بود خسروانی جشن

برآراستند ایلچی بسجود قدسی آستان سربلندی گرفت و تنسوقات آن دیار در پیشگاه نظر

آورد و از سوانح طلب فرمودن شاهزاده سلطان مراد و راجه تودرمل عرض داشت

آن روز که بندگان حضرت خود درو بدین کار می آوردند بزاری بزرگان دولت آن خدمت

بدان نونهال اقبال بازگردید سزاوار آنست که فرزندان سعادت پژوه بکشایش

ولایت‌های دوردست و ایل ساختن فرمان دهان بزرگ نامزد گردند و این کار را

یکی از بندگان خدمت‌گزین فرموده آید شهریار سخن شنو گذارده را پذیرفته آن والا

گوهر را طلب داشت کنور مان سنگه را که نزد جمرود ماندش تاریکیان را

ج سوم

۳۲۰

می اندیشید بدان خدمت برگماشتند که پدیدرا جه را دستیار کارگرداند و مان سنگه بجانب تیرنزدیکی
خوابند که از بزرگ شهرهای باستانیست و امروز تل خاکی از ان شیوا زبانی کند بر سر دریا منزل گزیند
و قلعه اساس نهاده با آبادی برنشست و راجه تودرمل نزد کوه لنگر که بسواد پیوسته است بنگاه
برساخت رادمردان چابکدست این دو گذرگاه افغانان گرفته کار برایشان دشوار گردانیدند
و هر روز از هر دو سو تیزدستان کارشناس بکوهستان درشدی و در مالش بدگوهران و بندکردن
و تاراج نمودن سخت کوشش بر روی کار آوردی ناچار راه زاری سپردند و گرد شورش
فرونشست و زمان را تازه روی بدید آمد

آغاز سال سی و یکم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور سوم

چمن آرای سلطنت از نوروزی نوید چهره شادمانی برافروخت و کارپردازان کوه و دشت را
آذین بستند و صورت را معنی پیوند دادند شب جمعه بست و نهم ربیع الاول نهصد و نود و چهار
پس از سپری شدن یازده ساعت و سی و هفت دقیقه چهره گشای بینش بجنبش پرتو انداخت
شهر غزنین و دشت نگارین شد **قطعه**

شکایتها بین که دم اندین گیر آید | بیا برخیز گلشن بین که بین دم گر ز آید
ار بعد تنها بشنو تو آواز دل یعنی | عروسی ارد این عالم گلستان گیر

شهریار دیده در شگرف بزمی بیاراست و خرد و بزرگ کامیاب عشرت گردانید نوزدهم فروردین
که والا جشن شرف بود میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای دولت
بار یافتند و مرزبان کشمیر را بدرگاه آوردند غائبانه بباز پرس درآمد نوازشهای شاهنشاهی چیرا
از یاد رفت و یوسف خود را که از درگاه گریخته بود اعتبار افزود و فیروزی لشکر را بدستان سرائی برگردانید
و گفتار آشتی را فروغ کردار بداد ارسعادت منشی پاسخ آراست کشور خدا از مهربان دلی بران شد
که کشمیر بدو بازگذارد لیکن اولیای دولت بعرض همایون رسانیدند شایسته آنست لختی باد افراه
لغزش سرانجام یابد و کشمیر گرفته بدو باز دهند شهریار آگاه دل پذیرش فرمود و او را براجه تودرمل
سپردند بهترین روز سپاهی که بر سر بلوچستان رفته بود آمد و غازیخان وجیهه و پهارخان و نصرتخان
و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ دولت باریافتند فوج نصرت قرین چون بزودی بایست دریافتند
و زینهاری شده راه نیایشگری سپردند و از بارگاه خلافت پذیرائی یافت و بخلعت و اسپ سربلندی
بخشیدند و آن آباد و ملک بدان کرده بازدادند راجه تودرمل از کوهستان یوسف زئی بازگردیده
بزمین بوس مژدگانی سعادت اندوخت و مالش افغانان تنها براجه مان سنگه بازگشت از سوانح

ج سوم ۳۲۲

تا آغتن فیروزی جنود ولایت برار راجپوتی ملکیست پیوسته بصوبهٔ مالوه چنانچه حال او در آخرین دفتر گذارده آید از انجا که مرزبانان دکن شائسته فرمان پذیری نداشتند خان اعظم میرزا کوکه با بسیاری امرا بمالش ایشان نامزد شد او در هندیه رفته سرانجام یورش گرفت و جوقی را فرستاده سانولی گڈه از باهر راو برگرفت و او بزینهار در آمد و دیگر زمینداران بلابه گری درشدند لختی هنگامهٔ گرمی پذیرفت گیتی خداوند گزین جاهای مالوه بیتول او دادند چون امرای نامزد فراهم آمدند و دورویی و دو زبانی شورش افزود و سپه سالار از چیره دستی بدگمانی سراسیمه شد و کارزار روش افتاد شهاب الدین احمد خان رنجیده بی دستوری بجاگیر خود شتافت و سپاه آرا آویزه در پی شد و بجای نیالشگری برخاستن پیش گرفت اگرچه بکوشش فروهیده مردم آویزش نشد لیکن بایکدیگر نه پیوستند و از حرف سرائی نابخردان تولک خان که از امرای پایه براست داهن آلای تهمت بدنامی شد و یادگار پیشین دانشوران امیر فتح الله شیرازی فراوان آزار یافت و بناکامی از پیش مرزبان خاندیس بازگردیدند و هناک نزد خانخانان بگجرات رفت از توقفهای بیجا و عرضهای پراگنده سپاه نصرت قرین درچندے و جوقی کمی پذیرفت و غنیم که برخود مسلم زیبد دلیر شد راجه علی خان حاکم خاندیس و فرهاد خان و جمشید خان و اژدرخان و میرتقی و دیگر لشکر برار و احمد نگر فراهم آمده باهنگ کارزار روانه شدند بزرگان دولت لختی از غنا و خواب بی هنجاری درآمدند و براز گویی درنشستند جائیکه دست از دشمن بازندانند و مدارا از مداهنه جدا نباشد کار چسان بانجام رسد و خواهش چگونه روائی گیرد و از دورویی نبردی آویزش ندیدند و همتا بکارزار یکتائی نگرفت از برابر غنیم یکسو شده بصوب برار روانه شدند و پرتال را بگوشه فرستاده گام فراخ برزدند درین راه هتیا راؤ بومی را که رهنمونی کردی بگمان دورویی از هم گذرانیدند و از کم آگهی بنواحی کهرله جوقی را الغار فرستادند کارے برنیامد و گزندے سترگ بچاروا رسید و پس از نگاه و بسیار برار خالی یافته لغمائی گردانیدند و روز نوروز ایلچ تور که دار الملک سرزمین است تاراج شد برخی را بسیچ آن بود که تا احمد نگر عنان برگرفته شد و جمعی برآنکه این ملک آباد نگاه باید داشت و پایه پایه پیشتر شتافت پس از گفتار ناشناسندگان هیچ یک بروی نیامد و با فراوان غنیمت بصوب گجرات شتافت سگالش آنکه چون غنیم دررسد دکار بدشواری گراید سپاه گجرات بیاوری برخیزند و اندختها

اندوست بر نیایید و مخالف از برگردیدن بحیرت در شد و چاره کار بیجست توپخانه و دیگر حشم گذاشته
از جی در آمدند و بر بنهٔ وی دست تاراج بر گشودند و آتش زدند و از نوردیدن سخت گریوه با لشکر را توان
نماند بسیاری خواستند رسید در بازگشت فیروزی جنود نمودار گشتند و قراول از دور سیاهی میکرد
برخی لشکر پیادر نزدیک قصبهٔ چاند در بابو میان آن سرزمین آویزش رفت اگرچه فراوان مال بدست آمد
لیکن حاجی عبدالله سلطان کاشغری را پیمانهٔ زندگی لبریز شد او پور عبدالرشید خان مرزبان
کاشغر است نزد خاندیس محمد قلی اوزبک از غنیم جدا شده پیوست و باتنومندی و یکپن مخالف
بازنموده دارند اگر گفته برگذارد که اگر عنان بازکشیده آویزش را فراپیش گیرند فیروزمندی چهره
نشاطها برافروزد مرا باید ساخت همراه دارند اگر گفته بگردنیا بدان هم گذرانند انجمن کنکاش برساختند
و بکوشش کاردیدگان یکبار قرار گرفته و یک روز در آمادگی گذشت از هرزه لایی ناشناسندگان
و دهمناکی سپه آرا بامداد اذان طبل کوچ برزدند و بی آگهی یکدیگر گرم رفتار گشتند شب پرتال و چاپا
میرفت در روز امرا او راه میرفتند و غنیم را ازین روش می پالید و ازتلی دلیرانه می آمد و با میان
چنداول و هراول تختی آویزش روی داد و شکست بر مخالف افتاد اگرچه قابوی کار ز ناشناختن
دکن گرفته از دست رفت لیکن فراوان غنیمت گرفتند بست و دوم بدربار عنان بازکشیده
آرامش گزیدند پیشتر ازین چندی دکنیان در آن حدود فتنه برانگیخته بودند و گماشتگان قلیچ خان
به تیمارداری رعیت نپرداخته کناره گرفتند از رسیدن فیروزی جنود خاربن شورش برکنده آمد
و مخالف از نهایت خاندیس بیرون نشد خان اعظم جریده رو بگجرات نهاد بدان اندیشه که سپاه
آن ملک را بیاوری آورد و خانخانان گرامی داشته گرم خوئیها نمود و در کمتر زمانی گزین لشکری
سرانجام داده برآمد و از یاوه گوئی بدگوهران و هرزه سگالی مردم بیچ دگرگونی گرفت میرابوتراب را
بازدارگوئی دکنیان و پیوند آشتی فرستادند و هریکی بجاگیر خود بازگردید و غنیم از سرگذشت
نشاط اندوخت و پیشکشها فرستاد میرزا کوکه از حوالی هندیه بر سر حمیر جیت پور رفت و سزای
ناشایسته و رکنادنها داد و از زمینداران مالوه است درین هنگام که لشکر بر ارشتافت ملک را
خالی یافته بر سر مندو آمد و برخی جا را دست تاراج برگشود و لختی را آتش درزد و گویند یکی از
و سازان بومی آنرا بوده ایزدی یاوری باز خواست او بخشم درشد و برگفت گرا یارای که در
ملک پادشاه صورت و معنی دراز دستی نماید و بدشته کار او سپری گردانید از سوانح فرستادن
راجه بهگونت داس بپاسبانی زابلستان چون کنور مان سنگه را بسزای یوسف ترکی فرستادند

راجه که سپه آرای پنجاب بود بدان نامزد گشت از اختر تیرگی خواهشهای بی هنجار پیش گرفت
و شهریار کارآگاه دیوانگی پنداشته از فرستادن باز داشت بکارسازان فرمان شد که گوهر اکلیل سعادت
شاهزاده سلطان دانیال را آماده این خدمت گردانید شاه قلی خان محرم و اسمعیل قلی خان و بسیاری
از امرا همراه نوشتند. راجه بهگونت داس ازان گفتار بهزاران پشیمانی درشده بلابه گری و پوزش
گزاری نشست گیتی خداوند بخشود و پذیرش فرمود بیست و سوم با بسیاری بندگان سعادت سرشت و ستورگان

بازگردیدن رایات اقبال بصوب دارالخلافت فتحپور

دیهیم خدیو سه ماه و دوازده روز در اتک بنارس عشرت پیرا بود اگرچه چندے بشکار پرداختی و گاہے
در آهنگرخانه تماشای بندوق سازی فرمودی و زمانی در دولتخانه تفنگ اندازی نشاط اندوختی
و شبانروزی بمهم ملکی و مالی پرداختی لیکن سگالش آن بود که چندے بر ساحل سند هر بسر رود تا سپاه کاران
یوسف زئی بالش بسزا یابند و سپس بسیر زابلستان چالش رود از سراسیمگی تورانیان و زاری ایلچی
آن بوم دگرگون آرزوی آذرق بازگردیدن قرار گرفت بیست و چهارم پس از سپری شدن یک پهر
هندوستان روبه نهضت شد و فراوان مردم را نشاط اندوختند پانزدهم اردی بهشت دریای بهت
پل گذشته بجهت برخے کارها عنان برکشیدند درین روز میرزا شاهرخ با میانی پسر او شاه محمد میرزا
و برخے کابلیان بدرگاه همایون ناصیه سا آمدند دران زمان که رایات اقبال برکنار سند هر توران بود
پرده نشینان پارسائی عرضداشتند که آرزوی آستان بوسی بیتاب دارد و درماندگی و کم نیروئی ازین
سرمایه بختوری ازین باز داشته است خانزاده خانم همراه میرزایان بکابل آمد و بشوق ملازمت روانه
هندوستان شد و بمیرزا شاهرخ پیوست و آن پیش آمد که گذارش یافت ناچار در حوالی کردیز بسر میبرد
و با پسر میرزا چشم روشن داشت و بیگم سلطان در سفر حجاز و عراق با میرزا سلیمان همراه بود و از پیوندے
که روداده بود در قندهار چندے ماندند و قابو یافته خود را بکابل رسانیدند و چون بران آگهی رفت
شهریار مهربان دل الغ بیگ کابلی را فرستادند و فرمان شد که خواجه شمس الدین سامان نموده گرامی
مهمانان را روانه نماید درین منزل بسعادت ملازمت دولت اندوختند حیدر علی و شادمان هزاره و
نظر بیگ که از نکوهیده کارے که نیامده بودند بسجود قدسی آستان ناصیه افروز بختمندی گشتند و بنوازش
خسروانی سربلندی گرفتند از سوانح سودائی شدن راجه بهگونت داس چون رخصت کابل یافت
از دریا گذشته در سرای خیرآباد فرود آمد روزی چند چشم بر راه سپاه داشت ناگاه جوهر خرد تیره شده
سترگ رنجوری آسیمه سر گردانید ناگزیر گردانده بشهر اتک بنارس آوردند و به تیمارداری برنشستند

ساانان نام تیز شکے دیرۀ و چشم نبض میکردند تا کلالی راجه جدهر او را کشیده برخود زد شهریار ناچار سگال آئین آگهی
حکیم حسن و مهادیو را بهمراهی کنگار رود و لقمان فرستاد تا دوستان او بهی یکے از ینان که دل نهند بدرمان پردازند
مهادیو را برگزیدند پس از دیرباهی بیافت از سوانح فرستادن کنور مان سنگه بزابلستان چون راجه
بهگونت داس رنجور شد آسمعیل قلی خان را بجای او نامزد گردانیدند او از معامله ناشناسی و گرم بازاری مدارا
خام اند و بار در سپاه آورده مزرعه سگالش ها پیش گرفت از پیشگاه نظر انداد فرمان شد که از همین جا برگشتی
نشاندند از راه بهکر بحجاز رواند گردانند سختے از شاد خواب بیدانشی در آمد و منیایش گری و لابه گزاری پیرامت
اگرچه پوزش پذیرش یافت لیکن از انجا باز داشتند مالش یوسف زئی بد و فرمودند و مادهو سنگه
و سعید خان کهکر و ابوالقاسم تمکین و مردم راجه بهگونت داس بیادری نامزد گشتند و کنور مان سنگه با دیگر
سپاه کابل شتافت از سوانح فرو شدن عرب بهادر بکوهستان بهرایچ نگاهی برگزید شمالی رویه دگون
تزدگوه سپاه بیادری زمینداران بدگوهر اساس قلعه بر نهاد و دست غارت برگشودی و آنجا پناه
برگرفتی روزے بآن آئین گام فراخ برداشته کهرک رای بوجی پور خود را دلاوری بر سر آن قلعه
فرستاد و چندے از تابینان حکیم ابوالفتح که دران نزدیکی بودند نیز همراهی گزیدند و بیچ کرده در نوردیده
دمدان حصار رسیدند نگاهبانان ورزش عرب را دانسته پاسبانی برنخاستند تنها پیره دستی بر آمدند و گردید
اند و خنهابر گرفته باز گردیدند آن نافرجام ازین آگهی بر سر راه دلداری اسباب رای ساخته خود بخود
روان ایستاد ناگهانی آن مردم پیشر بدو رسیدند گرفتها ی بیای داده رو بگریز نهادند درین هنگام
دلداری با چندی از دمردان پیوست و بتیز دستی در هم شکست بسیارے نقد زندگی در باختند
و بسے دستگیر گشتند و سختے راه پراگندگی سپردند آن سرمایه شورش با دو کسی بجای افتاد و دولدای
آگهی یافته از پی رفت و کار آن بدگوهر را با نجام رسانید پیش ازین بسه روز عرت نام پسر شکارے
بدریای بهت فرو شد شب شانزدهم در خانه شاهزاده سلیم از دختر راجه بهگونت داس فرزندے
سخاوت پیوند پدید آمد و گوناگون نشاط روآورده طالع پرورش یونانیان هژده درجه قوس و آئین
هندیان یک درجه و چهل و یک دقیقه شهریار دیده ور سلطان خرد نامور گردانید و برخلاف زانیان
انجمن سپاس گزاری برآراسته شد و در منزل مریم مکانی بزرگ جشنی پیراسته آمد و سیاق و بخشش را
روز بازار شد و بهدیه تولا میرزا شاهرخ را با برخے بهادران بکشایش کشمیر رخصت فرمودند چون
کشمیریان سر رشته آشتی از دست فرو بستند و دستان سرائی اینان پیداست میرزا را با بیادرش
بهمان گنجیکان نامزد گردانیدند چون روشن شد که میرزا دل نهاد این کار نیست و اندیشه و طی و دوستی او را

بنجال و امیگذار روا زان داشته بفرستادن دیگر توجه رفت چون خاطر گیهان پیرا لختی از مهمات واپرداخت از ساحل بهت کوچ فرمودند پنجم خرداد آب چناب را از گذار دوکان والی نزدیک چناب پل گذشتند

نهضت رایات عالیات بصوب لاهور و عشرت اندوختن در انجا

بسیج بیشتر آن بود که گیتی خدیو تا در دار الخلافت فتحپور عنان باز نکشید لیکن شهریار آگاه دل بدان نگرائید و دلکشا کامهای آن سخاطر بیاورد بهگی قدسی آهنگ آنکه چندگاه در پنجاب توقف رود زابلی ملک آرامش یابد سواد بجور از آلایش ناسپاسی پاک گردد و از تیراه و بنگش خار بن تاریکیان برکنده آید و سر البستان کشمیر گرفته شود و آباد ملک تته بقلمرو در آید و نیز مرزبان توران را اگر پای دوستی از جا رود عساکر گردون شکوه بدان سرزمین فرستاده خود نیز از پی نهضت فرمایند بدین ثروت نگاهی ترا رایافت که بدار السلطنت لاهور چندگاه عشرت اندوخته آید صد و دوازده و نیم کروه از اتک بنارس در بست و شش کوچ در نوردیدند شب پانزدهم بخجستگی بدان شهرستان اقبال نزول همایون شد خانهای راجه بهگونت داس بقدس نشیمن برگزیدند و هر گروه کام دل برگرفت بازرگانان گوناگون سود اندوختند و تقلید پرستان تاریک درون را لختی چراغ آگهی افروخته آمد دوم تیر جشن قمری وزن کشور خدا شد و آن گرانمایه را بدستور هر سال بهشت چیز برکشیدند و خواهش آرزومندان روزگار روائی یافت در ینولا عروسی بزم شاهزاده سلطان سلیم نشاط آورد چون بسمع همایون رسید که رای رای سنگ آن والا فرزند عفت گزین را در شبستان والا گوهر در آید شاهنشاه قدردان خواهش پذیرفت و مراسم ساچق و لوازم نشاط بجا آمد شانزدهم گیتی خداوند با شاهزادگان و سران دولت بمنزل آن سعادت پژوه رفته بلند پایگی بخشید بفرخنده ساعت این شایسته پیوند شادکامی آورد و خوشدلی و خرمی را روز بازار دیگر شد و هم درین نزدیکی دختر سعید خان ککر پرستاری آن نونهال خلافت دولت اندوخت به پیرایه سرمدی بردومان او بستند از سوانح پدید آمدن همین بخشش از والا بارگاه نیک سگالی فراوان ارزانی در صوبه اله آباد و اوده و دهلی روداد و کشاورزان را گذاردن باز رنج پاسبانی بستوه آورد شهریار دادگر شش یک بخشید در خالصه چهار کرور و پنج لک و شصت هزار و پانصد و نود و شش دام شد و از ینجا لختی قیاس جاگیرداران توران گرد انبوه مردم سایه نشین آسایش گشتند و به نیایشگری و خرمی انجمنها برساختند نظم

چو نیت نیک باشد بادشا را	گهر خیزد بجای گل گیا را
فراخیها و تنگیهای اطراف	ز رای بادشاهی خود زند لاف

از سوانح تباه شدن حیله کاری مظفر گجراتی آن غنوده بخت را چون نیرو پیکار نماند راه دستان سرائی پیش گرفت یکی را خطابهای مانی داده بود نهانی باحمد آباد فرستاد و نامه چند با دلیای دولت بر نوشت

همگی بسیچ آنکه اگر بکار پردازان آن صوب رسد بو که بخت وامن آلود تهمت گردند و در بر شمے گرد د ورونی بر آنگیزد

وجیده ی را لبوی او باز کشد از اقبال روز افزون آن نامه بر نگاشتها بدست درآمد باطل بسیجی پیدائی

گرفت و آن بدگو هر بسیاست رسید و نیز آن فریب کار جمعی از بندگان ا یجان شکری اولیای دولت

باز داشته بود چنانچه شهباز خان نام افغانی که با جکمل بیگ بودی بزر لفریب آن سپاس نا بو یافته کار او

سپری ساخت او را بدست آورده بیاد اش حرام نمکی از هم گذرانند آگهی ساروز باز ار آمد و سر رشته

باطل اندیشی گسیخته شد و بهدر بنوالکار یوسف زئی بدشواری کشید هر که سر از فرمان پذیری خدیو جهان تابد

هر آئینه بگوناگون خواری در افتد با آنکه امرای سعادت اندوز در تاخت و تاراج کوشش مینمودند و کشتن

و بستن نگاه بود داشتند آسمان نیز بکین توزی برخاست آذوق گرانی گرفت و هوا ناسازگار شد بیماری

شگرف پدید آمد و توانائی و حیله سازی نابود گشت سلطان قریش بوشتان کالو سلطان بایزید کریم داد

ابراهیم خان جهان مصری خضر خان و دیگر سران الوس پیش اسماعیل قلی خان آمده بوزش گرائیدند و بران

قرار شد که چون از کوهستان با اغروق خویش برآیند هر آئینه درخواست گناهان او از بارگاه خلافت نموده آید

از سوانح تاخت بردن صادق خان بر سیهوان از بارگاه اقبال بملتان آمد فوجی را بدان ولایت

نامزد گردانید میرزا خانی بیگ مرزبان آنجا بر تتق و کوچک ارغون و میرزا بیگ و ترسم ترخان را

با بسیارے پیکار فرستاد ستیزگ آویزش رو داد کوچک و میرزا بیگ را نقد زندگی بر باد رفت

و رستم زنده بدست افتاد ازین چیره دستی دلیرتر شد و آنگه اندازه سپاس آن ملک بر گیرد بیشتر

شتافت قلعه سیهوان را گرد گرفت و نقب بر سے دیوار را بر انداختند چون خاک زیر آن

بس بلند بود دیار رستند و در آمد و چندان دیر شد که قلعه نشینان دیوار دیگر بسر بردند چون انجام کار

دشوار نمود دست ازان باز داشته تا بقصر پور بر گرفت و غنیمتها اندوخت حاکم آن سرزمین باساز

ستیزگ رو بجنگ آورد و بیشتر از رسیدن او صادق خان برگشتن را سزاوار دانست

فرستادن قاسم خان بتسخیر کشمیر

و چون کشمیریان از بخت غنودگی براستی نه ایستادند یعقوب بدگوهر کوه های دشوار عبور را پناه

در کشیده دزدی آزرمی گام فراخ برزد و شهر یار داوگر از سر دل بکشایش آن ملک بر فرستادن

فرستادن فیروز سپاه سخن در میان آمد بسیارے سران دولت آنرا دشوار کشا دانسته بدان

گرائیدے راقم شگرفنامه هر چند در گرفتن گزین رو شها بر میگذارد و سود نمی آمد بفرمان گیتی خدیو

بهمن اختر شناسان برآراست و در طالع سال و حال کواکب ژرف نگهی بکار رفت نمودار شد

که اگر نحتی تکادو رو و برزودی گشوده آید چون بموقف عرض همایون رسید شاهی سگالش یکتائی گزیدند
درین هنگام حیدر چک و شیخ یعقوب کشمیری چنان برگذارند که بزرگان آنملک از بیدیدها سر باز گشتند
اگر لختی بومی سپاه پنجاب همراه شوند بهانایی آویزش بدست درآید بنابران مبارک خان و جلال خان
گکر و دیگر زمینداران را برگماشته دستوری داد آن دو کشمیری نزد نبیره بانتظار کمک نشستند درین هنگام
برخاطر مقدس پرتو انداخت آنکه بجبر بردن بومیان دل نه نشیند یا از تباه سیجی سید هد بنابران
قاسم خان را که در کارشناسی و پردلی از یکتائیان زمانه بود بدین خدمت سربلند گردانیدند و او
بگشاده پیشانی پذیرا شد هنر دهم تیر فتح خان مسند عالی کوجر خان میرزا علی اکبرشاهی شیخ دولت خیر
شیخ سکندر رفیق شاه محمد میر عبدالرزاق معموری یادگار حسین نعل دیو سیسار چند خواجه ظهیر بادشاهی
شفقت ولی بیگ هزاره بیگ و بسیاری منصبداران و احدیان و نوکران امرا بسر کردگی او رخصت
فرمودند هر یکی را باندرزهای درخور هوش افزودند در آگهی و دادگری و نه دیدن نکوهیدگیها و عذر پذیری
و مالش تباه کاران کوشش رفت و شریف سرمدی را به بخشی گری ایشان سربلندی بخشیدند و فرمان شد
که پیشین مردم پیوسته از گفته سپه آرا بیرون نبرند از سوانح دوایس فرستادن ایلچی توران اگرچه از بازگشت
رایات همایون از کنار سند فرمان روای آنجا از سراسیمگی برآمد لیکن چون بعرض رسید که از بسیار ماندن فرستاده
سترگ نگرانی دارد شهریار قدردان بگوناگون روش نواخته دوازدهم شهریور رخصت فرمود و برسخن نفائس
ارمغانی جدا ساختند و حکیم همام را که کارآگاه و اخلاص منش بود به پیغام گزاری دستوری داد
تا نامهٔ والا را بگزین آئینی رساند و گزین خوبهای شاهنشاهی را دلنشین گرداند و در دنه که دهه برخوانده
ثنا سائی آورد و میر صدر جهان مفتی را نیز برای پرسش ناگزیر ساخته سکندر خان نامزد فرمودند پیش ازین
بسه سال رخت هستی بربسته بود چون اندیشه گرفتن آن دیار در سر بود دعوا پرسی بجا نیامد در خوالا که عبدالله
لابه گری برگزارد و آئین یکتادلی پیش گرفت میرزایان کار غر ستادند

اسواد نامهٔ شاهنشاهی

استشمام گلدستهٔ بهارستان یکدلی و یگانگی و استطلاع کارنامهٔ نگارستان دوربینی و فرزانگی که آرا
گلبندان بوستان سرای آشنائی و نگاشتهٔ نقش پیوندان نگارخانهٔ دل افروزی و دلگشائی والا دودمان
خجسته خاندان گوهر افزای افسر و اورنگ پرده گشای چهرهٔ دانش و فرهنگ نوئین نامدار جهان دانش
پروری خدیو بزرگ کشور دادگستری فروزندهٔ چراغ خانی فرازندهٔ چتر کیانی بود در خوشترین هنگام
که کوس نوروزی آوازهٔ جهان افروزی در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب

جهانتاب کہ سلطان چار بالش ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است سایهٔ فرخی و فرخندگی بر تارک خسرو گل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل دمیده و ابر آزرمی پاسے نورسیدگان لشکر بهار را از گرد شست و شو داده پیرایهٔ خوشدلی و خرمی و سرمایهٔ دلکشائی و شادمانی شد بنیاد دوستی از سربلندی گرفت و آئین یکتادلی تازه ارجمندی یافت سخنان دلاویز دوستی و خویش و یگانگی و نیک اندیشی بنامهٔ عنبرین نگارش و بکلک گوهرین گزارش پذیرفته بر دل دانش پسند و دیدهٔ آسمان پیوند که گنجینهٔ راز خداوندی و آئینهٔ چهرهٔ هوشمندی است پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز درین سی سال که از نیرومی آسمانی تخت کامرانی سیده همیشه پیش دید دانش و بینش آن داشت که اینهمه جهانگیری و فرمان روائی و تیغ گذاری و کشورکشائی برای بجاآوردن گیرودار شبانی و سرکردن کاروبار پاسبانیست نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و پابگل ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن در گریبان آرزوهای نااستوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکوخواهی چیزے دیگر نموده و همواره در آسودگی جهانیان از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش مینموده خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین بوستان که از سه پهلو بدریای شور پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی نبوده و پیش نهاد آرزو و جز نوازش خاکساران و گدازش ستمگاران نشده و ازینست که بهرسو که رو آورده کارهای دشوار بآسانی کشایش یافته و چهرهٔ آرزو از پردهٔ امید بخوبی نمایش پذیرفته هرگاه شیوهٔ فرخنده با دیگر بندگان خدا چنین باشد با آن والادودمان که از بزرگ باریافتگان درگاه خداوندی اند و با این معنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیک در میان به هوشمندان خرده بین هویدا است که یکے ازینها در یکجهتی بسنده است هرگاه اینهمه یکجا شده باشد پیداست که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این یکدلی سرمایهٔ آبادانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد و اینکه در وادی موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل دران باب سخن ناکردن ترجیح بر کردن داشت و اغماض ازان وادی در رنگ تطویل کلام دران مقام نالائم پنداشته باین قطعه که از اجانه اکابر دین منقول است اکتفا نموده شد قطعه

قیل ان الاله ذو ولد	قیل ان الرسول قد کهنا	ما نجا الله و الرسول معاً	من لسان الوری فکیف انا

و انکشاف صبح ایجاد و تکوین ظهور شعشعه سلطنت سعادت قرین نموده مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک والدین توامان ارتقای مدارج سلطنت

همایون واعتلای اعلام دولت روزافزون کمال دینداری ما را دلیل قاطع وحجتی ساطع است الله تعالی
همگنان را در مرضیات خود راسخ دم وثابت قدم دارد وچون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صدرنشینان
ارائک اعتلا اند آنست که کافهٔ خلائق وجمهور برایا که بدائع وودائع حضرت صمدیت اند در مهاد امان وامان بوده
در لوازم عبادت الهی مراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابرین درین مدت در تنسیق وانتظام این ممالک
وسیعهٔ فسیحه که مقر چندین سلاطین عالی قدر وحکام والا اقتدار بود سعی ها نموده و بعنایت ایزدی که شامل حال
این نیازمند درگاه الهی است از سر انجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داد امکنه ومحال که از زمان
طلوع نیر اسلام الی هذه الایام حوافر خیول سلاطین کشورکشای ولمعات سیوف خواقین فرمان روای امون
آن نگردیده بود مساکن ومواطن اهل ایمان شد وکنائس ومعابد اهل کفر وخذلان مساجد طاعت ومشاهد
عبادت ارباب ایقان گردانید المنة لله تعالی وتقدس انجنا که دل میخواست انتظام والتیام یافت
حسب المدعا سامان وسر انجام پذیرفت جمیع سرداران وگردن کشان از جنود هنود وغیرهم حلقهٔ اطاعت
بگوش اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند طوائف انام را باهم ارتباط وانضباط تمام دست داد وبمانیز
مصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه تمهید قواعد رفت وتاسیس مبانی نصفت واشاعت انوار
عاطفت مبذول داشته حدائق آمانی وآمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت واحسان وقطرات
مطرات فضل وامتنان تازه وسرسبز میداریم وپیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات
فراغ حاصل شود وبدرقهٔ عنایت الهی وهدایت ازلی کفار فرنگ که در جزائر دریای شور درآمده سر شور
انگیزی برآورده اند ودست تعدی بر زائران حرمین زادهما الله شرفا دراز کرده وجمعی انبوه گشته سنگ
راه زائرو تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار وخس پاک سازد ولیکن چون شنیده
میشود که بعضے از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروهٔ وثقای حسن عقیدت
که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیا بود عدول نموده بعضے بے اندامیها کرده اند در خاطر حق شناس
میگذشت که یکے از فرزندان کامگار نامدار که بارقهٔ سعادت از ناصیهٔ حال ایشان روشن ولائحهٔ رشد از زایچهٔ
طالع اقبال ایشان مبرهن ست بدان جانب تعین فرمائیم وتا خاطر از معاضدت آنها جمع نشود بامرے دیگر متوجه
نشویم الحال که سلطان روم عهود ومواثیق جد وپدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق
کرده بدفعات افواج فرستاده قطع نظر از انکه از شاهراه سنت وجماعت انحراف ورزیده اند بمحض انتساب
نبوت بخاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که تعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص درینوقت
مسموع میشود که فرمان روای ایران کاردانان آن ملک را با تحف وهدایا بالتماس کمک ومدد روانه کرده است

بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف شود و بخاطر چنان میرسید که چون رابطهٔ محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه از قدیم الایام است و بتجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصحوب سیادت و نقابت پناه میر قریش ضوابط وداد و قواعد اتحاد استحکام گرفته است دران زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال شود آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف شریف ارزانی دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و بالمشافهه بی وساطت قاصد و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم تر ساخته بعضے سخنان دلاویز اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و شرح خداشناسی و حق پرستی و قدر استعداد با فاضت فیاض علی الاطلاق دریافته مذکور مجلس انس سازد و از نفائس حقائق الٰهی و شرائف دقائق آگاهی که بر خاطر آن ابهت دستگاه پرتو انداخته شود نیز استماع نمایند خلاصهٔ زندگانی و زبدهٔ کامرانی صحبت اشباح انسانی و موانست اجسام روحانیست نکیعت که ایمعنی در میان دو برگزیدهٔ خدا و نظر کردهٔ بارگاه کبریای متحقق شود هر آئینه ایمعنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود دران زمان که تمنای این ارزو بوقوع آید چون همت منظوران الٰهی و سرافرازکردگان خدائی بر تحصیل رضای حق تعالی و استیصال ظلم و تسلط بر افراد انام بنا بران مرکوز خاطر حق جو آنست امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد در سلکی که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد دیگر استرضای خاطر او را لازم دانند و در مقام یکجهتی بوده از صلاح او درنگذرد و دد الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است در بارهٔ امداد و کومک حاکم عراق و خراسان انچه صلاح دید ما و شما خواهد بود از کمن البطون بعالم ظهور خواهد آمد و از معذرتی که درباب قضیهٔ فرزند شاهرخ میرزا تحریر کردهٔ قلم محبت شده بود شمس خاطر انصاف گزین افتاد و الحق که مشار الیه بواسطهٔ خردسالی و خودپسندی از بدمصاحبی منشاء چندین امور گردید هر کدام از انها بانفراد مستدعی آن بود که کار او باین حد رسد اولاً بواسطهٔ اغوای بعضے کوتاه بینان از لوازم اطاعت مراسم عبودیت ما بسیارے تساهل نمود ثانیاً بآن عظمت دستگاه چنانچه نباید آشنائی نکرد ثالثاً با جد بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بذمهٔ او داشت اینچنان سلوک نمود هر تنبیهی که نسبت باو واقع شد از قسم القای ربانی و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار شده التجا باعدهٔ و ثقای عاطفت ما نموده غیر ازان که بتنقدات عز اسید نجشیم امری دیگر محظور نمیگردد مامول از مراسم مودت آن عظمت دستگاه آنست که از زلات اقدام او اغماض نمایند و بجهت تشئید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت افاضت حکمت پناه زبدهٔ مقربان هواخواه و عمدهٔ محرمان کارآگاه حکیم همام که مخلص راست گفتار و مرید

راست کرده است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری او را بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم برسم
رسالت فرستاده ایم چون در ملازمت ما او را آن نسبت محقق است که مدعیات را بواسطه تکلف
سوءتن میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بواسطه خواهد بود
و بجهت پرسش واقعه غفران پناه و رضوان دستگاه سکندر خان سیادت مآب نقابت نصاب میر
جهان را که از اعظم سادات کبار و اجلهٔ اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور در تیر
تراخی افتاده بود و درینولا برفاقت مشار الیه فرستادیم انموذجی از تحف و هدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی
بموجب تفصیل علیحده ارسال یافت باید که بمقتضای غرای تهادوا و تحابوا عمل نموده همواره از طرفین طریق
ارسال و استحاف تحف بسلوک باشد و از فرغه . طلب داشتن و فرستادن کبوتران پری پرواز و سبب
عشقباز طائر ذی بال شوق در انتعاش و اهتزاز آمد و استشمام شمائم یکجهتی وودا نمود اگرچه توجه مشتغی
باین پرندها در نظر اولی از لهو لعب مینماید لیکن در نظر ثانوی چرخ بازی یاد از نسبت شوقی و مناسبت
ذوقی از ارباب وجد میدهد و موجب توجه بمبدای او میشود و دیگر حضرت واجب تعالی بر سرائر ضمائر
آگاه است که اشتغال صوری احیاناً بامثال این امور بر جمال توجه بمبدای جلیل الی بیش نیست برخ و بال
و بر ظاهری اکتفا خاطر حق اندیش نه پسندد نامه بر حرف اختصاص تمام کرده شد والسلام والاکرام
از سوانح بزرگ سیل آمدن بسرهند بست و هشتم آغاز باران شد و سه شبانه روز پیوسته بارش بود و تند
سیلی از ساکنی کوه آمد در شهر بلندی آب بسنه گز رسید و در بیرون به پنج نزدیک دو هزار خانه دران موج خیز
فرو ریخت و صد و پنجاه گز دیوار قلعه فرو افتاد و از کهن باغ پانصد گز و از نو صد ویران شد و از ان
مال را آب برد و صد کس بگرداب فنا شتافتند و دو هزار چارپا و الیسیل نیستی در شده و شاهراه دارالخلافت
چندی از روانی باز ماند کارپردازان تقدیر چنین نمودار برسازند و فرو ماندگان بی پروا را آگهی بخشند
و غنودگان بیدار را از خواب در آرند هانا اقبال گیهان خدیو چنین روشها آگاه گرداند و اگر بادافراه نکوهیده کیشان
سرانجام یافتی هر آئینه طوفانی از آتش و آب بایستی لیکن خیر بسیچی و حق پژوهی فرمان روای روزگار شد و
مردم نادرا بر روز بادافرش بنشانند

گشایش یافتن آبادملک کشمیر بنیروی اقبال شاهنشاهی

پاسبانی رسمیست چون پژوهندگان دولت را شایسته نیت با گزین کردار فراهم آید هنر آرزو که بخاطر ایشان
گذاره کند ایزد توانا بآسانی در کنار نهد و معشوقان اقبال را با آن دو سرمایه بهروزی ناخواسته دینی و دنیوی
بپرستاری برخیزند چنانچه حال گیهان خدیو از ان باز گوید و این نامه قدری بر سر آید و بتازگی چهره گشایی مقصود

درآمدن این دیار است بدست اولیای دولت سرکوبختی برگریوهای راه‌شناسان گرد و چیرگی بیگانه اندیشه او
بر نتابد هر چهار طرف کوهها بر آسمان افراخته پاسبانی کند اگرچه پشتش هفت راه دارد ولیکن گران لشکر نیارد شتافت
و در هر یکی از آنها ماها است اگر پیرزالی چند بلختاندن سنگها نشینند مردان مردازان گذاره نتوانند ازین پیشین
فرمان دهان دل بگرفتن ننهاده اند و از کارشناسی از آن خواهش برگذرانده از دیرباز بر خاطر آسمان پیوند پرتو
می انداخت که گشایش آن فراپیش گیرند لیکن سخن سرایان همایون بزم از ظاهرنگهی یکپایه فراتر نمیشدند گشودن
آن را استبعادی می آوردند درین هنگام که رایات اقبال سایهٔ دادگری بر پنجاب انداخت آن سگالش افزایش
گرفت و هر چند پیشکاران بارگاه لشکرهای ناپسامان فرستادند کارسازان تقدیر به نیرنگسازی پای همت افشردند
نخستین یعقوب بدگوهر نخوت افزوده سرتابی پیش گرفت و سرآیگی فیروزی جنود شنوده آشتی را برهم زد و از ستایش
سرایان خوشامدگو نام خود را شاه اسمعیل برنهاده و نکوهیده خوها بنکوئی برگرفته بپای خویش بادیه‌پیمای ناکامی گشت
بنا بر خواهشها در افتاد و بگرفت و گیر بیجا دلهای عامه برشورانید کار دنیا ناساخته تا ویژه کیش و مذهب در افتاد
تندخوئی و مردم آزاری فراپیش گرفت در اینکه اگرچه آئین برهمن و شاکموتی باشد لیکن از دیرباز هنگامهٔ سنی و شیعه
گرمی دارد و از تیرگی روز در هر چند یکی بر دیگری افزون آید دو گانه خودفروشی برآراید بنیک سگالی
معامله‌شناسان پردهٔ مدارا فروهشته بودند و گرشور رشته برشخاستی درین هنگام نقاب آزرم بازگرفت بار سینان
برنشست قاضی موسی کهن سال را از هم گذرانید خان و مان او بتاراج رفت غنوده شورش بیدار گشت شمس
چک با مدینهٔ سری رکین توزی برآمد محمد بهت که دمشهٔ نیرنگسازان ملک بود تا بو یافته عرصهٔ بدسگالی فراخ ساخت
و آن جوان شوریده و سفرزا برین داشت که شمس چک و علی شیر ماکری و سید حسین و دیگر بزرگان این روش اینها
کارسازد ایشان آگهی یافته همان راهی که او اندیشیده بود پیش گرفتند محمد از آن هنگامه گریخته برکناره شد و
باندک تیزدستی گرفتار آمد و چون آن فریب کار زندانی گشت شمس چک دل بسر نهاده هنگامه آراست
یعقوب نیز آویزه پیش گرفت ناگاه آواز فیروزی جنود شکیب بای خرد و بزرگ آمد سخن سرائی
کارشناسان آشتی پذیرفتند کامراج را با شمس چک باز گذاشت و در کمتر فرصتی یعقوب
خوابیده بخت بنیان را فراموش کرده پراولشکر شید و چیره دستی غنیم را بچنگ آورد و فیروزی
سپاه چون از درگاه روانه شد تا دریای چناب سخته گفتار هرزه لایان یافته در را بار روز بازار بود و
در انجام کار بس دشوار می اندیشیدند چون گذاره شد تباه رائی یعقوب و آویزه یکدیگر و التجا
نامهای سران ملک خاصه علی شیر ماکری یکی پس دیگری رسید کارآگهان که آینده را از
پیشانی حال برخوانند و سرآغاز را پیرایهٔ انجام کارشناسند داستان فیروزی برخواندند تدبیر و رائی اشتند

و هر کس جای خود را بر ساخت و قول بسیه آماده گروهی را و مردان آرایش یافت و برانغار را مسند عالی فتح خان
و مبارک خان و دیگر سپارزان همت منش رونق افزودند و در جوانغار جلال خان و برخی دلاوران جویای ناموری گشتند
میرزا علی اکبرشاهی و گوجر خان و شیخ دولت و شریف سرمدی و جوقی احدیان و دیگر یلان در پیش دستان
هراول پای همت افشرده ایست و یکم شهریور کریوه پنجم گذشتند سلیم زمیندار کنار و گرفت قاسم خان
از کار شناسی ابهول برادرزاده او را بکلانی برگزیده راه آیمنی پذیرفت در اندک زمانی آن کج گرا نیز ملک گیر
جنود پیوست و در راجوری بهرام نام نایک و اسمعیل نایک و شنکی چار روده با دیگر بزرگ کوتل آمدند
و مبارک آبادی کشایش ملک برگرفتند و چنان برگذاردند یعقوب ناسپاس بگنج حمول شتافت و سران او را
چشم بر راه فیروزی سپاه دارند از اینجا دو راه است یکی کیزیل و آن گشاده ترین راههاست و دیگر
پیر پنجال و ما پاسبان بر دو اگر گام فراخ برتر گرفته آید بدو گری ز زیردستان آرامش یابند از این نوید شادمانی
در گرفت و چشنها برآراستند برصوابدید کارآگهان فیرسگال راه کیزیل قرار گرفت آیندگان چنان گذارش نمودند
که از دشوار گذاری بجیها و فزونی لشکر دیرتر رسیده خواهد شد و بزرگان کشمیر کریوه انتظار می برند شایسته آنکه
برخی نیک بسیجان کارشناس را پیشتر روانه سازند نخست اینان را بزرگ نخچیر و انی نوازش امیدوار نماید
و سپس بتیز دستی بشهر درآمده کوس فیروزی بلند آوازه گردانند گزارنده بدور بینی بر سخته پذیرفتند و شیخ یعقوب
و حتی تواجی باشی و شیر و سلیم را با برخی بندوقچیان پیش فرستادند و شنکی چار و در همراه شد فیروزی سپاه نیز
از پی راه گرا آمد چون بر فراز کوتل کیزیل برآمدند عالمی دیگر نمودار گشت در سر این کریوه سه دیوار بهنای
چهار گز و بلندی ده گز برآورده بودند و سه گزی چو بها را فزون از یکدیگر چیده و پیشینیان طلسمی بر ساخته اند که
هنگام درآمدن بیگانه لشکر برف و باران و تگرگ پدید آید بنابر این شورشی شگرف برخاست و دران برش
نشیب و فراز ناهنجار در نوردیده نزدیک کریوه اکرم بال فرود آمدند باران افزوده گشت و بسیاری جاندار
از سختی سرمایه نیستی گرائید درین اثنا چندی تفنگ اندازان که همراه حتی رفته بودند زخمی یافته و پیوستند و برگیر بیکاری
کشمیریان آگهی بخشیدند درین راه سه کریوه سترگ است که روزگار از دشوارگذری آن حرف سر اگذارده بودند
که کشمیریان هستی و ترکه سوم کریوه است از سوی هندوستان و نخستین از جانب کشمیر چشم بر راه دارند پیش
فرستادگان در اینجا آن گروه را نیافتند و پیدا بود که جمعی آمده بازگشته اند از شنکی چار دو پرسیدند که آمدن و باز
و رفتن چرا است پاسخ همانا باندیشه آنکه یعقوب سر کریوه را برگیرد و برگردیده باشند درین میان محمد لنگ دلاور
و بهادر خان و جمعی سران کشمیر پیوستند و با ویزش درآمدند شیخ یعقوب بدو زخم از پا درآمده نزدیک بود که
قالب تهی کند آشنایی و ستمایه رهائی شد و حتی نیز بدوازده زخم بر زمین آمد چندی داد مردانگی داده جان سپردند

ج سوم

خواب در شدند یکبارگی برف و باران بشورش درآمد و مردم را پراگنده ساخت از جتی شنیده شد که دران
برفستان بهوش رفت و دران بهشتی گیتی خدیو نمودار شد و فرمود همان زمان بخود آمدم و تیر و گرفتم لیکن
بسیاری زخم و فزونی برف و سختی تنهائی و بیتابی گرسنگی سراسیمه داشت ناگاه چندے پدید آمدند و مرا برگرفته
پیش شمس چک بردند او گرم خوئیها نموده بشهر در فرستاد سرگذشت شگرفی تقدیر آنکه چون یعقوب از گرمی شمس چک
بگران خواب غرور درآمد سررشته خرد از دست واهشته تباه کاری گرم تر شد در برآوردن راپها کوشش نمود
ابیا برادر خود را و ابیا پسر ادال چک و نورنگ خان و ظفر خان و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و لادر خان که از خودسری
آن فرومایگان بدگوهر را بدین گرامی خطابها نامزد کرده بود و دیگر مردم را رخصت پیش داده خود در شهر پیامان پیکار
برنشست پیش آمدگان در بست و بند تنگنا با کوشش نمودند و لختی خاطر ازین کار پرداختند درین هنگام بسیج
بدگوهران بیدرنگی پذیرفت و هنگامه از رونق افتاد حیدر چک که همواره مرزبانی آنملک در سر داشت و در لشکر
فیروزی بود حسن پور آمدن پدر را شنوده در بزم کله انتظار میبرد و بسیارے نامبردگان کشمیر بسخن انجمن و پیشی آرا
قرار دادند اگر حیدر چک از پیمان در نگذرد همه با او بگرویم او از ان سپاه برآمده بما پیوندد لشکر بیگانه را بگوناگون
پیشکش و لابه گری برگردانیم و کشمیر آرامش گراید فتح علی که با نورنگ خانی سر شخوت می افرخت بدان دل نهاد
او را بی آبرو گردانیدند و آن دو ابیا بدستان سرائی راه گریز پیش گرفتند و نایکان را که گریوه بان بودند
بتباهی گری فرستادند و همگی بسیج آن بود که چندے از سپاه برد و میرزا انجام گیهان خدیو بلند پایگی بخشند و امرا را
بنیروی خواسته بازگردانیدند و کوته سخن آنکه یعقوب نافرجام آهنگ پیکار بهیرو پور رسیده بود که آگهی دل برگرفتن کشمیریان
او را سراسیمه گردانید و حسین خان عموی او نیز جدا شده بآن کشمیریان پیوست بکار پردازان بید انش خود انجمن
ساخت و بیژوهش چاره و برنشست رای بران قرار گرفت که شمس چک و محمد بهت را از بند برآورند و از به دید
این دو کس کار را پیش گیرند چون آن دو فتنه ساز را برون آوردند و از کین توزی چنان برگزار دند که روزے چند
از شورش برکناره زید و گهتوار پناه برد چون زمانه آرامش پذیرد و دوست از دشمن بازشناخته آید کارسازی نموده شود
بهزاران ناکامی بدان خیمه لگاه رو آورد و از سایه راه آن دو شورش منش با بسیاری جدائی گزیدند درین هنگام که
کشمیریان بر گریوه راه حیدر چک پدید نداز نوشته او سراسیمگی اندوخته گزارده بود که مرا پیچیم پاسبانی بنما پیدر بون
شدن پرمن و بازگردانیدن امرا بس دشوار کشمیریان از ان اندیشه دل برگرفتند بهره پور هنگامه آراستند و
حسین چک را بکلانی برداشته و به پیکار نشاندند درین میان شمس چک پیوست مرزبان از کار برداشته
بدو گرویدند بیارش پیکار گروهی را یکرو و فرستادند و از نیان بشیخ یعقوب جتی گزند رسید و چون در نزد اکرم
مال حقیقت بدگوهران تباه پیشه خاطرنشین اولیای دولت شد آمدگان را مقید گردانیدند و در پاس حیدر چک گذشته

۳۳۵
ج سوم

اهتمام رفت انجمن رازگوئی برآراستند و در گذشتن کریوه هستی و تردد و درآمدن ملک خیالتی نمودند لختی از برف و باران
بستوه آمده در بازگشت یاوه دراشدند و برخی سخن توقف درمیان آوردند قاسم خان با چندی از والاگهران
آهنگ پیش رفتن برگذارد و ناگزیر دیگران نیز بدین رای گرائیدند درین شمس چک کاردانان فرستاده بلابه گری
درآمد و همان صلحی که با میرزا شاهرخ قرار داده بودند از سر گرفت پاسخ چنان شد که این بار افسون فریب بکار نیاید
و افسانه حیله بگوش درنشود فرمان چنانست که کشمیر از خودسران شوریده رای بازستانند هرگرا سخت یاوری باشد
خود در البشکر فیروزی رساند و بسایه نشین عاطفت گردد سخن حقیقت بگوش درنیامد و آماده نبرد شد قاسم خان
بنیتی درست و همتی بلند نوزدهم مهر متوجه پیکار شد و غنیم نیز فوجها آراسته دربرابر آمد در قول آن شوریده مغز جا
داشت و دست راست الطفرخان(?) و دست چپ شمس دونی و حسین چک طلیعه شد محمد بهت چنداول چون شوریده
جا هراول فیروزی سپاه بگریزه درآمد از سر کوه ها بندوق و سنگ انداختن پیش گرفتند از هجوم بدگوهران و
تنگی جا عنان تاب شد بجوانغار پیوست قاسم خان ازین برگشتن برآشفته خود بدان سو روانه شد شریف
و میر عبدالرزاق معموری و جلال الدین مسعود و حاجی محمد ترشیزی و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد و خنجری که
از جوانغار باز مانده بودند نیز همراهی گزیدند محمد چک که از رادمردان کشمیر بود از برانغار و ویدلا کها نام مبارزی
بدو آویخت و دست و گریبان بزیر افتادند جهانی بشگفت زار درشد و غریو از نظارگیان برخاست
گرمی آویزش ظفرخان تیر دوز بندوق گردید و آن فوج یکبارگی از هم پاشید و هنوز دیگر فوجها آویزه در بر
نیامده بود که لطیفه یداللهی بروی باطل ستیزان برگردانید و پراگندگی دران بزرگ هنگامه افتاد و هریکی
از سخت برگشتگان به بیغوله درشد و کوس فیروزمندی بلند آوازه گشت و از نیرنگی اقبال روزافزون
شاهنشاهی فتحی سترگ رو داد هراول و جوانغار تگامیشی نموده پایان کوتل دایره نمودند قاسم خان و دیگر سپاه
اندوربینی برکریوه منزل گزیدند یادگار حسین و حاجی محمد ترشیزی و طوغان و عبدالله و سلیم و چندی تیزدستان
عرصه دلاوری را با سری نیکو محضر دارالملک کشمیر فرستادند بیست و چهارم مهر منابر برای گرامی نام افسر خدایابه(?)
برافراخته آمد و از دادگری و مهرافزونی بیگانگان وحشت گرا آرامش یافتند چون چهار گروهی سرینگر لشکرگاه شد
حیدر چک دستوری شهر رفتن در لشکر قدری شورش پدید آمد روز دوم فرو نشست بیست و سوم آبان
قاسم خان و دیگر امرا در ترتیب سرای سری نگر درآمدند و گوناگون نشاط اندوختند درین روز میانه را حیدر چک
با فراوان مردم پیوست قاسم خان از کارآگهی او را از تصرف باز داشت و نقش تباه سیچی از خاطرها بزدود
پیش ازین نهصد سال در زمان آتش بلا نیل مرزبان کشمیر این فیروزمندی گذارده بودند چنانچه کهن نامها
بازگویند از نیرنگی روزگار باده فروشان بزرگی یافته بودند و هنگامه ساغرکشی و ستمگاری که منید اشت شد و

برهمن در سری نگر در برزن رنجهه پور برگزیده خو با طراز یکتائی داشت و او راه هر آبه بود و بجو بردی و پاکدامنی کم همتا همواره از نگاهبانی تر دامنان گرفته دل بودی و از ایزد بهال از آن هستی ستمگار رهائی خواستی یکی از شناسندگان کار آگهان بیتال سادهنه آموزش نمود بفتح بای تحتانی و تای فوقانی والف و لام و سین والف و دال و های خفی و فتح نون و های مکتوب و دانشوران هندوستان بیتال را از قدسی نفوس انگارند و سادهنه آئین حاضر ساختن او هرگاه در رسد حقیقت هر کار باز گوید بجز کس در احضار او چندے بکردارهای خاص گراید و افسونهای مخصوص برخواند و در آخرین روز آدم مرده را که اعضای ظاهر او درست باشد در چودس تاریک بساعت خجسته در زمینی که مرده را بسوزانند و آنرا مسان گویند خوابانند و از بر چهار سر پا هنین میخها استوار کند و بر فراز و پشت نشیند و در کاسه سر آدمی چراغ افروزد و فتیله از کفن سازد و روغن چربی آدم و افسونها برد مد آن مردم زاد و میده آنرا بران افتاده گل آسا افشاند بانیروی برودران نزدیکی صورتهای هولناک پدید آید چون بل خوانده بهزاران قالب بجنبش در آید و صیبت آوازها بر کند سپس آن روحانی بشائسته پیکرے رو نماید و بر گوید چرا بر خواندی و اینهمه رنج کشی بهر چیست انچه باز گوید پاسخ شنود و در شدنی کارها چاره برگذارد و در جز آن شکیبائی آموزد آن ستم رسیده بفراهم آوردن اسباب شد پس از فراوان تکاپوی چنان قالب بدست آورد و بر جے فراهم نیامده و در نگاه بد آن سراسیمه شد بشهرے یارست برد و در صحرا از گزندی ترسید بنچه آسا بسته بنخانه جرم سازی که پیوند آشنائی داشت بآئین امانت گذاشت تا دران گنده بوهای خانگی زیر بالا نیفتد و خود در پس کار رفت نیم شب آن روحانی بر حقیقت آگاهی یافته و ساز را آواز داد او نخستین ترسید یا وا می دلدهی را آرامش بخشید و گفت فلان برهمن فراوان رنج می برد او را بر گوی که زمان فرمان روائی آن بیداد گران دراز است پای در دامن صبر کشیده از سر آیکی باز آید بست تن از آن گروه یکے پس از دیگرے بسوی برنشیند و چون روزگار این ستمگاران سپری شود بزرگی این دیار بقوم کالیت باز گردد و سپس آن مرزبانی با حمدی قرار گیرد و طائفه را مدت معین بر گذارد و چون نوبت چکان رسد چندے از آن گروه کامروائی کند و مرتبه هشتم سلطنت از بن برگیرند یکے از بزرگان صورت و معنی که سگالش و کردار و گفتار او گرد آوری رضامندی الٰهی باشد بداوگری این دیار نشیند آن برهمن چون بنخانه جرم ساز آمد از سرگذشت شناسائی اندوخت و دست از آن باز داشته بگوشه خمول بر نشست مضمون آنرا بشعر هندی بر گذارد و کهن نامهای سنگین الواح از آن باز گوید سلطان زین العابدین که آنرا بدوستاه نیز گویند و از مرزبانان کشمیر و لایت زبان زد روزگار پیوسته بیافت که زبود حکمت آن دیار بچگان رسد و از دست اینان باز ستانند در آن هنگام

که خرامیدن میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس در کشمیر بلند آوازه گشت یوسف خان مرزبان انجا هشم آمد صوفی
در پنج براره رفت و در بوزه همت نمود آن آلهی بنده روشن ضمیر پاسخ برگذارد اگرچه این لشکر از میانه راه
برگردد لیکن ایزد بیهمال این ملک را بپادشاه صوری و معنوی داده است بزودی سپاه او درآید چون مژده
فیروزی بهمایون بارگاه رسید آلهی ستایش افزوده شد و خدمتگذاران شایسته کار بگوناگون نوازش سربلندی
یافتند و درست گوئی اخترشناسان هندوستان برفراز پیدائی آمده غرهٔ آبان شمسی وزن گیهان خدیو شد
و بدوازده چیز برکشیدند جشن والا آرایش یافت و تهیدستان روزگار کام دل برگرفتند و درین روز راجه
بهگونت داس بسجود قدسی آستان رسید گفتار سودائی شدن و یارش خویش کردن نگارش یافت
چون از توجه گیهان خدیو بهره پذیرفت رهٔ بدرگاه آورد چهارم منزل کرم انگنیوا از قدوم کشور خدا فروغ دیگر
گرفت بزرگ کاخها اساس نهاده بود و از دیرباز این خواهش در سر داشت از انجا که کام بخشی هشیوهٔ
خوی شهریار است آرزو روائی گرفت و جاوید دولت اندوخت نثار و پیشکش بجا آمد نخستی از آن برتر
شد از سوانح شبخون آوردن یعقوب و بناکام بازگشتن فرومایگان کشمیر اورا از نیکنامی کهتوار برآوردند
و بسیارے درگرد او فراهم آمدند بچندره کوث هفت کروهی هیچ براره گرد شورش برانگیخت شیخ دولت
و برخے رادمردان بدان سو شتافتند در خودنیروی آویزه روز ندیده باندیشهٔ شبخون افتاده خواست
که برپیش آیندگان آویزد چندے برگذارد ند سپه آرا در شهر بفرستادن آن گروه نخستے غفلت دارد جوی را
روبروی آنان گذاشته آهنگ پیش گرفت بستم از سعدی واره گذشته نیم شبان بشهر درآمد و برخے
قراولان را در خواب از هم گذرانید یعقوب و بسیارے بدگوهران بزرگ دروازه شورش نمودند
قاسم خان با برخی بهادران کارنامهٔ دلاوری بجا آورده شریف سرمدی و حاجی محمد ترشیزی کارپردازان
رادمردان آمدند و چون خاطر از حیدر چک ناایمن بود آن زندانی را از هم گذرانیدند برخی کشمیریان
کشتی سوار بدریچه که بدان سو میگشاید هجوم آوردند طوفان کابلی و قاضی زاده و دیگر کندآوران بکارزار پا
افشردند و جوقی مدر دار جه که بشهر می برآید غوغا انداختند میر عبدالرزاق معموری و چندے دلاوران
ثبات پای افشردند سردار این گروه به بندوق درگذشت برخے بر منزل میرزا علی اکبرشاهی دست
چیرگی برگشودند او بگروهی ایستاده شایسته آویزشها کرد ایوب بیگ چار بیگ مومن از امدیان شگرفکاری
نمودند درین رستخیز صالح بیگ را نقد زندگی یغمائی شد و بر هر خانه سپاهی چیرگی یافتند و در هر گوشه سترگ
پیکار درگرفت پس از افزون زد و خورد بایزدی تائید فیروزی چهره برافروخت از آن روی آب فتح خان
از ین آگهی محمد خان پور خود را با فوجی فرستاده بود و از نقاره زنان می آمد و از سوی دیگر خنجرے و سادات

اسکوه برخی دیگر گوس انجوا داشته راه می سپردند ناگهانی بامدادی آن بیرونی کوس غنیم را پای شکیب از جا رفت
و از اقبال روز افزون آتش زدن کشمیریان در شهر شکسته تر ساخت در فروغ آن هوشمندان کار آگاه بسیاری
را تیر دوز گردانید و پایان شب بهزاران شرمساری روبگریز نهادند و فراوان کس را در گریختگی نقد زندگی از
دست رفت بامدادان میرزا علی گوجر خان و جمعی تیز دستان تگامشی گام فراخ برزدند از بوم بیگانگی
و راه ناشناسی آن شوریده و یعقوب دیوسوبدر رفت از سوانح آمدن ایلچی مرزبان تته اگرچه سند نشین آن دیار
میرزا پاینده محمد ارغون است لیکن دسودائی مزاج شده بکار ملک پرداختن نیارستی بست و کشود آن میرزا غازی
پور او نماید بست و هشتم سید جلال که از نبیره زادگان آن سرزمین بود دولت بار یافت و تنسوقات و
سرائف به پیشگاه نظر در آورد و دران پرستاری نیاگان و عذر نیامدن خویش برگذارده بود شاهنشاه پوزش
پذیر آمد و را نوازش فرمود و کامیاب خواهش دستوری داد پنجم آذر راجه باسو بارو دی شرمسار و دل پشیمان
سعادت کورنش اندوخت از زمینداران شمالی کوه پنجاب است همواره فرمان پذیری و نیکو بندگی بجا آوردی
درین هنگام که رایات همایون سایه فرخی بدین دیار انداخت از بخت غنودگی سرتابی پیش گرفت بنابران
حسن بیگ شیخ عمری حاجی سیند و ک تنبری قرا بیگ ناظر دولت را فرستادند اگر اندرز پذیرد مالش بسزا دهند
راجه تودرمل نامه بدو برنگاشت و بر زبان زودگی سرکشی آگاه ساخت فیروزی سپاه بپتهان رسیده بود
که بگیر آسخن راجه از خواب درآمد و اولیای دولت را آمده دید و از انجا بهمراهی بندگان اخلاص گرای بسجود
قدسی آستان روشن پیشانی گشت از سوانح فرستادن زین خان کوکلتاش بمالش تاریکیان بدنهاد هر کرا ستاره
بخت فرونشیند بتگاپوی خویش براه ناکامی سپرد و زود بباد افراه تباهی رسد چنانچه حال احتشام مهمند و غریه
خیل از ان بازگوید ده هزار خانه وار در پیشاور بسر بردند و پیوسته نیکو خدمتی را سرمایه رستگاری دانستی درین هنگام
کستم رسیدگی خود را بایستی بدرگاه همایون عرضداشت از کوتاه بینی و بدگوهری جلاله تاریکی را بسری برداشت
و در نگا سید حامد بخاری در آویزه ایشان سپری شد او اقطاع دار پیشاور بود و کشتک کابل دانسته بدانجا رسید
سپاه او بجهانگیر هندوستان بازگردید با چندی در حصار بگرام جرم غفلت بیشتر و کار را بموسی نام نابخردی
بازگذاشت بی آنکه اندازه شناسائی او برگیرد سررشته داد و دستد بدست او داد و ندانست که دران دیرین
خدمتی بکار نیاید او از آزمندی بران گروه تنگ گرفت بر مال و ناموس دست برکشود الوس از نافهمیدگی بدان
نافرجام همداستان شد نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک
در رسیدن برادران حصاری شود لیکن از سخن سرائی کوتاه بینان بران نیارست بود و یکی را فرستاده پژوهش
احوال غنیم نمود او از بیدانشی یا بداندیشی اندک و پراگنده وانمود آنکه ژرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه کس

بیرون آمده گرم پیکار شد و با آنکه در آغاز نبرد تیری رسید دست از آویزش باز نداشت و دران جنگ بسیار
بجوئی شده کارش با نجام رسید چهل کس از خویشان او را بداد مردی روزگار بسر آمد سپس افغانان قلعه را گرد گرفتند
سید کمال پسر خرد او با چندے پای همت افشرده شائسته نگاهبانی نمود ازین آگهی هفتم شاه قلیخان محرم و شیخ فرید
بخاری تاش بیگ خان و بسیاری منصب داران بسرکردگی کوکلتاش رخصت یافتند و فرمان شد اگر احتیاج
افتد کنور مان سنگه از کابل نیز لشکرے بکومک فرستد. و مان سنگه را پیر لیغ رفت که خود را از تهانه لنگر پیشتر از
رسیدن افواج گیتی ستان بامردم راجه بهگونت داس بیکرام رساند از سوانح آبیاری چهار چمن دولت همگی نهمت
شاهنشاهی آسایش جهانیان میخواهد پایه شناسی و دادگری در روز افزونی بادشاهی را پاسبانی دانسته رنج از راحت
بازشناسد و دولت افزائی را سرمایه ایزدی نیایش انگاشته خداوندی هم آغوش پرستاری دارد ازین رو راستی
منشان خرده پژوه را در هر صوبه بازگذارد تا جای مالش را از نوازش بر شناسند و از بی آزرمی و بیمناکی بایست
وقت از دست ننهند و همچنان خامه پردازان درستکار را بوالامنصب دیوانی و بخشی بلند پایگی دهند و رشته داستان
دوتائی بخشد ازینجا که آز و خشم سپنجی سر را در هم دارد و نیکوان را از همنشینان بد روز تیرگی گراید شهریار دیده ور در
هر چندے دوربینی را تازه روائی بخشد و برگرفتن از یکے و باز سپردن بدیگرے بستان سرای دنیا پیرایش
یابد ازین رو چهار و هم دو امیر کارآگاه بهر صوبه نامزد فرمود تا اگر یکے بدرگاه آید یا رنجور شود دیگر بکار آید پرداز
دیوان بخشی نیز همراه ساخت اله آباد شهاب الدین احمد خان و عبد المطلب خان رحمان قلی دیوان جعفر بیگ
بخشی و فتح خان و قاسم علی خان ملا نظیر دیوان تاراچند بخشی اجمیر جگناتهه و رای درگا و مجاهد دیوان سلطان قلی
بخشی احمد آباد خانخانان و قلیچ خان ابو القاسم دیوان نظام الدین احمد بخشی بهار سعید خان میرزا یوسف خان
رای پتر داس دیوان عبد الرزاق معموری بخشی بنگاله وزیر خان و محب علی خان کرم الله دیوان شهباز خان
بخشی ملتان صادق خان و اسمعیل قلی خان خواجه عبد الصمد دیوان مقیم بخشی دار الخلافت آگره شیخ ابراهیم
و راجه آسکرن محب علی خان دیوان حکیم عین الملک بخشی دهلی شاه قلی خان محرم و نگارنده شکر فنامه مطیب
دیوان حسن جان بخشی کابل کنور مان سنگه و زین خان کوکه نظام الملک دیوان خواجه شمس الدین بخشی مالوه
اعظم خان و نورنگ خان مختار بیگ دیوان فتح الله بخشی لاهور راجه بهگونت داس رای رای سنگه
و چون رایات اقبال در انجا بود بدیوان و بخشی درگاه بسند شد از سوانح فرو شدن کله سیسودیا از اوس
رانا است که با او بسری بر واز بیدار بختی دولت ملازمت اندوخت و نوازشها یافت از اختر تیرگی و خرد
غنودگی راه گریز پیش گرفت صلاح الدین و رامچند را فرمان شد که دربی آن گج گرای بدگوهر گام فراخ بر زنند
و بدو پیوسته اندرز گوئی فرا پیش گیرند اگر پذیرا گردد گزندی نرسانیده بدرگاه آورند ورنه نقش هستی او را

تیز دستان جدگزین صد و هشتاد کرده در نورد دیده بقصبهٔ فتحپور رسیدند او خاطر وا پرداخته سرگرم خوردن بود پیغام نصیحت برگزارد مدآن نخوت فروش افسون مهربانی را افسانهٔ بیدلی پنداشت و بآن نتن با آویزه برخاست و یا دو کس در گونیستی فرو شد و دیگران بزینهار رستگاری یافتند از سوانح سیری شدن روزگار علی مراد از شیخ زادگان هندوستان شاه محمد نام دیرین ملازم او بود نیروی برداشت تا ملائم نداشت و پیوسته زیاده سری نمودی و آقا از وگذرانیدے و قدرشناسی و بردباری نام نهادی هرکه سزاگاه را از تحمل بازنشناخت هرآئینه بزیان زندگی سترگ در افتد در پرگنه برده از صوبهٔ اجمیر جاگیر داشت روزے بشکار یافته عشرت می اندوخت آن شیخ زاده آمده بدست چپ کورنش کرد چون از آن باز پرسیده پاسخ داد دست راست بشمشیر زنی است نه بنیایش گری و ناسزا ها برگزارد آن لبریز پیمانهٔ زندگی بدشنام سرزنش نمود پیادگان جلو راندن درون بر گرفتند آن خون گرفته جمدهر کشیده دو پیادگان از شتردلی کناره گرفتند زخمی بران راست رسانید و او باشه را هر روزه دست تجربه کرد تا بکار بر دگزندی دیگر رسید و با دو زخم کاره او را بشمشیر از پا انداخت و یکی از همراهان کار آن ناسپاس بانجام رسانید و در کمتر زمانے روزگار آن یکتاسے عرصهٔ مردانگی نیز سپری شد

سزای اعمال یافتن مشتی بدمعاشان و بدرقه شدن کنور مان سنگه میرزا سلیمان

از سوانح مالش یافتن تاریکیان غرهٔ مهر میرزا سلیمان بکابل آمد چون آرزومی درگاه همایون در سر بود کنور مان سنگه خواجه شمس الدین خافی و چندے را بانتظام گذاشته خود بدرقهٔ میرزا شد نزد جلال آباد در پیش بلاغ تپ در گرفت و سخت رنجور شده فرومایگان که از فروشدن سید حامد نخوت داشتند ازین استادن تا هنگام بنگالش دیگر شده بدمستی افزودند و از گرد قلعه برخاسته تباه اندیشی در سر گرفتند اوس مهندی و غریه خیل را از پشاور بتیراه بردو راه خیبر را تنگ چین ساخته استوار گردانید یوسف زئی و دیگر افغانان هنگامهٔ غنوده بختان را گرم ساختند تیراه کوهستانیست بدرازی سی و دو کروه و پهنا و دوازده کروه خاور رویه پشاور باختر سومندان و شمالی جانب باره و جنوبی قندبار رویه تنگنا های پر نشیب و فراز دشوار گذار دارد چون فیروزی سپاه که از بارگاه اقبال دستوری یافته بود برتر رسید و کنور مان سنگه دران نزدیکی بهار شد و یک و نیم ماه رنجوری کشید افغانان پیکار کنور را در سر گرفتند درین هنگام تندرستی چهره برافروخت و دل بمالش آنها برنهاد و میر شریف آملی و جافش بهادر و تالیق و خوجگی محمد حسین و غازی خان قزوینی و همت سنگه پور خود را با بسیاری در ملازمت میرزا گذاشت تخته بیگ و محمد قلی و جگت سنگه و مبارک خان نوحانی و نورم کوکه و علی بیگ فتح و اقتدر و دیگر سپاهیان تا سه هزار نبرد آزما همراه گرفت همگی بسیج از تاروان بتیراه درآید و از انجا الوس آفریدی را که خمیر مایهٔ

شورش است عبازند و از همان راه از کریوه شادی یکبارگی لبلی مسجد فرود آیند تا لشکر پیوندد و راه کشاده گردد
و بکت سنگه پسر کنور مان سنگه دربار ی و زین الدین علی عزیمت کابل داشتند قضیه سید حامد شنیده شد که زود را
بالغاربیکرام رسانیدند و از جهت بستگی راه آنجا عنان گرفته بودند و نیز مادهو سنگه لشکر را به بهگونت داس که در
نزدیک باتک رسیده بود بدین سگالش سوم دی از پیش بلاغ جریده روان شد نشکر کرده صبحدم بکوتل چهل چوبه
درآمد آن کریوه را برف گرفته بود نشیب و فراز سترگ را بسختی در نوشته در حدود بازارک دم آسایش گرفتند روز
دیگر فوجی از بهادران بسرگردگی محمد قلی بیگ الوس آفریدی را تاختند و فراوان مال اندوختند برخی را رای
آن شد که بازگردند و غنیمت به امن گاه رسانند و باره دیگر بسیج پیکار گرایند و این را نشنوده آهنگ پیش گرفتند
و از دره جوره بکوه نوردی درآمدند گذاره لغزیه خیل افتاد و بد ستاونزلابه گری رستگاری یافتند چون بتنگنا
در رسیدند جلاله از پس دست انداز نمود و از هر طرف افغانان برجوشیدند تخته بیگ و دیگر مجاهدان که چنداول بودند
سخت آویزش نمودند و چون بستوه آمده درپیوستند کنور مان سنگه عنان بازکشید و برخی را هم در آن
بازدنبر و را بکارزار فرستاد پس از فراوان پیکار غنیم از آن شوخی دست بازکشید پسر بزرگ خود راجکت سنگه
بچنداولی گذاشته راه علی مسجد پیش گرفت و بکمتر زمانی باز تیره روزان از هر سو سر برآوردند و کار دشوار تر گشت
و میدان کشائسته نبرد کند آوری برافروزد و نه بنامی سنگ افکنی و تیره اندازی را بدید اره بهادران بغنیم دست
و گریبان میشتافتند در آن زمان شگرف آویزه رو میداد ناگاه اندک کشاده جائی پدید آمد مان سنگه بجلادت را
همرهان پای همت افشرد و تخته بیگ و برخی کابلیان بکارزار درآمدند و پس محمد قلی بیگ و نورم کوکه و دیگر
تیز دستان هراول پیوستند و کارنامه نیکی برروی کار آوردند و در سخت دشواری نسیم فیروزی وزید و غنیم با یکبارگی
شکست خورده به بیغوله ها در شد ایزدی سپاس برگذاردند و شگرف نشاط مندی در گرفت برخی
بر آن بودند که چون روز بپایان رسیده درین نصرت گاه دائره شود و بسیاری رفتن علی مسجد را
که بدو کروهی بود سزاوار دانستند و چون آب هم کمتر بود روانه شدند محمد قلی بیگ با جوقی دلاوران کشاده
پیشانی چنداولی بر خود گرفت از راه شادی یکباری اوایل شامگاه فیروزی جنود بدان منزل رسید جلاله تا
سرنشت پاسی از شب گذشته در آن نزدیکی در کمین تا بود نشست و افغانان تیره رای جای هنگامه آرا
چندی را سگالش آن بود که بامدادان از قلعه بیرون شده دستبردی نمایند لیکن از بسیاری ماندگی
صورت نگرفت و پس از نیم روز مادهو سنگه با لشکر را به بهگونت داس نمودار شد و تاریکیان شوخ چشم
یکبارگی پراگنده گشتند بیشتری کارشناسان بر آن بودند که مان سنگه در جا بایستد برخی امرا بیشتر رفته
آن بزرگ کاروان را از راه خیبر آورد و تدبیر خاطر میرزا سلیمان فراوان بنه و بار مردم از راه خیبر پیش بلاغ رفت

میرزا را با کاروان از راه کریه به بکرام آورد و در آن نزدیکی زین خان کوکه با فیروزی سپاه رسید
و دور کندن خار بن تاریکیان بیشتر کوشش رفت

آمدن میرزا سلیمان بدرگاه والا بار دوم

زان باز که دستوری حجاز یافت لختی ناکامی او در پیشین داستانها گزارده آمد چون میرزا شاهرخ
بدرگاه آمد و در لمغانات بسر میبرد و در آرزوی بدخشان روز می شمرد میرزا حکیم بر حال او بخشوده لختی
بدخشی و کابلی را همراه ساخت او بتیز دستی بدان کوهستان در آمد و بگرفتن تالقان و آورد
محمود سلطان اوزبک به پیکار برخاست و از فزونی غنیم کوه پایه را شاخ بند کرده پای همت
فشرد و زمان زمان هنگامهٔ زد و خورد گرم ترمیساخت و فیروزمندی را پایه برمی افراخت از کامیابی
بغرور در شده سررشتهٔ دوربینی از دست واهشت و آهنگ برون شدن و آویختن در سر گرفت کار
آگهان گذارش نمودند شتاب زدگی شایستگی ندارد هرچند درنگ می رود بندگان بابری می پیوندند
هنگامهٔ غنیم کمی می پذیرد بی سببی چنین استوار پناه از دست گذاشتن و با افزون از خود به پیکار در آمدن
ز کار آگهی دور از آنجا که خودکامی خرد و صلاح اندیش را برکناره نشاند و در گوش هوش سیماب ناشنوائی
در ریزد و پذیرای گفتار خیر سگالان نشد تیز جلوی کرده برآمد و کارنامهای مردانگی بجای آورد نزدیک بود
که غنیم پراگنده شود و کامیاب خواهش گردد ناگاه عبدالمومن سلطان از بلخ خود را رسانید و آویزه از
سر گرمی پذیرفت در لشکر میرزا ازین آگهی نبود دلاوران جنگجو سرگرم کارزار بودند دو بار غنیم را برداشتند
بار سوم عنان دوربینی از دست واهشته در آویختند پیوسته آن قورچی بیگ آن سپاس جوقی اوزبک را
سرکرده بر سر کولی آورد میرزا بیکبارگی نیروی پیکار از دست بشد و توانائی ایستادن نماند ناگزیر عنان تافته
نه اجل بر دیه گام فراخ برزد بختیار بیگ در آب باران بود پذیره شده بکابل آورد و کنور مان سنگه از
جلال آباد بدانجا شتافت و گوناگون بزرگ داشت بجا رسانید و بدرقه شده بولایت پرشاور
آورد چنانچه گذارده آمد و از آنجا جگت سنگه و محمد قلی بیگ و مان سنگه در بار ی و جلال آقا بیجی همراه
ساخته روانهٔ دار الخلافت گردانید چون بدو کروهی رسید شهریار پایه شناس شاهزاده سلطان مراد
را بپذیرگی فرستاد و راجه تودرمل و شاهم خان و حکیم ابو الفتح و آصف خان و خداوندخان و راقم اقبالنامه و
بسیاری امرا را همراه کردند و بحکیم و نگارندهٔ شگرفنامه حکم شد که نزدیک بوده در کمین پاسخ باشند
میرزا سلیمان از دور پیاده شد و آن نونهال دولت نیز از اسپ فرود آمد و بآئین بزرگان یکدیگر را
دریافتند و سخن سرایان رهگرای درگاه شدند چهاردهم اسفندارمذ بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی

برافروخت و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت از سوانح فرونشستن شورش یعقوب از شبخون ناکام
برگشته تنگناهای بغوله گزین بود سپاه کشمیر او را باستواریپمان برون آورد و در نواحی برنگ بست و پنج
کروهی شهر گرد فتنه برانگیخت قاسم خان برین شد که فوجی بچاره گری فرستد و خود بپاسبانی شهر نشیند
آمرا خواهش گرییای بی هنجار پیش گرفتند بناکام سپریان رعنا ازین دیار سرد سیر دل زده بودند و از
نور دیدن کریوه ها دوست به بیکار کردن بستوه شده ناگزیر سپه آرا خود بدان پرداخت فتح خان را
در شهر گذاشت چون نزدیک آن نافرجام رسید بر زبانها افتاد که آن فرومایه با آهنگ شبخون بسوی شهر
گام برگرفته بسراسیمگی بازگردید و فوجی را بسرگردگی میرزا علی پیشتر روانه ساخت در پنج کروهی شهر روشن شد
که کوه المر چهار کروهی شهر کمین جواست فیروزی جنود عنان کشیده بچاره برنشستند روز دیگر بدان
کهسار پیوستند و قراولان سخت آویزش نموده فیروزی یافتند غنیم نیروی آویزه روز در خود ندیده شبخون آورد
از ایزدی تائید بنی بست خانهای از سرزمین آتش افتاد و باطل ستیزان نافرجام آماج گاه را دم دان گشتند
و از ناکامی شب و پافشردن مبارزان اقبال و دوروئی و ناسازگاری یکدیگر پراگنده شدند و سخن
سرائی اولیای دولت و استمالت نامها فرستادن نیز با ورانتاد یوسف کشمیری که خانخانان خطاب
داشت و محمد بٹ با بسیاری جدا شده بکوهچه پناه بردند و داستان دیدن گذارش نماید بامدادن
است و نهم آذر عساکر والا بدان گروه درآمد یعقوب با چندے گنوار رو بتیز پائی نموده آبادیها
بغارت رفت و از انجا جنود بدان کوهچه که نامبردها بودند روانهادند روز دیگر آنگروه بمیانجی میرزا علی
دغنجر سپه آرا را دیدند همه را بگوناگون دلدهی همرهی خنجرے رهگرای قدسی آستان گردانید و آن
شورش فرونشست بست و دوم اسفندارمذ فرستادگان بدولت بار سربلندی یافتند و بخسروانی
نوازش چهره بختمندی افروخته شد بدین تفصیل سید مبارک که بسری برداشته بودند چنانچه گذارش
یافت پنج برادر یعقوب حیدر علی محمد حسین احمد حسین خان چک که در آغاز شورش او را بحکومت بر
گرفته بودند حسین خان ابراهیم خان پسران سید مبارک محمد بٹ با پسران علی حسن بابا خلیل بابا مهدی
که در لباس اهل سعادت پیشوای کشمیریان بودند علی دار بهادر بهکر بو هر ملا حسن پسران حیدر چک هر چند
در آغاز و در آمد فیروزی جنود در آویزش و حیله اندوزی تگاپو داشتند لیکن شهریار هشیار خرام پاس پیمان
داشته نوازش فرمود و آویزه نیکنامی جهان را در گرفت و همدرین هنگام سید عبدالله خان و میرزاده علیخان را
بکشمیر فرستادند چون در شرقی دیار شائسته خدمت بجا نیاوردند بست و هفتم بکشمیر روانه گردانیدند تا
خوب کرداری عذر گذشته بازجوید از سوانح پاسبانی بندگان سعادت گزین اگرچه همواره باریافتگان

رهایون محفل از گران بار غم سبکدوش تر شد و گفت و کرد افسر خدیو سرمایه دین و دنیا گردد لیکن بتازگی گزارش یافت که برپشتیاق ضمیر آسمانی پیوند چنان پرتو می افتد که دولت حضور رواداره دلشماره سال عمر خود یک دام یا یک روپیه جهر افلان خیر سگال سپاه. و تا بدان جایگاه رحومش و کار روان سرا و باغ سرانجام و بدتا بدین کردار هر گونه گزند رهائی یا بند و سرمایه حالش صورت و معنی گردد و فرمود حسن انجام گرفت و نیک سگالی چهره افروخت

آغاز سال سی و دوم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور سوم

درین هنگام که زمانه نیایش گر اقبال روز افزون بود و سپاس سرائی را روز بازاره دیگر عطر آمیزی بهار روزگار را عنبرین آگین گردانید و کوه و مه را تازه شادمانی فر و گرفت دیهیم خدیو گیهان پیرا آزین را آئین دیگر بر نهاد و زمین را رشک افزای سپهر ساخت شعر آراست جهاندار و دگر بار جهان را چو خلد برین کرد زمین را و زمان را. و روز شنبه یازدهم ربیع الثانی نهصد و نود و پنج هلالی پس از سپری شدن پنج ساعت و بیست و هفت دقیقه سرچشمه روشنی برج حمل را انور آگین ساخت فرمان روائی صورت و معنی بر سر بر کام بخشی و دادگری برنشست هر روز تازه بزمی پیرایش یافت یکی از بزرگان دولت بسالاری آن چهره سعادت برافروخت شانزدهم خانخانان وعضدالدوله از گجرات آمده ناصیه بختوری برافروختند فرمان شده بود که چون آن ملک آرایش پذیرد و سپه آرایه پرستاری حضور شتابد وعضدالدوله و قلیچ خان و خواجه نظام الدین احمد مهمات آن دیار را در براه کنند و اگر بدید در بودن بهخود داند قلیچ خان و خواجه نظام الدین احمد را روانه درگاه سازد چون آن ملک ایمنی پذیرفته بود و ازین نوید سعادت برجا زد و تیز رو ره نوردی پیش گرفت و چنین راه دراز را در پانزده روز سپرد و میر فتح الله از روی ملازمت تیز رو گرا شد نور قلیچ و قاضی حسن و دیگر سعادت اندوزان که درین سبک روی همراهی داشتند بدولت باز رسیدند و پایان این روز میرزا یوسف خان از بهار آمد و بکورنش سعادت اندوخت خدیو عالم باورنگ اقبال برآمد فرزندان رضا جو و خویشان سعادت پژوه و نوئینان بزرگ و دانش اندوزان عیانی و بیانی جابجا نشستند نظم

عجب بزمگاهی شد افلاک تاب	اگر گم شدی چشم اختر بخواب
بنظاره اش دیده مه هوش بود	خرد را زبان و زبان گوش بود

گروها گروه مردم کام دل برگرفتند و گوناگون نشاط برساختند بامدادان شهریار آگاه دل بگلگشت باغ شهبازخان عشرت اندوخت و ایزدی سپاس را بتازه آئین بجا آورد و از سوانح باز گردانیدن مرزبان زابلستان بزین خان کوکه چون آگهی شد که از الوس راجپوت بزیردستان آن سرزمین بیداد میرود و کشورخان سنگه در ستم رسیدگان نرم نگهی بکار نمی برد و از آن زمین سر دسیر

بستوه آمده آن ملک از وی بزگرفته بمالش تاریکیان نامرد گروانیدند و چتول او بشرقی دیار قرار گرفت
روز شرف فرمان شد که کوکلتاش از ضد وی بکرام بکابل شتابد و در دادگری و پاسبانی و دوربینی
بجا آورد و خرموده طراز گرفت و زابلستان آبادی پذیرفت

آرایش عروس بزم شاهزاده سلطان مراد

خرد دوربین چنانچه از وارستگان بیغوله گزین بیوگانی نکوهیده داند همچنان تعلقیان شهر بند را همین شناز
کامروائی بشیمه خاصه فرمان وهان والاشکوه که نیروی دل بسیاری را بیگاه نه یکتائی چهره برآرایند و غبار
دورنگی بآب یگانگی فرونشانند و ناگزیر آنکه بزرگ نژادی همخوابگی برگزینند و ازان تخمه فروغ شائستگی
برگیرد چون ژرف نگهی بکار رود که بچندین پشت سلسله آفرینش از نخستین پدر بدو رسیده چگونه
درسیرابی آن چشمه سار ایزدی همت توان گماشت سلسله آنرا برآموده داشتن چه تکاپو بیدگی دارد و گرمتر
که چنین نبود پیداست که هر دم زاد در اشورش خواهش بچه پایه سراسیمگی در انداز دو هر گاه در سرآغاز برنائی که نگاه نارسای
آرزوهاست این سرمایه عشرت سرانجام یابد سرآئینه بخت تباه اندیشی بکمی گراید اگرچه نیکوئی گوهر و فرخی نژاد
در گل آدمی نژاد سرشته اند و بنیاکان کمتر باز گردد لیکن اگر در والا دودمانی پیوند همخانگی دیگر دارد و در فراخنای نهاد شان
با این گزیده پیوند در خرد سالی تیزدستی نمایند و خمیر مایه نکوهیده گیها گردد کشور خدای توانا خرد بهیچ گونه پیشتر از
رسائی دلی بران ننهد و باید وقت از دست نهلد بنابرین چون گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان مراد بهفده
سالگی رسید افسر خدیو با آهنگ آن برنشستم دوراندیشی فرایش گرفت درین میان یکی از رازداران
شبستان بعرض همایون رسانید که خان اعظم میرزا کوکه آرزوی آن دارد که فرزند یار ساگوهر او بین پایه
بختوری برانداز دو بر دودمان او پیرایه دیگر بستانند شاهنشاه کام بخش بپذیرش بر فراخت کارپردازان
بارگاه بگزین روشے سرانجام این دلاویز بزم نمودند و مراسم بزرگ توسی به بهین آئین آرایش گرفت
نشاط انجمنیها فراهم آمد و عیش گزاری را روز بازار دیگر شد بست و پنجم اردی بهشت
کشور خدا ابوالافتخار مریم مکانی بمحفل شاهکامی آراست و در پیشگاه حضور این همین پیوند
طراز فرخی برگرفت

نظم

خردمندی طلب کرد هشیار
پس آنگه بطریق آن هم کیش
ز دل دریا و از لب گهربار
معین کرد کابینی جهان بینش
بباریدن در آمد گوهر و زر
در آمد کاروان و راز پرسید
چو فارغ شد دل از تقریر این عقد
چو در پا شد تهی گاه زمین پر
دو یک دل را رضا با هم رسید
فرو خواند از لطافت خطبه عقد

بشگوی دولت بخسروانی روش فرستادند و عیش را پایه بلندی گرا شد از سوانح امن پذیرفتی

زابلی را که از کابل تا رود بارسند گروها گروه افغان بسر برد در هر جنبش از بیدانشی و خودکامی بگزیده وندگان برخیزند و دست ستم بر زیر دستان بگشایند اورنگ خدیو داد خدا بر آن شد که درین هنگام دیگر باره معمور آباد گردد و در هر یکی جوقی دلاوران بنگاه گزینند آبادی سرخ دیوار که نزدیک خمرد کابل است زین خان برخوگیر و میان دو آب و بادام چشمه خواجه شمس الدین و باریک آب حمزه عرب و جلدک حیدر علی عرب و غازی حیدر علی خویش و سفید سنگ مظفر کوکه و باریکاب درویش اسلام آبادی بساول کفشی بهادر و یکه تخته بیگ غریب خانه بند علی میدانی میان کرام و اتک بنارس شاه بیگ نگرامند و نزد هست بلال آفتابچی پیش کوکلتاش فرستادند که بنام برد بابخش نماید و بیدیانی خویش این کار را سرانجام و دیر درکمتر زمانی گفته فرمود و نغ کرد از گرفت دبگلگونه داد کرین چهره روزگار افروزش یافت و بهمدرین هنگام الوس غرب غیل از چنین کردار پشیمان شده بمرزبان کابل پناه بردند و بخواهش او بر لیغ بخشایش نگاشته آمد چندگاه با التماس او نیز و جلال آباد جا دادند و سپس در پشاور که بنگاه ایشان بود آباد گشتند بیست و دوم خرداد جشن قمری وزن شده آن آسمانی شکوه را به هشت چیز بر سختند و آرزومندان روزگار کام دل برگرفتند و درین روز صادق خان از بکر آمد و بسجده آستان اقبال سربلندی یافت از سوانح زخمی شدن راجه تودرمل بشب هفدهم از درگاه بخانه میرفت شوریده سری از کمین بر آمده شمشیری انداخت همو تهابر گرفته از هم گذرانیدند هوا خواهان او بر برهمنی پارسا مردم به گمانی میکردند و از ناتوان بینی که در انجامی دینی بهم رسد ساده لوحان باور میداشتند چون دوربینان خسروی بارگاه پژوهش مغز کار برگشتند روشن شد که کهتری زاده بدگوهر که او را بیداد اقراه نکوهیده کردار سزا داده بود و تابیه یافته کین خود برتوخت و همزبانان او نیز بدست افتادند و هر یکی سیاوشن رسیدا از کیر آوم افسر خدا در کمتر زمانی بهی یافت

فرستادن فیروزی سپاه و بسر کردگی مطلب خان و ریخته شدن آبروی جلالهٔ تاریکی

ازان بازکه مان سنگ پدران تنگنای آویزش نموده بدان سخت کاری فیروزمند آمد دیگر باره درون شدن دران کهسار بخود راه نداوی و در جمرود و در نزدیک کوه خیبر روزگار بسر می برد و پادشاهستان سرائی روز میگذرانید گیتی خداوند نکوهش فرمود و در کندن خار وبن تاریکیان کوشش نمود لشکری دیگر نامزد شد که از راه بنگش بدان کوه درشود و مان سنگ از جانب بگرام در آید عقیدت آرودی هشت بیگ نوع زین خان شیرویه خان سلیم خان محمد حسین شیخ علی محمد الف احمد بیگ تاش بیگ محمد قلی بیگ مظفر کوکه کفشی بهادر شادی بی حسن علی عرب شیخ معروف شیخ کبیر علی بیگ موهن داس ابراهیم حسین خواجه قطب الدین و بسیاری دلاوران کار طلب را بسر کردگی مطلب خان دستوری شد چون بکنار سند نزدیک سنبار رسیدند نگی خان و دیگر سران الوس نیاز می

ج سوم

۲۷۳

که دران نزدیکی نگاه داشتند به فیروزی لشکر پیوستند واز گذر چوباره آب سند مرا گذشته بیورت عیسی
خیل فرود آمدند فیروزخان و جمال خان و علی خان و دیگر سرداران آن سرزمین آمده دیدند بشتری
بران بودند که از جانب دور و نغز به بنگش بالا رفته شود وازانجا بنگاه تاریکیان گام فراخ برگرفته
جمال خان تاریکی به رهنمونی روشن ستارگی خود را بافواج گیهان خدیو رسانید و گزارش نمود بهترین
راه ها آب دره است درمیان بنو و درسمنه تنگنائی است که دریای بنگش ازانجا میگذرد رود
در دوازده کروه چند جا گذشته بقصبه درسمنه میروند و چون راستی ازگفتار او پیدا بود آن راه سپردند
نزدیک بلند خیل گشت و کار تاریکیان چه رائی ستوه گشت و آگهی آمد که جلاله از لوجک که قلب
جای در نشین اوست فرود آمد بسه گروهی درسمنه در پیچ شبخون ست امرا شبانگاه از دائره بیرون
آمده پاس داشتند روز دیگر درسمنه منزل شد مخالف چون دانست که شب کاری از پیش نتوان برد و آوازه
رسیدن لشکر جمرود و بیتاب داشت بران شد که بهنگام فرود آمدن اردوی سپاه توزک ندارد دست بردی
نموده آید بنابرین سگالش چهاردهم امرداد در نیمه روز که هوا سخت گرم بود آن غنوده خرد با هزار سوار و پانزده هزار
پیاده ناگهانی دررسید آن شوره پشت بشیر و به خان و بیگ نورین خان و سلیم خان که خدمت چنداول
داشتند آویزش نموده پیشتر آمد درین اثنا محمد قلی بیگ و حسن علی عرب و برخی تیزدستان پیوستند و نیروی
اقبال پیش آیندگان را برگردانیدند آن تیره روزگار عنان تافته راه دیگر نزدیک اردو شد محمد الف احمد بیگ
شادی بی موهن داس و دیگر بهادران پی یکدیگر پیوسته کارزار شایسته بجا آوردند و هنگامه جان نثاری و دلشکنی
گرمی گرفت هرچند رشته رده آرائی گسیخته بود و سپه آرا توفیق سواری نیافت و بسیاری بهادران خود را نتوانستند
رسانید از نیرنگی بخت بیدار که نمونهٔ ایزدی تائید است فیروزی چهره برافروخت پانصد و پنجاه تن از غنیم دین
تا در روگاه بکوی نیستی در شدند و هزار کس در گریزپائی رخت هستی پای داد آن نابخرد بهزاران ناکامی بکوهستان
پناه برد و از فیروزی سپاه بروشنائی گزند نرسید و نه تن تورانی راپیمانه زندگی پر شد و شانزده جوان مرد زخم
روشناس آمدند اگر لشکر جمرود دررسیدی هرآینه آن نافرجام دستگیر گشتی لیکن از پی شتافته بنگاه او
دست تاراج کشودند خان و مان او را بآتش دادند همگی ملکان آفریدی وادرک زئی که پناه آن بدگو هر بد برعمال داده
ایل شدند و لشکر فیروزی برگشته به بنگش آمد اگرچه از گرانی ارزی آذوق درانجا بودن دشوار داشت در پیشگاه خلافت
بپاسبانی کشمیر شکرف سودائی ریخت او را بدرگاه فرستادند از سوانح فرستادن میرزا یوسف خان بپاسبانی کشمیر قاسم خان
بتگاپوی بخت و حوصله فراخ ملک دلکشای کشمیر گرفت و ترک رنجها برکشید بسیاری سرتابان کشمیر گزارا بالشهای بسرانداد بسی
سران بدرگاه والا فرستاد و جمعی بنوده همرهی گزیدند ولایت بدادگری آباد شد و دشمن به تیغولهٔ ناکامی در رفت درین هنگام سپاس گزار

پای لغزش یافت از بدهمنشینی خواهشهای ناهنجار فراپیش نهاد و بگرفت و گیر کشمیریان همت بربست و آنچه سپاهیان
آن بوم در هنگام چیره دستی یعقوب برگرفته بودند باز خواست در زمستان که نان امه شده بود و مردم تلخ کامی گزیدند
چون هوا روی باعتدال آورد زنبورخانهٔ بدگوهران برآشفت بیشترے جدائی گزیدند و یعقوب فرومایه
را از مولگاه برآوردند در حوالی جتیر لبست و سه گروهی شهر هنگامهٔ شورش گرم شد هرچند فوجهای فنت
کارے از پیش نتوانستند برد ناگزیر خود بدان رو آورد و چون نزدیک رسید او از راههای نهانی شهر روی
شتاب آورد امرا نیز چند جوق شده در پی گام سرعت برداشتند آن غنوده رای در بهاک سه کروهی
شهرپناه کوچه در کمین وقت نشست افواج کشورکشای بهم رسیدند اگرچه دار الملک به تیز آمدن
از یغما رهائی یافت لیکن از استواری جا و دشواری راه کارے نیارستند بر ساخت بایست
کار گذاشته بشهر آمدند و غنیم را نیرو افزود و پس از چندے قاسم خان باز بآویزه برآمد اگرچه هر روز میان قراولان
آویزش رو میداد لیکن پنج بار پیقاش سترگ چهرهٔ مردی برافروخت و فیروزی روی داد بار ششم در
نوبت سید عبدالله خان چشم زخمی رسید و میرزاده علی خان را نقد زندگی بتاراج رفت دلاوران تیز دستی
غنیم را برشکستند و بر فراز کوه برآمدند درین هنگام بارش شد کاردانان را رای آن بود که دائره شود دل بدان
ننهاده بازگردیدند چون روی به نشیب نهادند تباه کاران از هر سو تیر و سنگ درگرفتند از ناهنگامی و تنگی و ناهمواری
و تخشیدگی راه مردم از بیدلی و کارنشناسی در یکدیگر افتادند روزگار میرزاده علی درین آشوب گاه بسرآمد میرک
عم زادهٔ او رامی رای سنگ با چهل کس ایستاده گرم کارزار شد و بمردانگی جان بیشی داده جاوید نیکنامی اندوخت پای
افشاری را دمردان همت منش سرمایهٔ رستگاری بسیار میگشت نزدیک سه صد کس را روزگار سپری شد روز دیگر
قاسم خان با دل همت گزین رو بپیکار آورد و کشمیریان دل پای داده پراگنده شدند یعقوب بجانب کمراج رفت
و امرا بازگشته انجمن نشاط برآراستند در کمتر زمانی یعقوب و شمس چک باهم پیمان یکجهتی سر شورش برداشتند و از آنجا که
یکتادلی دران مرز ناپدید تر و اندر کول باهم درآویختند در کمتر زمانی بتگاپوی برخی آشتی گرائیدند و قرار یافت
که چون در یکجا بودن نزاع نوکر نیا خوشتی آغاز میکند شایسته آنست که دو جا باشند یعقوب بدین سگالش نزد کوه سلیمان
رفته هنگامه آرا شد و شمس چک باندر کول برخی بران بودند که فیروزی جنود نیرو بخشش شود و بیشترے بدوربینی
بکار برده پذیرا نشدند مبادا از دو جا شدن گزندے رسد که چاره نه پذیرد و همه دفع یعقوب پیش نهاده بدانسو
شتافتند هر روز جوقی دلاوران هنگامهٔ پیکار برمی آراستند و به نیروی اقبال روزافزون فیروزی چهره برمی افروخت
روز پنجم قاسم خان باگروهی کند آوران رفت و سترگ آویزش روداد دران زد و گیر فتح علی که سرگروه بود دیگر بدیر
جان سپرد و هنگامهٔ ناسپاسان پراگنده شد اولیای دولت بفراوان عشرت بازگردیدند یعقوب از آنجا خود را

بشمس چک رسانید و یکچند زمانی باز نزدیک شهر آمده گرد فتنه برانگیختند و دریک کروهی شهر زمینیست بلند بدرازی نیم کروه و پهنای چاریک و کولابی چند در گرد آن و در پیش خلابی دشوارگذار آن دو فرومایه باسیاری پناه اندیشیدند گاه و بیگاه از انجا برون شده دست بتاراج میگشودند دهر و زچیقی پیکار باطل ستیزان برآمدی قاسم خان نیز دل گرفته عرضداشت و طلب خود در اخواهش نمود شهریار دوربین پذیرفته میرزا یوسف خان را بسپه آرائی آن دیار روانه فرمود و جگنات حسین بیگ شیخ عمری سید بهاءالدین قرابیگ محمد بت باباخلیل ملاطالب اصفهانی و بسیاری مجاهدان دولت همراه گردیدند فرمان شد چون تیره رایان نخوت فروش مالش یابند قاسم خان بدرگاه والا باز گردد کشمیریان از آوازهٔ فیروزی جنود برخی را بگریوه فرستادند که بیکجهتی ناگهان راه استوار گردانند میرزا یوسف خان ازین آگهی محمد بت و باباخلیل و ملاطالب را بدستان سرائی پیشتر روانه ساخت اگرچه راهبانان پا رستند دید لیکن بگفتار دلاویز ایشان کناره گرفتند و جگنات تهه راپای کوتل گذاشته خود بآسانی برآمد پیشتر از انکه بدان لشکرگاه پیوندد هنگامه بدسگالان پراگنده شد یعقوب بکهتوار شتافت و شمس بکوهستان کمراج پناه برد قاسم خان را بدرگاه والا دستوری داد و جگنات تهه را غائبانه دداع کرد و زبان مدارا کشاده بعید دلها برنشست و رسیدگی مردم را چاره گر آمد مبارک خان و جلال خان و سید دولت و جمعی را بر سر شمس چک فرستاد آن شوریده از مره کاتون شبخون آورد و فراوان غنیمت برگرفت با مداوان فیروزی سپاه تکامشی نموده چنان شکست دادند که دیگر بنخاست و به پیمان سید بهاءالدین آمده دید میرزا یوسف خان او را بامیر روانه درگاه ساخت از سوانح چهره هستی برافروختن سلطان خسرو ایزد جان آفرین گرامی ذات انسر خدیو را بهزاران خوی ستوده پیراسته دارد و از شائسته کرداری اقبال روزافزون شگفته او لیکن رسیدگی هر کار بخرامش آسمانی و پیوستن هنگام در گرو درین زمان که سرآغاز بهار دولت است وجود نوباوه ها که از گزین نعمتهای ایزدی و بهین میوهٔ زندگی است عالم را شگفتگی دیگر بخشید و جهانبانی را نیروی دیگر پیدا آمد پس از سپری شدن دو ساعت و سی و شش دقیقه روز دین بیست و چهارم امرداد بشهر لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از خدر پاک فرزند رابه بهگونت داس آن گوهر سعادت پرتو چهره برافروخت و بفرخ ساعتی نوید خجستگی نشاط آورد زمانه تهنیت گزاری برنشست و روز معشرت پیرای برخاست راز داران آسمانی چشم دوربین باز کشادند و لختی از شگرف کاری سپهر و اختر دریافته برگذارند نظم

بسیر سپهر انجمن ساختند	ترازوی انجم برافراختند	چنان طالعی کامد آن پور ازو	چگونه سپهر جشم بد دور ازو

طالع بآئین یونانی نهم درجه جدی است و بطرز ازمون پیشگان هندوستان بیست و دوم درجه قوس اگر روزگار عمر فرسا مهلتی دهد دمن بادیه پیمای هیچ شکیب ادر تعلقیان بودن گزیر نبود و از سرای دل گرفته نباشد و والاخاطر

ج سوم ۳۵۰

انسر خدیو خواهد این ماتچه با بسیاری گذارش دید کیوان جشن بود فرزانه فرزند والا سلطان خسرو نامور گردانید امید که
جبین و مسازان آگهی بالیده شائسته نوها روز افزونی گیرد از سوانح فرونشستن شورش گجرات بسجاین برادر زاده
کهنگار مرزبان ولایت کچهه نیرو مایگان را فراهم آورده بتاخت هلود آمد رای سنگه جهالرسانه با آویزش برخاست
و به او مردی اتندزندگی در باخت قلیج خان با برخی امرا در احمد آباد به پاسبانی برنشست سید قاسم نظام الدین احمد
میدنی رای ابوالمظفر خواجه رفیع حسین خان معصوم بهکری سرمدی میر شرف الدین قابل خان خواجه بابا سید سالم بابا و
گروهی دیگر بسزای فتنه اندوزان گام سرعت برداشتند از شکوه فیروزی جنود باطل ستیزان نافرجام بکهسار برهی
پناه بردند و بنگاه ناسپاسان بیغما رفت جام و کهنگار نیایش گری فرا پیش گرفتند امرا بازگردیده انجمن نشاط آراستند
هفته نگذشته بود که مظفر از جیغوله برآمده سر شورش برداشت و دولقه رویه غبار فتنه برانگیخت نابخردگان روی همت
بدان سو نهادند از این آگهی بجانب معلی پا فرسای بادیه گریز شد از تن آسانی شائسته جستجو بجا نیامد از اقبال روزافزون
ناموس مصطفی پور سید جلال با یزدی پاسبانی درآمدند و بار خود را به بیرم گاؤن بیرون بردند در این هنگام که امرا انگاشتی شتافتند
آن فرومایه بسه آهنگی بدهی پناه آورد و آن شوریده بخت درگرفتن شد و آهنگ او دست فرسود تاراج گردانید
او در خانهای همت افسرده لغزش شدن دل نهاد درین میان آوازه در گرفت آن تباه اندیش خروج دانسته
بتیز پای بدر رفت فیروزی سپاه اگرچه گام فراخ برنداشتند لیکن چندے را فرستادند که درین نزدیکی کوس
نوا دارند بهمدین دولا الوس یوسف زئی مالش بسزا یافتند و از دیر تختی استوار جا و لغزش فیروزی جنود
ایشان را در سرکشی و بدگوهری دلیرتر ساخت اگرچه در نیامدن یلان نصرت پیوند کوه سرباری نخوت گشت
لیکن راه درآمد و بیرون شدن را بسته تباخت و تاراج بر تافتند بسیاری بفروخت رفت و فراوان مردم را
بهایهای گوناگون اندیا در آورد از سوانح فرستادن سعید خان بحکومت بنگاله آگهی آمد که وزیر خان بست و یکم
امرداد بشکم ردی جهان گذاران را پدرود کرد از آنجا که دیده وری بکار بیرون هشیار خرامی روزافزون فرمان
شد که سعید خان از صوبه بهار بدان دیار روی خدمت آورد و پاینده خان را که در آنجا اقطاع داشت
در گهوره گهاٹ جاگیر کردند و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه پیشتر از پنجاب باز استده در بهار داده
شانزدهم شهریور میر مراد را دستوری شد که بزودی این و جا را در تصرف جاگیرداران در آرد و سعید خان را
به بنگاله بر دومان سنگ را از حدود دیکرام طلب داشتند که راجه بهگونت داس بتیاق داری شبستان
اقبال شیدا و باقطاع نو رفته در آبادی آن صوب کوشش رود عره آبان شمسی وزن گیتی خدیو شد و میمون
تزئین پیرایش یافت و بآئین هر بار آن گرانبار آفرینش بده انده چیز برسنجیدند گزخواهش از چهره روزگار
برخاست و آرزومندان جهان عشرت کامیابی نمودند و هدر بیولا شادمان بنوازش خسروانی

سربلندی یافت و غزنین را در جاگیر او دادند و پسر او هزاره است میان غزنین و قندهار نگاه دارد
و نیاگان او سعادت بندگی داشتند و او از کج اندیشی و کوتاه بینی تا حال صحرانشین بود درین ایام
بروی نیاز بدرگاه همایون آورد شهریار دیده ور بگوناگون روش برنواخت غرهٔ آذر رخصت یافت
بیست و هشتم کنور مان سنگه از جمرود آمده بسجود قدسی آستان سعادت اندوخت و ششم بهار فرستادند درین
روز یوسف خان مرزبان کشمیر را از زندان برآورده نوازش فرمودند و او را درخور [illegible] و به بهار جاگیر دادند همانا [illegible]
که آداب برآموزد و رعیت پروری و آگاه دلی اندوزد و چون هشیار نخرامی از روزنامچه احوال خوانده آید [illegible]
دلگشای کشمیر بدو سپرده شود از سوانح فرستادن زین خان کوکه بگرفتن سواد و بجور اگرچه الوس یوسف زئی [illegible]
سزاها یافتند از رهزنی و بدکاری دست باز نمیکشیدند درین ولا چون کار بر جلاله تاریکی دشوار شد از تنگنای تیراه
برون شده به نگاه اینان شتافت و فرومایگان واژون بخت او را در میان خود جا دادند از انجا که در ضمیر
جهانی چنان بود که کوکلتاش از پیشین شرمندگی بیرون آید فرمان شد خواجه شمس الدین و جمعی را نگاهبانی کابل
گذاشته با امرای آن صوب روبسواد و بجور نهد بفیروزی لشکر جمرود و بنگش نیز یرلیغ رفت که هر کدام آگاه بوده
بگرفتاری آن سرگروه تاریکیان همت گمارد و آگاهی بکار برند که از ان سو بدر نرود و اسمعیل قلی خان نیز از هند
برخاسته نزد قبیلهٔ بازید پیوست اشتغر با سپاهی برنشیند صادق خان با برخی کارپژوهان از درگاه رخصت
یافت که در دشت سواد جاگیر دارد تا آن سرگروه تاریکیان بهر سو که رود گرفتار گردد و چگونگی را که از کشمیر گشته بود
حکم شد که باکوکه پیوند بست و بکوکلتاش سرانجام نموده روی دل بخدمت آورد حیدر علی [illegible]
تخته بیگ بختیار بیگ نادعلی حسن علی عرب حمزه عرب قاضی عزت الله و جمعی دیگر همراه گرفت و از راه
کامه و کشکره براه سیج نهادند تاریکیان نافرجام با یوسف زئی گروه ناکی استوار کرده آماده پیکار شدند
فیروزی سپاه عنان تافته دانش کول رو به چالش نموده و بر سر راه بجور و اشتغر و تیراه قلعه اساس نهاد
و از لمغانات غله آورده انبارها برساخت و دلهای لشکری فراهم آمد و از ناآشنا سا راه بجور در آمدند تختهٔ آویزش
رو داد و گوهر مردی را تابش دیگر شد بسیاری بدگوهران را روزگار سپری گشت و برخی را زینهار دستان [illegible]
آمد نزدیک بود که تاریکی گرفتار آید لیکن از دره که اسمعیل قلیخان پاس نمیداشت برون شده تیراه شتافت
و از تهانه داران دشت بود و از فرستادن صادق خان بدانجا تباه خیالی فراپیش گرفت و از سگ سیری
درگاه والا روانه شد و گذرگاه را خالی گذاشت درین وقت آن فرصت جو از ان تنگنا خود را بکناره کشید و چون
پیرامه روی اسمعیل قلیخان بسمع همایون رسید بعتاب گاه داشتند و بجای او آصف خان را فرستادند از سوانح
مالش یافتن راجه مدکر ائن کوه نشین غنوده بخت از همرهی لشکر دکن فیروزی سر باز زده بجای پوزش گزاری

سرتابی پیش گرفت شهاب الدین احمد خان با دیگر تیول داران رو بمالش آورد و بیست و سوم چون بچهار کروهی
قصبهٔ اوندچه بنگاه او دست رسید ند بلابه گری پیش آمد میانجی راجه آسکرن و راجه جگمن فرمان پذیری را دستاویز
رستگاری خود گردانید سپه آرا آمده دید و از کوتاه اندیشی تباه خیال‌ها در افتاد و بباد پیمائی گریز شد چون
داستان نصیحت سودمند نیامد یورت او بیغما رفت و از کم آزرمی نیارستند بود و بگرفتن قلعهٔ کجوه گام
برداشتند و آنرا اندچیت و سرای پسران آن خوابیده بخت و هر پهر دو نبیرهٔ او استوار کرده بودند و تنگنا با آویزش
درآمده مالشها یافت روزے راگهو داس برادرزادهٔ او درآویخت سماجی خان و مرادبیگ قاقشال داد مردانگی داد
فیروزی اندوختند و آن فرومایه نیستی سرا در شد و تا یک ماه بگرد قلعه نشستند هر بار که بکارزار برخاستند غنیم
تنرسار ناکامی گشت و چون نیروی پیکار نماند راه گریز پیش گرفتند و هر یک بتیول خویش بازگردید از سوانح بیاسا
رسیدن میرزا فولاد پور خداداد برلاس است از آنجا که کشورخدا بر فراز صلح کل جهانبانی کند هر گروهی قرارداد خویش را
بی اندیشه بسر آید و هر یکے بآئین خویش ایزد پرستی نماید و ازین رو ملا احمد تتوی که در رسمی دانش فراوان رنج برده بود
و در ایام روشن استوار پا و زبان دراز داشت پیوسته گفتگوی سنی و شیعه برگذاردی و از فرومایگی گذارش را
به بیهنجاری رسانید آن جوان شوریده مغز دران تسنن بدان نمط را ه بی آزرمی سپردے و از شورش برنائی
و مستی مردانگی جان شکری او را فرا پیش گرفت شب بیست و یکم دی ماه آن تباه اندیش با یکی از همسران تاریک کوچه
درکمین نشست و یکے را بعنوان چاوشان شاهی بطلب او روانه گردانید در میان تا بو طلبان بدسگال بشمشیر
گرفتند دست او از میان ساعد قلم شد و از فراز زین برزمین افتاد دلیران تباه کار جدائی سر اندیشیده پی
گم کنان به غوله در آمدند او دست بر داشته با چنین زخم کاری خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت خواجه ملک علی
پژوهش عیسی و جستجوی سخت آن دو خود سر غنوده رای را بدست آورد اگرچه بنیروی پایندگی بر غم نشانهای
خون و جز آن حال بشناسائی داشت لیکن بپایگاه او بر راستی نیامدند هر چند آلایش شمشیر
و جامه گویا می در بست گزار بود نمی گرویدند خانخانان و آصف خان و خداوند خان ور اقم اقبال نامه را
فرستادند که از ان سوندهٔ ملک نیستی پرسش نمایند چون لختے آگهی داشت در دل داگفت سرگذشت
را باز گذارد شاهنشاه دادگر آن دو بدگوهر را از بند هستی رهائی داد و بپای فیل بسته تمام شهر گردانیدند
هر چند سران دولت در رهائی نکادو نمودند سودمند نیامد سرمایهٔ رهنمونی بسیار بی راهه رو گشت و آویزش
سنی و شیعه فرو نشست و درهمان نزدیکی ملا احمد نیز از ان گزند جانکاه رخت هستی بربست و هم درین نامبری
در قصبهٔ سندهه بیغته کاری چنان دانمود که راجه بیربر است زخمی بدستگیری یکی از وارستگان
از ان آشوبگاه یوسف زئی برآمده و بپرورش آن سرمایهٔ رستگاری بسر برده میشود ساده لوحان

ج سوم
۳۵۳

محمد صادق

نشناس از شتاب و پیکری و فراوان دلیری پذیرفتند تا آنکه تیزنگاهان محفل همایون برآن بودند که این فروغ رتق مدار
بجز افسانه حیله اندوزان دستان سرائی نبود دیده وران آگاه دل بوارسی مغز کار روانه فرمودند مردم آن مرز نشناس
ببارگاه اقبال می آورند پیشتر از آنکه رسد و پرده بی آزرمی او دریده آید براه نیستی سپرد سیزدهم اسفندارمذ قاسم خان
از عرصه دلکشای کشمیر آمده بسجود قدسی آستان سربلندی یافت عالم تسیر اکبری و بسیاری از سران آن دیار
بسعادت بار رسیدند و کامیاب خواهش آمدند

آغاز سال سی و سوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور سوم

درین هنگام خجسته آغاز و خنده انجام کوس نوروزی گوش روزگار برافروخت و خاطر همیشه بهار شاهنشاهی
بنه شست این همایون جشن شهر برزن را آذین بست

نظم

عالم ز هزار رنگ دستان | بیرون و درون همه گلستان
شد صنع ازل چنانکه دانی | بالید چمن چمن نهالش
او رنگ نگار کامرانی | بگرفت جهان جهان جمالش

روز یکشنبه بست و دوم ربیع الآخر نهصد و نود و شش هلالی پس از سپری شدن ده ساعت و چهل و هشت دقیقه
نور بخش صورت و معنی حمل را فروغ دیگر بخشید و هر روز تا شرف تازه بزمی برآراسته و کامروائی را پایه برتر نهادی
در سرآغاز این فرخندی عروسی جشن شاهزاده سلطان دانیال نشاط آورد و از آنجا که بیگانگی بنوید آبیاری
بوستان سرای آفرینش و شهرآرائی جهان تعلق باشد خاصه در دودمان فرمان دهی گیتی خداوند بران شد که آن
بیداربخت را فرزند عفت نهاد سلطان خواجه این گزین نسبت دهد پیشکاران بارگاه خلافت همایون بزمی
برآراستند و گروها گروه مردم را شادمانی در گرفت بستم خرداد در سعادت سرای مریم مکانی والا محفل انتظام
یافت و بآئین خسروانی فرخنده عقد بستند و بخجستگی همدران فرخ ساعت آن پرده نشین پارسائی را بشبستان اقبال سپردند

نظم

شد انجمن عروس آرایش آراست | که چرخ از شرم آن آرایش آمد آب
بدین رونق بدین آئین بدین زیب | چنین آرایش از چشم بد دور

و همدرین روز جشن قمری وزن کشور خدا پیرایش یافت و جهانیان کام دل برگرفتند از سوانح فرستادن سپاه
بیاوری صادق خان چون مهمات دشت سواد را زین خان برگرفت او را به تیراه فرمان شد شاهم خان جلایر
برهان الملک خواجه فیضی حاجی محمد ار دستانی فرخ سیف الله میر کلان بدخشی احمد قاسم و دیگر مبارزان کارشناس
را از پیشگاه حضور دستوری شد که بدو پیوسته را دمردی را بکار آگهی برآمیزند و بنیروی یکجهتی خار بن تاریکیان بکنند
و همدرین روز فرمان مقدس نفاذ یافت که در همگی قلمرو چتر بخت الهی بکار برود و چنانچه نحتی در آخرین دفتر گذارش یابد از
سوانح ولادت سلطان رستم چهارم شهریور پس از هفده و نیم گهری شاهزاده سلطان مراد را فرزند سعادت پیوند
از یار سعادت خان اعظم فروغ اقبال آورد و گیتی خداوند بدان نام روشناس گردانید انجمنها می نشا...

بر آرا بسته شد و نیایش گر بهاسجا آمد **نظم**

طرب را باز نو شد روز بازار	قدح خندان و ابریشم در آزار	بدینگونه بعیش و کامرانی	بسر بردند خوش خوش زندگانی

فرخنده طالع بطور یونان و هندیان عقرب است و دگرگونگی در جبه زایچها باز گویدا گرچه وقت گنجائی نیست که شرح گرامی با سجهان نگاشته آید همانا بدید وقت چنین است تا شادی و غم از اندازه نگذرد و سر رشته هشیار خرامی گسیخته نیاید از سوانح آمدن شهباز خان بهمایون بارگاه چون سعید خان از بهار بصوب بنگاله رفت ورود باستان اقبال نهاد دوم مهر درگاه والا رسید کورنش نداده بعتاب گاه داشتند و پدید آمد که در سر آغاز دستوری فرمان بود هرگاه خاطر از ملک فراهم شود اگر خواهد بساط بوس سعادت اندوزد دولت باریافت و گرامی نوازش برگرفتند راجه تودرمل را با دلختی گفتگوی دادوستد شد فرمودند که خانخانان و عضد الدوله و حکیم ابوالفتح و راقم شگرفنامه در خواهشهای ژرف نگهی بکار برند چون پژوهش رفت هویدا شد که عرض پرستی پرده بر روی بر چشم حق گزاری فرو هشته و بشایستگی غبار آویزش فرو نشست گیتی خداوند نوزدهم بعشرت شکار برآمد و نه روز از پنج گرامی تا قصور خرامش فرمود بست و هفتم که آهنگ در آمدن شهر بود نزدیک چک گوپال هفت کروهی لاهور چشم زخمی بدان قدسی پیکر رسید و بعافیت گرائید گرگی را بتفنگ زدند و قالب تهی کرده بینمود خدیو عالم آنرا نگاه میفرمود ناگاه پای راست گیتی خداوند برگرفت لختی پایان فرو رفت آن الهی شیر پا بای دیگر چنان برزد که از کار برفت اندک گزندی رسید و زود بهی یافت غرهٔ آبان الهی جشن شمسی وزن شد آن آسمان شکوه را بآئین هر سال بدوازده چیز برکشیدند هنگامهٔ شادکامی فراهم آمد و آرزومندان تهی دست کام دل برگرفتند از سوانح فرو نشستن شورش گجرات سجاین و حسا برادرزادگان کهنکار بانبوهی از مردم جام و مظفر ارغون سر بشورش برداشتند قصبهٔ راد هن پور را گرد گرفتند راد هن خان بلوچ و دیگر رادمردان در تیاق داری آن مردانگی را با آگاهی همدوش گردانیدند و بنیروی همت و بامردی اخلاص دو بار شبخون آوردند و نیز در روز بر آمده سخت آویزشها نمودند سید قاسم کامران بیگ سید بایزید قاضی حسین میرزا علی منصول و دیگر بهادران بیاوری گام فراخ برگرفتند و در کمتر زمانی بر پتن نهافت و که مظفر گجراتی و کاتیهان سر بشورش برداشته اند خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه رفیع و میر معصوم بهکری و بهوپت رای و باکهر راتهور و دیگر بهادران از پی روانه شدند و نورنگ خان بیرم کالوز و بیه که فتنه اندوزان در آن بسر بردند شتافت قلیچ خان با برخی مردم در احمد آباد پای آگهی افشردند و بایزیدی تائید بهمان نخستین فوج چون بده کروهی رسید کج گرایان شوریده مغز بنا کامی پراگنده شدند و چون فوج دیگر پیوست پرتال گذاشته تیز رفتاری در آمدند و رن را درنوردیده قصبهٔ کتاره بنگاه بدگوهران

یغمائی ساختند فراوان او لجا اندوختند بهاره سرگروه آن ولایت بلابه گری درآمد امرا پذیرفته بسوی قصبهٔ
مالته شتاب روی فراپیش گرفتند و عرصهٔ هولناک رن را از راه دیگر برگذشتند شگفت آنکه رن در سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم بدافزایش باشد باقبال گیتی خداوند آب افزونی نگرفت و فیروزی افواج قاهره بعنایت
برگذشت اگرچه تیره رایان فتنه افزا بدست نیامدند لیکن آنجا بتاراج رفت و فراوان غنیمت بدست شد
و از آنجا بقصبهٔ موربی روآوردند و در راه بسیاری از آبادجا یغمائی شد و سترگ سنگر را کشایش یافت چون
فیروزی سپاه نزدیک موربی شد بومیان زینهار درآمدند وزیرخان در زمان خود ملکنهکار داده بود در
تهانه‌خانان نیز بدو گذاشته از سوانح سپری شدن روزگار بهرجیو آباد ملکیست از مضافات گجرات آنرا
بگلانه گویند ریاست مندان آن سرزمین را بدین نام خوانند برادران او از بدگوهری در شورش زدند او بقلعهٔ
مولیر که بس استوار است پناه برد چون غاشیهٔ بندگی بر دوش عقیدت داشت آلتون قلیچ و خواجه
و برخی دلاوران بیاری درآمدند پیشتر از رسیدن او را بدست آویز دشمنان دوست‌نما گذرانده بودند
رفتگان را مدارای تباه بسیجان از جا برد و بیاد افراه نیارستند آماده ساخت از سوانح فرونشستن شورش
فتح خان پسر خرد امین خان غوری با پدر پیکار آراست و آلایش تخمه بر روی روز انداخت مظفر نیز بدو
پیوسته گرد فتنه برانگیخت مین خان در خود دیری آویزش ندیده کناره گرفت و با دلیای دولت
نیایش نامه فرستاده یاوری طلبید نورنگ خان خواجه نظام الدین احمد سید ابو رانی معصوم بهکری
قاضی حسین کامران بیگ دولت خان و برخی سادات باره با مددگاری گام همت گرفتند مظفر
از شکوه لشکر فیروزی بکوهستان در شد و باندیشه آنکه مبادا ملک از دست برآید پسر با پدر راه آشتی
سپرد شیدی ریحان و نوکهن کوهل و جوقی دیگر امرا را دیدند و بخواهش امین خان و جام سیدنی رای فتح
پسران هر دو را آورد و یکبارگی شورش آن دیار فرونشست و همدرین ولا اسمعیل قلی خان را بصوب
گجرات فرستادند و فرمان شد که قلیچ خان بدرگاه والا بازگردد از سوانح آواره شدن تاریکیان
گذارش یافت که صادق خان را برانداختن فرومایگان تیره نامزد گردانیدند شاهم خان و برخی را
از پی فرستادند چون لشکر فراهم آمد او بدان جا رفته بچاره‌گری برنشست و تنگناها در شدن به دیده نیست
لیکن راه تدبیر سپرد و هر سو چندے بپاسبانی برنشانده شاه بیگ خان در موضع باره قلعه اساس نهاد
و احمد بیگ و محمد قلی بیگ در میدان نگاهبانی برنشستند شاهم خان جلایر علی محمد الف جانش بهادر
برهان الملک بیگ نورین خان سلیم خان در خیلی پای خدمتگذاری برفشردند و همچنین کار آگهان قرارگرفتند
مجاهدان دولت دست تاخت کشوده گران ارزی آزوق را چاره‌گر آمدند صادق خان زبان دلاسا

و دست دهش برگشاد و دالوس آفریدی و اورکزئی که بنگاه تاریکیان بدگوهر اندیل ساخت کشت و کار ربیع
پوسیان بدست سپاه فیروزی درآمد و خریف نیارستند کاشت ملا ابراهیم را که جلادار خود را پور او
میشمرد بدست آورده کاربران تباه بسیج نافرجام دشوارش و او را برمهربان و همنشینان اعتماد نماند بروز
بتنبلائی رفت و بسعد ناکامی بسر می آمد تا آنگاه از راه کان کرم بصوب توران شتاب آورد بیست و چهارم محرم
افغانان نه و زاد او را گرفته سپردند خاطر اولیای دولت نختے فراهم آمد آفریدی و اورکزئی با چنین
نیکو نیلگی بر عمال داده اینمی راه خیبر بر خود گرفتند و جنود اقبال نشاط فیروزی نموده بازگردید از سوانح
گشایش سواد چون زین خان کوکه بچوره درآمد چند جا قلعه را اساس برنهاد و تیره روزان بدگوهر خود به اتنگنای
برکشید شبانگاه برون شده و غله درو کرده بردی کوکه از فروغ بینائی مقرر گردانید که بهر روز از شخون
شب جو بچے بهادران گام سعت برمیداشتند و در دامنهٔ کوهستان در کمین تا بو می نشستند
دنیم شبان برخے دیگر بدو پیما ساخت چون افغانان باطل ستیز از فراز کوه فرود آمده غله برمیداشتند
هر دو فوج از پس و پیش رسیده مالش بسزا اسیاد و نده هشتماه آویزش بود و بسیارے را انقیاد بند
بتاراج رفت ناگزیر بازماندگان غاشیه بندگی بردوش گرفتند و کشایش بسیج گرفتن سواد بود
هنگامه و آصف خان را که در دشت بود و نه پیش خود آورده بدان صوب رهگرا شد نخست بر ساحل دریا
پیچکوره که سر آغاز در آمدن آنجا است استوار قلعه برساخت یوسف زئی راه بار اسنگ چین گردانیده
آماده کارزار گشت از نیرنگی اقبال نیمان راسے بسر بردند نهم آبان که غنیم سرگرم جشن عید قربان بود
فیروزی سپاه لبرحند و گشای سواد درآمد افغانان آسیمه سر به بیغولها درشدند و چندے بمردانگی
جان سپردند فراوان از سیاهی بدست در آمد و فرومایگان دو بخش شدند برخے در کوه بت حراسنگر
کردند و نختے در کوهسار مغر کوکه نه تلاشش جگدره و ملکند و دیگر جا قلعه ها برساخت و در دشت پیوست
کوه غره و بیجیمار سے بنیاد نهاد و کار آگهان خدمت دوست جا بجا گذاشت را هها ایمنی پذیرفت
و دشت و کوه را با هم پیوند شد بازرگانے از سر سواد آورد و از رانی بدید آمد در پیولا محمد لا نجری نانک معمر
از کوه مغر براه شیرخانه بدست آمدند و قلعهٔ سروبی را گرد گرفتند از انجا بسیاری بجلال آباد روی نهاده بود
کرقا فله را بدرقه شود حمید خان با چندے برون آمده مردی فروشد و فرزندان سعید خان راهست
یاوری نکرد و از ننگ فی تقدیر نیارستند دست تقلعه کشوده اند وختها گذاشته راه گریز فراپیش گرفتند چون
در سواد کاری چنان نماند آصف خان رخصت درگاه گرفت و جریده از ملکند و بپاره گاه اقبال نهاد
چندے نوکران او از پے می آمدند ناگهان کوس بلند آوازه گردانیدند فرومایگان تیره رای را سراسیمگی فرو گرفت

وبیتابانه راه گریز سپردند و بسیاری اسباب خود انداختند سپس ابوالقاسم نمکی و شیرخانی را بپاسبانی آنجا گذاشته
و شایسته کارے بجا آوردند از سوانح سزا یافتن کالوخان همان تیره رای بدگوهر است که با نوازشهای
شاهنشاهی بگریخت و بشورش منشان همرهی گزید افغانان و نخار او را بگلانی برگرفته بکوه مضرده دانسته
بود کارے از پیش نرود کوکلتاش ازین آگهی شبگیر نموده پیش بستان هراول نقاره نواختند و غنودگان
بیخبری آگهی یافته در پراگندگی تکاپو نمودند اگرچه آن نافرجام بدر رفت لیکن بیش از هفتاد گزیده ها
کار سپری شدند و بهادرین اتنا محمد بحری و ملک اصغر بر سر و پے ریختند میر ابوالقاسم بکارزار در آمد و
شیرخان که بر غنجی شده بود بهنگام تاخت و فیروزی نزدیک چهار صد افغان بنجاکردان نیستی
غبار آلود گشتند و هنگامه فرومایگان لختے از هم پاشید از سوانح ناصیه سائی آمدن راجه رودر مرزبان
کوه کماون از بزرگ بومیان هندوستان است اگرچه از استواری بنگاه و فرهنگ نبرد
و شنیدن داستان نیاگان خود بدرگاه همایون نیامدی لیکن نیایش گری نموده پیشکشها
فرستادے درینولا که متهرا داس سوکل بعمل بری رفت بدو پیوند یکجهتی نمود و در رفتن بپایه والا
کوشش بجا آورده چنان نمود این دولت برین آرزوی من است لیکن دست آویزی ندارم
که پشت گرمی او بدین سعادت رسم اگر راجه تودرمل مرا در رهنمائی خود گیرد روانه میشوم راجه پور
خود کلیان داس را بدلاسا روانه ساخت و باقتضای آن خدمت گزین والا اعتبار ربای
سجود آستان مقدس شد نهم آذر بدین سعادت رسید و کامیاب آمد از سوانح مالش
یوسف زئی از قلعه که بر سر کوه بنیاد نهاده بودند فراوان سراسیمگی داشتند و در کمین آن بودند
که بدان دستی برگشایند درینولا بسیارے با مردم محصر یکجا شده بران قلعه هجوم آوردند از بامدادان
تا شامگاه آویزه گاه بفروغ شمشیر آراسته بود از زمین شکستگی و بلندی کوه پاپیاپیکار بدرازی کشید
انجام کار نسیم فیروزی طراوه دولت را بجلوه در آورد و بسیاری بداندیش را خرمن زندگی باتش
بلارک خاکستر شد و در کمتر زمانے آن دژ حسن انجام یافت و سرمایه آگهی گردن کشان گردید
از سوانح بخشش شاهنشاهی از اندیشه آبادی و دادگری فرمان روا تنگ اندازی چهره نشاط برافروخت چنانچه
برکشاورزان برخی صوبها گذاردن دست مزد جهانبانی دشوار شد بنابران در ربیع از صوبه دار الخلافت آگره و اوده
و دهلی چهار یک بخشش یافت در خالصه نوزده کرور و سی و دو لک و هشتاد هزار و یکصد و هفتاد و پنج دام شد و از جا
اندازه اقطاع داران توان برگرفت بهادر علاء الدین خان کوکه بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت چون
سیادت بسجود رختی انتظام گرفت آگهی کلاتش ابدرگاه والا طلب شد صادق شان احکام شد که بدان دیار شتابد و باقی ماندگان

سرکش را ایل ساز نو پانزدهم بهمن بکوبش کام دل بر گرفت گوناگون نوازش یافت از سوانح شورش نمودن صالح

چون روزگار وزیرخان سپری شد شهباز خان کنبو را ادراک پیوند پسری بدو سپرده بود دانست که در سری و سپه آرائی نسبت اخشیجی شایسته کرداری نیاگان کارگر نیامد مزاج شناسی زمانه و فراخی حوصله و خیرسگالی و آگهی بر دوام تا فراهم نیاید سزاوار آن نگردد وران هنگام که شهبازخان بمساط بوس رو نهاد و آن تباه گوهر همنشینی هرزه لایان یافته سر او نیروی خواسته اندیشه کج گرائی فرا پیش نهاد و در کمین حریدنا کی براه انتظار نشست بیشتر از آنکه پرده آزرم برد روفرمان شد میرمراد که بسر اولی امرای بهار و بنگاله رفته است از سپاه وزیرخان برکه از امیران آن سرزمین آگهی ساز دنوشته برگرد دیگران را با پور او بدرگاه آورد او از رفتن ایمنی دستان سرائی پیش گرفت از آنجا که معامله دیده و در بود و سود سنجیده کام و ناکام روانه شد همه روز قابو سطلبید و بسیج شورش برمی افزود میرمراد با قطاع داران هر سرزمین نوشتهای فرستاد و هنگامه می آراست از فرو فی بندگان شاهنشاهی هر کاری که اندوخت کارگر نیامد و چون پیوسته کزبرت نمودی لابه گری کردی امرای سر راه بر دشمنی بر یکدیگر فرود آورده گرفتار نساختی لیکن از دوربینی مردم همراه گردانیدی چون بسخونپور رسید ندپسر راجه را بفهمیت وا از ساده لوحی بیاره اندوهی کس همراه نساخت سر را گزیراز دو درتر شتافت و خوجه جلیل از سعادت منشی از وجدائی گزید پیوست درین هنگام آن فرومایه در پراگنده ساختن زرو فراهم آوردن سگ کسان دون همت پرداخت بندو قچی بسیار گرد آورد و دو خان کمال و باقی خان که ز افغانان بد نهاد بودند با ایشان پیوستند نزدیک فتحپور هنسوه زبرا بکام خود اندیشیده با فوجی بدگوهران بر منزل میر روان شد او پیش بینی نموده در قلعه فتحپور هنسوه در آمد آن شوریده رای گرد گرفت و راه با سپرده دست بتاراج کشود از پوست گاو دیناهها سرانجام نمود و بر دیواهها ترتیب داد و دوم آن قصبه را آتش در زده ویغمائی گردانید نزدیک شد بود که بر قلعه چیره دستی یابد ناگاه جاگیرداران اطراف شورش او شنیده پیوستند و از همه بیشتر الله بخش مرل بجمعیتی شایسته در رسید پسر راجه چون شناسای بدگوهری آمد او را از چونه پور روانه گردانید و از کرده خود شرمندگی کشید چون هیچ کار آگهان سعادت سرشت در رسیدند هنگامه ناسپاسان پراگنده شد او را بند کرده بدار الخلافت آوردند شیخ ابراهیم از اسجا با مردم خود بدرگاه همایون فرستاد بستم بهمن به پیشگاه حضور آوردند و بمالفت شاهنشاهی آن تحامل کیشی را بزندان برنشاندند غره اسفندارمذ گیهان خدیو برادر راقم اقبال نامه شیخ ابوالفیض فیضی را که بسال و دانش بزرگ بود بخطاب ملک الشعرائی و شناس روزگار ساختند و از کارآگهی در هنگامه سخن سرایان جهان بر نواخت الحق در همگی مراتب شعر طراز یکتائی دارد بزبان فارسی و تازی والا و نیز مضمون برگذارد و بیرنگ گهر نگار برفشاند و از نیروی آگهی بحکمت نامه پردازد و بکار کرد روزگار آبادی بخش بیشتر ازین بدو سه روز قصیده در بدیهه گفته بود و اندوین چند بیت از اوست نظم

آن روز که فیض عام کردند	مارا ملک الکلام کردند	نامه اهتمام زر بر بودند	تا کار سخن تمام کردند

از سجدهٔ صعود فکرت ما	آرایش سقف بام کردند

از سوانح دستوری یافتن اینده بر برهمن بدشت وارستگی سخن سرایان همایون محفل است اگرچه بازار هوش از روی گسیختن سررشتهٔ تعلق وانمود بر زبان حقیقت گذار رفت اگر خاطر هوش پیما این زنگین بساط دلفریب برگزیده خوحبین اراده را باز داشتن سزاوار بود و اگر چاره سگالی افزایش پایه است رخصت داون یاداش سرانجام نمودن بود در اندک زمانی نقد عیار او برگرفتند و عاطفت شاهنشاهی پردهٔ آزرم او را بر دوخت مرا این گفتار دلاویز لختی نشاط در گرفت و پرده را میدرنشستم بو که عیار خاطر سودای مرا برگیرند و بقدسی فرمان دیرین آرزو برآید و بیشتر از انکه این دنیای بی وفا غنچه بود دلال نماید یا سفر نیستی ملک پیش آید بگشاده پیشانی پشت پا برین عجوز عاجز کش زده باشد و از دید آدم پیکران صورت پرست وارهد چنانچه از دولت پرستاری زنار وانش گسیخته لختی دستان سرای دشمن خانگی برشناخت از آلایش صورت وارسته چندی بآزادی زید اگر نفسی چند پیمودنی بود در نکوهش نفس و پیرایش آن فهمیدگیهای خویش را بکار برد و ستوده خوی گرد آورد و از انجا فراتر کشیده در گلستان سرای همیشه بهار بخوشی عشرت اندوزد و اگر بدین والا پایگی نیارد رسید امید که بقیهٔ قدری که در ساغر زندگی مانده است اگر پیوند و قوع گیرد چون پیمانهٔ سوابق اوقات بجرعه دهی خاک تربات ریخته نشود بیت چشم دارم که دهی اشک مرا حسن قبول ای توکه در ساخته ای قطره باران را

آغاز سال چهل و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال دهم از دور سوم

درین هنگام که زمانه بداد گستری افسر خدیو جوش نشاط برمیزد و روزگار کلاه عشرت بر آسمان می انداخت بهار شادکامی را آیین دیگر نهاد و جهان کهن سال را آب برنائی بر روی آورد از پرتو روشنی چهرهٔ نشاط برافروخت و پایهٔ خداشناسی برافراخته آمد شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی نهصد و نود و هفت هلالی پس از چهار ساعت و سی و شش دقیقه چهره گشای جهان بحمل درآمد و آغاز سال دهم از دور سوم نوید دولت جاوید آورد گیهان بدستور هر سال تا شرف هر روز دلاویز جشنی برآراست و گروها گروه مردم کامیاب خواهش گشتند قطعه

درخت غنچه براورد و بلبلان مستند	جهان جوان شد و مردم بعیش بنشستند	بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط	ز بس که عارف و عامی برقص برجستند

عنفوان این خجسته سال در شبستان شاهزاده سلطان سلیم اختر نیک اختری چهرهٔ هستی برافروخت بیست و ششم دختر سعید خان گکهر بدین سعادت بلند پایگی یافت و برخلاف زمانیان سرمایهٔ فرخ نهاد انستهٔ عشرت افزودند و او را عفت بانو نام نهادند و هم درین هنگام صاحب علی خان از رهتاس آمده سجود نیایش بجا آورد از دیرگاه خاطر همایون میخواست که او سعادت حضور اندوزد بنابران تیول براجه بهگونت داس دادند ملتان جاگیر او خیال کردند چون منشور والا بدو رسید بگشاده پیشانی روی آستانه بوس نهاد چهاردهم اردی بهشت بدین والا دولت سربلندی یافت و گوناگون نوازش کام دل برگرفت پانزدهم میان تان سین را روزگار سپری شد بحکم مقدس

همگی نغمه پردازان جادونفس او رآئین عروسی نفس گویان سخنان سپردند و گزندے بنشاط روزگار رسید بزبان قدسی گذشت که نقاب گزیدن او ازین سپنجی سرای به نیستی گرائیدن تنهاست چه هماور این هزار سال بدین شیرینی و خوش گوئی بتقشند کمتر کسی گذشته باشد

نهضت رایات همایون بعرصه دلکشای کشمیر

گیتی خداوند از کار آگهی چشم بر نیرنگی ابداع واکشاید و کهن سال وقتی را تازه آرایش آفرینش وانمود و از هر سرزمین فیض دیگر برگیرد و ننگین ترزرف نگاهی بکار برد و شناسائی بکار کرد آمیزد هر جا که شگرفکاری تقدیر افزون خاطر دوربین بدان بیش کشد ازین رو همواره کشمیر بیاد آوردی و آب و هوای دلکشای او پیش نظر داشتی چون ایزد بیهمال آن دل گزین ملک را بقلمرو شاهنشاهی درآورد خواهش گلگشت آن همیشه بهار افزایش گرفت هر چند سخن سرایان بزم والا برگذارد ندا و رنگ خدیو چنین فراخنای رای جهت ملکی بگوشه درشدن خرد نپسندند و پذیرش نیافت و برزبان گوهر آمود بر گذشت که داد ار کام سخش درین یارش بی اختیار دار دو بیمزنیت آشنائی این آرزو با خود بر وند تا یورش باید انجا بر آمد گرامی خواهش ثالیست بنابرین شب شانزدهم پس از سپری شدن دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از آب راوی گذشتند و نزدیک سرای مانحو منگه نزول همایون شد یک کروه و دوازده بانس در نوردند سه هزار سنگتراشان کوهکن و خار افگنان فرهادفن و دو هزار بیلداران کارگزار بسرکردگی قاسم خان دستوری یافتند تا نشیب و فراز این راه شگرف را هموار سازند درین منزل سیالکوت و برخی جا در تیول زین خان کوکه داوند و سرکار سنبل جاگیر قلیچ خان شد و ملتان بمحب علی خان و شهباز خان را کوتوال اردو ساختند راجه بهگونت داس و راجه تودرمل و قلیچ خان را بپاس ملک لاهور گذاشتند تا همگی مهمات بسید ابتهام انجام پذیرد دو کروه و پنجاه بانس در نوشتند نزد یک شاه دره شادروان عزت افراشتند چهارم روز چهار کروه و چهل و یک بانس رفته نزد موضع جورا مخیم همایون شد و پس از یک مقام سه کروه و ربع و هفتاد و دو بانس نشتافته نزد امنیاباد فرود آمدند درین روز راجه در دستوری نگاه یافت گزین خلعت و صد و یک اسپ بخشش شد و چند پرگنه بر اقطاع او افزودند یک روز در میان چهار کروه و ربع پیموده در زمین سهرام دار فرود شد بامدادان پنج کروه با کم و سی و پنج بانس سپرده گذشت تا وندی سراپردات دولت برافراختند پس از یک روز از سو دهیرا گذشته کنار دریای چناب لشکرگاه آمد پیش کروه و چهل و یک بانس بود درین روز جشن قمری وزن گیتی خداوند نشاط افزود و بهشت چیز آن هم سنگ آسمان را برکشیدند و روزگار کام دل برگرفت سی و یکم از آب گذشتند و حکم شد سپاه فیروزی چوکی بچوکی قشون قشون از پل بگذرند یک کروه و ربع و پنجاه و یک بانس

سپرده آمد و پس از دو روز کولاجور از مضافات سیالکوت منزل گزیدند چهار کروه و پنج بانس راه بود و درینجا
بعرض مقدس رسید که الله بردی شقدار تیه عنود رایج گماشته صادق خان دست ستمگری گشاده وارد
و پردهٔ ناموس زیردستان میدرد و فرمان شد عضد الدوله و شهباز خان و قاسم میر عدل بداوری برنشستند در
کمتر زمانے بیدادی او پیدائی گرفت و بپاداش راه رسید اگرچه روزگار او سپری شد لیکن سرمایهٔ زندگانی مردم
سرانجام یافت روز دیگر چهار کروه و ربع و پنجاه و یک بانس در نوشتند و در دیگرے از عمال سیالکوت
عرصے خیام برزدند بعد از دو روز چهار کروه و ربع و شصت بانس سپرده در موضع جباپور کبهری از عمال
پنجر فرود آمدند بهم خورداد یا چندے بدیدن کریوه بهینجر که کشمیریان آن را کاجی بوار گویند و دیگر کوهستان
او و شگرفے دست خرامش شد و بر فراز آن نشاط اندوختند تا گهانی اندیشهٔ جریده رفتن بر خاطر صوفی پرتو انداخت
شاهزاده سلطان مراد را دستوری شد که در همایون اردو بر سر اغرق بوده منتظم فیروزی جنود باشد و شیخ
فرید بخشی بیگی را در سر کریوه گذاشتند که جز نامبردگان را از پی نگذارد و بهمعنانی ایزدی تائید بخش اقبال را گرم
رفتار گردانیدند و آن نشیب و فراز با هنجار سواری و پیادگی در نوشتند بهمه روز لختے بسایه درختے دم
آسایش برگرفتند سعادت اندوزان رکاب همایون میرزا خان خانخانان زین خان کوکه عضد الدوله
حکیم ابو الفتح حکیم همام میر شریف آملی قاضی حسن نور قلیچ رامداس راقم شنگر فنامه و چندے یکه جوانان
درین روز در سر آغاز کریوه برهان الملک اگرانبار اندرزگردانیده بگشایش دکن فرستادند چون در زمان گیتی
نظام الملک مهین برادر را در رعیت و سپاه لختی آسایش بودند و هرچند سودائی و خلوت گزین بود
سررشته دادگری و دانائی داشت بنا بران برهان الملک را که بدرگاه والا پناه آورده بود لشکر داده
بدالکهوب رخصت میفرمودند چون از فرو شدن او و شورش دکن آگهی آمد برهان را از لشکر تیراه
باندیشه فرستادن باز طلبیدن سرگذشت آنکه شاه قلی گرجی را فرمان روای ایران شاه طهماسپ
بارمغانی فرستاده بود در دکن اعتبار یافت و بخطاب صلابت خانی سربلندی گرفت و در
دوازده سال که از سودای خلوت دوست بود مهمات مالی و ملکی بدو باز گردید و از ین کم زبان
خرد بر جا نداشت و باره نداد ی آشوبے بر نمیخواست از نیرنگی جنون آن شولیده مغز به پیرو نیان برنوشت
که صلابت را در فلان قلعه بند گردانند آن شائسته خدمت ازین آگهی خود را بدان دژ در آورد و هرچند سران
برگزاردند که بگفتهٔ چنین بیخودی تن بزندان نتوان داد سودمند نیامد و گفت از فرموده خداوند خود نتوان گذشت
تا بار سازی در سودای مزاج او راه یافت و برادر او اسمعیل در شغل ملکی دست بر آورد و بیاوری او میرزا خان سبزواری
اعتبار گرفت آن فرومایه پوران شوریده را از قلعه دولت آباد بر آورده بسری برداشت و آن سودائی را از هم گذرانید

و در کمتر زمانی گرد و دو رویی بلند شد و بکین توزی یکدیگر نشستند تا آنکه میرزا خان قابو یافته او را در قلعهٔ احمد نگر
زندانی گردانید و اسمعیل پور برهان را نظام الملکی برگرفت جمال خان و کمی با بسیاری مردم هجوم آورده قلعهٔ احمد نگر را
گرداگرد آن تباه سگال سر زندانی بریده بیرون انداخته بود که هواخواهان از پا در آیند از دیدن آن گرمتر شدند و قلعه
برشکستند پیمانی برآمده و بگریز نهاد و از راه گرفته به نیستی سرا فرستادند و همان اسمعیل را ناگزیر بسروری برداشتند
و از کینه توزی تورانی و ایرانی راجان شکری نمود و سه هزار کس بیگناه را رخت هستی بباد رفت و درین هنگام که افزون خدیو
تماشای سرچشمهٔ دلگشای کشمیر متوجه بود برهان از لشکر تیز راه رسید اندرزها فرموده به دکن روانه گردانیدند و بخان اعظم
سپه آرای مالوه و راجه علی خان مرزبان خاندیس دیگر ره فرمان شد که گزین لشکری همراه سازند و جان
برهمت برگمارند که بزودی بیرون ملک چیره دست آید چون هوا باعتدال گرائید خدیو خداشناس گلگون
اقبال را بخرامش در آورد و کریوه که میان سرای جوگی و نوشهره است آنرا الماعی بدو نامند گذشته پاسی از شب
براستا سیزده کروه و ربع در نوشتند و بیشتر مرزبانان کشمیر که بافرمان روایان هند آویزش میکردند نخستین
کریوه را استوار کردی لیکن بیشتری این پیچ را درین منزل برشیب و فراز اندک کسی همراهی فرا نشست گوید
با اللهی کریوه غازی کوت که در میان نوشهره و سرای چنگیز است بدشواری نورد دیده آمد از راجوری گذشته
در خیمه های قاسم خان که راه را پاک و هموار کرده میرفت فرود آمدند هشت کروه و نه بانس راه بود چون از اینجا
چند راه میشد و هر یک برف آمود کار آگهان را به پژوهش روانه گردانیدند و انجمن رازگویی فراهم آمد
پیدائی گرفت بهترین راه با برای لشکر گران کریوه زند چون از بسیاری برف و باران دشوار گذار بود پنجال
برگزیدند شاهزاده بزرگ را فرمان شد که با رود و رفته سلطان خسرو و چندی پردگیان شبستان اقبال
آید چون میرزا کیقباد پور میرزا حکیم بیمار شد در همین منزل گذاشتند و ملک الشعرا شیخ فیضی
به تیمارداری قرار گرفت و پس از دو روز از راجوری پیشتر روانه شدند سه کروه و ربع و نوزده بانس
درنوردیدند نزدیک لالبار از مضافات راجوری لشکرگاه شد روز دیگر دو کروه و یا کم راه رفته نزد تهنه
دم آسایش برگرفتند این موضعی است پائین کریوه رتن پنجال و از اینجا زبان کشمیریان بنیاد شود
میفرمودند و لایتها از یکدیگر بکوه و دریا و هامون و زبان جدا گردد و نخستین بهتر سرحد کشمیر باشد و برسیدن این
سر منزل با آنکه شاه سوار عرصهٔ اقبال تنها روی داشت و فر ایزدی از ناصیهٔ همایون میدرخشید و در هر جا که
میرسید جوق جوق مرد و زن هزاران نیایش و نیازمندی بجا می آوردند و هر یک دیرین نذر را به پیشگاه
حضور آورده جاوید سعادت می اندوزد و درینجا تا میکان کریوه باتان این راه بسر کردگی بهرام نایک
کورنش یافتند محمد بیت و جمعی از سران کشمیر بدولت بار سر بلندی گرفتند روز دیگر رو بکریوه نهادند نخستین

٣٤٢ ج سوم

ج سوم ۳۶۴

کوتل رتن پنجال که با آسمان همسری دارد برگذشته به بیرم کله دائره شد یا کم سه کروه و پنج بانس راه بود
بس دلگشا جائی است در آب و هوا و رنگارنگ گل همتا است گلقام خاصگی را که کوتل می آوردند بالخلال
و نشانے از و نیافتند بسیارے بپیادگی کوه می نوردیدند و درین روز از بگاولان خاصه لغزشے رفت و
دیدبانی اینان نیز بر دیگر خدمتهای نگارنده شگرفنامه افزوده آمد در اثنای راه میرزا یوسف خان از کشمیر آمده
سجود نیایش بجا آورد و گروهی انبوه از سران آن دیار بسعادت بار اندوختند بامدادان موکب همایون دو کروه و
پنجاه و پنج بانس راه سپرد و در پوشانه لشکر جا گزیدند شگرف کوههای پر درخت بسیار گل و چشمهای جان پرور
نشاط افزود بر بسیاری جسر که بر جویهای بسته بودند بزبان کشمیری کدل گویند عبور رشد چون منزل پیش از دو کروه
برف داشت همراهان سترگ بمینا کی درا و فتادند و ولد هی هاے کشور خدا بختی بارامش آورد و چون رسم خیابان
رندگان فراز برف پا افراز از ریسمان علف شالی یافته بکار دارند بیشترے بدان نمط آماده شدند تیم بار
را چیزے بخاطر نمیرسید آن بود بامدادان کریوه برپنجال گذشته در موضع دوبند نزدیک کریوه ناری برای
نزول فیروزی رایات شد سه نیم کروه و بست بانس راه بود دو کروه و فراز برف خرامش شد از سختی سرما
سخن سراید یا شگرفی برف و سرآسیمگی هندی نژادان باز نماید از بلندی کریوه حرف زند یا داستان تنگی
برگذار و از نشیب و فراز این مرحله باز گوید یا چشمه و درخت و گل بر نویسد در هنگام گذشتن باران و تگرگ
باریدن گرفت و از میامن قدسی ذات گیهان خدیو گزندے نرسید چون منزل گرفته شد سخت بارانی
تا یک ساعت بارید از پس آیندگان هر که آن روز دور بینی نموده برگشت در عافیت گاه پیوست و چندے
ناشناسندگان را که گرم رفتار بودند از شورش برف و باران نقد هستی بیاد رفت زبان زد که و مه عام
این مرز آنست که پیشین حکما درین دو راه طلسمی گذاشته اند هرگاه گران لشکرے بگذرد یا اسپے یا گاوی
بکشند یا نقاره باواز در آید در کمتر فرصتی تیره ابرها فراهم شود و برف و باران بریزش در آید و هر بار که ازین راه لشکر
گذشت این گفته پیدائی گرفت و چون اغروق همایون طلب شده بود و دشواری راه خاطرنشان حکم شد
که امرایان در رکاب سعادت حضور دارند کاردانان خدمتگذار خود را منزل بمنزل بر فشانند و از بهنبه تا هیرپور
هر منزل بیکے قرار گرفت خیمه و هیمه و علف و اسباب خوردنی آماده دارند تا هنگام آمدن پردگیان اقبال را
دل نگرانی نباشد روز دیگر که ناری براری که دشوارترین کریوه ها بود در نوردیده در هیرپور آسایش گرفتند
چهار کروه و ربع راه بود و چهل و چهار روز گذشته شد میرزا یوسف خان اینجا را بخیمه و خرگاه آراسته بود
از بهنبهر تا اینجا هر کریوه که پیش می آمد گذشته سختیها فراموش میشد سخن کوتاه از بهنبر تا هیرپور
یک کریوه است که در تنگی و دشواری نشیب و فراز ناهنجار بے همتا از نیرنگی درخت زار

وشگرفی گلها و شگفتگی هوا و نغمه سرائی آبشارها زمان زمان حیرت می افزود و آزردگی راه را از دل می برد لیکن امروز که از کوهستان بدشت گونه گذاره شد شگفت نمایشی کرد جهانے دیگر پدید آمد و نو بهشتی نقاب آرزو برگرفت عادتیان سبب بین را محنت راه یکبارگی فراموش شد و ژرف نگاهان خداپرست بچهری دیگر دررشدند و گروها گروه مردم از ریاضت کیشان خداپژوه و عمامه داران دانش گرو هنرمندان نادره کار و خنیاگران جادو نفس جوق جوق از دارالملک کشمیر آمده سعادت بار اندوختند و بخسروانی نوازش کام دل برگرفتند درین روز خانخانان راو ستوری شد تا در ملازمت شاهزاده بود و درآوردن پردگیان دولت یاوری باشد و هم درین منزل میرزا کیقباد و ملک الشعرا شیخ فیضی بسجده نیایش ناصیهٔ سخنوری برافروختند و پس از یک روز دو کروه و هفتاد و نه بانس شتافته در دیوسر فرود آمدند و آخر روز غبارے بر چهرهٔ نشاط نشست درین هنگام که خاطر گیتی خداوند چشم براه سرادقات اقبال داشت شاهزادهٔ بزرگ جریده رسید از دشواری راه آوردن پردگیان سزاوار ندید و در پونچهر گذاشت چون فرمان چنان نبود شاهزاده را کورنش ندادند و منشور نکوهش بخانخانان فرستادند اگر شاهزاده را خواهش تباه درین داشت او چرا گذاشت که از پیش خود چنین نماید و از خشمناکی در پرسش بر و لغزش پیشتها سواری درود همگی بسیج والا آنکه خود درفته را بسرعت آیندگان نماید جگناتهه و رام داس و لقیب خان و میناری احدیان را همراه گرفتند و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راقم گرامی نامه را بانتظام اردو گذاشتند و فرمان شد نگذارند که غیر از نامبردگان کسے از پے شتابد آن روز تا هنگام سه نور دیده بهیره پور عنان برکشیدند و نزدیک بود که مراسم خرد از دست رود و لباس تعلق از دوش افتد از ایزدی تائید جوشش طبیعت بر عقل معامله فهم چیره نیامد و همگی برهم خوردگی از آن بود که چنین هنگام شاهنشاه و عالم را چه سزاوار است که چنین بخشم درشود و برای این کار که از کمتر ملازمان سرانجام یابد چگونه برخود گیرد و چرا حق گزینی بندگان اخلاص سرشت پذیرفته نیامد شاهزاده در خیمه بسته دست از خورد و خواب باز کشید چون بندگان عقیدت گزین عرضداشتند شهریار دانش پژوه بر مخلصان سعادت اندوز بخشوده بازگردید و فرمان شد که خانخانان اغرق همایون را بشایستگی آورد و سه کروه و ربع هشتاد و یک بانس رفته در زمین موضع کوسو فرود آمد روز دیگر ربع کم چهار کروه و سیزده بانس در نوشته نزدیک خانه پور از قدسی قدوم فروغ یافت و شگفت آنکه درختے تلتل نام در سر راه بنظر درآمد و سرمایهٔ حیرت دیده وران شد با تنومندی تنه و بسیاری شاخ و انبوهی برگ اگر هزار شاخے از آن برجنبانند همگی آن درخت بجنبش درآید این جنس درخت فراوان است لیکن چنین نبود

	ورود رایات همایون بخوشی خاطر در ولایت [illegible] نگر	

بست و پنجم خرداد پس از هشت ساعت و بست و چهار دقیقه یک و نیم کروه شهر ده پانس درنور دیده بشهر
سری نگر رایات همایون برافراخته آمد جوق جوق مردم پذیره شده نوازش کام دل برگرفتند و بمقام
و پیشگاه بهروزی اندوختند بوالاکاخ یوسف خان مرزبان کشمیر قدسی نزول شد و سپاهی خانها
بدیگر بندگان بخشش کردند و فرمان شد که لشکری در منزل رعیت فرو نیاید از دار الملک لاهور تا اینجا
نود و هفت کروه و هفت پانس در بست و چهار کوچ سپردند اگرچه بشماره کروه دوری ندارد لیکن از
نشیب و فراز ناهنجار بس دور و دشوار نما المنة لله که دیرین آرزوی کشورخدا به آسان روشی برآمد
و در خواهش انچه فرمان دهان باستانی فرو شدند بکمتر توجه فرادست رسید و کریوه های که پیادگان نیز
سپرد خدیو عالم با گران لشکر و فراوان فیل برگذشت سری نگر بزرگ شهریست بدر از آبادی و دیرینه
از میان آن برگذرد و دران بیشتر چوبین کاخها تا پنج آشیانه بر سازند و بر فراز بام لاله و رنگارنگ گل
بکارند و در بهار آن رشک افزای گلستان گردد و در هنگامی که به هند بارش شود درانجا نیز بارد
و چون توران و ایران در زمستان فراوان برف ریزش کند و در بهار باران و از کم بارش گفت و گو را
کمتر زبان رسد بناطر ازی این بالک نغمه گفت در بیاید و لختی ازان در بسیج دفتر بگذارد و همین پایه
صوری و معنوی در محمدت شناو ستایش کشمیر بزرگ قصیده برطرازید و آنرا برمی نویسد قصیده

بیار فانه شوق میکند شکیب	که بار عیش کشاید بعرصهٔ کشمیر	تبارک الله ازان عرصه که بنیاد او	ورق نگار خیال است نقشبندیر
هوای او متنوع چو فکرت نقاش	زمین او متلون چو صفحهٔ تصویر	بطرزهای گزین کارخانهٔ ابداع	بنقشهای عجب کارنامهٔ تقدیر
غبار او بتوان چون ذخیرهٔ چشم داشت	گیاه او بتوان گفت عنبر را اکسیر	تنش چو نقش آب او چو باده گل	بجان مناسبت باد او دو شنگریز
بهیشه فیض میش دم مسیح جوم	بسبزه آب روانش زلال خضر عدیر	کروبیکده عشق نهان او دو مع	بدل تعزّد بستانه بمکیده تکبیر
غریو کوس جوش و خروش ابر	صدای آب او از شنیدن تعبیر	زموش میتروا مشد اکبرین چه عنا	نوائش بعرس بلبل و تکبیر
فصول او متشابه ز اعتدال هوا	بهم یکی می او روی بهشت موتیر	زمین چمنلیش نم ز برف کافوری	بیاد داده آمیزش گلاب و عبیر
نسیم او ز سر آب تیز میگذر رود	که باد را نتوان داشت پای در زنجیر	ز سر جوان شود از یک نسیم صبح پیر	کنند قسمت بر جزو جزو عالم پیر
درو بجای گیاه زعفران همی روید	ز آب و خاک طرب بار اینچنین بود تاثیر	بهر طرف روی از بحر فیض مالامال	هزار چشمه دوشیزه چون دل تحریر
ز اعتدال هوایش شگفت نیست شگفت	که سبز شد همه عناب از نهال زریر	بحیرتم که چرا تا بدست اوست	بهر نظاره نیازد نظر به منع و تدبیر
درین دیار بمعنی نواز ساز کن	بس است ارلب غان نغمه سنج صفیر	تشرب خورده حریفان بجای آب درو	که تشنگان هوس را همین بود تدبیر
خراب آن می پیش کیست که بحیلش عشق	بعقل دست تک و تاز و بعر بیزد دگیر	بعینه ز محاول آمدست شفیر	اگرانه و نگی قطره بچشمهٔ تیر
کند مشاهده تلقف النهار بی ها	شعاع جوهر او گر فتد بچشم ضریر	اگر دماغ لطافت شود گلاب طلب	کنند از نفس این باد و برگ گل تقطیر

خروش کرد ... شود — ز ابر میان ... آمده سلسله
بستانیست گر ... عشق — که با ... دل آمده زین زنجیر
بسجاده های ... — نشیده شیر ... عشق اسیر
زمین او چو دل ... حیرت — سپهر ... باد ... تیر
ببین گنبد ... اکبرشاه — خدیو ... پادشاه ...
نه ده ... — معمور ... تعمیر
چنانچه داب ... عالم — بود احاطه او ... تطهیر
... قلیل — بحجر ... نقد ... گنج ...
ز موج ... دریای ... — که دست همت ...
چنانچه عقل کل ... — کتاب ... تصویر
دگر بعالی ... عالم را — که عقل ... تفسیر
و با بر ... — بدان صفت که سلیمان ... تسخیر
زمین ... — خزانه دل و ... تعمیر
بساختی ... — بساختی که بود ... کبیر
... — ز شوق از تماشای ... گیر
... — هزار کوه و ...
اگرنه ... — ...
چنان ... — که ... تعبیر
زمین عرصه ... — ...
دران ... — کزان ... تفسیر
... — تماشا ... زیر
... اهل نظر — اگرچه ...
زبسکه ... — ... تقصیر
تماشا ... — ...
ز ششصد و نود و ... — که گشت ... اقبال ...

تبسم ... طلب — نسیم ... ذوق در تعبیر
بعمر ... گل — که دست ... تقصیر
زبسکه ... — کنون ... تحریر
زمانه تا برسد پای ... — ...
ز چرخ ... — ز بخت ... تعبیر
نوشته اند الواح آسمان ... — چو اسم اعظم در لوح ... تحریر
نظام ... — ...
دران ... دولت ... — نوشته ...
چو اوست ... — چو اوست ...
... عقل ... — نماند ... تزویر
رسیده ... صفت ... — ...
چو ... — دران ...
چو کار ... — ...
... — ...
ز ... طالع عاشق ... — ...
بدان ... دل ... — ز ...
... تیشه ... — ...
... نظر ... — ...
... — ...
دل ... لاله و گل — ...
صبا ... — شمال ... گل بدست ...
... — ...
... — که سرنوشت ازل ...
بسال ... — ز ابتدای جلوس ... عالمگیر
چو کار ... تقدیر ... — بهفت کشور ...

ثنائی که خداوند در تو تعبیه کرد — خرد نیافت در آئینهٔ خیال نظیر
نظاهر از شرم مهر روی تو صاحب شاه — بباطن از کرم خلق را تو مرشد و پیر

ترا سه گوهر یکتاست کشور بخت — جلای آئینهٔ چشم تا قران تعبیر
ازان سه گوهر قدسی یکی سپهر کمال — دوم محیط سعادت سوم سحاب مطیر

بکرمت همه آفاق را ملاذ و معاذ — بفضل مرحمت ملت است فتح نصیر
بمعدلت همهٔ آفاق برگزید ترا — که کس بانیمه دولت نبود جز تو جدیر

بعیش بزم فروز و بجیش رزم بساز — بشوق رخش بتاز و بتیغ ملک بگیر
قسم بقیشهٔ قدر کمان قدرت حق — که با تو نیست کس از روزگار تکبیر

بصورت ارچه شبابه بود ولی قهر — ز غنچهٔ گل صد برگ تا بعقده شیر
برخ سخن چه نگارم که قدر عالیست — برون ز حیطهٔ فهم و احاطهٔ تقریر

سخن شناسا من فیضیم ثنا گویت — که بر بیاض سخن مدحت کنم تحریر
چو در نگارش معنی قلم بجنبانم — هزار رقص کند آسمان ببانگ صریر

اگرچه هند نژادم ولی باقبالت — مراز دانش یونانیان دلیست منیر
بچشم عقل نظر کرده ام سواد سواد — بدشت فکر نوردیده ام سفیر سفیر

باتفاق عطارد ز فرق خود برس — نهاده بر سر عقلم عمامهٔ توقیر
سبین یان خموشم که از سرادق شوق — دلم رسانده بنه پردهٔ سپهر نفیر

جواهر سخنم بر جمازه میگردد — که میر قافله شوان شمس سخن سیر
عزیز ساخت مرا کبریای لطف ترا — فلک نیاز دویدن بدیدن تحقیر

دگر سخن بدعای تو ختم خواهم کرد — چنانکه نظم شود منتظم بحرف اخیر
همیشه تا که بود سال را دوازده ماه — که در دوازده برج آید آفتاب منیر

دوازده صفتت خواهم ارچه میدانم — که این دوازده اوصاف تست عشر عشیر
جهان بسخر طالع سفید و عمر دراز — فلک مشاور و دولت جلیس و بخت مشیر

خزینه وافر و لشکر فزون و ملک آباد — قضا مطیع و قدر یاور و خدای نصیر

همدرین روز شهباز خان از بزرگ اردو بسواد تا مرو شه میر داد اسفرائنی را فرستادند که او را سزاولی نموده بدانجا رساند و صادق خان را بدرگاه والا آورد و در نیولا کوته صوفی بسعادت ملازمت رسید آزاد و الیست از ریشی گروه پیش ازین بسی سال نماز سیخان مرزبان کشمیر شد او را بتهمت آنکه چندے ناسپاسان سنجانه پناه برده اند به نیستی خانه فرستاد از نهیب ازین آگهی دل از زندگی برگرفت و کارد بشکم خود فرو برد چندانی کارگر نیفتاد بار دیگر بدیوار پیوسته شکم را بر دوخت و شگاف را گشاده روده را از هم جدا ساخت و بزندگی گزندے نرسید نخست درونست سرکش خشک شده و از بخش بالای نزدیک یک دسته برون براز ور آید و او را شسته در چوبین آوند باز گذارد شهریار قدردان آن خجسته دل را نوازش فرمود و ایزدی نیایش را پایهٔ دیگر افراخت بست و هشتم بسیر شهاب الدین احمد پور خرامش رفت دلکشا جائیست بساحل دریای بهت چنار پاسے او بسر آسمان کشیده و سبزه زار او نظر را پا لغز چنان برگزارند هر گاه که از گزارهٔ مردم آلایشی یابد و استخوانی و جز آن دران نزهت گاه افتد بامدادان نشانی ازان پدید نباشد گویند روحانی گروه آنرا رفت و روب دهد چون ژرف نگاه راست گذاران دیده ور را به ژرف هوش برگذاشت فروغ درستی برنگرفت مبالغه سرائی پیشین ثناگرانست و کوتاه بینان از سلیم ولی بدان گردیده هنگام بازگشت بمیدان چوگان گزارش شد جایگه بدان سبزی و شادابی جهان نوردان کمتر نشان دهند

سی و یکم شاهزاده بزرگ را رخصت فرمودند که جرّ آوردن اغرق کوشش نماید از آن پیشین لغزش شاهزاده گزین بود
و همواره خواهش آن خدمت نمود شاهنشاه کامبخش پذیرفته دستوری داد و آصف خان و مادهو سنگه
و برخی بندگان همراهی نوشتند و همدرین روز شکار مرغابی عشرت اندوختند و بس خوش آمد و هرچندے
بدان نشاط پرداخته میرشکاران هر روز و رقیها باز بر دست و قابو یافته رها کنند آن چابک خرام نیز
بر مرغابی از هوا برگرفته بر سطح آب بزیر باد آرد و بر فراز آن برنشیند تا آنکه مردم آهسته بکشتی برسانند
از سوانح رسیدن همایون اغرق شاهزاده سلطان مراد و خانخانان و قاسم خان و دیگر بندگان
سعادت پژوه در راست کردن راه و یاوری کهاران فراوان کوشش بجا آوردند در پیشانه بزرگ
شاهزاده پیوست شاهزاده سلطان مراد به پاسبانی سترگ اردو بازگردید چون بدو کروهی رسیدند نهم
تیر ماه الهی گردون خدیو پذیره شد و گوناگون مهربانی دلهای رسیدگان را نشاط بخشید و امرای
سند مستگذار عزّے تازه یافتند از سوانح شگرف سیل آمدن در اجین مالوه دوازدهم آغاز
بارندگی کرد و سه روز پیهم بارش داشت دریای سپرا طوفانی جوش برآمد و کولاب در رویی و بروقی
لبریز شد بهزار و پانصد خانه به آب رفت اگرچه آدمی کمتر از هستی بیرون لیکن فراوان چارپا را امواج فرو برد
سیلاب بدروازه شهر رسید دیوار کول بیرون شکست و آب پراگنده گشت از سوانح گرفتن تیغ کشمیر
چون تازه نویسان کارآگاه در جمع سخن دانشمند شهریار دادگر پژوهش نشست شیخ فیضی و میر شریف آملی
و خواجگی محمد حسین را بشرف نگهی مهراج فرستادند و خواجه شمس الدین خافی که دران روز از کابل رسیده بود و کنور را
بدو در بینی بکام راج اگرچه خرلیت گذشته بود بکار آگهی انداز و برگرفتند در هندوستان زمین را لخت لخت ساخته
رسکے را بگه خوانند بعرصه دلگشای کشمیر سخن ... را پته بفتح بای فارسی و تای فوقانی مشدد و های مخفی و آن یک بیگه و یک بسوه
به الهی گردد و کشمیریان دو نیم پته و کسرے را یک بیگه دانند و بدیوان از قرار سه تود و جنس برگزارند و شماره آن هر دو
را خیده خروار شالی اندازه گرفته اند ... خروار باز خواهند و خروار سه من و هشت سیر اکبرشاهی است
و چند کی را ترک بفتح تای فوقانی و را و سکون کاف برسنجد و آن هشت سیر با شاهی در مجمع از یک تیه کن ...
و ششصد و ترک دست مزد جابانی باشند فرستادگان دلاره و خراج گندم دران مقدار یکمن و بیست و شش سیر
یکمن و بیست و شش سیر و مدش بشصت یکمن و سی و نیم و در خرلیت ازان مقدار شالی یک خروار بود و از مونگ و
موته و ماش د ترک و از کال و ارزن چهار چون خام کاغذ برموضع که حقیقت را برگذارد بدست آورده در سنج من
بارسنج فرمانروایی آمده از مونگ و موته و ماش یک من و سی و نیم سیر و از کنگنی و ارزن دو من و بیست و دو نیم سیر و
پژوهندگان مهراج نیز بیان ایشان برگزارده‌اند چون هرزه لایان حق پوشش فراوان بوده‌اند و مرزبان کشمیر نیک

محمد صادق

براستی بندی بروز نیفتد و شهریار انشا الله شاد بر و بزرگ بیشتر سپاهی جمع از روی واقع نشد و بیست لک خروار شالی

دو لک افزودند همانا نظر نگاه بران افتاده بود که جمع افزونی بر چند از حساب نگذرد و بر همزدگی کشاورز آورده نمد

در ملک نو کشوده بیست و دوم راقم شگرف نامه را بدیدن واحد صوفی رخصت فرمودند از اسنجا کانسر خود بود راو بهائی

سره مردان ایزد پرست بود افزونست بندگان سعادت گرای در سراغ گیری آن تکاپو داراند درین هنگام

ملک الشعرا شیخ فیضی بکمترین نوشتند که درینجا بیغوله گزین آگاه دل نظر آمد سی سال است که در کنج ناشناسائی

بر کهنه بوریا نشاط می اندوزد ساختگی و خویشتن فروشی پیرامون نگشته از درون زدودگی بخت شاهنشاه را

می شناسد و نادیده بحاشیهٔ ارادت برد و شش ل دار و چون العرض همایون رسید این ره نورد حق پژوهی را

فرمان شد خود درفته ژرف نگهی بکار برد اگر گزارده براستی بوده دل نهاد آمدن شود همراه آورد از صحبت درفتگی

آن پی گم کرده را دریافت و ناسور ایزدی خواهش از سر تازگی گرفت از دیرباز بیان ادیس دیر برخ خرابه نشین

وازانکه آئین زبانیان کمتر پرداز و برخی دیوانه گویند و گروهی ملحد و او از غم و شادی فراترک زید جز نان ریزه

از کس باز نستاند و کهن دلقی پس از چندی سال برگیرد دراز دیرین درمیان آورد و صحبت در گرفت اگرچه از کنج نشینی

بجز دهی بزبان کشمیر انداز رسائی سیاحتی فراوان فیض اندوخت و گوش را روز بازار دیگر شد و از آنکه از مردم زاد

بس دل گرفته بود آهنگ برون شدن نداشت گیتی خدا وند از این آگهی نشاط اندوخت و قرار یافت که

خود رفته تاریک زاویهٔ او برافروزند از سوانح شگفت دانی گیهان خدیو بعرض رسیده بود که مرزبان کشمیر از مستی

یکی از پرستاران خود را از بلند بامی انداخته روز یکه تماشای کشمیری کا خاصه فرمود و در چندین غرفهای بالا

و منظرهای دلگشا بر زبان گوهر بار گزارش یافت همانا از فراز این بام یوسف آن بیگناه را افکنده باشد چون

پژوهش رفت همچنان بود همدرین روز چگناتهه از بی منزلی شکوه داشت و خواهشگری خانه فرا پیک در شهر

درین میان از فراز بامی گوزنش داد دید و فرمودند که دور فرود آمده منزل فرا پیک فراخ و نزدیک است

بنگاه تو باشد غریو از همگنان برخاست و همدرین نزدیکی سحرے آواز خنیاگری بگوش والا رسید بتقریب بیان

فرمودند که هیچ از آواز سال گوینده میتوان دانست پس از فراوان اندیشه پانزده یا زیاده از چهل سال و کمتر

از پنجاه می نماید فرمودند همانا بیش از بیست سال و کمتر از سی باشد چون پرسش رفت بیست و پنج سال

برآمد درین هنگام آمدن مریم مکانی خواهش رفت و نگارش عرضداشت اشارت شد بر زبان گوهر بار

گذشت این بیت که همین نفس گفته شد عنوان سازند **بیت** حاجی بسوی کعبه رود از برای حج

یارب بود که کعبه بیاید بسوی ما بیست و سوم هاشم بیگ پور قاسم خان را براست کردن راه پکلی ستوری

چون سگالش آن بود که بازگشت از آن سو شود و لب دریا سنگ تراشان تا رانتگاف و بلیدران

ج سوم

سخت بلند بهرهٔ آن سرزمین برای خدمت فرستادند و زین خان کوکه را حکم شد که باز گردد و اردوی بزرگ و دیگر مردم
به پنجاب برد و خود از راه یکلی بملازمت آید و درین روز آگهی آمد خداوند خان در پتن گجرات نوره خورد و ماه الهی
درگذشت از دولاوران خیر اندیش دیار است بهمراهی امرای دیار سعادت یاوری اندوخت و بخسروی عنایت سربلندی
گرفت از سوانح خرد آرا افزودن کشتی خدیو جهان است چه برفراز کشتی ازین رو که دریانوردی نشسته رو بمون
است وگوناگون نشاط را اندیش آهنگ بجا آورد و ازین چنان پرتو انداخت که تماشای آن شود بدین روش
چه درین ملک از سی هزار کشتی افزون لیکن سزاوار نشیمن کشورخدای نبود کارآگهان خدمت گزار در کمتر فرصتی
گزین کارهای دریا سرانجام نمودند و کاخ زرین بر سطح دریا اساس نهادند و نام او را در ان ونزدیکان نیز بهمین روش
آماده گردانیدند افزون از هزار کشتی آراسته شد و شهرستانی برفراز دریا آبادی گرفت بیست و چهارم
تیرماه الهی گیتی خداوند با همایون اختر بکشتی برآمد بامدادان لنگر کشوده بالا کشیدند یک کشش کروه و چهارده
بانس درنوردیده و برابر میو رود دائره شد هر دو روی دریا گلزارها دلفریب و سبزه های نشاط افزا
چشم افروز بود و هر دو سو تباق داران شایسته خدمت نامزد گشتند دریاسپانی زیر دستان و گشت کارکوشش نیز
هر چند دستمایه خوشدلی و کامروائی که با نظر خداوندان کار آگهی است بیشتر جهان سالار هوش افزای را بر نهد
و در بینان سعادت گرای که دولتوری و اقبالمندی را از کامبخش حقیقی دانند زندگی را چنین آباد دارند
آنان را نگاه از سبب صورت درنگذرد و خواهش روائی گشوده مغزی در اندازد و در روز دیگر چهار و نیم کروه
نشست بانس شتافت نزد یک پنج برار دائره شد و بامدادان پنج کروه و ربع و شصت و بانس درنوردیده
برابر جلکا نندی مرگ فرود آمدند اگرچه در هر منزلی گزین مرزها شگفت افزاید لیکن آن النگ چشم و دل را تازه بینشی
برافروخت بفراخی سه هزار بگیه پیوسته و خرم و شاداب جهان نوردان در دوربین همتای او کمتر نشان دهند
تماشای آن عشرت اندوخت و نیایش دادار جان آفرین برشست نامی زنی بود از پرستاران
مهادیو مرگ میدان و افسانه سرایان خیال نگار ارند که آن پارسا گوهر بجوانی پیوند خاطر داشت چون درین نشاط گاه
بجولان بازی آمدند لختی از دیدار او برآسودی مرزبان کشمیر آن شد که از کشت پذیر گرداند از اندیشه
حریفان بگران ارز خریده و بهمان نشاط بازی وا گذاشت و بزرگی گوئی آن نفرین نامه برنوشت و تا امروز که روزها
سپری شده پاس آن دارند از سوانح درگذشتن میرزا سلیمان ازان باز که بار دوم بسجود قدسی آستان روشن پیشانی
شد با آسودگی و نشاط اندوزی گذرانید درین یورش او را در لاهور گذاشته بودند تا در اینمیش
آن سال خرد گزینی نرسد درین منزل آگهی آمد که سیزدهم تیرماه الهی جهان گذران را بدرود کرد
گیتی خداوند آمرزش درخواست تاریخ ولادت او بخشی هفتاد و هفت سال زندگی یافت در مردانگی

و رزم شناسی یگانه بود مبیح آن سه کرده و چهل و چهار بالش سپرده بموضع کهنه پل که گشتی ازین برگذر د نزول
سعادت شد و در راه زاویه واحد صوفی را که لختی حال او گزارده آمد بقدسی قدوم روشنی افزودند و دلاویز
سخنان گزارش یافت و آن درویش را توانگر دل گردانیدند فرمودند همگی بسیچ آنست که
با هزاره توانائی گرامی انفاس در رضامندی ایزدی شمرده آید و در شغل جهانبانی سررشته بایست
از دست نرود امید که آن روشن ضمیر در انجام این خواهش همت گمارد و داد نیایش گری نموده برگذارد از والا
پایگی خدیو عالم آگهی دارد صوری شکوه نتابیست بر حسن روز افزون معنی و برین آرزو در سرکاران خدیو صورت
و معنی در یوزهٔ فیض کنم درین هنگام شاهزاده بزرگ از پی رسیدند فرمان شد که بنیایش کدهٔ صوفی رفته
فروغ نظر برگیرد نگارندهٔ اقبالنامه را همراه ساختند شاهزاده نخست برای کیاى خدیو دریوزه توجه نمود
و او همان پیشین پاسخ برگزارد و سپس درباره خویش دعا درخواست جواب داد آرزو وا از آن صوری
صورت و معنی بر آید از سه منزل گیتی آرا بر بارهٔ اقبال بر آمد و بدیدن سر چشمهٔ دالنج که نشاط جای
دیده وران و عبادتگاه باستانیان است عشرت اندوختند صافی چشمه ایست پیوسته از بر
آب بر جوشد در هر چندی زر ماهی خالدار خوش نما نمودار گردد آن سال را فرخ شمرند و درین دلی
و شادی آورد و از آنجا بشکار پرداختند سگالش آن بود که تا سر چشمه رود دو بار بهت خرامش رود لیکن
تراوش ابر و لغزش تنگناها از آن بسیچ بازداشت از سوانح فرستادن ایلچی به تبت چون آوازهٔ افواج گیتی کشا آن دیار رسید
مرزبانان آنجا همت نداشتند که خود را بوالا درگاه رسانند و در چاره گری سراسیمه وار بودند چون پیوسته نفرستادن
پیشکش فرمان پذیری میگذارند میرزا بیگ را پیش علی رای حاکم تبت خرد فرستادند و ملا طالب اصفهانی و مهتریار کی
پیش مرزبان کلان و در دلدهی و آرامش افزای ایشان دلاویز سخنان نگاشته آمد بست و نهم ماه آلهی خدیو جهان را
گرانی شد آن روز در دمندی گذشت روز دیگر کارساز حقیقی نشان بهی فرستاد پس از دو فاقه شوربا خوردند
و در کمتر زمانی تندرستی شامیفر مودند بسا بیماری کشیده شد بدشواری به روز اول رنجوری بینش نیامده ایزد بخشش
جهان آفرین بداد گری و تنومندی دیر دارد

نظم

مبادا دولت از بالین او دور | حریم زندگانی آستانش
مبادا تاج را بی فرق او نور | مقیم جاودانی باد جانش

بازگشت حضرت شاهنشاهی از کشمیر جنت نظیر

چون تماشای آن گلگشت همیشه بهار که همگنان را بطبیعت پرستی برد و نسیم خدا را بنیایش دادار
گرمتر ساخت و لختی از آن گلگشت نشاط اندوختند و سپاه و رعیت کام دل برگرفت بسیچ بازگشت شد
هر چند سازگاری آب و هوا و فزونی گل و بسیاری میوه راه بردن شدستی لیکن شاهنشاه فراخ ملک

ازغره چیرگی پیش ازین نیارست بود غرهٔ امرداد ماه الٰهی لنگر برگرفته بادبان کشیدند و راه پگلی پیش نهاد خاطر و در بین شد سه کروه و بست و پنج بانس آمده برابر جلگه نندی مرگ همایون رایات برافراختند بدین نیایش دولت بار رسید و نوازش یافت چون یعقوب کشمیری که نخچیر غنوده رائی او گذارده شکوه شاهنشاهی از خواب درآمد و آرزوی آن در سر گرفت که بدست آویز پیمان بسجدهٔ قدسی آستان چهرهٔ بختمندی برفروزد شهریار پوزش پذیر آمدگان را کامروا بازگردانید و چون اورا از گنه ستبرگی درگذشت باور نیفتاد درین هنگام مراد رخوه را فرستاد تا مژدهٔ بخشایش بدو رساند و نقش پیمانگی بسترد و کامیاب خواهش بازگردید روز دیگر بهدران سرزمین عشرت فرمودند صباح آن چهار کروه و ربع و نه بانس رفته نزد چورس خیمه گاه شد و درین روز برخی بزرگیان از بزرگی آمده بدولت ملازمت رسیدند آصف خان و خواجه دولت و چندی سعادت کورنش اندوختند و در اینجا انجمن رازگوئی برشد و پورش کابل قرار گرفت پس یک مقام پنج کروه شتافته نزدیک نیبور فرود آمدند و پس از یک روز چهار کروه و سی و شش بانس در نوردیده نزدیک کوه سلیمان سراپرده اقبال برافراشته اند درین روز بمنزل محب علی خان رفته پرسش فرمودند و آن آماده و اسپین سفر نشاط اندوخت و بزورقچه برآمده رو بشهر نهادند و همگی سگالش آنکه امیر فتح الله شیرازی را به پرسیدن بلندپایگی بخشید از آغاز درآمد شهر بنحو رسید و در سیر نیارست همی کرد و بر سر آن گزیده دودمان دانش رسیده نوازشها فرمودند روز دیگر مقام بود محب علی خان را روزگار سپری شد یکی گفته باشد لا اله الا الله بگو شیداز دیر سخن بار گرفته بود پاسخ داد هنگام لا اله گفتن نیست نگاه آنست که همگی دل با الله پردازد خدیو پایه شناس را لختی دل بدرد آمد و پس ماندگان او را نوازش فرمود نهم امرداد ماه الٰهی سه کروه و در نوشته گذشت سری نگر دائره شد در راه کشتی خاصه پیل خورد و از ایزدی پاس آسیبی نرسید و پس از دو روز چهار کروه و شصت بانس سپرده شهاب الدین پور لشکرگاه شد و درینجا قریش سلطان کاشغری بدرگاه همایون رسید و بخسروانی عنایت سربلندی یافت والانژاد او لقا آن بزرگ میرسید قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالاسچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیر علی اغلان بن خضر خواجه بن تغلق تمور خان بن ایسابوقا خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسون توا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان حال چغتائی خان در نخستین دفتر گزارده آمد مواتکان پسر دوم چغتاست قاآن بزرگ و پدر بزرگوار از همه فرزندان دوست تر داشتی سال ششصد و هژده در پای قلعه بامیان بتیر درگذشت دوم پور مواتکان در خدمت قاآن بندگی سعادت می اندوخت تا روزگار براق خان بیشتر نزد قبیلای قاآن می بود قاآن او را بما و رالنهر فرستاد

پیشتر گاری می چیره دستی یافت و در خراسان با اباقاخان بن هلاکوخان نبرد آراسته شکست خورد و در بخارا با حری کیش در آمد و سلطان غیاث الدین نام کرد و چون رخت هستی بربست دوا خان پس از مدتی برا ورنگ سلطنت بر آمد و شکوه سترگ بهم رسانید ماوراء النهر و ترکستان و بدخشان و کابل برگرفت و چند بار خراسان را آهنگ کرد و باز گشت و لشکرها بهندوستان روانه ساخت و ناکام بازگردید ایسابوقا پس از پدر در ترکستان و کاشغر و مغولستان فرمان روائی یافت تغلقتیمورخان گذارش نماید که ایسابوقاخان دو حرم داشت بزرگ ساتیلمش خاتون خرد منسلیک از آنجا که آئین الوس مغل است که حرم کلان در نگاهداشت دیگران اختیار دارد در زمان که خان بیورش رفته بود و از آبستن بودن منسلیک آگهی یافت او را بشوهر اول دختو می که از امرای معتبر بود داد و چون خان از سفر باز گشت از این سرگذشت آزرده شد و سود مند نیامد و پس از سپری شدن روزگار خان پراگندگی در الوس افتاد و امیر بولاجی دوغلت جد میرزا حیدر در مقام جستجوی آن شد و تاشی تیمور نامی را به بردن پیش فرستادند تا از منسلیک و شکم او آگهی آورد و پس از نگاپوی پدید آمد که او نقد زندگی سپرده پور تغلقتیمورخان بهزاران رنج از ولایت برگرفته آوردند و در شانزده سالگی بسر یرخانی رسانید و در بیست و چهار سالگی با حمدی دین در آمد و از شورش ماوراء النهر عزیمت آن دیار نمود و بداد گری آرایش داد و از ناصیه صاحبقرانی اقبال جاوید دریافته ولایت کش را گذرانید و ماوراء النهر بمردم خود سپرده بمغولستان بازگشت پس از و الیاس خواجه خان جانشین شد و چون پیمانه زندگی او لبریز آمد الوس مغول پریشان شد امیر قمر الدین دوغلت هژده تن از فرزندان و خویشان تغلقتیمورخان را از هم گذرانید و بر سریر خانی بر نشست از نژاد تغلقتیمورخان جز خضر خواجه خان کسی نمانده بود امیر خدای داد برادرزاده قمر الدین باتفاق والده آن گرامی فرزندان پنهان داشت صاحبقرانی را با قمر الدین جنگهای سخت روی داد و چون فروشد خضر خواجه خان را بکامرانی برداشتند و با صاحبقرانی راه آشتی سپرد و بهشیاری او مغولستان آبادی پذیرفت چند بار لشکر بختا برد و ناظرن و قراخواجه را بدست آورد و دختر او تکل خانم در شبستان صاحبقرانی بلندپایگی گرفت و از ینجهت که داماد را گورکان گویند بدین نام شناسا شد شیر اغلان پس از پدر همراه برادران بسر می برد و با تو سرآغاز جوانی درگذشت و اویس خان در خدمت عم خود شیر محمد خان که مرزبانی مغولستان داشتی بود و در راه قزاقی فرا پیش گرفت و نبردها نمود و چون شیر محمد خان را روزگار سپری گشت مسند آرای خانی شد گویند با قلماق شصت و چند جنگ کرد و یک بار چیره آمد و دو بار گرفتار شد تا تشی سردار قلماق بزرگ داشت و دودمان ستوده گذاشت و چون ساتوق خان برهبر آمد به نبرد آرائی شتافت و در آن زد و گیر از ملازمان خود شش تیری نادانسته رسید و درگذشت و چون

ج سوم

امیر اوکه سلطان محمود خان ...

ابرادکندی در الوس مغول ره دریافت یونس خان را پس از سانحهٔ پدر زیرکی بسمرقند پیش میرزا الغ بیک
والیان بوقار السرداری الوس مغول برگزیدند میرزا بسیاری را کشت و هر چه داشتند برگرفت و
یونس خان را در پیش شاهرخ میرزا فرستاد و میرزا از روی مهربانی بمولانا شرف الدین علی یزدی سپرد و از و
لختی آگهی اندوخت و چون روزگار بلا سیری شد بعراق عرب و آذربایجان و فارس گذاره نمود و شیراز را
بنگاه ساخت و زمین خرید و هنر آموخت از دست مزد خود باندکی بسر می برد و در چهل و یک سالگی سلطان
ابوسعید میرزا طلب داشته ساز بزرگی همراه ساخت میرزا بار دیگر پرداخته نزد فرغانه جاگیر کرد و مردم فراهم آمدند
و درین اثنا امیر سید علی از نبائر خداداد که بزرگ امیر مغولستان بود در گذشت کار یونس خان رواج گرفت در
اندک فرصتی ایسا بوقا نیز بدان ملک شتافت چون در گذشت دوست محمد خان پسر او بسریر آرامی شد
و در کمتر زمانی حکومت ملک مغولستان باستقلال بنام او شد الغرض خدام والا سیزدهم امرداد ماه الهی سه کروه
و ربع و دوازده بانس در نوردیده نزد شب پور نزول همایون بسیج داد راه قیاغ صفا که سه کروه میرزا حیدر بود
آستر لیت برده و بر فراز کوهچه که بسیاری از ولایت کشمیر از آنجا بچشم درآید بر آمده ازان شگرف نشاط اندوختند
روز دیگر چهار کروه و ربع و هفتاد و دو بانس راه پیموده نزدیک لشکرگاه شد و از کشتی فرود آمده بجشنگی پرداختند
و درین روز ملک الشعرا شیخ فیضی و میر شریف آملی را گرامند زری همراه کرده بشهر فرستادند که بارستگان نیوه گزینی
و حاجتمندان خاموش و دیگر خواهشوران بخشش گسترد از سوانح آمدن یعقوب خان کشمیری بدرگاه والا از
باد افراه خودسری و سر تابی بستوه آمده در تنگنای گفتار سراسیمگی می اندوخت از رسیدن موکب همایون
بستر گ بیمناکی در نشد مبادا زمینداران گرفته بسپارند و چون برادر او مژده بخشایش رسانید لختی ازان
سراسیمه سری بر آمد میانجی میرزا ابوسفیان عرضداشت از هستی برنائی و دو سازی بدگوهران گذشت
آنچه گذشت اکنون گرداب پشیمانی فرو گرفته دارد و آرزو آنست که پای افزار خامه تا آخر بر تارک نهاده
بسجود قدسی آستان گرایم شهریار مهربان دل تدبیر رفته کامیاب خواهش گردانید آن پریشان روزگار
ازین مهربانی گام سرعت بر نهاده هژدهم امرداد ماه الهی کام دل برگرفت و پس از سه مقام کوچ شد سه کروه
و ربع و شصت بانس رفته نزد نوپره خیام دولت بر زدند چون دران ملک بار بردار خشکی آدمیست برگرد
بارها بردار و بکرویه ها بسان هموار زمین ره نورد و بسیاری اسباب را این گروه بر داشته بودند و شگرف
نمایشی داشت بامدادان دو کروه و بیست بانس رفته نزد دیاره مهو که بارگاه دولت بر افراختند این دروازهٔ
کشمیر است یک طرف کوه فلک آسا و از دیگر سو دریای بهت جوش زده بهندوستان شتابد و در میانه
تنگ راهست از دیر باز مرزبانان دری بر نشانده پاسبانان بی نوشته نگذارند درین روز زین خان کوکه

ازراه یگانگی بسجود نیایش سربلندی یافت و از همین منزل اداد بیگ (؟) فرستاده تلتابه و لوبارسند خر راستوار بالی
بربندند و فیروزی سپاه هشت بخش شد چندے خاصان را در رکاب همایون در نوشتند و دیگر هفت
فوج موافق لشکر پرروزه قرار یافتند و کارآگهان بدرگاه نامزد شدند تا بدوری درخور هر بخش را
بشائستگی بگذرانند بیست و سوم خدیو جهان از آب بهت گذشته پاو کم یک کروه و بیست بانس سپرده منزل شد
و درین روز میر عارف از دهلی بسجدهٔ نیایش روشن پیشانی گشت میرزا از فهم و فطرت فراوان بهره دارد
و بریاضتگری روشن ضمیر بیشتر ازین بچند سال از گفتگوی ناتوان بینان بر زه لامی از لاهور بکشمیر شتافت
علی خان مرزبان آنجا بس گرامی دانسته بدلداوی برگرفت چندے پیشگان سخن سازچنان رسانیدند که اندیشه سری
در سر دارد و با چندی بدان آهنگ که چون مرزبان پدید آید دران خلوتگاه از هم گذرانند میرزا ساز گارے
زمانیان و آشفتگی روزگار شبے صحرای آوارگی پیش گرفت از راه گرفته آوردند و ناسزا گوار زدند و از آنجا
به تبت رفت و علی رای حاکم آنجا خواهر خویش را بدو داد و دران وقت که ایلچیان به تبت روانه گشتند
حکم شده بود که میرزا را بملازمت رهنمونی کنند از انجا که غائبانه ارادت گرامی بود با آنکه مرزبان رخصت
نمیداد دوستان و یکجهتان افسانه پے در پے میخواندند پا از سر شناخته قدم درراه نهاد و بخسروی نوازش
روشناس آمد پس از یکروز سه کروه و بیست بانس درنور دیده نزد خانپور فرود آمدند و درینجا آگهی شد که
بیست و چهار خواجه خان رخت هستی بربست آن مبتلا رنجور شد پیشتر روانه گردانیده بودند در میان
راه و اپسین سفر پیش گرفت از سوانح سپری شدن روزگار عضد الدوله از بیماری در شهر گذاشته بود
بسر نوشت آسمانی حکیم علی را در مداوا اثرے رفت جهان سالار حکیم حسن را بچاره گری فرستاد و بیوا
او باردوی همایون پیوست و روشن دران سال روزگار ازین سرا دل برگرفت بادشاه پایه شناس راز گذشتن آن
یادگار حکماے پیشین اندوه درگرفت و بارها بر قدسی زبان رفت که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود و اندازه سوگواری ما
که تواند شناخت اگر بدست فرنگ افتادی و همگی خزائن برابر خواستی بآرزوی آن دوای فراوان سود کردے
و آن گرامی گوهر که ارزان اندوختی این حیران انجمن هستی چنان سید انست که قافله دبستان دانش را یکباره
ره زده انداز بید این معنوی بزرگ مرد یافته دگرگونگی پذیرفت بآن مایه شناسائی در راستی و درستی و معامله دانی
نایاب گوهرے بود فرمان شد از خانقاه میر سید علی همدانی برداشته فراز کوه سلیمان که دلگشا جایست نگاه دارند
روز دیگر چهار کروه و شصت بانس سپرده بموضع کانپلا فرود آمدند پیشترے تا اینجا برف بار دو طرف کوه بس بلند
در بازگشت یک براست درخت ندارد و دیگر پر از سرو و صنوبر با آنکه دوری در میان این دو کهسار بس کم با مداوان
چهار کروه ربع کم و شصت و ... نزد پاهونار از اعمال و جن کهاور موکب همایون نزول فرمود انه باره موله تا دریای

کشن گنگ دست راست در بازگشت دچهنا باره گویند و چپ را کمار و روز دیگر سیبت کوره که
دشوارترین کریوه‌های این راه است و دریونی ندی موضع پائی مخیم خیمه‌گاه اقبال شد سه کروه و ربع و هشتاد و
بانس راه بود چندین بار از نشیب بآسمان پذیرفته در گذشت گیتی خداوند بر سر تربت خواجه صندل سخت
عنان برکشیدند و بادای آنکه شیوه عشقبازان است پرستش رفت درین روز مردم همراه نتوانستند رسید مقام شد
درین سال میر ابوالقاسم نمکین از سواد آمده بسجده نیایش روشن پیشانی گشت کالو افغان را که گریخته شورش
یوسف زئی را آن سرمایه شده بود همراه آورده چون فیروزی سپاه آن کهسار را گرد گرفت و کار بر سرکشان
آن سرزمین تنگ شد بهر گروهی یکی از امرا پناه برد این بدگوهر میرزا دستاویز رستگاری گردانید گیتی خدیو آن
نوازشی کرده فرستاد صبحگاه چهار کروه و ربع و بیست و شش بانس که بس سنگها داشت در نوردیده نزدیک
بولیاس سراپرده برافراختند اینجا بولایت کشمیر انجام گردیده ملک تنگ آغاز از بولیاس تا دریای کشن گنگ
بدین نام خوانند و نیز شیخ اسمعیل که الوس یوسف زئی بولایت او گرود و کرامات ازو برگزارد بپابوس رسید
بو که بلابه گری او بر گناهان آن گروه بخشوده آید درین روز گرامی شدند زر میر عارف اردبیلی سپردند که تا
بیازرومندان دهلی فرستد و حکیم ابوالفتح کز شکم درد است سخت رنجوره شد سایه عاطفت انداخته پرستش نمودند
صباح آن چهار کروه راه آمده کریوه بولیاس در نوردیده نزدیک سیرد دائره شد در سختی و تنگی نشیب و فراز ناهنجار
کم همتا درین روز بسنجانه حکیم رفته سوال‌ها فرمودند و روز دیگر چهار کروه و ده بانس در نوشته نزد برکه منزل
گزیدند سلطان حسین پکلی والی پکلی بدرگاه والا رسید و نوازش یافت غره شهریور ماه الهی از دریای
کشن گنگ پل بسته گذار شد سه کروه و ربع و هشتاد و دو بانس راه بود نزدیک سیکری فرود آمدند لکش
رودیست نمانی آب بس گوارا از پایان تبت جوش برزند ازین جویبار تا رود پکلی سناک خوانند و تا این
منزل کنار دریای بهت گذاره بود در روز دیگر کریوه سترگ که سه و نیم کروه بود در گذشته نزد دریای تین سبک
لشکرگاه شد این دریا نیز جویی گوارا از پیشین آب شتر کی ندارد برنی و قاسم خان را دستوری شد که به بستن پل
دریای سنده کوشش نماید و پس از یک پهر روز کریوه تیراس را که اشتیمیه گیرد و سی بانس در نوشته نزد شکرونگی
از مضافات پکلی خرگاه شد در سپید اسپی نمودار گشت پس از گرانی شگرف سترگ ارزانی پیدا آمد سلطان حسین
جهان نوردیده که درگهیان چه بوخانه زاد ندر آگین کرد و از مسکین نوازی پذیرفتند و بسجاده دانی سعادت رسید
در روز دیگر چهار کروه و ربع و هشتاد بانس سپرده نزدیک دهال فرود آمدند و صبحگاه سه و نیم کروه و نود بانس
نوردیده نزد کدرسه دائره شد شاهرخ زمیندار دهنتور آمده بسجده نیایش ناصیه بهجتوری برافروخت چون
حکیم پس از رنجوری مقام فرمود شب هفدهم شهریور ماه الهی آن نبض شناس روزگار را هنگام بسر آمد و از کریوه

ج سوم

برکناره وشتیاد اپسین نقش الهی برجا بود چه نویسم که قدری خاطر ازین حادثهٔ غم اندوز هرگاه خرد و بزرگ را سوگواری
در گرفته باشد حال آن قدردان بزم آگهی را که از اندازه شناخت اخلاص دانی و شناسائی مزاج خیر اندیشی عام
سوای زبان حسن منظر امارت عالی ملک خداداد و گرامی دانش بزرگ بروزگار فراهم آید بحکم والا خواجه شمس الدین
و جمعی بحسن ابدال برده در گنبدی که خواجه بنا کرده بود بخاک سپردند نگارندهٔ اقبالنامه ابوالفضل نیز و گمان آن داشت
که از خارستان شکیبائی بدر آمده آن روز پرده از روی کار بر داشتند نزدیک بود که بشورش بی آرامی
در افتد از خود جاوداں سعادت اندوخت غازی جان زقدم خداوند سپرد امید که همگی پرستاران الهی
در پیش او جان بخشی بسیار ندر روز دیگر چهار و نیم کروه و هشت پانس که بس نیک و پر آب بود رفته نزدیک
دهکاری مقیم اقبال شد بامداد ان پاو کم چهار کروه و هشتاد پانس شتافته در بیابان کنور او نانک را که در اگذاشت
پسین سعت فرود آمدند چهار کروه و ربع گذشته نزد شیر خان منزل شد صبح چهار کروه و دو نوشته نزد بر سر دائره
گزیدند میرزا یوسف خان دستوری بکشمیر یافته باز گردید روز دیگر از بابا حسن ابدال گذشته نزدیک سرای
زین الدین علی سرادقات جلال بر افراخته چهار کروه و ربع پنجاه پانس در نوشتند بامداد از دریای تر بر دهی
و سرای بهادر خان گذشته فرود آمدند یا و کم چهار کروه راه بود چهاردهم شهریور چهار و نیم کروه سپرده بر ساحل
دریای سند نزدیک اٹک بنارس موکب همایون نزول اجلال فرمود و از سری نگر تا اینجا نود و شش کروه
و هفتاد و هفت پانس شد و زین خان کوکه و قاسم خان و شهباز خان سعادت کورنش دریافتند روز دیگر
شاهزاده شاه مراد با پردگیان شبستان اقبال بسجود نیایش ناصیهٔ بختوری برافروخت رای رای سنگه و لیاقی
بندگان سعادت گرامی بدولت زمین بوس رسیدند شانزدهم صادق خان بسجدهٔ قدسی آستان سر
بآسمان برافراخت از راه کریوه ملکند بسواد در آمد زین خان کوکه بوالا فرمان بدرگاه شتافت شاه بیگ خان
شاهم خان و چالش بهادر و احمد بیگ و تخته بیگ و دیگر بهادران بکمک پیوستند و نیروی تدبیر و مردانگی
افغانان را بفرمان پذیری در آورد و سواد رعیت نشین شد درین اثنا به مراد شهباز خان را بسزاولی نزدیک
اٹک بنارس آورد باین اندیشه که صادق خان دوچار او شود پس زود بر آمد

پیمایش فرمودن گیتی خداوند بزابلستان

از آنجا که قدسی پیچ آرامش آن دیار و نواختن بومیان بابری بود نوزدهم شهریور از پلی که بپایان اٹک
بسته بودند گذاره شد و بیست و هشت پانس در نوردیده نزد سرای خیرآباد فرود آمدند فیلخانه و توپخانه و
بزرگ اردو را در اٹک گذاشتند و ماندگان راه سایه پروردگان خانه دوست و چشم داشتن که شهریار
تا سفر دشوار بکابل نمیرود و همگی بسیج بسیر و شکار ساحل سند درین روز شهباز خان بسواد دستوری یافت

پس از سه مقام سه کروه و ربع و بیست بانس رفته نزد کری الیاس منزل شد آگهی آمد که چنین چگلی و الی آنجا گریز سپر د کار پردازان دولت لختی فراوانی محصول آن برگذارند آن روسیاه تبه پیشگان افتاد همان روز که رایات همایون از رود بار سند بر گذشت و بنگاه خود نهاد و از بیست و سوم چگلی و آشخد ود را بنون حسن بیگ شیخ عمر فرموده روا و آن سو گردانیدند نیروی اقبال روز افزون چیره دست آمد و آن بومی بالشهابنزا یافت بیست و هفتم که دائره نزدیک گور کهتری بود شاه بیگ از سواد آمده در میان راه بدولت بازیافت و بنجواهش او لختی گرام را که در اقطاع او بود سیر نمودند نگارنده اقبالنامه فرمان یافت که دران پرستشگاه رفته بزاویه نشینان خواسته برد بهزاران مستمند نوازش آیه رسید و گنجینه دعا بر آمود و آمدنگه همه گر یوه خیبر در نور دیدند و تردد که بارگاه اقبال بر افراختند این راه را که اسپ و شتر بدشواری سپردی قاسم خان چنان راست کرده بود که عرابه با آسانی گذشت چهارم نزدیک سرای خواجه یاقوت کرم الله آمد و دولت آستان بوس اندوخت و در منزل سفید سنگ سگالش با لنگار شد چون رنگ آمیزی برخزان کابل نزدیک رسیده بود و همایون اغرق و بزرگ آن دو بسر کروهی شاهزاده سلطان مراد گذاشتند که با هستگی از پی او رود آخر های بختم نگارد اقبال را نگر مروی در آورند نیمه روز نزد بار باک آب دم آسایش برگرفتند در راه حکیم همام از توران آمد و پیشانی نیایش بر زمین نهاده تارک بختمندی با آسمان برد و در غمگساری او بر زبان گوهر آمود گذشت ترا یک برادر از عالم رفت و مارا ده

شعر

از حساب دو چشم یکتن کم ⁂ از شمار خرد هزاران بیش ⁂

چون بدم گیرانی شاهنشاهی دل بر هم خورده حکم بجای آمد ستایش نیاز فرمان فرمای توران بموقف عرش مقدس رسانید و چنان گذارش نمود که گرفتن هری و کشایش خراسان از فرخی پرستش گیتی خدیو سیدا نداو امید عطیه اتالیق را که دستساز آن اوست ارمغانی فرستاد و نیایشگری میگذارد و میر صدر جهان از پی می آید و درین روز از صحرا نشینان این ملک گروه گروه بکورنش رسیده کامیاب گشتند چون نهی از شب گذشت رو به پیش نهادند و هم کابل بفروغ قدسی قدوم روشنی گرفت و همگی راه از ترک و تاجیک با پیشکش او نثار از دو سو صف بستند میر صدر جهان نیز امروز سجده نیکی و بندگی بجا آورد و از اتک بنارس یا و کم نود و سه کروه و میل و یک بانس در بیست و یک روز هژده کوچ در نور دیده بر فراز ارک بر آمدند و نگاگشت باغ و چهارچمن و دل فروغ دیگر برگرفت که و مه را صلای بخشش در دادند و تا در آن شهر بودند هر روز گروهی بهره ور میگشتند پانزدهم شاهزاده سلطان مراد با بنه و بار بپیوست و آخرهای روز دیهیم خدا از ارک فرود آمده در دولتخانه والا که لنده سنگ بر افراخته بودند نزول فرمودند بامدادان روز جشن بود لختی بآرایش پرداختند و بخشش و بخشایش را رونق بازار شد احمد علی اتالیق سعادت بار یافت و نیایش نامه را با گزیده کالای آن دیار بنظر همایون در آورد

بپذیرش نوازش و سربلندی یافت حکیم همام عرضداشت شانزدهم آذرماه پیشین سال در توران زمین شگرف
سانحه پدید آمد تا پایان شب پرنده جانوران جایگاه آوازی داشتند چندانکه صیدگران را اول بدیرو آن پایه
صحرا صحرا مرغابی و قود و قاز و کلنگ مانند آن در بر و بحر مرده و کم شکسته و پر ریخته منظر در آمد نه بگوید
در کنار گول کوزاک چندین لک جانور بدین حال تباه افتاده بود و با آنکه از کنار جیحون و جز آن رسیدند
نیز بهمین نمط گذارش گفتند و ها گرده مردم بعرابه و شتر و اسپ بار کرده بجاها کشیدند و تا شش ماه و قان آن
میخوردند و از چربی چراغ افروختند تورانی و خورش نو بعرض رسانیدند عبدالله خان کارآگهان فراهم آورد
پژوهش نمود چون برف و باران نبود در پاسخ فرو ماندند برخی گفتند همانا لشکر بوم را گذار افتاده باشد
سرائیدند شکاری جانوران صدائق نام چنین جان شکری دران دور نماید و در پرندها بتناوری از در بند
آن دیگرے را نشان ندهند چنانچه یکے مرگذار و هنگامی که از پس پرواز ماندگی داشت و نفس میزد در شکار
بدو رسیده به بند زره بربست چون آسوده گشت آنرا برداشته هوا گرفت و از نظر ناپدید شد و آن زره در
دشت پس از زمانی از بالا افتاده بسوی باغ جهان آرا جانش رفت و لختے شکار راندند و خستند بامدادان
بدیدن بنگاه ایماق خراش شد و یکے را بنقد و جنس سرمایه سرانجام یافت بیست و یکم از جا که سفید سنگ
کوچ فرمودند خواجه حسن که در فراخی و دلگشائی گزیدگی داشت منزلگاه ساختند میرزا سنجر و میرزا باسی را جه بودل
بصحبر امدادن آراستگی و بار داشتن و شادمان و دیگران سران هزاره که لشهر کمتر آمدی بدرگاه والا رسیدند
و بدر خور نوازشها و آرزومندگی بردند اندرین روز عرضداشت آن کارپرداز سلطنت رسید پیری و بیماری
چیره دستی نموده انم همانا زمان فرو شدن نزدیک باشد اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد و بر
ساحل گنگ رفته والپسین نشین را یاد کرده بهروی برآرد و شهریار دیده و ر سخواهش روائی او فرمان فرستادند
بدکه بدین دستاویه طبیعت ازان فرو بستگی برآید بی آنکه منشور اندر رز روانه گردانید هیچ آبرد دی پرستش پیار
بر روستان نرسد همان بهتر از ان اهنج باز مانده آخرین بانفس بکار مردم پرداز د و آزاد او و اپسین نفز
هر شم و بیست و پنجم قاضی عبدالسمیع از لاهور بسجده نیایش سعادت اندوخت دوم آبان گیتی خدیو را بر
فیض شحنه نشاط را بارگاه دیگر برزدند خرد و بزرگ کام دل برگرفت روز دیگر بباغ شهر آرا و از آنجا بگذرگاه
گذاره شد و زیارت تربت فردوس مکانی فرمودند مزار هندال میرزا حکیم را که دران نزدیکی آسوده بود
آمرزش خواستند قاسم خان فرمان شد درین بستان سرای دلگشا سر گرانده شود و نکل اقدس مکان زمان
بخشش کامروا شستند و زمانے نیم رنگ آمیزی خزان ما خانوشتاط آوردند بباغ خواجگی محمد حسین پیوند
وشبانگاه بمنازل خواجه حسن برآسودند بامدادان لشکار توشقان اول زمه فرمود و باز گردیدند از سوانح سیان

مریم مکانی مهین بانو بشوق دیدار شاهنشاهی بیتاب ساخت باندیشهٔ کشمیر سفر گزیدند گلبدن بیگم
و بسیارے پردگیان بارگاه عفت نیز بدین بارش برآمدند قدسی توجه گیهان خدیو بکابل شتود دید نوید
راه سپرشدند از آنجا که مدبر دانش هشیار خرامی خجسته آئین گیتی خدا وند دست نخستین شاهزاده سلطان دانیال را
با برخے امرا پیشتر فرستادند پیش شاهزاده والاگوهر سلطان مراد را با چندے نادر رخصت دادند و
پس افزون گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان سلیم با بسیاری از بزرگان دولت دستوری یافت
سپرده هم او بنا آرای اقبال خود پذیره شد و نزدیک گرامی گوناگون بزرگ داشت بجای آورد
و همان روز باز گردید و گرامی رسیدگان را بدلکشا منازل خانه فرود آوردند و گزین بزم
آرایش گرفت از سوانح رفتن برهان الملک بدکن و نا ساخته کار برگشتن چون فرمان شاهنشاهی
بخان اعظم میرزا کوکه رسانید بران شد که گزیده لشکرے بدو همراه سازد و از آنجا که تا دسگالی در سر داشت
چنان برگزارد که بسیاری سپاه و کمیان بهبودی نخواهند گردید کار آسان بدشواری خواهد کشید بنا بران
از ان باز آمده جغتائی خان و چنده خان و چندے را با هزار سوار و سید عبد الله و نجیبی همراه ساخت از راه مالی
بهیت برابر در آمد و المحور راه راست گذاشته بسوی دانا پور شتافت جهان گیر خان تهانه دار
و برخے دیگر بلا به گرمی در آمدند پایان تنگ حوصله از پذیرش باز داشته نبیه کار ره نمود و نخیتی با پیرش رفت
ناگاه بندوقی بجغتائی خان رسید و خرمن هستی او پاک بسوخت و چنده خان زخمی دستگیر شد بادفراه
نا دسگالی یافته ناکام بمالوه آمد از سوانح بهین خرامیدن سلطان پرویز نوزدهم آبان پس از نه و نیم گهری
در مشکوی اقبال سلطان سلیم از دخت خواجه حسن عم زین خان کوکه نازش فرزند رخشنده اختر پدید آمد
و سترگ نشاطے برافروخت و هنگامه کامروائی رونق پذیرفت

نظم

شه از مهر فرزند فیروز بخت	در گنج بگشاد و بنشسته بخت
ز فرزانه فرزند شد سربلند	که فرخ بود گوهر ارجمند

کشور خدیو آن روشن ستاره را بدان نام روشناس گردانید

مراجعت رایات همایون حضرت شاهنشاهی پس از تماشای کابل بسوی هندوستان

جهان شهریار درین هنگام فرخی نشاط اندوخت و عیش داد و دیگر آماده گردانید سگالش آن بود که بار دیگر
برف و یخ ما لک هنگام رفتن جوانان تماشا کنند و هندی نژاد دیدن دلکشا نمایش شادکام گردانید لیکن چون
شکوه کشور خدا توران زمین را بر هم ساخت تورانیان را در خدایگاه آسودگی در آورد و برایشان بخشود و بسیج
هندوستان شد بیست و چهارم آذر کوچ فرمودند در چاه سفید سنگ رایات اقبال برافراخته آمد در راه بیدائی
گرفت یکی از فرومایگان بدگوهر پرده ناموس گشاده دزدی بر دیده آن بدکیش بیاسا رسید شریف ایور

خواجه عبدالصمد شیرین قلم که با دهم راز و همداستان بود بسزا مالش یافت و سرمایهٔ هنجار برگزینی بی راهه روان شد
درین روز قاسم خان را بمرزبانی کابلستان نامزد فرمودند و هم نزدیک بگرامی موکب همایون فرود آمد بعرض رسید
بست و هشتم آبان راجه تودرمل رخت هستی بربست و نیکو خواهی و هوشیار خرامی بی نامه ارزید که چه بسر آمد چون
قدسی فرمان دستوری رسید با دل تندرست و پیکر رنجور بهردوار دو آورد با بکری که نزد لاهور ساخته بود دست
یرلیغ باز گردیدن سایه شکوه انداخت از انجا که نافرمانی افسر خدیو را نارضامندی ایزدی میدانست باز گردید
یازدهم روز جهان پرورده لشکر را پدرود کرد در راستی و درستی و مردانگی و معامله شناسی و سپهراهی هندوستان
یگانه روزگار بود که تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی نداشتی و برگشته خود نه تنیدی ار معنویت
بزرگان بودی کارسازی بغرض را چشم زخمی رسید درین روز خانخانان وقایع فردوس مکانی را که بنارگزارش
برده بود در آورد و فراوان آفرین براندوخت پانزدهم نزدیک باریک آب در خبر گذشتن راجه بهگوان داس
بعرض رسید و از اشهدی چهان تعلق نخستے باندوه در شدند روزیکه راجه تودرمل را بآتش میسپردند همراه بود
چون بخانه آمد استفراغ کرد حبس بول شد و پس از پنج روز سوم آذر ازین سپنجی سرای رخت بربست از راستی
و گرانسنگی بهره داشت کنور مان سنگه که همین پور او را بخطاب راجگی و منصب پنجهزاری برافراختند
از سوانح شکار قمرغه دشت ارزید چون رایات جهان کشا بگندهک سید پسیج نخچیر افگنی شد بفرمان والا
کارپردازان در بخش مورچلها شدند روز دیگر از باغ وفا گذشته زمین کو بشکل فرود آمدند از راه
باناق عریان صحرانشین گزاره فرمودند و بهر کدام از نقد و جنس بخشش رفت و از انجا بموضع بهار
که بر در کار سلطان محمود غزنوی آباد بود رسید حکم آبادی ساختن شد و آنرا اسهانام نهادند درین روز
شاه بیگ از سواد آمد نوازش یافت و هم نعمت خان که از روزگار سپری شد بلام نام داشت و لشایستگی
زندسپر بود از آباد سگالی همین منصب بکاولبیگی داشت و هم درین سال مادهوسنگه را دستوری شد
که با قلیج خان راه در مهمات ملکی و مالی یاور باشد بامداد آن نزدیک به ولید لشکرگاه شد در میانه باغ
باغ صفا عشرت اندوختند روز دیگر بمقام شد و خواجه شمس الدین را بوالا منصب برنواختند و تازه
آبروی چهرهٔ روزگار او برافروخت همگی امرای دستوری یافتند که مورچالها خوب زفته رشته پاسبانی را دوتا
بخشیدند یکطرف پیانه و دیگر سو دکه دروازه کرده باشد جانور را از کهسار راندند و بدشت ارزنه آوردند
چون حرکتها بهم وست داد بیست و هفتم شهریور عرصهٔ اقبال بشاهزادگان و برخی برگزیدگان بصید افگنی نشاط
اندوخت و بشگفتگی بانجام رسید غره دی جلال آباد گذشته بارگاه والا زدند از میانه راه بسر مقامات خرم شاه
رفت تومان بندی او در نامسعود آباد گزاره فرمودند از سوانح نیایش گری نمودن محمد زمان عبدالله خان

چون کولاب برگرفت نخستین پور شاهرخ میرزا که بدان نام روشناس بود دستگیر شد بزندان سر در گذشت درین هنگام دبستان فروشی در فراگیر بود راحمد زبان دانمود چنان برگفت خواجه کلان خواجه پسر خواجه جویباری بهر سپنجی دودمان والا مراز دست جان شکران رهائی داد بجای من سال و یکی را عصر پیوند گسیختند بسیاری ساده لوحان بدو گرویدند دوران کوهسار گرد شورش برخاست و باوازه کولاب و بسیاری جا برگرفت محمود سلطان سپاه آراسته به پیکار شد و زخمی یاوگر بز سپر داده دوا دبیگ ترم بیگ روزگار بسر آمد دوم عزم ضد داشت او با سرهای ایشان رسید پس از نیایش اولاد گری نگاشته بود و بیشتر هم بدان والا پایه سربلندی گرفت و چو نیو ر اطلاع او شد بجایت از دیر گرفته بخان اعظم کوکلتاش دادند بالوا از و باز ستد وشهاب الدین احمد خان پانزدهم بدار السلطنت لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم اکروخت دریا لهها دختر نیک اختر نوید فرخی آورد گیهان خدیو نام آزاد دولت نسا بر نهاد و روی مقدس نیز برشگها رسید و چراغهای دل شکن که دمه را باندوه ناکی در آورد وآن شیر خدا بدستیاری ایزدی نیرو برخاست و زخمها بربست بندگان را نزدیک بود که تاب تهی شود خدیو آگهی ببالا دیر سخنان دل هی فرمود حکیم علی گیلانی ریشها را برونی که از هندی پزشکان فرا گرفته بود واند و در میان زر لشان تندرستی پدید آمد ارکان دولت بران بودند که روزی چند دائره برنهاده نداز دوربینی کوچ شد دیر شکیبان جانش رفت که پیش ازین بند و زچنان برگزارد نداین مقرر در اتک بنارس و هم نات بجلال آباد رخت هستی بربستند این دو پزشک آزمون کار در فراخنای هندوستان یکتائی داشته فال گیران بزم همایون بیست و پنجم بی نیازی از طبیب دانسته جاوید نشاط اندوختند تندرستی چهره برافروخت بدیوانخانه والا برنشستند درین بیست و پنجم قاسم خان دستوری کابل یافت و بهمین اندرزها آویزه گوش هوش او گردانیدند تخته بیگ را غزنین جاگیر داده رخصت شد از سوانح گشایش نیر فیروزی سپاه بمالش یوسف زئی بهم رفت بکارزار برآمد چهره فیروزمندی برافروخت آسمان سر پر آن سرزمین بدست درآمد بسیاری از تیره بختان رخت هستی بربست علی محمد الف خان سپی در نیکو خدمتی سپرده هم دریای سند را بر پل گذاره فرمودند فرمان شد که فیروزی سپاه پوکلی بچوکی بشائستگی بگذرانند حسین بیگ شیخ عمری پایبشتاش از یگلی بدرگاه والا درآمده نوازش یافت درین روز نگارنده اقبالنامه بختے از خود رفت و بگوناگون غم در شد آگهی آمد بچشم بانوی خاندان و خاتون دودمان عصمت مادر محمد اندوز از جهان

نظم

ناپدید از پیلوی عالم شتافت

چون مادر من بزیر خاکست	گر خاک بسر کنم چه باکست لیکن چه کنم که ناشکیبم	دانم که بدین شغب فزائی خود را بهانه می فریبم	زانجا که تو رفته نیائی

شهریار نگمین نواز سایه عاطفت انداخت و بر زبان گوهر بار رفت اگر جهانیان طرازپایندگی داشتی و جز یکی راه هستی نسپردی دوستان شان را از رضا و تسلیم گریز نبود هرگاه درین کاروانسرا هیچکس پی نماند نکوهش ناشکیبائی را کجا اندازه توان برگرفت

ازین دلاویز گفتار مراد دل بچهره آمد و بیست ذیقعده راه پیشین گرفت دوم نزدیک سرای زین الدین بنام خان فرود شد
و روز عشرت شکار پیرایش یافت و روز دیگر نیز یک چندی بیال بهره‌وانی بار بر گاه مراد گزاشتند کشور خدا بنگاه جهانگیر فتح الله فرود
وامرزش خواست بیست چهارم این منزل خداجگی خداجیسن بکابل خدمت گرفت دوم اسفندارمذ نزد آمد آگهی آمد
راجه گوپال جادون از روزگار سپری شد پسر رای صاحب اجمیر نام ونشان بود در شهریانه آگهانی درگذشت نهم نزدیک بنایل
فرود آمدند و چنان برگزارد و نسبت عالی فتح خان را داده بهشتی خانه درشد از آن فراوان بهره داشت چون با تشنا پوزیم گکها
خواهش فرمود گیتی خداوند روزی چند گزین نشیمنهای در بر آسایید و باسخه رفت مردمی برشناید که با آسایش و جهان در آزار و
دوازدهم در آن نزدیکی نخچیر تماشا تر غه نشاط اندوختند نشانه دهم میان همه‌گی اگر بر سول پور که دائره دوجابل بسته گذشته شد
هشتم نزد بنیلان بود در راه چشم زخمی قدسی پیکر رسید و جهانی در شد نوبت فیل ملول تائی بود با تیه کاری و بدمستی او خدیو عالم بر
باده فیل سوار شد و برفراز آن برآمد پیش از آن که پالکاه استوار شود آن عربده کیش بر باد دوید و سوار عرصه آگهی بر زمین
برآمد اگرچه حقیقی نگهبانی آن شوریده مغز را نبیا و کرده بدیگر سو به ولیکن از افتادگی نختی بیهوشی روآورد و آن زمان از
فدائیان کسی نیارست نبه شنگرف سرنوشت بروی کار آمد در کمتر زمان آن قدسی ذات بخود آمد و به ایزدی نیرو همند
اقبال ایلچی و رآورد و اگرچه درخشید با افتادگی فیما سپید لیکن این بخت تیره و فتنه‌ا. وزان نافرجام سخنها بر ساختند
و بسیاری بخانه دور دست بتاراج رفت چون با اثره رسید بزشنگریت درود سندی رود داده برشگان فراهم آمدند و
بیچاره دلی را انجمن ساختند افسر خدیو را بیچاره سگالی بیبباک دل نگاه دید و بر زبان رفت تا ناخون گرفتن سود مند بر پا
کار آگهان پسندیده رگ دست برگشایند و بهان دم آسودگی چهره برافروخت و از کار آگهی منقام نشد بیست و دوم دریای
چناب را از گذر بانی کاتهی ازدیل عبور شد با مدادان تندرستی رو داد و فیل سوار چالش رفت و روز دیگر میانه راه آن
کلنای را و آفرینش و بنگام برخاست درزمانی بندگان را تباه حالی گذشت وزره بصحت گرایید بیست و نهم بردانا باد
قلیچ خان و مادهو سنگه جبین نیاز بر آستانه اقبال سودند از آن روز که آب چناب بر گذشتند هر روز جوقی از نگاهبانان
آمده نیایش پذیره بجا می‌آوردند و درین منزل بسیاری باین سعادت رسیدند بیست و نهم ده کروهی لاهور فیل تیزجهانی
میگذشت و بهرکدام در پیشگاه حضور چیزی بخورش میدادند در نوبت یکی فرمودند تا فیلبانان این غلام باشند آن بدیر
آن وحشی خو را از خوردن باز گرفت چون نزدیک پیش رفت وگرد بیابان بخورش میداخت

آغاز سال سی و پنجم از جلوس شاهنشاهی یعنی بهمن از دور سوم قرن فرخنده الهی

دران صبحگاه که پیسیج در آمد شهر داشتند چشم بر راه گزیده ساعت بود که اس نوروزی بلند آوازه و نشاط طی تازه در
دماغ روزگار پیچید بهار شگفته روی پذیره آمد و نوید شادمانی دولت آوردو اگرچه کارپردازان سلطنت دستوری

یافتند که دولتخانهٔ شهرآباد دین بایاینده آن طربناک انیز آئین بستند و عیش پیرا با ساختند نظم

آراسته گر باره چهاندار جهان را	هم خلد برین کز زمین او زمان را	گوئی که همه خانه بهشت بگردار	پرکرده زمان خانه پادشاهان را

شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه نهصد و نود و ششم هجری پس از دو ساعت و بیست و هفت دقیقه خدیو نورستان پرتو سعادت ببرج حمل انداخت و آغاز سال یازدهم از دور سوم شد کشور خدا دلاور هش را پایهٔ خرد نهاد و چهرهٔ شادی آب و رنگ دیگر گرفت دوم فروردین بشهر در آمد از کابل تا لاهور صد و نود و شش کروه و چهار یک و هشت بانس و چهار ماه دو روز کم بنجاه و سه کوچ در نوردیده گیتی پرورش بسی و نه بار و چهار روز نشست کشید و هم میرزا یوسف خان از کشمیر آمده جبین نیایش بر نهاد و تارک بخت‌مندی بآسمان برافراخت از سوانح چیرگی یافتن محمد زمان بر عبد المومن سلطان نیو فرمان روای توران چون فرزندی میرزا شاهرخ بر خود بست و خود را از عقیدت‌مندان بارگاه والا بر شمرد و در کمتر زمانی فراوان مردم فراهم آمدند و بسیاری سپاه از بک برگشت عبد المومن به پیکار او بر آمد عباس سلطان و رستم بی و جهد قراول و بسیاری را پیشتر فرستاد و از آب آمویه گذشته تا بحرکان گولاب پیکر نمود و استوار کریوها را پناه اندیشیده بای همت افشرد با نخستین جوق عرصهٔ نبرد آراسته درهم شکست در تکاپوی ایشان بعبد المومن رسید و نزدیک بود که دران تنگناها او را دستگیر گرداند بدستیاری هواخواهان بر آمد و جهد ریزولا پیشکش راجه مان سنگه رسید چون از درگاه والا بصوبهٔ بهار دستوری یافت آگهی را با مردانگی هم‌دوش گردانید و همت با جدکاری هم‌آغوش با قبال گیهان پیرای آنسو انتظام گزیده یافت و سرکشان تباهسگال پی در فرمان پذیری نهادند پورن مل کیدهوریه بخود بینی و نخوت فروشی در شد راجه بیجا بلند دستی بر بنگاه او شتاب آورد و فراوان السلاح بدست در آمد قلعه را که پناه روزگار می اندیشید بیار راست نگاهداشت شورش بدمستی او با فسردگی خمار کشید بلابه گری و زنهار خواست نامور فیلان و گزیده کالا بسپاس گزاری آورد و دخت خود را بچندر بهان برادر راجه پیوند داد و از آنجا بمارش راجه سنگرام چالش نمود او پذیره شد و بآئین نیکوان پیش آمد فیلان و تنسوقات آن دیار برگذرانید راجه بتبنیه باز گردید از آنجا بر انبت خرده تاخت برد و فراوان غنیمت اندوخت درین هنگام جگت سنگه پور راجه خدمتی شایسته بجا آورد در قصبهٔ بهار تیاقداری کرد ناگهانی سلطان قلی قلماق و کلکنه بدگوهر از ناسپاسان بنگاله دست فتنه دراز کردند و از راه کوره گهات تا جیوره دیرینه را یغما ساختند از آنجا بدر بهنگه شدند فرخ رای همت یاوری کرد به تنبیه آمد جگت سنگه از نیک اختری بکارزار برخاست غنیم در خود نیروی آویزش ندیده راه گریز سپرد و برتیز دستی تکاپوی پی گرفت راند و رختهای ایشان بدست در آمد راجه نفایس غنیمت با پنجاه و چهار فیل بدرگاه والا گردانید بیست و سوم شنبه نهایون گذشت بیست و ششم بادهری فرملیبون

از بندرکوه بدرگاه والا رسید از قدردانی بلندپایگی یافت فراوان عقلی کلام و نقلی مقال هیداَنست برخے خردان تیزهوش را آموزگاری سپرند سرمایهٔ ترجمه کردن یونانی نامها فراهم آمد و گوناگون دانش بهمه فرارسید و نیز گروهی انبوه از فرنگی وارمنی و پارچه چینی و دیگر کالای آن دیار آورده بودند لختے بتماشای آن گذشت از سوانح شورش بگلی هندال بوی ازخامکاری خود را باسلطان نصیر نام نهاد و چندے فرومایه بدو پیوست مردم حسن بیگ شیخ عمری را همت یاوری نکرد و بگلی را بزور برگرفت بست و هشتم او را با بسیاری ایماق بدخشان روانه نمودند درکمتر زمانی رفته بالشی بسزا داد و عزهٔ آروی بهشت شاه قلیخان محرم را بمیوات فرستادند دران هنگام گیتی خداوند از فیل بر زمین آمد برخے راجپوتان سخاوت را خرد تباه گشت و با آنکه سران ایشان پرستاری حضور سعادت می اند و خفتند پیرایه را تاراج کردند و نزد ریواری گروهی درازدستی نمودند و شهباز عمل گزار آنجا بیدلی کرده بکول رفت و دیاله نزدیک میرته بنیاد برخاست ازین آگهی آن گزین خدمت را بمالش بدگوهران دستوری دادند در اندک فرصتی خار بن فتنه برکنده آمد و جهانے برآسود نهم غزنین خان را نوازش و جالور مرحمت شد از آن بازکه سرتابی نمود و خانخانان بنگاه او را بتیول دیگرے داد پس از چندے بدرگاه والا آوردند و همواره پرستاری کردی چون پشیمانی از ناصیهٔ او برخوانده آمد گیتی خدیو برین بنگاه آرام و بازبخشید دوم خرداد زین خان کوکه با تالیقی گلدستهٔ اقبال سلطان پرویز سربلندی گرفت و آن نوبادهٔ بستانسرای دولت را بمنزل او فرستاده عشرت افزودند چهارم بخشش ازبارگاه خلافت چهرهٔ نشاط برافروخت و سرمایهٔ آسودگی فراوان مردم فراهم شد از اندیشه آبادی شایسته کرداری اورنگ نشین بلرزانی شد و برخی گشاده دست را گزاردن تاریخ فرماندهی دشوار گشت از صوبهٔ آله آباد و دارالخلافت آگره و اوده و دهلی سرکار سهارنپور و بداؤن هشت یک بخشیدند و از سرکار سهرند و حصار ده یک و آن در خالصه هفت کرور و نود و هفت لک و هشتاد و یک هزار و هشت صد دام شد پنجم شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان خواجه فرخ فرزندی چهره برافروخت امید که مهین بانوی روزگار شود و قدوم او خجستگی دهد و هم ولایت بگلی برین مرزبانان عنایت فرمودند از دیپا زنده و نزاو بدرگاه والا بود و از پیشین لغزش شرمساری داشت درینولا آگهی آمد که حسین بیگ از ناسپاسیها به تنگناهای کوهستان درشد و هندال تبه کار بر دیری یافت گیتی خداوند بسیج فرستادن فوجی و دیگر بسر کردگی یکی از شایسته کاران نموده درین هنگام شاهزاده سلطان سلیم بخشایش بحاجتش درخواست آن مایه سپاس پذیرفته نوازش فرمود کامیاب به بنگاه رفت چهاردهم دیارد یپور راجه تودرمل از جونپور آمد و دولت باریافت نوکران پدر بنظر همایون درآورد و شایسته روش کارسازی شد بست و هشتم فرستادهٔ عبدالمومن سلطان بهشتی پیل درشد در گذشتن دریای بهت کشتی بغرقاب فرو رفت

اگرچه نامه خوانده نشد لیکن برخی گزارش نمودند از مستی برنائی ایماق بدخشان را که رو به درگاه آورده اند در خور آ
همانا کارسازان آسانی آن بدست راهنمونی میکنند و همدرین روز خواجگی محمد حسین و خواجه عبدالصمد کاسی از
کابل رسیدند و بسعادت کورنش کام دل برگرفتند شتم خان اعظم میرزا کوکه با حمدآباد درآمد پایان پنجشین سال گجرات
از فاسخانان برگرفته بدو نامزد شده بود و او باندیشه آنکه مالوه بهتر باشد در رفتن درنگ نمود و به درگاه والا عرض داشت
چون بمغز کار رسیدند آن سو روآورده و گزیده سامان نمود از سوانح سترا یافتن کشمیریان گماشته دهم حسین خان
محمد خان یوزبیدان غازیخان چک و لولر چک و حسین دتو باندیشه فتنه اندوزی از بارگاه والا گریختند و از راه جمو
بدان کهسار در آمده بعلی دنیا پناه بردند پیش از آنکه دست و پای برگشایند که بکارپردازان کشمیریان آورده در شهر
بیاسا رسانید و سرمایه پندپذیری هرزه سگالان شد و ملا قاضی علی بناظری بیوتات سربلندی یافت اگرچه
صادق خان در سپرسامانی کار آگهی داشت و خواجه غیاث الدین بیگ دیوان بود لیکن چون هر کارخانه فراوان
دخل و خرج دارد و هر چند یاوری بیشتر کار شایسته‌تر نیز ازین رو چهارم مرداد آن کاردانان راستی پیشه را بدان شغل
نامزد فرمودند و چون میان قلیج خان و صادق خان ناسازگاری بود فرمان رفت درکار بیوتات قلیج خان در
نیاید سیزدهم شریف خان آتکه بسجود قدسی آستان سر بر افراخت سی ام قاسم علی خان از خیرآباد آمده دولت باریافت از
سوانح بازگشتن بارگزیدن فیروزی سپاه از اڑیسه چون صوبه بهار از کاردانی راجه مانسنگ انتظام یافت گزین لشکر
گرائیدند پایان سال گذشته از راه جهارکند کشایش اڑیسه را فراتر گرفت و نزدیک بجاگل پور درنگ نموده
بسعید خان حاکم بنگاله سگالش برگذارده همراهی خواست او نزدیک رسیدن بارش هنگام دیگر انداخت راجه
از کارپژوهی سرآغاز این سال از راه بردوان روانه شد بهادرخان بانوکین پسر چیتر داس با تو سپاه از بنگاله
همراهی گزیدند جهان آباد بنگاه ساخت به پیش آنکه تا سپری شدن بارش سعید خان و مخصوص خان و زمینداران
دیگر مردم خواهند پیوست قتلو که در اڑیسه سر نخوت برافراخته بود و بدهر لوپ بست و پنج کروهی فیروزی جنود آمده
و سرانجام پیکار شد بهادر کوره و را با بسیارے برای یورش فرستاد و راجه فوجے بسرکردگی جگت سنگه پالش او
روانه ساخت آن ناتجربه کار حصاری شده بلابه گری در آمد و دلو افسانه‌ها برخواند و آن کم آزمون را پشاد خواب
بی پروائی برد از قتلو مددگاری خواست و هم خبر داد هنگامی که از سرخوشی باده غنودگی داشت ناگهانی آن بدگوهر
بافراوان لشکر برو ریخت و چیره دست آمد قتلو جلال خان و بسیارے دلاوران بسرکردگی عمر خان برادرزاده ک
پسر یوسف کاسو و خواجه عیسی وکیل روانه ساخت هر چند همیر پومی حیله سازی بهادر و روان شدن لشکر با در ب
گزارش مینمود و نکوهش دلتنگی آورده و بهزاران کوشش چندی بقراولی فرستاد و غنیم بدرخت زار فرو آمد و خیمه و خرگاه
گذاشته از نوغته راه شتاب آورده پیش آیندگان کم بین فرو آمدن غنیم برگذارده بی پروائی افزودند پایان روز

پایان پنجشین سال ...

٣٨٧

خروج سوهم

... محمد صادق ...

در رسید و از گسیختن رشتهٔ تدبیر و تورک بیشترے بے آویزه پراگنده شدند و برخے پای همت افشرده به پیکار ایستادند
بیگه رای منوهر و مهیش داس و دیگر دیاران بمردانگی نقد زندگی درباختند اگرچه چشم زخمی بفیروزی سپاه رسید لیکن
شمر خان و سید و پسران همایون قلی با خویشان بکوهستی فرو رفتند میران نوجوان مدهوشی را برآورد و بصورت خود
بشن پور برد و آوازهٔ انتقا در روزگار او بسر آمد راجه انجمن آرائی برساخت و بیچاره گری برنشست بیشترے گذارش نمود
سزاوار آنست بسلیم آباد که نه روزه راه است بازگشته آماده پیکار شود و پاسخ داد باز پس شدن شیوه را
دلیر ساختن و مهر ربایی دادن شست اغراق را طلب داشت و سگالش آویزه فرایش گرفت درین میان اقبال
شاهنشاهی شگرفی نمود پس از ده روز قتلوی نافرجام درگذشت بیمار بود از شتاب روی پیمانه زندگانی او
پر شد خواجه عیسی نصیر خان خرد پور او را بسرے برداشت و هنگامی که افغانان طبعی از افسردگی برآمد بلابه گری
و حیله سازی جویای آشتی شدند فیروزی سپاه از نزاردلی و بارش فزونی پذیرفته بخطبه و سکه شاهنشاهی
از روزگار اینان سرمایه گرد همان شد و جز فرمان بری و خدمتگزاری سگالش نرود و جگناته که از مهین پرستشگاهست
کرباتوابع با خالصه بازگردد و زمینداران در تنخواه را آسیبی نرسد از زمانه سازی و فریب کاری همه را خط
سپردند چهارم شهریور خواجه عیسی پسر قتلو را نزد خواجه آورد و صد و پنجاه فیل دیگر گزیده کالای پیشکش درگاه
مقدس سپرد او گوناگون دلدهی داد و ببهار بازگردید هشت دسوم میرزا یوسف خان را دستوری کشمیر شد
گیتی خداوند در نخستین منزل رفته گرانبار انداز گردانید نوزدهم زین خان کوکه را رخصت بشمالی کهسار شد
چون زمینداران آنسو از استواری خرد زبونی سرتابی فزایش گرفتند آن شایسته کار را بپیدا گزاری و شمشیرآرایی
با فراوان سپاه فرستادند هشتم مهتر دی خان از اقطاع خود آمده دولت باریافت و سوم پس از سه ساعت
و سیزده دقیقه در شبستان سلطان سلیم از دخت کیشو داس راتهور فرزندے روشن اختر پرتو انداخت گیتی
خداوند بهار بانو نام نهاد و همدران شب از دخت موته راجه گزین گوهری چهرهٔ اقبال برافراخت گیتی خدا
بیگم سلطان نامور ساخت از سوانح روانه شدن مریم مکانی بآرزوی دیدار حضرت شاهنشاهی چندی آمده بود
و بخاطر چنان بود که شهریار دیده ور بزودی بازگشت خواهد گردید و چون نقش آن سگالش ستره دید
بیست و چهارم آن مهین بانو بسرانجام بنه و بار خود دستوری گرفت و هشتم شهریور خدیو پایه شناس در نخستین
منزل نیایش گری رفت و شبی بروز آورده دستوری گرفتند بزرگ شاهزاده فرمان شد چندی منزل
گزیند دوم آبان عارف پور شریف خان در آگره فرو شد از تباه خوئی و دل آزاری او دل کنیزان
هنگام مستی از هم گذرانیدند و با افراه پاسبانی نیز گرفتند هفتم رای رای سنگه بیکانیر دستوری شد
از گجرات آمده یازدهم در مشکوی شاهزاده سلطان مراد از فرزندان خان اعظم نیک اختر دختی چهره

برافروخت گیتی خداوند عالم سلطان برنهاد و هفتم آذر سیدنی رای از گجرات آمد بسجود نیایش سربلندی
گرفت در پیشکش او آهو و یوز بود آهو را العبید صحرائی گذاشته بودند یوز از کمین سازش برخاست
و پا در دام افتاد و بیش آهو سراسیمه ساخت و گرفتار شد در جشن این ماه باده هوش فزای پیمودند
میر صدر جهان مفتی میر عبد الحی میر عدل نیز ساغری درکشید گیتی خدیو را این بیت بر زبان رفته
بیت در دور پادشاه خطابخش جرم پوش * قاضی قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * و علی آتالیغ
فرمانروای توران را روزگار سپری شد هنگام خورش بیمار ساخت و ناپرهیزگاری سر بار می آمد
آگهی و گران سنگی فراوان بهره داشت سیزدهم خانخانان را سوم پور نشاط افزود همواره خواهان
فرزند و در جویائی بیتاب داشت بزرگ جشنی برآراست و قدسی قدوم را خواستگار آمد آرزو
پذیرش یافت پایه افراخته تر شد درین روز آگهی شیرخان فولادی که در گجرات شورافزائی داشت
به نیستی خانه شتافت و تنه اندوزان بیغوله ناکامی در شدند چهاردهم دخت میرزا سنجر پرستاری شاهزاده بزرگ
بسعادت اندوخت او پور خضر خان هزاره است بفرمان افسر خدیو از بنگاه آورده بود و درین روز بار دوی
خویش رسید از سوانح گرفتار آمدن یعقوب و فرو شدن اینان این دو برادر کمین گریز بودند زمانه فرصت داد
شهریار مهربان دل زینهار دادگان را باد افراه نپسندند و با حسن بیگ کرد تیز و راجه مان سنگه فرستاد
تا از بنگاه دور باشد و هم سلک آسایش گرداند هژدهم تیر و تعبیه بار پورشب را دهی سپردند حسن بیگ
همراهان را سه توپ ساخته بود جهبی باره و راجوت بپاسبانی یعقوب از آنکه بیمار دار نموده بود و بگفتاش
سیرفت و گروهی با خود همدمی داشت از حیله سازان تباه کار بفرمایش شدند که رهزن دست بیرتال
در آورد حسن بیگ همراهان را بدانسو فرستاد درین هنگام اینان که درین سخن بودند ناگهانی مشعلچی شمشیر جان شکرد
و حسن بیگ را زخمی ساخت و او را ریخته بزمین آمد و از هم گذرانید در آن رفت و خیر محمد کوکه یعقوب کمر
پلارک ساخته آنرا نیز برگرفته بزمین زد درین هنگام مردم رسیدند یعقوب با دیگر
غنوده بختان گرفتار آمد در پیوله را وت دست بیکار در آگره گیامی مواز ولایت بکلود
دشمنان سنان زخمی بر پشت و بن گوش رسانیدند در آن نزدیکی رام داس خویش او را فرزندی
و بدانسان دوز خستم و داشت بزبان روزگار افتاد که فرو شده آهنگ گرفت و برخی
نشانی های او را میسر آید با در دن او فرمان رفت بست و هشتم آن چهار ساله گوروند
و بفروغ دوربینی گیتی خداوند تیره سرای اینان بر دستی روز افتاد و فرمودند در تناسخ پیکرها دگرگون شود
تن زنجیر بود نه جان هما پایه چنین نشگرفی بیادری مخیله و مصوره چهره افروز دود نیست که ما در اوان دیشه

باشد که آن فرو شده از شکم او پدید آید زخمها در هنگام بستن نطفه در خیال داشت معموره برگرفته
همان نقش بر بست و ناگهانی داستانی برجای خود است فرمودند روزی پیش از زادن من مریم مکانی
دریا خیال چند بسوزن نقش میگیرد جهانبانی ازان پژوهش نمود عرضه داشت آرزو دانست که یادگاری در پای
پسر من پدید گردد چون هستی چهره برافروخت همان طرز خالها در پا پیدا گرفت و ساق پا کشاده بهاین
نمودند از سوانح رسیدن زین خان کوکلتاش بدرگاه والا گزارش یافتن پسندیده خدمت را
بشمالی کوهستان فرستادند از نزد نیپال درآمد و تا کاهلور کنار دریای ستلج نگاپور رفت و همگی بوم نشینان
فرمان پذیر گشته پیشکشها آماده ساختند راجه بدهی چند پرسرام از کوه جمو باسوار مشهور راجه انزده حسن وال
راجه بیکه کاهلوری راجه جگدیس چند گوالیاری راجه سیپال چند و ده پال رای سیسار چند از سیه رای پرتاب
از مانکوت رای بهو نراگ جسروته رای بلبهدر از لکن پور رای دولت سرکوب بهجرته رای کرشن از قلعه
بهنده رای نراین بومی هنگست مندی کرشن بلاو یه رای اودیه و بهمرهی وال اگرچه سوتحه اینان بیدار
کش لیکن از لک فزون هفتم دی باهگی بومیان سعادت کورنش اندوخت و هریکی بگوناگون نوازش
سرلندی یافت هژده فیل و صد و پانزده اسپ و دو بست و پنج شکاری جانور از باز و شاهین و جزآن و
قطاسها و دیگر تنسوقات آن سرزمین و گرانمند خواسته بنظر همایون درآورد و آفرین سرگرفت و از سوانح
آمدن ایلچی توران مرزبان آنجا ازان باز که شگرفی جاوید دولت دریافته دوستی و نیایش فرایش دارد
در هر چندی تازه روش لابه گری نماید و داستان یکجهتی برخواند از باز نگردیدن احمد علی اتالیغ دلگرانی
داشت درین هنگام از ناهنجاری پور خود که ایماق برخواسته بود آشفته تر شد آن شوریده مغز را سرزنشها کرد
و نفرینها نمود و پیوزش آن سرنامه ساخته و برآمدیشین کارهای سخن پیگذار و مولانا حسین خراسانی را
که یاران او بود با گزین ارمغانی بدرگاه والا فرستاد پانزدهم سعادت باریافت و دلاویز گفتار رامش آورد
و همدرین سال شهاب خان در اجین رخت هستی بر بست ورین بزرگ سلطنت فراوان شایسته کاری بجا آورد
بلکه آبادی از نگهبانان زمانه بود خدیو روزگار برای غمخواری پس ماندگان او خواجه محب علی خان را دیوان مالوه ساخته
فرستادند و اقطاع او را بنوکران باز گذاشتند از سوانح فرستادن شهباز خان بزندان دبستان هفدهم فرمان در سواد آمد در
کشاکش عتاب افتاد و نیز روشن شد کالپی که تیول او بود از راستی باز گذاشته گرانی خاطر اقدس برافزود تا بو جیان کین توز
دیگر بجرو بها بروش درست گویان بی غرض رسانید شهر بایه او را در بندخانه باز داشت و دوربینی را شناسائی فرستاد
درین روز حکیم عین الملک بسعادت کورنش دولت اندوخت هندیه مالوه جاگیر او بود چون بی فرمان بدرگاه رسید بار نیافت م آگاهی کم
اعظم خان میرزا کوکه او را برگرفته است و بداد خواهی آمد و به پیشگاه حضور طلبیدند از سوانح فرستادن فیروزی جنود بکشایش

قندهار جنت آشیانی بفرمان والی ایران شاه طهماسپ گذاشته از وسیم خداگران دل نهادی ودر فولاکا ایرانیان را ستاره
بختمندی بدان تابش نماند مظفر حسین میرزا و رستم حسین میرزا فرزند سلطان حسین میرزا بشورش برنائی از مرزبان ایران
سرباز زدند ودر فرمان پذیری شاهنشهی گفتار ایشان بکردار نمی گرائید بخاطر همایون رسید گزیده لشکرے
بدانسو فرستاده یاوری کارکشائی برایرانیان نموده آید اگر میرزایان رو بدرگاه نهند نواخته الکا دیگر
داده شود وآن آباد بوم بپاسبانی یکی از طرزدانان داده گر بازگرایند وزبک از اندیشه گرفتن باز ماند
وآن دلخواه صورت بندد بیست و چهارم خانخانان را دستوری شده شاه بیگ خان سید بهاء الدین
بختیار بیگ گوردهن راول بهیم دلیپ چالش نهاد بهادر خان فوزدار محمد خان نیازی علی مردان بهادر
بلمار راببو رشیر خان قرابیگ فریدون برلاس سردی میر معصوم بهکری حسن علی عرب خواجه
حسام الدین سید درویش هاشم کوکه خاکی کلابان نور محمد خواجه خضری عبد الغنی الغ بیگ سال النکی
خاکی بیگ سید میر علی میرزا بیگ سالار قلی میرزا محمد سید بنده علی ابراهیم بیگ مرشد قلی چوبک شمشیر عرب
محمد زمان باقی چهار داکی عبد اللطیف بهادر ملک عبست علی کابلی الله بردی توبیلچی الیاس توپچی محمد قلی تنکر بردی
فرخ بیگ قتل محمد و بسیاری را د مردان کارآگاه بهمراهی نوشتند و خواجه مقیم به بخشیگری سربلندی یافت و فرمان شد
از بلوچستان بدان گراید اگر فرمان پذیری فرا پیش گیرد آن آباد و بدانسان باز گذارد و همراه گیرد ور نه بسزا رساند
و بداوگران سعادت پژوه بسپرد و نیز مرزبان تته ناصیه سای درگاه نیامده است کارآگهی فرستاده داستان
اندرز برخواند اگر خود پیوندد و فوجی همراه سازد بهتر ور نه بجدا ایکذراند و در بازگشت مالش بسزا دهد غره بهمن
گیتی خداوند کشتی سوار به نخستین منزل خانخانان که پیکر فرخی بود سایه عاطفت انداخته والا بزم آراسته شد
و به نیاز پیشکش سعادت اندوخت و بیین بنده ها آویزه گوش گردانیدند و همدرین روز سلطان پرویز را خواهرے
نیک اختر نژاد امید که قدوم او فرخی افزاید ششم اسمعیل قلی خان از گجرات آمد و بسجده قدس آستان ناصیه بختمندی
برافروخت نهم قاسم علی خان را بکالپی که در اقطاع او بود دستوری رفت سوم اسفندارمذ خدیو جهان از آب
راوی برگذشت هشت روز بعشرت شکار پرداخت

آغاز سال سی و ششم از جلوس مقدس الهی حضرت شاهنشاهی یعنی
اسفندارمذ ماه از دور سوم

روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی نهصد و نه پس از چهار ساعت و شانزده دقیقه نور افزای نشیب بالا حمل آئین
ساخت کارپردازان سلطنت دولتخانه را آئین بستند صورت حسن معنوی پیرایه دادند روزگار خشیان چمن خرد سبز و شاداب شدند رباعی

شادی آمد و گل و باد صبا شاد آمد	بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم	آمد حسن بهاری کو او آمد	ای عروس طرب آمد بخت شکایت مکن

ج سوم ۳۹۱

ج سوم

۹۷۰

هر روز جشنی دیگر آراسته گشت و این سپاس را دیگر روز بازار ششم زین خان کوکه را پایه افزودند بوالا منصب
چهار هزاری و نقاره دسربلندی یافت نهم با برخی پردگیان کشتی سوار به بستانسرای میرزا کامران
رفت و تماشای رنگ آمیزی بهار عشرت افزود و هفدهم پیشکش خان اعظم میرزا کوکه
درآوردند لختی گیرندهٔ فیل و دیگر تنسوقات از گجرات فرستاده بود و خود را بدین دستاویز نیاز داده
روز شرف که بزرگ جشن بود ایلچیان توته بار یافتند و عرضداشت با پیشکش گذرانید همگی
گزارش آنکه از خردغنودگی گذشت آنچه گذشت اگر نوید بخشایش رسد پیشین لغزشها چاره
پذیرفته شهریار پوزش پذیر آمد کام آرزا امیدوار ساخت و منشور دلدهی برنگاشتند و خیر برنشینند
و داد و دهش را هنگامه برساختند از سوانح چیره دستی برهان الملک بر جنوبی دیار چون نخستین بار
ناکام برگشت چنانچه لختی گزارده آمد در اقطاع خود بسر می برد ویؤلا که خان اعظم بگجرات رفت
و شهباز خان را روزگار سپری شد نزد راجه علی خان مرزبان خاندیس رفت و او بتقدسی فرمان
شاهنشاهی سرگرم یاوری شد با دل خان بیجاپوری قرارداد که چون با حمدنگر روآورد و از آنسو
نیز لشکر در رسید و بدین سگالش برخی سپاه او روانه شد تا لبسر حد خویش انتظار برد جمال خان
که سپه سالار احمدنگر بود از اندیشه فراهم شدن هردو سپاه تیزدستی نموده پیشتر از آنکه برهان الملک
نزدیک شود اسمعیل پور او را برداشته به پیکار بیجانگریان شتافت و بکمتر آویزه چیرگی یافت
برهان الملک چون بهزاره درآمد محمد الملک و عظیمة الملک و شمشیر الملک و شجاعت خان
و جهانگیر خان و صدر خان و عزیز خان و دیگر سران پیوستند ولی بیگ خاطر از ان انکار
برداخت و همان روز که جمال خان را باد نخوت بسر افتاده و ازین آگهی دستگیری شد
و سررشتهٔ تدبیر از دست داده بی شائسته آمادگی کام فراخ برزد و از گریوه فرود
بگذشت هفدهم دران نزدیکی عرصهٔ نبرد آراست راجه علی خان از دوربینی برهان الملک را
با مرای هزاره دورتر داشت و خود بکارزار درآمد و هنگامه آویزش گرمی پذیرفت
دران زد و خورد بندوقی بجمال خان رسید و خرمن هستی او پاک بسوخت لشکر وی
پراگنده گشت شگرف فیروزی چهرهٔ نشاط برافروخت در کمتر زمانی اسمعیل را گرفته
آوردند و بزندانی نشستن مرزبان خاندیس برخی مردم را همراه ساخته خود بازگردید و در کمتر فرصتی
با حمدنگر شتافت و بر همگی ملک چیره دست آمد از سوانح رسیدن ایلچی فرمانروای ایران شاه عباس از کارآگهی نیک سگالی
افسر خدیو هر گونه مردم بدرگاه والا باز خواهش برگشادند و فروبستگیها کشایش یابد دگرگونه

کیش راه کارسازی نگیرد و آشنائی بیگانگی گردد دوئی نگزیند که وجه دوستداری او را جویای دهر یک آبا زیبا
خود کامیاب بدان هنگام که دارای ایران پدر خود سلطان محمد خدابنده رسید فتنه اندوزان خویشتن بین او را
بزرگی برگرفته و در هر سو غبار شورش انگیختند و آن برنای نا آزمون او دستمایه خودکامی ساختند و از تنگ نشین
ایران بخراسان آمد عاز نابینائی خود و نخوت فروشی دستور رود ورنگی سپاه نا ساخته برگشت مرشد تبریزی را
بدرگاه والا فرستاده یاوری درخواست شاهنشاه دادگر سزاوار پاسخ ندانست و بر زبان گوهر آمود گذشت
هرگاه آویزش با مجازی خدا رود چگونه دستیاری نموده آید دیرینه پاکدامنی خود و چیره دستی بدسگالان خود
کام تبازگی برگزارد و تازه و کهن پیوند نیاگان در فرایاد اقدس داده از نارسیدن سپاه کوته نمود و دریوزه همت گرد
شستم خرداد یادگار سلطان و ملوک کهن سال نوفرد بود و از یاران آن دودمان بسعادت کورنش سربلندی یافت
و نیایش نامه را با گزین ارمغانی گذرانید شهریار پوزش پذیر فرستاده را بنواخت و کار در آمد کار بانع رفت
برخی بران بودند که یکی از فرزندان بختور فیروزی سپاه فرستاده خراسان از اوزبک برگیرد و دیگر این
روش دستگیری نیکنامی آورد چون فرمان روای توران پی در پی گزیده مردم فرستاده پیمان یکجهتی استوار
ساخته بودند پذیرائی نیافت فرمودند سزاوار آنکه نخست داستان اندرز فرو خوانده شود لوگاه ویژه ازیشان
برخیزد تخمی حال صفوی سلسله بر سبیل از دو سر البستان سخن شاداب میگرداند او بیست به تسب شیخ صفی
اردبیلی میرسد و آن آگاه دل به بیست واسطه با امام موسی کاظم شاه عباس بن سلطان محمد خدابنده
بن طهماسپ بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ
خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو الاسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح
بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد حافظ بن عوض بن فیروزشاه زرین کلاه بن محمد
بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن اسمعیل بن محمد بن احمد غزالی ابو محمد قاسم بن ابو القاسم
بن امام موسی کاظم فیروزشاه در زنگان نزدیک سلطانیه اردبیل بنگاه ساخت قطب الدین باردبیل خانه
گرفت و خداپرستی در ناصیه شیخ صفی تابش دیگر داد و با خود در آویخت و فیروزمند آمد بر سر پژوهی بشیراز
رفت شیخ سعدی و دیگر نیکوان را دریافت برخی صافی درونان نهفته بین کشایش کار زنگ آدم شیخ زاهد
در گیلان نشان دادند و چراغ شناسائی از شیخ جمال الدین گیلانی افروخته داشت و سرچشمه او جنید
بغدادی تا گرید انسو روانه شد و در دیه بلیه گران دیدار یافت و سعادت اندوخت شیخ عنصری و خود
بدان صنعوی فرزند سپرد و نشاء او را فراخی افزود دران هنگام که صاحبقرانی روم برگرفته باز گردید شیخ صدر الدین
موسی را باردبیل دریافت دریوزه همت نموده او از خواهش باز پرسید شیخ آزادی بندیان روم درخواست

ونیز پذیرفتاند چنزاوان کس از استجلو و تکلو و رساتق و ردوتلو و ذوالقدر و افشار و قراچار و افلو وخزآن رانید
برگشتو ند و بسیاری از اینان بسپاس گزاری غاشیهٔ عقیدت بر دوش دل کشیده صوفیگری گزیدند
شیخ جنید را خواهش اسباب آرائی از گوشهٔ وارستگی بیرون آورد و فراهم آمدن گروندگان باور افتاد
جهان شاه قراقونیلو مرزبان عراقین و آذربایجان ازین هنگامه باندیشه شد و شیخ را از قلمرو برآورد
و بحلب رفت و از انجا بدیار بکر آن از اوزن حسن آق قونیلو بنیایش گری برخاست و خدیجه بیگی آغا
خواهر خود پیوند نیوگانی بست سلطان حیدر را زو بزاد و چون در پیکار شیروان شاه زندگی در نورد ید
پور او در اردبیل دینپناه درویشی سروری پژوه شد و کلاه دوازده ترکی از سقرلاط بر سر گروندگان خود نهاد
و چون حسن اول بر جهان شاه چیره دستی یافت فرزند خود را حلیمه بیگی با علم شاه خاتون سلطان حیدر
که خواهرزادهٔ او بود داد و ازو سه پسر شد سلطان علی میرزا ابراهیم میرزا اسمعیل میرزا و لکن تو زے
شیروان روآورد و فرخ بسیار که شیروان شاهی باو رسیده بود پیکار نموده شکست یافت و کیرا
آویزش یافت روزگار سلطان حیدر سپری شده یعقوب بیگ هر سه پسر او را در اصطخر زندانی
ساخت امیر قرا عثمان در زمان صاحبقرانی و شاهرخ میرزا ایالت دیار بکر داشت چون روزگار
او بسر آمد اوزن حسن بجای پدر برنشست و با امیر جهان شاه بن قرایوسف آویزشها بود و بنشستن
برنشاند و پسر داشت سلطان خلیل میرزا یعقوب نخستین جانشین شد لیکن از دوست
نشناسی سپاه از وبرگشته برادر گرائید و در آویزه قالب تهی کرد چون یعقوب بیگ را
و اپسین خواب در گرفت فرماندهی برستم بیگ بن مقصود بیگ بن اوزن حسن رسید
او هر سه پسر سلطان حیدر را از زندان برآورد و روزے چند نگذشته بود که از فزونی مردم
و نیایش اینان به بیمناکی افتاد و در بسیج دیگر شد برادران اردبیل سوگام ناکامی برگرفتند
لشکرے از پے فرستاد سلطان علی میرزا در پیکار نقد زندگی یغمائی شد و آن دو برادر بگیلان
شتافتند و کارکنان علی مرزبان دستگیری نمود و در محرم نهصد و پنج شاه اسمعیل با یاران شد
و صوفیان برد گرد آمدند بکین توزی فرخ بسیار برآمد و در پیکار روزگار او سپری شد آن ملک
برگرفته روی بآذربایجان آورد و چیره دستی یافت و نهصد و هفت در پانزده سالگی در
تبریز خطبه بنام خود ساخت و بجای کلاه حیدری تاج دوازده ترکی برساخت او را پنج پسر شد
طهماسپ میرزا القاسش میرزا سام میرزا رستم میرزا بهرام میرزا با سلطان مراد پور یعقوب بیگ
بنزد همدان کارزار نمود و فیروزمند آمد و آق و فارس و کرمان برگرفت و به علاء الدوله ذوالقدر

چیرگی یافت بغداد و برخی عراق عرب را بر قلمرو افزود و خوزستان بدست آورد شاه بیگخان
اوزبک از ترد مرداری هم گذرانید و خراسان تا کنار جیحون از و شد بیست و چهار سال فرمانروائی یافت
دوشنبه نوزدهم رجب نهصد و سی که و اپسین روزگار طهماسپ در دوازده سالگی برادرنگ سلطنت
برآمد لفظ ظل از آن سال و مه بازگوید در روز آباد جام با عبدالله خان کارزار نموده فیروزی یافت
سلطان فرمانروای روم بویرش ایران برآمد شاه را آویزه بدید نیامد تاخت و تیز دستی نمود گزیده
قلمرو خود را از آسیب گزند رومی سپاه نگاهداشت گرجستان و گیلان بدست آورد خان احمد تقلعه
قهقه زندانی ساخت و اسمعیل میرزا مهین پور خود را چون کجروی آرزم بود در هرات طلب داشته
بزندان فرستاد و فراوان سال در قزوین بکاردانی و آهستگی فرمانروائی نمود و بسا نیکوئی چهره
روزگار او برآراست انکه در نهصد و شصت و شش سلطان بایزید پور سلطان سلیمان با چهار پسر و
دوازده هزار کس پناه آورد و بمرزه درای خوشامدگویان خانه براند و بخون گرامی مهمان دست برآلود
و اگر شکوه سلطان روم برین داشتی در برابر زر و سیم برنگرفتی پنجاه و چهار سال برادرنگ فرمان‌دهی بر نشست
چهارم خرداد بیست و یکم سال الهی پایان شب درگذشت برخی برآنکه بکوشش سلطان حیدر مسموم شد
و آنهم گذراندن صوفیان حکم ابونصر پور صدر شریفه را در ماتم شاهی یادران گروهی گزینند ابراهیم میرزا
از دشمنی و ازدمسازی بدین روز نشاند چون رنجوری از و دسلطان حیدر بران خوشامدگویان یافه
درای اندیشه بزرگی در سر گرفت و با وکالت شاهی انباز گرامی پدر شیخ سرمد جوهر عقل را تباه گردانید
بسیاری از بندگان بد و گرویدند درین هنگام تباه خرد رسنی یافت اگرچه او را از دوربینی باوزیری
درآورد و لیکن در وکالت آن مایه نماند چون روزگار او سپری شد پریجان خانم دخت او و دومین پسر او
اسمعیل میرزا را طلب داشت و بدستانسرائی سلطان حیدر را درون حرم سرا آورد و خلفای روملو و شمخال
چرکس شبیب خان و ولی سلطان و امیران تکلو و دیگر هواخواهان اسمعیل میرزا کشتنی داشتند و آمد و برآید
دولتخانه را بسته بارش سلطان حیدر نمودند و پریجان خانم از درون بیچانستانی برخاست درین هنگام
سلطان مصطفی میرزا و زال بیگ و حسین بیگ و پیرخان و دیگر امرای استجلو نزدیک دو هزار کس فراهم شده
به برآمدن سلطان حیدر رو درآوردند شمخال به تیز دستی درون شده کار او بانجام رسانید و سر او را بیرون
انداختند و شورش فرونشست اسمعیل میرزا با درنگ فرمانروائی برآمد و بر فرقم خطبه بنام خود کرده
آن سودائی مزاج را بدمستی و ناقدرشناسی و خونریزی نزدیک و نیم سال و چهار دور و ز طبیعت سپری
نمود سوم آذر سال بیست و سه درگذشت و درین کوتاه دولت در جان برادران و خویشان و دیگر بزرگان

دراز دستی نمودند کشش برادر خود را سلیمان میرزا سلطان مصطفی میرزا سلطان محمود میرزا امام قلی میرزا
سلطان احمد میرزا را روزگار بسر آورد و سلطان علی میرزا را فروغ چشم برگرفت و سلطان ابراهیم میرزا
و بدیع الزمان پسران بهرام میرزا و سلطان حسن میرزا نخستین فرزند سلطان محمد خدابنده را رهنمای نیستی
شد و در ادای آئین سنیان کوشش نمود و بجائی نیارست رسانیدن سلطان محمد خدابنده برادر بزرگ
در سال بیست و سوم الهی اورنگ نشین آمد و جهانی بشگفت زار افتاد شاه خونریز چندی بجانگزائی او
فرستاد و نزدیک بود که کار او بانجام رسانند آوازهٔ فرو شدن او جهان را برگرفت و ناگهانی بدولت
رسید و داد و ستد بر فخر النسا بیگم دختر میر عبد الله والی مازندران که همخوابهٔ او بود قرار گرفت و تیز
گسیختن پیوند دلها فرا پیش نهاد و چون رومی سپاه بشیروان رو آورد و ایرانیان شکست خورده
برگشتند شاه را در قزوین گذاشته بدان سو گرائید و بگزین آویزها ادلکامی خود برگرفت چون بازگردید
قزلباشش از بی آزرمی برآشفت و آن مهین بانو را به نیستی سرا فرستاد آغاز دولت ایشان بدستیاری
اخلاص بود اکنون که چنین بیراهه میروند ندانم که حال این غنودگان بکجا کشید باز شورش دم بلندی
گرا شد شاه بنیروی نیکو خدمتی میرزا سلیمان وزیر آن یورش بحسن انجام رسانید درین هنگام امرای
خراسان عباس میرزا دست آویز شورش گردانیده مستعد دلیر نمودند اگر چه مرتضی قلی آویزش نموده
شکست یافت لیکن ورنگاهبانی شهر کار آگهی بجا آورد شاه لشکر بدانسو کشید و تربت را که سرا دهری بود
و مرشد قلی خان داشت گرو برگرفت پس از شش ماه از دوروئی ناسپاسان آشتی کرده بقزوین
بازگردیدند درین میان آگهی یافت عباس میرزا بیارسش بپیکار می آید و از حسن بازگشت شاه جواب
بی پروائی داد و چپرتال گذاشته بسکیر و ایوار ایران آرد و ریخت بسیاری سران لشکر را روزگار سپری
گشت و برخی گرفتار آمدند و فراوان غنیمت بدست افتاد میرزا با چندی همراه حصاری شد و آنرا
گرفتند از یافه درائی هرزه سگالان نافرجام درونیان و برونیان بر فراز بیجائی بر شدند و میرزا سلیمان را
بزور از دولتخانه برآورده رهگرای نیستی گردانیدند ناگزیر شاه گرگ آشتی نموده بازگشت و لفرو
نشاندن رومی شورش لشکر باذربایجان کشید و سپه آرائی بحمزه میرزا بازگردید ترکان بی حقیقت
میرزا را براه ستیزه فرا پیش گرفتند و کاری نیارستند ساخت جدا شده بقزوین آمدند طهماسپ
میرزا خرد پور شاه را بجلالی برگرفتند حمزه میرزا بنگاه را گذاشته به پیکار ایشان تیزدستی نموده فیروزی یافت
به پیشین شغل بازگردید درین میان مرشد قلی مشهد را بدستانسرائی برگرفت و عباس میرزا برهنمونی علی قلی
به پیکار برخاست علی قلی هزیمت یافته بهری رفت و میرزا مرشد قلی شد درین هنگام حمزه میرزا را دلاک

پسری از هم گذرانید و امرا ابوطالب میرزا پسر خسروشاه را پیشوا گردانیدند آوازه آمدن عبدالله خان بکشایش
هری بهانه آورد گرفت مرشدقلی خان عباس میرزا را گرفته بعراق آورد و قزلباش بر وزیر چیره دست شده می
پیوستند تا آمد شاه سلطان محمد و ابوطالب میرزا با چندے رسیده برادر را بگوشه باز داشت و در سال
سی و دو الهی خطبه بنام او شد و بسیارے را بگمانی از هم گذرانید اگرچه آذربایجان نارست گرفت و چندے
خراسان پاس داد لیکن چون فرمان روائی توران واگذاشت خراسان را برگرفت و آنکه از شورش بینائی و بی
خون ریختی بود ناموسها گزند رسانیدے از توجه گیتی خدیو بخت فرو نشست امید که روز به آید و بهمدین سال
مهتر ابراهیم عرضداشت مظفرحسین میرزا از قندهار آورد و پیشکش بر ابلاغ گری افزود و دل شاهنشاه پوزش
پذیر آمده بنوازش فرمود و از سوانح رسیدن مریم مکانی از دارالخلافت آگره چون از نزدیک
شدن آگهی آمد خدیو عالم فرزندان والا گوهر را با گروهے بپذیرگی فرستاد و بیست و یکم خرداد
اورنگ آرای هشیار خرام کشتی سوار شده در سرا پرده آن مهین بانو رفته نیایش گری نمود و بامداد آن
بدرگاه جهان عشرت باز گردیدند

نهضت رایات همایون بصوب گجرات و تادیب و تنبیه یافتن بدسگالان خسو و جام از هم

چون گجرات از خانخانان برگرفته بکوکلتاش نامزد ساختند و بر بدانسو رفت و رایات همایون را
برافراخته آمد بنیاه سگالان آن دیار از کوتاه بینی و کم اندیشی ولیلسان آزرم دریده و فروغ بد سری باز زدند
جام که سرگروه بود و در فراهم آمدن فرومایگان بدنهاد شد و دیرین اندوخته روزگاران بیرون
آورده مظفر گجراتی را که از بیدانشی سر سروری خاریدے سپه آرائی ساخت و دولت پسر
امین خان غوری مرزبان جونه گده و سورتهه و کنگار بزرگ کچهه را بیاوری خویش بیش از انکه
هنگامه بدگوهران گرمی پذیرد کوکه بد انجام رسید بسیچ پرداخت و چندے آسان برشمرد تا آنکه تشنه
ناسپاس بشورافزائی برخاستند دست از همه باز داشته بیچاره گری نشست برادران قلیج خان
و فرزندان اسمعیل قلی خان که از بزرگ اقطاع داران بودند بناشایست عذرها همرهی نگزیدند همانا
نرسیدن آن گروه ایزدی تائید بود و هرچند در سپه خود سران کجگران کمتر کارشناسگی بیدلی گروهی را از جا برد
تا هنجار سخن جانی برهم زند و با فزونی غنیم و هرزه درائی بیم افزایان کارشناس باقبال روزافزون شاهنشاهی
جنگ درزد و در مالش فرصت جویان کمر همت بستند و بیرم کاو فتح خان پسر امین خان غوری و صید سلطان بهندار
بلوچ و کرن پرمال کلانتر سورتهی و بسیاری نخوتمندان بفیروزی جنود پیوستند نونگ خان رسید قاسم خواجه
سلیمان او و برخی رادمردان را پیشتر روانه گردانید در سورتهی بیست و پنج کروهی ولایت غنیم بیاوه گرائی نشستند

گرفتم سگالش خدمتگذاری نمودند گرفی جاوید دولت چرا در پرده ماند از کج بینی دوستان آشتی در میان آوردند کار نشناخته ره بفیروزی نهادند بدگوهران نخوت فروش نپذیرفته آهنگ در سر گرفتند کوکلتاش از بیدار بختی و روشن ستارگی بچاره سگالی نشست با آنکه فیروزی سپاه از ده هزار کم و غنیم از سی هزار بیش لبد آماده آویزه شد و از هفت گروهی نرده برآراست قول خرم خواجه ابو القاسم دیوان حکیم مظفر از دوستانی قزل ابدال و دیگر بهادران و نزدیک برانغار تزنگ خان هزار و پانصد جرنغار خواجه رفیع محمد حسین شیخ قاضی حسین سید ابو اسحق چندر سین هزار و هشتصد هراول سید قاسم سید بایزید سید بهادر سید عبد الرحمن سید سلیم میر شرف الدین سید مصطفی هزار و چهارصد التمش دیگر ریور شتسند فیروهیاره مرد کوکلتاش کامران بیگ محمد توقبائی خواجه بابا قادر قلی کوکه چهارصد آزمون ناموس درست طرح شدند کوجرخان با ششصد جوان طرح برنغار قرار گرفت خواجم بردی با همان قدر دلاور طرح جرنغار از آن سو در قلب گاه مظفر با چهار هزار و پانصد کس جیا جام با هشت هزار سوار مقدمه اجیا پسر رشید جام با سپه عموی او و دیگر برادران و احبابان و خویشان چهار هزار و پانصد کس قرار داد آن بود که از سیه آب گذشته سی امر بر آویزش ره دو دعیار همتها بر گرفته آید چون از آن آب گذاره شد عر بیان نشدند و بار بدین ابر چیان در گرفت گروه شبانه روز یکدیگر را نتوانستند دید غنیم بقرارگاه فرود آمده بود و اولیای دولت از شیب زمین و آب فزونی و کم‌آذوقی بستوه آمدند و بار شبخون بردند و تا کام باز گردیدند چون سختی از اندازه گذشت ناگزیر تو مارو به بنگاه بیلا کوچ کردند تا هنگامه مخالف پراگندگی یابد و روزی فراخ پذیرد در چهار کروه سپرده بابا و دهی فرود آمدند غلت فراوان غنیمت بدست افتاد ناچار مخالف برخاست و در سه کروهی روی در میان داده جا گرفت و بسیاری پاسبانی بنگاه جدا شدند چهارم امرداد جیا بآویزش در آمد و عرصه کارزار گرمی پذیرفت تیردستان جرنغار از هراول برگذشتند دولت خان سخت در آویخت خواجه شیخ بگزیده آئین بر غنیم زد و خواجه رفیع به پیوند دوستی با چندی همپائی نمود جلوگیر کرده از هم گذرانید و پانزده از خویشان او بنا موری درگذشتند شیخ کبیر پور مکمل خان نیز بمردانگی بفرو شد طرح این فوج کاری برنساخت بسیاری از پنهان راه گریز پیش گرفتند چندی پس قول آمدند محمد حسین شیخ زخمی درین مردم بود بزودی در گذشت و برخی میان قول و التمش عنان کشیدند غنیم از چیره دستی نخوت در آمد و دنبال کرده دست در پرتال زد و در میان پردلان التمش نیز دستی نموده بدولت خان در آویختند برخی گریختگان باز گردیده بجنگ پیوستند برنغار مخالف که به تیردستی می آمد نخست عنان کشید و در سر آغاز آویزه هراول غنیم با پیش دستان فیروزی سپاه در آویخت کوششها در میان آمد نظم

دل تیغ گفتی بنالد همی	زمین زیر اسپان بنازد همی	پر از ناله کوس شد مغز میغ	پر از آب شنگرف شد جام تیغ

کار از تیر و شمشیر برگذشت و بکارد و خنجر در هم آمیختند میر شرف الدین براه مردی جان نثار کرد نزدیک بود

که چشم‌زخمی بآیین فوج رسد بهادران التمش به برلغار غنیم را بشکسته یاوری پیوستند راجپوتان غنیم آیین خویش از اسپان فرود آمده بخون گرفتگی ایستادند درین میان کوکانتش پسر سید فیروزی چهره برافروخت همراه او برادر و دو پسر و جسا با پانصد راجپوت یکجا نقد زندگی سپردند ظریف الملک وکیل دولت خان دستگیر شد هرجام و مظفر بی آویزش راه گریز پیش گرفت و دولت خان زخمی بجونه گده رفت دو هزار جان نبرد ناورد گوکت او را ان وا زفیروزی سپاه صد کس بوالپسین خواب غنوده پانصد جوان را نمایان زخمها چهرهٔ مردانگی برافروخت و هفتصد اسپ فرو شده و توپخانه و فیلخانه و دیگر اسباب ایشان غنیمت اندوختند سپه آرا سپاس گزاری برنشست و کوه را دل بدست آمد بیست و ششم نوید فیروزی بعرض همایون رسید و الهی سپاس افزایش گرفت و در بنولا قاضی نور الله و قاضی علی را بکشمیر فرستادند برخوطه کرا ز زداران میرزا یوسف خان بود دشمنان بر وسختی چند برساختند و داس آلو خیانت وانمودند میرزا یا گروه پژوهش گرفت و بارگاه اقبال داد خواه در آمد چنان برگزارد کشمیر بیست و دو یک خروار هر یک برج شانزده دام تن یافته شمار و خروار و پانزده گی وار و هر یک ابیست و هشت دام شد رخت و دریافت هموار و برگشت شانزده هم آن دو کاردان کار آگاهی رفت و هم عرفی شیرازی رخت هستی بربست دری از سخن سرائی برگشوده بود اگر در خود تنگ‌دستی زندگی را به شد شائستگی سپردی و زمانه فرصت دادی کار او بلند درین نزدیکی این رباعی برسنجیده بود رباعی

عرفی دم نزع است همان مستی او	آیا به چه مایه رخت بربستی تو	فرداست که دوست نقد فردوس به کف	جویای متاع است تهی دستی تو

سی ام بی بی بهو بهانه آشوبگاه گیتی روپوشید و شهریار مصر اندوز را دل بسوخت و از ژرف نگهی برمنا گرائید مرزش خواست از گزین دایگان افسر خدیو بود و همواره وقت را بیاست گذرانیدے و از خیرسگالی و از زکاتی یافت درین روز احمدیان گزین خدمت نموده بدرگاه والا آمدند پیشتر ازین برخے راجپوتان کرم بیگ پور شیر بیگ را از هم گذرانده کام فراخ برزدند حمزه و عرب در شهر جاگیر داشت و امرای برادر رای رایسنگ از فرمان پذیری بهره‌ور شده دبازدستی میکرد و انسان تیولداران شهباسے در خور یافت در بنولا کیشوداس برادرزاده او برنشست تنبیه آن لبریز باده مستی را پسر حمزه و عرب پیدا اشته جان لشکر دو با چندے راه گریز پیش گرفت چون ازین آگهی دیده وران چابکدست بر سو را به ساختند شیخ آدم و شیخ عزیز الله احدے براه ملتان پویان گشتند میان دیبال پور و تیول نیز دتعبیه نوشهره رسیدند و چندے راجپوتان رای رایسنگ و برخے ملازمان خانخانان نیز پیوستند کیشوداس با پنج کس در آویزه فرو شد و سه کس را زنده بدرگاه والا آوردند و نوازش یافتند درین شب پس از سه پهر و یک نیم گهری عبد الرحمن پور نگارنده شگرفنامه را فرزندی روشن ستاره

فروغ اندوزند و گوناگون نشاط را نکاله شد گیتی خداوند بسوسن نام نهاد امید که فرخی افزاید در اندکی بکاری
شائسته پیوند و دو همه ریخیلار روزگار شیخ ابراهیم سیکری شد از معامله دانی فراوان بهره مند بود و بدیدبانی و کارشناسی
او صوبه دار الخلافت آگره انتظام داشت چهارم شهریور در گذشت گیتی خداوند آمرزش خواست
و پس ماندگان او نوازش یافتند شاد قلی خان محرم بفرمان والا از میوات بدانجا شد و در کمتر زمانی
بداوری و نیکو کاری از و برگذاشتند از سوانح فرستادن جیسور سنجوبی دیا چون برهان الملک بر احمد نگر
چیره دستی یافت جای آن بود که پرستاری و سپاسگزاری برافزاید و سرمایه فرمان پذیری
دیگر مرزبانان آن سرزمین گردد باده کامروائی هوش بربود و گوناگون نوازش شاهنشاهی بفزاینی رشت
از سخت برگشتگی آزار زیر دستان فرایش گرفت و سود خود را در زیان اندیشید گیتی شهریار به از سخنان بنیش
منشی و مصر فزونی بران شد نخست کار آگهی از نزد راجه علی خان که برهان دست نشانده اوست
فرستاده آمد و بصلاح دید او با آن خرد غنوده و دیگر حکام مرزبان آن سوا اندرز بار و اگر نیوشند و پیش
فرا پیش نهند دست از بادافراه باز کشیده آید ورنه فیروزی جنود نامزد گردد و مالش بسزا داده شود چهارم
ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی را پیش راجه علی خان و برهان الملک دستوری دادند و امین الدین را
همراه ساختند و میر محمد امین رضوی را نزد عادل خان و میر میرزا قطب الملک رخصت فرمودند و بسا پیغام آگهی
گزارش یافت از سوانح رفتن امرا بجونه گڈه چون میرزا کوکه فیروزی یافت با مدادان بتوانگر شتاب آورد
و فراوان غنیمت اندوخت جام و مظفر بکهسار بربره فراخ برزدند کوکلتاش برای مالش بدگوهران ایستاد
و بچاره گری برنشست نورنگ خان سید قاسم خواجه سلیمان و برخی را بکشایش جونه گڈه فرستادند
همگی بسیج آنکه خاطر از آن سرزمین واپرداخته نیز از پی فرستادند از تاک ویرانی و گرانی ارزی
فراوان رنج کشیدند و چون با افسردگی و گران پائی نزدیک شدند دولت خانه پور امین خان که زخمی
برآمده بود فرود شد لختی آهنگ در گشائی و تازگی پذیرفت بدرونیان برگزاردند و ترکیان
فرو شد و فیروز سپاه در رسید آن سزاوار که بدست آویز پیمان کلید بسپارند پاسخ آمد یکی از
اعتمادیان فرستند تا خواهش برگرفته و جمعی بدست آورند درین هنگام آگهی شد که گروهی کاتهی
دست بتاراج در زده اند ناگزیر بدان سپردند و پیوست از بن مظفر خود را بدانجا رسانید و دژ نشینان نخوت
از سر گرفتند خان اعظم برآشفت و بسیج بستالیس فرا پیش نهاد مظفر بیرون رفت و برزبانها افتاد که احمد آباد در دیده گام
فراخ برزده است کوکلتاش فوجی بسرکردگی خرم از پی فرستاد و خود میخواست که دژ را گرد
برگیرد درین میان روشن شد که از نزدیکی به نیگاه میرود بدانسو گام سرعت برگرفت او از آن برگذشته

بلابه‌گری نشست درین هنگام شورش نظری فرزندان او برخاست ناگزیر پورش پذیرفته بازگردیده در دند وقت میرابوتراب از درگاه والا رسید هنگام قدمبوسی ستوده گزین اسپان گرانمایه خلعتها برای بندگان خدمت‌گزار نوید بهروز ستوده سپاس‌گزاری نشستند و بیست این فرو شدن با سپاهیان بچهره‌گشاد و مانی آب رنگ بگردآورد که کلماش را سگالش آن بود که گشایش دژ بازگردد و اماندگی همراهان سنگ راه شد

سگالش فرمودن حضرت شاهنشاهی که زیردستان پامال زبردستان نشوند

بسین پرستش کارگیاهی آنکه شایستگان خیرسگال برگزیند به تیمارداری زیردستان گروه باز گمارند تعاهد که نژاد و بزرگی پیرایه شایسته کاری چنانچه افسر خدیو است همواره عیار خویش و بیگانه گیرد فرومندگان را بپایه برتری بخشند و از تنگ بسیچی میرزایان همسایه ژرف نگهی رود و اگر غمخوار جهانیان و بدادگری آباد زندگی بد و گزند نرسد و بیاوری دل بیهده در ندابه‌گری از یاد افراه باز ندارد و لیکن نخست اندرزگوئی رود و داستان بیم و امید برخوانند چون سران ذکی ناهنجار پیش گرفتند کار آگهان را به پندگزاری فرستادند و شاهزاده سلطان مراد را که شایستگیها آراسته بود دیر نواختند و بعلم و نقاره و جز نوع اعتبار افزودند و صوبه مالوه در اقطاع او قرار گرفت شب چهارم مجلس از سپری شدن دو ساعت گرانبار اندرز به آنسو دستوری شد همگی بسیج آنکه اگر مرزبانان جنوبی دیار نیکی سودمند بنیاد سرمایه بالش اینان آماده باشند و از معین نیده آویزه گوش آن گرامی فرزند شد نخست بنویسد و سرمایه هوشمندی برسگالد و نخست اندیشه را بیزوهش ایزدی برنا آباد آرد و تا گردن بشایستگی گراید شش سزایش نیایش نهاد خورش و پوشش به استقصو بچند و ژرف نگهی بکار برد و از ستم آلود ستیزه دور و از هنگام اندوه برنگذارند هر عضوی را گزین کار در بار دارد و از بسیارگوئی و خنده افزونی بپرهیزد و خواب از سوم بخش شبانروزی نیز نگذرد و در آبادی سپاه و ملک راه ایمنی و فرمان پذیری سپاهیان و براندختن دزد و رهزن جهانبانی دانش بسر برد و پس از آن با فروزش روانی پرداز دو خواهش و خشم را بفرمان خرد دارد و جهان آفرین استخوانی کاخ را دو پاسبان پدید آورد نخستین در خور برگیرد و دوم نا سزا بپرهیزد و آدمی زاد از خرد غنودگی آن دو را عنان گسیخته دارد و پیرایه زندگی را مایه ده مردگی گرداند و شناسائی از پایست بگذراند و نیروی کار فرمائی شایستگی تو مندی بدین چهار اعتدال گرشود و از کمی و فزونی که سرمایه نکوهیدگیست دوری جوید و بازار تقلید و ناروائی انصاف هوشمندی بکار برد و پرستش معقول گزین علاقه گسل دیگر است و نیایش دلبستگان جهان آرائی دیگر اگرچه اندیشه آبادی ناگزیر و لیکن نخستین از آگهی در نگذرد و پسین را غفلت سر و کار مایه هر یک دریابد بدیدۀ نا ملائم از جا نرود و مهر و کین و بیم و امید را از اندازه و جا برنگذارد و بسا کس را چین پیشانی آن نکند

که دیگر پرستشها برشمشیر و دسته و دگرگونی گشتن از کارسازی باز ندارد و در بایا فراه شورش نیندازد و انجمن پرازگوئی بکار دانان برآراید خوشخوئی و گرم خوئی برگرفته و خرد و دوربین و خیرسگال که سر خویشتن نگردانند شایان نگار نداند و نیک خوئی بروز ناکامی نیندازد و از فزونی آن شکوه بشکند و پاس پیمان بر همه سود برگزیند و جهان دیده که گروها گروه مردم بیگانه و دلگرفته نباشد خاصه بازرگانان که آوازهٔ نیکنامی از و بلند گردد و از هر کس باندازه سر و چشم خدمت دارد و در شناسائی و بچرب زبانی فریفته نگردد و دوستداری یکی از چهار چیز بنیادی اگرچه یگان باشد و این دیر فراچنگ آید و زود و از دست رود و تهی بهره و آن بر عکس نخستین سوم نیکذاتی و آن با جهان همدوش آمیخته اینها همه پایندگی و ناپایداری بچیره خرد باز گردد و آن چهارم اخلاص زیچ یار و عقیدت گزاران شرف در نگرد و باندازهٔ شناسائی کارکرد را بنیاد نهد در آموزش آگهی نامها برکوشد و داناش بکردار رساند از گوشه نشینان باخبر شود و ژولیده مویان برهنه پا را دل بدست آورد و در و یزه بودگان جلال دلیر نباشد و بر غمگساری سپاه همت گمارد و هموار هنگام رساند و از هر کس در خور آن ستور و سلاح و خیمه طلب دارد و نیکو خدمتی پایه افزاید و دیرین پرستار را از نظر نیندازد و از کشاورز آبادی نغنود و بهر شغلی راستی منشان آگاه دل برگزارد و تمامی خواهش تازه و بزرگی بار ندارد و حق سگالان را پایه برافرازد و باطل بسیچان را به نصیحت و مالش پیرایش کند و روآوری سوگند فرو گذارد پرسشها گوناگون و خواندن پشیمانی نامه یاور سازد و تازه رسمی که سود آن اندک و زیان بسیار بود در میان نیارد و ثغور به مردان آزمونکار بسپارد و از ایمنی راهها نیابد بشکند و هنگام عافیت زمان ناکامی بیاد آورد و هرچه را چاره آماده دارد و همنشین شایسته کردار و از راست گوئی که رود در هم و دلگرفته نگردد و در فرمان خرد بوده از سوزش طبیعت برکنار و زید و لبساز لاویز اندرزها فرموده گرانبار آگهی ساختند امید که بخت یاوری نماید و سخنے گفته بکردار رسد اسمعیل قلیخان جگنات رای درگا شیخ عبدالله خان حاجی سید رضا قلی و میرزا خان و مختار خان و قابل بیگ قاسم بیگ تبریزی قاسم بیگ ذوالقدر محمود خان الـ سیدی ریحان عالم النصیب دیوانه شیخ معروف میرزا محمد شیخ عبدالله مختار سعید میر کلان کولاب ضیاء الدین یوسف رای سنگه افضل تولکچی بهوپت عارف عاد عبدالرحیم بیگ کانا میر بیگ انفاس بیگ کلیان داس کوچک زبان بیگ محمد حسین ذلیس کولابی بایزید امام قلی سلطان محمد اقم محمود بیگ رنجیت اسیر داس امیر قراول خواجه مبارک خواجه الله داس وفادار حسن بیگ محمد ترکمان بیرم سال ساز و دسال و کید اس بسیارے را همراه آن نونهال اقبال دستوری و اقطاع داران مالوه نیز بخدمت گزینی نامزد گشتند از میان همین پایه و کالت اسمعیل قلی خـ

سربلندی یافت و بخشیگری مختار بیگ روز دیگر نگارنده شگرفنامه را فرستاده نخست ازان اندرزها
بازگوید و معنوی پیوند درگزارده در صوری جدائی دل بردند خواهشها آن گوهر اقبال عرضه دارد
و در برآمدن آن کوشش بردارد خلوت انجمن خلوت پیرایش گرفت و والا ویژه سخنان آن درة التاج
خلافت خوشوقت گردانند شهریار از شنود فرموده که مسرت اندوخت و بر زبان گوهربار رفت
امید که کامیابی بغنودگی سزد و آمیزه نیکوان پاسبانی نشیند بست و یکم افسر خدیو بیک نخچیر برآمد برخی
پردگیان همراه گرفت تا ساحل دریای بهات حالش رفت گوناگون نشاط اندوختند اگرچه
بسیج شکار بود لیکن فراوان ستم زده بداد رسیدند بسیاری ستمگران مالش یافتند بست و نهم نزدیک
شاه علی از بیراهه رفتن نظرے و فروشدن او آگهی رسید او را با فرزندان فرمان منصب والا
داد سرکار هندیه جاگیر یافت دادند از انجا که ماده ستمگاری برقشیند چون برهان الملک بدگمن وا شد
فرزندان او بی فرمان بری گزیدند و خود گجرات را خالی پنداشته بدانسو گام فراخ برزدند میرزا کوکه
ازین آگهی با جام آشتی کرده بازگردیده چون آن تکاپو در کاره را بکام خود ندیدند حال گزاری را دستاویزه
آمدن برساخت کوکلتاش شنوده بر بنا در ددشایستگی کیل کرد و بجهانگیر بیامد و راه دکن فرا پیش گرفت
و چون بخاندیس رسید راجه علی خان گرم خوئی نمود لیکن از دوربینی بناکام او سپری شد درین هنگام
فرزندان او از برهان الملک جدا شده بمالوه گرد شورش برانگیختند خواجه محب علی دیوان
جمال الدین حسین و دیگر اقطاع داران آنصوبه فراهم آورده بچاره گری برآمدند بدگوهران ازین
آوازه را دیراگندگی سپردند و فرو بجاگڈه با بومیان آن سرزمین درآویختند زد و آبروی ناسپاسان
ریخته آمد میر بیرجی سنایا تیوری هر دو فروشده شادی با چندے بیدربار ارانتا و گماشتگان قلیچ خان
بسته بدرگاه فرود گیتی خداوند از محمد فزونی نواخته به بنگاله فرستادند سخنگا در از زین خان کوکه اقطاع
دار است گزین باغی برسازد و آنرا مینا باد نام نهادند در نواحی آط همایون رسید کنار دریای والا
شهرے بنیاد شود و برین سگالش بکار کرد گزیده کارآگهان چند چاره گذارش نمودند ششم حکیم مصری
حکیم علی خواجه محمد حسین میر طاهر را فرستادند که بر دوروی آن رودبار ژرف و رنگین فرستادگان
دو جا برگزیدند یکی آن روستان پرگنه وال و حاج وال از مضافات بهلولپور دیگر این سو نزدیک
قصبه سودره فرمان شد اخترشناسان یونانی و هندی فرخ ساعتی براندیشیدند چون دورتر گذاره بند
بان کار پرداخته نشد درین روز میر شریف را دستوری بهار و بنگ شد و بچهار هزاری منصب والا
سربلندی یافت امینی صدارت داد و مسند پایه قضا شریف سرمدی بخشیگری آن دو صوبه نامزد شد

بست و ششم مهچهٔ همایون رایات دار الملک لاهور را فراخست و گروها گروه مردم به بیدار خسروانی نشاطها
اندوختند اسپنواستیخ شکست یافتن ارغونیان گزارش یافت گزین لشکرے بسرکردگی خانخانان
بگروهی قندهار نامزد شد چون ملتان و بهکر در اقطاع او بود در راه بنزدیک غزنین و بنگش گذاشته
باندیشه سربراهی جهانگیر دراز راهی فراپیش نهاد درین میان درآیندگان کارشناس خواسته فزونی ته‌ه و
کمی قندهار باز نمودند سپه آرا اکنباس هند دستوری گرفت نزدیک ملتان سران بلوچ بپیمان ویزند
نزد بهکر بسیج دارا ای شد درین هنگام ایلچیان میرزا جانی بیگ نزد خانخانان رسیده چنین برگذاردند بزر
شاه را کشودن قندهار در پیش است سزاوار آن بود که درین یورش همرهی شورش فتنه اندوزان نماید
لیکن فوجے بجهت سگزاری میفرستد آمدگان را تنگبخیه برنشاندند و در رفتن بخته تیزتر شدند پیوست این آگهی
درون قلعه سهوان آتش افتاد آز وتهٔ بسوخت فیروزی نوید شنیده از دشت و دریا گام فراخ برزدند و
دریانورد [illegible] بابان قلعهٔ سهوان گذشته لکهی را برگرفتند و چون گرمی بنگاله دیار تهوله کشمیر است از توپ
و بندوق دژنشینان آسیبی نرسید و دروازهٔ نالک بدست درآمد خانخانان نزد قلعه رسیده بیچاره گری
گشاد بخته ازین ملک سیوستان گویند و این حصار حاکم نشین بر ساحل سند فراز پشته اساس یافته
خاکریزان چهل گز و دیوار هفت گز نزد او کون آسیب بدرازی هشت کروه و پهنایش سه شاخ دریابد
و پیوند پناه و جای حصارے بایست و مردم برخے در جزیره و بخته در کشتی آباد فراهنگ باپرخی در عرابه ها
روبد السیر نهاده و ناگهانی رسیده فراوان غنیمت اندوخت بومیان بزنهار درآمدند میرزا جانی بیگ ازین آگهی
بپایه شش بیکار آمد گذشت نصیر پور جائی که از یکسو دریا نزدیک و دیگر جانب رود آب حصارے بر ساخت
و آنرا بکشتیهای جنگی و توپخانه استوار گردانید فیروزی سپاه در پیش رفتن دودله شد درین هنگام دل بهین
بزرگ جیسلمیر و دولت پور رای ستاکه برگذاردند بسیج آن بود که از راه بهکر رسیده شود و از گمراهی براه کوت
می آییم باندیشه آنکه مبادا غنیم بران فوج چیره دستی نماید کار قلعه ورا و ناساخته بخشکی و دریا روانه شدند
مقصود احاد و برخے را در بانثر گذاشتند با دژنشینان در خاک باشند و راه بخته ایمنی پذیرد و شش پهر آبان
شش کروهی غنیم رسیدند و از دوراندیشی چار دیواری اساس نهاده نارسیت و یکم حسبر و جرگش کشتیها
آماده ساخته به پیکار آمد با آنکه بالا رویه می راندند نیروی سر نشیب در داشت و از درآمدن شب نیزه
بباد افتاد و از آوازهٔ آنکه میرزا جانی براه خشکی مے آید فریدون برلاس سید بهاء الدین سکندر بیگ
قرا بیگ بهادر خان دران تاریک شب از آب گذشتند صبحگاه توپ اندازی گرمی پذیرفت
دستگرفت آویزه درآمد غنیم از کمی آب تنور بست نزدیک شد آب گذشتها از ان کنار رسیده بتیر

دو گرفتند و پردلان فیروزی سپاه در دنبالی عرابه‌ها در سر اشیب آب گرم رفتن شد لیکن چنانکه آویزش نیز رسیده بود
اندک فرصتی بر چیا و جمهور گشته شد نظم

درخشیدن تیغ الماس گون | سنانهای آغاز داده بخون
تو گفتی که برشد ز گیتی بخار | برافروخت زان آتش کارزار

غنیم دست از کار باز داشته راه گریز سپرد و سترگ فیروزی انشاط آورد و پردازد که از نامورانی بود دلگونیستی فرو رفت
و میرزا قلی زخمی بدست افتاد و چهار عرابه هر اندازی و خواسته غنیمت برگرفتند و یکی از ان منظور بر شود
آئین چنان است که حاکم هر مرزی یکی را بشهرته گذارد تا در بازرگانان آئین باشد میرزا جانی با چنین آوازه نیز
که یکی گروه بکمک آمده اند همراه آورده بود و چندی نوکران خود را بپوشش ایشان در آورده و دو بیست کس از
مخالف در موج خیز افتاد و بیش از هزار کس زخمی رفت و بایزدی پاس از فیروزی سپاه کم کس را گزند رسید
تیر دستان عراقی رسانده خسرو را زخمی گردانیدند و نزدیک بود که گرفتار گردد ناگهانی توپ لشکر کشتی
از هم ریخت و خرمن هستی بر بسته خاکستر شد و دوربینان کارشناس بران بودند که اگر از راه خشکی دریابار بنگاه میرزا جانی
دست چیرگی برگشایند چون در شام ناامیدی صبح کامرانی دمیده بود و بیشتری از دل بدان تنگرائید و کار آسان
شیوه را دشوار گردانید بیشتر هم آذر دیهیم خدا آگه دهش حال نشته داشت و چندین بار فرمود نیک در جوید که کسی
ازان سو آمده باشد ناگاه تیز روی تختی سوار نوید فیروزی رسانید نذر سپاس را تازه آئین برنهادند بیست و هشتم
آصف خان را بسوی دریای چناب دهبت فرستادند چون آگهی شد که بومیان آن سرزمین بازار زبردستان
بر خاسته اند آن شایسته کار را دستوری شد تا مالش بسزا دهد و جا بجا کاردیدگان بفوجداری برگذارد ضیاء الملک
در فرنگ نامزد شد الهبخش مرال در رسول وابد اگه تا پور حافظ دبی در کمتر زمانی سیاهی با دافراه برگرفتند
و برخی دستگیر بدرگاه آورد و بدنامی بر و مارا سامان نموده بجا گذاشت از سوانح فرستادن مرزبان تبت دخت خود
بدرگاه والا ازان باز که کشمیر بقلمرو افزوده پیوسته حاکم آن نیایش گری کند علی رای حاکم تبت خرد در سر افتاد
که فرزند او در شبستان بزرگ شاهزاده‌ها پرستاری نماید کشور خدیو تدبیرش فرمود بیست و دوم تنسوقات آن دیار آورده
کامیاب خواهش گردید دهم تیر الفرخ فرزندی چهره هستی برافروخت در پنادو مانی برآراسته شد با نیجاکه داداد
بیهال آبیاری باد چمن جاوید دولت سکندر فرزندان سعادت گرا و نوباوه‌های فرخ بخشش یکی پس از دیگری
کرامت میفرماید دبستان سرای اقبال را سر سبز و شاداب میگرداند چنانچه این شکرنامه بازگوید تا نگی بست
و ششم بیست و چهار ساعت و هشت و چهار دقیقه بطالع میزان در مشکوی شاهزاده سلیم از دخت موته راجه
فرزندی نیک اختر پدید آمد و شادی را هنگامه‌ها برساختند سلطان خرم نام برنهادند از سوانح نامزد شدن
فیروزی سپاه بقندهار چون خانخانان گشایش برگزید بیست و نهم شاهزاده والا منش سلطان دانیال را با گران

لشکری بدانسو دستوری دادند فرمودند اگر میرزایان از نیک اختری پرستاری برسگالند بپذیرند و بخسروانی
نوازش امیدوار سازد و برتر آن ملک ستاند و یکی از کارشناسان داوگر سپرد برخی از اولیای دولت
در بازگردانیدن دبستان برطراز بودند چهارم بهمن خدمت رای بگذری اسهال در گذشت
از گروهی بود در هندوستان ببدکاری ایشان نرسا یاوری چندان نیز گوینا افسرخدیو او را نوخته
سرگروه ساخت و از گیرآدم به استی و رهنمونی شد سختی در ریچهٔ دل بر و گشودند و از همزبانی از
بسیاری از پناه روئی برآمد و امروز در هر خانهٔ پاسبان و چون خطاب الهی یافت هر یکی بخدمت
روشناس آمد ششم گزین کالای کهسار نظر در آمد که بهادر سنگه راجه کهتواره فرستاده بودند آگان را
نوازش یافتند نهال اقبال سلطان خسرو را بدبستان برنشاندند نخست ایزدی نیایش نموده خود
حرف الف در آموختند و نگارندهٔ گوهرین نامه فرمان شد بهره و نخستی بآموزگاری نشستند و انجام
آن برادر خرد شیخ ابوالخیر که در نیکذاتی و دانش اندوزی غازهٔ یکتائی برد و داید دنیا اگذارد و از سوانح
یغمائی شدن بنگاه راجه مدنکر چون شاهزاده سلطان مراد دستوری مالوه یافت سران هر جا و بیاری
هر سرزمین به نیایشگری می آمدند و نوازش یافته بازمیگردیدند در دارالخلافت آگره آگهی آمد ت
بومی را از نخوت فروشی و بسیج دیدن و برنشست اندر نامه فرستادند نزد پسر دران غنود در است
پور زادهٔ خود را فرستاد و در نیایدن پوزش گذارش دیگر بار نصیحت گزاری رفت و داستان امید
و بیم برخواند از گران خواب بیخبری در برآمد و بروانه در بلا زیست نشد چون سنجاکرد بی رسید خواهش نمود
که اسمعیل قلی خان و جگناتهه به بنهار خود درآورده برند و پذیرش یافت اسمعیل قلی خان نیز آماده
جگناتهه را تخته درنگ یافت آن بومی از بیمناکی باز گردید گام برزد و بیگنا یا پناد و بدست شاهزاده
برین خامکاران سختی به آشفته فرمود که از پی رفته باز گردانند یا مالش او بر خود گیرند از خرد کوتهی
باز زدند و پایه نشناخته بدان سازش را نگراییدند او لابه گری فرا پیش گرفت و شاهزاده قلعه را
بپیره دستی برگشود و چهار صد راجپوت بر بنگاه خود بمردانگی فرو شد رام چاه از دیدن این شکست
بپای نیم شبی گریخت و جگناتهه که دیدبان بود شهر بسیاری پاسخی نداشت شاهزاده پیمان بشیلن انج
در برگرفت آن بیم زده خود را یکباره کشید و دیورت او دست فرسود غارت شد و دران سرزمین
رخت اقامت انداختند شهریار پسند نفرمود و فرمان شد پایه شناسی و قدر دانی راجه گزیده سپید
و فرمود بومی چرا آویخت همراهان را فراوان نکوهش رفت اکنون بیچاره گری آن از شهر سپاری اینجا
و شاهزاده را نبود و بمالوه برند اگر او سرافرمان در نیاورد گران لشکری نامزد خواهد شد شاهزاده سید احمد

و چون تمیز را و ز اینجا گذاشته خود بمالوه آمد و آن بومی از بیچ آگهی لابه گزار شد. صادق خان پوزش او
بعرض همایون رسانید و پذیرفته آمد. بیست و هفتم بانه بهادر را فرستادند که او را بنیایش گری شاهزاده بر درین
ایام تازه و نیتی بکار رفت. شهریار گیهان پیرا از کارآگهی و هشیارخرامی دوم اسفندارمذ خالصات بعیر قلمرو چهار
بخش ساخت و هر یکے را بکاردانی سپرد. صوبهٔ پنجاب و ملتان و کابل و کشمیر بخواجه شمس الدین، صوبهٔ اجمیر و گجرات
و مالوه بخواجه نظام الدین احمد بخشی، صوبهٔ دلی برای بنج بیراس و صوبهٔ دارالخلافت آگره و الٰه آباد و بنگ و بهار
برای رامداس. اگرچه تاج خان را امیر سید لیکن از فراوانی ملک این دوربینی شد و نخست بکار نقود و پرداخت و گین
بیارتی زر و سیم چاره پذیرفت. چنانچه در آخرین دفتر گزارده آید. دوازدهم بالام رانا گی بسر آمد. او برادرزادهٔ
راجه بهگوان است. از قدیمی خاطر افتاد و بصوب بهار فرستاد. راجه مان سنگه گسیل کرد. در بنارس شاه بود
در نیز خیل سوار بود. از بدمستی خواست بجا فرود آمد. مصری نشیان گذری بجای فیلبانان بود. چون لختی هشیاری
داشت نپذیرفت. بر آشفته زبان را بدشنام برآلود و اگذاشته کار را دلیری ساخت و خود را نیز برافگنده
بیرون رفت. از سوانح بدست آمدن امرکوت. چون دلیپ در اول تعیم ناکرده فوجی که بهزیمت تافته بد سوگوار و
کردند. آن نژاد کارگیتی خداوندی آویزش و دست درآمد و انیای آنجا بخدمت گزاری سرپا گزیده برنگی اقبال آنکه
دران راه برخے بوم بیان جا پایان باشند و ره آبود گردانیدند. در آن رنگ از کم آب کار بر سپاه دشوار شد
تشنه قدیمی ذات را سرمایه باوکرد ایزدی گردانید و بر انتظار نشستند. ناگهانی باران بی موسم در رسید. کولا سعا
سیر آمد. از سوانح فرستادن آدمی بصوب تته. چون فیروز جنود در آورد از نیرو دست آمد و از بهرهٔ
کوتاه بینان پیش رفتن بدرنگ افتاد. فیلیه که اسیه سهمو بایا استوار کرده. پس از فراوان گفتگو هنم آذر قلعه که میرزا
جانی آسایش نهاده بود گرد گرفتند و هنگامه آویزه گرمی بپذیرفت. دهم روز را دمن درآمد و اگی رسید
از پنجابیان بسند. جنگ یا کم از نامورا کوان بود برخے بران رسید. پس از چندی سپرد مخالف
از جا استواری رشته فیروزی و فراوان سامان رمیت و باور بهم بود و چشم بر بارش داشت که آب همه جا
فرو گیرد و بیگانه لشکر بی آویزه برخیزد. و در فیروزی شگرف گران روزی پدید آمد. فراز روالان را سراسیمگی در گرفت
خانخانان سرگذشت عرضه داشت خواهش مددگاری نمود. بست و یکم رای رای سنگه دستوری دادند و
خاکی مکلابان و خواجه حسام الدین و برخے دلاوران را از راه دریا روانه گردانید و آذوقه و توپ و دارو و دیگر بستها
بر پیرد فرستادند. از سوانح سرشدن روزگار گوردهن پور راجه اسکرن. راجه بهاراج بزرگ الوس کچھواهه بود
پسر و اشتی و او از نیک درین این حیات پدر و دگر پور مهین پور را براگی بر داشتند. در آویزهٔ میرزا
هندال بپیمانهٔ زندگی او پر شد. سوجا پسر او خرد سال بود و زین سبب برادر او را بسری بر گرفتند و از آشوب برنائی

وشورش خودکامی به بنشینی پردهٔ ناموس مردم دریدن گرفت به پیغی آسکرن برادر زهندی او را با سید سری برجان شکری او داشتن با یاوری تبه سگالان اندیشه بکردار آرائید و در روزی چند بکام خود رسید در اندک فرصتی باز همین عم و بیزرگی برنشست فرزندان او همواره در کمین آسکرن بودند کرن نگین بزرگ بیمناک خود نوکری آسکرن برگزیدبیت دسوم تا بو یافته پور را جد را در پیش پدر درهم گذرانید و بپارش آورد ستون از آسیب نگاهداشت پر دستان رسید و نامهٔ زندگی او درنوردیدند شهریار غمگین نواز بمنزل او سایهٔ عاطفت انداخت و بردلاویز پرستش ناسور ماتم زدگان بختی پذیرفت

آغاز سال سی و هشتم از جلوس مقدس الٰهی حضرت شاهنشاهی یعنی ماه اردی بهشت از دور چهارم

روز جمعه پنجم جمادی الاخری هزار هجری پس از سپری شدن ده ساعت و پنج دقیقه خورشید را دولت سرا کی حمل برافروخت و جهان را گوناگون نشاط برآمود و جمال سجاوهٔ دیگر در آمد و روزگار با نو آئین پستند

نظم

کشیده تا بگردون شامیانا — فرو پوشید عیب آسمانها
بهر دیوار نقشی کرده پرگار — فلک حیران شده چون نقش دیوار

بیاوری آبا و اندیشه و دستیاری اقبال دور سوم غازه انجام گرفت و چهارم را سرآغاز شده در خولاالٰهی جلاله از توران ناکام بازگردیده به تنگنای تیراه سر شورش میخاره و دالوس آفریدی و آرکزئی فرمان پذیری گسیخته و آن شوریده رای را جا داده فرمان شد قاسم خان را بلی سپاه را فراهم آورده بمالش آشفته سران رونهد در روز نوردد آصفخان سعید خان گکر و برخی از درگاه والا دستوری یافتند فرمودند اقطاع داران هندوستان هند و پرشاور یکجا لشکر تیراه پیوندند بکمتر فرصتی آن کهسار را گرد برگرفتند افغانان بدستان سرائی دلابه گری برنشستند و برگذراندند آن نافرجام جا یافت بناکام بازگردید قاسم خان بی آنکه ژرف و زنگرد و سرگذشت بدرگاه عرض داره و بکابل بازگردید آصف خان و دیگر امرا دران نزدیکی چشم براه فرمان داشتند گیتی خداوند را شتابزدگی قاسم خان پسند نیامد و فرمان شد که بازگردیده در بتر دیش کوشش نماید

برخاستن خانخانان بسبب تنگی آذوقه سپاه و پراگندگی افتادن در مخالفان

چون خانخانان قلعه گرد برگرفت و از بوم بیگانگی و راه بستگی آذوقه گران ارز شد و بر فیروزی سپاه زندگی کار دشوار کشید ناگزیر بیست و هشتم دی پیشین سال از گرد حصار برخاستند پیش از ناگزیر در گشت بنها انداخته بسوا در شادند سیف الدین بختیار بیگ قرابیگ و جمعی دیگر را با سپاهی همراه ساختند و بیشتر سپاه تته سیو

روانه شد تا بتاخت سرمایهٔ فراخ روزی آماده شود و پراگندگی در هنگامهٔ مخالف افتد و ملک بدست در آید
در قصبهٔ جونگر میانه خواست خانخانان بنگاه ساخت شاه بیگ خان محمد خان نیازی قاسم کوکه مرتضی قلی
وادمال دو بیگ و جمعی بالعزم نامزد شدند تا آن آباد زمین برگیرند و در حال میرزا جانی دیده بانی بر دود هار و
بهادر خان تور دار چندی را بسوی بدین روانه کردند میرزا فریدون برلاس حاتم بهادر علی مردان بهادر
سرمدی غازی خان بلوچ بشهر تته رو نهادند برگروهی رفته برآسودند و غنیم از غزنه و نزدیکی پراگندگی در آمد
بسیارے زمیندار سر بفرمان پذیری در آورد و هر گروهی به نیکوکاری چهرهٔ سعادت برافروخت مگر فوجی که بسوی تته
رفته بودند آنجا سر بنا راستی رسید گوهران نافرجام شهر را آتش در زدند میرزا فریدون و برادر اول بهیم برخے را
بامرکوت فرستادند بشایستگی یورش پیشین کم خدمتی برگزاردند میرزا جانی بیگ ازان قلعه بر شد و سهوان روی به
شتاب آورد دیدبان سگالش که بکشتیها فرستاده دست باززد ازین آگهی خانخانان خواجه مقیم بخشی دهار و بهادر خان
محمد خان نیازی دولتخان لودی سعید خان کررانی و برخے کارآگهان را بدانسو روانه ساخت و خود نیز از پی رهگرا شد
دران هنگام که کشتی نشینان سراسیمه بودند فرستادگان رسیده بچاره گری نشستند بسیارے بدان اندیشه
کلی استوار کرده انتظار کمک ورو بگفتار دلاویز را و مردان آویزش قرار یافت و بگزین روشے پرده آرای شد
قول محمد خان نیازی بهادر خان تور دار شیرخان کلان خان دولت خان لودی سعید خان کررانی خواجه مقیم
بخشی برانغار دهار و میر معصوم بهکری و گروهی از دلیران نامور جوانغار سید بهاء الدین خان ناهر و دیگر نیک
دلاوران هراول بختیار بیگ قرابیگ شمشیر عرب ابراهیم بیگ جولک بیگ مرشد قلی شاه قلی ترکمان بهادر
دل و رهنمونی ستاره از نکهی گذشته بشش گروهی غنیم دائره کرد ناجیت دیگر با آهنگ پیکار چهار گروه پذیره شدند و پیش
از آویزه مژدهٔ فیروزی نشاط آور و درین چند روز با دار انسوی در تیدر درین هنگام از ین سو نوید کامی داد و در کمتر زمانی
کارزار در گرفت شکست هراول مخالف بسرگردگی خسرو پرویز را بر خود چیرگی نموده برانغار نیز پراگنده گردانید
شمشیر عرب و هراول بشایستگی در آویخت هواخواهان او را زخمی بیرون بردند و بار و با چندے داد مردانگی داد
زخم نیزه در پیشانی خورده از اسپ جدا شد و در کمتر زمانی نقد زندگی سپرد برانغار غنیم بکار فرمائی ملک محمد مقابل
خویش را از جا برد و جوقی خان ناهر را پیش انداخته با دائره رفتند و دست تاراج بر گشودند سید بهاء الدین
با گروهی جدا شده بر هراول غنیم که از چیره دستی نخوت فروش بود رسید جوئی در میان داده بنبرد ایستاد از شورش
خاک از یکدیگر آگهی نبود دران آشوبگاه قول فیروزی سپاه را گذارده بر برانغار غنیم افتاد بسخت آویزه برشکستند لیکن
از هوا تیرگی آدمیان این فوج از هم جدا شدند بهادر خان دولت خان و چندے دیگر نا ورد گاه و پاے
همت افشرده نظارگی بودند ناگاه محمد خان سید بهاء الدین میر معصوم بهکری خواجه مقیم پیوستند و بزرگ هنگامه

فراهم آمده همچنان غنیم پراگندگی یافته از یکدیگر آگهی نداشت میرزا جانی تا چهارصد در نبرد سراسیمه سر برد فیروزی سپاه بدانسو همت برداشت میرزا باندیشه آنکه قول اکنون میرسد سراسیمه تر شد درین میان فیلی انسو در شوریده هنگامه خویش را پراگنده ساخت لختی آویزش شد و پاروی تا ئید غنیم راه گریز سپار گشت تا سه صد کس مخالف را روزگار بسر آمد و از فیروزی سپاه تا صد کس به نیک فرجامی واگذشت اگرچه میرزا چند بار برگشته در آویخت لیکن ستیزه با اقبال روزافزون چه سود دهد تا آنکه غنیم از پنجهزار افزون و فیروزی سپاه هزار و دویست و نیروی جاوید دولت چیره دستی روداد و نیرنگی سماوی تائید همگنان را دلنشین آمد سپه آرا دور و بزرگ امرا درمیان نه در سر آغاز جنگ و آنچنان برهنزدگی دولیست با گزین فوجی از لی اد بی نه پیوست درین فیروزی نشاط از تاراج اردو آگهی رسید چندی تیزدستان بدانسو گام فراخ برزدند و غارتگران گرفته را فرو هشته رو بگریز نهادند و لشکرگاه ایمنی یافت خانخانان ازین مژده لعلقه که میرزا جانی بیگ پناه خود ساخته بود بسید و آنرا خرابات ساخت بیست و دوم فروردین گیتی خداوند کشتی سوار بباغ میرزا کامران خرامش فرمود و از تماشای بهار نیرنگی چشم دل افروز شد با مدادان در شبستان بزرگ شاهزاده از خواهر چاپای کشمیری نیک اختر دختی بزاد و نوید سعادت آورد و درینولا آگهی آمد که قریش سلطان در حاجی پور پیشکم رود درگذشت پس ماندگان او را شاهنشاهی نوازش از تیره روز سوگواری برآورد بنیست و پنجم نگارنده اقبالنامه را بمنصب ده هزاری برنواختند و بی گزین خدمتی بدین والا پایه برآوردند امید که بزبان کردار لختی سپارش برگزارد گوهرشناسی پیش خدا بروی روز افتد

زهر دادن پدر خود را و حاکم بودن و پس از چندی زهر خوردن از دست ملازم

همواره درین الکای بداگانه مرزبانی کارکیائی کردی ازین پیش چندین جا کار پرتاب دیو فرمان والی بود راو نرسنگه دیو از بدگوهری و تباه دمسازی بیارش پدر برخاست و بخواندن افسانه بی پروائی برنشست هنگام یافته زهر برخورانید و جاوید مرده کی اندوخت دران نزدیکی بکند دیو از ملکانه آمده ملازم راجه شده بود از دید این کجروی برآشفت در بنگالش یاد افراه شد چنان وانمود از بد یلنا می آید دولیهای سلاح بدان روش روانه ساخت و پیشکش کالا بدست دولتسکار دیده بر دل واده بحصار او در شد و از انجا که بد رازهای هر نیاید کار او زود بانجام رسید و بزرگی مدد گراید رسم نبود که راجه اندوخته نیاگان و پیشین بزرگان برگیرد و هنقتاد پاستانی گنجینه را قفل شکست و نهاده چندین گذشتگان برگرفت اگرچه دست منحش برگشود لیکن از فرمان پذیری خرد سر برتافت و بطبیعت پرستاری گردن برنهاد دران هنگام که سکندر خان اوزبک از جاوید دولت برگشته

نزد سلیمان کرانی رفت او پسر خود بایزید را از راه چهارکند بنارس آهنگ فرستاده سکندر را نیز همراه گرد هید
رایه ازین آسانی دو گزیده امیر خود را جهت رای هر کهنچ باگزین ساز پیکار با و یزش فرستاد آن سپاسان
بدگوهر سران لشکر را فریفتند و بیاوری زربندگان تباه کار ریکاره از خداوند باز گردیدند سخت آویزه ها رو داد
راجه ناکامی بن درواه بایزید را دید و بدستیاری او ستر گ پیکار چهره برافروخت راجه و همت رای
بمردانگی نقد زندگانی سپرد و مرزبانی هرکهنچ باز گرد پد سلیمان او را بدستانسرائی نزد خود آورده از هم
گذرانید و بران ملک چیره دست آمد و در زمان منعم خان خانخانان و خان جهان اگرچه بسیارے
ازین ملک بر قلمرو افزود از بسیج پراگندگی و کارنشناسی امرای قتلوی لوحانی چیرگی داشت و برو به بازی در
گزندے بدانجا نرسیدے چون درگذشت راجه مان سنگه از ناشناسی باشتی باز گردید بر چیناپسند خاطر
دورمین خود پیمان برانگیختند چون تبه کاران هنگام باد افراه رسد در برانداختن خویش تکاپو نماید تا خواجه
عیسی وکیل قتلو زنده بود سررشتهٔ پیمان از دست نمیداد چون روزگار او بسر آمد افغانان تیره رای
پرستش جگناته بر گرفتند و بر ولایت اجمیر که درین فرمان پذیر بود دست غارت کشادند راجه مان سنگه
که از آشتی پیمان بود آهنج کشایش سرگرفت از درگاه والا دستوری یافت و شاهزاده بهار را بدین خدمت
نامزد گردانیدند سی و سوم زمان پیشین سال راجه از راه دریا روانه شد و تولکنان و فرخ خان غاری خان
سندن میر قاسم بدخشی رای سبحوج سنگرام سنگشاه اگر اسپایان جترسین سجویت سنگه برخوردار و دیگر مبارزان
گیتی بشاهراه خشکی پیمودند و مادهو و لکهمی رای کوکره دیو زنمل کیدر و یه و روپ نراین سیسودیه و برخے
زمینداران را به گردگی یوسف خان مرزبان کشمیر از راه چهارکند روانه ساخت و چون فیروزی سپاه
بنگاله در آمد سعید خان سپه آرای آن دیار بیاری که داشت راجه از کارطلبی پیشتر روانه شد و چون او را اندیشی
رومی داد با مخصوصان بهادر خان و طاهر خان بابوی منگلی خواجه باقر انصاری مخدوم زاده پسران مرسون خان
میرزا محمد دیوانه و دیگر اقطاع داران آن ملک با شش هزار و پانصد سوار پیوست و بسیارے از ان
اسکابدست در آمد افغانان تبه کار داستان برخواندند از اسجا که آزموده را باز مالش بردن دوربینی
نیاید گوش بدان افسانه دیوانه ننهادند و نکوهش پیمان گسیختن برگذارند لیکن سعید امر ابنگاله در آشتی نو
تیره رایان لنگر انداخت رای تشاپور که میان جای اولیا است ورود پای گرد گرفته پای آویزش
افشردند و از گفتگوی صلح و جنگ گزین زده آرای نشدند که بنگاله دورتر فرود می آید و از بیان مخصوصان
بهار خان و طاهر خان بابوی منگلی سختی میش دایره میگردند و سپاه دایره پیکار قول راجه مان سنگه و
دست راست رای سبحوج راجه سنگرام با ترخان دست چپ تولکنان فرخ خان هراول

درجن سنگه و جان سنگه بیل سنگه تورم کوکه میر قاسم بدخشی بهرخوردار شهاب الدین کور پسران الغ خان حبشی منظفر ایچی خواجگی غیاث امدو هر در چندے ترددستان هر سو می آویختند سرتابان نخوت فروش شمار سا گریختند سی و کم فرزور دین راجه هراول خود دستوری داد سر کوبی را که بر او غنیمت بر گرفته قلعه اساس نهند اگر بسیج پیکار پذیرند باویزش در آیند که بانیز خواهم پیوست مخالف از بن آگهی با سیمه سری در آمد فوجها آراسته از آب گذشت قول نصیب خان جمال خان پسران قتلو دلاور خان اله داد خان حبیب خان سه هزار سوار و بیست و پنج فیل برانغار جلال خان خاصه خیل تاتار خان نیازی مبارک خان خواجه ویس دو هزار سوار و بیست و پنج هراول خواجه سلیمان عثمان عیسی خان ولیامی نبی سلطان سور هزار و دویست سوار و هشتاد فیل در کمتر زمانی هر دو لشکر فراهم رسید

بزور از زور بازار شد رباعی

یلان گرم کین غرق جوشن همه	نهفته چو آتش در آهن همه	ز هندی نژادان فولاد پوش	هوا بر سپه گرم جوش و خروش

برخی توپ اندازی و آتشبازی هنگامه آورد گاه برافروختند و لختے با کید بار آویخته مردانگی را تازه رسمی بر نهادند سری را که گرز گویال کارگر نشدی بلارک انداز فیروزی سپاه از فراز گردن بر انداختی توپی که نخست برکشودند میان لهری را که سر آمد فیلان غنیم بود و با دیگر فیل خرمن هستی بسوخت دلیران آنسو فیل گیر که بس نامور بود در پیش داشته آمد ند پردلان پای همت افشرده کارنامه کن اوری بجا آوردند و میر جمشید بدخشی در آویخته بهمتی جان نیستی دریافت آن فیل در شد و لختے هنگامه پراگند تا چیان فیروز راه داده از هر سو بر تیر فیلان قالب تهی کرد چندے پیاده شده پای پیل را افگار ساخته بر گرفتند و میان بهادر کوه بر فرخ خان چیرگی نمود و رامی بهوج و راجه سنگرام بیاورکیا گام فراخ برزدند جگت سنگه با جوقی بهادران بدرجن سنگه پیوسته غنیم را بر داشت درین هنگام برانغار مخالف بسپاه هنگامه در آویخت با بوی منگلی آویزش نموده باز پس رفت بهار خان از پی رسیده شگرف آویزه نموده دیار بر تیکن بار دوم آمد نوجوانی سست خود را در پیش آورد دیاسخ داد تو از زندگی بر جی نگرفته سوار شو و کام دل برگیر مرا که در کار مردانگی عمر بپایان شده آن بهتر که در کار خداوند سپری گردد از نیک سگالی بارگی او دریافت و بایزدی پاس در شد مخصوص خان بشایستگی رسید و نمایان کارزار بجا آورد نزدیک بود که پای همت از جا شود خواجه حلیم با جوقے بیوست شرمایه فیروزمندی بدست آمد خواجه ویس براه مردی درگذشت و سلطان سور زنده بدست افتاد در کمتر زمانے بایزد یاوری سرتابان کج گرا آبله پای دشت گریز شدند افزون از سه صد افغان در آوردگاه افتاد از فیروزی سپاه چهل کس بنیکنامی نقد زندگی سپردند و مولا زین خان کوکه آرزو نمود که خسروی سایه بتازه منازل او برافتد بدین نوازش روزگار او پیراسته شد سوم اردی بهشت خواهش پذیرائی یافت و آن نکو پرستار را کام دل برآمد خرده خورداد گیتی خداوند با آهنگ کشمیر دریای راوی گذاره نمود چون شکرالنسا بیگم صبیه

ج سوم

۳۱۲

رنجور بود شهریار جهر اندوز را دل از مهر برگرفت بدان آرنج بیرون شد چون ایزد جان بخش بهی زود فرستاد
بخواهشگری که و مه بازگردیدند دوم زین خان کوکه بسواد بجور دستوری یافت آگهی آمد افغانان شوریده بخت
بازکسار دشوارگزار را پناه انگاشته اندیشه سرتابی دارند کوکلتاش بمالش ایشان نامزد شد چهارم پس از سپری
شدن ده ساعت و چهار دقیقه در شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان فرخ فرزندی پدید
شهریار دوربین سعادت بانو بیگم نام نهادند

اطلاع یافتن حاکم کشمیر از آمد لشکر فیروزی اثر و قرار دادن انجمن برای پرورش چاره کار خویش

چون بروز افزون اقبال که جلوه گاه ایزد یاوریست فیروزی سپاه چیره دست آمد هنگام آن بود که میرزا از
گران خواب بیدانشی درآمده به نیایش پرستشی و پوزش را پیمانه فرمان پذیری ساختی از خود غنودگی طبیعت
بیداری آن ناگهانی گزند پنداشته بسیج آویزش تازه گردانید و آن یارشش داشت سر برتافته در همان پیشین
بادجاگیر و در میانه راه شنود که لشکر فیروزی سپاه است باندیشه دراز درشد و در پژوهش استوار جا انجمن برساخت
پس از فراوان نگریستن بر دایر پور چهار گروهی بالا کندی چهل کروهی سنوان دلپذیر جای بدست آورد و در آن
سرزمین بر ساحل سنده قلعه اساس نهاد و ژرف خندقی پیمناور برکنده بیست و ششم فروردین خانخانان
بدانجا رسیده گرد گرفت به تیر و بندوق پاسخ گزاری شد و هنگامه جانفشانی و جانستانی گرمی پذیرفت
نخوت مایه غنیم دیرین بنگاه و بسیار سے لبکا افزونی نبردکشتی نزدیکی بارشش در پنولا برن کوت که گزین قلعه
ن دیار است بدست افتاد و سترگ نبرد چهره فیروزی برافروخت چون عرب و کرد که در آن حصار بودند
نزد قاسم علی قربان بستوه آمدند سر او آورده دولتخواهی دلنشین گردانیدند اولیای دولت را نشاط در گرفت
در کشاکش آن کوشش افزودند و بآیین روم یک توده برافراشته مورچال پیش بردند و خندق را برآمود
ز مستمندان درون رخنها برساخته میکردند و سخت کوشش از هر دو سو میرفت چند بار بیرون شده آویزش
نمودند و ناکامی بازگردیدند لیکن از بوم بیگانگی و رغبت سرتابی آذوقه لشکر فیروزی خود کم رسید و باز شگرف گرانی
. و آورد و سخت بیماری پدید آمد و شگفت آنکه چنین سندے رنجوری شده در آن آشوبگاه جانکاهی چو غوله
ز سنان ریاضات گر را بخواب نمودند امروز تنگه ولایت بنام شاهنشاهی می زیبد و آسمان بکام او میگردد
مردم باد افراه ناسپاسی می بینند و سزای نافرمانی میرسد جان داروی که و مه آنکه شتاب کرده و
به نیایش آن یگانه روزگار سعادت اندوز و باندازه دست رس نذرے برنهند و هستمندان بروید
امداد از بر علاج افتاده دو سه شب سود و یکره آمده رنجوری درکمی نهاد چون بعرض همایون رسید فرمودند حقیقی کارساز بیرنگی
بستاد و تندرستی گروهی گردانید اگر بنده را که والا پایه فرمان دهی برنشاندند و مایه بهی برسازد چه شگفت

در زمان قاآن بزرگ چنگیز خان سه صد بیست و نه فیروزی سپاه قلعهٔ کوک سنیان را گرد گرفته بود نگرت دریای پدید آمد رنجور نخستین بروز تب میگیرد دوم دندان جنبیدی سوم بمانهٔ زندگی برآمود گشتی پیر زاسے ذختہ بے داشت و در آرزوے کدخدائیش شبها بروز آوردی بو که بزرگ شود و پیحنا بندی او نشاط اندوزد درین هنگام آن کهن سال را بیماری درگرفت روز دوم که جنبش دندان بود از مهربانی و ساده دلی بخنا بستن جگر گوشه خود پرداخت و بآئین عامه لخته آب دهن بکار برد در خیال عروسی شب بروز آورد و اشک حسرت ریخته دل بناکامی در داد بامدادان که آماده گذشتن بود دندان از جنبش باز ماند و نشان بهی پدید آمد همسایگان بشگفت افتادند و چون پژوهش رفت خبر رسیدن حنا در یافتند که همه بکار بردند و جهانی از جانکاهی رهائی یافت حنا نرخ مروارید گرفت و بازرگانان فراوان سود اندوخت شهریار کارآگاه از پیش بینی فراوان آزوق و خزینه بالهٔ بخش و قراق بها در روانه ساخته بود در حواس تنگدستی در رسید و لهاتازه نیرو برافروزد اینجا فروغ دیگر یافت کارکرد افزایش گرفت در کمتر زمانی قلعه را تنگتر گرفتند و لود ابها خان نزدیک شد که سنان از دست یکدیگر می ربودند درونیان بستوه آمدند و بهزاران لابه گری آشتی داستان برخواندند فیروزی سپاه از کم آزوقی پذیرفت بدان پیمان که سیوستان را با قلعهٔ سهوان دست غراب بسیار و وایرج پور خانخانان را بدامادی برگیرد و چون هنگام بارش بسر آمد بسجود قدسی آستان روآورد و قرار گرفت نخست دست از محاصره بازدارند و پس پیوند خویشی استوار گردد چون سهوان بسیار و موسم بارش بد انجا بگذرانید شانزدهم خورداد مه جلاله برخاست و رسوم نام زدیو کانی بجا آمد و مردم بسپردن و گرفتن قلعه شتافتند هفدهم قاضی حسن را بشمالی کوه فرستادند چون تموز لاهور بس گرم بود دیر و شش سلاخ بدانسو روانه کردند نزدیک قصبهٔ بهها شایسته جاها برگزیدند لیکن برخی سگالشها از آن باز داشت از سوانح ایل شدن سرتابان شرقی دیار چون فیروزی سپاه چیره دستی نمود از پی شتافت دیگر روز بحلیسر که از گزین شهرهای اودیسه است درآمد بخسروی نام درهم چهره برافروخت و پایهٔ میرزا برافراخت هر گروهی از افغانان تیره رای به پیغوله در شد راجه بگندن قتلهٔ بن بیشتر چالش نمود سعید خان از دل نگرانی بنگاله باز گردید ولابه سرائی راجه درنگرفت بهار خان بابوی منگلی با قرجان میر غازی با قرالعماری از آن لشکر جدا شده پیوستند در کمتر زمانی بومیان زنهار خواسته دیدند و آن آباد ملک بدست درآمد در قصبهٔ بجهدرک گهی پسران قتلو خواجه سلیمان دلاور جلال خان بهادر کور و الغ خان عبد الغفور ملک هیبت داد و کهاران

راجه با نو ملک سکندر پرکوتم با سه صد فیل در قلعهٔ لبک فراهم شده اند آن حصاریست پایان ملک کنا
شو و دریا وار راجه رام چند که بزرگ بومی آن دیار است سارنگ گده میخوانند شیجهان سنگ و برخی
دران شهر گذاشته بنارس اشجار و نورد دیدا افغانان بنگلی که پیوست شورد ریاست پناه بردند ولی آویزهٔ حصار
بدست آمد عادل خان خاصه خیل قتلو قلعهٔ آل سپرد و نزد ملک کتابی تلبه راجه که گزین بومی آن سرزمین است
بفیروزی سپاه پیوست راجه رام چند پناه بردگان را سارنگ گده راه داد چون راجه مانسنگه رسید یکمک
یوسف خان حاکم کشمیر پسران العتمان جبتی مظفر النجی و گروهی را گرد آن گذاشته خود بزیارت جگناتهه شد
بدان نسخ که براجه امیچند نزدیکتر و هنگام یافته دست درباز دیدون باندیشهٔ بکردار رسید بازگردیده نزد سیلی
ننگ ساخت و هر روز تردستان بدان سرزمین رفته ماش میداوند باندرزگزاری دل بفرمان پذیری
بر نهاد و هیرل پور خود را با پیشکش روانه ساخت راجه یکمک بازگردیده نزد قلعهٔ سارنگ گده بای گشایش
بر فروردین هنگام آگهی آمد حبیب خان دریا خان سجاول خان سیوه خان که پناه بفتح خان جمگی برده بودند جلیسر
ریختند و بابوسی منگلی نیروی آویزش ندیده کناره گرفت بهار خان را با برخی دلاوران بدانسو فرستاد و با ملال
یاوری در کمتر زمانی آویزه پراگنده شدند و جلیسر باز بدست افتاد غنودگان سارنگ گده از خواب در آمدند
بنیلتم زنهار گرفته راجه را دیدند و هر یکی بخسروانی نوازش امید برداد و در شولا فیروزی سپاه شد بختی نعم در شد
ورزد و نشاوی اندوخت چون آشتی شد و مور جهاپر خاست میرزا جانی بیگ پیش از آنکه دستوری گیرد و سهوان
بسپارد راه ٹھٹه فرا پیش گرفت فیروزمندان فریب کاری دانسته باندیشه در شدند و کار آگهی فرستاده پژوهش
نمودند میرزا برگذار و از فزونی فرو شدگان هوای قلعه جانگزا شد و کار بر زندگان تنگ برخی سپاه و رعیت
از روی بنگاه نمود بر آنها بخشیده دستوری داد و همگی انداز ستوده آمدگی ناگفته از دل رفت و با من کسی نماند
ناگزیر بدانسو شتافته در لعل پور عنان کشیدم جا شناکر رشتهٔ پیمان از دست داشته آید و گفته بکردار نگراید
بسی به تکم تعبیه من بنگاه ساختند درین روز ستم در مان سهوان آمده تازه پیمان گرفت قلعه بحسن علی عرب مقصود آقا
بسپرد و همگی سیوستان بر قلمرو افزود بیست و دوم تیر شاهزاده سلطان دانیال بجشنالش قندهار دستوری یافت
چون نگهبانی آن ملک باندازهٔ نیروی میرزایان بود آن گوهر اقبال را بدانسو فرستادند از آب راوی برگذشته در باغ
رامداس فرود آمد بیست و چهارم گیتی خداوند بتماشای کشمیر روانه گشت در همان باغ نخستین منزل شد بیست
و هفتم سه صد پارچه از خاور بتاخیر افتاد اخترشناسان هندی برگذارند اگر بدنبال از نخستین منزل رود بد
بازگشت بگزیده ساعتی بر آیند ناگزیر شاه و شاهزاده بازگردیدند

قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی از پنجاب بسوی کشمیر در عین اشتداد برشکال

از دیرباز جهان سالار را دل بدانسو میکشید سیری مردم از ره دشواری ازان مکانش باز داشتی و آنانکه دل گرد نشاط گیری خداوند داشتند سختی کریوه آسان برشمردی لیکن چنان برگزاردی جهان خدیو که از هر سو چکاله راه تلمر و کنار دشدن و بدان کهسار درآمدن چگونه سزد و برخی دوربین راز نهفته دانی دیهیم خداوند نشین بود که نیلاب پیسیح نهانی راز نیست و این یورش سرمایهٔ فرخی‌هاد و از دهم امرداد باز پرس ایزد و باز داشت مردم بدان آهنج کوچ شده و برخی پردگیان همراه گرفتند هفدهم از رام باری پیشتر چالش رفت و از آب قرونی جای بیشخانه بنهادند اردو و سپاه را بسرکردگی شاهزاده سلطان سلیم گذاشتند که با آهنگی بیاور و ناچندان خاصان فیل سوار ره نوردیدند از شاه هم علی قلیج خان و خواجه شمس الدین دستوری یافتند بیست هشتم نزد خیمه جهت شورش کشمیر بردی از روز افتادند از قدسی آهنج پرده برگرفته آمد و جهانی چشم و سرمه اندوخت و شگفت تر آنکه چون دریای راوی بگذشتند چنان پرسش فرمودند این شعر درباره گفته اند **بیت** کلاه خسروی و تاج شاهی ٭ بهر کل کی رسد حاشا و کلا راز دار میرزا یوسف خان جمع قرولی کشمیر برگزارد و قاضی نورالله بدرگاه آمد و ناسازگاری مردم و تبه پیچی و انمود ازین آگهی برخی بدنهادان را طلب داشتند و چنین بیک شیخ عمری را بیاوری فرستادند و چون نخست حال بدگوهران پیدائی گرفت درویش علی عادل بیک یعقوب بیک ترکمان امام علی خلاف قیا بیک و دیگر نوکران میرزا یوسف خان همداستان شده بر فتنه سازی برنشستند نخست نزد کمال الدین حسین اسکو که از احدیان است رفتند تا او را بسرداری برگرفته شورش برافزایند از سعادتمندی نپذیرفت یادگار عم زاده میرزا یوسف خان ایشان را آشوب گردانیدند هر روز اندیشه فتنه در سر گرفتی و زبان زده باز گشتی روزی دله کمان برخانه چنین بیک شیخ عمری تیرباران کردند یکی از نوکران او درین گروه پیوند نیوکانی کرده بود و به همونی گوهران ازان سرباز زدند و هنگامه برساخته ناگهانی بر منزل او ریختند مردم او بجاها رفته بودند در فراز گرد و پای همت افشرد و قاضی علی شیخ بابای درمیان شده شورش فرونشاندند از آنجا برکوهپاران هنگامه آراستند حسین بیک مردم فراهم آورده با آویزهٔ ایشان شد و سختی کارزار رفت و باشتی گرائید و چندی پیرایهٔ پیمان از هم گذرانید نزدیک بود که آن تبه سگالش بکردار رسد ناگزیر حسین بیک و قاضی علی از شهر برآمده بقلعه ناگرنگر منزل گزیدند و سختی تنشاد و خواب ناپروائی درشدند و از دهم امرداد بگذرها بسته ناسپاسی برنشستند و شگرف آنکه گیهان پیرای شهفته و ان درین روز از لاهور برآمد چندی به بهانهٔ سیر فالیز فراهم شده پیمان یکجهتی بربستند حسین بیک و قاضی علی را آهنگ یاوری نگرکه بر سرچنین این شورش فرونشاندی ازین آگهی شهریار دیده ورتیزتر روانه شد غرهٔ شهریور کنار دریای چناب بنگاه اقبال آمد لختند و بانگ طوفانی جوش میزد و باران ریزش خود بر ساحل نشسته سپاه رنج شایسته آئین

برگذرانده و بامدادان گذر چوگانی کشتی سوار برگذشتند چیاره پیدائی گرفت که همگی سپاه میرزا باشمیران درساخت و قاضی علی نقد زندگی بنیکو پرستاری بسپرد حسین بیگ بسخت تکاپو رستگاری یافت چون یادگار از شهر برآمد اینان فرصت وقابو از دست دادند بتاراج رفت و بنگاه بدگوهران افزایش گرفت درین هنگام از گران خواب ناپروائی درآمده از پی شتافتند و ناساخته کار برگردیدند اگرچه فرزند میرزا بدو پیوستند و باولیای اقبال سر باوری نگردند آن نافرجام کالیوه سر شهر باز آمد و نزد باغ الهی کمتر آویزه چیرگی یافت ناگزیر از آب گذشته بشهر در شدند و پل را هردو گروه ویران کردند ناسپاسان از بیم آنکه مبادا همزبان جدا شوند و اینان بدان اندیشه که از پی نیایند قاضی علی بران بود که بفتح علی خان جنگلی پناه برند بانتظار کمک بنشستند حسین بیگ پاسخ داد مردم میرزا یوسف خان همگی در ناسپاسی بدانجا رسیدن بس دشوار ناگزیر بهندوستان گام فراخ برزدند نزد میر الیور یکی از کم شناسائی نقاره بآوازه درآورد و پیمایان آگهی یافته یلمابر شکستند ناکام خود را باب درزدند برخی فرو شدند و تختی گرفتار آمدند حسین بیگ قاضی علی و چندی بدخشی برآمده ره نورد دیدند چون راه بر سیحال بسته بودند گریوه هستی دتیر سپردند سخت تکاپو دتکالمر تا سر نزانه طی رهائی یافتند از نشیب و فراز تا سنجار قاضی علی را تیر واز دست بشد دستگیر کرده جان لشکر دند چون حسین بیگ چندی از آن گریوه پایان شد زمینداران آنجا تاراج کرده بجان شکری برخاست بهبود رشس پاور ی در رسید وشمانه سکاری گشت ازین آگهی گیتی خداوند بدانسو تیز تر راندند وفرمان رفت دیحان کوکلتاش با سپاه آنسو از راه دشوار درآید و صادق خان با جوقی بهادران براه تر ننج شتابد و بومیان شمالی کهسار از جمهور گیرا شوند اقطاع داران و عملگزاران پنجاب نخست کشاورزان پر دل را دلاسا نموده روانه کنند پنجم شهریور شیخ فرید بخشی بیگی لذ والا درگاه دستوری یافت میرمراد امیر عبدالحی خواجگی فتح الله شیخ عبدالرحیم رحمت خان منظفر کوکه قاضی عزت الله سید کمال خواجه اشرف جی بوالحی سید علی ابوالفتح دوست محمد مردی شیخ ابوزید شیخ کبیر نصیب ترکمان شیخ ولی شیخ مودا شیخ معصوم شیخ حسین هاشم شیخ زین شیخ آدم هزاره سنگ شیخ جنید یحی بیگ میر جلایر کلب علی شیخ جمال عوض ولی بیگ خان قلی سید مصطفی سید عبدالهادی شیخ ابوالخیر شیخ مودود ایماق بدخشان تاج خواص ملک زرنجش جلال عالم دولت ملک جوهر شیخ عبدالرحمن شیخ حیدر سید کمال الدین سید جلال دولت بلوچ کلیان رامی بسیار سے از مردان همرهی نامزد گشتند از نزدیکی برف ریز فیروزی رازیر سو فرستاده شد تا در باد افراه درنگ نرود وران روز

ج سوم

نگارندهٔ شگرف‌نامه از دیوان لسان الغیب فال برگرفت نظم

آن خوش‌خبر کجاست کزین فتح مژده داد | تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم
از بازگشت شاه درین طرفه منزلست | آهنگ خصم او بسراپردهٔ عدم

براقم اقبالنامه سپردند چون ره ورزاداو از کشمیر برآمد رهائی یافت نزد گجرات شاهزادهٔ والاگوهر با بزرگ اردوی پیوست و شادمانی برافزود شانزدهم صادق خان دستوری بنگش یافت و چون منزل چند سپرد و بناهنجار خواهش افتاد از نیرنگی روزگار رنجور شد و از میانهٔ راه برگردانید

سگالش فرمودن حضرت شاهنشاهی بآبادی این شهر و چهره افروختن اولیای دولت

آبادی سگالش و شایسته بکردار فرجها بر دهد و کامروائی را پایه برتر نهد پرستاران را چهرهٔ خواهش برآراید گوناگون نصرت چهرهٔ دولت برافروزد و شگرف کارهای دور و نزدیک را شگفت اندازد و تازگی این نوروزی داستان از آن برگوید چون خان اعظم بنیروی اقبال . و از افزون فیروزی یافت آن بسیج داشت که آن در برگشاید و ملک بر گیرد لیکن از دل نزاری همراهان بدرنگ افتاد درین هنگام چون کاه‌تر اسودان بارش تازگی یافت و در دیدن کارآور دبسر جام کوهن جلال خان غازی ملک اجن ملک امین و بسیارے سرکشان آن مرض مالش کنان پیوستند سومنات و کوکه و منگاه و بردختران تا شانزده بندر آبی آورش بدست درآمد و سپس بکشایش قلعهٔ جونه گڈه که بنا بر آهن خان تیموری اشتند روانه شد آن نامور دست ولایت سورٹه و البته پیروان پیشین فرمان روایان کم کسی بر و دست یافته بیست و سوم خرداد فیروزی سپاه بدان نزدیکی پیوست آن شمالی پایه را بهفصد مورچال گرد برگرفت نوربیگ خان و چندے را بمالش گروه کاتهی که بدرونیان مددگاری نمودے روآورده بودند درین روز درون حصار آتش افتاد و فراوان دستمایه در استواری بسوخت و فرنگی توپ انداز که احدی کیش برگرفته بود دران پیشه بس جانگداشت از سراسیمگی بخندق افتاد و اولیای دولت مژدهٔ فیروزی برگرفتند و ترانهٔ شادی برکشیدند لیکن در دنبال از آن دو قت فزونی و جا استواری نخوت نافروشی و آشتی هر روز صد توپ تیر یک و نیم منی بود چندی بار برگشادی زبان سکوهش برآلودے پاسخ بگردانی بر چندے سپاه بستوه آمد کوکلتاش بگوناگون روشن دل بردادی و سررشتهٔ کوشش دا الهی بر رهنمونی اقبال برکوهچه آلی یافتند سنگے بلند ساخته سرکوبی آماده گردانیدند و از فراز آن دیگ اندازی آغاز شد غنودگان از خواب درآمدند و لابه‌گری فرا پیش گرفت و هفتم شهریور پس از آویزش شبانروزی سه ماه قلعه‌نشینان بزینهار آمده دیدند و کلید سپردن را دستاویز کشایش بستگیها دانستند میان سنجان تاج خان نبایرمین خان غوری پسران دولت خان را درین هفت ساله جانشین پدر دوم دوازده ساله از تما خان برادرزاده

امین خان محمد کرندای خانه و ملک یمین ریحان جینی لو بنه کانفی میرک محمد میرک افضل دیگر مردم ازان پنجاه و هفت کس ناموراند و دست پیمائی کوکلتاش تاش مال و جان و ناموس این گروه بپاس درآمد و هرکدام را تا باد جاگیر و معین خلعت و گزین بارگی شگفته دل و کامروا ساخت سلطان محمود تنکره فرمان روای گجرات باگران لشکر و شایسته سامان دو ره باره بگشاد و این دربارش نمود فراوان رنج کشید باره دوم پس از روزگارے دراز بدست آورد گیتی خدیو با آهنگ مالش یادگار نزد دمبیرپور فیروزی نوید رسید و ایزدی سپاس را پایه برتر شد

بباد افراه رسیدن نخوت شعاران کوتاه بین و کامیاب بودن اولیای دولت فرمان علت

هرکه کمر سپاس بربستن آسمان بکمین نوزی او برخیزد روز او بشب گراید و بخت او را خواب درگیرد و تنگاپوی خویش بباد افراه شتابد بسیلکسری و بیدلی جان و ناموس در بازد و حال این شوریده مغز دور و نزدیکتر ازان آگاهی بهره ده که وهم راپند پذیر گرداند چون نکس خویان زیر دستار فراهم گشتند و اولیای دولت را آن آمد فرزندان میرزا یوسف خان بد و لابه گری نمودند و او بگرم خوئی و تازه روئی بهندوستان گسیل کرد و از آب گذشته بمنزل گاه میرزا فرود آمد خزینه و زینه و فیل و اسپ و توپ و دیگر مال برگرفت پردهٔ آزرم دریده و برجای بزرگان نشست و مرار مبرور دیسی سنگه را برالود از شگرفی اقبال دران هنگام او را تب لرزه درگرفت چون مهر کین و کینه نولاد بزه و برجسته و بچشم درشده دیده وران ترفه بین را برپایداری تبه رای رهنمون گشت از نابخردی فرومایگان نا فرجام گراهی خطا بها برنهاد بهرام نانک خانخانان درویش علی خان عادل بیگ عادل خان مقصود احدی مخصوص خان خواجه محمد مومن آصف خان موسی میرزا جان درویش شکیبا با خان حسن یوسف صاحب خان شاه علی بیگ ترکمان شهباز خان شاه منصور بهادر خان میر صالح نصیب خان نظام الدین نظام الملک و اود حکی سلطان قیا بیگ قیا خان و همچنین بسری بازاریرا نام بزرگان نهاده نخوت آرای شد نظم

ز دارنده نتوان سنا یحیت را | نشاید خرید افسر و تخت را
کلاغی تگ کبک را گوش کرد | تگ خویشتن را فراموش کرد

غافل از نهفته دانی کشور خدیو چنان برسگالید که چون راه ها بسته اند بدرگاه والا نمود آگهی نرود و اگر برسد با دیگر نتد و چون دلنشین آید درچنین برف ریزش ابر سیاه برتر خرام گردد و چون زمستان در رسد بدین سیر درآمدن بس دشوار و سالی نکرده گزین سامان برو افزاید از دریا سے مرزبان کشمیر چنین دستگاه ندانست از نهفته دانی کشور خدیو آگاه نبود ازان باز زمانه بد و زهر خندگی کرد و همواره با هیچکسان بزم باده گزاری برآراستی و هرزه درائیدی او را با فشاندن اندوختها و دستیاری ناموس میرزا رهنمون شدی و او از زردستی و پیوند خویشی بهانه گذراندی چون شنید که میرزا بزندان بر نشانده ناچار نه و نزاد او را گسیل کرده

هنوز از آمدن ایشان آگهی نبود گیتی خداوندی حاجی میرک که از مایه زبان میرزا است تا برخی یا آوردن آن
مشتی ناتوان فرستاد و نیز تنبیه بدنهادان آلاسر زمین بسیج تاراج داشتند ناگاه فرستادگان در رسیدند خان فوج
تیا قدار مي ‌شد یکبارگی آوازه رسیدن همایون رایات جهان را فرو گرفت دران تیه سگال نخست بنخود آمده
عرضداشت حسین بیگ شیخ عمری را در سر بود و میرزا شاهرخ را از بدخشان بدین درآورده که دست آویز شورش
گردند یا و نیز شش او بر خاستم او سخن سازی بر آمد نام گرداند بحکم والا نگارنده شگرف نامه نادرست گفتار او را
برنگاشت و چون دستان فروشی او کارگر نیفتاد درویش علی را با بسیاری روانه گریوه ساخت و استوار
آن کوشش نمود اگرچه سپاه از هر سو رسید شیخ فرید بخشی بیگی با همراهان یا مان گریوه قلعه برساخت و برتال
گذاشته برده آراسته شد بیست و ششم شهریور هراول بدر و پیش روان شد و برالغار و جوانغار براه کوه آباد پی
سپار گشتند درویش علی را با گروهی و دیوار به فراز گریوه آورده بسیج آویزش داشت و جا بجا مردم گذاشته
نخوت سیفر و خت بازوی نائید پیش دستان هراول یکمتر آویزه غنیم را بر شکستند دلیران جوانغار به تیزدستی
محکمه پیش خود را به گرفتند و شگرف کارزار شد و فراوان مخالف را خراب آباد نیستی آباد گردانیدند چهار کس از
نبرد ی سپاه روزگار بسر آمد و برالغار پیرکوهی که غنیم داشت بی جنگ گرفت و چون بیشتر را نمود گردید پس
هراول آمد دیگر روز غنیم از پناه دیوارها بی آویزش باز پس گرفت سران سپاه از واگونه هر زه درایان فریب کاری
انگاشته هراول و جوانغار تیزدستی نموده گریوه گیر پل برگرفتند و نخست چیار و ایدست درآمدگی نادانسته اسپ
دران پیچ بگشت و از بارش تگرگ و فراوان یخ رسید و بامدادان بگریوه اکرم بال گذشته دائره کردند
سگالش آن بود که پیچ گردهی گریوه هستی نزیر برتال بر بان فرود آیند پیش روان جانی دانسته بارش آن
تیزدستی نمودند شیخ فرید چندی را بیاد داشت ایشان فرستاده کار آگهان قابو دانسته بازگشیدند و
فرستادگان نیز همی گزیدند و تا بسر گریوه عنان باز کشیدند و شبانگاه پیدائی گرفت غنیم در مگیر این گریوه
بسیج پیکار دارد آن شب آمادگی و هشیاری گذشت چون صبحگاهی فروغ چهره برافروخت جوق جوق کشمیری
بکوه پیچ بار شدن گرفت بسیاری بدان اندیشه که با آهنگ بکارزار بر می آید در کمتر زمانی پراگندگی ایشان
دلنشین شد پایان روز شیخ با برخی مردم رسید چون لشکر پس بود دستان و پیش فرود آمدن بدرنگ افتاد
درین میان محمد کاشی بزینهار آمد و چنان برگذارد که یادگار شکست از دست داده را دکه بر سیر در سر گروهی
بیغوله بر در شد بامدادان دو هم محضر گریوه با نان نور دیده بهیره بوده فرود آمدند دران نزدیکی تن بیسر بنظر در آمد
و گمان بدرد بدند که گل زیاده و سر با داتراه یافته است و در کمتر زمانی سر او آوردند بیقین گرائید چون این نا فرجام
از گرفته گریوه آگهی یافت عادل بیگی را با گروهی به سر تگر گذاشته بهیره بود آمده دیگر روز نخست خواسته

بمردم برداد و بیشتر روانه ساخت سی ویکم شهریور بیم شبان فوجی امیدا کرگویان فیروز بخت آوازه رسیدن
افسر خدیو جهان را در گرفت همگی آرزو نیایی و آن تبه سگال را بمیتی سرافرستادند شهباز خان نیازی و ابراهیم خان
کارگر ابراهیم خان میانه سارو بیگ شاملو حسین بیگ بسو یاربیگ برادر و ملک محمد و چندے دیگر از
نوکران میرزا یوسف خان پیمان بسته در کمین بودند چون نیمی از شب سپری شد سوران الله اکبر انداخته
دست غارت برکشادند آن بدکیش از زیر سراپرده بیرون شده راه صحرا گرفت وجه یوسف نام پرستاهی
همرهی نگزیده بخت راه سپرده بسوته پناه برد و همراه را باوردن اسپ بادبین فرستاد برخی هواخواهان جاوید
دولت چند انی بیغاره داخته پژوهش او کوشش داشتند و از ناپیدائی حیرت می اندوختند ناگاه سارو بیگ
را نظر بر یوسف خان افتاد و او را در شکنجه درکشید ناچار سرگذشت برگزارد و برهنمونی او گرفتار آمد بخت مدارا
فراپیش گرفت شهباز خان انیل رسید و دوش او را از سر سبک گردانید نظم

سرکشید با سرو دبستان کدو	یعنی این سر بر کشیدن هست	آسمان داندکه از سرو و کدو	خود کدامین سر سزای سروریست

سنت شم محصور و سهر شده دامن پسران تهی مغز را بمدرگاه آوردید دے سپاس را روز بازار شد شهنشه
دانی کشا رحسدا دلنشین خرد و بزرگ آمد و جهانے را چشم و سر مه بدست افتاد
روزے که از شورش این فرومایه آگهی رسید این بیت بر زبان گوهربار رفت
بیت وکدالزنا ست حاسد منم آنکه طالع من ٭ وکدالزنا کش آمد چو ستاره یمانی ٭ و در این
آشفته سر دختر تقرد در بدکاری ولی آذرمی لولیان ببهان داشت فرمودند بر پیشگاه باطن پرتو می انداز
فروشدن این نافرجام و برآمدن سهیل نزدیک بهم باشد بفرمان والا اخترشناسان یونانی و فارسی
وکشمیری و هندی استمال نموده برگزاردند از دو ماه تا سه روز تیره روزنا و فراوانشین فرمودند
بخاطر آسمان پیوند چنان میرسید از چهل روز کم و از دو ماه افزون نباشد امروز روشن شد همگی
اساسی پنجاه روز نزدیک بود و بهمان روز یمانی ستاره برآمد این بداختر فروشد نهان بینی گیتی بشارنگی
دلنشین که وبه گردید و شگفت آنکه درین فرخنده سال از چهار سو بزرگ فیروزی چهره نشاط برافروخت
فرمان پذیرفتن مرزبان تته و بیرون خویشان کشایش اوڈیسه و ایل شدن سرتابان شرقی و دیگر شادی
جونه گڈهه و سومنات و گرفتار شدن مظفر و سزا یافتن یادگار گکهر چیره دستی بر کشمیر چون شورش
فرونشست سیزدهم افسر خدیو نگاشت سرالبستان جالش فرمود و بر زبان حقیقت سرا رفت
بازشنجست جلوهٔ بهار دیده افروز بود و اکنون عشوهٔ خزان بیشتر و آن روز پرده کشای جمال بود امروز
بمالش ملال همایون اغرق و بزرگ اردو را بسرگردگی شاهزادهٔ سلطان دانیال گذاشتند تا

بازگشت در رهتاس بسر بردند چون سلطان خرد را لختی بیگرگرانی بود با یزدی پاس سپرده دل بجدائی
نهادند چنان خواهش بود چندے از پردگیان همراه باشند لیکن دشواری راه و سرمای افزونی لختے
ازان باز میداشت شاهزاده سلطان سلیم را بشرف نگهی فرستادند آنروز کریوه نیز گذشته دائره شد
بامدادان از باد ناهنجار دائره برگرفتند دیگر روز نزد نوشهره سراپرده برافراختند درین روز شاهزاده باگروه
از راه هستی ویر بکشمیر درآمد و برنخال لختے بازگشت شد دشواری و برف آمودگی راه برگزارده و اندیشه
برون شد چون راه برنخال لختی آسان روانمودند رهایون یورش بدانسو فرا یافت روز یکشنبه
منزل شد میان راه پای تنگاور شهریار از جا رفت آن جهانسوار خود بجستی بر زمین گرفت بامدادان کریوه
برنخال گذشته نزد ناری برابری بارگاه والا برزدند درین روز نیز بدان سان بفرس و آگهی پاس
بیداری گرفت بیست و سوم که ساعت فرخنده بود سری بکر دار الملک کشمیر بقدسی قدوم روشنی
پذیرفت نهان راه پیش رفتگان فیروزی سپاه سجده نیایش بجا آوردند بیه غبارے که بروزگار آن گیتی
شده بود لفرمالیش والاسی و چهار کس در شد و اکثر پیکری می نشستند چندے دیگر تیزتری نشست تا آنکه آسیب
بن برکنده آمد و از آوازه آنکه گیتی خدیو بجا لشکری خرد و بزرگ فرمان داده که همه پراکنده بود و هیچ دهی
آبادی نداشت هر چند پیش رفتگان دلاسا نمودند باور نشان نمیشد و چون بسیج شاهنشاهی پیدائی
گرفت و مهرافزونی دلنشین آمد از دست آوارگی رو بشهر نهادند و از بخشایش گوناگون انشا آماده گشتند
کارشناسان راستی نقش هر سو نامزد شدند و مرگرفتن ناسپاسان در تاریخ فرماندهی شمروند چند بکشمیر مانده
شورش بود نمایا و افراه بر گرفتند حیدر عادل بیگی که با آئین قلندری دکن رویه شتافت و آنانکه از دوربینی
خویشتن را بر کناره گرفتند بلندپائی اندوختند جهان سالار نیایشهای بجا آورد و سپاس گزاری آماده
اساس برنهاد از سوانح فیروزمند شدن زین خان کوکه با آنکه شورشی برنشاسته بود از نهان بینی از بن شهر
بسواد بجور نامزد شد درین آشوب کشمیر افغانان تبه سگال ناسپاسی برخاستند چون در آنجا گزین سپاه
نبود الوس کلیانی و محمدزئی که پیوسته راه دو تنخواهی سپردی تاریکیان و یوسف زئی هماستان شدند
و بجا لشکری محمد قلی ترکمان که نزد بازرم بود و برنشستند تا به همگی آن دست چیرگی برگشایند تا آنکه کوکلتاش
در رسید هر گروهی از ناسپاسان که پیغوله در شد یوسف زئی با لختے تاریکی بسر گردگی و خندت علی بکهسار
بجور در آمد و جلالا ره و نژاد خود را همراه ساخته تیرا ره رفت بسیج آنکه وحدت علی ولایت که افران که پیوست
کاشغر ست بر گرفته نیاهی آماده گرداند و بر گاه از فیروزی چنود کار بسختی گراید خویشتن را بدانجا رساند
کوکه بهفتم امرداد از کریوه ملکهند بسواد در آمد و آن آباد جای دشوار گشا را بآسانی بر گرفت و از دره میدان

بجهوریشد تیره رایان بدگوهر بیرو ی آویزش در خود نیافتند ناگزیر بولایت کافران شتاب آوردند
و در اندک زمانی کهسار بیدل را از آن گروه برگرفتند خاور رویه او سواد با ختر سو گردید نور گل و شمائل
کاشغر و بدخشان بجنوب بجور و قلعهٔ چینکاری استوار کرده بنخوت فرو شی بر نشستند گوکه براندا ختن
اینان فراپیش نهاده و در ادمردان آزمون کار بدانسو شد تنزل بنزل قلعه ساخته گریوه می نوردید
بهرگاه شبخون آوردند زبان زده برگشتند آن قلعه را گرد برگرفت غزهٔ آبان بسرگ آویزش بر کشود و
هنگامهٔ ناسپاسان پراگندهٔ نهم گیهان خدیو با هنگ تماشا زار زعفران بکشتی بر نشست با مداد آن بدان
نشاط گاه عشرت اندوخت گلزاری بدین شادابی و نشاط بخت دیو پای کار آگهان جهان نورد
نشان ندهند اگرچه نیلوفر باند لیکن دل افروزی و شوق افزائی بگذارش در نگنجد بزم نشاط آراسته
گشت وایزدی نیض را در دیگر کشور ند هم در نوالا ملا حسین و حسوار توران در گذشت او را بلاهور
گذاشته بودند که بباز گشت آماده شود چون رایات همایون باز گرد و دستوری یابد اختلال بوی این
روز برنشاند و لفرمان والا نیز و بار او را بوطن گاه رسانید و همدرین روز خواجه شمس الدین بسجود قدسی آستان
سربلندی یافت او را از لاهور طلبیدند که کشمیر چندی بسجا العه باز گرد و بغمخواری و آبادی تهد دوازدهم
جشن دیوالی عشرت آوردند بحکم والا کشتیها کنار رودبار و بامها بچراغ آراستند و شگرف نمایشی بروی
کار آمد و همدرین روز جنت شمس چابک سواران مشکوی والا را در آمد و از بزرگان این سرزمین ست از دیرباز
این آرزو داشت درین هنگام سرفراز خواهش روائی برآمد و نیز برای رام ساختن بومیان دخت
مبارک خان و حسین چک را بشبستان شاهزادهٔ سلطان سلیم سپردند و همچنین برخی نزدیکان را
بدل گزین شوند با مسرت بخشیدند درین سال میرزا افتاد بزرگ پور میرزا حکیم سخت سزا یافت و بند آنگاه
زندان بر نشست از ناسپاسی خویشتن را بباده گساری داده بود و باد افراه او بسیاری رو آورد
و درین هنگام سیاهی در پیشگاه حضور آوردند هرچه نگارش یافتی برسیدن آب دانش از دست لشدی
و شگرف شگفت گزندی نرساندی شهریار دریافته کار آگهان را آموخت

مراجعت گیتی خداوند بسوی هندوستان پس از فراغ سیر کشمیر

از گزیدگی آب و هوا و سازگاری آن تقدسی مزاج و دید شگرفهای آفرینش سگالش آن بود که رسیدن عشرت
درین دیار کرده آید لیکن ازین رو که گران ارجی آذوق که و مه را بستوه داشت و سخت سرمائی این مرز
بیکرم سیرتان برفتی آرد و دشوار تر یابند کشور خدیو بسیج بیرون شدن فرمود و خواست که کشمیر را
میرزا یوسف خان بر دهد و در جمع آن باز سخن سر گشت از نیرنگی روزگار آنکه سیه کار قاضی علی فراهم

محمد صادق

آورده بود بدست آمد وگذارده راز دار میرزا آشکار شد وشرمندگی ناپذیرند وچهره برافروخت جهان
خداوندبدان بیشین آهنگ کشمیر خالصه فرموده سربراهی بخواجه شمس الدین سپرد و سه هزار سوار همراه ساخت
وچون قدسی خاطر ازان ملک اپرداخت بفراخی و فیروزمندی بیستم آبان کشتی سوار بهندوستان
رو نهادند و فیروزی سپاه از راه خشکی دران روز باندرکول گذار افتاد بنگاه میرزا حیدر بود والا عمارتی
از و یادگار بخواهشگری شاهزاده سلطان سلیم کشمیر در اقطاع میرزا یوسف خان داده آمد و بدانسو رخصت
برگرفت جاگیر هندوستان زعفران زار و ابریشم و جانور بخالصه بازگردید دیگر افزونی بخشش یافت
بیست وسوم بکون آله گذاره افتاد و از تماشای آن نگار آگهی برگرفتند فراخ آبگیریست که بدور
بیست کروه و دو بهشت دور شده بهندرشتا بد سلطان زین العابدین درمیان آن با هزاران
رنج سنگین صفه برساخته بدرازی صد و نوزده گز و بهنا هشتاد و دو برفراز آن گزین شاخها یادگار ازو
وبیش دیگر مرزبانان نشیمنها برافراخته هموار شده بود برخیزد و کشتی بطوفانی موج در شود امروز از دم
فراخی آب آرامش داشت و کمتر راه شگفت در گرفت بامدادان که والا بارگاه نزد باره موله
برافراختند تا آنکه دو ماه است پنج روزی برنگذرد که چندی دستوری هندنیا ند سپاه انبوهی بر
همان نمط بود گیتی خداوند از هفت چوکی برخی را بهرهی برگزیده دیگر کار آگهان جدا در هر جوی
نامزد گردانید که بدوری در خوریکی پس از دیگری روانه شود سوم آذر که دائره گذشت پکلی شد
همه شب بارش شد و گرد از دو برف بارید بپیشخانه نیارست رفت گیتی خداوند بسگالش منزل
گزیدن سواری فرمود و چون دلخواه جای بدست نیامد و بنه و بار را گذاشته با چندی سر در پی فراپیش
گرفته میانه راه برف و باران بریزش در آمد در وه پایگلی از مضافات پگلی برآسودند و زمانی دراز هر
هر طرف بارش بود و خرد و بزرگ در تماشا بود و پیشتر ازین بیکماه که سرما چیرگی داشت و هندیان از
برف ریز هراسان افسر خدیو را بر زبان رفت امید که چون همایون رایات از پگلی برگذارد و نشان
هندوستان نمودار گردد ریزش برف نشاط آورد و گرم سیرتان بسرآسیمگی در نشوند و تماشای آن
عشرت اندوزند که آدم پیدائی گرفت و چراغ رهنمونی برافروخته شد بامدادان هوا برگشود و ره نوردی
فراپیش گرفتند و دران روز بخواهش میرزا یوسف شاهرخ لختی در دستور که بنگاه اوست فرود آمدند
هفتم چنان تیز راندند که از راول پنڈی و رباط و تنگر کوٹ و کھنبه و سرای خسروه برگذشتند و دشوار
گریوه در نوردیده نزد سرای هر سحرگاه فراز کوهچه لختی برآسودند و درمیان راه صادق خان
بسجود نیایش سربلندی یافت و در آغاز یورش رنجور شده او را بلاهور بازگردانید چون نهی یافت

ره بکشمیر آوردنا گهان بدین سعادت کامروا آمدند و بابورا ئو با شاره باستان بوس والا فرخی اندوخت و دستوری یافته بودراجه مدهونکراین بوم نشین سالها آرمیدگی برآورد و نزد شاهزاده بمالوه برد و آن وحشیان هم ازان شرمساری برآمد و بیان ازین خیروانی نوازش تازه و جاتی یافته نیایش گری کیفند وراجه باسو بجوری بسیج همراهی داشت از سخت بیماری درگذشت ام ساه یورا و اورا با جین برد و از آنجا بدرگاه والا آورده نوازش یافت چون دائره صادق خان برپا بود آرزو کرد شهریار شب درینجا بگذرانند و چون شامگاه درآمد اورا دستوری دادند که آهسته از پی آید و تر و کوشش فراپیش گرفتند بزرگ شاهزاده و دیگر بندگان لا به نمودند که لختے لبکا هین برآسایند پذیرش یافت غبار زمیت و دوکروه در نوردیده شد هنگام ناگهانی بر هتاس که اغرق همایون در آنجا بود سایه عاطفت انداختند و گروه مردم تگاپوی کشمیر داشتند در راو به دولت کورنش رسیدند شاهزاده دانیال و سلطان خسرو نزد شهر بسجده نیایش پیشانے برافراختند

در تعریف آمدن جونه گده و متوجه شدن اولیای دولت و بسرآوردن مظفر

چون جونه گده کشایش یافت و بومیان لفرمان پذیری و لابه گری برنشستند کوکلتاش را دم و ری (ا) بکار آگهی همدوش گردانیده همگی همت بگرفتاری مظفر که خار بن فتنه بود برگماشت آن تباه اندیش ناکامی تن در داده بسیو آباد و بهل پناه برد او بزرگ ولایت بارست و پرستشکده دوارکا بدست آورد کوکلتاش نورنگ خان گوجرخان انور نظام الدین احمد با خواجه قادر قلی کوکه ساداتِ کبار میرزا قلی نعیل و دیگر سپاه را بدانسو فرستاد و خود بمصلحت بسیج گروهی فراهم آورد و گذاشته جانب دوارکا رسیدند و بی آویزش برگرفتند و در آنجا آگهی شد که مظفر در بیته بنگاه سیواست و در قصبه امره سنگرام تورش آن بومی چیره سری داد و قادر علی و چندے دران رستگاه گذاشته دولخت شدند نورنگ خان با بسیاری بمالش مظفر روآورد و نظام الدین احمد با خواجه و جوقی بهادران بدانسوی دیگر رفتند پایان روز به بنگاه او در رسیدند و ترک آویزش رفت لختے ازین پیشتر آوازه فیروزی سپاه آن بوم نشین را کالیوه ساخت آن شورش مایه را بازه وزاد و کشتی برنشاند و بجزیره که استواری کرده بود فرستاد و خود نیز از پی روانه شد تیز دستان فیروزمند در رسیدند از خون گرفتگی بازگردیده در آویختند از نشیب و فراز ناهنجار بهادران از بارگی فرود آمده بکارزار در شدند نورنگ خان برشته تماشاگر بود گروهی کم دانسته بدو در رسیدند بالهی تائید شرمسار برگشتند تا شام دست و گریبان بجنگ بودند درین روز خرد تیرے بدان شوریده رسید و بستی را

ست تیر و رایان بیراگ شدند و بسیاری را روزگار برآمد آنانکه مالش سنگ ایم فراپیش داشتند
تیره روی چیرگی برافروختند و بایزدی نیرو نسیم فیروزی بر طراوت دولت وزید و در هر دو جا فراوان
غنیمت برگرفتند و بر زبان این و آن افتاد مظفر در بیچ فرو شد او خود از سراسیمگی بیمار است بود بولایت
کچهه شتافت بهارا چار بچه کلان بران سرزمین او را به پیغوله بر نشاندیست و ششم آبان خان اعظم
از جونه گدهه رو بدانجا نهاد عبد الصمد پور خود را با برخی دلاور پیشتر روانه ساخت میر عبد الرزاق معموری
که بخشیگری آن ملک نامزد شده بود امروز پیوست نهم آذر پنجاه پنج کروه بده کوچ سپرده بموضع امران
که نداگان دار الملک ست رسید جام بفرزندان و خویشان آمده پیوست و پیمان نیاو بندگی
تازه استواری بخشید مرزبان کچهه کاردیدگان فرستاده بلابه گری درآمد و درآنکه سر بفرمان پذیری آرد
و پور خود را بپرستاری فرستد سخن برگذارد و گزارش افسانه بیراهی او بغنودگی سپرد و پناه سگالی بستاوری
به بنگاه شتافت و سپاه چونه گدهه خان و مان او یغمائی ساخت هر سه پور او را زندگی بسر آمد خان اعظم
از دوربینی خرم پور خود را با برخی دلاور بدان سو فرستاد و دوار موربی به پنج کوچ سی و یک کروه
در نوردید بموضع چار باره فرود آمد چون گفت آن بومی دران دو کارگر و نمک گرائید خواست اقطاع
او بجام بر دهانه دستان سرائی باز آمد و پیغام گزارد اگر قصبه موربی که از دیرباز نیاگان من داشتند
بجا دو برد هند مظفر را بسپرم دم پذیرفت بخواهش گری او چندی را از پیشین فرسخ فرستاد نامبرده
دمی بدانجا رسیدند گماشتگان بومی بدان شورش نایه رسانیدند که بهاره بدیدن می آید خود شوریده
گشته ببندیره برآمد و چون نزدیک رسید او را برگرفته باز گردیدند و آن شب به نوروی گذشت
بامدادان آن شولیده بتهانه خلاغانه پناه میدرشد و استره که با خود نهان داشتی بگلو راند و باد افراه
خود بدست خویشتن سرانجام داد همانا بدینچنین بود ورنه خان اعظم بی فرمان والا به نیستی سرانشان می
و اکثر در پیشگاه حضور می آوردند فزون مهربانی افسر خدیو جهان شکری او بر نمیبافت بلکن قطب الدین خان
سر از تن برگرفته برو ز نورنگ خان آویختند و نظام الدین احمد بدرگاه والا رد آورد

مراجعت فرمودن رایات همایون از کشمیر و در سند لشکر پرداختن

ایزد را سپاس که از نهان بینی جهان سالار بتازگی پرده برگرفت و که و مه را سرمایه رهنمائی
فرادست آمد درین بازگشت سگالش آن بود که چندے بکنار سند لشکر نشیند و نخجیر شکار
آن سرزمین نشاط برگرفته آید سپاه آنسو را نیرو برافزاید و سرتابان راه فرمان پذیری سپرند ازین رو
خواجه شمس الدین خافی برفت و روب نشیمنگاه اتک دستوری یافته بود و از انجا که دوربینی ...

ستاوده خوئی افسر خدیو پیوست و در رهتاس عنان کشیدند و از زین خان کوکلتاش و دیگر امرا که بهمالش تاریکیان نامزد بودند بدیدن پژوهی رفت و چون جانش بدانسو گزیدگی بگرفت دوم آذر لاهور سو خرامش رفت و بشانزده کوچ نوزدهم دی آن مصر اقبال را فرخی برافروزند گروها گروه مردم پذیره شدن سرمایهٔ نیکوری برگرفتند و نیاز افشانی را روز بازار شد از سر میگیر تا رهتاس صد و دوازده کروه و سی بانس و بهژده کوچ در نوشته آمد و تا لاهور صد و شصت و دو نیم کروه دو شانزده بانس بیسی و چهار سامر والا بهر سوده آمد و شمارهٔ ایزدی عنایت که درین یورش چهرهٔ دولت برافروخت جهانی برنشاط اندوزی برنشست و روزگار بکام بخشی برخاست و در نیولا بهدر پور راجه رام چند مرزبان تته بلند پایگی یافت پدر او را پرستاری حضور گذاشته بود و درین هنگام آگهی آمد بیست و هفتم شهریور در گذشت گیتی خداوند بیست و هفتم دی بهین پایهٔ راجگی برآورد و نوازش فرمودند آن آباد ملک فرستاد و درین روز خواجه سلیمان بخشی گجرات را بار داد و ندو پیشکش میرزا کوکه بنظر درآورد دوم بهمن آگهی آمد غازی خان قزوینی در بنگاله لشکر رو در گذ چهارم ماه میلی که مورچه نیاز ردی شورید بدنگهان را با چهار ده کس جان بسپرد از سوانح فرستادن لشکر بشمالی کوه چون بومیان بسرزمین سرکشی فرا پیش گرفتند و در یورش کشمیر همرهی نگزیدند شانزدهم گیتی خداوند از خواهش گری قلیچ خان پور او سیف الدوله دستوری داده و قاضی حسن را ابیاوری همراه گردانیدند اگرچه برخی بومی آمده دیدند لیکن لال دیو بزرگ جمو از عمالی برگذشت زینخان زنهار داده بدرگاه آورد و شمالی شورش فرونشست در نیولا لختی بنگاه راجه رام چند یغمائی شد از نامور بومیان اڈیسه است بروش ستاره کر بان پذیره شد پور خود را برستاری فرستاد راجه مانسنگ آمدن او را طلبگار شد سر باز زد راجه از قدر نشناسی نیک و شبهای او فراموشی داد جگت سنگ بیر شریف سرمدی میر قاسم بدخشی برخوردار ابو البقا محمود بیگ شاملو شهاب الدین دیوانه جوقی با آمیزهٔ او فرستاد و گرد شور سرکش برخاست رام چند قلعهٔ خورده کو استوارترین قلاع اوست در شد فیروزی سپاه نزد آن بنگاه ساخته بتاخت آن ملک پا افشرد و قلعه سهیال و کهارا گدهه و کالوپاره و کسهنا دیون گدهه و بهوتن مال و بسیاری آباد جا بدست آورد و ندا زین آگهی شهریار پایه شناس برآشفت و نکوهش فرمود راجه سپاه برگردانید و یورش برنشست رام چند از دیدهٔ پاسبانی افسر خدیو سگالش دیدن فرا پیش گرفت بیست و یکم بهمن براجه پیوست و فراوان بنه و بارگی برگرفت و از سوانح بی راهه گرفتن افغانان تیره رای چون سرتابان اڈیسه سر بفرمان در آوردند راجه از کاردانی خواجه سلیمان خواجه عثمان شیرخان هیبت خان را در قلیقه آباد تیول بر داد و طاهر خان و خواجه باقر انصاری را بهمرهی برگیرند و از کم بینی و هرزه درائی خامکاران جاگیر ایشان برگرفته برخود و طلبید از بیداد ستی و بیمناکی ورش ندو فتنه افزائی را

دست آویز رہائی اندیشیدند بیست و ہفتم نزد کرکور پور با قربانیلی چند با قطاع خویش پیرفت آن گروه بیا
پیش پرده آزرم بردریده دست تاراج کشودند و چنین کناره گرفت اگرچه بهارخان توکک خان فرخ خان
با قرم مردم سعید خان بیچاره گری فراهم آمدند لیکن از کم یاوری همت دل بآویزه برنهادند را جه پور نور
همت سنگه را با فوج روانه ساخت افغانان غنوده سخت تاراج کنان به بید رسنگانور رفتند
و چون دستی نیارستند یافت ناکام به بسته بنگاه چاندرای روآوردند امرای از جهان آباد
نکاجتی رونهاد همت سنگه نخست پیشتر رفته بازگردید چون نزدیک بدان یورت رسیدند چاندرای
نگفت پدر در پیچ گرفتن شد و از خام دوستی خود را در باخت چون دلاور سلیمان و عثمان در چهار
گروهی دائره گرفتند طرح مهمانی انداخت غره اسفندارمذ دوری تحسین به بنگاه او شتافتند دلاور
چون بکار سے برخاست دستگیر گردانیدند سلیمان ازین آگهی بشمشیر درآمد و مردم را پراگنده ساخت
سه کس را جان بشکرده خود را بدروازه قلعه رسانید چندے را پیوند زندگانی گسیخته بمردانگی برون شد
در راه برخے پیوستند فراز اسپ برشده منزل گام فراخ برزد چاندرای از پے برآمد عثمان
ازین آگهی بیاوری روانه شد و در راه سلیمان گرفتاری دلاور و رہائی خویش درآمدن غنیم برگذارد
ناگزیر دل بفرو شدن برنهادند و هنگامه آویزش گرمی پذیرفت نوکران بومی که بیشتر افغان بود از
بیوفائی بدان گرد پیوستند و روزگار او بسر آمد یغما برگرفته روبهان قلعه نهادند درونیان چاندرای
پنداشته دروازه برکشودند و بدین نشگرفکاری دست چیرگی برکشودند با فسانه سرائی عیسی زمیندار بنیا
بردند و قلعه و ولایت را بکیداراز رائی پدر چاندرای سپردند در سنولا قلعه بانور کشوده آمد میان اودیسه
و تلنگانه است فوجی بتازش آن کمتر کوششی برگرفت راجه مان سنگه او را برام چند داد از سوانح بیوگانی
جشن شاهزاده سلطان سلیم میخان که دیگران راز ناشوئی پیوند جز نیکی نسپرده بزرگان والادستگاه
را افزایش آن ناگزیر منزل آبادی فروغ دیگر گیرد و فراوان کس را دست آویز پناه آماده گردد ما
با بزرگی نهاد گزین خوہان نوبر روزگار باشد سرآغاز این نوبهار کدبانوی عصمت گلرخ بیگم فرزند میرزا
کامران آرزو کرد که دخت او بحبالهٔ منتسبان مهین پور شاهنشاهی درآید شهریار پایه شناس بپذیرفت
بزم نشاط پیرایش گرفت رسوم نثار و ساچق را آئین دیگر برنهادند شب هفتم اسفندارمذ پیوند عالم
بقدسی منزل مریم مکانی انجمن برساخت و بفرخنده ساعت پیوند یگانگی بربستند و بمشکوی دولت بردند
بیست و سوم در برون روز کامگار خان سپری شد و لیس ماندگان خسروانی نوازش برآسودند

آغاز سال سی و هشتم حضرت اقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر دی بهشت از دور چهارم

[illegible marginal notes]

شب یکشنبه هفدهم جمادی الاخری هزار و یک هلالی پس از سه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه روشنی افزای صورت و معنی ببرج حمل پرتو انداخت افسردگان خاکی را افلاک سنوق هم آغوش شد درستان سرا با آسمان همرنگی آمدند

نظم

دست صبا برفروخت شعلهٔ نوبهار را	شعله داری گرفت کنگرهٔ شاخسار را
گشت نسیم هوا باد خاک سبزپوش	گشت نیستان برو هر حرف تیز خوار

گیتی خدیو باوری نوبهار برنشست و دولتخانه را مایه ده فروردین برساخت و تا شرق هر روز والا جشنی پیرایه گرفت و کامروائی که و مه چهره برافروخت هشتم فروردین خانخانان از سند آمد و بسجود نیایش سربلندی یافت میرزا جانی بدولت بار نشاط اندوخت جبین نیایش بر زمین برنهاد و تارک سخنوری بآسمان برافراخت فیروزی سپاه پس از آشتی ته قصبهٔ سن بیست کروهی سهوان بنگاه ساخت چون هنگام بارش ابر آمد انتظار آمدن میرزا و روان شدن بدرگاه والا میبردند ناگاه پیغام رسید چون لختی پریشانی روداده و دراز راهی در پیش و پس از گرفتن محصول خریف رو بدرگاه والا خواهد نهاد و نیز پیمان بود که این روی سهوان بجا بازگذارند و هنوز برون کوت و بلاکندی بگذاشته اند و لیای دولت آمده را نگاهداشته نیز دستی فرا پیش گرفتند شاه بیگ خان غازی خان پاشت بهادر قوم خواجه خضری و برخی بهادران از آب سند گذشته براه خشکی ته سیور روانه شدند بختیار بیگ محمد خان نیازی بهادر خان تورهدار خواجه مقیم بخشی علی مردان بهادر و خواجه حسام الدین سالار بیگ سرمدی مبارز بیگ سبحان قلی تاج خان نورالدین سدم بیگ و قومی دیگر بیگ بکی عرابه و بانوره گزیدند شیر خان خویگان لنگاهان و دوده بیگ علی آقا و چندی کنار دریا بامی سمت در راه نهادند و قرار یافت هر سه فوج از یکدیگر آگاه بوده راه بسپرند و بتیز دستی نصرپور را که میان جای نگاشت بدست آورند کلی بسیج آنکه میرزا بارش در گاه نیشکند و پس از روزی چند خانخانان ایلچی را گرانبار اندرز بشتاد و خود نیز از پی درآمد و فوجها بر نصرپور چیره دستی یافت میرزا از ته برآمده سه کروهی منزل داشت بدان آهنج که آفتاب با چه سیار را استوار گرداند چون خانخانان بنصرپور رسید آن سه فوج را برهمان نمط پیشتر روانه ساخت تا بدستان نزدار دوی میرزا دست تاخت برگشادند و چندین ارغونیان نیز پیوستند میرزا بلابه گری درآمد و کاردیدگان فرستاد و از پیمان شکنی باز پرسیده و پاسخ دادند عهد ما سستی برنتابد و اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر نیست لیکن چنان شنوده شد فرنگی سپاه هرمز بارش این سرزمین وارد از بیم و پورش بندر لاهری در پیش است و لغار ایورش برگزارده برگرفته باز فرستادند خانخانان نیز پیوسته بپیام یکجهتی گرم خونیها نموده هم آمان پیشین سال سوار یکدیگر را دیدند از دوربینی خانخانان شهر ته روان شد بظاهر آهنگ سیر آنجا بود و لیکن همگی اندیشه آنکه پایان آب برگیرند و دگرگونگی در خاطر ارغونیان

را و نیابد چون بختے بدانسو رفت خاطر فراهم آمد برگزارد چون پیوند دوستی شد سزاوار آنست نوازش بیش
آمده و نزدیک است جای سخن نماند و یافه درایان زبان بکنج خموشی درکشند میرزا ناگزیر پذیرفت بجگی ملک انیز
سپاه باز گذاشت و در سامان رفتن والا درگاه شد خانخانان پس از سیر ته بند رلاهری رفت شاه بیگ
بختیار بیگ فریدون برلاس و برخے کارآگهان را رخصت کرد که با میرزا روانه پیش گروند و چون
در ته گذاشته براه خشکی باز گردید و نزدیک باغ فتح خود بر پیوست بیست و نهم بهمن سید بهاء الدین حسن خان
محمد خان خواجه مقیم بخشی بهادر بیگ مبارز بیگ سالار بیگ محمد زمان بدخشی نور محمد خواجه خضری خاکی
گلیان خویگان دولت خان و بسیارے بران ملک نهانی گذاشته با میرزا روانه درگاه شد و میرزا
خواستند که اهل و عیال را در ته بگذارد و نپذیرفت و زن و فرزند و خود و نوکر را از راه دریا و خشکی راهی ساخته
و خود همراه خانخانان تیزروی میان در انگیخت و آستان بوس کام دل برگرفت شاه بیگ خان میرزا
فریدون برلاس چالش بیگ بختیار بیگ قرا بیگ شیر خان علی مردان بهادر سرمدی بهادر خان قورداز
میرزا حسام الدین شمشیر عرب سید درویش پیکر یزدی تاج خان و از اعیان ته شاه قاسم ارغون خسرو چاپ خان
اهل رستم سیف الله عرب کوکه ندیم کوکه بدولت باز رسیدند و هریک بخسروانی نوازش سربلندی یافت
میرزا جانی پور پاینده محمد بن میرزا باقی ابن میرزا عیسی بن عبد العلی بن عبد الخالق از نژاد سنگل بیگ ترخانان
چون پدر او ایکو مردرا ویره بتقمین خان جان بسنجی مردانه برفشاند صاحبقرانی در خردسالی برنواخت و
بپایه ترخانی برآورد و دو سه چهار پشت بارغون خان بن اباغا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان
میرسد فرمان روایان والاگهر از چندے بندگان سعادت سرشت برخے کن مکن برگرفتی و بدان نام
روشناس گردانیدے ترخان صاحبقرانی چنان بود که جایگزشان او را از هیچ جا باز نداشتی و تا نه گناه از
دو فرزندان باز پرسیدی قاآن بزرگ چنگیز خان قشلیق و باتا را بپاداش آنکه از غنیم آگهی داده بودند بدان
پایه نوازش فرمود و از عاطفت فزونی از بار فرمایش نیز سبکدوش گردانید و از لغامی او شمشاق
بخش بدو باز گذاشتند و برخے ترخان را بهفت چیز سربلندی گردانیدے طبل تومان توغ نقاره
دو کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چه توغ قور او تیر برداوند آئین مغل آنست که جز فرمانروا
ترکش هیچ یک بر دمی دست نگیرند شکار کنان گاو آویز فرق باشد و هرگاه که بداسجا در شود تن نوکر گاه
بزرگ الوس خود باشد در سر دیوان امرا از هردو سوی او کماندار می دور تر نشینند چون بوجانی ...
بولاجی را بدین نوازش سر بر افراخت داد و ستد تا نهزار می نیز برای او باز کرد و را از فرزندان او تا نه شکم
باز خواست نباشد و چون گناه از نه برگذرد دو بیانه پرس درآید و دریا داش چون بر اسب لقر و دو سا

برنشانند ته پای اسپ سفید نهد اندازند گزارش او را یکی از بزرگان برلاس عرضه دارد و پاسخ را یکی
از سران از کیوت بدو باز رساند پیش شهرگ او بگشایند و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا کار او بانجام
رسد آنگاه از پیشگاه حضور برآورده بسوگواری برنشیند خضر خواجه امیر خدای داد را بدان پایه برآورد
و سه دیگر برافزود و روزبوسی که همگی بزرگان پیاده باشند و یک تن سوار نیا دل فرمان روا سواره مردم را
بهنجار دارد ساز و برگ سواری هنگامه را بیاراید و چنان در آن بزم شاد کامی به انبساطی کار کند یکی
پیاله فرو داشته باشد از دست چپ آن بر ساغر بدانسان دارند و مهر آویز بر روی فرامین باشد
لیکن سکه فرمان روا بر سر آخرین سطر بود و از و در پایان آن همگی نوازشها اگر از روی فهمیدگی بود رضامند
جهان آفرین را همدوش و آنکه تا نه گناه هرگونه که باشد نپرسند همانا بشایستگی پیوندی ندارد و اگر بزرگان
دور بینان باز نمون فرا گرفته باشند که از و نکوهیده کاری سر بر زند و برای سرفرازی چنین حکم رفته باشد
سخنی گنجائی دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آینده دانی کرامت فرموده باشد
سخن کجا بود برای شادابی کجا کشید **بیت** چه میگفتم سخن محمل کجا راندم کجا رفتم و رخت اکجا نهادم
میر عبد العلی نزد سلطان محمود میرزا پور سلطان ابو سعید میرزا بوالاپایگی رسیده
و از اینجا بنگاره است شیبک خان اوزبک پیش او می بود چون بسلطنت گرائید از تیره رائی خدیو خود را
با پنج پسر از هم گذراند سرمایه جاوید یافت فراهم آورد و میرزا خیبی شش ماهه بود و الوس ارغون از
باسیری ماوراء النهر را گذاشته بخراسان آمد میر ذو النون بیگ ارغون نزد سلطان حسین میرزا
بزرگ بود و قندهار و شتیان و زمینداوری را داد و با قطاع چون بدیع الزمان میرزا بدگوهری
از سلطان حسین میرزا روبرتافت میر ذو النون با او همراه شد و رخت خود بدو داد چون روزگار
سلطان حسین میرزا سپری شد و دو پور او بدیع الزمان و مظفر میرزا یکسر برآراستند و پراگندگی در آن
دیار راه یافت شیبک خان باویزه آمد میر ذو النون در پیکار او فرو شد شاه بیگ پور او قندهار را
نگاه داشت فردوس مکانی را از کابل برخواند که در خدمت بوده بخراسان رود چون نزدیک رسیدند
باویزه در آمد و لشکر آویزش شکست یافت و قندهار را نهاد و خته سالیان از دست رفت فردوس
ناصر میرزا گذاشته بکابل برگشت برهنمونی مقیم برادر شاه بیگ شیبک خان بقندهار آمد و ناصر میرزا
بگزین روش پایداری نمود چون شورش خراسان بلند آوازه شد باشتی بازگردید و پس از چندی
ناصر میرزا قندهار را بی جهت گذاشته بکابل رفت شاه بیگ تیزدستی نموده برگرفت و چون شیبکخان
در آویزه شاه اسمعیل صفوی بیاد افراه خداوند گیتی رسید شاه بیگ بطلب شاه بهری رفت و بزندانی شد

ج سوم ۱۳۱۴

سنبل نام غلامی از تنگذاتی و حقیقت منشی با چهل سره مرد ارغون پیمان بر بست و بجسارت رفته
باز بدکانی فرایش گرفت و دکان چند بر آراست و نخجسته روشها بهانهٔ خبر رسانیدن بزندان ستمدیدگان
و نخجسته کاری راز بر گذاردی شاه بیگ بگر بندیان را بخود یاور گردانید آن وفاکیش کارآگاه تکاوران
تنومند چنگ بدست آورده واژگون نعل بر زده شبی وارو ی بیهوشی بخورد نگاهبانان داده از زندان
برآورد دوانه خرد رهنمونی تتهٔ هار آمد و پس از چندی فردوس مکانی بنازش بیکار او رفت و درخود پرو
نمدیده بقلعه درشد و پس از دو سال باآشتی برگرفتند و او بسوی و شال رفته در کمین میبود و از انجا
بسهوان آمد و از جام بنده که از الوس جادون بود بر همه زبان زد روزگار سیوستان برگرفت و در
زمان پور او جام فیروز بر تهاهین سند چیره دستی یافت و ملتان را از بنگاهان بدست آورد و چون
رخت هستی بربست میرزا شاه حسن پور او جانشین شد جنت آشیانی دران ناکامی بسر وقت او رسید و
از خرد غنودگی بستیزه در آمد چنانچه لختی در نخستین دفتر گذارش یافت از باد افراه تباه کاری سررشته
شناسائی از دست داده نیکوخواه از بد اندیش نشناختی و عیار نیکوئی بجرب زبانی و حرف سرائی گرفتی
پیوسته شش ماه پایان آب شدی و شش ماه بالا رویه شتافتی دران هنگام که بهکر رویه رفت
کبیک و میر شاهم و کوچک که در الوس ارغون نام بودند میرزا عیسی را که در پیشین زمان بزرگی الوس
در نیاکان او بر داشتند و تعلق آباد و تته برگرفت میرزا شاه حسن ازین آگهی بهکر نا رسیده برگردید
و بیاوری سلطان محمود کوکلتاش او که ایالت بهکر داشت نزدیک کوه هفت دختر رود بار برزد
داده بآویزه نشست و شش ماه پیکار گشتی درمیان بود و از بدگوهری سلطان محمود آشتی گو نه
کردند و ملک تته پنج حصه شد و سه بخش بمیرزا عیسی باز گردید و دو بمیرزا شاه حسن و پس آن ناسپاس
شراب را از خداوند خویش که با آن جود دست باز گرفت دران سال که جنت آشیانی بعلوی سرا
خرامید درگذشت و همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید چون پیمانهٔ هستی پر شد او میرزا باقی
جانشین گشت سودائی بر مزاج او چیرگی یافت سی قبضه شمشیر بدیوار بند کرد و نوک آنرا بر شکم
خلانده فرو شد ارغونیان بر سر او میرزا پاینده که بیغوله دوست و دیوانه وش بود نام برنهادند
و کار ملک بمیرزا جانی بیگ پور او گرائید پیشین آن ربوده خاموش رخت از دنیا بر داشت برای
سخن شادابی لختی بهنجار رفت و باز بهمان راستی داستان که پایان منشار میگرآید پانزدهم
فروردین شاهم خان جلائر و قاسم خان تمکین از بتول آمده دولت بار یافتند و بخسروانی نوازش
سر برافراختند و لایت تته در اقطاع میرزا شاهرخ دادند میرزا جانی بیگ را منصب سه هزاری

ج سوم

وصوبهٔ ملتان عنایت شد و هر کدام از خدمت گزینان سند پاداش نیکوکاری برگرفت شاه‌بیگ‌خان
دو هزاری پانصدی و سید بهاء الدین هزاری و همچنین هر یکی در خور نوازش یافت درین سال میرزا
کیقباد را که بزندانی دبستان آگهی می‌آموخت رهائی شد از سوانح رفتن میرزا کوکه بحجاز از دیرباز
و اهمه بر وی چیره دستی داشت و چنان پنداشتی که دیهیم خدای ازو دلگرانی دارد و نوازش را نکوهش
برگرفتی درین هنگام که نیکو پرستاری ننمود از بیرون بپیشگاه حضور برخواندند کهن سودا برجوشید
و نا درست اندیشها فرو رفت همت یاوری که وارهی خیال را داغ شمرده رو بدرگاه آورد نفروغ شناسائی
که چاره‌سازی کج اندیش گردد نورنگ خان گوجر خان خواجه اشرف و بسیاری شاهی بندگان را رخصت
جاگیر داد خود بسومنات روان شد و بداسیا رسیده دوارکا سو بازگردید که برسم پخته‌کاران راه غربت
گزینند و سر بسته راز در پیش چندین دمسازان بر گشود و بپور بندر شتافت و آن معموره ایست کنار شور دریا
سنگین حصار و بیشتر دیوار خانه از سنگ و از انجا بجگلوت شد چنان وانمود که گشایش دیو بندر رهنمون است
و از همگی بنادر گجرات کم آبادی دیوار آنست اندیشه بازرگان باز داشت گروه برسالستوه آمده باشتی گرایید
و پنهان شد چهار الغی کوکلتاش که پیوسته در دیو برآیند امسال نیمه بر سازند و نیمه دیگر هر جا که خداوند آن
خواهد برآموده گردد و ده هزار محمودی از خرج آن باز نخواهند و در آیند و هر جا که خواهد رود و هیچکس را بدو
بازخواستی نباشد و برای غلط اندازی بجام بهاء نوشت که از راه بندر بدرگاه والا می‌شتابد آماده همرهی باشید
و آن راه را منزل بمنزل برنوشت و آب و آذوق را اندازه برگرفت چون بمیش سومنات رسید
میر عبد الرزاق بخشی و سید بایزید را پابند گردانید تا به پیمان بسته از رفتن باز ندارند پانزدهم
فروردین از بندر بلاول که نزدیک سومنات است بجهاز الهی در آمده شش پسر خرم انور عبد الله
عبد اللطیف مرتضی عبد الغفور و شش دختر با مکان ایشان را بکشتی در آورد و خواجه بابا حافظ عبد الرحمن
ملا یوسف حکیم مسعود محمد حسین قاسم علی و جز آن تا صد کس همراه گرفت شب لنگر برداشته از قبلهٔ امید
دوری جست گیتی خداوند ازین آگهی بر کج بینی و تیره رائی او بخشود رستگاری و راه یابی او از ایزد درخواست
و بر قدسی زبان رفت هرگاه با جهود و نصاری و دیگر مردم راه آشتی سپرد چگونه با زار پروردگان خویش
بر خیزد عزیز را چنان دوست اگر بیارش تا کج نماید با جز نیکوئی بر سگالیم و اگر نام او را در رنج دوری
کارسپری شد رهائی او از سختی روزگار دشوار نماید و در سر زد از کرده پشیمان گردد و فرمودند پیشتر ازین ما
میرزا بحضور آمده تا آگاه شدن کاسهٔ آب آمد و بگرد سر من گردانید بر آشامید چون پژوهش رفت
پاسخ داد آن شب چنان بخواب نمودند که نا ملائمی بر روزگار شاهنشاهی راه یافته بخویشتن برگرفتم

هما نا پورخود را در پیکر من دیده بود فرزندان و منسوبان او که بدر از اندیشه آئیمه سر بود ندبخسروانی
نوازش نشاط اند وختند شمسی بزرگ پور او را بهزاری سرفراز گردانیدند و شادمان دیگر را بانصدی
و آباد جاتگیر مرحمت شد از : ید مهربانیها زندگانی یافتند و از کردار بد ربشر مساری بر نشستند از
سوانح بازگردیدن مرزبانی گجرات بشاهزاده سلطان مراد چون میرزا کوکه براه نافرمانی سپرد و آن ملک
بی پاسبان ماند و هم ارادی بهشت بدان نونهال اقبال فرمان شد که کاردیدگان سپر چشم فرستاده آنرا
امدادگری خویش برگیرد و چون با سدار مالوه برسد آنرا بدو سپرده بآن دیار شتابد بیست و هشتم یادگار
حکمت پژوهان ملک الشعرا شیخ فیضی از دکن بازگردید و پس از یکسال و هشت ماه و چهارده روز بسجود آن
آستان فرخی برگرفت و بگوناگون نوازش سر برافراخت او بد خشوری رفته بود و برهان از بدمستی خود کامی
اندرز پذیر نشد و نا درخور پیشکش فرستاده سرمایهٔ زیان زدگی فراهم آورد راجه علی خان نخست فرموده بوشید
او دخت خود را با گزین عروسی رخت بنجواستگاری بزرگ شاهزاده فرستاده از سوانح کشایش کتال چون
زین خان کوکه قلعهٔ چنگاری برکشود و بقلعهٔ فتح آباد که در بجور آهسایش نهاده بود برنشست مبارکخان جلالخان
و برخی سپاه را بدیدبانی سواد فرستاد و درین هنگام نگاهبانی آنروی سند تا هندوکوه بدو بازگردید
و اقطاع داران آنجا بیاوری نام زد گشتند بکندن خار بن نارنگمان دست برکشود و بتیرآه روآورد
قاسم خان نزد جلال آباد جریده آمد و بزم یکجهتی آراسته قرار داد که او از راه بازاره بکهسار درشود و لشکر
بنگش از انسو در آید کوکه از هم گذر بدین سگالش بکابل بازگردید نزد کلیانی آصف خان از بنگش آمد
و همرهی برگردید و در بگرام خواجه شمس الدین و دیگر امرا که از درگاه دستوری یافته بودند بپیوستند کوکه
دران بنگاه ساخت قاسم خان سپاه کابل را سر کرده از راه بارزک به تیرآه درآمد و یاران را که
از سران افریدی بود در آویزش کار سپری شد و با آنکه دیگر سپاه نرسیده بود الوس آفریدی
و اورک زئی لابه گری فرابیش گرفت و بفرمان پذیری تن در داده چندین بیرغمال سپرد جلاله تیرآه
گذاشته رو بولایت کافران نهاد و دران هنگام که کوکه قلعهٔ چنگاری برگرفته بازگردید حدت
خویش او بیاوری یوسف زئی بر قلعهٔ کتال و برخی ولایت کافران چیرگی یافته بود قاسم خان را
در جلال آباد محمد قلی و حمزه بیگ و اتالیق را در بگرام گذاشت آصف خان و خواجه شمس الدین
و سعید خان گکر و تخته بیگ و برخی راهمراه گرفته بدانسو ره نورد ید پیشتر از آنکه تاریکی غنوده بخت
از آب کابل بگذرد و فیروزی سپاه برگذشته راه گرفت ناکام بکهسار تیرآه بازگردید برخی راسگالش
آن بود که بهمالش آن کوشش رود کوکه تا شش برگشت بو میان تیرآه فرمان پذیری فرابیش گرفته اند

همانا بدان چاره و نیاید و سر بآوارگی برنهد اکنون همگی یارش بران شود که وحدت علی از پا درآید پیش ازانکه
درین کهسار دشوارگذار را استوار کند. بآسانی ازو خاطر وا پرداخته آید همه را دلپسند آمد میرتال گذشته
از راه شاهزادی بکافرنوم درآمدند و نزد موضع کندی کهار از دریای چیور که پهنای آن هفتاد گز بیش
نبود و تند رو و تازگی پل بسته برگذشتند تاریکیان هنگام برگذشتن برشکسته بودند خواجه شمس الدین را
بپاسبانی پل و ایمنی راه گذاشتند بهفده منزل نشیب و فراز درنوردیده کوتل بزرگ هشت کروهی غنیم رسید قدر
وا و قلعهٔ کتشال استوار کرده نخوت آرا بود. نیمه راه بدان تنگی و ناهمواری که یک سوار بدشواری گذشتی
و چهار کروه تیغه بوده جای تنگ جبین کرده یارش بپیکار داشتند ششم خرداد که با چندی پیش رفت
در پژوهش فرنگاه بود تخته بیگ سعید خان حیدر علی عرب و دیگر رادمردان هراول را پیشتر فرستادند که
گزین جای گرفته بنشینند دست بآرایش نیالایند افغانان بر سر آن گروه هجوم آوردند و ناگزیر آوردگاه
فروغ دلاوری برگرفت غنیم را چهار بار برداشتند کوکه ازین آگهی بهمان اندک مردم پیوست اداهای
کرناول بای داوکان هراول را انجود آورد و بسیاری جا گذاشته بودند تخته بیگ سعید خان حیدر علی
عرب با چندین پا از میدان بیرون نهاده گرم پیکار بودند از رسیدن کوکلتاش جانفشانی و جانستانی از
سر گرفتند و دلیران آزمونکار از پی هم رسیده بآویزه می پرداختند نخست اصفهان خود را بچستی و چالاکی رسانید
از تنگی دیگری سه پهر آویزش بر چیره دستی شگفت می افزود ناگاه وحدت علی از تیغه نیارست برآمد تا گروهی
انبوه بژرف نشینی فرو شد و بایزدی تائید هنگامهٔ غنیم پراگند و فیروزی دلها را نیایش آورد قلعه کشادل
و بسیاری آبادیها بدست درآمد و نیالشگری را روز بازار شد و بسیاری بدگوهران بکوه بزرگ رسیده فرود
آمدن گرفتند این کوهسار داروغه نشین مرزبان کاشغر است و همه سال برف آمود باشد تیزدستان
از پی رفته فراوان مرد و زن به بند کشیدند و بسیاری سران کافر پیوسته بسپاس گزاری درآمدند و ناکامی
افغانان کوشش نمودند برخی بسوی چغان سرا بدخشان رو به شدند که دریای چیور گذاشته بدیگر کافر
زمین پناه برند جوقی از فیروزی سپاه بتیزدستی پل آنسو برشکستند ناگزیر سران یوسف زئی حاتم بابا علی
هندال شیخ حسین قاسم خان و چندی دیگر زنهار دیدند وصیت علی را نیز از آمدن گریز نماند از غنیم چهارصد
کس را روزگار بسرآمد و هفت هزار کس گرفتار شد و ازین سو سی کس به نیکنامی رخت هستی بربست صد و
پنجاه کس را شگرف زخمها غازهٔ روشنائی گشت و تا کاشغر و بدخشان برگرفتند درینولا شهباز خان
رهائی یافت از کامروائی گوهر هوشمندی نخستین نگرانید شهریار مهربان دل او را بدبستان پندپذیری نشاند
و چون شان آموزش پیدائی گرفت و پس از نود سال و چیزے بیست و چهارم خرداد برنواختند سی ام شیر بیگ

نواحی هاشمی از بنگاله رسید و صد و بیست و هشت فیل و دیگر کالا که در کشایش اوڑیسه راجه مانسنگه گرفته بود
بهمایون نظر درآورد و درینولا نعیب خان بهمایون عرض رسانید قاضی عیسی عم من دخت خود راند از آن
حضرت کرده بود و از دیر باز آن پرده نشین پارسائی بدان آرزو بسر می برد گیتی خداوند با آنکه درین هنگام کتر
بدین پرداز دپذیرش فرمود و دوازدهم تیر بالش خانه نعیب خان بآئین بزرگان آن پاکدامن را برگرفتند
و کهن آرزوی نیکوان برآمد درین روز موته راجه دستوری سروهی یافت تا بوی آنجا را الفرمان پذیری درآرد
ورنه با وافراه سرتابی آماده گرداند از سوانح فرستادن صادق خان با تالیقی شاهزاده سلطان مراد چون
اسمعیل قلی خان بدین کار نیارست نیک پرداخت سیزدهم ملوین والا پایه برآورده رخصت فرمودند بکار
آگهی او مهمات آنسو بشائستگی گرائید دوازدهم امرداد گیتی خداوند بخانه رای رایسنگه سایه مهر بگسترد و لادیز
پرستش در داد و رام هم شد دو ستدار دخت او پور راجه رامچند داشت چون راجه را روزگار بسر آمد او را
نواخته بدان بوم فرستادند در راه از سنگاسن افتاد و بیچاره گری خون گرفت از شست و ششم تا بهنگام
تزو شگاه در قصبه کهور جاده در گذشت ازین آگهی دخت رای بسیج سوختن در مهر گرفت از خرد سالی فرزندان
از آن سگالش باز آوردند از سوانح باز گردیدن ملک تته بمیرزا جانی بیگ اگرچه شهریار دوربین بشائستگی
از پیشانی میرزا برخوانده بسیج آن داشت از واگونه باشند بندگان لختی بدرنگ کشید درینولا آگهی آمد که
الوس ارغون تا ده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه می آیند و از ملک رفتگی کشتیبان و خدمت گزاران باز مانده اند
وخود با بدست و دندان میکشند افسر خدیو را مهربانی بجوش آمد شقه هم میرزا بدان والا نوازش کام دل
برگرفت و هر چند برخی نزدیکان باز داشتن بآئین سخت کاران گزارش نمودند سود مند نیامد بندر لاهری
بخالصه باز گردید و سیوستان را که نخست پیشکش کرده بود جاگیر بختیار بیگ و چندی شد آینده کام
درمانده تازه جانی یافته از نزدیک بهکر بازگردیدند بیستم زین خان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی
برافروخت چون کشاول و آن نواحی برگرفت و همگی سرتابان بدست درآورد و سران کافر را بدلدهی آباد
گردانید و دل از آن سرزمین واپرداخته بازگردید میان راه آگهی شد جلاله بدو منزلی رسیده همانا از شنید
فیروزمندی و گرفتاری وحدت علی بازگشته به تیراه می شتابد کوکه بدان شد گروهی بپاسبانی اردو گذاشته
تیزروی فرا پیش گیرد پاسخی سپاه بدانسو فرستاد از ناشناسائی همرهان هیچ یک بگرد نیامد و نزد جبونه رش
شد جلاله از نزدیکی سپکندر روه راهها برگرفته در پژوهش او برنشستند و از خوابناکی برخی شبی از نواحی باره
برگذشت کوکه چندی از نوکران خود را بسرگردگی طالب بیگ بدخشی از پی فرستاد و باندک کس
پیوست و جان و ربا خت پایان روز که آن تیره روز بکوه برشده بود خود با چندی رسید و آن بدگوهر

بسخت‌کاوی تیره‌رایان روآورد و بوم‌نشینان چون بر غمال سپرده بودند راه نیافت سراسیمه وابکان کرم‌رفت اگرچه بکرام آمد و اندیشه درشدن آن کهسار داشت درین هنگام فرمان طلب رسید و راه قدسی آستان فرا پیش گرفت و دران سال کامیاب خواهش آمد آصف خان و خواجه شمس الدین و برخی از همراهان او سعادت باریافتند و هر یکی بشاهی نوازش سربلندی شد از سوانح شستن نگارنده نگرف نامه بزورِ دل‌آهنگی پایان بیست و چهارم موافق یکشنبه هفدهم ذیقعده گرامی پدر آستاد روزگار رهنمون کارآگاه رخت بعلوی عالم کشید و نبلی بگردون برآمد و پس از یازده روز از بن پنجی سرادل برگرفت خرد بسوگواری برخاست و دانش بسیه روز بیکسی بنشست نظم

امام عالم و حق منظر اوستاد کل	اگر در نظم و گر نثر با عقل کل مساوی	و در قصد بونصر رفت و بوعلی او بد عمل	ابی ار وقفها در نه کان نکوتر
گهی با مجلس شاهیان کردی بیر گوئی	گهی با موکب اشتر قیان کردی تکلف	مباهات از وجود کامل او بود دوران را	امد وسال جلال الدین محمد اکبر شاه

در عقلی و نقلی دانائی والاپایه داشت گزارش حکیم و متکلم و صوفی و برهیچ مذهب بر زبان و هر گونه شناخت را از همین روزگار برگرفته بمعنوی جمال پردگی دانش آراسته خلوت و در انجمن داشتی رسوم زمانیان وا هل بر بالاوری ننگرفت بینش نظرونالهٔ درانیدی و کالای خویش را با بازار بر دوی حالت نفروختی و حیلت ندانستی و بر تکیهٔ دنیا دل و نیستی دلیل پژوهی او بزرگ را از خرد باز نشناختی از کار آگهی با دل گرفتگی راه مدارا سپردی حق را از توانا باز نداشتی و در اندر گزارشی پایان زندگی بخواهشگری دوستداری باندک روزگار بزرگ تفسیر بر نوشت و در هر گونه دانش فراوان یادگار و کاردیدگان بشگفت ماندند در هشتاد سالگی گرمی برنائی جوش میزد و سال خردگی از گداز بینش جان و تن باز نداشتی سرآغاز رنجوری این حیران انجمن هستی را طلب داشته در بر گرفت و برخی دلاویز سخنان گزار و وداع فرمود از خاکساری سراسیمه شد و بقدسی توجه بختی بر خورشید بیست و ششم میر منیر که باندرز گوئی مرزبان گولکنده دستوری یافته بود با ایلچی و پیشکش رسید و سعادت بار اندوخت از سوانح بفرزندی برگرفتن شاهرخ میرزا یاز دهم شهریور آن گوهر دودمان بزرگی را که آرزم مندی با شناسائی همدوش دارد سر برافراختند در منزل مریم مکانی شکرنسا بیگم که دوستدار فرزند شاهنشاهی است بنامزد و چون این خجسته انجمن باسنجام رسید والابزمی برآراستند و دیگر فرزند حاتم سلطان را مظفر حسین میرزا پور ابراهیم حسین میرزا پیوند بیگانگی بستند نوزدهم دخت راجه علی خان را بشبستان بزرگ شاهزاده سپردند آن دودمان را گزین پناهی سرانجام یافت بیست و سوم ادهم پور نیابت خان را روزگار سپری شد گشورخدیو با آغاز پرسش فرمود و از انجا بمنزل زین خان بختی برآسودند بامدادان میرزا یوسف خان

شرف نزول بمنزل زین خان کوکه فرمودند و مناصب مراتب در پایهٔ ترقی افزودند ۱۲ محمد صادق

ج سوم

از کشمیر آمد و بدولت کورنش سعادت اندوخت از سوانح فرستادن شاهرخ میرزا بدیدبانی مالوه

ازان باز که گجرات بشاهزادهٔ سلطان مراد بازگردید پژوهش سپه سالاری مالوه واداشتند چون کاردانی

و رعیت پروری ازو پیدا بود دهشتم مهر بوالا پایهٔ پنجهزاری برآوردند و گران انبار اندرز بدان سو دستوری

شد شهباز خان را بمنصب اتالیقی برنواخته همراه گردانیدند حیدر دوست سیف الله درجن چیتو امهر

رام چند چوهان کاله را شور مقصود و میراب فتح الله گیسو مظفر کنبو و محمد زمان زهر داس صالح خان دوست

میر فاضل یار محمد سانکا دوست محمد سورج مل و دیگر رادمردان را نامزد کردند و روانه شدند

جبین افروزی رستم میرزا بسجود قدسی آستان

ازان باز که بوالا فرمان شاه محمد خان خلافی قندهار را گماشتگان فرمانروای ایران شاه طهماسپ

واگذاشته بهندوستان آمد شاه به برادرزادهٔ خود سلطان حسین میرزا پور بهرام میرزا داد همواره

نیایش نامه با تنسوقات بهمایون درگاه فرستادی خویشتن را از بندگان برشمردی و چون همواره

سلسله جنبان پرستاری بود با آنکه شاه را روزگار بسر آمد بزنگ قند سال بیست و یکم الهی از میانسرای

درگذشت از و چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا رستم میرزا ابوسعید میرزا سنجر میرزا و از مردمی و پایه شناسی

آن آباد ملک بدینان بازگذاشتند شاه اسمعیل خونریز از مغز شولیدگی بجای لشکری برادران خویش

برنشست چندے را بجانستانی اینان نامزد گردانید فرستادگان بدست آوردند و از منش خواهش

پذیری سرمایهٔ زندگی شد شاه ازین آگهی برشورید و قندهار را بشاه قلی سلطان ذوالقدر نامزد گردانید

او بداغ بیگ را بزندگی گسیختن و ملک پرستدن روانه ساخت و جان شکران بر خویشتن لرزیده

بران شدند که بامدان از هم گذرانند ناگاه آویزه فروشدن آن خونریز جهان را درگرفت و آن بیگناهان

رستگاری یافتند و چون مرزبانی ایران بسلطان محمد خدابنده رسید آن ملک را بدیشان واگذاشت

میرزا مظفر حسین مهین برادر در قندهار بودی رستم میرزا باو و برادر دیگر زمین داور بسر بردی از خودکامی

و شورش برنائی و بدهمزبانی بهم درآویختند مظفر حسین میرزا شکست یافته بقلعه درشد چهل روز رستم میرزا

گرد برگرفته بود و بحرف سرائی یکدیگر را دیده با آشتی بازگردید و چون فرمانروای توران عبدالله خان

بگرد هرات نشست یگان سلطان افشار را بالت فرو داشت رستم میرزا بنا لشکری نزد خود آورد

او بتورانی سپاه درآویخته فره را بگذاشت و از دوست ناشناسی و غنوده رائی یگان سلطان جان لشکرد

و سلیمان خلیفه از خراسان بدو پیوست که میرزا را شورش مایه برسازد و از سعادت اختری بپذیرفت

لیکن بیاوری او بر سیستان که بملک نیمروز زبان زد روزگار است دست چیرگی برگشود و مظفر حسین میرزا

قابو یافته بیارش داور زمین شتاب آورد رستم میرزا بدانسو شد و سترگ آویزه درگرفت مظفر حسین میرزا
تاب نیاورده بقلعه حصار بازگردید و چواره زیر پی تاران مگس خوار یکی بدیگر رفتی تا آن رسید و روزگار
بر شوراندی و چون دیرین دشمن چیرگی بر نشست از سخت خنثگی کمین پژوهندا ایران خدیو بر سختند
و بوالا درگاه شاهنشاهی نیز خویشتن را بشائستگی بر نشستند تا آنکه بزرگ برادر دست چیرگی بر گشاد
و زمین داور گرفت میرزا رستم بتیزی آمد و قلات بستند درین سال آوازه رسیدن فیروزی جنود
جهان را درگرفت میرزا رستم از سعادت سرشتی بشریف خان آتکه حاکم غزنین دوستی داستان
برخواند و بدین دستاویز نیایش نامه بوالا درگاه فرستاد و پیچ آستان بوس نمود بدلدهی او منشور
والا میرک جلایر و مهتر ابراهیم فرستادند و با قطاع داران سرراه فرمان شد رسیدن میرزا گرامی
دانسته در خور پذیره گذاشت نمایند چون بقلمرو در آمد قرا بیگ حکیم عین الملک بختیار بیگ پایه
پایه بپذیره فرستادند چون نزدیک شد شریف خان اتکه شاه بیگ خان و آصف خان و
برخی امرا دستوری یافتند دوازدهم مهر که جشن دسهره بود خانخانان وزین خان و برخی
دیگر بپذیره شده به پیشگاه حضور آوردند و بسجود نیایش پیشانی بخت برافروخت سنجر میرزا خسرو
برادر او و چهار پسر مراد شاه و رخ حسن ابراهیم با چهار صد ترکمان دولت بار یافتند و هریکی بخسروانی
نوازش سربلندی یافت شهریار پایه شناس والا منصب پنجهزاری و ملتان و بسیاری پرگنات
بلوچستان که افزون از [illegible] است عنایت فرمود هژدهم قاسم خان از کابل آمده بسجود قدسی
آستان روشن پیشانی گشت و بشاهنشهی نوازش کام دل برگرفت و هم درین سال شاهزاده
سلطان دانیال از ناگهانی گزندی بایزدی پاس در آمد سترگ غوغا از شبستان اقبال برخاست
و جان بندگان بگدازش افتاد گیتی خداوند برون آمد و بپایه گزاهی بر نشست دیدبانان قدسی
آستان را نشامگاهان لختی غفلت رفت یکی از سودائیان آشفته سر بار عام دانسته بشبستان
اقبال درشد منظر شاهزاده در آمد و از بی‌گام سرعت برزد و نزد کبوترخانه درون برزمین انداخته
فراز او بر نشست و باندیشه آنکه حربه بکار نبرد دو دست او را استوار بر هم پیچید درونی پرستاران
از جرکس و قلماق و اردو و حبشی از بیم برسختند و شاهزاده را بیگانه پنداشته نشستند چوب
درگرفتند از کار آگهی دست ازان باز نکشید درین هنگام گیتی خداوند رسید حال پیدائی گرفت
میفرمودند چون نزدیک رسیدم به پیچ شمشیر انداختی کنیزان را از پیش راندم چوبی که
بران دام کبوتران گذاشته بودند ازان باز داشت شاهزاده را بنجیال بیگانه مو گرفته کشیده

خواستم سنجگی پلارگ رسانم ناگاه شورش خشم فرو نشست و سترگ مهری دامن دل برگرفت بهادم پدید آمد که شاهزاده دیوانه را غافل تباه گوهر دانسته در زینهار دار دو آن ربوده خرد رهائی یافت

از سوانح فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بمالش برهان الملک چون آگهی داستان گوش زد او در نشد و اندرزگزاری را بافسانه سرائی برگرفت قدسی بسیج آن بود تا دار الخلافت آگره خرام فرمود و از انجا فیروزی سپاه نامور گردد و لیکن چون دران سو بختے گران ارزی بود اندیشه بکردار نیامد تا گزیر بانجام این کار شب بیست و پنجم مهر شاهزاده سلطان دانیال را دستوری شد خانخانان و رای رامی سنگه و بسیاری امرا و خزانه و توپخانه و فیلخانه همراه گردانیدند شاهرخ میرزا و شهباز خان و دیگر اقطاع داران مالوه فرمان شد که سپاه را سربراه ساخته بشاهزاده همرهی گزینند و براجه مان سنگه نیز حکم شد اگر از بنگاله دل واپرداخته باشد انسو بدکن درآید و فرمان والا بشاهزاده سلطان مراد نیز یافت آماده کشایش دکن شد و چون سپاه از هر سو نزد آن گرامی فرزند فراهم آید از کارشناسی و گرم خوئی برفرموده بانجام رساند در نیولا عروسی بزم شاهزاده سلطان دانیال آراسته شد از دیرباز قدسی بسیج آن بود دخت قلیج خان بآن درة التاج سلطنت پیوند دریابد درین هنگام سگالش تازگی یافت پنجم بدرون شهر بزرگان دولت فراهم آمدند و خجسته عقد بانتظام گرائید گوناگون خرمی بجا آمد و نشاط را رونق بازار شد قلیج خان را در افتاد که جهان خداوند خانه او را بقدسی قدوم فرخی بخشد و سپاس گزاری این مهین نوازش جشن آرا پذیرش یافت و سیزدهم هنگامه عشرت پیرایش گرفت بستم باغ آرام بار بختے دل شگفتگی اندوختند و میرزا یوسف خان بکشمیر دستوری یافت و هر کار پردازان بفرمان والا آنجا زجهاز کردند هفتم آذر سلطان خسرو بآموزش هندی دانش برنشست و سهودت برهمن که به بهشا چار رج زبان زد روزگار و در فنون دانشوری کم همتا بدین خدمت نامزد شد سلطان رستم و سلطان پرویز را ابد انش آموزی برنشاندند و بفرمان شاهنشهی نگارنده اقبالنامه بختے حروف تهجی بیاموخت هفدهم فیلان میرزا کوکه که در گجرات گذاشته بود به پیشگاه حضور آوردند و به پیشگاه نظر درآمد سوم دی بآهنگ شکار سلطانپور خرامش رفت هشتم نزدیک بهشت پور آگهی شد شاهزاده دانیال هنوز در سهرند است و آن سپاه بکارطلبی گام همت بر نمیدارد قدسی خاطر نپسندید و پیشین بسیج تازگی پذیرفت خانخانان را بآئین نام برخواندند نیز و قصبه رشیخ اور بدوست یار رسید و عرضداشت هنگام دیرشدن فیروزی سپاه بدکن پس از سپری شدن بارش اسپ آب و گیاه فراوان و غله دریا را زین رو دیر رفتن درنگ میرود و چون ابر از کوهی برنشینه سگالش بدین بکناهی بگرفت که شاهزاده دانیال بر گردد و پس از انکه

بانجام رسد رایات اقبال چالش فرماید و شاهزاده دانیال بپاسبانی پنجاب برنشیند و نیز بر زبان گوهربار
رفت چون این خدمت بشاهزاده سلطان مراد فرموده ایم مبادا ازین فرستادن او را دل گرانی رو دهد
قلیج خان را دستوری شد که شاهزاده را باز گرداند یازدهم از نزد سلطان پور خانخانان دستوری یافت
که در آگره سپاه را فراهم آورد و خود بدولت بازگردید بند منقد هم نزدیک بپیایه شاهزاده سلطان دانیال
بسعادت ملازمت رسید و شگرف آنکه درین عرضداشت شاهزاده سلطان مراد آمد که ششم آذر با احمدآباد
درشد و یورش دکن را آماده میگردد و چنان شنوده که شاهزاده سلطان دانیال نیز بدین خدمت نامزد شود
والاسگالش سرمایه ایزدی رضاست لیکن اندیشه ناکست مبادا نابایستی از من سر زده باشد یا سخن سازی
ناسزائی برگزارده و انسر خدیو از نهفته دانی پیشتر ازین آرزوی او برآورده بود بیست و دوم بدار السلطنت لاهور
همایون نزول شد و روزگار رامشی دیگر برگرفت از سوانح افزونی زعفران در عرصه دلگشای کشمیر در پیشین
زمان هر تخم از سه گل کم افزودی و تاریخ فرماندهی از بیست هزار ترک برنگذشتی از هفت هزار کمتر نشدی و گیه یکبار
در مرزبانی میرزا حیدر را افزایش به بیست و هشت هزار رسید درین سال چون بنجاه العه بازگشت بود هزار
ترک دست مزد جهانبانی آمد اگرچه زمین پیشتر کشتمند شد لیکن گل افزونی کرد از هر تخمی تا هشت بر شگفت
هژدهم بهمن آگهی رسید و ایزدی سپاس برگزاردند از سوانح فرو شدن بازرگانان کشمیر فراوان بازرگانی
کالامی آوردند ترپنجال برف ریز شد و کوچه از وجدا گشت و صد و پانزده کس در زیر آن جان سپردند
روز بازار دادگری کالنجر او ندر رسید و تیره روزان نومید کام دل برگرفتند در سولار ای پتر داس ایکشان
قلعه باندهو فرستادند از گزین دژهای روزگارست چون راجه رام چند و پور او را سپهر گردش بانجام رسید
بدگوهران تیره خرد سال او و دستمایه سرتابی گردانیدند و بر جیت رائی برنشستند شهریار دادگر غره اسفندار
آبادی ملک و مالش اینان و برگرفتن قلعه دستوری داد دیگر روز ابو سعید میرزا دولت بار یافت برادر
رستم میرزاست در قندهار مانده بود درین هنگام بسجود قدسی آستان سرافرازی اندوخت و بخسروانی
نوازش کام دل برگرفت سیزدهم راجه مان سنگه بسجده نیایش پیشانی بختمندی برگرفت شاهزاده را رخصت شکار
فرمودند و فرمان شد چون برافروخت پس از کشایش اودیسه بر هتاس آمد شهریار مهربان دل او را نزد خود برخواند
چون بیک منزلی دار الملک لاهور رسید بزرگ شاهزاده را رخصت شکار فرمودند و فرمان شد چون در
سوگواری راجه بهگوانداس او را نیز پیاده از شکارگاه بمنزل او شتابد فرموده طرازو اگر گرفت و آن گزیده خدمت
بلندپایگی یافت نصیب بودی جمال پسران قتلو جلال خان خاصه خیل مبارک خان کهمکرن چوهان ملوی
لوحانی خواجه سندوری ملک سکندر محمد خان نیازی محمود خان سرکنهو سروانی علی خان از مرتشام خان

سور شمس خان لوحانی سلیم خان مندوری یوسف کاشی پاندے پرسوتم که سران اڈیسه بودند راجه به پیشگاه والا
آورد و هر یکی را در خور نوازش شد چهاردهم اسمعیل قلی خان از گجرات آمد و دولت کورنش اندوخت
بیست و دوم میرزا یوسف خان از کشمیر رسید و کام دل برگرفت

آغاز سال سی و نهم حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری هزار و دو هجری پس از نه ساعت چهل و چهار دقیقه و
بیست و دو ثانیه خورشید والا اختر نگاه در السواحت برافروخت و برافراخت و از آغاز سوم سال
چهارم دور روزگار را فرخندگی بر ساحت زمین بستایش گری برخاست و آسمان لطف

صبا از نقش قدرت شد چو صورتخانه مانی	چمن از نور حکمت شد چو عقل بوعلی سینا
صبا در طبله غنچه بسان نافه خلخ	هوا در حساون لاله بسوده عنبر سارا

سر پیرای اقبال از سر آغاز این والا جشن تازه وز شرف دلگشا بر خها برآراست و ایزدی نیایش
را پایه برتر نهاد هفتم فروردین ده هزار سوار بخدمت گزاری بزرگ شاهزاده سپردند نخهزار در بنگاله جاگیر یافت
از همان جگت سنگه باقر سفرجی میرزا محمد باقر انصاری میر قاسم بدخشی یعقوب کشمیری سکت سنگه
شریف سرمدی و برخی و چهار هزار در نزدیکی دار السلطنت از آن میان تخته بیگ رای منوهر بهادر خان
قوربیگ دار که ماهواره از خزینه برستانند و سلطان خسرو را که با خرد سالی خرد بزرگی دارد بوالا منصب پنجهزاری
بلند پایگی بخشیدند راجه رامچند همت سنگه بهاؤ سنگه شیر خان بهادر کور وه سلیم خان لوحانی سلطان سور
آله داد لوحانی عیسی خان مسوانی نورم کوکه سعید خان مندوری نصیر خان میانه سیو خان لوحانی تاج خان
لوحانی دلو شجاول خان جلیم الغ خان لوحانی و چندی دیگر بدان نوباوه دولت بازگردیدند ملک اڈیسه
در اقطاع قرار گرفت راجه مان سنگه را که کارشناسی و اخلاص مندی ازو آشکار است با تالیقی نو هشتم
و جاگیر او در بنگاله تن شد و آن ملک بنیا قداری او نامزد گشتی سعید خان پاسدار صوبه بهار گردید درین روز
میرزا رستم را علم و نقاره و پایه افزودند و بهمین نوازش سربلندی یافت هفتم جشن قمری وزن گیتی خدیو شد
و آن والا گهر را بهشت چیز برسنجیدند بخشش و بخشایش را روز بازار شد و گوناگون مردم کام دل برگرفت در نوا
مظفر حسین میرزا بیوزش گزاری در آمد چون مغز روزگار پیچید که فیروزی سپاه بسیج گشایش قندهار فراپیش دارد
و رستم میرزا به تیز دستی دولت آستان بوسی دریافت و از نکوهیده آمیزش نخستی عنان برکشید و از بیم
بدل آسیمگی افتاد و از روشن ستارگی مادر را با بزرگ پور خود بهرام میرزا فرستاده زینهار درخواست نه
آمدگان بار یافتند و آرزو پذیرا بر گرفت قرا بیگ آکه با آن سلسله دیرین پیوند بود و میرزا بیگ قدیمی را

فرستادند میرزا را نوید بخشایش رسانیده به درگاه آوردند و بیابانی آن ملک شاه بیگ خان نامزد گردید
روز شرف خواجه دولت ناظر را از نیک پرستاری برنواختند و بوالا پایه خانی برآوردند درین روز میر حیدر
معمائی از ایران آمده سعادت بار یافت و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت بیستم شیرویه پور شیرافگن
را بخطاب خانی پایه افزودند و آن نیکو پرستار آرزو برآمدی ام جبار بی پور مجنون خان قاقشال را پاساخته
نوازش فرمودند از دمسازی بدگوهران در بنگاله ناسپاسی نمود و چون دستگیر شد بندافی دلستان برنشاندند
پشیمانی از پیشانی او برخوانده بخشایش فرمودند غره اردی بهشت ملا صالح بخاری از توران آمد و دولت
آستان بوس اندوخت از بسی دانش آگهی دارد و لختی از تعصب کناره گزید درین مولا حکیم علی گیلانی شگرف
حوضی برساخت راهی از درونه آن بکاشانه میرفت و شگفت آنکه آب ازین برکه بدانجا در نمیشد مردم فرو
و براه پژوهی فراوان رنج بردی و بسیارے آزار یافته از همه بازگردیدی پنجم گیتی خداوند تماشای آن حوض
فرمود و خود آنجا در آمد فرا پیش گرفت باز داشت مردم شنوده بدان در شدند لختی درنگ رفت دیگر
گرستندگان را سررشته زندگی از دست رود از نوید عاطفت بخود آمد بهین ازین هیجا دلیری بخویش بیادم
و نیرنگی تقدیری برده خموشیدم غره خرداد حاجی حبیب الله رخت هستی بربست از نیکمردان وقتی بود و از فراغ
چراغ افروزی گیهان خدیو بهره ور درین روز تشریف و قوی آن جهانی شد بیستوهم سانجی خان را از صوبه
اوده برخواندند بسجود قدسی آستان سر برافراخت بامداد ان قاسم خان را نوازش فرموده بکابل دستوری
دادند شاه بیگ خان باقطاع خود نوشاب و بنگش فرمان شد که آماده یورش گردد و چون فرستادگان
قندهار طلب دارند بدان سو ره نورد درین سال مهر جام نزد شاهزاده سلطان مراد آمد و جاوید سعادت
اندوخت درین روز نورنگ خان نزد جونه گده سکلم روی در گذشت و پس ماندگان او را شاهنشاهی
نوازش برزد و در مولا خارین نار استی برکنده آمد و جهانے برآسود عمل گزار خالصه پتول وارد صیرفی سکه
خالص طلب داشتی و از نقد درست عیار تمام وزن صرف برگرفتی پانزدهم اهتمام این کار بخواجه شمس الدین
بازگردید و بآذر ماهی وجدکاری کهن عیاری سیم و زر را در دو ماه چاره گزید و خیانت پیشگان بیغوله
برنشستن آیند درین روز اسمعیل قلی خان بکالپی دستوری یافت که بجاگیر آبادی در کوشد و خویشتن را
آماده خدمت گرداند و بیستم عبدالرزاق معموری از گجرات در رسید و به دولت بار سعادت اندوخت
با مادران محمد یار دختر زاده گلبدن بیگم از سخت برگشتگی با چندے راه کهسار گرفت و بنگالش ناشناسی
گام فراخ برزد و سلهدی و نمند اسی و برخی را از پی فرستادند خیر الله کوتوال لختی پیشتر رسیده سخن
در گرفت چندان که اینان پیوستند چندی را نقد زندگی از دست رفت و او با هفت کس دستگیر شد

ج سوم

چهارده پس بسیج گزیده مرداد رسید مرسمات دفراوان خواسته ازو برگرفتند وبیست وچهارم راجه

گرانبار اند دستوری بنگاله یافت تا انبهائی افسر خدیو رادیبائی کند و بدین آبادی آن ملک را

آباد دار دسی ام جمادی برکنار راوی بانجام رسید درازای چوبی که بنیاد این چوبین کاخ بر و باشد

سی پنج گز الٰهی دو هزار و نهصد و شش شهتیر بزرگ از سال و ناجو و چهارصد و شصت و هشت من

و دو سیر آهن بخرج رفت و دویست و چهل کس از درود گر و آهنگر و جز آن در کار بود گیتی خداوند بتماشای

آن خرامش فرمود و بشگرف جر ثقیل هزار کس در کشیدن کوشش داشت در ده روز از خشکی بآب در شد

و بندر لاهری روانه کردند و از کم آبی بدشواری رفت بستم تیر در سرونج میان کرم الله بر شخوزی بلند نگذشت

و فرزندان او را خسروانی عاطفت شکیبا گردانید هشتم امرداد در گجواهه که از پرستاران نزدیک بود رخت

هستی بربست از سوانح سر آمدن روزگار قاسم خان بباد افراه رسیدن محمد زمان گزارش یافت که اندجانی

پسری دستان فروش در بدخشان خود را پور میرزا شاهرخ وانمود و ناشناسندگان بدو گرویدند تا خویشتن

را بدین جاوید دولت بربسته بود و لختی بکام روائی بنشست چون لفرو مائی آن سر رشته از دست او

بناکامی گوفرد شدن گرفت از ناهنجاری او کوه نشینان دل برگرفتند و تورانی سپاه بر و چیره دستی یافت

ناکام بهزاره و طرح دوستی انداخت بو که بدستیاری اینان شورش مایه زابلستان گردد چون

قاسم خان بدرگاه آمد با هیچ آنکه بدان الوس پیوند د با صد کس بدان دیار آمد و براهداران چنان وانمود

که بوالا درگاه میرود باور کرده بهاشم بیگ پور قاسم خان آگهی دادند او از کار شناسی علم شیر باکری سیم بیگ

و آد وست را با پانصد کس روانه ساخت که بدرقه شده آورند آن تبه سگال چون از پنجهیر گذشت

پیرایه شده به بنگاه هزاره شتاب آورد هاشم ازین آگهی خود نیز تیزروی در آمد و نزدیک بدو رسید لختی

آویزش رفت و تر ابیگ بهادر و جهانگیر بیگ چندے از فیروزی سپاه بنهانخانهٔ نیستی در شدند

و پاینده بی تائید ظفر یافته او را پابند بکابل آورده چون قاسم خان بدانجا رسید از ساده لوحی نزد خود جا داد

و پاسبانی را آسان برگرفت و همراهان او را بنوکری برگزید و بتقدیمی فرمان در سرانجام فرستادن او بدرگاه

والا شد و هاشم بیگ را نامزد گردانید آن بدسرشت با پانصد بدخشی هندستان شد کمین جان شکری

نشست و سرگروه ناسپاسان میر شمس جان عاقل قاضی زاده نعلانی گدا بیگ حصار چندے

بران بودند میان راه هاشم را از هم گذرانیده کام دل برگرفته آید گروهی بر آنکه در همین شهر پدر و پسر را

روزگار بسر آرند فراوان کالا و خواسته نیز و بر افزاید و آن آباد ملک بدست افتد دوازدهم امرداد

آن بدگوهر نزد هاشم کس فرستاده دل گرفتگی برگزارد و خواهش آمدن و نیز بازی عشرت اندوختن وانمود

همگی بسیج آنکه یک زمان کار هرود برساخته آید او در آمادگی سفر بود و رفتن نیارست نیمروز آن قاسم خان
با تیه سگالان از خورش وا پرداخته بخواب شد جز برخی پرستار نزدیک نبود ناسپاسان خیدی را
بر سر خانهٔ هاشم بیگ نامزد کردند و بیازش قاسم خان تیزدستی نمودند او نقد زندگی مردانه سپرد و سر او
بریده بر نیزه کردند و خواجه ارباب خداداد و خاصه خیل به نیکوکاری جان در باختند هاشم بیگ لفرو
نشاندن بدنش برآمد تیزدستان فرستاده و دروازه های حصار بربست و در کمتر زمانی حال پیدائی گرفت
سامان بسیج کند او درمی ردمی بارگ نصاد و درستگی برآمد کار را یاور افتاد و بسیاری مغتان درون
شدن نیارستند چون بدانجا رسید در شکست نیستگرف آویزه خیدی را نیستی سرا
فرستاد و برخی تیزدستان بدیوار بر شده هنگامهٔ تیر و بندوق برآراستند و بسیاری ناسپاس را
روزگار بسر آمد و برخی در توشکخانه که بیشتر سلاح خانه بود درآمدند بدان سگالش که بالا گرفته ساز آویزه
برگیرند را و مردان در بر گرفتند هر که برون شدی جان بسپردی بام برشگافته آتش در زدند بازاران
سراسیمگی بگرمابه که در آن نزدیکی بود خود را درانداختند از سخت گیری یک یک برآمدی و جان دادی از
همه روز تا پایان شب حال برین روش بود و بامدادان هشتاد کس یکجا برآمد و با نیزه نقد زندگی
در باختند و درین میان آن سرگروه ناسپاسان بگونیستی فرو شد و آویزش تا نیمروز دیگر کشید
و گزین فیروزی چهرهٔ اقبال برافروخت چون سرنوشت بود قاسم خان و و بینی گذاشت و هرچند
هواخواهان خیرسگال عذر بسیجی برگزاردند سودمند نیامد اگرچه همگی سپاهی و شاگرد پیشه را دست بکار رسید
میرزا احمدی و میر مومن و میر عبدالله و الله دوست و محبت خان در همپائی هاشم بیگ فراوان کوشش
بجا آوردند و محمد پردلی و کارشناسی آنها برد و روز افتاد و کسی را گزندی جانی نرسید پایان روز باز لختی
شورش برخاست هاشم بیگ دیگر گنها و دران بسلاح در شدند و هر کس که دران گرمابه دم و پا
میکشید شب ندانسته برآمد بود که به جیفوله در شوند کمتر زمانی بگونیستی فرو شدند هاشم بیگ دیگر روز
هر جا بدبختی دید یا شنید تاخته جان لشکر و دو بختی دست به بیداد می گشود جوانی برگذارد که سخت بحزم و آگهی
رود مخالف نزونی دل لفرو شدن بر نهاده بود آواز شاهی دلاسا و کوشش فراوان کس در آمد
و نزاهرولالان را نیرو برافزود ملک مظفر مسعود آبادی میگوید که روز شورش بشهر کابل آمده سپاه را لسواری
چند شگرف پیکر رسیدم چون ژرف نگهی بکار رفت دران میان پادشاه را شناختم شکین تاجی
بر سر و خرقه در بر نیایش نموده شگفت بذار افتاده فرمودند بکس وا نگوید که کاری فراپیش داریم
و ملا دهو دراس خیان گزارش نمود شبی که آستن این سرگذاشته بود پیر خود را بخواب دیدم

وازآمدن پژوهش رفت پاسخ داد شهنشاه رابکاری درین سوگزار افتاد وبسیاری از اولیای دولت
در رکاب نصرت اعتصام وچند آویزندگان سعادت پژوه راگفتند بشمار و که میرفتیم بس کم بودیم
لیکن از میمنه سه جوق جوق سپاه گرم پیکار جای شگفت نیست بزرگان آفاقی باین پایه برشند
تا بکزیدگان الهی چه رسد بیست وسوم حاجی محمد مشهدی و یوسف برادر علی داد کشمیری سران
بدگوهر بدرگاه آوردند گیتی خداوند از فروشدن چنان امرے کارگزار می لختے باندوه در شد و از
شگرف فیروزی ایزدی سپاس برنشست و در بارگاه خدمتگزاران سعادت گرانوازش
پادشاهانه بروی کارآمد سنبرک و قرا احدی را با منشور عاطفت گزین خلعت و شمشیر و دیگر مرصع فرستاد و بپاسبانی
کابلستان قلیچ خان بازگردید خواجه شمس الدین را بجای او دیوان کل برساختند جونپور که جاگیر
قلیچ خان بود با قطاع میرزا یوسف خان قرار بگرفت و کشمیر را با احمد بیگ محمد قلی بیگ حمزه بیگ
گرد حسن علی عرب محمدی بیگ ایماق بدخشان دادند و شریف خان بپاسداری غزنین دستوری
یافت و دیرین آرزوی او برآمد دوم شهریور آصف خان را بکشمیر فرستادند تا تازه جاگیرداران بهنجار
بخش نماید و زعفران شکاری جانور بحالت اللّه باز داد دوازدهم قلیچ خان کرانبار اندرز رخصت کابل یافت
و بگزین خلعت و خاصه بارگی برنواختند سی ام آگهی آمد که میرزا کوکه بگجرات بازگردید از بیمان بندر که
دریائی شده بود رخصت بساحل کشید و آرزوی آستان بوسی در سر داشت و بسامان ره نوردی برگرم
شهریار مهربان دل برشگفت بگزین خلعت و فراوان بارگی تیزرو لختے نوازش او فرستادند از سوانح
نامزد شدن فیروزی سپاه بشمالی کوه راجها و رایان این کهسار اگرچه یکباره سررشته نیایشگری از
دست وانهلند لیکن کوتاه بینی و جا اسنواری لختے از راه برد و درین هنگام نیز دیو پندار راه ایشان
بیرزد و ناهنجاری فراپیش گرفتند غره مهر شیخ فرید بخشی بیگی حسین بیگ شیخ عمری علی محمد دریا سے
بهادر خان قوردار احمد قاسم محمد خان ترکمان نصیر خان منین جنید مرل الغ بیگ کولابی ابدال سیاه گوش
دوست محمد بروتی و بسیارے دستوری یافتند اگر پند گزار ی کارگر نشود بفروغ شمشیر زنگ گرانی
برزدایند دوازدهم نگارنده که تنگر فنامه بخوابگاه پدر بزرگوار و گرامی مادر رفت فرموده را پاس داشته
نقش این دو الهی برگزیده را ارد دائره دارالخلافت آگره ساخت و دران دیرینه نشگاه برآسودند دوم آبان
جشن شمسی وزن شد افسر خدیو را بدوازده چیز برسنجیده گروها گروه آرزومند کام دل برگرفت چهارم باهنگ نخچیر
از آب راوی برگذشتند بامداوان بفضل آباد که نگارنده اقبالنامه سرمنزلے برسر راه ساخته قدسے
نزول شد و سرمایه جاوید فرخی بدست آمد چهارده هم نزدیک شاهم علی خواجه نظام الدین احمد بخشی را

از تب فزونی حال دگرگون شد فرزندان دستوری گرفته بدار الملک لاهور بردند و به ساحل دریای راوی
درگذشت شهریار پایه‌شناس را نخچه دل برگرفت و از الهی درگاه آمرزش خواست آشنا و بیگانه
بافسوس برخاست و راستی به سوگواری نشست امید که خیر سگالی او زاد راه این دراز سفر گردد بیست و نهم
پس از گذشتن هشت ساعت و بیست و هشت دقیقه سلطان پرویز را خواهری پدید آمد آئین
چنانست انسر خدیو که فرزندان و نبیره‌ها را بنزد وی نام برنهد در وی پرستاران هرچند خواهش نمودند
پذیرائی نیافت ناگاه آن نوزاد نیستی سرا در شد بپایانی گیتی خدیو تازگی پیدائی گرفت بیست و
هشتم بدار الخلافت لاهور سایه دادگری انداختند و خرد و بزرگ را شادی در گرفت تا حافظ آباد
جیاشش رفت و لقرخی بازگشت شد ششم آذر قاضی حسن را بشمالی کوه دستوری دادند چون بسی
کارهای آن سو را شیخ فرید به راه کرد فرمان شد که بوالا درگاه بازگردد و فرستاده بیاوری حسین بیگ شیخ عمر
انجام رساند درین روز شیرویه خان را بصوب اجمیر فرستادند تا از سپاه و رعیت آگاه باشد و بدادوی
سعادت افزاید نهم میرزا کوکه سعادت بار دریافت چون جبین نیایش بسجده برافروخت بدست
عاطفت سر او بر داشته در آغوش گرفتند و از مهر فزونی اشک از چشم ریخت و نام او را بحضور
آورده از جانکاهی برآوردند و بمنصب هفت‌هزاری نوازش فرمود و بخطاب خان اعظم ناموری یافت و اکثر
جاگیر گجرات و پنجاب و بهار و جز آن بدو باز گذاشتند و صوبه بهار برگزید فرزندان او را نیز بمنصب و
شغل برنواختند که و مه را اندیشه آن بود که دیگر باین پایه باز نگردد و سحرے درشکار سلطان پرویز فرمودند
از گفتگو میرزا کوکه پشیمان شده چهره پوزش پذیری بدرگاه والا برساند و درکمتر زمانی خاطر او از آن تیرگی برآمد و در
سرآسیمگی فرومانده روی آمدن و بهرای بودن ناگاه برتازه مهربانیهای گیتی خدیو آگهی یافت و دل از همه
برداخته دریانوردی فراپیش گرفت در بیست و چهارم روز از بندر بلاول باز رسید بشرف ارادت جاوید
سعادت اندوخت و نیایشگری را آئین نو برنهاد درین روز بیهوز زمیندار جمو و تیر را علی محمد اسپ پیشکار
حضور آورد و شیخ فرید بشمالی کهسار رفت او بدستان سرائی آمده دید چون فریب کاری دلنشین شد گرفته
بدرگاه فرستادند سیوم سعادت یار کوکه درگذشت از فزونی باده پیمائی آشیجی پیوند گسست ورنگ نشین
اقبال آمرزش درخواست و از مهربانی بخانه حاجی کوکه همشیره او رفته پرسش نمود و فرزندان او را درخور
نوازش رفت از سوانح بازگردانیدن ایرانی حشور از دیر باز یادگار سلطان شاملو نیایش نامه فرمان
روای آن دیار را با تنسوقات آورده بیست و سوم بفرمان نوازش دستوری یافت

فرستادن ضیاء الملک و ابو ناصر نزد شاه عباس تخت نشین کشور ایران

ضیاء الملک را بدخشوری و ابونا صر را تحویلداری ارمغانی کالا همراه گردانیده فرمان شد که از دریا راه بندر لاهری شتابند و از انجا بهر مرز رفته راه ایران برگیرند گرامی نامه بارگاه خلافت نگاشته آمد تا دیده وران بکار بندند و تعویذ بازوی دولت برسازند

نامهٔ حضرت شاهنشاهی بایران

الله اکبر ستایش ضایش عتبهٔ کبریای احدیت جل جلاله قدسیه بمثابه الیست که اگر جمیع نقاط عقول مجرده و جداول فهوم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهدهٔ حرفی از ان کتاب یا پرتوی از ان آفتاب نتوانند بر آمد اگرچه در دیدهٔ تحقیق جمیع ذرات مکونات سرچشمهٔ حمد ایزدی اند بزبان بی زبانی برآمده تشنه لبان و تفسیده زبانان بیدای ناپیدای حمد حقیقی را نه زبان و سیراب دهان دارند پس همان بهتر که کمند اندیشه از کنگر جلال همه که جانهای پاکان آویختهٔ اوست کوتاه داشته در جلائل نعوت گروه قدسی شکوه حضرات انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة والسلام در آمده اولا شرائف حالات و ثانیا نبائل عطا که جمهور انام را از گریوهٔ ضلالت و غوائت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند بر مبنا بر تبیان ادا نمود شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طائفهٔ مقدسهٔ اهلبیت که رازداران اسرار کبریا و پرده کشایان سرائر انبیا اند بر آن افزوده از ذروهٔ عزت آسمانی رحمتی تازه گرده آید لکن چون بدیدهٔ انصاف ملاحظه میکند مدائح این مظاهر کونی الهی و معالی این مجامع انفسی و آفاقی را منتهک در حقیقت حق معانی در بقای مطلق اند ظل محامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می باید شایسته آنست که از ان داعیه نیز دست باز داشته نکتهٔ چند از مقامات متعارفهٔ ارباب دانش و بینش که بموجب حکمت عملی نظام سلسلهٔ امکانی بآن منوط است در دیباچهٔ اظهار نخفد که بهر آئینه در ین صورت رهروان گرم رو مسالک دین سیراب زلال مناهل یقین که از اوایل جداول ظهور و باطن پیش نهاد همت قدسی آرزو وابسته اند بآن دست آویز نیاز مستفیض سعادت میگردد و المنة لله تعالی و تقدس مشافهه صفوت نامهٔ گرامی که مصحوب یادگار سلطان شاملو مرسل شده بود در اوان اعتدال بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار اهتزاز بخش باطن مهر آگین شد بادهٔ طرب آمیز نشئه ور ریاحین در دماغ روزگار پیچیده بود که این گلدستهٔ محبت و ولا نکهت رسان مشام یگانگی گشت آنچه در توقف تسطیر تماثیل خلت و وداد رقم پذیر کلک ظهور شده بود بغایت دلپذیر

استحسان دادفی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد لیکن از مصادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قوی با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این قوم و بوم که ساحتان جداول آسمانی چار دانگ هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود و درین مدت مدید این سواد اعظم با همه وسعت و فسحت درمیان چندین رایان خودرای و فرمانروایان سپه آرا انقسام یافته بود و همواره بر سر تمرد و تجبر بوده باعث تفرقهٔ خواطر خلائق الله میشدند بنیروی توفیقات آسمانی بتسخیر اولیای دولت قاهره درآمد و از کوه هندکوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمان روایان زبردست و راجها و رایان بدست و افغانان کوه نشین کوتاه بین و بلوچیان بادیه پیمای بادیه گزین و سائر قلعه نشین و زمینداران مولا و استقلالا در ظل اطاعت و انقیاد درآمدند و در التیام صدور و ایتلاف قلوب طبقات انام شرائف مساعی مبذول شد بیامن توفیقات غیبی انچه در پیشگاه ضمیر حق گزین منافت بروجه اتم پرتو ظهور داد لنون که صوبهٔ پنجاب مستقر رایات منصور شده مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکی از طرز دانان بساط عزت روانه شود درین هنگام چند سانحه روداد اعظم آنها استخلاص عموم رعایا و کافهٔ سکنهٔ ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی قبیح تسلط او باشش بود با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار و وفور کریوه و مغاک که عبور مراکب اوهام بی ارتکاب مصاعب از انجا صعب تر تواند نمود با شتیاق دکو توفیق الهی و استمداد ارواح طیبهٔ حضرات ائمهٔ معصومین سلام علیهم مابین شگرف حکمی بمرور عساکر عالیه نموده شد و چند هزار خاراتراش چابکدست منزل بمنزل پیش میرفتند و در قلع احجار و قطع اشجار ید طولی نمود و در تفسیح و توسیع طرق و مسالک میکوشیدند چنانکه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد و عموم رعایا از ادیهٔ معدلت استظلال نمودند و چون آن عشرت آباد که ممدوح جمهور نظارگیان حسن پسند ست از عنایات مجدده الهی بود خود نیز در آن گل زمین رسیده سجدات شکر بجا آوردیم تا بکوهستان تبت سیر کرده از راه ولایت پکلی و دمتور که راهیست در نهایت صعوبت عبور نموده عرصهٔ کابل و غزنین مخیم عساکر اقبال شد و تنبیه افغانان سباع سیرت قطاع سیرت که در ولایت سواد و تیراه و بنکش سنگ راه منزه دوان توران بودند و تادیب بلوچیان و دیگر صحرا نشینان بهایم طبیعت ثعالب خدیعت که خار راه مسافران ایران میشدند نیز بطریق استطراد روداد و اصل در توقف بعد از سنوح واقعهٔ ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انارالله برهانه عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بتقضای سبحانی وقوع یافت و درینولا ایلچی خجسته پیام رسیده معلوم شد که آن اختلال رو در کمی نهاده هر آئینه از استماع این خبر

خاطر نگران شده باطمینان آورده و در باطن حقیقت تاسیس مبنی بر یکجهت که در مودت مخصوص برسیدن شاهان آئین
مروت و فتوت نباشد چنان پرسش بظهور رسد که بهر نحو کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون
قندهار در میان بود و میرزایان آنجا در لوازم معاونت و مساعدت آن دودمان عالی تکاسل و تقاعد نموده
و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر موافقت قطعاً آثار یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده اند و نیز
بمامن ارفع که موطن صاحبان ناز و نعیم ست توسل شائسته بتقدیم نمیرسانیدند مخطور حواشی باطن بود که اولا
قندهار را بکسان خود بسپاریم و میرزایان اگر نشاه دولت روزافزون داشته باشند و از ماجرای سوالف ایام
نادم گشته اطاعت و خدمت آن جانشین نقاوه طیبین و طاهرین را ملتزم شوند درین صورت افواج قاهره
با ایشان متفق بوده هرگونه امدادی که مرکوز خاطر آن قرة العین سلطنت باشد بجا آورند لیکن چون میرزایان از سوابق
این خاندان قدسی بودند بی آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط
میشد ازین اراده منصرف گشت درین اثنا رستم میرزا ورود سعادت نمود و صوبه ملتان که بچندین مرتبه
زیاده از قندهار بود باو اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا شمول عواطف روابط شنیده والده و پسر کلان خود را
فرستاده عزیمت آمدن داده و بعد از رسیدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد و معاونت
بآسانی خواهند نمود و چون در آئین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب ست
علی الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و
افتراق مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عباد الله دانسته در انتظام احوال عموم خلایق کوشش نموده
و برکات این نیت علیا که مقتضای طینت عظیم ست مرة بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته درینولا که ممالک پنجاب
مخیم عساکر جلال گشت مکرراً عازم جازم شده بود که انتهاض الویه عالیه بجانب ماوراء النهر که ملک موروثی ست
اتفاق افتد تا آن بلاد هم در تصرف اولیای دولت آید و معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه صورت
ظهور یابد درین اثنا بتواتر و توالی ابهت پناه شوکت و ایالت دستگاه عبدالله خان والی توران
مکاتبات محبت طراز که مذکر قرابت و ممهد محبت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده محرک
سلسله صلح و صلاح و موسس مبانی وداد و وفاق گشت چون در جنگ زدن باکسی که در صلح زند در
در ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر ازین
اندیشه باز آورده شد غریب تر آنکه هنوز از دوار دان آن صوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان
که موجب اطمینان تام گردد و شنوده نمیشود و قرار داد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد
انکشاف صریح نمی یابد مامول آنکه خاطر مهر گزین ما را متوجه هرگونه مطلب و مقصد دانسته

۴۵۰

ج سوم

در طریق آئین مراسلات راسلوک داشته حقایق احوال یومی را ابلاغ نمایند و امروز که ایران زمین از
دانایان کاردیده عاقبت بین بسیار کم شده و آن نقاوهٔ اصلاب کرام را در انتظام ملک و التیام احوال
جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کارے مراتب حزم و مآل اندیشی بکار باید برد و تسویلات ارباب غرض
و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نساخت و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان
موروثی و تبارگان جدیدی شیمهٔ کریمهٔ خود ساخته ارباب اخلاص پیش آورد و اصحاب نفاق را بنور مهربانی از زنگ
ظلمت باید شست و در قتل آدمی و هدم این بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رساند بسا دوستان جانی بحیله سازی
دشمنان خودکام از بساط قرب دور شده خونابهٔ اجل نوشیده اند و بسا دشمنان دوست نما لباس
عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند در مراقبهٔ ضمائر و سرائر این مردم توجه موفور مبذول
باید داشت و دولت مستعار این نشاهٔ فانیه را بمرضیات الهی مساعد و معاون باید گردانید و طبقات
خلایق را که ودائع خزائن ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تالیف قلوب کوشش فرموده رحمت الهی را
شامل جمیع ملل و نحل داشته بسعی هرچه تمامتر خود را گلشن همیشه بهار صلح کل در آورد و همواره نصب العین ملاحظه
دولت افزای خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض گشوده
پرورش میفرماید پس بر ذمت همت والا سلاطین که ظلال ربوبیت اند لازمست که این طرز را از دست نهند
که دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاهٔ ظاهر و پاسبانی جمهور عالم آورده است که نگاهبانی
عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاد در کار دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و دانسته خطا نگزیند
در کار دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه مساهله نماید پس حال هر طائفه از دو شق بیرون نیست یا حق
بجانب اوست دران صورت خود مسترشد آن انصاف مند را جز تبعیت گریز نتواند بود و اگر در اختیار
رد حق خاص سهوے و خطاے رفته است بیچاره بیمار نادانی ست محل ترحم و شفقت نه جای
شورش و سرزنش و در فراخی حوصله و در اهتمام باید زد که بپاس آن وسعت صورت و معنی و فسحت عرصهٔ
دولت پیره گشاست و از نتایج این شیمهٔ دولت افزا آنست که در هنگام فرصتے و استیلاے قوت غضبی دوستان
باشتباه دشمنان پامال نشوند و دشمنان دوست نما را روائی مکر و فریب نماند و در پاس قواعد
بر مسند سعی نشسته است که ستون بنیان فرمان روائیست تحمل و بردباری را مصاحب دائمی خود
گردانید که اساس دولت پایدار در ضمیر این مطلوب نیست بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند اراده
چنان بود که یکے از مختصان حریم عزت را مصحوب یادگار سلطان فرستاده شود تا اوضاع
ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند درین اثنا در ولایت کشمیر جمعے از شورشیان

بغی وطغیان ورزیدند و ما جریده با معدودے از ملتزمان رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید
بالشاره ملهم اقبال بطریق ایلغار بآن ناحیت روان شدیم هنوز رایات منصور بکشمیر نرسیده بود که بعساکر
نصرت نشان که بشرف همراه این فرقه طاغیه شده بودند تا بر یافته سران سرمایه فساد را بدرگاه والا آوردند
و چون آن ملک بیامن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان گشت معاودت فرموده بدار الملک لاهور نزول
اجلال شد درین هنگام حاکم سیوستان وتته و سند که مرز و بوم ایرانست بالشکر نصرت قرین از بخت برگشتگی
در پیکار بود و راه عراق و خیبر ازین پیش مسدود فرستادن ایلچی در توقف افتاد و اکنون که خاطر اقدس از ایشان
فراغ یافت و سیوستان وتته در سلک ممالک محروسه در آمد میرزا جانی بیگ حاکم آنجا بآستان بوس استسعاد
یافت چون نقوش ندامت از گذشته و حروف عقیدت از آینده از لوحه پیشانی او ظاهر بود آن ملک
بجنگ گرفته را باو مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیکتر و امین تر از سابق پدید آمد مشار الیه را
رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص معتمد ضیاء الملک را فرستادیم و چندے از مقدمات محبت اساس را
و کلمات خیریت اقتباس بزبان او تفویض یافت که در خلوت سرای خلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال
ایران را از قرار واقع فهمیده معروض دارد و برخے تنسوقات این دیار بتحویل خواجه ابو نصر شد هر چند آنکه
این دودمان را خانه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک فرمایند و ارسال رسل و رسائل که ملاقات روحانی
و مجالست معنویست همواره از شمایل یگانگی شمارند حق سبحانه آن نقاوه خاندان اصطفا را از انظار خلل اصلیه
دوران اجتناب و اعتلاء را از مکاره و مکاید آخر الزمانی محفوظ و مصون داشته بتائیدات غیب الغیب
موید و مشید دارد و بیست و چهارم آذر آصف خان در سه روز از کشمیر بدرگاه آمد و جمع را بدستور [illegible]
سی و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داد و سپاه و رعیت دلاسا نمود و اقطاع را بشایستگی
بخش نمود بیست و ششم عماد الملک شاهین شغون خوش سنجی بدرگاه والا فرستاده شگفت نمایه
دیده وران شد فرمودند در آن سال که صورت گشایش یافت چنین شاهین آورده بودند بدست
سبحان قلی ترک بمنعم خان فرستادیم غره دی ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی نل دمن بپیشگاه
والا برده فراوان آفرین برگرفت سال سی ام الهی آن فارس عرصه سخنوری را بسیج آن شده
که زمین خمسه را جولانگاه طبع آسمان گرا سازد در برابر مخزن اسرار مرکز ادوار بسه هزار بیت
گوهر افزائی بینش گردد و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوباوه از بستان سرای دانش
سر بر زند بجای لیلی مجنون نل دمن که از دیرین داستانهاے این مرز است بر
سفته آید و هر یک بچهار هزار بیت پیرایه بلند نامی گردد و درو زن

هفت یا هفت کشور به پنجهزار بیت انجام پذیرد و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت و همان قدر ابیات فهرستی از جرائد شکوه شاهنشاهی نگاشته آمد دران روزگار آغاز تحسین نامه شد و از انجا که همت آویزه پیشطاق آگهی ست خاطر او بهیچ سر دبود و بجهت سرگرمی دلاویزی هر زمان نقش دیگر بروی کار آورد و در کمتر زمانی عنوان هر پنج نامه تا برخی داستان هوش افزای آگاه دلان سخن شناس آمد چون بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و نا راستی نهاده و اندیشهای پیرایه ان کمتر پرداز دو با اجمال آن یکتای بزم شناسائی را منظر شاعری نگزیده خوی سخن گزاری شیفته نا یدو او ازارادت درستی و سعادت یاوری خویشتن را از گرد باد سخنان قافیه پیمای کناره برد و هنربان خاشی بود و بحکمت نامها ثروت دیرنگ و پاس گرامی انفاس داشته درایزدی آفرینش دوربینش بکار برد هرچند دستاران در برافراختن آن پنج کاخ والا اساس بر کوشش در نگیرد و از معنوی گشایشهای روزافزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش هستی است بنگارش ساختن پیش طاق بلندنامی تا آنکه درین سال اورنگ نشین خلوتگاه ان دانا می رموز انفسی و آفاقی را طلبیده آتشته اهتمام بپایان بردن آن پنجنامه فرمود و اشارت همایون بران رفت که نسخت افسانهٔ نل دمن بترازوی سخن سنجی برسخته آمد در چهار ماه چهار هزار بیت بالعونه انجام پیراسته او گشت چهارم شیخ فرید بخشی بیگی از شمال کهسار باز آمد و بسجود قدسی آستان سربلندی یافت شتم آدوت داس کشمیری رخت هستی بربست دران بوم شناسائی و درست مالی یکتا بود و از روشن ستارگی همایون در بزم راه داشت هشتم میرزا یوسفخان رسه دار خدیو پیچانه گردانید و شاه بیگ مستوفی هندوستان این کارگاه دیوانی نامزد شد درین روز موته راجه از جودهپور جاگیر خود آمده دولت بار اندوخت درین هنگام که هندوستان مالک پرمندهد رحسن ابدال انگوری گردید و گاو نامست پدید آمد و میر حسین همایون نظر در آورد یا مدادان هاشم بیگ از کابل آمده بسجود نیایش بجا آورد و بخسروانی نوازش سر برافراخته بیست و چهارم پس از گذشتن سه و نیم ساعت در مشکوی شاهزاده سلطان سلیم از فرزند عبدالله بلوچ نیک اختر دختی پدید آمد امید که سرمایهٔ اقبال فزونی گرد و در پایان این سلطان مراد فرمانروای روم را روزگار بسر آمد و پس از ده روز چون سلطان محمد پور او را از قلعه روی پنهان سپرده آمد او باورنگ فرماندهی برشد و از خرد غنودگی و دلبستگی نوزده برادر خود را که بزرگتر از ایشان بیست ساله بود دگذرانید و با زروی سود تا پایدار جاوید زیان اندوخت ازین آگهی گیتی خداوند را بزبان رفت بس شگفت که دو بار کار گیتی در برزن او سیراب ماند و اگر چنین خویشتن دوست جانکد از تخته کام روادارند همانا برای باد افراه مردم باشد خرد بنده سگ پژوه لیک فی التقدیر سه نیارد برد

نظم

فیضی بکشا گوش دل و دیده بپوش	درکارجهان تفکر این مده گوش
نیرنگ زمانه بنگر و لب بربند	افسانهٔ دهر بشنو و چشم بپوش

سلطان ملک شاه سلجوقی هندوستان آثار ناموس برگرفت و آمیز اشخویشان و ملازمان خویش برادر و چون دولت

آل سلجوق در عراق و خراسان بسر آمد سلاجقهٔ روم را تخت شکوه افزود نخستین سلطان علاء الدین قلیج ارسلان
پس سلطان رکن الدین پسر او پس سلطان غیاث الدین بعد او عز الدین کیکاوس و پس ازان سلطان
علاء الدین کیقباد بسیارے آخرین این طائفه را عز الدین برگذارند و برخے دوی دیگر از نژاد علاء الدین
برافزایند سلجوق به بیست و چهار پشت بافراسیاب رسید و او را چهار پسر بود میکائیل اسرائیل موسی یونس سه صد
و هفتاد و پنج هجری از تنگدستی ترکستان گذاشته بماوراء النهر آمدند و از انجا بخراسان شدند دران سرزمین
پسران میکائیل طغرل و جعفر بیگ سر بزرگی برافراشتند دولت اینان پس از صد و هفده سال بانجام رسید
و کام روائی فرامان بیگ آغاز شد و در هفتاد و سه سال در نوبت ابراهیم بیگ ازین نیز بسر آمد در ششصد
و هشتاد آغاز فرمان روائی عثمان شد و عثمان بدو سال و ماه آن گذارشے در ششصد و چهل و هشت پیدائی و کامیابی او چند گونه برگذارند سی و
هفت سال یا سی و نه اورنگ نشین بود در برخے کهن نامها او را نژاد اغر خان برگذارد و عثمان بن ارطغرل بن قیا الب بن
بن پایندر بن اغز بن قراخان گویند بزرگ نیاک عثمان سلیمان شاه شهرها ان وا داشت چون مغل روزگار بر شوراند با خیل
و حشم بروستان شد و کیش دگر گونی تاخت و تاراج نمودے اما سپه کارزارها کرد و از انجا بحلب آورد
گزارهٔ فرات رخت هستی باب داد او رخان پور او سجای او بر نشست و پنجاه و پنج سال یا سی و دو و دا گر
درگذشت غازی مراد پسر او با فسر فرماندهی تارک برافراخت و فراوان ملک برگشود و بهر او خان رونشان آمد
و از و پنج پسر شش بعدیان برا سے سر کار خاصه گرفتن آشکار شد و سپاه ینگچری از ان سر انجام یافت دز شکار
ترسا سپاه در رسید بمردانگی در او سخت فیروزمند آمدنا گاه کمین گیرے از سغا کے برآمد آخشیجی پیوند بگسیخت
پس از چهل و هفت سال تاسی و دو زندگی بسپرد و بیست فرزند او ایلدرم بایزید باورنگ فرمان روائی برآمد
عجم و قرامان بدو پیوست و الا پایگی اندوخت خزانه اندوخت می و آمده نوسی بزم باده پیمائی درین بوم از و
رونقی گرفت با صاحب قرانی تیز و انگوریه عرصهٔ نبرد آراست دستگیر شد چهارده سال یا شانزده
کام دل برگرفت او را شش پسر بود مصطفی چلبی دران آویزه ناپدید گشت و سلیمان که سلمان چلبی
گفتندے برخے ملک برگرفت و بدرگاه صاحبقرانی پیشکش فرستاد و نیایش نمود و تخت بدو باز گذاشتند
و بمرزبانی برخے روم موسی را که ملازم رکاب بود برگرفتند برادران بهم درآویختند سلیمان که بیشتر گرایه میگساری
داشت موسی برو ریخت او یک تنه برآمده بدهی پناه برد و کشاورزان از هم گذرانیدند هفت سال کامروا بود
موسی خان از بی انبازی نخوت برافزود و از و اهمه فزونی و کم خردی بزرگان روزگار را از پایه انداخت و
بندگان را بزرگی برآورد سلطان محمد برادر او بآویزش برخاست و کارزارها رفت هنگام گریز بارگی او را پای
فرو ماند زندگی چراغ بفسرد و شش سال با سپه مرزبانی کرد سلطان محمد لوای فرماندهی برافراخت مصطفی تای

ج سوم ۴۵۵

دعوی پیغامبری کرد سلطان اورا با ویژه‌ای هم گذرانید پنج سال یاد و کارکیائی نمود مرگ بنجوری سلطان مراد
پور خود را از روملی طلب داشت پیش از آمدن فرو شد پس از چهل روز رسید گذشتن او را بروی سوزانده تخته
سپناک سپرد مدبرینے سپاه بنا سپاسی در شد و نار و شنائی خود را مصطفی چلبی پسر ایلدرم وانمود بسیارے
گرویدند ملک روملی برگرفت و یارش از ادولی نمود سلطان بر رهنمونی برسنخے تر ددار سرکه امیر جعفر آقی گفتی وور
شهر برسا مرز غن فرمان روایان روم بسر بردی به نیایش گری رفت درویش همت بخواهش روائی او بست
و ور کمتر زمانی آن شورش مایه را سپاه گرفته آورد و به نیستی بیغوله نشاندند در گرمی کامیابی از دنی دل سرد شد
کناره گرفت و سلطان محمد پور خود را جانشین ساخت او جهانبانی بشایستگی نیارست کرد و آشوب فرنگ کرده
تخته ملک را بر شوراندند بلا بهر گری سران سپاه آن عزلت گزین دیگر بار اورنگ فرماندهی برآراست و شورشها
برنشاند و در سعینا باز به تنهائی بنشست و کارکیائی بهمان پور باز گذاشت و پس از چندے لشکر ینیکچری
از فرمانگی بناهنجاری افتادند و سجان شکری خادم پاشا بزرگ دستور برخاست او گریخته بسختی تگ دسرای
سلطانی پناه برد و بدستاویز برد باری و تدبیر اندوزی و ماهواره افزائی گرد شورش فرونشست
کارآگهان بفراوان خواهشگری باز بیغوله نشین را به بارگاه سلطنت آوردند و فیروزی سیما چهره بر افروخت
همگی زمان فرمان روائی سی سال یا بیست و هفت چون بخلوتگه نیستی در شد سلطان محمد پس از شانزده روز
بر تخت نشست و اقبال نیایش برخاست هانا افسر فرمان روائی در زندگی پدر بفر مالیش او نیز فرخی ندارد
قسطنطنیه را باستنبول نامور برکشود و دار الملک ساخت و بمرز غن بگزیدی و یکسال فرماندهی کرد و چون
پیمانه او لبریز گشت پسر او سلطان بایزید خسروی تاج بر سر گرفت و مصریان بر و چیره دستی نمودند برخے بیوفا
سپاه بسلطان سلیم پور او گرویده شدند و آن شوریده سر با مجازی خدا در آویخت از سپهر نیرنگی چیرگی یافت
بزهر زندگی در نوردید و جاوید نفرین اندوخت سی سال کامروا بود و پس آن پدر آزار کارکیائی یافت و دور
دست چالداران سپاه دیار بکر و آذربایجان با شاه اسمعیل صفوی نبرد آراست و بر شکسته یاوره
مصریان رو آورد و سلطان قانصوی مرزبان آن را جان بشکرد و دولت چراکسه بسر آمد ملک صالح
که آخر سلاطین آل ایوب بود در ششصد و چهل و هشت بمصر در گذشت خاصه خیلان و بندگان او را
بفرماندهی برگرفتند و سپهسالاری بعز الدین که ازین گروه بود باز گردید و چون چندے بر گذشت فرومایگان
زیر دستار عز الدین را به فرمان روائی برکشیدند و نخستین ملوک چراکسه اوست از آن هنگام بزرگی مصر و شام
بفرومایه بندگان باز گردیدند و نیز دولت بنی عباس که نمونه بیش نبود سپری گشت و از روزگار شگرفی
ده سال یا هفت کام طبیعت برگرفت پس پور او سلطان سلیمان جانشین شد شاه اسمعیل گزین

ارمغانی فرستاده عزاپرستی و مبارکبادی بجا آورد و او بی نیاز راند پاسخ نگاشته مختصر برده کرده و در جانکاه ...
انداخت تیرش و بسیاری ملک از تن ساگرو برگرفت چهل و هشت سال فرمان روا بود و پس سلطان
سلیم پور او اورنگ آرا شد برادر او سلطان بایزید با چهار پسر بفرمان فرمائی ایران شاه طهماسپ پناه برد
و جان درباخت هشت سال یا شانزده کام دل برگرفت سلطان مراد پسر او جانشین گشت اگرچه قلمرو
فراخ شد سپاه بیکجهتی چیره دستی یافت و بزرگ دستور محمد پاشا را بزور راز دولتخانه برآورده بخواری بجان
بشکردند بیست و پنج سال خسروی داشت برای سخن شناداری نخستی راه بیرون شد ازین سلسله گفت
و سرمه بینش افزوده برسائید و بسوانح نویسی دیده دولت که پیش نهاد همت برگردید هم میرزا یوسف خان
دستوری جونپور یافت تا لختی سرانجام نموده باز آید یازدهم شید ابیک درگذشت تحویلداری توشکخانه داشت
از تن پرستی و باده پیمائی یک بیک کمتر آمدی او را زمانی برهنه داشته آب سرد افشاندند از سر یاجرگی
جان بسپرد و پیدائی گرفت در خاصگی خلعت گستاخ دستی نموده بود فرمودند ایزد توانا از پوشش دروی زرنگا
...دا و د رینوالا نیایش نامه خان احمد گیلانی بدرگاه والا رسید از سانحیت درازی وجا استواری می نوشت
بفرمان سرای ایران شاه طهماسپ نخوت فروخت و بزندانی دبستان رفت سلطان محمد خدابنده باساخته
بمرزبانی گیلان باز فرستاد و سخن سازنا توان بین شاه عباس را برآشوفتند و از واژونی درون سیجیتی باویزه
برخاست و شکست یافته پناه بروستان برد از پایه شناسی بدو نیرو انداختند بیست و سوم فرستاده او دولت
باریافت و عرضداشت گذرانیده گزارده بود و از دیرباز بسیج والادرگاه در سر دارد از ره درازی و ناکامی
نیارست رسید اکنون در بغداد بناکامی روزگار بسر میگذراند همان دیرین آرزو پیرامن دل میگردد آمد بازش
یافت و بخسروانی عاطفت امیدوار شد غره اسفندارمذ پس از ده ساعت شاهزاده سلطان دانیال را
از فرزند قلیچ خان دختی پدید آمد امید که قدوم او فرخی افزاید از سوانح کشایش سیوی استوار قلعه است
نزد قندهار و ریاستان مرزبان بهکر داشت و از دیرباز افغانان بنیرو چیره دست شده بهاءالدین بخاری
تیول دار راجه بختیار بیگ اقطاع مند سیوستان میر ابوالقاسم تمکین جاگیردار بهکر میر معصوم و دیگر سپاه داران
صوبه ملتان را فرمان شد بدانجا شده اندرز گوئی را دستانه کشایش برسازند و اگر نیوشند بسزا برنشانند
بیست و سوم دی بدین بسیج برآمدند زمینداران گنجابه و دیگر سران آنسو چون دریاخان و داود سر بفرمان
درآوردند سوم اسفندارمذ نزد قلعه رسیدند هنجار کس برون شده باویزش درآمد لختی آویزه شکست یافته
حصاری شدند پس از گرد گرفتن و آماده ساختن دست افزار کشایش زینهاری شده کلید سپردند و ازین پیروزی
تا قندهار و کیچ و مکران بقلمرو درآمد در ان دشت از کم آبی فیروزی سپاه آسیمه سر برداشت گیتی خدیو را

ج سوم

دست آویز الهی توجه ساخته بخواهش آب نیایشگری فراپیش گرفتند از ایزدیاوری در کمتر زمانی رودے آب آمود گردید و سپاس گزاری را هنگامه بر ساختند بیست و هفتم جشن قمری وزن شد و جهان سالار بشست چنین بر سنجیده و جهان بروزگار کامیابی نشست

آغاز سال چهلم جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

روز سه شنبه نهم رجب هزار و سه پس از سه ساعت و سی و سه دقیقه آفتاب گیتی فروز حمل را نورآگین ساخت و چهارم سال از دور چهارم بنام جاوید دولت آور و جهان سالار ایزدی سپاس را دیگر پایه برافراخت و نوزده روز بگوناگون پیرایه انجمن برافروخت وابستگان و ثرم دل را شگفتگی در گرفت و وارستگان رسیده آمیزش مایه بدست افتاد نظم

الله اکبر چه جشن جاویدست این	الله اکبر چه جمع سعیدست این	الله زنوروزی نوشن خالی	الله اکبر چه نور خورشیدست این

پنجم فروردین حسین بیگ شیخ عمری با برخے از تهالی کعسار آمد و راجه باسو و چندے زمیندار را با خود آورد و هر یکے در خور نوازش یافت در نیولا کشایش پسند شد استوار قلعه ایست آباد و ولایتی بدو گرایید چون راجه مان سنگه بنانڈا و از الکاے بنگاله در آمد لشکر بمهرسور روانه ساخت جوقی بسر کردگی همت سنگه بدالصوب فرستاد نوزدهم چهره دست آمد و گروهی را لیسنرا برمالید گیتی خداوند چون نوروزی سپاس بجا آورد آب راوی گذشته بباغ دل آمیز که درین نزدیکی بوالا فرمایش انجام یافته بود ابزدی فیض برگرفت و از آنجا بآرام باری با برخے پردگیان خلوت برآراست شبان روز نشاط گل برچید و آگهی برشنود از سوانح فرو شدن برهان نظام الملک هر که نیکویی بفراشتی دید و ناسپاسی برنشیند زده و از و دستگاهوی خویش باد افراه یابد و بتازگی داستان این فرومایه گواه راستی گزار خسروانی نوازش و رسیدن بمرزبانی و افتادن ناسپاسی و نیوشیدن اندرز و نامزد شدن فیروزی سپاه گزارش یافت از راه دوری و آهنگ سستی فراهم نیامده بود و روزگار او را بجوانگی برنشانده خودرائی شیفته گردانید و خوشامدپذیری نخوت افزود و مال و جان مردم و دراز دستی بمردم و ناموس خاندان بتاراج رفت دوست از دشمن و خویش از بیگانه باز نشناخت لشکر تبارزش عادل خان بر دو ناکام برگردیدند سگالش که بندر ریگ نده را که پیوست خیول است ترسایان گیرد فرهاد خان اسد خان رومی را با بسیارے بدانسو فرستاد از بی آزرمی همخوابه فرهاد خان را دامن برآلود و او از سرگیننگی بنصاری در ساخت بسیارے دکنیان را گزندجانی رسید و اسد خان دستگیر شد برامی باده افزائی و طبیعت پروری نشگرف آزارها بکار برده و بسخن نا آزمون کاران هرزه درا خود را رنجور گردانید چندانکه از زندگی نومید شد ابراهیم بزرگ پور را از زندان برآورده جانشین ساخت اخلاص خان حبشی با برخے بگردید و بران شد که اسمعیل

ج سوم

دیگر پسر او را که پیش ازین مرزبان بود به بزرگی برگیرد با اندک تندرستی در سنگاسن نشسته او را فرایش گرفت همه گروهی احمدنگر دژ آویخته فیروزمند آمد و فتنه اندوزان بیغوله نشین گشتند ازین چیره دستی کالبود تیرشد و با دمسازی برافروخت چون به بنگاه رسید لختی دارو بکار برد و در پرخوری شیفتگی کشید بیست و پنجم روزگار او پسر آمد بسیاری بر آنکه خواهر او چاند بی بی زهر بخورش داد و دیده وران با و افزاره ناسپاسی برشمرند سران لشکر ابراهیم را به بزرگی برگرفتند و از کم بینی چشمان برادر را تخت فروغ گردانید و سپس به نیستی سرا فرستاد

رخصت یافتن قرابیگ با آوردن مظفرحسین میرزا و بلندی یافتن آن سرزمین بسایه حضرت شاهنشاهی

چون قرابیگ که باوردن مظفرحسین میرزا رفته بود نزدیک شد دید میرزا پذیره شد و از منشوران والا گوناگون نشاط اندوخته نیایش گر بها بجا آورد و از بها سنجی بسیج والا درگاه نمود چون شاه بیگ خان نرسیده بود دلکوشش نام بردگان بازگردید و لختی از بیره سرائی بدگوهران بدیگر اندیشه افتاد و از سعادت سرشتی ژرف نگهی بکار برده گشاده پیشانی قلعه سپرده بیرون شد بیست و هشتم زر و سیم بسکه شاهنشاهی چهره برافروخت و منبر بگرامی نام پایه برافراخت شاه بیگ خان میرزا را گوناگون یاوری کرده باز ده و ده هزار قزلباش رنگ آمیز ساخت آن سرزمین لختی عنان باز کشید و کشاورز قدری برآسود والوس هزاره و افغان و دیگر بومیان سرتاب از مالشها یافتند درین والا برگ پایه وکالت بخان اعظم میرزا کوکه بازگردید چون خیرسگالی و کم آزرمی پیشانی او پیشگاه ارد شهر از دی بهشت بدان بلند کار آگهی کشورخدایان در برشاید و سرکار بکوشش آن فراخ حوصله شایستگی گرا یداز خردمداری و فراج شناسی روزگار بشغل لشکر و سپیده بازگردد و در شب شیاتر قراری دو تائی گیرد نوزدهم سترگ قلعه گزیده کالا از بندر کوه رسید و دران میان چندی دانشوران رباضت گزار ترسا گروه که بیاوری زبان زد روزگار بودند بشاهنشاهی نوازش کام دل برگرفتند از سوانح کشایش زمین داور و ملک گرمسیر این دو آباد جا القندهار گرایید او زیک از میرزایان برگرفته چون آوازه فیروزی سپاه بدان بلندی گرا شد کلان تران آن سرزمین فراهم شده چیره دستی نمودند و او زیک ناکام واگذاشت و درین والا سلطان محمد او غلان و تنگر بردی و مراد بردی برخی دیگر بکین توزی برخاستند و حصار گرد برگرفتند چون شاه بیگ خان در رسید بوم نشینان دادخواه آمدند و او بی فرمان والا دریاوری اندیشه مند بود از اقبال شگرفی برخی ازان گروه نزد قندهار دست یغما بر کشودند میرزا عوض

قلعهٔ تیری بزور برگرفت شاه بیگ خان پس از اندرز پذیری به پیکار برآمد و تیرے استوار کرده آویزه
برخاست و در کمتر زمانی دستگیر شد و قلعه کشایش یافت سپس آب بلند گذشته بزمین داوری بارش نمود
غنیم سراسیمه دار القلعه در فور شتاب آورد و از نگاشتن بی آویزه هرات بدو پیوست و گریز سپرد فیروزی سپاه
از آنجا باز گردیده بزمین داور آمد و گرمسیر تیزی آویزش بر قلمرو افزود و تورانی سپاه را لختی چشم آگهی باز شد
و قلبا با سپه آرای خراسان در پاس آن باندیشه در آمد و از دو بینی مغروری سپاه دوستی فرا پیش
گرفت بیست و هشتم تیر آگهی رسید و پدر خواجه باز ایلی پایه گردانیده شدی ام مویته راجه از نفس تنگی زیست
هستی بر بست و چهار همخوابه او بگشاده پیشانی استخوانی رخت به آتش در افگندند شهریار دیده ور بحقیقت آموزی
از راه دریا آن نزدیکی شد و بی قدری جان وانمود و برخی را بهنگام در دار سوختن فرو شدن ابراهیم
نظام الملک از آن بازکه دیهیم خدا الله عاطفت از دکن برگرفت زمان زمان تازه گزندے بدان ملک
رسید و باد افراه ناسپاسی آماده گردد چون برهان درگذشت و ابراهیم پور او جانشین شد ناهنجاری
فرا پیش گرفت لشکرے از بیجاپور بمالش او برآمد شاهزاده هم امداد چپل کرده احمد نگر غرسته کارزار
آراسته شد ناگهانی تیرے بدو رسید و روزگار او بسر آمد و بیجاپوریان فیروزمند باز گردیدند
و نظام الملکیان سراسیمه به بنگاه آمدند و بسیاری احمد پور خداینده را بکلانی برگرفتند و برخی موتی پسر تاهم را
برهان نظام الملک پیشین نشش پاسبر داشت قاسم عبد القادر حسین خداینده و شاه علی محمد باقر چون
پیمانه زندگی او پر شد جانشینی بحسین گرائید و چون درگذشت بزرگ پور او مرتضی نظام الملک شد
سی و یکم دوانده دیوان نامزد گشت اگرچه وزارت راستی منشی و جدگرینی خواجه شمس الدین خافی روزبهی دارد
لیکن از کار فزونی دو دوربینی هر صوبه وزیری نامزد شد و پیشین خواهش بکرد و آمد حسن بیگ به الله آباد
بهمار تے چند باجمیر رای رامداس باحمد آباد و کهنور باد و دهشن داس به بنگاله رام داس به بهار رام رای
بدهلی خواجه غیاث بیگ بکابل متهرا داس بلاهور خواجه محب علی بمالوه کیشو داس بدار الخلافت
آگره خواجه مقیم بملتان و فرمان شد هر یک کار خود را العوابدید خواجه بعرض همایون رساند از سوانح
چیرگی بجبر ناته و جشن شهریور او را با ابجدر که سرآمد گروه ول است بکشتی در انداختند نظارگیان حیرت
در شدند چگونه داد خدیو این نزار تن را بآن توانا پیکر آویزه فرمود و در کمتر زمانی بهست یاوری فرو دستی
آن زبردست پیدا شدن گرفت و از ناموس پاسبانی جدا گردانیدند و رینولا آگهی شد برخے از نجوم
درگذرها تمغا گونه می ستاند دادگری افسر خدیو برتافت و بهرسو فرمان رفت و در باد افراه آنان فزون
کوشش شد از دار الملک لاهور تا هند وکوه بزین خان کوکلتاش باز گردید و از اینجا تا پایان بنگاله بدو تن

وتا گجرات برام داس کچهواهه وتا زمین داور بدولت خود واز دهلی تا اذوجه بمیان خانو

غالب آمدن اوزبکیان بر خراسان و مغلوب شدن میرزایان آنجا

برکرانه بخت بیاوری پرهیز و ستاره از فرورفتگی برآید روزگار بشگرفی برنشیند بیکاد و روزبهی چهره
برافروزد و حال میرزا ازین آگهی بخشد و بینائی سرمه برساید از سرگردانی فرمانفرمای ایران و هراس
جهان شگرفی به نیایش او تن در نسپرد و از برنائی شورش و بدهمنشینی بوالا درگاه خود را برنبسته بود
ناگاه اوزبک بر خراسان چیره دست آمد و کار میرزایان دشوارتر شده از ونامردی شدن فیروزی سپاه
بسراسیمگی افتاد و رستم میرزا از فرخ اختری خود را بیجا وید دولت بربست و آن نیز آشفتگی میرزا برفزود
از ستاره رهنمونی مادر بزرگ پور خود را پوزش گزاری فرستاد و از مهرفزونی پذیرش یافت و فرمان والا بیا
بهم رفت از آن شولیدگی برآمده آباد و پرستاری گشت و چون شاه بیگ خان پیوست ملک سرود
رد گرانشد و امرا گذر باثان بفرمان والا این مهین نژاد را بزرگ داشت نمودند بر هنه یکی از بارگاه
باگزین کالا پذیره باشد بسه منزلی میرزا جانی بیگ و شیخ فرید بخشی بیگی حسین بیگ شیخ عمری و برخی بندگان
دستوری یافتند و سه کروهی خان اعظم میرزا کوکه زین خان کوکلتاش و بسیاری پنجم شهریور میرزا پیشانی
بخت را بسجود نیایش برافروخت و پایه سعادت وری برافراخت صد اسپ عراقی و دیگر نفیس سوقات
بوالا نظر درآورده از آن میان گزین مهر شگفت آورد چون بهمه گزیده برسو دستی بخشش درآمده زهی
برگزیدگی و سرمایه تندرستی گشتی میرزا را بوالا پایه پنجهزاری برآوردند سرکار سنبل که افزون از قندهار است
در اقطاع دادند و فراوان نقد و جنس سرمایه نشاط آورد و چهار پسر بهرام میرزا حیدر میرزا القاس میرزا
طهماسپ میرزا و همراهان او بهمین بخششها کام دل برگرفتند درین سال منصب داران را سه گونه برساختند
اول آنکه سواران برابر منصب باشند دوم نیمه و افزون سوم کمتر از آن و هر کدام را ناهموار قرار گرفت
چنانچه در آخرین دفتر برگزارد درین روز تاش بیگ خان بمالش عیسی دستوری یافت و از رنجوری
کارشناسنگی نیارست نمود و ششم در شبستان بزرگ شاهزاده از دخت ابراهیم حسین میرزا فرزندی
نیک اختر پدید آمد امید که مهین بانوی روزگار گردد و نهم سعید خان از شرقی دیار آمد و گوناگون نوازش
اندوخت آرزوی بازار زود داشت چون از بنگاله بهار رسید گام سرعت برگرفت صد فیل با دیگر کالا پیشکش
گذرانید یازدهم حکیم عین الملک در هندیه رخت هستی بربست شهریار قدردان آمرزش درخواست
و فرزندان او خسروی نواخت شگفت شد از نیکمردان دینی بود و در برآمد کار مردم سخت کوشیدی شانزدهم
سعید خان پیشکش عیسی خان بومی بهاتی برگذرانید و پذیرش یافت غره مهر ازوق بقندهار فرستاد

تختی گرانی دران سرزمین پدید آمد سپاه آنجا به نیک روزی نشست کاردانان از صوبهٔ ملتان گوناگون غله چندبار رسانیدند و درکمتر فرصتی فراخی شد قلیچ بابا سپه‌آرای خراسان بدراز اندیشه افتاد و بتیا قدر آن دوستی پیوند تر استوار گردانید درین روز باقرخان سفرجی را در بنگاله روزگار بسر آمد و فرزندان او بجا طلعت روزافزون شاهنشاهی از غم رهائی یافتند دریولا برآوردے ماهواره بدیگر نمط قرار گرفت یازدهم مهر فرمان شد که مغل و افغان و هندی سرامیر هزار دام و دو اسپه هشتصد و یک اسپه ششصد دام برگیر و راجپوت اول هشتصد میانه ششصد بر ستانند از سوانح افروزش جوهر راستی یکی از هرزه لایان ناسزای بپارساگوهری بربست واد خدایش و سش برنشست او گفت اندرک نظاره ستوده دام چون پرسش رفت بپذیرفت اورا با آتش سوگند دادند راست گو برآمد سرمایهٔ شرمساری گزارنده کردند و جهانے شگفت زار درشد یکی از سوگندهای برهمن نهاده افروخته را بر فراز آن گذارند و بسوختن از راستی برگزید او خود درین روز برگ پیرد آتش پاره را بر دست گرفت و لختے نگاهداشته باهستگی در دامن پیچید و بر زمین از تنش بسوخت حق پژوهی فرمان روای زمان چنین شگرف نمودارها پدیدار و شاید دوم مهر مقدس را خان اعظم میرزا کوکه سپرند و بتازه نوازش مایه اور ابرافراخته آمد مولانا علی احمد بفرمان نقش گرامی نامهای نیاگان شاهنشاهی با صاحبقرانی برکند و کارنامه برساخت فرمان شد همگی ثبتی اسناد برنے بیاض منشور بدین پیرایش باید درین روز فرستاده وزیر میرزا بسعادت زمین بوس رسید و دفتر مرغ آورد بس شگرف پیکر و کردار سنگ را میوه آسا بکار می برد و تلخ مستی در آب ریزد بلکن بسیار دیدگی مردم باخواب بر نه و بجز کم دید شگفت نماید از سوانح برافتادن پرده از روی کار کارندهٔ اقبال نامه بساهان چندین آفت خیز سپردن فراوان نشیب و فراز گاه گمان بهبودی روی وزمانی رضامندی بر خویشتن بستی و لختی کهی آفرینش راستی وداع دانسته دوستداری رروی و چندے آرامگاه سپرد را نشیمن خود انگاشته بخواهش وانمودی ناگاه طشت از بام افتاد ناسکاری و دل نزاری که و مه را دلنشین گردید بیت ؎ بد و هزار عهد کردم که بری جنون سخارم + ز تو در شکست عهدم ز تو باز شد قرارم ؎ بینت و یکم مهر شنبه دهم صفر هزار و چهار هجری ملک الشعرا شیخ فیضی را که مهین برادر بود فرمان در رسید و آن آزاد خاطر آگاه از آهنگ سفر باز پسین گشاده پیشانی بشهرستان تقدس خرامش فرمود نظم

وصفی ادب اوران گم شد	نه زمان کز همه جهان گم شد	دست بر هیچ ما بازی عشق	آنچه اعتماد داشت کز میان گم شد

تا طوبهٔ سخنوری بسوگواری نشست و گروها گروه مردم تنگنای غم جا در شدند با وشا بلندپایه را
دل بهم برآمد که حکمت پژوه مدحت سراپرده بر روی فرشت و صدرنشین بزم اخلاص را ساغر زندگی لبریز
گردید شاهزادگان والاگوهر بافسوس گری برنشستند که اوستاد و دانا دل و مزاج دان دانش آموز از
گفتگو بر خموشی گزید نویئنان بزرگ را گلدستهٔ شادمانی پژمرد که سرآمد دمسازان بزم و رزم را پیمانهٔ عمر
برگشت کار فروبستان را نفس در دل شکست که گره گشای دشواری روزگار رخت هستی بربست ره گرایان
بادیهٔ غربت را آه در جگر و گریه در گلو گره شد که منزل آرای آسایش خاطر از جهانیان برگرفت جهان نوردان
الهی طلب تنگدلی نشسته اندیشهٔ سفر از دل سترد که سخن آفرین حقیقت گزار را چشمهٔ زندگانی انباشته شد
تهیدستان آرزومند را خار ناکامی در پا فشرد که کام بخش بخواهش بر کارگاه تعلق آستین برفشاند سر حلقهٔ راستینان
جا می در گرفت و باند و هی تازه غریو افسوس برکشید داستان صاعقه ریز بکالبد گفت در نیاید و سجو هن
پای قلم در نوشته نگیرد هر گاه رهنمایان را حال چنین شد اندازهٔ دردناکی من دوستدار صورت و معنی که تواند شناخت
و جانتابی و تن افسردگی چگونه بگزارش درگنجد من بر دوخته لب طفل وار مویه آورد و گریه طوفانی جوش بر زد
شکیبائی که همین پور خرد بسوگواری جان بسپرد و آن پایه روشنی بروز تاری برنشست طبیعت از بنیاد از
در آمد و بیم سبکتر چیرگی یافت گذاشتن استخوانی کاخ را مردن انگاشت و گزیدن را یش بر شمرد و زندگانی
و بال دل و بار خاطر شد و خواب و خور را بیگانگی سپر و نزدیک بود که عنصر پیوند بگسلد و با هستی از دوش نهد
دیوانه آسا گاه تا آسمان در آویختی و گاه نفرین قضا زبان برگشودی دوری عنصری برادر مرا بدین روز نشاند
خدای معنوی گره گشای دوستدار و گره گشای تنگیها کالیوه گردانید این وحدت گزین کثرت آرا جزا را وای
نداشت و مرهم درونی ناسور را از و سرانجام میافت ناگزیر به بیغوله درشد بسیجا نگاهی سر راه انتظار نشست
و ناخن بر دل زدن و جگر پالودن پیشه گرفت شاهنشاهی اندرز گشتیهای آن شنرگ دو مرا بکرده صبر آبله پا
آورد و بیجان بخشی و دلدهی شعبه بند گردانید عقل رفته باز آمد و هوش خفته بیدار شد بزبان حقیقت طراز
گذشت کردگار بی همتا بندگان را از راه وارستگی و دلبستگی بر خود برخواند بدین دو روش مهم ناسازگار
کام دل بر دهد در فرو شدن حقیقی دوستان نیکوان تحسین را جز رضامندی و تسلیم پیشکش نسزد و اگر همگی مردم را
جاوید زندگی باشد جز دوستداران را گشاده پیشانی و تازه رو باشند خاصه درین کاروانی سرا که درنگ
برنتابد اگر پسین این پیش گیرد پیوند دلها بگسلد شهر آبادی برافتد و خبر نبودی آبروی بار آورد و زیان زندگی دین
و دنیا اندوزند اگر یکی را از غم و درد الم پیرامون نگردد و خود را بر آن دارد و در نه انسی فطرت میخواهد که این حمله
نزدوده آید و مردمی را در زندگی برخوانده شود فرخا شهر بندی که درین عالم هر یک را پای خرد بسنگ آید

وسررشتهٔ اختیار از دست فرو هشته گوناگون نیکوخرد آن ناشکیبائی که از تو رفت ناگزیر وابستگی بود و بساولاویز دوستی روحانی پزشک چاره‌گر آمد و در روز آن سفرگزین دل را از همه برگرفته با ایزد بیچون بود و نشان آگهی پیدائی نداشت ناگاه جهان سالار دانش نواز به بالین او آمد چشم برگشود و بزرگ انگاشت بجا آورد افسر خدیو سخن را سے مهربان سپرده باز گردید و تنها بعلوی عالم شتافت در گوهرین نامهاسے خود از وا پسین سفر آگهی داده

نظم مثنوی

قیاضی ازین ترانه بس کن
شاهنشاها خرد پژوها
من مطرب پرده‌های خونی
سازند سبوکشان فسانه
رو پیشان من چه دارند
این سنگ‌فشانِ کو بکو را
با عیسی جان صبوح کردم

فرغت بنواست قفس کن
دریا گهر افلاک شکوها
کلکم بنوای ارغنونی
مطرب شد و بزم بر ترانه
پیشانی شیر با چه خارند
مردارخورانِ بی گلو را
دریوزهٔ عمر نوح کردم
گر ور برخم فراز کردند

از ساحت این بسیط بگذر
تربیت جهان بعیش پیوست
زین بزم که عشرت تو سازیست
کس را قدم سلوک من نیست
من سیر نظر ز خوان قدیم
با کرکس روزگار ماندم
چون از نفس من این سخن زاد
عمر سخنم دراز کردند

مستسقی ازین محیط بگذر
دور تو شراب آسمان است
گر من بروم ترانه باقیست
این کار دست کار من نیست
نعمت خور دودمان قدیم
در مزبله جیفه‌خوار ماندم
خضر آمد و عمر خود بمن داد

گیتی خداوند را بسیج شکار بود و این آمادهٔ واپسین سفر چنان آرزو کرد نگارندهٔ اقبالنامه دستوری چهار روز گرفته نزد او باشد چون عرضه داشت ازین جواب سجالش باز ماند چهارم روز جهانیان در کشید و نهفته دانی او بروی روز آمد و پیش ازین بیمار ماه در سر آغاز رنجوری این رباعی بر سخته بود رباعی

دیدی که فلک چه زهره‌ریزی کرد	مرغ دلم از قفس تنگ آهنگی کرد	آن سینه که عالمی در وی گنجید	تا نیم دمی برآوردم تنگی کرد

و در بیماری چند بار این بیت بر زبان رفت بیت گر همه عالم بهم آیند تنگ ٭ پا نشود پای یکی مور لنگ از دیرباز تنهائی دوستی و راه خموشی سپردی شاهنشاهی کوشش خمسه انجام نگرفت خود را از آن آگهی امید پر باغی

بس قافله رفت گرد رانی
بگرفت هوای آسمانی
گر پای نپیچدش بلندی
آن چار عروس هفت خرگاه
سازم دل ازین فسانه سیراب

نشنید فلک چنین صدائی
مانده بمیان زبس گرانی
امید رساندش بپای
کاو در میان به نیمهٔ راه
زان پیشتر که گیردم خواب

بربسته بپای مرغ خامه
دانم که گمست چرخ فرسای
زین هفت بالا و چار منزل
چندین اگرم امان و بخت
گر نشکندم سپهر پیمان

دارم بخیال پنجنامه
پرواز کبوتران بر پاسے
بندم بجمازه پنج محمل
یک یک برم به پایهٔ تخت
بلقیس برم بر سلیمان

نخستین از هر کدام که یافت بر مینویسد

دیباچه هفت پیکر فیضی در جواب نظامی

زمزمه سنج نفس آتشین | نغمه ساز فن آتش نشین
عربده آموز تهی‌ها مست | حوصله بخش جگر دل بدست

جوش صراحی طرب دلبران | آب صبوحی قدح عنفوان
باده چکان لب آتش رخان | آب ده خنده گل پاسخان

مهرکش سفتهٔ مینای صبح | پنجه کشای ید بیضای صبح
بتکده آرای بتان بهار | تاب ده میکدهٔ لاله زار

نکته نگار لب نطق از زبان | چشمه شکاف گل خشک از زبان
ذره درین دشت بر افراز او | ریگ روان قافلهٔ راز او

انجم کره را بر سر کرسی نهاد | هر چه درین دائره پرسی نهاد
معرفت از خاک رش نا امید | بحر بر سر چشمهٔ او رو سفید

رفت ز اوصاف گریبان درید | در دلستان نیز ازو هم نبست
دیده بدر سنج جهان پر شعاع | عقل تهیدست دکان پر متاع

نطق یکی از صد گفتار او | در رگ یکی مفلس بازار او
علم درین قافله بیگانه ایست | عقل درین سلسله دیوانه ایست

جان سخن در کف کنهش قتیل | چون قلمم در ره حرفش سبیل
جلوهٔ خورشید سخن روز کور | صفحهٔ افلاک و قلم پای مور

نکته گران مغز و دانش خراب | قافله تشنگی در یا سراب
راه تیغ اندر و بیخواب گیر | دست همه آتش و کشت آبگیر

غیرتهٔ خانه با غیار در | جام نه و باده بسرشار در
قافله‌ها هست نشان بر نشان | بادیه در بادیه محمل کشان

قافله شد بحر گراخ و دلیل | قافلهٔ یافت بجان سبیل
رنگ شتر گرد زه روز بهی | هر دو درین راه بدست تهی

قافله را رفت بشرق نشان | تو سوی مغرب شده محمل کشان
شوق بحر بادیه سنجید بجیل | فرق بحر خاک چه بیرز رسیل

شوق تو مستی و معنی سراب | موج به سیماب فروغ سراب
بحر سخن تشنهٔ تحمید تو | ریگ روان سبحهٔ توحید تو

دست گریبان نجوم چون کنم | سر ز گریبان که بیرون کنم
چاک زدم پردهٔ سامان خویش | بو که زنم دست بدامان خویش

من که چو جوش سحر بر زنم | موج چه بیچون لطیفم نسیم
موج سخن چو مهر تیغ منت | دل در یا کفم رو شست

باده من پخته تر از روزگار | ساغر من شسته تر از نوبهار
صفحهٔ صبحم ز نشاط دماغ | شعله نگن بر سر مرغان باغ

آنکه بدر دم سخن راه یافت | بال و پر از مدح شهنشاه یافت
جوهر گل گوهر دیهیم او | دور فلک بر خط اقلیم او

ساغر او همت دانا پسند | بادهٔ او پرتو عقل بلند
نشئهٔ او جوهر بینش زدای | نکتهٔ او جرعهٔ دانش فزای

ستر المعنی دل ربا بینش | خطبهٔ شاهی خطیب آیش
دست ده لجهٔ بی ساحلان | نرخ ده گوهر دریا دلان

نامه که مانند شهان بر سرش | آمد و طغرای هوالاکبرش
نقد خرد گوهر تمکین او | نظم جهان نسخهٔ آیین او

خسرو خندان دل فرخنده چهر | بسته‌اش عقده گشای سپهر
خلق سبکدل گران باریش | فتنه گران خواب بیداریش

شیردل شیرکش و شیرگیر | دادگر زور و رس و دیرگیر
شاهد او معنی و دانش نگار | ساقی او همت دریا نثار

مست ز منشور جهانبانیش | جوهر تیغ و خط پیشانیش
ای دو جهان عقل مسلم ترا | دور شهنشاهی عالم ترا

ج سوم ۴۶۴

در ازل از مدح تو تسنیم [illegible] / دو قلم و نه ورق دبیت حرف [illegible]

با همه نور سحرستان تو / شب نتوان یافت بجز [illegible] تو

عمر ابدی تو بدور شتاب / سالم پیر از تو بعهد شباب

باز دل تنگ بهم بر زدم / آبله چند به نشتر زدم

آنچه برون جست ز [illegible] / روح قدس گشت [illegible]

انجمن شوق فنی منشست / قفس ملائک [illegible] منشست

چرخ ابد گشت که تا [illegible] / از پس [illegible] چو من [illegible]

زینت مردوشن که [illegible] نگاه / آینه بست [illegible] ماه

حیرت من [illegible] / فلک من [illegible]

این چمن تازه که پرورده ام / شام و سحر خون جگر خورده ام

آمدم اینک ز شبستان غیب / میکده [illegible]

زین همه [illegible] سینه تاب / عطسه گرو شد [illegible] شراب

ساکنی از [illegible] / مغز فلاطون [illegible]

چشم بکاوم [illegible] / تا دل دریا [illegible] آوازه را

[illegible] / تا نگه [illegible] لخت لخت

گرد [illegible] نوایی [illegible] / در گلو [illegible] کمند

نور ز خورشید [illegible] آورم / از دم [illegible] آب حیات آورم

[illegible] یونان دهم / نکهه ره آورد یونان دهم

[illegible] / [illegible]

راه سخن [illegible] بسته ام / این چه ظلمت [illegible]

نامه من جلوه [illegible] / [illegible] اندیشه کند [illegible]

رشحه [illegible] / [illegible] چند نسیم

[illegible] / [illegible]

[illegible] افلاک [illegible] / [illegible] معانی [illegible]

[illegible] / گنج [illegible] سخن [illegible]

من [illegible] گرداب [illegible] / [illegible] طوفان [illegible]

در بیان هنگام صبح خبری از مبدأ افیاض فیض بر دل ریختن

صبح که نقد دو جهان ریختند / خلوتی از انجمن انگیختند

خلوت او انجمن آفتاب / شاهد او صبح سفید نقاب

سوخته یک شمع هزاران چراغ / خانه‌ای انداخته طرح فراغ

شاهد خلوت گل کثرت بدست / آمده و برقع امکان نشست

صبح ازل غمزه جادوی او / شام ابد سایه گیسوی او

پرده ز رخساره برانداخته / آینه را برقع رو ساخته

زلف تنید بسر دوش او / خال نشین پنبه گوش او

یک رخ و صد جلوه دگرگون [illegible] / یک تک و صد جهان در جهان

هم مژه اندر ره هنگامه خیز / تیر نگه اندر ره افسانه ریز

خانه چمن ساخته از رنگ و بو / هست [illegible]

[illegible] دوستان / [illegible]

روی بروی شاهد [illegible] / [illegible]

[illegible] / بازی و صد [illegible]

مرحله در مرحله نظاره زار / قافله در قافله آیینه بار

برق [illegible] بگداخته / آینه در [illegible]

شیشه [illegible] نگار / نغمه گلو [illegible] بهار

شعله [illegible] / شیشه [illegible]

رفته و [illegible] / عالم [illegible] با جمال [illegible]

تشنه [illegible] / چون مژه [illegible]

من [illegible] / با دل خود خلوتی آراسته

خلوتی [illegible] در انجمن / دل [illegible]

نعره [illegible] / تا در [illegible] زدم

وحدتی از وحدت کثرت بکی
بیخودی محو تماشاگری
لعل درین بادیه داغ ون دم
بر قدم صبح شبیخون زده

بیان ظهور شاهد وحدت در انجمن کثرت

پیش که هنگامهٔ عالم نبود
داشت بیکی ز جهان فراخ

غلغل بازیچهٔ آدم نبود
نه چمن هفت گل و نه چار شاخ
بیهده نشینان شبستان غیب

چهره گشا وحدت خط کثرت نداشت
بسکه سر عاشقی خویش داشت
باز کشیدند برون سر ز جیب

طرهٔ معنی خم صورت نداشت
مژده هزار آینه در پیش داشت

شائع شدن عشق حقیقی در عالم مجازی

صبح ازل ریخت چو بنیان عشق
نکته گر است بگفتار عشق
بارقهٔ عشق چو گردد بلند
دیده گشادند دل اندوختند
من که درین بتکده ام پیر عشق
بلبل با شعله پرستی کنند
اینهمه تفسیده درونان راه

شد دو جهان غرقهٔ طوفان عشق
چشمه روان است بر فتار عشق
کوه سراسیمه جهد چون سپند
گوش بلب لب بگلو دوختند
زمزمه پیرای بم و زیر عشق
نی برخ گل بیند و مستی کنند
شست فگندند درین چشمه گاه

عشق بدل ریخت چو ساغر بجام
صاعقهٔ عشق چو ریزد بفرق
تا به تن آتش افسانه را
باز گشادند دل خونچکان
لعل طرازند دل گنجینه را
صد قدم از خویش فرود آمدم
تا در لعلی بکف آمد و بس

شور بسر خاست چو آتش پیام
نبض بر قصد ز تپش همچو برق
از مژه سفتند دل خاره را
نغمه بالماس گذاری و کان
خط بدخشان بکشم سینه را
تا بچنین بانگ و سرود آمدم
با دو صفت آتش بید دیدن

سبب سخافت تن و با نتها رسیدن عمر

ای شده خورشید سر بام خویش
آینه بگذار درین زنگبار
خانه میندای بگرد وجود

چند زنی پا بسر انجام خویش
از نفس خویش بشو سنگسار
بر ورق آب کش این نقش بود

شبنم گلبرگ تو وقف سراب
نغمه سرای که سنگینت نیست
گرچه دم سحر بیان منست

تو شده نیلوفر این آفتاب
جامه میرای که رنگینت نیست
حیرت من نیز زبان منست

در مقصود بکف آمدن با وجود کشاکش دنیا

شکر که جمازه بمنزل رسید
گرم روان چون نشوم آه ازین
خضر درین بادیه گم کرد راه
دو چکنم با قلم رنگرزی
جوش صنم خانه بالاست این
کلک نخست از رصد کبریا
از پی هنگامه کشیدم ز جیب

زورق اندیشه بساحل رسید
ره همه یک گام و دو صد راه ازان
نوح فرو رفت درین موجگاه
بادیه آتش چو سینه بیای
غلغل ناقوس مسیحاست این
ریخته از بیخته کیمیا
لعبتی از پرده نشینان غیب

گام نخست از قدم جستجوست
ره نه باندازهٔ پای منست
نیست مرا چون بره دل قدم
نادره طفلی بعصا نامزد
بر در این کعبهٔ روحانیان
کرده بیکدست سطرلاب دل
غمزه زنان چون شود دلربا

منزل اول ز ره آرزوست
گر رود م از دست سزای منست
رفته ام این راه بپای قلم
عمر طبیعیش ازل تا ابد
بر نهد اکلیل چو نسر آشیان
دست دگر عقده به پروین گسل
گوهر انصاف بر و رونما

ج سوم

از رخ این شاهد شیدائیان	تا چه ببینند تماشائیان	نشکفم این کلک حقیقت سرای	حرف جگر ریش و زبان سینه چاک
	فیضی این فیض لستانه با	مغز ز جوش تو پر آوازه باد	

مثنوی در بحر شیرین و خسرو

الهی پرده تقدیس بگشای — سلیمان مرا بلقیس بنمای
درین بتخانه ناقوس جویان — ثنایی ده مرا قدوس گویان

حصار قدس را کنگر بلندست — بهر کنگر چه سرها در کمندست
همه ذرات در تقدیس و تهلیل — مرا لب پر ز افسون عزازیل

…پسانم با بتان پیوند دارم — پری در شیشه و دل در بند دارم
بلایی هست کین جان من نیست — که دیو نفس در زندان من نیست

…بان هند تسبیحم گسستند — بهر سو پیم و صد زنار بستند
درین مشهد بغفلت سر کشیدم — نگین دل بدست اهرمن داد

…لهی با بتان از ری چند — سلیمان گر نیاری پری چند
بینا تیم از بلندی صدا واز — که آید بد بدشتم بپرواز

…شنیم چاره گر فیض بیچ [illegible] — ز دودش جان گدازم تا بنیرا [illegible]
وزین منزل نکوییهای والا — سبکرو خانه گیرم بر بالا

…ای الحان داودی کنم ساز — سلیمان را دهم زان حالم آواز
به بندم ارغنون عشق را تار — کنم زین پرده مغز خفته بیدار

…ه شد هفت دریا در گلویم — گشایش نیست ممکن تا نگویم
اگر گویم تهی شد لجه ژرف — زمین باور که خواهد کرد زین حرف

…خواهم گنج راز از دل برون داد — که خواهم آسمان را غنچه با او
ز دنگ آمد و سر پوش بر داشت — بگفت چنان از دل پر جوش برداشت

…شور طبع سحری تازه و تخت — ز نوک خامه بر کاغذ نگارد
اگر هندوستان فردوس گشتست — که چوب خشک او نیشکر گشتست

…پرفتم که بگذارم مقابل — شگاف خامه را با رزدی دل
که آن نوری که جان را بر آمد — ازان سوزان بدین روزن در آمد

…په رفتند بن یوان بیدار — سلیمان سخن بر تخت بر باد
به آسمان بدلی تدبیر کردن — با فسون دیو را زنجیر کردن

…ت معنی از سر مایه بستن — ز گنج خود بدو پیرایه بستن
با فیضی که داد دل ستانیم — سلیمان را به تخت خود نشانیم

مناجات کردن بجناب باری عز اسمه بکمال عجز و زاری

…م آنکه دل را لنگ جان [illegible] — سخن را زندگی جاودان داد
بجان ما از منت پذیریم — که گر صد ره اجل آید نمیریم

…بچ آن کرامت را دخو [illegible] — که افتند سپهر اندر سجودش
رسد بند سپهر آفرینش — صفایح ساز اصطرلاب بینش

…دست بیز جون معانی — ملاحت پرور نکته دانی
ورق سوز کتاب کج مروتان — رقم شوی خیال فیلسوفان

انگیز باغ زندگانی — طراوت بخش ریحان جوانی
فسون آموز چشم عشق و سادان — جنون آمیز میر عشقبازان

…سیاهی کحل چشم خوفی — نمک افشان ناسور درونی
دعا گردان دشنام از زبانها — بلابل اطبرزد ساز جانها

…چشمه ساز چشم پاکان — نشاط سینه اندوهناکان
در آتش افگن تر دامنیها — در آب انداز آب و آیه صید

…موسو بسوا اطلس بدوش — نشود نقش مو بمو پشمینه پوشان
سخن سنج از ترازوی دل ما — سخن سنج و حرز بازوی دل ما

…طره نیسان جوش — عدم گنجینه نقد وجودش
دران لطفی که گسترده جلالش — ازان گنجینه ورق نعالش

کنج سوم

قضا در کارگاه دانش و بیکاری / قدر از قدرتش صنعت نگاری
به عالم نسخه برداشت مجمل / بنام آدمی کردش مسمی

ز صد نقش عجب گر آب و گل ساخت / مزاج آدمیت معتدل ساخت
زبان در کوی تو گنگش مینوائی / سخن با شهر عاملش روستا [illegible]

خموشی هیچ قیل و قال نیست / که گشت اینجا چو استدلال نیست
از دمشائیان در قدم خار / وز زوراشراقیان [illegible]

کجا آید درین اندیشه ذات / من اندیشه ازین شبهات و آیات
تو جرأت بین که همت میزند جوش / بگیر و قطره در دریا [illegible]

خرد در جستجویش استلام کرد / برهنه خویش را در راه گم کرد
حدیث آنجا که از یزدان شناسیست / سیاهی اندیشی [illegible]

درین جستار زبان ناید [illegible] / خموشی را تحیر بیش کرد
اگر فیضی دل در تاص دارد / [illegible]

سخن را چند باشی محمل آرای / پرستار آورد عجز اینجا به پای
زمین تا ذره باشد آنقدر [illegible] / که میترسم [illegible]

ازان منبع که دریا بی [illegible] است / هر آنم قطره طوفان [illegible]
من آن مستم که بحر و شبنم جام / ز دان دریا کشان [illegible]

گذشتند آن همه مردان از دم / که طوفان خشک کردند از دم گرم
کشیده صد هزاران شیشه جو / ولیکن همچنان [illegible] العطش

درین ره گه نهان و آشکارا / بر ایشان باد هر خواهش گوارا
بسی پرواز دیدم دیده سیر / [illegible]

یکی از صد هیچ ناگشته [illegible] / یکی هیچی به بوی رفته از دست
ز فیض ابر احسانش چکیده / که گنجانید دریا در سبو [illegible]

[illegible] فیض ابر [illegible] / تن خود در ترنم کردم [illegible]
نیم آخر ازان آلوده طوفان / جگر بی آب و لب [illegible]

سعادت [illegible] ازان هستی [illegible] / بگفتار بلند و همت پست
رفیق کاروان کعبه جویان / [illegible] حرم البیک گو [illegible]

آغاز مثنوی [illegible] در حمد خداوند ذو المنن

ای [illegible] تو آغاز / عنقای نظر بلند پرواز
دانا که سخن بکینه او بست / برگلشن شعله بار [illegible]

این مرحله گر چه [illegible] نشین است / هشدار که آتشش آتشین است
زین باغ سخن [illegible] از ان / دارم [illegible]

آتش ز ترنم این بهار اسید / تا سیده طمع [illegible]
گنج دار دو [illegible] ساقی دیر / می بین [illegible]

نطق چه کیست پس تحقیق / دریا شده میهمان ابریق
ای از تو دلیل در قدم خار / وی از تو حدیث [illegible]

آن نور [illegible] دیده باز است / مژگان گسل نظر گداز است
بر لوح وجود چون قلم زد / هر نقش [illegible]

اندازه کارگاه تدبیر / بگرفت نکو شناس تقدیر
هر گل که طراز او دیم است / چون نقش [illegible]

هر تار که بندد این حریر است / چون رشته بود ناگزیر است
خاموش کش که راز [illegible] / این نکته [illegible]

حرفش ز خیال حرف بیرون / حرف از دو دمی حرف بیرون
آنکس که سبب از کتابش / پیچیده [illegible]

ای ساده ز خط ساقی غافل / کین مو به چه خورده [illegible]
در پرده چنین که [illegible] / یک نغمه [illegible]

هر ذره که از وجود گل کرد / آئینه [illegible] ستایش گل کرد
[illegible] / پیچیده [illegible]

در هر [illegible] که می زنی [illegible] / فواره فیض او [illegible]
انگیخت [illegible] عشق آتشین [illegible] / آتش [illegible]

ج سوم

۴۶۹ برج سوم

صد دیده و دل بیکدگر بست	گلدستهٔ حسن و عشق پیوست	بود و چه میزنم نوایی	این راه نمیرود بجایی
زین رشته شدم گسسته امید	خاکی چکند سپاس خورشید	فیاضی ازین خروش بگذر	گر پخته دلی ز جوش بگذر

مناجات در پیشگاه مبدء فیاض که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال اویند

ای دیده فروز شب نشینان	اندیشه زدای پیش بینان	هر ذره ز جرعهٔ تو گل خیز	هر قطره ز بادهٔ تو لبریز
عقلم بره تو نعل و اکلیل	گمگشت خیال سنگ و قندیل	از موج غرقت شب تار	پس مانده از آبله‌پای افکار
بر من غم روزگار سخت است	دریاب مرا که کار سخت است	من غافل و دیو هم نشینم	من خفته و فتنه در کمینم
سختست سیاهی شب من	سختی ز شبست کوکب من	هم کوکب و هم شبم سیاهست	میگویم و آسمان گواهست
زین شب بدر از کوکبم را	پیشانی روز ده شبم را	این قفل غم از دلم جدا کن	دستم بکلید آشنا کن
از شمع مرا زبانه باید بس	پیراهن اگر کشی ز فانوس	خونابهٔ ریش میستادم	در درد دل خویش میتوانم
نشتر زنم این گزنده‌بان را	در خون کشم این لب دهان را	فیاضی ازین ترانه بس کن	مرغت بنواست در قفس کن
	تن زن که فسانه بس دراز است	کنجشک غم مرا شهبازست	

گلفشانی صبح معانی در اکلیل مدحت حضرت خداگانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی

نالان من مرغ در چمن تر	از من قلم و ز مرغ منقار	طبعم ز بهار گل فشان تر	کلکم ز نسیم گل فشان تر
در جاده من از صبا روان تر	وز من نظر سبک عنان تر	در وهم نیاید از سترگی	در عقل نگنجد از بزرگی
در پایهٔ آسمان سرا او	ناموس دو کون افسر او	دریا و فروغ عقل موجش	چون چرخ و نظر بلند اوجش
بر عقل فزوده کوکب بخت	بر عدل نهاده کرسی تخت	طبعش بهار رغوان کار	پرچش ز نشاط زعفران زار
چون می بمزاج ناتوان	چون عشق بطبع نوجوانان	هم عشق پسند و هم خرد دوست	او مغز جهان و نه فلک پوست
دانای ازل بپاک رایی	شاگرد خرد باوستادی	عهد طربش بروزگاران	چون باده بموسم بهاران
ساقی قوایه سبکدست	ساغرشکن حریف بدمست	دانادل و دردمند پرور	واداد پرست و دادگستر
چون نکهت گل بعطر بیزی	چون باد صبا بصبح خیزی	یکدل ز پی جهان پناهی	درویشی او بپادشاهی
بر تخت الفقر بوده خرسند	اطلس بگلیم داده پیوند	عقلش بصبوح می پرستی	از طبع شراب برده مستی
از خواب نه دیده اش گرانبار	نی دیده که موبموی بیدار	در کرده بناز نیم خوابی	ناساخته با دم شرابی
بیداری ما است خوابش	هشیاری مجلس شرابش	او مست می و زمانه هشیار	او خفته و نه سپهر بیدار
بزم است جهان بعشرت خاص	عهدش بترانه چرخ رقاص	فیاضی ازین حدیث خاموش	درگاه ادب به بین مخروش
	فکر تو و مدح شه چه حرفست	ساحل بگزین که بحر ژرفست	

تقریب ترتیب این افسانهٔ افسون پرور که با دل شب همدوش و معانی آن با نسیم صبح هم‌آغوش است

رخشنده‌تری چو ماه سینه
پیمانه مهر نور لبریز

می‌ریخت هوا طرب بر آفاق
می‌ریخت نسیم خویش عشاق

و آتش به نم چو در گرداب
یعنی بدلم چو مه مهتاب

یعنی که نقیب بارگاهی
آورد نوید پادشاهی

برخیز که یاد کرد بخت
شه خوانده به سجده‌گاه تخت

پا از مژه چون برو گشادم
بر مهر سر و منتی نهادم

تابنده در شب چو چشم بینا
رفعت‌شکن سپهر مینا

زین در بگه نشسته پیش رفتم
و اسپانفسی ز خویش رفتم

بگذشتم از این در ادب نیز
کو من گذاشته به بلمیز

گفتم به بلندی چنین جای
از بام فلک بلغزدم پای

طبع تو اگرچه وهم تاست
چون من بتوانم ارچه باست

بزدود ز چهره و جهان زنگ
مه برگردون و شه براورنگ

پیوند ز میان گسستم
نزدیک به آسمان نشستم

از دل شرری بدم منگیز
آتش به نی قلم درافگن

آید ز تو حرف عشق گفتن
دانی تو شرر بمه نهفتن

راز دل بیکوان نگو گوئی
موئی شنو نکته همچو موگوئی

مو بر تن من ز بیم برخاست
دودم ز دل و دو نیم برخاست

آنرا که شد آسمان به فرمان
فرمان نبرد زمین چه درمان

شمعی که بود انیس سوزم
ز آتشکدهٔ فارس برفروزم

از خامه تنور دل بکاوم
طوفان طوفان سخن طراوم

بندم کمری به باغبانی
دل‌ها شگفانم از معانی

از آب برآرم این جگر را
آتش زنم این دماغ تر را

در سینه متاع یار دارم
صد قافله در دیار دارم

این لعل که داشت پایه در گل
بزمی نهمش بگیر سر دل

از جوش طرب مانند سیلاب
بالغزتر از زمین زرمهتاب

من برده صبحدم نشسته
مژگان بچو شعاع بسته

دل اوج نور و در من و نبال
کاندر فلک اسروش اقبال

کشادنگ نشاط زد که شتاب
ونشست حضور وقت دریاب

برخاستم از زمین فلک تاز
برخاسته مو به مو پرواز

چشمی که بر رهگذار کردم
چشم دگرش نثار کردم

بر روی زمین و آسمان تاز
با درگه کبریا هم آواز

خود را قدری ز خود کشیدم
زان در به در دگر رسیدم

من با دل و دل به من سخن‌گوی
من بودم و دل در این تکاپوی

گفتا بروای حریف سرمست
بگرفت عصای عقل از دست

دیهیم دو جهان بیابان ور
همه عمر ابهمیک مان در

دریاب سر به سر نهادم
از سجده جلای جبهه دادم

گفت ای جمنت ز شبنم ما
جا دو دگر آتشین دم ما

در هند ز عشق سرگذشتست
جان را نوازش بازگشتست

نو ساز فسانهٔ کهن را
عشق نل و جلوهٔ دمن را

صد نغمه دررود در سخن ریز
در ساغر نو می کهن ریز

لیکن چه کنم نداشت از بیم
بیچاره دلم نبیند تسلیم

گیرم ز نوای هندی آهنگ
در صیقل می زدی زنم زنگ

بر فارسیان از این معانی
آتش بزنم بار مغانی

خیزد چو دلم بدر فشانی
دریا طلبم بمعانی

خود ساقی خود شوم در این دیر
منت نکشم ز شیشهٔ غیر

صد غوطه دهم بخون قلم را
تا تازگی بود رقم را

این نامه که بود قطع این ورقش
من می‌برمش بگنگ عرش

این نامه که سرگذشت عشقست
صحرای جنون دشت عشق است

این درد وست بانگ نی نیست
این نامه که بانگ نغز عشقست
آلوده بخون دل نوا نیست
سوگند بباده کاندرین جوش
جامی که زدند این خموشان
موجی زنم و روم بگرداب

خون جگرست شیرنی نیست
یک زمزمه از سرود عشقست
از عشق شکسته نامه‌ای نیست
ته جرعه کس نکرده ام نوش
من نیز از آن همه خروشان
بحری شوم و بگویم این باب
در بزم مزن بلند دستان

سرجوش ترانه دوست این
این پرده ز نو که کرده ساز
هم دستنه زنند نوگران را
یک ساقی و یک شراب یک سر
یکسند اگر به نوش کردم
فانی از این خروش بگذر
آهسته که خفته اند مستان

خون و تند رو تمیلست این
انجام ز بخت و من آغاز
هم بسته دید جگر دران را
من چون بکشم می یک غیر
جوشی زنم و خموش گردم
جوشی بزن و خمش بگذر

نواختن کوس ببام نیلی و اعتلای خویش

ای شاخ حکیم
آنکس که سرت بگلشن نسیم
این دل که بغیر دوست نخار
هست قلم چو بانگ قلقل
سوگند بمنظر آسمان
دریاب که از تکبار رحمت
پیراستگی صدف حسن را
زین مرحله باز خویش بندم
آنم که ستاره یار دارم
لطف تو دلم بکاوش آورد
این چشمه که من گشاده ام پیش
از نیست طلسم این خزانه
چون خود تو کنی بلند کوسم
سیاوم نیست در کفم سپر
آن گرم روم که گاه و بیگاه
زانو مبرست کیان که بیست
حیران خودم درین تکاپوی

وا آمده حادثت قدیم
در هر بن مو نهفته گنجی
بگشاد دهن بروی سیاره
و هر ورق تو چو چهره خال
یعنی بجمال پادشاهی
بگداختام ستاره چند
در گل بگرفته ام سخن را
محمل بر باطل پیش بندم
ذره به سپهر کار دارم
صد برگ جبکت ترا تو آوردی
از فیض تو نیست قطره بیش
من هیچ نیم درین میانه
من هم ز دبستان بوم
خیزش ز گلست و ریزش ابر
صد قافله جان برین آینه
سنگش همه ذره ذره نور
بر سوی سوار مینم گوی

شاخ چمن طرب نسیم
هر موی زمن تمام گوش است
پیوندی شاخ و گل ازین باغ
تا تازه و تر ز تم رقم را
کین سنبله بنهاده ام بران
تا مدحت شاه نقش بستم
این رخت منست خیک کس نیست
هر چند که راه من دراز است
با او نفروشم اختری چند
ورنه ندهم بسحر باروت
آن قطره که دید فیلسوفان
در من سخن آفریده تست
از سودیه بفیض تست این جوش
دارم بخیال دلفریبان
ورزا و رزانوم ربا طلیست
تنگ که جهان بعیب تنگ تو تاز
دل را شکفانده ام بصد آه

کلکم سفریست و من مقیم
خاموشی من بقید خروش است
کلکیست مرا چمن از داغ
در باده کشیده ام قلم را
کلکی بنجا رسیده دست عشاق
بالیدنی قلم بدستم
تو باده ام از درخت کس نیست
همانه جوان تماشی بسازا
بندم بزبانه گوهری چند
یک قطره خون بگان یاقوت
آبستن صد هزار طوفان
روح سخنم دمیده تست
من مهر بلب نهاده خاموش
ره ماهی بدل خود از گریبان
کاشانه‌ای دلم بسا طلیست
بر تار نعمت نسیم سبز باز
آهنگ گل خلوت سحرگاه

ج سوم

۱۷۴

در بزم نشاط و ست ساقی		این ساقی و این نشاط باقی	

رنگ آمیزی نگارستان عشق و نخل‌بندی بهارستان حسن انگیزش طلسمات جادو فشان درین کارگاه فریب آمیز

ای خامه سری بعشق برکن | از شعلهٔ وینیه نکته سر کن
دارم زنیئی قلم من مست | آتشکده کار عشق در دست
آتشکده کنم دهان را | در آتش دل کشم زبان را
از دیدهٔ خشک غم ببارم | انگیز در دم شرر بکارم
بیرون کشم از دماغ خون را | روغن زنم آتش درون را
در شعله کمیدم نظر کن | زین ذوق بعاشقان خبر کن
ای عقل هزار جان بلب باش | در حضرت عشق با ادب باش
شاهنشه بی نبرد عشق است | سلطان خرابه گرد عشق است
در ریگ روان دفینهٔ او | در دست تهی خزینهٔ او
صد معرکه آرزو سپاهش | صد ناله نقیب بارگاهش
از دیده بدیده شاهراهش | در سینه بسینه جلوه گاهش
برق افگن فرق خاندانها | پرتو بر شمع دودمانها
از خون جگر نگار پیوند | در سلسلهٔ جنون جلی بند
گاه از گل گریه لاله انگیز | گاه از لب خنده ارغوان ریز
گمراه کن کاروان امید | آتش زن نوبهار جاوید
اینجا همه آبروی محمل | آب جگر است آتش دل
حسن آمد و بر جهان صلا زد | عشق آمد و صد در بلا زد
بی حسن فریب ناگهانی | بی عشق بلای آسمانی
تا صید کند دلی بناکام | از تار نگه بتافت صد دام
عشق است سبو کشاده | معشوق پیالهٔ حسن باده
این شعله بهند گرم خیز است | اینجاست که آفتاب تیز است
هند است هزار عالم عشق | هند است جهان جهان غم عشق
خاکش همه ذره ذره مهر است | هر ذره چراغ نه سپهر است
یغماگر شهر عافیت باش | در عشق قتیل بی دیت باش
بیدار دلان بخت هستی | سوزنده بدیده خواب مستی
کام دل پیش بین شمارند | هر دم دم واپسین شمارند
نیافتی از ینجهان قدم کش | بر عرصهٔ آنجهان علم کش

فرو ریختن داستان فنا و داستان وداع برگوش مرغان این چمن که دل بگلهای بی‌بقا نه بندند و به پرواز بلند بال همت کشایند

موج چیست سپهر و مهر بنیاد | سیماب فنا چو ریگ برباد
عکس است جهان موج سیماب | آیینه بساز و عکس دریاب
تفسیده دلان درین سرابند | کز تشنگی جگر خرابند
یکچند نسیم سرد خوردند | چشمی بخیال گرم کردند
دیدند خرابه بنا را | خواندند کتابهٔ فنا را
بس زنده سری بریده بردست | در ماتم زندگانی نشست
اینجا همه رخت خانه سیل است | وستان همه نوحهٔ رحیل است
تا چند فنا پسند بودن | بر هیچ نظاره بند بودن
این نقش بحرف فنا چیست | وابستگی تو بر هوا چیست
تو آبله پا و کاروان تیز | بر خیز ازین گریوه بر خیز
بر ساز حدی که کاروان رفت | هان رو که هنوز میتوان رفت
این قافله راه پیش و پس داشت | تا خود بحدی لب جرس داشت

گنج سوم

تنها روا اگرچه مومن هست — بس راه نمای راهزن هست
همپای بجستجو ضمان کن — هم گوش درای کاروان کن
رهیست بهشت آتشین بن — در شعله مرو بپای چوبین
هر گل که بباغ روزگار است — چون شعله بیاد هستوار است
در خویشتن چو پای در گل — زین پیش مسند بار منزل
دارند مسافران این راه — در لقمه شیشه ریزه ناخواه

هر کوه رهیست تخت بربند — محمل بجمازهٔ سخت بربند
چون صبح میان در سفر بند — صد بار صبا بپای بربند
این باغ که آه سنبل اوست — حسرت گل و ناله بلبل اوست
تو کاغذ باد و سیر باد — آبت بچراغ راهبر باد
غمخوارگی دل و جگر کن — چون مرغ زبال خویش پر کن

خاتمهٔ کار این آتشکدهٔ خردسوز

هر نغمه که بسته ام برین تار — ناقوس نهفته ام بزنار
بس رنگ نو بهار بستم — کین غنچه بخون نگار بستم
پیچیده بهم فلک سخن بین — جان نو و تن نو کهن بین
هم کرده جنون مست هشیار — هم ساخته عشق خفته بیدار
این گل که به بوستان نثار است — از من به بهار یادگار است
آنم که بسحرکاری زرف — از شعله تراش کرده ام حرف
وز دانه صبح بر رخ بار — کلکم ز نشگاف پرتو انداز
گل کرده ز من بهار معنی — بستم بسخن نگار معنی
نسخیست بعمل طراز ایشان — لبریز حقیقت از مجازش
دریا وره گر کنند این ساز — در رنگ روان نثر آواز
این باده که جوش زد از ایاغم — خونیست چکیده از دماغم
صد بلبل مست نغمه گو راست — کز هند گل عراق بر خاست
ترسم ز نسیم طبع گل خیز — جامم ز می نشاط لبریز
چون دور بتو گشت ایاغم — بالید بخشکسال ضمیرانم
بپذیر که آب گوهر تست — از سحر تو ابر فسر تست
زین جوشش که داد موج خیزم — بان گوهر تا شمرده ریزم
صد دیده لو رطه وال انداز — کین موج گهر بساحل انداز
وا کرده طرب ایاغ دیگر — در طرح بهار باغ دیگر

هر نکته که شعله ایست همدوش — هر نقطه باخگری هم آغوش
گشتم بخیال نکته پیوند — از مغز معانی استخوان بند
با تاک قلم درین شب تار — بس معنی خفته کرده بیدار
گل خنده آتشین بهاریست — آبستن گل شراره زاریست
یک صاعقه از سحاب عشقست — یک شعشعه ز آفتاب عشقست
هر صبح بفیض پادشاهی — من بوده ام و باد صبحگاهی
دست سخنم ز دل جلی بند — بامی قلم از جگر حنابند
هر صبح که شاد راه کردم — در آتش خود نشاد کردم
هر گوهرش اگر کنند آهنگ — خونابه بجوش شد از دل سنگ
نگری که بود معانی انگیز — بحر ایست ز آب خود گهر ریز
صد سحر و فسون نثار بستم — کین نقش بروی کار بستم
پیراسته ام معانی بکر — در گنجهٔ طبع دهلوی فکر
از هم من بسخت جرعه کش تر — پرورش خویش و روزگار خونریز
این خار مرا ز گوهر ناب — کانگیخته ام بآتشین آب
پیمانهٔ من اگر نشد پر — دریا کمنت نثار نفی در
تا چشم مرا زخود ربودند — در خاک من آسمان نمودند
این باغ که پر ز نکهت تست — یک گل ز بهار دولت تست
گر عشق چنین بسوز دم یار — مهتاب برون تراوم از خاک

گنج سوم

بگداخته آبگینهٔ دل — آئینه دهیم بدست محفل
برخواب بحسد فسانه بازار — من گشتم ازین فسانه بیدار

این عرصهٔ آسمان نوردان — کانجاست بطرز گنگ گردان
از همت طبع مد نوشتم — منت کش آسمان نگشتم

دکان هنر چنین کشودن — سامان سخن چنین نمودن
این کار منست کار کس نیست — اندازهٔ اختیار کس نیست

سایهٔ کلکم از خط ثروت — شد نبض شناس معنی حرف
امروز ز دوده مان ایام — زد نوبت من سپهر بر بام

سلطان سخن که شهرا مانم — اورنگ نهاد بر زبانم
هم با امرا النظیر گشتم — هم بر شعرا امیر گشتم

شمشیر زبان تاک و معنی — ناوک نگهان رزم دعوی
چون بر سپهم نظر فگندند — در معرکه ام سپر فگندند

کلکم ز سر بلند نامی — طغرا کشش تا در الکلامی
فخر الحکما خط جبینم — ختم الشعرا گل نگینم

این خامه که گرد نامه ام — در ناخن کج رقم زند نی
مضمون صحیفهٔ ابد بین — در عشق نهفته صد خرد بین

آنکو بسخن فتاد کارش — انصاف دهاد روزگارش
رسمیست بعقل متاخران را — صد طنز ز دون معاندان را

آنانکه بنطع خاک خفتند — دانی ز زمانیان چه گفتند
ریزند دخان اگر برین نور — من دارم شان بدید معذور

وان نیز رسد که من نباشم — وستان زن این چمن نباشم
آنانکه بگل زدند خارم — افسوس مع مند برقرارم

ای دولت تازه روزگار — کاین گنجینهٔ چنین سحابی
در مجلس شاه می نشستم — گلدستهٔ صد سخن ببستم

از شب همه شب چو عقل بیدار — من دی برو چو مغز هشیار
می بود درین دقیقه ریزی — دریای دلم بموج خیزی

من خاک ره گهرشناسان — کامروز برغم ناسپاسان
این گنج گهر چو برگشادند — انصاف گزین لآلی کشادند

انبدم که ز عشق یادگاریست — از جوشش درونه ام سحابیست
هم دارد ای بهشتی بستان — هم هوش و خرد پرستان

یاقوت بمغز جان پاکان — الماس بچشم خوابناکان
بر تارک آرزو گل سور — پیشانی عشق را خط نور

هر بیشن گردیده و دل من — هنگامه فروز محفل من
بس گرد شهر ز سینه رفتم — کین لال بنوک آه سفتم

چون خامه بخون دل نشستم — بر آب دو دیده نقش بستم
یک رشحه بصد جگر خریدم — کین گلبن عشق بر کشیدم

فیاضی ازین طلسم سازی — تا چند کنی نفس درازی
آن به که فسانه در نوردی — زان پیش که خود فسانه گردی

ای سوخته منبط این نفس کن
بس کن ز حدیث عشق بس کن

از سوانح عروسی بزم شاهزادهٔ سلطان دانیال شب بیست و دوم مهر شادکامی انجمن برآراسته شد و آن گلدستهٔ اقبال را بدخت رای مل پور رای مال دیو بیوکانی پیوند نشاط افزود دوم آبان جشن شمسی وزن بپیمانه شادمانی را فراخ بارگاه برزدند و آن گران سنگ را دوازده بار برسختند و بخشش و بخشایش را در دیگر گشودند درین روز رستم میرزا ستوری چیتور یافت چون گماشتگان او در ملتان سررشتهٔ دادگری از دست واهشتند خالصه ساختند بخواهش مقیم بسپردند و میرزا را چیتور روان آن نواحی باقطاع دادند امین الدین را همراه ساختند

تا ناشناس تنگی بر زیرد ستے ستم ننماید بتبه سرائی همراه از سهر ند باز گردانیدند در ینولا حکیم همام را زندگی بسر آمد و دو ماه و سه روز رنجور می داشت شناز و هم روزگار او سپری شد نیک سیما پارسا گوهر تازه روشیوا زبان بود در کارسازی مردم فراوان کوشیدے بطبیعی دانش و فرسنگی شناخت لختے آشنا و بوالاپایه یکتا دلی و یکجهتی سربلندی داشت شهریار آمرزش او درخواست و پس ماندگان بگوناگون مهربانی برآسودند

پیوستن راجه علی خان مرزبان خاندیس بفیروزی سپاه

همواره پرستاری آستان برگزاردی لیکن چیره ان کردار بکنت همطراز شبو گرامی خطبه جز بنزد فرستادگان نخواندی و باندیشهٔ خودکامی کالیوه سپر بود چون خان اعظم بکشایش دکن روآورد او با دیگر دکنیان ناسپاس آویزه برخاست و بسترگ پشیمانی برنشست همواره بیم زده بودی و دست آویز رستگاری دانش و میده است چون ملک الشعرا شیخ ابوالفیض باندرزگذاری رفت لختے ازان سراسیمگی برآمده و چون شاهنشاهی یورش بکشودن دکن شد و پند سرائی تازگی پذیرفت فرستادگان او را به پیشگاه حضور طلب داشتند بسوگند و پیمان نقش بیمناکی زدودند چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات و دکن سو خیمه برزد و شاهرخ میرزا خانخانان شهباز خان و دیگر امرا از مالوه روانه شدند از سعادت سرشتی پیش بینی بکار برد و خدمت گزاری فراپیش گرفت چون بیست و هفتم سرکردی سپاهان پور شاهرخ میرزا و دیگر اولیای دولت را دید امرا گرم خوئیها نمودند و بفرمان والا برآباد و ملک او بدربار انزوند درین روز اکبرنگر اساس یافت چون راجه مان سنگه به بنگاله درشد از دوربینی حاکم نشین جائی برگزیند که از آسیب کشتی بدسگالان رسد پس از فراوان پژوهش نزدیک محل گزیده جا بدست افتاد هنگامی که شیرخان نیز آنرا خوش کرده بفرخ ساعتی بنیاد نهاد و در کمتر زمانی گزین شهرے آباد گردید و بدان نام فرخی برگرفت درینولا بسیاری ولایت عیسی بدست افتاد بیست و هفتم آبان راجه مان سنگه ازان تازه شهر لشکر بدان سو برد و غنیم درخو نیرو ندیده از دریای برهم پتر برگذشت و همگی این روی آب برگذاشت از نزدیکی بارش در شیرپور هرچه بنگاه برساخت و در آنجا قلعه اساس نهاد و بسلیم نگر نامور گردانید و هم قلعه کاکرویه کشایش یافت میندا او قطب الملک دکنی نیا ایشگری کند در چند سنگه با برخے را دمردیدان سوشد و در کمتر فرصتی بسزا مالش نمود و بنگاه او برگرفت از سوانح سزایافتن الوس کاکر بدگوهری و جا استواری از دیرباز فرودستان را بیازردی و راه قندهار بزدی سرآغاز وی شاه بیگ خان بیاد انراه ایشان روانه شد لشکر آویزش چهره را دمردی برافروخت و سترگ شکوه ماد و هم شکست بسیارے بگونیستی فرو شد و برخے راه آوارگی سپرد و جوقی بفرمان پذیری بسعادت اندوخت سوم دی راجه سورج سنگه را نوازش فرمودند و بپاسبانی گجرات که لختے از سپاه خالی شده بود فرستادند شناز و هم کالاهی گرگرانی بنظر بگذشت جامه را دیده فرمودند ها انداخلاص نمانست

این خواجه سرا از بندگان جنت آشیانی بود و از نیکو پرستاری پایهٔ امارت یافت پیش ازین بهفده سال خرت
هستی بربست بسیارے ساده لوح و درازاندیش دکهن دفتر راستی آن برگذارد و نیز بازرگانے لفرانگش والا
همه اسپان خود را یکباره بنظر درآورد تا بهمین برگزیده آمد فرمودند بها ناچیزکی ازو بنا اشند و بکمتر زمین
چنان برآمد و نیز بندهٔ عرضه داشت مرا بنام بلبل میخوانند و دل گرانی دارد افسر خدیو بلکرن نام برنهاد
او سر بر زمین سوده برگزارد و باور رویدر مرا بهمین نام برخواندی گزارش نهان بینی و داد خدا را خدایگانه
دفترے باید و طفیلی داستان برنتابد یازدهم بهمن بخواهش زین خان قدسی قدوم منزل او را تازه
فروغ بر داد از پیشکشهای او صد و هفتاد فیل بود و جز چندے نپذیرفتند درینولا گیهان خدیو بکشایش رکن
چالش فرمود چون نامداری شاهزاده و دوروئی امرا دلنشین آمد و ناخوش خبرها هم رسید یورش آنسو
قرار گرفت بسیارے پایه یافتگان از آزورمی و عرض پرستی در بازرفتن نیز چندے دستان سرائی نمودند
در نگرفت بیست و یکم پیشخانه را بیرون برافراختند و از شگرفی تقدیر دران روز اندکے بارش شد
هندی اخترشناس عرضه داشت هرگاه آفتاب در یکی از پسین چهار برج باشد لختے ابر ریزش شود پیشخانه
فرستادن را بساعتی دیگر اندازند پذیرائی نیافت و ازان پس سخت بارش درگرفت شب بیست و هفتم
اورنگ نشین برآمد همگی سگالش آنکه اگر بارش کمی پذیرد بهمین برآمدن بدانسو خرامش شود و آن روز در
موضع سبحانی خان پس از شکار فرود آمدند و تگرگ به باران هرروزه افزایش یافت اگرچه بتراوش ابر نیکو
هر روز نشاط شکار بسجا می آمد از نزدیک ام تیر لختے سیزده کروهی بازگشت همایون شد و پنجم اسفندارمذ
بیک کوچ بدار الملک لاهور درآمدند

درآمدن فیروزی سپاه بدکن و گرفتن قلعهٔ احمدنگر

چون بکشایش این الکا فرمان شد شاهزاده آمادهٔ یورش گردید و خانخانان را از فراهم نیامدن
مردم درنگ رفت بیشتر از پیوستن لختے گرد دوئی برخاست شاهزاده را بسیج آن بود که سران سپاه
همه بدو پیوندند و ازان راه بدان ملک درشوند سپهسالار را اندیشه آنکه خود از راه مالوه درگشایش همت بندد
و چون سگالشها بیکرنگی گرائید بیستم آبان پیشین سال شاهزاده از احمدآباد برآمد و لختے در برودج بانتظار مردم
نشست بیست و دوم خرداد از اسجاره دانه شد خانخانان پس از فراهم شدن سپاه در بهلسه که اقطاع او بود
لختے بسر برد و نهم امرداد باجین رو نهاد شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود و پیاپی برگزارد و او غنوده داشت
مرزبان خاندیس بیگانگی داستان برسر آید هنا تا بفیروزی سپاه خواهد پیوست دل ازو فرو پرداخته
میر سید سرداد اد آنکه چندے در گجرات به نخچیر نشاط پردازد شاهزاده از بسیج آگهی لختے بخشم درشد و دستان سرائی

غرض پرستان افزون‌تر رنجه گردید و بهمان لشکر گجرات باحمدنگر روآورد درین هنگام که اولیای دولت و راجه
علی خان بسوی آن نونهال اقبال ره می سپردند آگهی رسید و به تنگنای غم افتادند خانخانان لشکر و توپخانه
و فیلخانه به میرزا شاهرخ و دیگر امرا سپرده خود و با راجه علی خان تیزروی فرا پیش گرفت نوزدهم آذر
نزد قلعهٔ چاند در سی کروهی احمدنگر شاهزاده پیوست از کم آزمونی و تبه آموزی کورنش نداد و دو روز از
بسیر و پس از نزاوان گفتگو بار داد چون شکر ازو بی رسید نوازشگری نرفت خانخانان با بسیاری کمکی آزردگی
در شد و دست انکار و بار گسسته صادق خان از دیرینه کینه شهباز خان را درآویخت و از بیخردی کمتر به بار می
هفتم دی نیم کروهی شهر منزل شد و فراوان سپاه و رعیت در اسا نامه برد آن روز خانخانان و شهباز خان بشهر
رفتند و از ناپروائی ایشان بر بیره سپاهی یغما برگشود و بسخت کوشش باز داشتند لیکن شهرنشین از دیدبانی شکفتگی
دل برگرفت هشتم فیروزی سپاه قلعه را گرد برگرفت و چاند بی بی شمشیر و بنیاد قدرا به می برنشست چون احمد را
پسری برگرفتند اخلاص خان بدست موقی باحمدنگر آمد و شکست یافته پیش رو به شتافت چون فیروزی سپاه
یکبار در رسید منجوه احمد را گرفته با برخی خزینه و فیلخانه به بیجاپور رو نهاد و نزدیک بود که دستگیر گردد از کوتاه
بینی سران سپاه بیرون رفت و قلعه گشائی که از آن روز در نگذشتی بدرنگ افتاد و چاند بی بی که بیم گرفتاری
داشت ازین آگهی آویزه در سر گرفت و بپاسبانی قلعه برخاست نهم شاه علی و ابهنگ خان با فراوان مردم
بر مورچال خانخانان شبخون آوردند سترگ آویزش چهره برافروخت و بسیاری غنیم را خون بیناک
آمیخت و ناکام بقلعه رو نهاد اگر لختی نگاهبانی رفتی گرفتار شدی با تیزدستان بدو آمیخته بقلعه درآمدی از سپاه
دوروئی و راه بستگی و کم آزمونی کار بسختی کشید هرچند فرو سیدگان خیرسگال گزارش نمودند سه بزرگ سپاه
فراهم آمده سزاوار آنست که هرکدام یکی از سه کار برخود گیرد گشایش قلعه برگرفتن ملک پاسبانی راه و رنگ گرفت
سیزدهم گروهی بدگوهر نزد آرد و سپاره گری برآمدند و ناساخته کار بازگردیدند سید چون با چندی برادران بمرزا
فروشد افسر چندیو ما گیر لفرزندان بازگذاشت شانزدهم کاردان گجرات را که نزدیک رسیده بود سعادت خان
یغمائی ساخت و سید عالم و چندی را روزگار بسرآمد شیخ معروف با جوقی بتیزدستی برآمد صادق خان
و راجه علی خان و بسیاری را با خود گرفته مالش افزایش نهاد و کاری برنساخت جز آنکه خود را از مرزبان
خاندیس قدری سبک گردانید پاسشناسی سررشته بالیست را از دست نهاد آویزهٔ شغال شیری
نفرستند نوزدهم شیرخواجه شیخ دولت کامران بیگ دولت خان و برخی را در مردان را پیش رو به فرستادند
و لشکر پت آویزه اخلاص خان را برشکستند فراوان انجا بدست آمد چون سرگروه که دوربارش او دستگیری
واکشیده دادر نبود باشندگان پیش را که امان نامها داشتند دست غارت بی مایه ساخت که دمه از دید

بد عهدی رم خورد و بانزدهم اسفندارمذ لختی دیوار از قلعه برشکستند در مورچال شاهزاده بسخت کاوش بنیاد قلعه را تهی کردند و باروت آموده آتش در دادند سی گز دیوار فرو افتاد و نیز دستان آماده در شدن بودند و ازان نقب مورچال صادق خان درونیان دریافته تهی کرده بودند از انتظار در گرفتن باز داشت بهادرا بسان چتور گزندی برادمردان رسد و چندان درنگ رفت که درونیان روز افروزش رفت و شب تیرگی از چیره دستی باز داشت درونیان که از دوروئی بیرونیان فراهم دل بود و لختی باسیمه سری در شدند و آشتی ایشان بر سر آمد برگزاردند بهادر پور زاده برهان را از زندان برآوردند و آن خرد سال را خطاب نظام الملکی داده نوکر والا درگاه سازند و آباد ملک احمدنگر در اقطاع او قرار گیرد و بسپاس گزاری ولایت برار نغز و زی ستاوار گزیده و جواهر و گزین فیلان و دیگر تنسوقات به پیشگاه حضور رود و گروهی از کارشناسی و برخی از فتنه دوستی آن نادرست گفتار پذیرفتند هرچند کار آگهان کم آزرمی و سراسیمگی و دستان سرائی درونیان برگزاردند سود نداشت و از پارهٔ پذیری و افسانه نیوشی بیست و دوم اسفندارمذ آشتی در دستان پذیرفتند و آویزه یکسو شد پانزدهم جشن شمسی وزن گیهان خدیو شد و والابزمی آراسته گشت تا نه تنا پیکر را بهشت چیز برسنجیدند و خواهش گران را کام دل برآمد

آغاز سال حجیل و یکم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دورهٔ چهارم

روز چهارشنبه بیستم رجب هزار و چهار پس از نه ساعت و بیست و دو دقیقه آفتاب گیهان فیروزی پرتو خاص بحمل انداخت و جهان را بهروزی در گرفت پنجم سال از چهارم دور سرآغاز شد و روزگار را فرخی نوید رسانید تا شرف هر روز نگزین روشنی بزم والا آرایش یافت کامروائی را هنگامه گرمتر شد قطعه

دگر باره در جنبش آمد نشاط		برآموده شد خسروانی بساط	در و لعل چندان فرو ریختند	که دریا و کان باهم آمیختند

زین خان کوکه و صادق خان بپایهٔ پنجهزاری سر برافراختند و شاه قلی خان محرم بچهار هزاری و بسا خدمتگزاران نیک پرستاری برگرفت بیست و ششم نابینائی بدرگاه والا رسید و کوه را به شگفت انداخت از فراوان ورزش بدو دست و لب سخن سرائی و هرگونه گفتار بی کم و کاست برگزاردی و چندی ساده لوح نیرنج برشمردند و برخی جادوگری بیست و هشتم گیهان خدیو باغ خرامش فرمود و تازه رویان بستان سرای دل آمیزد و بارهٔ انجمن نشاط برساخت

افزودن پایهٔ دولت قلعه شاهنشاهی

آنجا که افسر خدیو برآمد هر کار از در یوزه گری ایزدی درگاه داند نفس نفس پایهٔ جاوید دولت برافراز د ناسپاسان فتنه اندوز تیره روز ناکامی برنشینند تبه بسیچان هرزه لا بگو شرمساری فرو شوند چنانچه درین هنگام باشوب ناهنجاری و شورش دورنگی و دگرگونگی سپاه دکن و چیره دستی غنیم آباد ملک برار گشایش یافت

وتیره سگالان بدنهاد را زبان یافه درا فروبسته آمد چون آشتی دوستان یادرافتاد بختی چشم براه پیمان روائی داشتند
و پیشتر ازانکه گفت بکردار درآید دهم فروردین از درمخ آواره و لشکر بیجاپور و کارشکنی برخی سران سپاه از گرد احمدنگر
برخاستن و بخته بدانسو رفته بازگردیدند فرومایگان از پی درآمده منزل بمنزل دست برتال میگشودند و از
دوروئی شورش گزین چاره نمیشد چاره و سیم اردی بهشت بقصبهٔ مهکر بار فرود آمدند و از اقبال لشکری غنیم از
ولایت برآمده و در نگهداشت این ملک انجمن برساختند بسیاری تیاقداری از نیرو پیروی توانمودند صادق خان
از روشن اختری پاسبانی سرحد برخود گرفت و میر مرتضی از کارآگهی ملک آبادی را ضمان شد نخستین بدان شهر
که پیوست ولایت احمدنگر است بنگاه ساخت میرزا علی بیگ اکبرشاهی شیخ دولت میر مظفر محمد خان شیخ سکندر
و بسیاری خدمتگزار همرهی گزیدند و آن دیگر بایلچپور که مرزبان نشین برار است دستوری رفت حسن خان
میانه ابوالفتح کلب علی عبدالرحمن بیگ و دیگر بندگان بیاوری نامزد گشتند از سوانح درآمد سپاه فیروزی
بتیراه چون قاسم خان را روزگار بسر آمد تاریکیان سرتابی فرا پیش گرفتند و راه خیبر ناایمنی پذیرفت قلیج خان
بانتظام زابلستان و مالش اینان دستوری یافت مبارک خان جلال خان شیرخان نظرخان میر عبدالرزاق
معموری و بسیارے از پی فرستادند و سرانجام کابل نموده روبتیراه نهادند بازارک دشوار بسیجا گذشته بدان
سرزمین نزدیک شد سران آفریدی پیوسته پیمان هواخواهی تازه گردانیدند و پامال شدن کشتکار رستاییه
بازگشت فیروزی سپاه برساختند آن ساده لوح نادرست گفتار پذیرفته بکام آمد و خواست از نیلم گذر بدان ملک
درشود از کریوه سخنی نیارست رفت از انجا بگوبست روانه شد بوکه از انسو کارکشائی چهره برافروزد راه ستواری
یافته داشت آنهیج بنگاه بکش در سر گرفت و بجرما به آمدخن آویزش رفت و پس از فیروزمندی قلعه اساس نهاد
تاریکیان راه را بشاخ بند کرده و آماده پیکار بودند اقبال نیرنگی بوم نشینان نهفته راهی نشان دادند سپه آرا
مبارک خان شاه محمد میرزا علی اسلام آبادی و برخے سپاه را گذاشته بدانسو تیزدستی نمود و همه شب تا نیمروز
سوار و پیاده سخت بیچانورد دیده بدان سرزمین درشد جلالهٔ آگهی یافته لختے و لابسته این راه تکاپو نمود و نیارست
رسید ناکامی آویزه بسخت تنگنا درشد و شاخ بندرا ویران کرد و لشکر برتال از میان راه درآمد و از نا آئینی
راه و کم آزموده فیروزی سپاه بتنگ روزی نشست تخته بیگ میر عبدالرزاق معموری و برخی بهادران را
بازروق آوردن روانه بکام گردانید سوم خرداد آهن پوش که میانه وسخت جای تیراه است لشکرگاه شد
و چون فرستادگان را درنگ رفت بکابل بازگردید و این سو لبو رفتن و بازگردیدن پسند قدسی خاطر نیامد
بیستم بهایون عرض رسید متعمد راس تورسیگی را روزگار بسر آمد راستی و مردانگی جبین او برمیگذارد و چون بیراهه
روی سپاه و کمی پیدائی گرفت فرمان عتاب آمیز اندرز سرانگارش یافت و اورا باسپ بام فرستادند

بآگهی پیام زبان درست گزار او سپردند نزد ملکا پور زهر زبان دست بپرتال و رزوند او بآویزش اگر یل یغمائیان پراگنده شدند بیارش پیاده رو آوردو دیگر زندنیزه خویشتن را درباخت پیش ازین بیک و ز شبانگام خورش شانه هایون نظر درآمد فرموده استخوانی صفحه چنان بر می گذرد دیکی از محبان ما او دوسپهر بسر آمده باشد بامداد آن نهفته دانی گیهان خدیو تازگی دلنشین آمد در نیولا شاه پور آباد شاهزاده سلطان مراد چون از بتایداری برار لختی دل وا پرداخت باتفاق میرزا شاهرخ خانخانان راجه علی خان شهباز خان جگنا تحفه رامی در گوپال دیگر امرا یارش سیانه ولایت فرمود دو بیست و پنجم شش کروهی بالاپور بنگاه ساخت بکمتر فرصتی گزین شهرت آباد گشت و بدان نام زبان زد روزگار آمد درین روز تبه سگالی که خود را برهان وانمود و بود و بیا سار رسیده چون دستان سرائی او پیدائی گرفت بومیان بزندانی دبستان فرستادند در نیولا از گذارش پشیمانی رها کرده نوازش فرمودند آن فرومایه بهمان کج اندیشی راه گریز فرا پیش گرفت بومیان شمالی کهسار گرفته آوردند و بباد افراه رسید از سوانح فرستادن ایلچی توران زمین دران سال که هایون رایات بر ساحل سند رسید هموار و ساختن اجمیر فرمان شد تنگرف شورش توران بر جوشید عبدالله خان از کار آگهی و بیش بینی میر قریش را با نیایش نامه و تنسوقات روانه ساخت و در آشتی و دوستی پیمانها برگزارد شهریار مهربان دل پذیرفته بفرستادن حکیم همام از سر آهستگی بر آورد و چون احمد علی اتالیغ و ملا حسینی که یکی پس از دیگرے به نیایش گزاری آمده بود در بنجوری درگذشتند تورانیان بدیگر اندیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندی باگزین ارمغانی فرستاده و شیخ حسین لکهنوی تنجیه پایدارے نامزد شدند و نامهٔ آگهی افروز دوستی افزا نگارش یافت و آن را بی کم و کاست بر نگاشتن

خطاب گیهان خدیو حضرت شاهنشاهی بعبدالله خان اوزبک والی توران

سپاس بقیاس مر مبدعی را سزد که عالم گوناگون را با چندین شئون و فنون که عبارت از صور علمیهٔ اوست به نیروی قدرت ابداعی از نهانخانهٔ بطون ببارگاه ظهور آورده طوائف انام را گاه در فرمان فرمان روایان معنی که نفوس قدسیهٔ انبیاء و رسل علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام اند بوحدت ارادی منخرط ساخته انتظام التیام بخشید و گاه در سطوت جلال مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین بارگاه جبروت اند انسلاک داده بوحدت قهری نظام کارگاه ظاهر را آرایش داد پس جهان جهان نیایش بر روان قافله سالاران شاه راه مقصود که سالکان مراحل معنی و ناسکان مشاعر صورت از هامون ضلالت و بیابان اختلاف بدار الملک اهتدا و ایتلاف آورده محمود العاقبت و مسعود العاقبت بخلوتخانهٔ بقا شتافته اند باد و عالم عالم تائیدات علوی و توفیقات سماوی قرین روزگار بزرگان والا نژاد که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث زمن نگاهداشته همگی همت علیا مصروف آن داشته اند که جمهور انام از متفق و مختلف در بساط امن و

وبسیط عافیت داشته در معموری خراب آباد صورت میکوشند گرد آباد در هنگام نشاط و شمول انبساط که زمانه را
سعادت بود و خاطر را بهجت در نزهت آباد کابل بمشاهده و مطالعهٔ لوحهٔ صفوت و صفا دیباچهٔ قربت و اصطفا
که کارنامهٔ نگارستان یکتا دلی بود مسرور و منشرح شد و نسائم نورانی خلت و ولا و روایح روحانی بسطت
و ضیا از شقائق حدائق مبانی و ریاحین مضامین و معانی آن کشام فیض انتسام روح طراوت تازه گرفت
و دماغ فردوس ابتسام ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت بنیان محبت و قرابت قدیمی سرسبز گشت و اساس
خلوص و وفاق صمیمی استحکام یافت الحق این سنجیدهٔ رضیه که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمهٔ ربانیست مسرت
افزای دل مشتاقان و طرب پیرای ضمیر صافی همان تواند بود و مجالست صورت و مصاحبت ظاهری را بدل
عدیم البدل تواند شمرد و آنکه رقم پذیر خامهٔ مواخات شمامه بود که در توکید مبانی صلح و تصفیهٔ مناهل وفاق از
جانبین اهتمام رود و پسندیده و دقیقه بین باشد بر منظر استحسان جلوه نمود پیداست امر شریف تر در عالم
کون و فساد تعلق از تود و د و توافق نشان نداده اند که انتظام سلسلهٔ کائنات بآن منوط و مربوط است
و هرگاه و اتفاق و طریقهٔ سلاطین بارگاه حیروت آمد بظهور آید سرمایهٔ ثمر برکات و فتح حسنات حال و مال خواهد بود
و الوف نفوس صنوف بنی حیات در مهاد عافیت آرام خواهند یافت در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم
مصادقت ما را یا بیتی باد می شد که بی نیست حق طلبیت ما از مبادی انکشاف صبح سعادت بر خلاف آنکه بعض
از فرمان روایان گذشته با صناف بنی نوع همواره بنهج ایتلاف و ارتباط بود هر گاه بانی این وادی آن آگاه
شده باشند درین مرتبه چند در چند بر ذمت همت مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه باید کرد و لهذا
درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوالف حقوق آشنائی انداخته یادگار سلطان شاملو را فرستاده اعتماد
نموده بود و بموقف قبول رسید و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجور یا تیراه
که ولایات سرحد است جاگیر داشته باشد ملاحظهٔ قرب جوار فرموده ملتمس او باجابت مقرون نشد و در
صوبهٔ مالوه جاگیر کردیم و نیز مرزایان قندهار را بدرگاه طلب داشته حراست آن دیار که از قدیم و اخل ممالک
محروسه است بملازمان قدیم تفویض یافت که مبادا جنود توران آن حدود را از منسوبات ایران اندیشیده
قصد نمایند و نیز خللی عظیم در میان ولایت آن والا شوکت و ممالک محروسه واقع شود و نیز یکی از اوباش بدنیت
در کوهستان بدخشان سر شورش بر داشت و مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیت
با و پیوستند هر چند عرائض فرستاده استمداد نموده توجه نفرمودیم تا آنکه آوارهٔ دشت ادبار شد از آنجا که پاس
سخن ناگزیر همت والاست چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل میخواهد که صورت این سانحه چنان منهی
گرداند که شایان بزرگ گرد گان ایزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق سخنان ذلاویز که قاصد و نامه گزارش نماید صورت پذیرد

زین چه بهتر والاجائی مقرر سازند تا دران قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود و فی مابین بجز مقاصد دینی و دنیوی از
مطالب صوری و معنوی به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد چنان بسمع همایون رسید که بعضی از کس تعیینان
بودن ما را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آنچه که مخالف میل دوستی باشد تذکر میکرده و اندیشه ام کرده
در خلوت سرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه لطراز تقریر میپوندد عمل برخلاف آن رود با آنکه آب و هوا
و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دار الخلافت نهضت فرمائیم تا زبان تراز ژاژخایان بسته
و آنکه تحریر رفته بود که بنسبت شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است موجب تأمل شد در بواطن قدسیه فرمان‌روایان
والاشکوه که مطالع انوار الٰهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند غبار اکدار و جبران الطباع و استقرار نمی پذیرد
از سائر طبقات چگونه قرار گیرد و علی الخصوص که منشای آن خردسالی و نادانی باشد جز بزلال عفو و صفح محو نشود
و او از خودکامی مورد تقصیرات نسبت باین دودمان والا شده بود و بمکافات آن سرگشته بادیهٔ غربت شد چون
پناه باینجانب آورد و نقوش ندامت از ناصیهٔ حال او ظهور داشت درگذرانیده شده آنکه ایما رفته که التماس
شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبت آن نقاوهٔ دودمان مجد و علاست
و درود این منتسبان خاص باینجانب آنچنان تصور نموده و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامه اخلاص
شده بود آنرا از نتایج حسن نیت آن والانژاد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت
که فرزند عزیز بموجب خردسالی خواهشی چند که نه درخور او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا غباری
بر دامن محبت نشسته باشد در استعداد آن تفصیل رفته بود و قاصد پیشتر از و رود و آشنای راه در آب فرو رفت و
مضمون معلوم نشد و خاطر حق گزین از سنوح این تأسف داشت روابط و قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید
آن گونه انتظام نیافته است که اگر بالفرض چیزی می‌بود غبار ملال بر دامن مصادقت نشیند فرزندان را با پدران
حقیقی ناز گونه میباشد خصوصاً که با آن والادستگاه اگر با پدران مجازی نیز اینمعنی بظهور آید چه دور است سعادتمند
فرزندی که رضاجوی پدر و جهت او بوده در نگاهبانی این رشته تگاپو نماید و همان جلائل عهود و شرائف مواثیق
که بذریعهٔ ایلچیان کاردان مرةً بعد اخری قرار یافته در خاطر حق‌پسند مرتسم و منقش است و در رسم اسلام و آئین
کرام از برای التقای ارکان دوستی و یکجهتی عامه و حقیقت گزینان فتوت منش عشر عشیر آن وافی و کافی
است و آنکه مرقوم بود که بعض یورشها با آمدن احمد علی اتالیق موقوف است بوضوح پیوست حقیقت بیمار بود
گردن او جهان گذران را بسمع همایون رسیده باشد که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد نیک ذاتی و آگاهی
اگر او بمحفل قدسی رسیدی بسا اسرار موافقت و غوامض مرافقت از زبان راستگوی او معلوم آن والا گوهر میشد
هر اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن قوه بفعل آورند و هر گونه معاونتی که لازمهٔ شاه دوستی بجا

حقیقت طراز رسد ابلاغ نمایند که دران مساعی مشکوره لوامع ظهور دید و سد الحمد که از عنفوان جلوس
براورنگ فرمان روائی تا حال که سنه عاشرست از قرن ثانی و اول انکشاف صبح اقبال و مبداء
ابتسام بهار دولت و اجلالست همگی نیت حق اساس این نیازمند درگاه الهی آنست که اغراض خود
منظور نداشته همواره در التیام و انتظام جهانیان کوشد و از میامن این کردار سعادت آثار تو ممالکت
وسیع هندوستان که بر چندین فرمان روایان والا شکوه انقسام یافته بود در حیطه تصرف و احاطه
اقتدار ما درآید و طبقات انام که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محال مشکل تارک استکبار و استجبار بر
زمین اطاعت نا برده راه مخالفت می سپردند بمقتضای درستی نیت راه اطاعت و ارادت
مسلوک دارند و طوائف انام را بایکدیگر با وجود تباین اوضاع و تخالف اطوار روابط پیوند پدیدار شد
چون سخن دلاویز نتایج درستی نیت و راستی گفتار و حسن عمل باینجا کشید ناگزیر است که برخی از نعم الطافی
و نیایش ایزدی و ستایش داور بتقدیم رسانیده بزم یکجهتی را شادی آمود میگردانند بر مرآت ضمیر
انطباع پذیر اشراقات عالم قدسیت مخفی و محتجب نماند در نوالاکورود موکب والا بصوب ممالک
پنجاب اتفاق افتاد اگر نخستین نظر بسیر و شکار انجه و دلبود اما تسخیر ولایت دلگشای کشمیر که تا این زمان
قدم هیچ یکی از سلاطین سعادتگار دران سرزمین که در استحکام و استحصان سهیم عدیل ندارد و در بزاهت
و لطافت ضرب المثل نظارگیان دشوار پسندست نیارست درآمد نیز مرکوز باطن بود که همواره بیداد
حکام آن دیار بمسامع قدسی میرسید تا تاییدات سماوی بهادران نیرو دست و غازیان
شهامت اندیش در اندک فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف درآوردند اگرچه حکام آنجا در جنگ و جدل
التقصیر نکردند اما عنایت حق اساس چون محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح شد و خود بهاران سرزمین خجسته آئین
که نخلستانهای مجدوده الهی بود رفته شکر پروردگار بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن
عشرت سرا مانوس طبعی بود از فضای کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده نوادر آن نگارستان صنع الهی
بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت پگلی و دمتور که از تعادم جبال و تراجم کریوه و مغاک بجهت
گرانگار آسمانی سیر و او هام بلندی پیما عبور از ان طریق با کمال دشوار میسر است جریده بعز جلوه دلنشین کابل
رسیده شد و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم تته را که غربی مملکت روزافزون بر ساحل
دریای شور رسنت بزیر دستان آن مرز و بوم را معدلت نمی سپرد نخستین نصایح هوش افزا مورد
بشاهراه فرمان برداری رهنمون گردد و اگر از ناسازی بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد
آن آلکا که ملکیست وسیع و ولایتیست آبادان بیکی از دادگران فرمان پذیر سپرده آید چون عقل صلاح اندیش

دو دیده بدوربین و گوش شنوا نداشت داستان موعظت را افسانه انگاشته از بادهٔ خودکامی سرشار
بی‌شرمی می‌گسیخت لشکر شایسته آن ناحیت فرستادیم تا قریب دو سال بهادران اقبال‌مند در برابر
فتنه و تمرد و آن اهتمام نموده به دره و بیابان و صحرا اقسام جنگ و جدل کردند و چون ایزدی نیت حق‌پذیری می‌نمود پیشت
عالمیان بود به جانب سرتد رفته و زمی قرین حال فرخنده آن گروه عقیدت منش گشت و از اینجا که آیین مستمرهٔ
ارکان معامله‌شناسان کوتاه‌بین تباه گردید حاکم آن دیار را شکست بر شکست افتاد و چون در زینهار و پیشکش
بزینهار و پیمان والبیا لت درآمد تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار ضمیمهٔ ممالک محروسه شده و با آنکه چندین
جنگ کرده بود بعد از آنکه به خدمت مشرف شد از ناصیهٔ احوال وی نقوش سعادت‌مندی فرا گرفته باز آن ملک
به جنگ عظیم بدست آمده را مکرمت نمودیم و نیز از مطویات ضمیر صواب‌اندیش تنبیه و تادیب افغانان
وحشی سیرت بود که از مور و ملخ بیش بودند در جبال حصینهٔ سواد و بجور و تیراه مساکن ساخته همواره معترض
قوافل راه توران می‌شدند آن نیز مقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثر طایفهٔ الاعیت
والقیا و بدوشان هوش گشته شدند و گروهی از آن قطاع الطریق که تجار شقاوت و انحراف و روزگار نا
پیچیده بود پایمال فیلان کوه‌هیبت شدند بسیاری به حبال سطوت قهر الهی اسیر گشته لنبر دوخت بسته
و نیز از مکنونات بطون حقیقت شیون اصلاح و افلاح بلوچان بی‌نهاد بود که پیوسته در خوف و رجا
انحراف و اطاعت مانده بر بادیه‌پیمایان ایران راه می‌گرفتند و لغایت اطمینان نام نهاد آن قوم بدستور پسندیده
نقش بست و هر گونه صورت دلپذیر که در سجنجل ضمیر منیر منجلی بود خوشتر از آن در منصهٔ ظهور جلوه‌نما شد و از
برکات نیک‌بختی تا آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت میزد
بسعی مجاهدان نصرت‌مند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن‌فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیهٔ خراج بر دوش
کشیدند و از بدایع سوانح آنکه در هنگام آوردن او به عتبهٔ خلافت خود را حو د گشت ما با مصلحت چنین بود
که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظهٔ تمام دارد و غالب آن بود که چون در
پیشگاه نظر می‌آوردند بسلامت می‌ماند و نیز باهتمام مبارزان طلب سومنات مشهور و
جونه‌گده و تمام ولایت که جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است در تصرف درآمد و نیز
برهان الملک برادر نظام الملک که معظم ولایت دکن داشت و از حوادث روزگار پناه
باینجانب آورده بود و ما دام که معدلت آن بلاد بمسامع حق‌نیوش میرسید او را بالطاف علیه
استمالت فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم و چون خبر طغیان و ستم رسیدگی
رعایای دکن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را

حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود و تاب مردآزمای دنیا نیاورده
دم استقلال زد از انجا که بمسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نموده است در اندک زمانی
اثری از او و فرزندان او نماند و سران دیگر یکی از منسوبان آن سلسله برداشته نخوت آرای می شدند
بتائیدات سماوی عساکر ظفر طراز بسرکردگی غرّهٔ ناصیهٔ اقبال قرّهٔ باصرهٔ دولت و اجلال فرزند سعادتمند
سلطان مراد را رخصت فرمودیم بسیاری آن ملک وسیع که هندوستان دیگر است نیز در حوزهٔ
تصرف آوردند و نیز خبر واز مایان حقیقت سند در اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع اودیسه که دریا
شور است تسخیر نمودند و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت درآمدند چون عواید
انعامی ایزدی و استانی درازدست برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه چندی بر شمرده
بر دیباچهٔ اعلان می نگارد که چون مولانا حسینی بملازمت استسعاد یافت در آن نزدیکی بکار پردازان
استعمال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند درین اثنا برخی از واژون بختان
حوصله دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد دم مخالفت و منازعت زدند موکب اقبال
باجمعی از مقربان بساط عشرت برسم شکار برآمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که شورش
مسموع شد با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم و پیشتر از آنکه غازیان نصرت مند قطع کریوه نموده
بآن ملک درآیند بعضی از سعادت اندوزان حقیقت سند که بسبب ضرورت در آن طوفان بی تمیزی
افتاده بودند قابو یافته سر سرگروه آنها آوردند چون موکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً آن باغستان
بی خزان عبور افتاد و بدان گل زمین فیض بخش استلذاذ صوری و معنوی نمود و فرستادن ایلچی در تعویق ماند
و چون رایات همایون بازگردید در اثنای راه خبر واقعهٔ مولانا حسینی که بابتلای استسقا درگذشت موجب مزید
تأسف گشت بنابراین بعضی سخنان محبت افزا بسلالهٔ اولیای عظام خلاصهٔ اصفیای کرام خواجه اشرف
که از قدیمان این دودمان والاست گفته فرستاده شد تا حقیقت حال مشهود ضمیر انور گرداند و هم مبین روابط عهود
مواثیق که برسائل و رسل تنسیق و ترصیص یافته بود گردد و ترصد از جلائل مآثر محبت و یگانگی آنکه پیوسته
بمژده های مسرت افزا حدیقهٔ باطن را طراوت بخشند سی ام خلوتکدهٔ آتش شاهنشاهی فروغ پرتو داشت
و چندی از خاصان فیض پذیر ناگاه ادای عروسی هنگامه برخاست فرمودند سازها را از نوا بازگیرند که آسیبی
بزم بیگانه خروش برنتابد از آهسته گذاری و راه دوری و زمان کوتهی و گفت پذیری بینندگان پیش سرمه
کشیدند در شوال بزرگ شاهزاده اشرف دلبستگی بدختر زین خان کوکه شد و بیوگانی مگالش در سر گرفت گیتی خداوند را
ازین سبب روشنی دل گران شد چون خاطر شیفتگی از اندازه بیرون دید ناگزیر دستوری داد و والا جشنی

ج سوم ۳۸۵

پیرایش گرفت ونشاط را تازه آئین برنهاد **نظم**

فراوان بارگه برپای کردند	زمین را چرخ انجم زای کردند	ز هر سو پرده بر درگاه بستند	تتق را تازه نور از ماه بستند

شب هشتم تیر در قدسی نشیمن مریم مکانی فرخ برپیوند خرمی افزود و آن پارساگوهر را شبستان سپر دند از سوانح کشایش قلعهٔ بسینه از پروائی تیاق افغانان باز دست چیرگی گشاده بودند و نخوت فروشی را دستمایهٔ زبانکاری برساخته راجه مان سنگه گزین فوجی بسرکردگی در خنسک بدان سو فرستاد سلیمان و کیدار رای استوار کرده با آویزش برنشستند فیروزی سپاه گرد برگرفت هر روز سخت آویزه چهره دلاوری می افروخت هم از اقبال نیرنگی درون توپ در هم شکست سلیمان و بسیاری را روزگار بسر آورد و کیدار از زخمی دریا افتاد ناگزیر راه گریز سپرده بعیسی پناه برد درین روز بکرماجیت پورزادهٔ راجه رام چند بسجود قدسی آستان سربلندی یافت چون پدر درگذشت بدگوهران این خردسال را دست آویز خودکامی برساختند و باندهو پناه اندیشیده بگج گرائی نشستند چون رای پترداس دستوری یافت از کاردانی و مردانگی بسیاری ملک برگرفت قرنشینان سرائی عرضه داشتند یکی از بزرگان دولت دست گرفته بوالا درگاه برد جهان سالار مهربان دل بپذیرفت و بفرمان والا اسمعیل قلی خان بهمایون درگاه آورد و در خور نوازش رفت از سوانح چیره دستی فیروزی سپاه چون صادق خان در بهکر بنگاه ساخت و تخته برار از پراگندی برآمد آتش آشوب درخان عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان بشورافزائی برخاستند گزین فوجی بسرکردگی میرزا علی بیگ اکبرشاه بچاره گری برآمد دوازدهم ناگهانی برار دوی خان گزارده شد و بسزا مالیدند با چندی سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند و نفس نیاسود از نهان راهی بهنگامهٔ ایشان پیوستند و باندک آویزش برشکستند زمان اکهاره و فیلان و دیگر کالا بدست آوردند شانزدهم توالک خان در ننگاله رخت هستی بربست درین پرستارهٔ جاوید دولت بود بیستم سعید خان را بصوبهٔ بهار دستوری شد بساآگهی اندرزگوهر هوشمندی برافروخت شب بیست و دوم آگهی انجمن گرمی داشت ناگاه بارا پدید آمد و تراوش در گرفت فرمودند یاران مردمی بکار برد درین روحانی بزم پراگندگی میفگن برود می هوا الصافی شدن رونهاد و شگرفی گیرا دم شگفت آورد همه جا سخت باید دار و تنها باز گشت در یولا گیتی خداوند بر ساده لوحی میرزا مظفر حسین قندهاری بخشودند و از تن آسانی و ناپروائی کار خود را باز مندان شنگرف واگذاشت چند باز بیر دستان انقطاع او دبرخی بزرگان داد خواه آمدند اندرزگزاری با آن ناآزمون برنا در نگرفت از روز بازار داوری دلتنگ شده دستوری حجاز درخواست و پذیرش یافت پس از چندی پشیمان شد و با سیمه سری برنشست

بیست وچهارم شهریار پایه‌شناس او را باز خواند و بتازگی بر نواخت بیست وهفتم میرزا کوکه چوب بی
بالا نظر در آورد و چنان برگزارد و هنگام شگافتن سبز جانورے از میان پدیدار گشت و پس از چند
جان بسپرد و برای نمودن همان روش بدانجا باز گذاشته شد فرمودند هرگاه درد دندان فیل
و سنگ پشت پیکرے جان برگیرد پیدائے آن در چوب که لختے نرم تر است پنشگرف لیکن مردم زاد را چنین کم پدید
شگفتی نیز درین روز میرزا رستم را بشمالی کهسار فرستادند چون باسو و برسنگه بوم نشین از بکوهی
سر از فرمان پذیری برتافتند میرزا را بهمان و آن نواحی اقطاع داده بدان سو دستوری شد و صفدر خان
و ہاشم بیگ و بسیاری را بیاوری همراه کردند یازدهم امرداد رام چند را برار فرستادند چون ناهنجاری
جنوبی سپاه بعرض همایون رسید و نیز روشن شد شهباز خان با لشکر مالوه بے دستوری شاهزاده
به تیول خود باز گردید و یک لک مهر که بسامان لشکر روانه شده بود از راه ناآیینی در گوالیار است آن نیکو
دستوری یافت تا خزینه را گزین پاسبانی برد و فرستاده مالوه باز گرداند و هر یک را اندرز برگزارد
درین هنگام بارش از کم بارانی که دهه بسر آسیمگی افتاده بود و از دوهم بنیالشکری افسر خدیو ابر ریزش گرفت
و دلهای پژمرده سیراب شد درین روز محمد بیگ و پورا و طاهر بیگ از ایران رسیدند و سعادت بار
یافتند خود را از نزار و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان برگیرند و لختے از جنفر آگاه گیتی خداوند یورش دکن
بر سگالیده را نیز و هی فرمود این بیت بیرون آمد بیت سفر کن سفر کن سفر کن سفر چند سفر کن که بسیار
یابی ظفر چه از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسی پیکر و پایزدهی پاسبانی بعافیت انجامیدن شب
هژدهم جهانیان سالار آویزه آهوان تماشا میفرمودند و مردم از دور نظارگی ناگهانے آهوی دویده
شاخ نبرد گردانیدن آن تهمتن شاخ را استوار بر گرفت و هر چند بزمین آمد دست از آن باز نداشت
خراشی در یکے از بیضه‌های دوگانه رسید و خونے بر تراوید آن توانا دل شمارے بر نگرفته بکار جهانبانی پرداخت
هفتم روز آسیب آفتابه رسید و آماس برافزود و از گوناگون گفتار پزشکان دارو قرار نمیگرفت
نفس نفس درد در افزایش بجز از آن گفتگو چاره بحکیم مصری و حکیم علی باز گردید و سامان دارو
بر اقم اقبالنامه شیخ بینا و شیخ منصور را در نهادن مرهم و نبد و گشاد نیک اندیشی بجا آوردند
اگرچه بیماری بیکماه و شصت و دو روز کشید لیکن بیست و نه روز بد شواری گذشت تا آنکه از کار آگهی
همه روز بار عام واند هر گشوری رشے افتاد و فتنه پژوهان یاوه دار را بازار گرم شد و کدمه را
سر آسیمگی در گرفت هفت روز بخلا جانرفتند خرد و بزرگ کالیوه تر شدیاز دهم روز کوس نهادند و
نشان بهی پدید آمد بیست و چهارم شهریور میرزا یوسف خان از جونپور رسید و بخسروانی نوازش سربلندی یافت

دربن روز فتح امید شربت دار رابدکن دستوری شد و پانصد احدی بهمراهی او فرستادند هشتم مهر قدسی پیکر شبیت رشوفی سودند و الا بزم پیرایش گرفت

نظم

جشنے کہ چنین بروزگاران	درخواب ندیده نوبهاران
نے بزم کہ نقش چرخ دفتر	مجموعۂ حسن هفت کشور

گوناگون بخشش و بخشایش رفت و روزگار را شادمانی دیگر در گرفت بساز ندانی ربائی یافت و دیرین خواهشها برآمد هرکرا کامیابی نیایشگری — افزاید و از ناملائم روزگار سر رشته نیازمندی دانهلد و بداد و دهش جهان را آباد دارد و بتازه روئی نیکوئی همگنان برسگالد چنین گزیده پادشاهش نتوان خواند و بنام آگهی چنان شمرده آید اگرچه نیز و آنانکه جان پس ازین گزاری دیگر پیکر به گیرد چندان شگفت نباید و از اینجا که لغزش پایۀ آگهی بزرگان هر دو بینی در نیابد تا ناطقم نگهبان چه طرف بربندد بجنش دل ستخه فرونشینند ها تا عقیدت افزائی مردم و پیدائی دوستداری جهانیان بود از بن رنجوری خرد و بزرگ آسیمه سری داشت و مال و جان خود را بدل تندرستی گیهان نو میخواست پانزدهم قاضی نور الله بیژن و هش سیورغال صوبۀ آگره فرستادند و فرمان شد که مستمندان تهیدست را از نوزدهین بر دهید بیست و ششم انسر خدیو بر سمند اقبال برآمد بباغ دل آمیز عشرت اندوخت شب در آهوخانه بعیش گذراندند تا پایان آن روز مهین بانوی دودمان عفت مادر شاهزاده سلطان دانیال را روزگارے سپری شد دیگر روز دیرین پرستارے شبستان در گذشت گیتی خداوند بسرا پرده خواهش رسیده شکیبا گردید و آمرزش درخواست بیستم بقدسی منزل بازگردید دربن روز بشادمی بزرگ شاهزاده رخصت مرزبان خاندیس را بیاگه زندگی لبریز شد از سوانح ناکامی عیسی چون از احمد آباد ستگ از رسیدن هنگام بارش نزد گهواره گهاٹ نگاه برساخت سخت رنجور شد و پزشکان آزمون کار بر در نومیدی نشستند آن بومی با معصوم کابلی و دیگر بدگوهران نا فرجام بکارزار آمد دران سال بدو از ده کروهی رسید و نیروزی سپاه آماده پیکار شد از نیکی اقبال بارش در آب دریا کمی پذیرفت بهزاران دشواری باز گشتند و در کشتی راندن بس رنج کشیدند چون راجه بهی یافت گزین لشکرے بسرکردگی هیم سنگه بمالش اینان روانه ساخت بدگوهران از سپاه ولایت برون شده در کناره سندر دم آسایش بر گرفتند و چون نیروزی سپاه نزدیک شد لختے از سراسیمگی رخت هستی بسیلاب در دادند و فراوان اولجا بدست در آمد در نوا لاهور شهرے آتشخانه تا آباد گشت دربن سال کم بارید و گران ارزی جهانے را برنج انگند سر سال نود و دو ابه نمایش کرد و اختر شناسان نیکی برگزار دند شهریار مهربان دل بهر جا کار آگهی نامزد فرمود تا هر روز مستمندان تهیدست را خورش برساند و ...

بوالا فرمایش آرزومندان به پیشگاه حضوری رسیدی و کام دل برگرفتی همچنان جوق جوق درویش را
بخواسته داران سپردند دوم آبان شمسی وزن شد افسر خدیو را بدوازده چیز برسنجیدند و فراوان مردم را کام دل
برآمد دهم که روز جشن بود تورانی فراشی و شتر را با بار برکشید و بینندگان آشفتگی در گرفت و درین روز
شاهم خان از اقطاع خود آمد و شاهنشاهی نوازش سر برافراخت سگالش آن بود که رستم میرزا را
بپاسبانی گجرات روانه گردانید و او را با تالیقی برنواخته همراه سازند تا شاهزاده سلطان مراد از خسروانی نوا
و بود نزدیکی نشاط اندوزد لیکن اندیشه بکردار نیامد و دررئولا در بکرام زعفران گل کرد گیتی خداوند این سرزمین تماشا
آن دانسته تخم را به تخته بیگ فرستاده بود و یازدهم از سرسبز شدن و برشگفتن آن آگهی رسید و دوربینی بپیدائی
گرفت درین روز میرزا یوسف خان دستوری گجرات یافت او را در انسو جاگیر کرده فرستادند
تا کمک فیروزی سپاه دکن باشد

فیروزی یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهی

چون میرزا بیگ علی اکبرشاهی چیره دستی یافت نظام الملک کین توزی تازه پیمان بستند خداوندخان
حبیب خان عبد الفتاح اژدرخان جمال خان دستور خان و دیگر مردم ده هزار سوار نزدیک
دو هشتاد فیل بسیج پیکار در سر گرفتند فیروزی سپاه با آن که سه هزار نمیکشید بدلاویز گفتار سپه آرا دل به پیکار
برنهاد قول صادق خان ساقول داس محمد جان بیگ مولانا محمودی و برخی را دم و برانغار
میرزا خان سید بایزید خیریت خان ملک راد من عبدالرحمن قبول خان و چندی نامور شاه قلی
طاهر ادر کنجی تا نغمه اشت این فوج جنغار اعتبار خان وفادار خان و لختی بهادر و چندی کار آگهان بلغمه
این هراول میرزا علی بیگ دوست سید لاد صالح پور وزیر خان محمد حسین شیر افکن محمد امین مودودی
میر طوفان و برخی دیگر میر حسینی بهادر میر هزار قابل میر لیغ اتم بهادر با دیچی گری این پیش قدمان نامزد
گشتند تا از مهکر چهل کروه پذیره کارزار شدند و هشت گروهی پاتهری بر ساحل بان گنگ دم آسایش
برگرفتند و آن دریا در پیش و رود باری در پس داده استوار جائی بنگاه بر ساختند هفتم آذر فوج آراسته آمد
و دل بآویزش نهادند نخست خداوندخان با پنجهزار سوار و چهل فیل بهراول درآویخت میرزا علی بیگ
با برخی کارنامه مردانگی بجا آورده در هم شکست و دست سید لاد حسن داو کند اور می داده زخمی بر زمین
آمد و برانغار مخالف انبوهی بی آویزه برگردید صادق خان رود باری در پیش داشته نیرنگی نیلی سپهر دید
فراوان کس رسید و آوردهای افشرد و توپ و تیر در گرفت از ایزدی تائید فیروزی چهره برافروخت بسیاری فرومایه را
زندگی پیوند بگسیخت و فراوان با مجاهدت افتاد از آن میان چهل فیل گزیده و از فیروزی سپاه جز چندی نا درشناس را

روزگار بسر نیامده هژدهم قلیچ خان بوالا درگاه پیوست چون سرانجام لشکر تیراه و شایستگی پاسبانی
و پسند قدسی خاطر نیامد بپژوهش گزاری بدرگاه رسیده بیست و سوم حسین بیگ شیخ عمری
به بنگش دستوری یافت و آبادی آن ملک و مالش تاریکیان بدو باز گردید درینولا ازین جهاز
بانجام رسید نخستین باز از کم آبی در روان ساختن فراوان رنج رفت بخاطر همایون رسید
بر فراز بزرگی کشتی که پانزده هزار من و افزون بار برد برسازند و آسان بسر منزل رسید بیست و چهارم
تیر آغاز کردند و بیست و ششم آذر بانجام رسید در درازی سی و هفت گز شانزده هزار و سه صد و سی
و هشت روپیه بخرج رفت و بشایستگی به بندر لاهری روانه شد بینندگان بشگفت در شدند نهم دی
پاپا آغا رخت هستی بربست و کوچ شهاب الدین احمد خان ست و بشایستگی زندگی بسر آورد و چون با مریم مکانی
پیوند خویشی داشت بامدادان گیتی خداوند بقدسی منزل آن فرخ پرستش فرمود و از اسجا آب راوی گذشته بآرامگاه
گذاره شد بسیچ آن بود که شب همانجا بر بندد لختی دست بدرد آمد بشهر باز گردید یازدهم شاهم خان الفتوح باز گردید
و بهمین پیمانه آگهی افزود از سوانح فرمان پذیری لچهمی نراین او مرزبان کوچ است چهار هزار سوار و دو لک پیاده
و هفتصد فیل و هزار کشتی جنگی بدو گراید آباد ملکیست از دو بیست کروه پهنا از چهل تا صد خاور سو دریای برهم
بر شمال پایان تبت و آسام جنوب کوره گهات باختر ترهت بیشتر ازین پانزده سال در پرستشگاه
چلیس کا ادرا مهادیو پیوست در هنجار سازی به نیایشگری برنشست و خواهش فرزند زمان زمان
در پیش گرفت و بایزدی نیرو آبستن شد و پسر زاد و بسیا نام نهادند و راجگی آن دیار یافت و نبیره او
مال گشایش فراوان آگهی داشت و ستوده خو باپیرایه حال او لختی معنوی حسن برتری یار خدا بو
شناسائی اندوخت و در شاهنشاهی ستایش کتابی برساخت و آن را باگزین کالا روانه قدسی درگاه
گردانید همواره بنیایشگری سعادت می اندوخت با دلبستگی از آزادی زیستی و از بیوگانی پیوند برکنار
بودی در پنجاه سالگی جانشینی برادرزاده خود پات کنور نامزد گردانید بزرگ برادر او شکل گشائین
خواهش کدخدائی نمود و از فزون دوستی پذیرفت او را پسر شد و لچهمی نراین نام کرد چون روزگار او
بسر آمد راجگی بدو باز گردید پات کنور سر شورش برداشت و بیاوری و بیاوری علیسی لختی کار او
پیش رفت درین هنگام لچهمی نراین بنیایشگری والا درگاه برخاست و میانجی راجه مان سنگ خواست
خود را بسجاوید دولت بربند راجه از سلیم نگر بانند پور شتافت او چهل کروه پذیره شد سیزدهم دی
سواره دریافت و بگرم خوئی بزم دوستی برافروخت پس راجه بپورت خود روانه شد بآن اندیشه که
در بنگاه خود بزرگداشت بجا آورد میانه راه راجه از ناصیه حال او دلتنگی برخواند بشایستگی پیدا و دگر روز پس از چند

او همشیرهٔ خود را برابه داد و مرزبان کوچ حاکم بنگاله را نه بنت سلیمان کرانی آویزه او رفت و ناکام بازگردید
دریغولا ملتان در اقطاع خان اعظم دادند چون سگالش داشت که پیشین شهرسائی را چاره‌گر آید جاگیر نزدیک
خواهش نمود و پذیرش یافته بیست و ششم رای رایسنگه بدولت بار رسید یکی از دوستداران ستمگری نمود
دادخدا بازپرس برخواند و آن تبه سگال نهان داشته گرسنه او برگذارد و چندی از کورنش باز داشتند
و پاس پیشین نوازش فرموده بدکن فرستادند و سور در اقطاع قرار گرفت بو که از غنودگی بیدار گردد و تبهکاری
چاره پذیرد و آن خوابیده خرد لختی در بیکانیر خود درنگ نمود و چندی در راه هرچند اندرزگوئی شد سودمند نیامد
صلاح الدین را فرستادند که اگر بدان خدمت نمی شتابد بقدسی آستان بازگرداند ناگزیر والا درگاه آمد و از
کجروی پاسداره دادند بیست و نهم پایهٔ میرزا شاهرخ برافراختند پنجهزاری ذات و نیمه سوار را برآورد و نسبت
تنخواه شد ندا جین و گزین جاهای مالوه و از شادمان خان برگرفته در اقطاع دادند و چون او در لشکر دکن بود
ابر کلان بخشی را فرستادند که گماشتگان پیشین جاگیردار را دست کوتاه دارد و دریغولا هر روز هفته بکاری
نامزد شد اورنگ نشین اقبال همواره هشیار خرامی بآداره و نویسی گرامی زندگی آباد دارد و از کار از دوسنی
هر چندی بمغنی خاص تازگی بخشید چهارم بهمن یکشنبه بدیدن اسپ قرار گرفت و دوشنبه بشتر و نخجیر
و سه شنبه بسپاه و چهارشنبه بدار الوزارت پنجشنبه بداد خواه آدینه بدیدن نیکان شنبه بفیلخانه تحت
کارهای گفته سرانجام یابد پس بدیگر کار گرد پردازند نهم رای رایسنگه را دستوری دکن شد که پیشین بدسگالی
چاره پذیرد و او را آتانه و آبروئی بدست افتد منتشر اینکار از نگارش سپری شد همانا امرا پور بدکیش او نیز بخودی
و در کشیدن سخت کمان نیز گزندی رسیده بود

فیروزی یافتن اولیای دولت و شکست سپاه دکن

از سرگذشت احمدنگر و دورنگی شورش کنیان به تبه سگالی افتادند و چشم بر روز افزون اقبال
نگشوده دل بکارزار بر نهادند شاهزاده سلطان مراد بسیج آویزش در سر گرفت امرا از پایه شناسی
بدین نگرائیدند و انجمن رازگوئی برساخته بچاره‌گری نشستند میرزا شاهرخ را بسرگروهی برگزیدند
خانخانان را به آرائی لسیاری را و مردان را دستوری شد و خزینه و فیلخانه
و توپخانه نیز بشایستگی سرانجام یافت دل با یزدی تائید بسته روه برآراستند قول میرزا
شاهرخ خانخانان و میرزا علی بیگ شیخ دولت اعتبار خان وفادار خان افضل توپچی
شیر افگن میر شریف گیلانی محمد خان علی خان میر نظام قادر قلی کوکه اسلام خان
میر قطب الدین میر محمد امین مودودی هزاره بیگ میر طوفان میرک جان علی قلی سعید گوالیاری

موسی ترکمان فرخ علی آبادی عبدالقدوس دیگر بهادران برانغار رسینا قاسم بارها با خویشاوندان ابوالفتح
نوبان بیگ میرزا محمد جهانگیر فرزندان سید جهجو بهائی خان حسین خان لکوریح ملک محمد شیخ مومن
شیخ مصطفی عالم خان کیشوداس شیخ صالح شیخ عثمان سید جلال شاه علی و دیگر مجاهدان جوانغار
راجه علیخان هراول جگناتهه رای درگا راج سنگه رامچند کیشوداس سانول داس رای مل کیشوداس بهیم
نرائن داس منوهر پسران جهنکار پرتهی راج نرهرداس کیوان کله سکت سنگه سلطان بهائی ٹهاکرسی کهو جراج
پرسرام شیخ جمال و دیگر تیز دستان التمش علی مردان بهادر کامران بیگ سبحان قلی لشکری عسکر
مرتضی قلی حیدر قلی مظفر دوست محمد حافظ میرزا طرح دست راست غزنین خان حسن خان میانه شیخ ولی
فتح خان شیخ منسو شیخ کرم الله دولت خان ابوالقاسم و دیگر بهادران طرح دست چپ حسن علی بیگ
شاه نظر بیگ و برخی ترکمان تلغمه برانغار شیر خواجه یعقوب بیگ کوچک علی میرزا سیف الله خواجه باقی
علی قلی حیدر دوست هاشم بهادر راشم بهادر اقم بهادر میر حاج ابراهیم بیگ میر یحیی اله یار خان قلی
و برخی احدی تلغمه جوانغار میر ابوالمظفر بهادر خان قابل یو علغ صفدر بیگ عبدالرحمن علی قلی بادشاه قلی
بهادر بیگ محمد مغول ولی محمد هاشم میر شجاع ابراهیم بیگ دوست محمد اوزبک خان زاده امین
جان بیگ برجند اول ملک رستم مرل غازی خان علی خان بحلی خان شمس خان لوحانی داؤد و چک
و چندی دیگر نادنی نبایش و همتی تیر دیژده از نشا و پور بسوی غنیم چالش رفت دوازده کروهی باتهری پروستها
نا وردگاه برگزیدند غنیم نیز فوج ها برآراسته جوپای پیکار شد سپاه نظام الملکی در میان عادل خانیان
دست راست لشکر قطب الملک دست چپ بیست و هشتم بهمن پاسی از روز برآمده بود
دریای گنگ گذشته بکارزار دل نهادند آغاز نبرد از او تحیان دست راست شد شیر خواجه بکارزار
پرداخت مخالف استوار جا گزیده ایستاده و آتشباز می چید از جا بر نمی آمد تیز دستان هر سو بر دشمن
درمی آویختند پایان روز بزرگ آویزش درگرفت رادمردان بهم درآویختند و از انبوهی
غنیم و فزونی آتشبازی بسیاری را پای همت از جا رفت جگناتهه با چندی ورای درگا
و راج سنگه و دیگر سران راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه ایستاده عادل خان را
گذارده بر مرزبان خاندیس افتادند پا استوار کرده داد رادمردی داده به مردانگی فرو شدند
سی و پنج ناموری پانصد پرستار او بهمرهی جان بشائستگی سپردند میرزا شاهرخ خانخانان میرزا علی بیگ
و بروی خود را برداشته نظارگی نیرنگی اقبال بودند سید قاسم و دیگر مجاهدان نیز بهم آویزه خود
چیره دست آمدند مخالف مرزبان خاندیس را قول انگاشته فرو شدن او را بسر آمدن روز نگاشته میرزا شاهرخ

دخاشخانان پنداشت دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستاده و هر دو گروه گمان فیروزی بخود برده
فراز اسپ گذرانید بسیاری بیناکان گریزپا بازگردیده پیوست سران فیروزی سپاه برآنکه راجه علی خان بغنیم
پیوست یا کناره گرفت ازین رو بنگاه او تاراج شد و رام‌داس در هراول و سید جلال در جوانغار
سنجی جان را به نیلوسے درباختند رام چند که دران روز سخت تکاپو داشت در فوج راجه علی خان
بیست زخم خورده بزمین آمد دران شب با کشتگان هم‌آغوش بود بامدادان برداشته بخانه آوردند پس از
چند روز نقد زندگی سپرد بامدادان با آنکه فیروزی سپاه هفت هزار کس بود و مخالف بیست و پنج هزار بسگالش درست
و دلے نیایش گر رو باویزش نهادند و چون همه شب تشنگی گذاشته بود و دریا سوگام بر داشتند
غنیم که دو دل داشت ازین نا هنجار منش آهنج پیکار در سر گرفت و بکم آویزه رو بگریز نهاد و فراوان مخالف
نقد زندگی درباخت انکس خان میان زین الدین هیبت خان شریف خان سرکش خان
بهلیم خان سرمست خان رومی و دیگر سرداران عادل خانیه فرد شدند شمشیر الملک عزیز الملک
دلیپ رای لیین خان نکش خان اژدر خان از نظام الملک دست فرسود نیستی گشتند اخلاص خان
طاهر خان و چندے از قطب الملک از روزگار بسر آمد چون فیروزی سپاه از پیکار روز ازی بستوه آمده بود
جنگاه شتی سپرداخت بسپاس گزاری نشست با آنکه غنیم از شصت هزار سوار افزون بود دولت پیای
دولت پانزده هزار با یزدی تائید ستهرگ فتح چهره برافروخت و گروه مهره شگفت در گرفت چهل
گزین فیل و توپخانه بدست در آمد دیگر روز راجه علی خان را در آوردگاه شناختند و بنا اندیشان
هرزه درای مسابی در افتادند شناسائی داستان نادره گاه همان سرگذشت گوران ذبیست
و هر یکے دگرگون برگذارد و آن که از فوجها آگاه باشد ناید و هر جوق را در آشوب آمیزه نیروی دریافت
نماند همان بهتر که بدین مایه گفتار پسند نماید درین ولا زین خان کوکه بکابل دستوری یافت چون قلیج خان
زابلی ملک را بشایستگی رو براه نکرد چهارم اسفندارمذ آن گزین خدمت گرانبار اندرز دستوری یافت و کابل
در اقطاع او دادند و جاگیرداران کابلستان تابیست را فرمان شد که از دید بیرون نروند ششم حسن قمری
وزن عشرت افزود آن هم‌سنگ آسمان رابشت چیز برسختند هنگامه نشاط فزاسم آمد خرد و بزرگ عشرت‌نامه برگرفت

آغاز سال چهل و دوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور از دور چهارم

نوروزی جهان را نشاط گرفت و هوا خرمی مزاج برنائی آورد جهان خدیو الهی نیایش بر اسم نو بر نهاد
باذن بهار را سرمایه پیرایش بخشید قطعه

دوران بهار رنگ و بو داد	گلدسته بدست آرزو داد	بسبزه چمن بباد شبگیر	دشت تبت بهار کشمیر

شب جمعه دوم شعبان هزار و پنج پس از سپری شدن سه ساعت و دوازده دقیقه نور فروز آفرینش بشرف خانه حمل آمد آسمان برنگ ریزی خاسیت و زمین نگاه پذیری برنشست ششم فروردین همت سنگه پور راجه مان سنگه از روزگار بسر شد بمردانگی و سرمایهٔ روشناس بشکم روی در گذشت والوس کچهواهه از غم افتاد و مهر فزونی جهان سالار مرهمی کرد و لختے شکیبائی فراچنگ آمد نخستم صادق خان را بساط زندگی در نوشتند پس از فیروزمندی با شاهزاده سلطان مراد در شاهپور سپهر آرائی و ملک آبادی به نیکو پرستاری او شایستگی داشت در هر کار کرد بایست را از دست نگذاشت استلایا سهال کشید و بفواق نفس گسیخت شگفت آنکه چندے ازین پیشتر خان اعظم میرزا کوکه خواب بدینسان نمودار دیده بود و هفدهم اورنگ نشین اقبال در بزم خواجگی فتح الله عشرت می‌افزود ناگاه سپندی بر چهرهٔ اقبال بر سوختند و در نوروزی پیرایهٔ آتش در گرفت افروزش از بارگاه مقدس منزل رسید همانا از شبستان والا در طنابے شعله برزد و از آنجا بلندی گرا شد و چندے زمان آن تکاپو رفت شهریار والا بینش را درین سال بدینگونه جشن آرائی در سر بود همگی سگالش آنکه نگارش کنیم نشاط اندوخته آید و شگفت آنکه محفل شاهزادهٔ سلطان مراد نیز بدینسان برافروخت دیگر روز آئین بستند و بزم شرف دران همایون بارگاه برآراسته شد قلیج خان بپایهٔ چهار هزار و پانصدی برآمد و اسمعیل قلی خان بچهار هزاری و میرزا جانی بیک خان بسه هزار و پانصد و دوری نزدیک گروه را در خور نوازش رفت

چالش گیتی خداوند سوم بار بتماشای سرابستان کشمیر

سگالش آن بود که بدار الخلافت آگره خرامش شود نخست دران فیض گاه نیایشے چند بجا آرد که ومه از گروهه بختی لبان هر بار در باز ماندن دستان بر سر آئید و برخے برگذاردی فیروزی سپاه را باد کنیان آویزه میرود شاهنشاهی کوچ کشمیر چگونه سر دهد هر چند نهان بینی گستر مرا آزمون بیان رسید و بود و از غرض پرستی بفرامش میرفت ناگاه از فیروزی سپاه و جنوبی آگهی رسید و بو الا سگالش نادر افتاد لیکن پاس لخت در تنگ نفت و فرمان بازین شد افروزش افزرینه خواهش آمد شب بیست و یکم پس از دو گهڑی بدانسو کوچ شد و بباغ دلاویز بر آسودند بیگر نگهبان رسم نار را بیشانی دل حسن آلود گشت و دوربینان آگاه دل در انتظار پیدائی نهفته بال برنشستند از سوانح فرستادن شاهزادهٔ سلطان دانیال بالهٔ آباد و از انجا که افزایش والا پایگی فرزندان رضا جو آبیاری گلشن سرای سلطنت ست و دین شب آن گوهر اکلیل خلافت را دستوری شد هفت هزاری ذات سوار دران صوبهٔ اقطاع جدا گردانیدند قلیج خان اسمعیل قلی خان میر شریف آملی و بسیارے را بهمراه ساختند نخستین با تالیقی سر برافراخت و گرامی فلعها

وگزیده اسپان وافزایش منصب چهره بختمندی ایشان افروخته آمد وزیردستان آن سور نوید تازه ایمنی رسید
وبساآگهی اندر آویزه هوشمندی گرداینده نخست ازان بر می‌نویسد نخست مردم زار در آبادی اندیشه برکوشد
وآنرا بکار کرد آراید در خورش و پوشش وخواب وبیداری خردافزائی برجویند تن فربهی وجان نزاری و در
فرماندهی آن سگالش رود زیردست را از سیم توانا باز نگاه دارد وآبادی ملک وسپاه برافزاید و
با نیکوان برآمیزد که مایه دهش آشتگی اوست واز پیکر آرایان خراب درون پرهیز وکه چشمه سار هر ناخوشی است
با بهولاو بسیار گو مست ودشنام ده وبیهوده خنده بد دل وفرومایه وسوداوی مزاج وناتوان بین وسخن چین
وحرف ساز ودانائی فروش وجوان رعنا وزن خردسال نشیند که آدمی بارامیدگی خوی دمساز برگیرد
برخے اگرچه در هم نشینان پاس این دارند لیکن از پرستاران شمار آن برنگیرند واز ان غافل که نکوهیده
خوئی این گروه بیشتر در گیرد وآوازه بدنامی از ایشان بلند گیرد در شناخت مردم ژاد فراوان ژرف
نگهی بکار برد یکے جاندار درشود دیگرے زهر کیا برخے غذا آسا نخست دو آسان بساید گوهر بدستان سرائی
وسفارش داستان درپایگاه پیکان جاگیر وبسیارے خیراندیش از خامش زبانی و راست گزارے
وکم آمیختگی بعنوان نشینی بدکاری نام برآورد دو از تلخ مزاجی راستی سخن رو درنکشد وبرشورد دو افزونی دیدار
خیر سگال دلگرفتگی بیار دو فراوانی هواخواه پیرایه دولت شمرند دستا ویزبی توجهی ذات فرخی ونژاد بزرگی از
گوهر نشناسد نه از نباک بیگی وتخمه سترگی از دود که پور آتش ست واز نورے بهره برآستی گزاردی بر د با فروتر
آن کند که از برتر چشم دارد و در پس همان گوید که در پیش و در بازپرس آهستگی وژرف نگهی بکار برد و برنگاشته
دلگواه وسوگند پسند نکند وگوناگون پرستش وپیشانی سوار در اباور سازد و در روزنامه احوال وخوی همنشینان
نخستے برآمیزد و دریژه وهش ایزدی نیایش فراپیش دارد ویادداشت از هنجار برنگذارند هنگام خشمگینی وگرسنگی
بدان پرداز ودگرگون کنش بسبکسری نشیند وبسخت تکاپو سایه نشین جنگل گردد مکین توزی دل بر نیالاید
دوربادا فراداره حیله بسپر و از پاسبانی برخود گیرد نه بر دیگران گذارد وجز بایکدلی نیک سگال تدرون بین
سگالش درمیان ننهد زبان هے مشورتے بناسزا جانئی برسد نخست جدا جدا وابرد بدبیش فراهم ساخته
بکاوش گذارد و برشنید وگذارنده رالشان ندید باغرض نگهی خویش آشنا وهمسایه بربیازارد واگر مهربانی
چاره پذیرد بفرمان بشتابد افتاده را جان بشکرد وگریخته را از پے نبرد وبسوگند زبان برکشاید
وعبرت از دیگران برگیرد نه از خود وهرکه از پندگزاری دانش بیند وزند و برنج آموزگار سود نیاز خواهد
از برکنیکی رسد بفراموشی ندهد و در یادداشت آن برکوشد کار امروز بفردا نیندازد و نیکنامی را
جاوید زندگی برشمرد از مزاح وبازی برکنار رود بزید خاصه با بزرگتر از خود اگرچه پیشینیان علاج دانند

لختی بدان پرداخته اند چندان که عمل بفیشر دو بایست وقت از دست رود و هیچکس را با خود گستاخ
نسازد و بشر ملکیتی در نبتد از دیلارگ شمشیر و خامه دو بازوی دولت بر شمرد نخست با دلهای راد
خاطر بسیار دوستی بس چشم راستی کردار سپاه سپهار چیز بلند نامی گیرد یکجهتی با خداوند و همی
با خیلتاش فرمان پذیری آزمون کاری و سپهبد آنگاه نامور گردد که پیوسته از ناهمواره سلاح
دستور نوکر آگهی ورزد و همواره بسازد و برگ دارد به بخشش و بزرگ داشت دلها بدست آورد
پس ماندگان رفتگان را تیمارداری بجا آسته اینان دست نیارد و از روزگار آسوده بجواب
درنشود و مدار اینگام کار در نبندار و خرج کمتر از دخل بر سپارد نخست برخورد و برخی برافشاند و چندی
براندوزد و خویشتن بخورد و نکیفت ندهد و شکار شیفته نباشد از جا نهفته پژوهی غفلت نورزد و از
از نزدیکان و از سگالش دشمن آگهی جوید و بهر کاری چندی بهم ناآشنا گذارد و گذارش اینان غور
برسنجد و اگر نتواند براستی منشی سیر چشمی خدیو صلح کل بسیار دورنه در پی جاسوسی فراوان نشود و در
اردی بهشت شیخ ضیاء الله جهان را بدرود کرد پور شیخ محمد غوث است نخستی نقد دانش
اندوخته بود بدلاویز گفتار صوفی بس آشنا ششم همایون موکب پامن آباد سایه داد گرمی اندوخت
و نهفته دانی کشور خدا ناتازگی دلنشین که دمه گردید از اینجا که هوای کهسار کشمیر و دشوار گذار سی و
دیر کشائی او آرمیدگان را بر شوراند تا لغزه مایگان شکیبرچه رسد غوری زادی جمیل نام دران ملک
بدخشان برآمیخت و بدستان سرائی خود را عمر شیخ پور میرزا سلیمان وانمود میرزا هنگام ناکامی در حصار از
فرزندی شده این نام بر نهاده چون از اینجا برآمد نزد اوزبک خان عم زاده عبدالله خان گذرانیده
و بها نجا در گذشت گویند تنگ چشمان ناتوان بین از هم گذرانید و چندی برآنکه از گزند آید فالیحی کرد
و برخی زنده برگزارند آن حیله پرداز شورش در سر برگرفت و پنهانی در پیمان بستن مردم بجود باور
گردانیدن تکاپو نمود تا هزار بدخشی و فراوان کشمیری بدو گردید منوز پرده از روی کار برنگرفته بود آوازه
همایون رایات بلند شد چندی راز داران او گرفته محمد قلی بیگ ترکمان سپردند و درین سر منزل شوریده
را آوردند با وافراه یافت اگر والا نهفت نمیشد سترگ شورش بر میخاست و بسیاری بروزنامی
می نشست صورت گرایان سعادت سگال بینش چشم برگشودند و باز داندگان این یورش زهر جیب
شرمساری فرو بردند نهم خداوند خان دکنی از خردسری برکنار شد چون در آورزه صادق خان شهماسپ
ناکامی گردید اندیشه بندگی در سر گرفت بدوستی پیوند شیر خواجه راه جوید و در کمتر زمانی از وجد اشد سپس
از ستاره رهنمونی بمیانجی میرزا علی بیگ اکبرشاهی پرستاری شاهزاده آمد از اینجا که رشته مدارد و تا دی گذاشت

وخودرائی روزافزون دران سال تبه راه گریز سپرد شانزدهم جگت سنگه پور راجه مان سنگه الشمالی کهسار دستوری شد از ناسازگاری رستم میرزا و آصف خان در کار دِرنگ رفت و باسو شوره استوار کرد بنخوت فروشی فراپیش گرفت نهادند کنار دریای چناب میرزا را نزد خود برخواندو آن گزید خدمت را بسرگردگی سپاه فرستاد شدو هم افسر خدیو شکار کنان بقصد گجرات که درین نزدیکی بفرمایش شاهنشاهی آباد شده بود گزاره فرمود و دوشیزه آن شهر دلگشا لختی برآسودند نوزدهم میرزا یوسف خان با تالیقی شاهزاده سلطان مراد سربلندی یافت شهریار زمان بن پیشین سال اورا در گجرات جاگیر کرده دستوری داده بود درین هنگام که صادق خان راسپهر گردش بسر آمد اورا بدان سترگ پایه برآوردند که فرمان شد که زود باشاهزاده پیوندد و بایست وقت راپاس دارد و از سوانح شکست یافتن بابت کنور چون نهم تیر آن مرزبان کوچ سر بفرمان درآورده و کار او بلندی گرا شد آن همسر ناتوان بینی کالیوه ساخت لشکر فراهم آورده بر لختی ولایت برگرفت او بقلعه در شده از راجه مان سنگه یاوری خواست فوجی گزین بسرگردگی جهجهار خان و فتح خان سور گام تیز روی برداشت بیست و دوم بدو پیوست سترگ آویزش درگرفت بسا کس نابود و دستگیر شد و فراوان او بسجابدست افتاد بیست و سوم رایات همایون در اکبرآباد بنتمیز سایهٔ اقبال انداخت و بمنازل میرداد و اقطاع دار آنجا القدسی فرود آمد و روشنی گرفت و فیروزی سپاه را دو سخت گردانیدند تخت خود با چندی خاصان دوم پردگیان شبستان اقبال نگارندهٔ شگرفنامه را با لختی مردم بتیاق داری این جوق گذاشتند سوم بزرگ شاهزاده با مردم خود دیگر کشک داران هر روز غرهٔ خور داو نخستین کرده در نور دیدند ششم که روز جشن بود در راجوری بمقام شاهزاده بی دستوری بدرگاه رسید و در راه لختی ناهنجاری رفت چندی کورنش نداده بتنبگاه داشتند و درین داوری پرستش راقم گوهرین نامه را برخواندند نهم فرزونی گیتی خداوند و شیرینی آن نونهال دولت ستایش رفت درین روز بعرض همایون رسید که خواجگی فتح الله را در پاس راه لغزش رفت یکی از خدمتگاران بزرگ شاهزاده را کار بسر آمد اورا نزد شاهزاده فرستادند تا بپاداش رساند آن نوبادهٔ اقبال ازین عاطفت نشاط اندوخت و بنواخته بخدمت فرستاد چهاردهم شاهزاده دستوری یافت که بپیشین روش چالش رود و کمترین نیز بدان خدمت بازگردید یازدهم از لیاسه کوچ شد و کریوه پیرپنچال را برف بریده و مالیده برگذشتند و نزد ناری براری در نشیمنی که محمد قلی بیگ برافراخته بود همایون نزول شد درین سال فتنهٔ بهادر فرونشست او پور مظفر گجراتی است چون ناکامی جهان را بدرود کرد دو پسر او بتواری زمیندار پناه بردند او پنهان داشته پرورش میفرمود درین هنگام که بسیاری اقطاعداران ملک بخدمت شاهزاده دردکن پسر نخستین

سر شورش برداشت و فرومایگان کس خود به پیوستند و قنبه و ناروقه تاراج رفت راجه سورج سنگ باچندی
آهنگ پیکار در سر گرفت در بن روز فوجها از هر دو سو آراسته شد و نخست تراول دراویخت
و از شاهنشاهی اقبال آن شورش در پایه راه گریز سپرد چهار دهم شگرف بچهها گذشته بهیرابور
فرود آمدند و ازین سر منزل تماشای بهار جمال نگری خرامش رفت و فرمان شد که اردو شاهراه
سپرده بشهر در آید در پاسنان مرزبان نشین بود و خرابه او آگهی داستان بر خواند و صبح آرزم
دل بر گشاید کمترین بوالا فرمایش از بهیرا پور در آن نزهتگاه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت
نوزدهم در پنج براره بارگاه والا برافراختند و پردگیان شبستان دولت پیوستند در آن نزدیکی
میرزا یوسف خان بر بلند نشینه شحنه‌ی بر نگالیده بود در آن سرزمین گزاره شد و اکبرنگر نام نهاده
و آبادی آن بمحمد قلی بیگ باز گردید و درین منزل بزرگ شاهزاده بدولت کورنش سعادت اندوخت
بیست و سوم با برخی نزدیکان بسیر بالا رو به چالش رفت نخست بانچه سایه اقبال انداختند
و از اینجا مجمع بهون نشاط اندوخته نزد خان پل بکشتی بر نشستند از هر دو کنار دل بر جا افتاده
سر به بیساید گیتی خدیو بر گنگون اقبال بر آمده عشرت شکار سیفر مودند از سوانح گشایش قلعه نوراجه است
از واژون بختی و پا استواری راه ناسپاسی رفت و بسالوم نشین رانجو بار و در گرد آنها چون نوروزی
سپاه بد انجا رسید برخی بومی جدا شده پیوست آن شولیده مغز بدان و شوار کشادی فیروزی
سپاه گرد بر گرفت عرض پرستاری از گارنده‌ی باز داشت چون بفرمان والا میرزا رستم
روانه درگاه شد دیگر بندگان بیمان یکتا دلی بسته سخن بستگی پای همت افشردند و دو ماه سنگ
آویزه گوهر مردمی می افروخت یکسو آصف خان با گروهی کار طلب و از دیگر جانب
تاش بیگ خان با چندی پردل و از طرفی هاشم بیگ باجوقی ناموس دوست و از جهتی
محمد خان با گروهی خدمتگزار بیست و چهارم آن غنوده چهر در آید بدیگر استوار جا پناه برد اولیای
دز بر گرفته بنگاه را یغمائی ساختند و خانمان او را آتش در زدند بیست و ششم سربرین پور میرزا رستم
ناصیه سا آمد خسروانی نوازش سر برافراخت بیست و هفتم نزد کوه سلیمان دائره شد و شهریار سیر کول
آب ڈل چالش فرمودند و از اینجا بدیدن امر نسرگذین پرستشکده آن دیار است و نزد آن
دلگشا چشمه بر جوشد افسر خدیو صد و پنج کروه راه در سی و چهار روز در نوردیده و یکماه و پنج روز در مقام شد
بیست و هشتم بشهر ناگر نگر سایه اقبال انداخت نزد سری نگر بلند کوهیست بزرگ انگیری در گرد او
شهر یار دو درین آن سرزمین را بمصر آبادی بر گزیده بود و میرزا یوسف خان بفرمان والا آماده گردانید

و نشیمن چند بگلین شهربندی اساس نهاد و سپاه نیز دو خورنا نابر ساخته جان سالار درمنزل محمد قلی بیگ
بکنار گول قدسی نزول فرمود و فرمان شد که قلعهٔ اسنگین بر سازند هرخت با میری نامزد گردید امروز
پیدائی گرفت که شورش آن غوری نژاد و چیسان برخاسته بود و از آوازهٔ همایون موکب چه گونه فرو نشست
سپارنده او یاداش نیک پرستاری برگرفت و نیز روشن شد از ستمگاری اقطاع داران سترگ خرابی راه یافته
واز کار شناسی همگی جمع طلبیدند و از ان ملک نخچی بخش زر و سیم باز خواستند شهریار دادگر گروها گروه مردم را
بخشایش فرمود و گزیدوا نهای بر نهادشگان تاریک درون را با دافراه سرانجام شد کشاورزان رنج یان تیوه را
مهربانی و دستگیری نمود همگی ملک را چارده بخش کرده بهر یک و بتکچی ایرانی و هندی فرستادند تا خام کاغذینه و برخوانده
از کاشته و افتاده و بر گرفته آگهی بر چینند و همه جنسی را در بازپنج فرمانده بی شمرده و افزون را باز دهند اگرچه همواره بوده
نام بردنا لیکن ناکشتمند بزرگ و سوم بخش آرزومن اقرار گرفت و در گشت و کار ناگشته سد افزون از ده ساله نخستین سال
ششم بخش برستانند و در دوم و چهارم و سوم سه توده و چهارم نیمه و از ده ساله تا چهار ساله اولین بار پنجم بهره دوم سه توده
سوم پیستوری و از چهار تا دو ساله نخست سه توده دیگر نیمه و در اندک زمانی سترگ آرامش پدید آمد از بارش کمی و کشاورزان
پراگندگی و تنگی تیرگی گران ارزی بود و در آمدن فیروزی سپاه اگرچه آن سختی افروز دلیکن شاهنشاهی نوازش چاره گر آمد درین شهر
دوازده جا بفرمان والا که همه را خورش آماده ساختند و بر یکشنبه در عیدگاه صلای عام بر زدی و چندے
از پیشگاه حضور رفته خواهشگران را خواسته و خورش دادی و هشتاد و ستمند دگاه کم و بیش کام دل بر گرفتی و در ساختن
قلعه نیز فراوان آرزومند جان داروی زندگی یافت و بدست آویز مزدوری از تنگنای جانکاهی بر آمد درین هنگام
در سائر جهات نیز شهر تغا نگهی رفت و پنجاه و پنج ناستوده رسم بخشش یافت کشاورز از روزگار درازی بسامان
مال برگزاردی و تا قدسی فرمان بخشش لینگ نیاید باور نکردند از ان میان دستان زعفران بازپنج جهانبانی را
بیازرگان و دهقان برای پاک ساختن بخش کردی اگرچه در یازده ترک یکی مزد بر شمردی لیکن دو سیر خشک زعفران
و تره بر گرفتن و سترگ زیان زدگی رفتی و خاصه هنگام بارش و نیز برین رسم بود که رعیت تختۀ چوب از دوردستها
بریده آوردی و رنه خواسته بر دادی و همچنین از درود گر و بافنده و دیگر پیشه وران زر بر گرفتی دوم تیر تماشای مینو
نشیمنها چالش فراز کوهچه که نزد ناگ نگرست میرزا یوسف خان دلنشین کاخها برای شاهی آسایش افراخته بود
و در یکمه صد زینه انجام یافته ششم شهاب الدین پور رفته فیض برگرفتند و از انجا بزین لنکا بارش
رفت چون بکول در آمدند موج ناچیز بر جوشید کشتی را بکناره کشیدند بدامن کوه بر آسودند و صبحگاه بدان
فیض جا رسیده تازه آگهی براندوختند نهم از بزرگ شاهزاده در سیر آن سترگ آبگیر نخته تا هنجاری رفت
خواجه معبول خشم آلوده پیام شاهنشاهی برگزارد و شاهزاده اندرشت گفتار او برآشفت شهریار مهربان دل

۴۹۹

ج سوم

زبان او را لختی بر تراشیده و دل بدست آورد و در پیغوله فرمایش شاهنشاهی غرابی بسان شوریده پا بانجام رسید
و که و مه اشگفت در گرفت بیستم دران برنشسته رود بار بهت را نشانه شاد فرمود و از سوانح کشایش بانو مواد رنگ نشین آن
داور را چون افزایش ملک و مال نمایش فزونی برد و صوری کامیابی دست آویز آبادی جهان معنی گردد هر آئینه
شگرف کارها که فرمان فرمایان پاستانی را بفراوان کوشش بر نیامده باشد بندگان فرمان پذیر را آسانی فراز آید
و کشودن این در دشوار کشا از شیوا زبانی نماید تهته آباد ملکیست جداگانه مرزبان بدو این قلعه نشیمن جا او نود و بیست
کروه و سپس بوم دیگر را چها که لختی بدو نیایش نمایند پس ولایت سرگجه و رهتاس آخر او دوازده پس زمینداران
دیگر بدو قدری ایل گذشت آن ملک که شمال آب گنگ و چون شصت کروه پیوست صوبهٔ اله آباد در
جنوب تا شانزده کروه پس ولایت کدهه میان جنوب و مشرق رتن پور تا چهل و پنج کروه و میان شرق و شمال
هفتاد کروه پس صوبهٔ اله آباد و میان شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته بقلعهٔ کالنجر میان غرب و جنوب
بیست و پنج کروه و آن سوی او ولایت کدهه دشوارکشائی این دژ گفت نیاید که بیچه الیست گرد نشیب
آن هشت کروه و فراز و بلندی از یک و نیم کروه افزون طرف یک سخت کوتاه شمال رو چار دیوار سنگین
نخستین دروازه را گنیش پور نامند فراخ انگیزی دران نزدیکی دوم هندلی پور سوم کرن پور چهارم [illegible]
دران نگاه راجه و آن قلعه ایست چهار دیوار گرد دلکشا بستانی و نظر فریب حوضی و بزرگ بتخانه
و بگرد او خویشان و نزدیکان را منزل گاه هیچ فرمانده بدو دست نیافته سلطان علاء الدین این آرزو
در گرفت فراوان گنجینه بخرج رفت و جانها فروشد و کاری بر نیامد امروز از اقبال
نیرنگی بکمتر توجهی کشایش یافت دژنشینان چون آن خرد سال را بدرگاه والا فرستادند بیگانگی اندیشه
آن بود که دژ فشانی از دژ یارش باز داوند شهریار دیده ور را گفتگوی باره پذیران درنگرفت
و فرمان شد که آئین بندگی آنست که یکبار قلعه بسپارند تا باز بخشیدن طراز شایستگی گیرد از خرد
غنودگی و دژ استواری پند نپذیرفته بسرتابی نشستند رای پتر داس جدکاری فرا پیش
گرفت و داد و دهش را کلید کشایش گردانید لشکر آویز شهابران ملک چیره دست آمد فرخ
ساعتی آن را گرد برگرفت پس از هشت ماه و بیست روز بیست و دوم تیر درونیان
از کم آذوقی بزینهار دیدند و قلعه بدست در آمد و فراوان غنیمت گرد آورد چهارم
امرداد شبستان شاهزاده سلطان دانیال پسری از دخت قلیچ خان چهره هستی
برافروخت و بزودی آن انجمن آرائی شد از سوانح نمایش توس قزح در شبانگاه
پنجم شب سیزدهم ذی الحجه در شهر سری نگر بزم آگهی آراسته بود

سوم بهرخاور سو قوس قزح که تاری کمال و ورنگ آن پیدائی گرفت رنگ او کمتر از آن بود که بر روز نماید اگرچه چندی
آنرا خاص بروز انگارند لیکن خرد مخصوص نداند و نزد برخی باستان که از پرتو ماه نیز پیدائی گیرد و برگها برنمایم
مولانا سعد الدین تفتازانی برگوید سال هفتصد و شصت و سه بترکستان خلافت جهت ا نمودار ی بسان قوس
قزح دیدم لیکن نه بدان درازی و روشن رنگی هشتم و دران شهر پس از سپری شدن پاسی از روز لختی دوده و دستان
پیدائی داشت هندی دانشور شایسته نشمرد و بزرگان را ستمندان نوازی رهنمون کرد و گیتی خداوند فراوان
خواسته به تهیدست داد و دلها بدست آورد چگونگی پیدایش این دو نمودار را اگرچه این نامه برتابد و فرو
نهها برگذارند لیکن آگهی شورش مرا خواهی نخواهی بران آورد که لختی برگوید و بر پژوهش بینش برافروزد
شائیان این شگرف کمان و هاله و شمسیات را نمودی بود خیالی پندارند چون نمایش صورت در آئینه
و اشراقیان حقیقی وجود انگارند آبریزهای زدود و هرگاه بآئین دائره نزد خاور بر افق یا آبخیز
فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو نیز هر آئینه عکس آن بر و افتد کمان و رنگ پدید آید اجزا
آئینه تمثال از جزوی فروغ و رنگ برگذارند یکبارگی و در بلاد فزون عرض چون آفتاب در جنوبی برج باشد
بشمالی هر سو نمایش دهد اگر خورشید بر افق حسی باشد افق بمرکز آن دائره برگذرد و نیمه کمان پدیدار گردد
و اگر از افق بلند بود قوس کمتر از آن نماید چون بالای طرف قوس با آفتاب نزدیک ست و نیروی انعکاس
سرخ خالص نماید و پائین سو را از دوری و کم فروغی ارغوانی بینند و میان آن ز آمیزش بالائی و تیرگی پائین
بسبزی گراید برخی گویند هرگاه آئینه را رنگ خاص بود و مقابل آن بگونه دیگر باشد رنگی که در دیده نشود
مرکب ازین دو باشد چون اجزای پای زدایش یافته از تیرگی کوه و جز آن سیاه فام باشد و
مقابل آن سه چیز آفتاب که روشن و سفید بود دوم قلعه از آسمان که گرد اوست اگرچه روشنائی دارد
لیکن نه بدانسان سوم پارچه که پیوست آن قطعه است لختی تیره تر از و از انعکاس نخستین زرد چهره کشاید
که آمیخته سفید خالص با سیاه چنان باشد و از دوم سرخ نمودار گردد چه سفید که باندک سیاهی مائل باشد
با سیاه بدان رنگ برآید و از سوم سبز نماید که سیاه با آمیزش سفید بسیار که بسیاهی نزد آن فام برگیرد
اگر چنین بودی رنگهای یکسانی نداشتی و پایه پایه دگرگونی گرفتی پدید آمدن سبز از سرخ خالص وار جواستی
پس دور و همچنان پیدایش سبز در چنین صورت دشوار چه او از زرد و سیاه صورت نبندد و بالجمله وجهی
که در آمیزش رنگها بکار آید پیدائی ندارد پیدایش هاله که فارسی خرمن ماه گویند آنست که لمعه شعاع
از ابر بجرم ماه منعکس گردد و ابر سحاب چهار صفت بود نخست نزدوده باشد تا انعکاس پذیرد دوم آن
اجزای خرد و غیر متصل تاریک و روشنی برگذارد نه یکبارگی سوم آن از زبان در سفیدی برابر و رنه بدین رنگ

چهره بگشاید چهارم دران اجزا اختلاف در وضع نبود یعنی دوری ایشان از ماه برابر باشد تا خطوطیکه از بصر بابر
پیوندد و همچنان خطوطی که ازین خطها منعکس شده باشند بماه مساوی باشد چون چنین ابر بهم رسد و جرم ماه بر
بالا و بیننده پایین دو مخروطه چهره برگشاید هر یکی جرم ماه بود و از دیگر چشم بیننده و قاعدهٔ هر دو آن پاره ابر
باشد و گرد نماید هرگاه خط مستقیم از بصر بجرم ماه رسد و همچنان خطوط بدان پاره ابر و هر یک منعکس گرد مثلثات
متساویة الاضلاع پدید آمد قاعدهٔ همه آن خط باشد که از بصر بابر رسد و از ابر بماه و اضلاع خطوط دیگر خطها
که از بصر بغمام پیوندد و بعضی ببعضی برابر باشند چنانچه خطهائیکه از ابر بماه پس خطیکه بر سر تمام مثلثات نزد ابر باز
دائره پدید گردد پس هاله دائره آسا بالضرورت نماید و از تابش ماه سفید نمودار شود و ابریکه در برابر باد باشد از
ضعف نماید و از کمی ابر ریزهاست گاه دائره ناتمام نماید بخلاف قوس قزح که او از نیمه دائره افزون نبود چه
وضع هاله موازات ست با زمین و قوس متقاطع افق و تا هفت هاله در یک زمان دیده اند برخی گویند چون
زیر ماه تنک ابری لطیف فراهم آید و یا پس آن سحاب سیاه نماید چه از شان حس است هرگاه منفعل شود
از محسوس قوی و آنرا دریابد محسوس ضعیف را نیارد دریافت چنانچه هنگام شنودن سترگ آواز ضعیف بگوش
در نشود بنابرین هرگاه بیننده ماه و فروغ او بیند ابر روشنی یافته روبرو را نیارد دید و آن موضع چنان نماید
که روزیست تیره و آنچه در برابر هر سو شود بسان دائره باشد و از پرتو ماه سفید نماید و غیر این دو دیگر قصها
گزارش یافته که خرد نه پسندد چنانچه گویند شعاع ماه چون برابر سنگ افتد بسان افتادن سنگ در آب
موجها برخیزد و شیخ در شفا گوید در همدان هاله برنگ قوس قزح دیدم پوشیده نماند که هاله مخصوص ماه نیست
به بسیاری کواکب دیده اند و آنچه بنسبت آفتاب پیدایش گیرد آنرا طفاوه خوانند و بو ریحان در آن پایه چنان
گزارد در میان سه صد و نود و یک طفاوه برنگ آمیزی قوس قزح دیدم چون هاله از همه سو گمی پذیرد گسستن گیرد
آگاهی رساند که ابرها دور گردد و هوا صاف شود و اگر از یک جهت از هم باشد بادی از آن سو نوزد و اگر بیفزونی
ابر ناپدید شود بارش شاداب گرداند نیرنگ بسی این شگرف داستان نامه بر تابد همان بهتر که دست از آن باز دارد
نا گزیر سوانح نویسی پردازد و از دهم سنگ پارچه لوالا نظر در آورد ند لختی آب از درونه نمایان بود و بینندگان را
بشگفت در انداخت و در آن همایون محفل برخی ایرانی برگزارد که سنگی بعراق بر شکستند و زنی برون آمد با مدادان
رومی ارشکن بازیه پیشگاه حضور آمد و بسا شگرفی بنمایش آورد شانزدهم سانک پنوار رخت هستی بر بست از راجپوتان
نامور بود و از پس ماندگان او در اخسروی بارامگاه برد در پنولا ایلچیان دستوری تبت یافتند درین هنگام که
رایات اقبال بکشمیر در آمد سگالش آن بود که لشکری بگشایش آن نامزد گردد چون چهل روزه آذوقه سپاه
از خشکسالی بدشواری سرانجام یافت و قدسی بسیج اندر زگزاری بود اندیشه بکردار نیامد و امید علی چو اک

طالب اصفهانی حسین محمد کشمیری را نزد علی رای مرزبان خرد تبت فرستادند الوب بیگ سلیم کاشغری عبدالکریم
کشمیری ایشس کو کلتاش کلیو حاکم بزرگ تبت واجو رای سپه آرای آن ملک لختی از زبردستی ناسپاسی گرای
مرزبان آنجا لشکر فراهم آورده اقطاع برگرفت وآن سرتاب آوارگی گزید درین هنگام علی رای کمین او بر خاست
و بر رهنمونی و بدگوهری دستور او چیره دست آمد و دستگیر ساخته به نگاه او شتافته فراوان خزینه اندوخت و بسیار جا
برگرفت و از آوازهٔ موکب همایون آن نام برده را که یکی از نژاد پیشین مرزبانان بود حاکم برساخته بازگردید و
نیز دختوری بکاشغر رفت چون عبدالکریم خان رخت هستی بربست و لبسرے آن دیار محمد خان بر نشست روشن
شد که نیایشگری والا درگاه دارد و شاه محمد را گزین ارمغان روانهٔ درگاه ساخته بود در راه دست فرسود
تاراج گشت و از ساده لوحی و شرمگینی بحجاز رفت درین هنگام بسعادت کورنش سر برافراخت و سرگذشت
عرضه داشت بیست و ششم برنواخته بازگردانیدند و میر ابراهیم اندجانی باندرزگزاری فرستادند و برخی
گزیده کالا به قاآن سپردند اندیشهٔ والا آن بود که ایلچی بخارا رود که از دیرباز از آن دیار آگهی نیست فرمان فراست
و اوزا یا که آویزش و بیدار مغزی و دادگرے چه پایه دارد کدام دانش را رونق بازار و از ریاضتگران صافی
درون را که چراغ رهنمونی روشن و از هنرپردازان باکه طراز یکتایی و فرمان شد که این راز مرزبان کاشغر
درمیان ننهد و با شیخ آورد بیست و یکم کنکاش گرامی محفل داد خداداد یافت بزرگ ریشیان ست بوم نشینان
کشمیر بولایت او گروهی بزرگ شاهزاده خواهش آمدن نمود آن خدا پژوه بآرزوی شاهنشاهی دیدار رهگرا
و از دید فرخ دیو تازه بدست آورد دوشنبه درین ولا شهباز خان بدرگاه والا آمد و کورنش نیافت چون راجه چندر را
به بازگردانیدن سپاه مالوه فرستادند او ناگزیر بهمراهی میرزا شاهرخ بازگردید نزد برهانپور آگهی آمد که
اقطاع او شاهزاده برگرفته بدیگری داده اند و با گماشتگان آویزش رفته و چندی از هر دو سو فرو شد
و هراس افزود و از رفتن باز ماند میرزا شاهرخ و دیگر سپاه را بهمراهی راجه چند بدکن فرستاده خود برگردید
چندی انتظار راجه چند در مالوه می برد چون او را روزگار بسر آمد روانهٔ والا درگاه شد و در عتابگاه نشسته باز داشتند
چون روشن شد که آمدن از بیچارگی بود بیست و ششم دستوری کورنش یافت درین هنگام جاگیر آصف خان
در کشمیر تن شد از گزین اسباب ویران این دیار آنکه در اقطاع داران بزرگ امیرے که هم از دید او و دادگر از
نبود درین سگالش او را از شمالی کهسار برخواندند بیست و یکم بسجدهٔ نیایش سربلندی یافت و پاسبانی آن دیار
بدو بازگردید دوم شهر یور شگرف چراغستانی برافروخت در آن بوم از دیرباز رو ایستے دارد شب سیزدهم
ماه بهادون بشماره شکل ریچه که و ونه چراغ افروزد و نیایشگری نماید و بر کنار دریای بهت که از میان شهر
بگذرد درین شب میدانی گرفت بسپاس گزاری آن جشن آرا بند از زر و فرمان شد که شاهی بندگان بر کنار

محمد صادق علی

کول و فراز کوه کشتی بر افراز زند شگرف نورستانی بردی بکار آمد و عالم ویژگان در شگفت افتادند درین روز دلکشا کاخ بفرمایش شاهنشاهی بانجام رسید آنرا بکشمیر زبان لری برخوانند جهان سالار شش دران نزهتگاه جشن آراست و عشرت اندوخت سیزدهم بیدائی گرفت حافظ قاسم از طبیعت پرستاری دامن بسیار سازی برآلود و دارآخته ساختند اگرچه نهی یافت لیکن در کمتر زمانے جان بسپرد از سوانح فروشدن درجن سنگه درین هنگام که لچهمن نرائن بدستیاری جاوید دولت کامروا آمد عیسی لوحی لشکر فراهم آورده بیار بابت کنور روانه شد ازین آگهی راجه مان سنگه شایسته فوجی از راه خشکی روانه ساخت و برخے را با سلیقه درجن سنگه پور خود دریائی گردانید تا بنگاه بوسیان یغمائی شود از انجاکه خانگی شورش سترگ زیان آورد یکے از دوروبان بجانیکار آن مردم را آگاه ساخت بیست و پنجم دریا نوردان بسیار جا دست فرمود تاراج کرده بازگشتن قصبه کتراوه داشتند شتش گروهی بکرم پور عیسی بیست و سوم با فراوان ناو کشتی در رسیدند و از چند سو گرد گرفتند پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیار نقد زندگی سپرد و برخی دستگیر شد و لختی رهائی یافت اگرچه چشم زخمی رسید لیکن مرزبان کوچ از گزند رستگاری اندوخت عیسی از دوربینی بلابه گری برنشست و برگرفته را باز پس فرستاد یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده فرزندے از دخت موته راجه پدید آمد امید که مهین بانوی دودمان گردد بیستم گیتی خداوند از راه دل به بهٹ در آمد و از انجا بشهاب الدین پور نشاط اندوخت و شب در همان نزدیکی بسر شد بامدادان شکارکنان برین لنکا گذار افتاد و شب بازگردیده بهمان نزهتگاه برآسودند فردائے آن بسیر دره لار چالش رفت خزان شنگرفی و شوار سمانان را از چار رده فروزان فیض برگرفته بتاک نگر بازگردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرزبر بهار بسیار جا بیغاره برزند خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان و رسیدن بدارالملک لاهور

جهان سالار سه ماهه و بیست و نه روز درین سفر نو آباد بعشرت گذرانید چون هنگام بارش هند بود درین ملک نیز ابر تراوش شد شهریار دیده وریگونا گون روش نشاطی اندوخت و ایزدی نیایش بجائے آورد سگالش آن بود که زمستان درین عشرت گاه بگذرد لیکن از سر آغاز مهر ماه سخت روئی فزایش گرفت و برگرم سیرتان لختی دشوار شد از مهربانی فرمودند بسیج بودن از خاطر بزدوده آید پس از تماشای گل زعفران یورش هندوستان از همان راه برنجال قرار گرفت و با امرا زیر فرمودند تا در هر منزل بایسته همایون موکب آماده گردانند بیست و پنجم گشتے سوار به بسیج هندوستان بدان تماشا چالش رفت بامدادان بزعفران زار رسید شادی هنگامه برآراستند و هفت روز دران فراخ سار خرمی درنگ رفت هر روز خرمنهای گل برانباشتے

درج سوم

محمد صادق علی

برافزایش فرمودی تا از آلایش پاک سازند دران هنگام که زیست را بزور مدین کار میداشتند و کمی را ناکام
بر می ستاندند از یازده ترگ وگاه از سیزده و دو سیر خشک زعفران بر می آید از آن همین بخشش از هفت و
هشت ترگ بالقدر زعفران بر آمد از بسیاری نگاهبین و فزونی احتیاط بزودی و شایستگی بر چیدند و بپایان
گزندی فرسا نیامد چون خاطر همایون ازین دلکش تماشا نخستین فیض برگرفت سوم آبان کوچ فرموده [illegible]
امدادان جشن شمسی وزن شد و گیتی خداوند را بدوازده چیز برسختند و صلای بخشش بلند آوازه گرا آمد
جهانی لشاد کامی برنشست درین منزل فیروزی جنود را تخت تخت گردانیدند و آئین کرده روی قرار
یافت شاهزاده والا گوهر دستوری گرفت که این بار آخرین همه باشد تا ایشانه پردگیان نیز همراه بودند نهم خورد
پیشتر روانه شدند و درین روز آصف خان را بسبب کثرت بارش برف بستر خویش بازگردانیدند
و در راه لختی برف و باران فرو ریخت و بعافیت گذشت پانزدهم از کریوه شهر پایان شده
اکبر آباد فرود آمدند گروهاگروه مردم را نشاط در گرفت نوزدهم نزدیک گجرات مقصود بیگ عم آصف خان
از عراق آمده سعادت باریافت بیست و دوم فیل سوار دریاسے چناب برگذشتند و از دوراه پل سپرد گجرات
و دولت آباد و حافظ آباد و شکار کنان گذارده شد سوم آذر شاهنشاهی چتر سایه بر دارالسلطنت لاهور انداخت
و جهانیانی بپذیره و نثار فرخی اندوختند یکماه و ده روز در راه بسر آمد و بیست و هفت کوچ شد تازه کاخستان
برآسودند و بازوی سپاس برستند بوالا فرمان دو لختانه و برخی قدسی نشیمن آتش رسیده را از نو برافراخته
بودند از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزاده سلطان مراد شهریار مهربان دل نیا مرزا
افزون از فرزندان دوست داردند بوالا مهر خوگر شده دید پدر و مادر پیرامن دل نگردد از سر آغاز آگهی کمبت
ناملایم برآشفتی و از خشم فزونی بیمار شدی در پاس خاطر او فراوان کوشش رفتی و همین بازوی دودمان
سعادت نتیجه بخشید و پیوند دوستی پیر در وی اگر چه گرامی زندگی نه سال و سه ماه و پنج روز شمسی بود لیکن بشمند
پیران برنا خرد داشت آگهی فروغ از جبین او پرتو میداد و سترگ گوهری از کار کرد او پیدا شب هشتم بس ازین
سعده گرانی کرده هوش از سر بشد نهم سوم بهر یکشنبه آن گلدسته آگهی بزم ده جهانی درد پرساز غم او فتاد [illegible]
بر سفاهیان بکش مهر گسیل ÷ هان تا نهی دل بناشی غافل ÷ بس زلف چو مشک از دست در نافه خاک ÷
بس روی چو گل از دست در پرده گل ÷ خرد و بزرگ دلخراشش لزابا برآوردند و غریو مویه بان زمان و زمین را
فرو گرفت از بیوفائی روزگار سست پیوند و نیرنگی نیلی سپهر چه یارد نوشت و چرا نویسد که آب لنگر بال پیمودن
و باد بدام گرفتن باشد در چنین سوگواری که و مه را خرد کالیوه شد و گیتی خداوند از ایزد یاوری نیز هنگاه رضا
و تسلیم شتافت و از فزون آگهی درون ریشها را مرهم برنهاد اگر زمانه در منزل بودی چنانچه برخی برگذارند

۵۰۵
ج سوم

این والا پایه بفرمان فرمای روزگار بسیاری گویند کیخسرو در سوگ پور از فرمان پذیری خسر و بیرون شد و
شورستان طبیعت در افتاد یکی از بودگان آزاد خاطر او را دوست داشتی و در همه جا راه داشت هر چندی از
صحرانشینی و بخلوتگاه شاهی رفتی درین هنگام بآئین خود بخلوتکده او رفت و بدم گیران آن زبان در کشیده را
بسخن درآورد و پرسید شورش چیست و دل آزردگی از چیست او فرو شدن جگر گوشه را برگذارد پاسخ داد نخبه گیتی
که بر رو گفت آن خردمند چگونه برسگالد لیکن آرزو داشت که چندی از دنیا بهره برگرفتی گفت از برگرفته هیچ با او بود
گفت نه جواب داد پس جهان برگیرد که همگی خواهش روائی یافت و با او همره نگرد و نیز سکندر ذو القرنین را
آن بینائی و اقبال درین سانحه آسیمه سری درگرفت دمسازان را زبان پرسش لال گشت مزاج شناس
روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید بخاطر قدسی نرسد بغرا پرسی آمده همگی بسیج آنکه درین هنگام کم شورگان
آرسیدگان والا خرد دست عبر دستور نامه شکیبائی از آن مجموعهٔ مکارم اخلاق برگیرد از آن دل آمیز گفتار بیدار
شد و انجمن شناسائی برافروخت پنجم بهمن چیته را آهوی دست آموز سردار بهرگشته رو بر وی شد و چندان بشتافت
بزرگی پور راه گریز پیش گرفت و دیده وران بشگفت ماندند بامدادان عرصهٔ دهشت شاهزاده از دکن آمد برخی
فیل و شمشیر باز و پهلوان فرستاده بود بختی بکارپردازی اینان عشرت اندوختند از سوانح فرو شدن فرمانروای
توران عبد الله خان بختی بداد گری زندگی بسپردی لیکن از فرزند پرستی ستمگری او نیارستی برانگند و از نگاه
جانشینی بساکنه را جان لشکر دو خاندانها برانداخت تا بهنجار مهربانی آن تباه سرشت را بدست گردانید و مال و
جان و ناموس مردم دراز دستی نمود کار کیا را نخست این آگهی آنست که جان فرزندان و خویشان و نزدیکان
که فریادیان دیر تر رسد زمان زمان اندر داوری اینان را از دیگران باز ندانستی و از بازپرس پادشاهانه
بغنود او خود از مهر افزون پدرانه اندرز نیارستی گرفت و پس از دیری مادرانه نصیحت کردی و آن خوابیده
بخت شورش برافزودی پیری مرزبان روائی خوش آمد هر دو را از شایسته کاری باز داشتی گزارش خیر
بسیچان راست کو که برخود نلرزند غرض آمود پنداشتی تا آنکه رفته رفته بجائی گزید در خیال بازی کردی و در
کمین بوده قابو پژوهیدی روزی با چندی خاصان عشرت شکار داشت آن تباه اندیش بدان یارش تیز روی
فراپیش گرفت یکی از سعادت منشی خان را آگاه ساخت تیز دستی نموده به بخارا درآمد و آن شوریده سر ناکامی
گرد آن شهر برنشست بندگان حقیقت و یاران سعادت سگال درکمتر وقتی فراهم آمدند آن نافرجام ناکام باز
گردید خان بپاشش آن روانه شد آن شوریده نیروی آویزش ندیده آب آمویه برگذشت و کشتیها شکست
درین میان توکل قزاق از دشت بتاخت آمد و خان بچاره گری بازگردید آن لیغالی سمرقند نارسیده برگشت و او درین
شهر سخت رنجور شد محمد باقی بی نزدیکان دوروی آن بد سگال را برخواندند آن سیاه سر از بلخ گام فراخ برزد خان جهان

لختے نهی یافت بنام بازگرویدن فرستاد، ونپذیرفته آهسته آهسته آمد محمد باقی که وکالت پایه داشت جانزامیرزا
بر ودوران نفاق گذشته چهار آدهم بهمن روزگار او سپرے شد هماناآن ناسپاس زهر بخورش داد وجاوید لفرین
اندوخت برلے سیرابی چشمه سار سخن لختی نژاد نامه بر میگذارد وبشانزده پشت بمیانجی جوجے لقاآن بزرگ
چنگیزخان میرسد عبدالله خان بن سکندرخان بن جانی بیگ بن محمد سلطان بن ابوالخیرخان بن شیخ
دولت اغلان بن ابراهیم بن پولاد بن سورانچه سلطان بن محمود خواجه خان بن قاآن بای بن رایل بک
بن منکاتمور بن باداقل بن کوچے بوقا بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان جوجی پیش از قاآن بگذشت
وازنژاد بزرگ فرمانروائی برنخاست لیکن برخے راهبری بوم نشینان دشت قبچاق روزی شد از میان
ابوالخیرخان لختے بلند پایگی گرفت سلطان ابوسعید میرزا بیاوری آواز میرزا عبدالله بن ابراهیم میرزا
ابن خدیو اعظم شاهرخ میرزا آویزه سمرقند برگرفت چون پیمانه بستے اولبریز گشت در الوس اونگ
سترگ پراگندگی راه یافت پس از چندے شیبک خان بن براق خان بن ابوالخیر بدرگاه سلطان احمد
میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد واز روزگار سختی وارست وچون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار
بسر آمد ورتوران سرانبازی برافراخت وپس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد
بافرزندان او درآمیخته کار برگرفت نزد مرد با شاه اسمعیل صفوی کارزار نموده بالبسیاری سران نقد زندگی
درباخت مرزبانے ماوراءالنهر بکوچکونجی خان بن ابوالخیر که بکوچم خان نامور بازگردید وچون او
مهمانخانه هستی درشد ابوسعید خان پور او جانشین گشت وپس ازو عبدالله خان بن محمود خان بن شاه
بداغ بن ابوالخیرخان فرمان روائی یافت وتوران لختے آباد شد ازو دو پسر ماند عبدالعزیزخان محمد رحیم سلطان
لیکن مرزبانی لعبید خان بن کوچم خان رسید پس عبداللطیف خان برادر او مسند آرا گشت وچون کار او
بانجام رسید براق خان بن سونجک خان بن ابوالخیرخان لفرماندهے برنشست وبر ترکستان وماوراءالنهر
برخی خراسان چیره دست آمد وچون گردش نیلے سپهر شد وبسر آمد لیکن ملوک طوائف شد درویش خان وبابا خان
پسران او در ترکستان بحکومت برنشستند برهان نبیره عبدالله خان در بخارا ودر سمرقند سلطان سعید خان
بن ابوسعید خان بن کوچم خان ودر بلخ پیر محمد خان بن جانے بیگ خان عبدالله خان لفرمان پذیری او روزگار
میگذرانید به نیروے آگهی ومردانی برخویشان خود چیره دست وبه پیر محمد خان برگذارد وچون دران الوس
اندرین کهن سال پیری نیست آن سزاوار که بآئین نیاگان خطبه وسکه بنام او شود ناگزیر پذیرفته شد وچندگاه
نام کاربیانی برده بود وفرماندهی عبدالله خان سکندرسال بیست وهفتم الٰهی سکندرخان را روزگار بسر آمد
ونپور او عبدالله خان خطبه وسکه بنام خود ساخت وچون درگذشت مومن پسر او بجای او برنشست بیست وششم

بهمن جشن قمری وزن شاه در منزل مریم مکانی بزم والا برآراستند و بهشت چیز آن افزون از اندازه را بخشند
و گوناگون مردم کامیاب خواهش آمد

آغاز سال چهل و سوم الهی از جلوس مقدس شهنشاهی یعنی سال مهر از دور چهارم

شب شنبه سیزدهم هزار و ششش ہلالی پس از نه ساعت و یک دقیقه رسمی و هفت ثانیه فروغ بخش صور رشد پیشی
باد رنگ شابر بست و جهان سالخورد برنائی نوید آورد سر آغاز هفتم سال از چهارم دور رشد افسر خدیو کار آگهی را اندازه
دیگر برگرفت نوزده روز والا جشنها آراسته گشت و که و مه را سرمایه خرمی سر انجام یافت

هوس از ریاحین معطر دماغ	ز بوی چمن آرزو باغ باغ	دکان هوس را نظر فتنه خیز	متاع نظر را خریدار تیز

روز نوروز فرو شدن فرمان روای توران بهمایون عرض رسید و بسیاری خوشدلی نمودند گیتی خدیو را شنوده
چنین شادمانی از کم بینشی واگو بید همواره نیایش نمودی سر رشته سازگاری از دست وا نهشتے و اگر چنین بودی
بشادی نسپریدی از آن باز که موکب همایون به پنجاب آمد سگالش لشکرے فرامش گرفت شهریار آزرم دوست
بسیچ برگذارند درین هنگام که ستمگاری پور او از اندازه گذشت تلخی دیرین آهنگ تازگی پذیرفت لیکن از پایه شناسائی
خواهش چنان بود که بسرکردگی بزرگ شاهزاده فیروزی سپاه ید انسوره و آن بزرگ عشرت دوست اندوه
خوشامدگویان دل از هند برنگرفت چون از فروشدن عبدالله خان آگهی شد برخی سران سپاه
یورش سخت برکوشند فرمودند اکنون که توران شورش گاه شد باز تر آن مردمے تا کجا برتابد بهان
که فرو هیده بغزایرے و اندرزی روز پنجم قلعه آهو برد از مضافات دولت آباد دکن گشوده آمد میرزا علی بیک
اکبرشاهی گرد گرفت پس از یکماه دژ نشینان از کم آبی زینهاری شدند و کلید سپردند معتمد مختار بیگ برد
بار رسید او بخشی صوبه بهار بود چون آن خدمت بالغ بیگ کابلی باز گردید او را بوالا درگاه برخواندند چهاردهم
میر شریف آملی و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند و سعادت کورنش اندوختند بیست و نهم سالباهن را بدکن
فرستادند چون آگهی آمد که شاهزاده سلطان مراد پیوند دلها را آسان می شمرد وا نبایست بختی بر کناره میزید
خانخانان از نارواروائی تباه خواهشها بجاگیر خود باز گردید آن شایسته خدمت را دستوری شد که شاهزاده را بدرگاه والا آورد
تا به همین پند ها رهنمونی ساخته باز فرستند و روپ خواص نامزد شد که خانخانان را بنکوهش باز گرداند و تا رسیدن آن گوهر
اکلیل خلافت بانتظام جنوبی سپاه و ملک باز دارد ہی و یکم عیادالله پور عبدالله خان را از زندان رهائی بخشیدند او
نادری سرتابان براه رفتی و پس از آنکه دستگیر شد در قلعه کالنجر بزندانی و بستان سپردند چون چنین درمانی شناسائی
برگذارد بخشود نوازش فرمودند دهم اردی بهشت خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجود قدسی آستان روشن
پیشانی گشتند فرمانروائی آنجا از پیوستن ایشان و برخواندن والا نامه شاهنشاهی تشا طها برساخت و بآئین گرامی

قدوم ایشان را گرامی داشت میر قریش را با گزین ارمغانی همراه ساخت دهم امرداد پیشین سال بازگردانید بلی آزرمی
پور راو شنوده از میانه راه برگشتند بیست و نهم شهریور در قرشی بجان رسید دستوری راه هرمی وقندهار گرفتند نزد هرات
آوازه گذشتن او شورش آورد فرستادگان به تیزدستی و مردانگی بقندهار رسیدند و میر قریش همرهی نیارست
چهاردهم اردی بهشت ابوالقاسم پور میر عدل و پانزدهم شیرخان داماد خان کلان رخت هستی بربستند و پس ماندگان
را خسروانی نوازش مرهم بر ناسور دل نهاد بیست و هفتم رای تیمرداس از باندهو بدرگاه والا آمد و بخسروی نواخت
سربلندی یافت از آن باز که آن ذره برگرفت در آبادی آن ملک بسیار کوشید چون آن ولایت بشاهزاده دانیال واز بسجود
قدسی آستان بازگردید درین روز زین خان کوکه با همن پوش درآمد و از سر نو لک تیراه گشایش یافت بکارآگهی
و مردانگی تبه کاران را لبسرا بر بالید و چند جا قلعه ساخته شه نشین گردانید تاریک الوس از تیراه افتاده به مغولها
در شدند و سرگروه آن گروه نافرجام بکوه سفید خزید و راه ایمنی پذیرفت از سوانح بینش افزودن نگارنده شگرفنامه
آن در سر داشت که آرامشگاه صلح کل گزین منزلی دارد و از ناملایم بسیار سر نیز دوا زخاسکاری زبان نشاط
می انداخت و دست نوازش بر سر همت میکشید و از بخمندی بر لجزازش سیلی بیدار گردند و درو لی چاره از سر گرفت
از آنجا که گیتی خداوند بفراوان کار باز داشته بود دیگری چیز نیارستی پرداخت ازین روصوری خدمت بزرگ شاهزاده
کمتر بجا می آمد ناهنجار نیایشها بکار کرد منیر سید به ترفا رسید سختی سرگران شدند فرومایگان ناتوان بین او دست آویز
فرهنگ آمد و شگفتی آن گرم خود را افزونیه گشتند و در دلازاری انجمنها فراهم آمد و لبها تا است و اگو یه بدرستی برزد خند
لقاش چهره دست آن ناخداترس غنقا ندیده صورت غنقا کشیدمی از بسیر زیرکی شاهنشاه آگاه دل لختی بشنود
یازدهم خرداد ازین آگهی مرا دل برآشفت دست از همه بازگرفته با مدامن در کشیده ندیدی آشنا و بیگانه فرو بست
انکه پاسبانیان برگرفتی بگروه پرستاری زود بوالا پایگی رسانید از حسد چیرگی دوستان و دولت نیز بخشیے برخیزد و گو
درنشیند یا در افتاد هر چند بوالا بارگاه برخواندند در انکه به پیشین خدمتها پردازد کوشش رفت پاسخ برگذارد چون از
روزگار شگرفی خاطر نهفته و ان بگفتار کهن دشمنان لختی گران شد آن سزاوار که مرا ایمن بازگذارند تا از بازار دیدگی
سبکدوش گردد اگر کام و ناکام شهر بند میدارند صوری دستگاه پرستاری ندارد از سر آغاز دل برق نگار امید خسروی نوازش
مرا کام و ناکام گرم پرستاری آورد اگر همان سرگرمی برجوید خدیو عالم برادری بر کشید و ثروت آگهی فرا پیش گیرد
تا راستی من بروی روز افتد و ناتوان بینی لشکر مساری در یافتند اگر دشمنی گروها گروه مردم از خاطر رفته و کهن شورش
دو پاره کین را شماری بر نگیرند و پژوهش را برگواه سپارند نیکوان زمانه دروغ گذاری را در گذرند من ایزدی
پرستش می انگارند آن در خور سیاوش آسا من و بیگو با تشکده درشوم یا عیار چهره برافروزد حسد پیشگان
دستان سرا از آن سر تافته جز نگواه دل بر نهادی خدیو عالم ازین گفت و گو اگر چه لختی بدگوهری ایشان پی برد

لیکن مرا سبکسری افزایش داشت ناگاه بلند یاوری درونی شورش را چاره سگال آمد بسر درداد نزا گاه آتش
جهانیان آرام جان وارد در هرچندی بدان نزهتگاه گذاره افتد چندین چرا نیخرد شد و چگونه سررشته شناسائی
از دست بشد زبان بدخواه بستگی نپذیرد و باندازه شناخت را نیکوئی سپرد شگرفکاری ایزدی خواهش بست
باین و آن چه برشمرد بند و لختی بخود آمد و آگهی را در باز شد از انجا که پرستگاری خویش و دوربینی گیتی خداوند چشم
برنکشود و طبیعت برخرد درازدستی کردی و گاه به نیستی خویش درباز بیدی و زمانی آوارگی آسیمه سر داشتی
ناگاه وارسته آگاه دل راگذارده بآرایش برنشست گفت بر شهریار دوربین نگاه تهمت کم بینی منه بینش گرانبار را
تو دلنشین خاطر بدگوهران بدست می آرد چه در سر افتاد کرد اثر دل میروی و ناهنگام منجر مشی اگر در خواب
نمود ار شهریار را گران دل نیابی دل آسیر گفت مرا بپذیر و نارسائی خویش بگو و گفته همان شب بیدائی گرفت
شورش دل کمی پذیرفت درین هنگام از زایچه خویش برخواندم درین سال خدیو عالم از نار استغفار زبانیان
لختی آزرده گردد و در کمتر زمانی پرده از روی کار برداشته آید یکبارگی آشوب دل فرو نشست شهریار پاره شناس
چون برخواند نقش نشین بزد و دولوالا درگاه رفت و از گوناگون عاطفت سبکدوش آمد شعر که شنیدی که زاهد
سمندی غم عشق * که نه اندر عقبش گرد ملامت برخاست * هفدهم رای تیتمبر اس را بدیوانی پایه برافراز
و فرمان شد که بسیان مظفر خان و راجه تودرمل و خواجه شمس الدین بیاوری یکدیگر در انجام این کار پرکوشند
کمتر زمانی مهمات پنجاب خواجه بازگردید همانا غرض چهره برافروخت و شهریار را از ژرف نگهی بازداشت بیست
گکبادشهاد در بسجود قدسی آستان روشن پیشانی شد و بشتابی نوازش سربلند آمد و بخطاب بهادرخان نامور گردید
واز توران سران سپاه است عبدالله خان هری بدرو داده بود چون او را او پسین خواب درگرفت باربان
آن دودمان از ناهنجاری پور او پراگنده شدند او به تیزدستی خود در القندهار رسانید و از انجا بوالا درگاه آمد
کام دل برگرفت غرهٔ میر حسن خان که از دیرین بندگان بود برنخوری درگذشت و خواجگی محمد صالح نبیرهٔ خواجه
مرواریدرا که چندگاه صدارت داشت در دهلی روزگار بسر آمد مهربانی خدیو عالم تیمار و اپس ماندگان فرمود
و هاشم بیگ و دیگر سپاه شمالی کهسار سعادت باریافتند و یاداش نیک پرستاری برگرفتند تلوک چند راجه نگرکوت
را بدرگاه آوردند و به بخشش و بخشایش سرافرازی یافت از سوانح تازگی دلنشین شدن خفته دانی گیتی خد
و در زندگی عبدالله خان مرزبان توران چون از بی آزرمی پور او آگهی رسید فرمودند اگر از بنهٔ کاری باز
از جوانی و دولت بهره نگیرد و زود بگونیستی فرو شود و چون دل آزاری فرامش گرفت برزبان قدسی رفت شگفت
شدن او بدیرکشید در نیولا آن گنج گرا به نیستی در شد و جاوید نفرین اندوخت چون روزگار عبدالله خان
اوزبک خان عم زادهٔ او سمرقند را گرد برگرفت و محمد باقی بپاسبانی برنشست ناگزیر باخشی بازگردید

تنازش بخارا سر آمد و از آوازهٔ آمدن عبدالمومن ناساخته کار بر گشت حصار نشینان بیرون شده دنبال تاختند
و او زخمی بدر رفت و بهمان زخم از عالم شد و پس از ده روز عبدالمومن با فراوان لشکر رسید و در سمرقند باورنگ
فرماندهی بر نشست و محمد باقی را بوکالت برگزید قل باباکه وکیل پدر بود و پسر او راست گوی او بر پنج اندر را از راه
هری میونا نوکران او گرفته آوردند و بدیرین کین جان لشکر دو آزمندگان را نیز از پس فرستاد و بسیاری برادران
رستاخیز جائی گزند رسید و از انجا تباشکند شد و دستم سلطان عم خود را با دو پسر که از درگاه مغوله نشین بود
زندگی بسر آورد و بپاداش او زنگ سلطان احسنی را گرد بر گرفت پس از سه روز آن قلعه نشین به بیماری درگذشت
سپس بسمرقند و بخارا باز گردید و از هواگرمی شبانگاه ره سپردی و چندی بکمین بر نشست نهم نزدیک خناس تیر زد و نا
گردانیدند و ما وراء النهر طوائف ملوک شد دهم آصف خان ناصیه سا آمد چون خاطر از انتظام کشمیر نختے فراهم
شد او را باین نام برخواندند در سه روز کوه و دشت در نوردیده بوالا درگاه رسید و خسروانی نوازش چهره
بختمندی برافروخت بیست و چهارم بهاول آنکه رخت هستی بر بست او دخت رای چوکارها رست زمان
فردوس مکانی در شرقی دیار پدر را او را بپرستاری جنت آشیانی فرستاد صورت و سیرت او دلپذیر افتاد چندی
در شبستان دولت سربلندی داشت چون مریم مکانی را خواستگاری شد او را بجلال گوینده پیوند داد و گیتی خدیو
را نخست شیر او داد و بشائستگی روزگار گذرانید جهان سالار را از جدائی او دل بسوخت و از بخشانیدگی دادار
آمرزش درخواست سی و دوم جگناتهه سعادت کورنش اندوخت از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفته بمورت
خود آمدن فرمان بدرگاه والا رسید و چندی باریافت بکوشش میرزا علی بیگ اکبرشاهی درین روز رساده لوحی
او بخشوده نوازش رفت درین سال پتن دکن کشایش یافت پاسبانی شهرلت بر ساحل دریای گوداوری
بکوشش میرزا علی بیگ اکبرشاهی کشوده آمد و غنیم آویزش نموده راه گریز سپرد در نولا بزابلے کشاورزنرک
بخشش رفت بیست و پنجم هشت یک خراج کابل و مضافات آن تا هشت بخشودند و فراوان مردم را نشاط
در گرفت سی و یکم امرداد میرزا کیقباد را پسر بزاد و بزرگ پور میرزا حکیم ست گیتی خداوند بدخت عاقل حسین
میرزا برادر محمد حسین میرزا پیوند فرمود درین هنگام فرزند روشن اختر فرخے آورد و کشور خدیو بزم نشاط
برآراست و بهر مرز ناموری گردانید خرده شهریور آصف خان را بکشمیر باز گردانیدند و لیسا اندر زر آویزه گوش
هوش شد نهم مولانا شاه محمد شاه آبادی بعدم فلغموني درگذشت از عقلے و نقلی کلام آگهی داشت و
بارادت گیهان خدیو کام دل بر گرفت هژدهم سرست پور رستم خان نقد زندگی بسپرد از باده پیمائی در جوانی
روزگار او بسر آمد سی و یکم شیر بیگ لیساول باشی به بنگاله دستوری یافت تا از آن ملک آگهی آورد و از گزیده نیلان
امرا برخی بارمغانی برگزیند و درین سال بدیگر بار بر ساده لوحی مظفر حسین میرزا قندهاری بخشودند چون ترکان

ج سوم ۵۱۱

بالجمله باز دست ستمگرے برکشودند از روز بازار داورے نقد قرار دادند و اقطاع او بجا لیسه باز گردید او
دستورے حجاز گرفته راهے شد در نخستین منزل از سخته کار وکم خردے سراسیمه گردید و از سپاس سگالی
آمد او رنگ نشین پایه شناس بخشوده بازخواند غره مهر بسجود قدسے آستان سر برافراخت یازدهم قلعه لوهگده
کشایش یافت از نامور قلاع برار است برتلی اساس یافته سه طرف آن رود بار هرگز پایاب نشود بهادر الملک
و برخی راد مرد برگرفتند نصیب الملک از کم آزرمی بیدار شد و کلید سپرده به پایشگری درآمد بیست و ششم
خواجه اشرف را روزگار بسر شد او پسر خواجه عبد الباریست و پیوست پور خواجه احرار پس از گزارش اورا
پیام رنجور شد و رخت هستی بربست بیست و نهم سالباهن ورویه سعادت باریافت شاهزاده سلطان مراد
بفرمان طلب آهنگ آستان بوس در سر گرفت سران لشکر از دکان گرمے و مزاجدانی نگذاشته عرضه داشتند
برآمدن شاهزاده ازین ملک سرمایه برهم زدگیست بسرچه فرمان شود پذیرفته آید و خانخانان باز گردیدن خود را
و برآمدن شاهزاده برگذارد افسر خدیو را پسند نیامد و بر قدسی خاطر گران آمد سی ام آبان جشن شمسی برپا
شد و جهان سالار را بدوازده چیز برسختند دل شگفتگی جهان را در گرفت و تهیدستان آرزومند بار روزے
فراخ گردید درین روز شاه قلیخان محرم از دار الخلافه آگره آمد و نوازش روزافزون بلندپایگی گرفت
درین سال سه پرتاب سنگه پور راجه بهگونت داس را شگرف سودائی بر دماغ ریخت و بجان شکرے
خویش رو آورد جمدهر بر گلو زد و زندگی دشوار شد بفرمایش والا کار آگهان زخم بر دوختند و بکام بهی
پذیرفت از سوانح کشایش قلعه کاویل از وگزین تر دژی در برار نباشد در رو خوشگوار آب فراوان و
نشیمنگاه مرزبان از آن باز که این ملک بر قلمرو افزود انجح گرائی سران سپاه دست چیرگی نشد و بزوالا
میر مرتضی کشاد آن را با فسون سرائی خود گرفت دران نزدیکی منگاه ساخت و بختی شکوه جاوید دولت
برخواند از کم آزرمی دلاویز گفتار او پذیرفتند شهم وجیه الدین و بسواس راے کلید سپردند و منصب
و اقطاع و خواسته برگرفته پرستاری درآمدند دهم نزدیک باتهری سی و پنج ماده فیل صحرائی نمودار شد
شیر خواجه سپاه را فراهم آورد همه را دستگیر کرد شگرف آنکه صد و پنجاه کرده چراگاه دلشان و هند یازدهم
اجمیر در اقطاع میر شریف آملی قرار گرفت بسر براهے آن دستوری یافت دوازدهم خانخانان بوالا درگاه آمد
و بسجود قدسے آستان سربلندی یافت شهریار مهربان دل بر یگانگی او بخشوده نزد خود برخوانده بود که
با نذر سرائی راستکاری فرا پیش گیرد روز دیگر قلیج خان بزمین بوس سعادت اندوخت از خدمت شاهزاده
سلطان دانیال لختے سرگران شده جدائی گزید از نوازش دیرینه بار یافت از سوانح آمدن ایلچی فرمان فرمای
ایران گزارده آمد چون ضیاء الملک و ابوناصر مرا نجار سیدند شاه عباس از روش پرستاری نیابان شایسته

فرزندان به نیالشگری برنشست و با افراز شاهنشاهی را که با ایلچیان بود افسر بختمندی گردانید دستور نامه جهان سالار برستاند و بکار کرد آن سعادت اندوخت منوچهر بیگ را تا نیایش نامه که از خاصان اوست و گزین ارمغانی روانهٔ درگاه ساخت بیست و سوم دولت باریافت و بخسروانی نوازش سر برافراخت صد و یک اسب گزیدهٔ عراق دران میان اسپی بود نهساله از دریای گیلان برآمده و جز دو سه سو بردم و کاکل نداشت بخوش سنجی و کرداری همتا در راه بمرد و گزین قراق یکی را پنجهزار روپیه ارج بر نهادند سه صد پارچه قماش همه دست باف استادان نامور پنجاه کارنامهٔ غیاث نقشبند و نادر قالیها چنانچه ازان در ایران سه صد تومن اندر داشت گزین کیسه نهرها و شگرف پایچها و رومی اتکهها و تفکها و سی مرصع تفنگ و گوناگون تخم و نه برمر غرکه صوف و خارا از پشم او برسازند و دیگر تنسوقات و بالنعمد ترکمان شگرف پوشش به پیشگاه حضور آورد و فراوان عراقی تکاور درین قافله بود درین روز راجه باسو را بزرگ شاهزاده بکورنش رسانید و لغزش او بخشوده آمد

جاشش همایون رایات بگشایش احمد نگر

شاهنشاهی بسیج آن بود که فیروزی جنود بسر کردگی شاهزاده بتوران شتابد و آن موروثی ملک بقلمرو درآید چون آن نونهال دولت از دستان سرائی برخی هندپرست دل بدین ننهاد اندیشه آن شد هرگاه دیگر فرزندان بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی برافروزند از پیشانی هر که این خواهش بیشتر بر تابد بدان یورش نامزد گردد درین هنگام هرزه لایان ناتوان بین برگذارند شاهزاده سلطان مراد را بسیچ آستان بوس در سر نیست و ناسزا گفتارها بزبان این دادند و شاهزاده دانیال را که از اله آباد پیشتر شتافته بود نکوهیده روش وانمودند شهریار درین یورش جنوبی دیار از بیا و دارالخلافه آگره فراپیش گرفت اگر گذارده راستی فروغ دارد نخست بجاره گری آن دل بایدبر نهاد و سپس بگشایش دکن که از دیرباز فیروزی سپاه بدان سو رفته و از غرض پرستی در انجام آن کار رونداک میرود لیس اگر روزگار یاوری افتد بتوران زمین جاشش رود و چون چهاردهم سال است که پنجاب بقدسی قدوم آبادی دارد و گروها گروه مردم را فراوان دلبستگی بدین یورش دل نمی نهادند گاه شورش تاریکیان بی سروپا را دستمایه باز داشت می‌ساختند و زمانی آشوب سرتابان شمالی کهسار را و از گرم بازاری ما دستخن رنگ افتاد و از انجاکه ایزد توانا بالیسته جاوید دولت را از هنگام بر گذارند شبین آنچ نیرو گرفت و بیست و ششم آبان پس از یک ساعت و دوازده دقیقه شب بخشنه فیل سوار خرامش شد مریم مکانی و دیگر بیگمان و بسیاری بردگیان اقبال و سلطان خرم را در دارالملک لاهور گذاشتند خواجه شمس الدین بخدمت گذاری والا

درگاه و سربراهی آن صوبه و میر مراد به بخشی گری و ملک خیر الله بکوتوالی نامزد گردیدند هی ام در نخستین منزل
ابوالقاسم تمکین از کشمیر آمد و دولت بار یافت سیزدهم آذر نزد گوبندوال دریاے بیاه بفیل گذشته فیروزی سپاه
براه پل درین روز منزل ارجن کور از قدوم شاهنشاهی تازه فروغ برگرفت پدر بر پذیر پیشواے برهمن کیش بیست
و فراوان نیایش دردار دچون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند در نیولا قلعه سیل گدم برار
کشایش یافت مسعود خان حبشی داشت و لیهکه جل کانو بحیله سازے برگرفت نخست زه و زادرا در زون گشاد
و بدان بهانه برخی بوم نشین را بدانجا بر دو چیره دست آمد شاهزاده سلطان مراد سند رداس را با چندی
نامزد فرمود و او گرد برگرفت نوزدهم دژ نشینان بزنهار کلید سپرزند و درین سال قلی بیگ پوز باشده خان
بنگاله آمده بسجود قدسے آستان سربلندی یافت و از پیشکش بیست و دو فیل گزیده بود از سوانح کشایش برنا
جهان زنگی نژاد دراشت افسون کار آگهان درنگرفت و بکوشش راے گوپال دو نگرخان گوند کهی گزین
برخی عیال آن درنشین که فرود آمده بود برگیر اندنا گزیر نیایش گری در آمد چون شاهزاده بتماشای کاویل
بردن شد نزد آن قلعه گذاره افتاد آن دژبان آمده دید بستم یاولیاے دولت سپرد در بلندی و استواری
و فراخی عمارت فزونی کم همتا شاهزاده برفراز آن برآمده و از انجا بشاه پور بازگردید درین روز قائمه
ماهور بدست آمد لختی میرزا خان گرد گرفته بود چون گزین کوشش رفت شاهزاده او را نزد خود برخواند و آن
را با برخی فرستاد رنگرنا لو و جهیبت راو علیخان و گزراے و برخے چند بار برآمده آویزش نمود ناگزیر
کلی بزنهار سپردند بیست و یکم لودهیانه رود بار ستلج فیل سوار برگذشتند و فیروزی جنود از راه پل گذاره شدند
دیگر روز میرزا شاهرخ بسجده نیایش کام دل برگرفت فرمان والا بطلب رفته بود غره شهریور از شاهزاده سلطان
مراد دستوری گرفت و لختے در مالوه برآسود و از انجا بوالا درگاه رسید بیست و ششم شهریور نخیم سرادقات
اقبال شد ابوسعید عمل گزار انجا از دیرباز نشیمنے چند برافراخته بود آرزوی قدسے قدوم کرد و پذیرفته پایان
روز بدانجا فرود آمدند چون آگهی شد که بدست آویز ستمگری برافراشته است و زناسرا در ان منزل سزاوار ندید
با آنکه خیمه و خرگاه بر پا نبود دو شب تاریک بصحرا رفته برآسودند بامدادان سیر دلکشا باغها فرمودند و عشرت عباد
فراچنگ آمد درین روز حلبی بیگ باستان بوس رسید و بنوازش یافت نیاگان او از رئیسان تبریز اند در
خردسالی بدانش اندوزی نشست در قزوین پیش خواجه افضل ترکه که در فهم و فطرت یگانه روزگار بود و در
شیراز نزد مولانا میرزا جان که در حکمے علوم کم همتا فراوان بهره برگرفت چون حال او و لقبای لنسابه بهمایون
عرض رسید منشور طلب با فراوان خواسته فرستادند او بدین دولت کامیاب خواهش آمد و پسین راکهن سالی
و نیگاه دوستی باز داشت از سوانح بخشش ده دوازده پنجاب چون لاهور چندی تختگاه شد کارپردازان

ج سوم

محمد صادق علی

سلطنت ازگران ارزی ده دوازده بردست مرزجهانبانی افزودند چون آگهی شد که از کوچ رایات اقبال ارزشهای نخستین پایه بازگردید شهریار دادگر افزوده را بخشود و که و مه راگران دوش بخشش گردانید جهار حیدری پور خانخانان بسوخت در سرای لیس از باده پیمای غنوده بود آتش درگرفت بهشتی نیارست بردن شد نجم میرزا مظفر حسین خویش از قنوج آمد و بسجود قدسی آستان تمام دل برگرفت چون آگهی رسید که میگساری راه دادگری نمی سپرد براسی رهنمونی خود برخواند ماه بانو همشیره خان اعظم میرزا کوکه در گذشت او کوچ خانخانانست و باگهی و پارسائی و روشنائی و بهانیاله رنجوری او افزود در آنجا بازداشتند آن دوسم ایام چند روزه دستوری گرفتند دران سال به نقد زندگی بسر برد شهریار را دل بدرد آمد و آمرزش درخواست هشتم رستم میرزا در شکارگاه رسیده با سدپور را الیسال به زشتی برنشست همراهان میرزا برگرفتند برخی راجپوت با دیره برجوشید میرزا باهنگ آرامش آن آشوبگاه رفت ناگهانی شمشیر بدست رسید و از کار آگهی آن بی راهه سوار البته برالیسال فرستاد شهریار دورمین بر جرد باری و مردمی او آفرین فرمود ابوالقاسم تمکین را در اقطاع دادند و بپاسبانی آنجا دستوری یافت درین روز شیخ سلطان را از خلق کشیدند درگروه عمامه داران بیزلیست آزردی عمل گزاری اورا کالیوه ساخت تهانیسر که نگاه او بود بدو سپردند از بدبستی دینی کهن کنبهار اتازه برساخت و بجان گزائی نیکوان برخاست چون داوخدا را بدان شهر گذاره شد و تختی ستمگاری او خاطر نشین گشت لبسزای کردار خود رسید نوزدهم دار الملک دهلی خیمه گاه شد دیگر روز خواهش شیخ فرید بخشی پذیرائی یافت و لقدسی قدوم منزلگاه او فرخی برگرفت مراسم پیشکش و نثار بجا آوردند و لختی پذیرفته آمد از آنجا کشتی سوار بر تربت جنت آشیانی رسیدند و آداب زیارت گوهر بزرگی برافروخت در نیولا ایالت دهلی بمیر عبد الوهاب بخاری بازگردید چون پیدائی گرفت شاهم خان شهر را بجنازی آزردن سپرده خود تن آسانی میسرید و زبردستان را بیدادی آزرده دارد اورا العتاب گاه داشته برگرفتند و آن سید را ازگوشه نشینی برآورده بدان خدمت برگماشتند و بپایه بالعمدی برآوردند

فروغ یافتن دار الخلافت آگره لقدسی قدوم شاهنشاهی

گیتی خداوند دو ماه و بیست و یک روز دادکنان جا تش فرمود از هر سرزمین تازه فیضی برگرفت و سه روز دیرا مردم آسودگی مقام شد گروها گروه مردم پذیره شد گوناگون نشاط اندوختند و نثارها برافشاندند شهریار پایه بپایه هر کس انبساط خاص دل بدست آورد در والا نشیمنهای قلعه همایون نزول شد سپهر گوشه بزمی آراسته گشت و در هر ناحیتی جشنی انتظام گرفت

بیا که رایت منصور پادشاه رسید | نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جهان بکام دل اکنون که پادشاه رسید | سپهر دور خوش اکنون که پادشاه رسید

سگالش آن بود که بشهر در نشده همایون جنوبی یورش فراپیش گیرند ازانجا که خاطر والا از در آمدن شاهزادگان نگرانی داشت و یافه درایان بیعرفه گولود استانهابری طراز یدند عنان بازکشیده برژرف نگهی نشسته شاهزادگان را تبازگے برخواندند ازانجا نگارنده شگرفنامه چهارم درِ یافتهٔ خویش رابے اندیشهٔ فلان و بهمان عرضه داشت نزدیک بود که دولت پیشوا از بانی بیگذارد فرصت طلبان کج گرا غرض آلود وانمودند و بستانسرای ایشان بیست و نهم باوردن شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت فرمان شد اگر امرای دکن نگهداشت آن ملک بر خود گیرند با شاهزاده بدرگاه آید ورنه آن گرامی فرزند را روانه سازد و خود با دیگر سران همان یکجهتی برتابد و بهروز رسیدن شاهرخ را باور گردانند ازین رو میرزا را علم و نقاره داده دستوری مالوه شد که در اقطاع خود سامان سپاه نماید و چون بدکن بازخوانند خود را زود رساند درین روز میرزا رستم را السین و آن حدود جاگیر داده رخصت دادند شهباز خان را اجمیر فرستادند تا امرای رانا را مالشی بسزا دهد و بهر یکی از بندگان گزین اسپ و قاقم خلعت دادند و نگارندهٔ شگرفنامه را فیل مست برافزودند بیست و هشتم ایلچی کاشغر رسید شهریار دانایان را بارخی تنسوقات فرستاده بود از راه نامینی نیایش نیاز رستن رفت محمد خان را ازین آگهی در خود بالید و سپاسگزاری یاد کرد میر امام را با ارمغانی روانهٔ درگاه ساخت و در راه لیغمانی شد با نیاز نامه رسید و نوازش یافت درین روز سعید خان از بهار آمد و بسجود قدسی آستان پیشانی برافروخت غرهٔ اسفندارمذ قلعهٔ لوهگڈه دولت آباد دکن گشایش یافت میرزا علی بیگ اکبرشاهی نزدیک یکماه گرد برنشست قرنشینان بی یاوری از کم آبی و آزوقی زینهاری شده کلید سپردند سوم میر تارت اردبیلی در دار الخلافه آگره نقد زندگی سپرد گوینداو و پور نسام میرزا صفولیست ریاضت گر و تجربه گزین بود از شگرف کارها برگذارند یازدهم منزلگاه میرزا کوکه را فرخی بخشیدند و بچه را که در کواری ماه بانو بجان گذاری افتاده بود بدل آمیز پرسش غمزدائی فرمودند در مردن گاه دخت او در او رنگ رفت و درین هنگام رسید و بجان داروی مهربانی زندگے یافت درینولا ایرانی خشنور چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عباس یازش خراسان در سر گرفت و تتم سلطان خویشاوند عبد الله خان را شگرف آویز برشکست و آنملک برگرفت میرزا علی بیگ یوزباشی را با نیاز نامه و برخی گزین بارگے و دیگر کالا فرستاد و دستمایهٔ این گشایش یکجهتی والا درگاه برشمرده داستان سپاسگزاری برخواند پانزدهم بسجود قدسی آستان سربلندی یافت و بخسروانه نوازش کام دل برگرفت

آغاز سال چهل و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور چهارم

روز یکشنبه بیست و سوم شعبان هزار و هفت پس از سه ساعت و سیزده دقیقه خورشید گیهان فروز پرتو انداخت و کهن روزگار را نوی بخشید ایزدی فیض را در بازکردند پژمرده گیتی تازه رویی گرفت افسرده اورنگ را

بسیا سگالی برآراست و برفراز داد و دهش نشست

جهان پیر برنا شد دگر بار	بنفشه زلف گشت و لاله رخسار	زمین از بس گل و سبزه چنان بود	که گوئی پرستاره آسمان بود

تا هنگام شرف خرمی بر خرمی افزود و کیهان را دل شگفتگی در گرفت روز نوروز شانزدهم سلطان دانیال سعادت باریافت و بسجود قدسی آستان روشن پیشانی شد صوبهٔ الهٔ آباد را بداوگری و کارآگهی آباد گردانید نشاط منشی فرمان باده پیمای که از اندازه برگشته بود و اهشت چون قلعهٔ باندهو بآن نونهال دولت نامزد شد تماشای آن رفت و از آنجا بحاجی پور دلیت اجینه که از جای استواری و سامان فزونی سرتابی در اشت آمده دیده و گزیده فیلان پیشکش آورد و از کم خردی آهنگ گریز نمود او را برگرفته بدرگاه آورد پس از چاره سازی این بومی نخچیر افگنی و رام سرتابان لختی پیشتر مالش رفت و چون از داستان غرض پرستان آگهی یافت دست از همه باز داشته بوالا درگاه باز گردید بیست و هفتم اسفندارمذ از آن کنار چون نیایش برگزارد و دستوری باریافت آغاز همایون جشن برخوانده نوازش فرمودند از گزین پیشکش او دویست و شش فیل نامور بود و سه از آن خاصگی پایه برگرفت جهان سالار را از دیدار گرامی فرزند دل برشگفت و بافه گزاران فتنه دوست منزعجب شرمساری درکشیدند گنجک خواجه افتخار بیک حسین قلیچ ولی بیک و بسیاری همراهان دولت کورنش اندوختند درین روز لاله پور راجه بیر بر از بنگاله آمد او را باندرزگزاری برخی امرا فرستاده بودند و اگر نامور فیلی باید همراه آورد فرموده بجا آورد شانزده گزین فیل برگزارد ششم رام سنگه پسر مدهکر بنا هیه سائی روشن جبین گشت از دیر باز بشور افزائی سیر بیست از رسیدن همایون رایات بیدار شد و راه بندگی سپرد و نوازش یافت یازدهم آصف خان بسجود نیایش سربلندی اندوخت بفرمان والا در هشت روز خود را از کشمیر رسانید و بخسروی نوازش سر برافراخت درین روز راجه راج سنگه دولت باریافت در لشکر دکن بود بنجواهشگری او منشور طلب رفت و کارشناس آمد و نیز چتربهج بدان سعادت رسید پدر او جگمن از بومیان مالوه است چون رخت هستی بربست روی نیاز بدرگاه والا آورد و جانشین او ساخته را جگی داده در نیولا کهیرله کشایش یافت از گزین قلعهای برار و بزرخیت سیان آن وکوند و الا شاهزاده سلطان مراد برخی را بسرگروهی شیخ ابراهیم برگماشت گرد برگرفتند و شگرف آویزشها رفت چون آذوق لختی کمی پذیرفت سید حسینی و بسواس رای و دیگر درنشینان از خواب سرکشی برآمدند سیزدهم آبان گرفته کلید سپردند و بپاداش آن منصب و جاگیر یافتند چهاردهم مهابجی خان و میر شریف آملی و شیخ عبد الرحیم از تیول خود رسیدند و بزمین بوس درگاه سعادت اندوختند نوزدهم جگت سنگه از ناگور بوالا درگاه آمد و نوازش یافت بیست و سوم قاسم بیگ تبریزی بپاسبانی شاه خوابگاه غنوده در نظر و تا اله فراوان رنج برده بود و بسا دلاویز گفتار صوفی بر زبان راند بیست و پنجم ایلچی بدخشان رسید چون ماوراء النهر توران گرفت

نامور کشند دران کوهسار یکی از فرومایگان خویش را محمد زمان پور میرزا شاهرخ وانمود و دیگری خود را هایون پور میرزا سلیمان و یکدیگر را دیده ولایت را بخشش گرانید نخستین نیایش نامه بالنعمت اللهی روانه درگاه ساخت و زر کابل را شاهنشهی سکه بر زده با چند اسپ پیشکش فرستاد و چگونگی بر آمدن خویش از شورش کابل و شهر ساری بازهم گذشت قاسم خان گذارده بود هر چند بسیاری نپذیرفتند و لیساختگی برگرفتند بر آمده نوازش یافت بهشتم اردی بهشت لوزاهی احدی بیا سار سید در پیشخانه تشریف با امنی باده پیموده با یکدیگر در آویختند بجانگوه زخم جان لشکر دو باد افراه برگرفت از سوانح کشایش ناسک با حمد نگر آید دو ماه ازین پیشتر شاهزاده سلطان مراد سرجنبو و برخی سپاه خاندیس را بدانسو نامزد نموده امینه و کار آگهی آن لشکر بعظمت خان بازگردید اورا با سران راهم پیوند داد و گزین آویزشها رفت و هم فیروزی سپاه چیره دست آمد یازدهم نگارنده شکرفنامه نزدیکی برهان پور رسید بهادر خان مرزبان خاندیس در چار کروهی اسیر پذیره شده و قدرت فرمان خلعت را با یمن پیوند بر سعادت گرا برگرفت و سجود نیایش بجا آورد هر چند خواهش نمود که روزی چند با ایستد نپذیرفت با مراد ان از برهان پور رود و ملتی گذشته فرود آمد پایان روز تند باد بر خاست و سخت بارید دیگر روز ناگزیر درنگ نمود بهادر خان آمده همگی روز بسر برد چون بسیاری سخنان تلخ نمای شیرین اثر گفته بیورش دکن همون شد او این سخن لبند و سر لالی برنشست و کبیر خان پور خود را با دو هزار سوار روانه ساخت خواست که مرا بخانه خویش برد ببهانه پرداز و پاسخ رفت اگر همرهی میگزید پذیرفته میشد چون این راه بسته دید برخی کالا و خواسته بارمغانی فرستاد چنان برگذارده شد با ایزد بهمال پیمان رفته که تا چار چیز فراهم نشود از کس برنستانم نخست دوستی دوم آنکه دهش را بزرگ نشمرد سوم خود بداده آرزومند نبود چهارم احتیاج خویش گرفتم سه طراز میدانی دارد چهارمین را چه چاره برسازد شاهنشاهی نواخت نقش بزدوده وزر و سیم بازدر بازار کار آگهی فراگرفت و از شگرفی گفتار بشگفتی در شد

سپری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد

هزار افسوس که باده خمخانه دُرد آلود ست و نبات این شکرستان هلاهل اندود مستی این بساط زم را خمار اندوهگینی در پی و هشیاری این سور را انجام ناکامی در سر کی را ازین سرگذشت جگر فرسا جگر خون نیست کدام دیده ازین خونابه جگرگون نه این توده خاک گذشتنی ست و گذاشتنی و این تیره خاک نیفروختنی و انبار پیوندها همه گسیختنی ست و تلخ آبها همه گشیدنی نیرنگی کهن روزگار برگوید یا توانا تری دست تقدیر برگذارد شایسته کارند آن رم دوست بوده با کشاده دستی فراخ دستی داشت و با آهستگی راد مردی در پوزه دلهار فتی و از گرد آلودگان روشندلان همت خواستی از بدگوهری خودکامان خویشتن بین تختی لبسر گرانی افتاد و برخی سران سپاه بکارشناسی دل بر آلودند از احمدنگر ناکام بازگردید و پدر از غم در شد گوهر هوشمندی را آن تابش نماند

و سررشتهٔ دل بدست آوردن قدری از دست رفت و مدامنه را از مدارا نیارست باز شناخت چون بیراه درگذشت یکبارگی جوهر خودنیرگی پذیرفت بدسازی طبیعت پرستاران ناخرد بباده پیمائی نشست می فرزنی آورد و دل بیچاره گری نمی نهاد چنین درد جانکاه را بر نهفتی و خورش کم گواری سیزدهم آبان پیشین سال بدیدن کادیل روانه شد و پس از تماشای آن بالیح پور رفت و در آنجا تب کرد چون فراز بر ناله برآمد افزایش گرفت و شکم درد افزود و در پای بیرو حس کمی پذیرفت غم دوی آشا دید بار آمد و پزشکان بچاره گری برنشستند لختی روواد و واز آوازه رسیدن شاهنشاه والاشکوه بدار الخلافه آگره طلب او بدرگاه مقدس بفراخنای اندوه در شد چه از غمگینی و بادهٔ شیفتگی دل بآستانه بوس ننهادی و امرا بدیگر روش و انمودی چون از آمدن نگارنده اقبالنامه آگهی رسید نهم اسفندارمذ لیسوی احمدنگر کوچ فرمود همگی سگالش آنکه این شورش را دشمائی تازه بن سازد نوروزی جشن این سال را نزد تمرنی برآراست شانزدهم اردی بهشت نزدیک دیهاری بر ساحل پورنا بیست کروهی دولت آباد صبح بسختی گرفت و بیست و دوم دران بیهوشی بعلوی عالم شتافت شعر

تغافل افتاد این بجهان ساز چشت زر	تغافل گردش این جهان شکار جو بیرست	الحصور که بعمری نگاشت چو دلپسند	اگر گوهری که بسیل بشعت خود دست

که وهمه را دل بسوخت آشنا و بیگانه را ماتم درگرفت چون از بیماری آگهی شد خدیو عالم جالینوس روزگار حکیم مصری روانه ساخت و آصف خان نیز نامزد شد که در راه در نگی نرود فرستادگان این سرگذشت شنوده از راه بازگردیدند گیتی خداوند را بنازم که بافزون دلبستگی خویشتن را از پراگندگی نگاهداشت و درونی غم را چاره گر آمد به نیروی سپهبدی جهان معنی آرایش گرفت و هشیاری شبستان مهشان آمده گردانید کیقباد از فرزند جگرگوشه خود شکیبائی درباخت و خویشتن را بی آرامی سپرد لقمان حکیم پزشکی رو آورد و از گیراوم مداوا برساخت اندرز نامه بر نوشت و چنان برگذارد رفتن عنصری فرزند از این تیره خاکدان بقدسی عالم اندوه مایهٔ دانا نگردد و بپیوستن را گسیختن نشمرده دل تنگ نزید مرآن غم فرو گرفته مبادا بور خرد را که صبر نام داشت روزگار سپری گردد پیمانه پر شدن خاکی نهاد سرمایهٔ نیستی آسانی نژاد آمد این دلاویز پیام از شادخواب بیخبری درآورد و بایست وقت فرامش نهاده بدل آبادی کوشید زمانه فرخی را سپاس برگذارد شهریار روزگار کار حکیم آموزگار بیکند با چندین بار و ابستگی آزادمیزید و هنگامهٔ ماتم نشینی داروی سوگواران بر می سازد

انتظام یافتن فیروزی سپاه دکن شگرفی باقبال روزافزون

نگارنده گوهرین نامه چون دستوری یافت برخی بزرگان بکار شگفتی برنشستند و بدستان سرائی ایمان لیسا دیرین همزبان جدائی گزیدند تا کرسیگهد اشتن تازه سپاه دل برنهاد از بخت یاوری فراوان لشکر فراهم آمد هرچند هواخواهان نکو دام برگذارند دست از آن باز نداشت و چشم برشورشی گشاده بودند چون لیسی کروهی اردوی شاهزاده رسید

تیز روندگان نگاشتهای میرزا یوسف خان و دیگر کارپردازان دولت آوردند برگزارده بودند شاهزاده را شگرف
رنجوری فرو گرفته جریده خود را رسانده بود که دگرگونگی پزشکان چاره نپذیرد که و مه از آوارگی باز ماند از دستان فروشی
بزرگان والا درگاه دل افسردگی داشت و همرهان در باز داشت و برافسانها بر خواندند ناشتافتن گرم تر شد و همگی
اندیشه آنکه نقد زندگی در کار ولی نعمت سپرد و نخست سپاس دولت رسیدگی بزبان کردار برگزارد تو زد هم از دیولگانو
با چندی تیزتر راند و شامگاه بدانجا رسید آن دید که هیچ کس نبیناد کار از چاره برگذشته و گروها گروه مردم آسیمه
جوق جوق ره سپر آوارگی و سران سپاه را اندیشه آنکه باز گردیده شاهزاده بشاه پور رسانند برگنه او دم در چنین
آشوبگاه که که و مه را دل نزاری فرو گرفته و شگرف شورشی برخاسته با نخیم نزدیکی و بوم بیگانگی بازگردیدن بگزند
خویش در باز ید نیست درین گفتگوی آن گلدسته پژمرده و شورش بلندی گرا شد چندی از تبه سگالی و تیره‌
اسپان سپه و بار و بخشی به تیاقداری فرزندان جدائی گزیدند و با یزدیاوری ازین شمارے بر گرفته دل بسر انجام
سپاه و بایست وقت بر نهاد و نعش را با درونی پرستاران روانهٔ شاه پور گردانید و آن سفر گزین را در آنجا امانت
سپردند نخست تورانی از آزرده بیرون شده فتنه افزائی در سر گرفتند هر چند انارزر گوئی رفت نخوت افزود درین هنگام
سپاه بیش مانده که افزون از سه هزار بود در سید گفتار را فروغ دیگر شد و کج گرایان بآزرم سخن نیوشی گوش دل
بر نهادند لیکن خرد و بزرگ را خواهش بازگردیدن در سر و داستان فروشدن منعم خان خانخانان و برهم زدگی بنگاله
و بر آمدن شهاب خان از گجرات و شورش آن ملک و مانند آن بگوناگون روش برگزاردند چون نیایش با جاس
با ایزد بیهمال بود و چشم از فروغ اقبال شاهنشاهی نور آگین بپذیرفت جهانی بگرانی در شد و بسیاری خشم گرفته جدائی
گزیدند بحقیقت کارساز روی دل آورد و بسیچ پیش رفتن در سر افتاد میبت و هنگام نیایش دکن کوچ کرد و از زن
پیشروی دلها را نیروی دیگر شد و نخست بسپاسداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندرز نامها فرستاد و تنگدلان
را دستیاری نمود با آنچه خزینه شاهزاده و از کالا آنچه سزاوار فرستادن درگاه والا نبود و هر چه با خود داشت
و بوام توانست بهم رساند برافشاند در کمتر فرصتی رفتگان بازگردانند و هنگامه گرمی پذیرفت همگی قلمرو شاهزاده
بگزین روشے پاسبانی شد مگر با نسکه که از راه دوری و ناایمنی آگهی دیرتر رسید و آوازه درگذشتن شاهزاده
و نا امیدی از کار پرداز ملک پاسبانان آنجا را پراگنده ساخت و از کوته بسیچی فرستادگان اگر چه آن ملک گرفته نشد
لیکن بسیاری جا بر قلمرو افزوده آمد هر چند دمسازان والا درگاه عز الکنش مرا برخواندند و چنین سرگذشت را
به تبه سگالی برنهفتند از آنجا که ایزدی درگاه نیایشگری داشت توجه گیتی خداوند روز افزون سر براهی فیروزی
سپاه که اندیشه زمانیان برنتافتی بگزین روشی دست داد و دور و نزدیک لشکر گفت در شد ایزدی سپاس از نیروی
امکان بیرونست از من ناتوان چه آید شعر نه من مانده ام خیره در کار او * که گفت آفرینی سزاوار او *

۵۲۰ سوم

محمد صادق علی *

لیکن بخیال پرستی بختی به بنیا لشگری پرداخت و سراپا سپاسگزار آمد گاه این در دل که نهفته دانی کشور خدا تا ز نگی
دلنشین که و سه آمدی نگادوس و سفارش این و آن مرا از خاکستان گمنامی برگرفت و از مغوله دانش آموزی
برآورده بنوانا پایگی رسانید و گاه این اندیشه که سگالش مرا بسنت این و آن فرازکردار برآورد و دشمن مرا با
دولت را زبان خاموشی و دل پشیمانی در گرفت و گاه این در خاطر که بنال شرمساری ناتوان بنیان بجگرا
برمن بیکجهت زبان تهمت برگشودند و از درگاه والا دور انداختند کارساز حقیقی سرمایهٔ بلند پایگی برساخت و انیان
را بسجاوید شرمندگی برنشاند و ازین که بی آویزه مردآزما این دشوار بآسانی گرایید طبیعت چندان شادمانی
بیندوخت بنام ایزد که صفونگاه دل را این دشوار پسندی تیره نمیسازد و یاد دانش خانگی دشمن گزندی
نمیرساند از سوانح فرو شدن معصوم کابلی از آن باز که بناسپاس کالیوه شده در بنگاله گرد شورش برانگیخت
بنا کامیها افتاد چون بد گرایش سیلی روزگار از خواب در نیامد زمانه برنجوری بهادر انداخت سی ام بیستی امرداد
در شد و هنگامهٔ خاوری ناسپاسان بیفسرد سوم خرداد بهین پرستاری از شبستان دولت آهنگ قدسی
عالم نمود دوازدهم از لاهور آگهی آمد پردگیان شاهی شکوه را غم درگرفت و فرزندان پرده نشین شاهزاده خانم را
حال دگرگون گشت بدلدهی و اندرز سرائی جهان سالار لختی آرامش پدید آمد در نیولا شوند کشایش یافت
چون راقم شگرف ناموس از فرو شدن شاهزاده سلطان مراد بکارسازی سپاه دنگاهبانی ملک و گرفتن
ناگشوده جاها پرداخت سند رواس را بابسیاری بگشودن قلعهٔ تلتوم نامزد گردانید و از کار آگهی برخی بوم نشین را
بخود یاور گردانید یکی از انبان دژبان را بیورت برخوانده آن خدمت گزار را آگاه ساخت تیز دستان پیوسته
بکشایش دل بستند در روشنان لختی درآویخته زینهاری شدند بیست و هفتم کلید سپرده کام دل برگرفتند شتم مریم
مکانی بدار الخلافه آگره رسیدند جنوبی یورش لختی درنگ رفت دلاویز نامه فرستاده آرزوی گرامی دیدار فرمودند
سلطان خرم و بسیاری شبستانی پرستار را بهمرهی برخواندند چون نزدیک رسیدند بزرگ شاهزاده با برخی سران
پیشوا رفته سعادت اندوخت و دران روز افسر خدا پذیره شد و مراسم بزرگ داشت بجا آورد تا امروز رسالت
ناگزیر شاهزاده سلطان مراد را کسی بهمایون عرض نیارست رسانید و عرائض نگارنده اقبالنامه را دیگر
آیینی برنگذاردند آن مهین بانو آگاه ساخت و جهانی لسوگواری برنشست گیتی خدیو به نیروی آسمانی
جهان معنی شورش طبیعت برنشاندند و چاره سازی غمزدگان شکوه فرمود دم گیرا آن ایزد پرست کارگر
آمد و بی آرامان جانکاه را شکیبائی بدست او فتاد — ٥

فهرست مکارم باد کردار تو عالم را	تاریخ معانی باد آثار تو عالم را	کار تو بعین الله و تمکین کمال الدین	مهر ابدی باد ابرکار تو عالم را

فرستادن شاهزاده سلطان دانیال را بدارائی دکن

تیمار زیردستان فرمان پذیر و مالش بدکاران سرتاب مهین ایزدی پرستش اورنگ نشینان دادگرست

دادار بیهمال فرماندهان جز این دو کار بزرگ نخواهد شد الحمد لله شهریار دادخدا در شناسائی و کردار والا پایه دار

د اندوه و شادی از خسروانی بسیچ باز نگیرد و با درد ناکے گذشتن گزین پور و غمخوارگی گروها گروه سوگواران

زیر دستان جنوبی دیار بر گماشت قدسی خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایه

بخشد بهنگام دستوری از رهنمونی پیشه بسیجان بارگاه والا آمد از آنجا که ملک پاسبانی در رنگ برنا شهریار

سلطان دانیال را دران فرخ ساعت نامزد فرمودند و شب دوم تیر گرانبار اندرز رخصت یافت کشور خدا

نخستین منزل را فروغ والا قدوم نور آگین ساخت و شب همانجا بوده و نوازشگری و پندگذاری آغاز

گرفت و به بخشش سراچه سرخ که بجز شاهنشاه دیگرے بر نیفراید بر نواختند و قدسی فرمان براتم شکرفنامه

آمد خواهش آن بود که او را نزد خود بر خوانم لیکن چون شاهزاده را بدالنسو فرستادیم جیدی لیسور

جدائی دل بر ننهد و بسر براهے مهمات ملکی و مالی آن نونهال اقبال بر نشیند مرا که از سر آغاز آگهی خوش و

روز افزون و از شکرفکاری نیل سپهر دنیا در افزایش در نیولا گذشتے گوهر افزوده بود از سخن سازی

بدگوهران و روائی نادرست گفتار رستگاری از بارهستی خواهش رفتی چون لختے بایزدیا درے بلند نا

اندوخت و صوری دستگاه را پایه برتر نهادند و درین کشاکش روحانی و نفسانی منشور والا رسید و بر

آهنج را مایه آمد از دوری آن سرچشمه آگهی آسیمه سری در گرفت و از اندیشه آبادی بجوش آمد و بهان

رامش گرفته بانتظام قدوم آن گوهر کان شهریاری بر نشست در نیولا روزگار رسید قاسم یار به

شاهزاده سلطان مراد او را درین یورش بیشتر فرستاده بود و بسیارے را دمردآزمون کارهم

ساخته چون آن برهمزدگی رود او جریده باز گردید براقم شکرفنامه پیمان بر بسته کامیاب خواهش باز

و چندے آبادجا برگرفت ششم نزد قصبه کتهر دولت آباد باستلا در گذشت هشتم نگارنده شکرفنامه

میرزا خان را با بسیارے بنابیک روانه ساخت و میرزا یار را که بدالنسو فرستاده بود نوشت که زود بلشکر

بپیوندد اگرچه از رنجوری او گزین سامان نشد لیکن از تعلیم خیدان گزند رسید یازدهم مادر شاهزاده

سلطان پرویز بعلوی عالم شتافت و بیردگیان والا شکوه الغم انداخت بچاره سازی شهریار دیر

برخے بصبر گذرانیدند و چندے رایگان بسراے رضا خراش شد هفدهم راجه مانسنگه بسجود قدسی

آستان ناصیه تجمندی برافروخت و گزین پیشکش نظر همایون در آورد از ان سیان بیجاد الماس

گران از نزار آرامش افزای بنگاله بود و فرمان داشت هرگاه خاطر از ملک واپرداز د بدرگاه بازگردد

دران دیار لختے ایمنی رو داد این سعادت اندوخت و نوازش برگرفت بیست و هشتم قلیج خان از جونپور

محمد صادق علی

بدولت باریافت شاهزاده دانیال پاسبانی آن صوبه گذاشته بود خاطر ازان فراهم آورده بوالا درگاه آمد دوم امرداد برخوردار پور عبدالرحمن مویدبیگ زندانی شد دلیت اجینیه راکه رها ساخته کامیاب خواهش دستوری بنگاه داد نه بکسے آنکه پدر او درآویزه آن پوسے نقد زندگی سپرد در صحرا با برخی سرگشتگان بدبخت وآن بوم نشین از کار آگهی بدر رفت گیتی خداوند نکوهش فرمود او را به بندخانه برنشاندند و او از خدا میخواست که بسته بدان بوی فرستند لیکن بدستیاری بخت رهائی یافت چهارم شیخ عبدالرحمن را بدولت آباد فرستاد کارساز حقیقی چون راقم شگرفنامه را بآرایش دکن برگماشت هر سو کارآگهی نامزد کرد تا مردم گیرا و فراخ دستی در رادمردی چاره سختی بان برسازد درین هنگام دژنشینان دولت آباد برگذارند اگر درست پیمان امینی بخشند و جائی بواسے بنگاه داده آید کلید بسپرده پرستاری گزیده شود لیکن برخی حبشی و دکنی درین نزدیکی میباشند فوجی باش ایشان نامزد کرد ازین رو پور خود راکه شایستگی ازجبین او برتابد دو صدی داد هزار و پانصد سوار از خود بهمین شماره دیگر سپاه همراه گردانید در شیولا آصف خان بدیوانی کل سربلندی یافت گیتی خدیو همراه درکار ملک ژرف نگهی بکار برد و اگر زیر وقت درنگذرد چون رای تمیر داس دست باره کشتانی برکشود و بدل آزاری برنشست یازدهم او بیاندیپوفرستادند و نامبرده را بدین الایا برآوردند قلیچ خان را امیرال ساختند و رفته رفته دست ازین بازکشید بیست ششم میرزا شاهرخ بلشکر دکن پیوست چون از درگذشتن شاهزاده سلطان مراد شگرف شورشی برخاست نگارنده شگرفنامه او را بکوشش نزد خود برخواند میرزا آهنگ تیزروی نمود لیکن هرزه لایان بگذاشتند و از جوفهاے عامه که در چنین هنگامها بر سازند سرباری شد چون ایزدی خواهش آن بود که این ناآزموده بی یاور را بکار آگهی روشناس گرداند و ناتوان بنیان را بتیره روز شرمساری برنشانند تا آنکه چشم داشت از گیتی میرزا آن بود که اگر فرمان نمودی درکار افتادگی بنیابانه خود را رسانیدے نا درست گفتار این وآن از آمدن بازماند و هر چیز فرمان عتاب آمیز از بیم رسید از غدر سرائی برهگرائی نیامد چند انکه حسین را البنزاولی فرستادند او کام و ناکام روآ ساخت و دران سال بفیروزی سپاه رسانید پذیره شده بمنزل آورد و از پیوستن چنین مردانه یار سالگو دل بشگفت سوم شهریور ملک خیرالله را روزگار بسرآمد و عسس دار السلطنة لاهور بود و بشایستگی این خدمت بجامی آورد روزی در خلوتگاه ناسور دزدی راکه در بند بود نزد خود برخوانده پژوهش دزدیده میکرد و آن بدکیش بدستان سرائی چندی همراهان را بدرون آورد و خدمتگران او را برون فرستاد و دران تنهائی کار او بانجام رسانیدند و لیسر او نیز دران آشوب درگذشت از سوانح فرونشستن هر فراخ ملکے بدین شهر گرایه هزار و یک ده آباد دارد و هر یکی بسان شهرے یکماه پیش ازان که شاهزاده را روزگار بسر آمد شیر خواجه بر

رادمردی برگرفته بود چون شاهزاده در گذشت بیشتری ارکان دولت بواگذاشتن آن برکوشیدی از انجا که نبود
الکار را بجهت واهشتن غنیم را دلیر ساختن بود بپذیرفت و چون کارها بشایستگی گرائیدنا توان منی بسیاری
کالیوه ساخت و مخالف را که از پانزده هزار افزون بود بران داشتند هنگام بارش که دریا لبریز گردد و نیز جوح
پروازند مراهانه ریزشی در ان نزدیکی فراهم شدن گرفتند و همگی سگالش آنکه فیروزی جنود زیاده از سه هزار نیست
چون دریا برجوش شد کمک نیارد رسید دست یارش برکشایم ازین آگهی با مرلی که پیوستن ایشان آسان بود
نامه ها فرستاد و دریاوری نمودن سخت برکوشید برخی از ناشناسائی و گروهی از تباه سگالی درنگ گردند
چندانکه ریزش افزایش گرفت و دریا الطوفانی جوش برخاست پانزده هزار حبشی و دکنی با شصت فیل و
دیگر ساز پیکار نبرد سر آمدند شیرخواجه که در رادمردی و کارپژوهی یکتائی دارد و فوجها برآراست و خود طرح شد
از کارشناسی و آتش جولی رودها و شناستها گذشته پیشتر شتافت هرچند کار آگهان غنیم فزونی و سود مندی
احتیاط و نشیب و فراز پیش دادن برگزاردند با کوشش دریا و رد از ان ره سپردن تا بهنجار فوجها لختی به پراگند
و غنیم آراسته در رسد هراول که راجپوتان بودند بشایستگی در آویختند و کارنامهای مردانگی بجا آورده چیره دست
آمدند قول برالغار و جوالغار نکوخدمتی دست نیافت در میان گروهی که بر غنیمی بودند اول روز آوردچکروت
جگناتهه گوپال داس راتهور سلطان بهاتی محمد امین جولی و بسیاری بشایستگی جان نثاری نمودند فوجها
پراگندگی پذیرفت غنیم از پی در آمده رو بشهر نهاد شیرخواجه پس از گذاره شدن آویزش در آمد لشکر
کارزار از روبروی خود را بر داشت وفادار خان و جمعی کارآگهان از برالغار پیوستند یعقوب بیگ
کوچک علی بیگ چندی گوهر دلاوری برافروختند چون باز گردیدنا وردگاه را از فرو شدگان یافت و از
چیره دستی غنیم آگاه شده بدر از نای غم در افتاد ناگزیر شهر سو نیز روی فرایش گرفت و در ان نزدیکی
سخت آویزه روی داد زخمی بدرون شد و پیوست این بهادر الملک با گروهی کند آور در رسید و کارنامه آویزه
نمود و بشهر جا گرفت و شکست یافتگان را تازه نیرو پدید آمد اداز ده گروهی با آنکه خواجه از زخم لختی سرگران بود
بیتابانه خود را رسانید هرچند شود که خواجه را روزگار سپری شده عنان برتافت و باندیشه فرو شدن تیز تر آمد
سعید عرب و برخی همرهان شگرف مردانگیها بجا آوردند از اقبال نیرنگی آنکه امروز و فردای آن غنیم از واماندگی
دست درازی نگردد بدرست ساختن شکست و ریخت خویش پرداخت اگر بهمان گرمی دست درازی کار بس
دشوار شدی درونیان شهر را کوچه بند گردانیدند و از هر سو هنگامه آویزش گرم بود چون آگهی آمد انجمن را زگونی
برساخت و از که و مه چاره و ابرو هند از تبه سگالیها و نکوهیده رایهای بشگفت راز افتاد غیر او پرداخته بدرد برد
دل دبگار ساز حقیقی رو آورد چهارم شهریور در گرمی بارش جریده رو بدان سو نهاده اردو و توپخانه و فیلخانه را

ج سوم ۵۴۲

محمد صادق علی

بمیرزا شاهرخ و خواجه ابو الحسن سپرد تا از پی بجا لنا پور آورند و شیخ عبد الرحمن را از دولت آباد نزد خود برخواند
اندیشه آنکه تا کنار گنگ شتابد و سپاه فراهم آورد اگر یکی از بندگان سعادت گرا گذاره شدن و آویزه
شتافتن دل برنهاد او را فرستد و خود بر ساحل باشد تا کار پیش صورت گیرد و از پس خاطر فراهم آید و
خود بچاره گری پردازد چون یورش یاوری افتاد از خاصگی مردم هم کم کس برآمد ناگزیر در بنکر وهی درنگ
کرد و خود با چندی سوی آهو بره گام فراخ برزد بدان اندیشه که میرزا یوسف خان را درین کار سرگرم سازد
بیست گروه در نوردیده سر آغاز شب بدو پیوست و پگاه در یورت او بسر برد اگرچه نخستین روز ازو نا امید
شده بود لیکن میرزا علی بیگ و لشکر دولت آباد و دیگر راد مردان فراهم آمدند و وام خواسته برگرفته بسر انجام
سپاه پرداخت و جمعی بکنار گنگ فرستاده گذر را بدست آورد و میرزا علی بیگ گردن لشکر و آویزه را بر خود
گرفت و هر که می‌رسید بهلا سا از پی روانه میساخت و چون لختی از لشکر دل وا پرداخت خود نیز از پی گام برداشت
همگی آهنج آنکه چون سگالشها یکتائی ندارد و سپاه آویزش بشایستگی چهره برافروزد همان بهتر که خود را در آن
نوردگاه رساند و چون امرا بر ساحل گنگ یکی پی دیگری رسید از جوش دریا رست گذشت شیخ عبد الرحمن
چون بکنار دریا پیوست ایزدی تائید موجه برزد یکبارگی پایاب گذشت فیروزی نوید شنوده سجود نیایش
بجا آورد و سواره از آن آب دشوار گذار برگذشت کهن سالان آن مرز تقدیر شگرفی را الطلسم کاری برگرفته
بشگفت در شدند بیستم بر ساحل گنگ رسید و همان روز فیروزی نوید شنوده عنان باز کشید بیست دهم چون
فیروزی سپاه گذاره شد برخی غنیم که نزدیک ساحل بود بکمتر آویزه قراول را دگر بیراه سپرد مخالف از شنود
گذشتن لشکرها از آن طوفانی آب و رسیدن راقم شگرف نامه از بیدلی بر شکست نوزدهم از گرد قلعه برخاست
سراسیمه راه احمدنگر فرا پیش گرفت ازین مژده نیایشگریها بجا آمد و شادی انجمنها برساخت قلعه نشینان
نوزده روز در تنگنای غم بودند اگرچه نخستین روز بسیاری راد مردی را همت یاوری نکرد لیکن درین هنگام
شهر بند کارنامهای دلاوری بجا آوردند تا نیته حال و نا امیدی از نبرد جنگ هر روزه شکیب ربای مردم
بگوشت اسپ روزگذرانیدی و اسپان بجا دلی لیست خانها نزدیک بود که بهادران زه و زاد خود را از هم
گذرانده بجان نثاری در آیند و بمردانگی فرو شوند با دگرگونی همراهان و کمی خرج و دشواری کار داد از بهمال
چنین نقش دلفریب برانگیخت و جهانی بشگفت در آمد سگالش آن بود امروز که سپاه نظام الملکی آسیمه
و لبنا را دمرد فراهم بکشایش احمدنگر جا کشش رود لیکن آهنج همراهان بادر نیفتاد شگفت آنکه پیمان واگذاشتن
بیرا درمیان نهادند برخی از گرانی جدائی گزیدند و شورشی دیگر پدید آمد از بد باری و مدارا چاره برساخت
از انجا که سپاه بر سختی کشیده بود و از هرزه سرائی مردم تنگدل خواست که بپاسبانی آن شیخ عبد الرحمن را

ج سوم ۵۲۵

برگذارد شیر خواجه از سعادت سرشت بپیشین سگالش برزد وده چنان وا نمود چون این کار را آغاز بر نهاد در بیشتر که بانجام رسانم لیکن چندے در شاه گده بیاوری بر نشیند اگرچه سرسنگین قلعه‌دار دلیکن گشین شهر را نیز اساس یابد ازین روز بود باز گذاشته شد و خدمتگریان انجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ دولت خواسته سرگرم ساخت و خود برای دل جمعی ایشان بر ساحل گنگ بنگاه گزید بآلهی عنایت بزرگ شورش فرو نشست و سرتابان هر سو بالا به گری در آمدند ایزدی سپاس را هنگامه گرم تر ساخت و به نیایشگری نیایشگری اقبال بر نشست در قلعهٔ شاه گده کهن درخت نیم شگفت آورد نه او دو شاخ دارد یکے شیرین و دیگری تلخ در تنومندی و چارده برس وجز آن کارگر ایشد بپایه گاه دار الاعرض در اشتهٔ بلقدسی فرمان نخستے از مرد و به ال گردانید در نیولا بایزدیاوری رسیدن خزینه هم چهرهٔ دولت برافروخت چون بسیاری را اقطاع نبود و مالگیری شایسته نظام نداشت باز خواهش بر کشودند گیتی خداوند ازین آگهی فرمان شد تا خزانهٔ گجرات با پایهٔ شاهنشاه و از پیشگاه حضور بیش از سه لک روپیه بهنڈوے روانه شد بقسم ها و لون خفی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی درین مرز و بوم آئین چنانست چون خواهند که زر بیگزند راه و رنج بار برد و رد ستهار ود بخواسته داری بسپارند او نگاشته بر دهد و بجائے که خواهد حواله کند و او بدیدن آن دست نگار زر بر گذارد و شگرف آنکه مهرد گواه در میان نباشد و آن بر نوشته را بدان نام خوانند و از دگرگونگی جا و حال گاه برابر دست افتد و گاه سود بیکے بازگردد گیهان خدیو از کارشناسی زر را با مرای حضور بخشش فرمود و فرمان رفت هر کدام بدان روش رساند در کمتر فرصتے گفته بکردار آمد و فیروزی سپاه را نیروے دیگر شد بیست و یکم روزگار دخت قلیچ خان بسر آمد آن همین بانو در مشکوی شاهزادهٔ سلطان دانیال از گزین پرستاران بود نزدگوالیار در گذشت و شاهنشاهی اندرز سوگوار انرا شکیبائی آورد درین روز قلعهٔ تلتوم که از گزین قلاع برار است کشوده آمد راقم شگرفنامه سندر داس را بکشایش آن فرستاد او بدان نزدیک پاے همت افشرد و سترگ آویزشها رفت شبے درنشینان را شادخواب غفلت درگرفت بزینه بر شدند قتلو خان در بان بدر رفت و دیگر سرتابان روبایلی نهادند

برافراختن همایون رایات بصوب مالوه

چون شاهزادهٔ سلطان دانیال را بکشایش دکن روانه گردانیدند و در راه سختے در رنگ رفت افسر خدیو بسیج شکار مالوه در سر گرفت آن گرامی فرزند بانجام فرموده تیز تر شتابد ششم مهر داد دار الخلافهٔ آگره بقلیچ خان سپرده پس از چار ساعت و بیست و چار دقیقه بر شید یزدا قبال بر آمد و بسگالشے آباد و دولے آزاد فرا پیش گرفت سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرم و بسیارے پردگیان را بهمراهی برگزیدند درین روز برگ

شاهزاده را دستوری صوبهٔ اجمیر دادند شهریار بزرگ مهر زبان عاطفت را پایه بر نهد و او از باده پیمائی و همنشینے
سود از زیان باز نداند ازین رو چندی بار نداد ند بسفارش مریم مکانی دولت کورنش یافت و در هنجار
روی و خدمتگذاری تازه پیمان بر بست کشور خدا او را با باش امرای را نافرستاد و بسا آنرا اندر زنیش افزا
بر زبان گوهر آمود گذشت راجه مانسنگه شاه قلیخان محرم و بسیاری امرا همراهی نامزد گشتند و بخواهشگرے
راجه پور او جگت سنگه را پاسبانی بنگاله دستوری شد از سوانح فرو شدن عیسی او بزرگ بومی بنگاله بود و از
هوشمندی بختے بهره در از بخت غنودگی باستانه بوس نرسید درین هنگام که گیتی خداوند بجنوبی دیار رخ آرامش
فرمود و راجه مانسنگ از کارشناسی تیا قداری بنگ را آسان برشمرده با آنکه خود در صوبهٔ اجمیر باشد اینے
آن ملک بر خود گرفت از تقدیر شنگرفے آن شوریده بومی رخت هستے بر بست و خاربن شورش بر کنده آمد لوزدهم
خانخانان را نزد شاهزاده سلطان دانیال فرستادند چون شهریار مهراندوز آگهی یافت راقم شگرفنامه از دوری
والا درگاه بس تنگدل شد ید آن بزرگ نولمین را که از سرگذشت دکن لختے از لفظ افتاده بود بر نواختے و در نیکو
پرستاری تازه پیمان برگرفت از دوم منزل دستوری یافت و فرمان شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارندهٔ
اقبالنامه آهنگ سجود قدسے آستان فرا پیش گیرد ازین آگهی نشاطها اندوخت و بیالشکر بهابجا آمد بیست و دوم
در میان راه بمنزلگاه خانخانان فرود آمد و تا پایان روز عشرت اندوختند و پیشکش او اسپے بود که با فیل
در آویختی و شگفت آوردی بیست و ششم جگت سنگه درگذشت چون به بنگاله رخصت شد نزد دار الخلافه آگره
لبادان راه می پرداخت ناگهان و اپسین خواب در گرفت و الوس کچهواهه بر راز نامی غم افتاد خسروے
پرسش ناسور سوگواران را مرهمی کرد و پور خردسال او مهاسنگه را بر نواخته بجای او فرستادند و جهانی را چمن
امید شاداب شد در نیولا کشایش قلعهٔ پتیاله نشاط آورد و در باستان مرزبان برار تلتوم در پایان ملک خود
اساس نهاده بود و حاکم احمدنگر آنرا در کشایش نخستین پور تفاوت خان که هر دو بدست او بود سند رداس را
فراچنگ افتاد و از آن باز آزروی بندگے در سر داشت درین روز میانجی اعتبار خان پرستاری گزیده
کلید سپرد و دولت را ودود لتخان و دیگر دژنشینان کام دل برگرفتند چهارم آبان جشن شمسے وزن افسر خدیو
بر آراسته شد و بدوازده چیز برسختند بارگاه بخشش و بخشایش مزاج بر زد و بارچه نجم همایون مو کبید زد و حول پور
رسید و بباغ صادق خان لختے بر آسودند زاهد پور او بنثار و پیشکش سرمایهٔ سعادت برگرفت در نیولا
راقم سپاس نامه بردگیان شاهزاده سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت چون روزگار او بسر آمد
چندی را که همراه بودند شاه پور فرستادند همه را یکجا ساخته کار آگهان به تیمارداری برگماشت تحویلدار
دستر فت و دار و غه را فراهم آورد و کالا را یک یک بر نویسانید از راه ناامنی و زر کمی فرستادن ایشان لختے

بدرنگ افتاد درنیولاکه خاطر فراهم آمد پانزدهم براه درآورد و نعش آن سفرگزین را نیز همراه گردانید چون بدگوهران بسیج پیکار در سر داشتند و آوازهٔ آویزه گرم بود از چهار صد فیل خیمه را نگاه داشت رای درگا نیز دولو

ودیگر سنعب دار و احدی را بدرقه ساخت و از سترگ یاری سپکدوشی گشت ورمالوه برالا درگاه رسید

بقدسی فرمان آن ایزدی آمرزیده بدهلی برد شانزدهم نزدگوالیار همایون نزول شد و دیهیم فرا فراز شد

برآمد و شب همانجا بسر برد راج سنگه ذربان نیایشگری بجا آورد و فرخی مایه برگرفت بامدادان فرود آمده

خانه شیخ عبدالله خان را القدسی قدیم جاوید روشنی بخشید ندبیست وششم میر عبدالحی میر عدل را نزد برین

شاهزاده فرستادند چون آگهی آمد که در راه درنگ میرود او را بانده زرگزاری فرستادند چون راجه مانسنگه

درسوگ پور ناشکیبا بود اسپ و خلعت نوازش او همراه گردانیدند و دلاویز پندهای آرام بخش برگذارد

غرهٔ آذر روزگار شهباز خان بسر آمد و بسیاب خوری شیفته بود چون سال از هفتاد برگذشت دست و کمر درد

آمد و نجستی بهی یافت در شهر اجمیر همان بیماری باز گردید و تب افزود از چاره گری پزشکان تندرستی روداد

و دران سال بهنگام ناگهان درگذشت در بهر گروه پرستاری و سر براهی سپاه کم همتا بود اگر تقلید پرستی و راه شستی

و زبان را بهنجار برگشودی طراز فرو هیده گی برگرفتی درنیولا رقم شگرف نامه احمد نگر سر و را نه شد چاند بی بی عمهٔ

نبیرهٔ برهان را بسیری برداشته دران حصاری بود و آن استوار جا را پناه خود می اندیشید و نجستی سپاه درونیان

کرد و برون اهنگ خان زنگی با بسیاری شورش افزا اگرچه آن خردسال را مرزبان می پنداشت لیکن کهین

آن پاررسازن آن بانو پیوسته با فیروزی سپاه زبان لابه گر فرستد و هم با دکنیان دوستی داستان سرا بود

نگارندهٔ گوهرین نامه نیز همان روش پیش گرفت پاسخ برگذارد اگر از پیش بینی و روشن اختری خود را بوالا

درگاه بر بندد چه بهتر پیمانی که رود پاس آن برخود گیرد ورنه بیفروغ کردار سخن درمیان نهادن سزاوار نبود در راه

آمد شد پیام نامه و بند بر بست چون بدگوهری بر درونیان بر بلا افتاد و خیر بسیج انگیس فرا گرفت هواخواهان فرستاده

دوستی پیوند استوار کرد و در عهد نامهٔ دست نگار خود درست سوگندها برنوشت و برگزارد و چون اهنگ خان را کس

یا بد کلید قلعه سپرده آید لیکن خبر به تیول من قرار گیرد و دستوری شود تا لختی بدانجا رفته برآساید و هر گاه خواهد بوالا

درگاه شتابد و بهادر را به پرستاری افسر خدیو روانه کند از دگرگونگی بسیچها و دل نزاری همراهان لختی در نگ رفت

چون نشستن در شاه گده بدرازی کشید و برخی جدائی گزیدند و آوازهٔ آمدن شاهزاده فرو نشست

اهنگ خان را به سگالی در افتاد و شمشیر الملک پور پتال خان را که پیشتر حکومت برار داشت از زندان برآورده

اعتبار افزود و لشکری همراه ساخت تا از دولت آباد بدان سرزمین درآید چون زه و زاد سپاه دران آباد

بوم ست هر آینه در فیروزی اجنود پراگندگی راه یابد بلوکه درین هنگام دستبردی توان نمود چون از دیر باز زین

ج سوم ۲۸

ناسزا اندیشه آگهی داشت میرزا یوسف خان را با بسیارے بچاره گری آن گذاشته بود میرزا آسان برشمرده
بشادخواب ناپروائی درشد و او بولایت برار درآمد و شگرف شورشے برخاست و بسا با سرداران ان
ملک را پا از جا رفت و گروہے نارسیده لنجوارے بنه و بار رفتند بیاوری کار آگهان بسیج احمدنگر و
مالش برونی بدگوهران و عیارگیری گفتار رجا ندبی در سر افتاد و دوازدهم روانه شد و دلاوران هر سو را
نزد خود برخواند چون منزلے چند سپرده آمد مخالف از هر جا بازگردیده با احمدنگر فراهم گشت درین میان شمرده
فرو شدن شمشیرخان نشاط آورد و میرزا یوسف خان از آن شورش به بیداری گرایید و به تیزروی از پیے
درآمد میرزا خان و میرزا لشکری و عادل خان و سندرداس و چندے دیگر پیشتر روانه ساخت آن بدگوهر باز
الچیور را داشت پیش فرستادگان در رسیدند ازین آگهی آسیمه سرگام سرعت برزد و اینان برهنمونی برخے
بوم نشین عنان بازنکشیدند شب هفتم آذر در منزلگاه او از هر سو به تیز درگرفتند لختی آویزش رفت ناگاه
جان شکر تری بدو رسید هنگامه بدگوهران پراگندگی پذیرفت و کوس شادی بلند آوازه گشت بیست و هفتم
همایون رایات نزد بهیلسه فرود آمد میرزا رستم از اقطاع رسید و بسجود قدسے آستان ناصیه بختمندے
برافروخت درینولا نگارنده گرامی نامه از بسیج احمدنگر عنان بازگرفت بجسم دهی بمونگی پتن رسید و بخواست
آب گنگ گذاره شود امر عالی شاهزاده سلطان دانیال بهم رسید کار پژوهی او دلنشین شد و رونزدیک
خواهش آنست که احمدنگر پیش اکشایش یابد خویشتن را از آن آهنگ باز دارد پس ازین در راه درنگ نخواهد رفت
نهم کشورخدا بر فراز بارگے برشد و جهانی را شادی درگرفت چند روز شکم پیچش بیازردی بر پنکهپال جایش
رفتی لیعتاسے که ایزد را برجها نبالست نزد شجا و لپور تندرستی روداد و نیایشگر بهیا بیجا آمد درینولا تازه شورشے
بفیروزی سپاه درافتاد چون شاهزاده ببرهانپور رسید بهادرخان از قلعه فرود نیامد و از سعادت ملازمت
سرباز زد بسیج مالش آن تیه سگال در سر گرفت میرزا یوسف خان را که آهنگ پتن داشت نزد خود برخواند
و از دید دیگر مردم پیدا سور و نهادند و بسیارے از راقم شگرفنامه رخصت جدائی گزیدند غنیم که خود میلرزید
ازین بیجا درنگ دیر اگندگے سپاه چند بار شبیخون آورد و ناکام بازگردید همواره بیجاگاه دست درازی
نمودے رادمردان آویزه دل برنهادند و لشایستگی درآویختند از ایزدی پاس و فیروزی اقبالی در
ناسپاسان پراگندند و انجنک خان نیایشگری فرابیش گرفت پانزدهم بهمن نزد اجین جشن قمری
وزن شد و بهشت جیزان فزون از اندازه را برسختند بخشش راصلاے عام درداده وگروها گروه مردم را
کام دل برآمد بیت وجسم شکم رنجوری گیتی خداوند را لختے بیازرد پس از چار روز به تندرستی گرایید گوهر سپاس
بسپاس گزاری برنشست و نشاط انجمنها آراسته گشت

ج سوم

چاشت فرمودن گیهان خدیو بگشایش آسیر

بیست و نهم دی نزد آبچین والا بارگاه برافراخته شد سگالش آن بود که چندی در بالوده عشرت شکار اندوزه
فیروزی سپاه بجستی و چالاکی دل بگشودن احمدنگر برنهند چون آگهی رسید بهادرخان مرزبان خاندیس
چشم بر در استواری و سامان فزونی انداخته شاهزاده را ندید و آهنگ گشایش و مالش در سر دارد فرمان
شد همانا یارش احمدنگر فرا پیش گیرد همانا ندیدن او از سرتابی نیست و آن بسیج دارد که نخست مارا کورنش کند
ورنه مغز کار رسیده سپاره گری آن همایون رایات نزد برهانپور برافراشته ابدان نهال اقبال فرمان پذیرفته
روانه شد بهادرخان گزین پیشکش برگذرانده و پور خود را کبیرخان با برخی مردم پرستاری همراه ساخت
از بارگاه خلافت نخست خواجه مودود بنصیحتگری رفت او چهار فیل نادر خور فرستاده در ندیدن نادرست
گفتار برگذارد پس میر صدر جهان باندرزگوئی نامزد شد پس پیشرو خان آن دژنشین از خرد غنودگی در اول
سگالش افتاد چون نیاگان او را الفرمان پذیری و خدمتگزاری روزگار بسر آمد شهریار پایه شناس از در
برانداخته ملک را پدر باز گذاشت از بخت تیرگی بلشکر دکن نرفت و شاهزادگان را ندید جهان خدیو براغراض
را گزین محمل برمی انگیخت در نیولا که همایون رایات نزدیک رسید و بند سرائی در گرفت تا گزیر مالش آن گرم
و باز سپدن ملک تا نرش رفت از راه دیبالپور و دهار روبر برهانپور آورد و دیوازدهم اسفندارمذ از ساحل نربدا
گذشته شیخ فرید بخشی بیگی و هاشم بیگ قاضی حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان بهادرخان تولک میرزا
برخوردار الله بیگ بندر بخشی رحیم بردی میر جلال قزل ابدال علاء الدین حسین بکر باجیت لکھمین سین بھنا خان
و برخی سادات بارهه بسیارے رادمردرا بگرد گرفتن آسیر دستوری داد نهم بیست و یکم فتح الله شربت دار
درگذشت درستخود پسندیده خدمت بود از نیک پرستاری بپایه امانت برآمد و از خودکامی بباد دیمائی
افتاد او را بکن فرستادند لیک دوری رنج دوای او برساز داز سعادت سرشتی ازان و اشتیاد و بخت تجوز
شد چندانکه پزشکان نومید گشتند شهریار مهربان دل او را نزد خود برخواند و بچاره گری لختی بهی یافت لیکن
رفت و ناگهانی درگذشت بیست و سوم کنار نربده همایون نزول شد بامدادان آب بازی نشاط اندوخته
بیست و ششم ازان رود بار گذشته در زیر بیجاگده بارگاه اقبال برزدند و نوروزی جشن درین فرخنده مرز عشرت آورد

آغاز سال چهل و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور چهارم

شب دوشنبه چهارم رمضان هزار و هشت ساعت و چهل دقیقه خورشید گیهان فروز بحمل پرتو انداخت
و نهم سال از چهارم دور فرخی نوید آورد جهان از دم بهار و نسیم صبحگاهی برنائی انبساط در سر گرفت و ایزدی
سپاس را روز بازار دیگر شد که سپهر نیرنگ ساز را هر زمان تازه گردشی دهد و زمینیان را نو طرازی برساز

نے نی گونہ نگہی نقش آرائی یکبارنہ بیند و نمود ار ہر بار نو پندار د نی نی رنگ چند کے را نمایشی بیش نیست نگرنگاری
تقدیر یکے را ہزار نماید بگوناگون روش چہرہ برکشاید

آن دل کز نور شوق اکسیری تافت | از حق طلبی جمع انوری تافت | چون نیک نگاہ کرد یکی خشت نیافت | از ہر چیزی نبوع دیگری تافت

شہریار والا دانش بختی دل بآرایش نہاد و بابزرگ یکرنگی بہار از خزان باز شناخته بمہربانی نو رسیدگان پرسش چون پورش فزایش بود لعبوری پیرایہ کمتر پرداختند نخستین فروردین کوچ شد لیکن چون بسیاری در بازداشت گیتی خداوند بر سیاوش سید نزد کرگانو بیجاگرہ درنگ رفت دہم فروردین راقم نگارین نامہ در آن سرزمین بسجود قدسی آستان ناصیۂ بختمندی را برافروخت و از شاہنشاہی دیدار کام دل برگرفت چون شاہزادہ از برہانپور برگذشت فرمان والا رسید کہ سپاہ را بمیرزا شاہرخ سپردہ رو بدرگاہ نہد دل بپرواز آمد و شگرف شادی در گرفت نزد میرزا رفتہ برساخت و فرمان برخواند چون از روارد مردم برہانپور بختی پراگندگی راہ یافتہ بود میرزا با سران لشکر سر باز زدہ عرض داشتند کہ آرایش این آشوبگاہ یارا ے ابر نتابد بادلی پرتاب بہ نگاہ بازگردید و بانتظار چون چندے برگذشت دور کار برآرامید و شاہزادہ نزدیک تر شد میرزا شاہرخ و میر مرتضی و خواجہ ابوالحسن و دیگر کارآگہان تیاقداری اردو برخود گرفتند خزانہ و توپخانہ و دیگر کالای ولقہ بایش والا فیلخانہ ہمراہ گرفت دوازدہم اسفندارمذ روانہ شد ہفدہم نزد راہور شاہزادہ را دریافت و سہ روز نگاہ داشتند درین میان دیگر یرلیغ والا رسید کہ چون برہانپور رسد اگر بہادر باند رز سرائی او ہمی گزیند نوید بخشایش بلشین نوشتہا دادہ با خود آورد ورنہ لشکر و فیلخانہ را در آن نزدیکے گذاشتہ تیز تر پیوند تا در پیش آمدن بگجرات سورفتن چالشے رود چون بدان آباد شہر رسید بہادر آمدہ دید و بہر ہی پنت نیوشیدہ بر نہاد چون سجانہ بازگردید بکج گرائی در شد و نا سزا پاسخ برگذارد و لقدسے فرمان لشکر و فیلخانہ را گذاشتہ گام فراخ برزد و لفرخ ساعتی بروالا درگاہ ناصیہ برسود و بخسروی نوازش سر برافراخت و این بیت بر زبان گوہر بار گذشت

فرخندہ شبے باید و خوش مہتابی + تا باتو حکایت کنم از ہر بابی +

چون ہمایون رایات نزدیک رسیدہ بود و فیروزی سپاہ بکشایش احمدنگر شتافتہ بدید در پیش رفتن شد بیست و یکم بہ برہانپور لقدسی قدوم فرخی برگرفت از آگرہ تا این شہر دویست و بیست و شش کروہ در صد و نود و پنج روز نشست و نہ کوچ درنوردیدند بیست و دوم خان اعظم آصف خان شیخ فرید راقم نگارنامہ را بگرد گرفتن اسیر و مورچال برنشاندن فرستادند و در کمتر زمانی فرسودہ طراز کردار گرفت و بسیاری فیروزی سپاہ را درین خدمت گذاشتند آن لشکر کہ بسرکردگی شیخ فرید بخشی بیگے بکشایش آسیر روانہ شدہ بود از مردم کمی و غلیم فزونی دور بینی بکار برد و در سہ کروہی اختیار باز کشیدہ و برخی ناتوان بین زنگ دگر وانمودہ شہریار را لختی گران ساختند چون نگارندۂ گوہرین نامہ دولت

ج سوم ۵۳۱

باریافت حقیقت برگزاره و قدسے خاطر گرانی برآمد درین روز پاسبانی خاندیس براقم شگرفنامه بازگردید
بیست و دو جام مردم برفشاند یکسو گرامی برادر شیخ ابو البرکات با برخی کار آگهان فرستاد دیگر روز شیخ عبد الرحمن
پور خود را بهمت آلهی بندگان در اندک فرصتے گردنکشان مالش بسزا یافتند و بسیاری الفرمان پذیری گزیدند
اندوخته و سپاه خاندیس بندگے برگزید و کشاد رزدل اساشده باشت و کار پرداخت هفتم اردی بهشت
مظفر حسین میرزا را بگنگ فرستادند چون دران نزدیکی فولاد خان حبشی و رب رلے و ملک شیر و چندے
سران خاندیس بندگی و استان برسگذاردند راسے درگا راسے منوهر خواجگی فتح الله میرزا ابراهیم گرگیرے
میر عبد الحی و بسیارے را بسر کردگی میرزا بدالتسود دستوری شد اگر اندرز سرائی درگیرد روانه والا گاه سازند
و خود بکشایش آن دژ پای همت بفشردند ورنه بسزا مالش دهند از شگرفی اقبال روبراهی فرو شد و
باد افراه کج گرائی یافت او در بوم نشینان خاندیس بکند آوری و مردم فزونی ناموربیشتر ازان که فرمانبرد
سپاه بدان نزدیکے رسید فولاد خان به بسیج قدسے آستان جدا شد راقم شگرفنامه چون در چنین بود
او را الفرمان پذیرے رهنمون شد و استوار پیمان بربست درین هنگام اندرز نامه فرستاده او را برخواند
و منشور والا در دلدهی او نگارش یافت و بدین دست آویز از هنگامه ناسپاسان برون شد
مسعود بیگ صد فیل شاهنشاهی بگجرات می برد او نیز پیوست روپیه راسے بدگوهر کم دانسته بیارش
فولاد خان شتاب آورد چون گفتار او در باز گشت درنگرفت آویزش درمیان آمد از اقبال یادر
زخمی روبگریز نهاد فیل و دیگر کالاسے او بیغمائی رفت و در کمتر زمانے راه نیستی سپرد و نیک پرستاری فولاد خان
بروی روز افتاد در نیولا بنگاله بختے بر شوریده راجه مانسنگه از ناشناسائی با آنکه در صوبه اجمیر باشد
پاسبانی آن ملک برخود گرفت و فتنه اندوز ابرار دولتخواهے پنداشته دران دو ردست بخود کام
گذاشت عثمان و سجاول و دیگر افغانان آشفته راسے که پرستاری نمودی سر بسورش برداشتند
مهاسنگه و پرتاب سنگه چاره آن آسان برشمرده با آهنگ آویزش برآمدند نهم ذو الحجه در بهدرک
هنگامه نبرد گرمے پذیرفت و چشم زخمے بفیروزی سپاه رسید اگرچه بنگاله از دست نرفت لیکن بسیارے
جا برگرفتند درینولا مظفر حسین میرزا راه کج گرائی سپرد گیتی خداوند از پیشین لغزشها شماری برنگرفته
بچندین نوازش سربلندی بخشید او از بدسرشتی بباده پیمائی افتاد و گوهر خرد را تابش نماند روزے
با خواجگی فتح الله در آویخت و درشت گفتگو تیرگی افزود دران سال چهار کروهی للنگ امرا بدان آن
قلعه رفته بودند او قالبو دانسته با چندی راه آوارگی درنوردید و از سپه دورنگی کس از پے رفت و لیت پور
راسے سنگه بهائیه پژوهش جدا شد و از بدگوهری به بنگاه خود شتافت بشور افزائی نشست خواجه ویسی

ج سوم ۵۳۲

پس از سه روز بجستجوے برآمد چون آن بدگوهر گجرات رویه گام فراخ برزد واز اقبال نیرنگی همرهان
پایه پایه جدائی گزید نفس خواهش واژگون برآمد وکاربنا کام او فتاد وناگزیر میان سورت وبگلانه بوارستگی
پوشش درشد درین سراسیمگی خواجه رسید وبنجم خرداد دستگیر ساخت درین روز راجه پرتاب زمیندار بگلانه
بسجود قدسی آستان سربلندی یافت وبخسروانی نوازش کام دل برگرفت وبپایه سه هزاری برآوردند وعلم
ونقاره سربلندی بخشیده دستوری بنگاه دادند درینولا بهادرخان از یورش گزاری وزنهار پژوهی درآمد چون بختی
از بیدارغنودگی برآمد بدست آویز برشخے دورویان درگاه مادرکلان ویور خُرد خود را باشصت فیل روانه ساخت
وبرگزاردازین لغزش سترگ بیمانگی سراپاسے خاطر گرفته واز سعادت آستان بوس باز میدارد آرزو وانست
که چندے براے خدمتگری غائبانه واگذارند تا هراس برخیزد وبدست آویز نیکو پرستاری بوالا درگاه ناصیه
برساید دخت خود را بمشکوے سلطان خسرو مے سپارم وفراوان کالا وخواسته پیشکش میفرستم همگی اندیشه آنکه
چون آزروق گران ارزی دارد بدین لابه گری گیتی خداوند بخشوده کوچ خواهد فرمود پاسخ رفت جز دیدن از وپذیرش
نیابد بدست آویز دست پیمان از هرزدگی برآید وسخن گزاری شاید درینولا ابراهیم بیادا فراه رسید چون
سربراهی خاندیس براقم شگرفنامه بازگردید بگشایش قلعه پابیل دول وجامو وسندرداس وبسیارے رافرستاده بود
وآن بدگوهر درآویخت وبایزدیاوری شکست یافته دستگیر شد بسیاری کشته واوران فیروزمند زخمی شدند و
سندرداس برادر مرد نقد زندگی سپرد دیهم آن شورافزا بپاداش رسید دوازدهم فولادخان سعادت باراندوخت
وبخسروانی نوازش سربلندی گرفت بپایه هزاری برآوردند وانتاوه جاگیر تن شد از سوانح سپری شدن روزگار
نیجه جلیو اگرچه نام خان اعظم میرزا کوکه است لیکن باگیتی خداوند مادری پیوندی داشت شانزدهم لخت بخوری
درگذشت وجهان سالار را غم درگرفت در سوگواری موے سر وبروت سترده هرچند کوشش رفت که جز فرزندان
آن همین بانو دیگر ستردن بستگان اخلاص سرشت پیروی کردند شهریار پایه شناس تابوت او را لختی بدوش خود
برنهاد باکهن سالگی پناخرد بود وبس خیرسگال ومهربان دل هفدهم مظفرحسین میرزا را بدرگاه والا آوردند
وبرکم بینی او بخشوده بزندانی دبستان برنشاندند چون آگهی رسید که از پے غنوده بخت امیرے گام جستجوے
برزده نکوهش فرموده راے درگاه وراے منوهر را بدان نامزد کردند خواجه ویس آن تگرار دستگیر ساخته
نزد سلطان پور آورده بود ایشان نیز پیوستند نزد جو بیره خواجه ناظر وعنبر حبشی ودیگر ناسپاسان خاندیس
بآویزش برخاستند وبایزدیاوری آبروے شان ریخته آمد بیست وچهارم راقم شگرفنامه را بمنصب
چهارهزاری سربلندی بخشیدند وبسیارے بتیره روز ناتوان بینی برنشست درین روز سردارخان بسجود
قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروخت وبمنصب هزاری بلندپایگی یافت ونبیره راجه علیخان

۵۲۳
ج سوم

محمد صادق علی

وهمشیره زاده نگارنده سپاس نامه است گیتی خداوند از دار الخلافه اگره بر خاسته بود تا نوازش فرمایند
سپاه بوم نشین خاندیس بدو گرویدیسی و دوم فیروزی سپاه فراز کوه ساپن بچیره دستی برگرفت بس
بلند و دشوار گذار است و ژرف نشیبان اسیر برو برآمیند گزندے رسانند قرابیگ میرزا یوسف میرزا تورک
رحمت خان شیخ علاء الدین خواجه ابو ناصر میر قاسم بدخشی عبد الرحیم شهاب قندهاری نظام الدین حیدر
و برخی با ویزش پای همت افشردند و پایه پایه غنیم را برداشتند چند آنکه بقلعه در شد و شگرفی فیروزی
چهره دولت برآراست در نگاهداشت آن قرابیگ با برخی پا استوار کرد و لختی کار بر اهالی آن ژرف نشین تنگ شد
غره تیر شاهم خان جلایر سعادت بار یافت بدین یورش برخوانده بودند سامان آن نموده از پی رسید و بخسروی
نواخت سربلندی آمد و سوم ناسک گشایش یافت چون سعادت خان فرمان پذیری فرا پیش گرفت راجو
فرومایه پرستار او بدستان سرای نوکران او را اندوخت و فیل و دیگر کالا برگرفته بران ملک دست چیرگی
برگشاد و ازین آگهی شاهزاده پنجهزار کس را بسرکردی دولتخان بمالش او فرستاد و راجه سورج سنگه با دیگر
و رستم عرب شمشیر شهباز خان برهان الملک و بسیاری را همراه نوشتند ناکارآگهان پیوسته گزین آویزش
نمودند و از ایزدیاوری فیروزی چهره بختمندی برافروخت درین سال خواجه شمس الدین خافی را روزگار بسر آمد
او را بسرانجام خالصه پنجاب در لاهور گذاشته بود تا جزو را از کل باز داند گشاده پیشانی خدمتگذاری نمود
دران شهر درگذشت در وارسیدگی و درستکاری و مردانگی از یکتایان روزگار بود کارشناسی او فروغ کردار داشت
ناملائم او را برنشوراندے شهریار رفتن این فروهیده مرد بغم در شد و از دادار بیهمال آمرزش خواست
و پس ماندگان او را درخور نوازش فرمود و آن خدمت بهمین برادر او مومن که بشایستگی و روشناسی بازگردید
بیست و هفتم زینهاریان را بزندان برنشاندند چون فیروزی سپاه احمدنگر را گرد گرفت سعادت خان فرهادخان
شجاعت خان عبد الستار و بسیارے و زنگی و دکنی پیمان گرفته دید و گرد شورش فرونشست دشمنان دوست نمارا
مغز کالیوه شد بکارشکنی ایشان برنشسته و ناپبین الخته کار آن شاهزاده را برشوراندند و برهنمونی ایشان
بسیاری را برگرفت و فرهادخان و چندی که همرهی میرزا خان در راه ناایمنی خدمتگذار بودند راه گریز سپردند
و آوازه پیمان شکنی شورش تازه گردانید و هر که آرزوے دیدن داشت عنان بازگرفت از سوانح ناهنجاری
بزرگ شاهزاده چون آن نونهال دولت را بمالش رانا فرستادند از آسانی و باده پیمائی و بدهمنشینی بسیاری
در اجمیر بسر برد سپس به اودے پور شتافت و رانا از دیگر سو برآمده شورش افزود و مالپوره و دیگر آبادجاها
یغمائی گردانید مانسنگه و گروهی را بدانسو فرستاد و باز بکهسار در شد درین بازگشت با برخی سپاه شبخون
آورد و رضاقلی لاله بیگ مبارز بیگ الف خان پاے همت افشردند و ناکام بازگردید و پیش از آنکه

شاهزاده این خدمت را بشایستگی انجام داد و به رهنمونی شایستگان بسیج خودسری نموده خواست که خود را به پنجاب رساند. و نحسی کام طبیعت برگرد ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد و راجه مان سنگه دران سو رهنمائی کرد و شمره امرداد چهار گروهی دارالخلافه آگره آب جون برگذشت مریم مکانی را ازین نافرمانی و بکورنش نیامدن شگفتی در گرفت و از بهر اندرزی نحستی از پی رفتند بو که بهین شنید بار راه سعادت برگیرد ازین آگهی از شکارگاه بکشتی برنشست و به تیز روی دریا نوردید آن مهین بانو آزرده دل بازگردید و به اله آباد رفته جاگیرهای مردم برگرفت خزانه بهار از سی لک روپیه افزون بود برستاند و نام بادشاهی بر خود نهاد گیتی خداوند از فزون مهربانی و دید و سخن سازان همگی را بار در نفرمود و بزرگان دولت نیز بدانسان همزبانی کردند و چون فرمان فرستاد از بیراهی تیره هش رفت از پخته کاری بندگی بستان برسد امید و خود را بیگناه و انشمرده بسیج آستان بوس برگذارد دچهارم میرزا رستم را بدکن فرستادند چون کشایش احمدنگر بدیرنگ افتاد و از گران ارزی فیروزی سپاه نحستی به تنگ روزی نشست بدگوهران جابجا سر برداشتند شاهزاده کمک نمود بنابرآن بازبهادرخان قلی رحیم داد پاینده بیگ و بسیارے را بسرکردگی میرزا دستوری شد و بسا آگهی سخن آویزه گوش هوش گردانید و یک لک مهر با قماش سپرد نتا بدان نونهال دولت رساند بیست و دوم خواجگی فتح الله زاید میر عبدالحی و دیگر همرهان سعادت بار یافتند چون بیازش لالنگ رفتند دژنشینان از کم آزرمی زینهاری شده کلید سپردند ملک شیر و برخی سیاه خاندیس را که دست آویز فرمان پذیری مے جستند پیمان داده بدرگاه والا آوردند هر یک درخور نوازش یافت و رنیولا ناسک از دست اولیای دولت برآمد فیروزی سپاه را در کشایش احمدنگر کوشش میرفت نحستی لشکر بیجاپور بپاس سرحد خویش آمده ستبرگ نگرانی داشت غرض پرستان فتنه دوست بسگالش گرم بازاری آمدن ایشان را بدیگر روش وانمودند نزدیک بود که از قلعه کناره شوند اقبال یاوری نگذاشت لیکن سپاه ناسک بے هنجار طلبیدند ناگزیر آن ملک برگرفته را وا نهشته شکوهیده آئین بازگردید چهاردهم به احمدنگر پیوست پنجم شهریور شاهم خان جلایر شکم روه درگذشت گیتی خداوند آن کهن سال دیرین پرستار را آمرزش درخواست

کشایش قلعهٔ احمدنگر باقبال شاهنشاهی

فرمان روائے را که ملک فزونی و نیایش و نیازمندی افزاید هر آئینه بے خواهش دولت پرستاری برخیزد و خواسته با هزاران سنگ راه بپای بارگ شتابد بتازگی چهره افروز گزارده این ستبرگ فیروزی بسیج فرستادگان آن بود پس از تابش دل بدین کار بهنجار گیتی خداوند بهیم کوشش فرمود و پیمان رایات سایه شکوه به برهانپور در انداخت ناگزیر رو بدان آوردند چاندبی بی پیمان که بهرام

شگرفنامه بسته بود وبگذارد ابهنگ با فراوان زنگی و دکنی برسر گروه آمد و آهنگ کارزار در سر گرفت شب
بیست و ششم فروردین سدرا فزون اقبال شگرفی درآمد و گرد دولی در سپاه دکن شورش افزود بر زبان
این و آن افتاد که برخے سران با فیروزے سپاه در ساخته اند آن سرگروه کج گرا را پاے همت از جا رفت
و بے آویزش پراگندند. بامدادان بیچ برگذشته نزد احمد نگر خیمه گاه شد و دوم اردی بهشت مورچالها
جدا گردانیدند نخست خاصگی پرستاران شاهزاده برگرفتند سپس شاهرخ میرزا خانخانان میرزا یوسف خان
میر مرتضی جگناته شیر خواجه میرزا علی بیگ خواجه بیگ میرزا اعتبار خان گجک خواجه محمد جان و دیگر رادمردان
چاند بی بی تبازه کاری پیمان بر شکست از بی آگهی حبشه خان خواجه سرا بابرخے درونی بدگوهران گزین بانوان
بشکرد و بیاوری اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و حاجی محمد توپ اندازی فراپیش گرفت و از رنگ دوستی
برخے سران سپاه کار آسان بدشواری کشید چند بار از قلعه بیرون شده در آویختند و ناکام بازگردیدند
بسخت کوشی شاهزاده نیکو پرستاران کار شده بکار گزیری دل برنهادند چندانکه خندق برآسوده دیوار بیستند
پهنای آن از سی گز تا چهل و ژرفا هفت دیوار از سنگ کبود آسا به بلندی بیست و هفت اگرچه بسیارے
تلاش نکوکاری داشت لیکن در مورچال خاصه و میرزا یوسف خان کوشش بیشتر میرفت چند جا سوراخ برزدند
و درونیان بے برده برانباشتند شگرف آنکه از درون نقبی برکنده آتش دادند در خاکریز بنبیسر دو گز ندے
نرسید و از آسیب آن شکست پیوندی در برج قلعه راه یافته از بی آگهی بجالی ساختن آن کوشش رفت
چون این شگافگاه در دامنه بود نیار ستند یافت و صد و هشتاد من دارو برآموده ششم شهریور جا شگاف
برافروختند بسیاری از آن برج که به پلیپای منسوب است سی گز دیوار بر هوا شد و از اقبال شگرفی سنگهای مخالف را
خورد بشکست و پارچه سنگی بسوی فیروزی سپاه نیامد تیز دستان بدان راه در شدند و بسیاری خود را از مورچال
میرزا یوسف خان بدرون انداختند هزار و پانصد از درونیان بدم تیغ درگذشت و برخے راهنمائی آشنایان
رهائی شد بهادر پور ابراهیم نبیره برهان که او را نظام الملک بر ساخته بودند بدست درآمد گرانمایه جواهر و مرصع آلات
و شگرف کتابخانه و بسیاری کالا و خواسته و بیست و پنج فیل غنیمت اندوختند و توپ و باروت از شماره افزون
از آمیال نیرنگی هنگام گردگرفتن که موسم بارش بود ریزش نشد و خاکریز آسان بانجام رسید دیگر روز فیروزی
باران درگرفت و سخت بارید از چهار ماه و چهار روز کشایش یافت و کوس شادی بلند آوازه گشت در دو روز آگهی
به برهان پور رسید و هنگامه نیایش گرمی پذیرفت فیروزے نامها بهر سو رفت و شادی را روز بازار پدید آمد هشتم
شورش کشمیر فرونشست چون همایون رایات بجنوبی دیار جهانش فرمود برخے شوریدگان آن مرز اتیاگ جاب
پور حسین خان را بسرے برگرفته آن نزهتگاه را غبار آمود گردانیدند علی قلی خان ابو محمد قلی و کلب علی شاه بیگ نگهداری

و دیگر بندگان سعادت سرشت نزدیک بهاک آویزش نمود و فیروزمندی چهره برافروخت و همچنین در کهراج
گروهی فتنه گری برخاستند جمیل بیگ و چندی را دمرود در قبیله گانو ابسزا بر بالیدند و آن عرصه دلگشا آرامش
پذیرفت دوازدهم ابان الله یوسف خان کوکه در برهان پور گذشت آن شایسته برنا از دیدن زمانیان
به باده پیمائی افتاد و هستی دران کار درباخت از سوانح فروشدن جلاله ماریکی لوحانی الوس بجرید و فروخت
در غزنین آمد شد نماید بیشتر از پانزده هزار و کمین گرفته بر اینان تاخت آورد و با افشرده هفت روز در آویخت
از تشنگی شکست یافته بازگردیدند دزان سرگروه تاریکیان یاوری برجستند هم با آئین بازرگان بغزنین درآمد
لختی نوکران شریف خان و رعیت آویزش نموده کناره گرفتند آن بدگوهر اغربت کاری برنشست و بهانه
فراوان خرید کالا بستانند و هم خواست که برگرفته را به بنگاه رساند شادمان هزاره با دیگر مردم درآویخت
و باندک آویزه چیره دست آمد تاریکیان نافرجام را و پراگندگی سپرده ند و آن غنوده بخت زخمی بکوه رباط برشد
مراد بیگ و چندی رسیده کار او بانجام رسانیدند تا نه ده بزرگ شورش آسانی فروشد از دیرباز فراوان سپاه
بمالش او نامزد میشد و چند سال ست که زین خان کوکه با بسیاری را دمرد بمالش او فراپیش دارد از اقبال یاوری
برخی ناروشناس کار او بر ساختند درین سال در برهانپور سجان سنگه را روزگار بسر آمد او بوم نشین خاوری
میرزاست دیگبند اوری نامور و دیرین پرستار او اسود کالیوه مغز گرداینده بهنگامی که او برهنه بود دو دست افراز
آویزه با خود نداشت ناگهانی شمشیر چند بدو رسانید و در کمتر زمانی از جانشکر زخمها رخت هستی بربست غره بهمن
سادات خان بوالا درگاه آمد چندی از ذرنشینان آسیر پیام گزاری میر سید لقدسی فرمان رقم شگرف نامه
اندرزی چند به بهادر خان برنگاشت او آن سید را که برزنه و میر شمشیر او بود باده فیل روانه ساخت دولت باریافت
همان پیشین گزارش عرضه داشت و از نادرستی پذیرفته نیامد و فرمان شد آمده بازگردد که ذریان از غنودگی پند نپذیرد
زود روزگار از خواب درآورد و لابه گری سودی برندهد او برگذارد لفراوان کوشش خود را از ان تنگنا بیرون
آورده ام و پرستاری والا درگاه دیرین آرزو چون گفتار او فروغ راستی داشت پذیرفته آمد و بپایه هزاری برآوردند
و پانچ رانج پیر محمد حسن از همراهان او بود سوم ابان اکهراج از احمدنگر رسید قدسی منشور از بارگاه خلافت برده بود
شاهزاده برخی پرده نشینان نظام الملکی را با او روانه ساخت و هر یک را در خور نوازش رفت پنجم جشن شمسی آن گیهان خدیو
شد و بدوازده چیز برسختند آگهی بزم پیرایش یافت و که و مه را آرزو برآمد بیست و هشتم فروردین سپاه نخجیر و رآمدن آن آباد
بنگاه نیاگان نظام الملک ست و را و سبز نام دارد چون احمدنگر گشوده شد میرزا خان را به انسو فرستاد نه پیشگان الملک
و عماد خان و حبیب خان و علی شیر خان و جمعی را همراه ساختند باید زدی تا پیدا شود آویزه گرفتند و چندی تا نه گشته بود
که هندیان باری و برخی دیگر هم وابسته به بیکار آمد و سزا ماش یافت ذرنشینان داستان فرمان پذیری و کلیسیاری

درمیان آورند هشتم آذر تربیت بیچه خرامش رفت چون خان اعظم میرزا کوکه نعش اورا بدهلی میفرستاد شهریار پایه دان بدانجا رسیده آموزش درخواست وازانجا به لعل باغ لختی برآسود چون پاس آن گلشن سرا نگارنده شگرفنامه بود لختی بنیایشگری رفت وسعادت یا دربازشد

گشایش مالی گڈھ به نیروی اقبال روزافزون

گزین اسیر در بست دراستواری وبلندی بیهال ودر کمرگاه گڈه آن باختر ولختی شمال سود ونامور قلعه مالی هرکه خواهد بدان شگرف حصار درشود نخست بدین دوگذاره رود ودر باب درشمال وایسان مالی وآنرا خواجه مالی گویند لیکن از دیوار او لختی مانده وازخاور تا نیرت نیز کوهچا درگرفت جنوب سو بلند کوهیست کوڈهیه نام ودر نیرت بزرگ کوهیست سپاس خوانند بدگوهران سرتاب همه جا را انتوپ وآدم استوار ساخته بودند وپیش بیشتر گشایش یافته بود اندیشه کوتاه بینان کشادآن برنتافتی از گرانارزی ونبگاه دوری که دمه را دل نزاری فروگرفته بود وزرفشانی درنشینان برخی نزدیکان را ازجا بردیکی از دوربینان باقرا بیگ پیوسته نهان رهی باز نمود که ازان بر دیوار بالا توان برآمد ازانجا که کار شگرفی نبود بگوش درنیاوردند چون بعرض همایون رسید گذارنده را بسود ازدگی برآورد وفروشدن فراوان مردم برگزارده افسر خدیو را از دستوری باز داشتند درهرچند راقم شگرفنامه را بدبانی سورچالها میفرستادند هرچندی کوشش میرفت دل بکارے ننهاده وازمدارای بے هنجار نکوهش وسرزنش نمیشد هفدهم آذر باز بدان خدمت روانه گردانیدند چون لختی از مغز کار آگهی داشت دستوری گرفت هر روشی که این خیرسگال برگزیند دیگران بدان گروند چون درانجا رسید ازقرابیگ پژوهش آن راه نمود وفرا گرفته را نیروے دیگر شد بخداوندان سورچال قرارداد که درین هفته بحقیقے کارساز روآورده بدر گشائی خواهد دوید چون آوای نقاره وکرنا بگوش رسد هر یک بزینه برانند وکوس را بلند آوازه گردانند اگرچه کام وناکام پذیرفتند لیکن بسیارے بدیوافسانگی برگرفته شب هیزدهم که بس تاریک بود وابر در ریزش خاصگی مردم را جوق جوق ساخته فرازکوه ساپن برآمد نیم شبان قرابیگ را با گروهی روانه ساخت وهمچنین پایه پایه مردم را ازمورچالی دتوکران خود میفرستاد پایان شب چندے ازپیشین جوق بدان نهفته راه درشده دروازچه مالی برشکستند وبسیارے را ومردلقلعه درآمد کوس وکرنا بنوا درآمد وازدیده رسیدن مردم لختے درنشینان فراهم شده بکارزار ایستادند ازین آگهی خود نیز از پے روانه شد ودران کوه نوردی رهبر را لختی خطا رفت درگرمی آویزش وبارش تو به فروغ صبحگاهی لطناب برشد واولیای دولت را که تنگ شده بود نیروے دیگر افزود درکمترسپاسان بجگر اباز گردید وناسیمه سر راه سپردند وحقیقی کارساز سترگ فیروزی بخشید واین نیازمند کم نیرو را به بلندنامی برآورد چون فروغ خورشید جهان را بگرفت دیگر سورچال نشینان ازهر سو بدان یارش برخاستند پیشتر وخان میرقاسم بخشی جگدیو

۵۲۸

ج سوم

تیزدستی نموده بر کروهیه برآمده و آنا ملا با مردم آصف خان نیز شایستگی از پی رسید و مرحوم شیخ فرید بخشی بیگی بهادرخان رحمت خان سیام سنگ پسران سانجی خان و دیگر بهادران بجا یاب دستی بر جونه مالی بر شدند باقبال روز افزون بزرگ فتحی چهره برافروخت و بسیاری به شکنجهٔ ناتوانبینی درشت

صبح بهار سکه برآمد | و تیره شب بلا بسر آمد | آورد ظفر زیرش جهت روی | دولت زدو سو تهنیت گوی

کجا نیرو که ایزدی سپاس برگذارد و بکدام دستمایه بدان دربار و جهان بهتر آیین نیاز مندان گنهکار پیشانی آلوده سر را بسجود نیایش خراشیده دارد و بتقدیم شکرفی بی پرده خویشتن را از داد ابنای باز آورد فالحمد که شهنشه پاکی اختر خدیو تازگی دنشین خرد و بزرگ آمد و گوهر بینش را تازه فروغی برافروخت از انجاکه در اندیشه رد نداشت که مرزبان خاندیس بر گیتی خداوند فراز کند دست افراز دکشائی همراه نبود و پس از رسیدن بهزاران کوشش اگرچه بی چند از برناله و کاویل و احمدآباد آوردند لیکن از ناپروائی چندانی بکار نداشتند و با این حال همواره بزبان گوهر بار گذشتی زود این دژ گشوده و بسیاری دلاسا داستان پند اشته بجواب در شدی بیست و هفتم میر مرتضی از احمدنگر آمد و به دولت کورنش سربلندی یافت و علم و نقاره و آباد جاگیر پاداش نیکو پرستاری اندوخت بیست و نهم خانخانان بسجود قدسی آستان ناصیه بخت بلند سے برافروخت و بهادر را که بنظام الملکی بوالا درگاه آورد کبیر خان پور بهادرخان خواجه ابوالحسن کامل الملک وزیرخان و چندے سران خاندیس که در پیساق دکن بودند دولت بار یافتند آز سوانح آمدن بهادرخان به درگاه والا همان روز که بایزدیاوری مالی گڈه کشایش یافت از غنودگی در آمد و خشنودے نزد نگارنده شگرفنامه فرستاد و گفتار زینهار دو بیدن درمیان آورد و بیند پیرا از پاسخ برخموشید و از فراوان زاری او فرستاده را بوالا درگاه روانه ساخت بیست و سوم آذر رام داس را نزد او فرستادند و چهار روز مقرب خان را که پرستار گزین او بود همراه آورد خلاصه پیغام آنکه اگر دژ دوالکا بدو باز گذارند و فرزندانیان رهائی نیابند بفرق سر می شتابد و بدین سمت یکی از فاروقیان مسندنشین گردد و دیگر برادران و خویشان در بند باشند و در شانخانها بازده و زاد او بسر برند گیتی خداوند نپذیرفت و جان ناموس را از زینهار دادن زنگی دیگر روز باز آمد و عرضه داشت اکنون آرزوے او آنست که خان اعظم میرزا کوکه دست گرفته بدرگاه آورد و پذیرش یافت او تا مالی رفته بهادرخان از امیر فرود آمدیسی ام بر آستان اقبال ناصیه بر سود و از گوناگون غم رستگاری یافت دو پسر خود فضل خان و زندخان و بسیاری را دولت یار شد درشب آنه شیخ فرید بخشی بیگی جاداده و بخشم دیهی فرمان شد مقدم دهم شیخ عبدالله خان و راجه راج سنگه از گوالیار و میر شریف آملی از جاگیر خود و شیر بیگ از بنگاله آمد و بخسروانی نوازش هر یک کام برگرفت چهارم بهمن جشن قمری وزن شاهنشاهی خدیو را بهشت چیز برسنجیدند که و مه را آرزو در کنار آمد و نشاط را بارگاه دیگر افراختند

۵۳۹
ج سوم

بر گشودن آسیر به شهریاری والا اقبال

در افق افزونی و توپ انبوهی و فراوانی تیاق دار و دیگر دست افزار پاسبانی بدنیان دژنشینان
ندیشیدند. شگرف آنکه هر چند سامان قلعه گیری نبود همت در کشایش بستند پس از چندی از گرد برگرفتن
بیماری در آن دژ پدید آمد و هر روز گروهی به نیستی سرا و رشدی و چون ریزهٔ جمعیت را چنین گزند رسیدی
بزرگان دژنشین از گران خواب کج گرائی در بیدار شدی و زمان زمان نو حیلها برانگیختی از گرفتن مالی گذره راه
آمد و شد بستگی پذیرفت و لختی در خواب در آورد آخرین داستان برهنمونی برخی شاهنشاهی پرستار بدین
قرار گرفت بهادر به درگاه والا جبین بر ساید هر آینه گیتی خدیو ملک و دژ بدو باز خواهد گذاشت و رنه چنان برگزارد
که درونیان از گفت من بیرون اند چون اندیشه بکردار آمد و آموخته را ترخه داشت نگارندهٔ شگرفنامه بار دستوری
شد تا بدان آسمانی حصار دست در یازد این دریوزه گر ایزدی درگاه آلهی نیایش را پیشه و ساخته رو آورد
اگرچه در پیش بودن مورچالها خاصه از نزدیکی دهیه کوشش رفت تا آوردن بزرگ توپها دستوری گرفت
لیکن پنهانی کارآگهان فراهم آورد با فسون سرائی دژنشینان برنشست و بدلاویز سخنان دلهای اینان
بسوی خود کشید چنان برگزارد که از بهادر نگاشته چند بنام فلان و بهمان بر گیرند تا در سپردن بیوفائی
غازهٔ بدنامی بر رو نکشند و در پاس مال و جان و ناموس قاهی فرمان آرزو کردند پذیرفته شد بهادر خان چندی
در نوشتن ایستاد و نادرست گفتار در میان آورد و چون تنگ گرفته شد ناگزیر نگاشته بمهر خویش داد والا
منشور را با آن نبشتها بدرون فرستاد و بیم زدگان ستوده آمده را پدید آمد خود بر دروازه نشسته در چهار
روز سی و چهار هزار کس بازه و زاد و مال بشایستگی فرود آمد خویشتن را بعافیت جا رسانیدند پنجم بهمن اختیار خان
الغ خان حبشی مرجان زنگی و برخی که مدار دژبانی بر اینان بود فرود آمدند و بگوناگون طرز دلها بدست آورده شد
هفدهم پور خود شیخ عبدالرحمن را با برخی کارآگهان فراز قلعه فرستاد درونیان برگزیده آئین پذیره شده
کلیدها سپردند و شگرف فیروزی چهرهٔ اقبال برآراست پنجاه و سه تن از اعمام و برادران و فرزندان بهادر
برخی پیر و جوان و گروهی خردسال فرود آمد همه را در خوردیده به درگاه والا روانه ساخت هفت کس پور
مبارک خان که پیشتر مرزبانی خاندیس داشت داؤد خان حار خان [?] قیصر خان بهرام خان شیرخان غزنی خان
دریا خان اولین را دو پسر فتح خان محمد خان دومی را یک پسر بهادر خان سومی را سه پسر لطیف خان دلاور خان
مرتضی خان نخست را دو پسر حبیب خان ابراهیم خان چهارمی را سه پسر اعظم خان موسی خان جلال خان
پنجمین را دو پسر اسمعیل خان احمد خان ششمین را یک پسر احمد خان هفتمین را سه پسر محمد خان محمود خان
مظفر خان هشتمین صاحب خان را که پیشتر درگذشته بود دو پسر طاهر خان و صدق الله سکندر خان

ج سوم

وابراهیم فرزندان طاهر خان مذکور بیگی اولاد مبارک خان بیست و هفت کس نژاد محمد خان که پیش از راجه علیخان
حکومت داشت حسن خان با دو پسر قاسم و ابراهیم خان شش پسر راجه علیخان بهادر خان که بیشتر سعادت
ملازمت اندوخت با پنج پسر کبیر خان محمد خان سکندر خان مظفر خان مبارک خان دوم احمد خان با سه پسر
مظفر خان علیخان محمد خان سوم محمود خان با دو پسر ولی خان ابراهیم خان چهارم طاهر خان پنجم مسعود خان
ششم محمد خان دخت زاده مبارک خان دلاور خان پسر او تاج خان و فرید خان ولی خان نصیر خان سعید
اسمعیل هر سه داماد راجه علیخان محمد خان داماد چاند خان علیخان داماد حسن خان گیتی خداوند همه را گرانمایه
خلعت و نگزین بارگی بنواخت و هر کدام را میهمان یکی از بندگان گردانید همواره بکورنش سعادت اندوزند
اندیشه آنست که عیار گوهر برگرفته بمنصب فراز گردانند و خزانه و جواهر و دیگر خواسته کالا را گزیده روش
باسانی شد بایزد عنایت کار پیش گرفته حسن انجام یافت دور و نزدیک باشگفت ماند اگرچه فراوان بود آن بود
لیکن گزین همه سورچال خان اعظم میرزا کوکه آصف خان شیخ فرید بخشی بیگی خرد و بزرگ خدمتگزاری درخور
بجا آورد و پاداش اندوخت و حواله داران بهادر خان را با شماره دانان برهان قلعه گذاشت و کارآگهان
دولت را بهر جا نامزد گردانید و خاطر فراهم آورده بسجود قدسی آستان سربلند شد خسروانی نوازش برافراخت
این کوه نشین نابخرد از یک لک جاندار بیشتر فراز در پرده بود و از جانور انبوهی هوا دگرگون شد و دستگرد بیماری
آورد و بیست هزار ریخوره درگذشت و از اقبال روزافزون در بارش لختی درنگ رفت و غله از هر سو فراوان
رسید و آسایش مایه فیروزی سپاه آمد و سورچالها بیشتر رفت و از دولت نیرنگی در توپ ریزش شبانروزی
پرده شناسی گردند سید جزلغ بیگ بدخشی و سید ابواسحاق صفوی که به بندوق درگذشتند نظر نیازش تیر اگر
سر روزافزون صد کس جان بسپردی هیچ دور نبود لیکن ایزدی حمایت پاسبانی فرمود و سرمایه حیرت
کارآگهان گشت و شگرف آنکه دران نزدیکی که فتح چهره کشائی دولت گرد دیوار قلعه که آسمانی کردی از شکوه
افتاد و آوای توپ را گوش بدان مهابت بر نگرفتی گیتی خداوند سرآغاز درآمد برپا نیوز نیایشگری خاص
برنشست و اعظم خان اعظم برخواندن گرفت براقم اقبالنامه فرمان شد در هر ختم گوناگون حلوا در پیشگاه حضور
آورد و سرشته تقدیر برنگی نگاهدارد پاس آن شگفت افزود سرآغاز نخستین ختم مظفر حسین میرزا
گرفته آوردند و همچنین در هر بار فیروزی نوید سامعه افروز شد فتح احمدنگر و بهبستی سرا در شدن سرکرده تاریکیان
و گشایش مالی گده و بدست آوردن آسیر هر که در بی غرضی و خداپرستی کشور خدیو نیایک در نگرد بینیان
نیکو ناگری را دور نشمرد و اندکی از بسیاره اند دربیولا ایلچیان را به بیجاپور و گلکنده و بیدر فرستاد چون عادل خان
مرزبان نخست گرانمایه لعل فرستاد نیایشگری نمود و همچنین قطب الملک و ملک برید نیازمندی فرا پیش گرفتند

همگی خواهش اینان آنکه چندے از بارگاه خلافت به دلدهی نامزد گردند چون در شورش فرو شدن شاهزاده آویزه سر و گردگرفتن احمدنگر هرچند نظام الملکیه از اینان یاوری خواستند سررشته دوستخواهی وا نهشته گوش بدان ننهادند و بسیاری اولیای دولت در بازگشت همایون رایات سبب شکوهی داشتند آرزوی پذیرائے برگرفت دوازدهم شریف سرمدی را نزد عادل خان و مسعود بیگ را پیش قطب الملک و مومن نزدیک ملک عنبر فرستاد

و همین اندرز ها بر زبان خامه و دخشور گذارش یافت از سوانح سپری شدن روزگار میرزا جانی بیگ مرزبان تته از خودی دانش لختی آگهی داشت و در باسی شعر نظم و موسیقی توانا دست از آن باز که بدرگاه والا اخلاص پیشانی گفتار و کردار او تابان بود شناسائی و آهستگی از نشست و خاست او پیدا لیکن از کم خردی شیفته باده بود شگرف آنکه از ناهنجاری سر بر زدی و در کار کرد و گفت پاسبان خود نبود و بکنج خانه ساغر کشے از اندازه بیرون بردے واز نابودن اندرز سرا غیان بزرگ نیز بگرفتے رباعی

چه خوری چیزی که خوردن آن بجز ندام | چو سر دهنباید بمثل سر و چو شمع
اگر کنی بخشش گویند که می کرد نه او | ور کنی عربده گویند که او کرد نه می

آن صافی آب زلال زندگی برلالیدن و آن عشرت مایه جان کاشتگی برد و از می فروبی رنجور شد و عشه و سرسام کشید سیزدهم ازین کاروانی سرا رخت بربست و آشنا و بیگانه را دل بسوخت گیتی خداوند از قدردانی الکای او را به پور او میرزا غازی غایبانه بازگذاشت و منشور والا گرانمایه خلعت فرستاد از سوانح خرامش نمودن حکیم مصری العلوی عالم در صوری دانش و معنوی شناسائے طراز یکتائی داشت طبابت را بدان پایه رسیده است که اگر شرنشگے نامها بر افتادی از یاد و بر نوشتی دلاویز گفتار صوفی نیک اندوخته بود و شگفتگی و فرخندگی جبین او بر گزاردی و از مهربانی او خویش و بیگانه نشاط اندوختی از هر گونه تیمار او درنگ سیاری و گشاده پیشانی چاره بر ساختی ۵ هیچ او لی سزد معرف او + زین زمان در جهان چو او لی گو + اگرچه بهشتاد رسیده بود گرمی برنائی جوش برزدی یکباری هوا زدگی شد و مزاج او را قبض بر آشفت و تپ شورش افزود شانزدهم نیم شبان زمان زمان هوش رفتن گرفت چون لختی بخود آمد و راقم شگرفنامه را از حال آگهی فرستاد ببالین او شد و از دیدن آن از خویش رفت ناگهی و یاد کرد الهی زین آشوب گاه چشم پوشید و خرد و بزرگ بدرازغم افتاد ۵

خیز تا از گریه برگیریم | خوش بگرییم و مویه در گیریم
نوحه های جگر خراش کنیم | چون بپایان رسد ز سر گیریم

شهریار پایه شناس را دل از جا بشد و آمرزش را طلبکار آمد شب بیست و سوم راقم شگرفنامه را بناسک دید بنام زد فرمودند از آن باز که زینهاریان در بند افتادند زمان زمان از بیروائی کارسازان دولت فتنه میبالید و هرچند از اقبال نیرنگی احمدنگر گشایش یافت لختی کار را بطرح واگذاشتند و گران ارزی فیروزی سپاه را از نیرو انداخت خود کامان دکن فراهم شدند و سرشورش بر داشتند و علی پور شاه علی عم مرتضی نظام الملک را بسرے درگرفتند و آن کوچه گرد دبنوائی را دستمایه کامروائی خود گردانیدند اگرچه همگی جال بر شهریار پیدائی نگرفت لیکن هو گوهری

۵۴۲

ج سوم

بورشاه علی وفتنه افزائی راجو برزبانها افتاد ازین رو خانخانان را بچاره گری نخستین احمدنگر روبه نافرد گرد ند
و نگارنده چنیره نامه را ناسک بسوو ران ساد دستوری یافت نگزین خلعت وخاصگی تنگاور وعلم ونقاره سرافرازگشتند
رای راسنگه رای درگاه رازے بجوج هاشم بیگ بوالک مقیم خان فولاد خان کامل الملک وبسیاری بندگان
سعادت سرشت را همراه نوشتند بامداد ان گیتی خدیو تماشای آسیر برآمد و در راه خانخانان را با دیگر بندگان
بدان خدمت رخصت فرمود و چهار روز تماشاے دژ و غنائم نموده به برهانپور گردید ند از سوانح سزا یافتن
فتنه اندوزان بنگاله گزارش یافت که گروهی افغانان آشفته رای پسر قتلو را دست آویز شورش گردانیده
سر فتنه برافراشتند چند بار بمردم راجه مانسنگه لشکر کشید ند و شکست یافتند میر عبدالرزاق معموری که بخشی مردے
سپاه بود دستگیر شد چون راجه بهمرهی بزرگ شاهزاده باله آباد شد دستوری بنگاله گرفت چندی در رهتاس
بسامان ایستاد و از انجا بمالش بدگوهران ره آورد نزدیک شیرپور بود عطائی بدان گروه بارزم نیز پیوست
و هر دو لشکر قلعه ساخته روبرو نشستند عزه اسفندارمذ بر دو شد برآراستند و تنی آویزش بسزا رفت از اقبال
نیرنگی نامور فیل غنیم تیر دوزش شد و در شوریده بفوج خویش بازش نمود و پراگند و بسیاری را نقد زندگی بیغمائی گشت
چون روز به پایان شده بود چهار گروه تکامشی نموده عنان بازکشیدند میرزا عبدالرزاق معموری طوق درگردن
و زنجیر در پا بدست او افتاد او را بدین روش بر فیل داشتند و یکی برگماشته بودند که بهنگام شکست از هم گذرانند
ناگاه دران زد و خورد باسیب بندوق درگذشت و میرزا جانی گزند رهائی یافت بایزدی عنایت شورش فرونشست
و خدمت گزاران بنوازش سربلندی یافتند درین روز گیرادم شاهنشاهی بنیش سره بسود پور شمس چک از
بدگوهری گریخت و بکهسار کشمیر رفته سر بشورش برداشت گیتی خداوند را بر زبان رفت زود از فراز کوه سرنگون
او خته و باد افراه ناسپاسی برگیرد درین ساله سران نافرجام از قله کوه بپایان آمد و خرد شکست پنجم
فرمان مقدس براقم شگرف نامه آمد که بر بورشاه علی فراوان مردم گرد آمده اند سزاوار آنست که بازگردیده بدان
روانه شود و باتفاق خانخانان کار را بشایستگی انجام بخشند چون بسیاری را دم مردم همرهی گزید و اسباب کشایش
ملک ناسک و مالش سرتابان آن سو بزین روشی آماده شد خند تنگاران حیله پرداز شهریار را بر بازگردانید
زمین فدوی آوردند ندانم که حال پیدائی نگرفت تا خاطر داشت از اندازه گذشت از شگرفی روزگار شگفت
در شد و بشاهی فرمان از قصبه رانو بدان سو روانه شد هفتم حسن پور میرزا شاهرخ را آوارگی سپرد در احمدنگر
بایدره بیوداز تنگدستی برآشفت و به یکی از کشمیریان ساخته بیراهه رفت از سوانح رسیدن شاهزاده
سلطان دانیال بدرگاه والا از ان باز که احمدنگر کشوده آمد آرزوے آستان بوس بیتاب داشت
بفرمان والا احمدنگر را به میرزا شاهرخ و برخی بندگان سپرده روی نیاز آورد و دوم بسجده نیایش نامیه دولت

برافروخت وبگوناگون نوازش سربلندی گرفت آسیر بفراوان خواسته کالا بخشش یافت وخاندیس را بران
نونهال اقبال داده وان دیس نام نهادند سیزدهم دولتخان لودی بقولنج درگذشت از کنداوری وکارآگهی
فراوان بهره داشت چندی بپیش میرزا کوکه می بود وبسیاری نزد میرزا خان خانخانان شاهزاده سلطان
دانیال ملازم خود گردانید. وبپایهٔ دوهزاری برآورد چون بسجود آستان ره سپردند اورا کمک میرزا شاهرخ
به احمدنگر گذاشتند. ودرانجا روزگار او سپری شد بیست وهشتم خواجگی فتح الله را ناسک سو فرستادند چون سعادتخان
ازهمان تنگی برکناره شد آرزو داشت که بدست آویز فروشده روبدرگاه آورد وبنابران اورا بدان خدمت نامزد
فرمودند ودرین روز خواجه ملک علی بعیسی را دوکام دل برگرفت چندی ازستمگری بعتابگاه افتاد این خدمت
به ابوناصر بازگردید پشیمانی ازحال او فروگرفته نوازش فرمودند بیست ودوم بهادرخان را به گوالیار فرستادند
تا دران زندانی دبستان نخستی آگهی اندوزد وازمهربانی زه وزاد او را همراه ساختند ولی بیگ وسام بیگ وابوناصر
وبرخی سپاه را همراه گردانیدند بیست ونهم میرجمال الدین حسین انجو دستوری بیجاپور یافت چون عادلخان
آرزو نمود که دخت خود را بشبستان شاهزاده سلطان دانیال سپرد میرزا با ساز خواستگاری فرستادند

آغاز سال چهل وششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال دے از دور چهارم

درین هنگام که روزگار بفرمان پذیری افسر خدیو تازه روئی داشت وبارخدیو بسپاس گزاری برکرم ایمان
بمنشاطگی برخاست وزمین بآراستگی برنشست شب شنبه پانزدهم رمضان هزار ونه نورنجش نشیب دفراز

سنه احمل را فروغ دیگر بخشید ودهم سال از چهارم دور فرخی آورد

تماشاخاک جهان را بمشک سعجون ساخت	سحاب آبروان را بمی مطراکرد	درست گوئی با عشق چشت شاهبها	خدائے گوئی عشق ازبهار پیدا کرد

بفرمایش جهان سالار برگزین طرزها آذین بستند ودلفریب نقشها بروی کار آمد ازتحویل تا شرف محفل فیروزی
به یکے ازبزرگان دولت بازگردید ونشاط هنگامها برآراسته شد بهشتم فروردین رائے تنبر داس را بوالا منصب
سه هزاری برنواختند دهم تاتار بیگ با تالیقی سلطان خرم نامزد شد کارآگهی وپاسبانی بجا آورده شایسته سر
برافراخت درین روز فیروزی نوید سپاه بنگاله آمد چنانچه گزارش یافت ایزدی سپاس بازین روشنی چهره برافروخت
وپایهٔ خدمتگذاران برتری گرفت یازدهم شیرخواجه میرزا علی بیگ اکبرشاهی را که در دکن خدمتگری بجا آورده بودند
بپاداش نیکوکاری برگرفتند سیزدهم میرزا یوسف خان دولت باریافت وازفراوان غم رستگار آمد چون
هنگامهٔ پور شاه علی گرمی پذیرفت وراه احمدنگر بستگی نخستی ازشاه خواب درآمد بچاره گری نشستند میرزا رستم
ومیرزا یوسف خان وبسیاری را فرستادند که گنگ گذشته نزد شاه گڈه برنشینند راه امنی پذیرد ودوست
تبه سگالان ازبارش ملک کوتاه گردد بایست وقت آن بود که فیروزی سپاه بدان سو روانه شدی آن شورش مایه را

مندے لیکن فتنهٔ دوستان بگذاشتند میرزا از بسیچ آگهی آزادگی داشت نه نیروی که دا باخته برگذارد و نه یارا
یسے برسازد همواره آرزوی آستان بوسی بیگذارد و دل افسردگی از دکن گزارش می‌نمود شهریار دادگر
و پذیرفته جریده نزد خود برخواند درین روز آگهی راج ناگهانی درگذشت درالوس کچواهه پس شایستگی داشت
ردهم جگناته را بوالا پایهٔ پنجهزاری برآوردند و میرخواجه پور سلطان خواجه را بپایهٔ صدی برنواختند شانزدهم
برخان گیلانی شکست یافت اورا ناکم یاور در تلنگانه گذاشته بودند عنبر جیو با بسیارے دکنی و زنگی بر دوخت
تی درآویخته یکسو شد چون آگهی را غرض پرستی در پوشیدن آن حبشی تبه سگال بفراهم آوردن خودسران
برگمار شد و هنگامهٔ پاسبانی برآراست در جشن شرف شاهزادهٔ سلطان دانیال گزین نزمی برآراست
رانمایه جوهر که در کشایش احمدنگر بدست آمده بود در نظر همایون درآورد و پذیرش یافت اگرچه سنگریزهٔ چند
بهرشیرنگی گران ارزی دارد برافشاند لیکن والا گوهر اخلاص را که بکالبد ارج نگنجد به بازار درآورد درین روز
دریای بزرگ مهر را مظفر حسین میرزا و افراسیاب را از زندان برآورده برنواخت و کوهه را ازین عاطفت
لفتی درگرفت درین روز منوچهر و میرزا علی ایلچیان ایران دستوری یافتند که پیشتر رفته در دارالسلطنه لاهور
ده گرداند دستورے از والا درگاه بارمغانی از پے خواهد رسید چون پیوند دره گرائی آن ملک شوند
سوانح آوارگی علی برید ولی خان از مرادبیشین برید نزد بیجاپور باندیشهٔ بزرگی روزگار گذرانیدی چندے
در ابرخوانده بشهر بیدر پنهان داشتند درین هنگام که مومن از بارگاه خلافت باندرزگزاری رفت علی
بریده شدن از قلعه برآمد و در شهر برآسود بیستم ناسپاسیان زر پرستار او را بیرون برده شور افزودند علی
ناگزیر بازه وزاد از راه ناروان به گلکنده شتاب آورد بنهادان ازپی درآمدند ما در و برخے نزدیکان او را دستگیر
ساختند و از بدگوهرے جان نشکردند ازانجا که بوالا درگاه لابه‌گری او فروغ کردار نگرفت روزگار چنین
برمالید و جهانی را چشم عبرت کشوده آمد و درین روز چالش بهادر بیگم رو زخت هستی بربست ازگزین سپاهیان
در رام پوری بود بیست و دوم خاوری سرتاب فرمان پذیری گزید چون راجه مان سنگه را فیروزی دست داد
از کارشناسی با برخے بر دستان نگاه‌مشتی نمود و تا مهیش پور نزدیک لسنه و جسر عثمان بازگشت افغانان
بکیش استوار جای برنشستند چون همه سر خلاب داشت پاسبانی بدو دست نمیرسد جابجا کارآگهان برنشاند
و در ملک کشائی و بوم آبادی همت برگماشت بیست و دوم شجاع پور معصوم خان کابلی و سعید پسر لاچین و
دیگر مردم بزنهار آمده دیدند و فیلان و گزین کالا گذرانیدند از آن پس که معصوم خان را سپهر گردش بسر آمد
علهاقی زرخرید مظفر خان به نیروی شمشیر نام برآورد و بازبهادر لقب نهاده همه تورانی ناسپاس را با خود یاور
گردانید در پنولا از اختر روشنی ایشان را با پسر خود پیشتر فرستاد و خود پیمان استوار ساخته آمد راجه بهریک در خور

نیکو نهانمود و شورش آن دیار کمی پذیرفت بیست و سوم دوازده گزیده تیکچی باشرافت خاصگی اسپان نامزد
بهرکی پاسبانی هزار بارگی یارکرده بیست و ششم در جودهپور نبیرهٔ راجه رامچند را بپایهٔ راجگی برآورده
و در بانی باندهو بدو داده برنواختند و بهار بختی چند را با تالیقی آن خردسال برگماشتند درین لا نگارندهٔ گوهرین
نامه بچاره پورشاه علی روانه شد گزارش یافت این کار را بزرگتر وانموده از ناسک بازداشتند بپایان
اسفندارمذ پیشین سال نزد برن گانون بخانخانان پیوست ناگاه آگهی رسید و بکوار ریوی مالش عادل خان
بیجاپورے نزد احمدنگر آمد اگرچه داستان فرمان پذیری برخواند لیکن از دست بازی او ایمنی نیست بزرگ
بومے ست از الکای احمدنگر چهار هزار سوار و دوازده هزار پیاده بدو گراید دران سال نزد جالناپور دلاسا و ناگزیر
دانسته خود به بالنسو جدائی گزید و مرا بچاره گری پورشاه علی بدرود کرد بیست و هفتم بر ساحل گنگ رسیده شد
میرزا رستم میر مرتضے بهادر الملک میرزا لشکری با بسیاری نوکران میرزا یوسف خان شجاعت خان و
دیگر بندگان که بیشتر بهمین کارنامزد بودند پیوستند بیست و نهم قلعه کالنه کشایش یافت از گزین قلاع الکای
احمدنگر است سعادت خان داشت و از دیرباز آرزوی بندگی در سر چون خواجگی فتح الله بدان نزدیک شد
او شایستگی آمده دید و آن آسمانی حصار بسپرد سوم اردی بهشت درلک مهر شاهزاده سلطان دانیال
بخشش یافت و نیروی ملک کشائی برافزود چهارم علی مردان بهادر دستگیر شد سرداری سپاه تلنگانه
داشت نزد پاتهری سادری شیرخواجه آمده بود چون شکست بهادر خان گیلانی برشنود به بالنسو بازگردید
و از خیره سری سبک گزین آمادگی رو به پیکار نهاد بیشتر سے بے آویزه راه گریز سپرد او پای همت افشرده
داد مردانگی داد و نزار زار جنگ سا گرفتار آمد درین روز آگهی رسید که دشمن داس را روزگار بسر آمد او پور راےسال
بے دستوری از والا درگاه به بنگاه رفت و بدل آزاری زیردستان برنشست بخواهش زنده برفرمان شد
نوکران شاه قلیخان او را بدرگاه آوردند آن شوریده سر با ویزه برخاست و جان سپرد از فرزندی پیوند
آن گزیده پرستار را غم درگرفت شهریار مهربان دل به پیش خانهٔ او رفته پرستش فرمود و دلدهی نمود درونی ناسور را مرهم
برنهاد از سوانح فرستادن شیخ عبدالرحمن به تلنگانه نگارندهٔ گوهرین نامه را سگالش آن بود که پورشاه علی را
مالشی بسزا دهد چون علی مردان بهادر را آن پیش آمد و تلنگانه از دست رفت و شورش بلندی گرا شد خواست
که میرزا رستم را با برخے فیروزی سپاه به بالنسو روانه سازد او بهمونی کج نشان سرباز زد ناگزیر پور خود را
بدین خدمت فرستاد هزار و دویست سوار از خود همراه ساخت بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب و برخے
بندگان شاهنشاهی را درین لشکر بنوشت و بشیر خواجه و چندے که در پاتهری بودند نیز دلاور نامه‌ها فرستاد و
با ویزش سرگرم ساخت درین روز شیخ داشت ... داد دست بار یافت و در فیروزی سپاه دکن نیکو پرستاری دانسته

ازنا یزدانی کارسازان این ملک لستوه آمد وآرزوے والا درگاه نمودند پذیرفته برخواناند

بازگشت ہمایون رایات بدار الخلافت آگره

پیشتر ازگشایش احمدنگر اولیای دولت برخے ازنگاه دوستی کرده ازگران ارجی وچندے ازدکان آرائی
سخت برکوشیدی شہریار داد گرا سیر ناگشوده بازگردد گیتی خداوند ہریکی را بپاسخی زبان بندسگردانید
درین ہنگام که آن ذر برگرفتند دران سگالش داستان سرائی افزودند ہمگی بسیج شاہنشاہی آنکه نگاہی انجمن
ازخس وخاشاک ناسپاسی رُفته آید وپس بربیجاپور وگلکنده وبیدجیره دستی رود پیام زبان آنجا پیمان فرمان
پذیرائی استوار برگفتند ودر پیولا نیایش نامہاے اینان بدرگاه والا رسید وکوشندگان کوچ راستاویز
پدید آمد در قدسی خاطر شود که پیشتر ازآمدن ایلچیان بازگشت فرماید لیکن ازسخت کوشی که دمہ یازدہم کوچ فرمود
وباروز بازار آگہی حال پیدائی نگرفت شب دوازدہم بسیاری نابرسیده ازراقم شگرفنامه جدائی گزیدند
ازدیربار باد ازدشاہنشاہی کوچ مردم ہندوستان داشتند وچون رفتن گرمی پذیرفت شگرف دادرو
پدید آمد ناسپاسان دکن بشورش برخاستند وآویزه ہرروز فراپیش آمد جعفر پور میرزا یوسف خان درین
بیراہه روی بدست دکنیان افتاد ونخوت مایه اینان شد وبرخواندن شاہزاده پرگیان را ازاحمدنگر
آشوب برافزود ومیرزا رستم باسپاه یوسف خان بیراہه رفتند وشہریار ازین چندی ازکورنش بازداشت
ازانجا که دل بایزدی نیایش درآویخته بود دوشماری ازین برنگرفت وہمواره فیروزی روے داد چہار دہم درگاسا
بھوج بدین لشکر پیوستند رائی رای سنگه داین دوره بابسیاری ہمرہی راقم شگرفنامه نوشته بودند
تحتی بنجواہشگری درنگ افتاد ونخستین شورش نگاه شنید دستوری یورت گرفت ہرچند کار پیروے
نداشتند پیوستن اینان نیرو برداری نزدہم میرزا شاہرخ بسجود قدسی آستان پیشانی برافروخت
شاہزاده اورا بپاسبانی احمدنگر گذاشته بود وچون خانخانان بدانجا رفت بفرمان والا روبدرگاه نہاد وکام دل
برگرفت درین روز خواجگی محمد حسین بپایه ہزاری سربلندی یافت کہن برادر قاسم خان ست در راستی ودرستی
کم ہمتا وبکار دل یگی سعادت افروز بیستم خرم پور میرزا کوکه دستوری جونه گڈه یافت چون آن ملک را باقطاع
کوکلتاش میدادند آنجا رخصت گرفت بیست ویکم حسین بیگ شیخ عمری را که درنگش نیکو پرستاری دارد بمنصب
دوہزار ربپایه ہزاری برفراختند بیست ونہم بیست فیل وہمین شماره تہخال وده اسپ ولختے خواسته برای
این قدومی ازبارگاه خلافت آمد وسرمایه فیروزی باشد بیست وہشتم شاہزاده سلطان دانیال را از
نزدیکی بریده دستوری برہانپور دادند سگالش آن بود که آن نونہال دولت را لشکر فیل ہمراه برند چون لختے
پیراگنده گی جنود پسپاه ہمایون ترعرض رسید بازگردانیدند میرزا شاہرخ میرزا رستم میرزا یوسف خان نیکو برخوردار

شهاب الدین قندهاری مسعود خان حبشی و سه هزار ایماق بدخشی که نو از توران آمده بود و بسیاری بندگان همراه کرد
و نخستی رو از و کم پذیرفت درین روز قلعهٔ ترنبک با بست اولیای دولت درآمد ازین قلاع صوبهٔ احمدنگر است
سر چشمهٔ آب گنگ از درون او بر جوشد و بزرگ پرستش کده برشمرند سعادت خان داشت چون از نیک اختری
آمده دید و کالنه بپسر فرستادگان را بدانسو برد و آن دژ را با پانزده نامور فیل که فرازآن داشت پیشکش شاهنشاهی
برداد و جاوید سعادت اندوخت سران سپاه از دل گرفتنی سامان دژ باقی نکرده باز گردیدند راجو با فراوان کس از نه
رسید جنگ کنان ره نوردیدی و هر بار که آویزش رفت فیروزی رو داد راجه بهی جی و هاشم بیگ برو فولاد خان
و ملک شیر و سادات بارهه و عظمت خان نمایان کارها کردند و هر کدام با قطاع خویش رفت و آن شوریده سر
بازگردید بران قلعه چیره دست آمده از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبدالرحمن چون اور الفر و نشاندن شورش
تلنگانه فرستاد در کمتر زمانه شیر خواجه پیوسته بزم یکجهتی برآراست و کار آگهی را با مردانگی همدوش گردانیدند
پور شاه علی فرهاد خان و دیگر حبشی و دکنی را روانه ساخت و هنگامهٔ ناسپاسان گرمی پذیرفت فیروزی سپاه
دل با نیروی تائید بسته بشایستگی رده آراست قول شیخ عبدالرحمن میر هزار میر محمد امین مرزودی میر عبدالملک
مجلی خان یوسف جهجهار سید علی و برخی منصبدار هراول شیر خواجه بهادر ظهیرالدین سید لاد میرزا کوچک علی
رحیم بابا یوسف علی یعقوب بیگ خواجه باقی جان میر حاج حسن علی اندجانی و جنیدی کارآگاه برانغار حمید خان
یوسف حیدر دوست محمد حسین غازیخان گکهر شیخ قطب آدم خان جنغار بهادر ملک بهادر خان گیلانی محمد خان
ترکمان سید کرم علی رستم خان عرب سینه خان عرب میرزا عرب نزال بیگ بداغ بیگ و دیگر رادمردزن نابدیر
از دریای گنگ گذشته ره سپردند نزدیک رودبار بانجرا آن گروه نافرجام با فراوان سپاه در رسید در قلب عنبر جیو
با بسیاری بیباک دست راست فرهاد خان زنگی با جوقی دست چپ منصور خان حبشی با گروهی روز یکشنبه ششم خرداد
گذشت نیمه روز با یکدیگر درآویختند و شگرف آویزش چهره را دمردی برافروخت باقبال روزافزون فیروزمندی
رو داد که دمه را شگفت درگرفت بیشتر از آمادگی غنیم فیروزی سپاه نو جها برآراست و پس از فراوان درنگ آن گرو
باطل ستیز بدان شورشی که آئین این دیار است رسید بسیاری راهمت از جا رفت و نخستی برتال اغمائی شد دل آگاه و یکتگان
ایزدی تائید یا بیشتر و چند بار از هر سو برداشتن و پس شدن شگرفی آورد و نخستی در توزک پراگندگی راه یافت
درین هنگام قول برگزیدگی در رسید غنیم شکیب از دست داده راه گریز سپرد چهار صد کس از مخالف در میدان افتاد
و بسیاری زخمی بدر رفت فیل و فراوان غنیمت بدست درآمد و از بخت یاوری روشناسی راجائی گزند نرسید
رستم خان و نزال بیگ و بداغ بیگ و میر عبدالملک میر حاج سید علی را لختی زخم رسید و بهی اندوختند لیکن آسیب
بسیار نکشش رفت چون روز اندک مانده بود لختی از پی رفته عنان بازگرفتند و بسپاسداری انجمن آراسته شد

اگرچه بیشتری شاهی بندگان آویزش نمود نیکو پرستاری بجا آوردند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان سخت تر کوشیدند با آنکه غنیم از سه هزار افزون بود و فیروزی سپاه سه هزار بیاوری الٰهی عنایت چنین دشوار کار برآمد هم که رایات همایون نزد قلیچه بود و کچک خواجه درگذشت او از گزین پرستاران شاهزاده سلطان دانیال دو بازوم سنگ روزگار میگذرانید و هم در این چند نصرت یافت چون سپاه با تهری تلنگانه رفت برتی به گوهران نظام الملکی نیایش ناخت به آن سو آمد و صد سوار خود را گذارند و سپاس نامه بزرگی آن گزین ملازم خویش فرستاد و شایستگی در آویخت و فیروز شد آمده در پیرامون میرزا خان چنیر بر آمد از گران شد دکار جی شوری در فیروزی سپاه رفت هندیا بوسه باسر و حبشی و محمد خان زنگی و دیگر گج گرایان هنگامه بر ساخت از کم یاوری و گران ارجی و تهیدستی آویزش کنان راه احمدنگر سپردیا نزدهم خورداد بدان شهر رسیده دم آسایش گرفت در پیرامون بدخشان از فروغ شاهنشاهی خطبه روشنی گرفت تا ره شناسی خود را همایون پور میرزا سلیمان وامود آن کمساره داشت میرزا بدیع الزمان شاهزاده گیتی خداوند پور خواجه حسن با برخی از حصار رسید سیزدهم در آویخته چیره دست آمد آن بدگوهر در آویزه فرو شد میرزا از سعادت سرشتی فیروزی یافت آویزه نکوپرستاری گردانید و منبر و زر و سیم بگرامی نام افسر خدیو برآراست و عرضه داشت عذر پیشین کم خدمتی برگزارد شهریار مهربان دل آمده را بر نواخت و خواسته و دست افزار بر دیاوری فرستاد از سوانح لابه گری نمودن پور شاه علی در آن هنگام که رایات همایون در برهان پور بود کارآگهان بوالا درگاه فرستادن بندگی برگزاردند تا نانه خواهش شاهی کوچ داشتند گذارده را گران ارز فروخته فرمان مقدس در دلاسا برگرفته و ناهرنیس روانه ساختند چون آوازه کوچ گرمی پذیرفت فرستاده نزدیک سر سرآسیمگی بر نشست به آئین بغداد میبردند و پاسخ میگذارد چون نگارنده سپاس نامه بر ساحل گنگ رسید و پیچ پیش رفت در سر گرفت بیهوش گزاری نشست و فرستاده را نزد خود برخواند و بسیار نادرست گفتار در میان آورد ناگاه شورش تلنگانه گرفتار شدن علی مردان بهادر و پور میرزا یوسف خان و آوازه کوچ فرمان فرما دگر داشته رفتن فراوان مردم از فیروزی سپاه در میان آمد آن بدگوهر کم بین بازلبه تابی رفت و برخی از باش نزد او رود و فرستاده شورشها انداخت از آنجا که چشم همت بر کار ساز حقیقی گشوده بود هر بار فیروزی نشاطی اندوخت ناگاه شکست به گوهران تلنگانه جهان را برگرفت و باد از سران نخوت فروش بدر رفت زاری و پوزش گری پیش گرفت و هم لابه گزاری نمود و گزین پاسخها شکیب ربای او شد شرمساری و داستان برگزارد و نفریان بزرگ داشت فرستاده را با پور میرزا یوسف خان روانه ساخت بیستم با دو پیوسته و ابوالحسن و تیمار پورش رو وفا خان و اعتماد خان او پور میرزا یوسف را سپردند و قرار یافت چون علی مردان بهادر را بیاورند و پیمان نامه بندگی بسخت سوگندها بسپارند سرکار او و گرواده نهار روز برخی بسربرده واگذاشته آید روز افزون پرستاری فرا پیش گیرد و از خدمتگزاری سر باز نزند سی ام راسی درگاه

ورای بهوج تا پرسیده راه بنگاه سپردند از ناپروائی کارسازان ملک دو اهشتن سررشته امید و بیم چنین

بیراهه رفتند یازدهم میر حسن بیگ شکر آنجهانی شد سر سول دولت آباد را پاسبان بود و بشایستگی بسر می برد

شکم رنجوری بسختی کشید و رخت هستی بر بست ترک نژاد ست از گروه بهار بوار تاریخ بهره مند بود و نحی قافیه بر سخته

شانزدهم شاهنشهی رایات از دریای چنبل برگذشت و چون رود خوش بود و کشتی بس کم آرد و فراوان رنج کشید از آنکه

روبه بنگاه داشتند چندان وشوار نیامد بیست و دوم جگناته بفرمان والا از برهان پور آمد و دولت باریافت سی یکم

سرانداز خان را کوتوال احمدآباد ساخته دستوری دادند سوم امرداد گیتی خداوند فراز نتهنبهور برآمد و جگناته به نیاز

و بینکش سعادت اندوخت درین روز شاه قلیخان محرم و مهتر خان بآیین پذیره از دارالخلافه آگره آمدند و سعادت بار

اندوختند چهارم افسر خدیو از رود بارنباس برگذشت پنجم جگناته دستوری یافت ششم لطفای شیراز

رخت هستی بر بست باختر شماری و پاسبانی سرگذشت و قافیه پیمائی آشنا بود و لطرفه گزارگی در همایون محفل

گزارده داشت نهم تقیا دولت باریافت او بخشی سپاه کابل بود بقدسی فرمان آمد و سعادت اندوخت از سوانح

فرونشستن شورش راجو چون دولت خان را تا بهنگام گردانیدند او دست چیرگی برگشاد و ناسک و برخی جا برگرفت

و چون خواجگی فتح الله با ران سو رفت و ناساخته کار برگردید و از فیروز سپاه بسیاری ناسپاس بدو پیوست

چیره سری کالیوه تر ساخت درین هنگام که کارسازان ملک خواب ناپروائی داشتند و نگارنده بختی رنجور آن بدگوهر

از راه دولت آباد درآمد و تا جالناپور برگرفت با آنکه بکاری دیگر نامزد بود و از آن شورمایه بختی دور از اینرو دیاور

باتوانی بالش او را فراپیش گرفت یازدهم از کنار گنگ که نزد حسن آباد بنگاه برساخته بود در گرمی بارش روانه شد

میر مرتضی و وفادار خان میر سرزار و برخی را در آنجا گذاشت مبادا پور شاه علی پیمان برشکند و از آنسو گرد شورش

برخیزد چون تیزتر براهو پیره رسید آن نافرجام بختی باور نکرد و چون دلنشین گردید باز پس رفت و جالناپور و آنسو

که روبویرانی داشت بآباد گرایید پانزدهم شیخ خلیل رهائی یافت پور شیخ ابراهیم فتحپوری ست با آنکه از خرد سالی

نابیناست شطرنج و چوپر بشایستگی بازد و بسا کار دبینایان از و سر بر زند آرزوی بعمله گزاری خالصه بردو

خیانی خواهش بزندان برنشاندند نیکو پرستاری نیاک او پوزش گزار آمد و والا مهر شاهنشاهی رستگاری بخشید

شانزدهم راقم شکرفنامه بدولت آباد برآمد چون آگهی رسید که راجو نافرجام در آن نزدیک ست بنه و بار را در آهوبره

گذاشته بمالش او روانه شد آن شوریده مغز خود را بکهسار کشید و نزد حوض قتلو بسرآسیمگی برنشست چون فیروزی

سپاه تا آن کریوه فرود آمد از دولت آباد برگذشته تا ناسک سو رفت بیست و دوم نگارنده اقبالنامه نورد دیده

نزد آن آبگیر منزل گزید سگالش آن بود که از پی رفته بسزا بر مالد گونه گونه بسیجی همرهان باز داشت بیست و چهارم

فرزندان دنگه گرفتار شدن گزارش یافت آزمایش سپاه بیجانگر بنیاه با احمدنگر آورد و از خواهش فراخی و بدگوهری

۵۵۰
ج سوم

راه گریزی سپرد چون بوم خرد را خالی پنداشت به انجار رفته بسرانجام خمیرمایهٔ شورش شد همان پیشین دم بجان گزائی
او رو نهادند بسخت کوشی باز خویشتن را نزد آن گروه رسانید و بلابه گری و زنهاری خواهی بر نشست خانخانان پذیرفته
گرم خوئی را دست آویز گرفتاری اندیشیدند و بینی نختی عنان کشیده با باجی بزرگ پور خود را با برادرش و بهار راو
پیشتر فرستاد تا از سواد پیشانی سگالش برخوانند و غبار گفتار برگیرند دران سال مه چون بقلعهٔ آن گزین مصر
درآمد سپه سالار پای هنبه گردانید و بسیاری را بدست درآوردن آن بوم روانه ساخت و خود نیز از پی برآمد
از سست پیچی برخی و خام کاری گروهی اگرچه دستگیر نشد لیکن بیست و نه فیل و فراوان مال برگرفتند
وآن تباه سرشت پیش پور شاه علی رفته و از تبه سگالی بزندان برنشاندند و درین روز هاشم بیگ از دکن آمد و
از نیک اختری همان روز کورنش یافت درین روز میر عبدالوهاب بخاری از دهلی و بیگ محمد خزانچی از تیول رسید
وکام دل برآمد

درآمدن همایون رایات بدار الخلافه

از گذشت و پنجاه و شش گروهی همین راه سارنگ پور گذاشته رنتنبهور سو جالش رفت دویست و
دهشت و نیم و چهل و بیست کوچ درنوردیدند و شصت مقام شد همواره بندگان اخلاص گرائی پس از دیگری
سعادت بار می اندوختند و دولت بار می یافت و نزد دیانه قلیج خان بسیاری پرستار بدین سترگ فراخی
کام دل برگرفتند سی و یکم که ساعت فرخی برگرفت دار الخلافه آگره بقدسی قدوم خجستگی یافت و گروه انجوا
روائی دل بر شگفت شد درین روز دمندها گزین خان کوکه دولت بار یافت او در خدمت تیراه بود چون
سرگروه تاریکیان را اقبال شگرف بیاد از راه رسانید و زابلی شورش فرونشست بفرمان دار السلطنت
لاهور بنگاه ساخت و درین هنگام نزد خود برخواندند و از پیشکش او گزین لعل بود دوم شهریور بندگان
جان نقد هستی سپرد پور قتلو قدم خان ست و از مردانگی و آگهی بهره ور چون راقم شگرفنامه نزد حوض قتلو
لختی درنگ رفت و درنشینان دولت را بهیناک درگرفت و توپ انداز را دستمایهٔ رستگاری اندیشیدند
دران سال مرتوپ بزرگ کمانی کشیدند و کس را بمان قوم جان انبار دو بدین شیره مرد جیان برگذشت که
محکم بر دریده و رو ده بیرون افتاد از سیر دل سررشتهٔ شکیبائی از دست دادند هشت و نیم شبان پنجی جان بسپرد
با مدادان را چون لختی مالش یافت آن بدگوهران بود که ناسک شتابد برخی دورویان نافرجام او را باز
گردانیدند و از راه دیگر دولت آباد گذشته ستاره و برخی جانیائی ساخت نگارنده گوهرین نامه در فروغ صبحگاهی
از کوه فرود آمد بیارش او رو آورده و از کوه نوردی تیز رو نرفت چون بسیاری بدان گرویدند او برکنار رود نزد جلوه
خیمه برزد پایان روز که مردم در فرود آمدن بودند آن بد سگال نو جها آراسته نمودار شد دل با نیروی نیایش درآویخته آمد

بی آنکه رده آرائی شود برخے تیز دستان پیش رفته در آویختند رای گوپال را گوهر رادمردی پیدائی گرفت
با آنکه مخالف از پنجهزار افزون و اولیای دولت نزدیک بسه هزار او نهم بے تزک فیروزمندی روداد و ستر گ
نشاط جهان را در گرفت و چون روز بشب گرائیده بود دگامشی نت هشتم آن فرومایه سبکسیر باز بسیچ پیکار در
گرفت این نیازمند ایزدی درگاه نیز برآمد پیشدستان هر اول انبار خان عادل خان رامی گوپال در آویختند
او بآئین خویش جنگ در گریز فرا پیش گرفت میرزا زاهد میرزا ناصر سپاهی از برانغار رسیده آویزش نمودند اسپ
آن بدگوهر از پا در آمد او بر زمین افتاد چندی هواخواه برتارک گرفتند و بهزاران آفت و ضرر رهائی یافت گجکنه
و برخے را مردان خنغار را تیز دست بکار رسیده سه گروه آویزه کنانی نزد دولت آباد شدند و در نشیبان بهاود
آن بدکیش پیوستند نزدیک بود فیروزی کند او ران را پا از جا رود دران هنگام نگارندهٔ اقبالنامه از پی رسید
و هنگامهٔ غنیم پراگند چون روز بپایان شده بود برگردید لختے فرود آمد با بدگوهران از هر سو ریختند با آنکه توزک
نمانده بود شگرف آویزش رفت و برخی فرومایه را خون بخاک در آمیخت چند دستگیر شد فیروزمندی چهرهٔ دولت
برافروخت و با یزدی سپاس بر نشست پس ازین آن سبکسیر چندی خویشتن را نیاراست نمود در پناه دژ دولت آباد
باسیمه سری روزگار میگذرانید پانزدهم بار فراوان انبوه رسید و بکبتهٔ دیرش راه پراگندگی سپرد از سوانح شورش
تلنگانه چون شیخ عبدالرحمن فیروزی یافت حمید خان و باز بهادر بهادر الملک و چندی رادمردرا به تیاقدار سے
گذشته باز گردید از آنجا که کار سپاران ملک را شادخواب ناپروائی فرو گرفته بود و نگارندهٔ گوهرین نامه از ان لختی
دور تر عنبر حبیوبا لبسیاری بدگوهران ملک برند سر فتنه افزائی برداشت سه آنجا با یاوری از غرور مردانگی پا بآویزه
افشرد درین سال سه بر ساحل انجرا آویزش در گرفت نزدیک بود که چیره دست آیند لیکن باسمانی سرنوشت شکست
افتاد بهادر الملک با برخے بسخت تکاپو از گنگ برگذشته به پناه جا آمد و حمید خان باز بهادر دستگیر شدند
آباد ملک تلنگانه باز از دست رفت و خیره رویان بدگوهر آرمیده جاها بر دراندند بیست و دوم تلسی داس از
بنگاه خود آمد و دولت بار یافت شب ششم مهر زین خان کوکه در گذشت کامروای میگساری بود و چون بدرگاه والا
برخواندند لختی ازان دست باز کشید بدنجوری افتاد و فروغ چشم و دل کمی پذیرفت همانا در پرستاری پیوند او سستی
رفته بود دوروزگار پادافراه آماده خمّ گردانید شهریار آزرم دوست و آلپس هنگان را نوازش فرمود پور او را به منصب
هفتصدی برنواخت از سوانح ریخته شدن آبروی راجو دیگر بار چهاردهم زان نافرجام سپارش پیکار هنگامه
آراست و بکمتر آویزه راه گریز سپرد شانزدهم آن تباه سرشت چند جوق شده نزد آردو آمد و زیاده آرایستن
هر گروهی خود را به پناه کوهچه کشید و برخے گردیده دولت آباد سو تیز روی پیش گرفت و بر زبانها افتاد که آن سبکسیر
میرود خود بدانسو روانه شد و بهالش دیگران فوج فوج نامزد گردانید لبسیاری در آویخته برشکستند و چندی با رسیده

رودند برخی بیشه ستان نگارندهٔ شگرفنامه نیم آویخته شهر درشد و بفیروزی بازگشت و پایان روز بآردو
گشت شد میانهٔ راه آگهی رسید که آن باکیش باجی بسیهونی رفته بود و محسن پور غازی خان که بآردو می آمد
پذیرش نمود و دستگیر شد اکنون از دامنهٔ کوه دولت آباد سیر و دنا گزیر بدانسو عنان ریز شد میرزا علی بیگ
اکبرشاهی قاسم خواجه میرزا ازبه تاش بیگ رای بال پیشدستی نمودند و آویزه کنان بدولت آباد در آمدند
نزدیک بود که گرفتار گردد بحیله سازی خویشتن خندق در انداخت و بنه و بار او بیغمائی شد نزدیک پانصد اسپ
فراوان کالا غنیمت اندوختند از اقبال نیرنگهای توپ بارش گزندی بفیروزی سپاه نرسید چون این نیازمند
درگاه نزدیک کمانی کرسترلو دو مشتی بود برکنده و همانا دم بر دریده و از زور آن لختی دیوار قلعه ریخت و درنشینان
زینهار پژوهی آواز برداشتند از روزکوتهی و بی عنان بازکشیده بآردو آمد و آن فرومایه نالش در شاد در تنگ
درے بر نشست فراوان کس از وی جدا شد انیاورے کمی بهیناکی در افتاد اگر کارسازان ملک لختی بیاورے
ل بر نهادی آن خاربن فتنه برکنده آمدی لت و یکم نگارندهٔ شگرفنامه بسوی خانخانان روانه شد چون تنبر جیو
لنگانه برگرفت و آهنگ پیش آمدن نمود دیوره علی فرهاد خان و بسیاری را بر سر شیر خواجه فرستاد خانخانان از
حمدنگر برآمد و آب گنگ برگذشته نزدو جاگیر نشست و پیهم نامها فرستاده مرا بیاوری برخواند چون از نیرد آختن
بکار ملک و درنگ نمودن با حمدنگر و کمک فرستادن پوزش برگزارده بود پذیرفته بدانسو روانه شد و میرزا علی بیگ
اکبرشاهی آن و سادات باربه و فرزند المن خان میانه و برادران جانش بهادر و برخی رادمردان انجاره گری
ن نافرجام برگذاشت و از سپهر نیرنگی بیماری را جو که دمبدم بود بد رنگ افتاد سی ام میر مراد جوینی در گذشت
او را به بخشیگری سپاه پنجاب در لاهور را گشته بودند به تپ لرزه روزگار او بسر آمد نهم راجه راج سنگه از گوالیار
امد و بسجود نیایش روشن پیشانی شد و بهروز شیخ حسین را بتولیت مشهد فیض بخش خواجه معین الدین فرستادند
فوررا از دخترے نژاد خواجه میداند از ناباری جنیدے بزندانی دلستان برنشاندند و روزگاری سپرنا کامے
وشت بود درین هنگام نوازش فرموده بدین بنگاه فرستادند تبار دارے گذشته نشینان آن قدسی برین
و سر انجام آشخانه بدو بازگردید یازدهم آرای سنگه بدرگاه والا آمد و نوازش یافت او را بلشکر دکن همراه
نگارندهٔ شگرفنامه نوشته بودند چون آگهی رسید که ولیپ پور او بنگاه شتافته در از دستی دارد بچاره گرے
آن دستوری گرفت آن شوریده سخت از خواب در آمد و خواهش نمود که بدر را بدرگاه والا بازخوانند و فرمان
بخشایش از هراس بر آورد تا بیامی ترک لوالا درگاه و شتابد پذیرفته او را طلبیدند و آن خود سر نیز گفته بکرد او
آورد و از جا و بدزبان بر کناره شد دوازدهم قلیچ خان دستوری پنجاب یافت چون درین بزرگ امیری نبود
آن گزین پرستار را بدان خدمت نامزد فرمودند آهنگ آن بود که کابل را از ایشان قلیچ خان محرم بازگرداو

پاسبانی هر دو جا را خواهش نمود پذیرفته فرمان دادند در بال خواجگی فتح الله نا کام بازگردید چون از ناسک
ناساخته کار باز آمد شاهزاده دیگر بار بدانسو فرستاد سعادت خان فولاد خان ملک سیر سید علی جلال و دیگر تیولداران
و اندلیش و نظر بازبه همراه نوشتند سپاه از کوته بسیجی و دیر ترم شد چون بپابل رسید راجه بیارش برخاست
و اینان پای همت نیارستند فشرد لیکن آویزه کنان خود قلعه سونگر در آورند و او لختی گرد بر گرفت سپس
واگذاشته دست یغما بر گشود و در پالغر به و بار سعادت خان به پیرو دست آمد فراوان مال اندوخت و از نبرد
فزونی بیارش قلعه باز گردید درین هنگام آوازه رسید عظمت خان با بری سپاه به هرسخ گرم شد و عنایت الله
با برخی از برهان پور نزدیک رسید و بازگشت راقم شکر زمید بدانسو نیز این و آن برگذارد ناگزیر دست از
حصار باز داشته دولت آباد سو رفت و کالنه بر گرفت خواجه فتح الله به یعقوب بیگ شغالی و سعید بیگ
بدخشی سپرده بود چون قلعگی شد اینان را بیاوری بر خواند گمانیان این دو کس از فرومایگی و زر پرستاری
دو هزار هن بر گرفته آن گزین دژ را از دست دادند از سوانح بی آوردن فرهاد خان و بنا کام باز گردیدن
شیر خواجه میرزا یوسف میرزا کوچک علی یعقوب بیگ محمد خان بن الملک ابوالحسن و بسیاری خدمتگزار در
پانهری فراهم بودند چون نگارنده گوهرین نامه نزد برنور خانخانان پیوست و بهنگامه فیروزی سپاه گرمی پذیرفت
آن کالیوه زنگی که با بسیاری بدگوهر برابر شیر خواجه بود در اندیشه از افتاد در خود نیروی آویزش ندیده شب
هیژدهم فرو ریخت و سخت در آویخته راه گریز سپرد شب نهم حسین خان را بدخت آصف خان بیوگانی
پیوند شد در لک و پنجاه هزار دام بکار سازی عروس بخشش یافت و نهم افسر خدا کشتی سوار منزل همشیره
زین خان را فرخی بخشیدند و بدلاو گفتار از سوگواری بر آوردند و دوازدهم آذر دخت راهداس را به سیام سنگه
پیوند دادند شهریار مهربان دل به پیشخانه پدر دختر رفته بر نواخت و بباب نبساز این کار بخشید هیژدهم شاه قلیخان
محرم نشکم درد درگذشت از مردانگی و راستکاری فراوان بهره داشت و درین سال بر نادلی همواره سوار شده سپس
و نشاط تسکار اندا ختی خسروی نواخت پس ماندگان را با آرامش برنشست و یکم ابه جوکا ستایش یافت
راقم اقبال نامه را آن خواهش بود که از پرنور تا کروهی تیز دست بالش فرهاد خان بیشتر شتابد به سگالش
برخی همراهان باز داشت چون فیروزی سپاه پس از فراوان درنگ دو بار گنگ برگذشت و بسخت کوششی
باجوقی را دمر دیارش آن زنگی فرا پیش نهاد و او بر جای گذاشته گروه بر ندیده و باسه جوکا که گزین قلعه دارد
برنشستا و آن آباد جا بدست درآمد درین روز سالباهن از والا درگاه رسیده بزم خاصه و دلاویز گفتار شناسائی
رسانید و از بن بهروزی نو پایه بر خود بالید و نیروی کار بر افزود و بسیاری همراهان از کوته بسیجی سگالش رفتن
نداشتند در ان ساله بفراوان کوشش باز آهنگ پیش نمود دست راست میرزا زاهد و میر گدائی و دیده تی

راد مرد دست چپ بهادر الملک و گنه و چندی دیگر در پیش شیر خواجه با جوقی نامور چون از پنج بر آمد یکتم
آویزه پیشه دستان بنیم که از چهار هزار افزون بود راه پراگندگی سپرد اگرچه از شب نزدیکی نگامشی نرفت لیکن
قلعه برگرفتند آن آباد شهر یغمائی شد و فیروزی سپاه فراوان غنیمت اندوخت و همان شب آگهی پیوست که علی
کر قلعه دهارور را پناه داشته لشکر فیروز سپکرد بیتابانه بکوهستانی آدمیسر در شد بسیج آن بود که بامدادان به تیز روی
آن آسیمه سر را السنه ابر بالدار دور نا برخی اندیشه بکردار بگردانید و در کمتر زمانی پسین لشکر نیز پیوست
لیکن شاه علی که راه نخوت میر فیها لا بگزار آمد و پوزش نامها بهم فرستاد در نیولا حمید خان و پور او
یوسف رسیدند پس از آن حشر خرم تلنگانه بسخت کوشش برآمد و بکار آگهی لختی مردم گرد آورد و فراوان
آویزش با سرتابان آسود نمود و از نیروئی با صد و پنجاه کس بفیروزی سپاه پیوست پدر او چون دستگیر
شد پور شاه علی او را بیکرنگی خویش برخواند از نیک اختری بپذیرفت … او را بخشم نگاه میداشتند سی پیاده
برآمد و بیست و ششم بر رهنمونی یوسف پیوست و بگوناگون پرستش بکام دل رسید بیست و هشتم میرزا یوسف خان
و چندی را بیاوری فرستاد چون آن … بپور رسیدند آن شایسته خدمت از رود نیل گذشت از سوانح باز …
فیروزی سپاه تا بشتی بر برخی رفتند و دستی و گروهی را از کوته بسیچی و چندی را از ساده لوحی دیو افسانه
پور شاه علی بشاد خواب برد و چون سال ماتم آخیمه گاه شد آن دستانسرای درازی افزود و فروشدن میرزا
یوسف خان دستوری و شورش بود و فاروقی پسر خواهش ایمان را باور افتاد قاسم نام که پدر او در نیکو بندگی
فرو شد کارسازان … برگشتند و در شکنجه ناکامی به راجه پیوست او جوقی بدو همراه ساخته بگزند دانداند پس
فرستاد و خود نیز از پی روانه شد … آشتی قرار گرفت بدین پیمان باز بهادر و علیمردان بهادر و هزاره دبیک را
روانه سازد و از فرمانپذیری نه برتابد و لختی ملک بدو گذاشته آید یازدهم در پنج گروهی ارد و اعتبار الملک
و برادر تنیک را و برخی دیگر گرفتار آوردند میر مرتضی از بن سو رفته پیمان نامه برگرفت و بر دو درین روز
بهگوانداس مستوفی در دار الخلافه … رخت هستی بربست و بیکجهتی بسیار کارآگاه بود بامدادان بازگشت
فیروزی سپاه شد چون آن نزد راههای رسیدند گرفتن تلنگانه و پاسبانی آن بمیر مرتضی باز گردید بهادر الملک
رستم حرب شمشیر حرب سعید حرب بن الملک و دیگر مردم همراه نوشته بهالسو جاگیر کردند هشتم دهم میر رخصت
یافت و قرار گرفت که خانخانان پوری سپاه با نهری و تلنگانه نزدیر نور بر نشیند و در آن آقم شاهزاده نامه با لش راجو
بازگردید و میرزا رستم راجه سورج سنگ مقیم خان با برادران راجه بکرماجیت و برخی را کمک نوشتند و میرزا علی بیگ
و سادات بارهه و برادران جالش بهادر و عادل خان با برادران و چندی دیگر که در جالناپور بودند نیز بهمراهی
نامزد گشتند و لختی خزانه و بایسته گر را نیز نام بردند نوزدهم بپدر رود شد بیست و نهم لاله دستوری و آراستگی گرفت

او بزرگ پور راجه بیر بر ست از تند خوئی و خود ناکامی خرچ از اندازه گذرانند و خواهش را فراخ تر ساخت
ناروائی لبناسری بر دو آن پیچ در سر گرفت خدیو عالم گسیل کردن مداوای آسیمه سری بر ساخت دوم
بهمن نگارنده گوهرین نامه ببرهان پور رسید و دولت ملازمت شاهزاده دریافت چون سازش آب و هوای آنجا بنا بر
آمد تنگ چشمان به تبه سگالی افتادند بهانه از کمکها تیول برگرفته گرم هنگامه بیفشردند دارد و گذاشته تیز تر روانه
شدند آن سگالش که از شاهزاده دستوری گرفته رو بدرگاه والا نهد و از آشوب ناتوان بینی لختی بر کناره زید در
سال پیرایند مصطفی قلی از همایون بارگاه رسید و خسروانی نوازش از آن میان دو اسپ خاصگی یکی برای راقم شگرفنامه
و دیگر برای پور عبدالرحمن و پایان این روز بیست اسپ دیگر از والا درگاه آمد این پی در پی نواخته پژمرده دل
بر شگفت هشتم بعرض همایون رسید برخی آزمند از باج ستانی دست بازنمیدارند پاسبانی قلمرو بخندی سپهر چشم
نیک سگال سپردند دار الخلافه آگره با آصف خان و راه دکن و راه مالوه بنام داس و راه گجرات به کلیان داس و
راه لاهور به شیخ فرید بخشی شورش خواهش کمی پذیرفت و سپاس انجمن آراسته شد دوازدهم دلیپ پور
رای رایسنگه بوالا درگاه آمد و پوزش پذیرفته بخشایش رفت سیزدهم دختر میرزا کوکه را به سعدالله پور سعید خان
بیوگانی پیوند دادند و خرمی را روز بازار شد بیست و چهارم در شبستان شاهزاده از دخت خانخانان پسر زاد
و بکمتر زمانی آنجهانی شد بیست و پنجم شیخ غوثی قادری را روزگار بسر آمد محمو نگاه با پور خان ماهر در قصبه اچ ملتان
ریخت و آن رادمرد در آویزش نقد زندگی بسپرد از عمامه داران خانقاه پرست بود و بارادت گیهان خدیو امارت
یافت و سعادت اندوخت درین روز محمد خان پور دولت خان از شکرف دادائی در سر ریخت و سخت تکاپو خویشتن را
به نیستی سر انداخت از برنائی شورش و خواهش چیرگی دوید ناملائم لختی آسیمه شد و کار بدیوانگی کشید از چاره گری
لختی بهی پذیرفت در سال سه بیارش شکار بر آمد و پایان روز از همراهان جدا گشت در قصبه پال باگولیان در آویخته فرو شد
غره اسفندارمذ راقم شگرفنامه را بناسک فرستادند چون ملازمت شاهزاده دریافت و خواهش خویش در میان
نهاد پذیرفته همان مالش راجو را بر خواستند پاسخ رفت از فرموده سرپیچی تا لیکن آن گوهری کامل خود بکار ملک
نمی پردازد و آن سترگ کار کرد را بخندی آرزو و تنگ چشم واگذاشته درین آشوب ناپروائی و ناتوان بینی چگونه کاری
فراپیش نهاده آید لختی آگاه شد و کارسازی را بر خود گرفت و اسپ و خلعت داد و بدان سو روانه ساخت در نخستین منزل
به خجسته قدوم خویش بلند پایگی بخشید و بخاصگی جمدهر و نامور فیل نواخت چهارم گنگا دهر دولت باریافت او درا
باندر زگزاری سر جیو زمیندار چاند افرستاده بودند او در نیوشید با چهارده فیل از گردانید بیست و پنجم بهادر خان بسجود
نیایش پیشانی برافروخت از آن سرتابی و دستان سرائی که در آسیر بردن آورده بود لختی بتقاضه گوالیار برنشاندند
و والا مهر شاهنشاهی او را برخواند +

ج سوم ۵۵۶